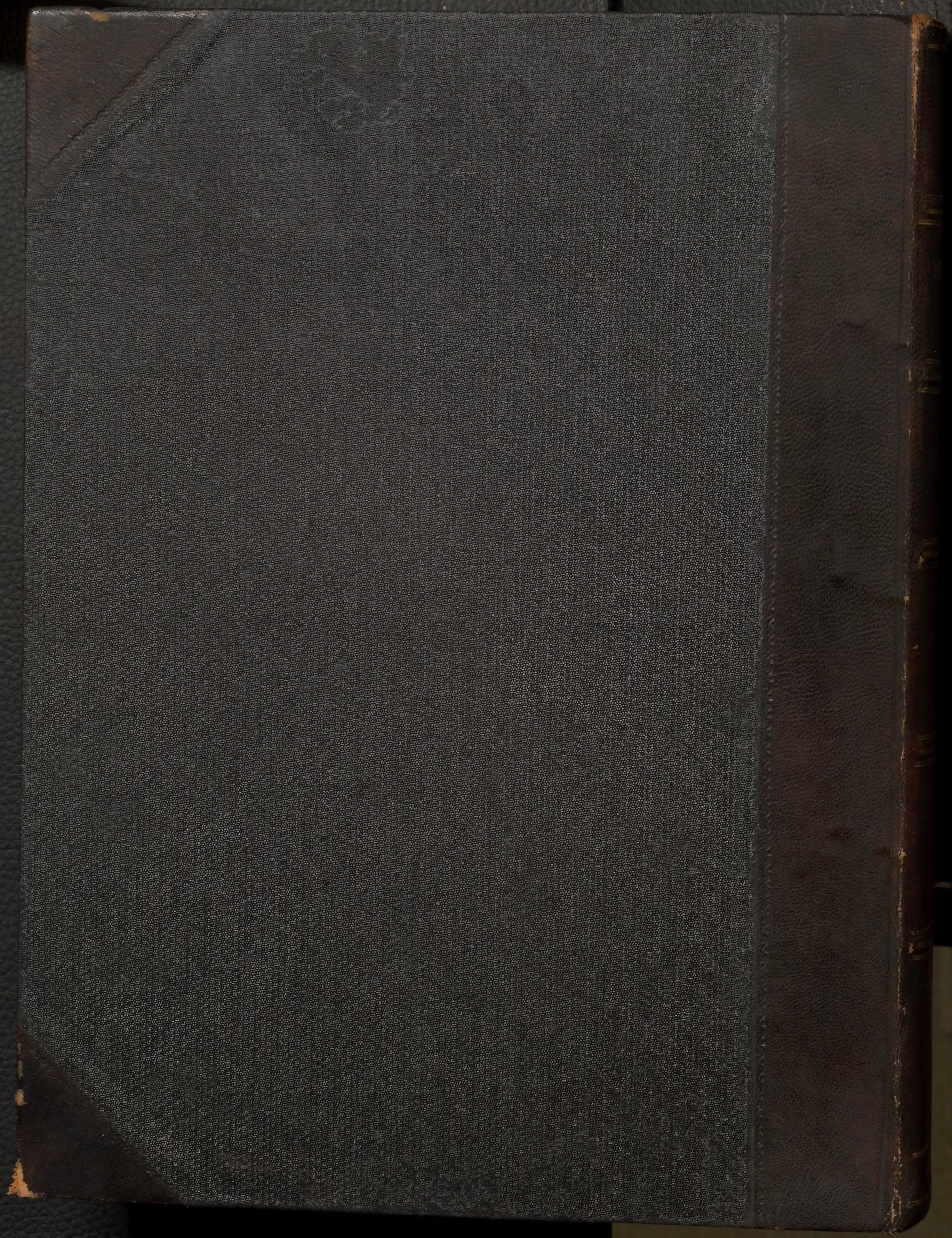


[illegible] سبحانه تعالی [illegible] برای هر مرض دو سه تا واحد ادویه بسیاری آفریده بعلل و منافعی که خود تقدس و تعالی میداند و اجله اطبا و مجربین در خواص و منافع ادویه

[illegible] آنها نوشته اند اقل قلیل از قبیل از دریا قطره است بلکه از آنهم کمتر بحکم آیه کریمه قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا

[illegible] قیاس و مثلها و مراد از سبعین وارد در حدیث شریف بهفتاد عدد معین نیست بلکه کثرت است و بدانکه از جمله منافع مذکوره در تعدد ادویه

[illegible] ان باشد که مثلا اگر دوای یافت نشود و یا یافت شود طبع را از ان نفرت باشد بدوای دیگر که یافت شود و بدان رغبت باشد و یا

[illegible] باشد بدان تداوی نمایند و همچنین غذا و دیگر آنکه مثلا اول چون دوای را خورند و نفع از ان یافتند بعد ازان [illegible] است که ثانیا ازان بسبب تکرار

[illegible] حالات مزاج نفعی معتد به حاصل نمیگردد [illegible] تغیر و تبدیل بدوای دیگر نمایند و همچنین در غذا و این در امراض مزمنه است والا در

[illegible] احتیاج است بکثرت ادویه چنانچه انشاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد و بدانکه دوا یا مفرد است یا مرکب و مفرد البته از [illegible]

[illegible] جماد باشد و یا مرکب مؤلف از ینها بخلاف غذا که لا محاله نباتی و یا حیوانی و یا مرکب ازین هر دو است زیرا که جماد اصلا غذای انسان نیست حقیقتا

[illegible] و همچنین غذا هم یک ماده و کیفیتی و صورتی دارند ماده و صورت هر دو جوهر اند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورت است و آن حرارت

[illegible] فاعله اند و یا عارض ماده و آن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله است و تاثیر دوا هم بکیفیت و هم بصورت یعنی صورت نوعیه هم

[illegible] بکیفیت چه اکثر مواد [illegible] که غلبه و تاثیر [illegible] از ان امور ثلثه است تنها [illegible] یا دو و یا هر سه اما کیفیت هر چند قلیل باشد و تاثیر آن

[illegible] است و [illegible] مدار [illegible] بخلاف آن هر چه که ملازم کیفیت گشته است [illegible] دوای مطلق قوی و غالب و [illegible] کیفیت است و [illegible]

[illegible] صورت غالب بر همین نسبت [illegible] دوای و غذای دوائی صفت و غذای [illegible] معنی [illegible] مقصد [illegible] ذکر نموده غذای [illegible]

[illegible] دوای [illegible] و [illegible] الخاصیت یا موافق و [illegible] مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوی است و یا

[illegible] باق و [illegible] باشد و [illegible] غذا [illegible] چون این [illegible] بالاجمال معلوم گردید باید دانست که [illegible]

[illegible] تاثیر آن یا بماده فقط است و آنرا غذای مطلق نامند و یا بکیفیت فقط و آنرا دوای مطلق گویند و یا بماده و کیفیت هر دو و آنرا غذای دوائی و [illegible]

[illegible] غذائی و یا بصورت فقط و آنرا ذوالخاصیت گویند و این یا موافق و نافع است و یا مخالف و احداث کننده مضرت و فساد

هر یک از اینها منقسم بچند قسم میگردد اما آنچه تاثیر آن بموافقت است چهار نوع بود یا بصورت فقط است و آنرا [illegible] یا بماده و صورت و آنرا غذای [illegible]

و یا بکیفیت و صورت هر دو و آنرا دوای غذائی و یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت و آنرا غذای دوائی [illegible] گویند و اما آنچه تاثیر آن بمخالفت

مضادت باشد نیز بر چند نوع است و یا بصورت فقط است و آنرا سم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت هر دو و این نیز بر سه قسم است اگر در کمال قوت است [illegible]

دوای سمی گویند و اگر در کمال قوت نیست آن نیز بر دو نوع است یا آن قوت مسهله است و آن نیز بر سه نوع است یا قوی است یا متوسط یا ضعیف اما قوی را [illegible]

لصورت و کیفیت است باهم و آنرا دوای مسهل فرد الخاصیت نامند و اما متوسط را تاثیر بکیفیت و صورت هست و این را دوای مسهل گویند و اما ضعیف

اکثر تاثیر بکیفیت و ماده و صورت هر سه است ولکن همه ضعیف و نافذ خصوص صورت است و این را دوای طبی خوانند و تفصیل این با اجمال آنکه غذای مطلق آن

که تاثیر و تاثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد و تاثیر در آن نماید بتوسط کیفیتی که در آن است [illegible]

متاثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود نگردد بلکه در آن تصرف نموده یا بالقوه یا بالفعل [illegible] و متغیر و متبدل بصورت غذائی [illegible] گردد و مستحق

بگردد و جزو عضو [illegible] قابض گردد و بران صورت عضوی از مبدا [illegible] تشبه [illegible]

تخم مرغ نیم برشت و [illegible] مانند گندم و سایر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصله از آن خلط متناسب [illegible] کیفیت اصلی بدن و اعضا باشد

آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذائیت و جزو بدن [illegible] باشد [illegible] چون وارد بدن گردد

غریزی در آن تصرف نماید متاثر و متغیر گردد بلکه تا نیا او تصرف در بدن نماید و آنرا متاثر و متغیر [illegible]

[illegible] مفرد یا مرکب مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و بذر رازیانه و امثال اینها و [illegible] دوای غذائی است که تاثیر آن در بدن

[illegible] بهمان نحو یا غلبه ماده که بعد تاثیر و تاثر از آن خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت [illegible] باشد

اصلی بدن و تغیر های در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و ماء الشعیر [illegible] و انگور [illegible]

و اسفاناخ و بابونه و شبت و شلغم و [illegible] و چقندر و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و [illegible] غذای دوائی آنست که تاثیر آن

و ماده هر دو باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد و تغیر های وی تا نیا بدن در آن تصرف نماید و از آن خلطی [illegible]

۴۷

[illegible] حلوی و رشته باشد یا کیفیتی که بر بدن ماند کنند مانند نعناع و برگ کما و عنب الثعلب و سیر و پیاز و توت

و [illegible] دانه و امثال اینها و بدانکه ادویه و اغذیه را افعال کلیه میباشند بحسب کیفیات آن مانند تسخین و تبرید

و تحلیل [illegible] تیبس و صلابت و اسهال و حبس و نیز هر یک از ادویه را صفات مخصوصه است که مشابه افعال کلیه است

مانند [illegible] و امثال اینها و اغذیه نیز دو صفات منحصر است در سه قسم بدین نحو که غذا یا صالح الکیموس است و یا فاسد الکیموس و اول

آنست [illegible] با ان اخلاط دیگر مگر اینکه کلا را احتیاج و ثانی بخلاف آنست و هر واحد از ان دو منقسم میشود به سه قسم لطیف

و کثیف و متوسط [illegible] و قلیل الغذاء و متوسط بینهما کثیر الغذاء آنست که از ان خون بسیاری تولید یابد و قلیل الغذاء بعکس آن

و متوسط بینهما متوسط میان آن دو [illegible] به هیجده منشو و بضرب سه در شش و به بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفاناخ و یا غلیظ

غیر لطیف است مانند پنیر و یا متوسط است مانند [illegible] گوشت بزغاله و هر واحد از ان دو یا جیده است مانند آب گوشت جوجه مرغ و بیضه مرغ و ماهی ریزه و یا

متوسط است مانند آب گوشت [illegible] و بادروی است مانند خردل و سیر و پیاز و هر یک از اینها یا کثیر الغذا است مانند زرده بیضه نیمرشت

یا معتدل الغذا است مانند [illegible] قلیل الغذا است مانند سایر بقول چنانچه در این جدول نموده می آید

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند [illegible] نیمرشت بار شته و گوشت کبک و شراب ⁂ لطیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند انار و سیب و کاهو

⁂ لطیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند نان [illegible] گندم با کبیره جید ⁂ لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذاء مانند شش حیوان و کبوتر بچه ⁂ لطیف

فاسد الکیموس قلیل الغذاء مانند [illegible] باشد ⁂ لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذاء مانند نان قطیفه ردی الطبخ ⁂ کثیف صالح الکیموس

کثیر الغذاء مانند گوشت مرغ [illegible] ⁂ کثیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند پنیر تازه غیر کهنه ⁂ کثیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند

گوشت بچه گاو ⁂ کثیف ردی الکیموس [illegible] مانند گوشت گاو ⁂ کثیف ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند گوشت قدید ⁂ کثیف ردی الکیموس

معتدل الغذاء مانند قلم ⁂ معتدل صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت بره یک ساله ⁂ معتدل صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند شلغم ⁂ معتدل صالح الکیموس

[illegible] معتدل ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند کلم رومی ⁂ معتدل ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند زردک

معتدل روی الکیموس معتدل الغذاء مانند ماهی خشک کرده * و ذوالخاصیت آنست که تأثیر آن در بدن بکیفیت و امری ورای الکیفیات و امور ظاهره حسیه
و نمیه باشد بلکه بمناسبتی و امری بسیار لطیف و وفق خفی مانند جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را و تأثیر فادزهر و سم در بدن که تعبیر از آن بصورت نوعیه نیز نموده
اند و لیکن جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را الطف و ادق و اخفی است از تأثیر آن هر دو بلکه این نمونه ایست از تأثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه در بعض
دیگر از فرط محبت که عشق نامند و فرط عداوت بسبب مناسبت و مجانست نفس ایشان باهم و یا کمال عدم مناسبت و منافرت ایشان از هم که تفصیل این طولی دارد
و محل گنجایش آن ندارد و بدانکه ذوالخاصیت اگر تأثیر آن بموافقت است از افادزهر و تریاق نامند و الا سم و فادزهر و تریاق آنست که تأثیر آن در بدن
و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویه اعانت آنها می باشد که بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم موذی بارکند و مقاومت
نماید چنانچه به تفصیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اما آنکه افیون را تریاق می نامند بمجاز است بجهت آنکه حافظ قوت است و درین امر با تریاق حقیقی اشتراک
دارد * و غذای ذوالخاصیت آنست که تأثیر آن بماده و صورت هر دو باشد اما ماده غالب بجوهر مذکور از فعل و انفعال و تأثیر و تأثر مانند روغن گاو
و گاو و شیر با مغز گردگان و امثال اینها که باوجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می نمایند * و دوای ذوالخاصیت * آنست که تأثیر آن بکیفیت و
صورت هر دو باشد مانند پادزهر حیوانی و جدوار و حب الغار که باوجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن نمایند
* و غذاء و دوای ذوالخاصیت * آنست که تأثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و خمر که باوجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب بر بدن
و تفریح و سروری آورد * و سم مطلق آنست که تأثیر آن در بدن مخالف و ضد تأثیر فادزهر باشد و بزودی بلا مهلت حرارت غریزی و ارواح و قوی را فاسد
و فانی سازد و فرصت فعل و انفعال ندهد مانند بیش و زهره افعی و مارهای قوی و گزیدن آنها که فی الفور مهلک اند * و دوای سمی آنست که تأثیر آن
بکیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و بعد تأثیر و تأثر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بیخ سیاه * و غذای سمی آنست
تأثیر آن بماده و صورت هر دو باشد و بعد فعل و انفعال با حصول تغذیه بدستور مسطور احداث سمیت نماید و مثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیای
سمیه بکیفیتی از کیفیات نمی باشند و بلادر را بعضی غذای سمی گفته اند و غذای دوای سمی آنست که تأثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تأثیر
و تأثر با حصول غذائیت و کیفیتی غالب احداث سمیت نماید مانند لحوم افاعی و سائر لحوم سمیه و گیاهای سمی * دوای مسهل ذوالخاصیت آنست که

آن بکیفیت و صورت هر دو باشد و با آن نیز قوت مسهله بود در کمال قوت و شدت تاثیر و برای کسر قوت محتاج باصلاح و تدبیر و تشویه و غیرها باشد و بعد اصلاح و
ورود در بدن و تاثیر و تاثر نفوذ و سرایت در اقصیه و سطوح و عروق و اعماق بدن نماید و مختلط و متشبث باخلاط و رطوبات رقیقه و غلیظه گردد و اکثر آنها را
بتبخیر و ترقیق و تذویب و تقطیع و غیرها دفع سازد و بعضی را به تحلیل برد مانند سقمونیا که بکیفیت احداث حرارت و بصورت نوعیه دفع صفرا و بلغم نماید و تحلیل سایر ادویه
مسهله قویه مانند ماذریون و فربیون و خربق و غیرها و دوای مسهل آنست که تاثیر آن بآن مشابه نباشد بلکه در هر فعل از آن اندک ضعیف تر باشد و محتاج
باصلاح بسیار نباشد مانند سنا مکی و تربد و هلیلجات و امثال اینها که باستعمال با ورد احمر یعنی سنا با گل سرخ و چرب نمودن تربد و هلیلجات بروغن بادام کافی است و
دوای ملین آنست که تاثیر آن از آن هم ضعیف تر باشد و همچنان متشبث باخلاط و رطوبات موجوده حاضره در معده و امعاء و حوالی آنها گشته دفع گرداند و با آن قوت
نفاذه چندان نباشد مانند فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و شکر سرخ و تمر هندی و اجاص و امثال اینها و لیکن خالی از قوت جالیه نباشد و از اینها نیز بعضی محتاج
باندک اصلاحی اند مانند فلوس خیارشنبر که باید بروغن بادام یا روغن گل سرخ چرب نموده شود برای رفع تشبث و چسپیدن آن بسطح امعاء و احداث قرحه و سحج و بعضی
بان نیستند محتاج بدان مانند ترنجبین و شیرخشت و سایر ملینات مذکوره **فصل دویم در بیان مرکب القوی و ذوالخاصیت و تاثیر هر یک از اینها** بدانکه مراتب
قوای ادویه منحصر است بر سه مرتبه و قوت عبارت از مبداء و سبب موجب افعال و ظهور آثارها است در مواد لایقه **مرتبه اول** افعال محسوسه ادویه است بسبب
کیفیت متشابهه حاصله از مبداء و خواص جل اسمه برای ایشان از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان بایکدیگر و این را مزاج اولی نامند **مرتبه دوم** افعال محسوسه
حاصله از امزجه ثانویه اشیاء صاحب امزجه ثانویه است در ملاقی خود ها و آن از لوازم مرتبه اول است چه اشیاء صاحب مزاج ثانوی مرکب اند از اجزاء که هر یک را کیفیتی
و مزاجی اولی مختلفه الاثر است باشد مانند تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل میشود و اثر این غیر آثار آن اجزای
است مانند ردع و قبض و تسخین و تبرید و غیرها و هر چه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانوی را اثر موافق آثار اجزای
موجوده او است آن مرکب را متوافقه القوت گویند و اگر مخالف آنها است مثلا هم تسخین و هم تبرید کند آنرا متضادة القوت نامند و طبیعت با وی تفعلها
هر یک در مکان لایق استعمال مینماید اگر او را عایقی و مانعی نباشد **مرتبه سیوم** از لوازم مرتبه اول و ثانی است بواسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصیت
عبارت از آن است مانند حجر الیهود در تفتیت حصات که از لوازم کیفیت مزاجی او است و تقطیع اخلاط را لازم دارد مانند اختصاص اسطوخدوس بدماغ که از
لوازم حرارت مزاجی او است و تلطیف اخلاط و مانعیه [illegible] بصورت نوعیه خود مانند تریاق که دفع سم مینماید بلوازم مزاج ثانوی و بواسطه صورت نوعیه خود
و بدانکه بنابر مذهب شیخ الرئیس قدس سره و محققین حکما که قایل اند به بقاء صور عنصریه در مرکبات باید که مراتب قوت ادویه چهار باشد چنانچه تصریح نموده اند
که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزاء متفاعله متماسه می باشد و تاثیر آن بمرتبه آنست از مراتب مجملی مزاج ثانوی را اثر بعینه غیر آن باشد پس که
[illegible] است از بایت و هیئت و جنبیت و تاثیر آن بمرتبه ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره

فصل ۲ در مرکب القوی و ذوالخاصه

وتاثیر اجزای غیر متشابهه مرکبات را مرتبه از مراتب شمرده اند وقیاس مقتضی آنست که فوق ما لقدر فواعل باشند که اندراج مرتبه اثر صور نوعیه اجزای غیر متشابه
غیر متماسه و حرکت مرتبه اثر صور نوعیه ترکیبی ظاهر نیست و بدانکه بعضی از مرکبات ناقص بی صورت نوعیه اند مانند خاک مخلوط با آب که گلی که مرکب است از آب و خاک
و بخار که مولف است از آب و آتش و بدانکه هر چه با صورت نوعیه است یا محکم الترکیب است یا غیر محکم الترکیب و تفصیل این بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله
تعالی و تفاصیل یافته بالاجمال این است اما مرکب القوی پس آن دوای را نامند که مرکب باشد جوهر آن از چند چیز که هر یک را بسر خود مزاجی خاص باشد
متباین و دیگری و بعد ترکیب در شیء واحد و پوشیده شدن لباس و صورت وحدانی امتزاج تامی نیافته باشند که بعد و جدا در بدن اجزای آن از هم
جدا گشته هر یک تاثیری و احداث کیفیتی خاص مینمایند و منشاء آثار مختلفه متضاده میگردند بعضی نزد وصول به بعضی بدیری که سبب ترکیب امتزاج و لطافت
کثافت مواد اجزاء خود چنانچه به تفصیل ان شاء الله تعالی بعد ازین خواهد آمد مانند حجر الیس و جدوار و چوب چینی و ورد احمر و مانند اکثر ادویه حاده
زهریه و ترقاقه و کل ادویه باهیه نیز مثل شقاقل و بهمنین و بوزیدان و جوزبوا و زراوند مدحرج و طویل و زنجبیل و زرنباد و مانند اینها و دارچینی
دوای بنابی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیه آن میباشد و لهذا بزودی آن را کرم میخورد و تباه میگردانند و بدانکه رطوبت فضلیه عبارت
از رطوبتی است که در تمام اجزای آن چیز کما ینبغی ممتزج نگشته باشد و باندک زمانی بعضی از آن بتحلیل رود و جرم آن را مشبک میسازد و بعضی متعفن صورت گری
یافته جرم آن را بخورد و رفته رفته تمام آن را فانی گرداند و اما ذو الخاصیت پس بدانکه خاصیت باصطلاح افعال و آثار ناتویها باشد و رای کیفیات اربعه
از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که از شیء ظاهر گردد مانند لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه و تحلیل و امثال اینها و افعال و آثار قوای
را نیز نامند مانند تفتیت حصات و تفریح و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت و این اگر موافق و مناسبت مزاج و ارواح و حیوانات باشد آن را
فادزهر و تریاق نامند و اگر مضادت و عدم مناسبت باشد آن را سم گویند که ضد افعال و آثار تریاق از آن ظاهر گردد و بیان
الخاصیت چیزی را نامند که تاثیر آن نه بسبب کیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن چیز با آن صورت امتیاز از سایر اشیاء یافته نوعی خاص گشته باشد
و ازین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که بآن نوع نوع از هم جدا گشته اند و هر یک تاثیری و رای تاثیر دیگری مینمایند و اما
نوع و دوای تاثیر متحد اند مانند جذب مقناطیس آهن را و کهربا کاه را چنانچه دیگر یافت و مانند تاثیر حجر الیس و چنانچه
فاروق و مثرودیطوس و امثال اینها از ادویه فادزهریه تریاقیه مفرده و مرکبه که در سموم حاره و بارده و ادویه
بموافقت و مناسبت مانند فادزهر خواه بمنافرت و ضدیت مانند سم زیرا که ذو الخاصیت دو نوع است چنانچه ذکر یافت و فی الحقیقه
مرجع یا بالکیفیه و مرکب القوی و ذو الخاصیت و ما بالطبع عند التحقیق و التدقیق قریب بهم که یک امر است و آن
که آن اثر ظهور نفس است در اجسام بمراتب الا آنکه تاثیرها بالکیفیه ضعیف و جزئی است و تاثیر مرکب القوی از آن زیاده

تریاقیه

زیاده و بیشتر و تاثیر بالخاصیت ازان بیشتر و بالاجمال و تاثیر ما بالطبع ازان زیاده و تاثیر نفس کلی و اشمل و از همه اقوی و ارفع و اعلی است
و بدانکه تاثیر بعضی ادویه که بطریق تعلیق و اتخاذ آن بنوعی خاص و شرطی مقرر و همچنین از برای محبت و یا عداوت شلّ در زیر سر و یا در خانه یکی از آنها
انداختن و یا دفن کردن و یا فرش کردن و یا سوختن و یا با خود داشتن و غیر اینها هرچند قواعد طبیه و تاثیرات طبیعت را چندان در آنها دخلی نیست ولیکن
از تاثیرات نفس و توهمات آن بیرون نیست خصوص ضعفاء العقول را و بحکم لکل اهل و لکل کتاب نیز خالی ازان نباشد چنانچه بعضی ازین قبیل
خواص مذکور میگردد **و اما تاثیر فادزهر و تریاق پس بدانکه** تاثیر فادزهر و تریاق از جهت مرکب القوی بودن آنست هم از جهت مناسبت و جذب نمودن
آن سم را بسوی خود و میل سم بسوی آن و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال و افناء آن اثر سم را از خود و از مناسبت و مصادق خود که حرارت غریزیه و
قوی و ارواح باشند و هم از جهت امور مذکوره در فادزهر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ و غوص در اعماق بدن و جذب سم از آنها بهمان جهت **و بدانکه**
چون اجزاء رطوبات و قوی و ارواح بدن همه باهم متصل و متحد اند اتصال و اتحاد وحدانی و طبیعت مدبره بدن و نفس حیوانی قابض و حافظ و مجمع کل
اند قبض و حفظ و اجتماع وحدانی و لهذا اگر دوائی در بدن تاثیر آن در تمام بدن میرسد چنانچه مشاهده میگردد که در حین ضعف و گرسنگی بسیار اگر
دوا و دوائی مقوی و یا غذای صالح خصوصا لطیف دفعةً تقویتی در بدن حاصل میگردد و اما تاثیر و احداث غذای تقویت بدن را دفعةً واحده بجهت ورود
در معده دو وجه است یکی آنکه اجزاء لطیفه آن بواسطه رطوبات بدنیه و حرارت و قوی و ارواح و اتصال و اتحاد آن باهم دفعةً بتمام بدن میرسد و
باعث تقویت قوی و ارواح میگردد **دوم** آنکه طبیعت مدبره حافظه بدن آنچه از غذاء آماده و ذخیره نگاه داشته است که اندک اندک صرف بدن نماید
در هنگام فقدان آن و چون تازه وارد بدن شود مطمئن گردد آن را که ذخیره داشت زیاده بصرف آورد و موجب تقویت بدن شود والله
اعلم **و اما تاثیر ما فی الافاعی** و آنچه در ان لحوم افاعی است شاید با امور مذکوره امری دیگر نیز باشد و آن جذب لحم افعی است سمیت را بسوی خود و
ازین جهت است که اطبا مبالغه بسیار نموده اند که در هنگام گرفتن افعی و حین قطع سر و ذنب آن باید که اذیت بآن نرسد و رنجیده و لاغر نگردد و در
هنگام کمال قوت آن را بجنبش در آورند تا تمام زهر آن بسر و ذنب آن آید و بسرعت تمام و بیکضرب آن هر دو را جمع نموده قطع نمایند که دفعة
منفصل گردند و سمیت مطلقا در بدن آن سرایت ننماید زیرا که اگر سمیت در آن بماند هرچند اندک باشد بدان سبب ضرر میرساند و نیز جذب
سمیت را کما ینبغی نتواند کرد و علت این جذب سمیت نیز مناسبت لحم آنست بسم مانند جذب اجرام عصارات رطوبات و لطایف معصورات
و ادهان را بزودی بسوی خود و این امری است بیّن و محسوس و لهذا امر نموده اند که بعد از طبخ مطبوخات و مالیدن اجرام آنها بزودی باید که صافی
نمایند و لطایف و جواهر ازکی لطیف و اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها را بخود میکشد و نیز بجهت زیادتی تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره
لحم اجزاء تریاقات خصوص تریاق الافاعی را بخمیر عنبیتی مخمر نمایند تا بسرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده سمیت را جذب و دفع نماید

و لهذا بعد تناول آن اول بدن گرم میگردد و بعد از آن عرق نرج بد بو دفع میشود و اکثر آن است که بول و براز نیز بد میشود و بد بو میباشد پس

صحت می یابد **فایده بدانکه** بعضی گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویه مفرده مطبوعه حجریه که در جوف حیوانات مانند بز و گاو کوهی و میمون

و غیر آنها متکون میگردد و بر معدنیات نیز و تریاق بر ادویه نباتیه مفرده مانند جدوار و حب الغار و ادویه مرکبه مصنوعه مانند تریاق الافاعی و تریاق

و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج ثانوی آنها ترکیبی یافته اند اولی و انسب مینماید و بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق هر دو بر یکدیگر

والله اعلم **و اما تاثیر سم** بامور مذکوره بمضادت و قهر و غلبه و افساد و ابطال و اطفاء حرارت غریزیه و قوی و ارواح و رطوبات است

و گریختن آنها بر اعن الضد بسوی مبداء و ینبوع خود که قلب باشد و انجماد و خاموش شدن آنها و از آن بانقباض و اقفه

حتی رنگ بشره و سایر بدن زرد و رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن مبدل به برودت میگردد و صاحب آن هلاک

است حار و بارد **و اما سموم حاره** پس افعال آنها در بدن بعنوان اذابه رطوبات و فانی نمودن آنها است و سبب آنها مانند

در آب که در یک لحظه تمام آب را برنگین میگرداند و متغیر میسازد **و اما سموم بارده** پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان التثقید و انعقاد

ارواح لطیفه اعضا است که قوام حیوة و صحت مزاج بدان است و سبب آنها مانند انفحه و مایه است که چون بر شیر زنند آنرا منعقد

در اندک زمانی و فعل و تاثیر بادزهرات و تریاقات بعکس است و سبب آنها مانند رسیدن نسیم شمیما است [illegible] زعفران

آنرا افاقه بخشد و باطل میگرداند فعل آنرا **و اما تاثیر سایر ادویه** از مسهله و غیرها بالاکثر امور مذکوره تشبث [illegible] آنها است

قریبه بمعده و امعا و نیز برسانیدن طبیعت مدبره بدن قوی و لطایف آنها را باعضاء بعیده و ضیقة المجاری و [illegible] اعضا است

بسوی خود و رسیدن اثر آنها نزد وی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزاء بدن و رطوبات آن با هم و جزء افجزء

تا العضو مخصوص و مرض خاص خاصه آنکه آن دوا نیز مخصوص بان عضو و آن مرض باشد تاثیر بهر نحوی که باشد از فتح و جمع و

و تفتیح و تلیح و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و نشف و تعریق و اسهال و ادرار و غیرها والله اعلم **فصل سیوم در بیان مزاج**

و معرفت درجات آنها بدانکه مزاج مصدر بمعنی ممتزج یا اسم مفعول است و آن بالاجمال عبارت است از کیفیت متوسطه

بسیطه متضاده و بالتفصیل عبارت از کیفیات ثانویه متشابهه متوسطه حاصله از کیفیات اربعه فواعل از امتزاج عناصر

ریزه شوند اجزاء آنها و با هم متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند تا یک صورت هر واحد سورت و حدت کیفیت

وحدانی بهم رسانند که از هم ممتاز نگردند و عناصر که ارکان و اسطقس و اصل نیز نامند چهار اند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهار اند

حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و دو کیفیت از آنها که حرارت و برودت باشد فاعله اند و دو دیگر رطوبت و یبوست

فصل سیم در مزاج و درجه

باشد منفعله و هر یکی از ارکان را دو کیفیت است یکی فاعله و دیگری منفعله مثلا آتش حار و یابس است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک
بارد و یابس و هر واحدی از اینها با هم دیگری نسبت بما فوق خود و هم نسبت بما تحت خود مناسبت و مشابهت دارد و هم ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا
با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت و مشابهت دارد و هم ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا باعتبار رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت مناسبت
دارد و باعتبار حرارت ضدیت و همچنین سائر ارکان و همین علت انقلاب و آمیزش آنها است با یکدیگر و تأثر و تأثیر و ظهور آثار مختلفه از ایشان و الا انقلاب
و آمیزش و تأثیر و تأثر متصور نبودی و کرهٔ اثیر که کرهٔ آتش باشد باعتبار لطافت بفلک قمر قریب است و کرهٔ خاک باعتبار کمال کثافت و ثقل پائین همه و دیگر
کل است و دو کره دیگر در بین و اما افعال هر یک از کیفیات اربع مثلا حرارت فعل آن تسخین و تحریق و تحلیل و اذابه و تبخیر و اقتناء است و برودت تبرید و جمع
و تجمید و اخماد حرارت و رطوبت ترطیب و تلیین و تجلیس و ترقیق و اشتعال و یبوست تکثیف و تخشین و تصلیب و حفظ و امساک اجزاء است و بدانکه اقسام
امزجه بحسب استقراء نه است یک معتدل و هشت دیگر غیر معتدل و ورای این صورتها صورت دیگر متصور و متحقق نیست و مراد از معتدل که میزان
تقسیم علیه غیر معتدل است یعنی آنکه میان دو طرف افراط و تفریط باشد از امزجه معتدل فرضی طبی است که بمعنی التکافؤ و تساوی مقادیر اجزاء عناصر است در ممتزج بالوضع
و بالنسبت نه تساوی حقیقی و واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع است بحیث میل و توجه هر یک بمرکز خود و بسبب عدم مانع و قاهر و غلبه و زیادتی
هر یک مانع و قاهر دیگری است و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار است که در معتدل باشد و آن چهار است
یا حرارت غالب است و پس آن احر از مما ینبغی باشد و یا برودت و آن ابرد از مما ینبغی و یا رطوبت و آن ارطب از مما ینبغی و یا یبوست و الا ایبس از مما
ینبغی و یا از جهت دو کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت و یبوست غالب است پس آن احر و ایبس از مما ینبغی خواهد بود و یا حرارت و رطوبت و آن
احر و ارطب و یا برودت و رطوبت و آن ابرد و ارطب و یا برودت و یبوست و آن ابرد و ایبس از مما ینبغی است و اینها از اول و از وسط و آن این است
اگر کسی گوید که اشیاء مرکب اند از عناصر پس اگر غالب در ترکیب مرکب ممتزج عنصر نار است باید که بران شیء حرارت و یبوست غالب باشد و اگر عنصر هوا است
باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است که میگویند فلان چیز احر مما ینبغی است و یا ابرد و یا ارطب و یا ایبس مما ینبغی واحدات
یعنی یا سردی و یا تری و یا خشکی بسیار مینماید جواب آنست که آنچه مرکب است یعنی احر و ایبس و یا احر و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایبس
هر یکی از اینها یک عنصر غالب است و دو کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از آن سرد و ظهور مینماید مثلا اگر در آن ممتزج عنصر نار غالب
است پس آن احر و ایبس از مما ینبغی است و اگر عنصر هوا غالب است احر و ارطب از آن خواهد بود و همچنین آنچه در آن یک کیفیت غالب است که مفرد
باشد دو عنصر غالب است مثلا در احر مما ینبغی دو عنصر غالب است که نار و هوا باشند و دو کیفیت منفعله آن هر دو که رطوبت و یبوست باشند با هم فعل
و انفعال نموده و بحکم التعارض تساقطا فعل و اثر هر دو مرتفع گردیده و لیکن باقی نمیماند مگر دو جزء و حار از آن هر دو و پس آن شیء ممتزج احر

مما ینبغی خواهد بود و هرچند حرارت بسیار بالعرض احداث یبس مینماید بسبب شدت تحلیل و تفتیح خواهد بود لیکن آن یبس هرچند حرارت کمتر است
زیرا که بالعرض است نه بالذات و بر همین قیاس نماید ابرد و ارطب و ایبس مما ینبغی او کما لا یخفی وبدانکه کیفیت عبارت است مستقره بجمیع الاجزا
در جسم است که تصور ادراک آن موجب تصور ادراک امری خارج از آن نباشد نیز اقتضای قسمت و یا نسبت در اجزای حامل و موضوع خود نما
یعنی قسمت پذیر نباشد والله اعلم واما کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها پس بدانکه آنچه وارد بر بدن انسان معتدل المزاج و
و یا قریب باعتدال حیوان ذکی الحس باو ادراک گردد و حرارت غریزی او در آن تاثیر نماید و کیفیتی که منتهی بالقوه از ابرو ز و بالفعل آورد
آن کیفیت حاصله اگر مماثل کیفیت بدن آن است و تکرار استعمال و تکثار مقدار شربت و تاثیری باحداث کیفیتی غالب و زاید بر مزاج اصلی
آن نکند و ارواح و قوی را متغیر از کیفیتی از کیفیات اربعه و ناقص و مختل نماید فعلی از افعال را آن معتدل نامند الا
خارج از اعتدال و خروج آن اگر کمتر مرتبه است که مقدار کم آن در بدن احداث کیفیتی غالب و زاید نماید و مقدار او تکرار استعمال آن
تغیر کلی نماید و اما ناقص و مختل نسازد فعلی از افعال را آنرا درجه اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث کیفیت غالب [illegible] نماید و اما زیاد آن
مقدار و کثرت استعمال آن بحد ضرر و فساد نرسد آنرا درجه ثانیه گویند و اگر با آن بحد ضرر و فساد و نقصان و اختلال رسد و لیکن
مهلک نباشد آنرا درجه ثالثه گویند و اگر ضرر بسیار و عظیم در ارواح و قوی نماید و بحد هلاکت رساند و مهلک بود آنرا درجه رابعه نامند
و نیز مراتب اربعه و تاثیر کیفیت غالبه آنرا بدین نهج بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر اعضا مانند ... و بر مجاری مانند عروق
بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبات ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات سواقی و بر اعضا و ارواح که تبع اعضاء مذکوره ساری
اند پس هرچه بمقداری خالی از افراط و تفریط وارد بدن گردد بیرون از آن نیست که بعد از تغیر شدن کیفیت بدنی تاثیر در هوای
شاغل افضیه کرده مفقود الاثر میگردد و یا اثری از آن باقی میماند اول معتدل است و ثانی اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاور مجاری است
و تجاوز از آن نمیتواند نمود درجه اولی است و اگر تاثیر در روح و اخلاط نیز فقط مینماید درجه دویم و اگر در روح و اخلاط و رطوبات ثانیه
تاثیر مینماید درجه سیم و اگر تاثیر آن در هر سه باشد و کل اعضاء را شامل گردد درجه چهارم نامند که نهایت تاثیر وبدانکه هر یک از درجات
را سه مرتبه قرار داده اند در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت غالبه در هر یک در اول آن درجه بالنسبه ... آن کمتر محسوس میگردد
و در وسط از آن زیاده و در آخر از همه زیاده و درجه رابعه و هر مرتبه از کیفیات را در طول سم گویند و آن شی سمی اگر آنکه بحسب صورت نوعیه
تریاقی باشد و آنچه اذیت و سمیت آن در اول اشتداد آن درجه باشد قابل اصلاح است و آنچه در آخر آن ام ... پذیر نیست و این تقسیم
و مراتب و درجات کیفیات چندان اصلی ندارد و کلی نیست بلکه اکثری و استقرائی است نه تحقیقی فایده بدانکه مقرر است نزد حکما که

حکمای که شی حار رطب که نمکند حرارت آن از درجه اولی جهت آنکه اگر حرارت آن زاید شود بیرون نقد ارقانی نسازد در رطوبت آنرا یابس برای این است
[illegible] باشد دوا اگر گرم در درجه دوم و سوم در اکثر بگریا یابس و هر چیز که حار در درجه سوم و چهارم باشد البته یابس است و در آن درجه و تاثیر سمیات
اکثر بصورت نوعیه خود است که خاصیت می‌نامند بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه ذکر یافت و اکثر ادویه حاده زهریه قویه گرم و خشک
است و یابس و خشک می‌باشند و همچنین سموم حیوانات سمی زیرا که تاثیر هر یک از فاعلتین که حرارت و برودت باشند با یبوست بسیار قوی
می‌باشند و با رطوبت اندک و ضعیف **منفرع را القسمت اولی دو نوع** قرار داده اند یکی اولی اصلی طبعی حاصل از امتزاج عناصر اربعه و علیه بعضی
بر بعضی و مغلوبیت دیگر و دوم ثانوی صناعی حادث از ترکیب ادویه مفرده یا مرکبه در مرکبات مصنوعه و این ترکیب شامل کیفیت و صورت هر دو
است یعنی همچنانکه کیفیت اولی اصلی می‌باشد ثانوی صناعی نیز می‌باشد چنانچه ذکر یافت همچنین بحسب صورت نیز هر دو نوع است یکی اولی
اصلی و دوم فرعی صناعی و نیز هر یک بر دو نوع اند تام الترکیب قوی مستحکم و غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم اما تام الترکیب آن
است که اجزا [illegible] مخرج آن بسیار لطیف ممتزج صافی باشد و با هم فعل و انفعال تام نموده کیفیت و صورت وحدانی یافته باشند
[illegible] بلکه حرارت خارجی نار یا غیر آن اجزاء لطیفه آنرا از کثیفه جدا و متفرق نتواند نمود تا از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی حاصل
[illegible] بلکه کیفیت و خاصیت واحده اعم از آنکه معتدله باشد و یا غیر معتدله از آن صادر و ظاهر گردد مانند ذهب و یا بد شواری تواند
[illegible] نمود مانند سایر فلزات منطرقات **و اما غیر تام الترکیب** ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم نیز دو مرتبه می‌باشد بعضی از آن را تفریق اجزا
[illegible] بسیار سهل میباشد مانند گوگرد و نمک و بعضی را بدشواری **و بیان دیگر** آنکه ناقص الترکیب بالنسبه ضعیف است که تاب غسل و شستن
[illegible] ندارد مانند کاسنی و اکثر البقول که طاقت طبخ بسیار ندارد و یا مانند افتیمون و عدس و امثال اینها که بمجرد شستن و طبخ بسیار اجزاء حاره قلیله حقیقیه
[illegible] نافذه مفتحه آنها مفارقت نموده و تحلیل یافته اجرام باردهٔ غلیظه کثیره مسدده ثقلیه کثیفه آنها باقی میماند و لهذا نهی وارد شده است
[illegible] حضرت شارع صلی الله علیه و آله و از اطبا نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجرام از هم و باطل شدن
[illegible] مخصوصه بآنها مانند گوشت مرغ و عدس و تربد و کلم که جوهر لطیف جالی بورقی مسهل آنها از مادهٔ ارضی کثیف قابض از طبخ و دم جدا گشته
[illegible] می‌آید و باقی میماند مادهٔ ارضیه قابضهٔ آنها و لهذا اشتهار یافته مرقه آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد و قابض است
استعمال بعضی آنها مانند کلم و تربد و عدس از خارج محلل و منضج است بخلاف از داخل و از آنها قوی پیاز و سیر است که استعمال آن هر دو
[illegible] منضج و مفتح است خصوصا پیاز پخته و سیر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از تقیح و انضاج و غیر آنها بخلاف داخل شاید آن باشد
[illegible] در خارج یکجا ساکن و مستقر میماند و رطوبت بورقیه حاره جالیه و حرارت آن تاثیر در جلد بدن کما ینبغی مینماید و هذا اباعث

انضاج و تقریح میگردند و در داخل بسبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبرهٔ بدن آنرا دایم در حرکت و تقلب و تحلیل الفم و کسر و انکسار مبادر دو

صورت اصلیه صورت آنرا برقرار نمیدارد لهذا نمیتوانند تاثیر نمود چنانچه پخته شده باشد در خارج از ان مادیه با آب و از

رطوبت بورقیه جالیه و حرارت آنها چیزی بتحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آنست که سطح معده مملو ومنه ببلاغم و رطوبات

میباشد و آنها حایل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها ممزوج و مخلوط با آن بلاغم و رطوبات گشته و ف بدنیه در آنها تاثیر نموده

و کسر حدت آنها میشود و لهذا تاثیر نمیتوانند نمود و اگر مجرد المزاج یابس که در معدهٔ وی فضلات و رطوبات نباشد بخورد چنانچه

آنها را البته باعث سحج و تقریح میگردد و همچنین هر دوای و غذای حار حاد که در بلدان بارده رطبه صاحبان امزجهٔ بارده رطبه بلغمیه تناول

مینمایند بدان جهت موافق است با امزجهٔ ایشان و ادویه و اغذیه بارده رطبه که در بلدان حارهٔ حاده صاحبان امزجهٔ حاره حاده

دمویه و صفراویه تناول مینمایند و از ان منتفع میگردند البته مخالف و مضر است مقابل ایشان را و بعضی از ادویه است که

تناول آنها تبرید بسیار مینماید و تصفیهٔ آنها تسخین و تحلیل مانند کشنیز و آرد جو چنانچه مخلوط باهم جهت آنکه آنها مرکب است

از جوهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که بعد ورود در معده و تصرف حرارت غریزی در ان جوهر و احتیاج محلل بتحلیل

میرود و باقی میماند جوهر مائی شدید التبرید بخلاف در خارج و لهذا بتحلیل می برند اورام صلبهٔ بارده را مانند خنازیر و اورام حاره در ابتدا و تا آنکه ضعف

در حرارت آن ادویه باین مرتبه نباشد بهتر نیست و امثال آن که از غسل و طبخ اجزاء لطیفهٔ آنها از کشته میگردد و تحلیل می یابند

و بعضی از ادویه میباشند که صاحب دو جوهر مختلف و اجزاء متضادة الکیفیات اند از غیر ترکیب تام و بعضی از آنها ظاهر و محسوس

اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و حموضت و لب آن سرد و یا حقی ان مانند برقطونا که قشر و پوست آن و تخم آن گرم است

و لب آن سرد و یابس اگر درست بیاشامند بسبب لعابی بارد خود تبرید میکنند و قشر و تخم آن از تحلیل می یابند که اثر ان ظاهر گردد چون بکوبند

و بیاشامند ملصق بسطوح اعضاء باطنی گشته متقرح میگردانند و لهذا در خارج چون کوبیده آنرا بطریق ضماد بر اورام و دمامیل بگذارند

باعث تحلیل و نضج و انفجار آنها میگردد و ناکوبیده درست آن باعث انفجاج و خامی واللّه اعلم و اما مرکبات صناعی مانند تریاق فاروق

و مثرودیطوس و سایر معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و غیرها مانند حجر الیهود و جدوار و حنظیانا و

وتد و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی غیر تام الترکیب اند که بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت در آنها اجزاء آنها از هم جدا گشته از هر یک

اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علحده ظاهر میگردد چنانچه در مرکب القوی و ذو الخاصیت اشاره بان کرده شد و از هر یک بالاجمال در اماکن

خود و در فادزهر و جدوار و چوب چینی و مومیایی و غیرها انشاء الله تعالی خواهد آمد و بتفصیل در کتب قوم مسطور است و اللّه اعلم فصل

چهارم در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه به تجربه و قیاس بدانکه دانستن امزجه ادویه و اغذیه یا بتجربه است و یا بالقیاس و در تجربه چند نظر
مرعی باید داشت تا اعتماد توان نمود اول آنکه باید که آن دوا خالی باشد از کیفیات مکتسبه خارجیه مثلا آب مادام که گرم باشد احداث حرارت مینماید
و چون حرارت عارضی آن زایل شود و بمزاج اصلی خود که برودت است برگردد احداث برودت میکند و همچنین هوا و سایر اشیاء بسیطه مفرده و مرکبه
دوم آنکه باید تجربه را بر شخص معتدل المزاج جوان با حس و ادراک صحیح و با خواهشی از قلت مقدار و کثرت آن و در امراض مختلفه متضاده و اوقات و ازمان
و فصول و اسنان متباینه نماید تا درست آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بر آن کند که آن دوا یا آن غذا متکیف است بآن کیفیت
که از آن ظاهر گشته سوم باید که قوت آن مقاومت با قوت علت تواند نمود یعنی مقدار آن در کیفیت و کمیت و شدت و ضعف مساوی مرض باشد نه
کمتر و نه زیاده از آن زیرا که هرگاه کمتر از او و یا بیش است که عاجز می آید از مقاومت با ضد خود و در آن تاثیر تام ممتنع است پس اولی آنست که مجرب اگر
خواهد که کار بر او مشکل نشود اول بر علت ضعیفی مقدار کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده قوت آن را معلوم نماید و هم به
تنهائی و هم با بعض و مع چهارم آنکه رعایت زمانی نماید که فعل و اثر دوا و یا غذا در آن ظاهر میگردد مثلا اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری ظاهر
نگردد و در آخر اثر قوی ظاهر دارد آن دوا را قوی داند و مرکب القوی چنین است مانند چوب چینی و اکثر ادویه قویه و اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری
خاص ظاهر گردد و در آخر فعلی دیگر مانند افیون و ادویه مخدره دیگر که اولا بسبب تخدیر و تسدید مسام احداث حرارت مینماید و در آخر احداث برودت
و اماتت قوی و ارواح و حار غریزی و تکثیف و تحقیق رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض داند و ثانی را بالذات و نیز در بعضی ادویه و اغذیه
ممکن است که آنچه اولا ظاهر شود بالذات باشد و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویه کثیرة الحرارة حاده محرقه که اولا اخلاط را گرم ساخته و
احداث گرمی مینماید و تا بسبب تحلیل و [illegible] رطوبت رسانیدن آنها احداث برودت بالعرض مینماید پنجم آنکه باید که استمرار فعل و عدم آن را مرعی
دارد یعنی باید که ملاحظه نماید فعل آن را اگر دایمی و یا اکثری است آن را ذاتی و بالذات داند و الا عارضی و بالعرض ششم آنکه باید که حکم کند بر دوا به
قیاس بابدان نوعیکه آن را از او در آن تجربه نموده نه بابدان انواع دیگر مثلا اگر در بدن انسان تشخیص نماید حکم کند که آن دوا گرم است در بدن انسان
و پس در سایر حیوانات حکم آن ننماید زیرا که بسیار است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سایر حیوانات خاصیتی دیگر مانند
آنکه اگر بفرس یک رطل آب انار ماخور نماید احداث گرمی بسیار نماید و عرق بسیار میکند و همچنین اکثر حشایش و ادویه سمیه حاره شدید التاثیر
و البرودت که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای جانوری است که آن را زرد گوسفند گویند و خربق که غذای جانوری است که آن را اسمانی
خوانند و بیش که غذای جانوری است که آن را موش بیش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات است مانند بز کوهی که در جوف آن فاده زهر تکون
می یابد و طاوس و شتر و همچنین اینها نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک اند هفتم آنکه چون در تجربه مخاطره بسیار است چنانچه حکیم استاد ابونصر

اشاره بدان نموده زیرا که بسا هست که بدون مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاک میگردد چنانچه تلف میتواند بود آن دوا از سموم قتاله مطلقه
باشد که بمجرد استعمال اندک آن هلاک گردانند و لهذا اطباء ماتقدم وصیت نموده اند که دوائیکه از او تجربه آن حاصل نباشد باید که پیش از
تناول اولا ملاحظه رایحه و طعم آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوشی و یا طعم کریهی داشته باشد بدانند که دوا اخلاط غریبه تجویز بوده و باحتیاط تمام
آنرا استعمال نمایند و نیز اگر بقوت بسیاری از آن در طبیعت یابند البته آنرا استعمال ننمایند بدون تجربه و یا بعد التجربه اولا بحیوانات که مزاج
آنها قریب بمزاج انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خوراک آنها اکثر و بیشتر از گیاهها و حبوبات است بخورانند و تا سه روز ترصد نمایند
نگاه دارند و طعام و شراب لایق باو بدهند و اگر مکرر چنین کنند بهتر است پس بانسان بتدریج از مقدار کم بدهند و یا آنکه اولا باشخاص قوی
البنیه غلیظ الطبع بلغمی کبیر السن معتاد بافیون و افیونیات و امثال آن و یا اولا بواجب القتل بسبب حکم شریف بخورانند پس بدیگران و
درجه کیفیت و خاصیت و قدر شربت آنرا معلوم نمایند و نیز باید دانست که طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه و خواص و منافع آنها بعنوان
تجربه منحصر بدانچه ذکر یافت نیست بلکه بانحاء دیگر نیز یافته اند اولا بالاجمال و ثانیا بالتفصیل و از انجمله اتفاق است مثلا شخصی
صاحب مرض عارضه بجائی وارد شود و یا آنکه از برای او دوای و غذای آورند و او آورند آن ندانسته آنرا او بخورد و باعث شفا
و صحت او گردد و پس آن شخص خود و یا آورنده و یا حکماء و اطباء متفطن گشته در تجسس و تفحص امتحان در آیند و کیفیت و خواص و
مقدار شربت آنرا معلوم نمایند دوم میل و خواهش طبیعت است بتناول دوای و یا غذای که کیفیت آن ندانند بشوق و یا بدون تفکر
و آنرا بیاشامد و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد مانند میل و خواهش و رغبت مستسقی مایوس العلاج بخوردن ملح جوشانیده ملح و خریدن
از ملح فروش و خوردن و شفا یافتن از آنکه در ماقبل بودن در قرابادین کبیر مذکور شده و خوردن مجذوم مایوس العلاج شیری که گرده افعی بی
اطلاع و شفا یافتن و بعد از آن اطباء پی بان بردن و حکایت آن مشهور است و در بیان بدو ترکیب تریاق فاروق حکایتی موید آن
در قرابادین کبیر مذکور یافت سوم آنکه باکراه و یا باجبار شخصی از راه عداوت بدیگری چیزی بخوراند مضر و مهلک باشد بقصد هلاک
آن و آن شخص خورنده اتفاقا مرضی مزمن داشته باشد و بان چیز رفع علت او گردد مانند خورانیدن زهر سم الفار و بیش بصاحبان
امراض بارده رطبه و سوداویه محترقه از ضیق النفس و سرفه کهنه و جذام و غیر آن چهارم آنکه بسبب قحط سال غلا و یا سیر و سیاحت و
غیر آن اتفاقا دوای یا غذای بخورد که کاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق گیاهها و گلها و ثمرها و بیخها و باعث شفا و صحت و تقویت
و فربهی او گردد چنانچه در کیفیت بدو اطلاع بر بیخ چینی و چای خطائی گفته اند و از این قبیل است اطلاع و میائی و پادزهر و هر یک
بجای خود در قرابادین کبیر مذکور شده و بعد از آن پی بحقیقت و کیفیت و کمیت آن بردند و بدان گرویدند پنجم از وجوه

وجوه تجربه آنست که از اشاره و ارشاد انبیا و اولیا علیهم الصلوات والسلام باشد که ایشان بالهام و اطلاع و امر حق عز شانه فرموده باشند.
ششم آنکه بالهام و القا در قلب باشد نزد احتیاج و ابتلا و تحیر و درماندگی باشد مثلا شخصی در امری یا مرضی فرو مانده و نداند که چه تدبیر باید کرد و چه باید خورد
از دوا و یا از غذا و یا خوردن چیز دیگر ناگاه در آن حال در دل او در رسد که فلان تدبیر باید نمود و یا فلان دوا و یا فلان غذا را بخورد و یا دیگر با این نحو باید استعمال
نمود و چون بعمل آورد اثر آنچه القا شده است ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال بخواب رود و در خواب بیند تدبیر آنرا و چون بیدار شود و بعمل آورد همچنان بود که
دیده پس در تفحص و در یافتن آن افتد چنانکه این دو سه وجه از تاریخ الحکما ملا احمد تتوی در ذکر بدو ظهور اطبا و ترکیب تریاق فاروق و پیدایش پادزهر و
ماذریون و مومیائی در قدوین مذکور شد هفتم آنکه از مشاهده و عمل بعض حیوانات در معالجات خود بالهام خالق انام جل و عز دریافته باشند مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس
از طایر آموخت چنانچه در الحاوی در حقنه ایضا در قرابادین ذکر یافت و مشهور است که مار چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان میباشد بدان جهت
چشم او تار و کم نور میشود بعد انقضای ایام زمستان و گذشتن برودت سردی هوا که بیرون آید رفته گیاه رازیانه را بچرد و بچشم خود میمالد چشم او بینا
روشن و نورانی میگردد و دیدند که بعد چون بجوف خود دزدی یا بوطایری را که بیونانی دیقوس مینامند صید کرده جگر آنرا بخورد و حکایت کنند میمونی
را مار گزیده و مشرف بر هلاک بود میمونها جمع شده برگ خروع را آورده خائیده در دهن آن میکردند و آن میمون آب آنرا مکیده ثقل آنرا می انداخت تا آنکه
شفا یافت و از این در زمانه آب برگ خروع تریاق سموم است و همچنین اکثر چیزها که از حیوانات نقل کرده اند و از آنها حکما و اطبا انتقال نموده و بالآخر آن
را بتکرار استعمال کیفیات و خواص و منافع چند دریافت نموده در کتب خود ضبط کرده اند والله اعلم و اما طرق قیاس موقوف است بر چند امور چنانچه بیان میشود پس بدانکه
قیاس از امری بامری دیگر بردن و علت و حکم امری را حمل بر امری دیگر نمودن و حکم کردن است که او نیز چنین است و آن بچند وجه است از آن جمله سرعت استحاله
و بطوء آن و سرعت جمود و ذوبان و طعم و رایحه و لون است اما دریافت سرعت استحاله و بطوء آن بدین نحو است که آنچه در آتش گرم شود مثلا یعنی چون در آتش اندازند
اگر زود گرم و یا مستحیل بدان گردد گرم خواهد بود در نسبت با آنچه دیرتر گرم و مستحیل بدان گردد بشرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند در تخلخل و التصاق و رخاوت
و صلابت و رقت و غلظت و غیر آن و در مختلف باشد که میتوان کرد بران زیرا که آنچه متخلخل و بار خود یا رقیق است زود مستحیل میگردد بخلاف اضداد اینها
و همچنین قیاس سرعت جمود و بطوء آن است لیکن باید که دو امور مذکوره با هم مساوی باشند و در صورت تساوی آنچه زود در برودت متأثر گردد و به برودت
و منجمد شود بارد است و آنچه دیرتر بعد از آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل و اذابه و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف
برودت در آن تاثیر هر یک قوی تر و باعث سبب ظهور و بقاء و ثبات آن باشد یابس است و الا رطب جهت آنکه احدی الفاعلین را با یبوست
عمل قوی تر است و با رطوبت ضعیف تر یعنی هرچه قوی الحرارت و یا قوی البرودت است و اشد انفعال به والتکاثف یابس است باید انجماد و آنچه
برخلاف اینهاست رطب است والله اعلم بحقایق الامور اما طعم که اقوی کل ادله و جمع آن طعوم است پس کلیات آن بحسب استقرا [illegible]

وحرارت وملوحت وحموضت وعفوصت وقبوضت ودسومت وحلاوت وتفاهت که بسیتر باشند بفتح میم وکسر سین مهمله وسکون یاء مثنات تحتانیه وخاء معجمه وبعضی تفاهت را شامل طعوم نگردانیده و اصول طعوم را هشت گفته و ما بقی انها مرکب از ینها اند خواه ظاهر بین محسوس باشند ویا خفی غیر محسوس و مرکبات راحد وحصر نیست واختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد قوی وامزجه وفواعل آنها است زیرا که گفته اند خالی از ان نیست که جوهر حامل شئی ذی طعم یا لطیف است ویا کثیف ارضی ویا متوسط میان هر دو وقوت مزاج آن یا حار است ویا بارد ویا معتدل در میان آن هر دو وجوهر لطیف اگر حار است حریف میگردد واگر بارد است حامض واگر متوسط در حرارت وبرودت است دسم وجوهر کثیف ارضی اگر حار است مر واگر بارد است عفص واگر متوسط در حرارت وبرودت است حلو وجوهر متوسط در لطافت وکثافت اگر حار است مالح واگر بارد است قابض اگر معتدل است تفه و مسیخ وبیان دیگر آنکه خالی از ان نیست که مواد که ذرت از قوابل ومحال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط میان هر دو وفواعل یا حرارت اند یا برودت یا کثیف معتدله میان هر دو وحاصل الضرب سه در سه هست مثلا حرارت قویه هرگاه تاثیر در ماده لطیف نماید احداث حرافت مینماید وآنرا حریف میگردانند ودر ماده کثیف احداث مرارت وآنرا مر ودر معتدله احداث ملوحت مینماید وآنرا مالح میگردانند و برودت قویه هرگاه تاثیر نماید در ماده لطیف احداث حموضت نماید وآنرا حامض میگردانند ودر ماده کثیف عفوصت وآنرا عفص میگرداند ودر ماده متوسط قبوضت وآنرا قابض میگردانند وحرارت معتدله چون تاثیر در ماده لطیف نماید احداث دسومت مینماید وشئی را دسم میگردانند ودر ماده کثیف احداث حلاوت وآنرا حلو مینماید ودر ماده معتدله احداث تفاهت وآنرا تفه میسازد وبیش حرافت آخر طعوم مفرده اشیاء بارده است وبعد از ان عفوصت وبعد از ان قبوضت ودسومت معتدلترین انواع اشیاء معتدله است وبعد از ان حلاوت وبعد از ان تفاهت واین جدول جامع اقسام طعوم بحسب فاعل ومواد است مواد فواعل حرارت برودت قوت معتدله لطیف حریف حار یابس حامض بارد رطب دسم معتدل کثیف مر حار یابس عفص بارد رطب حلو معتدل مایل بحرارت معتدل مالح حار یابس قابض بارد یابس تفه بارد رطب والبته این مراتب در اکثر اثمار خصوص حلوه آنها نیز ظاهر میگردد مثلا اگر بر ماده آنها رطوبت ولطافت غالب باشد مانند انگور و انبه وامثال این هر دو که در ابتدا الفه پس قابض میباشند باعتبار کثافت ماده وعدم اثر حرارت در آنها کما ینبغی وبعد از ان که اندک لطافتی یافتند وحرارت در آنها اندک زیاده تاثیر نمود عفص مایل بحموضت میگردند ورفته رفته حموضت می افزاید وعفوصت میکاهد وچون قریب باعتدال رسیدند مایل بحلاوت مینمایند وآهسته آهسته حلاوت می افزاید وحموضت میکاهد تا آنکه شیرین میگردند واگر رطوبت در آنها بسیار و وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجه اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه در آنها کار نماید باز حامض میگردند واگر ماده آنها چندان لطافت نداشته باشد وحرارت غریبه قوی باشد میگرداند آنها را حریف وهر دو در ابتدا این حب واکثر طعوم مشاهده شده

در بعض آن طعم نسبت بانچه وراء زبانه و کام و غیر آن است دریافت شده و هم برین قیاس انجا رو دیگر باختلاف مواد و فواعل و با اندک تفاوت
تأثیر و تأثر آنها متفاوت و مختلف میگردند چنانچه ذکر یافت و بدانکه بعض طعوم با هم مشارک اند ولیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تأثیر فاعل
متفاوت مانند حریف که مشارک مر است الا آنکه در حریف بسبب لطافت ماده ظاهر است و تأثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مر کثیف و نیز چنین مالح با هم مشارک اند
الا آنکه تأثیر فاعل در مر زیاده است از مالح و لهذا چون در ملح حرارت زیاده از حد لایق تاثیر نماید و لطافت و رطوبت آنرا افنای سازد و ماده آنرا کثیف گرداند
آنرا مر نیز میگرداند مانند ملح مر بخلاف ملح طعام و همچنین تفه با دسم و عفص با قابض و حامض بالقوه مثلا ان ماند و ظهور آثار و افعال هر یک نیز بهمان
نسبت بمراتب میباشد والله اعلم **و اما الحریف** بکسر حاء و راء مهملتین و در هر دو آن هر دو شده و سکون یاء مثنات تحتانیه و فا که بفارسی تیز و تند نامند آن
آنست که در حین چشیدن زبان را بگزد و اجزاء آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلاء و جرب شدن سطح جلد و غوص در آن و تفتیح و ترقیق و تلطیف و
و تقطیع و تحلیل و تنقیه و تعفین و تسخین و احراق است بسبب شدت گرمی و لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و هر چه در آن
تیزی مانند بمراتب خود **و اما المر** بضم میم و تشدید راء مهمله که بمعنی تلخ است آنست که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص در آن نماید و سطح آنرا
خشن سازد و طبیعت را از آن کراهت و نفرت بود و طبیعت را بر هم زند و از افعال آن جلاء و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تخشین و تجفیف و تسخین
و منع تعفن است اما کمتر از حریف بسبب حرارت و ارضیتی که در جوهر آن است و در سایر افعال ضعیف تر از حریف است الا در تجفیف و منع تعفین که
زیاده از آن است بسبب ارضیتی که در جوهر آن است مانند مر مکی و صبر و هر چه تلخ و در آن تلخی است نیز بمراتب خود **و اما المالح** که بمعنی شور است
آنست که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن و جلاء دهد سطح آنرا و از افعال آن تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلاء و تقطیع و تعدیل و منع عفونت و تسخین و یبس
با اعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود و در سایر افعال قریب بمر است و از آن ضعیف تر مانند املاح و آنچه در آن ملوحت باشد نیز بمراتب خود **و اما
الحامض** و حموضت که بمعنی ترش و ترشی است آن است که سطح زبان را اندک بگزد و نفوذ در آن نماید و آب در دهان آید حتی از تصور آن **و از افعال**
تلطیف و تقطیع و تنفید و ارقاق و تفتیح مجاری و سده و جلاء و احداث برودت و رطوبت است بسبب برودت مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب
میوه های ترش و آنچه مانند آن و آنچه در آن ترشی است نیز بمراتب خود **و اما العفص** بفتح عین مهمله و کسره فاء و صاد مهمله که بمعنی زمخت است آنست که اجزاء
زبان را بگزد و جمع و خشن و کثیف و صلب سازد **و از افعال آن** تکثیف و تصلیب و ردع و تخشین و تبرید است بسبب برودت ارضیت و کثافت
جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و آنچه در آن عفوصت و زمختی باشد بمراتب خود **و اما القابض** که بمعنی گیرنده است آنست که اجزای زبان را با هم آورد
و جمع آن خشن نزد که عفص منت **و از افعال آن** تغلیظ و تکثیف و قبض و تجفیف و تقویت اشتها و حبس اسهال و تبرید است بسبب برودت
ارضیت جوهر خود و در سایر افعال ضعیف تر از عفص است بسبب کمی کثافت جوهر خود نسبت بان مانند فوفل و آنچه در آن قبوضت باشد نیز بمراتب

خود و اما دسم بفتح دال مهمله و کسر سین مهمله و میم دسومت که بمعنی چرب و چربی است آنست که سطح زبان را ملایم و منبسط و مستوی سازد و از افعال
آن ترطیب و تلیین و ارخاء و ازلاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و تسخین قلیل است بسبب لطافت و هوائیت و مائیت جوهر مانند ادهان و اسمان و شحوم
و دهنی چرب و اما حلو بضم حاء مهمله و سکون لام و واو حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی است آنست که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و
طبیعت ملایم گردد بدان آنرا دوست دارد و قوت جاذبه کبدیه آنرا بزودی بخود جذب نماید و مشتاق بدان باشد و از افعال آن جلا و ارخاء و انضاج و تلیین و
و تنقیح و اغذیه و استحاله بخلط غالب و چون تسخین قلیل است بسبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود مانند شکر و عسل و دوشاب انگور و توت
و خرما و انجیر و انبه و بالجمله انچه در آن شیرینی و شیرین باشد و اما حلو قوی الحلاوت و شدید الاستحاله پس آن درشت کننده سطح زبان
و معطش است مانند شکر سرخ و بعضی انواع عسل حاد و کهنه بجوش آمده و اما تفه بفتح تاء مثناة فوقانیه و کسر فاء که مسیخ نیز نامند بفتح میم
و کسر سین مهمله و یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه و تفاهت که بمعنی بیمزه و بیمزگی است آنست که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط و مستوی
سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و قبوضت و امثال اینها است اگر با رطوبت باشد
و بدانکه شدت و حدت طعم دلالت بر حرارت میکند و اعتدال و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست
و برودت و ملایمت و تلیین بر رطوبت و بر همین قیاس و نسبت و از ترکیب اینها میتوان دریافت نمود کیفیت امزجه مرکبه را گاه است که شئی
مرکب از دو چیز که یکی بارد و بی طعم و دیگری حار و با طعم باشد بارد بود و بواسطه غلبه جوهر بارد بر جوهر حار پس در هر نوع مرکب طعم آن غالب میباشد
بسبب جوهر حار و فعل آن برودت بسبب غلبه جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن جوهر حار و تاثیر برودت آن از جوهر بارد آن است و این چنین
شئی را مرکب القوی مینامند و مثال آن بطریق صناعت آن است که چون ... را در بسیاری از روغن ترش حل نمائی البته طعم آن را تلخ نسازد و تا
مزاج آنرا گرم نماید پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد که چیزی با طعم چیزی بر انحراف گرداند و مزاج آنرا انتغیر پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت
بطریق اولی جائز است هر چند در مثال مذکور سخن است پس استدلال بطعوم کلیه نباشد زیرا که در بعضی جاها مخالفت با مطلوب مینماید و
گاه مجتمع میگردد دو طعم در جرم شئی واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در حضض و این را بشع و بشاعت نامند و مانند مرارت و ملوحت
در اهلیلج سبخه و آب دریا شور و این را زعوقت و زعاق میگویند مانند مرارت و حرافت در عسل ملبوخ از حد درگذشته و کهنه
بجوش آمده و بعضی اثمار شیرین از حد درگذشته مانند حموضت و مرارت و قبوضت در بعضی و مانند مرارت و حرافت و قبوضت در بادنجان
و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال این مرکبات و غیر اینها بسیار است از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها
والله اعلم بالحقائق کلها اما رایحه که جمع آن روائح است که استدلال کرده شود بدین نیز در اکثر امر بر کیفیت و مزاج شئی

شیء فی الروایح یعنی بمحض آنکه بی بدون تعفن دیده شود و یافت طعم آن چیزی می‌یابند مزاج آنها زیرا که بوی حلو قوی دلالت بر حرارت دارد و بوی ترش ضعیف
بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال و همچنین و لیکن این نسبت بطعوم ضعیف‌تر است و کلی نیست زیرا که بسیار واقع میشود که رایحه عنبری با طعم آن مخالف
دارد مانند بعض گلهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی و عفوصتی نباشد و بعضی نبات بوی ... الآن باشد و بدانکه در کیفیت استشمام روایح بعضی گفته‌اند که
اجزاء لطیفه آنها است که جدا شده و مختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد و بعضی گفته‌اند اجزاء لطیفه آنها نیست که جدا گشته و مختلط بهوا شده بحس شامه
میرسد و فی التحقیق شاید بعض اشیا ذی الرایحه چنان باشد و بعضی چنین و بعضی که جوهر آنها لطیف و جرم آنها سخیف متحلل باشد بهر دو نحو بود که
هم اجزاء صغیره و هم الجزء لطیفه از آنها جدا گشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه رسند و مدرک گردند اما اکثر اشیاء کثیفه صلبه در نهایت کثافت
و صلابت که قابل آن نباشد که اجزاء صغیره و هم الجزء لطیفه از آنها جدا گشته بشامه رسد خالی از رایحه نمی‌باشند مانند احجار بلکه در عطارات و بیوت عنبر
بکار میبرند مانند حجر یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و اینها طرق استدلال بر رایحه و آنها ... و مفهوم است و بدانکه روایح منقسم میشوند به قسم اول
باعتبار چیزی که مقارن آنها است از طعوم و اکثر اعم و لازم بر رده میشوند این روایح بنام آن طعوم بسبب مقارنت آنها با یکدیگر مانند آنکه گفته میشود
بوی ترش و شیرین و شکر و عسل و سرکه و ماست و فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارد و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین سایر
طعوم و استدلال باینها مانند استدلال بآنها است دوم استدلال بملایمت و منافرت آنها است چنانچه گفته میشود که این رایحه ملایم و موافق
طبیعت و طیب لذیذ و فرح‌بخش است مانند رایحه عنبر و گلاب و گلهای خوشبو از ورد و ... و امثال اینها و استدلال باینها کرده میشود
بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت ماده آنها در اکثر و یا آنکه فلان رایحه کریه و ... و منافر و مخالف طبیعت است مانند حلتیت و منتن و ثوم و ... و مانند
اینها و استدلال کرده میشود باینها بر حدت کیفیت جوهر حرارت و کثافت ماده آنها در غالب احوال سیوم باعتبار فعل و تاثیر آنها است در حاسه شامه
چنانچه گفته میشود فلان رایحه مسکن حرارت و طراوت‌بخش دماغ است مانند نیلوفر تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و فلان رایحه مهیج حرارت و
خشکی کننده دماغ است مانند مشک و جندبیدستر و فلفل و دارچینی و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و
لطافت ماده کرده میشود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله هر رایحه حاده و موافقه ملایمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت ماده و هر
رایحه قوی کریه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت ماده و هر رایحه ملایمه مسکنه حرارت و نفس مفرحه قلب و روح و مرطبه دماغ و منومه بعضی از آنها
دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده میکنند و بعضی بر برودت و رطوبت والله اعلم الالوان و اما اللون که جمع آن الوان است
پس بدانکه استدلال بآنها مانند طعوم ضعیف و مشوش و ... تر از روایح است و همچنان کلی نیست اکثر آن است که مختلف نمیگردند و بالجمله
استدلال بآنها این است که ابیض بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت میکند جهت آنکه برودت سفید میگرداند جسم رطب را چنانچه در برف

مشاهده کرده میشود و لون سودا بمراتب خود دلالت بر برودت و یبوست میکند جهت آنکه برودت سیاه میگرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده میشود
در اشجار یابسه و میوه های خام نارس یا یابس بی آب که چون آنکه سردی بسیار بآنها رسد جرم آنها را تکاثف و خشک و سیاه میگرداند و فعل حرارت
در آن هر دو بعکس این یا آنست یعنی سیاه میگرداند شی رطب را سیاه چنانچه سیاه میگرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبا
گفته اند هرگاه که اصناف نوعی واحد از جواهر خاص مثلا مختلف شوند در رنگ که بعضی مایل ببیاض و بعضی مایل بحمرت و بعضی مایل بصفرت و بعضی مایل
بسواد باشند پس مایل به بیاض اگر باشد طبیعت نوع آن جوهر مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود است و مایل بحمرت مانند صندل احمر در
سردی از آن کمتر و مایل بصفرت نیز از آن کمتر مانند صندل اصفر و بدستور مایل بسواد از همه زیاده و در یبوست مایل ببیاض کمتر از همه اصناف خود و
بعد از آن اصفر و بعد از آن احمر و بعد از آن از همه غالبه تر و مایل بسواد است و اگر طبیعت آن جوهر مایل بحرارت باشد پس حکم آن بر عکس این است
مانند عسل سفید و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز میباشد بسیار گرم و مایل بسفیدی میباشد گرمیش از آن هر دو کمتر و در بطیخ و انبه و خربزه حکم بالعکس
است در اکثر تمام یعنی هندوانه و انبه و خربزه زرد و نباتی رنگ شیرین تر و بهتر میباشد از سرخ والوان دیگر چون دلیل اند دلالت آنها بر حسب
ترکیب و غلبه بعضی آنها است بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سایر الوان مرکب از آن هر دو اند و حکما گفته اند سواد مطلقا
علامت حرارت است بدستور بیاض مطلقا علامت برودت و سرخ مطلقا علامت اعتدالی و سبز مطلقا علامت برودت و یبوست و زرد مطلقا
علامت حرارت و یبوست پس بدین دلیل سواد و حدت رائحه که افیون دارد هر می باید که گرم باشد نه سرد و لهذا گفته اند که [illegible] الاستدلال بالالوان
ضعیف و مشوش و مضطرب است و اکثری است نه کلی جهت آنکه اکثر شبهه و غلط واقع میشود مثلا چون خلط کرده شود در یک رطل شیر دو مثقال افیون
بیاض حیثیت که بگرداند آن را هر دو شی واحد محسوس نگردد و اجزاء افیون جدا از شیر و مزاج ثانوی حاصل نمی باشد با وجود آنکه رنگ آن متغیر
نگشته باشد بسیار گرم و همچنین است حکم در طعم و رائحه نیز مانند افیون و کافور که با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند کاه یکه غالب می آید بر اکثری از طعمها
و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و جند بیدستر و عنبر و مشک و غیره با نوع ترکیبی و ممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب می آید طعم و رائحه هر یک از آن هر دو
بر کل اجزاء و همچنین است استدلال بسرعت استحاله و بطوء آن و بسرعت جمود و بطوء آن و نیز کلی نیست پس استدلال بالوان نه به تنهایی بدون تائید به
تجربه و [illegible] دیگر [illegible] استعمال ناقص و ناتمام است و حکم بالجزم نمیتوان نمود بلکه بالغلبه کیفیتی از کیفیات اربعه و یقین بسبب ظن غالب حاصل نمیگردد و از آنها
نیز آنکه میشود اندرون که شی ممتزج مرکب بارد باشد و یا حار و طعم و رائحه و لون آن هر یک جدا جدا دلالت بر خلاف آن نماید از حیثیت اجتماعی بر خلاف آنها
جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزاء مختلفه باشد و جزو قوی الطعم و یا رائحه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزاء او باشد و در ممتزج همان ظاهر گردد چنانچه
در ترکیب افیونیه و یا قطرانیه و یا [illegible] و یا کافوریه رائحه افیون و کافور و لون افیون و قطران که سواد و لون [illegible] که زرد است مشاهده و ظاهر

ظاهر میگردد و همچنین در رایحه و الوان و طعوم نیز و اما افیون و کافور که هر دو بقول بعضی دلالت بر برودت دارند و حدت رایحه و طعم آن
هر دو دلالت بر حرارت و بقولی لون افیون نیز دلالت بر حرارت میکند چنانچه ذکر یافت و لهذا منشأ توهم بعضی گشته و آن هر دو را حار
دانسته اند و میتوان تحقیق و جمع بین القولین بدین طریق نمود که آن هر دو از جمله ادویه مرکبة القوی اند که در اینها دو جزو غالب است
یکی لطیف حار که حامل رایحه و باعث حدت و انفعال حرارت گشته و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب لون و حدت و انفعال برودت شده و
بعد ورود در بدن جزو لطیف حار آن بسبب تحلل و انفعال با طبیعت اثر خود نموده ظاهر و دیر تحلیل میرود و زایل میگردد و باقی میماند جزو کثیف
ارضی بارد آن مدت مدید و انفعال برودت از آن ظاهر میگردد و بدانکه الوان شش نوع میباشند ابیض و احمر و اصفر و اخضر و اسود و ازرق
و هر یک را صفتی خاص است مانند یقق و قانی و فاقع و ناصع و غربیب و حالک نیز و واضح آن لون را بدان صفت در حالت کمال خود اتصاف
نموده میگویند ابیض یققی یعنی سفید در کمال سفیدی و همچنین میگویند احمر قانی و اصفر فاقع و اخضر ناصع و اسود غربیب و یا اسود حالک و ازرق واضح
و ادله هر یک از امور مذکوره به تفصیل در شرح قانون و کتب مبسوطه و رسایل این فن مذکور است و چون اینجا گنجایش ذکر اینها نبود بدین مقدار اکتفا
نموده و اما استدلال با خود از افعال دو واحد آن است که آنچه در آن تفتیح و تفتیت باشد حار و آنچه در آن تبرید و تسکین باشد بارد است یعنی مرکب القوی است با غلبه حرارت
و آنچه در آن تحلیل و لزوجت بود در آن مائیت و رطوبت غالب است و آنچه قوت آن از لطیف و خفیف باشد و یا قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا
و یا قابل شمیدن نباشد مانند کاسنی و لیکن اگر جزو حار و بارد آن بسیار تحلیل و لطیف است و جزو ارضی بارد و کثیف آن بسیار
و بر همین قیاس است الا بر احوال دیگر با یه نمود و الله اعلم بحقایق الامور کما هی الا به فاعلها و خالقها جل شانه **فصل پنجم در بیان سبب**
اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه مخفی نماند که چون اکثر ادویه بسبب اماکن و بلدان و فصول اربعه و خشکی و تری و تازگی و سایه
و کهنگی و خامی و کمال رسیدگی و امثال اینها مختلفة الصفة و الماهیة میباشند پس هرگاه شخصی مثلا در بلدی و دون بلدی و یا در فصلی
دون فصلی و یا در حین تازگی و یا در زمان خشکی و یا در وقت خامی و نارسی و یا در هنگام پختگی و رسیدگی و امثال اینها دوایی را مثلا مشاهده
نماید و تحقیق و تجربه کرده ماهیت از شکل و رنگ و طعم و رایحه و غیرها از آن نماید و دیگری در غیر آن بلد و اوقات و احوال دیگر ملاحظه نماید و
ماهیت و طبیعت و منافع و بسیار آن را موافق محسوس خود ذکر نماید و همچنین پس احوال مذکوره هر یک لا محاله مخالف یکدیگر خواهد بود و احاطه بر جمیع
احوال و مراتب هر چیز مقدور شخص واحد نیست و همچنین هر یک را خاصه و نفع و ضرر او به حسب اطلاع خود ذکر خواهند نمود و ظاهر است که امور مذکوره منحصر
در آن نیست و بحسب اوضاع فلکی و تغیرات آنها اختلاف در امزجه و احوال ادویه واقع میشود و باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت اکثر ادویه
این امور مذکوره است و الله اعلم و بدانکه آنچه از کتب متقدمین ظاهر میگردد اول کسی که متوجه تحقیق و جمع و تألیف ادویه گردیده دیسقوریدوس

فصل ۵ در اختلاف اقوال در ماهیات ادویه

یونانی بود که بعضی مردم او را لقمان حکیم میدانند و او کتابی مسمی بمقالات سته در بیان حفظ الصحه تالیف کرده پس فوکس حکیم است او او نیز راجع نموده پس
اندروماخس اصغر و او تریاق اکبر را جمع و ترکیب نموده پس جالینوس ملقب برأس البغل که منافع ادویه مفرده را ذکر نموده و لیکن متعرض بدن و بصلح و سایر
احوال آنها گشته **و اما اهل اسلام** متوجه ترجمه و نقل نسخ های یونانی نبوده و بدروس لفظ [illegible] بابلی است و او زیاده از ترجمه دیگر چیزی بیان نکرده پس اسحق
بن حنین است ابو یحیی از سریانی بعربی نقل با زیادتی افادات ترجمه او مسمی بمنقولات اسحق گشته و حنین والد او اغاثیه را از او وجدا کرده پس
بختیشوع در این باب تالیفات بسیار کرده اند **و اول کسیکه** از اهل اسلام متوجه تالیف آن شده محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه
و کتاب شامل التجربه نموده پس شیخ ادریس ابو علی ابن سینا پس ابن اشعث پس ابو حنیفه دینوری پس شریف پس یحیی بن جزله صاحب منهاج پس جرجیس
بن بختیشوع پس صائغ پس امین الدوله پس ابن تلمیذ صاحب [illegible] پس ابو ریحان بیرونی صاحب تذکره سویدی پس مترجم آن یعنی شیخ ابن بیطار پس حاجی زین
الدین عطار صاحب اختیارات بدیعی پس شیخ یوسف بغدادی مؤلف ما لا یسع مشهور بجامع بغدادی پس شیخ داود انطاکی مصری مؤلف تذکره
اولی الالباب پس حکیم علی گیلانی شارح قانون [illegible] پس حکیم میر محمد مؤمن تنکابنی صاحب تحفة المؤمنین و او نیز بسط
داده پس نواب معتمد الملوک حکیم سید علوی خان قدس سره ولیکن از مؤلفات او بستان الجنه بحر رسیده اکثر منتشر نا تمام است و دیگر کسی بطول و
بسط شاید متوجه نشده و ابن جزله و انطاکی هر دو مفردات و مرکبات را در هم ذکر نموده اند و در ادویه هندیه بهتر از دستور الاطباء موسوم باختیارات
قاسمی حکیم میر محمد قاسم ملقب بهندو شاه است مشهور بفرشته و مجربات افضلی حکیم میر محمد افضل گیلانی است یعنی این هر دو و جز آن نیز از اطباء هند هیچ کس متوجه
بیان ماهیت نشده اند و طبیعت و افعال و خواص را هم خوب بیان ننموده اند و بعضی ادویه هندیه را که حکیم میر عبد الحمید بر حاشیه تحفه نوشته مبنی
بر تر و بهتر است والله اعلم **فصل ششم در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و حصول قوت انها اما** بالاجمال پس بدانکه اولی و الیق آن است که ادویه
قویه و مشهوره هر بلد و مکانی که در آنجا قویتر و بهتر میشوند از بلدان و اماکن دیگر از همانجا در زمان و فصل الیق و نهایت ادراک نشو و نما و
کمال نضج و رسیدگی آن اخذ و التقاط نمایند مانند آنکه اطبای [illegible] زیاده [illegible] اول [illegible] رومی و سقمونیا را از جبل انطاکیه و بالجمله اگر بقول
استاد البقراط که عالج کل مرض بعقاقیر ارضه [illegible] بلده [illegible] نموده و معالجه امراض هر بلد و مملکت را با دویه مختصه همان بلد و مملکت نمایند بهتر است
جهت آنکه بمناسبت انفع اند در حفظ صحت [illegible] از برای اهل آن بلده [illegible] ادویه بلد و مملکت دیگر **و بالتفصیل بدانکه** آنچه معدنی دار فصل
احجار و اطیان است بهتر آن است که از معدن معروفه و مشهوره آن و از اهل [illegible] اخذ نمایند یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتر میشود
از همانجا [illegible] مانند قلقند [illegible] قبرس و زاج از کرمان و لاجورد از کاشغر [illegible] فیروزه از نیشابور و لعل از بدخشان و یاقوت از [illegible] و لؤلؤ از دریای
بحرین و هرمز و مانند اینها و هر چند رنگین تر و صاف تر و شفاف و آبدار و خالص و بزرگ و [illegible] تر باشند و ریزه و سفت و آمیخته بحجری دیگر از خاک و غیره

فصل ٦
شرح حفظ [illegible]

وغیره نباشند بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رایحهٔ مخصوصه بهر یک باشند و زهر و لطافت بر قرار و کمال خوبی باشند و همچنین قشر و موسمائی و نقط و احتمال اینها اما
آنچه نباتی است بدستور مذکور یعنی آنچه اوراق و از ثمار است باید که بگیرند از اماکن مخصوصه بهر یک و فصل و زمان و وقت لایق و بعد رسیدن بکمال خود و
پیش از افتادن از درخت و پژمردگی و متغیر شدن شبابت و رنگ و بوی آن و در سایه باحتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات و غیرها محفوظ دارند
مگر آنچه آفتاب ضعیف نگرداند و عوض کمال خشکی آن باشد که در آفتاب بکمال احتیاط خشک نمایند و آنچه از قبیل بذور باشد واجب است که بگیرند آنرا بعد پختن و
مستحکم شدن رطوبت آنها بحد اعتدال و زایل شدن خامی و رو بزردی و پژمردگی آوردن اوراق و بدستور در سایه خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط
اشیاء غریبه و رسیدن نم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار بد اینها محفوظ دارند بدانکه ادویه نباتیه ذوات کیفیات منحرفه مفرده و مرکبه در بلدان منحرفه
بالکیفیت و اراضی صلبه بهتر یافت میشوند و همچنین دواها و در آن بلدان و اراضی قوی‌تر میباشند و لهذا ادویه جبلی و سهلی و بری اقوی اند از بستانی در اکثر امور
و ادویه بارده در بلدان حاره و بالعکس نیز و کیفیت آنها و ذاتر امور شدید تر و قوی‌تر میباشد و ادویه معتدله در بلدان حاره معتدله و رطبه و در بلدان یابسه
اعدا آنها از آن بلدان و اراضی اولی از غیر آنهاست و آنچه از قبیل قضبان و قشور باشد بدستور باید که بعد از نمو و رسیدن بکمال لایق بحال آن و پیش از
رو به پژمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخذ ثمر و هنگام ریختن برگهای آن و قبل از
ریختن تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهتر است و بدستور خشک نمایند و آنچه از حشایش باشند تمامی اخذ و باید نمو و در کمال هنگام بلوغ و رسیدگی و تر و
تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و نگاه دارند تا بمصرف لایق آید و آنچه از قبیل اثمار باشند نیز بدستور بعد کمال نضج و رسیدن و قبل از
پژمرده شدن و افتادن خود بخود از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب خام آن باشد یا نیم رس آن و آنچه از آنها درست با پوست خشک باید نمود
همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مقشر و یا ورق باید نمود پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه را بر ریسمان باید کشید بر ریسمان کشیده در سایه
یا با آفتاب کمی باحتیاط خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت و عفونت و تکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و بالجمله باید که کل ادویه نباتیه را
در مکان و هنگام رسیدگی و نداوت و پیش از رو بخشکی و پژمردگی و ضعف و نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام
کدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه باران خورده و قریب العهد باران باشد ضعیف است و ادویه بریه و جبلیه اقوی اند از بستانیه و حجم
ضخامت آنها کمتر است در اکثر و جبلیه اقوی اند از بریه و شکوفهها و گلها آنچه بالیده‌تر و خوشبوتر و شکفته و پژمرده نشده باشد بهتر است از مخالف
آن مگر گل سرخ قبل از تمامی شگفتن اخذ آن بهتر است و همچنین بستانی آن و از برگها آنچه ضخیم‌تر و خوشبوتر و تازه‌تر باشد بهتر است و از قضبان
و اصول آنچه کجی و پژمردگی آن کمتر باشد و از بذور آنچه بزرگتر و فربه‌تر و چرب‌تر و سنگین‌تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه شاداب‌تر و پرگوشت‌تر
تر و سنگین‌تر باشد و لون و طعم و رایحه هر یک از اینها که بهتر و زیاده و قوی‌تر باشد اقوی است از مخالف اینها اما الفصل ششم هر گاه تازه آن بهم رسد

بطریق مقرر پس از آن اخذ نمایند و الا اگر تازه آن بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود بدستور سایر ثمرات پوست تازه آنرا بشویند و یا خشک آنرا در آب
گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد و بعض آب آنرا جدا کرده خشک نمایند و لبن خشخاش را که افیون است از خشخاش مصری و یا گاو زبانی
یا عظیم آنها جیح و در مصر و گاه زهره و زیتون و طلبکه در افیون ان شاء الله تعالی خواهد آمد و همچنین لبن بلادر و سایر البان را از اماکن مخصوصه و از زمان
لایقه و بالجمله در هر جا که خوب و قوی القوت گردند اخذ نمایند از جایی که ضعیف القوت باشند اما صموغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را بهنگام
بختن شکوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن بحدیکه متغیر و متعفن نشود
گردند یعنی قبل از آنکه خود بخود از درخت جدا و متغیر و ریزه شده بریزند و اما عصارات پس باید که از اجود و به جیده از اوراق و اثمار و اصول و غیرها
اخذ نمایند و با آتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیاء غریبه بشفقه محافظت کنند مانند اقاقیا و عصاره الملیح و
اشنبر باریس و غیرها و هنگام استعمال بنیز طبخ ننمایند بلکه تو نباه که بدون تنقیه استعمال آن جایز نیست و اما ادویه حیوانیه پس واجب است که گرفته
شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقت والاعضا و در زمانی که آنها را بلا ابتدا کشف و پیش اندو بلا لاغری و پیری و ضعف و نقصان آورده
و مقارن فربهی و ذکورت آنها و اما الجمله خونها چون فرنیه عیب و نقصان چهارساله است که بسبب شدت تاثیر آن در علاج سنگ گرده و مثانه
موسوم بید الله گشته و آن چنان است که اول فصل تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور است آنرا ذبح نمایند و خون اول و آخر آنرا بگذارند
که بریزد و خون وسط را در تنگ حلقه یا ظرف سنگی و سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچه کرباس پاکی پهن نمایند
و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت یک مثقال آنرا با آب کرفس جبلی یا با شراب
و امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را بشرائط مقرره آن اخذ کنند و در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لایق خود آیند دستور حفظ اجزاء
حیوانات که تازه بماند آنست که محل قطع و مجرای آنرا بخیاطه محکم ببندند و در شیشه که عسل در آن بمقداری باشد که او را بپوشاند انداخته نگاه دارند
و اگر حرارت و رطوبت بر هوای آن بلد غالب باشد باید که عسل را خوب بقوام آورده باشند دستور حفظ ادویه و تمر حیوانات که متعفن
نگردد و آنست که در عسل چند روز بیندازند و بعد از آن شسته خشک کرده و در لته کتانی پیچیده در سایه آویزند و بدستور هر گاه در ظرف قلعی ضبط
کنند زود متعفن نمیگردد دستور حفظ سایر ادویه آنست که بعضی آنها را که با هم جمع باید نمود تا موجب بقاء آن باشد مثل کافور با فلفل و براده
آهن با آهن ربا و چرم مرغ با نمک و سادج با زنجبیل و معدنی را با هر جنس او بباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و
میاه حاره را در شیشه سبز رنگ ضبط کنند اما بعد سرد شدن و باید ظرف مزجج و یا روی تا توتیا و عرق بماند و در ظرف مس بهتر بماند و مجموع اوراق و بیخ
ها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهت حفظ روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است والله اعلم فصل هفتم

هفتم در بیان اسماء بعض ادویهٔ مفرده بالاجمال والاختصار بدانکه ادویهٔ مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی اند
پس معدنی مختلف میشود و عمرهای انواع اصناف آنها بحسب شرافت و خست و تمام الترکیب و تشتد الاجزاء و لطیف بودن اجرام و جواهر آنها و عدم
آنها مانند ذهب و حجر الالماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی بمانند و فاسد نمیگردند و اما القوه مدت بقاء آن کمتر از ذهب است
و معدنیاتیکه بدان مشابه نباشند یعنی ناقص الترکیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها بسیار باقی نمیمانند و بزودی خاکی و فاسد میگردند
خصوص که در آب و گل دفن نمایند و مدتی در آن بمانند و اما از نجار پس ناقص میشود و قوت آن تا یکسال و رفته رفته باطل میگردد و سفیداب قوت
آن تا شش سال باقی میماند و مرتک که مرداسنگ باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی میماند و همچنین اقلیمیا و مرقشیثا و توتیا و اما جواهر یعنی بادزهر
معدنی خطائی و قندهاری و انواع خوشرنگ و خوشبوی املس آن نیز مدید مدیدهٔ قوت آن باقی میماند **و اما لولو** مدت بقاء قوت آن از آن
کمتر است و مادام که آب و رنگ و صفاء آن باقی است نیکو است و اما اطیان طیب الروایح مانند طین داغستانی و مختوم و آنچه بدان بر آن مانند
بقاء قوت آنها از لولو کمتر است و کل احجار و اطیان را چون بسایند و مدتی بر آنها بگذرد قوت آنها ضعیف و زایل میگردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان
دیگر میشوند بحسب مراتب چون **و اما صاحب رایحه** است مادام که رایحه با آن باقی است قوی است پس بعد از آن ضعیف و باطل میگردد و مثل سایر
احجار و اطیان میشوند والله اعلم **فایده بدانکه** اکثری بر آنند که ماده منطرقات زیبق و کبریت است پس هرگاه آن هر دو در نهایت
خوبی جوهر و صفا باشند و کبریت در قوت ناریت صابغه و غالب باشد در معدن صورت ذهبی بر آن مرکب از مبدا فیاض جل ذکره فایض میگردد
و ذهب تکون می یابد و اگر زیبق غالب باشد یا قوت بارده صورت فضی می یابد و فضه تکون میگردد و چون اجزاء ردی الجواهر باشند و کبریت
کمتر و یا قوت مائیه صورت قلعی می پذیرد و هرگاه رداءت جوهر بیشتر باشد صورت اسربی می یابد و اگر زیبق جید الجوهر بود که مانع ظهور اسباب
صابغه باشد بالتمام هر چند آن اسباب وافر باشند صورت نحاسی می یابد و چون با این حال یبوست شدیده بر آن غالب باشد صورت روی و توتیا
که خارصینی نیز نامند می پذیرد و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورت حدیدی پذیرد و فایض میگردد و اهل
صنعت کیمیا را عقیده آنست که انقلاب بعضی به بعضی باعمال مخصوصه مدونه در کتب خود که رفع بدی جوهر هر یک شود ممکن است اما شاید این سخن
توهمی بیش نباشد زیرا که انقلاب حقایق محال است و همچنین احجار نفیسه غیر منطرقه مانند یاقوت و الماس و زمرد و غیرها نیز اصل و ماده
بلکه آنها زیبق و کبریت است باختلاف مراتب از صفا و کدورت و غیرها والله اعلم و همچنین اگر زیبق جید و نیکو باشد ولکن کبریت ناصاف
باشد ترکیب غیر محکم یعنی حافظ صورت نوعیهٔ خود مدت مدید نتواند بود و اگر هر دو جید و صافی باشند محکم الترکیب گردد یعنی حافظ صورت خود
مدت مدید بود والله اعلم **و اما ادویهٔ نباتیه** پس آنها بر ده صنف اند زیرا که یا از قبیل صموغ و یا عصارات اند یا از ثمار و فقاح و یا اوراق ها و یا

الیان و متوعات و با اوراق و با ثمر و با بزور و با اغصان و با اصول و لحاء و قشور و امثال اینها اند پس صموغ مانند صمغ عربی و کتیرا و اشق و
جاوشیر و سکبینج و لک و دم الاخوین و امثال اینها اقرب به بقاء قوت آنها تا سه سال است و اما عصارات مانند اقاقیا و حضض هندی و مکی
و افیون علی باصطلاح قدیم که عصارهٔ خشخاش بری یا بود و کاث هندی و دم الاخوین بقول صاحب خلاصة التجارب که عصارهٔ ابوخلسا است
از آنها کمتر و اما ازهار و فقاح که گلها و شکوفه ها باشند مانند بنفشه و نیلوفر و ورد احمر و گل گاوزبان و فقاح اذخر و قیصوم و امثال اینها
و اوراق مانند سنا مکی و گاوزبان و ماذریون و ساذج هندی و ورق الآس و پرسیاوشان و امثال اینها نیز بحسب قوت و ضعف
خود یکسال نهایت تا دو سال قوت اینها قوی میباشند پس ضعیف و باطل میگردد و اما الیان و متوعات مانند سقمونیا و فرفیون و افیون و
امثال اینها پس سقمونیا قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و رفته رفته باطل میشود و فرفیون تا چهار سال
و افیون تا پنجاه سال قوت آن باقی میباشد و زیاده نیز گفته اند و بالجمله اکثر الیان قوت آنها تا قریب به ده سال باقی میماند و اما ادهان
مانند زیت و دهن بلسان و قنه و قطران و مانند اینها پس باردهٔ اینها زودتر فاسد میگردد خصوص رطبهٔ آنها که در یک دو سه اسبوع و حاره
رطبه و یابسه اینها مرتب یکسال تا دو سال پس فاسد و متکرج میگردد و اما دهن بلسان پس آن از قبیل الیان است و قوت آن مدت مدید
باقی میماند و گفته اند هر چند کهنه تر شود حدید و قوی تر میگردد و همچنین دهن کافور و زیت و دهن اذخر تا دو سال و اما ثمار مانند عناب و سپستان
و حب بلسان و مازو و بلوط و آلو و آلو بالو و سیب و به و انار و لوز و جوز و جوز بوا و قرنفل و قاقله و فلافل و آمله و هلیله و بلیله و امثال اینها پس
اینها مختلف میباشند آنچه از آنها کثیر الدهن است مانند مغز گردگان و بادام و پسته و چلغوزه و نارجیل و کنجد و خشخاش و خیار و هندوانه و خربزه و
کدو و امثال اینها تا یکسال اگر در قشر خود باشند و الا تا یک هفته و کمتر از آن خصوص مقشر پسته و گردگان و اما بزور مانند بزر رازیانه و کمون و کرفس
یا و کاسنی و کشنیز و کاهو و خشخاش و کنجد و امثال اینها پس از اینها آنچه قلیل الدهن مانند حلبه و حرف و خردل و رازیانج و امثال اینها است دو سال تا سه
سال بحسب حفظ و نگاهبانی از نم و رطوبت و خاک و باد و غیرها باقی میماند و کثیر الدهن کمتر مانند بذور مذکوره قبل و اما اغصان و لحاء و اصول
و قشور مانند عود بلسان و زرنب و شیطرج و بسفایج و بادآورد و بیخ کاسنی و رازیانه و لفاح و کرفس و اذخر و خیطیا و عاقرقرحا و تودری و دار
چینی و قرفه و سلیخه و ماهی زهرج و پوست بیخ کبر و الجبار و امثال اینها پس مختلف میباشند بقاء آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت
و رخاوت و ضعف پس آنچه مانند قسط و زراوند و وج و درونج و زرنباد و دارچینی و قرفه و سلیخه و زنجبیل و امثال اینها است قوت
آنها تا ده سال باقی میماند و خربق از اینها زیاده و دیگر آنچه در آنها رطوبت فضلیه باشد مانند بیخ چینی و زنجبیل و زرنباد و زراوند مدحرج
و همچنین بوزیدان و شقاقل و امثال اینها که بزودی کرم میخورد و ضعیف و فاسد میگردد و اما آنچه از لحاء و عروق صلبه باشند تا سه سال

سال قوت آنها باقی میباشد پس بتدریج باطل میگردد و اما ادویه حیوانیه مانند شحم حنظل و جنده و انفحه و قرن و حافر و ظلف و زبل و بعر و دم
اما شحم که پیه باشد هرگاه بگیرند و نمک سود نمایند تا یکسال قوت آن باقی میماند و لیکن مستعمل در مراهم و بعض تراکیب دیگر و بعض امراض نخواهد
بود و اما مراره که زهره حیوان باشد پس مدت بقاء قوت آن بیشتر از شحم است و اگر جوف خشک کنند و نیکو محافظت نمایند سالها میماند و اما انفحه که پنیر
مایه باشد یعنی شیردان بچه حیوان کاه ناخورده مانند پنیر مایه شتر اعرابی و غیره پس مدت بقاء قوت آن یکسال تا دو سال است و اما قرن و حافر و ظلف
و غیرها که عبارت از شاخ و سم و ناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی میماند و اما زبل و بعر و دم که عبارت از سرگین و پشکل و خون حیوان باشد مانند سرگین
سگ و کفتار و حمار و بز و ضب تا یکسال و همچنین خون آن و اما جند بیدستر پس قوت آن تا ده سال باقی میماند والله اعلم فصل هشتم در بیان آداب
طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها با هم مناسب نیست بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که تا ضعف در خود نیابد و گرسنه و تشنه نشود
طعام و شراب نخورد و ننوشد و آنهم بقدر ضرور و احتیاج که بسر حد امتلاء و تخمه نرسد که مکروه و مضر است و در هنگام امتلاء و سیری تمام و بسیار طعام نخورد و آب
ننوشد و در هنگام گرسنگی بسیار و عطش مفرط بیکدفعه طعام و شراب بسیار و سیر نخورد و ننوشد و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدیده مفرطه و استیلای حرارت
بسیار بر مزاج مگر بتدریج و بدفعات اندک اندک خصوص آنکه طعام ثقیل و یا غیر عادی و مشروب یا بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد و همچنین آب غلیظ الثقیل یا
بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد بلکه اولا مضمضه نماید و دست و رو را بشوید چند مرتبه و اگر از ین ممکن نباشد پس اندک اندک آب بیاشامد و واجب است
که ظرف طعام در برابر بوده باشد که بمحاذات تناول شود نه از طرف راست و نه از طرف چپ و نیز لقمه را باید چنان بردارد و نیکو مضغ نماید و در زمستان اولی در
طعام سرد و در تابستان او بسط آن و طعام گرم و در بهار و پاییز طعام معتدل و در تابستان روزی دو مرتبه یا یکمرتبه و اگر سرد و در سه مرتبه خورده شود
بهتر است بدین ترتیب که روز اول اول روز و آخر روز و یا اول شب و در روز دویم وسط روز و همچنین باید که بسیار طول ندهد زمان اکل را و اول رغبت تمام سیر نخورد
بلکه خوب بخاید و بملایمت فرو برد و تداخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد و مادام که ثقل در معده و سینه و جشاء یعنی آروغ طعام آید طعام تناول
نکند و بالجمله بر وقتی که خوب گرسنه شود و تشنه گردد و باید که طعام بخورد و آب بیاشامد و بعض مرات آن اکثری و برای متوسطین است و الا
اطفال و جوانان محرور المزاج قوی الهضم و پیران و ضعیفان و بارد المزاجان را هر یک بنوعی خاص میباشد حکم واحد بر همه جاری نمیتوان نمود و نیز باید
چون طعام تناول نماید هنوز قدری میل و رغبت بطعام و گرسنگی باقی باشد که دست از طعام بکشد و ابتداء الطعام باعتدال سبک کند و اقتصار بر یک
نوع از طعام و یا دو نوع نماید و بعد از آن چند قدم راه رود زیرا که بآن نخورد تا اینکه بدن اکثر صحیح و سالم و حواس نیکو و صافی میباشند و از جرم و پرخوری
بدن ثقیل و حواس کند و بلید و انواع امراض و اعلال طاری میگردد و اجتناب نماید از خوردن نان گرم و آشامیدن آب سرد بلافاصله بالای
آن جهت آنکه احداث عفونت و نفخ و بخار مینماید و از اجتماع طعام لطیف و شدید و یا شبیه بینی بالای طعام کثیف مانند خربزه بالای گوشت لطیف

فصل ۸ در آداب طعام و آب

وکثیف و همچنین سریع الهضم صالح الکیموس بالاهی بطی الهضم ردی الکیموس و یا شیرینی و امثال اینها زیراکه طبیعت غذای لطیف شیرین سریع الهضم

را زود و ی استحاله میدهد و هضم نمینماید لطیف و کثیف را و باقی میماند مخالف آنها و باعث گرانی و مرض میگردد و همچنین جمع نماید میان دو طعام که

هر دو گرم و یا هر دو سرد و یا بالفعل و یا بالقوه باشد یا هر دو ملین و یا هر دو نفاخ و یا هر دو قابض و یا هر دو غلیظ و یا هر دو مرخی باشند جدا زود مثل

شیر که بعد از برنج و از ماست یا ترب و ماهی و یا غذا از ترب و ماهی و لبن و گوشت مرغ با ماست و ماهی و یا بالعکس و از شیر با گوشت مرغ و از شیر

با ماهی و از انار با هریسه و از انگور با کله گوسفند و از جگر با عدس و یا با ماش و از خربزه با عسل و مویز با عسل و خربزه با انبه و امثال

اینها و از آب گرم بعد از طعام شور و از آب سرد بعد از میوه خصوص میوه تر و حلوا و طعام گرم و شیرینی و بعد از خواب و جماع و حمام و هر حرکت

مفرط و مضعف و ریاضت بسیار و قبل خواب و در خلای معده یعنی ناشتا و در حمام و مستحسن است جمع میان اطعمه و میوه‌ها که بعض آنها اصلاح

بعض دیگر نماید مانند طعام شیرین با طعام ترش و چرب با شور و تند و بعضی گمان آن است که جایز است جمع میان هر نوع غذا که باشد

جهت آنکه البته آن هر دو یا متشابه اند یا متضاد اگر متشابه اند پس گویا که یک نوع طعام خورده شده اند که بیشتر و اگر متضاد اند هر یکی دفع مضرت

دیگری مینمایند و تعدیل حاصل میشود و کلام بودن این امر نیز چون و هم و غلط است چه میتواند بود که آن هر دو غذا مختلف یکدیگر باشند

و هیچ یک مصلح دیگری نباشند و یک سرایت بدیگری نماید و آنرا نیز فاسد سازد و از جمع ایشان مضرت حادث گردد و نه تعدیل مانند

آنکه عضوی شخصی از آتش سوخته باشد برای برف و یخ گذارند البته تشاوی و متضرر خواهد شد و میتواند بود که دو شی متشابه باشند و

هر یک از آن هر دو مصلح دیگری باشند مثلا یکی لطیف غلیظ و دیگری کثیف غلیظ و یکی القوت دیگری نماید و همچنین نیز میتواند بود که دو شی متشابه

هم باشند و فرق کنند بجهت کیفیتی که عارض هر دو باشد و خاصیتی که لازم اجتماع و ترکیب است و بالجمله این اصلی و قاعده کلی ندارد بلکه بتفاوت نوع

وضعف و لطافت و کثافت مزاج بر میگردد والله اعلم **فصل نهم در بیان احراق ادویه و تکلیس و التشویه و قلی و تدبیر و غسل و احکام**

آنها و دستور آشامیدن چوب چینی و عشبه و صاصفراس و شجرة البنی و گیاه کو و شیر تشته و شیره بزر و شیر الاع و لبن البقر و فاد زهر و وج و ماء الشعیر

و ماء القره و ماء النخاره و غیرها و اتخاذ و صنایع بعض اشیاء **بدانکه** احراق ادویه و احتیاج بدان از برای چند فایده است و یا از برای انتقال طبیعت

آن است بطبیعتی دیگر و یا از برای انفصال قوت و کسر حدت آن است مانند زاج و قلقطار و مرجان خصوص در دارو و عین و یا از برای تقویت یعنی

زیادتی قوت و حدت و شدت قوه و انتقال مزاج آنها است بمزاج دیگر مانند اکثر فلزات و حجر بوره و لبد و صدف و برگ ترب و تنباکو و امثال اینها

از املاح مصنوعه و رمادات و جواهر ادویه مانند جوهر حصی اللبان و غیرها و یا از برای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح و یا از برای تنقیه و دفع اجزاء

غریبه آنها است مانند انجره و بوره و سرطانات و شاخ ایل و امثال اینها و یا از برای مهیا و قابل سحق گردیدن آنها است مانند یواقیت و طلا

فصل ۹ در احراق و تکلیس و تشویه و قلی و تدبیر و غسل و احکام آنها و دستور آشامیدن

وطلا و نقره و ابریشم و مانند اینها و یا از برای آنکه باطل گردد ردائت و خباثت و سمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال آن در تفتیت حصات و قیمی
و اسود سالخ برای جذام و خنازیر زیرا که ادویه حاد لطیف الجوهر اند و یا معتدل جوهر دوائیه چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف و حدت و حرارت آنها
کم میگردد و بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد آنها مانند ادویه مذکوره و یا کیفیت الجوهر و غیر حار حاد اند و بسبب احراق و کسب حرارت ناری تقویت میابد هم
در حدت و هم در حرارت مانند قلقطار فلزات و حجر نوره و یا آنکه صلب اند و یا در آنها رطوبت فضلیه لزجه است و بسبب احراق رطوبت ماسکه ملتصقه و لزجه
آنها کم فاسد و فانی میگردد پس بسهولت و آسانی و بزودی سائیده میگردد مانند احجار و ابریشم و یا آنکه در آنها اجزاء غریبه است تا آنکه اجزاء غریبه آنها
زایل گردند مانند لاجورد و بدانکه جسم اگر بر نهجی باشد که ادویه مذکوره که حدتیه را اصلا ترک نکند به این سبب مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت و ترک کند پس اگر سخیف
الجسم متخلخل باشد بسبب احراق میگردد برودت کند از غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زایل گردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد
از برودت میل بحرارت نماید و ایضا بدانکه در احراق اشیاء شرط است که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق احجار
مبالغه نمایند بخلاف نباتات و حیوانات و اما جوهر و صموغ و مانند اینها را ادنی احراق کافی است و هرگاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد احراق آنرا
باید شست که غسل و تصویل نامند باشند و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس از کلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی آهک نامند
و آن نوعی السحق میباشد پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد بسبب احراق قابل سحق گردد و آنرا مکلس نامند اما اشیائی که قابل احراق
نبوده بدون احراق استعمال آنها جایز نیست پس از آنجمله است اثمد و اسرب و لبد و رصاص که ابار نامند و اسود سالخ و سرطان و طلق
و عقرب و اما آنچه را بدون احراق نیز استعمال میتوان نمود پس آن مانند ابریشم و ابار و حب الآس و غیر و نحو و کهربا و یاقوت و امثال
اینها است و هر یک در رسوم خود انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و بعضی در بجای خود ذکر گردد و احراق بورق و بوره باشد آنست که ظرف سفالی را
پر از خاکستر کنند و آن را در آن اندازند و مجوف آنکه تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در آن اندازند و
حرکت دهند و همچنین چند مرتبه قاشق را گرم نمایند تا آنکه سوخته شود و مانند خاکستر گردد احراق حب [illegible] و زنجار و مانند این هر دو که سمیه
تکلیس است آنست که بگیرند هر مقدار از هر یک که خواهند به آب و نمک پاک بشویند و خشک نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده در کوزه اجر پزی
و یا تون حمام و یا تنور بسیار گرم ببرند و یک شبانه روز بگذارند تا آنکه سوخته و سفید گردد و هر قدر که سفید نگشته قابل نیست مکرر در آن عمل باید نمود احراق حیه و
افعی و اسود سالخ که مار باشد آنست که بگیرند مار خانگی و یا افعی و یا اسود سالخ هر کدام را که خواهند و در پوست بنده در کوزه کرده سر آنرا بسته و بطین حکمت
کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یک شب بگذارند پس بر آورند که خشک شده خواهد بود و سحق نموده بازیت خم کرده و بر خنازیر ضماد نمایند احراق خطاطیف که
خفاش است و بفارسی پرستوک نامند آنست که بگیرند بچه خطاطیف را ذبح نموده پر آنرا کنده و شکم آنرا چاک کرده آنچه در جوف آن است بر آورده

مدرکه
میل

دور نمایند و پاک شسته و نمک بران پاشیده و در کوزه کرده سر آنرا بگل حکمت بسته در تنور یا در اجاق پر از انگشت بگذارند تا محرق گردد احراق ادب ماند
احراق خطاطیف است احراق زجاج که بفارسی آبگینه و شیشه نامند آنست که بگیرند زجاج صاف سفید شفاف خالص پاکیزه را که سنگ ریزه
و خاک و غبار نباشد نرم سائیده در کوزهٔ مطین و یا بوته کرده سر آنرا محکم بسته در تون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد رماد زجاج
یعنی خاکستر آن بهتر آنست که در کفچهٔ آهنی خوب گرم نمایند و در آب قلی اندازند و آنچه از آن مکلس شده باشد جدا نمایند و باز تتمه را گرم نموده
در آب قلی اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس گردد و پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا و غبار گردد شربتی از آن مقدار مثقالی با دوازده مثقال آب
گرم برای تفتیت حصات قوی الفعل است احراق زرنیخ آنست که بگیرند زرنیخ اعلاء خالص صافی را ریزه ریزه نموده و با قلا نموده و در کوزهٔ مطین
بطین حکمت کرده سر آنرا محکم بسته و در وسط سر آن سوراخی برای برآمدن بخار بگذارند و بر انگشت گذارند و مادام که از آن بخار سیاه برمی آید تا
است و چون بخار آن سفید برآید سوخته سفید گردد و کامل خواهد بود احراق سلحفات آنست که شکم سلحفات یعنی سنگ پشت را شکافته احشا
آنرا افگنده و پاک شسته در کوزهٔ مطین کرده سر آنرا بسته در تنور یا در اجاق آنمقدار بگذارند که سوخته و سفید گردد احراق سرطان آنست
که بگیرند سرطان نهری چند آنکه خواهند هنگامیکه آفتاب در برج اسد باشد و پاهای آنرا ببرند و شکم آنرا بشگافند و ما فی الجوف آنرا بیندازند
و با خاکستر چوب تاک و نمک بشویند و در کوزهٔ سفال آب نادیده کرده سر آنرا محکم بسازند و بالای کوزه را بگلی که در آن سبوس گندم و خطمی
و نمک در هم سرشته باشند گرفته خشک نموده در میان تنوری که آنرا خوب گرم نموده باشند بگذارند و سر تنور را بپوشند مثلا اگر شب گذاشته
باشند صبح برآورند و اگر صبح گذاشته باشند شام پس از کوزه برآورده سائیده بکار برند احراق سرطان نهری نیز بهمان قسم است
احراق شبح و صدف آنست که بگیرند شبح سفید املس با وطین حر یعنی طین خالص بگیرند و در تنور انگشت گذارند تا سوخته گردد و علامت سوختگی
آن است که سفید گردد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مجددا بطین مذکور گرفته در تنور بگذارند تا آنکه سوخته گردد و صدف و امثال آنرا نیز بدین
طریق احراق نمایند احراق عقیق یمنی و یشب و یاقوت و امثال آنها آنست که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند و مکرر چنین کنند تا آنکه
آب آن سوخته و خشک و مفتت و قابل سحق گردد احراق بسد و مرجان آنست که هر یک را که خواهند در کوزه سفالی کرده بعد آنکه آنرا ریزه
ریزه نموده باشند و کوزه را بگل گرفته در تنور بگذارند تا سوخته و سفید گردد و اما بحد رمادیت نرسد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مکرر
نمایند و این از برای حصول حدت و لبوریت آنست پس برآورند و نرم سائیده استعمال نمایند احراق لولو آنست که مروارید نا سفته
را با قدری شیر در ظرف سفالی کرده سر ظرف را محکم نموده در میان آتش گذارند و بدمند و پس از زمانی برآورند که سوخته شده باشد
احراق ملح آنست که ملح را بکوبند و بعسل خمیر کنند و در خرقه کتانی گذارند و با پارچه نارنگی بسته بگل حکمت گرفته در تنور تابیده بر روی خشتی

جز روی خشتی بگذارند و پس از سرد شدن تنور بر آورند و گل را از آن دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند وطریق دیگر آن است
که ملح را شسته خشک نمایند و چرلیش سوده در دو یک سفالی کنند و اطراف سر آن را بگل حکمت بگیرند و بر آتش گذارند و اطراف دیگ را
از اخگر پر نمایند و آن مقدار بگذارند که ملح از جستن و حرکت باز ماند که آن فرمانی بلوغ احراق است پس بر آورند و بکار برند احراق کبریت
آنست که کبریت را ریزه ریزه کرده در کوزهٔ مطین بگل حکمت کرده سر آن را محکم بسته شب در تنور گرم بگذارند و صبح بر آورده سوده بکار
برند احراق اقلیمیا نیز بر همین نحو است احراق اسرب که ابا نماید آنست که بگیرند ده درم اسرب را و ریزه ریزه کنند و تنک سازند
در تابهٔ آهنی بر روی هم بچینند و قدری سفیداب مسحوق و قبضه جو بر آن بریزند و آهن بر هم زنند و بچینند تا تمام سوخته شود و بنوع دیگر آنست
که اسرب را صفحهای نازک سازند و بر آن قدری کبریت سوده بپاشند و سر آن را بپوشند بسفالی که در آن سوراخی باشد بپوشند و اطراف
آن را بگل حکمت بگیرند و در کوزه گذارند و بدمند تا تمام سوخته گردد و پس بر آورده بغربال نمایند و بشویند و بکار برند و از ده وقتی بعمل
محتاج باشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال پنج دانگ بیاده بیاشد و بنوع دیگر آنست که اسرب صاف خالص را با قدری گوگرد بگذا
[illegible] در بوتهٔ آهنی کرده در کوزه جدا جدا بگذارند و چند آن بدمند که چون خاکستر شود و شسته بکار برند احراق خبث الحدید آنست
که زنگ آهن را با آفه تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه نمایند احراق آهن و فولاد آنست که هر کدام را که خواهند براده نموده به شبانه روز در بول
گاو بخیسانند پس آورده بر روی سنگ با آب بلیلجات مسحوق بسایند پس قرصها ساخته خشک نمایند و مجموع قرص را در کوزه یک سفالی
گذارند و بالای آن سر پوش سفالی گذارند و اطراف آن را بگل حکمت محکم گیرند و تا یک هفته در میان سرگین گاو صحرائی گذارند پس بر آورده
تا دو مرتبه آب مطبوخ البلیلجات و در سرکه گاه گاه آب جوشانیده نیز پس خشک نموده در ظرف سفالی گذارند و سر آن محکم نمایند و تا
هفت روز در میان آتش سرگین گاو صحرائی گذارند پس بر آورده سحق نموده بکار برند و بعضی هر دو در مرتبه آخر آهن را باز
صلایه نموده یک شبانه روز در میان ماست ترش بگذارند پس بر آورده با قدری نوشادر خالص سحق بلیغ نموده هفت روز
دیگر در میان آتش سرگین بگذارند پس بر آورده نرم سوده بکار برند و علامت خوبی آن قبل از غلو آن است که چون در آب اندازند
بالای آب بایستد و ته نشین نشود و نیز زود حل شود قتل ذهب بدستور مسعود بن محمد سجزی آنست که بگیرند ذهب را و نرم براده نمایند که مانند غبار
گردد و در کفچه آهنی کرده اندکی اسرب سوده بر آن بپاشند و در آن آب نمک حامض نمایند و بجوشانند تا آب برود و ذهب بماند پس صلایه نموده شسته
بکار برند اکلیس ذهب که بهترین طریق است آنست که بگیرند ذهب را و براده نمایند آب نوره و آب قلی و آب ملح طعام را الحجر حلقه صافی نمایند و آنها را
هر یک جدا جدا بجوشانند تا منعقد گردد و پس دو جزو از براده ذهب و هر چهار جزو را باهم نیکو بسایند و بعد از آن در ظرف شیشه با آتش سرخ کرده

[illegible]

باشند پس سه شبانه روز در جای نمناک بگذارند تا نم بر دارد پس به دستور با آتش سرخ کنند و در تیزاب و در جای نمناک بگذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس در بوته
کرده بحدی آتش بدهند که بوته سرخ گردد پس بوته را بر آورند و بگذارند تا سرد گردد و در تیزاب گرم بگذارند و بجوشانند و بشویند تا طلا از سایر اجزا خالص گردد
پس خشک نموده سحق کرده استعمال نمایند و گفته اند اگر در حین تشویه و سحق بکبریت و آبهای تند تشقیه نمایند سریع الاثر است پس پاک شسته سوده
استعمال نمایند و گفته اند که خوردن این طلا باعث طول عمر و دفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت است و در دین امور عدیل ندارد و مقدار شربت آن یک قیراط است
نوع دیگر که طلا قابل سحق گردد و مانند رماد شود و اگر بسیار باشد صورت و عیار که آن بحال ماند آنست که بگیرند و عیار را در بوته گذارند که باطن بوته را به
مردار سنگ با سرکه سوده که آلوده باشند و با آتش گرم نمایند بحدیکه گداخته گردد پس بوته را بر آورند و بگذارند تا سرد گردد و مکرر این عمل نمایند و هر مرتبه
بوته را با مردار سنگ با سرکه سوده تازه بیالایند پس سوده شسته استعمال نمایند و سرخ و سرمه و سرب مکلس نیز این عمل نمایند نوع دیگر که دستور حکما
هند است آنست که سرب چند مرتبه گداخته در آب نوشادر ریزند پس طلای خالص را گداخته در آن آب چند مرتبه سرد نمایند پس صفحهای نازک ساخته
بزاج سیاه و سرکه آلوده در آتش گذارند و با نمک آب بشویند و با دیگر سوهان کرده در بوته که باطن آن بمردار سنگ آلوده باشند گداخته با ثلث آن زیبق
در ظرف چینی یا زجاجی بسیار نرم بسایند و بر روی آتش گذارند و برهم زنند تا زیبق از آن مفارقت نماید پس شسته بر سنگ سماق نیکو سحق نمایند و
اندکی از آن را بر آب ریزند اگر بر روی آب بایستد نیکوست استعمال نمایند دستور جلا دادن و رنگین نمودن اشرفی و ظروف طلا که کم رنگ و خالص نباشند
و رنگین مانند خالص گردد آنست که بگیرند توتیای هندی و شاخ جاموش و نمک سنگ هر سه مساوی سوده با آب سرشته بر آن بمالند و بر آتش گذارند
تا خشک گردد پس از آتش بردارند و بگذارند تا سرد شود پس بشویند رنگین و براق خواهد بود نوع دیگر آنست که بگیرند زاج سفید و وزن شوره
نمک طعام از هر یک یک وزن و نرم سوده با آب خمیر نمایند و اشرفی و یا ظرف طلا را با آتش سرخ نموده بگذارند تا سرد گردد و دوا را بر آن بمالند
که هیچ جایی آن خالی نماند پس بر آتش گذارند تا خشک گردد و اندک گرم شود پس از آتش بردارند و بر زمین اندک گودی کرده در آن بگذارند و
خاکستر یا زغال را با آب نم کرده بالای آن بگذارند و لمحه صبر کنند پس بر آورند و با آب بشویند اگر رنگین شده باشد بهتر و الا مکرر عمل نمایند تا رنگین
گردد و احراق فضه آنست که بگدازند نقره خالص را در بوته که رایحه قلعی در آن باشد یعنی بوته را بسفیداب قلعی آلوده باشند و مکرر بگدازند تا آب
آن سوخته قابل سحق گردد نوع دیگر آنست که نقره را با برادهٔ سوخته و باب و نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند و اگر خوب سوخته نشود قدری
گوگرد نیز آن بپاشند و بسوزانند تا سوخته گردد و احراق نحاس آنست که ریزه ریزه کرده در دنبه گوسفند و یا در پیه گوسفند و یا در روده چرب شکسته بر پا گوسفند بحده
در ظرف آهنی بر روی آتش گذارند تا مشتعل گردد و قدری بسوزد و نه بسیار پس پاک شسته در آب یخ و یا برف مدتی بر ورده نرم سایند
بکار برند و اگر یخ و برف نباشد مدتی در حوض و یا خم آب سرد اندازند و اما التکلیس فضه بطریق حکماء هند آنست که چند مرتبه آن را صفایح رقیقه

رقیقه نموده بگوگرد و سرکه آلوده بالتش تابند و چند بار دیگر در بوته بسفیداب علیحده آلوده بگدازند پس سونهان کرده در ظرف آهنی با آب و نمک
بسیار بسوزانند تا نمک و آب بتحلیل رود پس گوگرد برآن بپاشند و برهم زنند تا منکلس گردد **احراق قطران** جهت سونات آنست که بگیرند قدحها
مطین بطین حکمت کرده و در آن قطران کرده بر آتش گذارند تا آنکه بگدازد و به نصف رسد پس بگیرند چوبی و یا سیخ از آهن و در آن فرو برند که بدان
آغشته گردد پس بر آورند و در هوا بدارند اگر منعقد و بسته گردد و سوخته شده است و الا باز بر آتش گذارند تا بر آن چوب و یا آن سیخ منعقد گردد
پس فرود آورند و بکار برند **احراق ابریشم و موی سر آدمی و امثال آن** آن است که هر یک را که خواهند با گل شسته از صابون و یا غیر آن پاک کرده
و بمقراض ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی و یا آهنی کرده بر روی آتش گذارند و چندان برهم زنند که قابل سحق گردد **اما احراق اسفنج** آنست که
اسفنج را بمقراض نموده بهمان دستور ابریشم و موی احراق نمایند **احراق پوست کدو** و خاکستر و پر و پر تیر [illegible] بدستور ابریشم است و اگر خاکستر آنرا
خواهند زیاده احراق نمایند **احراق عود هندی و امثال آن از اخشاب** آنست که براده یا ریزه ریزه نموده در کوزه گلی کرده در تنور رو با او جاج آن
مقدار بسوزانند که زغال گردد و الحذر از رماد شدن **و احراق یا کرم** که برای تفتیت حصات است باید انمقدار بسوزانند که رماد گردد **و احراق عقرب**
که رماد العقارب نیز نامند آنست که عقرب زنده را در ظرف مس یا آهن یا سفالی انداخته سر آنرا محکم نمایند و در تنوریکه از همه چوب زره مانند آن که
آتش آن حدت و شعله داشته گرم نموده آتش از تنور بر آورده باشند شب بگذارند و سر تنور را بپوشند صبح بر آورند و با سنگ صلایه بکار برند و باید که تنور
بسیار گرم نباشد که عقرب تمام سوخته خاکستر شود و عقرب صالح برای این امر عقرب نر است و علامت نری ضعیفی و لاغری آنست **ابو بکر** آنست که عقرب
زنده را در شیشه که بگل حکمت گرفته باشند کنند و سر آنرا محکم نموده در تنوریکه بسیار گرم نباشد بمقدار شش هفت ساعت بجای بر روی خشت در آتش گذارند
اگر قابل سحق شده باشد بهتر و الا دو سه ساعت دیگر بگذارند پس سائیده بحریر بیخته استعمال نمایند **احراق اهلیلج** از برای ذرورات در امراض عین و قطع
خون بواسیر و [illegible] الدم و تقویت دندان و لثه و اهلیلج کابلی درین امر بهتر از سائر اهلیلجات است آنست که بگیرند هلیله را و در خمیر گرفته در تنور
[illegible] در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور بر آورده خمیر را جدا کرده هلیله محرق را سوده استعمال نمایند **احراق قشر بیض** که کلس البیض نامند آنست
که پوست تخم مرغ را و اگر پوست جوجه بر آورده باشد بهتر است در آب نمک بگذارند و بشویند تا پرده اندرون آن که غرقی نامند بالتمام جدا گردد و مطلق
نماند پس نرم کوبیده در کوزه مطین کرده بسوزانند و بر آورده شسته بکار برند و پوست تخم مرغ اولی است **تکلیس طلق بطور اهل هند** آنست که طلق را
مقراض نموده در کیسه کرباسی محکم دوالی کرده چند عدد [illegible] در میان آن کیسه اندازند و در میان ظرف [illegible] آب گرم بدست بمالند تا از کیسه بیرون
آید پس آب آنرا که علقه از آن بگیرند و آنرا خشک کرده باشند و لعاب [illegible] الوزن سحق بلیغ نموده در کوزه مطین محکم کرده سر آنرا مسدود کنند
و آتش شدید شبانه روز بدهند و آنگاه بر آورده سحق نموده وزن نمایند اگر لعاب بالتمام رفته باشد فبها و الا باز آتش دهند تا بالتمام برود

پس با مساوی آن شوره قلمی صلایه بلیغ نموده بدستور اول در کوزهٔ مطین نموده آتش دهند بسیار سفید و مکلس خواهد شد جهت فالج و لقوه اسپر بکار برند
مفید و مجرب است **احراق طلق بطور اهل هند** آنست که بگیرند طلق نوع اعلا را که سفید و صافی است پاک شسته خشک کرده بمطرقه نرم نمایند و در سه روز
در سرکه انگوری کهنه بسیار تند تخت نمایند و بعد از آن با همان سرکه چند جوشی بدهند و از سرکه برآورند و نرم بکوبند و در کیسهٔ صفیق مستحکمی با سنگریزه
ها کنند و در ظرفی که پر از سرکه تند باشد بگذارند و بدست بمالند تا تمامی طلق مضمحل شود پس از کیسه برآورند و بر روی سنگ نرم سایند و قرصها ساخته
در ظرف سفالی گذاشته ظرف دیگر بر سر آن گذارند و تمام ظرف را بگل حکمت بگیرند و مستحکم سازند و در میان آتش سرگین گاو صحرایی تا یک هفته بگذارند که
خاکستر گردد پس برآورده باب بهنگره که گیاه هندی است و آب برگ تالوته و آب نقوع هلیله و بلیله و آمله هریک جدا جدا مکرر سایند و قرصها نموده خشک
ساخته در ظرف سفالی بهمان طور احراق نمایند و گفته اند که تا سیصد بار بلکه زیاده آتش باید داد و علامت کمال احراق آنست که چون خاکستر
آنرا در آفتاب بدارند برق از آن مطلق ظاهر نشود **اما دستور حلب و حل بعض اشیا اما حلب طلق** آنست که بگیرند طلق را هر قدر که خواهند با آتش سرخ
نمایند و تا سه مرتبه در آب سرد اندازند و بکوبند تا ریزه گردد پس در کیسهٔ کرباس مستحکمی نموده سنگریزه با بقدر رغندقی در آن انداخته کیسه را بقوت
تمام بمالند و در آب گرم و یا در طبیخ باقلی بفشارند تا آنچه شیره از کیسه تراوش کند پس بگذارند تا ته نشین گردد و ته نشین را خشک نموده استعمال نمایند
نوع دیگر که از آن اسهل است آنست که صابون حلبی را بر صفحهای طلق نازک کرده مالیده در بوته کرده بر آتش گذارند و برافروزند پس از آتش برگرفته
بطریق جواهر بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و شسته بکار برند **حل طلق** آنست که طلق را شکافته ورق ورق نمایند و ریزه ریزه نموده در ظرف
آبگینه که ضخیم باشد کرده بول انسان بالای آن کنند آنمقدار که ظرف مملو شود و مدت چهل روز در میان آن بول بگذارند و در بین بول را تبدیل می نموده
باشند پس از بول برآورده خشک نمایند و در مثانهٔ گاو کرده مثانه را در میان ظرف شیشهٔ ضخیم بگذارند و ظرف را در میان خمی که از سرکهٔ کهنهٔ بسیار
تند مملو باشد معلق بیاویزند که بسرکه نرسد و سر خم را در آن حال بگل گیرند پس بعد از پانزده روز برآورند بقدرت الهی گداخته حل شده باشد **نوع دیگر**
آنست که سر ترنج سوراخ کنند و جوف آنرا خالی نمایند و طلق محلول را در آن پر کنند و سر آنرا بپارچه ترنج مستحکم نمایند و در سرگین اسب تا سه روز
دفن نمایند پس برآورند مانند آب سفیدی گداخته خواهد بود **حل ذهب** جهت حفظ صحت و طول عمر و اکثر امراض سوداویه آنست که بگیرند ورق طلا را در
هاون طلا یا دستهٔ طلا با گلاب و بیدمشک و قدری نبات سحق بلیغ نمایند و روزی آنمقدار که یک قیراط تا دو قیراط طلا خالص خورده شود و بنوشند
با گلاب و بیدمشک **حل ذهب با مروارید** جهت تقویت قلب و تفریح ارواح و ازالهٔ صرع و دوار و سدر و وسواس سوداوی و تقویت باه و ازدیاد
منی و حفظ جنین آنست که ورق طلا را با ابریشم خام حل بلیغ نموده و مروارید را نیکو سوده که چون بر آب ریزند ماهی معلق بر روی آب ایستد
پس هر دو را در شیشه کرده آب ترنج یا سرکهٔ انگوری مقطر بسیار تند یا عرق کبریت یا عرق نمک بر آن ریزند آنمقدار که چهار انگشت بر روی آن

برروی آن الیتیدعو حمام مادیه بگذارند و آتش دهند و آنچه محلول گردد صافی نموده برهم ارند و باز آب ترنج یا عرقهای مذکوره بر آن ریزند و آتش دهند
تا تمام حل گردد و چیزی که غیر منحل بماند پس از حریر بگذرانند و قواریر که درین ظرطیر بر آن ریزند تا خلاصه آن ته نشین شود پس برآورند ته نشین را شسته
بکار برند صنعت حمام مادیه بگیرند دیگی که اطراف آن بلند باشند مانند دیک کله پزیها و عدس پزیها در تنور گذارند و نصف آن آب کرده چوبی بر سر
آن گذاشته آنچه خواهند در شیشه کرده دهن محکم کرده و بر سر آن ریسمانی بسته ریسمان را بر آن چوب ببندند چنانکه شیشه بآب نرسد و در زیر آن دیگ آتش
برافروزند و بهتر آنست که در تنور گذارند و چون آتش تنور خاموش گردد باز آتش کنند تا مدتیکه آن چیز در حمام مادیه باشد پس برآورند صنعت
دهن ظرطیر آنست که ظرطیر سفید مکلس را مقدار یازده درهم سحق نموده غسل نمایند و در شیشه کرده دهن محکم قطعه نمایند و در زمینی که برودی آن آید
بکنند و محفوظ دارند و ظرطیر عبارت از دردی خم است و اما التشویه و التحمیص و التقلیه بدانکه این هرسه لفظ بالاشتراک والاجمال بمعنی بریان نمودن
است و بالتفصیل بدانکه تشویه آنست که آنچه را بریان باید نمود در جوف چیزی دیگر از قبیل خمیر و یا گل و یا کشت و امثال اینها گذاشته در تنور گذارند
و یا در زیر آتش و یا خاکستر گرم دفن نمایند که به بخار بخیه تشویه یابد مانند اسقیل و سقمونیا و امثال اینها و یا آنکه کوبیده و با عسل سرشته در لته پیچیده گل
گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورده بکار برند مانند افتیمون و ترت الطراف و امثال اینها جهت سنونات و غیرها و تحمیص آنست که
ظرفی را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند در آن بریزند و حرکت دهند بعیت تمام که همه آن مساوی بقدر حاجت بریان گردد و نسوزد
مانند تخم بادرنگ و ریحان و مرو و خشخاش و کشنیز خشک و زیره و بذر قطونا و بالجمله بذرها از بذور را که خواهند و بهترین ظروف از برای این امر سنگی و یا
سفالی است و حد وسط تحمیص آنست که از آن چیز کالوی بوی برآید و اندک سرخ و برشته گردد و تقلیه آنست که در روغن گاو و یا غیر آن بریان نمایند
بحدیکه بوی بر دارد و سرخ گردد مانند پنیر و یا بقدری که بشکفد و ترکد مانند بلیله و عفص و یا بحدیکه به تحمیص در یابند که بریان شده است مانند خبث الحدید
و امثال اینها تشویه توتیا آنست که آنرا سوده با آب قرص نموده در آتش بر نهند بر روی سفال بگذارند و بگردانند تا خشک گردد و مشوی آن الطف
و مقوی چشم و حافظ صحت آنست و معمول آن مجفف بی لذع و تشویه بریان نمودن افیون آنست که افیون را بقدر باقلی و مغز بادام
ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی اندک بریان نمایند و اما ثانیه که اصلاح نیز باشد پس آن بمعنی ترتیب و پرورش دادن بعض ادویه است
که در اینها حدت و یا ردائت و غائله باشد تا آنکه کم و زایل گردد مانند سقمونیا و انزروت و حب الملوک و تربد و ماذریون و شیطرج و
مانند اینها آن است که سقمونیا را در جوف سیب یا به خالی نموده گذارند و اطراف آنرا بکنجد مقشر پر نمایند و سر آنرا القطعه از سیب یا به ببندند
پارچه کتانی بپیچند و در خمیر گیرند و در میان تنور بگذارند که گرمی آن معتدل باشد بگذارند تا خمیر پخته و برشته گردد پس برآورده خمیر را دور کرده و
سقمونیا را از میان آن برآورده در سایه خشک ساخته بکار برند و اگر سیب و یا به یافت نشود در بیضه مرغ را سوراخ کرده آنچه در جوف

آنست برآورده پاک شسته سقمونیا را در آن کرده آب سیب و یا به اگر میسر آید بر آن ریخته والا بدون آن بدستور تشویه نمایند و حکیم ارزانی گفته
اگر سیب و به نباشد سقمونیا را با بنفشه سوده استعمال نمایند حکم تشویه و اصلاح دارد و مولف گوید اگر اول او در بیضه مدبر نمایند بهتر است و باید دوست
را باید کوبیده و شیر الاغ سرشت و بچوب گز آلوده مانند کباب بریان نمود یکمرتبه و اگر زیاده و بهتر خواهند دو مرتبه حب الملوک را در روغن بادام و یا شیر
یک شبانه روز باید خیسانید و دوند که حب السلاطین است در سرگین گاو باید مدبر نمود باین طریق که بگیرند مغز دوند تازه نو که کهنه و زرد و سیاه
و فاسد شده باشد مقشر کرده زبانه میان مغز آنرا برآورده در کیسه کرباس صفیق و یا دولائی کرده یکشب در آب خالص بخیسانند پس برآورده
در سرگین گاو تازه گرفته بنحویکه از هر طرف آنمقدار حب سه چهار انگشت سرگین باشد و در زمین بمقدار حجم آن گودی بکنند و بالای آن خاکستر
گرم کنند و بالای آن خاکستر سرگین گاو جنگلی برافروزند تا آنکه بمقدار یک انگشت از آن سرگین تازه سوخته گردد و حب السلاطین نسوزد پس برآورده
بطرف دیگر بگردانند و بدستور بعمل آورند تا هر چهار طرف آنمقدار که سوخته گردد پس برآورده پاک شسته و بعد و هر دانه حب السلاطین یکعدد
هلیله زنگی که هلیله مویزکی نامند نرم کوبیده و بوزن هر دو آرد برنج با آب لیمون و با آب غوره سرشته سحق بلیغ نموده حبوب بندند هر حب بمقدار نخودی
شربتی از دو حب تا هفت حب و الصاحب الفلاب بعده نباید داد که مضر است او را نوعی دیگر آنست که آن حب را در سرگین گاوی تازه در آب حل کرده
در دیگی معلق سازند و بپزند که رنگ حب تغیر یابد و از آن سرگین آب غلیظ عرق باشد مثلا از چهار پنج ساعت کامل بلکه زیاده جوشانیده پس برآورده
پاک شسته بدستور مذکور با هلیله و آرد برنج با آب لیمون سرشته حبوب سازند و یا حب الدبق که مویزج است و رب السوس و غاریقون از هر یک
و مصطکی و کشنیز [illegible] و افسنتین رومی و صبر سقوطری اجزا مساوی کوفته بیخته با آب کرفس سرشته و دوست را بروغن بلسان چرب کرده حب بندند
شربتی از یکدرم تا دو درم و عدد از سیر باج باشد و این حب برای فالج و لقوه و رعشه و اوجاع ظهر و امثال اینها نافع است و بعضی حب السلاطین مدبر را
با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دو شبانه روز خیسانیده پس حبوب بسته هر حب بقدر نخودکی و در سایه خشک نموده عند الحاجت [illegible]
استعمال نمایند و تربد را خراشیده بروغن بادام چرب باید کرد و چرب کش کوبیده با زنجبیل سوده باستعمال آورد و تشنیج را دو لبه در سرگین
الاغ با آب جوش باید داد تا پوست آن نرم گردد پس مقشر نموده سوده بکار برند و مازریون را دو شبانه روز در سرکه باید که تحت [illegible] و در بعض
دو سه بار سرکه را تبدیل کنند پس شسته خشک کنند و نیم کوفته بروغن بادام چرب کرده بهر نحویکه خواهند استعمال نمایند و تدبیر هر یک مفصل و چند
نوع دیگر در قرابادین ذکر یافت مدبر کمونی آنست که بگیرند زیره کرمانی تازه که کهنه و پوسیده نباشد و پاک و پاکیزه نموده در ظرف چینی یا سفالی
لعابدار کرده سرکه انگوری کهنه بر بالای آن ریزند آنمقدار که چهار انگشت بالای زیره آید پس یک روز و یک شب بگذارند و در بین زیره
بالا نمایند پس در سایه خشک نموده اندکی بریان کنند و اگر زود خواهند که خشک کرده و بر پارچه کرباس پاکیزه پهن کنند و دائم بهم زنند تا خشک

خشک کرده، تدبیر کبریت آنست که ظرفی را از شیر گاو تا نیمه کنند و بر سر آن پارچه کرباسی ببندند و بالای آن پارچه کبریت را ریزه ریزه کرده پهن
کنند و طبقی از سفال بالای گوگرد بگذارند بنحوی که بگوگرد نچسبد و در میان طبق سفالی سرگین گاو خشک کنند یا آنکه هیزم آتش کنند و بدمند تا از گرمی آن
گوگرد آب شود و از پارچه گذشته تمام در آن شیر بچکد پس گوگرد را از روی شیر بردارند و عند الحاجت بکار برند تدبیر حشیش ... آنست که
شش ماشه سنبل و یا هر یک هر کدام را که خواهند بگیرند ریزه ریزه نموده در کیسه کنند و در دیگی که شیر گاو تازه دوشیده مقدار ده دوازده آثار یعنی
باشد آنمقدار بجوشانند که شیر بنصف رسد پس حشیش را برآورده بشویند و در کیسه دیگر کنند و در همان مقدار شیر باز بجوشانند تا سه مرتبه پس حشیش را
خشک نموده مقدار حبه جهت فالج و لقوه و استرخا و استسقا و جذام و امثال اینها بکار برند تدبیر ذراریح که بهندی الاکلنک نامند و بعضی اسکلنک
بلغت اصفهانی آن است که چند عدد آن را زنده در کوزه کرده و سر کوزه را بلتهٔ کتانی ببندند معکوس بر بالای بخار سرکه که با آتش بجوش آمده دارند
تا ذراریح کشته و پیر و مرده گردد آنگاه بشرح استعمال نمایند تدبیر سلاجه که عبارت از بول بز کوهی است که در مسکن او جمع میشود و آن است که آنرا در ظرف
نوی کرده بر آن آب خار خسک و بول گاو آنمقدار بریزند که آنرا بپوشاند و در آفتاب و یا با آتش گرم بدست بمالند و صاف آنرا در ظرف دیگر کنند و بست
بکوزه در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد تدبیر توتیا بآب غوره آنست که بگیرند توتیای کرمانی را و نرم سوده در ظرف چینی یا شیشه کرده آب
غوره صاف کرده بر آن بریزند و بگذارند تا هفت روز و هر روز آب غوره را تازه نمایند و پس از هفت روز بر روی سنگ سماق با آب غوره که صاف کرده و
ببرف و یا یخ سرد کرده باشند بآهستگی بسایند و چون خشک گردد باز آب غوره سرد بر آن ریزند و بسایند تا آنکه بغایت نرم سوده شود و پس خشک نموده در
شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند تدبیر خبث الحدید آنست که خبث الحدید را کوفته بیخته مدت چهارده روز در سرکهٔ خل خمر بخیسانند الغاه خشک
کرده در روغن بادام بریان کنند و چون بسایند چنانچه بالای آب بایستد و بته نشیند شود و در تراکیب استعمال نمایند تدبیر دیگر آنست که خبث الحدید
را نرم کوفته و بیخته چهارده روز در سرکهٔ تند بخیسانند پس برآورده در آب گندنا تا هفت روز بخیسانند و هر روز آب گندنا تازه کنند پس برآورده خشک نموده
خوب بسایند و در روغن بادام بریان کنند و یا روغن خستهٔ زردآلو و یا شفتالو بکار برند و این جهت امراض بواسیر بهتر است تدبیر پوست بیضه
که قشر بیضهٔ مرغ باشد قشر مرغ را گرفته در آب شیرین بخیسانند و بگذارند تا متعفن شود و قشر رقیق اندرون آنرا جدا کنند و آنرا تبدیل نمایند
و همچنین تا دیگر آب متعفن نشود و پس برآورده خشک نموده سوده بکار برند تدبیر دیگر آنست که با آب و نمک و خاکستر همان قسم بخیسانند و در آخر با آب
شیرین پاک شسته خشک نموده سوده بکار برند و برای این امر پوست بچه برآورده بهتر است تدبیر برادهٔ آهن و تنقیهٔ آن آنست که آهن را براده
نموده در میان سفال آب نادیده با آتش سرخ سازند و در روغن کنجد اندازند پس برآورده سرخ نمایند و در سرکهٔ انگوری اندازند پس برآورده
سرخ نموده در بول گاو اندازند پس در دوغ ماست گاو ترش پس برآورده شسته سائیده بکار برند تدبیر خسک آنست که خسک و دانه را در شیر تازه

دوشیده به سه شبانه روز سه مرتبه بخیسانند و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این در تقویت باه بی‌عدیل است **طریق دیگر اصلاح عسل بلادر** آنست که بلادر را
از میان دو پاره نمایند و ابزار آهنی چوبی را بآتش خوب گرم نمایند و قطعه‌های بلادر را بدان بگیرند و بر زور فشار دهند تا عسل آن برآید و آن را در کارد چوبی
گرفته در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا هر مقدار که خواهند و یا آنکه بلادر را بریده بر صفحهٔ آهنی که از بنده دسته آهنی و یا غیر آهنی و یا غیر آن گرم کرده
بر آن گذارند و بر زور فشار دهند تا عسل آن بالتمام برآید جمع نمایند پس چون خواهند استعمال نمایند با روغن گردوکان و اگر نباشد روغن گاو بجوشانند
و استعمال در مواد ... و غیر آن که پوست آن داخل نشود و باید که مبالغه در اخذ عسل آن بالتمام نمایند و باید که در حین اخذ عسل آن دست را
به روغن گردوکان چرب نمایند تا مجروح نگردد و چون بعضی مردم را در رسیدن بخار و عسل آن به بدن اعضا متورم میگردد و بعضی را نباید که
اول استعمال نموده آن چنان کسی متوجه اخذ آن نگردد و گفته‌اند در هنگامیکه جرم آن نیز داخل است نرم کوبیدن بلادر را با مغز گردوکان
و یا با کنجد و یا مغز بادام جمیل بمقتضی اصلاح آن است **اصلاح هشتم** آنست که او را بکوبند و یک شبانه روز در شیر بخیسانند و در عرصه آن چند روز
یا از شیر را بدل کنند پس خشک نمایند و هر گاه جهت اورام و سدد و احشاء و بادها و صعود اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از هر دو رس ... به روز
دیگر در آب کاسنی و عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و با قوابض صرفه استعمال آن جایز نیست **اصلاح ادویه**
جهت تشاه مانند بیخ شیبیی و بیخ شوکران و امثال اینها که در نباتات سمیت و با سمیت باشند آنست که نیم کوفته سه شبانه روز در شیر
بخیسانند و هر روز تجدید شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام و یا روغن تخم کدو و یا روغن پسته نکهفته به بیرون زند و بکار برند و اگر آن چیز حار
باشد در روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حاره پرورده کنند و یا مغزهای مناسبه مخلوط نمایند **طریق دیگر** که حکیم میر محمد مومن نوشته
که معمول من است و منافع بسیار مشاهده نموده‌ام آنست که ادویه مهلکه را بعد از آنکه دو و سه روز در آفتاب با عرقهای مناسب خیسانیده باشند
بجوشانند و آب آن را جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام آید و ادویه آن معجون را با آن بسرشند و هر گاه در حبوب استعمال کنند باید
که با بعضی از ادویه آن حب که از جوشیدن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا همه آنها را جذب بخود کنند آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند
و بدانکه مراد از شیر در این مواضع شیر بز تازه دوشیده و یا شیر گاو تازه دوشیده است و اولی شیر بز است **اصلاح تخمها**
آنست که بعد از آنکه دانه آنها را پوست آورده باشند در هاون با قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سایر ادویه که با آن
مناسبت داشته باشند و همچنین است اصلاح جمیع ادویه شیره دار چسبنده و هر گاه دبق را با دواهای دیگر در آن ترکیب کنند لبوب و مغزها باشند
احتیاج بداخل کردن روغن نیست با همانها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح دبق مغز دانه بید انجیر است **دستور کوبیدن ادویه**
آنست که آنها را اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده گردد زیرا که خشک آن کوبیده نمیگردد **تصفیهٔ زیبق** که معمول اهل صناعت کیمیا است

کیمیا است آنست که زیبق را در ظرف مسمی بقلعی صاف بیجرک و کدورت کنند و بر آتش گذارند و بفاصلهٔ اندکی ظرف دیگر مسطح را پر آب سرد
کرده بالای آن بدارند و یا بر سپایهٔ چوبی بگذارند که سطح زیرین ظرف بالائی لب بسیار وسیع تر از ظرفی که در آن سیماب است باشد آنچه زیبق
صاف خالص است صعود کرده در سطح زیرین ظرف بالائی مجتمع میگردد بر دارند و بکار برند **نوعی دیگر** که طریق متعارف است آنست که زیبق را
در هاون سنگی و یا در ظرف شیشه و یا لعابدار با آب نمک یا خیر بسایند تا چرب و سیاهی آن زایل گردد پس با عنب الثعلب بدستور سحق
نمایند و مرتبه سوم با آب نقیع هلیله بسایند پس بشویند و هفتاد مثقال آنرا با سی مثقال آب خالص در دیگ سنگی بآتش ملایم بجوشانند
و هر چند آب بتحلیل رود اندک اندک آب گرم در آن داخل نمایند تا یک رطل بماند پس بآتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب رفته زیبق بماند بر دارند و
در شیشه نگاهدارند و این باصطلاح اهل صنعت مسمی بماء الارواح است **و آنچه را باید غسل نمود که تعدیل حالت است آنست** پس
برای فاید غسل تبرید و یا تلطیف از اشیاء غریبه و حرارتیه و یا التعدیل با رفع حرارت ناریه مکتسبه از احراق و یا رفع لذاعت و غثیان
آنست که هر یک بانفراد و یا مجموع مانند اکثر ادویه حجریه از یواقیت و قتادیج و لبد و لاجورد و حجر ارمنی و آنچه شبیه باحجار است
مانند راسخج و اقلیمیا و شنجرف و مرداسنگ و سفیداب و امثال اینها و اطیان و لک و موم و زفت و صبر و ادهان و سویق و
شیرج و امثال اینها و **طریق آن آنست که** آنچه احجار و یا شبیه بانها باشد بسیار نرم سائیده و در هاون و امثال آن کرده آب باران
ریخته باهستگی بر هم زنند تا آنچه مانند غباره باشد با آب مخلوط گردد پس آنرا باهستگی در ظرف دیگر ریخته و دُرد آنرا باز سائیده
و بدستور آب داخل کرده نرم آنرا بگیرند و دُرد آنرا باز بسایند تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن روی آنرا
بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین گردد پس آب بالای آنرا ریخته ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند **اما غسل اطیان** آنست
که هر گلی را که خواهند بشویند در آن المقدار آب که او را خوب بپوشاند بلکه سه چهار انگشت بالای آن ایستد تا تحلیل شدن پس از پارچهٔ کرباسی بگذرانند
تا ته نشین شود و ته نشین را خشک نموده بکار برند **غسل ادهان که طریقه ناسند** بدانکه هر روغنی که متکرج و کهنه و طعم آن تند شده باشد و خواهند
که زایل و تازه کنند آنرا آنست که آن روغن را در ظرفی کنند و یخ یا برف در آن اندازند و بر هم زنند تا یخ و یا برف آب شود پس از روی آن آب
بر دارند و اگر یخ و یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اگر یکدفعه باصلاح نیاید دو و سه دفعه مکرر عمل نمایند و با گلاب نیز عمل مذکور
و با گلاب و یا برف و یا یخ و با آب سرد نیز خوب است در روغن گاو و گوسفند را باد و دوغ ترش جوش داده و در حین جوش آرد بیده گندم بر آن
پاشیدن تا دوغ سوخته گردد اما روغن بسوزد خوب است **غسل شیرج** که روغن کنجد باشد آنست که با آب و نمک بسیار بر هم زنند و بآتش نرم بجوشانند
پس از آب نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار بر هم زنند و بجوشانند پس آب را از آن جدا کرده بکار برند **غسل زفت** و امثال آن مانند

غسل موم و مومیایی و عنبر نیست که اخته در آب صاف گرم بریزند تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه بر روی آب ایستد بردارند و عند الحاجت بکار
برند **غسل اثمد و بسد و اسفیداج و توتیا** و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و امثال آنها آنست که هر کدام را که خواهند اول نرم
بسایند و با آب مخلوط سازند آنچه با آن مخلوط شود در ظرفی دیگر ریزند و آنچه ته نشین شود باز بسایند و با آب مخلوط نمایند و آب مخلوط با آن را بگیرند و همچنین چند
مرتبه تا آخر آنچه در هاون و سنگ نرم باشد و در کاسه و نیز ظرف مخلوط با آن را بپوشند تا ته نشین گردد پس آب بالای آن را بریزند و ته نشین را
خشک نموده اگر از برای امراض عین است باز سحق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی است **غسل نوره** یعنی آهک جهت تقطیع
و اطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند و آب بر آن ریزند و بر هم زنند و در ظرفی دیگر ته نشین و در روی هاون و سنگ نرم که باشند و در بستند و آن
آب را بگذارند تا ته نشین شود و آب صاف آن را بگیرند و آب خالص در آن ریزند و بر هم زنند و بدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار
برند **غسل حجر اسفنج** جهت امراض حاره آنست که مرد اسنگ را با هم وزن آن نمک بسایند و آب بر روی آن ریزند و بر هم زنند بمقداری که چهار انگشت
بالای آن آید و تا هفت روز بگذارند و هر روز سه مرتبه بر هم زنند پس بگذارند تا ته نشین شود و آب شیرین تازه بر آن ریزند و هفت روز دیگر
بدستور بگذارند و در بین بر هم زنند و بعد هفت روز تجدید کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند **غسل لاجورد** آنچه از برای
امراض عین است مانند احجار دیگر است که ذکر یافت و آنچه از برای کتابت و نقاشی و سفوف و حبوب و غیر آن است آنست که لاجورد را نیکو بسایند
و بقیه با آب تازه نموده نیکو بسایند و اندکی روغن زیتون در آن ریزند و بدستور احجار غسل دهند و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مانند غبار
گردد **نوعی دیگر** آنست که سنگ لاجورد را کوفته و بیخته صلایه نمایند تا مانند غبار گردد پس با روغن کنند یا بسایند و پس خمیر کنند و با آب گرم بدست
بمالند و همواره اندک اندک آب گرم میریخته باشند تا تمام آن شسته گردد و چون به بینند که در روغن و خمیر رنگ لاجورد نماند دست
بدارند و آب اول را در کاسه نگاه دارند آنچه از آن ته نشین شود لاجورد اعلی است و آب دوم که در ظرف دیگر است ته نشین آن لاجورد
وسط و ته نشین سیوم را اسقاط نامند بنابر قول صاحب قرابادین معصومی و بنابر فرموده نواب علویخان مرحوم مغفور حجر ارمنی در این
زمان معروف باسقاط است **غسل صبر** آنست که بگیرند صبر را و در هاون بهمواری و آهستگی بکوبند و بحریره بیزند پس بگیرند افسنتین رومی
و اکلیل و مصطکی و حب بلسان و دارچینی و عود بلسان و سلیخه و سنبل الطیب و اسارون از هر یک سه درهم در آب جوشانیده صافی نموده
با صبر کوبیده بیخته در هاون انداخته بدستور حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب شده در کاسه بریزند و آنچه ته نشین شده باز آب اندازند و آب
مطبوخ دوا را بر آن ریزند و بدستور حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب گردد در آن کاسه ریزند و بدستور عمل آورند تا غیر از رمل و سنگریزه
و چیزهای درشت در هاون نماند و دور نمایند و آنها را بگذارند تا ته نشین گردد و از گرد و غبار محافظت نمایند پس آب صافی آن را علحده بگیرند و ته نشین

و نه تنشین زا با زعفران سائیده ممزوج نموده در ظرف چینی پهن کنند و بگذارند تا خشک گردد و پس بردارند در ظرف چینی یا شیشه و عند الحاجت
بکار برند و قوت اسهال صبر مغسول از غیر مغسول ضعیف تر است **غسل سویق جو و گندم** و غیر آن که خواهند در معده ترش نگردد و نفخ آن
زایل شود آنست که آب گرم جوشان بر آن ریزند و بگذارند تا سرد آید و اگر دو مرتبه آب گرم بر آن ریزند بهتر است پس آب سرد بر آن ریزند
دار آب بر آورند و تناول نمایند و اگر مانعی نباشد از خوردن شیر بینی و گلاب و قند و مشک و امثال آن بالجمله غسل با آب سرد و شربت ساخته در آن ریزند
و تناول نمایند که بهترین و مصلح آنست و بعضی گفته اند که غسل سویق آنست که جو و گندم و یا غیر آن هر حبی را که خواهند بریان نمایند و بعد بریان با آب
بشویند و خشک کرده آس نمایند و با استعمال آورند **غسل موم** آنست که بگیرند موم را و آن را قطعه قطعه در آب سرد ریزند و بگذارند تا سرد گردد و آنچه در روی بسبب
در زیر آن مجتمع میگردد دور نمایند و یا آنکه در آب گرم طبخ نمایند تا آنکه گداخته گردد و خوب بر هم زنند و بگذارند تا سرد گردد از روی آب بردارند و
همچنین مکرر نمایند تا صاف و خالص گردد و **غسل زفت** نیز بدین نحو است و **شستن و سفید کردن شمع** در حرف الشین در شمع مذکور میگردد و غسل ابیره
اما دستورات و دستور آشامیدن آب چوب چینی و آن با نحاء است بهترین همه طرق لطیف ترین است جهت امراض مزمنه خصوصا سوداوی
مانند جذام و قروح خبیثه و جرب الکله و ساعیه و قوبا و داء و تحلیل ریاح و مواد غلیظه و تقویت بدن و امثال اینها اما باید که جوانان و محرور المزاجان
بی سبب مزمن ترک استعمال آن نکرده و خود را در رنج نیندازند و در امراض بارده بلغمیه چندان منفعتی نیست و همچنین پیش از تنقیه و بودن
بدن ممتلی از اخلاط فاسده و در آن بی پرهیزی نمودن از اشیاء غیر مناسبه و منافیه بلکه ضرر آن در صورت مراتب شتی زیاده از نفع
آن نیست و صورت امراض صعبه نیست و طرق استعمال آن با نحاء بسیار است **از آنجمله** آنست که چون خواهند استعمال نمایند اولا تنقیه بدن نمایند
بحسب خلط غالب و چون تنقیه تمام حاصل گشت یکهفته و یک هفته صبر نموده پس شروع نمایند تا بیست و یک روز یا چهل روز بحسب احتیاج بجز و هر روز بجهت استعمال عرق
گلابی رنگ مشابه الاجزاء و در پختگی و خامی و صلابت و رخاوت که نه بسیار صلب مضمع سیاه رنگ پر ریشه و نه بسیار رخو سست کرم خورده سفید که اجزاء
آن در هنگام بریدن مانند آرد گردد و بالجمله باید که کم گره و نو کرم ناخورده و غیر منتشر و غیر کج و اعوج باشد که چوب چینی اعلی باشند بگیرند و بدرم کارد ورق ورق
نمایند و اگر سوهانند بقدر با قلا و نخود خورد نمایند و آنچه ریزه و آرد شده باشد دور کنند و در قدری گلاب و یا بید مشک و یا عرقهای مناسبه دیگر مرض
و علت و یا آب خالص صبح بخیسانند و شام آن را با آن مقدار آب که در شبانه روز صرف ماکول و مشروب آید در دیگ نقره یا مس تازه قلعی کرده یا سنگی
و سفالی لعاب دار کنند اما باید که آن ظرف مملو از آب نگردد که جای جوشش و بخار نماند پس سر آن ظرف را از همان جنس پوشیده اطراف آن را خمیر آرد ماش نیز
مستحکم نمایند که اصلا بخار بیرون نرود و پس آن را با هیئات مجموعی وزن نمایند و سنگ وزن آن را محفوظ دارند و سر آن را باز کرده بهمان مقدار آب نیز
داخل نمایند و سر آن را محکم بندند و با آتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا آب بنصف رسد و در بین جوشش سنگی گران بر آن گذارند که بخار سر پوش را بر ندارد و

و در آخر بان تنک و زنبه نحوی ظاهر بسنجد چون برابر باشد فرو آرند و بکذارند بهمان قسم سر پوشیده و صبح کرم کرده بنزد وی آورند و دوای بر خود پوشد تا
سر و یک دو آهسته آهسته باز نماید تا بخار آن بتمام سر و بدن برسد و عرق شود و چون بخار آن کم کردد و یک از زیر دو آبه آورده دوای را بخود
به پیچد که هوا نرسد و مطبوخ چوب چینی را صاف نماید بمقدار پنجاه مثقال تا صد مثقال آمیزد و شیرینی یا پنج مثقال نبات بکرم و بهمین مقدار
وقت شام بنوشند و تتمه بجای آب بیاشامند و اجل طعام و خمیر نان و قهوه کنند و آب خالص مطلق ننوشند و قدری از چوب چینی که بیار روز بیست دوار
و اکر چوب چینی اعلی زیاده از قدر مشروب ایام معتاده مطبوخ بهم رساند در آب بسیاری طبخ دهند و صاف کرده و بست و روز از آن بنوشند و طهارت از آن
نمایند که هم کرم باشد و بهمین حال و اکر برای مشروب حالی بر روز اول قدری آب آورند و بنوشند و در بین کرفتن بخار آن بهتر و معین بر عرق و تاثیر آن
است و بیست و یک روز هر روز هفت مثقال چوب چینی با اوصاف مذکوره با یک سبو مرتو طبخ نموده بیاشامند و اکر اراده بیست و یک روز باشد بیست و
دو روز هر روز هشت مثقال و بیست و یک روز چهار مثقال و سه روز دیکر علاوه برای آنکه دفعةً از آب مطبوخ چوب چینی بمقدار کثیر با آب خالص رجوع نشود و
دو مثقال آن را با آب بدستور طبخ نموده بیاشامند و هر بیست و یک روز یا چهار روز بعرق نشینند بدین طریق که قدر چوب چینی را در آب طبخ نمایند بهمان نحو
و مریض بر کرسی نشیند که کرسی را بپیچد بالاپوش باشد برهنه شده لحافی بر خود کرفته و دیک را بزیر کرسی برده سر آن را آهسته آهسته باز نمایند تا
بخار آن بتمام بدن برسد و عرق شود و اکر علت بر سر و رو باشد کاه کاهی سر را بزیر لحاف برند و چون نفس تنکی کند برآورند و چون بخار دیک
تمام شود از کرسی با احتیاط بقسمی که هوا نرسد فرود آمده لحاف را بخود پیچیده در بستر بخوابند تا عرق در بدن خشک شود و لباس پوشیده برآیند و
اثفال هر روزه را خشک نموده نکاه دارند که اکر آب مطبوخ چوب چینی در بین روز صرف کرده قدری از آن ثفل را در آب طبخ نموده بصرف آورند
و در روز بیست و هفتم یا سی ام بحمام روند و اثفال چوب چینی خشک کرده را با آب طبخ نموده با آن بدن را بشویند و بعد فراغ از مطبوخ چوب چینی
حلوای چوب چینی بپزند که در حرف الحاء در قرابادین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و تا بیست روز تناول نمایند و این دستور برای متوسطین
و امراض ضعیفه است و اکر مرض و مریض قوی باشند بعد بر چهار روز مثقال و یا مثقال بر این پنج مثقال تا بیست و یک روز بنوشند و بعد از آن بهمان
ترتیب نکاه دارند تا بیست روز یا بیست و یک روز یا سی روز که مجموع ایام زیادتی و کمی آن چهل و یک روز نهایت شصت روز باشد و اکر بدن لاغر و قوی
باشند هر دو روز و یا سه روز یا چهار روز یکبار بعرق نشینند و بعد اتمام بدستور بحمام روند و تا بیست روز یا بیست روز حلوا تناول نمایند و تا بهفت
هشت روز قبل و در بین و ده روز بعد اتمام از خوردن آن نمک و بقول و حبوب و لبنیات و حموضات و آب سرد و میوه های رطب و جارده
مولد بلغم و سودا و ریح و سودا او جماع و غسل و پر خوردن و بسیار کم خوردن و خواب بسیار و کم خوابی و اعراض نفسانی و بدنی خصوص در روز
تعریق احتراز لازم و واجب دانند و غذا منحصر بر خوردن چلاو و قلیه با چلاو و کباب و یخنی با پلاو و مزعفر یعنی طعام شیرین که زعفران آن

بر روز

زعفران آن بسیار کم باشد و باشلهٔ مزعفر و با نان باکباب و با قلیه و با قورمه و نیمرو و بیضهٔ فرج و باید که همه بی نمک و در امراض صعبه و در امراض
خفیفه کم نمک و از گوشت‌های لایق مانند گوشت بره و بزغالهٔ شیرمست یا جوان فربه و طیور لطیفهٔ خفیفه مانند کبک و دراج و طیهوج و سنگخوار
و امثال اینها باشد و از اغذیهٔ غلیظه و نفاخه و گوشت حیوان پیر و لاغر و گاو و مرغ خصوص مرغ پیر اجتناب نمایند و از حبوب فندق و الجکک و چلغوزه و حلویات
مصنوع از اینها باشد و از حموضات و جماع و میوه‌های مانند به و انبه و انار و خربزه و انبه و کتهل و اناناس و کوله و مانند و امثال اینها تا شش ماه بلکه بعضی
اینها تا یک سال پرهیز نمایند و باقی منوط برای طبیب است و در قرابادین کبیر به تفصیل مذکور شده و دستور قهوه و سفوف و حلوا و عرق و معجون و نقوع
و مرهم آن در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی هریک در رسم خود مذکور خواهد شد **و دستور استعمال شامیدن عشبهٔ مغربیه** مانند استعمال شامیدن چوب حسینی
است در همه امور مگر آنکه از سه مثقال شروع نمایند و زیاده از ده مثقال ننمایند در ابدان قویه و در ضعیفه از هفت مثقال تجاوز ننمایند و گاهی هر دو
را با هم ترکیب مینمایند بحسب احتیاج و گاهی در این دو در چوب حسینی نیز قدری چار چینی ریزه کرده برای مبرودالمزاجان و برای صاحبان سرفه اصل السوس
خراشیده مرضوض اضافه مینمایند و باید که عشبهٔ مغربیه جید را از طول شق نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص یا گلاب یا بید مشک یا عرق‌های
مناسبه دیگر بدستور مذکور در چوب حسینی طبخ نمایند و بکار برند و خواص و منافع آن ان شاء الله تعالی در ادویهٔ مفرده مذکور خواهد شد **و دستور طریقه استعمال**
صاصفراس مانند آن هر دو است و این منضج و ملطف و محلل و مفتح سدد و مجاری و مقطع و منضج اخلاط غلیظه لزجه و مقوی اعضاء رئیسه و
مقوی حرارت غریزیه و دافع امراض بارده رطبه و سوء القنیه و استسقاء و ضیق النفس و سرفه کهنه و سوء المزاج بارد معده و کبد و وجع گرده و مثانه و مفاصل
بارده بلغمیه و مفتت حصات و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و دافع هیضه و قی و فواق و حمی ربع و وبا و طاعون و سموم است
و به تفصیل در ادویهٔ مفرده این کتاب خواص و منافع آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و با طریق استعمال در خاتمهٔ قرابادین کبیر ذکر خواهد یافت
و شجرت البقی که بزبان فرنگی بلاسنطور نامند ماهیت و خواص و منافع آن در ادویهٔ مفرده ان شاء الله تعالی مذکور میگردد **طریقه استعمال** آن آنست
که بگیرند از جزو داخلی آن که سیاه رنگ و چرب است سی درم و از قشر خارجی آن ده درم اگر یافت شود و الا بدل آن ده درم از جزو داخلی نیز که مجموع
چهل درم باشد و بسوهان براده کنند و باید که در کار و ریزه ریزه نمایند و در شش رطل آب در ظرف چینی یا شیشه یک شبانه روز نقع کنند پس بدستور
چوب حسینی بجوش شدند اگر آب مطبوخ آن کمی کند ثقل اثر را در همان مقدار آب طبخ دهند تا بنصف رسد و از آب اول صبح و شام نیم گرم بی شیرینی یا
با نبات پنج درم بیاشامند و آب دوم را بجای آب بنوشند و چون قریب به تمام رسد باز چهل درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی آن و الا
بدل آن نیز از جزو داخلی ده درم بگیرند و بدستور در شش رطل آب طبخ دهند تا بنصف رسد و ثقل اثر اینها نیز بدستور طبخ دهند و بیاشامند و همان
نحو تا قریب به اتمام رسد پس پنجاه درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی اگر یافت شود و الا ده درم نیز از جزو داخلی بگیرند و همان

نخود طبخ نمایند و با شامه و دستور مزبور تنقیه و تغذیه بنحو چوب چینی است بلا تفاوت و تصرفات وزن بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه
و اسنان و غیرها نیز منوط برای طبیب حاذق است و چون طعم آن بسبب عفوصتی که دارد ناخوش آینده است برای رفع آن مخیر است که یک مشت
مویز کشمش یا چند دانه مویز منقی از حب یا قلیلی اصل السوس و یا نبات داخل نمایند و در امزجه حاره بجای آن لبه خیار پوست بیخ کاسنی و یا
صندل از هر یک بمقدار ربع و یا خمس دوا و در امزجه بارده دارچینی و قرنفل هر یک بقدر احتیاج و در امراض دماغیه مرزنجوش و یا اسطوخودوس
و در وجع مفاصل قلیلی کمافیطوس یا کمازریوس و در امراض صدریه پرسیاوشان یا فراسیون و بادیان و فاخشک یا عرق السوس یا
بهدانه و در امراض کبدیه پوست بیخ کاسنی یا غافث یا افسنتین و در امراض کرده عرق السوس یا تخم هندوانه یا تخم خربزه یا خیار یا کدو
و در امراض طحال حشیشة الطحال و پوست بیخ کبر و همچنین در هر علت و مرض و عرض ادویه مناسبه لایقه بدان و این دوا از برای رعشه
و فالج و سدر و دوار و قولنج بارد و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و تقویت معده ضعیفه حادث از برودت و رطوبت نافع است و به
تفصیل در قرابادین کبیر در خاتمه آن در اواخر ادویه جدیده مذکور شد دستور استعمال کیاکو و آن چوبی است که از ملک فرنگ میآورند و ماهیت
و خواص آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی خواهد آمد و در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله نافع است از برای جذام و آتشک و سایر
قروح خبیثه مجاری بول و غیرها آنست که یکمن چوب کیاکو را و پوست آن براده نمایند و با سه ربع وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده در
شش وزن هر دو شراب براندی که بسیار تند میشود و از ملک فرنگ آید و یا عرق قندی دو آتشه بلکه سه آتشه که کیاکو براده کرده یک
آثار و چوب چینی سه آثار براده کرده و عرق قندی شش آثار باشد مثلاً در قرابه شیشه که ضخیم باشد کنند و باید که شیشه پر نباشد بلکه
قدری از آن خالی باشد پس سر آن را خوب محکم بسته که اصلا بخار آن بیرون نرود و چهل روز در آفتاب گذارند و در بین گاه گاهی حرکت میداده باشند
و بعد چهل روز صاف نموده در شیشه ها کنند و سر آن را محکم بندند و عند الحاجت بعد تنقیه تام روزی دو توله ابتدا نهایت سه توله و اگر مریض
بسیار قوی البدن و مرض او صعب باشد بتدریج تا چهار توله میتوان رسانید تا بیست و یک روز یا چهل روز نهایت پنجاه تا شصت روز که
نهایت مدت ایام شرب است و غذا و شراب باید که منحصر بشیر گاو تازه دوشیده یا چلاو و یا شله و چلاو و یا قلیه و یا قورمه و کباب و پلاو و شیر
میتوانند خورد و لیکن باید که همه بی نمک و بی ملاحت باشند و سایر تدابیر در پرهیز و ما تقدم و ما تاخر بعینه مانند چوب چینی است که ذکر یافت بلا تفاوت
و اگر در عرق بادرنجبویه و گاوزبان و شاهتره و بسفایج و افتیمون و غیرها از عرقهای مناسبه بجای عرق قندی و یا با ادویه مناسبه هر علت و مرض
مانند عشبه مغربیه و صاصفراس و [illegible] و امثال اینها ترکیب و ترتیب نمایند بدین نسبت جهت اکثر امراض ضعیفه و متوسط مانند ضعف
اعصاب و [illegible] و اوجاع مفاصل و جرب و قوبا و استسقا و امثال اینها و بالطریق المذکور چوب چینی از هر یک بقدر لایق جدا نموده استعمال

استعمال نمایند بد نیست برای کسانیکه اجتناب از عرق کنند و از بد این ترکیب خوب است **طریق استعمال شیر شتر** جهت استسقاء زقی و طبلی با بول آن بغایت
نافع و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل زرداب و رافع ضیق النفس بارد و جمعی برای حاران نیز بتعدیل وابسته اند چون با اقراص و اشربه بارده و معتدله
می نوشند اینست که چون اراده استعمال آن نمایند شتر را العلیف بگیاه های و حبوب مناسبه نمایند مانند آنکه جهت تبرید ماش و آرد جو و نیل و کشوث و امثال اینها
و جهت تسخین کنگر و درمنه و رازیانه و کرفس و شبت و قاقلی که شور باشند مانند اینها و از ربع رطلی شروع نمایند و هر روز ده درم بیفزایند تا بحدی که رطلی گاهی برسد
و نیکو هضم کرده و ادرار قوی نماید و اگر طبع مجنب نباشد بالقدر نیم وزن آن بول شتر مخلوط میتوان نمود و هرگاه بول جمع مرض بمقدار شیر و زیاده از آن باشد
و مخدر کرده و تلیین بطن نماید و در اوایل طعم شیر ظاهر نکرده و در معده ترش شود و علامت آن موافقت و عدم تجبن آنست زیاده میتوان نمود و اگر
متجبن گردد جهت رفع تجبن آن و وجه انگ سکنجبین تناول نمایند و اگر موافقت بیشتر نماید و فواید که اقتصار آب و غذا بر آن نمایند و غذا بر و هر وقت مطلق
بیاشامند بهتر و اگر خواهند شیر برنج و فرنی با آرد برنج و یا آرد گندم از آن بپزند و بخورند بد نیست و اگر اطلاق زیاده نماید و باعث ضعف گردد و یکروز در میان
یا دو روز در میان بیاشامند و تقویات قابضه مانند مصطکی و سنبل الطیب و قرص زرشک قابض و امثال آن اضافه کنند و باید که شتر را هر روز
حضور رخوه طلبیده ظرفی را پاک شسته خشک نموده و بآتش گرم نموده ظرفی بزرگتر از آن آب گرم کرده شیر را در آن بدوشند و ظرفی دیگر را ایضا گرم کرده
در آن صاف کرده المقدار مذکور را بنوشد [illegible] گرما گرم بیاشامند بتنهایی و یا با ربع آن و یا کمتر از آن بقدر برودت مزاج بول آن و یا با چهار مثقال عسل و
نیم مثقال یا یک مثقال سنبل الطیب کوفته بیخته اگر گرمی نماید و یا با سفوفات و اقراص و ادویه مناسبه دیگر مانند سفوف لک و دواء اللک و امثال
آن اگر مناسب باشد و اگر شیر موافقت نکند هیچ گونه زودی ترک نمایند و الحاح و ابرام در نوشیدن آن نکنند که مضرت می بخشد و بیخ ضعف معده
و هزال بسیار و **دستور آشامیدن شیر بز** جهت ادرار فضلات و ترطیب بدن و نفث الدم و جراحت ریه و حلق و مثانه و تبهای مزمنه حاره و دق
آنست که بز را العلفهای مناسبه تعلیف نمایند و مانند شیر شتر شیر آن را بدوشند و مقدار بیست و پنج مثقال تا سی مثقال و تا چهل مثقال یا یک
مثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام گرما گرم جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه و همچنین با صمغ عربی و کتیرا از هر یک نیم درم
تا یکدرم و یا لک خام سائیده مغسول یکدرم و یا با قرص کهربا و یا سفوف آن و یا با حب حابس الدم که نسخه آن انشاء الله تعالی در قرابادین خواهد
آمد جهت نفث الدم مجرب و جهت ترطیب بدن از بیست و پنج مثقال شروع نمایند و بتدریج اندک اندک تا بحدی که بر طبیعت گران نباشد بیفزایند
و اگر ترطیب زیاده مطلوب باشد و یا اراده ادرار باشد قدری آب خالص با ربع و یا نصف آن بیفزایند و جهت رفع حمیات عتیقه و دقیقه از همان
مقدار شروع نمایند و روزی سه مثقال بیفزایند تا بحدی که موافقت نماید و گرانی نکند هر روز ربع وزن آن آب خالص و یکدرم [illegible]
خبه که بفارسی خاکشی و شفتر [illegible] نامند و نیم درم شربت بنفشه اگر گرمی نکند داخل نمایند و روزی ثلث درم خبه و قلیلی شربت بنفشه بیفزایند

دقیقه

چنانچه شیر را می افزایند تا به پنج درم چهار و دو و درم شربت بنفشه بر سر و در صورتیکه شربت بنفشه گرمی نکند والا شربت را بیفزایند و یا آنکه مطلق داخل نکنند و اگر
شیر به هیچ قسم موافقت نکند ترک نمایند دستور آشامیدن شیر الاغ جهت سل و دق و ترطیب بدن و رفع هزال حادث از حرارت و امثال اینها است
که الاغ تازه زائیده جوان را بجو خیسانیده و علفها و گیاهای بارده رطبه موافقه تعلیف نمایند و به دستور شیر شتر در حضور خود طلبیده بدوشند و گرما
گرم روز اول دو درم است و پنج مثقال تا سی مثقال با قرص کهربا و طباشیر و لؤلؤ و غیر اینها از ادویه مناسبه بیاشامند جهت سل و تقویت قلب و روزی
سه مثقال تا شش مثقال و زیاده هم اگر احتیاج بسیار باشد و ثقل ننماید و موافقت کند بیفزایند و چون دریافتند که ثقل می‌نماید زیاده ننمایند و یا کم
کنند و اگر اصلا موافقت نکند ترک نمایند دستور آشامیدن لبن النسا جهت امراض مذکوره مانند شیر الاغ است و بدانکه باید که غذا اشتاریان البان ...
مذکوره غذاهای مناسبه لطیفه خفیفه باشد و اجتناب نمایند از غذاهای ثقیله و تداخل که سوء هضم و تخمه و بعضه عارض نگردد و از ترشی و لبنیات و حبوب
و اعراض نفسانیه و بدنیه و امثال اینها دستور آشامیدن فادزهر حیوانی جهت حفظ صحت و تقویت بدن و ارواح و قوی و باه است که چون اراده نمایند باید که
در اول فصل بهار و یا خریف تنقیه نمایند که بدن نقی و پاکیزه گردد از اخلاط فاسده ردیه به مسهلات و مقیئات و فصد اگر دم غالب باشد و غذا باید که نخود آب و
غذاهای لطیف باشد پس سال اول یک دانگ فادزهر حیوانی بهی را ناهار دارند و طباشیر از هر یک نیم مثقال و عود قماری دو دانگ و صندلین از هر یک چهار دانگ و
مصطکی یک دانگ و عنبر اشهب و مشک از هر یک نیم دانگ و ورق طلا ده عدد و ورق نقره بیست عدد مروارید و فادزهر را بر سنگ سماق صلایه کرده و ورق طلا
و نقره را حل نموده و ادویه را کوفته و بیخته با هم حبوب سازند و یا با جات بقوام آورده سرشته حبوب سازند و سه حصه و یا پنج حصه و یا هفت حصه نموده سه روز
یا پنج روز یا هفت روز با گلاب و بیدمشک یا عرق ... و نبات شیرین کرده یا بدون شیرین بنوشند و هر سال قدری بیفزایند تا یک مثقال
و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال را تجویز نموده اند و گفته اند محرور المزاج هر سال نیم دانگ و مبرود المزاج یک دانگ بیفزایند و باید کسی از جوانی
و سن او چهل سال نرسیده باشد و محرور المزاج باشد مرتکب استعمال آن نگردد و بلکه محرور المزاج را قبل از پنجاه و شصت سالگی جایز نیست و باید
که در ایام خوردن یک هفته قبل و یک هفته بعد از آن از غذاهای غلیظه و حموضات و لبنیات و بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی و جماع پرهیز نمایند
و اولی آنست که بمقدار کم آنرا با حبوب و معاجین مناسبه بقدر حاجت گاه گاهی تناول نمایند زیرا که بمقدار کثیر از یک دفعه خوردن باعث
گرمی و ثوران مواد و احراق اخلاط و تحلیل ارواح و قوی است دستور آشامیدن دوغ جهت حمی دق و امراض حاره و لاغری بدن آنست که
بگیرند ماست تازه گاوی را و در ظرفی یا مشکی کرده آب داخل نمایند و خوب بر هم زنند تا کره آن بالتمام جدا گردد و از آن بگیرند و دوغ را که
طعم آن اندک مایل به ترشی باشد و اگر شیرین باشد چند ساعت بگذارند تا اندک ترش مزه گردد و سی درم از آن دوغ را با ده درم نان تنک سوده
خالص ریزه کرده در آن ممزوج کنند و بگذارند تا نیکو امتزاج یابد و تناول نمایند و اگر از این مقدار زیاده خواهند و احتیاج بیشتر باشد بهمین نسبت.

بهمان نسبت هر روز مقداری بیفزایند و روز دوم پنج درم هر دو دوغ بیفزایند و یک درم از نان کم نمایند و همچنین هر روز تا آنکه دوغ صرف بمانند و عادت
بدان حاصل کرده و چون خواهند که ترک نمایند بر عکس عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و ترک نمایند و بعضی احتیاط را زیاده مرعی داشته گفته اند از
دو درم دوغ و یک درم نان باید که شروع نمایند و روز دویم سه درم دوغ و یک درم نان بیفزایند تا سی درم باز زیاده هر مقدار که خواهند برسد و چون
خواهند کم نمایند بدستور یکه افزوده اند کم نمایند و کسانیکه عادی بخوردن دوغ باشند احتیاج باین تدابیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هاضمه
و آنکه با او حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که با حمی عفونی استعمال آن جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده و [illegible]
خالص و امثال آن و جای تعفنی در اخلاط باشد با قرص طباشیر و سکنجبینی که بطبیعت ملایم باشد و تلیین آن موجب ضعف گردد با حبوب و اقراص قابضه
و یا با طباشیر و با طراثیث و امثال اینها از ادویه قابضه مناسبه استعمال نمایند و یا آنکه سنگ تافته و یا آهن تافته بآن بنمایند و در خلاصة التجارب نوشته
که گاهی فادزهر حیوانی با دوغ نفع می بخشد نفعی بیّن والماء دستور استعمال انواع الشیر و ماء القرع و ماء الخیار و ماء الکشوث و ماء الکاسنی و ماء
عنب الثعلب و ماء هندباء و ماء ورق الخلاف و ماء البقول هر یک جدا جدا و در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی در حرف
المیم با مع الالف مذکور خواهد شد والماء دستور اتخاذ ادهان و عرقیات و عطرها نیز در قرابادین در حرف الدال مع الهاء و العین مع الراء و مع الطاء
ان شاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و در قرابادین کبیر ذکر یافت الاتخاذ بعضی ادویه و صنع اینها و اتخاذ دخان کندر جهت دو یا بندین نوشته است که با جهای کندر
یا عود قرع بر روی هم بچینند و در زیر آن فتیله مانند چراغ بر افروزند و ظرفی دیگر یا مانند قدح یا طشت بالای آن معکوس نصب کنند و بعد دود بکرد و آن جمع گردد
برداریند و یا آنکه در ظرف سفالی قطعه های ابر بر هم بچینند و فتیله مشتعل سازند و بر بالای آن ظرف سفالی دیگر که عمق داشته باشد نصب نمایند بخوبیکه اندک هوای
بدان برسد که خاموش نگردد و یا آنکه کاغذ بر شکل کله قند بپیچند و بالای آن گذارند و آنچه دود از آن مجتمع گردد بردارند که دخانی و جوهر آن همانست و بعد الحاجت
بکار برند اتخاذ دخان حصی لبان که حسن لبه و بهندی لبان نامند جهت تقویت معده و باه و دفع رطوبات و غیر آن از خواصیکه برای آن در ادویه
مفرده در حرف الحاء مع الصاد مذکور است مانند اتخاذ دخان کندر و جوهر آنست و این دخان مشهور بجوهر حصی لبان است و بهندی ستلبان نامند
اتخاذ عسل بلادر آنست که سرهای بلادر را جدا نمایند هر قدر که خواهند در شیشه مطلی پر کنند و سر شیشه را بلیف بند نمایند و بطریق تنکیس
که ظرف سفالی بزرگی را بر سه پایه که بلندی آن بمقدار یک شبر باشد نصب کنند که وسط الظرف را سوراخ کرده باشند و شیشه را معکوس بر آن
گذارند که گردن شیشه از آن سوراخ از زیر برآید و تنه شیشه اندرون ظرف باشد و بند سر شیشه طوری گذارند که در آن آب باشد و بالای آن شکم
شیشه اندرون ظرف که در آن است سرگین گاو خشک صحرائی پر کنند و بر افروزند تا عسل تمام و کمال از گردن شیشه در آن ظرف آب آید و چون دیگر
عسل از آن شیشه نچکد و تمام سوخته گردد عسل را از روی آب بردارند و اصلاح موفوره یعنی تدبیر موفوره بکار برند و دو نوع اتخاذ عسل آن در زبانی تدبیر

بلاد رو ر بهمین فصل مذکور شد دستور اتخاذ اسفیداج و آن بطریق احراق و تعفین نیز می باشد اما احراق آنست که رصاص یعنی قلعی و سرب
هر یک را که خواهند صفحهای بسیار نازک ساخته در ظرفی بر هم بچینند و بر هر صفحه قدری کبریت سوده بپاشند و باید که مقدار کبریت برای هر صد
مثقال بیست مثقال بیش از آنکه زیاده نباشد پس بر آتش گذارند و برافروزند و بسیخ آهنی بر هم زنند تا تمام آن سوخته گردد و از دود آن محترز باشند تا سوخته
سفیداب گردد و نوع دیگر آنست که هر یک از آن هر دو را که خواهند در ظرف سفالی بگذارند و با کفچه آهنی بر هم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در کوزه بطین
کرده یک روز زیر آن آتش کنند تا سفید گردد و اگر چون سفید نشده باشد قدری سرکه انگوری تند بر آن و یکدفعه بگذارند تا سفید گردد و دستور
احراق روی توتیا که هندی جست نامند نیز همین نحو است اهل هند نیز بدین نحو احراق مینمایند که اول قطعهای کوچک نموده در ظرف آهنی بر آتش
بگذارند و بدمند و بسیخ آهنی بر هم میزنند و در بین احراق قدری سم الفار سوده بر آن میپاشند زود محرق مانند پنبه میگردد و میگویند که اگر اول
گداخته بعد گداز بکنند که گیاه هندیست قدری بمقدار یک درم سائیده آب آن را بر آن بپاشند و یا بر آن بریزند نیز محرق مانند پنبه میگردد و با شیاف
دیگر نیز محرق میگردد پس سوده شسته استعمال نمایند اگر مغسول آن را خواهند واما الطریق بتعفین آنست که بگیرند صفایح قلعی و یا سرب را و
انگور دانه های انگور کوبیده بر آنها مالیده در ظرفی کرده در مکانی نمناک گذارند تا همه آن حل گردد و یا آنکه صفحه قلعی و سرب را سوراخ کرده و
با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و ظرفی در خم برابر قطعهای نصب کنند تا آنچه از آن سفیداب گردد و بریزد در آن مجتمع گردد و دهن
خم را محکم ببندند که بخار سرکه بیرون نرود و بعد چند روز باز کنند آنچه از سطح آن صفایح سفیداب گشته در آن ظرف ریخته باشد برداشته و باز
انگور کوبیده بر آن مالیده بگذارند تا همه آن سفیداب گردد و نوع دیگر آنست که قلعی و سرب را در ظرف سنگ سفالی گذاشته اطراف را
در ظرفی که سرکه تند در آن کرده باشند بگذارند بنحوی که معلق باشند تا بخار سرکه تمام آن سفیداب گردد و نوع دیگر که آن سفیداب کاشغری مینامند
آب وی گویند آنست که بگیرند صفایح قلعی را و انگور کوبیده با تخم بر آن بمالند و بر روی محکم ببندند که بخار سرکه بیرون نرود تا مدتی و را تمام تمام
آنها سفیداب گردد پس بر آورند آنچه سفیداب شده باشد بر دارند آنچه باقی مانده در آن نیز همان عمل نمایند پس بشویند تا تیزی و اجزای آسته
انگور از آن دور شود و سائیده بکار برند اتخاذ توتیا توتیا کرمانی و زرد و تیره مغرور کرمانی و توتیای هندی مس است که با زاج و نقوی
با کبریت احراق مینمایند اتخاذ راسخت که عبارت از مس سوخته است آن است که مس را صفایح بسیار دقیق سازند و در دیگی بر روی هم
بچینند و بقدر عشر آن گوگرد و نمک بالمناصفه بر آن صفایح بپاشند و دهن دیگ را مستحکم نموده یکدفعه در تون حمام بگذارند تا مجموع سوخته گردد
و هر گاه زود تر خواهند مس را گداخته و کبریت و امثال آن بر آن پاشیده در سرکه تطفیه نمایند و مکرر این عمل نمایند تا تمام سوخته گردد و شنیده
شده که اهل هند شجرفت در دیگ مسی یا آهنی می سازند و چون کهنه و شکسته شد شکسته بر آن راسخت میگردد و همین را بجای آن بکار میبرند

بجای انگ

بپاشند

میوه شود اتخاذ رسکپور از برای آتشک و نار فارسی و سعفهٔ خبیثه که آن را کچلی گویند و جرب خبیث و قروح ساعیه و خنازیر و ناصور الف و ریشهای
کهنه و اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشد و از برای تفتیت حصاة و رفع حرارت انزال و ضعف باه که بمقدار یک حبه با وجه آن را استعمال
نمایند آنست که بگیرند سیماب و گل ارمنی و اگر نباشد طین مغره که به هندی گیرو نامند و زاج سفید و نمک شنگ از هر یک نیم تانک و در نسخهٔ دیگر بجای زاج سفید توتیای
اخضر نوشته است که به هندی نیله تهوته نامند و نسخهٔ اول بهتر است پس مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و خشک نموده در کاسهٔ سفالی لعابدار که در تهٔ آن
کاسه نمک کرده باشند بگذارند و کاسهٔ دیگر با شد آن که بجا گشته و عصاره چون با شل اندوده باشند گذارند و سر و در را بطین حکمت بگیرند و سه شبانه روز
در سرگین گاو صحرای خشک آتش دهند که اطراف آن سرگین بسیار باشد و اگر برای تقویت باه است نه شبانه روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش
تمام گردد باز تجدید نمایند پس برآورند آنچه در تهٔ ظرف و اطراف آن چسبیده باشد بگیرند که آن رسکپور است نوع دیگر آنست که بگیرند سیماب است
مثقال و هم وزن زاج سفید هفتاد و پنج مثقال و باهم در هاون سنگی نیکو سحق نمایند و در شیشه کنند و سر شیشه را محکم ببندند بگل حکمت که از گل سرخ و پنبه و نمک
و خاکستر و سبوس برنج ساخته خوب کوفته و ورزیده باشند گرفته و خشک نموده و در آتش شدید برافروزند و اگر آتش سرگین گاو صحرایی باشد بهتر است که تا
ربع روز در میان آتش باشد پس برآورند و بگذارند تا سرد شود پس اجزاء را از درون شیشه برآورند و باز دو وزن آن ادویه آب لیمو سحق بلیغ نمایند تا منجمد
و خشک گردد پس باز دیگر در شیشه کنند و بند و سر آن را محکم ببندند بگل حکمت بگیرند و در دیگ سفالی تا نصفه رمل کنند و شیشه را در آن گذارند و بالای آن نیز ریگ
نمایند که تمام شیشه در رمل پنهان باشد و در زیر دیگ آتش بکنند المقدار که ریگ سرخ گردد پس برآورند و بگذارند تا سرد گردد و از شیشه برآورند و در
ظرف چینی نگاه دارند و همین عبارت از رسکپور و شنجرف سفید است و حب مصنوع از آن و طریقهٔ استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت اتخاذ زعفران
الحدید آنست که آهن را سوهان کنند و رعایت ریزگی و چند مرتبه با شیر نمک بشویند تا سیاهی آن زایل گردد پس با آب خالص غسل دهند و با ربع
وزن آن نوشادر سحق بلیغ کنند و بر روی لته در ظرف سفالی پهن نمایند و در مکان نمناک دفن نمایند تا ده و از ده یوم پس برآورند و در
هاون سنگی قابل سحق گردد نوع دیگر که معمول اهل صناعت است آنست که بگیرند صد مثقال برادهٔ آهن را و بدستور نوشادر در قرع مطین کنند و
بوزن آن تیزاب قلمی روی اندک اندک بر آن ریزند و چون از آن دود ظاهر گردد اندکی بول انسان بر آن بچکانند که جوش آن فرو نشیند و
انبیق بر آن وصل کنند و به آتش ملایم مقطر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردید آتش را تند کنند تا مکلس زعفرانی رنگ گردد پس از آتش برگیرند و
از شیشه برآورند و بعد از سرد شدن عند الحاجت بکار برند اتخاذ زنجفر که شنجرف نیز نامند بدون احراق با نحاء مختلفه است از آن جمله آنست که
ملح قلی را در آب حل کنند و آب آن را جدا کرده علقه بگیرند و اگر دیگر بخواهند باز قلی تازه را در آن حل کنند و آب آن را جدا علقه بگیرند و همچنین این عمل را تا سه مرتبه یا پنج
مرتبه تکرار نمایند پس در ظرفی کرده بر آتش گذارند تا آب آن منعقد گردد پس بگیرند یکوزن از این معقود و یکوزن [illegible] گرما گرم آب دیده و باهم

سحق بليغ نمايند و چهار وزن آن آب بر آن ريزند و مكرر آنرا از چوبي بر هم زنند و يك شبانه روز بگذارند پس آب لال آنرا بحجر علقه بگيرند پس آن
آب را در ظرف سنگي يا آهني مموه بر آتش گذارند و باهستگي طبخ دهند تا منعقد گردد و باز بهموزن اين معقود آهك گرم آب نديده داخل نموده
و چهار وزن آب بر آن ريزند و بدستور از چوبي بر هم زنند و بعد يك شبانه روز آب آنرا بحجر علقه بگيرند و باز بهمان نحو عقد نمايند و باز حل كنند تا هفت
مرتبه اين عمل را بتكرار نمايند پس اين بنگام مانند روغن ميگردد و بسيار حاد و اكال از براي حل اكثر اجساد و ارواح مجرب چون موميا و از آن ريزند منحل گردد
و در شيشه صحيحي محفوظ دارند و چون خواهند كه شنجرف از آن سازند بگيرند كبريت اعلي يك وزن و سيماب خالص دو وزن و با اين آب هر دو را سحق
نمايند و در آفتاب گذارند تا خشك گردد و در اين مرتبه سياه خواهد بود و پس مرتبه ديگر بنيز بان روغن سحق نمايند و بدستور در آفتاب خشك نمايند اين مرتبه اندك سرخ
رنگ خواهد بود و شده همچنين تا آنكه بسيار سرخ خوشرنگ گردد پس سائيده و شسته در نقاشي و نوشتن استعمال نمايند و اين نوع شنجرف مستعمل اهل صنعت
است **اتخاذ شنجرف بطريق احراق بنار** آنست كه بگيرند سيماب خالص بيست مثقال كبريت زرد دوازده مثقال زرنيخ لعلي دو مثقال زرنيخ و
كبريت را نيكو سحق نمايند و با سيماب در هاون ابنيت تا همه چون غبار شود در كاسه كه بيرون آنرا بگل حكمت گرفته باشند كنند و در تنوري تافته كه آتش آنرا
بيرون آورده باشند گذارند بر روي او خشت و سر تنور را محكم بندند و بعد از دو روز سر تنور را باز نمايند و كاسه را بر آورند شنجرفي باشد در نهايت
سرخي و خوشرنگي آنرا در شيشه كنند و نگاه دارند **نوع ديگر زيبق** خالص هفت جزو و گوگرد خالص دو جزو با هم سائيده در شيشه مطين بطين حكمت
كنند كه ثلث تا نصف شيشه باشد و سر شيشه را بصاروج الحكمت بند كنند و بالاي آن گل حكمت بگيرند و خشك كنند و در ديگ سفالي كه در آن ريگ پر كرده باشند
دفن نمايند و در زير ديگ آتش برافروزند تا رنگ سرخ گردد پس بگذارند تا سرد گردد و اين را شنجرف مصري خوانند و در زنجفر هندي گوگرد و سيماب مساوي
و در زنجفر رومي سيماب دوازده جزو و گوگرد هشت جزو و زرنيخ سرخ پنج جزو است **اتخاذ اسرنج** كه بفارسي سرنج و بهندي سيندور خوانند با نحاء بسيار
است از آنجمله آنست كه سفيداب قلعي را با قلعي و سرب را در تابه سفالي كرده بر روي كوره آتش ني و خاشاك گذارند و قدري نمك بر آن بپاشند
و بسيخ آهني و يا كفچه آهني بر هم زنند تا سوخته گردد و هر چند آتش بيشتر دهند سرخ تر ميگردد و چون اندك سرخ گردد در يكي كرده بر روي كوره گذارند
و اطراف و زير آن آتش برافروزند نهايت رنگين ميگردد **اتخاذ سليماني** كه معروف است بدواء الشعث و بفارسي دارا شكنه نامند آنست كه بگيرند از
زيبق خالص نود مثقال و از سم الفار هفت مثقال و نيم و با هم نيكو بسايند و بدستور در شيشه مطين كرده مصعد نمايند **اتخاذ مرداسنگ** آنست كه سرب
گداخته السرنج با سرب سوخته بجوشانند و آن دهند تا سرد و ممزوج شوند در ظرفي كرده در سركه اندازند و آنچه خوب سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده با جو در
آب بجوشانند بحديكه جو بشكفد و مهرا كرده پس از جو جدا كنند و چون خواهند كه آنرا التصفيه نمايند بايد كه بهموزن آن نمك بسايند و در آب جوشانند
هر روز بر هم زنند و هر روز تغيير آب نمايند تا خوب صاف شود و اجزاء خام در رو نمايد پس شسته استعمال نمايند **دستور سفيد كردن مرداسنگ**

مرداسنگ آنست که در پشم سفید پیچیده و بآب باقلا بجوشانند و بعد مهرا شدن باقلا و سیاه گشتن پشم تجدید نمایند تا آنکه سفید گردد نوع دیگر آنست که
مرداسنگ را با هموزن آن نمک در ظرفی کنند و آب بران ریزند و در آفتاب گذارند و چون نمک آب شود آن آب را بریزند و همچنین تجدید آب نمایند
و در وقت تجدید مالیده بموفن خوب برهم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد و آب را بریزند و همچنین تا آنکه مرداسنگ سفید گردد و اصلا ملوحت در ان نماند
و مرداسنگ سفید کرده را مرتک نامند بفتح میم و سکون راء مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و کاف و بکسر میم نیز آمده و این در غرورات و اطلیه
و اضمده مستعمل است تا آنکه عضو را سیاه نگرداند اتخاذ زنگار آنست که مس را صفایح بسیار نازک سازند و در سرکه تند گذارند در زمین نمناک تا زنگ
بگیرد و پس تا باید بکرباسند و همچنین تا تمام صفایح با شیاره زنگار گردد نوع دیگر آنست که مس را براده نموده باد و وزن آن سرکه بسیار تند در سبوی
نوی بقلعی کنند پس آنرا بگیرند و در زمین نمناک و یا سرگین اسب دفن نمایند و بعد از سه شبانه روز بر آورند همه آن زنگار شده باشد
اتخاذ زنگار الصاغه آنست که بگیرند یک جزو براده مس را و با شب یمانی و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر آن در ظرف مس با سرکه تند بسایند و چون
خشک شود باز سرکه داخل نمایند تا آنکه خوب سوده و زنگار گردد نوع دیگر که الطف از همه انواع است آنست که زاج سخت معمول را با مثل آن نوشادر مصعد
بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطرات و سرکه بسیار تند بران بچکانند و سحق نمایند تا مانند خمیر گردد پس روی آنرا بپارچه نازکی بپوشند و در آفتاب
گذارند تا خشک گردد و با سرکه تند باز بسایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند و مکرر این عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد و چون خواهند آنرا تصفیه نمایند که
زنگار مصفی نامند آنست که یک جزو زنگار را با پنج جزو سرکه سفید مقطر تند بخت بسایند و بگذارند تا سرکه سبز گردد و آن سرکه را در ظرفی بگیرند و اگر
خواهند مرتبه دیگر بقدر پنج وزن در روی زنگار نیز سرکه مقطر بران ریزند و بگذارند تا سبز گردد و هر دو سرکه سبز را با هم جمع و مزج کرده بگذارند تا
ته نشین گردد و سرکه صافی بالای آنرا بخرقه علقه بگیرند و ته نشین را بگذارند تا خشک گردد و آن بسایند و بکار برند زنگار بسیار اعلی خواهد بود اتخاذ سبز
هندی که بهندی کانجی نامند جهت اکثر امراض حاده صفراوی و غیرها مفید است آنست که شویند برنج بغیر از زرد و بجوشانند تا مهرا گردد و پس صاف
نموده در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی لعابدار کرده آب بران ریزند آنمقدار که یک شبر از روی آن بر گردد سر آنرا پوشیده در آفتاب و یا پشت بام
اوجاغ گرم بگذارند تا چهل روز که برسد پس صاف نموده عند الحاجت استعمال نمایند صنعت عود مطرا بگیرند عود قماری را و ریزه ریزه کنند و در
در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود آنگاه مشک و عنبر و اشنه را بآب سوده با آن چند بار آغشته بهر مرتبه خشک
نمایند و عند الحاجت قدری از آن را در مجمر بر آتش گذارند مجالس را معطر نماید و مشام را قوت بخشد اتخاذ زیت الشمع آنست که بگیرند مقداری از موم مصفی را و
گداخته در هاون ریزند و دو استار روغن گاو و دهن بنفشه یا غیر آن از هر دو بران ریزند و چند بار حب یخ یا برف در آن اندازند و خوب بر هم زنند چون
یخ و برف گداخته گردد بگذارند تا روغن بالا آید و همه را بر دارند و آب را بریزند و استعمال نمایند اتخاذ طین حکمت بگیرند طین حر که بفارسی خاک رست گویند

و از سنگ ریزه و ریگ صافی نمایند بدین نحو که در آب حل کنند و آنچه مخلوط با آب گردد در ظرفی بگیرند و دو سه بار دو مرتبه نمایند و بگذارند تا ته نشین گردد پس بگیرند بوی
سران از و ریزه ریزه کنند و اگر بوی تیز داشته باشد که سرتر نشان جمع مینمایند بهتر است و با هموزن آن سرگین گاو کوبیده بیخته با نمک همه را
خمیر کرده هفت روز بگذارند و هر روز آب نمک بر آن بپاشند تا خشک نگردد پس چوب سرشته و ورزیده استعمال نمایند و بعضی سبوس گندم و خبث الحدید
و پینه نیز داخل نمایند **اتخاذ ماء الزجاج** دستور آن آنست که بگیرند زجاج شامی و قلعی را با سویه در بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی آن باشد
بردارند که ماء الزجاج آنست **اتخاذ سریشم ماهی پنیر** که جوهر الصنایع نامند و از خواص آنست که هر چیز را بآن وصل کنند و یا بآن لیسند از آب و آتش منفصل
نگردد و آن آنست که بگیرند پنیر تازه را و اوراق رقیقه کرده بر روی سنگ مسطحی که آب ندیده را نرم بیخته فرش نمایند و آن ورقها را بر روی آن که بهم دیگر
پهلوهای آنها نچسبند بحیثیت و بر روی آن اوراق نیز آهک نرم بیخته بپاشند بقدری که آن پوشیده شود و سنگ مسطحی دیگر بر آن گذاشته سنگین بر روی آن
گذارند و ده روز در آفتاب گذارند تا دهنیت آن پنیر تمام فشرده در آهک آید پس بآب بشویند و بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کنند و ملفوفه
در زیر سنگ گران گذارند پس بآب پاک شسته که سرخی و چربی آن که مانده باشد بالکل رفع گردد که چون در آفتاب گذارند چربی از آن ظاهر نگردد
و اگر ظاهر گردد باز بآب نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در آن نماند و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه سائیده در
شیشه محفوظ دارند و در وقت حاجت قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار بر هم زده کف از آن گرفته باشند قطره قطره از آن آب بر آن
ریخته بر روی سنگ با دسته سنگی بسایند تا بحدی که سنگ بالا از سنگ پائین بچسبد پس آهک صاف خالص در آب حل کرده قطره قطره از آن آب
آهک بر آن ریزند که نرم سیال گردد آن مقدار که چون ظرف چینی و یا شیشه و یا چیز دیگر را بآن وصل کنند باندک زمانی خشک گردد و بردارند و
در شدا و وصال ظروف شکسته و غیرها بکار برند و این از اسرار مکتومه است **و اتخاذ** مداد و آب بنفشه و بلیله و تبرید و راوند و امثال اینها و
صاروج الحکمة و نیز انواع روحی هر یک در رسم خود در قرابادین ذکر یافت و در اینجا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل دهم در بیان**
معرفت افعال و صفات ادویه مفرده و اسامی آنها مرتب بر حروف ابجد بدانکه ادویه را افعالی چند کلیه و جزئیه و افعالی چند شبیه بالکلیه
است و اما افعال کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تیبیس و امثال اینهاست **و اما افعال جزئیه** مانند منفعت اینها در مرضی و وقتی و حالتی
خاص است مانند منفعت در مرض سرطان و بواسیر و یرقان و طحال و سنگ گرده و مثانه و امثال اینها **و اما افعالی که مانند کلیه اند مانند**
منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هر چند جزئی اند و لیکن چون اموری اند که نفع آنها عام است بجمیع بدن و همچنین
ضرر آنها نیز عام است لهذا شبیه بکلیه اند و نیز افعال کلیه بعض اینها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه همان افعال اربعه اند و مائیه آنها
و ثانوی بعضی از اینها همان افعال اند بعینه و لکن بمقدار و بقیاس بدیگری الطرف زیادتی و یا الفضائی مثل احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها

فصل [illegible] در معرفت افعال و صفات ادویه مرتب بر حروف [illegible]

که بعینه تسخینات شو تبریدات اند ولیکن مقدار و مقالیس بدیگری و نیز افعال چند دیگر چنانکه رسیدگی دادن اینها مانند تجذیر و ختم و ازلاق و تفتیح و تقویه و
تقطیع و تسخین و غیرها و در اینجا ذکر کرده میشود افعال مشهوره اینها را بالبعض اصطلاحات این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه قبل ازین ذکر
یافت حرف الالف اکال یعنی خورنده عضو و آن دوای را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذ بکه وار و تفریق اجزاء جوهر عضو نماید مانند
زنجار جالی یعنی پاک کننده و آن دوای را نامند که از شان آن تحریک رطوبات لزجه جامده و دفع اینها باشد از سطح عضو و فوهات مسامات مانند
انزروت و ماء العسل و هر دوای جالی ملین طبع است هر چند در آن قوت مسهله نباشد جاذب یعنی کشنده و آن دوای را نامند که بحرکت در آورد
اخلاط و رطوبات را که ملاقی آن است بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید اینها را بسوی خود و بظاهر جلد مانند جند بیدستر و ثافسیا و انجه شدید الجذب
باشد بیکان و خار را از عمق بدن بکشد و برآورد مانند گوشت حلزون جامد یعنی بسته کننده و آن دوای را نامند که از شان آن باشد که اخلاط
رقیقه سایله را منجمد و بسته گرداند مانند موم و نشاسته و کتیرا و کهربا ح حالق و حلاق یعنی سترنده موی و آن دوای را نامند که بیخ موی را سست
گرداند و از او دفع سازد و یا آنکه سست کند که باسانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیداب و خاکستر حکاک یعنی بخارش آورنده و آن دوای را
نامند که بسبب حدت و گرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط گزنده خارش کننده را و نباشد بآن حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج خ خاتم یعنی تمام
کننده زخمها و آن دوای را نامند که بسبب قوت مجففه خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی و رطوبتی نگذارد و خشک کند آنرا و خشک ریشه بندد و نگهدارد
از آفات تا آنکه گوشت و پوست صالح بروید د دابق دوای را نامند که بسبب لزوجت جوهر کثیف خود بدست بچسبد مانند دبق ر رادع یعنی
مانع و بازگرداننده ماده بعضو و آن دوای را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنگ گرداند مسام آنرا و
و بشکند حدت حرارتیکه حادث شده است در آن و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سیاله را و نگذارد که بعضو بریزد و عضو را از قبول باز
دارد مانند عنب الثعلب در اورام و ردع در مقابل جاذب است ع عاصر یعنی فشارنده و آن دوای را نامند که بسبب شدت قوت قبض
و جمع خود اجزاء عضو را افشارند تا آنکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آنست منضغط و جدا گردند و از هر منفذ که بیابند برآیند مانند حماض
اسبه تمر هندی در رحل غ غسال یعنی شسته و شوینده و آن دوای را نامند که بقوت جالیه منفعله خود که رطوبت باشد نه بقوت فاعله
که حرارت باشد بحرکت و سیلان در آورد اخلاط را و زایل گرداند اینها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب خصوص آب نیمگرم ق قاتل یعنی
کشنده و آن دوای را نامند که بسبب ضدیت جوهر روح حیوانی و قوی را فاسد و فانی گرداند و هلاک سازد مانند افربیون و افیون و بیش
و این مرادف سم است و بعضی گفته اند که زهر حیوانی مخصوص باسم سم است و غیر حیوانی مختص بقاتل قاشر یعنی خراشنده پوست و جدا
کننده آن و آن دوای را نامند که بسبب شدت قوت جلاء خود جلاء دهد و ببرد پوست فاسد عضو را مانند قسط و زراوند و هر چه بقع و فنا بده

تخشه بهق و کلف و مانند این هر دو را. کاوی یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد از آن دوای است که جلد را بسبب شدت احراق و تکثیف
خود بهم برآورد و مجاری اخلاط آن را سد کند و سازد و مسام را بند کند و عضو را بکاود و مانند عضو گرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و
قلقطار. کاسر الریاح یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن دوای را نامند که قوام ریاح غلیظه و محتقنه اعضا را بقوت حرارت و تلطیف خود
رقیق ساخته دفع نماید و یا تحلیل برد مانند تخم سداب. ملذع یعنی گزنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و شدت نفوذ خود در عضو فرو
رود و تفرق اتصال در منافذ کند قریبه بهم احداث نماید که اجزاء آن بالانفراد محسوس نگردند مانند استعمال خردل با سرکه و یا سرکه تنهای
نافخ یعنی جنبنده و آن دوای را نامند که بالفعل و یا بالقوه رطوبت غریبه تا اثر حرارت غریزی در آن عمل ایستاد و گشته اجزاء آن از هم منقطع نگردند مانند حبات
مبرد و آن دوای را نامند که بقوت برودت که دارد احداث برودت نماید مانند کافور. مبهی یعنی حرکت آورنده قوت باه و زیاده کننده ماده آن که منی
و ریاح غلیظه منعظه است و آن دوای را نامند که تولید ماده منی و ریاح منعظه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیه خود در مجاری اعصاب و عضلات
اعضاء تناسل و محرک باه شود مثل بهمنین و لوز بیدان و زردک و مانند اینها. مجفف یعنی خشک کننده و آن دوای را نامند که بقوت مجففه خود احداث تخفف و خشکی
در عضو نماید و رطوبات آن را تلطیف نماید و تحلیل برد مانند سندروس. مجمد یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است دوای را گویند که بسبب قوت برودت و قبض
خود منجمد گرداند اخلاط و رطوبات را مانند بذر البنج و نشاسته. محرق یعنی سوزنده و آن دوای را نامند که بسبب قوت حرارت و نفوذ خود اجزاء لطیفه و رطوبات
عضو را تحلیل برد و احداث احراق و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ. محکک یعنی خارش آورنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود
جذب نماید اخلاط لذاعه حکاکه را بسوی مسامات جلد و بسبب عدم نضج ترسانند مانند کبیکج و الخربق. محلل یعنی تحلیل برنده و آن دوای را نامند که بقوت
حرارت خود جدا نماید و خارج گرداند اخلاط را از موضعی که چسبیده و قرار یافته اند در آن و جدا گرداند اجزاء آن را از هم و ببخار دفع کند اجزای
و فجر تا آنکه باقی نماند از آن چیزی مانند ... محمر یعنی سرخ کننده و آن دوای را نامند که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند عضو را
و آنچه ملاقی و متصل است بدان از خون و جذب کند بسوی آن عضو جذبی قوی و بدان سبب سرخ گردد ظاهر آن و فعل این قریب است
بفعل کی و داغ مانند خردل و الخربق و توذج. مخدر یعنی بحس کننده و آن دوای را نامند که بقوت برودت و یبوست و قبض خود منجمد گرداند اخلاط را
و سد نماید مسامات عضو را و مانع آید از نفوذ روح نفسانی در آن و اندک بیحس گرداند و از حرکت باز ماند و یا آنکه روح نفسانی حساس متحرک را کثیف
گرداند که حساس و حرکت آن کم گردد مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک می باشند. مخشن یعنی زبر و درشت کننده و آن دوای
را نامند که بشدت قوت قبض و تکثیف خود بگرداند سطح عضو را مختلف الاجزاء المراد از آنکه تکثیف نماید اجزاء رطبه مماسه آن را مانند
اکلیل الملک و خردل. مدر یعنی ادرار آورنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و تلطیف خود اخراج و دفع نماید مائیت اغذیه و

اغذیه و فضول سیاله را ببول و حیض و عرق و شیر **مدمل** یعنی اندمال آورنده و اصلاح و حاق کننده مجروح و قروح و آن دوای را نامند که خشک و کثیف گرداند رطوبتی را که در خلل قروح و میان اجزاء جراحت که مجاور یکدیگر اند و بگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ و لزج مغری تا آنکه بحسبند بیکدیگر مانند دم الاخوین و صبر و کتیرا و صمغ عربی و امثال اینها **مرخی** یعنی سست کننده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود بگداند قوام اعضاء کثیفة المسام را نرم و مسامات آنرا وسیع تا آنکه بسهولت و آسانی مندفع گرداند از اینها فضول مجتمعه محتبسه در اینها را مانند ضماد شبت و بذر کتان **مرطب** یعنی رطوبت افزاینده و آن دوای را نامند که بسبب زیادتی رطوبت خود احداث رطوبت نماید **مرقق** یعنی رقیق کننده اخلاط و رطوبات و این در برابر مغلظ است و با قوت نافذه و حرارت و رطوبت میباشد **مزلق** یعنی لغزاننده فضول و اخلاط و آن دوای را نامند که بقوت ملینه و رطوبت مزلقه که دارد و تلیین سطح عضو نماید بحدیکه بلغزاند اجزاء را و از آن محتبس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند آلو بخارا و العبه **مسدد** یعنی آنچه باعث سده و منع گردد و آن دوای را نامند که بسبب سبعیت و کثافت خود و یا لیبس بلغزیه احداث سده نماید **مسکن** یعنی ساکن کننده و آن دوای را نامند که اخلاط و ارواح را از حرکات غیر طبیعی باز دارد **مسهل** یعنی اسهال کننده و آن دوای را نامند که بقوت مسهله و حرارت و نفوذ و جلاء و ترقیق و جذب و دفع خود از اقاصی و عروق و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول معدیه را جذب و اخراج و دفع نماید بطریق امعاء و تفصیل آن در فصل اول ذکر یافت **مشهی** یعنی اشتها آورنده طعام و آن دوای را نامند که تحریک طبیعت نماید بخواهش غذا **مصلح** یعنی اصلاح کننده و آن دوای را نامند که اصلاح خلل ماکول و مشروب نماید خواه رفع ضرر آن نماید و یا معاونت فعل آن کند و یا حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید و یا بدرقه آن شود بجهت وصول آن باعضاء ضعیفه بعیده **مصلب** دوای را نامند که جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت گرداند بسبب برودت و یبس و قوت جمع و تکثیف خود و این در مقابل مرخی است **مطفی** یعنی نشاننده ثوران و حدت اخلاط و آن دوای را نامند که بقوت برودت و باعتدال خود بشکند حدت و سورت اخلاط حاره و یا سوء مزاج حار ساذج را **معرق** یعنی عرق آورنده و آن دوای را نامند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد و اعضاء قریبه بان را بعرق دفع سازد و اخراج نماید **معطس** یعنی عطسه آورنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک مواد دماغی نماید بجانب خیشوم و بعطسه رفع سازد **معطش** یعنی عطش آورنده و آن دوای را نامند که طبیعت را مشتاق ترویح باب شود مانند معده و جگر و یا بهواء بارد مثل دل و ریه و مراد از عطش عطش صادق است و نه کاذب **مغری** یعنی لغزیه کننده و آن دوای یابسی را نامند که در آن رطوبت لزجه باشد که بچسپد بفوهات و منافذ و سد کند و مانع سیلان گردد مانند کتیرا و صمغ عربی و نشاسته و امثال آن و هر دوای لزج سیال مزلق چون حرارت در آن تاثیر نماید بیکرداند آنرا بسوی یبس حابس **معفن** یعنی بدبو کننده و گرداننده و آن دوای را نامند که بحرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو را و رطوبات و ارواح آینده بسوی آنرا متعفن گرداند و تمام آنرا بتحلیل برد و باقی را قابل آنکه بگردد جزو عضو نگرداند و نیز لهذا احراق و تا

ساز و اعم از آنکه ترویح

کل نرساند بلکه بگرداند آنها را فاسد و بتصرف حرارت غریبه در آنها متعفن مانند زرنیخ و امثال آن **مغلظ** یعنی غلیظ کننده و این مخالف ملطف است **مفتت**
یعنی شکسته و پاره کننده سنگ ریزه و آن دوائی را نامند که در آن قوت حاده نافذه باشد که چون باخلاط لزجه متحجره برسد ریزه ریزه و نرم گرداند
اجزای آنرا مانند حجر الیهود و سنگ سر ماهی و رماد کرم و رماد عقرب و غیر آنها از ادویه مفتته حصات **مفتح** یعنی گشاینده سده و آن دوائی را نامند
که بحرکت در آورد ماده را که داخل مجاری و منافذ و تجاویف اعضا مانده باشد بسوی خارج تا آنکه مفتوح گردند مانند فراسیون و فعل مفتت اقوی است از فعل جالی برای
آنکه فعل این یا بتلطیف و تحلیل است و یا بتلطیف و تقطیع و یا بتلطیف و تغسیل پس هر چیز حریف مفتح است و هر چیز ملطف و مفتح و هر لطیف سیال مفتح اگر باشد مایل
بسوی حرارت و یا باعتدال و هر لطیف حامض نیز مفتح **مفجج** یعنی خام کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و یبس خود باطل گرداند فعل حرارت غریزی و غریبی را
نیز و اخلاط را خام و هضم را ناقص سازد و این در مقابل منضج و هاضم است مانند بذر قطونا و نحو آن در خارج **مفرح** یعنی فرح آورنده و آن دوائی را نامند که تعدیل
مزاج و تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و منبسط سازد آنها را و میل دهد بسوی خارج و حزن را زائل سازد و دماغ را قوت بخشد و حواس را نیکو سازد و ذهن را صافی
گرداند و کمالات را ... مانند شراب **مفشی** یعنی پراگنده کننده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود متفرق و پراگنده سازد بخار مجتمع را و قابل دفع گرداند
مقطع یعنی جدا کننده و آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و لطافت و نفوذ خود نفوذ نماید مابین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بدان و دفع نماید آنرا بدون تغییر
در قوام آن مانند سکنجبین و خردل **مقیی** یعنی قی آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظه مجتمعه در مجاری غذا و معده را و قی
دفع نماید مانند تخم ترب **مقرح** یعنی قرح کننده و چرک آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ و جذب خود و تحلیل ... و فانی سازد رطوبات ...
اجزای جلد است و تفرق دهد اجزای آنرا و جذب کند مواد ردیه را بسوی آن و احداث قرحه نماید مانند بلادر **مقوی** یعنی قوت بخشنده و آن دوائی را نامند که
تعدیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی آن و از آفات نگهدارد و یا آنکه تبرید نماید مسخن را و تسخین نماید مبرد را مانند دهن ورد
و یا بالخاصیت بخاصیتی که در آن است مانند طین مختوم **ملطف** یعنی لطیف کننده و آن دوائی را نامند که بحرارت معتدله خود رقیق گرداند خلط غلیظ را مانند
حاشا **ملین** یعنی نرم کننده بطن آن دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله و رطوبت خود اخراج نماید آنچه در معده و امعا است و این اعم از منضج و مزلق است
مانند مغز فلوس خیار شنبر و تمر هندی و شیر خشت **منضج** یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط و مواد و آن دوائی را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید
و قابل دفع سازد آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش و یا بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ حاشا و یا منجمد را نرم سیال گرداند
مانند حلبه **منضج** نضج عبارت از اعتدال اخلاط در کیفیت و کمیت و قوام صالح هر خلط است بجذب لایق آن تا حاصل گردد از آن منفعتی که مخلوق اند برای
آن مانند دم که نضج آن عبارت از اعتدال قوام متین صافی غیر حاد بودن آنست که صلاحیت جزو عضو شدن را داشته باشد و صفرا آنکه رقیق
صافی حاد باشد اما نه بسوی حد افراط و تفریط تا افعال مطلوبه از آن صادر گردد و بلغم بسیار رقیق یا غلیظ نباشد تا صلاحیت استحاله

بحقنه
زخم
بسر حد

استحاله بخون و جزو بعضی اعضا شدن را باختلاط بخون و یا استحاله بدان داشته باشد و بتواند و ردی دم صافی غیر محترق باشد تا صلاحیت تغذیه بعض اعضا باختلاط
بخون و غیر آن از فواید مطلوبهٔ آن داشته باشد و لهذا النضج عبارت از طبخ معتدل کامل است **منفخ** یعنی نفخ آورنده و آن دوای را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه
باشد که چون فعل نماید در آن حرارت غریزیه تحلیل نیابد بسرعت بلکه مستحیل بریاح گردد مانند لوبیا و **باقلا** هرچه در آن نفخ است مصدع و [illegible] است
و از اغذیه و ادویه آنچه تحلیل نیابد رطوبت آن در هضم اول در ریاح و نفخ آن در معده بماند و انحلال آن نیز بالتمام در همانجا باشد و یا در امعا و آنچه رطوبت
فضلیه در آن باشد و آن مادهٔ نفخ و ریح آن بود و نفخ آن در معده و امعا تحلیل نرود بالتمام بلکه باقی ماند و چیزی از آن در عروق اعضای تناسل رود و مانع تحلیل
و بدرجه چیز و این منعوظ است و باعث همان نفوذ ریح است **موسخ قروح** یعنی چرک آورنده در زخمها و آن دوای مرطبی را نامند که مخلوط گردد برطوبات قروح و آنها
را زیاده گرداند و مانع خشک شدن و چاق شدن آنها آید مانند موم روغن **منبت** که ملحم نیز نامند یعنی رویانندهٔ گوشت و آن دوای را نامند که بگرداند
فراخ خونی که وارد جراحت میشود معتدل و مجفف تا آنکه مستحیل بگوشت گردد و منعقد بشود در آنجا گوشت جدید صالح **فصل ثانیه هم در بیان معانی لغات طبیه مبتدا باول**
حرف الالف **اجام** بمعنی نیزارست **استنشاق** به بینی کشیدن چیزی مایع بود که بسیار سائل باشد **اصل** یعنی بیخ و آن عام است از آنکه از شجر باشد یا از گیاه
اصول الرازیانج عبارت از بیخ رازیانه و کاسنی و کرفس و کبر است **اغصان** یعنی شاخها و آن مخصوص لشجر و گیاه شاخدار است و مفرد آن غصن **افوبالی** چیزی است
که در آن عسل داخل کنند و نگهدارند و جوش ندهند آنرا **اکتحال** بچشم کشیدن چیزی بود **اکسومالی** سکنجبین متخذ از سرکه و عسل است و بعضی زیاده میکنند در آن آب و زیاد میشود
بانمک دریا **اکلیل** بمعنی تاج و ابرهاره و غیر آن نیز آمده است و در ادویه مراد از آن چیزی که کج بودن شکوفه و بار نباتات است و اکله و اکال جمع آمده **انکیثا** فراد
ازان لگامه شش عضو است بجاره او و یه که در آب جوشانیده باشند و یا گرم کرده باشند **اوویه** جمع وادی یعنی کنار دریا و رود و دو خانهاست **اوزرومالی** عسل و
آب باران بالمناصفه در هم ممزوج نموده در آفتاب گذاشته است **اوکسالمی** سرکه مخلوط با آب و نمک است **حروف الباء** **بادزهر** اسم فارسی تریاق است و گویند
هرچه دفع سم کند و مصنوع و مرکب نباشد مخصوص باین اسم است **باقور** جمع بقر است **باکور** نخستین میوه است که برسد **بثر** بریدن بخور هرچه و آنرا استعمال نمایند
برنور لفارسی بلغور را مانند **براق و بصاق** آب دهن را گویند **بذر** آنچه از بار نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش **بشع** بمعنی بدمزه است و هرچه را
طعم مرکب از حرارت و قبض باشد باین اسم خوانند **بصیص** نورانی و درخشنده **بطایح** زمینها که آب در آن جمع شده باشد و بفارسی مرداب نامند **بعر** بفتح اول
سرگین است **بکر** دختر جوان و بکسر اول و شیره **بنک** بحر ریک که مهاست که در سیاق انجار سنگون شود **حروف التاء** **تریاق** بکسر تا و بفارسی تریاک نامند
و هرچه در ساق او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج و روح بجد کند که دفع ضرر سم از خود نماید باین اسم نامند و گویند تریاق مخصوص بدوای ضائعی است
و آنکه افیون را تریاق مینامند بجهت حفظ قوت آنست که در این امر با تریاق حقیقی شرکت دارد **تصفیق** آمیختن شراب با آب است **تصعید** آنچه
باتش اجزاء آنرا صعود فرماید و لطیف آنرا اخذ کند **تعلیق** آویختن چیزی بگردن و سایر اعضا **تفه** یعنی بی مزه و مراد طعمی است که نه لذیذ باشد

فصل در ا

وبگرینه و تاثیر آن ترطیب و تلیین و ارخاء بسیار بود و تولید بلغم مانند تخمه بفارسی باد رکویند و آن متغیر شدن طعام است یا بوی یا مزه و تکلیس یعنی صبار وج کردن و سوختن
چیزی و سیراب نمودن و بهره بر ورشتن آمده و مراد از آن مهیا ساختن بعضی ادویه است بجهت نفخ و دو بعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه باحراق
باشد و یا بعمل دیگر حرف الثاء ثقل یعنی گران و بعضی گران آمدن بر طبع که دیر هضم بود و سریع الزوال نباشد ثمر بار نبات است مثل خوشه میوه و امثال آن ثمنس لغت
یونانی است و مراد از آن هرچه از نباتات مابین درخت و گیاه باشد حرف الجیم جبر کسر عضو شکسته را بستن است جرب براو مهمله زمین سنگلاخ جربیس نیم کوفته که
بلغور مانند جفاف خشک و خشکی جمد بفتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و بسته شده از سرما و هر چیز و چیز را نامند حرف الحاء حامض یعنی ترش
حاد بمعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل آن مثل افعال اجزاء آن است حب آنچه در ثمر بار زود بی غلاف باشد مثل گندم و جو حریف یعنی گزنده که
اجزاء آن در زبان فرو رود و بسیار گزد و تفریق اجزاء آن نماید حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند مخصوص نباتی است که بر روی زمین پهن بود و با ساق
باشد و بجا نمنش بر سد حکاک آنچه از سائیدن دو چیز جدا شود حلاوق بسته بوی حلو یعنی شیرین هر چه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در آن احداث کند
و لذیذ باشد شیرین مانند حلیب شیره گیهها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است حمل بار نباتات است اعم از ثمر و مشابهه ثمر حمول اعم از ثمر و مشابهه ثمر است
حرف الخاء خاثر آنچه اجزاء اخلاط را بهم آورد و غلیظ گرداند خرء سرگین طیور و غیرها است خفیف بمعنی سبک و آنچه بر طبع احتمال آن آسان بود و سریع الزوال
باشد خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود خلعلع اسم ضبع است خلیع سنت خمل بمعنی پرز است و مراد و به هرچه شبیه پرز بر سطح ظاهر آن باشد
مانند آنچه بر روی به باشد حرف الدال دابق آنچه بجهت لزوجت کثیفه خود بدست بچسبد مثل دوا و سم هر چه زبان و غیر آن را نرم سازد و اجزاء آن را منبسط سازد
بی احداث حرارت و لفار حرب مانند دلوک بمعنی مالیدن است و مراد از آن آنچه از سنونات با انگشت بر دندان و غیر آن بمالند دواء غذائی آنکه تاثیر بکیفیت
آن زیاده بر تاثیر کمیت و ماده آن باشد دواء سمی آنکه بکیفیت تاثیر آن موافق مزاج نبود و با خاصیت کشنده باشد مثل افیون دواء مطلق آنکه تاثیر بکیفیت
کند و جزو بدن نشود دهنی آنکه در جسم او چربی موجود باشد و باعث اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها و چوب صندل ابیض و عود دار و عود هندی و مانند اینها
حرف الذال ذرور آنچه سائیده بی مالیدن بر عضو بمالند و یا بپاشند ذفر بدبوئی ذوالخاصیت آنچه تاثیر بصورت نوعیه خود کند اعم از آنکه تریاق باشد یا
زهر حرف الراء رادع آنچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن سازد و رادع مقابل جاذب است ربیع فصل بهار و بضم اول انسان است
رخص بفتح اول و ثانی نبات زیر و درخ وردا و به هرچه نازک و زود شکل باشد رخو نرم و سست ردی الکیموس آنچه از آن اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیت
متکون شود رضیض ارسیده و مرده بر بار و در او و به آنچه در نباتات و سنگلاخ و خوش جوهر تمام باشد رسوب ته نشین مایعات و آنچه در مایعات اندازند
و بر روی آب خیال اشتداد از اسب مانند رمص رطوبات غلیظی را نامند که در اطراف پلک چشم جمع شده و چسبیده باشد روث سرگین حیوانات
رودومالی شراب متخذ از عصاره گل سرخ است با عسل حرف الزاء زعوقه طعم بسیار کریه و مرکب از مرارت و ملوحت است زغب اول موئیکه

موئیکه بربدن حیوانات برآید و اسم کیمخت است که ساغری باشد و در راد و یه انچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه برآمده باشد زغب باشند ماتدیه
وهلو وشفتالو زهر شکوفه و گل باشد حرف السین ساحل کنار دریا سایل انچه اجزاء آن در همه جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزاء او منقطع شود
یا نشود و مثل آب و روغنها سباخ شوره زار سبطار است بگیره را نامند از موی و غیر ان سحوق انچه بسیار نرم سائیده باشند سم انچه بفارسی زهر نامند و سبب
ضدیت کیفیت و خاصیت جوهر مزاج را فاسد سازد و مانند بیش سنون انچه بدندان باشند و یا بمالند و مقوی جوهر ان باشد سهک بو شدن گوشت
و بوی عرق که از بدن آید که بفارسی سمیت نامند سهل زمین نرم حرف الشین شامخ کوه بلند شتر بفتح اول و کسر ثانی دریدن پلک چشم شجر نباتی
است که با شاخ خشبی باشد و کامل او آنکه با اجزاء تسعه نباتیه باشد و آن ثمر و ورق ولیف و صمغ و بذر و قشر و اصل و عصاره و حب است شق و رخت خرما شدخ
ریزه شکستن و فراخی و سفیدی روی است شدخ عضل بمعنی از هم باز شدن و گسیختن شدق بفتح اول و با کسران و سکون ثانی فراخی گوشه دهان شطط
و بفتحتین فراخ شدن گوشه دهان شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرها است و در راد و یه انچه در اطراف او بند و اید و برآمدگیها باشد شرف نامند مانند ثمر انار
بضم اول و ثانی جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی جدا گردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و در راد و یه هرچه با این صفت باشد شطب گویند شمه انچه بو کنند
حرف الصاد صالح الکیموس انچه از وی خون بی متولد گردد و بهمه جهات آنکه اعتدال داشته و سایر اخلاط مخلوط بان بقدر طبیعی باشد و خلط بد از و
بهم نرسد صخره زمین سنگستان صعق بفتح اول و ثانی آنکه بر ادیم و یا بشک نو بر بر بندیش زند و گره و بمعنی طرف و کنار و در نباتات انچه چین دارد و با
زرد و بی و میل بطرفی داشته مستقیم نباشد مصفق نامند صفیق پوست درشت و مستحکم بافته شده است حرف الضاد ضماد انچه غلیظ القوام که مایع و نرم
باشد بر عضو کمالند و یا بر او بندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشند و یا نداشته باشد حرف الطاء طافی انچه بر روی آب ایستد طبخ انچه جوشانیده است
از استعمال نمایند طحن طحن خورد کردن و طاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم است طری تازه طلا انچه رقیق القوام باشد و بر عضو مالند و نام
نوعی از شراب است طیب بسکون ثانی خوشبو و تند و به تشدید آن بمعنی پاکیزه حرف العین عشب بضم اول و سکون ثانی بمعنی گیاه است عصاره
بمعنی عصیر است اما انچه بی آتش بهوا و یا بآفتاب منعقد گردد باشند استعمال نمایند عصیر آب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد عطر بفتح بوی
خوش و بکسر خوشبوی عفص بکسر فا طعم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزاء آن را بسبب یبوست بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تقلیب
و تسخین و در جمع است عقود خوشه نباتات و عناقید جمع آنست حرف الغین غرغره آواز مختلف است که از حلق آید و مراد از ان حرکت دادن
مایعات است در حلق و فرو بردن آن و یا فرو نابردن و در بخش آن غصص بضاد معجمه تر تازه نارس از نباتات است غلیظ بمعنی کثیف است
و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه است حرف الفاء فاتر نیم گرم است فتیله بمعنی شافه که مخصوص بدبر باشد فرزجه
شافه که بقبل و رحم را مخصوص باشد فرفیریا بمعنی رنگ بنفش است فسخ از هم جدا شدن است حرف القاف قابض گیرنده را نامند که اجزاء

بنفش

زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشتها است و در غیر طعم مراد از آن شئ حابس است که بسبب بهم آوردن اجزاء
عضو حبس و استمساک نماید قضبان شاخهای گیاه بی ساق است و قضب واحد آن است قطور آنچه در گوش و غیر آن از اعضا بچکانند قنبع بضم اول و ثالث
و سکون ثانی غلاف [?] و قنبهای خوشه گندم است حرف الکاف کثیر الغذاء آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود کثیف بخلاف لطیف و آن چیزی است که اجزاء
او بدشواری قبول انفصال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزاء بدن از عسرت نماید کماد آنچه گرم کرده بر عضو بندد مثل تکمید سبوس گندم کیموس اخلاط
متولده از هضم کبد است کیلوس کشکابی است که از هضم معدی بهم رسد و شبیه باشک محلول آب باشد حرف اللام لخلخه آنچه با مالیدن و ظرفی کرده
بهم زده بو کنند لحا در پوستهای باریک نبات است لزوق و لزوق آنچه بر عضو بچسبد یا با چسبندگی باشد لطوخ بمعنی اندودن چیزی است بر عضو که از
طلا غلیظتر و از ضماد رقیقتر باشد لطیف آنچه در هضمان آن باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد با جزای بسیار صغار و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت
کند مثل زعفران لعاب آنچه از خیسانیدن آن در آب اجزای آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند از لزاق آن رفع شود مانند بهدانه
و بذر قطونا و ریشه خطمی و مانند اینها لوق بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد لیف آنچه از اصول و لحای نباتات روید و باریک تر از لحا باشد
حرف المیم مالی عسل است مالی قراطین و ماء العراطین ماء العسل اند مائع آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مبرود آنچه سبوس آن
جو دور کرده باشند مر یعنی تلخ و هر چه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بود و طبع را برهم زند و فعل آن تسخین و جلا و منع تعفن است
مروخ مالیدن چیزی بر اعضا است مرداب [?] پراکنده است مسبت آنچه خواب آورد و با منوم مرادف است مسکر هر چه مستی آورد و اعم از آنکه با تفریح
باشد یا نباشد مسوح آنچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه در دلک عضو نکنند مسیح بهمزه و بالقه مرادف است مصول آنچه در سوختن بحد رماد رسد
مضغ خائیدن چیزی است مضمضه هر مایعی را نامند که در دهن حرکت دهند معقف خمیده و کج شده است مغسول آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند
مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در اطبا [?] و گاها هر چه سر آن هموار نبوده زواید داشته باشد مفرق گویند مسبح [?] بدبو منخول آنچه بیخته باشند
حرف النون ناشف آنچه جذب رطوبات سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل آهک آب ندیده و یا مرئی باشد چون اسفنج و ناشف را محلل
نیز نامند نطلی در لغات مرادف [?] از لغت قومی است و در ادویه مراد گیاه خودروی است که آنرا انگشته باشند نجم نبات بی ساق است که بر زمین پهن شود
که بفارسی سیاره گویند نشاره آنچه سبوس آن و دم اره ریزه شده باشد نشوق آنچه به بینی کشند نطول هر چه را جوشانیده و آب از آن بر اعضا بریزند و یا شوید
قسمی از آنست نفاخ هر چه در آن رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مثل میوه ها و خواه در عروق
مانند بعضی ها و اکثر تخم ها و قسم ثانی را فعل تقویت باه است نفوخ آنچه از ادویه باریک سائیده بینی یا نعل در بینی دمند نقوع و نقیع آنچه خیسانیده بدون جوشش
صاف نموده استعمال نمایند حرف الواو وثب جستن از جای وثی کزنده وجع بمعنی منجمه زمین سخت وقود برافروختن آتش [illegible] سنبنی [?]

حرف الها

فصل ۱۲ در اوزان

و فی البنات بهضم آنچه اعانت طبیعت بر طبخ گدازانیدن غذا اخلاط کند و سبب قبول هضم آن شود و مثل مصطکی سنگ پاره شدن سحق آنچه جرم آن سخت و ریزنده
باشد و باندک افشردن ریزه شود و مثل صبر جوزبوا و غاریقون حرف الباء یا نوع پیش سیست فصل دوازدهم در بیان اوزان طبیه و مقادیر آن
و زنها بدانکه چند وزنیکه بسیار متعارف و اکثر در استعمال است در یکدیگر درینجا نوشته میشود باختصار و تمامی اوزان بالتفصیل در مقدمه
گیرد و کرباف اسپرلنا و من سیت یعنی برنج متوسط در کوچکی و بزرگی بوزن دو خردله بریست استار چهار و نیم مثقال است اوقیه نه قیراط است
اوقیه که وقیه نامند هفت مثقال و نیم است باقلا نیم درهم است بندقه یکدرهم حرمیت دو قیراط جوزه از مطلق آن مراد نیز درهم است حبه از دو نیم دو از
دو نیم و از مثقال چهار دانگ و شعیره بالمقدمست خروبه بحای مهمله و راء معجمه آن مقدار است که کف را مملو سازد و بگنجد میان ابهام و سبابه
چون سر آنها را بهم گذارند و حجت وزن چهار مثقال و بعضی قریب شش مثقال گفته اند و اخصایش یک قبضه است که یکدسته نامند حبه چهار جو
یکربع جو خرنوب یکصد هفت دانگ که بفارسی دانگ نامند از درهم دو قیراط و از مثقال سه قیراط و یکحبه است که از مثقال طبی بمطابق اوزان هندیه
سه رتی و سه ربع رتی و بقصیر سنجری و ربع رتی و از درم طبی دو و نیم رتی و از صیرفی چهار رتی تخمینا میشود طسوج یکدرهم و بقولی یکمثقال است درهم چهل
و هشت حبه است که بحساب هندی گوزه حبه شصت شعیره و بحساب هندی کاماشه و هفت رتی میشود رطل دوازده اوقیه است و یکمثقال نود مثقال و بار نیم یکصد
و بیست درهم سنگی مطلقا شش استار است شمیعر دوازده حبه است صنج چهارمن است صدفه نه اوقیه است طسوج از دو درهم و دو حبه و از مثقال دو حبه
و نیم و دوازده است فلنجا مقداری ملعقه است عشطی رومی نه رطل و نصف سدس رطل است که نیست اوقیه باشد قسط انطاکی یکرطل و نزد جمعی یکرطل
و نیم و در کتابهای سابر دو رطل و نیم است و از عسل بقول شیخ الرئیس نیز دو رطل و نیم و از شراب هشت رطل و از روغن هژده اوقیه قنطار شش من است
و بعضی یکصد و بیست رطل دانسته اند قوانوس شش مثقال است و از روغن دوازده درهمی و از شراب یک اوقیه و نیم قوطولی هفت اوقیه است قیراط
نیم حبه و بقولی چهار حبه است کف که قبضه نیز نامند شش مثقال است کیلجه پیمانه ایست که یکمن و هفت من من باشد کیل صغری و کبری است و بقولی
یکمن و شش من مثقال یکدرهم و سه ربع درهم که بحساب هندی دو ماشه و پنج رتی و سه ربع رتی میشود ملوک سه کیلجه است ملعقه از عسل و سعاجین چهار
مثقال است و از ادویه خشک دو مثقال من یکصد و هشتاد مثقال است و یکصد نیم و دو حبه شصت درهم که بحساب هندی تخمینا چهل توله و هشت ماشه میشود
نطل و ناطیل در حساب هندی و وافقه اوزان هندیه سرخ که بعین الدیک باشد که بهندی گهونگچی نامند سه جو متوسط است رتی متعارف
بنگاله که تخم گل رتی است چهار جو متوسط است و رتی شاه جهان آباد گهنگچی است ماشه هشت رتی و ماشه شاه جهان آباد هشت گهنگچی است
تانک بقولی چهار ماشه و بقولی بیست و چهار سرخ توله متعارف بنگاله دوازده ماشه است و توله متعارف شاهجهان آباد ده ماشه بنگاله که دوازده ماشه شاهجهان آباد
میشود و سیر عالمگیری یعنی توله دوازده ماشی است و سیر متعارف این زمان ده ماشه است دام پنج تانک است که بیست ماشه باشد مهر یعنی طلا مسکوک هندی که اشرفی
نامند تمام آن نه ماشه و شش رتی است و ناقص نه ماشه و چهار رتی و بعضی نه ماشه و پنج رتی است سیر هندی عالمگیری یعنی سیر تمام نصف و

چهار توله است بحسب توله بنگاله و سیر خام یعنی ناقص مختلف میباشد مثل عالم گیری چهل سیر تام است و وزن متعارفه اهل ایران مثقال صیرفی و درین اختلاف
است و اصح آن است که یکصد و بست و هشت جو متوسط کسیاه و دو ربی هندی میباشد که چهار ماشه هشتم و غازیگی دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد
دو غازی چهار مثقال صیرفی است سیر پانزده مثقال است که پنج توله باشد ده تار سیری و هفت مثقال و نیم است پنج تار بجده مثقال و سه ربع مثقال است
که شش توله و سه ماشه باشد و دو و نیم تار نه مثقال و سه ثمن مثقال است که سه توله و یکو نیم ماشه باشد من تبریزی شش صد مثقال است که یکصد و پنجاه
دو غازی باشد که بحساب هندی دو صد توله که سه آثار و ثمن آثار باشد میشود و نیم من تبریزی نصف آنست یک چهار یک ربع آنست پنجاه عبارت است از ثمن من
تبریزی سیر عبارت است از یک از شانزده حصه یکمن تبریزی باشد و نصف سیر است و این را اهل اصفهان ده تار گویند من شاهی دو من تبریزی است **زیادة**
بیان تحویل عمل اوزان بهم و معرفت انها تحویل دراهم بمثقال آنست که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است مثالش خواهیم
دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بست و پنج باشد و خمس آن که ده و مجموع سی و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه
درهم سی و پنج مثقال است **تحویل** مثقال بدرهم آنست که چون بر عدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد و مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و
دو مثقال چند درهم است پس فزودیم هجده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره و گفتیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است **تحویل**
ماده و درهم بماده و مثقال آنست که بحبه در آورند و ثمن از ابتدا زند پس آنچه بماند حساب مثقال خواهد بود و مثالش هرگاه برسند که چهار دانک درهم
چه قدر مثقال میشود باید که بحبه حساب نموده و آن سی و دو حبه محسوب میگردد و چون ثمن را وضع کنند بست و هشت حبه بوزن مثقال میماند و آن نیم
قیراط و یک حبه از مثقال است **تحویل ماده و** مثقال بماده و درهم آنست که بدستور مذکور بحبه در آورند و بران سبع آن افزایند مجموع آن حساب
درهم خواهد بود و مثالش چون برسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار از درهم است باید که آنرا بحبه در آورند و آن سی و یک حبه و نیم میشود و چون سبع ان که چهار حبه
و نیم است بران افزایند سی و شش حبه خواهد بود و آن چهار دانک و نیم درهم است **تحویل اوزان هند بیونان و اوزان یونان بهند** بدانکه هر وزنی را که خواهند
تطبیق باوزان هندیه و هند و معلوم نماید که چه مقدار از آن است باید که اگر ماده و درهم و یا مثقال است بشعیره بدل و شعیره را برنج و رتی را بماشه و مقدار
وزن آنرا دریابند که چند رتی و یا چند ماشه است **مثلا** چون خواهند که بدانند درهمی چند رتی و یا چند ماشه است و همچنین مثقال بدستور یکه مرقوم یافت دریابند
و در ضمن درهم و مثقال در مقدمهٔ قرابادین کبیر یافت و اگر عوض درهم و مثقال است مقدار هر یک از آن هر دو را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند
ماشه است و هر دوازده ماشه را یک توله محسوب دارند و هر شصت و چهار توله را یک سیر و هر چهل سیر را یکمن تا آسان و واضح گردد و امثله و تطبیق بعض
اینها جا بجا الطریق و دستور العمل نیز در مقدمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله آنجا شعیره را برنج و رتی را بماشه میبرند اینجا ماشه را بتوله و توله را
با آثار و آثار را بمن میبرند و دریابند **فصل سیزدهم در بیان بعض امور متعلقه بنوم و طبیعت** بدانکه مولدات ثلاثه که جماد و نبات و حیوان
باشند مکون و مترکب از امتزاج عناصر اربعه که آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبعه سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و

و عطارد و قمر با عانت ثوابت و نظرات هر یک با یکدیگر بتحریک افلاک که و داد آنها بر به دور دیگر کار زحل و مشتری هر یک از ارکان را و طبیعت هست چنانچه سبعه سیاره خصوصا
علویات شمس و قمر را قوت هست یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله حرارت و برودت و منفعله رطوبت و یبوست هست چنانچه ذکر یافت و در جدول منسوبات کواکب نیز
خواهد آمد و سه کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارک مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک شمس و همه کواکب و روحانیه علویات و شمس
بلکه جمیع هر یک تعبیر و مسمی هست بملکی از ملائکه عظام مثلا روحانیه زحل را عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل رزاق
و روحانیه مریخ را اسرافیل نافخ صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام گویند و آنچه درین عالم حادث و واقع میگردد بحکم حق جل شانه از تاثیر آنها
هست خواه در قعر زمین و جبال و سواحل باشند از ترکیبات زیبق و کبریت که ماده معدنیات هست باختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و قوی
بودن و یا با قلت و کثرت یکدیگر چنانچه در فصل نهم ذکر یافت و یا بر روی سطح زمین خواه بی توسط بذر و تخم نباتات و اعمال آدمی را در آن دخل و تصرف نباشد
گیاه ها و اشجار خود رو باشند و یا دخل و تصرف باشد که انواع زراعتها و غرس اشجار و ترکیب بعض انواع با بعض هست که نباتات باشند و آیه کریمه و فی
السماء رزقکم و ما توعدون بیک معنی شاید بدان هست زیرا که بدون نزول باران و تاثیر آفتاب و سایر کواکب بر
اراضی انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذاء حیوان و انسان هست بهم نرسند و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت و نعم موعوده آن
باعتبار رفعت و علو شان و منزلت سوا از سماء و جهه سماء و فوق آن هست و یا بر روی زمین خواه در سواحلها جزائر و جبال و خاکها و دشتهای نمناک و
کوه ها و بیابانها و امثال اینها بی نتاج و جمع نر با ماده که انواع سوام و حشرات باشند و یا بنتاج که بعض اینها و انعام و دواب سهلی و جبلی و اهلی و وحشی
باشند و یا بتعمل و صنعت انسان که جفت نمایند بعض انواع را با بعض دیگر مانند استر که از جمیع الاتی با فرس هست و نر اهلی با نر وحشی و گاو اهلی با گاو وحشی
و ازین قبیل و یا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند باختلاف اصناف خود و یا در هوا یعنی پرواز نمایند خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه و
بر اشجار و بشگاف دیوارها و کوه ها آشیانه و خانه میسازند که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب متکون باشند خواه بطریق نتاج و یا بدون آن که
انواع حیوانات آبی باشند باختلاف اصناف خود از اصداف و جلد و نباتات و کرم ها و سمک مفلس و غیر مفلس و غیر آن از اصناف حیوانات آبی و هر یک ازین موالید ثلثه
را غذا و غذایی هست خاص بتوسط تاثیر آن کواکب و قوای که حق جل و عز بهر یک ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از جاذبه و ماسکه و هاضمه و
دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوای سبعه در جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز تامی ندارند لهذا آنها را صاحب آن قوی نمیدانند و در نباتات چون قوی
و تمیز تام دارند صاحب آنها و آنها را قوی نباتیه گفته اند و غذای نباتات از لطائف اجزاء مائیه و ترابیه مختلط باهم هست که ریشه و بیخ گیاه و اشجار جذب نموده نشو و
نما میابند و بیخ بواسطه عروق و پوست درخت بساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بذر و لواحق میرساند و هر یک آنها آنرا غذای خود مینمایند و چون تغذیه
و تنمیه و تولید بذر و لواحق و یا فصل و فرعهای اطراف بعض اشجار که بمنزله تولید مثل هست بدون هضوم اربعه در هر یک از مواضع متصور نیست و لیکن چون در
نباتات ضعیف هست و را اینجا حبذا از اعتبار بی نمی نماید و الا عند التحقیق نیز خالی از آن نیستند و معلوم که بیخ اشجار و بیخ آنها هم مرحد و فصول هضم اول

مالک

ثانی است بمراتب و صموغ و البان و مسموعات و آب جاری از تنه بعض اشجار و کفیکه بر بیخ اوراق و اوراق بعض نباتات مجتمع میگردد و فضول مقوم

ثلاثه آنها است چنانچه در بدن حیوان بیرون از بول و عرق بعد الغلبه و حدت خون برعاف و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض و حمره و اورام و

بثور و دمامیل و جرب و غیرها و دم فاسد و صفرا و سودا و بلغم نیز بامراض مذکوره و غدد و غیرها و سایر امراض مختصه و غیر مختصه دفع میگردد و معالجه و تدابیر طبیب در

امراض بدنی از جمله اعمال و تصرفات او میاست در ابدان و در امراض نفسانی و روحانی تصرف اوست در نفوس و ارواح و نظارات کواکب را نیز در ان

دخل است و بدانکه هر مرتبه از موالید ثلاثه پیوسته بمرتبه دیگری است یعنی افق جمادات پیوسته با بتدای نباتات است و جمادات ملتویه آن مرتبه از نباتات

نیز بهره دارند مانند حجر البهوه و مرجان و سنگی دیده شده و بعینه بشکل ماهی مفلس بقدر یک شبر طفل ده دوازده ساله و در صلابت و ثقل جوهر مانند حجر البهوه و

ضعیف و مرتبه اول نباتات گیاه و اشجاری اند که از جمادات نیز نصیبی دارند مانند نباتاتی که در سواحل بعض دریاها که کوهستان است میروید خواه تمام

آنها دایم زیر آب خواه قدری بیرون لیکن جزر و مد و غیر آن باشد پس نباتات و اشجار ضعیفه بتدریج تا قویه تمام اجزای نفسیه نباتیه رسیده و افق

نبات پیوسته با ادای حیوان است باآنکه بعض نباتات شبیه بشکل حیوان و انسان میباشند بدون حس و حرکت مانند بیروح الصنم که آدم گیاه

نامند و شنیده شده که در بعض بیشه‌ها و جنگلهای ملک هند و زیر بادات و ارض جدید بعض اشجار است که ثمر آن بشکل سر انسان تا گردن

و بعضی تمام هیئت انسان میباشند نر و ماده که بموی سر بشاخ درخت آویخته است که گویا میخواهد که تکلم نماید و لیکن تکلم و حس و حرکت ندارد

و چون بعضی اعضای آنرا قطع نمایند رطوبتی شبیه بخون از آن بر می آید و شخصی بموی سر یکی از آنها را بریده از درخت جدا نموده و قطره

شبیه بآب چون از دو چشم آن بر آمد و بر قره گردیده و شکم آنرا شکافته بعد و تخم از آن بر آمد و نیز مسموع گشته که در ان اماکن مذکوره

درختی ثمر میآورد و چون آن ثمر رسیده شد شکافته از آن طایر کوچکی بمقدار بچه گنجشکی از آن بر می آید و هوا را نجا پرورش نموده بمقدار گنجشکی

میرسد آنرا چون از حیوان تکون یافته و از نبات بهم رسیده میخورند و بعضی هنود که مطلق حیوانی نمیخورند از خوردن آن نیز اجتناب مینمایند و در

ثمر درخت سفید دار و در ثمر حمیر نیز پشه‌ها بسیار تکون مییابد و لهذا آنرا درخت پشه مینامند و در ملک هند سنگی بهم میرسد بشکل سر انسان و صورت

آن سیاه رنگ و در وسط آن نقطه طلائی است و هنود آنرا می پرستند و آنرا بپارس ناته و سالگرام نیز نامند و با نچه صفت مانند نخل که

نارجیل و فوفل که چون سر درخت آنها را ببرند دیگر ثمر نمیدهند و تا کر و تمر و درخت نخل نر را با ماده که لقاح لفاح و فحل گویند تقربت نخل ماده ثمر خوب نمیدهد و

میل مینماید سر نخل نر بسوی ماده و چون تمام پوست تنه نخل اشجار را جدا کنند خشک میگردند و نباتات انواع و اصناف اند بعضی از ان قبیل اند که در یکروز

میرویند و در چهار روز بر طرف میگردند و بعضی در چند روز تکون مییابند و بکمال میرسند و چند روز میمانند مانند ریاحین و گلها و بعضی بکمتر از سه ماه تکون

نمیپایند و بثمر نمی آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول و خضراوات و بعضی زراعتها و بعضی بعد از چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و بلبول و امثال

اینها که بر باره دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی بعد از نه ماه مانند اکثر حبوب و بذور مانند جو و گندم و برنج و ذرت و نخود و امثال اینها مانند نخود چینی

جنین در رحم و لهذا اکثر غذای ایشان ازین جهت است بمنزله سبب و اما در ملک بنگاله و جاهای دیگر حرارت و رطوبت برایشان غالب باشد از اقلیم دوم کمتر ازین ایام
مذکوره تکون و اتمام می‌یابند و بدانکه هر یک از اجزای نبات و شجر بمنزله عضوی است از اعضای حیوان مثلا بیخ و ریشه بمنزله سر و اعصاب و عروق آن است
و باعتباری بمنزله کبد [illegible] و تنه درخت بمنزله ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن بمنزله پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق آن بمنزله
دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزله نطفه و نتیجه و اولاد و خارهای آن بمنزله سلاح و ناخن و منقار و اول مرتبه حیوان حیوانات ضعیفه اند مانند کرم
ها و هوام و حشرات که از قوای ده‌گانه حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی و غضبی است بهره کمتر دارند بلکه بعضی صاحب
سه قوت و بعضی چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا بتمام آنها با آن هفت قوت ثابته مذکوره یعنی بتدریج بحیوان تام قوی کامل جامع آن
دوازده قوت رسد که [illegible] باشند از خرس و میمون و فیل و غیرها و از انواع حیوانات بعضی که آثار انسان [illegible] جنگلی می‌نامند یعنی انسان که
بن مانس [illegible] حس و ادراک و شعور می‌باشد الا آنکه نطق و تکلم ندارد و [illegible] اکثر چیزها را می‌فهمانند و می‌طلبند و این حیوانات در افق مرتبه
حیوانیت اند و پیوسته باول مرتبه انسانیت که انسان ضعیفة الخلقت اند و اشراف و مرتبت انسانیت و فضلی که جناب اقدس الهی زیاده
بر کل مخلوقات با و عطا نموده که بمنزله فصل و مابه الامتیاز است از حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار و تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر خود بدیگران
و تعلم و تفهم ما فی الضمیر دیگری است و معرفت صانع جل ذکره بهره انسان کمی و اندو کاملین انسان بهره تمام و وافر دارند مانند انبیا و اولیا و حکما تشبیه
نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را بانسان نو ابیده [illegible] و سر بزیر زمین و پاها بیرون و بالا و حیوانات را بانسان
منکوس یعنی بچهار دست و پای رونده و انسان را بحیوان و انسان نو ایستاده با عقل و تمیز [illegible] الکواکب مذکوره اند بعضی سعد اکبر اند و بعضی سعد اصغر
و بعضی نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی ممتزج [illegible] و اما هر یک از مراتب موالید ثلثه مذکوره تربیت و پرورش نمایان منسوب بسعد اکبر و اصغر اند
و برخی منسوب بنحس اکبر و اصغر و متوسط بینهما [illegible] که در خانه و بیت الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خود باشند و با
نظرات سعود با آنها باشد بخلاف آنها که در غربت و هبوط و حضیض و نظرات نحوس با آنها باشند بدتر یعنی [illegible] از مولدات کواکب سعده [illegible]
آنها اند و آنها منسوب بدانهاست اگر در خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خود اند و نظرات سعود با آنهاست و در کمال سعادت اند و الا در سعادت کمتر و ناقص
و نحسین کواکب بنحوست و تکون [illegible] منسوبات آنها [illegible] یعنی طبائع بالعرض مناسبت و الفت [illegible] چنانچه بعضی کواکب باهم مانند زیبق با ذهب و حجر مقناطیس با
حدید و کاهربا با کاه که چون باهم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بی‌حالتی و میلی و جذبه‌ای [illegible] و بعضی [illegible] اند مانند [illegible] که
نوشادر از جمیع احجار [illegible] و [illegible] شوند [illegible] اکثر احجار [illegible] و سوهان [illegible] و قلم الماس بر جمیع احجار نقش می‌کنند
الحجر را نیز [illegible] و کبریت [illegible] سیاه گشته و سوز [illegible] که [illegible] رطوبت بود فی الجمله بسجاد خود و بحرارت آتش کداخته هر چیزی [illegible] و از آن‌ها
خود می‌سوزاند و بمقابل می‌بیاید و حجر مقناطیس با آلت [illegible] و [illegible] طبیعی معدن طبیعی است مانند [illegible] که معدن سنگ [illegible] و نقره است

و کبریت که معدن اکثر فلزات و احجار و معدنیات و فلزی که بعضی گداز شکننده و رمل است که بواسطه آن کد خشت شیشه صافی میسازند و طبیعی قریب
طبیعی است مانند نوشادر که غوص مینماید در عماق اجساد و تنقیه او [illegible] آنها نموده زینت می بخشد آنها را و بوره و شبوب و زاجات و املاح مدبره که
بدانها تصفیه و جلاء فلزات مینمایند و طبیعی معقد طبیعی است مانند سرب که معقد ذهب است و زیبق معقد کل فلزات و سرکه معقد عسل و طبیعی گریزنده
از طبیعی است مانند حجر باغض الخل و طبیعی بالطبیعی ممازج است مانند تاثیرات ادویه و اغذیه در اعضاء علیله و صحیحه ابدان حیوان و انسان که هر عضوی که از اعضا
دوای مخصوص بعلت خود و غذای لایق بحال خود را بمناسبت جذب مینماید باستعانت قوت مدبره بدنیه و قوت ماسکه عضویه و قوت دافعه مرض و قوت
غاذیه و نامیه و مولده و همچنین سایر طبایع و چون این امور بالاجمال دانسته شد پس اگر در هنگام اخذ و التقاط هر یکی از مولدات مناسبات و لوازم
کواکب منسوبه بدانها را و اوقات و ساعات منسوبه و شرف و خانه و اوج خود و بودن [illegible] ملاحظه و مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام عطا بکار بردن
توسعه وقت [illegible] هنگام ضیق و ضرورت [illegible] حیث عدم مراعات آنها و بدانکه بر جمادات ترابیت و یبوست و بر نباتات ترطیب و مائیت غالب است
و با هوائیت و حرارت متعلقه و بر حیوانات هر چهار قریب باعتدال [illegible] انسان باعتدال فرضی طبی و بدانکه بعضی نباتات و احجار باعتبار رنگ و کیفیت خود
منسوب بدو کوکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت بمریخ و برطوبت بزهره منسوب است و افیون ببرودت بزحل و به یبوست هم بدو و هم بعطارد
و بسا است که یک چیز بجهت کیفیت مشترک منسوب بچند کوکب است مانند [illegible] و گاه باشد که یک جنس
و یکنوع بحسب جنسیت و نوعیت منسوب بیک کوکب است و بحسب اختلاف اوصاف و اشکال و غیرها بکواکب دیگر نیز و گاه میباشد اجزای بعض اشجار و نباتات
باعتبار اختلاف کیفیات و الوان و خواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و خار آن بکوکبی و گل آن بکوکبی و برگ آن
و ثمر آن بکوکبی و تخم و لحم و آب آن هر یک بکوکبی مانند ترنج و نارنج و [illegible] و امثال اینها و بدانکه تکون تار عنکبوت و کمانات چون نیز از تاثیر
کواکب مذکوره است بر اراضی و بخارها و انهار و صعود ابخره و [illegible] اینها بحسب اختلاف مواد و قابلیت سماء و اراضی [illegible] در هوای قریب زمین
که از لعاب [illegible] عنکبوت [illegible] غلظت هوا [illegible] و در هم بافته شده [illegible]
اشجار و مغارات جبال و غیرها تکون مییابد [illegible] تار عنکبوت [illegible] صعود نماید و بالا رود و اگر اندک و لطیف [illegible] رطوبت غالب است بسبب
اندک سردی مانند سردی آخر شبها و خصوص [illegible] رطوبت گشته با هوا [illegible] نزول نماید آنرا طل و صقیع و شبنم مانند و این
نیز بحسب قلت و کثرت ماده کم و زیاد میباشد و در اراضی قریب بدریا و رطوبات زیاده و در بعیده کمتر اگر صعود نماید تا کره زمهریر رسد اگر برابر رطوبت
و بخاریت غالب است بسبب سردی متراکم گشته دفعه فرود آید و از تحرک [illegible] آن ریاح بتموج و حرکت در آید و این نیز بحسب کثرت بمقدار و قلت ماده
آن [illegible] فرود آمدن [illegible] کثرت و قلت ریاح مختلف میباشد و بسبب طوفانها و بادهای عظیم این است و با آنکه بعضی اجزاء آن ابخره و ابر
استحاله بهوا گردد و لهذا ابرهای خشک [illegible] با آنکه گرمی بسیار [illegible] رطوبت بخار [illegible] بسیاری انقلاب بهوائیت گردد

گردد و بتموج و حرکت در آید و بسبب جزر و مد دریا انیز انقلاب باعث بسیار بهوائیت و هوائیت اشیا بمائیت بیکو جهه این را گفته اند و آن اجزا که متراکمه
را سحاب و ابر نامند و چون متقاطر گردد و فرود آید مطر و باران گویند و اگر بعد تقاطر و جدا گشتن در بین راه سردی بدان رسد و منجمد گشته فرود آید آنرا تگرگ
نامند و اگر قریب بانفصال سردی بسیاری بدان رسد و منجمد گردد و فرود آید آنرا ثلج و برف نامند و اگر در غایت و نهایت بران غالب سبب زیاده صعود نماید و بالاتر
رود و بکرهٔ زمهریر رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم گردد و حرارت کامنه که در آن اوخنه در باطن آن بهیجان و جولان و حرکت در آید و از حرکت آن صدای
آید و سطح ظاهر جو در آن شکافته بر آید بالاوتر می شده بداند آنرا رعد نامند و اگر دوان اندک دهنیت و کبریت نیست و چون شکافتن متحرق گردد و از آن روشنی ظاهر
شود آنرا برق نامند و اینها بر حسب کثرت و قلت ماده مختلف می باشد در زیادتی و کمی و اگر در آن اجزاء دخانیه کثیر و دهنیت و کبریت غالب باشد بعد صعود
و تراکم و انجماد حرارت کامنه در آن اشتعال یافته آنرا محترق گرداند و از آن روشنی و صدای ظاهر گردد و جرم سوخته کثیف آن بسفید با بخاری گرم کبریتی که بهر جا
برسد بشکند و در زمین فرو رود و بخار آن بهر که برسد بسوزد و مدهوش گرداند و احیانا هلاک سازد و از اجسام صلبهٔ ثقیله تاثیر زیاده است از اجسام رخوه خفیفه
چنانچه اگر بشمشیر در غلاف رسد غلاف اثر نسوزاند و بشکند و تیغ آنرا سوراخ کند و بگدازد شد و بر بدرهٔ زر که برسد بدره را نسوزاند و زر بگدازد و آن روشنی را
برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده را صاعقه نامند و اگر آن اجزاء دخانیه لطیف و با کبریت و دهنیت و غلظت بسیار است و ثقل و رطوبت بیار و بسیار
بالا رود و بتاثیر حرارت محرکهٔ افلاک محترق گشته باشکال مختلفه ظاهر گردد بحسب قلت و کثرت ماده آنرا تارک و تیر شهاب و ذو ذوابه و ستاره دنباله دار
و امثال اینها گویند و اگر ماده آن بسیار غلظت و کثرت مقدار و بزودی باتمام نرسد و بحرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت کرده طلوع نماید و طلوع
و غروب کند و مدتی بگشت تا باتمام رسد و اگر هوائیت بسیار و رطوبت اندک بران غالب باشد قطرات صعود نموده بطرف افق و خطهای منحنی بشکل قوس یکی بالای
دیگری بالوان مختلفه ظاهر گردد و بسبب تاثیر شعاع آفتاب در آنها و تفاوت محاذات هر یک از آنها با شعاع آفتاب باختلاف سواد و تفاوت محاذات هر یک از آنها
آنرا قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شیشه بوقلمون و ... و قوس قزح اکثر در بعضی ایام ربیع و خریف که باران کمی بارنده باشد اول یا اواخر
روز ظاهر میگردد و کرهٔ زمهریر بحسب اختلاف مناسبات اراضی مختلف در قرب و بعد میباشد و اما الجزء متکونه مجتمعه در جوف زمین و خلل و فرج آن چون بخار
گردد و راه بدر شدن نیابد لامحاله سطح زمین را شکافته بدر آید و از صدمهٔ شکافتن آن اراضی متصله بدان بحرکت در آیند و بلرزند خصوص که زمین صلب
و خشک باشد و یا دامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوه ها بسیار واقع میشود و در اراضی رطبه رخوه کمتر و اگر در نهایت کثرت است و صدمهٔ
آن در کمال شدت و متوالی و متواتر بعض عمارات و قریه ها و شهرها خراب گردد و منخسف شود و فرو رود آنرا زلزله و خسف نامند و بدانکه ادویهٔ
منسوبه بکواکب سبعه بالاجمال و بعضی بالتفصیل در جلد اول ذکر میباید **منسوبه بزحل مجملا** ادویهٔ اغبر خاکستر رنگ و یا سیاه خاردار زمخت کریه الرایحه اند که
در اراضی و اماکن صلبه مماسه جنوبیه بکون یابند آنچه از آن در اصلاح و نیکوی حال زحل و رجعت و استقامت و شرف آن تکون یابد جهت امراض
طحال نافع و آنچه در بدی حال و رجعت و هبوط آن تکون یابد منحوس و مضر باشند و از این کیفیت و خاصیت و اثر آنرا دریافت نماید **منسوبه بمشتری مجملا** ادویهٔ

با و هیئت نیکو رایحه و طعم است که گل اینها سرخ و یا آسمانگونی و برگ آنها صاف باشد و در مواضع جیده و چرب روئیده و این نافع اند کبد را و صاف می
میکرد و اینها خون را و ملتحم میکردانند جراحت را منسوب به مریخ مجملا ادویه مائله بحرارت و خشکی و خار دار است و آنچه سوزاننده مناسبت آن اماکن
یا بسیار باشند منسوب به شمس مجملا ادویه رسیده خوشبوی لذیذ شیرین و رایحه اینها خوش و گل اینها و برگ اینها سرخ و مخصوصا در مواضع کشوده که
شعاع آفتاب بدانها برسد و اینها مقوی قلب و روح و چشم اند منسوب به زهره مجملا ادویه که طعم آنها شیرین و رایحه آنها خوش و گل آنها و برگ آنها
نرم باشد و اینها قوای شهوانیه و امراض زنان و رحم و بد اکبر و امراض بارده رطبه غیر مفرطه را نافع اند و زیاده کننده شحم و سمین و منی منسوب به عطارد
مجملا ادویه است که برگ آنها غلیظ و نرم و ملایم و آبدار باشند و در زمین های نمناک و آبدار و در میان آب رویند و ادویه منسوب به اجلاء
ادویه منسوب به اعضاء و ادویه نافع بعض امراض نیز در جدول ذکر خواهد یافت بدانکه ادویه که مستند بر الاصول باشند اورام و بثور و
صلع را نافع اند مانند بخور مریم و اسطراطیوس و خلد و بیاد صغیر و لوف الحیه و اشراس و سکنج و غاریقون و توم و بصل و آنچه در عروق اینها لقب باشد
جراحت را نافع است مانند اسقیطس تشیو لکاو ملسما و اسطراطیوس و خرابا و دعی الحمام و غافث و آنچه در اینها لعابیت و لزوجت و صمغیت باشد
قروح و جروح را مانند اسقیطس کبیر و خطمی و اکلیل الشمس و انزروت و دبق و صبر و مر و کندر و دم الاخوین و صمغ البطم و مصطکی و موم مالیمی و آنچه در برگ
آنها تقبها و خشونت باشد حکه و جرب و قوباء و امثال اینها را نافع است و آنچه اینها را مشابهتی بحیوان باشد نافع نهش آن حیوان را و از آنچه ذکر یافت
دانسته میشود خاصیت و طبیعت آن ادویه و گاه استدلال نموده میشود از بعض احوال ظاهره بباطنه آنها خصوصا بحیثیتی که در آن است از ملحیت و زیبقیت
و کبریتیت زیرا که اشیاء خالی از این امور نیستند و طعوم همگی از ملحیت است و روایح تماما از کبریتیت و رنگها تماما از زیبقیت اینها است و هر کس احداقتی
در صناعت باشد میتواند که استدلال نماید از امور ظاهره بر امور باطنه و میتواند حکم نمود میان نسبت صورت ظاهره بباطنه خصوصا که بتجربه و امثال آن ملاحظه
نموده باشد و اینجا بدین مقدار بهر یک از مطالب و مقاصد متفرقه نجومیه و طبیعیه متعلقه مسائل ضروریه طبیه اشاره نموده شد برای تذکره صاحبان
بصیرت و علم و معرفت جدول منسوبات کواکب بعضی ادویه متعلقه بعلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
طبایع	سرد وخشک بافراط	گرم تر باعتدال	گرم و خشک بافراط	گرم و خشک بافراط باعتدال	سرد و تر باعتدال	ممتزج از سردی وخشکی وخشکی بران غالب وبهر کوکبی که بیامیزد مزاج آن گیرد	سرد و تر بتری آن باعتدال
[illegible]	ابرد واخشن الاشیاء	اعدل واحسن الاشیاء	احر واحد واتم الاشیاء	الطف واکمل احمر اشیاء	انعم واجمل اشیاء	ممتزج از کیفیات	اغلظ والکثف وارطب اشیاء
کیفیات مذوقه مشموم	ابشع واقبض واعفص اشیاء کریه الرایحه	ارطب واملس واحلاو اوسم اشیاء	حرافت ومرارت وملوحت وزعوفت	اعتدال در طعوم	لذیذترین شیرین‌ترین وگواراترین اشیاء	ممتزج از طعوم	هر شیئی تفه بمزه خام
قوی	قوت ماسکه	قوت نفسانیه وغاذیه ونامیه	قوت عضبیه	قوت حیوانیه	قوت شهوانیه	قوت مفکره در معانی	قوت طبیعیه

الوان زحل سیاه اغبری وخاکستری رنگ **لون** مشتری سفید بازردی وگندم گون ودرخشان **لون** مریخ سرخ تیره **لون** شمس نارنجی ودرخشان براق وگفته اند رنگ آن رنگ صحبت عشاء است **لون زهره** زرد ومایل بسفیدی وگندم گون وخضرت راتیه گفته اند. **لون عطارد** اغبر مانند رنگ عبرو سنگ وآسمان جوبی مرکب از سواد وزردی **لون قمر** زرقت وبیاض غیر خالص از حمرت وصفرت وکدورت وکمودت **عناصر** خاک هوا آتش آتش قریب بهوا مکیف بدان هوا قریب بآب ممزوج بدان خاک ممزوج بآب آب وهرچه برودت ورطوبت بران غالب باشد. **اخلاط** سودا وبلغم خام ودم طبیعی صافی

ومني ومغز صفرا حاد صفرا معتدل و حرارت غریزی ما رطوبت غریزی مسو و المخلوط ببلغم بلغم و هرچه بلغمیت بر ان غالب باشند معادن
ل مرتک وخبث الحدید و احجار جمله سیاه اغبر و سیاه رنگ یا مرقشیشا و توتیا و کباریت و زرانیخ و حجر مرارت البقر و هر سنگ سفید زرد و مغناطیس
و شادنج و زنجفر س لاجورد و سنذروس و رخام و کبادیت و زجاج فرعونی و زفت ه مغنیسا و کحل د لوزه و زرنیخ و کهربا و زیبق ر زجاج
نبطی و احجار مشفه و هر سنگ سفید و دهنه فلزات ل اسرب ی رصاص قلعی و سفید روی و شبه فالق و الماس خ حدید و نحاس س
یواقیت و سجادق و هر سنگ گران بها و ذهب آبریز ه لؤلؤ و زبرجد و جاج و نحاس د فیروزه و صفر روی ر لولو و بلور و فضه و هر سنگ سفید رخو
ذکوری و انثی ل مذکر و بعضی خنثی گفته اند ی مذکر خ مذکر س مذکر و قطب و صاحب قوت ه مونث و سفلی د مایل بذکورات ر مونث
و صاحب نوبت نهاری و لیلی ل لیلی و مغربی ی نهاری علوی شرقی خ نهاری شمالی علوی س نهاری علوی و سفلی تیره لیلی و جنوبی ر لیلی
سعادت و نحوست ل نحس اکبر ی سعد اکبر خ نحس اصغر س سعد بنظر و نحس بذات ه سعد اصغر د بذات مایل بسعادت ر
سعد بنظر و بذات قابل نحوست مقدار ل قصیر یابس صلب ثقیل ی معتدل در امور مذکوره و کیفیات خ طویل املس درشت خشن خشک
س مستدیر بلمعان و تخلخل ه سیال لین د مرکب از چند کیفیت ر غلظت و کثافت با رطوبت امکنه ل جبال یابسه که در انها چیزی نرویده و چاه ها
ی اراضی سهله کثیرت المیاه خ اراضی صلبه سبخه س جبال معادن ه اراضی کثیرت المیاه د اراضی ریلی ر اراضی مستوی قاع صفصف خالی نباتات
و زرع ل هر نبات و گیاه و حب بارد و یابس جاری ی هر شگوفه و گل و ریحان و گیاه خوشبو طیب نافع خ حرمل و کراث و سیر و پیاز و ترب و سداب و حرجیر و
حرمل و بادنجان و هر چیز تند و تیز اندک ان نافع و کثیر ان مضر س شکر و شیره نبات و ترنجبین و شکر و هر چیز لطیف شیرین نافع ه هر حب و تخم و حب
روغن از روغنها و شیرینها و هر گیاه د بقول و سبزیها با اقسام ر عشب و خلفا و بردی و قطن و کتان و هرچه بریا نباشد و تخم نباشد مانند خیاره و خیارزه
و خربزه و هندوانه و کدو و بلول و غیرها اشجار ل هر درخت عفص مانند بلوط و مازو و هلیله و بلیله و زیتون و فلفل و خروع و هر درخت کریه الطعم بدبو و درخت
که پوست ثمر آن ضخیم و زمخت و صلبه باشد مانند جوز بویه و نارجیل و فوفل و پسته و فندق ی هر درخت چرب و شیرین مانند انجیر و زردآلو و شفتالو و آلو
بالو و کنار و آن ثمر یک زیره است در فواکه خ هر درخت تلخ تیز حاد و خار ناک که ثمر آن با تخم آن حریف با حموضت باشد مانند ارک و کبر و بلادر و هر ثمر یکه یابس بنوعی
باشد که زبان را بگزد و نوبیج تیز س هر درخت بلند که ثمر آن را بخورند و چرب باشد مانند نارجیل و چلغوزه و بادام و هرچه ثمر خشک آن را نیز استعمال نمایند مانند
نخل و فوفل و اشجار مذکوره ه هر درخت نرم املس خوشبو خوش منظر مانند سرو و ساج و تفاح و سفرجل د هر درخت قوی الرایحه مانند سرو و دو فیلوار و
صندل و هندی عود ر هر درخت کوتاه ساق با شعب بسیار مانند انار شیرین و بادام شیرین اثمار و حبوب ل فلفل و بلوط و زیتون و مر و عرعر
و رمان حامض و کتان و عدس و اهلیلج و عفص و آنچه بدبو بها باشد ی رمان حلو الملس و تفاح و ذرت و حمص و سمسم خ لوز مر و حبة الخضرا س
اترج و تین و عنب و تمر و بطیخ و حنطه و سلت و شعیر و حلبه ه تین و تمر و عنب و شعیر و حلبه د باقلی و لوبیا و ماش و کرویا و کزبره ر شعیر و دخن و قثاء

د نهاری

وقثاء و خیار و هندوانه و کدو و تخم هر درختی که بزمین پهن شود حیوانات زحل هر حیوان سیاه رنگ و هر چه زیر زمین خانه سازد و باشد مانند موش و یر
بوع و مار و عقرب و خنفساء و هوام و حشرات و براغیث و کاو و بز و سمور و گربه و سنجاب مشتری مردم و بهایم اهلی و جنب ظلف و خف مانند گاو و گوسفند
و شتر و هر حیوان خوش رنگ حلال گوشت و هر حیوان معلم شکاری مانند سگ و یوز و جوارح و طیور مریخ شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و خنزیر بری
و سگ دیوانه و خار گزنده و هر سبع خبیث و مار و افعی شمس غنم و نعجه و کبش و خیل و تمساح و غراب البقع زهره هر حیوان صاحب سم سفید و زرد و حبشی و سگان
شکاری و استر و روباه و خر گوش و هر حیوان کوچک خشکی و آبی عطارد بقر و ایل و شات و هر حیوان مانوس طیور زحل طیور آبی و طیور اهلی و غراب و خطاف
و لشوری مشتری هر مرغ مستوی المنقار که خوراک آن حب و دانه باشد و سیاه نباشد مانند کبوتر و دراج و خروس و ماکیان و طاوس مریخ جوارح طیور کج منقار
که خوراک ایشان گوشت باشد و هر طایر سرخ رنگ و زنبور شمس عقرب و باز و قرقی و دوباهی و ورداشین و یمام و ساق حر زهره فاخته و عندلیب و جراد و هر مرغی
که دانه چیند و هر مرغ آبی عطارد سنجاب و هر مرغی که حکایت و تقلید الزمن نماید و رکفتار مانند شارک و طوطی و نوری و هر مرغ ابلق و دو رنگ که پیراش منقش باشد
قمر بط و کرکی و هر مرغ آبی و هر مرغ کوچکی و طواط و هر چه سواد و شقراق اعضاء البسیط زحل جلد و شعر و ظفر و ریش و صوف و عظم و قرن مشتری زهره
مریخ قمر لحم شمس دماغ و اعصاب جانب الیمن از بدن زهره شحم و سمین و منی عطارد اعصاب و ثوق ادراک قمر جلد و شعر و ظفر و جانب الیسر از بدن اعضاء مرکبه
زحل طحال و الیتاف و استخوان و اسافل اعضاء از دبر و مصارین و بول و براز مشتری کبد و معده و امعاء و اعضاء غذا و حلق و فخذین مریخ ساقان و مراره
و کلیتان و مثانه و آلات بول شمس سر و سینه و دل و پشت و پهلو و دهان و دندانها زهره رحم و ذکر و آلات مباضعه عطارد زبان و چشم ملوتی و دهنی
قمر عنق و دست و پا الآلات الحس زحل سمع و گوش راست را نیز گفته‌اند مشتری حس لمس و گوش چپ را نیز گفته‌اند مریخ شم و منخر ایمن را نیز گفته‌اند شمس
بصر و چشم راست را نیز گفته‌اند زهره الات استنشاق و منخر الیسر را نیز گفته‌اند عطارد ذوق و لسان را نیز گفته‌اند قمر شم و چشم الیسر را گفته‌اند امراض زحل
نقرس و علتهای باطنی و سوداوی مشتری صحت و اعتدال المزاج مریخ حمی و امراض حاده حاره صفراویه و دمویه و یرقان و اسقاط جنین و رعاف و ادماء الطمث و بواسیر
و علل رحم شمس امراض صفراویه و دمویه غیر حاده زهره امراض بارده رطبه غیر مفرط عطارد امراض بارده یابسه بنا فراط قمر امراض بارده رطبه بلغمیه ادویه
منسوب بزحل الالف اسس احرب ابنوس ابهل اذان الفار الوفالس اثل اجاص اذخر اراک اسعد العدس افتیمون اقاقیا
امرو سیاه اسطوخودوس ام غیلان انبرباریس ایدا ارید الباء بردی برسیاوشان برطانقی بسفایج بسنباج بنفش بقم بقله حامضه بقله یهودیه
بلح بلوط بلیلج بنج بنویه که ورق الطرو ورق النعیم مانند بنطافلن بولاموبون بهمی بشم التاء تمر هندی الثاء ثمام ثیل الجیم جار النهر جنار
جلبان جوز العهر جوز مائل جوشیصا جیدار الحاء حسک حشیشه الزجاج حصرم حمض حلفا حلق حلاب حماض حمصیص که بقله حامضه
است حمام حناء حی العالم الخاء خانق النمر سیاه خربق خانق الذئب خانق الکلب خرنوب خلاف خمان که اقطی است خمخم خندریلی
خندروس خنزیرس الدال دبق دخن دردار درونیقون دلب دم الاخوین الذال ذره ذنب الخیل ذنب السبع الراء راتیانج ریباس الزاء
زنب الخیل زعرور زیتون زیتون الماء زیت زنجار السین ساذج ساوادان سامان گیاه حصیر سدر سرو سرخس سعد سفرجل

عطارد

الصاد شوکران بلوط شاه سفرم شاه اصفی ثیا القین سوس سناکی سندرالطیب سماق الدباغین سماق سلق سک بیون قندریون سقولوقندریون
عدس عدیه عصی العین طحز القط الظاء کبوریت طلع طلع طرانیث طرفاء طباشیر طالیسفر الطاء الکبریت جوز ضرکه الضاد صندل
فراصیا فرط القاف فوفل فنجکشت فقع فطر فانزه الفاء عوشنه اعرب عنبرا الغین عنب الذیب عنب الثعلب علیق عفص الزاعی
الحیة التمس لبلاب الام کوزتل کماه کوری برکشت کرزبره کشت کرم کبر کافور القاف قنب قناء قطن قطلب قطف قصب فرقمان
تبل لوارس النون مقل بکی منظ الغول مزمار الراعی مرطوس ماش ماامیثا المیم نیمو الجز لیف لیف سیماجنوس نیموسس لخطاطس لسان الحمل
منسوب ادویه بزجل سب منسوب یابس بارد هرجه نیمه بیروج الیاء بلیلج اصلاع وسبعة دو عصعو یلوانی فو هفت بیطمان الهاء بلم بلیلج
اوبالی الملک اکلیل افتیون افتیمون اسراد اسلیخ اسطوخطس اسطرطیقوس ارجوان الارنب اذان ابراز انس الالف منسوب
بسفلیج برطانیقی برسیانا برنجاسف ورمتولکا بادا بادر نجبویه بانویج الباء ابماریوطالی اندرومادری العلی الف انیسون انیسلس اندرمانی
کرمنس ترمس تابجون التاء نجاد بوموتیون بولا بوصیر تنبک بلسکی بلوطی بلسان الاوجاع نقلة قریش لقشه لطیخ بطم بسر تبشین
خوزکه خنطه حمص حلفا بانند بنتر والعیون العاقرقرحا حلبه حرثیل حرف حبة السودا حب الذ جندم جوز جنبج جنبر الحاء تبن تینه توت تمر تفاح
القطا ذون المذال دیناقوس فو دیسقر ستبنویه دیشعان شیش خرا الحال شیر خیار نیغو کرکو نرنلاواق کبرزواق خنثی الثعلب خطمی الذال بوکوندر جوز
تعلیق العفر سکر بطیکر سبستان السین زنیلکه زرق زنیب الواو بریاس ترالغراب رجل راوند بدیل الراء الخروف ذنب
نقلیس ذا لوبی احمر کلم شیلم مثل شیلم شقاقل شرب شیشه ابی مالک شجره شابتره الشین سیلاس شونیز سیسلیم سلیون سلدانیون
غار العین النقر غیوبون الحیة عود عناب التعلب عنب العین طیلافیون الطاء ضغابیس الضاد صبغ صعتر صاصلی الصاد
قنا قلقل قرط قیطان ابن دهن وو بستاقی قرنفل قصب السکر قرصعنه فاوند قافلی فاطانیقی الصاقب الصبغ فوت فضه فستق الفاء
کشمش کشوث کسیموقی کرواثی کرسنه کرابیث کرنب کبیرا کاذی کاکنج الکاف فوطوما فوطولیدوس فوطودیون فنطوریوس فقعطی فنه
مرد مرجان مخلصه محلب المیم لوبیا لوز الثور لسان لبلاب اللام کماخیدریوس کلز کفری النهر کف اوم کف نابید الصبغ کف کی الصبغ کف
سماسن بابا الیاء لبون ابیمونیلون الهاء ورد الواو ارسن لو نیتر نقل نسرین ناردیشک نارجیل النون سیسن مغاث الراعی مزمار مرماحوز
اسود غار شحیف نیند ایثق اسلیخ ورخیب ازادو ارمنین بر یرید اد ارنا اک اوربون الوقانس الطرلال الالف مریخ منسوب ادویه
ادورد بلوط البلوط الحجر الحمار نوعی ایدخس انزروت الوماکه اناغالس افیثیون الحجر الجبل الجذان الکلب الحوان افتیبوس افتیمون استنان
توم افسیا تربد الثاء بیش الباء کیوشش بیشی بوبیوس اوزلیدن بوشیر لحیه البرادی نقلته بقشوریق حبل لبشمه بزنکه اکرادو بجوز بلوبیس
حماما علیق حرمله حرف حرمل الزلم حب النیل حب حاشیش حاشاحا الحاء کوتل یوزبوا جونا حنظیا جهم جلیتک حدوار شیر حاو الجیم
ورد درونج بادیا دیبا قلقلان دار الدال خیری خیرنوا خولنجان الکلب خصی خرنقان خرول خالموسوق الکلاب خانق الخاء حنظل

درونجطارس دوقلي دند دوقس دیودار الذال ذراقیني ذوبداس ذوبب العقرب الراء رازیانج رعي الابل رتم رعي الحمر ریحان الکافور
الزاء زبیب الجبل زعفران زنجبیل زنجبیل الکلاب زوفا یابس زوفا زوان السین ساذج سداب سرخس سیطرونیون سطاخیس
سعد سعوط سقمونیا سکبینج سلیخه سنگ سبویه سولان سیسنبر الشین شبرم شربین شقایق شل شونیز شیطرج شیبه الصاد
صریمه صعتر الضاد ضجاج الطاء طباق طراغیون طرفلن طریقلیون الظاء ظفره العین عاقرقرحا عشق عرطنیثا علیق عنصل عوسج
عیسون الغین غار غالسینس الفاء فاشرا فاشرستین فجل فربیون فرنجمشک فشغ فلفل فلفل موبه فلفل الماء فلفل سودان
فوفونج القاف قرنفل قرون السنبل قسط قسون قنبل قلب قلقونیا قلي قنطوریون قیصوم الکاف کاشم رومي کبر
کبیکج کتم کراث کرویا کف الضبع کف النهر کمون کندش کندري اللام لاغیه لامي لبن سودان لحینس لسان الایل المیم ماهودانه
ماهیزهره مادریون مشان مرزنجوش مراسم مرماحوز مریح میعه النون نانخواه نمام الواو وج وخشیزک ولب الهاء هلک سوفا
رلقون الیاء ینتوعات مسهلات نیراعظم وکوکب معظم شمس صاحب ضیاء عالم الالف ابراز اترج اذخر ارقیطون اراک
اسارون اسطوخدوس اصابع الصفر اقنبقطس اکلیل الجبل البنج الخره انثله ایرسا الباء بادرنجبویه بادروج بان
برنجاسف برنوف بسفایج بطم بقلة الاوجاع بلبوس بلوط الارض بل بنجنگشت بهمن التاء تودري الجیم جبجات جعده
جعفت افرید جل نسرین جوزبوا جوز القي جوز الخمس جوز الشرک جوز الارقم جوشیصا الحاء حب الکلي حب السمنه حب المنسم حرشف
حرات حل حلبه حلبیب حلبوب الخاء خروع خصي الدیک خلنج الدال دارچیني دارشیشعان داذي دماوم دوایا اعرابا الذال
ذنب الخروف الراء راسن راوند الزاء زرنباد زهب زراوند زعفران زهره یعني مراره السین سداب سینالي سقادکس
سقیدلیون سناء سنبل سنبل رومي سنبل جبلي سیستان سیتارون الشین شبث شتبابیه الصاد صاتر یوما صبر الضاد
ضرو ضریع الطاء طرخون العین عبیثران عروق الصفر عود العین غار غاریقون الفاء فتایل الریحان فراسیون فستق القاف
قاقله قثاء الحمار قرن العیش قرطم قصب الذریره قنه قیقهر الکاف کبابه کمادریوس کندر اللام لسان العصافیر المیم
محلب مرنیه مسعجله سو النون نارنج نعنع الواو ورس الهاء هرنوه هرنیه هشت دهن هیوفاریقون الیاء یاسمین منوبات
برنهره الخبر بصل الزیر خصیة الثعلب سوسن سقید نرکس نیلوفر ورد ابیض منعوات معطلاء اقطي بابونه جوز جشیه الزجاج جندقوقا
دبق عرعر منوات بهتر اصعوبر الالف احلاموود اسفاناج امیدون الباء باقلي بذر قطونا بصل بقلة الحمقاء لطیخ بزقي بنفسج
بوش دربندی التاء تفاح الخاء خبازی خس خشخاش خلاف خلال خوخ الراء رمان الطاء طحلب العین عدس الماء القاء فاوانیا
فطر کراث القاف قثاء قرع المیم مشمش النون نیلوفر الهاء هندبا وهرچه سرد وتر دورانب رویده منسوب القمر است فصل بهادر ام
در بیان اسناد حمیت خال باعد موافق وه الذباعد متي الکبیر به و موافق به اله سند خال و والد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب بحکیم

معتمد الملوک سید علوی خان بوالد اوشان استاد الاطباء و سید الحکماء میر محمد هادی علوی و از اوشان استاد الاطباء و اسوة الحکماء میرزا محمد مسیح و الا میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرارهم و از میرزا محمد مسیح بوسایط باطباء جور و طبرستان و از اوشان باطباء حران و از حرانیان به بقراط حکیم و از او باسقلبیوس و از او بحضرت سلیمان و داود علی نبینا و آله و علیهم السلام میرسد و فقیر از ولد ماجد خود و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی هم از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلاواسطه قدس الله تعالی اسرارهم و نیز فقیر از جناب ارشاد مآبی میر محمد علی المحسینی مد ظله العالی اخذ نموده و القابا خیه و با بیجا رسانیده مقدمه را لیس شروع نمود نماید بذکر ابواب و فصول کتاب بعون الله تعالی الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد اهل بیته الطیبین و الطاهرین **باب اول در بیان ادویه که حرف اول انها الف است**

فصل الالف مع الالف آبار بمد الف و فتح باء موحده و الف و راء مهمله **ماهیت** آن رصاص اسود محرق است بیونانی اموسقون نامند و گویند اموليقون اسم رومی آبار است و بهندی نبگ بفتح باء موحده و سکون نون و کاف فارسی نامند و همچنین اسرنج و مرداسنج نیز از سوخته رصاص اسود حاصل میشود و شیخ الرئیس در مفردات قانون فرموده الابار و الانک هما الرصاص الاسود و بالجمله **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع** آن مجفف و جالی و محلل و اکتحال بعسیل آن جهت حرقت چشم و جوشش آن دو و جهت جراحت حصه و الصبا و بواسیر و زخمهای کهنه و سرطانی و نزف الدم و سیلان رطوبات و طلاء آن باروغن گل سرخ جهت خروج مقعده و باسرکه جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع **بدل** آن اسرنج است **مضار** آن خوردن آن کشنده **اصلاح** آن قی کردن بروغن و اشیاء دهنه و امراق و سمه بود دستور احراق و غسل و شیاف آن در قرابادین تالیف این فقیر مسمی بمجمع الجوامع ذکر یافت و دستور احراق و غسل آن در مقدمه این کتاب نیز **آبنوس** بمد الف و کسر باء موحده و ضم نون و واو و سین مهمله معرب آبانس یونانی است و بفارسی و بهندی تیر بدین اسم مشهور است و برومی اکسیلینس و بیونانی سیفافیطوس نامند **ماهیت** آن گویند درختی است شبیه بدرخت عناب و لیکن بسیار عظیم مانند گردگان و از آن بزرگتر و ثمر آن مانند انگور و زرد رنگ مایل بسرخی و با حلاوت کمی و عفوصت بسیار بود و درا وایل میزان میرسد و از درخت فرود می آورند و برگ آن شبیه ببرگ جانوبر و عریضتر از آن و خرد آن نمکین و تخم آن مانند تخم حنا و گل آن نیز مانند گل حنا و شنیده شده که چوب آن در هنگام بریدن درخت آن کم رنگ میباشد بعد از آن در آب میاندازند رنگین و سیاه براق میگردد و نیز شنیده شد که درخت کاهه نعینه شبیه بدرخت آبنوس است و فرق آنست که آبنوس چون اکثر در کوهستان میروید درخت آن بلندتر و چوب آن سیاه تر میباشد و کاهه چون در بساتین و غیر کوهستان نیز میروید درخت آن پهن و سیاهی چوب آن اندکی کمتر است و آن دو قسم میباشد یکی هندی و دیگری حبشی و قسم حبشی آن سیاه تر و صلب تر و املس تر و سنگین تر از هندی و در وقت بریدن و تخته کردن از جوف چوب آن جا بجا رگهای ارزیز و سنگریزه ها برمی آید و قسم کهنه نیز شبیه بآبنوس که رگها با اندک خطوط سفید و زرد و طبقات و درخت آن بسیار عظیم میشود و تخته آن تا بدو فرع دست عریض دیده شد و بعضی این را نوع هندی آن دانسته اند و شاید چنین نباشد زیرا که تخته چوب آبنوس سیاه از یک شبر و نیم زیاده دیده و شنیده نشده و این در صلابت بدان مرتبه نیست و هر قسم را چون در آب اندازند فرو میرود و مخصوص دو قسم اول طعم چوب آبنوس اندک لذاع و گزنده و قابض زبان است و چون

آبار در باب
باب اول
در ادویه که اول
آن الف است

آبنوس

وچون بسوزانند چوب تر و تازه آنرا رایحه طیب باشد و همین فرق میان اصلی و غیر اصلی آنست و خشک آن مشتعل گردد و مستعمل اطبا بیشتر حب است
و بعد از آن هندی سیاه رنگ و صلب املس آنست که مانند شاخ خرالطی گروه باشد و چوب آنرا چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون بپایند سیاه آن
اندک یاقوتی رنگ بود و مترجم کتاب **ابوریحان** در صیدنه خود گفته که آن دو نوع است یکی ملمع از سیاهی و زردی و آنرا از سواحل زنگبار در جزایر
ایشان آورند و اهل زنگبار آنرا ابنکوا خوانند و وصف درخت آنرا قریب بدانچه گریافت نوشته و نیز گفته که دران انواع نوعی دیگر بیشتر میشود
لطیفتر از آن که ذکر یافت و آن نوع ملمع است از سرخی و سفیدی و سرخی آن برنگ لک باشد و سفیدی آن بچوب صندل و تخم آن مانند فلفل و از چوب آن
دستهای کارد سازند و کمان گران در خانه کمان ترکیب کنند و نوعی دیگر از آن در غایت سیاهی با وصف دیگر یافت نیز نوشته و بعضی اهل هند گویند
از جوف درختیکه بهندی آنرا تیند و نامند نیز کوبی آید و پوست آن درخت را چون بر آتش اندازند از آن شراره ها بر آید و برگ آن شبیه است ببرگ
ساوج هندی و ثمر آن بمقدار لیموی زرد و رنگ مایل بسرخی و بر سر آن مانند قمعی ندور و پوست آن صلب و مغز آن اندکی شیرین و عفص و تخم
آن طولانی و زرد رنگ و صلب و منبت آن جبال راج محل و جبر بهوم و مورنگ و مضافات بنگاله و بنجاب و کهن و ذم ماوات و غیر ها است
و بهترین آن سیاه و براق سنگین خوشبوی آن آنست که در طعم آن لذع و عفص کمی باشد طبیعت آن بقول شیخ الرئیس و صاحب اختیارات
بدیعی گرم و خشک در دوم است و بقول ابن بیطار و یوسف بغدادی و شیخ داود انطاکی گرم در اول سوم و خشک در آخر دوم افعال و خواص
و منافع آن ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصات و محلل ریاح و مفتح سدد طحال و رباح آنست امراض الراس چون آنرا بسین را باب برگ
بادرنگ سوده نشوق نمایند قدری بر پیشانی طلا کنند رعاف بازدارد العین اکتحال محکوک آن جهت رفع شب کوری و در و دران جهت بیاض
رقیق و غشاوه و قرحه و بثور عین و دمعه و موی و جرب عین و حکه و رمد یابس و حفظ صحت چشم و روبانیدن مژگان مفید و بالجمله شدید النفع
است از برای اکثر امراض العین القروح والجروح والنزف الدم و ذرور نشاره آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و حکم خشک
شدن دارد و باعث التحام آن است بقوت قبض و تسلی که دارد و حرق النار چون بر عضوی که سوخته باشد روغن گل یا سفیدی تخم مرغ کالبعد
و بران آنرا بپاشند سوده بیند بوده و محرق مغسول نشاره آن لطیفتر و جهت قروح مزمنه و جرب و جمیع افعال مذکوره سریع الاثر است التجاره
طلاء مسحوق آن و سحیق مطبوخ آن در شراب محلل خنازیر است و گویند بالخاصیت اطفاء خون جاری میکند و بتهای جهت تجفیف قروح
خبیثه و روبانیدن گوشت صالح و منع جوششهای پر آب و آبله کردن اعضا مجرب است مقدار شربت آن تا سه درهم مضر معده مصلح آن صمغ
عربی و عسل بدل آن چوب کنار است طریق احراق و غسل آن در قرابادین ذکر یافت و اشایندین سعوف ثمر خشک آن که تخم آنرا دور نموده
باشند با آب جهت حبس اسهال و سیلان رحم و ودی و مذی و منی مرد و زن نافع **الاسل** مترجم کتاب ابوریحان گوید این اسم مسموع نیست
و در حرف دوم آن و توقی لی و آن بیخی است که بجد قوتا ماند و به نبات رطبه مشابهت دارد و در بهار روید و آنرا شاخهای بسیار بود و تخم

طبیعت

الاسل

زنی به تخم گذر باشد و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته نباتی است بحتی شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش مانند اسپست و شاخهای آن بسیار و تخمش
مثل تخم [illegible] و در کنار رود و بار روید طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مدر بول و جهت سپرز نافع بوده بمقدار شربت آن تا دو درهم
است و نوشته که مؤلف اختیارات بدیعی گوید که آنچه در زمین خشک رسته باشد قابل است و در اختیارات به نظر نیامده اجر بمد همزه و ضم جیم و رای
مهمله مشدده بلغت عربی آجر بکسر لام و سکون باء موحده و یاء [illegible] نامند ماهیت آن بد انکه اجر دو قسم میباشد یکی قسم سفید است که در کوره اهک پزی میپزند و آنرا
[illegible] و مستعمل [illegible] اعمال طب است و قسم دوم اجر سرخ است و آنرا در کوره اجر پزی بدین طریق میپزند که خشت خام خشک کرده را نه بنه چیده ما بین
[illegible] آن شاخهای چوب درخت تاک یا چوب درخت [illegible] یا سرگین گاو و یا غیر آن گذاشته آتش میدهند تا تمام چوب و سرگین که ما بین اجرها است
سوخته شود و همه خشت ها پخته گردد و بعد از آن بگذارند تا سرد شود و برداشته بخرج می آورند و بهترین آن تمام پخته [illegible] و در بعضی کوره ها قدری
[illegible] بخصوص در آنها که از فضلات طبخ [illegible] باشند و یا خاک [illegible] باشند یا گل [illegible] باشند با فضلات بعمل می آید و تیر قطعه های خرد
[illegible] جوش خورده سیاه و به بعضی از همه کوره ها جرمی [illegible] و بعضی بیشتر و در بعضی کمتر بهمان جهت که از شدت حرارت آتش گداخته لطیف آن تحلیل
یافته کثیف آن بماند طبیعت آن گرم در سوم و خشک در چهارم افعال و خواص و منافع آن امراض الراس چون اجر سفید آب ندیده را در آتش
سرخ نمایند که مانند اخگر شود و در آب و یا شراب اندازند بمقدار که بجوش آید و چادری بر سر گرفته سر را ببخار آن بدارند تا عرق شود و جهت تحلیل مواد
بارده و دماغیه و نزلات نافع است و در سرکه کهنه [illegible] و ضماد آن [illegible] نمک و سرکه جهت خنازیر نافع الاورام و البثور و الریاح و الاستسقاء
والبثور [illegible] چون خشت پخته آب ندیده درخت یا قطعه آن را بخصوص که سفید باشد با آتش گرم کرده قدری آب یا شراب بر آن پاشیده
در [illegible] یا پارچه پیچیده بر عضویکه وجع بارد [illegible] از سردی و ریاح [illegible] ورم بارد [illegible] بر موضع [illegible] که وجع شدید [illegible]
باشد تکمید نمایند موجب تعریق آن عضو و دفع مواد بارده و تحلیل [illegible] وجع المفاصل [illegible] ضماد آن [illegible] جهت [illegible] و منع ظهور آن
[illegible] با سرگین گاو جهت تحلیل اورام و بثور باهمی و استسقاء لحمی و زقی و سوء القنیه [illegible] و ذرور آن برای قطع خون جراحات و جلوس بر روی اجر گرم
گرفته جهت [illegible] و مازو [illegible] و وجع [illegible] با [illegible] خصوص که روغن گل سرخ بر آن ریخته باشند و چون دو اجر آب ندیده
را [illegible] و گرد [illegible] بر عضویکه وجع و ورم بارد [illegible] عسل [illegible] و آنرا بر آن بپاشند و در آفتاب بنشینند وجع و ورم آنرا زایل سازد
و اطباء هند را [illegible] که چون اجر [illegible] گرم [illegible] و در دوغ [illegible] اندازند [illegible] بگذارند و صبح صاف نموده آن دوغ را بنوشند قرحه مزمنه را نافع
است و [illegible] اجر که آنرا [illegible] المغارک [illegible] المنفد نیز نامند به نهایت گرم است افعال و خواص آن سریع النفوذ و محلل و معرق و ملطف
[illegible] آن جهت صرع و لقوه و نسیان [illegible] آن برای صرع و فالج و لقوه نافع و قطور آن در بینی جهت صرع و در گوش جهت ثقل سامعه
[illegible] آن برای فالج و امراض بارده [illegible] و مالیدن آن [illegible] برای [illegible] جهت ضیق النفس و دفع فضلات

طبیعت

اجر و خشت

طبیعت

دهن اجر

فضلات ریه و اکحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر و مالیدن آن بر دندان کشنده کرم و مسکن الم آن است و آشامیدن آن جهت کشتن
کرم معده و امعاء و تفتیت سنگ گرده و مثانه مجرب و جهت ادرار بول و فضلات امراض بارده مثانه و مغص بارده و ریاح و نفخ ظاهری و باطنی و تحلیل
خون منجمد و جهت عرق النسا و مفاصل مفید و حمول آن جهت گشودن ورم لوزتین و اسقاط و انزال آن و رفع کرمهای مقعده و بخور آن جهت
گشودن دم حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و طلاء آن بر اعضا جهت سموم بارده و گزیدن عقرب و ضماد آن با اشق
جهت ورم سپرز بنهایت مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال و دو مثقال مضر معده مصلح آن سرکه و مبرد کرده مصلح آن کثیرا است و باقی
افعال و خواص و صنعت دهن آن در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافت **الاجین** بفتح همزه و کسر جیم فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون ماهیت
آن درختی است عظیم برگ آن اندک عریض طولانی و از برگ انبه و جامون بزرگتر و ضخیم تر و گل آن سفید و خوشبو و برگهای آن سفید و پنج عدد و دو طرف تا نیمی
اندرون برگها زرد و طرف بیرون بنفشه و برگ آن سرخ رنگ و درخت آن تمام خزان میکند و در اول بهار اول گل میکند پس برگ بر می آورد
طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن پوست بیخ آن مسهل قوی و جهت آتشک و قروح خبیثه نافع و اکثر اسهال زیاده نماید و
کربی کند مصلح آن اشیاء معدنی و دوغ است و ضماد آن محلل و منضج اورام صلبه است **اذان الفار** بمد الف و فتح ذال معجمه و الف و نون
و الف و لام و فاء و الف و راء مهمله لغت عربی است یونانی مموریش و بهندی جوه کنی نامند ماهیت آن شیخ الرئیس فرموده که
جالینوس قوت آن را قریب بحشیشی که بیونانی شبیه بگفته اند دانسته و اطلاق آن بر دو حشیش نمایند یکی آنچه جالینوس ذکر کرده
که برگ آن بوی خیارزه می آید و صلابتی ندارد و دیگر آنچه دیسقوریدوس گمان برده که شبیه است بلبلاب و برگ آن کوچکتر از ان و مفروش
بر روی زمین و شاخهای آن باریک و لیستانی آن خوشبو و لیکن بی طعم و رایحه قوی و گل آن گلابی رنگ و تخم آن شبیه به تخم گشنیز و خطاطیف
اثر ابیجر و طبیعت آن نمار حار است خصوصا آنچه نبات آن قریب آب باشد و آنچه جالینوس ذکر کرده سرد و تر است در اول و قوت قابضه
ندارد و آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده گرم و با قوت قابضه و مجففه است افعال و خواص آن مسیح گفته منفعت آن قریب بمنفعت
افسنتین است و این بعید است و غیر متوقع از ان اعضاء الراس شربت آن جهت صرع و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و للقوه نافع
الجروح و القروح آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده ضماد آن خاصیت آن را برآورد و تنقیه قروح و الزاق جراحات نماید و صاحب
مالا یسع نوشته که آن در وصف شبیه بلبلاب بستانی و بری است انرا بیونانی لبسبنی نامند نبات آن جاهای سایه و میان اشجار و کنار
های آب و اطراف عمارات و برگ آن شبیه بخیری است که بآن تشبیه نموده اند یعنی گوش موش کوچکتر و دو کنجا آن بی ساق و گل و بر
روی زمین پهن شود و شاخها کم آن سه پهلو و چون بدست بمالند بوی خیار از ان آید طبیعت آن سرد و تر و صاحب تحفه در سوم تر دانسته
با اندک قوت قبضی و لبن آن با اندک قوت تحلیلی افعال و خواص آن امراض الراس و العین سعوط آن جهت صداع حار و ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل

اجین

طبیعت

اذان الفار

جوه کنی

طبیعت

اسقولوقندریون

دمانی

اورام حارهٔ چشم الاذن قطور عصارهٔ آن در گوش جهت تسکین درد و تحلیل ورم آن نافع الغضاء القدا و انشامیدن آن ممسکین
التهاب و عطش آن و سقط کرم معده است الاورام والبثور ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام جمیع اعضا و حمره و جمره نافع و بری آن قسم
است قسم اول شاخهای آن باریک و بلند از زمین و شاخهای غالبا از یک بیخ رسته و شاخهای زیرین آن سرخ رنگ و مجوف و برگهای آن تاریک
و طولانی نزدیک به بانی و وسط پشت رگها محدب و اطراف برگهای تند و زوج زوج رسته و هر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه لبیاید و گل آن لاجوردی
رنگ و صاحب تحفه نوشته که بعضی را گل زرد میباشد و بیخ آن بقدر انگشتی و برشته و بعضی محشوش میکنند این را با سقولوقندریون و فرق
آنست که برگ این نرم و دراز است بخلاف برگ اسقولوقندریون طبیعت آن معتدل در حرارت و برودت و خشک در دوم افعال و خواص
آن صرع و لقوه و اوجاع بارده دماغیه و صداع را نافع و مقوی معده و محلل و مفتح و مدر بول و سم افعی را مفید امراض الراس ضماد آن خصوصا
با سرکه جهت صداع حار نافع و سعوط و غرغره آن با ماء العسل جهت تنقیه دماغ و جذب رطوبات و تاغ نافع العین طلای بیخ آن جهت ناصور
چشم و ضماد برگ آن با آرد جو جهت ملتحمه ورم حار چشم و به تنهایی جهت ناصور آن مجرب الفم غرغره آن با ماء العسل جهت قروح دهن مفید
جهت سفاء الاسقام گفته شرب آن با شراب جهت لسع افاعی نافع و ضماد آن مانع انتشار قروح و تورم جراحات است مضر مثانه
مصلح آن مرزنجوش و گویند مصلح آن تخم خرفه است مقدار شربت آن تا ده مثقال و قسم دوم آن شاخهای آن پهن بر روی زمین
و برگ آن مایل بتدویر شبیه به برگ لستانی آن و از آن درشته تر و با اندک خرمی فتنه و بی گل و صاحب تحفه نوشته که گویند بی گل است و لیکن
بسبب ریزگی و اتصال آن بشاخها چندان ظاهر نمیگردد و سبب اکثر آن یک بار رنگ است طبیعت آن گرم و خشک در دوم و صاحب تحفه در
سیوم نوشته افعال و خواص آن محرک باه و جهت اورام بارده و رفع آثار و دفع سم و جاذب خار و پیکان و ضماد عصاره تازه آن بر کرم
قضیب و کنج ران و لبنت زنان باعث تحریک باه حتی پیران و مایوسین را و مطبوخ خشک آن نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر از آن و
همچنین ضماد آن جاذب سم و دافع سمیت آن و جاذب خار و پیکان است و قسم سیوم آن برگ آن مایل بتدویر و با زغب سفید و خار
های باریک سفید زغب دارد و با یتوع که چون قطع نمایند از آن یتوع برآید و مفروش بر روی زمین و منبت آن اکثر دور از آب باشند با
جدرت بوده و برگ آن ابراجون بر چند باز کن خصوصا صاحب [illegible] که از زبد سخ کرده اند طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و با قوت سمیت و زبون
تر از اقسام است افعال و خواص آن مقی قوی و مسهل و زیاده آن کشنده و مشیه آن مقرح جلد و چون سه مثقال و نیم از آن جوشانیده
آب آن را با الغاع بنوشند و از عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرمهای معده را دفع نماید و دیگر متکون نشود و شیخ داود انطاکی این خاصیت
را جهت لستانی آن ذکر کرده و صاحب تحفه نوشته که ابن تلمیذ در معنی میفرماید که قسم اول آن الفارعم مرزنجوش است و از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر
میگردد و چهارم مرزنجوش منتصف الصفات دیگر که از جمله ریاحین و با عطریت است و کبر آن نشسته بگوش سوسن نیست و گل آن سفید مایل بسرخی است

بسرخی است و تخمش شبیه بتخم ریحان و شفاف میباشد و انطاکی نوشته که اکثر اصناف بسیار میباشد و برگ بعضی ازان نازک محدب و گل آن زرد
و متشرف و نرم و این نوع بسره و تر در دوم و بعضی ازان مزغب باریک طولانی مفروش بر زمین و نوعی یعنی شیر سفید چاو اکالی ازان تراوش مینماید
و ثمر آن مثلث است و این در مصر بسیار است و بعضی ازان حبیه است و گل آن با غصان ان چسبیده میباشد و این گرم و خشک در دوم و عصارهٔ
آن مهیج جماع است بخوردن و باد و صنیع ازان بوی خیار آید مسکن تهییج عطشان و مسقط دیدان اگر بعد ازان ماهی شور بخورند صداع آورد و مصلح
آن مرزنجوش است مقدار شربت آن یکمثقال است صاحب شفاء الاسقام گفته اطلاق این اسم بر گیاهی چاو الطبع صغیر الورق منبسط بر روی
زمین مینماید و بهترین آن آنست که گلهای آن لاجوردی رنگ تازه باشد زیرا که گل آن زرد و آسمانی جونی و لاجوردی میباشد و محرر
کتاب الجه در بنگاله دیده و شنیده دو قسم میباشد برده و بر شعبه و شاخهای آن مفروش بر روی زمین و گرد او رو بار طوبت که چون بفشارند
ازان اندک رطوبت لعابی لزجی برمی آید و برگ ان برسر گرهای آن و گل آن نیز پیوسته به بیخ برگ آن و ریزه لاجوردی رنگ الا آنکه یکقسم آن
که بکنار دیوارها و زمینهای نمناک میروید برگ آن اندک عریض و بزرگ و باکول یعنی برگ نرم نازک تازه آن را اهل هند و بنگاله بخته مانند سبزیهای دیگر
میخورند جهت فساد بینی و جریان آن و اسرابن کرده و مثانه و بدستور کرمهای بندان زائیده بقدر دو سه مثقال با قدری جا ر نجبیل تازه که به هندی
ادرک نامند جهت تقویت باه مفید میداند و قسم دیگر که بر کنار راهها میروید برگ آن اندک باریک بلند و هردو فی الجمله شبیه بکوش موش و این غیر ماکول است
طبیعت آن را سرد و تر میدانند و آب آن هر دو قسم جهت اورام حارهٔ چشم و ناصور آن مفید و بدستور ضماد برگ سائیده آن الاذریو بمد الف و فتح ذال معجمه
سکون راء مهمله و ضم یای موحده و واو لغت یونانی است واذر بویه با وها در آخر نیز آمده یا بیت آن لغات و یعلقه اجل عرطنیثا مذکور خواهد شد و صاحب
تحفه گفته که بیخ نباتی است سیاه رنگ شبیه بشلغم و بر روی آن چیزی مانند گره رسته و گیاه آن خاردار بقدر شبری و شاخ و برگش شبیه ببرگ
کرفس و ثمرش شبیه بغلاف نخود و در آن دو و عدد یا سه عدد دانه زرد فرنگی میباشد و گفته اند که گل آن زرد است و منبت آن کشت زارها است و لبریانی
عرطنیثا نامند و بفارسی چوبهٔ صباغان و آن غیر چوبهٔ گازران است و بعضی آنرا بخور مریم بودند و در بعد ان چه که از تشبیه و جامه مانند صابون است و
صاحب اختیارات گفته ان بیخ خاری است و گلی زرد دارد و این بیخ را فلار و بلارد کلیم شوتا و قصب شوی کویند و آن بیخ عرطنیثا است
و فیلا سوس و سطر یوس نیز خوانند و بزبان شیرازی چوبک اشنان و بخور مریم نوعی ازان است طبیعت آن گرم و خشک در سیوم افعال و خواص آن
و منافع جالی و معطش و مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاه و محلل و جاذب فضول و مانع و دافع مواد مفاصل
بقوت مسهله که دارد و جهت احتباس حیض و گزیدن هوام و تسکین درد آن نافع بقوت تریاقیتی که دارد و امراض اراس سعوط آن جهت سده
مصفاه مفید و بغایت معطس و زکام و نوازل را نافع اعضاء النفس و الصدر را شاید و ان آن جهت بحوحت صوت و انقطاع نفس و سرفه بارد رطوبی مفید
اعضاء النفض حمول آن جهت بواسیر و تنقیه رحم و اخراج مشیمه و احتباس مفید و همچنین شرب آن با مثلث یا شراب رازی گفته فواق را زایل کرده اند و اگر

اذريو

است دو در طب

طبع

زن آبستن بوی آن را بشنود از شدت عطسه بیم آن بود که بچه بیندازد و شیخ الرئیس از دیسقوریدوس نقل کرده که حیلی آن را چون زن آبستن مماس
کند و حمول نماید در ساعت بچه بیندازد و الطحال و آلات المفاصل ضماد آن با سرکه جهت ورم سپرز و عرق النسا و چون داخل کرده شود در حقنه
صاحب عرق النسا را نافع است و بیخ خاکستر آن با سرکه جهت وجع مفاصل و عرق النسا و وجع ورک نافع الجراحات خورد و ران به تنهایی و با ادویه
مناسبه جراحات خبیثه را نافع الزینت ضماد آن با سرکه داء الثعلب را مفید السموم تمامی سموم را نافع است خصوصا سموم ملدوغه و نهش هوام چون
با مثلث یا شراب بیاشامند مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم مثقال آن کشنده بخناق و غشیان قوی و سقوط قوت علاج آن علاج حیلاهنگ
و کندش خورده است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بدل آن در رفع سم بوزن آن تخم اترج و زراوند طویل و فودنج است و صاحب اختیارات بدل
آن لبن التین دو دانگ آن و بادآورد دو وزن آن گفته **اذریون** بروزن اندر یون است بزبان یونانی و بتازی با موحده با مثنات تحتانیه
است بفارسی گل آفتاب پرست است و اذریون بمعنی آتش گون است و گویند که عرب آذرجنون نامند و شعرای عرب آن را مینامند و شکوفه
آن در میان شکوفه ها بغایت مشهور است و بعضی گفته اند که نوعی از اقحوان است و بعضی انکار کرده اند که بخلاف است و بهندی سورج مکهی نامند
ماهیت آن گیاهی است بقدر ذرعی بری و بستانی میباشد برگ آن شبیه به برگ جرجیر با اندک زغبی گویا بر آن غباری نشسته و نرم بی شرف
و گلهای آن زرد طلایی و بزرگ و پهن و درخشنده و در وسط آن گلها برگهای ریزه سیاه مایل بسبزی و تند بوی و خوش منظر و همیشه رو بآفتاب دارد
و با حرکت آفتاب حرکت مینماید و شب پژمرده میگردد و بوی بری آن قوی تر از بستانی آنست طبیعت آن گرم و خشک است در اول سیوم و
بعضی در دویم گفته و گرمی گل آن زیاده از سایر اجزای آن افعال و خواص آن و منافع محلل و جالی و با قوت تریاقیت و مفتح سدد دماغی و کبدی
و منقی دماغ و جهت ام الصبیان و امراض بارده دماغی و اعصاب و درد دندان و تقویت معده و جگر و وجع فواد و تقویت باه و آوردن
نعوظ و جهت بواسیر و جرب و جهت ربو و یرقان و استسقاء و ادرار بول و حیض و فضلات و اسقاط جنین و تفتیت حصات و رفع قولنج و دفع سموم
نافع است امراض الفم والقلب والمعده والمفاصل وغیرها مضمضه باب بیخ آن جهت درد دندان بارد و شرب یکدرم آن مقوی قلب بارد المزاج
و بهورث ثوران غضب در محرور المزاج و چهار درم از آب برگ آن با آب گرم مقی قوی و ضماد آن جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس
و خنازیر و برگ آن جهت تقویت باه و نعوظ مفید و حمول بیخ آن مسقط جنین و معین بر حمل عاقر و شرب آب برگ کوبیده آن جهت اخراج جنین
و رفع احتباس حیض مؤثر مقدار شربت از آب گل و برگ و بیخ آن تا چهار مثقال و از جرم آن یکمثقال بدل آن تا یک و نیم وزن آن سلیخه و ربع وزن
آن زعفران است مضر محرور المزاج مصلح آن سکنجبین و مضر سپرز مطلقا و سپرز محرور المزاج را خصوصا و مصلح آن فانید و عسل و سکنجبین و از
خواص آن است که مگس بر گل آن نخالشد و از دود آن موش و چلپاسه میگریزد **اردنوله** بمد الف و سکون را و دال مهملتین و ضم تای
مثنات فوقانیه و سکون واو و فتح لام و ها ماهیت آن صاحب برهان قاطع گفته آشتی است مانند کاجی که از ار دیمیزند و بیشتر مردم در روش

اردنوله

آذرعیس

دروليس و وزن آن بابه بيخورند و بعربي اشر الصحات نامند بدانكه صحات غير اين است چنانچه ان شاء الله تعالى در حرف الصاد خواهد آمد **اذرغيس** بمد
الف و سكون زاء مهمله و كسر غين معجمه و سكون ياء مثنات تحتانيه و سين مهمله در آخر بزبان اهل دمشق و مصر عود الريح و بفارسي پوست بيخ زرد شده
نامند ماهيت آن پوست بيخ ابنبر باريس است كه بفارسي زرشك نامند طبيعت آن گرم در اول و خشك در دوم افعال و خواص آن با قوت قابضه و قاطع
و مانع لعض اخلاط و مفتح و با قوت رادعه و قلاع و استرخاء لثه و ضعف باصره را نافع و مجفف قروح است امراض العين قطور خيسانيده آن و ذرور
جوشانيده آن در كلات جهت تجفيف رطوبات سائله از چشم و رفع بقايا رمد مزمن بغايت مفيد و اگر پيش از حدوث رمد در چشم كشند حفظ صحت آن
نمايد و اهل مصر بدل ماميران در امراض عين مستعمل دارند و الكحال آن مقوي باصره و عصاره مطبوخ معقود آن در افعال مانند حضض هندي است الفم
مضمضه بآب طبيخ آن جهت قلاع خبيثه بن دندان و درد دندان و تقويت لثه مفيد اعضاء الغذاء والامعاء آشاميدن طبيخ آن با شراب جهت امراض
مذكوره و جرم آن با شراب جهت ورم جگر نافع است و با آب سيره با ... و حقنه بطبيخ آن منقي جرك و قرحه امعاء و طبيخ آن جهت دفع كرم معده گوسفند
مجرب مقدار شربت از جرم آن دو مثقال و از طبيخ آن تا سه درم بدل آن ماميران چيني و حضض هندي است و در امراض عين و بعضي حضض مكي
گفته اند مضر [illegible] مصلح آن عسل است و عصاره مطبوخ منعقد آن در افعال مانند حضض مكي است و شيخ الرئيس نوشته كه بعضي گفته اند

آزاد درخت

كه چون بيخ آن را سه مرتبه بر شكم زن حامله بزنند و يا الطوخ بر آن نمايند اسقاط جنين كند و جهت سيلان رحم از اسفل نافع **ازاد درخت**
بالف ممدوده و فتح زاء معجمه والف و دال مهمله و خاء و تاء مثناه فوقانيه ماهيت آن درختي است عظيم ثمر آن شبيه به زعرور است و زرد رنگ و تلخ و
خوشه دارد و تخم آن مانند تخم زعرور و زرد بلعيد و خيار و داشتن ميره و در آخر بهار مي رسد و مدتي تا زمستان بر درخت بماند و برگ آن سبز املس با
اندك سياهي شرفه دارد و اندك طولاني و تلخ و ثمر آن نمكيند و بعربي شجرة الحره و الفاخر الطيبه بتشديد داء مهمله و بلغت تنكابن ... دارند و نيز
رو با تربن و بلغت جرجان زهر زمين و اهل مازندران سبيان و اهل هند بكاين نامند و بعضي مردم رانطن آنست كه درخت آنرا به هندي ... گويند
و اين محض توهم است زيرا كه نيب كه نيم نيز گويند درختي ديگر است و ديده شد و آزاد درخت در جميع ممالك ايران و روم و هند بسيار است و شير از آن ابنوس ...
و گل آن سرخ بنفش كمرنگ بغايت خوشبو است و نيز گفته اند كه غير اين است طبيعت گل آن در اول سوم گرم است و در آخر اول خشك و بعضي در دوم خشك
و برگ آن اقريب بدان گفته اند افعال و خواص آن مفتح و محلل و مدر و با ترقيت اعضاء الراس والاول گل آن مفتح سدهاي دماغي و صالح است از براي شاخ
د بعر ... و بوئيدن آن مسكن صداع و اوجاع سر است و ببستن ضماد آن بر پيشاني و صدغين و چون آب برگ آنرا بنشوق نمايند صداع بارد و رطب و گرفتگي
بيني را مفيد بوده بطول برگ و شاخ آن و يا برگ آن به تنهائي مسكن صداع بارد و ثمر و برگ آن منقي قروح متعفنه سر قطور آب برگ تازه آن در گوش دافع الطنين
و رافع وجع و دوي و طنين حادث از رياح بارد است اعضاء الغذاء والنفض ضماد برگ آن بر شكم نفخه مسكن غثيان و مقوي معده و بر ناف قاتل ديدان و كرم
عصاره آن نيز مانع غثيان و مفتح سده است و آشاميدن عصاره برگ آن منفت حصاة و مدر بول و حيض و فضلات رويه و عرق النساء و استرخاء انثيين و مفتح

سدد و رافع قولنج و محلل حون منجمد و مثانه و دافع سموم بارده است به تنهائی و یا با عسل و یا با مینخج و مالش بهره و بهتر زیرا که مقوی فعل آنست و انشامیدن آب
برگ تازهٔ آن با قدری زنجبیل تازه که به هندی ادرک نامند دافع وجع رحم و حبس طمث و بخور عادی و باعث حمل است الجذام والبرص والحکة زبیر والاورام و
القروح والجروح والاوجاع گفته اند که جرم آن جذام و برص و قروح خبیثه را مفید و ضماد برگ و شاخ آن محلل خنازیر و برا و جاع و اورام بارده مسکن و محلل
آنست و صاحب دستور الاطبا گفته که چون ثمر و برگ رسیده زرد شده بگیرند را مقدار نیم من بوزن هند با یک من آب بهمان وزن یعنی هندی و بیش هندی
دوازده من تبریزی است در حجی کرده و سر آن بسته یک هفته در زمین دفن کنند پس تا شش ماه هر روز یک کاسه آب جوزی از آن بیاشامند بهترین دوای است
از برای جذام و سپید و بخور آن به تنهائی و یا با برگ نیم و فنجکشت که به هندی سنبهالو نامند که در آب طبخ نموده بخار آنرا بدستور معروف بگیرند دافع اوجاع و محلل
اورام بارده است از بیت ضماد گل آن برسر کشنده شپش است و بدستور غسول با آب برگ مطبوخ آن کشندهٔ شپش و دراز کنندهٔ موی است و ضماد
ثمر آن با قدری مرداسنگ سائیده در روغن گل چند روز بهم برسر که هر روز یکبار تجدید نمایند و هر سه روز یکبار در حمام روند و بعد از حمام نیز بدستور
مالند و سر را بلباس حفیق بپوشند قروح از آن زایل سازد و موی برویاند و مرهم آن کچلی و سعفه و قروح سر را نافع و رویانندهٔ موی است و صنعت
مرهم آن در قرابادین ذکر یافت المضار ثمر آن مضر صدر و معده و اکثار آن باعث غثی و قی صفراوی و کرب و تنگی نفس و غشاوه بلکه
دوار و اهلاک است مصلح آن قی فرمودن و آشامیدن شیر تازه دوشیده و خوردن سیب و انار است و برگ آن سم حیوانات و مصلح آن خورانیدن
شیر و برگ توت بوده والله اعلم **آس** بمد الف و سکون سین مهمله اسم فارسی است اس بسریانی است و ریحان نیز نامند و بسریانی کر لیفسا یعنی
خوشبو کننده بادن خود و بیونانی آس بستانی را مرسیا یمارس و قطلش فرسرمیا مرسینن و بحشیه ادر راو بهندی اوهیره کویند و حب الآس
را الکام و قطوس و عماد و نیات اس را منطر بطاء مهمله خوانند و گویند قطلش نیز بنگ است ماهیت آن بدانکه آن بستانی و بری میباشد درخت بری آن
مانند انار است و برگ آن سبزتر و ضخیم تر و در طول کمتر از آن و نخران بمیلکند و خوشبو و معطر و طعم آن اندک تلخ و با عفوصت بسیار و گل آن سفید رنگ
و خوشبوی و ثمر آن در ابتدا سبز و بعد رسیدن و پخته شدن سیاه رنگ و با اندک حلاوت و مرارت و عفوصت و عذابیت اندک و تخم آن سفید ریزه
املس و در بعضی کم ما به و در بعضی زیاده تا هشت و نه و ده میباشند بحسب بزرگی و کوچکی آن طبیعت آن گفته اند مرکب القوی با جزو بارد و در آن غالب
و جزو حار کمتر و بسبب ارضیتی که دارد یابس و قابض و برودت آن کمتر تا بدرجه اول و یبوست آن در دوم و برگ و گل و ثمر و حرم و تخم و بیخ آن بنسبت
با یکدیگر در مراتب برودت و یبوست متفاوت اند یعنی تخم و بیخ و برگ آن بر برودت آن غالب است و باقی اجزا آن بالعکس و اما تخم آن مرکب القوی
است و جهة طعم آن عفوصت و مرارت و حلاوت و لطافت و از جهت حلاوت نافع است جهت سرفه گرم و از جهت عفوصت حابس اسهال و از جهت
مرارت مدر بول است افعال و خواص و منافع آن بسبب عطریت رائحه ملایم روح و بسبب قوت قبض و تلطیف ملایم آن ابس موجب تنقیه
و متانت و اضافت و انارت و تقویت روح است و با اسباب مذکوره و بالخاصیت مقوی قلب و دافع خفقان و صداع و دوار و سدر و مدر در

۱۹ اس

در دکوش و قروح و آمدن چرک و درد دندان و قلاع آن و استرخای زبان و مقوی باه و محلل اورام و جروح و قروح و مجموع نزف الدم و نفث الدم
و آمدن خون از هر عضو که باشد شربا و ضمادا و لطوخا و آمدن عرق و مقوی معده و احشا و مدر بول و قابض و محلل و مفرح و حابس اسهالات و نفث
حصات و حابس و قاطع خون حیض و رافع ضعف گرده و بواسیر و جابر کسر و ثمر آن با قوت تریاقیت و دافع سموم است خصوصا رتیلا و عقرب الاعضاء الراس
ضماد برگ تازه آن به تنهایی و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و بر سر برای جلای حزاز و تخفیف قروح و با مازو یا اقاقیا و رامک با ب [illegible] جهت
صداع از خاییده و سقوط و قطع پوست سر و همچنین طلا و لطوخ آن با مایعی موافق چون و زاب برگ آن قدری گلاب و قلیلی کافور داخل کرده خرقه
کتانی را بدان تر کرده بر معده بمالند نو صداع حادث بمشارکت معده بسبب غلبه مره صفرا را نافع و ضماد پخته ثمر آن با شراب بر سر مسکن صداع
بلغمی و صفراوی شدید و رافع آن و ضماد برگ آن با روغن گل و زرده تخم مرغ دوا درد سر رعاف از [illegible] به و سقوط را مفید و قطور آب برگ آن با صندل
سحق سوده و آب برگ بید در بینی و با گلاب در بینی و سرکه جهت رعاف و استنشاق قدری از آن مطبوخ ثمر آن پیش از شرب شراب مانع خمار و
نوشیدن برگ تازه آن مقوی دماغ و مانع صعود ابخره است بسوی دماغ و قبول کردن دماغ آن ابخره را و دوار و سدر را نیز مفید و چرب نمودن
سر به روغن آن و اورام سر و سبات حادث از ابخره متصاعده و رتب و غیر آن را نافع جهت قوت برودت و تقویت آن دماغ را و تحلیل ابخره
را و منع آن صعود ابخره حدیده را و مسوح سر و عرق نمودن سر به روغن آن به تنهایی جهت دوار و سدر حادث از ابخره متصاعده از معده و تنها چند
روز در ابتدای علت بعد از تنقیه بلیغ و اسهال یا ایارجات و بعد از ابتدا ممزوج به روغن بابونه نافع العین قطور آب برگ آن در چشم جهت تسکین رمد
و بر آمدگی آن که مخلوط با امثال [illegible] و زیادان از اجزای ادویه [illegible] و سلاق و [illegible] و قوی تر از توتیا و [illegible] الاذن قطور آب برگ آن در گوش
جهت تسکین وجع و تقویت آن و آمدن چرک و قروح آن نافع الفم مضمضه با آب طبیخ آن مسکن اوجاع حاره اسنان و استرخای لثه و زبان و قلاع
فم و همچنین استنشاق آب برگ و ترب ثمر آن الاعضاء النفس و الصدر بوییدن آن مقوی قلب و خفقان و طلا کردن با آب آن و خوردن ثمر
رسیده آن و همچنین شراب و رب ثمر آن جهت سرفه و نفث الدم و اوجاع ریه مفید اعضاء الغذاء شرب ثمر آن مقوی معده است خصوصا
رب و سویق آن با لعوق [illegible] و گاه است که بسبب شدت قبض ادرار [illegible] نماند شرب طبیخ آن قاطع اسهالات متطاوله است و تخم آن مانع
سیلان فضول است بسوی معده و ضماد برگ آن بر زیر ناف اسهال مراری و سوداوی را مفید و چون رطل از آب برگ از انار و [illegible] کنند [illegible]
مسهل قوی بلغم است و رب و شراب آن حابس بطن و مانع اسهالات مزمنه و بواسیر و [illegible] عصاره آن جهت اعراض مذکوره [illegible]
و تشنگی و بخور آن جهت سقوط دانه بواسیر و رفع باد [illegible] نافع اعضاء النفض خوردن ثمر آن حرقت البول و قرحه مثانه و درد [illegible] حیض و سیلان
رطوبات آن را مفید و عصاره ثمر آن مدر بول و حیض و طبیخ ثمر آن سیلان رطوبات رحم و ضماد برگ آن بواسیر و ورم [illegible] و جلوس در طبیخ برگ آن
خروج مقعده و رحم و سیلان آن را مفید و چون انار [illegible] و آب [illegible] که برآمده باشد بمالند بجای خود [illegible] و دیگر بر نیاید الاورام و البثور

نمیماند

ضماد برگ آن مسکن اورام حاره و حمره و نمله و شری و بثور و قروح و داحس و قروح که در کف دست و پا باشند و حرق النار و همچنین روغن و
مرهم‌ها که از روغن آن ترتیب دهند و آشامیدن شراب آن نیز و ضماد برگ آن در شراب و زیت جوشانیده باشند نیز و ذرور برگ خشک
آن بر داحس و همچنین قیروطی آن نیز بسیار مفید و ضماد تخم پخته آن با شراب زایل کننده قروحی است که در کعب و قدم باشند و سوختگی آتش
را نیز و مانع آبله آن است و بدستور ضماد برگ آن با زیت و همچنین خاکستر آن با موم و روغن الایت المفاصل ضماد مطبوخ تخم آن با شراب
استرخای مفاصل را نافع و ضماد برگ آن جهت ضربه و سقطه و وجع باشد نافع و ضماد آب برگ آن با عفص سبز و عدس و گل سرخ و اقاقیا
بر اعضاء و اعصابی که وهن و سستی با آنها عارض شده باشد و پیران را بغایت مفید و همچنین ضماد برگ آن با مغاث هندی که از امیدا
لکری نامند با زرده تخم مرغ و روغن گل نیم گرم جهت ضربه و سقطه و ضماد برگ آن با گل ارمنی و سرکه جهت جلای ناخن و چون برگ آن را نرم
کوبیده و پخته با زیره کرمانی نیز نرم کوبیده و پخته بر زرده تخم مرغ سرشته و بر کرباس آب ندیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسبانند ضربه و سقطه
و وجع و وهن و سستی از آن زایل گرداند و نطول طبیخ برگ آن جهت تسکین وجع مفاصل و بر استخوان شکسته باعث سرعت انجبار آن است
و همچنین نشستن در طبیخ آن باعث جلای آن است و ذرور برگ خشک آن جهت سحج باشد و اعضاء شکسته مفید از زیت طبیخ بیخ و برگ
و ثمر آن و روغن آن و عصاره آن همه مقوی موی و مانع افتادن و باعث دراز شدن و سیاهی آنست و همچنین شستن با آب برگ مطبوخ آن
خصوصاً دانه آن و ضماد سائیده دانه آن در حمام جهت تقویت بدن و نشف رطوبات غریبه مرخیه از جلد و طبیخ دانه آن با روغن گاو یا
گوسفند مانع عروق و مصلح سحج ران و ذرور برگ آن مانع بدبوئی زیر بغل و کنج ران خصوصاً سوخته آن و خاکستر آن زایل کلف و نمش است و چون
تخم آن را با آب برگ چغندر بپزند و بر سر مالند شوره سر را زایل گرداند و چون بکوبند و با آب باقلا بسرشند و بر کلفی که در صورت و رخساره باشد
بمالند زایل گرداند و ثمر آن گزیدگی عقرب و رتیلا را نافع باشد خصوصاً با شراب مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از عصاره آن تا سه اوقیه
بدل آن در احتباس طمث و بطن و نفث الدم اقاقیا و در اورام حضض گویند بدل آن مطلقاً برگ توت است مضار آن گویند مضر صداع
حار و زکام و اکثار بوئیدن آن باعث بیخوابی است مصلح آن سوسن و گل بنفشه تر است و گویند مسواک نمودن بچوب تر آن بهیج حال [illegible]
و در ساق درخت آن گره‌ها بهم میرسد شبیه بکف دست که آنرا تنگ الآس نامند و در جمیع افعال قوی‌تر از برگ و ثمر آن است چون آنرا کوبیده و سوده
و با شراب ناب سرشته و بخت اقراص ساخته و در سایه خشک نموده باشند و گویند چون از چوب تازه انگشتری ساخته [illegible] در خنصر
موافق کند بالخاصیت اثر التسکین دهد والله اعلم و اما آس بری [illegible] اسمار و اسوم نامند و بعربی [illegible] ریحان القبور و بیونانی مرسینا
اغریا گویند و موردا سوم اسم فارسی آن است و در تنکابن خز نامند و توهم کرده کسیکه گفته آن اوخز است ماهیت آن درخت آن از درخت
بستانی کوچکتر و برگ آن عریضتر و زرد رنگ و سر برگ آن نیز تیز شبیه بسنان و چوب آن صلب‌تر و ثمر آن [illegible] و بعد رسیدن بغایت

بهایت سرخ میگردد و از وسط آن برگ بر میآید و شاخهای بسیار از یک اصل میروید و در زمستان خزان نمیکند افعال و خواص آن محلل و جاذب
و مقوی امراض راس بوئیدن آن نافع است از برای دفع رطوبات دماغ بسبب قوت جذب و تحلیل و تقویت آن دماغ را و اشامیدن آن نافع
است از برای صرع و صداع بلغمی و دفع رطوبات از دماغ و تقویت دماغ و اعضاء الغذاء اشامیدن تخم و برگ آن با شراب جهت تقویت معده
و جگر و دفع یرقان و اسهال و ادرار شیر و حمول آن جهت اخراج کرم معده مفید اعضاء النفض اشامیدن تخم و برگ آن با شراب جهت تقویت
حصات و تقطیر البول طولی مفید و این تلمیذ جهت جرب و سقطه که بر اعضا واقع شود بالخاصیت مفید دانسته و ابن ماسرجویه قوت [illegible]
بادآورد میدانند و بعضی مثل افسنتین دانسته اند **اسیوس** بمد اول و کسر سین مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بلغت
یونانی نمک چینی را نامند ماهیت آن نمکی است که بر کنار دریای شور بر روی سنگی سفید سبک و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی از مادهٔ [illegible]
و رطوبت دریا و تابش آفتاب متکون میباید شبیه بقلی و نوشادر و سنگریزهای بزرگ و کوچک و آن سنگ را اسیوس و آن نمک را ملح اسیوس و زهرة
الاسیوس مینامند و این قویتر از سنگ آن است و بهترین آن سفید سبک خالص زود شکن و شبیه بنوشادر است که در اطراف رگهای زرد و غبار
باشد و چون بر زبان گذارند زبان را بگزد و چون نم و رطوبت بدان رسد نرم و گداخته گردد طبیعت زهرهٔ آن در سیوم گرم و خشک و سنگ آن
در دوم افعال و خواص آن لذاع و سعوط اشامیدن یکدانگ تا دو دانگ آن با عسل الطریق معوق جهت قرحهٔ ریه و ضیق النفس بلغمی کهنه و سنون آن
قالع گوشت و طلاء آن با سرکه جهت ورم سپرز و گرده و با صمغ البطم و زفت جهت تحلیل خنازیر و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن مانع انتشار قروح
خبیثه که میان آن بلند و اطراف آن پست و دهن آن مدور باشد و جهت قروح کهنه یابسه عسرة الاندمال و بردن گوشت زیاده و با آرد باقلا
جهت نقرس و مداومت ذرور آن در حمام بر ابدان عظیمه مجرب باعث صغر و لاغری است بدل زهرهٔ آن حجر آن مقدار شربت آن از یکدانگ تا نیم درم
المضار مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مغسول آن هر دو که بدستور اقلیمیا شسته باشند ملطف و جالی و در اکثر افعال مذکوره بهتر است **اطریلال**
بمد الف و سکون طاء مهمله و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و لام لغت بربری است بمعنی رجل الطیر و رجل الغراب بجهت
مشابهت شاخ آن بچنگال غراب و گیاه انبر العربی حشیشه الارض و حرز الشیاطین نیز نامند و بترکی غازاباغی و بهندی کاگ جنگلی یعنی پای
زاغ و مسمی نیز گویند و بعضی گویند که [illegible] است و در کوهستان و لرستان پای زاغان نامند ماهیت آن تخم گیاهی است شبیه بشبث و گل
آن سفید و برگ آن متفرق و ساق آن مربع و در آخر بهار میرسد و تخم سبز تیره شبیه برازیانه است قسم از دو قوی است این مؤلف گوید
این نوع در طرف اهواز میروید و تخم خلال آن گویند و مستعمل و بهترین آن مصری است که بسیار ریزه و تیره رنگ مایل بکبودی و طولانی بغایت
تلخ و تند و زبان را بگزد و سنگین و تازه باشد طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم افعال و خواص آن محلل ریاح و جالی و مدر فضلات و مفتح سدد
و منقی گرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند تفتیت حصات نماید و یکدرم آن با عسل جهت دفع ریاح ایلاوس بغایت مجرب

آسیوس

اطریلال

دمانده باشد وضماد مجفف قروح وزایل کننده آثار جلد ونفخ آن در بینی و بدستور شرب آن مسقط جنین وگویند در فصل تابستان مکرر هم آنرا با عاقرقرحا
وتربد وزنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات لایقه بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب برو
بتابد و عرق کند و اگر عطش غالب شود آب بنوشند در روز اول بهایت تا روز سوم موضع برص آبله کند و بعد دفع زرداب از آن بالکلیه برطرف
گردد و مجرب دانسته اند و ابن بیطار و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند که بکرات امتحان کرده شد و این سری عجیب است اما شرط آنکه اول تنقیه کرده
باشند و بعضی گفته اند هرگاه از مفرد آن هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز متواتر بنوشند و یا از مرکب آن بدستور مزبور و یا با عاقرقرحا در مدت مذکور
استعمال نمایند یقینا رفع برص نماید خصوص از مواضع لحمیه که قبول علاج او دیر میکند از غیر آن و بعضی گفته اند به تنهائی و گویند چون بگیرند دو نیم از اطریلال
و از پوست انار و برگ سداب از هر یک یک جزو کوفته و بیخته بگیرند و هر روز سه درهم آنرا با شراب انگوری بیاشامند و در آفتاب بنشینند باذن الله
تعالی شفا یابند از آن مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم با عسل یا شراب بدل آن در اطلیه برص کندش مضر جگر حار مصلح آن سکنجبین
ومبرد گرده ومصلح آن کثیرا است مالبقی نوشته که بدو ظهور منفعت این دوا و شهرت آن از مغرب اوسط از قبیله بربر معروف بنی …
جهان از عمال بجایه بوده و مردم هند و توجه بسوی آن مینمودند از برای مداوای آن مرض و طلب می ورزیدند و مخفی میداشتند از مردم و تعلیم
نمیکردند خلف از سلف خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر نمود آنرا بر بعضی از مردم و شده شده شهرت یافت و استعمال نمودند آنرا بالخاصیت چنانکه
بعضی از آن ذکر یافت **ألبسن** بمد الف وضم لام وفتح سین و نون لغت یونانیست بمعنی مبری الکلب بجهت رفع آن زهر سگ دیوانه را و در شام
معروف بحشیشة النجات و حشیشة السلحفات نیز ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر ذرعی شبیه بساق رازیانه و برگ آن
شبیه ببرگ فراسیون و از آن درشت تر و خاردار و رنگ آن مابین سرخی و سیاهی و تخم آن مایل به پهنی و سبز و تیره و در غلاف خود و طبقه
و از ترس کوچک تر و در طعم تند و تیزی و تلخی ناخوشی و گل آن سرخ مایل به تیرگی از زیر برگها … و گفته اند گیاه آن شبیه است
در ساق و برگ و بو و نبات آن ز سنگهای است با سنگ ریزه و بیخ آن طولانی مانند شلغم دراز و زرد و در طعم آن اندک جلاوتی است طبیعت
آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک افعال و خواص آن محلل و جالی و مقطع درد سر و زکام و ضیق النفس و ریاح معده و گرده و وجع
مفاصل و دوالی و مجفف باعتدال و جمود و برودت مفرط و پادزهر سگ دیوانه گزیده و رافع کلف است امراض الراس و الصدر سعوط
طبیخ آن زکام و شرب آن جمود و برودت مفرط و ضیق النفس و بلغمی مجتمع در قصبه ریه را نافع و ضماد آن با عسل جهت جوششهای
سر که از آن زرداب تراوش نماید و کلف را نیز مفید الباه خوردن آن بغایت مقوی باه است مالبقی گفته چون بیاشامند مطبوخ آنرا تا صحت (?)
بدون تب را ساکن گرداند سموم الکلب تخم آنرا چون بکوبند و در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد داخل نمایند پادزهر آن است و زایل
گرداند سمیت آنرا جالینوس گفته که چون آنرا در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگاهدارند و بوقت حاجت مقدار یک ملعقه با چهار و نیم

ألبسن

با چهار و نیم مثقال اوقیه عسل بدفعات بکرد زهر میان سگ دیوانه گزیده را بنوشانند بغایت مفید است و آشامیدن دو درهم از آب بیخ آن
سگ دیوانه گزیده را مفید و همچنین شیر حلتیت خارزهٔ آن بسیار مفید است هر چند که از آب بترسد و بگریزد و مشرف بر هلاک باشد و باید که آب بیخ
طولانی تازهٔ آن باشد و اگر تازهٔ بدست نیاید یکدرهم تا دو درهم بحسب قوت و علت از بیخ خشک سائیدهٔ آن و اگر با شیر بخورانند بهتر است
مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن نصف وزن آن حب الغار و دو وزن آن نانخواه است مضر جگر حار مصلح آن کثیرا است و گویند چون گیاه
آن را بجمیع اجزاء در پارچه بسته بر انفاء و رونال مواشی بندند رفع الم آن کند و شیخ داود انطاکی این را مخصوص بدرد سر انسان دانسته و گویند
تعلیق آن بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آن خانه و نگاهداشتن آن مورث تعشق زنان است **اسلیلس** بمد الف و کسر میم و لام و سکون یاء مثنات
تحتانیه و لام و سین مهمله لغت بربری است معروف ببلاد مغرب ماهیت آن نباتی است شجری و در اقصای بلاد مغرب حوالی افریقیه هم
میرسد طول آن بقدر یکقامت و زیاده از آن و برگ آن مانند برگ مورد و نرم و ثمر آن بقدر بار سرو و سبز و چون برسد سیاه گردد و ملمس آن نرم
و چوب آن بسیار صلب و اندرون آن زرد مایل بسفیدی ملمع بسرخی و مشتمل بر ریشهای باریک است طبیعت آن مرکب القوای است و
برودت و یبوست بر آن غالب افعال و خواص آن بسیار قابض و مقوی جگر و سپرز و مفتح سده و استسقا را نافع اعضاء الغذاء آشامیدن آب
نقوع ریشهای باریک آن اسهال بلغم آورد و تقویت کبد و طحال نماید و زردی رخساره و استسقا را زایل گرداند و سده را بگشاید و یرقان را ... دو
جرم و شرب گوشت آن یعنی آب مطبوخ آن با گوشت نیز همین اثر دارد **انس النفس** بمد الف و کسر نون و سین و الف و لام و نون و فا و
سین مالیقی نوشته که ابن وحشیه در کتاب خود ذکر کرده و نامیده اینرا باشکاطاس ماهیت آن گیاهی است ربیعی هر سال میروید شبیه بحبر حیر و
برگ آن بی تشریف و گل آن مانند تره تیزک یعنی حرف و زرد و بر گلهای سفید احاطه بر گل آن دارد و با حرکت آفتاب میل میکند مانند خبازی ها و بحرکت
هوا حرکت ننماید و ساق آن مربع مایل بسیاهی میباشد و در مصر و اطراف شام بسیار است و منبت آن مجاری آبها بود طبیعت آن گرم در درجهٔ دوم
و معتدل در یبوست افعال و خواص آن مقوی حواس و حافظه و مفرح و هموم را زایل گرداند و نایب مناب شراب و قاطع بیاض چشم و رنگ رخساره
را نیکو گرداند و مدر فضلات از بول و شیر و حیض و عرق و مهیج باه است امراض الرأس و العین و القلب و الباه و غیرها طبیخ آن و ازاله هموم
و تفریح و تقویت دماغ و حواس باطنه مانند شراب است بدون مستی و خمار و قلیلی از گل آن بدستور همین اثر دارد و مخلل العقل نمیسازد و
مقوی حافظه است و قطور عصارهٔ آن بیاض چشم را زایل گرداند و چهار درم از تخم آن با میبختج یا با شیر گوسفند مهیج باه است حتی در شیخ
صد ساله و مایوس و مفتح سده و رنگ رخساره را نیکو و سرخ گرداند و بدن را فربه و یرقان را زایل سازد و مقدار شربت از جرم آن تا
تا پنج درم و از عصاره و طبیخ آن تا پنجاه درم بدل آن آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران مضر گرده مصلح آن عسل و اکثار آن مورث درد
مفاصل صنعت شراب آن جرم را با دو بن ذکر یافت و آن مفرح نفس است و وسواس سوداویه و مالیخولیا را بغایت نافع **اب کمه**

آسلیلس

انس النفس

بسکون ثالث و ضم کاف و فتح میم آبی است خاکستری رنگ و نعایت گنده و بد بو که از شکم نوعی ماهی گیرند که در بحر چین و بر سواحل هم میرسد و بونی

انرا ماء الجمة الجمة خوانند و چون جهت هر عضوی که شکسته بمقدار دو مثقال ازان را بخورند بخوبیله بدندان نرسد عضو شکسته را درست کرداند

فصل الالف مع الباء الموحده ابازیر بر وزن افاعیل ادویه و مصالح طعام است و بعضی گفته اند که اعم است از ادویه و مصالح

و توابل و توابع طعام و این قول اقرب بصواب است و مولانا قطب الدین گفته که فرق میان ابازیر و توابل آن است که توابل خشک

و تر میباشد بخلاف ابازیر که خشک میباشد و سبب انداختن توابل و ابازیر در طعام ها و دیگهای اینج امر است یا لطافت طعام است تا آنکه بگرداند از اصحاب

طعمی که قبول کند طبیعت آن را و میل کند بسوی آن و هضم نماید آنرا زیرا که بلاء مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این همه میباشد ثقیل و بی رایحه پس چون

ابازیر در آن اندازند طعم و رایحه بهم رساند قبول میکند آنرا طبیعت و رغبتی آورد بسوی آن و هضم میگرداند آنرا و سبب انداختن آن در طعام زهومت

و کراهیت رایحه طعام است تا آنکه بگرداند رایحه آنرا از الطبع و بگرداند آنرا حیثیتی که دوست دارد طبیعت آنرا یا برودت مزاج طعام است و داخل کرده میشود

در آن ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آنرا بسوی اعتدال و یا غلظت و دشواری هضم آنست تا آنکه بگرداند آنرا لطیف

و آسان گردد هضم آن و یا آنکه بگرداند طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری و جالی معده و مجاری آن و صالح است از برای آنکه جمع آمده باشد

در بدن او فضول بلغمی غلیظ از خام پس بناء این اسباب همه سزاوار است استعمال ابازیر در اطعمه اما باید که اکثار در آنها ننمایند بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده

شود میگردانند غذا را آن الاتی که مرور میکند غذا بر آنها و نیز بسیاری ابازیر احداث میکند در کیموس کیفیت حاده حریفه و بسا باشد که

بگردند سبب قروح و اورام و امراض صعبه و ازین سبب میباشد مضاد کیفیت خون بسبب گردیدن از کیفیت طبیعی نسبت بمزاج آن شخص

زیاده از مضار آن بر بادی کمیت پس اصلح آنست که در غذا داخل کرده نشود مگر مقداری که حاصل گردد بآن اغراض مذکوره و غرض آخر از غرضهای

حسنه اشبه بعلاج است زیرا که کسیکه موافق باشد او را اغذیه ملطفه صرف او اشبه است به بیمار از اصحاب پس ازین جهت استعمال ابازیر حاره

درین غرض میباید که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما ابازیر معروفه نزد اطبا و طباخین نمک است و سرکه و اکامه و فلفل و دار فلفل و دار

چینی و قاقله و خولنجان و زیره کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران و اشترغاز و زنجبیل

و قرنفل و شونیز و سذاب هندی و امثال اینها و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هر یک در موضع خود ذکر کرده میشود ان شاء الله تعالی و

و اما ابازیر و افاویه که بجهت امراض در اغذیه داخل کرده میشود پس آن حب جبیر و تخم شلغم و تخم کتان و حرف بابلی و حب الرشاد و زعفران و

زنجبیل و دار چینی و تودریان و لسان العصافیر و تودری سرخ و تودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سفید و خولنجان و لب و حب القرطم و حب القطن

است و میباشند محتاج بخلط این ادویه در اغذیه با همه از برای ادرار منی **ابراهیمیه** ماهیت آن اشی است مرکب مانند زیرباج که جوامع

آن ادویه حاره و قدری عود باشد که در کرباسی بندند و در دیگ اندازند و وقت و بادام با گلاب حل کنند و در آن ریزند و بجای سرکه درین آب

که درین آب جوزه داخل نمایند با سرکه مصعد یقطر و قند زیاده باشد طبیعت آن معتدل خاصیت آن مفرح و مقوی و موافق معده و جگر حارست
و دور و آبادی نیز ذکر یافت ابریشم بکسر اول و سکون باء موحده و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح شین مهمله و بضم نیز آمده و میم در آخر
یونانی سیرنی و بعربی قز و لسبرمانی شتاریا و بترکی ایپک و بفارسی ابریشم بشین معجمه و بهندی ریشم بحذف همزه نامند ماهیت آن پیلهای کرمی است
خاص و ترتیب و خورانیدن برگ توت ریزه کرده نتاج از آن میگیرند و آنرا از لعاب دهن خود بر خود پیله میتنند و آنچه بر سر خود بدون پرورش بر درخت
توت یا کل یا غیر آن هم در پیله تنند آنرا ابریشم نمینامند و بهترین آن پیلهای بزرگ بالیده زرد رنگ براق است بشکل رطب کوچک فربهی است که کرمهای درون
آنها آنها را سوراخ نکرده باشند و در گیلان و مازندران شنیده شده که پیله آن بزرگ و بالیده و رنگین تر از جاهای دیگر میشود و مختار و مستعمل اطبا و این
پیله است و بعد از آن سوراخ کرده کرمها در رفته آن و ابریشم خام عبارت ازین هر دو پیله است و آنچه را تو بتابیده و نخ بر آورده مستعمل نیست الا آنکه
پیله خام آن بدست نیاید اما باید رنگ نا کرده آن باشد و بعضی گفته اند قز که بفارسی کج نامند پیلهای است که بر درخت توت و کنار و غیر ها تنیده باشند و
آنچه را کرمها سوراخ کرده باشند چون جوش دهند نخهای طولانی از آنها بر نمی آید و لهذا العد الآن تنیدن پیلها معمول است که اکثر آنها را در آفتاب خشک مینمایند که
کرمها در آنها بمیرند و آنها را سوراخ نکنند که بدر بروند و چون کرمها بعضی پیلها را که برای نتاج گذاشته اند سوراخ کرده بدر رفتند بزرگ و بالیده شده بر بری آورند
و بهیأت جانور کوچک پرواز می کنند و شروع میکنند بتخم دادن و تخم بسیاری مینهند هر یک تا چهارصد عدد و بمقدار دانه ماشی بسیار کوچک و سفید رنگ و
پوست آن صلب و اکثر آن تخم تا بهار بی پیوسته و چون آنها را در جای گرمی مانند زیر بغل و غیر آن نگاه دارند چند روز پوست آن تخمها شکافته از میان آن
بچه بر می آید پس آنها را تربیت مینمایند که بر پارچه نرم نازکی حمل میگذارند و برگ توت را بسیار ریزه کرده تر در آنها می پاشند آنها میخورند و چون اندک
بزرگ شدند برگها را اندک درشت تر مینمایند و همچنین تا آنکه برگهای درست پس شاخهای توت و چون بزرگ شدند شروع میکنند ابریشم بر خود تنیدن تا آنکه
با تنیدن آنها که اگر پیله از یافته پیلها را سوراخ کرده بیرون نبرند و لهذا چنانچه ذکر یافت آنها را خشک مینمایند که بمیرند و بدر نروند و ابریشم در
گیلانات ایران و مازندران و ممالک چین و بنگاله و بعض جاهای دیگر نیز بهم میرسد و لیکن در بنگاله بسیار و وافر و از آنجا باطراف و ممالک دیگر میبرند و اما آنچه
در ایران میشود مستحکم و آنچه در چین میشود بسیار نرم و ملایم و کم ثبات و آنچه در بنگاله میشود نیز سست و کم ثبات و ملایمت آن بیشتر است و بیان کیفیت
تکوین و پرورش کرم آن و بهم رسیدن پیله در فصول اربعه طولی دارد و گنجایش آن ندارد و مستعمل مقرض و مطبوخ آن است طبیعت خام آن گرم و
خشک در اول و بعضی معتدل در خشکی و تری و نخ جوشداده آنرا مایل بخشکی گفته اند افعال و خواص و منافع آن مفرح روح دماغی و قلبی و کبدی که
عبارت از روح نفسانی و حیوانی و طبیعی باشند و مقوی آنها و قوت حافظه و ذهن و رافع امراض عین و خفقان و ضعف ریه و صلابت آن و ضعف معده
و سمن بدن و مقوی باه و مفتح سده ها است و با قوت تلطیف و تنشیف و نیکو کرداننده رنگ رخسار و هر یک از افعال مذکوره بسبب خاصیتهای متعدده
آنست زیرا که جمیع است بر خاصیت و تفریح آن حرارت و یبوست معتدله آن باعث تلطیف و تنشیف رطوبات روح است پس روح را نورانی

ابریشم

طبیعت

ومستعمل فرح میسازند و با مجلس افعال وخواص دیگر آن امراض الراس والقلب گویند چون پارچه حریر محض قرمزی را چون زعفران تر کرده خشک نموده بسوزانند
وخاکستر آنرا در بینی دمند رعاف را باز دارد و شراب آن که پیله خام آنرا در آب پخته و مالیده و صاف کرده با قند سفید بقوام آورده باشند مفرح [illegible]
ومقوی قلب و مفرح و نیکو کننده رنگ رخسار است و محرق آن قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم را نافع چون از آن کحلی سازند و در چشم کشند و پوشیدن لباس
حریر محض ملایم و گرم و نرم و لطیف و موجب سرور و تسمین بدن و مانع تولید شپش و لیکن پوست بدن را رقیق میگرداند و اصلاحش آن است که با ریسمان پنبه
آمیخته بافته پوشند و بافته ممزوج با ریسمان را بعربی قطنی خوانند که در هند مشهور بمشروع است و بفارسی الچه و بهندی سوسی نامند و اقسام آن بسیار است محمد بن
ذکریا گفته لباس ابریشمی گرم تر از کتان است و موجب صلابت بشره است و لباس کتان بالعکس است و ثیاب قز که آنرا گرم سوت نامند حار و لطیف است پوشیدن
آن پیران و صاحبان مزاج سرد را و در هواهای سرد و زنان را نافع و خون را گرم گرداند و اصلاحش نیز آن است که با خیوط پنبه بافته لباس سازند و بدانکه
ابریشم محرق ضعیف تر از مقرض آنست در اشربه و لیکن برای امراض عین نافع است چنانکه مذکور شد و قدر شربت آن از یک درهم تا سه درهم بدل آن مروارید محرق
مغسول است و دستور تقریض و احراق و تراکیب آن از خمیره و سفوف و شراب و عنبرها در قرابادین ذکر یافت **ابرون** بفتح همزه و سکون باء موحده و ضم راء
مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی بمعنی دائم الحیوات است و آنرا [illegible] نیز میباشد و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند ماهیت آن از جمله ریاحین است
و لیکن همیشه بهار سبز و تر و تازه میباشد و کبیر و صغیر و بستانی و بری میباشد کبیر آن نبات کوتاه و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده از آن ضخامت تیر بسطبری
انگشتی یا بیشتر و با رطوبتی لزج که بدست بچسبد برگ آن شبیه بزبان و باریکتر از آن و با رطوبت و گل آن مایل بزردی و سفیدی و بستانی آن
بهتر از کوهی آن است و صغیر آن میروید بر سنگلاخها و سقفها و محوطه‌های دیوارها و مواضع سایه‌دار باشد و شاخهای آن ریزه و از یک جا بر آمده و بر
برگ ریزه و پرآب و بلندی آن بقدر یک شبری و گل آن کوچک و زرد مایل بسرخی و تخم آن مانند تخم خیاری و در اکثر بلاد ایران بسیار است و دیسقوریدوس
گفته که نوعی دیگر از حی العالم میباشد که آنرا طیلافیون نامند در قد و برگ شبیه بخرفه و زغب دار و غبار آلوده طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول
خشک و با قوت قابضه و دیسقوریدوس نوع صغیر آنرا گرم و کبیر آنرا سرد گفته و صاحب اختیارات سرد در دوم و خشک در اول و ابن بیطار از جالینوس نقل
مینماید که در مقاله نوشته که نوع اول در دوم آن با قوت تخفیف و برودت بسیار است تا سوم و آنچه دیسقوریدوس گفته در نهایت گرمی است
افعال و خواص و منافع آن مفتح سده کبد و طحال و رادع جهت ورم و سرد و رمد و اورام چشم و درد گوش و سرفه و تقویت معده و اسهال صفراوی و قتل
دیدان معده و امعا و منع نزف الدم و سحج و قطع رطوبات سائله رحم و رفع باد سرخ و نقرس و [illegible] و اوجاع مفاصل و قروح و جروح و خنازیر و [illegible]
نافع امراض الراس اشامیدن آب آن مقدار یک درهم و نطول عصاره آن با روغن گل سرخ به تنهایی و با خل جهت درد سر حار نافع امراض العین ضماد
آن با آرد جو جهت ورم چشم و اکتحال عصاره آن رمد را مفید الاذن چون عصاره برگ آن را با روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند وجع حار آنرا نافع
باشد الصدر اشامیدن عصاره آن سرفه و [illegible] معده ضماد آن بر صدر حار مسکن التهاب آن است اعضاء الغذا و نفث الدم اشامیدن بیست درهم

ابرون ای بهار وحی العالم

درهم از آب آن سدهٔ جگر و مراره را بگشاید و مسهل بود و نیز بلغم او و قیه از آب تازهٔ آن مقوی معده حار و نافع نزف الدم و جهت اسهال و سحج و با شراب
جهت اخراج کرم معده نافع و شرب برگ سائیدهٔ آن جهت رفع اسهال مرمی مجرب دانسته اند و ضماد آن بر کبد و معدهٔ حار تسکین گرمی و التهاب صفرا است
اورام و البثور و القروح و الجروح و المفاصل و حرق النار و غیرها ضماد آن با آرد جو جهت جروح خبیثه و زخمهای کهنه و اورام حاره و قروح ساعیه و وجع
مفاصل و نملة و نقرس و سوختگی آتش و جهت باد سرخ که تیغ زده خون از آن موضع بر آورده بر آن ضماد نمایند مجرب و حنا جهت خارش بدن نافع و نطول
عصارهٔ آن که بدن را تیلا و همچنین شربت شش درهم از آب آن و حمول آن جهت قطع رطوبات سائله رحم و بدستور فرزجه برگ آن جهت سیلان رحم معتد
مقدار شربت از عصارهٔ آن سه مثقال و نیم و تا هفت مثقال و از برگ آن تا پنج مثقال بدل آن کاهو است و گویند مضر سپرز و مصلح آن گل ارمنی است و کسی
گوید بجد درهم از آب آن با سکنجبین حدت دم و صفرا را فرو نشاند و تقویت بدن نماید و ضماد نوع سوم که در پستو زند و کسی گفته با شحم علیق محلل خنازیر است
ابزار بفتح اول و سکون بای موحده و فتح زای معجمه و بمهمله نیز آمده و الف و رای مهمله و نزد عوام معروف به بزار است ماهیت آن نباتی است ربیعی و ساق
آن تر و تازه و زود خشک شود و در انتهای ساق آن برگهای بهم پیچیده بجای گل آن و با حدت و تلخی و لذع و در هیئت شبیه ببهلیون است و در بغداد و
موصل و در شیر بجهت [illegible] میخورند و منبت آن بلاد سرد و مواضع برف نشین طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مشتهی و در هضم و تقلیل و
عصارهٔ آن جهت اورام رخوه و [illegible] نافع و چون با آب و نمک بپزند تا تندی و تلخی آن زایل گردد و بغایت محرک باه مصلح آن نعناع و
شونیز و کرفس با او سرکه است **ابقر** بفتح همزه و سکون بای موحده و کسر قاف و رای مهمله لغت مصری است بفارسی شوره و بهندی چهاکهار بضم جیم فارسی و خفای
ها و الف و فتح کاف و ها و الف و رای مهمله [illegible] و بفرنگی سلیطر گویند و نیز بهندی شوره مشهور است ماهیت آن بخاری است که از زمین شوره زار بر آید
و بر روی آن زمین انعقاد یابد و اکثر بهیات [illegible] برف سفیدی و دانهای کوچک مانند نمک دریا باشند و آنرا با قدری خاک ممزوج با آن جمع نموده طبخ نمایند
بدین نحو که اولا آنرا با آب ممزوج نموده میگذارند در شبنم و یا جاهای سرد تا منعقد گردد و بعد انعقاد سفید مانند نمک دریائی دانه دار میگردد پس اگر خواهند آنرا
قلمی سازند در [illegible] حل مینمایند و بدستور طبخ میدهند و بعد طبخ سیخهای باریک طولانی در آن می اندازند و در شبنم یا جاهای سرد میگذارند و بعد سرد شدن
قلمهای باریک بلند منعقد میگردد و آنرا شوره قلمی مینامند و مطبوخ اول را شوره غیر قلمی طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص و منافع
آن مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل در نهایت حدت و قوی تر از نمک و بوره است جهت سپرز و درد کمر نافع و با شکر جهت رفع احتباس بول که
بهیچ چیز گشوده نگردد مجرب اما باید که شوره ربع درهم و شکر دو درهم باشد و گویند اگر صاحب احتباس البول یک مثقال شوره قلمی را با دو مثقال خردل در آب
بسیار [illegible] که تواند [illegible] بخورد در ساعت بول او گشاده گردد و اگر در جوف دو عدد مور که بهندی [illegible] گرده صاحب سپرز و قولنج ریحی بخورانند
در [illegible] صحت یابد مجرب دانسته اند و عرق آن قایم مقام کبریت است مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن ملح اندرانی مضر مری و گرده مصلح آن
کتیرا و عسل است و از خواص ابقر است که چون آهن را با زرنیخ بیالایند و با مثل آن مس بگدازند و بعد از آن شوره بر آن بپاشند مس از آهن صعود

ابزار معروف [illegible] طبیعت [illegible]

طبیعت

بموخذه آهن در کمال نرمی میگردد و اهل هند از نوع مطبوخ اول آب آن را بسره میسازند بدین نحو که بمقدار یکدو من تبریز سماق آنرا در طاس چینی کشادی با آب
کرده و در چهار عدد صراحی تیزاب شوره بین تا بالصفه کرده و طاس و صراحی اگر از روی توتیا خالص باشند که بهندی جست نامند بهتر است و دو
ثلث آن صراحی ها را در آن طاس نشسته تمام میگردانند تا ربع ثلث کامل بعد صراحی ها را برآورده آن آب شوره را ریخته آب دو صراحی را با قدری
شوره تازه در آن داخل میسازند و در آن دو صراحی نیز آب تازه میسازند و همچنین تا به مرتبه یا چهار مرتبه و در مرتبه آخر که دوم یا سوم یا چهارم باشد آن
صراحی ها را از آن آب زمانی بیکدازند و بار دیگر باید پیچ را تر کرده سر آن طاس را بدان میپوشند و باد زن بر آن باد میسوزند پس برآورده آن دو صراحی یکدیگر
کرده را با آب صراحی جدید یکبار شسته در ظرفی ریخته نمایان سازند و باید که در صراحیها مطلق سوراخی نباشد که آب شوره در آن نفوذ کند و داخل شود و شوره ساز
و بعد آنکه زمان گردانیدن و حرکت دادن صراحیها را در آن آب شوره حدی است معین که کمتر از آن خوب سره نمیگردد و زیاده بر آن گرم میشود و معیار آن
موقوف بعمل است و این آب دائم که خوب سره است لذیذ و خوشگوار است و چون سرد شود آن را بال گشت بدمزه و ناگوار میشود و شاید در بعضی امزجه مضر
باشد والله اعلم **ابن عرس** بکسر همزه و سکون باء موحده و نون و کسر عین مهمله و سکون راء و سین مهمله بفارسی راسو و موش خرما و بهندی نیول
و نفرنگی نیکولوس نامند ماهیت آن حیوانی است معروف شبیه بموش و سر و پای آن درازتر از موش و از آن بزرگتر و موی اندام آن افشان و در
مصر و خانها با مسایه الفت میگیرد و از اعراب نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن صرع و استسقاء و سموم بارده و نقرس و خنازیر
و درد کرده و مفاصل را نافع و مبهی و مقوی جگر و محلل ریاح و خار و پیکان را جاذب نماید گویند چون آنرا ذبح نمایند و بجای نمک شنبلیله بر آن پاشیده
خشک نمایند و تناول کنند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین دوائی است و همچنین خوردن مغز سر آن یا گوشت آنرا با سرکه و یا خون آنرا با آب و عسل
و بدستور خشک کرده آن و طلاء خون آن جهت صرع و خنازیر مفید و چون گوشت آنرا با شبت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارس یا به بخار آب پخته
بخورند محلل ریاح غلیظه و مقوی جگر و موافق اصحاب استسقاء و بارد المزاج و پادزهر سموم است و چون پوست آنرا کنده و جوف را پاک کرده نمک انداخته
در سایه خشک کنند و دو مثقال آنرا با شراب بخورند جهت سموم هوام و دفع زهر افعی سود مفید و چون با شنبلیله و نمک انباشته تناول نمایند جهت
امراض مذکوره و بادسموم نافع و گویند شهوت باه را دور کننده بر برودت است و ضعف کبد را نافع و ضماد گوشت آن گرم گرم جهت درد مفاصل
و جذب ریزه های استخوان و خار و پیکان از بدن مؤثر و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که گویند چون کعب آنرا در زندگی آن بیرون آرند و بر ران زن آبستن تعلیق
نمایند وضع حمل کند و صاحب اختیارات نوشته که چون بر زن بندند حامله نشود و در مالا یسع و تذکره انطاکی و جامع ابن بیطار نیز چنین است که اذا علق
علی المرأة لم تحبل و گویند چون مثانه آنرا خشک نموده سه درهم آنرا سائیده با شراب ریحانی بخورند حبس البول را مجرب است و چون ابن عرس
را ذبح کرده الالسن شکم آنرا دور کرده با روغن زیت یا کنجد طبخ نمایند چنانچه سوخته گردد پس صاف نموده آن روغن را نگاهدارند و عند الحاجت
برای اوجاع مفاصل و نقرس و اوجاع سایر اعضا و ریاح و نواسیر بمالند بسیار مجرب است و نیز گویند چون ابن عرس طعام زهردار را ببیند موی

بیند موهای بدن آن ایستاده کردد و مار را چون بیند بکشد و بخورد و ازین جهت گوشت او جاذب سم و تریاق سموم است مضر محرورین مصلح آن کزبره و کاسنی

و انار ترش و مضر باحشا و مصلح آن در روغن زیتون و کنجد تخمینی است **ابوخلسا** بفتح همزه و ضم باء موحده و سکون واو و فتح خاء معجمه و سکون لام و فتح سین

مهمله و الف اسم یونانی است و بعربی حناء الغول و حشیش الحمار و اردوسه و رجل الحمامه و شنجار بشین و نون و جیم و الف و راء مهمله که معرب شنکار بالکاف باشد و شنگار و

بسریانی عاقر شمعا و حالوما و کحلا و کحلا اهر ایک بعربی اسم نوعی ابوخلسا است و بهرقلو و بهرقلومیا و بفیلوس نیز گویند و بفارسی هوجوبه و بهندی رتن جوت ما

آن گویند چهار صنف میباشد اول صنف گیاهی است و برگ آن شبیه به برگ کاهو و باریکتر از آن و با خشونت و سیاه رنگ و ساق آن مزغب و شاخهای بسیار رویده

از حوالی بیخ آن و ملاصق زمین و خاردار و گل و دانه آن سیاه و بیخ آن بقدر انگشتی و بسیار سرخ و این قسم را عوام بغداد عرق فالوفج و به بعضی لغات فنجیون بفاء

نون و جیم و یاء مثنات تحتانیه و واو و نون و بعربی حمیر الحسب بسبب بسیار سرخ بودن آن نامند و قوت آن تا چهار سال باقی میماند مالیقی گفته زنان این را [illegible]

سرخ یکرو مانند رنگ خون و چون بدست بسد رنگ سیکر دارد انزار و منبت آن زمینهای است که خاک آن طیب باشد **طبیعت** آن گرم و خشک است در اول درجه دوم

افعال و خواص و منافع آن محلل اخلاط مراری و مالح و قابض اسهال و مدر حیض و دافع سعده و مجفف و ضماد بیخ آن بعصاره یا طبیخ آن با شراب مسمی بماء القراطین جهت

درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و تفتیت حصات و یرقان و زخمهای کهنه و طلاء آن با سرکه جهت بهق و تحلیل خنازیر و با روغن گل جهت سوختگی آتش و جراحات

و تشقق جلد و قیح و طلی آن که اکثر او در روغن زیت جوشند و بهند و موم را ضماد کرده از آن قیروطی سازند جهت سوختگی آتش و قروح خبیثه مجرب و بالاده جهت حمره که بفارسی

بادسرخ نامند نافع و شربت برگ آن با شراب جهت عسر البول و حبس اسهال مفید المضار مصدع مصلح آن روغن بنفشه و روغن کدو است مقدار شربت آن [illegible] درم و حمول

آن و بدستور حمول بیخ آن با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن قویتر از برگ آن است و صنف ثانی را برگ ریزه تر و خشن تر و عریض تر و بلندتر از برگ کاهو

و برگشته بسوی بیخ و ساق آن دراز و خشن و به شعبه بسیار بقدر ذرعی و گل آن مایل به بنفشه و ریزه و قبض آن زیاده از صنف اول و بیخ آن سرخ مانند خون و قوت الفعل

از بیخ صنف اول و منبت آن صحراها افعال و خواص و منافع آن ضماد آن با [illegible] جهت حمره و سائیده آن با روغن جهت منع جریان عرق النسا و لسعه رتیلا طبیخ است و

صنف ثالث را برگ ریزه تر از اول و با خشونت و شاخهای ریزه و گل آن بنفش و بیخ آن [illegible] و احمر قانی و تند طعم تر از همه است و منبت آن مواضع ریگناک افعال و خواص و منافع

آن استسقاء [illegible] مثقال از بیخ آن با شراب جهت گزیدن افعی بهترین ادویه است و ضماد آن بر موضع نهش هوام و تعلیق آن مانع گزیدن آنها است و صنف

رابع شبیه بقسم ثالث و اوراق آن خشن ریزه و گلها سرخ طبیعت آن گرم و خشک است در آخر دوم افعال و خواص و منافع آن سعوط آن جهت تنقیه دماغ و رفع

آثار و علامات طبقات عین و غیر آن [illegible] آن با عسل جهت قلاع دهان و خوردن یک مثقال و نیم آن با شراب [illegible] جهت جرب القروح و

بثور گرم [illegible] نافع و ضماد آن [illegible] جهت [illegible] و عرق النسا و اورام صلبه و حمول و جلوس در طبیخ آن جهت ورم صلب رحم و احتباس

حیض و اخراج جنین و با سرکه [illegible] جهت سپرز مفید و گل آن در جمیع افعال قویتر از برگ است و استسقاء بیخ و گل آن بقدر یک مثقال جهت ادرار

حیض و اخراج جنین مرده و زنده نافع و ابوخلسا جزو اعظم بعض مراهم است و صاحب خلاصة التجارب در مرهم الاخوین را عصاره ابوخلسا نوشته و دهنی و

ابوخلسا
رتن جوت

طبیعت

قیروطی و مراهم آن در قرابادین ذکر یافت و جالینوس در سادسه گفته که قوت همه اصناف شنجار برابر نیست بلکه صنفی را که ابوقلسا نامند بیخ آن قابض
با اندک تلخی است و ازین جهت شرب آن نافع است جهت وجع گرده و طحال و ضماد آن با آرد جو با سرکه حمره و بهق و تقشر جلد را مفید و اما برگ آن ضعیفتر است
از بیخ آن و لیکن خالی از قبض و تجفیف نیست و لهذا نافع است جهت استطلاق بطن و آشامیدن مسحوق آن با شراب **ابوقانس** بفتح الف و ضم
باء و سکون واو و فتح قاف و الف و کسر نون و سین مهمله لغت یونانی است و ابوقاوس و اوقانس نیز گویند و معروف باسم غاسول رومی است
و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است و از بیخ آن جامه شویند چنانکه اهل شام و ایران از بیخ عرطنیثا که اشنان چوبک نامند و ذکر یافت ماهیت آن
نباتی است تر و تازه ما بین درخت و گیاه منبت آن سواحل دریا و زمینهای ریگی برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن باریکتر و ما بین برگهای آن خار
های باریک خشک سفید رنگ و گل آن سفید شبیه بگل لبلاب کبیر که بیونانی قسوسا نامند و شاخهای آن پراکنده و بیخ آن قوی و پر از رطوبت
تلخ و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت آنست و طریق اخذ رطوبت آن یعنی لبن آنست که با آرد کرسنه آمیخته خشک نمایند و خالص
از آن نیز و گل آن را سائیده و ستبان میشوند خوشبو و معطر است و باین سبب از اغاسول مینامند طبیعت آن در اول سیوم گرم و خشک افعال
و خواص و منافع آن مقطع و ملطف و جالی و مفتح و مسهل بلغم و زرداب و استسقا را نافع و سه قیراط از رطوبت خالص آن و بدستور دوازده
قیراط از مخلوط با آرد کرسنه خشک کرده آن با ماء العسل مسهل صفرا و بلغم و زرداب و رطوبات مائی است و گویند جهت استسقاء کبد حار مجرب است
و همچنین سه قیراط از بیخ نرم کوفته بیخته آن و یکمثقال از عصاره آن با ماء العسل همان عمل کند و گویند فعل این دوا در بدن مانند فعل آنست در جامه
از غسل و تنقیه او ساخ و اخلاط ردیه مضر احشا و مصلح آن عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آب قاطع اسهال آن است و طریق اخذ عصاره
آن مانند عصارات دیگر است که بیخ آنرا کوبیده آب آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند و الحق شیخ داود انطاکی در تذکره اولی الالباب نوشته که آنرا العرب
اشنان نامند بخیال است زیرا که اشنان ورای آنست **ابوقسطس** بفتح الف و ضم باء موحده و سکون واو و فتح قاف و سکون سین
مهمله و فتح طاء مهمله و سین ماهیت آن نباتی است شبیه بابوقانس بی ساق و بی شکوفه و مفروش بر روی زمین و با برگهای ریزه و خارهای
نازک و بیخ آن مسطح منبت آن نیز منابت ابوقانس است طبیعت آن گرم و خشک در سیوم افعال و خواص و منافع آن صرع و ضیق النفس و اوجاع
اعصاب و استسقا را نافع و شرب عصاره آن بمقدار سه قیراط با ماء القراطن مسهل رطوبات مائیه و بلغمیه و جهت امراض مذکوره مفید مقدار
شربت آن تا یکمثقال مضر معده مصلح آن عسل است **ابهل** بفتح همزه و سکون باء موحده و ضم ها و سکون لام و بکسر اول و ثالث نیز
آمده قسمی از سرو کوهی است که آنرا عرعر و عرعار و بیونانی براثی دارقوس و بسریانی بروثا و برومی برقثون و بفارسی اورس و اپارس و برس
غنجه و بترکی اردوج و بهندی اوبیر و هوبیر نامند و گویند اهل هند آنرا بهندی یادیودار گویند و نیز اطلاق مراد ثمر آنست که مستعمل اطبا است و
از اجب العرعر و ثمرة العرعر و بفارسی تخم ابهل گویند ماهیت آن بدانکه آن دو صنف است یکی صغیر الورق مانند برگ گز و دیگر کبیر الورق شبیه ببرگ

ابوقانس ۲ غاسول رومی

ابوقسطس

ابهل ۹ اوبیر هوبیر و دیو دار

بزرگ‌تر و دانهٔ این صنف زیاده و درختش بلندتر و باریکتر و صنف صغیر آن درختش قصیرتر و کوتاه‌تر و ثمر این صنف صغیر ابهل است و بزرگتر از بار عرعر
و قسم اشهر و بهو سرو کوهی نامست و شبیه بسلق و تازه آن سرخ رنگ و رسیده آن سیاه و [illegible] و قبض و حدت و عطریه و بهترین آن است
که سیاه رنگ فربه [illegible] باشد و بهترین برگ آن سبز رنگ آن سبز رنگ و شیخ الرئیس نوشته که آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر و دانه بلاد روم میاورند
شبیه است بعرعر مگر آنکه بسیار سیاه است و رایحه آن تند و طیب و برگ یکصنف آن مانند سرو و بسیار خاردار و درخت آن عریض میشود و بسیار بلند
نمیباشد و برگ صنف دوم آن مانند طرفا و طعم آن مانند سرو و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بقول جالینوس در سوم و شیخ الرئیس نوشته که صنف
دوم آن که برگ آن شبیه بطرفاست حرارت آن کمتر و [illegible] آن [illegible] است از صنف اول افعال و خواص و منافع آن بغایت لطیف و با قوت
محلله و مجففه و قابضه و لذاعه و شیخ الرئیس نوشته که قبض او خفی است جهت سرسام حار و فالج و استرخا و [illegible] جهت [illegible] و ربو و استسقاء
نافع و ادرار حیض و اسقاط جنین و زوال عفونات و قروح خبیثه و مزمنه و داء الثعلب و جمود اعضا و رفع آکله جلد و اورام حاره بغایت مفید امراض
الرأس ضماد برگ آن بسرکه جهت سرسام حار و [illegible] ثمر آن جهت فالج و استرخا نافع الاذن قطور روغن ثمر آن [illegible] و ظرف آهنی جوشانیده
باشند تا سیاه شود و کرم را بغایت نافع الفم دلوک [illegible] با عسل جهت [illegible] و [illegible] نافع اعضاء الصدر و الغذاء
النفس لعوق [illegible] با [illegible] روغن [illegible] جهت [illegible] نافع و [illegible] ثمر آن جهت تحلیل نفخ معده
و استسقا و ادرار حیض و اسقاط جنین [illegible] و همچنین حمول آن با عسل [illegible] آن مجموع کرمهای معده [illegible] و گویند چون ده
ورم [illegible] با روغن [illegible] طبخ [illegible] با روغن [illegible] ورم [illegible] هر صبح [illegible]
المزاج با آب گرم [illegible] جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و رفع اقسام کرمهای امعاء مجرب القروح والجروح والاورام و آثار جلد [illegible] جهت
قروح ساعیه و آکاله و اندمال جراحات و قروح عفنه و ضماد آن با عسل نافع [illegible] قروح ساعیه و مسوده جلد و همچنین ضماد آن و ضماد برگ آن جهت اورام حاره
و سیاهی جلد و آثار دیگر از فضول بهم رسیده باشد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو مانده باشد و [illegible] جهت جمود اعضاء و طلاء آن با سرکه جهت
داء الثعلب مجرب مقدار شربت آن تا [illegible] درهم بدل آن [illegible] جوز السرو و [illegible] تلطیف [illegible] مضر معده و حلق مصلح
آن عسل و سمن [illegible] مصلح آن [illegible] و حمول آن و دهن آن و سفوف آن و لعوق آن
و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف مع التاء المثناة فوقانیة اتان** بضم الف و فتح تاء و الف و نون خر ماده است و شیر آن جهت
سل و تب دق نافع و طریق استعمال [illegible] و مقدار [illegible] ذکر یافت ان شاء الله تعالی خواص و منافع آن مفصل در البان در حرف الام و سایر اجزاء
و اعضاء آن قریب بحمار است در حرف الحاء خواهد آمد **اتباطوس** شرابی است که از آب انگور و عسل [illegible] ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی
و موافق مزاج پیران و مرطوبین است **اترج** بضم همزه و سکون تاء مثناة فوقانیه و ضم راء مهمله و جیم بعربی متکه بضم میم و سکون تاء مثناة فوقانیه

طبیعت

اتان ماده

اتباطوس

اترج [illegible]

وفتح کاف و ها و جیم آن و متک و ریحان الملک نیز و بیونانی ماه سیسقاو بسریانی اطرونالب و بلغت مصر ریحان النجع و بهندی بجوره و بفارسی دو نوع صغیر آنرا
ترنج و نوع کبیر آنرا بالنگ و بفرنگی لیمونیه ماله صغیر آنرا و کبیر آنرا امبا کهته بالا نامند و گویند ترنج معرب نغت اهواز است ماهیت آن بعد اتکره وصف ماهیت
یکی صغیر و پوست آن مستوی املس و دو طرف آن باریک و این را بفارسی ترنج نامند وصف دوم کبیر و پوست آن غیر مستوی و دو طرف آن چندان
باریک نیست بلکه طرف متصل بشاخ درخت اندک پهن تر و طرف دوم آن اندک باریک تر و این را بفارسی بالنگ نامند و رنگ پوست هر دو صنف آن زرد و
طلائی است و رایحه آن طیب خصوص صغیر آن و طعم آن تلخ و با حدت شبیه بکوزن بد مستور بکه در قوا باقی ذکر یافت تلخی آن نیز اول پیکر دو و لحم آن سفید و صحم و اندک
شیرین و موی آن که در میان پرده های غلیظ طولانی که در میان غلافها است بسیار نازک نسبت بر آب از صنف شیرین شیرین و از ترش آن ترش و تخم آن اندک
طولانی فی الجمله صنوبری الشکل در غلاف سفید و مغز آن سفید و طعم آن اندک تلخ و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و به بلندی یک قامت تا یک نیم قامت
و شاخهای آن پهن و در هم و برگ آن اندک طولانی و عریض با تشرف و رنگ آن سبز و خوشبو تر و بزرگ تر از لیمو و نارنج و گل آن سفید و برگهای آن طولانی
باریک اندک ضخیم و در وسط آن تارهای باریک زرد رنگ و بسیار خوشبو الطف تر از بهار نارنج و جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است و چون اطلاق لفظ
اترج نمایند مراد ثمر آن است و منبت آن بیشتر بلاد گرم سیر خصوص جاها که با رطوبت باشند و در سرد سیر بسیار کم سر و میشود و چون شاخهای زیرین متصل
زمین را خم نمایند و قدری از زمین را حفر نموده فرو برند قدری از آن شاخها را بگذارند که باقی شاخها و سر شاخها بیرون باشند یعنی بحال باشد و بالای آن
مقدار یک شبر و یا زیاده خاک ریزند و آب بسیار داده باشند تا بیخ شاخ تمام که خوب ریشه کند و مستحکم شود پس محل اتصال آنرا از درخت ببرند و هر جا که
خواهند غرس نمایند بزودی ثمر دهد خصوص جا که آن شاخ ثمر باشد و قلم آن نیز بگیرد چون قلم نمایند و هر جا که خواهند بنشانند و تخم آنرا که بکارند دیر ثمر می
آید و ثمر آن مدتها در درخت میماند تا به ثمر موسم دیگر و در بنگاله دو موسم گل و ثمر میدهد یکی اواسط زمستان و دیگر در ایام گرما که اوایل ایام باریدن است
که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوایل جوزا با اختلاف سنین طبیعت پوست آن زرد گرم در اول و خشک در دوم
و بعضی گرم در دوم گفته اند و تخم آن بعینه لحم آن که در زیر پوست زرد آن است انچه مغز آن شیرین است سرد و تر در دوم و لیکن برودت آن
زیاده است از رطوبت آن و انچه ترش است سرد و خشک در سوم و گویند در اول سرد و تر و گویند در تری و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز
ترش آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در سوم گفته اند و شیرین آن سرد و تر و تخم آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه آن
در آخر دوم گرم و خشک است افعال و خواص و منافع آن ملطف و قابض و صاف کننده روح طبیعی و خون از صفرا و مسکن حدت صفراوی و مقطع مره
صفرا و مسکن حدت آن و مانع ریختن صفرا بمعده و امعاء و جهت خفقان حار و تقویت جگر و معده و جهت تسکین حرارت احشا و تشنگی و اسهال
صفراوی و کبدی و گزیده عقرب برنده و مار شاخدار و رفع یرقان و کلف و قوبا و قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه [illegible] و اخراج زلو در حلق مانده
مفید و تریاق سموم است و در حدیث وارد است که داخل نمیشود شیطان در خانه که در آن اترج باشد اما پوست زرد آن جهت تقویت قلب

قلب و دماغ و کبد سرد و معده و احشا و دفع غشیان و خوشبوی دهان و تلطیف و تحلیل ریاح و اعانت بر هضم نافع خصوص مربای آن با عسل مادام که اکثار
در خوردن آن نشود والا سوء هضم بهم رساند خصوص غیر مربای آن و نیز از مفرحات تریاقیه و حرارت آن معین بر خاصیت آنست و طبیخ خشک آن مسکن قی صفراوی
و مضمضه آن خوشبو کننده نکهت و شرب خشک کوبیده آن با عسل دافع سموم و زهرها است و شاهد بر این ضماد آن که با تخم ترنج که باشند جهت گزیدن
افعی و طلای مسحوق خاکستر آن جهت برص مجرب و چون خشک غیر محرق آن را در صندوق و جامه گذارند مانع از خوردن آن بید است و چون پوست بکوبد ترنج را در
شراب اندازند در ساعت اثر آن ترش کند و سرکه سازد و مضر جگر و دماغ محرور المزاج و مضمضه مصلح آن عسل و بنفشه و با تخم و حماض آن خوردن مقدار شربت
از خشک آن تا یکدرهم و از مربای آن تا یک مثقال است و روغن آن که پوست ترنج را با شش مثل آن در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل و اگر
نباشد در دو رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب گذارند و هر هشت روز یکمرتبه تجدید کنند تا سه مرتبه بعد از آن بجهت استعمال نمایند طبیعت آن گرم و خشک
در دوم افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و باقوت تریاقیه سموم جهت [illegible] و دفع علل سوداوی و درد شقیقه و تدهین بآن جهت
استرخا و فالج و لقوه و رعشه و اختلاج و درد مفاصل و عرق النسا و امراض بارده عصبانی و درد گرده و مثانه و خوشبوی عرق و [illegible] پاشیدن بهوا
و رفع [illegible] و تحلیل اورام و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا [illegible] مصلح آن است و مضمضه بآن
جهت درد دندان [illegible] و روغن شکوفه آن نیز همین اثر دارد ولیکن روغن برگ آن قوی تر است و اما تخم آن که مشهور به پوست بالنگ است
والبسته نامند دیر هضم و غلیظ است بسبب برودت و صلابتی که دارد دیر از معده میگذرد و خارج میگردد و حاصل میکند از آن غذای [illegible]
برای بدن اگر هضم شود و مانع صعود بخارات بدماغ جهت آنکه مطفی حرارت معده است و در اصحاب مره صفرا نافع و مضر جهت حرارت غریزی
و معده بارد ضعیف و محدث نفخ و قولنج و مصلح آن مربا نمودن آنست با عسل و یا شکر و اما حماض آن [illegible] آن [illegible] دربان آن
غذای و لیکن مقوی قلب حار المزاج و مانع ریختن صفرا بامعا و ملطف و مقطع و جالی و مطفی حرارت کبد و مقوی معده حار و مشهی و مشتهی
طعام و مسکن حدت صفرا و خون و زایل کننده تخم و مسکن عطش و حرارت جگر و احشا و قاطع قی و اسهال صفراوی و کبدی و جهت
خفقان حار و تسکین خمار و صداع خماری مفید و چون [illegible] ترنج با شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و دوار حادث از خلای معده نافع
و از خواص شراب آنست که منع مینماید صعود ابخره را بسوی سر و قمع آن میکند بسبب قوت قبضی که دارد و نافع است از برای دوار و سدر حادث از
ابخره صفراوی و خون و [illegible] آن [illegible] زایل کننده لکهای یرقان آنست و همچنین اکتحال بآن و غرغره بمطبوخ آن در سرکه جهت اخراج زلوی
در حلق مانده و طلای آن مزیل یرقان و کلف و قوبا و رنگ سیاهی مرکب از جامه و ضماد آن جهت گزیدن عقرب برنده و مار [illegible] نافع
رب آن قی صفراوی را نافع و [illegible] و مانع معده و اشتهای طعام آورد و مضر سینه و عصب مصلح آن شراب خشخاش و شراب [illegible] و بدل آن
آن آب نارنج است و آب [illegible] و چون جواهر [illegible] در آب آن [illegible] محلل سازد و خوردن غذا [illegible] و آن آب ترنج باشد

نافع است از برای مالیخولیا حادث از سوداء محترق از صفرا و خون حادث از ابخرهٔ سوداویهٔ محترقه از دم و صفرا و مالیخولیاء مراقیه را و بکلی
نسبت شدت خصوصیت مفرحست با صحاب سودا زیرا که ترشی حرف بسیار مهیج سودا است پس باید که مع الفه آنرا نکو کرده اند و فسرده ساخته بنوشند
و اما تخم آن محلل و مجفف و باقوت مسهله و مقاوم جمیع سموم است خوردن و ضماد نمودن دو مثقال از مقشر آن گفته اند قائم مقام تریاق فاروق
است در جمیع سموم حیوانی و قوی تر از تریاق کبیر دانسته اند و تریاق جمیع سموم ملدوغه و نشره به است و با آب گرم یا با شراب جهت گزیدن عقرب
مجرب و بدستور شاییدن آن و ضماد کردن بان و یکدرم مقشر آن بغایت مدر حیض و کشندهٔ جنین و مخرج آنست و طلاء آن جهت تحلیل ورم بلغمی
و سنون آن جهت تقویت لثه مفید و در سایر افعال مانند قشر آن است و روغن آن جهت بواسیر طلاء و شرب با لعابات و با شراب مقاوم سم عقرب شرباً
و طلاءً و مفتح سده گوش و سریع النفوذ در اعضاء و محلل قوی و ملطف و چون کیسه بان تدهین کند گویند عقرب نزدیکی با و نمیکند و ضماد مطبوخ مجموع اترج در سرکه با کثر آن
وجع مفاصل و نقرس و اورام و دوبیلات نافع و برگ آن هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشاء و مفتح سده و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه آن در افعال
مانند برگ آنست و از آن لطیفتر و بوییدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت دفع حذر و هوائی و وبائی از مسوده و بخلین فرش کردن برگ آن و تبخیر شکوفه آنرا
چندان منفعتی نیست و صاحب دستور الاطباء نوشته که ترشی آن قویتر از شیرین آنست و قاطع بلغم لزج و علت سینه و حلق و سرفه را نافع و در هیچ فصل
خوردن آنرا منع نیست و لیکن در هر فصلی با چیزی مناسب و در زمستان با عسل و در تابستان با قند و در برشکال یعنی موسم بارش با زنجبیل و نمک سنگ و بعضی
خواص از قبیل الجه ذکر یافت برای آن نوشته و تریاقات و جوارشات و حلواها و ادهان و ربوب و سکنجبین و سفوف و اشربه و عرق و مربا و محللات آن
در قرابادین ذکر یافت **اُتَّنگَن** بضم همزه و فتح تاء چهار نقطه فوقانیه هندی و سکون نون و فتح کاف فارسی و نون در آخر اسم هندی الجره است
و خواهد آمد **اتیس** بفتح همزه و کسر تاء مثنات فوقانیه و سکون یاء تحتانیه و سین مهمله لغت هندیست ماهیت آن بیخ گیاهی است هندی بطول یک
انگشت و کوتاه تر از آن و اندک باریک ظاهر آن ابغر و باطن آن سفید فی الجمله شبیه بدرونج طویل باریک کوچکی و طعمی و رایحه غالب بدارزو و بعضی آنرا سه قسم
گفته اند یک قسم مسمی است و قسم دوم سیرت مهکا و قسم سوم سیاه کی و بعضی دو قسم گفته اند سفید و سیاه طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول
و با رطوبت فضلی افعال و خواص آن مقوی باه و هاضم طعام و حابس اسهال و دافع بلغم و صفراء فاسد و مانع خمار آن و بواسیر و استسقاء زقی حادث
از آن هر دو خلط را نافع **وفصل الالف مع الثاء المثلثه اَثَل** بفتح همزه و سکون ثاء مثلثه و لام بلغت عربی اسم نوعی بزرگ درخت گز است و بهندی
جهاو گویند ماهیت آن نبات آن مابین شجر و گیاه و برگ آن ریزه و خشن جالینوس گفته که نوعی از طرفاء است و صاحب نهایه گفته درختی است شبیه
بطرفا و از آن بزرگتر و اسحق بن عمران گفته درختی است عظیم با شاخهای بسیار و سبز ملمع بحمرت و برگهای آن ریزه سبز شبیه ببرگ طرفا و طعم آن عفص
بی گل و ثمر آن بر برگهای شاخهای آن نمو و بقدر نخود و رنگ آن اغبر مایل بزردی و در اندرون آن دانه های ریزه بهم چسبیده میباشند و آن ثمر را عذبه
نامند و در تابستان میرسد و آنرا بهندی بری مائین و چهوتی مائین گویند طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و باقوت قابضه و اندک ملوحت و مرارت

اُتَّنگَن اسم الجره

اتیس

اتیس

طبیعت

و حرارت و تمر آن در دویم سرد و در سوم خشک و توهم کرده که به اعتدال گرم و در دویم و بسته افعال و خواص و منافع آن اما برگ و شاخ آن جالی و مفتح سده طحال

و مقوی جگر و طحال و ورم آن و جهت جذام و منع سفید شدن موی و ... آن نافع چون مضمضه بان نمایند و گرفتن ... و بخار آن مقوی را نافع و ... نمودن

مطبوخ بیخ و شاخ و برگ آن جهت دفع سده سپرز و ورم آن و جذام و سفیدی موی نافع و طبیخ آن در سرکه و شراب جهت تقویت جگر و طحال و ورم

آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و تقویت آن تا هفت روز جهت دفع تقوه و سقوط موهای جدری که ابله نامند و لواسیر و جوشش‌های تر و آب از آن

تراوش نماید و خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعده و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا و در زرو خاکستر آن مجرب بقدر از شربت از طبیخ

آن ... و بیخ مثقال و از عصاره آن تا سی مثقال مضعف معده مصلح آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو است و اما ثمر آن رادع مواد و مقوی ... چشم

و لثه و معده و جگر و سپرز و مانع نفث الدم و سیلان خون و انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و دافع یرقان و رطوبت رحم و چون

در کحال ... باشد و ... چشم بکار برند جهت ردع مواد و تقویت اجفان و حدت بصر مفید و مضمضه بطبیخ آن و بدستور خائیدن آن جهت تقویت

لثه و ... اسنان و حرکت آنها و ریش شدن آن جهت نفث الدم و ربو و در ... حیض و بواسیر و سیلان خون از هر عضو که باشد و منع انصباب نزلات

و اسهال صفراوی و رطوبی و قطع آنها نافع و طبیخ یک اوقیه آن و نقوع آن در آب گرم با شکر جهت رفع یرقان و ... زیتلا و جرب طرف

رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت دفع رطوبات غلیظه متعفنه و نیکوئی رنگ رخسار و فربهی بدن نافع و گویند چون الفتح از ابتدا روز تا هفت

روز ... نافع ... اقراص ... مرطبه ... و فربهی ... تحویند ... روز ... دفع ما

... بعد ... بسیار ... تحویز ... زنگ ... رنگ ... اصناف و نیکو ... و نفخ ... و ...

نافع آن ... چون ... که ... بدن ... باشد و فع ... چون ... بدن ... اسهال ... رطوبی ... باز ...

و جهت قطع دم و ... بواسیر نافع است ... آن با کل ... و ... هر ... جهت قطع

و جهت ... سیلان خون ... ضماد آن ... جهت ... و ضماد مطبوخ ... جهت ... ورم ... نافع ... آن جهت جرب ... و نیکو

کردن رنگ رخسار و رفع ... آن جهت قطع خون جراحات و ... باید و حمول آن جهت دفع رطوبات رحم و فرج و سیلان آن نافع و تجویز

جوب ... آن ... صاحب تقوه را نافع مضر ... مصلح آن ... و ... از شربت از ... آن ... بدل آن ... آن ... است

بانجم ... و طریقه ... عذابه ... و شراب و طبیخ و اقراص آن ... ذکر یافت **أثلق** بفتح همزه و سکون ثاء مثلثه و فتح لام و قاف اسم عربی

... است ... الاوراق ... شبیه ... و ... ظاهر ... جهت ... اعیاد ... نمایند و ...

... نیز ... مضعف ... است و ... سنبهالو و ... و ... طبیعی ... و تمر ...

... و حب ... بالعکس ... قسم ... قاطع ... فلفل ... آن ... بهندی ... خوانند

اثلق سنبهالو
... طحال

ماهیت آن درختی است مابین شجر وگیاه ودر مواضع صلب وکنار رودها وغیر آن میروید وشاخهای آن صلب وقوی وبرگ آن از برگ زیتون کوچکتر و
نرمتر وفی الجمله شبیه ببرگ انار وروی برگهای آن سبزتر از پشت آنها وبر سر هر شاخی پنج ونه برگ شبیه به پنج انگشت متفرقة الاطراف متقاربة
الاصول وچون بدست بمالند بوی خوشی از آن آید وگل آن سفید مایل بسبزی ودر رقت وتخم آن شبیه بفلفل کوچکی ورنگ آن مختلف بعضی سفید وبعضی
سیاه ودر هندوستان درخت آن بزرگتر از جاهای دیگر میشود وطبیعت آن گرم وخشک در دوم وبعضی در سیوم خشک وبعضی در دوم گرم ودر اول خشک دانسته اند
افعال وخواص آن قابض ومحلل وملطف ومفتح سده وبادی وکلیدها وصداع رطوبی ودوار ومانند قرانیطس ولیثرغس وجنون وخفقان ولواسیر وسده
سپرز وورم رحم واحتباس حیض والتواء عصب وشقاق مقعده وزهر مار وهوام وسگ دیوانه گزیده وقطور بهوام نافع وبرگ تازه آن اخراج چون بسایند
بدون آب مانند سیاهی کباب قرصها سازند هر قرصی بمقدار سه ماشه ویک توی آن از بیرون مایه بار روغن گاو بریان نمایند وعسل خالص چند تازه اندازند
وتا سه روز هر روز صبح یک قرص از آن صاحب بواسیر بخورد وبعد از آن اگر بموافقت نمود تا دو هفته هر روز یک قرص از آن ابیح ویکی را تمام واگر صحت یافت
بهتر والا ترک نمایند واگر تغیری از آن ماده یابند تا هفته دیگر نیز هر دو وقت ویا یک وقت بخورند ودر ایام خوردن آن از لیمونات وحموضات ونبات وبقول و
اشیاء رطبه وروغن کنجد اجتناب نمایند وبر بواسیر آزمایست که بعضی زنان را بعد از وضع حمل عارض میگردد ومختلف میباشد حالات آن بعضی را ادرب
بهم میرسد وبعضی فرح میآرد وبعضی بیهوش میگرداند ومیل بر غذاهای شیرین مینمایند وچون قلیلی تناول نمایند وبر آن اصرار نمایند تا بسالها مندفع نگردد تا دائم می باشد و
بعضی را سبب حقیقی معلوم نشده وضماد آن جهت درد سر رطوبی ودوری مانند قرانیطس مشروب آن جهت جنون وتفتیح سده وبادی وخفقان
سوداوی وبادی وتفتیح سده جگر وسپرز وحبس بول البصر وکثرت بادخ ودر زیاده کردن شیر وتجفیف منی واوجاع حیض وگزیدن مار وهوام وسگ
دیوانه وباشراب جهت گشودن حیض وطلاء آن بابات جهت قروح وشقاق مقعده وحمول وبخور برگ وتخم آن باشلال آن بوده بصحرای جهت ادرار حیض وجلوس در طبیخ
آن جهت ورم رحم ومقعده ومرهم آن بالکره یعنی سبکه تازه وبرگ تاک جهت رفع صلابات انثیین وبخود آن باعث گریختن هوام وتحلیل اورام وفرش کردن
برگ آن ودر آن نشستن کمال قوت باه وگریزاننده هوام است وبستن برگ کوفته آن بر ورم بارد وقطور آب برگ فربه وکوبیده کردن رطوبت آن
که از آن مسکهای ساخته مانند تکیه نمایند مانع لعب وقاطع شهوت جماع است ودر زمرقی جوهرتب کیله یختن مانع احتلام وقاطع لعوقا وتخم آن لطیف تر
از برگ آن مضر گرده ومصدع مصلح آن صمغ عربی بمقدار شربت آن تا یک مثقال وبهترین آنست که اخراجدوین بمصلح آنکه صمغ عربی است استعمال نمایند و
زیاده از یک مثقال نیز بدان کوبیده ودرون آن نباید انهست اثمد بکسر همزه وسکون ثاء مثلثه وکسر میم ودال مهمله لغت عربی است وان را کحل وکحل
سلیمانی وصفهانی وکحل حالاتر ومونانی طمسا ومن وبلاطینی ولیسان صقبها وبرومی کوحلی وبفارسی سرمه وبهندی انجن نامند ماهیت آن سنگی است صفائحی
براق واصناف والوان میباشد صنفی سبزه وصنفی مایل گلی از آن گلمر وصنفی سیاه اندک مایل به بنفشی وصنفی سرخ وصنفی سفید نیز دیده شده و
معادن آن بسیاری از بلاد است مانند صفهانی که بهترین همه جاها است خصوص انچه از نواح صفاهانی آورند وبعد از آن مغرب ومصر وغیرها وحجر
آن مخلوط با سرب میباشد لهذا املس براق است وچون بانقره بگدازند نقره را شکننده سازد وبهترین آن آنست که خوب سیاه وبراق وخالص از

طبیعت

نمک نسخه رنجن

خالص از آمیختگی چیزی غیر و سرب و کدورت باشد و بسیار صلب نباشد و زود شکسته و مفتت گردد و سفید آن قلمهای اندک طولانی و با صفایح و
براق بود و فی الجمله شبیه بزرنیخ ورقی و طلق باشد و لهذا بعضی آنرا از زرنیخ سفید دانسته اند و بهترین طریق استعمال اثمد آنست که ریزه ریزه نموده بمقدار
نخودی در ظرف آهنی یا سفالی بر آتش بسوزانند که مشتعل گردد و پس برآورده پاک شسته مدتی در یخ یا برف یا آب سرد پرورده نمایند پس با گلاب
یا عرق رازیانه یا آب برگ تازه آن یا آب برگ گشنیز تازه یا آب برگ کاسنی یا آب شقاقل یا آب خالص و بالجمله با آنچه لایق و مناسب باشد بر سنگ سماق مانند هباء و غبار سوده
خالص بتنهائی و یا با آنچه مناسب و لایق از ادویه و جواهر و مروارید و غیرها استعمال نمایند طبیعت آن سرد در دوم و خشک در سوم و شیخ الرئیس سرد
در اول و خشک در دوم گفته و محمد بن حسن سرد و خشک در چهارم دانسته افعال و خواص و منافع آن قابض و مجفف بی لذع و محرق مغسول آن لطیف تر
از غیر محرق مغسول آن است و حافظ صحت چشم و مقوی اعصاب آن و مقوی باصره پیران و دافع حرارت و رطوبت و چرک و اندمال قروح و جهت
صداع و نزف الدم از هر موضعی که باشد و بالقوه چرک زخمها را ببرد و گوشت برویاند و جریان حیض و اندمال قروح معقده و الصاق جراحات و سوختگی آتش
و قتل شپش و سفیدی العین اکتحال آن با اندکی مشک جهت تقویت باصره و اعصاب آن و رفع سبل آن و با مروارید و سرگین خرچسونه و نبات سفید جهت
غشاوه و بیاض چشم و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب چشم مجرب و چون با اقلیمیا بوزن آن نرم سوده و با عسل کف گرفته رقیق ممزوج نموده
با آن اکتحال نمایند صداع را زایل سازد اگر صداع در هر دو جانب باشد هر دو چشم و اگر یک جانب بچشم آن جانب و اکتحال آن با آب گشنیز تازه خصوص
که با اندک کافور باشد در ابتدای احداث جدری و حصبه باعث عدم بروز دانه آنها است در چشم و مسکن التهابات و گرمی و رطوبات و اندمال قروح آن
و ذرور آن با آب انار ترش معصور با شحم و همچنین آب سماق و آب برگ تازه ام غیلان یا آب لعوق مازو جهت امراض مذکوره و همچنین قطور آن در
گوش و بینی و طلاء آن با اشیاء مذکوره بر پشت چشم و زیر آن و برای بینی و لب و گوش و حلقوم و سینه مانع بروز آبله و حصبه است در آن اعضا بشرط تکرار
عمل و بعد بروز و ظهور آن با آب برگ گشنیز تازه و اندک کافور و قلیلی گلاب محلل و رافع آن و با آب سماق نیز بدستور و ضماد آن بر پیشانی و نصف
سر جهت قطع رعاف حادث از حجب دماغ خصوص با آب برگ تازه رستة ام غیلان و بر اورام محلل آنها است و ذرور آن جهت تجفیف و اندمال
قروح طبقه قرنیه چشم و قروح ذکر و خصیه و سایر اعضا مفید و لیکن بعد اندمال داغ آن در عضو میماند و همچنین جهت حبس خون و مالیدن آن با روغنها
بر بدن جهت قتل شپش مفید و با پیه تازه و سفیداب جهت سوختگی آتش و منع تقرح و اندمال آن و فرزجه و حمول آن جهت تلیین صلابت رحم و قطع جریان خون
حیض و قروح مقعده و بدستور با روغن آن مضر با عضاء صدر و ریه و مفاصل و صوت و خوردن آن باعث گرفتگی آواز است گویند خوردن بسیار آن قاتل
است بسبب سمیتی که دارد و مصلح آن کثیرا و شکر و روغن دنبه بدل آن در امراض چشم ابار است و بدستور احراق و تشویه و غسل و برود و جواهر سرمه و شیاف
و اکتحال آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف مع الجیم** **اجاص** بکسر همزه و فتح جیم مشدده و الف و صاد مهمله ماهیت آن ثمریست مشهور
و معروف بسریانی اجاب آکا و بیونانی باذکو کافیلون و بلغت رومی و سقینون و اهل مغرب و اندلس آنرا عین البقر و بفارسی آلو نامند و
آن اصناف و الوان و بستانی و کوهی میباشد و بستانی آن اصناف و الوان میباشد صنفی سیاه و بسیار بزرگ و از مطلق آن مراد آن است

طبیعت

وصنفی زرد و این بزرگ و کوچک هر دو میباشد و بیونانی این را اوزک و بفارسی الوچه نامند که مصغر آلو باشد و این نازک تر و سرد و تر و لطیف تر اصناف
آلو است و سفید آن را در عراق شاهلوج خوانند یعنی شاه آلو و الوچه سلطانی صنفی سرخ و صنفی از سرخ آن بسیار ترش میباشد و سرد است قائم مقام
تمر هندی است در لطافت و ترقیق مواد و آن را اکثر نامند و چون خشک کرده سیاه و ازرق شود و صنف کوهی آن کوچک و بسیار ترش میباشد و شیرین
بسکر و یاقوت قابضه و درخت آن کوچکتر از بستانی است و اجاص چون مطلق مذکور شود مراد از آن آلو زرد بخارائی است که تازه آن زرد
که رنگ آن شفاف میخوش نیکو طعم میباشد و بهترین اصناف املکی دیگر است و در خراسان میشود پس آنچه از بلادهای دیگر میشود و مانند آن نیست و بعد از آن آلو
سیاه فارسی است که بعربی مشهور بقلوب الدجاج یعنی دل ماکیان است و نوعی از آن طبرلست که آن را آلو گویند و در دمشق نوعی آلوی میشود که بروی
آن افقوسیلاس نامند و این نوع فائق بود و طبیعت سیاه بکمال رسیده صادق الحلاوت آن سرد در اول و تر در دوم و مفرح یعنی زرد و میخوش آن سرد در
وسط دوم و تر تا در آخر آن و آنچه نیم پخته و پوست آن نارس که طعم آن اندکی مایل به تلخی باشد با اندک قوت قابضه است و بالجمله برودت ترش آن زیاده از
شیرین آن است و نارس ترش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن و برگ آن سرد در اول و خشک و یاقوت قابضه افعال و خواص و منافع آن قلیل
الغذا و ملین و مرطب بخصوص تازه آن بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد و چون قبل از طعام بخورند صداع حار و تنها صفراوی را مفید و مطفی حدت
صفراوی صفراوی و تشنگی و حرارت دل و حدت و التهاب آن و خارش بدن و مسهل صفرا رقیق و دافع غثیان صفراوی است خصوص میخوش و ترش
آن در این امور و شیرین آن در تلیین و ارخاء و اطلاق بطن بیشتر و اقرب باشد که ترش آن اطلاق بطن نماید بسبب قوت تقطیع و تلطیف زیرا که اشیاء
حامضه مقطعه ملطفه هر گاه در معده و امعا فضولی باشد اثر آن تلطیف و تقطیع نموده دفع مینماید و الا موجب قبض و حبس میگردد با آنکه معده
و امعا پاک از فضول نباشد است پس آلو سیاه از آن جهت و بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد تلیین بطن مینماید و مسهل است و آنچه کوچک و صلب و
و قابض باشد بد است خوردن آن بجهت آنکه غیر لذیذ و ملین و مطلق نیست و ماء العسل آن بر اطلاق آن و دفع ضرر آن از معده سرد و
بسیار او آن است که مطبوخ تناول نمایند از پیش از طعام تا منحدر گردد و مبادرت بخوردن طعام ننمایند و آلو خشک را چون بپزند با آب و
صافی نموده با ترنجبین و یا عسل و یا شکر بیاشامند ابلغ است در تلیین طبیعت و آلو سفید بطی الهضم است و مسهل نیست مانند ترش و میخوش
و خوردن آن بعنوان نقل آن است بطریق دوا و علاج و آلو کوهی که رنگ بعضی از آن سرخ بود و ترش و آن را امیر بنده مدت نامیده میگذارند تا
زمانی که غلیظ و بحد انعقاد رسد و از آن قرصها ساخته بشکل گرده نان تنک و بشهرها نقل مینمایند جهت اصلاح اغذیه و مزورات و بیماران
بکار آید و اجاص بری مضر است بمعده و موجب حبس عقل و طبع است چون با خلاط با طلا جوش دهند و شکوفه آن را چون بخایند قطع مواد نازله نماید و ضماد
آن برگ جهت صداع حار نافع و غرغره و مضمضه بطبیخ برگ و بیخ آن جهت منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و لهات و تقویت لثه و اسنان و بدل
آن جهت دفع کرم معده و ضماد برگ آن با سرکه بر زیر ناف جهت کشتن کرم امعا مجرب مضر است بدماغ مصلح آن عناب و بمعده مصلح آن قلقند
و در ... مصطکی و کلقند و ماء العسل مقدار شربت آن تا نیم رطل بدل آن تمر هندی و صمغ آن که صمغ فارسی نامند گرم تر از صمغ عربی و ...

بوسیدن کمتر از آن و سرفه را نافع و مفتت حصات و ملحم قروح و اکتحال آن جهت حدت ابصار و ضماد آن با سرکه جهت قوباء و جوشش بدن اطفال مفید
است و اجاصیه و اشربه اجاص و رب و سکنجبین و شراب و طبیخ و مربا و مزوره و مطبوخ و معجون و نقوعات آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف**
مع الحاء المهملة احریض بکسر اول و سکون حاء مهمله و کسر راء مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضاد معجمه بفارسی گل کافشه و گل حسق و زنگ زعفران
و بلغت دهلی کاجیره و بهندی کسم کابهول نامند ماهیت آن معروف و در اکثر بلدان کثیر الوجود و بری و بستانی میباشد طبیعت بری آن در سیوم گرم
و در دویم خشک و بستانی آن در دویم گرم و در اول خشک و قوت آن تا سه سال باقی میماند افعال و خواص آن منضج و محلل و با قوت قابضه و منوم
و مقوی کبد و گذارنده خون منجمد بطلاء و ضماد آن با خبازی لقوه ست و با جهت قلت بروز آبله قبل از بروز و مخفف عوارض آن و با عسل جهت قوباء و با
مالست بر مثانه جهت احتباس بول مجرب و طلاء آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد
سرخ و ورم جگر مفید المضار مبخر و مصدع و مفرز سپرز و مفسد معده مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال الخواص چون با گوشت طبخ نمایند باعث
زود مهرا شدن و لذت اطعمه است **احیون** بفتح همزه و سکون حاء مهمله و بخاء معجمه نیز آمده و ضم یاء مثنات تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت
یونانی است بمعنی سه اصبعی ماهیت آن تخم گیاهی است شبیه به سه اصبعی و بی ساق و نبات آن خشن و شاخهای آن بوجلت و باریک و مزغب و خار دار
مایل بسفیدی و از هر دو طرف آن برگهای ریزه باریک است شبیه به برگ ابوخلسا و کاهو و ریزه تر از آن با رطوبتی لزج که مدتی بچسبد و تر دیک
برگها گل بنفشی و تخم آن شبیه به سه اصبعی و بیخ آن بمقدار انگشتی مایل بسیاهی و درازی طبیعت آن گرم در اول و تر در دویم افعال و خواص آن مدر
بول و حیض و شیر و عرق و بیخ آن مقاوم جمیع سموم حیوانی است خصوص افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند
جهت درد کمر مجرب است مورث خارش و جوشش بدن مصلح آن شربت **فصل الالف مع الخاء المعجمه اخثاء البقر** بفتح همزه و سکون خاء معجمه
و فتح ثاء مثلثه و الف و همزه و بفارسی سرگین گاو و بهندی تر و تازه آنرا گوبر و خشک آنرا گوبهه و اپله نامند طبیعت آن در آخر اول گرم
و در دویم خشک افعال و خواص آن محلل و جاذب و حابس دم و رافع الم گزیدن هوام و اخراج کننده خار و پیکان و جهت قوباء و داء الثعلب و سعفه مجرب
قطور آب افشرده سرگین تازه گوساله ماده در بینی جهت حبس رعاف و ضماد سرگین تازه آن بر پیشانی و طلاء سوخته آن با سرکه بر پیشانی
بدستور و همچنین نفوخ سوخته آن در بینی قاطع رعاف و قطور سائیده بسیار نرم آن با دهن بادام تلخ و شراب جهت رفع الم و طنین گوش بسیار مفید و
ضماد تازه گرما گرم آن جهت ورم جراحات حادث از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون و بر آمدگی رحم و اندمال جراحات و درد مفاصل و
عرق النساء و رفع الم گزیدن هوام و دبی و با آرد جو جهت جوششها و با سرکه جهت ورم حار و خنازیر و اورام صلبه و با بول و گزیدن زنبور و درد
ورم زانو و با عسل جهت اورام بارده و با بابونه و کبریت و امثال آن جهت استسقاء و با زعفران جهت گشودن خراج و با باقلا جهت ورم پستان
و با آب اسقیل جهت قوباء و سعفه و داء الثعلب مجرب و تکرار ضماد پخته آن در روغن زیتون و گذاشتن آن بر بدن تا خشک گردد خار و پیکان
و امثال آنرا بیرون آورد و ضماد آن بر زیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده و چون مدتی بگذارند باعث قتل جنین زنده گردد و بر پشت زنان و

احریض کسم کابهول طبیعت
احیون اجنون
طبیعت اخثاء گوبر خشک و اپله

تهیگاه جهت رفع قولنج و رمی و ریحی سریع الاثر و بر مقعده جهت درد و ورم آن و با روغن جهت نقرس و بخور آن جهت عسر ولادت و روغن آن
جهت قوبا و جرب رطب نافع و در مرکبات در ادهان ذکر یافت **اخینوس** بفتح همزه و سکون خاء معجمه و کسر نون و سکون یاء مثناة
تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین مهمله در آخر ماهیت آن نباتی است که نبت آن نزدیک نهرها و چشمها و برگ آن شبیه ببرگ بادروج و از آن
کوچکتر و بالای آن شکافته و شاخهای آن بلندی یک شبر و گل آن سفید و شاخ و برگ آن مملو از رطوبت و تخم آن سیاه و کوچک و باقوت
قابضه افعال و خواص آن مانع مواد و محتبس متحلله و باقوت مجففه و چون بخار آن بهم رسانند برم کوفته و بیخته و با عسل چهار درم سرشته در چشم کشند سیلان
رطوبات آنرا قطع نماید و عصاره آنرا چون با کبریت و قطرون مخلوط نموده در گوش چکانند وجع آنرا ساکن کند **اخرساج** بفتح همزه و فتح خاء
معجمه و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله و الف و جیم در آخر ماهیت آن شجریست که در بلدان حاره و در مواضع خشک میروید و بلندی آن بمقدار
یک قامت و اندکی زیاده و چوب آن مانند چوب الخیر در خود مجوف و برگ آن شبیه بمانند الخیر و از آن اندک بزرگتر و املس و طعم آن شیرین لقه و در
ثمر آن تخمی هست نازک که چون بخایند چسبنده شود و چون بخورند جشا آورد و بگرمی معده را و بر شاخ و بر بیخ آن عنکبوتان صغار تولد
کرده و بیوت خود آنرا الغشاء سفید می نازک چون آن غشا را دور نمایند آن عنکبوتان براه آیند و ازین جهت نفوس اکثر مردمان از
خوردن آن متنفر میباشند افعال و خواص آن آنکه چون ثمر و برگ آنرا در آب جوش دهند و بر بریزند بر اعضای ضربان آن را ساکن گرداند و
خاکستر آنرا چون بپاشند بر قرحات و جرب و ماسر و بثور نکرده طلا نمایند زایل سازد و جراحات را التیام دهد **اخیروس** بفتح همزه و
کسره خاء معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و سین مهمله در آخر ماهیت آن نباتی است غیر گندم صحرائی نبت آن کنار آبها شبیه
بگیاه ارزن و تخم آن سیاه و ریزه گل آن سفید و ثمر آن در اول و به خشم و گوشت مستعمل و باقوت مجففه و محلله و قابضه است **فصل الالف مع
الدال المهمله ادرک** بفتح همزه و سکون دال مهمله و فتح راء مهمله و کاف لغت عربی است بفارسی الوجه سلطانی نامند و گویند بشنوق است
طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک آن ... افعال و خواص آن تسکین حدت صفرا و رسیده آن ملین طبع و نارس آن مسهل و بعضی
قاطع قی و آب رسیده آن جهت تسکین حرارت و حدت و قی و تهوع مفید و آب برگ آن گزیده گرم معده و نفاخ و مضعف معده مصلح آن گلقند است
فصل الالف مع الذال المعجمه اذراقی بفتح همزه و ذال معجمه و الف و فتح راء مهمله و الف و کسر قاف و یاء لغت سریانی است و بعربی قاتل الکلب و
حب الغراب و خانق الکلب و بفارسی کچله و کچوله نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است ماهیت آن تخم ثمر درختی است هندی بمقدار نارنجی بزرگ
و پوست آن سرخ رنگ و بی بو و لحمی چندان ندارد و دانهای پهن مدور بسیار صلب و تلخ در میان آن میباشد مانند تخم بزرگ که ثمر یست هندی
در جوف بزرگ و هر دانه در غلافی علیحده و تخم بزرگ کوچک است و تخم آن ماکول بخلاف تخم اذراقی که بزرگ و پهن و مدور و سبز غیر ماکول است و درخت
آن بزرگتر از درخت نارنج و بمقدار درخت پیل هندی و برگ آن نیز اندک شبیه بان و کوچکتر و عریض تر از برگ نارنج و مستعمل تخم آن است بدین نحو که در
آب بخیسانند تا پوست آن جدا کرده بسوهان براده نموده بکار برند و بعضی صاحب تحفه نوشته که آن بحق است و در تنکابن و مازندران کلاج دارد

اخینوس

خرساج

درک بدال مهمله

ذراقی بذال معجمه
ست کچله و کچوله

داروناسنده و برگ آن از بنفشه سبزتر و گل آن مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساق آن از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ اشتباهی خواهد بود و تشابه بیخ و برگ بنفشه
بان باشند نه آن طبیعت آن در اخر سوم گرم و خشک در سوم افعال و خواص و منافع آن سم حیوانات و مدر است و بالخاصیت مبدل مزاج بسیار سرد و رطب
فاسد بسوی مزاج حار جید صالح و لیکن باید که جرأت بر خوردن آن ننمایند مگر به حاجت قوی شدید با مصلحات آن و جهت فالج و استرخا و سایر امراض
عصبانی و درد کمر و وجع مفاصل مجرب دانسته اند ضماد آن جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و امراض مفاصل و امراض بارده و جرب متقرح و بثور
لبنیه نافع المضار مسکر و تشویش ذهن و بلغم قتال آن کننده مصلح آن شکر و ادویه خوشبو و قی فرمودن بشیر تازه و دوشنیده و اشامیدن لبن امراق و اسفیداجات
و سمه بروغن بادام و لعابات باروغن بادام شیرین مقدار شربت آن از یک دانگ تا دو دانگ و حب و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت و اطبای هند
برای آن خواص بسیاری بیان مینمایند **اذافیون** بفتح اول و ذال معجمه و الف و کسره فا و ضم یای مثنات تحتانیه و سکون واو و نون ماهیت آن باعتقاد
جالینوس نوع چهارم زبد البحر است که بفارسی کف دریا نامند و آن چیزی است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آورند شبیه بزبده اسیوس افعال و خواص
و منافع آن در جمیع افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قوی تر و مقدار دو دانگ آن کشنده و اکتحال آن جهت رفع ناخنه و بیاض چشم و دوای بسیار سود تر
طلای آن با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور نافع و حمل آن چیزی را که بهندی کستوری مینامند و یا قریب بدین باشد
و در حرف الزاء در زبد البحر ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **اذخر** بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خاء معجمه و راء مهمله ماهیت آن دو قسم بود یکی مکی و
آن را العربی و تبن مکه و خلال مامونی و طیب العرب و بلغت رومی سخن و سخنیس نامند و بعضی اطبا گفته اند که سخنیس یونانی است و بهندی گند
هیس و گند بیل و کنتول و سوندهی و روس و سوربا و بفارسی کور گیاه و کاه مکه و گرنه دشتی بفتح کاف و سکون راء معجمه و فتح نون و باد
آخر و تصحیف کرده کسایه اند اگرنه دشتی بضم کاف فارسی و سکون راء مهمله و فتح باء موحده خوانده و این صنف نباتی است با شاخهای بسیار و باریک
از یک بیخ رسته و بیخ آن غلیظ و برگ آن ریزه تر از کولان و از آن در حجم و قد کوچک تر و مایل بسرخی و زردی و ثقیل الرائحه یعنی تند بود و سائیده از ابا بیخ
آن باصطلاح اهل مکه مسواک نمایند و بان دست میشویند و شکوفه آن بسیار و انبوه و سفید و با عطریت و تند طعم و گزنده زبان اما صنف دوم آن اذخر
اجامی است و آن گیاهی است که از بیخ آن در هند جنجانه بسیار زند و مشهور به خس است و گیاه آن در شکل شبیه باذخر بری است و لیکن گیاه آن
خوشبو نیست مانند اذخر بری و خشن است و بیخ آن خوشبو و باریک و بسیار دراز قریب بذراعی و بفارسی بیخ والا نامند و اما اذخر بری گویند
این صنف غلیظ میباشد و تخم آن مجرب و بهتر و مختار و مستعمل بیخ و فقاح اذخر عربی مکی خوشرنگ نیکو رائحه آنست که گیاه و برگهای آن بسیار
بلند و صلب و خشن نباشد بلکه نرم و انبوه و کوتاه باشد و شیخ الرئیس نوشته است که فقاح آن مایل بسرخی و چون شکافته شود بنفش و ساق
آن باریک و در خوشبوئی شبیه ببوی ورد باشد و چون نرم کنند و بدست بمالند و چون بخایند زبان را بگزد و بسوزاند نکوست منفعت آن بسیار
در گل و فقاح و بیخ و شاخهای آن بود و بهترین آن عربی صلب خوشبوی باریک صلب آنست طبیعت عربی مکی و انچه قریب بدان است
گرم و خشک در دویم و در سیوم نیز گفته اند و اجامی آن سرد و تر و ابن جریح همه اصناف آن بارد و بیخ آن شدید القبض و فقاح آن اندک

طبیعت

اذافیون

طبیعت

گرم و با قبض کمی کمتر از گرمی آن افعال و خواص و منافع آن محلل و مفتح سده کبد و افواه عروق و مقطع و منضج اخلاط لزجه غلیظه و مسکن اوجاع بارده باطنه
و جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و استرخاء و خدر و نسیان و ذکا و حفظ و ازالهٔ خفقان و درد دندان و تقویت لثه و عفونت و دفع رطوبات و بیان
نافع جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و جهت ورم معده و جگر و سده آن و صلابت سپرز و رفع نفث الدم و بادها و استسقا
و علل گرده و مثانه و تفتیت حصات و ادرار بول و حیض و فضلات و ورم رحم و اورام صلبه هر عضو که باشد خواه معده و یا کبد و یا گرده و غیرها و تبهای بلغمی
در اواخر و تشنج عضل مقعده و مقاومت سموم هوام است شرباً و ضماداً و طلاء امراض الراس جوز فی نیم آن با مصطکی منقی فضول دماغ است و خاییدن
آن به تنهائی برای فالج همچنین با مصطکی و علک البطم و شامیدن یک مثقال آن جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و تنقیه فضول دماغ و رحم و همچنین
استعمال آن ربع مثقال از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب امتلائی و با مصطکی نیز جهت تنقیه فضول دماغ و ضماد آن بر منبت اعصاب جهت استرخاء
و فالج و امراض اعضاء الغذاء و القلب و النفس و غیرها یک مثقال آن به تنهائی و یا با یک مثقال فلفل جهت رفع غثیان بلغمی مجرب و جهت ازالهٔ خوف نافع
و باتر تحلیل جهت صلابت سپرز و با ادویه مناسبه جهت استسقا و علل گرده و مثانه و ورم و تقویت فم معده و جگر و سده آن و رفع نفث الدم و
بادها نافع و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و ادرار بول و حیض و مداومت آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده و با سکنجبین در
اواخر تبهای بلغمی مفید و مضمضه و سنون با آن جهت درد دندان و تقویت لثه و عفونت و دفع رطوبات و بیان نافع و نطول طبیخ آن و ضماد جرم آن جهت
جذام و ضماد برگ تازه تر منفصل بیخ آن جهت لسع هوام و همچنین ضماد آن جهت ورم رحم معده و ورم بارد جگر و سپرز و مثانه و ریاح جمیع اعضا و جلوس
در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد مفاصل و تفتیح افواه عروق و تلیین انضاج صلابات و تسکین اوجاع باطنیه و اما فقاح آن یعنی شکوفه آن که بهندی
[illegible] گویند لطیف‌تر و در افعال بهتر از حشیش آن است و نافع است از برای لقوه و فالج و نسیان و اوجاع و اورام معده و کبد و نفث الدم و
شکوفه سکر و انفع حفظ و جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و دهن آن جهت حکه و رفع اعیاء نافع و دهن آن و شراب آن
و عرق آن و قرص آن و معجون آن همه نافع اند از جهت امراض مذکوره و در قرابادین به تفصیل مذکور شد با خواص و منافع و طریقه صنعت مضر
المضار گویند لسبب حدت [illegible] مضر است گرده و محرورین و مصدع است مصلح آن گلاب و عرق نیلوفر و بدل آن مقدار شربت آن
از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن زراوند و قسط و بدل فقاح آن قصب الذریره است فصل الالف مع الراء المهملة ارقو بفتح اول و راء مهمله و الف
و ضم قاف و واو فارسی سیهک نامند ماهیت آن تخمی است سیاه و مدور در غلافی و در میان گندم و عدس میروید افعال و خواص و منافع آن ملین
و محلل چون آرد آن را کشته با شیره که و آب ممزوج خمیر نمایند و هشت ساعت در آفتاب بگذارند پس با آب خالص بسرشند و بر اورام بسیار صلب و موجع ضماد
نمایند تحلیل دهد و وجع آن را زایل سازد المضار ردی الغذاء و نفاخ و مورث قولنج ریحی مصلح آن شکر ممزوج لشیرینی است ارزاک بفتح اول و راء مهمله
و الف و کاف در آخر لغت فارسی درخت مسواک و بزبان گرمسیری ایران جوج و بهندی پیلو و جال نیز نامند بکسر یاء عجمی و سکون یاء و ضم لام و واو
در آخر و تخم آن را بهندی پیل بدون واو گویند ماهیت آن بدانکه آن بری و جبلی می باشد بری آن درختی است شبیه بدرخت انار و برگ

انار و برگ آن عریض و بلند و درشت و سبز و خوشبو و انبوه و چوب آن سست و خار آن نمیکند و خار دار و بخار تیز میباشد و گل آن مایل به سرخی
و ثمر آن بقدر نخود و خوشه دار مانند انگور و در خامی اندک تلخ و با عفوصت بسیار و سبز و در آخر بعد رسیدن بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی بنفش
میگردد و لیس سیاه و با اندک حلاوت و تلخی و عفوصت و حرافت و تخم آن ریزه و ثمر آن بمقدار نخودی و خوشه ثمر آن کوچک المقدار که در
قبضه دست آید و منبت آن اکثر بلاد اقلیم اول و دوم و وادیها و صحراها است و در بلاد هند و کهن و نادر گرم سیرات ایران نیز میباشد
و جبلی آن کمتر از صحرائی و با خارها متفرق و خوشه ثمر آن بزرگتر از بری المقدار که در کف دست آید و دانهای آن ریزه تر و بی تخم و بدستور
در آخر سیاه و اندک شیرین و عفص و با حرافت میباشد و در بعضی بلاد شیرین تر و بزرگتر و با تخم بسیار نخلی میشود و مانند انگور آنرا در بازار میفروشند
و بعضی مردم آنرا میخورند طبیعت آن بغدادی گفته که درجه حنفی آن یابس است و ثمر آن در حرارت و یبوست معتدل و انطاکی در دوم گرم و در سوم خشک
و حکیم میر محمد مومن در اول گرم و در آخر دوم خشک دانسته افعال و خواص و منافع آن جالی و محلل و مقطع و مفتح سده و جهت رفع رطوبات لزجه
و ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و رفع اسهال و تحلیل ورم رحم و بواسیر و عسر البول و تنقیه مثانه و سعفه و ماشرا و نمله و ضماد مطبوخ
ثمر آن در روغن زیتون جهت تسکین اوجاع و تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه مفید و آشامیدن طبیخ ثمر آن جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تقویت
معده و رفع اسهال و بدستور تخم آن در تقویت و رفع اسهال و مسواک بچوب آن جالی دندان و مقوی لثه و اکثار آن مورث جوشش لهات و نشر آن
باعث سحج مصلح آن کتیرا مقدار شربت از طبیخ آن تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است و صاحب دستور الاطباء و دیگران گفته اند
برگ آن جهت جرب و جذام و بواسیر و فساد خون نافع و ثمر آن را بهندی جال نامند تلخ و مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است و جهت سوزش اعضاء
و استسقاء و اورام و جذام و حمیات حاره و دیدان و حب القرع نافع **اربع و اربعین** بفارسی هزار پا و بهندی کنکهجوره نامند ماهیت آن حیوانی
است از جمله حشرات باریک و بطول یک انگشت تا یک شبر بعضی اندک قویتر و بعضی باریکتر و تنه آن گره دار مانند ریسمان که در آن گرهای بسیار متصل بهم باشد
و بر سر آن دو شاخ باریک و دم آن اندک باریک دو زبانه و از هر جانبی از سر تا دم آن بیست و دو پای ریزه باریک و گاه راه میرود و گاه بر میگردد
بدین معنی که به هر عضو که رسید پاهای خود را در عضو فرو میبرد که بدشواری از آن جدا توان نمود و پاهای آن خالی از سمیت نیست و هر عضو را که گزند
اندک سوزش میکند پس تسکین مییابد و گزیدن انواع بسیار سمی آن ردیها آن وجع شدید و تنگی سینه عارض میگردد تریاق آن کوبیده هزارپای
گزیده است بر موضع گزیدگی خود بستن و خورانیدن زراوند طویل و خطاطیا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه اجزا متساوی با ماء العسل و یا با شراب
و زهره الحنیفی است طلاء و نمک با سرکه نیز و روغن گاو و یا گوسفند گرم کرده و مالیدن گل مولسری سائیده هر یک به تنهایی کافی است و اگر در گوش رود زیرا که
نوع باریک آن اکثر در گوش میرود و روغن را گرم نموده در گوش بریزند و اگر نباشد سرکه و نمک را و بعد مردن اگر بنظر آید بمنقاشی گرفته بیرون آورند و الا سر
کج الطرفی که در آن گوش رفته است نموده دست را در گوش گرفته گوش را و سر را حرکت دهند تا برآید و اگر در آب افتد و بمیرد و آن آب را استعمال نمایند از استعمال
آن ورم و خارش و اندک سوزش در عضو بهم رسد تدبیر آن نیز مالیدن اشیاء مذکوره است و چون روغن گرم کرده بر آن ریزند میمیرد و دیگر پاها

طبیعت

اربع و اربعین هزار پا
کنکهجوره

اعضای آن از هم جدا میگردد و میریزد **حکایت** شخصی را وجعی از ورک تا انگشتان پا بهم رسیده بود و روز بروز در تزاید بود و از اتفاقات شب
سوم یا چهارم ورمیش خواب رفته از اینجا بر پایها کرم زدند و آن شخص اندک وجعی احساس کرد صبح آن وجع مطلق نبود مگر اندک وجعی در موضع گزیده
آن از هم مالیدن روغن گرم زایل گشت و صحت یافت **اذتکان** بکسر همزه و سکون دال مهمله و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح کاف و نون و الف و آخر نون
نیز نامند بلغت فارسی است و یونانی اجراکویند ماهیت آن سنگریزهای است سبک زرد رنگ و سرخ رنگ که چون بسوزانند سرخ گردد و بهترین آن
سبک و زرد رنگ بی سنگ ریزه و مستعمل محرق و مغسول آن است زیرا که محرق آن لطیف‌تر از غیر محرق آنست طبیعت آن سرد و قابض افعال و خواص
و منافع آن طلاء آن باب سرد و مانند آن با سرد او رام حاره و جراحات و با محللات جهت بردن گوشت زاید فاسد و با فم و طی(?) جهت رویانیدن گوشت
صالح و پر کردن زخمها و با مدادات جهت بیرون آوردن حصات نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است **ارجوان** بضم همزه و سکون راء مهمله و ضم جیم
و فتح واو و الف و نون معرب ارغوان فارسی است و از اعید اگویند ماهیت آن درختی است که منبت آن بلاد فارس است گل آن بسیار سرخ
و مایل به بنفشی و انبوه و نیکو منظر و بوی چندان ندارد و طعم آن اندک شیرین و تخم ندارد و اعاجم آن گل را متنقل و مزه شراب میکنند و اعتقاد ایشان
آنست که تفریح میاورد و حلق و آواز را نیکو و صاف میگرداند و چوب آن رخو و سبک و ثمری ندارد و مگر تخمی که از آن مثل آن روییده و حافظ نوع آن
باشد طبیعت آن گرم مایل باعتدال است افعال و خواص و منافع آن مخرج اخلاط لزجه و دافع برودت معده و کلیه و منقی آلات تنفس و مفتت حصات
و جهت تصفیه لون نافع و آشامیدن طبیخ گل آن مقی و منقی آلات تنفس و معده و آشامیدن طبیخ پوست ریشهای تلخ آن مقدار دو درم
مقی قوی است و خاکستر سوخته آن حابس نزف الدم و خضاب نیکو است و زنان از آن خطاط میسازند بسبب سیاهی رنگ آن و چون بر ابرو مالند
قوی گردان را ابرو باشد(?) مصلح آن برگ عناب و کتم است بدل آن صندل و نیم وزن آن گل سرخ و تخم آن در ادویه عین خاصیت مقام شیرخشت است
که خشیر نیز نامند و شراب ارجوان و مربای آن در قرابادین ذکر یافت **اردقلانقی** بکسر همزه و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله و سکون
قاف و فتح لام و الف و کسر قاف و یا بلغت یونانی است ماهیت آن نباتی است شبیه به کبر بسیار تند رایحه و الاغ(?) و در خاصیت تندی و حرارت و
اجتناب از آن اولی است مگر در اطلیه با مصلحات و صاحب اختیارات گفته قثاء الحمار است باغت اندلس و صاحب منهاج گفته که تخم آن حرف غلاف(?) میباشد
ارز بضم همزه و راء مهمله و زاء معجمه معرب ارزه و اوریزا یونانی است و بسریانی روزی و بعربی تمن و بفارسی برنج و بتورانی گرنج و بهندی چاول
نامند ماهیت آن گیاه آن مانند جو و گندم و برگهای ساق آن بلندتر و نرمتر و منبت آن [illegible] زراعت آن در زمینهای نمناک و جاهائیکه در آن آب
باشد و با انهار بسیار روان برسد مانند آب چشمه و رودخانه و باران و فی الواقع بلندی گیاه آن در اکثر بلاد تا به یک قامت و در بنگاله تا به دو قامت نیز
و در بعضی از اراضی میرسد نمایند یعنی پس از موسم باران که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب در ثور تا اواخر جوزا است که باران
آنچه در زمینهای بلند است نشو و نما یابد و آنچه بر زمینهای پست است مانند غدیرها که بهندی جهیل نامند و کنارهای دریا و طغیانی آبها و سیلابها
هر مقدار که آب بلند میشود آن نیز بلند میشود و مادام که سر گیاه و خوشهای آن بیرون از آب است از خوبی و خرابی نیست هر قدر که باشد

مدت کم باشد و اگر احیانا دفعتا آب طغیانی نماید و یا سیلاب عظیمی آید که تمام آنرا بپوشد و غرق نماید و بزودی از زیر آب بر نیاید فاسد و پوسیده میگردد
و بهترین برنجها و اماکنی که در آنها خوب میشود در بلاد هند است خصوص صوبه پتنه و رکمون بندر سورت و بانس بریلی که مابین شاهجهان آباد و لکهنو
است و عظیم آباد خصوص ملکهه که دهی است از دهیهای آن و بعد از هند و سند ایران است خصوص جبال بارز کرمان و از آن بهتر در مراغه زیرا که
برنج باریک سفید هندی و سندی سبک میباشد و لیکن بسیار لطیف و بی لزوجت خصوص انواع مذکوره که خوشبو و خوش ذائقه میباشد و اما برنج سرخ دانه
درشت هندی و سندی خالی از ثقلی و لزوجتی نیست و بدستور برنج ایران و اما برنج بلدان دیگر بسیار ثقیل و لزج خصوص آنچه در جزائر و سواحل
دریای شور میشود و اکثر ثقیل و لزج و نفاخ و در اکثر این اماکن بسیار کم و در بعضی جاها مطلقا نمیشود و وجه مذمت اطبای یونان و روم برنج را از این
جهت است که در آن بلاد برنج خوب نمیشود و اکثر ثقیل و لزج و نفاخ و بطیء الهضم میباشد و الا برنج اماکن مذکوره قبل ورای این اماکن
لطیف و سریع الهضم تر از حبوب دیگر است خصوص در امزجه حاره و طبیعت آن اختلاف کرده اند در حرارت و برودت آن بعضی حار در اول و
بعضی بارد و بعضی معتدل دانسته اند و یابس در دوم و در بین الفاق دارند و بعضی مرکب القوی دانسته و این اقوی و قریب بصواب است و اقوال
اول نیز درست است زیرا که چون در آب بجوشانند و آب آنرا بگیرند و آن برنج را دم دهند که بفارسی چلاو و کش نامند میباشد جرم آن برنج سرد در
اول و آن آب گرم در اول و اما چون آب از آن نگیرند و دم دهند که آب بسر نامند و اگر بالا و را بدین نحو طبخ نمایند میباشد مایل بگرمی و لیکن باید که
قبل از طبخ زمانی در آب بخیسانند و خوب مالیده بجید آب شسته طبخ نمایند و اما برنجهای لزج را چون چند مرتبه بجوش آورند و آب غلیظ لزج آنرا
نریزند استعمال آن جایز نیست و بالخاصیت در محرور المزاج احداث حرارت و در مبرود المزاج برودت میکند و از این جهت شاید قدما و اکثر
متاخرین مرضی را مزوره از برنج نفرموده اند و مخصوص با صحاء داشته اند که در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحاء کیفیت متوافقه ثمر است
و محتمل که این مخصوص باشد بغیر هندیها و جید باشد زیرا که بعضی مرضی را برنج هندی موافق تر است از حبوب دیگر و بعضی را نان گندم و در خواص آن
و آنکه باعث صحت و فربهی عمر است حدیث وارد است و اطبای هند نیز متفق اند در آنکه باعث لون صالح میگردد و تفصیل آن در قرابادین ذکر یافت افعال و
خواص و منافع آن مولد خلط صالح و خوابهای نیکو و رافع تشنگی و مسکن لذع اخلاط حاره و اسهال صفراوی و مسمن بدن و مولد منی و زحیر و تخم
و قروح امعا و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه را نافع و مصلح حال بدن و نیکو کننده رنگ رخسار و چون آن با شیر و شکر
کثیر الغذاء و باهی و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و تشنگی و غثیان و حبس اسهال صفراوی و با شیر
جهت زحیر و با بیهه گرده بریان روغن بادام شیرین یا فندق جهت مغص و سحج و آثار آن مصلح حال بدن و نیکوئی بدن و رنگ رخسار و مولد خلط
صالح و باعث دیدن خوابهای خوب نیکو است از برای اصحاب سل خصوص که با شیر الاغ پخته باشند هنگامیکه حمی عفنی نباشد جهت آنکه با آن شکر خورند
قروح را و گوشت صالح میرویاند و همچنین با پاچه بزغاله پخته آن و عصیده آن بول الدم را نافع اما بعد نقاء قاروره از خون و قبل از نقاء اغذیه
قابضه حامضه مانند سماقیه و آب شیرین کرده آن نرنجین و حقنه باب مغسول آن جهت سحج و قرحه امعا نافع و ادمان آن در پخته آن با بیهه گرده

برنج را که نیکو طبخ یافته باشد جهت افراط اسهال مرضی خصوص که بریان کرده باشند آنرا و جهت اسهال دوالی و سحج و قروح امعا بغایت نافع و گویند چون برنج را
بریان کنند که سرخ تیره شود و سیاه نگردد و نسوزد و مقدار ده یا پانزده مثقال آنرا در چهل پنجاه مثقال آب حماض یک شب تر نموده و صبح آن صاف آنرا
بیاشامند جهت رفع کرم معده و غثیان که از رطوبت و حرارت باشد نافع و آشامیدن آب نقوع سوخته آن مسکن عطش مفرط حادث از هیضه و غیرها
و چون برنج سفید را در آب بجوشانند و آب صاف آنرا بیاشامند جهت حبس اسهال هیضه مفید و سائیده آن با گیاهی که بهندی کابونده و دوب نامند که بر زمین
مفروش و برگهای آن باریک و در شاخهای آن گرهها میباشد و بفارسی مرغ نامند و با اندک نبات سفید و قدری آب خالص سرشته کرده بیاشامند نفث الدم
را مفید است و آشامیدن آب مطبوخ آن مانند ماء الشعیر که بهندی پیچ نامند مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعا و با شیر تازه بالمناصفه روز
خوردن جهت تقویت لذت مباشرت مجرب و سعوط آرد برنج که در حین کوبیدن بهم میرسد قاطع رعاف است و اغتسال بدان جهت جلای اوساخ از بدن و طلای آن
با ترمس جهت رفع کلف و آثار جلد مفید و همچنین با آب خربزه و ضماد آن با پیه گرده بز جهت گشودن دمل و خنازیر و آن جهت اخراجات تازه و چون
جواهر را خصوص مروارید با آب مطبوخ برنج و یا آب نخاله غیر مطبوخ آن بشویند چرک آنرا زایل سازد و جلا دهد و همچنین چون آنرا بسیار نرم از آب
بمالند و خشک نموده باز بشویند و همچنین چند مرتبه تکرار نمایند بار صاف و جلا یابد المضار آشامیدن آب مطبوخ شلتوک که بفارسی شالی و به
هندی دهان نامند و پوست شلتوک که بسیار نرم سائیده کرده باشند از سموم است و گویند که یک مثقال آن کشنده است و برنج مولد قولنج و سده و
مولف تذکره مکرب و مصدع میداند مصلح آن خیسانیدن آنست در آب نخاله گندم و خوردن آن با شیرینی و چون در آب قرطم بجوشانند دفع
سده آن میکند بدل آن آرد جو معمول است و برنج بریان و حلویات و اطعمه مصنوع از آن در قرابادین ذکر یافت ارز بضم اول و سکون رای مهمله
و زای معجمه ماهیت آن درخت صنوبری بار است و رفت رطب از آن حاصل میشود و منبت آن زمین عرب طبیعت آن گرم و خشک است
ارضه بفتح اول و رای مهمله و ضاد معجمه و ها در آخر بهندی دیمک نامند ماهیت آن کرمهای است بسیار ریزه سفید سر و دهن آن اندک صلب و تنه
آنها نرم و پر از رطوبت از چوب و درخت و کاغذ و کتاب و لباس و فرش و از این قبیل آنچه را یابند میخورند و هرچه را که بخورند اطراف آن
گل آلود میباشد و چون خشک شود اندک صلب میگردد و شاید تمام لعاب دهن آنها و آنچه را میخورند همه گل میگردد و با اندک زمانی فاسد و فانی
میگردانند خصوص کتاب و فرش و لباس را و ماده تکون آنها اجزاء متعفنه محتبسه در جوف بیوت و صندوقها و فروش و یا تحت آنها است
و محل تکون آنها آن مواضع و زمینهای نمناک با رطوبت است که خاک آنها نرم و سخیف باشد و در آن اماکن آنچه میرسد همه را میخورند و فاسد
میسازند و در ملک بنگاله در اواخر برسات بزرگ و بالیده و بلند بمقدار آراسته جرمائی میگردند و پر بر آورده پرواز میکنند و با اندک زمانی فانی میگردند
و اهل هند میگویند که بادشاهی دارند و جثه آن بسیار بزرگ و بالیده میباشد بحجم انگشتی و بطول دو بند آن و بزعم ایشان آن بسیار گرم و مقوی
باه است و در زمستان از اماکن که محل تکون آنها است مانند صحراها و امثالها کوه بر آورده میخورند بدین نحو که آنها را در موده آنرا با
روغن گاو چرب نموده بی بلعند و میگویند اگر بزودی نبلعند و یکدو روز نگذارند تمام آن گداخته آب گرجی از آن بر میآید و پوست خالی میماند و علامت

ارز بضم اول

علامت شناخت آنکه بادشاه انها در کدام جا است آنست که در صحراها و در مواضعیکه دهقانان علفهای زرعت را کنده جا بجا جمع مینمایند و رطوبات
بارش و شبنم و حرارت و تابش آفتاب متبخر گشته و تعفن یافته از ان ارضه تکون میباید پس اشخاص که معرفت آنرا دارند ازان مواضع را کنده بر می آورند
در بعضی از آنها یک یا دو عدد میباشد و گویند چون آنرا در روغن سنام بقر حل کنند و بر بواسیر بمالند نافع است و پاشیدن آب مطبوخ خرزهره کشنده
آن است و دخان بر بدبد و کرگی و گشنیز خشک و قوتینج گریزاننده آنست **ارسطون** شرابی است غلیظ که از خمر و ادویه حاره ترتیب دهند قویتر از خمر و مقوی
احشا و بار و است و در قرابادین ذکر یافت **ارغاموني** بروزن افلاطوني بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح غین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو
و کسر نون و یاء و آخر بفارسی ماميثا سرخ نامند و بن پوسته بهندی ماهیت آن نباتی است شبیه بخشخاش بری و برگ آن شرف و شبیه ببرگ شقائق
النعمان و گل آن سرخ و سر آن شبیه بسر خشخاش و طولانی تر از ان و سر آن پهن و بیخ آن ممتد بی رو زنگ و مو یعنی لبن آن زرد زعفرانی افعال و خواص آن
حار حاد و محلل و منقی قروح عین که آنرا ارغاس و قروحیکه آنرا اناقلیا نامند و چون ضماد نمایند تسکین دهد اورام را و چون دو و نیم برگ آن با بیست و یک
دانه فلفل سیاه سائیده و باب حل کرده سه روز متوالی بخورند جهت قلاع دهان و سیلان رطوبات از ان نافع **ارقیطون** بفتح اول و سکون راء مهمله و
کسر قاف و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم طاء مهمله و سکون واو و نون معرب ارقیسون یونانی است و قروسوقیون نیز نامند ماهیت آن دیسقوریدوس
گوید نباتی است برگ آن شبیه ببرگ کدو و از ان بزرگتر و صلب تر و مزغب و بی ساق و رنگ آن مایل بسیاهی و بیخ آن بزرگ و سفید و انطاکی گفته نباتی
است مزغب و ساق آن مربع کمتر از یکذرع و انرا اکلیلی سرخ رنگ و تخمی بمقدار زیره سیاه است و بهترین آن تازه حریف آنست و صاحب تحفه گفته بیخ
آن نرم و سفید و شیرین است طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص و منافع آن جالی و مجفف و محلل و با قوت قابضه جهت
امراض دهان و دندان و سینه و نفث الدم و مفاصل و عرق النسا و شقاق و قرحه سرانگشتان حادث از برودت و عسر البول و حرق النار و قروح بیخ
ناخنها نافع مضمضه بطبیخ بیخ آن و نگاهداشتن آن در دهان مسکن اوجاع دندان و ریختن طبیخ آن بر شقاق عارض از سردی و سوختگی آتش و نشا
میدن یکدرهم آن با حب صنوبر جهت اوجاع صدر و نفث الدم و جرب کاین در سینه و نیم رطل از طبیخ آن جهت عسر البول و عرق النسا و درد مفاصل و ضماد
تازه آن جهت شقاق و قرحه سرانگشتان و اوجاع مفاصل و سوختگی آتش و ذرور برگ آن جهت قروح خبیثه کهنه نافع مضر گرده مصلح آن
روغنها مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل برگ آن بیخ آنست **ارقطیون** بفتح اول و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون طاء مهمله و ضم یاء
مثنات تحتانی و سکون واو و نون و انرا ارقطون نیز نامند ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ فلوس و زغب این از ان زیاده و
بسیار سفید تر و بیخ آن سفید و شیرین و ساق آن زرد طولانی و تخم آن شبیه بزیره کوهی افعال و خواص و منافع آن بسیار لطیف و مجفف
و جالی طبیخ بیخ آن و تخم آن با شراب جهت تسکین اوجاع اسنان مضمضه کردن و نگاهداشتن آن در دهان و آشامیدن آن جهت عسر البول
و عرق النسا و ریختن آن بر سوختگی آتش و قروح بن ناخنها و شقاق عارض از سردی هوا نافع **ارمال و ارملاک** بفتح همزه و سکون راء مهمله
و فتح میم و الف و لام و بلغتی دیگر کاف بعد لام آمده بسریانی ارمالی نامند ماهیت آن پوست درختی است خشبی شبیه بقرفه با عطریت و رنگ آن

ارسطون
ارغاموني ماميثا
سرخ بن پوسته

مایل بزردی و صمغی از قرفه است منابت آن منابت قرفه و بهترین آن تازه زرد رنگ خوشبوی آنست و نواب سید علوی خان مخاطب بمعتمد الملوک
قدس سره نوشته اند که پوست درخت کادی است طبیعت آن در آخر دویم گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن نایب مناب قرنفل و دارچینی و
قرفه دانسته اند و مقوی جگر و احشا و معین بر هضم و جمیع قوتها و جهت استحکام لثه و امراض دندان و بوی دهان و رمد و منع انتشار زخم آکله
و آکلین او جالی و مدر فضلات نافع و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و نشاسیدن آن جهت قطع نجارات کریهه هرجا که باشد و بوی دهان و رمد بارد و مدر
فضلات و ملین طبع و مصفده آن جهت استحکام لثه و امراض دندان و سنون آن جهت درد دندان و استحکام لثه و ضماد آن جهت بثور و اورام
و اندمال قروح و منع لعق اعضاء و طلاء آن جهت اصلاح ناخن و چون آنرا کوبیده و با مثل آن آرد گندم و شکر خمیر کرده در روغن بریان نموده گرما
گرم بر عضو ملوح و در روی چشم بار و تکمید نمایند در ساعت تسکین وجع آن نماید مصدع محرور و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن به تنهائی تا دو مثقال بدل
آن وزن نکهت کبابه و در غیر آن سلیخه و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنرا بهندی چالوده بضم لام و سکون واو و دال مهمله و ها در آخر
نامند و شاید شبیه باشد ارمال عنبر بوده است و محتمل که آن نوع زبون دارچینی و یا بین قرفه و سلیخه باشد و بوده پوست درختی دیگر قریب النفع
بدان و اهل هند در امراض مذکوره و امراض ارحام برای دفع رطوبات و در و حیض و غیرها و برای درازی موی در ادویه آن مستعمل دارند و این
باعطریست و خوشبوئیست **ارمنین** بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یاء مثنات تحتانیه و نون لغت یونانی است ماهیت آن
نباتی است بریا و بستانی و هر سال می روید بری آن غیر مستعمل و بستانی آن برگهای آن شبیه برگ اهل و ساق آن مربع بقدر لطف ذراع و غلاف
تخم آن شبیه بغلاف لوبیا مایل بطرف اسفل و تخم آن سیاه و دراز و تخم بریای آن مستدیر و اغبر و گویند ارمنین درخت قلقلان است و ابن بیطار
نوشته که غیر آن است چنانچه الحق مشهور است در زمان ما صفت آن غیر صفت قلقلان است و در حرف القاف مذکور خواهد شد طبیعت آن در سوم گرم و
خشک افعال و خواص و منافع آن محلل و جاذب نشاسیدن یکدرهم آن با شراب بغایت محرک باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام بلغمی و بجلیش ضماد آن
باب و ضماد گیاه آن تر و قطور آن با عسل جهت ازاله جرب چشم قرحه مسمی بارغامن و بیاض آن نافع و غیر بستانی آن در این افعال قویتر است و مخرج جنین
ارنب بحری بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح نون و باء موحده معرب از ارنبای سریانی است و بالعربی الموز بنون و راء مهمله و بیونانی قردسیمون و
لاغوس و غرساوس و بتر بسریانی لاغوسیه و بفارسی خرگوش و بترکی دوشان و بهندی سسا و سسه و کهرهه نامند ماهیت آن حیوانی معروف
است لجثه اگر به با موهای بسیار نرم و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت موش و گوشهای آن بسیار بلند و لهذا آنرا خرگوش نامند و دستهای
آن کوتاهتر از پایهای آن و مانند زنان حیض بیند و گویند منقلب میگردد نر آن بماده و بالعکس و اصلی ندارد و بلکه یکسال نر آن بسیار است و قوی میگردد
و یکسال ماده آن و لهذا شبیه نموده اند و گفته اند و مدت حمل آن هفتاد روز است و زیاده هم گفته اند و گویند چون آنرا بسیار میترسانند وجع نمایند خون
از مذبح آن برمی آید و سفید یکرنگ و سیاه اغبر و ابلق می باشد طبیعت آن گرم در سوم و تر در دوم و بزعم بعضی سیاه آن خشک و سفید تری آن
بسیار گرم و خشکی آن کمتر و مشهور آنست که مزاج آن سرد است و باین قول ایراد نموده اند که پس از چه جهت نافع است مفلوجین و صاحبان

ارمنین

طبیعت

ارنب

خرگوش

وصاحبان بارد المزاج و امراض بارده را و جواب گفته اند که مزاج آن هرچند سرد است ولیکن گوشت آن گرم است از گوشت غزال و حق جواب آنست
که آنچه مشهور است غلط است و سبب آن شهرت انفعال آنست از جبن و خوف و سبب این هر دو نیست برودت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار گرم
است و از لوازم حرارت جرات و جلادت و اقدام بر حرب است و آن جانوری جسور است اگر این لوازم حرارت با او نباشد نزدیک است از جنگ و غذا
هلاک میشود و جناب باری تقدس و تعالی بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب او را بنسبت بدن آن بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غریزی و روح حیوانی
در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف میگردند و موجب جبن و خوف او میشود و نیز حرارت اصلی مزاجی با حرارت عارضی حادث از غضب یا خوف
مجتمع گشته باعث انفعال و ضعف آن میگردد و از این جهت باز نر بسیار پرواز نمیتواند کرد و صید چنانچه ماده آن میکند نمیتواند نمود و نیز شیر نر آن
جلدی و جلادت که شیر ماده دارد ندارد و افعال و منافع و خواص آن صرع و فالج و استرخاء لقوه و اختلاج و ارتعاش اغذیه متخذه از گوشت آن
خصوص کباب و شویهات مبزر با ابازیر حاره مقویه مانند دارچینی و فلفل و صعتر و خردل و تخم شبت که ترش کرده باشند ابهار المرئی نافع اند
از برای فالج و لقوه و استرخا و خدر و ارتعاش و امراض بارده و علل اعصاب و اوجاع مفاصل و سلس البول و بول در فراش و همچنین قلاعهای
آن و مواد خون غلیظ و غلیظه از گوشت گاو نر و گاومیش و اگر سرفه باشد بی ترشی و چون قدر قلیلی از انفحه آن بطفل بخورانند ایمن میگردد
از احداث صرع که ام الصبیان نامند و فزع در خواب ولیکن باید که شیر در معده او نباشد زیرا که موجب انجماد آن میگردد و همچنین خورانیدن
آن با سکنگبین یا روغن گاو یا سرکه انگوری یا با عسل مصفی محلول بخل خرما نافع است از برای صرع و چون یکدرم انفحه او را با یکدرم شب یمانی
سوخته با آب طبیخ بابونه و سداب چند روز بیاشامند خون بسته را بگشاید و آشامیدن و حمول آن به تنهائی بعد طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع
حمل زنان است و آشامیدن دو مثقال آن جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم نافع و سه قیراط آن با شراب جهت افعی است مجرب شمرده اند و
آشامیدن یکدرم آن با آب بخود از برای احتباس بول بسبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراط تا نیم مثقال با سرکه انگوری جهت صرع و تحلیل شیر
منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و بالجمله فادزهر جمیع سموم است و زهره آن را تاثیر بر عکس بهره مایه است چون باز بیت غلط کرده شود و بلع
نموده گرده گر با گرم آن هنگام ذبح بعد صید جهت نفث الانتصاب و کسیکه در حین رفتار سرعت و یا وقت دویدن نفس بسیار زنند و یا نفس
اوباری نکند نافع گفته اند و خورانیدن آب مطبوخ جگر آن نیم گرم جهت مرضی که در پهلوی اطفال در ملک هند و بنگاله عارض میگردد و از آن به نامند
موثر و چون زهره آن را ببویی شنند خواب بمرتبه بر شارب آن غلبه کند که تا سرکه بخورانند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید و چون با کندر و سداب
سرشته حب سازند و بیاشامند وقت آشامیدن شراب خواب آورد و چون اراده انتباه و خلاصی از آن نمایند سرکه کهنه بیاشامند و چون
خصیه آن را با نمک تلخ و ورس نمک سود نموده دو دانگ آن را سعوط نمایند لقوه را نافع بود و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه از موده
و لوبیا چون زن فرج بخته بخورد در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین آن را در این باب بسیار موثر دانسته اند و مغز سر آن را چون بریان
نمایند و بخورند رعشه مرضی را مفید و مالیدن مغز سر آن بر لثه و دندان باعث اعانت بر رویانیدن دندان اطفال میگردد و چون با سرکه در دهن

زبل

ازلا

زیت بجوشانند و بر بدن بمالند حشرات الارض از آن شخص بگریزند و نزدیک او نیایند و چون هفت روز هر روز دو حبه موش آن را با شیر تازه بنوشند
منع سفیدی موی میکند و خاکستر دماغ آن با پیه خرس و ماء العسل و آب پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب مفید و جلوس در طبیخ آن جهت
نقرس و مفاصل نافع و ضماد خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرگین آن از بهر درم مانند شیر با جهت سلس البول و بول در فراش
و قطور البول آن در چشم جهت حدت باصره و طلاء خون تازه گرم آن جهت رفع کلف و بهق و بثوری که آب بیرون دهد از آن ترشح کند که در سر باشد
و سکن دردهای کهنه و خوردن خون برشته آن جهت قرحه امعاء و اسهال و رفع سموم و گویند که چون بچه تازه زائیده آن را ذبح نمایند
و خون آن را در پارچه بگیرند و خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آن را با شیر مرضعه طفلی که آن را ام الصبیان حادث شده باشد
حل نموده بآن طفل بخورانند باعث رفع مرض آن میگردد و طلاء پیه آن مانع انتشار انشقاق موو رنگ کش آنست و پوشیدن پوست
آن مسخن بدن و معدل اخلاط بارده و ادمان آن قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق و غیر محرق آن جالب خون همه اعضا المضار
محرور المزاج را مضر مصلح آن کاسنی و سرکه و انار میخوش و ماست و بخش آن بخار آب گرم و نبات و خوردن آن با روغن و گفته اند هیچ لحمی نافع
نیست اصحاب وجع مفاصل را مگر لحم ارنب و آهو بره زیرا که ایشان را تقلیل غذا باید و لحمهای قلیل الفضول و این هر دو از آن جمله اند و چون
مجموع آن را در ظرفی بسوزانند و سه مثقال آن را بیاشامند جهت تفتیت سنگ گرده مفید و چون جوف آن را پاک نموده بدستور بسوزانند و با روغن گل
سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی موثر است و گویند نگاه داشتن کعب آن جهت رفع چشم بد موثر و نیز گویند تعلیق هر دو چشم آن باعث هیبت در
نظرها است و دستور احراق و دهن و طبیخ و تغذیه آن در قرابادین مذکور است **ارنب بحری** بیونانی عنترویش و نلاسیوس و بهندی کاسا نامند

ارنب بحری

ماهیت آن حیوانی است صدفی بشکل بابل بسرخی ما بین اجزای آن چیزی شبیه بپر کشتان و در سر او سنگ میباشد و گفته اند حیوانی
است سر او مانند ارنب و بدن او مانند ماهی طبیعت آن بسیار گرم و حاد است افعال و خواص و منافع آن خاکستر آن جالی البصر و دندان
و ضماد کوبیده آن به تنهائی و یا با تخم الجرجیر سترنده موی و بخش طلاء روغن مطبوخ آن و طلاء خون آن جهت کلف و بهق و خاکستر آن با پیه خرس
جهت داء الثعلب بغایت مفید و بخش به تنهائی و ابن تلمیذ طلاء آن را جهت گزیدن زنبور فادزهر سریع الاثر میداند المضار آن سم قاتل است
چون بیاشامند بعد زمان قلیلی وجع بطن و عسر البول و ضیق النفس و سرفه خشک و نفث الدم و قی صفراوی و یرقان عارض شود و اگر بول
بکند اندک شبیه بارغوان باشد و بدبو و عرق کریه متعفن از بدن او برآید و قی صفراوی مخلوط باندک خون نماید صلاح آن خوردن شیر الاغ
او الاغ و خوردن سلاقه برگ خبازی و اشامیدن شراب صافی رقیق معصور که بمبالغه در عصر آن نکرده باشند پس خورانیدن آب طبیخ برگ خبازی
یا بیخ آن و بیخ مریم کوبیده مقدار یک رطل و خوردن سرطان نهری و اشامیدن ماء الشعیر سرد کرده و تنظیف بطن بقی و اسهال بعد سکون اعراض
بحسب لایق و حقنه لایق سیاه و لبن سقمونیا یا قطران یا ماء العسل مقدار یک رطل و اگر احتیاج بفصد شود فصد نمایند بحسب لایق و علامت بری
صاحب آن آنست که مکروه نباشد او را شنیدن نام ماهی و الا پس دیدن آن پس خوردن آن را و خواب آمدن و بخواب رفتن

رفق آن اَرُوسه بفتح اول وضم راء هندی چهار نقطه و سکون نا و او و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت هندیست و نزا انابنه بفتح باء موحده و دا
و سکون و او و فتح سین بفتح واو و الف و سکون نون و فتح سین مهمله و ها در آخر نیز نامند ماهیت آن نباتی است که در هند و بنگاله بسیار
میشود و مابین شجر و گیاه و به بلندی دو ذرع و زیاده بر آن و برگ آن شبیه ببرگ بید و اندک عریضتر از آن و شاخهای آن پر گره و چوب آن
سفید و اکثر از آن خلال میسازند و گل آن بیشتر سفید و بعضی سرخ و بنفش نیز میباشد و آتش چوب تند میباشد و از زغال آن بارود میسازند
طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند سرد است و گل آن را سرد نوشته اند افعال و خواص و منافع آن گل آن جهت دق و دفع صفرا
و تسکین حدت خون و سوزش بول و ماهیت آن مفید و گویند بیخ آن جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و تبهای بلغمی و صفراوی و غثیان
و قی و یرقان و حرقة البول و قروح مجاری بول که بهندی جاسوزاک بفارسی سوزاک نامند و گفته اند تب دق را نیز مفید است و تخم آن
بمقدار درهمی که بهندی گوکر خلی نامند میشود و سبز رنگ و تخمهای آن ریزه گویند تعلیق آن بر گلوی اطفال جهت سرفه آن نافع است
ارید برید بکسر همزه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال و فتح باء موحده و کسر راء و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال همه بی نقط
ماهیت آن دوائی است فارسی مانند پیاز شکافته که از سجستان خیزد و غافقی و یوسف بغدادی گفته اند شاید که آن بیخ دلبوس باشد که سوسن
احمر نیست و انطاکی گفته که بیخ سوسن سپید است که بفارسی سوسن آزاد نامند که زنبق عبارت از آن است طبیعت آن بسیار گرم و حاد که
بفارسی افعال و خواص و منافع آن جذاب و جالی است طلاء آن جهت قطع خون بواسیر و آشامیدن آن بغایت مدر حیض مقدار
شربت آن تا یکدرم است **فصل الالف مع السین المهمله** **اسارون** بفتح همزه و سین مهمله و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و
و نون لغت سریانی است و یونانی سراسیون و بهندی تگر نامند ماهیت آن بیخ گیاهی است پر گره و اندک طولانی و کج و زرد رنگ
از زردچوبه باریکتر و قوی تر سر بریده شده باریشها و عطریه و ثقیل الرایحه و لذاع و بعضی اغبر مایل بزردی و نبت آن جنگلها و
گیاه آن منبسط بر روی زمین و برگ آن شبیه ببرگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل باستداره و گل آن بنفش و در زیر برگ شبیه بگل
نیل و تخم آن شبیه بقرطم که گاوچره نیز نامند و نوعی از آن را ساق بقدر ذرعی و بعد ورق برگ آن مانند قنطوریون [illegible] دقیق و بالا
ساق آن پر شعبه بعضی بالای بعضی و در اطراف شعبها چیزی مانند دانهای گندم و در جوف آن چیز مانند تخم [illegible] و بیخ آن اکثر از خنصر و کم
گره و خوشبوی و خوش طعم و نوعی دیگر برگ آن مانند برگ نوع اول و اغبر و صلب و شاخهای آن پراگنده و باریک و بر اشجار می پیچد و گل آن
بزرگ و بنفش و تخم آن مانند تخم کرنب و در جوف آن تخمی مانند تخم خطمی و بیخ آن سیاه در زیر زمین و پر گره و تند بوی و تلخ و لذاع و این قسم
مخصوص است بدفع سموم و گزیدن مارها و نوعی دیگر از همه انواع ریزه تر و شاخهای منبسط بر روی زمین و گل آن بنفش و بیخ آن نرم و
بیگره و زرد رنگ و طعم آن تلخ و با عطریت و بیخ آن گیاهی ساده است و این نوع ضعیف ترین انواع ادویه است و بهترین همه نوع
اول است که از فرنگ و افریقیه و شام خیزد و خوشبو و تند رایحه و باریک باشد که زبان را در وقت خائیدن بگزد و مستعمل بیخ آن است

اریدبرید

طبیعت مجموعه آن در آخر دویم گرم و خشک و بعضی در سوم گرم و در دویم خشک گفته اند افعال و خواص و منافع آن ملطف و محلل و مفتح و مقوی و منقی دماغ و اعصاب و معده و جگر و سپرز و گرده است از اخلاط بارده رطبه بالت مسترخیه و نشانیدن آن به تنهایی یا با دویه مناسبه جهت امراض بارده رطبه و بلغمیه مانند صرع و لقوه و فالج و استرخاء و تشنج امتلایی و خدر و تقویت دماغ و تسخین آن و اعصاب و صداع بمشارکت رحم و نسیان خصوص با ماء العسل و جهت تسکین اوجاع باطنی و استسقا و یرقان سددی و ورم رخو جگر و سپرز و تنقیه آلات بول و رحم از رطوبات لزجه و فضول ردیه و تنقیه سنگ گرده و مثانه و تسکین درد آن و عسر البول و احتباس حیض و وجع مفاصل و ورک و عرق النسا و نقرس نافع خصوصا که جهت این امور دو ماه در آب انگور خیسانیده باشند که با آن هر یک مثقال از آن چهار رطل و نیم آب انگور باشد و با شیر شتر و گوسفند جهت تقویت باه مبرود و دین و مرطوبین و تسخین و تقویت معده و کبد و اخراج رطوبات فضلیه با ورار و هفت مثقال آن با ماء العسل مسهل است مانند خربق ابیض و بوئیدن روغن آن دایم جهت نسیان و اکتحال آن جهت امراض طبقه قرنیه و دور آن و جهت گزیدن عقرب نافع و ضماد آن با شیر تازه دوشیده بر کنج ران و پشت زهار جهت نمو اعضا مجرب و اهل هند را عقیده آنست که چون قبل از بروز آبله بمقدار مرم آنرا با نبیذ برنج بنوشند آبله بسیار کم بر آید و مجرب دانسته اند و از جمله ادویه ایست که داخل گرد هیشود و در خوشبوی مضر ریه مصلح آن مویزج مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال با ماء العسل بدل آن بوزن آن وج با نصف آن سلیخه است و بالفف آن خولنجان و نصف آن وج جوارش اسارون و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت اسد بفتح همزه و سین مهمله و سکون دال مهمله بفارسی شیر و بهندی باگهه نامند ماهیت آن حیوانیست مشهور از جمله سباع طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن گوشت آن دیر هضم و مورث شجاعت ضماد پیه آن بر کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و مقعده مقوی جماع و طلاء آن جهت کلف و قطور آن بارد و غن تخم انجره در احلیل جهت نعوظ بی عدیل و طلای آن با پیه و زهره آن بر بدن باعث گریختن سباع از آن شخص و ضماد پیه با بهی در چشم آن بر روی مورث هیبت و در نظرها ارسطو گوید کباب جگر شیر بغایت مقوی دل و باه است چون اشکافته آنرا با بوره سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و بروغن زنبق چرب کرده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع اوجاع باطنی مانند قولنج و مغص و وجع ظهر و بواسیر و درد جگر و رحم بغایت موثر و مفید است و زهره آن مقوی باصره اکتحالا و اشامیدن یک دانگ زهره شیر بزرده تخم مرغ نیم برشت جهت کسیکه آنرا از زنان بسته باشند گویند مجربست و وقت استعمال آن در حین هلال ماه شرط دانسته اند و گویند جلوس بر پوست آن جهت رفع نقرس و بواسیر مجربست و بستن پوست یا موی آن بر گردن اطفال پیش از بلوغ جهت ازاله صرع و بخور موی آن جهت گریزانیدن سباع و رفع تب یومی نافع و گذاشتن قطعه از پوست آن در میان صندوق رخوت مانع کرم زدن انهاست و اگر کرم در آن صندوق موجود باشد باعث قتل آنهاست گویند چون زبان آنرا خشک نمایند و قدر قلیلی از آنرا با نبات سائیده بصاحب ضیق النفس بارد رطب بخورانند شفا یابد و چون بینی شیر ماده را خشک نمایند و زن حامله با خود دارد تا زمانیکه طفل را از شیر باز گیرد از مرضیکه بهندی پرسوت نامند محفوظ ماند و چون فرج آنرا خشک نموده عند الحاجت باب گرم سوده زن استعمال نماید فرج آنرا تنگ کند و گرم گرداند و چون یکدرم سرگین آنرا در شراب حل نمایند و بمعتاد دین شرب خمر دهند باعث

باعث نفرت و عدم خواهش ایشان گردد و گویند چون صدای خروس سفید یا جلاجل را بشنود لرزه بر اندام آن افتد و فزع نماید و بعضی گمان
برده اند که تمساح چون صدای شیر را بشنود بمیرد و گویند چون زدن موی سبلان از جمله سموم است و اکثر از راه عداوت آنرا استواص نموده در
میان رگ برگ تنبول گذاشته بخورانند بکسیکه با او عداوت دارند بالجمله بهر نحو کسیکه آنرا خورده باشد علامت آن آنست که در وقت نشستن شکم
او درد کند و چون بر برگ بید انجیر بول کند آن برگ پاره پاره گردد و تدبیر آن آنست که بیاورند جگر بچه گوسفند یا بزغاله و قطعه قطعه نموده خام ببلعند
و چون ساعتی کامل از آن بگذرد و ورم حلق بهم رسد که بهندی کنتکی نامند جوب نرم سوده با آب نیم گرم بقدر یک کاسه بخورانند و قی کنند و اگر زود قی
نیاید شاخه درخت بید انجیر در حلق کنند تا قی آید و موی شیر با قطعهای جگر بیرون خواهد آمد و یا آنکه ماهی روبیان که بهندی جهینگا نامند با تار
ریسمانی بسته خام ببلعند و دو سه ساعت صبر نموده پارچه ماهی را بکشند موها بان چسبیده بیرون خواهد آمد پس بیخ گیاه سفید مرز که بهندی
جوالی نامند با آب سبسته بیخ سوده بیاشامند و اگر شیر کسی را بگزد خواه بدندان و یا بناخن برای آنکه دندان و ناخن از سباع هر دو سمی
میباشد اذیت میرساند باید که زراوند و ایرسا و عسل در هم سرشته بران ضماد نمایند پس با سرکه بشویند و ران مرهم متخذ از قشور نحاس و زنجار
و جبت الفضه و موم و زیت گذارند **اسد العدس** ماهیت آن شبیه بگیاه عدس و نوعی از طراثیث دانسته اند برگ آن مزغب و بازرد
و ساق آن باریک مانند ریسمان اغبر مایل بسفیدی یا بسرخی و گل آن سفید و زرد شبیه بگل لبلاب و بسیار از آن کوچکتر و بیخ آن مانند گزر
و بسیار کوچک و بر گیاهیکه در حوالی آن بهم میرسد میپیچد و آنرا فاسد میسازد و لهذا آنرا هالوک نامند طبیعت آن در دوم گرم و با قوت بارد و در سوم
خشک افعال و خواص و منافع آن محلل بلغم و سوداهای غیر محترق و مدر بول و مفتت حصات و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس
جهت حصات و چون با سرکه مداومت بخورند آن نمایند پخته یا خام آن باعث لاغری بدن فربه میشود و اصلا مضرتی نمیرساند و چون با گوشت
طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد و طلاء آن با سرکه جهت نمله و منع زیاده شدن آن مفید گویند مکرب و مغثی است مصلح آن بنفشه مقدار شربت
آن تا یک درهم بدل آن افتیمون و در امر بدل آن مانند صعتر و ربع آن سنده روس **اسرار** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح راء مهمله و الف و راء مهمله
لغت مغربی ماهیت آن شجریست منبت آن ابهای البساتیه و سواحل و ریای حجاره و در ابتدای روییدن یکشاخ بقدر ذرعی شبیه بحی العالم میباشد و
چون محاذی روی آب شود از آن برگ و شکوفه شبیه بمورد ظاهر میگردد و ثمر آن بمقدار فندقی سیاه سفید و مزغب با اندک بشاعت و حلاوت و عفوصت
و طعم برگ آن اندک تلخ طبیعت آن مرکب القوی و مسخن افعال و خواص و منافع آن دلوک و بخور آن جهت درد دندان و آشامیدن آن با شیر تازه در
محرور و با شراب در سبرد و لغات محرک باه و تازه آن محلل صلابات و مفتح سده و منعش حرارت غریزی و جالس بخارات مقدار شربت آن از نیم مثقال
تا یکدرم صمغ آن تریج و بعد از خشک شدن شبیه بکندر میباشد در رقوت و با رطوبت فضلیه جهت امراض بارده دافع رطوبات از مفاصل نافع
اسرنج بضم همزه و سکون سین و فتح راء مهملتین و سکون نون و جیم و سرنج بدون همزه نیز آمده و بهندی سیندور گویند ماهیت آن چیزیست
مصنوع از قلعی و سفیداب سوخته شبیه بشنجرف اندک سوده و کمرنگ تر از آن یعنی سرخ شکفته اندک مایل بزردی و صنعت از اطرق بسیار

اسد العدس

طبیعت

اسرار

طبیعت

است از انجمله آنست که بگیرند سفیداب قلعی یا قلعی و سرب را و در تابه سفالی کرده بر روی کوره آتش نی و خاشاک گذارند و قدری نمک بران بپاشند
و با کفچه آهنی برهم زنند تا سرخ گردد و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ‌تر گردد و پس در دیگی کرده بر روی کوره گذارند و آتش بر اطراف آن برافروزند تا
سوخته و بغایت رنگین گردد و طبیعت آن سردی آن کمتر از اسفیداج که سفیداب نامند و خشکی آن زیاده از آن افعال و خواص و منافع آن محلل و
جالی و منقی زخمها و منبت لحم طلاء آن با روغن گل سرخ یا روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت و دفع ورم زخمها و تنقیه چرک و برون گوشت زاید و
مرده و قطع بدبوئی آن جهت سیلان خون و سوختگی آتش و حقنه آن با بیه و آب برگ بارتنگ جهت قرحه امعاء و در مرهم سوده آن بر قوباء بعد
مالیدن آن به برگ نیم سفرج و تکرار آن باعث زوال آنست و اسرنج از سموم قتاله است مداوای کسیکه آنرا خورده باشد قریب است بمداوای
اسفیداج و ان شاء الله تعالی در اسفیداج خواهد آمد و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت **اسرونج** بفتح همزه و سکون سین و ضم راء مهملتین
و سکون واو و فتح زاء معجمه و سکون عین مهمله ماهیت آن کرمی است که در سینه هزارپا و در ریگزارها بهم میرسد افعال و خواص و منافع
آن ضماد آن عصب مقطوع را در ساعت التیام دهد **اسطراغالیس** بکسر همزه و سکون سین و فتح طاء و راء مهمله و الف و فتح
غین معجمه و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است و به بربری معروف است بمخلب العقاب الابیض ماهیت آن بیخ
نمنشی است کوچک اندک مفروش بر روی زمین برگ و شاخهای آن شبیه به برگ و شاخ نخود و گل آن ریزه و بنفش و بیخ آن بقدر شبیه
بزرب شامی منشعب بشعبهای سیاه صلب مانند شاخ حیوانات متشبک بعضی در بعضی و طعم بیخ آن با قبوضت منبت آن تلهای برف نشین و
مواضع سایه ابن بیطار نوشته که در ماوس از اندلس کثیر الوجود است و مستعمل بیخ آن افعال و خواص و منافع آن بیخ آن قابض و مجفف قروح
و حابس بطن و مدر بول چون با شراب بجوشانند و بیاشامند و چون نرم بکوبند و به بیزند و بر قروح کهنه بپاشند باصلاح آورد و قطع نزف الدم
نماید و لیکن بسبب صلابت بدشواری کوبیده میشود **اسطوخودوس** بضم همزه و سکون سین و ضم طاء مهملتین و بی نقطه و سکون واو و ضم خاء
معجمه و سکون واو و ضم دال و سکون واو و سین مهملتین لغت یونانی است بمعنی حافظ الارواح و بعربی الیس الارواح بمد همزه و کسر نون و میم
الارواح و اهل مکه معظمه گیاه آنرا ضرم بضم ضاد معجمه و سکون راء مهمله و میم و گل آنرا زهر الضرم و بسریانی ستخاوس که نام جزیره است که در انجا میروید
و اهل بنگاله ترم و بهندی دهار و در بنگاله نمنه نامند در اطراف عظیم آباد و بنگاله هم میشود و لیکن اکثر کم قوت ماهیت آن گیاهی است
ربیعی بقدر ذرعی منبت آن جاهای نمناک و برگ آن شبیه به برگ صعتر و از آن درازتر و باریک و گل آن سرخ شکل اسنوه شبیه بخوشه
جو لیکن کوچکتر از آن و بنفش مایل بسفیدی و بان زردی و سرخی و مزغب و نرم و ثقیل الرائحه و اندک تلخ و حریف و تخم آن بسیار ریزه و اندک
مفرطح و زرد تیره مایل بسیاهی فی الجمله شبیه بتخم ریحان خوره و بوی آن بعد اندک مالیدن بدست شبیه به بوی کافور چنانچه ابن ماسویه گفته که اسطو
خودوس تخمی است که چون بدست بمالند و ببویند بوی کافور از آن آید و طعم آن تلخ و تیز و انچه بعضی نوشته که تخمی ندارد غیر درست است زیرا که
انچه در زمین حجاز و روم و مغرب و زمینهای باقوت میروید با تخم و قوی الرائحه و با تلخی و نرم و مزغب میباشند و انچه در زمینهای ضعیف مانند بعضی

طبیعت

مانند بعضی مواضع بلاد هند و عظیم اباد و جهانگیرنگر از بنگاله می روید خشن بعضی سیاه تیره و بعضی سفید مایل باندک بنفشی و بی زغب و بعضی بتخم و بعضی
بانجم زیره سفید مایل بسبزی است و نوعی از اسطوخدوس میشود که دانها های خوشه آن پاشان باریک اندک بلند و بی زغب و اغبر و در بو شبیه
بآنجا یافت بلکه تند تیز و لیکن خوشه آن دیده نشده که چه نحو میباشد طبیعت آن گرم و خشک در درجه اول و در دوم نیز گفته اند و این اصح است
حضور صاحب حجازی تازه قوی الرایحه و تند طعم آن و شیخ الرئیس و ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دوم گفته اند و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری لطیف
و شیخ داود گرم در آخر دوم و خشک در اول سوم و بعضی سرد در اول و بعضی مرکب القوی و اجزاء بارده آن کمتر از حاره و تخم آن بقول ابن تلمیذ گرم
در اول و خشک در دوم نیز و مرکب از جوهر ارضی بارده و ناری حار لطیف افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و جالی و مفتح سدد و بقوت
جزو حار لطیف خود و با قوت قابضه بجزو ارضی بارد و مقوی بدن و دل و دماغ و احشاء و جمیع قوی ظاهری و باطنی و قوت مذکره و متفکره
و مصفی روح و مفرح و جهت امراض سینه و سعال و نزلات و سائر امراض عصبیه و علل عصبانی بسبب افعال مذکوره و بقوت مسهله و دافعه
خود اخلاط فاسده بلغمیه رطبه و سوداویه و اختصاص آن بدماغ و تقویت آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی و طحال و مجاری بول
امراض الراس و غیره آشامیدن یکدرهم آن به تنهائی جهت رعشه دماغی و دوار و سدر حادث از جبن و سقطه و تشنج و ترعرع و دماغ حادث
از ضربه و سقطه و تذکیه ذهن خصوص با ماء العسل و همچنین آشامیدن شراب تازه آن به تنهائی و با شراب میوه تازه جهت آنکه با وجود آنکه
مقطع و ملطف است حابس الجزء و مقوی معده است و مداومت آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و همچنین اسهال با آن نافع است
جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و جمود و شخوص و وسواس سوداوی و استرخاء و تشنج رطب امتلائی و رعشه و خدر و اختلاج
و زوال غم و اندوه نافع جهت آنکه استفراغ سودا و تنقیه مینماید فضول دماغی و رطوبات مزمنه را و مانع عفونات و الصبا و نوازل است
باعصاب مقوی و مسخن آنها است و تقویت می بخشد دماغ را و تلطیف مینماید روح دماغی را و همچنین آشامیده جرم آن با ماء العسل و بدستور
گلنگبین یعنی مربای گل آن با شکر یا عسل چون مرتب المقدار باشانند که مقدار یک مثقال گل اسطوخدوس در آن باشد و مداومت بر آن
نمایند امراض مذکوره خصوص وسواس سوداوی و غم را بالکل زائل سازد و آشامیدن آن با عاقرقرحا و سکبینج جهت صرع و همچنین با تخم حنظل
فرموده مسهل و استفراغ بدان نمودن در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیه متعهد معده بودن صرع بلغمی و سوداوی را نافع و یکدرهم اسطوخودوس
سوده بایکدرم ایارج فیقرا بهنهایت رعشه و اختلاج را نافع است و مداومت آن تا سی روز بحرز دو بدستور آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل
و سعوط آن به تنهائی با ماء العسل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع جهت تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن برای استرخاء و ضماد آن بر سر جهت
نسیان و جمود و شخوص و چون بیندازند در شش قواریس آب انگور یکمن اسطوخودوس را در خمی و سر آنرا محکم بسته شش ماه بگذارند که تا برسد
پس بیاشامند مصروع از آن با عاقرقرحا و سکبینج نفع می بخشد آنرا افقی مین و گاهی بعوض آب انگور سرکه میسازند و در این هنگام چون یکماه
در سرکه بماند محلل نماید استعمال میتوان نمود و اگر از این سرکه سکنجبین شکری و یا عسلی سازند و از آن سکنجبین یک اوقیه با ده اوقیه با

عاقرقرحا و سکبینج استعمال نمایند بهتر است و بالجمله اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی منقی آنست از کل فضول ردیه بلغمیه باله و مفتح سدد و مقوی
حس قوی و محلل کل الجزء و ریاح فاسده و ملطف ارواح آن و گویند که چون آنرا با ثلث آن کشنیز خشک و ربع آن مرزنجوش و سدس آن از هر یک از
مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون سازند و با جوشانده و تر و خواب بیاشامند و مداومت بران نمایند جهت دفع نزلات و رمد و تر یال و ربو و گرانی سامعه
و ضعف باصره مجرب و آشامیدن طبیخ آن جهت امراض سینه و سعال و نزله از زوفا قویتر و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با
قوت تریاقیه است المعده والکبد الطحال و غیرها آشامیدن ده درم از اسطوخودوس و تلخ و بیخ کبر با عسل سرشته جهت برودت معده و بواسیر
بهتر است مفید و لقوه و مطبوخ آن جهت ورم بارد جگر و استسقا و تنقیه طحال و گرده و امراض مقعده و با شراب جهت لقوه و درد اعصاب و درد اضلاع
و سموم مشروبه نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی است و ضماد آن با سرکه تکمید طبیخ آن جهت تسکین اوجاع مفاصل نافع و چون با صعتر
و تخم کرفس بجوشانند و با دوای مسهل بیاشامند نافع مغص آنست مضر صفراوی مزاج و معطش و مغثی و کرب محرورین مصلح آن سکنجبین و گویند
مضر است بالشش و مصلح آن کثیرا و صمغ عربی است مقدار شربت آن از ده درم تا پنج درم بدل آن در آلات تنفس فراسیون و در تنقیه سودا
افتیمون شیخ یوسف بغدادی گفته خاصه اسطوخودوس اسهال سودا و دماغ است و شربتی از آن یک درم تا پنج درم مصلح و ضرر آن بریه
کثیرا است و چون با سکنجبین خورده شود احتیاج بمصلح دیگر ندارد و بعضی اطبا گفته اند مصلح شراب آن شراب لیمو است و مفتح سدهای دماغی و
و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بعضی گفته اند مسهل صفرا نیز است و حبوب اسطوخودوس و دهن و سکنجبین و اشربه و عرق و مطبوخ و
معجون آن در قرابادین ذکر یافت **اسفاناخ** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون و الف و خاء معجمه بیونانی سوناخیوس
و بسرومانی فوسوخیوس و برومی ابرقیبا و بفارسی اسفاناخ و اسپناج و بفرنگی اسپنج و بهندی پالک و پالک هندی قطف است که اسفاناخ رومی
باشد ماهیت آن گیاهی است معروف بستانی و بری نیز میباشد و بستانی آن مستعمل است در مطعوم و بهترین آن باران خورده آنست طبیعت
آن در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است در گرمی و سردی و از ین جهت محرورین و مبرودین را موافق است الا آنکه اوفق از برای محرورین است
که با آب لیمو و روغن بادام شیرین تناول نمایند و در این هنگام میباشد نافع از برای تبهای گرم و سرفه خشک با حبس لطن و اوفق از برای
مبرودین با گوشت فربه و برنج با افاویه حاره افعال و خواص و منافع آن ملین طبع بلیت لقوت جاله است و غذاء او راجح و سریع الهضم جید الغذاء
تر و کم النفخ تر از سایر بقول و جهت التهاب و تشنگی و تبهای گرم و امراض سینه و درد پشت گرم و سل و درد کمر و موی خوردن مطبوخ آن با
اسفاناخ و با باقلا جهت نزلات حاره مجرب و غرغره آن با آب جهت درد گلو و لهات مفید و آشامیدن عصاره آن با شکر جهت
درد گلو و لهات و یرقان و تفتیت حصاة و عسر بول و حرقت آن و لذع اخلاط مراری و ضماد پخته آن جهت درد مفاصل حار و اورام حاره
و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام آن جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و النفجار ماسیل و طلاء مطبوخ آن با سفیداب
جهت بثور سفید مضر بارد المزاج و مصدع مصلح آن پختن آنست با روغن بادام یا مسکه گاو تازه و دارچینی و فلفل و آب کامه است

کارست مقدار شربت از عصارهٔ آن تا ده مثقال بدل آن حرفه و قطف و تخم آن جهت وجع فواد و درد حشاء تبهای حاره و شربهٔ آن
جهت دق و سل مجرب و ضماد پخته آن جهت وجع اورام حاره و تلیین اورام صلبه بسیار مفید مضر سپرز مصلح آن گل مختوم مقدار شربت
آن دو درم بدل آن اسفاناخ پخته و اغذیه متخذه ازان ساده یا با جلتشی دار مطیب بروغن بادام شیرین یا مسکه گاو تازه میباشد نافع از برای
صداع و تشنج یبسی و اورام حاره سر و با الحوم حدیده جهت مالیخولیا و جنون و قطرب و سلغیات حادث از سودا و صفراوی و با با جه بره یا بابه
بزغاله جهت دوار و صداع حار و خوانیق و امراض صدر و ریه و سل و سعال و با کشک الشعیر و ماش مقشر جهت ذات الجنب و حبس البول و حرقت
آن و حمیات حاره و تسکین عطش نافع و تفصیل اغذیه اسفاناخیه و الوان آن در قرابادین ذکر شده **اسفلیناس** بکسر همزه و سکون سین
مهمله و فتح فا و کسر لام و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح نون الف و سین مهمله ماهیت آن از ادویه مجلوبه است جالینوس آنرا افتا
برای دانسته و مالقی غیر آن و گفته قتابری مشهور است نزد اهل شام و همه مردم ماهیت آن و همچنین منفعت آن غیر ماهیت و منفعت
اسقلیناس است و دیسقوریدوس در مقاله نوشته که آن گیاهی است شاخهای آن طولانی و بر شاخهای آن برگهای طولانی شبیه به برگ قسوس
کبلاب کبیر است باشد و ریشهای آن باریک و بسیار و طیب و کم بو و گل آن ثقیل الرایحه و تخم آن ریزه شبیه به تخم فالاقیس و نبت آن کوهستانها
و سنگلاخها افعال و خواص و منافع آن آشامیدن بیخ آن با شراب جهت زحیر و مغص و دفع سموم جانوران زهردار و ضماد برگ آن جهت قروح
خبیثه عارضه در پستان و رحم نافع و جالینوس در سابعه نوشته که هنوز این دوا را بتجربه نیاورده ام و امتحان نکرده **اسفنج** بکسر اول و سکون
سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بیونانی صیفونا و بعربی زبد البحر و سحاب البحر و غمامه و غمیم و لشانه و صوف البحر و بهندی
ابر مرده و ابر کهن و بشکر و کافوران و بهندی بیو ابادل و بترکی بلوط نامند ماهیت آن چیزیست که بر روی سنگهای کنار دریای شور
تکون میگردد و چون در آب انداز ند آب را نشف مینماید و چون بفشارند آب از آن بر میاید و آن دو قسم میباشد قسمی ازان که متخلخل و
سوراخهای آن گشاده و نرم و شبیه بنمد و پر سوراخ است ماده گویند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنگ است نر نامند طبیعت
آن گرم در اول و خشک در دویم افعال و خواص و منافع آن محلل و مجفف قروح و جروح عمیقه تازه و کهنه و اورام بلغمیه و ریشهای کهنه و قاطع نزف
الدم و التیام دهندهٔ زخمهای کهنه و مفتح افواه عروق چون تازه آنرا با سرکه خالص یا سرکه ممزوج نموده باب یا با شراب تر کرده بر جراحات
تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیت قطع نزف الدم کند از هر عضو که باشد ضماد مطبوخ آن با عسل یا با آب خالص جهت التیام زخمها و در
خشک آن مجفف قروح عمیقه و همچنین گذاشتن درست خشک آن بر ظاهر جراحت اگرچه بعمق آن نرسد جهت آنکه با وجود قوت مجففه و قوت
جاذبه آنرا نیز هست و سوخته آن جهت منع نزف الدم و التیام زخمهای تازه قوی تر و در زرورتازهٔ آن به تنهائی یا با پنبه یا با ریشه کتان سوخته
جهت رمد یابس و جلاء بصر و تفتیح افواه عروق مضمومه و جراحات جاسیه و محرق مغسول آن در ادویه عین نافع و چون قطعه خشک آنرا که
در ان مطلق تری باشد بتقوی البهو دیا بزیت آلوده کرده یکی آنرا با آتش برافروزند و سر دیگر را بر موضع قطع باطلاکه چون ازان بند نشود

اسفلیناس

افعال

اسفنج

بگذارند که حرارت آن بدان موضع برسد و داغ کنند آنرا که خاکستر آن بدان ریخته شود و در ساعت خون را بند نماید بسبب چسبیدن و گرفتن افواه

عروق را و همچنین خاکستر سوخته چرب نموده آن بروغن زیت که چرب نموده بسوزانند و خاکستر آنرا در دوا نمایند و شرب آن جهت نزف الدم

خارجی و داخلی مفید و چون قطع از ان له را بقدر رگیه توان فرو برد بخیاطه ابریشمی و ریسمانی مضبوط آلسته بلع نمایند و سر خیاطه را بدست بگیرند و

لمحه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد و بعد از ان خیاطه را بکشند که از گلو بیرون آید بقسمی که گلو بفشرد و در اخراج زلو و خار که در حلق چسبیده

باشد بسیار بدیل است و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بروغن زیت چرب نموده بگذارند تا موش بخورد و بکشد آنرا و در بعضی گاوان آنرا

در آب بیخسانند و آب آنرا گرفته بجامه بمالند جهت تصفیه آن و گفته اند از خاصیت آن آنست که چون آب را با شراب ممزوج نمایند و اسفنج

را در ان بگذارند از هم جدا میگردند مفرد اخشا مصلح آن آب عوزه یا ریباس است و چون خواهند که بیاشامند باید که با ریزه مقرض کرده بیلع

بیاشامند زیرا که در هاون کوبیده نمیشود و دستور احراق و سحق و غسل و سفید کردن آن در قرابادین ذکر یافت و سنگهائی که در جوف اسفنج هم میرسد

در طبیعت قریب است بدان و حرارت این از ان کمتر ملطف و مجفف و جالی و مفتت سنگ مثانه نزد بعضی جالینوس زیرا که او مستعد میداند نفوذ

و رسیدن قوت آنرا بمثانه و لیکن بمفتت سنگ گرده گفته **اسفندان** بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و فتح دال مهمله

والف و نون شرابی کثیر المنافع است صنعت آن در قرابادین ذکر یافت **اسفیداج** بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه

و فتح دال مهمله و الف و جیم معرب اسفیداب فارسی است و بعربی و عبرانی باروق و بیونانی سمونیون و خمسیون و سلیقون و زرقون و بسریانی

اسقطیقا و بهندی سفیده و بترکی کرتان نامند ماهیت آن از قلعی و سرب و روی توتیا سازند بطریق احراق و بهترین همه و مستعمل در ادویه

عین و غیره آنست که از قلعی که رصاص ابیض نامند سازند و شکنین و نرم و بسیار سفید باشند و آنرا اسفیداب رومی و کاشغری نیز نامند

مستعمل معمول آن است خصوص در امراض عین تا حرارت و حدت و لذع آن زایل گردد و طبیعت آن سرد در سوم و خشک در دوم و گویند

سرد در دوم و خشک در سوم است افعال و خواص و منافع آن ملطف و مجفف بی لذع و مبرد و مسدد و مغری و قالع گوشت زاید فاسد و

مدمل قروح سوختگی آتش و با سرکه و روغن گل سرخ و بنفشه جهت درد سر و با داویه عین جهت درد چشم و بثور و بیاض و قروح و اورام

حاره آن خصوص مصنوع از سرب آن که خوب شسته باشند و با شیر دختران و با سفیده تخم مرغ جهت رمد و چون آنرا مکرر بشویند و تسقیه بگلاب کرده

خشک نمایند در اقسام جهت رمد حار و ورم و مراهم با اقلیمیا و آب سبز عنب الثعلب جهت منع رد و یا ندر من مجرب و با آب برگ عنب الثعلب

در ادعات جهت باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه و ورم حار و سوختگی آتش و آب گرم و با شیر جهت ورمهای حاره مفاصل و زخمهای و شقاق

سفل و درد چشم و بثور آن و بیاض رقیق چشم حیوانات و با بیاض بیض و تنهائی و با با روغن گل سرخ جهت سوختگی آتش که پارچه را بدان آلوده

و تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل نمایند و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و چون بر لسع عقرب

بحری و تنین بحری یا کمال نفع بخشد آنرا و چون بر مواضعی که خواهند که موی آنرا نتف نمایند بمالند بیخ موی را سست و نرم گرداند که خواهند که موی

دموی آن را شنف گردانند که باسانی بیدر رود والم کنده شود وچون در مراهم داخل نمایند زخمها را به نماید ولحم زاید را بخورد وبدل آن ابار و اسریج است
المضار شاییدن آن مورث خناق ومانع حیض وحمل وزیاده از یک درم آن کشنده ودستور اتخاذ آن هم بطریق تعفین وهم بطریق احراق
ودستور غسل آن در مقدمه ذکر یافت وخوردن آن کشنده است بعروض سده در مجاری وتضییق آنها وسفید شدن زبان ومتغیر شدن رنگ رخساره
وبدن واسترخاء اعصاب واعضاء واختلاط عقل وسرد شدن بدن ودماغ وخشک شدن حلق ودریافتن عفوصتی که گویا مازو خورده ومغص
ولذع در معده ووجع فؤاد وسرفه وضیق النفس وفواق شدید وغشی وخناق در انتها و اگر بانوشادر مصعد نماید مهلک است وعلاج آن قی وشاییدن
مطبوخ تخم کرفس وانیسون ورازیانه با عسل وطبیخ انجیر وربع درم سقمونیا با ماء العسل وبعد از آن عصاره افسنتین است ومدرات بول با ماء العسل

اسفیداج الجصاصین بفارسی سفیداب برهی نامند ماهیت آن سنگی براق صفائحی است که در زیر دو نواح اصفهان از معدن گچ وامثال آن
حاصل میشود طبیعت آن سرد وخشک در دوم افعال وخواص ومنافع آن محرق آن لطیف تر و لزوجت وتجفیف آن کمتر ونفع آن بیشتر
وجالی ومنقی ودافع آثار جرب وصافی کننده بشره وقاطع نزف الدم جراحات تازه ورعاف است وطلاء آن بر پیشانی وباسرکه مخلوط با شیم
خرگوش وسفیدی تخم مرغ جهت رعاف وحبس ومنع خروج ورم از شریان شکافته شده وباعث التزاق آن وتنهایی با آب جهت باد سرخ واورام حاره
نافع المضار خوردن آن کشنده است بخناق وخشکی دهان وقولنج واکثر اعراض اسفیداج وازان اقوی ومداوای آن قی فرمودن وخوردن
نیم مثقال حب النیل با ماء العسل وحبهای لعابی وعصاره خطمی تر وملوخیا پس شاییدن ربع درهم سقمونیا با جلاب اگر با این ساکن شود
اعراض بهتر والا باز اعاده اسهال نمایند اگر سحج عارض شود معالجه آن نمایند **اسفیدباج** بکسر همزه وسکون سین مهمله وکسر فاء وسکون یاء
مثناة تحتانیه وکسر دال مهمله وفتح باء موحده الف وجیم بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه است ماهیت آن مرقی است که از گوشت
بچه مرغ وبزغاله وحلان وغیر اینها از گوشتهای خفیفه لطیفه وبقول وحبوب وغیر آن مانند اسفاناخ وکدو وماش مقشر وجو مقشر
وامثال اینها که طعمی غالب نداشته باشند وادویه حاره مناسبه ترتیب دهند طبیعت آن در دوم گرم وتر افعال وخواص ومنافع آن
لطیف ومرطب صالح الکیموس ونافع از برای اکثر امراض سر مانند سرسام حار ومالیخولیا وجنون سوداوی وسبات وسهر ونسیان
وسکته وفالج ولقوه واسترخاء واختلاط ذهن ورعونت وحمق وبلادت وبلاهت وامراض صدر مانند سعال وضیق النفس
وگرفتگی آواز وامراض سوداویه مانند جذام وسوداوی مزاجان را نافع صفت آن بگیرند گوشت بزغاله ویا مرغ بچه یا طیور
خفیفه از هر کدام که مناسب باشد ومیسر آید وپارچه پارچه کرده در آب جوش دهند وکف از آن بگیرند وملح دهند پس هر دانه از حبوب وبقول
انچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده ومقشر نموده داخل کرده بپزند تا پخته گردد پس چیزی از توابل حاره مناسبه وگشنیز ومصطکی در آن
ریخته سر آن را بند کنند تا نضج یابد پس فرود آورده بکشند وبخورانند به تنهایی ویا بقدری با چلاو واگر قدری قلیل برنج در وقت طبخ
داخل نمایند بد نیست بلکه بهتر است وگرما گرم با قاشق خوردن آن بهتر [illegible] از برای اصحاب زکام وسعال بسیار

اسفیداج الجصاصین

اسفیدباج

طبیعت

اسقنقور

نافع است و تفصیل خواص و نفع آن در قرابادین ذکر یافت **اسقنقور** بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح قاف و سکون نون و ضم قاف
و سکون واو و راء مهمله و آنرا سقنقور بدون الف و سقنقس نیز و بعربی بعضی گویند که ورل مائی است و تحقیق آنست که غیر ورل است
و ورل مائی را بهندی بجا یا بانی کی گوی و سقنقور را سمهور و بهندی ابن رهو نیز نامند ماهیت آن حیوانی است از جنس بزرگتر و ماده است و با
شیخ الرئیس نوشته که آن ورل مائی است که از نیل مصر صید مینمایند و نوشته که گویند که از نسل تمساح است که در بیرون آب بر خشکی بچه نهند
و نشو و نما در خشکی یابد و صاحب شفا الاسقام نوشته حیوانی است بسیار شبیه بورل و یافته میشود در ریلهای اطراف نیل مصر و میشکافد ریل
را و داخل آب نیل میشود که بعضی گفته اند که از نسل تمساح است و فرق میان او و میان ورل آنست که ورل در صحراها میباشد و اسقنقور در شطوط نیل
ریلی و قریب بدان و پوست ورل صلب تر و خشن تر از پوست سقنقور است و غذای ورل اشیاء بری است و سقنقور هم حیوانات بری مانند
عضایات و هم ماهی دریا میخورد و گویند از نسل تمساح است که نهنگ باشد و بر لب رود نیل بیضه میگذارد و بچه میآورد آنچه در آب
میرود نهنگ میشود و آنچه در ریگ میماند سقنقور و آن غیر ورل است زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل و نزدیک آن میباشد و ورل در
بیابانها و سر سقنقور باریک کشیده و رنگ آن ابلق از سبزی و زردی و سیاهی و سفیدی و پوست آن املس و بعضی گویند فلس دار نیست و سر ورل
پهن و رنگ آن ابلق از زردی و سرخی و پوست آن خشن و درشت و بی فلس و ابن جمیع گفته که مشاهده کردم من در روده آن بعد صید
و شکافتن آن اجزا عضایات متغیر نشده و هضم نیافته و تولید آن مثل تولید حیوانات دیگر از نر و ماده است و نر از او خصیه مانند خصیه خروس
در خلقت و مقدار در جوف شکمگاه آن و ماده آنرا دو فرج است و تخم میگذارد و زیاده از بیست عدد و دفن میکند آنرا در ریل و تکمیل
تمام میباید بحرارت ریل گرم شده از تابش آفتاب و صاحب جامع گفته سقنقور بحقیقت آن چیز نیست که ابن جمیع ذکر کرده و در مصر یافت
نمیشود در دیار مصر مگر در بلاد فیوم و از آنجا که بقاهره میبرند و اکثر صید آن در ایام زمستان در حیله میشود که از شدت سردی از آب بر خشکی
بخشکی می آید پس برای طعم می یابند و میگیرند و بعضی گفته اند که گاه یافته میشود و سقنقور در مواضع چند از بلاد هند و حبش و دریای قلزم و ابو القاسم
عبد الرحمان تمیمی گفته که مشاهده کردم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی بسقنقور و آن حیوانی طولانی است و پای دنباله بقدر دو ذرع و عرض آن
کمتر از نیم ذراع و رنگ او زرد و مستعمل گوشت حوالی شکم و ناف و دم آنست که قوی و لحیم است و گوشت بحر ملح آن مدتی میماند و من گوشت آنرا
مدتی با خود داشتم از معدن آن تا باصفهان و متغیر نشده بود و اهل آن بلاد گوشت آنرا با حموضات مانند سرکه و امثال آن بسبب شدت حرارت
آن استعمال مینمایند و آن بسیار مقوی باه است بحدیکه ساکن نمیگردد مگر بخوردن کاهو و عدس و وقت صید آن فصل ربیع که هنگام تهیج و سفاد آن
است و باید که قبل از سفاد صید نمایند و باید که نر باشد زیرا که ماده آنرا قوت کم است و همان روز که صید نمود و ذبح نمایند و الا بسبب آن که آن
و گوشت آن لاغر و ضعیف میگردد و قوت آن پس سر و دست و پای آنرا ببندند و بعد از آن دم آن و اوداج ببرند که قوت بسیار در دم است
که روز آن پس شکم آنرا بطول بشکافند و آنچه در جوف است سوای گرده و خصیه و پیه آن برآورند و پاک کرده نمک انباشته موضع

موضع شق را دوخته معکوس در سایه در موضع معتدل الهوا بیاویزند تا نیکو خشک گردد و از فساد محفوظ ماند و باید که در سله بید یا نخل
متخلخل گذاشته بیاویزند زیرا که موش بسیار راغب است اگر آنرا آویزان نکنند بقسمیکه موش خود را بآن نتواند رسانید و از گرد و
غبار هم محفوظ ماند و الا موش خود را رسانیده تمام شحم آنرا بخورد و هیچ کاره نماند و قویترین گوشتهای اعضای آن در تقویت باه کمرگاه و ناف
و منبت دنباله و گرده و خصیه آنست و قوی نمک آن موضع قویترین نمک مواضع دیگر است مولف نیز در مرشد آباد در سنه یکهزار و یکصد و
پنجاه و یک در زمان نواب شجاع الدوله به دار بنگاله در خدمت عم عالیقدر خود سید حکیم علی نقی خان مخاطب بعلوی خان ثانی قدس سره
نیز مشاهده نموده که از تیره صید کرده آورده بودند طول آن تخمینا دو ذرع دست و عرض آن نیم ذرع و دو دست و پاهای آن کوتاه و ناخنهای آن
بلند و رنگ آن اغبر و بر پوست آن ماننده فلس چیزی نمودار بدون آنکه از آن فلسی جدا گردد و قبل از این نیز شنیده شده که آورده بودند و
بعد از آن نیز و در اسلام آباد نیز شنیده شده که میشود و بهم میرسد و لیکن از کسانیکه لحم و نمک آنرا استعمال نموده اند خواص چندانی مسموع
نگردید طبیعت آن تازه آن نمک سود گرم و تر در دوم و بعضی تر در اول گفته اند و نمک سود آن گرم در سوم و خشک در اول و کهنه آن
در دوم افعال و خواص و منافع آن خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض بارده
اعصاب و تسخین بدن و تقویت باه میمون و در امر باه و آوردن نعوظ و ادرار منی بحدی مبالغه نموده اند که شاید بهلاکت رساند خصوص که با عسل و یا
با طبیخ عدس و شراب و نبیذ زبیب و زرده تخم مرغ نیم برشت و با جلاب که بمعین فعل آنند تناول نمایند و تخصیص گوشت مواضع مذکوره و پیه و
ذکر آن و شاید در بلاد حاره بسبب بعضی امزجه چنین باشد و در بلاد دیگر که هوای آن حار و رطب است اثر آن ضعیف بود خصوص الجزر
بلاد هند و بنگاله که لون باید بسبب کثرت رطوبت و نملح آنرا چون بکوبند و بزردی تخم مرغ نیم برشت با تخم جرجیر سائیده پاشیده بخورند و بخصیص نمک
آن اخصوص نمک پیه و سره آن باد اجینی سوده در زرده تخم مرغ پاشیده جهت تقویت باه عظیم الفعل زیاده از گوشت و پیه آن مهر پارسی گوید
طلا خون آن با بلیلج و املج و لعوق زنگ کلف برص میکند و گفته اند که سقنقور را انگیزد و طلب آب میکند اگر آب یافت در آب میرود و اگر نیافت
بول میکند و در بول خود میغلطد و چون چنین گردد در ساعت انسان بمیرد و اگر انسان سبقت کرده در آب فرو رود قبل از رفتن آن و یا در بول خود
غلطیده سقنقور بر پشت افتاده بمیرد و انسان صحت می یابد و این خاصیتی است عجیب بر تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه
مثقال بحسب مزاج و سن و فصل و بلاد و موافق امزجه بارده رطبه مضر امزجه حاره یابسه خصوصا که بی مصلح استعمال نمایند و اسحاق گفته مضر است
و مصلح آن عسل و بدل آن سمکه صیدا و قضیب خشک گاو کوهی و جمعی گفته اند خصیة الثعلب است و اصلی ندارد و جوارش سقنقور و معجون آن
در قرابادین ذکر یافت **اسقوردیون** بفتح همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و راء مهمله و کسر دال مهمله و ضم یاء مثنات تحتانیه و
سکون واو و نون و آنرا سقوردیون بحذف همزه نیز گویند لغت یونانی است بمعنی ثوم الحیه و معروف بثوم الکلب و سیر صحرائی است که بفارسی
موسیر نامند ماهیت آن در وصف سیاه صنف اول کوچک و پیه بدانه و پوست آن از آن جدا میشود و طعم آن تلخ و قابض و لذاع و آن

را اسقوردیون جبلی و مصری و کراث بری نامند و برگ آن ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر است تا اکل آن مایل بسرخی و ساق آن درازه و منبت
آن صحراها و بالای کوه‌ها و صنف دوم مانند سیر بستانی بحسب شکل و برگ و بگدانه و طعم آن تند تلخ‌تر و با عطریت و حکیم میر محمد مومن گفته که
صنف دوم آن مرکب از دو دانه و بزرگ ساق و گل آن سفید است طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه افعال و خواص
و منافع آن محلل و جالی و مدر بول و حیض و تریاق زهرها و در جمیع افعال قوی‌تر از سیر بستانی و ان شاء الله تعالی در حرف الثاء در ثوم مشروحا
مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الذکر و گویند عنصل و محلل آن فعال مذکوره بهتر و ضیق النفس و امراض
طحال و استسقا را نافع و تخم آن بغایت مبهی مبرود المزاج است **اسقولوقندریون** بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون
واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون راء مهمله و کسر یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون
لغت یونانی است بمعنی مزیل الصفا و بمعنی کاوی السپرز نیز گفته‌اند بجهت آنکه گدازنده و زایل کننده سپرز است و اهل اندلس اغریانا
و بمصر مشهور بکف النسر است و بشیرازی زنگی دارو نامند ماهیت آن نباتی است بی ساق و بیخ و بی تخم منبت آن سنگ لاخها و جاهای
سایه و برگ آن شرف مانند برگ اسفاناخ و طرف اسفل برگ آن مایل بسرخی و مزغب و طرف اعلای آن سبز و از یک بیخ روئیده و بهتر آن
سنگین سرخ است طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و صاحب تحفه گرم در دوم و خشک در سوم نوشته افعال و خواص و منافع آن محلل
و ملطف و مفتح و مدر و مفتت و جهت ربو و فواق و یرقان و طحال و امراض سوداوی شربا و ضمادا بعدیل و دیسقوریدوس گفته که چون
با شیر بپزند و چهل روز بیاشامند و بر طحال ضماد نمایند تحلیل دهد آن را و چون بسایند و با شراب بیاشامند جهت فواق و یرقان و تفتیت حصات
گرده و مثانه و تقطیر البول نافع و گفته‌اند خوردن آن چهل روز با عسل دافع ورم سپرز است و مجرب و تعلیق آن مانع آبستنی و سزاوار آن
است که تعلیق نمایند آن را در روزی که در شب گذشته آن ماه نباشد مقدار شربت آن تا سه درهم بالخاصیت مضر قلب مصلح آن صمغ عربی
و مضر مثانه مصلح آن عسل بدل آن پوست بیخ کبر و گویند دو وزن آن کاذریوس و گویند مرجان سوخته و صاحب تحفه آن را بیخ کبر بری
دانسته و شیخ الرئیس با معنی اشاره نموده در مفردات قانون که قیل انه نبات صخری ینبت فی الاماکن الکثیرة الفیء وقال قوم انه ضرب
من الاسقیل و قیل غیر ذلک و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیة است **اسقیل** بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه
و لام لغت یونانی است و اسقال و اسقیلی نیز گویند و در بعضی لغات اطلطون و بعربی بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر و عنصل و عنصلان
و بفارسی پیاز دشتی و پیاز موش بجهت آنکه کشنده موش است و بهندی کاندره و کندری نیز نامند ماهیت آن بیخی است شبیه به پیاز امردی
شکل بزرگ و کوچک و جبلی و بری می‌باشد و بزرگ آن تا نیم رطل و زیاده بیشتر کثیر الوجود در اکثر بلاد و در اطراف بنگاله اکثر بغایت آن را جهت
استحکام و سختی بر ریسمان تار و پود کرباس بر وقت بافتن می‌مالند و برگ آن شبیه به برگ زنبق و سوسن و نرگس و پیازه و گندنا و بلندتر و
عریض‌تر از آنها و ساق آن بی تجویف و سبز مایل بزردی و از بیخ پیاز آن ساقی اندک عریض بر می‌آید و بر سر آن گلها سفید طولانی و وسط

اسقولوقندریون

اسقیل

عنصل

و وسط گلها سفید و هر گلی مشتمل بر شش برگ و در وسط آنها خطی ارغوانی طولانی و در وسط گلها پنج تا هفت عدد تارها ارغوانی و بر سر آنها حبه‌ها
هلالی الشکل اندکی پهن زرد رنگ و بعد خشک شدن سیاه میگردد و بوی گل آن فی الجمله شبیه ببوی گل نیلوفر و گل بعضی سفید یا مایل بسیاهی و تخم آن
مانند تخم پیاز و بزرگتر از آن و بهترین آن امرودی شکل زرد مایل بسفیدی براق شیرین طعم با حدت و تلخی متوسط در بزرگی و کوچکی طبیعت آن گرم
در سوم و خشک در دوم با رطوبت فضلیه و رطوبت محترقه و متوجه و در سوم نیز خشک گفته اند افعال و خواص و منافع آن جهت اکثر امراض سر مانند
لیثرغس و صرع و مالیخولیا و شقیقه و درد سر بارد و سبات و دوار و سدر و اختلاج و استرخا و فالج و لقوه و نسیان و تقویت باصره و حدت آن و
منع نزول آب در چشم و درد گوش و ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و خشونت سینه و تقویت حلق و نفث الدم و تقویت معده ناهضه و گوارانیدن طعام و
دفع اسهال و دون آن بر سر معده و یرقان و استسقا و صلابت طحال و مغص و وجع مفاصل و عرق النسا و تفتیت حصاه مثانه و عسر البول و ادرار حیض
و اسقاط جنین و قروح باطنی و اوجاع اعصاب و داء الثعلب و جذام و تنقیه اعضا از اخلاط غلیظه لزجه نافع جهت آنکه جالی و مفتح و ملطف کیموسات غلیظه و
جاذب فضول از عمق بدن و ملطف و محلل و مسهل اخلاط غلیظه است خصوصا مشوی آن که با نمش بمقدار آن نمک و قدر روغن سرشته و یکمثقال و
نیم از آن تا سه بخورند اسهال نیکو میسر باید و امراض مذکوره را مفید امراض الراس خوردن یکمثقال مشوی آن به تنهایی و یا با شراب عسلی و یا با عسل
جهت دوار و سدر و صرع و مالیخولیا و استرخا و فالج و لقوه نافع و ضماد نرم سائیده آن بر سر صاحب لیثرغس بتنهایی و یا با خل خمر و یا مثلث و همچنین ضماد آن
بر ساقین و فخذین او و ساقین صاحب سبات باعث جذب مواد و افاقه و تنبه او است و ضماد سائیده با آتش گرم گرده آن آنمقدار که
لذع و حدت آن کم گردد به تنهایی و یا بابادنکی خطمی و قدر قلیلی افسنتین رومی و صبر و مرمکی و مصطکی اجزاء مساوی یا بغیر مساوی بقدر حاجت و لکن
باید که اسقیل بوزن مجموع باشد بر سر صاحب نسیان و بر ساقین و قدمین و یا فخذین و یا رکبتین او و بعد از تیغ زدن بر ساقین او و کذا
مجموع بر ساقین و قدمین و رکبتین او به تنهایی یا با صمغ فارسی و مویزج از هر یک ده درم و برگ خردل یکدسته کوچکی همه را یک جا نرم سائیده
و با روغن یاسمین یا روغن غار در هاون بدست بسایند تا چون مرهم شود و بر اعضای مذکوره بمالند و همچنین چون بزر النیل و شقاق عارض
از سرمای هوا بمالند امراض الراس الصدر و المعده و الکبد و غیرها چون با دو چندان عسل کف گرفته بپزند و بخورند جهت ربو و ضیق النفس
و گرفتگی آواز مفید و چون تشویه نمایند و بیضه مرغ را در جوف یک اسقیل و بگذارند تا نضج یابد و بخورند آن بیضتین را اسهال آورد
و ابال آن رد زبن را یعنی زبن گیرت را مرضی را و چون نیم قیراط از او با عسل پخته بخورند جهت درد معده و سوء هضم و تقویت معده
و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث الدم و نفث المدت ریه و مغص و احتباس بول نافع و نیم قیراط مشوی آن با ماء العسل جهت جذام و استسقا
نیدن آب گل آن که با دو چندان عسل بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس مفید و چون اسقیل را کوبیده فشرده و با آب آن
آرد سرشته را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید گفته اند و چون اسقیل را خمیر و گل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند و قدری از پخته آن را با پار
و سرکه و نمک سرشته بخورند بمقدار یک مثقال با جلا و کرمهای شکم را هر نوع که باشد دفع نماید و یک قیراط از آن و از برگهای آن که با هم

طبیعت

بگویند و بنوشند مقوی قوت است و چون متواتر آبا سرکه کوبیده در حمام بر بهق که هیچ دوا زایل نشود بمالند زایل سازد و مجربست و چون ریزه ریزه کرده

در روغن زنبق بجوشانند تا خشک و نیم سوخته گردد و مالیدن روغن مذکور جهت جمود اطراف از سرما زدگی و درد مفاصل و نقرس و درد

گوش و سده آن موثر و با موم و قدر قلیلی کبریت جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه و خراز و بازفت و خنا جهت بثور یابسه سر اطفال

و ضماد پخته آن با سرکه جهت گزیدن افعی نافع و چون غیر مشوی آنرا با نطرون بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را با آن

چندان بمالند که خون آلوده گردد زایل گرداند و موی بر وی باند و اگر محتاج بتکرار عمل باشند بعد رفع جراحت باز بمالند و گویند بوی آن کشنده مگسها و

گزنده است و بالخاصیت قاتل موش و رشت چون آنرا بخور دود و داشتن آن با خود یا در مکان موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس و

مالیدن عنصل غیر مشوی بر بدن باعث قرحه و اذیت بدان و مصلح آن مرداسنگ سائیده بآب و گویند چون عنصل را نزدیک تاک غرس نمایند

انگور را با صلاح آورد و غرس آن در پای درخت انار و سفرجل مانع ریختن شکوفه آن و تخم آن ملین طبع و جهت مغص و درد مقعده و درد

چشم نافع و چون کوبیده و با سرکه خمیر کرده جبها سازند و یکی را از آن در میان انجیر گذاشته یکروز در میان عسل رقیق بخیسانند پس بیرون آورند

و انجیر را بمکند و بعد از آن بآب گرم و یا آبیکه در آن بوره جوشانیده باشند بیاشامند دفع قولنج صعب نماید مضر محرورین و مکرب و مورث صحیح

مصلح آن حماما و مصدع و مورث غثیان و مقرح و مقطع و مصلح آن قند و نبات و بعضی گفته اند مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته شیر تازه

دوشیده و بعضی گفته شراب کهنه لیکن گفته دافع نموده باشند و ربوب فواکه و بقول تنها رویده باشد در زمین رو بجا شدید الحرارت

حاد و قتال است و مداوات آن قی فرمودن و نوشانیدن اشیاء مذکوره و زرده تخم مرغ و سرکه پخته و سماق و بذور و لعابات و مسکه و سفوف

مقلیا تا مقدار شربت آن تا دو درهم و زیاده بر آن مضر و مهلک خصوص غیر مشوی آن مصلح آن تلطیف بدن بقی و آشامیدن اشیاء

بارده و لعابهای مغزی و آب میوه های سرد و امراق چرب بدل آن کوبیده بوزن آن اسقوردیون که سیر صحرائی باشد و قدر ما نیز بوزن آن

و مثل و ثلث آن وج و ثلث آن حماما و تنخ کرده است و طریق خفه نمودن و تشویه و خل و سکنجبینات و دواها و ادهان و اشربه و غیر ذ و

اقراص مستعمل در تریاق فاروق و لعوقات و معاجین آن با خواص و منافع آنها در قرابادین بتفصیل مذکور است **اسکنو** بلغت تنکابن شعد

گره های ریشه گیاهی را نیز نامند و بعربی حب الزلم را گویند و آن نیز مذور و بسیار لذیذ و شیرین و قلعه نخوده ی و برگ آن باریک تر از برگ کراس است

و زیاده بر سه عدد و نمیباشد و بی ثمر و بیگل و در ریگزارها قریب بآبها میروید **اسکنده** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح کاف عجمی و خفای نون

و دال و هائم و دوای هندیست ماهیت آن بیخی است اندک تلخ و بطول یک انگشت و کمتر از آن و اندک بار یک ظاهر و باطن آن سفید مایل بزردی و بهترین

آن ناگوری است که بزرگ کرم ناخورده باشد طبیعت آن گرم و خشک با رطوبت فضلی افعال و خواص و منافع آن سرفه و ضیق النفس و ورم اعضا و

برص را نافع و جهت دفع امراض قدیمه و تقویت بدن و فربهی و تقویت باه و رحم و کمر و دفع فساد بلغم و سودا مفید و اهل هند از جمله رسایل و قائم

مقام بهمن سفید میدانند و لهذا اکثر در ادویه باهیه و دواهای زنان بعد از وضع حمل استعمال مینمایند **اسل** بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام

اسکنه

برص

سبل

والام لغت عربی است و بهندی کسرانی نامند ماهیت آن نباتی است که از ان حصیر میبافند و در آبها و زمینهای نمناک میروید و قریب آن بید و بید و
ماده میباشد نیز از اکوالان نامند تخم آن سیاه مایل باستداره و بزرگتر از تخم ماده و گیاه آن خشن و سطبرتر از ماده آن و شاخهای آن باریک و بی شعبه
و در عراق ریسمان و غربال نیز از ان میسازند دیسقوریدوس گفته که آن دو صنف میباشد صنفی آن اطراف آن تیز و آنرا اسخوانس گویند و این صنف نیز
دو قسم بود یکی بی تخم و دویم با ثمری سیاه مستدیر و قصب این صنف غلیظتر و پر گوشت تر از قصب صنف دویم و صنف سوم آن غلیظتر و شاخهای
آن بیشتر و قویتر از دو صنف اول و این را ابخولوس نامند و ثمر این صنف بر اطراف آن بید و شبیه بثمر صنف دوم از اول طبیعت هر دو صنف آن مرکب
از جوهر ارضی بارد غالب و جوهر مائی حار اندک افعال و خواص و منافع آن ضماد آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع و سهر و مالیخولیا و استسقا و شاییدن تخم
هر دو صنف آن بقدر سه درهم با شراب ممزوج جهت قطع اسهال و نزف الدم رحم و ادرار بول و شاییدن ثمر صنف سوم آن بغایت منوم و تا پنج درهم آن
مورث سبات و ضماد برگهای تازه متصل بیخ آن جهت گزیدن هوام و رتیلا و خاکستر بیخ آن جهت قطع نزف الدم و جمیع اعضا و تحلیل خنازیر و رفع حکه
نافع مصدع و مسبت و مصلح آن گلنگبین عسلی و فلافلی و فرش نمودن صنف رقیق آن که ماده است جهت ابدان قویه و مستقی و غلیظ آن
جهت ابدان یابسه مفید **اسلنج** بکسر همزه و سکون سین و فتح لام و سکون نون و جیم صاحب بحر الجواهر نوشته که الحبه السبت است و اصلی ندارد
و انرا اوبت الجبلیه نامند ماهیت آن بستانی و بری میباشد بستانی آن گیاهی است مبتت آن زیر گزارها و شاخ آن دراز و زرد رنگ و برگ آن شبیه
بحریره تیره تیز رنگ نامند و مستعمل صباغان مغرب است و آنرا الیرون گویند و شاخهای آن باریک و زرد رنگ شبیه بانی باحلوف و برگ آن
باریک و اغبر و برگ آن بری کوچکتر از بستانی و مایل بسرخی و ساق آن با شعبهای بسیار بر روی زمین و در اطراف شاخهای آن غلاف
های بسیار و بیشتر آنها بعضی بالای بعضی شبیه بغلاف‌های بنج و لیکن از آنها نرم تر و کوتاه تر و در اندرون آنها تخمهای بسیار باریک سیاه و سهای
آن سطبری انگشتی و رنگ آن مابین سرخی و زردی و بسیار تند طعم و منبت آن ریگزار و کوههای بی اشجار و این را بالطلیثیه الرنبال نامند طبیعت
آن قسم بستانی آن گرم در سوم و خشک در دوم و بری آن هر دو کیفیت آن زیاده افعال و خواص و منافع آن بستانی آن جهت تحلیل و انضاج
اخلاط غلیظه و رفع اورام و سموم و مغص و ریاح بعد بل ضماد برگ مطبوخ آن جهت رفع اورام بلغمی و بروفت آن مجرب دانسته اند و طلاء
مطبوخ ممزوج آن با آرد جو جهت جمره نافع و نیم درهم از بیخ و تخم بری آن جهت درد احشا و ریاح غلیظ و کرم معده و قولنج ریحی و یکدرهم آن
جهت گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب گویند خوردن و ضماد نمودن آن انشان را کوچک میکرداند و وجع مفاصل را مفید و چون با بیخ
بالسویه و حنظل و کتیرا بیش از هر یک مثل نصف آن حب سازند و هر روز دو درهم آنرا بنوشند ریاح انثیین را زایل کند و مداومت بان مرض آن را
بالکل رفع نماید مضر ریه مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن از نیم مثقال تا دو درهم بدل آن مثل آن خولنجان و نصف آن اسارون و سدس آن
فرو بانا و دو صباغی بدل آن عصفر و مستعمل در طب بیخ و تخم آنست **اسود سالخ** نام مار سیاه است و بهندی کالا ناک نامند طبیعت آن
در آخر سوم گرم و خشک و در غایت تحقیق افعال و خواص و منافع آن گفته اند که در هنگام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از ده تا آخر

صبر سوده باشند نشاید استعمال آن جهت شدت قوت سمیت آن زیرا که حمل آن بر وجع ناریه است و بسبب شدت گرمی آن ابرج ملتهب میشاند پس اعمالیکه
در آن کرده شود نیز حرارت را و راهنما تاثیر بسیار است قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش و مضمضه بدان جهت درد دندان و درد خنکه
در آن دندان مار و سر و زهره آن جوشانیده باشند جهت جذام و ثالیل سریع الاثر است و تعلیق دندان آنکه در حالت حیات آن کنده باشند
و بدستور تعلیق دل آن جهت رفع تب ربع نافع و اطهورس و ذی مقراطیس گفته اند که چون شکم ابزار ستر را بدنباله شکافته احشای آنرا بیرون
آورند و از نشاه سفوم خشک که بآب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش بیاویزند تا پخته شود پس آن نشا سفوم را
برآورده بر برص تازه ضماد نمایند و یک شبانه روز بگذارند پس باز کنند مجرب و امین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره مار در هیچ امری
نشاید که از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تب غب موثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که هر ساله مار
می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر و تخم مار را چون با سرکه و بوره ارمنی سائیده
طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال بیه آن مانع نزول آب و دهن و رماد و طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت فصل الالف
مع الشین المعجمه اشترغار بضم همزه و سکون شین معجمه و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون راء مهمله و فتح غین معجمه و الف و راء مهمله و صاحب برهان
قاطع بزاء هوز در آخر قید نموده معرب اشترخار و تا و بالای آن بفارسی شوک الجمال است و عربان زنجبیل العجم و زنجبیل الفارس خوانند و بحروث نیز و
بیونانی فراقیون و آتاریون بثاء مثلثه نیز و اهل مصر لحلاح و بهندی اونت کتاره نامند ماهیت آن نباتی است شبیه بباداورد و گل آن زرد و
سفید و خارها دراز و دانه آن کوچکتر از دانه باداورد و بیخ آن شبیه ببیخ الجذان و غیر آن است و از آن باریک تر و بی صمغ و بد بو و بد
طعم و تند و تلخ و فعل او قریب بفعل الجذان و مترجم کتاب ابوریحان گوید که نبات شیردار است از جهت تجربه مقداری از آن را برگرفتم چون
شیر از جرم آن بدید آمد و بدست من رسید آن موضع را ریش کرد و مدتی آن جراحت باقی بود منبت آن خراسان و ریگستان مرو و نحو آن
و جبال موصل و بغداد و آذربیجان و بهترین آن خراسانی و اجود و مختار آن سفید سبک خالص خالی از زردی و سیاهی قلیل المرارت
و معتدل الجرم کم گره مصمت با اندک حرافت و بشاعت است و مغشوش ببیخ الجذان و غیر آن مینمایند و اهل خراسان با گوشت طبخ نمایند
و شیخ داؤد گفته دو قسم میباشد طویل و غیر طویل طویل آن معروف بشارب عنبر است و این رومی است و فرق میان آن و میان باد
آورد آنست که تخم آن کوچک مشهور تر و مالعصفوریه و گیاه تر و تازه آنرا ماست کاهو در موصل میخورند و تخم باداورد زرد و سفید و خارها
گیاه آن طولانی و در بن تلخی و قبض میباشد و بهترین آن آنست که از بر سوده میاورند و گویند بیخ الجذان خراسانی است و اصلی
ندارد و مخالف بیخ آن یعنی آنکه پرورده آن بهتر از غیر محال آنست و سرکه آن بهتر است از جرم آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک و مسیح در
دوم گفته افعال و خواص و منافع آن مفتح سدها و مسخن معده و مشتهی و هاضم طعام و منبه آن و مدر بول و دافع یرقان و اسهال
مراری و خلفه و با قوت تریاقیت خصوص خل آن و آشامیدن یک مثقال از جرم آن جهت تب ربع عفونی و بلغم عفن مخلوط بسوداء

استرخار اونت کتارا

بسوداء مهیج شهوت طعام و هضم آن و جلاء رطوبات معده و تقویت معده و دفع یرقان و اسهال مراری و خلفه و ضرر سموم بارده و وجع
مفاصل نافع و طلاء جرم آن با سرکه جهت اورام بارده و تسکین دردها و دفع سموم و سرکهٔ آن در قوت مانند سرکهٔ عنصل و در افعال
مذکوره بنهایت بهتر از جرم آن مقدار شربت از سرکهٔ آن تا پنج مثقال و از جرم آن تا دو درهم مضر دماغ و گرده مغثی و مقی و لاذع و بطی
الهضم و حشاء و رایحهٔ آن مدتی بماند نه بسبب سرعت هضم آن بلکه بسبب شدت نفوذ و غوص و بقاء آن در جرم معده مصلح آن شربت غوره و
ریباس بدل آن انجدان و عرق آن جهت گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربت آن تا سه اوقیه است و صنعت خل و سکنجبین و عرق
آن در قرابادین ذکر یافت **استخیص** بکسر همزه و سکون شین معجمه و کسر خا معجمه و سکون یاء مثنات تحتانیه و صاد مهمله لغت عربی است
و بیونانی خامالاون لوقس یعنی مختلف الالوان نامند زیرا که بحسب اختلاف اراضی برگ آن سفید و سرخ و ازرق سیاه شود و لوقس بمعنی سفید
است و معروف بشوک العلک است جهت آنکه از آن صمغ مانند مصطکی بعمل می آید و زنان بجای مصطکی استعمال مینمایند حکیم میر عبد الحمید
نوشته که بهندی نکم نامند و در راه سند رین از بنگاله بسیار است ماهیت آن صاحب اختیارات بدیعی نوشته که درخت کرم دانه است و نوعی
از مازریون و بیونانی خامالاون لوقس گویند و بعضی افیالا نامند و در کوهستان شیراز بسیار بود و از امیسو نامند و بشیرازی ماروسنی [illegible]
خوانند و با هیزم آورند و خامالاون مالس خوانند و لقسنیه مالس سیاه بود و صاحب تذکره و غیره نوشته اند که دو صنف میباشد سفید و سیاه و صحرایی و
کوهی بالجمله برگ آن شبیه برگ کنگر و بی ساق و بیخ آن سفید و در میان برگ آن خارهای شبیه بخار کنگر و گل آن بنفش و شبیه بتارهای
موی و تخم آن شبیه بقرطم و صمغ آنرا که از نزدیک بیخ آن بر میآید مانند مصطکی زنان استعمال مینمایند و رایحهٔ عروق آن مرکب از خوشبوئی
و کراهیت و طعم آن شبیه ببابان و تخم آن مانند تخم کره و صنف سیاه آنرا برگ از قسم اول نرم و تر و ریزه تر و تازهٔ آن سرخ و خشک آن سیاه
و ساق آن بقدر یک شبری و سرخ و قبه و گل آن خارناک و نقطه دار و بیخ آن سطبر و سیاه و گاه در آن سوراخها میباشد و اندرون آن سرخ
و گزنده زبان و مستعمل بیخ آنست و از خواص آنست که هر گیاهی که در حوالی آن روید او را فاسد سازد و منبت آن سنگلاخها و تلها و
سواحل دریا **طبیعت** سفید آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه و سیاه آن در آخر سوم تا چهارم گرم و خشک گفته اند افعال و خواص
و منافع سفید آن اشامیدن یک مثقال آن جهت دفع جنون و صرع و توحش و تجربه قیراطان با شراب قابض طبع و با طبیخ فودنج جبلی جهت اخراج
حب القرع و طبیخ آن جهت عسر البول و گزیدن هوام و اسهال زرداب و استسقا مفید و صمغ آن با شیر مقوی احشاء و محلل ورم باطنی و
طلای آن با سرکه جهت تحلیل اورام باردهٔ ظاهری نافع مقدار شربت آن تا پنج درهم و مصدع مصلح آن شکر و اما سیاه آن بجهت آنکه بسیار
محرق و تند است دو مثقال آن قتال و در شربهای غیر مستعمل و طلاء آن به تنهایی یا با کبریت جهت جرب و قوبا و بهق و بار و غنها جهت تحلیل
مواد بارده و ضماد آن بر جراحات متآکله منقی آن و لطوخ مطبوخ آن با سرکه و گوگرد و قفر الیهود جهت قطع ثآلیل موثر و مضمضهٔ طبیخ آن مسکن
وجع اسنان و چون مخلوط سازند با مساوی آن فلفل و مثل آن موم و بر دندان بخایند وجع آنرا ساکن گرداند و ضماد مطبوخ آن با

استخیص

طبیعت

اشراس سریش

بستر که جهت تسکین وجع دندان وبا مراهم ستاکا جهت قروح خبیثه وستاکاه وچون آنرا با سویق خمیر نمایند وبا آب وزیت بخورد موش دهند موش

دهند میکشند انهار او وصمغ آن مفتت قوی دندان کرم خورده وخاکستر بیخ آن ولبوع آن جهت قلاع مجرب دانسته اند **اشراس** بفتح همزه وکسر نیز

آمده وسکون شین معجمه وفتح راء مهمله والف وسین مهمله لغت مغربی است وبفارسی سریش نامند ماهیت آن بیخی است غیر بیخ خنثی زیرا که

ساق خنثی کوتاه وکوچک وگل آن سفید مایل بسرخی وثمر آن مستدیر وتند طعم وباعفوصت است ولیکن شیخ الرئیس حرّ و ساق اشراس

بلندتر وعریضتر وبرگ وبیخ آن قویتر وگل آن سفید مایل بسرخی وثمر آن مستدیر وتند طعم وباعفوصت است ولیکن شیخ الرئیس در قانون در مبحث خنثی

تصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشراس طبیعت آن در اول گرم وخشک ومحرق آن در دوم گرم ودر سوم خشک افعال وخواص و

منافع آن اشامیدن آن جهت درد پهلو وسرفه ویرقان حادث از صفراء سوخته وسحج وخشونت حلق وچون خورد کرده بیاشامند بول

وحیض براند ومحرق آن مدر بول وحیض ومحلل ورم بلغمی وباسرکه دافع داء الثعلب وبهق سفید وضماد آن جهت جبر وکسر وفتق وقیله ودمل وقروح

خبیثه وورم خصیه وکوفتگی عضل وعصب وباسرکه وروغن کنجد جهت جرب وحکه وتحلیل صلابات وبا آرد جو جهت سعفه وطلای آن بر ورم های بلغمی نافع

وتخم آن جالی وقاطع اخلاط غلیظ وگرم تر از اصل آن وجهت نفث الدم وبا ماء العسل جهت تنقیه جگر نافع مورث سدد ومصلح آن سکنجبین ومرخی

معده ومصلح آن گلقند مقدار شربت آن تا پنج درم واز محرق آن تا یک مثقال واز تخم آن تا دو درهم بدل آن در اکثر افعال غری السمک است

گویند نبات ویا کرسنه وبیخ آنرا سائیده وبا آب ممزوج نموده مستعمل صحافان وسراجان وصندوق سازان وکفش گران وغیرهاست

زیرا که بسیار لزج وچسپنده ووصل آن مستحکم میباشد **اشق** بضم همزه وفتح شین معجمه وقاف معرب اشه فارسی است وبفارسی اوشه

وکلبانی نیز وبعربی اشج ووشج به تشدید جیم ووشق ولزاق الذهب وبیونانی اماانقون شاه شله بعد از همزه وامونیاقن نیز گفته

وبرلفتش نیز وبلغت مصر قناوشق وکلخ وبهند کاندر نامند ماهیت آن شیخ الرئیس گفته که هو صمغ الطرثوث وربما یسمی لزاق الذهب لان

الکواغد والکواریس تذهب به وگفته اند بزرم لیکر اند ذهب را مانند سکار ولیغداوی گفته غلط کرده کسیکه از صمغ طرثوث دانسته وآن صمغ درختی

است صنوبری مستقیم النبات وبیشتر منابت آن بلادی است که حرارت وبرودت بر آن غالب باشد مانند شام ودیار ربیعه ومالقی نوشته

که دیسقوریدوس در ثالثه نوشته که صمغ درختیست شبیه بقثاء ودر شکل منبت آن بلادی است مسمی بلبنوی ودر موضعیکه آنرا قورنیا نامند

ودرخت آنرا اغاشولیس نامند ومختار وبهترین آن آنست که خوش رنگ وبی سنگ ریزه وچوب وچرک وخالص وقطع آن شبیه بکندر ومتکاثف

ورایحه آن شبیه برایحه جندبیدستر وطعم آن تلخ باشد وآنچه بدین صفت بود آنرا بروسما خوانند وآنچه در آن خاک ویا سنگ ریزه باشد فیترا ما گویند

وگاه از موضعیکه آنرا امافق نامند نیز می آورند والطاکی گفته درخت آن مابین نبات وشجر وکوچک وساق آن باریک ومزغب مایل بسعیدی وگل

آن مابین سرخی وزرقت است ودر جبال کرج میباشد نه شام وصمغ آن زرد رنگ وبزردی تند حاصل میگردد وبهترین آن سفید نرم صاف

خالص سریع الانحلال آنست ومغشوش آنست وبه حلتیت نیز وفرق بیونها آنست وخالص آن دانه های بزرگ متکاثف صلب تلخ قریب

قریب ببوی جند بیدستر باشد وصاحب اختیارات بدیعی نوشته صمغ نباتی است که از انشیرازی بدران خوانند طبیعت آن گرم در اول دوم
و بعضی در سوم و در آخر اول خشک و اسحق گرم و خشک در دوم گفته افعال و خواص و منافع آن محلل و مجفف قوی و ملین و جالی و
جاذب از عمق بدن واندک لذاع و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق بحدیکه جاری میگرداند خون را از افواه عروق و مصلح اسهالات است
و لهذا داخل مسهلات کرده میشود جهت اصلاح عمل آنها امراض الراس شاشیدن آن با عسل جهت صرع و فالج و خدر و تشنج رطب استلائی اقویا را
از یک مثقال تا دو درم و متوسطین را یکدرم و صغار را ربع درمی و یا قریب بدان جهت آنکه اسهال بلغم مینماید و دفع میسازد از او بخاری شاشیدن آن
مقدار یکمثقال آن با ماء الحب الشعیر و تحسی بدان و با ماء العسل جهت صرع مقدار کرسنه در چهار و نیم اوقیه عسل مصفی و یا طبیخ زوفا و یا طبیخ الجند بیدستر
برای تشنج رطب استلائی نافع و غرغره محلول آن با آب گرم جهت امراض مذکوره و سایر امراض دماغی بارد و رطب مانند دوار و سدر و استرخاء و لقوه و امثال
اینها و خفقان سوداوی و بلغمی نافع برای آنکه جلب مینماید و فرود میاورد بلاغم و رطوبات بسیاری از دماغ و اعصاب دماغی و حنک و حنجره بسوی دهان
و تحلیل میدهد آنها را امراض العین و الحلق و الصدر و غیرها طلاء آن با سرکه جهت شعیره پلک چشم و اکتحال آن برای تلیین خشونت اجفان و جرب
و جلای بیاض و شعیره و جلب رطوبات و قروح غائره عین و دفع ظلمت البصر مفید و اشامیدن یکمثقال آن با ماء الشعیر بطریق لعوق اندک اندک
جهت ربو و عسر النفس و انتصاب آن و خناق بلغمی و تنقیه قروح حجاب و دفع مره سوداء و تنقیه آن و با عسل نیز جهت علل مذکوره و تنقیه سینه
از رطوبات لزجه و عسر البول و وجع خاصره و مفاصل و عرق النسا و ضرر ادویه مسهله و خیسانیده مقدار نیم درم تا یکدرم و تا یک مثقال آن
در طبوخات مناسبه یا در آب گرم به تنهایی جهت درد تهیگاه و درد کلیه و کمر دفع و عرق النسا و تحلیل ریاح معده و صلابت طحال و کبد و اسهال
بلغم غلیظ لزج و ماء اصفر و تفتیت حصات و اخراج جنین مرده و زنده و کشتن کرم امعاء و حب القرع و ادرار فضلات و حیض و رطوبات نافع و به تنهایی
و با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و استسقا و صلابت انثیین و ضماد و طلاء آن جهت تلیین صلابت مفاصل با سرکه جهت قوباء و با سرکه
و نطرون جهت خنازیر و تحلیل صلابات و با عسل و زفت جهت تحلیل تحجر مفاصل و با سرکه و بوره و روغن حنا جهت احیاء استلائی بعرق النسا
و حادث از مواد بارده و بادیت جهت کلف و بهق و آثار جلد و ضماد آن با عسل جاذب خار و پیکان بظاهر جلد بسبب قوت جذبی که دارد
السموم شیخ الرئیس گفته خوردن آن با طلا که نوعی از شراب است و مرکب یا در زهر سموم است خصوص سمی که آنرا طفسیقون نامند و حمول
آن جهت اخراج جنین و ادرار حیض و اختناق رحم و تدخین آن جهت طرد هوام و چون مخلوط شمع و زیت نموده تر و یک هوام بر بندند سکن آنها را
و مرهم آن جهت تحلیل اورام و نفخ آنها و خوردن گوشت فاسد زاید و رویانیدن گوشت صالح جید مفید و بالجمله منافع بسیاری دارد و مرهم مفرد او هم مرکبا
با ادویه مناسبه مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال مضر معده و اکثار آن مورث بول الدم و ادرار خون مصلح آن انیسون مضر گرده
مصلح آن زوفا و کم استعمال نمودن آن بدل آن سکبینج است یا جاوشیر یا بر موم و نسخ مراهم آن در قرابادین ذکر یافته **اشنان** بضم همزه
و سکون شین معجمه و فتح نون و الف و نون در آخر لغت عربی است و از احرض بضم حاء و سکون راء مهملتین و ضاد معجمه و غاسول
نیز نامند برای آنکه ثیاب بدان میشویند ماهیت آن انواع است یکی رطب و آن گیاهی است بی برگ و شاخهای آن باریک بجای

اشنان غاسول

برگ رسته و در انتهاها چیزها شبیه بگره میباشد و همیشه تر و تازه و پر آب و گیاه آن بزرگ و چوب آن سطبر و میسوزانند از او آتش آن بسیار گرم و
تند رایحه دود آن کریهه و طعم آن مایل بشوری و قدری معتدبه از آن جمع نموده و زمین را بمقداری عمق نموده در آنها آتش میدهند بانی و خار و
همه سوخته از آن آبی جدا گشته در آن جمع شده منجمد میگردد مانند قرصی و یا قطعهای بزرگ و یا کوچک و آن عبارت از قلی است و منبت آن شوره زارها
و خرابه ها و زمینهای خشک و دواب اکثر بسبب شوری بمیل نخورند بلکه بو کرده از آن در میگذرند و نوع دیگر از رطب آن میشود که گیاه آن نابود و
فروع و شاخهای آن باریک و پوست درخت آن مایل بسرخی و برگ آن ریزه و ضخیم و رنگ یکطرف آن سبز مایل به بنفشی و طرف دیگر آن
سبز و تیره و با رطوبت بسیار و رنگ آن سیاه و برهر چه بمالند از آن سیاه میگرداند و طعم آن با شوری با حدت و زیر درخت آن همیشه تر میباشد و
منبت این نیز شوره زارها و در سند و ملتان کثیر الوجود و از گیاه تر و تازه این بتمامه بدستور قلی بعمل میآورند و سفالگران در سند بعد از
طبخ ظروف سفالی که رنگ آنها سرخ میباشد برگ از آن مالیده بر آنها میمالند سیاه میگردد و نوعی از آن سفید میباشد و از اخرء العصافیر نامند بجهت
مشابهت آن و نوعی سبز این را غاسول فارسی و یا اس گویند و نانک آن الک را حل نمایند و بجای مداد در کتابت بکار میبرند و آن غیر ابو قابس
است و بهترین آن سفید است که مسمی بخرء العصافیر است طبیعت آن گرم در سیوم و خشک در آخر دویم افعال و خواص و منافع آن جالی
و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و محلل فضول غلیظ و مدر بول و حیض و سه درم سبز آن مسهل زرد آب و جهت استسقا نافع و یک
درهم آن مدر حیض و نیم درهم آن مدر بول و بخار رهم آن مسقط جنین زنده و مرده و ده درم آن کشنده و طلای آن جهت بردن گوشت زاید در جراحات
و سنون آن جهت جلای دندان نافع و مداومت آن مفسد دندان مصلح آن مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلح آن عسل است

اشنه بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و هاء یونانی ابرولون و ابریون و بعربی شیبة العجوز و مسک القرود و بفارسی دواله و دوالک
و دوالی و بهندی چهریله و جریره و اکثر و شیخ نیز نامند ماهیت آن چیزیست شبیه بریسمانهای باریک و بهم باهم پیچیده و در هم بافته و بر شاخهای
درخت بلوط و صنوبر و سایر درختها متکون میگردد و بهترین آن آنست که بهره و روی آن سفید و خوشبو باشد و زبون ترین آن سیاه
آنست طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت قابضه شیخ الرئیس نوشته که در آن برودت فاتره و قبضی با اعتدال و قوی
گرم در اول و خشک در دویم و بعضی گرم و خشک در دویم و بعضی گرم و خشک در اول و بعضی گفته بارد و شدید الیبس است و تخصیص آنچه
از درخت بلوط بهم رسد و بالجمله مختلف میگردد طبیعت آن باختلاف آنچه برو متکون میشود افعال و خواص و منافع آن مجموع آن با قوت
قابضه و محلله و ملینه خصوص صنوبری آن و بسبب عطریتیکه دارد ملایم جوهر روح و مقوی آن و بسبب قبضیکه دارد موجب متانت
روح و بلطافتیکه دارد زود بقوة القلب مینماید بسبب این اسباب و بالخاصیت مقوی قلب است امراض القلب و الدماغ و سایر الاعضا
آشامیدن طبیخ آن موجب سرور نفس و تقویت روح حیوانی و متانت و حفظ آن و جهت خفقان و صرع و تقویت معده و باه و رفع غشیان
و قی و تقویت احشا و وجع کبد نافع بجهت تلیین و تحلیل و قبض آن و معده را خوشبو گرداند و رفع بلغمیت آن مینماید و آشامیدن نقوع

اشنه

طبیعت

نقوع آن در شراب قابض و خواب عرق آور خصوص صبیان را و تقویت معده و ازاله نفخ و نهش هوام سمی نماید و بخور آن جهت صداع
و شقیقه و صرع و تکرار گرفتن دوا آن در بینی جهت سکته و صرع و اختناق رحم و تشنج و در طبیخ آن جهت تسکین درد آن و اورام حاره و
صلابت مفاصل و وجع رحم و ادرار نمودن حیض و ضماد مسحوق حشیش آن در آب جهت تقویت اعضاء ضعیفه و مسترخیه و لحوم لینه تا
بناگوش و زیر بغل و مابین کتفین و کنج ران و رفع الام حاره آنها و تلیین صلابات و رفع اورام و تقویت معده و جگر و رفع بدبوی
زیر بغل و بابه که جهت سبز رو بنهایت منوم اطفال است و اکتحال آن جهت تقویت چشم و قطور نقیع آن که از درخت بلوط باشد جهت
حمره و حرارت چشم و ذرور آن جهت بدبوی زیر بغل و رویانیدن گوشت نرم بر جراحات و با سنو طلاء آن جهت رفع بدبوی زیر بغل و جون در
روغنهای مناسب دافعه اعیا حل نمایند و بالجوز بنا تد و بمالند جهت رفع اعیا و تحلیل اورام نافع مضر امعا مصلح آن انیسون مقدار
شربت آن تا سه درهم بدل آن حب و ما با بوزن آن و داخل خوشبوئیها مانند ارگجه و غالیه و لخلخه و دواء المسک و اکتحال و غیره مینمایند
و نا انزالجنتیع و لم ندانسته باشند خشک آن کوبیده کمیکرد و جوارش و عرق و دهن آن در قرابادین ذکر یافت حکیم میر عبد الحمید
در حواشی تحفه نوشته که در کتاب مفردات فرنگی دیده شده است که ابنزالفرنگی موس کس اربرم گویند و قسم دیگر آن تیر نوشته که بر
شاخهای مرجان و استخوان ماهی و اشجار دیگر زیر آب می‌بچد و این اشنه باریک تر است از آن و ابنز اموس کس مرین خوانند و طبیعت
آن سرد و تر ضماد آن جهت حرقت اعضاء و مفاصل حار بسیار نافع است **فصل الالف مع الصاد المهملة اصابع الصفر** گفته
اند معروف بکف عائشه و کف مریم است و بهندی هنس بدی نامند ماهیت آن دو قسم میباشد قسمی بیخ گیاهی است برگ آن شبیه بگندنا
و ساق آن باریک و بلند و گل آن بنفش از پائین ساق تا بالای آن بر گل و بیخ آن بمقدار کف دست طفلی و منشعب و بیخ پائینش شعبه
شبیه به پنجه کوچکی و مملو از رطوبت و رنگ آن زرد و یا ابلق از زردی و سفیدی و اغبر و بیشتر مایل بزردی و طعم آن اندک شیرین منبت آن زمین
های ریگی و ریگ زارها قریب بدریا و قسم دیگر بیخی است شبیه بناخن شیر و پلنگ و این کریه تر و تند تر از اول و انطاکی غیر کف عائشه و کف مریم گفته و بهیج
دبا وصف آن نموده طبیعت آن گرم در دوم و خشک در سوم و تند تر خشک در دوم گفته اند افعال و خواص و منافع آن ملطف و محلل قوی فضول غلیظه و منقی اعضاء
عصبانی و تریاق سموم هوام و جهت جنون و وسواس و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت مثانه و اعصاب و وجع مفاصل و رفع قولنج و ضماد آن جهت تحلیل
صلابات و بخور آن جهت گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم دوم آن مسقط جنین و مضر الات بول مصلح آن تخم سورد و بلوط و مضر محرورین و
مصلح آن سکنجبین و مضر قلب و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن در جنون و امراض سوداوی گلو زن و نیم آن بزر احشان و دو ثلث
آن سعد **اصابع فرعون** ماهیت آن سنگهای است بمقدار انگشتی شبیه بنای مجوف و گره دار با اندک پهنی و رخاوت جون بر هم زنند صدای سنگ از آنها آید
از اطراف یمن و حوالی شحر و عمان خیزد و صنفی از آن با رطوبت سیاهی میباشد و این را در افعال قایم مقام مومیائی دانسته اند و بهترین آن مخطط سبک
زود شکن نرم آنست و اهل مصر بدل قصب الذریره بنا و افعال و دوا ناشناسان بیفروشند و فرق میان هر دو ظاهر است بر چیز بر آن طبیعت آن گرم

اصابع فرعون

وخشک در آخر دویم افعال وخواص ومنافع آن قاطع نزف الدم وملحم جراحت ومحلل اورام بارده وچون با خون جراحت سرشته استعمال نمایند بجهت التیام جراحات عدیل ندارد
وانطاکی نوشته که نوعی از آنرا در مصر دیدم که شبیه بدین بود وهم سنگ مش مجوف وشاید که این همان باشد از ابخره ذکر یافت **اصابع الاصوص** ماهیت آن مترجم صیدنه ابوریحان
وصف نبات آن نکرده وگفته آن دوائی است هندی تخم آن مستعمل بلاد ما وشبیه بشلتوک چون ساعتی در دهان نگاه دارند پوست آن شق شده مغز آن
از آن ظاهر گردد مانند پنبه ودر تحریک باه بسیار موثر حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفة المؤمنین نوشته بلغت خاندیس قیاپان نامند وآن نباتی است مابین شجر وگیاه
وبلندی آن بقدر یکذرع وزیاده وبرگ آن شبیه ببرگ گل عباسی وآنرا خوشه میباشد مانند خوشه گندم وجو وبر سر هر خوشه گلی شکل گل خیری ورنگ آن
سرخ وکبود وبعضی گل آن کبود وتخم آن شبیه بدانه جو چون در دهان نگاه دارند یا در آب بریزند پوست آن شق شده صدا کند ومغز آن بیرون آید **اصطرک**
بکسر همزه وسکون صاد وفتح طاء وراء مهملتین بی نقطه وکاف ماهیت آن دیسقوریدوس گفته که آن نوعی از میعه است وبعضی گفته اند صمغ زیتون است ودخان آن قائم مقام
وبدل دخان کندر در جمیع امور وبعضی گفته صمغ شجر رومی است ودیسقوریدوس گفته بهترین آن اشقر چرب شبیه براتینج وسفید رنگ وخوشبوی است که چون بماند
مانند عسل نرم گردد وسیاه آن بد است وخالص آن کمیاب ومغشوش بپنبه وموم که ساخته با قدری خالص آن نموده میفروشند طبیعت آن گرم در سیوم وخشک در
اول افعال وخواص ومنافع آن مسخن ومنضج وملین وجهت زکام ونزله وسرفه وبحوحت صوت وانقطاع آن که از سردی باشد نافع وچون با قدری علک البطم فرزجه
برند طبیعت را نرم گرداند وروغن آن جهت صلابت رحم وتفتیح سده آن وادرار حیض وفالج نافع مصدع ومسبت وثقل راس آورد واسقاط جنین زنده
نماید مصلح آن تخم رازیانه مقدار شربت آن یکدرم تا یکدرم ونیم بدل آن میعه سائله است **فصل الالف مع الطاء المهملة** **اطراطیقوس**
بفتح همزه وسکون طاء وفتح راء والف وکسر طاء مهملات وسکون یاء مثنات تحتانیه وضم قاف وسکون واو وسین مهمله لغت یونانی است بمعنی
شبیه الکواکب وبعربی بحروف بخالتی است جهت آنکه تعلیق آن بالخاصیت اورام حادث در حالب را نافع است ماهیت آن گیاهی است ساق آن
کمتر از ذرعی وصلب وخشن ودر اطراف آن گلی شبیه بابونه وبعضی مایل به بنفشی ودر دور آن برگها مجموع برگها وگلهای آن شبیه بکواکب وبرگهای
ساق آن باریک ومزغب وتخم آن اغبر وتلخ طبیعت آن در دویم گرم وخشک وباقوت مبرده وقابضه وشیخ الرئیس نوشته که در آن قوت
قبض نیست افعال وخواص ومنافع آن محلل ومجفف وآشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام الصبیان نامند وجهت خناق وضماد برگ آن جهت
ورم چشم وبرآمدگی حدقه وتسکین درد آن ووجع ودرد کنج ران وورم آن بغایت موثر مقدار شربت آن تا دو درهم است **اطریالیه** بفتح همزه وسکون
طاء وراء هردو بی نقطه وفتح میم والف ولام ویاء مالقی گفته که غافقی نوشته آن گیاهی است ساق آن ببلندی یکذرع وبی شعبه ودر آن رطوبتی مانند
عسل میباشد وبرگهای آن در چهار صف موازی یکدیگر شبیه ببرگ شاهدانه ولیکن بسیار زردتر از آن وخوشه آن ثمر آن بمقدار یک شبر وغلافهای
ثمر آن بعد از شکافتن بشکل غلاف بندق وبسیار زرد ومتصل بهم یکصف بر بالای دیگری تا بانتهای آن وثمر آن بقدر مانند بندق بمقدار نخودی ودر اندرون
آن تخمی سیاه رنگ بسیار باریک وگل آن باریک وزرد رنگ ومنبت آن زمینهای خشک وصحراهای خالی از گیاه وتخم آن جهت امراض عین مانند جرب و
سلاق وابتدای رمد بارد واکتحال بدان نافع **اطریه** بفتح همزه وسکون طاء وکسر راء مهملتین وفتح یاء مثنات تحتانیه وها لغت عربی است وبفارسی آنرا آش
آرد ورشته نامند ماهیت ومزاج وافعال وخواص آن اغذیه معروفه اهل ایران وخراسان وتوران است خصوص اهل خراسان وشمال

جراحات
اصابع الاصوص
طبیعت
اطراطیقوس
طبیعت
اطریالیه
اطریه

وشامل ماهیچه رشته قطایف و نوع غیر آنهاست و آن انواع است خواه از آرد گندم خالص سازند بدین قسم که آرد را با آب و نمک بقدر فرو خمیر سخت نموده بر روی
تخته پهن کرده رشتهای بسیار باریک طولانی از کارد و ببرند بهر مقدار که خواهند و در آب گرم جوشان یا در آب یخنی گرم جوشان یا در آب قلیه جوشان
بریزند و طبخ نمایند تا پخته گردد و طعم خامی آن زایل شود و مصالح حاره و افاویه بقدر ضرور داخل کرده فرود آورند و تناول نمایند و این را بالفارسی
آش رشته و بترکی اوماج نامند و گویند اوماج آرد خمیر کرده ریزه نموده با عدس پخته را نامند و اگر از آرد [illegible] و با تکال دیگر بریده بهمان قسم طبخ نمایند
بتوا و بالفارسی آش برک و ماهیچه و بترکی ططماج گویند و خواه خمیر از آرد سمید اندک نرم ساخته از قمع سوراخ تنگ بگذرانند بدین نحو که خمیر را در جوف قمع
بر کرده بدست یا با آلتی زور نمایند تا از سوراخهای آن قمع مثل خیاط خمیر باریک شده بیرون آید و یا آنکه بکف هر دو دست بمالند و مثل تارهای خیاط باریک
سازند و خشک نمایند و این را بعربی شعریه و بهندی سوئین نامند و عند الحاجت این را اولا بدون روغن در ظرفی بریان نمایند تا اندکی سرخ شود پس شکسته
کرده پس آب بقدر ضرور داخل کرده دم بدهند تا پخته شود پس روغن گاو تازه داغ کرده داخل نموده شیر تازه و شکر داده جوش داده بران ریخته
قند سفید بران پاشیده تناول نمایند و گاهی از آرد جو نیز بقسم اول و ثانی و دوم برای صاحبان تپ حاره مانند دق و سل بگوشت با آب خالص ترتیب دهند
و قسم اول گرم در اول و با رطوبت بسیار و بگوشت آنرا که آش نوان گویند جهت صحیح و با گوشت جهت اصحاب بعض امراض که خوردن گوشت
در آن مناسب باشد مفید ولیکن بطیء الهضم و الانحدار است بجهت فطیر بودن خمیر آن و نزد بعضی و در بعض امزجه بجهت تخمیر مایه آن سبک تر و قسم دوم
آن از قسم اول سبکتر و بطیء الهضم تر و مصلح آن هریسه و فلفل و روغن بادام شیرین و چون انهضام یابد غذای بسیاری از آن بهم رسد
و جهت سرفه و درد سینه و خشونت آن و حلق و قرحه امعا و مثانه و لاغری گرده نافع و مرخی معده باشد و چون در آن برگ خرفه یا اسفاناخ
یا روغن بادام پخته باشد جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین طبع و آنچه از آرد جو سازند سرد و با رطوبت بسیار از همه بطیء الهضم و الانحدار
و قلیل الغذا تر و گاهی در دو قسم اول از برای صفراوی مزاجان و با تجدید زیاده لذت بعضی حموضات مناسبه باشند کشک یا ماست یا سرکه یا آب
لیمو یا غوره یا انار یا آلو یا زرشک و یا امثال اینها اندکی شیرینی چاشنی گرفته ترتیب میدهند و این قسم را بترکی آش با قاطق نامند و بطیء الهضم تر
و سرد و مولد بلغم غلیظ است و مصلح آن ثوم و ادویه حاره و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت با ادویه قابضه مثل آب سماق و بترش و
کشک بریان و امثال اینها ترتیب میدهند و گفته اند که اطریه متخذه از خمیر آرد گندم صالح است از برای حار المزاج و کسیکه محتاج بغذا [illegible] باشد
و نافع است از برای سعال هرگاه بسوده باشد بسبب آن اخلاط حاره و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب و مسمن بدن و همچنین با شیر و شکر
آن مولد خلط غلیظ و آنچه از آرد برنج سازند سبک و سریع الهضم و قابض است و نوعی دیگر که آنرا بالفارسی رشته قطایف و رشته خطایی نامند
و آن از آرد برنج یا نشاسته و یا هر دو در هم سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته مخلوط با آب کرده صاف نموده در قمعی که سوراخهای
باریک داشته باشد کرده و یا پاتیل مسی یا سینی مسی را بر آتش گذاشته که خوب گرم گردد پس آن قمع را بیکدست گرفته بسرعت تمام بران
بفاصله یکی شیر و با کفچه بگردانند تا مانند رشتهای باریک از آن برآید و در یک لحظه بسته شود و از دست دیگر آنچه بسته شده است بر دارند اگر یک [illegible]

باشند و اگر دو کس باشند و یا ظرف بزرگ باشد یکی بزیر دو و دیگری بر روی آن تا بادام و هر مقدار که خواهند پس آنرا در ظرفی کرده مغز گردکان بریان و مغز
بادام بریان و مغز پسته بریان کوفته و جلاب شکری و قندی با دوانه سیل سوده بر روی آن ریخته بخورند و بعضی بجای جلاب شکری با لوده شکری رقیق که
آنرا بالفارسی ماقوتی رقیق گویند بر روی آن کرده میخورند لکن اذا آرد برنج ترتیب دهند سبک سریع الهضم و قابض و آنچه از آرد سپیده با نشاسته
سازند کثیر الغذاء و بطی الهضم تر از نشاسته ساخته آن سبک تر و قابضه و بدا و ایت اقرب داطریه یعنی آش آرد نافع است از برای صداع
صفراوی و یابس ساذج حادث از سموم و خم و مالیخولیا حار یابس و نسیان مخصوص مطبوخ از حسینی و هر از فلفل و خولنجان و یا بامر با ادرنجیل و امثال
اینها جهت زکام و نزله و با عسل جهت نفث الدم مخصوص که در آن عدس پخته باشند جهت سل و بول الدم بسبب آنکه متولد میگردد از آن خون بلغمی که
مقاومت نماید با سودای احتراقیه و تبرید و ترطیب بدن مینماید و میگردد از آن الجزء واز برای ابدان و امزجه بارده رطبه و معده های رطب با امثال
ادویه حاره که ذکر یافت مناسب گاهی جهت اصحاء و زیادتی لذت نخود درست و چغندر ریزه کرده با گوشت قیمه و یا کوفته چاشنی لیمو و یا آب
لیمو و آب غوره و یا ماست و یا کشک داخل اطریه مینمایند و در قرابادین بتفصیل ذکر یافت **فصل الالف مع الظاء المعجمه** **اظفار الطیب** بفتح
همزه و سکون ظاء معجمه و فتح فاء و الف و راء مهمله و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و باء موحده لغت عربی است بالفارسی ناخن بریان و
ناخن خرس و ناخن بویا و بهندی نالکه بفتح نون و کاف و هاء و بفرنگی انگیز او طس نامند ماهیت آن جسم صلبی است و صدفی که از سواحل دریاها
هند آورند شبیه بناخن و مایل بتدویر و خوشبو و چند نوع میباشد بعضی سفید مایل بسرخی و این را بهندی و بعضی از آن سرخ و با لعقد و این را
قرشی نامند و بعضی سفید و بزرگ و بادسومت و بعضی کبود دو نوعی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و این را بالفارسی ناخن دیو گویند و بهترین
آن نوع اول بهندی سفید است و همه انواع آنرا چون بسوزانند بوی اندک کریهی از آن آید و چون در دهن بریان نمایند بوی خوشی از آن ظاهر گردد
و محتمل که آنچه کرم دریائی از قبیل اصداف باشد یا گوشت جانور دریائی که امواج بساحل انداخته مردم از آنجا میاورند طبیعت آن در دوم گرم و
خشک افعال و خواص و منافع آن مدر فضلات و ملطف اخلاط غلیظه و جهت صرع و خفقان رطوبی و معدی و درد بارد جگر و رحم و اختناق آن
و جمیع امراض بارده آن و آشامیدن دو درهم آن با آب گرم جهت اذابت خون منعقد در گرده و مثانه نافع و با سرکه تلیین و محلل
بطن و بخور آن جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع مصدع مصلح آن سکنجبین و مورث سحج و مصلح آن
گل ارمنی مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم بدل آن قصب الذریره و بقول اطباء هند دو نوع است و جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی
و جریان منی و خارش و انواع زخمها و دفع سموم نافع و چون با سرکه بیاشامند تحریک بطن نماید **اظفار الجن** ماهیت آن نباتی است لبی برگ
و بیکلی شبیه بناخن جیده و اخیر مایل بسیاهی و بهندی کرن بات نامند طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن جهت
یرقان سوداوی سرفه خشک و بالخاصیت جهت دفع بخور آبی نافع و طلاء آن با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام مفید مصدع و مانع مصلح آن
عناب مقدار شربت آن تا سه مثقال است **فصل الالف مع الفاء** **افاویه** ادویه خوشبو را نامند که در اطعمه و اشربه داخل سازند و مجموع سحری

اظفار الطیب
مکه

اظفار الجن

افتیمون ککال زس

امل بیل

طبیعت

سنجری گفته که ادویهٔ عطریه طیبت الرایحه است مانند قرنفل و دارچینی و بالنگو و مانند اینها و حب و دهن و شراب و عرق و قرص افادیه و در
قرابادین کبیر ذکر نموده **افتیمون** بفتح همزه و سکون فا و کسر تاء مثنات فوقانیه و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون لغت یونانی
است بمعنی دواء المجنون و بعربی شعر الصبغ و بسریانی سوربوره و برومی شیمون و بهندی اکاس بیل و امل بیل نامند ماهیت آن نباتی است سرخ رنگ و بیخ
و تاصیف تیز میباشد و فروع و شاخهای آن مانند خیاطه ریسمان باریک بر نباتات و اشیائیکه نزدیک او میباشند می تند و برگ آن بسیار ریزه و تخم آن از خردل ریزه
تر و سرخ مایل بزردی و گل آن تار ریخته تخم می بندد و رنگ گل آن سرخ مایل بصفرت باریک بهای بسیار باریک مانند مو و بیخ آن شبیه بزرد چوبه و تا مدتی در
زمین میماند و انصاری گویند که در حوالی آن چیزی نمیروید و طعم آن تلخ با اندک تندی و منبت آن جبال و وادیها و جزایر دریای غربی و شمالی و
بهترین آن اقریطی است پس مقدسی که از جزیرهٔ اقریطس و مقدس آورند رنگ آن سرخ بسیار باریک و تند بو و هر چند این اوصاف در آن زیاده باشد
بهتر است و گفته اند آنچه را در آخر ربیع اخذ نمایند با گل میباشد و آنچه در تابستان با تخم و اکثر درهم آمیخته میباشند و گفته اند که آن تارهای بسیار باریک
است مانند مو که شاخهای آن و اوراق و گل و تخم آن در هم شکسته آمیخته میباشد و بعضی گفته اند که بیخ ندارد و شیخ الرئیس گفته که قوت نبات آن
مانند قوت حاشا است و بعضی گفته که از جنس حاشا است مستعمل بیشتر تارهای مانند خیاطه و تخم و [illegible] مغشوش بحاشا میباشد و فرق آن [illegible] رنگ
افتیمون است بخلاف حاشا و باید العدس بیتره و فرق [illegible] المقدسی است و فرق میان اقریطی و مقدسی آن که بر صعتر پیچیده میباشد آن
است که چون آن را بمالند بکفد است و بو کنند آنچه بر صعتر پیچیده است بوی صعتر از آن آید و در عمل از اقریطی ضعیف تر باشد و بعد از آن صیدنه ابوریحان گفته که این
صعتری نباشد چون نسبت سوی آن کنند و چون نسبت بمعدن آن کنند جر سفانی گویند و این ز لون بهترین انواع آنست اقریطی را انطاکی بهتر باشد زیرا که
پیشتر از انجا بانطاکیه برند و از انجا باطراف و اقلیطی نیز نام بجاهای را گویند طبیعت آن جالینوس گرم و خشک در سوم دانسته و حنین و دیگر اطباء
گرم در سوم و خشک در سوم دانسته آخر اول و بعضی تر خشک در دوم گفته اند افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و مفتح سدد و مسهل سودا و بلغم
به تنهائی و با باسفایج مسهل صفرا نیز و بجهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع و تشنج امتلائی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و
وسواس سوداوی و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و سرطان متقرح و تقویح قلب بسبب تنقیهٔ سودا و کرم معده و ریاح را دفع نماید و موافق
اذرجه بیران و شانج و بالخاصیت جهت امراض سوداوی و تنقیهٔ سودا مثل بل و تفخ را زایل کرده اند صاحب شفاء الاسقام گفته مفتح سدد است
و در اسهال الطف العمل و چون ضم نمایند با فلفل و ادویه لطیفه اسهال بیشتر نماید جهت آنکه اینها معین بر عمل و تحلیل آن اند امراض از راس [illegible]
بمقدار یک مثقال یک هفته هر روزه [illegible] درهم از آن در نیم رطل شیر تازه دوشیده بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی
و حکه و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش و خفقان مجرب دانسته اند و همچنین چون شش درم آن را در قدری شیر گوسفند تازه دوشیده حل
کرده بیاشامند از برای صداع سوداوی و تنقیه سودا بعد از نضج بمنضجات مناسبه و شایند [illegible] شش درم آن با ماء الجبن جهت صداع حادث
بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج سوداوی آن و مانند آن افسنتین برای مالیخولیا و چون شش درم آن را با ده درم مویز منقی از حب جدا کرده جوش [illegible]

واده صافی نموده بیاشامند نافع است مالیخولیا حادث از آشامیدن خمر بسیار و او مان برای جهت وسواس سوداوی و اخراج ورید ان طول اگر اضافه
نمایند بران طبیخ سر بنفشه میباشد انفع و چون اضافه نمایند بر همه معرجی ماید باد رنجبویه و گاوزبان میباشد ابلغ و همچنین باماء الجبن از برای مالیخولیا
و هشت درهم آن با شیر تازه دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ ماده مالیخولیا سوداوی
با افتیمون با شحم حنظل و اندکی سقمونیا بعد از فصد و نضج ماده موجب رستگاری از آن است و چون افتیمون را کوبیده و بمویز منقی سرشته حب بسته فرو برند
از آن بمقدار سه درهم ماده درهم نافع است مالیخولیا مراقیه را و چون هفت درهم افتیمون را کوبیده و با هفت درهم سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سودا
بقوت نماید و تنقیه طحال کند و نافع است از برای مالیخولیا طحالی و مانیا و چون هر هفته یکمرتبه از این مرکب جزو خورده شود میباشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا
و جنون و جمیع امراض سوداوی محرق از سودای بارده و همچنین آشامیدن آن با ماء الجبن منجمس شیره قرطم که مقدار شیر دو رطل باشد و حب القرطم کوبیده
بیست درهم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی بدین دستور که حب القرطم را کوبیده شیر را قدری جوشانیده فرود آورده چون نیم
گرم گردد از او پارچه کرده در آن بمالند که تمام شیره آن در آن برآید و بگذارند تا خوب بسته شود پس آن را بدستور بجکانند و تمام آب آن را از ثفل آن بگیرند و با سه درم
افتیمون بنوشند طلاطلی در مجربات خود آورده که دیدم خلق کثیری از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی که افتیمون مخلوط با سنبل و برگ حنظل
با هم خورده او ند شفا یافتند و نیست دوای نافع تر از برای مالیخولیا و امراض سوداوی از آن و چون افتیمون را در آب بگذارند و جوش دهند و اوده مالیده صاف نموده
در آب صافی آن گلقند حل نموده بار صاف کرده بیاشامند تنقیه سر کند از اخلاط فاسده سوداویه و نافع است از برای کابوس حادث از ابخره سوداویه
مرتقیه از معده بسوی سر و با ماء الجبن از برای کابوس سوداوی و آشامیدن آن با اسطوخودوس و امثال آن از ادویه مخصوصه منقی دماغ است
و جهت صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و خدر نافع و چون بگیرند از آن شش درهم تا ده درهم و اندکی بجوشانند در مطبوخ مناسب و مالیده صاف نموده
و بنوشند نافع است از برای تشنج امتلائی و خدر و سرطان متقرح و چون بگیرند از آن هر روز ده درهم و در یکمن شیر تازه دوشیده بخیسانند و صاف
نموده اضافه آن نمایند مقدار پانزده درهم سکنجبین ساده صادق الحموضت با بریده کرده پس بجکانند و بیاشامند تا هشت روز متوالی اینها العجل
آورند تشنج و خدر را نافع است و چون چهار درم افتیمون را سائیده با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم بقوت نماید و لغذاوی
قلیلی سرکه نیز بر این ترکیب اضافه کرده بدانکه چون افتیمون لطیف و ضعیف الترکیب است اثر بسیار نرم نباید کوبید و جوش بسیار هم نباید داد زیرا که نرم
کوبیدن و جوش بسیار مبطل فعل آن است بلکه آن را در غیر مطبوخ حریش باید کوبید و در مطبوخ بگذارند و جوشی اکتفا نمود و اگر آن را در خرقه علیحده بسته
در مطبوخ بعد طبخ در آخر جوش انداخته بگذارند و جوشی داده فرود آورند و بعد سرشدن خرقه را فشرده دور نمایند بهتر است و افتیمون مضر صفراوی
و شبان و محرور المزاجان و مورث کرب و غشی و عطش است مصلح آن زعفران و کتیرا و بروغن بادام چرب کردن و گویند مضر ریه و مصلح
آن صمغ عربی و کتیرا و موافق امزجه بارده و کهول و مشایخ و سوداوی مزاجان مقدار شربت از جرم آن بقول شیخ الرئیس چهار مثقال و نزد
بعضی تا سه مثقال و بعضی دو درم گفته و در مطبوخات تا ده درم بدل آن در اسهال لاجورد و حجر ارمنی و بکوزن و نیز آن حاشا یا مثل آن حاشا وده

باشد ان عادت و دوا انکه آن شربت سفید بعد شربت تخم انجره نرم نباید کوبید و بروغن بادام چرب باید نمود که مصلح است و در بعض اگر در عوض مطبوخ تخم
انجره استعمال نمایند والا بالای آن روغن بچکانند و چون ده درم تخم انجره کوفته در پارچه کتانی بسته در دو رطل شراب انگوری اندازند و شب
تحت السماء بگذارند و روز دیگر افشرده در دو نوبت بنوشانند و یک اوقیه شربت گل بعد شربت و روز دیگر دو اوقیه شربت بنفشه و زان داخل کرده و یک
مثقال روغن بادام شیرین بر آن بچکانند صبح ناشتا تا تکرار کرده باشد با شاربان مالیخولیا و وسواس سوداوی را نافع و اسهال مره سودا نماید بنهایت و قوت
بدون مروزی و حدوث ضعفی و اگر یک اوقیه مغز فلوس خیار شنبر نیز اضافه نمایند بهتر است مقدار شربت آن به تنهائی تا ده درم و با غیر آن تا
چهار درم و حبوب افتیمون و سفوف و سکنجبین و شراب و قرص و مطبوخ و نقوع و ماء الجبن افتیمونی و معجون مقلی آن در قرابادین بتفصیل
ذکر یافت **افربیون** بفتح همزه و فاء و سکون راء مهمله و کسر باء موحده و ضم یاء مثنات تحتانیه و سکون واو و نون فرفیون و فربیون و ابربیون نیز نامند
و برومی افنین بدو نون در میان هر دو یاء مثنات تحتانیه و بعربی اکل بنفسه و قاتل نفسه و حافظة النحل و حافظ الاطفال و کروسی الغنم و بیونانی حالاس
و تاکوتیر و بمغربی لبشانه گویند و اکثر لبن السودان نامند ماهیت آن صمغی است خاکستری رنگ مایل بزردی با طعم و بوی تند و کهنه آن سرخ رنگ نبات
آن شبیه به نبات کاهو و کاسنی و شیر دار و دو قسم میباشد قسمی برگ آن سفید و نبات آن پر شعبه و خارناک و قسمی برگ آن سیاه و خار
آن تندتر و بار یکتر و شیر آن بیشتر و منبت آن بلاد بلنو و حبش و سودان و بسبب تندی و حدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور رود
زیر نبات آن شکنبه گوسفندی را پاک شسته در ظرفی تعبیه کرده میگذارند و حربه باشد تیزه و غیر آن نیز سانند که شگافته گردد و دور میروند
که بوی آن بمشام ایشان نرسد بیکدفعه شیر بسیاری از ان فرو ریخته در شکنبه جمع میگردد آنرا خشک کرده باطراف میبرند و بعضی صمغ درخت مازریون
دانسته اند و اصلی ندارد بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ مایل بزردی و تند بوی با حرارت طعم آن است که چون بر زبان نهند از زبان اثر زود مدتی
لذع آن باقی میماند و هر چند تند بوتر و تیزتر باشد بهتر تازه و تر است و زود در آب و روغن زیت گداخته شود و سکوزن و متخلخل باشند و کهنه
آن سرخ رنگ مشقر بود و زود گداخته نشود و بو و تندی آن کمتر باشد و مغشوش آن که از انزروت و صمغ عربی میسازند با صفات مذکوره نیست
و گویند اگر بخار آن در وقت گرفتن در معه بدن ایشان برسد میریزاند آنرا لبس باید که در آن حین دهان را بپوشند و اول کسیکه پی برده باین صمغ نوماس
ملک نوبه بوده چون و یا آنکه اطباء در عصر او یافته اند طبیعت آن گرم و خشک در اول چهارم و بعضی خشک در سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال
قوی باشد و بعد از آن ضعیف و تا ده سال باطل میگردد افعال و خواص و منافع آن جالی و ملطف و محرق و حاد خصوص تازه آن بحدیکه زیاده
است از حلتیت که حادترین صمغهاست مسهل بلغم لزج و زرد آب و منقی فضول بلغمیه از اعصاب و جهت لقوه و فالج و استرخاء و تشنج امتلائی و عرق
و خدر و دوار و سدر و صرع و سکته و کابوس و جمود و شخوص و استسقاء و سبزرد و قولنج و سردی گرده و عرق النساء و مفاصل و وجع ظهر و ورک که
از بلغم باشد و دفع سموم بارده و تسکین اقسام ضربان معقد اللقوه سعوط بمقدار عدسی از ان محلول در شیره دخته جهت لقوه و محلول آن در
روغن احبته الخضراء و بالیدن آن بر روی صاحب لقوه نافع و بدستور فرو بردن حب مصنوع از ربع درمی از ان و از سکبینج و نقل الیهود و اشق

افربیون

بان

طبیعت

از هر یک یک درم جهت تقویه مفید و زایل کرداند از الفالج والاسترخاء اکثار بوئیدن آن نافع است فالج را بجهت آنکه تنقیه دماغ میکند و میل میدهد بمواد
را از جانب نخاع بسوی بینی و سعوط محلول بمقدار یک شعیره آن هست مرزنگوش یا با آب افشرده جعفری یا با آب افشرده شیر بز نیز نافع است فالج را به
همان جهت و شامیدن آن با ادویه مناسبه نیز نافع است از او استرخا او تمریخ اعضای مسترخیه بروغن زیت که در یک رطل آن مقدار یک درم
افربیون حل کرده باشند هفت روز یا شش روز اخلاء یک روز نافع است از او فالج را و اکثری از امراض عصبانیه را و اگر مخلوط نمایند آن را القدر و طلیکه شکسته
باشند حدت افربیون را بروغن و تمریخ نمایند بان نافع است آن هر دو را بنهایت لقوه و سر او این است اکثار مروخ آن زیاده از هفت روز و بمقدار
افربیون از سه درهم و چون حل نمایند بروغن قسط یا روغن نارکرم موده تدهین بان نمایند نافع است از برای فالج و استرخا بجهت آنکه مسخن عصب است
و ملطف و محلل بلغم و چون بگیرند وزن یک اوقیه از او نرم سوده در یک رطل زیت که در آن دو اوقیه موم کداخته باشند و داخل کرده در هاون
بدسته بمالند تا چون مرهم شود و تمریخ نمایند بقلیلی از او نافع است فالج و استرخاء الفقری بهن و چون بگیرند از آن ربع درمی و از سکبینج و
اشق نصف درمی حب ساخته فرو برند نافع است از برای استرخا و چون بگیرند بمقدار یک دانگ از آن و سائیده بزرده تخم مرغ نیم برشت
باشیده بیاشامند نافع است استرخاء اعصاء الفقری بلیغ و چون مخلوط نمایند افربیون به بعضی ادهان حاره مانند روغن قسط و روغن
شبت و تمریخ نمایند بان نافع است تشنج بلغمی را و اگر زیاده نمایند بوزن آن جند بیدستر و عاقرقرحا میباشد انفع و همچنین تمریخ لقوه و طی
معمول از افربیون تازه یک اوقیه و زیت کهنه یک رطل و موم سرخ دو اوقیه که موم را در زیت کداخته افربیون را نرم سوده بان مخلوط کرده
در هاون بدسته نیکو سائیده استعمال نمایند ارتعشه والتمدد و شامیدن آن با ادویه مناسبه نافع است رعشه بلغمی را و تمریخ بکدرهم افربیون محلول
در ده درهم زیت کهنه نافع است خدر را و همچنین تدهین محلول آن در روغن دارچینی و شامیدن آن نافع است خدر را و همچنین محلول آن در
روغن دارچینی فناء الحار و با روغن حار دیگر نافع است آن از اشربا و تمریخ او چون سه درهم از او در روغن مناسبی حل نموده شش روز بان
مروخ نمایند نافع است خدر را و تعطیس با افربیون و استشمام آن و نشوق آن با روغن مناسب نافع است دوار و سدر بلغمی حادث از کیموس بارد را
الصرع والسکته والکابوس والجمود والشخوص چون بسیار نرم بسایند از او بتنهائی یا با ادویه مناسبه دیگر و در بینی صاحب صرع و سکته دمند نافع است
آن هر دو را و چون حل کنند در آب کرم و غرغره کنند بان صاحب صرع میباشد نافع او را و چون طلا نمایند افربیون و ثافسیا و امثال این هر دو را از ادویه
محرقه قویه محلله مواد و متوجه عضو بموضع صعود الجره در حال صرع حادث بمشارکت الاطراف بسبب صعود ریاح مصرعه از آنها بسوی سر نافع
است از او لازم است که این طلا بعد از بستن بالای آن عضو باشد اگر ممکن باشد مانند دست و پا و شامیدن ربع درم از آن
با ادویه مناسبه نافع است کابوس را و رخش یک اوقیه افربیون محلول در یک رطل روغن یاسمین بر سر صاحب جمود و شخوص و همچنین طلا کردن افربیون
و جند بیدستر سوده در روغن یاسمین بر سر نافع است آن هر دو علت را الاستسقاء والطحال والقولنج واوجاع المفاصل و غیر آن و شامیدن
آن با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و عرق النسا و وجع الورک و کمرکه از بلغم و سردی باشد و سردی کرده و سموم بارد راتینج نافع و مسقط

و مسقط جنین و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم مفید اما حدت و حمرت و سوزش آن در چشم مدت مدید میماند و سعوط آن با آب
عنب جهت سبل و دمعه و حمرت چشم و تنقیهٔ دماغ و ضماد آن بر استخوان باعث تقشر آن و باید که محافظت نمایند استخوان را از آن و طلای آن
دافع گوشت زیاده زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام دافع سمیت آن و با روغنهای مناسب جهت امراض عصب و درد مفاصل و با
زعفران و افیون جهت تسکین اقسام دردها و حمول آن بقدر یک حبه تا دو سه حبه در ادرار حیض محتبس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن
گل سرخ دافع آنست و فرزجه یکحبهٔ آن که با سرکه سائیده باشند در اعانت بر حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و دفع بیبوی آن بعد بدل المضار مضر اصحاب
امزجه حاره و کسی که بر مزاج او خون غالب باشد سزاوار نیست که به تنهائی استعمال شود و مضر امعاء سفلی و مصلح آن مقل ازرق و رب السوس
و افاویه مانند دارچینی و سنبل الطیب و سلیخه و کتیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین و گویند مضر انثیین و مصلح آن روغن گل و مضر رحم
باعث بهم آوردن فم آن بجهت آنکه ادویهٔ مسقطهٔ جنین میتوانند اسقاط آن نمایند مقدار شربت آن دو قیراط و زیاده از آن تا سه درهم کشنده
بدل آن در استسقا مازریون و در قولنج بوزن آن تا دو وزن جند بیدستر و قسم سیاه آن قتال است ابن مولف گفته اگر فرفیون و
افلیون را مرد و با هم در شیشه کنند هر یک دیگری را فانی سازد اند بحدیکه اثری از آن برده و نمیمانند و گفته اند چون افربیون را با باقلا نگاه دارند
در هیچ وقت قوت آن زائل نمیگردد و حبوب و ادهان و اضمده و قیروطیات و معاجین افربیون در قرابادین ذکر یافته و تدارک احوال المطلوبه
بر شاربت زیاده از مقدار مذکور آن نیز و بالجمله از خوردن آن التهاب و سوزش اعضاء و خواق و کرب شدید و لهیب و لذع باطن شدید عارض گردد
و سه درهم آن در سه روز کشنده بود و تقرح معده و امعاء و آن تریاق افیون و بعضی سموم بارده حیوانیه و غیر آنست مصلح آن خوردن آن بروغن
و آشامیدن سویق سرد کرده به یخ و برف و نشستن در آب سرد و تجرع گلاب و متواتر آشامیدن سویق جو با آب انار و سیب و بخوش و لیمو و سکنجبین
و روغن گل با کاهو و گلاب و شوربای جرب و جدوار مجرب و فادزهر حیوانی با دوغ تازه و کاهو خورانیدن و اضمدهٔ بارده بر جگر گذاشتن است

افسنتین بفتح همزه و سکون فا و فتح سین و سکون نون و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و بعربی خترق
بخاء معجمه مفتوحه و تاء مثناة فوقانیه ساکنه و راء مهمله مفتوحه و قاف و برومی اسفنتیون و بفارسی مروه گویند و بلغت بصری نوع زبون آن را دسیسه و
نوعی عیلی از اربل براء مهمله یابند و بهندی [illegible] و شتاره گویند ماهیت آن نباتی است مابین شجر و گیاه و شبیه باقحوان که بفارسی بابونه گاو چشم
نامند و ساق آن بلند و شاخهای آن انبوه و برگ آن شبیه ببرگ صعتر و غبار آلود و مایل بسفیدی و گل آن مانند گل بابونه و از آن ریزه‌تر و در وسط آن
تکمهٔ کوچک و در آن تخمی [illegible] شبیه باسپند و با تلخی و قبض و اندک تیزی و بوی آن با عطریت و نقل شیخ الرئیس گفته که چنین نوشته که افسنتین چند نوع
میباشد خراسانی و شرقی و طرسوسی و سوسی و آنچه از کوه لکام میآورند و غیر اینها نیز و متقدمین پنج صنف دانسته اند طرسوسی و سوسی و نبطی و خراسانی
و رومی و نبطی آن با عطریت است و قوت قبض و تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و ازینجهت اسهال بلغم نمینماید بلکه هرچه در معده باشد و نفعی
چندان در اسهال بلغم ندارد و مضر بلغم معده نیست و صنفی را که برگ آن مانند برگ زردک و سفید و گل آن زرد و بی برگ و اهل مصر او شبیه با آن نمیدانند و منبت آن

والطلیه

افسنتین

آنچه در اکثر شرقی بلاد شمالیه و خراسان و عراق است زبون‌ترین همه اصناف است و گفته‌اند که افسنتین از اصناف شیح است و لهذا بعض حکما آنرا
شیح رومی نامیده‌اند و بعضی کشوث رومی دانسته‌اند و مختار بهترین اصناف آن رومی طرسوسی سفیدرنگ پس سوری مزغب است که چون چوب آنرا شکنند و یا
بکف دست مالند بوی صبر از آن آید و در طعم آن حرافت و تلخی و قبض باشد و نیز گفته‌اند بهترین انواع رومی سرخ‌رنگ با عطریت رایحه و تلخ طعم مزغب است
که در آن گرد باشد و آنچه را از جزیرهٔ نبطش آورند قبض آن بیشتر از اصناف دیگر است و برگ و گل آن کوچکتر و گاه مغشوش میکنند آنرا برومی زیت که بآن
در آب جوشانیده‌اند و خشک نمایند و فرق میان هر دو آنست که مغشوش آنرا چون در آتش اندازند بوی زیت از آن آید بخلاف خالص طبیعت آن
گرم در اول و خشک در سوم و بعضی گرم در اول دویم و خشک در آخر آن گفته‌اند و این اصح است و گرمی عصارهٔ آن زیاده از حشیش آن و اقوی از آن و
همچنین تخم و گل آن اقوی است از حشیش آن افعال و خواص و منافع آن مفتح و ملطف و مشهی و قابض و تلخ و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آنست
مسهل صفرا و باء اصفر و سایر اخلاط مراریهٔ مجتمعه در معده بادرار بول و منقی عروق سینه و شش و با افتیمون و بسفایج با افتیمون و اسطو
خودوس منقی و مسهل سودا و جهت صداع و لقوه و فالج و استرخاء و رعشه و صرع و سکته و کابوس و دوار و سدر و مالیخولیا و سبات و امراض عین و گوش
و دهان و حلق و معده و کبد و مراره و طحال و ارحام و بواسیر و اوجاع المفاصل و اعیاء و داء الثعلب و داء الحیه و دفع سموم مشروبه و منهوشه و تقویت
معده و اشتها و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و قتل اقسام دیدان و امثال اینها از امراض به یک تنهایی و یا با ادویهٔ مناسبه آن نافع شربا
و ضمادا الصداع و اللقوه و الفالج و الاسترخاء و الرعشه و الصرع و السکته و الکابوس و نشوق آب مطبوخ آن با شیح ارمنی خصوصا که در آن
قدری ایارج فیقرا حل کرده باشند صداع حادث متولد در مقدم دماغ و آشامیدن مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح دماغ است و غرغره بآن لقوه و
و شرب طبیخ آن به تنهایی و یا با عسل لقوه و فالج و استرخاء و رعشه و صرع و سکته و کابوس را نافع و چون مفلوجی که در معده او اخلاط حاره
حاصل از ادویهٔ مشروبه باشد بنوشند آنرا خارج میکرداند انها را و تبرید میکند بالعرض و ریختن عصارهٔ آن بگلوی مسکوت و سعوط نمودن
آن آنرا مفید الدوار و السدر و السبات و الاعیاء و المالیخولیا آشامیدن مطبوخ آن با صبر سقوطری دوار و سدر حادث از صفرا و بلغم
را و نقوع آن سبات و طبیخ آن با افتیمون مالیخولیا را و تنمر تجرع هر روز ده وقیه از آب طبیخ آن و اگر ماده مالیخولیا مایل بمراری باشد
ده قیراط عصارهٔ آنرا در آب حل کنند و بیاشامند و اگر شرکت مراق بود در مراق ریاح باردهٔ نافخه باشد و ورم و لهیب نباشد تنقیه آن
بطبیخ افسنتین یا عصارهٔ آن بنحو مذکور نمایند و تدهین روغن گل آن جهت اعیاء امتلائی مفید امراض العین چون بگیرند حشیش
آنرا و سائیده در خرقهٔ کتانی بسته در آب گرم جوشان فرو برده تکمید نمایند بآن چشمی را که طرفه داشته و مدت مدید طول کشیده باشد
زایل گرداند انرا جهت آنکه گویند جذب میکند خون را بسوی خود بحدیکه خون در آن ده می‌آید که اگر بفشارند خون از آن بر می‌آید و
طلاء مطبوخ آن در میبختج جهت درد چشم و غشاوه و ورم و ضربان آن و با عسل جهت رفع آثار بنفشی تحت پلک چشم و ضمادا آن
با نان ده بن جهت ... خصوصا بنطی آن و اکتحال آن جهت ... و غشاوه امراض الاذن چون افسنتین را در آب یا روغن قابض یا در

قابض باید و شراب پخته گوشت را بنجار آن بدارند نافع است وجع اذن او و ورم بنا گوش را و همچنین طلاء آن بر بنا گوش و قطور عصاره آن
وجع حادث بسبب دیدان و یا ریاح و یا رفتن آب در آن نافع بجهت آنکه قاتل دیدان و محلل ریاح و آب است و قطور مطبوخ آن در روغن بادام
تلخ بحدی که تمام قوت آن در روغن آید یا قلیلی زهره بز نیز محلل ریاح گوش و منقی جراحت آن در ساعت و رافع کری است هر چند کهنه باشد.
و همچنین قطور ممزوج آب مطبوخ آن با روغن بادام تلخ و زهره بز برآمدن آب را از گوش باز دارد و امراض الفم و الحلق و الصدر و الریه طلاء
افسنتین کوبیده با نطرون و عسل سرشته بر حنک یا از خارج بر حلق نافع است ورم عضلات داخلیه اذن او خناق و ورم بنا گوش و وجع اذن او
همچنین غرغره مطبوخ آن با عصاره آن به تنهائی یا با ادویه مناسبه آن و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تنقیه صدر و ریه و آنچه در عروق آنها است
از اخلاط صفراویه نافع المعده و الکبد و المراره و الطحال و الامعاء و الرحم و المقعده و الدیدان و البواسیر و المفاصل آشامیدن آن با دارچین
جهت درد معده و تحلیل صلابات باطنیه و نفخ و ریاح و همچنین ضماد آن و شرب طبیخ آن جهت تقویت معده و آوردن اشتهاء طعام که زائل
شده باشد عجیب الفعل است و جهت اوجاع مفاصل و امراض مقعده بارده و دفع بخارات فاسده و اصلاح فساد مزاج و ابتدای سوء القنیه و ناسور
عصاره آن جهت امراض مذکوره و همچنین چون بیاشامند ده روز هر روز مقدار بیست مثقال از آب مطبوخ آن بجهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت
باشد و زوال یرقان نافع و آشامیدن طبیخ آن به تنهائی و یا با عسل و یا با افتیمون جهت طحال و همچنین با ادویه مناسبه دیگر و ضماد کوبیده آن با انجیر
و نطرون و شیلم جهت استسقا خصوصا با سرکه و با سویق با نطرون و انجیر و عتیق سوسن برای طحال و با اکلیل الملک و زیت پخته جهت ورم کبد و اواخر
و طلاء مطبوخ آن با سرکه جهت وجع مفاصل حار و تمریخ آن با موم و روغن گل سرخ یا روغن حنا جهت درد تهیگاه و درد معده کهنه و جگر و بواسیر و شقاق
مقعده و وجع آن و صلابت رحم و همچنین ضماد آن به تنهائی و فرزجه آن با عسل جهت ادرار حیض و حمول آن با موم جهت اخراج حب القرع و آشامیدن
آب مطبوخ آن به تنهائی و یا مطبوخ آن با برنج یا با عدس جهت قتل و اخراج اقسام کرم و آوردن اسهال نافع و با سرکه جهت بواسیر و شقاق مقعده و
اخراج اخلاط حاده که بسبب سده مضره به درد معده بهم رسیده باشد موثر و آشامیدن شراب آن جهت تحدر زیر شکم لطیف و تقویت معده و دفع بواسیر
و شقاق مقعده و تنقیه عروق مینماید از اخلاط مراریه و مائیه و ادرار سفرا یا بد الحمی و داء الثعلب و الحیه و الشرا و دفع السموم و غیرها و از نیک آشامیدن
طبیخ آن جهت به تنهائی عرق مزمنه و مرکب کهنه و با بارزد جهت داء الثعلب و داء الحیه و اصلاح فساد مزاج و به تنهائی جهت نیکوئی رنگ رخساره و بدبوی
ضماد آن و آشامیدن و بدرم مطبوخ آن جهت گزیدن عقرب و با شراب جهت سم شوکران و بهق و تمشین بحری و بری تنیز و با سرکه جهت خناق عارض
از شرب فطر و ضماد آن با آب جهت شرا و تحلیل صلابات و داء الثعلب و داء الحیه و کلف نشتق آن در صندوق و میان متاع مانع کرم زدن ثیاب و انحلاق آب
مطبوخ آن با مرکب مانع تغیر آن و خوردن ارضه و کرم و سوس و موش کتابی را که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلاء آن با زیت بر بدن مانع مقاربت
پشه است با کس و زنبور آن جهت گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشنده کیک و تدخین آن باعث طرد هوام المضار گفته اند افسنتین مصدع
و مغم معده است سوای نبطی آن و لیکن ضرر عصاره آن زیاده از حشیش آن است و مصدع و محفف مصلح آن در برودین انیسون و مصطکی و در محرورین

الحلق

اوجاع ... و تلخیص صدر ... و اوراق
و استسقاء

اصف

شربت انار و امثال آن و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام و دیگران گفته اند که حشیش افسنتین موافق ترین ادویه است از برای معده و تقویت آن و عصارهٔ آن
مضعف است جهت آنکه عصارهٔ آن قوت قبضی که مختص است بحشیش آن نیست و نیز صاحب شفاء الاسقام گفته جایز نیست استعمال آن قبل از نضج
اخلاط جهت آنکه ضرر آن در این حین بیشتر از نفع است بسبب قوت قبضی که دارد و بالجمله در آن دو قوت است قوت اسهال و قوت قبض و دو جوهر یکی جوهر
لطیف هوائی ناری که باعث اسهال و تفتیح است و دیگری جوهر کثیف ارضیه که موجب قبض و حبس است مقدار شربت از جرم آن از یک مثقال تا دو مثقال
و در مطبوخ تا ده درم است اما باید که چون جرم از الطریق سفوف و غیر آن اگر استعمال نمایند جهت رفع قبض آن بروغن بادام چرب نمایند بدل آن در اسهال
غافث و شیح ارمنی است و تقویت معده بوزن آن اسارون و لفف آن هلیله زرد و جهت جگر عصارهٔ غافث و معده و قیصوم و عصارهٔ آن که آنرا کوبیده آب
آنرا گرفته در آفتاب خشک کنند در جمیع افعال مذکوره اقوی است و نیز محلل و مفتح سدهٔ جگر و مجاری مابین معده و جگر و مجاری امعاء و جهت تپهای کهنه و
مرکبهٔ قدیمه و تقویت معده و تنقیهٔ آن از اخلاط مراریه و آوردن اشتهای طعام و ابتدای سوء القنیه و استسقاء و یرقان و نیکو کردن رنگ رخسار
و اصلاح فساد مزاج شربا مفید و جهت تهیج وجه و ورم اطراف و ورم طحال و داء الثعلب و داء الحیه شربا و ضمادا نافع و مورث کرب و صداع و مصلح
آن ربوبند مقدار شربت آن تا یکدرم و بدل آن سه وزن افسنتین یا غافث یا تشکاعی است و این ضعیف است شیخ الرئیس گفته عصارهٔ آن مصدع
است و ظن من آنست که همین سبب بضربت آنست بمعده و مصلح آن در مبرود انیسون و در محرور رب آب انار است و حب افسنتین و اد تا ن
و اشربه و اضمده و عرق و غرغره و اقراص و مطبوخات و معجون آن در قرابادین ذکر یافت با خواص و منافع و طرق استعمال و صنعت هر یک افشرج
بفتح اول و سکون فا و ضم شین معجمه و فتح رای مهمله و جیم معرب از افشره فارسی است که بعربی عصیر نامند و اصل آن افشرده بوده که بکثرت استعمال
افشره شده و آن مخصوص باب میوه های آبدار است که مالیده و یا کوبیده فشرده آب آنها را اگر خواهند بر آتش بقوام آورند که رب نامند و یا در
آفتاب گذارند تا غلیظ شود که عصاره گویند و بالفعل عبارت از آب فشرده میوه های آبدار رسیدهٔ ترش یا میخوش مانند انار و آلو بالو و توت
و زرشک و یا آب لیمو و یا اترج و یا سرکهٔ انگوری و یا عرق نعناع و یا تمر هندی محلول با آب انبهٔ خام و فالسه و جامون که میوه های هند است یا سماق
محلول در آب و امثال اینها است که صاف کرده و بقدر حاجت قند یا نبات داخل کرده و آب نیز آنمقدار که خوش طعم گردد و با طعام و یا بدون آن
بنوشند یا بر رب و شربت ترشی و یا میخوش که در آب حل کنند و بنوشند و عرق سلطانی که از جملهٔ شرحات رفیعه است در قرابادین ذکر یافت
و طبیعت و افعال و خواص هر یک راجع باجزای است که از آن سازند افعی بفتح همزه و سکون فا و فتح عین مهمله و یا در آخر بلغت عبرانی نام نوعی
از حیه است و حیه اسم جنس آن و افعی را بیونانی احد نا و احاد و یا نامند و آنرا اسامی بسیار است ماهیت آن ماریست بقدر دو ذرع و ست و یا
و نباله باریک و کوتاه و سر آن اندک گویا بریده شده که بفارسی کلنه دم نامند و سر آن پهن و بزرگ و مثلث شکل که قاعدهٔ آن بطرف گردن آن میباشد
و گردن آن باریک و در وقت رفتار از آن آوازی آید گویند که آواز پوست آن است بخلاف حیات دیگر که اینها را این هیئت و خواص نیست و بسیار
قوی و زور دار و ملون بالوان بسیار و در کوچکی و بزرگی مختلف بعضی سیاه مایل بسرخی و بعضی مایل بسبزی و بعضی مایل بزردی و بعضی ابلق و غیر اینها

وغیرهما از الوان و نیز بعضی شدید السمیت و بعضی مایل باعتدال و بعضی قلیل السمیت و نر و ماده میباشد ماده آنرا چهار دندان و نر از او دو دندان و بهترین
آن مستعمل در تریاق فاروق ماده اشقر مایل بسرخی جوان و دور از آب و عمارت و جنگل و بیشه و شوره زار و پهن کشاده و عریض سر صلب مایل بباریکی
است که چشمش مایل بسرخی باشد و در آخر بهار یا اوایل صیف صید کرده در وقت صید ضربی و زخمی باو نرسیده و زود سر و دم او را قطع نموده باشند
که ضعیف و لاغر نشده باشد و طریق قطع سر و دم آن است که آنرا خشم آلود نموده بزود بجای و عرض تمام سر و دم آنرا یکجا جمع نموده به تیشه و یا تبر
بجاری عریض و یا ساطور قصابی و یا مانند آن دیگر که بسیار تند باشد و دم آن جا بجا ریخته نباشد بمقدار چهار انگشت از هر طرف بیک ضرب یا تیکی جدا نمایند
که در آن اصلا وصلی نماند و الا بکار نخواهد آمد و کیسه محاذی جای سر و دم آن بدارند که در آن افتد و بگیرند و وجه سر و دم بنا بر جدا کردن آن گفته اند بجهت کثرت
سمیت آنست چنانچه مشهور است بلکه برای آنست که در آن گوشتی نیست پس پوست آنرا جدا کنند و شکم آنرا چاک کرده زهره و امعا و احشای آنرا
برآورند و احتیاط نمایند که زهره آن شکافته نگردد و در بطن آن نریزد که گوشت آنرا فاسد و زهرناک خواهد نمود و بکار نخواهد آمد زیرا که سمیت بسیار
در آنست پس با آب نمک پاک شسته و با آب و قدری شبت و اندکی نمک در دیگ سنگی و اگر نباشد مسی تازه قلعی کرده و یا نقره با آتش ملایم
بدوم طبخ نمایند و اگر آتش اخگر باشد بهتر است و باید که سر آن بسته آب بمقدار در آن باشد که بالای آن آید و نیکو پخته شود و بسیار تانی
نماند و بعد بهر شدن بگذارند تا سرد گردد و پس آنرا باز کرده گوشتهای آنرا تمام از استخوان جدا نمایند و بهر نحو که خواهند استعمال نمایند اقراص سازند
و یا غیر آن و اگر اقراص سازند در هاون سنگی نرم بکوبند و با روغن خشخاش ربع وزن آن سرشته و دست را بروغن بلسان چرب کرده اقراص
نازک سازند و بر روی غربال خشک نمایند و در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند و علامت جوانی آن سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن
است و هر چه بعد قطع سر و دم بنا بر خون کمی از آن آید و تحرک باشد استعمال نباید نمود و از اصناف ردیه آن یکی مقرنه است یعنی شاخدار که از گزیدن آن
خون از مسام و منافذ ملسوع آن جاری میگردد و گفته اند که چون بتیر بول میکند و دیگر دساسه است که فرو میرود در ریگ و شنا میکند در آن مانند ماهی
در آب و دیگر ملکه مکالله از آنست که طول آن نهایت سه شبر میباشد و سر آن باریک و نیز گفته اند که سمیت این بحدیست که بنفس و صفیر خود میکشد
و هر که نظر بر آن افتد میمیرد و هر که نزدیک آن مرده رود او نیز میمیرد و این قول شاید مبالغه باشد و دیگر افعی که کمر آن گنده و گردن آن باریک
و سر آن پهن و اغبر با نقطه‌های سیاه باشد و دیگر بلوطیه که در بلوط میماند و بد بو میباشد و کسی را که بگزد پوست او جدا میگردد و دیگر معطشه که عطش
بافراط و حرقت و التهاب بسیار عارض میگردد ملسوع را از اینجا بار دایم آب مینوشد و سیراب نمیگردد تا بمیرد و دیگر نزاقه که میکشد باد دهن خود و
بوی آن نیز مهلک است و دیگر سیاه مسمی باسود سالخ و ارقم یعنی ابلق و مرقش یعنی دو رنگ و آنچه صاحب خالها باشد و انواع ردیه دیگر نیز میباشد و سمیت
مار ماده اکثر و قویتر از نر است و تاثیر آن در نهش اعضاء طرف چپ خصوص قریب بقلب و دماغ و اعصاب و کبد اسرع است از اعضای بعیده و سمیت مار
در دندان آنست یعنی بواسطه دندان سمیت را بعضو میرساند و دندان آن سفید و کوچک بمقدار دانه برنجی و در آن سوراخی در طول و سر آن منحرف
مانند قلم تراشیده است و چون ماریکه دندان آنرا بر آورده باشند کسی را بگزد از موضع نهش آن قدری خون بر می آید و لیکن اذیت بسیار

نیز رسانند و مسموع گشته مار کزیده که دندان سمی آن را بر آورده باشند اگر محبوس دارند بعد از دو سال و اگر سر دهند بعد از شش ماه باز دندان سمی مثل اول بر می آورد
و کسی را که بگزد و بدستور هلاک میکرداند طبیعت آن بنهایت گرمی و خشکی و تجفیف و تحلیل است قریب باین و عبارت آن حار و یابس در دوم و متوسط
آن در سوم و بسیار از ان در دوم و در کوهستان خشک در چهارم افعال و خواص و منافع آن چون با آب و اندک نمک و شبت و روغن زیتون بر آتش
بملایمت طبخ نمایند تا مهرا شود و گوشت آن را با آن تناول نمایند مواد غلیظه را باطراف جلد دفع میکند و تحلیل میدهد و گفته اند در مجذوم این معنی تجربه رسیده
که بعد از خوردن بدن او متقشر شده و از ان مانند فلس ماهی جدا گشت و از ان مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار آن بدن متقرح شده مثل ماهی
پوست از ان میریزد و مقدار کم آن اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل بتشبث و کثیفه را متقشر جلد دفع میکند و نفع می بخشد و ایضاً گوشت پخته آن
بنحوی که برای تریاق فاروق میریزند جهت دفع سموم مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و دوار و صداع و ازاله برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای
حیوانی و نفسانی و نیکوئی ذهن و فکر و جهت تقویه رعشه و امراض بارده عصبانی و طول عمر موثر است هرگاه دو سال یکمرتبه تناول نمایند و لیکن اکثار در ان
نمایند و بعد تقویت بدن و شروع بر رویئدن گوشت و جلد حفظ نمایند و اعضا را از خارج بمالیدن مراهم و موم روغنهای مناسب و مسکه و از داخل بنوشانیدن
شراب و ماء اللحم و اکل لحوم لطیفه مشویه و امثال اینها و نوشانیدن مرقه آن جهت ضیق النفس بارد و رطب و باید مرقه آن را بدم بیمیزند زیرا که گوشت
آن و بیرنجه و مهرا شده کرده و ضماد گوشت کوبیده خام آن جهت رفع سمیت افعی گزیده و اقسام مار بنهایت نافع و جهت داء الثعلب و داء الحیه و تغذیه به و
اوجاع مزمنه بارده نافع و چون شکم آن را چاک کنند و گرم گرم بر گزیده آن گذارند وجع آن را ساکن گردانند و سمیت آن را دفع نماید و اکثار اکل آن محرق اخلاط
و مصدع و مصلح آن شیر تازه دوشیده و آب فواکه است و نحو دیگر در حین جوشانیدن گوشت در ان پخته باشند در افعال قریب است بقرص افعی و
نمکی که در جوف آن پر کرده باشند در افعال ضعیفتر از گوشت آنست و گفته اند که چون هفت عدد افعی را بریسمان ابریشم سرخ در عوائی خفه کرده باز از
هر یک افعی گرهی بر آن ریسمان بندند بستن آن ریسمان بگلوئیکه افعی را بدان خفه کرده باشند جهت خناق و اورام لوزتین نافع و چون آن اکتحال جهت
روشنی چشم و منع نزول آب در چشم مفید و زهره آن و بدستور زهره آن سم قاتل بلا مهلت و گدازنده اخلاط و اعضا و فاسد کننده ارواح
و حرارت غریزی است بسرعت بالخاصیت و لهذا استعمال آن بهیچ وجه جایز نیست و پوست آن جهت امراض صدر و استسقا و یرقان و
طحال و ثؤلولات و ادرار بول و تفتیت حصات و امراض مقعده بهر نوع که استعمال نمایند نافع و بخور آن طرد هوام نماید و کسی را که خناق باشد و
خوردن گوشت آن خوش نیاید او را محرق آن که بدل آنست استعمال نماید و طریقه احراق آن در مقدمه ذکر یافت و در نسخه مالقی طریق احراق
آن چنین است که بر آن افعی نمک و شبت و الجبیر از هر یک یکرطل و نیم اوقیه سائیده پاشیده و بانه اوقیه عسل بر ان ریخته و سر آن را بسته در
تنور حمام یا جائی تنور گذارند تا سوخته گردد مانند زغال پس نرم سوده در شیشه یا در ظرف چینی محفوظ دارند و عند الحاجت استعمال نمایند و گاه از
برای خوشبوئی و نیکوئی طعم قلیلی سنبل الطیب و ساذج هندی نرم سوده بان ممزوج مینمایند افعال و خواص و منافع آن رماد آن آنست که طلاء آن
با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و بانه که جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال آن با عسل بغایت مقوی باصره است و علاقت افعی گزیده و تدارک سم

مجرب است جهت خناق و دفع آن [illegible]

و تدارک سم آن و مراره افعی خورده و تدارک آن نیز و فاروق تریاق از بدو ظهور تا انتهای کمال و نسخ و طریقه ساختن و زمان استعمال و مواضع آن
و مقادیر شربات و منافع و مضار ان بتفصیل و قرص افعی و حب و دهن و رماد و طبیخ و ماء اللحم و مرقه و معجون آن در قرابادین ذکر یافت
بالجمله کسی را که افعی و یا مار گزیده باشد از علامات لسع آن برآمدن خون متغیر الرنگ از آن موضع لیس زردابی شبیه بحرک و ورم گرد آن موضع
لسع و سرخ شدن آن و خشکی دهان و زبان و التهاب اندرون و گرمی بدن و عرق سرد و سبزی یا زردی رنگ رو و ختنبان و قی صفراوی و اغما و غشی
و سردی بدن و اهلاک است و بهترین معالجات آن فی الفور بلا فاصله بستن بالای آن موضع است باستحکام تمام بالفاصله چهار پنج انگشت تا مانع شود بهم
رسیدن سم و بند باید حاضر باشد حتی از کمربند و دستار باشد زیرا مراد آنکه تغافل نورزند و مساهله ننمایند اگر میسر باشد یعنی اگر در دست و یا پا باشد و اگر در وجاء
بر بندند بهتر است یکی بالای دیگری بالفاصله چهار پنج انگشت تا مانع شود و تا خوب خاطر جمع نگردد باز نکنند و اگر تا سه روز باز نکنند بهتر است و یا داغ کنند آن موضع
را یا قطع نمایند و الا فی الفور تیغ زده محجمه بقوت تمام بکشند چند دفعه تا تمام سمیت و خون فاسد دفع گردد و خون سرخ از ان برآید که مرنک ماند جگرک
رقیق زرد رنگ شبیه بزرداب بیا باشد زیرا که خاصیت سم آنست که خون و اخلاط و اعضا را بسکند و فاسد گرداند و اگر محجمه میسر نیاید شخصی
جوان با قوت که دندان های او سالم باشد و مرضی و قلاعی در دهان و زبان او نباشد و ناشتا نباشد دهن خود را پاک بشوید و روغن گل بر لبهای
خود بمالد و بدان مصمصه کند و بقوت تمام آن موضع را بمکد و آب دهان را بیفکند و فوراً بریزد و نیز فی الفور تریاق فاروق اصلی بدو بخورانند و بر ان موضع
بمالند و سه چهار عدد در ته که بهندی ریشه نباشد در آب خوب بمالند تا کف بر آورد و بخورانند و خورانیدن روغن کهنه که اقلا یک و سال باشد و شیر و
شراب کهنه و پنیر مایه خرگوش تازه محلول در سرکه و یا آب مطبوخ برگ غار و فاشرا و اسپند و تخم پودینه و مغز تخم ترنج و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و
بیخ کرفس مرمکی و فنجنکشت و ... و زراوند مدحرج و طریاق و کرفس جبلی و فلفل و ابهل معجون مرتب از اینها تمامی و یا آنچه میسر آید با عسل بقدر
چهار دانگ و خوردن شیر خام بسیار با مغز گردگان و مالیدن مرمکی و ادویه مغز لوزه بقوت بر موضع آن و شکم موش زنده را بشکافند و گرما گرم بر ان
موضع گذارند و یا شکم خروس زنده را بشکافته گرما گرم بران بگذارند تا بچسبد و مهره مار را بر ان بگذارند تا بچسبد و بران شیر تازه دوشیده می
ریخته باشند تا آنگاه که شیر سرد شود رنگ آن متغیر نگردد و مهره خود بخود جدا گردد زیرا که از علامات مهره مار اصلی آنست که مادام زهر باقی است
جدا نگردد و شیر که بر ان میریزند بریده و متغیر سبز گردد و قی فرمودن با سکنجبین در ان مقدار یک رطل حل کرده باشند و لیس قدری از ان در ان
موضع و خورانیدن آب برگ تریا که نبات هندی معروف است و سعوط نمودن بدان و اگر تازه آن نباشد برگ خشک آن سوده بنحوی
سعوط نمایند که باقصی بینی و دماغ او برسد و تعویذ به سرطان نهری و نجیبل با شیر الاغ و یا زنان و گفته اند اکتحال بدین باب سوده در چشم او با شیر
عادم التضرر از سم آنست اما باید که قلیل باشد زیرا که کمال مضرت بچشم دارد و کسی که زهره افعی خورده باشد و او را بی حسی و غشی عارض گردد و بدین سبب
آن مکرر قی فرمودن با آب ترب و مطبوخ ادویه مذکوره و روغن کنجد تازه و مسکه با آب گرم و یا با شیر گاو و یا بز و یا تریاق فاروق و مثرودیطوس
دواء المسک و فادزهر فائق و امثال اینها و آشامیدن آب گوشتهای لطیف مانند مرق مرغ جوان فربه و سرطان نهری با آشک خالص

دشیر بیزد و یا الاغ و یا زنان و امثال اینهاست **افلیجه** بفتح اول و سکون فا و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و ها بهندی بل برنگ نامند ماهیت آن تخمی است
شبیه بخردل و تند شبیه ببوی سیب و باعطریت و بغایت سرخ و طعم آن تلخ و در خوشبوئیها داخل مینمایند و در معاجین و غیرها نیز نبات آن بقدر ذرعی
برگ آن مانند برگ بادام و گل آن سفید و تخم آن در غلافی مانند تخم بذر البنج و منبت آن بلاد هند است زرد و سیاه آن زبون و گویند از قسم کوچک
کباب است و نیز گویند قرنفل بستانی است و این هر دو اصلی ندارد طبیعت آن گرم در اول و خشک و باقوت قابضه افعال و خواص آن مقوی دل و
دماغ و جگر و معده و مفتح سده و مانع و محلل ریاح و مشهی و مفتح سده احشا و مسخن معده و ارواح آورنده و قایم مقام جمیع سموم خصوصا عقرب و رتیلا
و طلاء آن با روغن زیتون در حال رفع درد گزیدن عقرب بکند مصدع و مورث کرب و خناق مصلح آن روغن زیتون مقدار شربت آن تا دو
مثقال **افنیقون** بفتح اول و سکون فا و کسر نون و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت آن
نباتی است شبیه بافیقطس مگر در بو که بوی اترج ندارد و در زراعت گندم میروید طبیعت آن بغایت سرد و مخدر است افعال و خواص و منافع
آن از خارج در اطلیه رادعه مستعمل است شرب آن جایز نیست **افیقطس** بفتح اول و کسر فا و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح قاف و ضم طاء
مهمله و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی محلل ماهیت آن نباتی است ربیعی کمتر از ذرعی و ساق آن باریک و پر شاخ و گل آن مختلف الشکل
و اللون و مایل بسفیدی و برگ آن عریض شبیه ببرگ سداب بالتیه لیفات خفی و مزغب بزغبهای سفید مانند برگ کاسنی کبیر و اندک طولانی و
ساق برگ آن باریک و تخم آن شبیه بتخم شلغم و بزرگتر از آن و یا تخم ترب و در غلافی مانند آن و سیاه و اغبر و بیخ آن بی ریشه و نرم و باعطریت
و از وسط ساق آن سه و یا چهار شعبه شبیه بانگشتان باریک بطول یک اصبع روئیده بطرف بالا و بوی گیاه آن شبیه ببوی اترج و منبت آن
سواحل دریا و صحراها و جاهائیکه آب در آن فرو برود و میباشد و مزرعهای جو و عدس و نخود و در مصر و سواحل دریای شام بسیار است و در سعید مصر آنرا
شلجم نامند بهترین آن رسیده سنگین آنست و مغشوش به تخم شلغم مینمایند و فرق بزرگی آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با اندک حدت
و گرمی آن زیاده از خشکی آن افعال و خواص و منافع آن برگ و تخم و سایر اجزای آن جهت وجع کبد و ورم بارد غلیظه آن و تفتیح سده آن و سده
طحال و تحلیل اورام و اخلاط غلیظه و ریاح و نفخه طحال و احشا و صلابات سایر اعضا و درد با و دفع جمیع سموم قتاله شربا و ضمادا نافع و باید که سه روز
با شراب حلو یعنی شیرین استعمال نمایند و عصاره بیخ آن در جمیع امراض مذکوره نافع و قویتر و باید که در فصل بهار عصاره آنرا بگیرند زیرا که بعد از آن
در آن رطوبتی نمیماند مقدار شربت آن تا دو مثقال و از تخم آن نیم مثقال و روغن آن در آثار مانند آن است و آنرا زیت الشلجم نامند **افیمیدونا**
بفتح همزه و کسر فا و سکون یاء مثنات تحتانیه و کسر میم و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم دال و سکون واو و نون لغت یونانی است و آنرا افافیوس نامند
ماهیت آن نباتی است مابین شجر و گیاه و منحصر در یک شاخ و برگ آن زیاده از دوازده عدد نمیباشد و گل و ثمر نمیدارد و ریشهای آن باریک و سیاه و تند
بو و بطعم طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن ضماد آن مانع بزرگ شدن پستان است خصوص با روغن زیتون نارس و آشامیدن آن مانع
توالد زن و مرد مقدار شربت از برگ و بیخ آن جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند **افیوس** بفتح اول و سکون فا و ضم یاء مثنات تحتانیه

افلیجه بل برنگ

طبیعت افعال

افنیقون

طبیعت افعال

افیقطس

ماهیت

طبیعت

افعال

افیمیدون

ماهیت

طبیعت افعال

افیوس

ماهیت
طبیعت
افعال

تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و از افافیوس الحدقی نیز نامند بجهت آنکه شبیه بحدقه است و بعضی مردم از اخالالیس و فجل بری نیز گویند ماهیت آن نباتی است مابین شجر و گیاه و بسیار بلند نمیشود و ساق آن مزغب و باریک و از سه عدد زیاده نمیباشد و شبیه بچوب اذخر و برگ آن مانند برگ سداب و بسیار سبز و ثمر آن مانند خیار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و گل آن زرد و صدفی شکل و بیخ آن بقدر امرودی و شبیه بترب حبشی و مستدیر و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن آن سفید و ظاهر آن سیاه گردد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و لذاع و جالینوس حار در دوم و مجفف در اول و ثمر آن حار قابض در اول درجه اول و مجفف در دوم گفته استعمال افعال و خواص آن آشامیدن اعالی آن مقی و اسافل آن مسهل و مجموع آن مقی و مسهل بلغم و صفرا و مانع روییدن موی است بر عانه صبیان تا مدتی چون بر آن بمالند و ثمر آن یرقان را مفید و دمعه آن مقی و مسهل مقدار شربت از جرم آن سه قیراط و از رطوبت آن پنج قیراط شیخ داود انطاکی گفته رطوبتیکه در ثمر آن است جهت تحلیل صلابات نافع و گفته شده جلا میدهد بیاض چشم را و مقی و مسهل است و کیفیت استخراج دمعه آن آنست که آنرا بکوبند و بفشارند و دمعه از آن بگیرند و در ظرفی کنند و بر آن آب بریزند و بابری حرکت دهند و خشک نموده استعمال نمایند

افیون

افیون بفتح همزه و سکون فا و ضم یاء مثنات تحتانیه و سکون واو و نون معرب اپیون یونانی است و معنی آن مسبت است یعنی خواب عرق آورنده و بعربی لبن الخشخاش و مرقد و ببربری تریاق و بسریانی و عبرانی امیبون و شقیقل بمعنی میراننده اعضا و بفارسی تریاک و گویند تریاکی که رستم از کیکاوس طلبیده که بسهراب خوراند افیون بوده زیرا که هیئت دوای ورا و جاع شدیده مسکن و حایل میان مریض و موت سوای آن و چون در آن قوت سمیت است و با آنکه دوای سمی در شدیدالغایله است و اطبا را باعتبار چنان نفعی محتاج بوده اند باستعمال آن و نداشته اند چاره از آن لهذا ترکیب نموده اند از آن با مصلحات

ماهیت

آن مانند زعفران و چند بیدستر و مشک ماهیت آن بدانکه اطلاق مینمایند از اسم اشتراک بر سه چیز اول بر لبن خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب بر این متفق اند دوم بر لبن خشخاش سیاه و این نزد قدمای اطبا است جهت آنکه در آن زمان زرع خشخاش سفید نبوده و از خشخاش سیاه صحرائی لبن میگرفته اند و بستانی آن بسیار کم بوده مگر در مصر تنها خاصه در موضعی از آن معروف باشیوط و از آنجا باطراف میبرده اند سوم بر عصاره خشخاش سیاه که بآفتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس و شیخ الرئیس فرموده اند و از کاهو صحرائی نیز افیون میسازند و این نیز مخدر است اما ضعیف العمل و از شقائق النعمان نیز بدستور خشخاش لبن میگیرند و این بسیار کم العمل می آید ولیکن بسیار قوی است طریقه اخذ آن آنست که چون برگهای گل خشخاش ریخت و کوزه آن بزرگ شد و دانهای آن بسته گردید و قریب بآن رسید که رطوبت و طراوت آن کم شود و خشک گردد و اطراف ظاهر از آخر روز سه چهار تیغ طولانی غیر آنکه غائر باشد و تا اندرون آن نرسد و سوراخها کنند زده شب میگذارند تا شیر و رطوبتیکه در درون آنست از آن موضع بیرون آید و بسبب سردی هوا فی الجمله جمودی و انعقادی بهم رساند پس صبح زود که آفتاب خوب طلوع نکرده و هوا گرم نشده باشد آنها را بانگشت میگیرند و بر کناره صدفی یا پیاله چینی یا شیشه جمع مینمایند و زمانی صبر میکنند تا آنچه باز تراوش نماید و از آنها بر آید نیز میگیرند و بعضی روز دیگر و گاه مرتبه دیگر نیز تیغ میزنند و لبن از آن بدستور بر میدارند و بعضی

مردم لبن انرا از صدفه کاهوی یا از کوبیدن جمع مینمایند و با انگشت بهتر است زیرا که در الصورت البته قدری از پوست رقیق و اجزای لیفیه خشخاش
خراشیده داخل آن میگردد پس بعد از اتمام اخذ تمامی لبن انرا بر روی سنگ نیکو صلایه میکنند و بدست میمالند تا بعضی از رطوبات آن تحلیل رود
و غلیظ گردد و قرصها و یا فتیله و یا قلمهای باهن سازند اما طریق اخذ عصاره آن انست که سر خشخاش و پوست و اوراق انرا میکوبند و آب انرا
فشرده میگیرند و در آفتاب میگذارند تا غلیظ گردد و بدستور بر سنگ صلایه میسایند و بدست میمالند و اقراص میسازند و این افیون سفوفیون گویند
و بهترین آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است و بعد از ان از خشخاش سفید و از شقایق النعمان از همه باعتبار ماهیت و اقوی و زبون آن
ماخوذ از عصاره است و از ان زبون تر ماخوذ از کاهو صحرائی و علامت جودت آن تندی بو و تلخی طعم و قبوضت و املسیت جرم و زود در آب گداخته
شدن و اجزای محلول آن متشابه و متساوی بودن که دردی در ان نباشد و چون حرف نمایند ثقلی از ان نماند و بوئیدن آن خواب آورد و چون قطعه انرا
بشکنند رنگ آن سفید مایل بسرخی و سنگین باشد و چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته گردد و چون در آتش اندازند و یا بر نوک چراغ بدارند
زود مشتعل و افروخته گردد و از ان جرم بسیاری نماند و شعله آن صافی باشد و کدر و تیره نباشد و چون انرا خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد
و مغشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است و از آن غش بامیثا یا عصاره خس بری میکنند و عدس و صبر و مر نیز داخل آن مینمایند و علامت هر یک از طعم
و رایحه و حل نمودن در آب معلوم میگردد طبیعت آن بدانکه در مزاج آن اختلاف بسیار است جمهور اطباء یونان آنرا سرد و خشک و برودت
انرا در نهایت مرتبه میدانند که چهارم است و در ان نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم و بعضی در اوسط و همچنین است قول در یبوست
آن بعضی گفته اند که یابس است در سیوم و بعضی گفته اند یبوست آن قوی است و جمله اطبای هند انرا گرم و خشک و متاخرین اطباء فارس
که تابع اطباء یونان اند اکثری انرا سرد میدانند و بعضی گرم و آنچه بالفعل مشهور میان اطباست متخذ از خشخاش سیاه بری بارد و یابس است در چهارم
و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد و یابس در اخر سوم و از خشخاش سفید بستانی بارد و یابس در اول سوم و متخذ از کوزه شقایق النعمان اکثری انرا
گرم میدانند و بعضی سرد و مولف را عقیده انست که افیون با وجود برودت مرکب القوی است یعنی در ان دو جزو است جزو حار لطیف هوائی و جزو بارد
کثیف ارضی اما این غالب است و تلخی طعم و حدت رایحه بسیار و سرعت اشتعال بنار و صعود و انفعال حرارت از ان در بدن بعد ورود در ان و فعل
انفعال باهم بسبب جزو حار است ولیکن چون بسیار لطیف و قلیل است زود تحلیل میرود و زایل میگردد و افعال برودت آن بسبب جزو کثیف ارضی آن
است و چون آن بسیار است باقی میماند و از این است که در اوایل هنگام استعمال و ورود آن در بدن باطنا و ظاهرا شربا و ضمادا و طلاء بسبب تخدیر و تسدد مسام
و احتباس حرارت در باطن قوی را بر می انگیزاند و ظاهر بدن را گرم میسازد و اشتها را زیاده میگرداند و رفته رفته بالعکس و بدن را ضعیف و لاغر و رنگ
رو را زرد و بی رونق میسازد و بسبب صنعیت و افناء ماده حرارت غریزی و قوی و ارواح افعال و خواص و منافع آن مخدر و قابض و مسدد و منوم و محلل
و مسکن اوجاع و مانع تعفن اخلاط و فساد انها و حافظ ادویه و تراکیب و بجهت اکثر امراض راس و اعصاب و نزلات و امراض چشم و گوش و سرفه
و ربو و ضیق النفس که از حرارت باشند و تبهای مزمنه قدیمه و نایبه نافع و در تسکین اوجاع و منع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و رفع اسهال

اسهال و سحج و قرحه امعا مانند آن دوائی نیست و چون در سفرها و هنگام تعب و غم و هم و اندوه و ضعف قلب و گرسنگی و نایافتن طعام در ایام قحط
و غلا و سرمای شدید و ایام روزه و وقت قلع دندان و حرقت بول و سوزش بول آن و حدت منی و سرعت انزال و شدت قوت باه و وجع قولنج اندکی
از آن بخورند مفید و سودمند است بجهت افعال مذکوره و خاصیت آن امراض الراس طلاء قلیلی از آن با مصلح آن به تنهائی و یا با ادویه مناسبه
دیگر بر پیشانی و شقیقه جهت صداع حار خورانیدن مقدار ثمن درمی بتدریج تا ربع درمی با ماء الشعیر لصاحب قرانیطس نافع و موجب رستگاری او و
تنویم صاحب برسام صفراوی و صاحب قطرب و جنون اگرچه بمالیدن افیون باشد بر شقیقه و پیشانی و بینی اگر قوت او قوی باشد و الا کال بر سر نماید
از استعمال آن و بخور و استشمام آن با شمه از زعفران حل کرده در لخلخه لخلخه منومه و خورانیدن مقدار یک قیراط و کمتر از آن لصاحب سهر مفرط جهت
تنویم آن مفید و نیز مسکن اوجاع است در هر عضو که باشد و بخور و بوئیدن آن و مالیدن آن بر جبهه و با ماء الشعیر خوردن و یا بر آتش فتیله آلوده
بدان بر مقعده و نیز مسکن افکار ردیه صاحب قطرب است استعمال مقدار قلیلی از آن با افلونیا خواه بخورد و خواه ببوید خصوصا وقتیکه با اندکی
زعفران در روغن گل حل کرده باشند و خورانیدن بقدر سهم افیون با ماء الشعیر بتبرید قوت اختلاط عقل و غلبه حرارت نافع است صاحب داء الکلب
و مانیا را خواب آورد و سعوط قلیلی از آن با اندکی زعفران جهت زکام و نزله در انتهای علت مفید و بعضی با زنجبیل گفته اند و در اصلاح ضرر آن
بدماغ هیچ چیز مانند جدوار و زعفران و مشک نیست امراض العین مالیدن آن با مصلح آن زعفران و یا زردچوبه و شیافات و اضمده و اطلیه
افیونیه بر دور چشم صاحب رمد و اوجاع چشم در ابتدا و انتهاء علت نافع و تقطیر با اندکی زعفران و شیر دختران امراض الاذن چکانیدن اندکی
افیون محلول در روغن بادام تلخ و یا روغن خلوق که در آن زعفران است جهت تسکین درد آن و تقطیر با دو حبه جندبیدستر محلول در شیر
دختران و یا روغن بادام تلخ و مر و زعفران جهت درد گوش و استعمال رماد آن با جندبیدستر جهت تسکین اوجاع گوش و قرحه آن نافع
و قطور آن با بذر البنج سفید و مر و مساوی آن بقدر عدسه محلول در روغن بنفشه جهت وجع حادث از حرارت و یک قیراط آن در شیر تازه دوشیده
حل کرده نیمگرم جهت بثوران که با ضربان باشد اما وقتی باید استعمال قطورات افیونیه در گوش نمود که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل
و غشی باشد و با وجود اینها مداومت بآن جایز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است و در غیر این حالات بطریق اولی و ضماد آن جهت
تخفیف قروح و ورمهای حاره و با زرده تخم مرغ نیمبرشت و زعفران جهت حمره بضم حاء مهمله که بادسرخ نامند و خراجات بضم خاء معجمه و با شیر دختران
و زعفران جهت نقرس حار و فتیله آن با مر مکی و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب و با موم و روغن جهت حکه و جرب نافع و در معاجین و ادویه
مرکبه حافظ قوت آنها است مضر قوی باطنیه و ظاهریه و حس و ادراک و ارواح و محدث کزاز و دق و تشنج خشک و لاغری بدن و زردی رخسار و اکثر
تقلیل فهم و فکر کج و خلق و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و با اندک چیزی خائف و هراسان شدن و ضعف قوت باصره و سامعه و شامه و
ذائقه و قلب و کبد و معده و گرده و مثانه و باه و احداث نفخ و قولنج و عسر البول و غیر اینها است بسبب مضرت آن باین اعضا مصلح آن جندبیدستر
و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار و فلفل مقدار شربت آن از یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ آن ممنوع و دو درهم

آن کشنده بدل آن سه مثقال مثل آن بزر البنج و بوزن آن تخم لفاح با پوست بیخ آن یا عصاره آن و در حبس الدم طباشیر و طین مختوم و کافور و کهربا
است و بعضی بدل آن بوزن آن توذری سفید گفته اند و مدت عمر و بقای قوت آن را مانند سقمونیا پنجاه سال گفته اند و باید که آن را محفوظ دارند از رسیدن
کیفیات غالبه اربعه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از گرد و غبار و آمیزش اشیاء غریبه و غیرها که آن را از صورت نوعیه خود متغیر و ضعیف
و فاسد نسازد و هر که زیاده از مقدار شربت آن بخورد او را خدر و سرخی اخلاط و ارواح و فواق و ظلمت بصر و پراگندگی حواس و تنگی نفس و
گرفتگی زبان و سبات مفرط و خارش بدن و فرو رفتن چشمها و گزاز و عرق سرد و آمدن رایحه افیون از دهان و نفس و بدان خصوص که در
خاریدن و کبودی ناخنها عارض گردد پیش از هلاک مداوای آن و آنچه بدان مانند قی کردن بماء الشبت و فجل و عسل و نمک هندی و حقنه بحقنه حاره
و نشامیدن سرکه که در آن دارچینی سوده و عاقرقرحا و جندبادستر داخل کرده باشند و گرم کردن سر بتکمید و عطسه فرمودن و در میان آب گرم نشاندن
و خورانیدن تریاق فاروق و سنجرنیا و تریاق اربعه و تریاق الطین و مثرودیطوس و فادزهر فالق و مقدار نیم قیراط جندبیدستر و مشک و فلفل و حلتیت
و جدوار مجرب و دارچینی و اهیل سائیده با عسل سرشته و اگر قلیلی فرفیون و زعفران نیز اضافه نمایند بد نیست و خورانیدن روغن گاو و آب گرم و
بوره و نمک و یا شیر تازه دوشیده با نارجیل دریائی و مکرر قی کردن و بعد از آن عسل و حلواهای چرب و شیرین خوردن و بوئیدن مشک و جندبیدستر
و زعفران و خوردن اینها با هم و غذاها و طعامهای چرب شیرین و شیر برنج و شیره و مسکه و خوردن نیز موثر است و خوردن جندبادستر
بقدر آنچه که افیون خورده و نشامیدن سکنجبین با افسنتین و نگذاشتن که بخواب رود نیز موثر است و اگر از عقب آن روغن کنجد و بادام
بخورد گفته اند که معالجه پذیر نیست و ترشیها و سرکه و ماست بالای آن مضر و باعث قولنج صعب است و اگر احتیاج بحقنه شود بحقنه
فرمودن بحقنهای مناسبه و بعد از فراغ از حقنه شراب افسنتین ساعت بساعت دادن و در بزر البنج و شوکران احتیاج بحقنه
زیاده است از افیون و بیان افیون و طریقه اخذ و منافع و مضار و دفع مضار و تراکیب افیونیه با اندک تفصیل و بسط در قرابادین ذکر
یافت **فصل الالف مع القاف اقاقیا** بفتح همزه و قاف و الف و کسر قاف و فتح یاء مثنات تحتانیه و الف بلغت یونانی اسم عصاره قرظ است
و قرظ ثمر سنط است که از آن صمغ عربی بعمل میاید و بهندی کیکر و ثمر آن را کیکر کارس و بعربی اکاکیا نامند ماهیت آن باصح اقوال عصاره نوعی
از امغیلان است که قرظ نامند آنچه قبل از رسیدن آن کوبیده گرفته باشند قبل از جفاف سرخ یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه مایل بسرخی و
و آنچه بعد از رسیدن اخذ نموده باشند سیاه میباشد مختار و مستعمل نوع اول است که طیب الرائحه سیاه مایل بسیاهی سنگین و صلب
باشد طبیعت غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص و منافع آن محقق
رادع و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی معده و کبد و حابس نزلات حاره و اسهال دموی و جهت استرخاء مقعده و
شربا و ضمادا و طلاء آن مسکن رمد حار و مقوی بصر و ملطف رطوبات و زایل کننده سرخی آن و داخل کرده میشود در ادویه قطره و طلاء آن
بر اورام حاره محلل و مانع انصباب مواد است بسوی آنها داحس و شقاق حادث از سرما و استرخاء مفاصل و بروز ناف اطفال و مقعده و

وحصه‌های چرب و شیرین

اقاقیا عصاره ثمره آن است
در هندوستان کیکر و ببول گویند

وجهت

و بر موی سیاه کننده آن و با برگ مورد و کلیخ جهت قطع ادرار عرق و بد بوی آن و بر بدن و رخسار باعث نیکوی رنگ و با سفیده بیضه مرغ جهت
سوختگی آتش و منع آبله آن و بدستور با موم روغن جهت سوختگی آتش و واحش مفید و بخور آن جهت قطع نزف الدم از هر عضوی که باشد و چون در
ابزن بجوشانند و بر مفاصل مسترخیه بریزند نافع و مانع ریختن مواد است بسوی آنها و احتقان بدان مانع سحج و اختلاف الدم و مقوی امعا است
و در رحم باعث تنشف رطوبات مسترخیه آن و حمول و فرزجه آن مانع نزف الدم و خروج مقعده و رحم و استرخاء و سیلان آن و
ضماد آن جهت برآمدگی حدقه و ورم حار و باد سرخ و ورم مقعده و رحم و بر کبد ضعیف باعث تقویت آن و چون در آب حل کنند و سر را بان بشویند
موی را سیاه گرداند و مانع آید از افتادن آن و با لادن و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرب مورث سده مصلح آن روغن بادام مقدار
شربت آن تا یکدرهم بدل آن نورزق آن عدس و صندل و گویند حضض است و لیس النسب مینماید و دستور گرفتن آن آنست که بگیرند ثمر درخت
آن هنگام نضج و رسیدگی و بکوبند و صاف نمایند و با آتش ملایم جوش دهند تا بحد انعقاد رسد و در قالبها ریزند و بلند ادند تا خشک شود و نگاه
دارند و اکثری آب برگ آنرا نیز داخل مینمایند و گفته اند اگر بآفتاب منعقد سازند بهتر است و طریقه غسل آن آنست که باب بسایند تا حجم بالای
آب آید بردارند و قرصها سازند و خشک نمایند و عند الحاجت بکار برند بدانکه اقاقیا مرکب است از دو جوهر جوهر لطیف حار حاد لذاع و
غایص و جوهر کثیف ارضی قابض بسرد و چون غسل نمایند اجزای لطیف صاحب آن افعال زایل گردد و جوهر کثیف ارضی آن بماند و لهذا
در بعضی مواضع استعمال غیر مغسول آن مانند اورام و در بعضی جاها مغسول آن مانند امراض چشم باید اقحوان بضم همزه و سکون قاف
و ضم حاء مهمله و فتح واو و الف و نون لغت عربی است و احداق المرضی نیز گویند و بفارسی بابونه گاو چشم نامند و بیونانی اوبیاس
داو یاسیس و بعبرانی فیقالقا و بسریانی قنتا و نیز فرابیون و کرکیش و کرکاش گویند و نیز بعضی کافوریه نام اقحوان است ماهیت آن دو قسم
میباشد صغیر و کبیر صغیر را بیونانی فلیس و بفارسی بهار گویند و این نیز دو نوع است بری و بستانی و بستانی را شاخهای باریک و برگ
آن شبیه ببرگ گشنیز و درازیانه و گل آن زرد و مدور و در اطراف آن برگهای ریزه سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرائحه و بالقوه
تلخی و منبت بری آن کوهستانها و صحراها و بالجمله صنفی از بابونه است و مغشوش ببابونه مینمایند و فرق آنست که بابونه تخم دار و این
ندارد و گل بابونه مجوف نیست و این مجوف است و مستعمل گل زرد آنست که نه گل سرخ آن و بهترین آن آنست که برگ آن بیشتر و تلخی آن کم و گل
آن سفید و اندرون آن زرد و با تلخی طعم باشد و کهنه و فاسد نباشد طبیعت آن در سیوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص و منافع آن
مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق و ملطف و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعده و مدر بول و عرق و حیض و مسقط جنین
و مفتت حصاة و با قوت تریاقیت و جهت درد مثانه و ورم سپرز و استسقا و قراقر معده و قولنج و وجع مثانه و نزول آب و در کشتن نافع
و با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم و بدستور با افتیمون اعضاء الراس بوئیدن تازه آن خواب آورد و اکثار و مداومت آن سبات
نطول آن جهت سهر بیماران نافع بدین قسم که هر شب اقحوان و جو مقشر و بابونه از هر یک قدری در آب شیرین بجوشانند و روغن ایرسا داخل

و بابونه گاو

اقحوان

کرده بر سر بطول نمایند خواب آورد و این اثر او در نسخهٔ دیگر بجای شعیر صعتر آمده و بلکه تمام نیز داخل دارد و چون افتیمون استفراغ سودا و
بلغم مینماید لهذا استفراغ بدان بنحو مذکور نافع است برای مالیخولیا و دفع صرع و همچنین آشامیدن هر روز یک مثقال از پنج آن و بعضی دو
مثقال گفته اند با طبیخ فاوانیا تا سی روز متوالی جهت ازالهٔ صرع و همچنین آشامیدن گل آن هر روز ده درم با شراب ریحانی تا بیست و یک روز
متوالی جهت صرع و قوبا و خارش که کل آن برای گر و جرب و اکتحال خشک سودهٔ آن جهت تقویت طبقات چشم و رفع ظلمت آن و جلاء آن
و رفع آثار قروح و دفع نزول آب در آن و بعضی این خاصیت را بنوع صغیر آن مختص دانسته اند اعضاء النفس و صدر و اقلال الغذاء
المعوق آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و آشامیدن سه درم برگ خشک آن با سکنجبین و نمک جهت ربو و اسهال مرهٔ سودا و تحلیل و
تجفیف رطوبات منجذبه بسوی معده و تحلیل خون منجمد در آن و آشامیدن یک مثقال خشک سودهٔ آن با سکنجبین جهت ربو و ...
اشتها و خوشبوئی معده و آشامیدن یک درم آن جهت ادرار عرق و رفع قولنج نافع اعضاء النفس آشامیدن مطبوخ آن با ماء العسل
مدر قوی است و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مسکن وجع آن و چون با گل آن بیاشامند تفتیت حصات و تفتیح قولنج نماید و فقاح آن با
شراب جهت ادرار بول و طمث و اسقاط جنین و نزول آب و کرمستیس و بدستور حمول آن ادرار حیض بقوت تمام نماید و محلل صلابات
رحم و مفتح سدهٔ آن و افواه عروق است و فرزجهٔ آن مدر حیض و منقی رحم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و طلاء آب تازهٔ آن بر انثیین
و قضیب و کنجر آن جهت تقویت باه و جماع بغایت موثر و ضماد آن بدین قسم که با مطبوخ آن پارچه تر کرده بر آن گذارند جهت التوای
عصب و دفع زهر جانوران سمی گزنده و با موم و روغن جهت ورم صلب ساقین و خنازیر آن و ضماد جمیع آن جهت باد سرخ و اورام حاره و
بارده و درد انثیین و جهت بواسیر و تقشیر خشک ریشها و قروح خبیثه و جراحت قضیب و ضماد گل آن جهت تحلیل اورام غلیظه و تفتیح سدد
مفید المضار اکثار آن مصدع و مثقل راس مصلح آن گل نیلوفر و سکنجبین و مکرب معده و مضر فم آن و مصلح آن بنفشه و انیسون
و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن اکلیل الملک و بابونه است و وزن آن نوع صغیر آن دو درم گرم و در اول خشک و در افعال
ضعیف تر از اول آن ضماد آن با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب نافع و روغن آنکه چهل روز گل افتیمون را که در هر یک رطل
از آن چهار رطل روغن زیت یا روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند و قطور آن در گوش جهت رفع اوجاع آن و تدهین بآن جهت
تقویه و التوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و صلابت رحم و تفتیح مسامات و ادرار عرق و نضج اورام و اصلاح جراحات اعضای عصبانی
نیز با و تدهین نافع و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و استنشاق آن و سعوط بآن بعد استفراغ بحب ایارج از برای سهر حادث از رطوبت
بورقی و سهر مشایخ و خواب آوردن ایشان و همچنین تفریق سرسام و تمریخ آن جهت تقویهٔ معده و گاه ترکیب مینمایند روغن آن را با بعضی ادویهٔ
حارهٔ عطریهٔ ملطفهٔ مفتحه بحسب اغراض برای ازدیاد تسخین و منافع آن **افسون** بفتح همزه و سکون قاف و ضم سین و واو و نون
و افسنتون بفتح همزه و سکون فاء و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم ثاء مثلثه و سکون واو و نون و در آخر نیز دیده شده نامست

ماهیت آن نباتی است ورق و گل و برگ شبیه بباد آورد و ساق آن کوتاه تر و غلیظتر از آن و در هنگام تری مقشر میشود و از انبیخ رنده و چون برسد طعم آن
تلخ مایل بحلاوت میگردد و گل آن بر خار و خارها جوانب برگ آن مانند سوزنها و تخم آن زرد و از تخم معصفر کوچکتر مانند ریزه تر و بیخ آنرا چون بخایند از آن
حرارت لسان ظاهر میگردد و در اواخر تابستان میرسد و در اکثر مواضع میشود و طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص و منافع
آن لسیار لطیف مقدار سه درهم از برگ آن جهت گزاز و تشنج امتلائی و [illegible] گردد و [illegible] عضل [illegible] و المجرب گفته اند [illegible] با شراب و تخم
آن با شراب جهت دفع سموم مجرب کرده مصلح آن شراب مقدار شربت آن سه درهم با پنج درهم و از تخم آن تا دو درهم بدل آن [illegible] است اقط
بفتح اول و کسر قاف و طاء مهمله بفارسی کشک بنیر [illegible] و ساق و اعراب بادیه [illegible] باشند و [illegible] ماهیت آن [illegible] است که بطبخ و جدا
کردن مائیت از جبنیت را با نمک [illegible] منعقد و خشک نموده باشند و صنعت آن در قرابادین مذکور شد طبیعت آن سرد و خشک در دوم افعال و
خواص آن قابض و مبرد و مسکن حدت صفرا و ورم و بریان کرده آن جهت رفع اسهال [illegible] مزمن نهایت موثر و ضماد سوخته آن جهت داء الثعلب و رفع
ترف الدم و بو اسیر و با پشم سوخته و جو سوخته بالسویه جهت خراز مجرب که اول سر را بروغن گل [illegible] کنند و بعد از آن بر آن طلا نمایند المضار دیر هضم و
مولد ریاح و بلغم غلیظ و خام و مسدد خصوص از امزجه بارده رطبه مصلح آن [illegible] ابن البیاس گفته [illegible] صرع بسبب [illegible] بود
و خورده شود ادویه قاتل دیدان و [illegible] سبب آن می باید که بوده باشد غذا در آن روز [illegible] الاقط با توم بسیار و اقط فراگرفته شده از دوغ
میباشد و در آن قوت محلله زیاده و [illegible] کمتر از فراگرفته از جبنیت و این را بترکی [illegible] باشند و از جبنیت را [illegible] چنانچه ذکر یافت
اقلیمیا بکسر اول و سکون قاف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و الف و قلیمیا بحذف همزه در اول نیز آمده و آنرا
[illegible] و بیونانی [illegible] گویند که [illegible] اجساد [illegible] مانند [illegible] مثل کف در دود بر رود و تحت آن [illegible] گردد و [illegible] برسد
بازکف [illegible] است که بعد از گداز و بهم رسیدن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف فوق و بعضی تحت مجتمع میگردد الا آنکه [illegible] بطرف فوق [illegible] الطف از آنچه
بطرف تحت است و گویند [illegible] فلزات اقلیمیا است یعنی [illegible] اقلیمیا [illegible] اقلیمیا فضه و [illegible] اقلیمیا [illegible] است و بعضی گفته
اند که [illegible] فلزات غیر اقلیمیا است و قول اول اصح است و بهترین [illegible] شبیه باصل آن فلز باشد [illegible] مایل بسبزی و فضی
بسفیدی و [illegible] سیاهی [illegible] از غلیه نوره است که [illegible] و گویند اقلیمیا معدنی نمی باشد و مستعمل محرق مغسول است و طریق احراق و غسل آن
در مقاله [illegible] این کتاب و در قرابادین کبیر [illegible] مذکور [illegible] اقلیمیای [illegible] مذکور شد طبیعت آن [illegible] اصل آنست الا آنکه
[illegible] غالب افعال و خواص آن مجفف العین مقوی باصره و زایل کننده بیاض [illegible] و سبل و ناخنه و [illegible] و غشاوه و جرب و [illegible] نزول آب در چشم
الخروح و القروح و البهق والکلف و سایر الاثار و الاورام و الاوجاع جهت تنقیه جراحات و دفع تعفن قروح و بردن لحم زاید و رویانیدن
لحم [illegible] تازه و [illegible] زخمها و رفع بهق و طلاء آن رادع اورام و جالی کلف و اثار سیاه و تحلیل صلابات طحال و با افیون و زعفران و روغن اوجاع
مفاصل و نقرس [illegible] القلب شاید [illegible] آن جهت خفقان و تقویت دل نافع بدل آن مرداسنگ محرق مغسول است [illegible]

مع الکاف **اکارع** بفتح همزه و کاف و الف و کسر راء و سکون عین مهملتین جمع کراع بضم کاف است و انرا بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچهٔ گوسفند
و بز یک ساله است افعال و خواص و منافع آن نرم و دیر هضم و بعد از انهضام مولد خون صالح رقیق و معتدل الغذاء و جهت ناقهین و صاحب
بواسیر و سوداء محترقه و سنج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفهٔ یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر البول
و هزال مفرط و التیام زخمهای باطنی و التیام شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهت سحج و اسهال مراری و منع ریخ مواد حاره و دفع مضرت
دواهای حاره شرب آب پاچه جهت سرفهٔ حاره و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه بان جهت مغص و زحیر سدد و مجرب و نطول آن جهت یبوست
دماغ و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلاء روغن اندرون پاچه با فرفیون و روغن گل جهت تسکین درد سر و ضربان مفاصل حار مجرب مولد
قولنج مصلح آن شراب کهنه و سرکه و عسل و پختن آن با کرفس و دارچینی و مانند اینها و استخوان سوختهٔ آن جهت رفع نزف الدم جراحات و
باصلیر جهت اسقاط دانهٔ بواسیر موثر است **اکتمکت** بفتح همزه و کسر کاف و سکون تاء مثناة فوقانیه و فتح میم و کسر کاف و تاء عوام فارس
خایهٔ ابلیس نامند و درخت آنرا در کنار بعضی باغات و مزرعها مینشانند بجهت آنکه بسبب خار بسیار آن کسی و جانوری داخل اینها نمیتوانند
شد و بهندی آنرا کرنجوه و کرنج بفتح کاف و راء مهمله و سکون نون و جیم در آخر و بلغت تامل کرت سالگ کهوله نامند ماهیت آن ثمر درختی
است پرخار فی الجمله شبیه بدرخت انار و شاخهای آن پراگنده و برگهای آن ریزه از برگ انار و در طول کمتر و در عرض زیاده و بی شرف و
نوک ندارد و بر هر شاخچهٔ برگهای بسیار دو از هر دو طرف محاذی هم رسته و تمام شاخها و ساق آن پرخار و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف ...
ابنه و پرخار و در جوف بعضی از آن دو دانه و بعضی سه دانه مثلث شکل زیتونی و قاعده زهری رنگ صلب و بر سر آن اندک نشان نقطه برآمده
و در جوف آن مغزی سفید فی الجمله شبیه بمغز فندق و دو پاره و بی دهنیت و بسیار تلخ و در گل و شکوفهٔ آن نیز تلخ صغیر و کبیر میباشد صغیر آن
سبز رنگ و کبیر آن اندک سفید رنگ و هر دو در خواص قریب بهم اند و ثمر آن چون خشک شود و حرکت دهند مغز آن در آن حرکت میکند
و چون صلب میباشد پوست آن صدا میکند و لهذا اکثری شبیه نموده آنرا بسنگ الشبه گفته اند هو حجر فی حجر طبیعت آن در سوم سرد و
خشک نیز گفته اند و شاید این قول اقوی باشد افعال و خواص آن محلل اورام و حابس نزف الدم و خوردن آن مانع تاثیر هوای وبائی و لقف
دانهٔ آن با حب ... در نقل سائیده جهت تسکین وجع قولنج ریحی مجرب و با دار فلفل و عسل سرشته بمقدار بزرگی ثمر آن جهت حمیات مزمنه عتیقه
نافع و حمول آن با شیر ... سائیده جهت حامله شدن زنان عقیمه موثر و تعلیق آن با ریسمان سرخ ... جهت حفظ جنین و ...
شیم جهت منع ریختن ثمر آن موثر گفته اند و اکثر اطباء متفق اند بر آنکه مسهل و الادوت است و چون با یک بیضه زیاده بران روزی
ده دانه ثمر آنرا در زیر خاکستر گرم نمایند تا پخته گردد و پس برآورده مقشر کرده نرم بکوبند و با آب بخورند جهت نزول آب در کیسیتین مفید است
و حکماء هند آنرا دو قسم نیز گفته اند یکی کبیر و یکی صغیر و کبیر آنرا سفید و هر دو در خواص و منافع قریب بهم و گرم و خشک در سوم دانسته میگویند جهت قوت
باصره و دفع ریاح و روغن تخم آنرا چون بر بدن بمالند نورانی و رونق دهد آنرا و دانهای جرب خشک گرداند و بالخاصیت دافع امراض فرج

اکارع پاچه

اکتمکت کرنجوه

کرنج

وخشک وگرم

فی زنان و جذام و ریاح غلیظه و محتبسه در معده و امعاء است و جهت دفع کرم شکم و بواسیر و فساد سموم و ورم اعضا و برگ آن جهت فساد بلغم و سودا
و خون مفید گفته اند و چون مغز آنرا درهم وزن آن روغن کنجد بجوشانند که سوخته مانند زغال گردد و پس آن روغن را صاف کرده در شیشه نگاه دارند
و قدری آنرا در زخم های غایره بچکانند بپرورد و ملتئم سازد و چون سفوف نمایند مغز آنرا و بر برگ بیدانجیر پاشند و بر ورم بیضه حادث از نزول ماده ببندند اگر
تحلیل دهد آنرا و اگر ماده بسیار غلیظ و متوجه جانبی باشد از آن جانب اثر انفجار کرده اند و رفع نماید بدون الم و اذیتی **اکلیل الملک** بکسر همزه و سکون کاف
و کسر لام و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم لام و الف و لام و فتح میم و کسر لام و کاف و آنرا اصابع الملک نامند و ملکانیز و بیونانی مالینوطیس و بفارسی
گیاه قیصر و گویند بهندی ببرنگ نامند ماهیت آن دو صنف میباشد و گیاه هر دو صنف شبیه بهم اما ثمر یک صنف هلالی شکل و در غلافی مانند تخم ترب و تخمهای
آن مدور و ریزه تر از خردل و بعضی را تخم شبیه بحلبه و غلاف غیر هلالی و ثمر صنف دوم باریکتر از هلالیت آن کمتر و برگ آن مدور بقدر درهمی و شاخهای
آن باریک و درشت و صلب و پراکنده و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گل آن زرد و ریزه و بعضی را گل بنفشی و بعضی سفید و بعضی
را ورق شبیه ببرگ لسان الحمل و بعضی از آن ریزه تر و همچنین گیاه آن بعضی بزرگ و شاخهای آن باریک و سست و بدستور ثمر آن و بالجمله بنسبت اختلاف
اراضی و بلدان و اهویه مختلف میباشد در کبیر و صغیر و قوت و ضعف مستعمل ثمر آن است و برگ هندی آنکه ببرنگ نامند در طعم و رایحه اندک مشابهتی بحلبه
دارد و از برگ حلبه کوچکتر و نازکتر و مشرف چنانچه مانند حلبه پخته با روغن و پیاز بریان کرده میخورند و در گوشت و ماهی نیز داخل مینمایند و ثمر هندی
آن بسیار ضعیف و باریک و کوچک است و بهترین اکلیل الملک صلب و تازه زرد رنگ مایل بسفیدی اطهر الرایحه است که چون بشکنند تخم آن زرد باشد
طبیعت آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در اول و بعضی مرکب القوی و جزو حار یابس در آن زیاده از جزو بارد گفته و دیسقوریدوس بعد از
حرارت و برودت دانسته افعال و خواص و منافع آن محلل و منضج و قابض و مجفف اما قبض آن کمتر از تحلیل آن و لهذا منضج و ملطف و مقوی اعضا
و ملین اورام صلبه است امراض الراس جهت صداع ضماد آن با سرکه و روغن گل بر سر و همچنین نطول آب گرم مطبوخ آن صداع و دوار و سدر و اختلاج
و سکته و لقوه و استرخا حادث از بلغم و صفرا و گرفتن بخار آن در حمام و در بهار روز و شب و تمریخ بدن آن بعد برای امراض مذکوره و برای اختلاط ذهن
و رعونت و حمق و جلادت و مالیخولیا و نسیان و خوردن دو درهم آن با یکجا درهم عسل و نطول آب مطبوخ آن بر سر صاحب وسواس سوداوی و در هر شب روز
بکرات در حمام و برای فالج و استرخاء ضماد کردن آن بر مبدا عصب عضو مسترخی و جهت نقرس و دوی از بلغمی و نطول آب مطبوخ آن نیمگرم بر سر و شقاقه و جهت
تسکین اسهالی و حبس نزلات نطول آب مطبوخ آن به تنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر مانند بابونه و صعتر و شبت و همچنین نشانیدن آب مطبوخ آن جهت امراض
مذکوره امراض المعده و غیرها نشانیدن آب مطبوخ آن جهت ورم معده و جگر و سپرز و با افسنتین جهت ورم آن هر سه عضو و رحم و ضماد آن نیز بر آن مواضع
و همچنین نشانیدن آب طبیخ آن جهت تحلیل فضول باطنی خصوصا با انجیر و عسل و زیاده کننده شیر و منی و دافع ضرر سموم و ادرار بول و حیض و رطوبات
و تسکین عطش بلغمی و ضماد پخته آن به تنهائی و یا با میبختج جهت قروح شهدیه سر به تنهائی و یا با بعضی محففات مانند مازو و طین رومی و عدس و گرد آسیا
و بدستور ضماد آن با میبختج جهت اورام مرکبه و حاره چشم و گوش و مقعده و رحم و انثیین و بدستور ضماد پخته آن با میبختج جهت اورام حاره و صلبه

بتنهائی و یا مخلوط با سفیدی بیضهٔ مرغ و آرد حلبه و بذر کتان و تخم کاسنی و خشخاش بحسب حاجت و مرض و مزاج و ارادهٔ تحلیل و انضاج و قبض و تبرید
و غیرها و قطور عصارهٔ تازهٔ آن با روغن گل سرخ جهت درد گوش و صداع بارد و نوشانیدن سه درهم عصارهٔ آن با تخم آن با سکنجبین جهت ورم
احشا و بی تخم آن جهت تسکین اوجاع و همچنین با زعفران جهت تسکین قرحهای همه اعضا و نوشانیدن طبیخ آن جهت ربو و تفتیت حصات و حقنهٔ
آن جهت تقویت امعا و تنقیهٔ او و تسکین درد آن و نوشانیدن آب طبیخ برگ و شاخهای آن جهت ادرار بول و طمث و اخراج جنین و
استحمام با آب طبیخ آن و سر و بدن را بدان شستن جهت قروح شهدیه و تسکین خارش بیضتین نافع و نوشانیدن آن مضر با نثیین
مصلح آن عسل و الخبر و مویز مقدار شربت آن تا ده مثقال و از عصارهٔ آن تا بیست درهم بدل آن بوزن آن بابونه است و فراسیون و لسان
ذکر و نیم وزن آن برگ الخبر و راصده نیز گفته اند و دهن مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت **الکلیل الجبل** بیونانی او قلاا و قانامند ماهیت آن نباتی
است بقدر ذرعی منبت آن بیشتر جبال و مواضع صخریه و خشنه و از این جهت اکلیل الجبل نامند و در اسکندریه بسیار و اکثر در اواسط
تابستان میرسد و در بعضی بلاد بیشتر و در بعضی دیرتر و برگ آن دراز و باریک و انبوه و مایل بسیاهی و شاخ آن صلب و گل آن در میان برگها
رسته و مایل بسفیدی و ثمر آن صلب مایل باستداره و تخم آن ریزه و برگ و شکوفهٔ آن با اندک تلخی و تندی و خوشبو و غیر مثمر و با نما است طبیعت
آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن نوشانیدن آن جهت سرفهٔ رطوبی مزمن و ربو و خفقان بارد و استسقاء زقی که با حرارت
و عطش شدید مفرط نباشد و تفتیح سدهٔ جگر و سپرز و تنقیهٔ ریه و تحلیل ریاح و تسکین درد جگر و دفع یرقان سوداوی و تفتیت حصاة گرده و
مثانه و ادرار بول و حیض ضماد آن جهت تحلیل اورام مزمنه نافع و برگ آن در افعال مذکوره اقوی از سایر اجزای آن و از اجزای مبرد و ورم
بارد و تحلیل تسکین درد وجع ادرار بساعت و با صلاح آن رد و مضر محرور المزاج مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن افسنتین
و نصف آن مر و گفته اند چون شکم صید را از احشا خالی کرده از این گیاه پر کنند منع تعفن آن میکند و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است **فصل الالف**
مع اللام الالب بکسر اول و سکون لام و باء موحده لغت عربی است ماهیت آن درختی خاردار است شبیه بدرخت اترج الا آنکه برگ آن ریزه
تر و شبیه ببرگ زیتون و خار آن بیشتر و لطافت و سبزی آن زیاده افعال و خواص آن سم همه حیوانات و از دفلی قویتر چون داخل اغذیه
کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کنند و بخورد در ساعت کور و کر شود و زبون ترین گیاه های بلاد تهامه و جبال سراة نواح تهامه است
و علاج آن علاج شخصی است که خانق النمر و دفلی خورده باشد و لیکن در این باید که بلا فاصله از عقب آن ادویهٔ دافعهٔ آن را بیاشامند و الا فایده
نخواهد بخشید **الینج** بفتح همزه و سکون لام و فتح نون و جیم لغت یونانی است بمعنی اهل ماهیت آن بیخ نباتی است شبیه ببزر دلک و ساق آن بقطر
بقدر شبری و گل آن سفید مانند گل زعرور و تخم آن سفید و طولانی و خاردار و طول آن کمتر از برنج و شبیه ببرنج و بر سر شاخهای آن قبهٔ مستدیر
مانند جوز و بهترین آن هندی آنست طبیعت آن گرم و خشک قریب باخر دوم افعال و خواص آن گفته اند جهت بثری مجرب است بدین نحو که
روز اول نیم درهم از آن با نیم اوقیه سکنجبین ساده و بدستور روز دوم نیم مثقال آن و روز سوم یک درهم آن را بنوشند جهت اسقاط مشیمه مجرب دانسته اند

و دانسته اند با شراب مسیحی با و لونامالی که شراب عسلی است و گفته اند بقوت تمام آنرا اخراج مینماید و شاشیدن بیخ آن مقدار یکدرهم جهت تقطیر البول
رطوبی مفید **الوسن الوسیون** بفتح همزه و ضم لام و سکون واو و نون و در آخر ضم سین مهمله و نون و بلغت دوم بضم همزه و لام و سکون واو و
ضم سین و سکون واو و نون در آخر بمعنی یذهب بالکلب است جهت آنکه زایل سکر واند اذیت سگ دیوانه گزیده را صاحب ماهیت آن گیاهی
است شبیه بگیاه بنه و باخشونت و برگهای اسفل آن مستدیر و مابین برگهای تحتی شبیه بترسس و در میان دو پرده و برگ آن مایل بسیاهی و سرخی
و گویند نوعی از علکرش و نیل است طبیعت آن در دوم گرم و خشک در اول نیز گفته اند افعال و خواص آن جالی اثار و محلل اورام و مجفف باعتدال
و جهت کلف و تحلیل کل آثار نافع باعتدال و باشکر آن جهت ورم خصیه عجیب النفع و بالخاصیت جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع
و مصلح آن مرزنجوش مقدار شربت آن تا یک مثقال است **الوتالی** بضم همزه و لام و سکون واو و فتح میم و الف و کسر لام و یاء و او مالی بحذف لام
تیره دیده شده و انرا عسل داود نیز گویند برای آنکه اول کسیکه آنرا یافت و بمردم شناسانید او بود و بنام خود خواند ماهیت آن رطوبتی و بمعنی غلیظ مائی
سفید بلیمو مایل است که از ساق درختی تر مد حاصل میشود و بهترین آن بسیار غلیظ القوام صافی براق شیرین است طبیعت آن گرم در سوم و خشک
در اول و گویند در دوم نیز افعال و خواص آن شاشیدن نیم اوقیه تا نیم اوقیه آن با یک اوقیه آب مسهل فضول خام و مره صفرا و اخلاط ردیه و جهت جرب و قروح و درد
مفاصل نافع و شارب الوتالی را چون کسالت و سبات بهم رسد که لازمه آنست باید که نخوابد و حرکت بسیار کنند تا فعل آن باطل گردد و مصلح آن سکنجبین
و بنفشه و بسند و دهن آن که شاخهای درخت آنرا در روغن کنجد یا زیت یا هر روغن مناسبی که خواهند بجوشانند و صافی نموده استعمال نمایند اکتحال
آن جهت ظلمت بصر و تدهین بآن جهت درد عصب و جرب متقرح مفید **الوین** بفتح اول و ضم لام و سکون واو و فتح یاء مثناة تحتانیه و نون لغت
لونانی است ماهیت آن نباتی است کم از ذرعی مایل بسرخی و شاخهای آن باریک و صلب و پوست آن نازک و برگ آن ریزه و باریک و گل آن
نرم مایل بسرخی و زردی و بیخ آن شبیه بچغندر و بار طوبتی حریف و تخم آن شبیه بتخم افتیمون است منبت آن ریگزارها و کنار آبها
در عراق و غیران میباشد بهترین آن تخمهای ابنوبی شکل سفید مصنع آنست که چون آن شکسته شکفته گردد و بدترین آن شبیه بنیف است
و نرم بعضی تربد است و بنفشه جنس دو سنتور است که چون از زمین بر میآورند مغز آنرا برآورده می اندازند که پوست آن ابنوبی شکل میباشد
و مستعمل پوست و تخم است طبیعت آن در سوم گرم و خشک در دوم نیز گفته اند افعال و خواص آن جالی و غسال و مفتح و شاشیدن یکدرهم تا دو
مثقال از تخم آن با یکدرهم نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت موثر و پوست
بیخ آن در بن عمل قویتر و جهت سرطان اسود نافع و مورث مغص و مصلح آن کثیرا و عناب مقدار شربت آن تا نیم درهم و از پوست بیخ آن تا دو
درهم **الیه** بکسر اول و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها لغت عربی و دنبه نامند ماهیت آن معروف است طبیعت گرم و تر و قریب بشحم است
در ماده و فاعل الفعقاد الا آنکه این از آن غلیظ تر است افعال و خواص آن محلل اورام صلبه و ملین اعصاب و بدن و بانشاسته مصلح گرده و چون یک
عادوه دنبه گوسفند سیاه را سه حصه کرده هر روز یک حصه را با عاقرقرحا و زنجبیل و تربد بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق

الوسن

الوتالی

الوین

الیه

کرده بر عضو بندند تا متعفن شود و جهت تشنج یبسی و کزاز و تحلیل مواد بلغمیه و اعصاب بلند شده از جای خود و نفخ و اورام مجرب المضار بطی الهضم و
مکرب و مغثی و مضعف قوت هاضمه و انطاکی گفته که ... باشد که در زمرد و موجب موت فجاة گردد و مصلح آن بریان نمودن آن با ابازیر حاره
مانند زنجبیل و فلفل و دارچینی و خوردن جوارشات هاضمه مانند جوارش مصطکی و عود و کمون بالای آن و بدستور خوردن آن با سرکه و آنکه
است **فصل الالف مع المیم** **امارطن** بفتح همزه و میم و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانی است
ابن بیطار نوشته که جماعتی از انواع اقحوان دانسته اند و منبت جنس و بعض از انواع قیصوم است و بعض از اجنبیین شناخته ام بعینه مارست [illegible]
آن نباتی است بقدر ذرعی و برگ آن باریک و پراگنده و قبهٔ آن مستدیر سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و بر گرد قبهٔ آن دایره زردی و تخم آن [illegible]
و منبت آن کوههای خالی از اشجار و ... و در بلاد روم و فرنگ جهت اصنام تاج از آن ترتیب میدهند طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن ملطف و مقطع و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبات آن و مدر بول و حیض و جهت نهش هوام و عرق النسا و تشنج عضل
و شرب اطراف آن با ماء العسل محلل خون منجمد در معده و مثانه و آنچه در امعا انجماد یافته باشد و نیز جالب رطوبات معده و تحقیق آن مینمایند و با
شراب ابیض ممزوج با آب جهت قطع نزله و امراض مذکوره نافع و آشامیدن قبهٔ آن با شراب جهت عسر البول و نهش هوام و عرق النسا و تشنج
اوساط عضل موثر و اوراق طمث آورد و چون با شراب که مسمی بالومالی است بیاشامند ادرار خون منجمد در شکم و مثانه نماید و چون اگیاه نیابد
لکاهیدن حفظ مینماید اینها را از خوردن کرم مضر قم معده مصلح آن آشامیدن آب مقدار شربت آن نه قیراط است **امبرباریس** بفتح همزه
و سکون میم و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و فتح باء موحده و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و انبرباریس
بنون بجای میم نیز آمده است بلغت بربری ابراز و بفارسی زرشک و زارج و خرنک نیز نامند ماهیت آن درختی است خاردار و خارهای آن
مثلث یعنی هر جا که خار رسته سه خار یکجا با هم رسته منبت آن اکثر کوههای و دامنهای کوه تر و نیک یاب و در خراسان و شیروان و اطراف
شیراز و شام و روم و غیرها میباشد اما در خراسان و شیروان اکثر بیدانه و شاداب و در نواح شیراز و غیره آن اکثر دانه دار و هرچند هوای بلند
سردتر باشد بهتر میشود و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و بزرگتر و باریکتر از آن و گل آن زرد مایل بسفیدی و سرهای آن مجتمع و ثمر آن خوشه دار
و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ مایل به بنفشی و بنفش و سیاه میگردد و هنگام رسیدن آن تابستان است و بزرگی درخت آن
بقدر دو سه قامت و قریب بدرخت سیب صحرایی نیز میباشد و ثمر این مدور و بسرخ نیز رنگ و بهترین و مستعمل در اکثر تراکیب منقی از دانه و یا
بیدانه کوهی است و در افشره و رب و شراب دانه و دانه دار نیز که آنرا افشره آب آنرا گرفته و یا خشک آنرا در آب خیسانیده مالیده صاف
کرده با قند و یا نبات چاشنی کرده استعمال نمایند طبیعت آن سرد و خشک در سوم و با قوت قابضه و تریاقیه و در دوم نیز گفته اند افعال و
خواص و منافع آن قاطع صفرا و مسکن تشنگی و حرارت معده و جگر و غلیان خون و سیلان آن از اسفل و بواسیر و مقوی دل و جگر و
معدهٔ حاره و مانع ریختن مواد باعضا و جهت بواسیر و سیلان رحم مزمن بتنهائی و یا با ادویه حاره مقویه مانند سنبل الطیب و دارچینی و [illegible]

وعسل و امثال اینها جهت تفتیح سدهٔ جگر و رفع استسقاء و تقویت جگر سرد و تر و سردی احشا و رفع اسهالیکه از ضعف جگر و یا بسبب تب بلغمی مزمن
بهم رسیده باشد و بآب قثائین جهت تقویت باصره و با زعفران جهت صلابت جگر و ادرار بول و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و آب آن مانع غثیان
و قی و دانهٔ آن به تنهائی و با ما الورد و یا نبات سوده جهت قرحه امعا و سحج و اسهالیکه از ضعف احشا بوده باشد و چون بگیرند آب آنرا و آب سیب رسیده
هر دو مساوی و آب لیمو ربع آن که الصق بکلی باشد و با شکر سفید صاف کرده بقوام آورند تا منعقد گردد و باد زهر سموم قتاله است و جهت نهش افاعی و خفقان
و غشی و کرب و ضعف شهوت طعام مجرب و چون اضافه نمایند بران حماض اترج و مروارید محلول قایم مقام تریاق کبیر میگردد و نافع است جهت اکثر
امراض و بالجمله انبرباریس محرور المزاج و صفراوی را انفع و موافق و سفرجل مبرود المزاج و بلغمی و سوداوی را و اصحاب قولنج و ریاح و اعتقال بطن
مصلح آن در مبرود قرنفل و در محرور آن شکر و شیر بها مقدار شربت از آن تا بیست مثقال و از جرم آن تا پانزده مثقال و از دانهٔ آن تا سه مثقال بدل آن بوزن
آن تخم کلسیخ و دو ثلث آن صندل سفید و پوست بیخ آن که از جنس باشد در الف مع الالف ذکر یافت و اصباغ و الوان و اطعمهٔ انبرباریس و افتیح در
جوارش و حب و خوشاب و خمیره و دوای قرص و سفوف و سکنجبینات و اشربه و اقراص و نفوخ و نقوع انبرباریس در قرابادین در حرف
الالف مع النون ذکر یافت **امدریان** بفتح همزه و سکون میم و ضم دال و سکون راء مهملتین و فتح یاء مثنات تحتانیه و الف و نون لغت یونانی
است ماهیت آن درختی است برگ آن شبیه ببرگ کبر و اندکی کوچکتر از ان و بوی آن تند و ثمر آن بقدر نخود و کوچکی با سفیدی غالب و سیاهی
کمتر و از ان تسبیح میسازند لهذا آنرا شجرت التسبیح مینامند و در موضع ایوب نیز و منبت آن اکثر بیت المقدس و نواح آن و مقابر آن بلاد
طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و تخم آن که در رغائی میباشد مایل بسردی و خشکی میباشد افعال و خواص آن منضج و مفتح سده و ملطف
محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن زحیر قطور عصارهٔ تازهٔ آن در چشم جهت رفع بیاض و طلاء بیخ آن جهت اورام قوی تر از سایر
عصارها مانند عنب الثعلب و کاکنج و آب برگ و شاخ تازهٔ آن و آب مطبوخ آن هر دو نیز جهت رفع سموم هوام و سگ دیوانه گزیده خصوصا عقرب
و ضماد و بدستور شربت آن جهت اورام و جرب یابس و عسر البول و خناق و طلاء آن جهت رفع کلف و ذرور برگ خشک آن جهت التیام جراحات تازه
نافع مقدار شربت آن از عصارهٔ تازهٔ آن هفت مثقال و از مطبوخ آن چهارده مثقال **امرود** بفتح اول و سکون میم و ضم راء مهمله و سکون واو
و دال مهمله ماهیت آن اسمی است مشترک میان ثمر یکه آنرا العربی کمثری نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد و ثمر یکه در بنگاله به
جهانگیریکه میشود و چند درخت در مرشدآباد اباجه اند شبیه بنوع امرود متوسط که حسینی نامند و از ان کوچکتر و پوست آن سفید با داغ سرخ رنگ
مایل به بنفشی و لحم آن سفید و ترش طعم لقه و باندک عفوصت و کم آب و مربای آن که اندک پستکی دران با گلاب حل کرده داخل نمایند لذیذ خوش
طعم و خوش رایحه میباشد و در قلیه چاشنی‌دار با آب لیمو و قند و در زیر طعام چاشنی‌دار نیز لذیذ میباشد و خام خوردن آنرا جهت ان لطفی
و لکلفی نیست و کمال آن که تارهای سرخ کم رنگ مایل به بنفشی است ترش طعم و خوش رایحه میباشد و قشرهٔ آن بسیار لذیذ و در قلایا چاشنی‌دار نیز
لذیذ میشود و درخت آن عظیم و برگ آن شبیه ببرگ گردگان و از ان بزرگتر و بلندتر بقدر یک شبر و پهنای آن و اندکی ضخیم و چوب آن سیاه

املدیان

امرود

رنگ وصلب طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و با قوت قابضه **امره** بفتح همزه و سکون میم و فتح رای هندی چهار
نقطه و ها ماهیت آن ثمر درختی است هندی به بزرگی درخت گردگان و شبیه بدان در هیأت و برگ و خزان نمودن الا آنکه برگ امره کوچکتر و
نرمتر و باریکتر از برگ آنست و اول شکوفه و ثمر میاورد و بعد از آن برگ و ثمر آن در خامی سبز و نازک و بی ریشه و ترش با اندک عفوصت و در قلیه
دو بیازه و قورمه و دال که عبارت از ماش مقشر و یا عدس مقشر و یا نخود و مانند اینها است از حبوب با روغن و دو بیازه و قورمه و بیاز بریان کرده
یا آب خالص و با آب یخنی پخته باشند داخل مینمایند ترش و لذیذ میگرداند و عفوصت آن بعد از طبخ بسیار کم میگردد و چون ثمر آن بزرگ شد ریشه
ریشه بهم میرساند و سخت میگردد و بعد رسیدن زرد و اندک چاشنیدار و بزرگی ثمر آن بمقدار گردگان بوست جدا کرده میباشد و برگ آن
نیز اندک ترش و با عفوصت بسیار و گل آن ترش تر از آن و لطیف و نیز ابرا مانند ثمر آن و برگها و گلهای نازک آنرا نیز پخته میخورند و با ماهی میپزند
بسیار لذیذ میشود و منبت آن در بنگاله بسیار است و در بلاد دیگر نیز میشود و چون ابتدای موسم برسات شاخ درخت آن را می‌نشانند
در یکسال بیخ آن قایم میشود و ثمر میدهد طبیعت آن سرد در دوم و خشک در اول افعال و خواص و منافع آن جهت محرور المزاج و امراض صفراوی
و بدستور اسهال صفراوی نافع و پوست درخت آنرا اهل بنگاله جهت دفع عایله مرضیکه مخصوص بدان بلاد است و میگویند که در بینی مردم میشود
و اهوه هم مینامند بمقدار پنج شش مثقال آنرا و پنجاه شصت مثقال شیر تازه در وشیده جام ساییده صاف نموده میاشامند و دو سه روز صبح ناشتا
تسکین میدهد حدت عوارض آنرا و نیز بر سر و کف دست و پای او میمالند و میگویند که اگر شیر بز سیاه یکرنگ باشد بهتر است **اسوخ** بفتح
همزه و سکون میم و ضم سین مهمله و سکون واو و خای معجمه لغت بربری است بمعنی انابیب ماهیت آن نباتی است کبیر و صغیر و کبیر آن ما
بین شجر و گیاه و مانند نی مجوف و گره دار و منبت آن اکثر سنگلاخها و کنار آبها و صغیر آن بقدر یک شبر و زیاده از آن و ساق آن خشبی
صلب بسطبری انگشتی و از ساق آن شاخهای بسیار باریک صلب گره دار روئیده که چون بشکنند بمواضع بندهای آن از شاخها
از هم جدا گردند و برگ آن مانند برگ زیتون و شکوفه ندارد و ثمر آن سرخ بقدر نخودی و بعد خشک شدن سیاه میگردد و در طعم نبات آن قبوضت
با مرارت کمی است و بیخ آن خشبی صلب منبت آن نیز سنگلاخها است طبیعت آن مرکب القوی در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص
و منافع آن قابض و مقوی اعضاء باطنی و مانع نزلات و چون بیاشامند از آن مقدار پنجدرهم با شراب قابض جهت قطع اسهال و طبیخ آن
جهت فتق و قیله و منع علتها کرده و مثانه و تقویت اعضاء باطنی و شدخ عضل و با شراب و الخبیر جهت سرفه و عسر النفس و چون خشک
آنرا بجوشانند در آب تا به نصف رسد صاف نموده بیاشامند بمقدار نیم رطل جهت ضعف دل و جگر و احشا مفید و چون مداومت بدان
نمایند فربه نماید و تازه آنرا با آب انگور طبیخ نموده صاف کرده میاشامند هر روز بمقدار یک رطل جهت نیکوئی رنگ رخسار و فربهی بدن
و تنقیه رحم و اندک اسهال مینماید و نفع میبخشد ایشانرا و ذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت تازه موثر و ضماد
آن بر قیله باعث صغر و کوچکی و لاغری آن و انطاکی نوشته که آنرا از اندلس می‌آورند و گمان میبرم که در غیر آنجا یافت نمیشود **امعا** بفتح

اسوخ

امعا

بفتح همزه و سکون میم و فتح عین مهمله و الف جمع آن معاست بعربی مصارین نیز و بفارسی روده و بهندی انتری نامند مراد از آن روده حیوانات
است که از جمله اعضاء عصبانی است طبیعت آن در سوم سرد و خشک افعال و منافع و خواص آن خوردن مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران
و ادویه حاره که مصلح آنست جهت معده که صفرای رقیق مائی در آن متولد شده باشد مفید قلیل الغذا و دیر هضم و مولد خلط بارد و قولنج
مصلح آن جوارشن عود و کمونی و فلافلی است که از آن خورده خواب نمایند و بعد از خواب یکی از این تراکیب را بخورند **امغیلان** بضم همزه و سکون
میم مکسوره و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون و عوام از اطلاع و اهل بادیه سمر و شوکه مصریه و شوکة اعرابیه نیز
و بفارسی مغیلان و بهندی ککر و ببول نیز نامند ماهیت آن درختی است خاردار نبت آن اکثر صحراها و دامنهای کوه و دو قسم میباشد یکی بزرگ
و دیگر کوچک و هر دو در شکل و برگ قریب بهم و قسم اول درخت آن کوچکتر از درخت سیب و پر خار و خارهای آن کج و ساق آن سطبر و در اول
سبز مایل بسفیدی و چون کهنه شود مانند آبنوس سیاه مایل بسرخی میگردد و ثمر این مانند باقلی و خرنوب در غلاف طولانی و گره دار پنج و شش تا نه
عدد و زیاده نیز و در هر گرهی دانه پهن بقدر ترمسی و پهن تر از آن و سرخ و ثمر این را با غلاف قرظ و صمغ تیره و عرب عضاه نیز و عصاره این را
اقاقیا و صمغ این را که سرخ رنگ و زرد رنگ شفاف صافی است صمغ عربی نامند و گفته اند در میان پوست و چوب طلح چیزی شبیه بحلوا تکون صمغ جمع
میشود و صمغ نیست و چون این را از درخت طلح بگیرند در میان آن چیزی شبیه بجبن باشد سیال و چون از آن جدا نمایند و باقی را بگذارند
در نهایت سفیدی باشد و مانند علک ابرا انجامید از آن آب شیرین خوشبو جدا گردد و دهان را خوشبو کند و قسم دوم درخت آن کم خار و بعضی
بی خار و شاخهای آن انبوه و این را بعربی سلم نامند و ساق آن سیاه رنگ تر از اول و ثمر این را نیز قرظ گویند و در غلافی مانند باقلی است
اما مدور و بی گره و پوست آن بنفش مایل بسیاهی و در آن دانهای کوچک اندک پهن سبز تیره ماشی و در هر غلافی از نه و یازده دانه تا سی
و یک دانه با اختلاف بزرگی و کوچکی و در بین هر دانه پرده سفید رنگ و محیط بر بالای آن دانها نیز و در میان آن پرده سفید و پوست بنفشی مایل بسیاهی
و رطوبتی لزج چسبنده زرد رنگ و گل هر دو قسم زرد مدور مانند تکمه و خوشبو و برگ هر دو شبیه بهم و طولانی و لیکن بسیار ریزه انبوه و بر شاخهای باریک
محاذی بهم در دو صف رسته و طعم آن عفص و مستعمل بیشتر اجزاء قسم کبیر آن است و ثمر قسمی دیگر میشود و در بعضی بلاد و شاخهای آن گره دار
طبیعت جمیع اجزاء آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن حابس فضلات و رادع و آشامیدن عرق گل آن جهت خفقان حار و هول دل و
توحش و تقویت اعضاء باطنی و بتنهائی و با ادویه و اشربه مناسبه مفید و برگ آن جهت قطع اسهال و تفتیح سده و نطول آن جهت اعضاء مسترخیه
و نقوع آب برگ تازه نورسته آن که در آب خیسانیده شب تحت السماء گذاشته و صبح آب صافی آن را گرفته بیاشامند جهت قروح مجاری بول و حرقت
آن مفید و برگ آن جهت قطع اسهال و تفتیح سده و نطول آن جهت تقویت اعضاء مسترخیه و سفوف برگ و پوست و گل خشک و صمغ آن هر چهار مساوی
صبح ناشتا با آب سرد چند روز متوالی هر روز بمقدار درم تا یک درهم جهت دفع رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و
خورانیدن قدری از برگ نورسته آن با اندکی زیره سفید و یک دو عدد غنچه گل انار ناشکفته با آب سائیده و صاف کرده شکر تاب ممزوج که پنج تا هفت

ام غیلان

سنگریزه و یا پارچهای خزف را در آتش سرخ کرده در آن خاموش نمایند سه مرتبه یا پنج مرتبه جهت حبس اسهال اطفال خصوصا در هنگام دندان بر آوردن
در اواخر که بسیار زیادتی کند و ضعف آورده باشد را و اول غیر اطفال را نیز نافع اما باید که بحسب سن و قوت بر مقدار او و از ان ادویه بیفزایند و
ضماد برگ تازه آن جهت التیام التحام جراحات و رفع اورام و جلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعده و نشف رطوبات رحم مفید و عصاره و برگ
و ثمر تازه آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و فرزجه ثمر آن که آنرا در آب جوشانده پارچه کرباس را بدان تر کرده و خشک نموده زن
بخود بر دارد در نشف رطوبات و تضییق قبل بحدی است که بمرتبه البکارت میرساند و چون ثمر خام آنرا گرفته شگافته تخمهای آنرا دور کرده ظرف
اندرون آنرا بر پارچه کرباس نوی بمالند تا رطوبات و مغز آن بدان خوب آلوده که بعد از خشک شدن مانند موم جامه گردد و از ان پارچه سینه
بند زنان که پستان ایشان آویخته باشد بسازند و بر سینه بندند تا مدتی رفع آن علت گردد و پوست ساق و شاخ آن جهت قطع خون جراحت تازه
بسیار نافع و عمده اجزاء روغن شیخ صنعان است و چون پوست درخت آن را بر مقدار که خواهند نیم کوفته در ده چندان آب بخیسانند تا دو روز
پس بجوشانند تا بنصف رسد و بمالند و صاف کنند و در ظرف چینی و یا شیشه نگاه دارند و در ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند و بدستور
در هر ایام حیض دایم فرج آن مانند فرج بکر باشد و ثمر و برگ و پوست آن جهت دباغت پوست حیوانات قایم مقام مازو است و نیز پوست و
گل آن جزو اعظم و اصل عرق قند و شراب آنست و در هند و بنگاله بسیار مستعمل خصوصا پوست آن و بیخ آن جالی و مسنون آن جهت
استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندان و از چوب آن بجهت صلابت و استحکام پایه گردون و رته و گاڈی و غیرها و آلات شخم زمین
نیز میسازند و قسم دیگر نیز میباشد شبیه بقسم دوم در برگ و ثمر و رنگ و پوست ولیکن بدبو و برگ تر از ان هر دو قسم ولیکن این غیر مستعمل است
و این قسم اکثر مخصوص بنگاله است و ورثه آنرا چون تر و تازه برند سر از بر انداز ده و اندک سست گردد و آنچه اکثر اطباء در کتب ادویه مفرده
ذکر کرده اند باسم قرظ و ابعیلان و طلح شاید هر یک اسم قسمی باشد که بطریق اشتباه بیان فرموده اند و بعد تامل رفع شبهه بگردد **املج** بالفتح
همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور باملج است بمد الف و کسر میم و بلغت مصر سنانیر و بفارسی آمله و بهندی اوله نامند و شیر پرورده
آنرا شیر املج گویند ماهیت آن ثمر درخت هندیست طعم آن ترش و با عفوصت بسیار و در تازگی شبیه بالو کرچه و تا بسبز رنگی گردکانی تر میشود
و بهترین آن بزرگ بیریشه سنگین زرد رنگ تازه و یا خشک فاسد و تشنج نشده است که بیریشه بالیده باشد و درخت آن بقدر درخت
گردکان و برگ آن سبز بسیار ریزه و انبوه از هر دو طرف شاخهای باریک طولانی بقدر شبری رسته و در بعضی جا و شاخ و در بعضی جا شاخ
و چوب آن جوهردار مانند چوب چنار که بعربی دلب نامند و از ان صلب تر و مستعمل در معاجین و غیره آمله بالیده بیریشه منقی از دانه شیر پرورده
است که بجهت کسر قوت قبض و اصلاح آن دو سه مرتبه در شیر بخیسانند و نشسته خشک مینمایند و غیر شیر پرورده نیز طبیعت آن در دوم سرد
در اول سوم خشک و شیر پرورده آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گرم دانسته اند و فی التحقیق بارد است و در پوست آن همه متفق
اند افعال و خواص و منافع آن قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعاء و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن و مانع مخالطت سوداء

املج

سودا و ابخرهٔ سوداویه و صفراویه محترقه مروح و باین اسباب موجب ذکاء و حدت ذهن و تفریح و تقویت قلب است بالخاصیت و فعال
آنکه قبض است معین بر خاصیت آنست زیرا که ادویه قابضه میباشند مقوی و سزاوار است که هرگاه استعمال کند انرا بارد المزاج از برای تقویت
تعدیل کند انرا بالعسل یا دارچینی یا مصطکی و یا مانند اینها و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته که منفعت آن در تقویت قلب زیاده از منفعت
آنست از برای توحش و از جملهٔ ادویهٔ شدید المنفعت است از برای تقویت ذهن و حفظ سایر اعضاء و بالخاصیت محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب
رفتن از دهان و حابس خون بواسیر و نزف الدم و مسهل سوداء و بلغم رقیق بهضم و معده و امعاء و مشهی است بتجفیف رطوبات مرخیه معده و دباغت
حمل آن و باردو کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی حدقه چشم امراض الراس باسباب مذکوره میباشند
مقوی اعضاء و حواس و دماغ و نافع از برای مالیخولیا بخصوص مراقی حادث از صفرای محترقه و از برای نسیان و فالج و استرخاء و لقوه اشیاء مسهل
آن با عسل و همچنین خوردن مربای عسلی آن و رشانیدن نقوع آن مانع صعود ابخره از معده بسوی سر و چون آمله را نرم بکوبند و با آب
با رنگ بسرشتند و بر پیشانی ضماد نمایند ضمادی غلیظ ضخیم قطع رعاف نماید امراض الراس قطور آب منقوع نیم کوفته و دور هم آن در چشم جهت
ازالهٔ بیاض مجرب خصوص که بعد از هر دو سه ساعت آمله را افشرده دور نمایند و آمله تازه در آن بخیسانند تا سه مرتبه پس در چشم بچکانند
و چون نرم بسایند و با هموزن آن شکر مخلوط نموده با اندکی روغن بادام شیرین چرب کرده ناشتا بقدر پنج درهم آنرا با آب نیم گرم بیاشامند
جهت ضعف بصر و جلاء آن جهت سحج امعا نافع اعضاء النفض و غیرها العرق کوبیده با هموزن آن زیره کرمانی و با عسل سرشته بقدر بلالی جهت
بول در فراش نافع و نقوع آن با کشنیز خشک نیم کوفته جهت دفع اسهال مزمن و حرارت معده و سوزش مقعده و بول ابیض الزنیه چون خمار
با آب منقوع آمله و یا وسمه و با آن خمیر کنند و بر مو خضاب نمایند سیاه گرداند و روغن آن نیز مو را سیاه و طویل گرداند مقدار شربت از جرم آن از یک
درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم مضر سپرز مصلح آن عسل و سنبل و مورث قولنج و مصلح آن روغن بادام شیرین است و نسخ انوش
دارو ساده و لولوی و جوارشهای آمله و حب ذهن و سفوف و شراب و محلل و مربا و مطبوخ و معجون و مفرح و نبیذ آن در قرابادین
ذکر یافت **ام الکلب** ماهیت آن شجری است ربیعی بقدر دو ذرعی مابین سبزی و زردی برگ آن شبیه ببرگ الاغیه و حنا و اندکی عریض تر از آن و اطراف
آن سفید تیره با اندک خشونت و چسبندگی و گل آن زرد و شبیه بگل الاغیه و بدبو با سهوکت و چون با جه بدان و زخلوی بغایت کریه الرائحه
بمشام رسد منبت آن اکثر مزارع بلاد مصر و بادیهٔ مصر و بادیهٔ عرب که مسمی است بمنوع افعال و خواص آن آشامیدن دو مثقال از
عصارهٔ تازه آن و یک مثقال از خشک آن با روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه و عقرب و اقسام مار مجرب و مسکن وجع آن در ساعت
و بی روغن استعمال آن جاذب سمیت **املبید** بفتح همزه و میم و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله
ماهیت آن میوه است هندی شبیه بنارنج و قسمی از اقسام لیموست و پوست آن زرد و آب آن ترش و در نهایت ترشی بحدیکه چون
سوزن آهنی در آن فرو برند و زمانی بگذارند گداخته گردد و در هند [illegible] شاهجهان آباد و در زمستان خوب و بافراط است

و در بنگاله از کوهستان سلهت و غیر آن بری آورند طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن دافع اکثر امراض قلب و قامع صفرا و مسکن غلیان خون و تهیج سودا و مولد بلغم و چون سرکه آنرا اسوراجی کرده بعضی ازادویه حاره هاضمه مانند قرنفل و جوزبوا و فلفل سیاه کوبیده و نمک و نانخواه و زنجبیل تازه ریزه کرده و سیاهدانه و مثل اینها و نمک لاهوری و نمک سیاه و ریسمان آن بر نموده در آفتاب بگذارند و بعد پنج شش روز که مرتبه اندرون آنرا بچوبی برهم زنند تا خوب لعوق و رحرم پوست آن نماید و در آفتاب بگذارند تا خشک گردد و خوردن قدری از ان جهت تقویت هاضمه و آوردن اشتها طعام بسیار نافع و طحال را نیز مفید و اگر پر خورده آن را در سرکه تند اندازند و بگذارند تا به حد تیز موثر و لذیذ تر بسیار شد **امل کچائی** بفتح الف و میم و سکون لام و ضم کاف و فتح جیم فارسی و الف و یای ماهیت آن نباتی است هندی صحرائی خاردار و برگ آن شبیه برگ تمر هندی و از ان کوچکتر طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن اشامیدن آب برگ آن بقدر چهار بختوله که ظرفی آهنی را بر آتش گذارند تا خوب گرم گردد و آب برگ آنرا صاف کرده در ان ریزند مقدار یکدو ماشه نمک طبرزد که نمک لاهوری مانند نرم سوده در ان ریزند و در ظرف دیگر ریخته نیمگرم چاشتا نهار بخورند تا هفت روز نهار بدین دستور جهت حمیات حاده و انتشار هوا و رعروق مرضیکه در بنگاله بشود و لسبب آن حدت و التهاب در اعضا و عطش مفرط و اختلاط عقل و هذیان و حرارت و حمی حبا آنرا عارض گردد مفید است و در ان ایام اجتناب از لبنیات و حموضات و اغذیه نفاخه واجب و لازم دانند و اهل بنگاله برگ خشک آنرا نیز در آب جوشانیده آب آنرا آشامند و بخار آنرا بگیرند برای امراض مذکوره و حمیات حاده **ام وجع الکبد** ماهیت آن گیاهی است باریکتر از بقله گل آن اغبر و برگ آن ریزه اغبر کوسفند آن را دوست میدارند و میچرد آنرا و بیخی است و نبات او اول زمستان میماند افعال و خواص آن جهت اوجاع کبد صفراوی مفید **فصل الالف مع النون اناغالس** بفتح همزه و نون و الف و فتح غین معجمه و الف و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است و اناغلس نیز آمده و بلغت قبطی اناکیرو بفرنگی الکالس نامند ماهیت آن گیاهی است نر و ماده میباشد برگ آن شبیه برگ مرزنجوش و نابات تازه و شاخهای آن منبسط بر روی زمین و مربع و ثمر آن مانند غلافی و در انتهای آن بقدر دانه خشخاش و لبسیار تند و تلخ و گل ماده آن لاجوردی رنگ و گل نر آن سرخ طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و جاذب و مجفف بی لذع و مفتح سده غرغره آب برگ و ثمر آن جهت تنقیه سر از بلغم و تسکین وجع اسنان و سعوط آن نیز بدستور و چون مخلوط با عسل نمایند و در چشم کشند جهت ضعف بصر و قروح چشم و جلا آن و جرب و کمنه و سبل نافع و آشامیدن با شراب جهت گزیدن افعی و وجع کبد و جنین و گرده و ضماد آن جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و باد سرخ و اصلاح جراحات مفید و بعضی گمان برده که ماده آن که گل آن لاجوردی است چون بر مقعده برآمده ضماد نمایند رد مینماید آنرا و نر آن که گل آن سرخ است چون ضماد نمایند بالعکس بر می آورد و شرب آن مورث سحج و مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال و بدل آن ارطنیثا است **اناغورس** بفتح همزه و نون و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر

واو و کسره راء مهمله و سکون هاء و آخر بعت رومی است و در مصر معروف بخرنوب النبطیه است و ثمر انرا حب الکلبی نامند برای مشابهت آن بگرده یاست
آن گیاهی است شبیه در برگ و شاخ به بحنکشت و بزرگ میشود تا انکه بقرب بشجر میرسد و گل آن شبیه بگل کلم و بوی آن ثقیل و ثمر آن مختلف الالوان
و هنگام رسیدن ثمر آن نارسیده و وقت رسیدن انگوریست طبیعت تمامی اجزای آن گرم و خشک و بنت آن شدیدتر شام و الطاکیه افعال و خواص آن ضماد برگ تازه
آن که حدت آن کمتر از سایر اجزای آنست جهت تحلیل ورمهای رخو نافع و چون خشک کرده قوت آن قویتر و تقطیع و تجفیف آن زیاده میگردد و بجهت بسیاری اشتهای
بیخ آن و اما ثمر آن ملین و مقی و چون آب برگ آنرا بمقدار یکدرهم تا یکمثقال با شراب بیاشامند صداع را نافع و اخراج مشیمه و جنین و ادرار طمث نماید
و گویند تعلیق آن بر زنان آبستن هنگام ولادت جهت تسهیل و سرعت آن مفید اما باید که بعد از ولادت بزودی باز نمایند و چون ثمر انرا بجوز بندقی
سدید آورد و طلاء عصاره بیخ آن محلل و منضج اورام است انبج بفتح همزه و سکون نون و فتح باء و سکون جیم معرب انبه بلغت هندیست و آن
ثمر نامند و بتوانی بنورک ماهیت آن ثمر هندیست درخت آن بسیار عظیم و بزرگتر از درخت گردگان و باختلاف اراضی و اهویه بعد از سه چهار سال از
نشاندن تخم آن و تا هشت و نه سال ثمر میآورد و هنگام بهار آن که بهندی مول نامند اول بهار و وقت رسیدن ثمر آن نیز باختلاف بلدان هنگام بودن
آفتاب در برج جوزا و سرطان است و پنجاه و تا شصت سال ثمر میدهد و ثمر آن در اوایل سال السال بهتر میشود و در اواخر بالعکس و برگ آن طولانی
شبیه ببرگ ساوج هندی و از آن بزرگتر و در رایحه نیز شبیه بثمر آن و ثمر آن در ابتدا بسیار عفص میباشد و آهسته آهسته ترش میگردد و پس شروع
مینماید بشیرینی و شیرین میگردد و در بعض اماکن بعضی اشجار تمام سال ثمر میدهد و لیکن شیرینی و خوبی آنچه در فصل و موسم آن میشود نمیرسد و همچنین
در بعض بلاد قریب بخط استواء دو دو از ده ماه ثمر میدهد و همیشه ثمر آن بر درخت میباشد مانند جزیره سیلان و بندر پلچری و چیناپتن و حوالی آنها و اکثر
میوه های دیگر که در آن اماکن بهم میرسد نیز بدستور و لیکن غیر موسمی آن مانند موسمی نیست و در بزرگی و کوچکی و شکل و طعم و رایحه و شادابی
و بی ریشگی و ریشه داری و لحمی و کم آبی باختلاف اقسام آن هیچ میوه نمیرسد چنانچه در بزرگی از نیم آثار تا دو آثار که یکمن تبریزی است تخمینا و در بنگاله دیده
شده و از بعضی درختها یک آثار و سه پاو و نیم آثار اکثر که یک چهار یکمن تبریزیست تخمینا و در کوچکی برابر هلیله کابلی بهتر رگی میشود و در شکل بعضی طولانی
و سر آن اندک کج و بعضی اندک مفرطح و بعضی مدور و اندک طولانی و بعضی فی الجمله شبیه بگرده حیوان و بعضی بسیار خوش رایحه و خوش طعم و رایحه آن
شبیه بعنبر و بعضی رایحه آن شبیه بکافور و بعضی بر زبان و بد طعم و بعضی را رایحه شبیه بشبت و نانخواه و برازیانه و غیر اینها از طعوم و روایح و بعضی
مختلف الاجزای و در قوام و طعم و در بعضی نوعی کمی همین در محل اتصال ثمر آن بشاخ درخت و در بعضی نوع بسیاری حتی در زیر پوست آن نیز میباشد
و بهترین آن بسیار شیرین شاداب مستوی القوام بی ریشه خوشبوی قلیل النوع است و آنچه برخلاف این اوصاف باشد همگی یا بعضی بد و مضر و بهترین
اطوار خوردن آن آنست که رسیده آبدار آنرا بدست بمالند تا نرم گردد و سر آنرا ببرند تا بنوعیکه دوران است دور شود و بمکند تا تمام آب صافی آن
جذب شود و ریشه آن خورده نشود زیرا که ریشه آن ثقیل و نفاخ و قابض شکم است و آب آن ملین و بتوح آن چون بر زبان و لبها برسد باعث
سوزش و جراحت میگردد و بیرون آبدار آنرا که اندک سخت باشد سر آنرا ببریده که بتوعیت آن دور شود و بر طرف آهسته آنرا ببریده تناول نمایند.

که این نیز بهترین طعم است وحیف است که انبه بمرتبه قسمی اعلی را که در بنگاله بعضی جاها مثل مالده واطراف مرشداباد که در جونه کهالی و باگها و دیگر جاها
و در عظیم اباد بهرگنه ملکی میشود و نیم کرده میکنند برای مکیدن انبه شیرین خوشبو که آب رقیق داشته باشد و اگر ریشه دار هم باشد مضایقه ندارد و قسمی انبه
در بنگاله میشود که در بلاد دیگر نیست که آنرا کچوه می نامند سبز خام آن شیرین میشود و بعضی از اقسام این در رسیدگی شیرین و خوش میشود
و بعضی در پختگی بد طعم میگردد و در بعضی بلاد دیگر نیز انبه میشود مانند سواحل بلاد یمن و عمان و سودان و سمیل و بیابانات که مشهور بمنبات است
و از توابع الارست و بعضی اماکن دیگر نیز قلیلی بهم میرسد اما نه بوفور و خوش طعمی هند و دکهن و بنگاله است طبیعت آن انچه خام است سرد و در دوم و خشک
در اول و مولد بلغم و سودا و شیرین رسیده آن گرم و خشک در دوم و مولد خون غلیظ سوداوی و هر چند کم آب تر و غلیظ القوام تر باشد سوداویت آن
زیاده افعال و خواص و منافع آن مقوی قوی و ارواح و اعضاء رئیسه و آلات تنفس و مری و معده و امعاء و گرده و مثانه است مسکن و مقوی مثانه و باه و نیکو
کننده رنگ رخسار و بوی دهان و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و درد سر بارد و بواسیر و اسهال بواسیری و ذرب و قولنج و عطش و اعیاء و ضعف
و کسالت و سستی بدن و بدن را فربه گرداند و ادرار بول آورد و طبیعت را قبض نگذارد بلکه ملین دارد و مضر محرورین خصوص در خلاء معده و مصلح آن
اشامیدن سکنجبین و خوردن جامون رسیده تنها و یا با شربت آن که میوه هندی است و آبدوغ و آب سرد و قسمی لحمی کم آب آن ثقیل و دیر هضم
و نفاخ و ریشه دار آن از آن بدتر و قابض و مورث امراض سوداوی و حکه و جرب و مالیخولیا و غیرها و مصلح نفخ آن اهل هند زنجبیل گفته اند و نمک که
بالای آن قدری بخورند از میوه و زنجبیل و نمک پرورده بهتر و مضعف جگر و مصلح آن مویز و شاید و نیز امر شربت ترشک یا سکنجبین
یا شربت جامون بهتر باشد و مضر لثه و عمور دندان و مرقق منی است و گفته اند جهت فربهی و تقویت باه شیره تازه دوشیده خام و با قدری جوشانده
منفعل فعل آنست و خام و ترش آن مسکن صفرا و منبه اشتهای طعام و بلغمی و سوداوی مزاجان را مضر و مولد سودا و تنوع آن حار و مفتح الاعضاء و الحکه
آن شبیه برایحه حبة الخضراء خام نارس که بفارسی نبشته و رسیده آنرا بن نامند و مصلح آن مالیدن روغن است بعضو یکه بدان رسیده باشد و گل
آن و مغز هسته آن بسیار بارد و یابس و حابس اسهال و مجفف و ممسک منی خصوص که اندک بریان نموده با ادویه مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و
چون نارس بسیار کوچک آنرا که از شکوفه تازه بهم رسیده باشد خشک نموده هر روز یک درهم آنرا با چهار درهم شکر بخورند در رمنی و سرعت انزال را
دفع نماید و گویند حافظ سیاهی موی است و مضمضه با آنکه برگ و گل آنرا در آن سائیده باشند مقوی دندان و لثه و مستحکم کننده آنها است و مسواک
بچوب آن رافع بوی دهان و بخور و دخان خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و بواسیر و بخور برگ آن و دخان برگ خشک آن جهت دفع ریاح گرده و بواسیر
و دخان پوست انبه خشک کرده نافع باتکرار عمل که بعد از ان بر آن عضو هوای سرد نرسد و نیز گرفتن دود آن در حلق جهت زخم آن و اگر برگ درخت
آنرا که خود از درخت ریخته باشد مالیده در سر غلیان با تنباکو بکشند زخم حلقوم را که منفذ آن و بینی و تارک سر هر سه یک شده باشد در مدت چهل یوم
باصلاح میاورد و چون برگ تر تازه آنرا از درخت چیده پنج ساقه آنرا افشرده رطوبتیکه از آن برآید بر دانه که در پلک چشم برمیاید بمالند زایل گرداند
بیدرد و وجع و چون نه عدد ساقه پنج برگ آنرا با نه عدد فلفل سیاه با آب نرم سوده حبوب بسته فرو برند اسهال دموی عارض هیضه را که بند نگردد بند نماید

بند نماید و طلاء آب برگهای نازک آن و بیخ آن تدهین موی سر زنان بروغنیکه دران پوست انبهٔ خام به تنهائی و یا با بعضی ادویهٔ مناسبه جوبکر انداخته در
آفتاب پرورده باشند جهت درازی و سیاهی مو و منع سقاط آن نافع و آب افشردهٔ ثمر خام آن که امرس نامند و چتنی و انبچور و اموٹ و حلوا
و خوشاب و شراب و افشرج و عرق آب آن و قرص آستهٔ آن و قلیه خام و مربای آن در قرابادین ذکر یافت و اهل هند و بنگاله انبهٔ خام را در
زیر آتش کرده پخته لیس برآورده پوست ازان جدا کرده نرم میمالند و ضماد کرده قدری قند سیاه که بهندی گڑ نامند داخل کرده در ظرفی کرده نگاه میدارند
هنگامیکه باد سموم و یا هوای سمی و یا هوای حاره و یا باد و بائی بگیرد بر بزودی قدری ازان باو میخورانند و بر تمام بدن او میمالند بزودی بعون الهی شفا
مییابد **انتله** بفتح همزه و سکون نون و ضم تاء مثنات فوقانیه و فتح لام و ها لغت عجمی اندلسی است و انرا جدوار اندلسی و بهندی کانرلسی نامند ماهیت
آن دو صنف است یکی سیاه و بیخ آن کثیر الفروع و بزرگ بمقدار بیخ گولان و فروع آن شبیه بریشهٔ بسطافلین و طعم آن تلخ مانند دانهٔ شفتالو
و برگ آن انبوه مایل بسرخی شبیه ببرگ عنب الثعلب گویند و گویند شبیه بپرسیاوشان است و صنف دوم سفید و عامهٔ اندلس این را
فیهق نامند و برگ آن مانند برگ سنا و مایل بزردی و با خشونت و طعم آن شیرین و بوی آن اندک تند و با عطریه منبت آن اندلس و چین
و کوهستان تبت و بعضی کوههای هند و سورنگ و الاسه که متصل بکوهستان خطا است و غیرها طبیعت سفید آن در دوم گرم و خشک و سیاه
آن در سوم افعال و خواص آن سفید آن در دفع سموم هوام ضعیفه از قسم سیاه و محلل نفخ و دفع کنندهٔ ریاح و مسکن اوجاع باطنی بارده و جهت لسع
هوام نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال و بیخ آن کشندهٔ حیوانات سوای ان و محرک باه و صنف سیاه آن در تریاقیت قائم مقام تریاق
فاروق خصوصا در اوجاع بطن و اوجاع ارحام نافع و مجرب حتی آنکه بعضی گویند [illegible] گیاه های سمی را که در حوالی آن و بان در یکجا میروید چنانچه گفته اند
سبب سمیت طعم چون بخورند و ازان احساس سمیت نمایند بزودی بسوی گیاه انتله میل مینمایند و آنرا میخورند و نجات مییابند از سمیت آن و مبهی و
مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و بخور آن در شراب قاطع بواسیر و حمول آن مقوی رحم و محلل ورم آن و ضماد آن محلل اورام سایر اعضا
و تدهین بروغن آن موجب [illegible] مقدار شربت آن یک قیراط و زیاده ازان مورث خناق و کرب و تجفیف رطوبات
و مصلح آن روغن کنجد و شیر بهی است **انثلیس** بفتح همزه و سکون نون و فتح تاء مثلثه و کسر لام و سکون یاء مثنات تحتانیه و سین
مهمله لغت یونانی است ماهیت آن دو نوع است یکی کبیر و آن نباتی است مابین شجر و گیاه منبت آن شوره زارها و مواضع آفتاب رو و
برگ آن مانند برگ عدس و نرم و شاخهای آن خشن به بلندی شبری و بیخ آن کوچک و باریک و گل آن سرخ مایل به بنفشی و بدبو و تخم آن
در غلافی رقیق و نوع دوم برگ و شاخ آن بزرگتر شبیه بکمافیطوس و زغب آن ازان زیاده و گل آن ازان کوچکتر و مایل به بنفشی و
ثقیل الرایحه و بسیار بد بو طبیعت آن گرم باعتدال و خشک در اول افعال و خواص آن محلل بسیار و با قبض اندک و جالی چون از گل و بیخ و با
تخم هر دو نوع آن بیاشامند حسر البول و وجع گرده را نافع و با سکنجبین جهت صرع و ضماد بر هر دو نوع آن مدمل قروح و جروح و حمول
مسحوق هر دو نوع آن با روغن گل و شیر زن جهت اورام حارهٔ رحم و جراحات آن اما نوع دوم لطیفتر و در قوت جالیه ضعیفتر از اول

مقدار شربت آن تا یک مثقال است **انجبار** بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و فتح باء موحده و الف و راء مهمله مشتق از جبر است ماهیت آن نباتی
است به بلندی قامتی و اکثر بر علیق و الخ تر در تاک آن باشد میپیچد و بیشک میسازد و آنرا برگ آن شبیه به برگ رطبه و با اندک زغبی مانند غبار
و شاخهای آن قویتر از رطبه و مایل بسرخی و گل آن سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از آن بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه میباشد
و بیخ آن خشبی و سرخ و مستعمل در شهرها بیخ باریک است که آنرا الجاء الجبار نامند خواه تر باشد خواه خشک و پوست بیخ آن و این بهتر است و عصاره
بیخ تازه آن نیز و منبت آن بلاد شام است و در کنار رودها و بیان جویها طبیعت آن سرد و خشک در درجه سوم و جالینوس گرم و خشک دانسته
افعال و خواص و منافع آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا خصوصا از سینه و ریه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات از غیر اوبت (?) و مسکن قی و مقوی
اعضا و امعاء و جهت تسکین التهابات صفراوی و غلیان خون و سل تازه و مزمن حتی زبول (?) و ضعف اشتها و بول الدم و مده تازه و مزمن
و دفع سموم و انفتاح افواه عروق منعقده و سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی مفصل و ضیق و ترکیب آن نافع چون یک درم تا یک
مثقال از آن در آب بجوشانند و با قدری قند و یا سکنجبین بیاشامند و مطبوخ با ادویه مناسبه دیگر و در آن جهت و باید (?) گوشت
و قطع نزف الدم رحم بغایت نافع بمقدار شربت از عرق آن یکمثقال و از عصاره آن یک درم و از برگ آن یک درم مضر بسپرز و دیگر مصلح
آن زنجبیل بدل آن مانند آن زرشک و گل آن و ربع آن گل ارمنی و عصاره آن و در اکثر افعال قویتر از پوست بیخ و بیخ آنست طریق
گرفتن عصاره آن آنست که بگیرند پوست بیخ تازه آنرا و بکوبند و آب آنرا بگیرند و در طبق سفالی کنند و در آفتاب گذارند و شبها در زیر سقف
که شبنم آنرا فاسد نسازد و چون بحد انعقاد رسد قرصها ساخته در آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار محافظت نمایند و عند الحاجت
بکار برند و رنگ این سرخ یاقوتی میباشد حب الجبار و سفوف و شراب و قرص و لعوق و سیخی (?) آن در قرابادین ذکر یافت **انجدان**
بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح دال مهمله و الف و نون معرب انگدان فارسی است و بتازی رانی (?) الجذان طیب را گوله (?) نیز نامند
و بیخ آنرا المحروث و ساق آنرا بالیرنجان (?) گویند و چون انجدان مطلق مذکور شود مراد تخم آنست ماهیت آن دو قسم میباشد
یکی طیب و دیگر منتن و ساق نبات آن مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی و برگ آن شبیه به برگ کلم و از آن کوچکتر و گل آن چتری مانند
شبت و سفید و ثمر آن بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو میباشد و صمغ آنرا حلتیت طیب مینامند و قسم
دوم برگ آن مانند صفحه سوخته و پر سوراخ و ساق آن ضعیفتر از قسم اول و ثمر آن سیاه و بسیار بدبو و بیخ آنرا اشترغاز گیاه
آنرا انگاه و صمغ آنرا که بسیار بدبو است حلتیت منتن و خراسانی و بفارسی انگزه و جهت آنکه صمغ را بفارسی انژد بفتح زاء عجمی گویند و
عوام آنرا انگشت گنده و بهندی هینگ بکاف عجمی نامند و در بلاد فارس گوسفند آنرا که گیاه آن میچرند بسیار فربه میشوند و گوشت
آنها بدبو میگردد طبیعت سفید طیب آن در دوم گرم و خشک و سیاه منتن آن در سوم و قومی مطلق انجدان را گرم و خشک در دوم
گفته اند افعال و خواص و منافع آن مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقاوم سموم امراض الراس ضماد انجدان اسود با خطمی و ارد کرسنه

اورکرسنه برسر جهت سدر حادث از اخلاط بارده مجتمعه در دماغ و نشامیدن آن جهت زکام و خفقان زیاده و نسیان و بلادت و حمق را زایل
میگرداند و فالج و لقوه و استرخا را مفید و از توابل مستعمله در اغذیه صاحبان این امراض است امراض الصدر و المعده و غیرها چون غلیظ الجرم
و دیر هضم اند در معده و مخشن معده و مجفف رطوبات آن و ملطف طعام و مغیر رایحه دهان و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و برانگیزاننده اشتهاء
طعام و مقوی باصره و دافع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و تریاق سموم و سپرز و یرقان و استسقا و فواق بلغمی و عسر البول بلغمی و مدر بول و حیض
و شیر و مفتت سنگ گرده و روده و مجرب است در دفع درد مفاصل حادث از برودت نشامیدن آن جهت صداع محلل آن که سرکه آنرا استعمال نمایند زیراکه
استعمال جرم آن جایز نیست در جمیع مواضع و سکنجبین آن که با اسپیج پخته باشند جهت ربع و تب های بلغمی و مرکبه و درد سینه و استسقا
و یرقان و رفع فواق بلغمی و عرق النسا مجرب و با شراب در اخراج جنین قوی الاثر و ضماد آن جهت جذب مواد بظاهر جلد بقوت و با موم روغن جهت
خنازیر و جراحات و عرق النسا و امثال اینها و با روغن زیتون جهت کمنه تحت عین و طلاء مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و ذرور
برگ آن جهت اکله و بوئیدن آن جهت فواق نافع مضر مثانه مصلح آن تخم خربزه و مضر امعا و مصلح آن صمغ عربی و مضر محرورین و مصلح آن شربت
انار و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن محروث که اکثر نفار باشد بوزن آن و حلتیت دو دانگ و گویند بوزن آن زوفا است
و این انسب است شیخ داود انطاکی نوشته که گویند چون زن بعد از حیض بلا فاصله هر روز یکدرم تخم الجذان بخورد تا یکهفته هرگز آبستن نشود و
تخصیص نداده که سفید آن باشد یا سیاه بیخ آن در افعال قوی تر از سایر اجزاء آن است طلاء آن محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و
لحم زخمها مقدار شربت آن تا نیم مثقال گویند مضر شش و معده و بطی الهضم و مصلح آن عسل است جوارش الجذان و سکنجبین و محلل ساق و
معجون آن در قرابادین کبیر مذکور گردیده است و بیان صمغ آن که حلتیت است در حرف الحاء خواهد آمد ان شاء الله تعالی **انجره** بفتح همزه و سکون نون و
ضم جیم و فتح راء مهمله و بالف لغت فارسی است بعربی قریص و بلغت دار المرز گزنه و بترکی [illegible] و بهندی اونکن و بلاطینی ارتیکه بیرم و بلغت گیلان
هزنکه گویند ماهیت آن نباتی است برگ آن بیرنک [illegible] و انبوه و پرخار و ریزه و خارهای ساق آن ظاهرتر و چون ملاصق بدن شود باعث حمرت
و سوزش و خارش گردد و گل آن زرد و تخم آن نرم و براق و با اندک پهنی و بیشتری از کنجد بزرگتر فی الجمله شبیه به بذر کتان و مستعمل تخم آن
و بهترین آن سنگین مایل بسیاهی است طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک دو درجه و هم گرم گفته اند افعال و خواص آن ملطف اخلاط
لزجه و جاذب و مفتح اعضا و محلل اورام صلبه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و باهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سده جگر
و سپرز و نشامیدن آن و نشامیدن برگ مطبوخ آن با ماء الشعیر جهت امراض صدر مانند ربو و نفس الانتصاب و تنقیه سینه از اخلاط خام
غلیظه و گذاشتن برگ کوبیده آن در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال آن با مر بالمناصفه بغایت مدر حیض و ضماد برگ تازه آن جهت حبس
رعاف و برآمدگی رحم و تحلیل دبیله و گشودن دمل و قطع ثالیل خصوصا با عسل و جهت التوای عصب و با نمک جهت جراحت سگ دیوانه گزیده
و با موم روغن جهت سپرز و پخته آن با روغن زیتون جهت ورم بناگوش و ضماد رماد آن با نمک جهت قروح و بیخ آن با ماء الشعیر جهت تنقیه

سینه و تپش و تخم آن جهت ربو و سرفه و آلات نفس و استسقاء و اخراج ماء اصفر و بلغم لزج و علل طحال و گرده و تقویت باه و با سکنجبین جهت
تسکین وجع طحال و پهلو و گرده در ساعت و طبیخ آن با اصل السوس جهت تنقیهٔ مثانه از چرک و آشامیدن آن با تخم کرفس و شیر گوسفند
بغایت مهیج باه و با شراب مسهل البلغم باعتدال و بدستور برداشتن فتیلهٔ آن با عسل و حمول آن مدر طمث و ضماد آن با عسل جهت بزرگ
کردن قضیب و با مرهم جهت قروح و سرطان و به تنهائی جهت تحلیل اورام و بدستور ضماد برگ آن و طلاء آن با عسل بر قضیب و کنج ران مجرب باه
و مضمضهٔ عصارهٔ آن محلل ورم لهات و ذرور تخم و برگ خشک آن جهت تخفیف زخمهای آکال و سرطان و منقی [illegible] نافع [illegible] و جدری مضر گرده
و امعاء مصلح آن صمغ عربی و کتیرا و مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سه درهم زیاده بر آن مهلک مصلح آن آشامیدن اشربهٔ مبرده و
آب میوه‌های بارده و چیزهای لعابی مغری بدل آن قرو ما است با حرف و دهن آن در افعال مذکوره بخصوص تقویت باه اقوی از بزر آنست
و همچنین در امراض استعمال و در قرابادین در ادهان ذکر رفت انجیر آدم بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و
الف ممدوده و دال مهمله و میم ماهیت آن مترجم صیدنه ابوریحان در صیدنه خود نوشته که میوه است بزرگتر از جوز و رنگ آن سیاه مایل بکبودی
و صیقلی و در پهنی و گردی بانجیر ماند و بهندی انبراکا گویند و در کوههای کابل بسیار بود و از آن زمان بجهت فربهی بکار میبرند و چنین آورده
اند که در آن کوههای که منبت این درخت است حیوانی است که بجز گوش مشابهت دارد و مردم کجا رئه گوسفند آن را به نزد آن حیوان متابعت آنها
نموده و در پی آنها رود و چون از پستان آنها بمکد و هر که گوشت این حیوان را بخورد در ساعت دیوانه شود و این حیوان را عادت آنست
که در زیر درختی خسپد که انرا انجیر آدم گویند و نبات درخت آن را چنان نشان داده اند که شاخهای آن بدرخت بید مشابهت دارد و چون شاخی
از آن را با هیزم آمیزند و بر افروزند هر که بان آتش گرم شود او را غشی افتد و بیخبر شود اندروصارون بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و
ضم راء مهمله و سکون واو و فتح صاد و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعض عطاران انرا افلیس و فاس یعنی تیر نامند
بجهت مشابهت برگ آن به تیر ماهیت آن نباتی است منبت آن زراعتهای گندم و جو و برگ آن ریزه مانند برگ نخود و تخم آن سرخ رنگ و عدسی
شکل و در میان آن نقطهٔ سفیدی تلخ طعم با عفوصت که آنرا ارغان نامند در غلافی شبیه بغلاف خرنوب شامی و در تابستان میرسد طبیعت آن گرم و خشک
در اول سوم با قوت قابضه کمی افعال و خواص و منافع آن مفتح و ملطف و قابض و نیکوست از برای معده چون بپاشانند از آن مقدار دو درهم تفتیح سده
احشا نماید و همچنین بسایند برگ آن و چون با زیت طبخ نمایند و بپاشانند جهت طحال و حبس البول و اسقاط جنین نافع و حمول آن با عسل بعد از طهر قبل از
وطی مانع آبستنی است و حکیم میر محمد مومن نوشته که مولف جامع بمعنی انراسان العصافیر میداند اندهمان بفتح همزه و سکون نون و فتح
دال مهمله و الف و فتح ها و میم و الف و نون ماهیت آن دوائیست کرمانی معروف افعال و خواص آن بالخاصیت جهت استطلاق بطن نافع و گاهی
استعمال مینمایند از آن یک مثقال تا دو مثقال و نیم مفرد و یا با گلاب و یا با آب گرم مقوی فعل آن بدل آن بوزن آن گل ارمنی با پوست انار و نصف
وزن آن صندل سفید است اندروطالیس بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و سکون

انجیر آدم

اندهامان

اندروطالیس

وسکون یاء مثنات تحتانیه وسین مهمله لغت یونانی است و در معرب کلیخ و ملاح نامند ماهیت آن نوعی از نخودی است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته
که ظاهرا نوعی از قاقلی باشد منبت آن بیشتر سواحل دریای روم است گیاه آن سفید رنگ و بی برگ و شاخ آن باریک و تند طعم و تلخ و در آخر میل سبزی
نماید و تخم آن در غلافی مانند غلاف نخود در انتهای ساق آن روئیده طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مفتح و مجفف
و مدر بول و شاشیدن تخم آن و طبیخ حشیش آن و جلوس در آن و طلاء آن مجرب الاطباء است جهت استسقاء و نقرس و عسر البول و سنگ مثانه و
احتباس حیض خصوصا با شراب مقدار شربت از تخم آن یکمثقال با شراب و امثال آن و از طبیخ آن با شکر یا سرکه تا ربع رطل **انذروطون** بفتح همزه
وسکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و ضم طاء مهمله و سکون واو و نون ماهیت آن جرجیر است شبیه به برگ نبات خشک شده و از آن
[illegible] طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سده احشاء جهت درد مفاصل نافع **انزروت** بفتح همزه و سکون نون و فتح زاء معجمه و ضم راء مهمله
و سکون واو و تاء مثنات فوقانیه و بعض شیر آمده باصفهانی کنجده و اکره و بک و لثه ازهی گدرو و بعربی کحل فارسی و کحل کرمانی و بهندی لائی
نامند ماهیت آن صمغ درخت خارداری است که از اشناکیه مانند ساید [illegible] و ذرع برگ آن شبیه به برگ مورد و برگ درخت کندر و منبت
آن بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید مایل بزردی میباشد و بهترین آن سفید مایل بزردی تازه آنست که در بالیدگی مانند کندر صغار
و زرد و شکل و طعم آن تلخ با اندک شیرینی میباشد طبیعت آن گرم در آخر دوم و خشک در اول آن افعال و خواص و منافع آن ملین و محلل ریاح غلیظ
و مفتح سده و مجفف بلیغ رطوبات قروح و جروح و غیرها و بهترین مسهلات بلغم است و جاذب آن از مفاصل و از عمق بدن خصوص با تربد و
بلیله و سکبینج و امثال آنها بالعرض مسهل صفراء و معرق و مدمل و ملحم و جاروی امراض الراس و العین و الاذن آشامیدن آن با روغن تخم
بیدانجیر جهت رفع تشنج امتلائی مفید و چون آنرا با شیر دختران مدبر نموده در چشم کنند تنها یا با ادویه مناسبه جهت رفع رمد و سبل و
پاک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق نیز و چون با مروارید و مرجان سوخته و نبات سفید با سوده سوده در چشم سازند جهت ازاله بیاض غلیظ
صاحب تذکره مجرب دانسته و چون جوف پیاز را خالی کرده انزروت سفید پر کرده بر آتش گذارند تا بجوش آید پس آب آنرا در گوش بچکانند درد
گوش را ساکن گرداند و چون با عسل سرشته و فتیله بدان آلوده در گوش گذارند جهت پاک کردن چرک آن بسیار موثر امراض المفاصل
و غیرها شاشیدن آن جهت وجع مفاصل و ورک و عرق النساء و اخراج کرم معده و امعاء و اسقاط جنین مفید و در تسمین مهزول بغایت موثر و گویند
چون نخود رم آنرا با سه فتاطیر البقر که عوام انزر را گویند ده درم با رحبیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز هر روز یکی از خوردن چند عدد زرده تخم
مرغ نیمبرشت بخورند باعث تسمین عجیب گردد بغدادی نوشته که زنان مصر آنرا در آب بند وانه تا نصف روز می خیسانند و جهت تسمین بدن تا ده
روز می آشامند المضار گویند بخذر سم ساینده آن بسبب تسدید مسام و خشکیدن ناخشک شده است خصوصا با طلق محلوب و از اسرار مکتومه
شمرده اند و مصلح آن صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مفرد استعمال نماید باید که با روغن بادام دو چندان باشد مقدار شربت آن مفردا
از نیم مثقال تا دو مثقال و در مرکبات آنچه که سایر مسهلات یک مثقال بدل آن بوزن آن جند است و استعمال آن در خارج جهت خوردن گوشت

انذروطون

انزروت

زاید و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رویانیدن گوشت صالح و التحام جراحت و رفع آثار جدری و بالطرون جهت ورم سینه و خنازیر

که در حلق بهم رسد نافع و طریق تشویه آن آنست که بگیرند اغزروت را گوبیده باشد الانج و باشد و خمیر از خمیر کرده بخوبی گرد کنند و در تنور گرم بیاویزند

تا رطوبت آن خشک گردد و آنکه برشته شود پس بر آورده استعمال نمایند و اگر بگیرند و بگوبیده با سفیده تخم مرغ سرشته بدستور باز تشویه

نمایند بهتر و باعتدال اقرب میگردد خصوصا برای اکثر امراض عین که استعمال آن بی تشویه جایز نیست و جب انزروت و داوی و نور و سمنه و

حشیانا وضماد و فتیله و قطور و مرهم آن در زرقا با دهن گیر فرگرفت السبال در اجزاء بدن او نافع و مضار بسیار است و بهترین آن جوان صحیح المزاج

تام الخلقه ساکن در بلدان معتدله است خیرک گوش او مولد ریاح و سیوش کتره و ضماد آن جهت شقیقه و اکتحال آن جهت رمد و رفع بیاض

چشم نافع و استخوان آن مولد امراض مهلکه و مداومت آن مورث کوری و در روز بوسیده آن در منع اکله مجرب خصوص استخوان کله سر و

اشامیدن سوخته آن سه روز هر روز یک مثقال با میوزن آن شکر جهت صرع و مفاصل و نقرس و عرق النسا از موده و آب دهن او با شتا کننده

کرم گوش و محلل هوای که در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا و دافع قوبا و کلف و آثار قروح و طرفه و بیاض عین و کشنده مار است

خصوص آب دهن ناشتا صفراوی مزاج و بار گین کتخشک جهت قطع ثالیل و قوبا و بتنهائی جهت قطع ترف الدم و اندمال جراحات و با عسل جهت

کلف و جلاء آثار و جذام نافع و خون گندم در دهن مضغ نماید خصوص ناشتا و بر اورام و دمامیل گذارند تحلیل و نضج دهد و چرک بن دندان ناشتا

جهت رفع قوبا تازه و قوبای اطفال و کلف و آثار جلد مفید و زهره او مسمی بدن و خون حجامت و فصد را چون بر نقرس و مفاصل و عرق النسا طلا نمایند

جهت تسکین وجع آنها نافع و اشامیدن آن مورث بلادت و طلاء خون حیض جهت تسکین دردهای صعب و التیام با سور مفید و خوردن آن سم قاتل و

حمول آن مانع حمل و بخور آن حیض جهت رفع بیت لرزه مجرب الشته اند و بول آن خصوص بول اطفال و از ان شخص خود نه از غیر آشامیدن ناشتا

جهت سرفه کهنه و عسر النفس و سپرز و استسقا و یرقان و عسر البول و جرب متقرح و حکه و قروح خبیثه و قوبا و با آب نخود و با ماء العسل جهت رفع

یرقان و قطور آن جهت ترو چشم و بیاض آن بتخصیص که با عسل در ظرف مس بسیار جوشانیده باشند و جهت طرفه نیز و بخش گرما گرم آن بر

زخم جهت حبس خون و شستن چرک روح و قروح بان و جالی جرب متقرح و حکه و قوبا و نمک بول آن که آنرا در ظرف مس جوشانیده نمک از ان بگیرند جهت

رفع بیاض چشم و کلف مجرب و مع رافعال اما تند شده زرق است و در حدیث است که از حضرت صادق علیه الصلواة والسلام سوال نمودند از اشامیدن

بول الناس از برای مرض فرمودند نیاشامند آنرا اسماعیل عرض نمود که مریض محتاج است باشامیدن آن فرمودند اگر چنین است که دوای دیگر

نمی یابد پس باید که بیاشامند بول خود را نه غیر خود را و ایضا از آن حضرت علیه السلام سوال نمودند از اشامیدن بول شتر و گاو و گوسفند فرمودند

نعم لا باس یعنی آری باکی نیست و فضله طفل که غذای لطیف بان نخورانیده باشند نفوخ خشک آن در حلق صاحب خناق و ورم گلو و بدستور

ضماد آن با عسل جهت تحلیل آن و طلاء آن جهت تحلیل حمره و التحام جراحات و رفع عفونت اعضا مفید و اشامیدن یک مثقال آن

جهت رفع یرقان و سمیت جراحت حشرات زهردار و قولنج و حکه و قطع اسهال بسعد یا با عسل و شراب جهت رفع گزیدن هوام و ادویه قتاله

قاله و تبهای حاره و آشامیدن یک مثقال آن با مثل آن نوشادر و مصطکی جهت رفع اذیت سموم مصعده مانند زیبق و زرنیخ مصعده مجرب
دانسته اند و ستون محرق آن جهت ازالهٔ لحم زائد بن دندان مجرب و تازهٔ آن خصوص با نمک جهت اکله و ضماد آن بر بهق و برص و تخصیص کرم آن
شخص ترمس خورده باشد و روز متوالی مالیده در آفتاب نشیند و طلاء آن بر ساقین جهت قروح آن و بر زبانی با خمیر آب حل کرده جهت رفع
مغص او بدستور و آشامیدن آن مفید و بوی سوخته آن جهت دفع هوام و جهت استسقاء و سموم قتاله و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و منع سفیدی موی سر با
واکتحال آن برای رفع بیاض عین و قطور آن با روغن گل کشیح جهت درد دندان و گوش و فرود آمدن جهت اکله و نشف الدم و تجفیف جراحات
و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجرب و رماد آن زائل کنندهٔ ثؤلول باشد جهت التیام ساعیه و روغن آن به تنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه
و دیگر جهت تقویت باه مجرب و گویند آشامیدن آبیکه خصیهٔ آن را در آن شسته باشند جهت ازالهٔ تب و ورم جگر و وجع فؤاد نفع عظیم دارد و تنهای آن
جالی بهق و برص و کلف طلاء و شیشهٔ آن مورث جذام است خوردن آن و چون طفلی را با سمومات بتدریج تغذیه نمایند جمیع اجزاء و انفاس او قاتل
بود و هیچ حیوانی دیگر قابل این نوع تغذیه و سمیت آن با این حد نیست و گویند چون انگشت خنصر سقط را ببرند و برزن تعلیق نمایند مادام که با
اوست آبستن نگردد و شنیده شده که جراحان و اطبای اهل فرنگ دندان چرکین فرو شده و سیاه را با سوهان و آلات صاف و سفید و براق می
گردانند و دندان کرم خورده و کج و فاسد شده را نیز تبدیل نمایند بدین نحو که دندان شخص جوان صحیح را کنده و دندان فاسد آن شخص را بیرون
تمام دندان صحیح را بجای فاسد بگذارند و به چهار روز صاحب آنرا از تکلم بسیار و خوردن و خائیدن اشیاء صلبه و رسانیدن آب سرد و هوا منع
نمایند و بخوردن شوربا و شیر و آب گرم اکتفا نمایند تا مستحکم گردد و در بلاد ایشان برای این امر دکانهاست و بسمت پیروان و دکان فقرا و فرو
مالکان برای فروختن دندان جوهر حاضر می باشند و نیز مسموع شده که سابق بر این که هفتصد و هشتصد سال یا بیش از این باشد برای اجساد
سلاطین و حکماء و بزرگان خود برای حفظ و عدم سرعت فساد ادویه چند مانند صبر و قفر و جند و نفط و امثال اینها مانند مومیائی می مالیدند و بعد از خشک شدن
اجساد آنها در قالبهای چوبی می گذاشتند و بعد مرور مدتی دو هزار و سیصد سال جمیع اجزاء آن بلکه بعضی استخوانهای نازک نیز مستحیل بدانها گشته و جسمی
سیاه براق چسبنده شبیه بمومیائی شده و بعد از آنکه آن عمل ممنوع و متروک گشته و بعضی از آن اجساد بدست بعضی اطباء و جراحان آمده
آنها در رسد و بتجربه و امتحان آن آمده و بجای مومیائی استعمال نموده و در بعضی مواضع نافع مانند مومیائی یافته و مومیای انسانی عبارت از این است
[illegible] بفتح همزه و سکون نون و کسر غین معجمه و فتح رای مهمله و الف لغت یونانی است نام نبات آن نباتی است که حکما از روح ... نامند و مغز رکی آن
... و نبات آن ... و ... برگ آن شبیه برگ بادام و از آن عریضتر و گل آن مانند گل ... و از آن بزرگتر و بیخ آن
سفید و کوچک و چون خشک کرده بوی شراب از آن آید طبیعت آن معتدل و گویند سرد باید و حرارت لطیفه و افعال و خواص آن
در قوت قریب بکمر است و ... و ... و لطیف نفس و بالخاصیت آشامیدن برگ و بیخ آن جهت دفع توحش و جنون و تقویت حواس
و ذهن و بهم رسیدن انس بغایت نیکو است حتی آنکه چون حیوانات وحشی از برگ و شاخ و بیخ آن و یا طبیخ آن را بخورند با ایشان انس [گیرند]

الف العجل

انفحه

گرد و ضماد برگ آن جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع **الف العجل** بفتح همزه و سکون نون و ضم فاء و الف و لام و کسر عین مهمله و سکون جیم
و لام لغت مغربی است ماهیت آن ثمری است شبیه به بینی گاو و نبات آن مابین شجر و گیاه و برگ آن شبیه به برگ کاسنی و ریزه
تر از آن و ثمر آن مستعمل نیست بلکه برگ آن مستعمل است طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت محلله افعال و خواص آن
آشامیدن طبیخ برگ آن جهت ادرار حیض و رفع سموم بالخاصیت و لطول آن جهت تحلیل صلابات و تسکین وجع گزیدن هوام نافع و
چون با روغن سوسن داخل نمایند و بر صورت بمالند باعث قبول ناظرین میگردد و این دو خاصیت از آن مشهور است و مغرب
انفحه بکسر همزه و سکون نون و فتح فاء و حاء مهمله و بالغت عربی است بفارسی پنیر مایه و بهندی جاک و جته بضم جیم فارسی و سکون شین
مهمله و تاء مثناة فوقانیه و ها و بجای ها الف نیز خوانند چنانچه رسم اکثر اهل هند است که هاء آخر کلمات و اسماء را بالف بدل میکنند
و انفحه هر حیوانی در حین ذکر آن حیوانات خواص و منافع آن ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اینجا بطریق کلی بیان میشود ماهیت آن
معده حیوانات شیرخواره بسیار صغیر قریب بولادت است که بعد ذبح بر می آورند و استعمال مینمایند خواه تازه خواه خشک نموده
و چون اندکی بزرگتر شده و کاه خورده اند اثر مانند اثر انفحه نمی باشد و آن خواص و منافع بر آن مترتب نمیگردد و بالجمله طبیعت مجموع آن
گرم و خشک در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم است افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت صرع و با سرکه و یا با سکنجبین و یا با عسل
جهت صرع بلغمی خصوصا انفحه ارنب که درین باب اقوی است که بمقدار [illegible] او در سرکه انگوری حل نموده بنوشند و چون [illegible] قدری
از آن بخور [illegible] میگردد [illegible] و انفحه بحری است و انفحه حیوان بحری که قوقی نامند و در دریای روم بهم میرسد قوت و خاصیت آن مانند
جندبیدستر است بدستور آشامیدن هر یک از آن هر دو و آشامیدن تمامی انافح مذکوره با سرکه نافع از برای تمدد و کزاز بلغمی و اختناق
رحم جهت آنکه ملطف و محلل و گدازنده کل اخلاط منجمده و منجمده منعقده اخلاط رقیقه گداخته شده است و لهذا حلول آن با سرکه محلل خون
منجمد در معده و به تنهائی و با ماء او و یا با شربت محلل خون و شیر که در معده و مثانه و سایر اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل و حابس
اسهال و بالخاصیت مقوی قلب و مفرح است اما چون بسیار گرم است مهیج غضب است [illegible] از فرح است و حمول آن بعد از طهر معین بر حمل
و آشامیدن بمقدار نیم درهم آن با شراب بسبب قوت تریاقیت که دارد جهت رفع ضرر نهش هوام و سموم قتاله و منع اسهال
مزمن و وجع بطن و قرحه امعاء و سیلان رطوبات از رحم که مزمن شده باشد مفید و چون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند
جهت منع حمل و گفته اند چون زنی انفحه خارپشت نر و با خصیه نر با شراب بیاشامد ممزوج بیاشامند آبستن گردد و پسر زاید و از ماده
دختر آورد و چون بمقدار یک باقلا از آن با شراب بیاشامند جهت [illegible] نافع و چون با خطمی و زیت سرشته بر بدن
بگذارند پیکان و نی و خار از آن بر آورد و طلاء آن بر منخرین جهت قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب [illegible] جهت ازاله
آن موثر و انفحه گورخر و بز کوهی و آهو و اشتر و گوسفند و قیل بقدری [illegible] بغایت [illegible] اند و امتحان خالص آن آنست که بیندازند

انکول و اکول

بپیدا رند برای هر الفتحه چنو ... و دیگر که باشد اگر گل انجبه شود خالص است و الا غیر خالص و حب الفیل ... و دو وار و مجوف و منجو ... در هوا
باد بین کیند ذکر قوت آن **انکول و اکول** ماهیت آن حکیم میر عبدالحمید نوشته درختی است هندی برگ شبیه ببرگ شفتالو و میوه آن شیرین و
ثمر تخم آن بسیار چرب و طعم آن تلخ و با عفوصت طبیعت آن گرم و تر در دوم افعال و خواص آن ضماد آن جهت استسقا و اورام و دفع
زهر جانوران زهر دار نافع و ثمر آن ملین طبع و دافع فساد خون و بلغم شود و جهت سوزش احشاء و دق ... و خفت و سرعت انزال و تقلیل منی نافع
و در ایام طاعون چون بلغه ... از ثمر آن زبان باید ... برشته آن طلا نمایند بخیریت گذرد و شفا یابد و گویند مجرب است و اگر تخم آنرا کوفته در آب ...
هفت مرتبه تنقیه کنند پس خشک نموده ازان تخم ... روغن کشند و روغن برآورند و ازان روغن تا چهل روز ... تا مانند موی سفید را سیاه گرداند
و اگر از چوب درخت آن ... سازند ... بران ... زهر دار ... نباشند و الخوب ... چون سائیده بمسلوع و ملدوغ و ...
... شفا یابد **انگنیر** بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه بلغت صقالیه خاوانی
نامند ماهیت آن ... حکیم میر محمد مومن نوشته که ابن ... الدوله گوید گیاهی است ... آن ... گیلان چون بر روی
آن ... بر روی زمین ... روز دیگر ... مشاهده ... همان است مانند طبیعت آن
گرم و خشک است افعال و خواص آن ضماد برگ خشک آن با آب ... تخم ...
شدت ... روغن زیتون با آب
رفع ... آن ... **اناناس** بفتح همزه و دو نون اول ساکن دوم مفتوح و الف و سین مهمله لغت هندی
است ماهیت آن ثمر ... هندی معروف در بنگاله بسیار ... خوشبو و خوش طعم نبات آن فی الجمله شبیه به نبات صبر و کاوی و برگ آن از برگ
صبر کاوی کوتاه تر و نازکتر و نبات این ازان کوچکتر و ... و خار دار و از وسط آن ساقی میروید و ثمر آن بر بالای آن ساق
بهم میرسد و بر سر آن ... برگهای کوتاه ... شده که ... اناناس یکی بر بالای دیگری نیز ندرة بهم میرسد و چون
قدری از ... ثمر ... برگها ببرند و بنشانند باز سبز میگردد و ... از اطراف ... نیز مانند
درخت ... چون آنها را جدا نموده بنشانند و بجاهای دیگر نیز ثمر میدهد و ... سالی یک ثمر ... هنگام رسیدن
آن بودن آفتاب در جوزا و سرطان است که موسم بارش است و در انجا دو نوع میباشد یکی را اناناس گویند ... و این کوچک ...
نارنجی میباشد و مغز آن شیرین خوش طعم و رایحه و زرد رنگ طلائی و دیگر بزرگ ... رسیده این ...
پوست ... نوع در هنگام خامی سبز میباشد و خانه خانه و اطراف خانها اندک ... پوست نازکی بر آمده و بعد رسیدن زرد مایل بسرخی ...
براق صیقلی ... قریب به پوست تخمهای ریزه ... و ... آن با رطوبت ... خصوص نوع بزرگ آن و طریقه
خوردن آن این است که نوع کوچک آنرا ... از پوست جدا نموده با اندک نمک و آب میشویند تا ... آن کم گردد پس ... از بالا

اناناس

آن سرد اشته که تخمها و خشبیت خانهای پوست آن که در جرم آن نفوذ کرده زایل گردد پس مغز آنرا در قطعهای نازک بریده در ظرف چینی یا شیشه
بر هم بچینند و بعضی بر آن قند و یا نبات کوبیده پاشیده تناول مینمایند و قدری گلاب نیز می‌پاشند و بعضی لب شیرینی فواقی خود احتیاج شیرینی
از خارج ندارد بلکه شیرینی طعم آنرا منحرف میگرداند و نوعی بزرگ آن اندسته و پوست خشبی ظاهر آنرا جدا نموده قدری نمک بر آن پاشیده اندک زمانی
میگذارند تا لعاب و رقت آن قدری کم گردد پس شسته یکورق دیگر از روی آن جدا نموده برای ازالهٔ تخم و خشبیت آن پس مغز آنرا نازک و رقیق کرده نبات
یا قند بر آن پاشیده تناول مینمایند و در بعضی که اندک ترشی غالب میباشد با نمک خوردن نیز لذیذ میباشد طبیعت آن سرد و تر در دوم افعال و خواص
آن مسکن حدت صفرا و مقوی معده و کبد حار و بطی الهضم مضر مبرودین و مرطوبین مصلح آن خوردن آن با نمک و زنجبیل پرورده با نمک و یا نمک مالا
آن خوردن است و بلا و چاشنید ازو اش و مرباء و شربت آن نیز خوب میشود **انوطیلون** بفتح همزه و ضم نون و سکون واو و کسر طاء مهمله و سکون
یاء مثنات تحتانیه و ضم لام و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است بی ثمر شبیه بنبات کدو و ابن تلمیذ گوید جهت جراحات تازه
بغایت نافع و در حال التیام دهد انهار **انیسون** بفتح همزه و کسر نون و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم سین مهمله و سکون واو و نون بعربی
بذر الرازیانج الرومی و الرازیانج الشامی و حب الحلوه و کمون الحلو و بفارسی بادیان رومی و زیرهٔ رومی و بهندی ... نامند ماهیت آن
نباتی است بلندتر از ذرعی و ساق آن مربع و باریک و برگ آن باریک و خوشبو و گل آن مایل بسفیدی و تخم آن مدور غلافی لطیف
طولانی و از رازیانه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی یا زردی و اندک مثلث شکل و مستعمل تخم آنست و بهترین آن خوشبوی تازه باید
آنست که پوست آن از آن جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در پوست بزر است و طعم آن تیز و تلخ باشد و هندی و بنگالی آن ریزه
تر و ضعیف الفعل میباشد طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و تا سوم نیز گفته اند و گرم در دوم و خشک در سوم نیز گفته اند و این اصح است
افعال و خواص آن ملطف و محلل ریاح و جالی و مسکن اوجاع و با قوت تریاقیت و قابضه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و نیکو کنندهٔ رنگ
نفعاء امراض الراس و غیرها از توابل مستعمل در اغذیه اصحاب فالج و لقوه و استرخاء و صرع است و بخور و سعوط آن جهت درد سر بارد و شقیقه
و دوار و سدد و نزلات بارده و درد گوش نافع و چون آنرا که الکوهی تر کرده خشک نموده بو داده در پارچه کتان نیلی بسته دائم بویند
جهت زکام و نزلات بارده و خوردن نیم درم انیسون و یکدانگ مصطکی کوفته در ده درم گلقند سرشته چند روز پیهم بعد از استفراغ
بلغم لیتر غش و سبات بلغمی نافع برای آنکه معدل مزاج دماغی و مقوی معده است پس تولید نمیکند بلغمی که سبب لیتر غش است
و چون ده درم آنرا در آب بجوشانند و صافی نموده ده درم سکنجبین عسلی در آن حل کرده باز صافی نموده بیاشامند جهت
سبات حادث از برد خارجی و از آشامیدن ادویهٔ مخدره مانند افیون مفید و باید که بوده باشد غذای او نخود آب و گوشت
خروس جوان مسوبل با بازیر حاره یا حلتیت و مغز حب القرطم و چون آنرا کوبیده با گلقند سرشته بخورند و یا جوشانیده به تنهائی
بیاشامند و یا گل قند در آن حل کرده صافی نموده بنوشند جهت مالیخولیا خصوصا مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء العسل

سفوف نمانند یا کوبیده

باءالعسل جهت مطبوخ کابوس نافع و سزاوار آنست که در اوایل فالج یا چهار روز یا هفت روز یا یکی در آن افسنتین جوشانیده باشند
به تنهایی با ماءالعسل اوقیه حلنجبین عسلی در آن حل کرده صافی نموده باشند اقتصار نمایند و ضماد آن جهت استسقا نافع برای
آنکه در آن حرارت باندکی قبضی میباشد و لهذا القوت می بخشد اعضا را و اکتحال آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و
سنون آن جهت جلاء دندان و دفع بدبوی دهان و خائیدن آن جهت صداع بارد و شقیقه و جلای مجاری التنفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس
و خفقان بارد و تقویت فم معده و دفع رطوبات آن و رفع اعیا و آشامیدن آب مطبوخ آن خصوص با اصل السوس جهت امراض صدر و ریه
امراض مذکوره و تفتیح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و رحم و استسقا و سوء القنیه و تفتیت حصاة و تپ بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازاله
فضول و تحلیل قراقر ریاح در معده و سایر اعضا و ادرار شیر و عرق و بول و حیض و تقویت باه و گرده و ازاله سموم قتاله و تهییج و جهت فواق و اطراف
و اسهال رطوبی خصوص بریان کرده آن در زیت ام و چون آنرا بسیار نرم بکوبند و با بابونه سائیده استعمال نمایند جهت لقوه نیز نافع خصوصا
ریحی آن و بخور آن جهت تسکین صداع بارد و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و قطور نرم سائیده آن با روغن گل در گوش جهت
تسکین درد گوش و کری و ثقل سامعه حادث از ضربه و سقطه و بدستور مطبوخ آن در روغن گل و آشامیدن طبیخ آن با شکر جهت
رفع زردی رخسار زن زائیده و طلاء مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و گوشت و شیش نافع مضر امعا مصلح آن دار یانه
و مصدع محرورین و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم بدل آن تخم شبت و رازیانه و کرویا و در تقویت باه
مثل آن الجره است و بدستور تشویه و بریان نمودن آن جهت امراض جنین و غیرها آن است که با ماءالعسل بسرشند و در لته بسته بگل گرفته
در تنور معتدل الحرارت بگذارند پس برآورده بکار برند و جوارش افسنتین و حب و دهن و سفوف و عرق و اقراص و معجون آن در قرابادین
مذکور گردید **فصل الالف مع الواو اوافیوس** بفتح همزه و سکون واو و الف و کسر فا و سکون یاء مثنات تحتانیه و سکون واو و سین
مهمله لغت یونانی است و بگمان بعض مترجمین بمعنی حدقه است زیرا که گل آن شبیه به نرگس است و بسیار کوچک و انبوه و بنفش و اندرون
آن زرد و برگ آن شبیه به برگ گندنا و ساق آن بقدر شبری و بسطبری انگشتی و املس و گویند نورانی میباشد و مانند شمع در شب
و بیخ آن شبیه به پیاز نرگس و در مصر و شام بسیار طبیعت بیخ آن بارد در اواخر دوم و مجفف در اول و تخم آن معتدل در حرارت
و برودت و مجفف در اواخر سوم و برگ آن بارد در اواخر اول و معتدل در یبوست و رطوبت افعال و خواص آن آشامیدن بیخ آن
جهت حبس اسهال و ادرار بول و دفع سموم و گزیدن رتیلا و ضماد آن با شراب ابیض جهت منع روییدن موی خصوصا تازه آن
قبل از نبات مانع روئیدن یا باعث دیر برآمدن آن و گذاشتن آن بر حقوین و عانه اطفال قبل از بلوغ باعث دیر محتلم شدن و گذاشتن آن را و
مضری آن مقدار شربت آن تا سه درهم مضر گرده مصلح آن گویند کتیرا و تخم آن جهت قطع اسهال مزمن مجرب و جهت یرقان ابیض
و اصفر نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است **اوز** بکسر همزه و فتح واو مشدده و زاء معجمه لغت عربی است و به بربری اوزو

وبفارسی قاز و مرغابی و بهندی هانس و گویند او از جنس مرغابی است و مراد نوع کبیر آنست که فلاذ باشد ماهیت آن معروف
است و اهلی و بری و وحشی میباشد و اهلی آن پرواز نمیکند و بری آن پرواز میکند طبیعت جمیع اصناف آن تا دوم گرم و
تا آخر آن نیز گفته اند افعال و خواص آن غلیظ الغذا و دیر هضم و گویند چون هضم شود مسمن بدن و محرک باه است و بختن آن
با ابازیر و بمصالح حاره بهتر و مصلح آن الکامه و آب انار و از اغذیه نافع از برای برودت کبد و اوجاع بارده آن است جهت آنکه
گوشت آن شدید الحرارت است و چون بازیوبت بسیار است که بفارسی سمیت نامند باید بعد ذبح دو سه ساعت و یا زیاده ازان
چدا بیخ و وفی نمایند تا بوی زهومت آن کم گردد و پس برآورده بیرون پای آنرا کنده شکم آنرا شگافته پاک شسته طبخ نمایند و این قلیل الغذا
بیرون تر از نمکیان است و بهرا لحقه آن جهت زیاده کردن منی گرده و برانیدن سنگ گرده و مثانه و التیام قروح اکلاً و ضماداً سوختن
و از خوردن آن بزودی است حادث میگردد و سده شنوی بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال اینها
و سنگدان آن لذیذ و غلیظ و بطی الانهضام و چون هضم شود متولد میگردد از ان غذایی بسیار و جگر آن لذیذترین جگر حیوانات
امثال آنست و غذاییت این از آنها بیشتر و سریع الانحدار و بازوهای آن صالح الهضم و الغذا و پیه آن طلاء جهت ورم معقده
آموده و پیه آن جهت نمد و کزاز و تشنج امتلائی و تحلیل اورام بارده و صلابات منعقده و شقاق آن و تقشیر جلد و داء الثعلب و جرب الحیه
نم نجاو ببنا دو برای تشنج شیرباد و برای اذیت آنکه در گوش رفته باشد قطور او بادو تاقلا جهت ورم پستان ضماداً با البخاصیت نافع و
نزروه تخم شرشت آن جهت افزونی عقل و تقویت قوت حافظه و حفظ آن و زوال نسیان و سرفه خشک و قطور آن با زیت نیمگرم در
رحم جهت احتباس حیض نافع و دوم آن با آب و نمک جهت درد مثانه و تفتیت حصات شربا بسیار نافع و پوست تخم آن مسحوق
جهت اسهال و موی بهترین ادویه است و زبل آن جهت سرفه خشک مفید و دهن آن در زفر با او دین ذکر رفت اوسید بضم
همزه و سکون واو و فتح سین مهمله و کسر بای موحده و سکون یاء مثنات تحتانیه و دال مهمله لغت فارسی است ماهیت آن فلو فر
هندی است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و مواد بارده مقدار شربت آن یکدرم و پنج آن گرم و خشک
و در فعل و طبع مانند لفاح جهت صداع و بواسیر نافع و مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن بیخ لفاح است
اوفیوبناس بضم همزه و سکون واو و کسر فا و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم میم و سکون واو و فتح بای موحده و ذال معجمه و الف و سین مهمله
لغت یونانی است بمعنی شبیه بباد روج و در مغرب معروف بلسلوه و بعضی اخیون نیز و گاه قیلطار یون نامند ماهیت آن نباتی است شبیه
بباد روج و شاخهای آن بقدر شبری و برگ مایل به تیرگی و تخم آن شبیه بشونیز و سیاه و در غلافی مانند غلاف بذر البنج مستعمل بیخ آن
است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و محقق بالغ یکدرهم تا دو درهم آن با شراب جهت نهش افعی و سوام
و تکید رهم آن با مصطکی و فلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند اولوغاما بضم همزه و سکون واو و ضم نون و سکون واو و فتح میم و

میم والف لغت یونانی است بمعنی مسقط الاجنه ماهیت آن نوعی از ابوخلسا است که بهوجوبه مانند برگ آن دراز و باریک و نرم تر از برگ
هوجوبه و بی گل و بی ساق و بی ثمر و مایل بسیاهی و در اکثر بلاد میروید و در هنگام ربیع در مواضع خشنه و بیخ آن باریک وضعیف طولانی اندک
سرخ برنگ خون طبیعت آن بغایت گرم افعال و خواص آن بسیار تند و تلخ و با سمیت و خوردن آن خطرناک و طلاء آن محلل مواد غلیظه
وکوبیدنش و مرهم از برگ آن جهت عسر الولادت و رفع ورم آن جهت اخراج اجنهٔ زنده و مرده مفید و تعلیق آن بدستور **اولومالیا** بضم
اول و لون و راء ساکن و واو ساکن و بجای لون لام نیز آمده و فتح میم والف و کسر لام و یاء مثناة تحتانیه بلغت یونانی شراب عسلی را نامند
ماهیت آن آنست که گیرند شراب جو چند و عسل یک چند و بجوشانند تا بقوام آید و یا عسل را با آب انگور بجوشانند تا بقوام آید و نوع احمر در جلا
وتحلیل و تفتیح و انضاج قویتر و هر چند کهنه شود قوت تلیین آن کمتر میگردد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل و ملین
طبع و مدر بول و بعد از طعام نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده است **اونیا** بضم همزه و سکون واو و فتح نون و یاء
مثناة تحتانیه والف لغت یونانی است ماهیت آن عصارهٔ نباتی است نبت آن بوادی حرب قریب بمصر برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک
و پر سوراخ که گویا کرم زده است و کم آب و ریزه ریزه از هم و برگ گل آن زرد و بزرگ و عصارهٔ آن شبیه بعصارهٔ مامیثا طبیعت آن
گرم و تند افعال و خواص جهت ظلمت بصر و تنقیهٔ آن و در معده و سلاق بغایت نافع دانسته اند و اختلاف در ماهیت آن نموده اند بعضی
گفته اند رطوبتی است که از نبات بدکو میچکد و عصاره آن نیست و عصاره بودن آن اصح است و بعضی گفته اند عصارهٔ مامیثا است و بعضی عصارهٔ
خالیدونیوس اسود است و بعضی عصارهٔ خشخاش اسود و بعضی عصارهٔ اناغالس انثی یا عصارهٔ بیخ و گیاه خشخاش اسود گفته اند و بعضی گفته اند
سنگریزه است که در صعید مصر بهم میرسد شبیه برنگ بسی و سنگریزه زبان را چون بچشند و این قول بعید است و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت
است **اوزمالی و اومالی** بضم همزه و سکون واو و راء مهمله و فتح میم والف و کسر لام و یاء آخر حروف لغت یونانی است و آنرا دهن
عسلی و عسل داود نیز گویند ماهیت آن روغنی غلیظ و با اندک شیرینی است که از ساق درختی حاصل میگردد و هر چند کهنه تر گردد بهتر
میشود طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن جهت جرب رطب و درد مفاصل و تاریکی چشم نافع شربا و اکتحالا و بیست درهم آن با آب
مسهل قوی بلغم خام و مورث سبات و سستی بدن و مادام که عمل آن تمام نشود بخواب نباید رفت **فصل الالف مع الهاء** **اهال** بفتح همزه
وهاء والف ولام ماهیت آن از جملهٔ اغذیه است آن و مرق گوشت و بقول مطبوخه است که صاف کرده میاشامند و گاه ترشی در آن
حل نیز مینمایند افعال و خواص آن تابع نوع بقول و امثال آنست **اهلیلج** بکسر همزه و سکون ها و کسر لام و سکون یا و فتح لام و
جیم معرب هلیله فارسی است و هندی اهر نامند ماهیت آن ثمر درخت هندی است درخت آن عظیم و برگ آن باریک طولانی و ثمر آن
خوشه دار و گفته اند که آن انواع است کابلی که زرد و بزرگ بالیده است و زرد که متوسط است و چینی سبز رنگ که از آن کوچکتر است
و سیاه هندی که بقدر مویز است و از آن کوچکتر را که بقدر جوی است در هند هلیله جوی و از آن کوچکتر که بقدر زیره است هلیله زیره نامند

و گویند هر یک ثمر درختی است علیحده شبیه بهم و آنچه بتحقیق پیوسته همه ثمر یک درخت است که از ابتدای ظهور شکوفه تا انتهای کمال رسیدگی
و نضج هر مرتبه را نامی گذاشته اند و نوعی علیحده دانسته مثلا شکوفه خشک آنرا که بقدر زیره است هلیله زیره و از آن بزرگتر که سیاه
بقدر جو است هلیله جوی و از آن بزرگتر که سیاه بمقدار مویز سیاه است مویزک و هلیله زنگی و هلیله هندی و هلیله اسود نامند و انتهایها
هسته ندارند و از آن بزرگتر بنیم رس سبز مایل بزردی را هلیله چینی و از آن رسیده تر زرد را اهلیلج اصفر و بکمال رسیده زرد
مایل بسرخی املس را اهلیلج کابلی گویند و منبت آن اکثر بلاد هند و دکهن و گجرات و بنارس و بنگاله است و اما آنچه در گجرات میشود بهتر
از همه میشود از آن بنارس و پس بهتر بهوم که در بنگاله است و بیرشه و […] و بزرگ و باقوت میباشد و باقی جاها ریزه تر و کوچک
و ضعیف العمل و کابلی جهت آن نامند که از راه خشکی از این سمت بلاد توران و خراسان و ایران میبرند نه آنکه در کابل بهم
میرسد و همچنین از هر سمتی که به بلدی میبرند باسم آن بلد بصره و غیره بصری نامند و اما چینی جهت آن گویند که در قدیم الایام آنچه را
از سواحل دریای هند ببلاد ایران و روم و عرب و غیرها میبرده اند همه را چینی می نامیده اند باسم [?] چینی که در سیلان
و نواح آن بهم میرسد و هلیله و زنجبیل که در گجرات و نواح آن علی هذا القیاس و بالجمله طبیعت آن در اول سرد و در دوم
خشک گفته اند و خشکی کابلی از سایر انواع کمتر است باعتبار کمال رسیدگی آن افعال و خواص و منافع آن در طب الائمه
منقول است از محمد بن سنان از علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا که گفتند شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام
که بتحقیق شکایت کردند نزد او بستان [?] از مرض یبس آمدند اطبا و توصیف کردند برای آن حضرت ع عجایب ادویه را پس
فرمودند آنحضرت ع این بدنیست بکم الاهلیلج یعنی جز از قطر شمامه و دود و مر و مرو [?] و اقتصار نمکند بر سید این ادویه
که اهلیلج و از [?] و شکر است و در ابتدای گرما سه ماه متوالی در هر ماهی سه روز متوالی و هنگام آمدن زمستان همان قسم
دیگر و امید بجای را [?] مصطکی در زمستان بدرستیکه مریض نمیشود مگر مرض موت و مجموع آن جهت تقویت معده و
دماغ و ذهن و حفظ و حواس و تفتیح سدد و صداع و مالیخولیا و تصفیه ارواح و وسواس سوداوی و خفقان و غثیان و
منع صعود بخارات بدماغ و اطفای نایره سودا که احتراق صفرا باشد و تصفیه رنگ رخسار و استسقا و بواسیر ریحی و خونی
و حمیات مرکبه عدد او استاط او اجزا نافع و مسهل رقیق بلغم و صفرا العوص [?] و بعضی در حمیات مطلقا منع کرده اند استعمال
اهلیلجات را و این قول مسلم و کلی نیست در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بجز آن مجوز نیست جهت آنکه
لطیف و رقیق ماده را بعضی دفع میکند و باقی را غلیظ متحجر میگرداند و بدستور در حقنه نیز و این نیز پسندیده و کلی نیست
و علت منع عفوصت و انضمام و تشدید مسام و عروق اعضا و ابقای مواد غلیظه در انها و در حقنه اثر و اعراض افضیت
نه مسام که باعث انضمام و انسداد آنها گردد و معمول است که آنرا با ادویه ملینه و مفتحه و جاذبه ترکیب میکنند و صرف هلیله

دفع بلغم را استعمال می‌نمایند و در حقنه‌ها و در شرح اسباب در معالجه سرسام صفراوی در حقنه بلیله داخل است و در شستن آن در دوار
و گفته‌اند که چون با بنفشه و خیارشنبر و همچنین ملینات دیگر ترکیب نمایند باید که ملاحظه نمایند که قوت یکی مصادم و مضعف و مبطل قوت
دیگری نباشد و مانع تاثیر آن نگردد و لیکن اولی عدم استعمال آن است در حقنه‌ها خصوصا حار مزاجان و مطبوخ آنکه در حقنه‌ها اصلا اثر ننماید
چون [illegible] بلکه نقوع آخر ا استعمال نمایند به ضرورت شدت حاجت و نیز باید که اهلیلجات را بسیار نرم نکوبند بلکه مرضوض و جریش باشند یعنی نیم کوفته
پس هر وقت با دام شیرین چرب کرده استعمال نمایند تا اثر باطل نگردد و فعل آنها و نفع آنها کم گردد و سبب روغن و سودن حوائج آن جهت
تقویت [illegible] و چون روغن از بس [illegible] گوشت آن بنفشه و عمل نقوع المبلحات خصوص کابلی در استعمال زیاده از
مطبوخ و سفوف است جهت آنکه صمغیت آنکه حامل قوت استعمال آنست در آب می‌آید و جرم حابس آن در آب می‌ماند بخلاف
مطبوخ که در آن نیز قدری از جرم آن می‌باشد و در سفوف تمامی آن و همچنین ربوب [illegible] منقوع و مطبوخ آنها بهتر از خوردن
جرم آنها است زیرا که محدث قولنج است فتح الله [illegible] اجل و باقی ماندن غلیظ آنها مضر سفل و حابس مصلح آن عناب و
سپستان و مصلح قبض که لازم بعض آنهاست روغن بادام و بادام تازه و قند و ترنجبین و با شکر مقدار شربت از جرم آنها
تا نیم درم و در مطبوخات و نقوعات از نیم درم تا ده درم بدل آنها در غیر استعمال پوست انار و گویند بعض [illegible]
هلیله کابلی و زرد و حرقی القبض و اندک از عمل بسیار نمایند و در قرابادین ذکر یافت اهلیلج کابلی بهترین آن زرد مایل
به سرخی [illegible] که کهنه فاسد نباشد و اقوی انواع املجات است طبیعت آن بعض در
برودت [illegible] دوم و در اول خشک و بعضی گرم با اعتدال [illegible] افعال و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرا المخلوط با [illegible]
نافع جهت صداع و نسیان و تقویت جمیع حواس خصوصا حافظه و صفراوی با شکر [illegible]
[illegible] و اصلاح حال دماغ و صرع و تقویه به تنهایی و با [illegible] آن با عسل [illegible] هر روز [illegible] جوزی از
برای صرع سوداوی [illegible] با [illegible] و اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و افتیمون مطبوخا و [illegible]
وزن آن عسل و گویند چون [illegible] هلیله کابلی [illegible] کرده [illegible] گذارند تا تمام شود و آب از آن [illegible]
همچنین چون در [illegible] گذارند [illegible] هلیله کابلی [illegible] گویند چون یک سال هر روز [illegible] نمایند
[illegible] شود خصوص پرورده آن و بعضی این خاصیت را مخصوص به هلیله هندی دانسته‌اند و بالخاصیت جهت دفع ضرر [illegible] بسیار
خوردن آن نافع و قدر شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدل آن هلیله زرد است و بعضی سیاه گفته
اند و سایر خواص [illegible] که زیاده از یک سال بر آن نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح [illegible] بلغمی و مقوی
حواس و [illegible] آن [illegible] و محرق آن جهت قطع خون [illegible] الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب [illegible]

دماغ مصلح آن عسل است **اهلیلج اصفر** بهترین این نیز بالیده زرد رسیده کوچک آنست که کهنه نباشد طبیعت آن در آخر اول سرد و در
دوم خشک افعال و خواص آن قریب باهلیلج کابلی است که ذکر یافت مقوی دماغ و جهت دوار و سدر نافع و آشامیدن و اسهال بدان برای
صرف صفراوی و آشامیدن منقوع آن در آب ریاحین معصور یا شیرخشت نیز جهت آنکه مسهل صفرا است و چون آنرا در روغن گاو تازه بریان
نمایند پس برآورده از روغن پاک کرده نیم کوفته نیم مثقال از آن و ربع مثقال پوست صلب نارجیل سوخته ممزوج نموده با آب نیم گرم
بیاشامند سه روز متوالی جهت زحیر و اسهال بواسیری و بواسیر مجرب و ذرور آن جهت دمعه و تخفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصا
که زنجبیل گرفته بسوزانند و بدستور قطور آب خیسانیده آن همین اثر دارد و سنون دانه آن نیز با دو دانه اهلیلج کابلی است مضر ثقل مصلح آن
عناب و سپستان چنانچه اول ذکر یافت مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و در مطبوخ و منقوع از هفت درم تا ده درم **اهلیلج اسود**
که اهلیلج هندی نامند و قبل ذکر یافت بهترین آن سیاه صلب بیدانه سنگین فربه رسیده آنست طبیعت آن در وسط اول سرد و در دوم
خشک افعال و خواص آن مقوی حواس و ذهن و حفظ دماغ و مصفی خون از سودا و ارواح از کدورات و نافع از برای مالیخولیا و وساوس سوداوی
و چون نگه دارند از آن سه درهم و از نجار ادهن معسول یک درهم و از سقمونیا انطاکی مشوی ربع درهمی حب ساخته با ماء الجبن فرو برند جهت مالیخولیا
نافع و مضغ نمودن و فرو بردن آب آن جهت تقویه و تحلیل لثه و نگاهداشتن آن در دهان جهت [illegible] علیل و جهت جلب رطوبات معده
و تقویت احشا و در [illegible] زدن بواسیر و جذام و [illegible] آن جهت حبس اسهال و نگاهداشتن آن در دهان باعث سیاهی موی
و تقویت آن و تقویت لثه بغایت موثر و گویند مضر جگر مصلح آن عسل مقدار شربت از جرم آن تا ده مثقال و در مطبوخ تا هفت
مثقال بدل آن هلیله کابلی و در قبض نصف وزن آن عفص و حمص آن تخم مورد است **اهلیلج صینی** گفته اند از صنف کابلی است زرد
مایل بسبزی و سیاهی و کوچک مایل بتدویر و کم گوشت و دانه بزرگ افعال و خواص آن بسیار ضعیف العمل و الفعل است بحدیکه با وجود
سایر هلیلجات آنرا استعمال نباید نمود و هلیله جوی و هلیله زیره تر از آن ضعیف تر و طریقه احراق و تشویه و مربا و اطریفلات
و جوارشات و حبوب و دهن و کلکلانج و رب و سفوفات و اشربه و عرق و فیروزنوش و قرص و کلکلانجات
و ماء الحیوات و ماء الفواکه اهلیلجی و مطبوخات و سواجین و مفرحات و معاجین و نجاح و نقوعات اهلیلج در قرابادین کبیر
ذکر یافت **فصل الالف مع الیا المثناة التحتانیه ایار الوطانی** بکسر همزه و فتح یا و الف و فتح رای مهمله و الف و ضم نون و سکون
واو و فتح طای مهمله و الف و کسر نون و یا لغت یونانی است ماهیت آن مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته که بعضی مردم آنرا
ارسطاریون نامند نباتی است شاخهای آن طولانی یک قدر یک ذرع و اندک زیاده بر آن و برگهای آن از هم دور و شبیه ببرگ بلوط و از آن
کوچکتر و باریک و اطراف آن مشرف و طعم آن اندک شیرین و بیخ آن اندک طولانی و باریک افعال و خواص آن عزیزه طبیخ برگ آن با شراب
جهت دفع قروح خبیثه و بیخ دندان و آشامیدن بیخ کوبیده و برگ آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت ضرر هوام و آشامیدن برگ آن

اهلیلج اصفر

اهلیلج صینی

فصل الالف مع الیا

ایار الوطانی

برگ آن مقدار یکمثقال تا شش تا با نیم مثقال کندر و پنجاه و دو مثقال و نیم شراب کهنه گرم کرده چهار روز متوالی جهت یرقان و ضماد آن
با بوره جهت تسکین اورام حاره و تنقیهٔ قروح وسخه و خوردن گره سوم از شاخ نبات آن با برگهای حوالی آن همچنان پیوسته با مزمن از جهت
حمی غب و بدستور گره چهارم آن با برگهای حوالی آن جهت حمی ربع نافع گفته اند **ایثولیس** بکسر همزه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم ثاء مثلثه
و سکون واو و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن مالقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته نباتی
است برگ آن شبیه ببرگ فلوسس با زغب بسیار و اطراف بیخ آن برآمده و ساق آن مربع خشن و غلیظ و شبیه بساق نباتی که آنرا مالبطانا
نامند با ساق نباتی که آنرا قنطورن گویند و با آن گیاه بسیاری میروید و ثمر آن بقدر کرسنه و در هر غلافی دو دانه میباشد و عروق بسیار از
یک بیخ آن میروید طویل و بسطبر و چون خشک شود سیاه و صلب میگردد مانند شاخ و نبت آن بلاد امسلیس و در کوهها که آنرا اندی نامند
افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ عروق آن جهت نفث الدم صدر و خشونت حلق و سینه و شوصه و عرق النسا نافع و بدستور لعوق آن
با عسل که ترتیب نمایند **ایدعامیر** بکسر همزه و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله و فتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله
لغت یونانی است ماهیت آن چیزیست شبیه بابریشم و مایل بسبزی و بر شاخ و بر شاخهای درخت جنگلی متکون میگردد و در
مساکن ناخ نامند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جهت استعمال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق آن جهت نزف الدم
جراحات کهنه و غیر کهنه و محرق آن جهت قروح بغایت موثر مقدار شربت آن از دو مثقال تا سه مثقال **ایذیبون** بکسر همزه
و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم غین معجمه و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت
آن چیزیست شبیه بصمغ که صدفهای بنفش جمع میگردد و خشک میشود و صباغان آنرا جمع مینمایند و استعمال میکنند و سرمهٔ رنگ میباشد
طبیعت آن سرد افعال و خواص آن محلل و طلاء آن جهت اورام حاره و تنقیهٔ قروح حقیقهٔ چشم نافع **ایذا اریدا** بفتح اول
و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی
است ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ آس بری و از بیخ و برگ آن چیزی طولانی شبیه بخنوط تاک انگور رسته و
شگوفه آن بر سر آن خنوط میباشد و طعم آن بسیار قابض طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن
قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعاء و حابس حیض و آشامیدن دو مثقال آن و ضماد برگ تازه و یا خشک آن و بیخ آن
سرد و تر و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضا در همه وقت مقدار شربت آن تا دو مثقال است **ایریفارون** بکسر همزه
و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح فاء و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و نون و در بعض
نسخ بحذف واو و بهر دو زاء معجمه دیده شده و لغت یونانی است بمعنی الشیخ فی الربیع و اهل اندلس آنرا اسر بامینا مینامند برای
اجتماع گل آن و بسیاری و انبوهی ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر ذرعی مایل بسرخی و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک

ایثولیس
ایدعامیر
ایذیبون
ایذا اریدا
ایریفارون
ایریفارون

و بسیار کوچکتر از آن و گل آن مایل به بنفشی و انبوه و در بو شبیه به سنبل و در وسط آن چیزی بسیار کوچکی مانند موی برسته است غیر منحنی
و در بهار سفید میگردد و منبت آن جزایرها و شورزارها طبیعت آن تا به سه سرد و با اندک تحلیل افعال و خواص آن ضماد آن
به تنهائی یا با سپستان جهت ورم معده و خصیه و پاکند جهت جراحات عصب و سایر اعضا نافع و ثمره‌های میان گل آن نیز بدستور چون
تازه آن را بجوزند فی الحال خناق آورد و مورث قتل باشد قطر و مداوای این نیز مداوای آن است ایرسا بکسر همزه و سکون یاء و راء مهمله
و فتح سین مهمله و الف بلغت یونانی بمعنی قوس قزح است جهت مشابهت رنگ گل آن بدان و برومی ایرسا مونی و بسریانی
عقارا سوسانی نامند و بفارسی مشهور به بیخ بنفشه است ماهیت آن بیخ سوسن آسمانگونی یعنی کبود بری و جبلی است و بعضی
گفته اند که سوسن بری و بنوس است که سوسن زرد باشد و ایرسا بیخ سوسن جبلی است و بعضی گفته اند و آن خوشبو و بیخ
و دو ارتقدر انگشتی و زیاده بر آن و بر گره و پوست آن کبود و سرخ و زرد الارنگ و مغز آن مایل بزردی و سرخی و بعضی بسیار
سفید میباشد از وسط گیاه آن ساقی بر میاید و بر سر آن گلی و برگهای آن سه عدد و برگشته و رنگ آن مرکب از سفیدی و زردی
و بنفشی و بر آن نقطه‌های متوازی واند که خوشبو و برگهای گیاه آن شطبر و بلند و بیخ آن سخت بهترین آن ماقدونی صلب شطبر
متلزز الاجزاء مایل بسرخی گره دار خوشبوی آن است که بسیار بلند نباشد و زمان اندک بگزد و بوی آن در وقت کوبیدن قوی
باشد و بقوت عطسه آورد و باید که در آخر بهار از زمین بر آورند و بر ریسمان کتانی بجده و با قلاده ساخته در سایه خشک نمایند
که عفونتی در آن راه نیابد و سخت و متخلخل الاجزاء و رخو و بلند و با رنگ نباشد و سفید آن که ردی است ضعیف العمل تر
از آن است و کهنه و کرم خورده و سوراخ دار نباشد طبیعت آن در اول دوم گرم و در خشکی کمتر از آن و کهنه آن گرم تر و خشک تر
از تازه آن است افعال و خواص آن ملطف و مسخن و مفتح و منضج و جالی و منقی و مسهل مواد صفرا و مره سودا و بلغم غلیظ و گفته اند قوت
استعمال کهنه آن زیاده است و اشامیدن سه مثقال تا هفت درهم با ماء العسل استعمال کیموس غلیظ بلغمی و مره صفرا نماید امراض
الراس و غیره ضماد آن با سرکه و روغن گل بر سر جهت صداع کهنه و بدستور مطبوخ آن خواب آورد و ضماد گل آن جهت سکته
و تشنج امتلائی و خدر و بدستور اشامیدن آن و نیز اشامیدن بیخ و برگ آن از برای خدر و طبیخ بیخ آن جهت اختلاج و خدر
و رعشه و رعده و سکته و فالج و استرخاء و فزع صبیان در خواب و نسیان و زیادتی قوت حفظ و بدستور خوردن
جرم آن و با شراب ریحانی جهت تشنج امتلائی و تعطیس بجرم آن جهت جلب دموع و رطوبات زایده از چشم و سعوط
برگ آن سه روز متوالی جهت شقیقه و قطور طبیخ بیخ آن با سرکه در گوش جهت قطع ثولات بارده و دود آن و المضمضه
بان جهت درد دندان بارد امتلائی و صنور لهات و مضغ جرم آن جهت بدبوی دهن و اشامیدن مطبوخ آن و با جرم آن
با سپستان جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ربو و سرفه و عسر النفس و ذات الریه و خناق بلغمی و دفع فضول غلیظه

غلیظ مختنق عسر البلع و درد جگر و سپرز بارد و استسقاء و یرقان و تفتیح افواه بواسیر و عرق النسا و اعیا و نقرس و
جهت امساک منی و کثرت احتلام و جریان مذی بدون جماع و آشامیدن مطبوخ بدستور جرم آن دو درم با شراب جهت امراض
رحم و انشقاق و تفتیح سده آن و احتباس طمث و فسخ و تنگی عضل و با سرکه جهت گزیدن هوام و ادویه سمیه و ورم
سده سپرز و لرز و نافض حمیات و ضماد پخته آن جهت ورم رحم و صلابت و انضمام فم آن هنگامیکه بند شده باشد و نیست غلظت
رحم جو و جهت تلیین اورام صلبه و مزمنه و خنازیر و شور ریشه و قروح و سخنه و بدستور تکمید بدان و با سرکه جهت سپرز و انشقاق
و گزیدن هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات سایله از قروح لینه و تحلیل آنها و رفع کلف و نمش و بهق سفید و بدستور باد و خیدان
حراق سفید جهت کلف و نمش و بهق و با عسل جهت زخمهای غایره و وذر و رآن جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام
زخمهای غایره و بد بوی زخمی که ناسور شده باشد و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و مقعده و امراض بارده و حقنه
بدان جهت عرق النسا و بد بوی بواسیر و قروح غایره باطنه و بردن لحم زاید بواسیر و فرزجه آن با عسل جهت اخراج جنین
و حمول آن جهت کرم دیدان و تدهین بروغن آن جهت تشنج امتلائی و گشودن افواه عروق بواسیر و رفع اعیا و آشامیدن
آن با سرکه با شراب جهت تشنج امتلائی و تنگی نفس و رفع سمیت قطر و بیخ او و گشنیز خیلی و مخلص و جهت برد و نافض حمیات
دایره و فتیله آن سنبل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه و قطور آن در گوش با سرکه جهت رفع
دوی و منع نزلات مزمنه و بتنهائی در بینی جهت رفع بد بوی منخرین و چون در زیت بجوشانند تا نضج یابد و در گوش چکانند
کرم کهنه را زایل گرداند و حقنه بدان جهت عرق النسا و امراض رحم مفید بدل درمن آن وزن آن افار و صاحب اختیارات گفته
که تخم آن از منومات مجربه است و اگر بیخ آنرا قدری بر دندانیکه درد کند بگذارند آنرا بیندازند اما باید که بدندان دیگر نرسد که آنرا
فاسد کند مقدار شربت او سه ماه و مثقال بدل آن در اسهال ماء اصفر ثلث آن مازریون با بیست مثقال شیر شتر و گویند
مضر شش است مصلح آن عسل و جوارش و حب و نبید و دهن و قرص و لعوق آن در قرابادین ذکر یافت **اجاجانوطالی** بکسر
همزه و سکون یا و فتح میم و الف و فتح رای مهمله و الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و یاء لغت یونانی است بمعنی عشبه یکرمه و وز
زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن با برگ زیتون در منهاج است و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا ازین گیاه باشد و همچنین است در حرف الزای
انشاء الله تعالی ماهیت زرین گیاه مذکور خواهد شد ماهیت آن نباتی است زیاده بذرعی و شاخهای آن پر گره و ساق آن باریک و برگ آن
از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و شرفه دار و طعم آن شیرین و بیخ آن باریک و دراز و گل آن زرد و چون بر صفحه مس این گیاه را
طرح کنند ظاهر آنرا برنگ نقره گرداند بغیر غوص در جرم آن طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و معتدل نیز گفته اند افعال و خواص آن
مجفف و مفتح آشامیدن دو مثقال از بیخ و برگ آن با شراب جهت نهش هوام و بدستور ضماد آن و آشامیدن دو مثقال آن

بآهنه قیروطی کنند و نیم اوقیه شراب کهنه چهار روز متوالی جهت یرقان و طحال و استسقا و تفتیت حصات و بخور او و طبیخ آن با شراب جهت
قروح و بثور زبان و منع انبساط قروح دهان و تسکین اوجاع آن و لهات و ضماد برگ آن جهت تسکین اورام حاره و جراحات و قروح
و بخور آن مسقط جنین و گفته اند شناسیدن گره اسفل آن از جهت تب یومی و گره دوم آن جهت تب نوبه بلغمی و گره سوم آن
جهت تب غب و چهارم جهت ربع مجرب و تعلیق نبات آنرا اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته اند مقدار شربت
آن از یک مثقال تا دو مثقال مضر سپرز مصلحش انیسون کثیرا است ایل بکسر همزه و فتح یاء مثناة تحتانیه مشدده و لام و بضم همزه نیز آمده بلغت
عربی است آنرا ایل جهت آن گویند که پناه گاه خود را در مغارهای کوه سازد و بفارسی گوزن و گاو کوهی و بهندی بارهسینگها بفتح باء
موحده و الف و فتح راء و هاء و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح کاف فارسی و هاء و الف و باره بلغت ایشان
دوازده و سنگه بمعنی شاخ است جهت آنکه شاخ آن اکثر متشعب بدوازده شعبه یا بیشتر شاخه درخت میباشد و لیکن اصلی مضرت نسبه
بدندان در جرم بلکه از آن صلب تر بخلاف شاخ حیوانات دیگر ماهیت آن حیوانیست جبلی و غیر جبلی جبلی آن سه نوع است یکی آنکه در انتهای
کوهها که درختان بسیار باشد میباشد و این را وعل نامند و بترکی جوبر و جثه این از آهو بزرگتر و در زمستان موی آن مایل بسیاهی
و در گرما سرخ میگردد و بهندی جاله است و نوع دوم آنکه در کوههای گرمسیر میباشد از وعل بزرگتر و این دنباله دار است و بخمور نامند و نوع
سوم آنکه در کوههای سردسیر میباشد و بزرگ جثه و این را بقر جبلی نامند و غیر جبلی آن زرد رنگ قوی هیکل و در بیشههای گرمسیر میباشد
و این را بقر الوحش و بفارسی گوزن نامند و بهترین انواع این است و همه اینها هر سال در هنگام پاییز شاخ میاندازند و شاخ دیگر
قوی تر و پر شعبه تر از آن بر میآورند و گویند که طویل العمر میباشد و بعد از هر صد سال نشانه دیگر در آن بهم میرسد و بهذا العدد هر نشانه
عمر آنرا معلوم مینماید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که والد حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب هفت نشانه را دیده بود و نوشته
که گویند مراره ندارد و نه چنین است بلکه مراره آن بسیار کوچک است و چون پیر شد از جوانب بدن وی خالی میشود و دیگر این حسیده میباشد
و لهذا اکثر ظاهر میگردد و گفته اند چون تیر بر آن زنند و پیکان در آن شکسته ماند و چون شکاطر الشیح بخورد بر آید طبیعت آن گرم
و خشک در سوم افعال و خواص آن گوشت اقسام آن مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرد و مین و گوشت بچه در هوای
گرم بعد از دو روز بسیار فربه نموده باشند بتخصیص که آن حیوان تشنه باشد بسیار گرم و با سمیت است پس باید که در زمستان
بعد از آنکه آب بسیار بآن خورانیده باشند صید نمایند و یا آنکه بعد از صید با آن آب بخورانند و بگذارند که اضطراب بسیار نماید و بعد
صید فی الفور ذبح نکنند بلکه بگذارند تا زمانی طویل پس ذبح نمایند و بعد ذبح بسیار نگذارند که بماند که برودت متعفن میگردد پس
طبخ نمایند با آب و اندکی سنت تا خوب مهرا شود و با روغن و چیزهای چرب تر تناول نمایند و بعد از آن اشربه بلغمیه مسکن
مانند شربت الخشخاش و ماء العسل و فانید بیاشامند و چون شاخ آنرا مانند هیزم بسوزانند و مقدار یک مثقال آنرا با کثیر الوزن آن بیاشامند

بیاشامند جهت قطع نفث الدم و اسهال مزمن و سیلان رحم رطوبی و موی حیوانات با ادویه بعضه از آن و دفع یرقان و وجع مثانه
و قرح امعاء و قولنج صعب و سیر زمعفید و چون پارچه پارچه نموده در کوزهٔ گلی مطین نموده سر آنرا محکم کرده در تنور و یا در تون حمام گذارند تا آنکه
سوخته سفید گردد و لیس مانند اقاقیا شسته اکتحال بدان نمایند جهت امراض عین و سیلان فضول از آن و تنقیهٔ قروح آن و سبل و غشاوه و حکه
و جرب و غیر مغسول آنرا چون با سرکه طلا نمایند بر بهق و برص و در آفتاب نشینند تا عرق نمایند مفید بود و با روغن گاو جهت شقاق دست و پا و
آشامیدن آن بقدر درهم جهت طحال و سفوف آن جهت تقویت و جلای دندان و طلای آن جهت قلاع و دندان بزرگان و کودکان لغایت مؤثر و غرغره
و لیسیدن آن بعد از حیض نمایند و مضمضهٔ آن با سرکه جهت تسکین وجع ضرس و بخور آن جهت طرد هوام و تعلیق آن بر زن آبستن باعث سهولت
وضع حمل و غیر الم و اعراض و غیر محرق آنرا چون با دو سه دانهٔ فلفل بسایند و اندکی بخورند و قدری بر آن طلا نمایند جهت درد پهلو و تمریخ پیه آن
جهت تشنج و خوردن یک مثقال خون برشتهٔ آن بی روغن جهت قطع اسهال مزمن و قرحه امعاء و آشامیدن خام آن یا برشتهٔ آن بمقدار
دو مثقال جهت دفع سم یعنی طفشیقون مفید و مالیدن مغز ساق آن و پیه شکنبهٔ آن جهت تحلیل ریاح و انضاج صلابات و ازالهٔ اعیاء
با دولسبت و مفلوج بعد از استفراغ نافع و بدل آن در این عمل زردهٔ تخم مرغ نیم برشت و چندان و طلای بناله سوخته آن با تمامه و همچنین طلای
پوست و گوشت و استخوان با شراب بر درد کردن کنجار و عانه جهت تحریک باه و نعوظ و همچنین چون بر زهر حیوانی دیگر مالند و دمعه یعنی چیزی
که در جوف گودال گوشهٔ چشم آن جمع میشود و عوام آنرا تریاک گاوکوهی نامند در رفع سموم حیوانی قوی‌تر از تریاق فاروق است و چون
بطفل بعد از ولادت قبل از آنکه شیر بدو دهند بمقدار ملحیه از آن جرکی در شیر حل نموده در کامش بچکانند مادام الحیوة آن طفل از گزیدن
هوام ایمن باشد و چون مار آن طفل را ببیند سست شود و از حرکت باز ماند مجرب است و بغدادی گفته که این اصلی ندارد و قضیب مجفف
مسحوق آن با شراب و امثال آن در معاجین و حبوب مهیج باه و انعاظ نایب مناب سقنقور دانسته اند و یک مثقال آن تریاق گزیدن
افعی و مفتت حصات و تعلیق قضیب و خصیه و پوست و شاخ آن هر یک به تنهائی جهت منع گزیدن مار و عقرب و زنبور و سایر هوام
مجرب و چون قضیب آنرا بر بازو بندند نزدیک حامل آن مار نیاید و پیه بابانهٔ آن مقوی باه و حمول آن سه روز بعد از طهر مانع آبستنی
است و سم آنرا چون بخور نمایند زنبور را بکشد دفعةً و مجرب و گفته اند سرگین آن سم قاتل است لهذا باید در وقت ذبح بلا فاصله دم
آنرا ببرند و از خاصیت آنست که بینی خود را بر سوراخ مار می‌نهد و بقوت نفس خود مار را بخود میکشد و متعجل بیرون آمده و در ماندن آن
زهر این را و شروع بخوردن آن مینماید از دنبالهٔ آن و چون تمام آنرا بخورد از حدت و سوزش در چشم آن پیدا میگردد و آبی از آن جاری میشود
و در گودالی که در گوشهٔ چشم آنست مجتمع میگردد و بمرور ایام منجمد و بسته میشود و آن دمعهٔ آن تریاق است که ذکر یافت و نیز چون مار را
بخورد و گرمی و سمیت در خود یابد سرطان را گرفته میخورد بجهت دفع آن و ماده آن بعد وضع حمل بچه و آن خود را میخورد و لهذا آن پوست
آن علت نفاس را مفید است و چون گوزن نر آی شاخ خود مجروح سازد زخم آن کم معالجه پذیر است و از خوردن ذنب الابل عارض میگردد

کرب شدید و غشی و هم سم قاتل است علاج آن آشامیدن کتیرا با روغن گاو و عسل نیم گرم و قی کردن پس آشامیدن قیل زهره و دوائیکه تا بخاید بهم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق **باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها باء موحده است فصل الباء مع الالف** **بابونج** بفتح باء موحده و الف و ضم باء موحده و سکون واو و فتح نون و جیم بفارسی بابونه و در مغرب بابونق نامند ماهیت آن گیاهی است شاخهای آن سبز و نازک و باریک منشعب و بقدر ذرعی و زیاده بران و برگ آن ریزه و باریک اندک طولانی و وسط گل آن زرد و تنگ اطراف آن برگهای ریزه سفید و از گل اقحوان ریزه تر و بهترین آن گل ریزه بسیار خوشبوی آنست و عند الاطلاق مراد گل آنست طبیعت آن در دوم گرم و در آخر اول خشک افعال و خواص گل آن ملطف و محلل بی جذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با قوت تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و دردسر و نزلات و تحلیل بقایای رمد و تحلیل ریاح گوش و ربو و یرقان و تسکین اعیا و درد سینه و جگر و احشا و مقعده و رحم و تحلیل و تلیین اورام آنها و بیضه و سایر اعضا و تفتیت حصات مثانه و اخراج مشیمه و دفع عفونت سودا و بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ایلاوس و عسر البول و عسر الولادت و جرب رطب و احتباس حیض بشرب و ضماد او طلا نافع و بدن را از اخلاط ردیه پاک گرداند و بدستور جلوس در طبیخ آن و نطول آن و در اکثر علل بدکور و بخور زنجبه آن با شکر که جهت رفع نزلات در زمستانها و در تشمیم با مداومت آن مفید اما باید که بعد از تنقیه ماده باشد و خائیدن آن جهت قلاع دهان و در دندان جهت غرب منفجر لغایت نافع و تشمیم چشم باب مطبوخ آن به تنهایی جهت درد چشم و بخور آن در آتش جهت گریزانیدن هوام موثر مقدار شربت آن تا به مثقال بدل آن قیصوم و بر نجاسف و اقحوان مضر حلق مصلح آن عسل و شربت انار و بیخ آن گرم و تر و خشک تر و در افعال قوی تر از گل آن و یک مثقال با شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن آن که گل آنرا در روغن کنجد چهار وزن آن اندازند و در آفتاب گذارند و هفته یکمرتبه تجدید نمایند تا سه دفعه و یا آنکه در آب جوش دهند تا روغن بماند و آب آن بسوزد و احتیاط نمایند که روغن نسوزد و اگر روغن قدری مضاعف طبخ دهند تا قوت آن تمام در آب آید و اگر خشک باشد نصف وزن تازه آن بگیرند نیم کوبیده و در آب خیسانیده در روغن کنجد چهار وزن آن داخل نمایند و طبخ دهند بهتر است طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول بلکه در خشکی معتدل افعال و خواص آن محلل اورام بارده و مرخی و مجفف رطوبات و تدهین بدان جهت دفع لرز حمیات بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و اعیا و سدد مسام که از سرما باشد و تمدد و تحلیل ریاح محتبس در اعضا و درد کمر و مفاصل و نقرس و قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه نافع **بادآورد** بفتح باء موحده و الف و سکون دال مهمله و مد همزه و فتح واو و راء و دال مهملتین لغت فارسی است و گنگر سفید نیز نامند و بعربی شوکة البیضاء و برومی لوقینیقی و بسریانی ساناخو رو مولف جامع تسمیه آنرا عصفر بری نامیده اند و بهندی گویند که خوابنا است ماهیت آن نباتی است خاردار بقدر ذرعی و ساق آن بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از آن و شاخ و برگ آن سفید و مزغب و خاردار و ثمر آن مانند قبه

مانند قبه و خاردار هر خاری بقدر سوزنی و در جوف قبه چیزی مانند ابریشم و گل آن بنفش و تخم آن شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را باداورد
میدانند و میگویند شکاعی اسم عربی آنست و باداورد اسم فارسی است و تحقیق آنست که در جنس قریب بهم اند نه بعینه و ان شاء الله تعالی ماهیت
شکاعی در حرف الشین خواهد آمد و فرق معلوم خواهد شد و منبت آن کوهها و بیشه ها و تحقیق آنست که ساق باداورد باریک سفید بدور
تا بقدر یک شبر و اندکی زیاده بر آن و در بیخ ساق آن اندک زغبی و گل آن سفید و اطراف آن سه خار نرم باریک بقدر سوزنی و متصل میان
شاخهای آن و ثمر آن بشکل بکمه اندک طولانی و در جوف آن چیزی شبیه بپرزه ابریشم سفید رنگ و چون گیاه آن خشک گردد باد آنرا بر کنده و
پراگنده نماید و لهذا آنرا باداورد نامند منبت آن دامنهای کوه و ریگزارها طبیعت آن گرم و خشک در اول و منسوب بشیخ الرئیس میگویند
در اول سرد و اظهر حرارت است و لیکن برگ و تخم آن باقوت بارده و بیخ آن قویتر از تخم آن و تخم آن از برگ آن افعال و خواص آن برگ
آن مسهل بلغم غلیظ و سوداء و مقوی معده و مفتح سدد و مدر بول و حیض و مفتت حصات و محلل و باقوت قابضه و مقاوم سموم و
مضمضه بطبیخ آن جهت وجع دندان و بیخ آن جهت نفث الدم سینه و اسهال معدی مزمن و درد معده و تقویت آن و حرق البول
و گزیدن هوام و تبهای کهنه که از ضعف معده باشد و تبهای کهنه بلغمی و سوداوی و استسقای و یرقان از تکدر رحم و تکمید درهم و مضمضه
بطبیخ آن بهتر از طبیخ برگ آنست جهت درد دندان و ضماد آن جهت تحلیل اورام رخوه بلغمیه و خارییدن و داء الثعلب ساق تازه آن زایل
کننده آن و مجرب و آب آن جهت رفع تشنگی و التهاب و چون بخایند و بر لدغ عقرب و نهش مار گذارند بسیار نافع و از خاصیت آنست که
چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند و نزدیکی آن نکنند و تخم آن جهت کزاز خصوصاً کزاز اطفال و تشنج و سرفه و تحلیل ریاح و درد تهیگاه
مفید مضر ریه مصلح آن افسنتین بدل آن شاهتره مقدار شربت از تخم آن تا دو مثقال و از آب آن سه مثقال **بادرنجبویه** بفتح باء موحده
و الف و سکون دال و فتح راء مهملتین و سکون نون و جیم و ضم باء موحده و سکون واو و فتح یاء مثناة تحتانیه و هاء معرب بادرنگبویه فارسی
است و بعربی مفرح القلب نامند ماهیت آن نباتی است بقدر ذرعی و دو نوع میباشد نوع اول صغیر و برگ آن لطیف و طولانی و اطراف برگ
آن مشرف مانند اره و ساق آن بی شعبه شبیه بریحان و گل آن بنفش مایل بسرخی و بجای سبزی با طعام میخورند و این نوع صغیر ربیعی و صیفی
میباشد و هر سال تخم آن سبز میشود نه ریشه آن و تخم آن شبیه بتخم کتان و کوچکتر از آن و اعظم و این را بقلة الاترجیه و ترنجان نیز نامند
و نوع دوم نیز در بو شبیه بآن و از آن تیزتر و برگ آن مایل بزردی و این صحرائی و زمستانی نیز میباشد بی ساق و شاخهای آن بسیار
از یک بیخ میروید و برگ آن با خشونتی و عریض و از برگ نعناع بزرگتر و گل آن سفید و کم تخم حکیم میر محمد مؤمن نوشته که این را در دیلم
در دار المرز بادرنجبویه نامند و ریشه آن مثل نعناع هر سال سبز میشود گرچه این نوع را دوست میدارند و جمعی هرد و نوع را
ریحان میدانند و تخمش نیست و بالنگو نیز نیست زیرا که تخم بالنگو باریکتر و بلندتر و سیاه نیلی و تخم این اندک بالیده تر و کوتاه تر از آن
و اعظم و گیاه بالنگو مانند ریحان است و نوشته که حقیر تخم بالنگو را کشته گیاه آنرا از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز برنگ

برگ است و در بو مانند شاهسپرم طبیعت آن گرم و خشک در اواسط دوم و منسوب بمشتری و بعضی در اول معتدل در گرمی و خشک
در دوم گفته اند و این قول ضعیف است و قول اول اقوی و اصح افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکا و معده و جگر
و مفرح و مفتح سدهٔ دماغی و ملطف و دافع کابوس شماماً و اکلاً و جهت وحشت سوداوی و خفقان و غشی و فواق ریحی و تحلیل سوداء و
امراض بلغمی و مغص و امراض ورکین و گرده و دفع سموم مطلقا شرباً و ضماداً نافع و خائیدن برگ آن جهت ازالهٔ بوی شراب و کر
یعنی بدبوئی دهان [illegible] و شائیدن سه درهم آن با نیم درهم نطرون جهت قرحهٔ امعا و مغص و سه مثقال آن با یک مثقال نطرون
جهت دفع سم فطر و سمارروغ مفید جهت آنکه ازالهٔ اختناق عارض از شرب فطر مینماید و مضمضهٔ طبیخ آن جهت فساد دندان و لثه
آن با عسل جهت عسر النفس و نفس انتصابی و سائیدهٔ آن از نیم درهم تا ده درهم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شرباً و ضماداً
آن جهت امراض مذکوره و تقویت قلب و تسکین اوجاع مفاصل بسبب قوتی که در آن است و بخاصیتی که دارد و بالعرض نیز برای آنکه
محلل و دافع سوداست و با سرکه محلل خنازیر و منقی قروح و خوردن ناشتا جهت ازالهٔ خفقان سوداوی و غیر سوداوی و تقویت معدهٔ
بارد رطب و تلطیف طعام غلیظ و آوردن جشاء و خواب بالعرض و طلاء آب برگ آن جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و اکله و با
نمک جهت خنازیر و قشعریره و نافض حمی و در حمام معتدل و بوئیدن برگ آن جهت تفتیح سدهٔ دماغی و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض
نافع مضر [illegible] گفته اند مصلح آن صمغ عربی و کندر بدل آن دو وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست اترج مقدار شربت از خشک
آن تا ده درهم و از تازهٔ آن تا بیست درهم و تخم آن در افعال ضعیفتر از برگ آن و یک مثقال آن جهت دفع لرز و قشعریره و مغص
نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال است و شراب و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **بادروج** بفتح با و الف و سکون
دال و ضم را مهملتین و سکون واو و جیم لغت نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی و ترهٔ خراسانی و بهندی بابری
و بلغتی تلسی جنگلی نامند ماهیت آن نوعی از ریحان است برگ آن ریزه و ساق آن مربع و پر شاخ و کم بوی تر از ریحان و گل آن مایل
بسرخی و در مصر ریحان احمر نامند بری و بستانی میباشد و خریفی است نه ربیعی صاحب تحفة المؤمنین نوشته که ظاهراً تخم شربتی باشد
که از تخم آن بیاورند و با شربت قند میخورند بهترین گیاه آن خوشبوی آنست طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت
فضلیه و منسوب بمشتری است بسبب حرارت آن افعال و خواص آن مفرح و مقوی عامل دل و قوت شامه و فم معده و مبهی و مدر
شیر و بول و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و رافع الشقاق و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر بارد و سدهٔ
سپرز و ریزانیدن سنگ مثانه و ضماد آن با سویق جو و روغن گل و سرکه جهت اورام حاره و ورم پستان و بتنهائی جهت
گزیدن عقرب و زنبور و تنین بری و بر پستان جهت تحلیل ورم آن و با شراب حبوشتی که منسوب بحبوش که جزیره از
جزایر مغرب است و آن شرابی است مخصوص [illegible] و بسبب آنکه آب دریا مخلوط با آن میکنند مسکن ضربان چشم و طلاء آن جهت ورم

جهت ورم چشم و منع نزلات و قطور عصاره آن جهت جلای بصر و سبل و خاییدن آن جهت رفع کندی دندان و زوال رطوبات عارضی سینه
و شش و از خاصیت آن است که چون مضغ نمایند در اول تحویل آفتاب به برج حمل بنحوی که بتمام دندانها برسد سالم بمانند دندانها تمام سال از وجع
والم و چون کسی انرا خورده باشد و عقرب او را بگزد احساس الم آن نمی نماید و گذاشتن خاییده آن در گوش جهت تسکین وجع آن موثر و
سعوط آب آن با سرکه و کافور جهت رعاف و استنشاق آن معطس و سزاوار آنست که در آن وقت چشمهای خود را بهم گذارند و خوب بفشارند
در وقت عطسه و همچنین در هر معطسی و گویند ملین لطن است و مولد کرم معده و اکثار آن بسبب تولید ریاح و ابخره غلیظه و خلط مراری ردی خصوصا
چون با کوامخ مالحه تناول نمایند باعث ظلمت بصر و سدر و دوار گردد و مصلح آن سرکه و خیار و خرفه مقدار شربت از آب آن تا ده مثقال بدل آن بوزن
آن شونیز و از خواص برگ آن است که چون بخایند و در آفتاب گذارند کرم از آن متولد گردد و تخم آن مانع تولید سودا و جهت عسر بول و تحلیل
نفخ و ضماد آن بر پستان مولد شیر مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن آنکه آب برگ آنرا با سه مثقال مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا
روغن بماند طبیعت آن گرم و تند و جالی و اشتها بدل نصف اوقیه آن با آب گرم جهت اخراج کرم معده و طلاء آن جهت دفع مواد بارده و
تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب نافع **باد زهر** بفتح با و الف و سکون دال مهمله و زاء معجمه و ها و راء مهمله اسم فارسی جنس تریاق است و بعربی
حجر السم نامند و گاه با را بفا بدل بکنند و فادزهر بگویند که معرب پادزهر باشد و گاه دال را می اندازند و بازهر بگویند و وجه تسمیه آن گفته
اند بازهر است که یک زهر را انداخته بازهر نامیده اند و در قرابادین کبیر به تفصیل ذکر یافته و آن از حیوانی و معدنی میباشد و هر یک را انواع
بسیار است اما حیوانی پس سنگی است که در شیردان و بار روده و بادزهره بعضی حیوانات مانند بز کوهی و گاو کوهی و میمون و قنفذ یافت
میشود و شنیده شده که نزدیک زهره آن تکون می یابد و چون مطلق ذکر شود مراد حجر التیس است که بهترین انواع آن است خصوصا که از بز
کوهی که در کوهسار شبانکاره فارس باشد و آن باشکال مختلفه میباشد طولانی و بیکلی و مدور و به همین جهت آنکه بر هر چه منعقد گردد بشکل همان
میگردد مثلا انچه بر چوب مخلصه و یا تخم آن منعقد شده باشد طولانی و بیکلی میباشد و این هر دو بسیار خوب است و اگر بر چیزی دیگر باشد هسته
خرما و یا تخم و یا پشم لیته شده باشد بشکل آنها میباشد و آن چوب و یا تخم مختلفه را مغز فادزهر میباشد و بعض آن اکثر پشمی است یعنی از پشم
جوف آن میباشد و آن پشم اگر کم است چون در آب اندازند ته نشین میگردد و اگر بسیار است بر روی آب می ایستد و انچه در اماکن دیگر
غیر شبانکاره و انواع آن بهم میرسد بسیار ضعیف و کم خاصیت است مانند کوهستان هند و دکن و غیرها جهت آنکه در کوهستان شبانکاره
گیاه مخلصه بسیار میباشد که با قوت تریاقیت است و خوراک آن حیوان اکثر آنست و در جاهای دیگر نیست و مقدار بادزهر در بزرگی و کوچکی
مختلف میباشد و تا چهار مثقال دیده شده و رنگ آن پسته سبز زیتونی تیره و با صاف براق و جرم تو بر تو یعنی پرده بالای پرده
مانند پیاز میباشد و گویند که در چنین گرمی که از جوف آن حیوان بر می آورند نرم میباشد و برسیدن هوای خارجی صلب میگردد و بعضی در
بر آوردن دهان می اندازند و به تقلب زبان آنرا بهر شکلی که میخواهند میسازند و لهذا بعد بر آوردن از دهان و انعقاد براق

واملس میباشد و شاید وجه براقیت و املسیت آن محض همین نباشد زیرا که بردهای زیرین آن نیز املس و براق است و بدانکه آن زهر اصل
نیز میکنند از صبر و کندر و چند دوای دیگر درهم کرده بشکل پادزهر میسازند و فرق آنست که چون سوزنی را گرم کنند و در آن فرو برند اگر
سر سوزن زرد شود و دود زردی آن مشاهده گردد اصلی است و اگر سیاه جعلی است و گویند امتحان خوبی آن آنست که چون
خاکستر سفید خشک بر کف دست بمالند خاکستر سبز پسته گردد و چون قدری سائیده در شیر اندازند شیر را منجمد گرداند و سائیده
آن سرخ مایل بسیاهی باشد و سرخ و زرد و سبز آن متوسط است و اصل آنست که آنکه مکرر آزموده اند از دیدن جوهر و تماشی
و رنگ آن در مییابند که اصلی است یا مجهول و مصنوع و علامت حیوانی که در جوف آن تکون یافته آنست که اکثر لاغر و بافوت و خوشحال میباشد
و از میان امثال خود دور و تنها میگردد طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک فعال در خواص و منافع آن موافق جمیع
امزجه و دافع اکثر سموم حاره و بارده حیوانیه و نباتیه و معدنیه است جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده اند نه بطبیعت و مزاج فقط
است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه است و مقوی جمیع قوی و ارواح و حواس و اعضاء رئیسه و حرارت غریزیه و باه و مفرح
و منشط و مزیل غم است شربا و طلاء آن با آب کشنیز تازه جهت اورام حاره و با گلاب جهت طاعون و اورام بارده و با شراب جهت
گزیدن مار و افعی و عقرب و جانوران سمی و هوام و تسکین وجع آنها در ساعت و باید که قدری نیز بخورند و با گلاب و آب رازیانه نیز بدستور
و به تنهائی جهت گزیدن هوام و ذرور آن بر موضع جراحت هوام و غیر آن جذب سم مینماید و به ترشح دفع میکند و باعث التیام
آن میگردد و گویند چون شخص را زهر خورانیده باشند و همان لحظه فادزهر آزموده را در دهان نگاهدارد دفع تمام بخشد و اگر چند عدد فاد
زهر موصوف را در کاسه چینی بگذارند و بالای آن شیر گاو بدوشند و بعد از زمانیکه شیر قدری قوت و کیفیت پادزهر را گرفت آزموده
باشد بنوشند نفع عظیم می بخشد مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجه بارده رطبه با بعضی مصلحات تا سه قیراط
تجویز نموده اند و زیاده از آن کشنده و مضر محرورین و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون مصلح آن اشیاء سرد و بدل آن
بوزن آن حجر الایل و اگر نباشد پادزهر معدنی نوع اعلی و یا زمرد صافی شفاف کهنه و یا زبرجد است و کیفیت ظهور و اطلاع بر آن
در ولایت فارس و جهوت و رواهت و دستور خوردن آن در اول فصل بهار و غیر آن و حبوب و مفرح پادزهری و در قرابادین
کبیر به تفصیل ذکر یافت و میگویند در ولایت گولکنده و تلنگانه که از هند و ملک دکهن است از روده گاو کوهی و گاو دشتی
جنگلی نیز بر می آید و اعظم و بسیار و سبز و زرد رنگ و کوچک و بزرگ تا بیست مثقال و لیکن بی رونق و بی جلا میباشد و بسیار
ضعیف العمل و کم قوت و نیز گفته اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی از فادزهر میمونی هم میرسد که از روده میمون بر میآورند
و رنگ آن نیز بزردی مایل است و بهیکلی شکل و باریک و دراز و شکل دل مرغ نیز و پادشاهان آن سمت بقیمت اعلا میخرند
و در خزائن خود نگاه میدارند و برای آن خواص و منافع بسیاری نقل میکنند و بگمان خود مانند پادزهر حیوانی شبابکاره میدانند

میداشند **بادزهر قنفذی** از جمله ادویهٔ جدیده است که اهل فرنگ بتازگی اطلاع بر آن یافته اند ماهیت آن چیزیست صلب مدور اندک طولانی
قریب بشکل جوز بوا و برنگ آن و کوچک و بزرگ بمقدار جوز بزرگ اندک طولانی که در زهرهٔ بعضی از قنفذهای جبلی در بعضی از جزایر ملک فرنگ
متکون میگردد و گویند که آن جزیرهٔ تناویه است که جاوه نیز نامند و علامت تکون آن آنست که آن حیوان روز بروز ضعیف و لاغر میشود
و از میان قنفذها بر آمده و جدا و تنها میگردد و آخر هلاک میشود و چون مطلع گشتند شکم آنرا شگافته بر میآورند طبیعت آن گرم و خشک
در سوم و منسوب بمشتریهاست افعال و خواص آن آنچه شنیده و مشاهده شده آنست که جهت امراض باردهٔ رطبه و دفع بعضی سموم و سوء هضم
و تخمه و هیضه و اوجاع گرده و مثانه و تقویت بعضی قوی نافع است و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقدار بیست مثقال تا چهل مثقال آب
شیرین خالص صافی میکنند و لمحهٔ آن سنگ را باهستگی در میان آن میگذارند تا آب تلخ گردد و پس بر آورده آن آب را یکدفعه یا دو دفعه
بمریض میخورانند و آن سنگ را خشک نموده نگاه میدارند و این هر چند زودتر آب را تلخ نماید بهتر و قوی الاثر تر است و بتدریج و کثرت
استعمال جرم آن اندک اندک بتحلیل میرود و میگذارند در آب و آب را دیرتر تلخ میگرداند و خواص هم کم میشود چنانچه در سنه یکهزار
و یکصد و نود و دو قدسی برادر عالیقدر نواب ممتاز الملک معین الدوله خان خانان سید محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ در کلکته از
عمدهٔ تاجر ارمنی چهار عدد بعض از آنکه دو عدد خورد و کلان و دو عدد برابر جوز و زر بار طلا گرفته بودند و چهار هزار روپیه خرید نموده آورده
بودند از انجمله یکی از آنها که بفقیر داده بودند چند جا در هیضه و بعد وضع حمل بعضی نسوان را بسبب برودت تغیر حالت شده بود
امتحان شده فایدهٔ بسیار بخشید و باقی خواص قسمیکه مسطور نموده **بادزهر معدنی** اسم عربی حجر السم و بفارسی بادزهر کانی
و زهر مهره نامند و در بعضی لغات معروف بحجر قنطاس است ماهیت آن حجری معدنی است و معادن آن ممالک خطا و جبال چین و هند و اجمیر و
دکهن و تبت و قندهار و باجنه و خراسان و کرمان و توران و خلیص است که از نواح مدینهٔ طیبه است و بهترین آن خطائی پس قندهاری پس
خراسانی پس خلیصی است که خوشبو و خوش طعم و املس و خوش قماش و خوشرنگ و سائیدهٔ آن سفید و خوشبو و لعابدار باشد و هر چند این اوصاف
دران زیاده و بیشتر باشد بهتر و اثر آن قوی تر است و دیگر آنکه چون با افیون و یا با آب برگ نیم بسایند تلخی آن هر دو زایل کند و یا آنکه چون برگ
نیم را بخایند و مقارن آن زهرمهره سائیده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و همچنین افیون و دیگر آنکه در یکی از سموم مشروبه و یا ملدوغه استعمال
نمایند اگر نفع و اثر از آن ظاهر شد خوب است و الا نه و امتحانات دیگر نیز گفته اند و اکثری از آنها خالی از مبالغه نیستند مانند آنکه چون بقدر
دو جو از آن بسایند و بخورد مار افعی دهند اگر آنرا هلاک نماید خوب است و الا فلا و آنکه چون بر طعام سم آلوده گذارند اگر عرق کند بسیار خوب
است و الا نی و بدترین دکهنی است و گویند الوان معروفهٔ آن شش است زرد و سفید و سبز و اغبر و خددی و منقط و این شش قسم را
اجود دیده و الوان دیگر مانند سیاه و مابین زردی و سفیدی و برنگ وسمه و زرد مایل بسبزی و زرد مایل بسرخی و سرخ گلابی و خلنجی و مخطط
بسبز و زرد و سیاه و ابری ملون بدان الوان و غیر اینها نیز بنظر رسیده و جرم بعضی بسیار صلب مانند قندهاری و شاه مقصودی و بعضی

متوسط مانند خطائی و حلبی و بعضی رخو مانند کهنی و احمری طبیعت آن بعضی گرم میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل مایل بحرارت و شاید قول
باعتدال اقرب بصواب باشد و یابس در دوم بالاتفاق افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع امزجه و دافع سموم و سم بیش و مقوی اعضای همه
قوی و ارواح و حافظ آنها جهت آنکه فعل آن بخاصیت است نه بطبیعت فقط و مانع ضرر هوائی و مائی و اختلاف میاه و اهویه و مانع تعفن
اخلاط و ازاله سمیت آنها و مبهی و مقوی اعصاب و مفاصل و محلل قراح و اورام حاره و بارده و جهت مالیخولیا و ربو و ضیق النفس و ازاله
هم و غم و توحش و خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال و قی و هیضه و طاعون و وبا نافع شربا با گلاب یا با عرق بید مشک و یا عرقهای
مناسبه دیگر و یا با آب خالص و چون آنرا با آب بسایند و حب ساخته هر روز یک قیراط فرو برند تا چهل روز جهت حفظ صحت و منع ضرر هوائی و مائی
و اختلاف میاه و اهویه و منع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و تقویت اعضا بغایت نافع رازی گفته که اخراج و دفع سمیت بیش بهتر از دوا
تریاقیه مفرده و مرکبه دیگر یافتیم و آن پادزهر زرد مایل بسفیدی از جوهر معدنی براق مانند شب یمانی بود و حکیم ابو القاسم طهرانی در رساله فاد
زهریه خود نوشته که از غرائب آثار این است که شخصی از روی جهل در حال تخمه فصد کرده و درد شدیدی در جانب جگر و اضلاع او عارض
گردیده و اینک از این پادزهر سائیده لحظه بلحظه یک دانگ باو خورانیدیم هر دفعه آزار او تخفیف مییافت تا آخر روز صحت یافت و گویند [illegible]
شمه اینک از عرق آن که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازاله خفقان فی الفور و درد چشم و اشتعال حمی مجربست اگر اصلی و دانسته باشد
و از آن اینقدار عرق بر آید و افلاطون در کتاب جامع الخواص آورده که آن سم را جذب مینماید و تشربات و سایر عروق بدن
را از آن پاک میسازد و خون را از سمیت خالص میگرداند و هر سم قاتلی که باشد هرگاه مبادرت در خوردن آن نموده شود پیش از
انتشار و پراگنده شدن در بدن خواه آن سم مشروب باشد یا ملدوغ و یا ملسوع و اگر آنرا ابتدا بر موضع لسع هوام ارضیه
باشند سم را بترشح دفع نماید و ارسطو گفته که اگر از پادزهر معدنی نوع اعلا انگشتری سازند و در دست کنند همیشه با خود نگاه دارند
سموم با دارنده آن چندان اثری نکند که در غیر آن و دستیکه در آن این انگشتری باشد اگر داخل طعامی مسموم کنند حرارت و قوت
آنرا بشکند و ضعیف گرداند و چون آن انگشتری را در دهن مسموم گذارند و بمکد آنرا نافع است او را گفته اند که اگر بر این سنگ در
وقتیکه قمر در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش و بر نگین و آن انگشتری طلا الصق نمایند عقرب بدارنده آن مضرت نرساند و نزدیک
او نگردد و با خود داشتن این انگشتری نیز این اثر دارد و چون در دهان مسموم گذارند و بمکد و یا بر موضع لدغ عقرب و هوام
و طیارات ذوات السموم مانند ذراریح بمالند نافع و موثر است و گفته اند که چون نوع سفید آنرا سائیده جهت سموم بخورند زهر را بطریق
عرق دفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع تورم آن نماید و بدستور انواع دیگر آن مقدار شربت آن در
دفع سموم از یک دانگ تا دو دانگ و در سایر امور از یک قیراط تا دو دانگ بدل آن نوع زهر جدا یلی است بوزن آن و زمرد بنیم وزن
آن و طین داغستانی [illegible] و نیم و حبوب و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **بادنجان** بفتح با و الف و کسر دال مهمله و

مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معرب بادنگان فارسی است بعربی معد و غد و بهندی بیگن بلغتی بهانتا نامند ماهیت آن معروف
است بری و بستانی میباشد و نزد اطلاق مراد ثمر بستانی آنست که مستعمل است غذاء و دواء و بهترین آن تازه کم تخم نیکو پوست بنفش براق مدور
و باندک طوالی آنست و سفید با وصاف مذکوره نیز خوب میباشد و باید که چون اراده طبخ و اکل آن نمایند پوست آنرا جدا کنند و یا با پوست
چهار شق نموده و خار زده و در اندرون و بیرون آن نمک بمالند و یا ورق ورق نمایند و بران نمک بمالند و بر روی هم بچینند و بگذارند و یکساعت
و در آب سرد تا آب سیاه و تیز طعم گردد پس آن آب را بریزند و آب دیگر بران ریزند و همچنین تجدید نمایند تا آنکه آب سیاه نگردد و تیزی آن
کم گردد پس پاک شسته با گوشت بره و بزغاله جوان و یا مرغ جوان فربه و روغن گاو تازه طبخ نمایند و یا در روغن بریان کنند و زمانی دم
دهند تا خوب پخته گردد پس با سرکه یا آلکامه یا آب انار ترش و انار دانه و گوله برو کرو یا و امثال اینها که مصلح و دافع سده اند تناول نمایند یا بدون
گوشت در روغن مذکور پخته یا ورق ورق کرده بدستور نمک مالیده و آب سیاه و تیز برآورده در روغن بریان کرده و یا در تنور و یا در خاکستر
گرم اوجاغ بگذارند که پخته شود برآورده و پوست آنرا جدا کرده و ریشهاء و برکرده از دست خوب مالیده در گوشت و یا بی گوشت در آن
نمک و پیاز و زنجبیل تر را ریزه ریزه کرده و قدری ماست داخل کرده در روغن بریان نموده یا خام که بهندی بهرته نامند تناول کنند و اگر خواهند
نکنند و بعد شق و یا ورق خارها بران بزنند و نمک در جوف آن پر کنند و یا بران بمالند و زمانی بگذارند تا از رطوبت جاری آن جدا گردد پس
با آب خالص پاک شسته بدستور طبخ نموده تناول نمایند و یا آنکه با آب و نمک یکدو جوشی داده آب آنرا بریزند پس طبخ نموده بخورند بدانند
و بد بادنجانی که مدتی بر درخت مانده باشد و یا سخت گشته مالیده نگردد و نباید خورد طبیعت آن گرم و خشک در دوم و منسوب بمشتری است و بعضی
در سیوم خشک گفته اند افعال و خواص آن مقوی معده و مفتح سدد دیگر از غیر آن بهم رسیده باشند زیرا که خود سدد کبد و طحال است و ملین
صلابات او با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیت مسکن اوجاع حار و خوشبو کننده عرق و قاطع عرق الدم و دافع نتن
که بدبوی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سودا و اوبان آن مفید رنگ رخسار
و محارث بثور و قوبا و بواسیر و درد چشم و سوداوی و قولنج مصلح آن طبخ نمودن آن با گوشتها و روغن و اشیاء مذکوره است و چون
بریان نمایند بدستور مذکور و بخورند جهت تقویت معده و دفع قی شخصی که طعام تناول نماید و قی کند و چون بگیرند از آب مغز پخته آن بمقدار
نیک اوقیه و در شراب خوب بمالند و بیاشامند ادرار بول نماید و چون از آب حار یک بادنجان را در آب خیسانیده باشند چنانچه ذکر آب
دست و پا را که عرق نماید بشویند چند مرتبه زایل گردد و چون بسوزانند و خاکستر آنرا با سرکه خمیر نمایند و بر ثوالیل بمالند قلع نماید و چون اقماع
بیخ و نبات آنرا در سایه خشک نمایند و نرم سائیده بر بواسیر و سایر امراض مقعد پاشند بعد از آنکه الموضع را بر روغن بادام تلخ یا بنفشه
یا بابونه چرب نموده باشند مفید و اهل هند گویند چون بادنجان را در زیر آتش گذارند تا نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند و آب آنرا بگیرند
مقدار ده یا پانزده مثقال و یا پنج و شش مثقال شکر سیاه که بهندی گر نامند بیاشامند جهت رفع الم ضربه و سقطه قائم مقام مومیائی است

و مجرب و چون بادنجان های کوچک را با اندکی آب و قلیل نمکی طبخ نمایند تا پخته شود پس فشرده آب آنرا بگیرند و با هموزن آن روغن زیت بآتش ملایم
طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند و روز بر ثآلیل برآورده بمالند و شب ثفل آنرا بر آن به بندند آنرا زایل گرداند و اگر بجای روغن زیت روغن تخم کتان
نمایند جهت ازاله شقاق و اورام صلب و سرما زدگی مفید و چون بادنجان زرد شده رسیده را با تخم بخورند تا مهرا شود و تخم آنرا نرم سائیده با موم
روغن بهم شقاق میان انگشتان و پاشنه پا بمالند در حال زایل گرداند و چون جوف بادنجان زرد شده را خالی کنند و بروغن کدو پر کرده در
تنور نیم گرم منفذ را بگیرند و بگذارند پس روغن را برآورده در گوش بچکانند جهت ازاله درد آن مجرب و چون اقماع و گلش را اضافه نمایند جهت
بواسیر مفید بدیل المضار سفید طولانی و تا نفس بر تخم باحدت آن روی و نیز و از آن در برودت زیاده نوعی هست که در هند و بنگاله بار بسیار
نمایند یعنی دوازده ماه ثمر بسیار دهد و ثمر آن همیشه یافت میشود و آن باریک طولانی هست تا مگسی و زیاده و غیر طولانی نیز و بر تخم و تند میشود و دیگر
نوعی که نیز دوازده ماه یافت میشود سفید و مدور و کم تخم میباشد بد منبت چندان ضرر ندارد و از خاصیت بادنجانست که چون آنرا بر خلاف جهت
دو سوراخ نمایند یکی در عرض از طرف که از طرف دیگر بگذرد و سوراخ دیگر بگذرد و در آب نمک اندک جوشانیده و در آب آن بگذارند شیرین و فاسد
نمکگرد و **بادنجان بری** که بهندی بهت کتائی و بزرگ آنرا بهرتا و بیونانی کفیشیون نامند ماهیت آن نبات آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن
و پر شعبه و خار دار و مزروع و خودرو و ایستاده و مفروش بر روی زمین و صغیر و کبیر میباشد منبت آن کنار رودخانها و صحراها و مواضع سیلها
و ثمر آن بقدر زیتون و گردکان و پر خار و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد رنگ گردد و طعم آن بسیار تیز و مایل بتلخی و با بورقیت طبیعت آن
گرم و خشک تر از بستانی و منسوب به بیشتر ها هست افعال و خواص آن ضماد ثمر آن جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و خوردن آن جهت
سرفه و ضیق النفس و اصلاح فساد بلغم و صفراویت و درد پهلو و عسر البول و بطلان حس شامه و قتل دیدان و دفع بیماریهای زنان عقیمه
نافع و گفته اند چون گیاه بهت کتئه را قدری بمعتد جمع نموده گودی بکنند و در قعر آن گودی کوچک و در آن ظرفی سر تنگ بگذارند و
در گودی بزرگ گیاه بهت کتئه را پر نموده بالای آن خار و خاشاک و یا سرگین گاو خشک چیده برافروزند تا قدری سوخته آب از آن
چکیده در ظرف جمع گردد و بعد سرد شدن الظرف را بردارند و آن آب را در شیشه محفوظ دارند و هر صبح ناشتا قلیلی بیاشامند جهت سرفه
بارده رطوبی کهنه و ضیق النفس بارد رطب کهنه مفید است **بادیان خطائی** بفتح باء و الف و کسر دال مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف
و الف و نون و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و همزه و یاء از ادویه جدیده است ماهیت آن ثمر ستیت جوزی رنگ هشت پره و بعضی هفت
پره و هر پره دو پارچه پیوسته بهم بالائی آنها منشق و در اندرون آن تخم کوچک نیز جوزی رنگ و طعم آن فی الجمله شبیه برازیانه و
لهذا آنرا بادیان خطائی نامند نه از جهت آنکه شکل آن مانند رازیانه است و از جبال نیپال و چین و زیر بادات هند آورند بهتر
مستعمل تازه و تند طعم و رائحه آنست و کهنه آن که سیاه رنگ و طعم و رائحه آن بر طرف شده باشد غیر مستعمل طبیعت آن در دوم گرم و خشک
و منسوب به بیشتری افعال و خواص آن محلل و مفتح و مقوی معده و هاضمه و دافع ریاح و نقل طعام و درد احشا و تحلیل بلغم و ریاح و مدر

و مدر بول و نصاری جهت امور مذکوره با چای خطائی طبخ نموده بدستور مذکور در جای بنوشند مضر مفصل و عصب سلیم و مصدع و مورث
تشنگی مصلح آن بریان نمودن آنست **بارزد** بفتح با و الف و سکون را مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی است بعربی قنه و بیونانی
خلبانی و بترکی فاسی و بهندی گانریحاد بلغتی گنده بهروزه نامند و باین نام معروف است ماهیت آن صمغ نباتی است برگ آن شبیه برگ
خیار شابه نبات سکبینج و ساق آن باریکتر از آن و سفید مایل بزردی و شبیه بکندر بهتر از سرخ و زرد آن است و ثقیل الوزن و آنچه
بتحقیق پیوسته و دیده شده لبن درختی است عظیم القدر سرد که تنه آن را شکسته و غیر آن جا بجا خراشیده از آن تراوش مینماید و بر میآید
و مانند لبن بلان که درین بلان انامند پیدا شده و در اول سفید رنگ اندک رقیق و لیکن نه برقت دهن بلسان و بتدریج منجمد و زرد رنگ پس زرد تیره
پس سرخ و آنها که خشک و صلب مانند کندر میگردد و چون بر آتش گذارند گداخته میگردد و تازه آن زردتر و رقیق تر و کهنه آن دیرتر و غلیظ تر میباشد
و در بنگاله از کوهستان مورنگ بسیار می‌آورند و بقیمت ارزان میفروشند و قطعهای چوب درخت آن که از دم تیشه جدا شده در آن
دیده شده و جرم چوب آن مانند سرو و بو دار و خوشبو دار و گفته اند لبن و بو دار است و قوت لبن آن تا ده سال باقی میماند و بهترین
آن تازه صافی تند بوی بی غش آنست زیرا که مغشوش برابیخ و اشق و اکثر با قلا مینمایند و گفته اند سه نوع میباشد یکی سبک بسیار
سفید و خشک و یکی کثیف صلب زرد و سنگین و سیوم زرد رنگ نرم صافی بسیار تند بو و این بهترین همه انواع است طبیعت آن
گرم در اول سیوم و خشک در اواسط دوم و منسوب بجنطیانا و کهنه آن از تازه آن خشک تر افعال و خواص آن ملین و محلل و جاذب
و مسخن و جهت عسر النفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصبانیه و علل بلغمیه و ضعف معده
و جگر و سپرز و ادرار حیض و اسقاط جنین و اخراج مشیمه و با عسل جهت تفتیت حصات و تفتیح سده گرده و تسهیل ولادت و دفع
سموم و جذب انها و با شراب و مرمکی جهت سم طفسیقون و اسقاط جنین میت و اخراج مشیمه نافع و با آب جهت بواسیر و حرقت بول
و چون سه روز بیاشامند دیگر عود نکند و قطور آن با روغن سوسن جهت صداع بلغمی و درد گوش مفید و تدهین آن با دهن سوسن
جهت رفع اعیا و کزاز بلغمی و ضماد آن جهت کزاز و اعیا و درد پهلو و کمر و تحلیل دمامیل و خنازیر و رفع کلف و قلع آثار جلو و صابا با
سرکه و نطرون و با نحاس محرق با زهره بز ماده یا آهو ماده جهت کلف و با مرهم ها جهت خوردن گوشت فاسد و رویانیدن
گوشت صالح و چون در گلاب حل نمایند بر آتش که غلیظ باشد و بر پارچه کرباسی مالیده بر کمر و از گرده تا گرده دیگر بچسپانند و بر بالای
آن پنبه کهنه گرم کرده بگذارند و به بندند تا خود بخود جدا گردد درد آنرا زایل گرداند و مجرب است و بدستور جهت اوجاع رحم بر
زهار بچسپانند و کذا شیاف آن بروغن دان کرم جوزوه جهت تسکین درد آن و استنشاق رایحه آن و بدستور بخور آن بقمع جهت صرع
و سدر و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه و همچنین حمول آن و روغن آن جهت امراض رحم از قبیل اورام و اختناق آن و احتباس
حیض و اوجاع و تحلیل ریاح آن و تقویت اعصاب شربا و ضمادا و تدهینا و فرزجه نافع و دستور اخذ دهن آن آنست که باید در با هونزن

آن خاکستر چوب درخت ابنه ممزوج نموده در قرع انبیق چنانچه مقرر است مقطر نمایند و بکار برند و چون بارزد را با دو وانکه آنرا اسفید و لیموی

نامند و زیت مخلوط نمایند و تر و یک سوام گذارند آنها را بکشد مضر محرورین در فصول و بلدان حاره و مضر دماغ مصلح آن روغن بنفشه

و کافور و مفید گوشت صحیح مقدار شربت آن تاکید رسم و بجهت سموم تا یکمثقال بدل آن نیم وزن سکنجبین و ربع آن جاوشیر جهت

انکه جاوشیر را از آن هرده و قوت بیرسید اند و چون اراده نمایند که بارزد را بپاشانند باید که در روغن بادام تلخ و با آب سداب حل نمایند

و چون خواهند که صاف نمایند آنرا از چوب و غیره در آب گرم اندازند تا گداخته گردد و آنچه روغن و صافی است بالای آن آید بگیرند و از

پارچه صاف نمایند اما الفشارند که در دی بان آید و بکار برند **بارود** بفتح باء و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و دال مهمله و بفارسی و هندی

باروت بتاء مثناة فوقانیه بجای دال نامند و باصطلاح اهل مغرب اسم زهرة الاسیوس است و در اسیوس مذکور شد و باصطلاح

اهل عراق اسم شوره است و در الیقر ذکر یافت و بالفعل اسم چیزیست مرکب از گوگرد و زغال چوب بید و یا بادنجان و یا بید الخبر و یا شبیر

و یا اثر و سه و یا امثال اینها و بالجمله چوب هر درختی که زود با آتش درگیرد و آتش آن تند باشد و شوره قلمی با وزان مختلفه مثلا اگر از

برای توپ و تفنگ باشد در یک اثار هندی شوره پنج توله گوگرد و هفت و نیم توله زغال داخل میکنند و بسیار نرم کوبیده اگر بسیار تند خواهند با بول انسان

و یا شراب خود آشته با یک آتشه خمیر کرده میکوبند و حبوب بسیار صغار ساخته خشک کرده استعمال مینمایند و الا با آب طبیعت آن گرم و خشک در

سیوم و در چهارم نیز گفته اند افعال و خواص آن جالی و مقطع و مفتح سدد و جهت طحال و اوجاع ظهر نافع و ذرور آن حابس نزف الدم جروح

تازه است فورا با کمال سوزش و چون موضع وجع مفاصل را خانه خانه بارود را نرم سائیده بر آن بمالند وجع آنرا زایل گرداند مضر

گرده و ریه مصلح آن کتیرا و عسل است **باریلوماین** بفتح باء و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو

و فتح میم و الف و ضم یاء مثناة تحتانیه و نون بلغت اندلس بمعنی شبیه بخشم است و غلط کرده کسیکه آنرا صمنة الجدی دانسته و بعضی

سفلیون و بعضی فلوماین نیز نامند ماهیت آن گیاهی است بی ساق و برگ آن محیط بران و مایل بسفیدی شبیه ببرگ لبلاب صغیر و نزدیک

برگ آن شعبها روئیده و بر آنها ثمری شبیه بدلق و مرغب باید طوبتی لزج بسیار چسپنده که بر جامه و غیر آن هرچه میرسد میچسپد و ثمر آنرا جمع نموده

در سایه خشک مینمایند و بیخ آن غلیظ و منبت آن عمارات و خرابها و شوره زارها و از جمله نباتاتی است که بر انچه نزدیک آن باشد

می پیچد و برگ و تخم آن مستعمل طبیعت آن گرم و خشک و منسوب بمشتری است افعال و خواص آن محلل و مقطع و مجفف و تخم و برگ

آن مدر قوتیست و اکثار شرب آن هر دو محدث بول الدم و یکمثقال آن با شراب جهت ضیق النفس و سپرز و تخفیف منی حتی آنکه

چون سی و هفت روز یا کمتر با زیاده بیاشامند قطع نسل میکند و عقیم میگرداند و چون بمقدار یکدرم تا یکمثقال آنرا با شراب بیاشامند

جهت عسر النفس و اعیا و تسکین فواق و تسهیل ولادت مفید و تا چهل روز جهت امراض طحال مفید و چون برگ و تخم آنرا با زیت

بر بدن بمالند بدن را گرم و سودا و بلغم و سوداوی را تحلیل نماید و در ابتدای دوره حمیات لرز آن را تسکین دهد **بازی** بفتح باء و الف

باء و الف و کسر زاء معجمه و یاء فارسی بازنامند ماهیت آن از جمله طیور سباع شکاری معروف است اغبر مایل بسفیدی و زردی و منقط به
نقطهای سیاه و بعضی سفید رنگ مانند خروس سفید میباشد و این بزرگتر باز از منقط است و بادشاهان آنرا بشاه طیور مینامند و بجهت
شکار تعلیم و تربیت نموده در حضور خود نگاه میدارند طبیعت گوشت آن در دوم گرم و در سوم خشک و منسوب بمشتری است افعال
و خواص آن بطی الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم بخود و برسوخته آن جهت اندمال جراحات و قطور خون آن در چشم جهت
رفع بیاض و طرفه و بدستور زهره آن بغایت موثر و طلاء سرگین آن جهت جلاء آثار و حمول آن جهت اعانت بر حمل فرزجه و بخور آن جهت
اسقاط جنین و مفید سوداویین مصلح آن ابازیر است **باشق** بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و قاف معرب از باشه فارسی است و بعربی
صقر و بهندی باجره نامند ماهیت آن از جمله جوارح طیور است و جثه آن کوچکتر از بازی است و در فعل از آن ضعیفتر طبیعت آن در دوم
گرم و خشک و منسوب بمشتری است افعال و خواص آن لطیفتر از بازی است چون گوشت آنرا نمک سود کرده آب بندند و سه روز بآب سرد
بنوشند جهت سعال بارد و ربو و همچنین جگر نمک سود آن و مقدار شربت آن یک مثقال مهرارس گفته که نمیدیدم اندر زهره آن و بدستور
دماغ آن جهت خفقان سوداوی مجرب و قطور زهره آن جهت نزول آب در چشم و بیاض آن و طرفه قویتر از زهره باز و طلاء سرگین
آن جهت ازاله کلف مجرب و روغن آن که آنرا با پر و جمیع اجزاء در آب بجوشانند تا مهرا شود و پس صاف نموده آن آب را با روغن
زیتون بجوشانند تا روغن بماند تدهین بدان جهت عرق النسا و وجع مفاصل و اعیا و تعب نافع و گویند از خواص آنست که چون
چشم آنرا در پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ بندند از طی مسافتها مانده نشوند **باقلا** بفتح باء و الف و کسر قاف و فتح لام مشدده
و الف مقصوره چون لام را تخفیف دهند با الف ممدوده خوانند بلغت قبطی و مصریها فول و بعراق جرجر معرب گرگر و بسریانی کوفی و
قواباوس و بلغت سنجری کالوسک و بهندی کوسک نامند ماهیت آن از حبوب معروفه است در غلاف طولانی میباشد و سر غلاف آن
اندک کج و باریک و در هر غلافی دو و سه تا چهار دانه تا هفت دانه نیز میباشد و هر دانه قریب به بند انگشت کوچکی و بعضی ریزه تر و بعضی درشت
تر و مابین هر دانه اندک پرده فاصله و دانها در غلافی و بر سر آن چیزی سیاه رنگ شبیه بناخن چیده هلالی شکل و مغز آن دو فلق
یعنی دو حصه بهم پیوسته و پوست آن و همچنین پوست لوبیا و مانند آنرا عدفه و ثمره گویند و سنوف نیز و پوست یکدانه را سنف خوانند
طبیعت تازه آن در اول سرد و تر خشک آن در اول سرد و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه و گل آن گرم با اعتدال و لطیف
و پوست اندرون آن مجفف و قابض افعال و خواص آن محلل و منضج و سریع الانحدار از معده و نفخ و سدد و جهت تنقیه سینه
و ششها و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و لیکن سعال و تقویت باه و رفع قرحه امعاء و اسهال قی و چون با
آب و سرکه بپزند و با پوست بخورند اسهال حادث از قرحه امعاء و اسهال مزمن را قطع نماید و آرد رقیق آن با روغن بادام و قند جهت
سرفه و خشونت سینه و حلق نافع و آب مطبوخ آن جهت خشونت حلق و جلاء رطوبات [illegible] و تفتیح سدد و ضماد آن با آرد جو

جهت ضربه و ورم پستان که بسبب انجماد شیر باشد و در آن خصوصا چون با سرکه و لعاب پخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل دمل و ورم
بناگوش و زیر چشم و با کندر و کاسنی و سفیدی تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهت ورم خصیه و اورام حاره و پخته
آن با شراب جهت ورم حالبین و رفع کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک
جهت نقرس مجرب دانسته اند و چون باقلای تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون آنرا بر زخم زلو و امثال آن بگذارند قطع سیلان
خون آن نماید و بستن آن بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیت آن است و در روز آن در چشم جهت منع ریختن مواد بدان
و طلاء آن با ربع آن فادزهر گاوی جهت سرخی و کمطری پلک چشم بسیار نافع و ضماد پوست آن جهت بهق و برگ و پوست بیرون آن
جهت سوختگی آتش و بهق مجرب و گل آن مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلعی سائیده در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و چون
باقلا را بکوبند و بر هر عضو که خواهند بندند موی در آن عضو نروید و موی را از رستن باز دارد خصوصا که آن موضع را از موی
سترده باشند و مکرر بر آن ضماد کنند و خوردن باقلا مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و مجر باه و فواد است مصلح آن
مقشر ممقوعه مطبوخ در جوشانیدن در آب و ریختن آن آب پس پختن و با روغن بادام و ادویه حاره مانند صعتر و فلفل و دارچینی و
قرنفل و خولنجان و انجدان و امثال اینها خوردن و محدث خوابهای آشفته و خارش بدن و باقلای کهنه نفخ آن کمتر از تازه آن و نخستین
نفخ مقشر آن کمتر از با پوست آنست و خاکستر گیاه باقلا جهت رفع آثار جرب بسیار نافع باقلای قبطی و باقلای نبطی نوعی دیگر
باقلا معروف است و بقدر ترمس و سیاه رنگ منبت آن آبهای ایستاده و بیخ آن کطلب مانند بیخ نی و برگ آن بزرگتر از برگ
باقلای بستانی و گل آن سرخ بقدر گل سرخ طبیعت آن سرد و خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن آنچه قابض و موافق معده
و بهترین ادویه است جهت قرحه امعاء و اسهال مزمن و در افعال بلیغ تر از باقلای معروف است باقلای مصری و باقلای شامی
ترمس اند باکر بفتح بای عجمی و الف و فتح کاف و راء مهمله ماهیت آن درختی است هندی عظیم برگ آن اندک عریض طولانی و پشت برگ
بقدر برگ ترنج و بزرگتر از آن و شیردار یعنی چون برگ آنرا از درخت جدا نمایند اندک شیری رقیق برآید و چون تنه درخت آنرا
مجروح سازند نیز شیر آید اما کمتر از شیر درخت برو و رقیق تر از آن و برگهای نورسته بر شاخهای باریک آن که ابتدا بجده بشکل غنچه
بزرگی میباشد اهل هند آنرا پخته میخورند با گوشت و یا بدون گوشت لذیذ و چاشنیدار میباشد طبیعت آن ظاهرا سرد و تر باشد و شکم
آن با قوت قابضه و رادعه افعال و خواص و منافع آن میگویند جهت رفع دمامیل و بثور و جوشش ها و اورام اعضاء و فساد بلغم و صفرا
نافع و لبن آن در روح و تحلیل اورام و دمامیل در ابتدا قایم مقام لبن تیز است ضماداً بال بفتح بای عجمی و الف و سکون لام و فتح سین
مهمله و هاء و بهان بخفاء هاء نیز آمده ماهیت آن ثمر است هندی فی الجمله شبیه بالو بالو در شکل و رنگ تنها و چوب بسیار باریک کوتاهی شاخها
چسپیده و درخت آن قریب بدرخت امرود و برگ آن عریض و خشن و مشرف و دو نوع میباشد نوعی اندک ترش و آب و چاشنیدار و آنرا

و اثر اشربتی میباشد و درخت آن بقدر یک قامت و زیاده بر آن است و لون دوم آن کم آب و این را شکری نامند و درخت آن از آن
بسیار بزرگ تر و این پر فرو دار و لیست بنوع اول طبیعت آن سرد و تر در سیوم سرد و در اول خشک افعال و خواص آن مقوی دل و معده و
لب خار و رافع اسهال صفراوی و دقی و فواق و تشنگی و سوزش اعضا و حمی دق و خام آن را نباید خورد و غرغره آب آن جهت خناق حار و
افزوده نوع شربتی آن بسیار لذیذ و محرور المزاج را موافق تر و نقیع پوست بیخ آن جهت حبس البول و بول الدم و حرقت آن مفید بدستور
پوست بیخ درخت آن قریب بپوست بیخ الجبار است چون پوست درخت آن را گرفته پوست سیاه رنگ بالای آن را خراشیده مقدار چهار
نخود (?) لکوب نموده در یک پیاله آب شب نگذارند صبح خوب مالیده صاف کرده دو سه ماشه قند سفید داخل کرده بنوشند و یا بطیس (?) را
هر چند کهنه شده باشد در سه چهار روز که بیاشامند بعون الله تعالی زایل میگردد و مضر مبرود (?) و مصلح آن انیسون و گلقند و فلاسفه (?)
و کمونی است **پالک جوهی** بفتح بای عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون واو و کسره ها و یا ماهیت آن نباتی است هندی
تا بقدر یک قامت و پراگنده و برگ آن نازک و نرم و اندک طولانی و فی الجمله کریه الرایحه طبیعت آن گرم و تر و منسوب بمشتری است افعال و
خواص آن طلای آب برگ تازه آن جهت بهق و کلف و احیانا زخم مینماید بسبب تندیکه دارد و ضماد و پوست بیخ آن با صندل سفید و زاج
محرق و فلفل و کات هندی سفید که با گلاب و آب لیمو نیکو سحق نموده بر قوبا بسیح بمالند بعد خاریدن الموضع و در چند مرتبه قوبای تر و
نیز ضماد پوست بیخ آن تازه با قدر نقل و کالی زیری از هر یک مثقال سه بکدانه همه را با آب بسیار نرم سحق و مبالغه در سائیدن آن
نمایند و بر قوبا خوب بمالند تا چند روز متوالی زایل گردد و چون بیخ آن را با پوست در لته در سایه خشک نمایند و بر سنگ صلایه نمایند
بدون آب و در شست تولد آن ده عدد فلفل و با پوست و دانه نیز با آن صلایه نمایند و با آب سرشته اقراص ساخته در سایه خشک
کنند و عند الحاجت بقدر مطلوب با آب سوده بر قوبا بمالند و در چند مرتبه زایل گرداند مجرب است و نیز چون بگیرند از پوست بیخ پالک جوهی و
ملیله سیاه از هر یک یک باو و آثار (?) و زاج سفید بریان شش [illegible] ام و از مازوی سبز و کات هندی از هر یک چهار درام همه را نرم سوده و با آب
لیمو کاغذی [illegible] بامن سحق بلیغ نمایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک کنند و عند الحاجت بقدر مطلوب با آب یا گلاب
رقیق سوده موضع قوبا را با پارچه خشنی مالیده بیک بمالند در چند مرتبه بعون الله تعالی زایل گردد و دیگر بتجربه رسیده **نوع دیگر**
برگ درخت سیج که نوعی از زقوم است بر آتش گرم نمایند که نرم و ملایم شود و بدست بفشارند که آب از آن برآید و پوست بیخ پالک
جوهی را در آن آب سائیده قرص ساخته خشک نموده نگاه دارند که عند الحاجت بدستور آب برگ مذکور را گرفته در آن سائیده قوبا
را از پارچه خشنی مالیده ضماد نمایند مجرب است **بالنگو** بفتح بای موحده و الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون
واو ماهیت آن نوعی است از ریحان و در بوشنیه بان (?) و سبز مایل بسفیدی و برگ آن بی کنگره و لشن (?) و تخم آن از تخم ریحان
بالیده تر و بلند تر و در افعال قریب به تخم شاهسفرم طبیعت آن گرم و تر در آخر اول افعال و خواص آن مقوی قلب و جهت

پالک جوهی

خفقان و رفع توحش و اسهال معدی و دموی که از امعا باشد با گلاب مجرب و جهت مغص و زحیر مفید مقدار شربت آن تا دو مثقال
بدل آن ریحان است **بامیه** بفتح با و الف و کسر میم و فتح یای مثنات تحتانیه و ها ماهیت آن ابن بیطار گفته ابو العباس گفته
نباتی است و در بلاد مصر میشود و سیاه صلب بقدر کرسنه و شیرین طعم و با اندک لزوجیتی و در غلافی مخمس شکل و دو طرف آن اندک
باریک و بر آن زغبی شبیه بزغب لسان الثور و همچنین بر تمام نبات آن بقدر درخت خطمی و نبات آن در شعب و اغصان و لحا
اندک مایل بسرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ ولاع و در ابتدای رستن نرسیده و بحرق و گل آن مثل گل شجرة ابی مالک کبیر در شکل و بغداد و اهل
مصر آنرا در خامی و نرمی با غلاف پخته با گوشت میخورند و بعد پخته شدن و صلب گشتن آرد کرده میخورند و در بغداد و نواح آن نیز میشود و اهل آنجا
نیز میخورند آنرا طبیعت آن سرد و تر و تری آن زیاده از سایر بقول افعال و خواص آن قلیل الغذا و خون متولد آن ردی و بعضی گفته
موافق اصحاب امزجه حاره است مصلح آن خوردن با مری و توابل حاره بسیار و داخل آن نمودن در طبیخ و شبیه بدین ثمری در بنگاله
میشود و اکثر بهار بهلو و بعضی بهوبهلو و بسیار لعاب دار و آنرا اولاتی بهول مینامند و در هندی بهندی بهنکو نبات آن شبیه
بخطمی و در جمیع اجزا و در شاخهای آن اندک سرخ رنگ و برگ آن نیز شبیه ببرگ خطمی و خروع و گل آن شبیه بگل پنبه و در رنگ
و شکل ثمر آنرا در خامی با گوشت پخته میخورند و بی گوشت لذیذ میشود و میگویند که مولد منی و مقوی باه است **فصل الباء مع الباء**
الموحدتین ببغا بدو باء موحده مفتوحه اول مخففه و دوم مثقله و فتح غین معجمه و الف اسم طایر است بهندی و بفارسی طوطی و
طوطه نامند ماهیت آن مرغیست سبز رنگ و چند نوع میباشند از آن بزرگ و دو کوچک یکی از بزرگ آنرا در بنگاله مدنا نامند
منقار آن سرخ و بناگوش و زیر حلق آن سرخ رنگ و سایر بدن آن سبز و بر گردن آن طوقی سیاه و بسیار خوش منظر و تعلیم
سخنگو میشود و دیگر اچینه گویند منقار آن سرخ و بناگوش آن برنگ گل کاسنی و در گردن این نیز طوق سیاهی و پرهای آن
بسیار سبز و دنباله آن زرد و رسته رنگ و از همه دراز تر و این نیز سخنگو میگردد و دیگر پرالکه نامند و منقار و سر این سیاه و تعلیم
سخنگو میشود و جثه این به نسبت مدنه اندک باریک تر و یک صنف از کوچک آنرا فرندی مینامند و دو نوع میباشند یکی کله آن
بنفش و منقار زرد و سایر بدن سبز و دیگر منقار زرد و همه سبز هر دو قسم بسیار خوش رنگ و کوچک و خوش منظر و ترکیب و بعضی
از نوع اول از تعلیم سخن گو میشوند و لیکن کمتر از نوع بزرگ و تکلم این باصفیر است و این شبها در پنجره خود را معلق آویزان
میکند و یکی دیگر از آن کوچکتر و آنرا لتونیه گویند کله این نیز بنفش و منقار و سایر بدن آن سبز است و این نیز سخنگو میگردد و هم
بصفیر ها و هم بغیر آن و مقلد اصوات اکثر حیوانات است مانند کلاغ و خروس و غیر ها و لیکن کمتر از طوطی و انواع دیگر نیز میباشند
و منقار همه منقوش و جنگل گیر و از برای تصفیه صوت ایشان اهل بنگاله بیخ پان یعنی بیخ تانبول که خولنجان است و قرنفل و سه
برگ پان بنگله و فلفل سرخ و بهنگره که گیاهی است هندی میخورانند و خوراک اکثر اینها شلتوک و شیر با چاول و سوزن که بهندی

و کبهند تا کیله مانند و حبوب دیگر نیز بخور بند و آنچه حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که از خوردن پسته و لاجورد و قلم
زودتر سخنگو میگردد و این سخن در بنگاله شنیده نشد و معمول نیست شاید در جاهای دیگر و یا در ایران چنین باشد
طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و منسوب بمشتری است افعال و خواص آن لسان الطیر ملطف الهضم و مفرح دل و جهت
النسا و قروح مزمنه و ضماد آن جهت رفع تاليل مفید و خوردن دل و زبان آن موجب فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رافع لکنت
زبان و سرگین آن جهت دفع کلف و آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و خون آن جهت ازاله بیاض عین نافع است ببر بمشتری جانوریست که در بلاد
هند بسیار میشود و گویند در جمیع خواص قویتر از اسد است بیبیه بدو باء عجمی اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح تاء مثناة فوقانیه
و هاء ماهیت آن تخم ثمر است که از ارض جدید میاورند و ثمر آن بمقدار نارنج و انار و پوست آن جوزی رنگ تیره مایل بسیاهی و در جوف آن
تخمهای بسیار سیاه رنگ صلب مثلث شکل و آنچه بتحقیق پیوسته ثمر آن بقدر زردآلو و دلشکل آن و در جوف هر ثمر سه دانه مثلث شکل
بسیار تلخ میباشد بلکه جمیع اجزاء آن از پوست و لحم و تخم بسیار تلخ است و مغز دانه آن بتازگی سفید و چون کهنه گردد بتدریج صندلی رنگ و سیاه
میگردد طبیعت آن حار و یابس در آخر سیوم یا اول چهارم افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و اشتهاء بدن آن جهت هیضه بارده و بلغمی
بادی و اسهال مانند و بند نشود و تیرقی مفرط بدون هیضه که بهیچ چیز بند نشود مقدار یکحبه تا دو حبه از آن به تنهائی و با ادویه مناسبه
و با تخم دانه فلفل با گلاب و با آب و جهت ضیق النفس و استسقاء بارد بلغمی و اوجاع ریاح بارده و قولنج بلغمی و اوجاع مفاصل و غیرها و جمله
اکثر امراض بارده بلغمیه را مفید و بعضی امراض حاره و محرور المزاجان مقدار شربت آن از یکحبه تا دو حبه بدل آن نارجیل دریائی کهنه
و فاوزهر فیقد نیست و آب در پوست آن جوشیده نیز جهت امراض مذکوره نافع بشرط آنکه آب را در آن بمقدار بگذارند که تلخ گردد
بیبیه بدو باء عجمی اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح تاء و هاء در آخر لغت هندیست ماهیت آن ثمر درختی است
هندی خصوص در بنگاله کثیر الوجود و درخت آن تا قامت بلند میشود و جوف تنه آن رخو متخلخل کثیر الرطوبت و اکثر تا قد آدمی بلند و سر
آن شاخهای کوتاه و برگ آن شبیه ببرگ بیدانجیر و از آن نرمتر و از آن بزرگتر و ثمر آن بر نوک شاخهای آن مانند نارجیل و بمقدار نارجیل
کوچکی و یا متوسطی با پوست خشبی و فی الجمله شبیه بدان و در تمام سال بر درخت میباشد و در زمستان میرسد و در خامی سبز و مغز آن سفید
و با شیر بسیار و سفید و بعد رسیدن پوست آن زرد رنگ و مغز آن سرخ رنگ و اندک شیرین و متنوعیت آن کمتر میگردد و بالای مغز جوف
آنجا پرده مانند پرده سنگدان مرغ و در جوف آن تخمهای بسیار کوچک مایل بسیاهی و بمقدار فلفلی با رشتهای باریک سفید جابجا ان پرده پوشیده
و بارانچه اندک کرهی و همچنین مغز و پوست آنرا و یا دو سه قطره لبن انرا چون قلیلی با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند مرکبست
بمانند جنی گوشت گلو طبخ نمایند یا کباب سازند نیز و دی انرا مربا نمایند و همچنین چون قدری از پوست انرا با گوشت طبخ نمایند و حلوای ثمر
نیم خام بالیده آن که در آب طبخ نمایند و شیرینی بقدر مطلوب داخل نمایند و با روغن بریان کنند و بقدر زعفران و قلیلی مشک بگلاب

بوده مطبوخ آن نیز لذیذ میباشد بهترین آن بزرگ بالیده بکمال رسیده ضخیم شیرین شاداب کم بوی است طبیعت آن سرد و تر تا آخر دوم
افعال و خواص آن جهت نفث الدم و بواسیر حار و قرحه مجاری بول و التهاب قلب و معده و کبد نافع المضار بطی الهضم و مولد بلغم و
خون بلغمی و ریاح فراوان و مضر مبرودین و در حین امتلاء بدن از طعام و رطوبات باعث حمیات بلغمیه و نزول آب و طلاء پس آن
بر قوبا و درد و سه و دفع باعث زوال آنست باخراج زرداب لزج و رطوبات بسیار با اندکی خارش و مجرب **فصل الباء الموحده مع الخاء**
المعجمه بخور الاکراد بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح الف و سکون کاف و فتح راء مهمله و الف و دال مهمله بلغت
اندلس برطوره و طبرانی آنرا افسیون و بخور الاکراد از آن جهت نامند که کردان در بلاد خود در بخورات بسیار استعمال مینمایند ماهیت آن
نباتی است ساق آن شبیه بساق زرد زیانه و گل آن زرد و برگ آن انبوه و مایل بسته و خوشه از حوالی بیخ آن قریب بهم میروید
و بیخ آن سیاه و بالیده و صلب ثقیل الرائحه و پر رطوبت نبت آن کوههای پر اشجار از ساق آن صمغ سرخ رنگ بد بوی تند لذاع
که زبان را میگزد بر می آید و مانند کندر بران منجمد میگردد و از آن نوعی شیر میگیرند بدین حیله که ساق آنرا تیغ زده نوعی آنرا گرفته
در سایه خشک مینمایند برای آنکه آفتاب قوت آنرا ضعیف میگرداند و چون نوعی آنرا گرفتند قوت بیخ آن ضعیف میگردد و همچنین چون بیخ
آن خشک گردد قوت آن ضعیف میشود و عصاره آنرا نیز میگیرند بدین نحو که بیخ تازه آنرا کوبیده رطوبت آنرا گرفته خشک مینمایند
و قوت این ضعیفتر است از نوعی آن و نوعی آن از صمغ آن و صمغ و نوعی آن کثیر الاستعمال و گفته اند که مادر [?] ام اغذ [?]
آن برهای [?] و صورت و دماغ را بروغن گل چرب نمایند والا صداع و ظلمت بصر مینماید طبیعت آن در آخر سیوم گرم و خشک و عصاره
آن در اول سیوم و بیخ آن در آخر دوم و گیاه آن در دوم افعال و خواص آن مفتح و مدر فضلات و مفتت سده‌ها و مسقط جنین و صمغ آن
جهت امراض بارده عصب مانند فالج و صداع بلغمی و لیثرغس و کزاز و مانند اینها و امراض سینه و تنفس مانند سرفه و ورم طحال صلب شربا
و بدستور مقدار نیم مثقال از نوعی آن و چون بر آتش اندازند و رایحه آنرا استنشاق نمایند علل بارده دماغیه و سبات و سده
زکامی و تجفیف رطوبات دماغی و رفع نزلات و هوائی و وبائی مخصوص که از روی حیله حیوانات و انسان بسبب قتال و غیره بهم رسیده
باشد و جهت گریزانیدن هوام نافع و چون بر جربدان [?] گرم و زوده گذارند وجع آنرا تسکین دهد و [?] که آنرا منفعت کرده مبرا اند
و قطور صمغ محلول آن و بدستور لبن آن با روغن گل جهت درد گوش و جهت تفتیح سده و رفع ثقل سامعه و تسکین وجع آن و
ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت سرسام بلغمی و کزاز و سدر و صداع مزمن و فالج و عرق النسا و با سرکه جهت تحلیل سپرز و بدستور
آشامیدن آن با سرکه و تمریخ آن با سرکه و زیت جهت تلیین اعصاب و چون صمغ آنرا بر استخوان بگذارند آنرا [?] سازد و گاه
حل نکنند عصاره آنرا با این نحو که در [?] گرم میگذارند تا نرم گردد و گاه بجهت اغراض و ابدال بعضی ادویه مناسبه موافقه
آنها نیز بان اضافه میکنند مانند مغز بادام تلخ و سداب و امثال اینها بمقداری که اخراج نماید خلطها که مقصود اخراج آن است بر تلیین

به تلیین و یا با ادرار و یا به تحلیل و یا به تفتیح و یا با اذابه و آشامیدن لبن آن جهت عسر البول و مغص و تحلیل نفخ و تلیین طبیعت
و تسکین وجع مثانه نافع و بیخ آن ملین طبع و دافع عسر البول و مغص و درد مثانه و محلل نفخ و ذرور آن جهت جراحات
خبیثه و عسرت الاندمال جراحات از سوء مزاج رطب و اندمال آنها و رفع بدبوی قروح و نتن رحم و حرق نار مجرب و بخور
آن چون در بینی زن حامله تر و ولادت متعسر نماید باسانی وضع حمل نماید و حمول ملقوط آن اخراج جنین زنده نماید
و چون بسوزانند آنرا و با زیت و روغن گاو مخلوط نمایند و بر قروح رطبه و لینه سر بمالند خشک گرداند مضر دماغ ضعیف و
مکرب و محرورین مصلح آن نیلوفر یعنی باید که تنها استعمال نکنند و از بوی آن اجتناب نمایند مقدار شربت از صمغ و عصاره
آن یکمثقال و از جرم آن دو مثقال بدل آن حب الغار بخور السودان بفتح باء و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام
و ضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن نباتی است مشابه بعقر قرحا و شاخهای متشعب آن مایل
بلاجوردی و گل آن سفید و با رطوبت لزج که بدست میچسپد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسکن مغص و ریاح غلیظه و
مفتح و جهت عرق النسا مجرب دانسته اند ضماد مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمیه و سوداویه و مورث سحج مصلح
آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال است بخور مریم بفتح باء و ضم خاء معجمه و سکون واو و راء مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله
و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون میم بافرنگیه معروف بخور المشایخ و بشامی بوق الفت ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر
بگردی آن سبز در روی دیگر مایل بسفیدی و مزغب و ساق آن بقدر چهار انگشت و گل آن مانند گل سرخ و گل بعضی کبود و بیخ آن مانند
شلغم و عریض تر از آن و سیاه و گیاه آنرا شجر مریم نامند و منبت آن جاهای سایه بنمناک و مستعمل بیخ آنست و عصاره آن قوی تر از
بیخ آن و قسمی است از عرطنیثا و غیر آنست زیرا که گیاه عرطنیثا خار دارد و بر شاخ و ساق آن و درازتر از ساق گیاه بخور مریم و برگ
آن شبیه ببرگ کلم و شاخ آن شبیه به بخور مریم و سیاه و لیکن در زیر چیزهای شبیه بگره برآمده میباشد بخلاف بخور مریم طبیعت آن
در اول سیوم گرم و در اخر آن خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مسقط جنین
و جهت یرقان و تفتیح سده کبد و تنقیه فضول آن و صفرا از اقطار بدن و مناقد آشامیدن سه مثقال آن با آب انار و کثیرا که مصلح
آنست و چون با عسل و یا شراب بیاشامند میباشد اقوی و لیکن در این هنگام باید که از دو مثقال تجاوز نکنند و ربو را نیز نافع است
و با شراب جهت رفع ضرر ادویه قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با ماء العسل جهت اسهال بلغم و خلط غلیظ و زبل منجمد و خلط عسر
الدفع و ضماد آن با باد زهر و دواهای سمی قتاله است بقوت جاذبه و طلاء آب آن با سرکه جهت داء الثعلب و نقرس و التواء عصب
و برآمدگی مقعده و ازاله کلف و با روغن زیتون کهنه جهت شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و با ادویه محلله جهت خنازیر و سایر
صلابات و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم و لیکن به تنهائی در چشم نباید کشید که نکشند بسبب حدت آن بلکه حدت آنرا به

به نشاسته شکفته استعمال نمایند و سعوط آب آن جهت تنقیه دماغ بسبب قوت جاذبه آن و چون آب مطبوخ آنرا بر سر بریزند جهت
قروح آن و بثور و رطوبت جهت زوال شقاقی که بسبب سرما عارض شده باشد و غسول خشک آن جهت ازاله آثار بثره و کلف و
داء الثعلب و ضماد آن جهت نقرس و التوای عصب نافع و چون پارچه صوفی را با آب آن تر کنند و حمول نمایند تقاضای بیراز نماید
تقاضای قوی و فرزجه آن جهت اسقاط جنین و تعلیق آن جهت عسر ولادت بغایت نافع مضر مقعده محرورین مصلح آن کتیرا و رب
انار و مقدار شربت از عصاره آن یک درهم و از جرم بیخ آن تا سه مثقال و از خواص آنست که چون بر شکم طلا نمایند اطلاق نماید و بر رحم
با تکرار عمل اسقاط جنین و ضماد گیاه تازه آن تمامه جهت تحلیل صلابات طحال بسعدیل و تخم آن جالی و ضماد آن جهت ازاله کلف و نمش
و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکتحال آن جهت نزول آب و چشم مفید و عصاره و بیخ آن در این افعال قوی‌تر است و قسمی از
بخور مریم را گیاه شبیه بشبل و برگ آن باریک و عالیسج آن بقدر ذرعی و باریک در اطراف آن شعبه مانند اکلیل شبت و تخم آن
شبیه به تخم شبت و بیخ آن در منع حمل مجرب دانسته اند تحفه بجوش شیرازی را گویند که ابزار با دواء چند جوشانیده باشند و آن
چنان است که شیره انگور را با گوشت بره فربه و روغن گرده با باقی ادویه داخل و فتح در کیسه بسته در روغن می‌اندازند و بجوشانند
تا گوشت مهرا شود و بعد از آن صاف کرده می نوشند **فصل الباء مع الدال المهملة بدشقان** بفتح باء و دال مهمله و الف و
کسر شین معجمه و فتح قاف و الف و نون معرب از بدسگان فارسی است و بدشقان و بدکشان و قائل ابیه و کف الکلب
نیز نامند ماهیت آن گیاهی است شبیه بسبزوی که بفارسی بیرز نامند و غیر آن است زرد رنگ و ذهبی و باریکتر از سبزوی و بیزم
نمراز آن سبت آن فی زارها و آبهای ایستاده و اهل زنج و شب بر جنق از آن میسازند و گوشند و رازو بالجان لبیاء است
طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و محلل و مدر بول و جهت امراض بارده بلغمیه و رطوبیه نافع و بدل آن کشنث
بر کشنث است مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم بدل آن بکوزن و نیم آن درونج و بوزن آن زیره کرمانی است **بدهل**
بفتح باء و سکون دال چهار نقطه هندی و فتح هاء و سکون لام اسم ثمر درختی هندیست و مشهور بدهل برای چهار نقطه هندیست
ماهیت آن درخت آن عظیم است قریب بدرخت گردکان و برگ آن بزرگ و عریض و ثمر آن قریب بنده و بیر و بار و اید و پوست آن
مزغب و زرد و مغز آن زرد طلائی و خانه خانه و طعم آن چاشنیدار و بر بعضی شیرینی غالب بر ترشی و بر بعضی بالعکس و رایحه
آن قریب برایحه سفرجل و با زهومت بخلاف سفرجل و پوست و تخم آن را جدا کرده در زیر طعام پلاو میگذارند و در قلیه داخل میکنند
با چاشنی آب لیمو و قند لذیذ میگردد و در بنگاله بسیار میشود و در آن تخمها عالی بسیار میباشد و در بعضی که بسیار خوب است تخم کمتر
و در بعضی زیاده و شکل تخمها بعضی طولانی بهیئت زردآلو و بعضی اندک مثلث و مغز تخم آن سفید و ترش طبیعت
آن سرد و تر و بعضی گرم و تر گفته اند افعال و خواص آن ثقیل و نفاخ و مولد بلغم و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز تخم

مقوی تخم آن محدث حمیات بلغمیه خصوص در بلغمی مزاجان و مقلل منی و مضعف باه و اشتهای طعام و تخم آن ملین طبع اطفال
که بتنهائی بدو قسم که یک دانه یا دو دانه آنرا سائیده با شیر مرضعه باو بخورانند و یا او بدیگر بکند و دانه آنرا کوبیده و از اجزای مسهلات
ایشان است و مستعمل اهل بنگاله و بدستور بمقدار قلیلی از شیر زن با مطبوخات مناسبه مسهله اطفال و مجرب است فصل الباء مع
الراء المهمله بر بفتح باء و راء مهمله نقطه هندیست ماهیت آن درختی است عظیم شاخهای آن پراگنده و از شاخهای آن ریشهای
بلند آویزان بعضی قریب بزمین و بعضی بزمین رسیده و برگ آن اندک عریض طولانی از یکدست بزرگتر و اندک ضخیم و لی [illegible]
و بی شعبه و در ممالک هند و بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در گرم سیرات و بعضی بلاد فارس نیز میشود و بزبان مردم آنجا [illegible] مینامند
و درخت آن بسیار بزرگ میشود خصوص بعضی درخت کهنه شده که هزار سوار در زیر سایه آن درخت ایستاده شوند و از بیخ برگ آن
چون بشکنند لبنی بر می آید چسپنده طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن آشامیدن لبن آن محلل ریاح و رادع اورام و مجرب [illegible]
و دافع بواسیر و چون لبن آنرا هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و با هموزن آن شکر سفید ممزوج نموده ناشتا بخورند
تا بیست و یکروز و یا زیاده و یا کمتر بقدر احتیاج که از یکدرم شروع نمایند و هر روز قدری بیفزایند تا به ده درم و باز بدستور کم نمایند
جهت بواسیر بهر نوع که باشد و جریان و رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و تقویت اعضای رئیسه بلیغ و مجرب و ضماد
شیر تازه آن بر اورام در ابتدای ظهور خصوص بر ورم کنج ران و رادع مجرب و بر دماسل ابتدائی اگر مواد کم است تحلیل میدهد و
اگر مواد بسیار باشد منفجر نموده رفته و بالتیام می آرد و بهتر از مرهم است و چون برگ آنرا اندک گرم نموده بر زخم تازه که محتاج بخیه
باشد و پوست آنرا بهم آورده بران گذارند و محکم ببندند و تا سه روز باز نکنند ملصق و ملتئم سازد و آشامیدن ریشهای آویخته آن بمقدار نیم درم
با یکدرم شکر سفید ممزوج نموده با قدری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن نافع بردی بفتح باء و سکون راء و کسر دال مهملتین
و سکون یاء بلغت عربی است بفارسی پیزر و بهندی گوندل و پهته و پیزار و بلغت اهل مصر فافیر و بلغتی خوص جهت مشابهت برگ آن ببرگ نخل و
پیزر بابوریس نامند و قسمی دیگر از آن آنست که برگ و ساق آن طولانی و غلیظ و مدور و تر میباشد و در مصر از پنبه آن کاغذ میسازند
ماهیت آن نباتی است ساق آن غلیظ و زیاده بر ذرعی و مدور و نرم آنرا ریزه کرده از آن ریسمان ترتیب میدهند و گل آن [illegible]
و ضخیم و سفید و زرد و خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و دراز و تخم آن ریزه تر از حلبه و تلخ و بیخ آن با حلاوت و از میان نبات آن ساقی
میروید باریک و بر سر آن مانند شمع فتیله بمقدار شبری و بالای آن زغبی مانند گردی شکری رنگ میباشد و آنرا از آن جدا مینمایند و از آن قرصها
ساخته میفروشند و میخورند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن زغب چیزی مانند پنبه نرم و از آن کاغذ میسازند و بنایان در اجل صاروج
مینمایند برای استحکام و اصفهانی آنرا لوئی مینامند و آن گرد مخصوص بردی بلاد سنده است بسبب آن زمینهای که در آن آبهای
ایستاده میباشد طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک افعال و خواص آن آب آن جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه

جهت سپرز و بدستور بیخ آن و خائیدن آن جهت رفع بوی سیر و پیاز و شراب و نبید خصوصاً بیخ آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام و ذرور محرق
آن جهت التیام زخمهای تازه و کهنه و قروح خبیثه و آکله خصوصاً آکله دهان و نفث الدم و نزف الدم و جراحات تازه و آشامیدن محرق آن
با سرکه جهت سپرز نافع گویند مضر احشا است و مصلح آن عسل **پرسیاوشان** بفتح باء و کسر راء و سین مهملتین و فتح یاء مثنات تحتانیه
و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت یونانی است بمعنی دواء الصدر و بعربی شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر
و حدیث القفا و شعر الکلاب و کزبرة البیر و ساق الاسود و ساق الوصیف و بیونانی لولوطوتخون یعنی کثیر الشعر و بفارسی پرسیاوشان
بپای عجمی و بعوام سنبل و بهندی کالی جهانت و کرجا و تکوت نامند ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و بی ساق و ثمر و شاخهای
آن بسیار باریک و صلب و سیاه و سرخ رنگ منبت آن مواضع نمناک و سایه مانند کنار چاه و پای دیوارهای کهنه و جز اینها و قوت آن تا شش ماه
باقی میماند و چون یک سال بران بگذرد قوت آن باطل میگردد و بهترین آن برگ شبیه بکرفس شاخه صلب سیاه آن است طبیعت آن
معتدل مایل بگرمی و خشکی افعال و خواص آن ملطف و مفتح و منضج و محلل و مجفف آشامیدن مطبوخ آن جهت اسهال فرمودن صفرا
و سودا و بلغم موجوده در معده و امعا و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاة و ادرار بول نمودن
و حیض و نفاس و اخراج مشیمه و گزیدن سگ دیوانه و استنشاق آب مطبوخ آن جهت زکام و نطول آب پخته آن جهت تفتیح سده
انف و زکام و ضماد آن جهت صداع بارد و ضماد پخته آن با روغن جهت داء الثعلب و خنازیر و بواسیر و دبیلات و چون در روغن
بخایند و آب آن را بر غدد و ناصور کنج چشم بچکانند و یا جرم خائیده آن را بران ببندند نافع و آشامیدن سفوف خشک آن جهت
رفع اسهال و امساک بطن مفید و ضماد پخته آن بر انثیین جهت تحلیل ورم و صلابت آن و طلاء تازه آن جهت قروح خبیثه و
گزیدن سگ دیوانه و داء الثعلب خصوصاً که تازه آن را بقوت بر داء الثعلب بمالند و طلاء کوبیده آن با پیه ساق گاو جهت درد سر
بسیار نافع و ضماد کوبیده آن با لادن و روغن مورد و روغن سوسن و زوفا و شراب مقوی موی و همچنین چون مخلوط نمایند
با آب طبیخ و یا خاکستر آن شراب و عسل و موی را بدان بشویند جهت قروح سر مفید و ضماد محرق آن جهت منع ریختن موی و
رویانیدن آن و ذرور محرق آن جهت تجفیف و اندمال قروح خبیثه و آکله و حمول آن با مرمکی جهت رفع سیلان رحم نافع مضر سپرز
مصلح آن مصطکی و گویند گل بنفشه مقدار شربت از جرم آن تا هفت درهم و از مطبوخ آن تا بیست درهم بدل آن در امراض ریه بوزن آن
گل بنفشه و نصف آن اصل السوس گویند از خواص آن است که چون بکوبند تازه آن را و بر موضع مخالف عضوی که پیکان رفته باشد
گذارند بدان موضع آید و پیکان را برآورد **برسیان** بفتح باء و سکون راء و کسر سین مهملتین و فتح یاء مثنات تحتانیه و الف
و نون و برسیانا با الف در آخر نیز آمده ماهیت آن اسم فارسی نباتی است منبت آن بلاد بابل که حوالی کوفه است و بی
شکوفه و گل و تخم نمیکند و در اول تموز میرسد و آن دوائی غیر مشهوره است طبیعت آن گرم و خشک و منسوب بمشتری است افعال و

افعال و خواص آن بوئیدن و استشمامیدن آن مقوی دماغ و روح نفسانی و دل و جگر و معده و محلل ریاح و ملطف و مسهل اخلاط و طلای آن بمقعد
و یا مطبوخ آن با آب برگ کلمه خ سائیده دو مرتبه یا سه مرتبه در حمام جهت قلع آثار سیاهی که از جرب و غیر آن بهم رسیده باشد مجرب
و آب آنرا آب مقطر یعنی عرق آن بوی قرنفل دهد و در خواص مانند بادرنجبویه است در تقویت و تفریح نفس — برطانیقی بفتح باء و سکون
رای مهمله و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و سکون یاء بلغت یونانی است و بهندی گاسروانی نامند
ماهیت آن نباتی است ربیعی و در بستان افزون است برگ آن شبیه ببرگ حماض بری و از آن ریزه تر و سیاه تر و مزغب و ساق آن
باریک و گل آن مایل بسرخی و قسمی از آن شبیه بحبری است طبیعت آن مرکب القوی با قوت قابضه و بعضی در اول دوم گرم و خشک گفته اند
و منسوب بمشتری افعال و خواص آن ضماد آن محلل اورام و مشقق آثار و برگ و عصاره آن جهت التیام جراحات و مضمضه بطبیخ خشک
آن جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم و بدبوی دهان و استشمامیدن آن جهت تنها نافع و بهترین ادویه قابضه مستعملات
از برای دفع عفونات مورث غشیان مصلح آن عناب بدل آن آب جندریست برک بفتح باء و راء و کاف بلغت انگلیسی یعنی پوست
درخت است ماهیت آن پوست درختی است شبیه بقرفه و از آن تیره تر که از ارض جدید میاورند گفته اند طایفه از قسیسان ملقب
بجزویت در مملکت پیرو که در امیریکای جنوبی واقع است بر خاصیت این قشر اطلاع یافته و بفرنگ آورده اند و لهذا منسوب بانها
گشت و انراجر و تیس بارگ نامند و در پوست طعمی و رایحه غالب نیست مگر آنکه اندک قبوضتی دارد و در رنگ کوبیده آن از قرفه
کمتر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن جهت حمیات مزمنه کهنه و نائبه مسبوقه ببرد مانند ربع و دوریه عتیقه
بعد تنقیه که زایل نگردد مفید بدین قسم که در هنگام فتره و انقضاء نوبت مقدار یکدرم تا یکمثقال طبیعی انرا باب سرد حل کرده ساعت بساعت هند
تا سه روز پیهم یا پنج روز تا هفت روز و در اطفال تا یکروز و یکشب قیاد و روز با نوبت دیگر بفاصله دو دو ساعت نجومی که پنج گهری هندی باشد
است و بهمان وقت مذکور نیک یکدرم طبی که دو ماشه میشود باب سرد حل کرده بخورانند و در حمیات عرضی و مزاجی و قروحی و امرخه متعفنه
فاسده و هنگامیکه شراسیف ورم کرده و منتفخ شده و یا سده و در احشا بهم رسیده باشد و در حمیات لازمه و محرقه و در هنگام
امتلاء و فساد و تعفن اخلاط تجربه کامل یافته این دوا عدیم النفع و غیر مستعمل است و همچنین در صداع دوری و امراض نائبه رحم و اکثر
امراض که دوره منتظم داشته باشد مگر بعد از تنقیه بلیغ و اسهال و انقضاء نوبت در اکثری مفید و اثر آنکه کنه نیز با مندو بانند
ملح طرطیر جهت حمی ربع کهنه بهمان وقت و بهمان مقدار از یک تا سه روز پیهم نیز مفید بود برگگ شیرازی بفتح باء و سکون رای مهمله
و دو کاف فارسی اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح رای مهمله و الف و کسر زای معجمه
و یاء نسبت ماهیت آن برگ قسمی از عنب الذئب است و بیخ آن عود هندی است و عود البندق نیز نامند طبیعت آن تا سه در دوم گرم و
خشک افعال و خواص آن مسکن قوی و زیاده آن مورث جنون و کشنده است برنجاسف بکسر باء و راء مهمله و سکون نون

و فتح جیم و الف و فتح سین مهمله و فاء بیونانی ارطمیسیا ماسیا و بعربی بیو ویلا و بفارسی بوماداران و بشیرازی برنجاسک نامند ماهیت آن
نباتی است ساق آن قریب بذرعی و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه و گل آن مانند شبت چتردار و زرد و سفید و مایل بکبودی تیز
و با بخارات آن اندک چسبندگی و منبت آن کوه و صحراهای سایه دار و اکثر نواحی شمال میروید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که این غیر
قیصوم است چه قیصوم شبیه است بافسنتین و اگر یک قسم از یک ریشه میروید و بی شاخ و زیاده بر شبری و برگ آن شبیه برگ و ساق
زنبق و از آن بسیار ریزه تر و با چسبندگی قلیلی و گل آن سفید و زرد و با عطریت قوی ثقیل الرایحه منبت آن مخصوص کوه های جنوب
کناره آن و در انجا بیشتر میشود و اکثر اطباء و عشابین مشوش ذکر کرده اند و هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته بعضی از
صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات آنرا در قیصوم مذکور ساخته اند بهترین آن خوشبوی ثقیل الرایحه آنست طبیعت آن
در اول سیوم گرم و خشک نیز در دوم گرم و در آخر اول خشک گفته اند و منسوب بمشتری است افعال و خواص آن ملطف و مفتح
و مدر بول و حیض و مفتت حصاة آشامیدن دو درم گل زرد آن با عسل جهت اخراج اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و آشامیدن
طبیخ دو مثقال آن و جلوس در مطبوخ آن جهت رفع احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و ورم آن و اخراج سنگ
مثانه و مشیمه و جنین و تنقیه قروح رحم مفید و آشامیدن آب نقوع مقدار دو درم آن جهت رفع حمیات و بدستور مطبوخ آن
جهت اکثر امراض مذکوره خصوص امراض رحم باید که غذای بی روغن تناول نمایند و ضماد آن جهت اقسام درد سر و تفتیح سده
دماغی و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و شرا و بر سینه جهت درد سینه و بر زیر شکم برای رفع احتباس حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین
درد آنها و بدستور نطول آن و تکمید بدان جهت امراض مذکوره و رفع سده خیشوم و زکام و سده رحم و ادرار و استنشاق طبیخ
آن جهت رفع زکام و امراض دماغی و استشمام گل آن و حمول عصارهٔ آن با مرضا جهت رفع فضلات رحم و آنچه مراد اخراج آن
باشد و دود سوخته مجموع آن جهت تخفیف قروح و ضماد بیخ آن بر زیر شکم جهت ادرار بول و طمث و باید که در هنگام امتلای بدن
ضماد آنرا استعمال نماید و همچنین هنگامیکه ماده در رسیدن و انصباب باشد بسوی آن عضو مضر گرده مصلح آن انیسون مقدار شربت
آن تا یک مثقال بدل آن در امراض الرأس مارو و بوزن آن بابونج و در سایر امراض افسنتین است برم بفتح باء و سکون
راء مهمله و میم صاحب تحفه نوشته که مولف بمعنی شکوفه امغیلان میداند و مولف جامع بغدادی شکوفه درخت خارداری
بزرگ بقامت اثل و بزرگتر از آن و برگ آن مانند برگ خار بلکه خرنوب ثمر آن است و گل آن صوفی بمقدار زعرور و زرد
با سفیدی آمیز و با عطریت رایحه دانسته افعال و خواص آن مفرح و مطیب نفس و تازهٔ آن با لزوجت و منوم و بغدادی
نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که وثوق بقول او بود که خشک آن حابس بطن و تازهٔ آن مسهل و در زراق
آب مقطر آن که عبارت از عرق آنست بجهت خوشبوی و تفریحی که دارد در عطریات مستعمل است و در طب غیر مستعمل

مستعمل واز اصفی است وبعضی اطباء عرب حکایت کرده برای آنکه آن بجهت سرفه مزمن نافع است وبجهت نفث الدم با ماء فاطر
سلی که دم الاخوین است مفید وصاحب تحفه نوشته که گویند عرق آن در خواص مانند عرق بید مشک است **برنگ کابلی** بفتح باء وراء
مهمله وسکون نون وکاف فارسی وفتح کاف والف وضم باء وکسر لام ویاء نسبت اسم فارسی است معرب آن برنق وبرنج است وبهندی
بابرنگ نامند ماهیت آن دانه ایست کوچک مدور سیاه املس از فلفل ریزه تر وپوست آن سفید وباندک تلخی ورایحه آن تند وبجدیکه
محرور المزاج راگاه باشد که رعاف عارض گردد واز استشمام کوبیده آن وبار سیدن گرد آن بدماغ در حین کوبیدن وآن دو نوع
است بزرگ وکوچک رنگ بزرگ آن سیاه آمیخته با سفیدی وگرم تر ومقوی وکوچک آن مایل بسرخی واین قوی وبهتر است در
دفع کرم معده وحب القرع ومستعمل مغز مقشر آن است طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک گفته اند وبعضی در سیوم وبعضی در اول
گرم وخشک گفته اند واین قول بسیار ضعیف است افعال وخواص آن مخرج ومسهل بلغم غلیظ وسودا واخلاط لزجه از مفاصل
مقوی ومجفف رطوبات وقروح ومخرج اقسام کرم معده وامعا خصوص صاحب القرع حتی آنکه استیصال واخراج کرم آن میکند ورنگ
بول شارب آن مانند لعم سرگرد مقدار شربت آن تا سه درهم که کوفته بیخته با شکر یا نبات آمیخته بیاشامند مضر امعا
مصلح آن کتیرا بدل آن بوزن آن ترمس ونیم وزن آن قنبیل است وبوزن آن تربد گفته اند **برنوف** بفتح باء وسکون راء مهمله
وضم نون وسکون واو وفاء بفارسی بشابانگ نامند که معرب آن شابانج است ماهیت آن دو رختی است قریب بانار ونرنج
وبرگ آن شبیه ببرگ زعرور واز آن تیره تر ومزغب ورایحه آن تند وبدبو وشکوفه آن مانند خوشه ومایل بزردی ووسط شکوفه
آن زغب دار طبیعت آن در دوم گرم وخشک افعال وخواص آن محلل ومجفف رطوبات وشکننده بادهای غلیظ بارد وعصاره برگ
آن جهت صرع اطفال وسیلان رطوبات از دهان وتحلیل ریاح وتقویت معده وتسکین درد احشاء ایشان شرب آن ونیز سائیده مالیدن
آن بر مفاصل واضلاع وپره های بینی وگردن وشکم وکفهای دست وپاهای ایشان مالیدن وبدستور خورانیدن مقدار یکدرهم
عصاره برگ آن محلول بالبن مرضعه ایشان بجهت دفع امراض مذکوره وام الصبیان نافع وآشامیدن سه درهم از عصاره
آن با یکدانگ جاوشیر مسهل قوی بلغم محترق وسودا ودافع اوجاع حادثه از آنها است ویکمثقال آن با یک حبه جاوشیر مسکن وجع قولنج
مردان وزنان ومغص کل حیوانات که از سردی باشد وسعوط عصاره آن با عصاره سداب وچند بید ستر وروغن یاسمین جهت
جمود ونسیانی که بیونانی الیمس نامند ومنقی دماغ سه روز متوالی وبوئیدن برگ آن جهت تفتیح سده منخرین وانشره دماغ وزکام ودوار
برگ خشک آن جهت التیام قروح وضماد آن بار قیق جهت خنازیر نافع مضر امعا مصلح آن صمغ عربی بدل آن مرزنجوش مقدار شربت
از عصاره آن تا یک مثقال واز برگ خشک آن تا دو درهم ونیم است **برواق** بفتح باء وسکون راء مهمله وفتح واو والف وقاف ماهیت
آن بلغت اهل مغرب اسم خنثی است وبعجمی اسمنگ سنگ زرد ونیشت که چون لبا بند مایل بسفیدی باشد ودر عراق شکوفه گردد

و مانند کاه ربا و سند روس کاه ربا باید طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مانع سیلان خون است مطلقا و جهت
خفقان و سنگ زهر مار و ضماد آن نافع و در زور آن جهت التیام جراحت مجرب و بوییدن انگشتری آن باعث ایمنی از غرق شدن و بخیدن
آن در پارچه با سنگ چخماق و در زیر سر گذاشتن و خوابیدن باعث دیدن خواب بهره و در آن روز ساخ گردد و گویند مجرب
است و بروق بحذف الف عربی است و لیکن مشابه آن بروانی بفتح باء و سکون راء مهمله و فتح واو و الف و کسر نون و یاء لغت
عجمی است بسریانی عروس و بیونانی اسقوانس نامند ماهیت آن نباتی است پر شاخ و شاخهای آن مانند کمان کج و خمیده و گل آن
سفید و ثمر آن مانند زیتون و طعم آن تند و بیخ آن سفید و پوست بیخ آن با زردی طبیعت آن در اول گرم و تر افعال و خواص آن
مفرح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصات و جهت استسقاء و بواسیر و ضماد آن جهت بهق و داء الثعلب و تحلیل اورام و
سوخته آن با عسل جهت تقویت جگر و عصاره آن جهت سفیدی و دمعه چشم نافع مضر مثانه مصلح آن انیسون بدل آن زرنباد
است برهتا بکسر باء و فتح راء مهمله و سکون هاء و تاء چهار نقطه فوقانی هندی و الف لغت هندی نام گیاهی است بزرگ طبیعت آن
گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی حرارت و مشتهی و گدازنده اخلاط و دافع ضیق النفس و سرفه و تپ کهنه و درد شکم و ریاح و
قراقر و فساد بلغم و کرم معده و مقعده و جذام و قابض بطن است بریا مصری بفتح باء و سکون راء مهمله و فتح یاء مثنات
تحتانیه و الف لغت مصری بمعنی بقله است یعنی بقله که در مصر بهم رسد ماهیت آن بقله است شبیه بکرفس و خوشبو و بوی آن
مانند بوی رازیانه با اندک تندی و تخم آن سبز و باریک و منبت آن اولا بلاد مصر بوده و از آنجا بجاهای دیگر نقل نموده اند و بعضی
و تا او این صنف نیامد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات
و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسخن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت بواسیر بسیار نافع مضر گرده مصلح آن
نیلوفر مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن انیسون و بداوت خوردن نبات آن جهت رفع زردی رخساره آزموده و
در سایر افعال و دفع خمار ضعیف تر از تخم آن است بربالیه بفتح باء و سکون راء و فتح یاء مثنات تحتانیه و الف و فتح لام و هاء و براء
مهمله بجای لام نیز آمده ماهیت آن گیاهی است هندی شبیه بنبات عنب الثعلب و دو نوع میباشد یکی گل آن سفید ریزه
و برگ آن کوچک و مدور و نازک و مشرف کنگرهای ریزه و ساق آن بلند تر از ساق عنب الثعلب و بیخ آن سفید و باریک
و بلند و دوم نیز شبیه بدین و گل آن زرد طبیعت آن گرم و تر و بعضی سرد و تر دانسته اند افعال و خواص سفید آن آشامیدن آب
برگ تازه آن که لعابی میباشد بدین قسم که برگ آن را در آب تخت بیدا و صبح بمالند و صاف نمایند جهت منع جریان منی و
نفث الدم و بواسیر و عصاره آن یعنی آب برگ کوبیده آن بدون شکر جهت رفع زهر مار گزیده شربا و سعوطا و بدستور
سعوط برگ خشک آن و اگر مار گزیده بیهوش باشد به بینی او بدمند که با قطع الف و دماغ او برسد و ضماد و طلاء نوع زرد آن جهت

زرو آن جهت تحلیل اورام و اوجاع و نضج دمامیل مفید **فصل الباء مع الزاء المعجمه بزرقطونا** بفتح باء و سکون زاء معجمه و کسر راء مهمله و
فتح قاف و ضم طاء مهمله و سکون واو و فتح نون و الف لغت عربی است بیونانی فسلیون یعنی برغوثی یعنی شبیه ببرغوث و بفارسی
اسفغول و اسبغول بواو و بحذف واو نامند و در هندی نیز بدین نام مشهور است و در اصفهان [illegible] با اسپرزه و در شیراز
بنگو است و شکم دریده نیز و بترکی قارنی یاروق نامند ماهیت آن گیاهی است کوچک بنهایت تا یکذرع و برگ آن باریک و بلند
فی الجمله شبیه بگندنا و گیاه سرخ و از آن باریکتر و کوتاهتر و از بیخ آن ساقهای باریک بر می آید و بر سر آنها خوشه های گندم و بالای
آن غلافی و در جوف آن تخمهای آن و در تابستان میرسد و سه صنف میباشد یکی سفید و این بهترین اصناف است خصوص بالیده
آنکه در آب ته نشین گردد و دوم سرخ رنگ و این ضعیف تر از آن است در نفع و بعضی این را بهتر میدانند و سیوم سیاه که بدترین
همه است و انطاکی نوشته که سفید آن در مصر بسیار است و سرخ آنرا از ابرلیس که نام موضعی است معروف از مصر میاورند و لهذا
آنرا ابرلیسیه نامند منسوب بدان و سیاه آنرا صعیدی نامند نیز بدان جهت که از صعید اعلی [?] میاورند و شکوفه آن سبز رنگ [?] است
طبیعت سفید آن در سیوم سرد و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن یابس است و اجتناب از استعمال سیاه آن
اولی است افعال و خواص آن آشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و با قوت محلله و ملین طبع و جهت تبهای حاره و
غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و سر و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض دموی و اصلاح اخلاط سوخته و مغص
و قرحه امعا و زحیر و دفع سوزش امعا حادث از صفرا و شرب ادویه حاره و بدستور لعاب آن به تنهائی و یا با روغن بادام جهت
امراض مذکوره و برسام و تسکین عطش و تلیین طبیعت صاحب برسام و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت وجع مفاصل حاره و نقرس
و تلیین اورام ظاهری و ورم عقب گوش و خنازیر و حرارت و منع آنها از زیادتی و التوای عصب حادث از یبوست و جهت
ورم صلب و حمره و با آب جو جهت نضج و انفجار دمل و طلاء لعاب آن و یا ضماد کوبیده آن با گلاب [?] جهت درد سر و با روغن بنفشه
جهت تسکین درد سر حاره و ترطیب دماغ و اعصاب و رفع اشتقاق موی و بر بازیها و نرم کردن آن خصوص چون چند روز
پی در پی بمالند و با تسل [?] آن روغن گل سرخ و پوست خشخاش پخته جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و چون [?]
مثقال از او در نیم و نیم باسه درهم حنا بیده آن در آب گرم تا آنکه لعاب او از وجه آن زود بر آید با شکر سفید و با
سکنجبین جهت تلیین و اسهال مفید و آشامیدن مطبوخ آن در آب [?] جهت درد سینه حار مفید که در ان [?]
و بیاشامند و چون بریان نمایند و بر روغن گل سرخ چرب نمایند و بنوشند جهت رفع اسهال و قبضیت شکم و با روغن بادام
شیرین جهت نفع [?] صبیان و تسکین مغص و زحیر و زایل گردانیدن عطش که بسبب احتراق صفرا باشد نافع
و چون بکوبند و بر بدن بمالند بدن را نیکو و نرم و فربه گردانند و لاغری حادث از گرمی را ببرد و گفته اند بزرقطونا کوبیده را

نباید شاید که قاتل است و وجه اثر البعض جدت تخم آن و بعض خسیده اند آن لسطوح باطنیه و لفوح آن گفته اند و چون کسی مقدار ده
درم از کوبیده آن را بیاشامند گویند اولا بدن او سرد گردد و خدر و استرخاء شکم و کرب و غثیان و ضیق النفس او را حادث گردد
پس غشی و سقوط نبض و صوت و علاج آن قی فرمودن بماء العسل حار و نمک و بوره چند مرتبه و خورانیدن زرده تخم مرغ نیم برشت
و اسفیدباجات با فلفل و نعناع و شوربای مرغ و خورانیدن مثلث است بدل بزر قطونا در تلیین طبیعت و خشونت سینه و حلق
و سرفه بزرانه و قدر شربت و بدل تخم خرفه و در نفخ تخم کتان مقدار شربت آن از چهار درم تا ده درم **بزر غنج و بنغ** بفتح
با و سکون زاء و ضم غین معجمه و سکون نون و جیم و بضم با و سکون زاء و ضم غین معجمه و سکون نون و دال مهمله
در آخر لغت فارسی است ماهیت آن گویند بار درخت بالسیه است و گویند ثمر البشه یک سال معقر می شود و آن را البته می نامند
و یک سال نمی شود و آن را بزر غنج و این در خواص مانند پوست بیرون پسته است بلکه بسیار سرد و خشک و قابض مفرح و
در افعال مانند اقاقیا است و دباغان از آن پوست حیوانات را دباغت مینمایند **بزر کتان** بفارسی تخم کتان نامند و بهندی السی
و تیسی و از مطلق بزر و دهن بزر مراد آن است شامیدن آن مسهل و منفخ است و روغن آن ان شاء الله تعالی در حرف الکاف
مع التاء در کتان مذکور خواهد شد **فصل الباء مع السین المهمله بلسان** بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح باء
موحده و الف و فتح سین مهمله و نون در آخر لغت عربی است بفارسی بلسان و بهندی جاوتری باشد ماهیت آن پوست
زیرین پوست خشبی جوز بوا است که بر بالای آن پوست صلب صدفی آن چسپیده میباشد و بهترین آن اشقر مایل به سرخی
تند بوی تند طعم ضخیم تازه آنست که با اندک قبضی باشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در
دوم خشک و اول الطف است و با قوت قابضه و حرارت ملطفه و جوهر ارضیه غالبه افعال و خواص آن مفرح و مقوی معده و
کبد و باه و منعظ و زیاده کننده منی خصوصا در بارد المزاج و هاضم و خوشبو کننده دهان و مفتح سدد و مجفف رطوبات و
محلل ریاح و صلابات باطنی و خارجی غلیظ و جهت سلسل البول حادث از برودت و رطوبت و سحج و نفث الدم و قرحه امعاء
و حل رطوبت سینه و شش و استسقاء کهنه و صداع و سپرز و منع ریختن فضلات بمعده ضعیف و لثه رطوبات آن و
تقویت رحم و تنشیف رطوبت و خوشبوی آن و سعوط آن با آب گرم یا روغن بنفشه جهت درد سر بارد و رطب حادث از ریاح غلیظه و
طلاء آن بر سر جهت درد سر و شقیقه و صرع و ضماد آن به تنهائی و یا با ادویه مناسبه بر ناف و عانه و فقرات پائین ظهر جهت
سلسل البول و با شیر گاو سود جهت رفع بد بوئی زیر بغل و با سرگین بز و عسل جهت اورام صلبه و طلاء آن با عسل در حمام جهت
درد پشت زنان زائیده و در ریاح نفاس مجرب و فرزجه آن بعد از طهر معین بر حمل و با زعفران منقی رحم و مصلح آن و
مالیدن بعد و طلای آن بر زیر ناف جهت سحج و قرحه امعا مفید و گویند مضر جگر مصلح آن صمغ عربی و مصدع و مصلح آن گلاب

آن مکلات مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن جوز بوا است و در افعال قریب بآن است و لطیفتر از آن و جوارش و دواء
دهن و معجون در قرابادین کبیر ذکر یافت ابسباس افروز بضم با و سکون سین مهمله و فتح تای مثنات فوقانیه و الف و نون و
فتح همزه و سکون فا و ضم رای مهمله و سکون واو و زای معجمه لغت فارسیست و بعربی حبق بستانی و در منیه ریاحین و جوانح نیز
گویند جهت آنکه بسیار خوشبوی معطر است و هر گیاه خوش معطر را بعرب ریاحین گویند و بلفارسی تاج خروس و گل حلوا و گل یوسف و بهندی
نوع صغیر آنرا لوکنی و کبیر آنرا احتاده ماری نامند و آن غیر حماحم است که حبق نبطی باشد چه حماحم برگ آن عریضتر و بالوان و
ساق آن سرخ و نبات آن قویتر و بزرگتر و گل کم میباشد و ابسباس افروز برگ آن کمتر و ریزه و بهر گل و گل آن سرخ
مایل بنفشی و بی رایحه و تخم آن ریزه و سیاه و براق طبیعت مجموع آن سرد و خشک در اول و در دوم افعال و خواص آن
آشامیدن آب معصور آن مقدار یک اوقیه و نیم و بدستور آب مطبوخ آن با جلاب و سکنجبین جهت رفع حرارت
معده و جگر و سده و سپرز و رفع سمیت خانق النمر نافع و جرم آن ثقیل و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت از آب آن تا یک
اوقیه و نیم بدل آن حماحم و تخم آن جهت اسهال نایب مناب تخم بارتنگ و چون بکوبند و در بکر قلیل شیر بخیسانند و بشب در مهتاب
بگذارند و صبح بنوشند و مداومت بر آن کنند سه روز یا زیاده جهت رفع حرقة البول و بول الدم مجرب مقدار شربت آن
دو مثقال ابستناج بفتح باء و سکون سین مهمله و کسر تاء مثنات فوقانیه و فتح یاء مثنات تحتانیه و الف و جیم بلفارسی خلال مکه و
بعربی سدی نامند ماهیت آن نباتی است خاردار و برگ آن با خشونت و ریزه و گل آن سفید و ازرق و شاخهای آن بقدر
شبری از یک بیخ روئیده و بر سر شاخ چتری مانند قبه رسته و خشک شود از شاخهای باریک آن خلال سازند و تخم آن
شبیه بنانخواه و طعم آن تند و ریزه و خشک که بیامند طبیعت گیاه آن در اول دوم گرم و خشک و با اندک رطوبت افعال و
خواص آن خلال کردن بآن جهت تقویت دندان و طلاء آب آن جهت تحلیل اورام و جلوس در طبیخ آن جهت اصلاح افعال رحم
و ادرار بول نافع و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و از الفارسیه و در منیه ترکی نامند جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصات
و تفتیح سده جگر و ادرار بول نافع و ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و استسقا و درد مفاصل و مضمضه بطبیخ
آن جهت درد دندان مفید مضر ریه مصلح آن کشنیز و مضر سر و مصلح آن نرمش مقدار شربت آن تا دو مثقال
بدل آن تخم ارمنی است بسد بضم با و فتح سین مخفف و مشدد و دوال مهملتین و بکسر با و تشدید سین و بفتح آن نیز آمده
و گفته اند آن قرنول معرب قرفول البنوی یونانی است و برومی قولوریوا و بلغتی قوالن و بعربی تا شف نامند ماهیت آن
آنچه مشهور است که بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنگی است سرخ یا سرخ سیاه سوراخ مانند خانه زنبور و لکن سوراخهای این ازان
باریکتر و صلب و در سواحل دریای عمان و یمن فارس و مالدیب و غیره در زیر آب تکون مییابد و صاحب شفاء الاسقام گفته

و گفته اند که آن نبات بحری است و در جوف دریا میروید و چون از دریا برآورند و بهوا بدان برسد سخت و صلب میگردد و در نوشته
که مستعمل در دواء المسک بسد است زیرا که خوب نرم سائیده میشود و ته نشین ظرف نمیگردد بخلاف مرجان و آن سفید
و سیاه نیز میباشد سیاه آن صلب تر و سفید آن رخوتر از سرخ آن است و بهترین آن سرخ صلب شفاف بی رمل است
طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن مفرح و قابض و مجفف و دافع وسواس و جنون و صرع
و خفقان و ضعف معده و فم معده و اشتها و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و قاطع نزف الدم و نفث الدم و اسهال دموی و نفع
و در استطلاق با کندر و قروح امعا و عسر البول و نیم مثقال آن که با نصف آن صمغ عربی یا سفیدی تخم مرغ نیمبرشته با آب سرد
بنوشند جهت قطع نزف الدم باطنی و نفث الدم مجرب خصوصا سوخته آن و محلل خونهای در دل منجمد شده باشند خصوصا محرق
آن و ذرور آن جهت خوردن گوشت زائد زخمها و رفع آثار آن و محرق آن جهت نزف الدم ظاهری و تقویت دندان و زایل
کردن زردی آن و اکتحال محرق و مغسول آن جهت دفع بثورات و تقویت باصره و دمعه و جرب و سلاق و امثال آن و طلای
آن با روغن بلسان [illegible] جهت ثقل سامعه و کری و ابن [illegible] گفته که چون سه روز هر روز چهار دانگ آنرا با سکنجبین بنوشند
جهت دفع ورم سپرز سوده آن مفید و بدستور با آب محرق آن و درین امر قویتر و [illegible] در جمیع افعال مذکوره و محلل
آثار و دفع جذام مجرب دانسته اند مضر گرده و مورث تهوع مصلح آن کثیرا بدل آن جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین
مقدار شربت آن تا یک مثقال و تعلیق آن بر معده جهت رفع جمیع علل آن نافع و از خواص آن است که چون طلا و
نقره را از هر یک بقدر [illegible] درهم گداخته انگشتری بانگین [illegible] از آن ترتیب دهند و بسد را در آن نصب کنند و در [illegible]
قمر و [illegible] خود مقارنه با زهره داشته باشند و صاحب صرع آنرا با خود نگاه دارد در حال صرع او برطرف
شود و دانند که آنرا هرگز غمی نرسد و از چشم بد ایمن ماند و محرق مغسول نوع سیاه آن لغایت مقوی دل و
صنعت احراق آن آنست که ریزه ریزه کرده در کوزه خزفی مطین کرده در تنور گذارند یک شب پس برآورده
سائیده استعمال نمایند و باید که به حد رمادیت نرسیده باشد و اقراص بسد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر
یافت بسر بفتح باء و سکون سین و راء مهملتین ماهیت آن غوره خرما است که زرد مایل بسرخی شده باشد
و مراتب هفتگانه خرما در حرف التاء در تمر ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بسر مرتبه چهارم آنست و در هر مرتبه
حرارت آن متزاید طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مقوی معده و حرارت
غریزیه و قابض و جهت امساک بطن و نفث الدم و بواسیر و خائیدن آن جهت تقویت لثه و استحکام آن و
منع آن از قبول آفات نافع و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و نفخ و ریاح خصوصا [illegible] بسبب سردی هوای بلد

هوای بلد خام مانده باشد و همچنین صعیدی آن و قبض بسر زیاده از قسب است و چون بسر را با عتیق او رومالی که شراب مصنوع
از آب باران و عسل است بیاشامند التهاب را ساکن و حرارت غریزی را قوی گرداند و نبیذ بسیار خوشبوئی و مسکر
و مقوی معده و امعا و شدید القبض و ممسک بطن است و بهترین بسر رسیده سبک آنست که کمال رسیدگی رسیده و شروع
بافتادن زخوشه نماید و مصلح نفخ و قشعریره و ناقص آن مکیدن آب انار میخوش و شیرین و سکنجبین است و مضر ریه و سینه
و مصلح آن خشخاش و رب به و رمان مانند آن است و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع **بسفایج** بفتح باء و سکون
سین مهمله و فتح فاء و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و جیم بعربی اضراس الکلب و ثاقب الحجر و بشیراز و بیونانی بولوبودیون یعنی
کثیر الارجل و در مصر معروف باشتوان و بهندی کهنکالی نامند ماهیت آن بیخی است اغبر مایل بسیاهی و باریک و شبیه
بهزارپا و گره دار و از هر گرهی ریشه‌هائی باریک برآمده و بهترین آن آنست که قرنفلی طعم و سطبر با اندک حلاوت و قبض باشد
و چون آن شکسته رنگ اندرون آن سبز مانند پسته باشد و سیاه آن زبون بلکه رنگ تازه آن پسته‌ئی میباشد و هر چند کهنه شود
روی بسرخی و سیاهی میآورد و نبات آن بی ساق و یک شاخ پر برگ و از شبیه ببال طیور و مانند گیاه سرخس لیکن قدری تنگ و برگهای
آن زبره اغبر و مزغب و بر آن نقطه‌های زرد میباشد و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار خصوصا بلوط نابت شود و بیخ آن
دو زبانه آن نیز رسد صاحب شفاء الاسقام نوشته که شاخهای آن باریک و سرخ شبیه به پرسیاوشان و از آن غلیظتر
و برگ آن نیز شبیه بدان است و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در تنکابن آنرا دار جهار نامند طبیعت آن گرم در آخر دوم
و خشک در اول آن و بعضی گرم در سیوم نیز گفته اند و بعضی خشک در سیوم و گرم در دوم و بعضی در اول گرم و در یبوست
معتدل نیز گفته اند و قول اول اصح است افعال و خواص آن مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و بهر خلط لزج که ملاقات کند و محلل نفخ
و کشنده ریاح در معده و قولنج و منجمد کننده شیر غیر منجمد و جهت دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل و تنقیه امعا
و آشامیدن آن با شکر و فانیذ و با اطعمه جهت رفع کراهیت آن برای کسیکه مکروه دارد و آشامیدن ادویه را خصوص
نخستین آن در مسهل منضج و با ماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی و اخلاط غلیظه لزجه و مخالطه از معده و مفاصل
و بی ضرر است و آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و عداوت اینست
مطبوخ آن با عناب جهت سقوط دانه بواسیر بغایت مفید و آشامیدن سه مثقال مطبوخ آن با فلوس خیارشنبر یا
ترنجبین جهت دفع ریاح بواسیر و درد معده مزمن و جرح مجرب و چون اصحاب مالیخولیا و جذام هر روز یکدرهم و نیم
از آن با چهار اوقیه مغز فلوس خیارشنبر هفت روز بیاشامند آن هر دو علت را زایل گرداند و آشامیدن آب مطبوخ
آن با ماء الشعیر یا با ماء العسل محلل قولنج و نفخ و صالح العمل و هر خلطی که برسد و موجود باشد از دفع نماید و جمیع

علل سوداویه را نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ جوهر سودا از قلب و دماغ مینماید و چون طبخ نمایند آنرا با خروس پیر سال خورده
که خروس را بدوانند تا خسته گردد و پس ذبح نمایند و شکم آنرا چاک کرده پاک نموده بسفایج نیکوفته انباشته طبخ نمایند تا مهرا و خوب
مهرا کرده و مطیب بزنجبیل با اندکی رازیانه نمایند و بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون طبخ نمایند آنرا مفرد و یا با فواکه خشک چنانکه
تبر اصلاح باید و فعل آن نیکو کرده و ضماد آن جهت التوای عصب و شقاق مابین انگشتان نافع گفته اند مضر سینه مصلح بر سیاوشان
و طبخ نموده مرضوض آنرا با ماء الشعیر و جعفر و یا نرم کوبیده و بر آن پاشیده بیاشامند مضر گرده و مصلح بلیله زرد مقدار
شربت از جرم آن از یک درهم تا سه درهم و از مطبوخ از ده درهم تا شش درهم و بعضی تا ده درهم نیز گفته اند بحسب مزاج و قوت و سن بدل
آن جهت مواد سوداوی نصف آن افتیمون و ربع آن نمک هندی است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استادم گفته باید پوست
آنرا تراشیده و نرم کوبیده استعمال نموده تا آنکه منفخ نگردد و حب بسفایج و سفوف و شراب و مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت

فصل الباء مع الشین المعجمه بشام بفتح با و شین معجمه و الف و میم ماهیت آن درختی است حجازی یعنی منبت آن در اصل ابتدا
حجاز بوده و از آنجا به بیت المقدس و عراق و مصر نقل نموده اند و در جبال حوالی مکه معظمه بسیار است و بالفعل بجای بلسان درخت
و بوده و لیکن آن مستعمل نیست و دو نوع است کبیر و صغیر درخت کبیر آن اول القد درخت انگور میباشد پس بلند و عظیم میگردد تا
بقدر درخت توت و بید و شاخهای آن راست نمی باشند بلکه کج و معوج و گره دار و برگ آن ریزه شبیه بصعتر و بزرگتر از آن و با
رطوبتی چسبنده و شبیه بینی کمی و گل آن زرد و ثمر آن سرخ شبیه بکبابه و بی مزه و چرب و ثمر آن خوشه دار و در اوائل و انتهای مایل
بزردی و بعضی سرخ و بعضی طولانی مانند حب الصنوبر و نرم و بی طعم مایل به بی مزگی و اندک شیرینی و قبضی و اعراب بادیه این را
میخورند و چوب آن سبز با رطوبت و صمغی از آن راحب بدو رمانند فلفل و چوب آن خشن و سنگین مایل بسیاهی و چون قطع نمایند
آنرا و یا برگ بهم و صنف آن آب سفیدی از آن بر می آید که دمعه و لبن آن است و چون خشک شود مایل بزردی و سرخی میگردد
و این بهترین اجزای آن است و مسمی بدهن بلسان است و ان شاء الله تعالی در حرف الدال مع الهاء تفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر
آن گویند بی ثمر است طبیعت تمامی اجزای آن گرم در دوم و خشک در اول و برگ آن با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن دمعه آن
جهت بیاض عین و تنقیه زخمها و تخفیف آنها و قطع ترف الدم و عرق و درد دندان بارد و ادرار نمودن بول و حیض و حمول آن
با زعفران جهت اعانت بر حمل و تنقیه رحم و تعدیل ریاح آن نافع و حب آن مقوی معده و اعضای باطنه و طلای الخروج از معده
و جهت گزیدن عقرب شربا و مضغا و ضمادا نافع و روغن حب آن مسهل بلغم و مره سودا و مورث مغص و برگ آن به تنهائی و با
بار و غنهای مناسبه خضاب نیکو است چون طبخ نمایند و یا بکوبند و بر موی بمالند و یک شب بگذارند و یا برگ تازه آنرا بکوبند و در
روغن جوشش دهند تا سیاه گردد و چوب آنرا با خود داشتن و عصا از آن ساخته بدست گرفتن موجب قضای حاجت است

حاجت است و از بس سست آنرا اخشیر البیر و عصاء موسی نامند و مسواک نمودن بچوب آن جهت خوشبوئی دهان و تقویت استحکام لثه
نافع و چون جهت آن مورث کرب و امراض ردیه است اجتناب از آن اولی است **بشنین** بفتح باء و سکون شین معجمه و کسر نون
و سکون یاء مثنات تحتانیه و نون اهل مصر آنرا عرائس النیل نامند از جهت آنکه در هنگام برگشتن آب نیل و ماندن آن جا بجا در اراضی
مرو یند ماهیت آن گیاهی است شبیه به نیلوفر و ساق آن باریک و بلند و گویند چون آفتاب طلوع میکند منبسط و بلند میگردد و
سر آن از آب بر میاید و چون بغروب میماید منقبض و کوتاه و سر آن در آب فرو میرود و سر آن مانند کوزه خشخاش و بزرگتر
از آن و در آن دانها شبیه بجاورس و اهل مصر آنرا خشک نموده و آرد کرده نان از آن میسازند و بیخ آن مانند شلغم و سیب و آنرا
بیارون نامند و خام و پخته آنرا میخورند و پخته آن زرد رنگ شبیه بزرده تخم مرغ در رنگ و طعم و دو صنف میباشد خر بری و اعرابی
و اعرابی آن بهتر و بیخ آن با لطافت طبیعت آن در دوم سرد و در اول گرم تر افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند نیلوفر است
بیخ اعرابی آن با اندک حرارتی چون با گوشت طبخ دهند و تناول نمایند مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و با
شیر جهت سرفه نافع و در و الغذا است و گل آن باقوت محلله و روغن معمول از گل آن مانند روغن گل جهت رفع جنون و درد سر
حار و شقیقه و ذات الجنب سعوطا و طلاء مفید و شربت آن در افعال مانند شربت نیلوفر است و دانه آن محلل ورمها و جهت بواسیر
نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا هجده مثقال بدل آن نیلوفر است و در هند و بنگاله چیزی شبیه بآن
میشود در غدیرها و بحیرها که تالاب و جهیل مینامند و در اوایل هنگام طغیانی آب و آنرا کنول می نامند و ثمر آن کنول گته و بیخ آنرا سلکی
و گل آن شبیه بگل نیلوفر و خوشبوتر و بزرگتر از آن و طرف زیرین برگهای آن سفید و بالای آن گلابی و سرخ رنگ و بسیار
خوش منظر و غنچه آن صنوبری شکل بهیئت دل و ساق آن مجوف و بسیار طولانی و برگ آن پهن و بر روی آب مفروش و ثمر آن
بهیئت کوزه خشخاش بسیار بزرگی و سر خواره و در اندرون آن دانها بمقدار تخم طوس و فندق و کوچکتر از آن که بهندی [illegible]
نامند و اندکی طولانی با پوست سبز اندک صلبی و در اندرون آن پوست سفید نازکی و مغز آن مانند مغز فندق و بادام و پسته
و باقلا و دو پاره و در آن زبانه سبز نازک تلخ طعمی آنرا دور کرده و مغز آن در هنگام خامی شیرین و لذیذ و نازک و آنرا میخورند
و بعد رسیدن و خشک شدن صلب میگردد و آنرا در ظرف گلی بالای آتش بریان کرده نیز میخورند و نیز آنرا آس نموده و نان
پخته و الطریق سویق نیز میخورند و بیخ آنرا نیز در خامی خام و بعد رسیدن پخته میخورند ممسک و مقوی باه میداند افعال و خواص
جمیع آن قریب به نیلوفر است **فصل الباء مع الصاد المهملة بصاق** بضم باء و فتح صاد مهمله و الف و قاف و بساق بسین مهمله و بزاق
بزاء معجمه نیز آمده مراد آب دهن انسان است مادام که در دهان است طبیعت آن گرم و با رطوبت بالفعل و یابس در اجزاء و در حین
گرسنگی حرارت و یبس آن زیاده و در حالت غضب و ارتیاض در کمال حرارت افعال و خواص آن جالی آثار مانند بهق و کلف و قوباء و

بشنین

فصل الباء مع الصاد بصاق

سیاهی و کمودت طلاء و قاتل کرم گوش قطور او و خاییدهٔ گندم با شما جهت نضج اورام و تحلیل انها ضماد او نافع و در حال
کمال حرارت باد و زهرهٔ سموم و کشنده مار و افعی است چون در دهن ان انداز ند و در ... ان نیز خواص ان بالاجمال
ذکر یافت بصل بفتح باء و صاد مهمله و لام بفارسی پیاز نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است ماهیت ان بری و بستانی میباشد
بری ان در بسیار ریاد و کوهها کثیر الوجود و طعم برگ و بوی آن مانند پیاز و این را بترکی کومران نامند و قوی‌تر از بستانی است
و بستانی آن سفید و سرخ و بزرگ بالیده و کوچک میباشد بهترین همه سفید بزرگ بالیده آبدار آنست طبیعت مجموع آن
در اخر سیوم گرم و در اول سیوم خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص ان مفتح سده و مقوی اشتهای طعام و باه
خصوصا پخته آن با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف ابها خصوصا در اسفار و اول ورود در
بلدان خوردن خام آن با نان مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ مهرای ان کثیر الغذا و ملین طبع و مسکن
جشاء حامض و پخته ان با چربی دنبه جهت تنقیه سینه و نفث از اخلاط لزجه و پخته ان با سرکه و یا پروردهٔ ان با سرکه
جهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و به تنهائی با تنقیه ادویه کریهه و
دافع سموم و اب ان جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع خصوصا چون یک چهار یک از ان بوزن نشاده و در عرض سه روز خورده
شود لغایت مجرب و قطور آن در چشم جهت تنقیه بدن جهت دمعه و حکه و جرب و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض و قرحه
عین و ضعف بصر و ظلمت حادث از رطوبات و مواد غلیظه و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن آن جهت رفع ضرر هوای وبائی و تعفن
مواد سده وبائی و تحلیل بخار و چکانیدن آب آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح
آن و تحنک بان جهت خناق بلغمی و نشانیدن آب کوبیده مصفای ان مقدار ده مثقال با بیست مثقال ... ضعف و شدت
آن جهت رفع سمیت عقرب گزیده و ضماد کوبیدهٔ ان بر موضع نمش مجرب النفع و نیز ضماد ان جاذب خون بظاهر جلد و نیکوئی رنگ
رخسار و با عسل و بارود و نمک جهت رفع برص و ثالیل و کلف و قروح شهدیه گویند مجرب است و با موی ادمی جهت زخم سگ
دیوانه گزیده و بدستور با نمک و سداب و عسل جهت ثالول برامده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته آن به تنهائی
و یا باد و یه مناسبه جهت نضج اورام بارده و با زردهٔ تخم مرغ با روغن تازه و بلیه جهت دفع اوجاع مقعده و حکه و تحلیل ورم آن و با
روغن کوهان شتر جهت رفع تشنج و شقاق مقعده و بواسیر و زحیر و با زیت جهت رفع کجی ناخن مجرب و حمول الفتیله فرو بردهٔ ان
در روغن زیت جهت گشودن دهن رگهای بواسیر و ادرار خون مؤثر و قیروطی ان با پیه مرغ جهت ریش پا از کفش و موزه
مفید و طلاء پوست سوخته ان با موی سوخته جهت اکله مجرب و در جمیع افعال سفید بزرگ ان قوی‌تر از غیر ان مضر محرورین و اکثار
آن مورث نسیان و ... عرق و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده و تشنگی و مصدع محرورین خصوصا تازه ان

بصل

بصل القیء

تازهٔ آن و با کوامیخ و مصلح آن نشستن در آب آمیخته با آب و نمک و با سرکه خوردنی و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول کردن و رافع بد
بوی آن باقلا و مغز گردگان مشوی و نان سوخته است و چون گوشت و بقول و حبوب را از همه با سمیت را با پیاز طبخ نمایند و با پیاز
درق کرده و در روغن بریان کنند و جمع آن نمایند و لذیذ میگردد و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مهی و ضماد آن
جهت داء الثعلب و بهق نافع مقدار شربت آن یکمثقال است و حسو [illegible] دو دو اوقیه و طلی و لعوق و مراهم و محلل آن در قرابادین کبیر
ذکر یافت **قیئ** بفتح قاف و سکون یاء و همزه ماهیت آن پیاز است بزرگ و پوست آن سیاه و برگ آن شبیه به برگ بلبوس و در
طول ازان و [illegible] طبیعت آن بسیار گرم افعال و خواص آن چون در آب جوش دهند و آب آنرا بیاشامند قی را هیجان آورد و چون
قدری زیاده از آن بخورند و با جرم آنرا بیاشامند از غایت شدت قی فضلیه [illegible] دفع کرده و موجب آن باشد که [illegible] و سقوط قوت
گردد و اولی ترک استعمال آن است [illegible] مصالح آن [illegible] در هنگام شدت حاجت در شخص قوی المزاج ممتلی البدن [illegible]
معده مانند حب الاثل و مانند آن به تنهایی **فصل الباء الموحدة مع الطاء المهملة** **بط** بفتح باء و سکون طاء مهمله در آخر بفارسی اردک بضم همزه
و سکون راء و فتح دال مهملتین و کاف بهندی [illegible] بط ماهیت آن [illegible] از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان
کوچکتر از اوز که بفارسی غاز و بهندی [illegible] باشد و پایهای آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی می باشد طبیعت آن در دوم
گرم و در اول خشک مرطب به رطوبت فضلیه و اهلی آن گرم تر از طیور اهلی است و بعضی گفته اند در سوم و در المزاج گرمی
میکند و در محرور [illegible] افعال و خواص آن کثیر الغذاء و دافع ریاح حاره و دیر هضم و [illegible] و های آن مسمن بدن
و [illegible] و مهی و مولد خون غلیظ و سریع التعفن و مصلح و چون هضم شود بهترین گوشتها است در تقویت باه و زیاده کردن
ماده منی و سایر قوی و خوردن جگر آن خصوصا با زردهای آن مولد خون صالح و خفقان را مفید و تصفیه صوت می نماید و ضماد
گوشت آن با نمک جهت تاکل و سینه آن بهترین سینها است گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت [illegible] جهت اورام معده
مفید و ضماد آن با آرد باقلا جهت خفقان و ورم [illegible] و تسکین اوجاع تازه [illegible] آن جهت امراض مذکوره و سرفه
و خشکی سینه و خشونت صوت و ذبح الامعا و اوجاع آن و اعماق بدن و [illegible] و تحلیل [illegible] آن با [illegible] و با
ادویه مناسبه مفید و تخم آن غلیظ و دیر هضم و ضعیف تر از تخم مرغ و برای دفع سعال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان
خون و زحیر و [illegible] آن با نبات آب و روغن زیتون جهت [illegible] الاطفال و [illegible] پوست آن با مروارید و شکر [illegible] جهت
رفع بیاض [illegible] قوی الاثر و [illegible] آن دیر هضم و از [illegible] دور چون هضم شود مقوی معده و احشا است و [illegible]
[illegible] آن جهت تحلیل [illegible] مفید و دل آن [illegible] گرم و جهت زوال کلف و [illegible] نافع مصلح آن [illegible] هاضم و صداع آن
[illegible] سکنجبین و ادویه حاره مانند [illegible] و کرفس و فوتنج و اگر بریان نمایند باید که پیاز و غیره از ادویه مذکوره

در جوف آن گذارند و با روغن زیت یا غیر آن بریان کنند و اگر اسفیدباج سازند در جوف آن کشنیز و کرفس و سداب
و پیاز و بکدو و دانه سیر خشک گذارند و با نخود و کدو نان و دارچینی طبخ نمایند و بهر حال باید که خوب مهرا پخته شود و
زهومت و سهوکت آن زایل گردد و بدین جهت اوجاع مفاصل نافع و در قرابادین ذکر یافت و چون او کثیر الزهومت
است باید که برای رفع زهومت آن بعد از ذبح دو و سه ساعت در زمین دفن نمایند پس برآورده پاک کرده طبخ نمایند و در
آب بدین قسم که دو سه دفعه با آب خالص جوش دهند و آن آب را بریزند پس با اندک پیاز و ورق کرده و افاویه و بقول
حاره و سیر طبخ نمایند و بهر نحو که خواهند تناول کنند و ابطاریخ دریائی و صحرائی زهومت آن بسیار است اولی اجتناب از آن است
بطاریخ بفتح با و طا و الف و ضم را مهمله و خا معجمه اسم ماده تخم ماهی است که هنوز تخم نشده باشد و جامد او بقدر انگشتی
و سایل او تیره می‌باشد مانند رب و بهترین آن تازه مایل بزردی سایل آن است طبیعت نمک سود آن در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن قاطع بلغم و جالی عقده ریه و جهت گرده و سپرز و ریاح نافع مضر محرورین و سریع التعفن مصلح آن
زنجبیل و بالخاصیة قاطع تشنگی آن سکنجبین و ترشیها است مطلقا و ابخره در گیلان تخم ماهی را اشبل می‌سازند قریب [illegible]
است بدین بطم بضم با و سکون طا مهمله و میم درخت حبة الخضرا است و بفارسی و ترکی درخت سقز نامند ماهیت
آن درخت آن عظیم می‌شود و دیر خزان می‌کند و برگ آن طولانی و ثمر آن منطوی و تخم آن شبیه بسماق و عدس و از آن
بزرگتر و باخوشه و مغز آن سبز و شیرین و با دهنیت شبیه بمغز پسته و از آن نازکتر و چرب تر و بالای مغز آن پوست خشبی
و زیر پوست سبز آن پوست صدفی شبیه بپوست پسته و از آن نازکتر و نوعی از آن بسیار نازک می‌باشد و بفارسی
گلنخنگ نامند و نوعی اندک صلب تر پوست آن سبز مایل بسیاهی و طعم آن ترش و بفارسی بن نامند و خام آن با عفوصت
و خوشی رایحه و طعم و در شیراز بنه نامند و در ماستینه داخل می‌نمایند جهت خوبی رایحه و طعم آن و در حبة الخضرا ان شاء الله
تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد منبت آن سنگستانها و دامنهای کوه و زمینهای خشک صلب طبیعت آن درخت و برگ
و شاخ تازه آن گرم در آخر دوم و خشک در آخر اول و خشک آن در سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و قابض
و باحدت و نطول پوست آن محلل اورام و برگ خشک کوبیده بیخته و با آب سرشته آن خضابی نیکو است و با سرکه
و روغن جهت رویانیدن و دراز کردن و نیکوئی و دفع خشونت موی و خاکستر چوب آن با روغن و با غیر آن جهت
داء الثعلب مفید و صمغ آن را بفارسی و ترکی سقز نامند و در علک البطم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد بطیخ بکسر با و
طا مشدده و سکون یا مثناة تحتانیه و خا معجمه لغت رومی است و بیونانی فاقی و بفارسی خربزه نامند ماهیت
آن معلوم و معروف است و انواع می‌باشد بخارائی و قسم قندی و دارائی و غیر اینها از اصناف جیده و گرگ که بلیون نامند

نابسند و پائیزه از اصناف بست و متوسط آن و غیر اینها از اصناف بسیار که تفصیل آن طول دارد و بالجمله هر چند شیرین تر و لطیفه
و نازکتر باشد جوهر آن بهتر است و هر چند تفه تر و غلیظتر باشد زبونتر طبیعت آن در حرارت معتدل و در دوم تر و شیرین آن در اواسط
درجه دوم گرم و کم رنگ آن در گرمی و تری معتدل و تفه آن در اول سرد و در دوم تر افعال و خواص آن جالی و مقطع و ملطف و سریع النفوذ
و مرطب و مانع و مدر حیض و مسهل آن و مفتح سده و جهت استسقا و یرقان نافع خصوصا که با آن و بذر شیره و عرق و بول و مخرج حصات و سریع الاستحاله
بخلط غالب معده و مولد صفرا اوی میورث زند خصوص در بلدان و امزجه حاره و اکثار تناول آن مسهل الجباب و رید از اخلاط موجوده
در معده و مصلح حال کرده و قروح باطنی و جلاء آن و مرخی احشا و مصدع ما شتا خوردن آن متورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام موجب
تخمه و با اغذیه کثیفه ما تیدنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد مصلح آن
سرکه و آب انار ترش ضماد و لطخ آن جهت تسکین ورم و درد چشم و ما و [illegible] جهت رفع کلف و آثار جلد و ضماد مجموع آن جالی جلد و جهت
کلف و بهق و ضماد پوست آن جهت منع نزلات و ورم در ما فی خصوصا جهت اطفال و آشامیدن دو درهم پوست خشک آن جهت ریزانیدن
حصات و اندراختن آن در جهت بالت زود بجه شدن گوشت است و از [illegible] آن از یک مثقال تا دو مثقال مقی قوی و ضماد آن
با عسل جهت قروح شهد به نافع و تخم آن در اول گرم و در دوم تر مفتح [illegible] کند و مدر بول و منقی گرده و مثانه [illegible] و ملین طبع و مسهل [illegible]
محلل مواد [illegible] و جهت سرفه حاره و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و تسکین قرحه و
خشونت قضیب که از جهت حصات بهم رسیده باشد و جهت بدرقه شدن قوت ادویه بجگر و مجاری بول و ضماد کوبیده غیر مقشر آن بر خراره
و بدن [illegible] جالی بشره و جهت رفع کلف مجرب گویند مضر [illegible] و مصلح آن عسل و بنفشه مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم و
پوست و تخم آن با هم جهت ورمی که از سر بازو [illegible] باشد و جهت بدرقه شدن قوت ادویه بجگر و مجاری بول [illegible]
موثر و نافع بیخ آن جهت شدت سردی [illegible] البول [illegible] باشد خصوصا که تخم [illegible] ریشه‌های آن
در پوست آن که هشته خشک نموده باشند چنانچه رسم بعض اهل ایران است [بطیخ هندی] بطیخ رقی و بطیخ هندی و بطیخ اخضر نیز
نامند و بترکی [illegible] و بفارسی خربوزه هندی و معروف بهندوانه است و بهندی تربوز نامند ماهیت آن [illegible]
و انواع میباشد بهترین آن رسیده شیرین شاداب شکسته بی ریشه آن است خواه رنگ آن زرد و [illegible] باشد
و خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد و خواه سرخ و خواه ابلق و رقی بفتح رای مهمله و کسر قاف و یای نسبت منسوب برقه است
که اسم موضعی است در شام و گفته اند رقه اسم قریه ایست از بغداد و در آنجا خوب و جرم نرم و نازک میباشد به نسبت جاهای
دیگر و رقی بکسر زای معجمه غلط و تصحیف است طبیعت در اول دوم سرد و در آخر آن تر افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون
و تشنگی و مدر بول و مسهل [illegible] خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حمیات محرقه و غب خالص و شخص که در معده و کبد او صفرا متولد

گرده و خصوصا که در کیفیت دوم و در کمیت بسیار باشد و بدن اول گرم و خشک محرور المزاج باشد تعدیل مزاج او باین دوا بهتر است
از استعمال ترشیها و مقطعات دیگر و آنچه در آن قوت قبض باشد و نشاستن آن با سکنجبین جهت یرقان و مواد صفراویه محترقه
و اعانت بر هضم و ادرار بول و تفتیت سنگ گرده و با شکر تبرید زیاده نماید و با شیر جهت امراض سوداویه و با تمر هندی جهت مواد صفراویه
و جرب و حکه و با شیر خشت و اسهال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیه که مقدار آن کم باشد مفید بهترین اوقات تناول آن
مابین دو طعام است که طعام اول انحدار یافته باشد و بالای طعام معده مضر هضم و ناشتا خوردن مضر خصوصا که هوا گرم و عطش بسیار غالب
باشد و چون سر هندوانه را سوراخ نمایند و قدری عسل در آن ریخته سر آن را مستحکم بسته یکهفته در زیر سرگین اسب دفن نمایند مانند شراب
مسکر میگردد اما مغثی و مضر معده است و بنده ولادة در مزاجی که صفرا غالب باشد از جهت لطافت مستحیل بصفرا میگردد و مانند آب کدو
مضر سینه و بارد المزاج و معده سرد و مصلح آن عسل و گلقند و در مبرود المزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل
و امثال آنست و تخم آن در درجه دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و با قوت مسکنه مواد متحرکه مانند آن مقدار شربت
آن تا یک درهم و جهت اخراج حصات و انحدار خمیره از معده گویند مجرب است و مربی پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس
و بهربیت و درد سینه و ضعف معده که از خلط گرانی باشد و تقویت باصره نافع و صنعت آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و شراب آن نیز
فصل الباء مع العين المهملة بعر اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر بعوض نوع صغیر است
که بفارسی پشه خاکی نامند و طبیعت اسم جمل است فصل الباء مع الغين المعجمة بغرا بضم باء موحده و سکون غین معجمه و فتح راء مهمله و الف ماهیت
آن از جمله اغذیه اهل خراسان است که آرد گندم خمیر کرده و بر تخته پهن کرده و بقدر دو درهم مابریده بترتیب میدهند بدین نحو که در آب
بجوشانند و با قلیه مزعفر ریزند تا خوب پخته گردد و پس چاشنی سرکه یا دوشاب یا آب لیمو یا قند یا آب غوره و یا کشک و یا ماست و یا امثال اینها
داخل کرده و بگذارند و خوب جوش دیگر داده فرو آورده تناول می نمایند طبیعت آن گرم مایل باعتدال است افعال و خواص آن مشهی و مسکن
قی صفراوی و حار و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال گرده و صاحبان ریاضت و مولد خون صالح و بطی الهضم و مولد
ریاح است و مصلح آن دارچینی است و آش ماهیچه که آش برگ نامند در جمیع افعال و خواص مانند آنست و آش رشته که خمیر آن را
باریک و طولانی می برند و بدستور طبخ میدهند نیز مثل آنست بغل بفتح باء و سکون غین معجمه و لام و در آخر لغت عربی است بفارسی استر و بهندی
خچر نامند ماهیت آن حیوانیست که از تزویج اسب و الاغ تولید می‌یابد آنچه پدر آن الاغ و مادر آن مادیان باشد بهتر است و بادر
بعمل می‌آید آنچه مادر آن الاغ و پدر آن اسب باشد از آن پست‌تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت و باربرداری و سواری و
اسفار زیاده از اسب و الاغ دارد و خوش رفتار می‌باشد خصوص خوب آن طبیعت آن در سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت
آن جهت درد مفاصل و پیه آن مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون حل نموده طبخ دهند و سه روز هر روز چهار مثقال با آب

فصل الباء مع العين

فصل الباء مع الغين المعجمة

بغل

با آب عصی الراعی بنوشند مجرب دانسته‌اند و چون زن بعد از طهر بلا فاصله سه روز هر روز سه مثقال جگر آن را بخورد منع حمل او نماید و بخور
دل آن و بخور بول آن را چون بیاشامند نیز مسقط است و موی آن و فرزجه جگر گوشت آن نیز همین خاصیت دارد و بخور سم
آن مسقط مشیمه و گریزاننده هوام است و همچنین بخور زبل و موی آن گریزاننده هوام است و نخاله بهم سم آن را با روغن مورد ممزوج
کرده بهر جا که موی ریخته باشد بمالند موی برویاند و داء الثعلب را زائل گرداند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین است و اگر جائی بمالند
مانع حمل است و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون جگر آن را با مازو بکوبند و در زیت طبخ نمایند و بر مو بمالند موی سیاه و دراز گرداند
و مجرب دانسته‌اند و گرالانع نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر است از آن فصل الباء مع القاف بق بق بفتح باء موحده و سکون قاف
بعربی ناموس و بفارسی پشه و بهندی مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز کتان بضم کاف و تشدید تاء مثناة فوقانیه و اهل عمان و یمامه
و بحرین و لحسا و قطیف ضنج بفتح ضاد معجمه و سکون میم و جیم گویند بایست آن بدانکه درین اختلاف است از کلام صاحب قاموس که
کالبقة البعوضة و هی دویبة مفرطحة حمراء منتنة و البعوضة بالضم دویبة کالمخنف اه و هی دویبة سوداء و از کلام شیخ
داود انطاکی که البق و له رسم یقع عندنا علی البعوضة اعنی الناموس و هو غلط و الصحیح انه الفسافس و یعرف بالشام و مصر
بالبق و هو حیوان احمر و ذات اسود و له ارجل اربع صغار سریع الحرکة یتولد فی الامکنة الحارة زمن الصیف بالخشب و الحجر و الاراضی
العفنة معلوم میگردد که غیر پشه است بلکه حیوانی است که بفارسی شب گز و سرخک و بهندی کهٹمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضة
بالفتح واحدة البعوض الذی هو الصغار البق و اشتقاقها من البعض لانها کبعض البقة و هی اعلی خلقة الفیل الا انها اکثر
اعضاء فان الفیل اربعة ارجل و خرطوما و ذنبا و لها مع هذه الاعضاء رجلان زایدتان و اربعة اجنحة و خرطوم الفیل مصمت و خرطومها
مجوف فاذا طعنت به جسد الانسان استقی الدم و قذفت به الی جوفها فهو لها کالبلعوم و الحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز
اینه معلوم میشود و این درست است و آن اشتباه است و منشاء اشتباه اطلاق بق است بر فسافس در بعضی لغات و آن
دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ آن بهیائی است که صاحب مجمع البحرین نوشته و این را بابق و ناموس نامند و کوچک آن را البعوض و در زارها
و بیشه‌ها و جاهای پر آب و گیاه و نوع بزرگ آن بسیار میباشد و گزنده و با سمیت و کوچک آن در جاهای تاریک و پای دیوارهای نمناک و
و سمیت این از آن کمتر و لیکن صاحب تحفه بتبعیت شیخ داود اکثر خواص فسافس را و بق ذکر نموده بدانکه خرطوم فیل مصمت نیست
بلکه مجوف و بجای بینی آنست آب و مایعات را بدم در آن میکشد و آن را بجهت دو ورود آن بجوف ریخته میخورد و طبیعت آن گرم و خشک در دوم
افعال و خواص آن بلع نمودن زنده آن با حاجت رفع عسر البول و قطع حمی و بلع هفت عدد آن در جوف باقلی مقشر ناجار قبل از نوبت تب
ربع مجرب گفته‌اند و نفوخ سائیده آن در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصاة نافع و چون بگزد و بسبب سمیتی که دارد در عضو حادث گرداند
ورمی حادث کرده و مصلح آن مالیدن روغن و آب لیمو است و چون زرنیخ سائیده و نوشادر را با پیه گاو کشته بخیسانند و بدود لکانی

که وران بسیار باشند بخور کنند منع تولد ان نماید و مجرب دانسته اند و از بعوه کاه و سرگین گاو و زاج و شونیز و چوب صنوبر و برگ برزد و
جرب بخور صورت نیز باعث قلت ضرر و الم نیش آنست **بقشوفرتن** بفتح بای موحده و سکون قاف و ضم شای مثلثه و سکون واو و کسر فا
و سکون راء مهمله و ضم تاء مثلثه و نون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و از ان ضخیم تر و تیز
طعم و ساق ان مربع و گل آن شبیه بگل بادروج و تخم آن مانند تخم گندنا و بیخ ان سیاه مدور و مایل بزردی و کوچکتر از بهیه و بوی آن
شبیه ببوی شراب منبت ان سنگلاخها طبیعت ان گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملطف و مقطع ضماد برگ ان جهت خراجات
عظیم و توالیل منکوسه و جاذب خار و پیکان از بدن و تخم ان قویتر از برگ آن و ضماد ان با آرد جو محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن با
بسوی ظاهر و چون آن را زنده ان و چون بپاشند از تخم ان یک مثقال خواباند و چادر و گاومیشی بیند و بیخ ان در جمیع افعال از ان
ضعیف تر و چون بیاشامند بمقدار دو مثقال آنرا با ماء الفراطن که ماء العسل است اسهال بلغم و مره سودا نماید مقدار شربت
آن تا دو مثقال است **بقر** بفتح با و قاف و سکون را مهمله بفارسی گاو و بهندی گای نامند ماهیت ان مشهور و نه قسمت و نران که نو زاده
و بهندی بیل نامند طبیعت گوشت ان زیاده از یکسال له عمر ان گرم و خشک است و از جمل کمتر و از بز خشک تر افعال و خواص آن گوشت
ان بطی الهضم و غلیظ و خون متولد از ان غلیظ سوداوی و محدث امراض سوداوی مانند سرطان و جذام و ورم سپرز و داء الفیل
و دوالی و بهق و جرب و قوبا و وسواس و تپ ربع و مانند اینها از امراض و مداومت ان مورث اصحاب مفاصل و عرق النسا و قطع
حیض و ولادت پیش از وقت و مورث جرب و حکه و بهق و جذام است سده و سوداء و بخار غلیظ و بد بوی بسوی قلب و دماغ و
لغشاری چون بالای آن خمر بیاشامند لهذا الیسار استعمال نمایند جهت آنکه خمر آنرا هضم نماید و قوت آنرا باقی میدارد و کسیکه
خمر نمی آشامد باید استعمال نماید و باید کسیکه گوشت آنرا تناول نماید گاه گاهی تنقیه سودا با شاهی [illegible] مسهل سودا نموده
باشد و متعرض او را از بول نشود و اجتناب نماید از آشامیدن شرابها و آبهای غلیظ [illegible] و چون تناید در بدن
خون التهابی و سوزشی سرکه بیاشامند و باید طبیخ ان با سرکه داخل نماید و لیکن سرکه با آن معین بر نزیاوی تولید سودا است و لحم ان
در طعم لذیذ میباشد و از برای اصحاب کد و ریاضات و مشق نیکو است و مسمن و مقوی بدن و قاطع مرار رقیق و اما باعث
تعفن خون نیست و بهترین ان گوشت گوساله فربه صحیح المزاج است و بعضی آنرا بهتر از گوسفند چهار ساله میدانند و زرد آن
بهتر از سایر الوان و بهترین اوقات خوردن آن ایام ربیع است و بدترین ان پیر و لاغر و علیل است و چون از گوشت
ان سکباج بپزند منع سیلان مواد از معده و کبد نماید و اشتهای طعام نماید و آنکه بیت آنرا تمام گرفته باشند با سرکه
جهت منع انصباب مواد صفراوی بسوی معده و کبد و امعا و منع انتشار ان در بدن و دفع یرقان و ادرار صفرا و قاطع
و قطع اسهال صفراوی نافع و چون مبرود المزاج و صاحب معده ضعیف اراده تناول ان نماید باید که آنرا خوب مهرا طبیخ نماید

نمایند و با کاشم و سداب و سیر و نانخواه و عسل و کشنیز بهمایا هوای حار تناول نمایند با هم که انتفاخ آورد و چون تره تیزک و خردل بعد از آن
نیکو است و باید که آب بالای آن نزنند و جاه نباید باشند تا اینکه شکم خشک گردد و لیکن بیاشامند بالای آن شراب قلیل المزاج رقیق
زرد و یا سرخ و چون گوشت بچه ی آن را بریان نمایند و چون آب آن را گرفته در گوش بچکانند کرم آن را بکشد و چون بر سوختگی
آتش بمالند نفع آید آن نماید و مصلح گوشت آن دارچینی و فلفل و زنجبیل و مهر الخشن آن است و چون در هنگام طبخ قدری
پوست خربزه در آن و یک انداز ند مهرا و لذیذ گرداند و مصلح گوشت گوساله استحمام و ریاضات بود و سر آن تب را
زایل گرداند و قوت باه بیفزاید و چون نانه که پیش از طلوع آفتاب بر برص بمالند زایل گرداند و شاخ آن در سیم
درود و م و خشک در سیوم است و چون شاخ گاو نر را خشک نموده براده نمایند خصوصا از کنارهای آن و مقدار یک
مثقال آن را با آب سرد بیاشامند جهت حبس رعاف و با شراب عفص جهت حبس اسهال و همچنین شاخ سوخته و استخوان بهمی
آن و سم سوخته آن جهت تسکین وجع و جلاء دندان نافع است و چون دو مثقال آن را با عسل بیاشامند اخراج حب القرع
نماید و چون بر رو زنجد رهم آن را با سکنجبین بیاشامند و مداومت بر آن نمایند ورم طحال عظیم را تحلیل دهد و باه را
برانگیزانند و در [illegible] مانع زیادتی اکال است و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و چون از شاخ چپ آن انگشتری
بسازند و پوشند در انگشت [illegible] جهت صرع و ام الصبیان نافع و اهل هند دوا ان [illegible] استعمال دارند و زهره آن گرم و
خشک قریب بچهارم بلکه در اوایل آن اکتحال آن جهت جلاء بیاض چشم و لعوق آن با عسل جهت خناق و حکه و باد
فارسی که آتشک نامند و اهل مصر این را در آن مرض استعمال دارند و مجرب است و لیکن بی عسل استعمال آن جایز
نیست و همچنین مالیدن آن از بیرون بر حلق جهت خناق و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین وجع و قطع چرک
و ریم از آن خصوصا با عسل و با آب سداب و زیت و طلاء آن جهت سایر قروح و با نطرون جهت زوال آثار جلد
و کلف و بهق های سر معقوده جهت قروح آن و همچنین قطور آن با شیر بز یا شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان
چرک از آن و جاذب بودن خراج که در آن بهم رسیده باشد و با الخ آفتی که در آن عارض شده باشد و با آب گندنا
جهت طنین و صدا بنابه در گوش بهم رسیده باشد و غرغره آن با عسل و با مربیاها جهت حمره بلغمی و مانع تفتیح آن است
و چون بر نیش جانوران سمی بمالند در دوا اثر آن تسکین دهد و سمیت آن را زایل گرداند و بعضی برای دفع سموم مقدار یک
دانگ آن را با مصلح آن که کتیرا و عسل است جهت دفع سموم بیاشامند و طلای آن با عسل جهت قروح خبیثه و تسکین
وجع آن و وجع قروح فرج و ذکر و غلاف انثیین و معین بر تحلیل اورام انها است و ضماد آن با نطرون و طین
قیمولیا جهت جرب متقرح و برص و سبوسه سر و کلف و آثار جلد نافع و با معاجین جهت صاف کردن منی و ورحه

ان با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و مالیدن آن بر ثنه و رخت مانع کرم افتادن و تخم الغنه[?] و خون آن که چیزی

است که در زهره بعضی گاوان مشکون میگردد و نرم میباشد و بعد برآوردن و رسیدن هوا بدان اندکی صلب میگردد و امزاج البقر

و هندی گاورو چن نامند و در حرف الحاء در احجار ان شاء الله تعالی ذکر آن خواهد آمد و اخثاء البقر در حرف الالف مع

الخاء ذکر یافت و خون تو ر یعنی گاو نر آن بسیار گرم و خشک و غلیظ ضماد آن با آرد جو جهت تلیین و تحلیل اورام صلبه و طلاء

مخلوط آن بخون حیض و گرم کرده آن جهت تسکین وجع نقرس و مفاصل مجرب و خوردن آن در ساعت فرج بقدر ربع

اوقیه کشنده بخناق بسبب منافذ روح و حدوث ورم حنجره و لوزتین و سرخی زبان و کرب و غشی شدید و عارض میگردد بشارب

آن اعراض غشیان شدید و اضطراب و انتفاخ و سرخی زبان و ظاهر شدن قطعه خون جامد بر اسنان و وجع نواحی حلق پس ورم

و تشنج و کزاز و علاج آن آنست که او را قی فرمایند بلکه پیرمایه با سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر سر و چوب انجیر

و شیر انجیر و برگ طباق که بیونانی قوتور نامند و حلتیت و بوره باو بخورانند و یا جوشانیده آن با حلفا و عصاره غوسیج

و تحقیق فرمایند بحقنه حاده و تدبیر بحلق او رادعات و مبردات بریزند و تقویت فرمایند دماغ و حلق او را بشمومات و لعوقات

و بر شکم او آرد جو و ماء العسل ضماد نمایند و علامت برء او آنست که از مخرج اسفل او چیزی شبیه بزعفران دفع گردد

و گفته اند از خواص گوشت آن آنست که چون پخته و در خون آن فرو برده و در شیشه کنند و سر آن محکم بندند و تا

چهل روز بگذارند تا متعفن گردد و کرم افتد و آن کرمها را در شیشه دیگر کنند و بگذارند تا یکدیگر را بخورند و یک کرم ماند آن

آن کرم سم قاتل است و بعد زهر آن در ساعت کشنده و چون با بزر البنج قدری از آن سائیده در بینی دمند بیهوش گرداند

و بول آن جهت جلاء کلف و با سرکه جهت درد دندان و چون با حریر[?] بجوشانند و بشویند بآن عضو مخدر را خدر آن زایل گرده

و مجرب است و چون ناتخواه را در بول گوساله یکشبانه روز بخیسانند پس برآورده خشک نموده نرم بکوبند و هر روز

بمقدار برداشت مزاج تناول نمایند جهت استسقا مفید و اغتسال دست و پای صاحب ربع ببول آن با بول آدمی

ممزوج کرده زایل کننده آنست و قضیب خشک کرده گوساله مقوی باه و سعوط و بسنود خصیه خشک کرده و براده نموده

آن و پیه آن جهت سرفه و ضعف و قروح قصبه ریه و معده و حرقة البول شرب او در جمیع افعال بهتر از پیه خوک است

و طلاء آن بر خنازیر و قروح و جروح و بواسیر مفید و خاصیت بول آن در ابوال و لبن آن در البان مذکور خواهد

شد ان شاء الله تعالی و چون روده های آن را گرفته پاک شسته پر باد نمایند و سر آنها را بسته ریسمانی با آنها بندند و آن

روده های پر باد را در حوض و یا غدیر و یا نهری که در آنها وزغ بسیار باشند و فریاد کنند شب سر دهند و حرکت دهند

همه وزغها خیال مار نموده از ترس خاموش کرده و بگریزند **بقر الوحش** صاحب تحفه نوشته که نوعی از ایل است و در

بقر الوحش

ع

ونکورشد و شاید تشابهی باشد زیرا که لقرا الوحش عنز ایل است و بفارسی بیاله گاو و بهندی یارو جه بضم رای مهمله و واو مجهول و فتح
جیم و نامانند و فی الجمله شبیه بگاو است و شاخهای آن مانند شاخ ان بی فروع و بی شعبه و مشابهت بایل که بفارسی گوزن
نامند ندارد و در خواص قریب بدان است

بقس

بقس بفتح بای موحده و قاف و سکون سین مهمله معرب از بقسین و بالقسیون
یونانی است و اهل شام شمشار و بفارسی شمشاد نامند ماهیت ان درختی است عظیم برگ ان مانند برگ انار و مورد و از ان کوچکتر و
سبزتر و ساق ان سفید و صلب و چون خشک شود مایل بزردی گردد و از ان قاشق و عصا و تنگی و شانه و غیرها سازند بسبب بزرگی
و صافی ان و ورقهای نازک مانند کاغذ تیز میسازند و بران قران و کتاب مینویسند و شاخهای ان بریسمان و خر ان نمکیند و گل ان
سفید با عطریت بسیار و تخم ان سیاه مانند حب الاس و خلاف طبیعت ان در دوم گرم و خشک و سرد و تر نیز گفته اند افعال و خواص
ان برگ ان سم حیوانات خصوصا شتر و ضماد نشاره آن با حنا بر سر جهت تقویت موی و دفع صداع و تفرق شدن ان و
با سفیدی تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و وثی و وهن و لطول طبیخ برگ ان جهت خروج مقعده مجرب و تخم ان
قابض و مجفف رطوبات معده و امعا و قاطع سیلان لعاب از دهان و ضماد مطبوخ ان با شراب که بحد قوام رسد جهت حمره
و نمله ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع اثار جلد نافع مقدار شربت از تخم تازه آن که دانه از ا بیرون کرده باشند تا یک
اوقیه و از خشک ان سه مثقال و عرق شکوفه ان در تقویت دل و دماغ قویتر از عرق بهار و نارنج است و چون از چوب ان شانه
سازند موی را تقویت بخشد و وفات و ا نرا دفع کرداند

بقلة الحمقا

بقلة الحمقا بفتح با و سکون قاف و فتح لام و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون
لام و فتح خا و سکون میم و فتح قاف و الف لغت عربی است و نیز بعربی فرفخ و رجله و حبیب و بقلة الیمنیه و بقلة مبارکه و بقلة فاطمه
و بقلة الزهرا و بفارسی خرفه و تورک و لبغیر ارغلیم و بفرنگی پرغال شالی و بهندی خلفه و قسم کوچکتر ا لونیا نامند و وجه تسمیه
ان بحمقا ان است که در سیل و وادیها و رودخانها و جاهای ممر سیل میروید و اختصاص بمحلی ندارد و گیاه ان بسیار
نرم و تر و حقیقت میباشد ماهیت ان دو نوع است بزرگ و کوچک گیاه بزرگ ان کمتر از ذرعی و ساق ان اکثر مفروش بر زمین
و بستطری از ان کشتی و بسیار نازک و شکسته و مایل بسرخی و برگ ان مایل بتدویر و اندک ضخیم و گل ان سفید و تخم ان سیاه
ریزه و در برگ ان لزوجتی و در شاخهای آن قوت قبضی میباشد و لهذا مطبوخ آن در بعضی امزجه اطلاق و در بعضی
امساک بطن مینماید و در بعضی بلاد حاره یا بسته خام از اخیر میخورند مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودینه و ترخانی و کرفس
و برگ کاسنی و نوع کوچک ان مفروش بر روی زمین و برگ و تخم ان از ان بسیار ریزه تر و با لوزیت بسیار و اندک ترشی
و این اکثر خود رو میباشد خصوص در بنگاله که این نوع کثیر الوجود است بخلاف نوع کبیر ان و بهترین ان نوع بزرگ برگ و ساق
سرخ ان است و نیز نوع دیگر میشود و از بزرگ ان که برگ ان اندک طولانی و خودرو است طبیعت ان در سیوم سرد و در دوم

تر و در سیوم نیز تر گفته اند با اندک قوت قبض افعال و خواص آن برگ و ساق آن جالی و مسکن صفرا و قامع آن و مسکن خون و حرارت
جگر و معده و حدت تبهای حاره و صفراویه و عطش و ذرب و دیابیطس و صداع حار و قاطع نفث الدم و نزف الدم و جریان که از سینه
آید و مانع نزلات حاره و مبرد و مانع قی بازدارد و مفتت حصات و ادرار بول نماید و جهت سرفه و قرحه و حرقت مجاری بول و مثانه
و امعا و نواصیر و بواسیر دامیه و تسکین حرارت رحم و حرقت و وجع آن و حابس حیض بقوت قبض و برودت خود و جهت
حب القرع و باد سرخ چون آب آنرا گرفته بقدر ده درم با نبات مقدار دو درهم و با شکر بیاشامند و خوردن تخمه آن با اندک
روغن و بادام برشته کرده جهت قطع اسهال مراری و تقویت امعا و حمیات حاره و داخل مزورات صاحب تب و امراض حاره نمودن به
غایت نافع خصوصا در بدایات و فصول حاره و چون محرور المزاجان لاغر و خشک تناول نمایند ابدان ایشان را تر و فربه گرداند
و با سرکه خوردن آن قلیل الغذاء و جهت اوجاع گرده نافع و خائیدن آن جهت دفع ضرس و اکثار آن محدث ضرس و عصارهٔ
آنرا داخل اکحال و مبردات نمودن نافع و ضماد آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار ضربانی و سوختگی آتش و اورام حاره
و با شراب جهت بثور سر و بار و جهت تسکین حرارت اعضا و سوختگی آتش صداع حار و ورمهای گرم چشم و مقعد و شقاقلوس
و اورام دنبالی و جرب و حکه و ورم انثیین و شریها و حمره و تبهای جهت تسکین حرارت اعضا و سوختگی آتش و بر معده و کبد
جهت تسکین حرارت آن و با جا بر گفته است و بابها جهت تسکین حرارت آن و بهق و لیثرها تکرار عمل نافع و بدستور طلاء آن جهت
امراض مذکوره و ریختن آب آن با روغن گل بر سر جهت صداع حار ضربانی و حقنه با آب آن جهت وجع انثیین حار و سیلان
فضول از امعا و رحم مفید و ضماد بیخ آن جهت ثالیل قوی‌تر از نبات آن و برگ و ساق آن مقوی باه محرورین و مضعف مبرودین
و ضعیف الحرارة و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار آن مورث تاریکی چشم مصلح آن مصطکی و کرفس و نعناع مقدار شربت
از آب آن تا بیست مثقال و فرش نمودن نبات آن مانع احتلام و تخم آن در جمیع افعال مانند آب آنست و از آن ضعیف‌تر و با قوت
مسکنهٔ مواد و در تسکین عطش قوی‌تر از برگ آن فدر و در آن جهت علاج قلاع و بثور دهان اطفال و غیر آن نافع و گویند مضر سپرز و معده
بارد است و صاحب شفاء الاسقام جهت سپرز مفید نوشته و چون بخورند بریان آنرا نرم کوبیده بیخته با شکر یا جلاب جهت حمیات
حاده و سرفه حار و التهاب کبد و لذع معده و امعا بنوشند نافع و تلیین بطن نماید و مصلح آن قند مقدار شربت آن تا بجدر هم
بدل آن در اکثر امور بزرقطونا و بریان آن یعنی بوداده آن قابض و غیر بوداده آن ملین طبع و حریره و حلوا بزر البقلة الحمقا
در قرابادین ذکر یافت **بقلهٔ یمانیه** بعربی البقلة العربیه و بقلة یمانیه و بربوز و جربوز و اهل اندلس بلیطس و بفارسی سلک سفید مرز و اهل بلخ
و اهل بخارا و جرجان بورسنی و بسندی فانیتاری و بهندی چولائی نامند ماهیت آن تابیقی و بغدادی نوشته اند که گیاهی
است شبیه بکاسنی و از آن ریزه‌تر مایل بسرخی ولی طعم و در کنار آبها می‌روید و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در ...

بقلهٔ یمانیه

تنکابن وطبرستان انشکنی نامند و ابن تلمیذ گوید تخم آن شبیه است به تخم لسان افروز و قسم با دو آن سرخ مزه است و ترجمه
صیدنه ابوریحان نوشته برگ آن شبیه به برگ زردالو و نوعی است میان آن و لسان افروز بان است که نبات لسان افروز
سرخ میباشد و نبات بیخ سبز و در تخم هر دو با هم مشابهت تمام دارند و نوع سرخ آنرا که برگ و شاخ آن سرخ و در اول زمستان
و آنرا بالخنج تیره گویند و نوع دوم را باده و این قول اصح و جو بلای چنین است و سعید آن در بنگاله بسیار بلند نمیشود بلکه
القریب بهمن بر روی زمین میباشد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و
مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار چون با آب انار و روغن بادام طبخ نمایند و طلاء عصاره
آن با روغن گل جهت صداع شمسی احتراقی و ضماد آن جهت جرب و حکه و اورام حاره و خراج و قروح و ورم چشم و ثالیل و
قروح باطنی و شهدیه و غلیان خون نافع و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره و جهت محرورین
نافع و مسکن سرفه و عطش عارض از حرارت و مره صفرا خصوصا جوشانده و بخته آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین و
کشنیز تر تازه یا خشک و طلاء آب آن جهت صداع عارض از احتراق شمس نافع و تخم آن سرد و خشک و رادع و جهت
امراض حاره و اورام گرم شرناد و صاحب المعتمد و صاحب دستور الاطباء نوشته که بیخ آن چون با آب بپزند و بر عرق بدنی
کبغاریه رشته و بیو و بهندی نارو نامند بمالند نافع مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا یک مثقال است
بقلة حامضة بفارسی تره خراسانی و ساق ترشک و بهندی ساک چوکه بقلة حامضة بفارسی تره خراسانی و ساق
ترشک و بهندی چا ساک چوکه نامند ماهیت آن قسمی از حماض بزرگ ورق بی ساق است و از برگ کرنب کوچکتر و در جاهای نمناک
میروید و طعم آن ترش طبیعت آن در دوم سرد و خشک و گویند در اول افعال و خواص آن شکم به بندد و مره صفرا را سودمند
بود و اشتهای طعام آورد و هرگاه نقصان از حرارت باشد و محرور المزاج را نافع و مبرود را مضر و مخصص بدستور مصلح آن
عسل است بقلة البریة البقلة الرمل نیز گویند جهت آنکه منبت آن اکثر صحراهای ریگی است ماهیت آن نباتی
است از کاسنی بری کوچکتر و بیخ آن پهن بر روی زمین و گل آن زرد بخلاف کاسنی بری که بیخ آن در زمین فرو رفته است
و طعم آن اندک شوری و تلخی و در اخر زمستان میروید و در اخر سرطان ماه رومی میخوانند و تخم آن شبیه به پنبه دانه
است طبیعت آن در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است افعال و خواص آن مصلح افرجه و سریع الهضم
و جهت خفقان قلب و خوشبوئی دهان و استحکام لثه و تقویت عمور یعنی گوشت بن دندانها و تقویت قوت باصره و معده
و کبد و احشا نافع و صفرا دفع نماید و بخور عرق آن جهت حمی ربع و حمی بلغمیه نافع و از خاصیت آنست که چون زیر جامه
خواب گذارند خوابهای خوب بینند بقلة الرما بضم راء مهمله و فتح میم و الف ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه به برگ

بقلة حامضة

البقلة البراري

بقلة الرما

باریک و از ان ریزه‌تر و مایل بعبرت(?) و بیخ ان باریک و پرشعبه و بیرون ان سیاه و اندرون ان سفید و منابت ان اکثر
بلاد مغرب و ارمینیه و جزایر و خوزستان و بهستان(?) در بهار میروید و تا اوسط تابستان میماند افعال و خواص ان پوست آن
بیخ انرا چون بکوبند و لفت(?) اندوه عصارهٔ انرا گرفته طبخ نمایند تا غلیظ و سیاه مانند زفت گردد و بر پیکان تیری و حربه
بمالند و بهر حیوانیکه بزنند و بخون ان برسد انرا در ساعت بکشد و اهل اندلس بیخ مقشر ان را بجای کندش استعمال مینمایند
در نهایت گرمی و خشکی و سه درهم ان کشنده است بقلة الاوجاع بیونانی ان را قاقالیا و اهل مغرب لوجره نامند
ان نباتی است مغربی و منبت ان بوادی افریقیه و در طعم شبیه بانیسون و با اندک تلخی طبیعت ان در اول درجه دوم …
و خشک و جهت درد شکم بهر نشخه(?) و در بهر زبانی مفید است بقم بفتح باء موحده و قاف و میم ماهیت ان درختی است
عظیم منبت ان سواحل عظیم هند و زیرباد و دولهن(?) و زنگبار و برگ ان مانند برگ بادام و گل ان بسیار زرد و تخم آن مدور
و مایل بسرخی و در اخر سرخ میگردد و بعد رسیدن سیاه و شیرین و چون دو سه شب انرا بخیسانند لعاب خوش
رنگ میشود و گویند عین الدیک تخم ثمر ان است طبیعت ان در سیوم گرم و در چهارم خشک افعال و خواص ان در رو…
ان جهت التیام قروح کهنه و جراحات تازه و قطع نزف الدم و تخفیف قروح سائله و غسول با آب ان جهت نکوئی
رنگ رخسار و تقویت مفاصل نافع و بقدر درهم ان کشنده به پیس و سکون و بعضی زالخناق مطلق علاج ان مقیات
مرطبات و حقنه‌ها و حمولات منعقده او فصد در صورت احتیاج است و گویند علاج پذیر نیست و صباغان چوب انرا
در رنگ کرباس و غیره مستعمل دارند فصل الباء مع الکاف بکا بفتح باء و کاف مشدده و الف ماهیت ان درختی است معروف
در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا شبیه به بشام و برگ ان از ان ریزه‌تر و ثمر ان مدور و سرخ و بزرگتر از ان و دو نوع
سفید یکی از ان متخلخل از مانند ان مانند و منبت(?) بشام سرخ نمیگردد و طبیعت ان در دوم گرم و خشک افعال و خواص ان
ضماد ثمر ان جهت تفتیح دمامیل صلبه و اورام بلغمیه و مرکبه و سایر صلابتها و سواک بچوب ان جهت تقویت لثه و منع آفات
از دندان و دمعه ان جهت وجع اسنان و تخم ان مقوی معده و جهت سرفه و اورام بلغمیه و لقوه نافع
بکجی بضم باء موحده و سکون کاف و کسر جیم عادیه و سکون یاء لغت هندیست و بابچی نیز گویند ماهیت ان تخمی است
مدور اندک طولانی و پهن و ظاهر ان سیاه و اندرون ان سفید و در غلافی مدور که چهار عدد و قریب بهم در هم(?)
مانند عنب الثعلب و برگ ان مانند برگ بقلة حراستانه و گل ان کلابی رنگ طبیعت ان گرم و خشک و بعضی(?) گرم و خشک
گفته اند افعال و خواص ان ملین و ملطف(?) و مشهی و مفتح و جهت برص و بهق و جرب و فساد خون و جذام …
و ضماد ان به تنهائی و یا با ادویه مناسبه و دیگر جهت ضماد صفرا و حمیات بلغمیه و دیدان و حب القرع و قروح مجاری البول

بقلة الاوجاع

بقم

فصل الباء مع الکاف بکا

بکجی

امراض حاده و سوزش باطن و جراحات و التهاب و جوشش زبان و حلق و وسواس عارض شده باشد علاج او آنست که او را
شیر تازه و روغن گاو و یا گوسفند و یا روغن کنجد تازه بخورانند و بر بدن او مکرر بمالند و غذا زهره و جدوار مجرب با دوغ گاو تازه جوشانیده
بخورانند تا آنکه حدت و لذع آن اندک تسکین یابد پس ماء الشعیر و دوغ گاو ترش و شوربای چرب و برنج چرب خصوص بروغن کنجد
تازه بخورانند و در بینی او روغن بنفشه و بادام بچکانند و بر سر او چیزهای خنک تبرید کننده مالند مانند روغن گل یا شیر زنان و امثال آن و
نطول نمایند بر سر آن آبیکه بنفشه خشک و پوست خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح از هر یک یک مشت در آن بجوشانند تا آنکه آب
سرخ گردد و صاف نموده مکرر بر سر او بریزند و لعاب بزرقطونا با جلاب و آب انار و اشیاء بارده رطبه و آب گوشتهای
بخورانند و مصلح قروح حادث از بلادر موم روغن مصنوع از موم سفید و روغن گل است خواه قروح ظاهری باشد یا باطنی

بل

بل بفتح بای موحده و سکون لام گویند بلغت هندی اسم خیار هندیست بزرگتر از خیار ... و گویند هندی ... و
بلغت اهل بنگاله گرمی نامند ماهیت آن الجمله حکیم میر محمد مومن نوشته که تخم آن تلخ و مغز آن چرب و پوست ثمر آن سیاه و اندرون آن
سفید مایل بزردی است مؤلف گوید ببیانات گجری نیست بلکه تخم آن چنان است و پوست ثمر آن در خامی سبز و بعد
رسیدن زرد و مخطط بسبزی و بعضی زرد و یکرنگ و لحم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترشی میگیرد و ... بسیار خوشبوی میباشد
و جهت خوشبوی آنرا نزد خود نگاه میدارند و بجای دستنبو است و نبات آن شبیه به نبات خیار و شاخهای این ...
و برگ این کوچکتر و نازک و نرم بی زغب طبیعت تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و با قوت قابضه و لحم آن از آن کمتر افعال و خواص
آن مقوی احشا و محلل فضول با عصب و جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و نواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت
تحلیل ریاح و نواسیر و غیر آن نافع و تحلیل طبع و مشهی و بخور آن جهت نواسیر بسیار مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال و
مصلح ... مصلح آن کشنیز و لحم آن گویند بسیار محلل و هاضم است بجهت یکه چون قدری از آن را با گوشت طبخ نمایند زود
پخته و خوشبو و هاضم میگردد و معمول اکثر طباخان اهل شاهجهان آباد است و جهت انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج
ریحی بسیار نافع و مجرب چون خشک نموده سفوف سازند و با اندک آب گرم بنوشند و یا با ادویه مناسبه دیگر ترکیب نمایند از
قبیل جوارشات و یا معاجین و یا سفوف و غیرها و اسحق بن عمران نوشته که بل دانه است سیاه در خلقت شبیه به ...
بزرگتر از آن و سر آن تیز و در داخل آن مغزی چرب و آن مستعمل و از بلاد هند آورند و بعضی بیل را پوست آن دانسته و اقوال
دیگر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله از ادویه مجهوله است و گجری معروف است و چنان است که ذکر یافت و محتمل که بیل خشک
قطعه قطعه نموده باشد معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده سفوف شده

بلاس

بلاس بفتح بای فارسی و لام و الف
و سین مهمله بلغت هندیست و ... تیسو نیز نامند ماهیت آن درختی است هندی مشهور و دو صنف میباشد یکی بزرگ

و دیگر کوچک و درخت آن کوچک بزرگ آن عظیم و کوچک آن بمقدار یک قامت و بی ساق و برگ آن بر دو قسم شبیه بهم و مانند برگ جوز و سر
برگ آن مدور و پیچ آن باریک و غنچه گل آن سیاه رنگ و مزغب و بعد شکفتن زرد و نارنجی میگردد و خوش منظر و بسیار بر گل و
منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و مستعمل گل آن است و صمغ آن نیز طبیعت برگ آن گرم و تر و با عفوصت بسیار و بعضی
خشک گفته اند افعال و خواص آن مشهی طعام و باهی و جهت تحلیل دمامیل و بثور و ریاح شکم و ریاح غلیظه محتبسه در بطن
و قولنج و جهت جرب و حلقه و دیدان و بواسیر و در جبر کسر عظام گویند قائم مقام مومیائی است و گل آن سرد و خشک و قابض
شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و مدر بول و گل سفید آن بسیار مقوی باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نزول آب در کیسه و بر عانه
جهت دفع احتباس بول و حیض و تحلیل ورم مثانه و رحم و ثمر آن گرم و تر و دافع امراض گرده و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سودا
و بلغم

بلاس باره (margin: بلاسن باره?)

بلاس باره بفتح باء فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح باء فارسی و الف و راء مهمله و هاء ماهیت آن
ثمر درختی است هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مایل بزردی و اندک لعابی بطعم غالبی و بعد خشک شدن بهن اندک
عریض و طولانی مانند برگ کوچک ضخیم کروی شکل میگردد و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در خواص برابر اند
طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آن با ملح اندرانی و پوست
هلیله بالسویه در کلات خشا سائیده جهت رفع بیاض عین مجرب

بلاسنطور

بلاسنطور بفتح باء عجمی و لام و الف و فتح سین مهمله و سکون نون
و ضم طاء مولفه مهمله و سکون واو و راء مهمله لغت فرنگی است بمعنی شجرة النبی و اینرا وسنطو و لینو سنطو نیز نامند و معنی
لفظ اول شجرة النبی و ثانی شجره مبارکه است ماهیت آن از ادویه جدیده است که طایفه فرنگ در سنه هشتصد
هجری که ارض جدیده را یافتند و در تصرف آوردند معرفت بدین دوا بهم رسانیدند و باطراف بردند و آن درختی است
شبیه بدرخت اذان العصافیر بهیئت مجموعی و با دو پوست یکی خارجی غلیظ شبیه بپوست بلوط و دوم نازک
متصل بچوب یعنی مغز آن و این سبز و زرد و مایل بسفیدی مانند صندل زرد و چوب داخل آن که بمنزله لب آن است
سیاه سنگین متین مانند آبنوس و با دهنیت که مانند چوب صنوبر بآتش مشتعل میگردد و بلاسنطور را فرنگان
بر مراکب حمل نموده بقسطنطنیه میاورند و از آن نیز قبضه کارد و خنجر و شمشیر میسازند و بهترین آن سنگین بسیار دهنیت
تازه آن است که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل و شدید النفع مغز سیاه رنگ شبیه بآبنوس آن است و بعد از آن
پوست داخلی شبیه بصندل زرد لیکن پوست خارجی آن طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجه دوم و بعضی یابس در سیوم گفته اند
افعال و خواص آن مفتح و مرقق و معرق و مقطع و محلل و مجفف و با قوت تریاقیه و بالخاصیه مقاوم سموم و دافع ابخره جهت
صرع و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب در چشم و ضیق النفس و نیکوئی بوی دهان و زوال بخر و تقویت معده و امعاء و تفتیح

وتفتیح سده کبد وطحال قدیمه متمکنه و درد پهلو و پشت و نقرس و مفاصل و الفالج و اورام بارده و خنازیر و ثالیل که شجر
نامند و سرطانات و انواع جرب و حکه کهنه و بالجمله اکثر امراض بلغمیه و سوداویه ردیه را مفید و هزال مفرط و دق و حبس ادرا
را بول کرداند و انعاش حرارت غریزی و تقویت روح و تعدیل مزاج می‌نماید و این بسبب صدور آثار متضاده و کیفیات متخالفه
مثل رطوبت اصلیه و بلت با طبیعت نامیده اند و از صورت نوعیه آن دانسته اند نه از کیفیت فقط و اثر آنها مانند چوب چینی طبیخ
کوده مفرد و ایام کبا مانند چوب چینی استعمال می‌نمایند و طریقه طبخ و استعمال آن در خاتمه قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و در
مقدمه این کتاب نیز. **بلبل** بضم دو باء موحده و سکون دو لام ماهیت آن طایریست معروف بقدر گنجشکی کوچک خوش شکل و سبز
رنگ و تیره و یک سران سیاه و سفید و خوش لحن و ملیح الصوت و لهذا اکثر او در خانها نگاه میدارند و تربیت مینمایند طبیعت آن گرم
و خشک در سیوم افعال و خواص آن لعابیت محرک باه خصوصا مغز سر و بیضه آن و سرگین آن لسیما جالی و با قوت قابضه ضماد آن
جهت نیکوئی رنگ رخساره و ازاله کلف و نمش و زیاده جفان و مخمول آن جهت استسقا جنبی موثر و خاکستر پر آن جهت التیام جراحات
و ناسامیدن خون کر باکرم آن جهت تصفیه قصبه ریه و صوت مفید و مبرد و دین را نافع و محرورین را مضرست. **بلبلوس** بفتح باء
موحده و سکون لام و ضم باء موحده و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و موسوم بنزد عرب به بصل الذیب و
بصل الزیر و بفارسی زیر و تلخه پیاز و بترکی ... سوغانی و در ترکستان طرم نامند ماهیت آن مانند پیاز کوچکی است الا آنکه
تو بر تو نیست بلکه مانند سیر یکپاره است و پوست آن سیاه و متشنج و برگ آن مانند پیاز و از آن عریضتر و در طعم و بوی شبیه
به پیاز و بیخ آن از بازان بزرگ میشود و اندکی تلخ و مایل بشیرینی و از ماکولات است و ابن تلمید گوید که مثل پیاز است و کوچک
و طولانی و رنگ آن ارغوانی و رمانی و از آن گلگونه میسازند و چون با تخم مرغ و با آن بخوشانند مثل روناس رنگ میکند و برگ پیاز
نرگس شبیه و برگ آن مثل کراث و گل آن شبیه به بنفشه و طعم آن با حلاوت و گفته اند بعضی از آن شیرین طعم و بعضی تلخ
و بعضی بیمزه میباشد طبیعت آن در اول سیوم گرم و خشک و بعضی در آخر اول خشک گفته اند افعال و خواص آن مهیج باه و جالی
و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن بدن و ضماد آن بر کمر و حوالی مقعد جهت تقویت باه مفید و مخرج پیکان تیر و خار است از بدن و ضماد آن
با ... و با عسل جهت التوای عصب و کوفتگی استخوان و همچنین با عسل جهت تقویت بدن که شکسته شده باشد و گزیدن سگ
دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زرده تخم مرغ جهت کمنة الدم زیر چشم و با آذریه بشاسته جهت قلع ثالیل مسماریه و حبس عرق
و با نطرون مشوی جهت تنقیه نخاله سر و قروح رطبه آن و با سکنجبین جهت بثور لبنیه آن و با آرد و جهت شکاف عقب و پاشنه
و با خانق النمر جهت کلف و بهق و آثار قروح و سیاهی باقیمانده در بدن بعد از اندمال جراحات و با سرکه جهت جرب و طلای پخته
آن در زیر خاکستر با بوره ارمنی جهت نخاله سر و زخمهای تازه و بثور و ضماد مشوی آن در زیر خاکستر گرم با روغن سمک صنوبریه

و در مصر صبر بهمانند بعد از سوختن آنها جهت قروح صفراویه و وجع که بعضی از آن و انها سرایت به بعضی دیگر نماید و اکثر جوانان را
پیش از خبر آمدن ریش عارض میگردد و دیر میماند و با سرکه جهت عرق گرده ورم ساق عظیم جسیم است و چون با آب بپزند و با سرکه بخورند
جهت دفع عضل و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه نافع المضار بطی الهضم و مولد خلط غلیظ نفخ حار و المضار مضر عصب
و محرورین مصلح آن کاسنی و شیر تازه با عسل و مصلح او و دافع نفخ آن انیسون و مخلل آن یعنی مبرود دوای آن در سرکه مجرب
باه مرطوبین است.

بلح

بلح بفتح بای موحده و لام و سکون حای مهمله بفارسی غوره خرما نامند ماهیت آن ثمر درخت خرما است که هنوز
از سبزی بر نیامده و میل بشیرینی ننموده باشد طبیعت آن در اول دوم سرد و در دوم خشک و قابض افعال و خواص آن با
عطریه و مقوی لثه و معده و جگر و عصب سمرحی و قاطع قی صفراوی و حابس اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و چون نو سیر
بشربا و ضماد آن ملصق جراحات تازه و خوشبو کننده عرق و حابس آن و خاییدن آن مقوی لثه و بدستور مضمضه بطبیخ آن
و مداومت اکل آن قاطع جذام مضر سینه و سینه و مولد خلط غلیظ و ریاح و سده و مصلح آن عسل و بنفشه مربا و شربت سکنجبین
مقدار شربت آن دو درهم و جز و اعظم سنگ و رامک و اکثر خوشبوئیها است و چون آب آنرا با آب غوره بجوشانند تا غلیظ گردد
و در چشم کشند جهت قطع دمعه و جرب و سلاق مجرب.

بلخته

بلخته بکسر بای موحده و لام و سکون خای معجمه و فتح تای مثناة فوقانیه
و ها و بجای مهمله نیز آمده لغت مغربی است ماهیت آن گیاهی است منبسط بر روی زمین و شاخهای آن باریک و سرخ بهم
پیچیده مانند پیچیدن کرمها بر روی زمین الشکل دایره و گل آن سرخ و سفید طبیعت آن گرم در اول و مایل بخشکی
افعال و خواص آن مخلل و ملطف و مقطع و غرغره بعصاره و طبیخ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و ضماد برگ آن محلل
قوی و محشی بطول مسک بطبوخ آن جهت تحلیل اورام نافع و جوز فرن آن در طب مستعمل نیست.

بلخیه

بلخیه بفتح بای موحده و سکون
لام و کسر خای معجمه و فتح یای مشدده و ها و آنرا بلخی نامند بسبب آنکه در بلخ که از مملکت توران است بسیار بهم میرسد و بهراج
نیز بسیار میشود و بفارسی بید مشک گویند و در حرف الخا در خلاف مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و بعضی آنرا گرم در اول
و مایل به یبوست دانسته اند منسوب به شیخ است.

بلسان

بلسان بفتح بای موحده و لام و سین مهمله و الف و نون ماهیت آن
نوشته اند درختی است عظیم تا بمقدار شجرة البطم میرسد بتربیت و تائید البلدان متفاوت میگردد و از سردی و گرمی و
عطش و سیرابی لیس ساز او آنست که آنرا تندتر نماید و بحسب هر زمان و فصل تا بکمال لایق خود برسد و برگ آن شبیه
ببرگ سداب و لیکن بسیار سفیدتر از آن و منبت آن اول عین الشمس بوده که ده ای است از دهای مصر و انطاکی نوشته
که در کتب نصاری مرقوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیهم السلام چون گریخت بمطریه آمده و آنجا اقامت نمود نزدیک
آن چاه و شست ثیاب خود را و ریخت آب آنرا و درخت بلسان از آن روئیده و لهذا نصاری تعظیم بسیار مینمایند آنرا و روغن

و روغن آنرا با اضعاف وزن طلا ممزوج نمایند و خمیره میکنند از بهر تر و تازه که رها نان و از او به منفرده نفسه همین است و بهترین
چوب آن عود بلسان نامند تازه خوشبوی سنگین سرخ رنگ است که پوست آن زرد باشد بهترین روغن آن است که در سرطان
نزد طلوع شعری یمانیه گرفته باشند و امتحان خوبی آن است که چون در آب اندازند فرو رود و چون پنبه یا پشمی را بدان بیا
لایند و بشویند تا تمام منحل شسته گردد و از نروجت آن در آن چیزی نماند و چون انگشت را بدان بیالایند و بچوبی و یا بر بالا
ثولی نمالند و لیوز اتند اذیت بچوب و توب نرساند و درین امر شارکت حرم مصعد یعنی عرق آن و مشابه به نقطه است و اربد لیث
هست که بلسان از مصر برطرف شده و عشابان و عطاران اجزاء او درخت لبنام را از عود و حب و لبن و بجای آن میفر و شند
و مردم استعمال مینمایند و این در افعال بسیار ضعیف و بدل آن ممنتوا اند شد طبیعت حب و دهن و عود آن و به مستوفی خواص
هر یک بجای خود ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد اما برگ آن پس آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و اخراج
زلوی در حلق مانده و قطور مطبوخ آن در گوش جهت تسکین وجع آن و تکمید بدان جهت تسکین صداع رطوبی و بخور ضماد
آن جهت رفع صداع بارد رطوبی و گزیدن عقرب و ضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قطع ثالیل و ضماد بیخ در ریشهای سوخته آن با سرکه
جهت رفع ثالیل و مربای پوست تازه آن با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و چون شاخ برگ آنرا در آب بپزند
و آب آنرا با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن را قائم مقام بلسان دانسته اند و گفته اند لیکن حرارت مزاج آن
منسوب بمشتری است. بلسکی بضم بای موحده و فتح لام و سکون سین مهمله و کسر کاف و یای مثناة تحتانیه لغت عربی است و تردد اهل یونان
معروف بمصفی الرعات و صیدلانیه از قوت البربه نامند ماهیت آن نباتی است بر شاخ وحشی و مربع و ساق و شاخهای آن مفروش
آن دراز و برگ آن متفرق و شبیه ببرگ روناس و مایل با ستاره و گل آن سفید و تخم آن صلب مدور و میان آن مایل بکجی و چون
چوپانان شیر رایان از موی ... میکنند لهذا مصفی الرعات نامند طبیعت آن مرکب القوی حرارت و یبوست آن غالب
و یبس آن زیاده از حرارت افعال و خواص آن ملطف و جالی و آشامیدن نیم اوقیه از عصاره آن با شراب ابیض ممزوج
و با آب مجرب النفع جهت رتیلا و افعی و بخور هم از خشکی آن بر دستور و قطور عصاره آن و یا مطبوخ آن بارد دهن گل با نفسه
جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با نبیذ جهت ابتدای خنازیر مفید و بسبب حرارت خود منسوب بمشتری است. بلغار
بضم با و سکون لام و فتح غین معجمه و الف و رای مهمله در آخر و بلاتین ... نامند ماهیت آن چرمی است سرخ خوشرنگ منجم
و اکثر از چشبو که از ... می آورند و بسبب بوی آن گویند است که در باغت آنرا از پوست درختی مینمایند که اکثر در حقیقت
خوشبو است و در سوای آن بجای دیگر نمیشود طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مانند افعال و خواص جلود است
و در حرف الجیم مذکور خواهد شد و آب جوز و خوردانی مصنوع از آن مقوی قلب و رافع خفقان و مضعف باه و در روز

بلسکی

بلغار

ذرور آن حابس دم و حصو را سوخته آن که در جراحات تازه بر نمایند بلور بکسر باء و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله
بفارسی بلور بضم اول و ثانی و تخفیف لام گویند ماهیت آن سنگی است سفید شفاف سست تر از زمرد و صلب تر از شیشه
و در بعضی اماکن مانند کشمیر صلب تر و شفاف تر و در بعضی بلاد مانند عظیم آباد نرم تر و شفافیت آن کمتر میباشد افعال و
خواص آن اکتحال نرم سائیده آن جهت رفع بیاض و سبل و جرب و تعلیق آن جهت از ترس اطفال و از خواب جستن
ایشان موثر است بلوط بفتح باء موحده و ضم لام مشدده و سکون واو و طاء مهمله بلغت طبرستان وازمازی و بفارسی بالوط و بلغت
انطاکیه و روم و بلغت عراق عفص ضیح و بلغت مصر ثمر الفواد نامند ماهیت آن ثمر درختی است عظیم منبت آن کوهستانها و سنگلاخها
و ثمر آن معروف و بقولی دو قسم میباشد قسمی مستطیل و قسمی مستدیر و این را هش و شاه بلوط و بلوط الملک گویند
و این از قسم مستطیل لذیذتر و ماکول اهل بلاد و درخت آن شبیه بفندق است و مولف بالانسبع شش قسم ذکر کرده و
گفته که این قول اصوب است یک قسم مستدیر که شاه بلوط باشد و دو قسم مستطیل و از این دو قسم یکی با حلاوت و ماکول
و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان هر دو قسم میباشد و ابن الدوله از محمد بن احمد و از جالینوس
نقل کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار میاورد و یکسال مازو و بترجمه صیدنه ابوریحان گفته که ممکن است
درختی یکسال نوعی از میوه بار آورد و دو سال دیگر نوعی دیگر چنانچه درخت پسته یکسال البته بار میاورد و سال دیگر
بزغنج چنانچه در بزغنج ذکر یافته و در فستق ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در زیر پوست آن متصل بمغز پوست نازک جوزی رنگ
میباشد که از ان جفت بلوط مینامند و ثمر تازه آن را در آتش انداخته بریان کرده گرم با گرم با نمک و بی نمک میخورند نازک
و لذیذ میباشد و بعد خشک آن را آرد نموده روستائیان و دهاقین نان پخته میخورند و تحقیق آنست که یکسال ثمر آن خوب و بالیده
میگردد و یکسال چیزی شبیه بمازو و کم مغز و غیر مازو جفت چنانچه در عفص ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت شیرین ماکول
آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن در اول سیوم خشک و نایب مناب عفص و قابض است افعال و خواص مغلظ و بطی الهضم
و کثیر الغذا و جوف دماغ هضام باید و حابس اسهال مزمن و نزف الدم و نفث الدم و جهت خفقان و غشیان که حادث
از فم معده باشد و سحج و قرحه امعا و سلس البول و تقطیر آن و محرق آن مدر بول و حابس اسهال و ضماد آن با پیه خوک
نمک سوده جهت ورم حار صلب یعنی کیخران و بواسیر بلغمیه و صلبه و ضماد سوخته آن و بدسوز و سوخته آن جهت رفع
و قروح ساعیه و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و چون بلوط را با نیمور آن کندر با روغن زیتون سرشته
مداومت بخوردن آن نمایند جهت قطع سلسل البول و بول در فراش و ادرار ندی و منی و تحقیق بارها رسیده مجرب دانسته
اند و مداومت آن ثقیل و مصدع و مولد سودا و سده و مصلح آن سکنجبین و قند مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال

مثقال بدل آن خرنوب نبطی است و جمیع اجزاء درخت آن بار و یابس و بیخ و رستنهای بار یک آن زیاده و در قطع سیلان
رحم و امثال آن نافع و برگ آن جهت التیام جراحات تازه و خاکستر چوب آن جلای دندان و جهت اکله مفید و آبیکه در حین سوختن
چوب بلوط ظاهر میگردد جهت خضاب ابرو بهتر از خطاطیست و جهت آن محقق قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون
و رطوبات شرباً و ضماداً و جهت ضیق نفس ضماداً نیز نافع و بدل آن گلنار و گویند پوست انار و مورد و بالسویه بدل آن است مقدار شربت
از جرم آن یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و چون پوست درخت آنرا بهم الجثه یک شب بر موی کماد و یا ضماد نمایند که قبل
از آن با طلی قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و شاه بلوط باید که حرارت و قبض بیشتر باشد و بعضی آن کمتر از بلوط
و غذائیت آن غالب و با قوت جاذبه و مسمن بدن و مولد بلغم کرده و مشوی آن با شکر مبهی و مهیج باه و مقوی بدن و جهت
رفع سموم بغایت موثر و در سایر امور ضعیف تر از بلوط و نقاح و مشام بلوط مضر حلق و مثانه مصلح آن مزر حننه قند و
شکر و سکنجبین و جهت شاه بلوط در سمیت مانند پوست شلتوک است بلوط الارض ماهیت آن در سمیت مشترک میان
کمادریوس و بیخ نباتی که برگ آن مانند برگ کاسنی عریض و سبز و نبات آن زرد رنگ دارد و زیر گوله آن که نوعی از ترمس است
که جدوار سفید اندلسی باشد و طعم آن شیرین با اندک تلخی مانند طعم بلوط و در شکل مثل تیر بدان ماند و بیخ آن شبیه بلوط و در
زمین میباشد و برگ آن از زمین میروید طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن قاطع فضول و مفتح سده
اعضاء باطنی و مدر بول و حیض و ضماد آن با عسل جهت رفع علل سپرز و منقیه قروح مزمنه متعفنه و خوردن گوشت زاید و
منع زیادتی قروح نافع و لطخ بعضی جهت حصات مثانه نافع مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم است بلوطی هندی
که وکیجو نامند ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ سیر و سیاه رنگ و شاخهای آن انبوه و مربع و سیاه و از یک بیخ روئیده و
مزغب و برگ آن شبیه ببرگ فراسیون و سیاه تر از آن و مزغب و بد بو و گل آن مدور و ثقیل الرایحه و زرد و اغبر طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن محلل و ضماد برگ آن با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ضماد بخته آن در زیر خاکستر گرم جهت نواسیر مجرب دانسته اند
و ضماد کوبیده آن با عسل جهت تنقیه قروح و سحجه نافع و در افعال قائم مقام فراسیون و دو وزن آن بجای فراسیون است و منوب بشکر
است بسبب حرارت خود بلبول بفتح بای فارسی و سکون لام و فتح واو و سکون لام ماهیت آن ثمر گیاهی است هندی از قبیل خیار و پیاز
نوعی بمقدار خیار کبیر و دو طرف آن اندک باریک و پوست آن سبز سیر و نیم سیر مخطط بخطوط طولانی و تخم آن سفید و اندک مدور و غالب
اکثر آنرا ابادوده و لحم آنرا الجثه و بروغن و پیاز بریان نموده یا با گوشت یا با نان یا برنج تناول مینمایند بسیار لذیذ و دولمه آن نیز لذیذ
و چاشنی دار آن الذ میباشد و گیاه و برگ آن مانند خیار و لکن املس و خشونت طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم افعال و خواص آن
مقوی دل و مبهی و مشهی طعام و دافع حدت صفرا و خون و بلغم و صفرا و سودا و جهت تب دو ماهیل و سوزش کرم شکم مقعده نافع و برگ آن

بلوط الارض

بلوطی

بلبول

سرد و تر و دافع فساد صفرا و بواسیر و دافع فساد بلغم و آب نقوع بهاره آن جهت حمیات عتیقه نافع چون چند روز متوالی بنوشند و بیشتر معمول
اهل هند و بنگاله آنست که یکتوله بهاره انرا که بهبول باشند یعنی با یکتوله شکر خشک جوکوب نموده شب در آب بخیسانند و صبح اندک مالیده صاف
کرده با دو ماشه عسل خالص می آشامند نصف از ان صبح و نصف از ان شام چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه و لیکن محرور المزاج را چندان
مفید نیست و انچه مشاهده شد بلکه اندک مضر و بیخ ان تلخ و تند و ملین و کل ان دافع فساد و اخلاط ثلاثه گفته اند **بلیلج** بفتح باء موحده و کسر لام

بلیلج

و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح لام و سکون جیم بهندی بهیره نامند ماهیت ان ثمر درختی است هندی مایل باستداره و سر ان اندک
باریک و بزرگتر از عفص و پوست ان زرد و اغبر و باریکتر از پوست هلیله و مستعمل پوست آنست و درخت ان عظیم و برگ ان عریضتر
از برگ انبه و کوتاه تر از ان شبیه ببرگ امرود و گردگان طبیعت آن در اخر اول سرد و در اخر دوم خشک افعال و خواص آن ملطف و قابض
و مقوی معده و اشتها و بالخاصیة مسهل سودا و بطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و بخارات و جهت رفع صداع و بواسیر و بودادن آن جهت
اسهال مزمن نافع و اکتحال جهت و بمو مفید مضر سفل مصلح ان عسل و شکر مقدار شربت ان تا سه درهم بدل آن آمله بمقدار بقدر ثلث ان
شکوفه حنا مثل آن و ثلث ان بمورد و سدس ان هلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم انرا با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند و مداومت
بران نمایند جهت تقویت قوت باصره و قطع رطوبات سایله از دهان مفید است **فصل الباء الموحدة مع النون و دردان** بفتح باء و نون و الف

فصل الباء الموحدة مع النون
وردان

و تاء مثنات فوقانیه و فتح واو و سکون راء و فتح دال مهملتین و الف و نون بفارسی سوسک و عوام تدرو خروک حمام نیز و بهندی
اهل بنگاله تیل چوره و سونکر نامند ماهیت ان حیوانی است اکثر سرخ رنگ و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و پران جراق و زیر شکم آن سفید
و در سبیل و شتا وارد و سر ان زرد و تخم ان سرخ رنگ شبیه بلوبیا و در حمامات و قرب آنها و جاهایی نمناک متعفن مکون میباید
و بدبو است و اهل چین و بعضی فرنگ انرا جرم باساخته میخورند طبیعت ان در دوم گرم و خشک افعال و خواص ان محلل و مجفف شاییدن
سوخته ان با یک مثقال و نیم عسل جهت عسر النفس و دفع احتباس بول و حرقت ان و اسقاط نمودن جنین و لتسکین درد رحم و رفع سموم
هوام و ناقص حمیات و قطور مطبوخ انرا در روغن بسائیده آن در گوش نافع است جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با موم و زرده تخم
مرغ بوزن ان جهت ورم رحم و گرده و احتباس بول و چون انرا با قوباء و مانند آن از غشا که بفارسی ساس گویند بار و غن زیتون
بجوشانند با عسل اگر عقد بین بدان جهت بواسیر و فراج مقعد گویند مجرب است و بالخیره جهت قروح ساق نافع و بیضه ان
در دفع قروح مذکوره سعی بلیغ دارد بلحون ان با ماکولات بیوثرت برص و بجوز رنیخ و نوشادر باعث گریز انیدن انست **بنجا**

بندا

بفتح باء موحده و سکون نون و فتح دال و الف لغت هندیست بعربی خرقطانی نامند و انشاء الله تعالی در حرف الخاء خواهد آمد ما
ان درختی است که بسه قد است و دیگری قوتیه و بجیدتر ان خواه تخم الخیر مران افتاده باشد و یا نه طبیعت ان گرم و خشک و سرد و
خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن دافع سودا و بلغم و چون فاسد و جهت و ماسیل و بثور و سموم نافع و بر بهق و جستگی و بدو

بندال

روید و بجهت خاصیت آن بید امیکند و در کتب اهل هند بتفصیل مذکور است **بندال** بفتح بای موحده و سکون نون و فتح دال مهمله
والف و لام و سنکیره نیز گویند ماهیت آن گیاهی است هندی که بر اشجار می پیچد برگ آن شبیه ببرگ تانبول منبت آن کنار آبها
و جاهای سایه ثمر آن مدور و طولانی و تلخ و پر ریشه و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سبز و بیخ آن بسیار در زیر زمین میرود و دو
قسم میباشد سفید و زرد و سفید آن بهتر طبیعت آن گرم و خشک در سیوم افعال و خواص آن چون بیخ آنرا از زمین بر آورند و بد
آنرا جدا کرده در سایه خشک کنند و نیم مثقال آنرا بسایند و با ماء العسل بخورند جهت اسقاط جنین مجرب و نافع و اسهال صفرا و اخلاط غلیظ آورد
و با نمک قی آورد و اهل هند جهت یرقان و استسقا میخورانند و لیت قوت تفتیح و ادرار قوی که دارد نفع می بخشد و جهت ربو و ضیق النفس
و سرفه بلغمی مفید و تخم آن جهت یرقان نافع و سعوط آن لیسار آن از بینی جاری می نمایند و یرقان را دفع میکند و چون کرده ثمر خشک
آنرا با کره گاو بسرشند و بر بواسیر ضماد نمایند و دانه آنرا خشک کنند و جمع آنرا کش دهد و جوف با شکر بجای غذا آورد از طمث نماید و
مجرب و زیاده از آن کشنده است بقی و اسهال

بندق

بندق بضم باء و سکون نون و ضم دال مهمله و قاف معرب از فندق فارسی است
و بهندی جلوز نامند ماهیت آن ثمر درختی است جبلی و در صحرا و باتین نیز بقدر نه بلند و مخصوص بلاد بسیار سرد است و ثمر آن
سه پهلو مایل بتدویر و مغز تازه آن سفید و کهنه آن مایل بزردی و با دهنیت بسیار و مانند مغز بادام دو پاره و بر بالای آن پوست
نازکی سرخ مایل به تیرگی و بر بالای آن پوست صلب صدفی جوزی رنگ و بعد کمال رسیدن شگفته مغز آنرا تناول می نمایند طبیعت
آن گرم در اول و خشک در اول و اول آن جمیع اجزاء و در جنت آن تا اعضاء و برگ با قوت قابضه و عفونت و تخفیف خصوصا پوست
بیرون آن و جفت با پوست مغز و پوست صدفی آن در غایت یبس افعال و خواص آن مبهی و مقوی معده صایم و زیاده کننده جوهر
دماغ و سموم بارده بناشتا خوردن و بعد طعام و با انجیر و سداب و عسل و جهت گزیدن عقرب یک اوقیه آن با عسل جهت سرفه مزمن
و با عسل و با شکر جهت سرفه و اعانت بر اخراج نفث صدر و ریه و تقویت باه و دو داد آن با اندکی فلفل منضج نزله بارده و موافق
سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و بریان کرده حرقة البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته پوست
آن با پیه خرس و یا پیه خوک جهت داء الثعلب و سائیده آن با روغن زیت بر یافوخ اطفال شیرخواره جهت رفع ازرقی چشم و سیاهی
حدقه و موی پلک ایشان نافع و گویند که شکستن چهار عدد آن در چهار رکن خانه و همچنین با خود نگاه داشتن آن مانع گزیدن عقرب
است و چون بخایند و در چشم جهت طرفه بگذارند نافع و مغز آن اغلظ مغزها است و اکثار خوردن آن مولد ریاح و تهییج معده و مضر
معده و مهیج قی و مصلح آن در مبرود المزاج ماء العسل و فانید و در محرور سکنجبین و جلاب و مقشر آن سریع الانحدار و غیر مقشر آن
حابس بطن و مصدع و مصلح آن فانید و خشخاش است و بدل آن حب الصنوبر و مغز گردکان مقدار شربت آن تا بیست درم روغن
آن گرم و خشک در دوم جهت سرفه بارده و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین آن جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده

و مصلح آن میبه و پوست پسته آن در غایت قبض و نمو و انگ آن جالب اسهال کهنه و خفت آن بدستور **بندق هندی** بهندی ریٹهه و بهطی
رته و ببربری الطوط و الماطا نامند ماهیت آن ثمر درختی بلندیست از فندق بزرگتر و پوست تیره مایل بسرخی و چین دار مانند پستان
و در زیر آن رطوبتی لزج تیره رنگ اندک شیرین بسیار تلخ و چون خشک و کهنه گردد کمتر میگردد تا آنکه زایل میشود و در زیر آن نیز
پوستی اندک صلب صلب تر از پوست بالای آن و در جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین و مستعمل پوست
ثمر آنست طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی معده و باطنه و اعصاب و اعضاء مسترخیه و رافع سموم و شربه و قیراطی
از آن با شراب و سکنجبین رافع قولنج و یک مثقال آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و تپ ربع و اسهال و هیضه شربا که در آب بمالند تا کف
آورد و ضماد کرده بخورانند و جهت صداع و شقیقه و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و صدر و ریح الخشم که عبارت از بطلان شم است
سعوطا بقدر فلفلی و بخور آن جهت جنون و ام الصبیان و ضماد آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و باسره که جهت خنازیر و ریاح
کم و لثت و وضع اطفال و اکتحال طبیخ آن با سرمه جهت رفع احولی و نزول آب در چشم و چون در آب بمالند و برهم زنند تا کف
کند و کف آنرا بجای گزیده بخوانند نافع و دو درهم از بیخ درخت آن جهت ذات الجنب بارد و ربو و سرفه و نفث الدم و فرزجه آن
جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یکدرهم آن جهت درد رحم نافع مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و چون در هر یک مثقال آن
نیم دانگ محموده مخلوط کنند در اسهال الغایت سریع الاثر گردد و چون دو درهم آنرا کوبیده در سکنجبین با حلاوت بدنی تخمیر
لیس آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر طبخ بلیغ داده مرق آنرا با غذای مسمومیان بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد و از بدل آن
سبزی که میان مغز آن میباشد مورث ثقل سامعه است **بنج** بفتح با موحده و سکون نون و جیم معرب بنگ فارسی است
و بعربی سیکران و بیونانی افیقون و بسریانی ازمالوس و ببربری اقطفیت و اسقیراس و بهندی اجوائین خراسانی و بلغت
دیلمی کیمر جک گویند چه غلاف آن شبیه است بقفیز ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ بادنجان و لیکن غلیظ و در عرض
و طول از آن بزرگتر و بسیار سبز مایل بسیاهی و منحنی و طعم آن تند و اندک تیز شبیه بطعم زنبان و بوی آن تیز شبیه بدان و ساق
آن غلیظ و بر آن زغبی مانند پشم و ثمر آن در غلافی شبیه بگل انار در شکل و تمام در طول و شاخهای آن یکی زیر دیگری و در تحت
اوراق و مملو از تخمی شبیه بحلبه و بسیار ریزه تر از آن و غیر مدور و آن سه نوع میباشد سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش
و تخم آن شبیه بتخم ریحان و اندک سیاهی و از تخم ریحان کمتر و گل سرخ آن مایل بزردی و تخم آن شبیه بتودری و گل سفید آن
سفید و سیاهی و کثافت برگ آن کمتر هر دو نوع اول سمیت و غیر مستعمل بسبب سمیتی که دارد و سوم که سفید باشد مستعمل است
و نسبت بهر دو کمیاب تر و بعضی بجای آن سرخ آنرا استعمال مینمایند و بعض اطبا تازه آنرا بجمیع اجزا کوبیده و عصاره آنرا گرفته
در آفتاب خشک مینمایند و عند الحاجت بکار می برند و بعضی آنرا کوبیده آرد گندم داخل کرده اقراص ساخته خشک مینمایند و قوت آن

بندق هندی

بنج

و قوت آن تا یک سال باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و طبیعت سیاه آن سرد و خشک در آخر سیوم بلکه در اول چهارم
و سرخ آن از آن کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی در اوایل سوم افعال و خواص آن تمامی انها مانع نزلات و سیلان رطوبات اند بسوی
چشم و مسکن اوجاع گوش و مخدر و منوم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضاء و رادع و مجفف و مسکن
صداع مزمن و ضربان مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد عصاره آن بارد و جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با
شراب جهت نقرس و ورم پستان و حصیه و طلاء دهان بعد از کندن موی مانع روئیدن آن بشرط تکرار عمل و مطبوخ آن با سرکه و
با ثلث آن افیون مجفف قروح و طلاء رماد آن با دارچینی و زنجبیل و عسل جهت درد معده و فتیله آن با انجیر جهت بواسیر و امراض
مقعده و چون برگ و شاخ تازه آن را در عصاره طبخ و نبید نمایند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل است تا سه روز و خوردن سه چهار
عدد برگ آن با شراب جهت رفع تپ که با حرارت و برودت هر دو باشد و تسکین وجع عظام و تجویز آن جهت جرب و شقاق
و کرم دندان و قطع نزف الدم و اشامیدن شش قیراط از تخم آن با دو چند آن تخم خشخاش و ماء العسل جهت سرفه و قطع
نفث الدم و نزف الدم همه اعضاء و رحم و سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن با شراب آن با طلاء که نوعی از
شراب است جهت اکله استخوان و طلاء پخته آن با زرده تخم مرغ و بابونه جهت درد کیج ران و حصیه و بارد و باقلا جهت منع بزرگ
شدن پستان و حصیه و با عسل جهت درد حصیه و ضماد برگ مشوی آن با بابونه یا زرده تخم مرغ جهت تسکین وجع مفاصل و چون بذر البنج
و افیون هر دو مساوی حب ساخته بقدر یک باقلا یا نخود در بینی فرو برند خواب طویل آرد و چون بذر البنج را سائیده با قطران رشته و در
سوراخ دندان کرم خورده بگذارند درد و وجع آن را تسکین دهد و فرزجه آن جهت رفع قروح رحم و تجفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت
درد جگر مزمن و مفسد طبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت درد دندان نافع و بدل آن افیون و موجب سدر و دوار و خناق و جنون و مصلح سیاه
آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قریب بدان است مصلح آن عسل و انیسون مقدار شربت از سفید آن از شش قیراط تا
مثقال از سرخ آن تا شش قیراط از سیاه آن تا چهار قیراط و ضماد قرص معمول از برگ آن قوی التاثیر در تسکین اوجاع است و صمغ
آن و قطور عصاره آن با عسل مسکن وجع گوش و باد و روغن گل مسکن وجع دندان و عصاره برگ و شاخ و تخم تازه آن و همچنین عصاره
تخم تازه آن به تنهائی که آن را کوبیده با آب گرم بر آن پاشیده و فشرده باشند یکی از شیافات مسکنه اوجاع عین جهت تسکین وجع آن
و سیلان رطوبت حاده سائله از آن نافع و چون بذر البنج را کوفته و لشبه ماده با آن سرشته و در پوست گوزن بسته بر زن تعلیق نمایند
مادام که با او باشد آبستن نگردد و مقدار چهار درهم از سیاه آن کشنده است و کشنده است ظلمت عین و حمرت آن و مشوی بدان بعد
گرمی لیس و ضیق النفس و زردی رنگ بدن و جنون و غشاوه عین و ورم لسان و تشنج تا کف و کف بدهان آمدن و خناق و بعد دو روز
در گذشتن علاج آن عرق فرفیون با ماء العسل یا شیر تازه یا کاکو و اشامیدن طبیخ انجیر و ترشه و طبیخ حب الصنوبر و تخم

و پوست جوز بوا و شلغم و سبزی و پیاز و تره تیزک و الخمیر با بیسه خنزیر بهنه و طلا که نوعی از شراب است گرم کرده بسیار نافع و روغن ان که
بذر البنج سفید را کوبیده با اب گرم خمیر کرده در افتاب گذارند تا اندک خشک شود پس افشرده بگیرند تدهین بدان جهت قروح صفراوی
سر و جرب و حکه و سعوط ان جهت رفع درد سر حار و بیخوابی و قطور ان جهت درد گوش و حمول ان جهت صلابت رحم نافع و چون با
ان تخم کاهو و ثلث ان تخم خشخاش کوبیده روغن ازان بگیرند تریاق سموم است و جهت برسام و مالیخولیا و وسواس و تندی نفس
شربا و سعوطا و تدهینا نافع **بنطافلن** بکسر باء موحده و سکون نون و نون و فتح طاء مهمله و الف و فتح فاء و ضم لام و نون لغت یونانی است

بنطافلن

بمعنی ذو خمسة اوراق و ان غیر اثلق است که بفارسی پنجکنگشت و هو نباتی بنطافیلن بمعنی ذو خمسة اوراق و بعضی بنطاطوس بمعنی
ذو خمسة اقسام و بعضی بنطاناطی بمعنی ذو خمسة اصبع نامند و بلغات دیگر نیز امده و معنی انها قریب بدینها است ماهیت ان نباتی
است شبیه به پنجکنگشت و شاخهای ان باریک و بقدر شبری و برگ ان شبیه به برگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد و نادر در بعضی
زیاده و دو طرف برگ ان مشرف مانند اره و گل ان مابین سفیدی و زردی بخلاف اثلق که گل ان مایل بسرخی و ازرقی است
و برگ این شبیه به برگ زیتون و ازان ریزه تر و چون بدست بمالند بوی ان در عطریه شبیه به بسباسه و نبات ان قریب
بدرخت انار و شاخهای ان صلب و ثمر ان که بر ان باشد بقدر فلفل است بخلاف بنطافلن که نبات این بالقدر بلند نشود
و شاخهای این چندان صلابت ندارد و بی ثمر است و منبت بری و تر و نیک انها است و بیخ بنطافلن مایل بسرخی و طویل و
غلیظ و کثیر المنفعت و بجدت و حرافت طبیعت جمیع اجزای ان در حرارت قریب باعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم
گرم دانسته اند و با قوت مجففه افعال و خواص ان محلل و تریاق سموم ادویه قتاله اشامیدن دو مثقال از برگ ان با ادرومالی
که شراب مسمی از عسل و اب باران است با ماء العسل با مویز ان فلفل برای حمی غب غیر خالص و نایبه بلغمیه مزمنه نافع
و از خواص انست که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برگ از چهار شاخ و برای حمی غب سه برگ از سه شاخ و برای حمی
نایبه دو برگ و برای حمی یوم یک برگ تازه ان و چون یکماه هر روز برگ یکشاخ ان را بخورند صرع مزمن را رفع کند و مداومت
اشامیدن نیم مثقال عصاره برگ ان جهت یرقان مجرب بجهت قطع نزف الدم باطنی و ضماد ان جهت ظاهری و ضماد برگ
ان با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر و داء الحنش و بجهت ضماد ان و بر جبل و با امعائیه جهت امراض مذکوره و نزف الدم
و ذرور ان بر جراحات تازه مفید و فرش نمودن برگ ان بر جامه خواب باعث تقلیل احتلام و سعوط اب برگ ان جهت
جدری سبب نافع بشرط انکه بعد از سعوط غرغره نمودن این بمقداری اب نگردانند که عرق کند و عصاره بیخ ان جهت رفع اسهال
و درد جگر و نشش و قرحه امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع و سه مثقال ان جهت سموم ادویه قتاله نافع و ضماد بیخ کوبیده
مطبوخ ان در سرکه جهت منع انتشار نمله و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و بلغمیه و بلند شدن و اماس کردن شریان مقصود

مقصود و دوسیلات و حمره و دواحس و بواسیر که در اثنا ظاهر باشد و جرب و غرغره بطبیخ بیخ ان و رآب که ثلث اب برود و جهت
خشونت حلق و مضمضه و الکایه بشس ان در دهان جهت تسکین وجع اسنان و بیخ قروح خبیثه ان از انتشار و شربت ان
جهت رفع استطلاق البطن و قرحه امعاء و وجع مفاصل و عرق النسا نافع مضر معده مصلح ان سکنجبین مقدار شربت ان از یک مثقال
تا سه مثقال بدل ان در تریاق اسقولوقندریون و در صمغ زمرد و گویند بنطافلن را به هندی بلهل نامند و ان سه قسم میباشد قسمی
گل ان زرد و این بسیار عزیز تر و اولی ضماحت است و قسمی گل ان سرخ و قسمی گل ان سفید و این بسیار میباشد و گیاه ان تا یک وجب و نیم
ذرع نهایت دو ذرع و بیخ شعبه و بر سر هر شعبه شاخهای باریک و بر سر هر شاخی پنج برگ شبیه ببرگ نعناع و بسیار بدبوی و در بیخ شاخهای
باریک ان یکدو شاخ بسیار باریک دیگر رسته و بر سر ان سه برگ بسیار کوچک و از اطراف انها شاخهای باریک با فتیله بلندی
باریک که تخم ان است بر امده و جوف ان مملو از دانهای بسیار ریزه اندک بمقدار طبع و بعد رسیدن سیاه میگردد و ساقهای گیاه ان مجوف
و اهل هند انرا گرم و تر میدانند و برگ انرا بجهت بیخورند و جهت استسقا و قولنج و ریاح نافع میدانند و قطور سه قطره اب برگ ان در
گوش جهت ریش و درد ان نافع اما در اول وجع عظیم بهم میرسد بعض زایل میگردد و گویند چون یک برگ انرا با یک برگ
جوز مائل کوبیده حب بندند و بصاحب تب بلغمی بخورانند تب یکدفعه زایل گردد و بیخ انرا چون با برگ تانبول بخورند جهت شاخر که
نوعی از حمی بلغمیه است و درد و نا ثار ظهور نوبه ان و همچنین تا سه چهار یوم نافع و مجرب است و چون برادوه جدید سیقی را دو
روز سحق نموده انقدر از عصاره ان بر سر ان ریزند که چهار انگشت بالای ان اید و در افتاب گذارند تا چهل روز بدون
اتش متکلس میگردد و پس سحق نموده از پارچه حریر بگذرانند و با اب برگ تانبول حب بندند بقدر گنجشکی بشرب یک

بنفسج

حب جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قولنج ریحی نافع و از تخم ان یکدرهم با ناگواه بورن ان امثال ان جهت استسقا نافع بنفسج
بفتح باء و نون و سکون فاء و فتح سین مهمله و جیم معرب از بنفشه فارسی است و بعربی فرفیر و بیونانی ایرفو نامند ماهیت آن
گیاهی است بلندی ان تا یک شبر تا یک شبر و نیم با شاخهای باریک بسیار از یک بیخ رسته که بجای انها ساقهای برگ است و برگ
ان شبیه ببرگ انار و حنا الا انکه پایین برگ ان عریضتر و بزرگتر و مدور و گوشه ان اندک بر امده و فی الجمله صنوبری شکل و از
میان گیاه ان شاخهای باریک رسته و بر سر هر شاخی یک گل کوچک خوشبوی بنفش رنگ و در کوهستان نیپال و نواحی ان اکثر
میشود و لیکن گل ان اندک کوچکتر و زرد رنگ میباشد و مستعمل بیشتر گل لاجوردی رنگ خوشبوی ان است که کهنه و فاسد نشده
باشد طبیعت ان در اول سرد و در دوم تر و بعضی در اول سرد و تر و بعضی در اول گرم و تر نیز دانسته اند افعال و خواص ان
مسهل صفرا برفق خصوص مربی الجنة المحتبس باشد در معده و امعاء و مسکن عطش و حدت خون و جهت حمیات حاره و خفقان و غشی
با ماء الشعیر و الو و تحلیل اورام لطیفه و صلبه و صداع حاره و صرع و اطفال و نزلات و زکام و سرفه و خشونت سینه و حلق و

خناق وذوات الجنب وذوات الریه وجهت معده وکبد وطحال وبروز معقده وحرقت مثانه وبول واحتباس ان ودرد گرده شرباً وتطولا
وضماداً وبوئیدن تازهٔ ان منوم ومداومت اشامیدن ان چندروز هر روز دو درهم تا چهار درهم بطریق سفوف با اب
سرد جهت رفع اسهال صفراوی اللذاع مجرب وسه مثقال سائیدهٔ ان باشیر خشت وشکر وامثال ان مسهل سریع العمل
وسرشتهٔ ان باشیره گلقند جهت تبهای حاره مرکبه بتعدیل وگویند گل تازه فاو زهر سموم ومنوم است ونطول طبیخ ان با بابونه
بر سر جهت تسکین وجع وازاله حرارت وجهت سرفه ویبوست دماغ واعضا نافع وضماد بسیار نرم سائیده ان بر سر وجبین جهت
صداع وامراض حارهٔ معده وکبد وسایر اورام حاره وشقاق مقعده مفید المضار اکثار ان مورث ضعف دل وباعث
کرب وثقل معده وغشیان والتهاب تبهای حاره وبعضی این مضار را مخصوص بخشک ان دانسته اند ومصلح ان اندکی انیسون وبوئیدن ان
باعث زکام ومصلح ان جندی ومرزنجوش وبدل ان نیلوفر وبرگ خبازی ودو سرفه گل گاوزبان وبوزن ان اصل السوس مقدار شربت از
جرم ان تا پنج مثقال ودر مطبوخ تا ده مثقال وگفته اند بنفشه را چون با دوای عامری یعنی دوای که محل ان بعصر باشد مانند هلیله ترکیب
کنند باید مراعات ان نمایند که قوت یکی بتصادم ومبطل قوت دیگری نگردد ونیز بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل فعل
آنست واستعمال ان باشکر مقوی فعل انست در اسهال وباعسل مضعف ان واستعمال مطبوخ ان مسکن است بر معده وسریع
الانحدار تر از جرم ان وبا آلو وعناب وتمر هندی وشاهتره وهلیله قوی الاسهال خصوصا که صاف نمایند بر روی ترنجبین وشیرخشت
ومغز فلوس خیار شنبر مالیده باز صاف نموده روغن بادام بران چکانیده بیاشامند وجوشانیدن اب برگ ان بمقدار یکدرهم تا
ثلث ان باشکر جهت خروج مقعدهٔ اطفال بغایت موثر وضماد ان جهت اورام حاره والتهاب معده وحرارت چشم وبرآمدگی
مقعده وجرب صفراوی وحکه بتعدیل است واشامیدن شراب وبامربای ان یعنی گلقند گل آن جهت ذات الجنب وذات الریه
وتسکین التهاب معده وروغن ان سرد وتر منوم وجهت جرب وجراحت جلد وخشکی سینه وسرفه وریختن موی ونرم
کردن اعضا ومفاصل وحفظ صحت ناخن وبکرات اشامیده ودو درهم ان بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس وضماد ان
باموم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت نافع وموثر وقطور ان در احلیل جهت حرقة البول وحرارت مثانه وسعوط
ان جهت درد سر حار وبیخوابی مفید وتدهین ناف بدان جهت سعال مزمن مجرب وچون اسفنج را وبا پنبه را با
روغن بنفشه الوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد وبدل ان روغن نیلوفر وطریق گرفتن روغن ان بچند نوع
است یکی انکه با کنجد مقشر یا بادام مقشر در کیسه کرده مکرر بمالند وخشک کنند وگل را بجدید کنند تا انکه مغز بادام یا کنجد
برنگین شود وبرنگ ان پس هر وقت که خواهند کوبیده روغن ان را بگیرند دوم انکه گل بنفشه تازه را در روغن کنجد
در هر رطلی سی مثقال اندازند ودر افتاب گذارند وبعد از چند روز صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ وبوی

دبوی بقه را بردارد و شراب معمول آن با شکر نافع است از برای سرفه و همچنین مربای آن جهت ذات الجنب وریه و شوصه
بقه
و وجع گرده و ادرار بول را معین. بقه بفتح باء و سکون و فتح قاف و ها ماهیت آن دانه ایست شبیه بعدس فی الجمله بالیده تر
و لندیازی ماشو گویند قسمی از جاورس است و لیکن سفیدی و تعریف آن نیست طبیعت آن سرد و خشک مایل باعتدال و فی البعض
افعال و خواص آن جهت فتق و اسهال و نزور را آن جهت قروح معاء نافع و در سایر خواص مانند عدس و اکثار آن مولد سودا
بنک
مصلح آن روغن است. بنک بفتح باء و نون و کاف ماهیت آن انطاکی گفته پوست درختی است مثل سیبک و زرد و با قبض
و خوشبوی و گفته اند که پوست ام غیلان یمنی است و بعضی گفته اند که آن بنک الاس است و آن گزمهای است که در بیخ آن بهم میرسد
و این انسب و اصح اقوال است و بهترین آن سبک و شیرین و قابض خوشبوی آنست طبیعت آن گرم و خشک و قریب باخر درجه
اول افعال و خواص آن از عطریات است و مقوی معده و جگر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول و قطع اسهال صفراوی
و غثیان حادث از برودت و نشف رطوبات شربا و ضمادا و آن جهت تحلیل طحال و تخفیف رطوبات و طلاء آن مانع عرق و خوشبو
بن
کننده آن و قاطع رایحه نوره و منقی جلد و رطوبات تحت آن مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن اس است. بن بضم باء
موحده و نون مشدده و در اصل اسم ثمر غلیظ است بلغت یمن که مشهور و معروف بقهوه بوده است و بالفعل اطلاق
مینمایند بر ثمری خاص و برای حریت انرا ترک کرده این را بجای آن می رسانند ماهیت آن ثمر درختی است کوهستانی
که در جبال یمن و نواح آن و ملک حبشه و در بنادر به که جزیره الشت از جزایر زیرباد است نیز بهم میرسد و تخم آن را در راه میکارند
و در آب که بر دو سیم ماه روی می آید میرسد و فصلی و غیر فصلی میباشد یعنی هم خود رو جنگلی و صحرائی و هم مزروع بستانی و بیشتر نیست
بسیار خوب بعمل می آید که شاخهای آن بار آن بسیار اثرامی برند و گلهای ضعیف ناکاره انداز و ریخته وانرا ابیاری و بخر
آن بحد لایق مینمایند بهترین بستانی آن آنست که در بیت الفقیه از یمن میشود و آن دانهای سبز متوسط در کوچکی و بزرگی
خوشبوی و بو داده که بیده آن چرب میباشد و خوش طعم و رایحه و درخت آن بیک قد آدم و بسطبری انگشت ابهام و بلندی
آن بدو ذرع تا سه ذرع و بیشتر میرسد شبیه بدرخت زعرور و برگ آن سفید رنگ و ثمر آن در غلافی سیاه رنگ شبیه بحب النجار
ببزرگی و فندق کوچکی و پوست آن نازک تر از پوست آن پیروز و در اندرون آن دو مغز و در وسط هر مغزی شکافی
مانند شگاف دانه گندم و هسته خرما و لیکن از آن پهن تر و از گندم بزرگتر و از هسته خرما کوچکتر و سبز رنگ و در جوف آن
بر دو آن نازک پیچیده با اندک تلخی و بهترین آن تازه سنگین سبز رنگ یمنی آنست که در ته آب رود و پس حبشی و سیاه
آن بسیار بد و تلخ و بد طعم و بتاردی آن سفید و بزرگتر و شکسته از یمنی و حبشی و پوست تازه آن با اندک رطوبت و چسبندگی
و حلاوت و عفوصتی و چون خشک گردد و حلاوت آن کم و رفته رفته زایل میگردد و گویند سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ

ابو الحسن شاذلی رحمه الله تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او بسبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل
و ماندگی میشدند اتفاقا وقتی بعضی ثمر انرا یافته خوردند رفع کسل و ماندگی ایشان شد و این را بدیگران گفتند ایشان نیز خوردند
و نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که در آب جوش داده آب انرا بیاشامند پس چون این میوه را در آب جوش داده آب
انرا می آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان میشد پس رفته رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر
ساختند و اکثر میخورند ولیکن اهل هر بلدی و جای بنحوی خاص اهل یمن و نواح ان پوست بیرون انرا که قشر نامند خصوصا
تازه انرا در آب بسیاری جوش داده صاف کرده گرما گرم و نیم گرم بپیالهای بزرگ پیش از طعام و اکثری بعد از ان بیاشامند و
نوع بسیاری بران خوانند و طعم ان آب تیز مایل بشیرینی و عفوصت میباشد خصوصا تازه ان و اهل مکه معظمه و مدینه طیبه زاده
هما الله تعالی شرفا و تکریما و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان و فرنگ و غیرها مغز انرا بعضی خام و
بعضی نیم بریان که جوزی رنگ گردد و بعضی بریان که قریب باحتراق رسد بعضی نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده بعضی
اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آشامند و فرنگان با قند یا شیر و نبات
میآشامند چنانچه بتفصیل در قرابادین مذکور شد و در طبع و مزاج ان اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی در آخر
رساله افیونیه خود در بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک در درجه دوم است جهت انکه در ان کیفیتی غالب بر طعم و رایحه
و لون نیست که قیاس دلالت بر حرارت ان نماید و بتجربه یافته اند که سردیهای ان لبر جواهر از غیر سده و در ابتدا وی و غلبه
هر یک از برودت و یبوست بر دیگری موقوف بتامل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که بتجربه فقیر یافته که سردی
ان در درجه اول و خشکی آن در درجه دوم است و حکیم سالک الدین یزدی نوشته اند که بعضی از واقفان خواص ادویه
بران رفته اند که برودت ان در اول درجه ثانیه و یبوست ان در ثالثه است بواسطه انکه در افراط ان یبوست دماغ و بیخوابی
و خشکی مزاج بهم میرسد شارحان ابراهیم شیخ داود انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دوم و انچه شیوع یافته که سرد و
خشک است نه چنین است جهت انکه پوست ان تلخ است و هر تلخی گرم است و ممکن که پوست ان گرم باشد و مغز ان معتدل
و یا سرد در اول و انچه دلالت بر برودت ان میکند عفوصت است و بتجربه رسیده که جهت تجفیف رطوبات و سرفه بلغمی و نزلات
و تفتیح سدها و ادرار بول نافع است و این تاثیر دلیل حرارت و یبوست است و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که بقیاس ظاهر
میگردد که در گرمی معتدل و خشکی بران غالب و قشر ان گرم و تر و خشکتر از ان باشد مولف گوید شاید که مرکب القوی باشد
خصوص تازه ان جهت انکه در ان دو جزو است یکی لطیف هوایی حار رطب و دیگری کثیف ارضی بارد و یابس که بجزو اول افعال
و اثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و نضج و ادرار و تحلیل و غیرها از ان صادر میگردد و بجزو ثانی افعال و اثار برودت و یبوست

بیوست آن است کمی حرارت تشنگی و قوت الشهوة غلیان دم و حدت صفرا و لذع لبن و منع نوم و یبوست دماغ و غیره لیکن آنها این
ظاهر میشود و هر چند تازه‌تر باشد این حرارت اول و زان زیاده میباشد و چون کهنه گردد و بتدریج کم و خشک میشود خصوصاً قشر این
و چون بریان نمایند آن تیز کمتر و زایل میگردد و بمقدار بریان نمودن آن و بالجمله تازه و توان خصوصاً قشر خام این مایل بحرارت
و یبوست است و کهنه آن خصوص بریان آن بارد و یابس و هر چند کهنه‌تر گردد و زیاده بریان نمایند بسر برودت و یبوست مایل
مایل شود افعال و خواص آن الجمله اطبای هند مذکوره بیان فرموده اند است که شراب آب مطبوخ آن مفتح سدد است بطفا و زهر نشکه دارد
تسکین اوجاع و ثوران و غلیان خون و حدت لذع صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و بهذا
در حمیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصاً در ابتدای آن و بعد نضج و حصبه و جدری و ربع مفید است و شراب دموی و یرقان بالخصوص
مسکن و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوبات و جهت سرفه بلغمی و نزلات و رفع اعیاء و تقویت معده و اکثر انواع صداع و ردع مواد
صفرا احتراق آن و الجمله بسبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد بجهت تلطیفه و ترقیق این اخلاط را و منع سده الجگر را و گفته اند بوا
باشام است و ضماد آن باعسل جهت جبر عضو شکسته و لعوق آن باعسل جهت سرفه حار رطب و حکیم میر عماد الدین محمود فرموده که مداوم
که مداومت بر آن نافع باشد بجهت بواسیر علت و نیز سرفه بلغمی و نزلات و دخول معده بخفیف رطوبات و صعود بخارات آن بدماغ و سبب
خصوصاً قیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بر آن نموده و اکتفا نمودن بطعام و شراب اندک گیلیا انکه منجر بضعف و انحراف
مزاج گردد و مفید و نیز رفع اعیاء و ماندگی و کلال و ملال و اسفار و حرکات شاقه را مینماید و بعضی راغبان و حریصان بشرب آن این ابیات
را در مدح آن گفته اند رباعی قهوه روح فزای کسل کسل آرام جان و قوت اعضا و قوت دل التقریب اجتماع جوانان
یاران التفریح بخش خاطر بیدل منفعل و دیگری این فرموده گفته قهوه خام سفوف اس خمار تریاک پر طاوس نظر فرشته تنابو
و از مضار آن است که گفته اند صداع میاورد و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی
و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا و کابوس و خشک نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله بارد المزاج و مرطوبین
و اصحاب علیه اخلاط فاسده را بسیار نافع و بعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند شعر آن سیه رو که نام او قهوه است مانع النوم قاطع
الشهوه است اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کرده سیاه شده آن باشد نه خام آن خصوصاً قشر آن که در بعضی امزجه
مشاهده محرک باه و هاضم طعام باشد و ممکن که وجه وقوع این مضار ناشایسته آن بازای طعام همین دو وجه باشد و در جواب این گفته
اند که وجه وقوع این آن بدان که بنیت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوه‌های گرم است و محرر گوید حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین
در منافع و مضار این بیجا است اکثر لعادت و قوت و حرارت و برودت مزاج و قلت و کثرت آشامیدن آن ابر می گردد و چیز نیک گلی
نیستند و بیان وجوه هریک از منافع و مضار آن طول دارد و مقام گنجایش تفصیل آنها ندارد و میرزا قاضی نوشته اما جمعی که مزاج

اليتّ آن گرم باشد این بود والسبب آنکه حرارت را کم میکرداند وبسبب کمی حرارت رطوبات کم بتحلیل میرود و لهذا اگاه مستعملان آن را
خواب بسیار میرود و از آنجمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت وبدان سبب شبها خواب نمیکرد و مانند کسی که سرسام داشته
باشد واضطراب میکرد و چون چند شب بقهوه مداومت نمود بناء او را خواب آمد و آن حالت زایل گشت و چون قهوه مفرح
قلب است اگر با بر خوابیده استعمال نمایند اولی است خصوصا در حصبه و جدری بعد از بروز جهت آنکه مواد آن را در حصبه و جدری
بنقی تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند طاقه در حین طبخ در آن اندازند نیکو است و چون مسافر در وقت
فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیون بیاشامند رافع تعب و کلال و ملال و باعث شگفتگی طبع است بنابرآن
چند فنجان آن و گفته اند ناشتا و در وقت امتلا از غذا مکرر نباید نوشید بلکه صحیح آنست که غذا ای لطیف ناشتا که بالفعل در
عرف عوام مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر خواهند معتادین بافیون و افیون نبات و شب
المشتملة علی الحیاة بعد از نماز عشا خصوص قریب نصف شب چند پیاله بیاشامند رفع آنها نماید گفته اند مصلح آن زنجبیل
و دار المسک و نبات و گلاب و امثال اینها است و شیخ داود انطاکی نوشته شخصی که اراده شرب آن برای نشاط و رفع
کسالت و آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیرینی و روغن پسته و روغن بسیار با آن بخورد و قومی با شیر میخورند و این خطا است
و خوف احداث برص است و محرر میگوید که بهترین مصلحات که طعم و رایحه آن اطیب و لذیذ میگرداند و گرم بر بدن القه بما ازد
عنبر اشهب است و پس از زعفران پهتکی بفتح باء فارسیه و سکون و کسر سین مهمله و سکون تاء چهار نقطه هندی و کسر کاف
و سکون یاء و بن چهتکی نیز نامند یعنی درخت جهتکی بر لسان زیرا که بن بفتح باء موحده بزبان هندی بمعنی جنگل و چهتک بمعنی
بالشان است ماهیت آن نباتی است هندی مابین شجر و گیاه با شاخهای بسیار باریک بطرزی که نشو و انبوه بر سر شاخ
مستعمل بر شاخهای بسیار باریک و برگهای بر رگهای کوچک فی الجمله شبیه ببرگ حنا بعضی کوچک و بعضی اندک بزرگتر و عریض تر
و کوتاه تر از آن و ثمر آن فی الجمله شبیه بعنب الثعلب و اندک از آن پهن تر و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و
بی طعم غالبی و در جوف آن تخمهای ریزه سبز رنگ منبت آن کنار آبها طبیعت آن ظاهرا گرم و خشک باشد افعال و خواص آن
چون برگ و ثمر آن را نرم کوبیده و بر شکم مستسقی تا هرجا که ورم باشد گرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برگ بید انجیر را گرم
کرده بگذارند و با پارچه ببندند و تمام شب بگذارند و همچنین تا سه چهار شب ادرار قوی آورد و دوشاندن برگ و ثمر و شاخهای
باریک آن با آب سائیده جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن و اسقاط نمودن جنین مفید پینیاله بفتح باء فارسیه و سکون
نون و فتح یاء مثنات تحتانیه و الف و لام و ها ماهیت ثمر درختی هندی بقدر آلوی و طعم آن بعضی چاشنی دار و بعضی مایل بتلخی
و در جوف بعضی پنج و شش تخم کوچک و در جوف بعضی زیاده و بخلاف آلو که در آن یک تخم میباشد و درخت آن بعضی خار دار و بعضی

بنتکی

بنیاله

و بعضی بخار تر شبیه بدرخت البوده برگ و شاخ و شاید نوعی از ابو باشند که در ملک بنگاله بسبب غلظت هوا وان چنین
شده باشند و چون ثمر پخته از ان خواهند تناول نمایند باید که از ان چوب بمالند تا نرم شود و تخم تا از لحم ان جدا گردد و لیس میکنند
ازاو الاترش و عفص میباشند افعال و خواص ان مسکن صفرا و مهیج بلغم و صفراوی مزاجان را نافع و بلغمی مزاجان را مضر و مصلحش
[illegible] مخصوص الجه در اخر موسم سنبله و حوالی میزان میرسد و جنگلی ان از ثمر کوچک تر و شیرین تر است

فصل الباء الموحده مع الواو بورق

بضم باء و سکون واو و فتح راء مهمله و سکون قاف معرب از بوره فارسی است و بهندی [illegible] یا بری لون نامند ماهیت ان نمکی است که قدر ان
شوره را متولد میگردد و بعضی گفته اند از اب و نمک و انواع میباشد معدنی و مصنوع بهترین ان معدنی است که از معدن ان اورده باشند
و این اصناف و الوان میباشد بعضی سفید سبک پر سوراخ که طعم ان شور باشد و این را ارمنی نامند جهت انکه از ارمنیه اورند و
اعلی و اجود اصناف است و بعضی سرخ رنگ و این را نطرون نامند و بهترین این مصری سرخ و نرم با ملوحت و اندک ترشی و تلخی
است و بعضی اغبر صفائحی و این معروف به بورق الخبازین است جهت انکه خبازان ان در اب حل نموده بر قرص نان پیش از طبخ
میمالند و بر تنور میچسپانند تا باعث سفیدی و رونق نان گردد و بعضی را بورق الصاغه نامند و ان سفید یا سبز [illegible] رنگین است
و زرگران در تصفیه و جلای نقره مستعمل دارند جهت انکه از ان بسیار صفا و جلا میرسد و بعضی زبدی است و این در نهایت خفت و
نرمی میباشد و از ان زفر لقیه می اورند و این جاذب ترین اصناف است و بهترین این صنف سبک صفائحی رقیق سریع التفتت
[illegible] رنگ لذاع است که در صورت مانند کف منجمد باشد و این نیز اگر خفیف جلاب است افریقی است و الا رومی امار زبد بورق سبک غیر
است جهت انکه زبد بورق سبک کثیر الحجم شبیه بارد گندم خالص و بوره زبدی منجمد با تراب است و حمرت است فرق میان زبد
البوس و زبد البورق انست که زبد البورق بسیار سفید و شکننده و بالذکر زود میباشد بخلاف ان و اما مصنوع ان مثل
الجه را از براده شیشه و سرب مساوی الوزن سوده شقشه باب محلول قلی نموده و اب محلول قلی بسیار بران ریخته باتش طبخ
دهند تا انکه بسوزد و باز [illegible] میباشند و تنکار را از این قسم بعمل می اورند و انچه از درخت عرب بعمل میاورند که اب برگ ان [illegible]
تا غلیظ گردد و [illegible] و این بسیار سبک و سفید یا مایل بسیاهی و ملوحت میباشد و این بسیار کمیاب است و بورق ارمنی
نامند بهترین همه اصناف ارمنی با ورقی مذکوره است و تندترین همه زبدی است طبیعت ان گرم تا اواسط سیوم و خشک تا اواخر ان
[illegible] و بورق زبدی افریقی تا اواسط چهارم افعال و خواص ان محلل و جالی و جاذب چون بظاهر جلد و اشامیدن ارمنی ان
قاطع اخلاط غلیظه و مسکن [illegible] مغص و دافع قولنج و مهیج باه و مقاوم سموم و به تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه بلغمی و با [illegible]
ان زهره گاو یا ماء العسل و با طبیخ [illegible] و امثال اینها جهت تحلیل ریاح و [illegible] مفرد و با [illegible]
[illegible] جهت دفع مضرت چون گرم کاو و تحلیل چون منجمد در معده و بالاب و شراب جهت [illegible] و با ادویه قایله و بدان باعث اطراح

فصل الباء الموحده مع الواو بورق

و قوت فعل آنها است و چون بجهت رفع ... اثر او نیم رطل آب بندازند و بر آتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب کم گردد و ربع رطل زیت عذب در آن
ریزند و بنوشند جهت قولنج یابس خصوص قولنجی که عارض گردد کدازندگان بقره و سرب و با نفت و صمغ عربی و اسهال بلغم غلیظ و
مخرج کرم معده و با زیره کرمانی و سکنجبین جهت رفع خناق عارض از شرب قطر و قطور آن محلول با آب و شراب زوفا در گوش جهت
رفع اوجاع و تفتیح سدد و دود و دوی و قطع رطوبت جاری از آن و با سرکه جهت تنقیه چرک آن و غرغره آن با خل خمر جهت اسقاط زلوی
در حلق مانده و اکتحال آن با عسل جهت حدت بصر و ضماد آن با پیه الاغ و سرکه و با پیه خنزیر جهت رفع سمیت گزیده سگ دیوانه و با صمغ البطم
بر زوما بیل جهت انفتاح انها و با انجیر جهت استسقا و ضماد آن با فقیر و طلیات جهت رفع هزال و خنازیر و حکه و جرب و فالجی که در آن گردن
میل بسوی خلف نموده باشد تنزو انحطاط علت و بر التوای عصب نیز نافع و طلای آن با روغن بابونه جهت رفع عرق و به تنهائی جهت
نیکوئی رنگ رخساره و ستردن موی از هر عضو که خواهند و مداومت استعمال آن سیاه کننده بدن و دود و ورم آن پاره ورم روغن
زنبق بر ذکر و اطراف آن جهت تهییج انعاظ بهترین دوائی است و بحنین با عسل و مالیدن آن با روغن بر شکم و ناف و تهیگاه و نیز و
آتش نشستن کسیکه در شکم او کرم باشد باعث قتل و اخراج آن و با داروهای مسخنه با محلله مالیدن آن بر بدن اصحاب حمیات دوری
هنگام برد و قشعریره و نشستن تنور یک آتش بین القدمین و با مرهم جهت جرب و حکه و برص و نشستن بر آب محلول آن جهت خراز و
فرزجه آن جهت دفع رطوبات رحم و احتباس حیض مفید ... و محرک قی مصلح آن مصطکی و صمغ عربی مقدار شربت آن از یک درم
تا دو درم و از قسم سرخ آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن یکوزن و نیم آن نمک و بعضی نصف وزن آن قطران و بعضی بوزن
آن بلح اندرانی گفته اند و پاشیدن آن بر موی باعث رقت آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع و چون خواهند اثر آن قوی کنند
طریقه احراق آن است که در کوزه گرده سر آنرا محکم بسته بر اخگر گذارند و بگذارند تا سرخ گردد و پس از آتش برداشته بگذارند
تا سرد گردد و سائیده استعمال نمایند و محرق آن لطیف‌تر و حدت آن زیاده و قریب بقوت بورق زبدی است **بوزیدان**

بوزیدان

بضم باء و سکون واو و کسر زاء معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و نون بعربی مستعجله نامند ماهیت آن بیخی است
سفید بحجم و طول انگشتی و زیاده بر آن و مصمت و صلب و بر ظاهر آن خطوط کشیده و با خشونت و بعضی گفته که نوعی از مستعجله است
و بعضی گفته که آن از فروع مستعجله است و بعضی لعبت بربریه دانسته اند و بعضی خنثی ... و بعضی بدل آن بعضی
مستعجله و بعضی لعبت بربریه ... و فرق میان آن ... بعدم خطوط مستعجله است و حلاوت بوزیدان بخلاف لعبت
بربریه که بحلاوت است و آنکه لعبت بربری ... بخلاف بوزیدان و گویند از هند میاورند و بالجمله نبات آن مجهول الماهیه
است و بهتر آن سطبر با اوصاف مذکوره است و بخلاف آنها زبون و بسیار ضعیف طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و در
اول سیوم نیز گفته اند با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و باهی و محرک جماع و مسکن اوجاع مفاصل

مفاصل و نقرس و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مفاصل و مسقط جنین و جهت استسقا و رفع کرم معده و ازاله
اخلاط غلیظ بارده با خوابه و ترشیق و رافع سموم بارده و بالخاصیه مسهل زردآب یا قی و یا جهت بواسیر نافع مضر مثانه
مصلح آن عسل و خردل مقدار شربت آن تا یک مثقال و هم بدل آن بهمن و سفید و گویند بوزن آن فوه و بوزن ثلث آن باقیت بهم وزن
آن زرنباد و زراوند طویل است **بوشی دربندی** بضم با و سکون واو و شین معجمه و فتح دال و سکون رای مهملتین و فتح با موحده
و سکون نون و کسر دال مهمله و یاء ماهیت آن قرصی است که از برگ و گیاه نباتی که بقدر درخت کوچکی و برگ آن شبیه ببرگ حنا
و تخم آن مدور و از نخود اندکی کوچکتر و مایل بزردی میشود آن بلاد عجم خصوصا نواح شهر زور و از منشهٔ اهل آن بلد برگ و گیاه آنرا
کوبیده قرصها ساخته خشک نموده باطراف میبرند طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک و در آخر اول سرد و خشک نیز گفته اند
افعال و خواص آن رادع و ملین طلاء آن جهت تحلیل اورام حاره و منع زیادتی آنها و دهن کردن آن و جامع زخمها و نقرس خصوصا باب
عنب الثعلب نافع و بدل آن شیاف مامیثا و حضض است **بول** بفتح با و سکون واو و لام بفارسی و شاش و بهندی موت
و شیشو ماهیت آن معلوم است و آن مائیت مشروب و مطعوم حیوان و آن از آنست که طبیعت از راه
گرده و مثانه و احلیل و ما یقبل دفع میکند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار جالی و ملطف و مقطع و بول هر یک
از حیوانات بحسب امزجهٔ آنها مختلف میباشد و بول انسان اعدل از سایر ابوال و بعد از آن بول شتر و گاو است
و هر بولی را که بجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تجفیف آنها بعدیل است و بول انسان
جهت قروح عمیقهٔ رطبه و ساعیه و جرب و حکه و خراز و سعفه و ابله و منع زیادتی قروح خبیثه و شویند آنرا که در سر بهم میرسد
و بابوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ را بدان بشویند و جهت داء الثعلب و برص و تقشر جلد و سوختگی آتش ضماد و
طلاء و نشانیدن آن جهت فساد هوا و گزیدن جانوران سمی و سموم ماکوله و مداومت بول خود و بول طفل بقدر دو کف جهت مارگزیده
و سایر هوام و مداومت بول خود در صباح ناشتا بقدر دو کف جهت دفع سپرز مغربل و بدستور با هم وزن آن آب برگ خیار بادرنگ
زنبیل اگر بنوشند قبل از آن المقدار از راه رود که سنگ گرده و مثانه بشکند و بشکند منعقده ببول گرم جهت ورم آن و در مرض
الشک شستن مانع آن جهت جهت کرم گوش خصوص که در پوست انار گرم کرده باشند
و نقل بول با روغن جهت ورم رحم و بازو گرم جهانیدن و اکتحال آن جهت غرب و ظلمت بصر و طلاء بول مطبوخ
در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد و ضماد خاکستر رز که با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا
و آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر النفس و نفس الانتصاب و طلاء کف آن جهت ثالیل و بول گاو ماده جهت قروح اطفال
و نواصیر و انواع جهت ورم معده و بواسیر جهت جهت ورم دندان با خردل جهت

بوشی دربندی

بول

خاره مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بعید نیست و بول خر جهت درد گرده و بول بز با سنبل الطیب
که هر روز بمقدار چهل مثقال بول آنرا با یک مثقال سنبل الطیب بیاشامند جهت استسقاء لحمی و قطور آن جهت درد گوش و بول شتر جهت
ورم جگر و سده آن و استسقا و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض بارده احشائی و قطور آن جهت درد و کرم گوش جراحت نافع
و بول گاومیش با وصفا جهت درد گوش بارد مجرب و بول سگ جهت ثالیل معین و خواص ابوال حیوانات هر یک بجای خود ان شاء الله
تعالی خواهد آمد **بول الابل** اقراصی است که از یمن میآورند و در موسم حج در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و کرامة میفروشند
ماهیت آن زهراوی حکایت کرده که اهل یمن شترهای خود را در فصلی از سال بچرای گیاهی که در آنجا میشود و مخصوص بدانجا است
میبرند و بول آنها را جمع نموده محافظت مینمایند و از آن قرصها میسازند و بالیقی گفته که تحقیق آنست که زهراوی حکایت
کرده بلکه چیزی است که یافته میشود در مغارهای کوهستان مکه معظمه و غیر آن و آن قطعهای سیاه رنگ منتن است [illegible]
یعنی ابو بر و تجار از اعراب آنها را گرفته اقراص میسازند و بعضی گفته اند که بول وطواط است که بعضی بر بعضی متراکم میشود
در مغارها و بعضی گفته که گیاهی است مخصوص بجبال حجاز که آنرا کوبیده با بول شتر سرشته اقراص میسازند و بالجمله از ادویه
مجهولة الماهیت است طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن جهت اندمال جروح و قروح حیوانات و قطع نزف
الدم و حمول آن جهت قطع حمل و بوی سیر و با عسل جهت تحلیل اورام طلاء نافع و بسیار ماندن آن بر بدن باعث تقریح آن
است و مصلح آن روغن گل **بولامونیون** بضم بای موحده و سکون واو و فتح لام و ضم میم و سکون واو و کسر نون و ضم یای
مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت آن قسمی از مخلصه است و گیاه آن مابین شجر و حشیش
و شاخ آن باریک و پر شعبه و برگ آن از برگ سداب طولانی تر و بزرگتر و بر اطراف شاخهای آن چیزی است شبیه بسر
کوچک میباشد و در آن تخمهای سیاه و بیخ آن شبیه بدروج و سفید و دراز و با صلابت منبت آن جبال و زمینهای صلب
خشن سنگلاخ و مستعمل برگ و بیخ آنست طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و مجفف و جالی
و مفتح و آشامیدن بیخ و یا برگ آن بمقدار یکدرهم جهت ادرار بول و طمث و اخراج مشیمه و درد ورک و قرحه امعا و با سرکه
جهت صلابت سپرز و با شراب جهت گزیدن هوام و با آب جهت عسر البول و عرق النسا و با شیر تازه دوشیده جهت نفث
حصاة نافع و گویند هر که سه قیراط آنرا ناشتا بنوشد هرگز او را عقرب نگزد مگر آنکه عقربی را بکشد و چون چنین کند باید که تا بنا
آنرا تناول نماید و مضغ آن جهت تسکین وجع اسنان از بیرونی و تعلیق آن مانع گزیدن عقرب و ضماد آن بر انثیین محلل ریاح
آن مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر بمعده مصلح آن عناب بدل آن تاوزیر است **بولسری** بضم بای و سکون واو و لام و فتح
سین و کسر راء مهملتین و سکون یاء و بولسری بلغت اهل هند نامند و در بنگاله بول و مول سری بمیم نیز نامند ماهیت آن درختی

بول الابل

بولامونیون

بولسری

درختی است هندی عظیم و میوه آن کوچک مدور و مشرف و خوشبو و بعد از خشک شدن خوشبوتر میگردد و خشک آنرا بعضی در بالش و تکیه
پر مینمایند جهت آنکه میگویند در جائیکه آن باشد پشه در آنجا نمیباشد و طعم و ثمر آن در شکل فی الجمله شبیه بعناب و کنار متوسطی و در
خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ نارنجی میگردد و گوشت کمی با اندک شیرینی و عفوصت بسیار و بعضی اطفال و مردم آنرا میخورند و تخم آن
در غلافی شبیه بفندق و از آن ریزه تر و اندکی طولانی و مغز آن تلخ و با اندک دسومت طبیعت گل آن سرد و خشک و ثمر آن از آن
زیاده و با قوت قابضه افعال و خواص آن محلل و جهت تسکین درد دندان و دفع فساد صفرا و اسهال صفراوی و خائیدن ثمر آن
خصوص نارس و یا نیم رس جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و خوردن آن قابض شکم و نفاخ و ممسک منی و ثمر
نارس آن از آن اقوی و بیشتر ممسک منی است و عصارهٔ تازه آن نطولا و قطورا در بینی برای اسهوه [?] و امراض دماغ نافع و آب
بسیاری از دماغ برمیآورد [?] و عرق گل آن مقوی ارواح و مفرح و جهت امراض مذکوره و باروده [?] نافع و عطر آن که با برادهٔ صندل
مرتب نمایند بسیار خوشبو و مقوی است و آشامیدن مطبوخ پوست درخت آن جهت تسکین وجع اعضا و مرضی که در بنگاله مشهور
بهندی اسهوه [?] مینامند و میگویند که در بینی میشود و مضمضه آن جهت تسکین وجع دندان و استحکام لثه و عصارهٔ پوست درخت و ثمر
نیم رس آنرا ابریشم بافان جهت استحکام رنگ ابریشم بر تارهای آن میمالند و رنگ آن سیاه میباشد و با نبات و پوست
درخت و ثمر خام آنرا نیز کوفته در آب جوش داده طبخ میدهند جهت رنگ نمودن ابریشم **بونیون** بضم باء و سکون واو و کسر یاء

بونیون

مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر انگشتی و برگ آن
شبیه بگل شبت و تخم آن ریزه و خوشبوی و مستعمل برگ و تخم و عصارهٔ آن است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و مسهل و یکدرهم برگ آن مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و جهت گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصا با
ماء العسل و چهار برگ آن جهت تقطیر البول و بعضی هندیه [?] از تخم آن بدستور و ضماد آن با شراب و نمک بشکم جهت تحلیل خنازیر
و حمول آن جهت اخراج کرم امعا مفید و عصارهٔ آنرا اشاعیا [?] بآب برگ آن اخذ مینمایند مصدع و سعتر [?] مصلح آن عناب و شربت تازه
در گشنیده [?] و مقدار شربت از برگ آن تا یک مثقال و از تخم آن نیم مثقال بدل آن کرنب است **بوئی** بوئی بضم باء فارسیه و سکون واو و

بوئی

کسر همزه و سکون یاء ماهیت آن گیاهی است هندی از قبیل تخم [?] و در بنگاله کثیر الوجود و بر اشجار و دیوارها و سقف خانه مانند تاک
و کدو بالا میرود و ساق آن ابطری [?] بانگشت و برگهای آن فی الجمله شبیه ببرگ تانبول و سبز و تازه آن ضخیم تر و نازک و بسیار رطوبت و
لزوجت بسیار و در زغب و دو قسم میباشد یکی سفید یعنی ساقهٔ آن سفید رنگ و برگ آن سبز و لعاب آن بسیار است و دوم سرخ یعنی
ساقه آن سرخ و رگهای برگ آن نیز سرخ رنگ و این گیاه تر از آن است و اهل هند آنرا پخته میخورند مانند سبزی های دیگر و با
لزوجت بسیار است طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مسموم [?] و مبهی و جهت ازدیاد منی و تلیین آلات و صوت و حلق و

تسکین حدت حمیات حاره و طلای آب برگ آن جهت تسکین سوزش و منع آبله کردن عضو بآتش سوخته نافع چون تکرار
و بهم بمالند در هنگام سوختن و بسیار قریب بدان

فصل الباء مع الهاء

بهمن

فصل الباء مع الهاء بهمن بفتح باء موحده و سکون ها و فتح میم و سکون نون
لغت فارسی است ماهیت آن بیخی است فارسی فی الجمله شبیه بزردک کوهی و با اندک صلابت و کجی و با خشونت قلیلی و ناهمواری
و منبت آن کوهستان ارمن و خراسان و گیاه آن بقدر یک شبری و زیاده و کمتر از آن و برگ آن مانند برگ اجاص و مبسوط و خار
ناک و کثیر التشریف و بر ساق آن برگی چند سر آنها باهم پیچیده و بیگل و در تموز میرسد و در وقت پیدا شدن سرخ و سفید سرخ آن بالیده
تر و بلندتر و ناهمواری پوست آن زیاده و ظاهر آن سرختر از باطن آن و سفید آن هم ظاهر و هم باطن آن سفید و بهترین سرخ آن صافی
سنگین خوشبوی آنست که چون بخایند باندک لزوجتی و قبضی باشد و همچنین سفید آن و از نواح ارمنیه و خراسان آورند
طبیعت آن در دوم گرم و خشک و سرخ آن گرم تا سیوم و قوی تر از سفید در هر دو و با رطوبت فضلیه و قوت قبضی و سرخ بر دو در اگر
و تر و هسته افعال و خواص آن بغایت مقوی باه و دل و مسمن بدن و زیاده کننده ماده منی و مفتح و محلل ریاح و بلغم غلیظ
لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و یرقان و تفتیت حصاة گرده و مثانه خصوص باه و بمثانه و سرخ آن جهت تقویت
باه و انعاظ قویتر و چون در آب طبخ نمایند تا مهرا شود و آب آنرا با شکر یا نبات بیاشامند فربهی عظیم آورد خصوصا با باداممغز و
نخود و ضماد آن با نمک تلخ و عسل بر صورت زنان باعث نیکوی رنگ رخسار و گشتن بدان جهت گشتن بشرش و خوشبوی
بوی و غرغره سفید آن با زعفران جهت تنقیه رحم و خوشبوی آن و هر دو نوع آن مضر مثقل و مصلح آن انیسون و کثیرا و عناب
مقدار شربت از جرم آن هر دو تا دو مثقال و از آب مطبوخ آن تا سه اوقیه هر یک بدل دیگری اند و بدل هر دو بوزن آن تودری
و نصف آن لسان العصافیر و موصلی سفید و سیاه و اسگند ناگوری و بدل سرخ آن جوز و بیخ و بدل سفید آن زرنباد و ست

بهی

بهی بفتح باء و سکون ها و کسر میم و یاء ماهیت آن نباتی است شبیه بگیاه جو و لکن کوتاه تر و با رنگی و خوشه آن شبیه بشلیم و منبت
آن مواضع سایه دار طبیعت آن سرد و خشک در دوم و نشادر قابض افعال و خواص آن مداومت شرب آن حابس استطلاق
مزمن و نزف الدم که مرفوع الیبر باشد و سلس البول نافع مقدار شربت آن تا دو درهم و از خاصیت آن آنست که چون در ابریشم
ملون برنگ الوانی یا در ریسمان سرخی پیچیده بر عضوی که خون از آن نزف کند ببندند یا بر ببندند در قطع آن مجرب دانسته اند

بهکرمول

بهکرمول بضم باء فارسی و سکون ها و فتح کاف و سکون راء مهمله و ضم میم و سکون واو و لام ماهیت آن بیخی است هندی با ریشه های
بسیار تلخ و تیره و سیاه رنگ طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مشهی و مبهی و جهت امراض ریاحی و بلغمی و حمیات
مرکبه و تحلیل اورام و ضیق النفس و درد پهلو شربا و ضمادا نافع

بهنکره

بهنکره بفتح باء و خفاء یا و سکون نون و کاف فارسی و فتح راء مهمله
و ماهیت آن گیاهی است هندی نبات آن بمقدار ذرعی و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن صغیرتر و برگ و ساق آن شاداب و طعم آن

وطعم ان اندک تلخ و تیز و ان سه نوع میباشد سفید و زرد و سیاه گل سفید ان سفید و سبزی برگ و ساق ان کمتر و گل سیاه ان
سیاه و برگ و شاخ ان سبز تیره مایل بسیاهی و گل زرد ان زرد و برگ و ساق ان سبز مایل بزردی و این هر دو نوع بسیار
کمیاب اند طبیعت ان هر سه در دوم گرم و خشک افعال و خواص ان اشامیدن اب برگ و ساق گیاه ان جهت تقویت بصر و قوت
باه و دفع ورم و رفع رطوبات و ضعف ان هر دو و بلغم و ورم و صلابت طحال و جذام و مضمضه ان جهت امراض دهان و درد دندان
و قطور ان در چشم جهت [illegible] و طلاء ان بر سر جهت صداع و برداء الثعلب و بهق و برص و جذام و قوباء و اکثر امراض جلدیه
به تنهائی بشرط مداومت و جوار بدن موضع هر مرتبه و یا با ادویه مناسبه دیگر مانند انکه از برای داء الثعلب با اصل السوس و برای
جذام و بهق و برص با خربق ابیض و برای جرب رطب با توتیای هندی احمر محرق و بهیچنین و بالخاصیه مصلح بدن و امراض جلدیه است
و گفته اند اشامیدن ان سیاه کننده موی ریش است خصوصا نوع سیاه ان و گویند که چون گیاه انرا با نمک با سویه [illegible]
سه درم با ناشتا بنوشند جمیع قولنج را [illegible] ساکن گرداند و اگر قولنج مزمن باشد و مدت یک اربعین بهنگره خشک و گل [illegible] و تخم [illegible]
[illegible] هلیله و بلیله و امله با سویه کوفته بیخته با همه وزن ان قند کهنه سرشته هر روز یک توله تناول نمایند دفع گردد مجرب
و چون یک توله برگ ان با سه ماشه نمک سنگ با هم مضغ نمایند و فرو برند درد شکم هر چند کهنه یک ساله باشد زایل گرداند و گویند
اگر تخم انرا در شیر عصاره بلادر بخیسانند و در زمین نیکو بکارند و بجای اب بلادر بان دهند تا سبز گردد و یک پر مرغ
سفید در پای گیاه ان فرو برند هر گاه ان پر سیاه گردد ان گیاه را از ریشه براورده در سایه خشک کنند و تا هفت مرتبه
در شیر بهنگره تازه تقیه نمایند پس خشک نموده سائیده یک کف دست هر روز تا یک هفته بخورند جذام و برص را زایل
گرداند و اگر تخم انرا با کنجد و شکر هر روز قدری بخورند باصره و سامعه و سایر قوای بدن را قوی گرداند و اگر با هلیله و بلیله و امله
هر چهار مساوی و ربع وزن یکی دارفلفل بخورند قولنج را زایل گرداند **بهوی انوله** بضم با و خفای ها و سکون واو و کسر همزه و یا
لغت هندیست بمعنی گیاه امله زمینی ماهیت انگیاه ان بقدر شبری تا یکذرع و برگهای ان ریزه شبیه ببرگ امله میباشد و در زیر
برگ ان دانهای کوچک و شاخهای ان باریک طبیعت ان سرد و طعم ان تلخ و زمخت افعال و خواص ان قطور لبن نبات تازه ان
بتمامه که مطلقا اب از خارج داخل ننمایند در ناصور و قروح خبیثه چند روز مبتدای جهت اندمال ان موثر و ضماد سائیده ان
با نمک جهت جرب مفید و به تنهائی جهت ضربه و سقطه نافع **فصل الباء مع الباء المثناة تحتانیه بیارا نگا** بفتح بای عجمی و یای
مثناة تحتانیه و الف و فتح راء مهمله و الف و سکون نون و کاف فارسی و الف ماهیت ان بیخی است طولانی بضخامت انگشتی
و زیاده بران و طول ان تا یک وجب و زیاده و تیره و بعضی گره دار و رنگ پوست ان زرد مایل بسرخ براق و ظاهر ان اندک کرکدار و
چون کهنه گردد مایل بسیاهی میشود و طعم ان بسیار تلخ و بعد از ان [illegible] وار و صلب و از ملک [illegible] خام که زخک [illegible] باشد [illegible]

بهوی انوله

فصل الباء مع الباء المثناة تحتانیه بیارا نگا

بنگلهت و اسلام آباد و از آنجا باطراف میبرند و بسیار وجود ندارد و طبیعت آن در سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و منسوب
بمشتری است افعال و خواص آن اهل آن دیار برای آن منافع و خواص بسیار نقل مینمایند و در بعضی ادویه خواص مستعمل
دارند امراض اعضاء الراس جهت درد سر قدری از آن را با گلاب سائیده و بر پیشانی طلا نمایند و تسکین یابد که فی الفور درد
ساکن میگردد و برای ام الصبیان مقدار یک برنج بیارا لگا با یک دانه قرنفل و یک دانه فلفل با شیر مرضعه طفل سائیده بخورانند
و برای شب کوری بیارا لگا و زرد چوبه از هر یک یکماشه با شیر زنان سائیده پارچه را بدان تر کرده سوخته دود آن را
گرفته در چشم بکشند و برای درد چشم و رفع سرخی و جلای باصره بیارا لگا چهار رتی زرد چوبه گریه دار حقف هندی افیون از هر یک یکماشه
زاج سفید و ورق پان تا سه ساعت بخوبی کامل سائیده حلقه نموده شیر گرم کرده برای درد چشم و سرخی آن بر حوالی چشم طلا نمایند و برای
جلای باصره و قطع آن با میل در چشم بکشند و ایضا برای درد چشم قدری از آن را با قدری زرد چوبه و قلیلی افیون با هم تنباکو گا
سائیده قدری در چشم طلا نمایند درد و سرخی چشم را زائل مینماید و برای درد گوش که چرک از آن جاری باشد و دعد و بادنجان را دو
برابر آن گرم کنند و بفشارند و آب آن را گرفته قدری بیارا لگا در آن منحل و صاف کرده شیر گرم نموده دو سه قطره از آن در گوش
بچکانند و بگویند خود ادر درد را ساکن میگرداند و ورم را زائل میکند و برای درد دندان بیارا لگا نمک اندرانی تنباکو و حلتیت بریان
کرده خاکستر پوست درخت عنبر پوست درخت بادنجان دشتی که بهندی بهتکتیه گویند از هر یک قدری نرم کوفته و بیخته
بر دندان میمالند و دهن باز کرده سر را بزیر میدارند تا آب و رطوبات دفع گردد و برای نفس که مرضی است که در ملک سنده زنی
بهم میرسد میگیرند بیارا لگا و توتیای هندی از هر یک یکماشه در روغن گاو جوشانیده حل کرده اندک اندک سعوط مینمایند اعضاء الغذا
برای زیادتی شیر زنان بیارا لگا یکماشه سیاه دانه زیره سفید شقاقل مایت نرم سوده صاف نموده میاشامند تا سه روز
برای ضیق النفس و سرفه کهنه یکماشه بیارا لگا با پوست بیخ بر بازه و پوست بیخ کنکهیه از هر یک یکماشه در هم نموده در غلیان
مانند تنباکو میکشند ایضا برای ضیق النفس و سرفه کهنه با آن مطبوخ پوست رنگینی نکسیر دا که بهندی بهتکتیه نامند و
شاید بادنجان وحشیه باشد بدین نحو که نیم پاو پوست آن را در نیم آثار آب خالص جوش میدهند تا آنکه نیم پاو آب بماند پس قدری گک
داخل آن کرده از آتش فرود آورند و صاف نموده یکماشه بیارا لگا در همان آب سائیده در شبانه روز بفاصله چهار چهار گهری
بخسیاک و نیم ساعت بخوبی میشود مقدار یک تولد از آن آب با شیر گرم نموده مینوشند و بهمچنین تا آنکه آن آب تمام صرف شود و اگر مرض
کهنه باشد و از این مقدار آب زائل نگردد مرتبه دیگر ترتیب داده میاشامند و اندر برای نمونیه اطفال که آن را بهندی ازار پسلی و پکهی نیز
مینامند که در پهلوی چپ اطفال صغیر تا دو نیم ساله و سه ساله دفعه بهم میرسد و علامات آن تب و جستن پهلو و گود افتادن خصوص پهلوی
چپ و نفس بالا کشیدن و تواتر نفس و تکرر جستن پستان و گریه بسیار و بیقراری و بی آرام بودن است چنانچه در رساله علیحده مجملا ذکر

و گاه بقدر یک مقدار یک رتی بیار الکا با یک دانه قرنفل و یا فلفل سیاه هر کدام که باشد و ابرا را در زهره خوک تر کرده خشک نموده حبها بخورند و بعضی
عورات هند چون ابرا اختنتی دارند نزد او شان میباشد با شیر دایه ابرا سائیده این مخور اتند و میگویند که فی الفور اورام میبایند اعضاء
برای تقویت معده و زیادتی اشتها بیار الکا ماشه ناکخواه زنجبیل بادیان نیم شطرج هندی فلفل سیاه نمک ترب نمک سیاه نمک
بالکا از هر یک یکتوله یکمهه سفید و ج ترکی زاج بریان از هر یک یکماشه کوفته بیخته باب لیمو یا نه ساعت کامل سحق نمایند و حبوب ما
بندند و هر حبی بقدر نخودی و باقلای یک حب شام با اب نمک مرو سیر بندند و از برای تقویت معده و زیادتی اشتها و سرعت هضم یکماشه
ابرا با ناکخواه و ورانه بیانه و با بیرنگ سیاه از هر یک یکتوله با اب لیمو کاغذی یعنی لیموی بمقدار ده و دوازده عدد سحق بلیغ نمایند المقدار که
اب انها تمام خشک گردد و بعد حبوب بسته نگاه میدارند شستی از یکماشه تا دو ماشه بعد از فراغ طعام روز و شب میخورند تا کهف و از
برای تقویت معده و رفع انواع اسهالات و بواسیر و ضیق النفس رطوبی و سرفه بارد و ریاح و قراقر شکم و بالجمله اکثر امراض
بارده رطبه یکوزن ابرا با و وزن فلفل سیاه نرم کوفته بیخته حبوب بقدر نخود ساخته یک حب سرخ و یکحب شام میدهند و این مجرب
رسیده و از برای رفع انواع هیضه خواه محبس باشد و خواه جاری بعنوان قی و با اسهال و یا هر دو بمقدار نیم ماشه ابرا با کلاب یا
باب سائیده میخورند و از برای بعضی رطوبی و بلغمی بمقدار دو رتی بیار الکا و دو سه دانه قرنفل و بت و یکدانه فلفل سیاه نرم سوده
میخورند و اگر قدری قلیل شیا نیز داخل نمایند بهتر است و از برای التخمه و سوء الهضم یکتوله را زیانه را جو کوب نموده در اب جوش میدهند
و صاف نموده بمقدار دو رتی بیار الکا در وی انداخته میخایند و بالای این ابرا نیا نند و برای بواسیر و رفع اسهال رطوبی
یکوزن ابرا با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده با اب کنگهی سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفل شتر بیتی دو حب صبح ناشتا
و دو حب وقت شام میخورند بواسیر و اسهال رطوبی حادث از ضعف معده را مفید است اعضاء النفض از برای استسقا بیار الکا
ناکخواه تخم حلبه زیره سفید فلفل سیاه پوست بیخ بر بازه پوست بیخ کنار جنگلی از هر یک سه ماشه نرم کوفته بیخته هفت حصه نموده
هر روز یکحصه را نصف صبح و نصف شام با عرق بادیان میخورند و بجای اب ناکخواه و بادیانه و بیخ برباده و پوست بیخ انار
هر یک چهار توله در اب میجوشانند و صاف نموده بجای اب میخورانند الخ از برای استسقا هفت روز ناشتا بالا دو به کذکر
سیاه بصفوف ساخته با اب سرد میخورند اد و یه این است بیار الکا چهار رتی نیلها سفید و دو ماشه ناکخواه الحلبه زیره سفید از هر یک
چهار ماشه نرم سوده سفوف میسازند و هشت حصه نموده هفت حصه از ابهفت روز ناشتا ای اشانند و میگویند بایدکه نزد وی نالای
ان و ال با خشکه بخورند انشاالله تعالی در انمدت زایل میگردد و از برای طحال بیار الکا زهره خر گوش زهره زاغ سیاه زهره ماهی
زرد چوبه سوخته زاج سفید سوخته توتیای هندی سوخته تنکار سوخته از هر یک یکماشه با اب برگ ... که هندی گمکلو نامند
خوب حل نموده بمقدار دانه ماش حب دول حب می بندند هر روز یک حب صبح و یک شام و کبیر را حب بقدر ماش و صغیر را حب بقدر

خروج مقعد بنشیند و اندکی ترشی و باجوی بپزند بنوشانند و قلیلی بروغن در طعام آن داخل نمایند و قدری بپار الگا را با سرکه سائیده بر ورم
طحال آن طلا نمایند و از برای دفع برص سوخت که از ادویه است که بعضی عورات را بعد از زائیدن عارض میگردد و آن زن روز بروز زرد
و ضعیف و لاغر میگردد و اکثر طبیعت او بلین می باشد دو رتی بپار الگا بالست و یک دانه فلفل سیاه و با دو ماشه گوشت و همچنین
جانوری است هندی دو ماشه گوشت بچه آهو که در رحم مادر شکم را فتح نموده و از شکمش بیرون آورده خشک کرده باشند نرم سوده
حب ساخته و تا نصف روز باشد ناشتا میخورانند و از غذاهای نامناسب پرهیز نمایند ایضا برای برص سوخت یک توله بپار الگا
با عنبر اشهب و مشک خالص و زعفران از هر یک دو ماشه فلفل سیاه است و یک دانه گوشت و همچنین گوشت بچه آهو که خام از شکم مادرش
برآورده باشند از هر یک سه ماشه نرم سوده حبوب می بندند هر حبی که بقدر یکماشه هر دو روز یکی از آن میخورانند و از ترشی و بادی
و از اغذیه بارده پرهیز نمایند و برای دفع سلسل بول بپار الگا و در تیا نخواه یکماشه پوست بیخ بر باریه پوست بیخ کنار
تخم کنگهیه از هر یک یکماشه نرم کوفته بیخته صبح ناشتا میاشامند و برای نزول بپار الگا را با نارجیل سفید سائیده بر موضع ورم
طلا نمایند و بدستور با فلفل سیاه و برای نزول آب در خصیه شش ماشه از آن با پوست سطرج هندی و پوست بیخ تا توله هم
پوست بیخ بر باره از هر یک شش ماشه خشک نموده با عصاره پوست درخت ببلاین خوب حل کرده گرم نموده ضماد نمایند
بعون الله تعالی در سه چهار مرتبه زایل میگردد و از سموم برای مار گزیده فی الفور قدری بپار الگا با شیر درخت عشر که بهندی
اک نامند و شیر درخت زقوم که بهندی تهور سیج نامند نرم سوده بران موضع طلا نمایند و قدری بپار الگا را با جدوار مجرب سائیده
بخورانند و با فلفل نیز الاوجاع ... بپار الگا را در بلوا اتار و روغن کنجد با تحیه خوب میسوزانند و ضماد کرده شب گرم نموده بر
موضع وجع بمالند و از هوای سرد محفوظ دارند ایضا جهت اوجاع یکتوله بپار الگا را با گل داوه و بلیله زرد از هر یک یکتوله کوفته
در یک آثار روغن کنجد انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب میگذارند و گاه گاه بر هم میزنند پس بعد الحاجت گرم نموده بر موضع
وجع بمالند و برای تحلیل اورام و غیره و دلک تشنج اوجاع باد و فوذنج آن فلفل سیاه باید گرم سوده گرم کرده ضماد نمایند حب
بپار الگا نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس و سرفه و سوزش فم معده و جذام و اشک چرخ و قروح خبیثه و غیر آن صنعت
آن بپار الگا چهار رتی زعفران و مشک خالص از هر یک یک رتی کافور خالص و مومیای از هر یک یکماشه اجزا را کوفته بیخته حب ساخته
هر روز یک حب از آن ناشتا میخورانند و غذا وقت ظهر نخود آب و شب قلیه با خشکه و اگر مزاج قوی باشد و هضم تواند نمود وقت ظهر
کیله کسفوری میخورانند و از حموضات و لبنیات پرهیز نمایند پیپل بکسر با عجمی و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح با عجمی و لام لغت هندیست
ماهیت آن درخت هندیست در جمیع ملک هند بهم میرسد و بسیار عظیم و چتردار میباشد و هنود آنرا تعظیم مینمایند و برگ آن عریض اند
طولانی با کنگره کمی و نوک آن بلند و تیز طبیعت برگ و پوست درخت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد پوست درخت

حب بپار الگا

پیپل

ودرخت آن که ضخیم باشد جهت تحلیل اورام و زخم ناصور و برگ آنرا که بروغن گرم کرده ببندند بر تحلیل آن دفعه ملاحظه نمایند و برگ خشک
آن که جو و نخود از درخت افتد سوخته گرما گرم و در آب سرد اندازند تا بیفتد برگ و آن آب را بنوشند تهوع و قی را باز دارد و
و بهبود بیماری هندی دار فلفل را نامند **بیخ زرین گیاه** بکسر باء و سکون یاء و خاء معجمه و فتح زاء معجمه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثنات
تحتانیه و نون و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثنات تحتانیه و الف و ها و بالفرنگی حلبو نامند ماهیت آن بیخی است شبیه به بهمن
سفید و از آن طولانی‌تر و سنگین‌تر و صلب‌تر و بعضی مایل بزردی و سنگین و بسیار صلب و اندک براق طلائی فی الجمله شبیه
بالسنجوان زرد نخوده و این بهترین آن است و از چین و زیر بادات می‌آورند و گران بها است خصوصا نوع صلب سنگین مایل بزردی
آن افعال و خواص آن مفرح و مقوی قوی و دافع ارواح و باه جون مقدار قلیل از آن را با گلاب بسایند و بیاشامند گوشت تخنه [illegible]
گوشت باشد و بهوش آید مقدار شربت آن یک دانگ تا نیم درهم **بیسم** بکسر باء و سکون یاء مثنات تحتانیه و کسر سین مهمله و سکون میم
ماهیت آن ثمر است شبیه به کوچکی و صلابت بازبیب بسیار زبان گیرند و از بن و الطائی گفته که درخت آن شبیه بدرخت و امرود و ثمار
نهال بلوط و با بید و با قسطل که شاه بلوط است می‌نمایند و کثیر الوجود و بسیار خوشبوتر از تفاح و صفصاف که بید است مینمایند و هنگام رسیدن
ثمر آن هنگام رسیدن اثمار دیگر است و تا اواسط زمستان می‌ماند طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن حابس اسهال و
قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ آن ضماد زهر سموم حاره و مضمضه طبیخ آن جهت تقویت
دندان و جلوس در طبیخ آن جهت قطع نفث الدم و نزف الدم رحم و بواسیر و برگ آن جهت التیام و التصاق جراحات تازه و لثه مفید
و اکثار آن مولد سده و عسر البول و مصلح آن [illegible] با [illegible] بدل آن بلوط و عفص مقدار شربت آن [illegible] **بیش** بکسر باء
و سکون یاء مثنات تحتانیه و شین معجمه ماهیت آن بیخی است هندی بسیار سمی قتال که در اکثر جبال هند و نواح آن می‌روید و انواع میباشد
و در هیچ یک از انواع آن تلخی و تیزی و حدت نیست ولیکن همه بخار [illegible] و معفن ارواح و اخلاط مراتب [illegible] در قوت و ضعف
و مهلک اند بدان سبب و بعضی گفته‌اند در بعض اقسام آن تندی و تلخی هست یک نوع آنرا سنگهیا نامند بجهت مشابهت آن با شاخ
آهو بره زیرا که بلغت هندی سنگهیا شاخ را گویند و این را چندال [illegible] بجهت کمال رداءت و خباثت سمیت زیرا که چندال
قوم بسیار رذل خبیث را نامند و این اکثر در کوه [illegible] است که میان هند و خطا واقع است و در کوهستان [illegible] و کوچک [illegible]
است کوچک واقع است و در کوهستان موزنگ و رنکپور [illegible] بهم میرسد و بهترین و قوی‌ترین آن است که بوزن
سنگین و صلب و اندرون آن سیاه [illegible] براق باشد و بعد از آن آنچه اندرون آن سرخ تیره [illegible] زرد [illegible] سفید تیره و بر
ظاهر آن نقطه‌های سیاه و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده نشسته باشد پس آنچه اندرون و بیرون آن هر دو
سفید باشد به همین ترتیب هر یک بمراتب گفته‌اند قوت سیاه آن بمرتبه‌ای است که چون کسی آنرا بدست و پا و بدن عرق آلود و یا بر

بیخ زرین گیاه

بیسم

بیش

زبان برساند و در ساعت هلاک بکند بسبب سرعت تاثیر خود و میگویند حکماء هند امتحان قوت این دوا چنین نمایند که بسایند بر شاخ گاو
ببندند شیر او را بهمان لحظه اگر خون از پستان بر آید و بعضی گفته اند خون اندر و مانع و شکم آن جاری شود و مرد بسیار قوی است و الا
ضعیف و بعضی بمبالغه بانجا نموده اند که چون دانه در پشت از این شاخ گاو تعلیق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آن بر آید بسیار
قوی است و الا ضعیف و وجه تسمیه سنگیها را این هنر نوشته اند و گویند اگر کسی بر آن گاو نشیند و یا گاو سوار شود و در او نیز
تاثیر بکند و هنوز اگر بر رکاب بمالند زهر درون نموده و کفش بر اکثر و پوشنده آن زهر اثر بکند و بوی آن نیز کشنده است و اصل
آنست که جوز و بل مقدار جزوی از آن کشنده است فی الفور و اکثر امور هند که زده بمبالغه بسیار است و میگویند این چنین بعضی
حکیمان و سیالکین و حکام در قصر این زهر بکنند خود محفوظ میدارند و نوع دوم بچهناک است و این بچی است که در هیئات و نبات
هموار ی ظاهر شبیه بجدوار و بیرون آن سیاه و اندرون آن بخلاف رنگ بهتر آن تیز مثابه سنگیها و سمیت آن از آن
ضعیف تر و قابل تدبیر و اصلاح است بخلاف آن و لهذا اطباء هند بعد از تدبیر و اصلاح بچهناک را استعمال مینمایند خصوص تیلیای
انزا که بر ثبات روغن چراغ زند و تیره مایل بسیاهی میباشد و سطبر و سران باریک مانند شاخ گوزن و از همه اقسام بچهناک بهتر است
و گفته اند بچهناک را اقسام دیگر نیز هست و لیکن همه ضعیف و نباتات و شکل و رنگ اکثری شبیه بهم اند مانند زرد و مشاو با
حلبک و مجاین و این همه از اقسام بچهناک ضعیف است اند و از دو واتک تا بعد هم اینها کشنده است به تعفن و افساد
ارواح و اخلاط او و قسمی دیگر صنوبری شکل و کوچک بیرون آن مایل بزردی شبیه بسعد و این را بهندی تیجرک نامند در
غایت تندی و تلخی است و این شبیه بجدوار است و بعضی نامفید آن در تشبیه جوش داده سمیت از آن کم نموده در
کرده بجای جدوار میخورند و قسمی دیگر شبیه بالکلیل الملک است و این را قرون السنبل نامند و احیانا در سنبل نیز
یافت میشود و قسمی دیگر را بهات صورات گویند و این سفید مایل بزردی غیر مخروطی شکل شبیه به بیخ نی گرند دارد و لقدر
انگشتی میباشد و این را براهی تیز نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر آن از مواضع دیگر بهم میرسد و بعضی از آن
مهوده تیز نامند و در طعم این تیز تلخی و تندی میباشد لیکن این کشنده است بکیفیت غالبه خود و بسوزش اندرون و غلبه
حرارت و افراطی و اسهال و تشنج و تعفین ارواح و تحلیل آنها و قسمی دیگر را بلدیه نامند یعنی شبیه بزرد چوبه جهت
آنکه بندرت در میان زرد چوبه بهم میرسد و کسانیکه از امی اشنا باشند اولا از میان زرد چوبه جدا نموده نگذارند آن را
جوش نموده خشک کرده حمل و نقل بلاد آن مینمایند و رنگ این سبز اغبر مایل بزردی و منقط بسیاهی میباشد و این را
کالاکوت تیز نامیده میشود و قوی السمیت است و گویند از خاصیت گیاه آنست که در هنگام وزیدن باد ساکن و در هنگام
سکون باد متحرک میباشد و قسمی را ستوا مینامند یعنی شبیه بزنجبیل جهت آنکه در میان زنجبیل احیانا یافت میشود و این

واین در قوت ضعیف تر از هر چهار قسم است و گفته اند شاید فی الحقیقت این بیخ قسمی از اقسام بیش نباشد بلکه بیخ سمی دیگر باشد
که به مجاز بیش خوانده اند و یا آنکه بیش را اسم جنس بیخ سمی گیرند تا آنکه همه را شامل باشد و اقسام دیگر نیز گفته اند تا بیست قسم از آنجمله
ده قسم زبون غیر مستعمل و هشت قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم تیلیا است چنانچه ذکر یافت و بنابر تطویل ذکر ننموده و گیاه آن بقدر
یک ذرع و یا کمتر و برگ آن شبیه به برگ کاهو و کاسنی و گل بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش و گویند طریق اخذ بیش و سایر بیخهای سمی
آنست که کسانی که می شناسند و عادت باستعمال سمیات کرده اند در وقتیکه آن بیخها رسیده اند شب رفته در علفهای آن موضع
سیر میکنند هر جا که بیخ سمی قوی بود از آن موضع شعاعی ظاهر میگردد و قدری خاک سبز از برای آن علامت بر آن موضع میریزند و روز
رفته آن موضع را شکافته آن بیخ را با احتیاط بر میاورند و در سایه خشک مینمایند و گویند در زمینیکه اقسام بیخ اعلای آن میروید
مانند سنگیا و بچناک و کلاکوت هیچ گیاه دیگر نمیروید مگر جدوار آن نیز چند ذرع دور تر و بر اطراف آن و آن جدوار تریاق
آن است و شاید به حا بالضم بای موحده و سکون واو و فتح حاء مهمله و الف نام این جدوار باشد نه غیر آن خاک آن موضع تا یک سال
سیاه و چنان مینماید که گویا محترق است و در موسم گل آن هیچ حیوانی گرد آن نمیگردد زیرا که اگر بوی آن بر ایشان برسد
هلاک میگردند الا حیوانیکه آنرا موش بیش نامند و مقر آن میان آنها و خوراک آن نیز از آن بیخها است و آن حیوان تریاق سمیت بسیار
دارد طبیعت آن بدانکه حکماء هند و یونان را در آن اختلاف بسیار است جمیع حکماء هند آنرا سرد در درجه چهارم میدانند جهت آنکه
آثار و افعال آنرا تابع خواص و جوهر آنرا منافی جوهر روح حیوانی میدانند و حکماء یونان گرم و خشک در مرتبه چهارم جهت دریافت
بعضی از آثار آن افعال و خواص آن اصلاح نموده آن جهت جذام و برص و امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه مانند سرطان و ضیق النفس
و قروح خبیثه مقدار کم آن با مصلحاتش ضماداً و طلاءً نافع و دستور تدبیر و خوردن مرکبات مصنوعه آن مائیه در باب لنگ و جنون سیس
و معجون بیش و مفرح و اکثار بیشی و تدبیر کسیکه بیش خورده باشد در قرابادین کبیر ذکر یافت و مجملی اینجا ذکر میباید بدانکه از جمله
احوالی که طاری میگردد شخصی را که بیش خورده باشد حرارت تیزی اعضا و ورم اعضاء باطنی و لبها و زبان و خیرگی چشم و بر آمدن
آن از حدقه و رعاف و دوار و صرع و غشی است گویند از استشمام رایحه گل آن نیز صرع عارض میگردد و هر که از آن اعراض نجات یابد
قلیل است که بسل منجر نگردد علاج آن خورانیدن جدوار مجرب و مثرودیطوس و دواء المسک خصوصاً مر آن و فادزهر حیوانی و معدنی
و مشک خالص و پوست بیخ کبر است و آب برگ بید الخبیر مکرر او قی فرمودن و طبیخ بزر شلغم و روغن کهنه لب اشامیدن چهار اوقیه
طبیخ حقنه بلوط با دواء المسک و تریاق فاروق و پوست کبر مفید است اگر بسیار قوی نباشد و مهلت تدابیر دهد و گویند تریاق
فاروق را چندان در بیش تاثیری نیست مگر جدوار فایق را و تیز خورانیدن مشک و فلفل و پادزهر معدنی و شیر و سیر و زنجبیل
و طین مختوم و جدوار فایق و پوست بیخ کبر و تخم ترنج و تخم کرفس و حلتیت و زراوند و قرنفل و هر یک و گوشت تنور و شیء قدید کرده

بیش موش بیشا

و موش بیش و تریاق اربعه و تریاق کابل و تریاق الطین جاریه **بیش موش بیشا** ماهیت آن گویند حیوانی است شبیه بموش مکان
آن مواضع است که بیش است بیش است و گوشت آن تریاق بیش و سایر سموم حیوانی و نباتی است و جهت بهق و برص و
جذام نافع و بعضی گفته که آن نباتی است که در حوالی بیش میروید و پادزهر اوست و انرا ابوحنا نامند و آن حیوان و گیاه هر دو
در بیش و کبر یافته شد **بیض** بفتح باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضاد معجمه مراد از مطلق آن تخم مرغ خانگی است که بفارسی تخم

بیض

خایه ماکیان و بهندی انده نامند ماهیت آن معلوم است بهترین بزرگ مقدار آن است که در همان روز از مرغ تولد
کرده باشد زیرا که حرارت هوا مفسد است و حافظ آن از فساد هوا و رنگ نگاهداشتن طبیعت زرده آن مرکب القوی مایل
بگرمی تا آخر درجه اول و سفیدی آن سرد و تر در دوم و پوست بیرون آن در اول دوم سرد و خشک و پوست صنق اندرون
آن که عرقی نامند سرد و خشک در اول افعال و خواص آن زرده نیمبرشت آن صالح الکیموس کثیر الغذا قلیل الفضول و مقوی
دل و دماغ و بدن و باهی و جهت منع نزلات حاره از سینه و اصلاح حال سینه و خشونت آن و نفث الدم و خشونت معده و روده
و مثانه و قرحه گرده و مثانه و مقوی تخفیف که خون زیاده از حد دفع شده و یا ضعفی از فصد بهم رسانیده باشد و موافق مزاج سوداوی
و چون زرده آنرا در ظرف چینی با زعفران برهم زند و با اندک فلفل یا سری در ظرفی مس و غیر آن که در آن اب باشد گذارند
و جوش دهند تا نیم پخته گردد و در بین برهم میزده باشند و این بهترین انواع طبخ آنست و سریع الهضم جید الغذا است
و جهت حلق و سرفه و نفث الدم و تقویت باه و خوردن زرده خام آن جهت رفع اذیت گزیدن مار و تصفیه صوت و حرقت
مثانه مفید بمضر معده و اکثار و مداومت آن مولد حصاة گرده و بهق و کلف و نیم پخته آن در مزاج اطفال نایب مناب شیر
و بسیار پخته آن دیر هضم خصوصا در مزاجیکه بسیار رطوبت غالب باشد و مورث قولنج مصلح آن ادویه حاره و آب کامه و با
کندر جهت سرفه و تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک و کندر و انزروت جهت تسمین بدن بعید بلد و بادام الاخوین
جهت زحیر و با کهربا و طباشیر جهت قطع سیلان خون و التحام بدفوهات عروق و سحج و با سماق و مازو و دوانه سویز و انگور
و امثال اینها جهت اسهال مراری و با مصطکی و مانند آن جهت درد شکم و با تخم تره تیزک و نمک سقنقور و نشاره قضیب گاو کوهی
و دار چینی جهت تقویت باه بغایت نافع و پخته آن در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و ضماد آن با روغن گل و
بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعده و با موم روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلای پخته آن با زعفران در روغن گل
وار دو جو بر پیشانی جهت منع نوازل و ضربان چشم و جهت ورم بواسیری و مقعده و ضربان آن و با عسل جهت کلف
و آثار سیاهی با مرد و زعفران جهت ورمیکه از خون غلیظ بهم رسیده باشد و به تنهایی جهت شقاق سفلی نافع و چون زرده
آنرا بقدر مطلوب چهار پنج عدد و یا زیاده با زیره کرمانی و گل بابونه نرم کوبیده در هم سرشته بر پارچه کرباس آب دیده

با ادویه مالیده گرم کرده بر کمر بحیث شتیا و در وجع الرکبتین و به جهت تقویت بخشد و به تنهائی چون پارچه کرباسی را اندر چیده وسط
از سوراخ کوچکی نموده بر آن بمالند و بر دل و پا و زیر گذارند منفجر کرده گرم نموده بحتیا در یکدو روز منفجر نماید و
خوردن زرده بی یا سفیدی آن موافق محرور المزاج و تدهین روغن زرده آن جهت بر آمدن موی ریش و غیر آن و برای
تقویت باه و جهت بعد و تشنج امتلائی حادث از برودت و رطوبت مجرب و سفیدی آن مغری و خوردن آن مولد خلط
خام و نزج و دیر هضم و بارد و خود قاطع نزف الدم و نفث الدم از عروق و نحت و ضماد آن جهت درد چشم و حرارت مقعده و قروح
حاره خبیثه و سوختگی آتش و آب گرم و منع آبله کردن آن و بر بستره جهت رفع آثار حرارت آفتاب و آتش و با ادویه قابضه بلیغ
جهت قطع خون رعاف که از بیرونهای دماغ آید و با کندر بر جبهه جهت منع ریختن نزله بچشم و طلای آن به تنهائی رادع و مسدد مسام
و جهت اورام حاره نافع و با کافور و بزر البنج جهت تبرید چشم و رفع حدت و سوزش حادث از گرمی آفتاب و با آتش و حقنه آن با اکلیل
الملک و امثال آن جهت تسکین وجع امعا و سحج و اسهال مراری و حمول آن با روغن گل جهت ضربان مقعده و رحم مفید و پوست
صلب بیرون آن جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و ذرور آن با صدف جهت بیاض چشم و خطور مکلس آن یعنی
سوخته مانند آهک سفید شده آن با عسل جهت قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و نفوخ سوخته آن بقدریکه سیاه شود و خاکستر
نگردد جهت قطع رعاف مهلک مجرب و خوردن تازه مسحوق غیر محرق آن بقدر دو درهم مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل
اورام و ذرور آن قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه مفید و پرده ملاصق پوست آن یعنی غرقی تا
خون بچه کبوتر حمول لا یسعد لکارت است و از اسرار شمرده اند و پوست تخم مکلس در جمیع افعال مانند آهک است جالینوس حذاقی
بجهت نیم پخت نمودن آن قرار داده که هرگاه در آب گرم جوشان بگذارند تا صد عدد که شمار کنند و چون در آب سرد بر آتش
گذارند تا صد عدد که شمار نمایند که نیم پخته میشود و مقدار شربت آن از پنج عدد تا پانزده عدد و تخم بسیار طیور در اماکن خود ذکر خواهد
یافت ان شاء الله تعالی و بالجمله بعض ملخصات بری جهت صرع و بیض رخمه جهت دفع سموم و تخم تدرو و تخم تیهو و دراج و کبک شبیه
اند به تخم مرغ خانگی و طریق اکل قشر آن و حاوای زرده آن و رشته و کشش بچه که بفارسی کشش زنگه و منع عجه با قوام و کوکو
و نیم رو و نیم بست و زرد آباجین و کر ذکر یافت بیل بکسر با و سکون یاء مثنات تحتانیه و لام لغت هندیست ماهیت آن ثمر درختیست

بیل

هندی بقدر انار بزرگی و بهی متوسط و پوست آن در خامی سبز و نرم و بعد از آن بسیار صلب و بعد رسیدن مایل بزردی و بعضی زرد
کمرنگ و پوست آن اندک نازک که زود شکسته میگردد و بر رسیدن صرفه و صدفه و مغز آن اندک شیرین خوش طعم طیب الرائحه مایل
بزردی و نرم و تخم در غلافهای طولانی و در هر غلافی پنج و شش و یا زیاده بحسب خردی و بزرگی نوع ثمر آن و بالای آن تخم تا ی
لعابی در جوف غلاف آن رطوبتی لزج اندک تلخی ناحدت و عفوصت و بالای آن غلافها و در بین آنها و زیر پوست صلب مغز آن و به تنهائی

باریک تنک دارد که از پوست روئیده و در جوف مغز آن نفوذ کرده و بهترین آن آنست که بزرگ و رسیده و پوست آن نازک و بسیار
خوشبو و مغز آن بسیار شیرین و خوش طعم و رایحه و بی عفونت و تخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافهای چاندکور کوچک و از هم
دور و بسهولت بسیار و بدون آنکه شکافته گردد و رطوبت زرچهٔ آن بمغز آن سرایت نماید و بد طعم گرداند جدا گردد و رگ و ریشهای
آن نیز کم باشد که باسانی توان از آن جدا نمود و چون در آب حل نمایند و از صافی بگذرانند تمامی مغز آن از صافی بگذرد و ریشه کمی در آن
بماند و شربت آن محتاج بشیرینی از خارج برای نیکوئی طعم و شیرینی نباشد و اگر باشد بقدر قلیلی شیرین گردد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره
باشد زبون است و درخت آن بزرگ تا بقدر درخت گردگان و سیب و بزرگتر از آن نیز میشود و برگ آن بزرگتر از برگ سیب میشود و فی الجمله
شبیه بآن و چوب آن صلب و سنگین و کم رنگ طبیعت پختهٔ رسیدهٔ شیرین آن گرم در اول و خشک در دوم و نارس بسیار خام آن سرد
در دوم و نیم رس آن سرد در اول و خشک در دوم و مأکولات فائقهٔ حار افعال و خواص آن مقوی دماغ و قلب و کبد و معده و قابض
و حابس اسهال مزمن و قاطع رطوبات و بعض خواه مغز آن برای شیرینی و یا با شیرینی بخورند و یا شربت نموده یعنی در آب حل کرده با شیرینی
و یا بی شیرینی با کلات و یا با مأکولات منوشند المضار اکثار تناول آن مولد نو استسقا و سده خصوصا نیم رس آن و مصلح آن شکر نیمورزن
آن تا بوزن آن و نیم رس آن را چون انگل بگیرند و در زیر آتش طبخ دهند و از مغز پختهٔ آن مقدار سه چهار مثقال تا هشت مثقال و زیاده
هم بحسب حاجت با همو زنی آن شکر و یا نبات و یا نیمورزن آن بحسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و مجرب روغن
تخم آن صاحب دستور الاطبا گفته که در کتب فارسی که در هندوستان تالیف شده خواص بسیار برای آن نوشته اند اکثر به تجربه
مقرون آید از عجایب و نوادر خواهد بود و طریق اخذ آن آنست که بگیرند تخم انار او لطریق تیال حبته روغن آن را بگیرند و مدت نه ماه بخورند
هر روز بمقدار یکدام از آن با آب مطبوخ هلیله و بلیله و املهٔ منقی از هر یک سه عدد که در سه پیاله آب جوش دهند تا یک پیاله بماند بنوشند
عجایب و منافع بیشمار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بگیرند از هلیله و بلیله و امله هر یک یک تولچه و در آب بجوشانند و صاف نمایند
و یک تانک از این روغن را با آن مخلوط نمایند و تا چهل روز بیاشامند ختم الله باب سیوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء
مثناة فوقانیه است تانبول بفتح تاء و الف و نون وضم باء موحده و سکون واو و لام لغت هندیست و تنبول و پان نیز نامند ماهیت آن برگ نبات تخمی
است یعنی نباتی بیاره دار مانند انگور و ساق و شاخ آن باریکتر از آن و برای آن نیز داربست میکنند و برگ آن سبز و پهن و نصف
بالای آن صنوبری و سر آن تیز و ما بین آن عریض املس بی شریف و زغب و ساق برگ آن اندک بلند و چند نوع میباشد یکنوع
آنست که برگهای آن نازک و کوچک و سفید میگردد و تنبل و منبت آن مگهه که جائی است از مضافات صوبهٔ بهار عظیم آباد و لهذا آنرا مگهی نامند
و این خوشبو و نیکو طعم و لطیف و کم حدت است طبیعت آن معتدل در حرارت و یبوست و نوع دیگر کنگر نیست که در شاه جهان آباد و
اکبر آباد و نواح آن و دکهن میشود و برگ آن بزرگتر از برگ مگهی و در جمیع افعال و خواص و مزاج قریب بآن و نوع دیگر آنست که برگهای

باب سیوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناة فوقانیه است فصل التاء مع الالف تا تانبول

مع الالف تانبول

برگهای آن بزرگ و سبز و بسیار لطیف و نازک و در سنارگام که قریه‌ایست از قرای مضافات جهانگیرنگر از بنگاله میشود و کافوری
مینامند در حدت طعم و تندی رائحه شبیه بقرنفل میباشد طبیعت آن گرم در آخر دوم و خشک در اواسط آن و نوع دیگر که برگهای
آن بزرگ و متوسط سبز و نازک و بتعمل سفید میگردد و در اکثر بلاد هند و بنگاله میشود و این را سانچی مینامند و این نیز
لطیف و خوشبو است ولیکن بلطافت و رائحهٔ آن سه نوع نیست طبیعت آن حار یابس قریب باول درجهٔ ثانیه است و نوع دیگر
آن است که برگهای آن سبز و بزرگتر از آنها و با حدت طعم و رائحه و بنگله مینامند جهت آنکه مخصوص بنگاله است طبیعت آن
حار در اواخر درجهٔ دوم و یابس در اواسط آن و هر یک از سانچی و بنگله اصناف میباشد در هر بلدی و جای بقسمی در بعضی
جاها ورقهای آن بزرگتر و در بعضی جاها کوچکتر و از اصناف بنگله آنچه برگهای آن نازک و کوچک و اندک عریض میباشد ملکبو
مینامند منسوب بملکبور نام دهی است از توابعات مرشداباد که در آنجا بهم میرسد و این بهترین اصناف بنگله است و بالجمله آنرا
انواع و اصناف بسیار میباشد در هر بلدی و جای بنوع خاص بنامی مشهور و برگ تمام آنها تا در درخت است سبز میباشد
و بعد از چیدن بعضی را بتعمل سفید مینمایند بدین نحو که برگهای بسیار از آن را در زنبیل و یا سبدی و یا کیسه که بهندی بوکری مینامند
کرده سرانرا به پتال یعنی کاه برنج یا گندم که بهندی بوال نامند پوشیده و در زمین گودی بمقدار آن کنده و در آن گود آتش
می‌افروزند تا قدری گرم گردد پس آتش را از آن گود برآورده زنبیل تانبول را گذاشته روز در میان آن میگذارند و بر بالای
آن سنگی و یا چیزی ثقیل برای آنکه برگها نرم شده بر هم بنشیند میگذارند پس در تابستان شبها در شبنم و در زمستان در جای
گرم نگاه میدارند تا برگهای آن سفید و نازک میگردد و بیخ آن آنچه بتحقیق پیوسته خولنجان است که بهندی کولنجان گویند
کولنجن است و در خولنجان بیان آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بهترین آن مطلقا برگ متوسط سفید نازک کهنه الهی است
و برگ خام پورس و سبز تازه اختیار نموده و یا بسیار کهنه مدت در درخت مانده و رطوبات آن بتحلیل رفته همه زبون زیرا که این نازک
و لذیذ و این زمخت و با عفونت میباشد افعال و خواص آن مطلقا مفرح و مشهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و حافظه و
فهم و [illegible] و رند و مفتح و مدر فضلات و مضغ آن بجهت رفع رطوبات دهان و لثه و استحکام و تقویت دندان و لثه و خوشبوی
دهان و تسکین عطش کاذب بلغمی و گرسنگی و تصفیه صوت و ضیق النفس و سرفهٔ بارد و رطوبی بلغمی و تقویت معده و ماسکه بخصوصه
بافوفل و دانه هیل نافع و قاطع ترف الدم لثهها و تحلیل اورام آنها و ضماد آن ملحم جراحات تازه و بستن برگ پان بنگله گرم کرده بر ترو ل
آب که در بیضه باشد دوسه برگ بالای هم یعنی سه ته بسیار مفید در ابتدا و در دو سه روز بتحلیل میبرد و اگر بسیار گرمی کند یا آب
بیاورند و برگ بالای هم و یا یک برگ بندند و یا آنکه متوالی نه بندند بلکه بتفاریق یک روز یا دو روز در میان تا به تحلیل رود و چون برگ
تانبول را با مصالح آن که قدری فوفل ورق کرده و قلیلی کات هندی و اندک آهک مغسول است و اهل هند خاطبه با آنها میخورند بخایند و آب آنرا

برزخم تازه عموما و بر زخم کچلی سر بعد سر تراشیدن و چون آلوده بودن بمالند و همچنین بعد ختنه اطفال بران بگذارند و یا بپاشند
خون را بند میکند و موجب خشکی و سرعت اندمال میگردد و دستور خوردن آن آنست که با مصالح مذکوره خوب مضغ نموده آب آنرا
میخورند و ثفل آنرا می اندازند زیرا که ثفل آن سده و مورث قولنج است و گاهی برای لذت و یا برای تقویت معده و تقطیع
اخلاط بلغمیه چند دانه فوفل صغار و یا کبار و یا یک دو دانه قرنفل مزید مصالح مذکوره مینمایند و ناشتا خوردن مضر خصوص محرور المزاج
را و در بعضی امزجه ناشتا استعمال بنا بر خصوص بنگاله ان و چون بمصالح مذکوره با تمک بعضی هشت تا ده برگ آنرا زیاده بحسب
برو هشت طبیعت بخورند اسهال بلغم مینمایند و سده و ضیق النفس را مفید و اهل هند برگاه تانبول گویند مراد ایشان مرکب سکری است
که از برگ تانبول و جوز بوا و شربت نبات و غیرها ترتیب میدهند و در قرابادین نسخه آن ذکر یافت عرق آن تیر تار بفتح تاء
تاڑ
و الف و راء مهمله ماهیت آن اسم درختی است هندی مانند آن بسیار بلند و قوی و بر سر آن برگها و هر یک با ساقی بلند و چتردار
و هر یک مشتمل بر برگهای بسیار بهم پیوسته شبیه به پنجه آدمی و بلند و اندک ضخیم تر از برگ خرما و نارجیل و از چتر آن اهل هند
بادزن میسازند و از برگهای آن بوریا میبافند و نویسندگان اهل کتک که اوریسه نیز نامند بجای کاغذ با قلم آهنی و فاتر جو ورا بران
مینویسند و بند نهاد میماند و آن نر و ماده میباشد نر آن خوشه بر میاورد و ثمر نمی بندد و مانند نخل نر و ماده آن ثمر می بندد و ثمر آن
فی الجمله در شکل شبیه بنارجیل خام با پوست و جوف آن بر ریشه و در آن دانه های اندک پهن و در بعضی ثمرها چهار دانه و در بعضی
سه و در بعضی دو و در بعضی یک دانه میباشند و اهل هندی تار گل مینامند و در جای شگافته بر می آورند و میخورند نرم و شاداب
و نازک و اندک شیرین مانند فالوده منجمد و مغز نارجیل تازه رسته میباشد و هر چند رسیده تر شود صلب میگردد تا آنکه مانند
مغز نارجیل در پایان بسیار صلب میشود و در این هنگام در میان ریشه های بالای دانه ها آن که مانند ریشه رشته دارد است رطوبت لزج
اندک شیرین مایل بتلخی و بد بوی سه جزء بهم میرسد و بعضی مردم آنرا قدری مانده گندم و اندک شیرینی داخل کرده در روغن
مثل گلوله بریان کرده میخورند اهل بنگاله و عظیم اباد و اهل هند سر خوشه ثمر آنرا خواه نر خواه ماده و از ماده بیشتر در بدو ظهور و جای آن نیز
ظرفی گلی را بدان می بندند و ابخرات در آن جمع میگردد و بر میدارند و می آشامند و آنرا تاڑی مینامند و طعم آن اندک شیرینی مایل
و فی الجمله کریه الرائحه و در تازگی که هنوز گرمی هوا بدان نرسیده و بجوش نیامده میگویند که غیر مسکر است و چون بجوش آید
مسکر میگردد و با اندک گرمی و حرارت آفتابی که بدو رسد و یا آنکه ظرف آن آلوده بتاڑی قدیم باشد بسبب کمال لطافت بجوش
میاید و مسکر میگردد و لهذا شب ظرف نوی را بدان می بندند و قبل از طلوع آفتاب کسانیکه آنرا میخورند و خواهش بخوردن آن
دو نوع بدان دارند تر و تازه یک درخت آن رفته بجهد فرود آورده میخورند و هر مرتبه ظرف را تجدید مینمایند و آنچه روز بسته اند بفاصله چهار
ساعت فرود میاورند و بار این بسبب گرمی هوا اندک مسکر میباشد و از آن سرکه نیز بعمل می آورند و آن سرکه بسیار ترش و لطیف میباشد طبیعت

طبیعت دانه آن ثمر خام سرد و تر و تازه آن مرکب القوای با حرارت ضعیف و رطوبت بسیار است و دانه ثمر پخته آن سرد و خشک
و برگ آن سرد و تر با قوت قابضه افعال و خواص آن دانه ثمر خام آن ثقیل و بطئ الهضم و نفاخ و رافع تشنگی و مقوی باه و رافع
فساد صفرا و خون و حرارت و سعطه و مدر بول و تازه آن نفاخ و مقوی باه و منعظ و مسمن و مقوی اذواج و منشط و رافع
تشنگی و مدر بول و جهت حرقت بول و قروح مجاری آن نافع و اندک مصدع و اکثار آن مورث دوار خصوص سکران تالمکهانا بفتح
تاء مثنات فوقانیه و الف و لام و فتح میم و کاف و خفای ها و الف و فتح راء مهمله و الف هندیست و عوام تالمکهانه به نون و بزبان
بنگاله کلیا کهارا نامند ماهیت آن تخمی است بهن اندک طولانی زرد اغبر اندک طولانی براق و لعابی مانند بودری و گیاه آن بمقدار
ذرعی و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و برگ آن شبیه ببرگ کاسنی وحشی و زعفرانی و گل آن سفید و ریزه تر از گل
کاسنی و عقدهای این نیز مانند عقدهای کاسنی و تخم آن در اینها الا آنکه در عقدهای این خارها مانند خار ام غیلان میباشد
بخلاف کاسنی و منبت آن کنار اینها و زمینهای نمناک طبیعت آن گرم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن تخم
آن مفرح و مسمن و مهیج و زیاده کننده منی و ممسک آن و دافع فساد سودا و خون و چون نرم کوبیده بمقدار یکدرهم تا
سه چهار درهم آنرا با هموزن آن قند یا شکر و با شیر گاو تازه و دوشیده بیاشامند منی را زیاده میکرداند و امساک منی می‌آورد
و سرعت انزال که جریان منی را برطرف مینماید و کوبیده آنرا با شربت یا شیره نیز بیاشامند و داخل معاجین مهیجه نیز مینمایند
و لسیلانات و برگ کوبیده میکردد و آشامیدن آب مطبوخ برگ و ساق آن و سلاقه آن جهت استسقا سبب قوت ادرار آن مقعد
و ضماد سائیده گرم کرده برگ و ساق و بیخ آن به تمامی بر کمر جهت وجع ظهر و بر مفاصل جهت تشنج عضل و وجع اینها و
بخور آب مطبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع فصل الثاء المثناة الفوقانیه مع الباء الموحدة تبن بکسر تاء و سکون
باء و نون بفارسی کاه نامند و اسم جنس آن است ماهیت مطلق آن معروف است و نباتات کاه هر گیاهی بنوعی علحده است
طبیعت اکثر آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی را الحبیب آن چیز مختلف افعال و خواص جلوس در طبیخ کاه گندم و تحریق
بخار آن جهت تحلیل اورام و رفع امراضی که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و مالیدن آن بر قدمین جهت رنجی که
از مشی بر برف و یخ حاصل شده باشد و شستن بدن بدان جهت رفع اعیا و شستن نافع لیکن بشره شبیه به بشره مریض
مینماید و چون نهادن ترنج و بالنگ و لیمو در سبد در آن و تبدیل نمودن آن دو یه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آن است
و ضماد خاکستر آن با هموزن آن نمک و قدری سرکه سرشته جهت قروح ساقین نافع کاه جو مبرد و داخل آش آن جهت محرورین
مفید و عنول کاه باقلا جهت قلع آثار جرب و کلف خصوصا سیاه آن و ابریشم و برگ حنا را از آن رنگ مینمایند و سیاه میگردد و از خاصیت
کاه باقلا آن است که چون در زیر درخت میوه دار هنگام ظهور شکوفه آن بخور نمایند اثر او ثمر آن را محفوظ میدارد از افتادن و مجموع

ثقیل

تالمکهارا

فصل الثاء المثناة الفوقانیه مع الباء الموحدة تبن

کاه خصوصا کاه خار که حلبیان مصر عصب و خوابیدن بران بغایت مضر و عرق کاه گل مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و سستی و
ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقه اخذ ان اینست که کاه گل و بوار خشک را با گلاب در دیگ عرق کشی کرده مقطر نمایند و بقدر
حاجت بیاشامند و بوئیدن کاه گل و بوار نطبخ در وجوزده کر بران اب و یا گلاب باشید باشند نیز مقوی قلب و دماغ است

فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الدال المهمله

تدرج بفتح تاء مثناة فوقانیه و دال و سکون راء مهملتین و جیم معرب از تذرو فارسی است
و بترکی قرقاول و در تنکابن و مازندران تورنگ و بهندی لوه نامند ماهیت ان طایریست خوش رنگ نیکو منظر ملون منقش شبیه بدراج
و از ان بهتر و کوچکتر و حلال گوشت طبیعت ان در دوم گرم در اول خشک و خشکی ان از دراج کمتر افعال و خواص ان گوشت ان بغایت
لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی دماغ و فهم و رافع نسیان و وسواس خصوصا که تازه و زهتوالی کباب انرا تناول نمایند
و انتحال زهره و خون و بدستور قطور ان جهت بیاض و نزول اب در چشم و سعوط زهره ان مفتح سده دماغی و جهت رفع نسیان
و وسواس و خیالات فاسده مفید و طلاء سرگین ان جهت بهق و برص و کلف و اصلاح بشره زنان حامله نافع و خاکستر پر ان
سیاه کننده موست و بیکن زرد و سفید بیگرد و و در زور آشخوان ان لسیار نرم سائیده ان مانند غبار جهت التیام قروح و تجریب
و انتشار خون ان لحم ان مصدع و مولد مره صفرا و در محرورین مصلح ان سکنجبین است

فصل التاء مثناة فوقانیه مع الراء المهمله

تراب بضم تاء و فتح راء مهمله و الف و باء موحده بفارسی خاک و بهندی ماتی نامند ماهیت ان معروف و از مطلق ان مراد
خاکی است که بسبب تابش افتاب و صدمات تبره و حلق نرم شده باشد طبیعت ان سرد با عتدال و خشک افعال و خواص ان
مجفف و رادع و خاک اجاق لسیار مجفف و قوت ردع ان زیاده و با اندک تحلیل ضماد ان رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات
و خاکی که در میان نمک باشد و یا ظرف سفالی که در ان نمک گذارند لسیار مجفف و محلل است و ضماد ان جهت تحلیل رطوبات و
اورام بارده رطبه انفع تراب الطرقات ماهیت ان خاک چهار راه است طبیعت ان الطف و اعتدال است بسبب کثرت صدمات
مختلفه و تردد و اند و شد لسیار افعال و خواص ان مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام انها و جهت استحکام اعضاء
مسترخیه و مترهله و استسقاء ضماد او و لکا نافع و جز و بعضی از معاجین قدیمه است و گفته اند از خواص انست که چون قبل از طلوع افتاب
روز شنبه بدست چپ انرا بردارند و در خرقه کبودی بسته تعلیق نمایند سحر را باطل مینماید و منع شر ان میکند و چون زنان ان
سر خود را بدان بشویند در حمام از نظر بد که عین نامند محفوظ میمانند و چون در ساعت سیوم روز چهار شنبه بردارند جهت
عداوت و تفریق موثر است تراب الصیدا ماهیت ان خاک مغاره جبل صیدا است از بلاد شام افعال و خواص ان جهت جبر و کسر
شربا و ضمادا نافع است تزد اهل ان بلد حتی انکه طن شان آنست که چون مصدوع انرا بیاشامند ان خاک باذن خالق جل و
اعلی بسوی الموضع رفته جبر صدع و فصل و شکافتگی ان عضو مینماید باندک زمانی تراب الشارده ماهیت ان خاک جزیره است

فصل التاء
مثناة فوقانیه مع الدال المهمله تدرج
تراب
تراب الطرقات
تراب الصیدا
تراب الشارده

از جزایر بحر روم و در اقاصی شرقی بحر اندلس و آن جزیره متصل بآن را جزیره یابسه نامند افعال و خواص آن گویند خاک آن جزیره را
خاصیتی است عجیب غریب که چون مقدار نیم مثقال از آن در آب حل نمایند و در بینی انسانی و یا حیوانی که در حلق او زلو چسپیده باشد
بچکانند در ساعت زلو از حلق او بیرون آید و جو و گندم روئیده در آن جزیره نیز همین خاصیت دارد و تعلیق آن بر سر دابه معلوقه
مسقط علق آنست و همچنین چون از آن بخور نموده و تعلیف بدان نمایند و در آن دو جزیره هیچ هوامی و حیوان وحشی موذی نمی ماند تربد
بضم تاء مثنات فوقانیه و سکون راء مهمله و ضم باء موحده و سکون دال مهمله بهندی نسوت نامند و ناکبتر و بداره و در بنگاله
تیوهری گویند ماهیت آن بیخی است ظاهر آن مایل بسیاهی و باطن آن سفید سبک و مجوف انبوبی و در ظرف آن مصمغ منبت
آن نواحی خراسان و هند و سند و گیاه آن ساق دارد و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و لبلاب کبیر و اطراف آن باریک و نیز گل آن
آسمانجونی بر سر ساق روئیده و ثمر آن مانند لسان العصافیر و آنچه اندرون آن سیاه و غیر مجوف باشد سم است مانند خربق
سیاه و زرد و آن نیز بد است و بهترین آن با صافی است که تند گویند که تازه کرم نخورده سفید مجوف مصمغ متوسط میان غلظت
و رقت صاف جوهر املس سریع التفتت سهل السحق بیریشه و مائه ریشه با اندک حدت طعم و قوت ناقده و جلا باشد و آنچه بخلاف
اوصاف مذکوره بود ردی و غیر مستعمل طبیعت آن در اول سیوم گرم و در آخر آن خشک و صاحب شفاء الاسقام گرم و خشک
در آخر دوم گفته افعال و خواص آن مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و قلیلی از صفرا و اخلاط سوخته و با زنجبیل که مقوی فعل آنست
قالع بلغم غلیظ و لزج بترقیق و رفع از عمق بدن و منقی دماغ و معده و رحم از بلایم و مفتح سده آن و جهت فالج امراض
عصبانی و سرفه حادث بمشارکت رطوبات معده و عرق النسا و با روغن بادام و تخم کتان جهت سرفه مزمن و درد سینه و با
پوست هلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع نافع و گفته اند چون جرم سائیده خام از آن باشامند اخراج بلغم زیاده
از صفرا مینماید و مطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم میکند ولیکن سزاوار آنست که چون در مطبوخ و یا سفوف
استعمال نمایند مبالغه در کوبیدن و نرم بیختن آن نمایند تا بجمل معده و امعا بچسپد و در معاجین مبالغه نمایند و چون بطریق سفوف
با زنجبیل و شکر بخورند باید که با آب گرم باشد و اگر با نمک بخورند با آب سرد و ناشتا بیدن قلیلی از آن با زنجبیل و نبات کر
بطور قهوه زنجبیل پخته گرم گرم اندک اندک بیاشامند جهت سرفه رطوبی و ضیق النفس بارد رطب نافع مضر امعا و مخفف اعضا و سحج و
کرب و محرور المزاج و صاحب قلب حار را مضر مصلح آن خراشیدن پوست سیاه آن و بروغن بادام و یا پسته چرب کردن با کتیرا استعمال نمودن
اما باید که بحد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف عمل آنست و وجه خراشیدن پوست از گفته اند آنست که در ایج
یا گیاه آن میباشد مقدار شربت از جرم آن تا نیم درهم و در مطبوخ تا پنج درهم بدل آن نورن آن پوست ریشه توت و در بعضی امزجه غاریقون
است و طریقه تدبیر جوارش و حبوب و دواء الترید و رب الترید و سفوفات و اشربه و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت ترمس بضم تاء دو ترمس

سکون راء مهمله و کسر میم و سکون سین مهمله لغت رومی باقلای مصری نامند ماهیت آن تخمی است از باقلا کوچکتر سفید مایل بزردی و مدور و
مفرطح و وسط آن اندک فرو رفته و طعم آن با تلخی و بستانی و بری میباشد بستانی آن بزرگتر و بری آن ریزه تر و زردتر و تلختر و ثقیل الرایحه
و بهترین آن درشت سفید بالیده بستانی است و در بعضی بری بسیار بسیار تلخ آن طبیعت بستانی آن در آخر اول گرم و در دوم خشک
و بری آن در دوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن مفتح سده کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مزیل
کشنده کلف و برص و بهق آشامیدن طبیخ آن و سعوط بخته سرشته آن با ماء العسل و با سرکه ممزوج با آب جهت اخراج دیدان و حب القرع و ادرار
بول و حیض و با سداب و فلفل جهت ادرار حیض و اخراج جنین و تحلیل اورام طحال و تفتیح سده کبد و ضماد آن با ماء العسل بر زیر ناف جهت
اخراج دیدان و بر برص و بهق و برش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه جگر و غیر آن و
جذب سم هوام و آکله و نار فارسیه و ضماد مسحوق آن با سرکه و با عسل و سرکه با هم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و قلع نار فارسی
و ورم سپرز و با مازریون جهت جرب مواشی و تنقیه بخته آن با سرکه و عسل جهت عرق النسا و وجع ورک و آثار ضربه و سقطه و
مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بارده و تهیج بلغمی و اوجاع مفاصل بارده خصوصا که با آب دریا و یا ماء البحر سرشته باشند و با سرکه تنها
جهت اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن با آرد جو و آب و سرکه مخلوط با هم جهت تسکین اوجاع حاره و به تنهایی بر ورک جهت عرق النسا
و بر بشره جهت تنقیه آن و نیکوی رنگ رخسار و حمرت آن و بردن آثار ضربه خصوصا با آب باران و چون آرد آن را با بزرکتان و انگ
فلفونیا سرشته بر پارچه کاغذی مالیده ضماد نمایند جهت رفع ثوالیل و بروز مقعده و شقاق آن و بواسیر و با موم جهت عرق النسا
ضماد و طبیخ آن بر خانه زنبور آیا و آن ورثیا است که اولا حس از عضو برطرف میشود پس متورم میگردد و دو آشامیدن آن نیز جهت آن علت
و تنقیه احشاء و آشامیدن مقدار یک رطل آن جهت برص و تشنج چارپایان با آن جهت کشتن کرم امعا و پاشیدن آب مطبوخ آن
که تلخی آن در آب رفته باشد بر دیوارهای خانه و حجره باعث فرار بقه و مانع تولید آنست و بخور آن نیز بهق و سعفه یعنی بثور رطبه سر
و آکله و قروح خبیثه و همچنین نشستن ابدا با آن نافع و خوردن تلخ آن تا شش بر روز سه درهم جهت تقویت روح باصره و منع صعود ابخره
و صداع مزمن و امان از نزول آب در چشم و با عسل جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقا و تقویت سپرز و مثانه و دفع حیات
نافع و چون با بیخ نباتی که ابراخامالاون اسود نامند طبخ نمایند و آب آن جرب حیوانات را بشویند خصوصا غنم زایل گرداند و
آشامیدن آب طبیخ نبات آن جهت ادرار بول مفید و گفته اند که از خاصیت مجربه ترمس است که چون مقدار یک مشت
از آن را نیم کوفته پوست آن را دور کرده در ظرف مس یا قلعی با شیر تازه دوشیده آن مقدار که از روی آن بگذرد بآتش
ملایم طبخ دهند تا تمام شیر را جذب نماید پس بوزن آن روغن گاو بر آن ریزند و طبخ نمایند تا آنکه غلیظ و بحد انعقاد رسد
و گرما گرم بر پارچه کرباسی بمالند اگر بر کنج آن ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر ورکین و تهیگاه

ونهیگاه اسهال بلغم خام و چون اراده قطع ان نمایند ان پارچه را از الموضع برداریند و باب سرد بشویند و این از اسرار طب نکته مهمه
است و جهت اطفال و پیران که نتوانند دوای مسهل بیاشامند نیکو است و حمول او در مرشته ان با عسل و مرمکی جهت ادرار طمث
و اخراج جنین و تحلیل ریاح رحم نافع و در جمیع افعال تلخ ان قوی‌تر است از شیرین ان و بر شیرین ان غذائیت غالب و ثقیل و
بطی الهضم و اکثار ان باعث زردی رخسار و معین بر هضم و تغذیه مطبوخ ان با ادویهان و سرکه و مری و خوردن ان با نمک و
صعتر و شیرینی و اشامیدن نبیذ کهنه بالای ان مقدار شربت ان با ادویه از سه درهم تا پنج درهم و مفرد تا هفت مثقال بدل ان
در جلای اثار و و وزن ان باقلا و تخم خربزه و در دفع کرم بوزن ان درمنه ترکی و در سایر افعال قنطریون است ترنجبین بفتح تاء و
راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون ماهیت ان شبنمی است که بر خار یکه انرا حاج و
خار شتر نامند و در خراسان و ماوراء النهر و بلاد گرجستان و همدان و نواح ان می نشیند و منعقد میگردد و مانند ریزهای نبات و طعم ان
شیرین و جالی و بهترین ان سفید تازه پاکیزه غیر مخلوط با برگ و خار بسیار ان است زیرا که شاخهای انرا بریده در جا و ریا ریخته می
تکانند تا انچه ترنجبین بر انها انعقاد یافته جدا گردد و پس از برگ و خار و خاشاک پاک کرده با طراف میبرند و انچه چسپیده و الوده بدان است
در اب شسته صاف نموده میجوشانند تا غلیظ و یا منعقد گردد طبیعت ان در اول گرم و تر و جالی تر از شکر افعال و خواص ان ملین طبع و
مسهل صفرا ابرقی و محرک اخلاط و الطف تر از شیرخشت جهت سرفه و درد سینه و عطش و تبهای حاره و تسکین عطش
با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و بدستور با ماء الشعیر و دفع اخلاط حاره حاده و با روغن گرده گاو و گوهی جهت عسر البول
و مداومت ان با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه که یک اوقیه انرا با نیم رطل شیر گاو میش بیاشامند و مسح بدن و اشامیدن
بیدستر ترنجبین با اب زیره جهت رفع قراقر شکم که با حمی حقیقی باشد و در حمیات حاده و جدری و حصبه و اسهال الدم و
بواسیر و بول الدم استعمال ان جایز نیست چنانچه شیخ الرئیس در بحث حمیات جدری گفته که افضل ان است که تلیین طبیعت صاحب
جدری را به تمر هندی نمایند و اگر اجابت نکند زیاده نمایند بر ان قدری شیرخشت و احتراز نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره و رعب
خالص نوشته که ترنجبین را در تب های گرم ندهند زیرا که تسخین بصفرا میگرداند و اگر ضرورت باشد با حموضات بدهند و در باب
جدری و حصبه گفته که مضرت ان مر صاحب جدری و حصبه را مانند مضرت عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی
بیقراری و هلاکت است و صاحب شفاء الاسقام در بحث جدری و حصبه نوشته که ان هر دو را مضر است بجهت تحریک ان اخلاط
ردیه را و رسیدن کیفیت انها بقلب و کشتن علیل و همچنین شیرخشت و در بحث اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبض باشد
مزلقات دهند و شیرخشت مناسب است و لیکن از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در ان قوت ادرار دم است مؤلف گوید
صاحب بواسیر و بول الدم را نیز بدستور مضر است و مضر سپرز و محرور المزاج مصلح ان تمر هندی و عناب و ماء الشعیر و

ترنجبین

بطی التسرول و مصلح ان اب الو و عناب مقدار شربت ان از هفت مثقال تا سی مثقال بدل ان شیر خشت است و بدستور ان
جو با شکر سرخ و جو دوای التبر بجلبین و شراب ان و معجون ان در قرابادین ذکر یافت ترنجوانه و ترنجبین هر دو در قرابادین مذکور شدند

فصل التاء مع الشین المعجمه بفتح تاء مثنات فوقانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح زاء معجمه و
سکون جیم معرب چشمیزج فارسی و بشیرازی چشمک و چشوم و بعربی حبة السوداء و اهل حجاز لشمه و بهندی چاکسو نامند
ماهیت ان دانه ایست بقدر بهدانه و مثلث شکل و سیاه اندک املس براق بهترین ان بزرگ سیاه براق ایست و ابن
بیطار نوشته که انچه از بلاد سودان و نواح ان اورند اندک بزرگتر است از حجازی ان و بگمان مردم انجا ان افضل است
از حجازی طبیعت ان در دوم گرم و خشک و بعضی در سیوم گفته اند افعال و خواص ان جالی و با اندک حدت و نهایت قبض
و تحلیل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و اخراج قذی نافع و مدبر ان با زعفران و ماميران چینی و شکر که مقوی و محلل
و زیاده کننده جلای انند جهت امراض مذکوره انفع که با کحالات سائیده بطریق کحل ترتیب نموده استعمال نمایند و ضماد ان جهت
جراحت قضیب و اعضای عصبانی و جذام نافع و دستور تدبیر ان انست که در جوف پیاز با خمیر گرفته و در زیر اتش تعبیه نمایند
برآورده مقشر کرده استعمال نمایند و سه نوع دیگر و نسخ ذرورات تشمیزجی و قطور و کحل ان در قرابادین ذکر یافت فصل التاء

المثناة فوقانیه مع الفاء تفاح بضم تاء مثنات فوقانیه و فتح فاء مشدده و الف و حاء مهمله بفارسی سیب نامند ماهیت ان معروف
است و ترش و شیرین و مز یعنی میخوش جاشنیدار می باشد بهترین ان شامی و پس اصفهانی بدرخت رسیده شاداب
بزرگ لطیف است طبیعت شیرین ان گرم در اول و تر در دوم و ترش ان در اول و تر در دوم و ترش ان در اول
دوم سرد و خشک و مز ان در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و جمیع اجزاء درخت ان سرد و خشک و برگ و ثمر ان
با قوت تریاقیت افعال و خواص ان بمجموع مفرح و با عطریت و رطوبت لطیفه و مقوی دل و دماغ و جگر اکلا و شماما جهت
خفقان و غشی و تقویت فم معده و منع انصباب فضول بمعده و تنبیه اشتها نافع و شیرین ان مفرح و ملطف روح
حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا اینکه در معده باشد و پخته ان جهت سرفه یبسی و اب ان با شراب و اب گوشت جهت
رفع غشی مجرب و اب ان در معاجین مفرحه مقوی فعل انها و رب و شراب ان در جمیع افعال قوی تر از جرم ان و جهت
تفریح قلب و تقویت معده و کبد و دفع وسواس سوداوی و دفع سموم خصوص عقرب و دفع و بالسیار موثر و مسکن
حرارت و مربای ان نیز قریب بدان و بهتر است از جرم غیر مربای ان و مشوی عفص در خمیر گرفته ان جهت دو
سنطاریا که اسهال دموی است و جهت صاحب سل و زبول نعینی لاغری و ضماد ان بر چشم جهت تسکین درد و وجع
ان نافع و اکثار خوردن خصوص خام نارس ربیعی ان مورث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و عقد و سایر بدن

فصل التاء مع الشین المعجمه تشمیزج

فصل التاء المثناة فوقانیه مع الفاء تفاح

بدن و اوجاع عضل و اختلاج و مصلح آن دارچینی و اعتدال به لطیفه و ترش آن قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده
صفراوی پخته آن در تحمیر جهت اسهال دموی و مصلح او ادویه مشهیه و خشک کرده و سویق آن با آب انار و ادویه مناسبه جهت
تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار آن مضر سینه و مورث زاریه و ریاح عروق و مصلح آن گلقند و دارچینی
و لعوق مومیائی عسل و مربای آن مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و قی صفراوی و اسهال و در سایر افعال مانند ترش آنست و گویند همه
اقسام آن هرگاه بخلط حار که در معده باشد برسد آنرا دفع میکند و خام نارس بهیضه آن مولد خلط خام و حمی و ضماد آن در ابتدای
اورام حاره نافع و رب سیب ترش که آب آنرا بدون شکر یعنی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل
و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر اسهال دموی و [illegible] و مداومت
خوردن آن مضر عصب و شراب و مربای آن قریب الفعل است بدان و با حرارت کمی و جهت وسواس سوداوی انفع از شیرین
آن و سیب تلخ قابض‌تر از همه و شایسته عصاره سیب رسیده و عصاره برگ آن نیز بقدر یک اوقیه تا ده درم و طلای آن نیز
جهت دفع سم عقرب و سایر سموم و ضماد برگ آن جهت [illegible] اورام حاره در ابتدا مفید و شکوفه آن با ادویه مناسبه جهت
دفع اخلاط متعفنه و با ادویه مفرحه جهت تفریح موثر و مربای آن یعنی گلقند گل سیب جهت ضعف دل و دماغ و برانگیختن شهوت
باه نافع که گل آنرا با دو وزن آن شیره گلقند یعنی گلشکر سرشته مانند گلشکر مرتب نمایند و مقدار شربت تفاح هفت مثقال
است و اولی آنست که محرور المزاج حامض و مبرد المزاج حلو آنرا هر چند حلو آن مضر محرورین نیست
و بلغمی مزاج شیرین عفص آنرا و چون از خوردن آن درد و ثقلی یابند باید که بالای آن آب سرد بنوشند و طعام ترش بخورند
و بخصوص بالای هر میوه تازه بلکه انواع الفیه باجات و مسهلات بنوشند و تا از معده منحدر نگردد طعام نخورند و [illegible]
[illegible] است و جوارش و حلوا و خمیره گل آن و رب و اشربه و عرق و مربای آن در قرابادین ذکر یافت

فصل التاء المثناة الفوقانیة مع المیم تمر بفتح تا و سکون میم و راء مهمله بفارسی خرما و بهندی کهجور و چهارا نامند ماهیت
آن معروف است نر و ماده میباشد که اثر اکثر نیز مانند نر آن طلع و خوشه بری آورد و ثمر نمی بندد و بخلاف ماده آن
و در خوشه های طلع هر دو نوع گردی میباشد که اثر آنرا میمانند و در ابتدای ظهور رخامی گرد نر را بر ماده میریزند ثمر آن
بالیده و شیرین و شاداب و تخم آن کوچک میگردد و الا خوب نمیشود و از ابتدای تکون تا انتهای کمال بلوغ و رسیدگی هفت
مرتبه مقرر کرده اند و هر مرتبه را نامی موسوم اول را طلع و بلح نیز گویند دوم را بلح و سیوم را خلال و چهارم را بسر و پنجم را قسب
و ششم را رطب و هفتم را تمر و هر یک انشاء الله تعالی در اماکن خود مذکور خواهد شد و بحسب اماکن و بلدان مختلف میباشد و
بهترین اماکن که خرما در آن خوب میشود جهرم از توابع فارس است پس عمان پس جاهای دیگر و بهترین اصناف غیر جهرمی آن

تمر

از ادویه مکتوم بشن خشاوی است که پوست آن نازک و مغز آن بسیار و تخم آن کوچک و شیرین رسیده بیرنیه باشد طبیعت
آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند افعال و خواص آن کثیر الغذا و مولد خون متین و جهت
فالج و لقوه و اعیاء و تقویت گرده لاغر شده و تسمین بدن و باه مبرودین و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و تلیین مفاصل
و موافق سینه و نفث مادر [illegible] و آشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تپ بلغمی و تفتیت حصات مجرب و با مربح جهت تسمین مهزولین
و خسانیده آن در شیر تازه و دوشیده خصوص با اندک دار چینی و از جهت آن تیر آشامیدن شیر تازه و دوشیده
در تقویت باه بعدیل دانسته اند و لیکن ثقیل و بطی الهضم و مسدد و مضر محرورین و صاحبان بلدان حاره و در بلدی که
خرما در آنجا حاصل نمیشود و اهل آن بلدان را اکثار خوردن آن جایز نی و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون
و متعفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع دهان و درد و ورم دندان و مصلح آن آب انار و سکنجبین و روغنها و خشخاش
و بادام مقشر خوردن و شستن دهان و بعد خوردن آن با آب نیمگرم خصوص که سماق در آن خیسانیده باشند و بدستور غرغره
با گلاب و سماق با سرکه و خاییدن طرخون که زمانی طویل در دهان باشد مانع ضعف دندان و قلاع دهان و خناق است و مصلح
سده آن در مبرودین جوارشات مسهله بعضی و بالجمله در محرورین موجب امراض بسیار و در مبرودین باعث زوال امراض
بارده و رطوبات بلغمیه و خام آن نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مسدد و تخم آن گرم و خشک و صحیح آن است که مرکب القوی
است با برودت بسیار و حرارت کمی و شدید القبض و آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت حصات و سائیده آن جهت
رفع اسهال و بستن شکم لعوق و ذرور سوخته آن جهت قروح خبیثه و [illegible] آن جهت التصاق جراحات تازه و
کحل آن جهت احداب جفن و سبل و قروح آن و حدت البصر و سیاهی چشم نافع تمر بیرولی بکسر با و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم را
مهمله و سکون واو و کسر نون و یای [illegible] تمر کوچک [illegible] سرخ رنگ [illegible] باریک کوچک است تمر هندی بعربی صبارا و حمار و جوشش
و مراد بهندی املی مانند ماهیت آن تمر و رحنی است هندی و در غلافی مانند باقلا الا آنکه از آن پهنتر و پوست آن بعد رسیدن
اندک صلب صدفی میگردد بخلاف باقلا و مغز آن پوست دیگر سوای آن ندارد و طول آن بقدر یک شبر یا دو و نوع میباشد
یکی سرخ تیره اندک جاشنی دار و در هنگام خامی نیز سرخ رنگ میباشد و در گجرات و نواح آن و اکبرآباد بسیار خوب میشود و در
اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود و این نوع و نور ندارد و دوم سرخ کم رنگ مایل به تیرگی و این در خامی سفید میباشد و این نوع
و نور ندارد [illegible] بسیار است و تخم هر دو مایل بتدویر و اندک پهن و مغز آن سفید و پوست آن سرخ تیره از ترس بزرگتر و تخم نوع
سرخ آن از سفید آن کوچکتر و درخت آن عظیم و برگ آن ریزه طولانی انبوه و بهترین آن رسیده بی عفونت اندک کهنه است
یعنی تخمینی هفت ماه تا یک سال از اخذ تمر آن گذشته باشد نه کهنه فاسد شده آن و دستور است که تمر رسیده آن را مقشر

تمر بیرولی

تمر هندی

مقشر نموده قدری از لیفهای آن را برآورده حبهای بزرگ ساخته اندک چرب نموده نگاه میدارند و الا زود کرم میزند و رطوبت
آن خشک و ترشی آن کم میگردد و طبیعت تمر هندی و نوع آن در اول سرد و در دوم خشک و در سیوم نیز گفته‌اند و خشکی سرخ آن زیاده
افعال و خواص آن لطیف‌تر از اجاص و رطوبت آن از آن کمتر و مقوی قلب و معده مسترخیه و قابض شکم خصوص سرخ آن و مسکن
غثیان و قی صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات مسهلی سوای آن نیست و مطفی هیجان خون و جهت
خفقان حار و تبهای حاره و عطش و کرب و غشی و رفع عطش و تفریح و حکه و جرب و هیضه صفراوی و غرغره آن جهت خناق و بثور
آن جهت قلاع و دهان نافع و گفته‌اند که تمر هندی را نباید در آب بسیار مالید زیرا که موجب سده و تنفر طبیعت و غثیان و قی میگردد بلکه
باید که در آن بجوشانند چون خوب جوشید و قوت آن تمام در آب باز داده شد صاف نموده با اندک نبات و یا شکر و یا آنچه خواهند از اشربه
و غیر آنها بیاشامند و اهل هند آشامیدن لعوق آن را برای جذام نافع میدانند المضار اکثار آن مورث سحج و سعال و مضر صدر و سرفه
و طحال و مولد سده و ناشتا خوردن آن مضر و بد بخور خام و تازه نورس آن زیرا که مسدد و بسیار نفاخ و بطی الهضم و الانحدار
است و مصلح آن کتیرا و خشخاش و بنفشه و عناب و لعاب بهدانه و با اندک شیرینی خوردن مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سی
مثقال بدل آن آلوی سیاه و در تسهیل زرشک و دانه آن در سیوم سرد و خشک و قابض و خوردن مقو آن جهت اسهال کهنه مجرب و
ضماد آن جهت خلع عضو و وثی و تقویت سستی عضل و بابسه و امثال آن جهت نضج و گشودن دمل و چون نرم کوفته بیخته در فرج تمام
تنگ گرداند و مطبوخ کوبیده آن و تخم ریحان کوبیده با شیر زنان و با شیره جهت نضج دمامیل حاره و انفجار آنها با تکرار عمل
مجرب و چون برگ نازک آن را بپزند و در آب بمالند و صاف کرده بیاشامند جهت تب حاره و از زاویه در هند و بنگاله آهوره مینامند
و در مینی مرزوم میشود و جهت حمی صفراوی و قرحه مجاری بول و احلیل که بفارسی سوزاک و بهندی سوزاک نامند نافع و ضماد
آن جهت تسکین لهیب اورام حاره حاده و وجع و تحلیل آنها و با اندک دار فلفل جهت رفع اذیت لعاب عنکبوت که بر عضو مالیده
شده باشد و تحلیل اورام حار و بارده نیز و ضماد گل آن جهت تسکین رمد حار و وجع حرارت چشم و آشامیدن آن جهت بواسیر
خونی و در ور پوست درخت آن جهت التیام جروح و قروح و خاکستر پوست درخت آن جهت اورون اشتهای طعام نافع
و جوارش و حلوا و سکنجبین و شراب و مربی و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافته تمساح بکسر اول و سکون میم و فتح سین مهمله

تمساح

و الف و سکون حاء مهمله بفارسی نهنگ و بهندی مگرمچه نامند ماهیت آن حیوانی است بزرگ در انهار کنار مانند رود نیل و بعضی
مواضع گنگا در هند و بنگاله نیز بهم میرسد و چهار دست و پا و دنباله دارد و پوست آن خشن و ضخیم و بسیار قوی الجثه که در آب
شیر و فیل را بخود میکشد و هلاک میگرداند و در خشکی از دست و پاها مردم و حیوانات دیگر سنگ میاندازد و در وقت مضغ
فک بالای آن حرکت مینماید بخلاف حیوانات دیگر و دهن آن وسیع و گویند بود دندان دارد پنجاه در فک بالا و چهل در فک پائین

ومیان هر دندانی تا دندان دیگر دندان کوچک مربع و در وقت بند کردن دهان یک دندان در بین دو دندان دیگر میاید و
منطبق میشود و زبان ان طولانی و طول جثهٔ بزرگ ان تا ده ذرع و عرض ان دو ذرع و زیاده بران و تخم بر خشکی میگذارد
و بچه های ان انچه در اب بعیش میاید تمساح میشود و انچه در خشکی سقنقور و بیرون اب نیز تعیش میکند و نوع کوچک ان
که در ریگ تعیش میکند و رنگ ماهی نامند و گویند همین سقنقور است طبیعت ان در دوم گرم و در سیوم خشک افعال و خواص ان
بخور جگر ان جهت رفع جنون و اکتحال سرگین ان جهت رفع بیاض عین تازه و قرمز و زهرهٔ ان درین باب قوی الاثر است
و قطور پیه ان با روغن گل جهت رفع صداع و شقیقه و درد گوش و کری و درد کمر و گرده و تقویت باه و ضماد ان دافع ازار گزیدن
ان در ساعت و گوشت ان محرک باه و سفیداج ان مسمن بدن مهزولین و رافع قولنج و بیکن روی الکیموس و طلاء خون
ان با بلیله و امله جهت تغیر لون وضح و بهق سفید و برسام و صدیعین جهت دفع شقیقه و صداع و تدهین ان بر بدن صاحب
تب ربع جهت رفع ان موثر و سوزانیدن پیه ان در چراغ در هر یکه دران وزغ باشد گویند که مانع صدای است و به سبب افروختن
فتیله سرشته ان با موم مادام که ان روشن باشد و چون پیه انرا بر موضع گزیدگی ان مالند تسکین وجع انرا و چون پیه ببر سالی
گوسفند لطاح یعنی شاخ زن بمالند جمع گوسفندان از ان بگریزند و تعلیق چشم ان که در زندگی از ان کنده باشند جهت
منع تب رابعه جذام و تسکین درد چشم که چشم جانب راست و چشم جانب چپ بندند و بستن ان بر پای چپ است جهت تقویت
جماع و تعلیق دندان راست ان بر بازوی راست در تحریک باه و تقویت مجامعت اثر تمام دارد و چون پوست تمساح را بر دور
قریه بگردانند و بر سقف دهلیز ان بیاویزند دران قریه تگرگ نبارد **فصل التاء المثناة** تن بضم تاء مثناة فوقانیه و تشدید نون
ماهیت ان ماهی است بزرگ قریب بجرب که در دریای مظلم و دریای شام بهم میرسد و انرا شبکها صید مینمایند و نمک سود میکنند
طبیعت ان حار یابس افعال و خواص ان خوردن نمک سود ان جهت سم مار شاخدار و ضماد ان جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و خوردن
ان و قی کردن بعد از ان منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است **تنباکو** بفتح تاء و سکون نون و فتح باء موحده و الف و ضم کاف
و سکون واو ترکی تتن و هندی بگره تمباکو نامند ماهیت ان حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته ظاهرا قسمی از ماهی زهرج
حبلی باشد که قلومس نامند چه در ماهیت بقسم سیوم ان شبیه و در سمیت نسبت بماهی مشابه ان است و قسم سیوم قلومس
را تعریف کرده اند که برگ ان مانند برگ کرنب و از ان درازتر و با اندک رطوبت چسپنده و ساق ان زیاده بر ذرعی و باندک زغب
و تخم ان ریزه سرخ مایل بسیاهی و در علاقی و مو بدیده دیگر انکه در زمان بقراط جهت رفع وباء گیاهی را مقرر کرده که اورده در خندق اطراف
شهر دود کنند و دود ان باعث گردید که احدیرا وباء اثر نکرد و ان گیاهی قسمی از قلومس بود و این اثر با تنباکو میباشد و در
هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده و بالفعل نایاب است والله اعلم بحقیقة الحال بدانکه ان از ادویه جدیده و غریب

تن

تنباکو

فوقانیه تن

وقریب صد سال است که بهم رسیده و دو صد و کسری است که شیوع تمام یافته و باعث شهرت و وجود آن در ایران و توران و هندوستان
گویند پرتکش که گروهی از نصاری است بوده که از ارض جدید بدست آورده و تخم و برگ آن را بسمت ایران و هندوستان
برده و از آنجا بجاهای دیگر منتشر گشته بنحویکه شاید بالفعل هیچ مملکتی و بلدی و قریه نباشد که آن را استعمال ننمایند خواه بعنوان
کشیدن بقلیان و خواه بخوردن جرم آن و خواه بسعوط نمودن سفوف جرم آن بدماغ خواه در آن بلده و قریه بهم رسد و یا از جا
های دیگر آورند و بقیمت اعلی بخرند و گویند بدو شیوع آن در ایران زمان سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان اواخر اکبر بادشاه
و اوایل جهانگیر بادشاه بوده و آن انواع و اقسام میباشد و بهترین آن برگهای بزرگ ضخیم رسیده و تند بوی و زرد مایل بسرخی
است که خالهای سرخ مایل بسبزی بران افتاده باشد که چون نرم نموده با آب بسرشند شیره دار چسبنده باشد خواه کارلوبی و خواه کارز
رونی و باطوبی و باطبسی و بابلی و یا ملتانی باشد و خواه از غیر آن اماکن هرجا که خوب شود مانند امانت خانی بنارسی و قسم اعلی سورتی
برای کشیدن خالص آن در سر قلیان و برای تخمیر آن با قند سیاه که بهندی گره بضم کاف فارسی و سکون رای هندی چهار نقطه و با تامیدکه اهل
هند و دکن و بنگاله مستعمل دارند که برگ تنباکو را باهموزن آن و یا قدری زیاده از آن شکر یا هم خوب کوبیده و سرشته و در ظرفی کرده
چند روز بگذارند تا تخمیر یابد و آن را گراکو مینامند و بعضی برای سرعت و زیادتی تعفن و تخمیر چند روز در زمین و یا سرگین اسپ
دفن نمایند پس برآورده در سر قلیان کرده آتش بران گذاشته میکشند و باصطلاح هند انظرلی را سلفه مینامند و صاحبان
اشیاز ناحیه که تابه کوچکی از نقره یا سفالی ساخته و بگردی آن بقدر یکتوله از آن که گراکو نامند چسبیده در سر قلیان میگذارند که روی
خالی آن مالا باشد و بران اخگر گذاشته میکشند و بعضی برای خوشبوی قلیل سنبل الطیب کوبیده و بعضی صاحبان طبع و خوش سلیقه توت
است اگر بهم نرسد مربای سیب و نانه در کوبیدن داخل کرده و در ظرف گلی گذاشته و سر ظرف را از گل بند نموده و در زمین دفن میکنند
تا تخمیر یابد بعد از آن برآورده بدستور بر تابه چسبانیده میکشند بسیار خوشبو میشود و بهترین تنباکوها از برای گراکو تنباکوی بهیلسه که
در دکهن است بسیار خوشبو و گران قیمت است و برگهای آن کوچک و زعفرانی رنگ و شیره دار چسبنده و بعد از آن تنباکوی خیار گره که قریب
بنارس است و در بنگاله بهاگلپور و در هند قسم کال میشود و بسیار تند و تلخ طبیعت آن در آخر سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن معطش
و مجفف و سم اقسام ماهی و دود آن مصلح فساد هوای و بائی و تعفن آن و منقی رطوبات دماغ و محرک آن جهت درد دندان رطوبی و ربو
بلغمی و سرفه رطوبی و ضیق النفس بلغمی کشیدن و خائیدن و خوردن آن نافع و بدستور خوردن گراکو بمقدار دو دانه نخودی ناشتا جسته و
سعوط سائیده برگ آن مانند غبار جهت دفع نزلات و مائی بارد و رطب مزمن و تعطیس فرمودن بان مفید و فرود بردن دود آن از راه
قبض الطبع دانسته اند حقنه بدان ناشتا و فرو زحار گشتن آن جهت زخم دواب و ضماد آن با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و خراز و منع
نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه و نزول آب از موده و آشامیدن آب قلیان که کهنه باشد از کثرت کشیدن جهت استسقا و

مار گزیده نافع دانسته اند و مدر بول و عرق مفرط و جگر کبک و در آب بی غلیان خصوصاً تر و یک بسر غلیان جمع میکرده و چون ازان فتیله سازند
و یا فتیله را بدان آلوده کرده در ناسور مزمن گذارند و دو سه چهار مرتبه بنهایت شش هفت مرتبه التیام میابد و چون در چشم کشند
شبکوری را زایل میگرداند خواه آن جرم تازه باشد و خواه خشک بطریق اکتحال و کشیدن تنباکو بسر غلیان با برگ فنجنکشت که هندیها سنبهالو
نامند جهت دفع ضیق النفس و سرفهٔ مزمن و ظلمت بصر عارض و مغلظ خون و مصلح آن شیر تازه دوشیده است و گویند مغایر صحت
مزاج بدن است زیرا که مریض را خصوص صاحب حمی را خوش نمی آید کشیدن آن و حب تنباکو و عرق و مرهم و معجون آن در قرابادین
ذکر یافت بدانکه اعیان و اشراف و اعزه و اطبا و بعضی از نصاری در بنگاله و هند بطریقیکه صاحبان سلیقه هند تا بحال پاینده معمول
دارند کشند و لیکن در ولایت ایران تنباکو را بطریق سر غلیان نمیکشند و اما بعنوان سعوط و نطوس اکثری مستعمل دارند و قلیلی
برگ آنرا میخایند و بعنوان دمی میکشند **تیزوخطائی** بفتح اول و سکون ثانی و ضم رای معجمه و سکون واو و آنرا بشاه شبینی تیز
گویند ماهیت آن قرصی است مصنوع و بعضی سرخ مایل به تیرگی و بعضی مایل بسبزی که از خطا میاورند و تیز اقراص سیاه رنگ از
کاشغر میاورند موسوم باسم تیز و تحقیق آنست که تخمیر آن از عصارهٔ برگ حنا خطائی است و مادهٔ آن گلی است که از بعضی
معدن بادزهر معدنی بر میاورند و اقراص و غیر آن ساخته بمهر پادشاهان آن مملکت رسانیده بجهت اعتبار باطراف میبرند
و چون بادزهر معدنی مختلف الالوان است لهذا تیز و تیز مختلف الالوان میباشد و نیز مجعول از گل ارمنی و طین مغره و زرنیخ
و آب گیاهای محلل میسازند و بجای تیز و سفید میفروشند و علامت آن آنست که از آن بوی زرنیخ میاید بخلاف خطائی اصلی
طبیعت آن مرکب القوی مایل بحرارت افعال و خواص آن رادع و محلل و قابض جهت اورام حاره و بارده و گزیدن هوام و
لسع کژدم و درد سر و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم و جراحات و آشامیدن یکدانگ آن تا نیم مثقال
جهت اسهال دموی و بواسیری و قی الدم و نفث الدم و ذرور آن جهت قرحهٔ چشم و مقعده و قضیب و فرزجهٔ آن جهت سیلان
حیض و رطوبات رحم و جمیع عللی که از رطوبت باشد نافع و مضر شش مصلح آن کثیرا است و نسخ تیز و حار و بارد در قرابادین ذکر
یافت **تنکار** بفتح تای مثناة فوقانیه و نون و کاف و الف و رای مهمله بهندی سهاگه نامند ماهیت آن گفته اند دو قسم میباشد معدنی
و آن نوعی از بورق است و این دو قسم میباشد یکی شبیه برنج و آنرا بورهٔ زبدی و شیرازی بلخک نامند و قسمی شبیه برف و آن زبد
البورق است و شیرازی بزرگ گویند و قسم دوم مصنوع آن و آن نوعی از لحام الذهب مصنوع است و آنچه بالفعل مشهور و متعارف
است مرکب از نمک و قلی با شوره و سه برابر هر دو بورهٔ ارمنی است که مجموع را در شیر گاو و یا گوسفند و گاومیش بقدر آنکه بپوشاند آنرا می
جوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک میکنند و لحام الذهب مصنوع از بول غلمان تر و یک بلوغ است که در ظرف مس جمع میکنند و از دستهٔ
مس در آفتاب و جای نمناک مدتها مینهند تا منعقد و صلب گردد و آنچه به تحقیق پیوسته معدنی است و در بنگاله از کوهستان شمالی آن

تیزوخطائی

تنکار

شمالی ان مانند نیپال و بهرایج و نواح انها بسیار بیاورند و باطراف میبرند و مصنوع اگر باشد چیزی کمی خواهد بود و طبیعت اقسام
ان در اخر سیوم گرم و خشک و از سموم نیست افعال و خواص ان داخل کردن در طلا در حین گداز باعث نرمی ان و گداختن
انست و ملطف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل ان و قتل کرم ان
مفید گفته اند و لیکن به تجربه و تکرار محل معلوم و مشاهده شده که متاکل دندان نیست و دندان را بزودی می اندازد چون چند روز
متوالی سائیده برین دندان بمالند و از خاصیت معدنی انست که تنقیه قلعی و ملغمه این میکند و این را چون یکبار در اب تنکار سعدنی
لطیفه کنند و بار دیگر سرخ کرده در روغن کنجد لطفیه نمایند این مذکور مثل مقناطیس جذب اهن مینماید و فرق میان تنکار سعدنی
و مصنوعی انست که تنکار مصنوعی را چون در اتش اندازند از ان رطوبتی ظاهر میگردد بخلاف معدنی **تنین** بکسر تاء و نون مشدده
و سکون یاء مثنات تحتانیه و نون بفارسی اژدها نامند ماهیت ان حیوانیست بری و بحری میباشد بری ان از دوبین بیگز و مانند مار
و بحری ان از دنباله مانند عقرب و بهره و نوعی ان دو دست و پا و چنگال میدارد و گویند چهار ناخن بترتیب دارد و یکی در کف دست و
بر سر ان دسته سوی چون کاکل و چون کسی را بگزد هلاک شود انرا اژدر الدم طبیعت ان در چهارم گرم و خشک و سم قتال افعال و خواص ان
نجا و خاکستر سوخته ان با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص نافع و چون گوشت تازه انرا بر موضع گزیدگی ان به بندند جذب سمیت
و رفع اذیت ان میکند و معالجه گزیده ان معالجه قروح خبیثه است **فصل التاء مع الواو** توابل بفتح اول و واو و الف و کسر بای موحده
و لام ماهیت ان اصطلاحی ادویه باریست که در اطعمه داخل میکنند مانند کشنیز و زیره و ساذج هندی و فلفل و هیل و قرنفل و دارچینی
و امثال اینها **توبال** بضم اول و سکون ثانی و فتح بای موحده و الف و لام معرب از تفال فارسیست یونانی اماطیطس نامند ماهیت
ان ریزهای است که از مس و اهن و نقره در حین کوبیدن جدا میگردد و بهندی اهنی را لوه چون و مس را ریک چون نامند و از مطلق
ان مراد توبال مس است و بهترین ان مایل بسیاهی و سرخی و براق رقیق است که قبرسی نامند که چون سرکه بران بپاشند زنگ
بگیرد و زنگار از ان بهم میرسد و بعضی بیاورند و سفید رقیق ان ضعیف القوه طبیعت ان گرم و خشک در سیوم افعال و خواص ان
ملطف و جالی و از نحاس محرق لطیفتر و مسهل اخلاط و جهت منع قروح خبیثه از انتشار و التیام قرحه چشم و خشونت اجفان و سبل
و بیاض و بردن گوشت زاید و صلب جراحات چون از ان مرهم سازند و جهت جرب و حکه نافع و شاییدن نیم مثقال مسهول ان با یکمثقال
علک البطم و باارد گندم و باصمغ عربی که حب سته جهت رفع شناعت ان فرو برند و بالای ان سرکه بیاشامند برای ابله یقی و مسهل قوی بلغم
است موجب استسقاء و ماء اصفر مفید و شاییدن نیم مثقال ان که مقدار شربت ان است با ماء القراطن که ماء العسل است جهت استعمال
کیموس مائی و حبس تحریک که عبارت از ازار شکم و ورم بزرگی ان است مفید و زیاده ان باعث سحج و قرحه امعاست و ناشتا نباید
استعمال نمود و مجلی معسول اشراد و امراض عین جهت انکه بسیار حاد است و ابن عسول ان بنهایت لطافت و حدت میباشد و در ذرورات

تنین

توابل

توبال

و شیافات و مراهم مستعمل است و اهل هند توتیا را در سنونات که ببیسی نامند استعمال مینمایند چنانچه در قرابادین در حرف
المیم در سنون ذکر یافت طبیعت آن در چهارم خشک افعال و خواص آن قابض اسهال خون و مانع خفقان و ضرب و ضعف معده و
باه و دیگر سایر منافع و خواص قریب بتوتیای نحاس است و چون در لته بسته در جای نمناک خصوصا تحت حمامها بعفنه بگذارند زعفران
و آن بجهت بردن جرب عین و جلاء حمرت آن و با ربع آن نوشادر جهت رفع بیاض و سبل آزموده و با سرکه و عسل جهت تحلیل
اورام نافع و در زعفران الحدید سایر خواص آن ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و دستور غسل توتیال النحاس در مقدمه کتاب
ذکر یافت **توت** بضم تاء و سکون واو و تاء مثنات فوقانیه و بثاء مثلثه نیز آمده ماهیت آن ثمر درختی است معروف شیرین و ترش
میباشد شیرین آنرا نبطی و ترش آنرا شامی نامند بهترین هر دو نوع آن بالیده شاداب آن است طبیعت شیرین آن گرم
در آخر اول و تر در آخر دوم و بسیار شیرین آن تا دوم گرم و با قوت قابضه و بارده افعال و خواص آن مولد
خون صالح و مرطب و مانع و مفتح سده و مصلح حکه و قوبا و تسمیر و تسمین بدن و مبهی و مقوی سینه و گرده و مدر بول و ملین طبع و جهت
ابله و حصبه نافع و در الفاج تشبیه بانجبه و سریع الاستحاله بخلط حافره و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام مفسد خون گفته اند
و مصدع و ملطخ بمعده جهت آنکه مفسد حال معده است مصلح آن سکنجبین حامض در مبرودین و کبد ابزاری و حمی عارض میکرد و جوارش
کمونی و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک و قابض خصوصا خشک آن که قایم مقام سماق است افعال و خواص آن ملطف
و مفتح و مسکن حدت خون و قامع صفرا و رادع محلل اورام گرم حلق و حنجره و مانع ریختن مواد حاره بحلق و زبان و سایر اعضا
بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره با آب آن و بدستور رب آن جهت قروح خبیثه دهان و قلاع و بثور
در دهن و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن آزموده خصوصا با معینات آن مانند آب برگ کشنیز تازه و آب برگ کاسنی
و شب یمانی و مازو و سک و مر و زعفران و ثمرة الطرفا و امثال اینها کنند هر یک بقدر حاجت از ردع و تحلیل و جلاء و امثال اینها و آن
جهت قرحه امعاء و اسهال حاره و شطار یا و سایر مواد متحلله بسوی معده خصوصا خشک آن با معینات و مقویات آن
مفید مضر سینه و شش و عصب و مصلح آن عسل و آب انار خصوصا انار شیرین و اطریفل صغیر رب آن در جمیع افعال قایم مقام آن
است و صنعت رب و شراب آن با خواص و منافع در قرابادین ذکر یافت و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر بیست مثقال آن در آب طبخ یافته
باشد جهت اخراج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و بدستور طبیخ نیم کوفته آن در یک رطل آب که بربع رسیده
باشد با شکر و عسل و یا انگبین خیره پخته باشند جهت خانق النمر و سایر سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت که از خلط خام
باشد بغایت نافع و طبیخ برگ آن نیز همچنین اثر دارد و غرغره آن جهت ذبحه و خناق نیز و بدستور ضماد آن و مطبوخ بیست
درهم ریشه‌های آن با سه اوقیه انجیر که در نه مثقال آب طبیخ یافته و بنصف رسیده باشد مسهل قوی سودا است شربا و

توت

ثمر با دو مضمضه و ضماد او و لطول آن جهت درد دندان و تحلیل ورمهای بزرگ نافع و از صمغ توت نیز همین اثر می آید و چون
آب رب توت را که از شکافتن آن گرفته باشند هفت اوقیه با برگ تاک و انجیر سیاه بقدر یک اوقیه با قدری آب
باران در دیگ کرده و اطراف سر پوش آن را بخمیر گرفته بجوشانند تا به نصف رسد و موی را بدان بشویند خضاب قوی و
مجرب است و همچنین طبیخ برگ حامض آن با برگ تاک و انجیر سیاه الفم مضمضه به رب حامض آن جهت ورم و بثور فم و غرغره
آن جهت ورم حلق و خناق و ذبحه و بدستور طبیخ برگ آن و طبیخ پوست درخت و برگ آن جهت درد دندان نافع و خائیدن صمغ
آن نیز همچنین اثر دارد و طبیخ بیخ آن مرخی و دندان الاورام و القروح ضماد آن با سرکه در حمام جهت شری حار مزمن و قروح خبیثه
متعفنه و بثور عصارهٔ آن و طلاء برگ آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد برگ آن به تنهائی سائیده جهت
بثور و قروح اکثر اعضاء و جرب رطب و یابس نافع و توت نارس بسیار قابض و ضماد آن با سرکه جهت رفع شقاق و شری و به تنهائی هم
جهت شقاق کعبین و مابین انگشتان سریع الاثر و از مجربات است و السموم آشامیدن عصارهٔ برگ آن بقدر یک و نیم جهت گزیدن رتیلا و
هوام و پوست درخت توت شامی تریاق شوکران است چون در آب جوشانده بیاشامند و باید که بالای توت طعام ترش تناول نمایند
[illegible] شامی آن **توتیا** بضم تاء و سکون واو و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف معرب از دود و یاء فارسی است
یونانی بغوامیس نامند ماهیت آن صاحب تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن رحمة الله علیه و دیگران نوشته اند که معدنی و مصنوعی میباشد
و معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید شبیه بپوست بیضهٔ شتر مرغ که بر وی چیزی مثل نمک ظاهر باشد و بهترین اقسام است و دیگری از زرد
و دیگری کبود و شقاق و این غلط است از همه و مشهور بتوتیای هندی و توتیای کرمانی در غایت جودت است و چند قسم دیگر نیز نوشته
اند صاحب تحفه و سایر تذکره ها مذکور است و امین الدوله نوشته که توتیای بحری نیز میباشد و آن سنگهای سفید است شبیه
به سنگ ریزه هست آماده و قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آن است که مصنوعی از دود قلعی و اسرب و کشنج که بفارسی شنه دروی
توتیا و هندی جست نامند یافته و سموم را از بس تعمل میآورند مؤلف گوید آنچه بتحقیق پیوسته آن است که غیر مصنوع نمیباشد اما
کرمانی که اما سبی و سفالک و هندی زای الغی شبیه نباشد و آن که هندی کهربه و سنگ بصری نیز نامند دودی است که در کرمان
معدن اسرب است در وقت گداختن آن تعمل میآورند بدین طریق که کوره آن را دو طبقه میسازند بلند و در زیر آن جای آتش
کرده مانند اجاج میگذارند و از خاک چسبنده که در عراق آن را خاک رست مینامند قلبها و سیخهای بلند بمقدار شبری که در سران
اندک باریک باشد میسازند و خشک نموده در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک نموده در طبقات آن کوره چپ و راست و چلیپا جوانب
می چینند تا آنکه در حین گداز اسرب دود آن بر آنها بچسبد و منعقد گردد و ضایع نگردد و چون زمانی ممتد گذشت و یافتند که دود
بسیاری بر آنها چسبیده و منعقد شده است آنها را بر میآورند و شکست کنند و دودهای منعقد مانند انبوبه و سفالک را از آنها جدا مینمایند

توتیا

و آن توتیای کرمانی است و باز بدستور قلبها و شمشهای تازه در آن کوره می‌چینند و همچنین نوع دیگر آنکه شنیده شده که کوره را مانند تنوری
سر تنگ و بلند بسازند و در زیر آن جای آتش بگذارند و از پایین تا بالای دیوار آن تنور سوراخها برای نصب کردن آن قلبها
و شمشها بگذارند پس قلبها و شمشها بنحو مذکور ساخته در آنها نصب کنند و بعد مدتی که دود بسیاری بر آنها منعقد گردید آنها را
بر می‌آورند و بجای آنها قلبهای دیگر نصب نمایند و همچنین از قلبی و شمشی بارها سوده یعنی روی توتیا شنیده شده که بدستور بعمل
می‌آورند و بهترین آن پارچه‌های و انبوبه‌های صلب بیخاک آمیخته آنست و مستعمل نرم سائیده مغسول آنست زیرا که استعمال غیر
آن جایز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندیست از بس بازاج سفید بطریق احراق بعمل می‌آورند و این مستعمل در امراض عین نادر
است و اکثر مستعمل نوع کرمانی است که ذکر یافت و آنچه مشهور به بصری است نه از آن جهت است که در بصره بعمل می‌آورند بلکه
از آن جهت است که از کرمان به بصره میبرند و از آنجا بجاهای دیگر و در ممالک هند طبیعت آن جالینوس در اول سرد و در دوم خشک
و ابن [illegible] و چنین سرد و خشک در دوم گفته و مغسول آن بارد و مجفف بلیغ و با قوت تعزیه و اما اخضر هندی آن حار حاد یابس در چهارم
اکال مجفف است در غایت تجفیف افعال و خواص کرمانی آن از اکثر او به عین است و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم و مانع
انحدار مواد بسوی آن و جهت قرحه چشم و بینی و قصبه ریه و مقعده و سرطان متقرح و سایر اعضا و اندمال قروح و جروح و اکله
و رفع بدبوی زیر بغل اکتحالا و ذرورا و طلاء و مرهما و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و
نزف الدم و مقوی معده [illegible] و جهت قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا و اشیافا و آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن
و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سده و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن شادنج و نقف
آن توبال النحاس مغسول و گویند [illegible] و اقلیمیا است و طریق تشویه آن آنست که آن را با آب سائیده قرص سازند و بر آتش نرم
بر روی سفالی بگذارند و بگردانند تا خشک شود و بکار برند و توتیای اخضر هندی با قوت سمیت و اسهال قوی و قاتل است
و شرب و با استعمال آن جایز نیست محرق و غیر محرق آن در بعض امراض عین در اکتحال و ذرورات و بعض جروح و قروح در مراهم
و اطلیه و اضمده مستعمل و اهل هند گویند چون زهر خورده قدری از آن بیاشامند قی شدید آورد و از غایله آن نجات یابد و مقدار
قلیل محرق آن با آب بنگره که گیاه هندی است و در حرف الباء ذکر یافت طلاء جهت تجفیف جرب رطب و قوبا و تحلیل اورام
خبیثه مانند جذام و قروح آن و جهت ناصور و غیرها قطورا نافع و چون مقدار سه مثقال آن را با سه مثقال سرمه نرم سوده با پنج آثار
آب ممزوج نموده در زراقه پر کرده در احلیل تزریق نمایند در شبانروزی سه چهار دفعه جهت قرحه مجاری بول که بهندی سوزاک
نامند نافع و این آب تا پنج شش روز می‌ماند و فاسد نمیگردد و می‌توان استعمال نمود و بدستور یک درهم آن را و دو درهم مردار سنگ
با هم نرم سوده با نیم آثار ماست ممزوج کرده در پارچه کرباس انداخته آب صاف آن را که از آن بچکد در زراقه نموده استعمال نمایند جهت مرض

مرض مذکور نافع و دستور غسل و بردن کرمانی آن باب عوزه و در روارات توتیای کرمانی و شیافات آن حبوب و مراهم
توتیای هندی و در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آنست که ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش گذارند و بحرکت دهند
تا محرق گردد و یا آنکه قطعه ای بر اخگر گذارند و بگذارند تا بجوش آید و از جوش بیاستند مانند زاج پس بر و اشنه سایند و استعمال نمایند
و چون کسی توتیا را خورده باشد و او را غثیان و قی و التهاب و وجع معده و امعا و سوزش حول و برار و تمدد اعضا و غیرها
عارض شده باشد تدبیر آن آنست که او را قی فرمایند و بخورانند امراق و سمبه و شیر تازه دوشیده مکرر لیس بالغه و روغن بادام و آب
گوشت جهت تغذیه فرمودن **توذری** بضم تاء و سکون واو و فتح دال و کسر راء مهملتین و سکون یاء اسم فارسی است و بیونانی

توذري

اروسیمن و بعربی بذر الحجر و بزر الهوه و قصقصه و باصفهانی قدومه و ... ماهیت آن تخم نباتی است برگ آن دراز
و ساق و شاخهای آن سرخ و صلب و با اندک خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از عدس کوچکتر و اندک پهن
و سه قسم میباشد سرخ و زرد و سفید و سرخ آن را در اصفهان قدومه گلگون نامند و سفید آن از سرخ و زرد اندک
بزرگ و پهن تر و غیر جذبست و خبه را در اصفهانی خاکستری گویند طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر و بعضی خشک گفته اند افعال
و خواص آن هر سه قسم در افعال قریب بهم اند مشهی و باهی و منعظ و مسمن بدن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رنگ
رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداویه و تصفیه صوت و سعال و ... و مطبوخ آن در شراب جهت تسمین
اعضا و رنگ رخسار و ضماد کوبیده آن با آب جهت تحلیل سرطانات باطنی و ابرده و ورمهای صلب و اکتحال آن با عسل جهت رفع
زخم چشم و پاک کردن چرک آن و لعوق آن با عسل جهت تقطیع خلطهای لزج سینه و شش و آشامیدن مطبوخ آن با شراب
جهت رفع سموم و گفته اند که چون با قوت ملتهبه است هرگاه اراده اکل آن نمایند باید که در آب بجوشانند و پس بخوشانند و در
چربه و خمیر بگیرند و مشوی نمایند پس آن هنگام نافع است جهت نفث اخلاط غلیظه لزجه در سینه و شش و تحلیل اورام صلبه
عقب گوش و پستان و انثیان و رفع اذیت ادویه قتاله و مقدار شربت آن در رفع سموم از سه درهم تا هفت درهم و در
سایر افعال از دو درهم تا سه درهم و بدل آن بهمن سرخ است و گیاه آن قابض و در غایت ردیست و ...
در قرابادین ذکر یافت **توری** بضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح راء مهمله و کسر همزه و سکون یاء ماهیت آن تخم

توري

گیاهی هندیست باریه دار مانند خیار و خیارزه و ثمر آن را بپوست کنده بجهت ... و قورمه یا بدون گوشت ساده ...
و پیاز کرده با نان یا باجلا و میخورند لذیذ میشود و آن سه قسم میشود یکی کهراو و دیگری گهیا و سیوم بالیده بزرگ
و قسم اول جنگلی خاردار و بعضی تلخ و بعضی شیرین هم میباشد و دو قسم دیگر بستانی و بیخار و اکثر شیرین و هر دو قسم
مستعمل اند طبیعت تلخ آن گرم و تر و شیرین آن سرد و تر و بالزوجت کمی افعال و خواص آن اهل هند برگ و شاخ قسم

اول ابرا منضج مادهٔ بلغم خام و دافع ان و دافع اماس اعضا و زردی بدن و استسقا و سپرز و جذام و بواسیر و فالج و بلغم و صفرا
و تخم ابرا اسرد و خشک و ملین طبع و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحه مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و تخم قسم دوم
ان تب لرزه و بلغم لزج در بدن احداث نماید و قسم سیوم را ملین و دافع فساد صفرا گفته اند

تهکار

فصل التاء مع الهاء هو تهکار
بفتح تا و خفای ها و کاف و الف و را مهمله اسم دوای هندیست و در بنگاله کثیر الوجود ماهیت ان درختی است تا بیک قامت و زیاده
بیران و شاخهای ان پراگنده و بر آنها گرهها و بر سر گرهی یک و شاخ باریک بر انها برگهای کوچک پهن و بی تشریف از برگ
صعتر عریض الورق سبزرنگتر و طعم ان تلخ با اندک عفوصتی و گل ان کوچک با ساقی باریک بلند سفیدرنگ و بعد خشک شدن ساقی
باریک از ان ظاهر میگردد و بر سر ان برگهای ریزه زرد و در وسط ان تارهای باریک سفیدرنگ طبیعت ان تا اخر دوم گرم و خشک
و گرمی ان زیاده بر خشکی افعال و خواص ان دو سه درهم از برگ ان با اندکی زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند درهم سائیده
جسته بخورند و بنشینند تا عرق اید و عرق خشک کرده و جهت رفع تب بلغمی و اوجاع اعضا خصوص دست و پا و بخور ان که انرا
در ظرف سربسته پخته بگیرند جهت اوجاع و استرخاء اعضا نافع

تین

فصل التاء المثناة فوقانیه مع الیاء المثناة تحتانیه تین بکسر تا و سکون یاء
مثناة تحتانیه و نون بفارسی انجیر نامند ماهیت ان بری و بستانی و کوهی میباشد و هر یک نر و ماده و سفید و سیاه و بری
ان غیر خمیر است و خمیر را بهندی کولر نامند و در حرف الجیم بیان خمیر انشاء الله تعالی خواهد امد و درخت انجیر متوسط در بزرگی و
کوچکی برگ ان عریض و شاخهای ان بشیر دار و برگ انرا چون بشکنند از هیچ ان شیر بر می اید و درخت ان گل نکرده ثمر می بندد
بخلاف درختهای دیگر و ثمر ان پیوسته بشاخهای ان و برگ بستانی از برگ بری ان عریضتر و شاخهای کوهی ان بر روی سنگها
منبسط میباشد و ثمر ان انبوه و کوچکتر از بستانی و انجیر شامی سیاه و بسیار بزرگ میشود و بهترین انجیر شیرین شاداب
النهایت خواه سفید باشد و خواه سیاه و سفید ان جهت اکل و سیاه ان جهت دوا بهتر و انسب است و انجیر تا بیست از برگ
و بابا برگ بر امده باشد نشاید خوردن و اجتناب از خوردن ان اولیتر است و گویند که چون شاخ انجیر را در آب و نمک ساعتی
بگذارند پس بر اورده به نشانند انجیر از ان شیرین میگردد و طبیعت ان در اول گرم و در دوم تر و بعضی در دوم بیشتر گرم گفته
اند بری ان گرمتر از بستانی و در رطوبت کمتر افعال و خواص تازه ان ملطف و محلل و جالی قوی با وضع و فالج را نافع و کثیر الغذا اتر از سایر
میوهها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوت غضبی و مدر بول و مسمن بدن
خصوصا چون چهل صباح ناشتا باشند تناول نماید جهت خفقان و ربو و سرفه و درد سینه و خشونت قصبه ریه و تقویت
کبد و رفع سده و ورم طحال و بواسیر و هزال گرده و عسر البول و تقطیر ان و نضج اورام و دماسیل و بابا وام و دلیه جهت اصلاح
بدنهای ضعیف و زیاده کردن عقل و جوهر دماغ و با مغز گردگان جهت امان از سموم قتاله و با سداب و با بنات تریاق و با مغز قرطم

قرطم و یکدانک و نیم تو سهیل اخلاط غلیظه و چون ناشتا بخورند مجاری غذا را کشاده نماید و بدن را فربه سازد و خوردن
ان پیش از طعام تلیین بطن نماید و با مری منقی خلط بلغمی است از معده و چون بر طبع مکروه آید سکنجبین بالای ان بنوشند و انجیر خشک
در دوم گرم و در اول تر و ملطف و در جمیع افعال ضعیفتر از تازه ان و معطش و نفاخ و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطریق جلد و بعد الاکثار
ان مولد کیک است و جهت فالج و امراض رطبه و بهر و درد پشت و وجع ظهر و تقطیر البول نافع و مسقط است بسبب گرم کردن ان گرده را و الامراض
الراس و شاشیدن تر و خشک ان نیز جهت صرع و تقویت دماغ و ذرور خشک ان مجفف قروح سر الاذن و قطور آب مطبوخ ان با کف خردل
جهت طنین و خارش گوش العین و اکتحال و قطور لبن ان با عسل جهت غشاوه و رطوبت و ابتداء نزول آب و غلظ طبقات و آب برگ ان
جهت جرب و خشونت اجفان الفم و الصدر و غرغره با آب طبیخ ان جهت ربو و اورام عضله لسان و قصبه ریه و اشامیدن آب مطبوخ
ان با حلبه و عسل که طبخ نماید تا ماند بلعوق کرده و جهت تصفیه سینه و ریه و بازوفا و خشک جهت تنقیه فضول سینه و سرفه کهنه و اوجاع مزمنه
ریه و اعضاء الغذا با سداب و افسنتین جهت رفع ریاح و سده و طحال و با انجیر گردکان جهت معاون تقویت قولنج و صاحبان سوء مزاج طبع
و با قرطم بمقدار یکدانک و نیم نطرون جهت اطلاق نمودن بطن و بدستور شراب ان و حقنه با آب مطبوخ ان جهت مغص و چون
انجیر را در سرکه انگوری تند نه روز بخسانند و هر روز بخورند و انرا با قدری از سرکه ان بنوشند و بعضی را گویند به تنهائی و با با
انیسون و سکنجبین و بیخ کبر ضماد نماید جهت تحلیل ورم طحال مجرب و محلل خام ان نیز همین اثر دارد و چون انجیر را با مساوی ان مغز گردکان
کوبیده روزی یکمثقال از ان بخورند بالخاصیه محرک باه و منعظ است و اطلاق بطن نماید و جهت گزیدن عقرب و سایر سموم مجرب و انسته
اند و شراب ان جهت سرفه مزمن و تفتیح سده و تنقیه گرده و مثانه و انجیر بری در جمیع افعال قویتر و ضماد نجیه گوبیده ان به تنهائی
و با آرد گندم و با جو و با ابرسا و نطرون و با بوره جهت تحلیل اورام بنا گوش و سایر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و تالیل و تعقد
عصب و آثار سیاه جلد که بخلان نامند و بهق و تحلیل اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با خمیر نان نجیه خمیر مایه جهت انفتاح دمامیل
و با زاج جهت قروح ساق سایله و با بوره ارمنی جهت بهق و امثال ان و با پوست انار جهت داحس و مطبوخ ان با شراب که افسنتین و
ارد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت حبس که عظیم معده و اورام و ریاح النسا نافع و گلمبد نجیه آن با آرد جو جهت تحلیل اوجاع و سوخته
ان با زیت در سفید کردن دندان و تعدیل و تقویت لثه و نافع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کننده موی جهت ذرو و شطایا و
اسهال خون و با موم و روغن زیت جهت شقاقیکه از سرما بهم رسیده باشد و با سرکه و زرده تخم مرغ نیم گرم کرده جهت امراض مقعده و حقنه
ان با آب مطبوخ سداب جهت مغص و حمول شیره ان با عسل با پارچه پشمی جهت تنقیه قروح و جروح رحم و رطوبات فاسده و قطع نزف الدم
ان و انجیر فارسی سردی مایل و لبن ان زیاده و با حدت خصوصا بری و کوهی ان محلل و جاذب و با تریاقیه و ضماد نجیه ان جهت
خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای ان

بابرگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته زیره شده و چون بکوبد و دانه انجیر خام را با گوشتی که بسیار سخت باشد مانند گوشت
گاو و امثال آن بپزند بزودی مهرا گرداند و چون در دیگ هریسه اندازند نیز گوشتهای آنرا بزودی مهرا گرداند و شاخهای تازه او را
نیز همین اثر است و شیر آن بسیار گرم و تند جالی و منقح و مسهل قوی و خطرناک خصوصا شیر بری آن و مانند انفحه منجمد کننده شیر ذایب و
رقیق کننده شیر منجمد است و اکتحال آن جهت نزول آب و سنون آن بدستور و چون به پنبه آلوده در زیر دندان موجع و یا در سوراخ دندان
کرم خورده گذارند باعث تسکین درد است و آشامیدن آن با مغز بادام سائیده ملین بطن و زایل کننده صلابت رحم باخطر و ضماد آن با
پیه جهت قلع ثالیل و با حلبه جهت نقرس و با آرد جو جالی جرب متقرح و غیر متقرح و قوبا و کلف و بهق و طلاء آن جهت گزیدن زنبور و سایر هوام
و سگ دیوانه و تنقیه آثار جلد و برون گوشت زاید و حمول آن با زردی تخم مرغ و کتیرا جهت منع تقرح آن و برای تنقیه رحم و ادرار طمث و اخراج
جنین نافع و عصاره شاخهای بری آن در هنگام رستن برگ قایم مقام لبن آنست و در افعال قریب بدان و حرکت دادن ماء الجبن
را بچوب انجیر که پوست آنرا تازه جدا کرده شیر آن آلوده باشند معین بر اطلاق آنست و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات
و با نمک جهت تقشیر جلد و طبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفته یافته و طلاء آن با آب جهت منع ریختن موی و چون بر موضع گزیده
سگ آرد گندم بپاشند و برگ انجیر تازه را گرم کرده بندند وجع آنرا تسکین دهد و تکرار استعمال زخم آن التیام یابد و عصاره برگ
تازه آن بسیار گرم و منقح جلد و مفتح افواه عروق مقعده و جهت قلع ثالیل و خیلان و اسهال نمودن شکم نافع و خالی از غائله
نیست و سایر اجزاء آن فی الجمله لقی در صرع و جنون و وسواس است و ثمر آن قویتر و انجیر مضر جگر و معده ضعیف است خصوصا
تر آن و مضر اسنان خصوصا اکثار تناول آن و مصلح خشک آن گردگان و صعتر و انیسون و مصلح تر آن سکنجبین و شربت ترنج
و ریباس و بدل آن در او و به نیشش مغز چلغوزه مقدار شربت از خشک آن تا سه مثقال و از تازه آن تا یک رطل است و اشربه و
نعوق و ماء التین و محلل و مطبوخ تین در قرابادین ذکر یافت تیواج بکسر اول و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف و جیم
ماهیت آن گویند پوست درختی است شبیه به پوست درخت چنار و گویند پوست درخت لسان العصافیر بلاد خطا است و ظاهرا
طالیسفر باشد و آنچه به تحقیق پیوسته غیر طالیسفر است بلکه پوست درخت لسان العصافیر است و بهندی درخت آنرا کریه
بضم کاف و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها نامند و پوست آنرا کریه کا چهال و چهال بلغت هندی بمعنی پوست
درخت است و بلغت دیگر کالا گوده گویند طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در آخر دوم گرم و خشک گفته اند و قابض
و بسیار تلخ افعال و خواص آن جهت درد سر و درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و رعاف و بخور آن جهت بواسیر خونی
و اسهال مزمن و تحلیل اورام رخوه و شقاق مقعده و نزف الدم جراحات و سیلان زخم و حیض و ضماد آن با سرکه جهت درد سر
و تحلیل اورام رخوه و سنون آن جهت درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و بخور آن جهت بواسیر و شقاق مقعده و دردوان و

تیواج

ان و درد رحم و رفع وبا و طاعون مجرب الاثر است و شربت آن با یک مثقال نیلوفر جهت حبس اسهال بواسیری و غیر آن و اسهال الدم مجرب
و سفوف آن با دوغ ماست چکیده و رب ربوب قابضه مانند رب حب الآس جهت اسهال مزمن بارد و بواسیری و قطع خون بواسیر نافع و گویند
جهت بواسیر بخونی استعمال آن نافع است بدین طریق که هفت مثقال آنرا نرم صلایه نموده با روغن بادام شیرین چرب کرده حب
سازند و پنجروز متوالی آن حب ها را بلع نمایند روز اول یکمثقال روز دوم یکمثقال و یکدانگ روز سیوم یکمثقال و دو دانگ
و همچنین هر روز یکدانگ بیفزایند که تا پنجروز تمام خورده باشند و غذا روزی یکمرتبه بوقت ظهر چلاو با زرده تخم مرغ نیمبرشت و روز
پنجم مسکه تازه گاو با چلاو بخورند و جهت رعاف اندکی سوده در بینی نفخ نمایند و قدری سوده با گلاب و صندل و کافور
بر پیشانی ضماد نمایند جهت نفث الدم یکمثقال آنرا با مثل آن الحبة الثنین میل نمایند و جهت منع سیلان خون جراحت
نرم سوده بر آن بپاشند و جهت حبس اسهال دموی نیم مثقال آنرا با شیره تخم خرفه مقشر بریان بیاشامند و فرزجه آن
جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید مضر سفل و محرورین و بعطش و مورث التهاب احشا بنابر آنکه گرم دانسته اند مصلح
آن کتیرا و ربوب فواکه و بزرقطونا و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یکمثقال است و جوارش و حب و سفوف
و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت

باب چهارم در بیان ادویه که حرف اول اسماء آنها ثاء مثلثه است

فصل الثاء المثلثه مع الالف

تافسیا بفتح تاء و الف و کسر فاء و سکون سین مهمله و فتح یاء مثنات تحتانیه و الف مشتق
است از اسم جزیره که اول در آن یافته و از آنجا اخذ نموده اند و آن جزیره را تافسیس نامند و بعضی الف را حذف می
نمایند و لغت یونانی است و بیونانی مراس و به بربری ادرباس گویند ماهیت آن صمغ نباتیست صلب سفید رنگ شبیه
بانزروت و تلخ و بسیار تند و گیاه آن شبیه برازیانه و گل آن سفید و تخم آن مانند الجره و اندک عریض و در اطراف شعبهای
آن اکلیلی و چتری مانند اکلیل و چتر شبت و بیخ آن غلیظ و بسیار تند و منبت آن کوههای سخت و درنکابن و الموت و
دیلم تلی نامند و بیخ آنرا خرد شده بستی که از آن بر می آید بعد از انجماد میگیرند و این خالص حاد میباشد و بعضی بیخ آنرا افشرده عصاره
آنرا میگیرند و این اندکی نرم حاد میباشد و بعضی مجموع بیخ و برگ و ساق آنرا افشرده عصاره آنرا میگیرند و در ظرف سفالی خشک مینمایند
و این متخلخل و سبز مایل بسیاهی میباشد و ضعیف القوت و باید که عند اخراج دمعه آن مینماید لباس پوستین بپوشند و صورت
و بدن خود را محافظت نماید و یا بر بدن خود موم روغن بارد قابض بمالد و استنشاق روغن بنفشه نماید و آن روز گرم نباشد
و هوا نور زد زیرا که چون بصورت رسد بسبب حدتی که دارد متورم و متقطع میگرداند و گاه رعاف میآورد و بدان سبب مهلک شده گویند
قسمی سداب بریست و غیر آن است جهت آنکه سداب بری حار الصفات و غیر آن است طبیعت آن در سیوم گرم و خشک و دمعه
آن گرمتر تا چهارم و قوی تر از سایر اجزاء است و با رطوبت فضلیه گویند که پس آن کمتر از حرارت آن است افعال و خواص آن

محلل و منضج و جاذب قوی از عمق بدن بظاهر جلد و مقی و مسهل بلغم غلیظ و جهت استرخاء مفاصل بارده و درد پهلو و طحال استعمال
و تحلیل ریاح و تفتیح سده و داء الثعلب و اسقاط دانهٔ بواسیر و قلع آثار و الصاق و انفجار دمل نافع و آشامیدن با ماء العسل تا پنج
قیراط مسهل بلغم غلیظ و صفرا است و جهت درد پهلو و طحال و شهوت طعام و استسقا و طلاء آن جهت رفع آثار جلد و کلف و بهق
نافع و ضماد آن جهت داء الثعلب و رویانیدن موی و درد پهلو و زانو و قدم و نقرس و مفاصل و امثال آن و با موم روغن آن موم و کندر
جهت کهنه الدم و اسقاط دانهٔ بواسیر و قلع آثار سیاهی و نمشی و کبودی جلد بشرط آنکه زیاده از دو ساعت نگذارند پس
برو شسته با آب دریا و با ماء الرماد گرم کرده بشویند و با عسل جهت جرب متقرح و با گوگرد جهت انفجار و ورم صلب نافع مقدار
شربت از عصاره بیخ آن تا پنج قیراط و از لبن آن تا نیم مثقال مضر حلق و معده و مقرح مصلح آن کتیرا و پوست بیخ آن در
افعال مانند صمغ است چون ریزه کرده در روغن زیتون یا روغن گاو بجوشانند جهت تقویت عصب و درد مفاصل و آشامیدن
آن با احشاء و غیرها جهت مبرودین و مفلوجین بغایت نافع و در رویانیدن موی مانند آن دوائی نیست و تحقیق بدان
و حرق النار و ضماد سائیده آن با روغن جهت لحم مقطوع و اوجاع صدر و بواسیر شش ماه قوت بیخ آن ضعیف میگردد و مقدار
شربت از پوست بیخ آن و جرم مانند قیراط و بدل آن در انبات شعر حرف با فلفل و مضر مثانه و آلات بول مصلح آن حب الآس و بلوط
و اکثار آن مورث ورم زبان و حلق و معده و ضیق النفس و غشی و احتباس بول و گرمی بسیار و تشنگی و تدبیر آن قی کردن
و شیر تازه و لعاب بذر قطونا و مسکه گاو و ماء الشعیر سرد کرده و آشامیدن و غرغره بروغن گل و نشستن در آب سرد و اگر تشنج
بهم رسیده باشد و گفته اند تخم سداب مصلح آن است بالخاصیت و گویند چون گیاه و ساق آن آمیزاد اخل اند به کنند
بمرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشند و زنگ رخسار را سرخ گرداند و جهت اکثر امراض بارده رحم
نافع است **فصل التاء مع الجيم تجير** بفتح تاء و کسر جیم و سکون یاء مثنات تحتانیه و راء مهمله ماهیت آن جرم چیزی ناافشرده
است و قوت آن متوسط ما بین آب لطیف و جرم کثیف آن چیزی است و از مطلق تجیر مراد الی آب انگور است و لای هر چیز را
نیز تجیر گویند طبیعت آن قابض افعال و خواص آن ضماد آن با کمات جهت ورم حار صلب و ورم پستان و حقنه بطبیخ آن
جهت قرحه امعاء و استسهال مزمن و منع سیلان رطوبات مزمنه رحمیه و بخیش جلوس در آن و دانهٔ انگور که در تجیر مانده باشد
قابض و با پوست از برای معده چون بریان کرده مانند سویق سائیده بیاشامند جهت قرحه امعاء و استسهال مزمن و تقویت
معده مسترخیه نافع و ضماد تجیر بصفرا شسته با سرکه جهت تحلیل حمره و ورم کبد مفید **ترید** نان خورد کرده است که در آب
گوشت ریخته تناول نمایند و شامل است نیز نان خورد کرده و آنچه را که در دوغ و شیر بها و غیره کنند و بخورند **فصل الثاء
المثلثة مع العين المهملة ثعلب** بفتح اول و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون باء موحده بفارسی روباه و بهندی

وبهندی لومبری و لوکری نیز نامند ماهیت آن حیوانی است بری معروف و بهترین آن ثعلب سفید است طبیعت آن گرم و خشک
است و پوست آن در گرمی قریب بسمور و روباه سیاه و [illegible] بسیار افعال و خواص آن خوردن گوشت آن جهت مبرودین
و مرطوبین و تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و نطول طبیخ زنده آن که دست و پای آن بسته در آب جوشان اندازند
و طبخ نمایند تا مهرا گردد و تا مهرا گردد جهت درد مفاصل و بدستور نشستن در آن تعقد و صلابت مفاصل و وجع آن عضوها که
در آن روغن زیتون داخل کرده یا در آن جوشانیده باشند اما بعد از تنقیه مفید و همچنین هکذا بدان جهت امراض مذکوره
و سرعت راه رفتن اطفال و رفع اعیاء و بخور آب مطبوخ آن جهت فالج و استرخاء و تمدد و تشنج یبسی و امتلائی و آشامیدن
یک مثقال از شش خشک کرده سائیده آن با آب و عسل جهت ربو و سرفه و مالیدن مخلوط آن با پوست تخم مرغ محرق بر داء الثعلب
باعث روئیدن موی آن و قطور پیه گداخته آن در زیت و یا روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین وجع آن و ادمان
آن باعث رفع کری و تمریخ آن با روغن زیتون کهنه و امثال آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و دردهای بارده و تدهین دست
و پا به پیه آن در سردی هوا و سفرها مانع تضرر از آنهاست و نگاهداشتن آن در دهان درد دندان و در چشم دافع و سقوط
زهره آن با اشق و آب کرفس پیرسه مساوی یا در سیزده روز یکمرتبه جهت ابتداء جذام و زیاده نشدن آن بغایت مؤثر و خاکستر
پوست آن جهت سوختگی آتش و نواصیر و قروح حاره مفید و از خواص آنست که چون دندان آن را با خود دارند و یا در دست
بگیرند جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند و چون در برج کبوتر یا و بر بازیا قیماقی بنمایند در آن مگر یک کبوتر و چون
پیه آن را بچوبی بمالند و بر کنج خانه بگذارند که در آن کیک باشد کیکها همه بر آن مجتمع گردند و پوشیدن پوستین
آن باعث گرمی بدن مبرودین و مرطوبین بلغمی مزاج و پیران و کسی را که سرما برو غالب باشد مفید و هر چند موی آن
زیاده باشد گرم تر و محرور المزاج را مضر و ابزن و بخور ثعلب و طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت و چون ثعلب را زنده در
زیت طبخ نمایند در جمیع افعال اقوی است استعمال آن ثفل اسم جرم چیزها است که آب آنرا افشرده باشند از ثخین غلیظ تر و در
افعال مشابه آن **فصل الثاء مع اللام ثلج** بفتح ثاء و سکون لام و جیم بفارسی برف نامند طبیعت آن در سیوم سرد
و در دوم خشک افعال و خواص آن مخدر و معطش و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلوی که در حلق مانده و گرم معده
و جهت تقویت هضم معده حار و تبهای حاره و جرب و حکه و ضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن آن باعث
اجتماع حرارت در معده و تقویت آن و مورث سعال و مضر احشاء ضعیف و مبرودین و مرطوبین و صاحبان اورام
باطنی و مصلح آن قرنفل و عسل و آب برف پرورده بهتر از جرم آن است و چون قدری نمک و شوره با آن ممزوج نموده
در ظرف نازکی از سفالی یا نقره و یا مس قلعی دار و یا حب شیر که از قند یا نبات شیرین کرده و قدری گلاب داخل کرده

و یا شربت و یا افشره و یا آب هر میوه که خواهند کنند و گلاب و یا بید مشک و یا عرق بهار و یا عرق کیوڑه هر چه مرغوب
باشد قدری انداخته در ظرف بر نموده و سر آنرا به پوستی بپوشند و اطراف آنرا بخمیر متینی محکم بندند که آب مطلق در آن
نفوذ نکند پس آن ظرف را در آن پنهان نمایند بنحویکه ثلج ممزوج به نمک و شوره از هر طرف بمقدار نیم شبر و یا زیاده باشد
و سه چهار ساعت کامل در آن نگاه دارند در جائیکه هوا بآن نرسد تا منجمد گردد پس برآورده سر ظرف را گشوده از آن
برآورده تناول نمایند **ثلج** چینی معرب از ثلج چینی است ماهیت آن رطوبتی است منجمد مانند برف شبیه بنمک در بادیکه از
هند آورند و ابن بیطار گفته که زهر حجر اسیوس است و در اسیوس ذکر یافت طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن
جهت جلای بیاض عین و ظلمت بصر و ضماد آن بر بدن جهت بهق نافع و این اسم را بر بارود نیز استعمال میکنند ثلثان
عنب الثعلب است **فصل الثاء مع المیم ثمام** بفتح ثاء مثلثه و میم و الف و میم لغت عربی است میر محمد مومن نوشته که در
تنکابن زراوس و در مازندران بازمیل نامند ماهیت آن نباتی است شبیه بگندم و کوتاه تر از آن و ساق آن باریک و پیاز آن
و غیر مجوف و خوشه آن شبیه بارزن و طعم آن شیرین طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن نشامیدن
آن محلل ریاح و مفتح سدد و ضماد تازه آن جهت اورام چشم و منع ریختن مواد بسوی آن و اکتحال محرق مسحوق آن جهت
جلاء باصره و تقویت اشعار عین و درو پاشیدن آن و ازاله بیاض چشم نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا پنج
مثقال و بدل آن تودری است **ثمر الاثل** بفارسی بار گز و گزمازو و بهندی چهوٹی مائین نامند ماهیت آن بار نوع کوچک
گز است که عازبه نامند بقدر نخودی و از آن بزرگتر و غیره مشابه طبیعت آن در دوم سرد و در سیوم خشک افعال و خواص
آن قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و آب طبیخ آن که یک اوقیه آن را در دو رطل آب بجوشانند تا
بنصف رسد منقی رطوبات معده اطفال و جهت گزیدن رتیلا و دفع جرب رطب و با شکر جهت ربو و سعال و ضعف جگر و
احشا و زردی رخساره و رطوبات رحم و اکله و حکه و امراض مقعده و قروح رطبه شربا و طلاء نافع و مضمضه آن جهت
تاکل دندان و استحکام لثه مفید و چون یک شبانروز در آب بخیسانند در افعال مانند مطبوخ است و قطور آن مقوی
اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب
خیسانیده باشند و جرم آن جهت نفث الدم و جراحت شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم اعضا
و برشته آن در جوف گل سرشوی گرفته جهت اسهال مجرب خوردن آن جهت بردن گوشت زاید و قطع خون جراحات و طلاء
آن جهت نیکوئی رنگ رخساره و صاف نمودن بشره و حمول آن جهت تخفیف رطوبات رحم و ضماد پخته آن با آب و سرکه جهت
سپرز و چون آنرا با صندل و افسنتین بجوشانند و آب آنرا با شکر بقوام آورند نوشیدن آن جهت تحلیل سپرز بعید یک

است وجهت تقویت اشتها و اعضا و اعصاب و رفع اعیا و مغص و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن الغایت موثر
مضر بسر مصلح آن دوقو بدل آن مازو یا شحم انار بوزن آن مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و گویند تا چهار درم است
ثمر الطرفا بفارسی گز بار و معرب آن گزمازج است و بهندی تری ماین نامند ماهیت آن ثمر درخت گز است مثلث شکل
بزرگتر از عدسه که ثمر اثل است که ذکر یافت و در افعال مانند آن و خالی از حرارت لطیفه و جلا و تقطیع نیست ثمنش بضم ثاء مثلثه و سکون
میم و ضم نون و سکون شین معجمه یونانی نباتی است که ماهیت شیح حشیش باشد **فصل الثاء المثلثه مع الواو** **ثوم**
بضم ثاء و سکون واو و میم بفارسی سیر و بهندی لهسن گویند ماهیت آن بری و بستانی و جبلی میباشد بری آنرا اسقور
یون و بعربی ثوم الحیه نامند و در حرف الالف مذکور شد و بستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دانه یعنی چند دانه بهم متصل
و یکی منحصر بر یکدانه و بقدر پیاز کوچکی و این نسبت بان کمتر است و جبلی آنرا بفارسی موسیر نامند و برگ آن مانند نرگس و
گل آن بنفش و بیخ آن یکدانه بقدر پیاز کوچکی و بسیار بزرگتر از بوستانی و در بوی فی الجمله شبیه بدان و بهتر از همه بستانی
مشهور بزرگ دانه آن است و جبلی آن از جهت مخلل نمودن بهتر و بدون مخلل این قسم کم مستعمل و تازه همه اقسام بهتر
از کهنه و نوعی دیگر مرکب میان ثوم و کراث است که آنرا کراثی نامند طبیعت آن در سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
و حرارت او شبیه بحرارت غریزیست و بری آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و جالی و مفتح و مجفف رطوبات
معده و مفاصل و رقیق کننده خون و مدر بول و حیض و عرق و با قوت تریاقیه و مقرح جلد و خوردن آن با مراعات زمان
و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت مزاج و دافع مضرت ابهای مختلف و هوائی و بائی و بعض خصوصا با سرکه آن و جهت تصفیه
حلق و صوت و ربو و ضیق النفس و نسیان و فالج و لقوه و مخلف سهو و رعشه و اکثر امراض عصبانی و اوجاع مفاصل و عرق النسا
و نقرس و وجع ورک و امثال اینها و قطع اخلاط غلیظه و سبز زرد و دفع ریاح تهیگاه و قولنج ریحی و زلوی در حلق مانده و اقسام
کرم معده و حب القرع و دود مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تپهای کهنه و قروح شش و درد
معده و رفع تشنگی که از بلغم و سده ماساریقا باشد و تقطیر البول و نیکوی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظ و تحلیل اورام
و حصات گرده و گزیدن مار و سایر سوام و سگ دیوانه گزیده و رتیلا و با شراب جهت سم افیون و مداومت اکل آن باعث سقوط
موی سفید و رویدن موی سیاه و با انجیر و سداب و با مغز گردگان قوی تر از فادزهر و مطبوخ آن با زیره و برگ صنوبر جهت
تقویت دندان و با شیر گوسفند پخته و با روغن گاو تازه بریان کرده و یا عسل شیرین نموده حلوا ساخته در تحریک باه و انعاظ
بسیار قوی و با طبیخ قوی و بیخ جبلی جهت قتل سپش و صیبان که بفارسی رشک نامند مفید المضار اکثار آن و عدم مراعات مزاج
و سن و فصل مصدع محرق خون و مضر چشم و شش و بواسیر و زنان حامله و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرا بسیار

کند و مضعف باه و مهیج امراض نایبه مصلح آن بجوشانیدن است در آب با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و باروغن و استعمال
آن با کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش شیرین و امثال اینها و اکتحال با آب آن جهت کهنة الدم و غرغره با سرکه محلل
آن یعنی پرورده در آن جهت اخراج زلو در حلق مانده و ذبحه و مضمضه بطبیخ آن با کندر جهت درد دندان بارد و تأکل آن و تقویت
لثه و بدستور لکن باید آشامیدن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر و کندر در دهان جهت وجع اسنان حادث از برودت و احتقان
بدان جهت عرق النسا و مالیدن مشوی آن بر دندان جهت تسکین وجع ریحی در طوبی آن مفید و طلاء آن با عسل جهت بثور و
قوبا و قروح رطبه سر و سبوسه آن و بهق و جرب و لیکن مقرح کننده جلد است و با برگ انجیر و سیاه زیره جهت گزیدن ابن
عرس و با حنظل و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و مار و سگ دیوانه و کل سموم و رفع اذیت اینها و بدستور با عسل و با
سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه و ورم اعضا و ضماد بخته آن با شیر جهت گشودن دبیله و دمل و تضمید محرق آن با عسل جهت
ازاله خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و با روغن گاو جهت سیخ الفخ و خوردن آن در روغن
بریان کرده و طلاء کردن جرم آن و یا روغن آن و یا آن هر دو جهت تخفیف قروح رطبه سر و تدهین بروغن آن که بر سر
در آن خورشاینده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاقی که از برودت بهم رسیده باشد و جهت وجع مفاصل
و قولنج بلغمی و سیخ حادث از خلط لزج شرباً و طلاءً از خارج و طلاء رماد آن با عسل جهت بهق و برص و داء الثعلب و کهنة الدم و جرب
و جلوس در طبیخ برگ و ساق آن جهت ادرار بول و رفع احتباس حیض و اخراج مشیمه و بدستور تدهین بدان و لیکن این
ضعیف است نسبت بان و طلاء آن با نوشادر جهت برص و بهق و با زفت جهت داء الخنازیر و خشونت ناخن و کحل آن و طبیخ
آن کشنده شپش و خائیدن برگ آن و بعد از آن مضمضه نبیذ ریحانی زائل کننده رائحه آن است و گفته اند اگر جهت
فالج تا چهل روز هر روز درست خام از آن ابلع نمایند بدین طریق که روز اول یکدانه و روز دوم دو دانه و روز سیوم سه دانه همچنین
تا چهل روز که روز چهلم چهل دانه شود و باز بدستور روز بروز یکدانه کم نمایند تا بروز هشتادم باز بیکدانه رسد در بین
ان شاء الله تعالی زائل گردد و محتاج بدوای دیگر نگردد و چون بالا در را در زمین دفن نمایند تا پوسیده گردد و در اینها
سیر او غرس نمایند تا قوت گیرد و پس برآورده از آن معجون سازد تقویت عظیم بخشد و موی ریش سفید را سیاه رویاند
و تریاق الثوم و منافع آن و دهن او و محلل و معجون در قرابادین ذکر یافت **ثومون** بضم ثاء مثلثه و سکون واو و ضم میم و سکون
واو و نون بفارسی تخم زرد آب و تبرکی صفراوی نامند ماهیت آن تخمی است شبیه بحبه منبت آن جاهای سایه گیاه آن
شبیه به سداب و برگ آن دراز تر از آن و گل آن سفید و تخم آن تلخ و تند و ریزه و گویند تربد زرد هیچ آن است و در افعال
مشابه به خربق طبیعت آن در سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و مخرج جنین

جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده مقدار شربت آن پنج درم مصلح آن کثیرا و کشنیز است **فصل الثاء مع الیاء**
الثاء والتحتانیه ثیل بکسر ثاء و سکون یاء و لام لغت عربی ثیم و ثیمه و خوبه و بترکی ییلان اقروی و بهندی دوب گهاس
و بفارسی بید گیاه نامند و گویند که آن نوعی از حرشف است ماهیت آن اصناف است صنفی گیاهی است که در کنار نهرها و
راه و زمین های نمناک میروید و مفروش بر روی زمین و مخصوص برهای نیست و شاخهای آن دراز و باریک و با گره
ها و بندهای بسیار و برگ آن بسیار ریزه و سرهای آن تند و اندک پهن مانند صعتر و بر سر هر گرهی و بندی ریشه و گل آن
مابین سرخی و سفیدی و طعم گیاه آن شیرین و بیخ آن مادام که تر و تازه است انرا نیز میخورند طعم آن شیرین نیزه و با اندک حرافت
و قبض و دواب آنرا میخورند و طعم گرهای آن شیرین تر و صنف دیگر گرهای آن عریض و نرم و چون دواب آنرا بخورند
بمیرند و منبت آن گفته اند در بابل بسیار است و در راه ها میروید و صنف دیگر برگ آن مانند لبلاب و گل آن خوشبو
و ثمر آن کوچک و عروق آن بیخ با شش بسطبری انگشتی و نازک و بد بوی طبیعت صنف اول آن در اول سرد و خشک
و با قوت قبض و گویند معتدل است و بیخ آن الذع و الطف افعال و خواص آن اشامیدن طبیخ آن جهت مغص و قروح مثانه
و عسر البول و طبیخ بیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و قروح مثانه و آب گیاه آن از نیم رطل تا یک رطل جهت دفع سموم
اقسام مارها و سگ دیوانه گزیده و حرقت البول و احتباس آن و تفتیت حصات و تبهای حار و سل بغایت مجرب و ضماد
بیخ آن جهت التیام جراحت های تازه و مادام که خون آلوده باشد و گزیدن هوام و ضماد خشک آن جهت اورام حاره و
منع نزلات و ضماد خاکستر آن جهت قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تجفیف قروح بغایت نافع و مدر بول و صنف دوم
عصاره آن با ادویه مناسبه مانند شراب با عسل سرد و نشا و بی و نصف آن مر و ثلث آن فلفل و بوزن همه کندر چون
جوشانیده طبخ نمایند جهت علل چشم و تحلیل مواد آن و تخم آن بغایت مدر بول و جهت قطع قی و اسهال و ریختن مواد بمعده و احشا
و تفتیت حصات گرده و مثانه و قروح آن مفید و قسم سوم آنرا چون در ظرف زجاجی بر آتش ملایم بسوزانند و در ظرف
مسی بسایند ضماد آنرا جهت قطع خون بواسیر مجرب شمرده اند و گویند زیاده بر سه مرتبه احتیاج نمیشود که هر مرتبه سه درم
آنرا بمالند و ضماد تازه آن با روغن گل بغایت ملین و منضج و محلل است **باب الجیم در بیان ادویه که حرف اول آنها جیم است**
فصل الجیم مع الالف جار النهر بفتح جیم و الف و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح نون و سکون ها و راء مهمله بمعنی همسایه
نهر است جهت آنکه نبات آن مفارقت از نهر و آب نمیکند و در جاهای خشک نمیروید ماهیت آن نباتی است شبیه
به نیلوفر و برگ آن بر بالای آب میباشد شبیه به برگ حبنند و مزغب و بیخ آن خشن و طعم آن با اندک تلخی و بی گل و
ثمر طبیعت آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص آن جهت حبس اسهال و خون و قطع عطش تبها و جهت تحلیل

اورام والتحام قروح تازه وخشک و اورام حاره و قروح خبیثه عفنه ساعیه و حکه طلاء وضماداً و خوردن نافع و مانع
سعی آنهاست و بطریق مرهم بهتر استعمال آن مسود مسدد مضر عصب مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا دو مثقال **جام
پهل** بفتح جیم و الف و سکون میم و بای عجمی و خفاء ها و لام اسم ثمر هندیست و در بنگاله مشهور بسفری است ماهیت
آن ثمر درختی است فی الجمله شبیه بامرود و دو صنف میباشد صنفی مغز آن سفید و صنفی سرخ رنگ و بعد رسیدن نیز دو
شیرین مانند امرود کوهی جنگلی حجم آن دانه دار و در جوف آن تخمهای ریزه بسیار بقدر تخم مرو از سفید سفید و از
سرخ سرخ رنگ و اندک صلب و شکل صنف سفید آن صراحی مانند نوع امرود کوچکی که کلابی نامند و سرخ آن اکثر مدور بار آن
و در فصل گرما که موسم باریدن هند و بنگاله است ثمر بسیار میاورد و در فصل زمستان نیز بعضی اشجار و لیکن بوفور آن
موسم نیست و در هند و دکهن بهتر از بنگاله میشود لاکن بوفور بنگاله نیست و بهترین آن رسیده بالیده شاداب
شیرین کم تخم است خصوصا نوع سفید آن و درخت آن ببزرگی درخت سیب و به و غیر موزون و برگ آن از برگ
سیب اندک بلند تر و با خشونت و بی لطافت و چوب آن بیرنگ شکسته میباشد و قابل عمارت نیست و اهل هند
از آن خلال میسازند و میسوزانند و درخت آن زود ثمر میاید و کهنه سال خورده آن کم ثمر میباشد و چون تنه آنرا ببرند
از اطراف آن شاخها برآمده در یکدو سال بار ثمر میدهد طبیعت آن گرم و تر با رطوبت لزجه و قوت قابضه افعال
و خواص آن مفرح و مقوی قلب و معده و ملین طبع و در ابتدا لیس قابض و مدر بول و حابس اسهال خصوصا که با پوست
و تخم آنرا بخورند و نیم رس آن قابض تر و چون پوست درخت نونهال آنرا که هنوز ثمر نیاورده باشد مقدار دو سه مثقال
آنرا شب در قدری آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده اندکی شکر داخل کرده تا سه چهار روز هر روز تازه چنین
بنوشند در حبس اسهال رطوبی مجرب است المضار مضر مبرودین و مرطوبین و صاحبان قولنج و مصدع و محرک نزله و اخلاط
ساکنه و مهیج آنها و نفخ و ریاح و قراقر و باعث حمیات در ابدان مستعده خصوصا اکثار آن و مضمضه بآب برگ
مطبوخ آن جهت تقویت لثه و استحکام دندان متحرک نافع و مسکن درد آن **جام کهاس** بفتح جیم عجمی و الف
و سکون میم و فتح کاف عجمی و خفاء ها و الف و سین مهمله لغت هندی و بنگاله است ماهیت آن گیاهی است که در هند و
بنگاله بسیار در جاهای نمناک در موسم برسات میروید و با ساق های بلند بقدر ذرعی و زیاده و بهتر از آن و ولد دو یا
زیاده و بر سر هر ساقی سه برگ پیوسته بهم با بو رقیقت و حدت و بیخ آن سفید بقدر پیاز کوچکی با حدت و بو رقیقت
و گل آن شبیه بسرگین عریض طرف پائین آن پیچیده و از جانب پیچیده گی [illegible] شکل [illegible] دو نیده و زیر گل آن گرهی
صراحی شکل و بیخی با رنگ سفید و گل آن نهایت بدبو بشدت و طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن

نواوون ساق برگ بجنه آن جهت استسقا و بیخ آن با قفان کوبیده حبوب بندند بقدر حبی بقدر فلفلی و نخودی کاسه جهار حب
آن جهت حبس قی و غیره و بیضه که نیند شود و گرد آن بقدر نخودی و با قلابی از آن بیخ در جوف قدری از موز بجنه که بهندی
کیله نامند بمقدار یکه بلع توان نمود جهت تحلیل طحال جند روز متوالی که بعد از بلع یکدو لقمه برنج بزم بجنه بی روغن و بی
نمک بخورند مجرب دانسته اند و جون بمقدار بیست و جهار توله که یکنیم پاو تا ر هندی باشد بیخ آن را نرم سوده در ظرف چینی
کنند و بوزن آن روغن گاو و داخل آن نمایند و خوب بر هم زنند پس آب لیمویی که بهندی کاغذی لیمو نامند شانزده عدد داخل
کرده خوب بر هم زنند و [illegible] آب لیمو کم شود که مانند مرهم ضماد رقیق بماند آب جهار عدد لیمو دیگر داخل نمایند و در شیشه و یا ظرف
چینی کرده در جای [illegible] نگاه دارند جهت التیام جروح خبیثه و ساعیه که بهندی [illegible] نامند که روزها و ورم و اثر [illegible] حرف
نزخمها برکنند و بر بالای آن بطریق مرهم استعمال نمایند و [illegible] بعد التیام و جاق شدن خارشی در آن موضع باقی نماند [illegible]
[illegible] زایل کرده و این روغن [illegible] بلطفه می نمایند و بقیه دوم بار اگر احتیاج باقی باشد باید تجدید نمایند جاموس بفتح جیم
و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله بلغت [illegible] گاومیش و بهندی بهینس نامند ماهیت آن نوعی از گاو صحرائی است سیاه
رنگ و بسیار قوی [illegible] از گاو اهلی و شاخهای آن بلند تر و [illegible] و صنف میباشد یکی صحرائی و اهلی را بهینس نامند
و دیگر جنگلی و این بسیار قوی [illegible] شاخهای آن بلند و قوی تر از اهلی میباشد و این را [illegible] نامند و زور [illegible] ماهیت
[illegible] شیر و [illegible] گوشت آن [illegible] و بالخصوص شیر جنگلی آن که از نه گفته شده طبیعت
آن گرم و خشک و جنگلی آن گرم [illegible] افعال و خواص [illegible] گوشت آن بسیار غلیظ و جهت اصحاب [illegible]
[illegible] گرده نافع و گوشت بچه شیرخواره [illegible] باشد [illegible] و کباب آن بسیار لذیذ و [illegible] و غلظت کمتر [illegible]
[illegible] شاخ آن باعث طرد هوام و خاکستر [illegible] مجفف [illegible] گفته اند [illegible] خاکستر کعب [illegible]
[illegible] و مولد سودا و مضر [illegible] مفاصل [illegible] مصلح آن آب [illegible]
و مهرا لحبن آن و بعد از آن سکنجبین [illegible] خوب میشود جامن
بفتح [illegible] و الف و ضم میم و سکون واو و نون و بعضی بدون واو [illegible] ماهیت آن میوه [illegible] درخت آن
بسیار بزرگ [illegible] و برگ آن اندک باریک و بلند تا [illegible] سبز و [illegible] و شکوفه آن [illegible]
و میوه آن [illegible] طولانی و بعضی بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن بنفش و بانی و صحرائی میباشد صحرائی
[illegible] کوچک و تخم آن بزرگ و کم آب و ترش و با عفوصت بسیار و بانی [illegible] و صنف است یکی [illegible] بزرگ [illegible]
شاداب [illegible] و تخم آن کوچک و با عفوصت کمی و این [illegible] جامون نامند و صنف [illegible]

بدیم رتبه است طبیعت آن سرد و تر در دوم و خشک در سیوم افعال و خواص آن قابض و مسهل صفراوی و مقوی معده و
کبد حار و مطفی حدت دم و صفرا و غرغره و مضمضه آن بجهت خناق و قلاع حاد و استحکام لثه و جوشانیده آن جهت
حبس و قیام اسهالات و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنگی و تحریک اشتها و باه محرورین و جهت
ذرب و اسهال مفید و ضماد ثمر رسیده آن جهت داء الثعلب نافع و رویاننده موی است و در چند مرتبه و نقوع ریشهای بلدریک
بیخ آن و بیخهای باریک نازک آن بمقدار دو توله مکوفته شب در آب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده بیاشامند تا مدت
بیست روز یا چهل روز مغز تخم کهنه آن با مغز تخم کهنه انبه و بلیله بریان کرده جهت اسهال مزمن مجرب و روغن برگ خشک آن
جهت استحکام لثه مفید و ناشتا خوردن آن مضر سبب ثوران آن صفرا و مضر معده و و بریبضه مصلح آن نمک که از سبسته
و نمک بر آن پاشیده زمانی بگذارند پس تناول نمایند تا شیرین شود افشره آن که آب آنرا گرفته صاف نموده قدری آب و نبات
یا قند داخل کرده مانند ... و بیاشامند و شراب آن نیز که آب آنرا صاف نموده با قدری نبات یا قند که طعم
آن معتدل گردد با آتش ملایم طبخ نمایند تا انگشت پیچ گردد و در افعال نزدیک به افعال ثمر پخته آن است و آنچه
موافق ... را چون بر آورده نموده در آب برگ آن بریزند و در آفتاب بگذارند تا خشک گردد نرم و سبک گردد بجای جوش خورده
بالای آن آید و اگر مکرر در آب برگ آن ترتیب نمایند پس شیشه استعمال کنند بهتر است و خوردن آن جهت تقویت
ک... جهت تقویت اشتها و رفع اسهال مزمن و استسقا و بواسیر و امثال اینها نافع و بلغمی آنرا گلاب جامون
مینامند مخصوص بنگاله است تمام در رسیده و کهنه جای دیگر نمیشود و آن اندک مدور و شیرین و بعضی اندک اندام و
خوشبو شبیه برایحه گلاب گویا که در گلاب پرورده شده ها و در جوف بعضی یک دانه و بعضی دو دانه و بعضی سه دانه بهم
پیوسته و مغز آن سبز لیموئی رنگ و درخت این بزرگی درخت نوع اول نمیشود و اکثر پراکنده میباشد و برگهای این
نیز در طول و عرض از آن کمتر و اندکی مرغضیر و نازکتر و سبز روشن و طبیعت آن معتدل مایل بسردی و یبوست افعال
و خواص آن مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حار و نفاخ است و تخم آن با عفوصت و قابض و رادع جاورس بفتح جیم
و الف و فتح واو و سکون رای و سین مهمله معرب از گاورس فارسی است و آن نوعی زیره وحشی است که بفارسی ارزن
و بهندی باجرا نامند و کنگنی نوع از آن است ماهیت آن حبی است شبیه به ارزن و ازرز زیره تر و صاحب اختیارات نوشته
که سه نوع است یکنوع را دخن و بفارسی ارزن و بشیرازی الم بفتح الف و ضم لام و میم و دیگری را ذرت بذال معجمه و بفارسی
ذرت شیرازی معجمه گویند و نوع سیوم را جاورس که معرب گاورس است و بشیرازی گال نامند و اول متوسط در بزرگی و
کوچکی و انرا بهندی باجرا نامند و نوع دوم را بهندی جوار و نوع سیوم که از همه کوچکتر است بهندی کنگنی گویند و شیر

و دیگر در هند و بنگاله یک نوع دیگر میشود که از کنگنی بزرگتر و زرد رنگ است و آنرا چینه نامند و وحشی و خودرو در جای خود مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و برگ آن مانند جو و اندک چرب تر و دراز تر و خوشه آن نیز مانند خوشه جو و دانهای آن از آن ریزه تر و نرم تر و متراکم
تر و بهترین آن زرد و سنگین آنست طبیعت آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی سرد و خشک در دوم گفته اند افعال
و خواص آن لطیف تر از وحشی و قابض و مجفف و بطیء و ردی الکیموس قلیل الغذا یعنی خون صالح از آن کم متولد میشود و دیر هضم
و چون هضم گردد بدن را قوی گرداند و با روغن و چربی غذائیت آن بیشتر و خوردن مهرا بخته آن جهت التوای احشاء و انشقاق
آن و نزلات نافع و خوردن نان مطبوخ آن حابس اسهال مراری و مدر بول و مسقط جنین و اکثار آن مولد خون سوداوی
و مورث سده و مصلح آن روغنها و شکر و حلواهای چرب و یا با شیر و یا با تخاله یخنی و با روغن خوردن و بحمام رفتن و
مالیدن روغنها بر بدن و تکماد گرم کرده آن محلل نفخ معده و تهیگاه و مغص و درد پهلو است و پختن آن با شیر تازه
دوشیده جهت صاحبان خون زاید و رطوبات فاسده و جلوس بر ساییده آن با نمک که در خریطه بسته باشند
جهت بواسیر مقعده و [illegible] و ثقل [illegible] و ضماد آن نافع و بدل آن در اضمده [illegible] است و استعمال [illegible] آن که یکسال بر آن
گذشته باشد جایز نیست **جاوشیر** بفتح جیم و الف و ضم واو و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه بفارسی
جو شیر و گاوشیر و بیونانی [illegible] نامند ماهیت آن صمغی است بد بو ظاهر آن سرخ تیره و باطن آن سفید و
نبات آن ساق غلیظ و بلند تر از قد آدمی و [illegible] سفید شبیه به پشم و برگ آن شبیه به برگ انجیر
مایل به استداره و منشرف به پنج [illegible] و خشن و بسیار سبز و قبه آن شبیه به قبه شبت و گل آن زرد و خوشبو
و تخم آن سیاه و قریب به انیسون و خوشبو و تند و ساق آن کوتاه و غلیظ و نرم و مزغب بزغب سفید مانند
غبار و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و بهترین صمغ آن شیر بوی زعفرانی رنگ است و طریق اخذ آن
آنست که بیخ آنرا در ابتدا شکافته در هنگام ظهور ساق آن و [illegible] آن را خالی نموده به برگی و در زیر آن ظرفی مینمایند که صمغ آن
در آن جمع گردد و چون خشک گردد آنرا برچیده اند و نیز از ساق و بیخ آن در هنگام ظهور گل آن [illegible] و در
[illegible] است بطریق مذکور صمغ اخذ مینمایند و نیز از علامت خوبی آن آنست که در هنگام ریزه شدن و بسودن ریزهای
آن سفید باشد و زبان را بگزد و [illegible] و چون در [illegible] کنند با آب حل نمایند زود منحل گردد و بوی آن تند باشد و آنچه
از ساق آن گیرند رنگ خشک کرده آن زرد و محلول آن در آب به رنگ شیر باشد و این ضعیف العمل و غیر مستعمل است و مغشوش
آن سیاه رنگ و خشن با تبن و موم مشکل است طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و بعضی خشک در دوم گفته اند
افعال و خواص آن محلل ریاح و منضج سده و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه قویه و [illegible] حلالات

تریاقیه

وحیاتی از جوجات و اوساخ و با یاقوت ترکیب کنند و جهت امراض بارده بلغمیه خصوصا عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه و صرع و ام الصبیان
و رعشه حادث از کثرت جماع و نزلات و کوفتگی و تعقد عضل و درد مفاصل و درد کمر از صدمات بهم رسیده باشد و جبر و کسر استخوان
و درد پهلو و نزف الدم و سرفه بلغمی نافع که بقدر یک درهم از آن با آب مرزنجوش بیاشامند و بر آن موضع نیز ضماد نمایند و یک مثقال آن جهت
لرز حمیات دایره و استسقا و یرقان و تقطیر البول و جرب مثانه و نفخ رحم و ادرار طمث و قولنج ریحی و بلغمی و تفتیت حصات و رفع
سموم و امراض ابرازی بیاشامند آن جهت صداع و صرع و ام الصبیان و لقوه و رعشه و نزلات الضربه و الصدمه بیاشامند نیم مثقال
آن با ماء القرطم یا شراب جهت ضربه و صدمه العین اکتحال آن جهت نزول آب و تقویت حدت البصر الاذن قطور آن در گوش جهت
رفع کرمی الاسنان مالیدن آن بر دندان و پر کردن در جوف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع و منع تأکل آن الصدر
آشامیدن آن جهت سرفه و درد پهلو حادث از برودت و بدستور ضماد بر آن جهت درد پهلو اعضاء الغذاء آشامیدن
عصاره آن با سرکه و طلا نمودن بدان جهت تحلیل سپرز و چون جزء مثقال آن را در دو جزء عصیر عنبی اندازند و بعد از بیست
روز مصاف نمایند و بیاشامند جهت طحال و استسقا جید النفع اعضاء النفض آشامیدن یک بندقه آن با آب گرم جهت
ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارد و تحلیل صلابات آن و رفع تقطیر البول و حمل آن نیز ادرار طمث آورد خصوصا با افسنتین
و اختناق رحم را مفید و اسقاط جنین نماید و حمول محلول آن و بلع رحم بر آن قعده نمایند و تحلیل ورم و صلابات نیز ازاله
کند نیز با حمول و قولنج و حکه و مثانه را نافع و استعمال خلط خام نماید و حمول محلول آن با عسل جهت ادرار طمث و
قتل جنین و اخراج آن هر چند بعد سه روز باشد خصوصا احتمال فتیله آن و احتقان آن در رحم باعث تخفیف آن القروح
والجروح و طلاء اوجاع و طلاء آن با عسل جهت قروح مزمنه و عاده ساعی و با زیت جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و
نقرس و با روغنها جهت رفع اعیا و بدستور آشامیدن عصیر آن جهت عرق النسا و السموم طبیخ آن با زیت بحدیکه
مرهم گردد جهت گزیدن حشرات و بازراوند آشامیدن آن جهت لسع هوام و عقرب و بدستور عصیر آن و داخل کردن آن
در جراحت جهت التیام قروح و مضر احشاء مصلح آن مرباجوب و بعضی مضر عصب صحیح جمیع و حقنه بندند در
مطبوخ عنبی مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن بوزن آن قنه با شیر الخیر و در استعمال دهن آشامیدن نیم آن
با شراب جهت اختناق رحم و اصلاح عصب رطب دخفده و قولنج بلغمی و ریحی و نیم مثقال آن با نیم مثقال زراوند
طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بسیار نافع و ضماد و روغن آن جهت
قروح مزمنه و استخوان علدی از گوشت شده و حمول آن جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت
قوی الفعل و گل آن نیز جهت جراحات و بثور و بالجمله جمیع اجزاء آن جهت قروح خبیثه نافع است

بادآورد

چاولمنگری بفتح جیم فارسی والف وضم واو وسکون لام وضم میم وسکون نون وکاف فارسی وکسر رای مهمله وسکون
یا ماهیت آن تخم درختی است که اسلام آباد هست و مور بجات گانو مضاف صوبه بنگاله است میشود و در غلاف اندک نازک
صلب اغبر و ظاهر مغز آن سیاه رنگ و باطن تازه آن سفید مایل بزردی و با دهنیت و قلیل طعم و در آخر غالب و هر چند کهنه
گردد مایل بزردی و سیاهی مینماید و بهتر و مستعمل تازه آن است طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و با تریاقیت
افعال و خواص آن مفتح و جالی و مصلح خون فاسد و جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض دمویه و سوداویه نافع
بستر(?) باو ضماد و امضغ مخرو رین(?) و روغن آن نیز برای جرب و قوبا مفید. **چای ختائی** بفتح جیم عجمی و الف و یا و فتح
خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و کسر همزه و یا و صحیح تاء مثناة فوقانیه است نه طاء مؤلفه ماهیت و سبب اطلاع بر آن
حکیم میرزا قاضی در رساله خود نوشته که سبب معرفت و شناخت چای چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان
چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته او را از ملک خود اخراج نمود آن شخص در جنگلها و دشتها و کوهها مسافت
دراز و بعلت ضعف گشته بود روزی از غایت گرسنگی بر اطراف کوهی مسافت گیاهی دید از اوراق آن
ساخت و اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و کمال قوت در خود یافت و در شهر آمده با
یکی از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه باحضار او امر فرمود
و از دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال او اظهار امر نمود تا آن گیاه را حاضر سازند و تجربه نموده خواص
آن را ثبت نمایند و نیز حنین(?) در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه به نبات شبت چهار رنگ تر از آن و
خوشبو و با اندک تلخی است و چون اثر الجوشانند تلخی آن زایل گردد و شاید از آب مطبوخ آن تحلیل حرارت باطن را
تسکین و بدو خون را صاف نماید و آن خوردن در مزروع نمیباشد و گفته که طایفه در بلاد چین نبات را ... اسانیده
کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین وادی است و گیاه این بر اطراف آن میروید و بر جادۀ مردم بالای ...
آن اعتیاد دارند و بیع و شری آن بی رخصت پادشاه انجا نمی توانند نمود خراج آن بخزانه پادشاه عاید میسازند و مترجم
صیدنه ابوریحان میگوید که چای نوعی است از انواع نبات منبت آن زمین چین ...
... حاجت با آب گرم شربت میکنند و میخورند شربت آن دایم بمقام ادویه مرکبه است و مضرت ادویه
مرکبه ندارد و ... جهت ... دفع مضرت شراب ... میکنند زیرا که ... افراط در خوردن شراب
میکنند ... دفع مضرت او ... بمرسد و نافع ترین ادویه است و طایفه که ... زمین است ... قیمت
آن ... مشک ... بسیار است در میان قیمت اعلا ... و همچنین در رایحه و منافع آن ... نقل

نوشته اند که در ولایت ختا جمعی مردم بطریق سیر بصحرا رفته بودند طعامی می پختند در ظرفی که در زیر بالای آن ظرف شاخه پر برگی از
اشجار آن صحرا پوشیده بکاری مشغول شدند که بعد از فراغ تناول نمایند و بعد اندک زمانی که فارغ شده بودند
خواستند که تناول نمایند دیدند که تمام آن طعام مضمحل شده است این امر را بر اطبا اظهار نمودند و ایشان بعد از
تفحص بحد بسیار و تفاحص در یافتند که برگهای آن شاخه را در هضم طعام و تقویت اثر تمام است و در صدد تجربه آن در آمدند
و محرر کتاب [illegible] که الحال مشاهده شده برگ آن شبیه به برگ انار و حنا و ریحان است و از آن بزرگتر و خردتر و
ضخیم تر و شاخهای آن بلندتر و برگ بعضی نوع آن ریزه تر از بعضی و درخت آن شنیده شده که بقدر یک قامت تا دو
قامت و شبیه به درخت حنا و انار و بر ساق آن قریب به انتها شاخهای باریک رسته و بر انتهای کلهای کوچک
و برگ آن [illegible] و در بعضی جاها سه عدد و در بعضی جاها چهار عدد بهم پیوسته شبیه بگل سه برگه و چهار برگه و بر سر شاخها
بر گلی پنج برگ و [illegible] آن ملک چین و ختا و نیپال و آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش و تیره
و سیاه اما سفید ریزه برگ خوشبوی آن که برگهای آن بسیار در هم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد از آن سبز
و [illegible] آن [illegible] و بعد از آن بنفش و بعد از آن سیاه و این از همه ضعیفتر و [illegible] تر و نوع اول بعضی خوب
و اعلای آن [illegible] و گران بها است و برای تجارت نمی آورند و سلاطین و حکام اند باید برای امثال و اقران
خود بطریق تحفه و هدیه [illegible] سفر [illegible] و اما انواع دیگر آن بسیار است خصوصا سبز تیره و سیاه آن و انواع
از [illegible] و از بعضی شنیده شده که بعضی تا مقدار [illegible] استعمال آنرا [illegible] تحمل [illegible] و تبدیل نموده [illegible]
بدین طریق که چون [illegible] ضابطه [illegible] است که مطبوخ بعضی چای نوشانیده [illegible] و القه [illegible] حرم اثر [illegible] را خوب
جوش نموده [illegible] بقدر [illegible] که ربع آن یا خمس [illegible] گرم [illegible] جای را [illegible] چاید [illegible] یا نقره [illegible] ریخته
آب گرم [illegible] مثلا [illegible] طبعی آب که [illegible] یک [illegible] بدرم [illegible] یک مثقال
از نوع [illegible] آن [illegible] دو مثقال ریخته تا نیم ساعت کامل [illegible] تا قوت
و رایحه آن در آب باز داده شود و آب اندک رنگین گردد و پس آب صاف آنرا که مطلق [illegible] و برگ در آن نباشد
در پیالها ریخته چون طعم آن با اندک عفوصت و تلخی است برای اصلاح آن با نبات اندک شیرین نموده میباشامند
و اکثر قدری شیر گاو یا شیر تازه دوشیده برای اصلاح [illegible] آن نیز در آن ریخته بهم زده میباشامند پس
[illegible] آن برگهای مستعمل را خشک نموده و بتدریج جمع نموده در ظرفها [illegible] اول پر کرده سر آنها
را بسته [illegible] و فرق میان مستعمل و غیر آن [illegible] رایحه و سیاهی رنگ و کم رنگ شدن آب و اندک

اندکی باز بودن سرگیها است از سهم بخلاف غیر مستعمل آن که طبیعت آن گرم تا آخر دوم و خشک در اول و اوسط آن و مطبوخ
اعلای آن گرم در سیوم و بعضی سرد میدانند بجهت تسکین آن عطش و حرارت و التهاب باطن و دفع آن ضرر شراب
را و این توهمی است بلکه صدور افعال مذکوره از آن بسبب تلطیف و تقطیع آن است بلاغم و اخلاط لزجه و معطشه و ملتهبه
را و دافع رطوبات حادثه از شراب است افعال و خواص آن مقوی قوی و ارواح و معده و باه مبرودین و مرطوبین و منعظ
و منعظ و ملطف و مقطع و مفتح و منضج و مرقق مواد و معرق و مدر بول و مسکن عطش کاذب و صداع بارد و التهاب
معده و جشاء دخانی و صاف کننده خون و رنگ رخسار و مسدد رقت ادویه بقعر معده و تمشی بدن و منقی معده و دماغ و جهت
ازاله بخر و بد بوی دهن و رایحه شراب و سیر و پیاز و طیب نکهت بغایت مفید و جهت خفقان و امراض قلب و انقباض
نفس و انبساط النفس و ازاله غم و هم و یرقان و سوء القنیه و استسقاء و امراض سددی و بواسیر و حبس البول و تقطیر
البول حادث از برودت و ضعف گرده بدستور تنها یا مالیده بر مثانه و ضماد تخته آن جهت اورام صلبه
و تسکین درد بواسیر و طول آن معرق و مسوم و در طعم آن اندک تلخی و عفوصتی که بسبب نقوع آن در ابیک طرز
سطور و یا جوشانیدن در آب و داخل کردن نبات و شیر جوشانده نبیذ الحمر را ابل میکرده و دهند مصلح آن
شیرینی و شیر نبیذ اند و بی شیرینی استعمال نمی نمایند و مرض میدانند و نیز ناشتا آشامیدن آن مضر
و باعث حدوث امراض حاده است خصوص در محرور المزاج و اما جهت کسیکه در معده او اخلاط فاسده لزجه ردیه
بسیار باشد خصوص که از طعام سابق در خود ثقلی و جشای و تخمه دارد البته نافع است و آشامیدن آن بسیار گرم نیز مضر
میدانند خصوص در اوقات حاره و در اجهای گرم و جوانان بالای طعام گرم بلکه بعضی مطلق آن را نافع گفته اند و نیز بالای طعام
باعث سرعت انهضام و تحلیل آن و ازین جهت نصاری قاطبه و اتباع او شان صبح بعد ناشتا و آخر روز وقت
انحدار غذا استعمال مینمایند و بهترین مصلحات آن در محرورین شیر سرد و در مبرودین مشک و قرنفل و بادیان خطائی
و زنجبیل و دارچینی و جهت النعاش حرارت غریزی عود هندی و عنبر و زعفران و دارچینی و امثال اینها است و نیز جهت
تقویت باه و دفع مضرت کثرت جماع با خصیة الثعلب و دارچینی و عنبر و نبات و شیر و بالجمله هر دوائیکه مقوی فعل آن
از دوای مسهل و قابض و ملین و مقوی و غیرها استعمال نمایند مثل اگر با تربد و زنجبیل و دارچینی بجوشانند و بیاشامند صفرا و بلغم
لزج را اخراج نماید و چون با بنفشه و پرسیاوشان و اصل السوس و گل خطمی و بابونه و سنا مکی بجوشانند و صاف نموده
قدری مالشیح طعام و شکر خام و روغن گل داخل کرده احتقان بدان نمایند تنقیه امعا از فضول لزجه بارده نماید با ستانی
و امثال این یا طریق استعمال آن در قرابادین بتفصیل ذکر یافت و نیز بهترین طریق استعمال آن است که طبخ الغذی

در بیخ آن ذکر یافت و قهوه آن مقوی و قوی ارواح و باه و معده و منعظ و ممسک است صنف آن چای قسم ابلی و دوار جینی و علمی
و خصیة الثعلب مصری جا و از هر یک نیم درم سعک یا گوری کا به جینی از هر یک ربع درمی کوفته بیخته بدستور مقرر طبخ نموده
و صد بلیبر شیر [illegible] و دران گداخته نبات بقدر [illegible] انکه ازین شیر بن کرده اند داخل نموده نیم گرم بنوشند و اگر بجهت تقویت افزایند
نمایند بهتر است و نیز یک نوع چای دیده شده که از جبال نیپال و بهوتنت میاورند برگ آن فی الجمله شبیه برگ [illegible] رنگ
سبز و نازه و برگ آن اندک باریک و بلند و با خشونت و ضخامت کمی تازه آن زرد رنگ و خشک آن اغبر و خاکستری
رنگ خصوص پشت آن سیاه لطیف و نازک بحدی که چون برگ آنرا در دهان نگاه دارند با اندک زمانی منحل گردد و از ان ثقلی چندان
نماند طبیعت آن گرم و تر بطبیعت خطائی است و لطیف تر از ان و طریقه استعمال این نیز مانند آن و در افعال و خواص
قریب بدان است **فصل الجیم مع الباء الموحده جبیره** بفتح جیم و با موحده و رای مهمله و بالفوت مغربی است
مشتق از جبیره و بیونانی اوسطیون بمعنی جمع کننده جلد ماهیت آن گیاهی است ربیعی و بر ساق تازه میروید منبت آن
بلاد مغرب و جزایر و بلند بهای بسیار میروید قد بلندی آن مقدار سه انگشت تا چهار انگشت و بوی آن مانند بوی شراب
و برگ آن شبیه برگ سیب و قوابض و بیخ آن سفید و مانند موی باریک و گیاه آن بی گل و تخم و نهایت بقای آن تا
سرطان است و زیاده از سه ماه نمی ماند مگر آنکه در عسل نگاه دارند طبیعت آن در اول دوم گرم و تر افعال و خواص آن مقوی
دل و فکر و حواس و مفرح و جهت عاقد کردن خون و التیام جراحات شربا و طلاء با شراب دو درم آن جهت وهن عضل و فسخ
آن نافع و گویند چون بیخ آنرا با گوشت پارچه پارچه نموده طبخ نمایند پارچهای گوشت را بهم ملصق سازد و ضماد بیخ آن
مرققه جهت سرطان مجرب دانسته اند و چون بر جراحت تازه بچکانند از اطراف و ملتیم سازد و مصدع محرور مصلح آن
مغز بادام تلخ مقدار شربت آن تا چهار درم بدل آن در التحام قنطوریون و در تفریح مثل و ربع آن زعفران است
جبسین بفتح جیم و سکون با موحده و کسر سین مهمله و سکون یای مثنات تحتانیه و نون بفارسی سنگ گچ
نامند ماهیت آن سنگی است رخو سریع التفتیت و طبقات که باسانی از روی یکدیگر جدا میگردد و سه قسم میباشد
یکی سفید براق شفاف که [illegible] گفته اند که این فی الحقیقة طلقی است که نضج کامل نیافته و بعضی گفته اند که زیبق است
که غالب آمده بر اجزای ترابیه و منجمد گشته و این را سفیداج جباسین نامند و دوم سرخ رنگ حجری و سیوم
غیر صفائحی و غیر براق و این حجر گچ است که پخته کوبیده گچ از ان میسازند و بدترین آن سرخ آن است و بالجمله
طبیعت اقسام آن در سیوم سرد و خشک و بعضی در اول چهارم خشک گفته اند افعال و خواص آن قابض
مغری و ضماد آن با سرکه ملصق و ملزق جراحات و مغری و حابس خون جاری از اعضا و محلل اورام و نیز [illegible] استفراغ

امراض ارامن طلاء آن مفرد و با سفیدی تخم مرغ و غیره بسا جهت قطع سیلان خون و با سرکه بر بثور آبی جهت حبس رعاف
و با گل ارمنی و عدس و لحیة التیس و آب مورد و سرکه جهت حبس عرق العین طلاء آن با سفیدی تخم مرغ جهت ریختن موی
و منع ریختن مواد بچشم و با آب گشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجرب و از خواص آنست که چون با روغن زیتون و
اندکی بوره و مثلث بمالند بر ثالیل و بر کتابت و نوشتجات بمالند زایل گرداند و بر جراحتها و قرحه‌ها باعث قلع چرک و چرکی آن
است و طلاء آن بر موضع گزیدن جهت نفع آن موثر المضار آشامیدن آن کشنده است بخناق و خشکی زبان و قولنج و تریاق آن آشامیدن
ماء العسل و استفراغ و عصارهٔ خطمی تر و تازه و ملوکیه پس آشامیدن بعد از هم سکنجبین و جلاب و حب النیل و قی فرمودن اگر تشنج عارض
گردد معالجهٔ آن برودت و اکثر اعراض و تداوی آن مانند اسفیداج و قوی‌تر از آن است و سفیداب جبا سنین در جمیع افعال
قوی‌تر از همه اقسام و نباتات قابض و رادع و جالی و مجفف است جبن بضم جیم و با موحده و نون مشدده و بفارسی پنیر
نامند ماهیت آن معروف است و آن شیر بسته است که بعمل بسته شود بزودی پنیر مایه و مخمره بر آن بهترین آن تازهٔ چرب است که با نرمی
نرمی و صلبی و خوشبو و لذیذ مایل بحلاوت باشد که از شیر معتدل حیوان صحیح البدن که خوراک آن گیاه‌های نیکو باشد
بعمل آورده باشند و مصنوع از ماست بهتر و سریع الهضم تر است و دستور صنعت آن آنست که شیر را جوشانیده پنیر
مایه بر آن زده منجمد ساخته نمک بر آن بپاشند تا مائیت آن از جبنیت جدا گردد و بعد از جدا شدن جبنیت اندک نمک زده در
سبدها و یا کیسه صفیقی کرده نمک بر آن پاشیده سنگی سنگین بر آن میگذارند تا مائیت آن تمام برآید و بعضی در
خاکستر دفن میکنند برای جذب مائیت آن پس استعمال مینمایند و اگر نمکین بخواهند ثانیا بر آن نمک بپاشند و بهترین
نمک سود آنست که تازه نمک زده چرب باشد و بسیار کهنه و طعم و رایحهٔ آن نگشته باشد و چون تناول نمایند رایحهٔ آن
در جبن تلذذی نمودار باید طبیعت تازهٔ آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن مقوی معده و روده و مقوی جگر
و ملین طبع و مولد خلط صالح و دیر هضم و بعد از هضم سریع النفوذ در اعضاء و با مغز گردگان و صعتر بغایت مسمن
بدن و باعث نرمی جلد و دافع مضرت کسی که مرداسنگ خورده باشد اعضاء المقعد و اکل تر شسته آن بعد از طبخ و
فشردن آب آن جالس استعمال خصوصا استعمال مرارهٔ صفراوی العین ضماد آن جهت رمد و طرفة الصدر چون پنیر را
در آب جوشانیده و مرضعه آب آن را بیاشامند شیر آن زیاده گردد و منع تورم جراحات و قروح امعاء خصوصا بادیه
چناره کرده باشند و با خاصیت مضار سرد مبرود و دافع اشتهای طعام و نیز مصنوع آن باعث سده و
قولنج و ایلاوس و ظلمت بصر مصلح آن عسل و نعناع و صعتر و نیز نمک سود کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع
بلغم و مقوی اشتها و امعاء و مجفف رطوبات و ضماد آن با عسل جهت انفجار دمل و رفع داحس و با زیت جهت تحجر مفاصل

و قروح رودیه و بدستور با ماء الکراث و گویند از مفاصل چیزی مانند گچ بر می‌آورد حبی از آن بیت و با نوشادر جهت کلف و جرب نافع

السموم با فودنج جبلی جهت لسع جانوران سمی نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر مبرودین و حبات آن

سده احشا و لاغر کننده بدن و مولد حصات و مصلح آن مغز گردکان و کسیرا کهنه متعفن آن اقرب بسمیت مصلح

آن مغز گردکان و جهت محرورین میوه‌ها و ترشی‌ها و بیشتر جلیده که بفارسی جلبه نامند در غایت رطوبت است و بنوع و

جهت تب دق و سل و التهاب معده و دفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع

مضر مبرودین و مورث امراض بارده رطبه و مولد حصات **جبهنگ** لغت فارسی است و جلبنج معرب آنست ماهیت

آن تخم خاریست و بهترین صفرا و قی‌ها گویند و آن تودریست و ذکر یافت افعال و خواص آن مسهل و مقی و نشاییدن

تا یکدرهم آن جهت فالج مقدار شربت آن تا نیم درهم و یکدرم آن کشنده زیرا که با قوت سمیت است و کسیکه از آن خورده

باشد خناق از او عارض گردد و تدبیر کسیکه از آن خورده باشد آنست که قی فرمایند بعد از آن چیزهایی که بدو گویند و خورانیدن

روغن و زیره و انیسون و چند با و بستر بابند و خوردن غذای چرب و شیر تازه با عسل و ضماد نمک گرم کرده

بر شکم آن و هرگاه شکم آن محتبس باشد او را تحقین فرمایند بحقنه‌های مناسب **فصل الجیم مع الثاء المثلثه**

جثجاث بفتح جیم و سکون ثاء مثلثه لغت عربی و فتح جیم و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است و بیونانی ... نامند

ماهیت آن گیاهی است شبیه بگیاه درمنه ترکی و از آن کوچکتر و خوشبوتر و شاخهای آن باریک بسیار و گلهای آن

شبیه بابونه و رنگ آن سفید مایل بسبزی و تخم آن باندک پهنی و تلخی و کوچکتر از عدس طبیعت آن در دوم گرم

و خشک افعال و خواص آن مفتح سده و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مزیل مغص و گرم کننده احشا و نشامیدن

طبیخ آن بدستور بسه درهم از جرم آن جهت کسر ریاح و رفع مغص ریحی بعدیل و بخور آن جهت اسقاط مشیمه نافع

و مصدع و مصلح آن بابونه کابلی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است **فصل الجیم مع الدال**

جدوار بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و راء مهمله معرب زدوار است عجمی است و بعربی انتلد و بیونانی

ساطریوس و بمغربی ماه فرفین و ماه فرورین و بهندی جدوار نیسی نامند زیرا که بزبان ایشان نون و سکون راء مهمله بلغت

ایشان بمعنی دافع و خالص کننده و بس بکسر باء موحده و سکون سین مهمله بمعنی زهر است پس بمعنی آن خالص

کننده بدن از غایله سمیت زهر است ماهیت آن بیخی است شبیه به سعد اکثر صنوبری شکل و بقدر یک گره و بقدر

انگشتی و از آن بزرگتر و کوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم و ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن بنفش

و بهترین آن آنست که با وصاف مذکوره باشد و چون بشکنند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و آنچه بخلاف آن

(مانند خام ضعیف العمل یا مغشوش است و گفته اند که جدوار پنج قسم میباشد یکی آنست که ظاهر آن تیره سیاه رنگ و
باطن آن سفید مایل بسبزی و مقعری شکل تلخ طعم باشد و این قسم که چون مذاق نمایند اولا اندکی از آن شیرینی آید بر
کرده و بعد از آن تلخی بسیار و این قسم را خطائی گویند جهت آنکه منبت آن بیشتر جبال خطا است و این بهترین
اقسام آن است دوم آنست که ظاهر و باطن آن تیره و تیره رنگ مایل بزردی و تلخ طعم و مقعری شکل باشد و این
در خوبی بعد از خطائی است سیوم آنست که ظاهر و باطن تیره و سیاه و سائیده آن نیلی رنگ و تلخ باشد و این در
خوبی بعد از قسم دوم است و منبت این هر دو قسم جبال تبت و نیپال و مورنگ و ناگپور و نواح اینها است
چهارم آنست که مایل بسیاهی و تلخ و بقدر زیتونی باشد و منبت این قسم اکثر بلاد جبال دکهن است پنجم اندکی سیاه
است و آنرا ابنازه گویند و بقدر سپستان و سیاه و نرم و بسیار تلخ و منبت این اکثر با بیش یکجا میباشد
و گویند که بسبب مجاورت این سمیت بیش کمتر است بلکه اهل آن بلد بقدر رشته از آن بیش را میخورند و
زیان نمییابند بخلاف بیشهای دیگر که یک حبه آن هم کشنده باشد و از جدوار هم دیده باشند که بقدر بسیار کم آن مهلک است حکیم
مانستو طرایی در رساله فادزهر خود نوشته که جدوار را اکثر محال و مواضع میروید با بیش و بدون بیش حتی محال
خراسان خصوصا جدود و بکر بسمت مشرق تر و بکثرت باشد از جمعی شنیده شده که در کوه های قهستان کرمان مشهد
مقدس و تبت واقع است که گیاه جدوار بسیار میروید اما کوچک و کم رنگ سفیدی مایل و در تریاقیت ضعیفتر و آنچه در جبال
تبت میروید از آن بزرگتر و رنگینتر و قویتر و در تریاقیت قریب بخطائی و اثر بسیاری از آن مجرب منکر دو و بهتر
است از آنچه در جبال سند میروید و همچنین آنچه که بحار و تبت تر و نزدیکتر است قویتر از آن بعد از آن است و بهتر از
هندیست و هندی بهتر از جاهای دیگر و خراسانی و غیر آن بسیار دون و بغایت ضعیف الاثر مجرب گویند جدوار بلادی
از جبال قریب بدانکه جدوار در آنها میروید بیاورند مثلا در خراسان و قندهار و کابل و غزنی و شاه جهان آباد و لاهور
جبال تبت و نواح آن و قلیلی از خطا و غیره و در شاه جهان آباد و عظیم آباد از جبال نیپال و نواح آن و در مرشد آباد
اکثر از جبال مورنگ و ... و ... و در هر یک از اماکن مذکوره اقسام و انواع میباشد هر چند در قوت
ضعیفتر از اقسام خطائی و تبتی اند بسبب تفاوت آب و هوا و حوالی آن و زمین و بدانکه در بعضی بلاد چون جدوار
اصلی عزیز الوجود و کمیاب است بعضی با مقیدان ... با کل بعضی بیخهای دیگر شبیه بجدوار را رنگ نموده بجای جدوار
میفروشند و نیز گاهی بعضی انواع ضعیف بیش را در شیر جوش میدهند تا سمیت آن کم گردد و چون بیش سفید و شکری
رنگ میباشد برنگ جدوار رنگ نموده بعوض آن میفروشند و فرق میان جدوار اصلی و جعلی رنگ کرده بچند وجه

ست یکی آنکه چون به رنگ کرده اند آب تیره نماید و بدست و یا پارچه که با سبی نمالند رنگ آن تند لیکن سرایت نماید و جمعی از
جهله فریبکاران آب گرم اند از ند و آب را رنگین سازند و بزرنگ آنچه انداخته اند رنگ نموده اند و دیگر آنکه ظاهر آن خشن و ناهموار
و با شکنج میباشد بسبب آنکه در رنگ جوشانیده و خشک نموده اند بخلاف اصلی که با نرمی و صفا و همواری
نمیباشد و دیگر آنکه چون اثر آن بشکنند برنگ جمیع اجزاء باطن آن یکسان و یکرنگ نمیباشد بلکه قریب بپوست و ظاهر آن
رنگین تر از مغز آن است و فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه است یکی آنکه اکثر بیش کوچکتر و باریکتر از جدوار
میباشد و رنگ آن سرخ تیره و دوم آنکه چون بیش را بر زبان نهند و بر زبان رسانند احساس حرقت و حدت نماید و اگر قوی
باشد با قوت تورم و آبله شود بخلاف جدوار و دیگر چون جدوار را بلیسند یا حدت آن بروز نکند و بخاید و یا بسایند و بر زبان
بمالند رفع آبله آن نماید و طعم آن تلخ باشد چنانچه ذکر یافت بخلاف بیش و همچنین امتحان جدوار را و زهرهای دیگر
نمایند و گفته اند تأثیر تریاقیت جدوار در سمیت بیش بیشتر از تریاق فاروق است طبیعت آن گرم و خشک در
اول سیوم و حرارت آن لذیغ و مزمنه نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و بقوت و [illegible]
آن مراد از هر دو را و احتمال که آنچه شیخ الرئیس رحمة الله تعالی در رساله ادویه قلبیه نوشته اند که حرارت آن مفرط
نیست بنابر همین جهت باشد که اثر و نفع آن بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه و خاصیت نیز هست و لهذا
تریاق انواع سموم حاره و بارده مشروبه و ملدوغه است شرباً و ضماداً الافعال و خواص آن مفرح و مقوی ارواح و اعضا
رئیسه از دل و دماغ و کبد و تقویت احشا نماید و پادزهر جمیع سموم حاره و بارده و مفتح و ملطف و محلل منضج و
مسکن اوجاع و مسمن بدن و مقوی باصره و دندان و مسبی و مسهی و منعظ و مدر است و جهت امراض دماغیه و
عصبانیه مانند صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخا و خدر و استسقاء و یرقان و ضعف معده و تفتیت حصات و
قولنج و عسر البول و رافع عفونت اخلاط و تب ربع و اکثر امراض بارده شرباً و طلاءً نافع و [illegible] بنیم مثقال سائیده
آن با شراب جهت دفع سمیت مارهای قتال و عقرب جرّاره و رتیلا و همه حیوانات سمی و بیش نافع و بدستور
جهت اوجاع و اورام باطنیه و رفع هیضه و مقدار شربت آن با جلاب یا شراب یا یکی از اشربه مناسبه مانند شربت
گاوزبان و ابریشم و باجرد بخوریه و امثال اینها و یا عرقهای مناسبه مانند عرق گاوزبان و گلاب و بادرنجبویه و
بیدمشک و نیلوفر جهت تفریح قلب و رفع ضعف آن و خفقان و طپش و وحشت [illegible] خصوصاً که از برودت باشد
مفید چون چند روز متوالی تناول نمایند و نیز جهت دفع وبا و در ایام وبا مداومت بر آن و با گلاب جهت وجع مفاصل
و با جلاب گرم جهت اوجاع معده مقدار یک دانگ آن با سکنجبین جهت سده جگر و با سکنجبین بزوری و با ساده

ایضاً و با شربت دینار و شیرهٔ عنب الثعلب و شیرهٔ تخم کاسنی جهت تفتیح سدهٔ ماساریقا و استسقا چند روز متوالی
مداومت بران و جهت سنگ گرده و مثانه و با شیرهٔ عنب الثعلب و خار خسک و جهت حبس البول با شیرهٔ تخم خیارین و
خربزه و یا خار خسک و جهت قولنج ریحی با بعضی مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ سداب و بابونه و رازیانه و عنب الثعلب و جهت
رفع حمیات بلغمیهٔ مزمنه و ربع بعد تنقیه با جلاب گرم و یا شرابهای مناسبه مداومت دو دانگ آن اقلاً تا هفت روز برای
دشواری وضع حمل مقدار دو دانگ آنرا سائیده با آب عنب الثعلب یا حلبه یا شیرهٔ خار خسک یا جلاب بخورانند زود وضع
حمل شود و اگر بچه در شکم آن مرده باشد و سمیت آن در بدن سرایت کرده و یا ضعف بسیار در وقت ولادت باو طاری گشته
و یا دم نفاس بسیار جاری شده مقدار چهار حبه آنرا با گلاب سائیده بخورانند و اقلاً تا هفت روز بدان مداومت
نمایند صبح ناشتا و اگر بموافقت نماید و گرمی نکند آخر روز نیز و جهت ام الصبیان و اکثر امراض جمیع اطفال بقدر کمی با شیر
مرضعه آن سائیده بخورانند و جوان کبیر السن را با ادویهٔ مناسبهٔ آن علت از یک درم تا نیم مثقال و حکمای هند مداومت آنرا سمن
بدن دانسته اند و جهت تقویت الغاظه به تنهائی و یا با ادویه مناسبه با گلاب سائیده و یا حبوب و معجون ساخته تناول نمایند
مفید و طلاء آن با سرکه و گلاب جهت نضج اورام بارده و تحلیل آن خصوصاً اورام مغابن که پس گوش و زیر بغل و
ران است و جهت خناق و خنازیر و سایر اورام گلو و غیر آن و رفع طاعون و وبا و برص و بهق و جلاء کلف و آثار جلد
و اوجاع مفاصل و بدستور با چند دانه فلفل سیاه جهت اورام حاره و بارده و با آب برگ گشنیز تازه و طلاء آن
به تنهائی و یا با آب گشنیز و یا سرکه بر پشت چشم جهت تحلیل اورام پلکهای آن و بر دندان جهت تسکین درد و بازو آن
و بر بواسیر جهت تسکین وجع و تحلیل اورام آن و طلاء آن بر پشت زهار جهت قرحهٔ مثانه و حبس البول و قطور آن
در چشم جهت رمد بارد و در احلیل جهت رفع حبس البول و بند شدن چرک در آن و ذرور آن بر جراحات جهت التیام
و نفث الدم آنها مفید و تمریخ آن با ادهان مناسبه جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و سکته و فالج و لقوه و سدر و خدار
و رعشه و خدر و مانند اینها نافع و مقوی دماغ و قوای آن و اعصاب است و بالجمله این دوائیست عظیم النفع کثیر الخاصیت
جهت اکثر امراض خصوصاً بارده رطبه به تنهائی و یا با ادویه مناسبهٔ هر علت مفید شرباً و ضماداً و طلاءً و تدهیناً مقدار
شربت آن از یک دانگ تا چهار دانگ بحسب امزجه و اشخاص و امراض و فصول و بلدان و در حمی ربع و سایر امراض بارده
دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار دانگ بدل آن در تفریح و تریاقیت سه وزن آن فادزهر و بوزن
آن تریاق فاروق و یا بادزهر حیوانی است مضر محرور و یابس المزاج و مصدع و مورث حرارت و قرحهٔ امعاء ایشان
مصلح آن سکنجبین ساده و شیر تازه و دوغ و شیره ابن تافه و یا ماء الشعیر و آش جو و جهت قرحه کثیرا و [illegible]

بتفصیل ماهیت و اقسام و افعال و خواص و منافع و طرق استعمال و قانون ترک افیون بتجربه وارد و افیون و دستور
خوردن جدوار و حبوب آن با اندک افیون و بی افیون و دهن و مرهم و معاجین و مفرحات آن در جدوار ذکر یافت

فصل الجیم مع الراء المهملة **جراد البر** بفتح جیم و راء مهمله و الف و دال مهمله لغت عربی است بفارسی ملخ و بهندی
ٹیڈی بکسر تاء چهار نقطه هندی و سکون یاء مثنات تحتانیه و کسر دال چهار نقطه هندی و یا نامند ماهیت آن حیوانی است
معروف مختلف الالوان و با بالهای بسیار بلند و کمتر از یکهفته بچه بهم رساند و بر نباتات و اشجار میباشد و بیشتر
از یکسال نمیماند و حرکتی را که بخورد فاسد سازد و نوع بزرگ آن در بعضی سالها گون آن بسیار میشود و بر هر مزرعه که بنشیند
آن مزرعه را بخورد و فاسد میسازد و بهترین آن بزرگ فربه است طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مبهی
و جالی اخلاط غلیظه و جهت امراض قصبهٔ ریه و تقطیر البول و خوردن دوازده عدد آن که سر و اطراف آن را انداخته
با اندکی مورد خشک سائیده باشند جهت استسقا مجرب گفته اند و جهت جذام بالخاصیت مفید و بخور آن جهت
بواسیر و عسر البول و طلاء کوبیده پاهای آن جهت ثآلیل و کلف و جرب مفید خصوصا سوخته آن با سرکه و طلاء
جوف تخم آن جهت دفع کلف نافع و خوردن قسم فربه بی بال آن را بریان کرده جهت گزیدن عقرب مفید و تعلیق نوع
سبز گون بلند آن که در مزارع بهم میرسد جهت رفع تب ربع بالخاصیت مفید و نمک سود آن قلیل الغذا و مولد خلط
غیر صالح و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلح آن سکنجبین و انار ترش و شیرین یا انارین است و شیره تخم
خربزه و تخم خیار نیز گفته اند و این مولف گفته که چون ملخ را بسوزانند تلخهای دیگر از رایحه آن بگریزند و اگر نگریزند بمیرند

جراد البحر بفتح جیم و راء مهمله و الف و ضم دال مهمله و الف و لام و فتح باء موحده و سکون حاء و راء مهملتین بفارسی ملخ دریای
نامند ماهیت آن گفته اند حیوانی است سر آن مربع و از حوالی سر تا نصف تن آن صدفی و از هر طرف ده دست
و پا شبیه بپاهای عنکبوت و بر سر آن دو شاخ و دو شاخ دیگر در زیر چشم آن رسته باریکتر از آن و چشمهای
آن بر آمده مولف گوید شاید آنچه بیان نموده اند از ماهیت آن ماهیت روبیان باشد زیرا که روبیان در اکثر بلاد مانند
بنگاله و سواحل دریای فارس و بحرین و غیر اینها بهیئت میباشد و جراد البحر نامیده شده فی الجمله شبیه بملخ کلان است
و پرواز و اندکی پرواز کرده از آب بر خشکی و باز در آب فرو میرود طبیعت آن گرم و تر و خشک تر از بری است افعال
و خواص آن خوردن هر روز سه عدد مشوی یا مطبوخ آن جهت منع زیادتی جذام مفید و آشامیدن دو مثقال از سوخته
تمام آن با آب نخود سیاه تا هفت روز متوالی جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب **جرجیر** بکسر اول و
سکون ثانی و کسر جیم و سکون یاء مثنات تحتانیه و راء مهمله بفارسی تره تیزک و بهندی ترمرا و تخم آن را تالون و عوام

و عوام آنرا چند سور و چند سر سبز نامند ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آنرا دهقان و بستانی آنرا اکثر عامه
و بفارسی گیکیر و انشبه ازین گهر گویند و بری آن دو نوع میباشد یکی با ساق و برگ آن از برگ ترب ریزه تر و منشرف
و گل آن زرد و بسیار تند و این را خردل بری گویند و دیگری بی ساق و برگ آن نرم و کم حدت و گل آن سرخ و بستانی
سه قسم میباشد یکی شبیه به ترب و ساق دار و برگ آن با خشونت و درازتر از برگ شاهتره و گویند تره و در دکان
خاص تره نامند و تخم آن سفید و حرف بابلی عبارت از آن است و قسمی را رشاد و بفارسی تره تیزک شاهی نامند و برگ آن
بزرگ و گل آن سرخ ارغوانی رنگ و تخم آن مایل بسرخی و طولانی و قسمی دیگر بی برگ و تخم آن ریزه تر از حب الرشاد و مراد
از مطلق آن این است و بهترین آن بستانی است طبیعت بری آن در سیوم گرم و در آخر دوم خشک افعال و خواص
بری آن مفتح سده جگر و سپرز و جالی و مدر بول و مفتت حصات و مولد منی و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم طعام و ضماد آن
با زهره گاو جهت ازاله آثار قروح و بدستور طلاء آب آن با زهره گاو و بیض کلف را مفید و خوردن آن ناشتا جهت
رفع بدبوی زیر بغل و خوردن شراب ریحانی بالای آن جهت گزیدن ابن عرس و شیران نافع و گویند از خواص آنست که چون
آب آنرا انگبین بر درخت انار ترش ریزان تسقیه نمایند شیرین گردد و چون تخم خشک آنرا با میویزج دمایند و بیاشامند
تولید منی نماید و بعید الاست و گویند چون بگیرند برگ و شاخ و تخم آنرا در هاون نرم بکوبند و در ظرفی پهن کنند تا خشک
گردد و ثانیا در هاون اندازند و بکوبند و شیر تازه دوشیده بر آن ریزند و تخم آنرا نرم بکوبند و بر آن بپاشند و دفعات
و مخلوط نمایند تا آنکه مانند خمیر گردد و قرصها ساخته در سایه خشک نمایند و نگاهدارند و عند الحاجت استعمال نمایند بسیار طیب
و نیکوست المضار مصدع و مورث سدر و سنجر و مظلم بصر و در حدیث آمده که هر که در شب جرجیر بخورد رگ جذام از دماغ او
بحرکت در میاید و نزف الدم او را عارض میگردد بعد از خواب و در حدیث دیگر وارد است که احداث برص مینماید شب خوردن
آن مصلح آن کاسنی و خرفه و سرکه است و بری آن در ادرار بول و تحریک باه و انعاظ قوی تر از بستانی است خصوصا
تخم آن و تخم آن که حب الرشاد است در خواص مذکوره قوی تر از برگ آن و قوی الجلا است و آشامیدن آن با آب گرم
منقی بلغم و با زرده تخم نیمبرشت محرک باه و مسغط و مسمن بدن و ضماد آن جهت کلف و با عسل جهت بهق و نمش و با زهره
گاو جهت شقاق ناخن مفید و اکثار آن مهیج ورم و ثوران آن و انصباب مواد باعضاء ضعیفه مصلح آن شیر تازه
دوشیده مقدار شربت از بستانی آن تا پنج درهم و از بری آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن تودری یا تخم تره تیزک
بری یا تخم سلیخ است **جرجیر الماء** قرة العین است و در حرف القاف ان شاء الله تعالی خواهد آمد **جرسیلگ** بفتح جیم
و سکون راء مهمله و کسر سیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون کاف لغت کوهستان و ترکستان و جانلق

اسم دوائی است که ترکان انجا نبات بزار نامند ماهیت آن بیخی است سطبر بقدر انگشتی و طول آن زیاده بر شبری و رنگ
ظاهر آن مایل بسیاهی و باطن آن سفید و با صلابت و طعم آن شیرین و ساق آن قریب بذرعی و برگ آن طولانی بقدر شبری
شبیه ببرگ بادان و سبز تیره و لطیف و برگهای ساق اطراف اعلای آن بقدر برگ بید و گل آن کبود و از گل نیلوفر هندی بسیار
کوچکتر و مستعمل بیخ آن است افعال و خواص آن چون بکوبند و بر بیخ دندان بپاشند به نهجی که پاشیده که از اکل و شرب
زایل نکرده و دو و سنون آن بکار برند رفعه جهت رفع تعفن دندان و درد و پاشیدن گوشت بن دندان مجرب و پاشیدن
آن جهت رفع زخمهای باطنی و اورام احشا و ضماد آن جهت جبر کسر و رفع جمیع زخمها و تشنج آن مفید جرونجی بکسر
جیم فارسی و فتح را مهمله و سکون واو و خفاء نون و کسر جیم و یا ماهیت آن ثمر درختی است هندی در اکثر کوه پایه
هند میشود و درخت آن بمقدار نارنج متوسطی و برگ آن به بزرگی برگ الخبز و لی التشریف و ثمر آن شبیه بثمر قهوه و آلو
بالو و فالسه و از آن بزرگتر و آنرا بهندی پیاره نامند و پوست خارجی آن نازک و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش
و لحم آن در خامی سخت و بعد رسیدن نرم و سبز پسته رنگ و چاشنی دار میباشد و آنرا میخورند و در آب حل کرده
افشره و شربت ترتیب میدهند و مغز آن که در زیر لحم آن است در غلافی خشبی اندک صلب از پوست پسته نازکتر و
ضخیم تر از پوست حبة الخضرا و مغز آن بمقدار نخودی کوچکی و تخم آلوبالو و چرب و شیرین و لذیذ و بعضی آنرا حب
السمنه دانسته اند و شاهد نیز آن باشد زیرا که نبات درخت و ثمر این بهیئت درخت جرونجی است چنانچه ان شاء الله
تعالی خواهد آمد طبیعت آن گرم در دوم و تر در اول افعال و خواص آن جالی و مغلظ و مسمن بدن و کثیر الغذا و در
اکثر افعال قریب بحبة السمنه و چون نرم بسایند به تنهائی و یا با دواهای مناسبه بر بشره مالند بشره را صاف گرداند بسبب
جلائی که دارد و تخم آن مسمن و مرطب و دافع مضرت صفرا و غلیان خون و تشنگی است جری بکسر جیم و را مشدده و یا
لغت عربی است بفارسی مار ماهی و بمصری انکلیس و به بربری سلورس و بیونانی سلورس و بهندی کنکچیا مچهلی نامند ماهیت
آن ماهی است عظیم الجثه فربه که در دریای مصر بهم میرسد سیاه رنگ و بی فلس و با استخوان کمی و شارب آن
مانند مار باریک و دراز و سر آن طویل و دهن آن مستطیل مانند خرطوم و گوشت آن رخو با لزوجت و با سهوکت
بسیار و یهودان آنرا میخورند و حکیم میر محمد مومن نوشته که در تنکابن آنرا سیلی و در بلاد بندر آن کلیس نامند طبیعت
غیر نمک سوده آن گرم و تر و نمک سوده آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و با قوت جاذبه قویه خوردن گوشت
تازه آن کثیر الغذا و مولد خون بلغمی و منقی و مصفی قصبه ریه و صوت و ملین بطن و جهت سل و نفث الدم نافع و گفته
اند علاج آن جهت امراض مذکوره سوای سل و نفث الدم انفع بسبب قوت جلای آن و پاشیدن خون آن نیم اوقیه

و فقه با همورن آن سرکه قاطع خونی است که از علق آید و جلوس در طبیخ مطلع آن جهت قرحه امعا و فوداینده و جذب مواد بسوی ظاهر
بدن و بدستور و خفه آن بمقعده و احتقان آن جهت عرق النسا سعد بلی و ضماد نمک سوده آن جهت جذب خار و پیکان و جذب
مواد بسوی ظاهر جاذب المضار گفته اند مولد بلغم لزج و بطی الهضم و مضر گرده و محدث سرحی است مصلح آن نمک سوده نمودن و
با سرکه و النعناع و صعتر و الکامه و سکنجبین خوردن است **فصل الجیم مع الزاء المعجمه جزر** بفتح اول و ثانی و را مهمله معرب
گزر فارسی است و نیز بفارسی زردک و بهندی گاجر نامند ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آن را بیونانی اسطافلینوس
اغریوس نامند و بعضی شقاقل دانسته اند و سهو است و بستانی آن دو نوع میباشد بیخ یکی طویل و یکی است بر سرخ و زرد و برگ
آن شبیه است بشاهتره و از آن عریض تر و طعم آن اندک تلخ و ساق آن پراکنده و خشن و گل آن چتر دار مانند شبت و سفید و
در میان آن چیزی از یره مانند پشه و منقش و بهترین آن سرخ و شیرین شاداب کم ریشه و بستانی است طبیعت آن در دوم
گرم و تر و بعضی در اول گفته اند و بهار طوبت فضلیه فعال و خواص بستانی آن ملطف و مفتح سده جگر و مقوی معده و ملین و مهیج
و زیاده کننده جوهر منی و باه و جهت قطع بلغم و سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج سنگ گرده و مثانه و ادرار نمودن بول
مفید انطفاء الصدر جهت ذات الجنب و سرفه و مرض اعضاء الغذا [illegible] الهضم و مربای آن سریع الهضم و جهت استسقا مفید [illegible]
مسکن مغص و مدر بول خصوصا مربای آن و بدستور بزر بری آن که در و قوت باشد و بجهت بیرک آن و مهیج باه است خصوصا بزر
بستانی آن که نفع آن زیاده است و حمول آن و شرب تخم آن جهت عسر حمل نافع و چون بیخ و برگ آن را در آب جوش
دهند و نطول نمایند و یا بنوشند یا بن اطراف صبیان را یعنی در دست و پای ایشان را جهت تحلیل خون منجمد شده و از نهایت سرما
نافع و مربای آن با عسل بغایت بهی و مقوی احشا و رحم و هاضمه و با ادویه مناسبه جهت تقویت کبد بارد و تجفیف رطوبات
معده و زیاده حق تقویت باه و اعانت بر جماع النفع و حلوای آن نیز بتنهائی و یا با ادویه مناسبه قریب است بمربای آن و
لذیذ تر از آن و مخلل یعنی پرورده آن در سرکه جهت ازاله و تحلیل سپرز [illegible] و مقوی معده و جگر بارد و مثانه آن
قریب بمربای آن است و الطف و اقوی از آن و نبیذ آن که آب [illegible] تحلیل نمایند و در خم کنند و بگذارند
تا بجوش آید و مسکر گردد و بغایت مست کننده و بطی الانحدار و مصدع و عرق آن که با ادویه مناسبه گرفته شود و در جمع
آثار نائب مناب مربای آن و اندک مسکر و [illegible] آن جهت اکله نافع جرم آن بطی الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلح آن
ادویه حاره و الکامه و پخته آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح مقدار شربت از جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربای
و حلوای آن ده مثقال تا بیست مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا هفتاد مثقال و تخم آن محرک باه و در شباب

از اصل آن قوی تر و [illegible] حمل را نافع و مانع مغص و [illegible] افعال ما بعد آن و چون بگیرند ابزار را با همورن آن تخم شلغم و ترب را

مجوف نموده دران پر کنند و سر انرا بسته در زیر آتش بطبخ نهند و برآورده بیاشامند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر البول
مجرب گفته اند و آشامیدن یکدرهم آن با هموزن آن شکر جهت وجع سباق باه و ضماد تخم و برگ آن با هم جهت قروح متاکله نافع
مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن انیسون و دو قوه است و جزر بری را دربیلا و قرین گزر دانسته اند و بیخ آن بقدر انگشتی و گل آن
زرد و تخم آن در غلافی خارناک و درد و قوه کور خواهد شد طبیعت تخم آن در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک افعال و خواص آن
با حدت و لذع و در جمیع افعال سوای باه قویتر از بستانی است و گفته اند بلکه در تقویت باه نیز اقوی است و مدر قوی و حمول
آن جهت اخراج جنین و ادرار طمث و آشامیدن آن جهت وجع صدر و شوصه و ظهر و استسقا و عسر البول و انتفاخ بطن و نهش
و لسع هوام را مفید و معین بر حمل و گفته اند که چون آنرا آشامیده باشند و هوام شارب انرا گزد اذیت نیابد و خوردن خام
آن جهت رفع سموم و ضماد پخته برگ و بیخ آن جهت انجماد خون که از سردی هوا باشد نافع و حمول بیخ آن منقی رحم و معین
بر حمل و او بخور ان در منازل بالخاصیت باعث گریختن هوام است از انجا مضر معده و حلق و عصب مصلح آن انیسون
و حلوای جزر و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت **جزع** بضم جیم و سکون زای معجمه و عین مهمله ماهیت آن سنگی است
که در معدن عقیق که یمن و حبشه و کنبایت که از توابع گجرات است خیزد و بعضی شبیه بچشم با طبقات و خطوط است سفید و
زرد و سرخ و سیاه و بعضی صفائحی و طبقات رنگارنگ بر روی هم الحاصل اصل سنگ آن و طبقات ملون بالوان میباشد
بهر قسم که آنرا ببرند و تراشند الوان و طبقات ان ظاهر میشود و بطبخ دادن بنوعی خاص الوان آن خوب ظاهر و براق و
با رونق میگردد مانند عقیق که بطبخ رنگین میگردد و صفائحی آن بشکل نگین و بعضی انرا جزع و مدور و اشکال دیگر ملون بالوان انرا
باباغوری و سیاه و سفید را سلیمانی و شفاف براق ملون بالوان زرد و سبز را عین الهر و بهندی لهسنیه نامند
و این یعنی عین الهر بیشتر در معدن یاقوت بهم میرسد نه در معدن عقیق چنانچه صاحب تحفه نوشته و در حرف العین
انشاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد خواه از معدن یاقوت صلب باشد یا نرم و عین الهر صلب بسیار اعتبار دارد خصوصا که
اندرون جرم آن چون نیم خط مثل رشته باشد بسیار اعتبار دارد و نیز بود میمنت میدانند و قیمت گران میگیرند طبیعت
آن در سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و با حدت و جهت یرقان و منع خواب نشر با و جهت مسهر و لادت تجدید
آن در موی سر زنان موثر و تعلیق آن بر اطفال مورث سیلان رطوبات از دهان ایشان بر قیم ام الصبیان و نگاهداشتن
آن با خود مورث هموم و غموم و خصومت مردمان با دارنده آن و دیدن خوابهای هولناک و رافع لقوه و اکتحال آن جهت نزول
آب و رفع بیاض و سنون ان جهت تنقیه و جلاء دندان و خوردن ان قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت تازه و بردن
لحم فاسد ان را نافع **فصل الجیم مع العین المهمله جعده** بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین و بلغت یونانی فونون

فولیون نامند ماهیت آن دو نوع میباشد یکی صغیر جبلی و گیاه آن سفید رنگ بقدر شبری و برگ آن باریک و مفروش بر روی
بالای آن مزغب و اطراف آن محیط بخارهای ریزه و بر اطراف شاخهای آن مانند قبه و بر آن خیوط باریک سفید شبیه بموی
و برا نجم و گل آن سفید مایل بزردی و ثقیل الرایحه و با عطریت و اندک تلخ و تند از گل ربه و بستانی آن جعده کبیر و بفارسی عنبر
بید گویند برگ آن بزرگتر و کم بوتر از جبلی و منبت آن کنار انهار و جاهای نمناک و در فصل بهار روید و تا زمستان ماند و بعد از
هشت ماه از اخذ آن قوت آن ضعیف گردد و مستعمل جبلی آن طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و بعضی در سوم چنانکه گفته
افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و مسهل و مفتح سدد جمیع اعضا و ملطف اخلاط و مدر بول و طمث و آشامیدن طبیخ آن
دوا و قیه و نیم جهت تذکیه ذهن و رفع نسیان و نهش هوام و عقرب و استسقا بارد و یرقان اسود سددی و تبهای بلغمی و سوداوی
و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریاح و اوجاع جنبین و عسر البول و وجع مفاصل و تفتیت حصات و ادرار حیض و تنقیه رحم
و ماسر که جهت تحلیل سپرز و ضماد تازه آن جهت رطوبات صلابه و تنقیه قروح مزمنه و اوجاع آن و التزاق و اندمال آنها خصوصا
قروح کبار آن و نورور صغیر آن جهت اندمال قروح ردیه و تنشیف رطوبات آنها و افتراش آن در بیوت و دود کردن آن و پاشیدن آب طبیخ
آن نیز جهت گریزانیدن هوام نافع مصدع و مضر معده مصلح آن حماما مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از طبیخ آن تا
مثقال بدل آن [illegible] کوهی و در تحلیل ریاح و شونیز در اخراج کرم معده یکوزن و دو ثلث وزن آن پوست بیخ انار تا ده درم
و از او سلیخه [illegible] و اکحال عصاره آن با عسل جهت حدت بصر نافع **فصل الجیم مع الغین المعجمه** جغد بضم جیم و سکون غین
معجمه و دال مهمله اسم فارسی بوم است ماهیت آن مرغیست که در روز قوت باصره آن بسیار ضعیف میگردد بسبب نور
آفتاب بحدیکه نمیتواند از آشیانه و جای خود برآید و پرواز نماید وقت شام میباشد یکی بزرگ جثه و آن را بفارسی بوف و سیاه
بوم و بترکی [illegible] و بهندی الو نامند و قسم اوسط سیاه رنگ و آن را جغد و [illegible] گویند بوم و بهندی
[illegible] و قسم صغیر آن را بترکی [illegible] و قسم کوچکتر از همه که تن آن بقدر قمری و سر آن بمقدار نارنج کوچکی است
آن را [illegible] و بهندی [illegible] نامند افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مورث ابلهی و بیوقوفی و جمیع امور و آشامیدن
خون او [illegible] با خاکستر چوب گز و عسل آمیخته جهت سلسل البول و بول در فراش و اکتحال خون زهره آن جهت
شبکوری و لطوخ [illegible] آن در بعضی مرض گرما گرم بر روی [illegible] جهت تقویه [illegible] آن با روغن بنفشه در
سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات و طلاء خون آن با زهره جهت گشتن سپش و گفته اند
خواص آنست که چون آن را بگشند یک چشم آن مفتوح و یک چشم آن مطموس میباشد و تعلیق مفتوح آن باعث
بیداری و مطموس آن مورث خواب است **فصل الجیم مع الفاء جفت افرید** بضم جیم و سکون فا و تاء مثناة

فوقانيه و مد الف و فتح فا و كسر را مهمله و يا و دال مهمله انطاكي گفته لغت يوناني بمعني مزدوج و نزد عامه مشهور بخصية الثعلب
است و بغدادي گفته اسم فارسي است و معني آن المخلوق ازوجا است و اين اظهر مينمايد از يوناني بودن آن و نيز خصية الثعلب
است و ليكن در تقويت باه ازان اقوي است ماهيت آن گياهي است بقدر شبري با شاخهاي بسيار و باريك و برگ آن ريزه
تر از برگ نخود و اسبوده ملاصق بهم و بهتر و باريك ساق آن غلافهاي شبيه به بلبليه و بادام سه تا چهار عدد و اطراف انها خار
دار و در اندرون هر غلافي سه پرده و در طول و در هر پرده پنج تخم شبيه بحلبه و صنوبري شكل و منابت آن بلاد شام
و روم طبيعت آن در دوم گرم و در اول خشك با رطوبت فضليه و انطاكي در آخر دوم خشك گفته افعال و خواص آن در
تقويت باه قوي تر از خصية الثعلب و محلل رياح و مسكن مغص و اوجاع مفاصل و چون هفت مثقال تخم آنرا با گوشت
بره يا ماهي پخته بخورند و صاحب استسقاء طبلي و لحمي يكهفته باين مداومت نمايد و آب آنرا بياشامند زايل گردد و دوم باي
آن با عسل بغايت محرك باه و لطوخ آن بر انثيين جهت تحليل ورم و ريح آن نافع مضر گرده مصلح [illegible] مقدار شربت
آن دو درهم بدل آن شوي نيز است جفت پوست ملاصق لبوب است و بر طلع نيز اطلاق مينمايند و جفت البلوط در بلوط
مذكور خواهد شد و از مطلق اين اسم مراد اينست **فصل الجيم مع الكاف** چكي بفتح جيم فارسي و كسر كاف مشدده
و يا ماهيت آن ثمر درختي است هندي كه بهندي و بنگالي كتهل نامند و در بنگاله بسبب [illegible] و ديگر فوز دارد و خوب ميشود
و درخت آن عظيم و بزرگتر از درخت گردگان و از درخت چنار كوچكتر و برگ آن بزرگتر از برگ نارنج و ترنج و در شكل شبيه
بان و اندك ضخيم تر از آن و چوب آن زرد رنگ و كهنه سال خورده آن زرد تيره مايل بسرخي و ثمر آن از تنه درخت و
شاخهاي آن بر مي آيد و آنچه نزديكتر بيخ آن باشد بهتر و شيرين تر ميباشد و ميگويند در زير زمين از بيخ آن
نيز بر مي آيد و آن بسيار شيرين و لذيذ و شاداب ميباشد و ثمر آن در بزرگي و كوچكي مختلف ميباشد كوچك آن
تا يك انار هندي و كمتر ازين نيز ديده شده و در ان [illegible] دانه كه بهندي كوده نامند ميباشد و بزرگ آن تا يكمن
هندي كه دوازده [illegible] تبريزي است ميشود و در ان [illegible] زياده هم كوده ميباشد و پوست آن [illegible] خامي
سبز و بعد رسيدن زرد و بعضي زرد تيره مايل بسرخي و ناهموار و دانه دار و بر دانه ناگو يا اندك خاري بر آمده
و هر چند دانهاي آن درشت تر و بزرگتر باشد اغلب آنست كه دانهاي اندرون نيز بزرگتر و شيرين تر ميباشد
و هيئت كتهل درست مانند شكنبه حيواني است كه بر گردانيده خمل آنرا بالا كرده جوف آنرا مملو از چيزي كرده باشند
و آن اصناف ميباشد بعضي دانهاي آن كوچك و نرم و بد بو و اين زبون ترين قسم است و بعضي دانهاي متوسط
و بعضي شيرين و بي ريشه و شاداب و شگفته و خوشبو و اين را كهاجه نامند و بعضي دانهاي آن بسيار لطيف و لي

ولی ریشه و شاداب که در روغن آب میشود و اگر از جوف آن برآورند و زمانی بگذارند خود بخود و گداخته آب میگردد و این بهترین
اصناف است و زود هضم میگردد و کم نفخ و کتهلیکه دانه‌های آن نرم و لزج باشد نفاخ و بطی الهضم است و بین دانه‌های آن
چیزهای اندک نازک طولانی متصل بدانه آن میباشد چهار تا شش که در بنگاله انرا چاهنی نامند بعد برآوردن انها را جدا
نموده میخورند زیرا که انها اندک صلب و ثقیل و نفاخ اند و مردم کم مایه انها را نیز میخورند و نیز در جوف آن برونا و ریشه‌ها
میباشد که از پوست آن روئیده و منبسط شده میان دانه‌های آن و تخم آن که در جوف دانه است اندک صلب و بالای
آن پوست نازکی و خام آن غیر مستعمل بلکه تخم انرا با آتش بریان کرده با نمک میخورند لذیذ میباشد و گویند مصلح و هاضم ثمر است
و نیز مردم بنگاله تخم انرا در ماهی بطور چوبیازه و قورمه گوشت تیز میپزند خوب و لذیذ میباشد و چون بکیه ثمر آن بدان بدرخت
پیوسته و تا بوسط ثمر آن رسیده بسطبری انگشتی و تا بقبضه و دستی است و الطول یک شبر تا یکذرع بحسب کوچکی و بزرگی
و بزرگی ثمر آن و آنچه از آن در جوف ثمر است اندک نرم میباشد خصوص طرف اعلای آنکه و آن چوب را بهندی و بنگاله موسله
کتهل نامند و بر اطراف آن و قریب پوست آن خصوص محل اتصال آن بدرخت بنوع بسیار چسپنده لزجی میباشد
که انرا بهندی لاسه نامند و بهر جا که برسد بدشواری از آن جدا میگردد و با دست را بروغن چرب نمایند خوب جدا نمیشود
چنانچه شنیده شده که اهل هند و بنگاله تر و یک سر کتهل را در هنگام خامی که در آن وقت لاسه آن بسیار چسپنده میباشد
بریده با خرما شیده و بتیغ زده بنوعی انرا گرفته لگاه آلوده خصوص لگاه برنج که بفارسی بیتال برنج و بهندی ایزوه گویند
از آن آلوده ان کاه را در صحرا متصل گام که شیر میاید و ادم و گاو و بز و گوسفند را ضایع میکنند بهمین نموده طعمه مثل بز و
یا میش انجا بسته و زرکین بالای درخت می‌نشینند چون شیر بطمع طعمه جاخان کردید کاه لاسه آلوده بر پوست و پای آن
میچسپد برای جدا کردن آن از غصه و دست بالای سر و صورت میمالد و بر سر و صورت میچسپد و چشم بند میشود بعد از آن
از غصه می غلطد که در تمام بدن ان میچسپد که بدن آن بنظر نمیاید گویا توده کاه میشود پس مردمان از درخت پایین آمده چوب
های سنگین اینقدر میزنند که بسهولت همه استخوان آن شکسته می‌میرد و نیز بهمین طور آهو و گوزن و دیگر حیوانات
را زنده میگیرند و صیادان طیور بر سر نی‌ها آلوده با سنگی بهر طیور که بر اشجار نشسته باشند میرسانند که پرواز
کردن نمیتوانند پس انها را میگیرند طبیعت ثمر آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن
مبهی و منفخ و ممسک و نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مفسد خون و مولد خون غلیظ سوداوی و امراض حادث از آن و مصلح
آن نمک و موز و آب سرد بالای آن خوردن و در بعضی امزجه با کره تازه خوردن و مربا و حلوای آن نیز بسیار لذیذ میگردد
و لیکن باید که اندکی نیم رس و بیریشه باشد که انرا مربا نیز نند و بحلوا سازند و قندی با مشک و زعفران با گلاب سرشته در آخر
داخل نمایند و ثمار چوب میان آن یعنی موسله انرا چون بسوزانند و بتنهائی و یا با فضله کبوتر و اندکی آهک بمنفجر کنند و مایل

و اورام و مقرح جلد است و گویند که از خواص آنست در خانه که باشد مار در آن خانه داخل نمیشود و چند آن اصلی ندارد و چون برگ
نازک آن در روغن گاو تازه بمالند و بر زخم گهر گره که از قروح سائیه است مکرر ببندند ان شاء الله تعالی ملتئم گردد **چکوتره** بفتح جیم
فارسی و کاف و سکون واو و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و ها لغت هندیست و بتازی نیز نامند ماهیت آن
نوعی از لیموست درخت آن از درخت نارنج تر و برگ و گل آن نیز از برگ و گل نارنج بزرگتر و ثمر آن بزرگ بالقدر
هندوانه متوسطی و پوست آن ضخیم تر از پوست نارنج و مغز آن سرخ رنگ و چاشنیدار میخوش و کم آب تر از نارنج و در
بلاد گرمسیر اب کثیر الوجود و در بنگاله از همه بلاد هند خصوص صادر هوگلی بهتر میشود شاداب و شیرین و ترشی اندکی که بدون
قند میخورند طبیعت آن سرد و تر در دوم افعال و خواص آن قریب بنارنج است **چکوند** بضم جیم فارسی و کاف و سکون
واو و خفاء نون و دال چهار لفظه هندی لغت هندیست و انرا بنواثر تیز نامند ماهیت آن گیاهی است هندی القدر ذرع
فرع و برگهای آن ریزه مخروطی شکل معکوس یعنی طرف عریض آن بالا و باریک آن پائین متصل بشاخ و در وقت
غروب آفتاب برگهای آن ژولیده بهم پیوسته میباشد و تمام شب چنان میمانند و وقت طلوع آفتاب باز میگردد
و تمام روز باز میماند و بد بو و تلخ و تخم آن در غلافی شبیه بماش و تخم ترب و دانه آن نیز شبیه بدان الا آنکه غیر مدور
و اندک طولانی و لوزی شکل و بسیار صلب که تا چند روز در آب گرم نخیسانند نرم نمیگردد و سائیده نمیشود و بعضی
گفته که سنگ سبوبه همین است و بعضی غیر آن دانسته اند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن محلل
و جاذب الوبا و القوبا جهت رفع اذیت وبا و اکثر امراض جلدیه مانند قوبا و بهق و جرب نافع خوردن برگ پخته
آن و آشامیدن آب نقوع تخم آن و ضماد سائیده جرم آن به تنهائی و یا با اندک گوگرد زرد خالص که بهندی امله سار
نامند و یا با اندک چقهر که بهندی رال گویند نافع بشرط تکرار عمل و مداومت بدان چند روز و چون آنرا در ظرفی کرده
در جای گرم مانند پشت اجاغ تا یکهفته بگذارند تا خوب بخیسد و بجوش آید پس بسایند به تنهائی و یا با ادویه مناسبه
بر قوبا ضماد نمایند انفع است و ضماد سائیده آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع و کوبیده پخته آن با
ماست ممزوج کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید جهت داء الثعلب که موخوره نامند و قوبا نیز نافع با تکرار
عمل که اولا موضع علت را خوب بمالند که سرخ و قریب بخون آلوده گردد و پس بمالند و خوردن برگ پخته آن بطریق
مسلوق از برای دفع وبا و امراض مذکوره مجرب چنانچه نقل است که در سالیکه به بنگاله قحطی افتاده و در قریه از
قرای آن وبا بهم رسیده و مردم آن قریه بکوهستان حوالی آن رفتند کسانیکه این گیاه را خوردند از وبا نجات
یافتند و کسانیکه نخوردند اکثر هلاک شدند و ضماد پوست بیخ آن با ثمن وزن آن زاج سفید با آب لیمو که خوب
نرم بسایند و اندک رقیق باشد جهت رفع قوبا مجرب با تکرار عمل و خوردن آن خبز که حب بسته مقدار دلبوله انرا ناشتا

ابتلاع نمایند تا سه روز و بعضی را کبد و روست اجابت مینماید اما باید که آنچه برای خوردن نزاج آن را بر بریان نموده باشند
و وزن آن کم باشد که در یک تولچه پوست و بیخ آن یکماشه نزاج باشد بلکه از این هم کمتر و بعضی افرجه و آن بسیار تلخ میباشد
والعلم عند الله **فصل الجیم مع اللام جلاب** بضم جیم و فتح لام مشدده و الف و باء موحده ماهیت آن از جمله اشربه است
که جهت تقویت قلب و دفع خفقان و توحش و مالیخولیا و امثال اینها ترتیب میدهند و با عرقهای مناسبه میاشامند و دستور
ساختن آن آنست که بگیرند نبات سفید و یا شکر سفید مقدار یکمن و با سه من گلاب بآتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند
و صاف نمایند تا بنصف رسد پس بگیرند یکدرم زعفران یک گلاب سوده داخل نمایند و در ظرفی نگاه دارند و بوقت الحاجت با آب سرد
و یا با یکی از عرقهای مناسبه حل کرده تخم بالنگو و یا تخم کشک و یا ریحان و یا امثال اینها بر آن پاشیده بنوشند و اگر حرارت
در مزاج غالب باشد بزر قطونا بر آن بپاشند و اگر برودت غالب باشد عنبر و مشک از هر یک [illegible] داخل جلاب نمایند
در آخر طبخ جلاب طبی عبارت از همین است **جلپا** بفتح جیم عجمی و لام و الف و فتح بای فارسی و الف از ادویه جدیده است
که در حرص جدیده [illegible] بنام جلپا یافت میشود و اطبای آن بلد خواص آنرا یافته ببلدان دیگر برده و بانگلیسی جلپ نامند
ماهیت آن بیخ گیاهی است [illegible] آن مایل بسیاهی در شکل [illegible] شبیه به شلغم و جعفر کوچکی و متوسطی بی طعم و
رایحه غالبی که [illegible] طبیعت باشد و آنرا بریده و با چهار شق نموده خشک کرده از آنجا میاورند طبیعت آن گرم و خشک
در دوم افعال و خواص آن با قوت مسهله [illegible] و اندکی قابضه و غیر [illegible] طبیعت چنانچه ریوند است و خطر [illegible] ماذریون
[illegible] ندارد و احداث کربی نمینماید و جهت اکثر امراض مانند صداع کهنه و صرع و نوازل قدیمه و سرفه کهنه و حمیات
مزمنه و وجع کرده و ظهر و عرق النسا و مفاصل و قولنج و استسقاء و یرقان و امثال اینها نافع و طریق استعمال جهت اسهال
آنست که مقدار یکدرم تا یکمثقال آنرا نرم کوبیده بیخته با پنج مثقال گلقند سرشته بخورند و بالای آن عرق رازیانه و یا
انیسون بیاشامند که معین بر عمل آنست و از برای رفع امراض مجون آن با ادویه مناسبه و نیز طبوخ آن در آب که
یکشبانه روز آنرا [illegible] و در آب بجوشانند و صاف نموده با شکر و یا با شربت ورد و یا با شربت بنفشه و یا امثال اینها
بحسب حاجت بیاشامند مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درهم بدل آن [illegible] است که آن نیز از ادویه جدیده
است و در حرف المیم ان شاء الله تعالی خواهد آمد **جل** بکسر جیم و سکون لام و دال مهمله بفارسی پوست و بهندی چام و
کهال نیز نامند ماهیت آن معلوم است و بهترین آن جهت اکل پوست بره و بزغاله تازه فربه است والذ همه پوست
مرغ فربه پخته است طبیعت آن بحسب هر حیوانی مختلف میباشد و بالنسبه بگوشت آن سرد و خشک افعال و خواص آن
آشامیدن پوست اندرون سنگدان و حوصله دان طیور خصوصا سنگدان خروس خشک کرده سائیده با طلا
و یا با عسل جهت وجع معده و الصاق پوست سر بزغاله تازه ذبح نموده بر سر صاحب سرسام المقبله مجرب و بجهت [illegible]

عضو افعی گزیده و پوست تازه نیز جهت جذب سمیت آن و پوست گوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جرب و تراشه پوست نیز جهت
قطع خون جراحت تازه و پیچیدن عضو مضروب و صدمه رسیده در پوست بز یا گوسفند و یا امثال آنکه تازه و گرم و حین ذبح باشد
مسکن وجع و ورم است و بدستور جهت تحلیل اورام بارده مفید و روغن پوست گرگدن جهت التیام جروح و قروح مفید
که قطعه پوست گرگدن را در روغن کنجد انداخته و در آفتاب مدتی بگذارند و چون روغن بخرج آید و روغن تازه دیگر بر آن
ریزند و خاکستر جمیع پوستها جهت ثوالیل و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسب اهلی با آرد کرسنه سه
روز متوالی جهت رفع سرطان مجرب و سوخته پوست کنفد بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب و محرق پوست
افعی جهت داء الثعلب و الحیه مفید و رسانیدن پوست سوخته افعی که کسی را گزیده باشد زایل کننده سمیت خود است
چون پوست او را گنده سوخته به روغن با و بخورانند و سوخته پوست کفش کهنه جهت سحج عارض از موزه و کفش مادام که تورم
نکرده باشد و جهت سحج عارض میان رانها از حرکت و جهت سوختگی آتش نیز و تعلیق پوست فیل جهت تسکین حمیات بارده
و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب و تعلیق پوست آن بر کمر جهت دفع بواسیر و پوست
بوزینه بر درخت مانع سرمازدگی آن و گذاشتن پوست مار در میان لباسها و اقمشه مانع کرم زدن است و پوست
حیوانات ماکول عسر الهضم و مولد خلط صالح متین غلیظ الدمویه و مصلح آن مهرا پختن و با سرکه و مری و ابازیر و افاویه
خوردن و مستحسن تا دهان حار چه نمودن و با آب الجبن و عسل خوردن و نیز قدری از خواص جلد و حیوانات در ذکر آنها
بیان شده و انشاء الله تعالی میشود جلنار بضم جیم و سکون لام و فتح نون و الف و راء مهمله معرب گلنار فارسی است و آن
را گل انار صد برگ و هزاره نیز نامند جهت آنکه گل آن بسیار بزرگ و پر برگ میباشد و نیز گل انار ثمری نامند جهت آنکه ثمر می
بندد و گل بیثمر است و ثمر او منحوس میباشد و در هر خانه و باغی که ثمر آورد میگویند که موجب خرابی و ویرانی میگردد و اندام است
آن بری و بستانی و سرخ و سفید و درخت آن شبیه به درخت انار الا آنکه اندکی انبوه تر میباشد و بسیار بلند نمیشود
و بهترین آن فارسی است با مصری طبیعت آن در اول دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و حابس سیلانات
و رادع و مجفف و مقوی اعصاب و جهت استحکام دندان و لثه و اسهال و مقوی و صفراوی و مرطوبی و زلق المعاء و سحج
و قرحه آن و نزف الدم هر عضو و ادرار طمث و بواسیر و جرب و حکه و منع ریختن مواد به معده و فتق نیز با و ضمادا
و طلاء و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند جهت بدبوی دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان و ضماد آن
جهت التیام جراحات و بوی از بغل و منع نفس آبدار اورام و انصباب مواد بسوی آن اعضا و زور بران جهت نزف الدم و قروح
و سحج و لطوخ آن با سرکه و طین مغره بر حوالی رحم مانع انصباب مواد بسوی آن المضار مصدع و مسدد مصلح آن کثیرا
مقدار شربت آن از یک درهم تا دو درهم بدل آن نیم وزن آن اقماع رمان و یا پوست تازه انار و یا حضض بلوط و عصاره

وعصارهٔ آن که تازه و انرا کوبیده فشرده آب انرا گرفته خشک نمایند مانند عصارهٔ لحیة التیس و یا آنکه خشک انرا در آب جوش
دهند تا قوت آن در آب بازداده شود و پس بمالند و صاف کرده باز بجوشانند تا منعقد گردد و در جمیع افعال قوی‌تر و لطیف‌تر از جرم
انست و گفته‌اند از خواص آنست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچهٔ ناشکفتهٔ انرا صاحب ربو و معتاد نفث
بان از درخت بدهن بچینند و فرو برد تا یک سال ربو نگیرد و مجرب دانسته‌اند و سفوف و اقراص آن در قرابادین ذکر
یافت **جلنجبین** بضم جیم و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معرب
گلنگبین فارسی است یعنی برگ گل سرشته با هموزن آن عسل که حقیقت و اصل آن اینست و مجازا بر معمول از شکر و گل
هموزن را بفارسی گلقند و گمتر را که گل کمتر و شکر سفید زیاده باشد گلشکر نامند و بهترین آن آنست که نیکو و محکم
سرشته و گل آن خوشبو و تازه و عسل و یا شکر آن خالص سفید جید باشد و لیکن باشد که بازو رهن محتاج بداخل کردن
عسل و یا شکر شود زیرا که آن مقدار عسل و شکر کم تخمیر نیکو نمی‌یابد و حافظ آن نمیتواند بود از فساد و در قرابادین
در حرف الواو در ورد اقسام آن ذکر یافت طبیعت عسلی آن گرم و خشک در دوم و شکری آن در دوم و تر در اول
افعال و خواص هر دو نوع آن مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبات غریبه و مانع صعود بخارات بدماغ خصوصا خوردن
آن بعد از طعام و عسلی آن جهت مبرودین و مشایخ و کسانیکه در دماغ ایشان رطوبت غالب باشد و جهت فالج
و وجع مفاصل و نقرس و تفتیت حصات و عسر البول و پادزهر آن معجون کمونی جهت تحلیل ریاح غلیظه و قولنج و
اوجاع ظهر و انهضام طعام و مداومت آن در زمستان باعث حفظ صحت و شکری آن جهت محرورین و جوانان
و رفع مبادی وسواس و جنون و ممزوج آن با هموزن آن معجون اسطوخودوس و نصف آن معجون بنفشه که خوب
سرشته باشند مداومت استعمال بدان جهت ربو کهنه و دفع بخارات و ضعف بصر و صداع و شقیقه و دفع فساد
و دفع اخلاط محترقه مجرب و آشامیدن مطبوخ عسلی آن با تربد و تخم کرفس که مکرر صاف نموده باشند جهت لقوه و فالج و
استرخاء دهان و زبان و مبادی و مفاصل و مطبوخ شکری آن با تمر هندی و عناب جهت دوار و سدر و گلقند
چون در آب طبخ دهند و مالیده صاف نمایند نایب مناب شربت است شیخ الرئیس در معالجات سل او را نوشته
که ضعیفه سل و نفث دم او را بخورانیدن گلقند معالجه نمودم که مدتی گلقند میخورد و مقدار معتدبه بمصرف رسانید که مرا از
بیان مقدار آن خجالت میباید و صحت یافت المضار معطش و مضر کبد و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از جرم آن تا
چهار مثقال و مطبوخ آن تا شش وزن آن آب که تا بنصف رسد تا چهارده مثقال و قوت عسلی آن تا چهار سال و شکری
آن تا دو سال باقی میماند **جلوز** بضم جیم و فتح لام مشدده و سکون واو و زاء معجمه و بکسر جیم نیز آمده اسم عربی فندق است

و بعضی بر بادام کوهی نیز استعمال مینمایند و حب صنوبر کبار را نیز مینامند و این بجهت اشتباه جیم بجاء است چه بجای مهمله اسم حب الصنوبر
است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که انچه محقق است جلوز لوز بری است و روغن وی را زیت الهرجان والسودان نیز گویند و
اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و ان بادام کوهی است که شیرازی بجرک گویند قایم مقام جلغوزه بود در
منفعت طبیعت آن گرم در اول و گویند در دوم و خشک در اول و با اندک رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مبهی
و زیاده کننده منی و جهت درد پشت و عصب و استرخا و عرق النسا و گزیدگی عقرب و دیدان نافع و در بعضی و دیر هضم
مسحج منگیز و مصلح آن شکر بدل آن جلغوزه است **جلید** بفتح جیم و کسر لام و سکون یاء مثنات تحتانیه و دال مهمله بفارسی
تگرگ و بهندی اوله نامند و در طبع و جمیع آثار و افعال مانند ثلج است و از ان کثیف تر و گفته اند چون تگرگ را بر پارچه کرباسی
پهن نمایند و بر گردن صاحب سلعه که در بنگاله مرضی میشود که بهندی اهنگه نامند بندند باعث تحلیل آنست و تسکین وجع
و سوزش بسیار مینماید و چون بر عضوی که سوخته باشد بمالند وجع التهاب آنرا تسکین دهد و چون تگرگ را بر زمین اندازند
که آب شود و گل شود آنرا بر فم ملکی که سوزش و التهاب بسیار داشته باشد بمالند تسکین دهد و چون آن گل را گلوله نموده خشک
نمایند و بعد احتیاج باب تر نموده ضماد نمایند نیز همین اثر دارد **فصل الجیم مع المیم جمار** بضم جیم و فتح میم مشدده و الف و راء
مهمله و بتربه معجمه نیز آمده و ابن ارقلب النخل و لب النخل نیز و بفارسی پنیر نخل نامند ماهیت آن چیزیست سفید شبیه شیرین
قریب الطعم بشکر که در سر درخت نخل و موضع طلع میباشد که جوف النواتبر و یا برآورند باید درخت از ثمر خالی افتد و دیگر ثمر نمیدهد
و بهترین آن سفید تازه شیرین است طبیعت آن سرد در اول و تر در دوم و در وسط آن خشک افعال و خواص آن مقوی معده و
جهت قطع اسهال خونی و غیر آن و جهت نفث الدم و درد سینه و رفع خشونت آن و حلق و سکون اواز و تصفیه آن
و جهت سرفه و غلبه صفرا و غلیان خون و منع تحلیل ارواح خصوصا روح طبیعی و جذب حرارت غریبه از بدن و رفع قی
صفراوی و حمامه و عرض سبب و الاعرابی گرده نافع و مطبوخ آن نافع خصوصا با شکر و ضماد آن جهت گزیدن زنبور مضار
مبهضر بی قیو و بیور باح و خلط مائی و لطی النضج ولی از معده مصلح آن عسل و سکنجبین و خرما و زنجبیل پرورده بدل آن
جماض است **جمسق** بکسر جیم و سکون میم ماهیت آن نخی است شبیه بنزرتک بسبی باریک و دراز و اندرون آن سفید
و بیرون آن مابین سفیدی و زردی و خوشبوی و با اندک تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و دار الجاس بخاور میرفتند
و سایر بلاد برند و گویند نیز تا سوزن زرین از زمین بر میاورند و در رسانیدن این اثر گرد موشان نیابند و ساق و برگ
آن شبیه بزردک است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جهت خناق و ربو و سعه و ضیق النفس
و نزف الدم و ذات الریه و قولنج الحبث و نیم مثقال آن جهت خفقان نیز نافع و بیشتر استعمال آن با هم سحق و بعد
و شکر است جهت تحریک باه و مربای آن در جمیع افعال قویتر و در قرابادین ذکر یافت مضر سپرز مصلح آن صمغ عربی مقدار

مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن سه وزن آن سکنجبین و امین الدوله گفته که از یک مثقال تا یک مثقال و نیم آن با جلاب رافع خفقان
در حال و از مجربات است **جمد** بفتح جیم و میم و سکون دال مهمله بفارسی یخ نامند و جمد طبیعت و افعال مانند ثلج است و از لطف [illegible]
و خوبی و بدی آن بآبی که از آن منجمد میگردد و دیر میگردد و جهت هیضه و تب های صفراوی و محرقه لغایت نافع و ضماد آن بر پیشانی
جهت منع رعاف مجرب و چون چشم کسی از سردی برف و یخ و هوا بسیار سرد ورم کرده درد نماید میل یخی که در میان تنه یا
شاخه اشجار منجمد شده باشد باندرون چشم بکشند معتبرست ورم و درد آن زایل میگردد و مضر اورام باطنی و احشا است **جمست**
بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون سین مهمله و تاء مثنات فوقانیه ماهیت آن سنگی است که در صحرا بادیه است در سر منزلی
مدینه طیبه بهم میرسد بعضی از آن سفید و بعضی سرخ و بعضی آسمانگونی او تا مقدار یک رطل میشود و معدنی که در آنجاست
تکون مییابد و گفته اند ماده تکون آن از زیبق قلیل ردی و کبریت کثیر جید است و ضعیف النضج مطبوخ تام بیاقوت باعتبار
نقصان حرارت و الا یاقوت میگشت و بهترین آن سنخ ارغوانی شفاف است طبیعت آن گرم و خشک در سیوم افعال
و خواص آشامیدن آن محلل اورام و رافع خفقان و نسیان و غشی و مستی و طلاء آن جهت ورم چشم و جراحت و پوشیدن
انگشتری مصنوع از آن جهت نقرس و عقد حاجات و [illegible] نیز و [illegible] باعث دیدن خوابهای
مشوش مقدار شربت آن تا نیم درهم و در ظرف مصنوع از آن اکل و شرب و ذر آنان مانند آشامیدن جرم آنست **جمل**
بفتح جیم و میم و لام بعربی ابل و بفارسی شتر و بهندی اونت بضم الف و خفاء نون و سکون واو و تاء چهار نقطه [illegible]
اشتر گربه جزو بز و [illegible] مانند ماهیت آن معروفست و آن حیوان بزرگتر است از حیوانات و بکر چون بزرگ شود [illegible]
خوانند و چون [illegible] چنگ خورد و بهترین آن [illegible] سرخ رنگ و اشقر است طبیعت آن گرم در دوم
گرم و در اول سیوم خشک افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مقوی باه و ایضا و منعظ قوی و جهت تب ربع و
عرق النسا و وجع ورک نیز مبین و یرقان اسود و حرقت البول نافع و طلاء گوشت سوخته آن جهت قوباء و طلاء ریه تازه آن
با غوزه گرم آن جهت کلف مجرب و جگر آن رافع نزول ماء عین و مقوی باصره و طلاء پیه آن بواسیر را مفید و اکتحال آن در
هر حال که خواهند [illegible] اکل ریه آن مورث کوری و حمول مغز ساق آن با پشم بعد از طهر سه روز
[illegible] بر حمل و لقوح بسیار گردد خشک آن قاطع رعاف و آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت صرع و ضماد تازه آن
جهت خنازیر و دمل و بخور و طلاء آن ثالیل بوسیر و خوردن کوهان آن جهت تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق
و انفحه یعنی پنیر مایه بچه که ماده نخورده آن بغایت مقوی باه و منعظ و منجمد کننده جامد و گدازنده منجمد از اخلاط و منی و سمن
بدن و آشامیدن کف دهن آن در حین مستی مورث جنون و چکانیدن آب بوده در دماغ جمل با جنبش زوال مستی

آن و استعمال آن جهت استسقا خصوص با بول آن مجرب و در قرابادین و در مقدمه این کتاب نیز دستور شاییدن
آن ذکر یافت و بول آن به تنهایی نیز موثر و مدر قوی و مسهل زرد آب و جهت سرفه و زکام و ورم جگر و استسقا و یرقان و
سده جگر و تقویت باه و دفع مستی شربت و بوییدن آن جهت تفتیح سده مصفات و دفع خشم و قطور گرم کرده آن در گوش
تسکین وجع آن و جهت رفع ثقل سامعه موثر و نطول جوشانیده آن با حرمل جهت نقرس و فالج و خدر و اورام مجرب و در ور
موی نازک آن جهت تنقیه و اندمال قروح و سوخته آن جهت قطع سیلان خون جراحات و سعوط آن جهت حبس رعاف و
بستن موی آن بر زنان جهت رفع سلسلبول و بستن کهنه شب سر استین عاشق باعث زوال عشق آن و چون گندم را
بعرق آن تر کرده بخورد طیور دهند بیهوش شوند و کف دهان آن نیز همین اثر دارد و گوشت آن غلیظ و ردی الکیموس و ثقیل
و مولد خون سوداوی مصلح آن با نمک و شبت و [illegible] و نانخواه و زیت رکابی جوشانیدن و فلفل و کرویا و زیره کرمانی داخل کردن
و با گلقند خردل خوردن و بعد از آن سرکه خالص و آب کامه با سرکه کبر مخلل تا با اشترغار شاییدن محرور المزاج را و برای [illegible] جماع
مضاعف و برود المزاج را مضر [illegible] جمهوری بفتح جیم و سکون میم و ضم ها و سکون واو و کسر راء مهمله
و سکون یا ماهیت آن شرابی است که مثلث نامند [illegible] بجوشانند تا ثلث [illegible] بماند [illegible] استعمال نمایند و بعضی
شراب انگوری سه ساله را جمهوری نامند و بعضی گفته که آب انگور است که جوشانیده تا بنصف رسیده باشد پس
در خم کرده [illegible] شراب بسازند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن منضج و محلل و مشهی و مبهی و معین بر جماع
و سریع الانحدار و مولد خون صالح غلیظ و مسخن احشا است جمیز بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون یاء مثناة تحتانیه و
زاء معجمه و بیونانی اسقومورا یعنی تین الاحمق و بهندی گولر و چون در جوف ثمر آن پشه میباشد لهذا ثمر آن را پشه میگویند
ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بانجیر و [illegible] و برگ آن شبیه ببرگ توت و در سالی سه مرتبه
و چهار مرتبه نیز ثمر میدهد و ثمر آن بی گل از ساق آن بر می آید بمقدار [illegible] الوجه سبز و سفید رنگ و بعد رسیدن بعضی
سرخ میگردد و تخم آن تیز [illegible] تخم انجیر و در بعضی بلاد خود پخته نمیگردد تا آنکه [illegible] نشود و منبت آن بلاد شام و حوالی
آن و در هند و بنگاله بسیار است بلکه در بیشتر هر بلد انواع آن میباشد و شیر آن را [illegible] میگیرند که شاخ آن را مجروح ساخته
بقسمی که باصل درخت نرسد و در ایام بهار پیش از آنکه ثمر آید و آنچه از آن بر آید بصدفی جمع مینمایند در ظرف سفالی
لعابدار و یا چینی و یا شیشه و آن غیر انجیر بری است چه انجیر بری از سمومات و مأکول نیست و [illegible] دیوانجیر و جمیز را
تیلکا انجیر گویند و مأکول است طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر افعال و خواص آن جهت وسواس و سرفه یابسی و درد
سینه و نفث الدم و [illegible] گرده نافع و لعوق آن که برگ و ثمر و شاخ آن را جوشانیده صاف کرده با شکر بقوام آورده

آورده باشند جهت ربو وضيق النفس وسرفه مزمن وگرفتگي آواز مجرب ومطبوخ بنمرس آن جهت نفث الدم از سينه
ونواسير ويكمثقال از برگ سائيده آن با آب جهت قطع اسهال مجرب وباهموزن آن شكر جهت سرفه آزموده وضماد
عصاره برگ آن جهت تحليل دماميل ونضج انها واشاميدن آن با اشق جهت قروح سر وگزيدگي جانوران سمي وطلاء آن
سود مند وگويند خوردن ثمر نخيته آن باليته جوف آن مانع رمد هست بمداومت دران سال وشيره آن گرم وباحدت وليكن
ضعيفتر از شير لخبه وباقوت ملينه ومحلله اورام صلبه ومسهل اخلاط غليظه وملصق جراحات وجذاب واشاميدن هموزن
آن جهت تحليل سپرز وتبهاء بارده وبا زرو سردي واخاكستر چوب آن جهت قروح سائيه واكله وبار فارسي مجرب وثمر آن
روي الغذاء ونفاخ ومضر معده ومورث حميات ومصلح آن انيسون وسكنجبين وگلنگبين واشاميدن آب سرد وبالاي آن
ونوعي از آن كوچكتر از آن توجه هست وشيرين وبعد رسيدن سرخ ميگردد وبر بالاي آن از شيره آن چيزي مانند شكر گرده
مانند دانه نبات منجمد ميگردد واز آن قومي حماط مينامند ودر فلسطين وبنگاله بسيار هست ودر فلسطين مشهور ومعروف
بسلمي ودر هند وبنگاله بكول كوچك ودرخت آن بزرگتر از انواع ديگر آن وثمر اين محتاج به تيغ زدن نيست ونعوق
ثمر آن با اندك كتيرا وصمغ عربي كه نرم سوده در اخر طبخ بدان بيامزند تا انكه بقوام انگشت پيچ آيد جهت سرفه وامراض صدريه
وتحليل مواد ورفع ابها نافع **حرف الجيم مع النون جنبا** بفتح جيم فارسي وسكون نون وفتح باء فارسي والف
ماهيت آن درختي هست هندي وسه صنف ميباشد يكي گل آن زرد وديگري سرخ كلالي ودرخت اين هر دو صنف
كوچكتر از درخت گردگان وبرگ اين اندك باريكتر از برگ آن وصنف سيوم درخت آن عريضتر وبرگ آن
كوتاه‌تر وعريضتر وگل آن طولاني ورنگ آن سفيد واين را ناگ چنبا نامند ومستعمل در دوا وبه گل صنف اخير
آنست وگل هرسه في الجمله شبيه بلاله وبرگهاي آن پنج دو باريكتر وبلندتر بالقدر طول دو بند انگشت وضخيم
وخوشبو وتند بحديكه در محرورين احداث رعاف مينمايد ودرميان گل آن چند دانه ريزه مانند ابكره واكثر گلها است
ميباشد طبيعت آن گرم وخشك افعال وخواص آن استشمام آن مقوي قلب باشد وخوردن آن رافع بلغم ورياح
وقاطع اشتهاي طعام وگويند چون سر درخت اين بريده وتنه اين القدر سه چهار فرسخ گذاشته بردن لقيه
بسيار پيچيده وروغن چراغ بران ريخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام انچه از زمين بيرون است بسوزد وبس بيخ اين ابرا ويند فادزهر
اكثر سموم هست شربا وضمادا وطلاء وگويند كه چوب چنبات مشهور بملك هند عبارت ازين است ليكن اين اصل ندارد ودرخت چ
چنبات ديگر هست ونبوع قلعه رهتاس كه درصوبه عظيم اباد هست ميشود وشايد در خواص قريب بدان باشد **جندبادستر** بضم جيم
ونون ساكن ودال مهمله وفتح باء موحده والف وفتح دال وسكون سين مهملتين وفتح تاء مثناة فوقانيه وسكون راء
مهمله وبعضي ستر بيا بجاي الف نيز آمده بيوناني اكسيا لوس وبفارسي اشن بچگان وبتركي اغلان اشي نامند ماهيت آن خصيه

حیوانیست آبی مزدوج یعنی دو عدد و متصل بهم بهیئت کیس بیضتین و آن حیوان بهیأت سگ بسیار کوچک است و غیر سگ آبیست و موی
آن سرخ مایل بسیاهی و غلیظ و در خارج آب تربیت میکند و در حلیم آنرا سگ نامند و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که قندس
تقلبها میکنند که خصیه آن بعظم چند باشد و حقیر پاره آن را ملاحظه نموده که صیاد قطع نموده بود و اصلا بوی و رنگ نداشت و بعد از جوشانیدن
آن در آب و خاکستر و پرورده کردن آن بد بود و گاه بعد از مدتی صاحب بو و رنگ شد و اینکه در او نوعی از استحاله است شکی نیست
و رنگ آن زرد و سرخ و سیاه میباشد و بهترین آن و مستعمل زرد لیس سرخ سنگین خوشبوی تند و سریع التفتیت آنست که
زیاده از سه سال بران نگذشته باشد و آنچه مخالف این اوصاف باشد ردی است و صاحب ترویح الارواح نوشته
که قوت آن تا پانزده سال میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و اندلسی نوشته که شکی نیست در این بلکه زیاده هم میماند و سیاه
آن با سمیت و قتال و مجرب گویند آنچه حکیم نوشته درست است تازه آن نرم و بدبو و بعد مدتی تا یکسال و زیاده که بر آن
بگذرد و سخت و خوشبو و رنگ آن خوب ظاهر آن میگردد و طبیعت آن در آخر سیوم گرم و در دوم خشک و الطف و اقوای
جمیع ادویه حاره بیان است و جند صمغی یا شمعی که داخل آنست الا زیاده شدید التسخین است استعمال آن جایز نیست افعال
و خواص آن مفتح سدد و محلل اورام و تریاق ادویه بارده و قتاله و اکثر سموم و محرق و مهیج حرارت غریزی الرأس (?)
الرأس و العصب و القلب و المعده جهت امراض بارده رطبه دماغی و ریحی و عصبانی مانند صرع و ام الصبیان و فالج
و رعشه و تشنج رطب امتلائی و لیثرغس که سرسام بلغمی است و نسیان و دوار و سدر بارد و ریحی و مزمن و بلغمی و شقیقه
و سبات و خدر و کزاز امتلائی رطب و زکام و اوجاع اعصاب و اذن و غیرها و مالیخولیا مراقی و خفقان بارد و
فواق و نفخ معده و قولنج بلغمی و ریحی شرباً و سعوطاً به تنهائی یا با ادویه مناسبه بهر علت و خورانیدن یک حبه آن با شیر
مرضعه جهت ام الصبیان و بر پستانهای طفل مالیدن و مونث السموم طلاء آن با سرکه و تمریخ آن و تدهین آن با روغن گل یا ادهان
مناسبه دیگر جهت دفع سموم و خوردن آن بعد افیون بقدری که افیون خورده باشند دافع سمیت است خصوصاً با سرکه
و چون پادزهر آن افیون است باید سمیت افیون را زایل گرداند خصوصاً با سرکه اعضاء النفث و چون بعد از فصد صافن
مقدار دو درهم آنرا با آب فودنج یا عسل بخورانند ادرار طمث نماید بدون ضرر و اخراج جنین و مشیمه کند و برودت رحم را
زایل سازد و اگر مانع باشد با عسل و فلفل بمقدار یک ملعقه لعوق نمایند هیچ مضرت نرساند و با سرکه جهت
فواق و صداع بخورانند جهت اصناف صداع بارد و ریحی العین اکتحال آن جهت ظلمت بصر و دمعه و سبل و طلاء آن جهت
قروح قتاله و اکثر امراض دماغیه و عصبانیه و اوجاع مزمنه و ضماد آن به تنهائی و یا با روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام مزمنه
حاره و بارده و اوجاع بارده مفاصل و غیر آن و بدستور تدهین بر روغن آن الاذن گذاشتن آن در گوش جهت ریاح
و ثقل سامعه که از برودت باشد و وجع بارد آن و همچنین قطور آن با روغن نار و بین در گوش جهت امراض مذکوره و استشمام

استشمام آن جهت زکام بارد رطبه و علتهای آن و تقویت دماغ نافع و حمول آن مصلح حال رحم و اسقاط جنین و مدر حیض و بول
مضر محرورین مصلح آن شربت بنفشه مقدار شربت آن تا یکدانگ بدل آن مثل آن وج و با نصف آن فلفل و در بعضی مواد
بوزن آن مشک و در امراض جگر و قیفون و بجهت تحلیل رطوبات لزجه سه وزن آن فلفل و ثلث آن زرنباد است و جند سیاه
بقدر یکدرهم کشنده است و بسیار است که در مدت یکروز میکشد و الابجز اسام میشود و تریاق آن حماض اترج و سرکه خمر و شیر
الاغ است و دواء جند باد ستر و جوارش و حب و دهن و مرهم و معجون و نسخ نسخ بنابر اعتبار آنکه اصل و عمود در آنها جند باد ستر
است در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت **جنطیانا** بکسر جیم و سکون نون و کسر طاء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف
و فتح نون و الف لغت یونانی است و برومی اسیلیقان و بفارسی گوشنا و بعجمی اندس لیش کشکره و بعضی لیش کشکه را عنبر ان
دانسته اند و بهندی پکهان بید بفتح باء فارسی و کاف و خفای ها و الف و نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و
دال مهمله و گویند اسم آن مشتق از اسم پادشاهی است که اول اطلاع بر آن یافته و با شفاء از آن دوا یافته و اسم آن پادشاه
جنطین بوده ماهیت آن دو صنف میباشد رومی و ببیدرومی و رومی آن که بهترین اصناف است و بفارسی تیر نامند (?) مستعمل
و نزد اطلاق مراد این صنف است نخست درخت تا شبری و غلیظ مایل بسرخی و تیرگی و تلخ و ساق و عروق آن لطیف مایل بسفیدی (?)
مجوف و املس و بقدر دو ذرع و گرینداد و برگ آن شبیه ببرگ گردگان و بالسان الحمل و از آن کوچکتر و از هم دور و سرخ
و اطراف و وسط برگ آن اشرف و گل آن سرخ مایل بکبودی و ثمر آن در غلافی عریض نازک سیاه شبیه بکنجد و منبت
آن جبال و مواضع سایه و برف نشین و نمناک و صنف دوم از اجر معانی (?) نامند برگ آن شبیه ببرگ حماض و این غیر مستعمل
و در بنگاله جنطیانا شیرین طعم نیز دیده شده طبیعت آن در اول سیوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند و قوت آن تا سه
سال باقی میماند افعال و خواص آن قابض و بغایت ملطف و جالی و محلل و منقی و مفتح سدد و مسکن اوجاع بارده و حمایت کننده قلب
از اذیت سموم بسبب قوت قابضه و تریاقیه که دارد و مدر بول و مخرج جنین و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و گزیدن سگ دیوانه
و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول و احتباس حیض و دو درهم آن با شراب جهت التوای عصب
و وجع کبد و طحال و برودت و اورام آنها و یک مثقال آن با فلفل و سداب و شراب جهت نهش هوام و سگ دیوانه و خفقان و در تریاق قوت
اقوی و آشامیدن عصاره آن بمقدار یکمثقال با آب جهت درد پهلو و معده و کبد بارد و سقطه و دهن و خضم (?) و اطراف آن
و التوای عصب نافع و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران سمی و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد احشا و ضربه و سقطه
و کسر اعضا و دبی (?) و وجع معده و با سرکه جهت ازاله بهق و طلاء آن با حنا بر کف دست قاطع خون حیض و لطوخ آن جهت
ورم حار چشم و داخل کردن آن در شیافات حاده بجای عصاره خشخاش سیاه مفید و حمول آنها جهت اخراج جنین

و اسقاط آن موثر و بدستور شامیدن نیم مثقال کوبیدهٔ آن با عسل و آب نیمگرم و رازی گفته که جنطیانا تا آنکه رادونیمست
که داخل تریاقات و معاجین کبار کرده میشود و از برای دفع سموم و تقویت ادویه خصوصا برای دفع سمیت گزیدن سگ دیوانه
وافعی و مار و عقرب و سباع گزنده ذوات السموم و مقاومت با سموم قتاله و شربه المضار مضر بسینه محرورین مصلح
آن اسقولوقندریون مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن در تفتیح و تحلیل نکوزان و نیم آن اسارون و بهموزن آن پوست
بیخ کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند بوزن آن و گویند جنطیانا جرمعانی و عصارهٔ آن که بیخ آنرا کوبند و بجوشانند و در آب بخیسانند
پس بجوشانند تا غلیظ گردد و صاف نمایند و باز طبخ بند تا منعقد گردد و در جمیع افعال مذکوره شربا و ضمادا اقوی تر از جرم بیخ نبات
و بانبداب معر تریاقیت اقوی و قوت آن تا بهفت سال باقی میماند و دواء الجنطیانا و دهن و سفوف و شراب و ضماد و
معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الجیم مع الواو چوب چینی** بضم جیم فارسی و سکون واو و باء موحده
و کسر جیم فارسی و سکون یاء مثنات تحتانیه و کسر نون و یاء و از خشب الصینی و بیخ چینی نیز نامند و از ادویه جدیده
است ماهیت آن بیخی است سرخ و گلابی رنگ و اندک شیرین خصوصا تر و تازهٔ آن بقدر شبری و کوتاه تر و بلند تر از آن
و قوی السطبری یک قبضه و بعضی باریکتر از آن و بعضی کم گره و بعضی پر گره و بعضی راست و بعضی کج و بعضی متشعب و بعضی املس
و بعضی خشن و بعضی سنگین و بعضی سبک و بعضی صلب و بعضی رخو و بعضی سفید و بعضی سیاه براق میباشد و بهترین
و مختار و مستعمل آن سرخ و گلابی رنگ و شیرین طعم است که قطعات آن بزرگ و راست و قوی بیگره و یا کم گره و املس
و بیریشه و در صلابت و رخاوت متوسط و بیز متشعب و متشقق و تازه و سنگین عرقی عنبر بسیار کهنه کرم خورده نباشد
و آنچه سفید و سبک و رخو باشد خام است و آنچه سیاه براق صلب پر ریشه هیشگه گویا در اندرون آن صمغ جا کرده که
مصمغ نامند و همچنین پر گره کج پر ریشه و متشعب و متشقق آن همه زبون و غیر مستعمل بجهائیکه در قرابادین کبیر
ذکر یافت و نبات آن از قبیل نجم و بیاره فی الجمله مفروش بر روی زمین و شاخ آن باریک و صلب و غیر مجوف
فی الجمله شبیه بشاخهای نو رستهٔ بانس که در هند و بنگاله میشود الا آنکه برگ آن باریک و بلند اندک شبیه
ببرگ شاخ هندی و از آن کوچکتر منبت آن اکثر کوهستان بلاد چین و کنارها و چشمه ها و در کوهستان
سلهت که در شمال و مشرقی بنگاله واقع است نیز میشود و لیکن بسیار ضعیف و کم قوت و پر ریشه و پر گره و
سبکوزن رخو و از چین گاهی بیخ تازهٔ آنرا در میان خاک سرخ رنگی اندک لزج و آمیخته بریگهای بسیار کوچک
میاورند چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری در کلکته آورده بودند محرر کتاب در مرشداباد
قدری بدست آورده جائی شبیه بدان بهم رسانیده و در باغچه کاشته سبز گشت بیارهٔ آن شبیه بانچه ذکر یافت

بلندی بود و طول آن بمقدار سه چهار ذرع و برگهای آن کوچک اندک طولانی و در دور هر ساقی سه چهار پنج برگ
زیاده نبود و از بیخ آن بیخهای دیگر پیوسته بدان بهم رسیده و بعد یکسال بر آورده شد و در خوبی مانند چوب چینی بود
و لیکن شیرین طعم و چون تازه کاشته شد بسبب اختلاف آب و هوا و یا قصور ترتیب سبز نگردیده و پوسیده شد
طبیعت آن حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی گرم و تر در مرتبه اول دانسته بالیقین در حرارت و مایل در رطوبت آن و
حکیم میرزا قاضی تبریزی و حکیم میر محمد هاشم طهرانی سرد در اول و خشک در دوم دانسته اند و حکیم میر محمد مومن مرکب
القوای مایل بحرارت و حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در قرابادین خود موسوم بقادری با تیز مرکب القوای نوشته و لیکن
همه قایل اند برطوبت فضلیه آن و نواب معتمد الملوک سید حکیم علوی خان قدس سره نیز مرکب القوای و اجزای آن ترکیب
اندر مایل بحرارت و یبوست با رطوبت فضلیه غریبه بسیار فرموده اند و ادله هر یک بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت
و این اقرب بصواب است محرر گوید اصل آنست که تر و تازه آن حار رطب است با یبس بسیار کمی و هر چند کهنه میگردد
یبس آن می افزاید و از رطوبت آن میکاهد و با تیز حرارت یا لیس آن نیز غالب میباشد افعال و خواص آن ملطف
و مفتح سده و محلل فضول و معرق و مرقق و مصفی خون و ارواح و منوم و سریع النفوذ با عضاء و اقاصی بدن تا درون عروق
ضیقه شعریه و ممد حرارت غریزیه و مقوی اعضاء رئیسه و معده و باه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات غریبه و نافع
قوت قابضه کردار و جهت فالج و رعشه و تشنج امتلائی و صداع مزمن سوداوی و شقیقه و نوازله مزمنه و اختلاط ذهن
و سبات و اقسام جنون و مالیخولیا و ماینا و قطرب و امراض سوداویه و موئیه محترقه مانند جذام و آتشک و جمیع قروح
خبیثه و ساعیه و خشکیها و قوبا و جرب و حکه و اکله و قروح گرده و مثانه و امراض مقعده و بواسیر و نواصیر و اسهال سوداوی
و سلس البول و امراض رحم و بهق و برص و نمودن حصبه و سوء القنیه و استسقای لحمی و یرقان اسود و سل و عقدهای صلبه و اورام
صلبه سوداویه متحجره و حمیات سوداویه عتیقه و حمی شطر الغب و حمی ربع و سرطانات و بهق و برص اسودین و کلف و اوجاع
مفاصل و وجع ورک و عرق النساء و نقرس و داء الثعلب و داء الحیه و داء الفیل و ترک عادت افیون و دفع سمیت اخلاط فاسده
محترقه و اعاده کننده باه مایوسین و نضارت و حمرت و صفا و رونق رنگ بشره و تسمین بدن و غیر اینها از امراض سوداویه
و بلغمیه مزمنه بتفصیلیکه در قرابادین کبیر ذکر یافت نافع باشرایط و طرق استعمال آن بعنوان مطبوخ بطریق تعریق در ظرف
سر بسته و یا بطور قهوه و یا نقوع و یا سفوف و یا شربت و یا حلوا و یا جریره و یا مربا و یا دهن و یا مرهم و یا معجون و یا
غیر اینها به تنهایی و یا با ادویه معینه و مناسبه و مختصه بهر علت و مرض و بالجمله اکثر امراض مزمنه سوداویه و موئیه
محترقه را بعینه و مجربست و در امراض بلغمیه خصوصاً تازه آن چندان نفعی ندارد و در تصفیه خون و تنقیه اخلاط و تفرقه

هر یک از سم بهتر از این چیزی نیست چنانچه شخصی را بنابر بعضی جهات چوب چینی بطریق مطبوخ با شرائط خورانیده شد و در
اخر آن غلبه خون و سودا و بلغم نیز معلوم گردید و خارش و درد پشت و پاها و اکثر اعضا و دانهای کوچک و انفجار طبع و خفگی
قلب او را اولا فصد اکحل نموده شد لیکن بفاصله دو سه یوم فصد صافن و در بین هم فصد نمودند و جدای خون از سودا
بلغم و ظاهر بود که در حین اخراج خون چون شکاف رگ را وسیع کشوده بود و شعبه بسیار سیاه باریکی مانند مرکب و شعبه
قویتر از آن سرخ غلیظ مایل به تیرگی بر آمد و پیوسته بهم بر نیامدند و آنچه سیاه بود در ته لگن آب مانند جگر سیاه قطعه
قطعه منجمد گشت و خون مخلوط باب و بلغم مانند تارهای طحلب بعلق و بعضی محرورین و اطفال و جوانان و بلدان و فصول
حاره و در هنگام استعمال آن و بعد از آن تا چند مدت خوردن ترشی و نمک و آب سرد و میوه های تر و اشیاء منفخه مانند
بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی و جماع و غسل نمودن و آب سرد نوشیدن و هوای سرد و مهب باد رسیدن
همه بسیار مضر و چون مقدار شربت آن بحسب امزجه و امراض و اوقات و غیرها مختلف میباشد و فی الحقیقت مقدار
معینی ندارد و همچنین طرق استعمال آن لهذا اینجا ذکر ننمود و بدل آن صاصفراس و در بعضی مواد شجرة النبی
که بفرنگی بلااسطور نامند و در بعضی مواد عشبه مغربیه است و چون دو سه برگ آن را با گوشت طبخ نمایند گوشت
زود مهرا و لینتر گردانند مانند گوشت را نهو گاوزن **چوب چینی خطائی** ماهیت آن چیزیست مانند غده و گره بزرگی
شبیه بکدو و کتهل و پوست آن اندک خشن جوزی رنگ تیره و اندرون آن گلابی و با دانهای زرد تیره مانند خمیر خشک
شده و از کوهستان خطا و نیپال میآورند و بر حقیقت آن چنانکه اطلاعی بهم نرسیده که از بیخ درخت بر میآید مانند
کتهل و بعضی میوه های دیگر و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی و بعضی بهتر و قویتر از آن
میدانند و دستور استعمال این نیز مانند چوب چینی چنین است و نیز روزی ده و ماشه الی پانزده و بیست ماشه نبات سفوف
ساخته با قدری آب نیمگرم میآشامند تا مدت بیست و یکیوم تا چهل یوم و از نمک و حموضات و بقول و غیرها پرهیز نمود
چوب چینی است و از این خفیف تر **چوب حیوات** بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و واو و تاء ماهیت آن چوب
درخت هندیست که در نواح بنارس و گورکهپور و پتنا بهم میرسد و بسیار عظیم میباشد و از آن سر و پایه های پلنگ
و غیره میسازند و رنگ آن ابیض و خالدار و ابری سیاه تیره و کم رنگ و کهنه سال خورده آن رنگین تر و صلب تر
بهتر و در تازگی که قطع نمایند بوی خوشی اندک شبیه ببوی عود هندی از آن ظاهر میگردد و برگ آن شبیه ببرگ
بید الخبر و متشعب الشعبه و بلندتر و ضخیم تر از برگ بید الخبر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
باهتر یاقوت و قوت فائقه و حبس و دفع بیضه که قی و اسهال بند گردد و اسهال رطوبی و تهوع را نافع و دافع و ریاح

و در یاج باطنی و سموم مشروبه و ضعف را دفع نماید و ضماد آن جهت دفع سموم منهوشه و ملدوغه و تحلیل اورام و تسکین
اوجاع نافع و گویند مار و کژدم و هزار پا اثر ده یک خوانده بر سر آن نگردد و اذیت نرساند **جوز** بفتح جیم و سکون واو
و زاء معجمه بفارسی گردگان و چهار مغز و بهندی اخروٹ نامند ماهیت آن ثمر درختی است عظیم و برگ آن پهن و اندک طولانی
و فی الجمله ضخیم و آن ثمر را سه پوست میباشد یکی سبز ضخیم با عفوصت بسیار و قبوضت و اندک تلخی و در خامی اندک نرم و بعد
خشک خشبی سنگ گردد و دوم که در زیر آنست صلب و دو پارچه بهم پیوسته و سر آن اندک بر آمده و در زیر آن مغز و بر آن
پوست رقیقی محتوی بر مغز آن و مغز آن سفید یا دهنیت بسیار مانند مغز پسته و چلغوزه و چهار حصه است و دو حصه از هم
بسیار جدا و اندک التصاقی بهم دارند و دو حصه دیگر با هم متصل و اندک انفصالی و بین آنها پرده نازک اندک صلب خشبی است
طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و تازه آن اگرمی و یبوست کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده
و هر چند خشک گردد یبوست و حرارت آن میافزاید و رطوبت آن کم میگردد افعال و خواص آن بسیار لطیف و ملین
طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و مقوی اعضاء رئیسه خصوصا دماغ و مقوی حواس باطنه خصوصا با مویز منقی و انجیر سفید
و پیران را بسیار موافق و خوردن ده مثقال آن که با انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و به تنهائی ناشتا
جهت سهولت قی و بریان کرده آن با پوست جهت سرفه که از هوای سرد بهم رسیده باشد و خوردن آن با انزروت
مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده و بعدیل و بدستور با بلادر مانع ضرر آن و خوردن آن با انجیر و سداب جهت رفع مضرت
سموم خواه قبل حصول سم و خواه بعد از آن و نوشانیدن سوخته آن که با پوست سوخته باشند بمقدار یکمثقال با آب
مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب و بالخاصیت خوردن مغز آن مسکن مغص و مصلح قروح و بدستور
ضماد آن و اکتحال آن جهت جرب و سبل و دمعه مفید و حمول سوخته مغز آن با شراب جهت منع ادرار حیض و ضماد آن
با عسل و پیاز و نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و چون با زیره کرمانی نرم سوده با عسل سرشته بر سر و بدن مفلوج و ملقوه و یا
صاحبان اوجاع مفاصل بارده و حمیات بارده بلغمیه مزمنه بمالند و در حمام و یا در آفتاب و یا خانه گرمی و بر فرش گرمی
بر طرف مخالف علت در ان هر دو علت و بر پشت در میان بخوابند و بر خود لحاف پر پنبه بیندازند و بگذارند تا خوب
عرق شود پس بدن را پاک کرده از زیر آن بر آیند و بدن خود را از هوای سرد محفوظ دارند و آب سرد ننوشند در
یکدو دفعه زایل گردد و اگر در حمام است در بیت حار آن روند و برهنه شوند و آنرا گرم کرده بر سر و تمام بدن بمالند
و در فالج و لقوه اگر خواهند بطرف مخالف بخوابند و بمقدار صبر کنند که خوب عرق کنند پس بدن خود را پاک کنند و استعمال
آب مطلقا ننمایند و بر آیند و از هوا خود را محفوظ دارند و ضماد تازه تر آن جهت رفع آثار ضربه و دلوک آن جهت ازاله کلف

وتشنج وجه و طلای خاییدهٔ آن ناشتا جهت قوباء اطفال و ورم سوداوی که زخم شده باشد و بدستور طلاء خاییدهٔ مغز کهنهٔ آن ناشتا
جهت غرب و نغانغ ابا و حمره و قوباء اطفال و التوای عصب و تمدد و تشنج اوتار قدمین حادث از برودت و یبس و داء الثعلب
و ورم پستان و طلاء مغز کهنهٔ سوختهٔ آن با زفت جهت قروح سر و مغز آن بسبب لطافت و دهنیت سریع الفساد و
استحاله بخلط مراری خصوصا کهنهٔ آن و اکثار خوردن آن باعث اخراج حب القرع و موجب ورم لوزتین و بثور دهان
خصوص محرورین که مضر ایشانست و برای این باید که بعد خوردن آن دهن را خوب بشویند و انار چاشنی دار بمکند و
سکنجبین بخورند و یا اندک خشخاش خوردن نیز مصلح آنست و چون متغیر و متشکرج گردد و زردی او زبون و با سمیت میباشد
نباید استعمال نمود و مداوای آن قی کردن و ترشی با جوز و لبنیت و مربای آن با عسل جهت تسمین گرده و تحریک باه
بسیار موثر و ملین بطن و مقوی امعاء اعور و سرکه پروردهٔ آن تریاق صاحبان ضعف معده و صمغ آن جهت قروح
خبیثه و در رو او گذاشتن آن بر دندان موجع و در مراهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصارهٔ پوست آن با رب انار
که طبخ داده منعقد نموده باشند جهت اورام و لغانغ یعنی عضلات حلق مجرب و غرغره با مطبوخ پوست آن جهت
تحلیل اورام لثه و استحکام دندان و خورد پوست صلب یعنی پوست دوم آن جهت تجفیف جراحات و آشامیدن
سائیدهٔ آن سه روز جهت نزف الدم و زوال التقطیر البول حادث از استرخاء و بدستور حمول آن با شراب جهت نزف
الدم رحم و چون پوست بیخ اشجار بمقدار نیم اوقیه با کاک و حلبه بجوشانند و آب او را بعد بری معده از طعام بیاشامند قی آورد
و اخلاط لزجه بسیار دفع نماید و اوجاع اسافل خصوص وجع بطن را نفع بخشد و چون پوست بیرون او را در حالت تری
و تازگی بکوبند و خبث الحدید سائیده بر آن بپاشند و هر روز بهم زنند خضابی نیکو و رنگ آن دوام میباشد و بدستور
چون با خبث الحدید و سرکه طبخ نمایند و تا یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز بر هم زنند پس استعمال نمایند و این ابلغ و
انفع از اول است و مالیدن پوست سبز آن بر قوباء و خراز نافع و مسواک کردن بپوست تازهٔ آن یعنی مالیدن آن بر
دندان مقوی لثه و با سنون مالیدن پوست بیخ تازهٔ آن هر بیخ و یک مرتبه بدندان منقی جرم از اخلاط و رافع نسیان
و چون پوست بیخ آن را در سه رطل زیتون بجوشانند تا مهرا شود ضماد آن جهت بواسیر و امراض مقعده بغایت موثر
و قطور آب برگ آن که گرم نموده باشند جهت اخراج چرک گوش و دب پوست سبز آن را که با عسل و با رب انگور
ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون آمدن از بن دندان و سستی آن و تقویت لثه بتعدیل و طلاء پوست تازهٔ
آن با شیر آن برگ حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و فالج و جمیع اوجاع بارده مانند نقرس و امثال آن نافع و طلاء
تازهٔ پوست آن با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و با زفت جهت قوی کردن عضوی مخصوص و حنا بندان آن

آن چند روز در روغن زیتون و بر بدن مالیدن جهت منع تولید شپش مجرب دانسته اند و شربت از جهت سپرز مجرب یافته اند
و جوشانیدن جوز صحیح در روغن تا که طعم آن متغیر شده باشد و مجلس سایر اطعمه متغیر الطعم یافت رفع تغیر آنست و گویند از خواص مغز آنست
که چون با پس بکوبند و یا بر پس مالند مس را ریزه کند و گویند چون در فصل خزان مازو را در روغن زیتون بجوشانند بحدیکه
سیاه گردد و صاف نموده در شیشه کرده پای درخت از آجر نموده و ریشهٔ قوی آنرا بریده طرف متصل بدرخت را در آن
شیشه کنند بحدیکه ته شیشه نرسد و در روغن باشد لیس اطراف دهن از آجر خوب بسته نمایند و بخاک بپوشند و گذارند تا زمانیکه
اندر خت ثمر آید پس شیشه را بر آورده در آن شیشه سیاه شبیه بمرکب خواهد بود و آن خضابیست بسیار نیکو و مدتها اثر آن
میماند و از اسرار است و احتیاج بمالیدن بر مو نیست بلکه محض تر کردن شانه بدان و بر مو کشیدن سیاه میگرداند و چون قبل از
موی بر آمدن در حمام بر انثیان بمالند مانع روئیدن موی سفید میگردد و کندی مجرب دانسته و بعضی گفته اند از خواص آنست که
چون در زیر سایه آن بخوابند لاغری میگرداند و شخص نائم بیدار میشود در حالتیکه مخبول و حواس باخته باشد و چون خواهند که جوز
را مقشر نمایند از قشر رقیق ملاصق مغز آن باید که در آب گرم در ظرف اندکی بریان نمایند پس بدست بمالند تا پوست آن جدا گردد
و روغن آن در خواص مانند مغز کهنهٔ آنست و محلل و مسخن و نشانیدن آن بروغن یاسمین در رحم تا یکهفته جهت وجع ورک
مجرب و جهت امراض بارده و امزجهٔ بارده نافع و طلاء آن جهت اکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع اوجاع بارده
و زوال قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط آن جهت لقوه و فالج و تشنج نافع بدل مغز آن لوزان آن حبة الخضرا و بدل
روغن آن روغن سداب است **جوزابه** بفتح جیم و سکون واو و فتح زای معجمه و الف و بای موحده و ها بترکی اوماج نامند ماهیت
آن طعامی است که از آرد گندم و سبزیها ترتیب دهند طبیعت آن گرم و مرطب و بحسب سبزیها مختلف میگردد افعال و خواص
آن ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است **جوزارقم** بفتح
جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح الف و سکون رای مهمله و فتح قاف و سکون میم بلغت بربری اکنار نامند ماهیت آن
بیخ گیاهی است ستبر بقدر گردکان و سفید و مصمت و زرد و شکن و در طعم شبیه بشاه بلوط و باقلا و مانند
تنه‌ها و چون خشک شود پوست سیاه رقیقی بر آن ظاهر میگردد و زود از آن جدا میشود و ساق گیاه آن باریک
ستبر و زیاده بر ذرعی و خشن و اغبر و مجوف و گل آن سفید و شبیه بقبهٔ شبت و تخم آن بسیار باریک و تند
طعم و برگ آن شبیه ببرگ زردک و در مزارع و جبال میروید و در وسط تابستان بهم میرسد و تا سه سال قوت آن
باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و بهترین آن سنگین پر مغز تازه است طبیعت آن در دوم گرم و خشک
و در آخر سیوم نیز گفته اند افعال و خواص آن مخدر و مسکر و مفتت حصات و مخرج کرم معده مخصوص چون با آب مطبوخ

خشک بیاشامند و نانکه از دو تربت و هند بغایت مسموم و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی و ساق و غیر ان مجرب دانسته اند بحدیکه
در بابش گفته اند بتحلیل میبرد و مقدار شربت آن تا شانزده قیراط و مصلح محدد آن شیر تازه دوشیده و اکثار آن
تا دو درهم سم و باعث قی شدید و اسهال و استرخای اعضا و کشنده و مصلح آن ریختن آب سرد بر اطراف و بوئیدن
خوشبوئیهای سرد و تر و مالیدن انها بر قلب و اشامیدن آب سرد و عود و بهیه ساده **جوزبوا** بفتح جیم و سکون واو
و زای معجمه و فتح بای موحده و واو مشدده و الف معرب جوزبویای فارسی است و بهندی جایپهل نامند ماهیت آن ثمر
درختی است که در جزیره از جزایر زیر باد مسمی بجاوه که بزبان فرنگی ایاوا بندر امبر تباوی نامند بهم میرسد و ان بندر
در تصرف ولندیس است که عوام ولندیز نامند و قومی از نصاری است خود بر جهاز باطراف میبرد و میفروشد و نیز
شنیده شد در کوهی سوبنده بندر جائی هست بسیار میشود و جنگل و اشجار صندل هم هست و درین اوقات
انگلیس نیز قومی دیگر از نصاری است نوعی از جوزبوا یافته و آن طولانی فی الجمله در شکل شبیه بیلوط و غلافی نیز مانند
غلاف آن و از ان صلبتر و مغز آن از مغز جوزبوای معروف اندک رخوتر و لطیفتر و در دهنیت و بو از ان کمتر و در قوت ضعیفتر
و درخت جوزبوا بقدر درخت گردگان و از ان کوچکتر و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ آن و کوچکتر و باریکتر از ان و ثمر آن
بقدر ثمر گردگان کوچکتر با پوست سبز خام و انرا سه پوست میباشد یکی خارج و آن در خامی سبز و نرم و در رنگ لحمی
و ضخیم قریب بسطبری انگشتی چنانچه در بست انرا مربا ساخته از انجا میاورند و در زیر آن پوست لحمی پوست دیگر صلب
اندک صدفی و بر بالای آن بسباسه پیچیده و در جوف آن پوست صلب صدفی جوزبوا میباشد بمقدار فندقی و اندک
طولانی و از فندق بزرگتر و بهترین آن تازه کرم ناخورده سنگین تند طعم و رایحه و ان سرخ رنگ است و قوت آن تا
سه سال باقی میماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و با قوت قابضه و رطوبت فضلیه و لهذا ابرودی اثرا
گرم مینمود از افعال و خواص آن مفرح و ملطف و مسکر و حافظ حرارت غریزی و هاضم طعام و مقوی معده و فم آن و مری
و جگر و باه بیرون و درون و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان و خوشبوئی دهان و عرق و بول و
تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق الامعا و اسهال معدی بارد رطب و ازاله رطوبات
متعفنه معده و استسقاء لحمی و عسر البول شربا مفید و بریان کرده آن حابس اسهال رطوبی و ضماد آن جهت
درد سر بارد و فالج و لقوه و استرخا و اورام بارده جگر و اوجاع بارده رطبه و اوجاع و ضعف اعضاء حادث از خوردن
چوب چینی و بالفتتیلن و طلا جهت ازاله کلف و نمش و اثار ضربه و باروغنها جهت کری گوش و اوجاع بارده
آن قطورا و تدهینا و اکتحال آن جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع مضر محرورین و مصدع مصلح آن گشنیز و مضر جگر

جگر و شش و مصلح آن بنفشه و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال و اکثار آن مورث سوء حلق و حمق بدل آن بوزن آن بسباسه
و در صلابات بکوزن و نیم آن سنبل الطیب و عود و عطر آن در افعال مذکوره بسیار قوی تر و مربای آن از آن ضعیفتر و محلل آن
نیز از آن ضعیفتر و جوارشن و حب و دهن و سفوف آن در قرابادین ذکر یافت و جهت منع کرم جوزون اثر او را تا یک نگاه میدارند

جوز جندم بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح جیم و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون میم معرب از گوز گندم فارسی است
و گل گندم نیز نامند و نزد عرب مسمی بمغیث الجبنه و شحم الارض و نزد اهل مصر معروف بخرء الحمام و نزد اهل اندلس بتربه
العسل است ماهیت آن چیزیست شبیه بمغز گردگان که بر روی سنگها متکون میگردد و سفید مایل بزردی و بغدادی
و انطاکی و مانعی نوشته اند که بقدر دانه نخود و سفید مایل بزردیست که در صحراها بر روی سنگها متکون میگردد و انطاکی
گفته بگمان من آن رطوبتی است که مختلط گشته بان خاک لطیف و چون در عسل اندازند بزودی منحل شود و بقدر قلیل آن
حجم بسیار بهم رساند و عسل را غلیظ گرداند و حجم آنرا بیفزاید بحدیکه یک اوقیه آن بحجم یک رطل نماید طبیعت آن در اول سیوم گرم
و خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول گرم گفته اند و بعضی در سیوم سرد و خشک افعال و خواص آن بغایت مبهی و منعظ
و مسمن و مانع شهوات ردیه گل خوردن و امثال آن و مفتت حصات و رافع عسر البول و با آب سیب جهت قطع نزف الدم
و ضماد آن جهت نزف الدم و قوت باه و سعفه نافع و معطش و مبهی و مصلح آن ربوباس و انار مقدار شربت آن تا دو درهم و چون
یک رطل و ربع آن را در ده رطل عسل و سی رطل آب گرم اندازند و بسیار بر هم زنند و سر آنرا بپوشند بزودی مسکر و شراب
گردد بحدیکه قویتر از خمر باشد و اهل عراق آنرا فضیلت میدهند بر خمر و بغدادی نوشته که صنفی از جوز جندم از ناحیه بربر
میاورند و آن کوچکتر و بسیار زرد و قوی و با سمیت است استعمال آن بهیچ وجه جایز نیست و مهیج باه و مجفف و با وجود آن
مطفی قوت باه است بسبب شدت تجفیفی که دارد و بدین سبب نیز قاطع نزف الدم است چون از خارج بران بپاشند
و یا مقدار دو درهم با آب به و سیب بیاشامند

جوز الخمس بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و الف و لام و فتح خای معجمه
و میم و سین مهمله ماهیت آن ثمریست هندی بقدر فندقی مدور و سیاه خالدار و پوست آن ناهموار و در جوف آن
دانه های بقدر قرطمی و زیاده از پنج دانه نمیباشد و لهذا آنرا جوز الخمس نامند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در سیوم گرم نیز
گفته اند افعال و خواص آن مسهل بلغم و لزوجات و اخلاط سوداویه محترقه و محلل ریاح و مفتح سدد و مقدار شربت آن تا دو
درهم با آب گرم و مصطکی

جوز الزنج بفتح زای معجمه و سکون نون و جیم ماهیت آن ثمریست بقدر تفاحی و طولانی و جابجا نشیبدار
و در اندرون آن دانه ایست شبیه بتفاحه صغار تیره رنگ و تیز طعم مانند خولنجان و خوشبو منبت آن صحرای بلاد بربر
طبیعت آن معتدل افعال و خواص آن چون بسایند و مقدار یک دانگ آنرا بیاشامند با آب گرم قولنج ریحی را نافع و مقوی معده است

ودر جوارشات حاره داخل کرده میشود **جوز السرو** بفتح سین وسکون را مهملتین وواو ماهیت آن بار درخت سرو است
وخشبی محض طبیعت آن در سیوم سرد وخشک وگرم نیز گفته اند واول اصح است افعال وخواص آن قاطع نزف الدم ومقوی
اعصاب وناشف رطوبات از عروق ومقوی معده وکبد وسپرز وامعا وفتق را نیز گرداند وبوی دهان خوش کند و
سده بگشاید وطلای آن با عسل وگلاب جهت شقیقه ودرد سر بارد وباقوت قابضه وممسک منی وحابس بطن وجهت سیلان
وسرفه مزمن وعسر البول آشامیدن آن با شراب نافع وضماد آن با سرکه شم واسراین جهت فتق وچون بکوبند با انجیر
وفتیله سازند ودر بینی گذارند گوشت زاید را بجوزد وجلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعده ودفع رطوبات رحم نافع
مقدار شربت آن یکدرهم وباعث زردی رخساره وسده ومصلح آن عسل وروغن بادام بدل آن بوزن آن پنج انار ونیم
وزن آن انزروت سرخ وگویند یکوزن ونیم آن اهلیلج وبوزن آن گلنار است ودر حرف السین در سرو نیز بعضی خواص
آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **جوز الشرک** بکسر شین معجمه وسکون را مهمله وکاف واز اتین الفیل وجوز الجنه نیز
نامند ماهیت آن درختیست عظیم قریب بجوز شامی وثمر آن بمقدار گردگان واندک طولانی ومستدیر وپوست آن از آن
نازکتر وسرخ ودر سنبله میرسد وبعد خشکی تیره رنگ وچین دار میشود وچون بکوبد از ان جدا میگردد ودر زیر آن پوست
صلبی ودر جوف آن دانها شبیه بدانهای انگور وخوشبو با اندک تندی واهل مصر آنرا فلفل السودان نامند وگویند
در حدت زیاده از فلفل است ورنگ آن مایل به تیرگی وبنفشجی وسرخی طبیعت آن در سیوم گرم وخشک افعال و
خواص آن محلل ریاح ومفتح سده ونافع درد وجع ورک وعرق النسا وبخوانی حادث از برودت ومهیج باه
ونشتها وبا آب گرم مدر بول ومسقط جنین ودرد مثانه وآشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصات وروغن آن
که سائیده باصد مثل آن آب جوشانیده تا بربع رسد صاف نموده روغن زیتون بوزن آن در آن ریزند ودر قدر
مضاعف ویا با آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب برود وروغن بماند جهت فالج ولقوه ودرد کمر وقولنج واورام رخوه
اوجاع سایر اعضا مفید مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر ریه ومصدع مصلح آن کتیرا بدل آن نصف آن فلفل و
در تجربه یافته الجزء است وگویند چون آنرا با ربع آن فلفل بسایند ودر آب طبخ دهند پس در آن آب کرسنه را
جوشانند تا آب خشک گردد ومخلوط بفلفل نمایند فرقی چندان نمیکنند از فلفل چنانچه بعضی نامعتقدان فلفل را
چنین مغشوش مینمایند **جوز العبهر** بفتح عین وسکون با موحده وفتح ها وسکون را مهمله ماهیت آن دانه
ایست شبیه بامله ومدور ودر جوف آن مغزی شبیه بدانه آلو بالو وسرخ رنگ وبا اندک شیرینی وقبضی
طبیعت آن مایل بگرمی وخشکی افعال وخواص آن قاطع اسهال ماسوسین وبارد مبرود وجهت اورام باطنی نافع است **جوز**

جوز القطات بفتح قاف و طاء مهمله و الف و تاء مثناة فوقانیه و جوز البری نیز گویند و انرا جوز القطات ازین جهت
نامند که قطات که بفارسی سنگ خوار نامند بسیار حریص است بخوردن آن و بعضی گفته اند که جوز الانهار است و بعضی
جوز الانهار غیر آن دانسته اند ماهیت آن دانه ایست شبیه بکاکنج و در غلافی و دو دانه کوچک میباشد گیاه آن بی شاخ
که از بیخ آن روئیده و منبسط بر روی زمین و بی گره و نرم و برگ آن شبیه ببرگ خرفه و از آن عریض تر و نرم تر و مزه عفص
و غبار آلود و منبت آن کنارها نهرها و جاهای نمناک طبیعت آن مایل بگرمی و خشکی افعال و خواص آن آشامیدن برگ آن
با شراب جهت تقطیر البول و جرب مثانه خصوص با آب طبیخ بیخ هلیون و عصاره آن جهت قولنج ریحی و خلطی و مرکب گویند
نافع است جوز القی هندی اهین بهل و بفرنگی نور مطلیه نامند ماهیت آن ثمر درختی است مخصوص بلاد دکن و هند و بنگاله بمقدار
بخیر کوهی و فندق بسیار بزرگی و پوست آن اندک ضخیم و زرد تیره و اندک رخو و در نیمه مایل و در جوف آن دو پرده و در
هر پرده تخمهای ریزه بسیار بهم پیوسته فی الجمله شبیه به بهدانه و لعابی و مستعمل پوست است و بهترین آن تازه کرم
ناخورده آن طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده دماغی و
عصبانی مانند فالج و لقوه و سرفه و ضیق النفس بارد و رطب مزمن و اورام اعضا و تحلیل ریاح و نفخ شکم و جذام و دمامیل
و بثور نافع و چون بیست درم شبت را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف نموده قدری عسل در آن ریزند
و جوز القی را و یا مقی دیگری از مقیات که خواهند با قدری نمک سائیده با عسل سرشته و با مطبوخ مذکور بیاشامند خصوصا
بعد از آن که ناشتا و یا شوربا آشامیده باشند بفاصله یک دو ساعت بغایت قی آورد و بغایت ... است و بدستور چون یک درم
از آن با یک مثقال رازیانه و آب گرم و قدری عسل و همچنین با رازیانه و انیسون و باقی بکیفیت از آن با عسل سرشته تا آب
گرم بخورند قی آورد و فضول بلغمی و صفراوی را دفع نماید و اسهال نیز آورد بقدر قوت و فصل و طبیعت و همچنین سرشته
آن با نمک طعام و ضماد آن جهت تحلیل اورام و نضج آنها و دمامیل و انفجار آنها نافع مقدار شربت آن یک درهم بدل آن
بوره و خردل هر دو مساوی الوزن است جوز الکوسل بفتح کاف و سکون واو و فتح سین مهمله و سکون لام و
انرا اقراص الملک و بعضی جوز القی نیز نامند ماهیت آن ثمر گیاهی است هندی شبیه بخرنوب در شکل و رنگ مستدیر
و اندک پهن پوست آن نازک و در جوف آن غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعم آن مانند باقلی و برگ آن شبیه
ببلبلاب گل آن سفید و مستعمل ثمر آنست و بهترین آن تازه آن طبیعت آن در آخر سیوم گرم و خشک افعال و خواص
آن بغایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و تفتیت حصات
نافع المضار مرخی اعضاء بمرتبه که تا یکهفته بحال اصلی نمیآیند بعد از خوردن آن مصلح آن ... مقدار شربت

آن تا یکدانگ و یکدرهم آن کشنده لقی و اسهال و تدارک آن ریختن آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مبردات مفرطه است

جوز الماثل بفتح میم و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون لام و جوز ماثم و جوز ماثا و جوز ماثث نیز و مرقد و درخت آن را درخت مرقد
نامند و بفارسی باتوله و بهندی دهتوره و بلغتی استرمونیه گویند و معرب از گوز ماثل فارسی است ماهیت آن ثمر درختی است
بقدر درخت بادنجان و برگ آن اندکی از آن کوچکتر خوش رو و مزروع و سفید و بنفش میباشد اما بنفش آن کمتر و بهتر
از سفید آن خصوص بنفش مایل بسیاهی آن که ساق و برگ و ثمر و گل آن همه بنفش باشد و گل آن بشکل بوق نای
و سرنای و لبلاب و از آن دراز تر و گل نوع بنفش آن مضاعف و توبرتو از سه تا پنج گفته اند و بسیار است و ثمر آن بقدر
گردکان و خاردار مانند ثمر شیبه الجنبه و در جوف آن دانهای بسیار و کوچک اندکی شبیه بدانه سماق و اندکی خوش طعم و مستعمل
تخم آنست و بهترین آن تازه بالیده آن طبیعت آن در اول چهارم سرد و خشک و گویند در خشکی قریب باعتدال است و اول
اصح افعال و خواص آن مخدر قوی و مسکر حتی پوست ثمر و تخم جوف و گل آن مسکن صداع صفراوی و دموی مزمن
و حرارت ملتهبه مفرطه و بغایت منوم و رادع اورام حاره و ضماد جرم آن یا تدهین بروغن و آنه آن جهت بواسیر و
اوجاع حاره منعقده و طلاء طبیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و استسقاء و ضربان و قطع عرق و منع قشعریره و ضماد مجموع
نبات آن جهت تقویت اعضاء مسترخیه و منع ریختن مواد باعضاء و تخفیف رطوبات غریبه نافع و لبسن برگ گرم کرده آن
بر خصیه صاحب مد موجب تسکین الم آن و بر سر جهت دوار و سدر بارد و نزلات بارده و بر انثیین جهت نزول آب و بر
اورام و دمامیل جهت تحلیل و نضج آنها مفید مقدار شربت آن تا یکدانگ بدل آن لفاح و وزن آن و مضرت جنون
و فساد فکر مصلح آن فلفل و رازیانه و چون کسی مقدار زیاده از یکدانگ بخورد و همچنین گل آن را عادی مجذرات و
مسکرات نباشد سکر و تخدیر آورد و جمیع اشیاء بنظر او کبود نماید و خیالات فاسده در خیال او آید بحدیکه گویا در خارج
میبیند و عقل او زایل گردد و سخنان پراکنده گوید و چون خواهد که راه رود نتواند و نتواند که درست نشیند و هوش
و شعور در نظر او آید و چون خواهد که بگیرد و اثر خنده بسیار کند و چشمهای او سرخ گردد و تاریک بسیار دست بجامه
و فرش و دیوار بمیرد و گوئیا میخواهد چیزی بگیرد و بالجمله حالتی مانند ولوله کان بهم میرساند و در اکثر عوارض مانند افیون
است و لیکن روغن کنجد و ترشیها با این منافات ندارد و تریاق تسع حیوانات سمی بود و چون بخورند و عصاره
برگ آن را طلاء نمایند مداوای آن مداوای یبروح خورده است و خوردن زبد و روغن گرم کرده و قی کردن و گذاشتن
دست و پا در آب گرم و گرم کردن بدن بمالیدن ادهان و ریاضت و تغذی باغذیه چرب و آشامیدن شراب بقوه
و معجون جوز ماثل مسمی بحافظة الصحت و حب الشفاء و حب جوز ماثل و حب بدل افیون و جوز ماثلی و حب بیخ جوز ماثل و حلوای

وحلوای جوز سازند و وهن آن در قرابادین ذکر یافت **جوشیصا** بفتح جیم و سکون واو و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة
تحتانیه و فتح صاد مهمله و الف لغت سطی است و اهل جزیره جوسانی و در مکانی یالاخوار نامند ماهیت آن بار درختی است بقدر
نخودی بشکل زعرور و خشخاش و نسبار کوچک و بعد رسیدن سرخ و شیرین میگردد و با قبوضت و در اوایل ماه رومی
میرسد و هر چند در درخت زیاده میماند سرخ‌تر و شیرین‌تر میگردد و لیکن قبوضت آن کم میگردد و درخت آن بسیار بلند
نمیشود و همین بمقدار درخت آلو بالو میباشد و برگ آن شبیه ببرگ سیب و گل آن سفید و در بعضی بلاد خراسان نمکنند
طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مشتهی و ارواح را فرح آورنده و فی الجمله مسمن بدن و خوردن آن قبل از
طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن خصوصا درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام در همه حال و مانع تعفن اطعمه در
معده مضر محرور و مصلح آن انارین مقدار شربت آن تا سه درم است **چونلائی** بفتح جیم فارسی و سکون واو و خفاء
نون و فتح لام و کسر همزه و سکون یاء لغت هندیست بعضی گویند بقله یمانیه است و ظاهر اعتبار آن باشد ماهیت آن نباتی است در هند
اکثر مزروع و ماکول برگ آن اندک شبیه ببرگ ریحان و تیره و باندک حدت و ساق آن بسیار بلند نمیشود و بیکان و تخم آن
ریزه مانند تخم ریحان بستانی امروز و چون برگها و سر شاخهای نازک آن را ببرند بار دیگر شاخهای و برگهای تازه میرویند و باز می‌ببرند و همچنین
چند مرتبه و آن برگها را با گوشت و بی گوشت پخته و با روغن و پیاز بریان نموده بخرج میخورند لذیذ میشود و بورانی آن نیز لذیذ
میباشد حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در شبانکاره فارس در درجه سوم بهتر نیز دیده شده و آن را اسلیمانی
مینامند و اهل آنجا آن را بورانی میپزند طبیعت آن در اول گرم مایل به یبوست و اهل هند آن را سرد میدانند افعال و خواص آن
سریع الهضم و دافع صفرا چون آب برگ آن را گرفته یک مثقال حضض هندی و یک مثقال زار قند بان سائیده حب بندند و هر حبی
بقدر دانه فندقی و هر روز یک حب آن را با یک پیاله آب آن بیاشامند جهت بواسیر سایله نافع و مجرب و لیکن در ایام خوردن
آن اجتناب نمایند از خوردن ادویه مضره بواسیر و چون تخم آن را بسایند و بر حرق بدنی ضماد نمایند نفع می‌بخشد **فصل**
الجیم مع الیاء المثناة التحتانیة جینت بفتح جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و خفاء نون و تاء مثناة فوقانیه نام رستنی
درختی است هندی و بسیار بزرگ نمیشود و برگ آن شبیه ببرگ تمر هندی و گل آن بنفش و تخم آن در غلافی مانند باقلا و از آن
باریکتر طبیعت آن در اول سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن آب برگ آن مسهل بلغم و قاتل اقسام دیدان و چون
صبح ناشتا اول اندکی شیرینی بخورند و بالای آن بمقدار هفت هشت مثقال آب برگ آن را خالص بدون آنکه آب داخل
نمایند بیاشامند اقسام کرم شکم را دفع نماید و مجرب الشیخ اند و ضماد برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و نضج دمامیل
نافع و از گل آن کاغذ رنگ میتوان نمود و رنگ آن ارغوانی میباشد و لیکن تاب ندارد و لیسیدن برگ رستنی گرم کرده آن جهت

تحلیل نزول آب در هر عضو که باشد کوبیده یکطرف آنرا پخته مانند گرده نان بکرو پخته جهت تحلیل نزول آب در بیضه و گرم
کرده و بدون پخته آن جهت تحلیل اورام بارده و نضج و مایل مفیدست و تخم آنرا چون سائیده بر ناصور و زخمهای کهنه بمالند
و لفتیله آلوده در جوف آن گذارند نافع **جیدار** بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و راء مهمله لغت
فارسی است ماهیت آن نباتی است برگ آن مانند برگ بلوط و با شدت سبزی مایل بزردی و بروشنی مایل شد
و از ان دانه سرخی بقدر عدسی منعقد میگردد و سرخی آن زیاده میگردد و تا آخر آبان ماه الی میماند و آنرا حب القرمزی
گویند و در حرف القاف ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و تخم آن بقدر مازوی و مایل بتد و در طبیعت نبات آن سرد و
خشک در سیوم افعال و خواص آن چون برگ خشک آنرا سائیده یک مثقال با آب سرد بخورند امساک بطن نماید و چون با عسل
و روغن گل سرشته دو مثقال آنرا بخورند زحیر را دفع نماید و ضماد آن جهت التیام جراحات و طلاء آن جهت
تقویت اعضاء مسترخیه و ضماد برگ تازه آن جهت تحلیل اورام حاره و نشستن در طبیخ [illegible] آن و تنک عضل و جلوس
در طبیخ آن جهت تخفیف رطوبات رحم مقدار شربت آن تا یک مثقال **جیلاک** بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه
و کاف و فتح لام و سکون کاف لغت ترکیست ماهیت آن ثمریست شبیه بدل گنجشک و در جوف آن دانهای
ریزه شبیه بدانهای انجیر و توت میباشد و رسیده آن سرخ تیره و چاشنی [illegible] و بو شبیه بخربزه کرمک [illegible]
گیاه آن بقدر شبری و زیاده از ان و برگ آن شبیه ببرگ گل سرخ و با اندک خار و گل آن مانند یاسمین و گل سفید
و گیاه آن [illegible] سبز و در تنکابن لیداشمه و در گیلان [illegible] و مازندران [illegible] نامند و این تلمید
میجونوتو نامیده است و گیاه دیگر که دایم سبز است و دانه آن سرخ شفاف بقدر نخودی و از وسط برگ آن [illegible]
چیزی مانند موی باریک متصل و برگ آن بقدر درهمی و با القصه و انتهای آن مثل سر سوزن و از جمله خارها است و آنرا
گجومن نامند و هر دو قسم آن در طبرستان بهم میرسد و آخر را در تنکابن خیر نامند و آن دانه ایست [illegible] طبیعت
آن سرد و تر افعال و خواص آن مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب بدن و جهت امزجه سوداویه و خفقان و سعال
یبسی و جرب و حکه و بواسیر و لتصفیه خون و جدری و حصبه نافع و در جمیع افعال گیاه آن مثل علیق است **باب
هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها حاء مهمله است فصل الحاء مع الالف حاقطی** بفتح حاء مهمله و
الف و کسر همزه و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون یا بغدادی گفته لغت یونانیست و یونس اقطی نیز نامند و
آن سبوقه است ماهیت آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر ان بزرگی شجر میشود و شاخهای آن باریک و از
چهار ذرع زیاده میشود و برگ آن متفرق و بقدر برگ گردگان و صغیر آن بمقدار شبری و شاخهای آن باریک و برگ

و برگ آن مشرف و بقدر ریزه برگ بادام و گل بر حه و سفید و ثمر سرخ و بمقدار بطم و در جوف آن بذر است و قوت آن تا دو سال
باقی میماند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مخرج اخلاط لزجه و رطوبات غلیظه و مفتح سدد و مزیل
استسقا و اوجاع مفاصل خصوصاً با عسل طلا مجرب و حمول آن جهت اوجاع رحم و اورام مقعده و نواصیر مفتوحه و حب
آن را چون در اول وقت حیض بلع نمایند منع الحبل نماید و مجرب و مضمضه آب آن جهت اسقاط کرم دندان و طلای آن
بر موی باعث سیاهی او و عدم سقوط آن و سعوط آن سه روز باعث زوال حمرة عین مضر ریه مصلح آن عسل مقدار
شربت آن تا یکدرهم **حاج** بفتح حاء مهمله و الف و جیم بفارسی خار شتر و بترکی دوه تیکانی و بهندی جواسا نامند
ماهیت آن گیاهی است که ترنجبین بر آن در خراسان منعقد میگردد و بغدادی که نوشته که اسم حاج عاقول است غلط کرده
که انزروت و حلیج دانسته طبیعت آن گرم و بسیار خشک و بسرو نیز گفته اند افعال و خواص آن رادع و مفتح و جالی و تریاق
سموم و شرب و ضماد و بخور آن رافع بواسیر و اکتحال عصیر آن جهت بیاض و خفت چشم و قطور سه قطره آب خالص
آن در بینی ناشتا و بعد از یک ساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت رفع صداع مزمن مجرب و معتقد اند
و روغن آن که از آب برگ تازه آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل و جمیع علل بارده بغایت موثر و شکوفه آن جهت
بواسیر نافع است **حاشا** بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و الف بیونانی ثومس و در مغرب معروف بصعتر الحمیر و در
بیت المقدس و حوالی آن در مواضع سنگلاخ بسیار میروید ماهیت آن نوعی از بوده کوهی است شبیه
بصعتر و بقدر یک شبر و شاخهای آن باریک و بر سر برگ در بیره و بیران زغبی مانند پنبه و گل آن ریزه و مدور و
سفید مایل به بنفشی و سرخی و تخم آن کوچکتر از خردل و منبت آن سنگلاخها طبیعت آن در دوم سرد و خشک
و شیخ الرئیس و بغدادی و صاحب شفاء الاسقام و دیگران گرم و خشک در سیوم و انطاکی در دوم دانسته اند افعال و خواص
آن مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سده احشا و منقی سینه و شش و جهت
ضیق النفس و سرفه و تقویت معده و کبد و طحال و گرده و تحلیل خون منجمد و تریاق سموم بارده حیوانیه و نباتیه و حابس
نفث الدم و مقطع و مسهل بلغم و مخرج اقسام کرم معده و شکوفه خالص آن مسهل سودا و قائم مقام افتیمون و با
نمک طعام و سرکه باعث زیادتی تلطیف و تقطیع آنست و چون دو درهم حاشا را با نمک و سرکه بیاشامند مسهل
کیموس بلغمی نماید و چون دو مثقال آنرا با عسل بسرشند و با آب گرم بیاشامند جهت فالج و لقوه و نسیان و کزاز و
صرع و تقویت گرده و باه و رفع درد دندان و حلق و نفث بلغم و تفتیح قولنج نافع و چون قدر قلیلی در طعام داخل کنند
مانند سبزیها و بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوت باصره را نگهدارد و ضعف معده و جگر حادث از اخلاط فاسده را

زایل کند و اعانت بر هضم غذا نماید و حاشا بعد از طبخ آن با عسل جهت عسر النفس و نفس انتصابی و اخراج حیات و ادرار
حیض و بول و اخراج جنین و مشیمه و لعوق آن با عسل جهت اسهال نفث بلغم و فضول مجتمعه در سینه و سرفه و
ضیق النفس و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیه تازه و تحلیل خون منجمد در اعضا و قلع نمش و ثوالیل مزمنه و
با لبه کرسنانی افروخوردیس نامند و با سویق و شراب جهت عرق النسا و امثال آن نافع و صحرای آن جهت مصروعین
نافع و باعث افاقه ایشان است و گویند چون تنه مصروع در حین صرع حاشا بسوزانند که دود آن بمشام او رسد
اگر با فاقه آید علامت برء است مضر ریه مصلح آن لعاب مقدار شربت آن از دو مثقال تا یکدرهم بدل آن در تنقیه
نیم وزن آن افتیمون و در غیر تنقیه یک وزن و نیم آن صعتر و چون یکوزن آن را باده وزن آن آب انگور بجوشانند
تا ثلث بماند در جمیع افعال قویتر از جرم آنست و شراب آن که صد مثقال آنرا گرفته بجهت و در لته بسته و در شصت
رطل انگور در خم کوچکی انداخته سر آنرا بسته بگذارند تا خمیر گردد و پس استعمال نمایند جهت تقویت هاضمه و دفع سوء الهضم
و سقوط اشتهاء و اوجاع عصبانی و برودت و سایر اوجاع حادثه از دون تهیگاه و قشعریره تبهای بارده و دفع
ضرر سردی هوا و برف و سموم بارده حیوانیه و نباتیه بغایت موثر و حاشا در جمیع افعال قویتر از صعتر است

حاشیش بفتح حاء مهمله و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثنات و سکون شین معجمه بفارسی حسن یوسف
نامند ماهیت آن چیزیست مانند موم که در اکثر جاها منجمد میگردد و در رنگ آن مایل بسفیدی و بدمزه مایل بشیرینی و تندی
و لحیه تحقیق پیوسته و نهایت بسیار ریزه و سفید از خشخاش ریزه تر و صلب و بهندی تخم گرملی نامند
طبیعت آن گرم و خشک در چهارم افعال و خواص آن بسیار تند و قویتر از افربیون و مقی قوی چون بیاشامند
شخصی که مزاج شدید داشته باشد بمقدار یکدرهم آنرا با آب گرم قی شدید آورد و چیزی شبیه بخون قی نماید
و نجات یابد از ان و ضماد آن جالی و سرخ کننده رخسار و مستعمل زنانست و جهت امراض بارده استعمال آن از
خارج بدن مجوز و خوردن یکدرهم آن کشنده لقی مفرط و احتراق و لهیب و اختناق و اختلاط ذهن و مداوای آن
آشامیدن شیر تازه دوشیده و ماء الشعیر و روغن بادام و سویق آرد جو سرد کرده ببرف و یخ و جلاب سرد کرده
و دوغ گاو و با قرص کافور است

حاماسوقی بفتح حاء مهمله و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر
قاف و سکون یاء ماهیت آن نباتی است منبسط بر روی زمین بقدر یک شبری و شاخهای آن پنج شعبه بسطبری انگشتی
رسته با برگهای ریزه و گل آن سفید و از شاخهای آن ثمری بقدر فلفلی بهم رسیده و چون قطع نمایند از آن لبن جاری
میگردد طبیعت آن گرم و خشک در اول افعال و خواص آن جهت لسع عقرب شرب او ضماد آن مجرب و فرجه آن جهت اصلاح

اصلاح رحم مفید است **فصل الحاء مع الباء الموحده** **حباب** بضم حاء مهمله و فتح باء موحده و الف و باء موحده ماهیت آن
حیوانی است بسیار کوچک و سیاه شبیه بعقرب و از جعل باریکتر و در رطوبت بید الخیر بهم میرسد و چون کسی را بگزد و اثر آن میکشد
در آن روز نهایت تا سه روز و صاحب آن را سرخی چشم و کرب و گرمی و اضطراب قلب عارض میگردد و علاج آن
خورانیدن مخدرات قوی مانند کافور و امثال آنست **حباحب** بفتح اول و ثانی و الف و کسر حاء مهمله و باء موحده بفارسی
کرم شب تاب و بهندی جگنی و بهک جگنی نیز نامند ماهیت آن حیوانی است از مگس کوچکتر و اندک باریک و اغبر
و زرد و مقعدش در غایت سبزی و در زیر بال آن مستور و چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب مانند اخگر بدرخشد
طبیعت آن گرم و خشک و حاد و اندر اریح قویتر افعال و خواص آن سه عدد آن قتال و یکعدد و مقطوع الراس آن که خشک
شده باشد با دوازده مثقال نقیع حلبت چون سه روز بنوشند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب و السنه اند و قطور
یکعدد خشک سائیده آن با روغن گل جهت اخراج جرک گوش و زوال کرمهای آن و با صبر و سفیداب جهت اسقاط وانه ز
بواسیر و گویند چون آنرا در روغن کنجد اندازند و آن روغن را بر صورت بمالند باعث دوستی با مردم و قضای حاجات
است **حبارا** بضم حاء مهمله و فتح باء موحده و الف و فتح راء مهمله و الف بفارسی هوبره و بترکی توغدری و بهندی چرز نامند
ماهیت آن مرغیست بری و منقار آن بلند و پایهای آن دراز و سه نوع میباشد یکی بزرگ ابلق اندک بزرگتر از خروس
خانگی و دیگری خاکستری رنگ منقش بسیاهی و از این نوع اندک کوچکتر و دیگری بسیار کوچک که بهندی لگک نامند بکسر
لام طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن موافق مبرودین گوشت و بیضه آن جهت ربو و ضیق النفس
و بهر و بیرده سنگدان آن جهت خفقان و اکثر امراض سینه و اکتحال آن با مثل آن نمک جهت ابتدای نزول آب
نافع و چون بیضه آنرا فرو برند در قطع اسهال دوری که ذرب نامند بعدیل است و خون آن تا سه مثقال با آب
و شراب جهت ربو و عسر النفس و خاکستر آن جهت ثالیل شما و نافع و گوشت آن دیر هضم و مضر محرورین و مصلح
آن سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن آنرا با هموزن آن حب المنشم سائیده با عسل بکسی بخورانند باعث محبت
مفرط میشود و تعلیق آن موجب قبول و تعلیق چشم راست آن رافع چشم زخم و تعلیق سنگی که در سنگدان آن بهم
میرسد قاطع رعاف و بیضه آن خضاب خوبی است **حبحبو** بفتح اول و سکون ثانی و فتح حاء مهمله و ضم باء موحده و سکون
واو ماهیت آن ثمر درختیست در سحر و عمان ببزرگی درخت نارجیل و لیکن لیف ندارد و مستعمل ثمر آنست که بزرگتر از ثمر
نارجیل است و پوست آن نازکتر و چون بشکنند از جوف آن دانها بقدر نخودی و بزرگتر از آن و چیز سبزی شبیه
باره اعنبر لذاع تند ترش با قبوضت بسیار بر میاید و ما دام که در پوست است قوت آن تا هفت سال باقی میماند و

و چون بیرون آورند تا یک سال طبیعت آن در دوم سرد و در سیوم خشک افعال و خواص آن قاطع اسهال مزمن و نزف الدم
و تشنگی و التهاب صفراوی و قی و خفقان و چون بکوبند بدان مداومت نمایند جهت رفع صداع حار و منع تصاعد بخار بدماغ و
سدر و دوار و با عسل جهت زحیر نافع مضر سینه و صوت و مورث سعال مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درم بدل آن
سماق است و در هند و بنگاله ثمری شبیه بدانچه مذکور شد بهم میرسد ولیکن درخت آن شبیه بدرخت نارجیل نیست بلکه شبیه
بدرخت نیل است و در هیئت و ثمر اندک کوچکتر و برگ آن نیز کوچکتر از برگ آن و تخم آن کوچکتر از نخود و مغز آن ترش و با قبوضت و بعضی
نوع آن اندک چاشنی دارد و آنرا بهندی [illegible] و در بنگاله کوتیه و کته نیل نامند ان شاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد **حبرج**
بفتح حاء مهمله و باء موحده و راء مهمله و سکون جیم ماهیت آن مرغیست معروف شبیه بچکاو و از آن کوچکتر و در کنار دریاها میباشد
طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن غلیظ و مولد خون سوداوی مصلح آن مهرانجیر و با مصطکی و دارچینی و زنجبیل
و فلفل و اشترغاز و سیر و غیر خورده است و اگر اندکی روغن بر آن مالیده بریان نمایند بد نیست و مجوز است **حب البان**
بفتح حاء مهمله و ضم باء مشدده و الف و لام و فتح باء موحده و الف و نون بهندی [illegible] و بفرنگی [illegible] نامند
ماهیت آن دانه ایست کوچکتر از پسته و مدور در غلافی مانند غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست آن سفید و رقیق
و درخت آن بزرگتر از درخت گز و برگ آن شبیه ببرگ بید الخیر و کوچکتر از آن و بسیار سبز و گل آن زرد رنگ
مانند ریسمان وا زده و گویند برگهای بعضی شاخهای آن بسیار سفید میباشد بخلاف اشجار دیگر طبیعت آن در دوم گرم
و خشک افعال و خواص آن مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره آن مقی و آشامیدن جرم آن با آب و
سرکه جهت سپرز مجرب و فتیله آن جهت رعاف و سنون جهت استحکام لثه و ضماد آن جهت تحلیل اورام
صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب و حکه و با بول جهت ثالیل نافع و مقئی
مضر جگر و معده مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن [illegible] و نیم آن سلیخه و عصاره آن سیاسه و روغن
آن جالی و محلل و قطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین و تمریخ بدان جهت رفع ثالیل و شقاق مزمن و نرم کردن عصب
و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بول سپرز و با مصطکی جهت قی بلغمی و ضماد آن با
عنبر جهت نزلات بارده و سر و پای و حرب و جرب و حکه و التقشر جلد و قروح نافع و آشامیدن یک مثقال آن با آب و غسل مهیج قی و
مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیه جگر و سپرز و بقدر یک درهم آن مسهل رطوبات رقیقه مضر معده مصلح آن انیسون چون
داخل حبوب کنند مشکرچ نمکرد **حب بلسان** بفتح حاء مهمله و کسر باء مشدده و فتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون
ماهیت آن تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی و بزرگتر از آن و اندکی مایل بطول و رنگ آن اشقر و اندک ثقیل الوزن و مغز آن

سبز آن سفید و طعم آن تلخ و فرق میان آن و تخم بنشام آنست که تخم بنشام بمنزله و بی مغز و مدور است و گفته اند با الفعل حب البلسان
در درخت آن مفقود است تخم بنشام را بدل آن میکنند و بدل آن نمیشود و طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص
آن مقوی معده و رافع برودت آن و مقوی هاضمه و با قوت تریاقیه و مجفف رطوبات معده و امعا و رافع صرع و سدر و دوار کهنه
و نزله و نفض و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و سرفه و ورم ریه و درد معده و تحلیل ریاح و نفخ و تفتیح سده جگر و استسقا و
عرق النسا و گزیدن سوام و عسر البول و احتباس حیض و داء الثعلب و داء الحیه و تقویت بیخ موی و تحریک باه و ضماد و اشام و جلوس در طبیخ
آن جهت انفتاح رحم مضر بشش مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بکوزن و نیم آن عود بلسان و اگر نباشد
بوزن آن سلیخه و بقدر آن اسپابه و در تریاقیت هموزن آن زراوند طویل و حب الغار است و در بلسان نیز بعض خواص آن
مذکور شد حبة الخضراء بفتح حاء مهمله و باء موحده مشدده و ضم تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح خاء و سکون ضاد معجمتین
و فتح راء مهمله و الف ماهیت آن ثمر درخت بطم است که بفارسی بنه نامند و در بطم خواص آن درخت مذکور شد و حبة الخضراء را
بفارسی بن نامند و دو نوع است یکی نوع را شاه بن گویند و این کوچکتر و پوست آن نازکتر که با پوست توان خائید
و خورد و دوم از آن بزرگتر و پوست آن صلب تر و این مولف گفته که این زمان سه نوع است بدین قسم که در مازندران و نواح
آن درخت بن را با پسته پیوند میکنند ثمر آن بزرگتر و لذیذتر میشود و اکثر اکلنجک مینامند و بهترین آن سبز تازه بزرگ
دانه است و درخت شاه بن را ضرو نامند و ثمر آن در خوشه میباشد و خام آن را در آبدوغ و در دوغ داخل مینمایند برای خوشبوئی
طعم و رایحه و تقویت معده و درخت شاه بن را ضرو و صمغ آن را صمغ الضرو گویند و در حرف الضاد خواهد آمد ان شاء الله تعالی طبیعت تازه
آن در اول گرم و در دوم خشک و خشک آن در سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و مقوی حواس و جگر و سپرز و مهیج
و مهیج باه و مسمن بدن و گرده و مسکن اوجاع باطنی و مفتح سده گرده و مخرج رطوبات سینه و شش و منقی بدن از فضلات
بلغمی و مفتت حصات و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه بهم رسیده باشد و مخرج اقسام کرم معده و مدر بول و حیض و خون
بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن گرده و معده و محلل نفخ و ریاح و محرک باه و با قوت قابضه جهت فالج و لقوه و سرفه و
خفقان و درد کمر و نقرس و قولنج و غشی و استسقا مفید و با دوام اکل جهت تسمین بدن و تقطیر البول و با سرکه شاییدن
جهت ورم سپرز و تنقیه جگر و گزیدن افعی و رتیلا نافع و در اکل آن اکثار کردن باعث سرعت انهضام و رافع ضرر زهرها و مضر محرورین
و بطی الهضم و ردی الکیموس و مصدع و مضر دماغ و احشاء حار و اکثار آن باعث جوشش دهان و الطاف شهوت طعام
مصلح آن گلاب و رب ریباس و رب حبوب فواکه حامضه و سکنجبین و گویند کتیرا و گویند حمیره مقشره مقدار شربت آن از پنج درم
تا بیست درم بدل آن مغز بادام تلخ و پسته یا گردکان گویند بوزن آن حب البطیخ است و ضماد آن منضج جراحات صلبه و طلاء آن

منقی وجه جهت کلف وشقاق لب مفید و طلاء سوخته آن بر داء الثعلب باعث رویانیدن موی آنست خصوصاً موی سر و برگ
آنرا چون خشک نموده بکوبند و بر موی غلاف سازند موی را بر رویانند و دراز گردانند و مداومت غسل آن با آب در حمام مانع نزلات
و لغایت مجرب و چوب و برگ آن در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهت دفع رایحه کریهه بدن و گریزانیدن هوام
و نگاه داشتن چوب آن با خود و جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام و لثه مجرب دانسته اند
و چون با مصطکی و قسط و روغن بجوشانند جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و مفاصل و اورام و جبر و کسر و ضربه و سقطه
لغایت مفید است شرباً و طلاءً و مروخا و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات اذن و جهت قروح ریه و سرفه مزمن و تلیین
بطن و تهییج باه و گزیدن افعی مفید. **حب الراس** بفتح اول و ضم ثانی مشدده و الف و لام و فتح راء مهمله و الف و فتح
سین مهمله و سکون نون و آنرا زبیب الجبل و زبیب بری و اسطافیس اغریا نامند و ابن بیطار گفته که معنی آن
زبیب الجبل است و بغدادی گفته که نیست چنین ماهیت آن و آن دانه ایست شبیه به مویزج و املس و در غلافی شبیه
بقرطم و پهن و با اندک تندی و تلخی و عطریت و مدور نیز گفته اند و از کوهستان فارس آورند و از کردستان
و همدان نیز و گل آن شبیه به لبوتس و رهبش و در حرف الراء مذکور خواهد شد و گفته اند برگ آن شبیه به برگ
کرم بری و مشرف و شاخهای آن برگشته و شاخهای آن ایستاده و سیاه رنگ است طبیعت آن در دوم گرم
و خشک افعال و خواص آن منقی و مقوی مویها و مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع شرباً و طلاءً و مسهل مقدار
شربت آن تا درم و بدل آن دارچین بقدر نیم وزن آن و صاحب تحفه نوشته که مولف مالایسع و غیره مویزج را
حب الراس دانسته اند و اشتباه ایشان بجهت مشابهت این با آنست. **حب الرشاد ریباس** بکسر راء مهمله و سکون
یاء مثنات تحتانیه و فتح باء موحده و الف و سین مهمله لغادسی تخم ریباس نامند بهترین آن تازه آنست طبیعت آن سرد و
خشک افعال و خواص آن قابض و جهت قرحه صفراوی و جرب و حکه شرباً و ضماداً نافع بدل آن تخم حماض بستانی است
حب الزلم بضم زاء معجمه و فتح لام و سکون میم ماهیت آن غیر تخم کنگر است چنانچه بعضی توهم نموده اند و ابن بیطار نوشته که
ابن وافد گفته که آن حبی است حرب مفرطح اندک بزرگتر از نخود ظاهر آن زرد و باطن آن سفید خوش طعم و لذیذ و از
بلاد بربر میاورند و بربر ما آنرا فلفل السودان نامند و فلفل السودان غیر آنست و بغدادی نوشته که آن دو صنف
میباشد یکی بزرگتر از نخود و مفرطح و خوشبو و خوش مزه و شیرین و پوست آن مایل بسیاهی و در شهرزور و مصر
بهم میرسد و دوم اندک طولانی و کوچک و زرد رنگ و از مصر و بربر میاورند و گیاه آن کمتر از ذرعی و برگ آن مستدیر
باشد در هم طبیعت آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن محرک باه و مسمن بدن و گرده و مقوی جگر

جگر ضعیف و دافع خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و حرقة البول شربا و چون بخایند بر کلف بمالند اثر آ
زایل گرداند مقدار شربت آن جهت تحریک باه تا هفت مثقال بدل آن حبة الخضرا مضر حلق و مولد سده مصلح آن
سکنجبین است **حب السمنه** بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و ها و انرا اشتها داده بری تیر نامند و بفارسی نقل
خواجه گویند ماهیت آن دانه ایست بقدر فلفلی مستدیر و سیاه رنگ و املس و مغز آن سفید و شیرین و با دهنیت و نبات
آن بقدر ذرعی و شیر دار و برگ آن سفید الطعم منبت آن صحراها و بیابانها طبیعت آن گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
افعال و خواص آن آشامیدن شیره مغز آن با ماء العسل مسهل بلغم برفق و چون شیره آنرا بگیرند و در آب و آرد و شکر
و روغن بادام شیرین یا روغن کنجد تازه در آن ریزند و طبخ نمایند تا مانند حریره و فالوده و حلوا گردد و تناول نمایند
جهت تسمین ابدان مهزولین و صاحبان بهرو و یبس و آشامیدن آب برگ درخت آن بمقدار ربع رطلی جهت اسهال
بلغم و صفرا با هم نافع مقدار شربت از مغز آن تا ده درم بدل آن پسته و کنجد بالمناصفه و نقاع و رطلی المنزول مصلح آن
سکنجبین و جلاب است **حب العزیز** بفتح عین مهمله و کسر زاء معجمه و سکون یاء مثنات تحتانیه و زاء معجمه ماهیت آن در الطافی
مانند ماهیت حب الزلم نوشته و بغداوی دو نوع گفته نوعی را اهل مصر و اسکندریه زراعت مینمایند و در تابستان هنگام
بودن آفتاب در برج اسد میرسد طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم افعال و خواص آن مسمن بدن و گرم و ملذذ و مولد
خون صالح و جهت تقویت باه و کبد ضعیف و حرقة البول و خشونت سینه و سرفه و امراض سوداویه مانند جنون و اکثار آن
مضر حلق و ثقیل و مولد سده و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا ده و از ده مثقال بدل آن حبة الخضرا و بهترین استعمال
آن از برای تسمین بدن آنست که انرا بکوبند و در آب بخیسانند یک شب پس بمالند و صاف نمایند و با شکر بیاشامند **حب القلت**
بضم قاف و سکون لام و تاء مثنات فوقانیه معرب از کلث هندیست حکیم علی در شرح قانون نوشته که انرا بهندی کلتهی
نامند بضم کاف و سکون لام و کسر تاء مثنات فوقانیه و خفاء ها و سکون یاء و کلته نیز و قسمی را جکرک و قسمی را اراج بیانی
فارسی و جیم عربی و این قسم را بعربی کاسر الحجر نامند ماهیت آن نوشته اند که دانه ایست سیاه مایل بازرقی و براق شبیه بتخم
کتان و از آن بزرگتر و قابل شد و تیره و شیرین و در حین خائیدن احداث حرارتی میکند و الحق در بنگاله دیده شده بخیان آنست
بلکه دانه ایست اکثر سفید مایل بزردی و بعضی مایل بسرخی و بعضی تیره مفرطح اندک طولانی بقدر دانه عدس و جلیه مغز آن دو
پارچه و سفید رنگ طبیعت آن گرم در سیوم و خشک در دوم و گویند گرم در دوم و مایل برطوبت است افعال و خواص
آن بغایت مفتت حصات گرده و مشهی طعام و رافع فواق و امراض چشم و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی
و بواسیر و مفتح سده سپرز و قولنج و بلغم آشامیدن طبیخ آن به تنهائی و یا با ادویه مناسبه و یکروز چون ... شش مثقال

انرا باشد شش مثقال تخم شلغم در هشتاد و پنج مثقال آب جوشانیده بر آتش نهند تا بیست و پنج مثقال آب بماند پس صاف نموده
دوازده و نیم مثقال آنرا صبح ناشتا نیمگرم و دوازده و نیم مثقال را شام نیز نیمگرم نموده بنوشند جهت تفتیت و اخراج
سنگ گرده و مثانه مجربست و ضماد آن جهت نیکوی رنگ رخسار و رفع بواسیر نافع و مضر ریه مصلح آن عسل مقدار
شربت آن یکدرهم با آب برگ ترب برای تفتیت حصات چنانچه در سند سنگ تراشان انرا کوبیده و بر سنگ
بمالند سنگ را قابل قطع بسکر دانند **حب الکلی** بضم کاف و فتح لام و یا ماهیت آن حب اناغورس است و در حرف الالف
ذکر یافت و آن تخمی است شبیه بگرده کوچکی از باقلا بزرگتر و مایل بطول و در وسط آن خطوطی و رنگ آن ممزوج بالوان
مختلفه و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن ماخوذ در سنبل و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی کوچ
نامند بخفاء واو و درخت آن شبیه بدرخت نسرین و برگ آن زرد و در بیره و بر شاخ شبیه بکف لسان الحمل که در
تخم می بندد و بر و گلهای زرد و ریزه در سنبله و تخم آن در غلافی مانند غلاف باقلا بسیار بزرگی و بر خارهای ریزه که چون
بدست برسد سوزش کند و خارش بسیار نماید طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن مجدر و
ممسک و جالی آثار و مقوی علم بقوت با آب گرم و آشامیدن یکمثقال آن با شراب مسمی بفلوفر که آب انگور و روغن
است جهت زلو و اخراج مشیمه و جنین و ادرار طمث و نیم مثقال آن با شراب جهت صداع بارد و خوردن هفت عدد آن و بخور
دنفت بعد آن و بدستور تعلیق آن جهت اخراج مشیمه و جنین و عسر ولادت مجرب دانسته اند مقدار شربت آن
از نیم مثقال تا یکدرهم و زیاده آن مکرب و مغشی و تاو و درهم کشنده و مصلح آن روغنها و صمغ عربی و مصطکی است **حب
المحلب** بفتح میم و کسر نیز آمده و فتح اصح است و سکون حاء مهمله و فتح لام و باء موحده بفارسی پیوند مریم و بهندی کاهیونی
نامند ماهیت آن حب درختی است شبیه بدرخت الطم و پراکنده و تا بکقامت انسان و زیاده بر آن و برگ آن دراز
و شبیه ببرگ بید و از آن کوچکتر و خوشبو و چوب آن نیز خوشبو و لهذا قصار آن را بهادند چوب و سیبی
جهت کوبیدن ثیاب ازان بسازند تا بوی آن بمشام رسد و در دست بماند و گل آن سفید و حب آن بسیار
خوشبو و با تلخی و بر سر شاخهای آن مرو بید و مدور بقدر حلبان که خلز نامند و بهندی مثر کابلی و پوست آن سرخ
و مایل بسیاهی و مغز آن سفید با تندی طعم و چرب و داخل اکثر خوشبوئیها نمایند و روغن آن نیز میگیرند و بهترین
آن انطاکی تازه بالیده و سنگین خوشبوی بسیار چرب است که مغز آن در سفیدی مانند مروارید باشد و بدترین
آن سیاه آن منبت آن قلعهای کوه و بلاد سردسیر و در میزان میرسد و اکثر از اذربایجان و نهاوند میاورند
و روغن آن نیز از انجا و انطاکی نوشته که پوست آن مبیعه یا لبه است و صاحب تحفه نوشته که در گرم سیر یافت

یافت میشود و در ارستان بسیار است و انرا مهلب گویند طبیعت حب آن در دوم گرم و خشک و خشکی آن کمتر از گرمی
و یاقوت محلله و مغریه و قابضه افعال و خواص آن اعضاء الراس و الصدر و القلب و الغذاء و النفض مفرح و مقوی حواس
و جهت اخراج رطوبات غلیظه از جهت سینه و شش و خفقان و بهر و ضیق النفس و غشی و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع
باطنی مانند کبد و طحال و گرده و ظهر و قولنج و درد پهلو و امثال اینها خصوصا با ماء العسل جهت آنکه محلل ریاح غلیظه است
و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده و مخرج اقسام کرم معده و رافع تقطیر البول و مبهی و در حبس اسهال و موی بهتر از گل مختوم
است و چون داخل کنند باعث سرعت انهضام آن گردد و مداومت اغتسال بدان در حمام مانع نزلات الزمنه والاوجاع
و ضماد طلاء آن جهت کلف و جرب و صاف کننده بشره و طبیخ آن جهت نقرس و تحلیل صلابات حادث از صدمه و ضربه چند
کهنه شده باشد و تقویت اعضای ضعیفه خصوصا با آس و ضماد آن نیز جهت نقرس و اوجاع بارده نافع مقدار شربت آن
از سه درم تا پنج درم بدل آن مغز گردگان و بادام تلخ المضار مضر و مانع و احشاء حار مصلح آن گلاب و روغن بنفشه و رب
ریباس الخواص لکاینه اشتن آن در پارچه کبود و بدستور بخور آن مبطل سحر و مداومت بخور آن موجب الفت متعاندین
و چوب و برگ آن در اول گرم و خشک و مقوی بدن و دافع رایحه کریهه آن و گریزاننده هوام و هوام نیز و یک چوب آن
نگاه داشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام و ریشه مجرب گفته اند
و چون با سداب و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند و مالیدن و تدهین بدان نیز جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و اوجاع
مفاصل و نقرس و اورام و خیرگی ضربه و سقطه بغایت مفید **حب المنشم** بفتح میم و سکون نون و فتح سین مهمله و شین معجمه نیز
گفته اند و هسه لغت عربی است ماهیت آن دانه ایست خوشبو و خوش طعم شبیه بحب البطم و کوچکتر از آن بقدر مغز آن و بقدر فلفلی
و سیاه املس و زود شکن و مغز آن سفید و از نواحی یمن و حجاز خیزد و گویند فلنجه است و ذلک لیس بشیء و بعضی و در حجاز و حبشت
آن شبیه بستم طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و مفتح و مسخن و مبهی و مقوی معده مسترخیه و ناخمه
و مجفف و نافع رطوبات غریبه معده و احشاء و بدن و مفتت حصات و مدر بول و رافع بخارات رویه شرباً و طلاءً و اکثار آن
مضر و مصدع مصلح آن شیر مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن کبابه است و اکثر اهل یمن و حجاز خصوص زنان و نسا
آنرا که عطر منشم مینامند برای محبت و یا عداوت استعمال مینمایند و خوشبو است و میگویند بهر قصد و اراده که آنرا
استعمال نمایند همان اثر می بخشد خصوص در عداوت و بغضاء و تفرقه میان متحابین و مشهور است میان عرب
و چون خواهند که در میان دو کس و یا جماعه عداوت و تفرقه افتد میگویند حق سبحانه تعالی در میان شان عطر منشم
بپاشد **حب النیل** بکسر نون و سکون یاء مثنات تحتانیه و لام بفارسی تخم نیلوفر هیج و بهندی کامر جائی و ز

و به بنگالی جهانورچه و یکنوع دیگر نیز میشود و انرا ابراجتانامند و قوت اسهال این نوع را زیاده گفته اند ماهیت آن دوائی گیاهی
است شبیه بلبلاب و بر مجاور خود می پیچد و شاخهای آن باریک و سبز و برگ آن سبز و در هر برگی گلی کبودی شبیه
بگل لبلاب و در اقتاب بهم میاید و تخم آن در غلافی و در هر غلافی سه دانه مثلث شکل که حب النیل نامند طبیعت آن در سیوم
گرم و خشک افعال و خواص آن جالی بهق و برص و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی بلغم غلیظ و خصوص با تربد و منقی
بدن و دافع اوجاع مفاصل و سایر امراض بارده و مخرج دیدان و حب القرع مفید بهق و برص و نقرس و جرب و قروح خبیثه
و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی با و صاحب معالجات
بقراطی نوشته که سه درهم آن با شش درهم شکر سفید چون سه روز بیاشامند جهت ازاله انواع جرب مجرب مقدار شربت
آن از یکدانگ تا نیم مثقال و یکدرهم و زیاده آن کشنده است مغص و اسهال مفرط بلصوق بجدار امعاء و اصلاح
آن هلیله بلیغ و سحق و چرب نمودن بروغن بادام است و چون بکوبند و یک شب در روغن بادام بخیسانند و صبح به تنهائی و یا
با مطبوخات مناسبه بیاشامند رفع غایله مغص و سحج آن میکند و بدل آن بوزن آن شحم حنظل و سدس آن حجر
ارمنی است و مفرد آن بعد از یک سال از روز عمل میکند و با معاجین و مرکبات زود عمل مینمایند و قوت آن تا سه سال باقی
میماند **حبق** بفتح حاء و باء و قاف بعربی اسم جنس کل نباتات مابین شجر و گیاه خوشبو است و از مطلق
آن مراد فودنج است

فصل الحاء المهملة مع الجیم

حجر بفتح اول و دوم و سکون راء مهمله بفارسی سنگ و به
و بهندی پتهر نامند ماهیت آن اسم جنس هر چه از اجزاء زمین صلب گردد بطول زمان و توالی اتصالات
اجزای لطیفه رقیقه ارضیه و رطوبات لزجه و رسیدن حرارت و یبس و جفاف بران مره بعد اخری تا انکه رفع
مزاج عرضی آن گردد و اختلاف رنگ و صفا و شفافی و جز آنها همه بحسب اختلاف اجزاء و محال و غلبه رطوبت و حرارت و امثال
اینهاست مثلاً اگر رطوبت و برودت غالب باشد سفید و اگر هر دو قلیل باشند متکرج و متکدر و اگر حرارت و یبوست غالب
باشند سرخ و اگر کمتر باشند زرد و اگر حرارت مفرط و رطوبت کم باشد سیاه و صلب و اگر ضعیف باشد زرد و اگر تاثیر
حرارت و رطوبت در ان متساوی باشند متساوی الاجزاء و اگر مختلف باشند غیر متساوی در رنگ و صلابت و رخاوت و جز آنها
و [illegible] تفصیل اقسام و مراتب آن طولی دارد و محل گنجایش آن ندارد و بدانکه شنیده شده که اطباء فرنگ میگویند که احجار
را بنا بر انکه هیچ والقه و نمو ندارد چندان تاثیری و منفعتی و خاصیتی در بدن انسان نیست هر نحو که استعمال نمایند و
همچنین طلا و نقره را و این سخن ناتمام مینماید العلم عند الله **حجر الابیض** بفتح حاء مهمله و جیم و ضم راء مهمله و الف و سکون باء
موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون ضاد معجمه در آخر ماهیت آن سنگی است سفید سائیده آن مانند شیر و گویند که

گویند که آن حجر لبنی است طبیعت آن معتدل مایل بحرارت و یبوست افعال و خواص آن جهت عسر البول نافع و در سایر
افعال مانند فادزهر حیوانیست و مراد اکسیریان از حجر ابیض زجاج انشه است **حجر الاحمر** بفتح الف و سکون حاء مهمله و فتح میم و
راء مهمله ماهیت آن نوعی از الماس است برنگ بیجاده و گویند اگر ان سم قاتل است **حجر الارمنی** بفتح همزه و سکون راء مهمله و
فتح میم و کسر نون و سکون یاء نسبت ماهیت آن سنگی است لاجوردی اغبر و اندک ازرق بارملت و ملمس آن نرم و ملایم
و نوعی از ان سرخ و تیره و از ارمنیه خیزد و لهذا بحجر ارمنی نامند و بهترین ان سنگیست که با اندک ملوحت و انطاکی
نوشته که شاید لاجورد غیر کامل باشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم و انطاکی در دوم سرد و خشک نوشته و صاحب
اختیارات در اول گرم و خشک دانسته افعال و خواص آن مفرح قلب بالخاصیت و بالعرض بسبب تنقیه سودا و مسهل قوی
سودا و از لاجورد اقطع و از حجر ارمنی سیاه اسلم و جالی کرده و مثانه و بالخاصیت جهت جذام مفید و مستعمل مغسول آنست
و غسل ان باعث زیادتی تقویت محل آنست و بکثیر مغسول آن مضر معده و مغثی و مصلح آن کثیرا و عسل و سلیخه و مغسول
مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن لاجورد مغسول است بیک وزن و نیم آن و بوزن آن خربق **حجر الاساکفه**
بفتح الف و سین مهمله و الف و کسر کاف و فتح فاو ماهیت آن سنگی است بلون سبزی و زردی و سیاهی و در سم
بهیات سنگ ریزه و شکسته آن مایل بتیرگی و کبودی طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن ذرور آن جهت
ورم لثات و جراحات و قطع نزف الدم نافع و مستعمل کفشگر است و لهذا بحجر الاساکفه نامند و اسکاف کفش
دوز است **حجر الاسفنج** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فاو سکون نون و جیم سنگیست که در اسفنج یافت
میشود و ماهیت اسفنج مذکور شد و بهترین آن سفید صلب آنست طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و
خواص آن مجفف لی الذبح و قاطع نزف الدم و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلاء آن جهت تحلیل اورام
و آشامیدن دو دانگ آن با شراب و امثال آن جهت تفتیت حصات گرده و یرقان نافع **حجر الاعرابی** بکسر الف
و سکون عین و فتح راء مهملتین و الف و کسر باء موحده و یاء نسبت بفارسی سنگ سنگ و سنگ زخم نامند ماهیت آن
سنگی است شبیه بعاج و از بادیه عرب خیزد افعال و خواص آن جالی و قاطع نزف الدم و جراحات و [illegible] و سنون محرق آن
جهت جلاء دندان و استحکام لثه نافع **حجر الافروج** بفتح الف و سکون فاو ضم راء مهمله و سکون واو و جیم حجر افروجی نیز
نامند ماهیت آن سنگیست مانند قشور و سبک که بر روی آب می‌ایستد و از اسلام بول روم خیزد و افعال و خواص
آن مجفف و قابض آشامیدن یکدانگ محکوک آن در حال و بر موضع رفع سم گزیدن عقرب مینماید **حجر الافریقی** بکسر همزه
و سکون فاو کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و یاء نسبت ماهیت آن سنگی است مایل [illegible] خفت و ثقل و صلابت

مابین

ولین و با خطوط سفید مانند اقلیمیا و از افریقیه خیزد و بهترین آن زرد رنگ متوسط بین خفت و ثقل و در صلابت و لین است طبیعت
آن مجفف با اندکی قبضی و لذعی افعال و خواص آن محرق آن که سه مرتبه گرم کرده در خمر اندازند پس سائیده بشویند جهت قروح
خبیثه و متعفنه و منفرداً با شراب و عسل نافع و با موم روغن جهت سوختگی آتش و امراض چشم مفید و احراق آن بسبب زیادتی
قوت است استعمال محرق غیر مغسول آن جایز نیست **حجر الانافطس** بفتح همزه و نون و فتح فاء معجمه والف و کسر طاء و سکون
سین مهملتین ماهیت آن سنگی است که چون بسایند و در رنگ مانند خون گردد افعال و خواص آن قطور آن با شیر زنان در چشم
جهت ورم و دمعه و طرفه مفید **حجر الایل** بکسر همزه و فتح یاء مثناة تحتانیه مشدده و لام ماهیت آن سنگی است که در شیر
دان گاو کوهی مکون میباید و اعزا باد زهر گاوی نامند و در باد زهر مذکور شد **حجر البارقی** بفتح باء موحده والف و کسر راء
مهمله و قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه نسبت ماهیت آن سنگی است شبیه بحجر خزفی بقدر نقدی است و سبک ماخوذ از جاده
که موضعی است قریب بکوفه و منسوب بدان و اندکی از آن آب بسیاری بخود جذب مینماید و بر روی آب میماند و بعد
جذب آب ته آب میرود و چون در آفتاب گذارند آب را پس میدهد افعال و خواص آن گویند از خواص است که چون جهت
استسقاء زقی از حوالی ناف را اندکی جراحت کرده بر آن بندند جذب رطوبات کند و بعد جذب در آفتاب گذارند رطوبات
زایل شود و بعد پس جا دهند رطوبات باز بکشد تا آنکه جمیع رطوبات را جذب نماید و صحت یابد و وزن آن قطع باید سه
دینار باشد که مثقال است و قطعه نیم مثقال آن دو مثقال آب را جذب مینماید **حجر البحری** بفتح باء موحده و سکون حاء و
کسر راء مهملتین و سکون یاء نسبت ماهیت آن جسمی است سفید و مدور و صلب و در جوف آن دانه ایست که باعلی
و اسفل حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و مسمی به التمکت است و ماهیت التمکت در حرف الالف ذکر یافت و گفته
اند چیزی است شبیه بفک منعز که دریا بساحل میاندازد و در آن چیزی است از اعلی باسفل حرکت مینماید و گفته اند
که آن قنفذ البحری است که بعد مردن و ریختن خارها دریا بساحل میاندازد و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیة است افعال
و خواص آن آشامیدن سائیده آن تا دو دانگ آن در تفتیت حصات هر موضعی که باشد بغایت موثر است و مجرب گفته اند
حجر البحیره بضم باء موحده و فتح حاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و تا ماهیت آن سنگی است
رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد و از نواحی شام خیزد افعال و خواص آن با محللات
محلل و با مجففات مجفف جهت تحلیل ریاح و رکین و التیام جراحات نافع **حجر البرام** بفتح باء موحده و راء
مهمله و الف و میم ماهیت آن سنگی است سیاه که از آن دیگ و ظروف میسازند و در خراسان بسیار است
افعال و خواص آن جهت تقویت لثه و دندان و نزف الدم موثر است **حجر البب** بضم باء موحده و سکون شین و راء

و راء مهمله است ماهیت آن سنگی است سفید مدور صاف در بحر حجاز یافت میشود افعال و خواص آن چون اندکی از آن را
بیاشامند ادرار بسیار نماید و تقویت قلب و تفتیت حصاة کند بالخاصیت تعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت
ادرار بول مفید و آنچه در ساحل جده در صدف بزرگ میشود [illegible] بهیات [illegible] یافت میشود لیکن کثیف و مستعمل
در طب نیست **حجر البشف** بفتح باء موحده و سکون شین معجمه و فاء و یشب بیاء مثناة تحتانیه در اول و باء موحده در
آخر نیز آمده و بفارسی یشم گویند و [illegible] ماهیت آن سنگی است بسیار صلب و با الوان بسیار میباشد بهترین
آن زیتونی پس سبز مایل بزردی پس سبز صاف پس سبز مایل بسفیدی پس سفید است که انرا کافوری نامند بلکه آنچه
صاف تر و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل است طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک افعال و خواص آن اشامیدن آن
جهت تقویت قلب و معده و خفقان مجرب الفعل حتی تعلیق آن بجهت نزف الدم و قروح باطنی و زحیر و حرقة البول و با
شراب سفید جهت حصاة بمقدار شربت آن یکدانگ و تعلیق آن بر گردن جهت خناق بر روی دل جهت خفقان
و طپش آن بر مری و معده جهت تقویت آن و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت دفع سحر و چشم بد
و دفع صاعقه میشود و گویند که چون قمر در برج ابنتی [?] باشد و بر آن صورت انسانی نقش کنند تعلیق آن جهت الام باطنی
نافع و تاثیرات دیگر کرده اند گویند نقش صورت انسان شرط ندانسته اند و بعضی بمقدار یکمثقال را شرط دانسته اند
برای این عمل **حجر البقر** بفتح باء موحده و قاف و راء مهمله و انفحة البقر نیز نامند و بهندی گاگای روچن ماهیت
آن مهره ایست که در زهره گاو متکون میگردد بمقدار زرده بیضه مرغ و زرد تر از آن و تلخ و تر و براق و در [illegible] و
تازگی اندک نرم میباشد و بعد از سرد شدن و خشک گشتن اندک صلب و تیره و بعضی منقط بنقطهای سیاه میگردد و جرم آن
اندک سخیف و سست و ظاهر آن صلب تر و در رنگ مساوی و بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی پهن و بعضی
طولانی و بهر شکلی که بخواهند در حین نرمی و تازگی میسازند و از یکمثقال تا چهار مثقال میباشد و آنچه در شتر و ان آن
متکون میباشد فادزهر است و در [illegible] فادزهر گرفته اند و گویند علامت تکون آن در زهره گاو آنست که روز بروز گاو
لاغر و ضعیف و لاغر میگردد و چشم آن مایل بزردی و سفیدی و حدقه آن سبز و اکثر اوقات فریاد میکند
و مختص بگاو نر یا ماده نیست و در ماده بیشتر و در بلاد حاره زیاده از غیر حاره متکون میباشد و این امور کلی نیست
و نیز در زهره هر گاوی متکون نمیباشد بلکه در صدی یکی و بهترین آن بزرگ سنگین تازه است طبیعت آن در آخر دوم
گرم و خشک و انطاکی گرم در اول و خشک در دوم گفته افعال و خواص آن از حجر التیس بغایت ضعیف تر و محلل و مسمن
و مدر بول و حیض و جالی و مفتت حصاة و جهت یرقان و مرضی که در هند و بنگاله در پهلوی چپ اطفال بهم میرسد و انرا

دبه بفتح دال چهار نقطه و باء موحده مشدده و ها و بکهی بفتح باء موحده و کسر کاف و خفاء ها و یاء نیز مینامند نافع و اکتحال آن جهت
رفع بیاض و تقویت بصر به تنهائی و یا با اکتحال مناسبه و طلاء آن جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و بواسیر و التیام
جراحات و با آب گشنیز خشک جهت حمره و نملهٔ ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص
و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط یک عدس آن با آب چغندر جهت نزول آب و جرب چشم و
خوردن آن هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلافاصله و یا در حمام و از عقب آن آب گوشت مرغ فربه آشامیدن
تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید منی و فربهی آن که از مجربات دانسته اند و همچنین با مغز بادام و یا نارجیل و یا حبة الخضراء
و یا حب الصنوبر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق است و حمول آن با عسل جهت باسور و مضر محرورین و مصلح
آن گشنیز و مقدار شربت آن تا دو قیراط و یک مثقال آن قاتل و انچه در گرده گاو متکون میگردد و بزرگتر و سبکتر و در افعال
ضعیف‌تر از این است **حجر البلور** بکسر باء موحده و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله ماهیت آن سنگی
است معروف سفید و شفاف از شیشه صلب‌تر و شفاف‌تر و از آن نگین و تسبیح و ظروف آبخوردن و سرمی
و قلیان و عینک و جز آن تراشیده میسازند افعال و خواص آن نگاهداشتن آن با خود مانع خوابهای مشوش و
ترسیدن در آن و نگاه کردن در آن مانع سبل و مالیدن آن بر پستان زنان شیرده باعث زیادتی شیر آن
و چون خواهند که جلای آن زیاده گردد باید که در خون بز تر بگذارند و چون از آن عینک بزرگی که وسط آن ضخیم
میباشد بسازند و در برابر قرص آفتاب بدارند و در عقب آن پنبه و یا شمعی گذارند زود مشتعل گردد و از عینک
شیشه نیز این اثر ظاهر میگردد **حجر البولس** بضم باء موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین مهمله و چون
بولس اول کسی است که واقف شده بر افعال و خواص آن بنام او مسمی گشته ماهیت آن سنگی است شبیه
به بوره ارمنی و از آن خفیف‌تر و سبکتر و ملمع و با نقطه‌های زرد و سفید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص
آن محلل قوی چون آن را در روغن زیتون بجوشانند و آن روغن را بر بدن صاحبان استسقا بمالند بزودی رفع اعیا و
ماندگی آنها کند **حجر الحبشی** بفتح حاء مهمله و باء موحده و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة و آنرا حجر فلفلی نیز
نامند ماهیت آن سنگی است شبیه بزبرجد و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید
رنگ گردد طبیعت آن گرم و خشک و بسیار تند و گزنده افعال و خواص آن منقی و جالی و جهت ازاله آثار قروح العهد
و نواصیر و انتشار بدون ورم و ظفره تازه بغیر صلابه نافع است **حجر الحمام** بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و میم ماهیت
آن حجری است که در دیگ و پاتیل حمام متحجر میگردد و تیره رنگ و سست میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن از ادویه

ادویه قویه است از برای سرطان و ضماد آن جهت رفع سرطان غیر مزمن موثر است **حجر الحوت** بضم حاء مهمله و سکون واو و تاء
مثنات فوقانیه و بفارسی سنگ سر ماهی نامند ماهیت آن جسمی است سفید و مفرطح فی الجمله مثلث شکل صلب شبیه
بسنگ که بدو طرف سر نوع ماهی که بهندی بهتر جهته نامند سکون میگیرد در هر طرفی یک عدد و آن ماهی بقدر یک شبر
نهایت دو شبر میباشد و در بنگاله بسیار است و فلوس دارد و حلال است و اکثر میخورند و از ماهی کوچکتر که یک شبر باشد سنگ
کوچکتر و از ماهی کلان بزرگتر بر میآید طبیعت آن گرم و خشک در دوم و با قوت مفتته افعال و خواص آن در تفتیت
حصات گرده قوی التاثیر است **حجر الحیه** بفتح حاء مهمله و یاء مثنات تحتانیه و بفارسی مهره مار گویند ماهیت آن اقسام
میباشد قسمی معدنی و آنرا مار مهره نامند و بعضی گویند که در معدن زبرجد بهم میرسد و آن زبرجدی از رنگ مایل بسیاهی و
خاکستری میباشد و بشکل عدس مربعی از یک مثقال تا ده مثقال و دوم حیوانی که در عقب سر بعضی افاعی میباشد و در همه افاعی
یافت نمیشود بلکه بندرت در بعضی و چون از گوشت جدا کنند نرم میباشد و بعد رسیدن هوا منجمد میگردد و بقدر نصف صدفی
مایل بدرازی و خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب و مخطط به خط سفید و بعضی سفید و سست و مجوف نیز میباشد و امتحان اصلی
از جعلی و خوبی آن گویند آنست که چون بر موضع گزیده مار بگذارند بچسبد و چون شیر بران بریزند شیر منجمد و متغیر گردد و
گفته اند که چون بعد از ان در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسبد و شیر را منجمد نسازد و در
حین جذب سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند بحال اصلی آید و امتحان دیگر آنکه چون بر جامه ابریشمی سیاه یا کبود بمالند
سفید گرداند و چون بمبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی در ان نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو در صحن چینی
اندازند بحرکت دوران آید و این امتحان مختص بدین نیست بلکه اکثر اصداف و حلزونات نیز چنین میباشند افعال
و خواص آن جهت سم مار قوی الاثر و برای عقرب گزیده و هوام دیگر ضعیف الفعل و لیکن شیخ الرئیس در مفردات
قانون نوشته که جالینوس منکر این عمل است و انشا میدان آن جهت تفتیت حصات و سنگ مثانه بغایت نافع
مقدار شربت آن تا سه قیراط و تعلیق مخطط آن جهت صداع و بیشتر غشی نافع است **حجر الخرامی** بفتح حاء و راء معجمتین
و الف و کسر میم و یاء نسبت ماهیت آن سنگی است سیاه رنگ و مدور و بد بوی و از صقلیه خیزد و از آتش مشتعل
گردد و چون آب کمی بران ریزند شعله ور گردد و چون در روغن اندازند منطفی شود افعال و خواص آن بخور آن
جهت گریزانیدن هوام و با خود داشتن آن جهت صرع و عقر زنان عاقر و وجع رحم و اذیت حیوانات موذی موثر
است **حجر الخزفی** بفتح خاء و زاء معجمتین و کسر فاء و سکون یاء نسبت ماهیت آن سنگیست مصری شبیه بخزف
و صفایحی و زود منشق شود و انهم میباشد و زبره کرده طبیعت آن در گرمی کمتر از یاقوت و بسیار خشک و با قوت

قابضه و حاده افعال و خواص آن قایم مقام حجر قیشور است در ستردن موی و در هم آن با شراب قاطع خون حیض و خوردن
یک مثقال آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل دایمی و ضماد آن با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه نافع و مانع از ازدیاد و
و انتشار آن است **حجر الخطاطیف** بفتح خاء معجمه و طاء مهمله و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فاء ماهیت آن
ولسقوریدوس گفته بچه اولین پرستوک را چون در افزونی نور ماه بگیرند و شکم آن را بشکافند دو عدد سنگ در شکم آن یابند یکی
یک رنگ و دیگری ملون بالوان و چون یک رنگ آن را در پوست شتر یا گوساله بندند پیش از آنکه بزمین برسد تعلیق آن بر بازوی
مصروع و یا گردن آن جهت زوال صرع بعون الله تعالی مفید و مجرب است و انطاکی نوشته سنگی است بقدر سر انگشتی
مایل بسرخی و سفیدی و آن را حجر الیرقان نامند و در سر اندیب بهم میرسد و چون بچه خطاطیف را یرقان عارض میشود مادر
و پدر آن رفته این سنگ را برای زوال آن میبرند و مردم با وقت میشود مگر در آشیان خطاطیف و مردم که میشناسند
آن را حیله بدست میاورند با آنکه بچه های آن را بزعفران زرد مینمایند بنحوی که مادر و پدر آنها دانند و بعد دیدن آنها بحال
زرد و بگمان یرقان رفته آن سنگ دیگر را آنجا میاورند و مردم از آشیان آنها بر میاورند طبیعت آن گرم و خشک
در دوم افعال و خواص آن جهت یرقان و خفقان و تفتیت حصات و تفتیح سده و شربا و طلاء و تعلیقا نافع و گفته اند
ملون آن را چون در حریر بپیچند و نگاه دارند با خود باعث جاه و قبول و قضای حوایج میگردد و ابن الدوله گفته تعلیق
سنگ ملون سرخ آن موجب رفع فرح است **حجر الخمار** بضم خاء معجمه و فتح میم و الف و راء مهمله و آن را حجر الخمار جهت آن
نامند که رافع خمار است و خزف الخمار نیز نامند ماهیت آن سنگی است سنگین و ملمس آن نرم و سرخ مایل بسیاهی و
بسیار صلب است و آن قسم مادهٔ خمار است که چینی نامند بهترین آن است که چون بر حس لیسانند ساییده آن سرخ رنگ
افعال و خواص چون مقدار یک مثقال و نیم ساییده آن را محمور بیاشامند در ساعت خمار او زایل گردد و عرق نماید و سرخی او
سبز و زرد و فرج یابد **حجر الدیک** بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف ماهیت آن سنگی است سفید
مایل به تیرگی بقدر باقلی و از آن کوچکتر و در شکم خروس کهن میگردد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک
افعال و خواص آن جهت دفع احزان و هموم و وسواس و تفتیت حصات شربا و تعلیقا نافع و شایدن آنکه
آن را در دهان نشسته باشند جهت تسکین تشنگی مفرط بعدیل بدستور نگاهداشتن آن در دهان **حجر الرحا**
بفتح راء و حاء مهملتین و الف آن را قوف نامند ماهیت آن سنگی است سیاه و پر سوراخ و متخلخل مانند اسفنج
و با صلابت و از جبال شرقی حلب خیزد طبیعت آن در آخر سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و حابس
خون حیض و چون گرم کرده سرکه بر آن ریزند و عضو را به بخار آن بدارند باعث ازاله ورم و رادع نزف الدم و رعاف

رعاف و خون حیض است و شستن مقعده بسرکه که در آن ابرا یافته انداخته باشند جهت بروز مقعده و نطول آن
جهت استحکام اعضا و قطع عرق و رفع اعیا و حمول جرم آن جهت نواسیر و قطع حیض و طلاء آن جهت استسقا نافع
حجر الرخام بفتح راء مهمله و خاء معجمه و الف و میم ماهیت آن سنگی است که در بعضی بلاد در رقبه‌ها نصب میکنند
و اقسام میباشد و مراد از مطلق سفید است طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک افعال و خواص آن رادع و قاطع نزف
الدم و جهت جراحات باسرکه جهت تحلیل اورام و رفع استسقا با صمغ و نوشادر جهت بهق و رفع آثار و خوردن آن
جهت رفع بواسیر و پاشیدن مسحوق آن با عسل هر روز بقدر یکمثقال جهت رفع دملها و موی موثر گویند پاشیدن سنگ آن
روز شنبه پیش از طلوع سنگ مقابر که منقوش بنوشته‌ها باشد باعث نسیان است و همچنین بسیار خواندن
نقشهای آن و پاشیدن آن روز شنبه پیش از طلوع آفتاب با سم معشوق و قصد رفع عشق از وی محقق است
حجر الزیره بکسر زاء معجمه و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح راء مهمله و تاء ماهیت آن سنگی است با دسومت و ثقیل
زرد و شکل افعال و خواص آن خوردن آن جهت اندمال جراحات بسیار نافع **حجر السلوان** بفتح سین مهمله و سکون
لام و فتح واو و الف و نون ماهیت آن سنگی است سفید و شفاف شبیه بلور و فرق میان آن و بلور نرم شدن
آنست در آب و آنکه محلول آن در آب مانند شیر باشد بخلاف بلور افعال و خواص آن پاشیدن آب محلول آن جهت
خفقان و نزف الدم و حرارت معده و رفع مرض عشق مقدار شربت آن یک درهم و نوعی از آن که مایل بسرخی است و بسیار
براق است از جمله سموم است **حجر السطریطا** بفتح سین و سکون طاء و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثنات تحتانیه
و طاء مهمله در آخر بفارسی سنگ مرمر نامند ماهیت آن دو نوع است یکی معدنی و دیگری آبی است که آب را بهر شکلی
که میخواهند منجمد میگردانند بدین طریق که زمینی را که در آن آب میباشد بهر شکلی که میخواهند حفر میکنند و آب شب میگذارند
از خلل و فرج آن آب در آن مکان محفور جمع میگردد چند روز دیگر رفته آن خاکی را که از آن برآورده‌اند و در آن میریزند
و مدتی میگذارند و بعد از آنکه خوب منجمد و صلب گشته برمیاورند و تراشیده جلا میدهند و معدنی آن تخته سنگهائیست
که از معدن آن برمیاورند و این صلبتر و شفافتر از آبی است و معدن آن کرمان و در شهر بابک و قلعه و مروین
و تبریز است و در هند و احمدیه و کرمانی بهتر و صلبتر و رنگ آن سبز و سفید و کبودی و ملون بالوان زرد و سفید و سرخ
کم رنگ دار و شبیه به شبه و تبریزی اندک زرد رنگ و خوب است و احمدیری سفید و صلب بهترین همه آنست که از معدن
مرغ آورند افعال و خواص آن مسحوق محرق آن جهت تقویت لثه و ضماد آن با زرانیخ و زرفت جهت تحلیل اورام صلبه
و با موم روغن جهت درد شکم معده و خوردن خام آن جهت سوختگی آتش مفید است **حجر العسلی** بفتح عین و سین

مهملتین و کسر لام و یاء نسبت ماهیت آن سنگی است سفید و سائیده آن غلیظ و مایل بزردی و شیرین طبیعت آن مایل
بحرارت افعال و خواص آن منقی قروح و در افعال ضعیف‌تر از حجر لبنی است **حجر الغاغاطیس** بفتح دو غین معجمتین و دو
الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و سین مهمله ماهیت آن سنگی است سنگین سیاه رنگ مایل بزرقت و تیز
گفته اند سنگ بسیار سبک سفالی است که از وادی غاغاطا که بین فلسطین و طبریه از ارض مقدس است خیزد و آن
وادی مشهور است بجهنم و آن سنگ را چون در آتش اندازند مانند چوب سوخته گردد و از یک رطل آن یک وقیه ماند و سفید و
صلب گردد و بوی آن در حین سوختن مانند بوی شاخ حیوانات و نفط و قیر باشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن محلل و ملین و آشامیدن آن قاطع حمی و حیض و نفث و حصاة مقدار شربت آن تا نیم درم و بخور آن جهت غشی
که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام و کرم اشجار مضر به مصلح آن زعفران مبهج صرع مصروعین بخور آن و ضماد آن
جهت نقرس و رویانیدن گوشت مفید است **حجر الفتیله** بفتح فاء و کسر تاء مثنات فوقانیه و سکون یاء مثنات تحتانیه
و فتح لام و ها ماهیت آن سنگی است اندک زرد رنگ شبیه بغاریقون و ریشه دار و از آن فتیله توان ساخت و در
کرمان کثیر الوجود و آن سنگ را گویند مانند پنبه نرم میگردد و بر کف دست مالیده فتیله ساخته در چراغ میگذارند و بر آن
روغن ریخته مشتعل مینمایند و مادام که بر آن روغن میریزند مشتعل میباشد و یک فتیله کوچکی تا دو سه ماه کفایت
میکند و میگویند که پارچه نیز از آن ترتیب میدهند افعال و خواص آن گویند از برای التیام جراحات حیوانات بعدیل است
حجر الفلفل بضم دو فاء و سکون دو لام ماهیت آن نزد مولف مالا یسع حجر حبشی است و مذکور شد و نزد این تلمیذ حجری
شبیه بفلفل است که در حین خشک کردن فلفل با آن مخلوط شده کیفیت اثر حاصل کرده باشد افعال و خواص آن
در اطلیه کلف و امثال آن مستعمل است **حجر القبطی** بکسر قاف و سکون باء موحده و کسر طاء مهمله و یاء نسبت بلغت
اهل مصر معروف بابشان قصارین است جهت آنکه گازران جامه را بدان میشویند ماهیت آن سنگی است مایل بسبزی
و سست و بغایت زود شکن و از جبال صعید مصر خیزد و گازران در شستن کتان استعمال دارند بهترین آن
سبز نسبتاده خوش بوی التفتت و الانحلال التغت در آب طبیعت آن سرد و خشک در اول افعال و خواص آن مغری و
مجفف بلیغ و قابض و مانع سیلان مواد بسوی عضو و قاطع سیلان خون ظاهر و باطن هر نوع که استعمال نمایند و طلاء
آن محلل اورام و مجفف قوبا و ذرور آن جهت سیلان خون جراحت و اندمال جراحات اعضاء رخوه و اکتحال آن به تنهائی
و یا با ادویه مغریه جهت دمعه و جرب سلاق و قروح عین و آشامیدن آن با آب جهت اسهال مزمن و قروح مثانه و نفث
الدم و طلاء آن محلل اورام و مجفف قوبا و با موم روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات فرجیه آن جهت

جهت قطع سیلان حیض و رفع بدبوی رحم نافع **حجر القمر** بفتح قاف و میم و سکون راء مهمله و اثر ابراق القمر و زبد القمر و
بهندی چندر کانت گویند ماهیت آن سنگی است سفید مایل بزردی و سبک و شفاف که نقره را جذب میکند و در
حین زیادتی نور قمر اعتبریت آن تبدیل بسفیدی میکرده و در مغرب و بلاد عرب یافت میشود و گویند شبنمی است که بر سنگهای
میافتد و منجمد میگردد و در هنگام ازدیاد نور قمر بسیار سفید میشود و بهترین آن آنست که در اوصاف مذکوره بهتر و زیاده
باشد طبیعت آن در دوم سرد و معتدل نیز گفته اند و در اول خشک افعال و خواص آن اشامیدن یکحدسه و سعوط
آن جهت صرع مجرب و جهت وسواس و جنون و خفقان و نفث الدم مفید و تعلیق آن در پارچه کبود باعث قبول
و جاه و رفع خوف و فزع و آویختن آن بر درخت خرما حافظ ثمر آن و باعث تولید ثمر مضر گرده مصلح آن کتیرا است
حجر القیشور بفتح قاف و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم شین معجمه و سکون واو و راء مهمله و صاحب منهاج بباء
مهمله گفته ماهیت آن سنگیست متخلخل سفید شبیه باسفنج و بر روی آب می ایستد و گویند نوعی از زبد البحر است و
سیاه نیز میباشد و از جبال اسکندریه و اعمال مصر خیزد و علی بن محمود گفته که آن مستعمل اهل صناعت است
در حل ذهب و فضه و بهترین آن سنگ کثیر التجاویف متخلخل است طبیعت آن در اول گرم و در سوم خشک
افعال و خواص آن محلل و حابس نزف الدم و اشامیدن سرکه که اندر گرم کرده در آن انداخته باشند جهت ضیق
النفس و طلاء آن جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقاء و چون بر نوشتجات بمالند پاک شود و چندیکه
اصلا معلوم نگردد و سنون محرق و مسحوق آن جهت جلاء دندان و استحکام لثه و بر رویانیدن گوشت زاید و بر کردن
قروح غائره و اکتحال آن جهت شکوری و رفع آثار و مالیدن بر کف پا مانند سنگ جهت صداع و تقویت بصر موثر است
و دستور احراق آن آنست که در آتش سرخ کرده در شراب تا سه مرتبه اندازند تا سرد گردد و پس سائیده استعمال نمایند

حجر الکرک عراقی

حجر الکرک بفتح کاف و راء مهمله و کاف و بزاء معجمه نیز آمده ماهیت آن سنگیست بسیار سفید از هند و ساحل دریای
الخاخیر که دریا یکبار اندازد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و شبیه بحجر سلوان و بلور طبیعت
آن در آخر دوم سرد و خشک و در اول سرد و در یبوست معتدل نیز گفته اند افعال و خواص آن رادع و جالی و جهت خفقان
و غثیان و عطش و التهاب و دوران جهت رفع نزف الدم و اکتحال آن جهت رفع بیاض قرنیه و تازه و ازاله آثار
قروح چشم و اعضا و سنون آن جهت جلای دندان و رفع زردی آن و جمیع امراض ردیه آن و اشامیدن طعام و شراب
در قدح مصنوع از آن باعث سرور و رفع سر و مجالس و داشتن آن در منزل متباغضین بخوبی گذرانند بسبب الفت ایشان
و نزد اهل هند و سنده بسیار معتبر است و از آن مهرها میسازند و در موی آمیخته بند و میگویند که موی را از سیاه میگرداند **حجر الطالب**

بفتح کاف و سکون لام و باء موحده ماهیت آن سنگیست که چون بطرف سگ اندازند سگ آنرا بدندان گیرد و دور
اندازد و افعال و خواص آن گفته اند در عداوت و تفرقه بسیار موثر است چون در شراب یا آب اندازند و از آن بنوشند
و حاضر کردن آن در مجلس باعث عربده اهل آن مجلس و گذاشتن آن در برج کبوتران باعث گریختن آنها است حجر اللبنی
بفتح لام و باء موحده و کسر نون و یاء نسبت ماهیت آن سنگی است اغبر با اندک شفافی و چون آنرا بسایند شیرین و
سائیده آن مانند شیر گردد و لهذا آنرا حجر لبنی نامند و از آنسنه خیزد طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک
افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و حیض و مفتت حصات و جهت قرحه معده شرب آن نافع و اکتحال
آن جهت منع نوازل و قرحه و سلاق و خشونت اجفان و ضماد آن رادع مواد و مورث یرقان و مصلح آن عسل
مقدار شربت آن بخار درهم بدل آن شادنج است و تا یکی که آنرا در آب سائیده و حل نموده در حقه قلعی کرده هر وقت
که خواهند استعمال نمایند حجر الکلی بضم کاف و فتح لام و یاء ماهیت آن سنگیست که در گرده آدمی متکون میباشد سرخ
رنگ یا کبود رنگ میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن گفته اند جهت تفتیت سنگ مثانه موثر و جهت
تفتیت سنگ گرده بی منفعت و اکتحال آن جهت بیاض چشم مجرب است حجر اللوقواعرافس بضم لام و سکون واو و
فتح قاف و واو و الف و فتح عین و راء مهملتین و الف و ضم فاء و سکون سین مهمله ماهیت آن سنگی است که گاو در آن
ببران ریخته میشود طبیعت آن مجفف بلیغ افعال و خواص آن جهت قطع سیلان مواد و اسهال و درد مثانه
و نفث الدم و تجفیف جراحات شرباً و ذروراً نافع است حجر المثانه بفتح میم و ثاء مثلثه و الف و فتح نون و هاء ماهیت
آن سنگیست که در مثانه انسان متکون میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت
تفتیت سنگ گرده موثر و جهت تفتیت سنگ مثانه بی اثر و اکتحال آن جهت بیاض چشم مفید است حجر المحک بکسر میم
و فتح حاء مهمله و سکون کاف بهندی کسوتی نامند ماهیت آن سنگی است سیاه ثقیل الوزن و بعضی اغبر چون بخار و نان
مس و آنرا بان برسد طعم زعفران از آن ظاهر گردد و چون آنرا بر اعضا بمالند حرکت را زایل گرداند و بعضی مردم آنرا سنگ پا
ترتیب میدهند و چون طلا را بر آن بمالند و بنحویکه خطی از آن بر آن ظاهر گردد خوبی و بدی و خالص و مغشوش آن از لون آن
ظاهر گردد طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت عسر النفس و درد گرده و اکتحال آن
با شیر مرضعه جهت رفع بیاض و اصلاح طبقات عین و قروح آن بغایت نافع مقدار شربت آن یک دانگ است
حجر المسن بکسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدده ماهیت آن سنگی است که بآن کارد و شمشیر تیز کنند
و بفارسی فسان و سنگ کارد نامند و بالوان مختلف میباشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز و زیتونی و سیاه

و سیاه و ذو طبقه میباشد و بهترین آن سرخ و سیاه و براق و سنباذج قسم زبون آن است طبیعت سرخ آن
گرم و خشک و باقی اقسام آن بمرتبه سیوم سرد و خشک افعال و خواص آن جهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داء الثعلب
و منع بزرگ شدن پستان و خصیه کحلا و طلاء و سائیده آن با آب جهت رویانیدن موی و آشامیدن یکدرم آن با سرکه
جهت صرع و ورم سپرز نافع و مضر گرده مصلح آن کتیرا و قسم اغبر آن را چون بسایند بر روی جای بسیار طلا نمایند بر و حکه
و دفعه بهم میرسد مفید و محرق قسم سبز توتیای آن جهت سوختگی آتش و بیاض عین و با سرکه و نطرون جهت قوبا و خنازیر و جرب
و حکه و با قیر و طلا جهت سرطان و آکله و شقاق و خروج مقعده و اورام حاده اعضاء عصبانی و التیام جراحت مجرب و آن نافع
و سائیدن او در چشم بر روی آن باعث ذهاب قوت و جلای آن و محرق قسم سرخ آن جهت بیاض چشم و قروح و
سوختگی آتش مفید است **حجر المشقق** بضم میم و فتح شین معجمه و قاف مشدده و سکون قاف ثانی ماهیت آن سنگی است زعفرانی
رنگ یعنی برنگ تارهای آن بهم برنگ سائیده آن و تو بر تو و زرد و شکل او از نوع مغره جسم و در رنگ مایل بسرخ و در قوت قریب بشادنج
و اندکی از آن ضعیفتر افعال و خواص آن قطور آن با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم و التیام طبقه قرنیه و برآمدگی حدقه
و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است **حجر المقناطیس** بکسر میم و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة
تحتانیه و سین مهمله و مغناطیس بغین معجمه نیز آمده بفارسی سنگ آهن ربا و بهندی چومک پتهر نامند ماهیت آن سنگی است سیاه
مایل بسرخی تیره که از معدنهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین آن لاجوردی رنگ صاف آنست که آهن را خوب جذب
نماید و بعد جذب آهن با آن خوب بچسبد و زبون ترین آن سیاه آنست که قوت جاذبه آن آهن را ضعیف باشد
و چون با آهن مدتی بگذارند قوت جاذبه آن کم گردد و از مالیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز رفع
قوت آن میشود و چون در خون گاو گرم اندازند اعاده قوت آن میشود و همچنین در خون بز اندازند و هر روز
تغییر دهند و تازه کنند و حکماء اهل فرنگ مشاهده نموده اند که حجر مقناطیس را هرچند مدتی غیر معین مختلف میل بجانبی است
و اکثر میل بقطب شمالی و وجه آنرا تا حال نیافته اند طبیعت آن در اول گرم و در سیوم خشک افعال و خواص آن آشا
میدن آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تقویت جگر و سپرز و ازاله حصاة و عسر الولادت و با ماء العسل
جهت اسهال اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار
مجرب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول آن در جمیع افعال مانند شادنج است مقدار
شربت آن تا نیم قیراط و نگاه داشتن پیچیده آن در حریر سفید با خود باعث قبول و جاه و هیبت و قضای
حاجات و نگاه داشتن آن در دست رافع کزاز و درد دست و پای و تعلیق آن بطرف چپ جهت عسر الولادت

و در رحم زائیدن و بخور آن که نرم سوده اندکی اندکی بر اخگر پاشند و با بخور بر رحم برسانند جهت رفع سیلان آن هرچند
مزمن باشد بغایت مفید و مجرب و گویند چون حائض مس آن کند این اثر از آن زایل گردد و گویند چون از حل در سنگ
باشد اثر الکلالت شسته سرمه ترتیب داده دیگری از آن اکتحال نماید و شخص مکحول بمقناطیس مدت مدید نظر شخص مکحول
باین کند بمرتبه باعث محبت ثانی باول گردد که مافوق آن متصور نباشد و از مجربات شمرده اند حجر منفی بنون ساکن بعد
از میم و قبل از فاء مکسور و یاء نسبت ماهیت آن سنگ ریزه ایست ابلق بمقدار زیتونی با الوان مختلفه که از منف از اعمال
بحیره خیزد افعال و خواص آن طلاء سائیده آن باعث تحلیل عضو است بحدیکه ادراک بقطع آن نشود حجر النار بفتح نون
و الف و راء مهمله در آخر و از احجار الاصم و حجر الزناد و بفارسی سنگ آتش زنه و سنگ چخماق نیز نامند ماهیت آن انواع
است سفید بنائی و سیاه و سرخ و اغبر و ملمع و ثقیل الوزن و حاد و چون آهن را بدان زنند آتش از آن جهد و بوی
و خاکستر از آن آید طبیعت آن در اول سرد و در سیوم خشک و بعضی گرم گفته اند افعال و خواص آن خورد و سائیده
مانند غبار جهت خنازیر و تنقیه و التحام افواه آن و قروح عسر الاندمال جمیع اعضا و تعلیق آن بر ایه المشیمه
در حین ولادت بر ران زنان باعث سهولت ولادت انسان و بعد از ولادت باید که بزودی باز نمایند حجر النمر
بفتح نون و کسر میم و راء مهمله ماهیت آن سنگی است ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغز بادام و از آن کوچکتر
و در جوف پلنگ از ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد افعال و خواص آن طلاء آن جهت التیام
جراحات و تعلیق آن جهت منع استسقا موثر حجر الهندی بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و یاء نسبت ماهیت
آن سنگی است مایل بسیاهی و سرخی و سائیده آن مایل بسرخی و زردی و آنرا شاذنج هندی نامند و از سواحل
دریای هند خیزد افعال و خواص آن خورد آن جهت قطع خون بواسیر و جراحات بعدیل و اشامیدن آن یکدانگ
و کمتر از آن جهت قطع اعضای باطن و بواسیر و سم عقرب مفید حجر الیهود بفتح یاء مثنات تحتانیه و ضم ها و سکون
واو و دال مهمله و آنرا زیتون بنی اسرائیل و بفارسی سنگ جهودان نامند ماهیت آن سنگی است فی الجمله بلوطی شکل و زیتونی
و مایل بسفیدی با خطوط متوازیه در طول و در آب زود سائیده شود و طعمی غالب ندارد و در فلسطین از ارض شام در کوه مسیحا
بیروت و در دیار قادس نیز بسیار بهم میرسد و نر و ماده میباشد نر آن با وصاف مسطوره و ماده آن بی خطوط و مایل بسرخی
و تیره گی و بعضی اندک پهن غیر مستدیر و نر آن مخصوص بحصات مردان و ماده آن بزنان و ماده تکون آن شاید اجزاء
لطیفه ارضیه از جنس مختلطه برطوبات و اجزاء هوائیه محتقنه تحت احجار باشد که بسبب تابش شعاع کواکب از خلل و فرج احجار
برآید و بعد برآمدن بدان هیات متحجر گردد طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و معتدل نیز دانسته اند با قوت مفتته

مفتت افعال و خواص آن مدر بول و مفتت حصات و مانع تولید آن و اطفا ابتر جهنده خون منجمد در مثانه و چون نیم مثقال آنرا
سائیده با پنجاه مثقال آب گرم و یکمثقال روغن بادام تلخ بیاشامند جهت تفتیت حصات و ادرار بول و رفع عسر آن و اذابه
خون منجمد در مثانه مجرب و بدستور با آب گرم خالص و اکتحال آن با خون خفاش جهت رویانیدن موی مژه که ریخته باشد
و طلاء آن برابرو جهت رویانیدن موی آن خصوصا با خون خفاش و به تنهائی جهت التیام جراحات و با عسل جهت تدلیس
ملالت مضر جگر مصلح آن صمغ و سفوفات و معاجین آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الحاء مع الدال المهملتین**

حدات بکسر حاء و فتح دال مهملتین و الف و تاء مثنات فوقانیه بفارسی غلیواج و بشیرازی کوکوره و بترکی چلقان
و بهندی چیل نامند و کنیت آن بعربی ابو الخطاف و ابو الصلت و جمع آن حدا و حدان آمده ماهیت آن طایریست
معروف فی الجمله شبیه بباز و در شهرها و عمارات و اشجار میباشد و گوشت و حیوانات کوچک را میرباید و در هند
یکنوع دیگر میشود که سر و سینه آن سفید و باقی تنه آن همه سرخ تیره و در جثه از نوع اول کوچکتر و مردم فرخ وار خوانند که صنفی
از هنود و بنگاله اند که ابهار اوجوم و کنجره جندال میباشند گوشت نوع ثانی را میخورند و گوشت نوع اول را نمیخورند زیرا که
مورث جنون است بسبب غذا آن اخلاط و گوشت را طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن مطبوخ آن
با کندنا و ماه وست بر آن قاطع بول است و آشامیدن قدر دو درهم از محرق آن که تمام آنرا سوخته باشند با گلاب و قلیلی مشک
جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن و بدستور خون آن با ادویه مذکوره جهت امراض مذکوره با شراب و نصف سر آنرا
چون در آب کنند تا جوش دهند و بیاشامند جهت زحیر و بواسیر و آشامیدن خاکستر سوخته پر آن بغیر سر آن بمقدار یک
دانگ تا دو دانگ با آب جهت نقرس و غدد بلغمی و سلعه و تدهین بیضه و خصیه بیضه آنرا در آن جوشانیده باشند تا مهرا
شده باشد جهت برص مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعصاب نافع و چون زهره آنرا در سایه
خشک نموده عند الحاجت با آب سائیده و ملسوع ملسع هوام همه میل آنرا در چشم طرف مخالف عضو ملسوع کشند مثلا اگر
در جانب چپ باشد بچشم راست و اگر در جانب راست باشد بچشم چپ شفا یابد بعون الله تعالی خصوصا که در آب رازیانه
سفیده و آفتاب کلمه سفته باشند و چون چشم آنرا در زیر بالش کسی کنند از بد خوابیکه آنکس نماند و مانع خواب آمدن آنکس
شود و چون زنده آنرا در خانه بیاویزند مار و عقرب در آن خانه داخل نشوند و ضماد فضله تازه بچه نوع سرخ آنرا چون از
آشیان آن آورند جهت تحلیل ورم بیضه مجرب اما باید که زیاده از یک ساعت نگذارند و سائیده خشک آن با آب یا عرق
رازیانه نیز همین اثر دارد و لیکن اثر تازه آن ضعیفتر و گویند چون دو لشکر با هم مقابل گردند و حدات سرخ بر سر هر لشکری که
پرواز نماید ظفر از جانب آن لشکر است و بدین سبب آنرا فتح الالقا نامند **حدید** بفتح حاء و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثنات تحتانیه

و دال مهمله بفارسی آهن بهندی لوهه نامند ماهیت آن از جمله فلزات معروفه است و اجناس کثیره آن دو نوع میباشد نر و ماده.
نر آن که صلب است فولاد و ماده آنکه نرم است آهن و فولاد و کانی طبیعی را شابورقان و شابرقان نیز و مصنوع از آهن نرم
را اسطام گویند و چون شاخ سوخته بز و حجر الرخام را بالسویه بر آهن بمالند و بر آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و قبر و قیر عبارت
از انست و چون با رصاص یا مرقشیثا یا باسم الفار یا زرنیخ گداز کنند بمرتبه رصاص زود گداز گردد و بد سوز و چون با نحاس بگدازند
و بعد از ان با شوره نحاس را از و بسوزانند بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع متعارف بسیار است و طریق ساختن ان اینست
که آهن متعارف را در کوره مخصوص با آتش بسیار شدید یکهفته می تابند و حنظل و صبر و هرچه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات
سائیده برو ریخته بمقدار میستانند که در جسم آن داخل شود و گویند چون آهن را تافته یکبار در روغن کنجد نطفه کنند و باد و بگر
در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا جذب میکند طبیعت آن در دوم گرم و در سیوم خشک و زنگار آن در آخر سیوم
تا چهارم افعال و خواص آن آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحت امعاء و اسهال مزمن و بواسیر و
ورم سپرز و تقویت معده و سلس البول و درد مقعده و گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و بیضه نافع و اینکه آهن گران
آهن تفته را مکرر در ان سرد مینمایند فا ئر اجوس و ماء الحدید نیز نامند و شراب با آهن تافته نیز در رفع خفقان و استسقاء
طحال و سلس البول و ضعف جگر و معده و باه و حبس اسهال معدی و زود و سیلان یا قوی تر از آب تفته آهن است و در آب
دوغ با آهن تافته در اسهال موبی و نزف حیض و استرخاء مقعده قوی تر است و چون براده آهن را در شیر اینکه زهر الود
بیندازند تمام زهر ها را الخود جذب نماید و رفع سمیت آن شود و شیر آن زیان نرساند و حب خبث الحدید و زعفران الحدید
ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قطور سرکه که آهن در ان جوشانیده باشند جهت قطع نمودن جرک جاری از گوش را که کهنه
شده باشد المضار براده آهن را چون بخورند در روده و شکم شدید و خشکی دهن و درد سر آورد مداوای آن اشامیدن شیر تازه
دوشیده با بعضی ادویه قویه است و بعد از ان مسکه و روغن بنفشه و روغن گل و سرکه بر سر مالیدن و مقدار یکدرهم مقناطیس
خوردن و امراق و سمه و روغن گاو و در خواص آورده اند که براده آهن اگر بر کسی بندند که در خواب دندان بخاید دیگر نخاید و طلای
جرک آهن با شراب جهت داحس و نقرس و حمول جرک آن حابس نزف الدم رحم و مجفف بواسیر است حدق بفتح حا و دال
مهملتین و سکون قاف گویند اسم باذنجان است و گویند باذنجان وحشی است و اهل قدس انبرابادنجان بری و اهل حجاز
شوکة العقرب و بهندی بهتکتیه و کتیکن نامند ماهیت آن گیاه آن در بعض بلاد بزرگتر از بادنجان و در بعضی برابر
و شبیه بدان و ثمر آن بقدر جوز مائل و بخار و در بعضی بلاد و مانند بنگاله به تخم و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و در تابستان
میرسد و زود فاسد میگردد و در هند سه نوع میباشد یکی کوچک و گیاه آن مفروش بر زمین و بر خار و ثمر آن بقدر فوفل و گل آن

گل آن برنگ گل بادرنجان و قسم دیگر گیاه آن از آن بزرگتر و گل آن سفید و گیاه آن بقدر بادرنجان و قسم سیوم گیاه آن بزرگتر
از بادرنجان و گل آن مثل گل بادرنجان و ثمر آن بقدر جوز مائل و بعضی از آن بزرگتر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن بسیار جالی قائم مقام صابون در بردن اوساخ لهذا اهل شام جامه بآن میشویند و بخور نوع بزرگ آن که بقدر سپی
نامند جهت بواسیر معدیل و طلاء نوع کوچک آن که حجازی نامند جهت گزیدن هوام و عقرب و بدستور خوردن برگ یا ثمر
یا بیخ آن در ساعت نافع و لیکن با خطر و مورث کرب مصلح آن سکنجبین و قطور روغن زیت و یا غیر آن که ثمر آنرا در آن
جوشانیده باشند جهت تسکین وجع گوش در ساعت و تدهین بدان جهت رفع الیا مفید و حمول آن با عسل جهت اسقاط
کرم مقعده و اشامیدن زهره گل آن جهت سرفه مزمن و نوع کوچک آن جهت ضیق النفس و سرفه و حرقت البول و تپ
بلغمی و جذام و رفع قبضیت شکم و سنگ مثانه مفید دانسته اند و گل نوع سفید آن جهت حمل و برانگیختن حرارت معده
و انهضام طعام و دفع بلغم و سرفه و ضیق النفس و فساد خون و جذام و تپ بلغمی و حکماء هند روز یکشنبه چون بکهه نچهتر یا مول
نچهتر بود در زیر گیاه آن جو دگنجد و بیخ بر بزند و شخصی بطرف شمال بخوبکه سایه او بر آن بیفتد بایستد و بیخ آنرا بکند و
بزن عقیمه بعد از پاک شدن از حیض سه روز با شیر گاو یکرنگ که گوساله او نیز همرنگ آن باشد بخورانند و مرد با او مقاربت کند
بار گیرد ان شاء الله تعالی و چون آن بیخ را با روغن گاو و زرد چوبه سائیده بر سر بمالند جهت صداع و شقیقه و بخور آن جهت
تپ و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و سلعه و سعوط آن با شیر زنان جهت صرع مفید و چون با دار فلفل و بول گاو میش
بسایند و زنیکه بچه در شکم او نماند و بزرگ نشود و ساقط شود بخورد طفل در شکم او بماند و بزرگ شود و به نیکوئی تولد یابد و چون
در حال مقاربت آن بیخ را بر کمر بندند انزال نشود و چون با صندل سرخ سوده بر بدن بمالند هر که بوی آنرا شنود محب و مسخر
او گردد و نوع صغیر آن جهت سلسلبول و تپ و بواسیر خونی و اسهال خون و امثال اینها نافع **فصل الحاء مع الراء المهملتین**
حربث بضم حاء و سکون راء مهملتین و ضم باء موحده و سکون تاء مثنات فوقانیه و ثاء مثلثه نیز آمده ماهیت آن گیاهی است بر زمین
مفروش و برگ آن باریک و درانه و مابین برگهای طویل آن برگهای کوچک و خود خوشبوی و طعم آن با حدت و بسیار خوشبوکننده
دهان طبیعت آن در سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سده و جهت سوء هضم و دفع بد بوی دهان و قولنج نافع و چون
گوسفند از آن بخورد شیر و گوشت او خوشبو و لذیذ گردد مضر مصلح آن کثیتیه مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن
برنجاسف است **حرباء** بکسر حاء و سکون راء مهملتین و فتح باء موحده و الف آخرا حامالاون نیز گویند و کنیت آن ابو حجاوب و ابو الزندیق
و ابو الشقیق و ابو قادم و بفارسی آفتاب پرست و بهندی گرگت بکسر دو کاف فارسی و سکون راء مهمله و تاء چهار نقطه هندیا
در آخر نامند ماهیت آن حیوانی است فی الجمله شبیه بچلپاسه و از آن بسیار بزرگتر و موی آن افشان و همیشه

نظر باقتاب دارد و در ایام گرما چهره آن سرخ میگردد و دنباله آن بلند و چشمهای آن بجمیع جهات حرکت میکند برای آنکه صید خود
را بهر طرف که باشد ببیند و چون صید او که مگس و امثال آنست نزدیک او آید بسرعت زبان خود را بر میاورد و از آنجا باید و از
دور که می بیند رفته از آنجا صید میکند و حشرات سمی مانند هزارپا و عقرب را نیز صید میکند و میخورد و گویند کسی را نیش زد و چون
بگزد کشنده است و معالجه ندارد و طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن گویند چون موی مژگان را بکنند و
چون اثر آن را بمالند جگر بوی خر و بید و زهره آن را چون اکتحال نمایند غشاوه بصر را ببرد و بیضه آن را چون بر آهنی بر روی
آتش بسوزانند و مخلوط با خون و اندکی آب نموده بر قروح سر بمالند در یک هفته آن را زایل گرداند و چون آب مطبوخ آن را
با آب حمام مخلوط کرده بدن ارباب بشویند تا یک هفته آن را تا چند روز سبز بینند و گوشت آن سم قتال است و عارض میگردد
از خوردن آن قی و وجع فواد و مداوای آن قی فرمودن و سایر تدابیر در ربح رابعل اوردن و تخم آن نیز سم قتال است و در
هلاکت کشنده و مداوای آن خوردن قطعه ای از طلا که نوع از شراب است و قی فرمودن و پاکیزه کردن معده و مالیدن
روغن گاو بر تمام بدن و تکمید سر با ماء اللحم و خوردن انجیر خشک با سکه و حنظیانا ماهیت **حرذون** بکسر حاء مهمله و سکون
راء و ضم دال مهملتین و سکون واو و نون و در طبرستان ماجه کول و در اصفهان مال مالی و بهندی با همنی نامند ماهیت
آن حیوانیست شبیه بوزغه و ورل بری و از آن بسیار کوچکتر و چهار دست و پا و سر باریک و طولانی و در عرض روز
چند مرتبه متلون بالوان مختلفه میگردد و در چاهها و خرابها و کوهستانها یافت میشود طبیعت آن در سیوم گرم و خشک
افعال و خواص آن تعلیق دو ال آن در لته سیاه بسته جهت تب ربع و طلاء پوست محرق آن با عسل جهت تخدیر
کردن اعضا بحدیکه از ضرب و قطع متالم نگردد و اکتحال خون آن جهت تقویت باصره و سرگین آن جهت بیاض و حکه چشم
و ضماد آن جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید و بهترین سرگین آن آنست که سفید و سبک و زود شکن باشد و چون
بسایند بوی آن تیز شبیه بوی حمیر بود و امین الدوله گفته تدهین بپیه گوشت آن موی را برویاند و تعلیق آن بر
بازوی چپ است مهیج باه و شهوت جماع است و بدستور تعلیق مهره پشت آن که قریب بکمر آن میباشد بر کمر و خوردن
یک قیراط از چشم راست خشک کرده آن با آب سیاب البتة قاطع منی و یک قیراط از چشم چپ آن با آب نخود سیاه
مطبوخ و دو استار روغن گاو بغایت محرک باه و مسخن گرده و گویند چون حرذون را با سم صاحب عرق النسا
صید کنند و رگ باطن ران او را ببرند و آن موضع را بشکافند و این رگ را با سم الشخص قطع کنند و بعد از آن بدست
بدون آلتی او را ریزه ریزه نمایند بالخاصیت رفع آن علت شود و مجرب دانسته اند و خوردن گوشت حرذون و
مرق آن مورث جذام است **حرشف** بفتح حاء و سکون راء مهملتین و فتح شین معجمه و سکون فا لغت نبطی است

وبلوبی عکوب وسلبین وخوبع ولفارسی کنگر نامند ماهیت آن اصناف میباشد بستانی و بری جاو بری جاده وصنف کبیر وصغیر اما بستانی
آن با اضلاع وطبقات مانند کاهو ولی لستر لف واما صنف کبیر بری آن از ساق بقدر انگشتی وطول تا دو ذرع و برگ و برگ و با خارهای تند و
کویند بسرکی بین کوچکتر از برگ بستانی است ومایل بسیاهی و بر ساق آن چیزی شبیه بسیب و انار مجتمع کرده و از اجزاء آن زرد و
رنگ و تخم آن طولانی از جو بزرگتر و بیخ آن مایل بسرخی و با لزوجت و از مطلق حرشف مراد این است واما صنف صغیر بری آن
بی ساق و کوچک و خار دار و از اخوینه نامند و همه آنها با رطوبت چسبنده و برگ صنف نوعی بستانی ماکول از انچه با ماست
و کشک و غیر آن و با گوشت و یا بدون گوشت میخورند لذیذ میباشد طبیعت بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک و کویند
در اول تر است و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مبهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل
ریاح و هاضم غذا و جهت قرحه شش و انقباض اطراف عضل و جراحت امعا و ضماد آن جهت داء الثعلب و خشبو
کردن عرق و سموم روغن از اکه با نه مثل آن آب کنگر ممزوج نموده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت
برص نافع و نطول آن جهت خارش بدن و ضماد بیخ آن جهت سوختگی آتش و التوای عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و
نفاخ و مصلح آن ادویه حاره و روغن و سرکه است و طبیعت صنف بری کبیر آن در اخر دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع
افعال قویتر از بستانی و مصلح اخلاط متعفنه و مخرج مواد غلیظه سینه مضر محرورین مصلح آن سرکه و ترشیها و طلاء اجزای
لطیفه کل آن با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ جمیع اجزاء آن جهت خراز و رفع قمل نافع و صنف بری صغیر آن محلل و مقی و صمغ
حرشف را بفارسی کنگر زد نامند و در حرف الکاف ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **حرف** بضم حاء و سکون راء مهملتین
و فاء اسم نبطی حب الرشاد و بسریانی مقلیاثا و بعربی الفا و بربری ابلاسعس و بفارسی تخم سپندان و سفند سفید و
تخم تره تیزک و شب خیزک و بیونانی قردامن و حرف ابیض و بهندی هالم نامند و کویند چون از ابریان نمایند از بیان
مقلیاثا نامند ماهیت آن از جنس تره تیزک است و بری و بستانی میباشد و رشاد قسم بستانی آنست و ماکول
برگ آن خرم و ریزه و در جرجیر مذکور شد و تخم آن اشقر و طولانی و برگ بری آن مایل بشب و بیرو بانشر لف و بهترین
آن بابلی است و مستعمل بستانی آنست هم گیاه و هم تخم آن کفته اند انچه تخم آن کوچک است از حرف نامند و در
خوردنیهای گرم بیشتر استعمال مینمایند و انچه سفید و مدور است از حرف الی گویند و این را بیشتر در طلاها بکار دارند
و انچه طولانی شبیه به تخم شاه سفرم است آن را حب الرشاد کویند طبیعت نبات آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص
آن ملطف و گشاینده گرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و نبات خشک آن در افعال قریب بتخم آن و ضماد
و نطول آب مطبوخ آن جهت منع ریختن موی مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول مصلح آن کاسنی و سرکه

وبري آن شديد الحرافه وشبيه به بستاني واز ان در افعال قوي‌تر وبدستور تخم آن از تخم بستاني طبيعت تخم بستاني ان که
حب الرشاد مراد هست در سيوم گرم وخشک افعال وخواص آن بغايت محرک باه ومدر بول ومحلل اورام سپرز ومنضج
اورام بلغميه ومحلل انها وقاتل جنين واقسام کرم معده وامعا ومقوي ذهن وترياق هوام ومخرج فضول سينه وريه و
مواد فاسده از بدن واستيصال سودا ورطوبات غليظه از ان ومنحدر کننده بلغم خام بطرف مثانه ورافع استرخاء کل بدن
ومفتح سدد ودافع سيلان وحرکن معده وامعا ومقوي اشتها وانشاميدن مقدار سه درهم آن با آب گرم جهت رفع
قولنج وتحليل رياح وتنقيه سينه وريه وجهت ربو وادرار حيض وتمشي هوام وتسخين معده وکبد وبرانگيختن شهوت
طعام وباه واخراج ديدان وحب القرع واخراج مشيمه وکشنده جنين در شکم واخراج آن وبدستور يکدرهم ان با آب
گرم وفانيذ سنجري وروغن کنجد جهت رفع قولنج سريع الاثر ولعوق آن با عسل جهت سرفه وربو ودرد پهلو که از خلط
غليظ عارض شده باشد وبا زرده تخم مرغ نيم برشت وعسل جهت درد سينه وشکاف عضل وتنقيه مواد يکه بسبب ضربه بسينه
ريخته باشد وبا تخم نيم برشت به تنهائي بغايت مبهي ومصلح سينه وجابر شکستگي اعضا وباشير بقدر دو درهم تا ده يوم
جهت ازاله برص موثر بشرط بغايت امتناع از اطعمه وابو داود آن بسيار قالع وجهت سحج واسهال بلغمي نافع ومضر
گرده مصلح آن شکر ونبات وخيار بدل آن خردل وتخم تره تيزک مقدار شربت آن تا چهار درهم وضماد ان با عسل
جهت تحليل ورم سپرز سريع الاثر وجهت تنقيه قروح شهديه سر وقوباء وجرب متقرح که بفارسي نامند وگزيدن
هوام ومنع ريختن موي ودرد سر ووجع ورک وضماد آن با آرد جو وسرکه جهت عرق النسا واورام حاره وسوختگي
آتش وبا آب ونمک جهت انضاج دماميل وبدستور برگ آن الا آنکه ضعيف العمل است ونيز مطبوخ وشرب آن جهت منع
ريختن موي وشستن سر با آب آن جهت دفع حزاز ورطوبات لزجه ومنع اسقاط موي ولطوخ ان جهت بهق ابيض
وبرص وطلاء آن با خون خطاطيف جهت زرع وضح ونخيران با عسل جهت نمش وبا صابون جهت نمش مستحکم وبا نفت
جهت درد سر کهنه وبا غار جهت درد اسافل وکمرگاه ودر انفجار دبيله موثر وتحقين بدان جهت قرحه امعا ووجع
ورک وحبس اسهال ودر استرخاء مقعده ودود آن جهت بوي سير وگريزانيدن هوام مفيد **حرف ابيض** بضم حاء و
سکون راء مهملتين وفاء وفتح الف وسکون باء موحده وفتح ياء مثناة تحتانيه وضاد معجمه در آخر بفارسي اسفيدان وبه
هندي سرسون گويند ماهيت آن گويند قسمي از حرف بستاني است برگ آن پهن وبيخ آن بزرگ وگل آن سفيد وحدت
آن کمتر از رشاد وخردل فارسي است طبيعت آن قريب بدان افعال وخواص آن منشف رطوبات واروغ آورنده ودر
ساير افعال مانند رشاد است **حرف البابلي** بضم حاء وسکون راء مهملتين وفاء وفتح باء موحده والف وکسر باء ولام ويا

وباء و نسبت ماهیت آن گیاهی است بقدر شبری و برگ آن شبیه ببرگ ترب و با خشونت و گل آن زرد و تخم آن سفید و مدور و در
تنکابن خاصتره و در مازندران کله تره و شاهتره نامند طبیعت آن گرم و تر و تندتر از حرف نبطی است که حب الرشاد باشد افعال
و خواص آن مقی قوی و مسهل خون بسبب شدت تفتیح و جذب و مدر حیض و مفسد جنین و مخرج آن و جهت امراض بارده و عرق النساء
نافع و ضماد آن منفجر کننده دبیله و در سایر افعال قویتر از حرف بابلی بستانی و شاهتره و قیراطی از گل آن مسهل قوی و مقی اخلاط و مقدار
شربت آن یک درهم است **حرف السطوح** بضم سین و طاء مهمله و سکون واو و حاء هر سه مهمله بیونانی تلسفی و عامتنا و در اندلس معروف
معروف باشیرون و اکثر اطباء آنرا حرف بابلی نامند ماهیت آن بقول دیسقوریدوس در ثانیه گیاهی است منبسط بر روی زمین
برگ آن باریک طولانی بقدر یک انگشت و مشرف و با رطوبت لزجه و از وسط آن شاخی باریک بقدر شبری منشعب و شعبه بر آمده و
بر اطراف آنها گلی سفید و ثمر بکر گویا حبی است که قشر او اند منبت آن سقف خانها و دیوارها است و صاحب تحفه آنرا حرف مصری
دانسته طبیعت آن گرم و با حدت قویتر از انواع مذکوره است افعال و خواص آن منفجر کننده دبیلات اندرونی و مدر طمث
و مفسد جنین و مخرج آن شربا و حمولا جهت لقوه و عرق النساء مفید و مسهل خون و مقی قوی و مخرج بلغم و خراجات و اخلاط
مراریه و نهایت مقدار شربت آن تا یک دانگ و نیم و چون با سرکه قیراطی از گل آن بیاشامند اخراج مره صفرا و بلغم و اسهال
نماید و محققین بدان جهت عرق النساء نافع و بسبب قوت تفتیح و جذبیکه دارد اسهال خون مینماید و دبیلات
اندرونی را منفجر میسازد **حرف الماء** بضم حاء و سکون راء مهملتین و فاء و الف و لام و فتح میم و الف بمعنی سیسنبر
یونی و بعضی مردم آنرا قرد امومن نامند ماهیت آن نباتی است که بر کنار آبها میروید و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک
و در اول استند میر و در آخر با تشریف میباشد و آن غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در بیان آبهای ایستاده میروید و برگ آن
بی تشریف است طبیعت تازه آن در دوم گرم و خشک و خشک آن در سیوم افعال و خواص آن مسخن و مدر بول و
حیض و جهت علتهای بارده باطنی و ضماد آن جهت قروح و بثور لبنیه و کلف نافع بشرط آنکه شب بمالند و صبح بشویند **حرف
المشرقی** بضم حاء و سکون راء مهملتین و فاء و فتح میم و سکون شین معجمه و کسر راء مهمله و قاف و یاء ماهیت آن صنفی از حرف بستانی
است بقدر یک ذرع با شاخهای باریک و برگ آن در دو جانب شاخها مانند نبات خرنوب رسته شبیه ببرگ سطوح
و از آن نرم تر و سفید و گل آن سفید و بر اطراف شعبه‌ها شاخهای آن و ثمر آن مانند فلکه و تخم آن سفید و قریب بخردل
و در حدت قایم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن داخل میکنند و در جمیع افعال قویتر از حرف بستانی است مطبوخ گیاه آن با گیاه
جو جهت تبرید بارده و دفع اخلاط صدریه و تحلیل ریاح موثر **حرمل** بضم حاء و سکون راء مهملتین و فتح میم و سکون لام
و الفتح و کسر حاء نیز آمده لغت سریانی است و بفارسی اسپند نامند ماهیت آن نوعی از سداب کوهی است و دو قسم

میباشد وقسمی از نبات بقدر ذرعی وازیک بوته چند شاخ میروید وبرگ آن مایل بتدویر وغلاف دانهای آن مدور ومثلث
الاضلاع ومخطط بخطوط واندک سرخی وتخم آن سیاه بقدر خردل وثقیل الرایحه ومجاز مطلق حرمل مراد این قسم است وقسمی از
برگ مانند برگ بید واز آن کوچکتر ومایل بسفیدی وگل آن مانند یاسمین سفید وخوشبو وغلاف دانه آن طولانی وسفید
رنگ واین را حرمل ابیض باعتبار رنگ غلاف آن نامند وتا چهار سال قوت آن باقی میماند طبیعت آن در سیوم گرم ودر دوم
خشک افعال وخواص آن لطیف وجالی سینه وشش از رطوبات لزجه ومحلل ریاح امعا ومواد غلیظه ومبهی ومسمن ومدر
شیر وبول وحیض ومسهل سودا وبلغم غلیظ وحب القرع اعضاء الرأس والغذاء وغیرها اشامیدن جرم آن جهت صرع و
فالج وجنون ونسیان وسایر امراض بارده ومائیه وعصبانیه وتسخین اعضاء دماغ وسایر بدن ودفع استسقا ویرقان وسدد و
قولنج وعرق النسا نافع واشامیدن نقوع آن جهت تحلیل مواد سوداویه وتصفیه خون ونرم وخشن طبع اعضاء الصدر چون
یک اوقیه از آن کوبیده وبا چهار اوقیه آب بجوشانند تا نیم صاف نموده با سه اوقیه عسل ودو اوقیه روغن کنجد بنوشند قی
بقوت آورد وتنقیه سینه واعالی بدن از رطوبات لزجه نماید وضیق النفس وسعال رطوبی را نافع امراض الراس وغیره چون
از آن بقدر یک رطل در شراب ویا آب انگور که لفافه سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد وتا سی روز متوالی روز تا دو اوقیه
از آن بنوشند جهت رفع صداع مزمن وصرع مجرب دانسته اند وچون سه روز متوالی زنیکه حامل نشده باشد وبعد از آن شود
از آن مطبوخ بیاشامد اعاده حمل او شود وچون پانزده شب صاحب عرق النسا بقدر یکمثقال تا یک مثقال ونیم کوفته از آن تناول
نماید رفع آن علت کرده ومجرب دانسته اند وچون با تخم کتان وعسل سرشته بدان مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس
بعدیل [illegible] وچون با زجاج محرق اضافه نمایند جهت تفتیت حصاة نافع واکتحال آن با زعفران وزهره مرغ خانگی وعسل وشراب
وآب رازیانه تازه سبز جهت ضعف بصر وامثال آنها ونطول آب مطبوخ آن جهت تقویت اعضا وسیاه کردن موی
واز ازاله خار روید او مداومت خوردن مطبوخ آن با روغن کنجد وآب جهت رفع امراض رئه وجگر وطلاء آن با روغن شبت بر ناف
وتهیگاه جهت قولنج مزمن وضماد سائیده گرم نموده آن به تنهائی جهت فالج واسترخا وخدر واوجاع رگها وعصبها در هر عضو که
باشد نافع بشرط مداومت وبدستور با ثالث وذرور آن تحلیل خشک با آب برگ عنب الثعلب واگر در آفتاب بگذارند این
ضماد در البعل آورند که زود خشک گردد بهتر است وسعوط عصاره آب مطبوخ آن جهت نزله وسرخی چشم وقطور آن که در آب
ترب وروغن زیتون جوشانیده باشند جهت ثقل سامعه وکریها ودویها وطنین وبخور آن جهت درد دندان ورفع چشم بد و
تعلیق آن در بازوچه کبوتر رافع سحر وگویند افشاندن آن در خانه باعث فرقت وبخور آن مبطل آن اثر است مضر محرورین و
مصدع ومغثی مصلح آن ربوب ومیوهای ترش وسکنجبین وحموضات وقدر شربت از آن از یکمثقال تا دو مثقال بدل آن قردمانا

قوه‌ماناو کویند تخم سداب است ماهیت آن در سیوم گرم و در دوم خشک و مفتح سده دماغ و جهت فالج و لقوه و رعشه و استرخاء
وصرع و اختلاج و ریاح و اعصاب و جذر شرباً و ضماداً و حقنهً آن جهت درد کمر و عرق النسا و برودت گرده و رحم مفید و حمول بیخ
آن با روغن ابریسا سائیده مفتح افواه عروق و خون بواسیر است **حرمله** بضم حاء و سکون راء مهمله و ضم میم و فتح لام و ها و عرب انرا
قضبا نامند ماهیت آن نباتی است حجازی بالقدر قامتی و در کنار ابها میروید و از جمله یتوعات است و برشیر و برگ آن درازتر از برگ
بید و کوچکتر ازان و تیره رنگ طبیعت آن گرم و با حدت افعال و خواص آن گویند چون شیر انرا با پنبه و یا صوفی بکیرند بحدیکه آن پنبه
و یا صوفی بکیرند بحدیکه آن پنبه و صوف خوب تر میشود و انرا بگذارند تا بدبو شود و چون انسان صاحب جرب اقتاب اشتد و
جرب خود را بخارد و پس آن پارچه و صوف را بدان بمالند بقوت که احساس وجعی نماید جرب آن برود و بی زایل گردد **حرض** بضم خاء
خالص و بکسر و فتح خاء سنگدار است **فصل الحاء المهملة مع الزاء المعجمة** **حزاء** بفتح حاء مهمله و زاء معجمه و الف و بضم حاء و مد
و قصر هر دو آمده است گویند بفارسی انرا دینار رویه نامند و بقولی تخم انرا زوفرا و شبیه اوزی (?) برگ گازرونی و کوخرنیز و در
ماژندران انار بیچه خوانند ماهیت آن بری و بستانی میباشد و از مطلق آن مراد بستانی است ساق آن بقدر انگشتی و
ازان باریکتر و شاخهای آن باریک و متشعب و از بالای ساق رسته و انرا قبه شبیه بقبه زردک بری و مایل بزردی و تخم
آن عریض و مایل بطول و تند طعم و با عطریه و برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و ازان بسیار ریزه تر و گویند شبیه ببرگ قسش (?)
و ازان اندک بزرگتر و پهن تر و گویند شبیه ببرگ سداب و ازان زردتر و بیخ آن شبیه ببیخ زردک و سعد و با اندک تندی و طعم
آن و بدستور طعم برگ آن مرکب از طعم زردک و رازیانه و صاحب تحفه نوشته که صهار بخت و سعید مرجانی و ابن تلمیذ گفته اند که در طبرستان
انرا جعفری نامند و ظاهرا جعفری از قسم بری آن باشد چنانچه مشاهده شده مولف گوید که شبیه بدین گیاهی در هند و بنگاله بسیار
میشود و اقسام میباشد و گیاه آن تا به بلندی یکذرع و زیاده نیز یک قسم آنکه برگ گل آن بزرگ و زرد و تیره رنگ و کم برگ تا پنج عدد
و در وسط برگهای ریزه ساق و شاخهای آن باریک و سبز مایل به بنفشی و انرا جعفری نامند قسم دیگر آنکه قبه گل آن بزرگتر و بیبرگ و رنگ
آن زرد طلائی و انرا صد برگ گیندا نامند و بعضی مشعل برگ گل آن ابسته رنگ میگردانند بدین نحو که در هنگام ظهور شگوفه گل آن آنکه
او اسطار (?) مستان است شاخ متصل بیخ انرا شکافته قدری افیون در ان میگذارند و بر بالای آن پارچه نم کرده می پیچند و قسم دیگر آنکه انرا
حبشی نامند برگهای گل آن خورد و ریزه اندک پیچیده میباشد و قسم دیگر آنکه انرا اسرنائی مینامند برگهای گل آن اندک بلند و پیچیده
شبیه بسر ناو نیز قسمی دیگر میشود که برگهای گل این سرخ و برگشته بطرف پائین و در وسط آن برگهای ریزه زرد و بسیار خوش منظر
و انرا گل مخملی نامند و برگ نبات آن شبیه ببرگ تره تیزک و انبوه و نیز سبز و مایده (?) میباشد نیز ان بر اطراف قبه گل آن برگهای
بلند عریض هشت عدد تا ده عدد و در وسط آن تکمه و بران برگهای بسیار ریزه که ریزه نباشد و ماده انرا برگهای هم متساوی

و بالیده تر و گیاه آن هم مزروع میباشد و هم میشانند قلم آن و تخم آن سیاه رنگ و بار آن طولانی و گل قلم کرده گیاه آن بالیده
تر و رنگین تر از زرد و نبیده تخم است و بهترین آن صد برگ و گل بزرگ تازه است طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و در سوم
نیز گفته اند افعال و خواص آن مسخن و قابض و محلل و منضج خراجات و اورام صلبه و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و دافع خناق
حامض و رافع مضرتهای اغذیه منفخه و معطشه و جهت سم عقرب و سایر سموم بارده و تقویت معده بارده و تسخین آن و خوردن
مطبوخ برگ آن جهت بواسیر ریحی و خونی و اخراج سنگ گرده مجرب دانسته اند و قطور آب برگ آن جهت جریان رطوبات
و چرک از گوش و طلاء برگ و رخت آن جهت قوبا و بهق و کلف و نطول طبیخ آن جهت تقویت حصاة نافع گفته اند و چون اندکی
از آب برگ آن و اندکی زاج سفید در آب جوشانیده با توتیای کرمانی نرم سوده و با سرمه نرم سوده حل نموده در چشم بچکانند هر صبح تا چند
روز باعث تقویت است المضار مصدع و در محرورین موجب رمد و جرب و بثور و قطع منی و مصلح آن سویق و آب سرد و کاسنی
و بقول بارده و بادرنجبویه نیز گفته اند و تر شیرها و تخم آن جهت دفع اذیت ریاح ردیه و برگ گل آن را چون در آب بجوشانند تا رنگ
آن در آب باز داده شود و لیس صاف نموده اندکی زاج داخل کرده پارچه سفید را و یا کاغذ را بدان رنگ کنند بسیار زرد و
نیکو میگردد و اگر اندکی نیل بدان داخل نمایند سبز پستئی میشود و هر پارچه نمک بخته میشود و از آفتاب تغیر نمی یابد حزای
جرجیا و حزات تیز نامند و بشیرازی گوخر گویند ماهیت آن از جمله سداب بری شمرده اند و دو قسم میباشد بری و بستانی یک
قسم را در مازندران جعفری نامند و برگ آن شبیه برگ کرفس و بقدر برگ گشنیز و تخم آن سبز و خوشبو و این بهترین اقسام
است طبیعت آن گرم و خشک در آخر سیوم افعال و خواص آن مقوی باصره و دافع ریاح و ادویه قتاله بارده خصوصا سم عقرب
و مدر بول و مجفف منی و قسم دوم که بستانیست ساق آن بقدر ذرعی و پر گره و برگ آن شبیه برگ سداب و بار خنب و خوشبو و
تند طعم و تخم آن شبیه بانخواه و زوفرا عبارت از آنست و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که برگ آن شبیه برگ جزر و طعم آن
قریب بطعم رازیانه و تخم آن سبز رنگ و خوشبو و خوش طعم تر از تخم کرفس و در شکل و بر جانبه خمیده و بشیرازی انزاخود و سک
نامند طبیعت آن در سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی معده و احشا و جگر و محلل ریاح و هاضم و مفتح سده جگر و
سپرز و مسخن گرده و مثانه و مسمن آن و مبهی و مقوی آن و منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار و عطسه آوردن و بوئیدن
آن از جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد آن جهت تسکین وجع و ورم بواسیر و بدستور خوردن آن و
ادهان آن گویند بواسیر را زایل گرداند و رنگ روی را نیکو سازد و پیچ و ذاتی بادی نزند و طلای گل و برگ آن با عسل جهت
خراجات و اکله و ضماد جمیع اجزاء آن با شراب و یا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام و بنید ریم آن با اندکی شراب جهت گزیدن
هوام شیر با نافع و جالینوس بالخاصیت آن را جهت سعال یابس مفید میداند و تخم آن در افعال قوی تر از اکثر اجزا است و مضر

و مضر سر و مجفف بتی مصلح آن بادرنجبویه بدل آن سداب است هرگاه حمام دیگر حزا یافت نشود مقدار شربت آن تا سه درهم و
از تخم آن تا یک مثقال **حزاز الصخر** بفتح حاء مهمله و زاء معجمه و الف و ضم زاء معجمه ملفوظ و لام و فتح صاد مهمله و سکون خاء معجمه و
راء مهمله و بضم حاء نیز آمده و در مصر حناء القریش و بفارسی گل سنگ و بدیلمی سنگ حنا گویند و این را حزاز از آن جهت نامند
که مرض حزاز را که نوعی از قوبا است زایل میکند و اند ماهیت آن چیزیست که بر روی سنگهای نمناک متولد میشود و رنگ آن سبز
مایل بسفیدی و چون بدست بمالند برنگ حنا شبیه گردد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جالی و جهت قوبا
وقطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام حاره و ورم زبان و با عسل جهت یرقان ضماد آن نافع **حزنبل** بفتح و بضم حاء
مهمله نیز و ضم زاء معجمه و سکون نون و ضم باء موحده و سکون لام لغت عربی است و کف الذئبه و کف النسر و بیونانی
مرباقلن نامند ماهیت آن امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و مراد از آن بیخی است سفید و سطبر مایل به تیرگی و زردی
و طعم آن شیرین مایل به تلخی و نبات آن انبوه و برگ آن شبیه ببرگ سیب و عریضتر از آن و مزغب و ساق مجوفی از
وسط آن رسته و رنگ آن مابین سرخی و زردی و مزغب و برگهای ریزه احاطه ساق آن نموده و بلندی آن تا دو ذرع و
منحرف بجهت ثقل بحدیکه ملاصق زمین شده و بر سر آن چیزها متخلخل مثل اسفنج و در وسطش باندک رطوبت و خارهای
ریزه در اطراف آن و گل آن مایل بسفیدی و زردی و محیط بساق آن مثل فراسیون و بی شعبه و شاخ و منبت آن نزدیک
ابهاء و اکثر بلاد و مانند طرسوس و اراضی شام و ثغور و طبریه و جبال بیت المقدس و بیکار موصل و غیر اینها از بلاد و مناسبه
بطبیعت آن و بهترین آن طرسوسی مجرب و شیرین با اندک تلخی است و تازه آن را چون از زمین بکنند نرم مانند شمع میباشد
و چون بخایند مانند خمیر گردد و چون در تابستان نزدیک بخشکی گیاه آن را بکنند صلب و هر زکی میباشد و قوت آن تا دو سال باقی میماند
طبیعت آن در اول سیوم گرم و در وسط دوم خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل و ملطف و اخلاط و مقوی احشا اعضاء
الصدر و الراس و الغذاء و النفض و الریت و المفاصل و غیرها شامیدن آن جهت رفع صداع کهنه و دفع بخارات و منع تصاعد بخارات
و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد لهات و لثه و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با
عسل جهت حصاة و مداومت یکهفته تا دو هفته بدان جهت استسقاء لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نیکوئی رنگ رخسار و با مغز تخم خربزه
جهت وجع گرده نزف الدم و با گلنار جهت قطع سیلان خون و با آب گشنیز جهت اسقاط دانه بواسیر و مداومت خوردن آن
با آب کرفس جهت تحلیل [illegible] و انثیان بهم رسد و با صبر جهت وجع مفاصل و عرق النسا و الراس بخور آن جهت صداع و تحلیل
مواد دماغی و ضماد مطبوخ مهره آن با سداب و ربع [illegible] زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا الاذن قطور آن
در گوش جهت ثقل سامعه العین اکتحال آن جهت قطع بیاض و ناخنه و سلاق السموم اشامیدن آن جهت سموم حیوانی

و نباتی و تقویت باه اجماعی الاطباء است خصوصا با شراب و بدستور طلا کردن آن الخواص اشامیدن منقوع یکدرهم آن در شیر
تازه دوشیده بقدر یک سیر صبح ناشتا و تا آخر روز چیزی نخوردن موجب عدم تاثیر سموم است مطلقا خواه حیوانی
باشد و خواه نباتی تا مدت یکسال و گویند تا مدت العمر و با آب و نمک جهت سقطة الجروح ضماد تازه و خشک آن جهت منع
جراحات و التیام آنها بغایت مفید و گویند مضر ریه است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکمثقال تا دو مثقال و
یوسف بغدادی در قرابادین صنفی را بیان نموده که در شام بهم میرسد و آن نباتی است شبیه بسورنجان صلب و عظیم و
چون بخایند نرم میباشد و در رفع اثر سموم و در مرض سیلان مخصوص بآن دانسته فصل الحاء مع السین المهملة حسک
بفتح حا و سین مهملتین و سکون کاف و آنرا اشکوهنج و شکرهنج نیز و بشیرازی خارسه کوهک و باصفهانی هرداود و در مغرب حمص
الامیر و بفارسی خار خسک و بهندی گوکهرو و دوبت چنگاری یعنی در پای فیل چون بخلد فریاد بر آورد ماهیت آن بری و بستانی
میباشد بری آن در صحراها و نیز دو یک آنها و شبیه بامیر و بدشبیه به نبات هند و انه و شاخهای آن خاردار منبسط بر روی زمین
و برگ آن مانند برگ خارهای این رسته شبیه ببرگ زیتون و نخود و طعم ظاهر آن و شیرینی که بران میافتد ترش و جرم آن بمزه و
با اندک عفوصت و ثمر آن سه پهلو و اطراف آن نیز مانند خار و مغز آن از نخود کوچکتر و سفید رنگ و بستانی آن در نهرها میروید و
شاخهای آن مرتفع از روی زمین و خارهای آن در بیره و شاخهای آن طولانی و طرف بالای شاخهای غلیظتر از طرف اسفل و
برانها چیزی رسته بباریکی مو و مجتمع شبیه بخوشه و ثمر این نیز شبیه بثمر آن بهترین آن بستانی است طبیعت آن مرکب القوی
از جوهر رطب اندکی و یابس بسیار و حرارت لطیف و گرم و خشک در اول نیز گفته اند افعال و خواص آن اعضاء الغذا و تنقیه
و السموم و حصیر حالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصات گرده و مثانه و منضج و رادع و ملین و رافع
قولنج حار و مانع انصباب مواد و با شراب جهت دفع ادویه سمیه نباتیه و اشامیدن عصاره برگ و بیخ آن و ثمر آن تازه بتمامها
جهت قرحه مجاری بول و احلیل که بغبار سماسوزنک و بهندی جاسوزاک نامند و تقویت و تقویت باه و تفتیت حصات و عسر البول و
قولنج و عصاره آن مستعمل در اکتحال مبرده و مجففه و رادعه و مضمضه بعصاره آن با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و وجع لثه و
اورام عضل حلقوم نافع و ضماد عصاره و طبیخ آن جهت ورم و ورم حار و منع حدوث آن و تحلیل مواد با عسل و دو مثقال عصاره حسک بری با
با شراب جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ آن جهت برطرف کردن کیک نباتات موثر چون نخود را در آب تازه آن مکرر پرورده کنند
در تقویت باه بعدیل مقدار شربت آن تا پنج درهم مضر مثانه مصلح آن بادام و روغن کنجد و تخم آن در جمیع افعال مانند عصاره گیاه آن و
روغن آن که آب گیاه آنرا با روغن کنجد طبخ دهند بدستور مقرر طلاء آن و اشامیدن و حقنه بدان جهت تقویت باه و درد مفاصل
و شکوکردن زنگ خساره و درد گرده و عسر البول و چکانیدن و مالیدن آن در احلیل و عانه و کمر جهت حصات گرده و مثانه موثر

موثر مقدار شربت آن هفت مثقال با سکنجبین یا با عسل باشد و چون تخم انرا که حسک دانه نامند با شیر تازه سه مرتبه طبخ نمایند
و هر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بی مثل است **حسل** بفتح حا و سین مهملتین و سکون لام و بکسر حا نیز آمده بیونانی حسمی
نامند ماهیت آن گیاهی است شبیه بصعتر و برگ آن از برگ صعتر بزرگتر از ان و تیره رنگ طبیعت آن در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن نجته آن مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبوئی دهان و اروغ و با شراب جهت گزیدن
رتیلا و عقرب مفید مقدار شربت آن تا پنج درهم و زیاده بران نیز مجوز است **حسو** به تشدید واو و حسو بر وزن فعول نیز آمده ماهیت
آن غذائیست که از حبوب و غیران ترتیب میدهند رقیق و بطریق قهوه تناول مینمایند و بفارسی حریره نامند و در قرابادین انواع آن
ذکر یافت **فصل الحاء مع الشین المعجمة** **حشیشة البراغیث** بفتح با موحده و را مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون
یا مثنات تحتانیه و ثا مثلثه بلغت شام گیاه و وحش را نامند و در عراق مراد از ان گیاهی است که کیک را دفع مینماید و در طبرستان
کیک دارش نامند و قسمی از و وحش را شمرده اند **حشیشة الداحس** بفتح دال مهمله و الف و کسر حاء معجمه و سکون سین مهمله
لغت عربی است بیونانی فارلوخیا نامند ماهیت آن گیاهی است منبت آن سنگلاخها و برگ آن شبیه ببرگ عدس و از ان
بزرگتر طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملطف ضماد ان جهت سعفه و قروح شهدیه و داحس نافع
است **حشیشة الزجاج** بضم زاء معجمه و فتح جیم و الف و جیم برومی کسینس و اهل اندلس حبقه و حبقا و بفارسی گیاه آبگینه نامند
ماهیت آن گیاهی است که در شوره زار و محوطها و خرابها میروید شاخهای آن باریک مایل بسرخی و برگ آن خشن و فرعینب و سر
شاخهای آن چیزی شبیه به تخم بقدر برنج و خشن و بسیار تلخ و بر جامه می چسپد طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص
آن محلل اورام و رادع و مفتح سده و جالی و قابض و چرک زجاج را بالکلیه زایل میگرداند و ازین جهت انرا حشیشة الزجاج نامند و
حسی بدو اوقیه از عصاره آن با شکر جهت سرفه کهنه بسیار موثر و ضماد عصاره آن جهت اورام حاره و بواسیر و با سفیداب
جهت حمره و نمله و قیر و طلی آن با روغن حنا و پنبه بر و مالیدن برگ آن جهت قوبا و غرغره آن جهت ورم لوزتین و با روغن گل جهت
درد گوش مفید مضر بسر مصلح آن نبات و خشخاش مقدار شربت آن تا دو مثقال است **حشیشة العلق** بفتح عین مهمله و
لام و سکون قاف امین الدوله گفته که انرا در گیلان حشیش نامند و از جملهٔ بوی ها است و در مازندران اوجی گویند ماهیت
آن نباتی است شبیه بسوسنبر و مایل بسیاهی و خوشبو بالخاصیت اخراج زلوی در حلق مانده نماید و در سایر افعال قوی تر از اقسام
فودنج است **حشیشة المعدن** بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون و انرا ریش سمندر نامند ماهیت آن
گیاهی است سفید و صلب قریب بصلابت سنگ و چون شکسته شود اجزاء آن ریزه گردد و با روغن چون مشتعل گردد شعله آن
بر طرف نشود افعال و خواص آن جالی و بثور و صحت و طراوت جلد است و داخل ضمادات ملوکی می نمایند **فصل الحاء مع الصاد**

الحصا حصات بفتح حا و صاد مهملتین و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی سنگ ریزه و بهندی پتهری و کنکر نیز نامند
طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن رادع و مجفف و ذرور سائیده آن مانند غبار جهت نزف الدم جراحات و دفع
ضرر آن مفید و انداختن آن در کوزه آب مصلح غلظت آن و مقوی احشا است حصرم بکسر حا و سکون صاد و کسر را مهملتین
و سکون میم بفارسی غوره نامند ماهیت آن انگور خام نارس سبز ترش است هر نوع که انگور باشد طبیعت آن در اول دوم سرد
و در آخر آن خشک و عصاره آن سرد و تر و خشکتر از آن تا سیوم افعال و خواص آن مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و قاطع
بلغم حاصل در معده و حابس طبع و مانع انصباب مواد و مقوی جگر و بدن و رافع تشنگی و سستی اعضا و ضماد سائیده خشک آن
جهت خوشبو کردن عرق و حصف و منع تولد آن در آن سال تا نیا و جوشش و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معده
سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه بجهت تکثیف آن اجزاء معده را مصلح آن گلقند و انیسون
و الجبیر و بدل آن ریباس و حماض و اترج و رب آن قاطع تشنگی و تسکین حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و بر
انگیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت احشا و منع نشیان صفراوی و خمار و منع قبول مواد و رب انار میخوش جهت صفراوی مجرب
و عصاره آن که در آفتاب خشک کرده باشند جهت خناق و ورم حنجره و لهات و قلاع دهان و رعاف و قی الدم و با آب گندنا
جهت تخفیف دیوانه بو اسیر و فرزجه آن جهت تنقیه و اصلاح رحم و با سرکه جهت بو اسیر و قطور آن جهت چرک گوش
و غرغره آن جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت دمعه و خشونت اجفان و تاکل آن و حقنه آن جهت قرحه امعا و سیلان رطوبات
رحم مفید و در سایر افعال مانند رب آن و آب آن در افعال مانند عصاره آن و مقوی قوت ماسکه معده و چون توتیا را بان بپرورده
کنند و بدستور سایر ادویه بعینه را لغایت مقوی فعل آنست مضر سینه و مورث سعال مصلح آن گلقند و شربت خشخاش
مقدار شربت از عصاره آن تا یک مثقال بدل آن آب سیب ترش و سماق و نیز آب آن که از آب غوره قریب بشیرینی و
رسیدگی سه جزو و عسل کف گرفته یکجزو ترتیب دهند بطریقی که سه چهار روز در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف
کرده در خم نموده در آفتاب گذارند تا برسد قابض و مقوی معده و منشف رطوبات رحم و جهت بطوء هضم و استرخاء
معده و قولنج ثفلی و وبا و در سایر افعال مانند عصاره آنست و کهنه یکساله و زیاده آن بهتر و قوی تر از تازه آنست و بدستور
چون با آتش بقوام آورند و شربت سازند حصی لبان الجاوی بفتح حا و کسر صاد مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام
و فتح باء موحده و الف و لام و فتح جیم و الف و کسر واو و سکون یاء بفارسی حسن لبه و بهندی لبان نامند ماهیت آن
صمغ ضرو منبت و کمکام عبارت از آنست و در ضرو مذکور خواهد شد و الفاظی نوشته که اهل این صناعت تحقیق نکرده
اند و من بعد از مشقت بسیار تحقیق و تشخیص نموده که صمغ ضرو هست و در اول بکون بقدر دانه گندم میباشد و بتدریج بقدر

بقدر خربزه میشود و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغهاست چون در آتش اندازند و از بخورات طیبه است و بهترین آن آنست که خوشبو و سفید مایل بسرخی و سیاهی باشد و مغشوش بمصطکی و کندر و صمغ مینمایند و فرق آنست که چون در آتش اندازند اصلی آن خوشبو میباشد بخلاف مغشوش طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن القلب مقوی دل و مورث سرور شربا و بخور الفم خائیدن آن جهت رفع قلاع و دهان و تقویت لثه و سرفه الراس طلاء آن جهت حبس نزلات الاذن قطور آن بار و غنهای مناسب جهت درد گوش بارد الصدر و الدماغ و المعده بوئیدن آن جهت امراض سینه و سرفه رطوبی و تقویت دماغ و معده و اورام و رطوبات و تحلیل آنها و رفع عفونت و تقویت الات تناسل و مقعده از بیته اغتسال بدان جهت تقویت بدن و حفظ موی از افتادن مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن الاذن و مصطکی بالمناصفه و مصدع محرورین مصلح آن روغن بنفشه و خشخاش است **فصل الحاء مع الضاد المعجمه حضض** بضم حاء مهمله و ضاد و سکون ضاد و نیز بفتحتین ماهیت آن دو نوع است مکی و هندی که مکی را سوبائی و بوقیون نامند و الحد مشهور است آنست که عصاره برگ و تخم نباتی است خاردار قریب به فرع بوست آن گاهی از رنگ برگ آن شبیه بشمشاد و ثمر آن شبیه بفلفل و سیاه و املس و طعم آن تلخ و گویند برگ آن مدور اندک ضخیم و سر برگ آن اندک فرو رفته و بنبت آن حطیم وادی عرفات است گیاه آنرا بالتمام از بیخ و برگ و تخم و ساق گرفته و خورد کرده در حوضی منحبس اندازند پس خوب لگد کوب میکنند و صاف کرده میگذارند تا درد آن ته نشین گردد پس صافی زلال آنرا گرفته طبخ مینمایند تا قریب بانعقاد رسد پس در خنکیچه‌ها بر موضع سر آنرا بسته باطراف میبرند و این را خولان مینامند و درد آنرا از بالا لیش میکند را تند تا رشتها و اجزاء غلیظه آن جدا گردد پس اندک طبخی میدهند که قریب بانعقاد رسد گلولها میسازند و این را حضض مینامند و از بعضی ثقه شنیده شده و تحقیق همین است که گیاه آن بعینه گیاه عنب الثعلب است که بدستور مذکور مرتب مینمایند و بعضی مغشوش و بعضی مجعول از برگ ممیز و صبر سقوطری از هر یک سی مثقال و مر مکی بیست و پنج مثقال و زعفران بیست مثقال دود شاب نیمن تبریزی میسازند و فرق میان آن و اصلی آن آنست که رنگ بیرون اصلی زرد مایل بسیاهی و اندرون آن مایل بسرخی و چون در آب حل نمایند کف آن برنگ خون میباشد و طعم آن با قبضیت و تلخی و چون در آتش بدارند ملتهب گردد و محلول مغشوش آن بخلاف آن باشد و بآتش ملتهب نشود طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک افعال و خواص آن قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل آن کمتر از ردع و بوئیدن آن جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث سینه و سرفه و درد جگر و یرقان اسود و زحیر و ادرار حیض و بواسیر و حرارت گرده و قرحه مجاری بول و التهاب و تشنگی و گزیدن سگ دیوانه الاذن قطور آن جهت منع سیلان رطوبات

و چرک از گوش الغم مضمضه آن جهت تقویت لثه مسترخیه و غرغره آن جهت ورم حلق العین اکتحال آن جهت جرب و حکه و
سلاق و دمعه و رمد و ضعف بصر و منع ترله اعضاء الغداء طلاء آن جهت شقاق و قرحه مقعده و سحج کل اعضاء و حقنه آن جهت
استهال مزمن و قرحه امعا نافع و قرشی در شرح قانون گفته که حضض با وجود آنکه منع ترف الدم میکند ادرار حیض مینماید
مضر سپرز مصلح آن انیسون و حماما مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم بدل آن حضض هندی است حضض هندی
بهندی رسوت نامند ماهیت آن بعضی گفته اند که عصاره فیل زهرج است و تحقیق آنست که غیر آنست صاحب دستور الاطبا
نوشته که بهترین آن آنست که در زنگر کوت و نواح لاهور از شیره ملیله تازه سازند و صاف باشد و در کتاب دیگر دیده شده
که در نواح لاهور و نگر کوت از شیره ملیله تازه و شیر میسازند و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که انچه از حکماء هند و کتب
معتبره ایشان تحقیق شده آنست که عصاره دار هلد است که دار هلد تازه را نیکو کوفته در آب بجوشانند تا تمام قوت آن در آب
باز داده شود پس صاف نموده مساوی آن شیر گاو داخل کرده بجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد و باطراف میسرند و بعضی
گفته اند معنی رسوت بهندی رس اوته است زیرا که رس بمعنی عصاره و اوته بمعنی جوشانیدن است و چون آن
عصاره است و بطبخ مرتب مینمایند لهذا مسمی بدان گشته و آن عصاره برگ چند نباتی است بعضی شبیه ببرگ حلبه و خاردار
و بعضی شبیه بخرفه خورد و ضخیم تر از آن و بعضی شبیه بحند قوقی که بهندی گدیه پورنا و سکنیره نامند در ناخون های
چوبی بزرگ کوبیده آب آنرا گرفته صاف کرده طبخ مینمایند تا بحد انعقاد رسد و بر برگهای عریض طولانی [illegible] ریخته
ریخته خشک مینمایند و باطراف میسرند و آن برگ محتمل که برگ دار هلد باشد و رنگ رسوت تازه خالص زرد میباشد طبیعت
آن قریب بطبیعت ملکی است و گفته اند سرد و خشک است افعال و خواص آن نیز قریب بدان است و جهت امراض
چشم و تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و بثور و تسکین حدت خون و صفرا و قی و فواق و استهال بواسیری و ورم
طحال و دفع سموم نافع و آشامیدن محلول مقدار یکدرهم آن با آب برگ گلگونده که گیاه هندیست مقدار پنج شش مثقال
خصوصا که شب در آن خیسانده و صبح مالیده صاف کرده نیمگرم بیاشامند جهت حبس خون بواسیر و استهال بواسیری و
استهال الدم و سحج امعا و طلاء محلول آن در آب نیمگرم جهت وجع بین الکتفین و تحلیل اورام حاره و بثور مجرب و اهل هند
جهت سحج اطفال در ادویه ایشان داخل مینمایند و میخورانند و حبوب رسوت در قرابادین مذکور شد و فتیله آن که بکون
آنرا با هم وزن آن تخم نیم که بهندی ممولی گویند با ربع وزن آن زرنباد کوفته در آب برگ گلگونده سفید خوب حل کرده فتیله
ها سازند بقدر بند انگشت خنصر و خشک نموده در شیشه کرده سر آنرا محکم بسته نگاه دارند عند الحاجت یکی برداشته بدبر
جهت تسکین وجع بواسیر و حبس خون مجرب است **فصل الحاء مع اللام حلاب** بضم حاء مهمله و فتح لام و الف و باء موحده

موحده ماهیت آن گیاهی است بقدر شبری و برگ و شاخهای آن بسیار باریک و گل آن بسیار ریزه سفید و تخم آن
بقدر خردلی منبت آن اکثر امکنه خصوصا اطراف عمارات و خرابها طبیعت آن در سیوم سرد و خشک افعال و خواص آن
ضماد آب آن با آرد گندم جهت استحکام عضو مکسور و کوفته و بدر رفته و مانده و سست شده و با حنا جهت خارش
کف دست اطفال و جهت اطفال و مانع زیاده شدن آن و جهت سیلان زرد آب از آن مفید حلبه بضم حاء مهمله و سکون لام
و فتح بای موحده و بها و فرلقه نیز خوانند و در گیلان خلبه بخاء معجمه و باصفهانی شنبلیله و در شیراز شملیز و بهندی میتهی
نامند ماهیت آن از حبوب معروفه است و گیاه آن تا بقدر ذرعی و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه صنوبری شکل
زاویه آن متصل بشاخ و قاعده آن بالا و طعم آن مایل بتلخی و بوی آن تند و تخم آن لعابی و بوی آن نیز شبیه ببوی برگ آن و در
غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و اندک پهن و کوچکتر از آن و اندک زرد رنگ و ریزه مربع اندک پهن و غیر املس و غیر مستوی
و ماکول و برگ ابرا نیز پخته میخورند و با گوشت لذیذ میباشد و بعضی برای جودت طعم و کم شدن تلخی و رایحه آن اولا برگ ابرا
اندکی در آب جوش داده و آن آب را ریخته پس با فوه و پیازه گوشت بریان کرده میخورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و
با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن برگ آن منضج و ملین و محلل و مدر بول و حیض و جهت امراض بارده و سوء القنیه و
استسقاء و سرفه بارده و ورم طحال و درد کمر و جگر و رحم و برودت مثانه و تقطیر البول و ضماد آن جهت تقویت موی نافع
و خوردن آن با نان مانع تلیین است و تخم آن ملین و منضج و محلل و مبهی و مدر حیض و مقوی ریه الصدر و المعده مطبوخ
آن با عسل مسهل و جهت مواد مجتمعه سینه و سرفه و ربو و عسر النفس و بواسیر و اورام باطنی و کسر ریاح و دافع بلغم لزج از
سینه و منقی امعاء و مطبوخ آن با ثمر هندی یا مویز و انجیر کرآب از العذب طبخ صاف نموده با عسل بقوام آورده باشند جهت
ضیق النفس و الصفیر و صوت و قروح سینه و درد آن که مزمن شده باشد و با آب برسیاوشان مجرب خوردن آن
با مری پیش از طعام و بدستور با عسل شکم براند و اخلاط ردیه دفع کند امتلاء النفس طبیخ آن به تنهایی و با بابونه مکلسه
جهت تسهیل ولادت و ادرار بول و حیض و مداومت خوردن آن با آرد گندم و شکر و عسل سرشته جهت تسمین بدن و
اصلاح حال گرده و موثر و آب طبیخ آن با بخور بهم فوه جهت نیکویی رایحه براز و تلیین طبیعت و رفع سستی و تنگی اعضا
و ادرار حیض و تسکین منفعت رایحه عرق و بول بیت الاورام و غیر با ضماد آن جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و سعفه و سبوسه
و کلف و سوختگی آتش و شقاق بارد و کجی ناخن و ورم سپرز و رحم و رفع سقاط موی و سایر آثار جلدیه و ضماد آرد آن با بوره
ارمنی جهت تحلیل طحال و با اجنه جهت گشودن دمل و با آرد جو و روغن گل سرخ و سرکه جهت اورام حاره و با عسل جهت بارده
و طلاء آن جهت رفع جرب و نیکویی رنگ حنا و با مویزج جهت منع تولد قمل و قطور نقیع آن در آب جهت دمعه و سلاق و

حمره و لقا با و ورم خشیم و نطول طبیخ آن و بدستور حلوبس و در آن جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و فرزجه آن
با پیه حاذ جهت تلیین صلابت رحم و تفتیح فم آن و شستن سر با طبیخ آن جهت جعودت موی و زوال خراز و قروح
رطبه نافع و اکثار آن مصدع و مغثی و مضر انثیان مصلح آن سکنجبین حامض و انیسون و مکیدن انار میخوش و محرور المزاج را
استعمال برگ آن بدون کاسنی جایز نیست و طبیخ برگ الثا یا برگ اسفناج و یا برگ خرفه و یا بازردک نیکو مصلح است ابراز
برای محرور المزاج و روغن تخم آن گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهت زحیر و اسهال و نخاله ریه یا
و موی و قرحه رخسار و با موم جهت شقاق و با ادویه کلف جهت جلاء بشره بموثر است **حلبیب** بفتح حاء مهمله و سکون لام
و کسر باء موحده و سکون یاء مثنات تحتانیه و باء موحده گویند سوربخان هندیست ماهیت آن دوائی است هندی حبشی یا
شبیه بسوربخان مصر است طبیعت آن در دوم گرم و خشک گویند در سیوم افعال و خواص آن نشانیدن آن جهت
جهت نقرس و درد مفاصل و زانو و تقویت بدن و اخراج بلغم خام و اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و امعاء و اسهال بلغم
خام بعینه بمقدار شربت آن تا سه درهم مضر سپرز و بغاط آن مصلح آن کتیرا و کاسنی است **حلبوب** بفتح حاء مهمله
و سکون لام و ضم باء موحده و سکون واو و باء موحده لغت نبطی است و باندلس حرلیف الاملس بحاء مهمله و در بلاد
دیگر عصا هرمس و خصی هرمس بخاء معجمه و صاد مهمله و دیسقوریدوس در رابعه نوشته که انرا لینوزسطس و بعضی ارسانیون
و بعضی اریوطانون نامند ماهیت آن گیاهی است بقدر یک شبری و بر شاخ و بسیار گره و شعبهای آن از گره نای آن
رسته و برگ آن کوچکتر از بادرنج و مفروش بر روی زمین و بگردی آن مزغب و دو نوع میباشد نر و ماده و ثمر نوع
ماده آن خوشه دار با تخم و تخم آن از بطم کوچکتر و برگ نر آن و ثمر آن نیز کوچکتر از ماده و مستدیر و یک تخم بر بالای تخم دیگر
و پیوسته بهم شبیه بخصیه حیوان و بیخ آن دو عدد و مستدیر بقدر تخم کبوتر یکی سست و دیگری صلب نیز بهم پیوسته
مانند خصیه طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن محلل اورام بارده و ملین طبع و نشانیدن نیم مثقال از
آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه و مره صفرا و ضماد آن محلل قوی و گفته اند حمول برگ ماده آن بعد از طهر و خوردن بیخ
صلب آن باعث حمل بدختر و نشانیدن برگ نر آن و حمول بیخ سست آن باعث حمل به پسر است بالخاصیت و گفته
اند سست آن مضعف باه و صلب آن مقوی است **حلتیت** بکسر حاء مهمله و سکون لام و کسر تاء مثنات فوقانیه و
سکون یاء مثنات تحتانیه و تاء مثنات فوقانیه بفارسی انگژد و انگوزه و باصفهانی انگشت گنده و بهندی هینگ
نامند ماهیت آن دو نوع میباشد طیب و منتن و طیب آن صمغ انجدان سفید است که انرا کوله نیز نامند و منتن
انرا گویند صمغ انجدان سیاه است که بفارسی کاما نامند و بهترین آن طیب آنست و بهترین منتن آن صاف شفاف مایل

مایل بسرخی تند بوی با بشاعت که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و زبون مغشوش آن رنگ آن سبز و بوی آن
مانند بوی گنده نا و طعم آن کریه باشد و گویند منتن آن بدین اوصاف است و مغشوش آن بسکبینج و آرد باقلی میشمایند منبت آن هرات
طبیعت آن گرم در اول چهارم و خشک در آخر دوم و منتن آن خشک در سیوم و با قوت تریاقیه و سمیه افعال و خواص آن امراض ارتعاش
اشامیدن آن جهت امراض بارده و مانعه مانند فالج و رعشه و صرع و خدر و تمدد و ام الصبیان و امثال اینها و با فلفل و سداب جهت
کزاز و با شراب جهت امراض اعصاب و با سکبینج جهت فالج و خدر بشرط ادمان و بلع نمودن به قیراط آن ممزوج با موم جهت فالج
نافع امراض چشم و گوش و بینی و دهان و حلق و حنجره و صدر و معده و کبد و طحال و مراره و اکتحال آن با عسل جهت ‖ قوت باصره و
نزول آب و بیاض و ظفره و قطور جوشانده آن در سرکه و روغن زیتون جهت درد گوش و کری کهنه و دودی و طنین و با زنجار و زاج جهت
برون گوشت زیاده که در بینی متکون شود و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد و ریزانیدن آن و طلاء آن
از خارج نیز مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ آن با انجیر و زوفا جهت درد دندان کرم خورده و غرغره آن با عسل جهت ورم
لهات و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و با زرده تخم مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو و به تنهائی یا با ادویه مناسبه
جهت بحة الصوت و خشونت حلق و شوصه بلغمی و شامیدن محلول آن در آب جهت تخفیف صوت اعضاء الغذاء و شامیدن آن
مذیب هر جامد و محلل و برانگیزنده ریاح و با سکنجبین جهت جمود شیر و با قوابض جهت اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه
جهت مغص بحی و بلغمی و قولنج و تحلیل ریاح و پراگندگی اینها و اخراج اقسام کرم معده و تفتیح خون بواسیر و برودت معده و
جگر و سپرز و استسقاء و سستی بدن و خوردن مقدار یک نخود آن و یا کمتر بقدر برودت مزاج که در جوف خمیر نان پخته گذاشته
بلعیده باشند تا چند روز پی هم جهت تحلیل استسقاء بارد هر نوع که باشد خصوص زقی و طبلی نافع و با انجیر جهت یرقان سدی و با
آب بادرنگ جهت رفع حرکت و بیلات باطنی امراض رحم و اورام و با ثالیل و سموم و غیرها شامیدن آن با مر و فلفل
جهت گشودن بول و حیض و بخور آن جهت اخراج جنین میت و گذاشتن آن بر اورام بعد شکافتن اینها جهت اخراج اخلاط
خبیثه آن و ضماد آن با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا و با قیر و طلی جهت ثالیل و غدد و مسماریه و ضماد آن جهت داء الثعلب و با آب
خاکستر و آب دریا جهت شکاف عضل و طلاء آن جهت زخم گزیده سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان زهردار
و مانند آن و بدستور با شیر و خطمی جهت گزیدن سگ دیوانه و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و رتیلا و البته گذاشتن
اندکی از آن در فم احلیل باعث تقویت و نعوظ تمام و مالیدن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل قبل وقت مقاربت باعث
کمال لذت جانبین خصوصا که در روغن زنبق مدتی بیندازند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند و اکثر آشامیدن
آن جهت تب ربع الربع شامیدن آن با با کولات جهت نکوئی رنگ خسارنا فع مضر دماغ و جگر مصلح آن انار ترش

حمول

و پشسون ومضر سفل و مصلح آن کثیرا و بوی آن مضر محرورین مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل مقدار شربت
آن از یک علیسه تا نیم مثقال بدل آن جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ مخروث که بیخ انجدان باشد بدل آنست و گویند از
خواص آنست که چون در پارچه بسته در مهر آب گذارند مانع تکون کرم است در ان و همچنین گذاشتن آن در مزرعه باعث
گریختن هوام است از انموضع و بر هر چه بمالند هوام از آن گریزان شوند و چون قدری از آن را در بیخ درختی که قلع آن متعذر
باشد گذارند اثر آن را بسوزاند و اگر یکدفعه کفایت نشود مکرر نمایند و بکرات بتجربه آمده مانند سقوف خانها و دیوارها باشد درخت
پیپل و بر که در بنگاله و هندوستان بر سقوف و بر دیوار خانها بر میآید و باندک زمانی دیوارها و سقفها و گنبد و مساجد
و حمام را خراب میکنند چنانچه اکثر میبینند لیکن اگر اندکی ریشه اصلی آن ماند باز سبز میشود **حلزون** بفتح حاء مهمله و لام و ضم
زاء معجمه و سکون واو و نون اسم جمیع حیوانات صدفینست و نوع کبیر آن را بفارسی سفید مهره نامند و بهندی سنکه
بفتح سین مهمله و خفاء نون و کاف و ها هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره و براقی مینمایند و بوق نیز میسازند و خرمهره را بهندی
کوڑی گویند که در هند و بنگاله و اوڈیسه و غیرها بجای زر معاملات و خرید و فروخت خورده روپیه اکثر بدان است خصوصا
در بنگاله و در هند فلوس بیشتر و این کمتر نیز نوعی از حلزون است ماهیت آن بری و بحری و نهری میباشد بحری آن بزرگ
و نهری آن کوچک و هر یک باشکال مختلفه بود و بری آن چیزیست که چسپیده میباشد بلبلاب ها و اشجار و بر اینها تکون میباید
و انرا از لطاح نامند و صدف اعم از اینهاست و آن مخصوص بجلبه بحری آن حیوانیست و شنج و ودع و اظفار الطیب و
طلیب و حق الغراب و فرفوراه و لیسش و صدف مروارید و غیرها و زلطاح نیز همه از انواع حلزون اند طبیعت جلد بحری آن
در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن انشاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد و گوشت آن در دوم سرد و تر گوشت
دلیس که در مصر ام الخلول گویند از اقسام بری او مستطیل است الطف و سریع الاستحاله بخون صالح است جهت جذام و حرب و
حکه و جنون و سودا نافع و گوشت سایر حلزونات مولد بلغم و بند و دافع تشنگی و التهاب صفرا امراض عین و اذن و الف و اکتحال
سوخته مجموع آن با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلاء گوشت محرق آن با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب مانع روئیدن
آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی گهونگه نامند در هنگام ظهور جدری در چشم مانع بروز آن است در آن
و بعد از بروز محلل و دافع آن و مسکن حدت و سوزش و گرمی چشم و چون تازه آنرا بکوبند و بسوزن سوراخ نمایند و بر موی
روئیده در چشم بچکانند آنرا زایل گرداند و چون بر پیشانی بمالند منع ریختن مواد بچشم نماید و چون بر حوالی گوش بمالند
جهت رفع رطوبات زخمهای عام آن نافع و سوخته آنرا چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض معده و قولنج و
درد مثانه و حبس طمث و فرو بردن گوشت خام آن جهت درد معده و بادام جهت قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت مجفف

مجفف و مسحوق آن جهت اورام خبیث نافع الاورام والجراحات والنصول وامثال اینها و سوء القنیه و نقرس و سم ضماد گوشت آن
جهت ورم نقرس و سوء القنیه و جذب پیکان و امثال آن و جذب زهر سگ دیوانه گزیده از بدن و طلاء رطوبت آن که از
سوزن سوراخ کرده نزدیک آتش گرفته باشند با مرصاف و صبر با سویه سرشته جهت تحلیل اورام مزمنه و التیام جراحات
خبیثه بعدیل و بادام و کندر نیز جهت التیام جراحات خصوصا عصبانی و گویند بالخاصیت منطرفات صلبه را نرم میسازد **حلفا** بفتح
حاء مهمله و سکون لام و فتح فاء و الف ماهیت آن نوعی از بردی است که بفارسی بیزر نامند که در انهار روید و از آن حصیر و امثال
آن ترتیب دهند و در حلیفه که موضعی و منزلیست قریب بمکه معظمه بسیار میشود طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص
آن نشستن بر با محرق آن سه روز متوالی جهت رفع خراز و قروح ابریه و خوردن یکدرهم آن با عسل و سرکه کشنده اقسام کرم
معده و امعاء و مفتح سده و گفته اند با آب و عسل نیز این اثر دارد و وداع کردن بن خنهای آن که از آتش افروخته باشند جهت
نمله ساعیه و تکرار آن سه دفع جهت منع زیاده شدن اورام رخوه نافع است **حلق** بفتح حاء مهمله و لام و سکون قاف ماهیت آن عصاره
برگ نباتی است مسمی شبیه بعلیق و ثمر آن مانند خوشه انگور و دانه آن مانند عنب الثعلب و بعد رسیدن سرخ میگردد و بس سیاه
و برگ آن شبیه ببرگ تاک و ترش و با گوشت آنرا طبخ مینمایند و میخورند و عصاره آنرا باین تقسیم میگیرند که برگ آنرا در تنور میگذارند
و چون نرم گشت رطوبت آنرا افشره منعقد میسازند و آن سیاه رنگ و طعم آن ترش میباشد و بهتر از آب حب الرمان است
گفته اند آب آنرا در ظرف صفر میریزند و بعد از انعقاد و خشک شدن بر میدارند و باطراف میبرند طبیعت آن سرد و خشک افعال و
خواص آن آشامیدن یکدرهم محلول آن در سی درهم آب جهت قمع مره صفرا و تسکین لهیب و حرارت معده و عطش و ازاله
کرب و خمار بعدیل مقدار شربت آن تا یکدرهم **فصل الحاء المهمله مع المیم** **حماحم** بفتح حاء مهمله و میم و الف و کسر حاء مهمله
و سکون میم حبق لستانی است و در شام حبق نبطی و بعربی ولسم و بفارسی گویند لستان افروز است و نیز گویند جلنراتست
و بهندی کلغه نامند ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ لستان افروز و از آن بزرگتر و مختلف الالوان و خوش منظر
و در باغها با لستان افروز غرس مینمایند و مشهور بلاله خطائی است و در تبریز لگل عاشقان طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک
افعال و خواص آن با قوت محلله و رادعه و رافع سده دماغ و زکام حادث از بلغم و ضماد برگ آن جهت سوختگی آتش نافع و صاحب
تقویم گفته که حرارت معده و جگر را ساکن گرداند و چون طبیخ آنرا با جلاب یا سکنجبین بیاشامند معده و جگر را از اخلاط فاسده
بدویه پاک سازد و تخم آن مقوی احول و سرشته آن با روغن گل و آب سرد جهت استسهال مزمن مفید و اکثار آن مضر مثانه مصلح
آن کنار مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن لستان افروز است روغن آن که آب برگ آنرا گرفته با روغن زیتون
بالمناصفه ترتیب دهند محلل با قوت جالیه و خوردن دو مثقال آن جهت ریاح معده و طلاء آن جهت ریاح امشیه و دماغ نافع است

حمار اهلی بکسر حاء مهمله و فتح میم و الف و راء مهمله بفارسی خر و الاغ و بهندی گدهه بفتح کاف فارسی و سکون دال مهمله و فتح ها و ها
دیگر و در آخر نامند ماهیت ان حیوانی است معروف طبیعت آن در اول دوم گرم و در اول سوم خشک و با رطوبت فضلیه افعال
و خواص آن لحم آن غلیظ و بطی الهضم مولد گوهر امراض الراس خوردن کباب جگر آن ناشتا جهت صرع و تب ربع و نوشیدن
شیر سوخته آن هر روز نیم مثقال نیز جهت کزاز و صرع و بخور سم آن با جمیع غلیظ جهت جنون و طلاء سرگین ان با سرکه بر پیشانی جهت
رعاف و بدستور چکانیدن عصیر آن در بینی به تنهائی و استنشاق خشک آن که بسرکه بر ان پاشیده باشند و نیز قطور آب سرگین
تازه الاغ جهت صرع مفید امراض کبد و مراره و گرده و مثانه و سموم و غیرها نوشیدن بول آن جهت درد گرده و نوشیدن عصیر سرگین
آن جهت یرقان و تفتیت حصات و اخراج جنین و مشیمه و بخور سم ان جهت عسر الولادت و نوشیدن آن جهت رفع سم و جذام
و ضماد سم سوخته آن جهت شقاق مزمن و با روغن زیتون جهت خنازیر و مفاصل و ناسور و بدستور ضماد کبد سوخته آن با زیت
جهت خنازیر و با شراب جهت کلجی ناخن و برص و بیاض آن و ضماد پیه آن جهت رفع آثار قروح و التیام جراحات احشا نیم گرم
خوردن آن و اشامیدن نقیع سرگین حمار گیاه خوار در شراب جهت گزیدن عقرب و تمریخ مغز سر آن با روغن زیت موی
زار رجه بافد و دراز کند و دندان ان را در زیر بالین گذاشتن خواب آورد و سرگین ان شیر را زیاده کند و خون ان زایل کننده
بواسیر است چون بر ان بمالند و کودک بد خو را خوش خو گرداند و مضمضه بشیر آن درد دندان را تسکین دهد و اشامیدن آن
سرقه کهنه خارو سل و ورق را مفید و موی دم الاغ که در شراب اندازند عربده آورد و بول الاغ بر پشتی که بمالند ماهیان بسیار
در ان جمع آیند و تعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان و اشامیدن جرک گوش آن بمقدار ثمن درهم با
طفلیکه بسیار گریه کند باعث تسکین گریه است و جالینوس گفته که طلاء نطفه آن سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر
است و گویند چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود و چند قدم برود و بدستور چون در گوش آن بگوید که مرا عقرب
گزیده است باعث رفع درد آن است و چون قضیب ان را و کوزه آب ندیده کرده بر آتش گذارند تا قریب بسوختن رسد
پس سائیده با روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی و دراز کردن آن بغایت موثر و گویند چون قضیب تازه ان را
با ادویه حاره پخته تناول نمایند قضیب را بزرگ گرداند و از مجربات شمرده اند و تدخین قضیب خشک آن جهت تب ربع نیز مجرب
دانسته اند بشرطیکه بعد نوبه تدخین کنند و انکه بخوابند و چون فطرون و عاقرقرحا بر ان پاشیده خشک کنند نیم مثقال آن
با ماء القطر جالب استهال است و چون ادمان خوردن لحم ان مورث اخلاط سوداوی و امراض سوداوی است باید تخصیصکه تا
حار باشد بخوردن ان تعهد نماید بدن خود را با خراج سودا و ترطیب آن با ستعمال ادهان و لعابات و چون تناول نماید
و در بدن خود ثقالی و تمددی یا دردی یابد و زود از معده او نگذرد باید که مبادرت نماید باخراج آن باستعمال فرزجات با شیافات

با جوارشات مسهله تبریدی و سقمونیائی **حمار الوحش** بفتح واو و سکون حاء مهمله و شین معجمه بفارسی گورخر نامند و معروف بخرگور
است ماهیت آن حیوانی است معروف طبیعت آن گرم و خشک تر از حمار اهلی افعال و خواص آن گوشت آن غلیظ و مولد سودا و چون
خواهند که استعمال نمایند باید که با نمک و شبت و دارچینی و زنجبیل مهرا پخته تناول نمایند امراض الرأس و العین و الصدر و تعلیق
پوست پیشانی آن بر سر و یا بر بازو جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و بعضی گفته اند باید که مقدار یک شبر باشد و پوشیدن انگشتری
مصنوع از سم آن در خنصر چپ جهت رفع صرع مجرب ما باید که هر ماه آن انگشتر را تجدید و تغییر نمایند و طلاء پیه آن با شیر مرضعه جهت
رفع گریه اطفال و پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر و مانع نزول آب و اشامیدن ریه خشک کرده آن با عسل و شیرا
جهت ربو و سرفه و ضیق النفس امراض گرده و مثانه و ظهر و باه و کلف و داء الثعلب و دوالی و غیرها شامیدن مغز سران جهت
رفع بول در فراش و چهار قیراط زهره آن با خولنجان و آب کرنب جهت تفتیت سنگ مثانه و پیه آن با روغن قسط جهت درد
گرده و کمر و خصیه و قضیب آن بغایت مقوی باه و طلاء زهره آن جهت رفع داء الثعلب و دوالی و پیه آن جهت کلف و قوبا
و اشامیدن مرق گوشت آن و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و جگر و سم آن در افعال مانند حمار اهلی
است **حماض** بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و ضاد معجمه بیونانی طوطاق اغریون و بشیرازی ترشه و بهندی چوکا نامند و بزبان
فرنگی بستانی انرا اشلیه کیاتم و بری انرا اشلیه باتم گویند قسمی دیگر که کوچک مشهور به برگ آن شبیه بسه برگه است انرا
اطریفلین یعنی حماض سه برگه و بعربی حمصیص و بهندی امروله گویند ماهیت آن بری و مائی و بستانی میباشد بستانی آن
دو نوع است نوعی عریض الورق و لقه و انرا اسلق بری و بترکی قوزی غلاقی و بهندی چوکا و بلغت اهل یمن تنعل و نوعی
دیگر رقیق الورق ترش و انرا حماض بستانی نامند و بیخ همه مایل بسرخی و ثمر آن خوشه دار و مثلث و تخم آن سیاه و براق
و در غلافی ریزه مثلث شکل و سرخ رنگ و نوعی را تخم بدون گل تکون میباشد و این هر دو نوع ترش و بهترین انواع اند طبیعت
آن در اول سرد و در دوم خشک و در اوایل دوم نیز سرد و خشک گفته اند و با قوت قابضه افعال و خواص آن امراض الحم
مضمضه بعصاره آن جهت تسکین درد دندان و اکله دهان امراض دماغ و معده و کبد خوردن آن رافع خمار و قی و غثیان
صفراوی و خواهش گل خوردن و امثال آن از خواهش ردیه فایده است و جهت یرقان و تقویت جگر و التهاب و
تشنگی و اوردن اشتهاء طعام و رفع سمیت عقرب گزیده نافع و پخته آن تلیین طبع کند و جهت جراحت امعا و سحج با
سماق مفید و اشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بپزند و با روغن زیت بریان نمایند و
کشنیز و اندکی زیره و آب انار دانه بدان بریزند و تناول کنند حبس شکم نماید و ضماد پخته آن با شراب جهت خنازیر و ورمهای
بناگوش و جرب و برص و قوباء و با سرکه جهت سعفه بغایت نافع و ضماد آن با روغن گل و زعفران جهت قروح شهدیه

مفید مضر باه مصلح آن شربت مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن حماض اترج و تخم آن در اول سرد و در دوم خشک
قابض افعال و خواص آن امراض قلب و معده و کبد و امعاء و سموم و غیرها جهت خفقان حار و التهاب معده و یرقان و
قرحهٔ امعاء بسبب تغذیهٔ آن و گزیدن عقرب بجهت قوت تریاقیهٔ آن و بریان کردن آن جهت اسهال دموی و صفراوی
و کبدی و لسان بریان کردهٔ آن حابس بطن و تعلیق بذر حماض بر بازوی چپ مانع الحبلی و گفته اند جهت سم عقرب
بمرتبهٔ موثر است که چون کسی آنرا آشامیده باشد و عقرب او را بگزد متضرر نگردد و مضر گرده و سپرز مصلح آن رازیانه و قند
مقدار شربت آن تا دو درهم و بیخ آن جهت اسهال دموی و سحج و یرقان و سیلان رحم و قطع خون حیض و ضماد آن جهت
جرب متقرح و قوبا و داء الحیة و شقاق ناخن و با آرد جو جهت خارش بدن و مطبوخ آن با سرکه جهت ورم طحال و تعلیق
آن بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ آن جهت یرقان سددی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و احتباس حیض و
بری آن عریض الورق شبیه بابه ریک در طعم و شبیه ببرگ چغندر در شکل و آنرا سلق جبلی نامند و بیخ آنرا در اصفهان
حلیمو نامند و آشامیدن آب گیاه آن و خوردن برگ پختهٔ آن جهت سحج صفراوی و یبس طبیعت و بیخ آن در افعال
قوی تر از بیخ بستانی است و خوردن آن با نبات جهت سرفه و آشامیدن یک مثقال آن با آب جهت خبث الحدید جهت بواسیر
مجرب و ضماد آن جهت وجع مفاصل و کوفتگی اعضاء و نقرس حار و بخور آن با بیخ یک مثقال کبیر جهت خشک کردن و انداختن
دانهٔ بواسیر ظاهری و فتیلهٔ آن با مقل ازرق و موم و روغن تخم کتان جهت بواسیر باطنی نافع و مائی آن که در کنارها
میروید برگ آن با صلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه به نیلوفر و بیخ آن شبیه بچغندر و تخم آن سیاه
رنگ اندک مایل بسرخی و طعم آن مانند بستانی و آنرا حماض البقر و سلق مائی نامند جهت آنکه منبت آن کنارهاست طبیعت
آن سرد و خشک و قابض افعال و خواص آن قریب به بستانی است و جهت خفقان و غثیان نافع و با شراب جهت ازالهٔ ثم و
توحش و استرخاء معده و تفریح آورد و طبع را خوش دارد و ضماد آن جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و
منع از دیاد جمرها مفید و تخم و برگ آنرا چون بخایند درد دندان را ساکن کند و بن آنرا محکم سازد و دوام اکل آن یرقان
را زایل کرداند بدل آن لبلاب است حمام بفتح حاء مهمله و میم و الف و میم بفارسی کبوتر و بهندی [illegible] مشهور بدانست ماهیت
آن مرغیست معروف صحرائی و خانگی میباشد صحرائی آن اکثر خاکستری رنگ مایل بسبزی و خانگی آن ملون بالوان و انواع
و خوش رنگ تر و خوش منظر تر میباشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک و صحرائی آن گرم تر و خشک تر و لطیف تر از
خانگی و هر دو با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن بچهٔ اهلی آن بهتر خصوصا تازه بر و بال بر آوردهٔ آن امراض سرد و چشم و معده
و کبد و گرده و باه خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخاء و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طبلی

وطلی و تسمین و تقویت گرده و باه و تولید منی و چون شکم آن را که تازه مرا و دوده باشند و الایش جوف از او دور کرده سائیده بخورند
جهت رفع سمیت گزیدگی مار نافع و خوردن بچه کبوتر در روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نموده جهت تفتیت حصات گرده و مثانه و
اخراج آن در ساعت مفید و طلاء خون آن بر پیشانی جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و بدستور اشامیدن قدری با علاج از خون خشک
شده آن و ریختن خون گرما گرم آن بر جراحت سر که با استخوان رسیده باشد و امتحان خون گرم گرما آن خصوصا که بر نور رسته
بچه اثر الکنند که خون از ان بهم آید در چشم بچکانند و جهت جراحت چشم و کمنه و بیناجه و طرفه و شب کوری نافع و فضله آن در سیوم
گرم و خشک جالی و مفرح و اشامیدن آن از یکدرهم تا سه درهم جهت استسقای بارد و به وزن درهم آن با دو درهم دار چینی جهت تفتیت
حصات مجرب و طلاء سرگین سوخته آن بر اطراف بینی جهت رعاف بعدیل و چون سرگین انرا بسوزانند و ملح از آن بگیرند و با آب
شرب باشامند تفتیت حصات نماید و دفع کند و ضماد آن با حرف و خردل جهت صداع مزمن و شقیقه و درد پهلو و مفاصل
و نقرس و با آرد جو جهت تحلیل اورام صلبه و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل غدد زیر و با تخم کتان جهت
کشودن دمل و قلع خشک ریشه زخمها و چون با رو گندم و آب گرم و قدری قطران مرهم ساخته بر شبانه روز بر برص ضماد
نمایند پس بشویند و باز تجدید کنند در ازاله برص نهایت موثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا و جلوس در طبیخ آن جهت حصر البول
و تمریخ بپیه آن جهت رفع اثار قروح نافع و سر انرا که با پر و موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شب کوری اکتحال نمایند
و چون شکم بچه کبوتر را شکافند و گرما گرم بر موضع عقرب گزیده بندند جهت جذب سمیت آن مفید و بیضه آن بسیار گرم آشامیدن
خام آن جهت رفع خشونت سینه و نیکوئی رنگ رخساره و چون اطفال با عسل تناول نمایند بزودی گویا سخن آیند و طلاء زرده آن با پیه
جهت تحریک باه بالخاصیت و سفیده آنرا چون در چشم کشند جهت ترطیب و بیاض و غشاوه نافع و استخوان ساق آنرا
چون بسوزانند و فرزجه نمایند جهت اعاده بکارت از اسرار است و مداومت خوردن بچه کبوتر مورث برص و مجموع کبوتر صحرائی
و اهلی مضر محرورین و مصدع و محرق خون و اکثار خوردن کباب بچه کبوتر با ادویه حاره مورث احتراق دم و حدوث جذام
است مصلح آن پختن آن با آب غوره و سرکه و گشنیز و خوردن کاسنی و خیار تازه بعد از ان و سکون صاحب آبله و
جائیکه کبوتران در آن می باشند و در زیر پا بالا بالخاصیت مورث شفاء آن و مجاورت آن سبب امن از امراض دماغی و
عصبانی و عفونی مانند فالج و سکته و سبات وام الصبیان و خدر و طاعون و ازاله وحشت و فساد هوا است **حماما** بفتح
حاء مهمله و فتح دو میم و دو الف لغت یونانی است و امامون و اموس نیز گویند ماهیت آن چند نوع میباشد نوعی نباتی است
شجری مشبک از شاخهای سرخ یاقوتی رنگ و با صلابت و شبیه بخوشه و گل آن ریزه مانند گل خیری و سرخ رنگ و برگ آن شبیه
ببرگ فاشرا و تند و خوشبوی و گل آن را بوی مانند بوی فاین و شیرازی ماهلو نامند و تخم آن بسیار لذاع و منبت آن ارمینیه و طرسوس

واین بهترین انواع است و نوع دیگر مائی که در آن نهاها سبز و سفید و در شام یافت میشود و مایل بسبزی و نرم و چون بدست بمالند بوی
آن شبیه بوی سداب باشد و نوعی دیگر نبطی و آن غیر مشک و مستطیل و بی تخم و تند بوی و سفید مایل بسرخی و گل آن ازرق
مایل بسرخی و بعد رسیدن سرخ میگردد و در آب ماه رومیجا میرسد و اگر پیش از رسیدن بکمال تخم آن را اخذ نمانند بزودی
فاسد میگردد و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و صاحب تحفه نوشته که بهترین آن مائی است طبیعت آن در سیوم گرم
و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند افعال و خواص آن امراض الرأس و الاورام و السموم و اعضاء الغذاء و النفض و غیرها
ضماد آن بر پیشانی جهت صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره و به تنهائی یا با بادروج جهت گزیدن عقرب و با موبز جهت ورم احشاء و
اشامیدن آن مسکر و منوم و مورث سرور و منقی معده و جهت تقویت جگر و تفتیح سده آن و سده سپرز و تحلیل صلابت
آن و رفع مغص و پراگنده نمودن ریاح و الکبداث نیدن طبیخ آن جهت ورم جگر مزمن و ورم رحم و سایر اورام و حبس بول
و طمث و نقرس و حمول و فرزجه آن جهت ورم مقعده و رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و گذاشتن پا در طبیخ آن
و طلاء آن جهت نقرس و طلاء آن با بادروج جهت عقرب گزیده مفید و داخل اکحال مینمایند مقدار شربت آن تا
دو درهم بدل آن بوزن آن اسارون یا عود یا قرنفل یا وج و نصف آن زیره سفید مضر معده مصلح آن تخم کرفس مصدع
و منوم و کسالت آورد مصلح آن صندل و گلاب و دارچینی و چون شراب با سدس آن دارچینی عرق کشند و با عسل
بیامیزند و در آفتاب گذارند در تفریح و جمیع افعال قوی تر از خمر است و اشامیدن یکدرهم آن با تخم درهم زجاج مفلس جهت
ادرار بول و تفتیت حصاة در همان روز مفید **حمص** بکسر حاء مهمله و فتح میم مشدده و سکون صاد مهمله بفارسی نخود و بهندی
چنه بلغتی بوٹ بضم باء موحده و سکون واو و خفاء نون و ثاء چهار نقطه هندی و بترکی نولجاق نامند ماهیت آن
بری و بستانی میباشد گیاه بستانی آن بقدر یکذرع و تا یک و نیم ذرع و شاخهای آن باریک و بر آن برگهای بسیار
ریزه مشرف و ثمر آن در غلاف فی القدر پسته کوچکی و در هر غلاف یکدانه و دو دانه تا چهار دانه و بهترین حبوب ماکوله است مانند
باقلا و نخود ان و اجود آن سفید بزرگ دانه تازه آنست و بری آن نیز شبیه به بستانی و تیره رنگ و کوچکتر و ثمر آن اندکی
با تلخی و مایل بسرخی و در اند و نیز بستانی اصناف میباشد صنفی سفید بزرگ دانه ملایم و صنفی سرخ صلب ریزه دانه و
صنفی سیاه و صنفی سرخ مایل بسیاهی و بری را حمص کرسنی نامند طبیعت آن در اول گرم و خشک و بری آن در
آخر آن یعنی گرم و تر و خشکتر از آن و تر در اولی بقراط در دوم گرم و در اول خشک و سبز تازه آن در اول تر و قوت آن تا
سه سال باقی میماند و مولد ریاح و نفاخ افعال و خواص بر بجا آن منقی و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و شش با و جالی جرب
و مقرح و قوبا و ملین اورام بناگوش و انثیان ضماد او با عسل جهت تنقیه قروح و جراحت سرطانی مفید و بستانی آن ملین

ملین طبع و مقوی حرارت غریزی و ربه و ظهر و مولد خون صالح و کثیر الغذا و مسمن و منبه اشتها و اعضاء الصدر
والغذا و المعده و تغذیهٔ آن جهت سینه زیاده از حبوب دیگر است و با شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تب
با او نباشد و چون تب باشد بجای شیر با آب بنوشند چون یک شب در سرکه بخیسانند و صبح ناشتا تناول نمایند و دران روز
چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده بسیار مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با قدری نمک مقطع لزوجات و منفتح سده و سبب
کسب ملوحت و مدر بول بسبب حرارت و بالخاصیت جهت درد سینه و قروح شش نافع الباه چون در آب خیسانیده خام
تناول نمایند و آب منقوع آنرا با اندکی عسل بالای آن بنوشند جهت اعادهٔ شهوت جماع مایوسین بعدیل گفته اند و خوردن
حمص مابین طعام معین بر هضم آن و چون هریسه از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض
مقعده و تنقیهٔ رحم و اخراج کرم شکم و مقعده بهترین ادویه است و خوردن بریشتهٔ آنکه سرد نشده باشد جهت بواسیر
دموی از مویزه و سبز تازهٔ آن مولد فضول است و آشامیدن نقیع آن جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع و روغن حمص
در سیوم گرم و خشک و تند و با قوت نافذه و مقوی موی و باه و جهت تسکین درد دندان و لثه و دردهای بارد و
جذام و امثال اینها بغایت موثر و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و تصفیهٔ رنگ رخسار و صوت و طلاء آن جهت
تقویت باه و نمش و کلف و امثال اینها مفید و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و منقی حصات و مدر فضلات و در
جمیع افعال قوی تر از سفید آن و با قوت تریاقیه و جهت استسقا و یرقان سدی و سدهٔ جگر و تحلیل ریاح و جذام نافع
و طلاء و شمام آن جهت رفع صداع و زردی رخسار و سعفه و حزاز و کلف و خارش اعضا و [illegible] انثیا و امراض مفاصل و تقویت
موی نافع و گفته اند که از خواص است که چون در اول هلال ماه بعدد ثوالیل در بدن یکعدد نخود بالعمده گرفته و مجموع را در لته
بسته از میان هر دو پای خود و یا از بالای شانه آن لته را بجانب عقب اندازند در آخر ان ماه آن ثوالیل بر طرف میشوند و حمص
مضر قرحهٔ مثانه است مصلح آن خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل خصوصا تازهٔ آن مصلح آن جوارش کمونی و زیره و شبت
و گلقند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدل آن در قوت باه لوبیا و در سایر افعال ترمس و آشامیدن آب
بعد از تناول نخود بغایت مضر است.

فصل الحاء المهمله مع النون حنا بکسر حاء مهمله و فتح نون مشدده و الف بفارسی
بتخفیف نون آمده لغت عربیست و بیونانی ارقان و فقولیون نیز و بهندی مهندی نامند ماهیت آن نباتی است معروف
ساق آن بقدر یکذرع و زیاده و در هند و بنگاله تا بقدر یک قامت انسان میشود و ساق آن سرخ رنگ و برگ آن شبیه
ببرگ انار و مورد و نازکتر و کوچکتر و نرم تر از آن و در اکثر بلاد خصوص بنگاله خزان ندارد و مانند مورد الا آنکه در فصل بارش
که گرما و بودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبز تر و رعناتر میباشد و نشو و نما زیاده مینماید و مزروع

و قلم هر دو پیدا باشد و قلم آن بیشتر و گل آن که فاغیه نامند سرخ مایل بسفیدی و خوشبو است و در بعضی بلاد مانند بنگاله و سالی
دو بار گل میکند یکی در ایام بارش و دیگری در زمستان و ثمر آن بقدر فلفلی و فی الجمله مانا با اسپند و پوست آن نازک و خوشه
دار و در جوف آن دانه‌های ریزه و گویند نر و ماده میباشد برگ نر آن عریضتر و بزرگتر و برگ ماده آن کوچکتر و سبزتر و بعد
سائیدن رنگین‌تر و حنائیت آن رعناتر میگردد طبیعت آن مرکب القوی مایل بسردی و در دوم خشک و در اول گرم نیز
گفته اند افعال و خواص آن امراض سر و چشم و دهان ضماد و طلاء آن با برگ کرگدان بالمناصفه جهت بیضه و خوده و شقیقه
و صداع ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با سرکه بر پیشانی جهت رفع صداع و با زفت و با روغن گل جهت قروح سر و با قطران
و روغن زیتون جهت رویانیدن موی و بر جبهه و صدغین خصوصاً که با آب گشنیز تازه سرشته باشند جهت منع ریختن
مواد بچشم و مضمضه بطبیخ آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال و ضماد آن بر کف پای آبله دار خصوصاً در بدو ظهور مانع
بروز آبله است در چشم آن تخضیب چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و در حدیث وارد است که حنا سید ریاحین
ریاحین است تخضیب بدان شعار اهل اسلام و ایمان است و صداع را زایل میگرداند و نور بصر را می‌افزاید و تقویت باه می‌نماید
امراض معده و کبد و طحال و مجاری بول و رحم و جذام و طاعون و وبا و تبها را نافع و بالخاصیت آشامیدن بمقدار نیم مثقال
جرم آن و نقوع ده مثقال آن جهت یرقان و سنگ گرده و مثانه و عسر البول و رفع احتباس آن و اسقاط جنین
و ناخوره و بثور الی بدستور جهت وبا و قروح مجاری بول و ادرار بول و حیض و رویانیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و متآکل
و بدستور آشامیدن نقیع آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و گویند چون یکماه بدان مداومت نمایند
جذام زایل شود و قابل علاجات دیگر نیست و نطول آب مطبوخ آن جهت حمره و سوختگی آتش و طلاء آن جهت اورام حاره که
بهر دو آب از آن آید و با روغن گل جهت رفع جرب و با آب برگ سدر الخ جهت شقاق مزمن و حدود زانو مجرب و با گل سرشته
جهت فتق و قیله و گرد آن جهت تجفیف قروح و ضماد برگ خشک کوبیده سرشته آن با پیه بز جهت التیام قروح خصوصاً گو
ناخن و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال با عسل و کثیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و گل آن معتدل و لطیف یک مثقال آن
با به اوقیه آب و عسل جهت رفع انواع صداع و قطع نزلات و تجفیف رطوبات و طلاء آن با سرکه جهت صداع و بتنهائی
جهت فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب و رفع خناق و التیام قروح و با موم و روغن گلسرخ جهت درد پهلو و
کوفتگی اعضا و باد و دیه مخصوصه طحال جهت ورم و درد و دفع غائله آن و گذاشتن آن در لباس پشمینه مانع کرم زدن آنها و برگ آن را
بتراش اکثر است و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند که مانند روغن گلسرخ مگر دو روغنها پرورده کنند گرم و محلل و مقوی موی
و نیکو کننده رنگ حنا است بدل آن روغن مرزنجوش و روغن برگ آن نیز مقوی و محلل و رافع اوجاع و تمدد اعصاب و مفاصل است

مفاصل است و در قرابادین مذکور شد و گویند حیا مضر حلق و رئه مصلح آن کثیرا و لعاب بذر قطونا مقدار شربت آن تا یکمثقال و زیاده
از آن کشنده است **حندقوقی** بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و فتح قاف و الف مقصوره اسم
نبطی است ماهیت آن از جنس یونجه است بری و بستانی میباشد بری نهار العربی حنا قاو بیونانی لوطوس اغریوس و بفارسی جو
اسپست صحرائی و بشیرازی اند قوقو و بلاطینی توطس سکرارد و بهندی اسکهبیره و گده بیرنه نیز نامند و بستانی را العربی ورق
و بیونانی لوطوس و بلغتی طرفلن و بلاطینی طرفلیم اوراتم و بابسطیلان طربول رماکه و بهندی این نیز نوع بنام بری است و در
اصفهان شبدر و در بلاد مازندران شروین گویند و نیز سفید و سرخ میباشد و سفید آن قوی تر و اکثر مستعمل و ساق آن اندک
سطبر و سفید و نرم و تا سه چهار ذرع طولانی و بر زمین مفروش و برگ آن اندک پهن و طولانی و بعضی را برگهای ریزه و گل
آن نیز ریزه و مدور اکلیلی و بنفش یا با بارهای سفید و در بین شاخها و برگها دسته و تخم آن ریزه مایل باستداره و رنگ آن مانند تخم
و طعم برگ آن فی الجمله شبیه بحرفه و با حدت و حرافت و ساق بستانی آن صلب تر و مایل به بنفشی و بقدر سه چهار
ذرع و مفروش بر روی زمین و برگ آن نیز شبیه ببرگ سفید و در میان برگ و شاخهای آن شاخه بسیار باریکی
رسته و بر سر هر گل آن سه عدد و زیاده از غوانی رنگ بار گلهای مایل بسفیدی و ریزه و اندک خوشبو و تخم آن ریزه تر از
تخم سفید و طعم برگ آن نیز شبیه ببرگ بستانی و با عفوصت و گلو را زیاده از آن بسوزاند و آنچه در ماهیت آن نوشته
اند که ساق آن بقدر یک ذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن بقدر ناخن و گل آن خوشبو و با سفیدی و سرخی نماید در آن
بلاد بدین نبات میشود یا شد و مستعمل برگ و تخم آنست و اهل هند تخم اینرا نیز مستعمل دارند طبیعت آن در دوم گرم
و در اول خشک افعال و خواص آن بستانی آن امراض العین اکتحال عصارهٔ آن جهت غشاوه و بیاض و قرحه چشم امراض
الصدر و النفس و [illegible] آن با شراب جهت استسقاء و یرقان و قولنج و مغص و رفع سموم قتاله و
دمامیل و اصلاح اخلاط ثلاثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسده و ملین و مشهی و بدستور تناول برگ پخته آن مانند روغن
بریان نموده و عرق آن نیز که بدستور برگ کاسنی و گل بید انجیر مقطر نمایند جهت استسقاء بارد نافع و روغن آن جهت
درد مفاصل و انثیین و اکثار آن مورث درد گلو مصلح آن کاهو و کاسنی تازه و تازهٔ آن موافق مزاج دواب و منقی
اخلاط فاسده انها و تخم آن مهیج باه و طلاء آن جهت رفع کلف مقدار شربت از تخم آن تا سه درهم و بری را برگ بزرگتر
و ساق درازتر و تخم آن شبیه بحلبه و کوچکتر از آن و کریه الطعم و گل آن سرخ و اسرالو فیجه کوهی نامند طبیعت آن در دوم
گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آب آن جهت صرع و درد پهلو و تقویت معده و درد آن و دفع ریاح و بیضه
و برودت مثانه و تقطیر البول و ادرار نمودن بول و حیض و مشیمه و عرق و سقوط آن جهت صرع و جنون و الطول الصغیر آن

جهت تسکین وجع عقرب گزیده موثر و بر عضو صحیح موجب احداث وجع و لذع و جلوس در طبیخ آن جهت تسریع حرکت اطفال
و بدستور تدهین بروغن آن و نیز تدهین بروغن آن جهت درد اعضا و شستن با آب عصیر آن جهت تنقیهٔ بشره نافع و مصدع و مضر
محرورین مصلح آن کشنیز و بقول بارده و تخم آن گرم و تر و خشک‌تر از نبات آن مبهی و جالی و طلاء آن در رفع اوساخ و کلف
وجه قوی‌تر از بستانی مقدار شربت آن تا سه درهم و مورث جرب مصلح آن کتیرا و مضر سینه و مصلح آن شکر ابلوج و از خاصیت
آنست که چون برگ و بیخ آنرا بر ران چپ زن آبستن بندند باعث سهولت وضع حمل است و باید که بعد از وضع حمل بزودی
باز نمایند و صاحب دستور الاطبا نوشته که چون بیخ سفید در سایه خشک کرده آنرا با آب و یا گلاب بسایند و در چشم کشند جهت برویانیدن
موی مژگان ریخته و ازالهٔ دمعه و جرب مفید و چون آب برگ سبز تازهٔ آنرا بگیرند و ده درهم آن در دوازده تولهٔ شیر گاو داخل کرده
بخورانند حبس بول را دفع نماید و نیز خوردن بیخ آنرا از مقدار یک فلفل یا یک دانه فلفل شروع نمایند و روزی بقدر یک فلفل از آن و یک
دانه فلفل بیفزایند تا چهل روز که مقدار آن تا چهل فلفل و چهل دانه آن رسد و باز بتدریج کم نمایند جهت اکثر امراض باردهٔ رطبه و
حمیات بلغمیهٔ مزمنه خصوص مرضیکه بهندی مانجرا نامند که در هر ماه یا در اوایل و یا اواسط و یا اواخر آن تب شدید با کثر با حمی
و نزول آب در بیضه و یا با هر دو و مواضع دیگر نیز بادر ده و وجع عارض میگردد و بلسان نافع است **حنطه** بکسر حاء مهمله و سکون نون
و فتح طاء مهمله و ها در آخر بعربی بر و قمح و بفارسی گندم و بهندی گیهون نامند بکسر کاف فارسی و سکون یاء مثنات تحتانیه
و ضم ها و سکون واو و نون و بریان کرده نیم کوفته مقشر آنرا بعربی قلیس و برغل و بفارسی بلغول گویند ماهیت
آن از حبوب مشهورهٔ معروفهٔ ماکوله است و اجود آن تازه بالیده سفید مایل بزردی و بعد از آن سفید است طبیعت
آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و تازهٔ آن خشک شدهٔ آن در دوم تر افعال و خواص آن بهترین اطعمه
اصحا و کثیر الغذا و مسمن بدن و لیکن مسدد و مضر صاحبان سدهٔ عروق و احشا و خوردن خام تازهٔ آن مولد کرم معده
مصلح آن سرکه کهنه و الکامه و مضر زنان حامله و بچه آن نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلح آن خوردن شیره‌ها و خوردن
آب برهالای خام تازهٔ نارسی آن مورث قولنج ریحی و ضماد گندم ممضوغ جهت نضج دمامیل مفید برای آنکه مسخن جلد است
و گندم برشته بطی الهضم و نفاخ و بدستور مطبوخ آن در آب و لیکن چون استمرا یابد متولد میگردد از آن غذای
بسیار بیشتر از سایر انحاء استعمال و ضماد گندم سوخته با موم و روغن جهت جلاء خسارهٔ بعد بل و آرد گندم سمید که در آن
اندک نخاله باشد که خمیره آن برآمده و نان از آن ترتیب دهند کثیر الغذا و مسمن و مبهی و نان فطیر و نانیکه آید از آن بسیار
نرم سوده و در آن مطلق سبوس نباشد و شسته مانند نشاسته شده باشد قابض و مسدد و دیر هضم و مصلح
آن فانید سنجری یا و انجیر و فواکه مطبوخه و خوردن جوارش کمونی و فلافلی بعد از آن و آرد مطبوخ با شکر و بادام مانند

مانند حریره و اندکی اندکی لیسیدن جهت سرفه و نفث الدم و درد سینه و گرده و تسمین بدن و تقویت باه بغایت موثر
و بدستور مصنوع از نشاسته آن و مطبوخ با آب و لعاب و روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد آرد گندم بخته با آب
و روغن زیتون جهت تحلیل اورام حاره و با آب پیاز جهت اورام بارده و کلف و ماسل و با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل
اورام حاره و خنازیر و غده و مجرب و طلای آن با سکنجبین جهت بثور لبنیه و با عصاره بیخ جهت منع ریختن فضول باعصاب
و نفخ امعا و با شراب و با سرکه جهت سم هوام خصوصا آرد گندم سرخ و ذرور آن بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید خصوصا
که بر بالای آن برگ بید الخمر بندند و گفته اند چون خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ چند ساعت بندند پس باز کرده نزد سگ
اندازند اگر سگ آنرا بخورد معلوم میشود که آن سگ گزیده دیوانه نبوده است و نشاسته آنرا چون با رازیانه طبخ نمایند
جهت زیاده کردن شیر زنان نافع و روغن گندم جهت منع قوبا خصوصا قوبای اطفال و قوبای تازه و سعفه و خراز و کلف
نافع و دستور اتخاذ آن در ادهان در قرابادین کبیر ذکر یافت **حنظل** بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح ظاء معجمه و سکون
لام و آنرا القم نیز خوانند بسبب کمال مرارت و بعربی کسب و شری نیز و بترکی گوشت و بکریانی خرزهره و بلغتی و بکر خرزهره روباه
و بلغتی هندوانه ابوجهل و بهندی اندراین کاینل و بلغتی مهاکال نامند ماهیت آن ثمر گیاهی است بقدر هندوانه کوچکی
و نارنج متوسطی و در نهایت تلخی و نر و ماده میباشد نر آن صلب تر و کوچکتر و ماده آن بزرگتر و رخوتر و بهتر و مستعمل شحم
ماده است که بیرون آن زرد و اندرون آن سفید مایل بزردی و متخلخل و در نبات آن ثمر بسیاری باشد و تخم آن سیاه
بود و اندرون زرد و سبز نبود و آنچه در بوته منفرد یکی باشد از سموم قتاله است و در هند و بنگاله بیرون سرخ بسیار رنگین
و سفید نیز میشود اما بسیار کم و نادر و نبات آن اندک طولانی و نبات آن شبیه به نبات هندوانه و برگ آن از آن کوچکتر و
زردرنگ بیخ آن باریک قوت ثمر آن مادام که در پوست است تا چهار سال باقی میماند و چون برآورند تا دو سال و باید که عند الاحتیاج
شحم آنرا برآورده استعمال نمایند و اگر بیشتر برآورند فاسد گردد و طبیعت آن در چهارم گرم و در سیوم نیز گفته اند و در دوم خشک
افعال و خواص آن محلل و مقطع و مسهل اقسام بلغم و جاذب اخلاط بلغمیه از عمق بدن امراض الراس را شایدن آن جهت امراض
سر بارد مانند صداع و شقیقه و فالج و لقوه و صرع و نسیان و منع نزلات از سینه بچشم و چون در روغن زیتون بجوشانند و بدان
سعوط نمایند جهت تفتیح سده دماغی و قطور آن جهت درد گوش و مالیدن آن بر دندان جهت آسانی کندن آن و سعوط آب تازه
آن جهت رفع زردی چشم و خوردن برگ خشک آن بقدر دو درهم با نشاسته و صمغ عربی جهت اسهال و سموم دوائی و با
افتیمون و انیسون و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و سایر امراض سوداویه و مضمضه بطبیخ آن در سرکه
جهت وجع دندان و چون جوف آنرا خالی کرده و در آن سرکه بریزند و بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت درد دندان و تقویت

لله و روغن آن که دو جزو آب تازه آنرا با یکجزو روغن کنجد و زیتون ترتیب دهند جهت اوجاع و امراض بارده و جوشش سر و قطور آن
جهت دوی و طنین و گرم گوش و مالیدن آن بر دندان جهت رفع درد آن و اکتحال رماد آن جهت سیاه کردن چشم
ازرق بنهایت مفید امراض معده و امعا و کبد و گرده و مثانه و رحم و مفاصل و عصبها را شامیدن آن به تنهائی یا با ادویه مناسبه
جهت امراض مذکوره و استسقاء و جذام و داء الحیه و داء الفیل و سایر امراض سوداویه و بواسیر و چون در ماء الفراطین که
ماء العسل است طبخ نمایند و بیاشامند اسهال کیموس غلیظ نماید و چون درست آنرا در آب بجوشانند و بآن حقنه نمایند جهت
فالج و رفع قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و وجع ورک و ظهر و امثال اینها نافع و شیاف آن مسهل قوی و فرزجه آن قاتل جنین
و اشامیدن یک درهم از روغن آن بدستور مسطور جهت اسهال بلغم و اخراج کرم معده و امعا و تدهین آن با زهره گاو بر ناف
نیز جهت اخراج اقسام کرم و حقنه آن جهت رفع قولنج مفید و اگر تازه آن بدست نیاید ربع رطل شحم خشک آنرا در آب بجوشانند
و با یک رطل روغن طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و چون سر آنرا بریده فلفل در جوف آن پر کرده سر آنرا وصل کرده بگل حکمت
بگیرند و در خاک اجاغ دفن نمایند تا یکهفته بجوبکه بسوزد پس برآورده فلفلها را سائیده تناول نمایند جهت رفع ریاح و انهضام
طعام نافع و طلاء سبز تازه آن جهت عرق النسا و دردهای بارده و سبز مغز و یکدانه و پوست و دانه آنرا چون بکوبند و
بیاشامند و همچنین مقدار زیادی از شحم آن اخراج اقسام دیدان نماید و اشامیدن آن و ضماد آن چند مرتبه بر کف پا جهت جذام
و توقف شدن آن مجرب گفته اند و طبیخ بیخ آن جهت استسقا و داء الفیل و تحلیل خون منجمد و دفع سمیت گزیدن عقرب حکایت
کنند که اعرابی را چند جا بدن او را مار گزید در ساعت دو درم آن را بیاشامید صحت یافت و گویند چون سر آنرا بریده چند پارچه
عروق که بفارسی روناس نامند در آن فرو برده سر آنرا وصل نموده بگل حکمت بگیرند و در خاک اجاغ دفن نمایند تا یکهفته
بجوبکه بسوزد پس برآورده عروق را از میان آن برآورند و خشک نمایند و وقت حاجت با آب لیمو سائیده بر کلف دست
ضماد نمایند دو سه مرتبه بعون الله تعالی رفع میکرد و مجربست و ضماد برگ آن با آب و نشاسته جهت قطع سیلان خون منجمد و تحلیل
اورام و پاشیدن آب طبیخ آن در خانها جهت کشتن کیک و منع تولد آن موثر و بخور آن جهت ادرار حیض مفید و تعلیق بیخ آن
بر کمر جهت نزول آب در بیضه گویند موثر است و تخم آن مسهل و مقی و مورث دوار و چون مکرر بشویند و در آب نمک
بخیسانند تا تلخی آن زایل گردد پس بکوبند و با شیر و خرما بجوشانند و بخورند جهت صحت بدن مفید از زیت چون حنظل
را سوراخ کرده و دانهای آنرا بیرون آورند و روغن زنبق در آن پر کنند و سوراخ آنرا بقطع حنظل مسدود کنند و بگل بگیرند
و بر روی آتش بگذارند تا چند جوشی بخورد و خضاب نمودن بدان و اشامیدن آن در حمام جهت سیاه کردن موی و
منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و روغن آنکه در امراض راس ذکر یافت جهت منع ریختن موی نافع است و گویند چون

چون آنرا از میان دو پاره نموده بر بدن فربهی که بر آن گوشت بسیار باشد بمالند در دو سه دفعه زایل گردد مقدار شربت شحم
آن از نیم درهم تا یک درهم و گفته اند که زیاده از یک درهم نباید استعمال نموده آنرا مگر در سردی هوا در زمستان و در گرما و
محرور المزاج را استعمال آن جایز نیست جهت آنکه مکرب و موجب مغص است و لباست که عمل نمیکند و موجب امراض
میگردد خصوصا صداع و امراض معده و مقعده و انفتاح افواه عروق و جریان خون صالح است از برای ممرودین و بلغمی
مزاجان و مرطوبین قوی المزاج غلیظ الطبع و مستعملین سیاه و اغذیه غلیظه و شیر و پنیر و امثال اینها کسیکه اراده استعمال
آن دارد باید که به تنهائی نخورد بلکه با مصلح آن که صمغ عربی و یا کتیرا یا مقل الیهود و یا نشاسته است هر یک مفرد او یا مرکبا
و یا ادویه مناسبه دیگر نیز و صمغ عربی مضعف فعل آن و کتیرا معین عمل آنست و باید که بسیار نرم بسایند زیرا که حرارت
خشن آن مورث مغص و سحج و تقطیع امعا است و اصلاح آن با امور مذکوره است بدل آن حب الخروع است و گویند
بوزن آن خردل و چهار دانگ وزن آن قثاء الحمار و گویند بوزن آن حرمل است **فصل الحاء مع الواو حواصل** بفتح حاء
مهمله و واو و الف و کسر صاد مهمله و سکون لام بهندی گگن بهیر و بمصری بضم کاف و سکون یا نامند ماهیت آن از جمله
طیور آبی است اندکی عظیم الجثه و منقار آن بلند و پهن و سر آن بطرف پائین برگشته و از آن پشت خار بسیار زند و پایهای
آن مانند پایهای مرغابی و پرده دار و دو نوع میباشد سفید و سیاه خاکستری رنگ و سیاه آن بد بوی و پوست آن مستعمل
نیست سفید آن خوشبو و از پوست آن پوستین میسازند طبیعت آن در دوم گرم و تر و رطوبت آن زیاده از حرارت
افعال و خواص گوشت آن غلیظ و دیر هضم مضر مصلح آن [illegible] آن با دارچینی و زیره و یا ادویه حاره تناول نمودن و
پوشیدن پوستین آن موافق محرورین و جوانان و صفراوی مزاج را مضر و فرو بردن پیه خام آن نافع جهت مغص
و قولنج مفید و روغن آن محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت اوجاع مفاصل و دردهای بارده نافع **حور** بضم حاء مهمله و
سکون واو و راء مهمله و بزاء معجمه نیز آمده است و آنرا کروفه و بفارسی اتوز نامند ماهیت آن از جمله اشجار قریب بدرخت
خرما است برگ آن مانند برگ بید و از آن باریکتر و درازتر و پوست آن زرد و گل آن خوشبو و دانه آن مانند گندم و منبت
اندلس آنرا سرو وله نامند و نبطی و رومی میباشد و منبت رومی آن بلغار و اروس و صمغ رومی آنرا گویند کهربا است و از
اروس میاورند و بدین نحو ترشح میکند که پوست و چوبهای آنرا بر هم چیده و زیر آن ظرفی میگذارند و در آنها آتش
میافروزند تا پوست و چوبها سوخته و دهنیت آن در آن ظرف چکیده مجتمع گردد و درخت رومی آن بزرگتر و برگ آن درازتر
از نبطی و نبطی آن بی صمغ و در مزبلهای امثال آن در خبرها که در حوالی آن و در آن مزبله روید بنفایه است طبیعت رومی آن
در سیوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن اشامیدن صمغ آن با سرکه جهت خفقان و ضرع و تقطیر البول و بدستور

ضمادان بدون سرکه جهت خفقان و منع سیلان رطوبات بمعده و امعاء و عرق النساء و قطع حمل و تفتیح سده نافع و کل آن
قاطع نزف الدم جمیع اعضاء و برگ آن با سرکه جهت نقرس و فرزجهٔ آن با سرکه بعد طهر معین بر حمل نیز گفته اند و طبیخ چوب آن
مجفف قروح و آکله و روغن آن که مذکور شد قوی التاثیر و خوشبو و در افعال قریب بروغن بلسان است و طبع آن
در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن العین اکتحال ثمر تازهٔ آن با عسل جهت غشاوه الاذن قطور آب برگ تازهٔ آن
جهت درد گوش و نوشانیدن یک مثقال از پوست آن جهت عرق النساء و تقطیر البول نافع و قاطع حمل زنان است عضو ها باندکی
حب الکلی و عسل و برگ آن نیز بدستور همین اثر دارد و چون بعد طهر بیاشامند بدل آن مرزنجوش دو و ثلث وزن آن مقدار شربت آن
از نیم درهم تا یک درهم است **فصل الحاء مع الباء المثناة التحتانیه حیه** بفتح حاء مهمله و فتح یاء مشدده و تا گویند وجه تسمیه آن
بحیه از آن است که طویل العمر میباشد و نیز گویند جهت آنست که بعد مردن بدل آن مدتی میماند بیشتر از ابدان حیوانات دیگر و انرا بفارسی
مار و بهندی سانپ نامند ماهیت آن اقسام میباشد و بهترین انها سیاه دور از آب و کفچه دار یعنی انکه در وقت غضب سر آن
بلند و مانند کفچه میشود و در ملک هند و بنگاله بسیار بهم میرسد و مار موئیزک بسرکه سر آن مانند موئیز سیاه و تن آن خاکی رنگ
میباشد و اکثر تن خود را در خاک پنهان میکند و سر بیرون چون کسی بغفلت بخیال دانهٔ موئیز دست بسوی آن برد
او را بگزد و همچنین اقسام ردیه دیگر نیز میباشد و در افعی نیز ذکر یافت و نر و ماده میباشد و نر انرا دو دندان و ماده انرا
چهار دندان و بعضی شاخدار میگویند که میباشد و برای شاخ آن نیز خواص و منافع منقول است طبیعت آن در آخر سوم
گرم و خشک و با قوت تجفیف افعال و خواص آن العین اکتحال بیههٔ آن مانع نزول آب و در جسم الاذن قطور پوست مطبوخ آن
در شراب جهت درد گوش الفم مضمضهٔ جوشانیدهٔ آن در سرکه جهت درد دندان العین چون مار سیاه خانگی را زنده
در کوزهٔ نوی کرده در تنور حمام گذارند تا بسوزد و پس برآورده با عسل سرشته اکتحال نمایند بغایت مقوی باصره الخنازیر و
داء الثعلب و داء الحیه با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه مزیل داء الثعلب و داء الحیه النواصیر طلاء پوست سوخته آن
با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج کرده گذاشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار موثر الجذام و الثالیل چون سر و دنباله
و زهرهٔ انرا در روغن اندازند و بجوشانند تا مهره شود و تدهین بدان جهت ازالهٔ جذام و ثوالیل سریع الاثر الحمی تعلیق
دندان که در حال زنده کی از ان کنده باشند و بدستور تعلیق … آن جهت ربع و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تب
غب موثر الرحم و البواسیر تعلیق پوست آن که هر سال میاندازد و که سلخ الحیه نامند و بسیار نازک براق میباشد بر ورک
زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانهٔ بواسیر البرص تخم مار را چون با سرکه و بوره بسایند و بر
برص طلا نمایند جهت ازالهٔ آن مجرب دانسته اند و دیمقراطیس گفته که چون شکم مار را از سر تا دنباله بشکافند و احشاء انرا

اجزاء را برابر و رنده و بجای آن شاه سفرم خشک که باب جوشانیده نرم کرده باشند بر کت و محل شق رانده و زنند و در آتش گدازند
تا پخته شود پس شاه سفرم را بر آورده بر برص ضماد نمایند و به بندند و بعد یک شبانه روز بگشایند با لکه آبله بسیار کرده اند مجرب است و
مداوای کسی که او را مار گزیده و با گوشت و یا زهره آنرا خورده باشد مداوای افعی گزیده و لحم و زهره آن را خورده است و در
افعی ذکر یافت **حیس** بکسر حاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله بفارسی حیگال نامند ماهیت آن غذائیست که از روغن و نان
گرم میسازند افعال و خواص آن کثیر الغذا و مسمن و غلیظ و دیر هضم و مسدد و مصلح آن شکر و عسل است **باب هفتم در بیان**
ادویه که حرف اول نام آنها خاء معجمه است فصل الخاء مع الالف خاماسوقی بفتح خاء معجمه و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله
و سکون واو و کسر قاف و یا بلغت یونانی است و خاما بمعنی زمین و سوقی بمعنی الخیر است یعنی الخیر زمینی ماهیت آن نباتی است بی ساق
و بیکل و شاخهای آن بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین و پر شاخ و برگ آن در زیر شاخ آن رسته شبیه به برگ
عدس و در زیر برگ ثمری است پر و هیچ آن باریک و در اباره ماه بروئی میرسد منبت آن سنگستان و مواضع خشک و در
مصر خصوصا عین الشمس بسیار طبیعت آن گرم و خشک در دوم و اول سوم افعال و خواص آن بسیار جاذ و جالی و حراف العین اکتحال
آن با عسل جهت دفع آثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب البواسیر خوردن قدری قلیل با نان مسقط دانه کرم سیر
المعده اشامیدن مطبوخ آن ملین بطن و بدستور لبن آن و لیکن با خطر الثوالیل و السم و الاورام و غیرها ضماد شاخ و بدستور
طلاء شیر آن بر ثوالیل منکوب که مسماریه نامند و سایر انواع ثوالیل و خیلان و گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار ضرب
سیلی بر جبه و غیر آن و بدستور طبیخ آن چون اعضاء انرا بکوبند و بر اورام بلغمیه و ثوالیل هر نوع که باشد ضماد نمایند تحلیل
دهد از رحم حمول سائیده آن با شراب جهت تسکین وجع رحم نافع مضر سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک قیراط است
خانق الذئب که قاتل الذئب نیز نامند ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه به برگ دلب و تیره تر و کوچکتر از آن و بیشتر شقاق
این از آن زیاده و از شاخ آن شاخهای باریک دراز رسته طبیعت آن در آخر سوم سرد و خشک افعال و خواص آن بالخاصیت
کشنده گرگ است و چون بکوبند و بر گوشت خام بپاشند و گرگ بخورد و برودی خناق کند و بمیرد و لهذا انرا خانق الذئب نامند
و در سایر افعال مانند خانق النمر است که مذکور میشود و ابن ماسویه انرا اسقیل دانسته و صاحب اختیارات گفته که بتحقیق خربق سیاه
است **خانق الکلب** انرا قاتل الکلب نیز نامند و بهندی کلهارٹی گویند ماهیت آن گویند اذراقی است که بفارسی کچوله
نامند و مذکور شد و یوسف بغدادی مؤلف ما لا یسع غیر آن دانسته ماهیت انرا گفته گیاهی است شاخهای آن باریک طولانی
و دیر شکن و برگ آن شبیه به برگ لبلاب کبیر و اطراف آن تند و بسیار بدبوی و با رطوبت لزجه و زرد رنگ و ثمر آن در غلافی
شبیه بباقلی بطول یک انگشت و در جوف آن دانه کوچکی سیاه و صلب طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن از

سموم قتاله و کشنده سگ است و در ساحت بخناق الهند المسمی بدان کشته و کشنده سایر صباع و حیوانات دم دار و انسان نیز

الاورام و ضماد آن آن جهت تحلیل اورام بارده و نفخ و بالغ النفع و بزودی مؤثر و علاج کسیکه اثر اخورده باشد تبرید و ترطیب

و فصد است اگر طبیعت متحمل آن باشد و تقویت قلب بمفرحات بارده **خانق النمر** بفتح نون و کسر میم و سکون زاء مهمله

و قاتل النمر نیز نامند و بیونانی اقونیطن در ماهیت آن اختلاف است بسیار و بعضی مازریون سیاه و بعضی اسقیل و ابن الدواء

گل سیر صحرائی دانسته و مؤلف مالابسع و صاحب تذکره گویند که آن گیاهی است غیر مازریون ساق آن بقدر شبری و برگ آن

شبیه برگ قثاء و از آن کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاده نمیشود و بیخ آن شبیه بعقرب و براق و درخشنده

مانند شبه طبیعت آن در چهارم سرد و خشک افعال و خواص آن از سموم قتاله و در صباع سریع التاثیر خصوصا گرگ لهذا اخانق النمر

نامند الخواص چون عقرب تیر و یک آن زده و یا اثر اتر و یک عقرب آورند هلاک میگردد و در اطلیه را دع اورام حاره و مسکن درد چشم

و مسقط دانه بواسیر و شهد رسم آن کشنده بسدر و خناق و تشنج و لبسته شدن زبان و سیاهی رنگ بدن و علاج و تریاق آن

کمافیطوس با شراب صعتر و یا سداب و یا فراسیون و یا افسنتین و یا جرجیر و یا قیصوم و یا شامیدن ماء الرماد با شراب است

دقی و حقنه فرمودن **فصل الخاء مع الباء الموحده خبازی** بضم اول و فتح باء موحده مشدده و الف و کسر زاء معجمه و یاء

بفارسی نان کلاغ و نیرک و خیره و بترکی ایم کماجی و در مازندران گیاه اثر الحیلک و شیرازی خطمی کوچک نامند ماهیت آن مولانا

نفیس گفته که سه نوع میباشد یکی بستانی و آن مخصوص باسم ملوخیا و ملوکیه است و دیگر بری و آن دو نوع است یکی عظیم و آن

مخصوص باسم خطمی است و دوم صغیر و آن مخصوص باسم خبازی است و بفارسی خیره نامند و از مطلق آن مراد نوع صغیر

بری است که برگ آن مستدیر و بسبزه و اندک خشن خصوص پشت برگ آن و گل آن کوچک و سرخ مایل به بنفشی و تخم آن

مدور و اندک پهن و در وسط آن تقعیری و رنگ تخم بعض نوع سفید و بعضی مایل بسیاهی و نبات آن کوچکتر از خطمی و لعاب

پوست بیخ و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در تری و تازگی اندک لعابی دارد و چون خشک و کهنه شود بالکل برطرف

میگردد و منبت آن زمینهای نمناک و در خریف و در بعضی بلاد در اول بهار نیز و بدو خود روید و مزروع هر دو میباشد و در بعضی

تا بهار و ربیعی تا تابستان میماند و یک نوع دیگر نیز دیده شده که برگهای آن ریزه و نرم و گل آن کوچک که در بهار میروید و تا تابستان

میماند و نبات این بسیار بلند نمیشود بلکه بعضی اندک بر زمین مفروش میباشد و برگ گل این ها همه سوای خطمی بزرگ و مدور و پهن و

بعضی سرخ و بعضی سفید و زرد تیز میباشد چنانچه ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن در اول سرد و تر و گویند در دوم

و بعضی معتدل در برودت و حرارت و بعضی بری را مایل بحرارت دانسته اند افعال و خواص آن با بورقیت و قوت متضاده و

معتدل الهضم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سده کبد و مدر بول و زیاده کننده شیر العین ضماد برگ آن که در دهن مضغ

مضغ نموده باشند با نمک جهت تنقیهٔ بواسیر چشم و بی نمک جهت التیام آن جبر الکسر و الاورام و السموم و حرق النار ضماد سائیدهٔ آن
جهت شکستگی اعضا و تحلیل اورام حاره و گزیدن زنبور و مگس عسل و با زیت و با روغن گل جهت سوختگی آتش و باد سرخ و
گزیدگی عقرب و ضماد خشک آن با بول جهت قروح سر و رفع نخالة الصدر و المعده و الکبد و آلات البول و السموم اشامیدن نیم رطل
طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحة الصوت و رفع خشونت آن که حادث از حرارت و یبوست باشند و درد سپرز و یرقان
و جرب و قرحهٔ امعا و زحیر و قرحهٔ مثانه و حرقت بول و تفتیح سدد و ضماد طبیخ بیخ آن و برگ آن جهت ادویهٔ قتاله و رتیله و درد گرده نافع
ارحم جلوس در طبیخ برگ آن جهت صلابت رحم و تلیین اورام مقعده و چون برگ تازهٔ آن را سائیده و با کرهٔ تازهٔ گاوی بر بدن مالند
هیچ گزنده او را نگزد و برگ تازهٔ نورستهٔ کوچک نازک آن را پخته میخورند و بهترین استعمال آن در ماکول طبیخ آن با لحوم طیور جهت
و مرخی معدهٔ ضعیفه و مضر امزجهٔ باردهٔ رطبه مصلح آن در محرورین ترشیها و در مبرودین فلافلی و معجون کمونی مقدار
شربت از آن تا پنجاه درهم و تخم آن سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری مغری و ملین بطن و جهت سرفهٔ گرم و خشک و گرفتگی
آواز و رفع نزله و تقویت امعا و پیچ و قرحهٔ گرده و مثانه و دفع لذع ادویهٔ حارهٔ حاده و دفع گزیدن زنبور و رتیلا و با تخم خندقوقای
بری یا بانسویه جهت درد مثانه و حقنهٔ آن جهت رفع سوزش امعا و رحم و مقعده و با عسل جهت درد جگر الاورام و الاوجاع ضماد آن
به تنهائی و یا با چوبقنتر جهت اورام حاره و اوجاع و اورام صلبهٔ حاره و ضماد تخم و برگ آن جهت گزیدگی زنبور نافع مضر معدهٔ ضعیف
مصلح آن رب توت فواکه مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن تخم خطمی و گل آن جهت قرحهٔ گرده و مثانه شرباً و ضماداً و شاخهای
آن جهت وجع گرده و مثانه نافع و خبازی بستانی را برگ چرا ز و گل زرد و کوچکتر از گل خبازی و در بیشه زارها بسیار میروید و به بلندی
گیاه بنه میشود و تخم آن سیاه و دراز شبیه بشونیز بشونیز و بسیار تلخ و غلاف آن شبیه بکرم و مایل بسبزی طبیعت
آن در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سینه و رافع خشونت آن و مصفی صوت و مهیج حرارت بسبب لطافت
و جهت تب های حاره نافع مضر معدهٔ بارد مصلح آن ادویهٔ حاره و تخم آن مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت عرق النسا
و آب آن با شکر جهت دفع اخلاط محترقه و ضماد ممضوغ آن جهت تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع مقدار شربت
آن تا دو درهم است خبز بضم اول و سکون باء موحده و زاء معجمه بفارسی نان و بترکی چرک و بهندی روتی و بانگریزی بریت نامند
ماهیت آن از اکثر حبوب ترتیب میدهند بدین نحو که هر یک از حبوب که میخواهند آس نموده بیخته خمیر کرده پخته تناول مینمایند
و بهترین همه نان گندم فربه رسیدهٔ سفید تازهٔ مغسول است که سائیده سبوس آن را بقدر اعتدال جدا کرده خمیر نموده خوب
سرشته و گذاشته باشند تا خمیر آن بر آمده پس در تنور معتدل طبخ باعتدال نموده باشند و با شیر و روغن که ترتیب میدهند
از آن شیرمال مینامند و بهترین همه اقسام است و انواع این بسیار است و اگر شیرین خواسته باشند شیرهٔ شکر و دوشاب نیز ترتیب

میدهند و بران زرده تخم مرغ میمالند برای رونق آن و ابازیر مانند کنجد مقشر و رازیانه و نانخواه و زیره بران میپاشند و یا در خمیر آن
داخل مینمایند و لیکن غیر ابی آن همه بطی الهضم و غلیظ است اما مقوی اگر وه طبیعت آن راجح طبیعت حبوب مصنوعه از ان است
افعال و خواص آن نان گرم مسخن و مجفف رطوبات معده خاییدن آن جهت رفع کندی دندان مؤثر و نان سرد مرطب بدن
و تازهٔ آن سریع الانحدار و مسمن بدن و مقوی آن و خشک آن دیر هضم و مجفف و اقسام آن مورث تشنگی و با ابازیر مذکوره و
حلبه و سیاهدانه و مشهی و دیر هضم و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و قابض و نان فطیر و انچه آرد آنرا ابرم بیخته و سبوس
آنرا تمام گرفته باشند دیر هضم و مسدد و نفاخ خصوصا که با شیر و یا با روغن و شیرینی خمیر نموده باشند و در اکثر امزجه به علل بخلاف
نخاله دار آن که همه را نافع است و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذاء و جهت اسهال و تبهای حاره که با ضعف
معده باشد نافع و نفاخ و در مبرودین مورث قولنج مصلح آن ماء العسل و مرق گوشت و شکر است و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش
و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذاء و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار مؤثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب
داده باشند بدون روغن سریع الهضم و بهترین اقسام نان ها است در بعضی امزجه و نان آرد نخود باقلی و بلوط و ارزن بطی
الهضم و مسدد و قلیل الغذاء و قابض و با ترشی الغایت مضر مصلح آن روغن و شیرینی ها است **خبز الحواری** بفتح حاء مهمله و
واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء نسبت ماهیت آن نانی است که در گرفتن سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم
آن سفید بالیده باشد که نان آن سفید گردد و بهترین اقسام نانها است و حواری بمعنی سفید است و در روم و فرنگ نان را
خوب سفید مرتب مینمایند بهتر از جاهای دیگر **خبز الخشکار** بضم خاء و سکون شین معجمتین و فتح کاف و الف و راء مهمله ماهیت
آن نانی است که گندم آنرا ناشسته و سبوس آنرا ناگرفته ترتیب میدهند افعال و خواص آن سریع الانحدار و دیر هضم و مسدد
در بعضی امزجه و ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلح آن شیرینی ها است و روغن
و شیر تازه دوشیده **خبز السمید** بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثنات تحتانیه و دال مهمله که بسنگ مشهور بنان میده
است نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیر الغذاء و مورث سده جگر و سنگ
گرده و مصلح آن انیسون و رازیانه و شکر و سکنجبین بزوری است **خبز الطابق** بفتح طاء مهمله و الف و فتح باء موحده و سکون
قاف نانی است که خمیر آن فطیر باشد و نازک ساخته بر روی طابق آهنی که معرب تابه فارسی است که بفارسی ساج تنر نامند پخته
باشند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیری است و این را نان ساجی تنر نامند **خبز الطابون** بفتح
طاء مهمله و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند و با روغن ترتیب
دهند و رقیق باشد و مشهور بکسمه است کثیر الغذاء و مولد خلط متین و دیر هضم و مضر محرورین **خبز الفرنی** بضم فاء و سکون

وسکون را مهمله وکسر نون وسکون یا خشکنانج نانی است که در فرن بپزند وانواع میباشد از آن جمله کاج است و دیگر
بکسمات و دیگر نان سنگک و این جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق و فرن آنست که مکانی مجوف که از سنگ
و گچ و یا از خشت پخته اندک وسیع میسازند و بر آن چوب و کنس مانند تنور حمام قرار میدهند و در آن سنگ ریزه بسیار
بضخامت چهار انگشت و زیاده میریزند و فرش میکنند و در یک کنار آن آتش میافروزند و در آن اندر میکنند تا خوب
گرم شود و دود آن زایل گردد و خمیر کاج را با آب بخوبی خیسانیده خمیر مینمایند تا بجوش آمده با اندک شیر نیز و روغنی
خمیر میکنند و میگذارند تا برآید پس در کاج و انها گرده ساخته انها را بسته بالای ریگهای گرم در آن فرن می چینند تا پخته
و برشته گردد و بکسمات را نیز با آب بخوبی خیسانیده خمیر مینمایند و بهر شکل که میخواهند میسازند و در ظرفی چیده یا
بر روی ریگهای گرم بالا و بسطه میگذارند تا پخته گردد پس بر میاورند و اگر خشک و دو آتشه خواهند بهار از او دست
و یا لوزی و یا غیر آن بریده در ظرفی چیده بر روی ریگهای گرم میگذارند تا رطوبت آنها خشک شود و برشته گردد و خمیر این
هر دو بر آمده و سبک و زود هضم میباشد و نان سنگک آنست که خمیر آن اندک رقیق و فطیر میباشد از آن پهن نموده
بزرگ و یا کوچک که اندک نازک باشد و بر آن ریگهای گرم میاندازند و یا زیر مطلوب مذکوره و در خمیر آن میباشند تا پخته
و برشته گردد پس بر میاورند و گرما گرم این نان بسیار لذیذ و روغنی این الذ میباشد و پزنده نان سنگک باید بسیار
حاذق و وقوف باشد و در شهرهای ایران خصوص کرمان خوب میپزند و در کرمان بسیار بزرگ تا سه ذرع طول و عرض
یک ذرع و ست و کسری میسازند **خبث** بفتح خاء و باء یک نقطه و ثاء مثلثه جرم اجساد است که در حین گداختن از آنها جدا
شود و طبیعت مجموع آن خشک است و در حرارت و برودت مختلف **خبث الحدید** بفتح خاء و کسر دال مهملتین و سکون یاء
مثنات تحتانیه و دال مهمله و از الفارسی لوس و ریم آهن و بشیرازی زنه و بهندی لوهه کا کو یعنی فضله آهن و مدبر آن
را کیت بکسر کاف و سکون یاء مثنات تحتانیه و تاء هندی نامند ماهیت آن جرمی است که در وقت گداختن از آهن جدا
میگردد و بهترین خبثها است و مستعمل مدبر مغسول است یعنی سائیده در سرکه خیسانیده و خشک نموده شسته آن و هر چند
مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و گوش لی سرکه باید که باشد طبیعت آن در دوم گرم و در
سیوم خشک افعال و خواص آن لغات مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع نزف الدم و ادرار حیض و مانع حامله شدن
و جهت بواسیر و طحال رطب و رفع رطوبات باطنی و قرحه امعاء و مثانه و استرخاء مقعده و سلس البول و تحلیل
اورام مجرب العین اکتحال آن جهت خشونت پلک چشم الاذن قطور آن جهت پاک کردن چرک گوش الصدر با عسل
جهت تصفیه صوت الباه با زرده تخم مرغ بقدر یک دانگ جهت تحریک باه مرطوبین و مالوسین السموم با سکنجبین جهت

ادویه قتاله البواسیر با شراب کهنه جهت قطع خون بواسیر الرحم فرزجه آن با پشم پاره جهت نزف الدم رحم الاورام ضماد
آن جهت تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان الصدر و الزبیب چون ابن البث با ربا آب و عسل بسایند و خشک
کنند پس در روغن زیتون بقدر آنکه سه انگشت بالای آن آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با حرف بابلی و عسل
لعوق سازند و هر روز دو انگشت از آن تناول نمایند جهت تصفیه صوت و نیکوئی آواز و رنگ رخساره و اخراج فضلات بدن
بعد عمل و بدستور چون با روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون سازند و هر روز بمقدار قلیلی بقدر حاجت از آن تناول
نمایند مضر شش مصلح آن کتیرا و عسل مقدار شربت آن تا دو درم و اگر خبث باده از این مجوز نمیست و از خوردن آن عارض
میگردد حالتیکه از خوردن براده آن بهم میرسد و علاج آن نیز همان است و طریقه تدبیر آن و مرکبات مصنوعه از آن در قرا
بادین ذکر یافت **خبث الذهب** بفتح ذال معجمه و ها و سکون باء موحده ثفل طلا است طبیعت آن لطیفتر از همه افعال
و خواص آن قویتر از خبث الفضه و نایب مناب اقلیمیا است و طلاء آن با آب جهت رفع بدبوی زیر بغل و کنجران مجرب
خبث الرصاص بکسر راء و فتح صاد مهملتین و الف و صاد مهمله ثفل قلعی است طبیعت آن بغایت سرد و خشک و قابض
افعال و خواص آن معمول آن جهت التیام جراحت چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد بچشم مؤثر و مانند رصاص محرق
است بدل آن اسفیداج رصاص **خبث الفضه** بکسر قاف و فتح ضاد معجمه مشدده و با ثفل نقره است بهترین آن سبز رنگ نازک
آن طبیعت آن سرد و خشک و بغایت قابض و با قوت جاذبه و مجففه افعال و خواص آن طلاء آن جهت قروح چشم
و سعفه و جرب و بواسیر و بواصیر و التیام جراحات و بدستور زر زنجار سم جهت سه مرض اخیر نافع **خبث النحاس** بضم
نون و فتح حاء مهمله و الف و سین مهمله ثفل مس است و در قوت قریب بخبث الحدید و از آن ضعیفتر و ملطف و جالی و
در ادویه چشم و زخمها مستعمل و خوردن آن سم قاتل است **خبه** بضم خاء معجمه و فتح باء موحده مشدده و با شیرازی
شفترک و باصفهانی خاکشی و به تبریزی سوزن و بترکی شیوران و در مازندران گیاه ابزاشلم نامند و در هند
مشهور بخوب کلان است ماهیت آن تخمی است ریزه و اندک طولانی و دو خودروی در صحراها و باغها و دامن کوهها
بسیار میشود در ایام بهار و گیاه نوع صغیر آن تنک و نیم ذرع نهایت دو ذرع و برگ آن طولانی شبیه ببرگ جرجیر بری
و تند طعم و شاخهای آن باریک و متفرق و تخم آن در غلافی باریک دقیق بر اطراف شاخها رسته گیاه کبیر آن تا نیم ذرع و
شاخهای آن متفرق و غلیظتر و برگ آن بزرگتر و عریضتر و تندتر و غلاف تخم آن نیز بزرگتر و طعم تخم آن نیز تندتر از اول و تخم که
طبیعت نوع صغیر آن در اول دوم گرم و در اول تر و کبیر آن در آخر دوم گرم باشد افعال و خواص آن مسهل و مشتهی و مقوی
معده و ماسکه و جهت گرفتگی آواز و نیکوئی رنگ رخساره و تحلیل مواد نخاع و جدری و حصبه و شری و برودت احشا و یکدرهم و نیم

دویم آن جهت نفث اخلاط سینه و ریه و با شیر مسمن بدن و نیکو کننده رنگ رخسار و محرک باه خصوصا باد و وزن آن شکر که ده روز
بنوشند و بدستور چون ده روز هر روز دو مثقال آنرا با چهار مثقال شکر سفید کف نمایند و صاحبان سوداوی مزاج را نیز نافع
و سه درهم آن جهت رفع سمیت ادویه سمیه و بیضه خصوصا که سنگ شو نموده با گلاب و یا با آب خالص المقدار بخورانند که شکفته
کرده و نمک هم بپاشانند و چون قی شود باز بدستور بپاشانند تا قی بند کرده و جهت بیضه صفراوی با آب برگ کاسنی تازه مکرر
بتجربه آمده و ضماد آن جهت قرحه چشم و ورم بناگوش و پستان و انثیین و نقرس و ورم صلب سرطان و مشوی آن در
خمیر جهت سرفه مزمن و جهت شش و جگر و فرزجه آن جهت اعانت بر حمل و قروح رحم نافع و مصدع مصلح آن کثیر المقدار
شربت از کبیر آن تا دو مثقال و از صغیر آن تا سه مثقال بدل آن در افرباه و تسمین و مانند آن تودری است که بزر الخمخم نامند
و کسانیکه خبه را بزر الخمخم دانسته اند اشتباهی است که ایشانرا واقع شده و اصل آنست که بپارسی **خبیص السیف** بفارسی
خاکشی نامند و با سنبل کوهی گویند کثیر الغذا و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و باد ارحسینی و خولنجان و ادویه حاره مقوی باه است

فصل الخاء مع الثاء المثلثة خثا بثاء مثلثه سرگین است و از مطلق آن مراد سرگین گاو است و در اختیار البقر
مذکور شد **خنثو** بفتح خاء معجمه و ضم ثاء مثلثه و واو و تاء دو نقطه از بالا که مخفف خاتون ترکی و بلغت اهل خطا بمعنی بزرگ است
آمده مانند لفظ خان و هر دو مرادف هم اند ماهیت آن گفته اند نام مرغیست که بفارسی چارخ نامند بقدر کرگدن و از آن
بزرگتر و طعمه آن اکثر اوقات میگویند که فیل است و در بلاد چین و زنج و ترک یافت میشود و از استخوانی پشتانی آن
جهت ملوک قدح میسازند و از خاصیت آن آنست که چون بر بالای آن طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سایر استخوان
بدن آن و ابن الدوره گفته که شاخ آهوی است که چار است و همین اثر برای آن بیان کرده و گویند جهت اسهال مزمن نافع است
نافع است و صاحب تحفه نوشته که مولف یاد کرده گوید که در سر اندیب یافت میشود و خوردن بعضی آن بقدر
ده درم جهت حکه و جرب و سده جگر نافع و بخور استخوان آن باعث افاقه مصروع و زبل آن جهت رفع آثار و سنگدان
آن جهت بواسیر ضماد المفید و صاحب حیوة الحیوان نوشته که ارسطاطالیس گفته و ربغوث که آن طایری است عظیم الجثه
و در بلاد چین و بابل و ترک بهم میرسد و کسی زنده آنرا ندیده مگر استخوان مرده آن که گوشتهای آن جدا شده و ریخته
استخوان خالی مانده و الخاصیت آن حیوان آنست که چون بوی سم بشنود و حذر کند بگریزد و عرق کند و حس او بر طرف
شود و دیگران گفته اند جائیکه بهم میرسد جزیره سیستان و تالستان در راه آن سموم بسیار است و چون بوی سم را بشنود
و حذر کند و بمیرد و لیس استخوان آنرا بگیرند و از آن ظروف و قبضه کارد و خنجر و غیرها سازند و چون بدان استخوان بوی سم
رسد از آن عرق ترشح نماید و طعام مسموم را چون در آن گذارند و یا برآن نهند عرق کند و بدان علامت معلوم گردد که

مسموم است و مغز استخوان آن طایر سم کل حیوانات است و مار از استخوان آن بگریزد و تر و تازهٔ آن نمیرد و مترجم
صیدنهٔ ابوریحان گفته که یکی از رسولان ملوک چین گفت که استخوان پیشانی حیوانی است که در هیأت شبیه بگاو نر است
و سبب هیبت او همان بدان است که چون تر و تازه نهر برند جرم آن عرق کند و ابراهیم سندی همچنین حکایت کند که یکی از ثقات
که باطراف چین بلاد گشته بود چنان گفت که با طائفهٔ در سفر چین رفیق بودم تا روزی از روزها در وقت استوای آفتاب
جرم خورشید از چشم ناغایب شد و عالم تاریک گشت و یکدیگر را نمی دیدیم چون اهل چین آن حال مشاهده کردند بسجده افتادند
و سر از سجده برنداشتند تا آفتاب پدید شد و جهان روشن گشت چون سر از سجده برداشتند از ایشان سوال کردم که
سبب تاریک شدن عالم ناگاه و سجده نمودن شما چه بود گفتند آنچه بر روی آفتاب پدید آمد بان عظمت خدای ایشان است و
آن سجده خداوند خود را کردند چون معتقد ایشان معلوم شد از صفت آن سوال کردم چنان تقریر کردند که او مرغی است
بغایت بزرگ و با هیبت و مسکن آن بیابانها میان چین و بلاد زنج است و در آن بیابانها فیلان وحشی بسیار باشند
که بهیچ طریق اهلی نمیشوند طعام آن مرغ فیلان بسیار باشند و آن حیوان را ختو گویند بطریق تعظیم چنانچه خاتون و خان
و چنان است که گوئی خاتون در اصل ختون بوده است و لغت ایشان که چه لغت پارسی بند اول شده است مولف گوید
که اکثر این سخنان اصلی ندارد و آنچه دیده و شنیده شده که از بلاد چین استخوانی شبیه بکله مرغی می آورند سفید و سرخ
حنائی رنگ خالدار و از آن دسته کارد بسیار زنند و میگویند برای دفع سموم نافع است **فصل الخاء مع الراء المهملة خراطین**
بفتح خاء و راء و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون امعاء الارض و حمر الارض نیز و بهندی کینچوه بکاف
نامند ماهیت آن کرمهای سرخ طولانی است که در زمینهای نمناک خصوصا مانند باغچه ها و در سرگین ها در گرما که بارش شود
و در اوایل بهار بسیار ظاهر میشوند طبیعت آن در اول گرم و تر و با رطوبت غریبه افعال و خواص آن ادرار البول شامیدن
سوده در هم سائیده آن با دوشاب انگوری جهت ادرار بول و با آب گوشت جهت قوت بسیار مجرب الحلق و الصدر و الات
الغذاء و غیرها جوشانیده آن در روغن کنجد جهت خناق و سرفه کهنه بغایت آزموده و مسحوق آن با روغن بادام بالخاصیت
جهت فتق امعاء و التیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر الولادت و رفع سنگ گرده و مثانه و با شراب مغیر رنگ بدن
یرقانی و همچنین لخت الاذن قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهت تسکین درد گوش و بادیت در گوش مخالف نیز تسکین
وجع آن و چون بریان نمک پاشند و آبیکه از آن بهم رسد در گوش بچکانند جهت تسکین درد گوش نافع الحلق و غیره ضماد آن
جهت ورم حلق و لهات و منع نزلات و طلای تازهٔ آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب بشرطیکه تا سه شبانروز به بندند
و نگشایند و بدستور جهت جراحت اعضاء عصبانی مؤثر و با غبار آسیا جهت استحکام مفصلیکه از جای خود حرکت کرده باشد

کرده باشد وجهت ضربه وسقطه وتسکین اورام حاره وبا روغن دانه زردآلو جهت لواسیر ومطبوخ آن با زیت وطلاء آن
بازفت وبرگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب لغایت موثر ومطبوخ آن با قضیب حمار زننده اکلاً وضماداً ودرین باب مجرب
دانسته اند وچون با عسل ونبات وروغن طبخ نمایند طلاء آن جهت لواسیر ونزف الدم وشقاق مقعده بی عدیل ودر
جای باد موسمی که خراطین نباشد وخواهند بهم رسانند باید که برگ حیل که شجریست که در هند وبنگاله کثیر الوجود است قدری
از ان برگ در گودی کرده خاک وآب بران بریزند بعد روزی چند خراطین بسیار بهم رسد وآن چیزی شبیه
بان وحدید صینی اندکی سرخ رنگ بد بقسم که خراطین بسیار براجمع می نمایند ومیسوزانند تا خاکستر گردد وخاکستر آنرا جمع نموده می
شوند ودر میان آن دواها که بر بیاید یکجا کرده میگذارند ودوا که سائیده آن با آب تریاق سم بیش وافیون است وچون در
طعام مسموم اندازند وجوشیده وبند قوت وسمیت آن تمامیت کند وکم می نمایند وبگاهد آشتن آن ودر دیوان نیز جهت سم
مار واکثر سموم نافع است **خرامقان** بفتح خاء ورای مهمله والف وفتح میم وقاف والف ونون ماهیت آن گیاهی است در
شکل وبو مانند سنبل الطیب ورنگ آن سبز وطعم آن مایل بشیرینی طبیعت آن در اول گرم وخشک افعال وخواص آن
محلل ومجفف ودر افعال مانند سنبل الطیب واز آن ضعیفتر است **خربق** بفتح خاء وسکون رای مهمله وفتح بای موحده وسکون
قاف ماهیت آن دو نوع می باشد ابیض واسود ابیض آن بیخ گیاهی است برگ آن شبیه به برگ بادنجان واز آن عریضتر و
گل آن سرخ وساق آن بقدر چهار انگشت مضموم ومجوف وچون خشک شود وپوست آن منقشر گردد وبیخ آن شبیه
به پیاز مستطیل وباریشه های باریک وسفید مایل بزردی وتلخ واز شکستن آن غباری ظاهر میشود ودر جوف آن مانند دام
عنکبوت چیزی می باشد ومنبت آن مواضع جبلیه وبهترین آن منبسط السطح معتدل الانبساط سفید سست است
که بآسانی منفتت گردد وبلحیم لعابی ودر اراضی مرتفعه خشک باشد وچون بخایند اول زبان اندک بگزد پس گزندگی آن بیشتر ظاهر
گردد وانچه مدور واطراف آن تیز شبیه بانوخر وچون بشکنند از آن گردی برآید وکم گوشت باشد ردی و غیر مستعمل زیرا که خناق آورد
طبیعت آن در وسط سوم گرم وخشک افعال وخواص آن مسهل بلغم وصفراء غلیظ واخلاط لزجه ومخاطیه ومفتح سده و
منقی معده وجهت فالج وسرسام وصرع بلغمی ولیثرغس وسایر امراض بارده [illegible] ومفاصل وتفتیت حصات وادرار
حیض وقتل جنین واخراج آن نافع الدماغ سعوط آن مهیج عطسه العین اکتحال آن در شیافات جهت جلاء غشاوه وحدت بصر [illegible]
وغیره طلاء آن با سرکه جهت قلع دندان متاکل وقوبا وجرب وبرص وبهق به تنهائی وبا [illegible] وفرزجه آن مدر حیض وقاتل
جنین وچون با سویق وعسل سرشته بموش بخورانند بمیرد وهم کلاب وخنازیر باشد وچون با گوشت طبخ نمایند گوشت را
مهرا سازد وچون اراده استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند به نحوی که آن در جوف خمیر وبا مخلوط بجو ورو[illegible] روغن بادام وبا مخلوط

با اندکی جاشیر و مصطکی نمایند و بهتر آنست که ناشتا نخورند بلکه بر بالای اندکی طعامی و زیاده از مقدار شربت آن که از نیم مثقال تا یک مثقال
است نباشد زیرا که زیاده آن کشنده است بقی و خناق و تشنج و کشنده سگ و خنزیر است و مداوای کسی که زیاده
از مقدار شربت آن خورده و او را اعراض مذکوره طاری شده تبرید و تلطیفه و اسهال است اگر طبیعت او محتبس باشد
و نشستن در آب گرم و مسکه گاو بر بدن مالیدن و ایشامیدن امراق و سمینه مانند مرق دجاج و بوئیدن بوهای خوش
و گفته اند که خوردن جرم مسحوق آن محدث تشنج است و مقی و بهتر آنست که پنج مثقال از آن در نه اوقیه آب باران شبانه
روز بخیسانند پس صاف کنند و بیاشامند و یا آنکه مقدار یک رطل از آن پاره پاره نموده در ده رطل آب باران سه روز بخیسانند پس جوش
دهند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند پس صاف نموده جرم از آن دور کرده باده رطل عسل صافی حد بقوام آورند و یک
از آنکه بیند و یک ملعقه آن به تنهائی و یا با آب گرم بیاشامند و گفته اند که چون مقئ قوی بلغم است باید کسیکه بهاق و ناسور
باشد بر وقی کردن و عادی نباشد بدان و نیز پیش از عادت بقی استعمال نماید بلکه بعادت بتدریج و بهترین استعمال
آن از برای قی آنست که تربی را سوراخ کنند و بیخهای باریک خربق را بریده در آن ترب فرو برند و یک شب بگذارند
و صبح بیخهای خربق را برآورده دور نمایند و علیل غذای رقیقی مانند شله بخورد و بعد از آن آن ترب با سکنجبین بیاشامد
و بعد دو ساعت بتکلیف قی نماید و گفته اند چون کسی از آن خورده باشد و براز او را مرغ بخورد آن مرغ بمیرد **خربق اسود**
بهندی کتکی نامند ماهیت آن بیخ گیاهی است سیاه پر گره مجوف و بیشتر آن مایل بتدویر و بر دور آن بیخهای سیاه باریک
از آن رسته شبیه به برگ چنار و از آن کوچکتر و زوایا و اطراف آن بیشتر و با خشونت و ساق آن کوتاه و نقش
و گل آن سفید مایل بسرخی النکل خوشه و ثمر آن شبیه بدانه قرطم و تخم آن در اسهال بمضرت تر از اصل آن و تلخی بیخ
آن از خربق سفید کمتر و لکن در قوت تندتر و پر خطر طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل
مره سودا و بلغم و صفرای آمیخته با بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده قوی تر از سفید و در جمیع عللی که سفید
موثر است این اسرع التاثیر اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها جهت شقیقه و اوجاع سر و نزلات مزمنه نازل
در چشم و سینه و تنقیه سینه و احشا و مثانه و رحم و چون در شیر بیها چند روز بخیسانند و یا با جو مقشر و یا عدس
جوشانیده و آب آن را بنوشند چندان مضرت ندارد و بالخاصیت تنقیه بآن کردن باعث تغییر مزاج پیر شود و قریب
بمزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر و مضر گرده و مصلح آن کتیرا و صعتر و دوقو و فطراسالیون و فودنج و
مصطکی و دو مثقال آن کشنده بخناق و اسهال مقدار شربت آن از پنج ربع تا نیم مثقال بدل آن خربق سفید و
گویند مازریون و چهار دانگ آن غاریقون و یا یا زیرج و نیم وزن آن مازریون و بوزن آن بیخ کبر و بالسبلج است

است الفم و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و بخور آن تیز عطس عمل نماید اعضاء
الغذاء و آشامیدن آن با دواهای ملطفه دفع کرم معده نماید و بعضی در سکنجبین محلول سازند و یا در شراب شیر عنب طبخ نموده
صاف کرده به تنهایی و یا با مرق مرغ میاشامند اسهال بلغم و صفرا مینماید و گفته اند دافع سوداست از جمیع بدن و مستفرغ خوردن آن
غلیظ زیاده از سقمونیا مینماید و ذات الزیت والجروح ضماد آن جهت بهق و برص و رفع ثآلیل و بردن گوشت زاید فاسد زخمها و
ناصور مطلب نافع و قطور و فتیله و فرزجه آن مانند سفیداب است و پاشیدن طبیخ آن در مواضع مالوف حشرات و چون گندم و امثال آنرا
در طبیخ آن بخیسانند قاتل هر طیور و وحوش است که بخورد و چون با موم و کندر و زفت و با آب و روغن بیامیزند و بر
جرب بمالند زایل گرداند و گویند چون ثمره یک درخت انگور بپرورند و از آن انگور شراب بسازند و بیاشامند
استسقا بهم نماید **خردل** بفتح خاء و سکون راء و فتح دال مهمله و لام بهندی رائی نامند ماهیت آن گیاهی است برگ
آن شبیه ببرگ ترب و کوچکتر از آن و خشن و اندک تند بوی و ساق آن مربع و گل آن زرد و تخم آن مدور
و سرخ و تند طعم و بری و بستانی میباشد بری آنرا بعربی حرشا و بترکی قجی نامند و برگ آن ریزه تر از برگ بستانی و تخم
آن مدور و سرخ و برگ بستانی بزرگتر از بری و نوع سفید آنرا حرف ابیض و بفارسی اسپند و سپندان نامند و نوع
غیر تخم مدور سرخ تند طعم را بترکی کلج گویند و از مطلق آن مراد بزرگ سرخ رنگ تازه بستانی است که چون بکوبند رنگ آن
زرد و با رطوبت و حدت باشد و مستعمل همین نوع است طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و جاذب
اخلاط از عمق بدن و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و هاضم و مفتح سدد و مدر فضلات امراض الراس و المعده
والکبد والطحال و غیرها جهت امراض بارده و باطنه و رطبه مانند لیثرغس و فالج و استرخاء و درد سر بارد و تفتیح سده
مصفات و تسکین نزلات بارده و تنقیه حواس و ذکاء ذهن و تقویت اشتها و زیادتی آن و تسکین درد جگر بارد و
سپرز و ضماد آن بر سر بعد تراشیدن موی آن با عسل جهت لیثرغس و نزله بارده و با عسل بر پیشانی
جهت صداع و سده نزلات پی در پی و تسکین وجع جگر و طحال و سعوط آن مورث عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب
غشی و اختناق رحم و انکباب آن جهت تفتیح سده گوش و اکتحال آن با آب و عسل جهت غشاوه و خشونت پلک
چشم و قطور آب مطبوخ آن با عسل در چشم جهت شب کوری و در گوش و دندان جهت تسکین ضربان و
درد آن هر دو نافع و چون تخم تازه آنرا بکوبند و عصاره آنرا گرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض عین و
رفع تخیلات نافع و بدستور چون داخل ادویه عین نمایند و کندر اشق فتیله آن با انجیر در گوش جهت درد آن و
دوی و طنین و غرغره بسائیده آن با ماء العسل جهت ورم تحت زبان و ثقل و استرخاء آن و درد دندان و

خشونت قصبهٔ ریه مزمنه و مضمضهٔ آن جهت اخراج بلاغم از دهان و نطوخ آن جهت تسکین ضربان و درد دندان دایم

ورم مجرب در ساعت و چون با عسل و یا بیه و یا موم با آتش گداخته بزیت مخلوط نمایند و بر صورت و چشم بمالند

رنگ آن را صاف کند و کمتة الدم را زایل سازد و اشامیدن آن با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و تقویت باه و با

و شراب جهت اختناق رحم و اخراج کرم معده و اشامیدن جرمش آن با آب جهت تپ بلغمی و سوداوی و

از خلط غلیظ لزج و ضماد آن با انجیر جهت نقرس و عرق النسا و داء الثعلب و جذب مواد بظاهر جلد

ریحی و تحلیل اورام بلغمی مزمن از هر عضو که باشد و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبا مزمن و بهق

و با سکنجبین و گزنیت جهت تحلیل خنازیر عجیب النفع و با ادویهٔ مناسبه جهت تحلیل اورام صلبه و سوداوی

و با روغن تبر قضبت جهت نطول مجرب و تسخین اشامیدن تخم آن بقدر درم با شتا با شراب زکی مقوی باه

خوردن مخلوط آن با نان و با شراب جهت اخراج کرم معده و مخلوط کردن آن با هم جاذبه و جبریه و حریفه

و چون گیاه تازهٔ آن را و یا تخم آن را با طعام بخورند طعام را هضم و معده را گرم گرداند و ورم طحال را تحلیل دهد

مسلوق و برگ تازهٔ آن و با تخم آن با چغندر و خبازی بری پیش از قی باعث تقطیع بلغم و مهیا گردانیدن از برای

دفع است و بدستور مسلوق آن با چغندر جهت صرع و سدر عارض از بلغم نافع و کامخ معمول از آن حاد حریف

و جالی بلغم تقویت و تسخین معده و کبد نماید باید که همیشه بیاشامند و بسیار هم و به تنهایی نیز بلکه با اغذیه غلیظه تناول

نمایند و دافع ضرر آن کاسنی و بادام و سرکه است و صاحب اختیارات گفته که قوبا را چنانکه هیچ چیز زایل نگردد

بعد از حمام خردل را سائیده و قوبا را با پارچهٔ خشنی آن مقدار بمالند که خون آلود گردد پس بر آن بمالند زود آب بسیار

از آن جاری شود و صحت یابد و بخور آن گریزانیدن حشرات و هوام و رازی گفته ریختن آن در سوراخ مار با

آنست بدل آن دو وزن آن حب الرشاد و حرمل مضر محرورین و مورث تشنگی مصلح آن کاسنی و روغن بادام

و سرکه است باید که در تداوی با نمک هندی و با بورهٔ ارمنی بیاشامند و زیاده از سه درهم کوبیده که مقدار شربت

آنست و نیم درهم غیر کوبیده آن بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه استعمال نمایند و چون در آب انگ

منع جوشیدن آن کند و در کیلانات سرکهٔ شیرین از آن ترتیب دهند و روغن

روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف و محلل اشامیدن آن جهت تفتیح سدد

و اوجاع باردهٔ مزمنه و تپهای مزمنه و اختناق رحم و قطور آن جهت ثقل سامعه و ورم بارد گوش و طلاء آن جهت

درد دندان و اختناق رحم و دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبه و سایر اورام بارده نافع مقدار شربت آن تا سه درهم

باندا

است **خرقطان** بفتح خاء و سکون راء مهمله و فتح قاف و طاء مهمله و الف و نون بهندی باندا نامند ماهیت آن
گیاهی است که بر اکثر درختها مانند بادام و زیتون و سدر و غیره نا میروید و بر انها می پیچد و بر زمین بیخی ندارد و
برگ آن شبیه به برگ زیتون و مایل باستداره و گل آن سرخ رنگ و تخم آن نیز سرخ رنگ و بالجمله نبات برگ
گیاه آن بحسب اشجار متکونه بر انها مختلف میباشد طبیعت آن نیز اکثری سرد و خشک و با قوت قبض و بعضی
گرم و خشک دانسته اند افعال و خواص آن منقی دماغ و مقوی معده و مفتح سده و محلل و آشامیدن آب مطبوخ
آن با انجیر جهت سرفه و تنک اوردة آن جهت شکستگی استخوان و قوت عضل و قطع نفث الدم و رفع سنگ و ذرور برگ
خشک و محرق آن نیز جهت قروح باه سر شتر که قروح را با بول و نمک بحدی بشویند که خون الود گردد و لیس بمالند و گویند
مسهل اخلاط و مجفف بواسیر است و اهل هند برای آن خواص و منافع بسیار می نویسند از انجمله آنچه بر درخت
ام غیلان بهم میرسد و تعلیق ساق گیاه آن بر کمر جهت بواسیر و بدستور آشامیدن آن جهت بواسیر و
اسهال الکبد عسر العلاج باشد و بعضی شرط نموده اند که باید روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب گرفته در وسط آن ریسمان
هفت لا بسته بر کمر بندند و باز نگشته بواسیر و اسهال الدم را مجرب است و بدستور آنچه بر درخت سدر که
کنار نامند و درخت انار نیز و آنچه بر درخت نیل تکون یابد چون با شیر گاو زنان بعد از حیض سیزده روز بیاشامند
آبستن گردد خصوصا که در حین اخذ قمر در منزل شرطین باشد **خرم** بضم خاء و بفتح راء مهمله مشدده و سکون میم
است فارسی است بمعنی فرح ماهیت آن از ادویه مجهوله است بعضی گفته اند اسم فارسی مرنجه است و آن گیاهی است
در بساتین و مواضع سایه دار میروید و برگهای آن باریک طولانی و گل آن بنفشی و خوشبو و خوش منظر و لطیف
و برگهای آن متفرق و اهل فرس اثر التعظیم بسیار مینمایند طبیعت آن مایل بگرمی افعال و خواص آن جالی و
مقوی دماغ و منوم و زیاده کننده عقل و فهم و نظاره آن مورث سرور و فرح و گفته اند داشتن آن در کف دست
باعث محبت و در دستین باعث محبوبی و روغنی که از گل آن ترتیب دهند جهت درد سر و بیخوابی و رفع توحش و
جنون از آن منوم روغن ترتیب دهند و شب بر صورت بمالند و روز بشویند موجب نیکوئی و سرخی رنگ رخسار و
قبول و رافع نمش است و بعضی از اسراج القطرب و بعضی دواء الحالبی که بیونانی اسطرطیقوس نامند و بعضی بتخفیف
راء بمعنی قشر بیض منقی مغسول دانسته اند **خرنوب** بضم اول و سکون راء مهمله و ضم نون و سکون واو و باء موحده
و بفتح اول نیز آمده ماهیت آن بستانی و بری میباشد بستانی آن درختی است عظیم بقدر درخت گردکان و برگ آن
بسیار سبز املس مایل بتدویر و ضخیم هر دو طرف شاخهای آن یکی مقابل دیگری و گل آن زرد طلائی و غلاف آن

بقدر شبری و کوتاه‌تر و ضخیم‌تر و سیاه و دانه‌های آن شبیه بباقلا و بقدر ترمس و شیرین طعم و در تنکابن کرات
و در مازندران و گیلان لارکی نامند و بهترین آن بستانی خشک آنست که مغز آن بسیار شیرین صادق الحلاوت و
پوست آن رقیق و از یکسال تجاوز نکرده باشد و از آن در مصر و شام رب میسازند طبیعت آن در اول سرد و در
دویم خشک و با قوت قابضه و مسهله بعضی خصوص تازهٔ آن و بسیار رسیدهٔ شیرین آن در اول گرم افعال و خواص
آن مدر بول و جهت اوجاع سینه و تقویت معده و تسمین بدن و تولید خلط جید اگر بهضم یابد زیرا که بطی الهضم و نفاخ است خصوصا تازهٔ
آن که یکسال بران نگذشته باشد و باده و شراب ادرار بول نماید و چون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کند و اشتهای طعام آورد و جهت سرفه
مزمن مجرب دانسته اند و خوردن آن با دانه جهت تسمین بدن و رفع فتق و ضماد پختهٔ آن جهت صدمه و سقطه و امثال آن و ثآلیل و چون
تازهٔ آنرا بر ثآلیل بمالند آنرا زایل سازد و چون یک پارچه از دو پارچهٔ تخم آنرا بر ثآلیل بخیسانند آنرا قطع نماید و تخم آن سرد و خشک و بسیار قابض
و محلل اورام و جهت بروز مقعده و نزف الدم نافع و مضر معده و مجفف اعضا مصلح آن بهدانه و نبات بدل آن لوز آن انبرک
از قرط و ترشیث و بعض مقدار شربت آن تا یک درهم است و دوم بری آن ثمر خار بسیت بقدر فرخی و شاخهای آن بر آکنده
و خارهای آن تند و ریزه و گل آن زرد و اغبر و ثمر آن شبیه بگرده کوچکی و در قزوین گیاه انبرک نامند و خرنوب نبطی
مراد از آن است طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بسیار قابض افعال و خواص آن مقوی معده و قاطع نزف الدم از
هر عضو که باشد و حابس اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون آن جهت درد
دندان و استحکام آن و پوست و بیخ نبات آن قالع دندان کرم خورده است و محتاج بکندن بآلت نیست و چون با حنا خضاب
کنند مقوی موی و باعث درازی و مانع سفیدی آنست و طلاء آن بر بدن جهت رفع اعیاء و تقویت اعضا موثر و چون بکوبند
و در آب بخیسانند و جامه رنگین را در آب آن تر کنند باعث ثبات رنگ آنست و مجرب دانسته اند **خروع** بکسر خاء و سکون
راء مهمله و فتح واو و سکون عین مهمله بفارسی بیدانجیر و بشیرازی کنتو و بترکی کرچک و بهندی ارنڈ نامند ماهیت آن دو
نوع میباشد سفید و سرخ مایل به بنفشی و دوم قویتر از سفید برگ آن شبیه ببرگ انجیر و شرفهای از آن بلندتر و ساق آن
بقدر دو ذرع و از آن بزرگتر نیز دیده شده و بیخ آن مانند نی مجوف و ثمر آن خاردار و خوشه دار و مدور و تخم آن بمقدار دانهٔ
قهوه و پوست آن منقط و مغز آن سفید و پر روغن و منبت آن بلاد معتدله در حرارت و رطوبت طبیعت آن در آخر دوم
گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارده و منقی عروق و مقوی اعضا و جهت صداع و فالج و لقوه
و رعشه و امراض بارده و ضیق النفس و سرفهٔ بارده و تحلیل قولنج و ریاح و تلیین صلابات و اوجاع ظهر و مثانه و استسقا خصوصا مغز آن
که قوت اسهال آن زیاده است و برای ادرار حیض و اخراج مشیمه نافع و چون ده عدد مغز دانهٔ آنرا سائیده با ماء العسل بیاشامند اسهال بلغم

بلغم و رطوبات مائي نمايد و مرخي و مسقط اشتها است و موجب کرب و غثيان و قي مصلح آن کثيرا و مصطکي و نفاع مقدار شربت
ان از سنجه تا ده عدد و مستعمل مقشر آنست و لبت عدد ان مسکر قوي و باد زهر آن ريباس و عصارهٔ رمان و بدل آن
و ندانست و ضماد ان جهت تاليل و کلف و تحليل اورام بلغمي و صلابات و تسکين اوجاع اورام و نقرس و مفاصل و با سرکه
جهت ورم لبستان و واو اخر حمره که باد و سرخ نامند برگ آن ضعيف تر از حب آنست و در اسهال و ترياقيت آن زياده و اشاميدن
عصارهٔ تازهٔ آن مکرر و قي نمودن بدان جهت رفع سم بارو بيش و افيون و امثال اينها و ضماد آن با آرد جو جهت اورام حاره چشم
و ورم زير گلو و ساير اعضاء لعيده و منقي و مسهل و اشاميدن دو مثقال آن با شير تازه دو شيده جهت تسکين وجع الفواد
بارد و پوست بيخ آن جهت رفع مغص و انفتاح مجاري و سده نافع و با ماء العسل جهت تحليل بلغم لزج از اعضاء لعيده خصوصا که
تازه ساخته باشند و طلاء آن جهت رفع تشنج و تليين صلابات و درد گوش و التئام فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبه
سر و ورم معده و رفع آثار کبودي جلد و با زبد البحر جهت داء الثعلب و با آب کنند تا جهت بواسير شربا و ضمادا و چون در ظرف
مس کنند و بر آتش گذارند و سر آن ظرف مس بپوشند تا خوب گرم شود و در هر يک مثقال از آن يک حبه کافور خالص اصلي در
عين گرمي سر آن را باز کرده در آن اندازند و باز سر آن را بپوشند تا گداخته گردد و فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و همانقدر بو شيده
باشد و بعد از طهارت از قضاء حاجت هر مرتبه موضع بواسير را خشک نموده اين روغن را نيم گرم کرده بمالند زايل گرداند و جوشانيده
آن با سلخ الحيه و خردل و تدهين بدان جهت کزاز و داء الحيه و اقسام قوبا و کلف بيعديل بدل آن روغن تربد است اهل هند بيد انجير را
دافع جذام دانسته اند **خرموش** بهندي کهوس نامند ماهيت آن نوعي از موش است بغايت بزرگ که با گربه جنگ ميکند و بر آن
غالب مي آيد افعال و خواص آن بخور پوست خشک شدهٔ آن جهت بواسير مجرب و استنجا بطبيخ آن نيز همين اثر دارد و در ساير
خواص از موش اقوي است **فصل الخاء مع الزاء المعجمة خزامي** بفتح اول و زاء معجمه و الف و فتح ميم و الف گويند که بفارسي
شب ابنوي و شب بوي تير نامند خصوص سفيد آن را و بعضي گل فريم نيز گفته اند و در ماهيت آن اختلاف است و بعضي گويند گياه نيست
بسيار خوشبو که بفارسي خيري صحرائي و دشتي و لشه ازي ارواني نامند و انطاکي عنبر خيري دانسته و گفته که گياهي است لطيف قريب
به بنفشه و در ارزياه الهي بهم رويد و در خيزران بهم رسد و منبت آن کوهستان و ميان رود خانها و گل آن شبيه به بنفشه مايل بکبودي
و لاجوردي و بسيار خوشبو زياده از فاغيه و قريب به نسرين و تخم آن مايل بسياهي و اهل فلاحت بيان نموده که چون بيازاير العکس
بيخ اصلي غرس نمايند و يا صليبي شق نمايند بنفشه ميگردد و يوسف بغدادي و صاحب اختيارات و ديگران نيز خيري بري دانسته
و گفته اند که گياهي است شاخ آن دراز و برگ آن ريزه و گل آن سرخ مايل به بنفشي و آسمانجوني و خوشبوتر از گل حنا که فاغيه نامند
و از گلهاي جنس آن بيش بري و ديگر تيز و منبت آن زمينهاي رملي و نرم و از صفات و خواص خيري ظاهر ميشود که خزامي عنبر خيري باشد

طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و گل آن گرمتر از گیاه آن افعال و خواص آن گل آن ملطف و مسخن و مفتح سدهٔ
دماغ و مقوی آن و رافع صداع و جاذب رطوبات زکامی و محلل ریاح و مقوی دل و جگر و سپرز و مفتح سدهٔ انها و مدر فضلات
چون سه درهم از آن بیاشامند و فرزجهٔ آن جهت تنقیهٔ رحم و خوشبو کردن آن و نشف رطوبات و سیلان مزمن از ان و
برودت و احداث گرمی اعانت بر حمل و تنگی فرج و بدستور یاشامیدن آن و طلاء خشک آن جهت تقویت عصب و خوشبو
کردن عرق و ضماد ان با آرد جهت اندمال جراحت و تحلیل ورم آن و بخور ان جهت رفع بدبوی عفونات و روغنیکه از ان ترتیب
دهند قایم مقام نفط است و مصدع محرورین مصلح آن مورد و مقدار شربت گل آن تا سه درهم بدل آن بابونه است و پیاز
و برگ و تخم آن در افعال ضعیفتر و عنبر مستعمل اند **خز** بفتح خاء و سکون زاء مشدده ماهیت آن باصطلاح قدیم اسم نباتی
است که از ابریشم و پشم و کرک که بعربی قز نامند و ترتیب میدهند و خز خالص لباسی است که از موی های بسیار نازک که در زیر
موهای درشت بز و امثال آن میباشد که بفارسی کرک نامند ترتیب دهند و باصطلاح جدید پوست حیوانیست از سمور کوچکتر
طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن پوشیدن آن جهت حفظ حرارت و دفع ضرر سردی از پشت و گرده و جهت
فالج و نقرس و ضعف باه و رفع جذام و حکه سریع الاثر و آشامیدن آن جهت فتق اعصاب و اعضاء عصبانی و ذرور سوختهٔ آن
جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات نافع **خزف** بفتح خاء و زاء معجمتین و سکون فاء بفارسی سفال نامند ماهیت
آن معروف است طبیعت آن بسیار خشک و با اندک حرارت افعال و خواص آن ضماد اقسام آن جهت ورمهای نرم و قروح
اعضاء یابسة المزاج مانند غضروف و وتر و جهت انسلاخ جلد و سفال نو با مرهم ها جهت التیام جراحات و با سرکه جهت حکه و
جوششها و خراز و سعفه و جرب و نقرس و با موم روغن جهت ورمهای مزمن و خنازیر و غدد و ذرور سفال چینی نرم کوفته
جهت جلاء بیاض طبقه قرنیه و سنون آن جهت جلاء دندان و تقویت لثه و قطع خون امدن آن مضر اعصاب و دماغ و مصلح
آن روغن بنفشه و روغن نیلوفر و طلاء خزفیکه در ان نمک یا خزف بارها کیله در نمک و یا سنگریزها که در نمک پیدا میشود جهت
تحلیل اورام بلغمیه بارده هر عضو و اجفان چشم موثر **فصل الخاء مع السین المهملة** **خس** بفتح خاء معجمه و تشدید سین مهمله
بفارسی کاهو و ترکی خاس نامند ماهیت آن نباتی است معروف بستانی و بری میباشد بستانی دو صنف است یک صنف
برگ آن عریض و بلند تا یکذرع و نیم و چرب و شیرین و نازک و در ایران و عربستان و روم و جز آن در موسم بهار میروید
و در فوروار و در هندوستان و بنگاله در موسم زمستان که باران نمیبارد میروید و لیکن بخوبی و بزرگی آن
بالا دیمیشود و صنف دوم از بستانی فرنگی است و آن نیز دو صنف میباشد یک صنف برگ آن سبز کم رنگ و بسیار
نازک و چرب و شیرین و صنف دیگر سبز برگهای آن اندک بنفش و نازکی و چربی و شیرینی این از ان کمتر و برگهای این از دو

هر دو صنف در هم پیچیده مانند غنچه و هر روز هر سال تخم آن را تازه بتازه از فرنگ می‌آورند و در بستان میکارند و هر چند
هوا سردتر بهتر باشد خوبتر و نازکتر و پیچیده‌تر میشود و اما خس بری برگهای آن باریکتر و بلندتر و بی چربی و اندک سخت‌تر و
سبزتر از بستانی و تلخ و ساق آن با نوعیت بسیار و بعضی از آن افیون بعمل می‌آورند و لیکن از افیون خشخاش بسیار ضعیفتر
و آنچه تخم آن سیاه باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آنچه سفید است و تخم صنف برگ بنفش فرنگی اکثر سیاه میباشد و بالجمله
بنرمی و صلابت و جودت و رداءت زمین بر میگردد و بعضی در زمین نرم جید که آب باری آن بحد لایق نمایند برگ و ساق آن
نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید میشود و بخلاف اینها بالعکس و مستعمل و ماکول بستانی است طبیعت بستانی آن سرد و
تر در اول دوم افعال و خواص آن صاف کننده خون است چنانچه صاحب کافی محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله تعالی از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام روایت میکند که خطاب بموالیان خود کرده فرموده اند که بر شما باد خوردن خس بدرستیکه خون را
صاف میکند و اطبا گفته اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول دیگر و دافع ضرر آب و هوای وبائی و
اختلاف آب و هوا و مسکن حدت خون و صفرا و یبوست صفرا و سودا و تشنگی و التهاب و مفتح سدد و دافع خمار
و مانع مستی و صعود بخارات بدماغ و درد سر و نزله و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و منوم و رادع اورام حاره ملین و
مدر بول خصوصا ناشسته آن زیرا که قوت تفتیح این زیاده است از شسته آن و جهت حکه و جذام و جنون و یرقان
و درد پستان و تبهای حاره و قرحه مثانه و مجاری بول و حرقت آن هر دو و با سرکه جهت برانگیختن اشتها و رفع یرقان و
تسکین درد معده و مطبوخ آن کثیر الغذا تر از خام آن و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر موثر و اکثار آن
مضر باه و صاحب سل و ربو و مورث نسیان و کدورت حواس و بلادت و ضعف بصر و ظلمت آن و تولید ریاح مصلح
آن نعناع و کرفس و هلیله پرورده و زیره بمقدار شربت از آب آن تا سی درهم و ضماد آن جهت تسکین التهاب و
تحلیل ورم چشم و هر ورم حار و حمره و دوی و درد و سوختگی آن جهت التیام جراحات و قلاع و تخم آن در دوم سرد و
خشک و مخدر و منوم و مسکن مواد متحرکه و آشامیدن دو درهم آن جهت قطع احتلام و ضعیف نمودن شهوت جماع
و سد نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلاء آن بر پیشانی جهت خواب آوردن و منع صداع و
ریختن مواد بچشم و بر موی جهت منع ریختن آن و بر گزیدگی عقرب جهت دفع سمیت آن و مضر باه مصلح آن مصطکی
بدل آن خشخاش و بادام الاخوین و روغن آن جهت تحلیل صلابات و ترطیب دماغ و تنویم و مالیخولیا و صرع صبیان
و منع مستی شراب موثر و آب برگ آن در جمیع افعال مانند تخم است و طلاء آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار
نافع و خس بری سرد و تر و در رطوبت کمتر از بستانی و بعضی گفته اند سردی آن نیز کمتر از بستانی و در افعال قوی‌تر از بستانی
و برگ و تخم آن و لبن آن در قوت مانند لبن بستانی بلکه از آن اقوی و مثل لبن خشخاش سیاه است منفرد هم آن مسهل

کیموس مائی و مدر حیض و جهت گزیدگی عقرب و رتیلا نافع شربا و طلاء و اکتحال آن جهت جلاء قروح چشم و رفع جرب و لهن
بستانی قریب النفع است بدین **خس** بفتح خاء و سکون سین بی نقطه لغت هندیست ماهیت آن ریشهٔ گیاهی است
که در هند و بنگاله در موسم گرما از آن خس خانه میسازند و بر آن آب میپاشند بسیار خوشبو و سرد و خنک میباشد
و با براده صندل عرق میکشند و عطر از آن میگیرند بسیار معطر و خوشبو میباشد و آن ریشه‌های باریک کج فراخ و گره دار مانند
ریشهٔ سنبل رومی و از آن غلیظ تر و بلند تر بقدر یکذرع و خوشبو است و نبات آن شبیه باسل که کولان نامند و گویند
بیخ اذخر اجامی است و در اذخر اشاره بدان شد و گفته اند ریشهٔ والا است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن مفرح و مقوی قلب و دماغ بارد

فصل الخاء مع الشین المعجمه

خشخاش بفتح خاء و سکون شین و فتح خاء معجمتین
و الف و شین معجمه بهندی پوست نامند ماهیت آن دو صنف میباشد بستانی که خشخاش سفید و بری که خشخاش سیاه است
اما خشخاش بستانی گل آن سفید و تخم آن نیز سفید و ریزه و مدور و گیاه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب و
هوا و زمین بلند و کوتاه میباشد و برگ آن مشرف و مزغب و طولانی و سرقیه و کوزهٔ آن مشرف و فقه کوزهٔ آن
نیز بحسب بلاد و اختلاف آب و هوا و زمین بزرگ و کوچک میشود و همچنین لبن آن که افیون است قوی و ضعیف و در
افیون ذکر یافت و در ایام بهار بهم میرسد طبیعت پوست آن در دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سوم گفته اند و افیون
ناگرفته آن قوی تر از افیون گرفته افعال و خواص آن پوست آن مخدر و رادع و مسدد و نیم درم آن که صبح ناشتا و شام
وقت خواب با آب سرد بنوشند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب معده و امعا و حرقت مثانه نافع و ضماد آن
بر پیشانی جهت درد سر و با حلبه و گلاب که طبخ یافته باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد با ضماد
و آشامیدن آن جهت سعال گرم و سعال تر حادث از رطوبت رقیق بسبب تبرید و تغلیظ و تجمید در روغن خود و با
شراب عفص قاطع اسهال مزمن و عصارهٔ آن که کوکنار نامند سرد و مایل برطوبت و در آثار قوی تر از تخم آن مداومت
آن مرخی اعضا و مشوش کنندهٔ حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون و بالعرض
محلل حرارت غریزی و مسکن اوجاع حارهٔ یابسه و منشط مضرت به مبرودین مصلح آن شکر و عسل و مصطکی مقدار
شربت آن تا یک مثقال و نیم و تخم آن در دوم سرد و در اول تر مخدر و منوم و منضج مواد رقیقهٔ صفراویه و قابض
شکم و مداومت آشامیدن ده درم آن با شکر جهت خشونت سینه و قصبهٔ ریه و سرفهٔ حار یابس و نفث الدم و
تب دق و تقویت دماغ و ضعف جگر و گرده و تسمین بدن و حرقت مثانه و امراض جلدهٔ آن و با مثل آن مغز بادام
مولد خون صالح و رافع هزال خصوصا بو داده آن با عسل مهیی و مداومت آن قاطع باه و بوئیدن بو دادهٔ آن جهت
رفع بیخوابی موثر و دو درهم آن تا یکدرهم منوم قوی و روغن آن نیز افعال از تخم آن ضعیف‌تر و منوم و مسدد و مقدار شربت

شربت از تخم آن تا ده درهم و چون خشخاش تازه را با پوست و کنگرهٔ آن بکوبند و اقراص سازند جهت سرفه و درد سینه
و حرقت البول و تشنگی تسکین و حبس اسهال کهنه و تخفیف رطوبات شربا و نیز تخفیف رطوبات و تحلیل اورام ضمادا
مقدار شربت آن تا یکدرهم و همچنین چون بعد از رسیدن جملهٔ اجزا در آب طبخ دهند و لیکن ضعیفتر از قرص است و گل آن
با آب کشنیز جهت دفع وجع و سوزش چشم و قرحهٔ قرنیه اکتحالا و طلاء آن جهت رفع آثار قروح و با آب کشنیز جهت نمله ساعیه و قروح
خبیثه ضمادا و روغن آن که بدستور روغن گل ترتیب دهند مخدر و مسکن دردهای حار و اورام و جهت نزله و سرفهٔ حار شربا و
تسکین درد گوش و تحلیل ورم حار آن قطورا مفید و آب مطبوخ برگ آن با عسل که آب خشخاش نامند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال
مزمن لعوقا نافع خصوصا با اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس و آب مطبوخ آن نطولا جهت رفع بیخوابی و سائیدهٔ کنگرهٔ آن با آرد جو جهت حمره
و اورام حاره ضمادا و طبیخ بیخ آن جهت جگر علیل و ترقیق خلط غلیظ معده شربا مفید و چون برگ نازک تازهٔ نورستهٔ آن را در
آب طبخ دهند مانند بقول دیگر و با روغن و پیاز بریان نموده تناول نمایند تفریح و تنویم آورد و حبس اسهال نماید و بدل خشخاش کاهو
است **خشخاش بری** ماهیت آن خشخاش اسود است و برگ آن خشن تر و زغب و تشریف آن زیاده از خشخاش
بستانی و گل آن ملون بالوان سرخ و بنفش و سیاه و کبود و غیرها و تخم آن سیاه و باصطلاح اطباء سابق افیون عصارهٔ
آنست و باصطلاح جدید افیون لبن آن طبیعت آن در آخر سوم سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن در جمیع افعال برگ
و تخم آن از بستانی قویتر و جهت حرارت جگر و سیلان رحم نافع و طبیخ بیخ آن در آب که بنصفه برسد جهت عرق النسا
مفید مضر دماغ مصلح آن ... مقدار شربت از جمیع اجزاء آن بقدر نصف شربات اجزای بستانی و از تخم
آن یک مثقال بدل آن کاهو بستانی است در اکثر مواد **خشخاش منثور** بفتح میم و سکون نون و ضم ثاء مثلثه و سکون واو و
راء مهمله و منثور را از آن جهت نامند که برگ گل آن زود میریزد و آن قسمی از خشخاش بریست و برگ آن شبیه به برگ
تره تیزک و دراز بانه و با خشونت و مایل بسفیدی و ساق آن خشن و قبهٔ کوزهٔ آن کوچک شبیه به قبهٔ شقایق و در قوت
از خشخاش بستانی قویتر و از خشخاش سیاه ضعیفتر **خشخاش زبدی** بفتح زاء معجمه و باء موحده و کسر دال مهمله
و یاء نسبت ماهیت آن گیاهی است بسیار سفید و سبک و ساق آن بقدر ذرعی و برگ آن بسیار ریزه و دراز
و بیخ آن باریک و ثمر آن متصل به برگ آن و سفید و مستعمل و چون جمیع اجزاء آن سفید و سبک مانند زبد است لهذا
زبدی نامیده اند و در وسط تابستان میرسد طبیعت آن بغایت گرم و تند و مانند جبلاهنگ و از جملهٔ سموم است افعال
و خواص آن مقیی و مسهل قوی جهت تنقیهٔ دماغ و دفع بلغم و صرع با ماء القراطن لعقی و تخم آن تا یکدرم جهت اسهال
بلغم مفید و زیاده از آن مستعمل نیست زیرا که بسبب سمیت قتال است و معالجهٔ کسیکه آن را خورده باشد معالجهٔ جلاهنگ
است **خشخاش مقرن** بضم میم و فتح قاف و راء مشدده و سکون نون و آن را خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه

اکثر کنار دریاها و اماکن خشنه میروید ماهیت آن گیاهی است سفید و پرشاخ و بازوائد مانند اره و برگ آن شبیه به برگ قلومس
و گل آن زرد و ثمر آن شبیه بشاخ گاومیش و منحنی و ازین جهت مقرن نامیده اند و در جوف آن دانها مانند حلبه و
کوچکتر از آن و غیر حلبا بآنکه است چه دانه آن زرد است و دانه این زرد نیست و بعضی مردم گمان غلط برده اند که شیاف مامیثا
مستخرج از نبات است و وجه غلط ایشان مشابهت برگ اینست با برگ آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص
آن آشامیدن آن با ماء العسل جالی و مقطع اخلاط لثی و اسهال و اکتحال آن با زیت جهت تنقیه جراحات و خشک ریشه
آنها و آشامیدن یکمثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه و طبیخ بیخ آن جهت علل بارده جگر و عرق النسا و ترقیق اخلاط
غلیظه لزجه نافع **خشاب** بضم خاء و فتح شین هر دو معجمه و الف و باء یک نقطه و خوشاب بواو نیز آمده بفارسی اسم آب مطبوخ
میوهاست مانند آلو بالو و زردآلو و سیب و به و امرود و مویز و امثال اینها که با شکر طبخ دهند تا بقوام آید و مانند شراب آنها نیست
طبیعت مجموع اینها الطف از اصل اینها است افعال و خواص آن هر یک راجع است بآنچه از آن اخذ مینمایند مثلا از آلو بالو جهت
تسکین عطش و التهاب و اصلاح خلط محترق و در دو سه بزر و از به جهت تقویت اعضاء رئیسه و ارواح و قوت ناهضه
و رفع عفونات و از سیب جهت رفع خفقان و غثیان و قی صفراوی و التهاب و حرارت کبد و یرقان اصفر و استسقاء
حار و از مویز جهت تصفیه صوت و تفتیح سدد و یرقان و از جاموین جهت تقویت معده و تسکین حرارت کبد و بواسیر
حار و لینت طبع صفراوی و زبون ترین همه خشاب زردآلو است و مجموع مولد ریاح مصلح آن انیسون و مصطکی
است **خشکنجبین** بضم خاء و سکون شین معجمتین و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء
مثناة تحتانیه و نون معرب از انگبین خشک است ماهیت آن عسلی است بغایت خشک و تند بوی که از جبال فارس
و حدود گازرون خیزد و گویند شبنمی است که بر اشجار آنجا می افتد سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد
و در تنکابن شکری و در دیلم و طبرستان سپید و نمدانی نامند طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن
در غایت جلا و تقطیع و تحلیل لزوجات و سرخ آن قوی تر از سفید آن و سبز آن بسیار گرم و مایل بتلخی و سیاه آن
قریب بعسل بلادر و لهذا استعمال آن نشاید مقدار شربت سفید آن تا یکدرم و زیاده از آن محرق اخلاط و مهلک
و بدل آن بوزن آن عسل و بوزن آن کز انگبین و گویند بوزن آن و نیم عسل است **خشکنانج** و آن را خشتک
نانج که معرب خشک نانک است نامند ماهیت آن نانی است که از آرد گندم خمیر از شیر برنج شیره باشند سازند
طبیعت آن گرم و تر در دوم افعال و خواص آن مولد خون جید و مغذی و فربه کننده بدن و جهت اصلاح لاغری گرده
و تقویت باه نافع و لیکن عسر الهضم و مولد ریاح غلیظ و مصلح آن سکنجبین و مصنوع از روغن بهتر از شیرج
است که روغن کنجد باشد **فصل الخاء مع الصاد المهملة** **خصیه** بضم خاء معجمه و سکون صاد مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه

تحتانیه و ماهیت آن معروف است زبون ترین اعضاء حیوان است از هر حیوانی که باشد و بهترین همه خصیهٔ خروس فربه
است و گفته اند نیکی و بدی آن بحسب حیوان بر میگردد و طبیعت آن گرم و رطوبت بران غالب و بعضی سرد و خشک گفته اند
اول اصح است افعال و خواص آن از هر حیوانی خوردن آن مذکور میشود و خصیهٔ خروس فربه مبهی و مولد منی و خون صالح اما
بطی الهضم مصلح آن انجدان و قوتنج کوهی و نمک مع صعتر و نمک سود نمودن آنست **خصیة الثعلب** بضم خاء معجمه و سکون صاد
مهمله و ضم یاء و الف و لام و فتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون باء موحده یونانی ساطیون و ساطیورین و
بعضی طرفلن بمعنی سه برگ نامند زیرا که گیاه آن سه برگ دارد ماهیت آن نبتی است سعید شقاف از سورنجان کوچکتر و طعم آن شیرین
و با لزوجت و اندک تندی و بوی آن شبیه ببوی منی و چند نوع میباشد یکی دانهای ماتند دو بیضهٔ کوچکی که بهم پیوسته
باشند و از هر بیضه ریشهٔ باریکی دراز رسته و در آخر هر ریشه دانهٔ کوچکی پیوسته و هر چند آن دانه بزرگ شود بیضهٔ آن
کوچکتر گردد و ازین جهت انرا قاتل اخیه نامند مستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور و این نوع را تخم نمی باشد و برگ این
شبیه ببرگ پیاز و از ان اندکی عریضتر و مفروش بر روی زمین و نرم و سه عدد میباشد و نوع دوم تخم آن سیاه صلب براق
و نوعی دیگر ساق ان بقدر شبری و از وسط آن ساقی روئیده و بر بالای آن دو عدد یا سه عدد گل زرد رنگ و در وسط
گل تخمی سیاه و ساق این سرخ رنگ و برگ این شبیه ببرگ سوسن ازاد که زنبق است و بیخ آن بقدر جوزی و بیرون
ان سرخ و اندرون ان سفید و با لزوجت و شیرینی منبت آن جبال و اماکن نمناک و بیشتر در روم و مصر بهم میرسد
اما رومی بهتر و فرق میان هر دو بدان است که مصریها او را حین خامی سوراخ کرده بر ریسمان کشیده خشک مینمایند بخلاف
رومی و این بالیده تر و شفاف تر از مصریست و در جزیران میرسد و تا دو سال میماند طبیعت نوع اول آن گرم و تر در آخر
اول و نوع دوم در دوم و نوع سوم در سوم و همه با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مبهی و مقوی عصب و جهت کزاز
و تشنج یابس و نماره و فالج و لقوه و مولد خون صالح و منی و مقوی باه و انعوظ و طلاء آن با روغن گل مقوی موی و رویانندهٔ
و مانع سقوط آن مقدار شربت آن تا دو مثقال مضر فم معده مصلح آن شکر بدل آن تخم رطبه و تخم زردک و گویند هر که نوع اخیر را
قلع کند دست او بحس فی حرکت کرده و چون انرا بسوزانند و با موم و روغن زیتون و یا با سرکه تدهین کنند رفع
آن گردد و نوع اخیر را در امراض سوداوی و بلغمی مانند فالج و لقوه و تسمین بدن و برانیدن حصاة کرده و تقویت باه و اورا در
نعوظ مبالغه بسیار نوشته اند حتی انکه چون بیخ مذکور را در دست بگیرند باعث نعوظ گردد و از سقنقور قویتر دانسته اند
و اصلی ندارد و چون برگ انرا با زعفران و اندک مشک سائیده حمول نمایند و با شوهر جفت شوند همان ساعت نطفه منعقد
گردد و حامله شود و مجرب دانسته اند و تخم آن با شراب الغایت موجب نعوظ و مکدر حواس مضر محرورین و فم معده مصلح آن

سکنجبین و عصارهٔ لسان الحمل و شکر مقدار شربت از بیخ آن تا یک بعد و از تخم آن تا یکدرهم و در هند مشهور است که بیخ بهومین
چنپا خصیة الثعلب است و اصلی ندارد و شاید نوع اخری آن باشد و یا شبیه بدان و این گل مخصوص بنگاله است در هند
جائی دیگر نمی‌شود و اول از زمین گل بر می‌آید بعد از آن برگ در رایحه و شکل فی الجمله با سوسن شبیه است بدل آن بوزیدان و
هموزن آن انجره و گویند بوزن آن تخم اسپست **خصی الدیک** بکسر دال مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و کاف ماهیت آن
صاحب تحفة المؤمنین نوشته که حب البانست و مولف تذکره و غیر ایشان دانسته و گفته اند گیاه آن شبیه بعنب الثعلب و اطول
از آن و دانهٔ آن بقدر آلو بالو بزرگی و سفید است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل بلغم لزج و محلل ریاح
و جهت عرق النسا و مفاصل و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل و عرق النسا نافع و مصدع و مکرب مصلح
آن بنفشه مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن زیره **خصی الکلب** بفتح کاف و سکون لام و باء موحده بیونانی ارخص
نامند ماهیت آن گفته اند دو نوع است نوعی شاخهای آن بقدر یک شبر و برگ آن منبسط بر روی زمین و با قریب بدان و
شبیه ببرگ زیتون و نرمتر و نازکتر و بلندتر از آن و گل آن بنفش و بیخ آن شبیه به بیخ بلبوس و بلندتر و باریکتر از آن
و سفید و مضاعف و مزدوج مانند دو زیتونی که با هم متصل شده باشند یکی بالای دیگری و یکی ممتلی از رطوبت لزجی و
این را ماده نامند و دوم رخو و متشنج و این را نر نامند و گاه این بیخ را جوشانیده مانند بلبوس میخورند و منبت آن مواضع
حجریه و رملیه است حکیم میر محمد مومن نوشته که ساق آن بی برگ و با شاخ و گل آن ریزه با هم متصل بشکل سرو و بنفش
شبیه بگل اصابع صفر و نوشته که حقیر در قریه وزه کوه برده و را مشاهده نموده همه صفات با هم شبیه اند مگر آنکه گل
اصابع صفر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانی است طبیعت آن گرم و خشک قریب بسوم و در بیخ بزرگ آن رطوبت
فضلیه و کوچک آن بی رطوبت و حدت و گرمی این زیاده از آنست افعال و خواص آن محلل اورام بلغمی و مسخن زهره و
بزرگ آن محرک جماع بقوت تمام و کوچک آن قاطع آن و گفته اند بزرگ مادهٔ آن مادام که تر و تازه است محرک آنست خصوصا
جوشانیدهٔ آن در شیر و چون خشک گردد این نیز قاطع شهوت جماع میگردد و گویند هر یک را که بعد دیگری بخورند فعل
اثر باطل میگرداند و مشهور نزد اهل الطاکیه است که چون قسم بزرگ ابراء بخورند پسر آید و چون قسم کوچک ابراد دختر
و مسخن زهره است مصلح آن صمغ و خشخاش و نوع دوم ساق آن بقدر یک شبر و برگ آن شبیه ببرگ گندنا و از آن
بلندتر و عریضتر و در آن رطوبتی چسبنده و گل آن بنفش و بیخ آن مانند دو بیضهٔ کوچک متصل بهم طبیعت آن گرم و خشک
در سوم افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت حبس بطن و قطع شهوت جماع خصوصا آن نار آن و ضماد آن جهت تحلیل
اورام بلغمیه و تنقیه قروح و منع نمله ساعیه از انبساط و قطع عفونت آنها و زایل کنندهٔ آثار جلد و قلاع دهان و بدستوز و آن بر

براورام و قروح خبیثه **خصی العجاجیل** خصیهٔ گوساله است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود
خصی الایل خایهٔ بزکوهی است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت گزیدگی افعی نافع **فصل الخاء مع الطاء المهمله**
خطاف بضم خاء معجمه و فتح طاء مشدده مهمله و الف و فا بعربی ابابیل و بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوج و بدیلمی حچلاو
بهندی بیانی و کنهیاوبت دیوڑی نامند ماهیت آن از طیور معروفه است طبیعت گوشت آن در اول سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن کباب گوشت آن مفتح سدد و دافع یرقان و امراض سپرز و سنگ مثانه و آشامیدن یکمثقال خشک مسحوق
آن جهت تقویت باصره و دو درهم از نمک سوخته آن جهت خناق و غرغره خاکستر آن بالعسل جهت خناق و جمیع امراض لوزتین
و حلق و بدستور با عسل و طلاء سوخته آن بر حلک نیز همین اثر دارد و اکتحال محرق بچه آن با خون مقوی باصره و مانع آن با عسل
و با آب سرگین و بدستور خاکستر آن با عسل جهت ابتدای نزول آب و جرب و بیاض و سبل و ظفره نافع و سحیق خون گرما گرم
آن و سرگین آن بغایت جالی و جهت نیکوئی رنگ رخسار و رفع بهق و آثار جلد و با زهره گاو جهت سفید کردن موی
سیاه مجرب دانسته اند و خوردن آب معصور مدقوق آن با قدری بادروج جهت اخراج جنین میت سریع الاثر و
بدستور یک مثقال خاکستر آشیان آن که سوزانیده باشند جهت عسر ولادت موثر و سعوط زهره آن جهت سیاه
کردن موی سر و ریش و یوسف بغدادی گفته مخصوص سفیدی قبل از وقت است و باید که در آن وقت شیر در دهان
نگاهدارند که دندان سیاه نشود و طلاء چشم های آن با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید و چنان
در سالی دو بار بچه میدهد هرگاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه اول را بشکافند دو سنگ ریزه در آن ظاهر میگردد یکی یک
رنگ و دیگری ملون چون یکرنگ غیر ملون آنرا در پوست گوساله که در حین زائیدن بدن آن گوساله بزمین نرسد یعنی
نگذارند که بزمین فرود آید بدست معلق گرفته ذبح نمایند و پوست آنرا بگیرند و در آن بسته در گردن و یا بازوی صاحب
صرع بندند جهت رفع آن مجرب دانسته اند و سنگ ملون را چون در حریر سفید پیچیده با خود نگاهدارند باعث جاه و
قضای حوایج گردد و امین الدوله گفته سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق آن جهت رفع صرع موثر و گویند چون بچه آن
را با زعفران و امثال آن زرد کنند بخوبیکه در حین رنگ کردن مادر و پدر او نه بینند جهت رفع زردی آن بچه خود سنگ یرقان
را با آشیان خود آورند آن سنگ جهت یرقان مفید و در حجر الخطاطیف ذکر یافت و چون سر ماده و نر آنرا با پر در آتش
سوخته در شراب قومیکه شراب میخورند اندازند سکر نیاورد **خطمی** بفتح خاء معجمه و سکون طاء مهمله و کسر میم و یاء و بکسر
خاء نیز آمده اسمی یونانی مشتق از اسم کثیر المنافع است ماهیت آن گیاهی است معروف و از انواع خبازی شمرده
اند و گل آن سفید و سرخ و الوان مختلف و بهترین همه سفید و آنچه بیگل باشد خطمی تیز نامند و نوع ارغوانی کبود آنرا بهندی

خیرمو نامند طبیعت آن جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال گفته و تخم و بیخ آن را در قوت مانند گل آن و
ازان بسیار قوی‌تر و تجفیف آن بیشتر و لطیف‌تر و دیگران معتدل القوی و مایل بسردی و تری دانسته اند افعال و خواص و منافع آن
محلل و منضج و رادع و مرخی و ملین و گل آن ضعیف‌تر از تخم و برگ و ساق آن و ضماد برگ آن جهت اورام دماغ و بیخ گوش و
تهیج و نفخهٔ اجفان و التیام قروح و تسکین وجع اورام و تحلیل آنها و خنازیر و نضج جراحات و دمل و ورم پستان و مقعده و جرا
حات و خراز و شکستگی اعضا و عرق النسا و مفاصل که همه از گرمی باشد و با روغن زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش
و با پیه مرغابی جهت درد مفاصل و عرق النسا و عشه و باد و یه مناسبه و روغنها جهت ذات الجنب و ذات الریه و
ضماد پختهٔ آن با روغن بغایت منضج اورام حاره سریع الاثر و نطول آن جهت نرم داشتن موی و جلوس در طبیخ آن جهت
ورم مقعده و انضمام فم رحم زنان عقیم معین و تخم کوبیدهٔ آن جهت سنگ گرده و لعاب خام آن با شکر بیکرم نموده جهت سرفهٔ
حار و رفع نفث الدم بسبب قوت قابضه که دارد و ضماد آن با سرکه بشرطی که در آفتاب نشینند جهت رفع بهق و با روغن
زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و چون بگیرند یک جزو از آن و باد و جزو خرباو با سرکه بیاشند جهت تحلیل اورام بلغمی
مجرب و خایدن آن جهت تسکین عطش و چون تخم آن را با صمغ عربی بمساوی الوزن طبیخ نمایند و دست و پا را مکرر
بآن بشویند جهت رفع شقاق و تقشر جلد کف دست و پا نافع و طلاء مطبوخ آن بر سم سپ جهت رویانیدن آن و
پوست بیخ آن بغایت ملین و قوی التحلیل و آشامیدن طبیخ سه درهم آن جهت رفع زحیر و قولنج و سدهٔ امعاء و قرحهٔ
آن و اسهال صفراوی و حرقة البول و امعاء و ورم آن اسهال ردی و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره و
باشراب جهت عسر البول و تفتیت حصات و فضلات خام مثانه و عرق النسا و شقاق عضلات و مضمضهٔ طبیخ
آن با سرکه جهت درد دندان حار و چون بیخ آن را کوبیده در لتهٔ بسته در آب گذارند و در زیر آسمان شب بگذارند
چندانکه آب منجمد گردد و طلاء آن جهت رفع تهیج پلک چشم نموشرو و جهت سرفهٔ حار و نفث الدم مجرب و طبیخ آن نیز
همین اثر دارد و جلوس در طبیخ آن جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضاء و اغتسال بدان مانع تشقق آن و نیز ضماد بیخ مسحوق
مطبوخ آن با پیه خوک و روغن سوسن و اره با قلا جهت تعقد مفاصل و تحلیل اورام صلبه نافع و حقنه بطبیخ آن جهت
امراض امعاء مذکوره و غیر آن و طلاء طبیخ آن جهت گزیدگی زنبور عسل و با عسل جهت رفع مضرت گزیدگی هوام و حمول آن
با پیه بط یا مرغابی و صمغ البطم جهت ورم رحم و انضمام فم آن مجرب مضر بمعده مصلح آن عصارهٔ زرشک و عسل و رازیانه و
گویند مضر ریه و مصلح آن عسل است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و از طبیخ آن تا سی مثقال بدل آن خبازی و صمغ
خطمی که در هنگام گرمی هوا از درخت آن میگیرند و زرد و سرخ رنگ میباشد جهت تسکین عطش و حبس بطن و قی صفراوی

صفراوی مجرب گفته اند **فصل الخاء مع الفاء خفاش** بضم خاء معجمه و فتح فاء مشدده و الف و شین معجمه و بفتح خاء نیز آمده
و خشاف و وطواط و بفارسی گچه شب پره و بشیرازی موش کور و بهندی چمگادر و در بنگاله چمگدری نامند ماهیت آن
طایریست معروف بخلاف طیور دیگر دو چهار پا دارد و دندانها و پشم و مانند چهارپایان بچهار پا راه میرود و حیض می
بیند و آبستن میشود و میزاید و شیر میدهد و پرواز مینماید مانند طیور و لیکن بال آن مانند بال مرغان و دیگر پرندگان نیست
بلکه پوستی است بالای اضلاع و غضاریف کشیده که آنها را حرکت میدهد و منقبض و منبسط میسازد و سیاه رنگ
بسیار ضعیف البصر است و لهذا روز بسبب روشنی و تابش شعاع آفتاب از آشیان خود بر نمی آید و اگر آشیان آنرا
خراب کنند و بر آید غلیواج و کلاغ آنرا میگیرند و شب خصوصا شبهای ناقص النور است بسبب تاریکی بر می آید و پرواز مینماید و در
زاید النور کمتر بر می آید و از این جهت مرض روز کوری را خفش و صاحب آنرا اخفش مینامند طبیعت آن در سوم گرم و در چهارم خشک
و حرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن افعال و خواص آن آشامیدن مرقه پخته آن مسهل فضلات و زرداب و دافع
استسقا و درد ورک و مهرا پخته آن در روغن زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و نقرس و تحلیل اورام
بارده و در روغن کنجد جهت حرق النار خصوصا چون مکرر بمالند و طلاء مطبوخ مهرا شیر آن در ظرف آهنی یا مسی با روغن
زنبق که چون روغن خشک شود باز روغن داخل نمایند تا مهرا گردد و صاف نمایند جهت فالج قدیم و رعشه و ربو و نقرس و درد
اعضا و منع سقاط موی و منع بزرگ شدن پستان بغایت نافع و طلاء مهرا پخته آن در آب بر احلیل جهت رفع حبس البول
و بدستور قطور آب مطبوخ آن در سوراخ قضیب و جلوس در طبیخ آن جهت فالج و استرخاء و اکتحال دماغ آن با آب
پیاز جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض و چون خون آنرا بر عانه صبیان طلا نمایند موی نروید و چون بر پستان دختران
بمالند بسیار بزرگ نگردد و اکتحال آن رافع عشاوه است و خاکستر آن جهت حدت بصر و جلاء بیاض آن و چون در شراب
اندازند رافع مستی آنست و طلاء زهره آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب در حال و مالیدن دماغ آن بر اسفل
قدم جهت تهیج باه و شیرگین آن بسیار گرم و خشک تا چهارم و اکتحال آن جهت رفع بیاض و طلاء آن جهت رفع قوبا و
شیر آن نیز بسیار گرم و کریه الرائحه و بسیار جالی و با سمیت و یک مثقال آن کشنده و ربع درهم آن مخرج حصات و در سقوف
آشیانه آنها چیزی یافت میشود منجمد سفید رنگ بمقدار بند انگشتی و کوچکتر و بزرگتر از آن و متخلخل شبیه
بقلی و سفیدتر از آن و سوراخ دار و طلاء آن جهت قلع ثوالیل و ستردن موی از بدن و منع بزرگ شدن
پستان و لیکن مقرح جلد است و بول آن نیز مانند شیر آن و جاره و اذابه دهنده مواد و اکتحال آن جهت بیاض
عین و لبن آن نیز جالی بیاض و ناخنه است و لیکن حاد و مضر اند بچشم اجتناب بهتر از استعمال آنست گویند

چون سر او را در زیر بالین شخصی بنهند که آن شخص عالم بدان نباشد گذارند آن شخص را خواب نیاید و بدستور چشم و
دل این همین اثر دارد و دفن نمودن سر آن در برج کبوتران باعث جمعیت کبوتران است در آن و در سوراخ موش
باعث گریختن موش است از آن خانه و تعلیق دل آن معین بر جماع و نیز گفته اند که چون میان خطاف و خفاش عداوت
است و خفاش از بوی کرفس گریزان لهذا خطاف کرفس را در آشیان خود میآورد جهت محفوظ بودن بچهای خود
از آن و چون گردن نوعی کبیر که هندیها باطو نامند از بیخ قطع نمایند و ذکر را در جوف تنه آن گذارند قوت باه بخشد و مالیدن
متورسران برده کر مقوی آنست **فصل الخاء مع اللام** خل بفتح خاء معجمه و سکون لام مشدده بفارسی سرکه نامند ماهیت
آن از اکثر چیزها مانند انگور و مویز و خرما و انجیر و شکر و آب نیشکر و تاڑی و عسل و امثال اینها از میوه آبدار و شیرین
و از حبوب نیز مانند برنج و غیره ترتیب میدهند و بهترین همه انگوری است که آب انگور را گرفته صاف نموده و با دون الصفه
یا الثقال عنب در خم خزفی و یا چینی که اندرون از آبینه مالیده باشند ریخته و بر هر صد رطل از آن ده رطل سرکه جید ریزند
و سر آن را بپوشند و گل بگیرند و در آفتاب و یا جای گرم بگذارند تا برسد و یا آنکه اول در آن سرکه بریزند و
بگذارند تا خوب بجوش آید و خمیر گردد و پس در آن سرکه و نمک بریزند و بگذارند تا برسد و ترش گردد و خل خمر
عبارت از آنست و یا آنکه خمر خود بخود استحاله یافته خل گردد و خل تمر یعنی سرکه خرما آنست که بگیرند خرما او در
هر ده رطل آن چهل رطل آب گرم شیرین صافی ریزند و در خم تازه مقیر و یا آبگینه آلود ریخته سر آن را بسته در آفتاب
گذارند یک هفته پس مالیده صاف کرده و در هر ده رطل از آن یک رطل سرکه جید و نیم اوقیه نمک ریزند و در خم کرده در جای
گذارند که آفتاب همیشه بر آن بتابد و سایه جنب و حائط بر آن نیفتد تا برسد و از آب نیشکر و تاڑی و میوهای آبدار
بسیار مانند آب انگور است و از مویز و انجیر و نیشکر خشک کم آب و امثال اینها مانند خرما است و از شکر و عسل
چنان است که در آب گرم حل نمایند که در هر ده رطل آن چهل رطل آب باشد و صاف نموده در خم کرده در آفتاب گذارند
تا بجوش آید پس صاف کرده سرکه تند کهنه و قدری نمک داخل آن نمایند و باز بگذارند تا برسد طبیعت انگوری آن مرکب
القوی از جوهر حار لطیف قلیل و جوهر بارد لطیف کثیر و جوهر رقیق هم سرد و خشک و گویند خشکی آن در سوم است و
خرمائی و مویزی و انجیری و عسلی و بعض اینها قریب بدان و عسلی گرمتر و خشکتر از آن و بعضی کمتر از آنست و
قوت قابضه آنچه در آن قبضیت باشد مانند خل متخذ از کمثری و تفاح و سفرجل و امثال اینها زیاده و خل مرکب از سه
جزو میباشد جزو حار ناری که قوت تفتیح و نفوذ آن از آنست و جزو بارد ارضی که قوت قابضه آن از آنست و
جزو مائی بارد رطب و این غالب بر همه است و از این جهت مرخی و مضعف اعصاب است افعال و خواص آن قابض

قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوی ادویه با عضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه امراض الرأس و طلاء
و نطول آن به تنهائی و یا با روغن زیت و با روغن گل ممزوج با هم جهت صداع حار و صداعی که از آفتاب بهم رسیده باشد
و یا از صفرا و یا بخارات حار و یا حمام گرم رفتن و بدستور تر نمودن پارچه بدان و یا با سرکه که در گلاب جوشانیده باشند
و بر پیش سر انداختن و بوئیدن آن به تنهائی جهت تفتیح سده مصفات و نزله حار و صداع گرم و تقویت دماغ حار و با ادویه
مناسبه مانند روغن بادام و روغن گل و گلاب و آب خیار و امثال اینها جهت تسکین صداع حار و سرسام و هذیان و بدستور
بخور آن جهت امراض مذکوره و تفتیح سده خیشوم و همچنین چون بر آجر گرم و یا سنگ گرم کرده زیر نهند و یا سنگ تیره و یا آجر
گرم کرده در آن اندازند و بخار آن را اکسیر بند چون یکوزن سرکه و دو وزن آن آب و قدری شکر در ظرف خزفی سر بسته که بر
سر آن قمعی گذاشته و اطراف آن را بخمیر و مانند آن بند نموده و سوراخ قمع را بند کرده جوشانند قدری که بخار ابرآ
که سوراخ قمع را باز نمایند که اندک اندک و بملایمت برآید و بر ورم گلو و حلق رسانند و بعد ساعت تجدید کنند از سه
چهار مرتبه زایل گردد و انشاء الله تعالی العین لطوخ آن با عسل جهت کلمه در چشم و خون مرده تحت جلدة الاذن قطور آن
جهت کرم گوش و تسکین درد آن مجرب و بخور آن جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و تفتیح سده مصفات و بابت حدت
سامعه الفم چون یک اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و یک هفته در آفتاب گذارند
و صاف نموده بنوشند هر روز و در سیم اثر اینها باشد جهت بدبوئی دهان که بمشارکت معده باشد نافع و مضمضه بدان با نمک
جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند و با زاج سفید تصفیه و جلای دندان و جهت قطع خون لثه و سستی آن و با شب
جهت رفع تحرک اسنان و غرغره آن جهت منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهات و درد دندان و با زیره و
صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه و خوردن آن اندک اندک جهت رفع زلوی در حلق مانده و سرفه مزمن و ضیق النفس
انتصاب که از گرمی باشد و خل جوز که گردگان هنگامیکه بمقدار بندقی بود در سرکه اندازند و بگذارند تا مهرا شود و بدان غرغره نمایند
جهت خناق و امراض مذکوره و من الفع اعضاء النفس و الغذاء والنفض خل عنصل جهت سرفه بارد و ضیق النفس و امراض دماغی
و طحال و استسقاء و خوردن سرکه جهت رفع تشنگی و اعانت بر هضم و قطع نزف الدم اعضاء باطنی و تحریک اشتها و گداختن
بلغم و سپرز و تقطیع صفرا و تفتیح سده ماساریقا و سپرز و رساننده اثر ادویه بطحال بمناسبت ترشی طعم سودا که در طحال است
و مداومت آن نباشد جهت قتل کرم معده و طعامی که با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضول است بمعده السم قی کردن
بعد خوردن گرم کرده آن جهت دفع سمیت ادویه قتاله و جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت رفع ضرر و سگ دیوانه
گزیده خصوصاً سرکه انگوری و آشامیدن سرکه که الخمیر یا مویز و یا پوست بیخ کبر در آن خیسانیده باشند تا جهت تحلیل

سپید و استسقا و سیر کی انگور تعالی که در ان اندکی مازریون جوشانیده باشند با عسل جهت استسقا و رفع برودت رحم القروح
والاورام والجرب بحقنه آب که گرم کرده با نمک بعد حقنه لینه جهت قروح امعا و قروح ساعیه و طلاء آن جهت منع انتشار
قروح خبیثه و حمره بجاء و جمره بخم و نمله و جرب متقرح و بواسیر و جراحات خنثی و قوبا و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات
تازه و خارش بدن و گزیدن جانوران سمیه حاره و سوختگی آتش و نیز طلاء آن مانع قبول ماده است از مجاور خود و لطول آن جهت
گزیدن حیوانات سمی و جهت ترف الدم ظاهر و قطع سیلان آن و ضماد الجمیر که در سرکه طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو و خشونت
آن و با گوگرد جهت نقرس و با زیره قطونا جهت کیه ابهمی که در وانه سال نا نماید مجرب با کثیرا و مع عمل و با آبدوغ جهت خناق و ورم پستان و
بناگوش و سایر اورام حاره و با حرمل جهت جذام و کزاز و وجع مفاصل و بارد با دگرم جهت غدد و ورم بارد و بخور آن که بر سنگ
گرم ریزند جهت بواسیر و مضر پیران و سوداویین تامزاجان و مصلحان امراض ریه مانند سرفه تازه و خشک و نیز با ورباح غلیظه و درد
مفاصل و ضعف احشا و باه و رحم و مضر اعصاب و اعضاء عصبانی و باه و نا تجربن و مبرد و حربن و مداومت آن مورث استسقا و
ضعف بصر و زردی با رنگ رخسار و سحج و لاغری بدن مصلح آن شیرینیها و گوشت آب جرب و شراب سرخ غلیظ و در رفع
حرز سرفه شیر بیتی و روغن بادام واد و به ضعیفة الحرارت و در ضعف اعصاب عسل واد و به حاره و در سحج لعاب ها بمقدار
شربت آن تا هفت مثقال بدل آن در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو است و گویند سرکه انار حبلی و تازی یا نمی عقب نشیند

خلاف بکسر خاء معجمه و فتح لام و الف و فاو بفتح خا نیز آمده ماهیت آن شامل بید مشک و بید بری و بید موله است و از مطلق
آن مراد بید بری است که صفصاف و بفارسی بید ساده نامند درخت آن عظیم و رنگ چوب آن سفید و اندک زرد و برگ
آن باریک و بلند و تا سبزی و گل آن در ایام بهار بعد روییدن برگ از شاخهای و بین برگها میروید زرد رنگ و اندک خوشبو
و با مرکب و بلند بقدر انگشتی و ثمر آن مانند خوشه که از ساق شاخهای آن میروید و در کتب بید عبارت از آنست و در اکثر
مواضع یافت میشود و قسمی از آن بی گل و بهترین آن آن بود که در کنار انهار روییده باشد طبیعت گل آن در دوم سرد
و در اول تر و برگ آن سرد و خشک و ثمر آن در اول سرد و تر با اندک قوت قبضی و لذعی و تحقیق افعال و خواص آن ملطف و مقوی
دماغ و قلب حار و مفتح سده جگر و رافع صداع و رمد و خفقان و تشنگی و ضعف معده و تبهای محرقه و صفراویه و جمیع امراض حاره
و عرق شکوفه آن الطف از جرم شکوفه آن و در افعال مذکوره اقوی از عرق برگ آن و جرم برگ آن قابض و رادع و عصاره
آن مسهل بلغم و صفرا و سودا و جهت صرع و منع لرز تبها و تفتیح سده جگر و یرقان و صلابت سپرز و ادرار بول و اختناق
رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب واد و یه سمیه و قطور آن در گوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و جلوس در طبیخ
برگ و شاخ آن جهت رفع فساد اعضا بغایت موثر و خوابیدن بر فرش آن جهت رفع حرارت کبد و قلب و ثمر آن جهت ضربه که

جرب که بر جلد و رسیده باشد ضماد او جهت ترف الدم و بدستور ضماد و برگ تازهٔ آن و اشامیدن آن جهت اسهال و موی و حرق ان جهت
خفقان حار و حمی حاره و حمیات حاره حاده و حمی دق و صمغ آن که از برگ آن بیرون میاید جالی و مقوی باصره و خاکستر چوب آن
جهت ترف الدم و باسیر که جهت ثالیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضاء ظاهری و زخمهای بثری و ابله و اورام حاره و بدستور ضماد آب
برگ تازهٔ آن و جرم برگ آن جامض و رادع مضر بهی کاه مصلح آن گلاب و شکر مقدار شربت از آب آن از هشت درهم تا
بیست درهم که با شکر بنوشند بدل آن ریباس و بدستور اشامیدن آب برگ آن ورق ابادین و در حرف المیم ذکر یافت و بهتر از
آب کاسنی و ماء الشعیر است جهت اکثر امراض و اشامیدن ربت درهم آن جهت رفع سده کبد نافع و عرق آن در حرف العین
و روغن گل آن که بدستور دهن ورد ترتیب دهند بارد و مجفف و منشف و مسکن صداع طلاء و مانع صعود ابخره حاره و سورت
خون و تیز شیر باه و در سایر افعال قایم مقام روغن گل است **خلاف البلخی** بفارسی بید مشک نامند و در شام شاه بید و در
روم بهرامج ماهیت آن درخت آن شبیه به درخت بید ساده و از آن کوچکتر و برگ آن از آن نازکتر و عریضتر و در
طول کمتر و گل این قبل از برآمدن برگ بهم میرسد بقدر انگشتی و بلوطی و بعضی شبیه بدست گربه و بر آن زغبهای بلند
و بر سر آن دانهای ریزه و زرد و با اندک سرخی و بعضی مایل باندک سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبوی و هر چند زغبهای
آن زیاده و زردی آن غالب باشد خوشبوتر میباشد طبیعت آن جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی در اول گرم و مایل بخشکی و
قول جالینوس اصح است افعال و خواص آن ملطف و مفتح سده و مخفف دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار
و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق آن در جمیع افعال قوی‌تر از عرق بید و گلاب و مقوی دل و دماغ و ملین طبع و معین قوت
باه محرورین و مقوی احشا و چوب برگ آن در افعال و خواص و مصلح و قدر شربت مانند بید ساده است و لطوخ آن محلل
نفخ در هر عضو که باشد و بوییدن گل آن و یا عرق آن مقوی دماغ و محلل بادهای غلیظ و غرغره بعصارهٔ برگ آن جهت اخراج
زلوی در حلق مانده و بدستور غرغره بطبیخ برگ آن و روغن شکوفهٔ آن سرد و تر و مجفف و مسکن دردسر حار و مانع صعود
بخارات و خوردن آن مانع غلیان خون بسیار گرم و بدل آن روغن گل و طریق عمل دهن آن مثل روغن بنفشه است و چون
با مغز بادام مقشر پرورده نمایند مانند بنفشه و از آن روغن بگیرند الطف و بدل عرق آن نیلوفر است یا بید ساده **خلد** بضم
خاء و فتح لام و سکون دال مهمله و انزا اندابه و بفارسی موش کور و بشیرازی انگشت برگ و باصفهانی واژه سباتک و بدیلمی
کابیت و بهندی چهچوندر نامند ماهیت آن حیوانی است کریه الرایحه بی چشم و دم و پاهای آن از موش کوچکتر و خاکستری
رنگ و گویند چشم آن زیر پوست آن است و در زمینهای نمناک میباشد و پیوسته زمین را سوراخ میکند و ریشهای اشجار را
میخورد و خصوصاً بیخ گندنا و پیاز و لهذا چون گندنا و پیاز را بر در سوراخ آن گذارند ببوی آن بیرون آید طبیعت آن بغایت

گرم و با رطوبت از سموم قتاله افعال و خواص آن خون موضع و نباله آن جهت رفع بیاض چشم و آثار جلد و خال و خنازیر و طلای
دماغ آن با روغن گل قاطع رعاف و سیلان خون از هر موضع که باشد و محلل اورام و خنازیر و جهت برص و بهق و قوبا و کلف و برجز
از بدن برون کند بعد دل و خون آن نیز همین اثر دارد و سر او سوخته با زاج سفید چون در گوش گذارند و یا در بینی بد بوی
آن هر دو را زایل گرداند چون بر صاحب تب ربع بندند شفا یابد و طلای آن جهت درد سر و بخور آن جهت حبس البول و سقوط
زهره آن با آب بیخ رطبه جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق لب بالای آن جهت تب ربع و صرع و باسانی بیرون آمدن
دندان اطفال و انداختن دندان آن میان جماعت مودی باعث تفرقه ایشان و همچنین در آتش انداختن سه آن خلر بضم
خاء معجمه و فتح لام مشدده و سکون راء مهمله از اجلبان خوانند و بهندی مثر کابلی ماهیت آن دانه ایست شبیه بکرسنه و گیاه
آن بقدر ذرعی و کمتر از آن و برگ آن ریزه و گل آن مابین سفیدی و زردی و غلاف آن شبیه بغلاف باقلا و سفید و پنج
قسم میباشد آنچه غلاف آن از باقلا کوچکتر و پوست آن غلیظتر و عریض و بسیار سفید و دانه آن بقدر نخود کوچکی از اجلبان
ابیض نامند و آنچه دانه آن کوچک و پهن و اغبر جلبان اسود و بشیرازی ماش و بهندی کهاری و اهل ولایات اردستان
و نواحی کرمان کونیان کرد خوانند و بسیار از آن میخورند و در موسم بهار که هنگام رسیدن است خام ناپخته از آن میخورند
و آنچه مضاعف الغلاف و خشن و دانه آن در سفیدی و کوچکی و تدویر کمتر از اول است از ابقه نامند و آنچه در غلاف
قریب بباقلا و سیاه رنگ و دانه آن مستدیر و بزرگ و مایل بزردی و بسیار تلخ است در مصر بسیله نامند و قسم پنجم
رقیق الغلاف سفید دانه و از اقصاص نامند طبیعت همه اقسام آن در اول سوم سرد و در آخر دوم خشک افعال و خواص
آن آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه و تصفیه ریه و درد سینه و تلیین آن و تحلیل اخلاط فاسده و دفع فضلات
غلیظه از امعا و ادرار نمودن شیر و بول و حیض و ضماد آن جهت تقویت اعضا و وثی و کلف و با عسل جهت تحلیل اورام و
بخور آن موجب جمعیت مورچه است در آن موضع و چون گاو بخورد فربه شود مضر اعصاب و مولد سودا و نفاخ و ادمان خوردن
آن باعث لنگی و خوردن تر و تازه ناپخته آن دوار آور و خصوصا نوعی اندک پهن مثلث شکل آن که بهندی کهاری نامند
مصلح آن شراب و عسل مقدار شربت آن تا ده درم و نوع بری آن لعابیت غلیظ و مدر شیر است خلنج بفتح خاء معجمه و لام
و سکون نون و جیم ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت گز و در چین و بلاد روس و هند بسیار بزرگ میشود و برگ آن
مانند برگ گز و گل آن کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و ثمر آن مانند حرمل و بنفش و طبیعت آن در دوم گرم و
خشک و شکوفه آن تند و تر و قویتر و از سایر اجزاء آن افعال و خواص آن شکوفه و برگ آن جهت گزیدن هوام و ضماد
او و روغن شکوفه آن که بدستور روغن بابونه و روغن گل که در روغن کنجد ریخته سه هفته در آفتاب گذارند جهت رفع

رفع اعیا و درد مفاصل و بدستور نشارهٔ چوب آن و یکمثقال از تخم آن با عسل حافظ دل از ضرر سموم و اکل و شرب در ظروف
چوب آن مانع خفقان است **فصل الخاء مع المیم خمان** بفتح خاء و میم و الف و نون لغت نبطی است و بعربی رقعا نامند و بیونانی
اقطی ماهیت آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر آن شبیه بشجر و شاخهای آن مایل بسفیدی و مانند نی مستدیر و برگ آن
مانند برگ گردکان و از آن کوچکتر و ثقیل الرایحه و در هر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر سر هر شاخی قبه و گل آن سفید مایل بسرخی و
ثمر آن شبیه بحبة الخضراء و بعضی مایل بسیاهی و در شکل مانند خوشه و در بو شبیه بشبت و غلط کرده کسیکه از او خبث حدیدی
که ثمر آن بلوط فل است و دانسته افعال و خواص آن محلل و بسیار مجفف و ضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحات مفید و صغیر آن شبیه
بگیاه و ساق آن مربع و پرگره و برگ آن شبیه ببرگ بادام و مشرف الاطراف و از هر گرهی ثمری ظاهر و ثقیل الرایحه و فوق سر آن
شبیه بخمان کبیر و تخم آن مانند خردل و بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و تیره و سرخ و از مطلق آن مراد خمان صغیر است و مستعمل
بیخ آن طبیعت آن در دوم سرد و خشک و سردی آن غالب با اندک گرمی افعال و خواص آن رادع و مسهل اخلاط لزجه
و بسیار مجفف و با قوت محلله نشاستن آب طبیخ برگ و ساق آن جهت اسهال بلغم و مرهٔ صفرا و آب فشردهٔ آن و طبیخ بیخ آن
آن بدستور و دو مثقال از سائیده بیخ آن جهت جبر و کسر و وثی و سقطه شدید بسیار نافع و طبیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا و
گزیدن افعی و وجع مفاصل و تفتیح سده و مضمضه بدان جهت هلاکت کرم دندان و سعوط آن سه روز جهت رفع سرخی
چشم و جلوس در طبیخ آن جهت رفع صلابت رحم و باعث نرمی و تفتیح انضمام آن و اصلاح فساد حال آن و بدستور
نشاستن ثمر آن و طلاء پخته ثمر آن بر موی جهت سیاهی و منع اسقاط آن و ضماد برگ تازهٔ آن با آرد جو جهت تسکین
اورام حاره و سوختگی آتش و گزیدگی سگ و بواسیر و بابیه نیز جهت النقرس و حمول بیخ آن جهت درد رحم و امراض مقعده
و بواسیر نافع مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت از نا دو درهم **خماهان** بفتح خاء معجمه و میم و الف و فتح ها و الف و
نون لغت فارسی است و خماهن نیز نامند و صندل حدیدی نیز ماهیت آن حجریست سیاه رنگ نر و ماده میباشد و حدید
صینی جنس نر آنست و حجر الحماز جنس ماده آن و نر آن صلب تر و تیره رنگ و سیاهی بر آن غالب و رنگ سائیده آن زرد و مانند
زرنیخ طبیعت آن مایل بسردی و در دوم خشک افعال و خواص آن پوشیدن انگشتری آن مقوی دل و رافع وحشت
تاریکی مکانها و تیرگی شب و نگاه کردن بدان جهت حفظ چشم موثر و ماده آن که بحجر الحماز نامند نرم تر و رنگ سائیده
آن بسیار سرخ و مایل بسیاهی طبیعت آن سرد و تر از نر آن افعال و خواص آن نشامیدن یکمثقال و نیم از سائیده آن جهت
رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تفریح مخمور و بره و حبس آن جهت علل صفراوی و دموی و درد چشم و تقویت عضویکه
از ریختن مواد متاثر شود و جهت خفقان و ریاح غلیظه دو درهم سائیده آن جهت رفع درد شکم حادث از دوای

مسهل لعابت مفتح وطلاء آن جهت تحلیل اورام خصوصا ورم چشم و حکه و جرب و حرقت جفن مسدد و مصلح آن عسل مقدار
شربت آن تا یک دانگ خمر بفتح خاء و سکون میم و راء مهمله مراد از آن در شرع ما کل مخمر به العقل است یعنی آنچه که
عقل را بپوشاند و در عرف مراد از مطلق آن شراب انگوری است و صنعت آن بانواع میباشد از انجمله اینست که آب
انگور را گرفته و صاف نموده در خمی که اندرون آن را از زفت یا قیر و یا موم مالیده باشند کرده مدتی در آفتاب گذارند تا به
جوش آید پس در سایه گذارند و یا خم را در سرگین اسپ تا النصف دفن کنند تا برسد و بحسب تصفیه و غیر تصفیه و اضافه هر
چیزی باشد مسما میشود مثلا بغیر صافی باده آن قابض و با خردل بدون جوشیدن شیرین و با زعفران مقوی دل و جگر و سر
دران زیاده و آنچه خم از بعد اندرون به زفت و یا قیر و یا موم آلوده و در گشته نخوبه کنند و در آب انگور مورد و مصطکی و شیرین
و سنبل قلیل هیچ داخل کنند و بعد از آفتاب گذاشتن ظرف آن را در زمین دفن کنند ریحانی نامند و آنچه بر وشنماه نگذشته
باشد مسطار و بفارسی والانی نامند و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد و در خم کنند آن را جمهوری نامند و میزه غلیظ
را قهوه و این قاطع باه است و شرابیکه از یک سال تا دو سال گذشته باشد عتیق نامند و دو ساله قوی است و بهتر و آنچه از دو
سال زیاده تا چهل سال بر وگذشته باشد قدیم گویند و اولی آن است که بعد از جوشیدن اقلا تا سه ماه نگذرد استعمال ننمایند و
نیز از اصناف بسیار است از رقیق و غلیظ و حلو و حامض و مر و مز و قابض و غیر قابض و احمر و اصفر و ابیض و اسود و خوشبو و
بدبو و خوش آینده و کریه ناآینده و مشمس و مطبوخ و مدفون و صافی و کدر و خفیف و ثقیل و حدیث و عتیق و متوسط میان آن
هر دو و غیر اینها را با هم ترکیب کنند قریب بشصت صنف میشود و بهترین همه متوسط العمر یک ساله و دو ساله سرخ مایل بزردی و خوشبوی
معتدل القوام بین رقت و غلظت شیرین اندک تلخ است که ترش و بسیار تلخ و قابض نباشد بحدیکه کام را بهم کشد و بدترین
اینها بد رنگ کدر غلیظ القوام ترش مزه بسیار قابض بدبوی است خواه بدبوئی آن بسبب احتباس الابخره و یا ترشی باشد و یا بسبب
غیر آن امور و قوی ترین همه زرد صافی معتدل القوام و بعد از آن سرخ معتدل القوام و ضعیف ترین همه سفید تازه نارس
و رقیق آن سریع النفوذ و غلیظ آن بطئ النفوذ و سبز آن غلیظ و سیاه آن اغلظ و شراب خوشبو موافق همه امزجه و
بدبوی آن ردی و غیر موافق همه امزجه و بالجمله هر یک را مزاجی و صورتی است صالح و موافق بمزاجی و شخصی خاص طبیعت آن نیز
بحسب الوان و طعوم و روایح و رقت و غلظت و تازگی و کهنگی و توسط و اعتدال مختلف میباشد در حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست و بالاجمال عتیق آن در سیوم گرم و در دوم خشک و قدیم آن در سیوم گرم و خشک و مسطار آن در دوم گرم و تر و
سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی است معتدل و شش ماه تا یک ساله آن در دوم گرم و مایل برطوبت و تفه آن
که قهوه هند ارطب اقسام و خواص آن رقیق آن سریع النفوذ و مفتح سدد و غلیظ آن دیر هضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و نافذ

وناقه و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی است بهتر از سایر اقسام و تلفهٔ آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه ولیکن مسقط شهوت
طعام و باه و مصدع و بهتر از آن زرد عتیق و سفید آن طین و ضعیف و سیاه آن دیر هضم و مولد سودا و مطبوخ آن که جمهوری نامند
غلیظ و مسخن و منضج و مقوی عصب و مصدع و شیرین آن ثقیل و غذائیت آن غالب و ترش شیرین آن یعنی میخوش آن
روی و مقوی هضم و مضر عصب و مورث توحش و تلخ آن جالی و مفتح و ناهضم و مدفون خم آن در زمین و یا برف و یخ که اصلاً حرارت آفتاب
نگذاشته باشند و آفتاب بآن نرسیده باشد غلیظ و دیر هضم و معفن و مولد تپهای مزمن و شراب کهنه صرف موذی اعضا و
مورث تشنج و ممزوج با مثل آن مصلح حال بدن و با آب بسیار باعث سستی اعضا و استسقا و قابض آن بهتر از همه و حابس طبع
و باعث خشونت سینه و درد باعث معده و قوی الخمار و خوشبوی آن بسیار نیکو ولیکن مصدع و بدبوی آن موذی و مصدع
و مورث امراض مهلکه و مشمس آن یعنی شرابی که در آفتاب رسیده باشد و بعد از جوشانیدن آن به نیروه باشند تند و سریع
الانحدار و بالتفریح بسیار و مولد تپهای حاره و ثقیل آن دیر هضم و خفیف آن سریع النفوذ و قدیم کهنهٔ آن حاد و مضر حواس و
اعصاب و تازهٔ آن نفاخ و دیر هضم و مورث امراض بلغمی و متوسط آن معتدل و صاف آن مفتح و مدر و شراب تازه کدر
تیره مولد رمل و سنگ مثانه و سده و گفته اند چون مراعات مزاج و سن و فصل و بلدان و وقت و زمان و مکان و تدبیر
سابق و نیکوی ترتیب کرده شود بشرط الطیکه در کلیات کتب قوم و در اخلاق ناصری و غیر آن مذکور است و قلیلی اتخاذ کرده
باید فواید بسیار بخشد از آنجمله ملاحظه اوقات است که در هنگام تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و سیری و غضب و تعب و حرکات
قویه و هوای بسیار گرم و اواسط روزهای تابستان و مقدار بسیار خصوصا یک دفع استعمال ننمایند بلکه بقدر لایق و در هر ماه یکمرتبه یا
دو مرتبه و یا در هر هفته یکمرتبه برای استراحت ارواح و قوی زیاده و بیشتر از این تجویز نکرده اند که مضر است و ملاحظه مکان که وسیع
و مرغوب و خوش آب و هوا و معتدل و در آن آب جاری و گلها و میوهای خوشبوی با باشد و اسباب سرور و فرح و لعبات و مغنیان
و محبوبان و دلکش خوش الحان و عطریات و بخورات مطیب لذیذ و رفیقان عاقل فهمیده و صاحبان هوش و اخلاق حمیده در آن
جمع باشند و شیخ عمر خیام مجمل شروط از این رباعی درج کرده **رباعی** گر باده خوری تو با خردمندان خور ❊ یا با صنمی لاله رخی خندان
خور ❊ بسیار مخور ورد مکن فاش مساز ❊ اندک خور و گهگاه خور و پنهان خور با مراعات این شرایط خمر حفظ صحت بدن مینماید و بدن
را آرام دهد و قوی فربه و فکر و ذکر و عقل و هوش و حس و اخلاق را حمید و دفع مکر و لذت و شجاعت و سخاوت و فرح و نشاط
می آورد و تخیل و ظنون فاسد و خیالات ردیه و امراض و افتیه مانند مالیخولیا و جنون و وسواس را
بر طرف میکند و رنگ رو را نیکو و صافی میسازد و دماغ و دل و جگر و معده و اعضای اصلیه را همه تقویت می بخشد
هضم را نیکو کند و اشتها می آورد و تقویت می فرماید بیمار را شفا دهد و هضم کند برای نیز تقویت می بخشد و تولید می فرماید

کیموس او در عرق کباده و فضول را بتحلیل میبرد و اخراج مینماید غلیظ انرا ببراز و لطیف انرا ببول و الطف را بعرق و بخار و صفرا را
ببول و عرق و بلغم و سودا را ببراز و تفتیح سدد و ازاله رمد بلغمی و شهوت کلبیه و ضرر سموم و حبن یعنی ازاله زرداب شکم و تبرید و
بیهوشی و هوای وبائی و امثال اینها مینماید و خوردن آن بقدر ربع رطل با آب سیب و گوشت آب بی چربی جهت غشی و بیهوشی
مجرب و در ضمادات اطلیه جهت تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوت ادویه موثره و بالجمله نفع جزئی بدنی و دنیاوی ان
در اکثر امزجه بین و ثابت است بنص قران مجید که در باب خمر و میسر وارد شده که منافع الناس و اما گناه و ضرر اخروی او و دنیوی
آن از پوشیدن عقل و عدم تمیز میان حسن و قبح اشیا و بی اختیار شدن و معاصی و قبایح بسیاری از صاحب آن بعمل آمدن
بزرگتر و بیشتر از آن است که به بیان آید و لهذا در همان آیه شریفه میفرماید که و اثمهما اکبر من نفعهما و در آیه کریمه دیگر انرا رجس
و از عمل شیطان خوانده و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و اله ام الخبائث فرموده اند و همین کافیست در مذمت و ضرر آن و
در مقدار شربت آن اختلاف بسیار است تا شش صد درهم تجویز کرده اند و لیکن ده درم و مثقال و جالینوس و شیخ الرئیس
اختلاف مقدار الجیب امزجه واگذاشته اند در محرور المزاج قدری که بدرقه طعام شود و رفع تشنگی کند و بحد سرور و نشاط
مفرط نرسد که بی اختیار سازد و از صنف سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج در معتدل المزاج و مبرود الی قدر نهایت سرور
و غیر ممزوج و در قوی بالاتر ابدان و صاحبان خلط غلیظ قدری که بحد طرب رسد و ثقل خواب آورد و سبب سکر و مستی
آن متغیر شدن حواس است بسبب رسیدن بخارات بدماغ پیش از تحلیل انچه اول صعود نموده و لهذا ضعیف
الدماغ مرطوب زود مست میگردد و قوی الدماغ یابس دیر بسبب تحلیل بخارات در قدری بیشتر از ان و باعث سرور
و فرح ان کثرت روح حیوانی و انبعاث و انبساط آنست بتدریج از باطن بظاهر و باعث شجاعت و سخاوت و خوبی ادراک
صاحب التاثیر بهمین جهت است و بدانکه در هر مزاج خمر محرک خلط غالب و ظهور اثار آنست مثلا کثیف الخلط را باعث ملال
و گریه و لطیف الخلط را سبب خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و تهور و اخلاط بارده رطبه و یابسه را
علت سکوت و نوم و خوف و بملاحظه شرائط مضار ان زیاده از منافع آن زیرا که سبب موت فجات و خناق و امراض و
امراض دماغی مانند صرع و سکته و لقوه و فالج و رعشه و سرسام و جنون و امثال اینها و ضعف قوتهای دماغی و حیوانی و
طبعی و اعصاب و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و زبان و دندان و ضیق النفس و خفقان و فساد هضم و اسهال
دموی و ورم جگر و سپرز و استسقاء غیر قابل العلاج و بطلان شهوت باه و اورام خطرناک و اکله و جوششهای و تبهای
مرکبه و محرقه و خشیه و تولید سنگ گرده و مثانه و حرقة البول و امثال اینهاست و از جمله مضراتی که عاجل و سهل العلاج است
خمار است که با تقلب النفس و ضیق آن و برد اطراف و حرارت آن و قشعریره و تهوع و تکسر بدن و سنگینی سر و اضطراب و تشویش

وتشویش خواب واعراض هولناک میباشد ومضر بتهار عاجل بدنی را اکثر علاج نمیباشد ومستعلین انرا چون بیکدفعه ترک نمایند امراض
ردیه وسوداویه وضعف هضم ورق المعده والاسهال وفساد حلق ولون وغیرها بهم میرسد اما تدبیر دفع خمار ان است که بخواب طولانی روند
وحیله جویند در دمیدن او بمالیدن دست وپای او وبحمام بردن وآب نیمگرم بر سر او ریختن واز حمام برآوردن ودر استراحت فرمودن پس
اگر باین تدبیر تخفیف یافت بهتر والا بار دیگر بحمام معاودت نمایند وخواب فرمایند واگر بعض اعراض قوی باشد مانند صداع وتهوع وقی مکرر
قی فرمایند بسکنجبین وآب نیمگرم پس شربت انار وبه ویا ریباس با یکمثقال طین نیشابوری بخورانند وهرگاه اراده خوردن طعام
نمایند شوربای جوجه مرغ وآب غوره سطب بنعناع بخورند وبعد از رفع صداع اگر سر وپیشانی وصورت گرم باشد اطلیه بارده استعمال
نمایند واز جنس چیزهایی که عادیه خمار را میشکنند جلاب بآب یخ وبرف وفقاع وماء الجبن وربوب فواکه حامضه وقابضه سیب وامثاله
خمر خام بسیار مضر ومهلک است ونصاری که اکثر شارب خمر اند شکر خمر بسیار خام اند وبگویند اگر در روم در هموال که خمرهای خام را
مینوشند بنوشند احتیاج هیچ وبا وطاعونی نیست چه فوج فوج هلاک میشوند طور خوردن خمر نصاری موافق حکمت دارند لهذا اباها نفع میبخشند

خمیر بفتح خاء وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه ورای مهمله بعربی عجین وبفارسی خمیر ترش وخمیرمایه وبهندی ماوا نامند ماهیت ان
آرد گندم است که با روغن کنجد ویا روغن زیتون ویا روغن گاو یا گاومیش ویا بز ویا گوسفند وسیر وماست هر یک که باشد سرشته بگذارند
تا ترش وبدبو گردد وقدری از آن در داخل خمیر نان مینمایند تا برآید وفطیر نماند طبیعت ان مرکب القوی در دوم گرم وخشک افعال
وخواص ان ملطف وجالی ومحلل وجاذب از عمق بدن وبا نمک بسیار محلل اورام بارده خصوص اورام اسافل قدم وازاله اوجاع ان
ومنضج ومفتح دمامیل ومسکن درد دندان وبهی مثقال آنکه در آن خمیرمایه که نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند با چهار دانگ طباشیر
شکر ودو دانگ زعفران جهت رفع خمار وتشنگی وتب والتهاب مجرب وچون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی
واحتراقی مفید وچون بکیر وآب نعناع وبکیر وخردل ساییده ودر شیشه دیگر بنصف جزو خردل است وسه حبه از ان مجموع خمیرمایه اضافه نموده
ورده مثل همه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده بالضعف وزن ان عسل بقوام آورند جهت تقویت باصره تجربه آلست که صبر
نتوان کرد وتنقیه معده از اخلاط محترقه ودافع بلغم وبهی است وهرگاه بعد از مجامعت بابه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع التاثیر وغرغره محلول
ان در آب بارتنج ان در روغن منفعه جهت ورم حلق وضماد ان با حنا وروغن ونمک جهت تحلیل صلابات عظیم مالوسه مجرب وچون خمیر
مایه را کوبیده وبا آب انار شیرین وامثال ان سرشته قایم مقام خمر واز اسرار مکتومه است المضار مضر مسینه علیل مصلح ان کثیر المقدار
شربت ان تا هجده درهم است **فصل الخاء مع النون خنثی** بضم خاء معجمه وسکون نون وفتح ثاء مثلثه والف لغت سریانی است واهل
مغرب انرا نرواق نامند ماهیت ان گیاهیست شبیه باشراس که بفارسی سریش نامند وگویند نوعی از انست یوسف بغدادی
نوشته که غلط کرده کسیکه هیچ انرا اشراس دانسته بلکه غیر آنست برگ ان شبیه بگندنا واز ان لطیفتر وساق ان قریب بذرعی

ونرم و بر سر آن گل سفیدی شبیه به بلوط و بیخ آن ستبر و املس طولانی مانند بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و طعم آن تند و تخم
آن در رقعه مانند تخم پیاز و قوت آن تا چهار سال باقی میماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن
و تند و با قوت مجفف و محلل و ملطف و جابر کسور و محلل ریاح و اورام انثیین و مفتت حصات و رادع قروح باطنی و یکدرهم آن مدر بول
و حیض و مدر و درهم آن جهت درد پهلو و سرفه و شستن عفن نافع و گل و ثمر آن ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و هزار
پا و خوردن اندک از آن جهت تسهیل قی و سه مثقال جهت نهش هوام و باید که برگ آن را ضماد نمایند و خوردن ساق تازه آن
جهت یرقان خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشند و آب آن با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و مالوگرو جهت
قوبا و یارو و تیرمش جهت خارش بدن با مداومت بر آن و بیخ آن در افعال قویتر از آن العین چون بکوبند تازه آن را و آب آن را
بگیرند و با شراب کهنه شیرین و تلخ و زعفران مخلوط کنند و طبخ نمایند اکتحال بدان جهت ازاله رطوبات چشم و سلاق و تسکین حرقت اجفان
الاذن قطور آب تازه آن به تنهایی و یا با کندر و عسل و شراب و مر نیم گرم نموده در گوشی که از آن چرک آید الفم چون در گوش مخالف
جهت تسکین دندان موجع و بدستور چون با زیت طبخ نمایند و در گوش مخالف دندان دردناک نیم گرم بچکانند و چون بیخ آن را مجوف
کنند و در آن زیت پر کنند و بر آتش گذارند تا جوش خورد و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و طلاء آن
جهت شقاق اطراف عارض از سرما و سوختگی آتش و ضماد آن به تنهایی بر دندان آسیا تسکین وجع آن و از خواص آن است
که چون آن را با سرکه سائیده بر ابهام جانب غیر دردناک ضماد نمایند درد آن را تسکین دهد و ضماد آن با عسل بر شکم مستسقی
نافع و ضماد پخته آن با دردی شراب جهت قروح خبیثه و سنجه و اورام پستان و خفیه و خراجات و دمامیل و جراحات چرکدار و
و مخلوط آن با شراب جهت ابتدای ورم حار غلیظ و چون بسوزانند و با بیضه او را مخلوط کرده داء الثعلب را با پارچه پشمی خوب
بمالند و بدان تدهین کنند موی بر وی آید و لطوخ آن بر بهق ابیض بعد مالیدن آن به پارچه خشنی در آفتاب نافع مضر گرده مصلح آن
مصطکی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن در باه شقاقل و در سموم اسقیل است خندروس بفتح خا و سکون نون و
فتح دال و ضم رای مهملتین و سکون واو و سین مهمله و آن غله‌ای است نیز و بفارسی ذرت مکه و بعربی حنطه رومیه و در تنکابن
گندم مکه و بهندی جوار نامند ماهیت آن ثمر نباتی است در خوشه و دانه‌ها از آن متصل بهم و الوان میباشد زرد و سرخ و سفید اما
سفید آن بسیار و بقدر دانه حمص و بزرگتر از آن و خام آن با عفونت و رسیده آن شیرین طعم و برشته کرده میخورند و بسا باشد
آرد کرده و از آن نان ترتیب میدهند شیرین و لذیذ میباشد گرما گرم آن و نبات آن شبیه به نی شکر و قوت هر یک طبیعت
آن مایل بحرارت و در دوم خشک و گویند معتدل در حرارت و برودت افعال و خواص آن محلل بلغم و خون جامد و قابض طبع
و ثقیل و نفخ و نفاخ و غذائیت آن غالب تغذیه بآن جهت رفع سل و در اسهال نافع و غذائیت آن از برنج زیاده از گندم کمتر و

وضماد پخته آن با سرکه جهت جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و ممضوغ آن جهت تقویت لثه و گزیدن جانوران سمی و خفقه
طبیخ آن جهت قرحهٔ امعا بدل آن فودنج است **خندریقون** بفتح خاء و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم قاف
و سکون واو و نون و خندریقون نیز آمده ماهیت آن شرابی است که از ادویه و خمر بترتیب میدهند و از تراکیب اطبای فرس است و معنی آن
شراب مربیست و چون بیان نرسیده و لهذا در کتب ایشان و دیگران نیست و نسخ آن متعدد و مختلف است و بالجمله در قرابادین
تفصیل ذکر نموده شد طبیعت آن در دوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن مولد خون صالح و مقوی هاضمه و مفتح سدهٔ جگر
و معده و طحال و سرخ کنندهٔ لون بدن و لاغران را فربه کننده بدن و مزیل امراض عسر العلاج و قاطع حمی ربع و هرگاه تریاقیت
عظیم مطلوب باشد قدری با او زهر حیوانی بعد سرشتن ترکیب آن در آن داخل نمایند **خندرلی** بفتح خاء و سکون نون و فتح دال
و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثنات تحتانیه و کسر لام و سکون یا و ابن البیطار خوانند ماهیت آن نوعی از کاسنی بریست و شبیه
بدان و بسیار تلخ و ساق و بیخ آن باریکتر از آن و گل آن زرد و مایل بسرخی و بر شاخهای آن صمغی تشکون بیگرد و مانند مصطکی
بقدر باقلا و بسیار چسپنده و قوت نبات آن تا یکسال و قوت صمغ آن تا هفت سال باقی میماند طبیعت آن مجفف تر از کاسنی
بریست بسبب تلخی آن افعال و خواص آن خوردن دو مثقال آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت گزیدن افعی و آب آن که
با شراب طبخ و بنوشند جهت قطع اسهال و طلاء آب برگ آن جهت قطع بواسیر و چون مجموع گیاه آن را سحق کنند و با عسل قرص
سازند و با آب نطرون که بوره ارمنی است طلا کنند جهت بهق موثر و صمغ آن در سوم گرم و خشک و مفتح سدد و مفتت حصات
و محلل ریاح و قطور آن در چشم با آب کاسنی جهت ازالهٔ سبل و طلاء آن جهت ازالهٔ شعر منقلب و بر جراحات جهت گوشت
زاید انبات و فرزجهٔ آن با پارچه صاف که بدان آلوده بقدر زیتونی حمول نمایند جهت گشودن حیض و اسقاط جنین نفاث موثر و اشامیدن
دو درم از بیخ آن با شراب جهت گزیدن عقرب نافع و بدستور ضماد آن مورث سحج و قرحهٔ امعا مصلح آن نشاسته مقدار شربت
آن تا یکدانگ **خنزیر** بکسر خاء و سکون نون و کسر زاء معجمه و سکون یاء مثنات تحتانیه و راء مهمله بفارسی خوک و کراز و بترکی دو
نقور و بهندی سور و سور بنیز و بنگلی گرنیکول نامند ماهیت آن حیوانیست معروف و بسیار کثیف و نجاست خوار و بد هیئات و گویند
گوشت آن اعدل و بهترین لحوم حیوانات وحشی است و اهلی ندارد و در طعم شیرین و فرقی از گوشت انسان ندارد و اکثری از فرق
غیر اسلامی آن را میخورند و قبل از ظهور نور اسلام گوشت آن را در بازارها میفروختند و بعد از آن در مذهب اهل اسلام حرام و منع آن
ممنوع و موقوف گردید طبیعت آن در اول دوم گرم و در سیوم تر افعال و خواص آن مفتح سدد و مسمن بدن و گویند موافق
ترین لحوم است بمزاج انسان و بهمه آن بعد از انهضام جزو بدن میگردد و گویند مولد خلط غلیظ لزج است و مورث حرص شدید
و صداع و نسیان و داء الفیل و اوجاع مفاصل و فساد عقل و معده و زوال مروت و غیرت و حمیت و باعث مخنثی مصلح آن حمراز

از قبیل علاج فاسد از افسنتین و شکر و فانند و امثال اینها نیز بحسب حس و قدر و مزاج مستعمل ان در رقوت و ضعف نیز گفته
اند و اشامیدن کعب تر خشک سوده ان بقدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن هوام و طلاء ان با عسل جهت برص مجرب دانسته
اند و بکمثقال ان که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعاء و مغص مزمن نافع و بول خوک وحشی جهت سنگ
مثانه نافع و در سایر افعال مانند بول گاو است و سرگین خشک ان با شراب جهت نفث الدم سینه و رفع ورم ریه و ضماد ان

ماب

با سرکه جهت شستن عضل و با بوم و روغن جهت التوای عصب و قطور زهره ان جهت قروح اذن و غیر ان و قطع بواسیر
و با عسل و فلفل جهت رویانیدن موی سر اقرع و حقنه نمودن ان جهت امعاء و ضماد ان جهت ورم رحم و مقعده و سوختگی آتش سرما
و برف زدگی و پیه کهنه ان که مدتی بران گذشته باشد ملین و مسخن و معسول ان با شراب و ممزوج نموده با خاکستر یا اینک
جهت اورام حاره و شوصیه و از جالینوس منقول است که پیه با نمک ان با و بیاهای رفع گرمی شامه میکند اگرچه ماوزرا و باشد و تمریخ بوضع
تشنج پیه ان نافع و بدستور دسل و ضماد زهره او خون ان و رجع افعال مانند خون انسان است و طلاء ان جهت کوچک نمودن
پستان و شیر منعقد ان و ران و اورام بالخاصیه مفید و ذرور استخوان سوخته ان رافع بواسیر و اشامیدن نیم سوخته
ان قاطع سلسل البول و موسوخته ان که بازرفت احراق یافته باشد یا روغن گل مجفف قروح مرفوع العلاج است و پوست ان
گریزاننده پشه است **خنفساء** بضم خاء و سکون نون و فتح فاء و سین مهمله و الف بفارسی جعل و خزدک و بهندی کبرولة
نامند ماهیت ان دابه ایست کوچک سیاه و در پایهای دیوارها و خاکروبها و سرگین ها هم میرسد و اصناف از بری و از روبی بیرونی بزرگ و
کوچک و اهلی و بری میباشد بری ان بزرگتر از اهلی و بری بیزدار ان قوی تر از اهلی بی بیزدار طبیعت ان در دوم گرم و خشک
افعال و خواص ان آب مطبوخ ان بقدر یک شب مسهل اخلاط معدی و معوی و کبدی و جهت استسقا مجرب دانسته اند و بستن شکافته
ان بر موضع عقرب گزیده جهت رفع سمیت ان و اکتحال رطوبتیکه از قطع و نبات و فشاردن ان ظاهر میشود جهت تقویت بصر و رفع
غشاوه نافع بولس گفته اکتحال جرم مسحوق جعلیکه در تنور خباری بهم رسد جهت ورد چشم مجرب و گفته اند چون بیرون عقب سر انرا
بر دارند و رطوبتیکه ظاهر میشود مانند ان افیون و زعفران بگیرند بقدر سه مثقال و فتیله باریکی بقدر سوراخ احلیل ساخته بان رطوبت
الوده در احلیل گذارند و باقی را بر عانه و کشتن ران زحیفه و اطراف ان طلا نمایند در ساعت حبس البول و سلس البول را گشاید
و مجرب است و اکتحال ان جالی غشاوه و ظلمت بصر و ضماد ان رافع قروح ساق و قطور روغن زیتونیکه در ان جوشانیده باشند
مسکن وجع گوش در ساعت و طلاء ان جهت تحلیل خنازیر و بواسیر و از خواص انست که چون در جوف نی گذارند و بر ران زنان
بندند رافع عسر ولادت است و چون در ورد احمر گذارند و در ان دفن نمایند مرده گردد و بمیرد و چون در سرگین دفن نمایند
زنده و بالیده میشود و چون سرهای انرا در برج کبوتران گذارند باعث جمعیت کبوتران در ان گردد و چون هفت عدد انرا در

و در زیر خاکش بس سرخ قلیلی ناکرده حبس کنند موجب باریدن باران و سرد شدن هواست و بخور شکوفه چهار دانگ مطبوخ آن گزیدهٔ
آن است **خنکاب هندی** قسمی از مدار زن است که بهندی بوزه نامند و در قرابادین ذکر یافت **فصل الخاء مع الواو** **خوخ** بفتح خاء
معجمه و سکون واو و خاء معجمه بفارسی شفتالو و بهندی اڑو نامند ماهیت آن ثمریست معروف و دو نوع میباشد آنچه پوست آن نازک
و رنگارنگ سفید و سرخ و سبز و زرد و مزغب و از گوشت آن جدا گردد آنرا آلو نامند و غیر آنرا شفتالو کاردی و بهترین آن آلوی بزرگ
شاداب لطیف است که گویا آب منجمد است و تلخی و حموضت آن غیر محسوس و بی جرم و خوشبو باشد بخلاف شفتالو و شفتالو نیز دو نوع
است لطیف شاداب و غیر لطیف شاداب و همه اجزاء درخت آن تلخ میباشد از برگ و گل و صمغ و تخم طبیعت آن در دوم سرد و
تر و بعضی در اول سرد گفته اند و سردی و تری آلو از شفتالو زیاده افعال و خواص آن ملین و مسکن بخارات حاره یابسه و تشنگی
و غلیان دم و صفرا و جهت تبرید دماغ و ترطیب مزاج سوداوی که از احتراق باشد و بنهایت صفراوی خالص و دموی و در رفع بدبوی
دهان و در امزجه حاره معین باه و مشهی طعام و چون آب رسیده آنرا گرفته شب بگذارند تا دُرد آن ته نشین و صاف گردد و صبح صافی
آنرا بقدر نیم رطل با شکر و یا ترنجبین و یا شیرخشت و امثال اینها بیاشامند اسهال صفرا نماید و جهت رفع اخلاط سوخته حاره
نافع مضر مرطوبین و اعصاب و سریع التعفن و مورث تبهای مزمن هرچند بعد از یکماه و یا زیاده باشد مصلح آن عسل و مربای زنجبیل
و شفتالوی کاردی غلیظتر و دیر هضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج خصوصاً خام آن و تلخ آن بدستور و خشک کردهٔ آن قابض
و دباغت و دیر هضم و چون هضم یابد کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده بود و آشامیدن دو اوقیه آب برگ آن و بدستور شکوفهٔ
آن با شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع بسیار موثر و طلاء آن بر ناف دافع کرم شکم و بریدن بعد از نوره و خشک آن
نیز جهت رفع بدبوی آن و ضماد شکوفهٔ آن با آب گرم جهت قطع ثآلیل و ابن رضوان تصریح نموده که یکدانگ شکوفهٔ آن اسقاط
جنین زنده مینماید و روغن دانهٔ آن جهت درد گوش و کری و تفتیح سدهٔ آن و درد بواسیر و خاییدن مغز آن جهت رفع کندی
دندان و یکدرم از استخوان دانهٔ آن جهت اسهال مجرب و چون دانهٔ آنرا در آتش اندازند تا بسوزد و پس مغز آنرا آورده سایندهٔ
بر بثوری و جربی که بر بدن اطفال و پس گوش ایشان بر میآید بمالند سریع الاثر و مجرب است **خوص** بضم خاء معجمه و سکون واو و صاد
مهمله اسم عربی برگ درخت خرما و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال آنرا که دراز و باریک باشد شامل است **خولنجان** بفتح خاء و
سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون و آنرا خسرو دارو و بترکی قرغات و بهندی کلپنجن و کلاجن نیز نامند ماهیت
آن بیخی است سرخ تیره پر گره تند طعم تند بو و لذاع و باحدت و آنچه بتحقیق رسیده بیخ درخت تانبول است که بهندی پان نامند و درخت
آن کهنه سال خورده باشد و بیخ آن بلاد هند و بنگاله است و غلیظ پر گره را قصبی و باریک صلب را عقاربی نامند و این بهتر از
اول است و قوت این تا هفت سال باقی میماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و گویند در سیم افعال و خواص آن مقوی

مقوی معده و احشا و هاضمه و باه و اعضای باطنی و کاسر ریاح و مدر بول و جهت صداع و صرع بلغمی و لقوه و صوت و سرفه رطوبی
و رفع بدبوی دهان و خوشبوی آن و دردهای بارد و بلغمی و درد کمر و کسر ریاح و اروغ ترش و رفع قولنج و برودت گرده و وجع
آن و خناز و سرطان و عرق النسا نافع و نگاه داشتن اندکی از آن در زیر زبان رافع سستی آن و باعث سرعت تکلم اطفال
و موجب شدت نقوط و بکار بردن سائیده آن با یک اوقیه شیر تر تازه و نوشیده جهت تحریک باه مجرب و طلای آن با آب و با روغن
زیتون و یا یاسمین زایل کننده کلف است مجرب مضر دل و حجاب سینه و مصدع محرورین مصلح آن صندل و طباشیر و گوشت آب
مرغ فربه و انیسون و جالیس بول و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم بدل آن دارچینی و کبابه است و جوارش خولنجان و نسخه
آن در قرابادین مذکور شد و عرق آن بسیار لطیف و محلل ریاح و دردها و افعال الطف از اصل آنست و دستور گرفتن آن
مانند عرق های دیگر است فصل الخاء المعجمة مع الیاء المثناة التحتانیة خیار شنبر بکسر خاء و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و راء مهمله و فتح شین
معجمه و فتح و سکون نون و فتح باء موحده و سکون راء مهمله معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی املتاس و کرماله و کرواله و سیال
لاهتی نامند ماهیت آن ثمر درختی است در بزرگی تا بقدر درخت گردوگان و برگ آن کوچکتر از آن و اطراف آن تند و چوب آن خالدار
و گل آن زرد و شبیه بگل یاسمین و ثمر آن دراز بقدر ذرعی و باریک بستبری ابهامی و زیاده بر آن و در جوف آن پرده های خشبی
و بر آن رطوبت سیاه چسپیده منجمد که آنرا عسل خیارشنبر نامند و پرده ها را فلوس آن و در میان هر پرده تخمی اندک پهن صنوبری
شکل سفید مایل بزردی و مشتمل عسل آنست و آن شیرین طعم بدبو است اندک بدبوست بهترین آن سیاه براق رقیق
القشر رسیده قوی پر بار عسل شیرین که بوی آنست و باید که در هنگام احتیاج قلم آنرا اندک بآتش گرم کرده شکسته عسل
آنرا از آن جدا نمایند و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند بهر نحو که خواهند زیرا که اگر بیشتر اخذ نمایند ضعیف میگردد و قوت آن
طبیعت آن در اول گرم و تر و گویند معتدل در گرمی و تری افعال و خواص آن ملین سینه و طبع و مسکن حدت خون و منقی
عصب و محلل اورام حاره دهان و حلق و احشا و غیرها و مسهل برفق و بغایت حتی زنان حامله و اطفال را مناسب و مجرب است و اسهال
آن بجذب و لزوجی است که دارد و با ادویه مناسبه هر خلطی مسهل آن و لیکن بطیء العمل و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته
و با ترید مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب بید و آب شاهتره مسهل سودا و با العنب مانند لعاب ریشه خطمی و بهدانه و تبرید قطورا
در روغن بادام جهت تفتیح سده و امعاء و زحیر و مغص و با ادویه مناسبه و آب برگ کاسنی و عنب الثعلب و کشوث جهت تفتیح سده
جگر و رفع یرقان و رافع تبهای حاره و غرغره آن با آب گشنیز تازه رافع خناق صعب و محلل آن و بدستور با شیر تازه
با آب الخیر و شیر منفجر کننده و محلل آن و ضماد آن و طلای آن جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین اورام و همه صلابات حاره خصوص
با آب برگ عنب الثعلب نافع مضر معده و مغثی مصلح آن مصطکی و انیسون و مورث مغص و مسحج بسبب چسپیدن آن بامعاء

و بصلح و مانع چسبیدن آن روغن بادام است که بدان چرب کرده و یا بر آن چکانیده بنوشند مقدار شربت آن از پنج مثقال
تا بیست مثقال بدل آن سه وزن آن مویز بیدانه با اندک تربد و نیم وزن آن ترنجبین است و گویند جوشانیدن عسل آن باعث
رفع قوت آن و شدت النزاق آن نیز بوده میشود و رستمان تازه آن که یکسال بر آن نگذشته باشد مورث بول الدم و گل
آن نیز ملین طبع چون طبخ نمایند و با روغن بخورند و مربای گل آن که بدستور گل سرخ و ورد احمر ترتیب دهند یعنی گل انگبین آن
نیز ملین و برگ نورسته آن نیز ملین است و همچنین خام نارسیده ثمر آن که ورق کرده پخته با روغن اندک بریان نموده بمقدار
ده مثقال تا بیست مثقال از آن بخورند و دانه آن پنج عدد تا هفت عدد کوبیده باشند مقی قوی و خوردن پوست سیاه سحوق آن با
زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند و ضماد آن رافع قوباء و حب خیارشنبر و شراب و لعوقات
و لعوقات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت خیری بفتح خاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و یاء آخر حروف
لغت یونانی است بفارسی شب بوی نامند جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر میشود و در عراق عرب منثور خوانند ماهیت آن از جمله
گلهای خوشبوی است و اصناف از بری و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد زرد آن است و
مراد از بری قسم سرخ آن است و غیر خزامی است چنانچه گذشت و شب بو نام گلی است که در هند میشود و در حرف الشین ان شاء الله
تعالی مذکور خواهد شد طبیعت مجموع آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملطف و جالی و مدر و جذاب از عمق بدن
و مسکن خواق و آشامیدن سه درم زرداب آن و بدستور ربانیده آن مدر حیض و مسقط جنین و مخرج مرده آن و مشیمه
و تخم و بیخ آن نیز همین اثر است و اکتحال آن جهت بیاض چشم و بوئیدن گل آن محلل بلغم از دماغ و ریاح غلیظ و روغن آن که بطریق
روغن گل ترتیب دهند بسیار گرم و محلل و سعوط آن جهت تفتیح سده و مانی و آشامیدن و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و طلاء
آن جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت موی و طلاء آن با عاقرقرحا و تخم الجزر بر کمر جهت تقویت باه مقدار شربت آن تا چهار درم
هم و بیخ آن با سرکه جهت صلابت سپرز طلاء مربع نافع و چون با خل مرهم کنند جهت ورم صلب و مفاصل و رحم و گشودن حیض
و با موم و روغن جهت شقاق انگشتان و مقعده و ضماد و مطبوخ آن جهت درد دندان بارد و جلوس در طبیخ خشک آن و همچنین
حمول آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین میت و مشیمه نافع خیزران بکسر خاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و سکون زاء معجمه و فتح
راء مهمله و الف و نون بفارسی خیزران و بهندی بیت نامند ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نخل و کوتاه تر از آن
و ثمر آن نیز شبیه بثمر آن و کوچک و مدور و چاشنی دار با عفوصت و در خوشه بزرگی و بعضی مردم میخورند از سه نوع میباشد
یکی شاخهای آن راست و قوی بسطبری ابهامی و زیاده بر آن و بندهای بعضی بسیار طولانی و خوشرنگ و خوش جوهر و وزنبر
با آوات مذکور میشود و بتقاری از آن چوب و بستی میسازند و بقیمت اعلی میفروشند و نوع دوم آن بباره وار و سطبری انگشتی

وطولانی و خاردار و از پوست آن سطح کرسی و پالکی و چهارپایه و دروازه و پنجره و غیرها میبافند و این نوع در هند و بنگاله و زیرباد و

بسیار میشود و لیکن در زیرباد بهتر و بوسعت آن جوهر و در بعضی ولایات بجای ریسمان همین را مستعمل و لنگر بندند و در

بستن کشتی ها و خانهای کاهی و غیرها و نوع سوم باریکتر از نوع دوم و بی خار و بی ثمر و بندهای آن طولانی و گره های آن از

هم دور و این نوع در سلهت که بسمت شمال و شرق مرشداباد و بافاصله سه منزل فاصله از آن واقع است بهم میرسد و در

کنار آبها بیشتر و بجای دیگر کمتر میشود و مردم آنجا پوست این نوع را بطول جدا کرده و تراشیده از آن فرشی میبافند که سیتل

پاتی می‌نامند یعنی فرش سرد و خنک زیرا که سیتل بلغت هندی بمعنی سردی و پاتی بمعنی فرش است و بعضی از آن بسیار

باریک و تنک میبافند بحدیکه میگویند بسبب باریکی و املسی مار نمیتواند بر آن راه رود و بالجمله بهترین فرشهاست از برای ایام

گرما و لیکن هوای بلادیکه هوای آن مرطوب باشد مانند سلهت و بنگاله و مانند اینها نمیماند و زود شکسته و هر طرف میگردد و مانند

بلاد حاره یابسه در غیر سلهت و دیگر جای فرش از آن بآن خوبی نمیبافند و نمیشود و مخصوص بدانجاست طبیعت آن در دوم

گرم و خشک افعال و خواص آن اشامیدن ساییده آن جهت قطع نزف الدم و طلاء آن رادع و محلل اورام و سوزش گزنده

و از خواص آنست که چون در جامه گذارند ارضه بآن ضرر نمیرسانند باب هشتم در بیان ادویه که حرف اول اسمای آن دال است

فصل الدال مع الالف داذی بفتح دال و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده بلغت فارسی جو جادو نامند ماهیت

آن قسمی از هوفاریقون است و مراد از مطلق آن داذی فارسی است و آن دانه آنست مانند جو و باریکتر و درازتر از آن

و طعم آن تلخ و تند و تیره رنگ و بهترین آن سرخ رنگ آنست و نبات آن زیاده بر سبزی و سرخ رنگ نبت آن جبال

فارس است طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و تا چهار سال قوت آن باقی میماند و گویند گرم و خشک در دوم

و بعضی سرد دانسته اند افعال و خواص آن با قوت قابضه مسکر و ملین صلابات و جهت وجع رحم و مقعده و استرخاء آن

و بواسیر و رسیال و دفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و نعوق آن با عسل جهت دفع سیلان رطوبات دهان و گرم

معده و اشامیدن در ورم سفوف جرب کرده آن بروغن زیتون جهت بواسیر و جلوس در طبیخ آن جهت علل مقعده

و رحم و بروزن [illegible] مضر بمثانه مصلح آن انیسون شد و مدر و محرک بواسیر و بورث و دوار مصلح

آن حمیره منفشه و یا ملید با قند بدل آن در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن با وامیر و ثلث آن زنجبیل [illegible] السنبل

که اصل نبات نیست مقدار شربت آن تا دو درم و زیاده بر آن کشنده و اصلاح آن بقی و استعمال و شیر تازه و دسمها

و چیزهای چرب است دارصینی بفتح دال و الف و را و کسر صاد مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر نون و یاء معروف دارصینی

فارسی است و دار بفارسی بمعنی درخت و چوب است و بیونانی اندرافیقتمون و بسریانی [illegible] نامند ماهیت آن پوست

ترنافیه

پوست شاخهای درختی است که بهترین آن جزیره سیلان که سراندیب نیز نامند و شمالی آنست تا گوکن که جزیره دکهن و زیر باد و
دارچینی در اصل سیلانی میشود بسیار خوب و تندبو و تندطعم و سرخ رنگ و شیرین و قلمهای آن باریک و نازک و بسیار در هم پیچیده
و بلند تا دو سه ذرع و راست خصوص که از شاخهای نورسته آن جدا شده باشد و از سیلان گذشته بتدریج ضخیم و کم طعم و کم بو و قلمهای
کوچک میشود و آنچه تا کلیج و اخن و بندر کوچی میشود از آنهم دارچینی بهتر باشد و لیکن بخوبی سیلانی نیست و از کوچی گذشته تا گوکن بتدریج
ضخیم و لعابی میشود و آنچه ضخامت آن کم است قرفه و ضخیم آنرا سلیخه و بهندی تج نامند و در جزیره کوه و بلاد فرنگی ضخیم بدطعم کریه
الرائحه تندبو قریب ببوی قساقس میشود و از بعضی ثقه شنیده شده که در جزایر شهر باوکه در عرض ستی و کسری از درجات ارض
جدید حوالی خط استواء واقع است نیز دارچینی خوب مانند سیلانی بهم میرسد و لیکن بقدر کمی و کثرت و وفور سیلانی نیست و در بلاد
دیگر هیچ جا بهم نمیرسد و درخت آن بقدر دو و نیم قامت باشد و درختهای کوهی و جنگلی است کج و کج و شاخهای آن پهن بعضی بر زمین افتاده
و برگ آن شبیه ببرگ ساذج هندی و سپید و از برگ بید اندک عریضتر و کوتاه‌تر و گل و ثمر آن فی الجمله شبیه بحب بلسان و طعم و رائحه
آن قریب بطعم و رائحه دارچینی و دستور اخذ آن آنست که هر سال شاخهای کهنه درخت آنرا میبرند و چون شاخهای تازه رویید
و بلند شد تر و تنک بر سیدگی و سخت شدن آنرا از طول شق میکنند و چند روز میگذارند چون پوست آن بسبب تابش آفتاب جدا و
پیچیده شد اخذ مینمایند بهترین آن سیلانی با وصاف مذکوره است و از شخصی ثقه مسموع گشت که در جوف چوب درخت آن قدری
کافور میباشد و اخذ مینمایند و ریشهای درخت آنرا نیز در آب جوش داده از آن کافور بعمل می آورند طبیعت آن در آخر دوم گرم
و خشک و قوت آن تا پانزده سال باقی میماند افعال و خواص آن بغایت ملطف و مفتح و مفرح نفس و منضج عفونت اخلاط
اخلاط و تریاق سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و محلل ریاح و مواد بارده و مجفف
رطوبات دماغی و نزلات بارده رطبه و امراض بارده دماغیه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مقوی باه و جهت خفقان و وحشت
و وسواس و جنون و تقویت اعضاء رئیسه و معده و جگر و رفع بدبوی دهان و سرفه رطوبی و ربو و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ
باشد و رفع رطوبات لزجه ناحیه قصبه ریه و حنجره و تنقیه صدر از آنها و تفتیح سده جگر و استسقا و عفونت زخمها و سموم مولم
بارده از عقرب و غیره شربا و ضمادا و شما و حمولا و ذرورا اعضاء الراس طلاء آن بر پیشانی و صدغین جهت صداع بارد و
و بدستور روغن و عطر آن العین طلاء آن بر پلک چشم جهت اختلاج آن و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رسانیدن اثر
ادویه بطبقات عین اعضاء الغذاء و غیرات نیدن مطبوخ آن با سرکه و مصطکی جهت فواق رطوبی و با پوست بلیله کابلی
جهت استسقاء لحمی و زقی و ضماد آن جهت رعشه و دفع لرزتبهای بلغمی و سوداوی و دانه بواسیر و تسکین وجع آن و لسع
عقرب و طلاء آن ممضوغ آن بر حشفه جهت التذاذ جماع و لطوخ آن با عسل جهت بثور لبنیه و کلف و با سرکه نیز مضر محرورین

وبصدع و سفر مثانه مصلح ان کثیرا و اسارون مقدار شربت ان از ده درم تا پنج درم بدل ان در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا
سنبل وزن ان اهیل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان و بن ان بسیار گرم و خشک تا سوم افعال و خواص ان
جهت رعشه و ثقل جسر و صداع بارد و اوجاع ارحام شربا و طلاء و تنهای و با ابهیه و زیت و موم در زرده بیضه مرغ و عرق ان سریع
النفع تر از جرم ان و قطور ان جهت ثقل سامعه و اشامیدن ان جهت تقویت هاضمه و تحلیل ریاح معده و یرقان و بواسیر نافع و جوارش
دارچینی و حب و حسو و حلوا و دواء و دهن و سفوف و عرق و عطر ان در قرابادین ذکر یافت **دارشیشعان** بفتح دال و الف
و راء مهمله و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و عین مهمله و الف و نون اسم فارسیست و انرا قندول
و عود البرق نامند جهت انکه چون برق و قوس قزح بان برسد خوشبوتر از عود هندی میگردد و بهندی انرا کاهی پهل بفتح کاف
و الف و کسر هاء و فتح باء و هاء و لام و در آخر و کاپهل بنون نیز نامند بهترین ان صلب و سنگین خوشبو و خوش طعم انست
ماهیت ان پوست شجریست مانند سلیخه مایل بسرخی و بعضی سرخ و خوشبو با حرافتی و عفوصتی و درخت ان مانند دار و تاه و چوب
ان با حرافت و گل ان زرد و خوشبو و تند و بهترین ان پوستهای ضخیم ثقیل الوزن خوشبو سرخ رنگ انست که طعم ان تلخی و تندی
باشد و نوع املس ان بسیار تلخ و سفید ان بی بو طبیعت ان گرم در اول خشک در دوم با قوت بارده و قابضه و گویند گرم
و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند و قوت ان مدتی میماند افعال و خواص ان محلل و قابض و مانع نزلات و دافع درد سر
بارد و وسواس سوداوی و محلل ریاح و مجفف رطوبات غلیظ و مقوی اعصاب و دافع استرخاء انها و جمیع اعضاء و مثانه
و مفتح سدد و مسقط دانه بواسیر و معین بر اخراج جنین الصدر اشامیدن ان با دارچینی جهت سعال رطوبی کهنه و تب دق بواسیر
و سیلان منی المعده آب مطبوخ یکدرم ان با شکر جهت دفع درد معده بارد و مایوس العلاج و تنقیه ان مجرب الفم مضمضه بطبیخ ان
جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت دفع قلاع و قروح خبیثه و ساعیه دهان و چون کوفته با سرکه سرشته بر دندان موجع
گذارند جهت تسکین ان و سنون ان جهت تعفن لثه بسیار موثر [illegible] الف چون نرم کوبیده بفتیله آلوده در بینی گذارند جهت رفع
بدبوی بواسیر الانف الاذن با روغن خیری در گوش جهت درد ان نزف الدم و غیره اشامیدن طبیخ ان قابض و
قاطع نزف الدم و نفث ان و دافع سستی اعضاء و تعفن اخلاط و حابس اسهال جهت عسر البول القروح طلاء ان جهت
قروح متعفنه و ذرور ان جهت قروح رطبه اطفال و غیر انها الرحم فرزجه ان جهت اسقاط جنین و رفع عسر البول و نشف رطوبات
غلیظ و اعانت بر حمل زنان عاقر نافع و ذرور ان جهت تخفیف قروح مذاکیر و منع سعی و تحلیل صلابات انها مقدار شربت ان
تا دو درم مضر سپرز و جگر و مصلح ان [illegible] و مصطکی بدل ان بوزن ان اسارون و دو ثلث ان زراوند مدحرج و نصف
ان درونج و بالخاصیه جهت قروح مجاری [illegible] حقنه معقده نافع و گویند از خواص آنست که چون شاخ انرا باکندر

کندر بخور کنند و در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب شخص حاجت مند گذارند در خواب شخصی را
بیند که از حاجت او خواب گوید و روغن شگوفه ان که دهن القندول نامند که بطریق روغن گل میگیرند با بادام گیرند و بجای بادام
تلخ نیز مشتر باشد بسیار خوشبو است و شامیدن نیم اوقیه ان با شراب زردک یا بیه جهت تقویت فم معده و حقنه ان با ادویه حاره
جهت اسهال رطوبی و طلاء ان جهت فالج و شقیقه امراض دماغی و عصبانی و تفتیح سده دماغی و تقویت پرده های ان و تقویت
باه و لقوه و تحلیل ریاح و اورام صلبه نافع **دار فلفل** بفتح دال مهمله و الف و راء مهمله و الف و راء مهمله و کسر و فاء و سکون و دلام
بعد از فاء اول و دوم بفارسی فلفل دراز و بهندی پیپل و پیپلی نامند ماهیت ان ثمر نباتی است بسیار ه دار و برگ ان شبیه
ببرگ تانبول و از ان اندک کوچکتر و با حدت و تلخی و ثمر ان طولانی شبیه بشاه توت و سیاه رنگ و کوچکتر از ان و خوشه
و دانهای ان کوچک و سرخ رنگ و پیوسته بهم و بالای انها غلافی رقیق و پرده های سیاه رنگ در بین دانها و طعم ان تند و
با اندک تلخی و حدت پوست ان زیاده از دانه ان و بیخ ان گره دار و متشعب و پوست ان اغبر و مغز ان سفید و ریشه دار و تند
طعم و فلفل مویه عبارت از انست و در حرف الفاء انشاء الله تعالی خواهد امد طبیعت ان در اخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول
سوم گفته اند افعال و خواص محلل سوداء بارده و ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و هاضم طعام و مقوی معده و رافع قی و خوشبو
کننده دهان و رحم و مسخن احشاء و محرک باه و زیاده کننده منی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت فالج و صرع و سرفه
بارده رطوبی و لقوه و عرق النساء و تقویت پشت و گزیدگی عقرب و رتیلا و تنویر اخلاط بدن و بالجمله امراض بارده رطبه را مفید
و اکتحال ان که در جگر بز گذاشته و یا کوبیده بران پاشیده کباب کرده باشند جهت شبکوری و طلاء ان با روغن جهت
نهش عقرب و رتیلا و افعی نافع و در امر باه قایم مقام زنجبیل مقدار شربت ان تا یک مثقال مضر و سر و مصدع مصلح ان صمغ و حنظل
و کلاب بدل ان بوزن ان فلفل سفید و گویند بوزن ان زنجبیل و زرنباد و ست بالسویه **دارلد** بفتح دال و الف و راء مهمله و فتح هاء
سکون لام و دال مهمله ابتدا دار چوبه و بهندی امبی هلدی نیز نامند ماهیت ان درختی است هندی چوب ان زرد و گویند ریشه است
که حضض هندی باشد عصاره ان است چنانچه در حرف الحاء در حضض ذکر یافت طبیعت ان گرم و خشک افعال و خواص ان
محلل و رادع و زرد و مهضم اعضاء الراس جهت امراض سر و گوش و دهان نافع و طعم دهان را نیکو گرداند اعضاء الغذاء و النفض
جهت تفتیت حصات و حبس البول الحمی و الجروح و القروح و غیرها جهت تب بلغمی و اندمال جراحات و قروح و جرب و خارش
شرباً و ضماداً و نثوراً و دهناً و مرهم ان در قرابادین و دکر یافت و در او دهان و مراهم **دانج ابروج** بفتح دال و الف و فتح نون و سکون
جیم و فتح الف و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و سکون واو و جیم و دانگ ابرو زنک نیز با هند و بشیرازی الحکک ماهیت ان
تخم امرود جنگلی است بزرگتر از بهدانه مایل بمثلثی شکل پوست ان سیاه رنگ و مغز ان سفید و شیرین و لذید و ابرشته

سقنقور نموده ونقل مینمایند منبت ان کوه کیلویه است از توابع ولایت فارس وجای دیگر نمیشود طبیعت ان دراول گرم ودر رطوبت
ویبوست معتدل ودرشته ان مایل به یبوست افعال وخواص ان موافق سینه وحنجره واعصاب متشنجه وماهی وسمن ومدر بول
وغذائیت ان غالب واشامیدن شیره ان که بکوبند ودرآب شیره انرا برآورند جهت اوجاع معده واکثار ان مفسد
معده مصلح ان شیر نباتست **دانک** بفتح دال والف وفتح نون وکاف ماهیت ان صاحب تحفه نوشته که امین الدوله گوید تخمی است
شبیه بتودری بسرخ داران ریزه تر وگیاه ان بقدر سنبری ودر کوهستان طبرستان ونواح ان یافت میشود وطبیعت ان
گرم وتر افعال وخواص ان جهت علل بلغمی وسوداوی نافع وچون بنجاه درم انرا صد درم بادوحیدان آرد کنند وتاهاتربیت واده
تناول نمایند وتسمین بدن بیعدل وفربه دان دراغانت مرجل مجرب ومخرج جبلی است **فصل الدال المهملة مع الباء الموحدة**
دبا بضم دال مهمله وتشدید باء موحده مفتوحه والف ممدوده وخفاء هیزه نوع از قرع است که بفارسی کدوی رومی نامند **دب** بضم
دال مهمله وسکون باء وتشدیده بفارسی خرس وبترکی ایو وبهندی ریچه وبعالی نیز نامند وباتوقی انرا البربی قاره گویند ماهیت
ان حیوانیست معروف محل تبز وشدید القوت از حیوانات انسان خوبو وکثیر الخوف از دهن ان وذکی وقابل تعلیم ومحاکی انسان
دیدوبا التیاده نیز راه میرود وبعضی بدست سگ ودراه میرود وبدان وبدست میزند وسنگ می اندازد وچون ان کثیر الزوجت
است وگویند صورت بچه ان حین الولادت بدان سبب معلوم نمیگردد وچون مکرر انرا بلیسد زوجت ان کم گردد وصورت ان
ظاهر میشود طبیعت ان گرم وکثیر الرطوبت وگوشت ان لزج وبیه ان یابس المزاج افعال وخواص ان زهره ان سعوط ونوشیدن
اشامیدن بکدانگ ان باعسل جهت صرع وباسکنجبین وباعسل وفلفل جهت درد جگر بارد ودر استسقاء لحمی وزقی ونیم مثقال
ان جهت قولنج ودواب بغایت نافع واکتحال ان باعسل وآب رازیانه جهت قوت بصر ورفع بیاض ورویانیدن مژه و
طلاء ان بشرح مداومت تا هفته باعسل وفلفل جهت قروح الکله وخراز ورویانیدن موی مجرب وپیه ماتیه ان جهت فربه
کردن بدن موثر واشامیدن ان بقدر یک مثقال جهت صرع بلیغ واکتحال ان بعد از کندن شعر منقلب مانع رویدن ان وطلاء
ان بر بدن مانع رویدن موی بیران وبر دمل باعث عشر بفتح ان دیه ان در سوم گرم وخشک وضماد ان جهت درد
مفاصل نقرس ونرم کردن اعصاب واعضاء متحجره وبیرون رفتن وشکستن استخوان وکوفتگی اعضاء وبر سینه جهت سرفه
بارد وبر برص وداء الثعلب وطلاء ان بر بدن اطفال حین الولادت جهت عدم ضرر از سفرها های خارجی موثر وچون جوف
دنار ابتمامی خالی کرده باهموزن ان روغن زیتون دران گدازند وبالش گرم کنند جهت رویانیدن موی ابروی وداء الثعلب
دبور سیر ونواحیر وسعوط نافع و پوست ان لنبیار خشک ونشستن بران جهت فالج ونقرس ومرطوبین وصاحب
جشنیزه وچون حقنه اندر اشکافته ماز و وسماق بیران باشیده خشک کنند وسائیده بخورند جهت رفع اسهال ایضا

بغایت نافع و ضماد سرگین آن محلل خناق و اورام و دخور آن جهت رفع سعفه و بخور بوی آن جهت گریزانیدن هوام و
موش و تعلیق چشم راست آن باعث گریختن دوش و تعلیق هر دو چشم آن در لته بسته بر گردن صاحب تب ربع رافع آنست
دبس بکسر دال و سکون باء یک نقطه و سین مهمله بفارسی دوشاب نامند و شامل دوشاب انگوری و خرما و توت سفید و
امثال اینهاست و از مطلق آن مراد انگوری و خرمائی است ماهیت آن انگوری آنست که آب انگور شیرین رسیده را گرفته
صاف نموده طبخ نمایند تا سه ربع آن برود و پس بر آن خاک خاصی که خاک دوشاب نامند و گویند که خاک رستنی ریزند و بگذارند
تا در روی آن ته نشین و شیرین گردد و تا خاک بر آن تر بیند خوب شیرین نمیگردد و بلکه اندک طعم ترشی دارد و اندک ناصافست
و خاک مازو و آن سوده برف عنب منضج ست و در قرابادین و در بعض نسخ آن تفصیل ذکر یافت و خرمائی آن انواع از مطبوخ و غیر مطبوخ
و غیر مطبوخ آنست که خرماهای رسیده را گرفته در آب های جوشان سیدهند تا حلاوت و شیره آن در آب آید پس صاف نموده طبخ نمایند
تا غلیظ و انگشت پیچ گردد و سیلان آنست که خرماهای بسیار رسیده را بالای هم جمع نمایند تا غلیظ و رحلها کرده و آنچه شیره از ثقل
آنها بر هم نشسته تراوش کند و بر آید گرفته اندک طبخ نمایند تا غلیظ و قریب بانجماد گردد و یا آنکه در ظرف سر گشادی کرده بر بالای
پارچه تنکی انداخته در آفتاب بگذارند تا غلیظ و قریب بانعقاد رسد و این بهتر و لطیفتر از مطبوخ آنست و از توت آنست که آب توت
سفید شاداب را گرفته با آتش ملایم طبخ میدهند تا غلیظ گردد و بدستور دوشاب هر چیز را که خواهند اخذ مینمایند طبیعت دوشاب انگوری
در دوم گرم و در آخر اول تر افعال و خواص آن مولد خون صالح و سمن بدن و مفتح سده و با سداب جهت صرع و با افتیمون جهت وحشت
و جنون و با تخم قرطم جهت رفع شری و بهامنروز و با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و درد سینه و با اندک زعفران جهت رفع بیم و غم
و ضعف شدید و با شیر تازه دوشیده و اندک بادام جهت خفقان و هزال مفرط و ضعف احشاء عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت
یرقان و سپرز و با ماء الشعیر جهت تفتیت حصات و ادرار بول و ضماد مطبوخ آن با خطمی جهت تحلیل اورام و کشودن دمل نافع مقدار شربت
آن از دو مثقال تا بیست مثقال و اکثار آن محرق خون و مصدع مصلح آن تخم ریحان و خشخاش است شیخ الرئیس فرموده که با آب
سیب و قدری برگ ریحان و خشخاش است شیخ الرئیس فرموده که با آب سیب و قدری برگ ریحان و اندکی حرمل قائم مقام
خمر است الا در اسکار و طبیعت خرمائی آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن کثیر الغذاء و ملین طبع مبرد المزاج
و بلغمی و جهت فالج و درد مفاصل و سرفه بارده و تقویت باه بارد المزاج و طلاء آن به تنهائی و یا با قسط و نمک جهت رفع کلف
و با شونیز جهت جمود اعضا از سردی هوا ناجع که بر بدن بمالند و در جای گرم مانند حمام و غیر آن نشینند و محرق خون و مولد خلط
سوداوی مصلح آن سرکه و بادام و خشخاش و سکنجبین و ترشیهاست دلب بکسر دال و سکون باء موحده و قاف
و انرافسوتین نامند و بفارسی بوزیرک علی و کشتیش کاولیا ماهیت آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز رنگ و چون خشک

گرد وپوست آن درهم پیچیده ومایل بسیاهی شود ودر جوف آن رطوبتی چسپیده باشد ودانهای آن بقدر خشخاش وگیاه
آن از درخت امرود وغیر آن شکوفه کرده وچندین شاخ از یک مثقال ببرد وبرگ آن شبیه ببرگ مورد وانار ولطیف باشد
وسبز بهر رنگ وبهترین آن تازه املس مدور آنست که لون اندرون آن کراثی وبیرون آن مایل بسبزی وسیاهی وسرخی
سیاه باشد طبیعت آن گرم در آخر دوم وخشک در اول وبا رطوبت فضلیه غیر نضجه وبعضی در سوم گرم وخشک دانسته اند وقوت
آن مرکب از جوهر حار هوایی وبارد مائی واندک جوهر قابض ارضی وبعد ورود بدن از هر یک فعل مختلف بدان ظاهر میگردد
افعال وخواص آن ملطف ومحلل وملین وگدازنده رطوبات رقیقه وغلیظه وجاذب آنها از عمق بدن وچون در آب گرم بجوشانند
وپوست وتخم آن را از عسل آن افشره صاف آنرا با مغز گردگان یا با مغز بادام بعد از خیر شیره منوشند ودستور اشاید است
جهت تنقیه سوداء وبلغم وتفتیح سدد وعرق النساء ونواصیر وامراض بارده نافع وطلاء آن منضج ومفجر وجمع کننده مواد اورام ومسکن
دردهای بارده وبا زرنیخ وموم جهت نفخ وبلها وشری بلغمی واورام بلغمی وتلیین مفاصل وبدستور با زرنیخ جهت شری بلغمی و
اورام بلغمی وتلیین مفاصل وباکندر جهت قروح خبیثه وبا زرنیخ وزرفت جهت قلع ناخن وبا اشک واب انگور وعسل جهت رویانیدن
موی وبا حنا جهت سعفه وابریه وبا روغن گل جهت دراز کردن موی وخوشبو نمودن آن ودر آب اشک جهت تحلیل اورام سپرز
موثر وممزوج آن با اشک جهت ادویه طحال وجذب وجلب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع مضر دل مصلح آن بادام وجوبه مقدار شربت
آن تا یک مثقال وزیاده آن مورث سعف ودوار وثقل اعضا بدل آن در تحلیل نصف وزن آن اهل وچهار دانگ آن بادام ودر
سایر افعال بهوزن آن عاقرقرحا وچون فرنق را با عسل ودوشاب وسپستان طبخ دهند ومانند خیاط باریک ساخته بر روی
اشجار اندازند طیور یکه بر آن نشینند پاهای آنها چسپیده صید کرده وچون باقر مبتلا بپزند باعث کثرت رنگ آن گردد ودر سایر بلکها
نیز بسیار دخیل است جبیداریا بکسر دال وکسر باء موحده وسکون یاء مثنات تحتانیه وفتح دال مهمله والف وکسر راء مهمله وفتح یاء
مثنات تحتانیه والف لغت نبطی مشتق از فارسی است ماهیت آن گیاهی است هندی ساق آن بقدر ذرعی وخشبی واسافل
شاخها خاردار وبرگ آن ریزه وبسیار سبز وشبیه ببرگ بهار که نوعی از بابونه است وثمر آن بی گل شبیه بثمر گیاه میبه
وبا اندک تلخی وحدت شبیه بحدت اهل وچون داخل اطعمه کنند خوش طعم سکر واند وبرگ تازه آن طیبة الرایحه چون بخایند
ودر آن ربیعی است طبیعت آن در دوم گرم ودر سوم خشک افعال وخواص آن قابض ومعطش ومحرق وجهت تقویه وفایح وتقویت
معده ونقرس وامراض بارده مشربا وضمادا وجهت استرخاء معده وسنگ مثانه شربا وباشیر محرک باه مضر محرورین مصلح
آن بقول بارده ورایحه آن باعث حرقت چشم وادمان بوییدن مسقط شعر اجفان وخوردن تازه آن با سرکه کاسر حدت ودافع
آن ومقوی معده مقدار شربت از تخم وبرگ آن تا سه درهم ومسواک بچوب آن جهت استحکام لثه وتحلیل رطوبات لثه نیز

موثر **فصل الدال المهمله مع الجیم** دج بفتح دال مهمله وجیم بفارسی کبک دری وبشیرازی طیهاد و در تنکابن کوه کوک
نامند ماهیت آن مرغی است از جاو(ق)س بزرگتر وخاکستری رنگ مخطط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار سرد
میباشد و بهترین طیور بریست و بعد از آن شنجر و رئیس سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و شقفین و جوجه کبوتر و دوستان
فاخته است طبیعت آن گرم مایل باعتدال ولطیف **افعال وخواص** آن و در افعال از کبک قویتر و بخور آن بالخاصیه جهت
رفع طاعون و وبا موثر و نگاهداشتن پران با خود باعث یمن و برکت گفته اند **دجاج** بکسر و فتح و ضم دال مهمله و فتح
جیم والف بفارسی مرغ خانگی و بهندی کگری و مرغی و بتوری نرانرا و نیک و بفارسی خروس و بهندی ککر(ا) و
و مرغابیز نامند ماهیت آن حیوانیست اهلی و غیر اهلی خانگی و جنگلی و معروف طبیعت جوان فربه اهلی خانگی آن در آخر
اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه از آن ارطب برطوبت فضلیه و حرارت و یک یعنی نر نسبت بدجاج یعنی ماده کمتر و بیوست
در آن غالب و خروس بچه اعدل و مایل برطوبت و قول به برودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه لحوم همه
طیور غیر مائی حاراند و میتواند بود که وجه شبهه کسانیکه آنرا بارد گفته اند آن باشد که دیده و یا شنیده که اطبا خروس بچه را
در حمیات صفراویه و امراض حاره مدتجویز نموده اند بخلاف مرغ بچه و ادشان بدون تامل توهم نموده باشند که چون طرائق معالجه
بضد است پس نسبت سردی مزاج خروس بچه است و گرمی مرغ بچه و حال آنکه چنین نیست بلکه بجهت حرارت مزاج خروس بچه
و حرافت و چربی در آن تکون نمی یابد که استحاله بصفراویه مزید علت شود بخلاف فرخ بچه و مرغ غیر اهلی جنگلی که در بعضی صحراها و جنگلها
و بنگاله در جنگل و صحرا و اطراف بنگر هی کلی بسیار است بشکل و جثه مثل مرغ اهلی میباشد و نوع بزرگ آن که بهندی کلنگ
نامند هر دو نوع گرمتر و خشکتر از اهلی خانگی اند **افعال وخواص** آن مهرا از آن کثیر الغذا او ولطیفتر از اکثر طیور و مولد خون
صالح و زیاده کننده عقل و منی و غیر مدراجنه آن بخلاف آن و گوشت آب خروس بچه مسالحی ده و محلل و ملین طبع
و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید و بهتر آنکه بگیرند خروس پیر سال خورده را و ذبح نموده با آب بسیار طبخ نمایند تا
مهرا گردد و آب گوشت آنرا با قدری بسفایج طبخ نمایند تا بقوام آید و نیمگرم بیاشامند اخراج مواد سوداویه به نیکوئی نماید
و مرقه جوجه جهت ابدان سقیمه و ناقهین و صاحبان التهابات معده و حمیات صفراویه شربا و جهت تبدیل فضول و تلیین
طبیعت و بدستور تغذیه این نافع و گفته اند فراریج مسهل اند و دجاج ممسک و جوجه خروس پیر را بسیار بدوانند تا خسته
گردد پس ذبح نمایند و شکم آنرا بشکافند و آنچه در جوف آنست برآورند و در آن نمک و بسفایج و شبت پر کنند و با آب
بسیار طبخ دهند تا مقدار یک من بماند و شب زیر آسمان گذارند و صبح بیاشامند اسهال کیموس غلیظ تازه نماید و جهت
حمیات دوریه مزمنه و رعشه و ربو و وجع مفاصل و انتفاخ معده و ترهل و قولنج و دفع سموم مشروبه موافق و بعضی

بآن کرفس با قرطم باشد و بابرسه نیز اضافه نمایند و این اقوی است در افعال مذکوره و در اسهال بلغم و گوشت خروس
جوان زیاده کننده و صاف کننده منی و مصفی رنگ رخسار و صوت است و خروس بچه جهت ناقهین و امراض حاره و نیم بچه
و مرغ جوان قوی تر و جهت تسمین بدن و رفع هزال و تصفیه رنگ رخسار و صوت و زیاده کننده جوهر دماغ و فهم و منی و در رفع خیالات
فاسده و یخنی آن با روغن تازه جهت سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت بلقطو آن هر روز تا یک هفته با نان میده جهت
رفع زردی رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و کباب آن جهت دفع خوابش گل و امثال آن و موافق معده
رطب و جگر آن کثیر الغذا و مسمن و در هضم و مغز سر آن با حرارت معتدله و رطوبت فرجه و آشامیدن یخنی آن با شراب
جهت گزیدن هوام و نفث الدم و رعاف که از خراب دماغ باشد مجرب و یخنی آن جهت زیادتی جوهر دماغ و تقویت قوت باه
و نیکویی ذهن و تصفیه صوت و اوعاف آن باعث بلادت و بیضه آن جهت تلیین صلابات و مواد سوداویه و طلای نیمگرم آن بر سر
جهت مالیخولیا و سعفه و شقاق و جمیع امراض یابسه عجیب النفع خصوصا که سه مرتبه یک هم بمالند و بیضه دجاج معلوف بقرطم با قلاء دوازده
روز جهت ابتدای جذام و پیرزوه میان سنگدان خروس را چون خشک نمایند و سائیده با شراب بنوشند جهت وجع معده
و ضعف آن و فورت مجرب و جوارش و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و آشامیدن خصیه خشک آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت
جهت تقویت باه بسیار مؤثر و بدستور خصاوان با روغن زیتی برشته تا روکنج ران جهت تقویت نعوظ و چون خصیه خروس
را در آفتاب خشک نمایند و با وزن آن ملح اندرانی سحق کنند و در ظرف مسی بر آتش گذارند تا منعقد گردد و در هنگام مقاربت
اندکی از آن در زیر زبان گذارند گویند که تقویت عجیب مشاهده شد و نیز گویند که چون بگیرند خروس را و در هنگام ربیع
ذبح نمایند و آنچه در جوف اوست سوای خصیه آن برآورند و نمک در شکم آن پر کنند و در سایه خشک کنند و تمامی بکوبند
و در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت قدری با شیر گاو تازه دوشیده بنوشند تقویت باه بسیار کند و خون خروس و مرغ را
آشامیدن و خشک کرده آن را سعوط نمودن جهت قطع رعاف و چکانیدن خون بال تازه رسته آن جهت رفع بیاض چشم
از سوده و ذرور استخوان سوخته مرغ سیاه با هم وزن آن چوب تاک که با هم سوزانیده باشند و با موم شمع حمول کنند
جهت اعاده البکارت از اسرار شمرده اند و خوردن سنگ متولد در جوف آن جهت تفتیت حصات نافع و سرگین آن
جالی و تند و خوردن یک مثقال آن با شراب و با سرکه جهت رفع قولنج و سمیت قطره و طلاء آن جهت بهق و برص و امثال
آن و ضماد آن خصوصا از خروس با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده مفید و باید که بگیرند سرگین مرغی را که مروض با غذیه صالحه
نموده باشند و از خاصیت آن است که چون شکم آن را بشکافند و گرما گرم بر موضع گزیده هوام و ماریه بندند جذب سمیت
نماید و چون سرد گردد تبدیل نمایند و بر سایر مواد جهت جذب آن بظاهر و بر سر صاحب سرسام رافع بیهوشی آن

ان ونیز از خاصیت آنست که چون پرهای مقعده زنده انرا تمام بکنند و بر موضع گزیده مار بگذارند جذب سمیت بنماید و بمیرد و
پس مرغ دیگر را بجای ان بگذارند و همچنین تا ملسوع صحت یابد و تناول ان با شیر و کشک و ماست و پنیر و سایر اللبنات
مورث قولنج و مداومت ان باعث نقرس و بواسیر مصلح ان ادویه حاره و شراب و مطبوخ آب انگور و در محرور
سکنجبین و گفته اند که خروس بالخاصیة مضعف باه است و چیزیکه در شکم مرغ میباشد که تخمهای ان بران پیوسته
میباشد در هنگام رسیدگی و خامی وانرا تخمدان میگویند و چون مرغ پیر شود از تخم افتاد و احیاناً از شکم ان بر میاید در تاثیر
انکاو شیر مانند پنیرمایه است که قدری ازان را در شیر جوش داده بنگرم بمالند فصل الدال المهمله مع الخاء المعجمه دخان
بضم دال مهمله و فتح خاء معجمه والف و نون بفارسی دود و بهندی دهونوه نامند ماهیت ان اجزاء ارضی لطیف حار
یابس است که از اشیا در حین سوختن و گداختن متصاعد گردد و مختلف میباشد احوال ان باختلاف چیزی که ازان
متصاعد و متولد میگردد یعنی دخان شیء حار حار و شیرین شیرین و معتدل معتدل اقول ان باختلاف چیزی که ازان
طبیعت مجموع ان اندک گرم بسبب باقی بودن در ان اثر ناری که ازان مفارقت کرده و خشک بسبب ارضیت ماده و
مستعمل در طب دخان القواریر و دخان الکندر و ادویه عین و دخان المر و البطم و رطوبات ان و تاکل حادث در سماق
و دخان بیه قویتر از دخان القواریر و بعد از ان دخان زفت و بعد از ان دخان قطران و هر دخانیکه حدت ان زیاده
است بهتر است از برای مداوی اشفار عین و غلظت و حمرت و صلابت و ریختن موی و دخان الزنجبیل جهت تقویت
عین بعدیل و طریقه اخذ ان چنانست که انرا نکوفته با پنبه گرده سرمخلوط نموده یا پارچه کهنه پیش کرده پیچیده فتیله سازند و
در زیر ظرفی سفت مانند جامی و غیر ان بسوزانند تا دود ان در ان جمع گردد پس بر دارند و استعمال نمایند و دخان و دکان
محفان و راوندان و مرابیم مشتعل و دخان حصی لبان و راعفال قویتر از اصل انست و دو رون قدر قلیل ان جهت
تقویت باه نافع و دو رحصی لبان مذکور شد دخان القواریر بضم دال و فتح خاء معجمه والف و ضم نون والف و لام و فتح قاف
دواو والف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و راء مهمله ماهیت دوده شیشه است که در وقت گداز بر سقف
کوره ان مجتمع میگردد طبیعت ان گرم و خشک افعال و خواص ان مقوی باصره و جالی و جهت سبل و ناخنه و بر دن گوشت
زاید زخمها مفید دخان الکندر بضم کاف و سکون نون و ضم دال و سکون مهملتین ماهیت ان دوده کندر است که
طاسی را با ظرفی قلعی دار معکوس گذارند و در زیر ان کندر را بسوزانند تا دود ان در ان مجتمع میگردد و افعال و خواص
ان جهت ورم و قرحه چشم و رویانیدن مژه و رفع موی زاید و التیام قروح اعضاء نافع است و در مقدمه نیز طریق اخذ ان
ذکر یافت دخن بضم دال و سکون خاء معجمه و نون بفارسی ارزن و بشیرازی الم و بهندی کنگنی نامند ماهیت ان

نوعی از جاورس است و دو قسم میباشد یکقسم آنکه پوست قشر آن مایل بسفیدیست و نازک که بزودی از آن جدا میگردد و این را بهندی ... بهترست از برای اکل و دوم آنکه پوست آن مراق املس و از آن دیر جدا میگردد و این را بهندی چینه نامند و ... از برای دوا طبیعت آن سرد در اول و خشک در دوم و از جاورس در خشکی کمتر افعال و خواص آن قلیل الغذا و مجفف و حابس بطن از جاورس کمتر و مدر بول و بطیء النزول از معده و استعمال مقشر مطبوخ آن با شیر تازه دوشیده و با روغن تازه صالح الغذا و جهت تلیین صدر و تولید منی نافع و مولد سده و سنگ مثانه مصلح آن شکر و عسل و بدل آن برنج است **فصل الدال مع الراء المهمله دراج** بضم دال و فتح راء مشدده مهمله و الف و جیم بهندی تیتر نامند ماهیت آن مرغیست قریب بجثه کبک و خوش منظر و در هند چهار نوع میشود و یکی بزرگ خاکستری رنگ مایل بسیاهی و منقش بسیاهی و این را بهندی کهیر نامند بجهت مشابهت رنگ آن برنگ کهیر که بهندی نام گیاهیست و دوم از آن کوچکتر و سیاه منقش بسفیدی و خاکستری و این را کالا تیتر یعنی تیتر سیاه نامند نسبت بهمه انواع خوش منظر میشود و سوم از آن کوچکتر و سیاه منقش خاکی رنگ و بالای منقار آن خطوط سیاه و سفید و این را بهندی بهت تیتر نامند جهت آنکه در زمین های کشت را بهم میرسد و بلند پرواز میباشد و پای سه انگشت دارد و گوشت آن بسیار ثقیل و دیر هضم و صلب و کلاف و نوع اول که جنگلی اند و پرواز بسیار نمیتوانند کرد و پای آنها چهار انگشت دارد و در تشریح داود انطاکی است که آنرا اسمانی نوشته طبیعت آن مایل بحرارت در اول یا یابس در دوم گرم و خشک و الله اعلم افعال و خواص آن گوشت آن لطیف تر از کبک و تذرو و بهتر از فاخته و زیاده کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منی و مقوی معده صرد و المزاج و مرطوب بضر محرور یابس المزاج مصلح آن ترشیها و زیره و خون و زبل آن جالی و رافع بیاض عین و آثار جلد و بقول صاحب ... با روغن زارقی جهت درد گوش عجیب الاثر **درجاب** بفتح دال و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و باء موحده بفارسی ... و بهندی کجری بفتح کاف و سکون جیم فارسی و کسر را ... و رنگار ... و ... نیز نامند ماهیت آن از جنس خربزه کرمک است که ... نامند و کوچکتر از آن و ... و اشکال مختلف میباشد زرد و مخلوط بزردی و سبزی و زرد مایل بسفیدی یکرنگ و مدور و ... و اندک طولانی و لحم آن کمتر از خربزه و ... و در خامی تلخ و بعد رسیدن شیرین میگردد و با اندک تلخی و تخم آن ریزه و صاحب تحفه نوشته که اکثری ... دانسته اند و غلط است افعال و خواص آن ... آن مقوی دماغ و مفتح سده آن و خوردن خام و پخته آن مدر بول و مفتت حصات مخصوص خام آن ... مداومت چند یوم ... از آن ... گوشت ... انداخته گوشت را مهرا ... و تاثیر این ... از ...

از پوست خربزه زیاده است **دردار** بفتح اول وسکون را و فتح دال والف و را و مهملات لغت فارسیست وانرا
داردن وسفیددار و درخت پشه نیز نامند جهت انکه در جوف ثمر ان پشه تکون میگردد ونوعی از غرب است طبیعت
ان در اول سرد وخشک افعال وخواص ان قابض واقوی ثمر جالیه التحام عصاره برگ ان با عسل جهت ظلمت بصر و
وقطور ان نیم گرم در گوش جهت ورم ان و قطور انچه از سر چوب بیخ تر ان در حین سوختن بر میاید جهت رفع کرمی
که از ابتدای امراض بهم رسیده باشد و برگ تازه ان مقوی دندان ولثه و قاطع اسهال و پخته ان ملین طبع و ضماد ان جهت
التیام جراحات تازه وجبر کسر عظام و با سرکه جهت جرب رطب و پوست بیخ ان در افعال قویتر و یکمثقال با شراب و با اب
مسهل بلغم بصر و طلای ان با سرکه جهت تغیر دادن رنگ برص موثر و رطوبت ثمر ان جالی جلد بشره جهت بهق و سعفه
مزمن مجرب و اب خیسانده خشک ان قایم مقام رطوبت ان المضار محرق خون و مولد سودا مصلح ان شکر مقدار شربت
ان تا یکمثقال بدل ان خشترک است **درولطارس** بفتح دال وضم را و سکون واو و فتح با موحده و فتح طا مهمله و الف
و کسر را و سین مهمله بیونانی بمعنی ولد البلوط است چه گیاه ان بر درخت بلوط کهنه میروید و بران می پیچد مانند حسک
و کوچکتر از ان و با اندک حلاوت و تلخی و تندی و بیخ ان مشبک بهم پیچیده سرخ و شیرین با عفوصت و تلخی و تندی و صلب و براق
و رنگ ان سیاه و سرخ و تیره نیز میباشد و نوعی از بسفایج است و برگ ان مانند برگ نرگس و اندک با حلاوت و تندی
و تلخی طبیعت ان در سیوم گرم وخشک افعال وخواص ان بغایت قابض و معطش و ضماد ان جهت کزاز و فالج و مفاصل و خنازیر
نافع و طلای ان بر بدن در دور پاک کردن او ساخ و تکرار با زه تازه نمودن ان و دست بستن موی عجیب الاثر مقدار شربت
ان تا یکدانگ المضار مکدر رحم ان کشیده بالبتات و در شکم و معالجه ان معالجه خراطین اسود است **درودفینون** بفتح دال وضم را و
مهملتین وسکون واو و کسر فا و سکون یا مثنات تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون نقل از تحفه نیز امده لغت یونانی است
و بعربی زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ ان ببرگ زیتون ماهیت ان گیاهی است برگ ان شبیه ببرگ زیتون و از ان
درازتر و باریکتر و شاخهای ان کمتر از ذرعی و گل ان نارنجی و تخم ان مستدیر و کوچکتر از ان کرسنه و لون ان مختلف و در
غلافی کثیف درشت شبیه بغلاف نخود و بیخ ان بقدر ذرعی و بستبری انگشتی و نبت ان زمینهای ونمناک و قریب
بدریا طبیعت ان در سیوم گرم وخشک و ابن بیطار وغیره نیز سرد و خشک و قویتر از لفاح دانسته اند افعال و خواص ان
بغایت مجفف و دور رساینده ان قاطع خون والتیام دهنده جراحات و نطول ان محلل اورام و چون در روغن زیتون
بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کرمی و بر دندان قالع ان و تدهین ان مسقط دانه بواسیر و مسکن درد مفاصل و اثقال
ان و حمول ان مدر حیض و مجرب مقدار شربت ان تا یکدانگ مصلح ان قی کردن با سرکه و شیر تازه است **دردی**

بضم دال و سکون را و کسر دال مهمله و بالفارسی لای نامند ماهیت آن ته نشین عصارات است و بهترین همه
ته نشین شراب است که خشک آنرا طرطیر و بالفارسی دارتو نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن
ضماد آن در تحلیل اورام صلب و جهت رفع حمره و قروح و قلاع و بردن گوشت زاید زخمها و منع نزف الدم و التیام جراحات
و بر زیر شکم جهت رفع سیلان حیض دایم و بر سایر بدن جهت کلف و نمش و سایر آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و تسکین
دردهای بارد و مفاصل و ورم پستان و محرق آن که خشک آنرا بر روی اخگر و یا در کوزه گل اشته سوخته باشند بحدیکه
سفید باشد بغایت جالی و در جمیع افعال قوی‌تر و مستعمل تازه محرق آنست و کهنه محرق آن ضعیف و سنون آن جهت
جلای بصر و رفع غشاوه و ناخنه و بیاض و ضماد آن با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده مفید بدل آن در بیخ سرخ است و چون آنرا
با قلی و شب تدبیر کنند جهت ترازوی سرخی مس بغایت موثر و چون با مازو و نیلی شوره سفید کنند در اصلاح نقره و زر و ادون مس
بعدیل و انسته اند **دردی الخل** یعنی لای سرکه و در جمیع افعال ضعیف‌تر از سرکه است مگر در منع اکله که قوی‌تر است **درونج**
بفتح دال و ضم را و سکون واو و فتح نون و جیم لغت فارسیست ماهیت آن بیخی است عقربی شکل پوست آن خاکستری
رنگ گره دار و عدد گره آن دو باب و بهترین آن با اندک تلخی و خوشبوئی و با صلابت و اندرون سفید آنست و برگ
گیاه آن شبیه ببرگ بادام و مایل بر روی و مفروش بر روی زمین و مزغب و ساق آن مجوف بقدر دو ذرع و از
میان برگ روئیده و برگهای آن متفرق و باریکتر و درازتر از برگ های زیر آن از پنج عدد تا هفت و گل آن زرد و مدور
و مشتمل بر بیخ آنست و قوت آن تا ده سال باقی میماند منبت آن اندلس و کوهستان شام خصوصاً جبل موسوم بهبرد
و در انجا معروف بعقربیت و دو نوع میباشد فارسی و رومی بهترین آن رومی عقربیت یعنی آنچه بشکل عقرب باشد
طبیعت در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل بلغم و سودا و پراگنده کننده ریاح غلیظ و مقوی حواس و دل و معده
و سینه و مفرح و با تریاقیت و جهت خفقان و مالیخولیای مراقی و تقویت هاضمه و تسکین وجع رحم و تلطیف ریاح غلیظه
معده و امعا و رحم و رفع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و سایر جانوران سمی و رفع طاعون شرباً و ضماداً خصوصاً با انجبار
و خوردن آن با شکر جهت صداع بلغمی و درد سینه نافع مضر زاین محرور المزاج و مصدع مصلح آن رازیانه و در محرور رازیانه
با رب غوره و رب ریباس و بهترین استعمال آن در خفقان و غیر آن برای تسکین حدت گرمی آن با شراب سیب
و قلیلا کاهو است مقدار شربت آن یکدرم تا دو درم بدل آن در رفع مضرت ریاح رحم بوزن آن زرنباد و دو ثلث
آن قرنفل و گویند بدل آن عاقرقرحاست و از خواص آنست که چون بیاویزند قطعه آنرا اندرون خانه طاعون در آن
داخل نگردد و تعلیق سوراخ کرده آن بر پیشانی بر زیر کمرگاه زن حامله جهت تسکین درد ولادت و حفظ جنین از

افات و اما باید که ان ریسمان را زن خود رشته باشد و تعلیق سوراخ کرده ان بطول جهت رفع فزع در خواب و دیدن
خوابهای پشوش و باعث دیدن خوابهای نیکوست **درباس** بفتح دال و سکون را مهمله و فتح یا مثنات تحتانیه والف و سین
مهمله معرب از دود راس فارسی است ماهیت نوعی از رونیتن است گیاه ان بقدر شبری و زیاده از ان و از ساق ان
شاخهای بسیار رسته و برگ ان شبیه ببرگ کنار و سبز مایل بسیاهی و در هر شاخی سه یا پنج تا هفت عدد برگ
میباشد و گل ان زرد و ستبر و پهن و کوچک و بدبو و تخم ان شبیه بفلفل کوچکی و شیخ داود انطاکی درباس را تفسیر
بدوای دیگر نموده طبیعت ان در سوم گرم و خشک ابن بیطار و ث یعنی مرکب القوای افعال و خواص ان پنجره و سکر هم
ورم تازه ان مسکر قوی و محلل بلغم و سودا و مسهل کننده جلد و مفتح سدد و دافع یرقان و ریاح و زردی بشره و سرخ
کننده ان و گویند چون در روغن طبخ داده بوزن ان ارد گندم اضافه کرده با عسل بقوام اورند و لعوق از طعام تا شش
درم اشتها دل ساند در تسمین بدن مجرب مضر سینه و مصدع مصلح ان کشنیز و کثیرا است **دریان** بضم اول و سکون
را مهمله و فتح یا مثنات تحتانیه والف و نون ماهیت ان میوه ایست مخصوص بلاد زیرباد و تحت الریح که عبارت از
شهرهای ناسهری و مرکی و ملاخط و شهرباد ملا و قریه با نهاست مانند جزیره اچین و پلیمبان و مرتبان و تناوری و غیرها و ساق
درخت ان بلند و برگ ان شبیه ببرگ کتهل و میوه ان بزرگ و طولانی بهیئت خربزه سرده و یا خربزه کوچک و پوست
ان از پوست میوه کتهل درشت تر و بهیئت کتهل دانه دارتر و بر سر هر دانه ان خاری چنانچه هنگام ثمر ان حیوانات
مثل فیل و کرگدن و شیر از خوف چیدن خاران بزیر درخت ان نمیروند و بوی میوه ان بسیار تند و کریهه بحدیکه
در شامه کسیکه گاهی نرسیده و رشا با ان باشد موجب تنفر و خوش اینده نیست بلکه مورث صداع است و اندرون
ان میوه خانها است در صفوف و عدد صفوف ان از سه تا پنج و ما بین فاصله خانها پوست سفید صلبی و در هر خانه
از یکدانه تا پنج دانه میباشد و یکدانه ان بهتر است و شکل ان دانه بشکل ثمر بلوط سه پهلو و تخم ان مثل تخم کتهل و بعضی
بزرگتر از ان و ماکول لحم انست بدون پرده محیط بتخم ان بسیار ملایم و الیق شیرین و لذیذ مثل مسکه که با قند
ممزوج کرده باشند بلکه از ان لذیذتر و فرق همین است که وسوستی بدا زد و شنیده شده که بسبب کمال لذت ان
میوه بسیار مرغوب فیل است ولیکن بسبب خوف اذیت خاران فیل انرا در علف پیچیده فرو میبرد و بسبب
سختی پوست ان هضم فاسده در رفت و فتح میکرد و گاهی در میان فضله فیل درست ان یافت میشود و
مردم ان بلاد دریان چینی را بسیار خوبان و خواهان اند و میگویند که ان برای تقویت بدن و قوای دیگر بهی لی
نظیر است طبیعت ان ظاهرا گرم و تر باشد افعال و خواص ان بطئ الهضم و مقوی باهی است و از مردم مبالغات

بسیاری و رعونت بوی آن شد و لذت خوردن آن شنیده شده چنانکه میگویند و العهدة علیهم که بوی آن شبیه
است ببوی فضله انسان شب مانده تکرار متعفن شده و در باب لذت آن میگویند تاجر مالدار صاحب جهازی را نجا وارد
شده اول از بوی آن متنفر بود و چون عادی و استیناس ببوی آن شد و مانوس بآن گردید تمام اموال خود را فروخته صرف در آن
نمود و آخر چهار پا را نیز فروخت و بعد از آن مبلغ مدیون شد و بعد از آن چون فقیر شده در پای درخت دریان ساکن گشته بذکر دریان
مشغول گردید و آخر الامر وصیت نمود که او را در زیر پای درخت آن دفن کنند والله تعالی اعلم و عجب نیست زیرا که سابق بر این ابو المحجن
ثقفی که یکی از صحابه بوده در باب خمر گفته این شعر عربی را شعر اذا مت فادفنی الی جنب کرمة تروی عظامی بعد موتی عروقها
ولا تدفننی بالفلاة فاننی اخاف اذا مت ان لا اذوقها * اگر این مرد نیز در باب دریان گفته باشد بعید نخواهد بود فصل
الدال مع الفاء دفلی بکسر دال و سکون فا و فتح لام و یا بیونانی سشیریون و بسریانی ردویون بعربی حبن و سم الحمار
و بفارسی خرزهره و بهندی کنیر نامند ماهیت آن نباتی است بقدر یکدو ذرع و برگ آن باریک و بلند تا بیک شبر و بیشتر
و اندک ضخیم و صلب و املس و اندک بدبو و تلخ و تند و گل آن خوشنما و دو نوع میباشد یکی سرخ که بهندی رکت کنیر و
دیگری سفید مایل بزردی که بهندی کنیر نامند و درخشنده و بر آن چیزی مانند موی مجتمع و ثمر آن پهن طولانی قریب
بشبری و صلب و مملو از چیزی مانند پشم و بیخ آن دراز و باریک و سطبر و مایل بسرخی و اکثری سفید رنگ بری
و نهری میباشد و در تمام سال بیخ آن باقی میماند و در خریف گل میکند و بری آن عظیم تر از نهری و سفید آن در باه
و امساک منی قوی تر از سرخ آن و در هند و بنگاله نبات آن تا بقد قامت میشود و همیشه گل میکند طبیعت آن در آخر سوم
گرم و خشک و با قوت سمیت افعال و خواص آن بغایت محلل ورمهای صلب و مجفف و جالی و استعمال مخصوص از
خارج است نه داخل زیرا که کشنده انسان و بهایم و مواشی است و برگ آنرا چون در شراب و آبخیر بجوشانند
و مقدار نیم اوقیه از آب مطبوخ با کره گاو بیاشامند از ضرر سم هوام ایمن گردند و در بهایم نیز همین اثر دارد و ضماد پخته بیایند
آن جهت تحلیل اورام صلبه و ازاله آثار دبیلات و اوجاع ظهر و سرین و وجع زانو و عرق النسا و جرب و حکه و کلف و رفع
آثار جلد و طلاء آب برگ آن جهت جرب و حکه و ذرور برگ خشک آن جهت التیام زخمها و حمول آن جهت در رحم
و آب برگ و گل آن جهت جلاء رخسار و اصلاح موی و پاشیدن آب مطبوخ آن کشنده کیک و ارضه و ساس
و آب نقیع برگ آن کشنده بر و پشه و حیوانات صغار است و مطبوخ شاخ آن با روغن جهت رفع کچلی و جرب
و داء الثعلب و با افیون و اشق جهت درد سر و جمیع قروح آن و روغنی که از گل برگ تازه آن که همراه پخته و آب آنرا
گرفته با روغن زیتون بقدر نصف آن آب که در هر یک رطل آب آن نیم رطل زیت باشد بجوشانند تا آنکه آب

ملایم تا روغن نماید جهت فرطکه بمقدار کحلی است و جرب متقرح و حکه و برص و امراض بارده و تقویت باه و اعصاب و استر
خا و اوجاع ظهر و ریه کهنه و امثال اینها نافع و چون بگیرند از برگ ان و از کبریت نا مسته و از کبریت زرد هر یک یک جزو و نرم کوفته
با دنبه گوسفند سرشته بر جرب متقرح طلا کنند بغایت نافع است مرتبه انرا زایل گردانند و بجرب وانشته اند و چون بعد از تنقیه تمام
دوازده مرتبه بر برص نمایند زایل سازد و چون بیخ سفید انرا بمقدار یکی در شیر گاو تازه دوشیده جوش دهند و کره انرا بگیرند
و قلیلی از انرا بخورند تقویت باه و امساک منی بخشد و اهل هند اکثر این را استعمال مینمایند بدل ان در تحلیل اورام صلبه بوزن ان
اکلیل الملک یا بابونه و ثلث ان برگ انجیر مضر بمشش مصلح ان عسل مقدار شربت ان نیم درهم و یکدرهم از برگ و گل ان
خواه پخته و خواه خام سابیده ان کشنده خناق و التهابات و کرب و لهب انتفاخ بطن و جحوظ عین و احمرار ان و مداوای ان
بقی و حقنه و اشامیدن آب گوشت مرغ چرب فربه سرد کرده و حضض و لعاب بزرقطونا و روغن بادام و شیر سرد کرده
با کثیرا و خوردن خرمای شهریز عجیب النفع است و در بین امر و خرمای شهریز خرمای بزرگ دانه زرد و یا سرخ است و گویند خرمای
است که تخم انرا در رطب بیکارند و بر بیاید بهم القسم بیندازند این سم نامیده اند و خوردن انجیر با عسل و قلیلی شراب و رب
عنب و باکره نیز نافع است **فصل الدال مع اللام دلب** بضم دال و سکون لام و با موحده بفارسی چنار نامند و بترکی پلطانس
ماهیت ان درختیست معروف و بسیار عظیم و برگ ان پهن و منشوب و مشرف و چوب ان سنگ و جوهردار و زینت ان بلاد
سردسیر و ثمر ان مدور و خاردار و خشبی سکون ان غیر ماکول طبیعت ان سرد و تر با قوت قابضه و ثمر و پوست ان
بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله افعال و خواص آن جالی و نقوع گل ان که ثمر از ان گرفته باشند و ضماد برگ تازه پخته
ان جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و آب رفتن از چشم و رفع ورم بلغمی و ورم زانو و هر عضوی که باشد و ورمهای گرم
را نیز و بدستور و ضماد برگ تازه غیر مطبوخ ان جهت درد زانو و اورام حاره و منضجه بطبیخ پوست تازه ان در سرکه جهت
درد دندان و ذرور برگ خشک ان جهت تجفیف قروح و جروح و سوختگی آتش و ضماد پوست سوخته ان بغایت جالی
و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعفن زخمها و با آب جهت تقشر جلد و اشامیدن مطبوخ ثمر تازه ان با شراب جهت
رفع سمیت گزیدگی جانوران سمی و ضماد برگ و ثمر ان با بیضه جهت سوختگی آتش و بخور برگ و ثمر ان در خانه جهت گریزانیدن
حشرات و بدستور پاشیدن آب طبیخ ان و غباریکه بر برگ ان می نشیند بغایت مضر قصبه ریه و صوت و سمع و بصر است
چون بدانها برسد و مصلح ان شیر تازه دوشیده **دلبوث** بفتح دال و سکون لام و ضم با موحده و سکون واو و ثا مثلثه
اسم عربی بیخ سوسن سرخ صحرائی است معروف بسیف الغراب جهت انکه برگ ان مشابه بسیف است ماهیت
ان نباتی است شبیه به دو پیاز که ملاصق بهم باشند و لیکن بی پرده یعنی مانند پیاز پرده ندارد و دانه بالای یکدیگر از

زمین و بعد از خشکی بسیار صلب میگردد و خشک انرا ورنگ او و بار ان زرد میشود و انرا اخیف الناقوح مینامند جهت
انکه زنان بجهت زرد و برای سرخی و نیکوئی و انتفاخ میمالند و گل ان شبیه بسوسن کبود است که ایرسا نامند و
سرخ مایل به بنفشی و انرا اصغر اغاییون و بعضی کستقون و بعضی ماخاریون نامند و برگ این بسیار کوچکتر و باریکتر از ان
و ساق ان قریب بذرعی و برگ ان از برگ سوسن و درازتر و ثمر ان مستدیر منبت ان اراضی معموره و مزارع طبیعت
ان در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص ان جالی و جاذب از عمق بدن و مسمن و بهی و چون در شیر تازه
دوشیده بجوشانند نیکو و لذیذ میگردد و دفع ضرر ان میشود و اشامیدن ان جهت هیجان باه موثر و بدستور اشامیدن ان
با شراب و گویند بیخ بزرگ قوقایی ان محرک باه و کوچک زیرین ان قاطع باه زنان و اشامیدن بالائی ان جهت قیلهٔ
اطفال نافع و چون سه عدد بیخ انرا و ریشه بخیسانند و هر روز از نیم رطل تا یک رطل از ان بهند بنوشند جهت خشک کردن
دانه بواسیر و رفع ریاح ان مجرب دانسته اند و بدستور اشامیدن یک درم از بیخ ان با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد
و ضماد ان با شیلم و با ماء العسل جهت تحلیل عرق نافع و با کندر و شراب جهت جذب خار و پیکان و طلاء ان جهت سرخی
رخسار و رفع اثار و خزیدن ان جهت گشودن حیض موثر مصدع مصلح ان در شیر پختن ان مقدار شربت ان تا دو
درهم دلدل قنفذی بزرگست و انشاء الله تعالی خواهد آمد دلع بضم دال و فتح لام و عین مهمله نوع بزرگ قنفذ است که قنفذ جبلی
و بفارسی خارپشت و بترکی کرپی و در مازندران شال تشی و در دیلم شغاکره و بهندی سیهوه نامند ماهیت ان حیوانیست
قریب بجثهٔ سگ کوچک و در پشت ان بجای مو خارهای ابلق از سیاهی و سفیدی بقدر سه شبری و زیاده از قلم
باریکتر و دو طرف ان باریک باشد و چون بخشم آید خود را جمع کند و حرکت دهد خارها مانند تیر از کمان جسته از ان جدا گردد
با اندک اواری افعال و خواص ان خون در سوخته ان جهت جراحات بغایت مفید و در سایر افعال مانند قنفذ است
و انشاء الله تعالی در حرف القاف خواهد آمد دلفین بضم دال و فتح لام و کسر فاء و سکون یاء مثنات تحتانیه و نون
اسم یونانی و بعضی گفته اند بلغت رومی اسم نوعی از سمک است و خنزیر البحر و بفارسی خوک ماهی و ماهی بینی دراز نیز
گویند که ماهی و بهندی سوسن نامند ماهیت ان حیوانیست دریایی و سیاه رنگ و سر ان شبیه بسر خوک و دندان
دارد بی فلس و بخلاف حیوانات دیگر حرکت از جای خود نکند و تنها سیاحت نکند مگر با جماعت یکی پی دیگر طبیعت
ان سرد و تر قریب باعتدال افعال و خواص ان گوشت ان مولد خلط غلیظ و مقوی اعضاء و بسیار چرب و پیه و دیر هضم
و پیه ان گرم خوردن و مالیدن ان جهت درد مفاصل مفید و چون در جوف حنظل مغز بیرون آورده گداخته بر آتش بگذارند
تا چند جوش بخورد جهت ثقل سامعه تازه و کهنه مزمن مفید و بعلیق دندان ان بر اطفال جهت رفع فزع ایشان موثر دلق

دلق بتحریک دال و لام و قاف بفارسی دله و باصفهانی موسوره نامند ماهیت آن حیوانیست کوچکتر از سگ و بزرگ
تر از سمور و شبیه بدان و در روس و بلغار بهم میرسد و از پوست آن فرو میسازند و دلق مینامند و گربهی آن کمتر و
ثقل آن بیشتر از سمور است و لیکن بدبو است و بدین ملوک ارزانی پوشند طبیعت آن گرم تر **افعال و خواص** آن خوردن گوشت آن
زیاده کننده باه و گویند تعلیق چشم راست آن در خرقه کتان بر صاحب تب ربع رافع آن و چشم چپ آن بر آن باعث عود و
آن و جلوس بر پوستین آن جهت بواسیر نافع **دلبک** بفتح دال و کسر لام و سکون یاء مثنات تحتانیه و کاف باصفهانی بکل و
و تنکابن کلک و بترکی آتش بروقی و در رسام سرسر الدنگ نامند ماهیت آن اسم عربی ثمر کلسرح صحرائی است مانند ثمر
کلسرح بستانی بقدر زیتونی و چون پخته شود زرد مایل بسرخی و اندک سرخی و اندک شیرین با عفوصت گردد و جوف آن پر
و محتوی بر دانههای سفید طولانی و گل آن بر خار تر از بستانی و بی شمل بر چهار برگ و گویند چون گل آن ریخته گردد ثمر آن
حاصل میشود و ابن مولف گوید که بزعم شیخ الرئیس آن تخم گل است طبیعت آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص**
آن قابض و رادع و آشامیدن آن جهت تقویت دل و جگر و معده و رفع اسهال صفراوی و دموی نافع و مضمضه و غرغره بطبیخ آن
و سنون آن جهت خناق و تقویت لثه مفید بدل آن ثمر گل سرخ بستانی مقدار شربت آن تا ده درم و جرم آن مورث
سعال مصلح آن گلقند است **فصل الدال مع المیم** **دم** بفتح دال و سکون میم بفارسی خون و بهندی لهو نامند ماهیت آن معلوم
است طبیعت آن گرم و تر **افعال و خواص** آن دم هر حیوان در طی ذکر آن مذکور میگردد و مجموع آن جالی بیاض و محلل اورام و بشرطی که
آن قاطع اسهال و رادع سموم و دم بال کبوتر تازه تر بر آورده جهت رفع شبکوری مجرب است و در حجامه مذکور شد و خون
خون در شکم منجمد گردد و یا در سینه یا در امعا یا در مثانه کیفیت سمیت بهم میرساند و از آن عراض ردیه از صغر نبض و ضعف
و غشی متواتر و سردی اطراف و اختناق عارض گردد و معالجه بسته شدن شیر است در معده با شامیدن پنیر مایه تا جفو ها پنیر
مایه خرگوش مقدار دو مثقال با یک اوقیه سرکه تند یا مقدار یک باقلا حلتیت با شیر انجیر خشک و یا آشامیدن آب فوتنج با سکنجبین
حامض و آشامیدن طبیخ تخم کرفس با ماء العسل دفع میکند بدانکه اطباء فرنگ میگویند که چون خون بدن حیوانی یا انسانی که فاسد
شده باشد و خواهند که اصلاح آن متعذر است بر هی آورند و خون بدن حیوان و یا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن داخل نمایند
آن حیوان و یا انسان فاسد الدم صحیح و سالم میگردد و قبل از این بچند سال این را معمول داشتند و چو دیدند که فایده
چندان بر آن مترتب نیست و بالآخرت ضرر بدن میرساند ترک نمودند و طریق او چنان است که از دست مریض مثلاً از
زیر ربط خون میگیرند بحد لایق و نبض او را بند مینمایند و از دست صحیح المزاج از زیر ربط و از دست مریض مفصد و از بالای ربط
بیک دفعه دل عرق تمام رگ میگشایند و انبوبه بسیار باریکی در هر دو نصب مینمایند و خون صحیح المزاج ببدن مریض میرود و بعد

رفع احتیاج انبوبه را بمروا شته رگ هر دو را بند مینمایند و بدستور و بدن شخص ضعیف و یا پیر خون صحیح المزاج جوان قوی را
داخل مینمایند برای تقویت آن و مدعی اند که بعینک های بسیار کوچک حلی بین حرکت خون را دیده یافته اند و در هر نقطه یک
دو زره طی مینمایند از کبد بجانب قلب و داخل از قلب بجانب کبد و خارج بتجربه یافته اند که از زیر رگ هر جا که قصد نمایند خون بر می آید
و از بالای ربط بر نمی آید بلکه خون را جذب میکند و وجه عدم فایده و حصول ضرر تخیل که این باشد که اخراج خون بدن حیوان
بالتمام یکدفعه متعذر بلکه موجب هلاکت است پس با اخراج قدری خواه قلیل و خواه کثیر و ادخال خون صحیح بدل آن بیفایده و باعث
افساد آن بعد اختلاط بتتمه خون فاسد کما لا یخفی و دیگر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاج شان متساوی باشد نایاب و نیز
خون هر بدنی موافق مزاج آنست و همچنین خون هر شیئی پس خون بدنی در بدنی دیگر و شیئی بشیئی دیگر همچنین قوی بالضعیف غیر
موافق و تا زمانیکه استحاله یابد بسبب امتزاج بخون فاسد و یا بخون ضعیف المزاج و یا پیر فاسد میگردد و طبیعت آن نیز از هضم و نفع
غذای جدید از خارج باز میماند پس با این احوال باعث زیادتی علت و ضعف و هلاکت است نه اصلاح باقی العلم عند الله **دم الاخوین**
انبراوم الثنین و دم الثعبان نیز و بعربی قاطر الدم و بفارسی خون سیاوشان و بهندی هیرا دوکهی و رنگ برت نیز نامند
ماهیت آن صمغی است خالص الحمره مایل به بنفشی و قوت آن مدتها باقی میماند و گویند عصاره گیاهی است که از جزیره سقوطره
و هند خیزد و صاحب منهاج التجارت گفته که عصاره هوجویه است و در اوخلسا مذکور شد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صمغ
بقم است و سه نوع میباشد چکیده و خشبی و ترابی و بهترین آن چکیده صافی است که قطعا چوب در آن نباشد و بعضی گفته
که صمغ بقم نیست زیرا که در مواضع که دم الاخوین بر می آورند مانند حبشه و زنگبار در آن مواضع بقم نمیشود و بالجمله ماهیت گیاه
و درخت آن معلوم نیست و لیکن آنچه نوشته که سه نوع است درست است بعضی چکیده مانند صمغ سرخ تیره صافی براق که گویا
از درخت جوشش نموده بر آمده و چکیده و بعضی دیگر از آن قبیل و لیکن آمیخته به ریزه های چوب و پوست درخت و پوست ثمر آن
و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیره و بی رونق و این راقم دو نوع دیده شده بعضی صافی و بعضی غیر صافی آمیخته بتراب طبیعت آن
در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم گفته اند و یاقوت خازنه شنیده که بوحنا گرم در اول و خشک در دوم دانسته اند افعال
و خواص آن آشامیدن آن جهت قطع و حبس خون از جمیع اعضاء باطنی و التحام قروح و انزلاق امعاء و رفع سیلان فضول
و تبرید معده و زوال حرارت کبد و معده و امعاء و تقویت معده و زحیر و منع اسهال دموی و صفراوی و سحج و شقاق مقعده
و بدستور آشامیدن نیم درم تا یکمثقال آن با زرده تخم مرغ جهت اکثر امراض مذکوره و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قرحه
چشم و سنون آن جهت تقویت لثه و ذرور آن جهت اکثر امراض مذکوره قطع و حبس خون و انزلاق جراحات تازه از
جمیع اعضاء و التحام جراحات هر نوع که باشد مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن از نیم درم تا یکمثقال بدل آن

ن سماوی و عصارهٔ حس سبث و گویند چون بلور و شیشه را بدان رنگ کنند صافتر و رنگین تر از عقیق میشود و در ین امر
عدیل ندارد **دماوه** بفتح دال و میم و الف و فتح واو مهمله و سکون میم ماهیت آن نوعی از لوبیای هندیست و دو صنف میباشد
صنفی کوچکتر و سرخ تر و شفافتر از لوبیا و بر سر آن نقطهٔ سیاهی و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و سرخ تر و شفافتر بقدر
دانهٔ ماشنی و بر سر آن نقطهٔ سیاهی طبیعت آن هر دو گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی دماغ رطب اطفال و غیر ایشان
و قاطع سیلان لعاب از دهان هر دو و مقدار شربت آن از برای اطفال نیم دانگ و غیر اطفال یک دانگست **دماغ** بکسر دال
و فتح میم و الف و غین معجمه ماهیت آن مغز سر حیوانیست طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن دیر هضم و با قوت
تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلاء آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع مضر معده مصلح آن نعناع و سرکه و
الکامه و ادویهٔ حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف میباشد و بالتفصیل در طی ذکر هر یک حیوانات مذکور میگردد **دسمة**
الشعر گویند صمغ بلاد است افعال و خواص آن بغایت جالی و جهت شقوق سوی آزموده است **دمیا** میوهائی نوعی از
ماهیت که در سفر دو والی آن سیبیا نامند و در حرف الشین انشاءالله تعالی مذکور میگردد **فصل الدال مع النون دند** بفتح دال
و سکون نون و دال مهمله مشهور بحب السلاطین است و بفارسی تخم بید انجیر خطائی و بهندی جیپال و جیپا گوته و جمال گوته
نیز نامند ماهیت آن ثمر درختیست در غلافی و اکثر سه عدد در یک غلاف و هر یک تازه در غلافی بقدر پسته بسیار کوچکی و
در طول از آن کمتر و هر دو غلاف آن در خامی سبز و غیر منقط و مغز آن دو پاره بهم پیوسته مانند مغزهای دیگر و سفید
رنگ و چون کهنه گردد مایل بزردی و زرد و سیاه و پوسیده میگردد و بر بالای آن متصل بمغز نیز پوست رقیقی دور وسط
آن هر دو مغز زبانه و پردهٔ آن در تازگی سفید سبز رنگ و بعد خشکی و کهنگی زرد و سیاه و پوسیده میگردد و این زبانه
و پرده با سمیت میباشد و طریق استعمال آن آنست که اینرا عند الحاجت بقبل از آن مقشر کرده زبانهٔ آنرا برآورده مدبر
کرده بکار برند و در قرابادین دستور تدبیر آن مذکور شد و در مقدمهٔ این کتاب نیز و بهترین آن سفید بالیدهٔ آنست
و بعد از آن مایل بزردی که پوسیده نشده باشد زیرا که زرد فاسد و سیاه آن و آنچه مقشر کرده مدتی مانده فاسد شده
باشد خالی از سمیت نمیباشد استعمال آن مخوف میت و برگ آن شبیه ببرگ بادنجان و از آن نازکتر و بلندی درخت
آن تا سه ذرع و در هند و بنگاله تا بقد و قامت انسان دیده شده گل آن زرد مایل بسفیدی و منبت آن خطا و چین و هند و
بنگاله و سنجرستان است و ثمر خطائی و چینی آن بالیده تر و قویتر از هندی و بنگالی و سنجری از همه ضعیف الفعل تر است
طبیعت مغز آن در اول چهارم گرم و خشک و در نهایت حدت و زبانهٔ آن در آخر چهارم و با سمیت افعال و خواص آن
مقطع و جالی و مسهل بلغم و سودا و اخلاط غلیظ و سوخته و جاذب رطوبات خام و رقیق از دماغ و مفاصل و اقاصی اعماق

بدن و مفتح و جهت استسقا و یرقان و سنگ گرده و مثانه و وجع ظهر و ورکین و ساق و نقرس و بالجمله اکثر امراض
بارده بلغمیه رطوبیه را نافع خواه به تنهائی و یا با ادویه مناسبه و مقویه و منفذه عمل آن و چون حلق را بسوزاند اگر بدان
رسد و تا مدتی سوزش و خدعه آن محسوس میگردد و اکثر مردم را قی بیاورد و مصلح آنست جهت رفع آن حب مشوی
آنرا شکسته در جوف دانه کشمش و یا مویز دانه بر آورده گذاشته بلع نمایند خواه بالای آن دوائی دیگر بیاشامند و یا نه
و اهل هند و بنگاله مقداری کمی از آنرا بقدر ... و آنکه اسهال کند باطفال شیر خواره اگر در مزاج ایشان سردی محسوس
گردد با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند و الا با شیر مرضعه آن حل کرده و در مرض ام الصبیان و مرض و به تحریک
وال معده و بای موجوده شده و تاکه در آن مرض پهلوهای اطفال بیهند و گریه و اضطراب بسیار میکنند بحدیکه شیر نمیگیرند
و در اکثر اعراض با ام الصبیان مشارکت دارد سه چهار روزت اجابت نموده با فاقه میابد مجربست و نیز در معاجین و غیر آن
در اکثر امراض مستعمل دارند و گفته اند اکتحال باب سائیده آن در چشم مار گزیده باعث عدم ضرر از زهر آنست اما باید که
قلیلی باشد زیراکه و بند کمال سفرت بچشم وارد و ضماد آن با ماست جهت شقاق و داء الثعلب و برص حیوانات و بدستور
با آب لیمو و آب زنجبیل تازه جهت داء الثعلب و با ادویه مناسبه جهت جمیع اورام بارده و اوجاع و طلاء آن حافظ اشیاء
موئی و لکن مورث تورم و قرحه و تقشر جلد است و چون بر لب رسد سرخی آنرا زاید و تکرار آن موجب مرض نفهر مجرد المزاج
و یابس و نحیف البدن و ورم جلد و فصل حار استعمال آن جایز مصلح آن جدا کردن قشر و پرده میان آن و مدبر کردن و یا در
آب لیمو کشیده خشانیدن و باکتیرا و نشاسته و برگ گل سرخ و اندک زعفران استعمال نمودن و مغیثات فعل آن
تربد سفید مجوف مدبر و هلیله سیاه یا کابلی و عصاره غافث و افسنتین و بسفایج و افیمون و پیاز عنصل مشوی و اندک زعفرانست
و آشامیدن آب سرد و بالای آن و با افیون و فرفیون مضر و استعمال آن مجوز نیست مقدار شربت آن در قوی الابدان
یکعدد تا دو عدد و در غیر آن تا نصف دانه با مصلحات و مغیثات مذکوره و چون کسی غیر مدبر و یا مدبر آنرا بسیار و زیاده از مقدار
مقرر بخورد و کربی کند و لذع و اسهال بسیار آورد باید که ماست و دوغ بیاشامد و یا شیر تازه دوشیده یا کره در روغن بخورد و سویق
تفاح و ربوب و اقراص ... حالت بپوشد و یا آنکه کسی بر ده جوف آنرا بخورد و احوال او متغیر شود باید اولا شیر تازه دوشیده
با روغن گاو بخورد و قی کند پس ادویه حالت نرجه و مفرحه مانند شیره تخم خرفه و لعاب بهدانه ... صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و فادزهر
برنج و جو مقشر با روغن گل و یا بادام شیرین و آب سیب و غوره و رب حاضر و مایه بخته با مغز تخم کدو و آب گوشت و اگر سحج
و کرب عارض گردد و القیه مقویه با ملینات مناسبه بنوشند و حقنه ها لینه بالعیه و اشیاء مغریه در روغن گل و لعاب ملین شیر تازه
دوشیده و اغذیه ملینه حالیه مانند برگ چغندر و قطف و اجامیه و احقنه نادون نمایند [illegible] الدال مع الواو و دوا ... بفتح دال دواد

واو والف ویاء مثنات تحتانیه وفتح الف وسکون عین وفتح راء مهمله ویاء مثناث تحتانیه والف لغت یونانیست بمعنی قضیب
جبلی یا قضب بری ماهیت آن قضبی است که در سنگ لاخ و زمین صلب میروید ساق آن شبیه بساق ریباس و
طول آن زیاده بر شبری و مایل بسبزی و رنگ آن نیز مایل بسبزی و بر سر آن چهار برگ بر شکل سنبل مایل
بسفیدی و بر بالای برگهای آن چیزی میروید بگل و در آن تخم آن میباشد و خوشبو با اندک تندی و خام و پخته آن
ماکول طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی حرارت معده و مصلح مثانه و مدر بول و مخرج
رطوبات غلیظ و تازه غیر مطبوخ آن ملین بطن و محلل ریاح شکم و رافع اروغ و خوشبو کننده دهان و مسخن احشاست
دوب بضم دال و سکون واو و باء عجمی لغت هندیست بفارسی مرغ بفتح میم و سکون راء مهمله و بهن بیچه نامند ماهیت آن
علفی است خودرو که در هند و بنگاله بسیار بر زمینهای نمناک و در موسم برسات همه جا تمام صحرا میروید و بر زمین مفروش
میباشد گویا مخمل سبز فرش نموده اند و برای اسب بهترین علفی است تر و خشک هر دو را برغبت تمام میخورند و گره دار
و شاخهای آن متشعب و برگ آن ریزه باریک و طعم آن تلخ طبیعت آن مایل بسردی و با اعتدال اقرب و با تریاقیت
افعال و خواص آن آشامیدن برگ و ساق باریک آن با برنج سفید شسته که باهم نرم سائیده باشند با قدری نبات
جهت دفع قی و هیضه و رفع سمیت مارگزیده و با فلفل جهت مارگزیده الفع و به تنهائی جهت تسکین عطش و حدت خون و صفرا و جوشش
و سوزش اعضا و ضماد آن با برنج و زردچوبه و روغن یاسمین جهت جدا شدن و ریختن خشکریشه جدری و بتنهائی جهت
تحلیل اورام حاره و حمره و شری و نزول آب در اعضا که در ملک هند و بنگاله بسیار بهم میرسد نافع **دداوم** بتحریک دال و واو
والف و دال مهمله و میم و بدون الف نیز آمده ماهیت آن چیزی است مانند صمغ سرخ مایل بسیاهی که در جوف درختان کهنه سکون
میگردد و در جمیع افعال قایم مقام مومیائی است **دودالبقل** بفتح باء موحده و سکون قاف و لام بفارسی کرم سبزه
نامند ماهیت آن کرمیست که در سبزیجات زارها و بر برگهای سبز اشجار رنگون میباشد شبیه بهزار پا از آن کوچکتر و در غایت
سبزی طبیعت آن سرد و خشک و تازه آن با رطوبت افعال و خواص آن خوردن آن جهت رفع سموم مشروبه و ضماد آن
با روغن زیتون جهت گزیدن جانوران سمی نافع است **دودالحریر** بفتح حاء و دو راء مهمله اول مکسور و در میان هر دو راء یاء
مثناث تحتانیه ساکنه بفارسی کرم ابریشم نامند ماهیت آن کرمیست اندک طولانی سرخ رنگ تیره که در بعضی بلاد در فصل
ربیع و در بعضی در اوایل خریف عنبر نر و ماده آن باهم جفت شده تخم میدهند و آن تخمها را در بلاد سرد و سیر در پارچه پاکیزه
بسته کسان لطیف پاکیزه غیر جنب و حائض در زیر بغل و یا بر روی ناف خود نگاه دارند و می بندند تا مدت بیست یوم که گرمی
بدان رسیده بچه بر آورند و در بلاد گرم سیر مانند بنگاله احتیاج بدان نیست و بعد باهم جفت شدن نر را از ماده جدا میکنند

و غیره را دور می اندازند ماده آن تخم مینهد ببزرگی دانه خشخاش کوچکی و سفید رنگ و آنرا نیز دور می اندازند و تخمها را بر روی
پارچه لطیفی پهن میکنند و بالای آن پارچه پنبه و ارپا و دو سه لای بیاندازند و محفوظ میدارند تا بچه برآورند و چون بچه برآورند سفید
میباشند پس سبز رنگ تیره میگردند و مانند برگ توت را بسیار ریزه کرده برآنها میپاشند و آنها اندک اندک میخورند و بتدریج
بزرگ میشوند و چون بزرگ شدند احتیاج بریزه کردن برگ توت نیست بلکه برگهای درست و شاخهای آنرا برآنها نهاده و آنها
می اندازند و آنها میخورند زیرا که خوراک آنها همانست و تا سه ماه بکمال میرسند و میگویند در این هنگام شش روز سه بار اصلا برگ
توت نمیخورند بار اول یکروز بار دوم دو روز بار سوم سه روز پس شروع در تنیدن پیله برخود میکنند و تا سه ماه دیگر پیله آنها
با تمام میرسد قدری را برای نتاج و تخم گیری و بچه کشی نگاه دارند و آنها برآورده پیله را سوراخ کرده بیرون میروند کسانیکه
علم دارند میدانند نر و ماده آنها را با هم جفت نموده بدستور مذکور تخم گرفته پرورش مینمایند و تتمه پیله ها را در آفتاب میاندازند
تا خشک گردد و کرم در آن پیله ها بمیرد و از برای اخذ ابریشم زیرا که ابریشم از پیله سوراخ شده خوب برنمی آید و در بعضی از بلاد
و کیلانات ایران شنیده شده که پیله آن بسیار بزرگ باشد بسطبری شفتی بلکه از آن فوقتر و به بلندی آن و در بعضی جاها
به بیضه کبوتر و سفید رنگ میشود و در بنگاله سالی دو مرتبه پیله می بندد اول اوایل بهار تا اوایل برسات و یک اوایل خریف
و دیگر در اوایل بهار و اوایل برسات یعنی ایام موسم برسات می تند بهتر میباشد طبیعت آن در اول گرم و در دوم
خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت خفقان و سه درهم از خشک آن جهت خفقان و سه درم از خشک آن ک
سوده و با مرق گندم چند روز متوالی بخورند جهت تسمین بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه سودمند و ضماد پخته آن در
روغن کنجد جهت خناق و اورام بارده و تقویت باه و بتعلیق برخ بدان بغایت مسمن آن و خوردن گوشت آن مرغ مسمن و
مقوی باه و خاکستر سوخته آن جهت التیام زخم و تجفیف رطوبات آن و رفع آثار و تعلیق یکعدد درست خشک کرده آن
در خرقه ارغوانی بسته جهت رفع تب سودمندست **دود خشب الصنوبر** بفارسی درخت کاج نامند ماهیت آن کرمیست سبز رنگ
که در درخت کاج تکون مییابد طبیعت آن حار حاد قریب بذراریح است لهذا بقراط و دیسقوریدوس و جالینوس او را در ذراریح ذکر کرده اند
افعال و خواص آن ضماد مدقوق آن جهت انفجار دمامیل و اورامی که حاجت بشگافتن باشد و ازاله کلف و مجروح کردن
هر عضو که خواهند آنرا مجروح کنند عجیب الاثر و یکمثقال آن کشنده است بشان و اعراض خورنده آن مانند اعراض خورنده ذراریح
و معالجه این نیز قریب بدانست **دود الخل** بفتح خاء معجمه و تشدید لام بفارسی کرم سرکه نامند ماهیت آن کرمیست ریزه رنگ
باریک که در سرکه تکون مییابد افعال و خواص آن سعوط آن جهت کرمیکه در دماغ تکون قوی الاثر و ضماد آن محلل و مقوی است اعضا
دود الزبل بکسر زاء معجمه و سکون باء موحده و لام ماهیت آن کرمیست زرد رنگ و کوچک که در سرگین و مزبله بهم میرسد طبیعت آن

آن گرم‌تر افعال و خواص آن ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون کهنه تا که پخته و مهرا شود و جهت قرطه که ریختن موی تمام سر و
مقدمه کچلی است و داء الثعلب مجرب و مالیدن روغن آن جهت بواسیر و امراض مقعده مفید **دوسر** بضم دال و سکون واو و فتح
سین مهمله و تشدید میم نیز آمده و در آخر مائیت آن نباتی است مانند گندم و در زرع آن میروید و از آن درازتر و درشت‌تر و دانه
آن باریک‌تر و خوشه آن متفرق و پوست آن سیاه و بعضی سرخ نیز و در هر خوشه دو غلاف و بار به شکل فتیله و دانه آن
در میان پرده‌های غلاف آن و خوش طعم مایل بشیرینی و بشیرازی تخم انرا کاس نامند طبیعت آن گرم در اول و خشک
در دوم و بعضی سرد و الفته اند افعال و خواص آن منضج محلل و مجفف و ملین اورام صلبه و ضماد آن مسهل و مخرج اقسام
کرم معده و ضماد آن با آرد گندم جهت غرب غیر منفجر و ممضوغ آن جهت غرب منفجر و اکتحال آن با تشمیزج و نبات مصری جهت تحلیل
دانه که در چشم بر آمده باشد و ضماد آن به تنهائی جهت جرب و ابتدای اورام صلبه و داء الثعلب نافع مضر انثیین مصلح آن کتیرا مقدار
شربت آن تا دو درهم است **دوقس** بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن سه قسم است
قسمی برگ آن شبیه به برگ رازیانه و از آن کوچک‌تر و باریک‌تر و بلندی یک شبری و گل آن چتردار مانند گشنیز و سفید و ثمر آن
سفید و تند بو و مزغب و منبت آن مواضع سنگلاخ و آفتاب رو و تخم انرا اقلیل و نبات انرا حشیشة البراغیث و ملعث و بلمی
کیک و آتش نامند و قسمی دیگر شبیه به کرفس و خوشبو و تند که زبان را بگزد و تخم آن شبیه بانخواه و بی بو و قسمی دیگر
برگ آن شبیه به گشنیز و گل آن سفید و چتردار مانند گل زرد و تخم آن شبیه به زیره و با تندی و بیخ آن در طعم شبیه به زردک
و بغلظت انگشتی و برگ آن بی زغب و جالینوس دوقو و دوقس را یکی دانسته و دیسقوریدوس از اصناف زردک بری شمرده
و حکیم میر محمد مومن نوشته که این بتحقیق اقرب است و من اقسام انرا مشاهده نموده‌ام و بهترین اقسام قسم اول است طبیعت
آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسکن سرفه مزمن و مغص و مدر حیض و بول بقوت و مسقط جنین و با شراب
جهت نهش رتیلا و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و ادرار بول و حیض بدستور برگ آن اما ضعیف العمل و بیخ قسم اول
آن جهت رفع سمیت سموم مشروبه و تخم آن محلل نفخ و ریاح و معین بر هضم اشامیدن طبیخ آن جهت تنقیه سینه و
اخراج اخلاط آن بنفث و تحلیل مواد غلیظه از امعا و استسقاء ریحی و مقوی فعل آن تخم کرفس و مقدار شربت آن دو
مثقال و بدون تخم کرفس جهت گزیدن عقرب و تنقیه رحم و اغاثت بر حمل و قطع شهوت جماع در محرورین و یابس
مزاجان و نطول طبیخ آن جهت عقرب گزیده و جانوران سمی چون تخم انرا بکوبند و بر رخت خواب بپاشند رفع اذیت
کیک را نماید و تخم دو قسم دیگر افعال و خواص مانند دوقو است و از آن ضعیف‌تر **دوقو** بضم دال و سکون واو دوم

قاف و سکون واو لغت یونانی است و اندراوقو و اغریا و بدوقو بیری نیز نامند ماهیت آن تخم جزر بری است و بیخ آن را اسقاقیل
و گیاه آن را خرس گیاه نامند جهت آنکه خرس آن را بسیار دوست میدارد و گویند شیرازی آن را بدران نامند و آن شبیه
بنانخواه است و از آن زیره تر و با اندک تندی و گیاه آن زیاده سرسبزی و برگ آن مانند برگ رازیانه و از آن ریزه تر
و چتر آن مانند چتر گشنیز و گل آن زرد و تند طعم و زغب دار و خوشبو و بیخ آن سطبری انگشتی و باریک تر از آن و قریب
بسطبری و در طعم مانند جزر و در قزوین گزر نامند و بهترین آن تازه زرد رنگ آن است طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک
و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته افعال و خواص آن در جمیع افعال قوی تر از جزر بستانی است سوای تحریک باه و در جزر
خواص منافع آن مذکور شد و مراد از مطلق آن تخم آن است آشامیدن آن جهت سرفه کهنه و فضول سینه و تقویت
معده و هاضمه و باه و از دیاد منی و تحلیل نفخ و ریاح و مواد غلیظ بلغمیه و تفتیح سده و ادرار بول و تفتیت حصات گرده و مثانه و
ادرار حیض و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و عسر ولادت و استرخای مفاصل و وجع آن و مغص و تسهیل اطفال در استسقاء
طبلی و گزیدن عقرب و سایر هوام مجرب دانسته اند و آشامیدن یک درم تا دو درم آن با دو وزن آن [illegible] جهت قتل
حب القرع و برآمدن آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی سفید و نطول آن طبیخ بر موضع عقرب گزیده نافع مضر باه محرورین
مصلح آن کتیرا و مضر مثانه مصلح آن مصطکی بدل آن دو وزن آن تخم زردک و گویند نصف وزن آن تخم کرفس است فصل الدال
مع الهاء دهن بضم دال و سکون ها و نون بفارسی روغن نامند خواه از حبوب نباتات گیرند و یا از گلها و یا شکوفها و یا برگها و غیرها با عمل
آورند بطریقی که در مقدمه این کتاب و در قرابادین کبیر در حرف الدال ذکر یافت و دهن هر چیز در جای خود مذکور شد و دهن
البلسان بتحریک بای موحده و لام و سین مهمله و الف و نون بفارسی روغن بلسان نامند و آن را لبن البلسان و دمع البلسان
نیز گویند و فی الحقیقة لبن است نه دهن ماهیت آن سه نوع است خالص و مصنوع و مرکب اما خالص آن چیزیست سیال اندک
غلیظ چسپنده خوشبوی قوی الرائحه تند طعم خالی از حموضت که زبان را بگزد و صاف سرخ عقیقی باشد و چون در شیر اندازند
شیر را منجمد سازد و چون در آب اندازند ته نشین بکرد و چون در آب حل کنند آب را برنگ شیر گرداند و چون به پشمی
آلوده بشویند در پشم از آن اثری نماند و قوت این تا چهار سال باقی میماند و بهترین همه اقسام است و هرچه بدین اوصاف
نباشد ردی و مغشوش است و طریق اخذ دهن آن است که در اول طلوع شعری یمانیه تنه درخت آن را تیغ زده آنچه از آن تراوش
نماید بگیرند و مصنوع آن که معمول این زمان است آن است که بگیرند چوب بشام و بسباسه و میوه ساید در روغن تخم [illegible] اجزاء
متساوی و بجوشانند مجموع را با ده وزن آن زیت تا ربع رسد پس صاف نمایند و [illegible] و نفع بعد از اصلی است و نیز شاخ

شاخ وبرگ وچوب وحب بلسان را در آب جوشانیده وبا روغن زیتون بدستور بقدر تربیت مینمایند واین
بعد از آنست ومغشوش آن آنست که اکثر العطاران مانند روغن خشبة الخضراء وحناء ومصطکی وسوسن وامثال
اینها مغشوش مینمایند وبعضی بعسل وموم وروغن نوره وحناء وامثال اینها غش میکنند واین زبون تر از همه است طبیعت
خالص آن در اول سوم گرم وخشک وبا قوت تریاقیت افعال وخواص آن مقوی دماغ واعصاب وقوت باصره
ورحم وجهت امراض بارده دماغیه وعصبانیه مانند فالج ولقوه وکزاز وصرع وصداع ودوار ورعشه واسترخاء وقروح سرد
واوجاع مفاصل وحلق ودندان وعرق النسا ونقرس وسهر واوجاع بارده رطبه وظلمت بصر وبیاض وسبل وغشاوه
وجذب بصر ونزول آب وثقل سامعه وکری گوش حادث از برودت ورطوبت وضیق النفس وربو وسعال و
انتصاب نفس وقروح ریه وضعف معده وکبد وطحال وگرده ومثانه تفتیت حصاة وعسر البول وسلس البول واسترخاء
قضیب وامراض مقعده وتلیین صلابات وتحلیل مواد بارده ورفع برص وبهق ووضح وامراض مقعده ورحم واوجاع آن
واخراج جنین ومشیمه وادرار حیض ونشف رطوبات آن واعانت بر حمل وپاک کردن جراحات از چرک بهر نوع که استعمال
نمایند شربا وطلاء وتمریخا واکتحالا وقطورا وسعوطا وحمولا وفرزجة ومفردا ومرکبا نافع ومانند تریاقات است در مرکبات
ومقاوم سموم بارده مانند عقرب وسایر هوام وخانق النمر وامثال اینها است واشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازه
دوشیده جهت رفع سمیت واذیت خانق النمر وقطع نهش هوام سمی ویکدانگ ونیم آن تا سه مثقال با طبیخ زوفا جهت
اخراج خلط سعال واوجاع سینه وچون در روغن زنبق حل کرده فتیله بدان آلوده در بینی گذارند جهت سکته
وجمود وحمول آن جهت اخراج جنین ومشیمه وبدستور حمول آن با موم روغن ممزوج کرده وضماد آن با [illegible] جهت
اخراج خار واستخوان بمقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن یکوزن ونیم تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه یا روغن
زیت تازه یا روغن رازقی یا روغن ترب که در آن حب وعود بلسان جوشانیده باشند وگویند روغن کاوی
که در آن زرکی جوشانیده باشند وگویند روغن نارجیل است وگفته اند که چون صمغ درخت کاج را در روغنهای
مناسبه حل کنند در اکثر آثار مانند دهن بلسان است وبهترین ابدال بیتوا اند بود دهن الکرجن بفتح کاف عجمی وسکون
راء مهمله وفتح جیم ونون اسم هندیست ماهیت آن روغنیست که از تنه درخت بسیار عظیم بلندی که پشت آن اسلام
آباد که شهر ... نیز باصطلاح قدیم وبهندی چاتگام وچاتگام نیز مینامند بسیار است بعمل میآورند بدون تیشه
برنند درخت آن وثقب کردن ظرفی بدان موضع ومانند دیگر نیز ورنگ آن روغن در تازگی اندک سرخ رنگ
رقیق صاف میباشد وچون کهنه گردد سرخ بسیار تیره مایل بسیاهی غلیظ چسپنده وچون بسیار کهنه گردد

غلظت و چسبندگی آن زیاده میگردد و برای رفع کرم خوردن بچوب عمارت و تخته و دروازه و غیر آن در بنگاله
اکثر میمالند و نصارتی و در رنگ آمیزی کشتی و جهازات و عمارات داخل رنگها مینمایند و چوب اندرخت
بسیار خوردنه دارد و در تازگی چرب که مانند فتیله دهن الو و مشتعل میگردد و بکار عمارات بجز سوختن نمیاید
طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل اورام است دهنج بفتح دال و نای و نون و جیم بفارسی دهنه
و رنگ نامند ماهیت آن سنگیست سبز ابدار براق که در معدن طلا و نقره و مس و آهن تکون مییابد از آنجمله
که در تنه که صعود مینماید از آن بمعاون و در خلال و فرج آن محتبس گشته تکاثف مییابد و بطول زمان سرد و منجمد
و متحجر میگردد و آنرا احجار معدنی مینامند و الوان میباشد بعضی سبز تیره که در هنگام صفای هوا صاف و هنگام کدورت
کدر گردد و گویند فیروزه نیز چنین میباشد و بعضی طاوسی رنگ مایل بسرخی اندک براق و بعضی طاوسی رنگ مایل
بزردی و بعضی مایل بسیاهی و بهترین همه سبز تیره است و آنرا دهنه فرنگی نامند و بعد از آن در بهتری طاوسی مایل بسرخی
است و بدترین همه طاوسی مایل بسیاهی و معدن آن فرنگ است از آنجا می آورند و الطاکی گفته که از روم و قبرس نیز
میاورند و صاحب اختیارات نوشته که معدن آن فرنگ و کرمان و خراسان و در ولایت فارس و شبانکاره و شیرجان
و سیرا هم میباشد و آنچه فرنگی است آنرا افرندی نامند جهت آنکه بران نقشی مانند جوهر شمشیر میباشد و آن جوهر را
بتازی فرند نامند و شیرین و ترش میباشد شیرین آن آنست که چون بسایند و بر آینه زنگ بر ندارد و ترش آن
بالعکس و فرق میان طلائی و نقره و مسی و آهنی آنست که با آب بهم آن صقلی مانند صیقل کارد و یا شمشیر بسایند اگر زرد
طلائی برآید طلائیست و اگر برنگ نقره نقره اگر برنگ مس مسی و اگر برنگ آهن آهنی و بهترین همه طلائی سبز تیره فیروزه شیرین
آنست و مستعمل در امراض عین همین نوع است پس نقره و گفته شد که ترش آن در صنعت کیمیا مستعمل است طبیعت
آن در اول چهارم گرم و خشک و بعضی سرد و انسته اند افعال و خواص آن جالی و ملطف و بقدر دهم آن فادزهر سموم
مشروبه و سم اینرا چون با آب بهم سائیده افیون خورده اگر بیاشامند قی کند سمیت را دفع نماید و در غیر دفع
سم نباید خورد زیرا که خود سم قاتل است بجراحت امعاد گویند معالجه تدبیر هست و نگاه داشتن آن در دهان و فرد
بردن آب آن نیز همین اثر دارد و سعوط محکوک آن با آب شداب جهت رفع صرع بیعدیل و بدستور نفوخ آن
با مشک سوده سه روح همین اثر دارد و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب خصوص با مروارید ناسفته
و توتیای هندی اجزا متساوی که نرم سوده بحریر بیخته در چشم کشند و از خواص غریبه آنست که چون سائیده در
چشم و آب کشند دفع حبس البول آن نماید و طلاء آن با سرکه جهت قوبا و سعفه سوداوی در سر و جمیع اعضا و

اعضا و جهت بهق و برص و رفع اذیت عقرب گزنده نافع **دهماسا** بفتح دال مهمله و خفای ها و فتح میم و الف و سین مهمله مفتوحه و الف و دهمامه بفتح دال و خفای ها و فتح میم و الف و تا و ها در آخر نیز آمده و گویند اسم هندی شکاعی است و فی الحقیقه غیر آن است ماهیت آن گیاهی است هندی فی الجمله شبیه بگیاه شکاعی طبیعت آن سرد و خشک گفته اند افعال و خواص آن جهت دوار و دوشش دهان و سرفه و ضیق النفس و حمیات و تقویت اعضا و تصفیه خون فاسد و صفرا و تسکین عطش و قی و دفع دمامیل و جذام نافع

فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیه **دیفروجس** بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم فا و راء مهمله و سکون واو و کسر جیم و سین مهمله و بضم جیم نیز آمده و لغت یونانیست بمعنی مضاعف الاحراق و دیفروجایس و دیفرجایس نیز نامند ماهیت آن سه نوع است یکی معدنی است که از جزیره قبرس از چاهی بیرون میآورند با آفتاب خشک نموده میسوزانند و این نوع از طین است که بعد خشک شدن مانند حجر صلب میگردد و نوعی دیگر دردی و خاک مس است که بعد گداختن در بوته میماند و آن در طعم و قبض مانند مس است و نوعی دیگر مرقشیشای سوخته است و این را یونانی بوربطس نامند و در تنور حمام تا چند روز اندرا مانند آهک میسوزانند و چون سرخ گشت بر میآورند و رنگ این سفید مانند نقره است و بعضی از سنگ جزیره مس از معدن بر آورده میسازند و بهترین آن صنف اول آنست که در آن طعم زنگار باشد و زبان بسیار منقبض و خشک گرداند و بعد از آن در خوبی نوع دوم است و هر دو مستعمل اند طبیعت آن گرم و خشک و بسیار مجفف و نوع ثانی مرکب از حرارت ناریه محلله و ارضیه قابضه افعال و خواص آن نفوخ آن در حلق جهت ابتدای خناق و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و قلاع و دوشش دهان و التیام زخمها و نبات منقطع و حبس خون آن بشرطیکه از عمل و بدستور جهت قروح عانه بهر و برد و خوردن گوشت زاید و نرم و باریک کردن موی غلیظ و با موم روغن جهت تحلیل و بیله و خشک کردن قروح سر و چون با سرکه بسایند و بر بدن بمالند جهت رفع حکه نافع و خوردن آن مهلک است **دیک بر دیک** بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف اسم فارسیست و بشیرازی مرگ موش علی نامند ماهیت آن جوهریست مصنوع از زرنیخ و زنجار و آهک و زیبق است که مجموع را سائیده در دو دیگ مضاعف یعنی یکی بر دیگری تصعید میآورند و گفته اند از تراکیب اطباء فارس است و شیخ داود انطاکی گفته از تراکیب بجاشوع است که از برای خلفاء عباسی ساخته اند طبیعت آن بسیار حار و یابس اکال است افعال و خواص آن ذرور آن جهت اکله دهان و هر عضوی که باشد نیز و دیگر باصلاح میآورد و بدستور ناصور و قروح ساعیه فاسده را و لحم زاید را بخورد و قطع خون جراحات و تجفیف رطوبات از هر عضو مینماید و طلاء آن با عسل جهت قلع آثار و دوالی بواسیر موثر و از خوردن آن حالتی شبیه از خوردن اسفیداج و زرنیخ و زاج عارض میگردد و علاج این نیز مانند علاج آنهاست و

تسبیح آن در قراباذین مذکور شد و میشود ان شاء الله تعالی **دبنسافوس** بکسر دال مهمله و سکون یای مثنات تحتانیه و کسر نون
و فتح سین مهمله و الف و ضم قاف و سکون واو و شین مهمله لغت یونانیست یعنی وایم العطش و اهراخش الکلب و جرامغو میز و مشط
الراعی و بشیرازی طوسک نامند ماهیت آن نوعی از خار پشت و ساق آن بلند و خارناک و برگ آن محیط بر ساق آن و شبیه
ببرگ کاهو و بر سر هر بندی از ساق آن دو برگ و از خار دار زغب دور بیرون و درون برگ آن برآمدگیها مانند حباب
و خار دار و طرف برگ متصل بساق مجوف و عمیق که آب باران در آن جمع میشود و بر سر هر شعبه که از شاخ آن رسته چیزی شبیه
بسر خار خار پشت و خاردار و بعد از خشکی سفید میگردد و چون بشکافند در جوف آن کرمهای ریزه سفید شفاف میباشد
و قوت آن مدتها باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مجفف و با قوت تریاقیه و خالی آشامیدن
نقیع مطبوخ آن در آب سه روز متوالی جهت تحلیل سپرز و خلط غلیظ و تفتیح سدد و رفع لرز حمیات و پخته آن مقوی قصبه
ریه و محلل خناق و مدر بول و مخرج کرم معده و ضماد آن جهت ثالیل و قروح شاخه سر و ضماد پخته آن جهت بیحس کردن
عضو بحدیکه احساس الم بریدن و سوختن نکند مستعمل آن و طلاء مطبوخ بیخ آن با شراب جهت شقاق مقعده و نواصیر
و تضمید سر آن بجای ثمر آن بعد از ریختن بر موضع گزیده افعی و غیر آن جهت رفع سمیت آن نافع و چون قدری از سر آن را
در لته بسته در شیر حل کنند تا تمام آن حل گردد و از آن قدری در شیر دیگر ریزند باعث نیکوئی انعقاد آن میگردد و چون کرمهای
جوف ثمر آن را در پوست حیوانی بسته بر گردن و یا بر بازو بندند جهت رفع تب ربع موثر دانسته اند مضر گرده مصلح آن صمغ
عربی مقدار شربت آن تا سه درم **دیوار** بکسر دال و سکون یای مثنات تحتانیه و واو و فتح واو و الف و راء
مهملات اسم فارسیست و بعربی شجرت البق و شجرت الجن نامند و شاید اسم مرکب از هندی و فارسی باشد
زیرا که دیو بهندی شیء بزرگ عظیم را نامند چه درخت آن بسیار عظیم و بلند میباشد و دار بفارسی بمعنی چوب است و
آنرا بهندی چیر نامند و دیوار ماهیت آن درختیست بسیار عظیم و بلند در رست تا پنجاه و شصت ذرع و زیاده هم و
بفارسی و جهاز رانان برای دول جهازات و غرابها و کشتیهای بزرگ بقیمت اعلی آنرا میخرند و دول جهازات عبارت
از چوب راست بلندیست که در وسط کشتی برای آویختن بادبان نصب میکنند و چوب آن بسیار چرب و تند بو و طعم و
رایحه روغن آن قریب برایحه بارزد است و اغلب که بارزد روغن این باشد و یا درختی قریب بدین و برگ آن اندک
عریض طولانی نازک بی تشریف بقدر برگ ساذج و کوچکتر از آن و منبت آن اکثر سواحل دریا و ملک فرنگ
و از همانجا در بنگاله آمده بافراط شده و در هندوستان و شاید در دکن هم باشد طبیعت آن گرم و خشک
در سیم و لبن آن که دهن آنست در چهارم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن رادع و محلل و قوی اورام

بارده وسکن اوجاع والم گزیدن هوام بارده وبهق ضماد او واشامیدن سائیده حشیشه آن جهت فالج ولقوه
واسترخا وسکته وصرع واکثر امراض بارده دماغیه وعصبانیه وریزانیدن سنگ گرده ومثانه ودفع اسهال بلغمی و
فواق ریحی وتحلیل ریاح ونفخ شکم ودفع حمیات بلغمیه وبلغم فاسد وجلوس در طبیخ آن جهت قروح منعقده نافع ومضر ریه
مصلح آن کتیرا وصمغ عربی وروغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یکدرهم است ضماد آن جهت تحلیل خنازیر واکثر
اورام بارده نافع است **باب نهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ذال معجمه است فصل الذال مع الالف ذافنی**
الاسکندرانی بفتح ذال معجمه والف وکسر قاف ونون ویاء آخر حروف لغت یونانیست بمعنی غار الاسکندرانی ماهیت
آن گیاهی است برگ آن قریب به درخت غار جبلی وشبیه ببرگ مورد واز آن بزرگتر وسفید طولانی وشاخهای
آن بقدر شبری واز ساق ما بین برگ آن ثمری بیرون آید بقدر نخودی وسبز مدور وبیخ آن خوشبو وشبیه
بعود وتند طعم ومنبت آن کوهستانها طبیعت آن در دوم گرم وخشک افعال وخواص آن آشامیدن بیخ آن بقدر شش
درم با طلا که نوعی از شرابست جهت ادرار آمدن بول وحیض واخراج مشیمه ورفع تقطیر البول وحبس آن نافع مقدار شربت
از بیخ وثمر آن تا دو مثقال است **ذافنی وپداس** بکسر واو وسکون واو وکسر یاء مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف و
سین مهمله نیز آمده لغت یونانیست بمعنی شبیه بغار ماهیت آن قسمی از مازریون عریض الورق است وبمغربی مازرو ودر شام
بقله نامند ساق آن بقدر ذرعی وشاخهای آن بسیار باریک ودر نصف اعلی آن بیرون آید وپوست شاخهای آن قوی
ولزج وچون بخایند زبان را بگزد وگل آن سفید وثمر آن بعد رسیدن سیاه میگردد ودانه آن کوچکتر از حب الغار ومنبت
آن مغرب زمین واراضی شام خصوص کوه لبنا طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک افعال وخواص آن حاد ومفتح ومحلل
آشامیدن دو مثقال از برگ آن مسهل قوی بلغم واخلاط غلیظ ومقی ومدر حیض وبدستور آشامیدن بیخ حد از
دانه آن وخاییدن آن جالب بلغم است از دهان وحمول آن مدر حیض وبدستور شربت آن وآشامیدن آن مجوز
نیست زیرا که مقطع ومحرق خلط ومعطش است ومصلح آن نشاسته وکتیرا مقدار شربت آن از برگ تا سه قیراط
واز بیخ وثمر آن دو مثقال است **فصل الذال مع الباء الموحده ذباب** بضم ذال معجمه وفتح باء موحده والف وباء بفارسی
مگس وبترکی سینک وبهندی مکهی نامند ماهیت آن از جمله حشرات الارض وتکون از فضلات پیدا شود واول تکون سفید
رنگ پیدا شد وکمتر از یکدفعه بهم رسد ودو نوع بزرگ وکوچک پیدا شد بزرگ را خرمگس نامند والوان پیدا شد سیاه وار
رق وزرد وبهترین همه سیاه آن وبعد از آن ارزق وبدترین همه زرد آن خالی از سمیتی نیست طبیعت آن در اول گرم و
افعال وخواص آن محلل وجاذب ومنضج ومقوی وآشامیدن آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند

و چون مگس بزرگ را بگیرند و سر انرا انداخته بر بثیره چشم بمالند و بدان مداومت نمایند زایل گرداند و مجرب و بدستور
چون بر موضع زنبور گزیده بمالند تقویت وجع انرا تسکین و سمیت انرا جذب نماید و خاو نوع بزرگ و یا کوچک ان با زرده
بیضه مرغ که نرم بسایند جهت تسکین ورم چشم و تحلیل گوشت زایده ان مادام که صلب نگشته باشد و مداومت مالیدن
ان بشدت بهر دو اء الثعلب مجرب و به تنهائی جهت تحلیل ورم چشم و محمد بن احمد گوید که خوردن پخته و خام انرا نیز جهت
تقویت باصره و منع جمیع افات چشم مجرب دیده اند و گذاشتن سر مگس سبز در احلیل باعث نعوظ قوی است و فضله
مگس را چون با آب و عسل بنوشند جهت ازاله مغص و قولنج و خناق مجرب یافته اند و بغدادی نوشته که حکایت کردند جماعه
از عوام و زنان که تجربه نموده اند فضله انرا که بر ریسمان شبها می نشینند جهت ازاله بهق و برص چون بیاشامند بعد از
پرهیز از چیزهای ناموافق و در افتاب نشینند و موضع برص را مکشوف نمایند تا انکه زایل گرداند و فعل ان مانند اطریلال
است و چون فضله انرا با قرافرد و شکر سرخ ممزوج نموده شیاف سازند و بر دارند اطلاق طبیعت آورد و در دهن ان
که مکرر مگس را در روغن کنجد اندازند و پرورش نمایند در افتاب و هر مرتبه صاف نمایند جهت رویانیدن موی مجرب است
و بوی پیاز عضل کشنده اقسام مگس بود و بدستور از بوی کافور و روغن زیتون و برنج و چون از زرنیخ و گندش خود
مگسی سازند و در جائیکه مگس بسیار باشد گذارند مگس الموضع بگریزد ذبل بفتح دال و سکون با موحده و لام بلغت رومی
سیلوبان و بفارسی و بهندی کچکره نامند ماهیت ان پوست سلحفات یعنی سنگ پشت هندیست و گویند استخوان
انست بغایت سیاه و بعضی اجزاء ان مایل بزردی و براق و صلب و از ان دسته کارد و قلم تراش و بادزن
و قلمدان و غیرها میسازند و ابلق زرد و سیاه و مایل بسرخی میباشد و شنیده شده که انرا بنحوی خاص طبخ میدهند
نرم مانند خمیر میگردد و پس از ان بهر شکل انچه میخواهند میسازند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن
جالی و بغایت قابض و اشامیدن محکوک ان مسقط دانه بواسیر و با عسل جهت التحام قروح باطنیه و نفث الدم
و بثور ربع و خاو ان جهت اورام و سرطان و خنازیر و اسقاط دانه بواسیر و طلاء سوخته ان با سفیدی تخم مرغ
جهت شقاق کعب و شقاق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق مقعده و خروج ان نافع و فرزجه ان مانع سیلان
رحم و مسقط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید مضر جگر مصلح ان سیب مقدار شربت ان تا دو درهم بدل آن
استخوان قنفذ و گفته اند چون از ان شانه سازند و موی بدان شانه کنند بالخاصیه جهت رفع نخاله و بن موی
و تولید قمل و ریختن موی سودمند است و نیز گفته اند چون انرا با چوب صلیبی که ادمی را در ان از حلق کشیده باشند
و قدری از خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور جهت اصلاح بنات عین موثر است

فصل الذال مع الراء ذراریح بفتح ذال معجمه و دو راء مهمله و الف در اوسط و اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء و مثناة تحتانیه
و حاء مهمله بترکی آلاکلنک و بهندی ... و بفارسی ... و باصفهانی قسمی از زنبور نامند ماهیت آن حیوانیست و دو نوع میباشد بزرگ و کوچک
بزرگ آن بقدر زنبور و کوچک آن از مگس بزرگتر و پهن و بدبو بر نبات تازه می نشیند و در اینها تکون می یابد بهترین آن بزرگ
طور آنست که در گندم تکون یابد و زرد مایل بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد که بعرض و زیر آن باشد و دریچه ستبر و سرخ و زرد و منقط
بسیاهی باشد زبون و سایر اقسام آن غیر مستعمل و چون او را بگیرند بی اختیار ازو بول خارج شود و طبیعت آن در آخر سوم
گرم و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن بسیار تند و متعفن و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و مفتح و آشامیدن
محرق آن رافع سپرز و مفتت حصات و مدر بول و حیض و نیز آشامیدن محرق آن با مرق گوشت گاو و یا با روغن زیتون جهت
رفع جوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه است و گویند قطعها چون تخم باقلا شارب آن دفع میگردد و عوام را عقیده آنست که
در سنگهای بسیار کوچک در جوف صاحب آن متکون میگردد و این و آنها را با ادرار دفع میکند و در اخراج سنگ گرده و مثانه
نیز نافع است و دستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت و اگر در پارچه پیچیده بر سر گوشان بدارند تا ببرد و حکم احراق آن در مقدمه
ذکر یافت وار و باعث تلطیف آن میشود و استعمال آن محو رو اکتحال آن جهت ناخنه و ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و برص
ناخن و تحلیل اورام بلغمیه و با قیروطی جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص
و قوبا و گزیدن عقرب و دفع ثالیل و خیلان و بقایای جدری و نمش و چون دست و پاهای آنرا انداخته در سایه خشک نمایند
و در روغن بنفشه بسایند پس در روغن زیتون بجوشانند تا غلیظ شود قطور آن جهت ثقل سامعه و درد گوش و طلاء آن
جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب بعد تقریح مفید و باید که چشم را محفوظ دارند که در آن داخل نشود و چون نوع سیاه
منقط سرخ آنرا گرفته در روغن اندازند و مدت شش ماه در آفتاب گذارند جهت قلع قرطه که مقدمه کیجلی است سودمند هر چند
مزمن شده باشد و طلاء محرق آن با خردل جهت انبات شعر و با قیروطی جهت بیاض اظفار مقدار شربت آن یک دانگ
سوخته آن و گفته اند سه طسوج و زیاده کشنده است مضر و مقرح مثانه و مخرش و بول الدم و احتباس آن و غشی و حمی حاد
و اختلاط عقل و ورم قضیب و نواحی آن و التهاب حرقت دهان و معالجه آن قی فرمودن بماء الشبت مطبوخ و روغن گاو
و آب گرم ممزوج بروغن کنجد و احتقان بکشک ماء الشعیر مطبوخ با روغن گل و روغن تخم کتان و آشامیدن شیر گاو
تازه دوشیده و آب گوشتهای چرب و آشامیدن آب برگ خرفه تازه با کره و اوماج با زرده و فالوده های لینه و چکانیدن
روغن گل و سفیده بیضه مرغ در احلیل و گفته اند پر و پاهای آن تریاق آنست و بعضی بالعکس گفته اند و همه بی اصل است
ذرت بضم ذال معجمه و فتح راء مهمله و تاء جاورس هندیست و بهندی جوار نامند ماهیت آن حبی است سفید و شیرین از

عدس بزرگتر و در قوت نزدیک بدان و نبات آن بقدر یک قامت و کمتر و زیاده بران و شبیه به نیشکر و نبات

خندروس و بهترین آن سفید بزرگدانه سنگین شیرین آنست طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن قوی

الغذا و غلیظتر از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند خندروس است مصلح و ملطف آن روغنها

و شیرینیها و حلواها مبرد و مجفف و رادع و همچنین جمیع اجزا گیاه آن **دنبق** ابوحنیفه گوید بلغت تازی نباتی را گویند

که شبیه بگندنا باشد و بر سر نبات آن غلافی که تخم آن در آن باشد و در تری و تازگی آنرا میخورند و چون خشک گردد نخورند

و بیخ آن بشکل پیاز و رنگ آن سیاه و چون پوست سیاه آنرا جدا کنند مغز آن سفید مانند پیاز باشد و طعم آن شیرین

و بعضی آنرا جدا جدا گفته اند **فصل الدال مع النون دنب الخیل** بفتح دال مهمله و نون و باء موحده و الف و لام

و فتح خاء و سکون یاء و لام و در شام ... ماهیت آن دو نوع میباشد یکنوع

نباتی است که در قرب آبها و خندقها بسیار میروید و شاخهای آن مجوف و بسیار و مایل بسرخی و با خشونت و پر گره

و گرهای آن بهم متصل و برگ آن باریک شبیه بدم اسب و برگ او خرد و بر اشجار مجاور خود میپیچد و تا بالای درخت

میرود و از آن آویخته میشود و شبیه بدم اسب است و بیخ آن خشبی صلب و بی گل و ثمر میباشد و بعضی گویند گل آن مابین سفید

و کبودی و قوت آن مدتها باقی میماند و نوع دیگر آنکه اطراف آن کوتاه تر از اطراف نوع اول و از آن سفیدتر و ابوحنیفه

گفته لحیة التیس است و در زمین عرب بسیار و عصاره آن در رفعدن آن ببندد و خشک شود تا آنرا بزمین و دیگر نقل نکنند و

در کتاب حشائش آورده که آنرا گوهی ماسند طبیعت آن در دوم سرد و در آخر آن خشک افعال و خواص آن

قابض و بی لذع و قاطع نزف الدم و نفث الدم زنان و جهت سرفه مزمن و امراض سینه و عسر النفس حار و استسقا و

ورم حار جگر و اقسام اسهالات حار هنگامی که تب نباشد و قرحه امعا و جراحت مثانه و کثرت شرب آن جهت

التحام فتق و التیام روده مقطوع مؤثر سترها و جنبه و ضماد آن جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیله امعا

و ورم مقعده و اورام حاره اعضا و سوداء عصاره آن جهت رفع رعاف نافع مقدار شربت آن یکدرم و مولد سودا

مصلح آن شکر و روغن بادام بدل آن الجبار و صاحب اختیارات گفته که نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال

آن مرخی اعصاب و مصلح آن نفث و ضماد بیخ و دوم آن باسر که جهت جراحات خبیثه و اورام مقعده و کند داستسقار

سفید است **دنب الخروف** بفتح خاء معجمه و ضم راء و سکون واو و فاء ماهیت آن گیاهی است بیخ آن باریک و شاخهای

آن سفید و مجوف و برگ آن از هم دور و شبیه ببرگ راسن و گل آن زرد و شبیه بگل رشاد و بری و تخم

آن باریک و طعم جمیع اجزای آن مایل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت و در شام خصوصا بیت المقدس گیته

کثیر الوجود طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و گفته اند در آخر دوم گرم و خشک است و با رطوبت فضلیه
افعال و خواص آن آشامیدن آن مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و دافع اذیت گزنده کلب
کلب و بدستور ضماد آن بر موضع گزیده و قطور آن عصاره برگ آن و بدستور ضماد و سائیده آن جهت رفع بیاض چشم
مجرب دانسته اند **ذنب السبع** بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله ماهیت آن گیاهی است ساق آن بقدر دو وجب
و اسفل آن مثلث و اعالی آن مستدیر و خارهای نرم از هم دور و برگ آن شبیه برگ گاوزبان و زغب دار و از آن
کوچکتر و مایل بسفیدی و اطراف آن خاردار و در سرهای آن چیزی مستدیر و زغب دار و بنفش رنگ و جسمی در
وسط آن رسته مانند پشم و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک با رطوبت لزجه
و قوت قابضه و بعضی سرد دانسته اند افعال و خواص آن جهت رفع اورام بعد حل و جهت التیام جراحات و تسکین
درد مفاصل و چون بیخ آن را بجوشانند در رطوبتی که از آن برآید بر عضو سالم بمالند تسکین دهد در حال و بیخ آن جهت استحکام
استخوان شکسته شرب آن بقدر یکمثقال و ضماد آن نیز نافع و طلاء و عصاره آن جهت استفراغ اجفان و تعلیق آن جهت
تسکین درد اعضاء مفید المضار مصدع مصلح آن عنب الثعلب مقدار شربت آن یکمثقال است **ذنب العقرب**
بفتح عین مهمله و سکون قاف و فتح راء مهمله و باء موحده ماهیت آن بتر و جالینوس جاهر یوماست و بعضی گویند ثمر گیاهی
است شبیه بدنباله عقرب و زرد رنگ و نبات آن کمبرگ و برگ آن ریزه است آن بلاد سرد و سبز طبیعت آن در دوم
گرم و خشک افعال و خواص آن جهت سم عقرب و سایر سموم بارده حیوانی و غیر حیوانی نافع **ذنب القط** باصطلاح اهل
شام گیاهیست برگ آن شبیه ببرگ بلوط و گل آن زرد و بیخ آن شبیه بشلغم و ظاهر آن سیاه و باطن آن سرخ رنگ
خون و بعروف تر و یونانیان بخرونسوغالی است و آن اسم حیوانیست افعال و خواص آن ضماد آن با سرکه جهت گزیدن
تنین بحری نافع است **ذنب الفار** لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشه آن بدنباله موش **فصل الذال مع الباء**
ذهب بفتح ذال معجمه و هاء و باء موحده بترکی عقیان و عسجد نیز و بفارسی زر و طلاء و بترکی التون و قزل و بهندی سونا
و کنچن نیز نامند ماهیت آن اشرف فلزاتی است که در معدن از زیبق و کبریت معتدل صافی تکون میباید طبیعت آن معتدل
مایل بگرمی و با رطوبت غریزی افعال و خواص آن ملطف و مفرح و مقوی قلب و دماغ و حرارت غریزی و فکر و فهم را نیز
گرداند و جهت امراض قلب و دماغ و کبد و معده و مراره و طحال و گرده و مثانه و باه و امراض صفراوی و سوداوی مانند
خفقان و وسواس و توحش و وهم و غم و حزن و جنون و دوار و صرع و ضعف معده و کبد و یرقان و سپرز و انواع بواسیر
و ضعف گرده و مثانه و باه نافع و بدن را فربه میسازد و جهت جذام به تنهائی و یا با ادویه مناسبه مانند بسفایج و کاذریوس

تاره

ومحلول سحاله آن با مرواريد كه در آب اترج حل كرده باشند جهت اكثر امراض مذكوره و زحير و اسهال دموي و جذام مجرب
دانسته اند و محلول طلا با نوشادر جهت اخراج سم مجرب و ساختن ميل سرمه از آن جهت تقويت بصر و منع رمد و اكتحال آن
جهت غلظت اجفان و بياض و غشاوه و كمنه و انباشتن آن در ثقبه گوش جهت رفع آن مجرب و سنون آن جهت
درد دندان و امساك آن در دهان جهت رفع بخر يعني بدبوئي دهان و ذرور آن جهت رفع اكله و انشاميدن آب
طلا تابات جهت تقويت حرارت غريزي و قلب و معده و رفع اسهال نافع و طلاء محلول آن جهت فالج و تحليل اورام
و داء الثعلب و داء الحيه و عرق النسا و بهق و برص و بدستور روغن آن او قيلست جهت تقويت كبد و اكثر امراض دماغي
آن جهت وخز و رم الصبيان و مفاصل و تعليق خالص آن بر گردن اطفال جهت رفع فزع ايشان مجرب دانسته
اند و ليشا و من اين خاصيت را مخصوص بدانه مجري آن كه بقدر دانه خردلي و در نهايت صلابت ميباشد و در معدن طلا
تكون مي‌يابد دانسته و لعب بطلان و ديدن آن مورث سرور و رفع هموم و تقويت دل و ضحك است و چون گوش
را با سوزن طلا سوراخ كنند هيچ وقت التيام نپذيرد و گويند بفرشانه والات بول است مصلح آن عسل و مشك
و حب الاس و شاه بلوط و اكثر را اعتقاد آنكه اصلا ضرري ندارد و چون طلا را سحق نمايند به نهجي كه از غبار آن هيچ جزوي داخل آن
نگردد خصوصا ادويه سميه و تناول نمايند باعث حفظ صحت و طول و دافع جميع امراض سوداويست و در اين امور جزوي اعظم
و نيست مقدار شربت آن از يك قيراط تا دو قيراط و يك دانگ است و چون اطفال را در ظرف طلا شير و طعام و شراب
دهند و بدهند زود بسخن آيند و فربه و قوي القلب و دلير و شجاع و از ام الصبيان ايمن گردند و اگر رنگ زرد در پاي
باز بندند در شكار دليرتر گردد و چون از آن بشكل بلبل ساخته در خواب و بيداري صاحب توحش بزنند و
خفقان و خيالات سوداوي در دهان نگاهدارد رفع جميع اعلال او نمايد و **فصل الذال مع الباء ذيب** بكسر دال معجمه
و سكون همزه و باء موحده بفارسي گرگ و بتركي قورد و بهندي نتدار و بهيڑيه و بلغتي ديگر بك نيز نامند ماهيت آن
حيواني است معروف جري النفس و هذا ماهي آن متخلل يعني بعضي و بعضي مي‌گويند طبيعت آن در سوم گرم و خشك
افعال و خواص آن كبد آن جهت امراض كبد بغايت نافع چون بسايند و مقدار يك دانگ از آن با آب الكرحمي باشد و اگر بسايند
با شراب بياشامند جهت استسقا و بتهاي بارده و با سكنجبين جهت يرقان و با آب كرفس جهت سپرز نافع و غافث
مقوي افعال آنست و مقدار شربت آن يك دانگ و زهره آن بمقدار يك دانگ با عسل و با طلا جهت ربع كهنه نزلين و
قولنج و استسقا و مقدار يك نخود آن با مطبوخ حمص جهت تقويت باه في نظيره و بدستور طلا آن و ربات و جهت رفع
تشنج و صرع و كزاز و تسخ عصب خصوصا كه از سردي باشد اكلا و طلاء و سعوطا آن جهت نزلات عظيمه و با آب چغندر

کشند و جهت رفع حمرت چشم و دمعه و سلاق نافع و با سکنجبین جهت صرع و اکتحال آن جهت تیرگی چشم و نزول آب و غشاوه و دیگر و ذ
و ضماد آن با دهن جهت بهق و برص و با ادویه مناسبه جهت تقشر جلد و داء الثعلب و درد مفاصل و گویند چون زهره آن را طبخ
کرده مجامعت نمایند دیگر هیچ زن قبول نکند و حمول آن مانع آبستنی و بینی خشک کرده آن بقدر یک دانگ با شیر تازه دوشیده
جهت تب ربع و امراض سوداوی بغایت مفید و پیه آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم رحم و مانع آن بمقدار یک قیراط با شیر
تازه دوشیده جهت منع صرع و طلای گداخته آن در آب سداب و روغن زیت بر بدن جهت همه علل ظاهری و باطنی حادث
از سردی مفید و بخور موی آن سبب گریختن هوام و طلاء محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و کبد آن رحمهای جگر را مفید
و ضماد استخوان ساق محرق آن که با ذکر آن سوخته باشند جهت بواسیر و این زهره و خواص اوراده که گرگ گیاه نخورد مگر وقتیکه
رنجور گردد مانند سگ و گربه و همه حیوانات عقب نشان از عضله و عصب پشت بغیر روباه و ذکر گرگ که از استخوان پشت بالای
آن عروق و رباطات پیچیده و در پوست کشیده و چون دم آن را در چراگاه گاو بیاویزند مادام که آن آویخته باشد هر چند که گاو گرسنه باشد
اصلا در آن داخل نگردد و بول و خون آن قاطع حمل زنان شیر با حمولا چون خصیه آن را بریان کنند و بخورند قوت باه بیفزاید و چون
خصیه راست آن را بگویند و [illegible] بریان کنند و بصوفی آلوده زن بخود بردارد و شهوت او زایل گردد و ارسطو فرموده که یک مثقال از
خشک آن با آب تره تیزک جهت درد سینه و پهلو و با صعتر جهت درد و [illegible] بسیار نافع و اگر زن بر بول آن بول کند هرگز بار
آبستن نگردد و زبل یعنی سرگین آن بسیار گرم و محلل قوی و بهترین آن آنست که گرگ استخوان خورده باشد و علامت آن
بسیاری سفیدی آنست که با خشونت باشد آشامیدن یک مثقال آن با آب گرم و با شراب سفید و بدستور با فلفل و نمک جهت
قولنج سریع الاثر حتی تعلیق آن بر ران صاحب قولنج خصوصا بر ریسمانی که از پشم گوسفندی که آن را گرگ دریده باشد و اگر
بعوض پشم در پوست آن ببندند نیز همان اثر دارد و اگر پوست بسته بجای مغز آن گذارند و سر آن را بسته و برای آن گوشه قرار
دهند و بر شکم بیاویزند نیز نافع است و اگر انبوبه از نقره که دو گوشه داشته باشد بمقدار باقلای از آن کنند و بیاویزند نیز سودمند است
و بدستور پیچیده آن در پوست بزی که گرگ آن را دریده باشد بر خاصره صاحب قولنج و غرغره آن با عسل جهت خناق بلغمی و بدستور
ذرور خشک استخوان خورده آن و بخور آن باعث جمعیت موش در الموضع و تعلیق کعب آن بر زانو جهت رفع وجع رکبتین آن
و زحمت حرکات و باز ماندن از رفتار بسیار و گویند چون سر آن را در جوالگاه گوسفندان دفن کنند گوسفند از خوف هلاک
شوند و در صورتیکه از [illegible] محل ریزی نداشته باشند و چون در برج کبوتر گذارند مار و سایر موذیات داخل آن
نگردند و چون در ممر سیلات دفن کنند بدستور سیل از آن ممر جاری نگردد و چون صداق نامه زنان را بر پوست گوسفندی که
گرگ گرفته باشد بنویسند هرگز مابین زن و شوهر او الفت نباشد و چون دندان پیش آن را در پوست پیچیده در منزلی دفن کنند

باعث تفرقه اهل منزل گردد و بر پوست آن خوابیدن قوبا و بهق را زایل کند و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نخورد و چون آلوده

خون شود و یا آدمی خون آلوده باشد و بوی او را شنود بگذارد او را تا بمیرد و هرچند آن آدمی قوی و زور آور و سلاح بسیار پوشیده

باشد **باب دهم در بیان ادویه که حرف اول اسماء آنها راء مهمله است فصل اول راء مع الالف راتیانج** بفتح راء و الف و کسر

تاء مثناة فوقانیه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم و راتینج و رتیانج و رجینه در شیرازی نیز نامند ماهیت آن صمغ صنوبر است

و سه نوع میباشد یکی آنکه سائل باشد و منجمد نگردد و آنرا رحت رطب و نوع دوم آنکه منجمد باشد یعنی مانند صموغ دیگر بعد برآمدن

از تنه درخت خود بخود بدون طبخ منجمد و منعقد گردد و سوم آنکه با آتش آنرا طبخ دهند تا منجمد و منعقد گردد و این را قلقونیا و شیرازی ریکبای

نامند و بهترین راتیانج آنست که رنگ آن سفید مایل بزردی باشد و بوی صنوبر از آن آید طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک

و بعضی چهارم گفته اند عیسی در سوم گرم و در اول خشک گفته و نوع الس و بیده آن گرمتر از آتش نادیده آن افعال و خواص آن ا

ستعمال آن با زرده تخم مرغ که نیم پخته باشد و همچنین با آب طبخ سبوس گندم جهت سرفه مزمن و ربو و جراحت ریه و شش

و منفع آن جهت سرفه رطبی و حذف فضول دماغی و کشیدن آن مانند تنباکو روز اول یک دفعه روز دوم دو دفعه روز سوم

سه دفعه جهت سرفه و ربو و قرحه شش عجیب الاثر و چون خرقه را بدان آلوده و با فتائل خشک کرده صاحب زکام بارد و حمی

ربع دود آنرا بگیرد و در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام یابد و ضماد آن جهت التیام جراحت و ازاله حکه و جرب و

خشونت جلد و با گلنار جهت فتق رگها و نواصیر و با تخم کتان یا بسویه جهت رفع تالیل او بخیه و مقعده که اطباء از علاج آن بازمانده باشند

و جهت شقاق قدمین و نواسیر مجرب و جهت کجی ناخن موثر و چون یک جزو از آن و از سه یک زرنیخ سرخ و سرگین ارنب

و بیضه نیز نصف جزو اجزا سوده بر آتش گداخته اقراص سازند هر قرصی بمثقال و عند الحاجت یک قرص را بخور کنند با آتش ملایم

دود آنرا با نوبه بگیرند هر روز سه مرتبه عجیب النفع است برای سرفه و قرحه ریه و چون یک جزو آنرا بر آتش گداخته بوزن آن

تخم کتان و نصف وزن آن سفیداب قلعی در آن انداخته از آتش فرود آرند لصوق است برای التیام جراحات تازه و تنقیه

کهنه و اندمال آنها و نوع مطبوخ آن در اصلاح موی زرد را موثر و راتینج رویاننده گوشت زخم است و در ابدان صلب مهیج ادرار

است و رابد آن نرم و چون آنرا با نصف آن ریح و فلفل با روغن بادام طبخ دهند و مانند مرهم سازند جهت اسقاط دانه بواسیر مجرب

و لیکن با الم بسیار و تدارک آن نمایند سفیدی تخم مرغ و سفیداب و بخوردن شیر تازه دوشیده نمایند مصلح آن موم

روغن با آب حی العالم بدل آن علک البطم و قنه و گویند بدل آن ذنب کبش است **رازقی** بفتح راء مهمله و الف و کسر زاء معجمه

و قاف و یاء و گویند نوعی از سنبل است و گل رای بیل را نیز نامند و این اقرب بصواب است **رازیانج** بفتح راء مهمله و الف

و کسر زاء معجمه و فتح تاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم معرب رازیانه فارسی است و نیز بفارسی بادیان و بهندی

شمار و بهندی سونف بفتح سین مهمله و واو الان بزرگ نیز نامند ماهیت آن نبت معروف و دو نوع میباشد بستانی
و بری بستانی را ماراثون و بری را اقوماراثون گویند بهترین آن بستانی آنست طبیعت بستانی آن در اول سوم
گرم و در آخر اول خشک و بقراط گرم در دوم و خشک در اول دانسته و تخم آن گرمتر از برگ آن و بیخ آن قویتر
از سایر اجزای آن افعال و خواص آن مجموع آن مفتح سدد و مجاری سینه و کبد و طحال و گرده و مثانه و مسکن
اوجاع آنها که از برودت باشد و مقوی باصره و معده و محلل ریاح و اخلاط غلیظ و مولد شیر و زیاده کننده آن خصوصا تازه
آن مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و مخفف قوی و با قوت قابضه و آشامیدن طبیخ تخم آن جهت خفقان و غشی
با گل گاوزبان مجرب و با بزر سیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر النفس و با ادویه مناسبه و به تنهائی جهت تحلیل
ریاح غلیظ و درد پهلو و تهیگاه و قولنج و رفع رطوبات رقیقه و غلیظه و چسبیده بمعده و غثیان و دفع بلغم حامض و بدرقه
قوت ادویه و ایصال آنها باطراف بدن و رفع اسهال مزمن و بدستور با زهره سفید جهت رفع اسهال و تقویت معده
و با عسل و یا با سکنجبین جهت تنهائی کند مفید و با آب سرد در هنگام قیام مسکن غثیان و التهاب معده و طبیخ آن و با
شراب با غیر آن جهت گزیدگی جانوران سمیه چون کژدم و زنبور و مانند آنها و آشامیدن یکدرم آن بطریق سفوف
جهت دفع حرقت معده حادث از بلغم حامض بتنهائی و بتجربه و باخراج آن از مکان خود باورار بول و خوردن سفوف
آن با گلقند شکر جهت تقویت معده و رفع رطوبات بلاغم آن و با شیره آن بدستور خصوص اندک گرم نموده و مالیدن
سفوف آن بر شکم اطفال جهت رفع نفخ و درد آن مفید و از حضرت آدم علی نبینا و آله و منقول است که چون هر
سال در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا وقت تحویل ببرج سرطان هر روز یکدرم تخم رازیانه را با هموزن آن
شکر سفوف نموده تناول نمایند در آن سال اصلا مرضی عارض خورنده آن نگردد و عصاره برگ تازه آن جهت جذب
بصر و بیخ در هنگام تری و تازگی بر روی آتش میدارند چون از آن رطوبتی برآید آنرا جمع مینمایند برای چشم فعل آن
ابلغ است از عصاره آن که آب آنرا گرفته خشک نموده در چشم کشند بتنهائی و یا با ادویه مناسبه و چون آب تازه
آنرا بر آتش گذارند تا دو سه جوشی بخورد کف آنرا با عسل و سکبینج در چشم کشند جهت منع نزول آب و تقویت
روشنائی نافع و چون عصاره برگ تازه آنرا با زهره علیواج و در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند الکحال
بدان مانع نزول آب و دافع ضعف باصره و انتشار است و طلاء بیخ آن با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع
وضع آن و اکتحال مانند عصاره آنست و جهت تقویت باصره و نزول آب در چشم تر و فرو دادن و جهت تقیه حصات

علیه السلام

نافع سعفه و محرور بدن مصلح آن صندل و سکنجبین و بطی الهضم و مرخی معده مقدار شربت از تخم آن تا یکمثقال و دو
مثقال نیز و از بیخ آن در مطبوخات دو مثقال تا سه مثقال بدل آن تخم کرفس است رازیانه بحری شاخهای آن عریضتر
از بستانی و شبیه به بحری و بیخ آن کوچکتر و بسیار خوشبو و تخم آن بزرگتر و سفیدتر طبیعت آن در آخر سوم گرم و در
دوم خشک افعال و خواص آن جهت تقطیر البول و تنقیه رحم و قروح از چرک و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض
و تفتیت حصات و تنهای آن مزمن و یرقان و آب نیاشامیدن طبیخ آن با شراب جهت رفع سمیت گزندگی حیوانات سمی و
ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است راسن بفتح اول و الف و سین و نون و آنرا زنجبیل شامی و بیونانی
انیون و بلغت اندلس جاج و کلمبوح [?] نیز نامند ماهیت آن بیخ نباتی است حسبی خوشبو و تند طعم با قوتی زنگ مایل
بسبزی و ساق آن مشعب برگ عریض و دراز شبیه ببرگ قلومس و دراز تر و خشن تر از آن و انبوه و از
ساق آن روییده بر روی یکدیگر و گل آن مایل بکبودی و حب آن شبیه بقرطم با اندک تلخی و طعم آن اندک
تند و منابت آن کوهستان و مواضع سنگلاخ و در تابستان بیخ آنرا بر میآورند و بیخ آن مستعمل است و قوت آن
تا دو سال باقی میماند و گویند بیخ آن زرد و سطبر بقدر انگشت خنصر و بالای آن قویتر از پایین آنست و بعضی گویند بیخ سوسن
کوهی است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که دو نوع میباشد یکی بستانی و آن فیل گوش است و دوم بری و برگ آن
شبیه ببرگ فیل گوش و بیخ آنرا ترکی اندز خوانند و بهترین آن مایل بسبزی تازه گرم نا خورده و متعفن [?] است و بالجمله
از ادویه مجهوله الماهیه است طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و در دوم نیز گرم و خشک گفته
اند افعال و خواص آن مفرح و با قوت تریاقیت و مقوی قلب و حرارت معده و با هضم و باه و مثانه مالیخولیه مراقی و توحش و خوف
و خفقان حادث از مشارکت معده و مفتح سده جگر و سپرز و محلل ریاح و نفخ و مسکن اوجاع بارده کبد و مفاصل و
ظهر و نقرس و عرق النسا و غیرها از امراض بارده رطبه و جهت تقطیر البول رطوبی و بول در فراش و گشودن حیض و
اشامیدن مطبوخ آن با شراب و ضماد آن نافع و نطول مطبوخ آن با شراب جهت شقیقه و امراض بارده رطبه
بیاشامیدن
دماغیه و تحلیل اورام آن و نعوظ بکدرم آن با عسل جهت سرفه و ربو و عسر النفس و تنقیه سینه از بلغم و رطوبت
مطبوخ آن با شراب جهت سموم هوام و سایر سموم بارده و قطور آن در گوش جهت دوی و طنین بخور آن بر
دندان جهت انداختن کرم آن و بر زخم جهت گشودن حیض و ضماد مطبوخ آن در شراب جهت شقیقه و صرع و امراض
بلغمی و عرق النسا و سایر اوجاع بارده و بدستور مطبوخ برگ آن مانند مطبوخ آن در شراب بیخ آنست در منافع و

وضماد برگ آن جهت شگاف عضل و تحلیل اورام سفید بقدر محرورین و مصدوع و اکثار آن بقطع خون و محرق منی و
قاطع باه مصلح آن سرکه و ربوب حامضه و مکیدن انار ترش و خمیره و شفته مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن
ابروسا و یا قسط شیرین و گویند چون بکوبند و دانه آنرا بلع نمایند رفع سرعت انزال نماید و بخور آن جهت تقویت دندان
و رفع کرم آن و طلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و با عسل جهت رفع آثار جلد سوخته و شراب راسن که معروف
بشراب ملیکه است با عنقا و جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر از اصل نبات و مربای راسن و قرص و معجون در
قراباذین مذکور شد و گویند چون راسن زرد رنگ کرسنا ضماد و برگ آن منبسط بر روی زمین و برگ آن انبوه و طولانی
و بیخ آن کوچک و زرد رنگ و با اندک تلخی و منبت آن جاهای نمناک و سواحل و ریگستانها میباشد جهت رفع الم گزیدن
هوام و تسکین درد آن و رساعت مؤثر است و گفته اند چون پیکان تیر را بعصاره آن آب دهند بهر حیوانی که برسد بر دو علی
الهلاک نگیر جاند **رامک** بفتح اول و الف و فتح میم و کاف لغت یونانی است ماهیت آن از ادویه مرکبه و از تراکیب جالینوس
است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره بلح ساخته اند و درین زمان از مازو و دوشاب خرما ترتیب میدهند
و بهترین آن آنست که بگیرند بلح و مازو و نیم جزو پوست انار ساییده سه روز در آب بخیسانند و بجوشانند و پس [illegible]
تا مانند خمیر شود پس ربع جزو زاج و مانند آن صمغ محلول و یک جزو نیم دوشاب خرما و یا عسل اضافه نموده طبخ دهند و اقراص
سازند و اگر بوزن پوست انار بلح بسیار نارس اضافه کنند بهتر بدل است طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی
گرم دانسته اند افعال و خواص آن ملطف و قابض و مجفف و مقوی معده و کبد و امعا و مسکن حرارت و مانع سواد و با عصا
جهت حبس اسهال صفراوی و دموی و نزف الدم و ذرب و سرفه و درد سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح شربا
حقنه و ضمادا با روغن آس و ضماد آن بر شکم جهت تسکین کرب و طلای آن مقوی جلد مسترخی و دافع ورم حار و ورم مقعده
و بواسیر و نقرس و حابس عرق و دافع عفونت و بخار فاسد و ماحبس و شعر و قابل شپش و سنون آن مقوی لثه و
قاطع خون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن سنگ مثانه مصلح آن عسل است و در قراباذین نیز نسخ
آن مذکور شد **راوند** بفتح اول و الف و واو و سکون نون و دال مهمله و ریوند بیاء مثناة تحتانیه بجای الف و
کسر را نیز آمده و بفارسی نیز بدین اسم مشهور است و بیخ جگری نیز نامند ماهیت آن بیخ رستنی است که در
کوهسار خطا و چین و تبت و ترکستان و خراسان و بعضی از بلاد هند بهم میرسد و اکثر چوپانان و دروی که بدان نواحی
بیابانها شده اند آن را شناسند بیخ آنرا بسیار دارند و میگویند که بعد حفر زمین اول بیخ باریک سیاه رنگی ظاهر میگردد و
و از آن ریشه ها باطراف در زمین رفته چون دو سه ذرع و بیشتر کاوند بر سر آن ریشه ها گره های بشکل شلغم بزرگ

وکوچک بر میاید آنها را بوده است براورده هر یک را بریده بدو قطعه و یا سه قطعه و یا زده که سوراخ کرده برای سهولت
بار برداری و آنکه زرد و بی قوت خشک گردد و گرم نشود و فاسد نشود و بیرون حیوانات بیاورند و بهتر اکثر قطعهای آن
سوراخ دار میباشد و بهترین همه خطائی و چینی و ثبتی است که قطعهای آن بزرگ شبیه بسم است و رنگ آن سرخ
مایل به تیرگی و زردی و شبیه بود و سنگین مستوی الاجزا و جوهر آن مایل صلابت و رخاوت باشد و چون بخایند به سواری
نرم گردد و زرنج باشد و چون ممضوغ آنرا بر انگشت و یا بر عضو دیگر و یا بر پارچه بمالند زرد گرداند و چون بشکنند موضع کسر آن
زرد و اندک مایل به تیرگی باشد و این مستعمل اطبا است و قوت آن تا یکسال بحال باقی بماند پس ضعیف گردد و مابین آن
حافظ قوت است که زبان نگاه دارند و آنچه بر خلاف این اوصاف باشد زبون و غیر مستعمل و گفته‌اند آنچه مشهور به ترکی است
از جهت رنگ آنست که سیاه است نه از جهت آنست که منبت آن ترک است و این مشابه است در اکثر افعال و مخالف است
در متانت و خفت و رنگ و بهترین این آنست که صلب سنگین و موضع قطع آن سیاه و مانند شاخ باشد و دیگر گویند
و خائیده شود آنچه معروف به ترکی و فارسی است نه از آن جهت که منبت آن بلاد است بلکه از آن جهت است که بدان بلاد
می‌آورند و از آن بلاد بجای دیگر نقل می‌نمایند و این در میان هر دو صنف است در صفات مذکوره و اندرون و بیرون آن هر دو
بسیار زرد و بهترین این آنست که موضع قطع آن و ممضوغ آن نیز بسیار زرد و گرم ناخورده باشد و تکثیف دیگر است که از عمان
می‌آورند و مانند شاهی نباشد و آن عروق خشن طولانی بغلظت انگشتی قویتر از آن نیز و صلب اغبر کمد اللون و موضع کسر
آن املس و ظاهر آن زرد و اسفنجی بر درخت میباشد و این مشهور به راوند دواب است برای آنکه بیطاره اندرا او را امراض کبد
دواب مستعمل دارند عصاره صنف اول که بطبخ تربیت دهند تا غلیظ گردد و بهتر است از آنکه بکوبند و بیاهند و بسیار طبخ دهند
تا منجمد گردد و تازه آن تا یکسال نیکو است و کهنه دو ساله آن ردی و مصلح طبیعت آن مرکب القوی و در اول دوم گرم و خشک
و مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل و با رطوبت فضلیه و لهذا بعضی اندرا گرم میخوانند و افعال و خواص آن مجفف و قابض و جالی و
منضج و مقطع و پادزهر سموم بارده خصوص عقرب و مسهل اخلاط غلیظ رقیقه و خام معصر و مدر بول و حیض و مقوی قوت جاذبه
کبد و مفتح سده آن و طحال و امعاء و محلل ریاح و نفخ گرده و مثانه و رحم و مسکن اوجاع آنها و جهت خفقان بارد و رفع برودت
معده و کبد و سرفه مزمن و ربو و سل و قرحه ریه و امعاء و انواع استسقاء و یرقان سددی و رفع اسهال سددی و مار سار نقا
و دود سنطاریا و تنقیه امعاء و احشاء و تحلیل و نفخ و ریاح آن و اورام بارده احشا و تخمه و مغص و بواسیر و نواصیر و تب ربع
و چون از آن حبی سازند که نرم شوده بالعاب بهدانه سرشته حب سازند و زیر زبان نگاه دارند و آب آنرا فرو برند جهت
سرفه کهنه بارد و رطب و ضیق النفس بارد و رطب نیز و قلاع دهان بارد و امثال آنها نافع و با بلیله کابلی و غاریقون و صبر که

کوچک باشد فرو برند جهت تنقیه و انواع صداع بارد و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و توحش و جنون و نزلات بارده
و دوی و طنین و رمد حادث از نزلات و با رازیانج جهت امراض صدریه مانند سرفه و ضیق النفس و ربو و غیرها و شراب
ریحانی و با شربت سیب جهت فواق و فتح غشی و تعب و رض و سستی آن حادث از صدمه و سقطه و بدستور با افتیمون
و با آب گرم جهت فواق و اروغ ترش و تمدد تهیگاه و فتق و مغص و با بابونه و غافث و سنبل هندی و با ماء الاصول و با
باماء الکشوث بحسب شدت و ضعف قوت مرض جهت استسقاء و با سکنجبین عنصلی بزوری و با اصولی نیز بحسب اقتضای
حال جهت تفتیح سده و صلابت طحال و تفتیت حصات و تحلیل ریاح و رفع حبس البول و مقدار یکمثقال تا دو درم آن با شیره
تخم خربزه و شیره خارخسک جهت رفع حبس البول که بدوای دیگر گشوده نگردد و مجرب و با ادویه مقویه قوت سیلاد و معینه
قوت فاعله آن مانند گلسرخ و گلنار و طراثیث و صمغ عربی و مرجان جهت ذوسنطاریا معوی و کبدی و رفع حبشا و فساد
اطعمه و تخمه و بدستور با سنبل هندی و با جاورشیر و مطبوخ زبیب و بسفایج جهت قولنج ثقلی و بلغمی و با آب پرسیاوشان
و قنطوریون جهت عرق النسا و اوجاعهای بلغمی و ضعف مفاصل و اوجاع آن و با زرشک و صندل جهت ورم باطنی و تقویت آن
و دو درهم و اشتن قطعه آن و آب انبرا فرو برون جهت نفث الدم و سرفه و ورم سینه و ربو و بهر و سوطان جهت امراض
دماغیه و شرابه با دبق و ضماد آن با سرکه جهت رفع کلف و قوبا و آثار ضربه و ملعابات جهت ورم حار زیرین و بدستور با اردو و تخم جبار
و با خطمی و ماقو الفیل جهت استحکام استخوان شکسته و رفته و طلاء آن جهت ضربه و سقطه و تحلیل اورام بارده و تسکین اوجاع غیر حاره
و سموم بارده خصوصا عقرب و بر بین الکتفین جهت رفع خوف قلبی و ذرور آن جهت تجفیف قروح رطبه مضر سفل مصلح
آن صمغ و گویند مضر امزجه اطفال و ضعفا است مقدار شربت آن یکمثقال تا دو درهم بدل آن در امراض معده و جگر بوزن
و نیم آن گل سرخ و خمس آن سنبل است و مرکبات راوندی از حبوب و رب و سفوف و سکنجبین و شراب [illegible]
و شراب دیناری و قرص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **رای بیل** بفتح راء مهمله و الف و دو یاء مثنات تحتانیه و
میان هر دو یاء موحده مکسوره و لام و در آخر ماهیت آن گلی نباتیست هندی و سه نوع میباشد رای بیل و موتیه و موگره و
همه در شکل نبات شبیه بهم اند و در ممالک هند و بنگاله و دکن بسیار بهم میرسد و خوشبو است و از آن مانند یاسمین روغن
ترتیب مینمایند که کنجد مقشر را در گل آن پرورده بجا یک کنجد با سرخ و معطر گردد پس از آن روغن میگیرند و عطر از نوع موتیه نیز ترتیب
از مراوه صندل مینمایند و گیاه آن تا بدو ذرع و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه بعضی مفروش بر روی زمین و بر گره و اکثر از بیخ
آن روییده و برگ آن اندک نازک املس متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز رنگ و گل آن سفید و خوشبو خصوص در شب
و رای بیل اندک طولانی و مضاعف و موتیه شبیه بدانه مروارید به بزرگی و لطیف این زیاده تا سه چهار مرتبه و موگره از هر دو

بزرگتر و برگ آن پهن‌تر و ضخیم‌تر و تضعیف این زیاده و لیکن لطافت بوی این بیشتر و زیاده است و گویند هر سه یکنوع اند و بسبب
قوت و ضعف زمین و تربیت و عدم تربیت مختلف میگردند و ترتیب آن آنست که جائیکه خواهند نشانند درخت و یا قلم آنرا باید که
خاک آنرا خوب تنقیه نمایند و یا آنکه صاف خالص باشد و بعد از غرس همین آب بسیار داده باشند و قبل از موسم گل آن مثلا
در هنگام که بودن آفتاب در برج ثور است و یا اواخر ثور و یا اوایل جوزا شاخهای بلند آنرا قلم نمایند و سرهای شاخهای آنرا بدسته
گاه مشتعلی اندک بسوزانند و اطراف بوته آنرا بمقدار یک شبر خالی نمایند و ریشهای باریک آنرا خصوص از بوگره دور نمایند و روز
دیگر در آن آب بسیار ریزند و خاک بالای آن کنند و هر روز آب بسیار داده باشند گلهای بزرگ خوشبو آورد و هر سال این
عمل را تازه نمایند رای بیل و یا بوتیه را اگر رخوا باشند و اگر هر دو طرف آنرا بعد بستن ریسمان قطع نمایند که شاخهای تازه از بن آن
بطرف بالا بر روید و شاخهای هر دو درخت روئیده بیخ گردد و در چند دفعه بوگره میشود و گویند رای بیل یاسمین مضاعف است
و گویند گل رازقی عبارت از این است طبیعت آن گرم و تر و سرد و تر نیز گفته اند افعال و خواص آن جهت دفع صفرا و تسکین
حرارت و قی و جنون نافع و بوئیدن آن مفرح و مقوی دل و دماغ و روغن آن قریب النفع بروغن یاسمین است که هندی چنبیلی
نامند و گرمتر از آن دانسته اند **فصل الراء مع الباء الموحدة** **ربیثا** بفتح را و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء
مثلثه و الف ماهیت آن نوعی ماهی کوچکی است که از طرف هرموز می آورند و در گرمسیر از آن ماهیها بسیار زیند و آنرا ماهی توشنه
مو تو نیز نامند و خشک آنرا بیشتر اهل ایلخانیه میخورند طبیعت آن گرمتر از ریبان است افعال و خواص آن مهیج باه و مصلح حال معده
و تشنگی آورد و مصلح آن تخم کاهو است **فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانیة** **رتم** بفتح را و تاء مثناة فوقانیه و میم لغت عربی
است ماهیت آن نباتی است و دو نوع میباشد سیاه و سفید سیاه آنرا شاخها زیاده سبز و ریزه بی برگ و صلب نامند؛
ریسمان و بوریا از شاخ آن و بیخته دان بیخیده میباشد و سفید گل آن زرد و ثمر آن مانند لوبیا و دانه آن بشکل عدس و سفید آنرا
ثمر و گل و شاخ نیز مانند سیاه آن الا آنکه رنگ شاخهای آن سفید و گل آن کوچکتر است طبیعت آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن جاذب و محلل و با قوت قابضه و تند و ورم از ثمر آن سقی قوی و آشامیدن آن جهت اقسام گرم معده و اخراج
جنین مرده و قتل زنده آن و اورا بمنزله بول تقویت و خفقه بعصاره آن جهت اسهال خون و عرق النسا نافع و خوردن سه عدد
عدد دانه آن سه روز بلی در بی سبب اسهال و منع مرور و بول مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا یکمثقال است
رتیلا بضم اول و فتح تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و الف بفارسی انجورک و دو لمه و خایه گیرک و خایه؛
گزک و بترکی بای و بهندی مکڑی و بسیار بزرگ آنرا بد مکڑ و آنکه پاهای دراز دارد بکرتا نامند و بزرگ آنرا تا بقدر گنجشکی دیده
اند و آنرا آوازی مانند آواز گنجشک و زرد و سیاه و از ماهیت آن حیوانیست شبیه بعنکبوت و زرد و رنگ و شکم آن بزرگ

وسریع الحرکت و دست و پای آن کوتاه و اقسام بسیار باشد و از سموم قتاله بود و دست گزیدن آن و خوردن عدوی آن از آن
قتال است افعال و خواص آن ضماد کوبیده آن بر موضع گزیده آن جذب سم آن بکند و اطمینان نفس بستن زنده آن بر بازوی
صاحب تب دوره جهت رفع آن مجرب و الت نوعی است و ترکان را اعتقاد آنست که چون ملسوع آن در ظرف طلا مدتی نظر کند دفع
اذیت آن میشود و از لسع بدترین انها که عقربی بزرگ شبیه بدبابیت که اطراف چراغ پرواز میکند ورم بهم میرسد و موضع
آن گاه سرخ میگردد و گاه تیره و سبز و هر یک از انواع آن را اعراض خاص است مثلا از سرخ آن اندک وجعی و خارشی و
ورودتی باید و از سیاه آن وجع شدید و رعشه و سردی بدن و از سفید آن وجع کمی و خارش و اختلاف عقل و تیلا انکه
برانیت آن خطوط براق است جذب و استرخا بدن و از زرد و اغبر آن که چون اراده گزیدن کند اندک رطوبتی از دهن آن برآید
وجع بسیار و رعشه قوی و عرق برآمدگی شکم عارض گردد و اکثرا هلاک گرداند و عوارض انواع دیگران قریب بدانهاست علاج
همه انها بعد مکیدن موضع لسع و حدت سم بقوت فرو بردن عضو در آب گرم و نطول با آب و نمک و دفن کردن در رمل و خاکستر
گرم کرده و ضماد نمودن موضع لسع بسیر و نمک و یا بخاکستر چوب انجیر و انک و طلی با آب گردشته و خوردن شونیز و تخم کرفس بطریق
سفوف و خوردن دواء الحلتیت و تریاق مخصوص بر تیلا است فصل الراء مع الجیم رجل الغراب بکسر راء و سکون جیم و لام و الف
و لام و ضم غین معجمه و راء مهمله و الف و باء موحده و انرا رجل الزاغ نیز گویند و بپهلوی پای کلاغ و کلاغ پا و بترکی غاربایغی و بفرنگی کرنوپس
نامند ماهیت آن گویند نبات اطریلال است و اکثری تصریح نموده اند که غیر آنست و در نواح بیت المقدس بسیار روان گیاهی است
بقدر سه شبری و نیم و نبات آن منبسط بر روی زمین و برگ آن بسیار سبز مایل بسیاهی مانند برگ رشاد بستانی و هر
برگی مشقوق بدو شق و بر آن سه برگ باریک وسطی بلندتر از هر دو طرف شبیه بچنگال غراب و شعبهای آن متفرق
و طعم آن با تندی و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخ آن فرو رفته در زمین و مستدیر الشکل و گره دار به مدور ظاهر
آن مایل بزردی و سابیده آن بسیار سفید مانند سورنجان طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص
آن مفتح سده ظهر و مسکن ریاح و محلل و جهت رفع قولنج و مغص و درد کمر و پشت و مفاصل و اسهال مزمن بغایت نافع و [illegible]
مرقه مطبوخ آن با راس الغنم یعنی بچه بز که بزغاله باشد جهت وجع صلب و پهلو و ورک و اوجاع سایر اعضا و اعیا و اسهال مزمن
بی حد بدیل و طلا و عصاره آن که با آتش بقوام آورده باشند بدین قسم که مجموع آنرا از برگ و شاخ و بیخ کنده و باب شسته تا خاک
و گل و غبار آن بر طرف گردد و پس در هاون سنگی نرم کوفته با دوشاب چوبی و آب آنرا فشرده باز بکوبند و تمام آب آنرا بگیرند
و در پاتیل کرده با آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث بر دو ثلث بماند و در جامهای شیشه و یا ظرف سر گشادی کرده در آفتاب
گذارند و هر روز با قاشق سیمی بر هم زنند تا منجمد گردد و مانند شمع و بدست بچسبد چون بدست گیرند پس اقراص ساخته سوراخ کرده

بر ریسمان کشند و در آفتاب آویزند تا خوب خشک گردد و عند الحاجة بقدر ضرورت گرفته با آب حل کرده بر مفاصل بمالند و اگر
وجع و ضربان شدید بار باشد و ورم آنرا در آب حل کنند و با دو درم بیخ یبروج نرم کوفته بپخته بیالایند و بر مفاصل بمالند
تسکین درد و ضربان دهد و ورم زایل سازد **فصل الراء مع الخاء المعجمه رخبین** بفتح راء و سکون خاء و کسر باء موحده و سکون
یاء مثناة تحتانیه و نون لغت سریانی است و بفارسی بوره و بشیرازی قراقروت نامند و نوعی کشک تازه خشک نارسیده
است ماهیت آن گویند ماهیت شیری است که بطبخ غلیظ گردانند و بجگانند تا مائیت آن جدا گردد و از جبنیت آن و غیر منفصل است
و ماست چکیده را نیز نامند طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن کثیر الغذا و بهی و سدد و بطی الهضم و ثقیل و بر داشتن
سیاف آن مسهل است و منفعل و در حرف المیم ان شاء الله تعالی مذکور است و **رخمه** بفتح راء و خاء و میم و بالغت عربی است
بفارسی مردارخوار و بهندی گدو و هرگلد نامند ماهیت آن قسمی از کرکس است و بزرگ جثه سفید مایل به تیرگی با خطوط سیاه
و چشم آن بسیار ریزه و در کوهستان و بیابانها میباشد و از مردم بسیار خایف و در اماکن بعیده تخم مینهد و تخم آن از تخم مرغ
خانگی بزرگتر است و دیده شده که در بنگاله و هند در کنار رودبارها و رودخانها بسیار میباشد باعتبار آنکه هنود اکثر مرده خود را
نیم سوخته در آب دریا می اندازند و بکنار آمده خوراک آنها و سگ و شغال و کلاغ و غیره است همه با هم جمع شده میخورند
و جیفها خود اندک جنگی نیز میکنند و بسبب خوردن مردار و سیری و سستی طبیعت بار هم متوجه خوردن میگردد طبیعت آن در دوم
گرم و در اول خشک و در سوم بعضی گرم دانسته اند افعال و خواص آن گویند تخم آن بهترین اجزاء است اگر هفت عدد آنرا بطریق
بخورند که او لا تنقیه نمایند و بعد از آن یکعدد آنرا خام تناول نمایند و تا شش ساعت مطلقا چیزی نخورند پس مشوربا حریره بیاشامند
و باز بعد از یکهفته دیگر تکرار عمل نمایند که تا هفت هفته هفت عدد خورده شود جهت رفع بیخ جذام نفع و اگر فایده نبخشد از هیچ دوای
دیگر منتفع نخواهد گشت و مایوس العلاج است و خوردن پوست آن قاطع نزف الدم و التیام دهنده جراحت و با سرکه جهت قوبا و خراز
نافع و زهره آن قطور آن با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت شقیقه و با روغن زیتون در طرف موافق جهت تحلیل ریاح و
رفع کری و قطور و سعوط آن اطفال را جهت تحلیل ریاح دماغ ایشان و اکتحال آن با آب سیر جهت رفع بیاض و سرگین
آن با سرکه قطور او در چشم جهت رفع بیاض و در گوش و با زیت جهت ازاله کری و ثقل سامعه و حمول آن جهت اسقاط جنین و
ادرار حیض و بدستور بخور و لطوخ آن جهت گزیدگی عقرب و مار و زنبور و بدستور لطوخ زهره و تخم آن نیز و با سرکه جهت برص
و گویند اکتحال آن در چشم جانب گزیده شده نافع و گوشت خشک خام آن با خردل بخورانند هفت مرتبه جهت حل انعقاد
مروی که از زبان بسته باشد و جهت تسهیل ولادت نیز و پر آن بخور آن جهت گریزانیدن هوام و بر ران و بر بازوی چپ آن
جهت تسهیل ولادت و جگر آنرا چون بر زبان نمایند و یا جام آنرا سائیده و در روزی سه دفعه هر دفعه یک انگ با سرکه بنوشند تا

باسم که

تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند و پوست انرا چون خشک کرده سائیده بر جراحت بپاشند
قطع خون ان نماید و سند مل سازد و طلا ان جهت قوبا و جرب و پوست اندرون سنگدان انرا چون خشک نموده سائیده
با شراب بیاشامند جهت رفع جمیع سموم و مغز سر ان و ورم با روغن جهت دردسر نافع از ارسطاطالیس منقول است
که چون رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود و تدهین بدان جهت رفع جذام مجرب است و رخمه ردی المزاج
و سوء الخلط و معطش و محرق اخلاط است **فصل الرابع الدال المهملة رودنتی** بضم را و سکون دال مهملتین و فتح واو و سکون نون و
کسر تاء مثناة فوقانیه و یاء و رودنتی بدو واو اول ساکن و دوم مفتوح نیز شنیده شده ماهیت ان گیاهی است هندی عظیم
النفع جلیل القدر شبیه بگیاه نخود و در شکل و برگ ان از ان کوچکتر و پشت برگ ان بطرف آسمان و روی ان بطرف زمین
و گویا از ان اب همیشه تراوش میکند و زیر ان بقدر بوته ان تند و بیر همیشه نمناک و سیاه رنگ میباشد مانند انکه بر روغن چراغ
چرب کرده باشند و از ین جهت انرا رودنتی نامند و برگ ان خوش طعم و مایل بشوری و در اطراف درخت ان سوراخ بسیار میباشد
و نبت ان مواضع افتاب رو و شوره زار و قرب دریا و بعضی گویند از نبت انرا او ردنتی یعنی در افتاب رویانده و گریه کننده
و عوام انرا اون کایوئی گویند جهت انکه در تنگ زار میروید و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر یکذرع و دست و شاخهای ان بقدر ارتفاع چهار
پنج انگشت از زمین از بنه ان رسته و مایل بزمین پهن شده قریب بیک و انگشت از زمین مرتفع میباشد و کوچک ان بقدر یکسیر
تاک و نیم بشبر و بهمان هیئت و بهتر و مستعمل کوچک انست و در صوبه اله اباد و در سرکار کرّه و در دیهه بندرا اپور و در وزیر اباد سه کروهی
شاه جهان اباد و متصل تغار رنگ سازان و در دکهن نیز بهم میرسد طبیعت ان گرم و تر با رطوبت فضلیه افعال و خواص ان گویند
که چون هنگام بودن قمر در منزل نثره که برج سرطان است و بهندی انرا اگلیه نچهتر نامند که در روز یکشنبه اتفاق افتد ان گیاه را
بنحو یکه سایه انکس بران میفتد از بیخ و بار و برگ از زمین بر کنند و پنج شب در زیر آسمان شبنم نمایند پس در سایه خشک کرده
نگاه دارند و سوده هر روز یکدرم انرا با نبات و عسل هموزن ان بخورند تقویت عظیم بخشد و بدن را فربه و اشتهای طعام آورد و
هاضمه را قوت و باه را زیاده گرداند و هیچ ضرر ندارد و اگر با اب درخت سوز که بهندی کیله نامند لست دیگر تبه تسقیه نمایند و یا با عرق قندی
تند پس با هموزن ان نبات سفید با روغن گاو بریان کنند و قدری دانه هیل بوا و قرنفل و مشک و کافور سوده بران بپاشند
و معجون سازند و هر روز سه درم انرا با شیر تازه دوشیده بخورند تقویت باه عظیم بخشد و نیز گویند که اگر اب تازه انرا بر حلق محلول
ریزند که هر دو در وزن مساوی باشند و هر روز قدری از ان بخورند اثار عجیبه مشاهده نمایند و چون چهار روز متوالی هر روز دو
درم سفوف انرا با هموزن ان نبات بزنی که حمل نگیرد بخورانند حامله شود و چون از سفوف برگ آن یک سیر و از ترپهله
که عبارت از بلیله و بلیله و آمله است دو نیم سیر ترکیب کنند که دار فلفل و فلفل و زنجبیل نیم ربع سیر و بوزن مجموع که یک سیر و

ربع سیر است شکر سفید درهم نموده هر روز بمقدار یکقدست انرا بخورند و بالای ان یک پیاله شیر تازه دوشیده
که بحکیما هم آثار مباشرت باشند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند جمیع اوجاع اعضا را برطرف سازد و تقویت بخشد و انشایند
سفوف برگ ان به تنهای و غذای گرم و چرب خوردن تیز مباشرت بسیار وارد و اگر بدون شرط مزبور روزها دقات دیگر
گیاه انرا اخذ نمایند و در سایه خشک کرده سفوف سازند و بخورند نیز منفعت دارد و گویند چون یکتوله قلعی را گداخته چهار بوته تره
تازه انرا مالیده بران ریزند انرا نقره سازد **فصل الراء مع السین المهمله رساطون** شرابی است که از خمر و عسل و ادویه حاره
ترتیب دهند و قوی تر از شراب ارسطو است و در امزجه بارده نافع و در قرابادین مذکور شد **رسختج** سنگی است شبیه بحر خشک در دوم
سرد و قریب الفوت سرطان جهت جلاء باصره و دمعه نافع است **رسمیلوس** یونانی اسم شنبلید است که انرا دوخان الفرد
نامند و بهندی ست لوبان گویند **رسکوره** بفتح راء و سکون سین و فتح کاف و ضم تای عجمی و سکون واو و راء مهمله لغت هند است
ماهیت ان شنجرف سفید از رسایل اطباء هند است و از مجربات ایشان طبیعت ان بسیار گرم و خشک افعال و خواص
ان از برای جدری افرنجیه و جرب جهت که انرا اتشک گویند و جوشش سر که انرا بفارسی [illegible] نامند و از برای سعفه که انرا
کچلی گویند و از برای اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که بزخم گرویده باشد و از برای ریشهای کهنه [illegible] الف و از
برای حصاة بزرگ و سنگ گرده و مثانه و از برای سرعت انزال و ضعف باه با عسل تناول نمایند بمقدار یک حبه
تا دو سرخ صنعت ان سیماب گل ارمنی زاج سفید و در دیگر نسخه بجای زاج سفید اخضر هندی که انرا بهندی نیله تتوته گویند
و نسخه اول بهتر است و نمک سنگ از هر یک یک تانک مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و بعد از خشک شدن در
کاسه سفالین لعابدار که در ته ان نمک کرده باشند بگذارند و کاسه دیگر مثل ان که بخاکستر و شوره و نمک که انرا
و شوره گویند اندوده باشند بر بالای ان گذارند و بر درز ان طین حکمت سطین کنند و بعد از ان زیر و بالا و اطراف ان با چلکه یعنی
یعنی سرگین گاو صحرائی چیده آتش دهند و بعد از انکه سرد شد براورده ایچه طرف اطراف ان چسپیده باشد برآورند که رسکوره
است و از برای قوت باه نه شبانه روز آتش دهند و یک نسخه دیگر طریق صنعت ان و حب ان و دستور استعمال ان در قرابادین
کبیر ذکر یافت **فصل الراء مع الصاد المهمله رصاص** بفتح راء و صاد و الف و صاد مهمله شامل قلعی و سرب است و از مطلق ان
مراد رصاص ابیض است که قلعی باشد و بفارسی ارزیز و بهندی رانگا بفتح راء و نون و کاف عجمی و از مقید برصاص اسود سرب است
که بفارسی و بهندی سیسه نامند مراد است و بلغتی رصاص را صرفان نیز نامند ماهیت معروف است و تکون ان از زیبق و کبریت
ردی الجوهر قلیل و لیست نرین همه فلزات است و بقدر النضج تر طبیعت ان در سوم سرد و مخفف با جوهر رطب جامد از برودت
افعال و خواص ان اشامیدن ان کشنده و اکتحال ان جهت قطع حمرت چشم و سیلان و غلظت اجفان و طلاء سائیده ان

آن با آب کشنیز تازه و آب برگ کاسنی تر و آب بارتنگ و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال اینها هر یک به تنهایی
و یا جمع و دو یا سه و یا همه با روغن گل سرخ جهت حبس نزله و سرطان متقرح و ورم مقعده و جرب و بواسیر و جراحت پستان
و رحم و قضیب و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد باعضا و با شراب جهت درد عصب و اورام مرکبه نافع و لیس
صفحه آن بر فقار زیر و تعقد عصب و التوای آن و بر کمر جهت تسکین شهوت جماع و چون بروغن جرب کنند و نگذارند بارنگ
بر دارد و آن روغن زنگ گرفته را بر هر چیزی که بمالند هرگز زنگ نگیرد و پوشیدن انگشتری آن بالخاصیة موجب لاغری
بدن است و بر دو جهت بر دارد چون از آن طوق نمایند باعث حفظ آن است از ریختن و میل از آن چون در گوش کسیکه در آن
زیبق ریخته باشد کنند بر آورد **رصاص الاسود** بعربی آنک و بلغاری سرب و بهندی سیسه نامند ماهیت آن معدنی
و در فلزات در تکون و قدر از رصاص ابیض زبون‌تر و از سوخته آن ابار و سرنج حاصل میگردد و چون در زمین نمناک
دفن منتفخ و بر آمده گردد و طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن قابض و رادع و طلاء سائیده آن با روغن
گل و عصارات مذکوره در رصاص ابیض و در خواص مانند رصاص ابیض است و ضماد آن با روغن گل و آب بارتنگ و
آب کشنیز جهت سرطان متقرح و تحلیل اورام حاره و قروح و اوجاع مفاصل نافع و چون آن را بر کف دست بمالند که سیاهی
آن بر کف دست نماند و آن را با آب و یا عصیر از عصارات نباتات مطلوبه بشویند و بر [illegible] و جرب و سوزش چشم طلا کنند
درحال ساکن گرداند و مجرب است و چون آن را بشویند بحدیکه سیاهی آن زایل گردد و اکتحال آن جهت قروح خبیثه عین
بهتر از ابار است و ذرور آن جهت اندمال جراحات و التحام آنها و حبس خون و بر جرب و دو با میل نیز طلاء آن نافع و لیس
مقدار هفت مثقال آن بر کمر جهت منع احتلام و بستن صفحه آن بر غدد و خنازیر و التوای عصب جهت تحلیل اورام و ردع
آنها موثر و گویند چون انسان جوان در کمال صحت و اعتدال مزاج و شدت قوت جماع و انعاظ صفحه سربی بوزن
نه درم و یا پانزده درم و یا هژده درم بسازد و در روز و ساعت زحل بر کمر بندد تا چهل و پنج روز بسته باشد
شهوت جماع او بالکل زایل گردد به سبب برودت و شدت یبس که دارد و پنجاه درم آن را چون در زیر
بالین کسی دفن نمایند و او نداند خوابهای پریشان بیند و هفت درم آن را چون صفحه نموده در کوزه آب بندند گذاشته
وقتیکه زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و نشاید دفن آن کشنده
است هر گاه سائیده باشد و فرو بردن گلوله آن بالخاصیة رافع درد معده مزمن است و مجرب دانسته اند
فصل الرابع الطاء المهملة رطب بضم راء مهمله و فتح طاء مهمله و باء موحده ماهیت آن خرمای تازه است و لیس آن بخرما
مانند نسبت میوه‌های تازه است بخشک آن طبیعت آن در اواسط دوم گرم و در اول تر افعال و خواص آن مداومت

حفظ

خوردن آن با مغز بادام بغایت مسمن بدن و محرک باه و مقوی گرده و کمر و ملین طبع و سایر خواص آن در ثمر
مذکور شد مضر دندان و چشم و حنجره و صوت اکثار خوردن آن مصدع مصلح آن کاهو با سرکه و خیار و سکنجبین
است **رطب** بفتح را و سکون طا و فتح با موحده و بالفارسی رسیده باغی تازه و بزرگ آن بوجه باشد و خشک آنرا
برنی و تمر گویند طبیعت آن در آخر اول گرم و تر و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن ملین و مهیج
و لقاح و مداومت خوردن آن با شکر مسمن و مولد خون صالح و خفا و کوبیده آن با عسل محلل ورم بارد و با سرکه
محلل ورم و خاییدگی آن روزی ده بار جهت رعشه مفید و تخم آن قوی تر از سایر اجزا و قابض و مولد منی و شیر و مسمن
بدن و مدر حیض خصوصا چون در حمام و بالعدا از آن تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و قوتش تا یکسال
باقیست مقدار شربت آن از ده درم تا پنج درم و روغن تخم آن در روغنی که از آب آن و روغن زیتون ترتیب دهند
جهت تقویه رعشه و شیر با و خفا و نافع و خشک آن قابض و گل آن ضعیف تر از تخم آنست و مداومت و خاییدن آن جهت
تقویه نافع **فصل الرا مع العین المهملة رعاد** بضم و بفتح را و تشدید عین مهملة و الف و دال مهملة ماهیت آن نوعی از
ماهی است عریض و کوتاه و پشت آن پهن و مایل بسیاهی و شکم آن بسیار سفید که چون در دست گیرند و یا در دام
افتد گویند دست صیاد میلرزاند و حرارت بهم میرساند و شرح حدیقة الادکان گفته چون گوشت آنرا بر عضو گذارند
الی ضرسا و حس آنرا کم کند و نیز او را سر را سفید است و در بحر احمر و قلزم یافت میشود و آنچه بتحقیق نوشته انست
که چندان عریض نیست و طول آن تا یکذرع و نیم است و چون دست بدان رسانند بی اختیار رعشه در دست بلرزه در آید تا اینکه
گویا از بندها جدا میگردد و خارش میشود و چون دست از آن بردارند بحالت اصلی رجوع مینماید و در بحر مغرب و سولیس
و بعضی ممالک فرنگ حوالی انگلان و در بحر جنوبی عرض جدید نیز بهم میرسد و لیکن قلیل الوجود است طبیعت آن در دوم
گرم و خشک افعال و خواص آن بستن زنده آن بر سر جهت رفع صرع و صداع مفید و مرده آنرا این خاصیت نیست
و بدستور بستن و گذاشتن آن بر مقعده برگشته مصلح آن و بر سر گذاشتن عرق چینی پوست آن در ازاله
درد سر زمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب گفته اند و پیه و گوشت آن شهوت مردان را افاده نماید و قاطع بلغم و
رافع یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضاست و پخته آن جهت سل و مطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده باشد
جهت وجع مفاصل و کمر و نقرس و طلا آن جهت تحریک باه موثر و بالقی گفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه برعاد دیدم
که مردم آنجا آنرا عروسگ گفتند بغایت مخدر و خوردن آنرا کشنده یافتم و در رساله است **رعی الابل** بفتح را و سکون عین و
یای مثنات تحتانیه و الف و لام و کسر الف و بای موحده و لام و آنرا استانی و در شیراز آنرا شوک الجمل و بسریانی رعاوبلا

دیلا بینا مند ماهیت آن گیاهی است بقدر نبات نرزوک و برگ آن شبیه ببرگ درخت سقز و از آن باریکتر و درشت
تر و ساق آن بر شعبه و چند از آن شبیه بخیر شنبت و گل آن سفید و ریزه و تخم آن شبیه به تخم شبت و در وسطان شکاف
وار بخلاف اطریلال و با اندک شیرینی و بیخ آن بسطبری انگشتی و بقدر سه انگشت و سفید و شیرین و خام آنرا
بدستور ساق تازه آن بیخورند و رعی الابل از آنجهت نامند که چون شتر و حیوانات دیگر از آن ابتدا بچرا نمایند سم
هیچ حیوانی باو شان ضرر نرساند و چون بگزد و ضرری در خود یابند در صحرا بگردند و گیاه آنرا پیدا کنند و بخورند اما ماهیت
آن بستانیها و تازگی آنرا بیخ زنند و تسبو زنند و مس گفته ساق آن شبیه بساق کندر و شاخهای آن انبوه و بسیار
و خمیده و برگ آن باندازه یک دو انگشت و از شاخها مانند خریطه چیزی آویخته چنانچه از درخت راتینج آویزان میباشد
و بیخ نبات آن بعرض دو انگشت و بطول سه انگشت است طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و گویند در سوم گرم
و خشک است افعال و خواص آن ملطف و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و خائیدن
آن جهت تسکین درد دندان و رفع عسر النفس سودمند و خاو آن با سرکه جهت اورام بارده و طبخ آن سیاه کننده
موی و چون با حنا سرشته و بر موی بمالند آنرا طویل گرداند و لیکن زرد و سفید سازد و تخم آن با شراب و با بودنا
آن آشامیدن جهت گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع مضر احشا و اعصاب مصلح آن قرفه و سنبل الطیب
مقدار شربت از برگ و تخم آن تا دو درم است رعی الحمار ماهیت آن خاریست شبیه بباد آورد و بغایت تند و تلخ
از آن شبیه براتخ حرف و بیخ آن تند و تخم آن شبیه بخردل و سیاه و با عفونت است حمار را چون در وی نفخی
بهم رسد از خوردن آن صحت مییابد طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بغایت مدر حدات و خوردن بیخ آن سودمند
رعاف مفرط و بدستور تخم آن در ربع و ورم آن جهت طحال بعدیل و جمیع اجزای آن جهت اختلاط عقل و جنون و عسر النفس
و برسام نافع مقدار شربت آن تا یکدرم و از شربت اسهال مسقط قوت مصلح آن سقاقل است رعی الحمام
بیونانی فارسطاریون نامند یعنی حمامی و بمعنی مظلل الحمام و بالفارسی گاوزبان و دیوسنگ نامند ماهیت آن
گیاهی است طول آن زیاده بر شبری و برگ آن دندانه دار و مایل بسفیدی و از میان روییده و ساق آن سرخ مایل و بیخ آن
بقدر شبری و سرخ مایل بسیاهی و تخم آن شبیه بگرسنه و طعم آن تند و کبوتر این گیاه را دوست میدارد و بخواهش میچرد و
و النطاکی نوشته که برگ آن مایل بسیاهی و بعضی بیخ آنرا مستعمل دارند مانند قهوه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند و حکیم
میر محمد مؤمن صاحب تحفه نوشته که نار قیصر عبارت از آنست و نبت آن کنارهای ... و در آذرماه میرسد طبیعت آن در دوم
و خشک و در اول گرم نیز گفته اند افعال و خواص آن ملطف و مجفف قوی و محلل و با برودت و قوت قابضه و آشامیدن

آن جهت تقویه واورام رخوه وضماد برگ آن جهت التیام جراحات تازه وقروح خبیثه وساعیه و با روغن گل و بیضه تازه جهت
اوجاع رحم و با سرکه جهت حمره و با عسل جهت التیام قروح عمیقه مفید مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درم
بدل آن قوت الصبغ است **فصل الراء مع القاف رقعه** بفتح راء و قاف و فتح عین مهمله و بالبربری شامل جمیع ادویه است
که خوردن آن جهت جبر کسر عظام مفید و مصلح آن ماهیت آن بیخی است صلب زرد رنگ و سرخ رنگ نیز گفته اند طبیعت
آن سرد و خشک افعال و خواص آن دو مثقال آن با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافع
چون سه روز متوالی بنوشند **رقعه یمانی** بفتح راء و سکون قاف و عین مهمله و فتح یاء مثنات تحتانیه و فتح میم و الف
و کسر نون و یاء و داندر ارتفاع نیز باشد ماهیت آن گویند درختیست بقدر درخت گردکان و برگ آن مانند برگ خیار و ثمر
آن شبیه بانجیر و بقدر انار و دانه ثمر آن مانند انجیر و با شیرینی و ماکول است و انطاکی نوشته که در مصر مشهور بانجیر افرنجی است
و انجیر هندی نامند و درخت آن در اطراف صعاد و شیح و در مصر نیز بهم میرسد و لیکن بخیب در خوب نمی‌یابد و زرع بلند میشود
و برگ آن بسیار غلیظ و خشن و مشرف و پهن مانند برگ انجیر و حال آن گرشل آن و ثمر آن اجبای آن
بر میآید و بزرگ میشود تا بقدر خیار کوچکی و درون پوست آن دانه مایل بطعم انجیر و لیکن بسیار کم شیرینی و لبن آن تا
لبن انجیر است و برگ آنرا چون در زمین دفن کنند سبز میگردد و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که از بین ظاهر میگردد که انجیر
بغداوی باشد در اول دوم گرم سیرات و در زمانه ندان موجود است و مترجم صیدنه ابوریحان و صاحب اختیارات بدیعی
نوشته اند بخور القی ماندا ما سر وی شکافته و مثلث شکل و بسرخی مایل و منبت آن یمن و از آنجا باطراف میبرند طبیعت آن
در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و بلغم و جالی قصبه ریه و جهت رطوبات غلیظ و برد معده
بقی و نشر آن جهت قوباء و اثار و تحلیل اورام بارده و سقوط دانه بواسیر طلاء و سایر اجزاء آن جهت و جرب کسر با
و طبیخ آن بقی بلغم و اخلاط غلیظ بقوت و ضماد برگ آن جهت التیام جراحات مفید مقدار شربت از تخم و ریشه آن سه درم
مضر معده مصلح آن کتیرا است و گویند طریق استعمال آن آنست که با مطبوخ تخم سرمق و فونیخ و شبت حل کنند و بیاشامند
قی بلیغ آورد **فصل الراء مع المیم رماد** بفتح راء و میم و الف و دال مهمله بفارسی خاکستر و بهندی راکهه نامند ماهیت آن معروف
است که عبارت از سوخته خاک شده اجسام است و از هر جسمی که باشد منسوب بدانست مانند رماد عقرب و سرطان
و کرم و امثال آنها و بیشتر اطلاق بر رماد احطاب نمایند طبیعت آن خشک و مجفف مایل بحرارت و آن مرکب از جزو بارد
ارضی کثیف بسیار و جزو دخانی حار ناری لطیف اندک است که از سوختن جزو دخانی حار آن زایل میگردد و جزو ارضی بارد آن
باقی میماند و کثیف رماد هر چیز تابع اصل آنست در حرارت و برودت و حدت و غیرها مانند رماد نوره که حاد است در رماد شجر تین که

که خالص ورما و بلوط که قابض است ورما و گرم که باقوت محرقه است دفعتاً ورما و عقرب ازان اقویست و همچنین خاکستر چوب
تاک بعضی سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند بهترین انست که از چوب درخت سالخورده باشد و اثر چوب ان تا مدتی میماند
تا چند ماه گفته اند خصوص کنه کوهی و صحرایی ان افعال و خواص ان ضماد ان با سرکه جهت تبقه و ثؤلول و شقیقه و تحلیل اورام و گزیدگی
جانوران سمی و سگ دیوانه و اشامیدن ان مقدار نیم درم جهت قروح و جروح گرده و تفتیت حصات مفید و خون با نطرون و
سرکه و برگوشت زاید که بر پوست حصیه بر سر ضماد نماید زایل سازد و با زیت و با پیه کهنه و عسل جهت شدخ عضل
و استرخای مفاصل و تعقد اعصاب نافع مضر ریه مصلح ان کتیرا مقدار شربت ان تا نیم درم ورما و عقرب یعنی خاکستر لی بهترین
ان مطلی انست طبیعت این مانند گرم است مفتح سدد و التیام دهنده قروح و قاطع اثار مضر ریه مصلح ان کتیرا با دنه مقدار شربت
ان یک دانگ ورما و بلوط یعنی خاکستر چوب بلوط قابض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و مسکن اورام و مانع اکله و رافع قرحه نقب
خصوصاً سره برازه و قروح متعفنه و خون بحریه نیز بند دسه روز هر صبح ناشتا و ورم ابرا با شراب سبب بیاشامند
جهت رفع بلت و رطوبت معده مفید ورما و قرح یعنی خاکستر کدو جهت قرحه نقب و معقده و خاکستر ابریشم ممحوض ورقطران ورفت
ورما و مازریون حالی مفص و جهت روشنایی چشم مفید ورما و عش خطاطیف یعنی خاکستر اشیانه پرستوک بهترین
ان انست که اشیانه در موضع بسیار هوادار ساخته باشد طبیعت ان سرد و خشک افعال و خواص ان اشامیدن
ان جهت رفع دشواری زادن نافع و گویند مضر شش مصلح ان سکنجبین است و دستور احراق ان انست که در کوزه کنند
و گل حکمت بگیرند و در تنور گرم بگذارند و بعد از یکساعت برآورند و سائیده بکار برند ورما و سرطان و غیره در سرطان
مذکور شد ورما و بنی باقلا یعنی خاکستر کاه باقلا در سکام نبری ضماد ان و دلوک ان در حمام جهت ازاله جرب اسود و حدری نافع

رمان بضم را و فتح میم و الف و نون بفارسی انار نامند و بهندی نیز نامند ان انواع میباشد بری و بستانی و بهترین ان
بستانی شیرین بیدانه است که املیسی نامند لطیفتر از سایر اقسام و بهترین ان رسیده بزرگ و ابدار است
طبیعت ان مطلق بارد و رطب و برودت ان در دوم نگذشته و رطوبت ان از اول باقوت قابضه که مفارقت از جمیع
اجزاء ان نمیکند تا انکه اب افشرده ان نیز همین اثر دارد و هر چند قبض ان محسوس نیست و پوست ان بارد و یابس شدید القبض
والع و ترش ان سرد و تر از شیرین ان و خالی از نفخ نیست و انار ترش حار و خراشیده امعاست حتی انکه اگر ناشتا
بسیار بخورند سحج امعا بهم رسد و استسقای بارد را مضر و گل انار شدید القبض بارد است و جمیع اجزاء درخت ان شدید القبض و پوست
ان شدید القبض تر طبیعت شیرین ان سرد باعتدال در اول تر و باقوت قابضه افعال و خواص ان قلیل الغذا و
مولد خلط صالح و نفاخ و لهذا محرورین باعث نفخ و اکرو و جالی و مفتح و ملین بطن و مدر بول و مورث تشنگی و خوردن

ان بعد از طعام در محرورین باعث انحدار آن و گفته‌اند این فعل کلی است و جهت تلطیف روح کبدی و تقویت کبد و استسقاء
رقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و درد سینه و سرفه حار و تلطیف صوت و فربه کردن بدن و نفوذ و فرمودن غذا و رفع
حرب و حکه و نیکویی رنگ رخسار نافع و اکثار آن مفسد غذا و مرخی معده و مسقط صاحبان حمی بسبب نفخ و تلطیف آن شام
را و مصلح آن انار ترش و در بار و المراج زنجبیل پرورده و رب انار شیرین و در افعال قویتر از آب آن و مرخی معده و مصلح
آن مصطکی است و شراب مخصوصاً منعنع نافع بسیار دارد و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده چند دفعات بقدری که گنجایش
داشته باشد روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه در آن ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بحدی رسد
که دیگر جذب نکند ملیدن آن جهت وجع صدر و سعال مزمن یابس مجرب و بدستور اشامیدن آب آن با شکر و نشسته
وجع عربی و روغن بادام که بیگرم باشد همین اثر دارد و عصیر آن را چون در شیشه کنند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و بسل در
چشم کشند روشنایی آن را افزاید و هر چند این کهنه تر شود بهتر می‌گردد و دانه آن با عسل جهت درد گوش مفید و
خوردن آن تفاح و مولد ریاح در معده و درد و گلبوخته آن جهت التیام جراحات و خشکیدن آن مفید و غنچه ناشکفته آن
از سه عدد تا هفت عدد بحسب سن و قوت مزاج اطفال و باقدری برگهای نورسته ام غیلان و قلیلی زیره سفید سابیده سکنجبین
ممزوج با اطفال شیرخوار و یا بزرگتر از آن در حالتیکه ایشان را اسهال عارض گردد و کهنه شود خواه بسبب دندان بر آوردن باشد
و یا بغیر آن سه روز متوالی و تا هفت روز مفید **رمان مز** یعنی انار میخوش ترش و شیرین در سردی و تری مایل باعتدال و در با بر
قریب بانار شیرین و در تسکین حدت صفرا و فوران خون از آن زیاده و صفراوی مزاج را الیق از انار شیرین و ترش صرف و اشیائیدن
آب انار بی که با شحم فشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل و بیست درم شکر خام جهت اسهال صفرا و تقویت معده و رفع تبهای صفراوی
و یرقان و حرب و حکه نافع و در بین افعال مانند ملیله زرد است و چون آب انار بی را در ظرف مس کرده بقوام آورند جهت سلاق
و حرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبثه نافع **رمان حامض** یعنی انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مسکن التهاب
و حرارت معده و کبد حار و غلیان خون و صفرا و مانع انصباب مواد بمعده و مدر بول و جهت منع صعود بخار و باه و رفع و جابت آن و
رفع خمار و قی و خفقان حار و اکثار آن مورث قرحه امعا و سحج و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخار است بدماغ و مفر سینه و ریه
و مضعف جاذبه جگر و قوت باه و مصلح آن انار شیرین و زنجبیل پرورده و اسفیدباج بالتوابل و شیر و اکتحال جهت ناخنه و سبل
نافع و سعفه و لکاه اسفیداج آن در دهان جهت منع قروح خبثه آن و بدستور چون در ظرف مس با عسل طبخ جدا دهند جهت
اکله دهان مجرب و چون عصاره آن را طبیخ دهند تا غلیظ گردد و با عسل ممزوج کرده جهت قروح انف و وضع آن در فطور او جهت
قروح خبیثه و بیرون لحم زاید حماد انافع و خادان که مهر ابحتیه باشند با پوست و تخم آن جهت حرب و حکه صفراوی مجرب و طلاء

طلاء مطبوخ آن و پوست و شراب جهت تحلیل اورام مفید و سویق آن قابض و جهت رفع خواهش خوردن گل و امثال آن که زنان
حامله و دیگر اینها را بهم رسد مؤثر و رب انار ترش در افعال قوی‌تر از آن سویق است و بدستور شراب آن و چون جوف انار را خالی
کرده و سرکه بجوشانند تا مهرا شود و منعقد گردد و لیس بقدر فلفلی حبوب ببندند و یا ده عدد و یا زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن
و سحج مجوف و قرحه امعاء و معده مجرب و رب انار شیرین در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهت رفع التهابات و تسکین تشنگی
مفرط و تهیای تند و قی و خمار و رفع خواهش رویه حوامل و فساد رنگ رخسار و دفع غم نافع و مضمضه بآب طبیخ آن جهت تقویت
لثه و آشامیدن آن جهت سلسل البول و آشامیدن ساییده آن بقدر ده درهم بآب گرم در رفع کرم معده و حب القرع مفید و
طبیخ از بیخ انار و روغن بادام از مجربات است و جهت لثه حار و درد دندان مضمضه آن مفید و انار دانه قابض‌تر از رب هر یک
و در افعال قوی‌تر و گویند که ترش آن با سویق بالسویه و خمس آن زهره کرمانی جهت رفع قی و تقویت معده مجرب بغیر سحج و سرفه
سعال آن با سویق و جاورس و در آب طبیخ آن جهت رفع سیلان طمث و خروج مقعده اطفال و ضماد آن با عسل جهت رفع آثار آبله
و طلاء سوخته آن با عسل بر سینه و معده و جهت نزف الدم و نفث الدم و حقنه بآب آن که با بیخ ... بو داده جوشانیده
باشند جهت رفع اسهال و سحج و تغسیل مقعده بآن جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعده مفید و گل انار در افعال مانند
گل انار فارسی است و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و قلاع و فتق و مضمضه بطبیخ آن جهت استحکام
دندان متحرک و قطع ادرار خون از لثه و رفع قلاع و ضماد گل آن با برگ گرم تازه بر جرم معده جهت رفع قی مفرط و قطور
عصاره گل با گلاب در چشم جهت منع انصباب مواد بدان و تحلیل ورم آن و با آب عنب الثعلب و با آب برگ لسان الحمل
جهت قرحه و تحلیل و تشف رطوبت و اندمال آن و منع انصباب مواد بدان و با آب قراح جهت سحج ... و ابتدا
... و با سرکه جهت حمره که با ورسرخ است مفید و با ... خمر جهت جشای عارض و در چشم بشرط مداومت بر آن عصاره
پوست رمان و شحم آن قایم مقام عصاره گل آن است و بدستور عقید عصاره و رخت آن که در اواخر ربیع گرفته باشند و گویند
چون هفت عدد غنچه ناشگفته آن را بهیچ بلع نمایند که بدست نرسد جهت قطع ... در مدت یکسال مجرب و اما آنچه از زوجی
که در اقماع انار میباشد شبیه به ... و در جمیع افعال مانند گل آن است و چون انار را طبخ نمایند مملو تا مهرا شود و چهار روز هم
از آن را بالای که ... آن طبیخ یافته است با دو اوقیه از ... جوارشی و یا ... طبیخ نمایند تا مانند عصیده گردد و لیس بر آن زیت خام
و با روغن گل ریخته بخورند جهت رفع اسهال در ربع بالیوس العلاج مجرب و چون صاحب تب لهیب اندک غذایی آب انار
را خواه شیرین باشد و خواه ترش ... نافع است او را ولیکن اگر ... از غذا باشد بهتر است از بعد از آن مگر آنکه ...
در طبع باشد و یا تهوع و قی معلوم گردد و چون انار و پوست آلو ... طبیخ نمایند تا پخته گردد و لیس بسایند و بر ...
ببندند جهت ازاله ... مجرب است و آتش در آن و ... و جوارش و حقنه و حب و ... و خوشاب

ودواء الرمان ودهن ورمانیه ورب وسفوف وسکنجبین رمانی وسویق واشربه وطلاء وعصاره ولعوق وماء الرمانین ومعجون
ان در قرابادین کبیر مذکور شد **رمان بری** که بعض نامند نقفا و میجه ماهیت ان حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که ثمر ان حب
القلقل ست وحکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در حوالی لورکه نور از بلاد هند سرکار صوبه اوده کثیر الوجود ست سه
چهار برگ از زمین برآمده گل میکند وگل ان شبیه بگل انار و برگ ان مانند برگ کاسنی واصلا چوب ندارد و ثمر ان شبیه
بانار و بزرگی انار متوسطی وطعم ان شیرین و در زمین نمیرسد و خشک ان بزرگ افعال وخواص ان حماد بیخ ان ما مساوی
ان حب سقوطری وطین ارمنی جهت جرب وسقطه مجرب در دو سه دفع وجع انها زایل میگرداند **رسُف** بکسر راء و سکون
میم وثاء مثلثه ماهیت نباتی ست از جنس نخود وشبیه بنخود وبلندی قامتی و رنگ ان مانند شیح والطف منبت و بعد از خشک شدن
بسیار زرد میگردد و از ان چیزها رنگ میتوان نمود و گویند از مجاورت ان رنگ شخص مجاور زرد میگردد افعال وخواص ان دخان
ان جهت زکام نافع و باعث گریختن هوام ست وقلی که از سوخته ان بهم میرسد گویند بهتر از قلی اشنان ست **رمل** بفتح راء
وسکون میم ولام بفارسی ریگ روان و باصفهانی ماسه وبهندی ریت نامند ماهیت ان معروف ست بهترین ریزه ریگ
خالص از خاک ست طبیعت ان در سوم خشک ومجفف افعال وخواص ان گرم کرده ان جهت نشف رطوبات و استسقا
بعنوان بستن ودفن در ان کردن مفید وحمول سائیده ان جهت قطع حیض ومنع حمل بغایت موثر وبالخاصیة آب بدمزه و آب
بدطعم را خوش طعم میگرداند وبالعکس آب خوش مزه را بدمزه **رم رام** بفتح راء و سکون میم وفتح راء والف و میم ماهیت ان
قرطم بری ست وگویند قرصعنه ست و برگ ان جوز دوبین وخاکی رنگ وجهت دفع مضرت سم مار وکژدم وانواع هوام نگاه میدارند
وطریق استعمال ان آنست که برگ انرا در آب اندازند و نگاه دارند تا قوت ان در آب آید پس ان آب را باو دهند که او را گزیده و
قلی که از ان حاصل میشود ضعیف از قلی اشنان است **فصل الراء مع النون** **رند** بعربی اسم راسن بر سبیل غلط نامند
وگویند صندل ست **فصل الراء مع الواو** **روس** بضم راء وهمزه و واو وسین مهمله جمع راس ست وبفارسی کله نامند ماهیت
ان معروف ست مراد از ان کله و مغز ان ست از حیوانات وبهترین ان مغز کله گوسفند جوان فربه ست طبیعت ان نسبت
با بدن حیوان ابرد وارطب ست وبحسب طبع هر حیوان مختلف میباشد در کیفیات اربع وقوت وضعف وغیرها افعال و
خواص ان کثیر الغذا وبطی الهضم وچون بهضم واستمرا یابد بدن ضعیف را قوی گرداند ومنی بیفزاید وجهت اصحاب کبد ورئه
نافع ومضعف معده وبدبو کننده حب ولول مصلح ان جوزبان باخردل وسرکه والکامه وصعتر ست وگوشت خدین ان
گرم تر ورطوبت ان کمتر وغذائیت ان زیاده و هر دو چشم ان چرب تر و سریع النزول وگوشت زبان ان ضعیف تر همه
اجزا و انست ومغز ان ابرد وارطب کل اجزاء ان و پوست ان اعدل ولطیف الهضم تر وغلیظه و غضاریف ان ردی تر همه
اجزاء و بطی النزول ومورث قولنج وغضاریف ومانع ان ردی تر مصلح چشم ان نمک سیاه وزبان ان نمک باعتدال دار

تنبا گوشت آن سرکه و صعتر و زیره و عود و پوست کله و غضاریف آن راحتی المقدور نباید خورد و اگر مضطر و ناچار گردند
بخوردن آن باید که با کف خردل و مصطکی و دارچینی قلیه پخته بخورند اما بسیار و شکم سیر نخورند بلکه بر جوع صادق و ریاضت
شدید اندک بخورند و اگر دیر هضم گردد زنجبیل و مصطکی و عود و نعناع بخایند و اگر ثقل کند باید که مبادرت باخراج آن بقی کنند و اگر
قی دشوار آید و یا عادی بدان نباشد اسهال به بعض حبوب مسهله نمایند و بدل آن ست که مغز آن رطبه و حاره و حا
حیان از جه ضعیف کله و پاچه بخورند اصلا و انگور مالای کله بخورند که مضرت ولطول سر بچه گوسفند و پاچه آن جهت تسکین
اوجاع سر یابس هنگام انتهاء علت و جهت ترطیب سوء مزاج دماغ یابس و جنون و مالیخولیا و امثال آنها نافع و حقنه بمرق
سر بچه گوسفند مرطب امعا و گرده اعصاب و مهیج باه و ضماد اورام صلبه باطنه و سرهای ماهی کوچک نمک سود خشک کرده
سوخته جهت شقاق ملازه و مقعده و ورم بثات و گرده و سایر اورام صلبه باطنه و سرهای ماهی کوچک نمک و امثال آنها
و هان مناسبه و با آب ماهی ضماد آن نافع است **رواجر** بفتح را و واو و الف و کسر جیم بی نقط و سکون یا مثنات تحتانیه و را
ماهیت آن عبارت از نقولی است که در آب پخته و در روغن بریان نموده در آب میوهای ترش مانند انار و سبت
و به و ریباس و آب غوره و سماق و یا رب و یا شربت آنها و یا ماست و یا کشک اندازند و تناول نمایند و از جمله اغذیه است
بفارسی بورانی نامند طبیعت آن بحسب اجزا که از آن میسازند مختلف میباشد افعال و خواص مسکن صفرا و حدت خون
و مبرد و محرور المزاج را نافع و مغز مبرد و ... و تقلیل و بطی الهضم بسبب غلظت آن و نفاخ و قابض شکم و مهیج امراض رحم است
روبیان بضم را و سکون واو و کسر بای موحده و فتح یای مثنات تحتانیه و الف و نون و اربیان نیز آمده و بفارسی ماهی رو
بیان و ماهی سنگ و هندی جینگا مچهلی نامند ماهیت آن حیوانیست آبی و حلال با دست و پاهای بلند و غلاف جثه آن صدفی
کوچک آن بقدر ملخ بزرگی و بزرگ آن تا یک شبر و نیم تا دو شبر و زیاده هم و سرخ رنگ و گوشت آن نیز سرخ رنگ و صلب و
دیر پخته میشود و غیر جراد البحر است چه آن کوچک میپرد است و جراد البحر مذکور شد و روبیان کوچک را با آب و نمک جوش
داده و خشک نموده از سواحل دریا باطراف میبرند و انرا در فارسی سنگ مینامند بریان کرده با نمک میخورند و با روغن
و پیاز کرده با برنج پخته دم داده و یا با لار طعام تیز ریخته و یا قلیه پخته میخورند طبیعت تازه آن در دوم گرم و در اول تر و نمک سود
آن از آن گرمتر و خشک‌تر افعال و خواص آن مبهی و مولد خون صالح و منی و مولد خون صالح و مسخن گرده و رحم و معین
بر حمل و کثرت اولاد و بطی الهضم و با سکنجبین مسهل و مخرج حب القرع و چون با روغن گردگان و یا روغن گاو و یا نارجیل
و یا پیاز زرق کرده بریان نمایند و یا گندنا طبیخ نمایند مانند قلیه و با تخم مرغ نیمبرشت تناول نمایند بغایت محرک باه و مسخن رحم
است و اکتحال خشک سائیده آن با فلفل جهت رفع شبکوری نافع و ضماد کوبیده آن با نخود سیاه بر شکم مخرج حب

القوبع و به تنهائی محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلاء بخته بدان و در روغن زیتون جهت وجع مفاصل
و النقرس نافع و نمک سوده ان محرک باه بغیر روش و مولد منی ایشان و مولد سوداء و حکه قوی و امراض سوداوی و بجوش
اورنده خون صفراء مصلح ان بادری یعنی الکامه و سرکه و ربوب حامضه و بعد ازان شراب انار مفتح و جوارش سفر
جل سنبل جوزدن مصلح تا نده ان حضوص در بیرو ورس کرده یا وقرص عود هندی و امثال اینهاست **روذ انذیدا** بضم راء
و سکون واو و فتح دال معجمه و الف و فتح همزه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح دال معجمه و الف
بلغت یونانی نبت بمعنی اصل الوردی ماهیت ان بیخی ست شبیه بقسط و سنگلتر ازان و بعد از ساییدن بوی
گل سرخ ازان ظاهر میگردد طبیعت ان در اول سوم گرم افعال و خواص ان ملطف و محلل و جهت رفع صداع
بارد مجرب خصوصاً چون با نارین مخلوط کرده در آب جوش دهند و بدان نطول نمایند **روسختج** بضم راء و سکون
واو و ضم سین مهمله و سکون خاء معجمه و فتح یاء مثناه فوقانیه و جیم معرب روی سوخته فارسی ست و انرا راسخت
نیز نامند ماهیت ان مس سوخته ست و دستور احراق ان در دستورات مقدمه مذکور شد و بهترین ان سیاه مایل
بسرخی انست و سیاه ان زبون زیرا که بسیار سوخته و فاسد شده ست طبیعت ان در سوم گرم و خشک افعال و خواص ان
بسیار قابض و مجفف و تند و جذاب و منقی جراحات و مدمل و جالی و غشاوه چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بیرون اگو
فاسد زاید موثر و قتال و مسئول ان ملایم تر و اشامیدن یکدرم ان با موم و روغن کنجد که مصلح انست مسهل قوی ماء اصفر
بقوت و جهت استسقاء نافع و با آب باران و عسل سقی قوی طریق غسل ان مانند اقلیمیاست **روی توتیا** شیئ ست
و مشهور بروح توتیاست چه ان توتیای معدنی غیر مصنوع ست بخلاف سایر اقسام روی اسم فارسی طالیقون ست
و انرا مصنوع از چهار وزن مس و یک وزن و نیم سرب سازند و اهل هند این را اسگار بفتح باء موحده و خفاء تاء و سکون
نون و کاف فارسی و الف و راء مهمله نامند **فصل الراء مع الهاء و ریشی** بفتح راء و سکون هاء و کسر شین معجمه و یاء بفارسی
ارده نامند ماهیت ان کنجد مقشر بریان نرم سائیده ست که مایع باشد و روغن ازان جدا نکرده باشند طبیعت ان گرم و تر
افعال و خواص ان مبهی و مسمن و غلیظ و دیر هضم و مغید استها و بطی الخروج از معده مصلح ان عسل و سرکه و ملین
صلابات ظاهری و باطنی و مفتح سبات احشاء و منضج و مایل و جراحات و مسکن وجع و حدت و خشکی عضو با تش و یا مار
و سوخته خماد او طلاء و آنچه از مغز پسته و زرد آلو و شفتالو و غیر ان ترتیب دهند و اثار مانند اصل انست **فصل الراء مع الیاء المثناة
التحتانیه ریباس** بکسر راء و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح باء موحده و الف و سین مهمله بفارسی ریواس و ریواج و کلهری نیز
نامند ماهیت ان نباتی ست بقدر یکذرع و شبیه بسلق و از وسط ان یک و یا دو ساق روییده اندک بین قریب بدو انگشت

بدو انگشت و بحجم یک انگشت و برهای آن پوستی سبز رنگ و زغب و طرف متصل به بیخ آن مایل بسفیدی و اندک بنفشی و
طرف بالای آن سبز و مانند پوست بیخ کاهو بطول از آن جدا میگردد و مغز آن سفید رنگ نازک ابدار ترش با اندک عفوصتی
و ساق آن متشعب و در بین شعبها برگهای سبز خشن و بالجمله ساق آن شبیه بصاعد البستان باریکی و سر آن شبیه به پنجه [illegible]
و گل آن سبز رنگ و طعم آن اندک ترش با شیرینی کمی و منبت آن مواضع برف نشین و کوهستان بسیار سرد و بهترین آن
فارسی سفید لطیف شاداب نیکوست است که ساق آن ستبر و بلند باشد و بیخ آن راوند است چنانچه ذکر یافت و ریباس [illegible]
[illegible] است [illegible] و آن اول کسی است که ریباس را یافته مترجم صیدنه ابوریحان گوید که بیخ ریباس تا آب نرسد برگ
بر نیارد و در بعضی مواضع سی سال باید تا برگ بر آورد و در مدت بیخ آن بتدریج در زمین بزرگ میشود تا بمقدار بیخ درخت خرما شود
در بزرگی و آنرا راوند گویند و چون نبات آن بزرگ شود و پر برگی از آن مشابه بدست او میباشد و او را شیر راوند و سبب بدان
سبب گویند که دستهای او بلند بود و هر شاخی از نبات آنرا لحم نباشد بلکه از میان نبات آن هر سال قضیبی بر آید و بر سر آن تخم
آن باشد و [illegible] آن قضب ساقهای ریباس بر آید بشکل دست ادمی طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص ملطف
و یاقوت قابض و مفرح و مقوی معده و احشا و جگر حار و محرک اشتها و قاطع قی صفراوی و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا
و خون و صافی کننده آن [illegible] و جهت رفع سستی و خمار و خفقان و وسواس و بواسیر و طاعون و وبا و جدری و حصبه و اسهال
حار صفراوی و یرقان و تبهای حار و صفراوی و مداومت آن مانع بروز دمل و اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره و رفع بیاض
و غشاوات با آثار و جرب و جهت باد سرخ و نخله نافع مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج در [illegible] مصلح آن شربت عود و
انیسون و عسل مقدار شربت از آب آن تا سی درم بدل آن حماض اترج و آب غوره و رب ریباس قویتر از آب آنست و شربت
آن و جهت جنون و رفع حرارات و احتراقات نافع است ریه بکسر راء و فتح یاء مثنات تحتانیه و بالفارسی شش و بهندی و
بهندی [illegible] و بترکی [illegible] نامند ماهیت آن سرد و ضعیف و بهترین آن ریه بره و بزغاله شش ماهه تا یکساله است خصوص که کوهی باشد
طبیعت آن گرم و تر و لغذا سرد و تر و بعضی خشک دانسته افعال و خواص آن جهت مرضی و ناقهین که خواهش گوشت و اشتها
باشند قلیل آن که اطراف آنرا که نرم باشد بر بدن بریان نموده باشند نافع و گویند مداومت خوردن آن مورث سل و بطی الهضم و قلیل
الغذا و مولد خلط بلغمی است مصلح آن کرویا و سرکه که در آن بخیسانند پس بریان کنند مضر معده مصلح آن حب الآس و شکر
است و ضماد گرم ما گرم آن جهت تحلیل ورم چشمی که بر سفیدی آن نقطه سرخی بهم رسیده و ریه بره و خنزیر و گربه و خرس و حمل جهت
سحج و ورمی که در پا از کفش و موزه و امثال آن بهم رسیده باشد مفید و بدستور ضماد محرق ریه آنها گرم ما گرم چون بی نمک آنرا بر آتش
بریان کنند و [illegible] که از آن ابد بر تاول و [illegible] باتش طلا نمایند زایل سازد ضماد ریه بزغاله یکساله باشد و محرق آن جهت رفع سحج

حمل صح

موثر و به حمار الوحش را چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند جهت ضیق النفس نافع است رتیة البحر بکسر را و فتح یا و جیم یا و الف
ولام و فتح با و موحده و سکون خا و زا و هر دو مهمله ماهیت آن جبریست شبیه بشیشه و وقتیکه تازه و تر باشد در کنار دریا یافت میشود و
و خواص افعال آن ضماد آن جهت نقرس و شقاقیکه از سرما بهم رسیده باشد نافع است ریحان بفتح را و سکون یای مثنات تحتانیه
و فتح حا و الف و نون بفارسی شاهسفرم و بهندی نازبو و تلکه ما بری نیز نامند ماهیت آن از رسم جنس است و آن را انواع است
و در شاهسفرم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی ریحان السلیمان انواع شاهسفرم و جامه سلیمان نیز نامند ماهیت آن گیاهی است
از جنس عشقه شبیه بشبت تر و تازه و برگ آن شبیه ببرگ خطمی و گل آن سفید و کوچک و دانه آن سیاه مانند فلفل و
و گیاه آن بر اشجار میپیچد و در کوهستان فارس بهم میرسد و در اصفهان و دار المرز بر درختها میروید و در تنکابن و سیمو لونامند
طبیعت آن گرم و خشک و ابو ریحان تا چهارم گفته افعال و خواص آن ملطف و مجفف و مسهل بتعاییه سودا و منقی خون از احتراقات
و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبت بزجه معده و ضماد طبیخ آن جهت بواسیر و امراض سوداوی و درد رحم و طلای آن با عسل جهت ورم
بلغمی و با سرکه جهت حمره و اورام حاره و حمول آن با روغن گل جهت درد رحم و طلای آن با عسل جهت ورم بلغمی و آشامیدن و طلای
کردن شکوفه آن جهت تقویه و نافع و گزیدن عقرب نافع مقدار شربت از برگ آن تا سه مثقال و از آب آن تا ده درم
و اکثار آن مصدع مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بدل آن بزر نجوش و گویند بدل آن بهموزن آن شیح و بهموزن آن عنب الثعلب
است و گویند بسبب آنکه در چهارم گرم و خشک است سرما بدان ضرر نمیرساند و تنها بیماند و اگر مدتها آب نیابد محتاج باب
نیست بلکه رشحات رطوبت هوا را از ریشه خود سیراب میگرداند و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در کتب ادویه مفرده نوشته
اند که گیاهی است در اصفهان مشهور بگل عقرب است و جهت عقرب و رتیلا و زنبور گزیده شربا و ضمادا مجرب و برگ آن
از بلبلاب کوچکتر و گل آن مانند خوشه بنفش و اندرون آن زرد رنگ و کوچک است اما همیشه سبز نیست و آن مطار بون
است و مذکور میشود و گویند قسم جبلی آن برگ آن مانند شبت و گل آن سرخ یا سفیدی میباشد ریحان الکافور انواع ریحان
یهودی و شجر الکافور نامند و گویند بفارسی سوسن نامند ماهیت آن گیاهی است گل و شاخ آن شبیه بشبت و برگ
آن شبیه ببرگ انار و از آن ریزه تر و گل آن کبود مایل بسفیدی و از جمیع اجزای آن بوی کافور آید خواه تر باشد و خواه خشک
طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آب آن جهت تفتیح سده و یرقان و قطع سیلان خون
اعضا و بوئیدن آن بسیار محلل رطوبات جهنده یا غشه و مانع دوار آن محلل اخلاط غلیظ و مانعه و تحلیل اورام
و در روغن آن جهت قروح و جراحات نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرهم و از آب آن نیم مثقال
درهم است ریش بکسر را و سکون یا و شین معجمه بفارسی پر نامند ماهیت آن معروف است و طبایع آن اربعه

برطبور است افعال و خواص آن ورزو سوخته اقسام آن جهت التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم باریک که کثرک نامند و قطع خون
جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است و چون از بیخ برطبور آنچه بزرگ و سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بسوده
خشک کنند و در بینی و سند رعافی که بهیچ چیز بند نگردد فایده بخشد و مجرب است و در جمیع نزف الدم بعدیل است خصوصا برطاوس

باب یازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها زاء معجمه است فصل الزاء مع الالف زاج بفتح زاء و الف و جیم معرب
از زاک فارسی است ماهیت آن از معدنیات است و اقسام سیاه است و غیر آن است و سفید و سرخ و زرد و زرد آن
منقلب بسبز گردد و سفید آنرا قلقدیس و شوغار و زرد را قلقطار و سبز را قلقند و قلقنت سوری نامند و سیرازی زاج
سیاه **زاج ابیض** بفارسی زاج سفید و بیونانی خلیل القبس و بهندی پهتکری نامند ماهیت آن چیزی است سفید و اندک مایل
بزردی و خفیف الوزن و بهترین آن سفری براق شبیه بزرنیخ ورقی است که چون در دست مالند زود ریزه گردد و پاک
باشد از الایش و کوفته نباشد و آنچه را که خواهند رنگ کنند و خوب رنگین صاف یکسان شود و ادلاو رات محلول آن تر نموده خشک
کرده پس رنگ نمایند و معدن آن اکثر جاها است از آنجمله پنجاب از صوبه لاهور و قصبه بهره و خوشاب و نمک سار مابین نهر
جناو و راوی که معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است و در چین برآورده مانند نمک اندک نرم میباشد و برسیدن
هوا بدان صلب میگردد و طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و مایل باعتدال و الطف همه اقسام است افعال و خواص آن
بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال قریب بزاج زرد است و آشامیدن ثلث درم تا نیم درم آن که با دو وزن آن نبات سفید
نرم سوده لف کنند و بالای آن شیر گاو تازه دوشیده بقدر نیم آثار هندی که همان مقدار آب داخل باشند ناهار بیاشامند و اگر
آن مقدار شیر و آب را بیکدفعه نتوانند آشامیدن بدفعات بیاشامند و وقت شام نیز همین مقدار زاج و نبات با شیر و آب
بیاشامند و از ترشی و بادی و گوشت پرهیز نمایند و تا هفت یوم مداومت بعمل آورند جهت رفع قرحه گرده و مثانه و احلیل و تحلیل
ریاح آنها و تفتیت حصات نافع و اگر برای تفتیت حصات تا پانزده بیست یوم بعمل آورند بهتر است و چون دو جزو آنرا با یک جزو اقلیمیا
با سرکه سائیده در ظرف سفالی کرده چهل روز تابستان در آفتاب و در زیر سرگین است دفن کنند بغایت تند و جالی میگردد و
ازاله بیاض غلیظ و ناخنه مینماید و در ادراک گوشت زاید زخمها بعدیل و اکتحال زاج محرق جهت تنقیه جرب گوشتهای چشم و با
جهت سطری پلک آن و نفوخ آن در بینی جهت رعاف و بدستور طلاء آن بر پا موج با آب کنند یا و با قیروطی جهت اکله و تان و بیع
با خمر سائیده بدستور مذکور بسازند و آن نیکوترین داروئیست برای جرب طلاء آن و طلاء زاج با آب کشنیز جهت
حمره و بثور و جرب و حکه و خشکریشه سر و زخمها و خوره و آن جهت قروح خبیثه و نزف الدم همه اعضا و ورم بن دندان
و عضلات حلق و کعنو و حمول آن با آب گندنا جهت نزف الدم رحم و فتیله آن با عسل جهت قرحه گوش و رفع چرک

آن وجهت بواسیر و نواسیر بغیره و قطور قلیل محلول آن را و آب باران جهت تنقیه بصر و رفع غشاوه رقیق و بیاض و امثال اینها
نافع است **زاج احمر** قسمی از زاج سفید مایل بسرخی است و جوف آن سیاه و مایل بحاولف و لقت‌ها و بازیهوت و غلیظتر از سایر
اقسام و در جمیع افعال مانند اینها ست و از آن آنچه عقلی دیعفس است ضعیفتر و شیخ الرئیس در قانون نوشته که اطبا ر قبل ما و
اطبای در زمان ما تجربه نموده اند که آشامیدن یکدرم زاج سرخ بلخی موی سفید را میبرآند و بجای آن موی سیاه میرویاند و لیکن
شخص قوی المزاج مرطوب متحمل آن خواهد شد زیرا که بسیار قوی است **زاج اصفر** یعنی زاج سبز هندی اینرا اهل الکیس نامند
طبیعت آن گرم و خشک تر از سایر اقسام و سوخته آن لطیفتر و احراق آن برای تلطیف است افعال و خواص آن محرق و اکال
آشامیدن یکدرم سوخته آن جهت رفع سمیت قطر و با عسل جهت اخراج کرم معده و حب القرع و با آب سقی قولیت و چون
صاحب بنیه قوی مرطوب از آن بنوشند موی سفید آن ریخته بجای آن موی سیاه برویید و مجرب و الله اعلم و لیکن چون بسیار
خشک و بغایت مضر است ترطیب بسیار باید نمود و قطور آن در بینی با آب جهت قطع رعاف و تنقیه دماغ از رطوبات و درد گوش
جهت درد گوش باردار و چون آنرا سوخته و با سورنجان ممزوج کرده در زیر زبان گذارند جهت ضفدع و اکله دهان و قلاع آن
و در بینی جهت اکله و قروح آن و بدستور طلا آن به تنهایی جهت اکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الالف و نزف الدم
جراحات مفرد جراحات عفانی و زیاده از یکدرم آن کشنده است **زاج اصفر** یعنی زاج زرد که هندی کسیس نامند ماهیت آن بهترین
اقسام زاجات است و افضل آن و هی درخشنده است طبیعت آن در سوم گرم و خشک و سوخته آن لطیفتر بخلاف سایر
املاح که احراق قوی‌تر میشوند و معتول اثر احدث کمتر افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت قبل و اخراج اقسام کرم معده و تحلیل
ورم و طلای آن طحال سوخته و غرغره اقسام زاج با سرکه جهت زلونی در حلق مانده مجرب و چون دو جزو آنرا با یک جزو قلقطار با سرکه
سائیده در ظرف سفال کرده چهل روز در تابستان در آفتاب و در زمستان در زیر سرگین است دفن کنند بغایت تند
و حالی بیگیرد و دواز آن بیاض غلیظ و ناخنه بنماید و در ازاله گوشت زاید زخمها بیعدیل و در رنگ کردن موی کوتر مقدار شربت
آن که بی خطر باشد تا یکدانگ و زیاده بران خطرناک مصلح آن قی کردن بشیر تازه دوشیده و روغن تازه و کره و شکر و تر طب
بدن بدل آن زنگار است و فولاد و جوهر او را بو ارتقضیل و تعقیه بدان جوهر میدهند **زاج الاساکفه** بفارسی زاج کفشگران و
بهندی کسیس نامند و گویند زاج سیاه است و بیونانی مالیطریا و ملیطریا گویند ماهیت آن قسمی از زاج ابیض است و کثیر الارضیه
و چون آب بان برسد سیاه میشود و طبیعت آن مانند سایر اقسام و قابضتر از سایر افعال و خواص آن قابض و خالی جهت
درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهت جوششهای رطبه و حقنه آن با خمر جهت عرق النسا و لطوخ آن با آب
جهت بثور لبنیه نافع و داخل ادویه مسوده موی کرده میشود **زاج المعطر** و قاطر مینامند ماهیت آن از جنس زاج احمر است

که مائیت لطیف آن در زمین معدن منعقد میگردد و بهترین اقسام سبز است امتحان آن آنست که چون بر فولاد بمالند برنگ مس میگردد
زاج الحاکه از جنس زاج اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد زاج المطبوخ نیز از زاج اخضر است
که با خاک مخلوط میباشد آن را با آب بجوشانند تا منجمد گردد و نبات بهره بهره بریده استعمال بنمایند و از خوردن اقسام
زاجات سرفه موذی و سل و قروح اعضای باطنی و امعاء بهم عارض میگردد علاج آن آشامیدن شیر تازه دوشیده
و کره تازه با شکر و شربت رو فا و مانند آنست فصل الزاء المعجمه مع الباء الموحده زباد بفتح زاء و باء و الف و دال مهمله بهندی
مید مشک بمیم و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله نامند ماهیت آن نوعی از عطریات است سیاه رنگ مائل بسرخی و سیال
از بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی گیرند مشهور بزباد و آن حیوان را بفارسی گربه زباد نامند و جثه آن قریب بجثه سگ و گربه
بزرگ صحرائی و با خطوط سیاه و سر آن کوچک و چون اورا حرکت بسیار دهند از مابین فخذ آن عضوی شبیه بپستان
ماهیتی هیبت شبح بر میآید و رعایت خوشبوئی و بیشتر خوراک آن حیوان سنبل تازه و علفهای خوشبو است و در بلاد و شهر و
سنگ نمایند و بهترین زباد سیاه مایل بسرخی براق خوشبوئی و بدترین آن سفید آنست و آنرا مغشوش باظفار الطیب و
مصطکی و خوشبوئیهای دیگر میکنند و امتحان خالص آن آنست که بدست بمالند اگر بچسبد و بعد شستن دست بوی آن در
دست بماند خالص نیست و دیگر آنکه در آن حیوانات کوچک سرخ رنگ مانند مگس کوچک پیدا شود و آنچه تحقیق شده است
که آن حیوان شبیه بگربه و دراز تر از آن و نیز بوزان بیخ دهن آن باریکتر و دراز تر از گربه است و در بلاد حبشه و جزائر زیرباد
بهم میرسد و اکثر مردم آن حیوان را در قفص نگاه میدارند و با آن بازی میکنند و بعضی رام میشوند و رنگ آن سفید مایل بزردی
است و در زیر بیخ دم آن بر آمدگی شبیه بنافه و بقدر جوز کوچکی است و در آن بیخ شش سوراخ پیدا شود و در هفت روز تا یازده
روز یکبار از آن نافه زباد بعمل میآورند و از یکونیم مثقال تا دو مثقال زباد بعمل می آید و بعضی که رام اند دم آنرا بند کرده زباد از آن
میگیرند و بعضی که وحشی اند دم آنرا از قفص بیرون آورده از آن زباد میگیرند بدین طریق که صدفی را با بستگی بر آن نافه میمالند و
آن نافه را بملایمت میفشارند از آن زباد بر میآید و آنچه از نر آن بعمل می آید بهتر است از ماده آن زیرا که منفذ بول ماده
بالای آن نافه است و قدری از بول آن با آن زباد ممزوج میگردد و نیز اکثر از آن آگاه اند آنرا ناشسته بکار نمیبرند
و طریق غسل آن آنست که در ظرفی کرده اول سه دفعه باب سرد میشویند و بعد از آن سه بار دیگر باب گرم و سه بار دیگر
باب سرد که نه بار باشد و باید که هر بار آب بسیاری بر آن ریزند و بدست خوب بر هم زنند پس زباد را بکف دست
از روی آب بگیرند و یکبار صدفی پاک نمایند تا تمام آن برداشته شود و باز بدستور در ظرفی کرده آب بسیار بر آن ریزند
و بر هم زنند و از روی آب برگیرند آن هنگام زباد نرم و صافی و در آب گرم نرم و رقیق و در آب سرد منجمد میگردد و پس باید

ودر آب بیموش بوبند تا بوی بدان زایل گردد پس سه بار دیگر به آب سرد و از کرباسی بگذرانند و سه بار با گلاب بشویند
پس در اندرون کاسه چینی مالیده شبها بر روی گلهای خوشبوی مانند ورد احمر و یا ورد ابیض یا ورد اصفر و با بهار نارنج
و یا گل یاسمین و امثال اینها معکوس بگذارند و روزها پارچه پاکیزه صفیقی بر سر آن بسته در آفتاب گذارند تا هر مقدار که خواهند پس
اندکی از آن را با قدری عطر گلاب و اگر حاضر نباشد با گلاب ممزوج نموده بکار برند و این بهترین طریق غسل استعمال آنست
طبیعت آن در سوم گرم و در یبوست معتدل افعال و خواص آن منشف و بغایت مفرح و مقوی دل و حواس و آشامیدن یک قیراط
آن با ادویه مناسبه و با شراب تفریح آورد و جهت رفع غشی و خفقان و توحش و جنون و در رحم سده و مقعده نافع و ضماد مرهم آن با قدری
زعفران و مرق گوشت مرغ فربه جهت تسهیل ولادت مجرب دانسته اند و بوییدن آن جهت زکام و درد سر بارد و شقیقه و بحین
تمریخ بدان و طلای آن با روغن بادام تلخ جهت صفا صحت سامعه و تقویت آن و به تنهایی جهت تفتیح دمل و تسکین وجع آن و التیام
قرحه و بر مقعد آلودن مانع حمل زنان و مداومت بوییدن آن باعث صداع محرور و بدخلقی و ضیق النفس مصلح آن صندل سفید
کافور و اغذیه بارده بدل آن غالیه است زبد بضم زا و سکون با و دال مهمله بفارسی روغن تازه بی نمک و مسکه و روغن
و بهندی گهی نامند ماهیت آن عبارت از روغن گاو و بز و گوسفند و گاومیش است و بهترین آن تا تازه خوشبوی است که از
شیر گیرند و روغن گاو لطیفترین همه و گاومیش خصوصا جنگلی از همه غلیظتر و چرب تر طبیعت آن در اول گرم و در آخر آن
تر و کهنه آن گرم تر و تری آن کمتر و زود مستحیل بخلط غالب میگردد خصوصا با صفرا افعال و خواص آن ملین و منضج و مسمن
و مفتح سده جهت تنقیه صوت و خشونت قصبه الریه و حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار فرمودن فضلات
و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و تنضیج مواد سینه و دفع آنها و مالیدن آن بر بدن نیز و خوردن آن با شکر و خشخاش
بغایت سورت فربهی بدن و با بادام تلخ جهت رفع فضلات ریه و با قوالقی جهت اسهال و سحج که از حدت اخلاط باشد
و با شربت گل جهت قطع فعل دوای مسهل و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت دفع اخلاط و با پانزده مثقال آن با هفت
مثقال شکر جهت عسر البول مجرب و طلای آن بر بدن مانع حاجت تغذیه بدن میکند و تغذیه آن موقوف بورود و بالات غذا
و جهت تنضیج ورم ها و ورم بناگوش و ارنبین و روین و رشتی که بر سر و بدن اطفال بهم رسد و جهت گزیدن افعی و هزار پا خصوص
گرم کرده و گرما گرم آن و تمریخ آن بر بن دندان اطفال باعث سرعت بیرون آمدن آن و نیز تمریخ آن بر بن جهت رفع
حصف تازه و کهنه و با ادویه مفتحه جهت تفتیح حب و ماخ و تلیین اعصاب و جراحت مثانه و قوبا و سعفه خشک و جرب خصوصا که
اولا بدن را با آب سرد بشویند و بمالند و بعد از مالیدن اعصاب و جراحت مثانه و قوبا و سعفه صاحب آن خود را بپوشانند
تا عرق کند در همان روز رفع علت میگردد و خضاب آن با سورنجان نرم کوبیده جهت قطع و استیصال وانه بواسیر مجرب

مجرب و در بن انرده هرچند کهنه باشد بهتر دانسته اند و مغسول آن بیک صد یک آب و اقلا چهل و یک آب و در امور مذکوره
سریع الاثر و جهت پاک نمودن زخم از چرک و التیام زخمها و رویانیدن گوشت تازه و جهت بواسیر و حرق النار و نیز مفید
مضعف و مرخی فم معده و مسقط اشتها و بسیار خوردن آن مسهل مصلح آن قوابض و نمک و شکر و فانید و عسل بدل آن
شیر تازه دوشیده که بجوشانند تا خس آن سوخته گردد مقدار شربت آن تا یک درهم است زبد البحر بفتح زا و با و ضم دال
و الف و لام و فتح بای موحده و سکون حای مهمله و را مهمله بفارسی کف دریا و بهندی سمندر پهین نامند ماهیت آن گفته اند
جسمی است مرکب از اجزاء لطیفه ارضیه و اجزاء هوائیه مجتمع با رطوبت دریا که بسبب تحریک امواج در سواحل بحر قلزم بر روی
سنگها مجتمع میگردد بصورت جدری و آن پنج قسم میباشد یکی شبیه باسفنج و سطبر و زردرنگ با رطوبت و کریه الرائحه
مانند بوی ماهی و دوم مایل بسفیدی بسیار و متخلخل و با تجاویف بسیار و رائحه آن مایل بگرمی بکراهت شبیه بطحلب بحری
و سوم بشکل کرم و سنگ و مایل به بنفشی و این را میسیون و دودی و شبه از کرم ابریشم نامند و چهارم بسیار
تجاویف شبیه به پشم و چرک آلوده و سفید مایل بزردی و با تجاویف بسیار و این را افیون گویند و پنجم سفید و سنگ
ظاهر آن املس و باطن آن خشن و تند طعم و بی بوی و این از همه اقسام بهتر است و گفته اند بهترین این آنست که در نهی
یعنی برنگ گلسرخ باشد و نیز قسمی دیده شده که سفید بسیار ضخیم بحجم یک انگشت و زیاده بر آن و بی رائحه و با اندک
شوری و اجزا آن پرده پرده و اندک صلب و در بین پرده ها جرمی رخو از قبیل سفیداب و شبیه بشکل منجمد و
بر پشت آن از قبیل پوست چیزی سیاه رنگ و وسط پوست آن در طول گره دار شبیه بخرازات فقرات ظهر و در
زیر پوست نمایان و طول آن از انگشت و نیم بیشتر و این را بهندی کستوری نامند و آنچه بتحقیق [illegible] زبد البحر که بفارسی
کف دریا نامند اطلاق این اسم بر آن مجاز نوشته است و آن کف نیست بلکه استخوان بالای [illegible] جانور نیست
بحری که در دریای فارس و قلزم و نواح آن بهم میرسد بقدر سپری و در زیر شکم آن پوستی و در آن لحمی رخو
و در جوف آن آبی بسیار سیاه که بعض مردم آنرا با قدری صمغ ممزوج نموده بجای مداد استعمال مینمایند
و حیوان بساحل افتاده و بمرور گوشت و پوست آن بتحلیل و زایل گشته بدان هیات سنگ شده و مردم از ساحل
برداشته باطراف میبرند و کف دریا مینامند و اکثری ماهی گیران آنرا صید نموده گوشت آنرا که مرغوب ماهیان است
بسر قلاب نصب کرده ماهیان را بدان صید مینمایند و استخوان پشت آنرا میاندازند بمرور ایام بدان هیات سنگ شده
و آن ماهی را سپیلهای طولانی شبیه بر دو حیوان تا پنج شش عدد و بطول یک ذرع میباشد و دوم کوچکی از گوشت
نرجی و بر بالای پشت آن بالای استخوان پوشش نازکی طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن

ازادویه قتاله است قاطع قی و غثیان و هاضم طعام و مصفی صوت و قبض دهنده و مصلح آن لعابها و صموغ مقدار شربت آن
یکدانگ بدل آن شیخ خاوران جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم روغن گل سرخ جهت قوبا و بثور لبنیه و قروح
و جرب متقرح و خنازیر و بهق و کلف و سایر امراض جلدیه و آثاریکه بر روی ظاهر شود و با نمک و شراب جهت
ستردن موی و جلای دندان و طلای آن با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن بدن و اذابه لحم از مجربات است و طلای آن
خصوص قسم اخیر با اندک فلفل با آب سوده جهت تحلیل اورام بارده رخوه و ریخته و در استسقا خصوص طبلی نافع و از میان
یکدانگ از قسم سیوم آن با شیر آن کتیرا جهت درد سر و عسر البول و تفتیت سنگ گرده و اخراج ریگ آن و درد
کمر و استسقا و سپرز و ادرار مزمن حیض و خاکستر محرق آن با سرکه و با شراب سرخ رقیق جهت داء الثعلب و کلف
مجرب و مغشوش آن زاجدت کمتر و لطیف تر و جلای آن بیشتر و برای داء الثعلب و کلف بهتر و هر یک از اقسام آن بدل یکدیگر
اند مقدار شربت آن از یکدانگ تا دو دانگ مضر مصلح آن روغن کدو بدل آن حجر قیسور است و نوع سفید آن در
سیوم گرم و در دوم خشک جهت جلای بصر و با ادویه مناسبه جهت رفع بیاض چشم موثر است زبد البحر بفارسی
کف بوره نامند ماهیت آن عنبر بوره زبدیست و غیر جامد و لعابیت سفید شبیه به بارود و بوره زبدی جامد مایل بسرخی
و در جمیع افعال مانند بوره و از آن لطیف تر و تندتر است زبرجد بفتح زا و با موحده و سکون راء مهمله و فتح جیم و دال
مهمله ماهیت آن ارسطاطالیس زمرد و زبرجد هر دو را از یک معدن میداند و در معدن طلا متکون میباید از مقابله
زحل با قمر و مقابله شمس و الوان میباشد سبز صاف و کم رنگ را مصری و زرد مایل بسبزی را قبرسی
و زرد مایل بسرخی را هندی نامند و این زبون ترین همه است طبیعت آن در سیوم سرد و خشک و از طاکی
در چهارم دانسته افعال و خواص آن در همه افعال مانند زمرد است و جالی و مفرح و قاطع نزف الدم و دافع عسر
البول و مفتت حصاة و جهت تقویت باصره و رفع جذام بهترین ادویه است که هر روز بقدر دم ابره بخورند و تعلیق آن
جهت صرع و عسر ولادت نافع سقط باه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن زمرد است و چون
صورت ترکیبی در حین بودن قمر در حوت بر آن نقش کنند و از آن انگشتری سازند و در مفرحات کنند باعث فرح و ازاله
هم و تسهیل ولادت است چون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کنند و از آن در رصاص پیچیده در دام
ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند و گویند آشامیدن شراب در پیاله زبرجد مست نمیگرداند زوزب
بفتح زا و راء و سکون واو و با و در میان و دراخته نی ابرسوخ و باصفهانی ... ره نامند ماهیت آن حیوانیست بقدر
سنگ کوچکی و روی آن ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی پوست آن نیز ابلق میباشد و مشهور است که

در حوت

که هرچند انرا بخورند فربه تر سازد و طبیعت ان در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن گویند چون ان مرواریخ و با بادام
که بسته بخورده باشند گوشت ان صالح الغذا و جهت ریاح و سردی احشا و دانه بلغم و تحلیل تواو و پوشیدن پوست ان
جهت نقرس و مفاصل و رعشه و عذر نافع ست و علامت انکه گوشت مروار خورده است که از ان بوی میاید زبیب بفتح
زا و کسر با و سکون یای مثنات تحتانیه و بای موحده بفارسی مویز نامند ماهیت ان معروف ست و ان انگور رسیده
به جهت خشک شده است و انواع میباشد بحسب انواع میباشد بحسب انگور بهترین همه پرگوشت شیرین کم دانه فربه است
و بدترین همه خشک کم گوشت پردانه ان طبیعت ان بحسب انواع انگور مختلف میباشد انچه از انگور سفید ست گرمی
ان کمتر از سیاه ان و همچنین بسیار شیرین انرا گرمی زیاده از کم شیرین و مایل تر بترشی ان نیز و معتدل ترین همه سفید
و بعد از ان سرخ و بعد از ان سیاه ان و خشک کم گوشت پردانه مایل به یبوست و قابض و دانه ان سرد و در اول و خشک
در دوم افعال و خواص ان در حدیث وارد ست که باید که شما زبیب را بخورید که اطفا مره صفرا مینماید و بلغم را ساکن و عصب
را محکم و عصب را بهم میراند و دل را قوی و نیک نیکو گرداند و منقی ان کثیر الغذا است بسبب جوهر غلیظ ارضی نه دار و منضج خلط
غلیظ و ملین بطن و محلل باعتدال و جالی معده و امعا و معین ادویه مسهله و موافق قصبه ریه و مقوی جگر و محرک باه و [illegible]
و مسمن بدن و جهت سرفه بلغمی و امراض گرده و مثانه و قرحه امعا و با گل گاوزبان و خرمای سبز جهت خفقان مجرب
و با حب البان جهت نسیان و با سرکه جهت یرقان بدستور مجرب و چون بجای دانه در هر عددی فلفلی جا داده بدان
مداومت نمایند جهت سردی گرده و تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه بیعدیل و چون با افیون بپزند تا مهرا گردد و تا
صاف نموده با روغن بادام بیاشامند جهت سرفه بارده بلغمی مجرب و اشامیدن آب نقیع ان و با آب مطبوخ ان
ان و با بابونه مناسب ملین طبع و خیسانیده ان در سرکه انگوری بیاشامند جهت تحلیل ورم طحال مجرب که هر روز
چندان دانه انرا بخورند و بالای قدری از ان سرکه بیاشامند و چون با فلفل و آرد و جاورس بریان کنند و با عسل
بخورند بلغم از دهن بیرون آورد و ضماد ان با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام و انفجار دمامیل و قلع ناخن پیچاشده برآمده
و با شراب جهت غانغرایا و قروح شهدیه و جدری و عفونت مفاصل و جوششها و سرطانات و با آرد باقلا و زیره
انیسون و با جاوشیر جهت نقرس نافع مضر محرور مصلح ان سکنجبین و مکیدن آب میوهای ترش و خشخاش
مضر گرده مصلح ان عناب مقدار شربت ان تا سی درم بدل ان کشمش است و دانه ان سرد در اول و خشک
در دوم و قابض و حابس بطن و مقوی بطن و مقوی معده رطب و امعا زبیب لاغر کم گوشت حابس بطن و مقوی ان
و محرق خون مصلح ان خیار شنبر و گویند تخم خرفه و مضر گرده مصلح ان عناب و نوع بیدانه که کشمش نامند بهترین

آن سبز است که از انگور عسکری سازند و زبون ترین آن سیاه و بهترین آن لطیفتر از دانه دار و کثیر الغذا و مبهی
و با قوت مسهله و آب و همچنین آب مطبوخ آن که با فانید بقوام آورده باشند جهت سرفه و تنقیه مواد سینه و تقویه صوت
نافع و ضماد آن با زعفران و زرده تخم مرغ و عصفر جهت انفجار دمل و تحلیل صلابات [illegible] و چون بکوبند آنرا با صبر و مرهم بمالند
جهت رفع کچلی مجرب و در سایر افعال مانند مویز دانه بیرون کرده است و محرق خون مصلح آن همان مصلح مویز است که مذکور
شد و شراب آن در قرابادین نوشته شد **زبیب الجبل** بفتح جیم و باء موحده و لام و زبیب بری نیز نامند و بیونانی فیسموند
اسطافیوس اغریا و بفارسی مویزک که مویزج معرب آنست و شیرازی نیز مویزک نامند ماهیت آن نبات آن
شبیه بتاک و از آن ضعیفتر و شاخهای آن راست و سیاه و گل آن مایل بسفیدی و ثمر آن در غلافی مانند غلاف
نخود و در آن دو سه دانه اندک پهن غیر مستدیر و با خشونت بعضی سفید و بعضی سیاه مایل بسرخی و مغز آن سفید و طعم
آن تند و تیز چون بخایند طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار حار و مقرح و مفتح و مسقط جنین و
خائیدن و غرغره کردن بطبیخ آن جاذب رطوبات دماغی و تنقیه بلغم بسیار از دماغ و با مصطکی و کندر جهت رفع لکنت زبان
و درد دندان که سرد و حادث از بلغم باشند و حدت رطوبت لثه و با عسل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان و چون بکوبد
دانه آنرا و ریشه پاکیزه پیچیده اندک تر کرده کوفته گردانه آنرا کوبیده و شکسته گرد و گرم کرده بر دندان موجع گذارند در
ساعت تسکین وجع آن نماید و آشامیدن بقدر عدد آن با ماء العسل منقی قوی اخلاط غلیظه و باید که بعد شرب آن بدفعات
ماء العسل بنوشند و حرکت کنند زیرا که اگر حرکت نکنند و بنشینند و یا خواب کنند خوف خناق است و با مصطکی و کندر جهت
تنقیه صوت و با ادویه مناسبه جهت رفع سبر و کشتن کرم معده و ضماد آن با عسل و یا سرکه و یا عصیر آن جهت داء الثعلب
و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب غیر متقرح و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و کشتن
آن خواه در سر و خواه در بدن باشد و مطبوخ آن در روغن زیتون جهت گشودن دمل و نطول آن با طبیخ سداب
جهت درد کمر و ساق و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت وجع دندان و تجفیف رطوبت و استرخاء لثه و چون نرم سایند
و با قطران [illegible] در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند کرم آنرا بکشد و وجع آنرا تسکین دهد مضر سپرز مصلح آن کتیرا
مقدار شربت آن تا یک درم و زیاده از یک مثقال آن کشنده است بخناق و جراحت مثانه و احشاء و معالجه آن ترک
از علاج ذراریح و جیلاهنگ بدل آن و وزن آن عاقرقرحا **زبل** بکسر زاء و سکون باء و لام بفارسی سرگین نامند ماهیت
آن معروف است و مراد از زبل حیوانات است طبیعت آن زبل هر حیوانی بحسب آن مختلف میباشد و بالجمله همه آنها
گرم اند افعال و خواص آن نیز بحسب هر حیوان مختلف میباشد و در طی ذکر آن حیوان مذکور شد و میشود ان شاء الله

انشاء الله تعالی و بالجمله مجموع آن ها محلل و مجفف اند **فصل الزاء مع الجیم زجاج** بضم زاء و فتح جیم و الف و جیم بفارسی
آبگینه و شیشه نامند ماهیت آن دو نوع است معدنی و مصنوع معدنی سفید و صاف شفاف بخلاف مصنوع آن و معدن
آن اکثر جاها است آنچه در حوالی شیراز و غیر آنست سنگی است تیره رنگ ریزه ابتدا قلعی نرم سائیده در کوزه ریخته
باتش تند چند شبانه روز نگاه دارند تا خوب گداخته گردد و پس حجر مغنیسیا را سوده با رمل همراه آن بپاشند تا در روی آن بنشیند
گردد پس از آن آنچه میخواهند بسازند و هر رنگی که میخواهند رنگ میکنند و بهترین آن سفید صافی بسیار شفاف است
و مصنوع ابتدا از رمل و سنگ ریزه و قلعی میسازند و معمول اهل فرنگ بیشتر این است و شیشه های فرنگی اکثر از رمل گداخته
با قلعی است و این سفیدتر و شفاف تر میباشد و ارسطو حجر بلور را از جنس زجاج معدنی دانسته که منجمد گشته و نضج زیاده
یافته و رنگ نیکو بهم رسانیده طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و مصنوع آن گرمتر افعال و خواص آن مقطع و محلل
و جالی و لذاع و محرق آن مجفف بی لذع و رماد آن الطف آشامیدن آن بقدر یک درم با شراب ابیض رقیق جهت
تفتیت سنگ مثانه بشدت و جهت رفع ضعف گرده و مثانه و حرقت البول و [illegible] و اکتحال محرق و رماد بسیار سوده
مانند غبار آن جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر نافع و سنون آن باعث جلای دندان زرد و تیره و
طلاء آن جهت خراز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و حمول آن با حنا جهت خنازیر و امثال آن بسیار نافع و
محلول آن در افعال مذکوره قوی تر مفرط احشا و مقرح امعا مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن زبرجد
است زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را یک هفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روزی دو بار شیر را
تبدیل نمایند و هر چند مثقال از آن است و چهار مثقال شیر و [illegible] گذارند بجو روان دهند **فصل الزاء مع الراء المهمله**
زراوند بفتح زاء و راء و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله لغت فارسی است و بعجمی ابدلس مستقوره
و معرب تر آن بمسمقار سمنوان است و نزد اهل مغرب معروف بشجر رستم و بیونانی ارسطولوخیا و معنی ار
سطو الفاضل و معنی لوخیا النفساء است جهت آنکه برای عسر ولادت نافع است و دو قسم میباشد نر و ماده قسم
نر آن را طویل و ماده آن را مدحرج نامند و از مطلق آن مراد زراوند طویل است ماهیت آن بیخی است سبطری یا انگشتی و
قوی تر و باریکتر نیز و ظاهر آن تیره مایل بسرخی و طعم آن تلخ با اندک زهومتی و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر
و از آن مدورتر و عریض تر و شاخهای آن بقدر شبری و باریک و گل آن منقش بشکل شکوفه امرود و بهترین آن
سطبر زعفرانی رنگ آنست که کهنه کرم خورده و پوسیده نباشد و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن قسم
اول در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن تریاق سموم نباتی و حیوانی و جالی و جاذب و محلل و

محلول

و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت حصات و مدر بول و حیض و کشنده کرم معده و حب القرع و قمل بدن و جهت استرخاء
عصب و تشنج امتلائی و منقی سینه و کبد و لطیف رنگ رخسار و دفع ریاح و آشامیدن دو درم آن با شراب جهت رفع
سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز و یک مثقال آن با شراب عسلی
جهت صرع و کزاز و ضعف احشا و اسهال بلغم و اخلاط غلیظه تقویت و با آب بسا و عسل جهت پر نمودن قروح عمیقه و اصلاح
آنها بقوت و ضماد آن جهت گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت و قرحه رحم و سایر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه
مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت موثر و چون با روغن بیرمان کمالند سبب بکشد و دفع گزیدن و سنون آن جهت تنقیه
رطوبات لثه و چرک دندانها و فرزجه آن جهت احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین بغایت موثر مقدار شربت آن
از دو درم تا دو مثقال و گویند مضر جگر و سپرز است و مصلح آن عسل بدل آن زراوند مدحرج و گویند بدل آن در تحلیل
صلابت سپرز است طرح دو در ریاح بوزن آن زرنباد و نصف آن انزروت و در تحفه عسالیج الکرم است زراوند مدحرج بفتح
میم و فتح دال و سکون حا و فتح رای مهمله و جیم بفارسی زراوند گرد و باصفهانی تحو داوندی نامند ماهیت آن بیخیست
مدور بقدر فندقی و اندک کوچکتر و بزرگتر از آن نیز باشد بینی و ظاهر آن زرد و باطن آن مایل بسرخی و بعضی آن تازه
گرم باور ده اند و قوت آن تا دو سال باقی میماند و شاخهای گیاه آن بقدر یک ذرع و زیاده بر آن و برگ آن شبیه
ببرگ زراوند طویل و از آن کوچکتر و خشبو و با اندک تندی و نرم و گل آن سفید و جوف آن سرخ و بدبو طبیعت آن
در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن تحلیل و تلطیف آن زیاده از طویل آشامیدن آن با آب گرم و یا آب سرد ملطف
اخلاط و منقی سینه و قصبه ریه و فادزهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهت درد سر و شقیقه بارد و صرع و جنون و
وسواس و ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و فواق و یرقان صفراوی و بلغمی و تنقیه چرک زخمها و چرکناک و دندان و فسخ و
وهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرزهای بارد و با عسل جهت خانق و اوجاع مزمنه و درد کمر و عرق النسا و نقرس و در دفع
سموم و سایر افعال قویتر از طویل و ضماد آن جاذب خار و پیکان و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح
خبیثه و با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه موثر مقدار شربت آن تا دو درم مضر سپرز و مجفف اعضا مصلح آن
عسل و روغن کدو و بنفشه بدل آن قسم طویل آن بوزن آن و نیم وزن آن ریوند چینی و گویند بوزن آن زرنباد و نصف
آن قسط و دو ثلث آن لسان است و مترجم صیدنه ابوریحان بیرونی در صیدنه خود آورده که زراوند سه نوع میباشد و دو نوع
همان است که مذکور یافت و نوع سوم زراوند خوش خوانند شاخهای آن باریک و دراز و برگ آن سطبر و مدور و شکوفه
آن بسیار مانند شکوفه سداب و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در این نوع شیرین است نه تلخ و این نوع غیر

غیر مستعمل اطبا است و در خوشبوییها داخل سازند **زرنب** بفتح زاء و سکون راء و فتح نون و باء موحده اسم ارحل
الحراد نامند بجهت مشابهت آن بدان و هندی برهمی و برهنی و سینی نیز و قسمی را مندوک پرنی و برهمی دور حبشت
آنرا گه زرنب است طالیس و برگ آنرا تالیسفر نامند ماهیت آن نباتی است از برگ صعتر بری بزرگتر و مایل بزردی
و خوشبو شبیه ببوی ترنج و گل آن زرد و گیاه آن کمتر از ذرعی و ساق آن مربع و مجوف و طعم آن با حدت و قوت
آن تا چهار سال باقی میماند نبت آن جبال فارس و آنرا سرد و تر کستانی نامند و در هند و بنگاله نیز هم میرسد و بهتر
آن آنست که باریک تند بوی تازه باشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و بغایت
مفرح یاقوت قابضه و مقوی معده و جگر ضعیف و گرم کننده هر دو و قایم مقام دارچینی است و جهت تقویت اعضای رئیسه
و امراض عصب و تصفیه صوت و سرفه و ضیق النفس و فواق و ازاله بلغم و تقویت هضم و زیادتی اشتهای طعام و تحلیل
ریاح و رفع استسقا و عسر البول و برودت مثانه و سموم نافع و عصاره تازه آن در تفریح مانند خمر است و سعوط آن
با روغن گل و یا با آب و روغن بنفشه جهت دوار و سر بار و نافع مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن کشنیز و جلاب مقدار
مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دو وزن آن دارچینی و گویند کبابه و سلیخه و گویند حل تواست **زرنباد** بفتح زاء و راء و
سکون نون و فتح باء و الف و دال مهمله و رکه مشرفه شبیه بعرق الکافور و هندی کچور نامند ماهیت آن بیخی است تند
بو با عطریت و ظاهر آن اغبر و باطن آن اندک مایل بزردی و طعم آن مایل بتلخی و آنچه شیرین است و کم بوی و ضعیف
است و دو نوع میباشد یکی کوچک و آن بیخی است از زنجبیل بزرگتر و در بو تندتر و از آن اندک رایحه کافور آید و این را
درست جوشیده خشک نمایند و هندی کچور نامند و دوم بجهت سطبر و اندک بلند و بعد برآوردن از زمین جوشانیده و رق
نموده خشک نمایند برای آنکه زرد و خشک گردد و از فساد و کرم خوردن محفوظ ماند و این را در هندی نرکچور گویند و برگ آن
بلند بقدر ذرعی و عریض بقدر چهار انگشت منضم شبیه ببرگ زرد چوبه و از برگ زنجبیل بلندتر و عریضتر و گل آن زرد و شبیه
بدسته گلی و او را ساقی از وسط درخت آن بر میآید و بر سر آن گلهای زرد و طولانی بر میآید و گویند سفید و سرخ نیز میباشد
و چون بیخ آن رسید برگهای آن رو بخشکی میآورد و خشک میگردد و اشتهار آن بر میآورند و منبت آن اکثر بلاد هند
و بنگاله و دکن و در نیر باولات و چین است و قوت آن تا سال باقی میماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبات
فضلیه افعال و خواص آن مفتح سده و مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و موافق روح حیوانی و طبیعی و مسمن
بدن و تریاق زهر جانوران سمی و حابس قی و مدر بول و حیض و مسهل سوداء و جهت سرفه بارده و بلغمی و وحشت
و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و ذخیره اطفال و بجهت تحریک باه و نعوظ در دهان نگاهداشتن آن جهت

درد دندان و صحت آن و نفخ آن جهت رفع سرفه بارد و رطب نیز مفید و رایحه سیر و پیاز و شراب از دهان و خام و
تازه آن بر اورام و اوجاع بارده محلل و مسکن آنها و بر قدم مالیدن جهت رفع جمیع علل سر و طلای آن بر ورک جهت درد
الثقل و مالیدن سفوف خشک آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و بخور دادن آن جهت گریزانیدن هوام و مورچه
که بار دیگر عود کنند مجرب و تعلیق قطعه بزرگ بقدر ران بر حقوین و کمر باعث اعاده باه مایوسین و مصدع و زیاده آن مضر
و مصلح آن بنفشه بدل آن در تفریح بوزیدان و درونج و در رفع زهرها مثل آن درونج و نیم وزن آن و انیسون و چهار دانگ
طرخشقوق است و خام و برگ تازه آن جهت رفع کلف نافع است **زرافه** بضم زا و فتح رای مهمله مشدده و الف و فتح فا
و ها بفارسی اشتر گاو پلنگ نامند جهت آنکه در ماهیت آن گفته اند که گردن آن بلند مانند گردن شتر و سر آن نیز مانند
شتر و گاو گویند مانند سر گاو کوهی و رنگ آن مانند رنگ آهو و منقط بسفیدی و شبیه به پلنگ و پای آن پای گاو و دو شاخ
آن بدستور دو شاخ آن و دست آن درازتر از پای آن و زانو ندارد و دندان آن کوچک و دنبال آن شبیه به دنبال آهو است
و آن از جمع شدن شتر ماده و گاو نر وحشی بهم میرسد و بالجمله شکل عجیب و غریب دارد و طبیعت آن خشک در اول و بعضی
گرم افعال و خواص آن مولد خلط غلیظ سوداوی مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن مبرد الجنس آن با پوست خربزه و خوردن
آن با روغن و افاویه نافعه مقویه معده و لیکن باید خورنده آن عادت و بدن خود را با استفراغ با بارحات و رفتن حمام
و عرق بسیار کردن و در آن خاصیتی دیگر نیست مگر آنکه زهره آن جهت نزول آب مفید است **زرزور** بضم زا و سکون
رای اولی و ضم رای معجمه و سکون واو و رای مهمله جمع آن زرازیر آمده از جمله طیور است بفارسی سار و بترکی سقرچین نامند
ماهیت آن نوعی از عصفور بزرگ است که در وقت پرواز آن آواز آید و بالهای آن اگر قطع نمایند نتواند پرواز نماید مانند
آنکه چون دستهای انسان را ببندند یا به بندند نتوانند که بدود و رنگ آن سیاه منقط بسفیدی است و در خانها اسیر و پرورش
مینمایند و هر چند کهنه شود سفیدی آن کمتر میگردد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مبهی و مسمن و مقوی بصر
مضر دماغ و محرور المزاج و یابس مصلح آن بروغن و یا آب چغندر ریختن و محرور المزاج با سرکه و مربی خوردن و بعد از آن
آب انار میخوش نوشیدن و بهتر آنست که صحرایی و تازه صید کرده آن را بخورند جهت حدت آن بلکه در خانه پرورده آن
بهتر است و چون صحرایی آن را ذبح نمایند باید که اقلا شب یکبار بدارند پس صبح طبخ نموده بخورند **زرنیخ** بکسر زا و سکون را و
و کسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه و خای معجمه بیونانی ارساطیس و بهندی هرتال و هرتار نامند ماهیت آن جسمی
است که متکون میگردد در معدن خود مانند تکون کبریت از بخار دخانی که بمصادف گردد رطوبت در قعر معدن و لیکن
ماده ارضی و رطوبت ثقیل در این بیشتر است و جزو ناری و کبریتیت غالب و لهذا این مشتعل نمیگردد بخلاف کبریت که

که برسیدن اندک آتشی بدان مشتعل میگردد و آن پنج نوعی میباشد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و
بهترین آن همه زرد صفائحی مانند طلق و براق برنگ ذهب است و این را زرنیخ ورقی و بدخشی نامند و هندی
هرتال ورقی و بهترین آن سرخ صافی شبیه بارسنج است که زود بغفت گردد و بوی کبریت از آن آید و گاه بشود
زرنیخ را بقاعده در طبخ میکنند و آنرا انشرار مینامند از جهت مشابهت بشرار آتش و براقی اخرای که ظاهر میگردد و در
آن و این قاتل و بسیار حاد و سوزنده است و داخل مرهم محلله جالیه میکنند و این هر دو قسم سبز و سیاه آن نیز ردی
تر از کل انواع آن و غیر مستعمل اند بسبب قوت احراق آن و سفید آنرا زرنیخ النوره و دواء الشعر نامند و بدترین انواع
است بعد از آن هر دو قسم قاتل است و بعضی سفید آنرا اقوی تر و حادتر دانسته اند از آن هر دو و سمیت آنرا علاج نیست و زرنیخ
محرق الطف و قوت سمیت آن بیشتر و قتال مگر آنکه خوب آنرا سوخته و قبل بموده باشند و مقدار کم آنرا با شرایط آن در
امراض بقدر بخورند و زرنیخ سفید تحلیل که همان باشد که سرکه سفید نامند و در اکثر مذکور شد طبیعت زرد آن در سوم گرم و
خشک و سرخ آن در چهارم و سه نوع دیگر از همه اقوی و از سمومات اند و گفته اند سیاه آن در چهارم و اصفر در اول چهارم و
اخضر در وسط سیوم و احمر و ابیض در اول آن و قوت آن تا هفت سال باقی میماند افعال و خواص همه انواع آن لذاع و مقطع
و محرق و با قوت قالبه و خورنده گوشت زاید زخمها و جالی آثار خون مرده و رافع سعفه و جرب و اکله و کشنده اقسام کرم معده و سترنده
موی و با زرنیخ جهت داء الثعلب و با آهک و خاکستر و امثال آن جهت سترون موی و محرق آن گویند درین فعل اقوی است
و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و هوام بدن و با پیه جهت تحلیل خراجات و با روغن
گلسرخ جهت بثور مقعده و بواسیر و جراحت بینی خصوص سرخ آن و با ادویه مناسبه جهت بردن گوشت زاید و رویانیدن گوشت
بن دندان و خوردن زرد خام آن بمقدار کمی برای سرفه رطبی و ضیق النفس بارد و بلغمی نافع و بخور آن با راتینج بنحوی که دود آن
بحلق رسد با بنوبه جهت سرفه رطبی کهنه و بدستور بخور آن بواسطه انبوبه با پیه و مغز جلغوزه و مغز بادام بالسویه و از مجموع مقدار یکدرم
جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت موثر با تکرار عمل و بشرط آنکه بعد عمل حریره آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت
رفع عایله آن بنوشند و یک دانگ سرخ آن با عسل جهت تنقیه آواز و رفع چرک سینه و لیکن چون قویست حذر از آن اولی
است و آشامیدن آنرا با پیه دقیق کردن جهت تب ربع موثر و حتی المقدور اگر آنرا از داخل استعمال ننمایند اولی است و طلاء
زرنیخ سرخ با بول حاد بدستور از هر عضوی که خواهند موی و آن تر وید باشد زیر بغل و غیر آن باید که موی آنرا بکنند و زرنیخ سرخ
را با آب بیخ تازه بدان موضع بمالند و دیگر نروید و مجرب دانسته اند و طلاء آن با زهره گاو و آب حی العالم و شبت جهت منع سواد شدن
آتش و چون آنرا مس نمایند موثر و سترون سوخته شده آن با بول صبیان جهت بردن گوشت فاسد متعفن دندان

و در و پاشیدن گوشت صحیح مجرب و با سرگین گنجشک جهت ثالیل و با صبر و حب البان مقشر داء الثعلب کند و با جهت سقوط
دانه و اسیر والتیام جمیع زخمها بی عدیل و چون زرنیخ قراح را بموزون نرم سوده در روغن یاسمین که هندی چنبیلی نامند دو
بجوشانند و بر عضوی که جرب رطب داشته باشد بمالند گرم موی بشوید که جرب آن پاک شود و با پیه مرغابی بر آن
بمالند و هر چند مرتبه را بلی بسیگرد و چون زرنیخ زرد در شیر حل کنند هر مگس که در آن افتد بمیرد و گویند هر مگس که بر آن عبور
کند بمیرد و مقدار شربت آن تا نیم درم مصلح تعفین آن اخلاط را پوست هلیله زرد است بدل زرنیخ زرد و نصف وزن آن
سرخ است و بدل آن هر دو در اکثر افعال کبریت و اکثار ضماد و طلاء آن باعث کلف و سستی باه و الغاطست و مصلح
کلف حادث از آن مالیدن عصفر و آرد برنج است و آشامیدن دو درم زرنیخ مصعد که عراقیون نامند بسیار بد و محدث سکر
و سقوط و قروح ریه و اسهال و وجع مفاصل و متغیر شدن رنگ بدن بسیاهی است و اصلاح آن با آشامیدن آب گرم با جلاب
بسیار و شیر طبخ و روغن بادام و قی بلیغ بموزون و ماء الارز و ماء الشعیر با شیر و تحقین بدان هر دو بموزون و امراق چرب
باشند مرق مرغ جوان فربه با روغن بادام و شیر تازه دوشیده و لعاب بزرقطونا و تخم خطمی و بهدانه است و چون بکماشته
تا شش ماه اندرا نرم سوده با ماش پخته شسته نیز بخورانند بدین دستور که تا شش روز بکماشه اندرا هر روز نرم سوده
با قدری ماش پخته شسته نیز بخورانند و بروز هفتم دو ماشه بران اضافه نموده هر روز سه ماشه بخورانند و روز هفتم این
سه ماشه بدستور نرم سوده با ماش پخته شسته بخورانند تا چهل روز تمام گردد و در بین و دیگر نیفزایند و از روز دوم خورانیدن آن
نیز بمقدار چهار دو به شیر آن با شامیدن شروع نمایند روزی یکتوله بیفزایند تا بمقداری که موافقت نماید پس دیگر نیفزایند
و تا چهل روز مباشرت نسازند و در بین ایام از ترشیهات و بقول و ماهی و جماع و آب بسیار سرد و رسیدن هوای بسیار سرد ببدن
احتیاط نمایند جمیع قوی حیوانیه و نفسانیه و طبیعیه را تقویت بخشد و طریق احراق و تشویه آن در مقدمه مذکور شد. زریر بفتح زاء و کسر
راء و سکون یاء مثنات تحتانیه گل نباتی است که در کوهستان جورجان بهم میرسد و بشیرازی اسغک نامند و بیونانی ارحیقن
ماهیت آن گیاهی است ساق آن بقدر سبزی و گل آن زرد و شبیه بگل عصفر بری و سنبله با اندک خارهای نرم سر
آن زرد و مایل بسفیدی و کوچک و بیخ آن زیاده بر سبزی و طعم گیاه آن شبیه بملنگر طبیعت آن سرد و خشک و با اندک
حرارتی افعال و خواص آن جالی و محلل صلابات و رفع آثار و مسکن درد باه و مدر بول و خون و مفتح سدد و آشامیدن نیم
رطل از آب مطبوخ آن با مویز سه روز متوالی جهت سپرز و یرقان و استسقا مجرب و یک اوقیه از معجون آن با عسل
ماه من اثر وارد و ضماد آب طبیخ آن با آرد جو جهت اورام حاره بغایت مفید و خاکستر آن جهت جرب و جراحات نافع و مصدع
مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن در مطبوخات تا پنج درم و صباغان از برای رنگ زرد استعمال مینمایند.

بنمایند **زرنیق** بضم زای و فتح رای و سکون یای مثنات تحتانیه و قاف ماهیت آن از طیور مائی است و بحری نیز میباشد
و رنگ آن سفید و گوشت آن بسیار با سهوکت و زهومت و بدبو و با اعصاب و الیاف بسیار میباشد و بهترین
آن پیر و لاغر آنست و بهترین آن جوجه آنست که از نجی ماده آن نجاست نخورده باشد بهمرسد طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن محرک باه و بطئ الهضم مصلح آن با آب چغندر پختن است بعد از آنکه اولا در روغن قدری بریان نموده باشند
و سرگین آن بسیار جالی جهت جلای کلف و نمش و زهره آن با سمیت و جلای بیاض چشم و گرم جهت رفع استرخای آن نافع
زرین گیاه بفتح زای و کسر رای مشدده و سکون یای مثنات تحتانیه و نون و فتح کاف فارسی و یا و الف و ها از حماد اوده
بحواله الماهیت است امین الدوله گفته اهل خراسان گل عاشقان نامند و گیاه آن یک ذرع زیاده و برگ آن عریض و دراز
و گل آن زرد و شاخهای آن بی برگ و دراز و چون نزد آن غبار سرد و نماید گل آن سفید زرد و صاحب اختیارات بدیعی گفته
که درختی است که در ولایت کازرون بسیار میباشد خاصه در نشاور و ورق آن مانند ورق زیتون بود و گل آن مانند قرص
آینه زرین در وقت آنکه بشکفد و ورق آن سبز بود و بعضی درخت اترج را دانسته اند و بعضی ازاد درخت را گفته طبیعت آن
گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن عصاره آن با سکنجبین جهت عرق النسا و اخراج خون منجمد در مثانه و احتباس
بول و عسر آن و احتباس حیض نافع مضر مثانه مصلح آن حب الآس و بلوط بدل آن بوزن آن قنطوریون دقیق و گویند
دو وزن خیارزه و بوزن آن حب الاترج و گویند بدل آن نیم وزن آن زعفران است **فصل الزاء المعجمه مع العین المهمله** **زعرور**
بضم زای و سکون عین و ضم رای مهمله و سکون واو و رای مهمله بفارسی کیل و باصفهانی کویچ و بترکی یمشان آن
در بعکس کرجیل نامند و از جنس کویس طوریست و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی مذکور خواهد آمد ماهیت آن دو نوع
است بستانی و آنرا ثلث العجم و نیز ازگیل و کیلنج نامند بهترین آن بکمال رسیده بزرگ بالیده جا نشیده است طبیعت
آن در اخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی تر دانسته اند افعال و خواص آن باغذائیت و سمین و قابض و مسکن حدت
صفرا و خون و قی و مقوی معده و کبد حار و اشتهای طعام و جهت رفع اسهال و تقطیر البول و آشامیدن آب آن با شکر
جهت دوسنطاریا مجرب و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و حمره کاه مهمل سفید مضر گرده و مورث قولنج و مرخی معده مصلح
آن انیسون و عود و گلشکر مقدار شربت از آب آن تا ده مثقال و ازجرم آن دوازده مثقال بدل آن سیب
ترش است و زعرور جبلی کوچکتر از بستانی است و دو نوع باشد سرخ رنگ و زرد و بهترین آن نیز بسیار رسیده آنست طبیعت
سرخ آن قریب به بستانی است و زرد آن سرد و خشک و قابض تر از سرخ و در افعال و خواص آن نیز قریب به
بستانی اند و خون و قی باز دارند و گویند بثبت را قوی گرداند و دار القبل را نافع و مفرح و مصلح و مقدار شربت

این بدستور رستا ینبت زعفران بفتح زا و سکون عین و فتح فا و را و الف و نون و انزالیس بسریانی کرکم و جادی
بتشدید یا و بفارسی کرکماس و بهندی کیسر نامند ماهیت آن تارهای گلی است شبیه بعصفر و بسیار خوشبو و زرده
تیره مایل بسرخی و بی خار و اول گل آن از زمین میروید و بعد اتمام آن ساق و برگ آن و طول ساق آن یک و نیم
شبر و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و بیخ آن شبیه بپیاز و بقدر جوز و مانند پیاز نرگس و در گل آن تارها و در هر گلی
سه چهار تار زعفران پیدا شود و آن تارهای بزرگ رنگین خوشبوست و آنچه باریک کم رنگ کم بو است زعفران نیست
و منبت آن اماکن بسیار است و از مازندران و روده سمی بیاد کوه که عوام باکو نامند و اصفهانات و گیلان و شام
و مصر و مغرب و کشمیر و غیرها و بهترین همه کشمیری پس اصفهانی پس مازندرانی و باکوئی پس از جای دیگر و بالجمله
بهترین آنها بسیار زرد مایل بسرخی خوشبوی تازه است از هر جا که باشد طبیعت آن در دوم گرم و در اول گرم و در اول
خشک گفته اند و قول اول اصح است افعال و خواص آن مفرح قوی و مقوی حواس و منضج و محلل و مصلح عفونت
اخلاط بلغمی و مانع و حافظ آن از تعفن و مفتح سدد و مدر بول و باقوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا
و آلات نفس و مورث نشاط و ضحک و منقی گرده و مثانه و بشره و رساننده قوت ادویه بقلب و سایر اعضا و مفتح
سدد دماغ و جگر و سپرز و اشامیدن یک مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب و هر روز دو قیراط آن جهت ازاله
سپرز و با بیخ جهت رفع خمار و رعاف جهت ریزانیدن حصات و با ادویه مناسبه جهت درد رحم و مقعده و استسقا
آنها جهت برسام و شوصه نافع و منوم و اکتحال آن جهت جلاء بصر و دمعه و غشاوه و زرد عارض از امراض و سلاق
و جرب و قرحه چشم و لطول آن جهت صداع شدید و بیخوابی و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات نوازل بچشم
و تسکین حمره و ورم حار گوش و درد سر بارد و بدهن بنفشه و طلاء آن با افربیون جهت نقرس و مفاصل و وزن آن
جهت نفث الدم و حمول آن جهت درد رحم و مقعده مضر گرده و مضعف اشتها و مهیج حاصل از القضاب سودا و معده
و مقوی معده است بخت اکثر آن فوت زائد و قالعه نیست و بعضی و باشراب مسکر و مداومت آن مکدر حواس
و مضر اعصاب مصلح آن انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو درم و گفته اند سه درم آن کشنده است مفرح
مفرط و اصلی ندارد و نیز آنکه این مقدار از این اثر نیست مصلح و دافع ضرر آن اشیا قابضه روح است و بالخاصیه نداشتن
یکنار آن و اکلیل باعث ادرار بول شده و گفته اند چون دو درم از آن با آب بشسته مانند گردوگان مدور ساخته و در آن سوراخ
کرده بر شکم حامله تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و ماویان بالخاصیه مجرب بدل آن بوزن آن قسط
و مثل آن دانه اترج و ربع آن سنبل و سدس آن سلیخه است و دهن آن که پنجاه مثقال از او در سه رطل و نیم دهن کنجد

کنجد و یا روغن زیتون بپزند و زبد آن را بگیرند و هر روز بیفزایند پس صاف کرده نگاه دارند افعال و خواص آن ملین عصب و صلابات
رحم و منوم و محلل و تدهین منی و سعوطات آن جهت ذات الجنب و طلاء آن جهت تنقیهٔ قروح رحم و قروح خبیثهٔ سایر اعضاء
و حمول آن با موم و مغز استخوان جهت قرحهٔ رحم نافع و برگ گیاه آن جهت التیام جراحت تازه و منع ریختن مواد باعضاء
سفید و ثقل روغن آن را یونانی اقروقومعا نامند و قروقومعا در حرف القاف خواهد آمد و جوارش زعفران و دواء الکرکم و دهن
آن و قرص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد **زعفران الحدید** ماهیت آن زنگ آهن است که آهن را براده نموده بر روی صفحه
آهن کرده تر کنند و در جای نمناک گذارند تا زنگ شود و بعد از آن کوبیده اجزاء زنگ زده آن را بگیرند و باز بدستور بگذارند
و تکرار عمل نمایند تا همه زعفران گردد و بهترین اقسام آن جهت حقوقها در صناعت آنست که براده حدید را با ربع آن نوشادر سایند
و در زمین دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران شود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن قابض و از جمله سموم است ضماد
آن جهت نقرس و بواسیر و داء الحیة و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه جهت داء السرخ و جوششها و حکه و جرب
و قرحهٔ آن جهت قطع حیض و خوردن آن جهت قطع خون بن دندان و التوثیث آن نافع و یک قیراط آن مانع الستقی است
و خوردن آن حالتی قریب بتوبال آهن و براده آن خورده بهم رسد و مداوای آن مداوای آنست و در توبال و در حرف الباء مذ
کور شد **فصل الزاء مع الفاء زفت رومی** بکسر زاء و سکون فاء و تاء مثناة فوقانیه و ضم راء و سکون واو و کسر میم و
یاء ماهیت آن سه نوع است زفت یابس و زفت بحری و زفت جبلی و از مطلق آن اکثر مراد زفت بحری است و گویند اسم
قیر است و غلط است و بهترین آن صافی براق املس آنست **زفت بحری** بفتح باء موحده و سکون حاء و کسر راء مهملتین
و یاء ماهیت آن چیزیست شبیه بقطران سیاه و سیال از زمین مانند نفط حاصل میشود و سیال آن قیر است که بر کشتی
ها و حمامات و غیرها برای استحکام و عدم نفوذ آب در آنها میمالند و داخل مراهم میکنند و بهترین اصناف آن نرم آنست طبیعت
آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مقوی مفاصل و جهت فالج و عرق النسا و نقرس و ریاح بارده و اوجاع زانو
و مقدار یکدرهم آن تا دو درم مسهل و ضماد آن با تکرار عمل جهت جذام و التیام اعضاء شکسته نافع مقدار شربت آن تا دو
درم بدل آن قطران و گویند جاوشیر و شونیز است بالسویه مضر به معده مصلح آن کتیرا است و بیان قیر در حرف القاف مع
الالف در قار انشاء الله تعالی **زفت الرطب** ماهیت آن رطوبتیست که از درخت صنوبر بری برگ قسم نر آنست سیلان
مینماید و آنچه از درخت بار دهنده آن که غیر جلغوزه است و مسمی بغنوت سیلان مینماید منجمد از ارتفاع ناسند و آنچه از درخت
شربین که از اصناف سرو است و ثمر آن مانند ثمر سرو و از آن کوچکتر حاصل میشود و آن را قطران نامند طبیعت آن در
سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و انشا سیدن آن جهت ورم عضل حلقوم

وبحه و ورم عضل باطنی و درد طرف حلق و ربو و تنقیه جرب سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر جهت نفث
الدم و سده سینه و سرفه مزمن و ضماد آن جهت جذب خون بظاهر جلد و فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران
سمی و ماموم و جهت مرض ناخن و قوبا و تحلیل جراحات صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعده و جراحت فم مثانه و با عسل
جهت پاک کردن زخمهای چرکناک و جمره بهیم و خشک ریشه و باعث التصاق آنها و بدستور با زراوند متعفنه و ضماد آن بر بیان
سر بعد از تراشیدن با موم جهت اخراج زلوی در حلق مانده مجرب دانسته اند و با شکر جهت اقسام خراز و جهت جرب

الثعلب

حیوانات و تمدد و اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت
زخمها و غرغره آن جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور آن با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و حقنه آن جهت
ورم حاره و صلبت امعا و رحم و گزیدن عقرب موثر مضر بسر و ریه مصلح آن کثیرا و بنفشه مقدار شربت آن تا سه درم بدل
آن بوزن آن قیر است و گویند بدل آن قطران و روغن زفت که رطوبت بخار آن است که در حین جوشانیدن پشم را بر زبر
آن گذارند و آنچه در پشم جمع شود افشرده اخراج نمایند و یا بالقرع و انبیق مقطر نمایند ضماد آن با آرد جهت خنازیر و رویانیدن
مو در داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و مرض ناخن و عرق النسا و سوزش آن و امثال اینها انفع
از زفت است و قاطع نزف الدم و مسهل و تریاق سموم و جالی است و دود زفت جهت نیکو کردن مژگان و منع
ریختن آن و قرحه چشم و رفع سوزش آن و دمعه و تقویت باصره بغایت موثر **زفت یابس** ماهیت آن زفت رطب است
که بخودی خود خشک شود و یا بالطبخ خشک کنند و آنرا الو سفاس نامند طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و
خواص آن یبس و تجفیف این زیاده از رطب آن و در انضاج ضعیف تر از آن و جهت التیام قروح فاسده و فربه و سقط و
قوبا و تحلیل و انضاج ورمهای صلبه و تفتیح سده و آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون حیض و بواسیر
و سستی کمر و تقویت رحم و در سایر افعال ضعیفتر از رطب مقدار شربت آن دو مثقال است **فصل الزاء مع القاف**
زقال بضم زاء و فتح قاف و الف و لام اسم فارسی قرانیاست بنون قبل از یاء مثنات تحتانیه ماهیت آن دیسقوریدوس
گفته ثمر درختی است عظیم بقدر زیتونی و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه میگردد و طعم
آن ترش با اندک عفوصت و قبضی و آنرا مانند زیتون ملح نیز مینمایند و در ملک هندوستان ثمر هی فی الجمله شبیه بدین بهم
میرسد و آنرا جامون نامند و در حرف الجیم ذکر یافت و گفته اند آنرا کرونده نامند و در حرف الکاف ان شاء الله تعالی خواهد آمد طبیعت
آن سرد مایل باعتدال و خشک و با قوت قابضه افعال و خواص آن جهت اسهال و قرحه امعا و تقویت آن و تسکین عطش
و التهابات معده و کبد و غلیان خون و صفرا و منع صعود ابخره بدماغ نافع مضر سینه مصلح آن شکر است و ثمر خشک نارس آن

کبسیر باشد جهت اورام و قروح مزمنه بغایت موثر خاکستر برگ آن جهت رفع آثار سعفه و لغذاوی صاحب مالایسع
نوعی از ابیرباریس دانسته چنانچه در ابیرباریس ذکر کرده و طبیعت آنرا در آخر دوم سرد و گفته و غیر قابض و با رطوبت غرویه
بلغمیه و مرخی و قاطع عطش و رساعت و مسکن لهیب سرسام و نافع برای آنچه نافع است ابیرباریس گفته **زقوم** بفتح زاء
و ضم قاف مشدده و سکون واو و میم هندی تهور و سنده و سیج نیز نامند ماهیت آن از جمله اشجار است و دو نوع میباشد
حجازی و شامی حجازی آن بقدر قامتی و برگ آن از برگ انار عریضتر و با تشریف و گل آن از اطراف شاخهای آن
یاسمین و زردوسته رنگ و ضخیم و ثمران سیاه رنگ و شبیه بهلیله و در جوف آن دانه مانند گندم و درخت نوع شامی بزرگتر
و خاردار و گل آن زرد و ثمران از هلیله بزرگتر و رسیده شیرین طعم باقباحت و عفوصت و مغثی و این نوع را طبیعت آن
گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و جالی و رافع آثار و مقدار شربت آن نیم درهم و روغن تخم آن با اندک تدبیر جهت تحلیل
ریاح مفاصل و سواد بلغمیه و اخلاط غلیظه و مسهل آنها و رافع سده و فالج و نقرس و سپرز و امثال آنها شربا و ضمادا و اصبغ منحر
و روسیاه کننده موی مصلح آن شیر تازه و دوشیده مقدار شربت آن چهار قیراط بدل آن نفط است و نوع اول با برگ
دبار و تازه آن جهت التیام جراحات تازه نافع و قوی القبض و تجفیف و رادع و ادویه در زنگار و مندومه و شسته شده چهار نوع
میباشد یکی شاخهای آن سه پهلو و این را هندی تهار نامند و گره دار میباشد و بر سر گره نابرگهای بسیار کوچک و شیر این
را گرفته با آرد نخود بریان سرشته حبوب میسازند و برای رفع آتشک بسیار قوی الاثر است و اسهال قوی مینماید و دوم
چهار پهلو و این خاردار و بی برگ میباشد و سوم ساق آن خاردار و شاخها و ته بالای آن بی خار و برگهای آن اندک
باریک و بلند بقدر نیم شبر و این را سیج نامند و آب برگ این را گرفته گرم نموده در گوش جهت درد آن بچکانند و با اندک
نمک گرم کرده برای سرفه اطفال بنوشانند و نیز جهت ضیق النفس و استسقا و جذام و صلابت سپرز و ضعف هاضمه و یرقان
و نفخ شکم و ریاح بحتیه و در ام الصبیان قولنج ریحی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تحلیل اورام و چون پوست ریشه بیخ بالنگ
جوی که گیاه هندیست و آب برگ آن بانیطریق که برگ آنرا از آتش گرم نمایند که نرم شود و در دستار فشار دهند که
آب خوب برآید سائیده حب یا قرص بسته خشک کرده نگاهدارند وقت حاجت در آب برگ سائیده برقوباطلا نمایند
روزی دو سه دفعه در چند روز زایل شود اگرچه کهنه باشد مجرب است و مکرر بامتحان رسیده و از آن مرهم میسازند
جهت امراض مذکوره مثل نیز نافع و چون ساق و شاخ آنرا ورقها ریزه کرده با شلتوک که هندی شالی و دهان
نامند در حمی فرش از زقوم و رق کرده و لحاف از شلتوک کنند طبقه طبقه تا پر گردد و بر آن آنمقدار آب بریزند که از
بالای آن یک وجب بر گردد پس سر آنرا پوشیده در سرگین اسب یک هفته یا ده روز دفن کنند پس برآورده شلتوک

مارا نیم خشک نموده با کمک سازند و روزی ناشتا بقدر یک کف انرا که سه مثقال باشد بخورند جهت استسقاء
و سرفه و ضیق النفس نافع و در رطب مفید و نوع چهارم شاق و شاخهای ان کمخار و از ان تارهای بقدر رنگشتر و زیاده
و بقدر انگشت باریکی او بخته بهم میباشد و بین این چهار قسم سفید و بندرت سرخ و زرد نیز میباشد سفیدان
جهت امراض و سرخ و زرد ان در اثبات عقرب و سمات موثر گفته اند و دیگر اقسام هم دارد و چنانچه راقم در بادیها
الکلی دیده از انجمله پیلوست که بر درختهای بزرگ می پیچد و ریشهای ان که بمنزله بیخ توان گفت بر تنه درختها
ریشها دوانده می چسبد و بالای درخت بلکه بمنتهای شاخهای درخت شاخها کشیده متفرق گردد و از بیخ
اصلی که قریب زمین است گنده تر میشود و قسم دیگر سه چهار پیلوست که شاخهای گنده بر او روئیده ایستاده و بران
خارهای بسیار طولانی میباشد بر خلاف سه و باره و چوبهای مدنی که خارهایش کوچک میباشد **فصل الزاء مع اللام**
زلابیه بفتح زا و لام و الف و کسر بای موحده و فتح یای مثنات تحتانیه و ها بفارسی حلوای زلبیا نامند ماهیت ان از
جمله حلوای معروف است تازه ان لذیذ طبیعت ان گرم افعال و خواص ان مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت
مسمن بدن نحیف و مقوی گرده و جهت رطوبت ریه و سرفه نافع و مصدع و مصلح ان سکنجبین و انار **فصل الزاء
مع المیم** **زمج** بفتح زا و ضم میم و جیم بفارسی چرغ و بترکی اوتلکو نامند ماهیت ان از جمله سباع طیور است که بدان
جانوران صید میکنند طبیعت ان بسیار گرم و خشک افعال و خواص ان جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی
و زهره انرا چون به تنهائی و یا با اکتحال مناسبه در چشم کشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری مجرب و
سرگین ان طلا جهت رفع کلف و بهق و اثار جلد موثر **زمجاهی** بفتح زا معجمه و سکون میم و جیم بالف کشیده و ضم ها
مکسوره و یای حطی ساکن و در اخر ماهیت ان میوه ایست جنگلی بقدر دانه انگوری که در بلاد هم میرسد با پوست
خشک چشم و اندرون پوست ان لحمی شیرین و لطیف کم رطوبت و در سالی یکبار ثمر میدهد و در ان سال سعادت
است که اطفال را ابله بسیار بهم میرساند طبیعت ان گرم مایل بخشکی و با رطوبت فضلی افعال و خواص ان تا حال معلوم
نگشته **زمرد** بضم زا و میم و را مهمله مشدده و دال معجمه بهندی پنا نامند ماهیت ان از جمله احجار نفیسه است و گفته اند در
معدن ذهب بهم میرسد و ماده ان ذهبی است که بران غبس و انحاز غالب گشته و بدان سبب سبز شده و در دست
است و یکسال در معدن تکون میابد و بعضی این را و زبرجد را از یک جنس میدانند که بسبب اختلاف ماده هر یک نوعی
تکون میابد و صلابت ان از احجار دیگر کمتر است و سوهان در ان اثر میکنند و اقسام و الوان میباشد قسم و با بیت
بیغ رنگ ان شبیه بذباب اخضر است نه انکه بر حامل ان ذباب نمی نشیند چنانچه بعضی گمان کرده اند و این قسم بهترین

[illegible]

بهترین اقسام وصاف وشفاف وآب آن متموج و درخشان میباشد وصورت چشم مخفی در آن مرئی گردد واین را
صعیدی نامند که از صعید مصر آورند وقسمی ریحانیست یعنی رنگ آن شبیه برنگ برگ ریحان واین را از سبزی بونانی نامند و
قسمی فستقی است یعنی سبز مایل بسیاهی واین را زمرد کهنه نامند وقسمی سلقی یعنی شبیه برنگ برگ سلق وقسمی زنجاری شبیه
برنگ زنجار وقسمی کراثی شبیه برنگ برگ کراث وقسمی دیگر صابونی یعنی برنگ صابون سبز مایل بسفیدی است واین
بدترین اقسام است وبهترین همه سبز سیرآب شفاف خالص است که آمیخته بسنگ ریزه وطلقی نباشد یعنی در جرم آن
ریزهای سنگ نباشد ونیز تموج مواضع آن براق مانند طلق نباشد طبیعت اقسام آن در دوم سرد و در سوم خشک و
قوت مدنی مدید نماید افعال وخواص مفرح ومقوی حرارت غریزی وارواح ودل ودماغ وکبد ومعده ورافع صرع ووهم وغم وحزن
وخفقان وذات الجنب وذات الریه ونزف الدم واسهال وقی وسموم قتاله ونهش هوام واستسقا ویرقان وحبس
البول وتفتت سنگ گرده ومثانه وجذام هرچند که متقرح واطراف ریخته باشد بسیار مفید وتعلیقا وچون شخصی که زهر خورده
ویا جانوری سمی او را گزیده باشد قبل از سرایت بجمیع اعضا بمقدار هشت شعیر آنرا نرم سوده بخورد زهر آن کارگر
نشود وامان یابد از افتادن مو وجدا شدن پوست بدن والتحال آن جهت تقویت بصر ورفع سبل ومداومت نظر
کردن بدان رافع کلال بصر وتعلیق آن وپوشیدن انگشتری آن جهت منع صرع در مصروع ولهذا ملوک آنرا علاقه گردن
اطفال مینمایند از حین ولادت وچون انگشتری از طلا باشد جهت رفع طاعون موثر وطلاء آن جهت سعفه وقروح خبیثه
مفید وچون یکمثقال آنرا در انگشتری ممزوج از طلا ونقره که بالمناصفه دو مثقال باشد در طالع نیرین که آفتاب در برج هوائی
باشد نقش کنند وبپوشند باعث قبول ولباس هیبت در نظرها وقضای حوائج مجرب دانسته اند وخواص ومنافع بسیار دیگر
بدان منسوب میدارند مانند آنکه میگویند چون بطعام زهر آلود رسد عرق کند وحامل آن تنگی معیشت نیابد وچون افعی را نظر بر آن
افتد کور شود وبعضی گویند آب از چشم افعی جاری گردد وکور شود وغیرها اینها از خواص ومنافع وحال آنکه هیچیک اینها اصلی ندارد
زیرا که در هنگام توانگری انگشتری آن مردم بقیمت بسیار اعلی خریده اند وبعد آنکه فقیر وتنگ دست شده همانرا بقیمت بسیار نازل فروختند
ومجربین آنرا بر چشم افعی مالیدند مگر کور نشد مقدار شربت آن در رفع سموم یکدانگ ودر نزف الدم یکقیراط بدل آن
در رفع سموم زهر جد ودر رفع اسهال مرجان است **زمور** بضم زا و میم وسکون واو و را مهمله اسم فارسی زفت
یابس است ودر ملک مغشول را زمور لاک نامند ومستعمل ذکر آن است افعال وخواص آن مجرب در احتباس
حیض بتجربه رسیده ومقدار یکمثقال آن با رزوه تخم ترب نیم بسته از مجربات است جهت نزف الدم هر عضو نیز **فصل الزاء**
مع النون **زرنبا** بفتح زاء وسکون نون وباء موحده والف لغت فارسی است ماهیت آن گیاهی است کثیر الوجود

ورق درختان بیکار برند و در اول زمستان نیز و طبیعت ان بسیار گرم و تند و تیز افعال و خواص ان بموجب
حرارت بدن بنحوی که مستعمل ان از سردی هوا استغفار نکند و جهت درد سر بارد و حدت البصر و نیز اگنده کردن
دماغ و برطرف کردن انها بقوت شرب او و نطول ان با طبخ مفرد مدماغ و حمام ان مغثی لشدت بخلاف جوشش واجزه ان و
مصلح ان در سرکه بجوشند و با کاسنی و رساق کاهو و تکمیه از انار جات شیندار و شربتی جل عقعق است **زنجار** بفتح زاء
و سکون نون و فتح جیم و الف و راء مهمله معرب زنگار فارسی است بیونانی قسطوس و معنی ان مجرد و لو ومانیه ان
زنگ مس است و انواع میباشد معدنی و نیز معدنی مصنوع معدنی در معدن مس متکون میباشد و بیونانی این را ابار سقار
نیعس نامند و عبارت از زنگ مسی است و نوع دیگر انست که در مغاره قبرس نیز و طلوع شعری مقطر میگردد و منجمد میشود و
و این خالی از امیزش بخاک و سنگریزه نیست و همچنین گرانی ان و این هر دو ردی و استعمال ان محذور نیست
در انسان و مصنوع ان اقسام است یکی انست که سر پوشی مسی را بر طرف سرکه تند بنحوی گذارند که بخار ان از سر پوش
بیرون نرود و بعد از چند روز پاره پاره بر دارند انچه زنگ بر طرف اندرون ان بهم رسیده باشد بتراشند و باز چنان
نمایند تا هر مقدار که خواهند و دیگری زنجار دودی است و ان چنانست که مس را صفحهای بسیار تنک سازند و بر هم نهند
سرکه تند بر ان ریزند و نگذارند در سردابهای بسیار سرد تا زنگار شود و پس زنگ انرا گرفته و بر هر پنج مثقال ان
چهار اوقیه سرکه کهنه داخل کرده در هاون مسی بسیار بسایند تا غلیظ گردد و پس شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ
از هر یک چهار مثقال اضافه نموده فتیلها ساخته در افتاب گذارند تا خشک گردد و اقسام دیگر نیز میسازند و بهترین
همه معدنی است پس دودی و انرا مغشوش بسنگ ریزه سوده مینمایند و امتحان ان انست که چون تر کنند و با انگشت بمالند
نرم گردد بخلاف زنجار غیر مغشوش و مغشوش بقلقند نیز میکنند و امتحان ان انست که بر اخگر گذارند اگر سرخ
گردد مغشوش است زیرا که قلقند بر اتش سرخ میگردد و بخلاف زنجار طبیعت ان در چهارم گرم و خشک افعال
و خواص ان از سموم قتاله است و اکال و لذاع و معفن و مورث قرحه و شترنده موی گوشت و قاطع اثار و با موم و
زیت ملین و مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و باعث رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره
سرخ جهت جرب متقرح و برص و بخته ان با عسل جهت تنقیه چرک جراحات و سحق و ذرور او بواسیر حاده و ناصور
مقعده و مطبوخ ان با سرکه و عسل و قروح لثه و خشونتها و زخمهای اعضاء بارد المزاج مانند ذکر و بینی و گوش
و استرخاء لثه و غلظت اجفان و اکتحال ان با عسل جهت غلظت اجفان و طلاء محرق ان با فندق سوخته و کتیرا
سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحت حادث در سطح بدن مجرب و محلول ان در شیر دختران و سرکه در دهان

واسترخاء

و ریادن بس بجد بکه غلیظ او خشک گردد جهت حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق
آن که در سودن شبیه بتوتیا گردد جهت جرب و استسقار پلک چشم و سلاق و رطوبت او را خشک کند و مدستور
با ادویه مناسبه جهت امراض چشم و با مرهم جهت خوردن لحم زاید و اصلاح قروح خبیثه متعفنه و با ادویه مناسبه جهت قروح
شیندیه بسر و چون با اشق ارشیر شوند و فتیله ساخته در بواسیر گذارند فایده بخشد و نفوخ آن در بینی جهت بدبوئی و زخم آن نافع
ولیکن باید که دهان را به آب کشته که گرد آن بحلق نرسد زیرا که گرد آن مضر حلق است مصلح آن شیر تازه دوشیده و مسکه
و چون زنگار مضر اعضاء عصبانیست استعمال آن بضرورت جایز نیست و عند الضرورت مقدار کم آن با ادویه مخرجه
و امثال آن و لعابات و یکدرم آن کشنده بقرحه جگر و بعد از تجاوز از معده عدیم العلاج مصلح آن جلاب و آب گرم و روغن
بادام و لعابها و مرقهای چرب و سایر تدابیر اسفیداج و زنجفر و زیبق خورده است بدل آن لوزن آن اقلیمیا و بوزن
آن زنجفر است **زنجبیل** بفتح زاء و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بهندی
تر تازه آنرا آدرک و خشک آنرا سونهته نامند و سندهی نیز گویند ماهیت آن بیخی است معروف نبات آن شبیه
به نبات شقایق و از آن کوچکتر و برگهای آن باریک طولانی بقدر یک شبر و زیاده و برگی گل و ثمر و در مازندران نیز بهم میرسد
در بلاد هند و دکهن و گجرات و بنگاله بسیار میشود و همیشه تازه آن بهم میرسد کوهی و دستی نیز میباشد کوهی آن بزرگتر
هم در بیخ و هم در شاخ و زنجبیل بهترین سفید خشک را بهندی ستهوه نامند و این بهترین همه است و از چین که مربای زنجبیل
بیارند دانه های بزرگ و بالیده و بغایت بیریشه که مانند آن بیخ جالیست و طبیعت تر تازه آن در سوم گرم و خشک و خشک
آن در دوم خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن تقویت قوت حافظه و هاضمه و معده و کبد و مفتح سده جگر و مبهی ها
و محلل ریاح غلیظ معده و امعاء و مقطع بلغم و رطوبات غلیظه چسبنده بسطح معده و امعاء و غیر آنها و مجفف آنها و ملین طبع
و مخرج اخلاط غلیظ و رطوبات و بایی و حلق و برودت اعصاب و جهت فالج کرم معده و یرقان سدی و تقطیر البول
حادث از برودت و ضعف آلات بول و اسهال که از رقت و غذا باشد و جهت دفع سموم حیوانی و تسکین تشنگی ها
بلغمی و با نبات و کندر جهت رفع مضرت میوه های تازه و رطوبت معده و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ازدیاد منی و
غلظت آن با شیر تازه مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و معین قوت مسهله تربد و با خولنجان و پسته جهت تقویت
تقویت باه از اسرار است و اکتحال آن جهت غشاوه و سبل و بیاض و ورد آن و رشتن آن رافع تشنگی
بلغمی و ملح و خماو آن جهت تقویت اعضاء و کزاز و دافع ریاح و بواسیر و اوجاع بارده و ورم بارد و بلغمی و مائی
دیگر خفیه و سایر اعضاء و باه و وزن آن حرمل اقوی است و تاثیر عمده بستو مالیدن سفوف خشک آن

و گرم نگاه داشتن آن موضع که هوای سرد بدان نرسد و بدستور با لطف وزن آن را از بادیانه خشک نرم کوبیده بیخته تا از باد
نیز بعد طلق مصلح آن عسل و روغن بادام مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دار فلفل است و جوارش و مربای آن در
قرابادین ذکر یافت و ضماد تر تازه نرم سوده آن جهت داء الثعلب و تحلیل اورام ریخته دیا بارده مایه و تسکین اوجاع بارده
نافع و نوع کوهی آن قوی تر و گویند چون آن را نرم بکوبند و بپزند و بر آب گوشت بپاشند و بخورند جهت دفع اوجاع مفاصل
و امراض بارده رطبه و اورام بارده نافع و بدستور ضماد خشک آن و یا آب تازه آن و نیز نوع دیگر میشود و در هند و بنگاله که آن را
ادرک سونته مینامند و بوی ادرک خام از آن میآید این نیز قریب باول است در مزاج و خاصیت و تر تازه آن را اکثر ورق کرده
با نمک و آب لیمو پرورده بعد از طعام برای تقویت باصره و تغییر نکهت دهان اندک اندک میخورند و خوشبو و لذیذ میباشد
و از نوع اول نیز تازه آن را ورق کرده بدستور با نمک و آب لیمو پرورده و با خشک آن را کوبیده و بیخته با نمک و آب لیمو
خمیر کرده اقراص میسازند و بدستور تنقل مینمایند **زنجبیل الکلاب** ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه
ببرگ بید و بسیار زرد و شاخهای آن سرخ رنگ و طعم آن تند و شبیه بزنجبیل و گزنده سگ دیوانه و لهذا آن را
زنجبیل الکلاب نامند و گویند نوعی از صعتر است طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن ضماد
تازه تر آن جهت رفع کلف و آثار بسیار قوی الفعل و ضماد برگ آن محلل اورام صلبه و خوردن آن جایز نیست و مؤلف
اختیارات بدیعی آن را فلفل الماء دانسته و از صفات آن ظاهر میگردد که غیر آن است **زنجفر** بفتح زاء و سکون نون و فتح
جیم و فاء و راء مهمله بفارسی شنگرف نامند ماهیت آن معروف است و دو نوع میباشد معدنی و مصنوعی معدنی آن را
یونانی میتون نامند و در معدن زیبق و طلا و مس بکون میباشد و حجر الزیبق مینامند و آن مانند عروقی سرخ سرخی
زنگ با کثافت است و بعضی این را کبریت احمر دانسته اند و مصنوع آن از زیبق و کبریت است و یونانی قینابری
نامند بهترین آن قلمهای بلند سرخ بسیار تیره آن است که بوی کبریت از آن نیاید طبیعت آن گرم و خشک در دوم
و بعضی خشک در سوم و بعضی در دوم سرد دانسته اند افعال و خواص آن قابض و جاذب و بعضی قوت
قبض آن را زیاده از حدت آن و بعضی بالعکس گفته اند و ارشادیح قالقطر و ذرور آن جهت قطع نزف الدم و تآکل و دندان
و اندمال جراحات و خشک نمودن رطوبت آنها و حکه و جرب و حصف و نمش و سبل و سوختگی آتش نافع و با موم
روغن جهت سوختگی آتش و بثور و شقاق مقعده و اندمال جراحات و رویانیدن گوشت و همچنین مرهم آن در هم
آن یافته جهت ردع و مانع سیلان مواد ابتدا و تحلیل و انفجار آنها و تحلیل اورام بارده و گرفتن درد آن باعث خشکی
قروح خبیثه و اندمال آنهاست و لیکن باید که چشم و گوش و دهان را از آن محافظت نمایند و عند الاستعمال در

و در وبال آب بیرنمایند زیراکه آن از سموم قتاله است و در دوم گویند و مثقال آن کشنده است بجناق و کرب و خفقان
و جمود و سایر احوال زیبق خورده اصلاح آن قی فرمودن بروغن گاو و بطبیخ انجیر دشتی و ماء العسل و بوره و آشامیدن
ادویه نافعه مسیح مانند شیر تازه دوشیده و مطبوخ نیر و ریحانی و لعابات و آشامیدن مرقهای چرب و اگر برآید نقی
بهتر والا حقنه نمایند با وجود آن و بدل آن شاودج است و اهل هند را اعتقاد آنست که چون آنرا تنقیه و تصفیه نمایند و با ادویه مناسبه
دبابه نهای حبوب صفا بسازند جهت بیماری نزلی و مرکب و سرفه بارد رطب نزلی و ضیق النفس و یرقان و سختی شکم
حادث از ریاح غلیظ و اوجاع مفاصل و جذام و رفع سمیت زهرها بسیار نافع و مقوی نور باصره است و دستور صنعت آن
و مراسم آن در قرابادین مذکور شد زنبق بفتح زاء و سکون نون و فتح باء موحده و قاف بفارسی سوسن آزاد نامند

خواهد

و گویند که آن غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور شد و گویند که آنکه سوسن ابیض دانسته اند اشتباه کرده
اند صاحب اختیارات بدیعی گفته گل آن از شاخ زرد بود و بلندی شاخ آن که گل دارد یک گز زیاده و کمتر و بر سر هر
شاخی چهار و پنج و شش باده گل میباشد و خوشبوی و برگهای که بر شاخ آن میباشد شبیه ببرگ سوسن و بلند تر
از آن و برگ بیخ آن شبیه ببرگ کاسنی و ضخیم تر از آن و رازی گفته که زنبق است طبیعت آن در دوم گرم و در
یبوست معتدل و بعضی در اول گرم دانسته اند افعال و خواص آن ملطف و مقوی دماغ و بیماران در افعال مانند
بیار نرگس است و قوی تر از آن و روغن آن که مانند روغن گل مدتی در آفتاب گذاشته و سه مرتبه گل زنبق را خذ یه کرده
باشند در دوم گرم و در اول خشک ملطف و ملین و مقوی اعضا و تنبیه رحم آن مسهل خلط باردی و مدر بول و طلای آن
جهت رفع قشعریره و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع بدل آن در همه افعال روغن ایرسا و در غیر
اسهال روغن نرگس است زنبور بضم زاء و سکون نون و ضم باء موحده و سکون واو و راء مهمله جمع آن زنابیر
آنرا بهندی بهر و در بنگاله برلا نامند ماهیت آن از جمله حشرات الارض و انواع میباشد بر او ازان بزرگ سرخ
رنگ است و در اکثر صفات مانند نحل است که مگس عسل باشد و گویند چون ایام زمستان آید داخل خانه خود شود و
بترسد نیاید تا هنگامیکه هوا باعتدال آید و مگس را صید بنماید و چون کسی متعرض خانه او گردد همه زنبوران متعرض اذیت
بیرون
او گردند و بگزند او را ولی تعرض نیز مردم را بگزند لیکن گزیدن آن عضو ورم و سوزش و خارش میکند و چون روغن بر
زنبور ریزند بحس گردد مانند مرده و بمیرد و چون بروی سرکه پاشند باز بحرکت آید و چون روغن چراغ بر آن
ریزند بمیرد و گویند نیش آنرا نیش قوی زهر دار است و ماده آنرا و نیش ضعیف کمزهر و در ایام زمستان نیش
آن بی افتد و با سمیت آن کم میگردد و ماده خانه آن معلوم نیست که از چه جنس است و نوع سرخ آنرا سمیت از سایر

انواع بیشتر طبیعت آن بسیار گرم و خشک اخفال و خواص آن طلاء آن با عسل و نمک جهت رفع برص و اورام رخوه
بارده و گزیدن آن صاحبان امراض بارده مزمنه عصابیه مانند فالج و امثال آن بغایت نافع و گویند چون بجای آن زاج خشک نموده
سائیده بکدرم آنرا با فالوده بخورند موجب فربهی بدن است و زنبور سیاه مایل بزردی را چون در روغن زیتون طبخ نمایند جهت
برص و بهق و رفع آثار غایره نافع و چون زنبور نیشی را بکوبند و بر عضو ملسوع در دو صوزش و خارش و سرخی و ورم بهم
از انواع ضعیف آن کمتر و قویه زیاده مداوای آن مکیدن موضع لسع است از دهان و بقوت و بانشتر سوزن و مانند آن اندک
شکافته و بقوت مکیدن پس مالیدن خاک با سرکه و کافور و طحلب با سرکه و یا گل ارمنی با سرکه و بدستور گل رست با آب
غوره و یا جدوار با سرکه و ضماد سرگین گاو تازه و ضماد خبازی و لعاب حلبه و عنب الثعلب و گذاشتن خرقه تر کرده با آب برف
و یخ بران و تبدیل نمودن و گذاشتن در آب بسیار گرم و بلا فاصله در آب بسیار سرد و مسکن وجع آنست و مالیدن نوره
و بادروج و خوردن ربوب فواکه و شربت قطونا و سکنجبین حامض و خیار و شبتا و کاهو و کشنیز خشک با آب سرد و شکر
و فصد نمایند اگر احتیاج بفصد باشد و مالیدن مگس سائیده بران و ضماد برگ کیجوکه زهر دار دی باشد و با روغن گاو داغ
کرده و یا روغن با پیاز داغ کرده و زنبور عسل محل است در حرف النون مع الحاء انشاء الله تعالی خواهد آمد **فصل الزاء المعجمه**
مع الواو **زوان** بفتح زاء و واو و الف و نون ماهیت آن ابن الکثری آنرا شیلم دانسته و یوسف بغدادی گفته که آن غلط است
بلکه آن غیر آنست و دانه ایست مایل بسیاهی و اندک سبزی مانند ماش و کوچک طولانی و سر آن باریک و در غلافی
منحنی مانند غلاف شمشیر و طعم آن تلخ با حدت و کراهیت بحدیکه نفوذ میکند در سطح ذائقه زبان و مسکر شدید و موحش بدون
تفریح و قسمی دانه آن پهن سیاه باشد و قسمی زرد طولانی و این هر دو ردی تر اول است طبیعت آن در اوایل سوم گرم
و خشک اخفال و خواص آن با قوت سمیت و جاذبه ضماد آن جهت بیرون آوردن پیکان و امثال آن از بدن بغایت
موثر و طلاء آن جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و ضماد آن جهت درد سر بارد نافع و چون داخل نبیذ
کنند قوت آنرا قوی گرداند و سکر بسیار آورد و چون مسکر و مصدع دماغ و عقل و معقده است و سبات بسیار میاورد و داء
احتیاط از خوردن آنست مصلح آن قی کردن بروغن گاو و مالیدن اطراف سفلی بدن و ربوب حامضه خوردن و بوئیدن
گلها و خوشبوها بارد و مقوی دماغ است **زوفای یابس** بضم زاء و سکون واو و فتح فاء و الف ماهیت آن گیاهی است معروف
بر روی زمین برگ آن شبیه بصعتر بستانی و مزه خوش و با عطریت و شاخهای آن پر گره و بر هر گره برگی گلی مایل
بزردی و بی تخم و تلخ مزه و نوشته اند که برگ آن مانند برگ حناست و بهترین آن آنست که از جانب بیت المقدس
آورند و آنرا زوفای سفری نامند طبیعت بستانی آن در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قوی‌تر از بستانی اخفال

افعال و خواص آن ملطف و مسهل بلغم و محرک ریاح غلیظ و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت فالج و سرفه
مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر النفس و درد سینه و پهلو و زانو و معده و جگر و قولنج و سحج و گزیدن جانوران سمی
و داء الثعلب و داء الحیه و بخار آن جهت تحلیل ریاح گوش و مضمضه پخته آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن
طبیخ آن با آب و عسل و سداب جهت ورم شش گرم و ربو و سرفه مزمن و نزله که از سر تحلب نماید و عسر النفس
و کشتن کرم معده و حب القرع و بدستور لعوق آن با عسل جهت رفع تلون کرم معده و آشامیدن طبیخ آن با سکنجبین
مسهل خلط غلیظ و با فرو ماما و ایرسا تقویت اسهال آن و تقویت و جهت نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهت استسقاء
و گزیدن جانوران سمی و با طبیخ الجبن جهت خناق امتلائی و ضماد آن با آب جهت ورم حار و با شراب جهت تحلیل ورم
سپرز و آثار و خون مرده که در پلک چشم مانده باشد و پخته آن جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت تحلیل ورم سپرز
مقدار شربت آن در مطبوخ چهار درم تا بیست درم مضر جگر مصلح آن صمغ عربی و انار و رشش بدل آن صعتر است و جوارش
و اشربه و لعوق و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی **زوفاء الرطب** بفتح زاء و سکون
طاء مهمله و باء موحده بفارسی به شکل پشم و [illegible] مشقلداق نامند ماهیت آن چرکیست که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران
و زیر دم گوسفند آن در بلاد ارمن بسبب چریدن گیاهی سبز و او و با حرارت از مساعده بطریق ترشح بیشتر بهم می آید و در
الموضع جمع و منعقد میگردد و بهترین آن است که در آب جوشانیده پشم را از آن جدا نموده باشند و یا گویند پشم را از آب
برآورده و بر گاه منعقد آن بهم رسد پشم میان ران گوسفند و بیرا را جوشانند و چربی آنرا بگیرند و بکار برند گویند اهل روم
ایضا را بجور پیشانی آن کنند و آن عرق منعقد گردد و آنرا زوفاء تر گویند و در نهایت قوت است و در غیر آن طبیعت آن
در دوم گرم در اول تر گویند و در اول خشک است افعال و خواص آن منضج و ملین و محلل اورام صلبه و جهت استسقاء
و ضعف و صلابت جگر و سپرز و برودت احشاء و گرده و مثانه و خاوا نافع و طلاء آن جهت تشنج و شکستگی اعضا و جرب
چشم و ریختن مژه و ابرو و تحجر مفاصل و لعوق عصب و الکلو و ورم منعقده در رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه حوالی الیها و رفع [illegible]
الیها و با پیه مرغابی و طیور جهت تشنج و قرحه گوشت و جراحت عصب و قروح و شقاق مزمن و با اکلیل الملک [illegible]
تازه حمولا جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع مضر محرور المزاج و مکرب مصلح آن سکنجبین و روغن گل و سرکه
بدل آن لادن و مغز ساق گاو و گوسفند مقدار شربت آن یکمثقال تا سه مثقال و چون آنرا از پشم جدا کنند و
بسوزانند و زوران جهت قروح تداکید بهترین ادویه است **فصل الزاء المعجمه مع الهاء زهرة الملح** بفتح زاء و سکون هاء
و فتح راء و تاء و الف و لام و کسر میم و سکون لام و حاء مهمله ماهیت آن چیزیست شبیه بشوره و شور طعم

و زعفرانی رنگ و تند بو و کریه الرائحه شبیه ببوی ماهی و لذاع قوی و با اندک رطوبتی گو مد و خشک آب نیل طغیان کرده بر
زمینهای پست بماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک گردد و زهرة الملح حاصل میگردد و ماسرجویه گفته که آن شوره ایست
که مانند غبار بر روی نمک معدنی میباشد و آنچه زرد و مایل بسرخی است با اجزاء منعقد مانند دانه چند بهم جمع آمده آن رومی است
و خالص آن هر دو نوع و زرنیخ گداخته گردد و [illegible] آن و زرآب طبیعت آن بنهایت گرم و خشک و تند افعال و خواص آن
مجفف و محلل قوی طلاء آن با مایع مبردی جهت غشاوه عین و رطوبتی که از گوشه تراوش کند و قروح خبیثه و آکله و تقشر
جلد و آثار قروح و منع روییدن موی بسبب احراق آن و با روغنها جهت رفع اعیاء و انتشار ساییدن آن یک دانگ تا دو دانگ با سکنجبین
جهت صرع نافع و با شراب ممزوج و در اسهال قوی تر از نمک هندی و مدر عرق مضر معده مصلح آن عود هندی و مقدار شربت آن
تا نیم درم و یک درم آن کشنده است و قابل علاج نیست زهرة النحاس بضم نون و فتح حاء و الف و شین ماهیت آن جوهری است
شبیه بکف و نمک و دانه دانه که از پاشیدن آب بر روی مس تفته بهم میرسد و در معدن مس نیز یافت میشود و بهترین آن
سفید براق و دانه ایست طبیعت آن در قوت قریب بزنگار است افعال و خواص آن اکال و لذاع و قابض و جالی است ساییدن
[illegible] آن مستعمل خلط و ماء اصفر و اکتحال آن با مصطکی که جرب آن را کم نماید جهت تحلیل غشاوه [illegible] و قطور سفید آن با
روغنها جهت رفع گرانی [illegible] و [illegible] آن با عسل جهت ورم [illegible] و ملازه و مری و با روغنها در مراهم ها جهت بیرون گوشت
زاید حتی گوشت زاید و بینی و بواسیر و تحلیل اورام منعقده و خشک نمودن دانه بواسیر و زخمها و قروح خبیثه و با شراب
جهت بثور و وضح و بهق سفید و از سموم قتاله است زهره بفتح زاء و سکون هاء و فتح راء مهمله و هاء فرنگی ستاره ای را نامند و در
مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد بفارسی اسم مراره است و بعربی نیز زهره اطلاق میکنند و هیچ را نیز مینامند فصل الزاء
المعجمة مع الیاء المثناة التحتانیة زیبق بکسر زاء معجمه و سکون یاء و فتح باء موحده و قاف بفارسی سیماب و جیوه و
بهندی پاره و بفرنگی [illegible] نامند ماهیت آن از جمله فلزات معدنیه است و شبیه بنقره گداخته متحرک و معدن آن بلاد چین
و فرنگ است و اکثر از آن بلاد میآورند و ظرف چوبی و نیز مسموع گشته هر چند [illegible] چندان اعتماد نیست که در شهر [illegible] و حبشه
بان که [illegible] قلیلی [illegible] میآورند [illegible] که حیوانات مرده متعفن شده [illegible] سگ را در چهها
میافکنند و سر آنها را بسته تا مدتی مقرر و زیر زمین [illegible] میکنند پس بیرون میآورند از آنها سیماب میآید و اگر از ایام مقرره
بگذرد که بیرون نیاورند جمعها را فانی میشود و نیز مسموع شده که در معدن طلق قلیلی [illegible] میباشد و در طبقات قطعه ضخیم طلق نیز
میباشد و از خواص آنست که فلزات دیگر را فانی میگرداند چون بدانها رسد و لهذا از چینی و ظرف چوبی که آنرا بفرنگی پیپ
نامند میآورند و چون حرارت بدان رسد خود نیز فانی میگردد و دور آب و جاهای پست نمناک مجتمع میشود و ضایع جائیکه

جایکه ملمع گردن کار بشکنند نیز ویکی آن آب بگذارند ودران قدری جمع شکر و طبیعت ان در دوم سرد ودر سوم تر
گفته اند وبعضی گرم وتر دانسته افعال وخواص ان حاد وقابض چون نیز و سرد و مرطوب المزاج در هر سالی چند روز یلی در
پی ورایام زمستان هر روز بقدر یکحبه وبتدریج تا یکدانگ از خام انرا بخورد وبالای ان آب گوشت بیاشامد که تا نافع سعفه و
بعین رزو گذشتن ان از امعاء وبرامدن ان گردد زیرا که سیماب خام در معده نمیماند و نیز دوی هم ساید جهت حفظ صحت
بدن وتقویت اعصاب وباجه وباه در مزاجی که موافقت کند بعدیل است وطلاء بمقدار قلیل ان که یکمثقال تا دو مثقال باشد
هر بارکه سر در آخر هر ماه ودر تحت الشعاع بعد از سر تراشی که شش هفت تیغ حقیقی اندک غایر نبود نجدیکه خون بر نیاید و سیماب
را با آب برگ تانبول ویا با آب برگ ریحان ویا با آب ونان وبا باکره ماست ویا بعضی ادهان مناسبه المقدار بمالند که سیماب
کشته گردد یعنی اجزای ان متلاشی وناپدید گردد وبران بمالند تا تمام ان منجذب گردد وبعد از لمحه سر را بشویند وبعضی بعد از
هر سر تراشی لنگ یا پارچه صفیقی را دو ذکنار چو دفرش بیندازند ومقداری سیماب خام را در پارچه بسته بر یافوخ خود بمالند وآنچه
ازان ریخته شد از بالای پارچه باز جمع نموده بدستور بمالند تا قریب یکساعت واگر انرا با آب برگ تانبول ویا با آب برگ
ریحان ویا آب ودهن ویا غیر ان کشته بمالند نیز نافع است واگر در تحت الشعاع اکتفا بمالیدن نمایند نیز خوب است جهت
تسخین دماغ بارد و مرطب وامراض حادث ازان ومنع نزلات وبرخی که در زنهگاه مشهور است که در الف باهم بید سود وانرا
مینامند موثر ومالیدن اندک ان بر کف هر دو دست باعث خشکی جرب رطب ودواهای آتشک است وبدستور
مالیدن ان بر دواهای آتشک وقروح وجروح خبیثه با روغن گاو که با یکصد ویک آب شسته با با موم روغن های مناسبه
و دوان تهیه همین اثر وارد اما باید که بعد از تنقیه بدن در یکهفته سه بار عمل آورند ودران بین غذاهای لطیف وبی نمک ویا کم نمک
تناول نمایند ولیکن باید که بهمان اعضا نرسد وبدهان وحلق ودماغ وگوش نرسد زیرا که بسیار مضر بدماغ ومولد فالج و
بطلان قوت سامعه وخبا وقوتهای دماغی وزردی رنگ رخسار است وهوام مانند مار وعقرب وغیر آنها از دود آن بگریزند
واگر بانگر بیز نو بمیرند وطلاء کشته ان با تخم خربزه وبادام تلخ جهت جرب وحکه ورفع جمیع آثار واکله وسعفه رطبه وقروح سایله
وسایله ودفع قمل وچون با حنا وروغن بر بدن بمالند نیز جهت دفع قمل وچون کشته انرا بر سیمانی بمالند وبر گردن
وکمر ویا موضع بندند مانع تکون قمل گردد واگر بر گردن حیوانات بندند منع تکون قردان یعنی کنه حیوانات گردد وبا کندر ورانیج
وموم وروغن زیتون طلاء ان جهت وابنای آتشک وقروح خبیثه واکاله از مجربات است وخاک زیبق که در ظرف ان بهم
میرسد در جمیع افعال مانند مقتول انست ودر سمیت نیز مانند ان وچون زیبق را الطعامی آتش رسند وبخورد موش
دهند بمیرد ومقدار شرب ان از غیر مقتول تا دو درم بدل ان رصاص محلول ومقصد ان بسیار گرم وباحدت

و از سموم قتاله و محرق اخلاط و محلل قوتها و مقطع اعضا و چون غیر مقتول آنرا با ورق نقره خوب حل نمایند و در مس یا برنج که
مسیقلی باشد و با آب سمو آنرا خوب پاک شسته که چربی در آن مطلقا نباشد بمالند و بر آتش گذارند که سیماب آن صعود
نماید پس حل نمایند مفضض گردد و اگر با طلا حل نمایند در مس و یا برنج و یا نقره بدستور بمالند مطلا گردد و تیز جوی مس و یا برنج
و نقره را پاک بشویند با آب خالص و آب لیمو پس سیماب بر آن بمالند و ورق نقره و یا ورق طلا بر آن بچسبانند بچسبد
یک لا ورق و یا دو سه لا ورق بالای هم اگر سنگین و بسیار رنگین خواهند تا بیست ورق پس زمانی قلیل بر آتش گذارند
تا قدری سیماب آن صعود نماید و مهره نمایند و باز قدری بر آتش گذارند و مهره کنند ملمع نقره و یا طلائی میگردد و چون زیبق
را در گوش کسی ریزند او را اختلاط عقل عارض گردد و منجر بصرع و سکته و بطلان سامعه شود و مداوای آن آنست که
گوش را معکوس بطرف زیر وا دارند و میلی از رصاص و یا ذهب در گوش کنند تا زیبق در آن بچسبد و برآید و اگر بیکدفعه
تمام آن بر نیاید دو دفعه و سه دفعه تا تمام آن برآید چون زیبق را آب زر لند که مانند رماد گردد و با ادویه مناسبه خلط نمایند
جهت قولنج خصوصا ایلاوس مفید است و تدبیر کسیکه زیبق خورده باشد اگر غیر مقتول است زود برآید بمحض آشامیدن
آب گوشتهای چرب مرلق و اگر مقتول است و او را وجع بطن و مغص شدید و ثقل زبان و احتباس بول و تورم حشفه
عارض گردد و علاج او آنست که شیر گاو تازه دوشیده بنوشد و قی کند و با حقنه افتیمون و هزارچشان و یا شراب
و یا فودنج جبلی و یا زوفا خشک و آشامیدن مرقهای چرب مفید و سایر تدابیر مکه و زر بخور و اسفیداج مذکور شد
و چون غیر مقتول آنرا بپارچه کرباسی بمالند و بطریق عصابه کسیکه بر سر او شپش بسیار باشد به پیش سر بندند
شپش بسیار و بان آید و بمیرد و در چند مرتبه بالکل بر طرف گردد و بدستور تصفیه و حب و دواء و دهن و ضماد و عقد
و تقطیر و طلی و مراهم و معجون آن در قرابادین مذکور شد و اطباء فرنگ سیماب را مکلس مینمایند بتنهائی و یا با ادویه مناسبه
و مکلس کرده آنرا از ملک خود بیاورند خصوص فرانسیس و میگویند جهت آتشک و قروح خبیثه و تقویت قوی و ارواح
و حرارت غریزیه ضعفاء و پیران نافع و طریقه استعمال آن آنست که تا پنج روز یا هفت روز روزی یکحب آن که بمقدار
فلفلی است صبح ناشتا ببلعند و از حموضات و لبنیات و بقولات اجتناب نمایند و زیرگاه دهن جوشش نماید آنزمان ترک
نمایند بعد از آن نیز تا مدت سی و چهل روز پرهیز نمایند **زیتون** بفتح زاء و سکون یاء و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو
و نون ماهیت آن بری و بستانی میباشد بستانی آنرا درخت بزرگتر و برگ آن ابدار تر و سبزتر از بری و درخت آن
بعد از چهل سال ثمر میدهد و گویند تا هزار سال میپاید و گویا برگ زیتون جبلی نیز مانند برگ زیتون بستانیست طبیعت
رسیده آن گرم و تر در اول و با قوت قبض و نارس آن سرد و در دوم خشک و سیاه آن گرم و خشک افعال و خواص آن

ان سریع الاستحاله بسودا و صفرا و تازه و با قوتی بذنگ ان مرخی معده و مغثی و بهترین ان سبز رسیده آنست که در
آب نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود نه قبل و نه بعد ازان و درینوقت تقویت معده و واپیخ ان و دشتی و جالس
طبیخ و مهی و مورث بیخوابی و لاغریست مصلح ان شیر بناست و ضماد ان جهت رفع سبوسه سر و ضماد نارس ان جهت
سوختگی آتش و طلاء روانه ان با بنه و ارد گندم جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیده ان با دوانه جهت ربو و امراض شش
نافع و برگ ان در درجه دوم گرم و خشک و ضماد ان جهت عرب چشم و اورام حاره و التیام پوست سر که منقطع شده باشد
و جمره و نمله و منع سعی و زیاده شدن ان و سترى دنار فارسی و با عسل جهت داخس و با آرد جو بر ما تحت ناف و طلاء
ان جهت استسقاء و خائیدن ان جهت قلاع و دهان و ضماد پخته ان با آب غوره بحدیکه بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده
و ریزانیدن ان و مضمضه با آب طبیخ ان جهت درد دندان کرم خورده و آشامیدن مطبوخ ان در شراب جهت نقرس و مفاصل
و حقنه با آب مطبوخ ان جهت قروح باطنی و معده و رحم و عصاره ان با فعال مذکوره مانند برگ آنست و حمول ان جهت قطع
سیلان رحم و نزف الدم ان و ضماد خام ان جهت برآمدگی حدقه و قطع ریختن سواد چشم و تاکل پلک ان نافع و داخل سیاه
رگل اجفان مینمایند و چون متحرق سازند انرا با بیه وار و مبا بیزند و مدبر برص ناخن گذارند زایل سازد و بیخ و درخت انرا چون با قدری
برگ ان بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت تسکین درد دندان و نطول ان جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار ان جهت
اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت موثر و تعلیق بیخ ان بالخاصیه جهت سم عقرب مجرب و چون شاخهای
باریک و برگ تازه انرا در کوزه کنند و در کوزه گری گذارند تا بسوزد پس از کوزه برآورده شراب بران بپاشند
و بار دیگر بسوزانند اما نه بان حد که رماد گردد بلکه احراق کمی باید نمود و در جمیع افعال قویتر از توتیا است و رماد بیدی ان
با سرکه جهت عرق النسا بر بالای عروق از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع ان
در رفع ان علت از مجربات گفته اند و ضماد مدقوق برگ و شاخ اقسام زیتون را نیز درین امر مجرب دانسته اند و در
رطوبتیکه از شاخ تازه ان که در حین سوختن برمیآید جهت جرب و سبوسه سر و قروح ان و نطول طبیخ همه اجزاء او
ان جهت صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن ان در خانها جهت گریزانیدن هوام و نگاهداشتن عصای چوب ان
جهت قبول عامه و قضای حوایج و برکت موثر و ضماد و رماد ان با عسل و آب ثمر ان جهت داء الثعلب و داء الحیه
و سعفه و جوششهای ناخن و مضمضه با آب و نمکی که زیتون در ان خیسانیده باشند جهت استحکام دندان و لثه سفید و جمیع
ان در صورت سنجیده مستقیما و مایل بسر حیث طبیعت ان در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص ان در نو
دهن قویتر ازان و جهت سعال مزمن و اخراج بلغم و رفع رطوبات جراحات و با مرهم ها جهت رویانیدن گوشت موثر و ضماد

[illegible]

بری آن قوی‌تر و مدر بول و حیض و حمول آن جهت جرب و تقرح رحم و سنون آن جهت تسکین درد دندان گرم خورده و بعد
و عصارهٔ برگ زیتون که برگ انزاکو نیز گویند و برای شراب و با آب بیاشامند و نفسا رند و بگذارند تا منعقد و خشک گردد
جهت سیلان رطوبات و تلیف ابهانیته از سایر انواع و به دست زیتون الماء زیتونی است که نزدیک انهار روید و جمیع
افعال ضعیف‌تر از سایر انواع و بعضی گویند زیتونیکه در آب و نمک پرورده باشند مسمی به زیتون الماء است زیت بفتح زا
و سکون یای مثناة تحتانیه و تاء فوقانیه ماهیت آن روغن زیتون است از مطلق آن مراد زیت عذب است که از زیتون
رسیده گیرند و مغشوش و غیر مغشوش می‌باشد و علامت غیر مغشوش آن است که اجزای آن زود بر سطح بدن منتشر گردد
و از هم منقطع نگردد و بخلاف مغشوش طبیعت آن در دوم گرم و با یبوست و قبض و قول مرطوب آن بی اصل و مغشوش
آن که در آب گرم ریزند و خوب برهم زنند و بگذارند تا بالای آن آب آید و برگیرند و دیگر باره بردارند گرمی آن کمتر و الطف و بیلاغ
افعال و خواص آن آشامیدن چهارده مثقال آن با یک رطل آب گرم و با ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعضا و عرق
النسا و با شراب و آب گرم جهت رفع قولنج و مغص و اخراج کرم معده و تفتیت حصات و ادرار بول و عرق و اوجاع
مفاصل و عرق النسا و ورک و غیره و قی کردن بان جهت دفع سمیت ادویه و حقنه بان جهت رفع قولنج ورمی و سنگی
و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و تدهین بدان جهت اوجاع بارده و با مرهم ها جهت التیام و اصلاح زخمها مفید مقدار شربت
آن تا هفت مثقال و چون یکسال از ساختن آن بگذرد و بعضی گویند چون شش سال بگذرد آن را زیت العتیق
نامند طبیعت آن گرم‌تر از غیر عتیق آن است افعال و خواص آن محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوتهای آنها
و مانع جمود اعضا و دافع هر زهر و اکتحال آن مقوی بصر و دافع بیاض و رقیق و جرب و سلاق و در ترو آب قایم مقام
قدح و چون گرم نمایند و بر موضع عقرب گزیده بمالند تسکین الم آن دهد و چون زیت تازه را بجوشانند تا منعقد رسد
بدل عتیق میگردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و هر چند کهنه‌تر شود قوی‌تر میگردد و گویند تا
چهار هزار سال قوت آن باقی میماند و چون زیت را با هموزن آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و همچنین تجدید
کنند تا شش مرتبه پس آن روغن را چندان بجوشانند تا منعقد رسد مراتب سستی بهتر از روغن بلسان
والله اند و از اسرار عجیبه شمرده اند و آنچه از زیتون نارسیده گیرند آن را زیت الانفاق نامند و بهترین آن است
که بیلاغ و حدت باشد طبیعت آن معتدل و با قوت قابضه و گویند در اول سرد و خشک افعال و خواص آن سمین
بدن و مقوی لثه و دندان و اعضا و موافق معده و صاف کننده اخلاط بفتح سده و قاطع عفونت و مانع ادرار عرق و با جهت
تفتیت حصات و ادرار بول نافع و مشمول آن موافق درد اعصاب و سوا حاره و نیکو کردن رنگ رخسار و گویند

و گویند چون بیست و دو درم آن را با مثل آن عسل و ثلث آن کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بیاشامند
و در آن روز آب سرد بیاشامند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آنها نجات یابند و پیران چند ساله را
باعث هیجان شهوت باه شود و مجرب دانسته اند و دهن زیتون متعفن یعنی آنچه از زیتون متعفن گیرند و مولد خلط
فاسد و بسیار مبخر و مولد حکه مصلح آن شربت بنفشه و دهن زیتون بری را در سایر افعال و خواص آن قایم بمقام روغن
گل سرخ دانسته اند و رادع دمعه و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار آن و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان
رطوبات لثات و قاطع خون لثه است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص بنوعی دون
نوعی نداشته اند و تدهین بدان هر روز مانع پیری و نیکو کننده موی و مانع اسقاط آن و قاطع تعفن اخلاط و تقویت اعضاء
و زیت رکابی زیت عذب و زیت الانفاق و اهل عراق آن هر دو را زیت رکابی نامند جهت آنکه رکاب بکسر را مهمله
و کاف و الف و باء موحده که نام ابل است و چون از شام آن را بر پشت شتر بار کرده بآنجا میبرند لهذا زیت رکابی نامند
و آن را زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسی که آن را زیت مغسول دانسته و دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون
را در آفتاب اندازند و یا در ظرفی کرده در تنور گرم گذارند تا پژمرده و نرم گردد و پس کوبیده روغن آن را فشرده بگیرند
و یا آنکه در آب بجوشانند تا پخته گردد و مالیده صاف کرده آن را بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند اما احتیاج
نامند که روغن بسوزد و آنچه را بر آن نمک مالند و بگذارند تا نرم گردد و پس مالیده فشرده روغن آن را بگیرند زنوبست [?]
زیتار بفتح زا و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و راء مهمله بعربی عکر الزیت نامند ماهیت آن ثفل
روغن زیتونست طبیعت آن با اندک حرارت و چون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ گردد و بعد از آن
تصفیه نمایند و نگاه دارند طبیعت آن در دوم گرم افعال و خواص آن قوی تر از حضض است و لطوخ آن با شراب و ماء
العسل جهت درد دندان و مالیدن بر سر جهت جرب مواشی و دواب نافع و گویند هر چند کهنه تر شود بهتر میگردد و در
افعال قوی تر و در ابدان مرطوبین مولد قروح و ضماد تازه آن با آب جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و
استسقا و التیام و التحام زخمهای ابدان لاغر خشک نافع است زیت السودان بضم سین مهمله و سکون واو و
فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن روغن ثمریست که زیت الهرجان و اهل مغرب اوقمی ارجان و ارقان خوانند
درخت آن دو نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است و بشیرازی تحرک [?] و بعربی لوز البربر نامند و دوم بزرگ خاردار ثمر
آن نیز مانند بادام کوچک و روغن از آن گیرند و طعم روغن آن شیرین و خوشبوست و بشیرازی درخت آن را ارجن
خوانند و در عراق تنگس و بادام کوهی و خار آن را دواب میخورند طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است

۱

افعال وخواص آن مولد خون صالح وملطف اخلاط ومدر فضلات ومفتح سدد وجهت امراض سوداوی وبلادت ذهن
جنون ووسواس وفالج وخدر واورام بارده نافع وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که زیت السودان غیر زیت هرجان
است وآن زیتی است که از ملاوسودان آورند. زیرباج بکسر زاء وسکون یاء وزاء مهمله وفتح باء موحده والف وجیم
معرب زیربا فارسی است ماهیت آن بطریق مذکور در سقاوالاسقام آنست که گوشت را بقدر یک رطل ریزه ریزه کنند
واگر مرغ است از بند بند جدا کرده وبا دارچینی ونخود ونمک در روغن کنجد تازه واب بجوشانند تا پخته گردد ونیم رطل سرکه
وربع رطل حلاوت دبات شکر سفید ویک اوقیه مغز بادام کوبیده وزگلاب شیره گرفته ویکدرم کشنیز خشک وبوزن
آن عود هندی وسداب وقلیلی زعفران داخل کرده مرتب نمایند وبقول شارح اسباب وعلامات آنست که بگیرند
پیاز را وبکوبند ویا ورق کنند وکشنیز خشک کوبیده در روغن بادام بریان کنند واب داخل کرده وجوش دهند
تا پخته گردد وبس قلیلی سرکه وشکر سفید واندک مری وکشنیز وزیره کرمانی دران داخل نمایند طبیعت آن معتدل
مایل بسردی افعال وخواص آن لطیف وموافق امزجه اصحاء وصفراوی مزاجان وکبد حار ومسکن تیزی صفرا وحدت
اخلاط ومفرح ومقطع بلغم ومفتح سدد وجهت تپهای نایبه وشطر الغب نافع ومضر امزجه بارده است

جلد ثانی

از مخزن الادویه محمد حسین خانی

باب دوازدهم در بیان ادویه که حرف اول انها سین مهمله است فصل السین مع الالف **ساج** بفتح سین و الف وجیم بهندی سال وساگون
نیز نامند ماهیت آن درختیست هندی عظیم القدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب مایل بسیاهی وکثیر الورق و خوشبو و برگ ان بزرگ و عریض
و اندک طولانی و ثمر ان بقدر فوفلی و پسته و اندک طولانی و در کوهستان میشود و ثمر ان را جوشیده میخوانند طبیعت چوب ان در دوم
سرد وخشک و با اندک حرارت افعال و خواص ان ضماد سائیده آن بالای سر جهت درد سر حار و تحلیل اورام حاره و دموی و صفراوی
خصوصا با آب اشیاء بارده و خوردن نشاره ان جهت تسکین تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهت اخراج صفرا و بلغم و کرم معده
قوی الاثر و طلاء محرق ان که بعد از احراق در آب ماسینا و انطفا ان اندازند پس سائیده طلا نمایند جهت ورم اجفان و تقویت باصره و حدقه
نافع مقدار شربت ان از یکمثقال تا سه مثقال مضر جگر و مصلح ان عناب است و پوست ان قابض و در نجث ضماد ان باعث خشونت جلد بدن
و روغن ثمر ان غلیظ و خوشبو جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید و گویند چون نافه مشک را در ان گذارند حافظ
بوی آنست و وزن ان را زیاده میسازد **ساداوران** بفتح سین و الف و فتح دال و الف و واو و راء مهمله و الف و نون معرب از سیاه
داران است یعنی سیاهی درختان چه دار بلغت فارسی درخت است و الف و نون برای جمع است و بعربی سواد الحکام نامند بجهت
انکه قسمی مداد از ان ترتیب میدهند و از اسواد القصابات نیز گویند ماهیت ان چیزیست سیاه مایل بسرخی و براق شبیه بشبح و
با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی آن بهم میرسد و گویند آنچه از درخت نارجیل بهم میرسد بهتر است و آنچه تحقیق شده
از سمت خطا میاورند و بهندی گوی خطائی نامند و صاحب منهاج گوید صمغی است و صاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون
بیخ درخت گردگان که مجوف شده باشد یابند و صاحب اختیارات بدیعی گفته چیزیست که در میان درخت بطم لیسه یافت میشود
و آن را ابن نامند و گفته که صاحب جامع از درخت جوز یعنی گردگان تا درخت بطم سهو کرده و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیت است
و بهترین ان آنست که چون آن را بشکنند اندرون ان براق و چون در آب گرم زمانی بخیسانند محلول آن سرخ رنگ مشقر باشد و طعم
ان با اندک تلخی بود طبیعت آن در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محلله افعال و خواص آن رادع اورام حاره و با آب بادرنگ
قاطع نزف الدم همه اعضاست شربا و ضمادا و حابس اسهال دموی و التیام دهنده زخمها و با سرکه شراب جهت ورم قضیب

ساج

ساداوران

واشیان و با شراب جهت تحلیل اورام بارده و محلول دو مثقال آن در آب برگ مورد تازه که روغن مورد دو و سه مثقال داخل کرده
بر موی مالند جهت تقویت بیخ و منع اسقاط آن و با روغن مورد جهت منع ریختن موی موثر و نهایت مسود آن است و فرزجهٔ آن با سرکه در
حقنهٔ آن با سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن آن مولد سودا مصلح آن شکر مقدار
شربت آن یکمثقال بدل آن دو وزن آن مورد است **ساذج** بفتح سین والف و دال معجمه و جیم هندی تیز و تیزپات نیز نامند ماهیت

ساذج

آن برگ درخت هندیست باریک طولانی از برگ بید عرض صغیر و ضخیم تر و خوشبو اندک تند طعم و زرد رنگ و اندک خشن و پنج خط طولانی از
طول از بیخ برگ آن رسته تا سر برگ رسیده یکی از وسط و دو در کنار برگ و دو در بین کنار و وسط و خطوط باریک در عرض برگ
چنانچه در برگهای دیگر اشجار میباشد و درخت آن بلند و بزرگ و چوب آن نیز خوشبوی و پوست آن شبیه بسلیخه میباشد و در خت
آن بلند و بزرگ الا و بجای بی سلیخه میفروشند و نبت آن اکثر در کوهستانها است و در کوهستان سلهت که شمالی و شرقی بنگاله
واقع است و درخت آن از آنجا احیانا بمرشد آباد و غیره آن نیز میاورند و گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد ولیکن اصل ندارد و
قوت آن تا سی سال باقی میماند و بهترین آن تازه تند بوی تند طعم آنست که فاسد نشده و شور مزه نباشد و بوی آن شبیه ببوی
اسارون و وج و ابرسا بود و طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مسمن
و محلل ریاح امعا و مصلح حال معده و مقوی احشاء و اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت وسواس و جنون و دحشت
و تقویت حواس و سیلان آب دهان و بد بوئی آن که از شرکت معده باشد و خفقان و وجع فواد و درد جگر مزمن و امعا و ریاح امعا
و استسقا و یرقان و سپرز و تفتیت حصات و عسر ولادت و اخراج مشیمه و دفع مرهٔ سودا و منع و حبس و جمیع امراض معده و رحم و
اکتحال آن به تنهائی و با ادویه مناسبه جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و الکاید اشتن آن همیشه در زیر زبان جهت
لکنت زبان و بد بوی دهان که بمشارکت معده باشد مفید و ضماد کوبیده مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام احشا و طلاء
آن با سرکه جهت رفع بد بوی زیر بغل و بخور آن جهت رفع عسر ولادت و مشیمه و گذاشتن آن در میان جامه و اقمشه
جهت منع کرم زدن آن و در سائر قوی افعال قریب بسنبل الطیب و از آن ضعیفتر مضر ریه مصلح آن مصطکی و مضر مثانه و
مصلح آن شربت به مقدار شربت آن در مطبوخات تا یکمثقال و در معاجین تا نیم مثقال بدل آن دو وزن آن سنبل

ساگوانه

هندی و گویند سلیخه و یا طالیسفر است **ساگوانه** بفتح سین مهمله و الف و ضم کاف عجمی و واو و فتح دال و الف و فتح نون و ها
ماهیت آن چوبیست که در جزیره و بهاسری و شهر نار و جنگل سیلان و مرملی و کده و ملاکا که از جزایر زیر باد اند بیدا
میشود و درخت آن مانند درخت سینهل که درخت هندیست که از ثمر آن نوع بنبه بهم میرسد و پوست آن بسیار
ضخیم و سطح آن بانکی زخوم مردمان انجا او لا پوست سخت بالای آن را دور کرده و آره و یدانه و ادی از چوب نیز نیست داده

بترتیب داده بران درخت میگذارند از ان و انها و مانند فتیله نیز چیزی جدا میشود انها را خشک کرده و انها را میبرند و فتیله
مانند را که کم بها است بمصرف خود میاورند و بقول دیگر گردیست که در جوف درختی در ان امکنه میشود و بر میاید آنرا با آب
جمع کرده حبوب لسان العصافیر مانند نقل خشخاش میسازند و میفروشند طبیعت آن گرم در دوم و تر در اول افعال و خواص آن
مقوی و مبهی و منعظ و مسمن بدن و ملین طبع است و دستور آشامیدن آن است که قدری از ان را با شیر تازه دوشیده
مانند شیربرنج طبخ نموده بقند یا نبات شیرین کرده میاشامند و کسی را که شیر موافقت نمیکند با جو بریان بها و آب پخته
و با نبات شیرین کرده میخورند مقدار شربت ان از ده مثقال تا بیست مثقال است سالامندرا بفتح سین و الف و لام و الف
و فتح میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین و الف اسم یونانی نوعی از عظایه است و بترکی سلاله اعظم و برین نامند ماهیت آن
حیوانیست شبیه بمار دوست و پا دارد و دستهای ان کوتاه تر از پاها و گردن آن باریک و دم ان کوتاه و بزرگتر و بهین تر
از سام ابرص و لون آن ابلق از زردی و سیاهی و بطی الحرکت و اکثر سر و دم آن سیاه میباشد و گویند آتش در ان تاثیر نمیکند
و اگر در تنور اندازند آتش تنور افسرده کرده و این اصلی ندارد و نیز گویند چون سنگ بروی زنند کارگر نشود طبیعت ان بغایت گرم
و خشک افعال و خواص آن بالمثقال آن از سموم قتاله است مانند ذراریح و منفط و مسحق و مقرح جلد و روغنی که در ان مهرا پخته باشند
بستره موی و مقرح عضو و چون دست و پای ان در قطع کنند و احشاء ان اخراج نمایند و در عسل چند روز بپیرانند مالیدن ان
عسل جهت درد مفاصل و اورام بارده نافع و علامات کسیکه ان خورده باشد گزاز و خدر و درد و معده شدید و ورم شدید
و ورم شکم شبیه باستسقا و احتباس بول و ورم زبان و زوال عقل و تبدیل رنگ بدن بسیاهی و بقشی مانند بادنجان و
از گزیدن ان نیز همان اعراض طاری گردد و معالجه و تریاق آن علاج و تریاق ذراریح است و لعوق راتینج و علک البطم با صمغه و حنظل ما
و عسل باقیه و عسل و آشامیدن طبیخ کمافیطوس و خوردن قرصی که در ان کمافیطوس پخته باشند و خوردن برگ سوسنی
در روغن زیت پخته و مرق ضفادع و مطبوخ با اصل قرصعنه و تریاق ان تخم سلحفات بری یا بحری در آب شیرین پخته است

سامان بفتح سین و الف و فتح میم و الف و نون ماهیت آن نوعی از بردیست که بفارسی بیرز نامند بسیار نرم و باریک و
مایل بزردی و از ان حصیر ترتیب میدهند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جلوس بران باعث فرح و جهت دفع ... نافع
و سوخته آن قاطع نزف الدم است

سام ابرص بفتح سین و الف و میم و فتح الف و سکون باء موحده و راء و صاد مهملتین
بشیرازی ماتر تک و باصفهانی مالمالی و بهندی چهکلی و در بنگاله تکتکی نامند ماهیت آن اسم وزغه است ولیکن مصطلح آنست که
بزرگ آنرا سام ابرص و بلدی را وزغه مینامند که بفارسی چلپاسه و آن کوچکتر از چلپاسه و شبیه بحرذون و بالفظها است و سمیت
آن بحد سمیت چلپاسه نیست و بهترین آن آنست که در بستانها باشد طبیعت سرد و نوع آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن

سالامندرا

سامان

سام ابرص

ضماد کوبیده آن ضماد کوبیده آن بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثوالیل نمله و مسمار یه و گذاشتن جگر خشک آن بر دندان کرم خورده مسکن درد آن و طلاء خشک آن با روغن زیتون بر سر و شیر آن جهت رویانیدن موی و رفع احتباس بول و چون شکافته بر موضع عقرب گزیده گذارند وجع آنرا تسکین دهد و قطور زبل آن و خون و بول آن با اندک مشک در احلیل جهت رفع عسر البول و تفتیت حصات و خوردن آن مورث سبل و امراض رویه مصلح آن شربت ریباس و امثال آنست

سبج

فصل السین المهمله مع الباء الموحده سبج بفتح سین و باء موحده و جیم در آخر معرب شبه فارسی است و ابن السبج و شوق نیز نامند ماهیت آن سنگی است سیاه و براق و زود شکن و سبک و از بلاد سودان و هند و جبال شام خیزد و بهترین آن بسیار سیاه براق صافی رنگ است طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن خوردن آن جهت خفقان و گشودن سده و تقویت معده و تفتیت حصات و یکدانگ آن با شراب مقوی باصره و دل و اکتحال محرق مغسول آن با عسل جهت جلاء بصر و رفع غشاوه رقیق و تقویت قوت باصره بغایت نافع و بدستور میل آن بر چشم کشیدن و پیوسته در آن نگاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره مشایخ و نگاهداشتن آن با خود بطریق انگشتری و غیر آن جهت رفع چشم بد و تعلیق آن بر سر رافع درد سر و نگاهداشتن قطعه آن که بقدر یک مثقال باشد جهت رفع فزع و وحشت آزموده است و گویند چون سوره لم یکن بر صفحه آن بقلم خفی و سطور دقیقه چند نویسند و صاحب نقوه پیوسته در آن نگاه کند و در غیر آن نظر نکند در یک روز نقوه آن زایل گردد و از مجربات شمرده اند و ارسطو گوید که اینکه نفس باشند و در چشم ایشان ضعف باشد و یا مانند خیالی و یا حبابی و یا مگسی و یا ابری در پیش چشم ایشان آید آئینه از آن سازند و اکثر در آن نظر کنند زایل گردد و طلاء مسحوق آن با آب برید اکثر جهت اورام بول مجرب مضر سپرز مصلح آن آب انجبره و صاحب اختیارات بدیعی دو نوع نوشته که یکی را از هند قجاق میارند و آن آنست که بمرور ایام سحق میگردد و نوع دیگر را از جبال میاورند و این کانی بود و بهترین آن نوع اول است و نوشته که آورده اند که با آتش برافروخته میگردد و مانند بیرم و بوی آن مانند نفط است

سبستان

سبستان بفتح سین و کسر باء و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت فارسی است بعربی دبق و بهندی لسوڑه نامند و بمعنی سبستان اطباء الکلبه است بجهت شدت نفع آن از برای کلبه و از انخاطه و مخاطیا نیز نامند ماهیت آن ثمر درختیست و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر آلو و مدور اندرون منصل بتخم آن لعابی و تخم آن از لحم آن جدا و دوم از آن کوچکتر و تخم آن چسپیده بلحم آن و لعاب این کمتر و شیرین تر از نوع بزرگ و هر دو نوع در خوشه میباشد و در خامی و رسیدگی زرد و بعد از خشکی سیاه رنگ و بهترین آن بالیده رسیده تازه بحری آنست و درخت آن بزرگ تا بقدر قامت و زیاده بر آن تا پنج شش قامت و رنگ ساق آن سفید و شاخهای آن سبز و برگ آن مدور و بزرگ و اندک خشن و در بلدان حاره بسیار

بسیار هم میرسد و در اکثر بلاد فارس و نواح آن کثیر الوجود طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در اول تر افعال و
خواص آن گذاشتن آن در دهان و خوردن و بردن آب آن و پاشیدن آب نقیع آن و یا مطبوخ آن جهت تلیین سینه و حلق و اورام
آن و خشونت صوت و سرفه حار یابس و گرفتگی آواز و تسکین حدت صفراء و اخراج کرم معده و عطش و حرقت البول حادث از حدت
صفراء و اخراج کرم معده و اسهال محرور المزاج و مواد سوداوی و بلغم شور و اصلاح ادویه مسهله و تپهای حاره صفراویه و دمویه و بلغم شور
و سعال عارض از شراب حاد و از ادویه حاده نافع و قلیل الغذا و مولد رطوبات بلغمیه و مزلق الجثه و امعاست حلوها و شیاف مطبوخ آن
و ضماد مطبوخ آن در زرور و شیاف جهت گشودن دمل مجرب مقدار شربت آن از سی عدد تا ده مثقال مضعف معده و گویند مضر جگر است مصلح آن
ورد و قند برگ گل سرخ و دو و غیر آن عناب بدل آن خطمی است و چون جماع بخورد و برگ نورسته آن را ریزه ریزه کرده شب در آب بخیسانند
و صبح مالیده صاف کرده بیاشامند جهت جریان منی و قرحه احلیل و مثانه که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک نامند نافع و دود پوست
سوخته خشک آن جهت تسکین وجع و زخم با آتش سوخته مفید **سپیبه** بفتح سین و کسر باء فارسی و سکون یاء و با لغت فرنگی نام ماهی
است ماهیت آن ماهیست که در دریا بهم میرسد استخوان آن بسیار صلب و زرگران نقش حلی و زیور کنند و در آن نقره و طلا گداخته
میریزند و اطفال بر لوح آن مشق نویسند و لحم و مغز آن سفید و نرم و پر سوراخ مانند اسفنج و در جوف آن بجای خون آب بسیار سیاهی
میباشد و هرگاه ماهی دیگر یا شخصی و صیادی قصد آن میکند از آن آب سیاه قدری در آب میریزد آب سیاه میگردد و بجهت تیرگی چیزی
در آن نمی نماید و آن ماهی خود میگریزد و چون سیاهی جوف آن را در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در آن خانه چراغی
دیگر نباشد گویند آن خانه پر از کرم بنظر میآید و گویند بیضه آن جهت تفتیت سنگ مثانه و کلیه و ادرار بول نافع است **فصل السین مع الخاء**
المعجمه سخار بفتح سین و خاء و الف و راء مهمله ماهیت آن گیاهی است شبیه بافجر و پر شاخ و تلخ و بدبو طبیعت آن در سوم
گرم و خشک افعال و خواص آن جهت صرع و سکته و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و انهضام طعام و تفتیح سده جگر مضر محرورین
مصلح آن ربوب ترش مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن یکوزن آن و نیم آن اذخر است **سخاله** الجه از غلات سبوس آن جدا
کنند که بفارسی براده نامند و الجه در حین کوفتن از آن ریزد **فصل السین مع الدال المهمله سداب** بضم سین و فتح دال و الف
و باء موحده و بدال معجمه نیز آمده لغت عربی است و یونانی فیجن و در تنکابن و دیلم بیم و بهندی ساتول و ساتری و بلغی زوئی
و به بنگالی ... نامند ماهیت آن سه نوع است بستانی و بری و جبلی درخت بستانی آن تا بقدر دو ذرع و پرشاخ و برگ آن ریزه و
بدبو و بسیار سبز و گویا بر آن غباری نشسته و گل آن زرد و تخم آن در غلافی و سه عدد بهم پیوسته مثلث شکل و بهترین آن بستانی
سبز تازه تند بو که قریب بدرخت انجیر روییده باشد طبیعت آن در سوم گرم و خشک و تازه آن در گرمی و خشکی کمتر تا دوم
افعال و خواص آن در کافی از حضرت ابو الحسن عم وارد است که سداب زیاده میگرداند عقل را و از زبان حضرت عم و حضرت ابی جعفر

سپیبه

سخار

سخاله

سداب

و نیز وارد است که سداب زیاده میکرداند عقل را و توفیر میدهد بقوت دماغی را ولیکن آب سداب را متعفن میکرداند و نیز وارد
است که جهت وجع گوش نافع است و اطبا گفته اند با تریاقیت و مفتح سده و محلل ریاح و نفخ و مقوی معده و مشهی طعام
و مدر حیض و بول و مخرج فضول لبیار و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و النفض
و غیرها جهت امراض دماغی و عصبانی مانند فالج و رعشه و تشنج امتلائی و اوجاع مفاصل و عرق النسا شربا و ضمادا و جهت سینه
و یرقان و طحال و قولنج ریحی و تفتیت حصات و بواسیر و امراض معقده و رحم شربا و اشامیدن آب برگ طبیخ آن با عسل بقدر
دو اوقیه تا سه اوقیه جهت فواق مجرب و ماشبت خشک جهت تسکین درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن و تسکین نفخ
و ورم حار ریه و وجع مفاصل و عرق النسا و لرزیهای بارده و مطبوخ آن در زیت جهت اخراج کرم معده و مطبوخ آن در شراب
که شراب بنصف رسیده باشد جهت رفع استسقای لحمی و بدستور ضماد آن با مطبوخ انجیر و بدستور با انجیر و نمک پرورده آن و با
با نمک پرورده جهت حدت بصر و خائیدن برگ آن رافع بوی پیاز و سیر از دهان و قدر قلیل آن مقوی باصره و مشهی و [illegible]
و با انجیر و گردگان جهت سموم مشروبه و سموم هوام و مداومت آن هر روز بقدر یکدرم جهت ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب و خوردن
تخم آن و بدستور حمول آن بعد از جماع مانع الحبل و مقاوم جمیع سموم و مداومت خوردن برگ و تخم آن باعث سقوط جنین و همچنین حمول
بخور آن و مداومت بوئیدن آن باعث ضعف بصر و حواس و تاریکی قلب و ضماد برگ آن جهت ازاله درد گزیدن عقرب و رتیلا و سگ دیوانه
مفید و مانع حمل و قطور عصاره آن در گوش جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و قطور آب مطبوخ آن با سرکه در بینی اطفال جهت رفع ام الصبیان
و قطع رعاف و بدستور نفوخ برگ خشک آن در بینی قطع رعاف نماید و ضماد آن با روغن گل و خل خمر جهت تسکین صداع و با ورق الغار جهت
ورم انثیان و با موم و روغن مورد جهت بثور و با شبت و عسل جهت قوبا و شستن عضو با آن و نطرون جهت دفع بهق سفید و اقسام
ثواليل نافع و احتقان آب مطبوخ آن جهت رفع قولنج و چون آن را در روغن زیت طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید کنند ادرار بول کند و با خود
داشتن آن باعث گریختن حیوانات موذی [illegible] است و عصاره آن در سایر افعال مانند برگ آنست و قطور آن و اکتحال آن با آب رازیانه
و عسل در چشم جهت رفع ضعف آن و باعث حدت نور باصره و چون آن را در پوست انار گرم کنند و در گوش چکانند جهت تسکین درد آن
و طلاء محلول آن در سرکه و سفیداب و روغن گل بسرخ جهت حمره و نمله و قروح رطبه سر و با عسل جهت درد مفاصل و با عسل سعوط آن
جهت ام الصبیان اطفال و گویند خوردن آن جهت فالج و رعشه و تشنج نافع و هر روز یکدرم آن جهت فواق و اشامیدن و طلا نمودن
آن جهت گزیدگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه و رفع زهرها و منع آبستنی نافع و مداومت برگ آن مضعف باه و مصدع و
مورث شقیقه و محرق اخلاط و منی و مصلح آن سکنجبین و انیسون مقدار شربت آن کبیر البین را سه درم تا سه مثقال و ضعیف
با یک قیراط تا چهار قیراط بدل آن صعتر است و گویند نعناع و فودنج و گویند سیسنبر و تخم آن را چون بکوبند و یکدرم تا دو درم

که درد ورم انرا با عسل و سکنجبین بیاشامند صرع و کابوس و حدت بول و فواق ریحی و سردی معده و قولنج ریحی و اکثر سموم را نافع و بدستور
آشامیدن آب طبیخ آن و چون در زیت طبخ کنند و مثانه را بدان تکمید نمایند ادرار بول کند و عسر البول را زایل سازد و چون تخم انرا
داخل نبیذ نمایند باعث خوشبوئی و شدت اسکار و دفع ضرر آن میشود و زودی از بدن بدر اید و لیکن مورث رطوبت دماغ و
صداع و درد سر و مقلل آن میگردد و صمغ بستانی و بری آن بغایت گرم و خشک و گرمی آن کمتر از خشکی آن و عسر تافسیا است و جهت
قرحه چشم و تحلیل خنازیر و اورام زیر بغل و کشن ران و برص و فرزجه آن بقدر یک دانگ جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض
مجرب و روغن سداب که بگیرند انرا با چهار جزو آب و ده جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت سنگ گرده و برودت
گرده و مثانه و درد پهلو و کمر و رحم عارض از اختناق آن و تحلیل ریاح و لرزشها و خوردن آن بقدر نصف اوقیه در حمام
جهت رعشه و سعوط یکدانگ آن جهت رفع ثقل سامعه و حقنه آن جهت مغص و قولنج ریحی و خلطی و حمول آن جهت اخراج جنین
و مشیمه و ادرار حیض نافع **سداب بری** برگ آن باریکتر و کم شاخ تر و بدبوتر از بستانی است طبیعت آن در چهارم گرم و خشک
و دوائیست بر آن غالب افعال و خواص آن اقرب بسموم قتاله است جماع و ورم آن کشنده تر از و قلیست بحرارت و سوزش
اندرون و رنگ رو سرخ گرده و چشمها برآمده و بول و غالبا بند گردد و مداوات این تریاق مداوات است و عصاره آن باعث
رعاف قوی و قتال و چون انرا با برابر آن و انگبینه بمالند مانع زنگ گرفتن آن و چون در رهگذر کوسفند آن و مرغان بریزند حیوانات
موذی نزدیک آن موضع نروند و ضماد برگ آن موجب جذب مواد و احراق و ثبوت عضو و ضماد پوست نبات آن با شراب جهت
داء الثعلب نافع و اگر مزمن شده باشد با عصاره و اندکی بیخ آن با سیه ممزوج نمایند محرور المزاج را استعمال آن اصلاح آن بنفشه است
و مبرود المزاج چون خواهد استعمال نماید باید که بقدر ثلث مقدار بستانی اخذ نماید زیرا که عمل این اضعاف عمل آنست و گویند بیاشامد جمیع
طبخ انرا التورم در دست و صورت بهم میرسد با خارش و لهذا بیاشامند انرا اولا باید که اعضای خود را با دهان با روغن تدهین نماید پس متوجه
گردد **سدر** بکسر سین و سکون دال و راء مهملتین بلغت گیلکی کنار و بهندی بیر نامند و ثمر انرا بعربی نبق گویند ماهیت آن بری و بستانی میباشد
بری آن پر خار و از اصل باشد و ثمر آن کوچکتر و خوشبو و چاشنیدار بشکل سنجد و بعد از رسیدن سرخ و زرد رنگ میگردد و بستانی
آن کم خار و ثمر آن بزرگتر و لذیذتر و خوشبوتر و شیرین و در شاهجهان آباد و اکبر آباد بسیار خوب شاداب و باشکال و انواع و بزرگ و
بالیده تا بقدر آلوچه و زرد آلو میشود و دو خور بسیار دارد و از آن است و در بلاد گرم سیر بهم میرسد و بهترین آن بزرگ پر گوشت رسیده
شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ آنست که دانه آن کوچک باشد و از سدر مراد برگ سائیده است طبیعت ثمر آن در اول سرد
و در دوم خشک و بستانی تازه آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و سردی و تری ترش آن زیاده از شیرین و نیخوش آن
معتدل و بعضی شیرین انرا در اول گرم دانسته اند افعال و خواص نارسی آن قابض و لزج و نفاخ و رسیده آن قلیل الغذا و دیر

سداب بری

سدر

خوب ۲

هضم و صالح الکیموس و مسهل لعصر و نیم رطل آن مسهل صفرا از معده و امعا و مطفی حرارت غریبه و چون در تن ترش رسیده آن مانع صعود
بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی و آب شیرین آن مفتح سده و کشنده کرم معده و امعا و مضر بمبرودین مصلح آن سکنجبین و
خشک آن قوی القبض و آرد آن که سویق النبق نامند که کنار رسیده را خشک نمایند و هسته آنرا برآورده آس نموده عند الحاجت
بقدر مطلوب با آب ممزوج کرده اندکی شیرینی و یا بایکی از شیرینیهای مناسبه بیاشامند و بریان آن بسیار قابض جهت اسهال مراری
و قرحه امعا و حمیات حاده نافع مضر دماغ مصلح آن در محرورین سکنجبین و در مبرودین گلقند و مصطکی و آشامیدن شیره مغز دانه آن
مطفی حرارت حمیات حاده دمویه و صفراویه و دقیه و جدری و حصبه و مسکن عطش و مطبوخ دانه آن بغایت قابض و ضماد کوبیده آن
جهت سستگی اعضا و تقویت آنها مجرب و طلاء مطبوخ آن بحدیکه غلیظ گردد جهت سستی اعضا و تقویت آنها و عضلات و سرعت حرکت
اطفال بمؤثر و ضماد شکوفه آن در حمام جهت رفع شوری مجرب و گفته اند که چون دانه نبق را در گلاب بخیسانند و بکارند از برگ و ثمر آن
بوی گلاب آید و اگر بعسل آلوده بکارند ثمر آن شیرین شود و اصلی ندارد و برگ آن که سدر باشد ضماد آن و شستن بدن در حمام بدان
جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب و طرد هوام و ضماد آن با شراب جهت نفخ و ورمهای
حاره و تحلیل آنها و به تنهائی نیز جهت تحلیل اورام حاره و نضج آنها و بدستور طبیخ تازه و یا خشک آن همین اثر دارد و به تنهائی نیز جهت
تحلیل اورام حاره و نضج آنها و نشاره چوب آن در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و قاطع نزف الدم و رافع قرحه امعا و
اسهالی که از ضعف معده بهم رسیده باشد و جهت استسقا و سپرز و بدستور حقنه آن جهت جراحات امعا و درد آن جهت زخمهای
حاره مانند جدری و حصبه نافع و مقدار شربت آن تا هفت درم و آشامیدن آب مطبوخ ریشه و بیخ آن که از زمین برآورده اند و رنگ
پوست آن زرد شده یا گشته ریزه ریزه کرده بمقدار نیم رطل آنرا در آب بسیار جوشانند تا قوت آن برآید و غلیظ سرخ رنگ گردد پس
صاف نموده بنوشند جهت تقویت و فربهی بدن و نیکوئی رنگ رخسار نافع و غذائیت بسیار دارد و اکثر فقرا و جوگیان هند همین این را
مستعمل دارند و صمغ آن طلاء جهت حزاز نافع است **فصل السین مع الراء المهملة سراج القطرب** بکسر سین و فتح راء و الف و جیم و الف
و لام و ضم قاف و سکون طاء و ضم راء مهمله و بموحده و قطربل نیز نامند ماهیت آن گیاهیست که تر تازه آن در شب مانند چراغ
میدرخشد و این اسم مشتق از دو معنی است یکی از معنی سراج که بفارسی چراغ نامند و دوم از قطرب که کرم کوچکی است بعضی پرنده و بعضی
غیر پرنده که در شب میدرخشد که بفارسی کرم شب تاب و بهندی بهکه جوگنی نامند و نیز قطرب اسم حیوانیست کوچک بقدر ملخی که بر روی
آب همیشه حرکت میکند بدون قصد بجانبی و در شب تاریک بالجمله میدرخشد و آن اسم دوائیست که بیونانی اقیتوس نامند بمعنی حدقی و نیز
شانی و دیگر که آنرا بیونانی حنتس نامند و بعضی بر چیزی جبلی که گل آن آسمان جونی است و بر گیاه دیگر که آنرا بیونانی لوسیما خوس نامند
و بر گیاهی نیز که آنرا بلغت مغربی نخله نامند و در میان گیاه کتان بسیار بهم میرسد و گل آن سرخ مانند ورد احمر و بیخ آن بقدر گردکان

سراج القطرب

بعد از کردکان و حفاران و فلاحان از ایافته بنجو رند و بر بیروح نیز اطلاق مینمایند جهت آنکه در شب بیخ آن نورانی و روشن میباشد
مادام که تر و تازه است و لهذا از او پاره چه تر کرده نگاه میدارند و نیز بر بیروح الوقار اطلاق مینمایند و یوسف بغدادی از بیروح الصنم
دانسته و گفته آن را شجر سلیمان بن داود علیهما السلام مینامند جهت آنکه حضرت سلیمان عم بان استعانت میجسته بر همه اعمال خود و بعضی
اسکندر رومی دانند و درختی شریف بزرگ قدر است از قدیم الایام و بیخ آن بیروح الصنم است که پادشاهان تعظیم آن میکنند و در خزاین
خود نگاه میدارند و درخت آن شبیه به علیق است و بتفصیل در ما لا یسع مذکور است و صاحب تحفه حکیم میر محمد مومن گفته افیتوس است و در
حرف الالف مع الفاء مذکور شد افعال و خواص آن جهت رفع سموم و گزیدن رتیلا نافع است **سرخس** بفتح سین و راء و سکون خاء و سین

سرخس

مهمله اسم فارسی است و یونانی لطارس و در تنکابن و دیلم جارو و بهندی کبل دارو و بسوره نیز و در بنگاله بکراج نامند ماهیت
آن بیخیست سیاه رنگ بیخ گل بلکه شاخی از بیخ آن میروید بقدر ذرعی و کمتر از آن و بر اطراف آن برگهای مشرف نزدیک بهم شبیه بپرهای
بال مرغان و ماده آن بی شاخ و بیخ هر یک برگ مرتفع و تا چهار سال قوت آن باقی میماند و بهترین آن بزرگ سنگین مایل بسیاهی
است که مکسور آن فستقی رنگ باشد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن جالی و مفتح و محلل نفخ و مجفف بلیغ و
مفرح و دافع حمل و بخار سوداوی و مسهل احتقام کرم شکم و امعا خصوصا با خربق سفید یا سیاه و با سقمونیا و عسل و بدستور یعوق آن
با عسل مخرج ماء اصفر و مانع حمل و مسقط جنین و حب القرع است و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت گرده و مثانه و عرق النسا و نقرس و درد
مفاصل نافع و شاییدن یک مثقال آن با سه عدد زرده تخم مرغ نیمبرشت سه روز متوالی جهت رفع کوفتگی اعضا و سقط و ضربه بغایت مفید و چون
از نوع نر آن شش رطل تازه نازک را بعد ربا قلی ریزه کرده و در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود و با عسل یکی کرده و دو و نیم مثقال
تا ده روز هر روز چهار ده مثقال از او بنوشند جهت رفع درد و درکین مزمن مجرب و درد خشک آن جهت جراحت رطبه عسرت العلاج بغایت
از سوده و چهار درم آن با شراب جهت اخراج حب القرع و جنین و سه درم آن جهت اخراج حیات که کرم دراز معده است و شرط استعمال آن
آنست که قبل از ان سیر خشک بخورند و برگ تازه نورسته آن ملین طبع و چون چند روز متوالی بیاشامند مواد منی چشم را سبک دفع کند
و ضماد آن بر هر عضوی موجب اخراج فضول و چون با حنا بر سر طلا نمایند جهت منع نزول آب در چشم نزد ابتدای علامات آن مفید و فرش نمودن
برگ آن در خانه مانع کیک مضر ریه مصلح آن شیح ارمنی مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن قنبیل است **سرس** بکسر سین و راء و سین مهمله

سرس

در آخر اسم درخت هندیست و گویند که از اسلطان الاشجار و بفارسی درخت ذکریا نامند ماهیت آن درخت هندیست موزون و برگ آن بادامی
شکل و باریک بعرض انگشت کوچکی و بطول یک و نیم بند انگشت و از برگ تمر هندی اندک بزرگتر و شکل آن و در شاخهای باریک محاذی
یکدیگر روییده الم و گل آن شبیه بگل گلاب جامون و خوشبو و رنگ آن زرد و بعضی سفید نیز باشد و تخم آن بقدر تخم خیار شنبر و از آن کوچکتر و نازک
و در غلافی مانند تخم قرطا اما از غلاف آن بزرگتر و بسیار پهن تر و تازه آن نرم و خشک آن بسیار صلب و در کوبیدن دیر میگردد و تخم نشو خام

ان شبیه بطعم جوز خام اما با اندک عفوصت و حدتی کمی و پوست درخت آن ضخیم و خشن طبیعت آن سرد و خشک و شاید گرم باشد افعال و
خواص آن چون جوشانیده برگ بخته آن جهت رفع شبکوری که آنرا بخورند و عصاره برگ آنرا در چشم بچکانند و نیز بخورند و مضمضه با آب
مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لثه و دندان مجرب و چون پوست درخت آنرا بمقدار یک ماشه نرم کوفته بیخته روغن گاو تازه بمقدار سه
چهار تولد تا پنج تولد را داغ کرده از آتش برگرفته با آن ممزوج کرده بخورند و همچنین تا پنج روز یا ده روز و دو ربیع و بعد از آن از نمک
و ترشی و بادی و بقول و پیاز و سیر و پنیر و لبنیات و آب سرد و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه پرهیز نمایند جذام و جذر و قروح
خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و قوبا و امثال آنها را از امراض رطوبیه و عصبانیه [illegible]
آنکه یکوزن آنرا نیمکوفته اما پوست نازک اندرون آنرا دور کنند و با چهار پنج وزن آن آب خالص سه چهار شبانه روز بگذارند بعد
بدستور معهود عرق کشند و تا بیست و یکروز یا زیاده بحسب حاجت و قدر مرض بنوشند جهت امراض مذکوره نافع و اگر با آن نیم وزن تا
یکوزن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز اضافه نمایند بهتر و اقوی است و باید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفه خفیفه مانند دراج و طیهوج
و کنجشک و امثال اینها و از حبوب برنج و گندم و ماش که تور نیز نامند و روغن گاو تازه بسیار باشد و اگر مدت پنجوم روغن آنرا بخورند
پرهیز را بعد از آن تا بیست و پنج یوم مرعی دارند و اگر ده روز تا پنجاه یوم و در عرق دو چند ایام شرب آن کافی است و باید عرق آنرا در
ظرف روئین نگاه دارند زیرا که ظرف آبگینه را میشکند و ضماد آن جهت یرقان و دمامیل و بثور و اورام و حکه و جرب و رفع زهر
جانوران سمی و عصاره خون و ذرور پوست درخت خشک کرده آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هرچند کهنه شده باشند
و استشمام گل آن جهت رفع صداع و شقیقه و چون بیخ نوع سفید گل آنرا در دهن گیرند امساک منی آورد و تخم آنرا چون بمقدار یکدرم
کوفته بیخته و با نبات دو درم مخلوط نموده با شیر تازه دوشیده چهل درم بنوشند چند روز متوالی و ترشی نخورند جهت غلیظ نمودن
منی رقیق شده و رفع سرعت انزال نافع و بتنهائی جهت خنازیر و چون با نمک طبرزد با آب بپزند و در چشم صاحب بیاض کشند موثر است
سرطان نهری بفتح سین و راء و طاء مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون ها و کسر راء و یای آخر حروف بفارسی خرچنگ و بهندی کینکرا
نامند ماهیت آن حیوانی است آبی معروف بهترین آن ماده آنست و علامت آن آنست که چون بسر سوزنی بر پشت آن فرو برند آبی
سفید ظاهر گردد بخلاف نر آن و بهترین آن بزرگ نهری آنست که در آبهای شیرین باشد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص
آن کثیر الغذا و بطی الهضم و مبهی و باقوت جاذبه و محلله و چون دو سه عدد آنرا اطراف قطع نموده و جوف آنرا با آب و خاکستر پاک شسته و با
آب تطهیر داده با جو مقشر طبخ دهند و صاف نموده بنوشند جهت سل و دق و سرفه حار یابس و یبوست اعضا و هزال مفرط حار و محرور
المزاجان مجرب و بدستور محرق آن با صمغ عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر لغایت نافع و سه اوقیه از آب طبیخ آن
با کرفس و رازیانه جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات و مسحوق آن با بادروج جهت سم عقرب و گویند چون این را با بادروج

سرطان نهری

با کتان و روغن زیت و عقرب بر آن بمیرد و با شراب سفید جهت عسر البول و اخراج حصات و با شیر الاغ جهت گزیدن
با عسل جهت عض کلب کلب و غرغره شیر گویند که آن بقدر یک سکرجه جهت خناق و ورم لوزتین سریع الاثر و جهت
و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و غرغره با آب مطبوخ آن با شبت
جهت سرطان بستان افروز نموده و با عسل جهت بهق و اورام حاره و تجفیف قروح نافع و چون چند عدد آنرا زنده در دیگ
تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه از آن با نیم اوقیه آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب اما باید که بر موضع زخم گزیده سگ بر
زیتون و سرکه و جاوشیر گذارند و اگر مدتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق آن بجهت
ام وقتی است که آفتاب در اسد باشد و با مقابله قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و دستور هر گاه با یک جزو محرق مذکور و نیم جزو جنطیانا و
و ده جزو کندر اضافه نموده سه روز یا زیاده بر آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سگ دیوانه موثر و همچنین چون سه مثقال
خاکستر مذکور را با یک مثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با عسل که با هم طبخ نموده باشند جهت شقاق پا و مقعد
و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق ماده سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر صاحب تب غب نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن گل قبرسی و
گل مختوم است مقدار شربت خام آن یک مثقال و از سوخته آن سه مثقال و دستور احراق آن در دستور احراقات مقدمه و سفوفات
و اقراص آن در قرابادین مذکور شد **سرطان بحری** بفارسی خرچنگ دریائی نامند ماهیت آن دو نوع است یکی آنکه مادام که در دریا است نرم بود
چون از دریا بر آورند و هوا بدان رسد متحجر گردد و جثه آن بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم بود و از سواحل دریای هند
و یمن خیزد و دوم شبیه بسرطان نهری نیست و لیکن بسیار سفید و شبیه بحجر است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و بنگاله آنرا اقلاب قصب
نموده بآن صید ماهی میکنند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن سوخته آنرا با جلا و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهت منع رطوبتیکه از طبقات
چشم ریزد و جهت تقویت عضلات چشم و روشنائی آن و جرب و ظفره و سلاق و دمعه و ذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحت و سنون آن
جهت جلاء دندان و طلاء آن جهت کلف و نمش مفید و طبیعت دوم سرد و تر از اول و محرق آن در خواص ضعیفتر از اول و خوردن آن
کشنده است **سرنجی** بفتح سین و ضم راء و سکون نون و کسر جیم فارسی و بالغت هندیست ماهیت آن نباتیست هندی تا بیک ذرع و نیم و ساق
آن گره دارد و بر سر گره ها شاخها و برگهای سفید و گل ریزه و در بین برگها تخمهای ریزه سفید اندک پهن و برگ نبات آن شبیه ببرگ خرفه
بزرگ و از آن نازکتر و بطعمی غالب طبیعت آن مایل بحرارت و رطوبت افعال و خواص آن خوردن برگ مطبوخ آن جهت وجع ظهر و مفاصل
و سایر اعضا و بیخ آن با دار فلفل سوده جهت حمیات مرکبه نافع و ضماد برگ و نبات آن با کات هندی و اندکی زنجبیل تر جهت التیام زخمهای
عرق الانه بال نافع و دوا حسن راتیز مفید **سرو** بفتح سین و سکون راء و واو اسم فارسی است و بهندی سمین و جمان نامند ماهیت آن
دو نوع است بری و بستانی بری آنکه جبلی نیز نامند درخت عرعر است و در حرف العین انشاء الله تعالی خواهد آمد و بستانی آن درختی است

سرطان بحری

سرنجی

سرو

آن بزرگ . . . بود عظیم و بموزون و برگهای آن بسیار ریزه و خرد آن نمیکند و ثمر آن کوچک صنوبری شکل شبیه بجوز رومی و از جوز السرو نامند
و مقوی اندازه دو در خامی سبز و صلب و بعد از رسیدن اندک زرد رنگ و خشبی و در جمیع اجزاء آن اندک حدت و حرافت و مرارت و عفوصت
بسیار و تخم آن سفید ریزه و رنگ شبیه بدانه عدس و از آن بازکتر طبیعت آن در اول گرم و گویند در حرارت معتدل و در سوم خشک و ثمر آن
از سایر اجزاء گرم تر و صمغ آن گرم حاد حریف و قریب بصمغ صنوبر و صفیحه از آن در رطوبت سایله از آن ضعیف تر از قطران و رخت سبز بین
افعال و خواص آن برگ آن قابض و محلل و قاطع نزف الدم و زایل کننده عفونات و بهق و نشاییدن طبیخ آن جهت عسر البول و قروح امعا
و سیلان فضول از مثانه و بدستور نشاییدن دو مثقال از برگ سائیده آن با نیم مثقال مرمکی جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش و
عسر البول مفید و غرغره طبیخ آن جهت درد دندان و قروح لثه و استرخاء آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده
و گویند که برگ آن مخدر است و نشاییدن ثمر آن با شراب طیب جهت قطع نزف الدم و رفع نفث الدم و الانتصاب و منع انصباب فضلات
بمعده و قرحه امعا نافع و چون ثمر از اینها و برفتیق ضماد کنند جهت منع زیادتی و تحلیل آن نافع مضر ریه مصلح آن کتیرا و بدل آن ثمره چوب
آن جهت منع سیلان فضول و با مرصاف جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش نافع و محرق مغسول برگ آن جهت سوختگی آتش
و مغسول آن جهت قروح و جروح رطبه ضماد او و ذرور آن نافع و ضماد برگ پخته آن در سرکه که با آرد پس مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق و
سفیدی ناخن و با ادویه مناسبه و به تنهائی جهت فتق و التیام جراحات و تقویت اعضاء سست شده و قطع نزف الدم و تجفیف
زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و بارد و بوی آن جهت اورام حاره چشم و حمرت و نمله و سوختگی آتش و سعوط صمغ آن جهت تنقیه رطوبات دماغی
و ذرور آن جهت بواسیر الانف و عصاره ثمر تازه آن نیز بواسیر الانف و بواسیر مقعده و با گلنار جهت قروح رطبه سر و بهار قروح بدن
و تنقیه قروح و سحق و خائیدن آن جهت رفع سیلان آب دهان نافع و چون ثمر و برگ آن را با املج و آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس
با روغن کنجد بجوشانند و ثفل آن را بر موی ضماد نمایند و روغن را طلا کنند جهت سیاه و دراز کردن و حفظ سقوط موی مجرب و بدستور
چون بکوبند و با سرکه و حنا کوبیده بسرشند بر موی ضماد نمایند سیاه و قوی گرداند و لطخ آن با موم و روغن زیتون و عذب جهت تقویت
معده نافع و بدل آن بوزن آن انزروت سرخ و نصف آن پوست انار و از خواص آنست که چون ثمر و برگ و شاخ آن را در خانه نگاه
دارند پشه داخل نشود و اگر شود از آن بگریزد و بدستور دود کردن آن همون همین اثر دارد **سرهنجی** بفتح سین و ضم راء مهملتین و خفاء ها و
سکون نون و کسر جیم فارسی و بلغت هندیست ماهیت آن نباتیست هندی برگ آن شبیه ببرگ رطبه و گل آن ریزه و سفید و از آن
خوشتر از زمین بسیار بلند نمیشود طبیعت آن معتدل در حرارت و در اول خشک افعال و خواص آن سعوط بلعید و گل آن با دو عدد
فلفل جهت تفتیح سده خیشوم و دفع فضول دماغی و رفع ثقل سر و صداع و رفع جذام مجرب گفته اند و خوردن نبات پخته آن بطریق بورانی
بی اثر نیست جهت جبر کسر که تا چهار روز بخورند و برگ پخته آن را بر موضع مکسور ببندند قائم مقام مومیائی گفته اند **سرهونکه** بفتح سین

سرهنجی

سرهونکه

سین وسکون راء وضم باء عجمی وخفاء ها وسکون واو ونون وفتح کاف وها لغت هندیست ماهیت آن نباتی است شاخهای آن باریک
وبلند بقدر سه ذرع وبرگهای آن باریک وبلند فی الجمله صنوبری الشکل ومزدوج در دو صف محاذی یکدیگر و بر سر شاخها باریک و بر سر
شاخی پنج شش تا هفت زوج ویک فرد وپائین برگها از بالای آنها باریکتر وپشت برگها اندک خشن ورگهای آن نمایان واندک صلب
در وقت انفصال از وسط رگها گسیخته نمیشود وطعم آن اندک تلخ وگل بعضی سرخ وبعضی سفید وسفید آن کمیاب وتخم آن در غلافی شبیه بغلاف
باقلا الا آنکه از آن بسیار باریکتر وکوچکتر ودر هر غلافی چهار پنج تا شش وتخمهای آن ریزه شبیه بگرده وپوست آن خالدار ومغز
آن زرد وتلخ طبیعت آن گرم وتر وبعضی سرد والبته اندک افعال وخواص آن مفتح سدد وخائیدن آن جهت سرفه وتنگی نفس وحمیات
سوداویه وامراض جگر وسپرز وگرده ومثانه ودمامیل وبثور واورام ومسکن عطش ومانع احتباس خون وسموم وچون بمقدار دو
آثار از برگ آن ویک آثار از برگ نیم خشک نموده بسایند وتا چهل روز هر روز یک کف آن را بخورند بواسیر خونی را بسیار مفید وچون
نه ماشه آن را با یکماشه فلفل سیاه با آب سائیده صاف نموده بنوشند جهت سرطانات نافع وچون چهار ماشه تا نه ماشه آب برگ آن را با
فلفل سیاه سائیده حب بندند وتا چهارده روز بخورند جهت آتشک که باد فرنگ نامند مجرب وچون برگ وساق وبیخ آن را خشک
نموده با یکماشه فلفل سیاه بسایند ودر روزی بمقدار سه مثقال آن را با شاش بنوشند ادرار بول نماید وانهضام طعام کند وتفریح نفس آورد
واکثر امراض سوداوی را نافع است **سراج القطرب** جباجب است **سراج القطریل** نباتی است که تا خشک نشده است در شب میدرخشد
وگویند بیروج الصنم است وگویند اسمی مشترک است مثل سراج القطرب **فصل السین مع الطاء المهمله** **سطاخینس**
بفتح سین وطاء والف وکسر خاء وسکون یاء مثنات تحتانیه وضم نون وسین مهمله در آخر لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است مابین گیاه
وشجر وشبیه بفراسیون وبر برگ وبرگ آن ریزه وسفید واندک مزغب وخوشبوی مایل بکراهت وشاخهای آن بسیار وسفید ورنگ آنها
یک بیخ رسته واما نبات آن از نبات فراسیون بلندتر وبرگ آن ریزه‌تر وسفیدتر وشاخهای آن نیز سفید بخلاف فراسیون که زرد
رنگ است وگل آن ریزه مایل بزردی وانبوه وطعم آن تند وتلخ وتیز ومنبت آن کوهستانها وزمینهای صلب خشک طبیعت آن در سوم
گرم ودر آخر اول خشک افعال وخواص آن جهت ازاله توحش وخوف ووسواس ومالیخولیا وخفقان بارد وبیخوابی واوجاع اندرونی
حادث از ریاح غلیظه بارده وتقویت قلب ونفس وتنقیه مره صفرا وادرار بول وحیض واخراج مشیمه جهت آنکه مفسد است شربا
وحمولا وجهت گزیدن سگ دیوانه پیش از آنکه از آب بترسد وقی نمودن بآب مطبوخ آن وچون در روغن زیت جوشانیده ودر گوش
بچکانند جهت تسکین درد دندان وبدستور چون بدان مضمضه نمایند وبر پشت بجوشانند نافع مقدار شربت آن تا یکدرم است **سطاریون**
بفتح سین وطاء والف وکسر راء مهمله وضم یاء مثنات تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است مابین
شجر وگیاه شبیه بعشقه وبر اشجار محاذی رسته بپیچد وبه تنهائی وجدا ایستاده میروید وگل آن شبیه به بنفشه وچند عدد متصل بهم مانند

سراج القطرب
سراج القطریل
سطاریون

خوشه واندرون گلها زرد و ساق آن سبز مایل بسیاهی و برگ آن مانند برگ بنفشه و ضخیم و در اصفهان گلگل عقرب و بفارسی
برابران نامند و در باغها بسیار است و آن غیر فاشرستین است طبیعت آن مرکب القوی افعال و خواص آن رادع اورام حاره
و بارده و گل و برگ آن را چون بکوبند و بر گزیدگی عقرب و زنبور و رتیلا و سایر هوام ضماد نمایند مجربست و بدستور شاهیدانه

سطراطیوطس

سطراطیوطس بفتح سین و سکون طاء و فتح راء مهمله و الف و کسر طاء و ضم یاء مثنات تحتانیه و سکون واو و ضم طاء و سین
مهملتین لغت یونانی است هندی جل کنبهی نامند ماهیت آن نباتی است که بر روی آب بهم میرسد بی بیخ شبیه بباد رنجبویه و از آن
کوچکتر و از لعقاع بزرگتر طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن ضماد آن با سرکه جهت منع جراحات و ردع اورام حاره و حمره و جهت
حرقة البول و ادرار و حبس خون گرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب است و در کتب معتبره اطبا فرنگ
دو نوع نوشته اند یکی برگ آن را شبیه ببرگ حی العالم و از آن بزرگتر و [illegible] جهت ترف الدم کلیه و مثانه و طلاء
آن با سرکه مانع جراحات و جهت حمره بحاء مهمله و اورام بلغمیه و نوع دوم براء و الف و در گویند و آن خرنیل است و ابراقو دالاتف
ورقه نیز نامند و بلاطینی اسطراطیس میل قتولی یعنی هزار برگی نامند و آن نباتی است بلند بقدر یکشبری و زیاده بر آن و برگ آن شبیه
ببرگ کمون بری و باریک و کوتاه تر و از ساق آن شاخها جوز رسته و بر سر هر یک آنها اکلیلی شبیه باکلیل شبت و با خشونت و گل
آن سفید و ریزه و منبت آن زمینهای غیر مزروع معطل طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جهت حبس الدم بواسیر و قطع
الدم جراحات تازه و کهنه و التیام و بندرة آنها و نواصیر و بدستور فرزور آنها مفید است و اهل هند میگویند که چون ابر انسیو [illegible]
و نمک آن را اکسیر [illegible] بدین نحو که ابر انسیو [illegible] تا خاکستر شود و خاکستر ابرا در آب حل کنند و آب آن را بجز علقه بگیرند و طبخ نمایند تا آب بسوزد

سطرونیون

و نمک بماند و اندکی از آن را بخورند بجهت سعفه یعنی کچلی و جمیع اورام مائی و قطع الماء نافع و مجرب است **سطرونیون** بفتح سین و سکون طاء
و ضم راء و سکون واو و کسر نون و ضم یاء مثنات تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است مابین
گیاه و شجر که اکثر در گندم زارها میروید و با گندم میرسد و ساق آن باریک و پر گره و بی شاخ و برگ آن بقدر انگشت ابهام مابین
الاستداره و طول و بسر برگهای آن باریک و از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه ببرگ کلم و در آخر ساق آن شعبهای باریزه و بجای ثمر فقهما بران شعب
رسته و سفید صنوبری شکل و گل آن سفید و زرد و مانند گل یاسمین و تخم آن مانند زیره و بیخ آن دراز و سفید و با اندکی تلخی و تندی و خوشبوئی و قوی
تر از سایر اجزای آن مستعمل و معطش و لهذا آن را بجای کندس استعمال مینمایند و غلط کرده کسیکه آن را کندس دانسته بشبیه استعمال این بجای
آن و فعال این مانند فعل آن و صاحب اختیارات بدیعی بیخ طلینشاو دانسته و بیست حنین و نیز غیر او زیبوست زیرا که آنها با هم متبایناند بخلاف
سطرونیون طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت جالی و تند و محلل و مقوی و آشامیدن آن باعسل مسهل رطوبات بارده
و جهت عسر النفس و امراض جگر و یرقان سددی و [illegible] و با جاوشیر و بیخ کبر جهت ورم طحال و ادرار بول و تفتیت حصات و سقوط آن

آن جهت تنقیه دماغ از فضلات و قطور آن در بینی جهت درد دندان و درد راه و در چشم جهت جلاء بصر و تقویت آن و سعوط بلع و مرهم آن باعث
علاج زهره کرمانی و زیت الانفاق جهت تقوه مجرب دانسته اند و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت جرب متقرح و مطبوخ آن با شراب و آرد جو جهت
تحلیل اورام حاره و طلاء آن جهت رفع بهق و جمیع آثار جلد و با گل ارمنی جهت رفع درد دندان و در فرزجات جهت تنقیه رحم مقدار شربت آن
تا یکدرم مضر سینه و محرق اخلاط مصلح آن کثیرا است **فصل السین مع العین المهملة سعد** بضم سین و سکون عین و دال مهمله بفارسی مشک زمین
و در کاشان آستکو و بترکی تبلاق و قرقرون و تو بالاغ تیرو بهندی موتهه بضم میم و سکون واو و فتح تاء مثناة فوقانیه و خفاء ها
[illegible] ماهیت آن بیخی است بعضی مدور طولانی و بعضی مفرطح و انواع میباشد یکی بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندرون
آن سفید و خوشبو و بهترین آن بزرگ مایل به مایه باوصاف مذکوره کوفی و شامی است و آنچه در کنارها بهار رویده و با دو رایحها ضعیف
و دوم هندی است که اندرون آن سفید نیست و کوچکتر است از کوفی و یکنوع دیگر هندی شبیه بزنجبیل است و چون اثر آنجا هند
زعفرانی رنگ بود و چون این را بر جلد مالند و رشته موی افزا [illegible] بود و نوع دیگر است که درشتتر از هند است
زیرا که اندرون آن بسیار سفید است و خوشبو و برگ آن شبیه برگ گندنا و از آن بلندتر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول گرم و در دوم خشک دانسته اند افعال و خواص آن مجفف بلغم و مدر بول و حیض
و مفتت حصات و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و جهت زیادتی فهم و عقل و صداع بارد و بدبوئی بینی و بواسیر الانف و مقعده و
نیکوئی رنگ جسد و خفقان و یرقان و تقویت معده و ناصیه و اعصاب و تحریک باه و اشتهاء طعام و قروح معده و طرد ریاح و سم
عقرب گزیده شرباً و ضماداً موثر و چون آنرا بسایند و در ظرف سفالی کرده بر روی آتش گذارند تا رطوبت آن منجذب شود پس بر داشته
و روز ناشتا قدری از آن را بجوند جهت تقویت معده و رفع سوزش فم معده بسبب بدهضمی و بدبوی دهان بمشارکت معده
نافع و با دو وزن حبة الخضرا جهت درد کمر و سردی گرده و مثانه و تقطیر البول و تبهای کهنه و قطع قی و برودت رحم و مرهم او در
فم آن شرباً و ضماداً و قطور آن جهت گرانی سامعه و سنون آن جهت تقویت دندان و لثه و خوشبوی دهان و رفع قروح و بد
بوئی آن و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر جراحات مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد و جهت دردهای بارد رگی و بد سنور
ضماد آن جهت امراض مذکوره و طلاء آن با زرنیخ جهت جوشش سر و عنوان آن جهت سرخ نمودن گونه و نشانیدن باک آن اوقیه
از شراب یک اوقیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده بنوشند جهت رفع اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و استعمال آن با بیخ
باعث فساد قوت آن مضر حلق و صوت مصلح آن شکر و مضر ریه و مصلح آن انیسون و مداومت آن و زیاده از مقدار شربت
خوردن آن محرق خون و مولد جذام و مصلح آن سه روز در عسل و سرکه خیسانیدن است مقدار شربت آن از یکدرم تا یک
مثقال بدل آن نیم وزن آن سنبل الطیب و نصف آن مر و ربع آن دارچینی است و چون داخل صابون کنند باعث خوشبوئی

در بیان رنگ و گل زرد و بهشت و ادویه [illegible]
[illegible]

آن کرده و زیادتی نفقه و جلاء آن و باعث نیکوئی رنگ رخسارست و صنفی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است و مصنوع آن برنگ
زعفران طبیعت آن قریب بچهارم گرم و خشک و از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دهنک آن بصورت جنون و زیاده از ان
کشنده و طلاء آن رویانندهٔ موی بیشتر قوی و نافع جراحت جلد است **سعدان** ماهیت آن اسم عربی گیاهیست شبیه بگیاه خشک و خاردار
و سفید تر از ان و برگ آن از ان نرم تر و ثمر آن مدور و بر خار و تخم آن بهمن و اعراب معتقد اند که بیخ و ثمر آن مدر بول و قاطع زحیر
و اسهال است **سعوط** بفتح سین و ضم عین و سکون واو و طاء مهمله انچه در بینی و مند و مایع باشد بدین نام موسوم است و از ختم
عات جالینوس است و عود النطاس را نیز بدین نام نامند **فصل السین مع الفاء** **سفادیکس** بفتح سین و فاء و الف و کسر دال
و سکون یاء و ضم کاف و سکون سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است که در بیابان و معموره نیز میروید و ساق آن
بقدر دو شبر و برگ آن مشرف و متفرق و شبیه به برگ شاهتره و از ان بزرگتر و گل آن بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی
را گل زرد و وسط آن سفید و در طعم مایل به تندی و تلخی و خام و پخته آن ماکول و بعضی آنرا بازبری و اشقیه اند طبیعت آن گرم و خشک
در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و منقی سدهٔ احشاء و مدر بول و حیض و تریاق سموم و سی مثقال از
آب آن با شکر و بخور رم بلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه و بدستور ده درم گل آن با مثل آن بلیله و عسل مسهل قوی است و مضر جگر
و مصلح آن کثیرا است **سفرجل** بفتح سین و فاء و سکون راء و فتح جیم و لام بفارسی به و آبی و بترکی حیوا و بیونانی قودونیا نامند
ماهیت آن ثمریست معروف و سه صنف میباشد شیرین که انرا به آزاد نامند و ترش محض و ترش و شیرین که بعربی مز بضم میم
و تشدید زاء معجمه و بفارسی میخوش نامند و گویند چون از ابادرخت کوه پیوند کنند ثمر بیشتر و بهتر آورد و بهترین آن خوردنی بالیده
نازک شاداب آنست طبیعت شیرین آن در حرارت و برودت قریب باعتدال و گویند مایل بحرارت و در آخر اول تر است
افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و مدر بول و طلاء آب گرم کردهٔ آن جهت
رفع تهیج اطراف و سوء القنیه محرور المزاج مجرب و مبرد المزاج را مضر و حرم آن قابض و مسدد و ترش آن در اول سرد و در دوم
خشک افعال و خواص آن در تقویت معده حاره قوی تر از شیرین آنست و اکثار آن مسهل طبع خصوصا بعد از غذا و در جلاء معده حابس
طبع محرور المزاج و عصاره آن جهت انصباب بعضی و ربو و نفث الدم و قی و خمار و تشنگی و تقویت معده و ادرار بول و نزف الدم
نافع و مز آن معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک افعال و خواص آن قریب بهم دو است ولیکن نقل این زیاده از ان
مجرد و قرشی گفته اکثار این موجب قولنج است فی الفور و بوئیدن اقسام آن مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی
و قاطع غثیان و خوف اعضاء باطنی و جوز رون آنها خصوصا شیرین جهت تفریح و رفع وسواس و جوز و سر و تنزلات و تقویت
کبد و معده و فم آن و رفع ضعف آنها و برانگیختن اشتها و حفظ جنین از اسقاط و بدبوی دهان و منع بخارات بدماغ و دل و مستی

وتسکین غثیان و قی و کسالت و خفقان و یرقان و انصباب مواد بمعده و اسهال و التهاب و درد ورم معده که از انصباب
مواد متحرکه باشد و خواهش گل خوردن و جرم آن مسدد و در مفرط زیاده از آب آن و مصلح آن مربا مغوون است با عسل
و مضر احشاء ضعیفه و محرک قصبه ریه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصا جرم غیر مربای آن و اکثار آن موجب فواق و رشاعت
و مصلح آن عسل و انیسون و امثال آن و قطور آب آن در احلیل و فرج جهت رفع حرقت البول و جراحات مجاری آن بغایت نافع
و چون از اندرون زیر آتش گذارند تا بریان گردد و بحدیکه رنگ آن تیره شود و بخورند جهت قطع اسهال مزمن مجرب بتخصیص که در جوف
آن بجای دانه چوب نوار ریزه کرده پر کرده باشند مقدار شربت از آب آن در تداوی تا سی درم و رب به ترش در آخر اول
سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات بسر و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و امعا که از خلط
موجود باشد و مسهل العصیر و با آب برگ نعناع جهت منع غثیان و قی خصوصا صفراوی آن مضر ریه و سعال و رب به شیرین
قریب الاعتدال و یبوست در آن غالب و قبض آن کمتر از ترش آن و در جمیع افعال مانند آن و جهت صاحبان احشاء ضعیفه
آنست از آن مقدار شربت از رب آن هر دو تا بیست درم و شکوفه تازه آن معتدل با قوت قابضه و مسکن درد سر و غلیان
حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای آن جهت تقویت سینه و دل و احشا و خفقان حار و منع صعود ابخره بدماغ مؤثر و ضماد
آن بدستور ضماد جرم ثمر و برگ آن جهت اورام حاره چشم و سایر اعضا و حبس فضلات از انصباب باعضا و رفع سمیت و گزیدگی
هوام و نیز تضمید برگ آن جهت تجفیف زخمها نافع و زغب و حمل آن یعنی پرزی که بر روی به میباشد بسیار قابض و مضر حلق و صوت
و دود آن جهت نزف الدم جراحات مفید و روغن به که به را مهرا پخته آب آن را افشرده گرفته باهم و چندان روغن زیتون
جوش نمایند تا روغن خالص ماند طبیعت آن سرد و تر و قابض افعال و خواص آن جهت سبوسه سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنین
و رفع ماندگی و قرحه رحم و مجاری بول و منع ادرار عرق و اشامیدن آن جهت صداع حار و نفث الدم و ورم جگر و اسهال مزمن
و زحیر حار و قرحه امعا و رفع سم و ذراریح و دود و حب الصنوبر مفید و حقنه بدان نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه آن بدستور
روغن گل سرخ ترتیب دهند در قوت ضعیفتر از آنست و بهدانه یعنی تخم آن در دوم سرد و تر و با اندک قوت قابضه لعاب آن جهت
خشونت حلقوم و حلق و سرفه حار یابس و تسکین حرارت معده و تبها و سوزش زبان و دهان و یبوست آن و در شفاء الاسقام
مذکور است که جهت سوءحل ملین نیز قبض است و صاحب ذخیره گفته که بهدانه با وجود لعابیت مضر معده نیست و این خاصیت را از لحم
به مجاورت اخذ نموده و طلاء آن جهت سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ آن جهت رفع کندی
دندانها و مغز آن با غذویت و بهی محرورین و موافق اعضاء تنفس و سرفه و گرفتگی آواز و سل و قرحه امعا مقدار شربت آن
تا دو مثقال و از لعاب آن تا ده مثقال و مضعف و مرخی معده مصلح آن جوارش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه بدل آن بزرقطونا

است وطریقه مقشر نمودن تخم آن آنست که لعاب از تمام بگیرند و آن تخم لعاب گرفته را در پارچه کرباس خشنی بسته بقوت بمالند
تا مقشر گردد و جلنجبین سفرجلی و جوارشات سفرجلی و حلوای آن و سکنجبینات سفرجلی و اشربه سفرجلی و عرق آن و قرص
آن و مربای آن و ملبات و معجون آن و میبه در قرابادین ذکر یافت **سفیدولیون** بفتح سین و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه
و سفیدیلیون بفتح فا و سکون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر لام و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون نیز
آمده لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه به برگ خیار و برگ جاوشیر و ساقهای آن بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانه
و گل و تخم آن شبیه بنوع چهارم سیسالیوس و از آن پهن تر و سفیدتر و ثقیل الرائحه و بیخ آن شبیه به ترب و منبت آن نی زارها
و اماکن رطبه طبیعت آن در دوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن آشامیدن دو مثقال از ثمر آن مفتح و مسهل بلغم و جهت
صرع بلغمی و عسر نفس و ربو و درد جگر و یرقان سددی و قولنج و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازه آن جهت تنقیه چرک گوش و بخور آن
جهت افاقه سبات و لیثرغس مزمن و سکته و صداع حادث از مواد غلیظ مؤثر و نطول آن با روغن زیتون نیز همین اثر دارد و
ضماد آن جهت صلابت بواسیر و نواصیر و بهتر آنست که بیخ آن را خراشیده و کوفته در سوراخ ناصور بر کنند و ضماد گل آن با شراب جهت منع
زیادتی قروح خبیثه و سعی نمله و آشامیدن تخم آن و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم نافع مضر گرده مصلح آن کثیر المقدار
شربت از ثمر آن تا دو مثقال و از بیخ آن تا دو درم و جهت یرقان بیخ آن بهتر از ثمر آنست **فصل السین مع القاف سقمونیا**
بفتح سین و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف بعربی محموده نامند ماهیت آن شیر
نباتی است که در کوهستانها و زمینهای سنگلاخ میروید و بیرشیر شبیه بلبلاب و شاخهای بسیار از یک اصل روئیده بقدر
سه چهار ذرع بر روی زمین مفروش و در بعضی امکنه گاهست که راست نیز ایستاده میباشد و بر ظاهر آن رطوبتی چسپنده که
بدست میچسپد و برگ آن مانند برگ لبلاب و نرم تر و سبزتر و باریکتر از آن و گل آن سفید مستدیر و میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخ آن
سفید بقدر ذراعی عظیم حجم و کوتاه بسطبری ساعدی و مجوف و بد بو و پر از شیر و طریق اخذ شیر آن آنست که هنگام رسیدگی اطراف
بیخ آن را از خاک خالی نموده برگهای جوز در آن فرش نمایند و بیخ آن را اشق نمایند تا شیر آن در آن برگها جمع شود و پس صبر کنند تا منجمد
گردد و بر میدارند و یا آنکه بیخ آن را بسوزانند تا رطوبت آن برآید و در آن اوراق جمع شود و اگر شاخهای مفروش بر زمین قریب
بیخ آن را اشق کنند از آن چیزی بدست می آید و بهترین آن انطاکی و یا جرجانی است که انطاکیه و یا از جرجان آورند و صاف و
سبک وزن پر سوراخ شبیه باسفنج و زرد و مفتت گردد و جرامقه در اصل طایفه بوده اند از عجم که از انجا نقل بجزایر موصل کرده
و در انجا وطن ساخته و رنگ آن شبیه برنگ سریشمی باشد که از پوست گاو میسازند و مایل بکبودی و زردی و سفیدی و محلول
آن در آب مانند شیر سفید و چون بر زبان گذارند زبان را بسیار بگزد و گفته اند جرجانی آن مایل بسیاهی و مستدیر الشکل میباشد

میباشد و سیاه آن قتال و غیر مستعمل و هرچه بصفات مذکوره نباشد زبون و مصنوع آنرا از شبیه تنوعات دیگر مانند شیر عشر مخلوط باز و کرسنه
میسازند و قوت مشوی آن تا دو سال و غیر مشوی آن تا سه سال باقی میماند و بعد از آن قوت مسهلهٔ آن مبدل بکار دیگر و مدر
میباشد نه مسهل و بهتر آنست که قرب باستعمال آنرا مشوی نمایند و بکار برند نه بیشتر و دستور تشویهٔ آن آنست که با مصطکی سوده در گره
کرده در جوف سیب و یا به خالی کرده گذارند و سرانرا با قطعهٔ از ان سیب و یا به بند کنند و بخمیر گرفته در تنور بر روی آجری و یا ظرف
سفالی گذارند تا مشوی گردد و پس برآورده در سایه خشک کرده با مصلحات و مقویات آن مانند مصطکی و عود و صمغ عربی و زنجبیل و صبر
و بذر جرجیر و نمک و فلفل و بلیله و عسل و روغن بادام و زیره و رزین و باکتیرا و صمغ عربی و معطرات و دیگر محرورین استعمال نمایند و ابن تلمید
سنامکی و افسنتین را بهترین مصلحات دانسته و در محرورین عصارهٔ گل سرخ و کتیرا و رب به و در مبرودین افسنتین و بعضی گفته که
سائیدن آن با گل بنفشه نیز اصلاح آنست و یا آنکه در جوف بیضهٔ مرغ گذارند و بر ان آب به و سیب بریزند تا پر گردد و سرانرا بسته در خمیر گیرند
و در تنور بر روی آجری بگذارند تا جوش بخورد و مشوی گردد و پس برآورده استعمال نمایند و اگر آب به و سیب نباشد جلاب بران بریزند و
گفته اند سائیدن آن با روغن بادام مقشر کاسر حدت آنست و بالجمله باید که بدون مقویات معده و معطرات و معینات و مخرجات استعمال ننمایند یعنی
باید که بدون مقویات معده با ادویهٔ مذکوره و با گل سرخ و افسنتین و نشاسته و امثال اینها سرشته استعمال نمایند و باکه حتما مبالغه در سائیدن
آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیدهٔ تربد بخمل معده میچسبد و علاوه ضعیف میگرداند و نفوذ بسوی محدب کبد مینماید و از جذب بجهت عضو و
فضول باز میماند بلکه باید که اندک جریش باشد و نیز باید که در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد و بلدان حاره و محرور المزاج و ضعیف القلب
و ضعیف الاحشا و اطفال استعمال ننمایند طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بعضی در سوم نیز خشک دانسته اند افعال و خواص
آن جالی و محلل و مفتح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل مسهلی و بغایت سریع العمل و مدر فضلات
و قاتل جنین و مخرج آن و جهت گزیدن عقرب شرب او ضماد او نافع و با هموزن آن تا دو وزن تربد چون با شیر تازه دوشیده ناشتا
بنوشند جهت اخراج اقسام کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت اخراج مواد بلغمی و با
گل سرخ جهت تقویت معده و با آب کرفس جهت سرعت خروج آن از معده مقدار شربت آن نیم دانگ تا دو دانگ و زیاده بر آن مضر دل و معده
و کبد و امعا و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و اگر زن حامله بخورد بار اندازد و بچه او را کشد و زیاده از نیم درم تا یکدرم آن کشنده
بحدوث اسهال اولا و کرب و غشیان و عرق سرد و اسهال مفرط پس اهلاک و مداوای آن قی فرمودن و خوردن دوغ و سویق سیب
و رب ریباس و رب سفرجل و رب سماق و ریختن آب سرد بر سر و نشستن در آن و طلاء آن با روغن بادام جهت درد سر و با سرکه جهت
صداع ضربانی و صداع مزمن و جهت قوبا نیز و ضماد غیر مشوی آن و بدستور طلاء آن جهت بهق و برص و نمش و کلف و با روغن زیتون
جهت خراجات و بدستور مطبوخ آن با عسل و زیت جهت تحلیل خراجات و عرق النسا و جرب متقرح و نیز ضماد و نخیثهٔ آن در سرکه

بپزند و با آرد جو کوبیده با سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل و ورک و عرق النسا و جرب متقرح و ضماد پخته آن در سرکه به تنهائی جهت جرب
متقرح و با زهره گاو و ترمس چون بپزند و بر حوالی ناف بمالند جهت اطلاق بطون اطفال و ضعف الاحشاء نافع و حمول آن با پشم
پاره جهت اخراج جنین و برگ آن ضماداً و اعمال صمغ عصفیه از بیخ آن و فرزجه آن جهت اخراج جنین و بیخ آن بسیار گرم و محرق و محلل و
نطول آب آن با سرکه و روغن گل سرخ جهت درد سر و ضماد آن به تنهائی جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام و فرزجه جمیع اجزای آن
قاتل جنین و مخرج آن و بدل سقمونیا یک وزن و نیم آن صبر زرد و بیموزن آن هلیله زرد و گویند لا عدیل است و چون سقمونیا را با گلاب و آب
سماق و سفرجل بسایند و قرص سازند و عند الحاجت استعمال نمایند من جمیع الجهات بی غائله است و خوردن بهی که در آن محموده را مشوی کرده
باشند با قدری سقمونیا جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تب‌ها مفید و بی مضرت و دستور مشوی نمودن و جوارشات و معجونات آن در
قرابادین مذکور شد **سقولوقندریا** بفتح سین و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال
و فتح سکون راء و فتح یاء مثنات تحتانیه و الف لغت یونانیست ماهیت آن حیوانیست مانند عنکبوت با پاهای بسیار بری و بحری میباشد
و متاخرین ام اربع و اربعین و متقدمین اربع و اربعین نامیده اند و اربع و اربعین طولانیست با پاهای بسیار از قریب بسر آن
تا دم در دو صف و اکثر سفید رنگ اغبر و اربع اربعین در حرف الالف مع الراء ذکر یافت طبیعت آن حار تا حد و از سموم قتاله است افعال
و خواص آن در رطب خواصی برای آن نوشته اند و چون بر عضوی از بدن مردم برسد حکه آورد مگر آنکه طلاء مطبوخ بحری آن در
روغن زیتون بسترند و مؤثر است **فصل السین مع الکاف سک** بضم سین و تشدید کاف ماهیت آن بدانکه آن اصلی و غیر اصلی
میباشد اصلی آن متخذ از عصاره آمله رطب است و آن را سک جینی نیز نامند و چون در اکثر بلاد غیر هند آمله بهم نمیرسد و تازه آن بدست
نمی آید و لهذا از عصاره بلیله که خرمای فارس است میسازند و هرگاه مسک اضافه آن نمایند آن را سک المسک نامند و گاه ادویه دیگر نیز
بحسب حاجت داخل مینمایند و غیر اصلی آن مرکب از مازو و عصاره بلیله است و این نوع از زمک است طبیعت آن در دوم سرد و در اول
گرم و در دوم خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن مفتح و محلل و قاطع نفث الدم و نزف الدم و حابس قی و لطخ حادث از رطوبات
و ضعف معده و امعاء و حابس طبع اطفال و مقوی اعصاب و قوت ماسکه و اعضاء باطنیه و قاطع عرق و رائحه نوره و بدبوی بدن
نیز با و ضماداً و طلاءً مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن زمک است و نسخ آن در قرابادین ذکر یافت **سک المسک** ماهیت
آن چون سک اصلی و یا غیر اصلی را با قدری مسک بیامیزند بدین نام خوانند و اگر در نافه مشک گذارند سک المجلود نامند
و چون نافه را در آب خیسانیده سک را بدان آب سرشند سک الماء گویند و چون نافه را کوبیده با آن بیامیزند سک اکراس خوانند
طبیعت اقسام آن مایل بگرمی افعال و خواص آن قریب به رامک و قسمی از سک المسک که از جمله اطیوب است مولف شفاء الاسقام
ابرا مقوی احشاء اسنه و محلل و مفتح و مبهی و مفرح و جهت درد دل و مفاصل و اسهال و قرح حبس نافع صنعت آن است که

آنست که بگیرند ده رطل آب بلح تازه که غورهٔ خرما است و با سه رطل مانده و سائیده بجوشانند تا قریب بانعقاد رسد از آتش بر
گرفته از هر یک از سنبل الطیب و لسان العصافیر و بسباسه و برگ جوز بوا و قرنفل و قاقلهٔ صغار و کبار و عود هندی کاسی او قرفه صندل
زرد و نیم رطل زعفران پنج درم صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم سائیده و بان آب مذکور بسرشند و اقراص سازند و استعمال نمایند **سکباج**
بکسر سین و سکون کاف و فتح بای موحده و الف و جیم معرب سرکه با فارسی است ماهیت آن نوع غذائیست که از سرکه ترتیب میدهند
لطیف آن سرد و مرطب افعال و خواص آن ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن غلیان خون مضر نحیف البدن و صاحبان
علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل و مضر شارب او و ادویهٔ سهله مصلح آن حلویات
و بادام و صنعت آن آنست که بگیرند گوشت را و بجا وسط ریزه ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بندها جدا کرده نیم پخته و پیاز و زردک
و گندنا و چغندر جوشیده داده بنوبت ابرا گرفته با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه و ادویه خوشبو بقدر حاجت مهرا پخته با عسل و یا شکر شیرینی
داده و قدری زعفران در آخر اضافه کرده از دیگ برآورند و تناول نمایند **سکبینج** بفتح سین و سکون کاف و کسر بای موحده و سکون
یای مثناة تحتانیه و فتح نون و جیم معرب از سکبینه فارسی است و بیونانی ساغافیون و بهندی کندل نامند ماهیت آن صمغ نباتیست در
شکل شبیه بکبار و بهترین آن صافی بیرون سرخ و زرد و اندرون سفید با رطوبت ظاهر است که بوی آن مابین بوی حلتیت و قنه و حریف
باشد و از باده که اسم موضعیست قریب باصفهان آورده باشند و گویند قنه چون کهنه شود به تحلیل سکبینج میگردد و فرق میان
ایشان رنگ اندرون سکبینج سفید است بخلاف قنه و این صمغ را از یک برگ آن میگیرند بزدن تیغ بر ساق آن و قوت آن تا بیست
سال باقی میماند و گفته اند دو نوع میباشد و هر دو جید اند طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی خشکی آنرا در دوم دانسته اند و این
اصح است افعال و خواص آن مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه و طحال و غیر اینها و مسهل مواد صفر و بلغم غلیظه و لزج و جاذب
آن از عمق بدن و مفاصل که با اینها حسبیده باشند و با قوت تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و مانع نکایات اینها و قاطع فضول غلیظه سینه
و مسکن درد آن و درد مفاصل و ظهور و رکبتین و طحال و نقرس و مغص و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و مدر
بول و حیض اعضاء الراس اشامیدن آن جهت امراض بارده بلغمیه و اعصاب و برودت اینها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت
در آن زایل شده باشد جهت اوجاع مفاصل و سعوط آن جهت صداع و صرع بارد و بلغمی اعضاء الصدر والنفس و الحمیات و غیره با شامید
آن جهت نفث صدر و استسقاء و اسهال مواد صفر و اخراج سنگ گرده و مثانه و حمیات بلغمیه و سوداویه دایره و قولنج بلغمی و ریحی
و لو سعید و ریاح آن و برودت کبد و امعاء و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و بد بتنود ضماد و حمول و حقنه و بخور آن جهت
هر مرض از امراض مذکوره و اشامیدن یک دانگ آن تا نیم درم و تا یک درم جهت اصلاح ادویه مسهله و منع اذیت اینها از اعضاء
و با شراب جهت نیش عقرب و هوام قتاله و با عسل جهت تقویت باه و قولنج و ادرار طمث و اخراج جنین العین اکتحال آن بهترین ادویه

است از برای نزول آب در چشم و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت شوصه و استنشاق رایحهٔ آن با سرکه جهت صرع و غشی عارض
از اختناق رحم و بدستور بخور آن و فرزجهٔ آلودهٔ آن به پشم پاره جهت رفع احتباس حیض و احتقان آن جهت بواسیر و دفع ریاح
آن و تقویت باه و وجع ورک و ظهر و ضماد آن با سرکه جهت جذب خار و پیکان از اعضا و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل
مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و ازالهٔ آثار جلد و گزیدگی عقرب و هوام و دیگر نافع و دستور حل آن مانند حل حلتیت است در روغن
بادام تلخ و با آب گندنا و یا سداب و با نان گرم که در جوف آن گذارند تا آنکه نرم گردد و استعمال آن مبرودین را نافع و مضر محرورین و مورث
اورام باطنی و مشتعل حرارت غریزی و مضر مثانه و گرده و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن قنه و گویند در رفع سموم
راتیانج است سکر بضم سین و فتح کاف مشدده و راء مهمله بفارسی شکر بشین معجمه و بهندی بلغت اشلوک سرکرا و شکر سرخ مایل بسیاهی
برا بوره و بلغت معروف بنگاله شکر سفید را چینی و بهندی کهانڈ و شکر تری و بوره و شکر سرخ مایل زعفرانی را کندوره و سرخ مایل
بسیاهی را گڑ نامند ماهیت آن عصارهٔ نیشکر است و آن شبیه بنی است ولیکن غیر مجوف و شاداب و سفید و سرخ میباشد منبت
آن اکثر بلاد هند و مصر و چین و بتاویه و در خوزستان و در عمان نیز و شکر سفید از سفیدان و سرخ از سرخ آن بعمل میآورند بدین
نحو که قصب آن را گرفته مقشر نموده آب آنرا گرفته بجوشانند و یا بکوبیدن و آن آب را طبخ مینمایند تا منعقد گردد و در بعضی اماکن قصب آن
خوب و نرم و نازک و بلند و در بعضی اماکن سخت و کم آب میشود و شکر سفید را چون باب حل کنند و خوب تصفیه نمایند بطبخ و داخل نمودن
شیر و یا سفیدی بیضهٔ مرغ و منعقد سازند و در قالب شیشه و یا غیر آن و در آن چوبهای باریک تراشیده گذارند و یا بر ریسمان زنند
و بگذارند تا منعقد گردد و مرتبه بعد اخری یعنی هر مرتبه آنچه از شیرهٔ آن انعقاد نیافته باشد باز بقوام آورده در آن قالب بریزند تا
هر مقدار که خواهند و یا آنکه قالب پر گردد آنرا سکر سلیمانی و بفارسی نبات نامند و اگر در تصفیهٔ آن زیاده مبالغه نمایند و کمال
تصفیهٔ آن آنست که عند الطبخ و جوشش دیگر چیزی کف بر سر نیاورده و در قالب شیشه بریزند آنرا نبات قراری و سحری خوانند و اگر
بعد از تصفیه و حین انعقاد بر آن کف شیر یا سفیدی بیضهٔ مرغ زنند و بکفچه بسیار بر هم زنند تا منعقد گردد و بر ریسمان کشند آنرا نبات
خزائی و سحری گویند و اگر آنرا بکفچه و یا بچوبی چوبی بر هم زنند که کف برآورد و آنرا بر روی پارچهٔ کرباس پاکی اندکی نمکرده و یا بر
روی بوریای تر کرده از کفچه اندک اندک جدا جدا بریزند که حبابی شکل و جوف آنها متخلخل باشد آنرا افانید و بهندی بتاسه نامند و اگر
بر آن کف سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و یا کف شیر زنند و نیز از معجون سازی بر هم زنند که خوب سفید گردد و از آتش برگرفته آنرا اقراص و یا
قلمهای باریک سازند و مقدار یک بند انگشتی ببرند و بگذارند تا سرد و بسته گردد آنرا افانید و نیز بفارسی شکر پنیر نامند و اگر نیز
بعد از تصفیه بنحو مذکور و قرب انعقاد بر داشته بدست چون یک نیم تا تار بندد و مکرر چنین کنند و در زمین کشند تا بکرفه به تخته پاکیزه
و یا بچوب چوبی بزنند تا خوب سفید گردد و پس اقراص سازند آنرا ناطف نامند و اگر بر آن کنجد مقشر بریان کرده بپاشند آنرا ناطف سمسمی

و بفارسی حلوای کنجد و بهندی ریوڑی خوانند و اگر در آن مغز بادام و پسته و یا گردگان بریان داخل نمایند آنرا حلوای مغزی گویند
و اگر آنرا مانند گیسو بافند بفارسی گیسک نامند و بعضی در حلوای مغزی ربع وزن شکر و عسل نیز داخل می‌نمایند برای زیادتی شکستگی
آن و اگر در تصفیه شکر مبالغه زیاده نمایند و چون نزدیک انعقاد رسد در قالبهای صنوبری شکل که اطرف باریک آن سوراخی باشد ریزند و مدتی
بگذارند که خوب منعقد و خشک گردد و رطوبت و چرک آن از آن سوراخ تراوش نماید آنرا قانید سجزی و بفارسی قند سفید نامند و اگر در
قالب مستطیل که در هر دو طرف آن متساوی باشد ریزند آنرا قلم نامند و اگر آن قند را باز صاف نمایند و بدستور باز منعقد سازند و در آن قالبهای
صنوبری و یا طولانی و یا مدور آنرا ابلوج و بفارسی قند مکرر و بهندی اوله یعنی مانند دانه تگرگ نامند و بعضی آنرا طبرزد گویند و بعضی گفته اند که
اگر در طبخ آن بقدر عشر وزن شکر سفید شیر تازه دوشیده در آن ریزند و صاف کرده بقوام آورند و در قالب ریزند آنرا طبرزد نامند و از شکر سرخ
بعد از تصفیه بطریق مزبور نبات و قند و ناطف و غیرها نیز میسازند و لیکن بلذت و لطافت شکر سفید نیست طبیعت سفید آن در دوم گرم و
در اول خشک و آن شکر تازه در دوم گرم و در اول تر و شکر سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و سلیمانی در آخر اول گرم و در
اول تر و طبرزد و نبات قریب باعتدال و هر چند زیاده از تصفیه نمایند حلاوت و حرارت آن کمتر و معتدل تر میگردد و لطیف
تر پس همه اقسام قند مکرر پس نبات و آری پس قند پس نبات جیت و بجتین و هر چند شکر کهنه تر گردد بهتر میشود و در پوست آن
می افزاید افعال و خواص آن ملین طبع و حلق و سینه و تشنگی و جالی رطوبات آن سریع النفوذ و تنقیه بدن و جهت تقویت ارواح
و قوی و کبد و تحلیل ریاح امعاء و تقویت باه و تولید خون صالح و استحکام عصب و عظام و منع پیری و رفع خلط سوداوی و امراض
آن و در اغذیه مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیه آن با آب گرم و روغن بادام شیرین جهت بحة الصوت و تسکین
قولنج و باد و مثل آن روغن گاو یعنی ده اوقیه که نیم گرم باشد جهت رفع وجع ناف و سده جوف و تنقیه زبان لقاء و جهت عسر البول
بجهت جوزون نبات در روزی بمقدار یک اوقیه که یک حب یک حب بدفعات در دهان گیرند تا آب شود جهت رفع سرفه
خشونت صوت و سینه و در آن و از تعاقب خفقان که حادث از جماع باشد نافع و با آب گرم جهت بحة الصوت عارض از نزلات
و مداومت آن جهت ازاله سرفه و آشامیدن جلاب آن با گلاب و آب سرد جهت ابتدای حمیات محرقه و بدستور جلاب آن مطبخ
بگلاب و یا غیر مطبخ با آب سرد و یا نیمگرم جهت اغذیه مرضی و دائما بقدر حاجت بر که حاجه باشد نافع جهت آنکه جالی است و باکره تازه
جلای آن زیاده و منقی قروح و سحج و حک و خارید اجفان به نبات و قلم و ابلوج صلب جهت رفع جرب آن و جلای بیاض و
کم زاید و بام و مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و ضماد آن با کبریت و قطران و سندروس و لوفشا و جهت منع
قوبا و برص و سایر آثار قریب العهد و ذرور آن جهت حبس خون عضو مقطوع و مجروح و بریدن گوشت زاید فاسد جراحات و
رویانیدن گوشت تازه صالح و تجویز اقسام آن خصوص نبات جهت رفع زکام و تفتیح سده مصفات لغایت موثر المضار

مضر صاحبان سل و اسهال و مغص و صفراوی مزاجان و مولد خون جید او ی خصوص که در هنگام گرسنگی مفرط تناول نمایند و
محدث صداع و رمد رطوبتین هنگام غلبه بلغم و رطوبات بر مزاج و مولد بلغم بتخصیص که با روغن و یا ترشی استعمال کنند و اقسام کهنه آن
مفسد اخلاط و محرق خون مصلح آن بادام و شیر تازه دوشیده و ترشی ها و آب انارین و سوخل و طباشیر و کاهو و امثال اینها بدل
آن در تقویت باه و تلیین و ترطیب لوزن آن ترنجبین و با گزانگبین و با شیر تازه دوشیده و در تسکین قولنج عسل مقدار شربت
آن تا سی درم و نبات و طبرزد از برای محرور المزاج و قلم سلیمانی و متعصر مطبوخ بدون سفید کردن که اندک سرخ رنگ باشد برای
مبرود المزاج و کسانیکه در ابدان ایشان اخلاط غلیظه باشد بهتر و آب تازه نی شکر در اول گرم و در آخر آن تر جهت تلیین طبع و حلق
و سینه و تشنگی و جلای رطوبت آن و جهت سرفه و احتباس بول و قرحه نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ و تردل آب در خصیه
اکثار آن و مکیدن آن ناشتا جلای معده و بعد انهضام طعام ملین طبع و اخراج کننده ثقل بابی و بالای طعام مولد بلغم و نفخ و قراقر و نفخ
آن در گلاب جلای آن زیاده و چون معصور آن را چند جوش خفیف داده نیمگرم بیاشامند جهت سرفه بارده و تصفیه صوت و صغیر مانند
نمک بریشکر ظاهر نشود و جهت جلای باصره نافع **سکر العشر** عشر بضم عین مهمله و فتح شین معجمه و رای مهمله بفارسی خرک و بهندی اک نامند
ماهیت آن شبنمی است که بر درخت عشر در بلاد خراسان منعقد سکر و شبیه بقطعه های نمک سفید و از ایمانی نامند و آنچه سیاه رنگ باشد حجازی
گویند و ثمر آن که مسمی بخرفع است بهترین آن یمانی است که اولا صالقه آن شیرین با قبض باشد پس احساس تلخی شود و شبیه
بموجود کسانیکه اسرار شکر تیغال است و قوت آن تا بیست سال باقی میماند طبیعت آن گرم و خشک در اول و ابن تلمیذ معتدل و الطف
از شکر دانسته و بعضی معتدل مایل بحرارت و حجازی آن گرم تر از یمانی افعال و خواص اقسام آن مفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و
ملین طبع و آلات تنفس و جهت سرفه بارده و قرحه شش و درد سینه و جگر و معده و گرده و مثانه نافع و معطش منبت ماده حیرانا
و دکر جهت آنکه حلاوت آن کم است و با شیر شتر جهت استسقاء و با شیر گوسفند جهت سعال بهتر از دهن خاوندی و مداومت آن هر روز بقدر
یک اوقیه تا یکماه با آب بمکر جهت ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال آن جهت قوت باصره و جلاء بیاض نافع مصدع محرور
مصلح آن روغن بادام بدل آن بعضی شکر تیغال گفته اند مقدار شربت آن یک اوقیه و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که کیسوس بن ماتش
گوید که شکر العشر بلکه از درخت نوع عشر بلکه برگ آن شبیه به برگ گز و گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود و مایل بسرخی است میگرفته اند و خود
بشیر بینی قدری و مثقال ها از آن در سه روز قابل بوده و در زمان ملوک ضبط اقسام سکر العشر از این جهت میشده مولف گوید بالفعل
سکر العشر وجود ندارد و از آن بجز نامی اثری نیست و ماهیت و مزاج و افعال و خواص درخت در حرف العین ان شاء الله تعالی مذکور
خواهد شد **سکرجه** بفتح سین و فتح کاف و سکون رای و فتح جیم و هاء ماهیت آن امین الدوله گفته نباتی است برگ آن شبیه برگ مورد
و در وسط آن خانی شبیه بچشم حی العالم کبیر شاخی دارد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل سوداست و جهت

وجهت صلابت سپرز نافع مولف تذکره حب الشوک دانسته سکوه بفتح سین وضم کاف وفتح واو و ها ماهیت آن نام درختی است که در بلاد
هند وبنگاله بسیار بهم میرسد وبسیار عظیم وبلند میگردد وچوب اثر از ان بلاد در عمارات بکار میبرند وسکو بند که درخت آن چون کهنه شود
پوست ابرا از ان جدا کنند و در زیر پوست ان زال که از افیقه و مقصر سفیدتر نامند برمیاید چنانچه کافور که سکو بند از زیر پوست
درخت کهنه کافور و در جوف درخت ان بهتر در حین بریدن وتخته کردن بیرون می آید فصل السین مع اللام سلاجیت بفتح سین ولام و
کسر جیم وسکون یاء مثنات تحتانیه وتاء مثنات فوقانیه لغت هندیست ماهیت آن نوع مومیائیست که در بعض جبال هند و دکن وصوبه
بهار وغیرها از سنگهای کوه مانند مومیائی تراوش کرده برمیاید ومنجمد میگردد و انواع میباشد اکثر آن سیاه کم رنگ تا صاف
خالص وغیر خالص وخالص آن چنانست که مذکور شد وغیر خالص آن آنست که میگویند نوع میمون که روی آن سیاه و دم دراز
که بهندی لنگور وهنومان نیز نامند از آنچه زرد و بحرد خورد و زردن شکم آن جاری میشود و بر سنگها نجاست میکند اثر انا مقید ان
برداشته بجای سلاجیت خالص میفروشند طبیعت آن گرم وخشک افعال وخواص آن باهتر یاقیت و جهت دفع فساد اخلاط
خصوص خون و بلغم وضیق النفس ودق شوحه ونواسیر بادی و خونی وجریان منی وسلان البول وضعف باه وتفتیت سنگ مثانه واستسقا
وزردی بدن وجذام واورام وتقویت باه وجمیع اعضا و قوی وارواح ودفع بعض سموم ضعیفه نافع دانسته اند سلاحه بضم سین وفتح
لام والف وفتح حاء مهمله وها وبفتح سین نیز گفته اند ماهیت ان بول بزنر کوهی است که در کوه مسمی بسلاحه در هنگام هیجان مستی بر روی
سنگها میکند و منجمد میگردد و ان مانند حجر میباشد و در ولایت دیلم شوره از ان ترتیب میدهند و بسیار خوشبوتر از بار وودست طبیعت
آن در آخر دوم گرم وخشک افعال وخواص آن مسهل اخلاط سوخته و اشامیدن یکدرم آن هر روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای
جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد وطلاء آن جهت گشودن اورام و دمل ورفع آثار حلبه موثر و مستعمل صاف
کرده سفید ان وطریقه تصفیه ان در مقدمه مذکور شد وغیر صافی آن سیاه شبیه برفت خاک الود است سلت بضم سین وسکون لام
وتاء مثنات فوقانیه و بکسر سین نیز آمده بفارسی جو برهنه و بزابلی جو گندم و بهندی آت جو بمد الف وکسر تاء مثنات فوقانیه وفتح
جیم و واو نامند ماهیت ان نوعی از جو است و کوچکتر از ان و متوسط میان جو و گندم و مانند گندم مقشر میگردد و سرخ و سفید میباشد
وگیاه ان نیک ان باریک واز دو مصر دوات میشت مانند گندم که مصر است طبیعت آن گرم وخشک و گفته اند که در اول گرم و در
دوم تر است افعال وخواص آن تناول مطبوخ آن با شیر مسمن بدن و مولد بیه گرده و حریره آن با روغن زیتون و با گرده بسیار
جهت مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدید و نان گرم آن ملین طبع بعصر و مولد خلط صالح و چون نیک
یکروز بران بگذرد دیر هضم و مولد نفخ و ریح میگردد و مضر معده مصلح آن رازیانه و حریرها و شیرینها و ضماد ان محلل اورام و رافع
طحال و کلف و نمش و جلوس در طبیخ آن مسکن درد بواسیر و دشتی لبشره با ب طبیخ آن منقی است سلخ الحیه بفتح سین

بدل خالص آن

و سکون لام و خا بفارسی پوست مار و بهندی سانپ کی کینچلی نامند ماهیت آن پوستی است که مار در ایام بهار می‌اندازد
و بهترین آن پوست مار نر است و آن غلیظتر و سیاه مایل بسبزی و براق می‌باشد بخلاف از ماده که سفید رنگ نازک است
طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم بعضی خشک گفته اند افعال و خواص آن خوردن یکدرم ریزه کرده آن با دو درم آرد جو
که خمیر کرده مانند نان ساخته در زیر خاکستر نیزه گرم کرده پخته باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و بدستور یکدرم آن
با سه عدد خرما که در سه روز بخورند جهت منع خروج ثالیل و سقوط آن موثر و با زجاج مکلس جهت ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع
الاثر و مضمضه بسرکه که در آن جوشانیده و یا در آفتاب مدتی گذاشته باشند و در گوش جهت تسکین درد آن و رفع سیلان مواد آن
و جهت جرب و دمعه و استرخاء اجفان و انتثار اهداب و سلاق و تقویت و حدت باصره و شقاق مقعده و بدستور
قطور مطبوخ آن با شراب جهت تسکین درد گوش و مضمضه آن جهت تسکین درد دندان و همچنین مضمضه مطبوخ آن با رب
کبر و قیر و طلی مصنوع از روغن زیتونی که در آن جوشانیده باشند جهت وجع شقاق لب و مقعده و ضماد سوخته آن با نوشادر
جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و طلاء سوخته آن با روغن زیتون و با شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و بخور
آن جهت گریزانیدن هوام و اخراج جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه و بالخاصیت لبس آن بر ورک زنان
در حین زادن باعث تسهیل ولادت و خوردن آن مظلم البصر و باعث تقشر جلد شبیه بپوست مار مصلح آن کشنیز مقدار
شربت آن تا یکدرم است **سلحفات** بضم سین و فتح لام و سکون حاء مهمله و فتح فاء و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی
کشف و سنگ پشت و بشیرازی لاک پشت و بترکی تسباغه و بهندی کچهوا نامند و بزرگ نهری او در بغداد و نواح آن رقا
گویند ماهیت آن حیوانیست معروف بری و بحری و نهری می‌باشد طبیعت لحم بحری و نهری آن در دوم گرم و در اول
تر و بری آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی باه و کم و کباب آن جالب حیض و با جند بیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظ
و التیام فتق قریب العهد و آشامیدن خون سلحفات بحری بقدر سه مثقال با شراب و کذا انفحه ارنب و بعد زیره
کرمانی سفید در بر پاره جهت گزیدن هوام خصوص ضفادع آجامی که بیونانی قورو و نورقس نامند نافع و ضماد آن محلل اورام و
خون بری آن تنها جهت صرع و تشنج نافع و چون آن را با آرد جو و خل حب سازند بقدر فلفلی و صبح و شام یکحب با شتا فرد بند
جهت صرع مفید و طلاء آن بر پوست و یا جهت درد مفاصل و نقرس بالتکرار عمل نافع و احتقان بدان با جند بیدستر جهت تشنج
مفید و طلاء زهره آن جهت تحلیل خنازیر و قروح خبیثه دهان اطفال و مالیدن آن بر بینی مصروع و بدستور سعوط آن و قطور آن
در بینی جهت صرع و اکتحال زهره مجفف آن با عسل جهت نزول آب در چشم و بیاض و دمعه نافع و چون شکافته شکم بری را الخ
و در شکم آن پشت برآورند بعد ذبح و بسوزانند تا سفید گردد و با روغن گاو سائیده بر پارچه کرباسی مالیده بر سرطان متقرح گذارند جهت

جهت تنقیهٔ جرک و التحام و منع آن از عود و بعد بیل و بجهت زوال زخمهای دیگر و سوختگی آتش نافع و مضغهٔ آن بقدر فلفلی با جبر برشاهی
موافق جهت قطع سرفهٔ مزمن اطفال و طلاء آن با عسل و وزن آن رازیانه جهت ورم انثیان بعید بیل و با شیر مرضعه جهت درد ناف
و باد خفیهٔ اطفال و بدستور چون در روغن بجوشانند و طلا کنند و بیضهٔ آن جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ سلحفات و بدستور
طبخ زهرهٔ آن جهت فتق اطفال و گوشت آن نیز جهت تشنج و کزاز و تقویت ظهر و بدن و باه و انعاظ و زیادتی منی و ضماد کاسهٔ
سوختهٔ مجموع آن با روغن گل و روغن تخم مرغ و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلاء سوختهٔ مجموع آن که بحد سفیدی
رسیده باشد با روغن گاو و خر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعده و سایر اعضاء خصوص
شقاق پاها و ذرور آن جهت زخمهای عسرت العلاج و اگر با آن خاکستر بقدر عشر آن فلفل داخل کنند و با عسل سرشته صبح
ناشتا و شام بقدر یک ملعقه که چهار مثقال است بیاشامند جهت لهث که گرفتگی نفس و برآمدن زبان است از شدت تعب و جهت
سل و ربو نافع و اکتحال سحیق آن نرم سائیدهٔ خام و یا سوختهٔ آن جهت کور نمودن هر کرا خواهند کور نماید بدون الم نافع و
خون نوع بحری آن جهت رفع سموم شربا و بخور سحیق آن تحتانی آن جهت رفع نبستن مباشرت زنان بغایت مؤثر نوشته اند
و گویند چون کشف را در مکانی دفن کنند منع باریدن تگرگ از آن مکان بکند مجرب مضر [illegible] مصلح آن عسل مقدار شربت
از سوختهٔ آن یکدرم و از تخم آن یک قیراط و از خون آن سه قیراط است سلد اینون بفتح سین و سکون لام و فتح دال مهمله و الف
و کسر نون و ضم یاء مثنات تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است و در مصر بیان نامند ماهیت آن درختیست قریب بدرخت
بید نبت آن بیت المقدس و در جزایر ایها و بلندی درخت آن تا سه گز و برگ آن شبیه ببرگ درخت غرب و سبز رنگ و گل آن سرخ و تخم
آن شبیه بشاهدانه و با شیرینی و قبض طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن برگ و تخم آن جهت تنقیهٔ قصبهٔ
ریه و تصفیهٔ صوت و رفع خشونت آن و بجهت رفع سموم حیوانی خصوصا افعی بهترین ادویه است و نطول برگ آن محلل اورام
سلق بکسر سین و سکون لام و قاف بفارسی چغندر نامند ماهیت آن دو نوع است یکی بزرگ سرخ تیره و شیرین و برگ آن
پهن تر و آنرا سلق اسود نامند و دوم کلابی رنگ مایل بزردی و شیرینی این کمتر و برگ آن ریزه نازک زرد رنگ و ساق
این نازک فی الجمله شبیه باسفناج و این را سلق ابیض گویند بهترین آن شیرین بی لیفهٔ آنست و سفید آن در مداوا بهتر از
سرخ آن طبیعت آن مرکب القوی با حرارت در اول و یبوست و بورقیت و قوت قابضه و رطوبت مائیه و فضلیه و سیاه آن با
قوت قابضه و سفید آن با جالیه و محلله افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح و مقطع بلغم و مبرد و مسطحی و جرم آن حابس طبع و قلیل
الغذا و نفاخ و تلیین و مائیت آن زیاده و بهترین اجزای آن آب برگ آنست و ساقهای برگ آن بهتر از بیخ آن و از طبخ بورقیت آن
زایل بگردد و خوردن پخته آن بطریق تغذی جهت رعشه و تحریک شهوت جماع خصوص آنچه ساق آن سرخ باشد و با سرکه و خردل جهت تفتیح

تسبیهای ... منع ... از جهت ... دفع

سده طحال و تحلیل ورم آن موثر و جهت درد گرده و مثانه و امراض مقعده و آب برگ آن با ادویه مسهله معین بر اخراج بلغم و جهت
اوجاع مفاصل و نقرس نافع و سعوط آب بیخ آن با عسل جهت تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنگ جهت لقوه و صداع و شقیقه و رعشه و وزغ
دندان و حمرت عین حادث از اخلاط از جهه بشرط ادمان بران نافع و بدستور آب برگ آن و قطور نیم گرم آن بانه و دهن با اورام و با عسل
جهت درد گوش و غسول و نطول طبیخ برگ و بیخ آن جهت خراز و نخاله سر و قمل و صیبان که بفارسی رشک نامند و اوجاع مفاصل و نقرس
مفید و ضماد آب برگ نیمگرم آن با بوره ارمنی جهت رفع بهق و داء الثعلب و تهیج پشت پا و استسقاء و سایر اورام خصوص سفید
آن و حقنه بآب آن و یا بآب طبیخ آن جهت اخراج ثقل و سحج و بروز مقعده و گند انشش و دست و پا در آب مطبوخ برگ آن نیمگرم کرده
و یا ریختن آن آب بران جهت رفع شقاق عارض از سرما مجرب و طلاء برگ پخته آن بعد سرو پشتدن (?) جهت سوختگی آتش و آب
جوش و حمرت کرباور سرخ نامند و قیروطی معمول از آب برگ کوبیده آن جهت تسکین اوجاع اورام و رفع کلف و ضماد آن
برگ خام آن جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت ثوباء و ثالیل و با حنا جهت رویانیدن
موی و نیکوئی آن و با روغن با اورام جهت تلیین اورام و خوردن آن با خردل و الکامه و یا آب غوره مسکن قولنج و ریاح
غلیظه مضر معده و اکثار آن مغثی و محرق خون و مورث قولنج و مغص و مصلح آن بخلن (?) آن با عدس است و استعمال خردل و
الکامه و یا آب غوره و با شراب اترج و گویند چون آب از او در سرکه ریزند ابرا خمر گرداند بعد از چهار ساعت و در خم سرکه بعد از دو
ساعت **سلوی** بفتح سین و سکون لام و فتح واو و یاء آخر حروف بهندی لوا گویند ماهیت آن اکثر اطباء آن را سمانی دانسته اند
و بعضی دیگر آن گفته که از طیور آبی است و در کنار آبها میباشد برنگ سبز و بال آن اندک شباهتی بسمانی دارد و پاهای آن دراز
تر از سمانی است و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته ظاهرا که آنچه را بترکی بلوه و در تنکابن لسه تال نامند عبارت از آن
باشد آنچه از جنس سمانیست که بترکی بلدرچین گویند و در مکانهای بی آب نمیباشد و از کثرت باران بسیار و از عدم باران کم میباشد
طبیعت آن گرم و خشک گرمی آن زیاده از خشکی افعال و خواص آن بهترین از طیور آبی است و سریع الانحدار از معده و محرک باه و
مورث تشنگی و محرک حکه و بثور و اکثار آن مکرب و مصلح آن طبخ آن با حموضات و اولی آنکه پخته آن بهتر از کباب است زیرا که کباب
آن با سهوکت و بطی النزول است از معده و در هند چهار قسم میشود و هر یک نامی مشهور یکی را بانس بفتح باء عجمی و سکون
نون و ضم سین مهمله و لام و دوم را گورک بفتح کاف و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون کاف و سوم را بوندک بضم باء فارسی
و سکون واو مجهول و خفاء نون و فتح دال مهمله هندی و سکون کاف و چهارم را دربهتر بفتح دال و سکون راء مهملتین و فتح باء
موحده و خفاء هاء و سکون راء مهمله نامند و بزعم اطباء اهل هند اول گرم و تر است و دافع سودا و مانع فساد آن و دوم خشک
و سوم سرد و قلیل الغذاء و دیر هضم و چهارم سرد و تر و دافع امراض حادث از خون فاسد و در سلوی که بر بنی اسرائیل نازل میشد

میت اختلاف بسیار است و در کتب تفاسیر بتفصیل مذکور است **سلیخه** بفتح سین و کسر لام و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح خاء معجمه و با
یونانی اسلیوس و بهندی تج نامند ماهیت آن گفته اند که پوست شاخهای درختی است مانند لولهای تنگ سوراخ و منبت آن
هندوستان است و برگ آن شبیه ببرگ سوسن کبود و ساق آن غلیظ و پوست آن سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد غلیظ و
خوشبو دوم سرخ برنگ بنفش جانب وصفائی و خوشبو سوم سفید مایل بزردی و بیرائحه چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق پنجم
رقیق کبود و در خوشبوئی شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقسط و بخور نمراق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بد بوی و گویند از درخت دارچینی
بهم میرسد و آن مستحیل بدارچینی میشود و آنچه بتحقیق پیوسته قول اخیر اقرب بصواب است و آن پوست درخت نوعی دارچینی است
که در جزیره سیلان و نواح قریب بدان بهم میرسد و هرچند دو ر تر میشود از سیلان زبون تر و کم بو تر بلکه مایل بید بوی میشود و در
دارچینی نیز اشاره بدان نموده شد و بهترین آن سرخ رنگ ضخیم خوشبوی تند طعم املس است که با قبوضت باشد و زبان را
بگزد و تلخ و کریه الرائحه نباشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند
افعال و خواص آن ملطف و مسخن بدن و منضج و محلل ریاح و اورام بارده احشاء و مقطع اخلاط و مقوی اعضاء و معده
و کبد و مدر بول و حیض و فضلات و مخرج جنین و حصات و جهت حدت بصر و لقوت آن اکتحالاً و جهت منع نزلات و زکام
و رفع دردها و حجاب و معده و رحم و تنقیه رحم و ریاح آن و تبهای نوبه و دفع سمیت ادویه سمیه و زهر افعی و جهت گزیدگی
رحم شرباً و ضماداً و بخوراً و فرزجه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع نزلات و صداع بارد و با اصل السوس و ادویه صدریه
جهت امراض صدریه مذکوره و اخراج بلغم و حرکات آن و بدستور بخور آن با حنظل جهت بثور لبنیه و جلوس در طبیخ آن
و بدستور بخور آن جهت تضییق و انضمام فم رحم موثر مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارچینی و قرفة الطیب مضر گرده
مصلح آن کتیرا و مضر امعاء و مصلح آن آب کلستان و کتیرا است **سلیمانی** بضم سین و فتح لام و سکون یاء مثنات تحتانیه
و فتح میم و الف و کسر نون و یاء نسبت و سلمانی نیز آمده بفارسی داراشکنه و در مصر دواء الشعث و بهندی کسناکه و در ستنا
نیز نامند ماهیت آن چیزیست مصنوع از زیبق و سم الفار که زیبق بکرطل و سم الفار که رهج نیز نامند یک اوقیه که بعد از سحق بلیغ
تصعید نموده باشند بهترین آن تازه سفید سنگین است طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و سم قاتل افعال و خواص آن داخل
مراهم میسازند و دافع گوشت زاید است و خوردن آن مهلک مداوای آن خوردن شیر تازه دوشیده و امراق و سمه و قی کردن
بعد از آن تا صحت یابد و از علامات کسیکه آنرا خورده باشد دوران سر و اغماء و بیهوشی و غثیان و قی است و اعراض و مداوای
آن مانند اعراض و مداوای زنجفر و زیبق و سم الفار خورده است **فصل السین مع المیم** **سماق** بضم و لفتح سین نیز آمده و فتح میم
و الف و قاف آنرا اسماقیل و طمطم و تمتم نیز و بهندی تتری و تماتر و تتریک نیز و یونانیان و عرب انرا در دباغت جلود مستعمل

دارند و لهذا آنرا سماق الدباغین نامند ماهیت آن ثمر درختیست بقدر عدس و بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر و بهم تر از ان و در
خوشه مانند خوشه حبة الخضرا و بر بالای آن پوستی طعم آن ترش و قبوضت و مستعمل پوست آنست که گرد بالای سماق باشد
و درخت آن بقدر درخت انار و بزرگتر از ان و برگ آن بلند و اندک سرخ رنگ و مزغب و اطراف آن مشرف مانند اره و دو نوع
میباشد بستانی و جبلی و در بلاد سرد و سیر بهم میرسد و بهترین آن سرخ رنگ پر گرد و ترش طعم آنست که قبض آن کمتر باشد و ترشی
آن زیاده و تخم آن کوچک و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم خشک و برودت
برگ آن کمتر از دانه آن افعال و خواص آن قابض و رادع و مقوی و مدبغ معده و احشاء و مانع انصباب صفرا بمعده و امعا
و قی و غثیان و ذرب و اسهال مراری و مزمن و درد و سنطاریا و نفث الدم و نزف الدم و کثرت بول و آشامیدن سائیده آن یعنی
سویق آن با آب سرد قاطع سیلان خون از عروق و تحت و شکم و خیسانده آن با زیره با آب سرد جهت قی عنیف و کسیکه همیشه قی کند و طعام
در معده او نماند مجرب و مهیج اشتهاء طعام محرور المزاج و با زرده تخم مرغ و گشنیز خشک قاطع اسهال صفراوی و با زرده تخم مرغ
که در ان نیم پخته شود و نیز قابض و مانع اسهال است و مرغ و دراج بهتر و قوی تر است و با شراب قابض جهت اسهال و نزف الدم
رحم و تقلیل کثرت بول و قوت حقنه بریان آن زیاده و لیکن قوت کسر عادیه و حدت صفرا آن ضعیفتر است مضر بمعده و
جگر بارد مصلح آن مصطکی و انیسون و طبیخ آن با بادنجان مقدار شربت آن بیخته درم بدل آن حبرکه و اقاقیاست و سفوف گردی که
بر روی آنست که آنرا اثر اسماق نامند بسیار قابض و با اندک تلخی است جهت قطع اسهال مزمن و سیلان رطوبت رحم مقدار
و سفوف آن جهت تقویت و استحکام لثه و قلاع خبیثه و در رود و دندان کرم خورده و بدستور مضمضه نقوع سماق در آب و چون گرد آنرا
پاک کرده در آب بخیسانند و در چشم بچکانند جهت ابتدای رمد و خصوصا با قدری کتیرا و چون یک اوقیه آنرا در نیم رطل آب بجوشانند
تا آنکه قوت آن در آب بر آید پس خرقه را بدان تر کرده بر چشم اندازند و ضماد بدان کنند جهت جرب الکال و سلاق و تسکین حدت
آن و بدستور ضماد برگ بستانی بدان جهت قطع رعاف مجرب جهت جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع بروز آبله در ان و قطور آن
در گوش جهت منع سیلان چرک از ان و بروز آبله در ان و نطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه و صدمه و وثی و ضماد آن با آب جهت منع
ورم حقف و سایر اعضاء و مواضع ضربه و زوال آثار ضربه و قروح ساعیه و با عسل جهت جلای خشونت اجفان و با زغال چوب
بلوط جهت بواسیر مفید و چون آنرا با برگ و چوب شاخهای درخت بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مانند حضض و جهت
امراض حقن و تحلیل ورم چشم و سایر اورام و نمله و قروح رطبه و شهدیه و فساد لثه و کلف و واحش و نزف رحم نافع و
طبیخ برگ آن مسود موی و حقنه بطبیخ آن جهت قرحه امعاء و سنطاریا و سحج مفید و چون برگ آنرا با ماء الحنیه آب آنرا گرفته
منعقد سازند در روغ و بخصوص روغ مواد از چشم مانند اقاقیاست و طلاء محلول آن با آب باران جهت قروح خبیثه

جنینه و ضماد آن بر سر و فقرات ظهر و بیخ قضیب جهت سلسل بول و استرخاء اعضا و ضماد برگ آن بر معده اطفال رافع اسهال
و مقوی احشا و گویند که از خواص آنست که چون در صوفی سرخ رنگ بندند و در موضع نزف الدم به بندند قطع آن نماید و صمغ درخت
آن شدید الیبس و با اجزای حاره و بارده و رادعه و محلله است و جهت حدت بصر و امراض جفن و التصاق جراحات و تسکین
درد دندان کرم خورده که بهیأت مفید و جوارش سماق و حب و سفوف و شیاف آن در قرابادین مذکور شد سماق الدباغین
گفته اند مازوی ریزه دانه کوهی است و جمعی برگ سماق دانسته اند و دباغان بان جلود رقیقه را دباغت مینمایند طبیعت آن
بسیار بارد و قابض است افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند سماق است و قبض این بیشتر سمانی بضم سین و فتح میم
والف و کسر نون و یاء در مازندران وردوه و در دیلم وشم بضم واو و شین معجمه و میم و بعربی قتیل الرعد نامند جهت آنکه گفته اند
که چون آواز رعد شنود بمیرد و اصلی ندارد و گویند غذای آن اکثر حرق است و اصلی ندارد و خالف و چون تیرس طیور است
و بهندی انرا بتیر نامند ماهیت آن از طیور معروفه و غیر سلوی است و چهار نوع میباشد یکی بزرگ و انرا بهندی گهاگس و کرچه
گویند و دوم از ان کوچک و انرا لوه و سوم از ان کوچکتر و در گردن آن طوقی سیاه منقط بنقطهای سفید و این را بهندی
چنک گو دو و چهارم از همه کوچکتر و رنگ آن زرد و سرخ بهم آمیخته و این را تُوره نامند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن و گوشت آن کثیر الغذا و مسمن بدن و نرم کننده بشره و مدر بول و مفتت حصات و جهت وجع مفاصل
بارد نافع و بالخاصیت مورث رقت قلب خصوصا دل آن و مبهی و مهیج باه زنان و بچه آن بهتر از کباب آنست و اکثار آن
مورث صداع و کزاز و تشنج و مدر و مصلح آن دارچینی شیرین و روغن کنجد و یا بادام جوشانیدن و با روغن بادام و یا
روغنهای دیگر و آب انار ترش لفانیذ شیرین کرده خوردن و خوردن بیضه آن مورث فصاحت تکلم اطفال قبل از
وقت و ضماد شق کرده آن جاذب سم هوام و تفوق زهره آن بقدر حبه با عسل هر روز جهت صرع بیعدیل و قطور خون
آن در گوش جهت تسکین درد آن و در چشم جهت جلاء آثار و رفع بیاض و طلاء سرگین آن جهت کلف و نمش و بخور بر آن رافع
تبهاست و امین الدوله از خواص آن بیان نموده که بعد از تمامی چون مشوی نمایند که چیزی از ان طرح نشود تناول آن باعث
شفای سگ دیوانه گزیده میشود سمسم بفتح سین و سکون میم و کسر سین مهمله و میم و مشهور بکسر هر دو سین است بلغت حبشه
جلجلان و بفارسی کنجد و بهندی تل بکسر تاء مثناة فوقانیه نامند ماهیت آن معروف است و بهترین آن سفید تازه جرب بالیده
آنست قوت آن تا دو سال باقی میماند و در اکثر بلاد خبازان مقشر آنرا بر روی نان میپاشند و حلوائیان از ان حلوا
میسازند و روغن آن که دهن الحل بحاء مهمله نامند معمول و معروف و در اکثر ادویه نان و مراهم داخل است و در بعضی حلاوی
نیز داخل میکنند و دو بتغیر و تشکرج و فاسد نمیگردد و بسبب لزوجت و غلظتی که دارد و بزر روغن ناگرفته آن خصوص که مقشر

نكرده باشند و پرتر و مقشر آن زود تر فاسد میگردد و طبیعت آن در آخر اول گرم و تر و با رطوبت فضله و در دوم گرم و تر نیز گفته اند
افعال و خواص آن مغزی و مفتح و صالح الکیموس قلیل الغذاء و مسمن بدن و ملین صوت و خشونت حلق بسبب غروبتی
که دارد و مصلح اخلاط سوخته و مواد سوداویه و ملین امعاء و مقعده و محلل اورام حاره و آشامیدن آن با شراب جهت
گزیدن عقرب و افعی و با سموم آن شکر و خشخاش و نصف آن مغز بادام مقشر و عشر آن بیخ ابیض که هر روز از مجموع آن
یک اوقیه تناول نمایند جهت فربه نمودن بدن و تقویت باه مجرب و مولد بهق گرده و شیره کوبیده آن با نبات جهت رفع
سوزش معده و مری و ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقت و لذع ادویه مسهله و خلط حاد و نیز شراب
جهت تلئین امعاء و معده و دفع سنگ گرده بشرط مداومت بران مدتی نافع و حوزون و ورم آن با بادام گردگان
یعنی جوز سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با نخود جهت ادرار حیض و اسقاط جنین و چون دو اوقیه
آب طبیخ ان را با شراب و لفتع مویز و یک اوقیه و نیم روغن کنجد و نیم اوقیه افسنتین ناشتا بنوشند جهت رفع خارش و موی کا
و بلغمی و درشتی جلد و شقاق مجرب و دانسته اند و با فانید الفتح و با سنور بالفتح صبر و زبیب و سوق آن جهت سرفه و امراض
سینه و قروح نفس نافع و با بزرکتان جهت تقویت باه و ازدیاد منی و آشامیدن سائیده آن با شراب جهت رفع قولنج و
قولون و گزیدن مارشا خدار المضار بطئی الهضم و مصلح آن بریان نمودن و با عسل و بادامی جوزدن باعث سرعت
انحدار است و با سنور با قشر آن مورث بدبوی دهان خصوصا که از ان در بین دندانها بماند و مصدع و مصلح آن عسل
مقدار شربت آن پنج درم بدل آن تخم کتان و ضماد آن محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و نیم اخضر و
سطبری عصب و قولنج و قولون و گزیدن مارشا خدار و سوختگی آتش و بعد سوختگی بزودی مانع آبله و تسکین وجع والم
آن و نطول آب برگ آن باعث درازی موی و سیاهی آن و رافع جوشش سوداوی و سر و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت
تحلیل ورم چشم و ضربان آن نافع و بیخ آنرا چون در آب بجوشانند و سر و موی را بآن بشویند باعث درازی و سیاهی
موی و رافع شوریت و ابریه آنست و روغن آنرا اگر از کنجار غیر مقشر و بریان بگیرند از دهن الحل نامند بفتح حاء مهمله
و تشدید لام و لزوجت این زیاده است و اگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر و چون آنرا نرم بکوبند و با آب
بدست خوب بزنند تا گرم شود و روغن آن جدا گردد بردارند رطوبت آن غالب و آنچه سائیده در آب جوشانند تا
روغن حاصل گردد آنرا طبیخ نامند و سائیده و کوبیده آنرا بدون استخراج روغن چهرشتی نامند که بفارسی ارده گویند
و در حرف الراء مذکور شد طبیعت روغن آن در دوم گرم و تر و تا هفت سال قوت آن باقی میماند افعال و خواص قلیل
آن آشامیدن آن با ادویه مناسبه مفتح و ملین و مرطب و مسمن و رافع احتراقات حادث از خلط حاد و ضیق النفس

وضيق النفس وسعال يابس وقرحهٔ ريه وتشنج يابس وتقطير از كنجد و در حرقت البول مانند كنجد و در زخمهاى مرمن بعد از دو بنوز
وفتق نافع تر از روغن بادام و قطور جوشانيدهٔ آن با فلفل سفيد و مصطكى جهت گشودن سدهٔ گوش و طلاء آن با سفيدهٔ تخم مرغ
جهت تحليل صلابات و اورام چشم و غير آن و با روغن زيتون و زردهٔ تخم مرغ جهت رفع ورم چشم و با سبزه طلوها جهت
خشونت خارش بدن و سوختگى آتش و جراحتيكه از نوره بهم رسيده باشد و ماليدن قيروطى آن بر صورت جهت نيكوئى
و صفا و براقى و نرمى آن مفيد و بدستور از كنجد و جلوس در آن جهت اكثر امراض يبسى مانند تشنج و غير آن و همچنين بدين
بدان مكرر و انداختن پارچهٔ تر كرده بدان بر آن عضو و يا اعضا و بدستور تدهين آن جهت زخم جدرى و سوختگى آتش نافع
مضر سوداوى مزاج و بطئ الهضم و مرخى معده و مفسد دماغ ضعيف و قريب الاستحاله بصفرا مصلح آن جوشانيدن آن
با بابونه و يا با اندكى حمير و آشاميدن آن با آب ليمو و الكامه و امثال آن و يا بعد از آن مقدار شربت آن تا ده درم بدل آن
روغن بادام شيرين است و جوارش سمسم و حلوا و سفوف آن در قرابادين مذكور شد و عصارهٔ نبات آن جهت ازاله
بريه موثر است **سمقوطن** بفتح سين و سكون ميم و ضم قاف و سكون واو و ضم طاء مهمله [illegible] و نون و در ماهيت آن اختلاف
است بعضى جى العالم دانسته و همچنين است و بغداوى غير آن نوشته اند كه بلغت يونانى نام گياهى است و دو نوع ميباشد صخرى و سهلى
صخرى آن در سنگلاخها ميرويد و شاخها و برگهاى آن شبيه بشبح است و صلب و خشك و خوشبو و طعم آن با حلاوت و برگ آن باريك
شبيه ببرگ رازيانه و سرهاى شاخ آن كوچك مانند سر شاخهاى حاشا و بيخ آن طولانى بسطبرى انگشتى و بقدر شبرى و مستعمل برگ و سرهاى
شاخ آنست طبيعت آن ظاهر الحرارت با قوت قابضه افعال و خواص آن در دوم قسمت شريف نافع جهت امراض ظاهره و باطنه و محلل و مقوى
و جامع و ملحم اعضاء و قابض و منقى ريه از فضول و محرك [illegible] در آن و مضغ آن مسكن عطش حادث از جفاف و اين همه افعال
بقوت ظاهره آنست و آشاميدن آن با سركه و عسل و يا سكنجبين عسلى جهت فسخ عضل و عصب و مطبوخ آن با شراب جهت قروح
امعا و نزف الدم زنان حائض و غير آن و جهت وجع گرده و با شراب جهت نزف الدم و قرحهٔ امعا و با سكنجبين جهت شدخ
عضل و نافع سوره و يا با آب و با شراب عفص جهت قيلة الامعا و ضماد آن جهت فتق و چون با گوشت طبخ نمايند بر قوى
گوشت پخته و مهرا و سريع الانحدار گرم و مقدار شربت آن از يكدرم تا پنج درم و هرگاه اراده اكثار آن نمايند بهتر آنست كه تكرار استعمال
آن نمايند نه آنكه مقدار وزن آن افزايند در اكثر مواضع و اما سمقوطن سهلى نباتيست شاخدار و پراگنده و خشك و زغبدار و
بلندى آن تا دو ذرع و برگ آن باريك طولانى و مزغب و نزديك بيكديگر شبيه بزبان گاو و در ما بين برگها برگهاى كوچك
چسبيده ببرگ بزرگ آن و گل آن زرد و چون دست ببرگ و ساق آن برسانند خارش آورد و رنگ ظاهر ريشهٔ آن سياه
و باطن آن سفيد و با لزوجت و بى شبيه بيخ و بى عطريت بخلاف اول و منبت اين غير سنگلاخها و مستعمل ريشهٔ آنست طبيعت

آن قریب بعسل و از ان در گرمی ضعیفه تر و رطوبت فضلیه این زیاده و لهذا بسیار مهیج باه و منعظ است و در دوم آن با شراب
جهت نفث الدم از سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد آن جهت التصاق جراحت تازه و اورام مفقده نافع و چون با گوشت طبخ
نمایند قطعهای آن بعضی با بعضی ملتصق گردند **سمک** بفتح سین و میم و کاف بفارسی ماهی و بترکی بالغ و بهندی مچهلی بفتح میم
و سکون جیم فارسی و خفاء ها و کسر لام و یاء و شبوط را بهندی روهو و رضراضی را موی مچهلی نامند ماهیت آن حیوان آبی است
که تعیش آن بدون آب نباشد و گاه برانچه بدون آب تعیش مینماید مانند سقنقور نیز اطلاق مینمایند مجازا و آنرا انواع بسیار
است بعضی را نامی مخصوص و اکثر بی اسم است و تعداد آن غیر خالق انام جل اسمه نمیداند و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
وارد است که حق سبحانه تعالی خلق کرد هزار قسم از دوابه را نه صد قسم آبی و یکصد قسم بری و بهترین همه ماهی رضراضی است
و بازنی و هر ماهی صخری لطیف و دیگر که در آبهای شیرین سنگ خوشگوار که سر چشمه آن بعید و بر روی سنگستان و سنگ ریزه
که صخره نامند و یا بر ریگ گذرد و همیشه جاری و مکشوف باشد و باد بر آن بوزد تکون یابد و مقدار آن در بزرگی و کوچکی
متوسط و سریع الحرکت و فلس آن بسیار و استخوان آن بزرگ و خار آن کم باشد و سهوکت بسیار نداشته باشد
و پشت آن منقط بسیاهی یا خطوط سیاه مایل بسبزی و شکم آن سفید و در همان روز صید شده باشد و شب نمانده آن
زبون زیرا که گوشت آن بسیار لطیف و نازک است زود فاسد میگردد و دیگر آنکه آنرا نمک سود نمایند و بعد از رضراضی
ماهی شبوط و بازنی و امثال اینهاست و ماهی دریای شور که در لجه و یا سواحلی که زمین آن سنگستان باشد بهتر و نازکتر
و لذیذتر از آب شیرین است و از اقسام آن ماهی حلوا و ماهی ابنوس که در نواح سیلان بهم میرسد و شاه ماهی که در
بحر طبرستان صید میکنند و در ولایت ایران قزل آلا که منقط بسرخی است و اسلف که پشت آن سبز و شکم آن سفید
و در هند ماهی روهو و در بنگاله هلسه ولیکن هلسه بسیار چرب و گوشت آن نازک و گرم و با سهوکت بسیار است اما لذیذ و
امثال اینها و بالجمله در هر دیار و مکان و بلد که در آن چشمه و یا نهر و یا بر ساحل دریای واقع است نوع ماهی خوب میشود
و بهترین از انواع دیگر در همانجا و بجلین بحسب اهویه و فصول و اراضی نیز مختلف میباشد در لطافت و کثافت و لذت
و عدم آن و بدانکه بلیر و عظیم جثه ماهی که حیوان آبی است هیچ حیوان بری نمیرسد و بدترین ماهیها ماهی قنوات و گو
والها و چشمه های کوچک و زمینهای لیت و آبهای کثیف متعفن است که جاری نباشد و همیشه ایستاده باشد
و همچنین ماهیهای بسیار بزرگ و یا بسیار کوچک و پر خار طبیعت مطلق آن سرد در اول و تر در دوم و بعضی گرم و تر مانند
کوسج و تمساح و مار ماهی و حری و اربیان که بهندی جهینگا نامند و هلسه که در هند و بنگاله بهم میرسد و ماهی نهری آب شیرین
سرد و تر از ماهی بحری آب شور و نمک سود هر نوع گرم و مایل بیبوست خصوص قدید کهنه نمک سود که گرم و خشک است افعال

اعمال و خواص آن کباب با آتش بریان کرده تازه آن بهتر از روغن بریان کرده آن و سریع الهضم و صالح الکیموس و مرطب و مسمن
و مولد منی و شیر و پیه گرده و در مجرور مبهی و منعظ و مصلح اخلاط حاده و جهت تصفیه و نرمی قصبه ریه و قرحه آن و سل و دق و
سعال یابس و ضعف کبد و گرده حار یابس و یرقان و زحیر و سحج حار و کباب آن با آب غوره و سماق جهت اسهال مراری و دموی
مجرب و مطبوخ ماهی تازه با سرکه جهت اصحاب امراض حاره و محرورالمزاجان و با آب زرشک جهت و هیج یعنی شدت حرارت و
تسکین حدت آن و فساد دم احتراقی و خوردن ماهی تازه بریان با پیاز تازه سبز و آشامیدن شراب معتدل بعد از آن مولد
منی و مقوی باه و آشامیدن مرقه آن جهت زهرهای مشروبه و ملدوغه و مداومت بر آن جهت دفع زهر مار شاخدار و سگ دیوانه گزیده
و بهترین استعمال آن جهت ترتیب بدن الطریق الخاص استعمال آن الا اسفیدباج و بعد از مشوی بر طبق و با آبش بریان کرده آن شکر
بمعده از آنچه [illegible] روغن بریان کرده آن و آنچه [illegible] و مشوب کرده [illegible] بریان سوخته باشد تشنگی بسیار آورد و پیر از بعد [illegible]
و خوردن ماهی بسیار جایی [illegible] و بعد از آن قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین و آب مطبوخ ترب منقی فضول غلیظه و اخلاط
فاسده است و جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و بهق اسود و ابیض و رفع آثار مجرب و سمک مضر مبرودین و مرطوبین و دماغ رطب و عصب و معده
بلغمی و مصلح آن پختن آن با روغن گاو و بادام و روغن بادام و با [illegible] و خوردن زنجبیل پرورده و صعتر و عسل و [illegible] شکر [illegible] کهنه و با
عسلی و الکامه و ادویه حاره و زیرباجات و محرورین را خوردن با سرکه و سکنجبین بعد از آن و بالخاصیت مورث تشنگی و رافع
آن سرکه و الکامه و در بعضی امزجه مملح آن موافق تر و عطش آن کمتر و در بعضی امزجه غیر مملح آن و آشامیدن آب بسیار بعد از آن لعاب
مضر [illegible] بلکه گویا از آن زنده [illegible] مزمنه است و باعث امراض مزمنه است و با شراب بعد از آن [illegible] و قی [illegible] باعث
سده بسبب لغو اجزاء غیر منهضمه آن و بهق و جلد و امراض رویه از جرب و حکه و قوبا و امثال اینها و جمع آن با شیر و با بیضه
مرغ و با گوشت خصوص حیوانات بری بسیار مضر و محدث امراض مزمنه و نمک سود که پانزده روز و زیاده بران گذشته باشد
مایل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق مبرودین و مولد بلغم زجاجی و مالح و مورث خارش و جرب و قوبا و تقشر
جلد و بیداری و امثال اینها و آنچه مدتی بران گذشته باشد بسیار و مولد اخلاط فاسده سوداویه سوخته و مصلح آن سرکه و سکنجبین
والکامه و قی فرمودن و خوردن مسهل و تنظیف بدن و قدید نمک سود آن که بسیار پس باشد بدترین اقسام و کثیف ترین همه
و محلل بلغم غلیظ و مقوی حمل معده و مورث امراض مذکوره و شهوه و مداومت آن باعث شبکوری و مصلح آن آنچه ذکر یافت و خریدن
آن [illegible] سرکه گفته اند جهت گزیدن عقرب و سگ دیوانه نافع و ماهیانه شود که در سرکه پرورده باشند مبرد و خشک و مجفف و دیر هضم و
مقوی [illegible] و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث حکه و جرب و بثور سوداویه و اغتسال عضو با آب ماهی شور نمک سود جهت قروح
عفنه و جرب تازه مفید و ماهی تازه را که بریان نمایند و بگذارند تا سرد گردد خصوص که کیفیت بران بگذرد و باز یاده و در جای

نمناک مانده باشد ردی و سمی و مداومت بر او زبدان باعث برص و استسقا و محدث امراض فطر و تدبیر آن قی فرمودن و مسهل خوردن
و سایر تدابیر فطر است و در مصر و در بین النهرین خوردن جوارشات حاره و اشیاء حاره مذکور و در بحر و ... سکنجبین حامض و سرکه و الکامه و
کسی که بافراط خوردن ماهی غثیان عارض گردد باید که رب به بلیسد و نعناع بعد از آن ... ذخیره کرمانی بهتر است و جندبیدستر ...
آن جهت ابتدای قرحه امعا و جذب مواد از ظاهر جلد و تحقیق بدان جهت عرق النسا مفید و تخم آن در تقویت باه قوی الاثر و مولد
منی و منعظ و جهت سرفه و در حیر حار نافع و زهره آن خصوص از شبوط گرم و خشک و اکتحال آن جهت رفع بیاض مؤثر و چون ماهی
زنده را شق کنند و همان وقت گرما گرم که حرکت داشته باشد بر عضوی ببندند جذب مواد و زجاج و خار و غیره با ظاهر جلد نماید و در
رفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و دوار و اورام بعد بل و ضماد سر سوخته نمک سود آن جهت ورم مقعده و شقاق آن و گزیدن عقرب
و سگ دیوانه و گزیدگی زنبور و عنبها و لعابها جهت ورم صلابت لهات و طلای سوخته آن جهت برص نافع و نشستن ماهی بالای
گرم و نمک نیکو و پا مالیدن گاه گل بدان و زنابی که نشستن بمیان نیکو ... جهت زخم سهولت نشستن و خوردن ماهی بدون ... و نان
باعث هضم است و با وجود نان بطی الهضم **سمکه رعاده** بفتح راء و عین مشدده و الف و فتح دال و ها مهمله و با ماهیت و خواص
آن در رعاده در حرف الراء المهمله مع العین مذکور شد و شنیده شده که در دریای اسمی بحر ابیض که در هفتاد درجه عرض شمالی
خط استوا و طول یکصد و چهل درجه واقع است نوع ماهی بسیار بزرگی بقدر یکصد و کسری تا دو صد ذرع در طول و بیست ذرع در عرض
بهم میرسد و در بینی آن بر پشت و میان هر دو شانه آنست و در هنگام نفس کشیدن مانند فواره بسیار بزرگی بقدر منار
کوچکی آب از بینی آن میجهد و مردم آن بلد او را صید مینمایند چون روغن بسیار دارد و تمام بدن آن گویا روغن منجمد است او را پاره
پاره نموده و در دیگهای بزرگ بر آتش روغن او را گداخته و در ظرفهای چوبیکه بیت مینامند کرده باطراف میبرند و خرج سوخت چراغ
و مشعل تمام سال آن بلاد از همانست و مغز سر آن سفید پرده پرده نرم لطیف است او را گداخته برای سلاطین آن بلاد شمع می
سازند و شمع آن سفید مایل بسبزی است و بدانکه بسبب سردی هوا سالی سه چهار ماه زیاده در آن دریا و سواحل آن نمی توانند
ماند و نیز شنیده شده که قریب بمیزان دو سه روزی هوای بسیار سرد می شود و اگر مردم بزودی خود را از آن دریا بدر برند بهتر والا
در روز چهارم و پنجم آن از طرف شمال امواج تختهای یخ می آید و دست بدست تمام دریا یخ می بندد بنحویکه خلاصی از آن جا مشکل و ممتنع
و هر که در آنجا ماند هلاک میگردد و افعال و خواص آن گویند خوردن مغز سر آن جهت سل و قروح سینه و جرب آن نافع است **سمکة الصیدا**
بفتح صاد مهمله و سکون یاء و فتح دال مهمله و سمیکه صیدا به تصغیر نیز آمده و او را سمکه برکه و سمکه تول و بیونانی سقنقس نامند ماهیت
آن ماهی است که در قرب بتوک در چشمه تول بهم میرسد شبیه بوزغه کوچکی و سام ابرص و با دست و پا و دم و مخلب و چمند کی و پای آن
بطرف و حسب ران آنست و سران باریک و دراز و سر آن کوچک و دنباله آن دراز و زیر شکم اسفل آن با خط و خال و نازک است فرق میان

سمان نر و ماده آن ظاهر میباشد و بعد مردن مخفی میگردد و شیخ الرئیس رحمة الله تعالی در مجربات خود سمکه سقنقور نوشته و سقنقور قریه ایست
از شام قریب بصعید و آن ماهی در آن قریه در چشمه اول بهم میرسد بعد از ده یوم از ماه شباط که هنگام هیجان لیست ظاهر میشود و نر و ماده
آن با هم جمع شده و همان جا هست تا نیمه آخر ماه میماند و صفات آن مانند آن است و در آن هنگام که فصل ربیع است کمی از آنها گوش
آنها بر میآید و داخل آب میگردد و مردم آنجا آنرا جمع میکنند و در همان ایام آنرا صید میکنند زیرا که در ایام دیگر بدان دست نمی یابند
بسبب سرعت حرکت آن و چون صید میشود در برودی انرا الله کی نمکسود مینمایند و نگاه میدارند تا فاسد نگردد و طبیعت آن گرم و خشک
در دوم و گفته اند در سیوم و بهر دو با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مقدار یکحبه از کف آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت و یا با مرق مرغ
جوان بغایت مهیج باه و منعظ گفته اند بحدی که بهلاکت میرساند از شدت انعاظ و مرات قویتر از لحم آنست و نمک سود آن قویتر از غیر نمک
سود آن و گویند قوت این بحدیست که هیچ چیز بدان نمیرسد و شرط خوردن آن آنست که بعد از رم آنرا سوده بر زرده بیض پاشیده
بعد از طعام میخورند و بخورانند قوت باه را بهیجان آورد و دلالت انعاظ نماید و گویند که نر آن در ذکور و ماده آن در اناث موثر است
و بعضی گفته اند که ماده آنرا خاصیتی نیست نه در اناث و نه در ذکور و آنچه از ریگزارهای حوالی چشمهای صعید اصید کنند غیر آن چشمه
مخصوص [illegible] و بهیئت مذکوره نیست و آن خاصیت و اثر ندارد و بعضی گویند که آن در رمل مانند آنکه ماهی در آب شنا و غوص مینماید
میکند و ازین جهت آنرا سمکة الرمل مینامند و نیز گفته اند که هر عضوی آن برای فساد عضوی از آن انسان موافق است مثلا دست
آن برای وجع دست و پای آن برای وجع پای و همچنین و اصلی ندارد **سمن** بفتح سین و سکون میم و نون بفارسی روغن
و بهندی گهی بکسر کاف عجمی بخفاء ها و یا نامند و تازه آنرا بعربی زبد بضم زاء معجمه و سکون باء موحده و دال مهمله و در حرف الزاء
مذکور شد ماهیت آن معروف است و دهنیتی است که از شیر حیوانات و ماست بعمل میآورند و بهترین آن روغن گاو و گوسفند
و بز جوان فربه است و روغن گاو از همه الطف و روغن میش و گاومیش و خصوص جنگلی آن اغلظ از همه طبیعت همه آن در آخر
اول گرم و تر و هر چند کهنه گردد از رطوبت آن میکاهد و یبوست بهم میرساند و در سائر آن در اول خشک افعال و خواص کهنه آن
در افعال قویتر از زبد و محلل و مفتح و با قوت تریاقیه و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی بقلب حتی آنکه بعد ابوی کان نوشته
که شخصی را افعی قاتل گزیده بود و غیر روغن گاو کهنه حاضر نبود بیمار را نوشانیدند افعی با و ضرر نرسید و یک اوقیه آن با دو سکرجه
که ششت درهم است با آب انار جهت نزد و ستطار ریا نافع و ملین جلد و منقی بشره و حصول دماغی و سینه و مسمن بدن و دافع
یبوست خیشوم و حلق و جهت سرفه یابس و یرقان و طحال و حصات نافع و آن گاه قبض مینماید و گاه لینت و بعوق آن
ناشتا جهت سرفه یابس مزمن و تلیین سینه خصوص با شکر و بادام تلخ و یک اوقیه آن با نیم اوقیه آن شکر جهت رفع حبس البول
در حال مجرب و با آب گرم خوردن و قی کردن بعد از آن جهت سموم مشروبه و افیون و بیش و ستور با شیر گاو تازه دوشیده

سقادان

واکتحال آن با آب عنب الثعلب جهت ضربان عین و رفع اورام آن و طلاء آن به تنهایی جهت تلیین صلابت آن و با زیت جهت
جرب اجفان و بر آذان جهت اوجاع آن و سعوط آن جهت خناق و شقاق دواب و حقنهٔ آن با آب خاکستر جهت زحیر و قرحهٔ
امعاء و حمول آن با پیه مرغ جهت قرحهٔ رحم و تنقیهٔ آن و بر مقعده رافع شقاق و قاطع بواسیر و نزف الدم آن و تدهین گرم کردهٔ
و یا زحین و چکانیدن آن بر موضع گزیدهٔ هزارپا و عقرب جراره و خمانة الیه و اکثر جانوران سمی مفید و بتجربه رسیده و
قطور نیمگرم آن در گوش نیز جهت قتل و اخراج انچه در گوش رفته باشد و طلاء روغن حایض در دهن لماو کهنه و یا کوبیده کهنه
با سورنجان جهت بواسیر مجرب و به تنهایی جهت جذام و مالیدن آن شب بر صورت و خوابیدن و هفت شب پی در پی چنین کردن
جهت تنقیهٔ صورت و نیکویی و جلاء و تصقیل آن و همچنین زبد این عمل نماید و طلاء آن مکرر المحلل اورام خصوصا اورام زنان
و اطفال و بر جراحات باعث رفع خشکریشه آنها و بر دهن جراحات باعث منع التحام آن و گذاشتن فتیله و یا پنبه را آلوده بدان
در دهن جراحت باعث وسعت دهن و تنقیهٔ غور آن اگر در اندرون آن چرک باشد و چون برگ حنا خشک را نرم کوبیده بچینه با
روغن کهنه سرشته بر جرب کهنه و جذام بمالند زایل گرداند و چون روغن را با آب سرد بکهند و مکرر تجربه بشویند و بر جرب کهنه و بواسیر
و اکثر جروح و قروح بمالند زایل گرداند و شستهٔ آن تلخ نگردد و خالی از سمیت نیست و خوردن آن غیر مجوز و تمریخ و تدهین
بروغن جوشانیده در شیر تازه دوشیده جهت اوجاع آن نواحی نافع مقرر علتهای باطنی و رطوبی و مولد صفرا و محرورین و مطفی بین
جهت آنکه سریع الاستحاله است بخلط غالب و مرخی معدهٔ ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف باصره است مصلح آن در محرورین ترشیها و در مبرودین
جوارشات مقدار شربت آن در تداوی تا ده درم و قوت جالیه و تحلیل کهنه زیاده از تازه است و فعل آن در ابدان متوسط
زیاده از ابدان قویه مستحکمه باشد مانند اطفال و زنان و لهذا جهت اورام بنا گوش اطفال نافع است و چون روغن فاسد گردد
و خواهند که اصلاح آن نمایند باید که بادوغ ماست جوش دهند تا ماست سوخته گردد اما روغن نسوزد و یا آنکه بر آتش گذارند
چون بجوش آید اندک اندک آرد گندم بر آن بپاشند تا آرد سوخته گردد و روغن نسوزد و پس صاف نموده بخرج آورند و کهنگی در روغن
داخل کردن باعث حفظ و عدم سرعت فساد است سمندر بفتح سین و میم و سکون نون و فتح دال و راء مهمله ماهیت آن [illegible]
گویند حیوانیست که از آتش متضرر نگردد مانند ماهی که از آب و بقدر عصفوری است و آتشی رنگ مولف گوید شاید اصلی نداشته
باشد افعال و خواص آن خوردن زهرهٔ آن بمقدار نیم دانگ با آب نخود و مطبوخ با شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشهور و به دوا اکتحال
و بالغ آن با سرمه جهت نزول آب و حفظ البصر و طلاء خون آن مانع از رویاندن موی و مغیر رنگ است سمور بفتح سین و ضم میم و سکون واو
و راء مهمله ماهیت آن حیوانیست که در ترکستان بهم میرسد شبیه بدلق و از آن سیاه تر طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص
آن در جمیع افعال قوی تر از آن و پوشیدن پوستین آن گرمتر از سنجاب و حیوانات دیگر و جهت پیران و مبرود المزاجان مفید و مسخن

و سحج سینه و گرده و مقوی باه مرطوبین و ضماد بیخ آن مسحق کرده و ذرور سوده‌ی آن جهت تجفیف قروح نافع و پوستین آن زودتر
از پوستین حیوانات دیگر فاسد میگردد و جهت انگره و باعث آن کمتر است **سمیرا** بضم سین و فتح میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله
و الف ماهیت آن صاحب تحفه نوشته که صاحب تجربه گوید جسمی از ماهی زهره ج است و در دریای ربیعه بهم میرسد و شبیه بکاسنی و بقدر یک قامت
و برگ آن در غایت سبزی و انبوه و بیخ آن بقدر گز بارنج و سم حیوانات است و این تلمیذ گفته در جوز ابهم میرسد و خوشه آن شبیه بفاس
و سم حیوانات است طبیعت آن بغایت گرم افعال و خواص آن در اصلاح امراض بارده مستعمل **سمیب** بفتح سین و کسر میم و سکون یاء مثناة
تحتانیه و نون بفارسی چربی و فربهی را نیز نامند ماهیت آن چربیست که بر روی پرده شکم و ظاهر گوشت و روده و غیر آن میباشد از شحم
ارطب و نرم تر طبیعت آن گرم و تر و تری آن زیاده از گرمی افعال و خواص آن قریب الفعل است بروغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع
و اعضاء و سریع الاستحاله بصفرا و در صفراوی مزاجان و در مضرت مصلحات ادویه سمیه بغایت مانند بروغن تازه است **فصل السین**
المهمله مع النون **سنامکی** بفتح سین و نون و الف گویند هندی مهار نامند ماهیت آن برگ گیاهیست حجازی فارسی ساق آن اندکی خم
و برگ آن باریک شبیه ببرگ حنا و مورد و از برگ حنا بزرگتر و ضخیم تر و از برگ مورد نازکتر و گل آن مایل بکبودی و دانه آن پهن و کوچک
صنوبری شکل مایل بدرازی و اندک خمیدگی و در غلافی شبیه بغلاف باقلا و پهن و بسیار نازکتر از آن و نوعی برگ آن عریضتر
از آن و گل آن زرد و انبر الحجاز عربی نامند و در تابستان بهم میرسد و مستعمل برگ آنست که سبز باشد و زرد و سیاه و کهنه و خاشاک
نارسیده باشد و از چوب و تخم و خاشاک پاک کرده باشند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حجازیست و در عظیم آباد
از هند نیز قلیلی بهم میرسد و سناء جهاز آن خود هم بچیده و لیکن برگ آن کوچک و نازک و ضعیف العمل تر از مکی حجازی آن طبیعت آن
در آخر دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص بعمق بدن
و مقوی آن و جالی جمیع اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها جهت صرع و شقیقه و جنون و صداع کهنه و درد پهلو و ضیق النفس و
قولنج و عرق النساء و نقرس و تشنج عضل و داء الثعلب و داء الحیه و حکه و جرب و بثورهای کهنه و کلف که در بدن بهم رسیده باشد و
جهت قتل حیوان و شقاق دست و پا و سایر امراض سوداوی و اوجاع مفاصل حاصل از بلغم و صفرای مخلوط باهم و جهت وسواس
سوداوی بالعرض نیز و آشامیدن مطبوخ بهم او ویه آن در دوا و قبه زیت الالفاق که بضعف رسد جهت درد کمر و درکین و اخراج
خلط خام از هر دو عضو و جهت بواسیر و آشامیدن آب مطبوخ آن با ادویه مناسبه و گل سرخ جهت اخراج اخلاط مذکوره و با گل سرخ و شیر
تازه دوشیده و شکر بدستور که وزن سنامکی از دو مثقال تا چهار مثقال تا شش مثقال و گل سرخ از یکدرم تا دو درم بحسب مزاج و مرض
و شیر گاو تازه دوشیده از ربع آثار هندی تا یک آثار باشد و سفوف کوبیده بیخته آن با گل سرخ و شکر با شیر تازه دوشیده نیز همان
اثر دارد و لیکن آب مطبوخ آن بمراتب قوی تر است از جرم آن و آشامیدن یکمثقال از مسحوق آن با عسل سه روز متوالی تا هفت روز

جهت رفع وجع مفاصل و امثال آن مجرب المضار مورث کرب و مغص و غثیان مصلح آن پاک کردن از چوب و شاخ و تخم و آلودن
بروغن بادام بعد از کوبیدن و بیختن و با هلیله زرد و گل سرخ و افسنتین و بنفشه و آب میوها استعمال نمودن و بالجمله استعمال آن
بدون گل سرخ و روغن بادام جایز نیست مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا سه درم و از مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم بدل آن
گفته اند مثل آن تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه است و لیکن این مقدار بسیار است در اکثر امزجه و ضماد مطبوخ آن در سرکه
بجای که قوام بهم رساند بر بدن جهت جرب و حکه و کلف و بهق و اندمال زخمهای کهنه و بر موی جهت منع ریختن آن و با حنا بر موی جهت
سیاه کردن آن مو نیز و با سرکه و شاهتره و برگ حنا که باب نرم سائیده و در حمام و با نیز آن بر بدن بمالند و بعد از سه چهار ساعت
بشویند جهت حکه و جرب و قروح خبیثه و اندمال جراحات با تکرار عمل مجرب بدانکه شیخ الرئیس رحمة الله تعالی متعرض ذکر سنا شده
و حبوب و سفوفات و ضماد و مطبوخات و معاجین و نقوع سنامکی در قرابادین مذکور شد **سنباذج** بضم سین و سکون نون و فتح
باء موحده و الف و فتح دال مهمله و جیم و آن را حجر المسن نیز نامند و بفارسی سنگ سنباده و بهندی کرند نامند ماهیت آن
سنگی است اندک رخو مانند ریل مجحر و سه نوع میباشد و در ملک هند بسیار و از کوهستان شمالی اله آباد و توابع آن میاورند و چند
قسم میباشد یکی سفید رنگ شبیه برنگ شیر و بهندی این را دودیا نامند و دوم سیاه رنگ شبیه برنگ روغن چراغ و این
را بهندی تیلیه نامند و سوم شبیه برنگ عدس و این را بهندی مسوریه نامند و این بهترین همه است و گویند هر چند سرخ
تر و صلب تر باشد بهتر است و گویند بهترین آن نرم املس صلب جرم ثقیل الوزن مایل بسبزی آن است و ریگی رخو آن … طبیعت
آن در دوم سرد و خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند افعال و خواص آن مسنون آن جهت جلاء دندان قوی الاثر و جهت استرخاء
لثه مفید و ضماد آن محلل اورام و ترهل و برامدگی جلد و مسکن التهاب و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت بواسیر
و سائیدن معادن با آن باعث جلاء آنها و موجب زدودن چرک و زنگ آهن و مستعمل صیقل گران است در صیقل آهن و فولاد و
چون در آب سائیده مرجان را با آن جلا دهند بسیار پر رونق آورد و خوردن سوخته آن جهت قطع نزف الدم و التیام قروح مزمنه نافع
مضر عصب مصلح آن زعفران است و از داخل غیر مستعمل است **سنبل** بضم سین و سکون نون و ضم باء موحده و لام در لغت بمعنی
خوشه است و بعرف اطباء شامل سنبل هندی که سنبل الطیب و سنبل العصافیر نیز نامند و سنبل رومی و سنبل جبلی و از مطلق آن
مراد سنبل هندی است که بیونانی ناردین و بهندی بالچهر و جتاماسی و بلاطینی نارد و قسم دوم را نارد و اقطالیون یعنی نارد …
و اقطالیون نیز میرسد و سنبل رومی را ناردین گیاکو و بفرنگی ناروس نامند ماهیت آن گیاهی است بی ثمر و بی گل شبیه
بدنباله سمور و درازی و در طول بقدر یک انگشت و اندک زیاده بران و بلفظ انگشتی و باریکتر از آن و خوشه دار و چند عدد بهم پیوسته بیک
بیخ و رنگ آن اشقر سیاه مایل بزردی و بسیار خوشبو و تند رایحه و بیخ آن اندک صلب منبت آن گویند کوهی است که اطراف سور باست

میباشد و در هند و بنگاله نیز بسیار است و بهترین آن اشقر تازه خوشبوی است که خوشه آن کوچک بود و بوی زهومت نداشته باشد و بعد
از آن طولانی باریک که بوی زهومت آن کم باشد زیرا که کهنه آن با زهومت میباشد و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن
در آخر دوم گرم و خشک و جالینوس در اول گرم و در دوم خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند و اول اصح است افعال و خواص آن
مفتح سده دماغی و معده و کبد و مقوی دماغ و فم معده و جگر بارد و مسخن آنها و نیکو کننده رنگ رخسار و مقوی قوت ماسکه و مدر
بول و حیض و مجفف رطوبات و فضول دماغی و زبان و سینه و معده و مانع انصباب مواد بمعده و امعا و دافع لذع آنها و مفتت حصات
و حابس طبع و جهت خوشبوئی دهان و نشره رطوبی و ضیق النفس و درد سینه و خفقان و قی بلغمی و تحلیل نفخ و ریاح و علل کبد بارد و رطب
و استسقای لحمی و یرقان و درد سپرز و اورام باطنی و بواسیر و علل بارده گرده و با افسنتین و صندل لعابیت حی مقوی
معده و بار سرد و جهت غشیان و خفقان و لقیح معده و اکتحال آن با آب کشنیز جهت حمره چشم و تقویت باصره و در رویانیدن مژگان
و سایر اعضا قوی یاد و بطبقات عین و نشف رطوبات آن و با عفص جهت دمعه مجرب و ضماد آن مقوی فم معده و محلل اورام
آن و بر بدن قاطع عرق و باعث خوشبوئی آن و طلاء مطبوخ آن در خمر جهت سیاه کردن و درازی موی موثر و ذرور آن جهت
التیام جراحات و فرزجه آن جهت نزف الدم رحم و قطع رطوبات آن و جلوس در طبیخ آن جهت درد گرده و ورم رحم و تسکین
درد و تنقیه آن و کشودن حیض و بدستور تکمید مطبوخ آن مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن اذخر
ملی بوزن آن و گویند ساذج هندی و شراب آن که رطلی را در یازده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب گذارند
در جمیع افعال مذکوره اثرش قوی تر است و جوارش و شراب و قرص و معجون آن در قرابادین مذکور شد سنبل رومی اثرا سنبل اقلیطی
نیز نامند و آن ناردین اقلیطی است ماهیت آن بیخ و ساق است گلدار و خوشبو و با صلابت و در شکل شباهتی بسنبل الطیب دارد
بلکه برگ آن باریک بلند و سر برگها عریض تر از پائین و از وسط آن برگها ساقی رسته و بر سر آن شاخهای باریک و بر سر هر یک گلی کوچک
و بیخ آن بلند منحنی گره دار با ریشه‌های باریک بلند و مستعمل بیخ و ساق گل آن است و بهترین آن تازه خوشبوی صلب آنکه سیاه و
مجوف نباشد و بیخ های آن بسیار باشد طبیعت آن گرم تر از سنبل الطیب و قبض آن کمتر افعال و خواص آن ضعیف تر از سنبل و
با افسنتین باتریاقیت و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد مثانه و گرده و مدر بول و ورم اسهم حاره و داخل میشود
در شراب آن که نیم من از آن در سی رطل آب انگور اندازند و بعد از دو ماه صاف نمایند و روزی بیست مثقال اثرا با شصت مثقال
آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده معده و جگر و گرده و یرقان و عسر البول و فساد رنگ رخسار مفید و بعضی از سنبل اقلیطی
را با وج و از وج دو جزو و در هشتاد رطل عصیر عنب بدستور شراب مذکور صاف کرده استعمال مینمایند سنبل جبلی بفارسی زنبه والا
نامند ماهیت آن اختلاف است انطاکی بسود داشته و بغدادی جاختیز ان و گفته برگ نبات آن شبیه ببرگ صعتر و شاخهای آن

مانند شاخ آن و از آن کوچکتر و بیخار و بی ساق و بیخ آن زیاده بر دو عدد و دراز و بیرون آن مایل بسیاهی و اندرون آن سفید و
خوشبو و بی ثمر و بی گل و این را بمجاز سنبل نامند و الا مشابهتی بدان ندارد و آنچه از کتاب مصور فرنگی معلوم گردید و دیده شده
آنست که نبات آن دو شاخ دارد و بر سر هر شاخی چتری و قریب بچتر آن در هر شاخی سه چهار شاخ باریک و بر آن برگهای باریک
کوچک و در پائین شاخهای بلند آن نیز برگهای کوچک و بزرگ و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ لسان الحمل و از آن کوچکتر و بیخ
آن شبیه به پیازی و دو عدد و بهم پیوسته یکی بزرگ و یکی کوچک با ریشهای قوی و ضعیف طبیعت آن قریب بسنبل الطیب
افعال و خواص آن مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقا و حمی بلغمی و نیز از آن
در منافع مانند شراب سنبل الطیب که سه رطل آن را در سی رطل آب انگور اندازند و بدستور مرتب نمایند یکمثقال آن را با آب بیاشامند
جهت عسر البول و علل کبد و استسقای لحمی و تقویت فم معده و احشا و قوت ماسکه و قطع حمی بلغمی و تحلیل ریاح معده نافع سنبل فارسی
شامل بر سیاه و شامی است ماهیت آن قسمی از ریاحین است که با نرگس میروید و در غایت خوشبوئی و برگ و پیاز آن ضعیفتر
از پیاز نرگس و گل آن بنفش و بعضی سفید نیز میباشد و بشکل یاسمین و در هر ساقی چند عدد بر بالای یکدیگر و در افعال قریب بنرگس
پیاز آن ضعیفتر از پیاز نرگس و سفید اثر او در هند گل شب بو نامند زیرا که در شب بوی آن بسیار میباشد و ساق آن بلند و در سر
آن گل آن و برگهای نبات آن باریک بلند از برگ گندنا کوتاه تر و بیخ آن مانند پیاز نرگس و در بساتین میکارند و در هر
سال یا یک سال در میان اوایل نوروز بر آورده ریشها و اندکی از ته آن را بریده چند روز در آفتاب می اندازند پس غرس مینمایند
نبات آن بلند و گل آن بسیار و بالیده و خوشبو میشود و از اطراف پیاز آن پیازهای بسیار بر می آید سنبل اقلیطی سنبل رومی
است سنبوسه بفتح سین و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و فتح سین مهمله و ها بلغت فارسی سماست بیونانی [illegible]
تاو بهندی [illegible] را نیز سنبوسه و بعد [illegible] را بوری نامند ماهیت آن از اغذیه معروفه است که از آرد میده و شیر و روغن خمیر کرده
پهن نموده و در جوف آن قیمه گوشت با نخود پخته با روغن و پیاز بریان کرده و فلفل و ادویه حاره و مصالح گرم و عطریه
داخل کرده بشکل مثلث ساخته پس در روغن بریان مینمایند و یا در تنور میپزند و بی گوشت نخود را پخته و بدستور مصالح داخل کرده
نیز ترتیب میدهند و یا پیاز بریان کرده در روغن و ادویه حاره بریان مینمایند طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا و
مقوی اعضا و مسمن بدن و مهیج اشتها و لیکن ثقیل و سده و مولد ریاح خصوص در معده ضعیف و مصلح آن سکنجبین گفته اند
در صفراوی مزاج و جوارشات حاره مانند کمونی و علا فلی و فلاسفه و مانند اینها در امزجه بارده و بلغمیه سنجابه بفتح
سین و سکون نون و فتح جیم و الف و بای موحده ماهیت آن حیوانی است از موش صحرائی بزرگتر و دنباله آن کوتاه و پر
موی و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنگ و در ترکی آن را اسکوان نامند و در مازندران اسبنک

سنبک و ور رختهای مادی بنداز و ور صقالبه و ترکستان بسیار بهم میرسد الحکم نزد امامیه گوشت الحرام است و پوشیدن پوست
آن حرام و بجنس نیست و نزد اهل سنت و جماعت مختلف فیه است طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن خوردن گوشت
آن مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرحه آن نافع و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام و پوشیدن پوست آن معدل مزاج
و رافع اوجاع عصب و فرو ریسوی آن جهت التیام جراحات و قطع خون و ضماد آن با عسل جهت ربع اورام مفید است **سندروس** بفتح
سین و سکون نون و فتح دال و ضم راء و سکون واو و سین مهمله بهندی چندروس نامند و نزد عوام مشهور بکهربا است ماهیت آن صمغیست
شبیه بکهربا و از جنس آن و زرد رنگ و بعضی قطعهای آن سرخ رنگ و از کهربا حوزه و تر و در آتش و در روغن کنجد و روغن شرف بر آتش گداخته
شکر و در روغن کهربا مشهور که مستعمل نقاشان است و اهل هند ساخته بر حریر میمالند و از آن موم جامه بسیار زند از همان است
و عبد القدر امادین در اوهان باسم جرهن الصوابی مذکور شده و ظاهرا صمغ درختی باشد و آنچه گفته اند که سنگیست که از سواحل دریا خیزد
و محمد بن احمد بن زکریا گفته که در وسط بحر هند چشمه ایست گرم آب آن مثل عسل غلیظ و در میان آن آب سندروس منعقد شده و نرم میباشد
و چون بر روی آب میاید سرد و منعقد میگردد و مخصوص بهند است اصلی ندارد و بعض اهل هند میگویند صمغ درخت کاور است و اهل
فرنگ و ملاحه نیز متفق برآنند و درخت آنرا تیپر وس نامند و گفته اند آنچه رو بدو از درخت میچکد سندروس است و آنچه شب کاور و قطعهای
سندروس دیده شده که در اینها کرمهای کوچک و مورچههای بسیار بود و چنان معلوم میشد که بر بعضی چکیده و بعضی در حین تازگی
و [illegible] و بر آن نشسته و فرو رفته اند و در آن مانده و این نیز دلیل آنست که از قبیل صمغ است نه حجر و نه آنکه از دریا بهم رسد و آن چهار نوع
میباشد یکی آنکه ظاهر آن زرد و باطن آن سرخ و براق و دوم زرد کم رنگ و بسیار سست و سوم مایل بکبودی و سست و چهارم سیاه و سبک
و صلب و اول بهترین همه است و خوب آن آنست که مانند کهربا کاه را بر باید و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و از او در حلیلة العذرا هست و
فرق میان این و کهربا بسیار دشوار است زیرا که کاه را مانند کهربا بر باید و لهذا اکثری از این نیز سبحه و غیره ساخته بجای کهربا میفروشند و فرق
آنست که این از کهربا سست تر است و چون در آتش اندازند از این بوی کریهی آید و از کهربا بوی آن مصطکی و دیگر آنکه از کهربا بوی آب
لیمو آید خصوص چون بمانند که گرم گردد و بخلاف سندروس و طعم سندروس اندک تلخ میباشد بخلاف کهربا و در ربودن کاه بقوت کهربا
نمیباشد و در کهربا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن در دوم گرم و در اول سوم خشک و در اول گرم و خشک نیز گفته اند افعال
و خواص آن مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و حابس ترف الدم و نفث الدم و جمیع اعضای ظاهری و باطنی و اسهال مزمن و قاطع بلغم معده
و امعا و قاتل کرم آن مدر و حب القرع و مدر بول و حیض و جهت استرخای عصب حادث از افراط برودت و رطوبت و امتلاء و نفث الدم
و خفقان و وسواس و ربو و ضیق النفس بلغمی و بیت نایبه و سپرز و بواسیر و اسهال مزمن و مداومت آن با سکنجبین جهت ربع و فربهی
مجرب و مانع عرق و حافظ قوت است و لهذا اکثری گبران آنرا مستعمل دارند و شامیدن آن با ماء العسل جهت اورام طحال و بول و با

همه کنجبین با سرکه و با مرو با مرهم جهت شفای جنین بقوت العین اکتحال آن با عسل جهت بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق مجرب و چون با سوده
بر جگر کوسفند و یا آهو پاشیده بر آتش بریان کنند و اینکه از آن بر آید بر چشم کشند جهت رفع شبکوری نافع الاذن قطور آن در گوش جهت تسکین
وجع آن و ثقل سامعه و با روغن زیت و با گل جهت التیام جراحات الاعضاء و الراس و غیر با بخور و دخان آن با بلوط هندی جهت رفع صداع و قطع
زکام و بدستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و خشک گردانیدن ناصور و سنون آن جهت درد دندان و استحکام دندان متحرک و قروح
لثه و ذرور آن جهت التیام جراحات و جوشانیده آن با روغن بادام بحدیکه بقوام آید جهت شقاق هر عضو که باشد مجرب دانسته اند و بدستور
در روغن گل جهت شقاقی که در گوشت و پشت و پا بهم رسد و با قطران جهت قوبا مجرب و فرزجه آن جهت اخراج جنین و در سایر افعال باید که رات
مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یکدرم بدل آن نصف وزن آن کهربا و ربع آن ساذج هندی است **سیدریطیس** بفتح سین
و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله مثناة و سین مهمله و در لغت
یونانیست یعنی شبیه الحدید و بسریانی سیمقا گویند ماهیت آن گیاهیست بری و سه قسم میباشد قسمی برگ آن شبیه ببرگ بلوط و خشن
و شاخهای آن مربع و بقدر شبری و در اطراف آن چیزی گردی و در آن تخمی سیاه و منبت آن سنگلاخها و قسم دوم شاخهای آن بقدر
دو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ سرخس و کثیر العدد و از دو جانب شاخ آویزه و در انتهای شاخ آن شعبهای دراز و باریک و در اطراف
آن چیزهای مستدیر و در آن تخمی شبیه بتخم جعفری و از آن مدورتر و صلب و قسم سوم را برگ آن بزرگتر و شبیه ببرگ کشنیز و شاخهای آن
بقدر شبری و مایل به سفیدی و با اندک سرخی و در بیره و تخم آن باریک و تیره و مایل بسرخی و منبت آن قریب تاک انگور طبیعت آن در دوم سرد و
در سوم خشک و قسم اخیر از همه قویتر افعال و خواص آن ضماد برگ تازه و با فرو خشک همه اقسام آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام
قروح و رفع اورام و حار زیر شدید الاثر و حقنه و شراب آن جهت قرحه امعاء و اسهال نافع و برگ قسم سوم در التحام قروح موثرتر از اول و دوم
سنکسبویه بفتح سین و سکون نون و کسر کاف و فتح سین مهمله و ضم باء موحده و سکون واو و فتح یاء مثناة تحتانیه و بلغت فارسی است
معرب آن سنجسبویه است بجیم بجای کاف و سنکسبویه نیز آمده و گویند که بهندی آنرا تخم جلکوند و تخم بیواره نیز نامند و جلکوند در حرف الجیم مذکور
شد ماهیت آن دانه ایست بسیار صلب شبیه بسنگ و املس و بزرگتر از دانه انگور و بزرگ ماش و بقدر انگور و مربع شکل و کوبا و طرف آن بریده
اند و این سبب اتصال دانهای آن است بهم و در غلافی طولانی مانند غلاف تخم ترب و لوبیا میباشد طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص
آن طلاء و ضماد آن با سرکه جهت اورام صلبه و امراض جلدیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و آثار جلدیه نافع با تکرار عمل
و آشامیدن مطبوخ آن و بتنهائی و یا با برگ حنا و شاهتره و گوگرد زرد صافی هر یک بقدر مناسب جهت امراض مذکوره و ضیق النفس و امراض
سوداویه و صفراویه و دمویه فاسده زیرا که آنرا مصلح دم فاسد و سایر اخلاط دانسته اند و تریاق نیز از ممرخ گفته اند و اقوال دیگر مانند آنکه صاحب
تذکره عبدوده انه بستان و صاحب شفاء الاسقام و غیره آنکه موافق دانسته اند و همه شاید خلاف واقع باشد و گفته اند که خوردن آن جایز نیست

هندیست سنگهاڑا بکسر سین و اشمام نون و سکون کاف فارسی و اشمام ها و الف و فتح راء هندی چهار نقطه از فوق و الف بلغت هندیست
و گویند که بلاد جیلان و جیلام نامند و در انطاکیه نیز هم بر سر ها رست آن ثمر نباتی هندیست و نبات آن در آب ایستاده میروید مانند خار بر تا در
ایام بارش که برسات و برشکال نیز نامند و در آن ایام بسیار میشود و در ایام دیگر کمتر و خاردار و برگ آن کوچک و مدور چهار گوشه دار و ثمر آن
مثلث و پوست آن خاردار بر هر گوشه خاری و مغز آن سفید و شیرین با لقاهت خام و نازک آن لذیذ و پخته آن صلب و خشک
آن بسیار صلب خام نازک آنرا مقشر نموده این قسم میخورند و پخته خشک آنرا جوشانیده بریان کرده میخورند و نرم و نیم صلب آنرا در آب
جوش نموده میخورند و بعضی در اندک روغنی تیز بریان میکنند و صلب خشک آنرا آرد نموده قدری از آن را با شکر یا آب سرد و بیاشامند بجهت
انجماد منی و دفع سرعت انزال و جریان آن و حبس بطن و نیز از آن حلوها میسازند و پوست آن در خامی سبز بالکمودة و خشک آن سیاه
و مغز آن سفید طبیعت تر تازه نارس آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و با قوت تریاقیت افعال و خواص آن مقوی باه محرورین
و سرفه و تب حار صفراوی و دمویه و دق و اسهال الدم و سنگ گرده و مثانه و سوزش دل و بیهوشی و تشنگی و خشکی حلق و سکر و خمار
را نافع و گرسنگی در محرورین میفزاید و علتهای حلق را دفع کند و لقاهت و لاغری بدن زایل کند و ناصور مقعده را نافع و مضر مبرودین و ثقیل
و دیر هضم و مولد سده خصوصا پخته صلب و خشک آن سنگهیا بکسر سین و سکون نون و کسر کاف و خفاء ها و فتح یاء و الف لغت هندیست ماهیت
آن جسمی است سمی در لون و هیئت شبیه بشاخ آهو بره مینبت آن کوهستان کید در تبت که میان هند و ختا واقع است و آن انواع میباشد
از قوی القوة و ضعیف القوة و متوسط قوی القوة آن اعلاست و گفته اند بمرتبه قوت سمیت آن قوی است که اگر لمس آن کنند و بدن عرق
آلود رسد و یا بر زبان رسانند در ساعت هلاک سازد و بسبب سرعت نفوذ و رسیدن اثر سمیت آن بقلب و افسردن روح قلبی و سایر ارواح
بمشارکت بالفرار و توجه ارواح و قوی تمامی بمبدء و منبع خود که قلب است و در آن مختنق و فاسد و فانی شدن و گفته اند حکماء هند امتحان
قوت آنرا بدان کنند که بر شاخ کوهی گاو شیر دار تعلیق نمایند و شیر از آن بدوشند و اگر بجای شیر خون بر آید قوی است و الا ضعیف
و از علامات ظاهری قوی آن آنست که سیاه براق صلب باشد و یا آنکه اندرون آن مایل بسرخی تیره و یا سفید تیره و یا مایل بزردی و در روی آن
نقاط مانند طلق مسحوق و یا کافور مسحوق پاشیده باشند و سرخ آن اقوی از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه و این کمیاب است و محتمل که قرون
السنبل عبارت ازین باشد و بلبل که هلاهل نیز نامند صنع آن و بعضی گویند صنع بچناک است که نوعی از بیش است و در بیش مذکور شد سمور
بکسر سین و فتح نون مشدده و ضم و سکون واو و راء مهمله و هره نیز لغت عربیست بفارسی گربه و بترکی پشک و بهندی بلی و ماده آنرا ابلی نامند
ماهیت آن حیوانیست اهلی و وحشی و مائی و اهلی آن مانوس ترین حیوانات ظاهر الجسد و با الوان مختلف از یکرنگ سفید و سیاه و حنائی
و غیرها و ابلق از اینها میباشد و مائی آنرا بهندی اود بلاو گویند و از پوست آن پوستین میسازند و سمور را در ممالک فرنگ و غیرها قاقم
و اقسام بسیار است میباشد و بهیأت مختلف و در کابل نیز قسم خوب که پشم آن بسیار بلند میشود و سفید و ابلق و جوزی رنگ میباشد

طبیعت اهلی آن در دوم گرم و رطوبت بران غالب افعال و خواص گوشت آن موافق پیران و مرطوبین و اوجاع مفاصل رطب و صاحبان لقوه

و فتق و سنگ گرده و بواسیر و درد پشت را سود دهد و پوستین آن گرم و خشک و پوشیدن آن مسخن بدن خصوص از سنور مانکه

پشم آن بلندتر و نرم تر میباشد و بجنس آن از اهلی پشم بلندان و طلای محرق آن بتمامه در کوزه در تنور و یا در تون حمام که خاکستر شود با

سرکه جهت شقاق انگشتان دست و پای سعفه یلن که با سر مرغی بمالند و سرگین آن شدید الحرارت طلای آن با روغن گل سرخ در روز نوبه

تب غب و مانع آن و حمول و بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه آن دافع نقرس و قدید مسحوق آن جاذب پیکان و خار از بدن و جهت

جبر استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس آن و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل مهر بار و بس گویند مغز سر آن با آب جرجیر شرب آن

جهت تقطیر البول و درد گرده و سعوط زهره آن سنور سیاه با روغن زیتون جهت لقوه و سیاه کردن موی موثر و اکتحال آن و جمیع دلائل

گویند در شب تیرهبین میشود و بخورد رم آن با روغن زیت جهت لقوه و با نمک کوفته جراحات کهنه را مفید و طلای گربه سیاه و تعلیق آن

بر ران مستحاضه حیض چون آن نماید و ارسطو سعوط خصیه آن را جهت جذام بغایت نافع دانسته و وحشی آن بزرگتر از اهلی و اکثر زجاجی رنگ

و کم مو و در جمیع افعال قوی تر از اهلی و در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بخور مغز سر آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس

در طبیخ آن جهت درد کمر و نقرس نافع مثل طبیخ کفتار و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن قاذورات و اشیاء کثیفه

زبون و دیر هضم و مفسد بدن است و چون سنور کسی را بگزد خصوص وحشی آن گاه وجع بسیار و سبزی در بدن بهم میرسد تداوی آن

آن ضماد پیاز و فوفل برست **سنهمکی** بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و تاء هندیه و باء مهمله لغت هندیست بمعنی طلای رنگ ماهیت

آن از ادویه هندیه است و آن دانه است مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلائی و مزغب بزغب سفید و باطن آن سفید و براق

چیزی شبیه به پسته و نبات آن از قبیل تخم و نباره و بر مجاور جو روئیده و برگ آن ریزه مثلث یعنی سه برگ بهم پیوسته در رنگ ساق

و گل آن کوچک زرد رنگ و ثمر آن در غلاف مثلث شکل و در هر غلافی سه دانه شبیه بدانه زعرور و رستنی دانه آن طبیعت آن در دوم گرم و خشک

و باقوت مسهله افعال و خواص آن اشامیدن چهار مثقال تا شش مثقال تخم نرم کوبیده آن با سیر و مسهل بلغم خام و غلیظ محترق و مدر سودا و ای

و بواسیر را نافع آب سیر و معین فعل آنست **فصل السین المهمله مع الواو سودانی** بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و کسر نون

و بالفت عربیست جمع آن سودانیات آمده گویند صرد است و بفارسی دارکوو دار برد و سانوج نیز و بشیرازی جاورنک نامند ماهیت آن طایر

دم آن طولانی و عریض بقدر یک کف دست و فوراک آن ملخ و حشرات و انگور و گوشت آن بدان سبب بدبو و بهترین آن سبز رنگ منقار بلند داشت

که با شیح منقار جو درا بیرند و گود نماید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار مضر دماغ و صاحبان هزال است **سورنجان** بضم سین و

سکون واو و کسر راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون بهندی ابر بری و قسمی را ابیه بهار رمک نامند ماهیت آن بیخی است شبیه بسیر

صحرایی صنوبری شکل با اندک پهنی و سه نوع میباشد یکی ظاهر و باطن آن سرخ و سفید و طعم آن شیرین و دوم ظاهر و باطن آن سرخ و زرد و مایل

مایل به تیرگی وسرخی و سوم ظاهر و باطن آن مایل بسیاهی و ظاهر آن تیره تر و تلخ طعم و بهترین آن نوع اول بالیده گرم ناجوزوده باید که صلب
است که بدبو نباشد و این سستی و رباوه نه ماکول و مثمر و به واحد است و دو نوع دیگر با سمیت خصوص سیاه آن و مستعمل از خارج نه داخل است
زیرا که مهلک اند بخناق و برگ آن شبیه به برگ کراث و از آن قوی تر و ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد و بفارسی شنلیا نامند و شبیه به بیخ
کوچکی و گل سیاه آن سرخ و منبت آن کوهها و قوت آن تا سی سال باقی میماند و طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه
و بزعم بعضی سفید آن در حرارت معتدل افعال و خواص آن مسهل اقسام بلغم از اعضاء بعیده و اقاصی بدن و باقوت قالعه و مفتح سده و جاذب
اخلاط از عمق بدن خصوصا از مفاصل و رافع یرقان و سپرز و باصبر جهت عرق النسا و نقرس مجرب و با زنجبیل و فلفل بغایت مسهل و جهت
مفاصل بسیار مفید و خوردن بمقدار درم آن با زنجبیل و خولنجان و زیره و بحیلی با شیر تازه دوشیده و فانید تا سه روز بغایت مجرب جهت
وجع جمیع مفاصل است خصوصا در اوقات ریزش نوازل و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ و روغن کنجد جهت تحلیل اورام صلبه و تسکین
وجع مفاصل و باسرکه و آب حی العالم نیز مجرب و حمول آن با روغن کهنه گوسفند و با گاو جهت اسقاط و ادرار بول و حیض و تسکین درد آن
حرارت و اکثر آن محقق زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفرد با زعفران یکدرم و مرکبا با ادویه نیمدرم تا نیم مثقال بدل آن در اوجاع مفاصل
بوزن آن حنا و نصف وزن آن مقل مضر معده مضرت بسیار و مورث مغص و مضعف معده و جگر مصلح آن کتیرا و شکر و زعفران و باید که
در اوجاع مفاصل با هم وزن آن زنجبیل و فلفل که معین و مقوی فعل اند استعمال کرده شود و بوئیدن گل آن مفتح سده و مالی و محلل ریاح
و در دسر بارد و رافع اذیت سمیت سیاه و سرخ آن اگر کسی خورده باشد قی فرمودن با شیر گاو تازه دوشیده و خورانیدن فادزهر است
و حبوب و دوا و سفوفات و سنونات و مطبوخات و معاجین سورنجان در قرابادین مذکور شد **سوس** بضم سین و سکون واو و سین مهمله
بفارسی شیرازی مهک و بیخ آن را بیخ مهک و با صفهانی متر و بترکی شیرین بان و بهندی ملتهی و جیتهی مده و مرتی نیز و بغربی کلیسر نیزه
نامند ماهیت آن اسم نباتیست که در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن بر روی زمین پهن میگردد و پیچیده بر آن و قریب بده ذرع و دست
رافرا میگیرد و مکانیکه بهم رسیده بدشواری از آن زایل میگردد و غلظت آن از یک انگشت تا بقدر یکقبضه و بیشتر و زیاده بر آن میباشد
و برگ آن شبیه به برگ مصطکی و گل آن مابین حمرت و زرقت و اکثر زرد و بیخ آن بلند و بوصف آن سیاه رنگ و مغز آن زرد و دو قسم میباشد
شیرین و تلخ و مستعمل بیخ شیرین آنست و لهذا اکثر اطلاق السوس میشامند و مشهور است که باید بوصف آنرا تقشیر نموده استعمال نمایند و در
آن گفته اند که مار آنرا بسیار دوست میدارد و خورد آن بسیار بر آن میمالد جهت انسلاخ جلد و تقویت بدن و روشنائی چشم خود مانند از رازیانه نیز
گفته اند که نه از آن جهت بست بلکه از جهت حدت و زیادتی تیزی آنست و تلخ آن را غیر مستعمل جهت آنکه گفته اند با سمیت است و شیرین آن مذ نیز جمعی
با اندک شیرینی و تلخی و قبوضت و بعضی شیرینی آن غالب و بهترین آن شیرین کم رنگ زرد و متوسط در غلظت و باریکی مصری آن است که بعد
سعید بقر شود و بعد از آن عراقی پس شامی پس هر جا که خوب شود و خواه آن بلاد باشد و خواه هند و خواه غیر آن که شیرینی آن غالب و تلخی و تند

تقی الجنید کم باشد مدت قوت آن تا ده سال باقی میماند طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول و بعضی گرم در اول و بعضی معتدل در رطوبت
و یبوست و بعضی سرد و خشک در اول گفته اند و قول اول اصح است و با رطوبت غریزیه افعال و خواص آن مفتح اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و التهاب
معده و جگر مثل نقوع آن که خاییده بنوشند و نرم کننده سینه و حلق و در تشنگی حادث از رطوبت چندان نفعی ندارد و مسهل رطوبات و غاسل
اعضاء باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و مدر بول و حیض و جهت ربو و خشونت سینه و سوزش آن و حلق و نیکوئی آواز و ضیق النفس و سل
و بحوحه و مثانه و التهاب معده و حرقت بول و امراض رئوی و عصبانی و امراض طحال و بواسیر و تبهای کهنه و الواح سرفه و گرمی سرفه حادث از اخلاط غلیظه
و جهت ضعف الکلی است و در آن [illegible] است آشامیدن هر روز [illegible] و ورم [illegible] جهت جلای اجزای بدن و نیکوئی رنگ رخسار
و [illegible] ریاح و نفخ و حمیات مزمنه و اکثر امراض مانند صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلاء [illegible] خصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند
و شیخ الرئیس در معالجات قولنج بارد نوشته که آشامیدن [illegible] اصل السوس به تنهایی [illegible] مجرب است و [illegible] مطبوخ آن مخرج
رطوبات است و اگر تمام [illegible] نگردد و چیزی [illegible] با سپستان [illegible] دفع [illegible] و داخل کردن آن در مسهلات مطبوخه و [illegible]
کند [illegible] سنگ [illegible] طبیعت [illegible] از رطوبت [illegible] که حاره [illegible] آن جهت جلای [illegible] و تقویت باصره و
رفع زردی آن و ضماد آن با عسل و با موم جهت [illegible] و [illegible] گیاه [illegible] در حرف [illegible] السوس مذکور شد و با [illegible] خالص
جهت داء الثعلب [illegible] مفید و ضماد برگ تازه آن جهت رفع بدبوئی زیر بغل و میان انگشتان پا مجرب و [illegible] ابن ماسویه و ابن [illegible]
گرم و خشک تر از سایر اجزاء آن [illegible] و با قوت جالیه و قابضه و محلله [illegible] اند که بسیار [illegible] عبارت از آن است و [illegible] آن تند تر از [illegible]
دیگر [illegible] چنین است و در ایران شبیه [illegible] و [illegible] احمد بن احمد [illegible]
اجزاء آن و [illegible] گفته [illegible] باید نمود [illegible] از درخت سوس [illegible] و در جاهای دیگر هم
[illegible] مخصوص [illegible] است و گویند اصل السوس [illegible] و [illegible] و مصلح آن [illegible] و [illegible] شربت آن تا
[illegible] درم [illegible] آن [illegible] صد [illegible] المعجون [illegible] آن [illegible] نموده [illegible] نموده در رطول
و در آب [illegible] تا قوت آن تمام در آب [illegible] نموده که [illegible] در آن [illegible] غلیظ شود و مانند [illegible]
منعقد گردد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن در جمیع افعال بهتر از بیخ آن و [illegible] مسهلات و [illegible] ادویه است سوسن
بضم سین و سکون واو و فتح سین مهمله و نون و بفتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی [illegible] است ماهیت آن دو نوع میباشد
بستانی و صحرائی و هر یک از آن هر دو سفید و کبود میباشد و بستانی را [illegible] و [illegible] و صحرائی را [illegible]
[illegible] صحرائی [illegible] و [illegible] بستانی را [illegible] سوسن زرد
صحرائی را [illegible] نامند و گویند سفید را سوسن آزاد نامند و ازرق را سوسن کبود و صحرائی الوان میباشد زرد و ازرق و ازرق

و این بیخ [illegible] و سوس و ماء الحیض
[illegible] است از [illegible] اصل السوس

و ازرق را آسمان گونی که معرب آن آسمان جونی است و زرد را خطائی گویند و شاخ آن بلند میباشد و برگهای آن باریک بلند و بر
بالای ساق آن شاخهای باریک است و بایبج و برابر انها گل آن و برگهای گل آن پنجعدد و بعد از شگفتن پیچیده میگردد و نوعی دیگر از صحرائی
دیده شده در کتاب فرنگی که بیخ آن دو ساق رسته و بر سر آن گل آن و برگهای آن نیز باریک و بلندتر از اول و بیخ آن گرد از کج و راج باریکتر
کمی و بیخ اقسام آن گرد ازرو بانده و بر طولانی سفید و خوشبو شبیه ببوی بنفشه و لهذا عوام آن را بیخ بنفشه نامند و مشهور بدان است و گل سفید
آن با عطریت و قوی و حکیم میر محمد مومن نوشته که غیر سوسن آزاد است جهت آنکه سوسن آزاد را اسم فارسی زنبق است و کسانیکه ایرسا سوسن آزاد
گفته اشتباه است ایشان را جهت عدم فرق میان اقسام آن و ایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود بری و جبلی است که آسمانجونی گویند و گل آن بسیار
کوچکتر از سوسن کبود بستانی است و بیخ آن یکعدد و پهن و دراز و پرگره و بدانکه سوسن آزاد و سوسن ابیض است که زنبق نامند و درین زمان
و سوسنهای ابیض را اطلاق بر سه قسم گل سوسن مینمایند اول بر سوسن بستانی معروف و سوسن بستانی دو قسم است یکی سفید خوشبو و دوم بنفشجی و این
کمبوتر از آنست و برگهای این نیز بلند و از صحرائی بلندتر و اندکی عریضتر و بیخ آن مدور طولانی شبیه بپیاز نارگیلهای [?] بسیار و زنبق در کتب قدما
اسم یاسمین ابیض است و روغن آنرا روغن زنبق میگفتند و قسم سوم گل آن کوچکتر از آن و بوی آن کمتر و در روز چندان بوی ندارد و در
شب بسیار بو میکند و لهذا این را بفارسی گل شب بوی مینامند و شب بوی نیز و بعربی گویند حرامست نجاة و رزاه منجمتین و در بلاد سند
خصوص بنگاله کثیر الوجود است هر چند در اصل این اسم جزئی بر نیست ولیکن درین زمان بر هر دو اطلاق مینمایند و بعضی شب بو را گل مریم میگویند
و در سنبل نیز مذکر خواهد شد طبیعت آن در اول گرم و در تری و خشکی معتدل و مرکب از حرارت محلله و ارضیه لطیفه و قوت محققه و قابضه و گویند سفید
بستانی گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند و بری آن از بستانی گرمتر و خشکتر افعال و خواص آن جهت امراض ریه و وجع طحال و کبد و رحم
و بواسیر و حتار [?] نیز و او را حیض و اندمال زخمها و رفع جرب الها نافع و در رفع سموم ملدوغه و خصوص عقرب ضعیفتر از سایر اقسام و لهذا با دیگر ادویه
چیزی که قوت جلاء آنرا زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند و طلاء آن با عسل جهت بهق و برص و جرب متقرح و قروح رطبه و با سرکه و
یا با برگ بنگ و آرد گندم جهت تسکین اورام حاره انثیین و سوختگی آب گرم و بدستور با آرد جو و نشستن در آب آن جهت رفع کلف و نمش
نافع و عصاره آن که با جنس وزن آن سرکه و عسل در ظرف مس طبخ دهند تا بقوام العقاد رسد جالی و مخفف بلغم و جهت جراحات اطراف عضل
نافع و دهن آن مانند دهن ایرسا است در جمیع افعال و آشامیدن آن بقدر یک اوقیه و از طبیخ آن نیز بهمان وزن مسهل و جهت ایلاوس
صفراوی و امراض رحم و اخراج جنین و رفع نفخ و اوجاع عصب معده و بدستور تمریخ و تدهین بدان و آشامیدن یک اوقیه و نیم آن مسهل و تریاق
بیخ و گل نیز و قطور و تمریخ و تدهین بدان جهت تلئین اعصاب و صلابت و برآمدگی رحم و آشامیدن تخم آن جهت ضرر هوام نافع و مضمضه بطبیخ بیخ
آن جهت درد دندان و خصوصا بری آن و قطور آن در گوش جهت درد آن و آشامیدن آن جهت حدت ذهن و ضیق النفس و نفس الانتصاب
و وجع حلقوم و غلظت و صلابت طحال و با ماء العسل جهت اسهال ماء اصفر و استسقاء و جلاء مثانه از رطوبات لزجه و تسکین عطش و خائیدن

آن جهت رفع بدبوی خمر و ضماد برگ آن جهت گزیدن هوام و سوختگی آب گرم و در حال نافع و بدستور بیخ آن و دهن بیخ آن جهت درد گوش
و عصب و تدهین اعضا بدان خصوصا که بریان نموده و سائیده با روغن گل مخلوط نموده بمالند و وزن و بیخ خشک آن جهت ظفره و گوشت
زاید در اجفان و مطبوخ بیخ آن و در روغن گل جهت سوختگی آتش و امراض رحم شربا و تدبیرا و با سرکه در ظرف مس جهت قروح منتنه
و جراحات و استشمام گل آن مقوی دماغ و مفرح قلب و دماغ و محلل ریاح و ماهی و الجزء آن و از زعفران قویتر است در این امر و لهذا حب عشقی
بهتر از زعفران است برای آنکه انبساط آن قلیل و امساک آن بسیار است بخلاف زعفران که انبساط آن کثیر و امساک آن قلیل است
و شراب آن جهت لسع جمیع هوام سمی نافع و صنفی از سوسن که در زیر درختان میروید و گل آن زرد و کوچک و بیخ آن بسطبری انگشتی و خوشبو
و با تلخی و قویتر از سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایرسا است و گل آن گرم تر از همه و با قوت قابضه خائیدن بیخ آن و مضمضه بطبیخ
آن جهت درد دندان و ضماد گل و برگ آن جهت جراحات و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت اورام بلغمیه و اورام فجر که جمع و نضج کرده
نافع و جمع و نضج کرده اند و بعد از آن گفته که این عدس المر است و ایرسا در حرف الالف ذکر یافت و جوارشی و دهن و شراب آن در قرابادین
مذکور شد و سوسن احمر حب لوس است **سوغال** بضم سین و سکون واو و فتح فاء و لام ماهیت آن ابوجریج گفته شکوفه و پوستهای غلیظ
شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است طبیعت آن گرم و خشک و با حدت و حرارت و جهت درد مفاصل بارد نافع **سولان**
بفتح سین و سکون واو و فتح لام و الف و نون لغت یونانیست ماهیت آن بیخ سرخ رنگ بشکل کرم از سقالبه و روم خیزد طبیعت آن در چهارم
گرم و خشک افعال و خواص آن حار و محرق جلد و سعوط بطبیخ آن با آب جهت تقویه و طلاء آن محلل اورام بارده و پراگنده کننده ریاح
و بدستور بالوهان و اکتحال آن جهت تحلیل ریاح غلیظه نافع و داخل اکحال کرده میشود **سویق** بفتح سین و کسر واو و سکون یاء مثنات تحتانیه
و قاف بفارسی پست و ملخان و بترکی قاوود و بهندی ستو نامند ماهیت آن اسم عربی از جمیع ماکولات است و بعرف اطباء مراد
آرد بوداده آنهاست و لیکن باید که بحد اعتدال بریان نمایند که نه خام باشد نه سوخته و بعد از بریان نمودن یکمرتبه با آب گرم و یکمرتبه
با آب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند و سویق جو و برنج و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع
است طبیعت آن راجع بآن چیز است که از آن سازند و سویق بران غالب و از جو و گندم و برنج و نخود و کنار که بنق نامند و سنجد
که عنبرا و سیب و فرح و حب الرمان و امثال اینها سازند و تبرید سویق آنها را باید از غیر مغسول و دستور غسل آن در بیخا و در مقدمه نیز
مذکور شد افعال و خواص آن نیز بحسب اجزاء آن سازند مختلف باشد و سویق شعیر در تبرید و تخفیف رطوبات معده و تقویت آن و تسکین حرارت
و قی صفراوی و عطش آن و اسهال صفراوی خصوص که با آب انار ترش آشامند و یا سفوف سازند و جهت صداع صفراوی و صداعیکه از ارتفاع
بخارات محترقه معده باشد و تبهای حاره نافع و چون از آن حسوی و یا عصیده سازند با قلیلی شیرینی و غذای اطفال از آن نمایند بدن
ایشان را فربه کند بمضر امزجه بارده و مشایخ و نفاخ مصلح آن قند و آب سرد و مبرد و دهن قلیلی را زیانه دو کمون و با جوارشات حاره سویق

سویق حنطه گرم مایل باعتدال و سریع الهضم و الانحدار و کثیر الغذا است و نفخ آن نیز کمتر از جو و مسکن حرارت و باید که با قند و یا شکر بیاشامند
و سویق ارزن بین هر دو است و برای امزجه متوسطه نافع که با شیر بینی بخورند و سویق نخود قریب بسویق گندم و مقوی باه و نفاخ و
نیز باید که با شیر بینی بخورند و سویق نبق که کنار نامند قریب بجو است و مسکن حرارت و التهاب معده و کبد و حابس اسهال اما
کثیر النفخ و سویق تفاح قی و غثیان صفراوی و تشنگی را ساکن گرداند و معده را قوت دهد و شکم به بندد و سویق غبیرا بدستور و سویق
رمان و سویق خرنوب نیز اما قوت قبض این هر دو غالب و سرد و خشک اند و سویق قرع سرفه و درد سینه را که از گرمی باشد نافع و طبع
را نرم دارد و سرد و تر است و همچنین سویق هر چیز خواه حبوب باشد و خواه اثمار قریب است بدان در منافع و خواص و از اشیاء بارده
جهت امراض حاده و حمیات حاره حاده خصوص که از قبل معده باشد و جهت اسهالات برای آنکه اینها خالی از قبض و تغریه و لزوجتی
نیستند و جایی که مطلوب قبض لطیف و امساک نباشد باید که برای رفع آن بروغن حبة الخضرا یا گردگان و یا زیت کهنه نمایند و گفته
اند که تا ضرورت بسیار داعی نشود اسوقه را استعمال ننمایند خصوص از اشیاء قابضه جاذبه که مسدد و خالی از غایله و قولنج نیستند و اصلح
همه و موافق تر برای معده عند الضرورت سویق شعیر و حنطه است اما شعیر جهت آنکه سرد و تر است برای تسکین التهاب و احداث خشکی بهتر و
سویق حنطه برای تبرید و ترطیب جهت آنکه این در معده ماکث میکند و آن بزودی میگذرد و مصلح سده آن با شکر و شیرینیها استعمال نمودن و خوردن
جوارشات مسهله است **سویقیه** بفتح سین و کسر واو و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و فتح یاء مشدده و تا ماهیت آن شیرینی است
ممتاز از ارز که آنرا میکوبند و میبیزند و بآب طبخ مینمایند تا غلیظ گردد و بعد از آن آب انار و ماء العسل و شیره مویز و شکر و دقیق
داخل نموده مکرر برهم می زنند و بعد از خیتی و در قفل و لسباسه خوشبو نموده در تابستان دو روز و در زمستان سه روز در آفتاب
میگذارند پس استعمال مینمایند و گاه از جو و گندم و از نان خشک کوبیده و در رب نیز میسازند و از ارز با عسل بهتر است طبیعت آن
در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز و جهت استسقاء و یرقان و طحال و حمی العمل
و انهضام طعام و تقویت باه نافع مصدع و مبخر و آنچه از ارز ساز سازند محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از
گندم مولد قولنج و مصلح آن سکنجبین است **فصل السین مع الهاء سهنجنه** بفتح سین و ها و سکون جیم و فتح نون و الف سندی است
و آنرا سرکوه و سهی کوه نیز نامند ماهیت آن درختی هندیست که در بنگاله با فراط عظیم میشود و از آن شاخهای بر آمده و زیر بر شاخهای
شاخهای باریک و بر آن شاخها نیز شاخهای باریک و بر آن مانند خوشه و بر هر شاخ باریکی برگهای ریزه صنوبری شکل بسیار مزدوج
مقابل یکدیگر رسته سه قسم میباشند بحسب گل زرد و سفید و سرخ و گل آن نیز بسیار ریزه سفید مایل بزردی و بعد از اتمام گل قبلهای
باریک بلند بمقدار دو شبر بر می آید که ثمر است و در جوف آنها تخم های سفید سه پهلو و اهل بنگاله گل و غلاف ثمر آن را در خامی با ماهی
بروغن سرشف پخته میخورند و در قلایا و غیرها و از تنه درخت آن نیز صمغی بر می آید شبیه بصمغ عربی طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن

سریع التاثیر و دافع بلغم و علتهای دهان و محلل اورام و رافع گرانی بدن و مقوی قوت باصره و روشنائی آن و مشهی طعام و زیاده
کننده صفرا و گل آن بهتر از برگ آن و دافع ریاح و سودا و صفرا و مدر بول و غایط و سریع الهضم و شرب عصاره بیخ تازه آن با شیر گاو
جهت حبس البول و تفتیت سنگ مثانه و اشتهای طعام و عصاره عروق آن که در زیر زمین است بمقدار ده مثقال صبح ناشتا جهت ضیق النفس
بارد و رطب و ربو مجرب گفته اند اما باید که بالای آن یک دو لقمه نان میده با روغن بخورند و ضماد بیخ آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل
اورام بلغمی و تسکین بثور جلد است و تحلیل تخم خام آن یعنی جوشانیده و پخته در شکر که پرورده آن با خردل لذیذ و مقوی هاضمه است و دافع
بلاغم و رطوبات معده و کرم آن و کرم امعا و اهل هند در روغن کنجد مربت مینمایند **فصل السین المهملة مع الیاء المثناة التحتانیة سیبل**
بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و خفای لون و فتح باء موحده و لام ماهیت آن درختی است هندی بسیار عظیم و چوب آن شبیه بچوب
الخیر و سفید و سبک و برگ آن مانند برگ جوز و از آن دراز تر و گل آن سرخ تیره و بزرگ شبیه بلاله بسیار بزرگ و ثمر درخت کوهی آن
شبیه بترب و شقاقل در بزرگی و بسیار نازک ثمر آن سفید و پوست آن بنای رنگ و تخم آن مانند جوزه پنبه و در جوف آن پنبه بسیار نرمی و
و درخت آن دو نوع میباشد خاردار و بی خار و خاردار آن را بهندی کانتی سیمبل و سانور کانتی نیز نامند و این در خواص
بهتر از بیخار است و بیشتر مستعمل در ادویه بیخ آنست و در روشاید پنبه آن و در علاج اسلحه و غیر آن چوب آن طبیعت آن گرم و
تر و با رطوبت فضلیه و بعضی خشک گفته اند افعال و خواص آن گویند که چون بیخ درخت بگل نا رسیده آن را بر آورند و بکارد چوبی
ورق کرده در سایه خشک نمایند و مانند صندل براده نموده با هموزن آن نبات سفید سفوف نمایند و در روزی بمقدار یکدرم تا دو درم
تا چهار روز بخورند و از ترشی و بادی و جماع و لبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه و حرارت غریزی و تسمین بدن عجیب النفع و نیز جهت اسهال
صفراوی و دموی و سوزش اعضا و جریان منی و ودی و مذی و دمامیل و بثور و جذام و فساد خون و صفرا نافع است و پنبه آن هر گاه
در گوش زور و گرمی گرداند **سیو** بلغت فرنگی نام گیاهی است خوشبو طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جهت تفتیت سنگ
گرده و مثانه و ادرار بول و حیض نیز با وجهت تحلیل اورام و صلابات صماوی نافع است **سیساریون** بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح
سین و الف و ضم راء مهملتین و سکون واو و نون لغت یونانیست ماهیت آن دیسقوریدوس گفته بیخ نباتیست معروف و آن بیخ را چون
جوشانیده خوش طعم باشد و بعضی بیخ سوسن دانسته اند و این محض توهم است و ابن بیطار گفته که بعضی توهم نموده اند که آن قلقاس است و
نیست چنین و رازی در حاوی نوشته که حنین تفسیر بحشیش شونیز نموده و این بعید و اشتباهی است او را بالجمله از ادویه مجهولة الماهیت
است طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن محلل و مقوی اشتها سیما طبیخ بیخ آن جهت تقویت معده و اشتهای طعام و ادرار
و سوده بول مفید و مانع ضعف معده و اعضای باطنیه است **سیسبان** بفتح دو سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و باء موحده مفتوحه و الف
و نون لغت عربیست و گویند بهندی اکسر الگل النول نامند و در ماهیت آن اختلاف است صاحب منهاج و من تبع آن حب العقد دانسته اند که بزر

که بزرگتر از فنجکشت باشد و بعضی گفته‌اند که ثمر اثل است و اصلی ندارد و بعضی نوشته درختی است بقامت دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن
و ثمر سپستان بباء موحده بعد از سین اول است که ذکر رفت و این عریض الورق و باریک و بر روی هم پیچیده شبیه باشد و گل آن زرد
و بسیار خوشبوی منظر و در خوشه و ثمر آن بقدر حلبه و رنگ آن مابین زردی و سیاهی و در دباغات جهت خوش منظری عرس مینمایند و این اقرب
بصواب و اقوال شبیه جا بنا به هیئت طبیعت آن مایل بگرمی و در دوم خشک و در دوم گرم و تر نیز گفته‌اند افعال و خواص آن مقوی جگر و دباغ معده
و حابس اسهال مزمن و لقت الدم و دافع سبز رو و باشیر تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و باشیدن آن مانع تولید کک و گویند پوشیدن انگشتری
آن روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب در انگشت خنصر بالخاصیت مورث جاه و قبول در نظرها مصدع محرور المزاج مصلح آن کشنیز مقدار شربت
آن تا دو درم بدل آن بادآورد است و اهل هند ضماد برگ بری آنرا جهت سرطان مجرب گفته‌اند **سبیبا** بکسر سین و سکون یاء و فتح سین مهمله
و باء موحده و الف سیبیا بکسر سین و سکون یاء و کسر باء موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف نیز آمده بعربی لسان البحر و بفرنگی شیبیه و
اهل سواحل بمغرب قناطه و بعضی دنیا نامند باسم ماهی صدفی ماهیت آن نوع ماهی است که در بحر قلزم و بحیره طبریه بسیار بهم میرسد شبیه بسرطان
ظاهر آن صدفی و باطن آن لحمی و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد که از آن کتابت توان نمود و اطفال عرب بآن کتابت و مشق مینمایند
و از این جهت آنرا الفارسی مرکب نامند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بطئ الهضم و ملین طبع خصوص حوصله آن و رطوبت
آن بسیار گرم جلاء آن جهت داء الثعلب و بهق و نمش و جرب و خاکستر استخوان محرق آن جالی آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت
بیاض چشم حیوانات و سنون آن جهت جلاء دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلی سازند و جفنی را که خشونت داشته
باشد بدان حک نمایند زایل سازد و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آن ماهی در هر ماهی یکمرتبه تخم نهد و بچه بر میاید در روز زاده از دو
سال عمر آن نمیباشد شناسیدن بچه آن بجهت اخراج سنگ گرده و مثانه بسیار نافع و اگر در چراغی از پیه آن برافروزند در خانه دیگر
و در آن چراغ باشد هر کس که نشسته باشد در اطراف آن خانه گروهی مشاهده مینماید و نوشته که از کتاب مصور فرنگی نقل نموده شد
سیلان بفتح سین و یاء و لام و الف و نون ماهیت آن اسم عربی عصاره خرماست که بدون طبخ در آفتاب غلیظ گردانند و دبس اعجم
از آنست و در دبس نیز مذکور شده طبیعت آن در دوم گرم و خشک و الطف از دبس مطبوخ و غلظت این از آن کمتر است افعال و خواص
آن قریب بتمر است منضج و محلل و مرقق طبیعت و جالی مافی المعده و الامعاء از بلاغم و مقوی کبد بارد و باه و منعظ و زیاده کننده روح کبدی
و صالح الغذاء و سریع الاستحاله بصفرا و محرق خون و مفسد دندان اکثار خوردن آن مضر محرورین و سده و بخلاف رطب کرم نیست مصلح
آن میوه‌های ترش و چاشنی‌اند و بر بالای آن چیزهای چرب خوردن و آنچه بر آتش بعمل آورده باشند بطئ الهضم و قلیل الشدید است
سیسالیوس بکسر سین و سکون یاء و فتح سین مهمله ثانیه و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله در آخر
لغت یونانیست بفارسی کاشم رومی نامند و بغدادی گفته که غیر کاشم است و غلط کرده که آنرا کاشم دانسته و شیخ الرئیس در مبحث

استقاکلفه که انجدان رومی است و انرا اساسالیوس و سیساالی نیز نامند بالجمله از او و بهتر که در ماهیت آن اختلاف است اصح اقوال
انست که نباتیست و چهار قسم میباشد یکی شبیه برازیانه و از آن قویتر و قبه آن شبیه بقبه شبت و تخم آن از انجدان کردتر و لهذا بر
نامند و درازتر و تند طعم و بیخ ان زیاده بر شیری و با عطریت و در افعال از سایر اجزاء آن قویتر و دوم برگ آن شبیه بلبلاب کبیر
و از آن درازتر و قبه آن مثل قبه شبت و تخم آن سیاه شبیه بگندم و بزرگتر از آن و تندتر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال تخم آن
قویتر از سایر اجزاء و سوم برگ آن شبیه ببرگ زیتون و درشت تر و ساق آن درازتر از قسم اول و قبه این بزرگتر و تخم آن عریضتر و بزرگتر
و خوشبوتر و قوت این از قسم اول قویتر و از دوم ضعیفتر و چهارم نبات آن شبیه بانجدان و تخم آن سفیدتر از آن و مستدیرتر و
درازتر و قریب بانکه دو طبقه باشد و با عطریت و تندی و چون مقشر کنند از آن تخمی درازتر از رازیانه و مایل بسبزی و در طعم شبیه
بترنج ظاهر گردد و مستعمل بیشتر این قسم است و مقشر آن طبیعت همه اقسام آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن محلل و ملطف
و مسکن دردهای باطنی و مفتح سدد و مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت صرع و عسر النفس و تقویت هاضمه و رفع ریاح و تقویت باه و
تقطیر البول و اخراج جنین و درد رحم و اوجاع بلغمی مجرب و یک مثقال آن با فلفل و شراب جهت رفع مضرت هوای سرد و مداومت نه قیراط آن
با میفختج تا ده روز جهت درد گرده و لعوق بیخ قسم اخیر آن با عسل جهت رفع فضول سینه و سل کهنه و امراض گرده و مثانه
نافع مضر محرورین مصلح آن کثیرا و اکثار آن مضر جگر و مصلح آن زرشک مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن انجدان است
سیسنبر بدو سین مهمله اول مکسور و دوم مفتوح در میان هر دو یای مثناة تحتانیه ساکنه و سکون نون و فتح بای موحده
و رای مهمله در آخر و سوسنبر بضم سین اول و سکون واو نیز آمده اسم فارسی نمام است و بفارسی نیز سیسنبل و بلاطینی وربیلم
و بعربی نمام الملک نامند و دیسقوریدوس گفته که بعضی انرا افلس گویند و افلس نام است و انرا نمام از جهت سطوع رائحه و تیزی بوی آن
نامند و بعد اوی عنبر نمام و النه ماهیت آن نباتیست از قبیل ریحان و مابین نعناع و فودنج بری و بستانی میباشد بری آنرا ذوباب نامند
و برگ آن مانند برگ سداب و قویتر از بستانی و بستانی آن شبیه بنعناع و از آن سفیدتر و خوشبوتر و برگ آن عریضتر و گل آن سفید
مایل بسرخی و تخم آن ریزه تر از تخم ریحان و منابت آن اراضی مکشوفه کثیرة الشمس است طبیعت آن گرم و خشک در سوم و نیز در آخر
دوم گرم و در اول آن خشک گفته اند افعال و خواص آن مفرح و مفتح و مقوی احشاء و روح دماغی و قلبی و با قوت تریاقیه و رافع عفونات
و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم و جنین مرده و محلل ریاح شرباً و جلوساً و با شراب جهت تسکین قی و غثیان و جهت درد سر خصوصاً
با سرکه و روغن گل ضماداً و جهت امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت
گزیدن زنبور مجرب شرباً و ضماداً و طبیخ آن جهت فواق و مغص و تقطیر البول و تفتیت سنگ مثانه و درد رحم و رفع حمل و عرق بدبو
شرباً و ضماداً و با سرکه جهت قی الدم شرباً نافع و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره و حمول آن نیکو کننده بوی رحم و بوئیدن آن منتشر

مدبر و محرک سوداء و مالیخولیا مضر به ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت از خشک آن یک مثقال بدل آن مرزنجوش و بادروج و روغن آن
که آب آن را با روغن کنجد طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و یا آنکه گل آن را در روغن اندازند و در آفتاب گذارند باشد روغن
گل بابونه و بدل نمایند مکررا جهت تفتیح سده و مالیخولیا و منخرین و تحلیل سوداء و تقویت اعضاء و موی سر و خوش بوی آن موثر و
بسیار است **باب سیزدهم در بیان ادویه که حرف اول اسامی آنها شین معجمه است فصل الشین مع الالف شادنج** بفتح شین و الف
و فتح دال مهمله و نون و جیم در آخر معرب از شادنه فارسی است و بسین مهمله نیز آمده و بعربی حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است
و یا آنکه آن بعد سودن برنگ خون سرخ میباشد و حجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبال الطور می آورند و حجر هندی نیز جهت آنکه در هند نیز
بهم میرسد ماهیت آن سنگی است سریع التفتت عدسی شکل و جاورسی شکل نیز و بالوان مختلفه و با انواع متکثره میباشد سرخ و
زرد و سفید و خاکستری تیره مایل بسیاهی و خشخاشی سرخ و زرد با نقطهای ابلق و بهترین آن همه سرخ عدسی شکل است که مصری نامند سریع
التفتت و بکوران نیز سرخ باشد و زبون ترین آن همه خاکستری رنگ تیره است که هندی گویند و همه این انواع معدنی میباشد و
حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که فقیر همه اینها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سفید را در فیروزه کوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی
جواری و هندی را در جبال قزوین و مصنوع نیز میباشد از مغناطیس محرق و این سیاه و زود شکن تر از معدنی است و در جمیع افعال مانند
معدنی بخلاف مصنوع از حجر المحار محرق که اعنبر ثقیل الوزن میباشد طبیعت مغسول آن در آخر اول سرد و در دوم خشک و غیر مغسول
آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در سوم گرم و خشک نیز گفته اند و مستعمل مغسول است
و قوت آن تا بیست سال باقی میماند افعال و خواص آن مجفف و رادع و قابض بلیغ و خاتم و مدمل قروح و مقوی عصب و عضل و
قوت باصره و حابس سیلان خون اعضاء ظاهری و باطنی و آشامیدن آن با آب انارین و امثال آن جهت نفث الدم و
با شراب جهت عسر البول و سیلان حیض دایم و ذرور منی و با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعاء و زحیر و سل
و اکتحال آن با شیر دختران و سفیده تخم مرغ و امثال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و سوزش پلک چشم و قرحه و جرب و حکه حار
و با آب حلبه جهت امراض بلغمی غلیظه چشم و با آب جهت خشونت اجفان بی ورم و چون از آن شافه سازند و با اقاقیا بیامیزند و
در چشم کنند جهت امراض چشم و جرب نافع و ذرور غیر مغسول آن جهت دفع گوشت زاید جراحات و رویانیدن گوشت صالح مجرب
و بدستور قطور سائیده آن با آب کرغلیظ باشد و با کشنیز و بانداه جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحات مزمنه و جراحت
مقعده و رحم و قضیب و اعضای عصبانی بعد پیل و طلاء آن جهت حمره سوختگی آتش مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال مضر مثانه
مصلح آن کثیرا بدل آن حجر مغناطیس سوخته و در ادویه عین حصص و یاروی سوخته نیم وزن آن و چهار دانگ آن توتیا و در غیر آن
دم الاخوین و طریقه غسل و اقراص و مرهم آن در قرابادین مذکور شده عدسی بسیار صلب سرخ خشک تر از سایر اقسام و جهت قروح

خصوص قروح سفل و قروح حادث از سوختگی آتش و لعاب آن نافع و شاذنج مصنوع مضر معده و احشا مصلح آن عصاره زرشک است
شاطل بفتح شین و الف و کسر طاء مهمله مشدده و لام در آخر و شاطل بتاء مثناة فوقانیه نیز آمده بفارسی روشنک نامند ماهیت آن
دوائیست هندی شبیه بقطر خشک و بقدر باقلا و از آن بزرگتر و کوچکتر از آن نیز و با تلخی و پوست آن بسیار چین دار مابین سیاهی و سرخی
و املس و آنچه بعضی گفته اند که عروقی است خشن پر گره مانند باقلا اصلی ندارد و گویند که از ترکستان نیز آورند و صاحب اختیارات بدیعی
نوشته که در ورق بیرگره که از جانب شیراز است نیز میباشد طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن مسهل قوی اخلاط غلیظه
منشبث در مفاصل و اعصاب و کیموسات محترقه و جهت فالج و لقوه و رعشه و درد و امراض بارده و دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع
و از جمله اجزای معجون نجاح است و مقدار شربت آن نیم مثقال با هم وزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند مورث دوار و سدر مصلح
آن فواکه بارده است شارف بفتح شین و الف و راء مهمله و فا ماهیت آن گویند اسم هندیست بیخی شبیه بتربد و طعم آن بحدت و ذکا
مقرالطیس گویند طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل بلغم مائی و جهت امراض بارده نافع و گویند اسهال هندی بدبار را
ملک با ماء معده و فتح دال مهمله و خفاء ها و الف و فتح راء مهمله و الف نامند طعم آن تلخ و ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و
جهت اورام اعضاء و امراض بارده و سیلان منی مفید شاهتره بفتح شین و الف و کسر ها و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و ها نام
فارسی است و معرب آن شاهترج است و معنی آن سلطان البقول و بعربی بقلة الملک و بیونانی قیاسوس یعنی دخانی و قفقص نیز و هندی
پت پاپڑه یعنی بقلهٔ نافع برای مره صفرا و کت پاپڑه نیز نامند و در طب قدیم فلاخان شام آن را انجرت الدم مینامند جهت آنکه
صاف کننده خونست بالخاصیت ماهیت آن گیاهی است معروف و دو نوع میباشد یکی را برگ ریزه شبیه بگشنیز و اندک خاکستری
رنگ و گل آن بنفش ریزه و دوم برگ آن از آن عریضتر و سبزتر و گل آن سفید و طعم هر دو نوع تلخ با اندک حدت و قبض و هر دو را کزبرة الحمام
نامند و برگ آن بهتر از سایر اجزای آن بهترین آن سبز تازه تلخ با اندک تیزی و قبض آنست طبیعت آن مرکب القوی و در حرارت معتدل
و در دوم خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد گفته افعال و خواص آن مفتح سدهٔ کبد و طحال و مقوی کبد و معده
و مدبغ آن و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و دافع مره صفرا و سودای محترقه مبول و صاف کننده خون و مدر بول و مسکن اشتها و
خشک آن در تقویت معده قوی تر و جهت تبهای کهنه و امراض سوداوی و بلغمی شور و تقویت بن دندان و باسرکه جهت قی صفراوی و غثیان
بلغمی و تنقیه معده و امعا از فضول محتبسه در آن و همچنین با ماء العسل و آب برگ تازهٔ آن با شکر و یا با تمرهندی جهت تنقیه معده و امعا
و تفتیح سده کبد و طحال و تقویت معده و رفع یرقان و جرب و حکه و بثور و ابریه حادث از احتراق خون صفراوی عفن و یا
بلغم عفن و کدورت اخلاط محترقه مریه و سوداویه از سر و بدن و رفع التهاب بول و براز و عرق آن یعنی ماء مقطر شاهتره بقرع
و انبیق مانع اسهال جهت مفارقت نمودن جوهر حار لطیف مفتح آن و اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره و منع ریختن

وشیع بخش اشتهای بسیار و باصمغ عربی جهت منع رویدن شعر پلک که کنده باشند و مضمضه آن جهت جراحت کام و زبان و حرارت آن
و نفث الدم و استحکام آن و ضماد خشک آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و بدستور چون با آب تازه آن بسرشند و
بمالند و نشستن در طبیخ آن با آب منقوع آن جهت رفع قمل جلبیان که رشک باشند و ابریه نافع و بدستور نشستن با آب مطبوخ آن و ابن ماسویه
ضماد تازه آن را جهت گزیدن زنبور بسیار موثر دانسته و صاحب شفاء الاسقام گفته بهترین آن برگ تازه آنست و نوشته که استاد من گفت
ندیدم من که شاهتره به تنهائی نافع طبیعت کند چه جای اسهال و نه تقویت قلب بل ضعیف آن دیده شده و تخم آن معتدل الحرارت
و در افعال محمد بن احمد و جالینوس قوی تر از سایر اجزاء آن دانسته اند و گویند شاهتره مضر ریه است و مصلح آن کاسنی مقدار شربت
از جرم آن سه درم تا پنج درم و از آب آن از سی مثقال تا شصت مثقال با آب نقوع هلیله زرد و مطبوخ بشکر و در مطبوخ پنج درم تا ده درم
و از تخم آن تا پنج درم بدل آن نصف وزن آن سنا و دو ثلث آن هلیله زرد و گفته اند که استعمال آن با هلیله زرد اولی است جهت آنکه
مضر طحال است و هلیله مصلح آنست و عصاره برگ آن را باید که صاف ناکرده استعمال نمایند و قسمی از گیاه میباشد و در نبات شبیه بدان
و از آن بسیار تیره تر و برگ آن باریکتر شبیه بافسنتین و ساق آن ایستاده و گل آن مایل بسیاهی و مجتمع و عروق آن لطیف و تلخی
و قبضی ندارد بلکه بی مزه و بد بو و قاتل گاو است چون اثر الحرد و غیر مستعمل زیرا که غیر شاهتره است شاه سفرم بفتح شین و الف
و فتح ها و کسر ها نیز آمده و سکون سین مهمله و فتح فاء و راء مهمله و میم معرب شاه اسپرغم فارسی است بمعنی سلطان الریاحین و نیز بفارسی
نازبو معروف بریحان مطلق است و بفرنگی اسیمم و قسمیکه برگ آن تا بزرگ است اسیمم ماکنوم یعنی برگ بزرگ و قسمیکه برگ آن
ریزه است اسیمم ماروم یعنی برگ کوچک و بهندی تلسی نامند و بعضی غیر تلسی دانسته اند ماهیت آن ریحان سبز مایل بزردی با ریزه
برگ است و قسمی بزرگ برگ سبز تیره صاحب اختیارات بدیعی نوشته که حبق کرمانی است و بهترین آن سعتری بود که کرمانی نامند و ریحان
بزردی نیز طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مفتح سده دماغی و محلل اورام جمیع الاعضاء و جهت خفقان و ضعف
معده و ریاح غلیظه و عصاره آن با شکر جهت رفع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خائیدن آن جهت قلاع دهان و تر کرده آن با
آب سرد و مقوی اعضاء و استشمام آن جهت دوار سر محرورین و مسافرین و رفع و باد کریز اینده ان هوام و تخم آن مقاوم سموم و بالخاصیت
معتدل جمیع امزجه و بدانکه اطباء گویند تخم ریحان را در تراکیب منع نموده اند و همچنین بزر لسان الحمل را او را دوائی زحیر جهت آنکه لعابات
آنها که مطلوب است زایل میگردد و لیکن کوبیده آن ضرر نرساند با آنکه کوبیده بزر قطونا و در تراکیب ادویه زحیر کوفته آن مستعمل
چنانچه صاحب کفایه منصوری و غیر آن نوشته اند که در کوفته آنها قوت قابضه زیاده میباشد خصوص تخم ریحان که کوفته آن با صمغ عربی
در زحیر مجرب النفع است و مجرب و جوشانیده آن نیز مفید شاه صینی بفتح شین و الف و ها و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة
تحتانیه و کسر نون و یا ماهیت آن عصاره جامد سیاه صفائحیت که بر روی شبیه بنقش خاتم نقشی باشد و از چین آورند و گویند که از هند و

گویند عصارهٔ حنای جبینی است و گویند عصارهٔ ریوند است و مولانا نفیس کرمانی نوشته که برگ حنای جبینی مسحوق معجون با خلست و بالجمله
از ادویهٔ مجهولة الماهیت است و بالوان مختلف میباشد بعضی برنگ صندل سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی مایل بسیاهی و بعضی
مایل بزردی و این بهترین همه و مستعمل و غیر نیز و خطائیست طبیعت آن در سوم سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف و قابض
و طلاء آن جهت صداع حار و با گلاب جهت اورام حاره و ابتدای فتق و ذرور آن جهت نزف الدم جراحات و نشانیدن آن
معین بر بیداری و جهت صداع حار و منع صعود بخار بدماغ و جهت ضعف معده نافع **شاه بانک** و شابانک و غابانک نیز نامند و در ماهیت
آن خلاف است بعضی گویند بنفسج الکلاب است که بعربی فنوت الکلاب نامند و بعضی حمسعرم بری و صاحب جامع و نواب مرحوم بر بوف
دانسته اند و نیز گفته اند که شجر ابراهیم کوچک است و نیز از قول غافقی نقل کرده که نوعی از فقصوم است و از قول صاحب حاوی که حب سیرم
عربیست و صاحب اختیارات بدیعی گفته که اینها همه خلاف است و محقق آنست که بنفسج الکلاب است که شیرازی آن را انس سک گویند طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم افعال و خواص آن جهت صرع و آب رفتن از دهان خصوصا اطفال و تحلیل ریاح شکم اثبات و زخمها و قائم
مقام مرزنجوش است **شاض** بفتح شین و الف و ضاد معجمه بزبان هندی ارهر و تور نیز نامند ماهیت آن حبی است از حبوب ماکوله معروفه
مشهوره که در اکثر بلاد خصوص بلاد هند و بنگاله و دکهن بهم میرسد بقدر نخود و کوچکی و مدور اندکی پهن و بر سر آن مانند دانهٔ باقلا
نشانی و در دکهن و سند و سورت و گجرات و عظیم آباد خوب و بالیده میشود طبیعت آن سرد و خشک در دوم گفته اند و شاید گرم و خشک باشد
افعال و خواص آن نفاخ و بطی الهضم و قلیل الغذاء و قابض و مسخن و جهت اسهال صفراوی و ورم و فساد بلغم و خون و دفع زهر نافع دانسته
اند **فصل الشین المعجمه مع الباء الموحده شب** بکسر شین و بفتح نیز آمده و باء موحده مشدده بفارسی زمه و زاک سفید و بهندی
پهتکری بکسر باء فارسی و خفای هاء و سکون تاء چهار نقطه مثنات فوقانیه و کسر کاف و راء مهمله و یا نامند ماهیت آن ماهیتی است که مجتمع
و منعقد گردیده از اجزاء عفنهٔ ارضیه بسبب برودت انعقاد و غیر مستحکم یافته و از جملهٔ معادن اربعه غیر کاملة الصورة است که عبارت
از زاجات و املاح و نوشادر و شبوب باشند و آن چیزیست شبیه بزاج و مانند آن ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است و در
اکثر افعال مانند زاج است و معادن آن یمن و مصر و بلاد ارمنیه و گرجستان و اکثر بلاد است و اصناف آن را هفده بیان نموده اند و آنچه
موجود و مستعمل است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مایل بزردی و یا بی زردی و این را یمانی نامند و این ابیضیست که از معدن آنکه
بلاد یمن است میچکد و منجمد میگردد و این بهترین اصناف است و صنف دوم سفید شفاف که در آن مطلق زردی نیست و این را زاج بلوری
نامند و قطعهای این مربع و مکعب و مشقق میباشد و صنف سوم مایل باستداره و این را زاج مدحرج نامند و صنف چهارم ملمس آن
نرم و زود شکن و با زهومت رایحه و این را زاج زفر نامند و صنف دیگر است که هم غیر مستعمل یکی زرد مستطیل و دوم سرخ رنگ غیر
مضبوط الشکل و سوم سبز شبیه بزاج و شور مزه و دو صنف دیگر است که با سمیت است و غیر مستعمل یکی ازرق شفاف و دوم سیاه

سیاه مایل بتیرگی طبیعت مجموع آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم گرم نیز گفته اند و بعضی سرد دانسته و اصلی ندارد افعال و خواص آن
مجفف قوی و قاطع ترف الدم زخمها و زایل کننده گوشت زاید و التیام دهنده قروح و رافع چرک و زنگ معادن و در صاف کردن آب
و شراب سریع الاثر و شراب آن مانع قی و غثیان و مقوی ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و قطور آب محلول آن جهت بیاض عین و غشاوه
رقیقین با تکرار عمل نافع و قطور مطبوخ آن در زیت جهت رفع کری و تنشف رطوبات و وجع آن و وجع انثیین مفید و اکتحال مکلس مسحوق با
مروارید و شکر و پوست تخم مرغ و سرگین حرذون اجزاء مساوی جهت قلع بیاض عین مجرب و با مازو و سماق جهت دمعه و قحل و حمره
مزمنه و اورام و سطبری پلک چشم و قلع بثور لبنیه و سنون آن با فوفل جهت درد دندان و تقویت لثه و استحکام دندان متحرک و بدستور استیاک
آن بدندان متحرک و با خاکستر بیخ کرنب جهت قلاع و بدستور با عسل جهت قلاع و مصمصه مطبوخ آن با سرکه و عسل نیز و در وران جهت ورم
لثه و لهات نافع و بدستور طلاء آن از بیرون و ضماد آن با روغن جهت اورام بلغمی و باد و به مناسبه جهت استسقاء لحمی و تهیج و با برگ آس جهت
رفع بدبوی زیر بغل و عرق آن و با نمک و مازو و گل سرخ و سرکه جهت قروح ساعیه و خبیثه و سعی و نزایدان و با آب گرم و با عسل
جهت حکه و جرب متقرح و با عسل جهت رفع آثار و با عصاره عصی الراعی بر بناگوش جهت سیلان مواد از گوش و بهق و با وردی جهل
و بعضی برص مساوی جهت اکله و طلاء محلول آن در آب بر ناخن سفید شده و خارش انگشتان و داحس و شقاق عارض از سرما و پاشیدن
آب محلول آن جهت سوختگی آتش و منع آبله اهل موثر و با موم جهت داحس و با آب بر موی و بر بدن جهت رفع قمل و رشک و ازاله
لحم زاید در هر عضو که باشد و در ور آن جهت رفع ترف الدم و حمول آن تنها یا در پارچه صوفی جهت رفع سیلان حیض و تنشف رطوبات
و اصلاح حال رحم و پیش از هنگام جماع مانع حمل و با فطراسالیون مسقط جنین با تکرار عمل و نفوخ آن در دهن افعی و بدستور قطور آن با آب
دهن ان کشنده آن و بخور آن در زیر جامه خواب کسی که بترسد و فزع نماید جهت ازاله آن موثر و گذاشتن آن در زیر جامه خواب
مانع احتلام و رافع فزع در خواب مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن نوشادر و گویند از خواص آن آنست که چون کسی را چشم بد رسد
و شب ادرار کند اگر در آن قطعه لقیه بصورت چشم پیدا گردد و از او ظرف قبله خانه آن شخص بگذارند چشم بد باطل گردد مضار
آشامیدن آن بسیار مضر و محدث سرفه شدیده و یبس بسیار و مضر ریه و گاه مودی بسل گردد و در و ورم آن فی الفور کشنده
و مصلح آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره گاو و با روغن گاو و شکر و فانید و قی کردن و میوه تر تازه خوردن است **شبت**
بکسر شین و فتح باء موحده و تاء مثناة فوقانیه مشدده که بفارسی شوت و شود و بیونانی وانیسون و هندی سوا و سوی و تخم آن را به
هندی والان خورد گویند ماهیت آن گیاهی است معروف قایم بر یک ساق و شاخهای آن بسیار باریک شبیه برازیانه و برگهای
آن ریزه و گل آن چتری و تخم آن ریزه تر از رازیانه و اندکی پهن شکل لطف و از رازیانه در طول و گفته اند که اهل تجربه تصریح نموده اند
که هر یک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر میشوند و قوت آن تا دو سال باقی میماند و از اده و یکبار جلیلة القدر

وبهترین آن تازهٔ خوشبوی شکفته آنست طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و گفته اند تر آن در آخر اول گرم و خشک
آن در اول آن افعال و خواص آن محلل و منضج و مفتح سده و هاضم و باه ترقاقیت و مسکن بعض اوجاع بارده و مدر بول و حیض جهت
ریاح و فواق امتلائی و ضعف معده و جگر و سپرز و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و امراض بلغمیه حادثه در سینه و معده
و امراض آلات تناسل و آشامیدن آن با عسل جهت رفع سموم و اعانت بر قی و اخراج اخلاط غلیظه از معده و نیز آشامیدن طبیخ تازه
و خشک برگ و تخم آن جهت پراگنده نمودن ریاح و تحلیل آنها از جمیع اقطار بدن و وجع ظهر و گرده و مثانه و ادرار بول و تسکین بعض
و قطع غثیان که حادث از ایستادن طعام بر معده و نوشیدن آن باشد و فواق بلغمی امتلائی و طبیخ گوشت با اینها باعث اخراج وسخ و فضلات
و زهومت آن و سرعت طبخ و نضج و انهضام آنست و چون شبت را سائیده با عسل طبخ دهند تا منعقد گردد و بر معده اطفال طلا نماید با نشاطی و جلوس
در طبیخ برگ آن و بدستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریاح گرده و مثانه و انثیان و قطور عصارهٔ آن جهت امراض گوش بقدر شربت آن تا
هشت درم المضار مضر محرورین بحر و مغثی و مداومت اکل آن و آشامیدن طبیخ آن مضعف دماغ و بصر و معده و گرده و مثانه و مقلل
و مجفف منی و اکثار آن قاطع آن مصلح آن آب لیمو و سکنجبین و آب غوره و ترشیها و در مبرودین قرنفل و دارچینی و عسل گفته اند بدل آن
تخم آن و دهن آن که عصاره برگ تازهٔ آن را با روغن زیتون بالمناصفه جوشانیده باشند و یا برگ تازهٔ آن را در روغن پرورده که مکرر تجدید
نموده باشند ملطف و مسخن و جهت اعیا و درد مفاصل و اعصاب و تحلیل صلابات و تهییج اطراف و رفع قشعریره و لرز تبهای نوبتی
سوخته و تخم آن گرم تر و خشک تر و در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن ترشیهای آن بعد از طعام مقوی قوی و بدستور مضر محرورین
و مغثی و اکثار آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیها است و تخم سوختهٔ آن در سوم گرم و خشک و با عسل جهت
امراض مقعده و بواسیر شربا و ضمادا و بار بار در حاجات و عسل جهت تفتیت حصاة و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور آن مجفف
قروح رطبه و برجرک و جهت قروح قضیب بعد از غسل و ضماد مسحوق آن با عسل که در طبیخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث
تلیین طبع است شبرم بضم اول و سکون بای موحده و ضم رای مهمله و میم و بکسر اول و سوم نیز آمده و بیونانی سطوسا و بشیرازی
گاو کشک و طانطوسک و طانطوملک نیز نامند جهت آنکه چون گاو بخورد بمیرد و گوسفند از آن باک ندارد ماهیت آن نباتی است
که در بوستانها و کشت زارها روید ساق آن راست و بازغب و گره دار بقدر ذرعی شبیه بنی و شیر دار و برگ آن شبیه
بطرخون و برگ کاج و گل آن بنفش و دانهٔ آن شبیه بعدس و مایل بسفیدی و زردی و بیخ آن ستبر و پر شیر و قوی تر از ثمر آن
و ثمر آن قوی تر از برگ آن بهترین آن سرخ رنگ سنگ خار نازک رقیق شبیه بپوست پیچیده است که از کنبیین و دیار دیگر آورند و بد
ترین آن تیره رنگ غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند زبون و اقوال دیگر نیز در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن
در جوف آن مانند خیاطیها باشد بسیار زبون و قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی احتیاج قوی مجوز نیست طبیعت

طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته اند و شیر آن تا چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن
از سموم قتال و مسهل قوی بلغم و سودا و زرداب و با قوت قابضه و مفتح سدد رگها و سده و بدر اخلاط از عمق بدن و موافق
معده بارد و رطب و جهت استسقای زقی و قولنج و درد مفاصل نافع و ضماد آن جهت نقرس با سعد بلیغ مضر محرورین و ضعیف البنیه و معده
و جگر و باه و مورث حمیات حاده و ضعف اشتها و محرق بسی مقدار شربت آن تا یک دانگ و بدل آن مازریون و یک مثقال آن قاتل
بقی و کرب و غشی و خناق مداوای آن خوردن مسکه و روغن گاو و مرقه چرب است و نیم مثقال شیر آن کشنده و غیر مستعمل مصلح آن
تا کوفته آن را در شیر جوشانیدن و سه مرتبه تبدیل نمودن که در هر مرتبه یک شبانه روز در شیر باشد پس در سایه خشک نموده با انیسون
و مقل و کمون کرمانی و هلیله زرد و صبر و تربد و امثال اینها از ادویه مسهله معدله استعمال نمودن است برای آنکه حدت شیرم ازاله
آن بسیار حاد است بیش از اصلاح و به تنهائی جایز نیست استعمال آن و در معالجه قولنج که سبب آن ریاح غلیظه و بلغم باشد با مقل
و سکبینج و انتق و سرگین گرگ حب ساخته بکار برند و در معالجه اورام و سده و آب زرد که عبارت از استسقاست و غلبه بلغم و سودا
در آب کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب صاف کرده سه شبانه روز جوشانیده پس در سایه خشک نموده با قدری نمک هندی و صبر و تربد
و هلیله حب ساخته استعمال نمایند تشبه بفتح تای و شین و بای موحده و بفارسی روی توتیا و بهندی جاجست و بلغتی کهپر بفتح کاف و سکون بای
عجمی و خفای ها و رای مهمله نامند ماهیت آن یکی از اجساد معدنیه مصنوعه است و از ترکیب آن با مس که ثلث وزن تشبه و دو ثلث
مس و یا ربع وزن تشبه و سه ربع مس باشد جسدی دیگر زرد رنگ شبیه بطلا میسازند که بفارسی آنرا برنج و بهندی پیتل نامند و بعضی تشبه را
اسم اصطلاحی آن برنج مصنوع دانسته اند و تشبه مابین اسرب و قلعی است و صلب تر و دیرگداز تر از هر دو و رنگ آن مایل بکبودی
و زنگ آن کمتر از فلزات دیگر و اوانی مصنوع از آن جوهر دارد و نگاه داشتن آب در آن سرد و گلاب و اکثر عرقها در آن خوب میماند
و دیر فاسد میگردد بخلاف اوانی اجساد دیگر و اوانی خالص آن شکسته میباشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص
آن اکل و شرب در اوانی آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و طلاء محلول آن با آب رازیانه و یا کاسنی و یا عنب الثعلب
محلل اورام و اکتحال سوخته آن جهت رفع بیاض عین و سلاق و جرب و تقویت آن و در اطلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع
آثار بعید مضر طحال مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک دانگ و گفته اند که چون مویی را بمنقاش آن بکنند دیگر بر نیاید و گفته
اند مداومت آشامیدن آب در ظرف مصنوع از آن حابس طبع و مورث قولنج و زردی رنگ است و نیز تشبه اسم درختی است
عرب از شا باهی سریانی و یونانی فالیوریس نامند بزرگ و بقدر سه ذرع بلند میشود و در ریگستانها و اراضی خالیه بهم میرسد و شاخهای
آن باریک صلب با خارهای کوچک و برگهای آن شبیه ببرگ آس سبز مایل باندک زردی و گل آن اندک سرخ رنگ و ثمر آن مانند شاهدانه که چون
بفشارند از آن رطوبتی لزج بسیار بر آید طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بر عکس نیز گفته اند افعال و خواص آن تخم آن از آبر

واعظم ادویه نافع از برای اهش افاعی و حیوانات سمی و مقوی سینه و مجلس برگ و بیخ آن و طبیخ آن حابس بطن و محلل اورام بلغمیه است و ابتدا
شبیبی بفتح شین و کسره دو باء موحده و سکون دو یاء مثنات تحتانیه در میان و آخر بیخ شوکران است و آن را عامه بیخ لفت نامند
جهت آنکه در کوه لفت بسیار بهم میرسد و شبیه به لفاح است و در تخدیر و اکثر افعال **فصل الشین مع الثاء المثلثة** **ثث** بفتح شین
و ثاء مثلثه و در ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی نوشته که برگی است و امثله که از آن و باغ جلو ده مینمایند و گفته اند که گیاهی است
تلخ خوشبو که بآن پوست را دباغت میکنند و انطاکی و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که نباتیست بی ساق و گل و تخم و اوراق آن تر اکم تو بر تو
بار طوبت بسیار کریحة الرائحه زرد رنگ است و در کوهستان ها و سنگلاخها بهم میرسد و دباغان دباغت پوست بآن میکنند طبیعت آن در
دوم سرد و خشک افعال و خواص آن نشامیدن آب آن حابس قی و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضاء جهت اسهال کثیر سریع الاثر
و در امراض چشم قائم مقام مامیثا مضر مثانه مصلح آن عناب مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سماق است و چون پوست حیوانات
را بدان دباغت نمایند خوشبو گردد **فصل الشین مع الجیم** **شجوه ابی مالک** بفتح همزه و کسر باء موحده و یاء مثنات تحتانیه و فتح
میم و الف و کسر لام و کاف بیونانی فلومایس نامند ماهیت آن نباتیست دو نوع میباشد بری و بحری و نبات آن منبسط یک ساق
مربع سبز رنگ و بعضی مایل بسرخی و بنفشی و بر آن گرههای از هم دور و بر هر گرهی دو برگ بزرگ بقدر کف دستی در مقابل یکدیگر و
مشرف و دندانه دار مانند اره و پائین برگها سفید که گویا برگ کو جلی است و کثیر الشعبه و شاخهای آن مجوف و محل ریزه و بنفش
و ثقیل الرائحه و در اجماع سبزی و ثمر آن بقدر نخودی مدور و تخم آن سیاه باریک و بیخ آن بزرگ و بیرون آن سیاه و اندرون
آن سفید با لزوجت که چون در آب زنند از آن کفی مانند صابون برآید و از آن گازران جامه شویند خوب پاک گردد و در دمشق
و نواح آن بسیار و آن را صابون القاف نامند و منبت آن جاهای نمناک و سایه و کنار آبها و میان آبهاست و گفته اند که
قسمی از غیر طیناست و غیر خود و ه صباغان است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از گلیم شوی است و دراز بود کو رشید
طبیعت آن در اول دوم گرم و در سیوم خشک قریب الاعتدال افعال و خواص آن بیخ آن از ادویه شریفه است مقطع بلغم و جالی
و مسهل سودا برفق و بهتر از غاریقون و دافع جمیع امراض سوداویه و در دفع جذام و قرحه ریه بیعدیل گفته اند و نشامیدن
آن خصوصا بری جهت نزف الدم نفساء مجرب و ضماد بیخ بری آن جهت خنازیر و طلاء برگ هر دو نوع آن رافع قروح
والتیام دهنده زخمها مضر مثانه مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن حجر ارمنی است
شجرة الراهب بفتح راء مهمله و الف و کسره ها و باء موحده ماهیت آن در طب قدیم محمد بن احمد گفته درختی است که در بلاد
دمشق بهم میرسد مزروع و غیر مزروع ثمر آن شبیه بثمر شاهدانه و در وعنبکه از آن میگیرند و در طعم نیز شبیه به شاهدانج طبیعت آن
گرم و خشک افعال و خواص آن گفته اند دانهائیکه در شاخهای بالای آن میباشد مقی قوی و دانهای شاخهای زیرین مسهل

مسهل بدون قی و دواهای شاخهای وسط آن هم مقیّ قوی است و هم مسهل مقدار شربت از یازده دانه تا چهل دانه و غیر یابس دانه است
شجرة المریم بفتح میم و سکون را و فتح یا مثناة تحتانیه و میم ماهیت آن نبات بخور مریم است و مذکور شد و شاخهای آن در هم و
مشبک در یکدیگر که چون در آب اندازند دراز و بالیده گردد و چون خشک شود بحال خود عود کند طبیعت آن در سوم گرم و در دویم یبوست
معتدل افعال و خواص آن مفتح و رافع بلغم و سرخ کننده بشره و جالی و جهت زکام بارد و نزول آب در چشم و آب نقوع آن جهت عسر ولادت
و اخراج جنین بعید نیست و طلای آن جهت بواسیر و بهق و برص و اندمال زخمها و بر رویانیدن گوشت زاید موثر مضر ریه مصلح آن کثیرا و
مقدار شربت آن تا یکدرهم است **بجنگشت شجرة ابراهیم** بعضی ابرام عیلان و جمعی شاخ دانند مالقی نوشته که در فلاحه شجره
ابراهیم را اغنم و طویل و کثیر الشوک و برگ و گل آن زرد و خوشبو و ابرام نامند و در صحراها و زمین های جاهای خشک هم میرسد
و گاه گاهی آن را در لخالخ و خوشبوها میسازند **فصل الشین مع الحاء المهملة شحرور** بضم شین و سکون حاء و ضم را مهملتین
و سکون واو و را مهمله در آخر لغت عربیست و بترکی قراطاوخ و باصفهانی غوغاو و بمازندرانی توکاور نامند در ماهیت آن
اختلاف است اکثری گفته اند طایریست سیاه بجثه قمری و منقار و پاهای آن دراز و زرد و مایل بسرخی و اقوال دیگر که دراج و لک
دری و نوعی از گنجشک بزرگ سیاه طویل العنق و منقار و پاست توهم است طبیعت آن در دوم گرم و تر و در اول گرم و خشک نیز
گفته اند افعال و خواص آن سریع الهضم صالح الغذا و جهت کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خون آن با روغن بادام بغایت مورث
حسن صوت و رافع گرفتگی آواز و صاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت آنست و صلاحیت گرم و خشک و دیر هضم بسبب صلابتی
که دارد و ردی الغذا و دیر هضم و مولد خون گرم و مضر معده مصلح آن روغن بسیار است **شحم** بفتح شین و سکون حاء مهمله
و میم بفارسی پیه نامند ماهیت آن عضویست از اعضای مفرده که بر بعض اعضا مانند گرده و معده و امعا متولد و منعقد میگردد
برای محافظت آن و آن صلب تر از سمین و ماده آن و سمین هر دو رقیق دم بارد مائی و فاعل انعقاد آن هر دو برودت است
و لهذا گرمی آن هر دو را میگدازد و لیکن برودت و کثافت و انعقاد در شحم غالب تر از سمین است و دهنیت و مائیت در سمین
و بهترین آن تازه و برآورده از حوالی گرده است و اجود طریق استعمال آن آنست که از اغشیه آن پاک نموده در ظرف مسی و یا آهنی
با قتات گدازند و هر چه زود گداخته گردد در ظرف سفالین بردارند و از نمک سود نمایند جهت محافظت بعضی امراض
بدنیست و از برای بعضی امراض زبون و بتر طرق التصفیه و حفظ آن در مقدمه مذکور شد طبیعت آن بدانکه شحم حیوان نر گرم تر از
حیوان ماده و وحشی گرم تر از اهلی و همچنین شکاری از غیر شکاری و جمعی بین بین قریب بماده آن و ابرد و ارطب از لحم است
و تازه آن گرم و تر و کهنه آن گرم و خشک و گفته اند هر چند کهنه تر میشود گرمی و خشکی و لطافت آن زیاده میگردد و بحسب حیوانی
طبیعت آن مختلف میباشد و شحم هر یک از حیوانات در رسم خود مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی و از مطلق آن مراد پیه بز است

وخشک تر و سبک هضم تر و سریع الانحدار تر و بطی الفساد تر از الیه است که دنبه باشد و ارطب شحوم شحم خنزیر است و فعل آن قریب به آن است پس شحم بط
و شحم بز غلیظ تر از شحم خنزیر و بط و شحم مرغ خانگی و خروس بین آن هر دو اند و شحم گاو نر گرم تر از شحم گوسفند و شحم بز ماده گرم تر از بز نر و
شحم شیر گرم تر از همه و قوت تحلیل و حرارت آن زیاده و لهذا در ابتدای اورام استعمال آن جایز نیست و در انتهای اورام صلبه و مزمنه
نافع افعال و خواص آن بهترین شحوم شحم خوک است در نضج و تلیین اورام حاره و قرحه امعا و تسکین اوجاع و عوض در الحاق بدن لیس شحم
لطافت و سریع العوض است بالا و جهت لیس پیه گرده بز ماده جهت قرحه امعا و لدغ سعاه مستقیم و لهذا مسکن اوجاع و جالب نوم است و پیه
خرس جهت داء الثعلب و پیه مرغابی جهت خشونت زبان و ورم رحم و امعا و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و اکتحال پیه ماهی
نهری که از حرارت شمس گداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و بجری آن را انفع گفته اند و پیه افعی جهت نزول ماء در چشم مجرب و پیه
کرگس و جوارح طیور وحشی جهت اوجاع مفاصل و پیه شیر جهت تقویت باه نافع و ضماد پیه دارم از سموم و زرقت و شحم گاو بز با شحم بچه گاو
و با شحم بز نر با شحم بز ماده و با شحم خنزیر جهت نضج و تقیح اورام و دمامیل و بهترین دوائی است و شحم خنزیر جهت اطفال و زنان و کسانیکه
گوشت بدن ایشان نرم باشد بهتر و شحم ثور از برای مفلوجین و حصاوین و جمیع اعضای یابسه صلبه جهت زیادتی تحلیل آن انفع و
گفته اند که چون از عضوی موی بر انکنند و پیه افعی بر جای آن بمالند دیگر در آن عضو موی نروید و اصلی ندارد و شحم اوز و شحم دجاج
نمک سود جهت تحلیل اورام رحم نافع و شحم فیل و ایل را چون لطوخ نمایند جهت طرد هوام نافع و شحم تیس هندی که بهندی بیر و بمارند
رانی زیل باشد از انفع ادویه است برای فالج و خوردن شحم مغثی و مرخی معده مصلح آن در محرورین سکنجبین و آب لیمو و امثال آن
و در مبرودین زنجبیل و نمک و مانند آن بدل آن در جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهتر است **فصل الشین مع الراء المهملة**
شراب مروق بضم میم و فتح راء و واو مشدده و قاف ماهیت آن خمریست که نان میده و نگیسته در آن خیسانیده بعد از شش
ساعت صاف نمایند و بخورند کثیر الغذا و موافق ناقهین است **شربین** بضم شین و سکون راء مهمله و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة
تحتانیه و نون لغت فارسی است بیونانی قادرس و بعربی شندر و بلغت اسلام آباد و جاتگام نیر گویند که مضاف بنگاله است
گرجن نامند ماهیت آن از اصناف سرو است برگ آن از آن عرعر صغیر و ثمر آن شبیه به بار سرو و از آن کوچکتر و قطران حاصل از آن
بهترین قطرانها است و بعضی آن را از اقسام صنوبر دانسته اند و لبسر و اشبه و از آن کوچکتر و در اصفهان معروف بدرخت نوش
است و قسمی دیگر از آن کوچکتر و خار دار و ثمر آن بقدر گردکان و آن را عرعر بری نامند و گفته اند درخت شربین تا پنجاه سال بماند
و در کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه به ثمر کاج و بزرگتر از آن بود و شاخهای آن متراکم و برگ بار یک برگهای
باریک اندک بلند طبیعت اقسام آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آب مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری و باطنی
و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظ و باطلا جهت نشانیدن ارتعاش بری و بعوق آن جهت داء الفیل و بدستور لطوخ

مطبوخ آن و نطول آن جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض مقعده و رحم و مصفّی مطبوخ برگ و ثمر آن با سرکه
جهت درد دندان و مضمضه آن جهت خناق و ورم لوزتین و با نمک جهت نهش مار شاخدار و دود آن جهت رفع ترف الدم و
الباه والتیام قروح و خوشبوئی رایحه بدن و احتقان بطبیخ آن جهت کشتن مار و بدان موثر و ثمر آن قابض و مدر بول و مخرج مشیمه
و جهت سعال رطوبی و علل کبد و گزیدن ارنب بحری نافع و مطبوخ ثمر آن با شحم ایل و با شوران بر تمام بدن جهت عدم مضرت هوام
موذی نافع و مورث صداع و مضر مصلح آن فواکه ترش و کشنیز است و احوال قطران آن در حرف القاف مع الطاء در قطران مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و اهل بنگاله و فرنگ قطران را که روغن گرجن نامند بر چوبهای عمارات و کشتی ها برای محافظت از کرم خوردن
میمالند و داخل رنگهای تیره موزه و بر کشتی ها میمالند **شراب** اسم اصطلاحی خمر است و تیز شراب را بر شربت معمول مطبوخ آب میوه ها
و ادویه رطبه و یابسه و آب پخته صاف کرده با شیره نبات و یا قند و یا عسل و یا مانند اینها بعوام آورده اطلاق مینمایند **شربینه** بفتح شین
و کسر را و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح فا و نا انرا استیا بهل بیتر نامند ماهیت آن اسم هندی ثمر بیست هندی شبیه بثمر صنوبر که بقدر سیبی
کاج باشد و پوست آن صلب خشن و مقطع بهم پیوسته و بعد از رسیدن نرم و از هم بعضی جدا میگردد و بعد قطعهای آن در جوف آن
دانهاست و بر هر دانه رطوبتی و پیوسته بباطن پوست با تیر رطوبتی غلیظ لزج و دانه دارد و در زیر آن پرده اندک نازک لزج و در
جوف آن تخمی سیاه رنگ اندک طولانی بقدر لوبیا و حب الخروع و مغز آن سفید و درخت آن بزرگ شاخهای بسیار و تا بقامت
بلند میشود و برگ آن از برگ ساج عریض تر و اندک کوتاه تر و نازکتر و بهترین ثمر آن بزرگ بالیده رسیده شیرین بزرگ دانه پر
رطوبت است طبیعت آن در دوم گرم و تر با رطوبت لزجه افعال و خواص آن اندک مسخن و مخرب معده و محرک مواد ساکنه و ملین
طبع خصوص با پرده بالای تخم آن خوردن نفاخ و بطی الهضم و اکثار آن مولد خون بلغمی لزج سوداوی و محدث حمیات و دمامیل
و جرب و قوبا و امثال اینها و تخم آنرا چون لب اند و بر سر مالند سبوش آنرا اکنده و دفع نماید و لیکن باید که احتیاط نماید که بچشم
نرسد که سوزش و ورم میکند و فرزجه آن مسقط جنین است و مجرب **فصل الشین مع الشین المعجمتین** **ششبیت**
بکسر شین و سکون شین دوم و کسر را مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و تاء مثلثه ماهیت آن اسم بیخ نباتیست که در دیار البلاد
مصر یافت میشود و سطبر تر از انگشتی و بهمزه مایل بزردی طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت استسقاء زقی مجرب
دانسته اند و گویند بدون کرب و مشقت اخراج زرداب میکند **فصل الشین المعجمة مع الطاء المهملة مثاله** **شطبه** بضم شین و فتح
طاء و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح باء موحده و هاء لغت مغربیست ماهیت آن نباتیست کثیر الوجود در کوههای برف دار برگ
و تخم و شکل گیاه آن مانند زیره و با اندک تندی طعم و شیرینی و بیخ آن چند عدد مجتمع و بر یکدیگر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج طبیعت
آن گرم و خشک افعال و خواص آن بالخاصیت جهت تبهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصات و محلل ریاح معده و رافع اکله مستحکمه

و ضماد آن بجهت علت معروفه بشو که گویند مجربست **فصل الشین مع العین المهمله** **شعر** بفتح شین و سکون عین و راء مهملتین بلغات
موی و بترکی قیل و بهندی بال نامند جمع آن اشعار و شعور و شعار آمده ماهیت آن متولد از ابخره دخانیه و اخلاط محترقه [illegible]
است و فرق میان آن و صوف و وبر آنست که شعر بجیده نمیباشد بخلاف وبر و صوف نرم نازک و مابین آن هر دو است و صوف را
بفارسی پشم و وبر را کرک نامند و هر سه عام اند همه حیوانات یعنی بعضی را شعر و وبر هر دو میباشد مانند بز و بعضی را پشم فقط میباشد
مانند میش و بره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان را میباشد بلکه شعر فقط و از مطلق آن مراد شعر انسان است طبیعت
آن سرد و خشک افعال و خواص آن سوخته آن مسخن و بغایت مجفف و ملین و جهت اکله و خشک کردن زخمها و قلاع و قروح ذرور او
طلاء با عسل و با کندر و زفت جهت جراحات سر و ذرور العداز مالیدن زفت بر ابها و طلاء آن با مرداسنگ جهت [illegible] جرب
و حکه شدید قوی چشم و با روغن زیتون و یا آب جهت سوختگی آتش و با سرکه سائیده آن جهت تحلیل و قلع ثالیل و بثور
و سگ دیوانه گزیده و با شراب و روغن زیتون جهت ورم سر و جراحات آن و بدستور غیر محرق آن و محرق آن با عسل
جهت قلاع دهان اطفال و با روغن گوسفند جهت عشره و ورم حادث از آن و ذرور آن جهت بروز مقعده و درد کننده انگشت
بر موضع خود و قطور آن با روغن گل جهت تسکین درد گوش و با سفیداب و توتیا و صندل و گل ارمنی جهت حرقت البول مجرب
و بخور آن جهت صرع سدر و گریزانیدن هوام و حمول آن جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات آن و صرع و ماء الشعر که از تقطیر
حاصل میکردند جهت داء الثعلب و رویانیدن موی مجرب و بدستور دهن آن و نیز مقوی باه است و تعلیق موی طفل پیش از
آنکه حلق شده باشد جهت نقرس و عقرب گزیده نافع و دستور احراق آن در دستورات مقدمه و دهن آن در مرکبات در ادهان
مذکور شد **شعر الجبار** بکسر جیم و فتح باء مثناة تحتانیه و الف و دال مهمله ماهیت آن نباتیست شبیه بموی مایل است باریک و سیاه
چندین عدد بهم پیوسته شبیه بدسته از یکجا روئیده و بر روی زمین پهن و بی برگ و ساق و بیخی قوی و چون بسوزانند بوی
موی سوخته از آن آید و غیر بر سیاوشان است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن بخور آن جهت [illegible] ربع مجرب و تعلیق
آن و مانع ماندگی مسافران و روندگان پیاده است **شعر الغول** بضم غین معجمه و سکون واو و لام و [illegible] الغول نیز گویند ماهیت
آن گیاهیست بی ساق و ثمر و بیخ و ورق خشن شبیه [illegible] مایل بسیاهی و بیخ آن سیاه و [illegible] و در دیار المغرب موجود
و در تنکابن کرف نامند و غیر بر سیاوشان است چنانچه بعضی گمان کرده اند الانطاکی گفته که [illegible] ارومانه و بربری [illegible]
و سیون نامند و آن نباتیست که در اقلیم ثالث بهم میرسد و در غیر آن از اقلیم دیگر هم نیز رسد و آن تارها باریک شبیه بموی است
که بر روی زمین پهن میشود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ و گل نیز ندارد و چون جمع کرده شود منقبض میگردد و چون بر آتش
اندازند از آن بوی موی آید و بعضی بمحض مسنون را شعر الغول نامیده اند و در مغرب اقصی بسیار میرود میان مدینه تلمسان

تلمسان و مدینه فاس و در اینجا معروف به لجبه سیسون است طبیعت آن گرم و خشک با اعتدال افعال و خواص آن قریب به برسیا
وشان است و در تنقیه سینه قوی تر از آن و انطاکی گفته از خاصیت است که بخور آن زایل کننده تب ربع است به زودی و تعلیق آن
بر بازو بالغ کثرت تعب و ماندگی است و رفت در راه رفتن شعیر بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یای مثنات تحتانیه و راء
مهمله بفارسی جو و بهندی جاو بفتح سین مهمله و جیم عجمی نامند ماهیت آن از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسیده
بالیده تازه است و کهنه که تا دو سه یک سال بر آن گذشته باشد نباید بود طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک افعال و
خواص آن قلیل الغذا تر از گندم و با قوت جالیه و غسالیه و مجففه و رادعه و مسکن غلیان صفرا و خون و عطش و حدت حمیات
حاره حاده و سل و دق مصلح آن بین التوعات و مورث الاغری بدن و مضر مثانه مصلح آن روغنها و انیسون است و آب جو بقشر
مطبوخ بحدیکه جوها شگفته و مهرا شوند و صاف کرده سرد نموده و یا نیم گرم بیاشامند که ماء الشعیر است نامند سرد و تر و مسکن حدت
دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات حاره حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و لهیب و حرارت جگر و عطش مفرط و دق و سل و قرحه
ریه و ذات الجنب و سعال یابس و صداع حار و امثال اینها و مدر و سریع الانحدار مولد خون صالح و مرخی معده رطب و مضر احشاء بارده
و نفاخ و مصلح آن گلقند و بهنگام اعتقال بطن استعمال آن جایز نیست و مطبوخ آن بالصنف وزن آن خشخاش کوبیده مانند حریره
جهت صداع حار و با اضافه قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع نزلی و مفتح سده و با عناب و سبستان و انجیر و پرسیاوشان جهت
درد سینه و سرفه مجرب و شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد و مایل بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجه حاره و غیرها
بدان جهت گلو و عمده آن ورم و ضماد آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و گشاینده و مایل حاره و به تنهایی و یا با تخم خبازی بودن
آن جهت سل و ذات الجنب و اورام زیر بغل و سینه و لیتان و بناگوش و سایر اعضا و بدستور با قلیلی ریوند چینی
جهت اورام که حرارت آنها در کمال حدت نباشد و با سرکه جهت اورام صفراویه و بثور و اگر در آن نباشد جو مقشر را با آب
و با عصارات برگهای مناسبه سائیده استعمال نمایند و با آب سفرجل جهت نقرس حار و با آب کشنیز تازه جهت تحلیل خنازیر و
اورام حاره صلبه و ورم گلو و با زرنیخ و تخم کتان و زفت و بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و گشودن دمل با اکلیل الملک و
پوست خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با نمک و افیون و آب برگ کاهو و مانند
آن جهت صداع و ورم چشم و بثرات و باد سرخ و استحکام موی در عضو مکسور و مرضوض و طلاء مطبوخ آن با انجیر یا ماء العسل
جهت تحلیل اورام بلغمی و ضماد لعابیت سوخته و ضماد سوخته آن با سرکه جهت کلف و خنازیر نافع و سویق آن یعنی آرد بو داده آن
که در سویق مذکور شد سرد و تغذیه آن زیاده از سویق گندم است و از شایسته ان آن با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است و مسکن
عطش و لهیب باطنی و نان آن ثقیل بطیء الهضم و نفاخ و چون خمیر آن را بگذارند تا ترش شود و در روغن حل کنند و یک شب بگذارند

پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون صفراوی و لهیب باطنی و تشنگی مفرط و قی صفراوی و تب های حاره و اسهال صفراوی
و حکه بعید بل مضر مبرودین و انفاخ مصلح آن شکر و یا نبات خوردن و مصلح سویق آن معسول نمودن و با شیرینی خوردن است
و دستور طبخ ماء الشعیر در قرابادین و در حرف المیم مع الالف ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل الشین مع الفاء** **شفنین
البری** بفتح شین و سکون فاء و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معروف بیمام است بترکی الافاخته و بهندی ...
نامند ماهیت آن مرغی است از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن آن و سیاه ناتمام و گردن و پای آن بلند و گویند بچه فاخته است
و بفارسی بوتیمار نامند و گویند کبوتر بری است و منقار و پای آن سرخ است و آنچه در هند و بنگاله دیده شده طوق گردن ندارد و
تمام آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پاهای آن بلند با رنگ سیاه رنگ و بعضی را مایل بزردی و بعضی را بر پاهای آن پران بلند
تر و اکثری را کوتاه تر طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند خشکی بر آن غالب است افعال و خواص آن لحم آن مسمن بدن
و مجموع آن مسهل خون صالح میکرد و مقوی قوت باصره و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوت حافظه و محرک باه و اکثار
آن مضر محرورین و مورث بیخوابی مصلح آن سرکه و کشنیز و مقوی فعل آن شیر تازه دوشیده است و گویند بهتر آنست که بعد از
ذبح یکروز رها کنند و روز دیگر پخته بخورند و انجاس سایر طیور رقوسه را و بهترین آن کوچک فربه است و زیاده از یک الی آن و انجاس
لاغر آن بسیار مضر است **شفنین البحری** بهندی ساکوچ و بفرنگی لیستینا گرمین نامند ماهیت آن حیوانی دریایی است شبیه
بخفاش در رنگ و بال و شکل در دو بنال آن نیشی مانند خار است افعال و خواص آن چون کسی را بگزد الم عظیم حادث گردد
و چون نیش آنرا در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن آن در خانه موجب تفرقه اهل آنخانه و پاشیدن
مسحوق سوخته آن بر در کس باعث تفرقه و بغض ایشان و بدین سبب امراحوت الشر نامند و گویند چون در بول کسی
نیش آنرا فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول شود و مادامیکه بیرون نیاورند رفع آن نشود **فصل الشین مع القاف**
شقاقل بفتح شین و دو قاف و در میان هر دو الف اول مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و آنرا اشقاقل و شقاقل
و حشقاقل و شقاقل و شقاقل مصری و بهندی ستاولی و بسوالی ... و کاکول و ستاور نامند ماهیت آن بیخی است
پر گره و بالزوجت و اندک شیرینی و قطری انگشتی و دراز و سفید رنگ و ساق گیاه آن پر گره و بر هر گرهی برگی و ثمر آن بقدر
نخودی سیاه و پر از رطوبت سیاهی و گل آن بزرگتر از بنفشه و منبت آن زمین اشجار متراکمه و جاهای نمناک و مستعمل
بیخ آنست و قوت آن تا چهار سال باقی میماند طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن
مشهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی ظهر و مسخن معده و کبد و گرده مضر اشخاص و مصدع مصلح آن عسل و مربای آن
باعسل بیعاید و مقوی ارواح و قوی و باه و زیاده کننده منی مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن در تقویت باه حب الصنوبر

حب الصنوبر و بوزیدان است **شقایق** بفتح شین و قاف و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و قاف و آنرا شقایق النعمان و
بلاطینی ... و از ایلیم یعنی گلی که رنگ او زود متغیر میشود و بلغت گیلان آمابلس و بفارسی لاله نامند و در وجه تسمیه
و نسبت آن بنعمان گفته اند برای مشابهت رنگ آن بشقیق برق است و نیز گفته اند تشبیه است بخون که سرخ است و خون را نعمان
نامند و نیز گفته اند چون نعمان بن منذر آنرا بسیار دوست میداشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز
گفته اند که چون او آنرا بسیار در خضابها استعمال مینمود لهذا موصوف بدان موسوم اند ماهیت آن نباتیست شبیه بخشخاش در نبات
و برگ و گل و ثمر و دانه الا آنکه از آن در همه چیز کوچکتر و تخم آن ریزه تر و بری و بستانی میباشد و برگ بستانی آن از بری ریزه تر و گل
آن اکثر پنج برگ و صد برگ که هزار نامند نیز میشود و الوان و اقسام نیز طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن افیون
حاصل از آن مانند آنکه از کوزه خشخاش اخذ نمایند بسیار قوی التخدیر و المسکر و بدستور دانه و پوست آن از دانه و پوست
خشخاش جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و آشامیدن گل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با سکنجبین جهت تسکین
درد حنا و اعضا که ضربه بهم رسیده باشد بسیار سریع الاثر و لعوق آن قاطع رعاف در ساعت و ذرور آن حابس نزف الدم
هر عضو و در مطبوخات صاحب جدری در اوایل جهت تلطیف ماده و تصفیه آن و تفتیح مسام و بروز بظاهر جلد نافع و آشامیدن
طبیخ برگ و ساق آن که با کاه جو پخته باشند مدر شیر و بول و حیض و طلاء عصاره آن منقی چرک زخمها و رافع نقشه جلیه و محلل
ورم چشم و سعوط آن منقی رطوبات دماغی و قطور آن جالی بیاض عین و بدستور قطور برگ گل آن و اکتحال بدان و ضماد گل آن
با پوست گردگان سبز سیاه کننده مو و رافع قوبا و آشامیدن یکدرم تخم آن هر روز با آب سرد و مداومت بدان جهت رفع برص
مجرب گفته اند و یکدرم از قیقه آن با شراب مورث جنون است **شقراق** بفتح شین و بکسر نیز آمده و کسر قاف و فتح راء مهمله مشدده و
الف و قاف و شراق و شقراق نیز و بفارسی کاسکینه و بشیرازی کاسه شکنک و باصفهانی سبز قبا و بمازندرانی کراکر و عرب انرا
اخیل گویند و بمصری ... و بهندی ... نامند ماهیت آن در ماهی گفته طایریست بقدر کبوتر کوچک سبز رنگ خوش منظر
و در جناح آن سیاهی و مخلوط بسرخی و سبزی و سیاهی نیز میباشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواحی آنها بسیار و حرکت
و بدخو و دزد و بچه مرغان دیگر است و دور از آبادانی و مردم میباشد و بر سر کوهها آشیانه میسازد و لیکن بچه در آبادانی
بری آورد و ضعیف از سفاد و کثیر الاستغاثه میباشد و فریاد بسیار میکند که گویا آنرا زده اند و بغدادی و انطاکی گفته اند
طایری معروف است ملون بسبزی و سرخی و سیاهی و در اشجار و شکاف دیوارها میسازد و در تابستان دیده میشود و بد
بو ست و کثیر التصویت و گویند طایریست بقدر گنجشک که بیبه گویند و گنجشکان را صید کند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال
و خواص آن محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه و دیر هضم مضر محرورین و مصدع مصلح آن سکنجبین عسلی و شکری و طلاء

و شرشق

گنجشکان

سرکین آن جهت جلای کلف نافع است **فصل الشین مع الکاف** **شکاعی** بضم شین و بفتح نیز آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف
مقصوره لغت عربیست و بیونانی افرانیقی و نیز اقنثا رانیقی یعنی شوکة البیضا نامند و گویند آنرا شوکة البیضاء و شوکة عربیه
و کثیر الرکب نیز و بلاطینی اطرکطیلس و بفارسی بادآورد و نیز گویند اصح آنست که غیر بادآورد است بلکه از اصناف آنست و نیز بفارسی
انزاجرچه گویند و در بعضی بلاد معروف بکنگر خراست و گویند بهندی اونٹ کٹاره نامند ماهیت آن دو نوع میباشد یکی گل آن سفید
و شاخهای آن باریک بلند سفید و کم شعبه و دیگری گل آن بنفش و شاخهای آن اندک قوی تر و پر شعبه و مایل بسبزی و زردی و
این مخصوص بشکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن مثلث و طولانی و سطبری آن بقدر انگشتی و بار بکتر از آن و برگ آن کوچک
مثلث شکل اندک ضخیم طولانی با زغب کمی و بر سر آن خاری و گل آن بنفش مایل بزردی و تخم آن ریزه مثلث شکل خاکستری رنگ و طعم
آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضی گفته اند زرد است که کهنه نباشد و مستعمل از آن بیخ و ثمر آنست و بیخ آن قوی تر طبیعت آن
گرم و خشک در دوم و گویند در اول گرم و در سوم خشک و بعضی سرد نیز گفته اند افعال و خواص آن قوت تحقیق و قبض این زیاده
از بادآورد و با قوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم و مفتح و جهت قطع نزف الدم از سینه و ورم لهات و مقعده و طبیخ آن جهت
امراض معده و کبد و حمیات مرکبه و بلغمیه و حصو [illegible] و درد صبیان بغایت نافع و بجهت فالج و رعشه و اوجاع ظهر و اسهال البطن و جهت جذام
و برص و بهق و قطع سیلان رطوبات از رحم و سایر بدن مفید برای آنکه دافع مواد سوداویه و بلغمیه و جالب انهاست از عمق
بدن و با افسنتین بمس بدن و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل اورام مقعده و مدمل قروح مضر ریه مصلح آن صمغ عربی است
مقدار شربت آن دو درم و صاحب تقویم یکدرم گفته بدل آن بادآورد و در سایر افعال قریب ببادآورد و در حرف الباء
مع الالف مذکور شد صاحب اختیارات بدیعی گفته شیرازی آنرا خار مهک گویند و وی نبات کوهی است و در زمین سیستان بهم میرسد
شکر تیغال بفتح شین و کاف و راء مهمله و کسر تاء مثنات فوقانیه و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح غین معجمه و الف و لام و بفارسی
تیغال نامند ماهیت آن خانه و غلاف حیوانی است شبیه بمگس که در خار انزروت مانند کرم ابریشم از لعاب خود میتند و در آن میمیرد
و بعضی را سوراخ کرده بدر میرود و آن خانه و غلاف در تازگی شیرین میباشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم
میگردد و آن کرم را بشیرازی خر و کک و تیغال و خانه آنرا شکر تیغال نامند و غیر سکر العشر است و صاحب اختیارات اشتباه نموده
آنرا سکر العشر نوشته طبیعت آن در حرارت معتدل و رطوبت بران غالب بالزوجت افعال و خواص آن ملین صدر و خشونت
آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش مریا و جهت سرفه و تصفیه صوت و خشکی گلو و معده نافع و اکثار آن مغثی مصلح آن سکر
و نیز تخمین مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن نبات است **شک** بضم شین و بفتح نیز آمده و کاف مشدده بعربی سم الفار و
تراب الهالک و اهل عراق و مغرب رهج الفار و بشیرازی مرگ موش کانی و بهندی سنکهیا نامند و اکثر یان زرنیخ

زرنیخ سفید خوانند ماهیت آن جسمی است معدنی سفید ثقیل الوزن براق و آنچه زرد رنگ باشد زبون بود و از خراسان آورند و گویند
دود نقره است که از معدن آن بهم میرسد و قوت آن تا هفتاد سال باقی میماند و بعد از آن فاسد میگردد و رنگ آن اغبر و وزن
آن سنگین میشود و طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن از سموم قتاله است و محلل و معفن و التیام دهنده زخمها
بار و شدید که صبر نتوان نمود و اکتحال آن در یکدرم از رطوبات طبقات چشم را زایل کند و طلای آن با روغن ها جهت حکه و جرب و
باد کلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و شرب یکدرم آن در یکروز کشنده بسوزش اندرون و ثقل زبان و اعضا و خدر و سرخی
چشم و گرمی بدن و دیر افروختگی بشره و گاه با اسهال الدم منجر گردد و تریاق آن تراشه پوست های حیوانات است که سوزانیده بقدر
ربع قیراط و چندان بیاشامند و معالجه آن معالجه زیبق خورده است و چون در خمیر گیرند و یا در طعامی دیگر و بخورد موش دهند میرد و
و هر موشی دیگر که بوی آن بشنود نیز بمیرد و خانه از موشان پاک شود و اهل هند میگویند که پنج نوع میباشد یکی بهکنبا و آن شبیه
بشب یمانی است سفید شفاف و در آتش دود کند و دوم هلدیا یعنی برنگ زردچوبه زرد رنگ و سوم گودریا و این میگون است
و چهارم داریا و آن سرخ است برنگ دانه انار و پنجم سنکهیا و این بسیار سفید میباشد و این هر دو نوع اخیر بسیار کم یاب است و در
اعمال صناعت کیمیا بکار می آید و دافع بلغم و سودا است و جهت تب لرزه و ضیق النفس انسان و اسپ و درد دندان نافع دانسته اند
شکرقند بفتح شین و کاف و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون نون و دال مهمله بفارسی مشهور بزمین قند و زمین را بهندی
اول نامند ماهیت آن بیخ نباتیست بطریق تخم و پاره بر زمین مفروش و برگ آن شبیه بجوز ماثل و از آن کوچکتر و گل آن نیز شبیه
بگل آن و کم رنگ تر و کوچکتر و بیخ آن در زیر زمین که از اطراف ریشه آن برآمده تا بقدر ربعی و پوست آن سرخ و مغز آن سفید و کم است
و در هر ده یا تره عدد و زیاده و کمتر نیز گون میباید بسبب قوت و ضعف زمین و بعد بکمال رسیدن برآورده زیر خاکستر گرم مانند چقندر
بخته و یا در آب جوشانیده پوست آن را جدا کرده میخورند شیرین و لذیذ میباشد بعضی آن را بعد از پختن نرم کرده قدری آرد گندم ممزوج
کرده مانند خمیر سرشته حبوب بزرگی بقدر گردگان ساخته در روغن بریان کرده گرما گرم در شیره شکر و یا نبات که غلیظ باشد می اندازند
و بعضی برای خوشبوئی قدری مشک بگلاب حل کرده داخل آن شیره میکنند پس برآورده میخورند بسیار لذیذ میباشد و این را بهندی
گلگله مینامند طبیعت آن گرم در تر و با رطوبت فضلیه عزیزیه که بعد از طبخ و جوشیدن کم میگردد افعال و خواص آن ممسک و قابض
و لقاح و فی الجمله مغری سینه و قصبه ریه است فصل الشین مع اللام شل بضم شین و تشدید لام ماهیت آن ثمر درخت هندیست از ادویه
مجهوله است بعضی گویند که اثر اسفرجل هندی نامند که بیل باشد و بعضی گفته اند بزرگتر از فندق است و در طعم آن تندی و اندک تلخی و قبض
است و نرم ملمس و بیضی و بعضی گفته اند مدور و بقدر زرد آلو میباشد و بعضی گفته به است زنجبیل است طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک
افعال و خواص آن محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و دافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع و مفرد

مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا پنج درم است **شلجم** بفتح شین و بسین مهمله نیز آمده و سکون لام و فتح جیم و میم معرب شلغم بغین معجمه
فارسی است و بیونانی غنقلی و غنقیلی نیز و بفارسی برشاو و شلیم نیز و بفرنگی پم بضم باء عجمی و میم نامند ماهیت آن معروف است.
و بری و بستانی میباشد و بری دو قسم است یکی شاخهای نبات آن دراز و برگ آن بعرض انگشت مهین و بیخ آن باریک یا تدریج انگشتان
دیگر و غیر ماکول و تخم آن سیاه و بعد از آن سفید نبات آن فراخ و در اکثر منابت صحراهای نمناک و تر و یک اکهاو بیونانی تونساس
نیز گویند بیخ آن بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول و برگ آن شبیه به برگ بستانی و از آن باریکتر و املس و کثیر التشریف و تخم آن
مانند بستانی و مایل بسیاهی و تخم این مستعمل در تریاق فاروق است و بستانی آن برگ آن شبیه به برگ ترب و کثیر التشریف و از آن
املس و بیخ آن مدور و مفرطح و بعضی اندک طولانی و بر سر آن اندک ریشه و ماکول و در اکثر بلاد بهم میرسد و بقدر نارنج بزرگی و نابدوار
و در بعضی بلاد و اراضی قویه میشود و نازک بی ریشه و در بعضی اراضی ضعیفه کوچک ریشه دار و بهترین و مستعمل آن بستانی نازک بی ریشه
آنست و تخم آن سرخ و تیره و از بری بزرگتر و این مزروع میباشد در خریف و در اواخر شتا و اوایل ربیع نیز قلیلی در بعضی بلاد بهم
میرسد طبیعت بری آن در اواسط دوم گرم و در اول تر و بستانی آن در اول دوم گرم و در اواخر اول تر افعال و خواص آن تناول
مطبوخ بیخ آن کثیر الغذا و رافع سعال و ملین سینه و بطن و مقوی باصره و مشهی طعام و مهیج باه و زیاده کننده منی و مفتت حصات
و مدر بول و برگهای نازک آن را قوت ادرار زیاده و بطی الهضم و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و شیرینیها و در احادیث وارد است
که امر فرموده اند بخوردن شلغم و فرموده اند علیکم باللفت فانه لیس احد الا وله عرق من الجذام واللفت یذیبه و در حدیث دیگر
است که ما من احد الا و فیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم و چون ریشه‌های باریک آن را سائیده با عسل بیاشامند جهت سنگ و
عسر البول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نطول مطبوخ جمیع اجزاء آن جهت شقاق عارض از برد و النقرس و حکه مراریه و نیز
طلاء و ضماد برگ و بیخ و یا تخم کوبیده آن و ترشی بیخ آن یعنی محلل آن لذیذ و ملطف رطوبات و مقوی احشاء و مشهی و نافع خصوصا
با خردل آن و با چاشنی از آن که قوت جلاء و تقطیع آن زیاده است و مطبوخ آن در جوف خمیر در زیر آتش که طبخ کامل یافته باشد
قلیل النفع و جشاآورنده و محرک باه زیاده از محلل آن جهت رطوبت فضلیه و ریاح آن در جوف خمیر بالکل تحلیل نمیرود و جمیع
اجزای آن باتریاقیت و تخم آن در اول سوم گرم و در اول تر و مبهی تر از بیخ آن خصوصا که اندک بریان نموده باشند و مشهی
و باتریاقیت و در جمیع افعال قوی تر از آن و مولد ریاح و مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین و ترشیها و گلقند و خشخاش
سیاه و شکر نیز مقدار شربت آن دو درم و روغن تخم آن محلل ریاح و رادع اعیاء و مقوی آلات تناسل شربا و دهنا
و مرهم بیخ آن کثیر النفع و در قرابادین و در مراهم مذکور شد و تخم فحشم اول بری آن جای بشره است طلاء **شلیل** بفتح شین
و کسر لام و سکون یاء مثنات تحتانیه و لام بخراسانی شفترنگ و شیرهو تیز نامند ماهیت آن از جنس شفتالو است گویند درخت

و جهت شقاقلو و زرد آلو را که با هم پیوند نمایند شلیل میشود و از آن بقدر زرد آلو و گردگان و از شفتالو لذیذتر و لطیف‌تر و خاصیة
آن کمتر در طبیعت و سایر افعال اقرب بدان هر دو است **فصل الشین مع المیم شمع** بفتح شین و سکون میم و عین مهمله بفارسی
موم نامند و بیونانی قیروس ماهیت آن معروف است که جرم خانهٔ زنبور عسل است که عسل را در آن جمع میکنند و آن سه نوع میباشد
یکی آنست که زنبور عسل عسل را در آن جمع میکند و این مایل بسرخی و زردی و نرم و چرب و خوشبو میباشد و بوی عسل از تازهٔ آن
می آید و دوم آنست که بر و بام خانهٔ خود را از آن میسازد و در آن عسل نمیباشد و این متوسط است در خوبی و بدی و سوم معروف
به لسطا است و آن چیزی سیاه رنگ است که بر گوار یعنی خانهٔ خود میمالد و این زبون است طبیعت آن در اول دوم گرم و در رطوبت
معتدل و قوت آن تا سی سال باقی میماند افعال و خواص آن محلل و منضج و ملین اعصاب و موافق جراحت‌ها و مصلح ادویهٔ مراهم و
حافظ آنها و خوردن وزن ده حبه از آن که بمقدار دانهٔ گندم ریزه ریزه کرده فرو برند با احساء موافقه و یا در روغنها خصوص
روغن کنجد حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج و اسهال مزمن و جذب سموم مجرب و جهت درد سینه و سرفه و سل و رفع انجماد
شیر و درد گلو و لهات و تصفیهٔ صوت بی‌عدیل و بخور آن معرق صاحبان حمیات و رافع عفونات هوائی و وبائی و رایحهٔ آن جهت
رفع بدبوی بینی و اذیت بوی مردار و مقابر و وبا و حقنهٔ گداختهٔ آن با روغن گل سرخ با زیت عذب بالمناصفه جهت سحج امعا
بغایت نافع و طلاء آن با ادهان مناسبه خصوص با روغن بنفشه جهت رفع خشونت سینه و سایر خشونات بدن و نضج اورام و
جهت حکه و جرب و توسیع دهن زخمها و بحرکت آوردن آنها و رفع اذیت زخم حربهٔ زهردار و جذب آن بالخاصیت و طلاء موم
روغن معمول با روغن سوسن و یا روغن زنبق و یا یاسمین بر صورت صاف کننده و نیکو کننده رنگ رخسار و زایل کنندهٔ
کلف و محلل صلابات اعصاب و گویند چون از موم زرد یا سرخ با روغن سوسن و یا گل سرخ مرهم نمایند و سه هفته در آفتاب گذارند
پس بر اورام پس گوش و ارنبه طلا نمایند بتحلیل برد و منع انصباب مواد بدان نماید و چون به تنهائی ورق ساخته بر پستان
گذارند مانع انجماد و بسته شدن شیر است در آن و بر تعقد عصب و اورام محلل آنها و تکمید ریزه ریزه کردهٔ آن با ارزن و جو خشک
کوبیده در صره بسته و بر روغن کنجد گرم کرده محلل اورام و ریاح و مسکن اوجاع و چون مخلوط بعود هندی نموده بر آتش گذارند
بدبوی و اندکی سوخته گردد و خوردن موم دافع اشتها و مسدد و مصلح آن نان مقدار شربت آن تا نیم درم بدل
آن آرد باقلا است و گویند چون اشیان نمک را بسوزانند و بظرفی نمایند و در آب دریا و یا سایر آبها گذارند آب شیرین را
بخود جذب میکند و دستور سفید کردن موم آنست که بگیرند موم را و گداخته در آب سرد اندازند و چرک آن که در زیر آن جمع
گردد جدا نمایند و همچنین مکرر نمایند پس در دیگ سر گشاده سفالی تو کرده آب دریای شور بران ریخته و اندکی نطرون و اگر
آب دریای شور نباشد آب نمک بران ریزند و بر آتش گذارند تا گداخته گردد و از آتش فرود آورند و در یک سفالی دیگر که در آن

توانند داخل شده تا آنرا کرده وزان قدر و برنده تا موم تا بدان بچسبد برآورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین باز و یک را دبان
فرو برند و مکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه بکار برند با آب شور و نطرون و از ته دیگ سفالی دیگر تر کرده بیرون آرند پس آن قرصها را دو روز
بر سیاهی کشیده و روز تا بآفتاب بیاویزند و بران آب سرد دفعه بدفعه بپاشند و شب با مهتاب تا آنکه خوب سفید گردد و پس گداخته
ازان شمع ریزند و یا در مراهم و غیر آن که مطلوب باشد بکار برند و یا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار گرم جوشان بران ریزند و بدستور طبخ
دهند و عمل نمایند تا سفید گردد و یا آنکه بعد تصفیه چرک آنرا گداخته در آب سرد اندک اندک بریزند و یا آنکه بدسته چار چوبی برهم زنند که ریزه ریزه
دانه دانه گردد و پس روزها بر پارچه کرباس نمکرده بریزند و بر آفتاب گذارند و آب بران بپاشند و شبها زیر آسمان و مهتاب گذارند
تا سفید گردد **فصل الشین مع النون شند** بفتح شین و سکون نون و دال مهمله و دیسقوریدوس اسقلیوس نامیده و
بهندی ست بفتح سین مهمله و تاء مثنات فوقانیه مشدده گویند ماهیت آن از طیوب معموله است خصوص اهل مصر و بهتر از
انجا جای دیگر بهم نرسد و گویند دخان عروق است و دستور صنعت آن آنست که حصی لبان را نیم کوفته هر قدر که خواهند در دیگ
سفالی کنند و دیگ دیگر طولانی بر سر آن نصب نمایند و اطراف آنرا بگل حکمت بگیرند و در زیر آن آتش بسیار ملایم کنند
تا در ظرف بالائی صعود نماید و بچسبد و اگر بجهت زیادتی عطریت ظرف بالائی را بعود و صندل بیالایند خوب است و اگر بجای دیگ
بالای کاغذی را بشکل کلاه قند بچسبانند بر سر آن نصب کنند بنحوی که اصلا بخار بیرون نرود و نیز خوب است و بهترین آن سفید خوشبوی
آنست که بوی دود ازان نیاید طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مقوی دل و بدرقه فضلات و مفتت
حصات و دافع اخلاط لزجه سینه و با زعفران مفرح و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند و
طلاء آن جهت التیام قروح و دافع آثار و حمول آن جهت بواسیر و تقویت رحم مفید و مجفف و مصدع محرور و مخشن سینه و مصلح
آن روغن گل و مقدار شربت آن چهار قیراط است **فصل الشین مع الواو شواء** بفتح شین و واو و الف ممدوده لغت عربیست
بفارسی کباب و بریانی گویند ماهیت آن گوشت بریان کرده است بهر نحو که بریان نموده باشند بر آتش بواسطه یا بی واسطه در روغن یا
بی روغن و از بالا روغن بران زده باشند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن استشمام رائحه آن در حین بریان
نمودن مقوی قلب ناقهین و مرتاضین و بدستور خوردن آن سریع الهضم جید الکیموس و مقوی اعضاء رئیسه و باه
و اکثار آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ **شواصرا** لغت یونانیست بفتح شین و واو و الف و فتح صاد و راء مهمله و الف مشک الجن
است و گویند در بلاد شبانکاره فارس مشک چوپان نامند و در تنکابن مشک واش ماهیت آن رازی گفته از انواع بلنجاسف
است که برنجاسف نیز نامند و دیسقوریدوس گفته بیونانی الطوس نامند و آن گیاهی است که هر سال تازه بتازه میروید بقدر گشتی
مغروس بر روی زمین و شاخهای آن بسیار و برگ آن شبیه ببرگ دشتی و تخم آن بر سر شاخهای آن و همه آن از شاخ و برگ و تخم

و تخم بسیار خوشبو است و لهذا مردم در ثیاب خود میگذارند و منبت آن بستیر و اوبها است و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه
خود گفته که در بلاد دیلم نباتی بدین نام که آنرا مشک الجن نامند و دیدم خاکستری رنگ مایل بزرقت شبیه بانشبه‌ای ساق و بی
گل و ثمر برا وراق بسیار ستبر اکثر منبسط بر روی زمین که از زمین بلند نگردد و بیخ آن سیاه بقدر سماری و منبت آن سنگ
لاخها و کوهستان های عظیم و از تازه آن تا چند ماه بوی مشک تازه می آید طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن
مفرح و مقوی ارواح و قوی و مدر حیض و با شراب جهت عسر النفس محتاج بانتصاب و در حقنها جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل
داخل مینمایند برای آنکه مسهل اخلاط لزجه است **شوحط** بفتح شین و سکون واو و فتح حاء و سکون طاء مهملتین لغت عربیست ماهیت
آن مجهول است بعد از وی گفته درختی است بزرگ شاخهای آن صلب و بی گره و درشت و برگ آن شبیه ببرگ بید و از چوب آن
کمان گران کمان میسازند و بعضی گفته اند که نوعی از تیغ است و بعضی آنرا و شریان را یک دانسته اند و گویند اگر جزو قلۀ کوه شود
تیغ است و اگر در پائین آن شوحط و باختلاف منابت نام آن مختلف میگردد و صاحب اختیارات نوشته از زن گفته و بعضی گفته
نوعی جنبیث و زبون مازریون است و این قول اقرب بصواب است طبیعت آن گرم و خشک و جمیع اجزای آن با قوت قالعه افعال
و خواص آن جهت استعمال مفید و جلوس در سایه آن ممنوع است **شوکران** بفتح شین و سکون واو و فتح کاف و راء مهمله و الف
و نون لغت عربی است و بعد از وی گفته یونانیست و ابن بیطار گفته که عجمی اندلس جوفظه نامند و بیونانی قونیون و سقونیون و باریقون و طفنیقون
و شقوسیون و بفرنگی شیکنه و بفارسی بیخ لقت نامند ماهیت آن و دیسقوریدوس در رابع گفته بیخ نباتیست بالروحیت و ساق آن پرگره شبیه
بساق رازیانه و سطبرتر از آن و شعبهای شاخهای آن جبتر و اوراق و برگ آن شبیه ببرگ قثاء و بزرگتر از آن و ثقیل الرائحه و در بالای آن شعبه و اکلیلی
و در آن گل سفید شبیه بگل شبت و تخم آن مثل نانخواه و مایل بسفیدی و در وقتی گفته برگ آن مانند برگ ببروج و بسیار زرد و بیخ آن باریک و بی ثمر
و تخم آن مانوبان نانخواه و بزرگتر از آن و سطبر و بی بو و لعاب دار بعضی گفته اند بیخ نباتیست که آنرا دو سر و درخت و در روس تیز نامند و بعضی گفته
اند بزر البنج رومی است که آنرا در روس گویند و بهتر و مستعمل آن است که در کوه لفت از بزر روید و آنرا در روس لقتی گویند و صاحب اختیارات گفته آنرا
شوکران نامند و بعضی گفته اند بیخ نباتیست که بهندی بسوتیه نامند طبیعت آن در چهارم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن مخدر و مسکر و منوم
مقدار شربت آن [illegible] بعد از آنکه بدل آن بزر البنج و دو درم آن قتال بقوت سمیت بارده بزوال عقل و اختلاط فکر و ذهن و کلام و بند و ظلمت
غشاوه بصر که چیزی نبیند و فواق و برودت باطن و اطراف و در آخر تشنج و خناق از تنگی که در قصبه ریه و حنجره بهم رسد پس موت و مداوای آن مبادرت
بقی و اسهال بطن تا که نقا حاصل گردد پس نوشانیدن اشیاء نافعه تریاقیه مانند طلای صرف که نوعی از شراب است پس آنکه مهلت داده بعد از آن
شیر الاغ و افسنتین با فلفل و حب سعتر و سداب باطلاء بنوشند و با قردمانا و سیعه و فلفل با تخم الجزره باطلا و روغن غار و الجدان و
حلتیث و روغن جار بنا سیبی و باقی تدابیر آن مانند تدبیر افیون خورده است و چون نوشته اند پیش از آنکه تخم آن خشک شود بگیرند و بکوبند

و عصارهٔ آن اگر فته در آفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد و از آن جمله آنکه از او در سکنه و اوجاع چشم است و ضماد آن جهت تسکین اوجاع حاره
و نمله و حمره و ضماد برگ و تخم آن بر پستان شیردار قاطع شیر آن و مانع از بحته شدن آن و بر پستان دختران مانع کبر آن و بدستور بر خصیه
پسران و بر خصیه و کشش ران جوانان مانع احتلام و محلل ورم آن بر قضیب مضعف باه و مانع بزرگ شدن آن و بر عانه و بر عضو که خواهند
موی نروید مانع آن و بر شکم حابس اسهال و نزف الدم و بدستور طلای آن بر پیشانی حابس رعاف و حکیم میر محمد مومن نوشته که چون بیخ
انرا با بزر البنج از هر یک بیست درم کوبیده با یکصد و پنجاه مثقال آب یکصد و پنجاه عدد موی بزرگ جوانه با آتش ملایم طبخ دهند تا آب بنوز و پس
موی ها را از او به جدا کرده نگاه دارند و از یکعدد تا سه عدد آنرا بخورند بسیار قوی و امساک منی آورد و زیاده از سه عدد مسموم قوت و
نوشته که بعضی این را موی بزغم نام کرده‌اند شوندر بفتح شین و واو و سکون نون و فتح دال و راء در آخر [illegible] و مهمله و بضم اول و دوم نیز آمده
ماهیت آن بغدادی گفته معرب از چغندر فارسی است و آن نوعی از لفت است و بمصر آنرا الفت طلیطلی و قوی شلجم احمر نامند و آن شبیه
بشلجم است در نبات و صورت و لیکن برگ آن خشن و مشرف نیست بلکه اقرب بسلق است و برگ آنرا میخورند چنانکه برگ شلغم را میخورند بلکه
بیخ آنرا میخورند و طعم آن با حلاوت و تلخی کمی است و انطاکی گفته فرقی میان آن و زردک و شلغم مگر آنکه برگ آن مشرف نیست و بیخ آن مایل
باستداره و طول و بسیار سرخ و شیرین مایل بتلخی و تیزی است و صاحب تحفه نوشته قسمی از شلغم بری ماکول است و بهترین آن سرخ خالص
کوچک تازه است طبیعت آن بارد و رطب در دوم گرم و تر در اول نیز گفته‌اند افعال و خواص آن رافع ریاح و عفونت و مسخن و جاذب
دوم از عرق لطافت جلد و مهیج باه بغدادی گفته بنابر آنکه بارد و رطب است که اظهر است مضر باه است و مضر [illegible] و صاحبان معده بارد و
بطی الهضم و مورث نفخ و قراقر مصلح آن سرکه و خردل و مخلص آن مهراوه مردم بلدان با شیر آنرا با با ماست ترتیب میدهند و بطی
الهضم میکرده و لیکن لذیذ میباشد و تخم آن بسیار نافع است و در او و به قتال و اگر بیشتر از سم بخورند سم چندان ضرر نمیکند و فعل
آنرا باطل میسازد بالمره و لهذا داخل در تریاق فاروق است و جزوی از اجزای آن بخلاف تخم شلغم که ضعیف است و طبیخ آن جهت
ابرده نافع جلوس در طبول بدان و در سایر افعال قوی‌تر از سایر اقسام شلغم و در شلجم مذکور شد شونیز بضم شین و سکون واو و کسر نون
و سکون یاء مثناة تحتانیه و زاء معجمه لغت فارسی است و شونوز و سیاه دانه نیز و بعربی حبة السوداء و بیونانی [illegible]
گفته و بهندی کلونجی با نون و بفتح کاف و ضم لام و سکون واو و خفای نون و کسر جیم و یاء آخر حروف بهترین آن تازه و فربه دانه تند بوی
ماهیت آن تخم نباتیست شبیه برازیانه و از آن تیره و باریک تر و گل آن زرد مایل بسفیدی و بنفش نیز میشود و برگ آن شبیه برگ
زبان در حلقه و تخم آن در غلافی بزرگتر از غلاف بزر البنج و تخم آن قریب بمقدار انیسون و سیاه و تند بوی و بهتر آن سفید و قوت آن تا هفت
سال باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و مجفف رطوبات و منضج و مقطع اخلاط و جالی و مدر شیر و بول
و حیض و مقطع جنین زنده و مرده و مشهور تریاق سموم بارده و شرب او بخور آن و حمول با [illegible] اعضاء الصدر والغذاء النفض و غیر

و نیز جهت سرفهٔ بارده و درد سینه و انتصاب النفس و قی المعده و غثیان و استسقا و یرقان و سپرز و قولنج ریحی شرباً و ضماداً نافع و مداومت
خوردن آن هر صباح مدر بول و حیض و منی و با روغن جهت سرخ کردن رخساره و لطافت بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده شرباً و
ضماداً و یک مثقال تا دو درم آن با سه درم با آب نیم گرم جهت سگ دیوانه گزیده و رتیلا و با سکنجبین جهت تب ربع و تب بلغمی کهنه و با آب [illegible]
جهت النفس الانتصاب و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تبهای مزمنه و با الطرون جهت حسر البول و سوخته آن جهت بواسیر خصوصاً که با رب
سوده بپوشند تعدیل و بوئیدن خام آن و یا در سرکه خیسانیده آن [illegible] و بدستور جوشانیده در سرکه خیسانیده آن [illegible] و صداع بارده
جهت درد سر بارد و مزمن و تفتیح سده خیشوم و زکام و نزله و لقوه بغایت نافع و تعدیل و چون هفت عدد دانه آن را در شیر زنان نخست
یک ساعت بیاغارند و در بینی کسی که یرقان داشته باشد و چشمهای او زرد شده باشد قطور نمایند بغایت نافع و زائل سازد و [illegible] تفتیحی
کردن و سعوط سحوق آن با روغن ابرسا جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع و بدستور با الکحال اکتحال آن جهت نزول در ابتدا نافع و
طلا و گرم کرده آن بر سر جهت زکام و بر سایر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و مضمضهٔ مطبوخ آن با سرکه به تنهائی و یا با چوب صنوبر جهت
درد دندان بارده و [illegible] و آن در پیش سر جهت منع و سد تتالی نزلات مزمنه و رفع درد سر بارده و تفتیح سده خیاشیم و با سرکه خمر و یا انگوری
جهت ثالیل و رفع خال و قشر جلد و درد مفاصل و بهق و برص و تقشر و قوبا و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و ثوالیل و خال مجرب و
با آب حنظل [illegible] بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و با آب شیح جهت اخراج حیات البطن بقوت تمام و سائیده آن با خون
افعی و با خون خفاش و با خون خطاف جهت دفع [illegible] موثر و با عسل و روغن جهت درد رحم و وجع آن و [illegible] نفاس و با روغن
گل سرخ جهت انواع جرب ضماداً و سوخته آن با موم گداخته و روغن سوسن و یا حنا و مانند آن هر دو بر سر [illegible] قرع که بخار [illegible] کل نابند بعید
و مانع ریختن موی آن و دو [illegible] و ضماد اندک بریان کوبیده آن با کلاب جهت زخمهای سودای ساق با مجرب
و با بول صبیان جهت قروح شهدیه سر و سایر قروح بارده رطبه و قطور بو دادهٔ کوبیده جوشانیده آن با روغن زیتون و صاف
کرده بقدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و با روغن حبة الخضرا و در گوش جهت تفتیح سده و رفع
ریاح و دود آن نافع و دخان آن گریزاننده هوام و [illegible] شونیز [illegible] خناق محرورین و سدر مصلح آن در سرکه خیسانیدن آن مضر
گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم در مبرودین و در محرورین تا نیم درم و بدل آن انیسون و نصف وزن آن تخم شبت و
روغن آن با روغن زیتون و کنجد جهت عادهٔ باه [illegible] شرباً و طلاء مجرب [illegible] و روغن آن که بقرع معکوس گرفته باشند طلاء
بر اعضاء تناسل و کمر جهت [illegible] تعدیل و رفع دردهای بارده و سستی اعصاب و سده آن و بدستور [illegible] آن با
اشیاء مناسبه جهت امور مذکوره سریع الاثر و [illegible] [illegible] بالای آب آید و گویند
[illegible] خناق و غثیان آورد و تدبیر آن قی کردن و آشامیدن شیر و سایر تدابیر که دفع سموم کند جوز زده است

فصل الشين مع الياء

الثالث التحتانیه شیبه بفتح شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و هاء اسم عربیست و بعضی شیبة العجوز نیز گویند
بعضی اشنه لسان‌الیه نامند ماهیت آن گیاهی است ساق و شاخ آن سفید و برگ آن مایل بسفیدی و غبار ناک و گویا ممزوج اصل آن
کرده اند و خوشبو مانند بوی شیبه بیوی صعتر منبت آن بساتین و جاها تکربازان الیسا میشود و در شیراز بسیار میشود و آنرا در بساتین
و مغازل بسیار میکارند و ریحان کرمانی و حبق کرمانی نیز نامند و رایحه آن شبیه بمعجون است طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و در
اخر اول نیز خشک گفته اند افعال و خواص آن مفتح سده و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد ترلی شرباً و ضماداً آن رافع ورم و بری
و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتهاء محلل آن و جهت تحلیل ریاح رحم و انفتاح فم آن و ورد او رار طمث و جذب جنین شرباً و حمولاً
و حلو ... ماء طبیخه موثر مقدار شربت آن تا یک مثقال و سم است و بدل آن شراب و ماء العسل بقدر احتیاج شیح بکسر اول و سکون
یاء مثناة تحتانیه و حاء مهمله بیونانی ساریقون و ... بسریانی ... و بفارسی درمنه نامند ماهیت آن نباتیست قریب بنبات
شبث و گل آن خوشبو و تلخ و بالاندک جدت شبیه بافسنتین رومی ولیکن قبض این از آن کمتر و گرمی این از افسنتین زیاده و برگهای
آن ریزه نازک شبیه ببرگ سداب و بعضی مایل بسبزی او بعضی مایل بغبرت و گل آن زرد و سرخ و آن انواع میباشد جبلی و صحرائی
و جبلی آن قوی تر از صحرائی و آنچه گل آن مایل بسرخی است و برگ آن شبیه بسداب و نبات آن از شبث کوچکتر شیح ارمنی نامند و آنچه
مایل بغبرت و تخم آن شبیه بتخم کشوث و اندکی از آن بزرگتر و ... بالرطوبت چسبنده و گل آن زرد و شیح جبلی را بیونانی اقلیون
نامند و طعم آن تلخ و آنچه عریض الورق و گل آن سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی تخم لسباج است که خشکیز نامند
و آن تخمی است معروف و در لسباج مذکور شد و مستعمل از اقسام آن گل آنست غیر سایر اجزا و گیاه آن بلیموزا نیز گفته اند و بعضی
از افسنتین است و صاحب منهاج آنرا دو صنف گفته یکی چوب آن مجوف و برگ آن شبیه ببرگ سرو و دیگری ارمنی زرد رنگ و شیح ارمنی
نیز یکی را سروی الورق مجوف العود گفته و این مستعمل در ادخنه و بخورات است دوم برگ آن شبیه ببرگ طرخون و گفته گاه بیاقوت
میشود صنف ثانی که زرد رنگ نباتی شد و آنرا بسریقون ارمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار و بهترین آن ارمنی است طبیعت آن گرم و
خشک در سوم و در دوم نیز گفته اند افعال و خواص آن مفتح سده و قاطع بلغم و محلل ریاح و مسهل اخلاط فاسده و مدر فضلات و مخرج
اقسام کرم شرباً و ضماداً و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و عسر النفس و فواق و مغص و درد زکم و تبهای مرکبه شرباً نافع
مقدار شربت آن در سموم تا سه درم و در غیر آن تا دو درم مضر بمعده و عصب و مصلح مصلح آن مصطکی و ترمس بدل آن بوزن
آن افسنتین و بعضی سداب را بدل آن دانسته اند تکمید بطبیخ آن و بدستور طلاء آن جهت زهر ... و سایر اورام بلغمی غلیظ بعد از
تنقیه بدن و ضماد رماد سوخته آن با روغن زیتون و یا زنبق و یا امثال آن جهت داء الثعلب و سرعت رویانیدن موی بر آن
موثر و ذرور آن جهت اکله و روغن آنکه بدستور روغن گل طبخ سازند جهت عسر النفس و رفع لینها و امراض بارده و ورم معده و استسقا

و استسقا و اخراج دیدان و لسع عقرب و رتیلا و انبات لحم نافع است **شیخ البحری** و ابن شیخ یهودی و سمک یهودی و اهل مغرب نیل
ماهیت آن حیوانیست بحری و در دریای مغرب بیشتر ابوجود (?) و شبیه بسنگ پشت بحری و لیکن صدفی این بدان مرتبه نیست بلکه پوست
جلدی است و سر وی آن شبیه بگوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و ازین جهت ابن اسمک الیهودی
نامند و آن را نیز خورند افعال و خواص آن خوردن دل آن جهت داء الثعلب و بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن
مانع تولد نقرس و رافع آنست و بخور اجزای آن با استخوان جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه مجرب دانسته اند **شیرخشت**
بکسر شین و سکون مثناة تحتانیه و راء مهمله و کسر خاء و سکون شین معجمتین و تاء مثناة فوقانیه بفارسی شیر خشک نامند ماهیت
آن گفته اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعض بلاد فرنگ نیز بر درختیکه ابن اهل زبان و بارت (?) نواح خراسان کشیر و در
درختی دیگر کبیر و نامند می نشیند و این درخت بقدر دو سه قامت بلند میشود و چوب آن خالدار زرد و سفید و اندک ثقیل لون آن
است و از آن عصا میسازند و کمیاب و قیمتی است جهت آنکه چوب آن اکثر کج و اج میباشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است
که از رگهای آن درخت بر میآید و منعقد میگردد و از قبیل طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت بر آن میکند جهت آنکه گفته اند
که خشت بلغت اهل آن نواح بمعنی صمغ است و بعد اضافه و ترکیب کشیر و یا کبیر و بدان و حذف کاف از اول کشیر و کبیر و اسقاط واو
از اول وخشت و آخر کشیر و یا کبیر و برای تخفیف شیرخشت و بیرخشت گردید و نیز ابن الفارسی شیر خشک میناميند یعنی لبن منجمد و
مجفف پس لبن که بفارسی شیر نامند غیر طل است که شبنم باشد و بهترین آن حب های بزرگ سفید شیرین خالص آنست که چون
در دهان گذارند زود گداخته گردد و کام و زبان را بسیار شیرین و سرد گرداند و با جلا و تقطیع باشد و شیرینی طعم آن
شیرینی خاص است ورای شیرینی شکر و عسل و مغشوش و مصنوع از آرد و جو و شکر را این صفت نیست و تجار یا در بین اوقات
از بلاد ایتالیان (?) بسیار میآورند و میگویند در انجا بسیار بهم میرسد و از قبیل شبنم است و از آن آنچه بر شاخهای اشجار و سنگهای پاکیزه
افتاده و یا در چادری و یا غیر آن با احتیاط اخذ نموده اند سفید خالص میباشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مایل به تیرگی است
و این نوع مطلقا دهان خوب سرد نمیگرداند و زود در آب گداخته نمیگردد و مانند شیرخشت خراسانی اما در قوت اسهال قریب بآن
است و گویند در بلاد صوبه بهار که مشهور بعظیم اباد و پتنه و بها گلپور و نواح آن از علفیکه ابن اهل هند جاکتر امینامند چیزی شبیه
بشیرخشت بعمل میآید بدین قسم که چون علفهای را ببرند ضابطه است که بیخ آن را آتش میزنند بعد از آن از بیخ انهار رطوبتی جوشیده
برمیآید و مانند دانه نقلی سفید بسته میگردد و آن دانه نقل در جمیع اوصاف مانند شیرخشت است و ابن زبان مردم انجا هرالاوه (?)
فرنگی مانه نامند و حکیم میر عبد الحمید نوشته که من خود تجربه نموده ام مانند شیرخشت است طبیعت آن در اجزا اول گرم و برطوبت و یبوست
معتدل افعال و خواص آن جالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن

حرارت و لهیب معده و قلب و جگر و ورم آن و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و تبهای حادث از مواد رقیقه و نیکو مسهلی است
و استعمال آن بر عرق بدون کرب و اذیت و اضطراب و احداث حرارت حتی که اطفال و پیران ضعفا را موافق است و اگر
نزله و سرفه نباشد با گلاب بهتر است و عمل آن بیشتر و الا با آب آلو و به مناسبه و دیگر و با ماء الشعیر بهترین مسهل است از برای صاحبان
تب حار حاد و محرور المزاجان و امراض حارهٔ حاده که در نیم آثار ماء الشعیر که قریب بیک رطل است و یا زیاده مقدار پنج شش توله تا هشت
توله شیرخشت حل نموده صاف کرده روغن بادام مقدار ده درم بر آن چکانیده گرم کرده بنوشند و هرگاه تشنه شوند و باصور
در استعمال نماید عرق رازیانه و یا قدری ماء الشعیر گرم کرده بنوشند المضار مولد ریاح و قراقر در معده و ترقیق منی و باعث
سرعت انزال است بسبب جلائی که دارد مصلح آن روغن بادام و رازیانه مقدار شربت آن تا بیست و پنج مثقال بدل آن بوزن
آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات قانون
گفته که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن ملین و جالی بشره و با شیر جهت طراوت
گونه موثر است **شیرسته** بکسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه
و هاء ماهیت آن بلغت گیلانی اسم سرکهٔ شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مانند خمر است و مضرتیکه در سرکه میباشد ندارد و در
اکثر مواضع و دستور صنعت آن آنست که خردل سرخ با تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی و مایل بسیاهی است با سرکه
تند بسایند تا مانند خمیر گردد و بعد از آن ده مثقال از آن با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکهٔ کهنه مخلوط
نموده تا دو هفته هر روز مکرر بر هم میزنند تا مانع جوشیدن آن گردد و پس استعمال مینمایند **شیطرج** بکسر شین و سکون یاء
مثناة تحتانیه و فتح طاء مثاله و راء مهمله و جیم معرب چیتره که هندیست و بهندی چیته تیز نامند و اکثر بدین نام معروف است و گویند
معرب شیتره فارسی است و بعربی سواک الراعی و حنیوس و قاعوش و خامشه نیز نامند و بیونانی لیبیدیون بباء موحده بعد از یاء
مثناة تحتانیه و لیفیدیون بفاء بجای بای موحده و بربری عصا و بفارسی بیخ بریده نامند ماهیت آن رازی گفته دو نوع میباشد
هندی و شامی هندی آن باریک و شامی آن غلیظ شبیه بعود و قوه و رنگ آن مایل بسیاهی و دیسقوریدوس گفته نباتیست معروف
و در شیر آب و نمک معمول است استعمال آن و جالینوس در عاشره از میامر خود از وی ابقراطیس نقل کرده که گیاهی است
که در مقابر و دیوارهای کهنه و مواضعی که گشت و کار نمیشود میروید و همیشه تازه میباشد و سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ
حرف و بلندی شاخهای آن تا یک ذرع و در تابستان برگ آن خشک میگردد و باریک شده بر آن میباشد تا آنکه سردی هوای
زمستان بدان رسد آن زمان پیر نیز رود و شاخهای آن باریک میگردد و متصل بیخ آن برگی نمیماند و در تابستان از شاخهای آن گل سفید
ریزه برگی ظاهر شود و تخم آن از تخم خشخاش بسیار ریزه که خوب دیده نمیشود و مستعمل بیخ آنست و در سابور از ادویه مفرده گفته تو

قوت وطعم ورایحهٔ آن شبیه بحرف است و بهترین آن نوعی است سهاج تازه هندی یا بحری آنست و بعضی گفته اند بهترین آن فارسی آنست بجهت
آنکه چون بر عضوی طلا نمایند در یک لحظه آبله میکند بخلاف هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندیست و قوت آن تا پنجسال باقی میماند و گفته اند
علامت خوبی و تازگی آن آنست که چون بیضهٔ مرغ را در کوبیدهٔ آن یکروز پنهان کنند پوست آن سرخ گردد و آنچه در بنگاله دیده شد نبات آن بلندی
یکذرع تا بیکذرع و نیم و شاخهای آن باریک و گره دار و بر هر گرهی چند عدد برگ شبیه ببرگ عنب الثعلب و از آن اندک بلندتر و نیز دارد بخش
برگ آن در همان مواضع یعنی بر گرههای آن چند عدد گل سفید ریزه برگ کوچک فی الجمله شبیه بگل یاسمین اما از آن کوچکتر میروید و دو نوع
میباشد یکی برنگ شاخ آن سیاه مایل بسرخی و گل آن سیاه و این کمیاب است و دیگری سفید مایل بسبزی و بعضی مایل بسرخی و گل آن سفید
و این بسیار و نبات آن همیشه میباشد و خودرو است بیشتر آن کنار آبها و جاهای نمناک و در ربیع گل میدهد و در اواخر آن برگ
میاورد طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و محرق و منفط و مقرح جلد و مفتح و مسهل اخلاط لزجه و جاذب کشندهٔ اواز
و دافع بلغم مفاصل و اوجاع آنها و ریاح و سموم و سپرز و ناطم و مهیج باه و مسقط جنین و طریق استعمال آن بیشتر آنست که با شیر و مایه کره و یا در
آب و نمک جوشانیده استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت برص و بهق سفید و جرب قوبا و تقشر جلد مفید برای انکه سیاه کنندهٔ جلد بدن و
نافذ و جالی است و اولا آبله میکند پس متقرح ساخته مواد آن را دفع مینماید و باصلاح می آورد و وجع مفاصل را نیز مفید است و در ورها
ساکن نیکو جاذب و ضماد برگ مقرح جلد و با بیخ رالسن جهت سپرز و عرق النسا و جرب متقرح که ربع ساعت تا نیم ساعت بر آن بگذارند
مقدار شربت آن یکدرم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی و مصطکی بدل آن در علل سپرز مرجان و در جذام فوه و زرنباد است شیرزق
اسم بطلی شیر خفاش است و گویند مراد از آن بول و سرگین است و در خفاش مذکور شد شیر و خ تیز همان است شیلم بفتح شین
و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربیست و زوان تیز نامند و بفارسی گندم دیوانه است ماهیت آن دانه ایست از
گندم کوچکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی و نبات آن شبیه بنبات گندم و در گندمزار میروید و در اصفهان کاکلک و شیرازی
گویند و بهترین آن فربه آنست که کهنه و فاسد نباشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و خشکی آن زیاده از گرمی افعال و
خواص آن مخدر و موجب سدر و مفسد آرد و نانیکه شیلم داشته باشد سکر و سبوم و باعث سدر و ضماد آن جاذب خار و پیکان و
منقی سوداو سرشته کوبیدهٔ آن با شراب جهت وجع ورک و با سرکه پخته با زیت سرشته جهت قوبا و سعفه و جرب متقرح و با سفیدی
تخم مرغ محلل صلابتها و با عسل جهت تعفن و با مرکبات و سرگین کبوتر جهت خنازیر و سوداخ کشنده و مایل و جراحات و اورام و با گندم جهت
قوبا و ریشها خوردن و باکوگرد جهت بهق طلاء مفید و چون بر آتش اندازند بخار آن نیز سکر و خواب گران آورد و بدل آن چند قرقی
مصلح مضار آن روغن و شیر و قی کردن و ربوب حامضه آشامیدن و روغن آن لطیف تر از روغن گندم و طلاء آن بر چرکها
و ... نافع است و چون ... بر آن نمایند بهتر از روغن گندم و طریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن گندم است و در

قرابادین مذکور شد باب چهاردهم در بیان ادویه که حرف اول اسمها صاد مهمله است فصل الصاد مع الالف صابون

صابون بفتح صاد و الف و ضم بای موحده و سکون واو و نون از مخترعات بقراط است ماهیت آن معروف است و دستور ساختن
آن است که بگیرند قلی یک جزو و آهک آب ندیده نیم جزو و هر دو را نرم سائیده و با پنج وزن آن آب در حوض و یا ظرفی بزرگ کنند که متصل بدان
اندک نشیب حوضی و یا ظرفی دیگر و مابین هر دو ممری باشد آن ممر را بسته تا دو ساعت آن آب را با قلی و آهک چوب بر هم زنند پس رها
کنند تا ته نشین گردد و آنگاه آن ممر را باز نمایند تا صافی آن در آن حوض دوم و یا ظرفی دیگر آید پس آن ممر را باز بسته و دو نمایند و همان مقدار آب
باز در آن ریزند و نیکو بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد و صافی را باز در حوضی و یا ظرفی علحده نمایند و همچنین تا دو بار حدت و تندی در آن
نماند و آب هر مرتبه را جدا جدا نگاه دارند پس بقدر ده وزن آب اول روغن زیتون بر روی آتش گذاشته بتدریج از آب آخر
بخورد آن دهند تا تمام شود پس آب پیشتر از آن را همچنین تا آخر آب اول را بخورد آن دهند و قوام آنکه باید چنین شده باشد پس از
آتش فرود آورند و بر بوریای و یا حصیری پهن نمایند و مانند اقراص بزرگ ببرند و بگذارند تا خشک شود و بجای بعضی روغن زیتون
روغن بیدانجیر و بنفشه و بابونه و بادیان و قرطم میکنند و بهترین همه مصنوع از زیتون است و بدترین همه معمول از بزرک است و
در قرابادین اقسام آن ذکر یافته طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن مقطع و معفن و اکال و منضج و ملین اورام
و جالی و جوهر دهن آن نافع حمل و حمول آن مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و ضماد آن با هم وزن آن حنا جهت درد زانو و عرق
النسا و نمش و کلف و بهق و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن و با زاج سفید محرق جهت قوبا و با روغن گل که با هم طبخ دهند جهت
خشک نمودن زخمهای سر اطفال بانکه از عسل و بر قروح شهدیه که بمالند و تا هفت روز بگذارند پس باب گرم بشویند و باز بمالند
تا زایل گرداند از اجله ادویه است و با سرگین کبوتر و آهک و امثال آن جهت کشودن دمل و اغتسال موی سر بصابون جهت
رفع چرک و قمل و رشک و شوره ابریه نافع و موی را مجعد گرداند و اکثار آن موی را سفید گرداند و با الیه جهت حکه و جرب و دفع
آثار و چون در خرقه صوفی اندازند و بر ورم و بر خراز و قوبا بمالند زایل گرداند و با هموزن آن نمک در حمام بدستور جهت حکه و جرب
ریش شده و چون با نیم وزن آن سلیقون که زنجفر محرق است که سرخ نمایند و هم چند آن آهک آب ندیده در هم نموده بر موی
ریش خضاب نمایند در حمام بعد از آنکه ریش را پاک شسته باشند که نموست و چربی در آن مطلق نمانده باشد و نیم ساعت
صبر کنند موی را سیاه گرداند و پیری را میرود و با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام بلغمیه و نضج آنها و اکثر امراض جلدیه مناسب
و مجرب و شیاف آن مسهل خلط خام و رافع قولنج و مخرج کرم معده حقنه صاد و اطفال و مدر بول مقدار شربت آن تا دو مثقال
و چهار درم آن کشنده است بجراحت امعا و احشا و در سوخته آن در ظرف سفالی جهت ... مفید که موضع را اول با آب
گرم پاک بشویند و خشک کنند پس بر آن بپاشند مجرب و آب آن حضو صاد اول تیز آب است و آشامیدن آن قتال تا چهار درم

تا چهار ورم السونس حلق و معده و مجاري تقداوي و استعمال آن نکرده بودن باشند که اعضای باطنی را متقرح و سوراخ گردانیده و مداوای
آن و همچنین صابون جوزهوائی بمضمون باب کرم و روغن تخم کبیجه است با کدو و بعده زاغ آبی گوشت ماهی جرب با روغن بادام نوشیدن
و اشامیدن ماء الجبن با روغن بنفشه و قی نمودن بدان و اشامیدن مرق دجاج با حب القطن پخته و با کی بنت با شامیدن یک
دانگ کافور و مالیدن تیزاب بر محل لسع و نیش حیوانات سمی جاذب و مانع انتشار زهر است بتقرح صحیح گردانید **ماصفراس** بفتح میم و
الف و فتح صاد و سکون فاء و فتح رای و الف و سین مهمله ماهیت آن از ادویه چوبی است که از بلاد مسمی بفلوریده از بلاد
ارض جدید می آورند و آن پوست درختی است بعضی ضخیم و بعضی نازک شبیه بدارچینی در شکل و رنگ و بو و طعم آن قریب بدان با زیادتی
حدت و عطریت و درخت آن شبیه بدرخت صنوبر و زود شکست و بار آن ... و با حدت و برگ آن مدور و مشرف بثلاثه و چون
خشک شود خوشبو گردد و تازه آن بو ندارد و تازه آن و تنه درخت آن شبیه بکمثری و در قطر و سبز رنگ مایل بزردی و در صلابت و رخاوت
معتدل بنبت آن صحراهای معتدله در حرارت و برودت و رخاوت و صلابت و مستعمل بیشتر قشر آن است طبیعت آن در اول سوم
گرم و خشک و چوب آن در دوم یعنی گرمی و خشکی قشر آن زیاده از چوب آن افعال و خواص آن ملطف و مرقق رطوبات لزجه و
مقطع آنها و مفتح سدد عتیقه در جمیع مجاری و منضج اخلاط غلیظه و مقوی اعضاء رئیسه و ضعیفه و قوی و موافق حرارت غریزیه بسبب
عطریت رایحه و حرارت ذاتیه و رافع جمیع امراض ناشیه از ماده بارده رطبه [illegible] و ضیق النفس و سرفه کهنه و فواق و قی و
غثیان و هیضه و سوء المزاج بارده از معده و کبد و مثانه و وجع گرده و مفاصل قدیم حادث از ماده بلغم و مدر بول و حیض و محلل ریاح
غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و زایل کننده عسر البول حادث از سنگ گرده و مثانه و از غرایب آثار آن است که اطلاق طبیعت منماید
و استعمال آن با وجود سستی که دارد و بسبب قلع زهریت و جهت امراض سمی بتمامی خصوصا طاعون و حمی ربع و نائبه و وبائیه حتی آنکه
گفته اند نگاهداشتن قطعه از قشر آن در دهان و فرو بردن آب آن در ایام وبا بسیار نافع و مانع سرایت عفونت هوا است باذن
الله سبحانه و نیز جهت تسکین درد دندان نافع چون مرطوب المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع و لیکن مناسب
محرور المزاج و همچنین یابس المزاج نیست مگر نزد احتیاج و ضرورت برای طبیب حاذق و تدبیر او جهت آنکه استعمال او در چنین
مزاجی خطرناک است بخلاف تدبیر و اصلاح آن دشوار و طبیب حاذق چون استعمال نماید بملاحظه مزاج و سن و بلد و فصل و مرض و غیره
نموده با ادویه مصلحه و مبدرقه استعمال خواهد نمود حتی آنکه بعضی حذاق در علاج هزال مفرط با ادویه مسمنه و بارده استعمال
نموده باذن الله تعالی هزال برطرف گشته و تسمین حاصل شده جهت آنکه از شان این جزو است بدرقه و رسانیدن قوای ادویه
که ترکیب یافته نموده اند بسوی محل مقصود و پیش از فتور قوت و سقوط تاثیر آن بسهولت و لهذا انفع آن در امراض متضاده بزرگ
و بسیار است با ادویه مناسبه هر علت و طریق استعمال آن بوجه کثیر است و اشهر و اقوی همه آن است که بگیرند چوب با قشر آن بجهت دم

باشند درهم بحسب رای طبیب و اقتضای وقت و بکار و ریزه ریزه نموده در یکصد و پنجاه درم آب یک شب و یک روز بخیسانند پس در دیگ
کرده سر آن را ببندند بنحوی که مطلقا بخار آن بیرون نرود و بعد در ظرف گلی لعابدار با آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و پنجاه
درم بماند پس فرود آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود و بعد صاف کرده [illegible] نمایند و با شکر پنج مثقال و یا بدون آن نیم گرم بیاشامند
و بعد ثفل آن دو صد درهم آب داخل کرده با آتش ملایم جوش دهند تا یکصد درهم بماند و صاف نموده بجای آب هر وقت که تشنه شوند
بیاشامند و همچنین تا سبق و یکروز یا چهل روز بحسب رای طبیب و کلفت و مشقت پرهیز از محافظت هوا و غیر آن بطور چوب چینی است
و جهت هر مرض با ادویه مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نمایند **صاصلی** بفتح صاد و الف و کسر صاد مهمله و لام و یا آخر حروف
و ضبوعیلا و شاصلی نیز و بیونانی ارتفورس بقالا نامند ماهیت آن نباتیست شبیه بحلفای تازه روئیده و از آن کوچکتر و شاخهای
آن باریک و نرم و نازک و زرد و شکل مایل بسفیدی بالقدر دو شبر و بالای آن منشعب به چهار شعبه و تازه آن ماکول و اندرون
گل آن سفید و تخم آن شبیه بشونیز و از آن سبزتر و قایم مقام شونیز و خبازان بر نان نمیپاشند بجای شونیز و بیخ آن شبیه ببلبوس
کوچکی خام و پخته آن را میخورند نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند شاید قاقلی و یا نوعی از آن باشد زیرا که شبیه بدان
است در ماهیت و خواص و افعال طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن جهت درد فواد بارده و ریاح فم معده نافع و تخم آن در افعال اشبه
بشونیز است و بسیار خوردن بیخ آن محرک باه و رافع وجع فواد بارده است **صامریوما** بفتح صاد و الف و فتح میم و سکون راء مهمله و ضم یاء
مثناة تحتانیه و سکون واو و فتح میم و الف لغت سریانیست و اهل اندلس تیرلنشول و بدیار مصر گیاه عقرب و بعضی عربان آن را اغبر
نامند جهت آنکه رنگ آن اغبر است و بعضی لاجوردیه جهت آنکه رنگ عصاره گل آن لاجوردیست و گویند اسم گیاهی است که بهندی آن را
لجالو گویند ماهیت آن نباتی است و دو نوع میباشند کبیر و صغیر کبیر آن از یک بیخ چهار پنج شاخ میروید و شاخهای آن پر شعبه و برگ آن
شبیه ببرگ ریحان و از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گل آن سرخ لاجوردی و منحنی مانند دنباله عقرب منبت آن زمینهای خشن
و صغیر آن برگ کوچکتر و مدور و ساق آن مفروش بر روی زمین و گل آن لاجوردی و منبت آن کنار آبها و جاها که آب در آن مانده
بر طرف گردد و مستعمل برگ و ساق و تخم آن است و بیخ آن را چندان منفعتی ننوشته اند طبیعت آن گرم و خشک در دویم و حرارت آن
زیاده از یبوست است افعال و خواص آن محلل و جالی و مسهل بلغم و مره سودا و مدر حیض و مخرج جنین و تریاق سم عقرب و رتیلا
و آشامیدن آب چهار عدد از شاخ آن بتمامه از برگ و گل و تخم با عسل و یا با فانید شیرین نموده جهت اسهال مره صفرا و با شراب
جهت رفع سمیت عقرب و رتیلا و همچنین آشامیدن دو درم از تخم آن سنگ مثانه را نیز بریزاند و گفته اند بلع نمودن چهار عدد از ثمر
آن پیش از نوبت ربع بیک ساعت و سه عدد برای حمی مثلثه یعنی تب موثر و ضماد آن جهت رفع ثوالیل و قوبا و معید و ضماد برگ
آن با شیر جهت تحلیل اورام حجب دماغ اطفال و نقرس و التوای عصب و آشامیدن ثمر نوع صغیر آن با اندکی نمک هندی و یا نطرون

ویا اطرون جهت دفع اقسام کرم معده وامعاء وضماد آن با سرکه جهت ثاليل برآمده آویخته نافع وگویند تعلیق بیخ کبر آن مسکن وجع گزیدن عقرب
و بدلش [illegible] است مضر سپرز مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم و صاحب تحفه نوشته که امین الدوله درخت حب العشمه را صابر بوما دانسته و تحقیق آن
در حرف اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **صاب** اسم عربی جمیع اشیایی است که بسیار تلخ و تند باشند و بر قثاء الحمار و برگهایی که تلخ
و تند است نیز اطلاق مینمایند **فصل الصاد مع الباء الموحده صبر** بکسر صاد و سکون باء و راء مهمله و بفتح اول و کسر دوم نیز آمده و اکثرا
صبارا نیز نامند لغت عربیست و بسریانی علوی و بیونانی فیقرا و الیا و برومی نیز الیا و بهندی ایلیا و الوا و ایلوا و ایلوا سیاه و در بنگاله
مصبر نیز نامند و درخت از اهل شام و نواح آن صبارا و بهندی گهیکوار نامند ماهیت آن عصاره و بعضی گفته اند صمغ درختی است بلندی
یک قامت و در بعضی بلاد کوتاه تر و در بعضی بلندتر میشود و از بیخ آن برگهای بلند ده عدد و زیاده نیز نمو و برشبیه ببرگ عنصل و از آن
بسیار بلندتر و پهن تر و اندک عریضتر و طرف پایین برگ آن عریضتر و ضخیم تر از طرف بالای آن و سر آن باریک و بر اطراف برگ آن
خارهای صلب کوتاه و دور از هم و جوف آن متخلخل و مملو از رطوبت غلیظ لزج بسیار تلخی که صبر از آن بعمل می آید یعنی عصاره است که خشکیده ها
میکنند و یا در ظرفهای گشاده خشک مینمایند و چون برگهای آن بلند شود و کهنه گردد از بیخ آن در وسط برگها شاخی نمو و بر [illegible]
[illegible] پر از رطوبت عسلی با اندک حلاوتی و حدتی کریه الرایحه و بر سر آن ثمرها شبیه بلوزه خرما و در آخر سرخ میگردد و بیخ آن بقدر تخم
بزرگی و نرم و ماده میباشد علامت نر آنست که دو طرف ثمر آن باریک و ماده آن را متساوی و جمیع اجزای درخت آن تلخ است خصوصا
رطوبت آن که خاکی رنگ است و گفته اند صبر سه قسم میباشد یکی عربی که از جزیره سقوطره که بر روی دریای قلزم و سرحد حبشه و یمن واقع است
و در آن جزیره کشند و نقل و دم الاخوین نیز بسیار بهم میرسد و صبر الحمار زرد و زعفرانی تیره سرخ رنگ اشقر صاف براق چسپنده صلب
کبدی شکل زود شکن میباشد و اجزای آن در حین شکستن ریزه ریزه میشود و بهترین آن و مستعمل از داخل و اودیه عین و خالص
از رمل و سنگ ریزه خوشبوی آن است که با حدت و لذع باشد و بوی مر از آن آید چون نفس گرم بدان رسد و دوم هندی و آن زرد
کمرنگ مایل بسیاهی غیر صافی و از سقوطری در او ضعیف ترند کوره کمتر و ضعیف العمل تر خصوص از داخل و سوم سمنجانی بفتح سین مهمله و کسر میم
و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح خاء معجمه و الف و کسر نون و یاء نسبت نام بلدی از بخارستان است و این صبر فارسی نیز نامند و این
زبون ترین اقسام است و سیاه رنگ غیر صافی شبیه بدروی و زبلی و دیر شکن و بدبو و خفیف و سبک و بسیار ضعیف العمل از خارج
و از داخل غیر مستعمل و محمد بن احمد دینوری نوشته که یک قسم دیگر نیز میباشد مشهور بحضرمی و این بعد از سقوطری و بهتر از هندی و خارجی
است و بعضی این قسم را یمانی گفته اند و قوت صبر تا چهار سال باقی میماند یعنی کمتر از چهار ساله آن قوی العمل و از چهار سال گذشته
تا هفت ساله آن بسیار ضعیف العمل و غیر مستعمل و باید که بمبالغه در سائیدن آن نمایند تا بخمل معده بچسپد و موجب عمل نباشد نماید و جوانان
و صفراوی مزاجان و محرورین و صاحبان ضعیف الاحشاء بتخصیص صاحبان ضعیف امعاء و باسارایقا و جگر و علل مقعده و بواسیر و

کمی نکه وزابدان ایشان چون غالب و عرق ایشان ضیق باشد و در هواهای بسیار گرم و یا بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند
و همچنین هنگام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته اثر فاسد سازد و جهر آن مغشوش با اقاقیا و صمغ عربی و امثال اینها میسازند
و فرق در رایحه و طعم و صلابت هست که اهل خبرت میشناسند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم خشک و بعضی در اول خشک
گفته اند و قول اول اصح مینماید و تلخی طعم و قبض آن دلالت بر مرکب القوی بودن آن دارد و این اقوی است افعال و خواص آن مفتح
سده و کبد و غیر آن و محلل ریاح احشا و مسهل قوی جالی اخلاط مهیای مجتمع در معده و سر و مفاصل و غیرها و ضعیف الاثر در غیر آن
و جاذب از اقاصی بدن و منقی معده و عروق از اوساخ و مسهل و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرای و زایل کننده یرقان
بقوت و اسهال و تفتیح سده کبد و بهترین دوائیست برای معده و منقی و مقوی آن است و مقوی قوت باصره و سایر حواس و دافع
مالیخولیا و حدیث نفس و اکثر امراض جلدی حادث بمشارکت معده زیراکه معده را با آنها کمال شرکت است و سموم و مخفف بلغم خصوص
معجون آن و ملصق نواسیر غائره و مدمل قروح عسرت الاندمال خصوص که در رو برد مذاکیر باشند و مانع خباثت مواد آنها است و اگر کسی
از برامدن عرق بدبو یعنی اول هنگام ظهور علامات آن سه روز پی هم بدین ترتیب بخورند که روز اول نیم درهم و روز دوم یک درم و
روز سوم یک درم و نیم و قدری بر آن موضع بگذارند ماده آن را تحلیل برد و باطل سازد و آشامیدن یکمثقال و نیم آن با آب گرم
اسهال معده نماید بقوت و تنقیه آن از فضول و با ماء العسل اسهال بلغم و صفرا نماید و گاه است که چون صبح و شام چند حبه از آن
با مصلحات آن در اتیح و حب گلگرفته بقوام آورده سرشته فرو برند با آب گرم اسهال لطیف نماید و فاسد نگرداند طعام را در معده و
اوجاع معده را دریکروز زایل گرداند و با مصطکی منقی دماغ و با غاریقون جهت مفاصل و نقرس و تنقیه سینه و یکدرم آن با آب سرد جهت
نفث الدم و یرقان و با گل سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با ادویه مناسبه جهت جمیع امراض سوداویه و اخراج اقسام کرم معده و امعا
و امراض طحال و گرده و رفع تشنگی حادث از صفرای مخلوط ببلغم و اعاده کردن شهوت طعام باطل شده و اصلاح و التهاب حادث
از حرارت صفرای کاین در معده و با ادویه مسهله و رفع ضرر آنها از معده چون باطفال شیرخواره با ادویه مناسبه بخورانند کرم شکم
ایشان را دفع نماید و اگر بطفل بخورانید و بر صبوه او بخورانند نیز همان اثر دارد و باعتبار تأثیر در شیر او و در طب قدیم است که چون مسهل
سوداست اگر سه روز نیم درم هر روز بمقدار یکمثقال آن را بخورند و سه روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند و همچنین عقدها و گرههای مزمنه
قدیمه را تحلیل برد و مقدار شربت معتدل آن یکمثقال و یک و نیم درهم آن مسهل و نیم درم آن منقی اخلاط فاسده و اکثار آن موجب
اسهال الدم بدل آن در اورام و جراحات دو وزن آن حضض مکی و در اسهال هموزن آن تربد و قدری سقمونیا و گفته اند
وزن آن افسنتین و نصف وزن آن زعفران مضر امعا و معده و کبد ضعیف و مقعده بحیثیت آنکه مرخی و مفتح افواه عروق مقعده
است و مورث پیچ مصلح آن در امعا کتیرا و در ضعف معده و کبد برگ گل سرخ و مصطکی و در مقعده بقل و جرب نمودن آن موضع

موضع بر روغن گل با روغن بنفشه و با پیه بز مقوی فعل آن عسل و افاویه و هلیله از رو هست و اقسام زبون آن گاه باشد که تا سه روز
در معده بماند باعث قلق و کرب گردد و اصلاح آن عند الضرورت زیرا که استعمال آنها بضرورت جایز نیست عسل آنست با جلاب و با
برگ گل سرخ و مصطکی و افسنتین و مقل و ماء العسل و یا با طبیخ افاویه و غسل ایشا میدن و اکتحال آن مقوی باصره و سلاق و حکه و جرب
و غلظ اجفان و بر کننده قروح غائره چشم و جالی کننده آن و قاطع دم منبعث بسوی آن و طلاء آن با روغن گل جهت قروح چشم
و جرب و اوجاع آن که از جانب مواق باشد و تجفیف رطوبات آن و بر پیشانی و صدغین جهت تنقیه فضول صفراوی از دماغ و تسکین صداع
و با نمک و نطرون بر بینی سر جهت منع نزلات بارده و تسخین دماغ و مجفف رطوبات آن و با آب برگ بادرنگ و با سرکه جهت قروح رطبه سر اطفال و با
اقاقیا جهت استحکام شئون سر ایشان و با آب برگ بادرنگ جهت قروح بینی و گوش و با روغن کدوی شیرین جهت جراحت بینی و با مورد
و شراب جهت سیاه کردن موی سر و ریش و دفع قمل و رویانیدن موی که از تحلیل ریخته باشد و با عسل جهت ضربه و سقطه که خون در آن مرده
بنفش شده باشد و رفع آثار جلد و نزلات و صداع و تحلیل اورام بارده و نمله و باد سرخ و داحس و قروح خبیثه و اوجاع ظهر و مفاصل و بواسیر
و بدستور با شراب و عسل جهت کوفتگی اعضا و عضلات و طرف زبان و لثه و اورام دهان و منخرین و قروح عسرة الاندمال خصوصا اگر بر انف
و مذاکیر و دبر باشد و با آب سبز تازه و سرکه جهت حمره و شری و با شراب حلو جهت دهانهای بواسیر و بر آمدگی و آویختگی دهانهای آن و قطع آمدن خون
از دهانها و شقاق معده و با آب گندنا جهت اسقاط دانه بواسیر اما باید که بعد از اسقاط آن سر را با روغن گل سائیده بر آن موضع نمایند و مطبوخ
آن با آب گشنیز و سلخ الحیه جهت سقوط دانه بواسیر و امراض مقعده با تکرار عمل بی تطبیخ و طلاء آن به تنهائی و با ادویه مناسبه بر بدن موتی
حافظ اجساد ایشان از تعفن و زود از هم پاشیدن و ضماد محلول آن در روغن سوسن که از طبخ برآورده باشند بر اعضا جهت تسکین وجع
حادث از رض و فسخ و مغسول آن با سرکه جهت خراز و سعفه و داء الثعلب و بجوزان و گرفتن دخان آن با انبوبه و با ممقی جهت ربو با مداومت
بر آن بهتر بی دوائیست و تخفیف بدان جهت بواسیر نافع و ذرور آن مجفف زخمها و التیام دهنده آنها و جهت قروح قضیب و فرج و اعضاء
عصبانی بنهایت مفید و با استخوان پوسیده با سوده جهت دفع اکله و بواسیر و قروح خبیثه مجرب و زنان اهل هند را دستور است که چون شکم
اطفال شیرخواره قبض میشود و از آن درد وجع بهم میرسد صبر را با آب حل کرده بر برگ تانبول بنگله مالیده گرم کرده بر ناف ایشان مایل بطرف چپ
موضع کبد را بجهت مضرت آن مر آن را گذاشته می چسپانند اسهال میاورد و درد وجع آن زایل میگرداند و گویند که چون قطعه از برگ
آن را شق نموده و بر آن زرد چوبه و قلیلی افیون نرم سوده بپاشند و بر ورم کش ران که خیارک نامند گرم کرده ببندند بتحلیل برد
و صبر مغسول ضعیف العمل تر از غیر مغسول و حدت و لذع آن کمتر بجهت آنکه اجزای لطیفه مسهله آن زایل میگردد و بنا باحق اما انفع آن از برای
معده ضعیف بیشتر از غیر مغسول و بجهت برای اکثر امراض چشم و دستور غسل آن در قرابادین ذکر یافت و از ادویه شریفه و جزو اعظم
ایارجات و شبیارات و اکثر حبوب مسهله است و دواء الصبر و ضماد و طلاء و قرص و مطبوخ و معجون و نقوع آن در قرابادین مذکور شد

حبشی عصاره سماقی است که اندرون جرمها بسازند جهت اورام بغایت نافع است **فصل الصاد مع الحاء المهمله صحنات** بفتح صاد و سکون حاء و فتح نون والف و تاء مثنات فوقانیه بفارسی ماهیابه نامند ماهیت آن در قرابادین مذکور شد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن لطیف رطوبات معده و قاطع بلغم و جالی آن و دافع بدبوئی دهان که از رطوبت فاسده معده و یا ضعف آن باشد و جهت فالج و امراض بارده و وجع ورک و تقویت باه و برانگیختن اشتها نافع مضر محرورین و سوداوی مزاجان زیرا که محرق خون و مولد خلط ردی و سوداء و امراض حاده تا آن و سورش تشنگی و تعفن اخلاط و جرب و حکه و صداع است مصلح آن بالخاصیت زنجبیل که مقرر کاهو و یا سرکه و تر شیها استعمال نموده است

فصل الصاد مع الدال المهمله صدف بتحریک صاد و دال و فاء بهندی سیپ و بفرنگی بلیه نامند ماهیت آن گویند با حلزون مرادف است و شاید حلزون اسم جنس باشد و صدف نوعی از آن یعنی آنچه پوست آن بسیار صلب و بهمین شبیه باستخوان و در صلابت و رخاوت مابین حجر و عظم باشد از اصداف و آنچه باشکال مختلفه باشند آنرا حلزون نامند و حلزون در حرف الحاء مذکور شد و مراد از مطلق آن صدف مروارید است و بیان صدف مروارید در لولو ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و در قرابادین ذکر یافت و بهترین آن است که از آب شیرین باشد طبیعت آن بعضی گرم است و بعضی سرد گفته و بعد سوختن گرم و لطیف میگردد و خشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن افعال و خواص آن ملطف و جالی و حابس اسهال و نفث الدم و نزف الدم جهت تقویت لثه و دفع زخمهای آن و اکله و جلای دندان شربا و ذروراً و سنوناً و نقوع صدف سفید سائیده حضو صاً پوست داخلی آن در بینی جهت رعاف و اکتحال آن جهت قرحه چشم و سلاق و شور آید و ضماد صدف زرد معروف بخف الغراب محرق مخلوط بقطران بر ابطان مانع روئیدن شعر زاید و با سرکه چون آنرا بسر شتند و بر ثوالیل و بواسیر گذارند زایل سازد و مجرب و سنون صدف محرق با نمک جهت درد دندان و تجفیف لثه سست شده و استحکام آن و دفع تعفن جراحات متعفنه و گفته اند که اگر الیار بسایند نیکو تا معین باشد بر قوت جلای آن و ضماد آن جهت استسقا نافع اما باید که از بدن جدا ننمایند و بگذارند که خود بخود بریزد و بری آن درین فصل اقوی است و طلاء آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با آب گرم و با روغن گرم و با داروی مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و چون با سرکه بسایند و بر پیشانی بمالند صداع و امیاتر ابی را زایل سازد و مالیدن سوخته نرم سوده آن بر اوجاع بارده رطبه مسکن و زایل کننده آنست جالینوس گفته که صدف هندی محرق بالخاصیت رافع درد فواد است و بخور آن جهت بواسیر و لیستن گوشت آن بر عضو جاذب پیکان و استخوان بظاهر و خوردن آن زایل کننده سایر ریاح و سرد و بها از بدن و ضماد آن بر زیر ناف و بر قطن مقوی باه و آشامیدن امراق لحوم اصداف صغار مسهل بطن و صدف فرفیر یعنی بنفش را چون طبخ نمایند در روغن و تدهین بدان نمایند محافظت میکند موی را از افتادن و چون با سرکه بیاشامند طحال را زایل سازد

صدف البواسیر معروف بخف الغوابت و در ساحل دریای قلزم و حجاز بسیار است و شبیه بحلزون مگر آنکه با طبقات و بد بو و بنفش مایل بسیاهی و در سواحل قلزم معروف بر کیه است و بخور و ضماد محرق آن با عسل جهت بواسیر و ثالیل و زحیر نافع **صدف الفرفیر** که فرفور نیز نامند نوعی صدف است مایل بسیاهی و در غایت صلابت بخور آن مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال محرق آن بغایت جالی است **فصل الصاد مع الراء**

الدال المهمله صریمة الجدی بفتح صاد و کسر راء و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح میم و تاء مثنات فوقانیه و الف و لام و فتح جیم و سکون
دال مهمله و یاء، در اندلس آنرا سلطان الجبل نامند ماهیت آن نباتی است شاخهای آن غلیظ گرد با برگ سبز مایل بسفیدی مجاور هم و برگ آن شبیه ببرگ
لبلاب کبیر و از آن کوچکتر و گل آن سفید و خوشبو و تخم آن مانند تخم لبلاب با لزوجت و اندک حرافت نبت آن جبال و مواضع خشک طبیعت آن در
آخر دوم گرم و در وسط آن خشک و تا اول سوم نیز گرم گفته اند افعال و خواص آن آشامیدن تخم آن مفتح سده و مدر بول و ملین بطن و مخرج مشیمه
و منقی رحم از فضلات و هر روز یک مثقال آن با شراب سفید و امثال آن بقدر نیم رطل جهت عسر نفس و تنقیه رحم و رفع طحال و سموم مفید مضر گرده مصلح
آن عناب مقدار شربت آن تا دو درم و بوئیدن گل آن مقوی دماغ و منشط و محرک باه و ریح آنرا مشفعی نوشته اند صرد بضم صاد و فتح راء و دال مهمله
جمع آن صردان آمده ماهیت آن مرغی است که بفارسی سبز کرا و ترشک و رکاک نیز نامند و بعربی سوام و کنیت آن ابو کثیر و آن طایریست
ابلق سر و منقار آن بزرگ و او را برثن یعنی کف پا و انگشتان بزرگ است و دیده نمیشود مگر بر شاخه درخت و کسی را دست بران نمیرسد و بسیار
نفیر النفس گریزنده و دشمن گوشت خوار است و از صفیر مختلف است هر طایری را که خواهد صید نماید بزبان آن صفیر برمی آورد و بزبان آن نزد خود
میطلبد و چون طایر بسیار نزد آن جمع شدند بهر یک که میخواهد حمله مینماید و بمنقار خود که بسیار تیز است گرفته از میان قد او دو نیمه کرده میخورد
و هیئت کاران این است و ماوای آن سر درختهای بلند و قلاع و حصون است و در حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست
که آن حضرت بدست ابن قانع صرد دیدند فرمودند که این اول طایریست که در روز عاشوره روزه نگاهداشت و نیز در حدیث دیگر وارد
است که نهی فرمودند از قتل مورچه و زنبور عسل و صرد و هدهد و گوشت آن حرام است صرصر بضم دو صاد مهمله و در میان و آخر راء ساکنه مهملتین
و بفتح هر دو صاد نیز آمده لغت عربیست جمع آن صراصر و بسریانی و بشیرازی جیرجیرک و اهل اندلس جهاله و بفارسی جیرجیرک و بعربی جراد البیل و
باصفهانی زنجره و در تنکابن جبک و بهندی جهینگر نامند ماهیت آن حیوانیست معروف شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها و باغها و شکاف
دیوارها میباشد و شب ها بسیار صدا میکند بمد طولانی متصل بهم خصوص در گرما و شبهای تار طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص
آن خوردن بریان آن جهت اوجاع مثانه و سائیده خشک کرده آن با فلفل جهت قولنجیکه اطبا از علاج آن عاجز باشند نافع که از نیم عدد تا
ده عدد و اثر آن با مثل آن عسل و فلفل بحسب قوت و شدت و ضعف و خفت علت با آب گرم با جلاب عسل و یا شکر بیاشامند در ساعت تسکین
دهد و مجرب دانسته اند و قطور زیت مطبوخ آن و روغن خصوصا مطبوخ اطراف آن جهت تسکین درد گوش و گویند چون دو عدد
و یا سه عدد آنرا در انبوبه نی کرده و سر آن بند کرده زیر بالین گذارند مادام که آن در زیر بالین باشد صاحب آنرا خواب نیاید فصل الصاد
مع العین المهمله صعتر بفتح صاد و سکون عین و فتح تاء مثنات فوقانیه و راء مهمله و سعتر بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و لیکن اطباء
بیشتر بصاد و بسریانی ... ملتبس و مشتبه بشعیر بشود و بشین معجمه و برای معجمه نیز آمده و برومی ارنوسن و بیونانی صعتر و سعوا و ریغانس و بفارسی
انیش و اوش و بترکی کلیک و باصفهانی آویشم و بهندی ساتر نامند ماهیت آن برگ گیاهی است و انواع میباشد بستانی و بری و جبلی

و بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بستانی مدور و برگ بری بعضی مدور و بعضی طولانی ریزه و بعضی برگ آن نازک و جبلی عریض و مدور و آنچه
رنگ آن سیاه باشد صعتر فارسی و آنچه سفیدتر و بعضی مردم مشهور بجوز نست و صعتر شوار بتر باشد و انواع دیگر نیز میباشد و همه در طعم تند و
خوشبو و گل همه کبود و بهترین آن برگ کوچک تازه بری آنست و درازبرگ آن بهتر از مدور بهمه برگ آنست طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی
در اول سوم گفته اند و گرمی و خشکی جبلی آن زیاده افعال و خواص آن مفتح سدد و مقطع و مجفف و محلل ریاح و بلاغم و ملطف اغذیه غلیظه و مهیج
و مشهی غذا و منقی ریه و معده و جگر و امعا از رطوبات و بلاغم و مانع صعود ابخره بدماغ و دافع جشاء بلغمی و مسکن وجع دندان و ورک حادث
از سردی و وجع مثانه و رحم و مدر بول و حیض و باه و قوت تریاقیت و خوردن آن با آب الجبن جهت ربو و سرفه و با الخیر خشک عرق آورد و رنگ رو را نیکو
گرداند و خوردن او و به مسهله با آب صعتر مطبوخ رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن و غثیان و وجع فؤاد و قولنج ریحی و ثقلی بلغمی و بعض
و مخرج اقسام کرم معده و حب القرع و بدستور با عسل و اگر پیش از ادویه مسهله بخورند باعث تهیه اخلاط است برای دفع مسهل
با سماق و با آب کرفس جهت تفتیت حصات و عسر البول و با بسبایج جهت دفع مضرت شوکران و افیون و با سکنجبین جهت رفع یبوست
[illegible] و با بادروج و ترب جهت وجع ورک و ثقل حاصل از رطوبات و شرب او و ضماد او با روغن زیتون جهت انواع مغص و پاشیدن سرکه که صعتر در آن
خیسانیده و با سکنجبین مصنوع از آن هرگاه سرفه نباشد جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین بدن و با خیار زه جهت کوفتگی عضل و معده و جگر
و لعوق آن با عسل جهت ورم ملازه و ریه و کرم سرفه رطوبی و عقرب گزیده و سایر هوام و مضغ آن جهت تسکین درد دندان و تقویت لثه و سفوف آن
با شکر جهت قطع صعود ابخره و تقویت جسم و با اطعمه غلیظه باعث خوشبویی آن و رفع ادرار و زیادتی لذت و لطافت آنها است مانند هریسه گندم و باقلا
و عدس و کله و پاچه و گوشت گوساله و مانند اینها و محلل ریاح و نفخ آنها و با جمیع بقول مضر علی خواه گرم باشد خواه بارد و رافع ضرر آنها و با سرکه
بهترین نانخورش است و پاشیدن سرکه ورم آن با عسل جهت گزیدن عقرب و سایر هوام و مضمضه آن با سرکه و زیره جهت درد دندان و گلو و
اکتحال آب معصور آن جهت رفع جلاء و شب کوری و سعوط آن با روغن ابرسا جهت اخراج فضول رطوبی بسیار از دماغ و قطور آن در گوش جهت دفع
ثقل سامعه و با شیر جهت وجع تسکین آن و ضماد آن با عسل جهت اورام صلبه و عرق النسا و وجع ورک و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی
ناف اطفال و رفع ریاح جوف ایشان و با سویق جهت تحلیل اورام بلغمی و با گندم جهت وجع ورک و ضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب و حکه
و یرقان و رایحه بخور آن و افتراش بدان جهت گریزانیدن هوام و پاشیدن مطبوخ شاخهای آن با شل آن عناب که در چهار مثل آن آب جوشیده
و نیم تا بربع رسد جهت تصفیه خون غلیظ بالخاصیت موثر و گل آن مسهل مره سودا و بلغم و اما ضعیفتر از افتیمون و قویتر از حاشا چون دو مثقال
آنرا با سرکه و نمک بیاشامند اسهال سودا و بلغم نماید و ادرار بول و حیض کند و عصاره گل تازه آن محلل ورم عضل و طرف زبان و لهات و قلاع
دهان و در آخر علت و مربای آن با شکر و با عسل و بدستور گلقند و دو مثقال آن در دفع سموم و امراض بارده قوی الاثر و چون وقت شب
وقت خواب مقدار یک مثقال آنرا بخورند و بخوابند و مداومت بر آن نمایند منع صعود ابخره بدماغ و نزول آب بچشم نماید و ذهن را تقویت کند و رنگ

ورنگ رو را نیکو گرداند و روغن گل آن به تنهایی یا با جمیع اجزاء آن بدستور مذکور جهت جمیع امراض بارده مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخاء
و اوجاع ظهر و مفاصل و خصوصا وجع و امراض نواحی معده و امعا بهتر از روغن های دیگر و تخم آن در جمیع افعال قوی تر از برگ آن و مفتح
سدد و دافع یرقان و مهیج باه و خائیدن آن مسکن درد دندان و محرک اشتها و چون در زنان داخل نمایند دافع جرب و ثآلیل و بعضی بر باه
مبرودین و صعتر مضر ریه مصلح آن شکر که مقدار شربت آن یا مثقال است **فصل الصاد مع الفاء صفراغون** بفتح صاد و سکون فاء و
فتح راء مهمله و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و نون ماهیت آن اسم فرنگی مرغیست قریب بگنجشک خاکستری رنگ مایل بزردی و سبزی و
منقار آن باریک و دم آن اندکی بلند و بر آن نقطه های سفید و در موسم سرما بیشتر ظاهر میگردد و بر لب جویها و حوض نشسته صفیر میکند
و دم خود را دائم حرکت میدهد و بیشتر سنگریزه و ریزه های خشت میخورد بعربی ابو الملیح و بفارسی دم جنبانک و دمجه و بشیرازی جامرتک
سقاو بهندی ممولا و کهنجن نیز نامند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گوشت آن تلخ با قوت تریاقیت افعال و خواص آن خوردن
گوشت خام آن و بدستور محرق آن با ماء العسل جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و تقطیر البول بسیار نافع و مدر قویست **فصل الصاد مع
اللام صل** اسم قسمی از مار است که روی آن مدور باشد و گویند شنیدن آواز آن کشنده است **فصل الصاد مع المیم صمغ** بفتح صاد
و سکون میم و غین معجمه و بفتح میم نیز آمده لغت عربیست بیونانی قومیون و بسریانی قالبوز و برومی ادسیون و بفارسی آرو و بشیرازی ازرد
و بهندی گوند نامند ماهیت آن رطوبتی است که از تنه بعضی اشجار تراوش میکند و منجمد و خشک میگردد و صمغ هر نباتی در طی ذکر آن مذکور شد
و میشود و مراد از مطلق آن صمغ عربیست که از درخت ام غیلان که مغیلان نیز نامند حاصل میگردد و بهترین آن زرد مایل بسفیدی صاف
شفاف براق است که چون در آب اندازند در زمانی کمی منتفخ نگردد و تمام آن گداخته شود و چیزی از آن نماند و گداخته آن صاف
و چسبنده باشد و چون قطعه از آن را در دهان بگذارند و بدندان و کام چسبیده و منتفخ نشود بلکه گداخته گردد و طبیعت آن در گرمی معتدل
در دوم خشک و جالینوس گرم دانسته افعال و خواص آن مغری و ملین صدر و قابض و مقوی معده و امعا و حافظ استخوان
و مانع ریختن مواد بسینه و رافع حدت و لذاعت ادویه حاده و اسهال صفراوی و جهت درد سینه و سرفه و قروح ریه و خشونت
حلق و قصبه ریه و سینه و تصفیه صوت و منع انصباب مواد تر بسینه و معین بر اخراج نفث چون قدری از آن را در دهان گذاشته
آب گداخته آنرا اندک اندک مکند و فرو برند و یا در حبوب و یا در ادویه مناسبه داخل کنند و از دو مثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال
و سحج امعا مجرب و بریان آن با روغن گل سرخ قاطع سیلان خون جمیع اعضا است سوای رحم و بواسیر و حابس اسهال مداومت آن
روزی یک مثقال که سوده با یک اوقیه روغن گاو تازه تا سه روز یا هفت روز بنوشند قاطع نفث الدم و ترقی الدم صدر و ریه
و سایر اعضای داخلی سوای رحم و بواسیر مجرب و بدستور با شیر بز تازه دوشیده و طلاء آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش
و قطور آن با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید مضر سفل مصلح آن کثیرا گویند گلاب و صندل بدل آن صمغ بادام

بلغ

وجب الآس است **صمغ البلاط** بفتح باء موحده و لام و الف و طاء مهمله لغت عربیست و اسم الزاق الحجر و لزاق الرخام و بیونانی اسقولقا بمعنی
غراء الحجر نامند در ماهیت آن اختلافست و دیسقوریدوس گوید چیزیست که از حجر رخام و حجر دیگر از بلاد قومامی آورند میسازند با سریشم جلود
و صاحب منهاج گفته بعضی از آن معدنی و بعضی مرکب از صبر و دم الاخوین و علک البطم و انزروت و صمغ عربی از هر یک یک جزو و از نیم جزو حنا
کرده است و زاج از هر یک نیم جزو بسیار نرم کوفته بیخته با آب صمغ محلول سرشته و بر دیوار گچی میمالند و میگذارند تا خشک گردد و هر چند
خشک و کهنه گردد بهتر میشود و بغدادی گفته که آن اشاره بلاط مضاف بسوی الجلود است که بسیار با هم میمالند و بیشتر بعد یوم
بی در پی و صاحب تحفه نوشته که اشاره بلاط الکبار است و بغدادی الجلود است که بسیار مالیده و کوبیدن و طبخ آن کرده بر دیوار جاها میمالیده اند
و سنگ فرش جاهها را که بلاط عبارت از آنست بدان مستحکم میکرده اند افعال و خواص آن قوی و آن جهت الصاق سوی زاید چشم و التیام جراحات
تازه و منع [illegible] قوی و سریع الاثر و آنچه صاحب منهاج بیان کرده در قالع بهق بسیار موثر نوشته اند **صمغ الدامیثا** بفتح دال مهمله و الف و کسر
میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف ماهیت آن صمغیست تلخ مایل بسرخی و صاف و در غایت حدت حبیش تفلیسی گفته که از بلاد فارس خیزد
طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و مسحق و محلل ریاح و ورم مزاج و سایر افعال قایم مقام حلتیت است مگر آنکه کریه الرایحه مانند آن
نیست مقدار شربت آن تا نیم درم **صمغ [illegible]** صمغیست که از [illegible] و کندم [illegible] و در افعال مانند بغرا است و مذکور شد **فصل الصاد**
مع النون صندل بفتح صاد و سکون نون و فتح دال مهمله و لام معرب سندل بسین مهمله فارسیست و گویند لغت سریانیست و بیونانی
[illegible] و برومی فلوریقا و بهندی چندن نامند ماهیت آن چوب درختیست عظیم بقدر درخت گردگان و ابنه و برگ و شاخهای آن
افتاده بر روی زمین و ثمر آن در خوشه مانند حبة الخضرا انطاکی گفته که برگ آن شبیه ببرگ گردگان و نرم و نازک است و سه نوع میباشد یکی سفید
بنابی رنگ و آنرا صندل ابیض و بهندی چندن و دوم زرد رنگ و آنرا صندل اصفر و بهندی ملاگیر و سوم سرخ تیره و آنرا صندل احمر و بهندی
رکت چندن نامند و منبت آن اکثر بلاد هند و سواحل دکهن و فرنگست و بهترین از سفید و زرد آنست که خوشبو و کم ریشه و صلب و چرب و املس
باشد و از سرخ آن آنچه تیره رنگ صاف کم ریشه و قوت آن تا سی سال باقی میماند طبیعت سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن در دوم
سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض و با تریاقیت و محلل اورام حاره و جالب مواد مسدود [illegible]
آن جهت خفقان حار و تنهایی تند صفراوی و التهاب و منع صعود بخارات بدل و دماغ و برسام و ضعف قوت حافظه و ذهن و دل و معده و جگر
تخصیص در محرور المزاج و بدستور طلاء دیگر طلاء آن با گلاب و قلیلی کافور بر پیشانی جهت صداع حار و به تنهایی و یا با بهموزن آن انزروت
با سفیده تخم مرغ بر پیشانی و صدغین جهت صداع حار و منع نزلات بچشم و سایر اعضا و به تنهایی و یا با آب و [illegible] مناسبه جهت خفقان
و وجع معده حار و رفع بدبوی نوره و عرق و با آب برگ [illegible] و یا با آب حی العالم و یا با آب برگ خرفه و یا با آب طحلب و امثال اینها جهت نقرس حار و اورام
حاره مانند حمره و نار فارسی و منع رخش مفاصل بعضو در ابتداء علت و بالخاصیت طلاء آن سورش حرارت و خارش شدید در بدن بسبب تکثیف مسام

سنطقا

مقام آن سام و سبال ماوه بباطن و رادع آن سرکه و روغنهای گرم و لطیف و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت مصلح آن عسل و نبات
و قدر شربت آن یک مثقال بدل آن نصف وزن آن کافور و بعضی اشنه گفته اند و بدل سرخ آن نصف وزن آن فوفل است و صندل سرخ
در افعال مذکوره از تفریح و غیر آن شبیه با سفید و ضعیف تر و طلاء قوی تر از سفید و طلاء آن جهت درد سر حار و اورام حاره و ضماد آن با روغن ربع
جهت رفع تب و اسهال و با گلاب جهت رفع قلاع و دهان و بدستور جهت درد و آن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زمان ما از صندل
و غیر آن صندل سرخ است و در شربت و ربات صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند بر آنکه در صندل سرخ جزو حاری تیز است که نفوذ دهد
اجزا بارده را از خارج بداخل و لهذا اقوی است طلای آن از سفید در خارج و چون با سفید نیست اقوی است از سرخ در داخل و من شفاء الاسقام
گفته که آنچه مشاهده کرده ام ما از اطبا آنست که استعمال میکنند صندل سفید را در اسهال صفراوی و سرخ را در اسهال دموی و هر دو را باهم
در اسهال مختلط باهم و سه عدد از تخم آنرا چون بیاشامند جهت بول الدم و حرقة البول و مرضی که بجای منی خون آید از آن نشود مجرب دانسته
اند و اطبای هند با آب رخلیل برگ هندی او را بکار برند استعمال مینمایند و جوارش و حب صندل و خمیره او سفوف او اشربه و معجون و مفرح آن در
قرابادین مذکور شد **صندل الوبر** بکسر صاد و نون و الف و لام و فتح واو و باء موحده و راء مهمله ماهیت آن انطاکی گفته اقراصی است که در مغارهای تار
یک میباشد و بمجاز میاورند و در اصل و حقیقت آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور شد و بعضی دیگر گفته که حجری است که از مغارات جبال
یمن یک میاورند شبیه بصمغ و بزرگ مدور و رنگ آنرا اقراص ساخته معروف شده و بول الابل نامند و در حرف الباء مذکور شد و در وجه تسمیه آن
بعضی گفته اند بول جانوریست قریب بجثه گربه که آنرا وبر نامند چون در آن مغارات بول کند و غلیظ و منجمد و خشک گردد آنرا اخذ مینمایند و
نواب مرحوم نوشته اند ظن غالب آنست که این دوای باشد که بهندی سلاجیت نامند و بعضی گویند بول التیوس جبلی است که در مغارات بر
سنگها مجتمع میگردد طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند افعال و خواص آن قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده و جهت
اندمال جراحات حشفه جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام نافع و حمول آن قاطع حمل و بوی آن سپر را ضعیف گرداند و طلای آن با عسل
باطول یک نیک مقرح بدن مصلح آن روغن گل **صنوبر** بفتح صاد و نون و سکون واو و فتح باء موحده و راء مهمله لغت عربیست و ارزه
نیز و لسریانی ارزا و بعد و برومی نقطاسون و بیونانی فلو خنطون نامند ماهیت آن دو صنف میباشد ذکر و انثی و ذکر آن دو نوع میباشد
یکی بستانی و آن درختی بزرگی است قریب بچنار و برگ آن شبیه بخیاط قوی و بخلال بلندی بقدر یک شبر و سبز تیره رنگ و ثمر آن بشکل دل
حیوان و بعد زوال کوسفند و بزرگتر از آن و شبیه بثمر شریفه که ثمر خانه خانه و بعد رسیدن و خشک شدن از هم شکافته میگردد و
حبی است و مغزی ندارد و ماکول نیست و دو درخت آنرا الف رسنی نارژو و ناجو و ثمر آنرا برکاج نامند و تاتیج صمغ این است
و دوم جبلی که در سرو سیر بهم میرسد و ثمر این نیز ماکول نیست و از مطلق آن مراد همین است و دو صنف این شبیه بدرخت اهل و لسریانی ارزبد
نامند و چوب این چرب و بجای شمع و چراغ و مشتعل میسوزانند و قطرانیکه از این بعمل میاید رقیق تر و قلیل المنفعت تر از قطران [illegible] است

و ابتدای آن تیره و نوعی است کلی کبیر و جلغوزه ثمر این است و در شروان و اقصی آذربیجان و بعضی جاها از ملک روم و کشمیر و غیرها بسیار بهم میرسد و دو صنوبر
و از انتوب نامند و ثمر آن اقضم قریش و عامه اهل شیراز آن را فستق نامند اما ثمر بکه معروف است تیره و عامه اهل شیراز و عراق بجلغوزه فی الحقیقت از
اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که از این صنوبر یمنی و نی بثمره ثمر جلغوزه مغز دارد و مغز آن اندکی باریک فستقه شکل بقدر دانه خرما کوچکی و دور
غلافی اندکی صلب که بدست شکسته میگردد و ثمر آن را چون در آتش اندازند بعد از گرم شدن منشق گشته آوازی کرده و انبهای جلغوزه از میان خانهای
آن جسته بیاید و نیز نوعی دیگر از صنوبر میشود و درخت آن متوسط در بزرگی و کوچکی و خوش منظر و آن را انوش نامند و برگ آن اندکی پهن و سر
منشعب خوش منظر و زنان اهل اصفهان و ایران در وقت حنابستن هم کرده بر پشت دست که بهشته بالای آن حنا می بندند خوشنما میگردد و در برهان
اشاره بدان شده و درخت صنوبر را خزان نمیباشد و حکیم میر محمد مومن نوشته که ثمر آن ثمر بی مغز و قطران او زبون تر از قطران شربین است و ماده
آن کوچک و بزرگ میباشد کوچک آنها صنوبر صغار و نوب نامند و ثمر آن مثل دل کوسفند و از آن بزرگتر و مغز ثمر آن باتلخی و سفیدی مادی پرده
رقیق سرخی و قضم قریش عبارت از آنست و در سمنان کثیر الوجود و دارای صمغ است و بزرگ آن صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و بسیار
بزرگ و مغز ثمر آن را باصطلاح اینجا جلغوزه و درخت آن را درخت جلغوزه نامند و ثمر آن بقدر بالنگی و مغز و انبهای آن مثل قضم قریش و بالیده
تر و شیرین تر از آن و در عراق جلغوزه مغز میوه را گویند که از بحرین میآورند و ظاهرا ابهل باشد چه در صفات مثل ابهل است و درخت آن بقدر
درخت الو و برگ آن همیشه سبز و انبوه و ثمر آن بقدر شفتالو و مستطیل و در طعم شبیه نان و مغز و دانه آن دراز و باریک و با پرده سرخی که ملاصق
مغز با دوام است بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و قول حکیم رحمة الله علیه تا اینجا که مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرین
تر از آنست درست است و عبارت بعد از آن که در عراق جلغوزه مغز میوه را میگویند که از بحرین میاورند ظاهرا ابهل باشد تا آخر اشتباه محض
و غیر مطابق واقع است زیرا که ابهل و تخم آن نه چنین است و ابهل در حرف الالف مع النون مذکور شد و نیز نوشته که ظاهرا اسفراس فرنگی عبارت
از آن باشد این نیز اشتباه است و صاصفراس بدو صاد مهمله و در آخر آن سین است و در همین باب در صاد مع الالف والصاد ذکر یافت
و بالجمله بهترین آن تازه سفید بالیده چرب است طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در دوم تر گفته اند و برگ و پوست آن گرم و تر و خشک تر
از ثمر آن افعال و خواص آن اشامیدن برگ و پوست آن جهت درد گلو و جراحت شش و قطع رعاف و خون جراحات تازه و یکمثقال از لحاء
و برگ آن با ماء العسل جهت علل کبد و ورم و غلظ آن و خشک آن با آب سرد و حابس بطن و فرو رآن مدمل مواضع ضرب رسیده و با
آب گرم سوخته خصوصا لحاء نوعی دیگر آن که اقوی است در این امر و طلاء مخلوط لحاء و برگ آن با مرداسنگ و دخان کندر جهت التیام
قروح ظاهر جلد و با زاج سرخ جهت قروح خبیثه ساعیه و نطول بطبیخ آن جهت رفع اعیا و کلفی و جرب بدن و عفونت عرق و جلوس در آن
جهت امراض رحم و مقعده و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بخور آن جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض با کثیرا علی و دخان آن
مانند دخان کندر و قطران است و نافع جهت ریختن موی مژه و ابرو و گداختن ماق و تاکل آن و دمعه و ضعف بصر و سلاق و جرب

یکی آتش و باسوم و روغن سعد و دهن
ایدان سر و نافع بکار ابر جلد

دهن حب نافع و ضماد و برگ تازه کوبیده آن جهت نزف الدم جراحات تازه و چوب اگر بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نماید موافق
تدارک آن شراب چوب چینی در علت آتشک و امثال آن و الیته و چون ریزه نموده با سرکه بجوشانند و مضمضه بدان نمایند درد
دندان را تسکین دهد و همچنین چون آب آنرا چون در دهان نگاهدارند و پوست بیخ آن قابض و مجفف و دو مثقال آن جهت
اسهال و سحج مفید و دود آن جهت سوختگی آتش و آب گرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع و حب صنوبر کبار در دوم گرم و در
اول تر و قوت آن تا یک سال باقی است افعال و خواص آن مسمن و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضاء و باه و مفتح سدد و کاسر ریاح
مولده جاده و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و قروح ریه و اوجاع مفاصل بارده و امراض جگر و یرقان و استسقاء و درد گرده
و مثانه حادث از حرارت مره صفراوی و لعوق آن با عسل هر روز بمقدار سه مثقال جهت فالج و رعشه مجرب و جهت امراض ریه و تنقیه آن
از اخلاط غلیظ و تنقیه گرده و سنگ کلیه خصوصا با دوشاب مفید و آشامیدن آن با تخم خیار جهت ادرار بول و حرقت بول و منع
قطره گرده و مثانه و با عصاره القلیه الحمقاء جهت تسکین درد معده و تقویت ابدان ضعیفه و قطع رطوبات فاسده و مطبوخ تر
تازه کوبیده با پوست آن با طلا کرده صاف کرده هر روز بمقدار چهار اوقیه از آن بنوشند جهت سعال مزمن و قروح ریه و مداومت
خوردن حب الصنوبر کبار جهت استحکام اعضای مسترخیه و سختی گوشت شراب آن که کوبیده در آب انگور اندازند نافع نزلات و
سرد و هاضم و قاطع اسهال رطوبی و استسقا و ضماد آن با افسنتین بر معده جهت رفع مغص آن مفید مقدار شربت از حب آن
تا دو درم و از عصاره آن سه درم و از طبیخ آن یک اوقیه و حب الصنوبر بطی الهضم و مضر محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن
سکنجبین و فواکه حامضه قابضه است مانند انار میخوش و به و بموافق نفع حمین و در ابدان محتاج بمصلح نیست و در امر باه با عجز
و عسل بهتر که مقوی باه است و باید که زیاده از نیم اوقیه که یک یک دانه تنقل نمایند زیاده تناول نکند بدل آن در تقویت باه شقاقل و
حب الصلب و در علل معده و احشاء حب الغار و حب الصنوبر صغار مسهل بعض است بسبب قوت قبضی که دارد و جهت امراض سینه و گرده
و مثانه قوی‌تر از کبار و در سایر افعال مانند آن و اکثار آن باعث مغص و امتلاء است مصلح آن جلاب گرم بارد و عسل کهنه و تخم
انیسون است و کرم سبز یکی در درخت صنوبر بهم میرسد و در سمیت مانند ذراریح است و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند و
درد معده ناشی و در تمام بدن سوزش و حرارت بهم رسد و ضعف عظیم رو دهد علاج آن مثل ذراریح است

فصل الصاد مع الواو

صوف بضم صاد و سکون واو و فا بفارسی پشم نامند طبیعت سیاه آن گرم‌تر از سرخ آن و از سفید سیاه گرم‌تر و مجموع آن در آخر
دوم گرم و خشک و بهترین آن نرم خالص است افعال و خواص آن سرخ آن جهت شیرینی سعیدیان و کلاه سرخ آن در شراب گرم تر کرده جهت
رفع نزف و نزلات رقیقه و درد سینه و اوجاع ضربه و سقطه مجرب تازه و پشم گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه گزیده و پوشیدن
جامه‌های پشمین مسخن و مجفف بدن و مورث خارش و صلابت کننده جلد است و افتیله آن جهت صاحبان نقرس نافع و محرق معمول

و خیر مغسول آن در خواص مانند شورت جهت قروح و لحم زاید نافع **صوف البحر** بفتح باء موحده و سکون حاء و راء مهملتین ماهیت
آن چیزیست شبیه به پشم که از صدف بزرگی سفیدی که سر آن عریض و طرف دوم آن مایل بباریکی و از اندرون متکاثفه و شبیه بشیح و
اندرون آن مایل بزردی و سرخی و در جوف آن حیوانی ایستاده و از راه تکاثف آن صوفی بر مبادی افعال و خواص آن جهت قطع
اسهال و ضماد آن جهت نزف الدم هر عضو سریع الاثر **باب پانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ضاد معجمه است فصل**
الضاد مع الالف ضان بفتح ضاد و الف و نون بفارسی گوسفند و گوسپند و بره و ماده آنرا میش نامند و بعرف اطباء اسم
مطلق گوسفند نیست ماهیت آن معروف و از جمله حیوانات ماکول اللحم است و الیفست بحیوانات و بکر بسیار بلید و قابل تعلیم نیست و از
کمال بلادت بر سر فراخ خود می ایستد و وحشت و اضطراب نمیکند و همین یک وجه علیت لحم آن و امثال آنست از حیوانات ضعیف النفس
و الادراک زیرا که حیوانات قوی حکمی الحس و الادراک عند الذبح حرج و الم بسیار در می یابند و بنفس اثار التعلق ببدن خود و نفس
خارج میباشند و لهذا اکثر حرام بعضه آند در شرع شریف و قوالجان حیوانات اکثر قوی القلب میباشند و بهترین آن یک ساله و دو ساله
آنست که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و شانه و حوالی آن بهتر از گوشت
سایر اعضاء آنست طبیعت آن در دوم گرم و تر افعال و خواص آن سریع الهضم کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی و سمین
بدن و موافق ترین لحوم برای بدن انسان و دل و جگر و گرده آن مقوی دل و جگر و معده و گرده و مداومت خوردن مغز سر آن
مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب مهرای آن با سرکه و عسل که مداومت بر آن نمایند و غذا منحصر بدان باشد لغایت
مقوی بدن و مانع تشنگی و رافع خفقان و لاغری بدن و بلع نمودن پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده و همچنین گداخته نیمگرم آن
جهت سرفه و درد سینه و ضیق النفس و حرقت البول بسیار مفید و گوشت گرما گرم ذبح کرده او را چون بر اعضاء ضربه و صدمه رسیده
که تازه باشد بندند چون سرد گردد تبدیل نمایند بزودی درد زایل کند و مانع تورم و زخم شدن گردد و بدستور پوست گرما گرم
که اعضاء را بدان بپیچند و ضماد گوشت سوخته آن جهت لسع حیات و عقارب جراره و با شراب جهت کلب کلب و اکتحال خاکستر
آن جهت رفع بیاض عین و طلاء آن با سرکه جهت بهق نافع و زهره آن گرم و خشک و جالی اثار و اکتحال آن جهت بیاض به تنهایی و با
با عسل و طلاء آن جهت اقسام قوبا و غسل سر بدان جهت خراز و ابریه خصوصا با عسل و خون آن گرما گرم جهت حکه و جرب و منع آبله
اعضاء سوخته در ساعت طلاء و سرگین آن بسیار گرم و خشک طلاء و ضماد آن جهت تحلیل اورام و استسقاء و التیام زخمها و با موم و روغن
گل گداخته جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت شری و ثآلیل و لحم زاید که تو به تا هند و سوختگی آتش در احسن مجرب و ضماد در حلاب با بوره
آن جهت انفجار خراج و دمل مجرب و شراب استخوان سوخته قرنوه آن قاطع اسهال و سیلان خون و خاکستر سم آن جهت داء الثعلب طلاء
و مغسول محرق آن حابس اسهال و در ایام وبا و طاعون استعمال گوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جایز نیست و غلیظ تر و کثیر الفضول

كثير الفضول و بطي الهضم ترا لحم متعرست و سركه و ابكامه ملطف و رافع ثقل آن و هر كه اراده تبريد بدان كند و را بها طبخ نمايد و با باقراقروط
و با كشك و با سماق و با ابا بهاجوز و **فصل الضاد مع الباء الموحدة** **ضب** بفتح ضاد و باء موحده مشدده بفارسي سوسمار و بهندي گوه نامند
و شايد گوه غير آن باشد ماهيت آن حيوانيست كوچكتر از گربه و مابين سياهي و زردي و دنباله آن بسيار كوتاه و در پشت شبيه بثمر درخت سرو
طبيعت آن در سوم گرم و خشك و مابين و را حرذون است در حدت كيفيت افعال و خواص آن گوشت آن مقوي باه و جاذب نيست محرور المزاج را
استعمال آن جهت آنكه مكرب است و عند الاحتياج بايد كه با سركه طبخ نمايند تا مهرا شود و با دارچيني و كشنيز و زيره كرماني در عرق نعناع خيسانيده مطيب نموده
با ماستي و بقول بارده ديگر بخورند و اكتحال بسرگين آن جهت رفع بياض عين و نزول آب و در آن و طلاء آن جهت كلف و بهق و نمش با كثير
اگر قوي باشد و با آب اگر ضعيف و ضماد پشك كرده آن جاذب پيكان و خار و سموم جانوران سمي و طلاء پوست سوخته آن بمو رث بي حسي عضو بحدي كه
اگر قطع كنند صاحب آن بتالم نگردد **ضبع عرجا** بفتح ضاد و ضم باء موحده و بعين مهمله و فتح عين و سكون را مهملتين و فتح جيم و الف لغت عربيست
و جال و جعار نيز گويند و كنيت آن ام عامره است و بيوناني قسيمهور و بسرياني ندبا و بفارسي كفتار و بهندي جرگه و لكڑ بگها و بعضي ترس نامند ماهيت آن
آن حيوانيست بزرگ ماننده گرگ و نر و ماده ميباشند و در رفتار و بدن لنگي ميكند و در وجه تسميه لنگي آن گفته اند كه چون رطوبت جانب يمين آن
از يسار آن زياده است لهذا مي لنگد و گويند بسبب آنست كه جانب چپ آن كوتاه تر از راست است خصوصا ماده آن و گويند بسبب حيله خود را چنان مينمايد
تا مردم و حيوانات ديگر ايذا رسانند چون بر گردد اعرج شود و از اين صفت باعرج و موصوف و اعرجا نموده اند و آن حايض مانند ارنب ميشود
و نر مانند ارنب يكسال نر آن قوي القوت و يكسال ماده ميباشد و توام ميگويند يكسال ماده و يكسال نر ميباشد و در وقت نري سفاد مينمايد
و در هنگام مادگي نيز آيد و ضعيف القلب و كثير الجماع و حريص بر آن ميباشد و بسيار از حنظل متنفر است اگر شخصي در دست بگيرد از آن نيز گريزد و
نيز از خواص آنست كه اگر سگ در بلندي ايستاده باشد و سايه آن در شب ماهتاب بر زمين افتد و كفتار در زير آن برود كه سايه پر و در هم
مستغرق باشد سگ خود را از بالا اندازد و كفتار او را ببرد و در روز بسبب گرمي هوا بسيار كم بر روز ميباشد و شب قوي و گوشت آن حرام
است نزد اماميه و ابوحنيفه و نزد مالك مكروه و نزد شافعي حلال طبيعت آن در آخر دوم تا اول سوم گرم و در اول دوم خشك افعال و خواص
آن ابزن آن طبيخ يعني جلوس در آن آب جوشانيده باشند كه شبث و نكوذ و روغنهاي مناسب نيز در آن باشند و سر آن را پوشيده تا مهرا شود
پس صاف نموده در ظرفي بزرگ كه عليل تواند در آن نشيند كنند و عليل در آن نشيند اما بايد كه بمقدار گرم باشد كه برداشت ابزن عاشه باشد
تا آن زمان كه رو بسردي آورد جهت اوجاع مفاصل و تمدد و كزاز و استرخاء و عرق النسا و نقرس و رياح غليظه مفيد و عصير الاوين انزنات
آن مذكور شده و بدستور تدهين بدهن آن كه در آب با ادويه مناسبه طبخ دهند جهت امراض مذكوره مفيد و خوردن گوشت آن جهت رفع برودت
معده و جرب بلغمي و سوداوي و بخوردن با زنگ خشار و اوجاع بارده و خوردن خون آن رافع جنون و خوردن نيم درم از جگر گوشت آن مسوخته جنون
و زهره آن نيم درم مسهل اخلاط ثلثه و مضر ريه مصلح آن عسل و اكتحال آن به تنهايي جهت حدت بصر و جلاء غشاوه و بياض آن و طلاء آن بعوارض

[illegible]

کندی موی زاید پلک چشم مانع رویدن آن و با هموزن آن روغن اقحوان که ظرف مس سه روز نگاه دارند پس طلا نمایند بر بیاض عین و ترول آب
دران هر ماه دو روز زایل سازد و مجرب و هر چند این روغن کهنه شود بهتر است و جگر سوخته سائیده آن نرم اکتحالا جهت روشنائی چشم و زهره
آن ترول با و در چشم را نافع و تقویت چشم نماید و طلاء زهره آن با پیه شیر جهت جلاء اثر و ازاله کلف و آب جوزدن در پوست آن دافع ترس
سگ دیوانه گزیده است از آب و چون از پوست آن پیمانه سازند و حبوبات پاک پیمایند مانع فساد آنها و فاد زهر است و جلوس بر پوستین
آن مورث ابنه و رافع نقرس و ریاح غلیظه و مفاصل و حمول محرق پوست تهیگاه و حوالی آن بازیت جهت رفع ابنه و بدستور مالیدن آن
بر مقعده و حوالی آن را چون لس ایند و بر حوالی مقعده مالند نیز همین اثر دارد و از ماده آن بالعکس و مورث ابنه است و بستن کوبت
ضبع ماده بر شکم زن حامله مانع اسقاط آن و طلاء مقورساق آن بازیت الانفاق جهت نقرس عظیم النفع و نگاهداشتن دندان آن
با خود مانع فریاد سگ دیوانه بدارنده آن و حصه نمک سوده آن بقدر یک مثقال با آب گرم جهت درد جگر نافع **فصل الصاد مع الجیم**

صجاج بفتح اول و جیم و الف و جیم ماهیت آن صمغ درختی است خاردار و شبیه ببلسان مایل بسرخی و براق که از جبال عمان بیاورند
طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد آن جهت برون گوشت زاید جراحات و التیام آنها و با عسل جهت اورام بارده و تسکین
اعضا نافع و در شستن جامه و کتان بهتر از صابون و زودتر سفید میگرداند و بعضی سر بدان میشویند و بکسر صاد اسم هر نباتیست که طلوع و تابع
مانند خروع و قت فرج سمیت از خود بدان مینمایند **فصل الصاد مع الراء المهملة** **صرو** بکسر صاد و سکون راء مهمله و واو و بفتح صاد نیز
آمده لغت عربیت و بیونانی نوضوقس و بسریانی صرواد و برومی فنا شس و بفارسی در صحاح رازی در حاوی کبیر گفته که بفارسی ارسه و نیز گفته
اند که درخت کلنگو را نامند و صمغ آن را بفارسی حس لبه و بهندی لبان گویند و جوهری گفته که حس لبه صمغ کمکام است ماهیت آن درختی است شبیه
بدرخت بلوط و عظیم و اطراف برگ آن مایل بسرخی و نرم و ثمر آن در خوشه مانند بطم و دانه آن بزرگتر از آن و چون برسد خار و برگ آن سرخ گردد
منبت آن جبال حجاز و یمن و بلاد هند و غیرها است و صمغ آن در ابتدای ظهور مانند دانه گندم باشد و آهسته آهسته بزرگ تا بقدر حب بزرگ گردد
و از آن بعضی سرخ سیاه شبیه بعنبر و فع گردد و واضح آنست که درخت آن را کمکام و صمغ آن را حصی لبان حاوی نامند و معروف بدان و خوشبو
شبیه ببوی مصطکی و لادن و بهترین آن آنست که سفید مایل بسرخی و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و اکثر در بخورات مستعمل و در
حرف الحاء مذکور شد طبیعت شاخ و برگ و بار آن گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی و گفته اند گرم در سوم و خشک در اول افعال
و خواص آن در آن جذب قویست و جهت سرفه بارد و سیلان رطوبات از زهدان و رحم شربا و فرزجة و حابس بطن و آب مطبوخ آن
که صاف کرده و با شکر بقوام آورند جهت خشونت حلق و سرفه بارد و درد دهان و قلاع نافع و سریع الاثر و مضمضه آن جهت درد دندان
و استحکام آن و ازاله بلغم و سفیدی آن و چون با روغن طبخ دهند و در گوش بچکانند جهت درد گوش و ذرور آن جهت قلاع دهان و
عصارهٔ آن ممقی قوی و بدستور طبیخ اطراف تر تازه آن مخرج بلغم از معده بدون مضرت است و برگ آن خوشبو و استنشاق طبیخ آن بقدر

بقدر سه اوقیه جهت رفع ورم و تهیگاه و چون برگ آن و اطراف تر و تازه آن را بقدر یکقبضه بسوزانند و خاکستر آنرا با آب نیکو طبخ نمایند پس صاف
کرده صاحب جرب و خارش در بنوشند و رود آنرا زایل گرداند و در ساعت مجرب است و روغن حب آن خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و مفتح و جهت
تقویت معده و جرب حیوانات مفید شربا و طلاء بدل آن روغن آن روغن حب البطم است و غبار و چوب سوخته آن قاطع نزف الدم جراحات خصوص قروح
مقعده و قضیب نافع و صاحب اختیارات بدیعی گفته که آنچه از مغلطه بیاورند از زرب الغز و نامند و در دهان نگاهداشتن آن در حال درد دندان
را تسکین دهد و صمغ آنرا در خوشبوئیها داخل مینمایند **ضریع** بفتح ضاد و کسر راء و سکون یاء مثنات تحتانیه و عین مهمله و گویند که آنرا شبرق
نامند و شتر آنرا بخورد ماهیت آن برگ نباتیست مدور و مجوف مایل بزردی و تلخ و در قعر دریا بهم میرسد و موجه بساحل میآورد طبیعت آن
گرم و خشک افعال و خواص آن جلوس در طبیخ آن و بدستور نطول آن جهت درد مفاصل و طلاء آن و بدستور نشستن بدن بدان در حمام جهت
جرب و حکه مجرب دانسته اند و بخور آن رافع زکام و التیام جراحات سریع الاثر و گویند چون ستور از آن بخورد هرگز فربه نشود و [illegible] و در
الهی در وصف اهل جهنم میفرماید قوله تعالی لیس لهم طعام الا من ضریع و بیان او در تفاسیر مذکور است **ضرع** بفتح ضاد و سکون راء و عین
مهملتین بفارسی پستان و بهندی چوچی نامند ماهیت آن معروف است و آن عضوی عصبانی قلیل اللحم است که در آن شیر متکون می
باشد از برای خوردن بچه آن بهترین آن فربه پر شیر از حیوان جوان فربه است که لحم آن نیکو باشد و زبون ترین آن بر عکس آن طبیعت
آن سرد و خشک بالذات بسبب عصبانیت جوهر خود و با رطوبت بسیار افعال و خواص آن چون نیکو هضم یابد صالح الغذا و اگر هضم جید
نیابد مولد اخلاط خام بلغمی است ردی از برای مبرودین و مرطوبین مصلح آن افاویه و مصطکی و خولنجان و بریان نمودن آنست و در محرورین
محتاج باصلاح نیست و مدر بول زنان و زیاده کننده شیر ایشان و جهت دفع خمار و تسکین که در معده او شراب و یا اخلاط حاده صفراویه
و دارایه موجود باشد **فصل الضاد مع الغین المعجمه ضغبوس** بضم ضاد و سکون غین و ضم باء موحده و سکون واو و سین
مهمله و ضغابیس بفتح اول و دوم و الف و کسر باء موحده و سکون یاء مثنات تحتانیه و سین مهمله نیز آمده لغت عربیست و بفارسی [illegible] مانند
ماهیت آن قثاء کوچک و خربزه نارس است و بتر نباتی را نامند که شبیه است بهلیون آنچه از آن بر روی زمین ظاهر است سبز و آنچه زیر زمین
است سفید و شیرین افعال و خواص آن برگ آن قاطع باه و بیخ آن در زیر زمین و سفید و شیرین است محرک باه و مأکول و کماء عادت
صفراویست و بجهت نیکوئی طعم در نمک و ماست داخل میکنند و میخورند **فصل الضاد مع الفاء ضفدع** بفتح ضاد و سکون فاء و دال
و عین مهملتین بفارسی وزغ و بشیرازی یک و بترکی قورباغه و بهندی مینڈک نامند ماهیت آن معروف است حیوانیست که در زیر زمین های
نمناک و آبهای ایستاده و جویهای آب بسیار بهم میرسد بری و بحری و نهری میباشد و در مطلق آنرا نهری است و بری آن از سموم قتاله
است طبیعت اقسام آن در سوم سرد و در اول خشک و اصل آنست که خالی از حرارت قویه نیست افعال و خواص نهری آن سموم آن
از قبیل [illegible] فاسد باشد و مضمضه بطبیخ نهری آن جهت درد دندان و ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و امثال آن و سموم

گزندگان نیکوست و قاطع سیلان خون و التیام و بندهٔ رحمها حقنه و ضماد و ذرور سوختهٔ لحم آن با روغن تر جهت داء الثعلب و طلاء آن قالع دندان است
بی الم و وجع و مانع سوزانیدن آتش و دماغ محرق آن قاطع نزف الدم اعضا و نفوخ آن قاطع رعاف و بدستور طلاء آن بر پیشانی و جمعی که طلاء
خون آنرا مانع برآمدن موی دانسته اند اصلی ندارد و گفته اند چون ران ضفدع را بر ریسمان ببندند و کسی که الماس خورده باشد بلع کند
پارهای الماس بدان چسبد و برآید و چون اطراف و احشاء آنرا انداخته با پیه گرده بز بهم آمیخته روغن آنرا جمع کنند جهت بواسیر جاری مجرب دانسته
اند و قسمی از ضفدع که در پاهای اشجار بهم میرسد سبز بسیار کوچک چون آنرا با سیر زنند آن دانه بینه بسوزانند اکتحال آن جهت نزول آب
مجربست و مضمضه بطبیخ آن جهت وجع اسنان و گفته اند چون آنرا بدو نصف شق کنند یکی را در آفتاب و یکی را در سایه خشک نمایند آنچه در
آفتاب خشک شده است سم است و آنچه در سایه مداوای آن و هر که ضفدع آجامی سبز و یا زرد و یا سیاهی از هر صنف که باشد و یا سرخ بحری را بخورد
او را ورم زرد بینی و تحذیر آن عارض گردد و لیس بدن او سیاه گردد شود و لب ابیست که متورم گردد و قی و ورم احشاء و درد دل بهم رساند
پس بمیرد و گاه از خوردن زرد و سیاه آن سقوط اشتها و لا یس حشاء حامض و فساد رنگ بدن و قی و غشیان و وجع قولنج و ورم
شکم و ساقین بهم رسد و مداوای آن قی فرمودن با آب و نمک و آب شبث مطبوخ با ملح بحدیکه نقی حاصل گردد و بحمام رفتن و آشامیدن
سکنجبین و اسفیدباجات و دارچینی و دواء الکرکم و دواء المسک و آشامیدن شراب و هرگاه خلاصی یابد از آن لازم است که او را استسقاء
یا سقوط اسنان عارض نگردد **فصل الضاد مع المیم** **ضمران** بفتح ضاد و کسر میم و فتح راء مهمله و الف و نون و از ریاحین بوان و فروان
و صنوفران تیز باشد در ماهیت آن اختلاف است اکثر بری آنرا شاهسفرم شیرازی دانسته اند و رنگ آن سبز است نه چون کرمانی و بعضی فودنج
نهری و بعضی صماحم و بعضی گفته اند گیاهی است که در بادیه میروید و در حجاز کثیر الوجود و خوشبو و حاد الرایحه و بعضی گفته اند نوعی از شیح است
که صنفی از قیصوم باشد و بسیار خوشبو و بهترین آن تازه خوشبوی آنست طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند افعال و
خواص آن کثیر المنافع از برای امراض بارده و زکام و ضماد آن جهت قلاع و سوختگی آتش و بوئیدن آن که گلاب بر آن پاشیده باشند مقوی
دماغ محرور المزاج است **باب شانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها طاء مهمله مثاله است فصل الطاء مع الالف**
طالیسفر بفتح طاء و الف و کسر لام و سکون یاء مثنات تحتانیه و سین مهمله و فتح فاء و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف است بعضی گویند
آن پوست درختی است که از بلاد هند آورند اندکی از دارچینی ضخیم تر و صلب تر با اندک حدت و خوشبوی کمی و اشقر و چون کهنه گردد مایل
بسیاهی شود و گفته اند عروقی است باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد و بوی آن شبیه ببوی زعفران و با عفوصت و تلخی
و شاید زرنب باشد که بهندی طالیس پتر نامند و آن برگ درختی است باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد رنگ طبیعت آن مختلف
القوی با جوهر ارضی غالب معتدل در گرمی و سردی و مایل بحرارت و خشکی در سوم و بعضی گرم و خشک در دوم دانسته اند افعال و خواص آن
جهت تقویه فالج و نفث الدم و نزف الدم و حبس سیلانات و اسهالات بواسیر و قروح امعاء و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان

درد دندان و نگاه داشتن آن در دهان جهت قلاع سفید آن و ضماد آن خشک کننده دانه بواسیر مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن چهار دانگ
وزن آن کمون و هم وزن آن اهیل و گویند بدل آن بوزن آن سنبل و هم وزن ساذج و گویند اهیل و نقل مساوی آن مضر ریه مصلح
آن عسل است **طالیقون** بفتح طا و الف و کسر لام و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانیست و بعربی صفر
و بفارسی مس است و رومی عبارت از آنست جهت آنکه در معدن مس بهم میرسد بدون صناعت بشری ماهیت آن مصنوع و غیر مصنوع میباشد
غیر مصنوع آن مسی است زرد رنگ شبیه به برنج مصنوعی مرکب از مس و روح توتیا و از تافتن با آتش و کوفتن بمطرقه سیاه نمیشود
بخلاف سایر اقسام مس و مصنوع آن مسی است که مکرر گداخته در بول گاو که در آن اشنان سبز جوشانیده باشند ریزند و چون قدری
رصاص اضافه آن کنند اثر النحاس صینی نامند و گویند جسد لیست مصنوع از اجساد سبعه که طلا و نقره و مس و آهن و سرب و قلعی
و روح توتیا که بفارسی هفت جوش و بهندی کالنه نامند طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن با قوت سمیت و چون منقاش
از آن سازند و موی را از آن بکنند دیگر بر نیاید و چون قلابه از آن سازند هیچ ماهی از آن خلاص نشود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ
حیوانی از آن آب نخورد و چون از آن آئینه سازند و در خانه تاریک صاحب لقوه دایم در آن نظر کند رفع علت آن شود **طاووس** بفتح طا و
الف و دو واو اول مضموم دوم ساکن و سین مهمله بهندی مور نامند ماهیت آن طایریست معروف خوش رنگ با الوان مختلفه و براق و
دم آن بسیار بلند و چتری چون بردارد و بلند کند و آواز آن شبیه باواز گربه و ماده آن بزرگتر از نران و خوش رنگ و خوش منظرتر از
نران و دم نران کوچکتر و ماده آن در سالی یکبار بچه گذارد طبیعت گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت صلب و غلیظ
بطی الهضم و مولد خلط غلیظ کثیف و گویند مقوی معده است و آشامیدن مرق اسفیدباج آن جهت درد پهلو و ذات الجنب مفید و خوردن
گوشت و پیه آن مقوی باه و مرقه لحم آن که با شبت پخته باشند جهت درد معده بارد و قولنج و ریاح غلیظ و درد مفاصل و بد ستود
لطول آن و طلاء پیه آن بر کمر و ذکر و مقعده محرک باه و طلاء پیه گداخته آن با آب و سداب و عسل جهت قولنج و درد معده و طلاء خون
آن با انزروت و نمک جهت قروح خبیثه که بهم الاکله باشد و طلاء سرگین آن با قوت جلاء بسیار و جهت ثالیل و رفع جمیع آثار و طلاء استخوان سوخته آن
جهت کلف و تغیر رنگ برص مفید و آشامیدن زهره آن بقدر دو دانگ بتنهائی و یا با سکنجبین و آب گرم جهت حبس اسهال و [illegible]
و طلاء آن با سرکه جهت گزیدن هوام و قروح و رفع آثار و با انزروت جهت قلع بیاض و ذرور سوخته آن ملحم جراحات و سنون آن مقوی دندان
و جالی آن و گویند چون و بباله آنرا در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال آن قریب یکمثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد طلا و اکتحال آن در رفع بیاض
عین و امراض آن از مجربات است و گوشت آن بسیار گرم مصلح آن آب انار و گفته اند مصلح آن سکنجبین گوشت هر حیوانی که صلب و ثقیل باشد
آنست که بعد از ذبح سنگی سنگین بقدر ثقل آن حیوان بر پاهای آن بندند و معلق بیاویزند یکروز یا دو روز تا به روز سیوم پاک نموده
شسته با سرکه مهرا طبخ نمایند و با روغن تناول نمایند و باید که غیر صاحبان قوت معده و مرتاضان نخورند و گویند که از خواص آنست که چون

طعام مسموم را ببینه برقص و طرب بیاید و نظر کردن آن بر طعام مسموم باعث کسر قوت سمیت است **فصل الطاء مع الباء الموحدة** **طباشیر**
بفتح طاء و باء و الف و کسر شین نامند ماهیت آن چیزیست شبیه بگرههای نای که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی تیرله بانس نامند و از نی
قویتر و از بانس کلان باریکتر و نازکتر و گرههای آن دور دور و متفاوت دو دست میشود و در طرف زنگبور و نواح سلهت که در سمت
مشرق و شمال مرشداباد و از بنگاله واقع اند بسیار بهم میرسد و در بن ملک کاغذ باد از همین بانس بسیار زند و آن در ابتدا آب رطوبتی است
رقیق و بتدریج منعقد میگردد و آنچه از آن در جوف آن انعقاد یافته و نی آن خود بخود شگافته بر آورده باشند شبیه بعقده گره نی
و استخوان نرمی است و چون در آب اندازند سخت تر گردد و بعد خشک شدن سفید صاف و بعضی آن شفاف باشد و این بهترین اقسام است
و این را بهندی بنس لوچن گویند و آنچه از آن ریزه شده باشد بعد شگافته شدن و یا خوب منعقد نشده باشد آنرا کوبیده خمیر کرده
قرصها سازند سفید غیر شفاف نرم زود شکن میباشد و در آب حل میگردد و این در مرتبه دوم است از خوبی و شنیده شده که گاهی
برای سهولت اخذ آتش در نیستان آن میزنند و یا آنکه خود بخود آتش در آن می افتد و نیها سوخته و شگافته طباشیر بر آمده و
بعضی سوخته ریزه شده و بعضی نیم سوخته و بعضی ناسوخته درست در میان نیهای سوخته و خاکستر افتاده میباشد بعد سرد شدن
دانهای طباشیر خوب آنرا چیده بر می آورند و آنچه ریزه شده و ناسوخته است علیحده نموده کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته خشک
مینمایند این بعد از آنست در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شده است علیحده کوفته اقراص میسازند و این خوب سفید صیقلی نمیباشد بلکه
خاکستری رنگ است و خالی از بورقیت و حدتی نیست و آنرا مغشوش بگره استخوان سوخته و بیل کوفته مینمایند و فرق باعتبار سیاهی رنگ
و ثقل آنست طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک و خشکی قسم اول از دوم کمتر و دوم از سوم و شیخ الرئیس مرکب القوی حار لثه با
قوت قابضه اعمال و خواص آن مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و مسکن التهاب و عطش و قاطع قی صفراوی و اسهال
دموی و حار و محلل و مجفف رطوبات بارده مزمنه معده و جهت اورام حاره چشم و خفقان و غشی و تقویت اعضاء ضعیفه از حرارت و حمیات
حاره حاده و عطش مفرط و خلفه حار با آب سرد و جهت قلاع و بثور و قروح خصوص بثور و قلاع دهان اطفال شرباً و ذروراً به تنهایی و یا با
اندک برگ گلسرخ و نبات سفید و ذرور آن جهت استحکام دندان و سوختگی آتش و با سکنجبین جهت رفع توحش و غم و کرب و التهاب مقعد
و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب المضار مداومت آن مضر باه و مصلح آن مصطکی و عسل و گویند مضر ریه مصلح آن
صبر عناب و با عسل مصلح آن در مبرودین تعدیل آن بزعفران مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن تخم خرفه بوداده و نصف
آن سماق و گل مختوم و صندل سفید و این بهترین بدلهای آنست و گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته و عصاره لحیة التیس و تخم کاسنی و
سه وزن آن تخم خیارزه و چهار وزن آن بزر قطونا است و در قرابادین کبیر جوارشات و حب و سفوفات و اقراص و لعوقات طباشیر
ذکر یافت **طباق** بضم طاء و فتح باء موحده و الف و قاف بلغت اندلس طباق و بیونانی قونیزا و بفارسی اسپرغم بیابانی نامند ماهیت آن

بفتح طا و با موحده و الف [illegible] شین معجمه [illegible]

و با مردم شگافته

ماهیت آن نباتی است که چون اندکی قبل از آنکه غافت یافت شود بجای غافت لشبه آن استعمال مینمودند و در جوزا بهم میرسد و دو نوع میباشد کبیر و صغیر
کبیر آن بقدر قامتی و برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن اندک بلندتر و باریکتر و بارکتر و مزغب و با چسبندگی و سبوکت و کراهت رایحه و تلخی و تندی
و شیرینی و این را طباق منتن و شجر البراغیث نیز نامند جهت آنکه از افتراش برگ آن براغیث و هوام بگریزند تا و صغیر آن بقدر یک شبر
و برگ آن نرمتر و خوشبوتر و گل آن مایل بزردی و نرم و خوب بو و با اندک شیرینی و این گرچه از رایحه منتنه مایل است طبیعت آن گرم و خشک در آخر
دوم و در سوم نیز گفته اند و گرمی آن زیاده از خشکی آن و قوت آن تا مدتی میماند افعال و خواص آن گل صغیر آن مقوی کبد و جهت اوجاع آن
و تفتیح سدد و ازاله تهبج و نفخ حادث از ضعف آن و ادرار طمث و تفتیت حصاة و دفع سموم خصوص سم عقرب شربا و ضمادا و طبیخ عصاره گل و برگ آن
مسهل اخلاط محترقه بیرقی و جهت یرقان و مغص و اوجاع رحم و حمیات کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین بقوت و بدستور جلوس
در آن مقدار شربت آن تا دو مثقال و چون گل تر و تازه آن را در زیت طبخ دهند و بو کشند جهت نافض و قشعریره حمیات و دوریه نافع
و ضماد برگ صغیر آن جهت صداع و جراحات و نهش هوام و با سرکه جهت صرع بلغمی و با زیت جهت گزاز و رفع تپها و جرب و حکه و افتراش
برگ آن خصوص منتن آن جهت گریزانیدن هوام و پشه و قتل کیک و بدستور تدخین بدان و حمول عصاره آن مسقط جنین در
سات و صنفی از آن که قریب باین برود بد و ساق آن غلیظ ما بین کبیر و صغیر و در آن رطوبتی که بدست بچسبد و ثقیل الرایحه تر و بدبوتر از
هر دو صنف و ضعیف العمل تر از هر دو است **فصل الطاء مع الحاء المهملة** **طحلب** در قرابادین کبیر مذکور است **طحال** بکسر طاء و
فتح حاء و الف و لام لغت عربیست و بفارسی سپرز و بهندی تلی نامند بکسر تاء مثناة فوقانیه و کسر لام مشدده و یاء مثناة تحتانیه
ماهیت آن معروف است که عضوی است نرم سخیف کبود رنگ واقع در جانب چپ زیر قلب و آن اوعیه سوداء متولد در کبد است
برای ریختن قدری از آن بعد دفع فضول از معده بر فم معده و از معده جهت انتباه آن بجوع برای دباغت معده و داخل شدن
قدری از آن در خون برای التغذیه بعض اعضاء صلبیه چنانچه بتفصیل در کلیات فن طب مذکور است و تکون آن از دم سوداوی است
و آنچه میگویند که فرس طحال ندارد درست نیست چنانچه آنکه میگویند که شتر زهره ندارد و آن مثل است برای سرعت و جلادت
فرس و عدم جرات و جسارت شتر بهترین آن از حیوان فربه جوان اهلی است جهت آنکه رداءت آن کمتر است از حیوان پیر بری
و شیخ الرئیس گفته بهترین همه طحال خنزیر است و طحال طیور بدترین همه طبیعت آن بارد و یابس افعال و خواص آن بطیء الهضم ردی
الکیموس مولد خون سوداوی و در در خون خشک آن ملصق و قاطع نزف الدم جراحات تازه مصلح رداءت آن خالص نمودن از
عروق و با روغن بسیار و پیه پختن و بالای آن شراب رقیق آشامیدن است بدانکه طحال از اعضاء مفرده است یعنی در بدن هر
حیوانی یک طحال بیش نیست و لیکن اطباء فرنگ میگویند که بندرت متعدد نیز دیده شده و در بدن بعضی حیوانات با هم بجهد و شنیده
شده که اطباء فرنگ شکم سگی را شکافتند و در جوف آن بجهد و طحال یافتند و نیز شنیده شده که شکم سگی را شکافتند و طحال آنرا بریده

برآورند و باز از ملتهب ساختند و این سنگ نادر تر یافته شود **طحلب** بضم طاء و سکون حاء و ضم لام و باء موحده بر وزن قنفذ و یکی از اول
و سوم نیز آمده بر وزن زبرج لغت عربیست و بسریانی طحلبا و بیونانی اوسون و برومی برونیا و بفارسی جغزابه و جامه غوک و بشیرازی
جل بکو و باصفهانی جل وزغ و بهندی کای سوال نامند و در بنگاله سوروف گویند نباتی است و کسیکه از اهل هند به کفال خرشنه مخصوص توهم است جهت
آنکه کنجال طحلب الصخر است که خزاز الصخر باشد نه طحلب الماء ماهیت آن سبزیست که بالای آبها خصوص آبهای ایستاده که آفتاب
بر آنها بتابد مانند غدیرها و لب جویها و حوضها تکون میابد و سه قسم میباشد آنچه مستدیر و از هم متفرق است مسمی بخزاز الماء و طحلب
لنبغی است و آنچه مانند ریشها است متصل بهم و بر لب جویها بسیار میباشد غزل الماء نامند و آنچه متراکم مانند نمد باشد خرء الضفادع گویند
و در آبهای ایستاده تکون میابد بهترین آن آنست که در آب شیرین تکون میابد طبیعت آن در دوم سرد و تر و با قوت قابضه
و قبض بهری آن زیاده از بحری است افعال و خواص آن ضماد آن بتنهائی و با آرد جو جهت حبس الدم از هر عضویکه باشد و با دهن سرخ و
تحلیل اورام حاره و بتنهائی جهت نقرس و قیله و فتق الاطفال و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر و چون
در روغن زیتون بجوشانند و بلع نمایند و آب گرم بالای آن بنوشند و قی کنند در اخراج زلوی در گلو چسپیده مجرب و آشامیدن
خشک آن حابس اسهال مراری و آشامیدن نوع دوم آن بمقدار یکدرم با سه چهار دانه فلفل و قلیلی تنباکو خشک که همه را باب غلیان
نرم سوده جهت بسته صبح ناشتا فرو برند جهت طحال حادث از کثرت خوردن البقول نافع تا که دفع گردد و هر چه بر روی سنگهای دریا
تکون شود بسیار قابض طلاء آن حابس سیلان خون اعضا است **فصل الطاء مع الخاء المعجمه طخشیقون** بفتح طاء و سکون
خاء و کسر شین معجمه و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون طفغیقون نیز نامند بمعنی قوسی است ماهیت آن دوا
سمی است از جمله سموماتیکه در بلاد ارمن پیکان را بآن آب میدهند زخم آن کشنده میباشد برگ و نبات آن شبیه ببرگ کبر و بر
شیر و لعابیت تند افعال و خواص آن ضماد آن جهت سم تیر نافع و گویند حلتیت پادزهر است شرباً و ضماداً کردن بر موضع جراحت آن
فصل الطاء مع الراء المهمله طراثیث بفتح طاء و راء و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون یاء مثنات تحتانیه و ثاء مثلثه بمعنی ذنب الارض
و ذنب الریاح است و ذنب بمعنی ذکر است ماهیت آن نباتی است خشبی شبیه بفطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن
مانند برگ پیچیده و منبت آن بیشتر نخود زارها و زیر درختان و سرخ آن شیرین طعم و قابض و ماکول و سفید آن تلخ و غیر ماکول
طبیعت آن در سوم سرد و خشک افعال و خواص آن بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال و سیلان خون و عرق و مقوی کبد و معده
و دافع و رافع استرخاء آن و جهت اعیاء و رفع مواد حاره و تحلیل صلابات و تقویت مفاصل مسترخیه شرباً و ضماداً و چون با شیر
تازه دوشیده طبخ نموده با دوغ ماست گاو بیاشامند جهت استرخاء معده و کبد نافع مضر به مصلح آن شکر و مخش جابد و مصلح آن
بزر قطونا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن ثلث وزن آن عفص و دو ثلث آن قرظ و نصف وزن آن قشر بیض محرق و نیم وزن

سومنعکه

وزن آن ولقولی بوزن آن صمغ عربیست و اقاقیا نیز بوزن آن گفته اند طراشنه بفتح طاء و راء و الف و شین معجمه و فتح نون و ها
و بتازی جعفریه و عشبة العجول نامند ماهیت آن غافقی گفته نبات آن دو نوع میباشد یکی برگ آن شبیه ببرگ شلغم بری و از آن نازکتر و مشقق و
مجعد و در سبزی شبیه ببرگ کلم و بر آن غباری سفید رنگ و ساق آن تا قریب یک ذراعست و بر بالای آن شعبهای کوچک و بر اطراف آنها گلهای
زرد مانند گل طباق یا گل کاسنی و بیخ آن سفید با شعبهای بسیار و صنف دوم نیز شبیه بدان و سبزی آن مایل بزردی و ساق آن از آن
کوتاه تر و باریکتر و شاخهای و شعبهای آن زیاده منبت آن آجام و مواضع رطبه طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن صنف اول اکتحال
عصارهٔ آن رافع بیاض عین و وزن آن امر قوی الفعل و آشامیدن عصیر نبات آن دافع نفخ و ضعف کبد و طحال و استسقا در بدو حال و صنف دوم نیز
جهت رفع بیاض قوی الفعل و سریع الاثر و لهذا آنرا عشبة العجول نامند طراغثون بفتح طاء و راء و الف و ضم غین معجمه و ضم ثاء مثلثه و سکون واو
و نون ماهیت آن شیخ ابن بیطار نوشته که این نبات را رازی ذکر نموده و قوسی نامیده و گفته بعضی مردم آنرا قوسی نامند و نبات آن
شبیه لبناجی است و برگ آن شبیه ببرگ نباتی که زعفران ثمر آنست و سر شاخ آن بزرگ و بر طرف آن ثمری سیاه رنگ و آن نبات را
میخورند و رازی گفته حشیشی است که در میان گندم میروید و آنرا اشلث مینامند و صاحب فلاحت گفته که نباتی است کوتاه بسیار سبز کاه
با برگ نازک باریک طولانی میباشد و گاه بی برگ و عروق آن طولانی غلیظ و پوست آن نیز غلیظ و بر سر شاخ آن ثمری شبیه بجوز القطن
و در میان تخم ها و آن را میخورند و لذیذ و خوشبو است و بیخ آن شیرین آنرا با شاخ آن میخورند افعال و خواص آن اکتحال آن جهت منع
کثرت دموع عین و خائیدن و خوردن آن نیکو کننده بوی دهان است طراغین بفتح طاء و راء و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناة
تحتانیه و نون و بعضی آنرا طراغاین و بعضی سقونیوس نامند ماهیت آن نباتی است کوچک بر روی زمین بقدر یک شبر و زیاده و کمتر از آن
و بی برگ و بر شاخهای آن ثمر بقدر دانهٔ گندم و شبیه بحب انگور کوچکی و اطراف آن تیز و کثیر العدد و طبیعت آن گرم و خشک در سوم خشک
نیز گفته اند و با قوت قابضه افعال و خواص آن آشامیدن ده دانهٔ آن با شراب جهت اسهال و سیلان رطوبات رحم مزمن نافع
و بعضی مردم آنرا کوبیده و حبوب و اقراص ساخته عند الحاجت استعمال مینمایند طراغیون بفتح طاء و راء و الف و کسر غین معجمه
و ضم یاء مثناة تحتانیه مشدده و سکون واو و نون لغت یونانیست بمعنی شبیه بهبش جهت آنکه رایحهٔ برگ آن در خریف
مانند بش میباشد ماهیت آن دو قسم است یکی بزرگ و برگ و ساق آن مانند اسقولوقندریون و با اندک زغبی و صمغ آن مانند
صمغ عربی و در جزیرهٔ اقریطس بسیار بهم میرسد و دوم کوچک تر از آن و در سواحل دریا بهم میرسد و بی ساق و بی برگ و بسیار بلند
نمیشود و بر شاخهای آن دانهای سرخ بسیار و بقدر گندمی و هر دو سر آن باریک طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص
آن یک مثقال از هر دو نوع آن با شراب مفتت حصات و مدر حیض و مخرج جنین و شرب آن و حمول او و ضماد آن جاذب خار و پیکان از بدن
و کوچک آن قابض و جهت حبس اسهال و سیلان حیض و باقی سیلانات و شرب او از دانهٔ آن تا ده دانه نافع است طرخون بضم طاء و

بفتح نیز آمده و سکون را و ضم خاء معجمه و سکون واو معرب ترخانی فارسی است و بلسان یونانی طرخونی و برومی اورسطون و بیونانی میتورسینه
نامند ماهیت آن نباتیست معروف در بلاد ایران خصوص در فارس و در شیراز کثیر الوجود و مانند سبزیهای دیگر از بقول و بودینه و
و جرجیر کرتره تیزک نامند و مانند اینها با نان و پنیر و غیره میخورند و بری و بستانی میباشد و نبات آن هم از تخم و هم از قلم شاخ آن بهم میرسد و در
طعم آن حدت و حرافت و عفوصت و اندک حلاوتی است و خاییدن آن ناشتا به تنهایی فی الجمله خدارتی در زبان بهم میرسانند و لهذا بعضی مردم
پیش از آشامیدن مطبوخات مسهله شبیه بخایند طعم آنها چون محسوس نمیگردد و در طعم برگ نورسته بیل ترمیش هندی که بهندی کت بیل گویند هم
نیز مانند فی الجمله شبیه بدان است و لیکن حدت و لطافت ندارد و در کثافت و عفوصت بسیار برابر آن غالب و بیخ بری آن عاقرقرحا است و اهل
فلاحت گویند که چون تخم اسفند را در سرکه کهنه بخیسانند تا مزاج گیرد پس بکارند طرخون میگردد و نیز اگر در میان تره تیزک نهشته بکارند طرخون میروید و بهترین
آن بستانی تر تازه است طبیعت آن در سوم گرم و خشک خصوص بری آن و بستانی آن در اول گرم و خشک نیز گفته اند و با قوت مخدره افعال
و خواص آن محلل ریاح و اخلاط لزجه و نضج دهنده سدد و مقوی معده و مشهی و مجفف و نافع رطوبات و خاییدن آن خوشبوکننده دهان و مبطل ذائقه و مخدر دهان
و زبان و جهت قلاع نافع چون مدتی بعد از خاییدن در دهان نگاهدارند و جهت اصلاح هوای وبائی و طاعون و چون آب تازه آن را با شراب کابلی
حل کنند و بنوشند جهت منع آبله و حصبه و منع حدوث علل وبائیه نافع و آشامیدن آب بعد از مضغ آن لذیذ نماید مضر محرورین و اکثار آن محرق خون و
قاطع باه مصلح آن بقول بارده و مخشن سینه و مصلح آن عسل و بطی الهضم و مصلح آن کرفس و مقوی فعل آن رازیانه است طرفا بفتح طا و سکون
را و فتح فا و الف بفارسی گز و بهندی جهاو و برومی موریقا و بسریانی عبرا و بیونانی اریغا و شا و بعضی گفته بیونانی موریقی نامند ماهیت آن
چهار صنف میباشد یکی درختی است عظیم و برگ آن مانند برگ سرو و این را بعربی اثل و ثمر آن را عذبه و بهندی منهی مائی و درخت آن را اثل نامند و دوم
درخت آن نیز عظیم شبیه باثل و این صنف بر است و بی ثمر و سیوم کوچک برگهای آن کم و گل آن سفید مایل بسرخی و در خوشه و نحل یعنی زنبور عسل
از آن دوست میدارد و ثمر آن مانند مازوی جابطری و خوشبو و بهندی این را ثری مائی گویند و چهارم ثمر آن بی گل بهم میرسد و بقدر حب ماهدانه
و سرخ مایل بسبزی و صباغان ثیاب به آن رنگ مینمایند و این صنف در بلاد عراق و فارس میباشد و گفته اند دو صنف میباشد بزرگ و کوچک
بزرگ از آن اثل نامند و بستانی است و ثمر آن مدور و عذبه نامند و در حرف الف مع الثاء المثلثة مذکور شد و کوچک آن بری و آن مخصوص
باین اسم است و شکوفه این سفید مایل بسرخی و ثمر آن مثلث شکل و گزمازج نامند و بهترین آن آنست که در کنار آبهای شیرین روید طبیعت
آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز سرد گفته اند افعال و خواص آن قابض و با اندک قوت تجفیفی و رادع و محلل و طبیخ بیخ آن
با زیت جهت جذام حادث از ورم سپرز و سده آن و با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره و ضبط و حبس صفراوی در آن و جهت
تفتیح سده و ورم صلب جگر که هر روز نیم و پنج مثقال آن را بنوشند مجرب و مضمضه بطبیخ برگ آن جهت تقویت لثه و دندان و آشامیدن
آن جهت حبس اسهال و نزف الدم رحم و رفع سیلان و تجفیف رطوبات آن مجرب و آشامیدن عصاره برگ با طبیخ لجاء و با گل و با تخم

و تخم آن نرم و کوچک کنندهٔ طحال صلب بزرگ شده خصوصا که در سرکه و انجیر طبخ نموده باشند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم
مقعده و رحم و بواسیر و نشستن سر بدان جهت رفع شپش و صیبان که رشک نامند نافع و ضماد برگ کوبیدهٔ مطبوخ آن با سرکه جهت ورم
حار و تحلیل صلابت طحال خصوصا با اشق و سکبینج و بیخ کبر و صبر و بدستور تکمید بدان جهت طحال و ذرور خشک آن مجفف قروح رطبه
و زخم آبلهٔ آتش و جان و بخور شاخ و برگ آن جهت زکام و اخراج زلو که در حلق مانده و خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه موثر و کوفتن
بخور برگ آن سه دفع ساقط کنندهٔ دانهٔ بواسیر و ثآلیل و خاکستر چوب آن با قوت جالیه و مجففه و حمول آن جهت استرخاء و خروج مقعده
و ذرور آن جهت قروح رطبه و سوختگی آتش و ثمر آن جهت نفث الدم مزمن و تقویت لثهٔ مسترخیه و فساد مواد گزیدگی رتیلا و آشامیدن
آب و طعام در ظرف مصنوع چوب آن جهت طحال مفید بدل آن اثل است **طریخ** بفتح طا و کسر راء و سکون یای مثنات تحتانیه و خاء معجمه و
آن را تاریخ نیز نامند ماهیت آن نوعی ماهیست بقدر یک شبر و اندکی زیاده بر آن و تا دو شبر نیز دیدیم و سفید رنگ و از الفارسی حلوا
ماهی نامند و در بحیرهٔ ارجیش از ناحیه آذربیجان و دریای فارس و بحرین و بعض سواحل بنادر مانند بهولچیری و غیره بهم میرسد فلس دار
و کم استخوان و نازک و تازهٔ آن بسیار لذیذ و از آن نمک سود نیز می‌نمایند و باطراف میبرند طبیعت آن گرم و خشک در اول و نمک سود آن در
آخر دوم افعال و خواص آن مشهی و مبهی و جالی و مقطع بلغم معده و ملطف سوداء غلیظ و جهت حمیات ربع و تحریک باه مبرودین
و مرطوبین نافع و در بعض امزجه ملین طبع و در بعضی حابس می‌نماید و مضر محرورین و بهترین استعمال آن آنست که با روغن بادام
یا کنجد مقشر تازه بریان نموده باشند بعد تنظیف تمام از فلس و امعاء و مراره و غیرها و پاک شسته و تازهٔ آن بهتر از نمک سود آنست
طرفیدوس بفتح طاء و سکون راء و فتح فاء و کسر راء مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله ماهیت
آن دیسقوریدوس گفته مشبه کثیر الاعضا است شبیه بعصا و کماذریوس و برگ آن باریک است شبیه ببرگ نخود و در بلاد قلیقیه
کثیر الوجود است افعال و خواص آن جهت نهش هوام نافع است **طرفولس** بفتح طاء و سکون راء و ضم فاء و سکون واو و ضم لام
و سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن قطعهای لطیف نافع است جهت حساوهٔ طحال و گفته اند خشک است **طریفلین** بکسر طاء و راء
و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم فاء و لام و نون اسم یونانی است بمعنی ذو ثلاثه اوراق در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر
آنست که اسمی است مشترک میان حندقوقا و نبات خصیة الثعلب و بعربی مراد از جومانه است و آن نباتی است قریب بذرعی و شاخهای
آن باریک و سیاه شبیه باذخر و برگ آن مانند برگ حندقوقا و در هر شعبه سه عدد و گل آن بنفش و رایحهٔ آن شبیه بعصفر و بیخ آن دراز
و صلب و تخم آن مایل به پهنی و بازغب و مستعمل برگ و تخم آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و مقوی معده
و جگر و مدر بول و حیض و آشامیدن دو مثقال از برگ و تخم آن و از برگ آن سه مثقال به تنهائی با آب سرد جهت ازالهٔ صرع و تشوصه و ابتدای
استسقاء و وجع رحم و عسر البول و با سکنجبین جهت سم زنبور و سموم هوام و چون بکوبند نبات آن را با برگ و بیخ و عصارهٔ آن را بر

نهش هوام ریزند وجع ازاله تسکین دهد و بدستور الطول طبیخ شاخهای آن و اگر بر عضو سلیم برسد درد و وجع کند و بگزد و از آشامیدن
سه برگ و سه دانه تخم آن با شراب جهت حمی مثلثه و چهار برگ و چهار دانه آن جهت حمی ربع بالخاصیت نافع و بیخ آن اناده و ربو نیز با تخم
و در معاجین کبار داخل مقدار شربت آن دو درهم مضر گرده مصلح آن کتیرا است **طریقولیون** بفتح طاء و کسر راء و سکون یاء و ضم قاف و
سکون واو و کسر لام و ضم یاء مثنات تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی ذو ثلاثه عناقید ماهیت آن نباتی است بقدر شبری برگ
آن شبیه ببرگ نیل و از آن قوی تر و گل آن در طرف صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره و بیخ آن خوشبو و سفید و طعم و بوی آن
مانند زنجبیل و غلط کرده کسیکه آنرا بیخ تربد دانسته طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن مقوی معده و جگر و قاطع
اخلاط بارده و جهت خفقان و رفع سموم نافع و آشامیدن دو درم مقدار مضر ثقل مصلح آن کتیرا است بغدادی گفته از ادویه سمیه است نزد
اهل هند و آنرا مرباقلن و السنه اند و جالینوس این دوا را ذکر نکرده **فصل الطاء مع الفاء طفشیل** بفتح طاء و سکون فاء و کسر شین
معجمه و سکون یاء مثنات تحتانیه و لام بفارسی عدسی نامند ماهیت آن عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه قدیمه است افعال و خواص
آن قلیل الغذا و مقوی معده حار و مسکن حدت خون و صفرا و جهت تپهای مرکبه بلغمیه و صفراویه و قطع نمودن حبس و سلسل بول نافع نفع
امراض سوداوی و اعضاء عصبانی و قاطع باه مصلح آن شیرینیها است **فصل الطاء مع اللام طلح** بفتح طاء و سکون لام و حاء مهمله در
ماهیت آن اختلاف است گویند موز است که بهندی کیله نامند و گویند نوعی از ام غیلان بیخار است باصطلاح اهل بادیه و موز در
حرف المیم مع الواو ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ام غیلان مذکور شد **طلع** بفتح طاء و سکون لام و عین مهمله بفارسی بهار خرما نامند
ماهیت آن شکوفه درخت خرما است در ابتدای ظهور و چون بمقدار یک شبر و یا کمتر و یا زیاده رسد شبیه بماهی بی سر و دم عریض الوسط سر و
ته آن باریک میباشد آنزمان غلاف آن منشق گردد و از جوف آن خوشه خرما سفید رنگ که دانهای آن از جو خوردتر و بر آن گردی مانند
آرد و باشد ظاهر گردد و بر آید و بتدریج دانهای آن بزرگ و رسیده و آن غلاف خشک و جدا گردد و سفید و آن غلاف را کفری و خوشه
خام تازه از آن بر آمده را طلع و بفارسی دانهای آنرا غوره خرما و انگور را گشن و دقیق النخل خوانند و گشن درخت نر را تا ماده تر تا بعد
انگور و سه دانه تمر نر آنرا در جوف ثمر ماده گذاشته و لبسته باشند خرمای آن بالیده و بزرگ و شیرین الحیم نمیگردد و از ابتدای غورگی تا
انتهای تمری مراتب او اسم آنرا نامهای بسیار است و در ثمر الکفری مذکور شد و صنف کفری در حرف الکاف مع الفاء انشاء
الله تعالی خواهد آمد و بهترین طلع از برای خوردن و تداوی طلع نخل نر است که در زمین و اطبای شیرین روئیده باشد و دانهای آن
کوچک و پوست آن سفید بود و قوت آن کم و تلخی مدهشه باشد طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن
مقوی معده و حابس طبع و مسکن حرارت و حدت خون و آشامیدن خشک آن بقدر نیم اوقیه جهت رفع تشنگی و اسهال و تپهای حاره
و نفث الدم و نزف الدم نافع و دیر هضم و اکثار آن مولد قولنج و عسر البول و درد سینه و مصلح آن جرسیها و گوشتها و شیرینیها

منقح دماغ و بعض
و بخور و

بیخ آن با شراب جهت اسهال بطن
داروی رسول بقدار شربت آن تا دو درم

شیر بها و جوارشات مانند جوارش کمونی و فلافلی و زنجبیل مربا و عسل و کشش آن با حرارت لطیفه و رطوبت فضلیه و لهذا ابقا و محرک
باه مردان و محرک شهوت زنان است **طلا** بکسر طا و فتح لام و الف ممدوده ماهیت آن آب انگور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث
یا کمتر از آن برود و آنرا میفختج نامند و بعضی الشراب الاحمر گویند و بعضی گویند آب انگور است که طبخ دهند تا آنکه نصف آن و یا بیشتر و یا کمتر
برود و غلیظ مایل بسیاهی گردد و آنرا طلا از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران با قطران و زفت بیمالند و بازهمه اقسام خمر را بدین نام مخصوص
میدانند و بعضی مثلث را طبیعت و افعال و خواص آن نیز قریب بخمر و مثلث است و ذکر یافت و می یابد انشاء الله تعالی **طلق** بفتح طاء و لام و
قاف و آخر و سکون لام غلط است و بکسر طاء نیز آمده معرب از تلک فارسی و بعربی کوکب الارض و عرق العروس و بسریانی فتح جسما و کوکبا
ارعا نیز گویند و برومی غوغوطس و غوغوطلیه نیز و بیونانی جیشمارون و فلون و استطر و بمعنی کوکب یعنی کوکب الارض و بفارسی ابرک و
بهوقل نیز و بهندی ابهرک نامند ماهیت آن جسمی معدنی است متکون که از زیبق خالص و کبریت قلیلی غالب بر آن ارضیت و یبس
فاعل انعقاد آن برودت و سه صنف میباشد یمانی و اندلسی و هندی و بهترین همه یمانی است و آن سفید نقره رنگ شفاف و براق صفائحی
است که خوب ورق ورق گردد و اوراق آن بزرگ و نازک سفید براق صدفی باشد و مایل بسیاهی نباشد و بعد از آن در خوبی هندیست
و آن در سفیدی و نازکی کمتر از یمانیست و اندلسی که مغربی نیز نامند از همه پست تر و اوراق آن نازک نمیگردد و دو نوع آن با کمودت
و نیز گفته اند دو صنف میباشد یکی صفائحی و ورق ورق گردد و دوم مانند سنگ جص و معدنی آن جزیره قبرس است و در هند معدن بعض
جاهاست مانند نواح عظیم آباد و میگویند که احیانا در بعضی قطعهای آن قلیلی سیماب بهم می آید و مستعمل از آن محلوب و محلول است
و چون بتنهایی احراق نمی یابد لابد با نوشادر و کلس البیض احراق مینمایند و دستور حل و حلب و احراق آن در مقدمه مذکور شد
طبیعت آن در دوم سرد و در آخر سوم خشک و در اول سرد و در دوم خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن آشامیدن آن با ادویه
مناسبه جهت اسهال دموی و کبدی و نزف الدم همه اعضا و رحم و دوسنطاریا و تبهای حاره و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه
و با عسل جهت سرفه کرم و معقول آن و با آب بارتنگ جهت نفث الدم سینه و رحم و بواسیر سعدیل و طلاء آن جهت قروح رطبه و قضیب
و اعضاء عصبانی و اورام حاره پستان و خلف اذن و بواسیر و حکه و جرب مزاکیر و سایر اعضاء رخوه و جذام متقرح و رفع آثار سیاهی
جلد لعابات مؤثر المضار آشامیدن آن مطلق با خطر و مضر سبز و گرده مصلح آن کثیرا و تخم کرفس و استعمال آن با عسل رافع نفث
است با عضای باطنی مقدار شربت آن تا نیم مثقال و چون محلوب آنرا مانند غبار سائیده و مکرر با آب خالص غسل نموده و با صمغ
عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون در آن زعفران اضافه نمایند مانند ورق طلا محلول باشد و با
زنگار زمرودی رنگ و با عصفر شفقی رنگ گردد و چون با شب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن
از آتش شود و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی مینامند هرگاه با نگداخته شود و دستور حلب و حل و احراق و دهن و اقراص کوکب

در تیرابادین و کرمیت **فصل الطاء مع الیاء المثناة تحتانیه طیرانه** بفتح طاء و سکون یاء و فتح راء مهمله و الف و فتح نون و هاء و شهرت
طلشود نیز نامنده ماهیت آن نباتیست مانند فطر و بیشتر از ان و در شب مانند چراغ میدرخشد و تر تازهٔ آن سفید و زرد و خشک آن بسرخ
رنگ منقطع بسیکرد و از ظروف مانند اسفنج قطعهای بسرخ و رطوبت آن اکثر زیر درخت بلوط و زیتون و در سالی که باران بسیار شود

بدبو و سبب ان

بیشتر میروید طبیعت آن گرم و خشک در چهارم افعال و خواص آن نفعی ازان تا حال ظاهر نشده و از سموم قتاله قویه است حتی بوئیدن و
لمس مودی آن و اجتناب از آن واجب **طین** بکسر طا و سکون یا و نون بفارسی خاک و بهندی متی و لبریالی چشما نامند ماهیت آن معروف
است بهترین آن طین حر یعنی خالص از آمیزش ریگ و شوره و کبریت است که از آب شیرین باشد و از احراز این جهت نامند و بفارسی
خاک ریست نامند و لطیف ترین اطیان آنست که از آب شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین نیل مصر بهترین اطیان انهار
است طبیعت آن مطلقا سرد و خشک و مگر خاک بلد مصطکی و خاکی که در زمان نمک بهم میرسد و با مدتی در نمک مانده باشد و خاک دریای شور
و انهار تلخ و کبریتی و نفطی و امثال اینها که همه گرم و خشک اند افعال و خواص آن جمیع اقسام آن قابض و مجفف و جالی و سدد و حابس
اسهال و محلل اورام و مسکن التهاب و گرمی معده و مقوی اعضای مسترخیه از سواری بسیار و حرکت عنیفه شربا و ضمادا و طلاء
به تنهایی و یا با ادویه مناسبه هر علت و اشامیدن آن جهت سل نفث الدم و سحج امعا و گزیدن ارنب بحری و ذراریح و سموم هوام
و تحقیق بدان جهت سحج امعا و طلاء آن جهت نهش افعی و کلب کلب و با سرکه و روغن گل سرخ جهت تحلیل ورم حار و چون خاک حر را با
آب شیرین سرشته خشک نمایند و در ابهای کند و شور حل کنند و بگذارند تا ته نشین گردد خالص و شیرین و اصلاح فساد آنها نماید و چون
با آب تلخ و شور ممزوج نموده عرق کشند و عرق آن شیرین برآید و خاکیکه مدتی افتاب بران تابیده باشد طلاء آن جهت استسقا
و تقویت اعضاء مسترخیه رهله و با سرکه جهت گزیدن هوام بسیعدیل و غسل سر بدان منقی اوساخ آن و مقوی و درازکننده آن
و خاکیکه آتش بسیار دیده باشد مانند خاک اجاق بسیار مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن
زنبور و باقر و طی جهت خنازیر و تحلیل صلابات و طلاء خاک تنور با نمک و سرکه جهت رفع کچلی سر اطفال مجرب و خاکی که در نمک مدتی مانده باشد
و خاک ظرف گلی که در ان نمک میگذارند جهت تحلیل اورام بارده و انفجار دمامیل و بثور نافع و با بول بز و یا شتر و یا گاو محلل استسقا
و ضماد کاه گل با سرکه جهت گزیدن عقرب و هوام و تحلیل اورام حاره و چون گلاب بران بپاشند و ببویند مقوی دل و دماغ و رافع
خفقان و غشی و التهاب و عرق کاه گل که با گلاب و عرق گاوزبان و امثال آن بکشند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و ضعف معده
حار بسیار مفید و طلاء و ضماد خاک نمناک که بهنگام زیادتی آن و بعد کمی آب خشک شده باشند مقوی اعضاء و محلل اورام مزمنه و رافع
استرخاء و لاغری حادث از کثرت نفث الدم و در احادیث منع بسیار از خوردن طین وارد است مانند این حدیث که قال رسول
الله علیه و اله لا تاکلوا الطین فان فیه ثلاث خصال تورث الداء و تعظیم البطن و تصفر اللون و قال صلی الله علیه و اله

علیه و اله ایضا اکل الطین حرام علی کل مسلم و قال ایضا من اکل الطین و فکانما اعان علی قتل نفسه و مضر حجاب
حصات و دندان و ضعف احشاء است طین الابیض ماهیت آن خاکی است سفید رنگ با لزوجت و نرم اندک چرب با چسبندگی
که در بعض آرامی خصوص جاها که طین حر باشند خصوصا در زمین کوفه و حجاز بهم میرسد و آن رگهای خاک خالص لزج چسبنده است شبیه
بطین خراسانی طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جالی چرک موی سر چون سر را بدان بشویند و جهت قروح مزمنه و دمامیل و تحلیل
اورام حاره و تسکین التهاب آنها ضماد و طلاء آن نافع و در سایر خواص مانند طین خراسانی است طین الاحمر طین مغره است که بفارسی گلسرخ
و بهندی گیرو نامند و گاهی آنرا الطین الفارسی نیز نامند طبیعت و افعال و خواص آن در مغره در حرف المیم مع الغین مذکور خواهد
شد ان شاء الله تعالی طین الاخضر بفتح همزه و سکون خاء و فتح ضاد معجمتین و راء مهمله ماهیت آن خاکیست سبز رنگ چرب با لزوجت
و چسبندگی که از اوگان که از توابع شیراز است میاورند و در بعضی از قطعهای آن رنگهای زرد و سرخ و سفید میباشد و بهترین آن
سبز رنگ خالص است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن زنان ایران او را بریان نموده و دود داده میخورند و میگویند
جهت طپش قلب نافع و شستن سر و بدن بدان مسکن حرارت و نرم کننده جلد و مو و رافع چرک و شپش و پاشیدن سوده آن
بر قروح و غیره که بران رطوبت ریخته باشند نافع است طین الارمنی بفتح اول و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و یاء مثناة
تحتانیه نسبت به ارمنیه و بیونانی پیلاطریون و برومی فلا ارمیانا نامند ماهیت آن گلی است سرخ تیره جگری رنگ با نرمی
و اندک چربی و لزوجت که بزبان بچسبد و خوشبو و در طعم شبیه بخاک باشد و از ایروان و ارمنیه آورند و گاه بر حجر ارمنی نیز بمجاز اطلاق مینمایند
و بهترین آن نرم املس چرب خالص صافی خالص از سنگ ریزه و ریگ چسبنده بزبان طلائی رنگ است طبیعت آن سرد در اول و خشک
در دوم افعال و خواص آن قابض و مغری و مقوی قلب و حابس نزف الدم و نفث الدم صدر و بطن و رحم و امعا و معده و بواسیر
و بول و جهت قروح آنها و قروح و قلاع دهان و منع نزلات غلیظه منحدره بسوی سینه و ضیق النفس و سرفه و سل و حمیات و ربو حادث
از آنها و جهت حبس اسهال شربا بسیار نافع بحیثیت نسبت تحقیقی که دارد و ازین جهت نیز رادع اورام است و جهت وبا و طاعون چون
پیش از حدوث آن چند روز و یا در آن هنگام نیز با سرکه و گلاب اگر تب باشد و الا با آب و سرکه بخورند و بر ورم آن طلا نمایند امان یابند
از آن و با اقاقیا جهت کسر عظام طلاء و ذرور و از آن جهت حبس نزف الدم کل اعضاء ظاهری و تجفیف قروح رطبه مفید مضر طحال مصلح
آن مصطکی و گلاب مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن طین مغره و طین حجازیست طین الاصفر بفتح اول و سکون صاد
مهمله و فتح فاء و راء مهمله و آنرا طین الصنم نیز نامند ماهیت آن خاکی است زرد مایل بتیرگی که از بیابان و کوه حوالی قسطنطنیه آورند و
رهبانان سکنه انجا بران صورتی نقش مینمایند و گویند صورت بت است و بعضی گویند نقش دیگر است غیر معلوم از قبیل طلسم و گویند
چیزیست که بهندی آنرا بهوڑی نامند و اصلی ندارد زیرا که بهوڑی چیزیست زرد و سبک وزن مصنوع از بول بچه گاو تازه زائیده که

بانی برگ درخت انبه خام خورانیده طبخ نموده بعمل میاورند و اکثر مستعمل نقاشان است و مشهور است طبیعت آن سرد و خشک افعال
و خواص آن قابض و حابس و جهت نفث الدم و ترف الدم اعضاء باطنی و قیام کبدی و قیام المده شربا بهترین اطیان است و
ذرورا آن جهت ترف الدم ظاهر و تجفیف قروح نافع طین الاقریطیس بکسر همزه و سکون قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه
تحتانیه و کسر طاء و سین مهملتین و اقرقرطون و قریطون نیز نامند ماهیت آن خاکیست خاکستری رنگ با خشونت و با انگشت
شکسته گردد و در قوت شبیه بشب است و از آن بسیار ضعیف تر و فرق میان هر دو بچشیدن معلوم میگردد که تجفیف این
بآن حدی نیست و غالب بران اجزای هوائیه است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالی بلیغ و جهت قروح چشم نافع
و تعلیق آن جهت حفظ جنین و منع از اسقاط موثر و گفته اند مسهل ولادت است و نقاشان جهت ثبات رنگ آن در نقاشی
مستعمل دارند طین الاندلسی بضم همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم لام و کسر سین مهمله مشدده و یاء نسبت ماهیت آن
خاک سیاه کثیفی است افعال و خواص آن جهت تحلیل اورام ضمادا و طلاء نافع است طین الجلود بضم جیم و لام و سکون واو
و دال مهمله ماهیت آن خاکیست سرخ تیره رنگ املس که پوست حیوانات را بان رنگ میکنند سرخ مایل بزردی میگردد و رنگ آن قیام
و ثبات ندارد طبیعت آن گرم و خشک و با قوت قابضه شدیده و محلله افعال و خواص آن طلاء آن محلل اورام و باب برگ بادرنگ
جهت اسهال نافع و خوردن آن جایز نیست و ردی است طین الحر بضم حاء مهمله و راء مهمله مشدده بفارسی خاک رست نامند ماهیت
آن بعضی از اشباه طین اندلسی و طین فارسی و بعضی خاکی که از سیراب میاورند دانسته اند و آن خاکی است رخو سبک
خالص و بسیار سبز شبیه بریحان و چون دود دهند آنرا خوشبو و خوش طعم گردد و آن را میخورند اندک اینکه معتاد بگل خوردن اند
زیرا که مضرت این کمتر از اطیان دیگر است و بعضی گفته خاک خالص از آمیزش ریگ و رمل و اشیاء غریبه است و بعضی از انواع طین قیمولیا
و از اصناف طین الحر الطین حر دانسته اند طین الحکمه از مرکبات است و دستور صنعت آن در مقدمه قرابادین مذکور شد بر ظروف
شیشه و چینی و غیره جهت رفع ضرر از آتش و صدمات میمالند و ضمادا آن جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان و عصب موثر
است طین خراسانی بضم خاء معجمه و فتح راء مهمله و الف و فتح سین و الف و کسر نون و یاء نسبت و از اطین نیشابوری و طین
الاکل و طین الماکول نیز نامند ماهیت آن گلی است بسیار سفید خوشبو و خوش طعم با اندک شوری و ضرر خوردن آن کمتر از خاکهای
دیگر است و لهذا اکثر آنکه عادت بخوردن خاک دارند از این میخورند و بعضی بریان کرده بخورد داده و بعضی خام و بعد بریان کردن شوری
آن اندک کم میگردد و در بغداد اطفال مان برالواح مینویسند و بعضی مردم از آب بریان نموده با گلاب شسته صاف و خالص از آن
اقراص ساخته خشک نموده تناول مینمایند و بعضی قدری مشک و یا عنبر و یا کافور نیز اضافه میکنند طبیعت آن سرد و خشک
و بعضی بسبب ملوحت آن اندک گرم دانسته اند افعال و خواص آن تنقل خالص و با مصلح مطیب آن بنحو مذکور جهت خوشبوی

خوشبوی‌ها است و تقویت معده و دل و تسکین غثیان و قی و منع سیلان لعاب و آب از دهان وقت خواب و رفع جوع کلبی و هیضه مهلکه باقی
و اسهال و منع نزلات معدیه خصوصا که به ترتیب و پرورش باشند و سعد و اذخر و قاقله و کبابه و امثال اینها بگلاب تر کرده باشند
مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال و در رفع هیضه و او قیه آن با آب سیب بیخته و با رب آن و با آب طبیخ سعد و با آب سرد و اکثار
مفسد مزاج و مولد سده و حصاة و مضر معتادین لبده گل و ماریقا و ضعف کبد و مسالک ضیقه و سنگ گرده و مثانه و لیکن مبضرات اطیان
دیگر نیست مصلح آن انیسون و تخم کرفس است طین الداغستانی بفتح دال مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة
فوقانیه و الف و کسر نون و یاء نسبت ماهیت آن خاکی است که از داغستان و قریب بدربند بلده شیروان از آذربیجان آورند و الوان بسیار
بهترین آن خاکی است کاهی رنگ خوشبو که از داغستان قریب بنواح شیروان آورند و گاهی آنرا مانند اطیان دیگر میشویند و اقراص میسازند
و این هنگام سفید رنگ املس نرم سبک خالص از رمل و سنگریزه چسپنده بزود و در آب گداخته میباشد و بعضی از آن کبود رنگ و این در خوبی
بعد از آنست طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مفرح قوی و رافع خفقان و غشی و سمیت اخلاط و تب وبائی حادث از اخلاط فاسده
و در سایر افعال قوی‌تر و بهتر از طین مختوم و اکثر معتادین اکل بسبب کمی مضرت این را میخورند خصوصا زنان عراق و عرب و لیکن مسدد
و نفاخ نیز است مصلح آن شستن و مشوی نمودن آنست طین الدقوقی بفتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و کسر قاف و یاء
نسبت ماهیت آن خاکی است که از ناحیه دقوقی بلده حلب آورند کبود رنگ با یبوست قوی و بعضی از آن سفید رنگ سبک املس خالص از
رمل و سنگریزه و زود گداز در آب و این بهترین آنست طبیعت آن سرد و خشک و با قوت قابضه و اندک حرارتی افعال و خواص آن مجفف و
قابض و حابس اسهال و نافع رطوبات معده و اورام مرکبه و حاره و زایل کننده اوساخ بدن و موی شراب و طلاء و غسولا و زنان معتاد
بخوردن اطیان بیشتر این را میخورند بجای طین خراسانی و لیکن مسدد و مفسد رنگ است و بسبب اندک حرارتی که دارد خون را فاسد میسازد
و مصلح آن شستن و بریان نمودن و خوردن انیسون است بالای آن و خوردن شیرینی بالای آن و با آن بسیار مضر طین الرومیا
بضم راء مهمله و سکون واو و کسر میم و یاء نسبت ماهیت آن خاکی است سرخ تیره رنگ و بعضی سفید مایل بکبودی و خوشبو و آن نوعی از
طین قبرسی سفید است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف و قابض طلاء آن با آب کاسنی محلل و مانع ورم اجفان و
خون آمدن از چشم و در سایر افعال مانند گل ارمنی است طین شاموس بفتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله و آنرا
طین شامیش و کوکب الارض و کوکب شاموس و بسریانی حشما شاموس و برومی فلاغا ساموس و بیونانی ابوبرلطس و بفارسی گل سفید
نامند ماهیت آن چند صنف میباشد صنفی سفید صفائحی اندک براق با صفا شبیه بحجر المس و صنفی رمادی رنگ صفائحی نرم زود شکن که در آب
زود گداخته گردد و این را بیونانی اسطر یعنی کوکب و بفارسی ابرک و بهندی کهری مٹی نامند و صنفی بسیار سفید نرم سبک که چون بر زبان
گذارند بچسپد و زود شکسته گردد و در آب زود گداخته شود و این بهترین همه و بقول انطاکی صنف دوم بهترین همه است و از قبرس و صقالیه

آورند طبیعت آن در دوم سرد و خشک و مغسول خشک کرده آن الطف شیخ الرئیس گفته که هوائیت بر آن غالب از طین مختوم و اقوی
از هست افعال و خواص آن اشامیدن یک مثقال از مغسول آن با گلنار قاطع خون حیض و ایام و جریان آن قی و نیز شربا و طلاء و با شراب جهت سموم
حاره و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم و اختلاف و سیلان خون از همه اعضا و جهت ورم اکل با آب و اندکی سرکه جهت قرحه امعا سریع الاثر
و نیز جهت ورم آن با آب و شراب که آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حاره اعضاء رخوه مانند پستان و بناگوش و زیر بغل و کنج ران و حقنه آن با آب
باران جهت قروح و سنطاریا و قرحه امعا که متعفن شده باشد بعد از انکه اولا با ماء العسل و آب و نمک حقنه نموده باشند و طلاء آن با آب و روغن گل
جهت ورم پستان و اورام حاره و نقرس و با شراب جهت سموم ملدوغه نافع و در سایر افعال مانند طین مختوم است **طین صوفیا** بضم صاد مهمله و سکون
واو و کسر فاء و یا و فتح حاء مهمله و کسر میم و سکون یاء مثنات تحتانیه و دال مهمله ماهیت آن خاکی است سفید خوشبو که از بلاد شیروان از قصبه
صوفی حمید آورند افعال و خواص آن با قوت تریاقیت جهت رفع اذیت و سمیت هوام زهردار و مار شربا و طلاء و با خود داشتن آن موثر و
در سایر افعال مانند طین قبرسی است **طین الفارسی** گل شیرازی و گل سرشوی نیز نامند ماهیت آن گلی است سفید مایل بزردی و خوشبوی
و بعضی طین حر اصفهانی و بعضی طین خراسانی دانسته اند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جهت جرح ریه نافع و گفته اند مضر
ریه و مثانه است مصلح آن آب سرطانات مقدار شربت آن تا دو مثقال **طین القیمولیا** بکسر قاف و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم میم و سکون
واو و کسر لام و فتح یاء مثنات تحتانیه و الف و آن را حجر رخام و بهندی کهریامتی نامند و اطفال در هند بر تختهای مشق میمالند ماهیت آن دو قسم
است یکی سفید براق خوشبو که چون بسایند از ان بوی کافور آید و دوم مایل به بنفشی و چرب با لزوجت و در شکستن که در آب زود حل نگردد و از
بلاد اندلس و ارمن آورند و این بهتر و خوب مستعمل و محتشم سیوم که سیاه و از اندلس آورند زبون تر از همه است بغدادی نوشته که شیخ من
من گفت که طین قیمولیا خاکی است که در میان فلفل یافت میشود و غیر او کسی نگفته و در آن دو قوت است یکی مبرده و دو دیگری حاره محلله و
بعد غسل قوت حاره محلله آن زایل میگردد و بهترین آن صافی سفید صلب لزج آنست که زود شکسته نباشد و در آب زود گداخته نگردد
طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف و محلل و قابض و نشف رطوبات و بلت معده و مقوی آن و هاضمه و حابس اسهال
صفراوی و ضرب صفراوی و بلغمی و نفث الدم و قرحه امعا و مسکن سوزش مقعده و طلاء آن جهت امراض چشم و با سرکه جهت ورم
بناگوش و همه اورام حاره و بر سوختگی آتش مانع آبله آن و به تنهای جهت نفخ و ماسیل و التیام جراحات و جوشش با حضو و صاجوشش سر اطفال
و ابدان ایشان و تحلیل اورام و با عسل جهت ورم زیر معده و سایر اعضاء مفید بر چند همه اطبا آن محلل اورام اند و لیکن این را این جا صحت
زیاده هست و از همه اقوی و محرق مغسول آن جهت قروح خبیثة الاندمال و در سایر افعال ضعیفتر از طین شاموسی بدل آن طین مصری است
و صاحب اختیارات گفته که در کوهستان نیز بهم میرسد و زنان جهت جلای روی خود استعمال میکنند و روی ایشان را پاک میکند اند
طین قبرسی بفتح قاف و باء موحده و سکون راء و کسر سین مهملتین و یاء نسبت ماهیت آن گلی است سرخ چسبنده خوشبو که بزبان

بزبان می چسپد و چون اشکسته اند درون آن رگهای از رنگ سرخ بود و چون بدست مالند دست را رنگین کند طبیعت آن سرد و خشک و یاقوت
قابضه معتدله افعال و خواص آن جهت نفث الدم هر عضو و قرحهٔ امعا و سحج آن و سحج کبد شربا و احتقانا و بکدرم آن با آب سرد و یا با آب جوشیده
جهت دفع حرارت باطنی و سمیت ادویهٔ قتاله و طلاء آن جهت تحلیل اورام و شکستگی اعضاء و کوفتگی آنها و افتادن از جای بلند مقدار شربت
آن تا یکدرم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است **طین الکرمی** بفتح کاف و سکون راء مهمله و میم و یاء نسبت ماهیت آن خاکی است
که از بلاد سودیا آورند سیاه کریهه الرایحه شبیه بفحم گویند که از چوب صنوبر گیرند و چون در اول فصل بهار که ابتداء نمو کرم یعنی تاک انگور
است بران میمالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا اطین الکرم نامند و آنچه از آن سفید خاکستری رنگ باشد ردی است طبیعت آن سرد و خشک
افعال و خواص آن محلل و جالی و در اکتحال جهت روئیدن اشفار و در ادویهٔ رفع کلف و حکه مستعمل زیرا که بهترین ادویهٔ حکه است و شرب
دو درم آن جهت نزف الدم باطنی و ظاهری و طلاء آن جهت دماسل و قروح مزمنه مؤثر **طین المختوم** بفتح میم و سکون خاء و ضم تاء مثناة
فوقانیه و سکون واو و میم ماهیت آن بقول جالینوس خاکی است سرخ رنگ که از جزیرهٔ ملیون از جزایر بحر مغرب آورند و در آنجا معبدی است
و از اسنوب بار طامس عابد مینامند و خادم و نگهبان آنجا زنیست و غیر از آن خادم و نگهبان آنجا نمیباشد آن زن وقتی قدری خاک
از تلی که قریب آن بتخانه است با خضوع و خشوع و هیبت و اجلال و اکرام و نیت شفا آورده و ریعه و بدستور غسل الطین آنرا گل شسته
اقراص ساخته مهر آن عابد را بر آن نموده و در سایه خشک کرده نزد ملوک یونان و روم فرستاد و شهرت یافت و در آن تل هیچ درختی و
سنگی نیست و خاک خالص است و بقول دیسقوریدوس آنست که آن خاک را با خون بز کوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخته و مهر نموده و گویند
در آن جزیره رسم است که بز را ذبح نمینمایند مگر بعنوان قربانی و از سر آن تل و لهذا خاک بالائی آن تل سرخ رنگ میباشد و بهتر از خاک
جاهای دیگر است و گویند خاک پائین آن تل مایل بزردی و با چراغت و خاک تلهای دیگر آن جزیره و در آن معبد را آن خاصیت نیست و کم رنگ
مایل بسفیدی با قوت جالیه است و لهذا امثال آن ثیاب را بآن میشویند و گویند بالفعل آن جزیره را آب گرفته و طین مختوم اصلی بهم نمیرسد و بجای
آن طین ارمنی و یا خاکی دیگر شبیه بدان را بدان نیات ساخته استعمال مینمایند و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که آن جزیره غرق نگشته و تا حال
هست و بدستور از آنجا بهمان نحو در شکل مربع ساخته باطراف میبرند و بهترین آن بسیار سرخ چرب املس آنست که ظاهر و باطن آن یکسان
باشد و چون بر لب و یا بر زبان گذارند بچسپد و بوی آن شبیه ببوی شبت باشد و چون بر جراحت تازه پاشند در ساعت قطع خون
و حبس آن نماید و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن آن سفید باشد و بوی شبت از آن نیاید و حبس خون در الحال ننماید خوب نیست طبیعت آن در دوم
سرد و خشک و با قوت تریاقیت و شیخ الرئیس معتدل در گرمی و سردی داشته مشابه جسد آن لکن در رطوبت که یبس بر آن غالب است
افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و معده و مقوی مجفف و مقاوم جمیع سموم و مانع انصباب مواد و جهت اکثر قالص افواه و عروق
و مسالک سم و دافع اذیت و نکایت آنست بسبب تجفیف و حبس و قبض و تریاقیتیکه دارد و حابس نفث الدم و نزف الدم باطنی و ظاهری

اقراص

کل اعضاست وجهت قرحهٔ ریه و حلق و امعاء و سحج آن و سایر قروح باطنی به تنهائی و یا با کثیرا و بجهت فساد خون و تنهای جاره و وبائیه و
طواعین و اسهال دموی و صفراویه و دفع مضرت هوام و هوای وبائی و آب ردی نیز با خواه قبل از آنها و خواه بعد از آنها و با
شراب جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند ذراریح و ارنب بحری و مار و افعی و سگ دیوانه و با شراب و آب گرم و شبت آشامیدن و
قی نمودن جهت دفع سموم و تحقیق بدان جهت ذوسنطاریا و قروح امعا بدستور مذکور در طین شاموس و طلاء آن با عسل یا شراب
جهت امراض مذکوره و تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه متعفنه و شکستگی اعضاء ضربه و صدمه و سقطه
و باید که بر بالای آن طلاء برگ قنطوریون و فراسیون و سیر بری و امثال اینها از برگهای مناسبهٔ لطیفه بگذارند و با سرکه جهت نهش
هوام مانند مار و افعی و سگ دیوانه و اورام حاره و ذرور آن جهت جروح و قروح تازه و کهنه که خون و چرک و رطوبت بسیار از آن آید
بزودی حبس نماید و التیام دهد و باید که طلاء و ذرور آن بقدر علت و وسعت آن باشد بلکه اندکی زیاده و با شراب ابیض و یا احمر و یا حلو
و یا مر و یا مثلث و یا عقید عنب و یا عسل و یا سرکه عنبی کهنه تند و یا سکنجبین هر یک که مناسب باشد بحسب علت و حاجت باشد و اگر پیش
از آشامیدن سم و یا گزیدن حیوان سمی بخورند از اذیت آن محفوظ مانند مضر ریه مصلح آن کثیرا و عسل و مضر طحال و مصلح آن کثیرا
و گلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال و تا دو درم نیز بدل آن گل [illegible] اعتنائی در امور مذکوره قوی تر از آن و بعد از آن طین ارمنی و در
اطلاعیه طین معزه صاحب اختیارات بدیعی نقل نموده که طفل یکساله دو مثقال و دو دانگ بروبک که از سموم قتاله است بخورد و در زمان قدری
طین مختوم با شیر مادرش بدو دادم شروع بقی کردن نمود و مجموع آن را بقی دفع کرد و باز قدری با شیر مادرش بوی دادم و یک قی کرد
و یک مجلس طبیعت او اجابت نمود و از آن زهر رسته و خلاصی یافت و بدانکه جمیع اطبا جالیس و دیم استعمال اند مگر این طین که مسهل است
و گفته اند مسهل سم است فقط و مشارک آنهاست در قبض و حبس بعد از آن **طین المصر** بکسر میم و سکون صاد و راء مهملتین المنیر
است و بیونانی ارطوماس نامند یعنی خاک زمین محروقه ماهیت آن خاکیست آفتاب خورده چرب بسیار سفید با خطوط و با حدت
که از مصر آورند و بعضی خاکستری رنگ بهترین آن خاکستری رنگ است که بسیار نرم باشد و چون بر مس بمالند سائیدهٔ آن برنگ زنگار باشد
و گاه آنرا مانند غسل اسفیداج میشویند و اقراص ساخته خشک مینمایند و معمول آن نرم تر میباشد و گاه مقدار نخودی ساخته در ظرفی
چیده و سر آنرا بسته در اخگر میگذارند تا بسوزد و برنگ خاکستر سیاه گردد و طبیعت آن گرم در اول و خشک در آخر دوم افعال و خواص آن
جالی و مجفف و قابض و مغری و جهت اسهال الدم و استسقاء و طحال و اورام کهنه و مترهله رخوه و اوجاع مزمنه و بواسیر قدیمه طلاء
آن با سرکه و به تنهائی نیز بسیار مفید و در اسکندریه مستعمل است **طین الجزیرة المصطکی** و آنرا طین الکیوس و خیا و خیوس
نیز نامند یعنی جزیرهٔ مصطکی ماهیت آن خاکیست رقیق صفائحی و قطعهای مختلف الشکل که از جزیرهٔ مصطکی آورند بهترین آن
سفید مایل بخاکستری رنگ زود شکن و در آب زود گدازنده است طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن جالی

جالی و مفتح بجلاء اطیان و بکر و جاذب خون بظاهر جلد و نیکوکننده رنگ رخسار و بهذا جهت نمش و جلاء مقعیه و لقشفه اوساخ بدن و جلاء
آن و لتصقیل وجه چون زنان در حمام بر بدن میمالند و در خمر استعمال دارند و جهت سوختگی آتش در آخر امر که متقرح شده باشد مفید است
طین مدینه طین مدینه رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم مانند تربت مرقد منور جناب حضرت سید الشهدا است علیه السلام که برای استشفا
مدارکم آن را بادعا و شرایط آن میخورند **طین الملتانی** بضم میم و سکون لام و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یاء لغت ماهیت آن خاکی
است صفائی مابین سرخی و زردی و سفیدی و اندک صلابت طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و محلل اورام طلاء و در شاه جهان
آباد اطفال بر تخته مشق میمالند **طیهوج** بفتح طاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم هاء و سکون واو و جیم معرب تیهو فارسی است جمع آن طیاهیج
و بفارسی فرفور تیهو نامند و بانطاکی صرپس بصاد و فرپس بذال معجمتین و بسین مهمله شده نیز ماهیت آن مرغیست کوهی کوچکتر از کبک
دو رنگ شبیه بدان و زیر بال آن سیاه یا سفیدی بهترین آن فربه جوان قریب بعموره و قدر الراک است رازی گفته مرغیست بقدر کبک
و گردن و منقار آن سرخ طبیعت و افعال و خواص آن مانند کبک است و جهت ناقهین و ضعیف الاحشاء اغذیه نافع **باب بیست و هفتم در بیان**
ادویه که حرف اول آنها ظاء معجمه مشاله است فصل الظاء مع الباء الموحده ظبی بفتح ظاء و سکون باء موحده و یاء اسم عربی
غزال است و در حرف الغین مع الزاء المعجمتین انشاء الله تعالی خواهد آمد **فصل الظاء مع الفاء ظفر** بضم اول و سکون فاء و
فتح راء مهمله و بلغت عربی است و آن را اشتر نیز نامند جهت آنکه در لشکر که بفارسی شتر شتر نامند و از بلاد فارس است بسیار میشود و
از الفارسی علفک حراج نامند ماهیت آن گیاهی است ضعیف مفروش بر روی زمین و در دیوارها و شاخهای آن باریک نرم و برگ آن
مدور ظاهر آن سبز و باطن آن سرخ تیره کوچک آن بقدر ناخنی و بزرگ آن قریب در شکل ببرگ قوطولیدون و از میان برگهای آن
ساقهای باریک بر می آید مدور بقدر زرعی یا کمتر از آن و بر سر آن گلی زرد و سبز رنگ و بیخ آن سیاه منقش بسفیدی و باطن آن سفید
بقدر یک انگشت طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن تند و تیز و خورنده گوشت زایده و سم قاتل لهذا استعمال آن
از داخل ممنوع است و ضماد آن خورنده گوشت زایده و ثالیل و نواصیر و اکله و بجلی را نافع و قایم مقام و یک برو یک دانسته اند
قطف القط بفتح قاف و طاء مهمله اسم معربی نبات فلومایس است ماهیت آن دو صنف است یکی بری و دیگری بحری و این را شجره الی
مالک نامند و مذکور شد و جالینوس این دو را اذخر بکرده و بری آن بنائی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه برگ
لسان الحمل و بر ساق آن غلافهای سرکج و متصل بعضی ببعضی و گل آن شبیه بگل سوسن کبود و بری که بیخ از زیر ایرسا نامند و بحریه
آن غلافها و بهترین آن جبلی است طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و عصاره تازه تمامی آن قاطع رعاف
و نفث الدم صدر و اسهال و نزف الدم رحم و بول ... ضماد او شربا و خرور او برگ آن جهت التیام جراحات موثر مضر سفل مصلح آن
صمغ عربی مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن اقاقیا است **قطر قطورا** بفتح قاف و طاء مهمله و سکون واو و فتح راء مهمله و الف لغت

سریانی است ماهیت آن گیاهی است بری و بستانی و بستانی آن شاخهای باریک شبیه بموی منبسط بر روی زمین منبت آن زمینهای خشک
رملی جبلی و در سواحل بیشتر و بری آن شاخهای باریک خشبی و پوست آن نازک و رنگ ساق آن سرخ بمقدار یک شبر و نیم آن از زمین بر
آمده و باقی در زمین فرو رفته و پوست آن آنچه بیرون است سیاه رنگ و آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای متفرق رسته و بر آنها
برگهای باریک شبیه ببرگ شیح از هم دور و گل آن شبیه بگل اناغالس و مایل بسرخی و ثمر آن شبیه بثمر هیوفاریقون و نبات آن در کرباور سرما
میماند و بر طرف نمیشود و مستعمل پوست بیخ است طبیعت آن سرد و خشک در سوم افعال و خواص آن چون آنرا خشک نموده بکوبند و بپزند و با
عسل معجون سازند و بنوشند جهت قرحه امعا و بیخ آن و قطع نزف الدم هر عضو که باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهت حبس خون از هر عضو که باشد
نافع است **فصل الظاء مع اللام ظلف** بکسر ظاء و سکون لام و فا لغت عربی است بفارسی زنگاه و گفتک و مشهور بسم است اصل آن
سنب بوده و سم شده و برومی الیدون و بهندی کهر و جمع آن اظلاف آمده و شد اول نزد اهل فرس آنست که سم یعنی حافر است نه ظلف و بعض
سم شکافته را نامند و صاحب اختیارات بدیعی گفته ظلف را بفارسی لشک گویند ماهیت آن معروف است و آن جسمی است عظمی
که بر گذشت و پاهای حیوانات روئیده و شکافته میباشد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن ظلف هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده
و میشود و در سوخته مجموع آن مسهل باه اصفر و ضماد آن با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع و طلاء سوخته سم بز
با سرکه جهت داء الثعلب موثر **فصل الظاء مع الیاء مثناة تحتانیه طیان** بفتح ظاء و یاء مشدده و الف و نون بفارسی یاسمین بری آن
و یاسمین عبارت از آنست و بلغت اندلس بربید فوفه یعنی عشبه اکبار و ببربری ابریرو بهندی جوهی و جاهی و جنگلی جنبیلی نامند و نبت آن
بیابانها و بالای تلها و با علیق باشد و بر آن پیچیده و از آن جدا نباشد و گویند بوی آن رعاف آورد و قسم مغربی آنرا عشبه مغربیه نامند و در
حرف العین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ماهیت آن نباتی است شبیه بلبلاب و از آن صلب تر و شاخهای آن در هم پیچیده و گل آن بسیار
خوشبو و قسمی خاردار شبیه بخار گلسرخ و گل آن از گل یاسمین بستانی که گل جنبیلی نامند بسیار کوچک تر و بیخ آن سیاه و باریک و بر شعبه
و قوت بیخ آن تا بیست سال باقی میماند و فعل آن مانند خربق است اسود و لهذا بعضی گمان کرده اند که همان است و بعضی طیان را نباتی
دیگر ذکر کرده اند اصح اقوال آنست که ذکر یافت طبیعت بیخ آن در اول چهارم گرم و خشک و گرم تر از خربق اسود و سایر اجزاء آن در سوم
افعال و خواص آن محلل و ملطف امراض الرأس والعصب والصدر و از بوئیدن گل آن جهت صداع و شقیقه و ریاح غلیظه و جوش
نیم اوقیه بیخ آنرا در یک اوقیه آب بجوشانند تا نیم اوقیه بماند جهت فالج و لقوه و استرخاء مزمن و سرفه کهنه و ضیق النفس سعید بیل و سوط
یک حبه از آن با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و روغن مرکب آن جهت استرخاء و فالج و لقوه و علل بارده و ربو و سعال مزمن نافع جهت
آنکه گرم و خفیف و محلل قوی است و همچنین روغنیکه بیخ آنرا در آن جوشانیده باشند امراض الف والمعده مضمضه بطبیخ برگ و شاخ آن بار که
جهت درد دندان و آشامیدن مطبوخ آن مقی قوی و همچنین با آب خبازی مقی قوی و بدستور عصاره برگ و شاخهای آن و آشامیدن

انشاییدن سه درم از نوع آن با مثل آن بسفایج و مثل آن بقل ازرق مسهل و منقی بلغم و سودا است بکرب و الم و اذیت و گفته اند که مجالس
اجابت نیکند و بدستور انشاییدن یکدرم از بیخ آن کوبیده و بروغن بادام چرب کرده با همه وزن آن افسنتین و کثیرا مسهل بلغم و صفرا است بقوت تمام
اما با خطر و در قوت قریب بخربق اسود و امراض الجلد طلاء آن محرق جلد مانند شیطرج و با سرکه بهترین ادویه است جهت بهق سفید و سیاه و برص و با بابونج علک
جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل نافع اما باید که زود بر دارند که بسیار زخم نکند و روغن آن نیز جهت عرق النسا مفید و طلاء آن با سرکه بقوت مانند بحد بکه
خون آلود کرده جهت داء الثعلب بکار برند مؤثر مقدار شربت آن تا نیم درم و یکمثقال آن کشنده بقی و کرب و مغص شدید مصلح آن روغن بادام شیرین و مراق
وسمه و العبه و مبروت است و نوعی از طلیان که برگهای آن باریک و شاخهای آن سرخ و گل آن مایل بسرخی است بسیار تند و تیز و بوی آن کریه و تند است
و زبون و بیر المستعمل زیرا که محرق جلد زبان و خراشنده و جدا کننده جلد بدن و برگ آن نیز ماتبریج است و این نوع را بیونانی قلیماطس
نامند **باب هجدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها عین مهمله است فصل العین مع الالف عاقرقرحا** بفتح عین و الف و کسر دو
قاف و فتح حاء مهمله و در زبان هر دو و دو را مهمله ساکنه و در آخر الف معرب اکرکره هندیست و گفته اند لغت نبطی است و بعضی گفته اند لغت
عربیست مشتق از عقر و تقریح جهت آنکه فعل آن تقریح است ماهیت آن نباتی است کثیر الوجود و در مغرب و هند در شاخ و برگ و گل شبیه ببابونه کبیر
سفید گل که بمصر گل کامش نامند مگر آنکه شاخهای عاقرقرحا در زمین و مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار از یک بیخ رسته و بر سر شاخهای
آن جتهای مستدیر بشکل بابونه و گل آن تمام زرد و بخلاف بابونه که شاخهای آن ایستاده و برگهای گل آن سفید و بیخ آن طولانی بقدر یک شبر و
بسطبری انگشتی و تند و تیز و سوزنده و دیسقوریدوس گفته که بیونانی آثراغوریون بمعنی عاقرقرحا نامند نبات آن شبیه بنبت و اکلیل
آن نیز باشد آن و گل آن زرد و شعری و دندانه دار و این صفت عودی است که اثراعود و القریح جبلی نامند و در شام کثیر الوجود و بر سر وادی برده
بهم میرسد و این راقم دیده است که من آنرا دیده ام و بیخ آن الطول یک شبر و بضخامت انگشتی و قایم مقام عاقرقرحا است و در بعضی افعال و خواص آن انطاکی
گفته که عاقرقرحا بعضی از آن مغربیست و ماهیت آنرا بنحویکه شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده و اولا ذکر رفت و بعضی شامی که آثراعود القریح نامند
و آن بیخ طرخون جبلی است و بعضی است که دیسقوریدوس بیان کرده و در سرطان بهم میرسد و بدانکه اصح اقوال در ماهیت آن قول اول است و مستعمل
بیخ آنست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حاد سوزنده و سوزنده زبان است که بحجم یک انگشت و سنگین و چون آنرا بشکنند اندرون
آن سفید باشد و گفته اند مغربی آن اقوی از هندی آنست طبیعت آن در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک و شامی آن در سوم و بعضی گمان کرده اند که
بارد است افعال و خواص آن مفتح سدد و منقی فضول دماغی و آلات آن و جالی بلاغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخاء و لکنت زبان و درد سینه
و دندان و مفاصل و عرق النسا و استسقا و تقویت باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و حمیات و غیر آن ضماداً و طلاءً نافع امراض
الراس و المفاصل و العصب و الصدر مالیدن آن با روغن زیت جهت کزاز و خدر و استرخاء مزمن و اعضاء بخیس شده و بدستور جلوس در طبیخ آن و درد
دلوک آن بر یافوخ باعث تسخین دماغ و مانع نوائی نزلات و صرع حادث از خلط غلیظ نافع و بدستور مضغ آن خصوصاً با مصطکی و یا با زفت و نقوع

آن در بینی مفتح سدهٔ مصفات و خیشوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع شدید بلغمی و چون در سرکه بجوشانند و در زیر دندان موجع گذارند وجع
آنرا تسکین دهد و چون بخایند و یا بر زیر زبان بپاشند جلب رطوبات نماید و لکنت را زایل سازد و چون طبیخ آنرا در دهان نگاهدارند دندان متحرک را مستحکم
گرداند و مضمضه و یا غرغره بطبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لهات و استرخاء زبان حادث از بلغم و مالیدن سودهٔ آن بر بدن ادرار عرق آورد و تعلیق
عاقرقرحا به تنهائی و یا با فادانیا جهت صرع اطفال نافع و اگر موی سگ سیاه یک رنگ به بندند بهتر است المعده والباه والجنبات و غیرها لعوق آن با آب
جالی و زایل کنندهٔ درد سینه و سرفهٔ کهنهٔ بارد و بلغمی و برودت و بلغم از معده و زیاده کنندهٔ باه مبرودین و مرطوبین و آشامیدن نیم درم آن با مسهل
بلغم بضعف و چون پیش از نوبهٔ تب و نافض بازیت بر تمام بدن بمالند آنرا زایل گرداند و عرق آورد و استرخاء اعضا را بر طرف سازد و چون پیش از
جماع روغن آنرا بر قضیب بمالند انزال را محکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت جماع دهد و انزال را سریع گرداند کسیکه اراده نماید که انزال او سریع
شود و بدستور چون با عسل سرشته شود و طلا نمایند و چون بارد باقلا سرشته شوند و بخریطهٔ آلوده قضیب و بیضه را در آن اندازند و بکرور
کامل گرداند که در آن باشد اعانت بر جماع مبرودین نماید خصوصا کسیکه در بیضهٔ خود بسیار از سردی دریافته من عجایب افعاله چون با نوشادر
نرم سرشته و بر کام و دهان بمالند مانع سوختن است از آتش و بازیگران استعمال دارند و چون با سرکه طبخ نمایند تا مانند خمیر گردد و بر دندان
کرم خورده گذارند کرم آنرا بیرون آرند مضر ریه مصلح آن کثیرا و مویزج مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن دارفلفل و عسل و در امراض کبد و در امراض
معده راسن و اگر آن نباشد و هم وزن زنجبیل نصف وزن آن و با فلفل بدستور و در عاقرقرحا قودج جبلی بکوزن و نیم آن و در اوجاع حلق قاقله
و روغن آن که از عصارهٔ آن ترتیب دهند و یا آنکه یک اوقیهٔ خشک آنرا بکوبند و با یک رطل آب بجوشانند تا یک اوقیه بماند پس مالیده صاف کرده با دو
اوقیه روغن زیتون در قدر مضاعف مرتب نمایند و بکار برند محلل و مدر عرق و رافع تبهای بارده و جمیع امراض بارده و مقوی باه شربا و ضمادا
و سعوطا آن جهت صداع و شقیقه بارده و صرع و لتقویت دماغ بارده مفید **عاقرقول** و نیز آن فیل است و در فصل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و مجملا
چون زن وزن نیم مثقال تا یک مثقال سودهٔ آنرا با شکر بنوشد بعد از طهر حامله شود **عاقوبی** الفاظی گفته شوکت الجمال است ماهیت آن نباتی
است معروف با خار بسیار و برگ آن سفید و زرد و در وسط آن مانند موئها و دانهٔ آن مانند قرطم و مستدیر طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن مفتح سدد و تریاق سموم و خلاصی دهندهٔ ازان ماشربا و جمیع اجزاء آن جهت بواسیر شربا و بخورا و طلاء نافع و بدستور طلاء
خاکستر آن و عصارهٔ آن نافع قروح سائله و گفته اند چون بر چهره بر ثبته ورم آن زیاده و بزرگ شود مضر گرده مصلح آن کثیرا بدل آن
حندقوقا است و حکیم میر محمد مومن نوشته حاج است که لفظ رسمی خار شتر باشد که بر آن شیرخشت در خراسان می نشیند و گویند بینوشت
است که نوعی از خرنوب است **فصل العین مع الباء الموحده عبیثران** بضم عین و فتح باء موحده و سکون یاء مثنات تحتانیه و
فتح ثاء مثلثه و راء مهمله و الف و نون و عبوثران بفتح ثاء مثلثه و بضم آن نیز آمده و بعضی دانه و داوانه مرو اینز باشد ماهیت آن گفته اند
شامل بر جاسف و شجر مریم است و بغدادی گفته که غلط کرده کسیکه آنرا شیح دانسته و کسیکه آنرا قیصوم گفته بلکه نباتی است مایل بغبرت و

بویست و مرغب و ثقیل الرائحه و با عطریت شبیه برائحه سنبل الطیب طبیعت آن گرم و خشک و مطبوخ و تقلیسی گفته نباتی است برگ آن مدور و صاحب
معتمد نوشته که قیصوم نیست بلکه نباتی است اعبر با شاخهای باریک شبیه بقیصوم و این را ثمر نیست زرد رنگ شبیه بخنبریکه در وسط اقحوان
میباشد و خوشبوی ببوی سنبل الطیب طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن مفتح و محلل و مقوی دماغ
ضعیف و بارد و قلب و معده و مدر حیض و محرک جماع در مبرودین و معین بر حمل امراض الراس والقلب والمعده بوئیدن آن مسکن الحره بارده
و منقی دماغ و مقوی آن و جهت درد سر و نزلات و زکام و دوار و سدر و امثال اینها از امراض بارده حادثه از بلغم و رطوبت و از سودای دماغ
و استنشاق آن خصوصا با عسل جهت امراض دماغی حادث بمشارکت قلب و رحم و وجع فواد و تقویت احشاء و تفتیح سدد و حفظ صحت بدن و
تحریک باه مبرودین و اکتحال با آب آن جهت حدت بصر و جلاء غشاوه رقیق امراض الرحم حمول سرشته آن با عسل مسخن رحم بارد و نیکو کننده
حال آن و معین بر حمل هرچند عاقر باشد جهت آنکه زایل کننده عقر است مقدار شربت آن تا دو درم حبه بر حبس است و صاحب معتمد گفته معروف
است در زمان ما الشیحت البنی و اصطرک و آن میعه است و این درخت را صمغ نیست و لیکن دهن است البته اسم عربی زعفران است
و نیز اسم خوشبوی مرکب است و در مرکبات مذکور میگردد و در قرابادین کبیر ذکر یافته **فصل العین مع الثاء المثلثه عثق** بتحریک
عین و ثاء مثلثه و قاف ماهیت آن نباتیست بقدر ذراعی برگ آن شبیه ببرگ کبر و سطبر و انبوه طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال
و خواص آن محلل قوی و محرق و عصاره خشک کرده آن را چون بکر ضماد نمایند موی را مانند نوره ببرد **فصل العین مع الجیم عجه**
بفتح عین و جیم مشدده و هاء مهمله اسم عربی قسمی از خاگینه است که گوناگون اند و در جنس البیض مذکور است و در قرابادین کبیر در بعض تفصیل
ذکر یافته **فصل العین مع الدال المهمله عدس** بفتح عین و دال و سین مهملتین و فارسی نشک و مرجومک و بهندی مسور بفتح میم و ضم
سین مهمله و سکون واو و راء مهمله و در یمن ملس نامند ماهیت آن حبی از حبوب ماکوله مشهور است مدور و مفرطح و دو نوع میباشد
بری و بستانی بری آن کوچکتر مایل بتدویر و تلخ و آنرا ابنقه نامند و بستانی آن بهتر و بزرگتر و دو نوع بستانی و انهای کوچک سرخ
رنگ میباشد که بهندی مسور خوانند و در بنگاله اکری نامند و بخته و مهرا منتشر و لهذا جیده جدا کرده تهمه را می پزند بری آن سفید بستانی
بزرگ و دانه آنست که در طبخ زود مگر از آب و آب را سیاه نکند و با پوست و مقشر کرده هر دو قسم را که با ترشی آبه و روغن گاو میپزند
لذیذ میشود و طبیعت [illegible] در حرارت مایل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و تحقیق آنست که پوست
آن گرم در اول و لب آن سرد در اول است و لهذا آب مطبوخ پوست آن ملین و جالی و لب یعنی جرم مقشر آن قابض و بیش سرجای آن عما
و نفخ بستانی آن زیاده افعال و خواص آن جالی و نفاخ و بطئ الهضم و مولد خون سوداوی و سوداوی و قابض و مسکن غلیان خون و
مغلظ آن و مانع سلوک آن در عروق ضیقه و باعث دیدن خوابهای مشوش رویا و ظلمت بصر امراض العین والحلق والصدر والمعده
و ضماد آن با اکلیل الملک و با آب سفرجل و دهن ورد جهت نزلات و اورام حاره عین و مطبوخ آن با سرکه جهت اورام حاره و شری و حمرت

وخنازیر و با آن بجهت تحلیل نزلات و سوخته آن جهت استرخاء پلک چشم و سفید کردن دندان و غرغره آب طبیخ آن جهت قلاع دهان و خناق خصوصا
با رب شاه توت و آشامیدن آن جهت امراض صدر و ریه و سرفه و درد سینه و بلع نمودن ... جهت اصلاح فساد معده و مهرا بجهة آن
با سرکه مقوی معده و ... تفتیح ... با سرکه بجهت آن با سرکه انتفاخ و ضماد آن با آب کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر در آن و با عسل جهت
قروح غایره و ضماد جام با قشر آن با حنا ... فلفل جهت تحلیل اورام ... و جلاء آنها ... مطبوخ آن با پوست جهت اصحاح جدری
خصوص با سرکه و با آب غوره و مزوره آن با روغن بادام جهت مرضی بعد دفع تپها باعث عدم نکس آن و ضماد آن با سفیدی بیضه مرغ جهت
نمله و حمره و شقاق باد و بدستور با سرکه بجهت شقاق عارض از سرما و خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهت اورام معده و با سویق
جهت التزمین الزینة ضماد آن با تخم خربزه جهت تنقیة البشره و رفع زردی رخسار مضر سوداوی مزاج و صاحب ضعف بصر و معده و قولنج و تواتر
و ادرار البول و اکثار خوردن آن مولد خون سوداوی محرق خون و مظلم بصر و محدث مالیخولیا و سرطان و جذام و اورام صلبه و باشتر ...
مولد استسقاء و قولنج و بواسیر و عسر البول و حبس آن و احتباس حیض و مجفف بدن و قاطع باه و باعث دیدن خوابهای مشوش و تاریکی
چشم مصلح آن طبیخ آن مهرا با روغن کنجد تازه و با روغن گاو و با روغن بادام و با سرکه و گوشت فربه خوردن و بعد از آن همه خوردن
آن با ماهی نمک سود و بدل آن ... و مطبوخ ... آن با پوست قابض و مقلل بول و حیض و بری آن ... و بدل ... **عدس**
الماء نوعی از طحلب است که خرء الضفادع نامند و در طحلب مذکور شد **عرعر** ... بفتح دو عین و سکون
دو راء مهملتین لغت عربیست بفارسی سرو کوهی و بشیرازی ... و بسریانی ... و برومی ... و بیونانی سرو ... و رون
و ... نیز نامند ماهیت آن دو نوع است یکی بزرگ و آن سرو کوهی تر و کوچکتر و ثمر آن بقدر فندقی و با اندک شیرینی و دوم از آن
کوچکتر و ثمر آن بقدر باقلای و سیاه و گفته اند ثمر عرعر ... و بعضی اهل ... و بعضی ... شیرین ... طبیعت
آن در سوم گرم و خشک ... ثمر آن گرم در سوم و خشک در اول و دوم و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن مسخن و مفتح
سدد و با قوت قابضه و مقاوم سموم و مدر بول و حیض امراض الصدر و المعده و غیرها آشامیدن دو درم آن جهت تفتیح سدد و سرفه
و درد سینه و طحال و ضعف معده و ... و بواسیر و ... و درد رحم و ... و ... و ... شدن اعضا و گزیدن هوام خصوصا
با شراب الحنبر و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و ضماد آن جهت قطع عرق و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه مصلح آن کثیرا و
مقدار شربت آن یک مثقال و گویند از خواص آنست که چون هشت عدد آنرا در سر بندند باعث قبول و عظمت در نظرها است **عرق** بتحریک
عین و راء و قاف لغت عربی است بسریانی ... و بیونانی ... و برومی ... و بفارسی خوی و بهندی پسینه نامند ماهیت آن
چیزیست که از مسامات بدن حیوان ترشح کند و برآید خصوصا در حرکات و گرمی هوا و استعمال چیزیکه عرق آورد و گفته اند که آن فضول
رقیقه حاصله از غذا در بدن است که از راه منافذ و مسامات دفع میگردد و گفته اند مائیت دم است که تشوی میگردد ... و ...

تیره مایل به سیاه باشد طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن محلل و جالی است و عرق انسان و هر حیوانی در طی اسم آن مذکور شده و میشود ان شاء الله
تعالی و از خوردن عرق و آنچه سبز روی و رنگ و سبزی آن و خناق و سیلان عرق بسیار و بد بو عارض میگردد و علاج آن تنقیه بماء العسل پس
آشامیدن مفتح نور و روغن گل و تریاق الطین مختوم و آشامیدن زراوند و ملح اندرانی از هر یک بمقدار درم با آب گرم است و نیز عرق بحر یک
عین و راء و قاف اسم ماء مقطر از حبوب و اخشاب و گلها و بیخهای رطبه و یابسه است که بقرع و انبیق مقطر نمایند بدستور مقرر و در
قرابادین کبیر ذکر رفته و در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در طی ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکر میباید طبیعت هر یک آن راجع
بطبیعت چیزیست که از آن مقطر نموده باشند افعال و خواص آن نیز راجع بآن چیز است ولیکن الطف سریع النفوذ تر و تاثیر آن در بعضی مواد زیاده
و اکثار آشامیدن عرقهای حاره حاده مانند دارچینی و زنجبیل و نانخواه و سیر و امثال اینها محرق خون و مورث امراض حاره و بدستور عرق
فندی **عرن** بفتح اول و دوم و نون و عرب آنرا عظم التسبق خوانند ماهیت آن زوائدیست که در حوالی سم و زانوی چارپا و شتر میباشد
طبیعت آن مانند مزاج سم است و شدید الیبس افعال و خواص آن نیز مانند آنست و در ظلف ذکر رفته و بالجمله چون بمقدار یکدرم آنرا با سرکه سائیده
بنوشند جهت صرع رطوبی و با آب و یا با گلاب جهت سموم جمیع اصناف هوام و بخور آن جهت اختناق رحم و حمی ربع مفید و گفته اند از خواص
آنست که چون صاحب حمی ربع بقصد رفع تب آنرا از حیوان جدا کند رفع تب او میشود و مجرب دانسته اند و نیز عرن نزد اهل شام اسم
نوع سفیدی از فاریقون است ان شاء الله تعالی در حرف الفا خواهد آمد **عروق الصباغین** عروق الصبغ است و گویند اسم عروق الصفرا
است **عروق الصفر** بضم عین و راء مهمله و سکون واو و قاف و ضم صاد و سکون فا و راء مهمله و آنرا حشیشة الصفرا و عروق الزعفران
و عروق الصباغین نیز نامند و بعربی بررد و بقلة الخطاطیف و بیونانی خالدونیون و خلدونیون و طوماغانیه و برومی کالیدونیون و
بفارسی زرد چوبه و بهندی هلدی نامند ماهیت آن دو نوع است یکی کبیر و دیگری صغیر صغیر آن مامیران است و در حرف المیم مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و کبیر آن بیخ نباتیست ساق آن بقدر دو ذرع و از بیخ آن شعبهای روئیده و بر هر شعبه برگهای شبیه ببرگ موز تازه
کوچکتر رسته و از برگ زنجبیل بزرگتر و گل آن زرد و در خوشه بقدر یک شبر و تخم آن سیاه رنگ بسیار ریزه و بیخ آن زرد و بعد برآوردن از زمین
آنرا بریده جوش داده خشک نموده باطراف میبرند و تازه آن بدطعم و رایحه تا سه چهار ماه پس نیکو نمیگردد و گویند در بیان آن بندرت بعضی
دانه‌های مسمی بهم میرسد و آن صلبتر و مایل بسبزی است و آنرا بهندی هلدیا نامند و کسانیکه میفروشند چیده برای آورند و تمه را جوش ن
میدهند و احیانا بعضی دانه‌های شبیه بمامیران در میان لنبهای زرد چوبه بهم میرسد و آنچه در ماهیت آن صاحب تحفه و غیره نوشته اند بیان
واقع نیست و منبت آن بلاد چین و هند و بنگاله و دکهن است و بهترین آن تازه خوشرنگ کم ریشه است طبیعت آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن جالی لطیف و مفتح سده جگر و جهت استسقا و یرقان نافع چون یکدرم آنرا با شراب ابیض و یا با بول آن انیسون بیاشامند و مضغ
آن جهت تسکین وجع اسنان مخصوص اندک بریان نیم گرم آن و اکتحال آن جهت جرب و بیاض رقیق و تقویت چشم و عصاره آن روشنائی چشم

بهم آید و بیاض حادث در آن را برطرف کند و ذرور آن مجفف قروح و رافع درد و ورم آنها و لهذا اهل هند بعد از حجامت بلا فاصله ذرور آن را
بر آن موضع میمالند و ضماد آن با شراب زایل کننده نمله و مجفف قروح است و تکمید بدان مسکن اوجاع و محلل اورام خصوص ورم حادث
بعد از فصد و طلاء آب گل آن زایل کننده کلف و بهق و آثار جلد مضر قلب مضرت بسیار مصلح آن آب لیمون و اترج مقدار شربت آن تا دو درم
بدل آن قوت الصبغ و بوزن آن در امراض عین مامیران و در غیر آن نیم وزن آن نیز عاقرقرحا است **فصل العین مع السین المهمله**

عسل النحل بفتح عین و سین و لام و فتح نون و سکون حا و لام بیونانی مالی و القولیس نیز و بسریانی دبسا و برومی مالی و بفارسی انگبین
و شهد و بهندی مادهو و بلغتی بهت برس نامند و مشهور بشهد است ماهیت آن معروف است و مراد از آن عسل نحل است بهترین آن سرخ
رنگ شفاف و خوشبوی غلیظ خوش طعم صادق الحلاوت است که در آن مطلق موم نباشد و چون با انگشت بردارند تار بندد و این از
برای مداوای بهتر است و بعد از آن سفید نباتی رنگ با اوصاف مذکوره و این از برای لذت و تغذیه و ربیعی این بهترین از صیفی است
و شتوی آن زبون و همچنین سبز و سیاه و کهنه از یکسال گذشته حاد الطعم و تیز و با ترشی و تلخ و رقیق شده بشمع بدبوی و یا خشک
شده و رطوبت آن تحلیل یافته بشمع بدبوی گشته و اکثار بسیار کهنه فاسد آن در کمال مضرت و مورث جنون و امراض مهلکه جهت آنکه
محرق اخلاط است طبیعت تازه آن در دوم گرم و در اول خشک و اندک مانده آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی انواع حاد و همچنین
کهنه آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و عسل خام گرمی و حدت و جلاء آن زیاده و بدوائیت اقرب و عسل مطبوخ کف گرفته حرارت
و حدت و جلاء آن کمتر و بغذائیت اقرب و در قوام آوردن آن شرط است که آب داخل کنند و با آتش ملایم جوش دهند تا بقوام آید و احتیاط کنند
که نسوزد زیرا که اگر آب داخل نکنند کف آن را نمیتوان گرفت و اگر آتش زیاده کنند میسوزد و تلخ میگردد و افعال و خواص آن جالی و مفتح سدد و افواه
عروق و مقطع و منقی بلغم لزج و رطوبات و جاذب آنها از عمق بدن و فضول دماغی و زایل کننده استرخا و استسقا و یرقان و سپرز و حبس البول
و انواع ریاح و ایلاوس و سموم بارده و مفتت حصات و دلیل بر نفع آن همین بس که حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که واوحی ربک الی النحل
ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من
بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله
و سلم میفرمایند و الذی نفسی بیده ما من بیت فیه عسل الا و استغفر الملائکة لذلک للبیت فان شرب منها
رجل دخل فی جوفه الف الف دواء و خرج منه الف الف داء فان مات و هو فی جوفه لم تمسه النار و قال
صلی الله علیه و آله و سلم قلب المؤمنین حلو یحب الحلوه و قال صلی الله علیه و آله نعم الشراب
العسل مرعی القلب و یذهب برد الصدر و قال صلی الله علیه و آله و سلم من یرید الحفظ فلیأکل
منه و نیز در حدیث است که هر که اراده شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد و جالینوس گفته هیچ چیز

جمیع انواع عسل بهتر است و در نفع از برای بدن و علاج اکثر امراض و از برای سرشتن ادویه جهت آنکه بسبب لزوجت و غلظت قوام باعث سرعت امتزاج
و حفظ آنهاست از تلاشی و فساد و بسبب حلاوت محبوب طبایع و لذید و دافع بشاعت و رساننده قوای ادویه است بسرعت در تمام بدن و غیر اینها
از فواید کثیره امراض الراس و الصدر و المعده و الکبد و غیر اینها لیسیدن آن با مصطکی جهت جلب رطوبات و فضول دماغی و فالج و لقوه و استرخاء
و خدر و امثال اینها و تقویت معده و اشتها و دفع ریاح و لزوجات و تفتیح سدد و قولنج و تقویت معده و شهوت طعام و باه و با کندر جهت تنقیه صدر و
قصبه ریه و استسقا و یرقان و طحال و تفتیت حصات و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و دفع سموم و با آب جوشانیده با باران مرطب اعضاء و
مقوی باه و ضغطه و مدر و منقی قرحه امعاء و مثانه و مفتت حصات رافع عسر البول و با آب جهت مسکن عطش و مغص و قی نمودن بدان جهت
تنقیه معده الفم و الحلق غرغره آن جهت تحلیل ورم عضلات جانب حلقوم و لوزتین و تنقیه جراحت کام و زبان و حلقوم و لوزتین و بدستور تحنک
بدان و مضمضه بدان با سرکه جهت استحکام لثه و رویانیدن گوشت آن و تقویت دندان و جلاء چرک و سفید کردن آن خصوص که با انگشت بر دندانها
بمالند و در هر ماهی سه چهار مرتبه بعمل آورند و شبهه نموده کسیکه آنرا مرجی دانسته باعتبار آنکه شیرینیها همه مرجی اند و وجه شبهه آنست که شیرینی را
مطلق اخذ نموده و فی الحقیقت شیرینی با رطوبت مرجی است نه شیرینی با یبوست و عسل حار یابس است بالاتفاق العین اکتحال آن
به تنهائی و با آب باران و با نمک اندرانی جهت جلاء بصر و دفع حکه و جرب و دمعه و بیاض و نزول آب در ان الاذن قطور آن در گوش با
انزروت و نمک سنگ جهت رفع ریاح و دوی و قطع مده و رطوبات سایله از آن و تسکین اوجاع بارده آن و ثقل سامعه و بدستور قطور آن
با زهره گاو تازه و با آب برگ سیم تازه و با شیر بز و با لبن نسا و با سفیده بیضه مرغ الصدر لیسیدن و لعوق غلیظ آن با روغن گل جهت سرفه
بارد الامعاء الحقنه بدان با آب بارتنگ جهت قرحه امعاء و تحلیل اورام آن نافع با تکرار عمل و به تنهائی یا حقنهای قوی جاذب اعضاء التناسل و رحم ضماد
آن بعد از حمام مکرر باعث تقویت قضیب و عظم آن و حمول آن جهت علل رحم زنان نفساء الاورام و البثور و الکلف و غیرها ضماد آن با بارو کنه جهت تحلیل
اورام و نضج و ماسیل و با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف با قسط جهت کلف و با نمک جهت رفع آثار ضربه و صدمه که باو بجائی رنگ شده باشد
و با علک جهت تنقیه اوساخ جروح و بردن گوشت زاید و التیام زخم آنها و با زراوند طویل و آرد کرسنه جهت التیام زخمهای عمیقه مجرب
و با زراوند طویل و آرد کرسنه و بادام تلخ و حب المحلب و آرد جو جهت ادرار عرق و با انزروت جهت جلاء قروح و بردن گوشت زاید و با
ادویه بهق و برص و کلف دافع آنها و با نوشادر جهت بهق و برص و مطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه و قوبا و طلاء آن با روغن
گل جهت قروح شهدیه و سایر قروح حادثه از بلغم مالح و جهت تقویت بدن و به تنهائی جهت رفع قمل و صیبان که بفارسی رشک نامند و بر جسد
اموات حافظ آنهاست از سرعت فساد و همچنین مالیدن آن بر لحوم و تخوم و غیرها السموم نوق و یا لیسیدن آن با آب کمون جهت [illegible] قتال آن
و گزیدن سگ دیوانه و غلیظ آن با روغن گل جهت نهش هوام و قی نمودن بدان جهت رفع اذیت افیون خورده و از خواص مجربه آنست که چون زن
با آن شربت ساخته ناشتا بیاشامد اگر باعث مغص گردد حامله است و الا فلا و جهت این امور بتمامی خام جید آن و در بعضی اصعده و اطعمه و در بعضی

مواد تازه خام اندک حاد آن اولی است و بالجمله جهت مبرودین و بلغمی مزاجان و در زمان و فصل و بلاد بارد نافع مضر مخالف اینها و مصلح محرورین
و اکثار آن سریع الاستحاله بصفرا و مفسد و مالح حار و مهیج قی و امراض صفراویه و حاره و عطش مفرط مصلح آن آب انار ترش و اترج و آب لیمو و فواکه
حامضه و ربوب اینها و سرکه و کشنیز مقدار شربت آن پانزده مثقال بدل آن دو شاب انگوری و خرمای جید مطبوخ بدانکه عسلیکه مگس آن
بر گیاه افسنتین و امثال آن نشسته باشد طعم آن تلخ بود جهت امراض معده و کبد و تفتیح سدد و آنچه بر صعتر نشسته باشد بدستور و جهت مبرودین و مرطوبین المزاجان
و امراض بلغمیه بارده و آنچه بر حاشا نشسته باشد نیز جهت امراض مذکوره و قابض و تفتیح سدد نافع و گفته اند نوعی عسلی حریفی میشود که از بوئیدن آن
عطسه میاید و گفته اند غشی آورد و عرق سر و عقل را زایل کند او را نباید خورد و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد قی فرمودن و ماهی نمک سود شور خوردن
مکرر قی کردن است تا معده نقاء تمام یابد و بعد از آن تفاح مز یعنی ترش شیرین که سیب میخوش باشد دوام و تناول نماید و نیز نوعی از عسل میباشد
که خواص آن مانند شوکران است استعمال این نیز جایز نیست بهیچ قسم و دستور طبخ عسل و شراب آن و مثلث آن و ماء العسل در قرابادین بکسر مذکور
شد و از خوردن عسل ردی و بسیار تند و تیز که از بوئیدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بیش عارض گردد علاج آن
تلطیف باشربه بارده و آب فواکه بارده و لعوقات منومه و مانند اینها است **عشقه بالعین مع الشین المعجمه معربه** بضم عین و سکون
شین و فتح بای موحده و ها مخفف عشبه الانار است زیرا که اهل اندلس و مغرب آنرا عشبه الانار نامند بسبب حدت آن و بعضی گویند که بهندی
رس و برومی سیربنه و بفرنگی اسفرینا گویند و وجه نسبت آن بمغرب است که اولا اهل مغرب اطلاع بر فواید آن یافتند و بعد از آن در سایر
بلاد انتشار و اشتهار یافت ماهیت آن قطعا ان ظیان است که یاسمین بری باشد و آن شاخهای نباتیست شبیه بلبلاب و در هم پیچیده بلکه
اشبه بیاسمین سفید که بهندی چنبیلی باشند و بسیار تلخ و گل آن بسیار خوشبو و برگ آن اندک عریض و اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنگ
و نرم و قسمی شاخهای آن خاردار شبیه بخار گل سرخ و از یاسمین تنائی بسیار کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه و قسمی برگ آن مشابه
ببرگ لبلاب و گل آن شبیه بیاسمین زرد و از آن کوچکتر و رنگ آن مایل بسبزی و خوشبو و زیاده از یاسمین بری و بر مجاور خود می پیچد بهترین
همه و اقوی مغربی است که شاخهای آن بلند و متوسط در سطبری و باریکی و سرخ یا سبز رنگ باشد و چون بشکنند از آن غباری ظاهر شود و مغز آن
سفید باشد و آنچه غلیظ تیره رنگ یا وصف مذکوره نباشد ردیست و قوت آن تا بست سال باقی است و عشبه بلاد دیگر ضعیف الاثر طبیعت آن
گرم در اواخر درجه دوم و خشک در آخر آن و خشکی گفته آن زیاده از بوی آن و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اوایل چهارم گرم و خشک گفته اند و در
قوت قریب بخربق سیاه است و صاحب معتمد و بعضی دیگر نیز بیخ خربق دانسته اند چه در قوت و فعل مانند آنست و سایر اجزای آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر و جهت اکثر امراض بارده رطبه و باطنیه و صدریه و معدیه و کبدیه و گرده و مثانه و رحم و او
جاع مفاصل و امثال اینها نافع امراض الراس و الفم و الصدر و المعده بوئیدن گل آن جهت درد سر و شقیقه بارده و مضمضه بطبیخ آن با سرکه انگوری
جهت درد دندان بارد و آشامیدن مطبوخ آن بنحو چوب چینی و تدهین بدهن آن نیز جهت فالج و استرخاء و لقوه و ربو و سرفه مزمن و ضیق النفس

وضیق النفس و تقویت معده و کبد و استسقاء و بواسیر و از این قبیل سایر امراض بارده رطبه و آشامیدن طبیخ شاخ و بیخ آن که بقدر نیم اوقیه آنرا
در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فالج و استرخاء مزمن و ضیق النفس و سرفه کهنه مفید بل و سعوط طبیخ
آن بوزن حبه با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النسا و الاورام و الامراض السوداویه و الجذام و الاکله
و امثالها آشامیدن سفوف آن هر روز یک مثقال با نبات تا یک هفته و زیاده بر آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و ضماد آن با کلاب جهت فالج و لقوه
اوجاع مفاصل و عرق النساء و غیرها و تحلیل اورام و حصول آن مدر بول و مسقط جنین مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال بدل آن چوب چینی
اندک کهنه مضر محرورین و جوانان و در فصل گرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و صفراویه و دمویه و حصبه و جدری و مانند اینها و آشامیدن طبیخ
برگ و شاخ آن بقدر سه درم با هم وزن آن بسفایج و مصطکی و ثقل ازرق مسهل قوی خلط سودا الغیر مجرب و آشامیدن برگ آن بمقدار
قلیلی با زیت بسیار مقی قوی عنیف و جهت گزیدن کلب کلب و جهت جذام و امراض سوداویه و دوا است قوی جدا و لیکن غیر مامون و با خطر
ضماد آن جهت قروح خبیثه نافع بیخ آن بسیار حار و جاذب ذکر فیها و محرق و مقرح جلد است مانند شیطرج هندی طلاء آن جهت بهق و برص
و داء الحیه جهت عرق النسا و داء الثعلب بحدیکه خون آلوده گردد و در یک دو دفعه زایل گرداند باذن الله تعالی مقرح و دافع مواد ردیه
اینها و نیم درم آن که مقدار شربت است مسهل قوی بلغم و سودا است و مانند خربق سیاه است و با آب خیارزه مقی قوی و یک مثقال آن
کشنده بقی و کرب و مغص مصلح آن روغن بادام شیرین است بدانکه نفع آن در امراض بلغمیه ظاهر است چه در هر دو کیفیت یعنی حرارت و
یبوست ضد کیفیت بلغم است که برودت و رطوبت باشد بقواعد کلیه که علاج و دفع مرض بضد است و اما در امراض سوداویه باید که باعتبار یبس
سودا موافق نباشد اما باعتبار ترقیق و تلطیف و اذابه و تحلیل این مواد غلیظه و منجمد و آنچه از رطوبات بسیار در بدن بهم میرسد که باعث ترطیب
و اصلاح یبوست سودا و دافع علت حادثه از آنست و بالخاصیت نیز مانند حجر لاجورد که با وجود آنکه دافع امراض سوداویه است امزجه سوداویه
را مضر است زیرا که موجب حدت صفرا و زیادتی حرارت دم و احراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند از آن ببعضی عرقهای سرد و غیر آن که در این وقت
شاید در بعضی امزجه صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که جمعی آنرا نایب مناب چوب چینی میدانند مولف گوید اگر
محرور المزاجان یا یابس ضعیف بهیچ قسم استعمال ننمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجه ایشان مکرر مشاهده شده و دستور آشامیدن آن
با نحاهای تیشی و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد عشر بضم عین و فتح شین معجمه و راء مهمله و به تشدید شین نیز آمده و عشار بالف بعد از شین
نیز آمده لغت عربیست و بیونانی ججاکیوس و بفارسی خرک و درخت زهرناک و بهندی اک بمد الف و سکون کاف و با و بعلام اکون و مدار
نیز نامند ماهیت آن از جمله اشجار نوعی است حاد اکال سمی و بقدر قامتی و زیاده بر آن و شاخهای بسیار از بیخ آن میروید منبت آن بادیه
و صحراها و زمین های ریگی و مخصوص بلاد گرم سیر و برگ آن شبیه ببرگ کتهل و ترنج و از آن هر دو اندک کلان و ضخیم تر و نرم تر و با اندک زغبی
و گویا گردی بر آن نشسته و جمیع اجزای آن از برگ و ساق و شاخ شیردار که چون بشکنند از آن بسیار شیر بر می آید بحدیکه از یک درخت آن بقدر یک رطل

وزیاده هم شیر بعمل میاید و گل آن چند عدد متصل بهم فی الجمله شبیه بگل نرگس و نوشته که شبیه بگل خربزه است و ثمر آن شبیه بخیار
کوچکی و طولانی بزرگی و منحنی و چون نارسیده و شکافته گردد و از جوف آن چیزی شبیه بپر زعفر برآید و پنبه سبیل بغایت نرمی برمی آید و گویا
کیسه مملو از پنبه است و تخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم و تخم سنا مکی و خاکستری رنگ مایل بسیاهی و اعراب مادر به از آن پنبه تخد یعنی
بالش ترتیب میدهند و در قداح یعنی آتش زنه مستعمل دارند و سه نوع میباشد یکی درخت آن بزرگ و گل آن سفید و برگ آن بزرگ
و شیر بسیار و این در شهرها و در کنار بساتین نیز میروید و بهترین انواع گفته اند و دوم از آن کوچکتر در قد و برگ و بیرون گل آن
سفید و اندرون آن بنفش مایل بسرخی و سوم از همه کوچکتر و گل آن لیشه رنگ مایل بسفیدی و بعضی زرد گفته اند و این هر دو کمتر از
اول و بیشتر در بیابانها و زمینهای ریگی میروید طبیعت شیر آن در چهارم گرم و خشک با سمیت است افعال و خواص آن اکال
و مقرح جلد و قاطع بلغم و با قوت مسهله قویه و سترنده موی است و حادترین شیر نباتات شیردار است و باتفاق اهل حجاز و سند و هند
بجهة ازاله و ستردن موی جلد مستعمل دارند امراض الراس و بثور با طلاء آن رافع بحلی و سعفه و قوبا و قاطع دائه و بواسیر و بیضه
آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال نافع و چون لبن آنرا به پنبه آلوده بر دندان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن و حکیم میر عبد الحمید
در حاشیه تحفه نوشته که جهت تسکین جذام و قوبا و جرب و بثور و دمامیل و صلابت طحال و امراض کبد و استسقا و دیدان و وجع [illegible]
نافع است و اگر نانخواه را در شیر آن چند مرتبه تسقیه نمایند و در سایه خشک نمایند بجهت ضیق النفس و سعال بلغمی مجرب و دیگران
گفته اند که چون ارزن و یا شلتوک و یا نخود و یا غیر آن از حبوب را در آن مکرر تسقیه کنند و در سایه خشک نمایند بمقدار قلیل آن اسهال
بسیار مینماید و جهت امراض مذکوره نافع و طلاء اندک آن بر مفاصل دست و پا که بعنوان نقطها بسر خلالی بر آنها گذارند باعث آبله و
و تقریح و اخراج رطوبت لزج و تسکین اوجاع آنهاست چنانچه بعضی اهل هند و بنگاله این را مانند شطرنج مستعمل دارند و بعضی در سالی
یکمرتبه در موسم بهار و تابستان طبیعت برگ و شاخ آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن لسبق برگ تازه گرم کرده آن جهت
تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و تدهین بدن بمطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و خدر و وزو و برگ خشک آن جهت منع
سعی قروح ساعیه و خبیثه و اکله و رفع چرک قروح و سحج و تجفیف آنها و بردن گوشت زاید فاسد نافع و حکیم میر عبد الحمید نوشته اگر درخت آنرا
که گل آن سفید باشد از برگ و شاخ و پوست و گل و چوب در سایه خشک نمایند و بسایند و هر روز دو مثقال آنرا با شیر گاو بخورند جهت
ضعف بدن و ناتوانی در بود و سعال بلغمی و تبهای مزمن و تحلیل نفخ بسیار نافع و اگر تنقیه نموده در آب بنگر بخورند در منافع انفع و اتم است و نوشته اند
که برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و اکله و رفع چرک قروح متقرحه و تجفیف آنها و خوردن گوشت فاسد مفید و چون
یکی از حبوب مذکوره را با برگ آن در ظرفی مانند سبو و مرتبان بطریق فرش و لحاف چیده و بر آن آب المقدار که از روی آن یکبند زده
بر بندند و سر آنرا پوشیده مدت بیست یوم بگذارند پس برآورده حبوب را در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل و امراض

دامراض مزبوره نافع است و بینهٔ آن جهت قلاع یعنی آتشک زنه بهترین اشیا است و چون در حین تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات بگذارند
قاطع نزف الدم انها و جهت رویانیدن گوشت تازه موثر المضار جمیع اجزاء آن با سمیت و مضر محرور المزاج و مصلحش احشا است و مقرح جلد
مقدار شربت لبن آن بعد رمی و سه ورم آن کشنده سبع و مقرح احشا و بواطن و اسهال قوی مصلح آن البان و ادهان و تنقیه یعنی است
الخواص اهل مصر گویند بخور و افتراش برگ آن گریزاننده پشه است مولف گوید اگر حتی المقدور در استعمال چنین ادویهٔ سمیه کثیر الغائله تحاید اولی
است حکیم میر محمد مومن و غیره نوشته اند که قسمی از شجرهٔ عشر را سمیت بحدیست که جلوس و نوم در سایهٔ آن کشنده است و برگ آن شبیه به برگ
لبلاب و مدور و قسمی را برگ شبیه به برگ درخت گردو و گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود مایل بسرخی دیسقوریدوس بن تالس گوید که ازین قسم سکر گرفته
اند با وجود شیرینی مقدار دو مثقال آن قاتل بوده و در سه روز در خزاین ملوک ضبط اقسام سکر العشر ازین جهت بیشتر شده محمد بن احمد ذکریا
گوید که در ظرف سفالی که شیر آنرا جمع کرده بودم بعد از ان آن ظرف را مکرر با آب گرم و اشنان شسته جمع کثیر که از ان ظرف آب خوردند همگی
هالک شدند **عشرق** بفتح عین و سکون شین و فتح رای مهمله و قاف بیونانی قرچاو گویند بیونانی مرفوران نامند ماهیت آن بلغت اهل حجاز سناء
عریض الورق را نامند برگ آن از برگ سنا عریض‌تر و سبزتر و گل آن مایل بسرخی و بعضی لاجوردی رنگ و کوچک با استداره و غلاف آن
شبیه بغلاف نخود و مزغب و تخم آن عدسی شکل کوچک و بعضی مرو و الشته و ابن تلمیذ گفته گیاهی است برگ آن شبیه به برگ غار سرخ و خوشبو
و هوسان استعمال میکنند و دیسقوریدوس غیر آن در الشته و دیسقوریدوس در ثالثه گفته قرچانا گیاهی است برگ آن شبیه به برگ عنب الثعلب
بستانی و با شعبه بسیار و بزرگ سیاه رنگ تخم آن شبیه بخاورس و در غلافها شبیه بخرنوب شامی و در ورق آن سه یا چهار القدر
یک شبر سفید رنگ خوشبو سنت آن بیشتر سنگلاخها که آفتاب بر آن تابنده باشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن چون از تخم آن
مقدار ربع یکمن نیمکوفته و در شش قوطولی شراب حلو یک شب و یکروز بخیسانند پس صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیه رحم و
تخم آن را چون در حمول داخل کرده بنوشند ادرار بول و شیر آورد و خوردن حب آن خواه تر باشد خواه خشک جهت بواسیر و سیاه
کردن موی نافع **عشقه** بفتح عین و شین و قاف و بالفارسی اخفاک و تال شاو بهندی چاندربیل نامند ماهیت آن نباتیست شبیه
بلبلاب و بسیار کم برگ و شاخهای آن بسیار از لبلاب قویتر و از ان دراز تر و بهر درختی که می پیچد آنرا خشک میگرداند و ازین جهت آنرا
عشقه نامند مشتق از عشق که بهر چه که بپیچد آنرا خشک میگرداند و تخم آن شبیه بحلبه و از ان کوچکتر و در تنکابن سمو لو نامند و بعضی
اطبای این زمان تخم آنرا اکشوث دانسته اند **فصل العین مع الصاد المهمله** **عصفور** بضم عین و سکون صاد و ضم فاء و سکون واو
و راء مهمله بفارسی کنجشک و چغوک و بخشک و بترکی سرچه و شارچه تیر و بهندی نر آن را چڑا و ماده آنرا چڑیه و به بنگالی گوریه نامند ماهیت
آن طایریست معروف صغیر الجثه و اهلی و بری میباشد و جثه بری آن اندک بزرگتر و منقار آن باریکتر و دراز تر از اهلی و بهندی این را
بگری نامند و اهلی چڑیه و گوریه بکاف فارسی نامند و بهترین آن فربه زمستانی بری آنست و خانگی آن هر چند فربه باشد زبون طبیعت آن

ملح

در دوم گرم و خشک و بری آن از اهلی یابس تر افعال و خواص آن مسخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در ابدان ایشان ریاح تولید
کند و محرک باه و زیاده کننده منی و منعظ و گوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض بطن و گفته اند عصفور از طیور چنده است از برای اصحاب
فالج و لقوه و استرخاء و خدر و ضعف کبد و استسقاء و یرقان و ضعف گرده و باه و امثال اینها و بهترین اغذیه است برای ابرود و رطوبت
مزاجان و کسانیکه شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نمایند و متوسط آنرا خصوص که در ریحان گرفته و در روغن بادام بریان کرده و با
فاویه مقوه مقویه معینه باه خوشبو نموده باشند بغایت مهیج باه و زیاده کننده منی و منعظ است و فراخ یعنی بچه آن قویست در تحریک
باه و شدت انعاظ خصوصا چون بچه سازند با زرده تخم مرغ و بروغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین بیضه آن و این در تسمین بدن
بیعدیل و مکثر سر آن با زرده بیضه مرغ مهیج باه و نوشانیدن آن با شراب و حمول آن باعث سرعت حمل زنان عاقر مضر محرورین مصلح آن
آب انار و غوره و مری و سکنجبین حامض است و بهترین آنست که گوشت آنرا تنجن سازند با مری و یا آب انار و یا غوره بخورند تا زود
انهضام یابد زیرا که گوشت آن صلب و گرم است و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آنرا در آرد عدس بکار بندند و باد ق سازند
و خشک ساخته بوقت مقاربت یک بندقه آن را با عسل سائیده بر احلیل بمالند و پا را بر زمین نگذارند و مقاربت نمایند باه را بر
انگیزاند و چکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آن و زبل آن بسیار گرم و خشک و جالی بیاض عین و کلف و آثار حادثه در وجه
و با آب دهان جهت رفع ثالیل و جالی کلف و نوشانیدن استخوان سائیده آن مقوی معده و حابس اسهال و ناسائیده آن لوث
مضر احشاء و امعاست بلکه اولی اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده و خواه ناسائیده بهمان جهت و اگر سوخته با مری و اشنان
و خاکستر آن محلل اورام است طلاء و چون موی معقده را پاک کرده در ثقبه گوش بدارند در حال درد آنرا ساکن کند مجرب و چون
بر پای او تمام بکشند و پاک کنند سوای سر آن که زنده باشند و در آشیانه زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبور بمیرد و بس در روغن بجو
شانند بدهن بدان جهت استرخاء قضیب و تقویت باه و انعاظ مجرب و عصافیر شوک که عصفور کوچک اغبر است که همواره آنرا بوتیمار دون
نامند بسیار خشک و گرم است و نمک سود خشک آن قاطع اسهال مزمن است و خوردن آن مضر محرورین مصلح آن اشیاء اند کوره
است **عصی الراعی** بفتح عین و صاد و الف مقصوره و لام و فتح راء مهمله و الف و عین مهمله مکسوره و یا لغت عربیست بلاطینی
و انبر السبات بلی کونیم و ببربری یارستنی لوده و بلغتی دیگر بربری کوری ژروله و بیونانی لطباطا و بلغتی یون بر بنار نیز دولی یانی
شطبانی فلوحرین و بافریقی خنجر و در جداول حاوی کبیر برشیان دارو نامند و گویند برشیان دارو اسم فارسی آنست و بفارسی
کسته و هزار بندک و هر حره و بهندی لال ساگ و گویند بهندی راج گیری نیز نامند و آنرا عصا موسی نیز نامند و بالجمله در ماهیت آن
اختلاف بسیار است و نر و ماده میباشد و دیسقوریدوس در ثالثه گفته نر آن هر سال از سر نو میروید و با شاخهای بسیار باریک تر تازه
منبسط بر روی زمین مانند سل و برگ آن شبیه به برگ سداب و از آن بلندتر و بسیار نرم تر و نزد هر برگی گلی سفید و سرخ تیره و ماده

و ماده آن اگیاه کوچک و یک شاخ تر تازه و برگ آن شبیه ببرگ صنوبر و نر و یک یکدیگر و نبات آن آبهای و بعضی او را کفته اند دو نوع است و گروهی
و بعضی کبیر و صغیر گفته اند و ذکران مشتمل بر برگ و انثی آن کوچک و برگ ذکران طولانی و برگ ماده آن مایل بتدویر و منابت آن شطوط انهار و جاهای
آب دار و سایه و گل آن تر و برگ آن تیره و بعد از تر آن سرخ و از ماده سفید و در کتاب موسوم بلطب قدیم است که درختی کوچک با شاخهای باریک
گره دار و برگهای متفرق بر روی زمین و در تابستان و زمستان بماند و گل آن تر و گره های شاخ آن میروید و این شبیه است گل چوبلای نیز نوشته
و انطاکی نوشته نباتیست خاردار برگ آن تر و تازه مزغب قریب ببرگ بادنجان و تخم آن مابین برگهای آن بر میآید و ذکر و انثی میباشند
تخم ذکر آن سرخ و تخم ماده آن سفید و در جوزا میرسد و قوت آن تا یکسال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ رنگ
مایل بسیاهی بستانی است و صاحب تحفه نوشته کبیر و صغیر میباشد کبیر را نر و صغیر را ماده و بفارسی صغیر را سفید مرز و کبیر را سرخ مرز نامند و تخم
و ساق آن سرخ و برگ آن مایل به بنفشی و در باغها بسیار و در تنکابن صغیر آنرا خاک تیره گویند و برگ و ساق صغیر آن سبز و تخم آن سفید و کوچکتر
از تخم کبیر و گویا خاکتیر بر برگهای آن پاشیده اند و تخم هر دو قسم در زیر برگهای آن بر میآید و انبوه و در افعال کبیر آن از صغیر قویتر طبیعت
آن در سوم بارد و در اول خشک و جزو مائی بر آن غالب افعال و خواص آن قابض و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم و کل الفضلات و فی صفراوی
و اسهال مزمن مراری و حیض و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و تبهای حدوری و قرحه امعا نافع الاذن قطور عصاره آن قاتل کرم گوش و مجفف
قروح و مسکن وجع آن الصدر و شامیدن عصاره آن تا یک اوقیه قاطع نزف الدم سینه المعده و ضماد آن مسکن التهاب معده بیرون آن و آشا
میدن آن حابس اسهال مراری و قرحه امعا و نزف الدم آنها و مرضیکه در آن قی و اسهال هر دو آید و این مرض را بیونانی جولارا نامند و قولنج را
نیز مفید شرباً و ضماداً و حقنةً و حمولاً الرحم چون در شراب طبخ نمایند و با عسل بیامیزند جهت قروح فرج عظیم النفع است الجروح والقروح
والاورام والبثور ضماداً آن جهت اندمال جراحات تازه و تحلیل فلغمونی و حمره و نمله و قروح سائله و کل اورام دمویه و منع انصباب مواد حدید النفع
و ضماد برگ تازه جهت تسکین التهابات و حمره و نمله نافع السموم آشامیدن آن با شراب جهت دفع سموم و نهش هوام سمی مضر بریه مصلح آن الخیر
و شربت بنفشه سکری و صندل نیز گفته اند مقدار شربت از آن تا پنج مثقال بدل آن عنب الثعلب و برای بیج آن در طب بنفعی تا حال نوشته
اند و ایل بند مصفه با بب بطبوخ آنرا جهت جوشش دهان و ضماد سائیده گرم کرده آن جهت نضج دمامل و انفجار و باسیل و کهاره یعنی ملح مأخوذ از محرق آنرا
صباغان بجای نمک در صبغ لباس مستعمل دارند **عصب** بفتح عین و صاد و باء موحده بفارسی پی و بهندی یارای و بتهه نیز نامند ماهیت
آن جسمیست چرب سفید صلب در انفصال نرم و در انعطاف و خم شدن و بدن حیوان مولف از آنست و حس و حرکت بی آن نمیباشد و جدا
تا نکه استخوان دار ابنا کشیده شده است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن دیر هضم و ردی الغذا و سریشیم مصنوع
از آن جهت الصاق شیر منقلب و نیز آن نافع **عصفر** بضم عین و سکون صاد و ضم فاء و راء مهمله احریض است و در الجاء و در قرطم که حب
آنست مذکور میگردد **عصارات** بضم عین و فتح صاد و الف و راء مهمله و الف و تاء مثنات فوقانیه جمع عصاره است ماهیت آن اجزاء مائیه

مستخرجه از نبات است خواه از گلها و یا از اوراق و یا از اغصان و یا اصول و لحاء آنها باشد که کوبیده فشرده اخذ نمایند خواه همان قسم مایع
استعمال نمایند و خواه خشک نموده و آنچه از آنها باسمی مخصوص اند علیحده بدان نام ذکر مییابد و باقی در ضمن نبات آن **فصل العین
مع الضاد المعجمة عضل** بفتح عین و ضاد معجمه مفتوحه و لام ماهیت آن چیزیست در بدن حیوان که قریب بمفاصل و اعضاء متحرک آن
میباشد و بجنبش آید و حرکت اعضاء بعد و آن میباشد و آن مرکب از لحم و رباطات و اعصاب و عروق و غشاء است چنانچه تشریح آن در
کتب تشریح و کلیات مذکور است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن جید الغذا و صالح الکیموس و لذیذ و خفیف القلیل تناول
آن و اکثار آن محدث قی بالخاصیت و همچنین چون در استلائی طبیعی بدن بخورند مصلح آن ادهان و ابازیر معتدله و بالجمله آنچه از اعالی
بدن و قریب بمفصل باشد بهتر است از اسافل آن و دور از مفصل **فصل العین مع الظاء المعجمة عظایه** بفتح عین و ظاء معجمه
و الف و یاء مثناة تحتانیه و هاء و عظاء بمد نیز آمده در ماهیت آن اختلاف است صاحب قاموس گفته دابه ایست شبیه بسام ابرص
و جمع آن عظاء و دیسقوریدوس گفته که از جنس حردون است شبیه بوزغ و نیز آنرا جیلان و ماده آنرا فرجان نامند و النظاء را
سالامندرا دانسته و حکیم علی جیلانی گفته حیوانیست مانند سام ابرص و سبز رنگ بطئی الحرکت الوان آن در اوقات شبانروز
مختلف میگردد و چون در آتش اندازند بسوزد و باقوت سمیت است و آنرا مانند ذراریح دست و پا انداخته و شکم آنرا شکافته امعاء آنرا
برآورده در عسل نگاه میدارند که فاسد نگردد افعال و خواص آن آشامیدن مقدار دو دانگ از آن جهت رفع الم و سمیت گزیدن
آن و چون آنرا شق کنند و بر نهش افعی بندند نفع بین بخشد الجروح و القروح جهت جرب مانند ذراریح است در نفع و در مراهم اکاله و بهق
ثلمه داخل میکنند الزینة طلاء مطبوخ خون آن در زیت سترنده موییست و زهره و سرگین آن هرده و زهره قاتل و سرگین آن شدید الجلاء
چون اندکی از آن را با نشاسته بسیار بیامیزند و جهت رفع کلف و آثار غلیظه و تنقیه قروح عفنه خبیثه استعمال نمایند مفید است و چون
عظایه کسی را بگزد و دندان هایی خود را در آن موضع گذارد باید که روغن و خاکستر بران بمالند تا برآید و ابریشم و قز بران بمالند تا برآید
پس خاکستر و روغن بران موضع بمالند و الخروج آن دوام یابد بمکند الموضع را بالقوت و بطول نمایند بران آب گرمی که در ان نخاله جوشانیده
باشند پس تریاق ربیلا و طین مختوم ناعمت **عظم** بفتح عین و سکون ظاء و میم جمع آن عظام بفارسی استخوان و بهندی هدی و باو تیز و
بیونانی سولونوس و برومی ستیون و لسبانی گرماو بترکی سموک نامند ماهیت آن معلوم است که جسمی است صلب در بدن حیوان که از آن
صلبتر عضوی نیست و از اعضاء مفرده است و برای استحکام و دعامه و صدور افعال قویه قیام و قعود و مشی و سایر حرکات با ساختن
و با حسن وجوه مخلوق است و فواید آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور است و عدد آن در بدن انسان بعدد حروف رحم است
یعنی دو صد و چهل و هشت و بهترین آن استخوان انسان است طبیعت آن در دوم سرد و در اول سوم خشک و محرق آن در
آخر سوم خشک افعال و خواص آن قابض و جالی و مجفف امراض الراس آشامیدن سائیده استخوان ان جهت صرع مجرب خصوصا

صوفها پوسیده آن و ریختن آب مطبوخ استخوان پوسیده با سرکه بر سر حابس رعاف و سوخته بسیار نرم سوده آن و تعلیق ناب یعنی دندان
نیش بغل جهت صرع و تعلیق استخوان پهلوی ضبع یعنی کفتار جهت شقیقه جانب راست برای جانب راست و چپ برای جانب چپ الفم تعلیق
فرس آن برای ضرس اعضاء الغذاء اشامیدن کهنه نابیدهٔ آن که بسیار نرم سوده باشند حابس اسهال و قاطع نزف الدم و اشامیدن
رماد ساق گاو و استخوان ران آن بمقدار یکمثقال با عصاره عصی الراعی جهت قطع نزف الدم و حبس بطن و سحج امعاء و اشامیدن ذرور و رماد
و استخوان گاو قاطع بواسیر است مجرب الطحال الطحال اشامیدن سوخته نابیدهٔ آن با سکنجبین جهت سپرز و بد سوز سوده کعب تیس با سکنجبین
الباه اشامیدن کعب تیس با عسل جهت تهییج باه و استخوان بالیدهٔ انسان با عسل بد سوز الرحم برداشتن فتیله آن تنقیه رحم نماید و رطوبات
سایله آنرا خشک گرداند حرق النار ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سوختگی آتش اوجاع المفاصل و غیره اشامیدن آن با عسل جهت اوجاع مفاصل
وعرق النسا و غیره بتخصیص اوجاع عظام القروح و الجروح ذرور کهنه پوسیدهٔ آن جهت تجفیف رطوبات و التیام اعضاء بالیه و عصبانیه مانند ذکر
و خصیه ضماد استخوان سنگ پشت با صبر رادع و مانع قروح و ملصق جراحات و مانند نوره موی را ببترد و زایل سازد و بالتور بواسیر را ساقط
گرداند الحمی اشامیدن استخوان انسان میت بقسمی که شارب آن نداند جهت حمی ربع و اشامیدن استخوان کاسهٔ سر انسان مخدر و مسکن
الم الزینة طلاء کعب خنزیر جهت برص طلاء استخوان انسان کهنه بالیده با ماء الشعیر جهت رفع آثار آبله و غیره و کهنه بالیدهٔ آن که در دیوار
های کهنه باشد با گلاب نیز همین اثر دارد و مقدار شربت آن تا دو مثقال الخواص گفته اند گذاشتن ضرس انسان یا استخوان بال هدهد در زیر سر
نایم مادام که در زیر سر آن باشد بیدار نشود و با خود داشتن ضرس آن مانع احتلام است و تعلیق دندان طفل اول که افتد و بر زمین نرسد
در انقره گرفته باعث منع آبستنی است و تعلیق دندان تمساح بر جانب راست باعث تقویت بر جماع است و تعلیق دو استخوانیکه در بال
خروس میباشد و در طرف آن سوراخ است جهت رفع اعیاء و تعلیق راست آن برای حمی نوایب و تعلیق کعب ابن عرس که بزندگی آن
برآورده باشند بر زن باعث آنست که حمل نگیرد و تعلیق ناب سگی که انسان را گزنده باشد در پوست پیچیده بر بازو جهت نزدیک نشدن
سگ دیوانه اصحاب آن و فریاد نکردن آن ببرد و تعلیق ناب کلب بر کسیکه در خواب حرف زند و بر طفل باعث سرعت و آسانی بر
آمدن دندان او بی وجع و جهت رفع یرقان و دفن کردن کله انسان میت در برج کبوتران باعث کثرت ایشان است و گویند چون استخوان
ناب یعنی دندان نیش سگ [illegible] و گربه را در میان جماعتی اندازند که ایشان ندانند باعث خصومت ایشان گردد و چون استخوان
سگ را بجای استخوان انسان که شکسته و برطرف شده باشد گذارند التیام یابد و افعال و خواص استخوان هر حیوانی در ضمن بیان آن
حیوان ذکر یافت و می یابد ان شاء الله تعالی **فصل العین المهملة مع الفاء** **عفص** بفتح عین و سکون فاء و صاد مهمله بفارسی مازو
و بهندی مازو پهل نامند ماهیت آن گویند ثمر درخت بلوط است زیرا که درخت بلوط یکسال بلوط ثمر می آورد و یکسال مازو چنانچه در بلوط
ذکر یافت و نیز گویند ثمر درختی است بسیار شبیه به بلوط شاید که انواع باشد زیرا که بلوط مخصوص بسرد سیر است و مازو در بلاد هند

که کرم سیری نیز میشود و بهتر و مختار آن بزرگ خام سرخ صلب سنگین بی سوراخ است و آنچه سبک و نارسیده و کهنه بود اوصاف مذکوره
است ضعیف و قوت آن تا سه سال باقی ماند طبیعت آن سرد در اول و خشک در دوم و تیز در سوم سرد و در سوم خشک گفته اند اجزاء
ارضی بسیار باز و شدید القبض افعال و خواص آن حابس و مانع سیلان رطوبات الراس نفوخ آن قاطع رعاف العین اکتحال آن
جهت دمعه و سلاق و جرب الاذن قطور آن با آب بقلة الحمقا در گوش خون و جرب جاری از آن باز دارد الفم سنون و ذرور آن بر دندان و بن آن
و مضمضه بمطبوخ آن خصوصا با سرکه جهت تقویت دندان و لثه و بثور و جلب رطوبات فاسد از زبان و لثه و قلاع دهان و منع سیلان رطوبات از دهان
و پر کردن سوراخ دندان کرم خورده را بدان مفید و مانع تآکل بدان اعضاء النفض اشامیدن سائیده آن با آب جهت قروح امعاء و اسهال مزمن و
سیلان حیض و رطوبات رحم و تجفیف آن و با دستور خوردن آن با غذا به و ضماد پخته آن در آب جهت اورام مقعده و بروز آن و بروز ناف اطفال
خصوصا با سرکه القروح و الجروح و الاورام و غیره طلاء سائیده آن با سرکه جهت قوباء و بادسرخ و داء الثعلب و کلف و بهق و نمش و ذرور
سحوق آن بر لحم زاید باعث [illegible] و تحلیل آن خصوص محرق آن و ضماد آن رادع و محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و آکله است شربا
خصوصا مطبوخ آن با سرکه و با شراب [illegible] و طلاء [illegible] جهت جبر و کسر [illegible] الزینة اغتسال موی با آب مطبوخ آن با [illegible] آن سیاه کننده موی است
و سیاه کننده مداد و استخوان و طلاء آن حابس عرق و رافع بدبوئی آن و محرق آن در زینت جهت سیاه کردن موی نیکو خضاب است که بعد بریان کردن
دهنیت آنرا انشف نموده سوده بکار برند مضر سینه و حلق مصلح آن کتیرا و صمغ عربی و با بعض [illegible] است خوردن مقدار شربت آن یکمثقال
بدل آن پوست انار و جفت بلوط و ثمر الطرفاء و بلیله زرد است بوزن آن و دستور احراق آن آنست که بر روی اخگر بسوزانند و با ظرف سفالی بر
آتش بگذارند و در آن ظرف بریان کنند و در شراب خاموش نمایند و یا در سرکه و نمک و قبض و تجفیف و لطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه
از حرق خصوص مطفی آن در شراب قابض و با سرکه و نمک برای حبس دم و تجفیف قروح و تحلیل اورام این انفع از غیر محرق است **فصل العین مع
القاف** **عقاب** بضم عین و فتح قاف و الف و باء موحده بفارسی اله و اله و بهندی کاگیده و بترکی قراقوش نامند و باصطلاح اکسیریان اسم نوشادر
است ماهیت آن طایریست معروف بزرگ جثه سیاه رنگ و از جمله جوارح طیور و سباع انها است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
لحم آن لینی صلب ردی الکیموس جهت ابرده و ریاح و رطوبات نافع و قریب بگوشت گاو است العین اکتحال زهره آن جهت ابتداء نزول آب در چشم و حدت
بصر و تقویت آن و رفع غشاوه و قروح آن الاورام طلاء خون تر و آب در چشم آن جهت تحلیل اورام الزینة سرگین آن جالی طلاء آن جهت رفع
کلف و جوشش رخسار و تحلیل خنازیر بخور بدان جهت اختناق رحم نافع است **عقرب** بفتح عین و سکون قاف و فتح راء مهمله و باء موحده بلغت عربی
است بفارسی کژدم و بهندی بچهو و بفرنگی اشکورپی نامند و باصطلاح اکسیریان مراد از کبریت است ماهیت آن از هوام ذوات سموم است
و آن اقسام و الوان میباشد آنچه در حرکت دنباله خود را بلند دارد شیاله و آنچه بر زمین کشد جراره نامند و این از شیاله کوچکتر است و در
سمیت قویتر و مهلک و در شهر اهواز کثیر الوجود بحدیکه مردم ترک سکنای آنجا نموده اند و سمیت عقرب ماده قویتر از نران و سیاه آن زبون خصوصا

خصوص سیاه دنب دار بزرگ آن و بتخصیص سیاه پروار و گفته اند عقرب عسکریه و بعض مواضع دیگر نیز بسیار با سمیت است تجار بگفته اند مجرب و منشی بر
بدن هلاک میکرداند و گویند که اگر نیش جوز را بر سنگ زنند آنرا معفنت میکرداند چنانچه تخمی آنرا بر لسان بسته بر روی سنگی است هر مرتبه که نیش جوز را
بران سنگ میزد پاره‌ئه از ان سنگ جدا میکشت و لهذا برای تفتیت حصات مجرب دانسته اند و تجربه رسیده که چون اجرهای آب ندیده را اندکی آب
پاشیده بر روی هم بچینند خصوصا در تابستان عقرب بسیار در میان آنها متکون میاید و بعضی گفته که چون کاهو را کوبیده دفن کنند در زمین روز دو روز
عقرب تولد کند و بعضی گفته که چون شاخه کنگر را در میان دو خشت آب ندیده بگذارند عقرب تولد کند و گزانیدن عقرب بر عضو موضع عصب
رافع فالج و مجرب دانسته اند طبیعت آن در سوم سرد و خشک افعال و خواص آن امراض الراس طلاء روغن آن جهت فالج و لقوه و استرخاء و اوجاع مفاصل
و غیرها اکتحال العین خاکستر آن با فلفل و زنجبیل و ادویه حاره مناسبه جهت رفع بیاض و ناخنه چشم انسان و غیر آن و محرق آن با سرگین موش بقدر
نصف وزن آن جهت تقویت بصر و جرب و جلای غشاوه و الصدر اشامیدن برشته آن جهت سرفه بارده کهنه و قرحه ریه الات البول اشامیدن
محرق آن جاوره با مناسبه جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و حبس البول بی نظیر و جهت رفع قولنج خواه حادث بالذات و خواه بمشارکت گرده البرص
والبهق والکلف وداء الثعلب طلاء عقرب بزرگ خشک کرده سوده با سرکه سرشته بر برص تازه زایل کننده آن باذن الله تعالی و جهت
بهق و کلف و داء الثعلب نیز مفید القروح و چون عقرب را در زیت بجوشانند و بر قروح خبیثه و جرب الانف مالند و بر بالای آن سفوف
عقرب محرق بپاشند سود مند بود و بدین و داء الثعلب بدان نیز زایل کننده آن و رویاننده موی آن البواسیر طلاء آن جهت اسقاط دانه
بواسیر و بدستور تدبیر بدین آن السموم چون زنده آنرا شق کنند و بر موضع گزیده عقرب بندند جذب سمیت نماید و جرم برشته آن جهت
رفع سمیت آن نیز مفید الباه تدبیر آن جهت تقویت باه موثر و گفته اند چون بگیرند عقرب را در آخر ماه که سه روز یا چهار روز از ماه مانده باشد
گرفته در شیشه کنند و بران زیت ریخته و سر آنرا محکم بسته در آفتاب چند روز بگذارند تا قوت آن تمام در روغن آید بدین بدان جهت فالج و وجع ظهر و
عرق النساء و قطع دانه بواسیر و گفته اند اگر زیاده باشد اعداد عقرب زیاده نماید بجهت آن روغن را با قوای هر عدوی باید که ده درم زیت
باشد اعداد چهل روز در آفتاب گذارند و بدین بدان جهت تفتیت حصات مجرب و گفته اند تعلیق عقرب مرده خشک نیز بکه حمل آن نماید باعث
حفظ آن از اسقاط مقدار شربت رماد آن نیم درم تا یک مثقال مضر ریه مصلح آن گل ارمنی و تخم کرفس و اشامیدن آب پیاز تا سه مثقال
و چون عقرب کسی را بگزد موضع لسع آن ورم کند و صلب و سرخ گردد و ملسوع در بدن خود دو حالت مختلف دریابد که گاه سرد گردد و گاه گرم
و کرب و اضطراب و ضعف و درد دل خود و عرق سرد و استرخاء اعضاء و لرزه و اختلاط عقل و اختلاج لبها و فواق و قی شدید عارض گردد و
بقی چیزی لزج برآید و ریح در شکم او بهم رسد و رنگ او متغیر گردد و زبان او سطبر گردد و دندانها بر هم افتد و منی او را طاری گردد و
و اعضاء سرد و سست گردد و قضیب او ورم کند و مقعد او برآید و این هنگام معالجه پذیر نبود بالجمله علاج آن فی الفور نشتر بالای آن
موضع اگر ممکن باشد بقوت تمام مانند مار گزیده و بزرکتان و کبریت زرد و علک البطم را کوبیده بروغن زنبق سرشته بران موضع گذارند

وجند بیدستر و فرفیون و مرزنجوش و فلفل دراز یا بسرکه بران موضع بقوت تمام بمالند و بآتش تکمید نمایند و یا با آب گرم و تریاق فاروق و تریاق
اربعه و تریاق العقارب و سیر بخورانند و سیر را بتر ضماد نمایند و جدوار بران بمالند و اجتناب نمایند از استعمال اشیاء مفتحه سده و خصوصا گشنیز
و اگر عقرب یا که گزیده است بدست آید بگیرند و بکوبند و بر موضع نهش آن به بندند دفع سمیت آن نماید و مجرب و آهک و برگ توت را گرفته بروغن
دو بهره سرشته بر محل زخم آن نیز و آهک و زرده تخم مرغ باهم آمیخته نیز درد آنرا ساکن گرداند و باقلا کوفته بدوشاب سرشته فی الحال درد آنرا
ساکن کند و اگر کژدم را در روغن بجوشانند و بپالایند و آن روغن را بر موضع گزیدگی آن مالند درد ساکن گردد و اگر با عسل آن روغن را با [illegible]
و چون کودک از مادر بزاید بعد از [illegible] از ان بکام او بمالند اگر در همه عمر کژدم او را بگزد درد نکند و اگر چرک گوش خر برابر موضع گزیدگی عقرب
بمالند درد ساکن شود و اگر پشم را با سرکه عمل نمایند و بر زخم کژدم بمالند همین عمل کند و اگر کژدم را بگیرند و با نمک سوده در روغن چراغ گرم و داخل
کنند و بر زخم کژدم گذارند همین عمل کند و اگر برگ تاک را بکوبند و بر موضع لسع گذارند درد ساکن شود و اگر مغز جوز و انجیر و سیر کوفته بر زخم آن
بمالند نیز سودمند بود و استعمال شیافه یخ در مقعده مسکن وجع است و موش را شکم شگافته گرما گرم بران ضماد نمایند و تخم [illegible] ضماد
نمایند و بیخ کبر و افسنتین و زراوند طویل و مدحرج و طرخشقوق اجزاء متساوی با عسل معجون ساخته بمقدار چهار دانگ بخورانند نقل است که
شخصی فالج داشت که قدرت قیام و قعود و مشی نبود از اتفاقات شبی در بین خواب چند جای بدن او را عقرب جراره بگزید از فالج
او زایل گشت اطباء ماهر گفتند اگر بار دیگر او را بگزد هلاک خواهد شد و این نقل بتفصیل در کتاب [illegible] مسطور است و
تریاق و دافع سمیت عقرب جراره خوردن روغن گاو و یا گوسفند و ریختن گرم کرده بسیار گرم جوشان بر موضع لسع آنست مکرر و نیز گذاشتن محجمه و تقویت
کشیدن و داغ کردن آن موضع پس فصد نمودن و ربوب فواکه حامضه خصوص سیب ترش و سویق آن با بسر و طرخشقوق و کاسنی
و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و قرص کافور و امثال اینها از مطفیات و مسکنات حدت خون و تریاق عسکری و تریاق متخذ از طرخشقوق
خشک و برگ سیب ترش و کشنیز خشک اجزا متساوی [illegible] آنرا بخورند مفید است و هر مرضی که حادث گردد از ان بمعالجه آن بپردازند و
دستور احراق و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت عقرب بحری بهندی سنگهی مچهلی و بفرنگی سکوربی مرین نامند ماهیت آن نوعی ماهی
صدفی است خاردار که بر آن بزرگ و خارهای سفید بر آن رسته که نیش آنست گزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم افعال و خواص آن
امراض عین اکتحال زهره آن جهت نزول آب و خیالات و جلاء غشاوه و تقویت بصر و بدستور اکتحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض
و قرحه چشم و داء الثعلب طلاء آن جهت داء الثعلب مفید عقعق بفتح دو عین و سکون دو قاف و آنرا [illegible] و بترکی صقصقان علاجاره نامند
ماهیت آن از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و خوش منظرتر طبیعت آن گرم و خشک ردی الکیفیت افعال و خواص آن خوردن آن از
داخل عسیر الهضم و قریب بغراب البقع اکتحال زهره آن جالی غشاوه و قروح عین و مورث محبوبی در نظر خلایق گفته اند و گفته بخور زبل آن جهت
ربو مفید است عقیق بفتح عین و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و قاف ماهیت آن سنگی است معروف و معدن آن یمن و در کمبایت بیشتر

و در اصفهان

سنه و ساحل بحر روم نیز گفته اند و بهترین آن یمنی است که صاف و شفاف باشد و گفته اند فرق میان یمنی و غیر آن آنست که یمنی صلب میباشد
بخلاف غیر آن و بالوان بسیار میباشد و سرخ و زرد و سفید و سیاه و هر یک رنگین و نیم رنگ و سرخ جگری و صاف و شفاف و ناصاف غیر شفاف
و ابلق و شجری و ذو طبقات و هر یک در هنگام برآوردن از معدن کم رنگ میباشد قطعهای صاف شفاف بیجرم آنرا جدا کرده طبخ میدهند
رنگین میگردد و طریق طبخ آن آنست که ظرف بزرگی خزفی و یا مسی را که بلند باشد تا بگردن در ان چوبهای چینند و یک را تا بقفه
آن میکشند و قطعهای عقیق را بر ان چوب ها می چینند و سر دیگ را محکم بسته زیر آن آتش ملایم می افروزند که بخارات گرم بدانها برسد
و کسانیکه این عمل میکنند نزد خود زمانی معین مقرر دارند که تا آن زمان طبخ رنگین میگردد و پس برآورده تراشیده حکاکی مینمایند بهر نحو که میخواهند
الحاصل از انها رنگین صاف شفاف براق یکرنگ است بسیار خوب و مستعمل در ادویه و انگشتری و غیرها بسیار سرخ و شفاف براق این قسم است
لیس زرد و انچه در جرم آن شکلی شبیه بشاخه درختی و یا پارچه کوهی باشد آنرا شجری نامند و انچه ذو طبقات است هر یک بزرگی اکثر آنرا بدان
قسم میشمرند که طبقات آن یکی فوق دیگری باشد آنرا جزع گویند و در حرف جیم مع الزا ذکر یافت و انچه در وی خطی مدوره باشد که خطوط آن در سطح
بالای آن مدور و یا غیر مدور باشد آنرا حجر سلیمانی و بفارسی بابا غوری نامند و این نوع اکثر صلب تر میباشد و اکثر سنگ مهره را ازین نوع میسازند
طبیعت آن در دوم سرد و خشک و محرق آن الطف بسبب کسب حرارت و خشکی آن غالب افعال و خواص آن در احادیث شریفه فضیلت و خواص
آن بسیار وارد است ساییدن و دود آنک نرم سوده آن به تنهائی و یا با شربت سیب جهت تقویت دل و دفع خفقان و به تنهائی و یا با
ادویه حابس دم جهت نفث الدم و نزف الدم خصوص دم حیض که به هیچ قسم بند نشود و با ادویه مناسبه مفتحه سده و جهت رفع سده کبد و طحال
و با ادویه مفتته جهت تفتیت حصاة و اکتحال آن به تنهائی و یا با اکحال جهت تقویت بصر و نیکوئی اشفار و سنون محرق آن به تنهائی و یا با مروارید و
له جهت تقویت دندان متحرک و لثه و منع خون رفتن از بن دندان و جلاء جرم آن الخواص تعلیق آن جهت تسکین حدت غضب و خصومت
و پوشیدن عقیق لحمی که برنگ آب گوشت شسته باشند جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد خصوصا برای حیض جاری و پوشیدن
انگشتری آن رافع خفقان و باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوات و امن از درد و سینه و گویند چون عقیق را با اشک و کافور و
روغن زیت بسایند و بر روی و بموی خود بمالند و نزد سلاطین و حکام روند عزیز و گرامی گردند و محبوب همه خلائق باشند همچنانکه نجم و فیروزه
را بفال نیکو دارند مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن لسد است **فصل العین مع الکاف عکبر** بفتح عین
و سکون کاف و فتح بای موحده و رای مهمله بفارسی بر موم نامند ماهیت آن چیزیست شبیه بموم با انکه عسل آمیخته و غیر آن هر دو
است که مجتمع میگردد در خانه زنبور عسل و در سالها جذب خشک که گیاه کم روید بیشتر بهم میرسد در رخنهای خانه خود را بدان بند
میکنند و بغدادی گفته که انکه وسخ الکوائر دانسته اند غلط کرده اند جهت آنکه وسخ الکوائر چیزیست که بر دیوار خانه آن که گور نامند یافت
میشود و آن چیزیست که اول از زنبور عسل ایر بمنزله اساس بنا میکنند پس بران از موم خانها ساخته عسل در ان جمع مینمایند طبیعت

آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بسبب کمال رداءت خوردن آن نشاید ضماد آن جهت تقویت باه و جذب خار و پیکان معتد
برای آنکه جاذب قویست و در جبر کسر و استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و حبس خون نایب مناب مومیایی و از اینجهت
لهذا اثر مومیایی نخلی نامند و بخور آن جهت سرفه بارده کهنه و حمول آن قاتل و مخرج جنین مقدار شربت آن یک مثقال که با ده مثقال
نبات و عسل شربت نموده نوشند صاحب اختیارات بدیعی گفته که عکبر چیزیست که در میان عسل بود و شیرازی آنرا دادو خوانند
و نوشته که مولف گوید مگس نحل اکثر ابرای خورش خود و بچگان خود میاورد از مجموع گلها و از الوان میباشد زرد و سرخ و سفید و منقش
و لعابات تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند **عکر** بفتحتین عین و کاف و راء مهمله ماهیت آن ثفل و دردی چیزهاست مطلقا
و نزد اطباء مخصوص ثفل ادهان است و در اکثر امور قویتر از دهن صافی آنست و در بعض امور غلیظتر و کثیفتر از آن و عکر دهنی رایج
الطبع و خواص آنست و لیکن غلیظتر و کثیفتر از آن و مستعمل نیست مگر در اضمده منضجه و لطوخات طبیعت آن عکر زیت گرم و خشک
در دوم افعال و خواص آن چون در ظرف مس و تبرسی طبخ نمایند تا غلیظ گردد مانند عسل در نفع مانند حضض بلکه بهتر از آنست و الفرحون
جو باب عوره طبخ نمایند تا غلیظ گردد و بر دندان کرم خورده مالند اثر اقلع نماید بابسانی العین داخل ادویه عین کرده میشود و از
اجزاء آنست اکتحال بدان جهت نزول آب در چشم و بدستور عکر دهن سوسن اعضاء النفض احتقان بکنند آن جهت قرحه مقعد
و رحم و ضماد آن محلل ریاح شدیده طحال الاوجاع و نیز طلا و ضماد تازه غیر مطبوخ آن جهت عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل
نافع و عکر هر چیز در ذیل ذکر آن چیز مذکور شده و میگردد ان شاء الله تعالی **عکرب** بفتح عین و سکون کاف و فتح راء مهمله و باء موحده ماهیت
آن نوعی از حرشف بریست برگ آن مایل بسفیدی و تخم آن سفید مستطیل و چون بریان نمایند لذیذ گردد و با قهوه مغشوش میکنند
افعال و خواص آن بغایت مقوی باه است و سایر خواص آن در حرشف مذکور شد **عکنه** بفتح عین و سکون کاف و فتح نون و ها اسم
لعبت بربریست که نوع دقیق سوزنجانست طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن زیاده کننده باه و مداومت بر آن
سرخ کننده وجه است بحدیکه سرخی آن بر سر ستر سرایت کند و بزودی رنگ آن زایل نگردد و زنان در سمنه خود مستعمل دارند جهت
سرخ رنگ رخسار **فصل العین مع اللام علس** بفتح عین و لام و سین مهمله بفارسی گندم مکه نامند و طعام اهل صنعاست ماهیت
آن صنفی است از حبوب شبیه بگندم و نان آن شیرین تر از گندم طبیعت آن سرد و تر و قوت قبض آن زیاده از گندم و کرم تر
از جو افعال و خواص آن چون در آب طبخ نمایند و در آب آن صاحب بواسیر نشینند وجع آنرا تسکین دهد و حرقت آنرا زایل کند **علق**
بفتح عین و لام و قاف لغت عربیست بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک و بهندی جونک نامند ماهیت آن کرمیست در انهار و
غدیرها و گودالها که در آنها آبهای شیرین ایستاده غلیظ متعفن و طحلب بسیار باشد تولد مییابد و انواع میباشد آنچه در انهار
و یا غدیرهای آب شیرین و یا کثیر الطحلب غیر متعفن بهم رسد و رنگ آن سیاه کم رنگ متوسط در کوچکی و بزرگی و سر آن سیاه

سیاه و مدور و در زیر شکم آن اندک الجه باشد نیکوست و کفته اند انچه زیر شکم آن سرخ رنک و بر پشت آن دو خط سبز و با وصاف مذکوره باشد
نیکوست و انچه بسیار سیاه و الجه است و بزرک زبون و غیر مستعمل و بسیار کوچک آن ضعیف طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن بعوق
خشک کرده آن با عسل محلل خناق و مفتت حصات و ضماد مسحوق آن با صبر مجفف دانه بواسیر و طلاء آن جای آثار و طلاء بجبه آن در روغن
زیتون بر قضیب بغایت معظم و مقوی آن و ضماد سوخته آن در روغن زیتون بدستور معظم و مقوی آنست و ضماد سوخته انوع کوچک آن با سرکه
یا آب تنک مانع روییدن موی زاید است که در اجفان روییده و کنده باشند و قطور آن با روغن بنفشه جهت حرقت البول و قرحه مثانه مجرب کفته اند
و چون پانزده عدد زلوی بزرک زنده با بیست مثقال خراطین شسته خشک کرده در روغن کنجد تازه خالص بمقدار نیم آثار هندی خوب بجوشانند
پس صاف کرده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بر قضیب و حوالی آن بمالند بقوت بسیار بخشد و نعوظ آورد و چون بر خصیه که در آن آب نزول کرده
و کهنه و صلب شده باشد چند روز متوالی کرم کرده بمالند زایل سازد و مجرب است و چون نوع اعلاء آن را بر موضع که خون فاسد در آنها باشد
مانند سعفه و قروح خبیثه و قوباء و بثور ردیه و مواضع ضعیفه و صغیره مانند اجفان و موقهای چشم و رخسارها و یا اطفال و یا زنان
ضعیف البنیه که نخواهند حجامت نمایند ایشان را بچسبانند خون فاسد را جذب نماید بی مشقت و لیکن باید که بدن ممتلی نباشد بلکه نقی از
اخلاط فاسده باشد و بعد از آن استعمال آب سرد و هوای سرد و حموضات اجتناب نمایند و اکر مشی نمایند یعنی روز دوم بر عضو یکه زلو
چسبانیده اند باز بچسبانند که بقیه خون فاسد یکه در عضو مانده است بکشد بهتر است اما باید که در عدد از روز پیش کمتر باشد مثلا اکر در روز پیش
ده عدد زلو چسبانیده اند روز دوم پنج باید بچسبانند و باید که ملاحظه حفظ قوت نمایند و آنمقدار خون بکشد که ضعف آورد و بر روی
اکر بچسبانند و بهتر آن آنست که زلوی چند مختار را قبل از چسبانیدن زمانی نگون بدارند که انچه خورده است قی کند و دفع نماید و عضو شخص مریض
را چندان بمالند که سرخ کردد و اکر ممکن باشد پس زلو بچسبانند و بعد از پر شدن آن از خون زلو را از عضو بزور جدا نکنند بلکه بگذارند تا پر از خون
شده و سر کشته خود بخود جدا کردد و یا اندکی خاکستر و یا نمک بر دهن آن بپاشند و یا اندکی پیاز را بر دهن آن بمالند که خود بخود بدین اعمال
جدا میکردد پس موضع دهن آنرا المحه ملیحه با پارچه کرباس نازکی کهنه پاک نمایند تا خون بند کردد و اکر بسیار آید و بند نکردد آن زمان قدری خاکستر و
بابادونه خایه دم بند نمایند و اگر آن موضع بسبب رسیدن آب یا هوا درد و یا ورم کند و خارش بسیار نماید آن موضع را بازرد جو به کوفته
بپخته و در کرفته بسته تکمید نمایند و یا با آب سوده کرم کرده مکرر ضماد نمایند و از آب و هوای سرد محفوظ دارند و چون بعد از جدا شدن قدری
نمک بر دهن آن زلو بپاشند جمیع خونها را قی کرده دفع نماید و بمیرد و اکر احیانا آب زلو دار بنوشند و در حلق زلو بماند تدبیر اخراج آن آنست
که غرغره با سرکه و نمک نمایند تا بر آید **علک** بکسر عین و سکون لام و کاف اسم جنس چیزیست که قابل مضغ باشد و از هم نپاشد مانند
سقز و مصطکی و امثال اینها **علک البطم** بکسر عین و سکون لام و کاف والف و لام و ضم بای موحده و سکون طاء مهمله و میم بفارسی
سقز با صفهانی قندرون نامند ماهیت آن صمغ درخت بطم است خشک آنرا اقلفون کویند طبیعت آن در آخر دوم کرم و خشک افعال

و خواص آن محلل و ملطف و مقوی باصره و مدر بول و منقی اوساخ و باتفاق حکماء یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است اعضاء الدماغ والحلق والمعده
خائیدن آن جهت جذب و جلب رطوبات بلغمی از دماغ و تنقیه آن و حلق از اخلاط لزجه و تقویت معده بتحلیل رطوبات آن مفید اعضاء النفس والقلب
چون یک اوقیه آنرا با ده اوقیه بهیه گرده بزر در قدر مضاعف بگدازند و تمامی آنرا در یک شب وقت خواب بنوشند جهت سرفه رطوبی و خفقان بعدیل
القروح والجروح و غیرها و با عسل جهت زخمهای باطنی و با سندروس و زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت کسر اعضا و رفع اعیا و درد و پاشیدن گوشت
در زخمها مانند راتینج است و در مراهم بدل آن داخل سازند و ضماد گداخته آن در پیه بز جهت رفع کجی ناخن و درد اعضا و شقاق مزمن خصوصا با
با قدری شنجرف مجرب و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و شگاف عضل و تقویت عصب و حکه کهنه نافع مضر محرور و مصلح آن سکنجبین و گویند مضر
عصب و مصلح آن عسل است مقدار شربت آن یک مثقال **علک الانباط** بفتح الف و سکون نون و فتح باء موحده و الف و طاء مهمله علک البطم است
و اسحق بن عمران گوید صمغ درخت لبنه است و در منافع مانند سقز بهترین آن سفید مایل بزردی است **علیق** بضم عین و فتح لام و سکون یاء
مثناة تحتانیه و قاف بیونانی باطس و بلاطینی روس و سایر و بفارسی ورد و بشیرازی توت سه گل و در دیلم تموشک و بتبرکی بکوریکان نامند
ماهیت آن دو نوع است غیر جبلی و جبلی و غیر جبلی آنرا بلاطینی سارسا بوره نامند و آن نباتی است خاردار و برگ و گل شبیه بگل سرخ و
ثمر آن در شکل و طعم مانند توت سیاه اندک مدور و سه پهلو طبیعت آن مرکب القوای و سردی و خشکی بر آن غالب تا بدرجه دوم افعال و خواص آن
جمیع اجزاء آن مجفف و مبرد و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم و سیلان رحم و مقوی احشاء الراس ضماد برگ آن جهت زخمهای سر و برآمدگی
حدقة العین عصارهٔ برگ و ساق تازهٔ مسحوق آن با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره و بارده چشم خصوصا قرحه و دمعه و ناخنه و ورم و برآمدگی
آن الفم خائیدن برگ آن جهت قروح لثه و استرخاء آن و قلاع و بدبوی دهان و جراحات تازهٔ آن و همچنین خائیدن ثمر رسیدهٔ آن اعضاء الغذاء
النفض آشامیدن آب برگ و ساق تازه با اندک صمغ عربی جهت تقویت معده و نفث الدم و حبس اسهال و فضلات و بواسیر و آشامیدن آب
طبیخ برگ و ثمر آن و با گلاب در حیض حیض مانع حمل و آشامیدن گل آن نیز حابس اسهال ضماد برگ آن مقوی معده و بواسیر را که خون از آن جاری
باشد مفید و بدستور عصارهٔ برگ آن که در سایه خشک کرده باشند و شرط نیکوی عصارهٔ آنست با زیادتی قوت و ثمر آن قابض تر از سایر اجزاء آن
و آشامیدن آن مقوی امعاست و بیخ آن با قوت قابضه و جوهر حار لطیف آشامیدن آن مفتت حصاة کلیه است الاورام والقروح ضماد برگ آن محلل
اورام و منضج کننده دبیلات و مانع از دباد آکله و نمله و ساعیه و طلاء عصارهٔ ثمر تازهٔ آن جهت تجفیف قروح رطبه و منع سیلان چرک و رطوبات
از آن و گل آن نیز این خاصیت است ضماد برگ و شاخهای نازک تازهٔ آن جهت سحج فخذین در اسفار نافع الزینة طبیخ برگ و ثمر آن سیاه کنندهٔ
موی و نیکو خضابی است گویند هر که ملازمت نماید بغسل قدمین بدان بعد از هر مرتبه که بحمام رود موی آن سفید نگردد السموم و جهت دفع سمیت
حیوانیکه آنرا فرسطیس نامند و آن مارماهی است که شناخت است مفید مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت از عصارهٔ و گل سه درهم و علیق
جبلی را بلاطینی مارساتید نامند و این کم خارتر و خارهای آن باریکتر شبیه به نسرین و ساقهای این سفید و ثمر این مایل بتدویر مانند ثمر گل سرخ

گل سرخ ودر اصفهان مانند عنبرچیلی وشکوفه آن محلل است واین مولف گفته که حضرت موسی علی نبینا واله وعلیه السلام آتش ازین شجر دیده وبعضی گویند از
درخت عناب **علیق الکلب** واورا علیق القدس ولیتبراز ی درخت سه گل وبفرنگی ملیور وکلی آنرا بفارسی سه گل خوانند وبعربی ورد السباج ونیز
السباج وبیونانی طلیش باطلیش ماهیت آن نباتی است بسیار بزرگتر از علیق وشبیه به شجر وبرگ آن عریضتر از برگ اس وخارهای شاخ آن صلب تر
از خار علیق وگل آن سفید وثمر آن مانند زیتون وسبز طولانی وچون پخته گردد سرخ شود ودر جوف آن چیزی مانند پشم بود ومستعمل ثمر آنست که
پشم جوف اورا پاک کرده باشند زیرا که خوردن پشم جوف آن مهلک است بسبب چسپیدن بمری وبجهت شدت قبضیکه دارد افعال وخواص آن خشانیدن
طبیخ پوست ثمر آن لغایت قابض طبع وحابس بول وگل آن سرد وخشک وقابض ومجفف وجهت اسهال دموی وصفراوی وضعف معده وذرب
ونفث الدم سینه مفید وگفته اند پشم آن ملحم جراحات است بدل آن شوکة المصریه است **فصل العین مع النون عناب** بضم عین وفتح نون
مشدده والف وباء موحده ماهیت آن ثمر درختی است معروف قریب بدرخت کنار وزیتون ودر بلندی وبرگ آن اندک ضخیم تر وطولانی تر از برگ
کنار وکروی آن مرغب وپوست درخت آن سرخ رنگ وچوب آن نیز سرخ رنگ ونیم رنگ خالدار بهترین آن بزرگ بالیده بکمال رسیده سرخ شده پر گوشت
جرجانی وماخطائی ونیپالی آنست که شیرین وعفوصت آن کم باشد ونیز نوعی اندک طولانی فی الجمله شبیه بخرما وهسته آن باریک بلند دیده شده که
از نیپال وکوهستان زنگپوری آورند ودر حلاوت این زیاده ودر عفوصت کمتر از آن است وقوت آن تا دو سال باقی است طبیعت تازه آن
معتدل در حرارت وبرودت ومایل برطوبت وشیخ الرئیس رحمة الله تعالی بارد در اول ومعتدل در یبوست وبرطوبت قلیلی گفته افعال وخواص
آن منضج اخلاط غلیظه وملین صدر واحشا ومسهل اخلاط رقیقه ورافع خشونت سینه وحلق وصوت عارض از حرارت وسرفه وربو ووجع
صدر وصاف کننده خون ومولد خون صالح ومسکن التهاب وتشنگی وحدت خون وگرمی ووجع جگر وگرده ومثانه وامراض مقعده ورفع امعا
ومعده وفساد مزاج جگر العین طلاء سائیده آن به تنهایی وباهسته آن مسکن التهاب وورم حار چشم اعضاء الصدر خشانیدن آن از جهت
امراض صدر وریه مانند سرفه وربو ووجع صدر ورفع خشونت سینه وحلق وصوت به تنهایی ویا بادویه مناسبه وخشک آن از برای امراض صدر
وریه بهتر از تر تازه است اعضاء الغذا خشانیدن آن نفاخ وبطی الهضم وردیست از برای معده ومولد خلط محمود واندک لزج وملین احشا و
مسهل اخلاط رقیقه ومنضج ومسکن التهاب معده وتشنگی وحرارت جگر وخون واصلاح فساد کبد وامراض مقعده خصوص رسیده نیم خشک
آن ونیم کوب آن حابس بطن وخشانیدن سائیده آن با دانه جهت قرحه امعا وبا دانه آن مانند سویق با آب سرد جهت حبس بطن ورفع اسهال
مفید اعضاء النفض گفته اند که جهت امراض کبد وگرده ومثانه نافع است الاورام والبثور وغیرها خشانیدن آب نقوع یا مطبوخ آن در عرق کاسنی
یا سکنجبین جهت شری وحصبه وجدری صفراوی وتسکین حدت صفرا وخون وبا سکنجبین وجهت سنگستو موزه بدستور هرگاه سرفه نباشد والا
با آب ویا با عرق نیلوفر ویا بید ویا گاو زبان وامثال اینها با جنه وبدستور خشانیدن آن با آب عدس مطبوخ با قشر وخشانیدن نقوع آن در گلاب
ونشکر جهت اکثر امراض مذکوره سوای سرفه وجهت دفع ضرر شراب وذبیلات نافع مقدار شربت آن تا پنجاه عدد بدل آن سپستان مضر معده بارد

رطب و نفاخ خصوصاً اکثار آن مصلح آن شکر و مویز طائفی و گلاب و مقلل منی و مضعف باه مصلح آن عسل و او و بزبا بهه و چون برگ آنرا با آب طبخ نموده
ضماد کرده هر روز نیم رطل با قدری شکر بیاشامند تا بیست روز بتوالی جهت خارش بدن مجرب و ورق و رگ و بر کز خشک نرم کوبیده بیخته آن جهت رفع آکله و قروح خبیثه خواه
در دهان باشد و یا در عضو دیگر بهترین دوائیست خصوص آنکه اولا عسل بر آن عضو مالند و بالای آن بپاشند و چون پوست درخت آنرا نرم سائیده
و به تنهائی و یا با صمغ بعد آن اسفیداب ممزوج کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب و بعد بال و اشامیدن نشاره چوب
آن جهت رفع سحج و حکه و جرب و ضماد آن جهت جبر کسر اعضاء شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و وضع آن به تنهائی و یا با ادویه
مناسبه جهت امراض چشم طلاء نافع و با سرکه جهت قوبا و خائیدن برگ تازه آن باعث خدارت و بیحسی زبان و عدم ادراک طعم او و بیشتر کریه الطعم
است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلات دوا و بی لبشعه اینرا مضغ مینمایند و شیخ الرئیس درادویه مفرده قانون نوشته که جالینوس گفته ندیدم
بن درین نفعی نه در حفظ صحت موجوده و نه در استرداد صحت مفقوده و غیره جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون گرم نافع و شاید این
این خاصیت نیست تغلیظ آن خون را باشد و کیلی اینرا اصاف کرده و غاسل آن و البته ظنیست که توجه من بان نیست و اینرا عند ائمه بسیار
قلیلی است و نوشته که قول حکیم فاضل جالینوس بسیار صواب و نیکو است و پسندیده و سکنجبین عنابی و شراب و معوق و مطبوخ و نقوع
آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و در حدیث وارد است که العنب یذهب بالحمی و الکمثری یجلی القلب عنب بکسر عین
و فتح نون و بای موحده لغت عربیست بفارسی انگور و بترکی اوزم و بهندی داک نامند ماهیت آن ثمریست معروف که از درخت تاک که رز نیز
نامند بهم میرسد و صیفی و شتوی میباشد و صیفی از انواع و اصناف بسیار است بهترین آن سفید رسیده شیرین شاداب بزرگ دانه
آنست که پوست آن رقیق و تخم آن کوچک و دانهای آن در مقدار متساوی باشند و در هم طپیده و در خوشه نباشند و خوشه آن باریک نباشد
و الطف همه عسکری و صاحبی و ریش بابا و کشمشی که رازقی نامند بیش انواع دیگر کشمشی بسیار شیرین و لطیف است طبیعت آن با قوای مختلفه
است و انواع کثیره و مطلق رسیده آن در آخر اول گرم و تر و بعضی بسیار شیرین آن تا دوم گرم و تر و البته انفع و خواص آن
جالی و منضج و سریع الانحدار و کثیر الغذا و بهترین میوه هاست در غذائیت و تولید خون صالح و معدل امزجه غلیظه و مصفی خون و دافع مواد
سوداویه و احتراقیه و مصلح حال صدر و ریه و مسمن بدن و زیاده کننده بیه گرده که آب آنرا خورده پوست آنرا بیندازند مضر معده
رطبه رخیه و مولد ریاح در آن مصلح آن زیره و رازیانه و مضر سده جگر و طحال و قولنج ریحی و گرده و مصلح آن تخم کرفس و املس طبع
و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و غذاهای ترش و آب سرد و بالای انگور تعاقب مفسد آن و مورث استسقا و نیم های عفن و باید که
بعد از چیدن فی الفور تناول ننمایند بلکه بعد از آنکه یک دو روز مانده باشد بخورند و ما بین دو طعام که طعام اول انهضام یافته باشد و انگور
تازه نفاخ و ملین و انگور اندکی قشر آن پژمرده کثیر الغذا تر از الجید و نفخ آن کمتر و مقوی بدن و مسمن و زیاده کننده خون جید و منضج و
ملین و جهت ناقهین و صاحبان حمی مزمنه و بارده نافع و آب انگور سریع النفوذ و الانحدار و جهت امراض صدر و ریه و باید که آب آنرا مکیده

نکنند و پوست آنرا نیز از آن دور کنند و مویز خصوصاً طایفی آن او فق بحال معده و کبد و گرده و مثانه و انگور یکه دو روز مانده باشند
بد است و مویز با تخم خوردن جهت او جاع معده و امعاء و گرده و مثانه بهتر و روغن انگور که بکرات آب و ثفل آنرا با روغن زیتون جوشانیده
صاف کرده و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت مسخن و محلل و ملین جلد است و دانهٔ آن در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و
حابس بطن و ممسک بول و منی خصوص دانهٔ انگوریکه از تخم سرکه برآورند و بریان کرده آن قبض آن زیاده و مضر مثانه و گرده و پوست آن
آن سرد و خشک در اول و بسیار بطی الانحدار و مولد ریاح و نفخ و محرق آن جهت جلاء جلد و تجفیف رطوبات چشم و اکثر قروح و در هر عضو که
باشند مفید و انگور نارس و غوره و بعض سرد و با قوت قابضه و کثیفه در حدیث وارد است که شکی نوح الی الله تعالی الغم فاوحی الله
الیه ان یاکل العنب فانه یذهب الغم و در حدیث دیگر وارد است که اکل العنب حبة حبة فانها اهنئوها و اشهی
آن بسبب ضعف تابش آفتاب خوب رسیده و شیرین نمیگردد و دو صنف میباشد سفید و سرخ و سرخ آنرا در بغداد حبلی نامند و این
باشیرینی کمی و با عفوصت و بسیار غلیظ و بطی النزول از معده و نفاخ و احیانا بسبب بسیکه دارد مقوی معده است و سفید
آن لطیف و سریع النزول تر از آن و خاکستر چوب آن بهت حصات و محلل اورام بارده بیضه و خوره و شقیقه و بواسیر و ضماد آن
و جوارش حصرم و خل و دبس و دهن عقیدان در ماء الکرم و شراب حصرم و شراب عنب و شراب ریحانی و میبه و میفختج در قرابادین کبیر ذکر یافت

عنب الثعلب بفتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و باء موحده و آنرا اقنا و سکر انگیم و زبرق و تلشان و تولیدون و بفارسی
روباه تربک و روباه توری نیز یعنی انگور روباه و شکر انگور روباه نیز و بترکی قوش اوزمی و باصفهانی تاج ریزی و بهندی مکوه
نکوئی و کاک ماچی نیز و بلاطینی سلانم و بیربری مرابله و بکستیلان از مور نامند ماهیت آن ثمر درختی است و انواع میباشد از بستانی
و بری و جبلی و هر یک نر و ماده میدارد و بستانی آنرا کاکنج و اهل مغرب حب اللهو و ماده آنرا عنب الثعلب و اهل مغرب قناد و نرد
اطلاق بر مراد این است و بری نیز دو قسم میباشد جبلی و سهلی و جبلی نر آنرا اهل مغرب کاکنج غالبه نامند و در خانه ها میکارند
و این کوچکتر و صلب تر از کاکنج بستانی است و نافع تر از آن و گویند قسم جبلی را کاکنج سوم و ماده بری را عنب الثعلب مجنن نامند
و کیفیت این بسیار قوی میباشد و نبات عنب الثعلب بستانی مابین شجر و گیاه و تا بدو وزرع و بر شاخ و برگ آن بزرگتر و عریضتر از برگ ریحان
و مایل بسیاهی و ثمر آن زرد مایل بسرخی و شیرینی و بزوجت در خوشه و تخم آن ریزه بقدر خشخاش و سفید و ثمر این نوع نیز سیاه میباشد
و گویند سیاه آن خالی از سمیتی نیست و غیر مستعمل از داخل و بهترین آن مستعمل زرد مایل بسرخی بالیده تازه فاسد نشده است
و مستعمل ثمر و برگ و عصارهٔ آن و با عرق آن و با مطبوخ یعنی سلاقه آن و با طلاء و ضماد آن از خارج و عصارهٔ آن نیز و نبات کاکنج البستانی
از نبات عنب الثعلب بزرگتر و برگ آن عریضتر و ثمر آن بقدر فندقه کوچکی و انگوری جوز دار ملس و در غلافی و در خامی سبز و بعد از رسیدن
سرخ میگردد و تخم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب و نبات قسم اول سهلی که آنرا عنب الثعلب سوم نامند شمشتی عظیم و برگ آن شبیه

سبز کبست و به ومرغب غبار آلود و در ساق آن خمیدگی هست و گل آن سرخ بزرگ خون و ثمر آن در غلافی زرد و اصل قشر آن سرخ و در
زمینهای نمناک سنگلاخ میروید و قسم دوم این کرمخبن گویند نباتی است برگهای آن مانند جرجیر و بزرگتر از آن شبیه ببرگ حرشف و بی خار
و ثمر آن در خوشه و در هر خوشه ده و دوازده دانه و دانهای آن سیاه مدور در خو مانند دانهٔ خربق و بیخ آن سفید غلیظ مجوف بدرازی یک
ذرع منبت آن اماکن جبلیه و نزدیک درخت چنار و مواضعیکه بادهای گرم ابن المحرق سازد و طبیعت بستانی آن در دوم سرد و خشک و با
حرارت فاعله و گفته اند سرد در اول و خشک در دوم و مخدر آن بار و بابس در سوم و مخدر و منوم آن شبیه بافیون و ضعیف تر از آن
افعال و خواص بستانی آن ملطف و مسکن حرارت و تشنگی و با قوت قابضه و رادعه و محلل اورام حاره امراض الراس والصداع
ضماد برگ نرم سوده آن جهت صداع و ورم حجب دماغ و بدستور لطول بدان و بخور آن جهت نزلات و آشامیدن یک مثقال ریشهٔ
بیخ آن با شراب منوم الاذن ضماد آن بر بنا گوش جهت تحلیل ورم آن و قطور آب برگ آن نیمگرم چند مرتبه جهت امراض گوش و
بینی العین عصارهٔ برگ همه انواع آن حتی منوم جهت عزب و تقویت بصر و سائیدن شیافات نافعهٔ چشم جهت اوجاع عین در آب
آن بدل آب خالص و بدل سفیدهٔ بیضه مرغ البنت و قطور عصارهٔ نبات آن بتمامه جهت زخمی و اسبی که بچشم رسد موثر الفم غرغره
باب برگ آن جهت اورام حلق و درد و دندان امراض الات الغذاء والنفض ضماد آن بر معده جهت ورم آن و التهاب آن و سایر اعضاء و
اورام حاره و آشامیدن چهار اوقیه آب آن با شکر محلل اورام باطنیه و امراض احشاء و مسهل اخلاط مراریه و رافع مغص و زحیر و ورم
معقده و استسقاء حار و بدستور دو اوقیهٔ آن با آب رازیانه و آب کاسنی و یا کشوث و حقنهٔ آن جهت جنون و شری و تنقیهٔ امعاء
بسبب اطلاق آن و قوت قبضی که دارد و فرزجهٔ آن جهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمول آن مانع احتلام بسبب برودت آن و آشامیدن
تخم مخدر آن مدر بول و مفتت حصاة گرده و مثانه و مبرد و مانع احتلام الاورام والحکه والجرب والقروح و حرق النار و غیرها آشامیدن
آب آن جهت اورام باطنیه حاره و ضماد آن جهت اورام حاره ظاهریه و باطنیه و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح
خصوصا با آرد جو و تکرار استعمال و با اسفیداج و دهن ورد جهت حمره و نمله و بدستور با حنطیا نا گویند مضر مثانه مصلح آن قند بدل آن
کاکنج و نزد بعضی اطباء مقدار شربت آن تا پنج مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب آن تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ
آن بغایت مقی است و عنب الثعلب مجنن که ماهیت آن ذکر رفت طبیعت آن در چهارم خشک و از سموم است افعال و خواص آن
یک مثقال آن بغایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده بخشکی زبان و کمودت رنگ و فواق و قی الدم بسیار و نفث آن
و اختلاف سحج و مخاطی و در دهان بهم رسیدن طعمی شبیه بطعم شیر و استعمال آن بهیچ وجه جایز نداشته اند و بعضی در اصعده
مواد حاره فاسده غلیظه تجویز نموده اند و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آشامیدن ماء العسل است و قی فرمودن بان و با سبوس
و شیر و مضغ رازیانج و آشامیدن شیرهٔ آن با شکر و با آشامیدن طبیخ آن و خوردن بادام تلخ و سینهٔ مرغ نیز عنب الذئب بعم زوال

بعد دال مهمله و باء موحده مشدده ترکی مراد از اغاجی و بارشین شاگویند و درخت آنرا غابیش نامند ماهیت آن درختیست کوهی
بزرگ و ماده میباشد بزرگ آن بقدر قامتی و شاخهای آن بسیار و مایل بزمین و چتری و بیخار و برگ آن مانند برگ انار و مایل بپهنی و نرم
و ثمر آن خوشه دار و بقدر کنارهای کوچک و مانند کاکنج سرخ و در جوف آن چهار پنج عدد دانهٔ کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی و
لزوجت و قبض کمی و گل آن زرد مایل بسبزی شبیه بگل حنا و بار گیرد از آن و بغداوی نوشته نوعی از زعرور جبلیست و بیخ آن مایل
بسرخی طبیعت آن سرد و خشک در اول افعال و خواص آن بخور آن جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن
بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام و ضماد آن پوست آنرا ابراورام دواب ضماد مینمایند تا چرک آورده به شود و ماده آنرا برگ بزرگتر
از نر و شبیه ببرگ شمشاد و دانه آن کوچکتر و غیر چتری و بیخ آن عود بریست و سایر اجزاء آن با سمیت و در بلاد کرمان و شیراز
کثیر الوجود و دوانرا برگ نامند و برگ آن مسکر است بخلاف بیخ آن عنب الحیه بفتح عین و حاء مهمله و یاء مثنات تحتانیه مشدده و ها شامل
ثمر فانه نوعی است عنبر بفتح عین و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف است بعضی گویند موم نوعی از
نحل است که در جزایر که در میان دریا واقع است بر جبال و اشجار آن نوعی نحلی خانه ساخته عسل در آن جمع میکنند و در موسم
بهار که گلها و شکوفه ها بسیار است و در موسم باد و باران از شدت آن بر و خانهای آنها جدا گشته با سیلاب فرو دریا میرود و
عسل آن بمرور ایام شسته زایل میگردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و تلاطم امواج بیدریی در هم نشسته بپرده بپرده و
مدور و غیر آن میگردد و بساحل دریا می آید و مردم آنرا بر میدارند و استعمال و بیع و شری مینمایند و مدور آنرا شمامه مینامند و بقیمت
اعلی میفروشند و مؤید اینست که از جمعی ثقات شنیده شده که بندرت بعضی اوقات تازهٔ آن که بدست آمده با حلاوت و نرم
مانند خمیر شیرین بسیار خوشبو میباشد و در سواحل بحر یمن و مالدیب و حضرموت و نواح آن با موج میآورد و مردم آنجا آنرا بر میدارند
و امام و سلاطین و حکام و متمولین آن بلدان بقیمت بسیار گران میخرند و برغبت تمام میخورند و میگویند بسیار مقوی باه و حرارت
غریزی و قوی و فرح ارواح است و بدن را فربه میسازد و حیوانات بحری آنرا بسیار دوست میدارند و چون آنرا دیدند بزودی میخا
بلعند و در شکم آنها انهضام نایافته آنها را میکشد و یا شکم آنها منتفخ شده بر روی آب می افتند و کسانیکه واقف این امرند آنها
را بزودی گرفته شکم آنها را شکافته بر می آورند و این سیاه رنگ و اندک با سهوکت و زهومت میباشد و این را عنبر بلعی مینامند
و مؤید است انچه نواب غفران مآب حکیم سید محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علویخان خال والد ماجد محرر قدس الله سرهما
قلمی نموده اند که فقیر شمامهٔ دید که در آن مثل نحل جانورهای بسیار قریب بصد عدد که جلد پوست آنها صلب خزفی بود بوده اند و محرر
کتاب نیز قطعهٔ عنبری دید که در آن سر و گردن جانوری صدفی جلد سرخ جوزی رنگ و شبیه بمنقار نیز چیزی در آن نمایان بود و آن
منقور نیز نوشته اند ولیکن قول بر آنکه آن رطوبتی است که از بعضی منابع میان دریا و جزایر میان دریا مانند قفر و مومیائی و قیر بر می آید

و بسبب جزر و مد و تلاطم امواج و رسیدن حرارت آفتاب بدان بر روی آب دریا برده برده منجمد میگردد و تیره بدو رنگ شمامه و با کال
دیگر گشته بساحل می‌افتد تر و احمر اقوی است و گفته‌اند از این هر دو آنچه مخلوط بخاک و ریگ و رمل میگردد و در ته آب می‌نشیند بسبب ثقل و این
سفالی سیاه میباشد و احیانا از این صفایح آن رمل و خاک و جرک بر می‌آید و این را عنبر رملی و تخته نامند و بدون تصفیه استعمال این جایز نیست
و طریق تصفیه آن مانند تصفیه موم است و در مقدمه مذکور شد اما قول بعضی که عنبر روث یعنی سرگین نوعی از حیوان دریائیست که موج آنرا
بساحل میاندازد و همچنین قول بعضی که آن طل یعنی شبنمی است که بر روی دریا نشسته و بطول زمان منعقد میگردد چنانچه صاحب اخوان الصفا بر
آنست بعید می‌نماید والله اعلم بحقایق ما خلق لما خلق ببین بدانکه از عنبر آنچه صافی مایل بزردی است نر عنبر اشهب و از این آنچه مدور بشکل شمامه
نامند آنچه قطعه‌های آن مایل بسفیدیست و بر آن نقطه‌های بسیار ریزه سفید میباشد از اعنبر خشخاش و آن نقاط را بهار عنبر مینامند و بهترین
همه آنست که تازه باد هنیت و خوشبو باشد و سایر انواع دیگر مراتب یعنی بعد از اشهب آنچه مایل بازرقی است پس مایل بسبزی پس مایل بسیاهی و
زبون تر از همه سیاه و کم بوی بسیار کهنه است پس بلقی و آنچه ریزه ریزه شده باشد خواهند آنرا مجتمع گردانند باید در گلاب قدری مصطکی بگدازند
و در گلاب سرد اندازند و مانند شمامه سازند و یا آنکه در پارچه کرباس نازکی پاکیزه کرده در آب گرم جوشان بگذارند تا خوب نرم گردد و در هم فشار
دهند تا یکسان گردد پس در آب سرد فرو برند تا منجمد گردد و پارچه را از آن جدا کرده نگاه دارند و این بعد از مدتی تر بهار میکنند و مصنوع و مجعول آنرا
میسازند از کچ و لادن و موم و قدری عنبر سیاه و بهر شکلی که میخواهند صفایح و یا شمامه و گاه شمامه از آن ساخته از عنبر خالص سه چهار لا
پرده بر آن پیچیده و سفید و شند و یا عنبر خالص را گداخته بالای آن میریزند و کهنه کرده سفید و شند و فرق میان اصلی و جعلی آنست که قدری
از آن جانب را تفتیت کرده مصنوع است و اگر نرم و مجتمع و اندک چسبنده باشد خالص و دیگر آنکه در آتش اندازند اگر دود آن خوشبو باشد غیر خالص
است و الا مجعول و یا آنکه سیخی را گرم کرده در آن فرو برند اگر بوی خوش از آن برآید خالص است و الا فلا و اصل آنست که امتیاز شمامه اصلی
از جعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آنرا و حقیقت جوف آنرا دریابند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز
گفته‌اند افعال و منافع و خواص آن حافظ ارواح و قوتهای حیوانی و نفسانی و طبعی و بغایت مفرح مبرودین و مقوی حواس خمسه ظاهره و باطنه
و محرک شهوتین باه و طعام و اعاده کننده قوتهای از شرب ادویه مسهله و غیره و کثرت اوجاع و جماع کم شده و مفتح سده و باد زهر سموم و
مقاوم آنها و مقوی افعال معاجین و تراکیب و بالطبع دافع امراض بارده عموما و بالتخصیص امراض بارده دماغیه و قلبیه و خوشبو
کننده دهان بالخاصیت دافع امراض حاره قلب و دماغ و منعش حرارت غریزی است و پیران را بسیار موافق امراض الراس و الصدر
و القلب و المعده و الکبد و الطحال و الکلیه و المثانه جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و صداع بارد و شقیقه و جنون و نزلات
مزمنه و اوجاع گوش و تحلیل ریاح آن و امراض بینی و سینه و سرفه کهنه و ربو و قرحه شش و ضعف قلب و خفقان و غشی و ضعف معده
و کبد و استسقا و یرقان و اوجاع معده و طحال و گرده و ریاح مجتمع در معده و امعا و اوجاع مفاصل و اعصاب شربا و سعوطا و تدهینا و بخورا

وبخور اعضاء التناسل مداومت نشانیدن آن با ماء العسل جهت اعاده باه مایوسین وطلاء آن با غالیه و ادهان حاره جهت تقویت
اعضاء تناسل وتحریک باه و بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بحد افراط و نشانیدن یکدانگ آن هر روز تا سه روز جهت ورم معده
جدید و قدیم مجرب الوباء والسموم نشانیدن آن جهت رفع وباء وسموم و بخور آن مصلح هوای وبائی وگریزانیدن هوام و بوئیدن آن در
جمیع امور مذکوره قوی الاثر المضار باعث غلیان خون و رقت آن و تولید شری در محرورین مصلح آن کافور و میوهای سرد و تر وسعوط آن
با ادهان حاره جهت رفع امراض بارده دماغیه و تفتیح سده آن حمول آن با قطنه آلوده جهت رفع استطلاق بطن حادث از برد و ضعف معده
وگویند مضر امعا است مصلح آن صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح کبد است مصلح آن ادویه بارده مانند طباشیر و کشنیز وامثال اینها واکثار
اکل و شم آن برانگیزاننده ماشری یا حمره است و مصلح آن بوئیدن کافور و خیار مقدار شربت آن یکدانگ وگفته اند اگر یکمثقال آنرا
با دو چندان عنبر بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی سرشته و یکروز خورده شود تفریح بحد بسیار آورد و باین قول مضر در باه باید شد اگر چندان آن
اصلی نباشد و بدل آن بوزن آن مشک و زعفران وگویند بوزن آن مر و مشک و زعفران است و دستور حل و تصفیه و بخور و ساختن شمیع
وجوارش و حب و حمیره و شراب و شمع و عرق و سعوطات و فتیله و قرص و مرهم و معجون و عنبر در قرابادین کبیر مذکور شد عنقود بضم عین و
سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم جنس خوشه است و جمع آن عناقید آمده ماهیت آن اسم خوشه نباتی مخصوص است بر شاخ
بقدر شبر و برگ آن مانند برگ سداب و ریزه و فی الشکوفه و خوشه آن مملو از رطوبت و تخم و رایحه آن شبیه بسداب طبیعت آن سرد و
خشک افعال و خواص آن مقوی اعضاء و مانع ریختن مواد باعضا است و ضماد آن رافع اورام حاره و التهاب آن مسکن حدت خون و
صفرا مقدار شربت آن تا سه درهم عنکبوت بفتح عین و سکون نون و فتح کاف و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه
جمع آن عناکب آمده بفارسی کارتنه و بترکی ارومچک و بهندی مکڑی نامند ماهیت آن حیوانی است کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک بلند
وانواع میباشد و هر یک بنامی خاص مانند شبث و سبع الذباب و رتیلا و غیرها و از لفظ مطلق آن مراد نوعی است که در گوشه های خانه
وجاهای خالی از لعاب دهن خود تارهای تنیده خانها ساخته میماند طبیعت همه انواع آن سرد و خشک و بعضی مانند شبث و سبع الذباب مانند آنرا
گرم دانسته اند افعال و خواص آن الاذن قطور عنکبوت غلیظ النسج سفید با روغن زیت در گوش جهت تسکین درد آن نزف الدم والاورام و
القروح والبثور بستن تار عنکبوت بر جراحات که خون از آنها جاری باشد باعث حبس خون بسبب چسبیدن بر آنها و التیام آنها است الحمیات
گفته اند که چون نسج عنکبوت را با بعضی مراهم مناسبه داخل کنند و یا بارقه بر پارچه کتانی مالیده بر جبهه و یا صدغین بچسبانند جهت رفع حمی موثر و نیز
گفته اند چون نسج عنکبوت غلیظ سفید را در پوستی بسته بر سر و یا بر بازو و یا بر گردن صاحب تب غب ببندند زایل گردد و پرده صفیقی که در
زیر شکم عنکبوت در حین بچه دادن میباشد و چون بچها بزرگ شدند جدا گشته بچها بر می آیند آنرا چون بر بازوی صاحب تب ربع ببندند زایل گردد
و چون بر نزف الدم اعضا ببندند حبس آن نماید و بر جراحات تازه حکم بخیه و خشک بند دارد و چون عنکبوت بر عضوی مالیده شود آبله کند و

شربت

خارش نماید و مجروح کرده والمضار و از نوع قوی آن اعراض ردیه و برد اطراف و قشعریره و انتشار قضیب و امتداد آن و انتفاخ بطن از ریاح بهم رسد
علاج آن آشامیدن سداب خشک و سعد و شونیز با شراب صرف قوی و تعریق در حمام و مالیدن انبهٔ خام خشک کرده است که بهندی امچور نامند
که آنرا با آب نرم سوده بمالند و نوع عنکبوت سیاهی که معروف بعذوف است و پاهای آن کوتاه و بر زمین میگشتند و چون خلالی تر داده بر
بدست خود میگیرد و از گزیدن آن حمی مطبقه عارض میگردد و سایر عوارض ذکر و سم آن گرم است بخلاف سایر عنکبوت‌های دیگر علاج آن فصد است
بدمعرفت و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و الزام ماء الشعیر و مزورات و باید که گوشت خام بموضع لسع او را بالت حدیدی ببرند و تدبیر قروح
ردیه بعمل آورند و اما عنکبوت معروف بعضه که بر عکس میجهد و آنرا میگیرد و چنانچه جهد بر صیدی میجهد و میگیرد و آنرا و آن عنکبوت وسط و پاها
کوتاه کوچک سفید بنقطه سیاهی است و آن سلیم تر از سایر انواع است از گزیدن آن خارش بسیار عارض میگردد و علاج آن عرق فرمودن
و عرق را پاک کردن ساعت بساعت و مالیدن حضض محلول در سرکه که در آن بیخ کرفس جوشانیده باشند و اما عنکبوت معروف به
شبث و آن عنکبوتیست که پاهای بسیار بلند دارد و از لسع آن وجع معده و قی و عسر البول و براز عارض میگردد و مهلک است علاج
آن علاج رتیلا است عنم بفتح عین و نون و میم بلغت عرب و بلم و تنکابن دار واش و بهندی باسکر داری نامند و گویند جلنار است که بفارسی
گلنار گویند ماهیت آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته از شاخهای درختان میروید و نیز منتوجه است برگ آن سبز با طراوت و میوه
و کوچکتر از برگ بادام و گل آن سرخ خوش منظر و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که چند صنف میباشد صنفی برگ آن شبیه
بهلیون و این صنف و برگ آن جهت جراحات مفید و صنفی برگ آن مثل برگ نیم و صنفی برگ آن مانند برگ انبه و صنف چهارم برگ آن
شبیه ببرگ خیار و هر چهار صنف در خواص قریب بهم اند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن الفم خاییدن برگ آن مقوی
دندان و لثه اعضاء العقد او النفض آشامیدن آن مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض و بدستور ضماد و
حمول آن الجروح ضماد و ذرور آن جهت جراحات تازه نافع است فصل العین مع الواو عود بضم عین و سکون واو و دال مهمله اسم
جنس چوب و شاخ اشجار است که بهندی لکڑی و ڈالی نامند و از مطلق آن مراد نزد اطبا عود هندیست که بهندی اگر نامند ماهیت آن
چوب درختی است که از کوهستان جنتیا قریب سلهت که از توابع صوبه بنگاله و در سمت شمال و شرق آن واقع است و در جزایر
مملکت گهن که هر دو از بلاد عرض شمالی خط استوا اند و در جزیرهٔ جنتیان از جزایر شهرناو که قریب بسرحد چین از بلاد عرض جنوبی خط
استوا العرض سیما و چند درجه است بهم میرسد و درخت آن بسیار عظیم ساق و شاخهای آن اکثر کج و اعوجاج غیر مستوی و اندک رخو
که از آن عصا و چوب دستی و ظروف و پیاله خوب نمیتوان ترتیب داد بسبب کج واجی در خاوت و نیز جابجای آن مجوف میباشد
بجهت آنکه درخت آن تا سال جوزده و کهنه نباشد و بعد بریدن تا مدتی نماند که اجزای خام آن بمرور ایام میپوسد و بریزد و خوشبو نمیباشد
و برای سرعت پوسیدن در زمین های نمناک دفن میکنند پس برآورده آنچه از آن باد هست و سنگین سیاه عرقی است که در آب فرو

فرو بمرود و در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند و انرا غرقی مینامند و آنچه در ان اندک خامی باشد بالات آهنی برآورده غرقی
مستقلی میگویند و آنچه نیم غرق باشد آنرا نیم غرقی و سمله اعلی و آنچه مطلق بته آب نمیرود سمله خوانند و این کثیر الوجود و تر از انواع دیگر
و غرقی آن سیاه میباشد و غیر ان اغبر بعضی تیره و بعضی کمرنگ بمراتب خوبی و بدی و گفته اند انواع میباشد هندی و سمندوری و
قماری و سندلی و هندی آن سیاه و سمندوری انرا هست غالب بر هندی و قماری آن کمرنگ و سندلی آن بسیار خوشبو است و تیر بری
و جبلی میباشد جبلی آن با خطوط سیاه و بری با خطوط سفید و بعضی بالعکس گفته اند و بخور ثیاب بهندی آن باعث منع تولد شپش است در انها
و گفته اند سمندوری منسوب باسم بلدیست که از انجا میاورند و همچنین قماری مختار در رطب در ادویه بیشتر هندی بنگالی سلهتی غرقی
آنست که تلخ خوشبوی با دهنیت و اندک قبضی باشد زیرا که عود اماکن دیگر بخوبی و خوشبوی و چربی نوع اعلی سلهتی یعنی غرقی آن نیست
و آنکه در اکثر نسخ و تراکیب قید عود هندی خام مینمایند شاید جهت آن باشد که مشهور است که خوب انرا حیا بنده و نیم کوفته از ان عرق میگیرند
و بعضی با تعیداتی ان اثقال را خشک نموده بجای ان مبفرو شند تا انرا استعمال ننمایند که ضعیف است و بعضی قدری مغز بادام داخل
ان اثقال کرده در شیشه ها کرده از ان الطریق تنکیس روغن میگیرند و انرا بهندی چووه اگر مینامند و این چندان خوشبو نیست مانند
چووه خالص که از براده عود عرق ناگرفته بدون خلط مغز بادام اخذ مینمایند و بعضی انرا با براده صندل و با براده چوب دیگر باز عرق میکشند
و بعد سه روز شدن عطر انرا میگیرند و این عطر نیز مانند عطر خالص چندان خوشبو نیست و آنچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته که از هند رحیته
خیزد که از انجا ده روز راه بود و آن نوعیست عزیز الوجود است و هم سنگ زر فروشند و گویی هیچ بو ندارد و چون بدست بگیرند
گرم شود و عرق کند بغایت خوشبو بود و بوی آن یک سال بود راست است و قریب با آنچه نوشته محرر نیز شنیده و شاید بندر حیتسان
مذکور باشد که حیته نوشته و بدانکه خوبی دیگر در بهات و صلابت و دهنیت بسیار شبیه بعود غرقی نگر در بود در هند و بنگاله هم میرسد و تنگن
همه کس دیده باشند اکثر این را بدل آن میفروشند و این را تگر مینامند طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و در دوم نیز گرم و خشک
گفته اند افعال و خواص منافع ان ملطف و مفتح سدد و مفرح و مقوی اعصاب و حواس و قوای دماغی و قلب و کبد و معده و احشا
و گرده و پراگنده کننده ریاح و محلل اخلاط و هاضم و زایل کننده بدبوی دهان و رطوبات عفنه و بلت معده و رحم و ضعف معده و امعاد
گرده و مثانه و رحم حافظ صحت حوامل و جنین و دافع اوجاع نقرس اعضاء الراس اشامیدن آن بسیار مقوی حواس و اعضای دماغی
و الطلا و بدستور بخور آن مقوی و محلل فضول رطبه و مانعه نتن الفم مضغ آن مقوی دندان و لثه و نیکو کننده نکهت محرق آن جالی
دندان و مستحکم کننده آن اعضاء الصدر و القلب و الغدد و اشامیدن آن جهت سرفه و ربو و ضیق النفس و تفریح و تقویت قلب
و رفع غشی و خفقان بارد و ضعف معده و کبد و غثیان و اسهال و قی و سنطاریا سوداوی و استسقا و سپرز خصوصا که یکدرم و تا
یکدرم و نیم انرا بخورند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و نگاهداشتن آن در دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید و چون قدری عود

و از ان عرق بعد از دو سه روز عطر بگیرند

را در آتش اندازند و ظرفی که از روی یا توتیا باشد که بهندی جست نامند بر آن معکوس بدارند که دود آن در آن مجتمع گردد و قدری شیر
مرضعه طفلی که قی نماید و هیچ نوع تسکین نیابد در آن بدوشند و حرکت دهند که بآن ممزوج گردد و بآن طفل بخورانند در دو سه دفعه قی
بند گردد و طفل صحت یابد اعضاء النفض مقوی آلات بول و باه و ممسک بول و منی و ودی و مذی حادث از برودت و رطوبت و منقی
مثانه و اوعیه منی و رطوبات سایله از رحم را باز دارد و آنرا خشک و گرم سازد و السم مطبوخ آن با شراب ریحانی پادزهر سموم بارده و بخور
بودن ثیاب بهندی جا آن مانع تولد قمل است و راهنما مضر محرورین شربا و بخورا مصلح آن کافور و سکنجبین و گویند مضر سفل مصلح آن
گلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن دارچینی و قرنفل و زعفران و راوند مدحرج دو دانگ وزن آن در اوجاع نقرس قنطوریون
دقیق است و دستور احراق و بخور و جوارشات و عود مطرا که نظرانه نامند و جوده و خمیره و اشربه و شمامه و عطور و فتیله و قرص و معاجین
می‌بودن ارند در قرابادین کبیر ذکر رفته **عود البلسان** بفتح بای موحده و لام و سین مهمله و الف و نون ماهیت آن شاخهای درخت بلسان
است بهترین آن گندم رنگ خوشبوی آنست طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن مفتح سدد و مقوی قوی و با تریاقیت امراض
الرأس جهت دوار و صرع و تنقیه رطوبات دماغی و تاریکی چشم امراض الصدر و الغذاء و النفض و السموم و جهت ربو و ضیق النفس و سردی
معده و جگر و پادزهر سموم و گزیدگی افعی را مفید الرحم و بخور آن جهت تجفیف رطوبات رحم و عقم را زایل سازد مقدار شربت آن نیم مثقال
مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن حب آن و در بلسان نیز ذکر رفته **عود الحیه** بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه مشدده و ها ماهیت
آن غیر از قردسنی که دیگری که ذکر یافته و آن نباتی است که در بلاد بربر و سودان بهم میرسد شبیه بسوس و بیخ آن نیز مانند بیخ آن و با صلابت
و خشونت و تلخی و تندی رایحه مانند عاقرقرحا طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح
غلیظ السموم آشامیدن بقدر درم آن جهت دفع سمیت هر سم گرم و سرد نافع خواه قبل از آن و خواه بعد از آن و نگاه داشتن آن
در دست نیز مانع گزیدن مار و هوام است با داد بنده آن و بعضی را گمان آنست که چون در دست نگاهدارند و چشم افعی بر آن افتد بی‌حس و
حرکت گردد و چون خائیده در دهان مار اندازند بمیرد الاوجاع تدهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت رفع عرق النسا و اوجاع بارده
در ساعت مفید مقدار شربت آن نیم مثقال **عود العطاس** بضم عین و فتح طاء و الف و سین مهمله ماهیت آن تر و بعضی گندش است و
تر و بعضی بیخی است بقدر انگشتی و سر آن سطبر و طرف دیگران باریک منحنی و ظاهر آن تیره رنگ و باطن آن سفید و شاخهای نبات آن
باریک و انبوه شبیه بگیاه برنجاسف و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و قبه آن کوچک و شبیه بابونه و تند بوی و معطش قوی
و جالی و محلل طبیعت تازه آن در آخر دوم گرم و خشک آن در آخر سوم خشک افعال و خواص آن معطش قوی و جالی و محلل
الآثار ضماد آن رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است و بیطاران در جراحات دواب مستعمل دارند **عود القرح** بضم قاف
و سکون راء و حاء مهمله ماهیت آن اختلاف است بعضی عاقرقرحا دانسته و بعضی وج و بعضی گفته بیخی است با حدت و نبات آن شبیه

شبیه برازیانه و بقدر قامتی و شاخهای آن مانند ریباس و عریض و در شام کثیر الوجود و طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و
خواص آن در جمیع افعال مانند وج است و بعضی مانند عاقرقرحا دانسته اند **عود الیسر** بضم یاء مثنات تحتانیه و سکون سین و راء مهمله ماهیت
آن چیزی میباشد که چوب آنرا بغورس هست بجهت خاصیت آن در یسر و آسانی ولادت و بعضی بجهت قضای حوایج و یسر آن چون چوب
محلب و چوب خطمی و قوی صنفی از اراک دانسته اند **عود الصلیب** بفتح صاد مهمله و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و باء موحده
نزد جمعی فاوانیا است و بعضی غیر آن دانسته اند و در فاوانیا ذکر آن لتفرقه بیان شده و خواهد آمد انشاء الله تعالی **عوسج** بفتح عین و
سکون واو و فتح سین مهمله و جیم ماهیت آن درختی است قریب بدرخت انار و پرخار و برگ آن تند مایل بدرازی و با رطوبت چسبنده و ثمر
آن بقدر نخودی و مایل بطول و سرخ و در درخت بسیار میماند و ثمر بزرو و نبت آن شوره زارها و قسمی از عوسج را برگ سیاه مایل
بسرخی و بقدر [illegible] از اول و خار آن بیشتر و شاخهای آن دراز تا چهار ذرع و ثمر آن عریض باریک و کوتاه در غلافی است و قسمی دیگر
سفید و شیخ الرئیس نوشته که آنرا ثمری مانند توت است که مردم آنرا میخورند و در بلاد [illegible] بسیار و [illegible] برگهای آن [illegible] است
طبیعت مجموع آن در سوم اول سرد و در آخر دوم خشک افعال و خواص آن العین قطور آب برگ کوبیده آن در چشم تا هفت روز
جهت رفع بیاض آن خواه تازه باشد خواه کهنه مجرب و چون ثمر آنرا بکوبند و آب آنرا گرفته صاف کرده خشک نمایند عند الحاجت بمقدار
یکدانگ آنرا با سفیده تخم مرغ و یا با شیر زنان سوده در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع و رفع بیاض آن نافع و ضماد آن بر پیشانی مانع
نزول فضلات است بچشم بسبب قوت قبض که دارد و پرورده نمودن توتیا با آب آن جهت رمد بسیار مفید و چون برگ آنرا در آب بجوشانند تا
قوت آن در آب آید پس مالیده صاف نمایند و باز بجوشانند تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم موثر الفم خاییدن برگ آن جهت قلاع و [illegible]
اللثه و الجلد ضماد برگ تازه آن جهت نمله و حمره که حرارت آن در کمال شدت باشد الحکه و الجرب و الجذام الامراض السوداویه آشامیدن
عصاره برگ تازه آن جهت جرب صفراوی و تسکین التهاب صفرا نافع و شریف گفته که اطبای یونان و فارس و هند باین معالجه جذام را
دوا مینمایند بدین قسم که بیخ آنرا ریزه کرده هر روز بقدر یک اوقیه با یک رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند چهار
پنج مجلس عمل میکند و دفع سودای سوخته مینماید و جهت جذام مجرب دانسته اند و شرط است که در روز قبل از آن اسفیدباج گوشت گوسفند
تناول نمایند و روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند روز بدان مداومت نمایند و باید که روز دیگر شرب آن که روز راحت است
بحمام روند و بغداوی و غیره نوشته اند که در شراب ریحانی بدستور طبخ دهند و بیاشامند و در اثنای آن بحمام روند و انطاکی طبیخ مذکور را
جهت قروح رطبه و جرب و حکه و رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته و چون بیخ آنرا ریزه کرده با برگ مورد بسوزانند جهت قروح و امراض
متعفنه و منع زیادتی قروح خبیثه در دو باید بنوعی سریع الاثر و ثمر آن در جمیع افعال مانند برگ آن و قاطع نزف الدم و اسهال
مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن در ورمهای گرم بوزن آن اشنه و بوزن آن حوفل مضر بسپرز و مورث قولنج مصلح آن کتیرا و

بالخاصیة بتعلیق شاخ آن بر سقف خانه و در دروازه مبطل سحر و با خود داشتن آن موجب جاه دانسته اند و بخور برگ و عصارهٔ آن نیز گریزاننده هوام
است **فصل العین مع الیاء والمثناة التحتانیة** **عینون** بکسر عین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون ماهیت
آن غافقی گفته این اسم را تر و ماهر دو نوع از گیاه اطلاق مینمایند یکی رکحلاو کجدان و سلیس نامند و آن نباتیست بسیار تلخ و از ساق
آن شاخهای بسیار باریک راست طولانی صلب روئیده و برگ آن کوچک مانند برگ مورد و با متانت و رنگ شاخهای آن مابین سیاهی
و سرخی و در هر شاخی گلی سبز مائل برنگ مستدیر مانند درهمی و مایل بسیاهی و منابت آن کوهستانها و اطباء اندلس آنرا سنا بلدی
نامند و نوع دوم برگ آن خوشبو مانند مرزنجوش و از آن بلندتر و شاخهای آن طولانی بقدر ذرعی و باریک سفید ایستاده از یک ساق
روئیده نزدیک و بیخ آن بر اطراف شاخها آن گلی زرد رنگ و منبت آن نیز کوهستانها و یاقوت قالفه و این بهتر از نوع اول
است و اسلم از آن در فعل طبیعت آن گرم و خشک در اول و سوم افعال و خواص آن اهل اندلس آنرا بجای سنا مکی مستعمل
دارند جهت آنکه مسهل اخلاط متعفنه ثلثه است صفرا و خلط بارد یعنی بلغم و سودا و چون یک قبضه آنرا با انجیر بجوشانند و صاف کرده
بیاشامند و جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و ورک و مغثیست مصلح آن عناب و انیسون مقدار شربت آن دو درهم تا سه درهم
عیوان بکسر عین و سکون یاء و فتح واو و الف و نون شیخ الرئیس رحمة الله تعالی نوشته الخواص محلل است اعضاء الراس جهت امراض
باردهٔ دماغ و منع زکام بارد و العین قطور آب آن جهت حدت بصر مفید است **عین الدیک** بفتح عین و سکون یاء و نون و الف و لام و
کسر دال مهمله و سکون یاء و کاف بفارسی چشم خروس و گویند بهندی گهنگچی نامند ماهیت آن تخم درختی است صلب سرخ صیقلی براق
مدور بهن و گویند در خوشه مانند بطم میباشد و درخت آن الخ بتحقیق نپیوسته درخت بقم و آن تمر است و در جبال هند و دکهن بهم میرسد
ولی آنکه گفته اند که گهنگچی شاید شبه باشد زیرا که هیات گهنگچی دیده بچنان نیست بلکه گهنگچی دانهای آن گرد گردی بقدر دانهٔ
نخود کوچکی و استه الو بالویی و دو نوع میباشد سرخ و سفید و در حرف الکاف بیان آن ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بالجمله طبیعت
آن در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبات فضلیه افعال و خواص آن مفرح و مقوی اعضاء و حافظ قوتها و مانع پیری و جهت ازدیاد منی
و تقویت باه بسیار موثر دانسته اند بجدا و اطبا و جزو اعظم معجون ملوکی و حافظ الصحت است مقدار شربت آن از نیم درم تا یک مثقال مضر
محرورین و مصدع مصلح آن کشنیز و باید که با شیر تازه دو شیده و با ترنجبین خیسانیده و با مسکه استعمال نموده شود **عیون** جمع
عین است و آن عضویست از اعضای معروفه حیوانات طبیعت آن گرم و تر و رطوبت آن زیاده از اعضاء دیگر و حرارت آن مایل باعتدال
است افعال و خواص آن بهترین همه چشم کوسفند است و چشم طیور تمامی روی مایل به یبوست و زیاده کنندهٔ منی است زیادتی نیکو و ریعت
الاستمرا در محرورین در دی و مضر مبرودین مصلح آن نمک و صعتر و خوردن مسلوق آنست **عین البقر** اسم نوعی از انگور بزرگ
دانه است که شیرینی آن کم باشد و پوست آن غلیظ و سیاه باشد و نزد اهل مغرب اسم نوعی از آلو بزرگ دانه است و ذکر قسب و بطی انضم

الصمغ لفقل بر معده است و اقحوان را نیز نامند **باب نوزدهم در بیان ادویه که حرف اول اسامی آنها غین معجمه است فصل الغین المعجمه مع الالف**

غار بفتح غین و الف و راء مهمله بیونانی دافنو و سقلمیوس و نیز و اهل شام رند و بفارسی باهشتان و بترکی لاورس نامند ماهیت
آن درختی است عظیم تا هزار سال میماند و اهل یونان آنرا بسیار احترام مینمایند و شاخه آنرا دوست میدارند و از آن دود میکنند و حکماء
آن از چوب آن تاج میساختند برگ آن نرم تر از برگ بید و بلندتر از آن و تلخ و خوشبو و بالجمله آنرا نگاه میدارند آنرا خوشبو سکر و اند و
مائل گرم زود است و جبلی و سهلی میباشد برگ جبلی آن باریک تر از برگ سهلی و مخصوص ببلاد شام است و از انجا بمصر میبرند و ثمر آنرا بیونانی
داقنی و بفارسی و بهشت نامند و آن بقدر فندقی کوچک و پوست آن نازک سیاه رنگ و مغز آن دو پارچه و زرد رنگ و چرب و خوشبو و چون
کهنه گردد با سرخی و تیرگی میگردد و سیاه آن فاسد طبیعت آن گرم و خشک در دوم مغز ثمر آن گرم تر از برگ و پوست آن و ثمر آن خشک تر از
سایر اجزاء آن و روغن آن گرم تر از سایر اجزاء و گرم تر از روغن گردگان افعال و خواص آن محلل و مفرح و مقوی و مدر و تریاق سموم خصوص
حب آن اعضاء الرأس آشامیدن حب آن با شراب جهت صداع بلغمی و ریاح محتبسه و صرع و وسواس و تقویت ذهن و فهم و سعوط آن جهت
شقیقه و لقوه و تدهین بدهن آن جهت درد اعصاب و رفع اعیاء و اختلاط ذهن و دوهانهای عروق الاذن قطور سائیده حب آن در روغن
گل و برکه و یا تخم کهنه جهت اوجاع بارده گوش و رفع دوی و طنین و ثقل سامعه و باعث تقویت آن و بدستور قطور دهن آن الفم المضمضه
طبیخ برگ آن جهت درد دندان الصدر لعوق برگ و حب آن با عسل و یا با طلا جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت امراض حاره و ضعف
النفس و نفس انتصاب و سیلان فضول از ریه و قروح ریه و سرفه کهنه و ضیق النفس اعضاء الغذاء آشامیدن حب آن جهت تحلیل ریاح
غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و سپرز و با عسل جهت قرحه امعاء و آشامیدن دهن آن با شراب انگوری جهت وجع کبد و بدستور قشر آن
و آشامیدن طبیخ برگ آن مقیئ و آشامیدن دو مثقال حب آن خشک سوده مسکن مغص در ساعت اعضاء النفض دهن آن مغثی و
مقی و مدر بول و حیض و طبیخ برگ آن جهت امراض مثانه و رحم شربا و با عسل جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت حاره و نطول و جلوس در آن
جهت امراض گرده و مثانه و رحم و آشامیدن یکدرهم از قشر آن مفتت حصاة و کشنده جنین است بسبب تلخی بسیار که دارد و بدستور
حب آن نیز مفتت حصاة و حمول آن مسقط جنین الحمیات تمریخ بدهن آن جهت رفع قشعریره حمیات السموم آشامیدن حب آن با شراب جهت
گزیدگی مار و عقرب و سایر هوام و بدستور ضماد بدان جهت لسع زنبور و نحل و غیرها الاورام ضماد آن با نان و یا با سویق جهت تسکین
گرمی اورام حاره المفاصل آشامیدن آن و دهن آن و تمریخ بدان جهت اوجاع مفاصل و اعصاب و درد کمر و غیرها الزینه طلاء آن با شراب
جهت بهق و کلف و رفع آثار جلد سوثر المضار حب و دهن آن مرخی معده و مغثی و محرک قی و مضر صدر مصلح آن کثیرا مقدار شربت از
حب و برگ آن نیم مثقال و تا دو مثقال آن مسهل بدل آن حب المحلب و ساذج و اگر فقط بانقوه بادام تلخ و سسنبر نیز گفته اند
الخواص طرد الهوام پاشیدن آب طبیخ برگ آن در خانه گریزاننده مگس و هوام است و بدستور افتراش برگ آن صاحب فلاحه گوید چون

برگ آن را با دست بچینند بقسمی که بر زمین نیفتد و بر پس گوش خود گذارند بهر مقدار شراب که بنوشند مست نگردند و چون در موضعی که طفل
خوابد و بستر نهند در خواب بگذارند دیگر بستر (?) و با خود داشتن آن مورث جاه و قضاء حاجت و تکیه کردن بعصای آن باعث حدت بصر و
تقویت همت و اغتسال بدان در حمام باعث رفع تعسر و سحر و چون روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بخور نمایند کسی که از ازدواج محروم
مانده باشد زایل گردد و تا در گرد و دستور القدر روغن آن آنست که دانه آن را نیمکوفته در آب طبخ نمایند و بگذارند تا سرد شود آنچه بر روی
آب ایستد بردارند و با عصاره برگ و ثمر آن را در آب طبخ نمایند تا قوت آن در آب آید پس با روغن زیتون در قدر مضاعف و اگر میسر
نباشد با آتش ملایم طبخ نمایند تا قوت آن در آب برود و روغن بماند و امانوز (?) و پس صاف نموده بکار برند **غاریقون** بفتح غین و
الف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون ماهیت آن چیزیست شبیه به بیخ پوسیده که در جوف
بعض اشجار بسال خورده کهنه پوسیده و مانند درخت الجوز و حمیر (?) و امثال اینها و یا ریشه آنهاست که پوسیده گشته بسبب تعفن مانند
فادکه از درخت بلوط بهم میرسد و بعضی ریشهای پوسیده و بعضی قطر (?) دانسته اند و آن نر و ماده میباشد و بالوان مختلف و طعم آن
ظاهر و حرافت و مرارت و قبض نر آن اندک صلب تر از ماده و منتشر (?) و با طبقات که گویا شیئی واحد است بخلاف ماده آن و قوت آن
تا چهار سال باقی میماند بهتر و مستعمل ماده سفید سبک وزن املس با طبقات مستوی غیر منتشر (?) است که قطعهای آن بزرگ در نحو
باشد و با اندک سوزش (?) از هم بپاشند و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و زرد و سرخ آن قریب بسمیت و سیاه آن سمی و همه
آن غیر مستعمل و همچنین نر آن و شرط استعمال آن آنست که بر بیرون (?) میزان مویی (?) نمانند تا لطیف آن بگذرد و اجزاء سمیه آن بماند و نکوبند
زیرا که اجزاء سمیه آن که بشکل ناخن چیده است بکوبیدن کوفته داخل میگردد طبیعت آن خواه نر و خواه ماده بقول شیخ الرئیس در
اول گرم و در دوم خشک با جوهر هوائی و مائی و ارضی لطیف و بقول دیگران گرم و خشک در دوم و بعضی گرمی آن را زیاده از خشکی
آن تا سوم و بعضی مرکب القوی و بعضی تر دانسته اند و با قوت قابضه و صاحب ارشاد گرم در اول و خشک در دوم گفته افعال و خواص
آن مسهل بلغم و سودا و صفراء مخلوط با هم و ملطف اخلاط غلیظه و مقطع مواد لزجه غلیظه و محلل نفخ و ریاح غلیظه و اورام صلبه و قولنج
هر نوعی که باشد غیر ایلاوس و مفتح سدد خصوص سده کبد و گرده و معین ادویه مسهله در رسانیدن آنها باقصی بدن و جاذب مواد از اقاصی
و اعماق بدن و مدر بول و حیض و رافع وجع عضل و سموم منهوشه و مشروبه و داد ادویه سمیه و بغایت مقوی قلب و عصب و دل و دماغ و مفرح
بالخصوص و مصلح فساد اخلاط فاسده و حمیات بلغمیه و سودایه (?) محمود العاقبت است اعضاء الراس جهت صداع بارد و بلغمی مزمن و کهنه و شقیقه
و رفع بخارات خصوصا با هلیله کابلی و مصطکی و یا فاوانیا جهت صرع و با ریوند جهت نزلات و غرغره آن با سکنجبین جهت تحلیل ورم حلق و
عضلات آن و تقویت لثه و دندان و خفقان آن جهت ابتدای نزلات و بائیه اعضاء الصدر ریه و ورم آن با آب جهت نفث الدم و نزف
الدم صدر و بکذرم (?) با انیسون جهت ربو و نفس الانتصاب و با رب السوس بوزن آن جهت درد سینه و سرفه مزمن بارد و بلغمی و ضیق النفس

النفس و مسراّن و باطلا جهت قرحهٔ ریه اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن یکدرم تا یکمثقال آن با بیونه جهت امراض جگر و معده و ترشی
شدن طعام در معده و با سکنجبین جهت یرقان سدی و سبز و مثل آن و اسارون با عسل سرشته جهت سنگ گرده و مثانه و درد احشا
دیگر و گرده با فستین و معجون با عسل بشرط باد و بت جهت استسقاء لحمی و زقی و با انیسون جهت اوجاع باطنیه و با رازیانه نیز جهت درد احشا و سنگ گرده
و مثانه و با عسل جهت قولنج و انواع ریاح و حقنهٔ آن نیز جهت قولنج و ورم و قروح امعا و مضغ به تنهائی و بلعیدن آب آن جهت نیکوئی آواز است برای
وجع معده و احشاء و حابس و ایستادن طعام بر سر معده و یکدرم آن با ماء القراطین اگر تب باشد جهت اسهال بلغم و سودا و صفرا با هم مخلوط و اذابه
خلط غلیظ و جذب آن از اقاصی بدن و ادرار بول و حیض و رفع مغص و اختناق رحم و تحلیل ریاح آن و اگر تب نباشد با تومالی و با مصر نیز جهت
اختناق رحم و قرحهٔ آن و با فلفلی چند جهت اقسام قولنج بلغمی و ریحی و ایلاوس و بابونه جهت تفتیت سنگ گرده و اورام و الآت المفاصل
و الحمیات آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه جهت جمیع انواع مفاصل و اورام و بدستور طلاء آن و یکدرم آن تا نیم مثقال و یکدرم با سکنجبین
جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و با مصر جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و امراض اعصاب و حمیات نایبه بعد نضج ماده و حمیات
کهنه و نفض حمیات و دو درهم آن با شراب قبل از نوبه مانع نفض آن و حقنهٔ آن نیز جهت حمیات و نایبه و با ماء القراطین نیز جهت حمی السموم
آشامیدن آن یکدرم تا دو درم با شراب جهت لسع مار و سایر سموم و بدستور ضماد آن بر موضع لسع الهاد و آشتن آن با خود جهت منع
گزیدن عقرب از نیش آن و آشامیدن چهار قیراط آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و اقسام زبون آن همه مهلک و مورث کرب و خناق و امراض
رده مصلح آن در همه حال جند با دستر و قی فرمودن با آب گرم و شیر تازه و دوشیده و بیخ و سایر تدابیر کند بش خوزده ق زالبعی آورند مقدار شربت
آن در مطبوخ و معجون و مفرد یکدرم و در مطبوخ تا یکمثقال بدل آن نصف وزن آن شحم حنظل و بوزن آن تربد و ربع آن زنجبیل با هم و ربع آن
فربیون و دو وزن آن سفایج و بدستور دو وزن آن افتیمون و عشر آن خربق سفید است و حبوبات و قرص و معجون آن در قرابادین
کبیر ذکر یافت غاز بفتح غین و الف و زاء معجمه اسم فارسی نوعی از مرغابی است بزرگتر از اردک و بعربی قاز و اوز نیز نامند و ذکر یافت
در حرف الالف طبیعت آن گرم و تر و غلیظ تر از اردک و افعال و خواص آن نیز مانند آن و روغن آن محلل و مفتح جهت ریاح و مغص و استسقا
و درد مفاصل شربا و ضمادا نافع است و در قرابادین کبیر و غیر آن در اوز نیز مذکور شد غاغالس بفتح دو غین معجمه و دو الف بعد از هر یک
و ضم لام و سین مهمله و غالسیس بفتح غین و الف و لام و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سین نیز آمده و بیونانی بمعنی
نبت الرائحه است و غالوسیس نیز آمده و نزد اهل مصر مشهور بعشق الکلاب و در طبرستان بلیهیم نامند ماهیت آن نباتی است املس و برگ آن
نرم و بدبو و چون بدست بمالند بلغ و بلیغ و گل آن بنفش باریک و حکیم میر محمد مومن نوشته نبات آن بقدر نبات الخزه و برگ آن املس و بدبو
و گل آن چتری و سفید مانند گل شبت و ثمر آن بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و برای آن بکرده و در دار المرز بسر کرا بان رنگین می
سازند و بیخ آن سفید و با حریف است آن در مکانها و شوره زارها و اطراف بساتین و در گرما هم میرسد طبیعت آن در اول گرم و در دوم

تفتیت

خشک و گرم و خشک در دوم نیز گفته اند و بعضی در سوم افعال و خواص آن الاذن ضماد برگ و شاخ آن با سرکه جهت ورم گوش اعضاء الصدر
خوردن ساق تر تازه خام آن مانند سبزیهای دیگر جهت سرفه کهنه و بهر و ضیق النفس هر نوع که باشد و ربو و درد سینه تعدیل بحدیکه
قایم مقام آن چیزی دیگر نه الستة اند اعضاء النفض مفتح سدد و مفتت حصات و مدر بول و حیض و محلل ریاح الجرب والحکة والاورام
والقروح جهت جرب و حکه و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم صلب انثیان خصوصا چون برگ و شاخ آنرا با
سرکه روزی دو سه مرتبه ضماد نمایند و بدستور اغتسال بطبیخ آن روزی چند مرتبه و بالخاصیت جهت علل صفراوی مفید مقدار شربت آن
تا پنج درهم و اشامیدن طبیخ بیخ آن بقدر ده درم مسهل قوی بلغم و سودا و رقیق و سریع العمل است **غافث** بفتح غین و الف و فتح فاو
تاء مثلثه فوقانیه بروزن آفت و بکسر فاء و ثاء مثلثه نیز آمده بلاطینی اولطوری و بربری اگرسو منه نامند و نبات آنرا حشیشة الغافث
و شجرة الراعیث و شوکة منتنه نامند ماهیت آن گیاهی است خاردار و برگ آن دراز و عریض و طولانی و مزغب و از وسط برگهای آن شاخی
مجوف خشن روییده و گل آن کبود مایل به بنفشی و طولانی و جمیع اجزاء آن بسیار تلخ و از صبر تلختر و با عفونت و قبض کمی و حرارتی چندان
ندارد و مستعمل گل آنست و یا عصاره آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن فارسی است که از کوهستان شیراز آورند و
رومی نیز طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و جمعی بالعکس نیز گفته اند و صاحب ارشاد گرم و خشک در دوم دانسته و با قوت قابضه
کمی افعال و خواص آن ملطف و مقطع و جاذب و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و منقیه مجاری آن جهت تبهای مرکبه و اسهال اخلاط سوخته و
ادرار بول و شیر و حیض و عرق اعضاء الغذاء و النفض اشامیدن حشیش و یا عصاره آن جهت اوجاع کبد و تفتیح سدد آن و سده
طحال و تقویت کبد و تحلیل اورام آن و اورام طحال و صلابت آن و صلابت معده و سوء القنیه و استسقاء و ادرار بول و حیض و ماء شراب
جهت قروح امعا چون آن مدر قوی حیض بعد از یاس از آن القروح اشامیدن نیم مثقال از حشیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و همچنین
گل و عصاره آن و ضماد گیاه آن با پیه خنزیر کهنه و یا پیه هر حیوانی که مانند سرشته جهت قروح عسرة الاندمال و طلاء عصاره آن جهت
جرب و حکه و ذرور آن مجفف و التیام دهنده زخمها الحمی جهت حمیات مزمنه کهنه و مرکبه و سوداویه و صفراویه و محترقه بتخصیص عصاره آن
با عصاره افسنتین الزینه جهت داء الثعلب و داء الحیه گویند مضر طحال است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن در حب و مطبوخ تا سه درم و
در مطبوخ تا هفت درم بدل آن در حمیات بوزن آن اسارون و بنیم وزن آن افسنتین و طریق اخذ عصاره آن آنست که گیاه آنرا در
آب انداخته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد و لیس اقراص ساخته خشک نمایند طبیعت آن سرد و خشک و الطف از جرم آن افعال و خواص آن
ملطف و مقطع و رافع جرب و حکه و تبهای کهنه و درد جگر با آب شاهتره و سکنجبین مقدار شربت آن نیم مثقال تا یک مثقال مضر انثیین مصلح
آن مصطکی بدل آن سه وزن آن غافث و گویند سه وزن آن سماق است و تخم آنرا چون با شراب بیاشامند جهت قروح امعاء و نهش
هوام مفید و حب و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **غالیون** بفتح غین و الف و کسر لام و ضم یاء و سکون واو و نون لغت یونانی

است بمعنی عاقد اللبن جهت آنکه شیر را مانند انفحه منجمد میگرداند ماهیت آن نباتیست الستاده برگ آن طولانی وگل آن زرد و باریک وریزه و
انبوه وخوشبو با اندک حدتی ومنبت آن کنارهای آبهای الستاده طبیعت آن گرم دراول وخشک در دوم افعال وخواص آن حابس نزف الدم
وضماد گل آن جهت سوختگی آتش وقطع خون جراحات وباقیروطی روغن گل جهت رفع اعیاء وبیخ آن در اخر اول گرم ودر دوم تر افعال
وخواص آن بغایت محرک باه است غالمون بفتح غین معجمه والف وکسر لام وضم میم وسکون واو ونون تنبخ از نسخ نوشته دوایست
خوشبو وسفرجلی رنگ با قوت مجففه با حدتی کمی ومنجمد کننده شیر مانند انفحه وگل آن جهت قطع انفجار خون وسوختگی آتش مفید مولف
گوید شاید این جزو غالیون ویا قریب بدان باشد غالیه بفتح غین والف وکسر لام وفتح یاء مثناة تحتانیه وهاء ماهیت آن از ادویه مرکبه قدیمه است
گفته اند از مخترعات جالینوس واصل آن مرکب از عنبر وحصی البان ودهن بان سه جزو وعطرهای خوشبوست پس بجهت اغراض و
اعراض دیگر عود هندی ومشک ورامک ولادن وامثال اینها اضافه مینمایند ودر قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافته طبیعت آن گرم وخشک
وبحسب تراکیب طبیعت آن مختلف میباشد ودر حدت وعدم آن افعال وخواص آن مقوی قلب ودماغ وسایر قوی وارواح واعضاء و
مفرح اعضاء الرأس تمریخ بدان با روغن بان و یا چیزی جهت تسکین صداع بارد وفالج ولقوه وبدستور با شراب واستشمام آن منعش
صاحب صداع ومسکن صداع بارد وآشامیدن آن با شراب مسکر وقطور محلول آن در یکی از ان روغن در گوش جهت صرع وسکته ووجع
گوش اعضاء الصدر بوئیدن آن مفرح ومقوی قلب اعضاء النفض حمول آن جهت اوجاع بارده رحم وتحلیل ورم صلب بلغمی آن
وادرار طمث واختناق رحم واصلاح حال آن مفید ورحم را مهیای آبستنی گرداند وطلاء آن ملذذ جماع است بر احلیل فصل
الغین المعجمه مع الباء الموحده غبار الراحی بضم غین وباء موحده والف وراء مهمله والف ولام وراء مهمله وحاء مهمله وبالفارسی
گرد آسیا نامند افعال وخواص آن مجفف سعوطا آن جهت قطع رعاف وضماد آن بر پیشانی جهت منع ریختن مواد بچشم وتقویت اعصاب
نافع است غبیرا بضم غین وفتح باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهمله والف بفارسی سنجد و بترکی اکده نامند ماهیت
آن ثمر درختیست بزرگ بقدر درخت عناب و بیرکشان ودر بلاد بسیار سرد وهم معرب سرد وبرگ آن خشن واغبر ولهذا آنرا غبیرا نامند
ودو نوع بود بری وماده ونر آن ثمر نمیدهد وماده آن دو نوع میباشد یکی ثمر آن بقدر عناب وفندقی کوچکی وکناری و پوست آن
نازک وبعد از رسیدن پوست آن سرخ میگردد واز مغز چوب جدا میشود ومغز آن سفید رنگ شیرین خوشبو وخوش طعم ودر
جوف آن تخمی اندک طولانی شبیه با آسته عناب وکنار ودوم ثمر آن بزرگتر از نوع اول و پوست آن تیز سرخ رنگ واز مغز جدا میگردد
ومغز آن تیز سفید رنگ ولیکن مانند آرد نرم میباشد وتخم آن با سانی از ان جدا میگردد واین در شیرینی از ان کمتر واین را بفارسی
سنجد ارده نامند وهر دو نوع در وسط تابستان میرسند وقوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن سرد دراول وخشک
در دوم وخشکی خام آن زیاده افعال وخواص آن مقوی معده ومفرح امراض الرأس جهت صداع خصوصا حادث از تراقی ابخره از معده

وسایر بدن امراض الصدر سرفه گرم را مفید اعضاء الغذاء مقوی معده و قوت ماسکه و دابغ آن و مسکن قی و قاطع صفرا و مانع
ریختن صعود ابخره و انصباب مواد بمعده و سیلان رطوبات و حابس اسهال خصوصا خام آن و سویق آن نیز جهت امور مذکوره مفید
و سیخ صفرا و برا مفید و حابس ادرار بول و مانع تقطیر آن و اطفال را بسیار موافق نقل بدان جهت اکه معدل مزاج ایشان است
مقدار شربت آن تا پنجاه عدد و گل آن سفید مایل بزردی با و بعضی زعفرانی رنگ گفته طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بسیار
خوشبو و تند بحدیکه در جائیکه درخت گلدار آن باشد بوی آن باطراف تا هفت هشت خانه میرسد افعال و خواص آن مهیج شهوت باه خصوصا
از زنان و لهذا زنان و دختران نورس را از استشمام آن بو رایحه آن منع مینمایند و در ادویه و با بیه گل آن را داخل میکنند و استشمام
آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و اشامیدن آن جهت امراض دماغیه مانند فالج و کزاز و تقویت دماغ و قلب امراض الصدر و الریه
و جهت امراض این هرود و عضو مانند ربو و قرحه ریه امراض الاعضاء و الغذاء جهت تقویت معده و جگر و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و
استسقاء و یرقان و از زحمات مفید مقدار شربت آن یک مثقال القروح و الجروح چون برگ آن را بر جراحت و قرحه بندند برگ
او در دو چرک آن را پاک سازد و ملتیم گرداند که احتیاج بدوای دیگر نباشد و اگر برگ تازه آن نباشد خشک آن نیز مفید است و روغن
آنکه آن را در روغن طبخ دهند تا مهرا گردد و تدهین بدان جهت مفاصل و استرخاء و دراز کردن موی مجرب و عرق گل سجد محلل
ریاح معده و در جمیع افعال مانند آنست و از آن ضعیفتر **فصل الغین مع الدال المهمله غداف** بضم غین و دال مهملتین و الف و فا
ماهیت آن نوعی از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مایل بسیاهی و منقار و پای آن سرخ نیست بخلاف زاغچه که رنگ آن سیاه و منقار و
پای آن سرخ است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ آن با شبت جهت ریاح
تهیگاه و درد زانو و ریاح بارده جوف است و زهره و سرگین آن بسیار جاد و جالی و رافع آثار و مقوی البصر است **فصل الغین**
مع الراء المهمله غراب بضم غین و فتح راء مهمله و الف و باء موحده اسم جنس کلاغ است و سه نوع است یکی ابلق و آن را غراب البقع و
دوم سیاه بزرگ و آن را غراب اسود نامند و بترکی قوزقون و سوم سیاه کوچک و آن در کشت زار ها بسیار میباشد و غراب الزرع
موسوم و اهل انطاکیه آن را اعناق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و آنچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای آن سرخ است بفارسی زاغ
و زاغچه نامند و این غیر غداف است و حنیفه میخورد و بهترین آن مختلف یعنی بچه آنست طبیعت آن گرم و خشک در اول افعال و خواص آن
جهت مبرودین و مرطوبین و مشایخ و زیادتی منی مفید و خوردن مرقه آن جهت تحریک باه و باید که قبل از طبخ مکرر در آب طبخ دهند
و آب را بریزند پس با سرکه طبخ دهند تا مهرا شود که مصلح آنست برای محرورین و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف است غراب
سفید که ابقع یعنی ابلق باشد و بهترین این بچه آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن دیر هضم و ردی الغذا و اجتناب
از آن اولی و خوردن آن قاطع باه و تعلیق چشم آن مورث بیخوابی است و زاغ طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در سایر

ودر سایر خواص مانند عقداف است و لعابات روی الغذا و نخوردن آن اولی است اشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ریاح و قولنج و جلوس
در طبیخ آن یعنی مرقهٔ آن جهت ازالهٔ ریاح و شاید که از نشه چون زنده آنرا در ظرفی گذارند و برادهٔ آهن و حموضات مانند سرکه تند و آب انار ترش بر
سر آن ریزند و سر آن را پوشیده چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل گردد و پس برآورند بهم آن روغن خواهد بود و آن به تنهائی و با
با سرگین آن خضابی نیکو و مجرب گفته اند و تا مدتی رنگ آن میماند و متغیر نمیگردد و در تغیر رنگ وضع و رویانیدن موی مجرب و کلاغ سیاه و
زاغچه در اول گرم و خشک احوال و خواص آن مولد خون صالح و محرک باه مضر محرورین مصلح آن سرکه و زهرهٔ همه انواع آن جالی و حاد و جهت
رفع بیاض و ناخنه و با زهرهٔ خروس و عسل جهت ظلمت بصر و زوال ابتدائی حاد و جالی و جهت بهق و برص و زوال آثار سفید و خوردن گوشت
خشک آن با عسل سه روز هر روز سه قیراط جهت رفع بهق و طلاء خون خشک کردهٔ آن زاغ بواسیر و طلاء پر سوختهٔ آن رویانندهٔ موی است
غرب بفتح غین و راء و باء موحده بیونانی اطاء و بشیرازی ورک و باصفهانی وشک و در تنکابن و دیلم اوجا نامند ماهیت آن درختی بسیار
بزرگ است از جنس خلاف و صفصاف باختلاف اصطلاح آن و برگ و پوست آن سفید و برگ آن بقدر برگ قطف و از آن صمغی بعمل
نیاید بریدن تیغ اساق آن در هنگام ظهور شکوفهٔ آن و اکثر مستعمل لحاء و برگ و صمغ است طبیعت آن در دوم سرد و خشک و
بعضی تا سوم و زیاده از صفصاف و ... انداعتدال در خواص آن گل و برگ و عصارهٔ ماخوذ از آن هر دو مجفف بلیغ و با عفوصت
و لحاء آن قریب بدان و خشکتر از آن الاذن قطور عصارهٔ برگ و بیخ مسحوق آن با روغن گل جوشانیده در پوست انار جهت
تسکین وجع گوش و آمدن چرک از آن و بدستور مطبوخ پوست تازهٔ آن و شستن سر بطبیخ لحاء آن جهت خراز العین
قطور عصارهٔ گل و برگ و صمغ آن جهت جلاء بصر و رفع بیاض و وشم آثار سعد یل الفم غرغره بطبیخ قشر آن و با عصارهٔ آن
جهت اخراج زلوی در حلق مانده سوز الصدر اشامیدن قشر آن و بدستور ثمر آن جهت نفث الدم اعضاء الغذاء اشامیدن
برگ سائیدهٔ آن با فلفل جهت رفع مغص و قولنج حادث در امعاء و حاقی که ایلاوس نامند العیاذ بالله جهت سدهٔ کبد و به تنهائی
مانع البتنی و اشامیدن عصارهٔ آن اخراج کنندهٔ علق است از حلق و آب افشردهٔ آن جهت دفع سیلان و چرک اعضاء باطنی
و سدهٔ جگر المفاصل بطول طبیخ آن جهت تقریس القروح ضماد پوست و برگ تازهٔ آن بر اعضاء مقطوعه و مجروحه رد یه طریا نافع
و گل آن داخل مراهم مجففه کرده میشود و در گل آن مجفف قروح مزمنه و اکله و بدستور در خاکستر آن از نشه طلاء خاکستر قشر
و یا چوب درخت آن با سرکه جهت اسقاط ثوالیل منکوسه و غیر منکوسه در دست و پا و ثوالیل مدوره سفینه بسر میخ که مسمار نامند
و پوست بیخ آن داخل خضابات مو کرده میشود و برای سیاهی آن و رماد چوب معمول آن قائم مقام توتیا است مضر گرده مصلح آن
صمغ عربی بدل آن بیموزن آن اقاقیا است و گفته اند که از تنهٔ درخت آن نمکی بر میاید سفید نازک بهترین املاح است و اجزای
املاح دیگر استعمال مینمایند غراء بکسر غین و فتح راء مهمله و بالفارسی سریشم و بهندی سیریش و بترکی یابو شقان نامند ماهیت آن

از چیزهای لعابی چسبنده است که بطبخ غلیظ و چسبنده شده باشند و انواع میباشد و مراد از مطلق آن سریشمی است که از پوست گاو سازند
و بعد از آن سریشم ماهی است و بعد از آن آنچه از نشاسته گندم مرتب نمایند طبیعت مجموع آن بمراتب گرم و خشک است
غراء الجلود سریشمی است که از پوست حیوانات مکرر بجوشانند در آب تا مهرا شود و ملک ارند تا درد آن ته نشین گردد و صاف میکنند و باز طبخ
میدهند و بهمین مکرر عمل مینمایند تا دیگر درد آن متمیز نگردد و پس آنمقدار طبخ مینمایند که غلیظ گردد و در آفتاب چندان بر هم میزنند که بحد انعقاد
رسد پس قلمها بریده خشک مینمایند و عند الحاجت هر مقدار که میخواهند در آب گرم بر آتش طبخ مینمایند تا گداخته گردد و گرما گرم وصل اخشاب
و جلود و غیرها بدان مینمایند و بهترین آن معمول از پوست گاو است که صافی باشد از آن بهتر آنچه از پی سازند طبیعت آن در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن مغری و مجفف امراض الراس طلاء آن جهت سعفه کهنه و قروح سر موثر امراض الصدر آشامیدن محلول آن در آب بتنهائی
و یا با سرکه و یا با داروئی مناسب دیگر که مانند چسونجینه تحسی بدان نمایند جهت نفث الدم صدر و قرحه ریه نافع الجروح و حرق النار و جبر الکسور
والفتوق والجرب والقوبا و غیرها ضماد آن با عسل جهت ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و بدر رفته و
قیلة الماء و با آب جهت سوختگی آتش و مانع آبله آن و با مازو و جوز السرو و با سرکه سرشته جهت فتق تازه که تا مدتی بر آن بندند
و نگذارند و جهت منع ورم زخمها و التیام جراحات و با آب جهت سوختگی آتش و مانع آبله آن و با مازو و جوز السرو جهت فتق و قیلة
الماء و با سرکه جهت جرب متقشر و تقشر جلد و قوبا و سعفه و بهق و برص و رفع آثار و جلاء بشره و چون گداخته به پشم خرگوش آلوده بر جراحات
که خون از آنها جاری باشد گذارند بند نماید و بر سوختگی آتش و درد وجع و التهاب آن را ساکن گرداند و منع آبله کند و محرق معمول آن
قایم مقام توتیا است **غراء السمک** بفارسی سریشم ماهی نامند ماهیت آن رطوبتیست منجمد شبیه به پیه که در شکم نوع ماهی بینی
دراز که خنزیر البحر نامند و اشنان آن بهم رسد و سفید و بعضی سیاه و ابلق نیز میباشد طبیعت آن گرم و خشک در آخر اول یا اوایل
دوم افعال و خواص آن قریب بغراء الجلود است اعضاء الصدر مداومت آشامیدن آن روزی از یکمثقال تا دو مثقال جهت
سل مجرب الزینة ضماد آن جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از نشاسته و سریشم و امثال آن ترتیب میدهند در منافع قریب باصل
آنست آشامیدن یکمثقال و نیم آن جهت حبس نفث الدم صدر نافع و ضماد آن جهت الصاق جراحات و اعضاء بدر رفته و بر
ناخن سفید شده و جهت برص و شقاق وجه و غدد آن نافع است **غراء الجبن** بفارسی سریشم پنیر نامند از صنایع غریبه است
و پنیر از حکیم میر محمد مومن دیلمی ذکر نکرده و در جواهر الصنایع نامیده ماهیت آن آنست که پنیر تازه را ورقهای نازک بریده بر روی
سنگ مسطحی که آب ندیده و نرم بپاشند و ورقهای پنیر را بر آن پهلو به پهلو که بهم بچسبند فرش کنند و بر آن اوراق باز
آهک نرم بپاشند که آنها را بپوشد تا جمله اوراق فرش و لحاف شود پس سنگ مسطح سنگینی بر آن گذارند و ده روز بگذارند و در
آفتاب تا دهنیت آن بالتمام گرفته شود و بعضی آهک جذب نماید پس با آب شسته بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کرده یک هفته

بکفه در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که در شیشه باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند اگر از آن چربی ظاهر شود باید که
در آب بجوشانند تا چربی بر سد که اصلا چربی در آن نماند و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مات بسر گذاشته و در شیشه ضبط کنند و
در وقت احتیاج قدری را با آب سفیدهٔ تخم مرغ که در شیشه خوب بر هم زده کف آنرا گرفته باشند و قطرات آنرا بر سنگ بران ریخته با سنگ بالا سا
بمالند تا بر سنگ زیرین بچسبد پس چند قطره آب آهک صاف بران بچکانند که آن روان شود اما باید بمقداری باشد که چون چیزی را بآن وصل
کنند و خشک گردد و از خواص آنست که هر چیزی را که بآن وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نگردد و از اسرار مکتومه شمرده اند

الغین مع اللام غلقی بفتح غین و سکون لام و کسر قاف و یاء و در ماهیت آن اختلاف است و نزد جمعی علقه است و نزد جمعی بیخی است بقدر ترب
و نرم و ثمر آن مانند ثمر کبر و مثلث شکل و برگ آن شبیه بشاخ و بید و در جوف ثمر آن چیزی مانند پنبه و تخم آن مانند دانهٔ ابرو و صلب و سنگی که
از آن حاصل میشود و سپس چوبها تجربه بلکه مهلک است و طلاء آن رافع ثالیل است و صاحب اختیارات بدیعی گوید گیاهی است که یکبر مانند برگ و ساق آن
کرو و در صحرای شیراز بسیار و از جملهٔ سموعات معتبره است و شیر بسیار دارد و هر شمشیر و کارد و تیکه بآن آب دهند زخم آن بر کسی که برسد بمیرد و
اگر شیر آنرا بر خون بمالند زایل شود **غنم** بفتح غین و نون و میم اسم ضان است و بلغت ماوراء النهر نوعی از قطران است که ترکی کیاک نامند
بهتر از اقسام قطران و موافق محرور المزاج و در بعض نسخ معده مصلح آن مربای زنجبیل و گلقند است **فصل الغین مع الواو غوتا غنبا** بضم
غین و سکون واو و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و فتح غین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و الف و بجای هاء و بغین قاف نیز آمده معرب
از کوتاکنبا لغت فرنگی است و کمر کوت نیز نامند و نزد عوام مشهور بعصارهٔ ریوند است و بعربی عرفیران نامند ماهیت آن عصاره است زرد تیره رنگ
مایل بسرخی براق که چون قطعه از آن را بر چراغ بدارند مشتعل گردد و چون در آب حل کنند آب آنرا مانند شیر غلیظ و زرد رنگ سازد و بی طعم و رایحه علی
اقراص و قالبهای بزرگ و کوچک ساخته از اوص جدید میاورند بعضی گویند عصارهٔ ریوند است و اصح آنست که نیز آنست و از بعضی ثقه شنیده
شده که عصارهٔ نباتی است شبیه بگنبد نا و برگها آن از آن بلند تر و عریض تر و در چینپتان و نواح انگه جزیره ایست از جزایر شهر تا وارس جدید
جنوبی قریب بهند و چین و در چین نیز بسیار بهم میرسد و از آن بلاد میاورند طبیعت آن گرم و خشک در اول گفته اند ولیکن آنچه
بتجربه معلوم گشته تا اواخر دوم گرم و خشک است افعال و خواص آن مسهل و مخرج اخلاط مختلفه باسانی و بیغایله است و هر خلط فاسد برا که
در یابد از نواح صدر و معده و کبد و سایر اعضا لبقی و اسهال و ادرار دفع مینماید و بسیار در معده نمیماند مانند مسهلات
دیگر نهایت یکروز و یکشب بلکه بزودی و آسانی فعل خود را نموده با اخلاط فاسده دفع میگردد و جهت اکثر امراض بارده رطبه
دماغیه و عصبانیه و صدریه و معدیه و کبدیه مانند فالج و لقوه و استرخا و تشنج امتلائی و بیضه و خوذه و مالیخولیا و ریزش نزلات
و نزول آب در چشم و ثقل سامعه و دوی و طنین و ضیق النفس و سرفهٔ بارد و خفقان بارد و تفتیح سدد و ماساریقا و کبد و استسقا
و یرقان و احتباس بول و حمیات بلغمیه مزمنه و بالجمله اکثر امراض مزمنه قدیمه و جدیده را مفید و دوایست شریف و بیغایله حتی آنکه گفته اند

با اطفال و حوامل نیز میتوان داد اما بهتر آنست که بجوارش ها بدهند و مخرج اقسام دیدان کبار و صغار و حب القرع و اکثر استعمال آن با گلقند است که مصلح
آنست و یا با شکر سرخ کرده و وزن آن را با چهار دانگ که بقدر شربت متوسط آنست بحسب سن و مزاج و قوت و ضعف بدن تا نرم سوده با سه
چهار درم گلقند و یا عسل کرده یا سرشته بخورند و هر وقت در عمل آن قصوری شود و یا تشنه شود آب نیم گرم بنوشند و اکثر آنست که فی الحال برد و یا
آورد و بعضی را اسهال فقط و بعضی را کرب و اسهال بسیار و بعضی را اسهال کمی باید که تشویش و اضطراب ننمایند که تا آخر روز تا اول شب
که عمل آن با تمام رسید و غذا تناول ننمایند و خواب نکنند تا طبیعت بحال بیاید و اگر عمل بسیار نماید و مغص در بطن و سوزش در مخرج غالب هم رسد
قدری گلاب را با روغن بادام نیم گرم نموده بیاشامند و روغن گل بر شکم و مخرج بمالند و اگر در ابدان قویه و امراض مستحکمه باید بدرقه نقوعات و یا
مطبوخات مناسبه هر مرض بیاشامند بهتر است و باقی منوط برای طبیب حاذق است و لقانشان در زنگ امیر بها مستعمل دارند و قوت آن تا ده
سال قوی میباشد و بعد از آن ضعیف میگردد و مقدار شربت آن از دو دانگ تا نیم درم و از کهنه آن تا چهار دانگ است **غوشنه** بضم غین
و سکون واو و کسر شین معجمه و نون و ها و غوشته نیز آمده اسم فارسی است و بفارسی کما نیز روشنک نامند ماهیت آن نوعی از کماه و یا
فطر است با ملوحت و شکل آن چون خشک شود مانند کاسی است کوچک تشنج نرم و لیب بلوحتکه دارد چون نوعی از کماه خشک شود
کافران جامه را بدان شویند چرک آنرا پاک میگرداند و در بیت المقدس و بلاد عجم بسیار است و آنرا اکراشیه خوانند و چون در آب جوش دهند
ملوحت آن زایل گردد و با ترشیها بخورند و بالذت میباشد و در غلظت و بطوء انحدار از کماه کمتر است طبیعت آن سرد و خشک و از سایر کماه
کمتر افعال و خواص آن مغلظ دم و کاسر حدت آن و ردی الخلط مانند کماه نیست بهتر آنست که اکثار در خوردن آن نکنند و اگر بسیار بخورند
بالای آن شراب جید بنوشند **باب الفاء در بیان ادویه که حرف اول آنها فا است فصل الفاء مع الالف فاخته** بفتح فا و الف و
کسر خاء معجمه و تاء مثناة فوقانیه و بالف فارسی است و نیز بفارسی کلو کرده و بهندی پاندک نامند و بعربی عرفیه و نزد اهل انطاکیه مشهور بیمامه است
ماهیت آن مرغی است خاکستری رنگ مطوق بطوق سیاه قریب بجثه کبوتر صحرائی و کمتر از آن و قلیل الالفت و حسن الصوت طبیعت آن در آخر دوم
گرم و خشک و بعضی تا اول سوم گفته اند و بهترین آن جوان فربه است افعال و خواص آن امراض الراس مهرا لجته آن جهت رعشه و فالج و خدر
و امراض عصبانی بارده و ریاح غلیظ و تفتیح سدد العین قطور خون تازه گرم آن جهت بیاض چشم سودمند خصوص خون بال آن الا ورام و غیره
ضماد زبل آن با سرکه جهت تحلیل اورام و لفتح انتها و جهت رفع کلف و آثار و خوردن گوشت آن مورث بیخوابی و در بعضی خصوص کباب آن مصلح
آن شکر و در روغنها و سرکه و کشنیز الخواص گفته اند تعلیق زبل آن بر طفلی که شب در خواب فزع نماید رافع آنست و آواز آن مغز را
سودمند و مار از آواز آن بگریزد و در خانه که قمری سفید باشد هیچ جن و دشمن و ساحر دست نیابد و بخور پر آن گریزاننده مار است
فادزهر بفتح فا و الف و دال مهمله و زاء معجمه و سکون ها و راء مهمله معرب پادزهر است و باصطلاح عبارت از دوائی است که حافظ ارواح بود
بقوت خود و دفع ضرر سم از بدن نماید و بیان معنی آن بتفصیل در مقدمه پادزهر در حرف الباء الموحده مع الالف مذکور شد **فافج** بفتح فا

بفتح فا و الف و فتح دال و زاء معجمتین حکیم میر محمد مومن نوشته بلغت هندی اسم بدق هندی است و مولف اختیارات باشتباه نوعی از حجر السم کرده
و گویند سنگی است زرد و مایل بسفیدی و بعضی بسبزی و بزرگها جای دیگر تیز بیابند و چون بر روی سنگ بارزد و به لبابند ساییده آن پسته رنگ
بود و در آتش نسوزد و نیز صاحب اختیارات نوشته که از آخر سند و چین نیز آورند و بهترین آن چینی بود و پادزهر همه زهرهاست شربا و طلاء و
مقدار شربت آن دوازده جو است و گفته بخلاف پادزهر کانی است **فار** بفتح فا و الف و راء مهمله بفارسی موش و موشا و موشک و بسریانی
کوفری و برومی بوطیقو و بیونانی لیفطروس و بهندی چوهه و بترکی سیچان نامند ماهیت آن حیوانی است معروف خوبی موش و موشی
طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن امراض الرأس خوردن آن مورث نسیان و غثیان و اخلاق ذمیمه و بمقعد بعده و چون
بریان نمایند و اطفال که از دهن آب روان است بسیار آید بدهند که بخورند موثر اعضاء النفض جلوس در طبیخ آن جهت رفع عسر البول و [illegible]
آن جهت تحلیل اخلاط غلیظه و با گندم ریزه که جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و شاف از آن رافع عسر البول و لفایت ملین طبع اطفال العین طلاء
و اکتحال زبل آن جهت رویانیدن مژگان ریخته شده و جلاء بیاض چشم از بیته طلاء خون آن جهت قلع ثالیل و سائر مجرب ضماد سوخته
سر آن و سرگین آن با سرکه و یا با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب موثر مقدار شربت آن نیم درم و بخور آن گریزاننده موشان و بول
آن رافع سیاهی کتابت السم چون موش را زنده و شکافته گرما گرم بر موضع لسع مار و عقرب بندند رفع سمیت آن و در عضو یکه خار و پیکان
رفته باشد برآورد و بر خنازیر تحلیل دهد و بد نسوز بریان آن بر گزیدگی عقرب و خوردن پیش از مائده آن مورث نسیان این مولف گوید میان
موش و کژدم عداوت است اگر بر روی او را شیشه کنند میان شان خصومتی عجب بود و موش قصد دنبال کژدم کند و کژدم نیش زند اگر
موش دنبال کژدم را گرفت و ببرید از اذیت آن رست و الا از بسیاری لسع هلاک میگردد و چشم آنرا اگر بر کلاه مرد زند راه رفتن آسان
شود و اگر بر صاحب تب او بندند تب او زائل گردد و خصیه آنرا که بر زن بندند تا با او باشد حامله نشود **فارة البیش** موش بیش است و مذکور
شد **فارة المسک** آهوی مشک است و گفته اند از اهندی چهچهوندر نامند و آن حیوانی است فی الجمله شبیه بموش و بسیار بد بوی بحدیکه
هر جا که بگذرد بد بو میکند جاها را و در بوی آن فی الجمله شبیه بوی مشک و بول و غائط آن بسیار حاد و اکال است بحدیکه بر فرشی و لباسیکه بول
و غائط کند اثر آن بر آسانی بر نیاید اگر زود نشویند و مدتی بماند و بسبب کمال تعفن گربه و سائر حیوانات گوشت آنرا نخورند و خالی از سمیتی نیست
و در [illegible] و در بلادها بهم میرسد و بیشتر مخصوص بملک سند و بنگاله است و شنیده شده که در بنادر آن دو بلاد از حارة رطبه نیز بهم میرسد
دو نوع میباشند سفید رنگ و بزرگتر و این بسیار بد بو است و نوع دوم از آن کوچکتر و بزرگ موش و بدبویی این از آن کمتر طبیعت آن گرم
و خشک **فاسی** بفتح فا و کسر سین و یاء و لفت ماهیت آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته بیونانی اندروصارون نامند و آن تخمی سرخ رنگ
جنیده و تلخ و غلاف آن مانند خرنوب و برگ آن مانند برگ نخود و در میان ماجو و گندم میروید طبیعت آن در اول گرم و در خشک افعال و خواص آن
لطیف و قابض و مفتح سدد احشاء و جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع و فرزجه آن با عسل مانع حمل و شربت خوشاینده آن در روغن

زبون کننده گرم معده مقدار شربت آن دو درم است و نواب علوی خان مرحوم نوشته اند که اندروحارون را بیونانی اندرونیلون
نیز نامند و بیان و ماهیت آن را در حرف الالف من ذکر کرده ام مؤلف گوید کتاب مفردات آن مرحوم نزد احقر نبود که دیده شود که
چه تحریر فرموده اند حق سبحانه تعالی برساند از فضل خود فاشرا بالفتح فا و الف و فتح شین معجمه و راء مهمله و الف معرب از فاشنا رسریانی است
و بوری کرمة البیضاء بفارسی هزار افشان و هزار کشان که معرب آن هزار جشان است و معنی هزار کشان الف جا بیخ یعنی هزار شاخ است
و بعضی گفته اند معنی الف وزراع است و نیست چنین بلکه بمعنی اول است و نیز بفارسی ماردارو و کرم دشتی و بشیرازی الحوشتی جهت آنکه نبات آن
در زمستان خشک میگردد و تفلیسی گفته بسریانی کشنا نامند و برومی جلیلوطن و بیونانی املیطوس و ببربری ارجانون و در تنکابن و طبرستان
الاملک گویند ماهیت آن نباتی است شبیه بتاک انگور خاردار و برگ آن با بلاست و مایل بسفیدی و بر و تارها دارد مانند تاک و مجاور خود را
بپیچد و ثمر آن بقدر نخودی و سرخ خوشه دار و در زمستان ثمر آن بی برگ بماند و طعم آن حاد با حرافت و قبوضت و صاحب اختیارات بدیعی
گفته در هر خوشه قریب بده دانه میباشد و در ابتدا سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و آنرا سیاه دارو خوانند و در کوهستان بلاد فارس
کثیر الوجود و بسیار مستعمل خصوصا بیخ آن در سموم منثوره و آنرا عود الحیة نامند و بسیار شبیه بقسط تلخ و عطاران بجای قسط تلخ میفروشند
و طعم آن با قبوضت و حاد حریف بسیار تلخ است در قانون در قسطار رمان مذکور است که هزار جشان است و مختار و مستعمل بیخ تازه آنست طبیعت
برگ و ثمر آن در سوم گرم در دوم خشک و بعضی تر در سوم گفته اند و گرمی بیخ آن کمتر از آن و تلخ و تیز افعال و خواص آن جالی و ملطف و
مجفف و مسخن معده و مقوی آن اعضاء الرأس اشامیدن آن روزی یکدرم تا یکمثقال جهت رفع صرع و سدر و فالج و استرخاء و نسیان و تشنج
عضل العین مطبوخ آن در روغن زیت جهت کمنت الدم و تحت جشم اعضاء الصدر لعوق آن با عسل جهت خناق بلغمی و فساد نفس و سرفه کهنه
و درد پهلو و ریاح آن و چون عصاره آن را با گندم طبخ نمایند و بیاشامند شیر را غلیظ و زیاده گرداند و ضماد آن با سرکه جهت بثور لبنیه اعضاء
الغذا و چون برگها و شاخهای نورسته آن را طبخ نمایند و بخورند جهت تقویت معده و قبضیت و جلاء آن از نزوحات و جهت وجع فواد و
وجع معده و تسخین آن و بجهت اسهال و ادرار شیر مؤثر و بیخ آن محلل و گدازنده صلابات طحال و خصوصا که با سرکه تا سی روز
بیاشامند و لبرکه او الحنزیران ضماد نمایند و بجهت عصاره آن اعضاء النفض و الاورام و البثور و غیرها تناول مغز پخته آن نزد
ابتداء روئیدن و خام آن نیز جهت اسهال بطن و ادرار بول نافع و عصاره تازه آن یکدرم با اندکی کتیرا که مصلح آنست نیز با ماء العسل
جهت اسهال بلغم و بیخ آن نیز با کتیرا و با ماء العسل بقدر یکدرم تا یک مثقال اسهال قوی آورد و ادرار بول و شیر و سایر فضلات
و تفتیت حصات کند جنین را بکشد و حمول آن و با عصاره آن جهت اخراج جنین و تنقیه رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و مطبوخ
آن با زیت بحدیکه غلیظ گردد جهت بواسیر و نواصیر مقعده و جمیع اوجاع بارده و تحلیل صلابات و تخفیف و دفع چرک زخمها و نطول
مطبوخ آن جهت تحلیل اورام و ضماد بیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و بثور لبنیه و قطع ثوالیل و با شراب جهت تسکین وجع

و نفخ و احسن و تحلیل اورام صلبه و انفجار دبیله نافع القروح ضماد بیخ آن با نمک جهت قروح ردیه خبیثه و داخل مراهم اکاله و حمره کرده میشود و ثمر
آن جهت جرب متقرح و غیر متقرح و تنقیه و تحلیل بثر بادی نطول و طلاء آن موثر المفاصل ضماد بیخ آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته و استحکام
اعضاء استرخیه ضعیفه و با آرد کرسنه و حلبه جهت تحلیل اورام و انفجار دبیله السموم آشامیدن یک مثقال از بیخ آن جهت لسع افعی و سایر
هوام و ضماد آن با شراب نیز و برگ و ثمر آن در بن فصل ضعیف اند الزینة ضماد بیخ آن با آرد کرسنه و حلبه جهت رفع کلف و آثار سیاهی بعد از جروح
و قروح مانده و جلاء سایر آثار و تنقیه بشره و صاف کننده آن و بدستور مطبوخ آن در روغن زیت مهرا الجیت گفته اند ادم تحت چشم و ضماد ثمر آن
سترنده موسیت و وباغان در کشیدن سوی جلو و مشتعل وارند و گویند اکثار اکل بیخ و ثمر آن مضر سپرز و مورث اختلاط ذهن و عقل است
مصلح آن باکثیرا جوزرون و باقی کردن و بعد از آن رب حامضه خوردن و آشامیدن عصاره آن اختلاط عقل و ظلمت بصر آورد و بدل
بیخ و ثمر آن بوزن آن در روغ و دوثلث آن لبابه و بعضی نصف وزن آن نوشته اند **فاشرستین** بفتح فا و الف و کسر شین معجمه و
راء و سکون سین مهملتین و کسره تاء مثناه فوقانیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و در اکثر نسخ چنین است و بعضی بتشدید تاء فوقانیه
و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و در اکثر نسخ بشد ده بمعنی مزیل شصت علت و بعضی بفتح راء مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و سکون سین
مهمله و نون گفته اند لغت سریانی است بعربی کرمة السوداء و بفارسی شش بندان سیاه و بشیرازی شش بندان و بیونانی ابالس ماليا بمعنی
کرم الاسود و برومی انا ترو طیس و ببربری میمون و باندلس معروف بسوطانیه است و گفته اند بمعنی فاشرا الستین دافع شصت علت است
ماهیت آن نبات آن شبیه بفاشرا و لبلاب است و در پیچیدن بر مجاور خود و در رنگ مخالف فاشرا و برگ آن عریض تر از برگ لبلاب و ساق آن سیاه
و ثمر آن مانند ثمر فاشرا در خوشه و در خامی سبز و بعد رسیدن سیاه و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سرخ و گفته اند بزردی مایل میباشد و در
قانون در قفطار غان مذکور است که سینه است طبیعت آن گرم و خشک تا ابتدای ثانی افعال و خواص آن در افعال ضعیفتر از فاشرا است اعضاء
الراس صرع و فالج را بسیار مفید اعضاء الصدر و النفض جهت تنقیه سینه و اعضاء النفض ضماد برگ آن جهت زخمهای حیوانات مانند خر و استر
و گاو و امثال اینها و التوای اعصاب مفید بدل آن کرمة البیضاء است **فاط** بفتح فاء و الف و طاء مهمله مولف نطاء بتجمه بعضی گفته اند لغت
رومی است و تفلیسی گفته عربی است و بسریانی بالطاء و بروسی فطلاج نامند ماهیت آن تا حال خوب معلوم نشده و هر کس چیزی گفته صاحب
اختیارات جدوار خطائی دانسته و در کتاب طب قدیم نوشته که فانوخ است که سنگ زرد مایل بسفیدی و سبز است که از اقاصی فارس میاورند
و بهترین آن صلب است و اکثر جابرانند که دوائی است مجهول الماهیت که از ترکستان میاورند و بهترین آن صلب است و اکثر جابرانند که
تازه است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت سم شوکران و جوز ماثل است و لسع هوام آشامیدن آن با آب سرد مفید است
فاخره بفتح فا و الف و کسر خاء معجمه و فتح راء مهمله و ها و اسم فارغه نیز نامند و بفارسی فاخره و کبابه دهن شکافته و کبابه دهن گشاده گویند
ماهیت آن بزرگتر از کبابه است و بقدر نخودی و جوزی زرنگ و تا بنصف شکافته و در جوف آن دانه کوچکی مدور و سیاه براق و با عطریت

و از زیر باد ات هند و بلاد سودان آورند و در لطوخات و لخالخ و اشباه آنها مستعمل دارند طبیعت آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در سوم و بقول
دیگران در اول دوم گرم و در آخر دوم خشک افعال و خواص آن با قوت محلله بسیار قابض امراض الراس و القلب نشا میدن آن جهت
امراض بارده دماغیه و ریاح غلیظه و جنون و لخلخه آن جهت تقویت دماغ و قلب الفم مضمضه بعصاره آن جهت لثه و دهان اعضاء الغذاء
مقوی معده و ماسکه و جگر بارد و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و داخل ادویه مصلح معده و کبد بارد و گرده مسقوه جهت سوء
الستمرار و اغذیه بارد و جهت اسهال بارد نافع و حابس شکم مضر مصدع محرور مصلح آن کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب مقدار شربت آن تا
دو درهم است **فالبرلیس** بفتح فا و الف و کسر لام و فتح با موحده و سکون را مهمله و ضم نون و سین مهمله و در بعضی لغات بدون نون آمده و
آنرا فالیبورس نیز نامند ماهیت آن نباتی است که از بیخهای باریک شاخهای بسیار بر روید بطول دو شبر و گرد دار شبیه به نی و تخم آن سفید
بقدر جاورس اندک طولانی و بیخ آنرا فایده نیست در طب طبیعت آن گرم و خشک با حرارت لطیفه افعال و خواص آن اعضاء النفض نشا میدن
تخم و برگ و عصاره آن هر یک به تنهائی و یا مجموعی با آب و یا با شراب جهت اوجاع مثانه مفید **فالنجیقن** بفتح فا و الف و کسر لام و سکون
نون و کسر جیم و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح قاف و سکون نون لغت یونانی است بمعنی رتیلا و فالنجطلس و بوقاقینس نیز آمده ماهیت
آن نباتی است که آنرا دو شاخ یا سه شاخ متفرق میباشد از یکدیگر و گل آن سفید شبیه بسوسن و اندک بزرگتر و تخم آن سیاه بقدر نصف عدسی
و باریکتر از آن و بیخ آن کوچک باریک و در هنگام قلع از زمین زرد و پس سفید میگردد و منبت آن تلهای خاک افعال و خواص آن جهت
نیش حیوانات سمی نافع و دیسقوریدوس گفته آشامیدن برگ و گل و تخم آن با شراب جهت لسع عقرب و نهش رتیلا نافع است
فالوذج بفتح فا و الف و ضم لام و سکون واو و فتح ذال معجمه و جیم و فالوذق بقاف نیز آمده معرب پالوده فارسی است ماهیت
آن باصطلاح قدیم حلوای نشاسته را نامند که با روغن بادام و یا روغن پسته تناول نمایند و باصطلاح جدید معروف درین زمان
در اکثر بلدان آنست که نشاسته را در آب گرم بسیار حل مینمایند و صاف کرده طبخ میدهند که خوب پخته و خامی آن زایل شده بحد انعقاد
رسیده که چون در آب ریزند بحلوا تا باب نگردد و پس در ظرفی تنگ ریخته بحجم نیم انگشت و بعد سرد شدن قطعهای بسیار کوچک لوزی بریده
در شربت قند یا نبات یا دوشاب سفید جید مطیب بگلاب و یا عرق بید مشک و یا مهرو و ریخته یخ و یا برف داخل کرده تناول مینمایند
و یا آنکه بعد کمال طبخ بسر حد انعقاد رسیدن اندک اندک در باتیلی مشبک ریخته و در زیر آن ظرفی آب سرد کرده گذاشته بقاشق میمالند
تا مانند دانهای مروارید از سوراخهای باتیل برآمده در آب سرد ریخته منعقد گردد و پس بدستور در شربت ریخته تناول مینمایند طبیعت
آن گرم و خشک افعال و خواص آن کثیر الغذاء و جهت اکثر امراض صدر و ریه و سهال نافع و اکثر بران تخم ریحان و یا تخم شربتی پاشند
تقویت آن معده را و حبس آن اقوی میگردد **فانیذ** بفتح فا و کسر نون و سکون یاء و ذال معجمه بفارسی قند نامند ماهیت آن اختلاف
است بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد از طبخ و انعقاد و هرگاه بی تصفیه باشد آنرا قند سیاه گویند و اطباء آنرا شکر احمر یعنی شکر سرخ

سرخ باشد و اصل آنست که شکر باعتبار رنگ سه نوع می‌باشد یکی سیاه رنگ که بهندی گره نامند و یکی سرخ رنگ که شکر احمر است و بهندی لال چینی
و شکر تری نیز چه در بنگاله شکر را چینی مینامند و یکی سفید و آنرا بهندی کهانڈ گویند و چون شکر سفید را باب گداخته بجوشانند و کف بشیر و
باسفیدهٔ تخم مرغ بران زنند و صافی نموده منعقد گردانند آنرا نبات سفید گویند و چون مرتبه دیگر تصفیه کرده در ظرفی بریزند که در
آن جدا گردد و آنرا شکر سلیمانی گویند و چون دیگر باره طبخ نموده تصفیه نمایند و در قالب صنوبری بریزند آنرا فانید گویند که بفارسی
قند نامند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج که بفارسی قند مکرر و بهندی اوله نامند و گویند هرگاه در قالب مستطیل مساوی
الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند نبات قندی و سنجری نامند و چون در طبخ ثالث بقدر عشر آن
شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد آنرا طبرزد گویند و اکثر قند مکرر را مخصوص باین اسم دانسته اند و بعضی را گمان آنست
که شکر سفید را چون مرتبه دیگر تصفیه نمایند بطبخ و در جوش کفچه گرده بچوبی برهم زنند که حبابها باهم رسانند و قرصهای کوچک بریزند بر روی
پارچه سفیدی یا بوریای پاکیزه یا غیر آن بقسمیکه حبابهای آن بنحو حبابی باشند و بگذارند که سرد شود و بسته گردد آنرا فانید و
بهندی بتاسه نامند و قومی دیگر گویند که چون آب نیشکر سفید را مرتبه دیگر بطبخ تصفیه نمایند و صافی نموده بقوام آورند و از آتش فرود
آورده بر ریزند و بکف شیر یا کف سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و تیز زدن آنرا سفید کنند قرصها سازند و بگذارند تا بسته گردد آنرا فانید و بفارسی
شکر بیز گویند و اکثر برآن زعم آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر بطبخ تصفیه نمایند بگرفتن کف آن تا آنکه دیگر کف نیاورد و بس
صافی نموده بقوام آورند و بعد قوام دو شخص آنرا بدست بکشند و در بین کشیدن دفع بدفع آنرا بچوبی یا تختهٔ پاکیزه زنند تا سفید
شود پس قرصها سازند آنرا فانید نامند و بعربی ناطف و گاه مغزهای فواکه چون جوز اکل یعنی گردگان و بادام و پسته مقشر و امثال
اینها داخل مینمایند و آن هنگام آنرا حلوای مغزی و قبیده میگویند و بعضی برای زیادتی شکستگی آن بمقدار ربع وزن آن عسل
مصفی نیز داخل مینمایند و اگر بر روی آن عسلی آن کنجد پاشند آنرا حلوای کنجد و بهندی ریوڑی و بعربی ناطف سمسم نامند صاحب
اختیارات گفته که فانید آنست که بقوام آورند قند سفید را یعنی مرتبه ثالثه از تصفیه شکر سفید که در قالب مخروطی ریخته باشند و
عسل طبرزد را که بفارسی گز انگبین گویند بعد از تصفیه بر چوبی که آنرا وتد گویند زنند تا سفید شود پس آنرا قطعات نموده استعمال
نمایند فانید نامند و از ترنجبین نیز بهمین قسم ترتیب میدهند و در فانید خزائی و فانید سنجری نیز اختلاف است آنچه را از قند سازند
و بی آرد جو نگاه دارند فانید خزائی نامند و آنچه را از عسل طبرزد و ترنجبین ترتیب دهند و آرد جو بر آن پاشند و نگاه دارند فانید سنجری نامند
معرب سنگری منسوب بسجستان که معرب سنگزستان بسین مهمله و زاء معجمه است و بالفعل معروف بسیستان است و غلط کرده آنکه گفته
که فانید سجزی است بضم سین و سکون جاء مهمله که منسوب است بسجر که آن بلدی است از عمان و بهترین آن سفید رقیق خزائی است طبیعت آن
گرم و تر در اول خصوص سفید آن که رطوبت آن زیاده است افعال و خواص آن غلیظ تر از شکر و گرم تر از آن اعضاء النفض جهت سرفه و ضیق النفس

و در دسته اعضاء النفض جهت تلیین بطن و برودت امعاء و رحم نافع و جوارش آن در قراباذین کبیر ذکر رفت **فاوانیا** بفتح فا و الف و فتح واو و الف
و کسر نون و فتح یا و الف آنرا عود الریح و لبریانی کهیانا و کهیانا نیز و نیز و اهل مغرب معروف بعود الحمیر است ماهیت آن اکثری کالتصریح نموده اند که
فاوانیا عود الصلیب است و مولانا نفیس در معالجه صرع و در شرح موجز قرشی گفته بتحقیق غلط کرده کسیکه فاوانیا را عود الصلیب دانسته از
جهت مشابهت بیخ و برگ هر دو با هم و لیکن فرق میان هر دو را بیان نکرده و بعضی گفته اند آنرا چون در جوف آن خطوط صلیبی است عود الصلیب
و ماده آنرا که مذکر و فاوانیا خوانند و این اصح اقوال است و شیخ الرئیس رحمة الله تعالی در مفردات قانون هر یک را از عود الصلیب و فاوانیا
جدا جدا ذکر فرموده و نیز فرق بینی و بینهما ذکر نکرده و در عود الصلیب ماهیت آنرا بتفصیل ذکر نموده و نوشته که دیسقوریدوس گمان کرده
که عود الصلیب حجر است که بعضی مردم آنرا اذن والاصابع نامیده اند و بعضی دیگر غلیسی بمعنی حلوت الریح و آن نباتی است که ساق آن بقدر
دو شبر و متشعب بشعبهای بسیار و نر و ماده میباشد برگ نر آن شبیه ببرگ شاه بلوط و برگ ماده آن شبیه ببرگ سمرنیون اکر فیش بری
است و شرف و بر جانب ساق آن غلافی شبیه بغلاف بادام و چون شگافته شود آن غلاف ظاهر میشود از آن دانه سرخ مانند چون شبیه
بدانه انار و کثیر العدد و ما بین دانهای آن حبهای بنفش رنگ بیخ با شش و بیخ نر آن بسطبری انگشتی و به بلندی یک شبر و سفید و با قبوضت
طعم و بیخ ماده آن متشعب بچند شعبه هفت یا هشت هر یک شبیه ببلوطی مانند بیخ خنثی افعال و خواص آن اعضاء الراس اشامیدن نبت
و بیخ حبه آن با ماء العسل جهت کابوس اعضاء الغذاء خوردن آن به تنهائی جهت لذع معده و وجع آن اعضاء النفض اشامیدن آن بمقدار
یک بادام جهت تنقیه رحم از فضل طمثی و ادرار طمث و وجع گرده و مثانه و رحم و یرقان و اشامیدن مطبوخ آن با شراب حابس
و عاقل بطن و اشامیدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب اسود قابض و حابس و قاطع نزف الدم رحم و ده عدد حب آن با شراب آن
عسلی جهت اختناق رحم و عارض از وجع رحم و چون صبیان را در ابتدای حدوث حصات بیاشامانند دفع نماید و دیگر حصات عارض ایشان
نگردد و در فاوانیا نوشته که آن نر و ماده میباشد نر آن بحجم یا سفید بسطبری انگشتی است و چون آنرا بخایند ظاهر میگردد از آن بعد از
یک ساعت اندک حلاوتی با قبوضتی در طعم و ماده آن کثیر الشعبه طبیعت آن گرم نه بشدت افعال و خواص آن مجفف و قابض و محلل و مفتح
و ملطف و مقطع و جالی اعضاء الراس نافع است جهت صداع و صرع حتی بتعلیق آن به تنهائی مجرب و نوشته که […] گفته تدخین ثمر آن
جهت مجانین و مصروعین نافع و زایل کننده آن و بدستور خوردن ثمر آن با گلقند شدید النفع و نوشته که گمان من است که این نفع در
فاوانیاء رومی باشد نه هندی و اشامیدن تخم آن مقوی […] و بیخ دانه با ماء العسل یا با شراب جهت کابوس اعضاء الغذاء اشامیدن
مطبوخ آن با اشربه قابضه عفصه مانع انصباب مواد است بمعده و اشامیدن تخم آن مقوی معده و مسکن وجع و لذع و بیخ آن
مفتح سدد و جهت یرقان نافع اعضاء النفض چون با شیر و مدرات بیاشامند ادرار بول و حیض نماید اشامیدن نبت و بیخ دانه تخم
آن با ماء العسل یا با شراب جهت اختناق رحم و وجع آن و کابوس ده دوازده دانه آن جهت قطع نزف الدم مفید و چون زنان صاحب

صاحب نفاس مقدار یک درم از بیخ آن را بجوشانند تنقیه نماید فضول نفاسیه ایشان را بادرار و بدستور جهت وجع گرده و مثانه و طبیخ آن با
شراب شکم را بند نماید و ادرار آورد و الزینته طلاء و عمره آن در جلاء آثار و سیاهی بشره مؤثر المفاصل شامیدن آن جهت نقرس نافع
و بدستور ضماد آن و دیگران نیز ماهیت آن را مانند الجه شیخ از دیسقوریدوس بیان کرده نوشته اند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین
نوشته نبات آن شبیه به برزک و ماش هاء آن را ثبات مانند کرفس بری و گفته اند تر آن را چون بشکنند در جوف آن دو خط صلیبی متقاطع یافت
میشود و ماده آن بشکل بلوط میباشد و در جوف آن خطوط صلیبی نیست و ترد اطلاق مراد تر آن است و بهترین آن رومی سطبر است که کهنه
کرم خورده نباشد و چون بخایند بعد از ساعتی ظاهر شود از آن حدت و حرافت با اندک تلخی و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گفته
اند باید که نر را استعمال نمود مردم سوده و مبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند و بعضی گفته که برای امراض مردان نر آن و برای زنان خصوص
امراض رحم ایشان ماده انسب است که طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی تا سوم مایل با ابتدا آن در اسنه اند افعال و خواص آن اشا
میدن بیخ آن بقدر یک درم در شراب عفص با شکر شیرین کرده یا با شراب شیرین و بکر جهت صرع و رعشه و لقوه و ام الصبیان و اکثر
امراض سر و تفتیح سدد و یرقان و درد گرده و مثانه و ادرار طمث و نقرس مفید و تخم آن مخرج اخلاط لزجه و جهت فالج و رعشه و صرع
و جنون و وسواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن و استشمام بیخ کوبیده در خرقه بسته آن جهت صرع و خزبه و سقطه و طلاء آن جهت
دفع آثار سیاهی بشره و نقرس و تدهین بیخ و ثمر آن جهت صرع و اکثر امراض مؤثر و تعلیق ثمر آن در قلاده اطفال و بدستور تعلیق بیخ آن
خصوص تر آن که بطول سوراخ کرده باشند جهت رفع فزع اطفال و ام الصبیان و صرع و ادرار حاصل در دماغ ایشان و جهت وجع معده
بر دوش و مسافرین در بیابانها و صحراها و باعث مامون است از آفات و بانجرات جهت وجع بطن و سعوط ثمر آن که حب است به تنهایی
و یا با مشک و زعفران جهت صرع و ام الصبیان و در خواص تر آن را بهتر از زمرد دانسته اند تخصیص که چون آفتاب در برج میزان باشد و بغیر
آلت آهنی قلع کنند جهت آنکه گفته اند اگر با آهن قلع نمایند عمل آن باطل میگردد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفت باید
که باس یا عیزار آن قلع نمایند نه با آهن بهمان جهت و تعلیق تر صلیبی آنکه با شمر طاهر کور اخذ کرده و در پارچه زردی بسته و حایض
از آن مس نکرده باشد جهت عسر ولادت و دفع سحر و اهیت در نظرها مجرب دانسته اند و گویند در خانه که عود الصلیب باشد جن در آن خانه جن
و جانوران گزنده داخل نشوند و گفته اند اگر دو مثقال از نقره و طلا را در هم بگدازند و صفحه ساخته و چهار عدد تخم آن را در آن بپیچند و با خود
دارند جهت صرع بلیغ النفع است هر چند صرع کهنه ده بیست سال بر آن گذشته باشد و اگر در زیر فرش دو کس که با هم دشمنی داشته باشند
گذارند و قمر با زهره متصل در تثلیث باشد میان آن هر دو الفت بهم رسد **فاغیه** بفتح فاء و الف و کسر غین معجمه و فتح یاء مثناة تحتانیه
اسم شکوفه حنا است و در حنا مذکور شد و نیز شامل جمیع شکوفه ها است و بعضی بمهمله اسم بیخ اسپند است **فصل الفاء مع التاء المثناة**
فوقانیه فتایل بفتح فاء و تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و لام جمع فتیله است که بفارسی شافه نامند و فتیله در لغت زباله

و نزد اطبا عبارت از ادویه است که فتیله ساخته در دبر خواه برای اسهال و یا تقویت باه و یا بواسیر و یا غیر آنها و یا در قبل برای تنقیه و یا نشف رطوبات
و یا تقویت و تسخین و تضییق آن و یا بغیر این اسباب بر دارند و لیکن بیشتر استعمال آنرا برای ادویه که در دبر بردارند مینمایند و بحسب هر علت ترکیب
آن مختلف میباشد و استعمال فتایل مسهله و جذب اسهال از اعالی بدن بیشتر از حقنهاست و این مستعمل در جائیست که مانعی نباشد
از استعمال مسهلات مشروبه و حقنها و تفصیل آن در قرابادین کبیر ذکر یافته هم بعنوان قواعد کلیه ترکیب و هم بعنوان انواع تراکیب
و نسخ آنها **فتایل الرهبان** بفتح فا و تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و لام و الف و لام تعریف و ضم راء مهمله و هاء ساکنه
و فتح باء موحده و الف و نون اهل اسکندریه زنجبیلیه نامند و در انجا کثیر الوجود ماهیت آن نباتی است بقدر ذرعی و تیره رنگ مایل بسفیدی
و برگ آن مانند برگ حنا و سنامکی و کوچکتر از آن و اغبر و اشهب و شبیه ببرگ شونیز و مزغب نیز میباشد و گل آن زرد و مجتمع
و تخم آن مانند تخم تره تیزک و بیخ آن خوشبو و طعم آن تیز و تلخ و منبت آن کنار دریا و رودخانها و ریگزارها و گویند چون بیخ تازه آنرا
برآورند و با برگ آن بپیچند و در چراغ گذارند و برآن روغن بریزند مشتعل میگردد مانند فتیله و رهبانان مستعمل دارند و لهذا آنرا فتایل
الرهبان نامند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بیخ و گل آن گرمتر از سایر اجزاء افعال و خواص آن اعضاء الراس شامیدن
طبیخ بیخ آن با آب جهت زکام و اوجاع سر حادث از سردی اعضاء النفس جهت سرفه و ربو و عسر النفس و ریاح غلیظه و بدستور ضماد آن بر سینه
الباه جهت تقویت باه و اوجاع المفاصل وغیره ضماد بیخ آن با البان ذکر که ضماد نازک نمایند جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و
تحلیل صلابات و اورام انثیان و اورام قبیحه و فسخ عصب و گوشت کوفته شده و مرهم بیخ آن انفع از مرهمهای زنجبیل اعضاء الغذاء و
النفض و الباه جهت خوشبوئی دهان و جشاء بارد و انهضام غذا و تحلیل مواد و تسخین معده و گرده و مثانه و ادرار بول و تحریک
باه و تقویت آن بسیار موثر است **فتیت** بفتح فا و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و تا لغت عربیست ماهیت آن هر چیز خورد
کرده را نامند و بیشتر مستعمل در نان گندم خشک خورد کرده است خواه بکوبیدن و خواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد و بعضی گفته اند
که نرم باشد طبیعت آن گرم و خشک باعتدال افعال و خواص آن قلیل الغذا و مجفف رطوبات معده و مولد ریاح سوداوی و دیر هضم
و مولد امراض بارده و ریحیه مانند قولنج و وجع پهلو و تهیگاه و مصلح آن نیکو خمیر نمودن و طبخ جید دادن و با سمسم و کمون و نانخواه
و با شکر و روغنها مانند روغن بادام تناول کردن و جهت صاحبان امزجه بارده رطبه و صاحبان ضعف احشا بسیار مضر و باید که در سایه
خشک نمایند و بسیار کهنه نباشد که کهنه آن ردی است و بهترین مصلحات آن در همه حال شکر است **فصل الفاء مع الجیم فجل** بضم فا و
سکون جیم و لام بفارسی ترب و بشیرازی جانترزه و بسریانی فجلا و برومی رفیون و بیونانی افانیس و نیز بیونانی ابابوس و بهندی
مولی و بفرنگی رفانس نامند ماهیت آن معروف است و در اکثر بلاد میشود و دو نوع میباشد بری و بستانی و شامی نیز و شامی آن آنست
که تخم شلغم را در بوته ترب گذشته غرس مینمایند و یا بالعکس و بری آن تندتر از بستانی اما برگ آن و بزرگی بستانی نیست و در وقت

قوت تحرّ دل و بعضی آنرا جزو قرص بر پا داشته اند و بستانی آن اقسام میباشد قسمی سفید طولانی نازک و ازین قسم بعضی و بعضی از قرای
بنگاله بسیار بزرگ بالیده تا یکدو ذرع درست و بقطر نیم شبر میشود و بعضی نازک شاداب و بعضی خشک و چون تخلخل رخو و شاداب
و در ضلع رنگپور گاهیست بسمی نیم ضدر از قوت زمین آنجا بوزن بیست آثار و بدرازی دو دست و زیاده از آن و بقطر قریب بدو شبر و
شاداب و شیرین آنرا فیل مولی مینامند یعنی در درازی و قطر مثل دندان فیل کلان میشود و معمول اهل بنگاله است که آنرا مثل شلغم با گوشت
و با ماهی پخته با چلاو میخورند و در جاهای دیگر تا یک و نیم شبر و قسمی دیگر مدور و شلغمی شکل پوست آن سیاه اند که خشن و این خشک تر
از قسم سفید طولانی است و شادابی آن بیشتر و لیکن تند تر از سفید خصوصا پوست آن و این قسم اکثر در زمستان میشود بسبب سردی
هوا و یبس در زمین منشق میگردد و قسمی دیگر مدور سفید پوست که اهل فرنگ از ملک خود تخم آنرا هم آورند و این نیز قریب بسیاه مدور است
و این نیز مخصوص بزمستان است و بهترین همه شاداب و نازک تند طولانی است که کم ریشه باشد و برگ همه اقسام شبیه ببرگ شلغم و خردل و از آن
بزرگ و خشن تر و تند تر و تخم همه مایل بسرخی و در غلاف باریک طولانی تا بقدر انگشتی و در خامی سبز نازک تند شبیه بطعم ترب و لذیذ بهندی سنگری
نامند و آنرا مانند ترب با نمک میخورند و آنرا ریزه ریزه بریده با گوشت میپزند لذیذ میشود و بعد از رسیدن سرخ تیره مایل بسیاهی میگردد و
طبیعت تخم آن گرم در سوم و خشک در دوم و بیخ آن در اول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل آنست و برگ آن اقوی
و اقدار بستانی در جمیع اجزاء افعال و خواص آن ملطف و محلل و مولد ریاح و محرک آروغ و تخم آن محلل و در بعضی ابدان ناهضم عسر الهضم
خصوصا برگ آن و در بعضی که در معده ایشان رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مجرب معده ایشان خصوصا اصل آن جهت آنکه در آن جزو
لطیف سریع التعفن است و مدر بول و باندک تلیین چون برگ رسیده آنرا طبخ نموده بخورند با زیت و یا روغن و مری و غذائیت آن زیاده از
بیخ آنست و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمودند که در فجل سه خاصیت است برگ آن براگنده کننده ریاح و مغز آن
مدر بول و بیخ آن قاطع بلغم است اعضاء الرأس مضر سر و دندان و خشک الاذن قطور روغن آن جهت تحلیل ریاح گوش کثیر النفع
و چون جوف ترب را خالی کرده روغن گل در آن ریخته بر آتش گذارند تا بجوش بخورد پس نیمگرم چند قطره در گوش بچکانند جهت
تحلیل ریاح و تسکین اوجاع آن سریع النفع و بدستور چون آب آنرا با روغن گل بجوشانند و در گوش بچکانند العین مضر چشم و قطور
آن جالی و رافع آثار حادث زیر بسوق آن و آب آن تیز کننده قوت باصره و ضماد آن جهت رفع کمنت الدم زیر چشم و با عسل جهت نزول
آب در چشم مفید الصدر آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه کهنه مزمن و دفع کیموسات غلیظه حادث در سینه و خناق حادث از بلغم
فطر قتال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت خناق نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کننده شیر است اعضاء الغذاء ردی
است برای معده و جشا آورنده و بعد از طعام ملین بطن و نفوذ دهنده غذا است و قبل از طعام مانع نفوذ و استقرار آن در قعر معده
و باعث طفو و ایستادن طعام بر سر معده و از این جهت باعث سهولت قی است خصوصا پوست آن با سکنجبین و موافق سینه

و بهق و سپرز است و بدستور تخم آن با سکنجبین و ابن ماسویه گفته آشامیدن آب آن هاضم غذا و مفتح سده کبد و طحال است و استسقاء و
طحال و یرقان را نافع و جرم آن مغثی و تخم آن محلل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا است و وجع کبد را مفید و نیم مثقال تخم آن
بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین منقی قوی و منقی معده و چون خربق را ریزه ریزه کرده در ترب فرو برند و بخمیر و گل گرفته در زیر
آتش طبخ نمایند پس برآورند و خربق را دور کرده آن ترب را بخورند بقوت تمام قی آورد و الات المفاصل تخم آن جهت ضربان مفاصل
و عرق النسا و وجع ورک و حکه حادث از بلغم و بیخ آن جهت دفع الهانافع القروح والجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح
لبنیه و شهدیه و تخم آن با سرکه جهت قلع آثار غانغرایا و قوبا و البثور ضماد آن با آرد شیلم برای بثور لبنیه و جلای آنها اعضاء النفق
تناول نمودن مطبوخ آن جهت ادرار حیض و رفع احتباس آن و آشامیدن آب شاخهای آن بدون برگ بقدر یک اوقیه جهت
سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برگ و شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرد آب و
استسقاء و با نمک جهت سپرز و تفتیح سده کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ سوراخ نمایند و تخم شلغم را در آن سوراخها گذارند
و سر سوراخها را با پارچه های ترب بند کنند و یا آنکه جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم در آن پر کنند و سر آنرا با پارچه ترب مسدود نمایند و
در خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند و باید که سه روز پی در پی مرتب نموده
بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقی است و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز مفید است و ضماد آن جهت نهش
افاعی و ضماد تخم آن با شراب جهت مار شاخدار و سم هوام و چون برگهای تراشیده بیخ آن و یا کوبیده آنرا بر عقرب گذارند بمیرد و
و بدستور چون آب آنرا بر آن ریزند و از هم بپاشند و چون عقرب کسی را که ترب خورده باشد بگزد متضرر نشود و طلاء آن باعث عدم
نزدیکی هوام است و الزینه خوردن آن نیکو کننده رنگ رخسار و ضماد آن با آرد شیلم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل
جهت قلع آثار عارض تحت چشم و طلاء آب آن جهت قوبا و ضماد تخم آن با عسل جهت نمش و سایر الوان عرضیه و آثار ضربه و قرحه و کلف
و نیکویی رنگ رخسار و قوبا و با کندش جهت بهق ابیض خصوصا در حمام و اگر بار آن روییده شود موی است بر موضع داء الثعلب المضار و
نیز المکثار آن مورث نفخ و تعفن اخلاط و مولد شپش جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع التعفن است چنانچه ذکر شد مضر سر و حلق و
و دندان مصلح آن نمک و عسل و زیره و در سرکه خیسانیده باشند و محلل آن یعنی پرورده آن در سرکه تند انگوری قاطع اخلاط
غلیظه و محلل صلابت طحال که ناشتا بخورند و با طعام نیز مجرب و اصلاح زیان دارد اگر سرفه باشد و تخم آن مقی و جهت درد جگر
و سپرز و ادرار شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت گزیدن مار شاخدار موثر و در سایر افعال مذکوره قوی تر از بیخ است و از
آشامیدن نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین منقی معده و ضماد آن جهت قوبا و با سرکه جهت زخم غانغرایا و با عسل جهت
درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب مقدار شربت آن از تخم آن تا یک درم و از آب آن تا سی درم و از جرم آن تا بیست

تابت درم و بری آن بسیار گرم تر از شلغم و ضعیف تر از شلغم ترب و محلل رطوبات و مدر بول و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است و روغن الکتم
و آب برگ انرا در ابتدا تخم نشستن بدستور بشور تر تربیت دهند که با روغن زیت یا روغن کنجد تازه در قدر مضاعف و با آتش ملایم طبخ دهند تا آب برود
و روغن بماند و لیسنوز و بسیار مسخن و در اکثر امراض قایم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیف تر و گرم تر از روغن بید انجیر و محلل
قوی و شایستن آن جهت فالج و لقوه و دافع اذیت عقرب و سایر هوام زهردار و قطور آن در گوش جهت تحلیل ریاح و تسکین وجع آن و تدهین بدان
جهت فالج و لقوه و استرخا و دفع خشونت بشره و جلا آن و بهق و برص و انطاکی گفته که چون ترب را بخایند و بگذارند تا متعفن شود و کرمها
از آن متکون گردد و در ظرفی ضبط نمایند تا کرمها یکدیگر را بخورند و چند عدد بماند پس آنها را حل نمایند در حل معادن بتعدیل و افعال غریبه از آن
می آید **فجل بابلی** فجل شامی است طبیعت آن مرکب القوی و از شلغم گرم تر افعال و خواص آن از فجل و شلغم ردی تر و ضعیف تر
از فجل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است **فصل الفاء مع الراء المهمله** **فراخ** بکسر فا و راء و الف و خاء
معجمه بفارسی جوجه و بترکی فرخ نامند ماهیت آن معروف است طبیعت و افعال و خواص جوجه هر حیوانی در ذیل نام آن حیوان ذکر
یافت میشود ان شاء الله تعالی بهترین همه جوجه مرغ و کبوتر است و مداومت خوردن کباب کبوتر بچه با ادویه حاره و بسیار مولد جذام
دانسته اند و مطبوخ آن با بیضه مقوی قوی باه و گویند خروس بچه بالخاصیت مضعف باه است **فراسیون** بفتح فا و راء مهمله و کسر سین مهمله
وضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و بضم فا نیز آمده و بیونانی فراسیس و بر سون نیز و بلاطینی ماروبیوم و بعربی علقما جهت آنکه تلخ
است و هر چیز تلخ را علقم نامند و بفارسی افغان سر و گور را بمعنی کراث جبلی که گندنای کوهی گویند و لفظ گرو یا ممکن که تصحیف از گورار باشد در
ماهیت آن اختلاف است و دیسقوریدوس گفته نباتی است با شاخهای بسیار مربع سفید مزغب از یک بیخ روئیده و برگ آن بمقدار انگشت
ابهام و مایل باستداره و مزغب و متشنج و تلخ و گل و برگ آن متفرق در شاخها و رنگ گل آن بنفش و مستدیر و منبت آن خرابها و
انطاکی نوشته بچی است مربع با شاخهای بسیار سفید مزغب که از یک ساق روئیده با برگهای خشن مانند ابهام و گل آن ازرق یا اصفر تلخ
دور ثور و جوزا بهم میرسد و قوت آن شش سال میماند و گفته اند که بهترین و مختار آن رومی مایل بسرخی است و حکیم علی گیلانی شارح قانون
نوشته که فراسیون را حشیشة الکلب و صوف الارض که عبارت از کراث جبلی است نامند و ماهیت آنرا چنانچه از دیسقوریدوس مذکور شد بیان
کرده و نوشته که انواع میباشد نوعی سفید آنرا فراسیون و این را هری صوف الارض و حشیشة الکلب نیز نامند جهت آنکه چون سگ
بران بگذرد و بر آن بول کند این نوع کثیر الاستعمال است و نوع دیگر را بکوطی نامند و نوع سوم را اسطاخیس و نواب حکیم معتمد الملوک سید
علوی خان قدس سره نوشته اند که کسی که آنرا کراث جبلی دانسته غلط کرده و محتمل که آنچه دیسقوریدوس نوشته نباتی باشد که بهندی آنرا [illegible]
نامند و اروسه در حرف الالف مذکور شد طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن محلل و جالی و مقطع و مفتح سده کبد
و طحال و باقوت تریاقیه ابطا افراس و الاذنان و العین و قطور عصاره آن در گوش جهت تنقیه فضول و تفتیح منافذ آن و ادرار حیض

گفته اند و در چشم با عسل جهت جلاء آثار سفیدی که بسبب حدت قوتی که دارد و بردن اثر زردی یرقان که در چشم مانده باشد و جهت جرب و سلاق و دمعه
و غشاوه و نزول آب در چشم و ضماد مطبوخ آن با آب جهت انتفاخ اجفان خصوصا با روغن بنفشه و رسانیدن بخار آن بچشم بتر زایل کننده زردی
یرقان است و چون جرب یلبق را با ماء الرمان حامض بمالند و برگ را اتند و عصاره فراسیون را بر آن بمالند زایل گرداند و داخل شیافات مقویه
بصر کرده میشود و الفم و الاسنان مضمضه برگ آن جهت امراض فم و استحکام دندان اعضاء الصدر رسانیدن یکدرم آن با شربت بنفشه و یا
با جلاب جهت سرفه رطب و قروح سینه و ریه و تنقیه آنها از لفث و بده و یکدرم تا یکدرم آن با طبیخ زوفا و روغن بادام شیرین جهت تنقیه
سینه و ریه از اخلاط لزجه مخصوص الفعل و با شکر و یا با عسل و یا با الخمر جهت ربو و سرفه بلغمی و ضیق النفس و قطع و قلع اخلاط و فضلات غلیظه
و رسانیدن حسو مطبوخ با آن و نخاله گندم که نخاله را در آب جوش دهند و صاف نموده نیم اوقیه فراسیون خشک که بوزن یکدرم باشد
در آن جوش دهند تا غلیظ گردد و پس صاف نموده نیم گرم بنوشند جهت سرفه مفرط العجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند و مطبوخ کل آن با
آب و عصاره تخم تر تازه آن با عسل جهت قرحه ریه و با ایرسا چون خشک آنرا با میزند جهت رفع سرفه مزمن و تنقیه سینه از فضول و ضماد برگ
آن با عسل مسکن درد پهلو و ضیق النفس و اعضاء الغذاء مفتح سدد کبد و طحال و سعوط آن جهت یرقان و مضغ برگ آن و بلع آب آن
جهت اوجاع معده و رسانیدن طبیخ آن و یا عصاره آن با روغن گل و یا با زیت جهت ورم امعاء و تحلیل ریاح غلیظه و بلغم لزج و در هر موضع
باشد و اعظم ادویه منقیه بدن است از فضول غلیظه و برای اوجاع طحال بدستور ضماد آن نافع اعضاء النفض رسانیدن آن خصوصا
با ایرسا جهت تنقیه رحم و ادرار حیض و تسهیل ولادت و اسقاط جنین و بدستور ضماد و جلوس در طبیخ آن و چون در آب و زیت و یا با آب تنها
طبخ دهند و با آن کماد نمایند برعانه مردان و زنان جهت رفع اوجاع مثانه حادث از ریاح و عسر البول و ضماد برگ تازه آن بر زیر ناف جهت
رفع تعقد امعاء و وجع آن لغایت نافع و فرزجه آن با عسل تا هفت روز پیهم جهت اعانت بر حمل سریع الاثر و بالجمله فراسیون دافع جمیع
ریاح غلیظه است بهر نوعی که استعمال نمایند بشرب او ضماد او کماد او و جع کمابره و خابره و جنین را السمیات بمعقید السموم رسانیدن عصاره
برگ آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله مانند خطر و کشنیز و امثال آنها و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه الاورام و الجروح و القروح ضماد
برگ پخته آن با آب ممزوج با عسل جهت تحلیل اورام و تنقیه و جلاء چرک قروح و سحجها خصوصا کهنه خبیثه و گوشت فاسد متآکل و قلع داحس
و تلئین و تحلیل خنازیر و البخاره و باسلیق و جراحات خام بیرون آوردن و قروح را التیام دهد و چون بکوبند تازه تر آنرا با پیه گرده بز
سرشته بر اورام هر نوعی که باشد ضماد نمایند بزودی تحلیل دهد و جبر کسر نماید و چون آنرا در زمین گودی کنده با آتش گرم کنند و چون گرم شد
آتش را بر آورده و در آن گرما گرم فراسیون را فرش کنند و علیلیکه از برودت ریاح زمین گیر شده باشد بدن او را چرب کرده
بر روی آن نخوابانند و از فراسیون بر آن فرش نمایند و بر او لحافی بپوشانند و در آن همان قسم خوابیده باشد تا گرمی آن زایل گردد
در رفع مرض او مجرب گفته اند و چون فرزجه که آب انگور مقدار یک رطل طبیخ باشد و بکوبند برگ تازه آن را بکوبیده ریخته بسیار اطرا

سر آنرا پوشیده سه ماه بگذارند پس برآورده صاف کنند و بنوشند در دفع اورام باطنی و امراض سینه و دفع فضلات و مواد بارده لغایت
نافع دانسته و گفته اند از اکثر ادویه بهتر است و در آن امور المضار مضر گرده و مثانه در غایت مضرت بحدیکه اکثار آن موجب ادرار خون و
دبول الدم میگردد و مصلح آن کتیرا و عسل و سنبل الطیب و رازیانه و العصی بادزهر آن دانسته اند و مقوی فعل آن مقدار شربت آن
تا نه درم صاحب منهاج بیست درم گفته بدل آن در امراض سینه پرسیاوشان و در تحلیل بابونه چهار دانگ وزن آن لبان دو و وزن آن اسارون
و در اسهال لزوجات و تسکین مغص و گویند بدل آن افتیمون و انیسون است و گویند بوزن آن لاعیه و در تحلیل ملحال و خیره اشق **فرس**
بفتح فاء و راء و سین مهمله بفارسی اسپ و بترکی ات و بهندی گهوڑا بضم کاف عجمی و خفای ها و سکون واو و فتح راء هندیه والف نامند ماهیت آن حیوانی
است معروف و از حیوانات دیگر ماکول اللحم اهلی گرم تر و بهترین مرکوبات و خوش هیئت تر از آنها و مورث عروض تر و بافراست و اصناف
میباشد از نجیب و غیر نجیب و بچه آنرا بعربی مهر و بفارسی کره نامند طبیعت گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن
آن مورث شجاعت و قساوت قلب و کباب آن با شیر مقوی باه مبهی و من اعضاء الراس گفته اند چون زوائدیکه بر زانوهای فرس میباشد
بکوبند و با سرکه بیاشامند صداع را زائل گرداند اعضاء النفض اشامیدن انفحه آن بقدر نیم مثقال جهت اسهال مزمن و قرحه امعا
و ذرب و بدستور لحم محرق آن قاطع اسهال رطوبی و کباب آن مولد خلط فاسد مضر محرورین و مصلح آن جوش دادن و مهر الحنق آن
و آشامیدن روغن و آب انار بالاء آن و باید که آب بر آن نیاشامند الاورام و البثور طلاء محرق پوست سم یعنی کره آن با موی یال آن
پراگنده کننده بثور و سرگین آن مانند سرگین حمار است در خواص و خون تازه گرم آن از جمله سموم و مسهل و اعراض و علاج آن مانند دم ثور
است و در البقر مذکور شد و عرق آن نیز در عرق ذکر یافت الزینة طلاء خون آن تغیر دهنده رنگ مصحف و ذرور پوست سوخته آن با موی
رافع جوششها است الخواص گویند چون دندان اسپ را بر ساق بندند از حرکت ماندگی نباشد و اگر دندان آنرا بر گردن کودک
بندند دندان او بی الم برآید و سم آنرا در خانه که موش بسیار باشد دفن کنند موشان بگریزند و عرق آنرا که بر زهار طفل بمالند موی
نروید و بر بواسیر دفع نماید و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و در بینی جهت رعاف و اگر پاهای حیوان چهار پا را بدم
اسپ بندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم آنرا آویخته کنند کیک در این خانه داخل نشود و فرس بحری را الفرنگی اوریب کاشش نامند
گویند از خواص آنست که چون خواهند بر عضوی موی برآید خاکستر آنرا با قیر و پیه بز برشته بمالند موی بروید و ذرور آن جهت خشک کردن
جراحات و رویانیدن پوست بر آن موثر است **فرفیون** بفتح فاء و سکون راء و ضم باء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و توهم کرده
کسیکه بکسر فاء دوم خوانده و آنرا افربیون بیا بجای فاء دوم و افربیون و ابربیون نیز یا دیگر بهمزه مفتوحه در اول که معرب ابوربیون
فارسی باشد نیز نامند و آنرا اکل نفسه و حافظ اطفال و ببربری تاکوب و برومی فوطینوس و بیونانی کمایون و اهل مصر و شام اکثر العامه
مغربیه خوانند و در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی لبن مازریون و بعضی لبن زقوم دانسته اند اصح همه اقوال قول غافقی است

که روایت کرده از کسانیکه آنرا دیده در بلاد بربر در جبل درن که آنرا بربریه نامند و کثیر الوجود است در آنجا و از آنجا به بلاد دیگر میبرند و آن بین دو
نوع نبات است یکی شبیه به نبات کاهو و بیخ شعبه و خار ناک و بیخ شیره دوم برگ آن سیاه و شاخهای آن منفرش بر روی زمین و خارهای
این باریک و تیز و تر و شیر این بیشتر از اول و در حرف الالف مع الفاء تمام بیان ماهیت و خواص و افعال آن مذکور شد **فرمیوس**
بفتح فا و سکون را و کسر میم و ضم یاء مثنات تحتانیه و سکون واو و سین مهمله [illegible] است ماهیت آن ثمریست شبیه بحب الفلفل و باعفوصت و
در جوف آن تخمها طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن تمریخ آن با روغنها مدر عرق و ضماد آن با شراب جهت نهش افعی نافع **فرنجمشک**
بفتح فا و را و سکون نون و فتح جیم و کسر میم و سکون شین معجمه و کاف معرب پلنگ مشک فارسی است و آنرا فرنجمشک و فلنجمشک و ابرنجمشک
بیاد و بجای فا نیز نامند و بسریانی فلنجمشکا و برومی امیونوفرایس و بیونانی اقلیس و بهندی رام تلسی و گویند بهندی ابتل نامند ماهیت آن نوعی
از ریحان است نبات و برگ آن اندک بزرگتر و بلندتر و بسیار خوشبو شبیه ببوی قرنفل و لهذا آنرا قرنفل بستانی نامند و در تراکیب هر جای
قرنفل بستانی مذکور است مراد این است و آنرا حبق قرنفلی و ریحان قرنفلی نیز نامند و گویند چون رایحه آن شبیه برایحه مشک است از آن جهت
آنرا فرنجمشک نامیدند و آن دو صنف میباشد یکی بستانی و آنرا هندی و دوم بری و آنرا حبشی نامند و شاخهای بستانی آن مربع و مزغب
و برگ آن مانند برگ بادروج و رنگ آن مابین سبزی و زردی و مزغب و رایحه آن شبیه بقرنفل و تخم آن بشکل زیره سیاه رنگ
مایل بسبزی و از تخم بالنگو سه پهلوتر و بسیار کوچکتر از آن و دشتی آن مجاری آبها و شوره زارها و بری آن شاخهای آن مدور و
برگهای آن ریزه تر و باریکتر شبیه ببرگ نمام بری و ریحان کوهی و با خشونت و با لطافت و تندی زیاده از بستانی و تخم آن شبیه
بتخم ریحان و اندک درازتر و سه پهلو منبت آن کنار آبها و بیابانها و خشک لاخها طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بری آن گرم
تر و یبس اینها از مرزنجوش و نمام کمتر افعال و خواص آن اعضاء الراس مفتح سده دماغی و منصفات و منجرین اکلاً و شماً و طلاءً اعضاء
الراس جهت درد سر بارد نافع الفم بوی دهان خوش کند و لثه و دندان را محکم کند و رطوبات فاسده آنرا دفع کند اعضاء الصدر رائحه بوئیدن
آن مقوی دل و جهت خفقان و وسواس عارض از سودا و بلغم و در قلب اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد و هاضم غذاء غلیظ و محلل
و جشاء نیکو آورد و مسکن مغص و نفخه اشتهاآت اعضاء النفض جهت سپرز و بواسیر تخم با و طلاء نافع المضار مصدع محرورین
و مولد مره سودا شماً و شرباً مصلح آن بنفشه و سکنجبین مقدار شربت آن سه درم بدل آن سوسنبر و بادرنجبویه نیز گفته اند
و قرنفل نیز گفته اند و قرنفل نیز و تخم آن بسیار خشک و مجفف منی و هاضم طعام و مسقط و مولد صبیان که بفارسی ریشک نامند مقدار شربت
آن تا دو درم و چون در سرکه و اشربه و شرابات و آب انگور داخل کنند مانع فساد آنها است بدل آن بالنگو **فرنجار** بفتح
فا و سکون را و فتح جیم و الف و رای مهمله ماهیت آن درختی است بقدر چنار و برگ آن مانند برگ بادام و گل آن مانند گل سرخ
و نباتات خوش منظر و طبیعت و افعال و خواص آن ضعیف تر از گلنار است **فرشه** بفتح فا و را و شین معجمه و ها ماهیت آن اسم

آن اسم عربی شیر نیست که بلغت ... دو تخم مرغ باشد ترم که شانه تر یا غلیظ شود و شبیه باجو رود در افعال مانند لباب است **فصل الفاء مع السین**
المهملة فسافس بضم فا و سین و الف و کسر فا و سین مهمله بفارسی سرخک و ساس و شب گز نیز و بهندی کهتمل و بفرنگی سیمیس نامند ماهیت
آن حیوانیست از جمله هوام و بقدر نصف عدس و سر و دم آن باریک و پهن و کوتاه فی الجمله شبیه بمصنف دانه حب الخروع و دو دست و پای
آن نیز باریک و سنبل کوتاه نیز دارد و بعضی از دهان بر سیاور رو و بیان میگزد و بازنجو میکند و بدبوی و بچه آن سرخ رنگ
و بزرگ آن مایل بسیاهی و از گزیدن آن عضو اندک خارش و سوزش و ورم کمی میکند و باز خود بخود زایل میگردد و در شگافهای
چوب و سریرها و خانه کبوتران و در چهارپایه که باصطلاح هند پلنگ مینامند و بران خواب میکنند و لباس پشمی و ابریشمی و در حصیرها و
دیوارها بسیار تکون مییابد طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن اعضاء الرأس نقوخ سائیده آن در بینی و استشمام
رایحه سائیده آن و با طلاء آن بر انف جهت مرضیکه در نبکار میشود و انرا اهوه مینامند موثر و دود آن با نبویه که در حلق برسد و با
اشامیدن آن با سرکه و شراب و یا غرغره آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده موثر اعضاء النفس گذشتن سوده آن در سوراخ
قضیب جهت رفع احتباس بول و استشمام رایحه و بخور آن جهت اختناق رحم و مالیدن آن بر موضع داء الثعلب السم بلع یکعدد آن جهت
گزیدن مار نافع و مضر از بسیاری خوردن آن مانند خوردن ذراریح احوالی طاری میگردد و تدبیر آن نیز تدبیر آنست **فستق** بضم فا و سکون
سین مهمله و ضم تاء مثناة فوقانیه و قاف معرب پسته فارسی است بسریانی فستقی و بیونانی ابسطاقیا و بفرنگی پستاکه نامند ماهیت
آن ثمر درختیست شبیه بدرخت بطم که بفارسی [illegible] نامند و از آن کوچکتر و اعظم بیجا رود و عربی میماند و ثمر آن در اوایل تابستان
پیدا میشود و تا اول ماه تیر [illegible] و بستانی و جبلی میباشد و ثمر بستانی بزرگتر از جبلی و از مطلق آن مراد ثمر آنست و بهترین ثمر آن
آنست که بزرگ دانه و پوست آن نازک سفید و پوست خارج آن سبز مایل به بنفشی و مغز آن سبز و چرب لذیذ باشد و آنرا
بطم پیوند مینمایند و پیوندی آن بسیار خوب میشود و جفت آن مراد پوست رقیق بالای مغز است که زیر پوست صلب سفید است
و درخت آن یکسال بیمغز میباشد و بیمغز آنرا ابن غنج مینامند و در حرف الباء مع الزاء مذکور شد و ثمر آن مادام که در پوست
است مدتی میماند فاسد نمیگردد و چون تقشیر کرده و از پوست جدا نمایند فاسد میگردد و آب لیمو حافظ فساد آنست طبیعت مغز
آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند برطوبت فضلیه و این صواب است و لهذا نفاخ و کرم میکند و مقوی باه است و زیاده
کننده منی و بعضی سرد دانسته اند و این زعم غلط است افعال و خواص آن اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء جهت تقویت ذهن و
حفظ دماغ و سرفه و قلب و خفقان و دقی و غثیان و مغص و برودت کبد و تفتیح سده کبد و منافذ غذاء و مراره جهت رطوبت و عفونت
و تلخی که در او و منقی کبد و مزیل وجع مرطوبی آن و قلیل الغذاء و مسمن بدن و مقوی معده و جرم آن از سایر حبوب زیاده خصوصا
که با جفت آن یعنی پوست بالای لب آن بخورند دافع لاغری گرده و یرقان و طحال و سموم و نهش هوام و خوردن آن با شکر مصلح هوای

و مائی و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز آن معتدل در حرارت و خشکی و پوست سبز بیرون آن سرد و خشک الخ مضغ آن مقوی دندان
و لثه و خوشبو کننده دهان و رافع قلاع آن اعضاء الغذا و بغایت مقوی دل و معده و حابس و مجفف و دافع خفقان و رافع قی و خواق
و اسهال و تشنگی السم با شراب جهت دفع سم عقرب و سایر هوام و پوست سفید صلب آن که در آب طبخ داده باشند جلوس در آن جهت خروج
مقعده و رحم و جرب و حکه و رفع قمل از بینه مداومت غسل موی بدان جهت ازاله وسواس و مواد سوداوی و دفع سموم و خوشبو کننده
اطعمه و مقوی غالیها و بالخاصیت مغز آن مضر معده خصوصا مقشر آن و مفسد طعام و بد مستور دهن آن و گویند مغز آن مضر سفل است
مصلح آن مرزنجوش و بدل آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا و گویند نیم وزن آن مقر جوز و نیم وزن آن مغز بن و اکثار آن محدث تشنگی مصلح
آن اشامیدن سرکه و انار ترش و زرور و الو ترش خشک است **فصل الفاء مع الغین مع الشین المعجمه فغشاغ** بضم فا و فتح شین
و الف و غین معجمه و فتح لغتی فا و شین و غین معجمه نیز آمده و نزد اطباء مشهور بدین است و نزد اهل لغت یونانی بدان و بفارسی آنرا سرم نامند
ماهیت آن از جنس خار است و در مجاور جویها می بید و آنرا ماهی بوشانند و نبات آن شبیه به نبات عنب الثعلب و شاخهای آن باریک و خار آن
کمتر از خار او و ثمر آن خوشه دار و برگ آن با خشونت و دانه آن بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزنده زبان و بیخ آن سطبر و صلب
مثبت آن آجام و مواضع درشت نیز و جنسی از آن بنجار و دانه آن بشکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و اکثر سیاه و بر دو ران خط سفیدی
حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته ظاهرا لوبیای هندی عبارت از آن باشد مولف گوید شبیه بدین و در هند و بنگاله چیزی میشود و آنرا سیم بکسر
سین مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و میم مینامند و برگ آن اندک پهن و نبات آن بر مجاور جویها می بید و آنرا ماهی بوشانند و ثمر آن در غلاف
مانند باقلا و دانهای آن کوچکتر از باقلا و پوست آن بعضی سفید و بعضی سیاه میباشد و در یکطرف آن قریب بر نصف آن خطی سفید
و در هر دو نوع و مغز آن سفید و در طعم اندک شبیه به باقلا و بوی آن زهومت آن زیاده از باقلا و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن بیان کرده اند طبیعت
قسم اول آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن ثمر و برگ آن مفرح و مقوی و حافظ حرارت غریزی و دافع مرارت و بیه سمیه
و محلل ریاح و چون برگ آنرا باعث لعوق ساخته بتدریج اندک اندک اطفال شیرخواره بدهند بمدت حیوة گویند سموم نباتی و حیوانی
با و اثر نمیکند مقدار شربت آن یکمثقال و خوردن آن زیاد از قسم دوم آن مورث و بدل خوابهای پریشان و تولید خلط فاسد
و نفخ و ریاح بسیار و ضماد آن رادع و دافع اورام و مسکن درد مفاصل است **فصل الفاء مع الضاد المعجمه فضه** بکسر فا و فتح ضاد
و بفارسی سیم و نزد عوام مشهور به نقره است و بهندی روپا بضم رای مهمله و سکون واو و فتح بای عجمی و الف و بسریانی سیما
و برومی ارجوا و بیونانی الورا و بترکی کرمش و بافرنگی ورااط نامند ماهیت آن از فلزات معروفه مشهوره میان مردم کثیر النفع
است و گفته اند ماده تکون آن زیبق خالص جید و کبریت خالص است و کبریت عشر وزن زیبق بوده بدلیل آنکه چون نقره از کبریت
منعکس کرده بوزن خود زیبق را منعقد گرداند و بنظر قمر با مساعدت مشتری در سه سال تکون آن در معدن خود تمام میشود و فاعل

جرب و نطول بطبیخ پوست درخت و برگ آن نافع جهت اسهال و ورم مقعده

وفاعل انعقاد آن برودت و در باطن آن ذهبیت است چنانچه در باطن ذهب فضیت است طبیعت آن در اول سرد و خشک و
با قوت قابضه و مجففه و سحالهٔ آن خشکتر و قوت قابضهٔ آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل دانسته اند افعال و خواص آن در تفریح
قریب بیاقوت اعضاء الراس جهت مالیخولیا و جنون و وسواس العین اکتحال آن با میل نقره جهت جلاء بیاض رقیق و تقویت بصر الفم آشامیدن سحالهٔ
آن بالادویهٔ مناسبه جهت رفع بخر و جلب و جذب رطوبات از ریه متعفنه و بلاعم الصدر آشامیدن محلول آن و بدستور سحالهٔ آن جهت ربو و سرفه و
خفقان و توحش و سایر امراض قلبیه با ادویهٔ مناسبه اعضاء الغذاء و النفض بجهات مذکوره مقوی معده و کبد است و جاذب رطوبات و جهت استسقاء و
سپرز و نفث الدم و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول و طلاء محلول سحالهٔ آن با زیبق مقتول جهت بواسیر الجرب و الحکه و بدستور جهت جرب و حکه و الا
اورام صلبه و ضماد سحالهٔ آن جهت تحلیل اورام مضر اسعال مصلح آن کثیرا المقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درم و از خاصیت آنست که از رایحهٔ گوگرد
خام و مجاورت آن سیاه میگردد و عسل آن با نمک رافع و جالی آنست و آشامیدن طعام و شراب در آوانی فضه باعث تفریح و گفته اند خوردن
شراب در جام فضه سکر زود آورد و بدستور حل و تکلیس و احراق آن در مقدمه ذکر یافت و فضهٔ محلول که اطباء فرنگ اختراع نموده اند و آنرا
تین تور و ینورا نامند و لاجوردی رنگ شفاف مانند یاقوت کبود است که نیلم نامند و از این جهت آنرا نیلم آب نیز نامند در جمیع افعال و خواص
بهتر از فضهٔ غیر محلول است بخصوص جهت خفقان و غشی و مالیخولیا و مراقی معدیل که دو قطره آنرا با اشربهٔ مناسبه بیاشامند **فصل الفاء مع الطاء**
المهمله فطر بکسر فاء و بعضی بفتح نیز آمده و طاء ساکنه و راء مهمله بفارسی سماروغ و شماروغ بلسان فطر یانا و بروجاو موکوطیس و بهندی بهین چهتر و
یونانی [illegible] فطریثا نامند و دیسقوریدوس در ثالثه فنطس و در رابعه موقوطیس نامیده ماهیت آن نباتی است که در زمین های نمناک و عقب بارش ها
در بعضی بلاد از زمین منشق شده بر می آید و در بعضی جاها بدون انشقاق نیز بشکل نصف بیضهٔ مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساق آن بسیار
کوتاه و جوف آن مملو از صفایح و ماکول آنرا بفارسی قارچ و بشیرازی مردم عوام هیکل و بترکی کیلک و فطر و کماه اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنست
و بعضی فطر را مخصوص نوع قتال و کماه را ماکول آن دانسته اند و بالجمله هر چه بی لزوجت و بی رایحه و سفید مایل بسرخی و کوچک باشد و در زمین
طیب نیکو روید ماکول است و سیاه آن غیر ماکول و در غایت سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه از نوع سفید آن که در آن لزوجت بسیار و یا در آن
عفونت و مانند نسج عنکبوت چیزها باشد و یا در زیر درخت زیتون و الجز و گردکان و گیاهای سمی و متوجعات و یا در سرگین و جحرها و نزدیک
سوراخ حیوانات سمی و مانند اینها روید همه قتال است و گویند سفید ماکول آن تریاق سرخ غیر ماکول آنست و کوهی آنچه را در کشمیر کنگچهی نامند
از نوع ماکول آنست و گفته اند فطر سه نوع میباشد یکی را فقع نامند و بفارسی هیکل و دوم را غوشنه و سوم را فقیل و هر سه از انواع فقیل کماه
است و گویند فرق میان سمی ردی غیر ماکول آن و میان ماکول آن آنست که چون غیر ماکول را ببرند و بگذارند زود فاسد و متعفن گردد و
همچنین هر چه را بآن گذارند فاسد سازد و نیز فطر ماکول را بهندی کنبهی و بخفای نامند و فطر غیر ماکول را بهندی بهیر [illegible] و قسمی را چهتر بخفای
نامند و قسمی را گگن دهول و قسم اول بهترین اقسام است طبیعت ماکول آن در سوم سرد و تر افعال و خواص آن اعضاء الراس اکثار خوردن

آن مورث خدر و فالج و سکته اعضاء النفض اکثار آن باعث عسر البول و مداومت آن قاطع نسل و ضماد خشک کوبیده آن با سرشیر ماهی جهت
فتق و قیله و بر آمدگی ناف اعضاء العین اکتحال آب تازه آن جهت بیاض و تقویت باصره و جرب پلک چشم و مانع نزول آب خصوصا چون
سرمه را بدان پرورده کنند اعضاء الغذاء نفاخ و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و عفن و اکثار آن مولد ماده بلغمیه و چون قبول عفونت کند زود
متعفن گردد بجهت افراط و سدد و مورث قولنج و درد معده و آشامیدن سائیده خشک آن رافع اسهال و ذرب و زلق الامعاء بهترین مصلحات
آن مرکهی و خردل و طبخ آن با نمک و شبت و پودینه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و با کمثری تر و یا خشک خوردن و خوردن فلفل و
زنجبیل پرورده و جوارشات مناسبه مانند فلافلی و کمونی و فلاسفه و امثال اینها و آشامیدن آب سرد بالای آن و همچنین با بیضه مرغ و با گوشت
خوردن مضر و گویند از خواص آن است که هر حیوانی سمی کسی را که فطر ماکول خورده باشد نگزد و هرگاه آن فطر در معده او باشد در او هیچ دوائی
فائده نمی بخشد و تریاق سمی غیر ماکول آن یا چون کسی خورده باشد او را عرق سرد و ضیق النفس و غشی و ثقل معده و قولنج و خناق و ذبحه و قشعریره
که از عوارض آنست طاری شده باشد خوردن مقطعات مانند ترب و آب پودینه و مری و بوره و نمک و سکنجبین با فودنج جبلی یا سرگین خروس بچه
با سکنجبین عنصلی و یا خاکستر چوب الجبن با آب گرم با اندک سرکه و نمک و مرغ بچه و یا با سرکه و یا خوردن عسل بسیار است و تریاق اربعه و سجزنیا
و فلافلی و یا کمونی با شراب و یا با آب سداب ضماد آن نمودن بر معده اضمده ملطفه و استعمال حقنهای حاده و بسا است که در یک روز بلکه در یک
ساعت هلاک میگرداند و هر فطر که در زیر خم شراب رسته باشد یا پوست آن زهر کشنده و جوف خشک کرده آن مورث بیهوشی است چون اندکی
از آن خورند و آنچه در بنگاله میشود خواه ماکول و خواه غیر ماکول خوردن آن غیر مجوز زیرا که ماکول آن نیز خالی از سمیتی نیست **فطراسالیون** بفتح
فاء و سکون طاء و فتح راء و الف و سین مهملات و الف و کسر لام و ضم یاء مثنات تحتانیه و نون لغت یونانی است و بفرنگی پطرسالی نامند
ماهیت آن کرفس کوهی است و انرا کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم آن سیاه طولانی شبیه بنانخواه و خوشبو و تند و بهترین اجزای
آنست و مستعمل طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن اعضاء الغذاء و النفض قاطع لزوجات و محلل نفخ و نفاخات مفتح سدد
جهت درد پهلو و مغص و ادرار بول و حیض قوی الاثر و مخرج جنین و بهی السموم مقاوم جمیع سموم بارده و در جمیع افعال قوی تر از بستانی
و سایر اقسام خود بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بستانی و انیسون بنیم وزن آن افسنتین گفته و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین
نوشته که بالفعل تخم نبطی را بجای آن استعمال میکنند و آن مدور مایل بدرازی و بقدر فلفلی و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مایل
بزردی و تند طعم و برگ نبات آن عریض و با اندک حدت و گل آن چتری و شبیه بشبت است و در تنکابن و ایلیهم نامند و این قسم را
بعضی ضعیفتر از فطراسالیون دانسته اند و جمعی مثل آن و آن مدر عرق و رافع عرق النساء و تهیج و فرزجه آن مسقط جنین و در سایر
افعال مانند اقسام کرفس است و در حرف الکاف در کرفس انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل الفاء مع القاف فقع** بفتح فاء و
قاف و عین مهمله و بکسر فاء نیز آمده در ماهیت آن اختلاف است جمیع از اقسام فطر و کماه دانسته اند و بعضی غیر آن و اصح آنست که از غیر اقسام

اقسام فطر است و بعضی گویند نارنجی و کوچکتر از آن واند که طولانی و در زیر زمین و در مواضع سیلها و جاهای نمناک و قرب انهار و بعد
از باران و در زمین های ریگزار که عروق و امثال آنها یا کوه بسیار بهم میرسد و جائیکه تکون مییابد زمین آنجا اندک بلند و بعضی منشق میباشد
و کسانیکه بدانند آنجا را میکاوند و بیرون میآورند و در بعضی جاها یکدانه و در بعضی چند عدد و بفارسی تشنج و بترکی دنبلان نامند و آن
شیرین لذیذ میباشد از آنجهت و یا بریان کرده میخورند بهتر از فطر ماکول است و در سالی که رعد و برق بسیار شود بسیار تکون مییابد طبیعت
آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن نفاخ و بطی الهضم و غلیظ و اکثار آن مولد قولنج اصلاح آن مانند اصلاح فطر است و ضرر آنرا
ندارد فقاع بضم فا و فتح قاف مشدده و الف و عین مهمله لغت عربی است بیونانی روفوس و روفونس نیز دیده شده و برومی القاعلش
و بفارسی بوزه نامند و گفته اند آنرا فقاع از آنجهت مینامند که کف آنرا میکنند و واحدان فقاعه و بفارسی سوارک آب خوانند
ماهیت آن قسم انواع نبیذ است و طعم آن مرکب از اندک شیرینی و ترشی و تلخی و حدت و آن مصنوع از اکثر حبوب میباشد مانند جو و برنج
و ارزن و ذرت و نان جواری یعنی نان سفید فطیر با نعناع و از مویز و خرما و شکر و نبات و عسل و امثال اینها نیز و گاه اضافه میکنند بر آن
فلفل و سنبل الطیب و قرنفل و سداب و امثال اینها طبیعت آن بحسب آنچه از آن میسازند مختلف میباشد و بالجمله ابرد همه شعیری پس خبزی
و اخر همه عسلی مغوه است پس عسلی غیر مغوه پس تمری یعنی خرمائی و اعدل همه زبیبی است که صاحب الریحان میسازند و کسیکه اراده اصلاح
و خوشبوئی آن نماید باید که بغیر از مصطکی و برگ نعناع و قلیلی طرخون چیزی دیگر زیاده نکنند افعال و خواص آن ردی الغذاء و نفاخ
و مولد اخلاط غلیظه فجه و ریاح و مضر اعصاب حیوانی و قوت نافذه آن بحدیست که اگر زجاج را در آن بخیسانند نرم گردانند و آسان گردد آنچه
را خواهند از آن بسازند مضر جگر و دماغ و اعصاب کمال المضرت دارد و متخذ از خبز جواری و کرفس و نعناع جید الکیموس کثیر الغذا بسیار موافق
محرورین و مقوی اشتها و معده و نفخ آن کمتر و بهتر متخذ از شعیر است و متخذ از شعیر مدر بول و مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره ریه نافع
و مضر گرده و مثانه و متخذ از عسل از برای مبرودین مفید و نفخ و ریاح آن کمتر و چندان مضر عصب نیست و متخذ از شکر اعدل از عسلی است
و از برای معتدل المزاج موافق و سزاوار آنست که بیاشامند آنرا مگر ناشتا و یا در اواخر بقایای طعام در معده و نزد اکثر اطبا ایران زیرا که
در غیر این دو وقت طعام را فاسد میسازد و اما عسلی و مغوه آنرا ناشتا بیاشامند مگر وقتی که معده کثیر الرطوبت باشد و آلوده برطوبت
لزجه باشد و باید که خبزی و شعیری از مغوه بمصطکی و سنبل الطیب و قاقله نمایند که نفخ آنرا زایل گرداند و طرخون آنرا لذیذ و حب الریحان
نیکو میگرداند خصوصا که آنرا معطر میسازند و در هر بیست رطل آن از هر یک از آن افاویه یک مثقال زیاده داخل نکنند و اگر چند برگ ترنج نیز
داخل کنند بد نیست و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیده آن فقاح بضم فا و فتح قاف و حاء مهمله اسم جنس شکوفه‌ها است و بعربی
فقاح هر چیز در ذیل اسم آن ذکر یافت و میآید انشاء الله تعالی فقاح الکرم شکوفه انگور است بیونانی [illegible] اطیاطیون و برومی اینکس
طراخیون و بسریانی [illegible] او کبیشا و بفارسی [illegible] نامند بری و بستانی میباشد بهترین آن بری تازه است طبیعت آن در اول سرد و خشک

فقاع الملح از اصل آنست فقاع الملح و باعطریت افعال و خواص آن مقوی دل و معده و مسکن فواق و قی و حرقت آن یعنی ما لمقطر آن در افعال قوی تر و الطف تر
زهرت الملح است و نزد بعضی البقر است و نامسرجویه گفته بر روی نمک معدنی چیزی شبیه بشوره بکون سیاه بلطف اجزای ملح و قبض آن کمتر
از آن است **فصل الفاء مع اللام فل** بفتح فا و تشدید لام در ماهیت آن اختلاف است بغدادی نوشته تخم نیست هندی بقدر لیته
و پوست آن شبیه بپوست بندق و باطن مغز آن مایل بزردی و سفیدی و بالای آن مایل بسبزی و برگ آن باز و جابای بسیار با شاخ
بقدر یک شبر و در موسم ربیع گل سیاه و گلی زرد رنگ و خوشبو و برودی بر طرف سکر و الطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف است
خواه بر اسه و خواه بترکیب آن با نیلوفر که بیخ آنرا شکافته نیلوفر را در آن گذارند و یا بالعکس یعنی پیوند نمایند آنرا با نیلوفر و حکایت کرده در
فلاحت آن گلی است سفید خالص و برگهای آن مضاعف و محیط بدانه آن و اندرون آن زرد رنگ و چون کهنه گردد سیاه شود و چون
برگهای آن بریزد دانه آن طولانی گردد و سرخ براق و این هنگام آنرا برشکین نامند و این نیلوفر هندی نیست در مرتبه هم نیست و صاحب
اختیارات نیلوفر هندی دانسته و سهو است او را طبیعت آن بقول بغدادی گرم و خشک در سوم و بقول الطاکی در دوم گرم و معتدل
و یا یابس در اول افعال و خواص آن مفتح سدد و منقی دماغ و ضماد آن مزیل صداع و استرخاء عصب و اشامیدن آن جهت خفقان و غشی
و استسقا و ریاح بواسیر شربا و بخورا و طلاء و استعمال تخم آن بوی را در سفید میکرداند و طحال و وجع کبد را بر طرف میسازد شربا
و مالیدن برگ بسائیده آن بر بدن باعث خوشبوئی و عدم تولید شپش است و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که یاسمین مضاعف را
بهندی رای بیل نامند و تخم آن بقدر دانه نخودی است نه بقدر فندقی و آنچه بر فقیر بعد از تتبع بسیار در بلاد هند معلوم گردیده آنست که
فل بفتح فا معرب از بهل هندیست و آن میوه است مشهور در بلاد دکن و بنگاله بهم میرسد بسیار خوشبو شبیه ببوی گلاب و لهذا
آنرا گلاب بهل مینامند و آن در اول سرد و تر و مقوی قلب و معده و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و تخم آن نخودی است که صاحب تحفه
نوشته منقول از بغدادی و مولف گوید محتمل که گلاب جامون باشد زیرا که ماهیت آن بسیار مشابه بآنست و گلاب جامون در حرف الجیم در
جامون ذکر یافت و تخم آن دو قسم میباشد بعضی سبز لیمو رنگ و بعضی سفید **فلز** بکسر فا و سکون لام و زای معجمه در لغت بمعنی سفید روی
و مس سفید است که از آن ظروف ریخته میسازند و بفتح نیز نامند و فلز بتشدید زای معجمه و کسر لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن
که از آن بر آمده است و هر گوهر که در کان خیزد و در اصطلاح آنرا اجسام معدنی نامند و هر یک را معدنی مخصوص است و وزن هر یک متفاوت
اعم از آنکه منطرق بالفعل باشد یا بالقوت که باعمال مخصوصه قابل گداز و تطرق یعنی چکش گیر گردد و اقسام منطرق را مطلقا منطرق
و معدن سبعه نامند و فی الحقیقت هشت نوع اند که از هفت معدن حاصل میشوند ۱ طلا ۲ نقره ۳ قلعی ۴ سرب ۵ آهن ۶ روی توتیا
۷ مس روی و هر دو از یک معدن حاصل میگردند و جهت اختلاف و تعدد شان تفاوت و اختلاف وزن هر یک است اما مس از گداز
جسم معدنی بهم میرسد و روی از گداز دو معدن بهم میرسد و از این جهت آنرا الفارسی روی و مس رست نامند و پیوناني طالیقون و آن در

در نهایت زردی است و از تاب آتش سیاه میگردد و لهذا العربی از اصفر نامند و مس دو نوع میباشد یکی سرخ و یکی مایل بزردی و هر دو در
وزن سنگینتر از روی اند و مس سرخ نرم تر از مس مایل بزردی است و از فرنگ که معدن آن است سه نوع میاورند یکی قلمها و آن نرم سرخ اعلی
است دوم تختهای بزرگ و این در خوبی و سرخی از ان کمتر سوم قرصهای بزرگ پهن و این از همه زبونتر است و از مس سفید نیز ظروف ساخته
میاورند ولیکن این شکننده است و منطرق نیست و بعد از یکدو سال زرد رنگ میگردد و منطرق بالقوت سیماب است که باعمال مخصوصه
منطرق و قابل گداز میگردد و این فلز نه نوع شده اند و معدن هشت با سیماب و چون روی کمیاب است اکثر اشتباه بمس زرد مینمایند طبیعت
و افعال و خواص هر یک در جای خود مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی **فلفل** بضم فا و سکون لام و ضم فا و سکون لام و بکسر هر دو فاء
نیز آمده معرب پلپل فارسی است و بسریانی پلپلی و بیونانی ابشورلیقون و ارنفس نیز و بهندی مرچ و کلمرچ یعنی فلفل گرد نامند ماهیت
آن ثمر هندیست یعنی در بعضی بلاد هند و بنگاله و جزایر ملک دکهن بهم میرسد و نبات آن دو نوع شنیده شده یکی شبیه بنبات دار
فلفل و لبلاب و بر مجاور خود می پیچد یعنی از قبیل نجم و بیاره و برگ آن شبیه ببرگ تانبول و از ان کوچکتر و در ملاست از ان کمتر
و صنوبری شکل شبیه ببرگ لبلاب و از ان ضخیم تر و تند طعم با عفوصت و تلخی و ثمر آن که فلفل است خوشه دار و در هر خوشه ده بیست دانه
متصل بهم شبیه بخوشه نقم و توت بزرگی و بطول یکدو بند انگشت و دانهای آن بخامی سبز و بعد از رسیدن بنفش و بزرگتر از دانه
گشنیز و بقدر نخودی کوچک و بچوبهای بسیار باریک پیوسته بخوشه آن و بعد از خشک شدن سیاه و با شکنج و چین دار میگردد دوم
نبات آن بقدر دو سه فرع و برگ آن شبیه ببرگ عنب الثعلب و از ان در طول اندکی بلندتر و در عرض کمتر یعنی باریکتر و بلندتر و با
حدت و اندک تلخی و ثمر آن در خوشه شبیه بخوشه عنب الثعلب و ذرت و لیکن بزرگتر از خوشه عنب الثعلب و کوچکتر از خوشه ذرت و
دانهای ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید نیز میباشد شاید همان سیاه باشد که بسبب سودن دانه ها بهم در حمل و نقل پوستها پوست
سیاه دانهای بسیار رسیده آن جدا گشته سفید میگردد و در حینی علیحده بندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد پوست
آن هنوز بسیار سیاه نگشته و از بعضی ثقه شنیده شده که پوست سفید نیز میباشد و درخت آن جدا است و لیکن شبیه بهم و این قلیل
الوجود تر از پوست سیاه و پوست نوع سفید آن نازکتر و شکنج آن کمتر و اندک املس گویند بری و بستانی میباشد بری آن قویتر از بستانی
و بهترین آن حاد الطعم و رایحه آن و حدت پوست آن کمتر از متوسط آنست طبیعت سیاه آن در آخر سوم و سفید و با تقشر از پوست سیاه آن
یا در اول سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس رحمة الله علیه فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته افعال و خواص آن محلل و جذاب و جالی
و مسخن و منقی بلغم و با قوت تریاقیت اعضاء الرأس مقوی حافظه و اعصاب و جهت علتهای عصبی بسیار مفید و خاییدن آن با مویز جهت
جلب و دفع رطوبات دماغ و معده و تدهین بدهن جوشانیده آن در ان جهت فالج و خدر و جمیع امراض بارده رطبه و رفع قشعریره تبهای بارده
و بدستور اشامیدن آن با ادویه قابضه جهت امراض مذکوره و طلاء مطبوخ آن در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان و بدستور

مصفصه بدان که با پوست خشخاش جوشانیده باشند و همچنین بسنون بدان جهت درد دندان کرم خورده الحضاء الکنة ای اشامیدن آن
قاطع بلغم و مسخن و مقوی معده و جگر و باصره و مشهی و رافع آروغ ترش و ملطف اغذیه غلیظه و خلط غلیظ و مرقق خون غلیظ مبرودین
و دافع جذام و ریاح و مغص و با برگ غار تازه جهت تحلیل نفخ و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و مداومت آن مانع قولنج
ریحی و بلغمی العین اکتحال آن جهت رفع ظلمت بصر و جلاء بیاض آن و نافعه اعضاء الصدر جهت سرفه بارد رطوبی و ضیق النفس و اوجاع
صدر و ربو و با عسل جهت خناق بلغمی و تنقیه ریه و منع اجتماع رطوبات لزجه و بلاغم در سینه بدستور بالعوقات و حریره‌های مناسبه اعضاء النفض
و مدر بول و حیض و با ادویه قابضه جهت تقطیر البول و ادرار بول و حیض و حمول آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل الباه اشامیدن
آن با شیر و شکر جهت تقویت باه الاورام والبثور والزینة و غیرها ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رافع داحس و برص ناخن و
و جذام و با حناء جهت رویانیدن ناخن زایل شده از قوبا و غیر آن با تکرار عمل و مداومت بدستور با پیه مرغ و با آرد باقلا و نخود جلای بهق
و بالطرون بنهایت جلای بهق و سرخ کننده رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی در موضع داء الثعلب که بقوت تمام مالند و با
محللات جهت تهیج ریحی و با مرهم داخلیون جهت تحلیل اورام بلغمی الات المفاصل مسخن عصب و عضلات بحدیکه معادل آن نیست
دوای السموم با دو زهر سموم و اشامیدن آب جوشانیده کوبیده آن گرم جهت دفع سمیت مار گزیده و عقرب گزیده و افیون خورده
که مکرر بیاشامند و قی کنند تا اثر سمیت باقی هست و جهت سموم بارده مطلقا و سمیت بیش نیز مفید و تدبیر بدین آن نیز و حکماء
هند میگویند چون بیش را مکرر با فلفل و آب زنجبیل تازه سحق بلیغ نمایند رفع سمیت آن میشود و گفته‌اند چون مار گزیده آنرا بخاید اگر
حدت آن را در یابد زهر در ان چندان اثر ننموده و اگر در نیابد زهر بسیار در ان عمل نموده و این امتحان قویست از برای استخلاص
از سم و با تاثیر آن که تا بچه حدست المضار مصدع محرورین و محتش صدر و حلق و مضر جگر حار و گرده و کسانیکه خون در ابدان ایشان
وفور نداشته باشند و جهت جراحت باطنی و المی که در مجاری بول داشته باشند و مجفف منی و در فصل گرما و جوانان محرور المزاج را و
امراض حاره حاده مصلح آن ادهان بارده و در مبرودین عسل مصفی مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن زنجبیل و دار فلفل است
و سفید آن بهتر است از برای امراض معده و طحال و سموم از سیاه آن بدل سیاه آن یک و نیم وزن آن سفید و جوارشات
فلافلی و دهن الفلفل و محلل و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت فلفل السودان بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف
و نون ماهیت آن گفته‌اند دانه‌ایست املس شبیه بجلبان و غلاف آن مانند غلاف آن و تند طعم با اندک تلخی و نبات آن ثمنشی و کوچک
و منبت آن بلاد حبش و سودان هست و از الجامع مصر میاورند و اهل آن بلاد بجای فلفل مستعمل دارند طبیعت آن در آخر دوم گرم
و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سده و با عسل محرک باه و جهت درد دندان و حرکت آن و قولنج و ایلاوس
نافع مضر حلق مصلح آن عناب و معدل مبرودین و مقدار شربت آن تا دو درم و حکیم میر عبدالحمید نوشته که بهندی آنرا کاج مرچ نامند

نابتد و نبات آن ماهیت ثمر و گیاه نابتد و ذرع است و نهایت سه ذرع و برگ آن مانند برگ ریحان و سبز و گل آن سفید مانند گل البوجه
و از ان بسیار ریزه تر و ثمر آن طولانی تا بقدر دو بند انگشت و مستدیر صنوبری شکل مخروطی طرف متصل بشاخ غلیظ تر از طرف
بالای آن و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ براق میگردد و تخم آن سفید شبیه بتخم جوز ماثل و از ان کوچکتر و آن ثمر در غایت
حدت مانند کی تلخی است و در خواص مانند دار فلفل و حرارت این زیاده از ان است و بحش ماهی بدان مصلح ضرر ماهی است و در خواص
دیگر بنجوی ها است که صاحب تحفة المومنین نقل از بغدادی و انطاکی نموده و نوشته و مولف گوید کسیکه گاهی آنرا نخورده و مجرد
المزاج باشد و بمجرد رسیدن آن بزبان او و یا بچشم او سوزش بسیار میکند و تورم بهم میرساند و نیز نوعی دیگر از فرنگ تخم آنرا آورده اند
و در بنگاله و در بعضی باغچها میکارند برگ آن اندکی از ان عریضتر و ثمر آن بدو رنگ بقدر آلوی سیاه و پوست آن بعد رسیدن سرخ و
با شکنج ... باشد و حدت این اندک کمتر از سرخ طولانی آنست **فلفل الماء** ماهیت آن فلفلی است که در آبهای ایستاده غیر جاری میروید
و اهل الماء نامند برگ آن شبیه ببرگ بید و نرم نازک و تنهاق آن پر گره و شاخهای آن بقدر ذرعی و دانه آن ریزه و
مجتمع شبیه بخوشه و طعم آن تند شبیه بطعم فلفل و بی عطریت و بعضی عوض فلفل و افاویه خشک آنرا بازیت سوده در اطعمه استعمال
مینمایند و قائم مقام آنست و ابهار آن خوش طعم و رایحه و سریع الهضم میکردانند و بیخ آن طولانی و بی منفعت طبیعت آن در دوم گرم و
خشک افعال و خواص آن اعضاء الغذاء مسخن معده و جگر و هاضم شرباً و ضماداً برگ و ثمر آن محلل اورام بلغمیه و صلبه برآینده و رافع
آثار و کمنه الدم تحت عین از برنیه ضماداً بیخ آن جهت رفع کلف و نمش مزمن صلب قوی الاثر مقدار شربت آن تا دو درم است
فلفل مویه بضم میم و سکون واو و فتح یاء و هاء هندی پیپلامول بلام و پیپلامور برای مهمله نیز نامند و مول و مور بلغت
اهل هند اسم بیخ است و پیپل نام دار فلفل یعنی بیخ دار فلفل و دار فلفل در حرف الدال ذکر یافت ماهیت آن بیخی است گره دار و
بعضی منشعب و اجزاء و مغز آن سفید و ریشه دار و تند طعم بهترین آن تازه سفید تند طعم سنگین صلب آنست و در طبیعت و خواص
و مقدار شربت و مصلح قریب بدار فلفل امراض الرأس سعوطاً آن جهت صرع و سکته و خائیدن آن به تنهائی و یا با مویز و یا غرغره
آن بالطبیخ مویزج جاذب فضول بلغم از دماغ و جهت امراض کبدیه مذکوره نافع اعضاء الغذاء والنفض و غیرها مشهی طعام و هاضم آن و حرارت
معده را برافروزد و جهت قولنج و ریاح بارده و امراض طحال و ورک و عرق النسا و نقرس و اوجاع بارده و ریحیه و تشنج شدید النفع
و قوی تر از دار فلفل شرباً و ضماداً و ابدال آن بوزن آن تا مشک و دو ثلث آن سورنجان و ثلث آن مغز حب القرطم و دار فلفل نیز
گفته اند مضر محرورین و مقلل نوز بحر و مهی است **فصل الفاء مع النون** **فنجیون** بفتح فاء و سکون نون و کسر جیم و ضم یاء مثناة
تحتانیه و سکون واو و نون و فنجریون نیز آمده ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر که آنرا قسوسی نامند
و از ان بزرگتر و از سفت عدد زیاده نمیشود و طرف ملاصق بزمین آن سفید و طرف بالای آن بسیار سبز و باز و ابعد و

زوایای بسیار و در بهار از میان برگهای آن ساقی میروید بقدر شبری و گل آن زرد و زیاده بر ده روز نمیماند و اطبا التصریح نموده اند که بی گل
و بی ساق میباشد و بیخ آن باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد و تند طعم و تلخ و با قبض و تازه آن مستعمل و خشک آن را حدت و تلخی زیاده
نواب علویخان معتمد الملوک قدس سره نوشته اند ممکن این نبات صنفی از تنباکو باشد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح
الصدر نگاهداشتن قلیلی از بیخ و برگ آن در دهان جهت سرفه مزمن و ضیق النفس و نفس انتصابی و ربو و قرحه سینه و تحلیل ریاح و بخور
خشک آن و استنشاق دود آن نیز همین اثر دارد و ضماد آن محلل و گشاینده اورام و ملحم و التیام دهنده زخمها و حمول آن با عسل مخرج
جنین زنده و مرده است **فنک** بفتح فا و نون و کاف لغت عربی است و بفارسی دله و بترکی فرقاس نامند ماهیت آن پوست حیوانیست
از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آورند و رنگ آن سفید و سرخ و ابلق و خوشبوترین پوست حیوانات است بغدادی گفته گوشت
آن شیرین و انطاکی گفته پوست طایریست سفید رنگ بسیار نرم و از آن پوستین میسازند بسیار سفید میباشد طبیعت آن بقول
انطاکی گرم در سوم و معتدل در یا خشک در آن افعال و خواص آن پوشیدن آن مسخن بدن و ملطف و محلل اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه
و رعشه و خدر و نافع حمیات و نزلات بارده و بخور آن جهت طرد هوام نافع و گوشت آن ردی و در آن منفعتی نیست و بقول انطاکی و غیر
آن گرم و معتدل تر از سمور و سرد تر از آن و گرمتر از سنجاب و قاقم افعال و خواص پوشیدن آن موافق جمیع امزجه خصوصا پیران
و اطفال را و خوردن گوشت آن بهیچ است **فصل الفاء مع الواو فو** بضم فا و سکون واو مشدده لغت یونانی است و بیونانی فو
بتوزیدوس و فولیتیر و بلسان اهل خوارزم ذوله و بفارسی شنبلیده و بیخ سنبل و بهندی چهال گرمی نامند ماهیت آن نباتی است
شبیه بانوسالیون یعنی کرفس جبلی عظیم الورق و ساق آن زیاده بر ذرعی و املس و مجوف مایل به بنفشی و پرگره و گل آن شبیه بنرگس و از آن
بزرگتر و رنگ آن سفید بنفشی آمیخته و بیخ آن بستبری انگشت و انتهای آن باشعبهایی که درهم بافته و مانند بیخ اذخر و ریشههای حربق و بوی
آن شبیه ببوی سنبل رومی و لهذا اکثر آنرا در بریها مانند و بیخ آن بلادیست که آنرا بنطس از ساحل بحر اسود یعنی بحر روم نامند و
مراد از مطلق آن و مستعمل بیخ آنست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را بفرنگی فو باکیتوم و صغیر را فو بارومی گویند بهترین آن بیخ باریک
اشقر خوشبوی شبیه ببوی سنبل است و گفته اند بلکه خود بیخ نوعی از سنبل است و سیاه آن زبون و گفته اند بیخی است یاقوتی
رنگ و اندرون آن بعد از شکستن زرد و رنگ و طعم بیخ و برگ آن شبیه بکرفس جبلی و اکثر المغشوش به بیخ آس مینمایند و فرق
میان آنست که بیخ آس بی بو و صلب است و این خوشبو و نرم طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل ریاح
اعضاء الصدر و النفس و غیرها شامیدن آن یابس و طبیخ آن جهت علل بارده سینه و درد پهلو و مغص و سپرز و ادرار بول و حیض و
عرق النساء و تنقیه عرق و با قوت تریاقیه و ضماد آن جهت داء الثعلب مفید مضر گرده مصلح آن عسل و از بانه بدل آن کبابه بمقدار نیم
از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال است **فودنج** بضم فا و سکون واو و فتح دال مهمله و بمعجمه نیز آمده و فتح نون و جیم معرب

بعضی گفته اند فنک ثعلب مصری است و بعضی گفته اند که پوستی نوعی از گربه است ۱۲

معرب از پودنه و پالوده که بفارسی است و فوتنج بتاء مثناة فوقانیه بجای دال نیز آمده و بسریانی هیرازنا و بیونانی فونیانا و فیلانیز و
برومی ارتقانون و بعربی حبق الماء نهر ماهیت آن سه نوع است بری و جبلی و نهری بری آنرا بیونانی علیحن و اهل اندلس بلابه و بمصر فلیه و اهل
شام صعتر کوهی نامند و ساق آن متفرق و تند بوی با عطریت و برگ آن ریزه مایل باستداره و نازک و نرم و طعم و رایحه آن شبیه بفودنج نهری
است و با مدت و تلخی کمی و تخم آن شبیه بتخم ریحان طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت ملطف اعضاء از راس و الغذا و
والنفث و غیرها جهت کزاز و تنقیه فضول سینه و معده و سوزش آن و فواق و غثیان و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار
بول و حیض و اسهال سودا و قتل جنین و تریاق لسع هوام سمی و فرزجه آن مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع صلابت آن الضم سوختن
آن جهت تقویت لثه و القلب بوی آن رافع غشی مضر امعاء مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن نصف وزن آن پودنه
نهری و نیز نوعی از پودنه بری را برگ دراز و نرم مایل بسیاهی و گل آن خوشبو و تند مایل بزردی و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است
وفودنج جبلی را بیونانی قطیس و بعضی علیحن اعرنیا و بفارسی پودنه کوهی نامند و گویند مشکطرامشیع است ماهیت آن نبات آن بسیار تند
در طعم و بو و برگ آن از برگ بری آن بزرگتر و سفید رنگ مزغب مانند صوف و برگ مشکطرامشیع شبیه ببرگ صعتر از نمام که سوسنبر نامند و
ساق آن بزرگتر از شاخهای آن و گلش سرخ رنگ و بی گل و بوی برگ آن شبیه ببوی سوسنبر و چون خشک گردد شبیه بریحان خشک گردد و
مشکطرامشیع در حرف المیم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فودنج نهری** صومران و حبق التمساح و بیونانی قالامیتی نامند و بفارسی
پودنه بستانی و دو نوع میباشد نوعی را برگ مانند برگ ریحان کوهی و ضخیم تر و خشن تر از بری و شاخهای آن پر گره و باریک و بر زمین پهن
و گل آن بنفش و در کنار انهار و بساتین روید و نوعی شبیه به نعناع و برگ آن دراز تر از برگ نعناع و تند طعم و خوشبو و رنگ آن مایل بزردی
و ساق آن قویتر و چون در بوستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود و بهترین آن برگ تازه خوشبوی آنست و جبلی اقوی از بری و بری
اقوی از نهری و نهری کثیر الوجود تر از دو نوع دیگر و انصاری ماقدس شاخهای آنرا در اعیاد بر سر میزنند مانند تاج و در آب نیز میاندازند
و در ان ایام طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و جوهر لطیف الاذن قطور آب آن نیمگرم جهت
کرمی که در گوش بهم رسیده باشد اعضاء الصدر و غیرها آشامیدن طبیخ آن جهت نفس انتصاب و داء الفیل و تب بلغمی و سوداوی
و جذام و جرب آن با عصاره تازه آن با عسل مدر بول و عرق و با شراب جهت هیضه و فتق عضل و با سکنجبین و با رب و با شربت انار
جهت رفع غثیان و قی صفراوی و فواق و نطول آن جهت رفع زردی یرقان با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب القرع و حمول برگ
آن جهت احتباس حیض و قتل جنین و ضماد پخته آن در شراب جهت رفع آثار سیاهی جلد و بحرق النار السموم آشامیدن آن با شراب
جهت سموم و ضماد خشک آن بر مواضع لسع هوام موجب تفرح و جذب سمیت آن ذرور آن در مواضعی که کرم متکون شده باشد رافع
آن مضر باه و گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن نعناع و نزد بعضی قردمانا است **فوذنج** بضم فا و سکون واو

و فتح ذال معجمه و جیم معرب از فوده فارسی است ماهیت آن مریئی و بعضی تر تشبیهاست و انرا از ارد گندم و آرد جو میسازند تا خشک
کرده و عند الحاجت بکار میبرند و در قرابادین کبیر نیز صنعت آن تحریر یافته و در مری نیز افعال و خواص آن ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت
جرب و خارش بدن و نضج دمامیل و تحلیل اورام مفید جهت آنکه محلل قویست و بعضی در ان ادویه خوشبو با سرکه اضافه مینمایند بحسب
احتیاج و مطالب و خوشبو و در آفتاب مدتی میگذارند تا بعمل آید **فوفل** بضم فا و سکون واو و فتح فا و لام و بفتح اول نیز آمده گویند معرب
از کوبل هندی و بسریانی فوفلا و برومی اورسیمون و بیونانی ضیموطوس و بهندی سپاری نامند ماهیت آن ثمر درختی است که در دکهن
و بنگاله بهم میرسد و درخت آن باریک و بلند تا بده بیست ذرع است و بقطر یک شبر تا دو شبر و بر سر آن شاخها رسته شبیه بشاخهای نارجیل
و نخل و از ان کوتاه تر و برگهای آن نیز شبیه بدان و لیکن کوچکتر و باریکتر و ثمر آن در خوشه مانند خوشه خرما و کوچکتر از ان و پوست دانه
های آن در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ رنگ و بعد از خشک شدن سیاه میگردد و بعد رسیدن خوشهای آنرا بریده دانهای آنرا
جدا کرده خشک نموده انچه خوب رسیده است در آب جوش میدهند و پوست آنرا جدا میکنند و آن پوست خشبی لیفی است و اندک ضخیم و این
فوفل را بهندی سپاری چهالیه نامند یعنی پوست جدا کرده زیرا که پوست اخشاب و میوه چینی را بهندی چهال گویند و بعضی آن دانهای را
خشک مینمایند و هر یک بقدر جوز بوا کوچکتر و بزرگتر از ان بعضی مدور و بعضی اندک مفرطح و بعضی صنوبری شکل خواه طولانی و خواه غیر
طولانی و پوست آن اندک جوزی رنگ میباشد و انچه بکمال رسیده و با پوست آنرا نگاه میدارند گوهنه نامند و نیز مطلق غیر مقشر خام تازه
خشک ناکرده را گوهنه خوانند و فوفل مطلقا دو قسم میباشد بنگالی و دکهنی و هر یک نیز بر چند قسم و از بنگاله انچه مقشر و خشبیت و [illegible]
آن کمتر و مغز آن سفید با رگهای زرد مایل بسرخی تیره و رگ ریشه آن شبیه برگ ریشه مغز نارجیل و مدور و صنوبری شکل است آنرا سپاری چهالیه
نامند و اهل بنگاله و هند قاطبه ورق کرده یا ریزه ریزه بقدر نخود کرده آنرا با برگ تانبول میخورند و انچه بسیار زمخت و خشبی و تمام آن سرخ
رنگ است آنرا چکنی نامند و این بیشتر مستعمل در سفوفات است و قسم اول بهتر و در همه بلاد بنگاله میشود و لیکن بوفور جاندپور و نواح آن که
دهی است از دهیهای بنگاله قریب جهانگیر نگر جای دیگر نیست و در انجا سالی قریب یک لک روپیه بیشتر تجارت آن میشود و دکهنی آن نیز اقسام
است بهترین آن همه آنها قسمی است که آنرا چکنی و کهنی نامند یعنی چرب و آن نیز سپاری میباشد و کم ریشه و نازک و زمختی آن کمتر و در
خامی آنرا اکثر در آب جوش میدهند پس چیزی سنگین بر ان میگذارند تا در مطرقه اندک میکوبند تا پهن گردد پس بریده و [illegible] دو
پارچه کرده در شیر گاو چند مرتبه جوش میدهند پس در آب با کات هندی پس برآورده خشک نموده خوب میمالند و دانهای آنرا تا براق گردد
و از ان انچه لطیف چرب نازک باشد که چون قطعه از ان را در دهان نگاهدارند نرم گردد و خوش طعم و لذیذ بی ریشه باشد قسم اعلی و
اول نامند و انچه بخلاف آن باشد بمراتب از ان پست تر و نیز قسمی از دکهنی و دانهای آن مدور و صنوبری شکل میباشد سرخ رنگ بسیار زمخت
و این را چکنی دکهنی نامند و لیکن این بهتر از چکنی بنگالی است و استعمال این در سفوفات اولی است و بعضی مردم از قسم بنگالی اعلی

اعلی بدستور چکنی و گاهی در ایام هیم خامی بریده در شیره و آب کات جوشانیده چکنی میسازند ولیکن بخوبی چکنی نمیشود بلکه مانند قسم بیست آن
نیز و بالجمله فوفل مطلق چهار نوع میباشد یکی سرخ بسیاهی مایل مخروطی شکل مایل باستداره و با عفوصت بسیار با اندک تلخی و این را چکنی مینامند
و این در سنونات مستعمل دوم تیره رنگ مفرطح و کم عفوصت و این را چکنی مینامند و بعض شمولین با برگ تانبول میخورند و بعضی بتنهائی سوم
رنگ ظاهر آن اندک سرخ رنگ بزرگ دانه و باطن آن سفید و این را بسیاری چهالیه نامند و این را عموما همه کس با برگ تانبول که پان نامند میخورند
نوع چهارم مخروطی شکل طولانی اندک رخو با اندک چربی شبیه بطعم نارجیل ولیکن بچربی نارجیل نیست و در غلافی شبیه بغلاف بلوط و از آن
تیره تر و این را بسیاری کهوپریه گویند یعنی شبیه بمغز نارجیل خشک که بهندی کهوپره نامند و این قسم قلیل الوجود است بلکه فی الحقیقت
سه نوع است و نوع اول نوع علحده نیست در میان نوع سوم دانهای بدان صفت گاهی یافت میشود و یا آنکه بعضی اشجار که
یبوستی بر آنها غالب باشد ثمر آنها چنان میشود و بالجمله بهترین همه سنگین نوکرم ناخورده آنست و از نوع چکنی چکنی براق آن که
چون در دهان گذارند زود بچسبد و نرم گردد و عفوصت نداشته جرم آن الطف باشد طبیعت مطلق آن در دوم سرد و خشک و شیخ از پس
در سوم نوشته و در قوت قریب بصندل افعال و خواص آن قابض و رادع و مانع صعود ابخره بدماغ و مستحکم کننده اعصاب و رافع رطوبت
دهن و سستی اعصاب و اعضا و دوی و قلاع و امراض حاره دهان و سستی دندان و لثه و سیلان خون از آن و رافع درد پهلو و
مقوی جمیع اعضا مسترخیه و معده و حابس اسهال قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و سرخ آن تا دو درهم مسهل تعجیل برقی و خیز معوط
و مدر بول و حیض زیاده از سنبل هندی و رومی چون در آب جوشانیده صاف نموده آب آنرا بیاشامند مضر صاحبان سنگ گرده
و مثانه و قولنج و مخشن سینه مصلح آن کتیرا اکتحال آن جهت طرفه و استرخاء پلک چشم و دمعه و التهاب رمد و جرب آن سفید مقدار شربت
آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نصف آن آب گشنیز سبز است و مضغ آن جهت خوشبوئی و تسکین حرارت دهان و تقویت
لثه و دندان و بدستور مضمضه بطبیخ آن و ضماد آن جهت ورم حار غلیظ نافع و فوفل بهمرس خشک ناشده را اگر بخورند دوران سر
و خفقان آورد و مصلح آن آشامیدن آب سرد است و در گوشها از دهن هوا دمیدن **فوه** بضم فا و تشدید واو مفتوحه و ها بعربی عروق
الصباغین و فوه الصبغ و بیونانی دودرنوس و بفارسی روناس و روودک و روداک و بهندی مجیتهه و بفرنگی روبیه و فوه صغیر ابلاطینی
البسیم و بربری ارو بیه سوز نامند ماهیت آن بیخی است سرخ تیره و مستعمل صباغان در رنگ ثیاب و دو نوع میباشد بری و بستانی و ثمر آن
مدور و بعد از رسیدن سیاه میگردد و نبات آن کوچک و خشن و از یک شاخ زیاده ندارد و برگهای آن مستدیر و ثمر آن در میان برگها مجتمع
و دران تخم آن و منبت آن سنگلاخها و زمینهای صلب و مستعمل بیخ آن و بهترین آن تازه و رنگین و سرخ آن طبیعت آن در دوم گرم
و خشک افعال و خواص آن مفتح سدد اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشامیدن آن با عسل جهت فالج که بر یک سمت عضو باشد و جهت لقوه و
سستی اعضا و یرقان و تقویت معده و ادرار بول غلیظ بسیار و حیض و شیر و عرق النسا و با سکنجبین نیز جهت تفتیح سده جگر و سپرز

و یکدرم آن با دو درم ریوند چینی با یک پیاله بنبید جهت ضربه و سقطه و ثمر آن با سکنجبین جهت ازالهٔ سپرز و تنقیهٔ جگر و تفتیح سده آن
هر دو و همچنین سایر اجزاء آن و ضماد آن جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانیه و سعفه و خراز و قوباء و بهق و رفع آثار جلد عارض از
ضربه و سقطه و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و لکهائیکه در صورت از آفتاب بهم رسیده باشد
و بابره که جهت قوباء و بهق سفید و رفع آثار جلد السم جوز و نا سائیدهٔ آن با طعام بجهت گزیدن سگ دیوانه و برگ و شاخ و ثمر آن بتمامی رافع
سم هوام و هر جزوی از آن به تنهائی نیز همین اثر دارد و مضر مثانه بسبب جوت ادرار قوی که دارد و مورث بول الدم مصلح آن کثیرا المضر
و مصلح آن انیسون بمقدار شربت آن یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کبابه بوزن آن و نصف آن سلیخه و ثلث آن مویز
سیاه نیز گفته اند و گفته اند شارب آن باید که هر روز بحمام رود و بدن خود را بشوید و تعلیق نبات آن بتمامی ساق و برگ و گل و
ثمر و بیخ در خانه جهت دفع چشم بد و مربوط آن در پارچهٔ قرمزی بر گردن حیوانات مانع حدوث امراض و مجفف و جالی قروح و جرب
آنهاست فصل الفاء مع الهاء فهد بفتح فا و سکون ها و دال مهمله اسم عربی یوز است و بهندی چیته و بترکی پارس نامند جمع آن
فهود آمده ماهیت آن حیوانیست از جمله سباع شکاری قابل التعلیم شبیه به ببر در رنگ و شکل و از آن کوچکتر و بقدر سگ بزرگی
و کثیر النوم و غضب و مادهٔ آن جلدتر و شکار کننده تر از نر آن و بزرگ آن سریع التعلیم تر از کوچک آن و چون مریض گردد و گوشت
سگ بخورد شفا یابد و از آن موهنست بغنا و مزامیر و محبت با جمر نشه و اول کسیکه صید با آن نموده یزید ابن معاویه علیه اللعن و
العذاب بود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن در حرف الباء مع الواو در یوز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد گفته اند چون
بول آن را در سوراخ موش بریزند موش از آن مکان بگریزد و چون کسی را بگزد بدندان و یا بناخن تدبیر آن تدبیر شیر و سنور
و وحشی گزنده است و مذکور شد فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیه فیروزج بفتح فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم
راء مهمله و سکون واو و فتح زاء معجمه و جیم معرب پیروزه فارسی است ماهیت آن سنگی است رنگ آن مرکب از زرقت و خضرت
برنگ آسمان و معدن آن نیشابور و خجند و کرمان و آذربیجان و جبال فارس از نواحی شیراز و در جبال بهشتنت نیز میشود
و بهترین همه نیشابوری کهنه بزرگ رنگ صاف پاک آنست که در صفائی هوای صاف و در کدورت آن کدر گردد که ابو اسحاقی نامند
زیراکه هشت نوع میباشد و بعد از آن فتحی و از هری یا بس سلیمانی یا بس خرنوئی یا بس آسمان گونی که از اخاکی نیز نامند بس عبد الحمیدی یا
بس اندلسی یا بس گنجینه و این بهترین همه انواع است چنانچه از جبال بهشتنت که میشود از این نوع است و مادهٔ تکون آن کبریت جید است
و زیبق قلیل بقدر خمس آن که انعقاد از برودت یافته باشد بنظر زحل و شمس و در مدت هفت سال بکمال رسد و آنچه از معدن کرمان
و شیراز بهم میرسد مایل بسفیدی است که شباکی و شیر بوم گویند و آنچه در نیشابور و غیر آن بهم میرسد مایل بنیلی بود و نیل بوم نامند
و مجموع آن از بوی مشک و رسیدن عرق و چربی بد رنگ و فاسد میگردد بحدیکه تمام آن بد رنگ و فاسد میشود و آنرا مان آنرا

آنرا مرده نامند و گویند که در این زمان چون معدن نیشابور خراب است بجای آن فیروزه کرمانی را مستعمل میدارند و آن بسبب
دهاوت و تحلل بزودی بار سیدن چربی و عرق و غیره فاسد و بد رنگ میگردد و طبیعت آن در اول سرد و در سوم خشک افعال و خواص
آن مفرح و با قوت تریاقیت اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و النفض و اکتحال آن جهت نشف رطوبات چشم و دمعه و بیاض و تقویت روح
باصره و رفع شبکوری و فتق طبقه قرنیه و سایر طبقات حادثه از ضربه و ورم خواه به تنهائی و یا با ادویه مناسبه بر یک و با عسل
جهت صرع و سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه و به تنهائی و یا با ادویه مناسبه و با تراکیب معاجین و غیرها جهت تقویت دل و
معده و رفع خفقان و اسهال و قرحه امعاء و سایر جراحات باطنیه و قروح و در نسخه السم یاد زهر جمیع سموم بقدر درم آن و یکدرم آن
با شراب جهت سموم قویه و ثلث درم آن جهت لسع عقرب بالخاصیت مجرب مضر گرده مصلح آن کثیرا ارسطاطالیس گفته که گوهری که از
رنگ خود تباه گردد و پوشیدن آن بد باشد بمقدار شربت آن نیم درم الخواص گفته اند تعلیق آن مقوی قلب و مانع خوف و فیروزی
بر خصم و دارنده آن از غرق و حرایق و رسیدن صاعقه بان محفوظ ماند و تختم بدان مانع نزدیک شدن مار و عقرب است بصاحب آن و نگاه
کردن بران بسیار باعث تقویت نور باصره و دیدن رویت هلال بدان باعث یمن و برکت و چون با اجسام نرم یکبار زند صلب گرداند و
مکلس آن تکلیس معادن و تثبیت تقویس ها ریسه نماید **فیل** بکسر فاء و سکون یاء و لام معرب از پیل فارسی است و بهندی ہاتی
و ہتھی و گج نیز بفتح کاف عجمی و جیم و بفرنگی الفانطه و بانگریزی الیفنٹ نامند ماہیت آن حیوانی است معروف بسیار کبیر الجثة
اکبر از کل حیوانات و از جمله مسوخات شمرده اند بان معنی که بصورت آن بعض از امم عاصیه سالفه مسخ گشته اند و بعد از سه روز
مرده اند و انواع میباشد از کریه و مرگه و غیر اینها و مختلف از اینها و کمریه کبیر جثه و با دست و پاهای اندک کوتاه و مرگه بلند و با هفت
ذرع دست از ناخن دست تا استخوان شانه آن و از این زیاده هم و نر از ماده و دندان بلند قوی میباشد از دو طرف دهن
آن بر آمده و خم دار بطرف بالا و بعضی را تا مقدار سه چهار ذرع دست و زیاده هم بلند میشود که بران تختی و یا چار پایه بسته بر آن
بعضی از ہنود عمده نشسته میخوابند و دندان بعضی تا بنصف آنچه از دهن آن بیرون است مجوف میباشد و بعضی کمتر و باقی غیر مجوف
و هر چه تجویف آن کمتر و ضخیم و راست و سفید باشد بهتر است و آنچه را صید کرده اند هر سال و یا یک سال در میان از سر دندان آن
قدری بمقدار یک شبر و یا کمتر میبرند برای آنکه خوب قوی گردد و حلقهای برنجی بران میاندازند تا منشق و متکسر نگردد و از
تابش آفتاب و صدمات و خرطوم آنرا بهندی سوند نامند و بجای بینی آنست و مجوف و پیچیده در دوتای آن جوف میشود و از آن تنفس مینماید
و آب را بدان بدم میکشد و پیچیده در دهان خود ریخته میخورد و کاه و غیره خوراکی خود را بهمان خرطوم برداشته بدهان داخل میکند
و بدندانهای آسیا کوتاه خود نرم کرده میخورد و در خرطوم آن زور بسیار است و آن در کوهستان حبشه و تیره و اسلام آباد که
در بنگاله اند و آخسام و در صوبه اوده و در گورکپور و غیره و در دکهن و سراندیب و مالدیپ و حبشه و جاهای دیگر نیز بهم میرسد

و میگویند ناور او در جوف دندان بعضی افیال بسال جوزه چیزی باید در شبیه بمروارید بزرگی بهم میرسد و هنرا گج موتی بلبان
اهل هند مینامند و دندان فیل را بالعربی ناوه که بهندی هتینی نامند کوتاه باریک تا یک شبر و نیم هر بااندکی زیاده بران و دندان
فیل را بالعربی عاج نامند و بهترین اجزای آنست و مفصل پاهای آن در وسط و مفصل دستهای آن در وسط نیست بلکه در دو جانب
بالا و اسفل یکی قریب بیکذراع بالا و یکی نیز قریب بیکذراع بناخن آن و لهذا در وقت نشستن و خوابیدن اولا دستها را از پیش
دراز میکند پس پایها را می خواباند و از گرمای بسیار متاذی میگردد و هرگاه تب بمود بزودی میمیرد و مدت حمل آن هژده ماه گفته اند و میگویند
عمر آن مثل انسان است طبیعت آن سرد و بسیار خشک افعال و خواص آن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها اکتحال زهره آن
جالی آثار چشم و مقوی آن و آشامیدن هر روز دو درم براده عاج با ماء العسل و یا با آب و عسل مقوی حافظه و فهم و رافع درد
مفاصل و پهلو و با آب و یا ادویه مناسبه حابس اسهال و نزف الدم و با شراب و یا با ماء العسل تا یکهفته جهت حمل و بدستور فرزجه
آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته اند و نیز چون بعد از طهر تا سه شب هر شب یکمثقال نشارهٔ او را با دو مثقال نبات
سفوف نماید و شب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل است و با آب بوده نه کوهی و یا نهری چند روز بهم مانع ازدیاد جذام
و فرو سائیده آن با هموزن آن براده آهن جهت بواسیر و آشامیدن بول آن بهیچ کم آن زن نداند که بول فیل است و بدستور بدو ...
جهت حامله شدن زن عاقر مجرب گفته و حمول سرگین آن باعث است که زن هرگز آبستن نگردد و گویند اگر بر درخت بار دار بندند
و بار آن بماند و دیگر بار نیاورد و بخور آن رافع تبهای مزمنه و گریزاننده هوام و طلاء آن رافع کلف و آثار جلد و قمل و محرق آن جهت
سعفه رطبه و التیام زخمها و زهره آن جالی آثار چشم و طلاء آن برای رفع برص تا سه روز بهم و با خون کشف و با بیضهٔ آن تریاق جمیع
سموم و خوردن یک قیراط از خصیهٔ آن با آب کاسنی رافع ضرب و اسهال مزمن و فرزجهٔ آن معین بر حمل در غایت اعانت الخواص
دندان آن یعنی عاج بر عضو یکه استخوان آن شکسته و در آن مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر گردن اطفال خصوصا
اطفال و مواشی در پارچه بسته مانع نظر و با و طاعون و صرع و ام الصبیان و اگر بر درخت زنند ثمر آن شیرین گردد و تعلیق پوست
آن رافع حمی ربع و حمیات نایبه و در حدیث از حضرت امام کاظم علیه الصلوات و السلام وارد است که شانه کردن از شانهٔ عاج وبا را
زایل میگرداند و بخور اندکی پارچه خشک خرطوم آن رافع بواسیر است **فیلجوش** بکسر فا و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه
معرب فیلگوش فارسی است که بمعنی اذان الفیل است و گفته اند لوف العقد و لوف الجعد و لوف الحیه است و گفته اند لوف کبیر است
که حضض هندی عصارهٔ آنست و کشندهٔ فیل است **فیلزهج** بکسر فا و سکون یا و لام و فتح زاء معجمه و سکون ها و فتح راء مهمله و جیم
معرب پیل زهره فارسی است جهت آنکه گفته اند کشندهٔ فیل است ماهیت آن نباتی است که حضض هندی که رسوت نامند عصارهٔ
آنست و گفته اند که آن نوعی از لوف کبیر است و گفته اند خود نام حضض هندیست و گفته اند نام زهرهٔ فیل است و جهت آنکه آن عصارهٔ

عصارهٔ او را که جرم مکتسب شبیه بزهره میباشد و با محبت اگر کنقذه قبل است و اهل اسپیج بدان گفته و حضض هندی که در
حرف الحاء مذکور شد و گفته اند ثمر آن بقدر فلفل است طبیعت آن معتدل در حرارت و برودت افعال و خواص آن اعضاء النفض اشا
میدن آن جهت درد سینه و یرقان و اشامیدن طبیخ برگ و شاخ آن جهت ادرار حیض و جهت ستور اشامیدن عصارهٔ آن بمقدار
شش درهم تا دوازده درهم آن جهت اسهال بلغمی بسیار مفید الریسه طلاء آن جهت بهقها و بادآن نیست مقوی باهی است باب
بیست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف معجمه فصل القاف مع الالف قاتل الکلب ماهیت آن خانق
الکلاب است و نزد بعضی انواع اقیت طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن اشامیدن آن محدث نفث الدم و
رعاف و کشنده سگ است نزد هندی و سایر حیوانات و انسان نیز قار بفتح قاف و الف و راء مهمله و نزد عوام معروف بقیر است و
کسیکه آنرا رال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال صمغ درختی است و آنرا النعل بعبری و قیقهر و قنقهر خوانند و ان شاء الله تعالی در همین
باب خواهد آمد ماهیت آن چیزی است سیاه رنگ مایل بسرخی که از زمین با آب گرم از چشمه می جوشد و در بلده هیت و نواحی آن که بر کنار شط
فرات واقع است کثیر الوجود و آن در حین برآمدن سیال میباشد و بعد از ماندن زمانی صلب میگردد و بعضی مردم بر آنچه انکه دور
حلب و قابلی آن گرد که برگشته اند دیوارها و صحن حمامها و حوضها بالند چنانچه رسم و اهل بصره و بغداد و نواحی آنهاست آنست
قدری خاک داخل میسازند و قوت آن تا سی سال باقی میماند و قریب است بقفر الیهود و طبیعت آن در سوم گرم و خشک رقیق آن
که سیال میباشد احر اصناف آنست و صلب آن تا حدی که بوید و خشک آن نیز قابض ترین اقسام مطبوخ سیال آن با تراب برای
صلابت و قوت قبض آن متوسط و تحلیل آن زیاده افعال و خواص آن اعضاء الرأس مضغ آن منضج اخلاط لزجه و جاذب رطوبات
رقیقه از دماغ و عضل فکین و برودت آنها و ثقل زبان و لکنت و عسر تکلم و ضرس یعنی حیمی دندان و فساد لثه را زائل کند و
رنگ رو را نیکو سازد و نیز اخلاط لزجه صدر را نضج دهد اعضاء الغذاء و نیز مضغ آن معین بر هضم و مسخن معده و بلع آن برنگیرنده
کشنده ریاح و مانع تعفن آب و طعام و فساد هوای وباء و اعانت بر هضم و تقویت معده و کبد و طحال و اشامیدن آب در ظرف قیر اندود
مانع غلظت و تغیر و دافع ضرر آن و دافع طاعون و استسقا و محلل نفخ ریاح و مسخن اعضاء باطنی است و گفته اند نگاه داشتن آب
در ظرف قیر اندود مانع غلظت و تغیر آن و مداومت اکل آن مورث قروح مثانه و گاه مودی بسحج امعا میگردد و سزاوار است که کسیکه
اراده خوردن آن داشته باشد بالبعض اعدام تا سه چهل کرده بخورد تا باعث قرحه و سحج نگردد و مقدار شربت آن تا یک مثقال و ضماد
بران مجرب است آلتی قطور الیهود در تمامی خواص بخند مانند آن و ضماد آن منضج دمامل و جراحات و دبیلات و محلل اورام و جابر
کسور و زایل کننده وجع ضربه و سقطه و ساختن شراب در خم قیر اندود باعث رقت و سرعت خروج آن از بدن و هرگاه ملطخ القوام باشد
نیکو است از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و خمار آن خفیف تر قاطانیقی بفتح قاف و الف و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون

با مثنات تحتانیه وکسر قاف و یا و قا باطیقی نیز آمده بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است ماهیت آن نباتی است برگ آن
کوچک شبیه ببرگ آس و زیتون و دو صنف میباشد صنفی ثمر آن شبیه بکرسنه و بیخ آن باریک مانند بیخ اذخر و ترش و بالیفه
سر دار و چون خشک شود منحنی گردد و سر آن بسوی اسفل و در شکل شبیه بناخنهای حداة مرده و صنفی دیگر سر آن مانند
سنبی کوچک و بیخ آن مانند تخم زیتون و برگ آن نیز شبیه ببرگ زیتون در رنگ و شکل و بزرگتر از آن و ثمر آن کوچک بقدر
نخودی و بیخ و سوراخ سوراخ افعال و خواص آن آشامیدن آن بشرط آنکه در حین آشامیدن بقصد محبوب و ماعدا او بیاشامند
باعث محبت و تعشق است و در بلاد انطالیه ابرا استعمال دارند در دوستی و گفته اند تعلیق آن مانع تعشق است **قاقالیا** بفتح
دو قاف و دو الف و کسر لام و فتح یا و الف لغت یونانی است و بعضی گفته اند که آن تقلقته الاوجاع است و شاید غیر آن باشد ماهیت
آن نباتی است برگ آن سفید و بزرگ و ساقی از وسط برگ آن ایستاده روئیده و بر آن گلی شبیه بگل نباتی که انرا ابروانیا
نامند و چون گل آن ریخت حبی از آن ظاهر میگردد و انرا تخمی است با قوت مجففه و بلیغ منبت آن کوهستان طبیعت آن گرم و تر
افعال و خواص آن آشامیدن نقوع بیخ آن در شراب و مضغ آن نیز نافع است جهت رفع خشونت قصبه ریه و مری و سرفه نافع جهت
آنکه جوهر آن غلیظ است و چون مانند کتیرا در شراب بجنبانند که غلیظ گردد و یا لعوق از آن سازند و یا مضغ نمایند بیخ آنرا از آن
عصاره بر میاید که نافع است امراض مذکوره را و قایم مقام رب السوس است و حب آنرا چون نرم بکوبند و با قیروطی ممزوج نموده
بر صورت بمالند باعث تجدید و مانع تشنج و تشنج آن است **قاقله** بفتح قاف و الف و ضم قاف و فتح لام و ها بیونانی قطیدا و بس و بلبانی
شرشبون و شوشمها و بفرنگی کروه مومو و بفارسی هیل و بعربی هال و بهندی الاچی نامند ماهیت آن از جمله ادویه عطریه است
و ثمر نبات هندی و دو نوع میباشد کبیر و صغیر را قاقله کبار نامند و صغیر را قاقله صغار و قاقله کبار را قاقله ذکر و هیل ذکر و قاقله
زنجی و نیز بهندی بری الاچی نامند ماهیت آن ثمر درختی است بقدر دو سه ذرع و یک ساق دارد و برگ آن شبیه ببرگ انار و ریحان
و گل آن سفید تیره مایل بسرخی شبیه بگل باقلا و ثمر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع بمقدار یک بند انگشت
و کوچکتر و بزرگتر از آن و پوست آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته بهم و اندک ضخیم خشن با خطوط طولانی و در طرف پائین جای اتصال
بشاخ قمعی و براهدگی و چون خشک گردد پوست آن بعضی خود بخود و یا با اندک صدمه منشق گشته دانههای آن بر آید و تخم آن شبیه
بتخم حرمل و خوشبو و فی الجمله شبیه برایحه کافور و با اندک حدت و در تازگی با رطوبت لزجه شیرین طعم و بعد خشکی زایل گردد و قوت
آنچه در غلاف است تا نهایت دو سال باقی میماند پس طعم و رایحه آن زایل و قوت آن باطل میگردد و آنچه از غلاف بر آمده
تا یک سال و انطاکی نوشته که برگ آن عریض است و حکیم میر عبد المجید در حاشیه تحفه نوشته که برگ آن شبیه ببرگ جوار یعنی
ذرت است و سبز تیره و طول آن بقدر یک شبر و نیم و عریض بقدر سه چهار انگشت و گل و ثمر آن در اسفل ساق آن نیز روئیده و گل

و گل آن شبیه بگل باقلا است و از دیگری نیز چنین شنیده شده و طول برگ آن دو وجب گفته طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم افعال
و خواص آن مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک جشاء و حابس بطن خصوص بریان کردهٔ آن و در بعض طباع این اقوی و انفع از صغار است
و بیشتر با برگ تانبول یعنی پان میخورند و دیگر ادویه و سنونات و غیره مصرف می آید و داخل طعام میکنند و سنون با پوست کوبیدهٔ آن و بدستور
دانهٔ آن مقوی لثه و مانع قلاع دهان و گویند مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن قاقله صغار است **قاقله صغار** و آن را
نیز شمش بضم دو شین معجمه و میم و شوشمش و خیربوا و هیل بوا و تال بوا و ایل ائچی و بهندی گجراتی الایچی و چهوتی الایچی نامند ماهیت آن ثمر نباتی است
که در ملیبار در کوه موسوم به بهیلی و نواح آن بهم میرسد و در جای دیگر وجود ندارد و نبات آن تا بدو ذرع و برگ آن بقدر برگ انار و ریحان
و پهن تر از آن و ثمر آن خوشه دار و هر دانه از آن در غلافی بقدر مغز پسته و بزرگتر از آن و بسیار خوشبو و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد
و بعد از خشک شدن سفید میگردد و مثلث بشکل متساوی الاضلاع و هر دو طرف آن اندک باریک و پوست غلاف آن سه پارچه و هم
پیوسته و خشن با خطوط طولانی و خوشبو و با اندک عفوصت و در زیر آن جای اتصال بخوشه اندک قمعی و بر آمدگی و مایل بکجی و پوست
آن بدان متصل و از آن روئیده و رسیدهٔ آن چون خشک گردد خود بخود و یا با اندک صدمه شگافته و دانهای از جوف آن بر میآید و در
جوف آن دانهای آن مانند قاقلهٔ کبار مگر آنکه این ریزه تر و در سه صف در سه ضلع آن و مابین آنها پرده سفید رنگ نازکی که بواسطهٔ آن غذا
بآنها میرسد و در تازگی چون از رطوبت لزج شیرین طعم خوشبوی و چون خشک گردد زایل شود و پوست آن سفید گردد و طعم دانهای آن اندک تند
خوشبو و بعد خائیدن آن دهن اندک سرد گردد و چون کهنه شود مایل بتلخی شود و حدت رایحهٔ آن رو بکمی و پوست آن میل بسیاهی آورد تا آنکه
بدبو و بی طعم و قوت آن باطل گردد و بالجمله قوت آن تا سه سال میماند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیت و قابضه افعال و خواص
آن مفرح و ملطف و جالی و محلل و خوشبو کنندهٔ عرق و رایحهٔ دهان اعضاء الراس نفوخ کوبیدهٔ آن در بینی که عطسه آورد جهت صداع ریحی
و صرع و اغماء و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و مضغ آن خوشبو کنندهٔ دهان و پوست و دانهٔ آن مقوی لثه مضغا و قطورا
اعضاء الصدر و الغذاء و النفض ناشف رطوبات صدر و حلق و معده و مقوی قلب و جهت خفقان بارد و تقویت معده و تسخین و رفع
بلت آن و غثیان و تهوع و قی و وجع معده بارد ریحی و آوردن جشاء و انهضام طعام به تنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه و حابس بطن خصوص
بریان کردهٔ آن و با آب مصطکی و آب انار جهت قی و غثیان و تقویت معده و جوشاندهٔ نیم کوفتهٔ آن خصوص با پوست در گلاب و یا آب جهت
رفع غثیان و تهوع و در هیضه و قی و بدستور با برگ پودنه و یا نعناع با آب و یا با گلاب جوش داده یکدرم آن با سکنجبین سه روز جهت اوجاع بارده
کبد و تفتیح سدهٔ آن و با تخم خیارین اجزای متساوی روزی دو درم با سکنجبین جهت اخراج سنگ گرده و مثانه الزینه اکل و قطور آن
خوشبو کنندهٔ عرق و در همه افعال اقوی از کبار آن مگر در تقویت معده و اطباء بر عکس این نوشته اند شاید قاقله کبار یکه در جنبه و زنج و
جاهای دیگر بیشتر بنگاله میشده باشد چنان بوده و آنچه در بنگاله میشود و مکرر بتجربه رسیده چنین است که ذکر یافت مضر صدر و ریه مصلح آن

دکو جکبد

کشید مقدار شربت آن یکدرم تا یکمثقال بدل آن نصف آن کبابه و نصف آن حب بلسان و بوزن آن قاقله کبار است و صنف سوم قاقله که نوشته اند حال دیده نشده که ماهیت و خواص آن تحریر باید **قاقلی** بفتح قاف و الف و کسر قاف ثانی و فتح لام مشدده و الف مقصوره و تخفیف لام و بضم قاف و کسر لام و یاء نیز آمده لغت قبطی است و بعربی قلام گریان و فلاج و رجل الغروج و بفارسی کاکل و کاکر و شابانک و نیز بفارسی و ترکی شور و بیونانی مرو سیمون و برومی اورد قیون نامند ماهیت آن نباتی است شبیه باشنان و حرف و بزرگتر و سبزتر از آن و در رطوبت این زیاده بر آن و با شوری و بورقیت و تلخی و قبضی اندک و ربیعی است و در تموز آمیر سد و مردم با ماست و شیر میخورند و شتر بدان راغب و موافق مزاج آن و نبت آن شورزارها و صحراها طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بغدادی در اول نوشته افعال و خواص آن اعضاء الغذاء خوشبو کننده جشا و هاضم انچه در بطن باشد و قلیل الغذاء با بورقیت و لزوجت و لهذا مسهل و مخرج ما فی البطن است و آب افشرده آن مسهل مائیات صفر و یک اوقیه آن تا نیم رطل با آب نقوع زبیب و شکر سرخ رافع ترهل و ضعف معده و ورم کبد و ورم طحال و نیست و ورک اگر ثابت نباشد و ثقلی در معده احداث مینماید بسبب لزوجتی که دارد و باید که عصاره از اجوشش بز نهند که قوت آن باطل میکردد بلکه جوشش نداده بیاشامند و بعضی یکرطل عصیر آنرا با ده درم شکر سرخ میاشامند که فعل قوی مینماید و حبیش ابن الحسن گفته با شکر سرخ و لبلاب و شاهتره فعل آن اقوی است اعضاء النفض مدر بول و شیر و زیاده کننده منی و محرک باه خوردن تر تازه آن و گفته اند محقق و مسخن و قاطع منی است مانند سداب و مبرد قوی است مانند کاهو و کاهو و تخم آن در استعمال ورد و آب اقوی و گفته اند فعل آن مانند فعل کشوث است مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب عصیر آن دو ثلث رطل با ده درم شکر سرخ و یحتمل که این رد و بیتی باشد که در حرف الراء مع الدال المهمله ذکر یافت زیرا که بسیار مشابه آنست **قاقم** بفتح قاف و الف و ضم قاف و میم ماهیت و طبیعت آن پوست حیوانی است شبیه بسنجاب و ابرو و ارطب از آن و پوست آن شبیه بپوست فنک و قیمت آن بیشتر از سنجاب و فرو بعضی پوستین آنرا گرمی کمتر از سمور و موافق ابدان معتدله و گفته اند فرو آن گرمتر از فرو سنجاب و لباس ملوک و سلاطین است و گفته اند پوست حیوانی است کوچکتر از گربه و بزرگتر از موش و دم آن کوتاه و سفید رنگ و سر دم آن سیاه افعال و خواص آن شبیه بفنک است **قانصه** بفتح قاف و الف و کسر نون و فتح صاد مهمله و بالغت عربی است و بیونانی شعر سیمون و برومی کیلیان و بفارسی سنگدان و بهندی پتهری گویند و توهم کرده کسیکه آنرا چینه دان دانسته زیرا که چینه دان را بعربی حوصله نامند ماهیت آن بمنزله معده است از برای طیور و گفته اند بجای مصارین و امعاست و اول اصح است و بهترین همه قانصه او زفربه جوان است و بعضی گفته قانصه بط است پس دجاج سمین و باید که از هر حیوانی پرنده که اخذ مینمایند جوان باشد نه پیر طبیعت آن بطبیعت طیر یا خود از آن بر میگردد افعال و خواص آن نیز بالجمله از طیور مذکوره کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و قانصه دجاج سمین جهت صاحبان ضعف کبد مفید و چون هضم نیکو یابد خون محمود از آن

ازان تولید میابد ولکن مولد قولنج و بطی الهضم است خصوصا عصب آن مصلح آن هست که عصب ازا او دور کنند و طبخ کامل نمایند که
خوب نضج یابد و با سرکه و مری و نمک بخورند و پوست زرد اندرون آنرا بتخصیص از خروس چون خشک نموده سوده با آب سرد بنوشند
جهت درد معده و استطلاق بطن و زلق الامعا مفید و این پوست از حیوان لاغر خشک بهتر از فربه آن هست و اقوی و در بین محل
ضل فایقه حارهای گرم و خشک و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم و جلاء آثار قرنیه سوده **قاوند** بفتح قاف والف و فتح واو و
سکون نون و دال مهمله ماهیت آن از او و به مجهوله هست یعنی اصل آن معلوم نیست که نباتی است یا حیوانی بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته
اند و گفته اند که در بلاد ترک مرغی هست که آنرا قاوند نامند و این تخم آنست و آنرا تخم قاوندی نامند و بعضی گفته اند بیضه طایری هست و بعضی
بیضه سنگ آبی دانسته و بعضی دیگر مغز ساق ایل گفته بعضی گفته در بن ماهی هست و بعضی گفته از جوف سنگ سیاه بر می آید و اقوال
دیگر نیز دران وارد هست و از انجمله انکه اسم رومی است سفید مجمد شبیه به بیضه ولی بو که از حبشه و نواح یمن و هند آورند و آنرا تخم
قاوندی نامند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند اقوال مذکوره دران همه بی اصل است بلکه این تخم
درختی هست که در کوه کماوان که کوهی است بر کنار نهر گنگ یعنی دریای گنگ که گنگا نیز نامند و آن کوه تا بهرنا و چین کشیده و
ملتین هند و آن بلاد واقع است و آن تخم بقدر بادام بزرگی و حجم اگر وه بزرگ مغز آن را سائیده در آب جوش میدهند و کف میکنند و کف
آنرا بالتمام میگیرند پس آن کف را جوش میدهند تا مائیت آن بر طرف گردد و روغن خالص بماند و ملاحظه مینمایند که بسوزد پس صاف مینمایند
و بعد از سرد شدن منجمد مانند بیضه میگردد و در عام اهل هند معروف به تخم [illegible] و بعضی اوقات نیز مقشر آنرا با گلهای خوشبو مانند یاسمن
ابیض و بارهای بیل که یاسمن مضاعف است پرورده مینمایند مثل مغز بادام با گل بنفشه و گلرخ پس ازان روغن میگیرند و در مروخات خاصه
مروخات شقاق حادث از سرد و یا هوا استعمال مینمایند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند گرم مایل بخشکی است افعال و خواص آن
محلل ریاح غلیظه و محرک باه و [illegible] یکدرم آن تا سه درم با لعابها و حریرهای مناسبه جهت سعال بارد و کهنه منفرح و ضعف اعصاب
و اوجاع بارده و سایر اوجاع ظهر و خاصره و ورک و زانو و غیرها و تقویت باه و در هنگامیکه عسر بادی یا بلکه [illegible] باشند مفید مقدار شربت
آن تا سه درم و بدل [illegible] بدان جهت امراض مذکوره نافع **فصل القاف مع الباء الموحده قبج** بفتح قاف و سکون با
و جیم معرب کبک فارسی است نه عربی جهت انکه در لغت عرب قاف و جیم هر دو با هم در یک کلمه جمع نمیشوند مگر درین کلمه نیز و بعوام
آتش خوزه و بعربی حجل و واحد آن قبجه با ها در آخر امده و نر و ماده آن یک نام است دران و بترکی کیکلیک و بهندی چکور و بلبربانی چلا
و بیونانی ساغیبوراو برومی نیز [illegible] نامند ماهیت آن طایریست معروف بجثه کبوتر و مرغ کوچکی و خوش منظر و خالدار منقطه بسیاهی
و سفیدی مانند قطاه و سر آن مدور با خطوط سفید سیاه و رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیرگی و اطراف پران مخطط بسیاهی و سفیدی
و منقار و پاهای آن سرخ و ماده آن با نر و بیضه میگذارد و بسیار دوست میدارد بیضه خود را و نران موصوف بکثرت سفاد است

قاوند هندی [illegible]
در بار مجهول [illegible]

بمانند خروس و از این جهت بعضی آنرا منقار میشکنند تا آنکه ماده آن متوجه حضانت و بچه کشی نشود و آن از سفاد باز نماند و لهذا ماده آن از آن
میگریزد و بسوی بچه خود میرود و محافظت آن مینماید تا نر نشکند پس نرها با بعضی بالبعضی جنگ و فریاد بسیار میکنند و هر یک که بکر نر غالب
دیگر را و بران ظفر یابد با آن سفاد میکند و کبک تغرید میدهد باصوات خود بهر قدر که میخواهد از خواص است که نر آن شدید الغیرت می
باشد بر ماده خود و بسا است که ماده منتفخ میگردد از رایحه نر و دیگر آنست که چون صیاد را ببیند سر خود را در برف فرو میبرد بگمان
آنکه صیاد او را نمی بیند پس صیاد آنرا میگیرد و عمر آن پانزده سال میباشد و از غنا و اصوات خوش الحان خوش میشود و بسا است
که از کمال خوشی در آشیان خود می افتد و صیاد آنرا میگیرد و تعیش آن در سبز و سیر و کوهستان برف نشین میباشد طبیعت آن
گرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده بر گرمی و بعضی معتدل دانسته اند افعال و خواص آن لحم آن الطف لحوم است و کثیر الغذاء
و سریع الهضم و مولد خون صالح اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغیه و صدریه و
قوا و معده و کبد و احشاء و استسقاء و حبس بطن و ازدیاد باه و تسمین بدن نافع المضار در محرور المزاج و هواها و بلدان حاره
مضر و با شراب صرف مصدع و مورث خارش بدن مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن صلب است باید که بعد از ذبح
دو شب در سرما و در گرما یک شب بگذارند پس طبخ نموده تناول نمایند و در بعضی افرجه دیر هضم و اشامیدن یک مثقال از زهره
آن با شراب و بو سوزاندن یک مثقال صندل جهت یرقان و بلع جگر گرم گرم آن بقدر نیم مثقال جهت صرع و زهره آن اکتحالا جهت جلای
غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری و با زیت شیرین که اجزاء مساوی ضماد نمایند بر بیرون چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم
و با مروارید ناسفته سوده و مشک بوزن آن جهت جلای بیاض و ظفره و طرفه و غشاوه و دمعه و سعوط آن در هر ماه یکبار جهت
حدت ذهن و نیکوئی آن و تقلیل نسیان و حدت بصر و خون آنکه خشک کرده سوده با زجاج فرعونی یعنی شیشه سفید و دار فلفل
اجزای مساوی با عسل سرشته در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضه آنرا چون با سرکه نیم برشت بخورند جهت وجع
بطن و زوال مغص و در عنبر سر جهت فصاحت و تصفیه صوت و نفع سرفه و خام آن مالکه تسمین بدن خاکستر پر آن محلل اورام
صلبه و طلای سرگین آن رافع کلف و نمش است **فصل القاف مع الثاء المثلثه قتاد** بفتح قاف و تاء و الف و دال
مهمله لغت عربی است و نیز بعربی شجرة القدس و مسواک القبط و مسواک المسیح و بفارسی گون و بوارس و قبیح نیز قسمی از
آنست و اصطلح است که بفارسی انزاکم بضم کاف و بشیرازی بالش عاشقان نامند ماهیت آن درختی است پر خار و خارهای آن
تند و خم شده بسوی پائین که چون برگهای آنرا خواهند که بدست کشیدن از شاخهای آن جدا نمایند چنانچه از شاخهای اشجار
دیگر میکنند دست مجروح گردد و ساق آن بنجار ما نمی و کثیر آنرا نخورد مگر در سالیکه باران کم بارد و نبات کم روید و چون
مواشی آن را چرا نمایند و بخورند فربه گردند و گل آن زرد فام و در آن قطعهای سرخ رنگ و میوه از گل آن بیرون نیاید و زنگ

ورنگ آن سبز است خرما و کثیراً صمغ آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک صاحب اختیارات گرم گرفته افعال و خواص آن آشامیدن
آب آن جهت سرفه و ضیق النفس و قرحهٔ ریه و طلای آن با سرکه و غسل جهت بهق و رفع آثار جلد نافع بیخ آن با دهنیت و تازهٔ آن
مانند مشعل میسوزد و بدون روغن **فصل القاف مع الثاء المثلثه** **قثاء** بکسر قاف و فتح ثاء مثلثه مشدده و الف ممدوده
بفارسی خیار زه و بیونانی قیموطیسو و بسریانی بوصینی و برومی قوسیا و بهندی ککری نامند ماهیت آن معروف است که نباتش
از قبیل تخم و پیاده است مانند خیار بادرنگ و مشابه آن الا آنکه برگ آن از آن املس و اندکی کوچکتر و ثمر آن دو نوع میباشد یکی
بزرگ طولانی ضخیم اللحم قلیل البذر که در اول فصل ربیع میرسد و این را خیار زه گازرونی نامند و دوم از آن کوچکتر و لحم آن نازکتر و تخم
آن بیشتر و در اواخر تابستان میرسد و این را خیار زه نیشابوری نامند و این شیرین‌تر و لطیفتر از اول است و از هر دو نوع
بعضی متغیر مابین و تخم آن تلخ میباشد و نیز هر دو نوع بعد کمال رسیدن و پخته شدن ترش میگردند خصوص نوع دوم و گفته اند بهترین
آن نازک طولانی باریک املس گازرونی است و زبونتر آن نیشابوری مخطط خشن آن و تخم آن بهتر از تخم خیار و لطیف‌تر از قند و سریع
الهضم‌تر از آن و مولانا نفیس کرمانی گفته که قثاء خیار است و آن لطیف خام مستدیر است که خام بوده و هنوز نرسیده باشد و این قول از درست
و نزد عوام شیراز این مشهور بکم بزه و هو کو کرکوست نه خیار زه طبیعت آن در آخر دوم سرد و تر و مغز آن ارطب و الطف از لحم آن و
ترش آن ابرد و ارطب و سریع الاستحاله بفساد و خلط غالب افعال و خواص آن در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که
فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده بخورید خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام
فرموده اند که قثاء را از اسفل آن بخورید که برکت آن اعظم است اعضاء الغذاء و النفع جالی و مسکن عطش و حرارت و صفراء و التهاب
و حدت خون و جگر است خصوص نیم رسیدهٔ آن و نیکوست از برای معدهٔ حاره و جاع مذاکیر و مثانه و رمل آن و مغز تلخ آن در این امر
اقوی است زیرا که جلاء آن زیاده است از ترش آن و ترش آن از شیرین آن و آشامیدن بیخ آن بقدر دو ابولوس با ماء العسل
قی خلط بلغمی رقیق نماید المضار نفاخ بطی الهضم و الاستمراء و مورث القولنج و سریع العفونت و مهیج حمیات مزمنه و صعبه و لطیف سریع
الاستحاله تر بفساد و بیشتر از آن مصلح آن نمک و نانخواه و زیره و رازیانه و مقشر نمودن آنست در سردی و در محرورین سکنجبین و
تخم آن مدر و مفتح و جالی و منقی عروق از مواد لزجه و قویتر از مغز و لحم آن و از تخم قثاء ضعیفتر از تخم خربوزه و با اندک قوت محرکه مواد
ساکنه و پوست و گوشت آن مولد ریاح و قولنج و وجع خاصره و دیر هضم و خلطیکه از آن بهم رسد مستعد عفونت باشد و در اکثر افعال مانند
قثاء است مصلح آن عسل و کمونی و جوارش عود و اشیاء مذکوره و برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده و سلع بلغمی و با عسل جهت شری
بلغمی و خشک کردهٔ آن جهت اسهال صفراوی نافع **قثاء الحمار** لغت عربی است و بسریانی مشط الذیب و حیات و بفارسی خیار زه سپید
و خیار خر و سماهنگ و کرمه بیونانی و شقوشینا و کسانیکه آنرا کریلای هندی دانسته اند توهم است زیرا که قثاء الحمار از ادویهٔ مسهله

و یلین ثقل الاسفل [illegible]
و یدر البول خصوصا سنگ گرده

است بجلاده گربلا و گویند بهندی کرمی و کچری تلخ گویند و محتمل که بلبول تلخ بری که کندوری گویند باشد و در ماهیت آن اختلاف است
بعضی گفته اند نباتی است شبیه به نبات قثاء است و برگ آن مزغب و خشن و قثاء یعنی ثمر آن شبیه به بلوط طولانی و بیخ آن بزرگ
سفید رنگ و منبت آن خرابها و زمینهای کاریلی و طعم ثمر آن تلخ کریه الرایحه و بعضی که کهنه شده باشد با خطوط و بعضی املس
و بعداوری گفته که نباتی است که یک قد و ارو و ایستاده و برگ آن کوچکتر از برگ قثاء بستانی و اقوای اجزای آن و مستعمل
از آن عصاره ثمر است و بعضی گفته اند مستعمل عصاره بیخ است و اصح آنست که عصاره ثمر است که یونانی اطریون نامند و بعضی
گفته اند نباتی است سبز رنگ مایل بسیاهی شبیه به نبات کبر و بخار و گل آن سفید و ثمر آن طولانی تر از بلوط و سبز رنگ و نضیج آن
زرد و بسیار تلخ و از این جهت آنرا علقم نامند زیرا که عرب هر چیز تلخ را علقم خوانند و بهترین اجزای آن ثمر رسیده زرد درشت طولانی مانند
خیار زرد و بسیار تلخ است که نبات آن منحصر بیک ثمر نباشد و هر چند ثمر آن زیاده باشد بهتر و مستعمل و همچنین از عصاره آن بهتر و مستعمل
آن سفید تنک املس سبک است که چون نزد چراغ بدارند مشتعل گردد و زیاده از یک سال بر آن نگذشته و از ثمر رسیده آن باشد که نبات
آن منحصر بیک ثمر و یا ثمرهای کم و خشک نباشد بلکه پر ثمر و تازه باشد اخذ نموده باشند بدین نحو که بگیرند ثمر رسیده آنرا که چون دست
بثمر آن رسانند خود بخود از درخت جدا گردد و تازه شاداب باشد پس یک یک را بریده بفشارند بر منخلی و یا صافی و آنچه از آن
در منخل یا صافی بماند بفشارند و بمالند تا از منخل و یا صافی بچکد و آب شیرین بر آن بریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین
گردد و آب صاف رقیق بالای آنرا بریزند و بر آن رسوب باز آب شیرین خالص بریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب
بالای آنرا بریزند و همچنین چند مرتبه پس دردی را نرم سوده و سحق بلیغ نموده و با صمغ عربی بوزن آن و یا با نیم وزن آن آغشته
و یا با گل ارمنی سرشته اقراص سازند و خشک نمایند و نوعی دیگر آنست که در آخر تابستان که ثمر آن زرد و رسیده شود گرفته در پارچه
صافی اندازند و بمالند و آب صاف آنرا بگیرند و بدستور راوق کنند و بر روی خاکستر نرم بیخته خشک کنند پس الواح و یا اقراص
سازند بدین قسم که بر روی کاسه یا کرباسی سه تو بر روی خاکستر نرم بیخته عصاره غلیظ آنرا بریزند تا نشف رطوبت آنرا نماید پس
صلایه کرده اقراص سازند و در سایه خشک کنند و گفته اند قوت آن تا ده سال باقی میماند و آنرا مغشوش با شیاء چند مینمایند
و معلوم نمیگردد و علامت مغشوش آن است که با وصاف مذکوره نباشد و بسیار سفید و گرانی و خشن و سنگین آن بدوی و غیر مستعمل
طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن ملطف و محلل و جالی و منقی دماغ و مسهل مرّه صفرا
و بلغم خام و زرد آب و جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوذه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النساء و سرفه
بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و استسقاء و یرقان اسود و بواسیر و تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض
نافع و ثمر آن و برگ و بیخ آن همه جالی و محلل و مجفف و تخفیف یبوست آن زیاده از برگ آن و حدت عصاره و برگ و بیخ آن زیاده

زیاده اعضاء الراس سعوط عصارهٔ آن با شیر دختران محلل شقیقهٔ غلیظه و صداع بیضی عام بتمام سر و جمیع اوجاع بارده مزمنه و بعد
از تنقیهٔ تام و نیز نافع است جهت لقوه و خدر و کزاز و صرع و لطوخ آن بر منخرین باشیر جالب فضول کثیره و جهت بیضه و خوذه و صداع مزمن
و عصارهٔ برگ آن از ان ضعیف تر و ریشهای بیخ آن قوی التخفیف تر از سایر اجزاء آن ضماد آن بر بناگوش جهت تحلیل ورم و مطبوخ آن
با آرد جو نیز و قطور نیمگرم عصارهٔ آن در گوش مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان بارد و قطور عصارهٔ آن در زیت
که در آفتاب گرم گذاشته باشند چند قطره در گوش جهت تسکین درد آن و دوی و طنین و ثقل سامعه حادث از ریاح و مواد غلیظه و تنهائی
گرم کرده کشندهٔ کرم است و طلاء عصارهٔ آن با عسل و بار و غن زیتون یا زهره گاو جهت تحلیل اورام حنجره و خناق نافع اعضاء النفس لطوخ عصارهٔ
آن با عسل و زیت بر حنک جهت خناق بلغمی و تحلیل ورم حلق و اسهال و آشامیدن عصارهٔ آن جهت سوء تنفس بسیار موافق و آب
افشردهٔ بیخ آن بقدر شش قیراط جهت سوء القنیه و استسقاء و یرقان و سوء هضم و نفخ و بیرون کردن و آشامیدن بیخ آن بقدر دو از ده
قیراط و با طبیخ نیم رطل آن با دو قسط شراب و یا آشامیدن هر سه روز سه ابو یوحنا گفته که بقولی پنج قیراط و بقولی هژده قیراط است با ماء العسل
قی بلغمی و صفراوی آورد و اسهال بلغم خام و صفرا و زرداب نماید بسهولت بی مضرت بمعده و بهترین او وجه است برای استسقاء و بدستور
آشامیدن پوست آن بقدر چهار دانگ تا بیست و چهار قیراط است هر روز با ماء العسل و چون عصارهٔ آنرا با دو چند آن نمک و اندک
سرکه سرشته حبوب بقدر کرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون قدری از آن را با آب حل کرده پر مرغی آلوده بر
بیخ زبان و اطراف آن بمالند قی آورد و اگر سریع تر خواهند در زیت و روغن سوسن حل نمایند و چون قی بسیار آورد شراب با زیت بیا
شامند و اگر فایده نبخشد سویق با آب سرد و یا سرکه با آب بیاشامند و یا در آب سرد بنشینند و آب سرد بر سر ریزند و اطراف را بمالند
و محجمه بازی بدون شرط گذارند و اشیاء قابضه و حابسه قی بخورند و چون بیخ آنرا سائیده و نیم رطل آنرا در سه رطل شراب داخل کنند و هر روز
هفت اوقیه و نیم آنرا بنوشند تا سه روز بیاشامند جهت استسقاء نافع و سعوط عصارهٔ آن با شیر دختران نیز جهت یرقان و ضماد
مطبوخ بیخ آن با میخته و امثال آن جهت استسقاء لحمی اعضاء النفض آشامیدن عصارهٔ آن مدر بول و حیض و حمول آن مسقط
جنین و چون بکوبند و آب آنرا گرفته نیمگرم نموده بر زیر ناف بمالند کرمها را بکشد و برآورد و چون بر معده بمالند قی آورد و چون بر چشم
بمالند درد آنرا تسکین دهد و نزول آب آنرا و تحلیل برد الاورام و البثور ضماد بیخ مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و
منفجر کنندهٔ دمامیل و جراحات خصوصا با صمغ البطم و عصارهٔ آن در شراب اقوی است الآت المفاصل آشامیدن آن جهت
اوجاع مفاصل و جمیع اوجاع سوداوی و بلغمی و پشت و با و جمیع اعضاء و حذر ایها و حقنه بطبیخ آن جهت عرق النساء و
ضماد پختهٔ آن با سرکه و یا می پخته و امثال آن جهت وجع ظهر و نقرس و بارد و ضماد گل آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و
همچنین ضماد پختهٔ آن القروح و الجروح و ذرور خشک آن بر جرب متقرح و قوبا نافع و با عسل و با سرکه و یا شراب سرشته نیز

جهت جرب متقرح و ثوالیل و قوباء و بهق و آثار سیاهی صورت و سایر بدن و مداومت با شامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت جذام
نافع و چون آب قثاء الحمار را در روغن کنجد یا روغن نسرین کتان طبخ نمایند تا آب بر رود و بر بواسیر بمالند زایل سازد و چون ثمر نارس
رسیده آن را ریزه ریزه کرده و با آب آن را گرفته با روغن زیتون دو وزن آن در ظرفی کرده سر آن را بسته در آفتاب گرم گذارند چهل روز
یا بر روی آتش تا رطوبت آن خشک گردد پس بر بدن بمالند جهت رفع سردیها و جلب و جذب فضول و رفع کلف و بثور بعد سنه که بر صورت
بر می آید و اوجاع مفاصل و امثال اینها و بدستور آشامیدن آن نافع مقدار شربت از عصاره آن از دو قیراط تا شش قیراط و از
بیخ آن دو از ده قیراط و از طبیخ آن تا پانزده و از تخم و گل آن تا یکدرم با آب دو جو و کثیرا و از روغن آن تا یکدرم و در حقنها از یکدرم
زیاده بکار نبرند زیرا که مضر محرورین و ابدان ضعیفه و مقی با فراط و باعث سحج است مصلح آن در افراط قی آشامیدن دوغ کوره و
العقید یا او با آن مناسبست و چون خواهند عصاره آن را استعمال نمایند باید که تنها آن را استعمال ننمایند که موثر سحج است بلکه با مصلحات
و معینات فعل آن و مناسب طبیعت آن بکار برند و بهترین آنها صبر و قنطوریون دقیق و سورنجان و بوزیدان و کمافیطوس و قسط و
مرو زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس جبلی و بستانی و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد
و ملح هندی و حب البلسان با ماء العسل و نقیع عنب و اقسام صموغ و روغنها و اقل آنست که یکدانگ عصاره آن را سوده با
هموزن آن صمغ عربی و هموزن آن گل ارمنی و لثا اسیه سرشته بخورانند و با سقمونیا و شحم حنظل از ادویه حاره استعمال آن جایز
نیست و صمغ نورکا هر و مبطل قوت فعل آنست **قثد** بفتح قاف و ثاء مثلثه و دال مهمله اسم عربی خیار ماکول است و بشیرازی خیار و از
و خیار بالنگ و بجزاسانی خیار بادرنگ و بهندی کهیرا و بفرنگی کوکوابریس نامند ماهیت آن ثمر نباتی است از قبیل تخم و بیاره و در مجاو
خود میپیچد و بر زمین نیز پهن میگردد و برگ آن پهن و مشرف بزرگتر از برگ قثاء مزغب و شاخهای آن پر سته و نازک آن نیز مزغب
و ثمر آن انواع است بعضی سفید و نازک طولانی و آن را مصری و شامی نامند و از این نوع در بعض جاها طولانی تا یکذرع و بیست میشود
لحم آن زیاده و متر و تخم آن کم و ریزه و نوعی سبز مخطط و از این نیز ابجه طولانی و کوچک است نازک و لطیف و آن را نیز شامی و مصری
نامند و ابجه بزرگ و سخت مایل باستداره و ضخیم و مقر و تخم آن زیاده تر و بزرگتر آن را بلدی نامند و نیز در بنگاله نوعی دیگر میشود اکثر
ثمر آن مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن خشن و لحم آن کم و تخم آن زیاده و لون سبز کوچک آن نازک و بخته آن سخت و تخم آن
بزرگ و این را بهندی بوتهی کهیرا نامند و در زمستان و تابستان نیز بهم میرسد و آن دو نوع در گرما و در همه انواع آن اکثری
شیرین و بعضی اندک تلخ میباشند و جمله انواع آن غلیظتر از قثاء و بعد از رسیدن زرد و مغز آنها ترش و لحم آنها صلب میگردد
و بعض مردم لحم صلب آن را مانند کدو پخته میخورند و از کدو غلیظتر و بطی الهضم تر و نفاخ تر است و بهترین چند کوچک نازک آنست
و بدترین آن متوسط در صغر و کبر و صلب و کرم زده آن که بفارسی عوام شفته زده و شفته دار نامند و بوی طبیعت آن سرد و تر

در تره دوم افعال و خواص آن اعضاء الراس جهت صداع حار خوردن و ضماد کردن و مالیدن قاش و یا کف آن بر پیشانی و نیز استشمام
پاره کرده آن و یا آب تر تازه بتازه آن العیون لحلحه جهت انعاش ارواح نفسانی و حیوانی و اکثر امراض حاره حاده و مادیه و رفع
بیخوابی مفید اعضاء الغذاء و النفض و غیره آشامیدن آن جهت اکثر حمیات حاره حاده و تسکین حرارت صفرا و خون و التهاب
احشاء و رفع تشنگی و تفتیح سده جگر و ادرار بول و اخراج حصات و رفع یرقان و ضعفا که از اسهال حار بسیار بهم رسیده باشد نافع
و آشامیدن آب آن تا چهل و پنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی یعنی نبات جهت اسهال مره صفراوی که در معده و امعا موجود باشد
و اخلاط محترقه صفراویه و سوداویه و جهت حمیات حاره حاده و یرقان و بدستور آب خیار رسیده زرد شده ترش قوت اسهال آن
زیاده از نارسیده آن و چون قدری قرنفل را در آب آن بخیسانند یک شبانه روز و یا در جرم آن فرو برند و یک شبانه روز بگذارند پس
روز دیگر افشرده صاف کرده بیاشامند با ماء العسل جهت نیکوئی رنگ رخسار و تفتیح سده و تحلیل ریاح غلیظه و دفع مواد حاره
و خفقان و دیگر و زمینوتر و فطول مطبوخ آن مانع تولد قمل و در حدیث است که آشامیدن آب مطبوخ پوست خیار تازه و دو آن سه روز
متوالی رافع یرقان است و خوردن خیار محرورین را موافق و مضر مبرودین و عصب و معده و الیاف آن و خام کننده غذا و مولد خلط خام و نفخ
و قراقر و درد تهیگاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی شود با طعام و بعد از خوردن خصوص اغذیه غلیظه مانند آش ماست
و آش جو و امثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجبین و در مبرودین زنیب و نانخواه و عسل و معاجین حاره مانند کمونی و فلافلی
و مغز خیار نارس الطف و ابرد از لحم آن و لحم آن نفاخ و ثقیل و دیر هضم و مغز رسیده ترش آن ابرد و ارطب و جهت اکثر منافع مذکوره
از اطفاء حرارت و لهیب صفرا و تشنگی و ادرار بول و غیرها انفع و سریع الفساد و ضماد مغز و تخم آن جهت التهاب معده و احشاء و تحلیل
ورم حار و جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرمی جلد و رفع خشونت آن و بر پشت زهار رافع احتباس بول و عسر آن و ادرار قوی آن در
خصوص در اطفال و مغز تلخ آن در این امر اقوی است از شیرین آن و ضماد آن با بوره و عسل نیز جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن دو مثقال
و نیم پوست خشک کرده آن جهت رفع عسر ولادت و سهولت وضع حمل موثر و مضر زنان حوامل بیوقت و تخم آن سرد و تر از تخم قثاء و از آن
بهتر و بعید التعفن و با قوت محرکه مواد ساکنه و مدر بول و مخرج صفراء سوخته بادرار و جهت وجع ریه و قرحه آن و حرقت البول و ورم کبد و طحال
حارین و حمیات حاره نافع بقدر شربت از تخم آن تا پنج درم و آشامیدن آب برگ آن بقدر دو سه مثقال با دو چندان بول صاحب طحال
جهت تحلیل طحال آن مجرب و بعضی در مبرودالمزاجان قلیلی آب زنجبیل تازه نیز داخل میکنند و دهن الخیار که آب رسیده زرد آنرا گرفته
با روغن کنجد و یا زیت طبخ نمایند تا روغن بماند در جمیع افعال ضعیفتر از روغن کدو است و ماء الخیار نیز مانند ماء القرع است که در خمیر آرد جو
گرفته پس در گل [illegible] در تنور حمام و یا در تنور طبخ نمایند پس آب آنرا گرفته بنوشند جهت امراض حاره و حمیات صفراویه حاده و دق نافع و
خوردن خیار نارس با نمک و با قشر بهتر از بی قشر آن است زیرا که زودتر از معده میگذرد و در آن نمی ماند که نفخ نماید و متعفن گردد بخلاف

بی قشر آن و کسیکه مقشر آنرا ترجیح داده غلط کرده و جمع آن با شیر زبون و موجب فالج و ربو و دین است **فصل القاف مع الدال**
المهملة قدید بفتح قاف و کسر دال و سکون یاء مثنات تحتانیه و دال مهمله ماهیت آن اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه بآتش خواه بآفتاب
و باد و سایه و از مطلق آن باصطلاح مراد گوشت خشک شده فاقد حیوانات بری یا بحری است و بهندی سکها و سوکهتی نامند و بهترین آن
آن از گوشت حیوان نر فربه جوان چرب است و بعضی گفته اند از حیوان نر جوان متوسط در فربهی و لاغری است که در آن حدت و تلخی بهم نرسیده
باشد و بعضی گفته گوشت خشک نمک سود است و اکثر عوام دانسته اند خواه نمک سود باشد و یا بی نمک و با وجود همه گوشت گوسفند اهلی و
بز و ماهی و خنزیر بریت برای اکلین همه یک و از نمک سود آنکه معتدل الملوحت باشد و در آن حدت و تلخی نباشد طبیعت آن گرم خشک تر از
غیر آن افعال و خواص آن جهت ترهل و استسقاء و امراض بارده و بلغمی مزاجان اگر عطش بسیار نیارد و با رفع تعطیش آن نموده باشند
نافع و آشامیدن آب بسیار بر آن برای خشک مزاجان بد نیست و ردی ترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث بیداری و
قولنج ثقلی و در معاودت بدان و حکه و جرب و یابس و چون تشنها و گوشت قدید حیوان وحشی جهت استسقاء بهتر از غیر آن و چون در سرکه خیسانیده
پس طبخ نمایند که عطش آنرا کم کند و خشکی آنرا زیاده بدترین طرق استعمال آن بریان کردن است زیرا که بسیار خشک معطش میگردد و بهترین
مصلحات آن کشنیز خشک و بالقول ترجمه مانند اسفناج و سرمق و یا چغندر نیز بد نیست با روغن بادام و کنجد تازه و کره و روغن گاو تازه
و پیه تازه در محرورین و دارچینی و زیره و انیسون و ادویه حاره مذکوره در مبرودین و چون عطش و کرب آورد سکنجبین با آب سرد و یا بنا باشند و
چون خشکی در حلق و عطش آورد جلاب با آب سرد و با مرقهای چرب بنوشند و خوردن بوزینه چرب و منوج خیار بهترین مصلحات
و زایل کننده فساد است و اکثار آن موجب خشکی رطوبت جلدیه است و فساد اخلاط مذکوره است **فصل القاف مع الراء المهملة قراد**
بضم قاف و فتح راء و الف و دال مهمله لغت عربی است و آنرا قرد بضم قاف نیز نامند و جمع آن قراد بضم قاف و قردان بکسر قاف نیز آمده و بفارسی
کنه و بهندی چچری و کنی و کلنی نیز نامند ماهیت آن حیوانیست کوچک شبیه بدانه بید انجیر و بقدر آن و کوچکتر از آن نیز که در ابدان بعضی
حیوانات مانند سگ و شتر بهم میرسد و بیشتر نزدیک بگوش سگ و زیر شکم و بیخ ران شتر میباشد و می چسپد ببدن آن و بدشواری
از آن جدا میگردد و پوست و پا ندارد و دهن و دندان مانند زلو می چسپد و خون بدان میمکد طبیعت آن قریب به قمل افعال و
خواص آن طلاء چون کنه سگ مانع انبات شعر زاید و شعر منقلب است که چون بعد از کندن بدان موضع بمالند دیگر نروید و چون بعد از قطع
شعیره پلک چشم بمالند زایل سازد و چون بر اشفار بمالند مانع روئیدن آن موی مژگان گردد **قراصیا** بفتح قاف و راء مهمله و الف و کسر صاد
مهمله و فتح یاء مثنات تحتانیه و الف و بضاد معجمه و بسین مهمله بجای صاد و قاراسیا نیز آمده لغت رومی است و اهل صقالب جراسیا
و اهل مغرب و اندلس حب الملوک و اهل دمشق میرسه و قراسیا و بفارسی شیرین آنرا گیلاس و ترش آنرا آلو بالو و عوام آلو بالو و
آلو بولی و آلی بالی نیز نامند ماهیت آن ثمر درختی است شاخهای آن باریک و سرخ رنگ و برگ آن نیز سرخ رنگ و شبیه به برگ درخت زرد

رز و الو و در برگ و شاخ و ثمر آن کوچک و مدور و بچوبی باریک بلند پیوسته است شاخهٔ آن و آنچه آویخته دو دو عدد با هم و در خامی سبز
و عفص و نیم رس آن سرخ و ترش و رسیده آن بنفش و میخوش یعنی چاشنیدار با اندک تلخی غیر محسوس و تخم آن کوچک بقدر نخودی متوسط
پوست آن صلب و سفید رنگ و مغز آن سفید و گیلاس و درخت آن نیز مانند درخت آلو بالو است و لیکن ثمر آن از آن بزرگتر و بعد رسیدن شیرین
میگردد و دو استهٔ آن مانند استهٔ آلو و نیز قسمی دیگر میباشد در جمیع امور شبیه بآلو بالو الا آنکه ثمر آن کوچکتر و بعد رسیدن عفص میباشد و
بهترین همه رسیدهٔ شاداب آنست طبیعت آن آنچه خام است سرد و خشک و قابض در اول و آنچه نیم رس و سرخ ترش است سرد و خشک در اول
دوم و رسیدهٔ چاشنیدار آن در آخر دوم و رسیدهٔ شیرین آن گرم و تر در آخر اول و در اول دوم نیز گفته اند و باقوت قابضه افعال و خواص
شیرین آن یعنی گیلاس سریع الانحدار از معده بسبب رطوبت و لزوجتیکه دارد جهت خشونت حلق و ریه نافع و برانگیزانندهٔ تخمه و مضعف
معده و لهذا بالای طعام نباید خورد زیرا که مستحیل میگردد بهر خلطی که غالب باشد و بطبیعت آن و مصلح آن جوارشات حاره مقویه و مسهل
و ملین طبع است خصوص چون با دانهٔ آن خورده شود و این هنگام منفخ نیز میباشد و خشک آن قابض و چاشنیدار آن یعنی آلو بالو قاطع
عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صفرا و خون و غثیان و قی صفراوی و اسهال و مقوی معده و کبد حار قوت قابضهٔ خشک آن
زیاده از تر تازهٔ آن و دانهٔ آن را چون شیره گرفته با عسل آن را زمانی بنوشند جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و قرحه مجاری بول و ادرار
حیض بیعدیل و چون تنقیه دانهٔ آن را با پنبهٔ کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل گذارند رافع جراحت مجاری بول و منقی آن و
بول المده و حرقت البول است و صمغ هر دو نوع آن گرم و خشک و شبیه بصمغ اجاص و جالی معری و قاطع اخلاط لزجه لهذا جهت خشونت قصبه
ریه و نیکوی رنگ رخسار و برانگیختن اشتها و تفتیت حصات نافع زیرا که خشونت سینه اگر از یبس باشد بتجربه آن را مینماید و اگر از بلغم لزج
چسبنده آن را تقطیع میکند و جلا میدهد و جهت سرفهٔ مزمن با آب سرد باید که بیاشامند مقدار شربت آن یکمثقال و اکتحال آن باعث حدت
قوت باصره و رافع جرب آن و طلاء آن منقی بشره است **قراطارغوین** بفتح قاف و راء و الف و طاء مهمله و الف و کسر راء مهمله و ضم غین معجمه
و سکون واو و کسر یاء مثناة تحتانیه و نون ماهیت آن نباتی است با شاخهای بسیار گرد دار از یک بیخ روئیده برگ آن شبیه ببرگ
گندم و تخم آن شبیه بجاورس و بغایت تند منبت آن زمینهای سایه و شوره زارها و گفته اند گندم صحرای است طبیعت آن گرم
و خشک افعال و خواص آن گویند چون مرد و زن هر دو چهار روز ناشتا قدری از آن بمقدار یکدرم با پانزده مثقال آب بخورند
پس مباشرت نمایند زن بیشتر حامله گردد باذن الله تعالی **قراطن** بفتح قاف و راء و الف و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانیست
ماهیت آن ماء العسل ساذج است و صاحب اسرار الطب گفته عسل قلیل است که با آب بسیار پخته باشند **قراطاط** بفتح قاف
و راء و الف و طاء مهمله و الف و طاء لغت ترکی است بزبان فرنگی قرطاطو و ده اسینه نامند ماهیت آن ثمر درختیست بقدر فلفلی قاط
و دور ترشی شبیه بزرشک در افعال قریب بدان و شاید نوعی از آن باشد و اشتباه نموده کسیکه آن را از تحال دانسته زیرا که

زقال باسم فارسی قرابا است بنون قبل از یاء مثنات تحتانیه و زقال در حرف الزاء المعجمه مذکور شد **قرة العین** بضم قاف و فتح راء مشدده
و ها و الف و لام و فتح عین مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و نون لغت عربیست و آنرا جرجیر الماء و کرفس الماء نیز نامند جهت مشابهت
این بآن هر دو در طعم و رایحه و بالجمله اسمی مشترک میان هر دو است و بیونانی ویقورس و سلیفیون و افوسالیوس یعنی کرفس الماء
و لبربانی کرفشا و برومی سیون و بفارسی کنگر آبی نامند ماهیت آن نباتی است که در انهار و السواقه و احیانا در جاری نیز میروید و قد آن
بیرون از آب و از میان گل آن برآمده و رنگ گل آن زرد و ساق و برگ آن شبیه بکرفس و از برگ کرفس اندک ضعیفتر و گفته اند برگ آن
مشرف بمایل بسبز و بیرهست مانند کرفس و بر ساق آن رطوبتی چسبنده بدست و جمیع اجزاء آن از گل و غیره با عطریت و تند طعم و برگ آنرا اهل شام
بسیار میخورند طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم افعال و خواص آن مسخن و محلل و جالب نزف الدم بعضو یکه باشد و مدر بول و حیض
و مفتت سنگ گرده و انقضاء الغذاء و التقص اشامیدن تازه و یا مطبوخ آن جهت تحلیل ریاح غلیظ ردیه در معده و امعاء و تفتیح سدد
و تسخین معده و انهضام طعام و ادرار بول و حیض و تفتیت حصات گرده و سرخ نمودن رنگ رخسار و ازاله درد پهلو و یرقان و طحال و مغص
قرحه امعاء و نطول طبیخ آن و یا اغتسال بدان جهت تسکین قشعریره و نافض حمیات یعنی لرزتب مانافع مضر بسفل و مصلح آن عناب **قرد**
بکسر قاف و سکون راء و دال مهمله لغت عربیست و جمع آن اقراد و قرود و قرده بکسر قاف و فتح راء و دال مهملتین و ها و قرده بفتح
قاف و کسر راء آمده و ماده آنرا قرده بکسر قاف و سکون راء و فتح دال و هاء و بفارسی کپی و بوزینه و میمون بترکی و بهندی ابجه
روی آن سرخ است بندر و آنچه روی آن سیاه و بدن آن خاکستری رنگ لنگور و هنومان نیز و این هر دو دم دارند و آنچه روی آن سیاه
و فی الجمله شبیه بر روی انسان و دست و پا و انگشتان آن دراز است بهر دو پا نیز راه میرود و دم ندارد و بدن آن نیز سیاه و پشم
آن بلند است از آلفارسی نسناس و بهندی بنمانس یعنی انسان جنگلی گویند و این صنف مانوس تر میباشد از دو صنف اول و مثل آن
هر دو بسیار موذی نیست و در جزیره ناوات ممالک فرنگ و چین و غیرها اصناف دیگر نیز میشود بعضی در صورت بسیار شبیه بانسان و بعضی
و بعضی بیدم و بعضی با دم کوتاهی و بعضی با دم بسیار بلندی و بعضی دم آن گرهدار ابلق و بر پشم و بر سر دم آن گره بزرگی و بعضی بیگره و بالجمله
الحکم گوشت آن نزد امامیه حرام است و نزد اهل سنت سوای مالک نیز و بعضی مکروه دانسته اند و مالک حلال ماهیت آن حیوانیست مشهور
و خود از مسوخات نیست بلکه بصورت آن بعضی از امم سالفه عاصیه مسخ شده و بعد از سه روز مرده اند و آن حیوان اشبه بالانسان
است در مزاج و خلق و اکثر حالات قابل تعلیم است و حکایت انسان میکند بدست چیزی بر میدارد و طرب مینماید و خنده و بازی میکند
و احیانا با بد و یا میرود و ذکی و سریع الفهم است و اطباء اکثر دوای مجهول الخاصیتی را که تجویز آن نمایند تجربه بمانند که سمی است یا غیر سمی اولا
باو میخورانند بهمان سبب مناسبت بمزاج انسان نقل است که دو میمون هدیه برای متوکل خلیفه از نوبه آورده بودند یکی خیاط
بوده و یکری زرگر و نیز شنیده شده که میمون شطرنج بازی یاد گرفته بود و نیز نقل است که همون ماده نر و میمون بازی بود و آن ختنی

وانچه کسی دزدی کرده و باو در دل قصد کرده بود ان اعلام میکرد و بدین قسم که بر پارهای کاغذ مطالب و با نامهای کسانیکه متهم بودند بدزدی
نوشته پیش آن انداختند آن یک یک را دیده بود کرده نام هر دو با نام کسی که چیز را پنهان کرده بود جدا کرده بدست میمون باز میداد
شخصی گفت شاید این تصنع از میمون باز باشد خود چیزی را پنهان کرد بقسمیکه کس نه دید پس آن میمون را طلبید و نامهای بعضی
مردم را نوشته نزد او انداخت او همه نامها را دیده کنار کرد و نگاهی بصورت صاحب مجلس کرد و برخاست و بر و سلام کرد
یعنی خود پنهان کرده و در روزی طریقی در دل قصد کرد که باو مقاربت نماید و بر پارچهای کاغذ مطالب چند نوشته و این مطالب نیز چون
آن میمون آن را دید بغضب در آمد و خواست که او را بگیرد میمون باز مانع میامد و فایده نمیکرد آخر حضار مجلس گفتند باعث چیست
میمون باز از میمون پرسید او پاهای خود را از هم جدا کرد و با انگشت میان هر دو پای خود را نمود که میخواهد چنین کاری بکند و باز
بر او حمله میکرد ناچار آن شخص را از مجلس برخیزانیدند و بعد از چندی آن میمون را دزدان کشتند که اکثر آنها را نگیر میداد و از شخصی
ثقه شنیده شده که در کتاب مصور حیوانات فرنگی دیده شده که در ساحل دریای که زمین آن ریگ بوم بود شیری قصد گرفتن
میمونی نموده بود و میمونهای آنجا جمع شده گریختند و جلد جلد همه بر صورت آن ریگ میریختند تا آنکه شیر عاجز شده گریخت و حکایات
بسیار از آن منقول است که تفصیل آن طولی دارد و نیز آن اگر دست یابد با زن انسان مقاربت مینماید و چون مقاربت نمود بسوزش
بسیاری در فرج او بهم میرسد و او را هلاک میکرد و اند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن طلاء خون آن جهت منع روئیدن
موی مجرب و خوردن آن گرما گرم باعث گنگی زبان در ساعت و چون از پوست آن غربالی سازند و هر غله را که در آن بیزند و زراعت
کنند از آفات ملخ محفوظ میماند و گفته اند که میمون چون طعام مسموم را بیند فریاد مینماید و میترسد و صاحب تحفه نوشته که سم
مخزون که از انسان مخنوق در کتب قدماء مرقوم است از آن نیز حاصل میگردد و از اسرار مکتومه است **قردمانا** بضم قاف و کسر
بفتح نیز آمده و سکون راء و کسر دال مهمله و فتح میم و الف و نون و الف و قردمانی و قردامون نیز آمده لغت یونانیست و آن کرویاء
دشتی است و بفارسی تخم انیر اکه مستعمل است تخم قوخره مانند ماهیت آن نبات آن شبیه بکرویاست در برگ و گل و ثمر مگر آنکه ثمر آن
از این طولانی تر و برگ و بیخ این از آن بزرگتر و شاخ آن بلندتر و وحشی تر و گفته اند نبات آن شبیه بنبات بابونه است و شاخهای
آن متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بیخ آن قوی تر و گل آن سفید مایل بکبودی و ریزه و تخم آن دراز و باریک شبیه بکرویا
و از آن درازتر و با تندی و تلخی و نوعی بری کرویاست و مستعمل تخم آنست و بهترین آن ارمنی تازه تند طعم و رایحه بزرگ دانه است که زود
کوبیده نشود منبت آن مجاری سیل و ابهای و کوهسارها و سنگلاخهای بلاد عرب و ارمنیه و هند طبیعت آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن مسخن و سرخ کننده بشره و گدازنده اخلاط لزجه و مقوی اعضاء باطنیه اعضاء الراس والعصب اشامیدن آن با
آب جهت فالج و صرع و استرخاء و عرق النساء و وجع ورک بلغمی و کوفتگی عضل اعضاء الصدر جهت تنقیه سینه و تصفیه صوت و سرفه

کهنه و ربو و اعضاء الغذاء و النفض جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق و سده جگر و سپرز و قولنج و مغص و قتل اقسام کرم معده و
امعاء و حب القرع و جهت ورم گرده و عسر البول و سموم بارده و جوانیه مانند عقرب و عنبرها با شراب و با پوست بیخ غار جهت تفتت حصات
و با سرکه جهت عسر البول رطوبی و جنون و بخور او قاتل جنین و طلاء آن با سرکه رافع جرب و حکه و سعفه و قوبا و کلف و برص مضر سپرز مصلح
آن افتیمون و انیسون مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن اذخر با جریل و مشکطرامشیع و حرف نیز گفته اند قرصعنه بفتح قاف
و راء و سکون صاد مهمله و فتح عین مهمله و نون و ها لغت عربیت و حافظ النحل نیز نامند و اهل شام شوک ابراهیم و شجره ابراهیم نیز
و بفرنگی ادرین جیم گویند ماهیت آن نباتی است خاردار برگ آن مفروش بر زمین و از میان برگهای او ساقی روئیده گره دار بقدر
یک شبر و زیاده و بر ان و برگ بعضی مایل بسفیدی و بعضی بسیار سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ازرق و بیخ مجموع خوشبو
و بعضی مایل بشیرینی با اندک حرافت و تلخی کمی بعضی شیرین و بعضی اندک صلب و بعضی نازک منبت آن جبال قدس و افریقیه
و بلاد عرب و فارس ابو العباس حافظ اندلسی نوشته که در جبال قدس ادامه الله تعالی نوعی برگ آن شبیه ببرگ خامالاون
ابیض که شخص نامند و خشن و ازرق با ساقهای بسیار انبوه و گره دار و اطراف انها خاردار و گل آن سفید و بیخ آن ضخیم و
طعم آن شیرین با اندک تندی میشود و اما انچه در افریقیه و بلاد عرب میشود انواع است نوعی برگ آن شبیه بدانچه که ذکر
و غیر خشن و خار آن انبوه املس و بسیار سبز و ساق آن بقدر یک ذرع و بر نصف اعلای آن شعبهای بسیار روئیده شبیه به
قرصعنه ازرق و الا سبز رنگ لیس سفید منکر و بیخ آن طولانی و درست بزرگی بیخ سوسن بری و این قسم قوی تر از قسم اول
و در کیفیت و رایحه شبیه بحنک و این را ابروزخانها برای گریزانیدن مگس میاویزند و نوعی برگ آن مایل باستداره و بریده و
بیخ آن طویل متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و گل آن نیز سفید و نوعی برگ آن ملصق بر زمین و مستدیر بشکل دینار
و ساق آن یکعدد و بقدر یک ذرع و زیاده نیز و گره دار و خار نازک آن مایل بزرقت و بیخ آن بشکل فادانیا ظاهر آن سیاه و باطن آن
سفید و بیخ آنرا اسغنوش به بهمن مینمایند و بدل یکدیگر میفروشند لیکن برگ بهمن از آن بسیار پهن تر است و ابن القاح الجبال
نامند و نیز ابو العباس گفته که دیدم من در جبل قبر لوط علیه السلام و نوع قرصعنه سفیدی که ساق آن خشن و اوراق آن بسیار
و خار آن تیز و حبه آن بزرگتر و ضخیم تر از نوعیکه تیز ماست حتی انکه گویا حرشف متوسط طولانی است شبیه بقسم جبلی محدب
الورق سفر و الساق قوی الحرارت و در قدس و نواح آن این را جهت وجع پهلو مجرب میدانند و نوعی نیز که در ساحل دریا میشود
برگ آن عریضتر و سفیدتر و بیخ آن سست نازک و شیرین تر از ان نوع قلیل الخشونت اقرب بملاست و ریشهای آن شیرین
با اندک حرافت و این نوع جهت تهییج باه و انعاظ قوی است خصوص مربای آن با عسل و نیز نوشته که دیدم در حوالی بیت المقدس
در زمین سنگلاخ نوعی از قرصعنه سفید که بیخ آن بزرگ و برگ آن کوچکتر از برگ خامالاون ابیض و کوتاه تر و نازکتر از ان و شا

و شاخهای بسیار از یک بیخ رُسته و بر محل برگ آن میلهای باریک مانند میل مغزل و گره دار و حوالی گره آن برگها و بر اقصا عنب و بر اطراف آن
گلی مانند گل قرصعنه ازرق و سر آن کوچک‌تر از آن و طعم بیخ آن شیرین مایل بتلخی و اهل قدس این را قرصعنه نامند و بیقو رنید و بس
در ثالثه گفته که انرا برنجی نامند و بعضی تارین و بعضی ارجنین و آن صنفی از خاریست برگ آن در هنگام ظهور شور مزه و عریض و اطراف آن خشن
و خوشبو و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار میگردد و بر اطراف آنها سرهای سفید و سر آنها رنگ نیز احیانا باشد و ریشه شبیه بسیاره
و بر حوالی آنها خارهای تیز صلب و عروق آن طولانی عریض شبیه بعروق ابهامی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو منبت آن
صحراها و مزارع خشنه و بغدادیها نیز انواع آنرا ماتیداخنه ابو العباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یک ساق دارد و بقدر
یک شبر و شاخهای آن مایل بسفیدی و بر آن سرهای مستدیر و بر کنارهای آن شش خار باریک بلند مانند میل و بیخ آن
بقطر انگشت سبابه و طولانی و این نوع کثیر الوجود در بغداد و نواحی آنست و نزد اطلاق مراد این نوع است و نبات آنرا مادام که
تر و تازه و نازک است بحشیش منجو رند و بعضی با آب و نمک پرورده مینمایند و بهترین بقول و یکی است و رویها الخلاط بیخ
آن با عسل بهتر است و انطاکی نیز مجملا بدان نحو نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در اندلس آنرا شوکة ابراهیم خوانند و آن
انواع بسیار بود و در سنگستانها و زمینهای خشن و در یک بوم همامیرویند و آن نوعی از خار است که چون اول روید برگ آن بر روی
زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید و بقدر یکوجب و زیاده شود و نبات آن انبوه و گل آن سفید و
سر گل آن مایل بسرخی و بر گره و برگ آن شش خار بود مانند سنان و صلب و بیخ آن بقطر انگشتی بدرازی بجایی گز بلکه بیشتر
ازان و بزبان آن قوم که ملک عسل پیدا زند آنرا خار چنگک گویند و بشیراز بجا شوره و در صحراهای شیراز بسیار بود و مگس عسل از
گل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته گیاه خاردار است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن مغروس بر روی زمین
و از میان برگها ساقی میروید و یک قسم را ساق گره دار و خارها در حوالی گرههای و گلش سفید بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و
اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی بوره زا نامند و در افعال مانند مسدس است و قسم دوم را برگش بخشونت و خاردار و نرم
بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخها میروید و آن قوی‌تر از اول است و قسم سوم را برگ مایل باستداره و خشن
و دراز و در سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساق آن بی شعبه و بقدر ذرعی و مملو از خارهای مایل بکبودی
و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه بیضاست برگش بسیار و خارهای آن تند و ساقی
آن خشن و قبه آن شبیه بکنگر و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش مجرب و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر
و سموم و بار مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض و بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت
باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بقطر انگشت سبابه و در طعم شبیه بزردک و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و آن را

و قرصعنه پسندیس و در مازندران روالنگ و در تنکابن ششکاکی گویند و گویا محقق شش شاخ باشد و مستعمل بیخ آن است و بهترین عملی
آن طبیعت مطلق آن در آخر اول گرم و خشک افعال و خواص آن محلل صلابات و ناصح و سریع الانحدار و مولد خلط صالح و منعظ
و مبهی و با قوت تر یاقیت اشامیدن ثلث رطلی از طبیخ بیخ آن با شش آن سدداب جهت اوجاع شر اسیف و تنهایی جهت درد پهلو و سینه
مجرب اعضاء الغذاء و النفض نیز اشامیدن آب طبیخ آن با شکر جهت تسکین اورام و بثور و تحلیل جراحات و بیلات باطنه و مداوت
آن مخرج اخلاط محترقه و فاسده از بدن و تحلیل ریاح و نفخ و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تفتیت حصات و دفع بعض و با شیر آن
جهت درد جگر استسقایی و بکند رم آن با ملکه زم تخم خرزهت ادرار حیض فی الغایت محرک باه و مربای بیخ تازه مزه آن خوشبو کننده
حشاء و محرک باه و منعظ و عصاره آن مدر حیض و دافع بعض السموم و با شراب جهت نهش هوام خصوص عقرب و سموم
قتاله و خوردن بقول مطبوخ آن مادام که تر و تازه و نرم است بهترین بقول است و مولد خلط ردی نیست و محلل بلغم رقیق در
معده و امعا است و گاه آنرا با آب و نمک پرورده مینمایند بدستور خوردن بیخ آن الاورام ضماد آن محلل اورام بارده و
و آب برگ کاسنی تازه محلل اورام و قروح رطبه و در ساق با که آب از آن جاری باشد و الفیل در ابتداء و تعلیق آن بر در خانه
گریزاننده ذباب از آن خانه و برای اورام خارجیه محلل است قرطاس بکسر قاف و بضم آن نیز و بفتح نادر آمده و سکون راء و فتح طاء
مثناة و الف و سین مهملتین لغت عربی است و قرطس بجعفر و کاغذ نیز و بفارسی نیز کاغذ مشهور است و بسریانی کرطیساد
محرق آن را برومی خرطیس کاسنین و بیونانی سنجامیقور نامند جمع آن قراطیس و قرطس آمده ماهیت آن معروف است و در اکثر
بلاد میسازند و هر جا از چیزی و برای کتب و مکاتیب و دفاتر و غیر با استعمال کرند و بهترین آنها خانبالغی است خواه قسم مشهور بابریشمی
و یا قسم پنبه پس دولت آبادی پس کشمیری خصوص قسم اعلای آن پس سمرقندی پس انگلیسی پس بنگالی و اعلای آن نیز قسم اعلای
آن پس رنگ پوری نیز قسم اعلای آن پس مصری نیز قسم اعلای آن و از مطلق آن مراد کاغذ مصری است که از ساق بردی که بزبان
اهل مصر غافیر نامند میسازند و بهترین آن آنست که سفید باشد و انطاکی گفته بهترین آن مصری است که از بردی و اصول شنین می
سازند و تقلیسی گفته بهترین آن محرق مصری است و صاحب تحفه نوشته بهترین آن مصری معمول از ساق بردی و لعاب
شنین است و بردی را بفارسی پیزر نامند و در حرف الباء مع الراء ذکر یافت طبیعت آن سرد در اول و خشک در دوم
و انطاکی گرم و خشک در دوم گفته افعال و خواص آن اعضاء الراس نفوخ آن خصوص محرق آن جالس رعاف و بخور آن جهت زکام
و سعوط آن حابس سیلان خون از لثه و مستحکم کننده آن و طلاء آن جهت سعفه و سرطان و اکتحال آن جهت بیاض و دمعه
و قرحه چشم اعضاء الصدر و الغذاء اشامیدن محرق آن با مرق سرطان نهری پخته جهت قروح ریه و حبس الدم از سینه و
معده با ادویه مناسبه قابضه و قروح امعاء و بدستور احتقان بدان و اشامیدن نفوخ آن در سرکه و آب جهت قطع

قطع نفث الدم نافع مقدار شربت آن یک مثقال الجروح والقروح و ذرور آن مجفف قروح رطبه وسخه وعفنه وسحجه و زخمکه
و بالا زموزه بهم رسد بلحم آمده باشد بپاشند آن بر عضوی مجروح با خون آن آلوده بلحم آن و چون با آب تر کنند و در حال طوبت
آن کتانی را با آن بپیچند آن بر عضو مجروح و بگذارند تا خشک شود و پس در سوراخ نواصیر داخل نمایند آنرا السدد منفتح شدن
گشاده سازند و بدل آن در اکثر الجود بردی سوخته است **قرطا** بضم قاف و سکون راء و طاء مهمله مشاله لغت عربیت بفارسی
شبدر و شبدار و باصفهانی شود ر و تخم آنرا رسین نامند ماهیت آن نباتی است شبیه برطبه و از آن شیرین تر و برگ آن بزرگتر
بغدادی کالفه بهم مصری نباتی است که در مصر میروید شبیه برطبه و نوعی از است درخت آن عظیم و برگ آن بزرگ قریب ببرگ
بلوط و در مصر زراعت مینمایند برای خوردن چهارپایان و تخم آنرا رسیم نامند طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن اشامیدن
تر تازه آن مسهل و خشک آن حابس و اشامیدن آب تر تازه آن با طبیخ خشک آن با شکر و با الخبز و با عسل جهت سرفه و خشونت
سینه نافع **قرطم** بضم قاف و سکون راء و ضم طاء مهمله مشاله و میم و بکسر قاف و راء و بکسر نیز دو نیز آمده لغت عربیت و آنرا
حب العصفر و بزر الاحریض و بفارسی خستکدانه و تخم کافشه و بگیلانی تخم کاجره و تخم گازیره و بهندی کاژه و کسنبه کابیج نیز
و بسریانی کتیمی و برومی قنطاجوس و بیونانی اطرقطوس و دیسقوریدوس قنیقس نامیده و بربری آنرا قنیقس اغرنون یعنی اصفر بری
و بری و بستانی میباشد ماهیت بستانی آن دانه ایست صنوبری شکل مایل به پهنی و تربیع و پوست و مغز آن سفید با دسومت
و چون کهنه گردد پوست آن میل بسیاهی و مغز آن بزردی مایل بسیاهی و از وحت مینماید و در غلافی زیر گل آن و در هر غلافی هفت
و هشت دانه و نبات آن تا بدو ذرع خار دار و برگ آن بلند و با شعبها بسیار ریزه و بالای برگ آن عریضتر از پایین آن و بر
بندها و مواضع شاخها و بر شاخها نیز شکوفه و ساق و شاخهای آن و خارهای سبز رنگ و بعد از رسیدن سفید میگردد و گل آن خار دار زرد
سرخ رنگ و صاحب اختیارات قرطم بری را طریفان گفته و بعضی گفته اند طریفان حبه است نه نبات آن و شیخ الرئیس غیر آن
دانسته و در حرف الطاء مع الراء مذکور شد بالجمله بهترین آن سفید بستانی تازه سنگین بالیده است و وجه ذکر آن علیحده از احریض
جلالت و عظم نفع است طبیعت آن در دوم گرم و در آخر اول خشک با قوت مسهله افعال و خواص آن قلیل الغذا و مسهل و مخرج بلغم
رقیق و اخلاط محترقه و محلل ریاح چون پنج درم آنرا کوبیده و شیره گرفته با فانید و با شکر سرخ و یا عسل بیاشامند و نیز چون ده درم
آنرا بکوبند و در نیم رطل آب بجوشانند و بمالند و صاف کرده ده درم شکر سرخ در آن ریخته بنوشند و ایضا چون ده درم مغز مقشر آنرا
با مغز بادام تلخ و قسط از هر یک نیم مثقال و انطرون و انیسون از هر یک یکمثقال داخل کنند و با الخبز خشک و عسل سرشته و مقدار
یک جوزه یا دو جوزه بخورند و بدستور چون از آن ناطف سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و نطرون
بوزن مغز بود با عسل و شیره الخبز القوام آورند و شب وقت خواب بخورند پیران را بسیار موافق اعضاء الراس بماء الجبن مصنوع

ازان که افتیمون را در صره بسته دران اندازند و یا بمالند تا قوت آن دران برآید و بنوشند و بالای آن شیرینی مناسبی بیاشامند
جهت مالیخولیا و وسواس و توحش و خفقان و جذام و جرب و حکه و اکثر امراض سوداویه مؤثر و بدستور آشامیدن لبن منجمد از شیره
آن و اندکی نمک هندی فعل آن اقوی اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن شیرهٔ آن با آب الجبن جهت ... و با فانیذ و با
عسل منقی سینه و صاف کننده آواز و منضج نزلات و اکثر امراض بارده صدریه و مقوی باه و زیاده کننده منی و نیکو کننده رنگ
رخسار و دافع ریاح و محلل آنهاست و چون داخل مزورات ماشیه و حمصیه نمایند نضج و تحلیل و اسهال بلغم خام و مواد محترقه نماید
و آشامیدن ده درم شیرهٔ آن با فانیذ و یا شکر سرخ و یا عسل جهت استسقاء زقی و لحمی نافع و با اندکی نمک هندی ادرار آن قوی‌تر و انفع
و خوردن مقشر آن بدستور مسطور در دفع قولنج موثر و معتادین قولنج را اوفق و آشامیدن شیرهٔ آن که مغز فلوس خیار
شنبر دران حل کرده باشند جهت تپ بلغمی بعد از نضج ماده و آن از جمله ادویه است که هر خلط منجمد را بگدازد و هر خلط رقیق را
منجمد منعقد گرداند و لهذا با بالای شیر نباید خورد که از انجماد منعقد گرداند در معده مضر معده مصلح آن انیسون و شیر مقدار
شربت آن از پنج درم تا ده درم و از آن زیاده مضر و غیر مجوز بدل آن حبة الخضراء و گفته‌اند که چون در شیر داخل نمایند باید که
در هر یک رطل شیر ده درم حب القرطم باشد و نیم رطل آن را بیاشامند تا عمل نماید و دهن آن قریب بدهن الخروع است و ضعیف
تر از آن و منجمد کننده شیر و جدا کننده مائیت آن از جبنیت و دهن بستانی آن مستعمل لطخ است قرطم بری بیونانی
اطرقطوس نامند و نبات آن بلندتر و برگ آن طولانی‌تر از بستانی و در بن شاخهای آن خارها رسته و باقی شاخها خالی و گلی بزرگ و
سفید و زیر در بن شاخهای آن پنجه خار و گل آن زرد و تخم آن شبیه به تخم بستانی طبیعت آن در دوم گرم و در سوم
خشک افعال و خواص آن آشامیدن برگ و تخم آن بقدر یکمثقال تا نیم مثقال فلفل با شراب جهت نیش عقرب مفید و گفته‌اند
چون ملسوع برگ و یا تخم آن را در دهان نگاه دارد مادام که در دهان اوست احساس الم نیش نکند و چون بیندازد باز عود
کند قرطمان بضم قاف و سکون راء و ضم طاء مهمله مثالثه و فتح میم و الف و نون معرب هرطمان فارسی است و گفته‌اند که جلبان
است ماهیت آن ابوحنیفه دینوری اسم درختی دانسته شبیه بدرخت چنار و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ
آن خوشبوست افعال و خواص آن آشامیدن خشک آن بقدر دو مثقال جهت نفع اسهال مفید دانسته‌اند و هرطمان
در حرف الهاء ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد قرظ بفتح قاف و سکون راء و ظاء معجمه مثال العرضی گفته معرب کرته فارسی
است و بفارسی بزغند و لبربری خنجر و میناء و بیونانی عرصود و دن و بهندی کیکر و بمصری ماسنط بطاء مهمله و بظاء معجمه نیز و صنط
بصاد و طاء مهملتین و در بیان هر دو نون نیز نامند ماهیت آن گفته‌اند ثمر نوعی از ام غیلان است که اقاقیا عصارهٔ آن و صمغ
عربی صمغ آنست و درخت آن خاردار و بعضی برگ سلم و بعضی ثمر سنط دانسته‌اند و ساق درخت آن قوی و چوب آن صلب و چون

وچون کهنه گردد سیاه رنگ بر رنگ سپستم و آبنوس میگردد باید که سفیدی و اهل هند و بنگاله باینه گرده و بها ورته و گاڈی و جهکره
از آن میسازند برای صلابت آن و شاخها و چوبهای آن غیر مستوی و تخم آن بقدر دانه تمر هندی و از آن کوچکتر و در خامی سبز
و بعد از رسیدن سرخ میگردد و در غلافی مانند تمر هندی و از آن نازکتر و مانند لوبیا و گل آن سفید و بعضی زرد و در هند زرد میباشد
و خوشبو از برگ و تخم آن و باغت ادیم و پوست حیوانات مینمایند و از آن جلود القرظ مینامند و بهترین عصاره آن یعنی اقاقیا آنست
که از تمر خام آن اخذ نموده در سایه خشک کرده باشند و بیان آن مفصل در اقاقیا در حرف الالف مع القاف مذکور شد طبیعت جمیع اجزای
شجر آن سرد و خشک در دوم با قوت قابضه افعال و خواص آن مسواک چوب بیخ آن و سنون سائیده آن جالی دندان و مستحکم کننده آن
و نیکو کننده رنگ رخسار و اشامیدن آب طبیخ برگ و خار آن حابس اسهال و بخور آن مستحکم کننده اعصاب مسترخیه و رافع درد آن
و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جروح عظیمه رطبه نافع **قرع** بفتح قاف و سکون راء و عین مهمله و بفتح زاء نیز آمده لغت عربی است
و نیز بعربی دبا و بفارسی کدو و بهندی نیز مشهور بدان است و بترکی قباق و بسریانی قراء و برومی فلوفرنیا و بیونانی قروفانا نامند
و دسقوریدوس قلوقینا نامیده ماهیت آن ثمر نباتی است که از القطین نامند و جاره دار و بر جا و رجوع بر زمین و دیوار نیز پهن میشود
و برگ و شاخ آن بزرگتر و قوی‌تر از خیار و خشن و فربه‌تر از آن و بیخ آن باریک و بلند و اندک شیرین و مسکر و مطلقا آن دو نوع است
شیرین و تلخ و تمر تلخ آن کوچکتر و بفارسی کدو تلخ و بهندی توینبڑی نامند و گفته اند دو نوع است سبز و رومی و شیرین آن اصناف
است صنفی مدور و صنفی طولانی تا بدو ذرع و زیاده هم شنیده شده و قطر آن از یک شبر هم کمتر تا یک شبر و این مخصوص بلاد هند و بنگاله
است و صنفی کوچک بقدر نارنجی و امرودی بسیار بزرگ و بشکل آن و این مخصوص بلاد دکهن و هندوستان است و بسیار نازک و لذیذ میباشد
و بهندی ڈهنڈس نامند و از همه اصناف بهتر و لطیفتر و نازکتر و صنفی بسیار بزرگ صراحی شکل و در پوست آن که مغز آنرا بر آورده خشک کرده
باشند تا مقدار یکصد رطل گندم و یا برنج میگنجد و این مخصوص به بنگاله است و جای دیگر باین بزرگی نمی‌شود و در هندوستان
میبرند تا صد روپیه فروخته میشود و از این طنبور میسازند هر قدر که بزرگ باشد قیمت آن زیاده که آواز آن بلندتر میشود و صنفی طولانی
لیستر و لحم آن با زبوست و این مخصوص بلاد هند و بنگاله است و هنود این را بسیار میخورند و مسلمین کمتر و بهندی پیٹهه و به بنگالی
کونڈه نامند شیرینی و مربای این خوب میشود و لحم اینها همه سفید است و تخم ها همه طولانی پهن و بر صنفی میشود مدور و بعضی اندک طولانی
و خیاره دار و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مایل باندک سرخی و لحم و مغز آن اندک سرخ رنگ و طعم آن با اندک شیرینی و این
را مزوبه و بفارسی کدو بکه و بهندی کدیمه نامند بهترین همه آن سفید نازک تازه شیرین آنست که ریشه دار نباشد و متوسط در بزرگی
و کوچکی باشد طبیعت آن مطلقا سرد و تر در دوم افعال و خواص آن سرد و مرطب و مفتح سدد و مدر بول و ملین بطن و زایل کننده
یرقان و خلفه و عرقیه و حمیات حاده و جوهر آن بجهت آن قلیل الغذاء و سریع الانحدار و مناسب محرور المزاجان و صفراویان و مولد خلط

صالح لطیفه اگر در معده فاسد نگردد و قلیل الانهضام زیرا که به تنهائی سریع الفساد و استحاله بخلط غالب موجود در بدن است و مولد خلط
سمی بسبب لطافتی که دارد و چون با غذا که مناسبهٔ خلط ترکیب نمایند کیفیت آنرا مبدل گردانند مانند آنکه اگر با سفرجل و با آب غوره و با
آب انار و با سرکه و در روغن بادام و با زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط صالح و جهت صفراوی مزاجان و محرورین و حمیات حاده نافع
و بدستور چون با سرکه طبخ نمایند و لیکن ضرر آن برای صاحبان قولنج و معتادین بدان زیاده زیرا که قرع مولد قولنج است و با اشیای حریف
مانند خردل مولد خلط حاد و با اشیای مالح مولد خلط شور و با قابض قابض و همچنین با هر چیز مستحیل بخلط مناسب آن اعضاء الراس
قطور و سعوط با روغن آب افشردهٔ خام آن با شیر دختران در بینی و گوش و بدستور گذاشتن جرادهٔ آن بر سر جهت صداع حار
و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره و بیخوابی و ضماد سائیدهٔ آن بر پیشانی سر اطفال و غیر اطفال جهت ورم حار آن و صداع
حار و رفع خشکی دماغ و بیخوابی و بر چشم جهت ورم حار آن و نشستن سر با آب آن و آشامیدن و قطور آن در بینی باعث تسکین
صداع حار و تنویم مبرسمین و غرغره و مضمضه آن جهت وجع حلق و درد دندان حار و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن خصوص
با روغن گل و سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن به تنهائی و یا با روغن گل جهت درد دندان و قطور آب کدوی لیسار کوچک تازه
منعقد که هنوز گل آن نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان مؤثر و بدستور
آب گل آن و جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و وسواس
و جنون و رمد که از بخارات معده باشد اعضاء الصدر آشامیدن اسفیدباج مطبوخ آن با کشک شعیر و یا با ماش مقشر و یا مطبوخ آن
در روغن بادام جهت درد سینه و سرفهٔ حار و بدستور آشامیدن سویق آن بتخصیص که مقلو باشد اعضاء الغذاء و النفض مطبوخ
آن مسکن عطش و گرمی کبد حار و کرب صفراوی و دافع فضول حاره بسبب ازلاقی که دارد و لیکن موجب سستی و ارخاء معده و امعاء
و سویق آن حابس بطن و مسکن عطش و حدت صفرا و خون و کرب و آشامیدن آب مطبوخ معصور آن بقدر ثلث رطل با عسل و اندکی
بطرون ملین بطن و مسهل باعتدال با [illegible] فلوس خیارشنبر و ترنجبین و بنفشه مربا و با شراب آن مسهل صفرا و جهت تبهای
صفراوی حاده و مسوی و با تمر هندی و شکر مسهل صفرای سوخته و منقی امعا و گرده جهت حرارت دماغ و رمد و حمیات حاره و آب
مطبوخ در بست در خمیر و گل گرفتهٔ آن بدستور و ماء القرع بقدر نیم رطل با ده درم شکر و با تمر هندی تنهای مناسبهٔ لطیفه جهت تسکین
حرارت معده و کبد و قلب و حمیات حاده و دقیقه و غیرها و اکثر امراض حاره حاده و شیخ الرئیس نوشته در ذات الجنب هر چند
ماء القرع نافع است از جهتی گاه مضر است از جهت آنکه مدر است و مطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حادهٔ صفراویه و کثرت حدت
صفرا و خون و اکثر امراض حاره حاده و نیز باعث سرعت خروج آن از معده و با گوشت باعث سرعت و نیکوئی هضم آن و با مزورات
ماشیه و حمصیه با روغن بادام جهت سرفه و ترطیب دماغ و بدن و تسکین حرارت جگر و تبهای حاره و آشامیدن مرق مطبوخ کدو

کدو با خروس بچه و یا با مغز تخم آن جهت رفع غشی و تپهای حاره و عشیه و رفع سمیت اخلاط سمیه بتعدیل و ضماد آن بر معده و کبد
و گرده و احشا بتسکین حرارت و لهیب آنها و استنشاق بوی پوست خشک آن جهت بواسیر و نزف الدم احشا و بالجمله اقسام آن جهت محرور
المزاجان صفراوی و دموی و جوانان و بلدان حاره نافع و مضر مخالف آنها و مولد قولنج و نفخ و ثقل در معده و مسقط اشتها و مولد
بلغم و سوداء بلغمی و سوداء احتراقی از بلغم و مطبوخ تر آن با ماست که کدو ماست و هندی رایته نامند چون با خردل و سیر و
فلفل و نمک و نعناع استعمال نمایند مبرود المزاجان را موافق و محرور المزاجان را احتیاج بدانها بدون نمک و اندکی نعناع نیست مصلح
آن قی فرمودن و آشامیدن با ماء العسل و عود هندی و قرنفل و زیره و سعد و نعناع و جوارشات حاره عطره و تحشی آن با روغن و
داخل کردن فلفل و خردل و الکامه و اشیاء حاره دیگر و نمک در مبرودین و در محرورین و صفراوی مزاجان آب غوره و انار و سرکه
و امثال اینها و مربای آنکه مبیز نباشد و با شکر و یا با عسل معتدل ترین مربیات و لذیذ و مقوی دماغ و مولد خون صالح و دافع مواد
سوداویه و امراض حادث از آن و سریع الهضم اگر چه معده بلغم بسیار نباشد و الا مستحیل بدان میگردد و عسلی آن برای مبرود
المزاجان بهتر از شکری و محلل آن بلطف و ناضج و مسکن حدت صفرا و خون خصوص حاشیدار آن موافق محرور المزاجان و مضر
مبرودین القروح و الجروح و در پوست خشک سوخته آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رفع اکله زخمها و زخم ذکر و اعضاء یابس المزاج
و با روغن گاو تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و بدستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی آتش و با دم الاخوین نیز
الاورام ضماد کدو و سائیده جهت حمره و اورام حاره و روغن آن که آب تازه لحم و مغز جوف آن را گرفته با ربع وزن آن روغن کنجد و
یا روغن بنفشه یا بادام و قدر مضاعف [illegible] طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند مانند روغن بنفشه و نیلوفر است طبیعت آن سرد و
تر افعال و خواص آن مرطب بدن و دماغ و رافع یبوست آن و منوم و جهت مالیخولیا و سهر مفرط و تشنج یابس و درد گوش حار و
سرفه حار و دق و تلیین صلابات شربا و سعوطا و قطورا و تمریخا نافع و چون پوست آن را جدا کرده خصوص که تخم آن خوب مستحکم
نشده و خام باشد و مجموع آن را از لحم و پنبه و تخم با پیه گرده بز بکوبند و بجوشانند تا خوب مهرا شود و بگذارند تا سرد شود و چربی بالای
آن را بگیرند در جمیع افعال از مرطب و مبرد و غیرها اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد بسازند و چون سر کدو را بریده در جوف آن
خبث الحدید پر نمایند و سر آن را بهمان قطع شده کرده بگذارند و بعد از چهل روز آب آن را گرفته با حنا خمیر نمایند و بر مو خضاب کنند خضاب
نیکوئی و مغز تخم کدو طبیعت آن در دوم سرد و در اول تر و با قوت مسکنه اخلاط متحرکه افعال و خواص آن مسمن بدن و جهت
رفع خشونت سینه و نفث الدم ریه و سرفه حار و تشنگی و تپهای حاره و قرحه امعاء و مثانه حادث از خلط حاد و لاغری گرده و حرقت
البول و امثال اینها نافع و روغن تخم آن جهت رفع یبوست دماغ و بیخوابی سل و تپهای حاره و نبض صفراوی بتعدیل شربا
و قطورا و سعوطا و تمریخا و طلاء و ضماد روغن مغز تخم کدو شیرین با دم الاخوین نرم سوده و یا با جرم مغز آن جهت قروح سر و بدن

اطفال وگوشه دهان و بناگوش و بنداگیر و غیرها مجرب مقدار شربت از تخم آن تا هفت مثقال بدل آن مثل تخم هندوانه و خیارین و حلوا
و دهن الفستق و مربی و محلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **قرع المر** یعنی کدوی تلخ که بهندی تونبری نامند ماهیت آن در نبات شبیه بساره
کدوی شیرین و ثمر آن از آن کوچکتر طبیعت آن بسیار گرم و خشک و سمی افعال و خواص آن مقدار قلیلی از آن مقی قوی و قی
فرمودن بآن جهت ضیق النفس بارد و رطب قدیم و سرفه رطب کهنه نافع و قطور آب کال آن و نشوق آن جهت رفع یرقان
و امراض رطوبی و دماغی نافع و بیخ آن که بهندی تکهیه نامند گرم و خشک و محلل اورام و اوجاع بارده طلاء و ضماد آن منفرداً یا مرکباً
با ادویه مناسبه و گویند که چون کدوی تلخ خشک را بشگافند و در جوف سر بریده آن که مانند پرده عنکبوت می‌باشد پر آورده
نرم سوده اندکی از آن را سعوط نمایند جهت رفع یرقان اصفر که چشمها و رخساره بسیار زرد شده باشد و اکثر امراض دماغی و
رطوبی نافع باخراج رطوبات و بلاغم زرد رنگ از بینی و چشم **قرفة الدارصيني** بدانکه قرفه بکسر قاف و سکون راء و فتح فاء و تاء
لغت عربی است بمعنی پوست درخت مطلقا و مراد اطباء پوست درخت خاص است و بیونانی قنضطرایس و بسریانی ضرافوره
برومی قیر قنیطوسینش و بهندی تج نامند ماهیت آن آنچه بتحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارصینی است که در غیر جزیره
سیلان بهم میرسد و ضخیم تر از دارصینی و پوست آن خشن تر و اصناف می‌باشند بعضی برنگ دارصینی و بعضی تیره تر و بعضی
مایل بزردی و سفیدی با خطوط و بعضی برائحه آن شبیه برائحه قرنفل با اندک حدت و این را قرفة القرنفل و بعضی برائحه دار
چینی و این قرفة الدارصيني نامند و بعضی کریهة الرائحه و بهترین همه قرفة القرنفل دارصینی رنگ تیره گون که با حدت و خوشبو
باشد و بسیار کهنه فاسد شده نباشد و زبون ترین همه کم رنگ اغبر کریهة الرائحه است و فرق دارصینی بتفصیل ذکر یافت طبیعت
آن در آخر دوم گرم و خشک و قرفة القرنفل در تفریح و افعال مشابه قرنفل و قرفة الدارصيني قریب بدارصینی لیکن ضعیف
تر از آن و بعضی از آن قوی تر دانسته اند افعال و خواص آن مقوی اعضاء باطنی اعضاء الرأس و العصب جهت فالج و لقوه
و صرع و امراض عصبی و اوجاع مفاصل اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد و سپرز و در این فعل اقوی از دارصینی گفته اند الاورام
والقروح ضماد آن با سرکه رافع اورام و جرب و قوبا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن سلیخه است **قرقمان** بکسر قاف و سکون
راء و کسر قاف و میم و الف و نون و بفتح هر دو قاف و میم و الف و نون نیز آمده ماهیت آن چیزیست مانند قاده که در جوف بعضی اشجار
کهنه بهم میرسد خصوصا درخت خرما و مقل حجازی و سعیدی و انطاکی گفته چیزیست کرم خورده که در جوف درختهای کهنه بهم میرسد
و مخصوص بدرخت مقل است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن حابس نزف الدم و اسهال مزمن و سایر
سیلانات و مدر بول و شیر و سنون آن جهت تقویت لثه و سفید کردن دندان و ضماد آن با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن
نافع **قرقوما** بفتح قاف و سکون راء و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون غین معجمه و میم و الف و قرقوما نیز آمده لغت

بلغت یونانی است ماهیت آن ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقوم زعفران است و معنی ثفل را نامند و مختار و بهترین آن خوشبوی سنگین
سیاه رنگ آنست که در آن چوب نباشد و چون بخایند بدندان بچسبد و دندان را از رنگین کند و چون در آب حل کنند آب را رنگین برنگ زعفران
نماید و الطاکی دهن زعفران دانسته طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن منضج و مسخن و مقوی اعصاب و محلل صلابات و مدر
بول و اکتحال آن جالی آثار و رافع ظلمت چشم و مقوی ارواح باصره است **قرمز** بکسر قاف و سکون را و کسر میم و زا معجمه لغت رومی است و
گفته اند لغت ترکی است و بعربی دود الصباغین و صبغ ارمنی نیز و قرمز و بفارسی کرم رنگرزان و کرمک و بیونانی اسفروس و بسریانی
اغنوس نامند و تیقوریدوس در رابعه قنفس نامیده ماهیت آن حیوانیست کوچک که در برگهای اشجار خصوص درخت جبلی بهم میرسد
و بالقدر دانه عدس تا بزرگ میشود و هرچند بزرگ میشود سرخ تر میگردد و گویند شبیه است که بر برگ بعضی اشجار می نشیند و چیزی شبیه بدانه
عدس تا بر آن بر آید گی مثل سر حیوانی و آهسته آهسته بزرگتر میشود تا بالقدر دانه نخودی میشد بر و مانند حیوانی پرنده میگردد که گویا
میخواهد طیران کند لیکن شکافته شده از جوف آن کرم کوچکی سرخ رنگ بر می آید و هرچند کهنه گردد رنگ آن زیاده میگردد و آن را با شراب
میکشند بنوعی خاص و طبخ مینمایند با شراب یا آب و رنگ آن را اخذ نموده نقاشان کتاب و رنگرزان در رنگ سرخی نقاشی و
کتابت و رنگ ابریشم و پشم بکار میبرند و بعضی وان دو جزو حریر و پشم را که در آب جوش داده باشند خوش رنگ میکردانند و رنگ
کتان و ریسمان پنبه بدان خوب نمیشود و گویند دو قسم میباشد حمری و غیر حمری حمری آنست که اگر او در شراب بکشند و بالیده و جوش
رنگ میباشد و بکیداند آن چون در شراب حل نمایند بر و حمی آب را خوش رنگ میکردانند بخلاف غیر حمری و بهترین الوان احمر است و از آن بهتر
رنگی در سرخ نیست زیرا که رنگ این شکفته و خوشنما و براق میباشد خصوص که بر طلا بنویسند و ابریشم و پشم رنگ نموده بدان ثابت رنگ
میباشد و بهترین آن تازه بسیار سرخ آنست که از قبرس و بلاد ارمن آورند طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن با
قوت قابضه و جالی جمیع اعضاء المفضل است سیاه آن بقدر دو درهم تا یکهفته هر روز بسیم با عسل جهت قطع حیض مجرب گفته اند و با سرکه
جهت منع حمل و ذرور آن مجفف و اسیر الجروح و الامراض و الاعصاب ضماد آن با عسل جهت الصاق والتیام جراحات عظیمه و
بدستور با سرکه و نیز با سرکه جهت شکستگی اعضائی و جراحات اعصاب خاصه و سایر اعضاء عموما قوی الاثر الزنیته لطول آب
مطبوخ آن محلل صلابات و نیکوئی و درازی موی و مانع تولید قمل مقدار شربت آن دو درم و تعلیق آن با ابریشم سرخ در منع [illegible]
موثر **قرن** بفتح قاف و سکون را و نون لغت عربیست بسریانی قرنه و بفارسی سر و شاخ حیوان و بهندی سینگه نامند
ماهیت آن معروف است و آن بمنزله سلاح و حربه است برای دفع موذی از خود و اکثر حیوانات حلال گوشت مانند اقسام گاو و بز
و میش و آهو را میباشد و نوع نر را بزرگتر و بلندتر از نوع ماده و ماده تکون آن بیشتر و غلیظتر از ماده مولیت و جمع آن قرون
آمده طبیعت مطلق آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص آن مجفف و قابض مانند ملح مغسول و اکثر مستعمل محرق آنست العین

الکحال آن جهت منع نزول مواد بسوی چشم اعضاء النفض جهت نفث الدم هر عضوی و نواسیر اعضاء الغذاء و النفض جهت استرخاء معده و
نشف رطوبات آن و یرقان و خود سنطاریا نافع و دستور احراق آن در مقدمه مذکور گردیده و قرن هر حیوانی در ذکر آن حیوان بیان شد
و قرن ایل بسریانی قرنا و ایلا گاو بیونانی سمفوریا و برومی سمعورنیس و بفارسی سرو گاو کوهی و شاخ گوزن نر و بهندی باره
سنگه گویند و بهترین آن ماخوذ از ایل نر است و نیز قرن ایل را باصطلاح اهل بالغه از بلاد اندلس بنائی رلانا بند که بیونانی قرنمن گویند
و قرنمس مذکور شد و نیز قرن بقول انطاکی اسم درختی است بقدر آزاد درخت و اثر آن ثمر است بقدر زیتون و سرخ پس سیاه میگردد و افعال
و خواص آن جهت رفع اسهال و قروح نافع و خاکستر برگ آن جالی آثار و چون بکوبند ثمر آن را و در حال خامی که سبز باشد و سرخ نشده بسایند و بر
اورام و قروح گذارند نزود دی زایل بسازد **قرنفل** بفتح قاف و راء و سکون نون و ضم فاء و لام و قرنفول نیز و بیونانی قرنفواس و
برومی قرفلون و بفارسی میخک و بهندی لونگ نامند در ماهیت آن اقوال بسیار است آنچه بتحقیق پیوسته آنست که ثمر درختی است که در
جزیره از جزایر زیرباد که آن جزیره را جاوه و بتاوه نیز نامند بهم میرسد و در جای دیگر نمیشود و بالفعل آن جزیره در تصرف و لندیس است که فرقه
از النصاری است و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت کنار و شاخهای آن باریک و بلند مانند شاخهای یاسمین که بهندی چنبیلی نامند و
بلند شده بار بسوی زمین میل کرده و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن بزرگتر و ثمر آن که قرنفل است باریک بلند از بند انگشتی کوتاه
تر و اندک پهن و سر آن مشرف و بر سر آن قبه بشکل حباب و چون خشک گشت در لیسها که می آورند بسبب سودن با هم اکثر قبه آن
جدا میگردد و دو اقسام نر و ماده میباشد نر آن بزرگتر و اغبر و کمرنگ و کم بو و کم طعم تر از ماده و ماده آن کوچکتر و در صفات مذکوره اقوی و بهتر
و مستعمل ماده تازه خوشبوی قوی الرائحه تند طعم مایل بشیرینی تیره رنگ بالیده آنست که در خاییدن و کوبیدن اجزای آن تمام خوب نرم گردد
و خشبیت نداشته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن باقوت تریاقیت و
تفریح اعضاء الراس مقوی ارواح و اعضاء رئیسه باطنیه و حافظ آنها جهت تقویت دماغ و ذهن و فکر و رفع صداع بارد و رطب و فالج و لقوه
و نزلات متوالیه و سکته و تفتیح سده دماغی و سایر امراض بارده رطبه سوداویه دماغیه و عصبانیه نافع و سوداوی مزاجان و کسیکه در
مزاج او سودا غالب باشد شربا و سعوطا و نفوخا و طلاء و ضمادا به تنهائی و یا با ادویه مناسبه و جهت تقویت لثه و درد دندان بارد و
رفع بدبوی دهان و باعث طیب نکهت مضغا و الکحال آن جهت تقویت باصره و رفع سبل و غشاوه و نیز خوردن آن جهت امراض
مذکوره عین اعضاء الصدر جهت سرفه بارد و رطب و ضیق النفس کهنه رطوبی و خفقان بارد و وحشت و خوف و وسواس و موجب
شجاعت آشامیدن آن اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و قوت هاضمه و امعاء و کبد و گرده بارده طحال و باه و رحم و مسخن جهت
رافع امراض بارده اعضاء مذکوره قی و غثیان و فواق و جشاء و تحلیل ریاح غلیظه حاصله از اغذیه لزجه غلیظه و استسقاء لحمی و تقطیر
البول و سلس آن و علل بلغمی و سوداوی و زلق الامعاء رطوبی و امراض بارده رحم شربا و فرزجه آشامیدن نهمد زرم آن با شیر

با شیر تازه دوشیده لبنه طامدا و مت لبغایت محرک باه و مداومت یکدرم آن در وقت طهر و پاکی از حیض باعث حمل و تسخین رحم و فرج و بردن
یکعدد از آن هر روز باعث عدم حمل و طلا و ضماد مابوده آن بر پیش سر جهت امراض بارده دماغیه مذکوره و بر اوجاع بارده مسکن اوجاع
و بر اورام بارده محلل آنها و ضماد ممضوغ آن با آب و نهادن بر احلیل نزد مقاربت باعث تلذذ جانبین و گویند مضر گرده و مصلح آن
صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن بوزن آن دارچینی و نصف آن بسباسه است و بهموزن آن فرنجمشک و بهموزن آن خولنجان
و بوزن آن نیز خولنجان گفته اند و عرق آن در جمیع افعال قایم مقام خمر است که بگیرند یکجزو آن را و نرم بسایند و از هر یک برگ گل سرخ و گل
گاوزبان نرم سوده یکجزو و نیم جزو و برگ تانبول نکوفته نیم کوفته نیم جزو و همه را در گلاب یک شبانه روز بخیسانند پس بدستور متعارف مقطر نمایند
و بقدر احتیاج بنوشند جهت تفریح و تقویت اعضاء ظاهره و باطنه و معده و کبد و هاضمه و دفع ریاح و سموم و تفتیح سدد و تعدیل اخلاط
و استسقاء و سایر امراض بارده بیعدیل و شراب آن که بگیرند و آن را با شانزده جزو آب انار ترش و یکجزو عسل مصفی در شیشه کنند
و سر آن را بسته در سرگین اسپ دفن نمایند و بعد یکهفته بر آورده استعمال نمایند از جمیع مراتب قوی تر گفته اند و اگر آن را با شکر بقوام
آورند و شربت مرتب نمایند جهت امراض بارده صعبه بی نظیر دانسته اند و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین کبیر مذکور شد **قرنفل
بستانی** ماهیت آن برگ فرنجمشک است و بهندی ابل و رام تلسی نیز نامند و در فرنجمشک ذکر یافت و عرق آن مانند عرق قرنفل است
در طعم و رایحه عوام اهل شیراز قرنفل بستانی را بر قنطوریون غلیظ بستانی اطلاق مینمایند جهت مشابهت گل آن با قرنفل در رایحه و
رایحه **قرنفل شامی** قرنفلیه است لغت سریانی است ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر یکذرع و خشن و با شعبها و برگ آن شبیه ببرگ
بلادر و برگ بنفشه و گل آن بنفش مایل بسفیدی و خوشبو شبیه ببوی قرنفل و بیخ آن شبیه بخربق سیاه و در بو مانند دارچینی منبت
آن اکثر مواضع نمناک و با بادروج یکجا میروید طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن اعضاء الراس و غیرها آشامیدن
آن جهت صرع و بدستور ضماد برگ آن جهت صرع و ورم رحم و رطوبات و ابتدای جرب و ورم پستان و تحلیل آنها و شیر در آن و بو کردن
گل آن جهت زکام و آشامیدن آب طبیخ آن جهت عسر نفس و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض
و آشامیدن بیخ آن جهت وجع حادث از احتباس حیض و اسقاط جنین و با شراب جهت لسع هوام و ضماد مطبوخ آن با طلاء جهت
کوفتگی اعضا و چون بیخ آنرا کوفته در روغن طبخ نمایند تدهین و تمریخ بدان جهت کزاز و لرز حمیات نافع مضر محرورین مصلح آن
بنفشه مقدار شربت آن یکدرم است **قرون السنبل** بضم قاف و راء و سکون واو و ضم نون و الف و لام و ضم سین مهمله
و سکون نون و ضم باء موحده و لام در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی بیخ نوعی از سنبل ابیض دانسته اند که با
سنبل یافت میشود و قتال است و بعضی گفته که در بلیت بعضی از سنبل هندی نیز یافت میشود و بعضی بیخ خانق النمر و بعضی
بیخ شوکران دانسته اند و بعضی گفته اند بیخی است شبیه به بیش و سمی و بعضی گفته اند نوعی از بیش است و اصح اقوال قول

اخیر است که نوعی از بیش است و بهندی اتر اسنگهیا نامند و در حرف الباء مع الیاء در بیش ذکر یافت و آن سیاه رنگ باریک و از سعد باریکتر
و دراز تر و با درشتناکی و بعضی سفید رنگ نیز میباشد طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن بجوز بیست
ضماد آن با سرکه جهت رفع درد پای کهنه و تحلیل اورام صلبهٔ بارده و تدهین روغنیکه دران جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره و ضماد
آن جهت تحلیل صلابات اعضاء مفید و ربع درم آن کشنده است باختلاط عقل و بول الدم و سیاهی زبان و سایر امراض سرسام و مداوا آن
آن قی فرمودن و آشامیدن کافور بمقدار بسیاری تا یکدرم و تا یک مثقال هم با گلاب و شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر با برف و یخ سرد کرده یا
جلاب و قرص کافور با دوغ ماست گاوی و ضماد نمودن اضمدهٔ بارده بر قلب و کبد مانند صندل و کافور با گلاب و آب برگ بید و امثال اینها و
آشامیدن شیر تازه دوشیده و سویق سیب ترش و جو مغسول با جلاب سرد کرده و آشامیدن آب انار ترش و آب هندوانه و ماء القرع
و ماء الخیار و لعاب بهدانه و بزر قطونا سرد کرده با جلاب و مانند اینها **قریس** بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین
مهمله ماهیت آن بعضی گفته اند نوع غذائیست مانند مصوص و مصوص در حرف المیم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اکثری گفته اند
آب گوشت سرد منجمد شده را نامند هر گوشتیکه باشد از ماهی و غیر آن **قریص** بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و صاد
مهمله ماهیت آن نوع غذائیست که از لحوم لطیفهٔ خفیفه مانند ماهی و بزغاله و جوجهٔ مرغ و باچه و امثال اینها ترتیب دهند با سرکه و ترشی
ها و میوهای تازه و خشک و ادویهٔ طیبة الرائحه طبیعت آن معتدل با برودت و رطوبت افعال و خواص آن مسکن صفرا و خون
حاده و قاطع بلغم و محرور المزاجان را نافع و مضر مبرودین المزاجان و سوداوی و علل اعضای تنفس و سرفه و ضیق النفس **فصل القاف**
مع الزاء المعجمه قزاح بضم قاف و فتح زاء معجمه مشدده و الف و حاء مهمله لغت مغربیست و اعراب افریقیه از اعلیجان و اهل
شیراز کمه و کماه نیز نامند ماهیت آن نباتیست معروف در قیروان شبیه برازیانه و بیشتر اثر انبجره و از رازیانه برگ آن باریکتر
و شاخهای آن کوچکتر و متشعب در هم بافته شده و گل آن زرد و تخم آن باریک شبیه بانیسون و طعم آن مانند رازیانه و جمیع
اجزای آن از برگ و شاخ و گل و ثمر همه خوشبو است و در مصر نیز بهم میرسد و در نواح شیراز نیز و برای غنم نیکو مرعی و علفی
است فربه کنندهٔ آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن برگ و تخم آن مستعمل اهل آن نواح بجای توابل
و محلل ریاح و محرک جشاء و مسکن اوجاع بارده و مدر بول و حیض و در اطعمه باعث لذت اشتها و آشامیدن آب طبیخ آن با
ربع رطل شکر در تحلیل ریاح و درد احشاء مجرب دانسته اند **فصل القاف مع السین المهمله قسن** بضم قاف و سین مهمله ماهیت
آن لبلاب بی ثمر است برگ آن ریزه و متشبک و شاخ آن باریک طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن اقعاد الرأس
سعوط عصارهٔ آن جهت عفونت خیشوم اعضاء النفض آشامیدن آب برگ و ساق آن مدر حیض و فرزجهٔ آن مخرج جنین اسم
آشامیدن آب بیخ آن با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع **قسب** بفتح قاف و سکون سین مهمله و باء موحده اسم عربی حجازی تمر

حجازی ثمر نخل خشک شده همین است و اهل مغرب آنرا المقلقل و اهل نجد عرق و برشوم و بفارسی خرمای خشک شکن و بشیرازی قسب نامند ماهیت آن
خرمایی است خشک نیم رس است که بکمال نرسیده باشد و اقسام میباشد و آنچه را بعد از جوش دادن در آب شگافته و پاره جهت میشانه و یا نموده خشک
کرده باشند شکم دریده نامند و آنچه سر آنرا بلبل خورده و در درخت مانده خشک شده باشد بلبل خورده گویند و این شیرین تر میباشد و بهترین
همه بزرگ فربه هسته کوچک آنست که خشک و صلب باشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی معده و ناشف رطوبات و مستحکم
کننده الیاف آن و حابس طبع و نفاخ خصوصا که آب بر آن بیاشامند و خوردن آن با مغز گردکان منضج و محلل اخلاط سینه و اما
بسر شی آنکه خوب خشک نباشد گرم و تر و خشکی ندارد و نفاخ و بطی الهضم و مرخی معده و گاه اسهال میاورد مصلح آن مغز گردکان بریان
کرده و کاشته شده قسب قاطع اسهال بلغمی و مسکن عطش حادث از بلغم مالح است و بهتر آنست که خشک اندکی مایل بسبزی آنرا بعد از تلی
بالای طعام سرد و تر بخورند خصوصا صاحبان ضعف معده و اما اوقال یعنی آنچه خام هسته نابسته خشکیده بهم نرسیده باشد و همه اصناف
آن زبون و مورث ریاح و کشیدگی معده و احشاء و اجتناب از آن اولی است مصلح آن زیره در سرکه خیسانیده و مطلقا قسب مغز خرمای آن
واقعه است مانند سایر شیرینیها تحلیل مصلح آن حار مزاجان سکنجبین حامض و شراب انار میخوش و در مبرودین زیره در سرکه خیسانیده و بعضی
گفته خرمای هندی عبارت از آن است **قسط** بضم قاف و سکون سین و طاء مهمله مشاالگفته اند معرب از قسطس یونانی است و گفته
اند معرب از کت هندی است و بسریانی قوشنا و قشنا و بفارسی کوشنه و بلغو بگی کست و بهندی کت نامند ماهیت آن بیخی است شبیه
به بیخ لفاح و نبات آن بی ساق و مفروش بر زمین و برگ آن عریض و گویند بخصیت خنثی که بهندی بهکر مول نامند بدانکه قسط سه قسم
میباشد قسم اول آن شیرین سفید اندک مایل بزردی سبک با عطریت است و این را قسط بحری و عربی گویند و دوم تلخ مایل بسیاهی
و منو آن مایل بزردی و سطبری و سبک و کم بو و این را قسط هندی نامند و سوم مایل بسرخی و سنگین و در وزن شبیه بچوب شمشاد
و خوشبوی و بی تلخی و این سمی و قاتل است و آنچه بوی صبر از آن آید زبون و از مطلق آن مراد قسط شیرین است و بالجمله از ادویه نفیسه
جلیلة القدر است و بهترین آن سفید تازه شیرین گرم ناخورده با عطریت رایحه سطبر لحیم است که چون بخایند اندکی زبان را بگزد و
پوست آن نازک باشد و بعد از آن هندی سیاه سبک وزن و بعد از آن قسط شامی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی بیخ
راسن را قسط شامی نامند و مغشوش بقسط بحری مینمایند و فرق میان آن و قسط بحری صلابت و عدم عطریت رایحه و گزندگی
بیخ راسن است یعنی صفات قسط بحری در بیخ راسن نیست طبیعت آن در سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس گرم در سوم و
خشک در دوم گفته و با رطوبت فضلیه نفاخه و گفته اند قوت حرارت و حرافت و مرارت هر سه با هم جمع است که مفرح جلد است افعال
و خواص آن مقوی اعضاء رئیسه بخاصیت نافضه و اعصاب و باه و دافع امراض بارده رطبه از آنها و مسخن اعضاء که مراد
تسخین آنها باشد و جاذب خون و سایر اخلاط و سم بظاهر جلد اعضاء الراس مقوی دماغ و مستحکم کننده اعصاب و محلل و

برانگیزندهٔ کشندهٔ ریاح مخدره در باطن و دافع صداع بارد و رطب کهنه خصوصا قسط سفید که در ان امر عظیم النفع است و از برای اوجاع
مقدم دماغ و لیثرغس و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و غیره از امراض بارده رطبه و باطنه شربا با عسل و یا با ادویه مناسبه دیگر و ضماد
آن با عسل و تمریخ آن با روغن عربی که روغن شیر یا گاو باشد که در ان بجوشانند و بمالند جهت امراض مذکوره و سعوط آن با آب
باران جهت درد سر مزمن و لطوخ آن جهت رفع نسیان و ضماد آن با روغن زیتون جهت فالج و استرخاء و درد گوش و بدستور قطور دهن
آن در گوش بفتح سدهٔ بارده آن و بخور آن رافع زکام و وباء حادث از عفونات اعضاء الصدر شامیدن یکمثقال آن با خمر و افسنتین
جهت اوجاع صدر و ربو و بهر و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و تنقیهٔ سینه از اخلاط لزجه لعوقا با عسل و درد پهلو و ایضا نافع آلات المفاصل
و الاعصاب جهت اوجاع مفاصل و استرخاء عصب و عضل و فسخ آن و تسخین اعضاء و مفاصل و رفع امراض آنها جهت عرق النساء
شربا و ضمادا و بدستور تدهین آن اعضاء الغذاء و النفض شامیدن آن با عسل جهت نشف رطوبات و بلاغم و دفع آنها و قطع اخلاط
لزجه و تحلیل ریاح و تقویت معده و کبد و گرده و مثانه و تسخین و دفع امراض و اوجاع آنها و فضلات بطن و جهت تفتیح سدهٔ کبد و
طحال و تحلیل ورم طحال و استسقاء و یرقان و مغص و درد رحم و با آب سرد جهت اخراج کرم معده و امعاء و حب القرع و ادرار بول
و حیض و بخور آن بقمع فرزجه و حمول آن جهت ادرار حیض و قتل اخراج جنین و مشیمه و تسکین اوجاع رحم و بدستور جلوس در
طبیخ آن و تکمید بدان اعضاء التناسل آشامیدن یکدرهم آن با عسل و یا با شراب جهت تقویت باه و بدستور ضماد آن و تدهین
بدهن آن الحمیات شامیدن آن با سکنجبین جهت تب ربع کهنه و ضماد آن با روغن زیتون جهت لرز حمیات بلغمیه پیش از تقدم یعنی پیش
از نوبه القروح و الجروح ضماد آن با ماء العسل جهت رفع کلف و آثار جلد و طلاء آن با سرکه و قطران و عسل جهت داء الثعلب و یا
مبتذل موی در الموضع و جهت برش و نمش و سعفه و خراجات تشنجکه در صورت بهم رسیده باشد و ذرور کهنهٔ آن جهت قروح رطبه
و تازهٔ آن مفرح جلد السموم یکمثقال آن با خمر و افسنتین تریاق سموم و جاذب آنها بسوی ظاهر جلد جهت رفع سم افعی و عقرب
و رتیلا و امثال اینها از سموم قتاله نافع مضر بمثانه مصلح آن گلنگبین مضر بریه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکدرهم تا
یکمثقال بدل آن نصف وزن آن عاقرقرحا و گویند بدل آن وج ترکی است و مصلح آن خطمی است دهن القسط ساده که قسط
تلخ را مقدار چهل مثقال نیمکوفته یکشبانه روز در شراب بخیسانند پس با چهارصد مثقال روغن زیتون با آتش ملایم بجوشانند تا شراب
سوخته گردد طبیعت آن گرم و خشک مخالف و خواص آن مقوی اعصاب و اعضاء و باه و محلل قوی و رافع برودت معده و جگر و لرز
تبهای سوداوی و بلغمی پیش از نوبه و مقوی موی و دراز کنندهٔ آن شربا و دهنا مقدار شربت آن نیم درهم و قسط
ابیض مرد صحراها و کوهستان بلاد بحری از بلاد فارس که گوم سیرات نامند بسیار بهم میرسد گیاه و برگ آن شبیه بکریته البیضاء
که فاشرا نامند و بیخ آن ضخیم تر از بیخ فاشرا و تلخ و آن قسط احمر است و انطاکی نوشته که نوعی از قسط میشود بسیار سنگین و ثقل

والفقل وانزال اهل بلد و قسط تلخ و ماروار و میسا منده و من نبات انزاو بدیم و بیخ انزارا و رد مم و تجربه کرده ام دو دواء القسط واد یان و
معاجین آن در قرابادین کبیر مذکور شد **قنطوریون** بفتح قاف و سکون نون و فتح طاء مهمله مثناه و ضم راء مهمله و سکون واو و نون
و یونانی فتح و طرو قون یعنی متعدی باتش و وجه تسمیه آن بدان جهت است که ورا ماکن یاره به سر و بید و اهل روم آنرا برطانیقی نامند
و در سماء دیتانیز ماهیت آن دیسقوریدوس گفته نباتیست که هر سال تازه میروید ساق آن باریک بقدر یکذرع و زیاده بران و مربع و برگ
آن باریک بلند طرف پائین آن عریضتر و تدریج باریک میشود شبیه ببرگ بلوط و شرف و خوشبو و بر طرف ساق آن تخمهای مجتمع و در یکجا شبیه
بخوشه و بیخ آن شبیه بجزر بری و باریک و مستعمل بیشتر برگ و بیخ است و انطاکی نوشته گل آن زرد و در بو شبیه ببوی صعتر و اقوال دیگر نیز در
ماهیت آن مذکور است و بالجمله از او در مجهول الماهیت است طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن جمیع اجزای آن با قوت تریاقیت
الفصاد اراس والغذاء والنفض اشامیدن برگ آن با آب جهت صرع و جنون مقدار یکدرم آن با عسل و سرکه جهت امراض کبد و طحال و با شراب
جهت یرقان و ادرار طمث و چهار درم آن با شراب مسمی با ورد و مالی جهت اسهال البطن و یکدرم آن با ورد و مالی جهت ادرار بول و تفتیت
حصات و اختناق رحم و مقدار یک باقلای آن با عسل کف گرفته بعد از طعام جهت تقویت هاضمه و دفع حبنای جامض از فساد معده و بستور
مضغ آن و فرو بردن آب آن و آشامیدن طبیخ آن جهت رفع قی و ریح عنیف و جهت اسهال طبیعت و ادرار بول انفعالی الصدر آشامیدن
آن با ماء العسل جهت قرحه ریه و عسر نفس و جرکی مجتمع در سینه و مقدار سه ابولوس آن با شراب ممزوج نیمگرم جهت نفث الدم سینه اکر تنها باشد
الاباب العین والاذن اغتسال بطبیخ آن جهت رمد و کمنه و قطور عصاره آن در گوش جهت درد و دندان اوجاع والمفاصل و غیرها
آشامیدن آن جهت عرق النساء و منتج عضل السموم آشامیدن سه درمی آن با ورد و مالی جهت نهش هوام سمی یکدرم آن با شراب
جهت دفع سمیت ادویه قتاله ضماد آن نیز با شراب جهت نهش هوام رد به و گفته اند نفع آن در سموم بحدیست که اگر قبل از وقوع سم
بخورند اثر سم را کم کرداند و اگر بعد از آن دفع سمیت آن نماید **فصل القاف مع الشین المعجمه** **قشاقندره** بکسر قاف و فتح شین و الف
و راء مهمله و ضم کاف و سکون نون و ضم دال و راء مهملتین ماهیت آن ریزهائیست که از سودن قطعهای کندر با هم جدا شود و در کیسه
آن نو بخته کرده طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن قابض و مجفف و در داروهای چشم و اکتحال و در مراهم و معاجین
و غیرها مستعمل و جهت نفث الدم و قرحه امعاء و اسهال مزمن شربا و در زرور آن جهت رویانیدن گوشت بر جراحات و خشک کردن انها
و اصلاح قروح و جروح قدیمه و فرزجه آن جهت نشف بتجفیف رطوبات سایله مزمنه از رحم و بریان آن جهت رفع حکه و رحم نافع و در کندر نیز
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قشر** بکسر قاف و سکون شین و راء مهمله لغت عربی است و بفارسی پوست و بهندی چهال و چهلکا نیز نامند
و جمع آن قشور آمده و قشره با ها مراد پوست نازک تازه نرم است ماهیت آن اسم جنس پوست اشجار از تنه و شاخها و ریشه و ثمر و تخم است
و الوان اکثر قشور مختلف میباشد با بنفش آن و گاه متفق و بالجمله و فقاهی و تازگی سبز و بعد خشک شدن سفید و مایل بسفیدی و اغبر و سیاه

رنگ و بعضی بعد کمال رسیدگی زرد و مایل بسرخی و سرخ میگردد مانند اترج و دوار چینی و نارنج و غبیرا و امثال اینها و نیز در غلظت و رقت و لطافت
و کثافت و حدت طعم و رایحه و عدم آن هر دو نیز مختلف و متفاوت میباشند و نیز بعضی بطی الهضم و بعضی سریع الهضم و نیز قشر بعضی اشجار انفع و جوهر
شود تند تر و لطیف تر و سریع النفوذ تر از جرم و لحم آنست بسبب عطریت رایحه مانند اترج و دوار چینی و قرفه و سلیخه و امثال اینها و نیز پوست بعضی
انفع و احد و الطف اند مانند بیخ کاسنی و کبر و رازیانه و کرفس و دوار فلفل و نانخواه و کشنیز خشک و مانند اینها و گاه میباشد قشر بعضی سریع الهضم
تر از لحم آن مانند زردک و ترب و خیار و مانند اینها و لهذا با پوست خورند آن انفع است و سریع الهضم تر از بی پوست و نیز قشر بعضی خوشبوتر از
لحم آنست و لیکن نفاخ و بطی الهضم مانند پوست سیب و به و تفصیل قشر هر چیز و منافع آن در بیان آن چیز مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی
و جالینوس و غیر آن گفته اند هر چیز را قشر است حتی معدنیات و فلزات را و قشر فلزات آنست که نزد کوبیدن از آن جدا میگردد مانند
انواع توبالات و اینها الطف و حالی تر اند از اجرام آن فلزات و توبالات نیز ذکر یافت و جهت تاکل و نقصان لحوم فاسده انفع
و توبال نحاس بهتر از توبال آهن و فضه و [illegible] قابض تر از غیر آن و بدانکه مراد قدما اطباء از اطلاق آن قشر بطیخ است و اما درین
زمان نزد اهل مصر و نواح آن مراد از آن قشر قهوه است یعنی بن طبیعت آن هر چیز مطلقا گرم و خشک تر از جرم و لب آنست افعال و خواص
آن بطی الهضم تر و نفاخ تر [illegible] مگر بعضیکه ذکر یافت قشر اترج گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و قلب و دماغ و
هاضمه و احشاء بارده و محلل ریاح و خاییدن آن خوشبو کننده دهان و زایل کننده بوی سیر و پیاز از دهن و قلیل آن نافع و اکثار آن مضر
مصلح آن عسل قشر اصل الرمان سرد و خشک و مسهل و مخرج اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع قشر الرمان آنچه از رمان حلو است سرد
و تر و آنچه از رمان حامض است سرد و خشک و ضماد آن جهت ورمهای [illegible] سحج امعاء و اسهال و قطع خون بواسیر و مضمضه با آب آن
مقوی لثه و دندان و جهت [illegible] انزال [illegible] و سفوف سازند و بالای آن آب گرم [illegible] اخراج و دندان بقوت نماید قشر اصل
الرازیانج گرم و خشک در دوم و در افعال قریب به بیخ کرفس قشر اصل الکرفس گرم و خشک در دوم ملطف و مفتح و مدر بول و جهت امراض
کبدیه و طحالیه نافع و بدستور قشر اصل کبر و هندبا و قشر جوز الاخضر یعنی پوست سبز تازه گردگان سرد و خشک و با حدت چون آنرا بجته
از آن ربی ترتیب دهند جهت رفع خناق رطوبی نافع قشر جوز الصلب یعنی پوست صلب زیر پوست گردگان خاکستر محرق آن
مجفف زخمها و بلیغ [illegible] قشر الخیار شنبر چون دو مثقال از آن نرم سوده بر آب سرد پاشیده زنان حامله نزد وضع حمل که بدشواری
شود بنوشند باسانی وضع حمل او شود قشر قصب الفارسی محرق آن جهت داء الثعلب قشر الفستق یعنی پوست بیرونی پسته
سرد و خشک در دوم و قابض و مجفف و دابغ و مقوی امعاء و معده است و تفصیل هر یک اینها و غیر اینها در اماکن خود ذکر یافت
و مییابد ان شاء الله تعالی **قشمش** بکسر قاف و دو شین معجمه در میان هر دو میم ساکنه معرب کشمش فارسی است ماهیت آن نوع انگوریست
کوچک مدور مایل باندک طولانی و الطف و شیرین تر من انواع آنست و زبیب رسیده آن نیز بسیار شیرین و لطیف و بهتر از سایر انواع

انواع زبیبها و از نیم برشت و موزهٔ آن که موزهٔ کشمش نامند جانشین از بیبات و این از برای زیر طعام گذاشتن و در شکم مرغ و طیور
دیگر و حلوان و ماهی کردن بسیار موافق و لذیذ طبیعت و افعال و خواص آن در زبیب مذکور شد **فصل القاف مع الصاد المهملة**

قصاص بضم قاف و فتح صاد و الف و صاد مهمله اسم قسمی از خطر رقیق الغلاف کوچک و دانه بسیار سفید است و در حرف الخاء مع الراء
در خطر مذکور شد **قصب** بفتح قاف و صاد و باء موحده لغت عربیست و بسریانی قنا و بیونانی اثوسبون و قالامن نیز و برومی خلاماوس
و بفارسی نی و بترکی قامیش و بهندی سرکنده و نل و بفرنگی بروند و نوع بسیار کبیر آنرا بهندی بانس و متوسط آنرا تریله بانس نامند ماهیت آن
اسم جنس نی گیاه است و آن اقسام است از مجوف و غیر مجوف و مصمت و آجامی و غیر آجامی که در زمینهای آبدار و کنار آبها و زمینهای
نمناک میروید و بهترین اقسام مجوف آنست که در بندهای آن بلند و گرههای آن بسیار از هم دور باشد و این را نی هندی نامند و از این نوع
آنچه بندهای آن بسیار بلند باریک نرم و گرههای آن بسیار از هم دور است آنرا نی آچی نامند جهت آنکه از بنادر آچی آورند و آن جزیره از جزایر
زیر باد و اتست و در جزایر دیگر نیز بهم میرسد و قلم که بدان کتابت میکنند نیز نوعی از نی مجوف است و بهترین این آنست که در قریه و اسطه از
قرای شوشتر و بعد از آن آنچه در قرای دیگر نواح آن بهم میرسد که صلب خوش جوهر خوش رنگ سیاه مایل بسرخی براق و با اندک ابلق
پیرسته بور است بجدار نباشد و چرب و نرم باشد و اما آنچه تربیت مینمایند در ابتداء رستن و وقت بریدن و بعد از آن خوب
میباشد بدین قسم که بعد از رستن و اقد بکند و فرع رسیدن آنچه بسیار ضعیف و غیر مستوی است و با گرههای آن نزدیک بهم میبرند تا آنکه
قوی باشد و آنچه خوب است اگر اندک کج شده بملایمت راست میکنند و بعد از کمال رسیدن میبرند و میگذارند که بسیار خشک و خاسد گردد و پس
دستهها بسته در جای بلند که بر او نهاده دود بر آن میگذارند و دو دیوان نیز بند و تدابیر دیگر نیز میکنند پس خوب آنرا جدا کرده دستهها
می‌بندند هر دسته یکصد عدد و آنچه را تربیت ننموده باشند زبون و اتفاقا در هر دسته از این قسم چهار نیزه که در هر نیزه دو پاره عدد
قلم میباشد خوب بر می‌آید و باقی زبون و از نوع زبون نی بوریا و غیر آن میبافند و از مصمت آن نیز میسوزانند و شکر قصب السکر است
از اقسام مصمت آنست و علیحده ان شاء الله تعالی مذکور میگردد و نا پیپی که نی فارسی است و آن نی سبز رنگ است که در آبها میروید و
بلطی آن نمی روید و دیگر در آبهای ایستاده و عکرش که قسمی از شل است چون در زمینهای آبدار تربیت یابد نی میگردد و قنا یعنی سلی
نیزه و تیر که بعربی مران و بهندی سری نامند نیز هر دو از اقسام قصب انبیت و اقسام بانس که در ملک هند و زیر باد و ات خصوص اطراف
اقسام آن در بنگاله بسیار است نیز از اقسام نی مجوف است و تفصیل هر یک جدا جدا طولی دارد و خیزران نیز از اقسام نی مصمت
است و در حرف الخاء ذکر یافت طبیعت مطلق آن سرد و خشک و محرق آن گرم و خشک افعال و خواص بیخ آن اندک جالی بی
حدت و از سایر اجزاء آن قوی‌تر اعضاء الراس فرود قصب محرق جهت سعفه و قوباء حادث در سر و گل آن چون در گوش رود
احداث کری نماید بسبب چسبیدن باندرون گوش و لهذا احتراز از آن واجب است و سنون سوخته قصب جالی دندان و مانع سیلان

خون لثه والتحام رطوبتیکه در برگ نی جمع میگردد جهت رفع بیاض عین از مجربات است اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن سائیده
برگ آن با عسل جهت سرفه و محرق آن بقدر یکدانگ جهت تفتیح سدهٔ مراره و ادرار بول و حیض چون برگ نورسته آنرا در آب خوب
بمالند و صاف کرده بنوشند نفث الدم را مفید است الجروح والقروح ضماد سوختهٔ آن جهت جرب و حکه و زخمهای چرکدار و ضماد
برگ تازهٔ آن جهت حمره و اورام حاره و ضماد بیخ تازهٔ کوبیدهٔ آن جاذب استخوان و پیکان و باسرکه تسکین درد کمر و عصب و ورک
و در زیر پوست نی نمرس خصوصا بانشن جالبس نزف الدم همه اعضاء است که پوست ظاهر آنرا ابتر اشند و نرم سوده بران بپاشند اسهم
ضماد شکوفهٔ آن جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش و معده الزینة طلاء و خضاب بیخ سوختهٔ آن با پوست و با موزن آن
حنا جهت رویانیدن موی و بلندی و تقویت آن و جلاء بشره و پوست نی فارسی سوخته گرم و خشک در سوم و جهت داء الثعلب
الحمی و غیره فرش کردن برگ نی فارسی که آب بران پاشیده باشند جهت صاحبان تب حار و رفع شدت گرمی هوا و فساد آن
نافع مضر ریه مصلح آن کتیرا و فندق است **قصب الذریره** بفتح ذال معجمه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح راء مهمله و ها
لغت عربیست و نیز بعربی قصب بوا و بسریانی قناو بسما و بیونانی ارمنتون و برومی اقیاقیلوبی و بفارسی نی نهاوندی و برکینه
و بهندی چرایتا و چرایته و یک نوع دیگر را نیپال و بفرنگی کال دم ارماتک نامند و دیسقوریدوس قال ابن ماسویه ماهیت آن نباتی است
معروف باریک و بلند تا دو شبر و ابنوبی گره دار و بر سر گرهی دو شاخ و بر شاخها نیز شاخهای بسیار باریک و بر سر گرهی دو برگ
شبیه ببرگ النعناع و بر شاخهای بسیار باریک آن غنچهها و گلهای کوچک فی الجمله شبیه بگل بنفشه و ساق آنرا چون بشکنند
شکستهٔ آن بارتیهها باشد و جوف آن سفید و در آن چیزی شبیه به بیت العنکبوت نموده و نسج عنکبوت و تلخ و طعم ممضوغ آن با بعض
با اندک حدت و حرافت و رنگ ظاهر ساق و شاخهای آن سرخ مایل بزردی و تیرگی و دو نوع میباشد یکی کبیر و با اوصاف مذکوره و دوم صغیر
و آن بسیار باریک مانند خیوط و منابت آن بلاد هند و فارس و کوه کیلویه و در بنگاله نیز کثیر الوجود و گفته اند نوع دوم املس و بهیات کبیر
آن و رنگ ظاهر آن با کمودت و طعم آن با قوت و با حدت و حرارت و این هندی است و بهتر از اول و نیز گفته اند یک نوع دیگر هندی میباشد که حدت
و تلخی ندارد و این را تجی نیست و بهتر از اول و نیز گفته اند مانند نخود و در علاقی و اکثر اطبا گفته اند مختار و بهترین آن با قوت رنگ و صفات مذکوره
صدریست که گرههای آن نزدیک بهم و سائیدهٔ آن خوشبو و زرد رنگ مایل بسفیدی باشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی گرمی آنرا
و بعضی خشکی آنرا غالب دانسته اند و این اظهر است افعال و خواص آن ملطف و محلل و با اندک قوت قابضه و مجففه زیاده از قابضه و حرافت
و با جوهر ارضی و هوائیکه باهم نیکو امتزاج با اعتدال یافته و با جوهر لطیف چنانچه در همه ادویه میباشد و مقوی دل و جگر و دافع سستی
و ورم سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر آن و محلل اورام و التیام و بندهٔ شکاف بعضل اعضاء الراس والعصب والصدر آشامیدن
طبیخ آن با تخم کرفس جهت جنون و وجع فواد بارد و سرفه بارد رطب و نیز استسقاء و خناق آن به تنهائی و یا با صمغ البطم بقمع که بحلق

بجلی برسد جهت سرفهٔ بارد و رطب و اکتحال آن جهت جلاء بصر و تقویت آن و حدت بصر و آشامیدن طبیخ آن جهت تنقیهٔ عضل و اورام
معده و کبد و تفتیح سدد و با عسل و بزر کرفس جهت حبن لحمی و وجع عضلات بطن و اورام رحم و ادرار بول و امراض گرده و رفع حرقه
مزمن و تقطیر البول و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم و استسقاء و عرق النساء از سنه و الا و رام ضماد آن جهت کمودت خون
مرده زیر جلد و تحلیل اورام و درد و رآن جهت خوشبوئی جای زیر بغل و عرق و شکستگی اعضا نافع مضر کرگاه مصلح آن انیسون و استعمال آن
با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن عدس و مرو بدستور اظفار الطیب با صندل عزائر داخل
اکحال جالیه و مقویهٔ بصر و گفته‌اند داخل طیوب و ذرایر میباشد لهذا از قصب الذریره مینامند و اطباء هند آن را سرد و خشک و سبک
و بادانگیز و دافع سرفه و صفرا و سوزش اعضاء و تپ حارث از فساد اخلاط ثلثه که پتت باید نامند میدانند و آشامیدن نقوع آن با برگ حنا و هلیلهٔ
سیاه هندی و شاهتره از هریک یکدرم تا یکمثقال و یازده عدد فلفل نیم‌کوفته که شب در آب گرم خیسانیده صبح مالیده صاف کرده با دو درم
شکر بیاشامند ده روز متوالی بایست تا چهل روز جهت قسام جرب و قوبا و ابتدای جذام و غیر آن مجرب و باضافهٔ بسفایج و افتیمون و عناب
فعل آن اقوی است **قصب السکر** بفارسی نیشکر و بهندی بلغتی اوکهه و بلغتی گانده و گنه هر دو بکاف عجمی و پونده نیز نامند ماهیت آن
دو نوع است سفید و سرخ و هر یک اصناف میباشد از نرم نازک شاداب شیرین و صلب کم آب کم شیرین و بعضی شورمزه و بحسب اماکن مختلف میباشد
در خوبی و بدی و سفید آن در قصبهٔ بردوان از مضافات مرشدآباد و بنگاله بسیار خوب و لطیف و نازک و شیرین مثل قند و نبات میشود
بعد از آن در اکبرآباد و شاهجهان‌آباد و صوبهٔ بهار و لکهنو و بعضی جاها در دکهن از بلاد هند و در راج محل و دیگر جاها نوع سرخ در بنگاله خوب
و کلان میشود و در صوبهٔ عظیم‌آباد و اوده و گورکپور از بلاد هند و نیز در تتا و به و چین و در مصر و عمان نیز خوب میشود از قسم سفید و در اماکن دیگر
بدان خوبی نمیشود و سرخ آن نیز مختلف در خوبی و بدی و بهترین قصب السکر آنست که صادق الحلاوت و آبدار لذیذ کم ریشه باشد یعنی در ریشه‌های آن
نرم نازک باشد که در خاییدن آن دندان و زبان را اذیتی نرساند و شکر مصنوع از آن خوب و لطیف میباشد و در فانید دستور اخذ و صنعت
و اقسام شکر و فانید و قند و نبات و غیر آن مذکور شد طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن ملطف خون و جالی و مفتح سدد
اعضاء الصدر و الغذاء و النفض رافع خشونت سینه و ریه و سرفه و جالی رطوبات متولده در آنها خصوص در مشویهای آن که در زیر آتش و یا
خاکستر گرم و یا آنکه مقشر آن را با آب گرم شیره بازکشند و مسمن بدن و مدر بول و منقی مثانه و ملین بطن و محرک باه و رافع التهاب معده
و قی کردن با آب آن که بیاشامند و بالای آن آب سرد بنوشند و قی کنند باعانت پر مرغی که در روغن کنجد فرو برده باشند و اکثار آن
خصوص بعد از طعام نفاخ و مولد ریاح و مفسد معده و مضر ریه پیران و بلغمی مزاجان مصلح آن طبخ آن دو سه جوش و خوردن انیسون
بعد از آن **فصل القاف مع الضاد المعجمه** **قضاعه** بضم قاف و فتح ضاد و الف و فتح عین مهمله و هاء بعربی مادهٔ سگ آبی را نامند و بهندی
اودبلاو و نیز جبارهٔ بسیار را نامند افعال و خواص آن اکتحال و ضماد و مانع آن جهت رفع تاریکی چشم بی‌عدیل **فصل القاف مع الطاء المهمله**

قطا بفتح قاف و طاء و الف جمع آن قطات و قطوات نیز آمده و قطیات نیز و وجه تسمیه آن بقطا جهت حکایت از صوت آنست یعنی در
تصویت آن قطا قطا ظاهر میکرده و بفارسی سنگ خوار و بترکی باقرقره و برومی فاسا و بیونانی زمینا مور و بهندی لوا نامند و
نواب علویخان مرحوم نوشته اند توهم نموده کسی که این اسنگ شکنک دانسته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که بفارسی اسفرود نامند
ماهیت آن مرغیست و دو نوع است کبیر و صغیر کبیر آن جبلی و بقدر کبوتر و مخطط بالوان مختلفه و زردی بر آن غالب و صغیر آن بری و کوچکتر
کنجشک بزرگی و مرغیست بازردی و بر سر آن تاجی و در صحراها کم آب و سنگستانها میباشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و
شیخ الرئیس نوشته ضعیف الحرارت قوی الیبس است افعال و خواص آن اعضاء الرأس و العصب و الغذاء مفتح سدد و مقوی معده و کبد
مرطوبین و جهت فالج و برودت اعصاب و احشاء و استسقاء و قولنج بلغمی و تحلیل ریاح و تحریک باه نافع المضار دیر هضم و مولد سودا مصلح
آن گذاشتن آنست بعد از ذبح دو روز در سرما و در گرما اقلا یک شب مانند طیور سرخ گوشت صلب و یکریس مهر الحیتن و با سرکه و روغن و
ادویه طیبة الرائحه خوردن و سنگدان آن مولد سنگ گرده و اکتحال خون آن گرما گرم آن جهت رفع بیاض و شب کوری و طلای استخوان
سوخته آن که در روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهت منع سعفه یعنی کچلی و داء الثعلب و رویانیدن موی در آن نافع است **قطاف**
بضم قاف و فتح طاء و الف و فاء بفارسی سنبوسه و بهندی پوری نامند ماهیت آن نوعی غذائیست که از آرد بیده و با روغن و شیر خمیر کرده
و نانهای تنک ساخته در جوف آنها مغز بادام و گردگان و فندق و پسته کوبیده با قند و کشمش پر می نمایند و یا با سبزیها و گوشت قیمه یا نخود
مقشر پخته یا خام سبز پر کرده در روغن بریان میکنند و یا در فرن و یا در تنور در ظرفی چیده بریان مینمایند و میخورند طبیعت آن با آنچه از آن
سازند رایج افعال و خواص آن کثیر الغذا و مولد خلط متین و مسمن بدن و مبهی و آنچه از بادام و شکر سازند برای محرورین و آنچه از پسته و جوز
و فندق سازند برای مبرودین و آنچه از جوز یعنی مغز گردگان سازند سریع النزول و برای مبرودین و مشایخ بهتر است المضار مولد سده
و دیر هضم و آنچه با سبزیها ترتیب دهند مرطب و قلیل الغذا است از سایر اقسام مصلح آن عسل و مصلح سایر اقسام در محرورین سکنجبین حامض
و در مبرودین عسل است **قطایف** بفتح قاف و طاء و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و فاء بفارسی رشته خطائی نامند ماهیت و صنعت آن
در حرف الالف مع الطاء در اطریه ذکر یافت طبیعت آن در دوم گرم و تر و اصلی آن در رطوبت مایل باعتدال افعال و خواص آن سریع الهضم
و کثیر الغذا و مولد خلط صالح و موافق ناقهین ضعیف القوت چون با عسل بخورند بغایت مسمن بدن و چون با مغز گردگان و یا با روغن
آن که تازه باشد تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند و اکثار آن بحدیکه بر معده ثقیل باشد ممنوع و مضر مصلح آن سکنجبین است
قطف بفتح قاف و طاء و فاء لغت عربیست و نیز سرمق نامند معرب از سلمه و یا سرمک و یا سرمق فارسی است و بسریانی قطفا و بیونانی
افیلوکیون و فلکریس و دیسقوریدوس اندرافکسیس بقولی اطراخص نامیده و بفارسی اسفناج رومی و بهندی پالک و بقول دیگر کرونی
و کونید بهندی بتهوا بفتح باء موحده و ضم تاء مثناة فوقانیه و خفاء هاء و بفتح واو و الف نامند ماهیت آن نباتیست بری و بستانی برگ آن

برگ آن سبز مایل بسبزرویی و طولانی و نرم و شکن و ساق آن مانند بودجنه بلند و گل و تخم آن مایل بزردی و اندک لزوجت و شوری و ملوحت
آن تر و نیک ابیا و بری آن اقوی و بستانی طبیعت آن در دوم سرد و تر و بری کمتر از بستانی افعال و خواص آن تناول برگ
پخته آن سریع الهضم و مولد خلط صالح و موافق کبد حاره و صفراوی مزاجان خصوصا با آب غوره و انار مسکن عطش و صاحبان حمیات
حاره و طحال و رادع اورام حاره حلق و سایر اورام باطنی و ملین سینه و حلق و آب مشوی آن با شکر مسهل و ساق آن مفتح سدد و رادع
اورام حاره باطنیه و ظاهریه و حمره شربا و ضمادا و طلاء که با ریخته را بلالاب آن تر کرده مکرر بر عضو گذارند و شاشیدن آب آن با شکر نفث جهت
گرده و مثانه و محلل ورم طحال و با ادویه مسخنه غیر محلله مبهی مضر مبرودین و مولد ریاح مصلح آن ادویه حاره عطره و طلاء عصاره برگ
آن در حمام رافع جرب و حکه و اقاله خارش و ضماد آن رافع جذور جلد و شستن جامه حریر و ابریشمینه رنگین با آب طبیخ آن پاک کننده اوساخ آن بدون تغیر
رنگ و ضماد برگ پخته آن محلل اورام حاره و حمره و تخم آن در گرمی معتدل و در اول خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و مسهل و محلل
اوجاع و اورام باطنیه و ظاهریه و مدر بول و منقی قوی مره صفرا چون با مصلح آن که نمک و آب گرم و عسل است بیاشامند و چون لبت
دیگر بپزند و دو مثقال آن را با ماء العسل بیاشامند جهت تفتیح سدد و استسقا و یرقان مجرب و جهت حبس البول و تقطیر آن و ضعف گرده
و دفع گرده و رفع التهاب احشا و حمیات حاره و سموم مفید و اکتحال آن با شکر بودن آن جهت جرب نافع بالخاصیت شاشیدن آن مبهی و
مقدار شربت آن از یکمثقال و نیم تا دو مثقال با جلاب و شکر و گلاب و سکنجبین و سایر اشربه مناسبه و تخم بری آن را چون بقدر
سه مثقال و نیم در نود مثقال آب بجوشانند تا بنصفه رسد پس بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت اخراج مشیمه که بر زایده و بعد چهار روز
بازمانده باشد مجرب دانسته اند مصلح آن در اسهال و هیجان قی نمک و عسل و آب گرم و گفته اند بقلة آن بهتر از جعفری و سایر
بقول است جهت آنکه زود منحدر میگردد و اخراج مییابد نه بسبب لزوجت بلکه بتقویت تحلیلی که دارد و مضر مبرود المزاج و معده بارد و
مولد ریاح غلیظه مصلح آن پختن آن با جعفری و مطیب بافاویه عطره و ابازیر حاره نمودن و بالکامه خوردن است قطف بحری اهل شام
آن را ملوخ نامند و گفته اند بیتهوا شدیکا این نوع است نه نوع اول و بیونانی لیمون و بلغ نیز خوانند ماهیت آن نباتی است شبیه بعوسج و بخار
و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن نیز نفیر و خشن‌تر و با اندک شوری و قبض منبت آن سواحل دریا و شوره زارها و این بهتر از آن دو
نوع است جهت آنکه شوری و مضر معده نیست بسبب ملوحت و قبضیکه دارد طبیعت آن گرم در دوم و تر در اول افعال و خواص آن خوردن
اطراف و برگ نازک ریزه تازه نیز آن خام و با مطبوخ زیاده کننده شیر و منی و معین بر جماع و سبک بر معده و زود اخراج مییابد بسبب اندک
ملوحتی که دارد و شاشیدن بیخ آن بقدر دو درم با ماء العسل جهت تشنج عضل و تسکین مغص و ادرار بول و رفع احتباس آن مفید
و بعضی قطف بحری را ملوخیا و بعضی نوعی صغیر خطمی دانسته اند هر دو غلط است و از پوست آن کساء مخطط و عبا و بیرون و بعضی جاورس و غیرها
میبافند و محتمل که این درخت سن باشد که در ملک بنگاله و غیرها نیز میشود و برگ و شاخهای نازک نرم نورسته آن را الجنبه میخورند با آنکه بقول

دیگر و از پوست رسیده ساقه درخت آن که بلندی یابد و قامت میشود و چوب آن سفید رخو سبک میباشند بجای ابریشم و موی حیوانات
در بلاد ایران و عرب و در ملک هند مستعمل دارند و در تافتن ریسمان ازان و بافتن و بعضی البسه و جل حیوانات و خریطه و کیسه و جوال
و غیره برای گنده تافتن شکر و برنج و نخود و چل و غیرها **قطلب** بضم قاف و سکون طاء و ضم لام و باء موحده لغت شامی است بعربی قاتل ابیه
و بعجمی اندلس مطرطیه و عامه حصی الذئب و بیونانی قوماروس و قوماروس نیز و ثمر آن را جنی الاحمر نامند و بعضی گفته اند که بلغت قدس
نقیب و بیونانی باقولا گویند ماهیت آن درختیست شبیه بدرخت به و برگ آن از برگ آن نازکتر و ثمر آن بقدر آلوی جبلی تخم دار و چون رسیده
پخته گردد زعفرانی رنگ و سرخ یاقوتی و شیرین و خوشبو میشود و باندک قبضی و چون آب آنرا بمکند بجا تخم ثفل باریک مانند کاه دران میماند
طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن ثمر آن تریاق سموم قتاله ضماد آن بر جراحات نفخ آب نارنج دران موثر الاورام
و البثور را شاییدن آب طبیخ برگ آن جهت رفع ثالیل و دمامیل و تحلیل اورام و بدستور ضماد برگ مطبوخ آن و نطول آن جهت درد مقعده
و رحم القروح و حرق النار و زرور برگ آن جهت تجفیف قروح رطبه و ثالیل و رفع سوختگی آتش و بدستور ضماد آن موثر و ثمر آن مضر معده و
گفته اند اکثار آن صداع میآورد و کم باه میشود و اگر بهم رسد خوردن آن جهت منع اسقاط جنین و حمول آن جهت بواسیر و بخور آن جهت
رفع سحر و افسون موثر است **قطن** بضم قاف و طاء و تشدید نون و بتسکین طاء و تخفیف نون نیز آمده لغت عربیست و بعربی نیز آن را نامهای
بسیار است مانند کرسف و برس و عطب و عطب الخروع و تازه آن را قور و کهنه آنرا قصیم و بفارسی پنبه و بترکی پاموق و پنبوق نیز
بهندی روی و درخت آنرا بهندی کپاس و شکوفه آنرا کپاس کا پهول و حب آنرا بنوله نامند ماهیت آن معروف و درختیست و در اکثر
بلاد معموره کثیر الوجود مگر در بعضی بلاد اقلیم اول و اقلیم هفتم که مطلقا نمیشود و آن دو نوع میباشد یکی نبات آن صغیر از یک ذرع
تا یک قامت و قدری زیاده نیز بحسب ضعف و قوت زمین فی الجمله شبیه بدرخت بادنجان و برگ آن السا ده و ساق آن مجوف و اطراف
آن شاخهای بسیار و بر سر شاخها گل و ثمر آن و برگ آن از برگ بادنجان کوچکتر و زرد رنگ و گل آن نیز زرد رنگ و اندک خوشبوی
فی الجمله شبیه بگل خطمی و ته برگهای گل آن سرخ و ثمر آن که جوزة القطن نامند بقدر گردگان و شبیه بغنچه گل و پوست آن در
خامی سبز و بعد رسیدن مایل به بنفشی و شگافته پنبه از جوف آن نمایان میگردد و در بعضی اماکن و بلدان ثمر آن را بعد کمال رسیدن
میچینند و درخت آنرا برقرار میدارند یکسال تا دو سال و یکرتبه ثمر میآورد و پس از بیخ می برند و از سر نو زراعت میکنند و در بعضی بلاد
هر سال از بیخ می برند و از سر نو میکارند این نیز بسبب قوت و ضعف زمین است پس پنبه را از جوزه و تخم جدا کرده بمصارف مقرره میاورند
و نوع دوم درخت آن عظیم بقدر درخت زردآلو و سیب و گردکان تا مدتی میماند بیست و چهل تا سی سال و زیاده هم و گل آن سرخ
و بزرگتر و جوزه آن نیز بزرگتر و پنبه آن بسیار نرم و محتمل که این نوع سنبهل باشد که در ملک هند و بنگاله میشود و لیکن پنبه این بکار بافتن
البسه نمی آید و در حرف السین مع الیاء ذکر یافت بهترین پنبه سفید تازه نرم است و کهنه خشن آن زبون و بهترین حب آن بزرگ پر مغز تازه

تازه آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و حب آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه و گل آن گرم و تر و با قوت مفرحه
افعال و خواص گل آن امراض الراس و القلب و النفض و غیرها شامیدن شراب آن بقدر بیست درم جهت ابتدای جنون و وسواس و خفقان
حار و اختناق رحم مونثر و اکثر اوقات آن گفته اند که از غایت تفریح حالتی قریب بسکر بهم میرسد الاورام و حرق النار ضماد آن بتنهائی
و یا با برگ تازه آن جهت تحلیل اورام و رفع حکه و آبله و سوختگی آتش و اما پنبه لبس البسه بافته از آن و حشو بدان و یا بافته ابریشم و
یا پشم محشو بپنبه خصوص تازه خوب بدایی نموده آن مقوی و مسخن و مجفف بدن و مصلب آن امراض الراس و موافق صاحبان امراض
دماغیه و عصبانیه مانند رعشه و استرخاء و فالج و کزاز و امثال اینها و بخور آن رافع زکام الاورام و الحکه و حرق النار و الجروح و القروح
ضماد پنبه سوخته که بجد رمادیت نرسیده محلل اورام و رافع حکه و مانع آبله سوختگی آتش و پر کردن آن در جوف قروح عمیقه جاذب چرک از
عمق و مجفف آن و ذرور آن قاطع جراحات و مجفف اینها و پر کردن آن در جوف زخمهای کهنه محلل و قاطع لحم فاسد زاید آن و
جاذب چرک از عمق آن و بستن پنبه کهنه گرم کرده بر اعضای موجعه و اورام بارده هر عضو که باشد و فتیله الماء نیز مسکن و محلل
آن با نگاه از محل عضو صافی که بران عضو اولا زنجبیل و زرنباد نرم کوفته بیخته خوب بمالند پس پنبه را گرم کرده بران بسته تا یکی بگذارند
و یا زنگت و بدستور پنبه تازه دانه جدا کرده را چون قدری بکوبند و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده پهن نموده بر ورم بیضه ببندند
و همچنین تخم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده اندک زنجبیل و آب بران پاشیده گرم کرده و چون فتیله از پنبه بسازند و یک سر او بر ثالیل
مسمار بگذارند و سر دیگر آن را آتش دهند که گرمی و حدت آن بدان رسد و لیکن بحد احراق نرسد و تا سه روز بدان نحو عمل نمایند
زایل گردد و حب القطن یعنی پنبه دانه امراض الصدر و الباه شامیدن مغز مقشر آن ملین سینه و شکم و رافع سرفه گرم و با جوار
حسینی و شکر در مبرودین و با سکنجبین در محرورین مقوی باه مقدار شربت آن تا یکمثقال و تدهین بدهن آن جهت رفع کلف و کمش و
خراجات حاده در صورت و ورق آن اشامیدن آب برگ تازه آن بقدر ربع رطل بدفعات خصوصا با شربت سیب حابس اسهال
اطفال و غیر اطفال و ضماد آن با روغن گل جهت نقرس و ضربان و ایم بعد یل و با برگ خرفه جهت اوجاع مفاصل حاره و بارده و
جلوس در طبیخ برگ تازه کوچک و اندک از بیخ آن جهت اختناق رحم و تسکین وجع آن و ذرور آن قاطع خون جراحات و ضماد
جمیع اجزاء آن مقوی معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد الاذن چون شاخ پنبه را در گوش گذارند و طرف دیگر آنرا
بسوزانند آبیکه در گوش رفته باشد جذب کند و گفته اند تخم آن مضر گرده مصلح آن خمیره بنفشه بدل آن تخم کنگر است و در
قرابادین کبیر جوارش حب القطن و معجون آن و شراب زهره آن ذکر یافت **فصل القاف مع العین** قعنب بفتح قاف و سکون عین
و فتح نون و باء موحده بعربی نام شیر است و نیز ثعلب را نامند و بفارسی ناخن باز و غافقی گفته اسم نباتیست که بعجمی اندلس طرسه
و در نسخه دیگر طرینه نامند ماهیت آن نباتیست برگش اندک ایستاده و برگ آن قریب ببرگ اسفناج و زرد رنگ و بر شاخهای

آن سرهای خار دار و رنگ و شاخهای آنرا امالته دار زنانه بخورند و طعم آن تلخ باشد که شیرینی بود و در آخر اندک تلخی از آن محسوس میگردد و نیز در این باب بمعروف
بقلقاس است و قلقاس غیر اینست و در فصل القاف مع اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قعبل** بفتح قاف و سکون عین و فتح با و بود ده
و لام در ماهیت آن اختلاف است و بعضی از اقسام فطر دانسته اند و سقوریدوس گفته اسم نبطی و روایتست که بیونانی سقراطیون نامند و آن
نجمی است شبیه ببلبوس و بزرگی بقدر شلغم و سرخ رنگ و تلخ طعم که زبان را بگزد و برگ آن شبیه ببرگ سوسن و بلندتر از آن و شیرکس و کرات
بزرگی طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن در بعضی افعال قائم مقام بصل الفار است و گاه عصاره بیخ آنرا گرفته و با آرد کرسنه
سرشته از آن اقراص میسازند و اصحاب جنون و طحال بقدر دو درم بخورانند با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند و صاحب
منهاج گفته نباتیست شبیه بساق کنگر و سفید و بطبر و چون خشک شود با میل بزردی و سرخی گردد و یک برگ چوبی گل و بعمزه که در هنگام ربیع زمین را
شکافته بر میاید و همان که تازه بر آید مردم آنرا اخذ مینمایند و عرب آنرا قصبة الضبع نامند طبیعت آن گرم و تر در دوم و بعضی آنرا پخته با ماست
و شیر که مصلح آنست تناول مینمایند طعم آن تلخ باندک حراقت است **فصل القاف مع الفاء قفر** بفتح قاف و سکون فا و رای مهمله باست
آن اسم جنس قار و عرق الجبال است که عبارت از مومیائی باشد و آنچه شبیه بدان بود و در تکون و صلاحیت بند پای ترا از آنجمله است و در حرف السین مع اللام
ذکر یافت **قفر الیهود** بفتح قاف و سکون فا و را و فتح یا و ضم ها و سکون واو و دال معرب کفر الیهود است و بسریانی یهودایا و برومی
قرسطون و بیونانی برفیونسانامیند و در وجه التسمیه آن گفته اند که چون از بحیره یهود که قریه منتنه نیز گویند قریب بقریه کفر که در قدیم الایام آباد
بوده و حال خراب شده از اعمال فلسطین قریب به بیت المقدس از زمین سنگهای زیر و زبر ما تند جستن جوش شده بر می آید و لهذا مسمی به
قفر الیهود نموده اند و آن دو قسم است یکی آنست که در بهار و زمستان در وقت هیجان بساحل میاندازد و اهل آن بلد قدری از آن
از روی آب میگیرند و قدری بر خشکی افتاده و رنگ این بنفش با میل بسرخی براق و بوی آن شبیه ببوی نفط و حجریت در وی غالب آنچه
را از روی زمین بر داشته اند مخلوط میباشد و این مادام که بر روی آب و تازه است نرم و سیال میباشد و چون بر داشتند و کهنه شد
منجمد و صلب میگردد و قسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده بر میاورند و این نیز تا صاف میباشد مانند موم با آب گرم بر آتش
صاف مینمایند و این صافی و تیره رنگ میباشد و براقی کم میباشد و بوی آن شبیه ببوی قیر عراقی است و انطاکی مخصوص به بحیره
طبرستان و ساحل آن دانسته و گفته که از زمین مقدس نیز میاورند و بهترین آن و مستعمل در تریاق فاروق بنفش براق سریع التفتت
و سنگین و خوشبوئی آن آنست که بوی نفط از آن آید و خالی از سنگریزه و خاک باشد و کهنه آن سیاه و زبون آنرا مغشوش بزفت
و قیر نیز مینمایند و مغشوش آن نیز سیاه میباشد و آنچه از جبال حاصل میگردد که عرق الجبال نامند از اقسام مومیائی است الطف و
اقوی از قفر الیهود است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن قائم مقام زفت و قیر و قطران و بیخ دانسته اند و در جبر
کسر و رض لحم و ضربه و سقطه قریب بمومیائیست و بجای آن مستعمل الاعضاء الراس و دخان آن رافع زکام و نزله و محرک صرع معتادین

ازروی آب گرفته اند
خشکی از سنگریزه و خاکی
شد و آنچه را از کنار دریا
از کنار دریا

معاجین آن و لطوخ آن و اکتحال آن جهت الصاق شعر منقلب در جفن و شعیره و جلاء بیاض و تجفیف رطوبات عین و گفته اند اشنان اکال بروید آن
و سنون بدان جهت درد دندان کرم خورده و خوشبوئی دهان و رفع رایحه کریهه آن و طلاء آن بر اعصاب و اعضای مسترخیه ضعیفه نافع و نفث
الصدر آشامیدن آن مسکن درد سینه و سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس و خشونت و قرحه ریه و اعانت بر اخراج نفث و مده سینه و اورام لوزتین
و خناق بلغمی و سوداوی و جهت نفث الدم و نزف الدم انضاج الاورام و النفث بلغ بمقدار دو خرنوبه تا سه خرنوبه آن جهت
رفع بخارات دخانی و تحلیل خون منجمد در معده و اسهال رطوبی مزمن و طرد ریاح معده و شراسیف و ضعف کبد و گرده و بواسیر و دفع دیدان
و حب القرع و تقطیر البول و امراض رحم مطلقا و رفع صلابت آن و تقویت اعضاء و حمول و دخان و استشمام رایحه آن جهت نتوء و برآمدگی
رحم و تسکین اوجاع و اختناق آن و آشامیدن آن با اندک جند بیدستر و شراب جهت ادرار طمث و ایلاوس العلاج بقوت نافع و آشامیدن
آن با سرکه محلل گداخته خون منجمد در معده و داخل سفوفات اطفال و سفوفات مقویه معده و معین بر هضم و تحلیل ریاح و قراقر و شما ید
و احتقان آن با ماء الشعیر جهت دوسنطاریا و قرحه امعا و سوزش آلات المفاصل و الاورام ضماد آن جهت تقویت اعضاء و اوجاع مفاصل
و اورام جاسیه و نقرس و عرق النساء و استحکام اعصاب و اعضاء بارده بدستور شرب آن و ضماد آن با آرد جو و نطرون و موم جهت عرق
النساء و نقرس و اوجاع مفاصل و تحلیل و انضاج اورام حاره و بارده و ضماد گداخته آن در زیت جهت کوفته شدن عضو و لحی و
شکستگی استخوان و ضربه و صدمه و سقطه و نضج خنازیر و تحلیل اورام جراحات و منع تورم انها الجروح و القروح ضماد آن ملصق
جراحات و بدیل انها و رادع قوابی و داخل مراهم منبته اللحم کرده میشود و جهت التیام زخمها و تلیین و رفع کرم انها مفید از زینه لطوخ آن
منقی بشره و مانع سفیدی اظفار و رادع قوبا و برص و بهق السموم طلاء و آشامیدن آن با افتیمون و شراب جهت نهش هوام
سمی نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم الخواص دخان آن گریزاننده هوام و مار و عقرب و رتیلا و پشه و با بیرون آمدن محلول آن در
زیت بر پوست انگور رادع کرم آن و طریق استعمال آن آنست که در اکثر جاها در روغن زیت گداخته بکار برند مضر محرورین از داخل
مصلح آن سرکه و آب فواکه بارده مطفیه مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن زرفت رطب و بعضی قیر گفته اند

فصل القاف مع اللام

قلی بفتح قاف و فتح لام و الف مقصوره و بکسر قاف و سکون لام و یاء نیز آمده و اشراقلی الصباغین و شب العصفر نیز و در
اصفهان کهلا و در خراسان شخار و در گیلان و شیراز قلیا و بهندی سجی و ساجی و در کابل اشغار نامند ماهیت آن جوهریست
متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که بر زمین اندک گودی میکنند و بر آن اشنان تازه بسیار جمع میکنند و بالای آن نی و خار یا
هیمه آتش میزنند اندک رطوبتی از آن سیلان مینماید و در آن مجتمع و منجمد میگردد و چنانچه در اشنان ذکر یافت و هر چند در آن
اشنان رطوبت و چسبندگی زیاده باشد زیاده بعمل میآید تا آنکه مانند قرصی و گرده بزرگی و الا مانند جنبهای بزرگ و کوچک میباشد
و از نبات زیت و رمرام نیز بعمل میآورند و در بلاد کرمان و روم و ملتان خوب بعمل میآید و رومی بهتر و قرصهای آن بزرگ

صابون شامی اکثر ریزه با خاکستر آمیخته و مسموع گشته که در ملتان نیز از آن قرص بعمل می‌آید و در جائیکه گیاه آنرا میسوزانند ظرفی سفال
شبیه به دیگچه وضع مینمایند که رطوبت سایله از آن در آن جمع و منعقد گردد و آن بسیار خوب میشود و بهترین این صابون سیاه براق
شبیه بحجر از جاست که متوقف نباشد و بعد از آن ممزوج بتربت و در مرام البحه مانند خاکستر سیاه که در آن پارچه‌های کوچک باشد زبون و
جزو اعظم صابون است طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و با قوت سمیت افعال و خواص آن جالی و محرق و اکال و اقوی از ملح بمراتب
اعضاء الغذا چون آنرا هفت مرتبه در آب حل کنند و بحر علقه لصفیه بموده منعقد سازند اشامیدن یکقیراط آن جهت تقویت معده
و انهضام طعام و اوردن اشتها و قطع بلغم و رفع قی مایوس العلاج و تحلیل ورم طحال العین اکتحال آن رافع بیاض چشم حیوانات القروح
و الثوالیل و غیرها طلاء آن خورنده گوشت زاید زخمها و زایل کننده ثوالیل و نواصیر و برص و بهق و جرب رطب و سعفه المضار
بکدرم آن کشنده در همان روز و دو درم آن در ساعت و قابل العلاج نیست و بالجمله مداوای آن مداوای صابون خورده و
اشامیدن او مان و امراق چرب و قی نمودن است و در اطلیه استعمال آن به تنهائی ممنوع است و بدون او مان زیراکه محدث بثور است
که رفع آن دشوار است و چون آنرا در روغن حل کنند و بر انگور بپاشند بزودی آنرا مویز گرداند و ملح القلی در حرف المیم مع اللام در املاح انشاء
الله تعالی خواهد آمد **قلانس** بفتح قاف و لام و ضم نون مشدده و شین معجمه ماهیت آن نباتیست مسمی بحخ المروج جدت شاخهای
بان و در رنگ و برگ و شاخها مگر آنکه برگ این از آن کوتاه تر و اندک عریضتر و گرهها ی قصب این تر و نزدیک بهم و منبسط بر روی
زمین بخلاف آن و اهل مصر بجای چوب در استسقای آب استعمال مینمایند و بسیاری آب نیل را بدان نیک شکنند و بزراعت و غیرها
میدهند و مزه آن تفه با اندک لزوجت است افعال و خواص آن شیخ ابن بیطار گفته عصاره آن چون بیاشامند جهت نفث الدم
سینه و جهت نزف الدم نیز حمولا نافع و فصل آن درین باب مانند و واقع است که بیونانی لوسیماخیوس نامند و در حرف اللام مع
الواو مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویا نوعی از آن است و در عبر مصر نیز آنرا شدیدم **قلب** بفتح قاف و سکون لام و بای
موحده لغت عربیست بفارسی دل و بلاطینی مطس بربیون نامند ماهیت آن عضوی مرکب معروف از اعضاء حیوان است
و اول عضویست که تکوین می‌یابد بنابر قولی و اصل و مبدا و معدن حرارت غریزی و روح حیوانیست و لهذا گرمترین همه اعضاست
و آخر همه اعضا از حرکت میماند و سرد میگردد و گوشت آن بسیار صلب و بطی الهضم اولی اجتناب از آن است مگر بقدر الضرورت
بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج است و بهترین از مواشی دل گوسفند و بز کم سن بالصفات مذکوره و از طیور
دل دراج جوان فربه خالی از مرض و از قلوب طیور آبی احتراز اولیست طبیعت آن مطلقا گرم و خشک و گرمی طیور زیاده از گرمی
غیر آن و خشکی بری زیاده از اهلی و طیور آبی بسیار گرم تر از غیر آبی افعال و خواص آن مقوی دل و رافع خفقان و دیر هضم
و ردی الغذا مصلح آن مهرا کثیر و مطبخ آن با شحم و روغن الکامه و سرکه خوردن و با کباب رقیق بر روغن کنجد و بادام

۳ والف

بابا وام و بابر کرواتحذا این و فلفل و زیره و صعتر و بالای آن سرکه و آبکامه آشامیدن و نیکو غذا ایست از برای اصحاب کد و رباحت
العین قطور و اکتحال خون آنکه در هنگام کباب کردن از آن میچکد در رفع شبکوری مجرب دانسته اند قلب هر حیوانی در طی آن ذکر شد
و میشود ان شاء الله تعالی **قلب** بضم قاف و سکون لام و بای موحده بعجمی اندلس سحس افراعنه بمعنی کابر الحجر و بیونانی ابلیفس
فرس یعنی ابزار حجری یا دو ابفار سی یا سنگ سبوبه نامند و سلیمان بن حسام گفته که این نبات را الصلب که یکی از اسماء رقصه است
نامیده اند برای صلابت و سفیدی و از رنگ تخم آن و نواب علویخان مرحوم مغفور نوشته اند که گمان میبرم من که این تخمی باشد
که بهندی آنرا تخم هنواژ نامند و کسیکه آنرا گلتهی دانسته غلط کرده جهت آنکه گلتهی حب القلت است بتاء مثناة فوقانیه نه بای موحده
و نیز غلط کرده اند کسانیکه آنرا بابس بندی دانسته اند و بیان حب القلت در حرف الحاء مع الباء مذکور شد و هنواژ را در بنگالی چکوند
نامند و چکوند نیز در حرف الجیم مع الکاف ذکر یافت و سنگ سبوبه نیز در حرف السین ماهیت آن سلیمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس
بسی کثیر الوجود است و در غیر الحجاز از مواضع دیگر از بلاد شام که من سکنا داشته و دیده ام ندیدم مگر یک بار یک بظاهر مدینه اکثر ابر
برج زاویه معروف ببرج صالح در فصل خریف و کسی توهم نکند که این همان حب القلت است که در حرف الحاء مذکور شد ماهیت آن گفته اند
حب نباتیست برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن بلندتر و عریضتر و نرمتر و از آن الجه تر و نزدیک بزمین است مفروش بر آن و شاخهای
آن باریک ایستاده تا بلندی ربع و زیاده و کمتر از آن شبیه بانخرو صلب و بر اطراف شاخهای آن چیزی شبیه بساق منفتحم برو
قسم و بر آن برگهای ریزه و مابین برگها تخم آن و آن سفید صلب مدور شبیه بکرسنه کوچکی منبت آن زمینهای خشن و اماکن
عالیه و انطاکی گفته تخم آن سیاه رنگ با خشونت و در کوهستان در هنگام بودن آفتاب در برج اسد میروید طبیعت آن در سوم
گرم و خشک و انطاکی در دوم دانسته افعال و خواص آن اعضاء الصدر جهت سرفه بارد و مزمن و ربو و ضیق النفس اعضاء الغذاء
والنفض جهت فواق رطوبی و اسهال و ادرار بول و با شراب سفید جهت سنگ گرده و مثانه و رفع احتباس بول و حیض و ضماد آن
جهت بواسیر نافع المضار بغایت مضعف باه و مجفف منی مصلح آن مغز چلغوزه مقدار شربت آن تا سه درم است **قلت**
بضم قاف و سکون لام و تاء مثناة فوقانیه معرب از کلمه هندیست و بفتح قاف و کسر نیز آمده بسریانی قلتا و بیونانی اقوبیا و برومی
لوابیقی نامند در حرف الحاء مع الباء در حبوب ذکر یافت **قلسوفودیون** بفتح قاف و سکون لام و ضم سین مهمله و سکون واو
و ضم فاء و سکون واو و کسر دال مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانیست ماهیت آن نباتیست صغیر
بقدر یک شبر مستعمل در دو مور بار منبت آن مابین سنگها برگ آن شبیه ببرگ نوعی از نمام که آنرا فلس نامند و گل آن شبیه بارجل السرس
متفرق بعضی از بعضی مانند گل فراسیون طبیعت آن در سوم گرم و خشک و با جوهر لطیف محرق افعال و خواص آن آشامیدن نبات
و طبیخ آن جهت نهش هوام و نشخ عضل و تقطیر البول و ادرار طمث و اخراج جنین و قطع ثوالیل که آنرا بیونانی افرخوردوس

نامند و تر چون چند روز بدان مداومت نمایند **قلفونیا** بضم قاف و سکون لام و ضم فاء و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه
و الف مقصوره لغت یونانیست بفارسی زنگباری نامند ماهیت آن گفته اند صمغ صنوبر است مطلقا و بعضی گفته اند صمغ صنوبری
بریست که بیونانی قوقا نامند و آن صمغ راتینج است که خود بخود سیال باشد چون طبخ دهند آن را انجماد یابد قلفونیا نامند و شیخ ابن
بیطار گفته غلط کرده اند کسانی که آن را راتینج بعینه دانسته اند بگمان آنکه راتینج علم است برای تمام اقسام آن و این خطا است بلکه مخصوص
بصنفی از اصناف آنست که بطبخ انجماد یافته باشد و بغدادی گفته که قلفونیا صمغ صنوبر است و سه نوع است یکی سیالی که منعقد نمی
شود مانند قطران و بعضی آن را قطران نامند و نوع دوم صلب و نوع سوم آنست که بعد طبخ صلب گردد و این فی التحقیق قلفونیا
و الحق شامل جمیع اصناف است راتینج است و راتینج را راتیانج نیز نامند و در حرف الراء مع الالف ذکر یافت **قلقاس** بفتح
دو قاف و در میان هر دو لام ساکن و الف و سین مهمله لغت عربیست و گفته اند بضم اول لغت رومی است و بیونانی قلقا
سیا و برومی اوفونی لعنش و بهندی اروی و بدکهنی چمکیدلا و به بنگالی کچو نامند ماهیت آن ابن بیطار و بغدادی نوشته اند نباتی
است که ثمر ندارد و برگهای آن مستطیل و برگ آن املس بزرگ شبیه ببرگ موز و از آن در طول کمتر و کوچکتر و هر برگی را ساقی علیحده
از یک بیخ رسته نهایت بقطر انگشتی و بیخ آن نیز برنگی ترنجی و کوچکتر از آن نیز بقدر زردکی ظاهر آن مایل بسرخی و باطن آن
سفید طعم آن با قبوضت و حدت و بورقیت و لزوجت کامل و چون در آب جوشانند و آب آن را چند مرتبه تبدیل نمایند پس طبخ دهند
قبوضت و حدت و بورقیت آن زایل و لذیذ و لزوجت کامنه آن زایل گردد و برگ آن نیز می پزند و لیکن غیر مستعمل و انچه در بنگاله مشهور
و دیده شده بیخ جنگلی بری آن که ثمر و برگ آن بهاوگو و ناخور و رست کچو نامند شبیه بدان است که ذکر یافت و شاخهای آن تا
قدر یک ذرع و انی شکل و نیمه مدور و بتدریج باریک شده تا ببرگ پیوسته و هر بوته را نهایت تا چهار شاخ و برگ آن فی الجمله شبیه
بکشتی کوچکی که یکطرف آن باریک و طرف دیگر آن عریض و در جوف آن در ایام بارش و شبنم اندک آبی میماند و
منبت آن کنار آبها و زمینهای نمناک و نهایت بلندی شاخهای آن تا یک و نیم ذرع و بعد بزرگ شدن آن از بیخ آن ساقی
میروید و بر سر آن گلی زرد رنگ طولانی و بوی آن شبیه ببوی زردچوبه و رنگ آن نیز برنگ آن و تخمی ندارد و این نوع
کم مستعمل و کم کسی میخورد جهت آنکه حدت و بورقیت و لزوجت بسیار دارد و بجوشانیدن در آب و طبخ بنحو مذکور بالکل زایل نمیگردد
و برگ آن نیز پخته میخورند و آن نیز با حدت و لزوجت بسیار است و بیخ بستانی آن را که بهندی اروی نامند کوچکتر و برگ این سبز کمتر و
عریض تر و حدت و بورقیت و لزوجت آن کمتر و لهذا اکثر مستعمل و ماکول بنحو مذکور که اولا در چند آب جوشانیده تبدیل نموده
پس در روغن و پیاز بریان کرده آب داخل کرده پخته و افاویه چاره طبیه و زردچوبه داخل نموده میخورند لذیذ می باشد و با گوشت
لذیذ تر و بعضی که در پختن بسیار حاذق و موقوف اند اول در آب زردچوبه انداخته که خوب رنگین شود یکمرتبه در آن آنچ آتش میدهند

میده نمایند که رنگین کرده و نیم خام انرا در روغن و پیاز بریان میکنند بعد از ان در آب گداخته کرده ترشی انبه خام تازه یا خشک و اگر نباشد ترشی
لیمون یا تمر هندی بقدر حاجت داخل نمایند که فلفلی سرخ داخل کرده ساده بدون گوشت یا با گوشت پخته میخورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم میشود
و در حین طبخ لزوجت آن زایل میگردانند و بریان نمودن در روغن نیز و این را نیز گلی مانند است طبیعت آن مطلقا در اول گرم و در دوم
تر و در اول نیز خشک گفته اند افعال و خواص آن بغایت مسمن بدن و محرک باه دانسته اند اعضاء الصدر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره
اعضاء الغذاء و النفض سریع الهضم و رافع سحج امعاء و اسهال و پوست آن در حبس اسهال اقوی و جهت استسقاء و لاغری گرده و اسهال
صفراء و ماء اصفر و مائیت برقیق و ادرار بول خصوصا عصاره نبات آن و تناول برگ و شاخ مطبوخ آن نافع المضار دیر هضم و مولد
سودا و سده و مصلح آن عسل و سکنجبین و ادویه خوشبوئی مانند دارچینی و قرنفل و بعضی آنرا با سرکه و خردل مربب مینمایند و این
هنگام سریع الهضم و الخروج میباشد از معده و نوشته اند که انرا تخمی میباشد و در افعال قریب بتخم کرنب مقدار شربت از تخم آن
دو درهم و عصاره نبات آن از ثلث رطلی تا نیم و ثلث و نوعی از قلقاس میشود صلب مستدیر که هر چند طبخ نمایند نپخته نمکرده و ضماد
آن جهت نضج اورام و فرو رسوختن آن جهت اندمال قروح و قلاع و تقویت موی موثر **قلقديس** بفتح دو قاف و لام ساکن در میان
و کسر دال و سکون یاء مثنات تحتانیه و سین مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج سفید و بعضی زاج سرخ و بعضی زرد و بعضی
نوعی زاج سفیدی که بفارسی آنرا زاج شتر دندان نامند دانسته اند و بعضی گفته که آنرا بفارسی شوغار و بیونانی حلقنس نامند و تحقیق
آنست که قلقدیس سه صنف میباشد صنفی سفید سبک زود حل شکن و این تندترین و بهترین اصناف است و صنف دوم کثیر الارضیت
غلیظ خشن و رنگ آن مایل بکبریت و این را بیونانی مالی تیرا یا نامند و صنف سوم نرم متساوی الاجزاء و سبب چون آب بدان
برسد سیاه گردد و این را زاج الاساکفه نامند و در حرف الزاء المعجمه مع الالف بتفصیل ذکر یافت **قلقطار** بفتح دو قاف و در میان لام
ساکن و فتح طاء مهمله مشاله و الف و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج اصفر و بعضی نوع زاج سفید شتر دندان و بعضی
زاج اصفر مایل بحمرت دانسته اند و بهترین آن خالص بسیار زرد و براق مانند زرنیخ زود شکن آنست و در زاج نیز ذکر یافت **قلقل**
بکسر دو قاف و سکون دو لام و بضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربیست و انرا اقلاقل و قلقلان بضم قاف اول و ببربر زمان بربری
و بفارسی انار دانه دشتی و بهندی گواه چکنه نامند و بیخ آن کوبیده مغاث است در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنکه نباتی
است شبیه به نبات قنب و ساق آن مایل بسرخی و شاخهای آن دراز و قدب متخذ از ان اقوی از شاهدانج و برگ آن زفر الرائحه
و گل آن مایل بسفیدی و تخم آن در غلافی خشن و مستدیر و بزرگتر از فلفل و املس و بیرون آن مایل بسیاهی و مغز آن سفید با
حلاوت و اندکی لزوجت و پوست ساق آن سفید و مستعمل مغز آن است و بعضی انرا حب السمنه دانسته اند و نه چنین است
و آنچه مشاهده شده در بنگاله آنست که نبات آن یک ذرع دست با ساق باریک و شاخهای باریک زوج زوج متصل بهم برگهای

آن رستنه و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و از آن کوچکتر بر سر یک شاخه که قوتیرست و از شخص ثقه استماع یافته که نبات آن از قبیل تخم و
بیاده و هم پیچیده بر زمین مفروش و برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش و ثمر آن بقدر فلفلی و مدور سیاه رنگ و یک نقطه سفید بر بالای آن
و سه عدد و پیوسته بهم متصل بقمع و در غلافی سه پهلو شبیه بغلاف کاکنج بر سر شاخچه بار بکثرت میست و در جای سنگ میباشد بیخ آن بسرخ
رنگ مایل بزردی طبیعت آن در دوم گرم و تر بارطوبت فضلیه افعال و خواص بغایت مقوی باه و منعظ و مسمن بدن هر نوع که استعمال نمایند خصوصا
با کنجد و نبات و با خایند و یا عسل سرشته و مصلح حال گرده و مثانه و زایل کننده احتراق اخلاط مقدار شربت بریان کرده آن از قبیل
تنقل تا یک اوقیه و از کوبیده آن تا نیم اوقیه المضار اکثار آن مصدع و مضر معده و مورث هیضه مصلح آن بریان نمودن و با سکنجبین
و با ناخند و عسل خوردن بدل آن کوزن آن تودری سفید و یا حب الصنوبر و با مغاث و نیم وزن آن اهیل و چهار دانگ آن مغز تخم خیار زه
است **قلومس** بضم قاف و لام و سکون واو و ضم میم و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی آذان الدب و رازی بوسیر دانسته ماهیت
آن نباتیست و پنج صنف میباشد و ما بین هر نوعی از آن است صنف اول سفید و برگ آن نر سفید و نر و ماده میباشد و برگ ماده
آن شبیه ببرگ کلم و سفیدتر و عریضتر از آن و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند پشم بر ساق آن و گل آن مایل بزردی و تخم
آن ریزه بیخ آن و از سطبری انگشتی و نر آنرا برگ درازتر و باریکتر از ماده صنف دوم برگ آن سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف اول
صنف سوم شاخهای آن بسیار و چهار زاویه ساق و برگ آن شبیه ببرگ سفرجل و بر سر شاخهای آن قبهها مدور و گل آن زرد
طلایی صنف چهارم برگ آن شبیه ببرگ سفرجل الخنزیر و از آن کوچکتر و بی ساق و ملاصق زمین صنف پنجم برگ آن بزرگ و غلیظ
و با رطوبت چسپنده و تند بود و ساق آن زیاده بر ذرعی و گل آن سفید مایل بسرخی و تخم آن ریزه تیره رنگ و مدور و با حدت و تلخی
و این صنف محتمل که تنباکو باشد و آن در حرف التاء المثناة فوقانیه مع النون ذکر یافت طبیعت همه اصناف آن گرم و خشک
در سوم افعال و خواص آن محلل و جالی و با قوت قابضه و در ریشهای آن در افعال قایم مقام مامیزبیخ الاعضاء الصدر و الغذاء
والنفض بدر لون و یک مثقال از بیخ سفید و سیاه آن جهت منع سیلان خزانات و باشراب جهت اسهال منع و طبیخ آن جهت
سرفه بارد و ضیق النفس و شکاف عضل الاورام و حرق النار و السم ضماد برگ مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و ورم
چشم و با عسل و شراب جهت شقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب و ضماد برگ صنف نر آن جهت سوختگی آتش مضر گرده مصلح
آن کثیر المقدار شربت آن تا دو درم بدل آن انا غورس است **قلومانیز** بضم قاف و سکون لام و سکون واو و فتح میم و الف
و ضم یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانیست و انرا شجرة ابی مالک و اهل دمشق صابون القاف و صابون النبات و
فلغر القطانیه نامند ماهیت آن نباتیست جبلی و بستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل
و بر ساق آن غلاف ها و اطراف بعضی مایل بطرف بعضی و گل آن شبیه بگل سوسنی که بیخ انرا ابرسا نامند و بهیات چنانکه را

تنکه آنرا اربع واربعین گویند بهترین آن جبلی وگاه از نبات آن نیز بلقبد انکه از بیخ آن عصارهٔ بگیرند اقحد مینمایند طبیعت آن سرد
وخشک افعال و خواص آن حابس رعاف ونفث الدم ونزف الدم سینه ونزف الدم معده ورحم وضماد برگ نرم کوفته آن جهت ازالهٔ جراحات
در ابتدای حدوث والتیام ابهام مجرب **فصل القاف مع المیم** **قمری** بضم قاف وسکون میم وکسر راء مهمله ویاء نسبت منسوب بقمر است
که نام بلدیست از بلاد مصر وگفته اند که آن بلد اسکندریه است جهت مشابهت رنگ این بخاک آن بلد وجمع آن قماری آمده وگفته اند جمع اقمر است
مانند احمر وحمر ویا جمع قمر است مانند رومی وروم وزنجی وزنج وماده آن را قمریه نامند ونر آنرا ساق حر وجمع قماری غیر منصرف است وآنرا بهندی
توتری نامند ماهیت آن مرغیست از فاخته کوچکتر وباطوق وبسیار مانوس وخوش منظر وخوش آواز گفته اند که لفظ یا کریم کامل الحروف از
صوت آن ظاهر میگردد ودو نوع میباشد سفید وزرد واز غرایب آثار آنکه ابن اثیر در تاریخ خود نوشته که از جملهٔ هدایا که بعضی ملوک بقاع هند به
برای سلطان محمود سبکتگین فرستاده بودند قمری بود که چون طعام زهردار را میدید چشمهای آن سرخ واشک از آن جاری و متحجر میگشت
و چون آن حجر را سوده بر جراحات جهت کرناوه میپاشیدند بزودی حاذق میشد طبیعت آن در دوم گرم وخشک افعال وخواص آن موافق
مبرودین ومرطوبین ومولد خلط فاسد واکثار آن محدث وسواس وجذام مصلح آن ادهان واو ویه لطیفه است تدهین بدهن آن باعث
سرعت حرکت اطفال وتخم آنرا چون بطفل بپاشانند باعث سرعت تکلم است قبل از هنگام آن الخواص گفته اند بودن آن در خانه باعث
عدم تاثیر سحر و [illegible] مجرب است از صاحب آن خانه **قمقام** بفتح قاف وبضم نیز آمده وسکون میم وفتح قاف والف ومیم وقمل
بفتح قاف وسکون میم ولام ماهیت آن دو حیوان کوچک اند که در بدن انسان وغیر آن بهم میرسند وفرق میان هر دو آنست که
قمقام را پایهای بسیار است وبه بیخ موی میچسبد وواحد آنرا قمقامه مینامند وقمل شش دست وپا دارد وبدین اندک میگردد وهر دو
آن بارنگ وسفید رنگ وانچه در موی بهم میرسد اغبر وسیاه رنگ وگفته اند رنگ آن برنگ موی میباشد که در آن تکون مییابد از
سیاه وسیاه وغیرها سفید وماده آن زیاده از نر است وقمل را بفارسی سپش وبترکی بیت وبهندی جوئین نامند ومراد از مطلق
قمل این است ومادهٔ تکون آن عرق حادث از کثرت فضلات ردیه وکثافات مجتمعه در بدن انسان وقلت ویا عدم استعمال
بدن وثیاب وعدم تنظیف آنهاست وقوت مزاج بدن وهر چند مادهٔ آن زیاده تکون آن زیاده ودر موهای سر وریش ولباسهای حریر کهنه
تکون آن زیاده میباشد خصوصا در زمستان وکثرت آن باعث لاغری بدن میگردد ومرض است ودر ابدان نقیهٔ لطیفه والبسهٔ پاکیزه
تکون آن کم میباشد بلکه نمیباشد افعال وخواص آن چون شش سپش زنده را در سوراخ باقلا گذارند وبلع نمایند جهت رفع حمای ربع مجرب
گفته اند وچون در سوراخ احلیل گذارند رفع احتباس آن نماید وچون زن حامله در کف دست خود گذارد وبر آن شیر بدوشد اگر راه رود و
وحرکت کند حامله به پسر است والا بدختر وبعضی گفته اند که اگر بمیرد حامله به پسر است والا بدختر وانداختن سپش زنده موجب نسیان است بلکه باید
که بکشند وبیندازند وطلا کردن آن بر بدن مولود در حین ولادت باب زیره باعث است که در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند وچون در

بدن و سپش بسیار بهم رسیده باشد بجهت دفع آنست که جامه را با زیبق آلوده بپوشند و یا زیبق بر بدن بمالند و یا زیبق با حنا در ساعت دفع آن
کند و شستن سر با آب تخم شریفه که تخم سیتاپهل است که سائیده با آب مخلوط کرده سر را بآن بشویند بزودی رفع سپش آن مینماید اما باید که چشم را
بپوشید و محافظت نمایند که در داخل آن نشود که باعث سوزش بسیار و تورم آن میگردد و از خواص آنست که تره و قریب بموت از آن میگریزد
و چون قمل بسیاری جمع نمایند و از آن بحر شیم بسازند قوی تر و جهنده تر میباشد از سر شپشهای دیگر و گفته اند قمل متولد در حبوب هنا بیدن نانیم
ورم آن جهت قرحه ریه و تفتیت حصات نافع و این از جمله محالات است زیرا که این مقدار بهم رسیدن متعذر است **فصل القاف**
مع النون **قنا** بفتح قاف و نون و الف مقصوره لغت عربیست و بر چند معنی آمده از آن جمله بمعنی نیزه و جمع آن قنوات و قنی بکسر قاف
مانند حبل و حبال و بعضی اطبا گفته اند که بفتح و بقصر قصب است و واحد آن قناة به تا است و جمع آن قنوات و بر بوی الطیب شیر یعنی
قصب آن نیز اطلاق مینمایند و بر شجرة الانثی نیز و گفته اند نحو اشق است و گفته اند نوعی از انزروت است و نیز گفته اند اسم نباتیست
برگ آن شبیه ببرگ نعناع و معروف تره عامه عرب بالحلج و نیز نوعی بر طبیه بابه وکلج در حرف الکاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد
شد **قنابری** بضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح با موحده و راء مهمله و الف مقصوره لغت عربیت و گفته اند لغت نبطی
است و بضم قاف و فتح نون مخففه و الف و کسر با موحده و راء مهمله و یاء نیز آمده و نیز اسم العربی علول و حملول و مملول و فوسیق و شجرة البق
و یونانی قیفیماالون و برومی قنار و میدوس و بجز اسانی هرعنت و بفارسی ترند و تخند و بشیرازی سبزه و سوده و باصفهانی
موجه نامند ماهیت آن نباتیست که در اول ربیع سبز و برو تا آخر آن میماند و بغدادی گفته اند بالقول صحرائیست و برگ آن کوچکتر از
برگ کاسنی صحرائی و با اندک حدت و تلخی و گل آن سفید باریک و تخم آن اغبر رقیق و نواب بعقور سبز و رنوشته اند برگ آن شبیه به برگ سویق
است و لیکن املس نیست بلکه زغب خفیفی دارد و صاحب تحفه نوشته برگ آن شبیه باسفاناخ و با اندک تلخی و تندی است و بقدر
شبری و ساق آن باریک و گل آن سفید بسبزه و تخم آن در غلاف بقدر نخود و در هر غلافی چهار عدد و بسیار شبیه بخردل بهترین آن
تازه آنست که در شاخهای آن اندک سرخی باشد طبیعت آن گرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک گفته اند افعال و خواص
آن لطیف و جالی و مقطع و از ادویه نافع است جهت ممرورین و محرورین بهره و الصفاء الصدر و الغذاء و النفض منقی سینه و ریه از
کیموسات غلیظه و مفتح سده کبد و طحال و مدر بول و حیض و شیر و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبیعت و رفع یرقان و مغص و اخراج
کیموسات غلیظه مینماید و ضماد آن جهت بواسیر و مغص و تحلیل صلابات رحم نافع الزینه جهت کلف و بهق و وضح بهترین ادویه است ضماد آ
و شم باو گفته اند خوردن آن با اندک زمانی و قلیل ایامی وضح را زایل میگرداند و بدستور تدهین بدهن آن جهت امراض مذکوره و رحم
بستان السموم ضماد آن جهت نهش جمیع هوام سمی مونث المضار مولد سودا خصوصا نمک پرورده آن مصلح آن طبخ و بریان نمودن
آنست در روغنها مانند روغن بادام و کنجد و غیر آن و گفته اند مصلح آن هلیله کابلی و شکر است **قنب** بکسر قاف و فتح نون مشدده و با موحده

وبا؛ موحده و بضم قاف نیز آمده لغت عربیست و گفته اند معرب از کنب فارسی است و اسم ابق و بیونانی ولیفرولس و بسریانی قنبیرا و برومی
کتابای و بفارسی کنب و بنگ و بهندی بهنگ و بخطای تاو باصطلاح ورق الخیال و حجر الفقرا و اعظم و حشیش و حشیشة الخضرا و شاطا فرا و فلک تازه و کرش

الفقراء

نامد و حبة المساکین و شهوت انگیز و مونس الهموم و چتر اخضر و زمرد رنگ و برگ کاکت شیرازی و امثال اینها نامند و بیونانی
قناپس و قنابوس نیز نامیده و گفته اند پوست ساق آن را قنب نامند و از آن مانند کتان ریسمان و البسه سازند اما پوشیدن لباس
آن جایز نیست جهت آنکه مفسد مفاصل و محدث لاغری است و کاغذ از آن خوب ساخته میشود چنانچه در کشمیر از آن کاغذ میسازند بسیار
خوش قماش و برابری با کاغذ ابریشمی میکند و شگوفه و غبار زعفرانی و شبنمی که بر آن می نشیند و غلیظ و چسبنده است همه را جمع مینمایند و
چرس مینامند و در سر قلیان میکشند جهة تخدیر و سکر بسیار میاورد و خصوص شبنم آن و آن هر چند چسبنده تر و غلیظ تر و محکم تر باشد
قوی تر است و بسا است که بسبب کمال قوت هلاک میکرداند کشنده خود را اما نبات آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد مانند هند و
کشمیر و بنگاله و زنج و روم و فارس و عراق و غیرها و گفته اند بترتیب مذکور هر یک اقوی از دیگر اند و عراقی و بنگالی از همه ضعیفتر و بعضی فارسی
را اقوی از رومی گفته اند و هر یک بری و بستانی و جبلی میباشند و بری و جبلی اقوی از بستانی اند و بستانی فی الحقیقت قنب است زیرا که پوست
آن جدا میکردد و درخت آن بلند تر تا به پنج ذرع و ساق آن مجوف و شاخهای آن باریک و بر آن برگهای پنج یا شش یا هفت تا نه و اکثر
هفت و بسیار سبز رنگ با خشونت و گل آن سفید رنگ باریک و تخم آن مدور و آن را شهدانج و بفارسی شاهدانه نامند و بری و جبلی
آن درخت کوتاه تر از بستانی و لحاء آن خوب جدا نمیگردد و بدشواری اگر قلیلی بعمل آید بکار نمیرود و مذکوره میاید و شاخهای آن شبیه بخطمی
و سیاه رنگ و برگ آن نیز مانند برگ بستانی و از آن خشن تر و سیاهی آن کمتر از بستانی و سفیدی بر آن غالب و گل آن سرخ و ثمر
آن مانند فلفل شبیه بحب السمنه و بعضی نخود حب السمنه دانسته اند و بعضی آن را اشعاث و شیخ ابن بیطار گفته قنب دو نوع میباشند بری
و بستانی و نوع ثالثی که آن را قنب هندی نامند و ندیدم من آن را مگر در مصر و آن را حشیشه نامند و در بساتین زراعت مینمایند و بسیار
مسکر است یکدرم آن زیاده بر آن از حد سکر بدر برده برعونت و اختلاط عقل و جنون منجر میسازد و بسا است که هلاک میکرداند و بالجمله
انواع رونه آن بسیار است از مجنس و غیر آن طبیعت برگ آن مرکب القوی و در سوم سرد و خشک با حرارت لطیفه قلیله و برودت کثیفه غالبه
و تخم آن گرم و خشک در سوم و پوست آن سرد و خشک و در غایت رداءت و لحاء آن سرد و خشک با اعتدال افعال و خواص آن از جمله
اشجاریست که برگ آن بسبب مرکب بودن قوای آن اولا فرح و سیر و رونق و نیکوئی رنگ رخسار و سکر میاورد و بخار حار لطیف و تخدیر
حادث از تبخر و بارد و بعد زوال و تحلیل جزو حار لطیف و ظهور آثار جزو بارد کثیف ضد افعال مذکوره از آن ظاهر میکردد و نیز بسبب جزو حار
خیال و فکر لطیف و دقیق میکرداند و عطش و اشتهای طعام و شهوت باه را بالعرض زاید میکرداند و بالاخره بالعکس باعث تکدر روح
و دماغ و ظلمت بصر و ضعف آن و جنون و مالیخولیا و جبن و خوف بسیار و استسقا و امثال اینها و ضعف باه و قطع آن میکردد و جهت آنکه

مجفف منی است و شیر بنها مقوی فعل آن و تبر شیرینها مبطل آن اعضاء الرأس سعوط برگ بری آن منقی دماغ و اغتسال العصاره برگ آن جهت رفع
ابریه و شپش موی سر و قطور عصاره برگ بری و دهن آن جهت تسکین درد گوش و کشتن کرم آن اعضاء الغذاء و النفض خوردن برگ آن تا نشف
رطوبات معده و حابس بطن و مدر بول و دوقی را نافع و ممسک و مجفف منی و پوست آن قاطع باه و مجفف منی القروح و الجروح و الاورام و البثور
ذرور برگ پوسیده مجفف جروح و قروح رطبه مندمل کننده آنها و ضماد طبیخ بیخ بری آن و ضماد برگ آن جهت تحلیل اورام حاره و حمره و
تسکین اوجاع اعضاء عصبانی که در آن کیموسات فاسده مانده باشد مفید و چون برگ خشک آنرا نیم کوفته و اندکی آبی بر آن پاشیده و گرم
کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده گذاشته بر خصیه بندند جهت قیله الماء و تحلیل اورام آن نافع مقدار شربت آن یکدرم و زیاده بر آن خصوصا
از انواع رومیه آن کشنده مصلح آن قی نمودن بادهن گاو و آب گرم تا آنکه در معده هیچ نماند و آشامیدن شراب حماض بسیار مفید و تخم
آن مسکن غثیان و محلل و برانگیزنده ریاح و مولد خلط ردی قوی الاسخان و مسخن و قابض بطن و ممسک و مجفف منی المضار مصدع
و مظلم البصر مضر معده مصلح آن بریان نمودن و اکثار آن باعث قرحه احشاء مصلح آن خشخاش و سکنجبین شکری و شراب لیمو و گویند آب
سرد و برف و شراب فواکه حامض است و دهن شاهدانج که مانند روغن بادام گیرند گرم و خشک و جهت درد گوش و اعصاب و تحلیل اورام
صلبه و صلابت رحم قطور آن و ضماد آن نافع و آشامیدن آن مجفف منی است بدانکه اهل هند خصوص فقراء ایشان در وقوع بسیاری با شامیدن
آن حرارت ورزند و بگمان فاسده خود معتقد باشند که عمر را طویل و خیال و فکر را زاید میگرداند چنانچه بقول بعضی شعرا که خود را کامل و واصل
میدانند این است که بیت بنگی ندیم و سر افغانی شد آشکار اما را باین گیاه ضعیف این گمان نشود و اکثری از این طائفه هر صبح و شام برگ آنرا
سائیده و در آب حل کرده صاف نموده یکقدح میآشامند و هر که از امثال ایشان وارد شان میگردد باو نیز تواضع مینمایند و بعضی خشک نموده اندکی بریان
کرده زمانی طویل آنرا مضغ مینمایند به تنهائی و یا با کنجد مقشر و یا سائیده با شکر سفوف مینمایند و طرب و فرح بسیار میکنند جهت آنکه در ابتدای
و اوایل حال قوی بهیمی ایشان را بحرکت میآورد و انواع اطعمه کثیره میخورند و ملتذ میگردند انهضام مییابد و بدن ایشان فربه میشود
بکثرت اجتماع رطوبت لیکن آخر مبتلا باکثر امراض صعبه میگردند مانند ضعف باصره و کثرت ریاح و قراقر بطن و سوء القنیه و تهبج اطراف و صورت
و تغیر رنگ بشره و امثال اینها و ضعف باه و سقوط اسنان و بخر و کسالت و جبن و خیالات فاسده شیطانیه و سوء فکر و انداختن خود
و جهال بسوء عقیده و اباحت و زندقه و ترک عبادات و غیره و بعضی از آن معاجین میسازند و میخورند و بعضی برای اصلاح و تقلیل سمیت
آن در شیر جوشانیده بعد بند و آن شیر را ماست میبندند و کره آنرا گرفته در تراکیب استعمال مینمایند و بعضی سرشیر آنرا گرفته استعمال مینمایند
و شیره آنرا با انواع دیگر اغذیه مینمایند و بعضی که بسیار قوی میخواهند قدری از چرس آنرا داخل تراکیب میکنند مانند معجون شیرزه خانی که مشهور
است نیز از وخانی است که از و کهنه ساخته احیانا مییاورند که بکهنه آن سکر بسیار میآورد و جزو اعظم آن روغن بنگ و چرس و داو بان و جواهر
بیخها قوی سحد سکر دیگر است قنبره بضم قاف و سکون نون و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و بالغت عامی قنبره است و جمع آن قنابر بعج

بفتح قاف و کسر باء موحده بعربی ابو الملیح و بفارسی چکاوک و جمهره و لک قبره و بیونانی بردانوس و بهندی لوس
و بلاطینی کلرشته نامند ماهیت آن مرغی است از جمله عصافیر از گنجشک اندکی بزرگتر و خوش منظر و خوش آواز و بر سر آن
کاکلی و تاجی مانند طاوس و هدهد و بهترین آن جوان فربه آن و وجه علیحده ذکر نمودن از عصافیر اختصاص آن باسم خاص است
و شهرت آن بدان است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن اشامیدن آن اسفیدباج و مرقه آن ملین طبع و گوشت
آن حابس و همچنین گوشتاب و لحوم سایر عصافیر و این اقوی از آنها است و مداومت کباب آن صالح الغذا و جهت صاحبان
قولنج و اوجاع مثانه نافع و محرق مجموع آن جهت ذات الجنب و وجع مواد بلسیار و موثر مضر محرور مصلح آن کاسنی با سرکه و میوه های
ترش و بادام با روغن استعمال نمودن است قنبیط بضم قاف و فتح نون مشدده و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و طاء مهمله بفارسی کلم و گاو
کلم گویند نامند ماهیت آن نوعی است از کرنب و وجه علیحده ذکر نمودن آن اختصاص معروف بدان بودن است و نزد عوام و اهل شام و بغداد و مشهور به بعض العوام است
برگ آن شبیه ببرگ چغندر و از آن عریضتر و ضخیم تر و سبزی آن با غبرتیه و سرخی رنگ و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساق و بر بالای آن جمه آن و بر
اطراف آن برگها و بهم مجتمع بشکل کله و در بنگاله در موسم زمستان تخم آنرا از فرنگ بیاورند هر سال تازه و میکارند بسیار خوب و لطیف و سفید
و مجتمع نازک و لذیذ میباشند و هر چند هوا سرد و تر باشد بهتر میشود و عمل و تربیت بهتر و سفیدتر و لطیفتر میگردد و بعضی مردم وقت کوچکی برگهای آن
را بهم میبندند [illegible] تا بکمال رسیدن و بعضی سفالی که بهندی هانڈی نامند معکوس بر بالای آن میگذارند که کله آن در جوف
آن بگنجد و آفتاب و شبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد و ساق آنرا از نصفه بیشتر بگل بگیرند و بدان آب همیشه میدهند خوب و لطیف و بالیده
میگردد و بقوت زمین و خوبی تخم نیز بهتر میگردد و بهترین آن تازه سفید رنگ یا زرد رنگ نازک خوب در هم پیچیده است و نیز قسم دیگر از این
میشود و در برگ و ساق و قبه همه مشابه بدان الا آنکه برگهای خارج آن اندک بزرگتر و عریضتر و تیره تر و رنگ و ساق و برگ آن بنفش مایل بسرخی و رنگ
برگهای قبه پیچیده آن سرخ تیره مایل به بنفشی است و بهترین این نیز تازه خوش رنگ نازک و خوب در هم پیچیده است طبیعت آن مرکب القوی با
رطوبت مائیه غلیظه و حرارت منضجه لطیفه و ماده ارضیه کثیفه و گفته اند گرم در اول و خشک در دوم است افعال و خواص آن با قوت منضجه و محلله
و مسهله و نفاخه و مدر بول و مولد خون سوداوی غلیظ و مضعف دماغ و بنجره ردی الغذا و نفاخ و مسدد و محدث نفخ در حوالی پهلو و شکم و بالخاصیت
محلل بخار و مسکن آن و اکثار آن مولد اخلاط سوداویه و امراض سوداویه و افکار ردیه و خیالات فاسده و دیدن خوابهای مشوشه و مضعف
دماغ و لب بسبب تبخیر آن و آشامیدن مائیت آن مانع مستی و بطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل نافع مصلح مضار آن در آب جوشانیدن
و آب آنرا مکرر ریختن و مطبوخ آن با گوشت فربه و روغن بادام و یا زیت الانفاق و روغن گاو تازه بسیار بریان نمودن و با ادویه حاره
لطیفه خوردن است و بعضی آن نفاخ و مهیج قواق و زیاده کننده منی و معین بر جماع خصوصا چون بریان نمایند و با سرکه و زیت و الکامه
بخورند مولد سودا است زیاده از کرنب و تخم آن گرم و خشک و استعمال آن پیش از شراب و یا با شراب مانع سکر و محلل بخار آن و مفسد منی است

چون بعد از جماع باخود بردارد **قنبیل** بکسر قاف و سکون نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام گفته اند معرب کنبلا
فارسی است و یا معرب کمیله هندی و در ماهیت آن اختلاف است بسیار بعضی گفته چیزیست رملی سرخ رنگ که از آسمان فرود می آید با شبنم در بعضی
بلاد و بعضی گفته اند که شبنمی است که بر اراضی بادیه یمن می نشیند و با خاک ممزوج گشته بدان هیئت میگردد و بعضی گفته طین است مانند طین معروف
بطین المختوم و که تر و باران باریدن ظاهر میگردد و در خراسان و بعضی گفته اند تخم در رملی است ظاهر آن سرخ و بعضی گفته اند تخم سرخس است
و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که بیشتر از کوهستان مابین هند و چین می آورند و از آورندگان استماع
یافته که از درختی حاصل میگردد که اندرخت را می نشانند و بلغت ایشان [illegible] و آن اشجار است با شبنمی که بر آنها می نشیند و آنچه محرر
شنیده آن است که میوه ثمر درختی است کوهی و درخت آن شبیه بدرخت معصفر و برگ آن نیز شبیه ببرگ آن و دارای [illegible]
و خار دار و خارهای آن درشت و بلند و ثمر آن بشکل نارنجی و بر سر آن خاری و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و بعد کمال رسیدن
شگافته از جوف آن چیزی خاکستری رنگ تیره بر می آید و بر زمین می ریزد و مردم آن را جمع نموده بر میدارند و همان قنبیل است آنچه غیر ممزوج
بخاک است خالص و سبک وزن می باشد و آنچه مخلوط بخاک و رمل است غیر خالص و سنگین العلم عند الله طبیعت آن گرم و خشک در دوم
و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن آشامیدن یکدرم تا دو درم سائیده آن با دوائی مناسب مخرج
اقسام کرم معده و امعا و حب القرع بقوت و مسهل رطوبات لزجه و اخلاط فاسده و جهت عرق [illegible] نیز جهت امور
مذکوره نافع مضر امعا مصلح آن کتیرا و شیح ارمنی و مضر معده مصلح آن مصطکی و انیسون بدل آن ترمس و برنگ کابلی
مقشر و [illegible] الجروح والقروح والجرب والقوبا [illegible] و بزرم سوده آن مجفف قروح رطبه و التیام دهنده جراحات و سعفه
جرب رطب و بثور و قوبا خصوصا که او الاعضو را بروغن گل یا روغن تخم تاک خصوص سعفه و جرب و قوبای اطفال و بدستور
و تدهین آن و خوردن اطریفل و دواء و معجون آن و استعمال مرهم آن و اطریفل و دواء و دهن و مرهم و معجون قنبیلی در قرابادین
مذکور شد **قنطوریون** بفتح قاف و سکون نون و ضم طاء مهمله مثناة و سکون واو و کسر راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون
واو و نون لغت رومی است و نزد بعضی یونانی و اصح آنست که معرب از جنتوریه رومی است منسوب بجنتورس حکیم رومی جهت آنکه
او اول کسی است که معرفت بدان بهم رسانیده و بسریانی اسکیتغلاء و بیونانی ادمیطرون و بفارسی اوبزر ولوفاوکریون نامند و گفته
اند کریون اسم قنطوریون دقیق است و آن دو نوع است کبیر و صغیر و در آخر هیج مرویه **قنطوریون کبیر** که آن قنطوریون غلیظ
و بیونانی قنطوریون طوماغا یعنی قنطوریون کبیر و بومی نیز ولوفا کبیر نامند ماهیت آن نباتیست ساق آن شبیه بساق و خشن
و بلندی دو و نیم تا سه ذرع با شعبهای بسیار از بیخ رسته و بر سر آنها قبها شبیه بقبه خشخاش و مدور طولانی و گل آن
سرمه رنگ مدور شبیه بصوف و تخم آن شبیه بقرطم یعنی تخم کافشه و با حرافت و برگ نبات آن شبیه ببرگ جوز و سبز و اطراف آن

واطراف آن مشرف شبیه بدندانهای اره و بیخ آن سطبر طولانی تا بدو فرع وصلب و سرخ رنگ و پیاز رطوبتی سرخ بیرنگ خوش و
طعم آن مرکب از حدت و حرافت واندک حلاوت و قبضی و رنگ عصارهٔ آن نیز سرخ مانند خون منبت آن زمینهای که آفتاب
بسیار بر آنها تابد و تا کوهستانها و تلها و بیشهها و قوت آن تا ده سال باقی میماند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره
نوشته اند که قنطوریون صغیر کثیر الوجود است بارض یا لعنی بلاد فارس و آن بر دو نوع است بری که بیشتر زمینهای سهل هموار و تلهای
بی اشجار میروید و گل آن سرخ رنگ مایل به بنفشی است و بستانی آن نبات آن قویتر و بلندتر از بری او گل آن خوشبوتر و تخلی آن
کم و در سایر احوال مساوی بری او لیکن گل آن مختلف الالوان و عامه اهل شیراز آنرا گل میخک و گل قرنفلی نامند و گل آن تا قریب
بیک ماه میماند و بیخ آن در زمین باقی میباشد و در ایام ربیع از سر نو از همان بیخ میروید و بیخ بری آن در زمین باقی نمیماند بلکه
هر سال از سر نو در اوایل ربیع میروید و در اواخر صیف گل و تخم میآورد و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن در آخر
دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و عصارهٔ و بیخ آن قویتر از سایر اجزای آن مستعمل افعال و خواص آن محلل و قابض و جالی
و بحسب اختلاف طعوم بیخ آن از آن افعال متضاده صادر میگردد و ادرار طمث و اخراج جنین مرده و افساد زنده و اخراج آن
و تفتیح سدد و تنقیهٔ دماغ و سینه و امثال اینها از افعال حرارت که صادر از حدت و حرافت آنست و حبس نفث الدم و اندمال جراحات
که از افعال برودت که بسبب قبض آنست و گفته اند چون لحم مقطوع را با آن طبخ دهند مجتمع میگرداند اعضاء الصدر و الغذاء و النفس
جهت ضیق النفس و عسر النفس و ربو و سرفه کهنه و نفث الدم مزمن و درد پهلو و مغص و رفع سدهٔ کبد و طحال و قولنج بلغمی و استسقاء
و یرقان و صلابت کبد و طحال و ادرار بول و حیض و عسر ولادت و اوجاع رحم و فسخ عضل و عصب و قتل و اخراج دیدان نافع و فرزجهٔ آن جهت
ادرار طمث و اخراج جنین مونثر الجروح و القروح و النواصیر ضماد تازهٔ آن به تنهائی و خشک آن به تنهائی و یا با مراهم جهت الزاق و
چسبیدن زخمهای تازه و التیام و ختم جراحات تازه و ردیه کهنه و عمیقهٔ غایره و نواصیر و اوجاع عصب و فسخ آن و کسر اعضاء و عرق
النساء النفیسه قوی الاثر و در سایر افعال قریب بقنطوریون صغیر و از آن ضعیفتر مضر و نافع مصلح آن عسل و شربتها مقدار
شربت آن تا ده درم و اکثرست نباشد یا شراب و الابازیر بدل آن حضض و قنطوریون دقیق و عصارهٔ حب آن جهت امراض
مذکوره نافع و شیخ ابن بیطار نوشته که البحه در بلاد لوقیا میشود و عصارهٔ او اگرفته بجای حضض استعمال مینمایند قنطور
یون صغیر که از اقنطوریون دقیق و یونانی قنطوریون طولیطون بمعنی قنطوریون دقیق و قنطوریون طرمقرون یعنی
قنطوریون صغیر و بعضی آنرا ملیسون مشتق از ملیس که بمعنی آب السناوه است نامند جهت آنکه منبت آن کنارهای السناوه است
و در بطایح نیز میروید و بفارسی لوخاو خورد و کریون نیز گویند ماهیت آن نباتیست که بر کنار آبهای السناوه و در بطایح نیز میروید بقدر یکشبر و
زیاده بر آن شبیه بادو فارلقون که خومریخ جبلی نامند و ساقهای آن از هم جدا و بیرشاخ و برگ آن شبیه ببرگ سداب و گل آن سرخ مایل

بنفشی شبیه بگل شبو و از ان کوچکتر و ثمر ان مانند گندم مستطیل و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و با اندک قبضی و بیخ آن کوچک و بهمنفعت بخلاف
بیخ کبر کبیر و سایر اجزای آن مستعمل و تازه آن اندک خوشبو و شاخهای آن سفید مایل بزردی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و از نباتات ربیعی
است و در آخر ربیع میمیرد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن لطیفتر و قویتر از نوع کبیر در جمیع افعال و ساق و برگ و گل آن قویتر از
عصاره آن و مجفف و ملطف و مفتح و مسهل و منقی و جاذب از اعماق بدن و مفاصل و امثال ادویه جبنیه و منفعت بسیار است الصداع
الرأس والعصب والغذاء والنقص والسموم وغیرها آشامیدن مطبوخ دو مثقال آنکه در هفتاد مثقال آب طبخ نمایند تا به نیمه رسد و مالیده
صاف کنند و با شکر و امثال آن بنوشند جهت تنقیه دماغ و اعصاب و صرع و عسر النفس و نفث الدم و اسهال مره صفرا و سودا و زردآب و بلغم
لزج مخاطی و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل و تشنج عضل و تفتیح سده جگر و طحال و قولنج ریحی بلغمی و تحلیل صلابت طحال و ضرر سموم هوام
خصوصا عقرب با مثل دو درم آن جهت رفع حمیات و با شراب جهت نفث الدم و ذات الجنب بارده و با ماء الاصول جهت اوجاع ظهر و مفاصل
و عرق النساء و طول با آب مطبوخ آن دافع کزاز و بدستور بخور آن و احتقان با آب مطبوخ بیخ و درم آن با روغن کنجد و بدستور ببر ما در آن
جهت عرق النساء و اوجاع ظهر و قولنج بعد بل برای آنکه مخرج اخلاط مراریه و سوداویه و بلغمیه لزجه است و افراط عمل آن مودی باسهال
الدم الجروح والقروح والاورام ضماد تازه آن جهت الزاق و اندمال و ختم جراحات کبار تازه و کهنه ردیه و عسرة الالتحام و نواصیر
تلیین اورام صلبه و منع انصباب مواد باعضا بسبب قبض و تجفیف بلیغ که دارد و خشک آن با مراهم مجففه جهت تجفیف قروح ردیه
خبیثه و غائره عمیقه و نواصیر و بابسیه جهت منع انفتاح و انشقاق جراحات کبار تازه و کهنه و اندمال و تحلیل اورام انها و با روغن تمس
جهت تسکین اوجاع عضل و عصب و مفاصل بارده و با آرد جو جهت حاره انها و گل آن ضماد او شرابا جهت نهش افعی و عقرب نافع
و عصاره آن در قوت قبض و تحلیل و تجفیف و غیرها قریب بسایر اجزای آن و طریق اخذ آن آنست که اگر تازه باشد بگیرند و در جوب سبز
تر تازه آنرا با ثمر و بکوبند و آب آنرا بگیرند و در ظرف خزفی در آفتاب گذارند و بچوبی پاکیزه بر هم زنند و اگر در پیکر و درخت نگردد
شب سر آنرا بپوشند زیرا که شبنم مانع انجماد و انعقاد عصارات است و روز دیگر بدستور در آفتاب گذارند و بچوب پاکیزه بر هم میزده
باشند تا آنکه غلیظ و منجمد و منعقد گردد و اگر تر تازه آن بهم نرسد بیخ خشک کبر آنرا نیمکوفته پنج روز در آب نحبت لیس بخوبیسانند
و نیکو بمالند و مکرر صاف نمایند پس بآتش ملایم طبخ دهند و بر هم میزده باشند تا منعقد گردد و بهمین طریق عصاره هر چه را خواهند اخذ
نمایند طبیعت آن قریب بسایر اجزای آن افعال و خواص آن نیز قریب بدانها بلکه در بعضی مواد اقوی از آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع
انصباب الراس سعوط آن با سرکه و آب عسل جهت قروح بینی و حبس رعاف خصوصا با اندک زاج و کافور و آب یخ و طلاء آن با سرکه بر
پیش سر و صدغین جهت صداع حادث از احتراق شمس و آشامیدن شراب و چون موی سر را بشوره زایل نمایند و محلول آن با سرکه
بر آن بمالند جهت رفع قروح آن و رویانیدن موی مجرب و اکتحال عصاره رقیق آن با عسل جهت بیاض و اندمال قرحه عین و طلاء آن با شکر

با شیر دختران جهت ورم پلک چشم و تسکین درد آن و با آب کاکنج جهت سطبری پلک چشم و جرب آن و با شیر و آب برگ [illegible] جهت جمیع
اوجاع عتیقه عین و رفع آثار قرحه و شعیره و با آب مرزنجوش جهت تحلیل سبل و جهت [illegible] پلک چشم را بگذارند و نفع صداع [illegible]
بر آن خابند و در حال رفع درد نماید و قطور آن با روغن خیری و امثال آن جهت ضربان گوش و با آب برگ شفتالو جهت قتل و
اخراج کرم آن و با آب ترب و امثال آن جهت ثقل سامعه و باد و طنین و [illegible] و خرخر [illegible] جهت ورم گوش و رفع کری و مضمضه آن با
گلاب جهت رفع رایحه کریهه دهان و قلاع متعفنه آن و با طبیخ جوز السرو جهت درد دندان و رفع تحرک و استحکام آن و غرغره آن با آب
بارتنگ و عنب الثعلب جهت ورم لوزتین و خناق و طلاء آن با آب جهت شقاق لب اعضاء الصدر [illegible] آن با طبیخ حلبه جهت امراض
سینه و اعضاء النفض و حمول عصاره تازه آن بعد حیض [illegible] مضر [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت از تازه آن یک درم تا دو درم
و از خشک آن تا سه درم و در حقنه یک درم و از عصاره آن یک درم بدل آن لوزتین آن افسنتین و هموزن آن بابونه و نیم مثقال آن ترید و بعضی
بدل آن برگ سپاو بستان و هموزن آن برگ حنا گفته اند و روغن آن که آب تازه آن را با روغن زیتون با هم بجوشانند تا آب رود و روغن بماند
گرم و خشک و مسخن عصب و مقوی بدن و رافع امراض بارده عصبانیه مانند فالج و استرخاء و اعیا و اوجاع بارده مزمنه و تحلیل ریاح و رافع نفخ
ولادت و شرب آن [illegible] جهت اکثر امراض مذکوره نافع است قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فاء و ذال
معجمه و بفتح فاء نیز آمده و [illegible] و بدال مهمله نیز [illegible] لغت عربیست و [illegible] و بیونانی [illegible] و [illegible] قنفذ و [illegible]
[illegible] و بفارسی خار پشت [illegible] بتنکابن واربیوک [illegible] و بترکی کرپی
و [illegible] ماهی و ساهی و سیل و [illegible] نیز نامند و ماده آن [illegible] قنفذه و جمع آن قنافذ ماهیت آن حیوانیست موی بدن آن درشت آن
بلند مانند خار و چون بخشم آید سر خود را فرو کشد و مجتمع گردد مثل [illegible] و خود را حرکت دهد از میان آنها خارها بقدر یک شبر
و کم و بیش [illegible] مانند تیر جدا گردد و بیرون آید با اندک آوازی و اگر ببدن کسی برسد اندک زخم نماید و دو قسم می باشد بری و جبلی و بحری
بری آن کوچک بمقدار گربه کوچکی و جبلی آن بزرگ بمقدار سگ متوسطی و خارهای آن بلند و ابلق تا یک شبر و زیاده بر آن [illegible]
و قنفذ بحری نوعی ماهیست که نصف اعلای آن شبیه بقنفذ و نصف پایین آن شبیه بماهی و در روی آن موییست مانند موی
حیوان و نرم و بعضی گفته اند صدفی است و اصلی ندارد و از مطلق آن مراد قنفذ بریست و بهترین آن کهنه بزرگ است و در جزیره از جزایر
[illegible] جزیره [illegible] که [illegible] نیز نامند و در جوف بعضی قنفذها فادزهری [illegible] می باشد مانند [illegible] بز کوهی و گاو و میمون و
غیرها و اهل آن جزیره [illegible] ریال می شود که [illegible] بوده اند و از جوف آن برمی آورند و آن بزرگ و کوچک نیز می باشد بزرگ
آن بمقدار بلوطی و اندک کوتاه تر از آن و سطبرتر و کوچک آن بقدر جوز بوا کوچکی و طعم آن بسیار تلخ و چون در آب گذارند زمانی آب
را بسیار تلخ [illegible] و آن آب مستعمل در انواع [illegible] و اوجاع بارده و تحلیل ریاح و امثال اینها از امراض بارده رطبه و تحمل که

محل تکون آن زهره آن باشد و بیان آن به تفصیل در رباذ زهر در حرف الباء مع الالف ذکر یافت طبیعت آن گرم و خشک در اول
دوم افعال و خواص آن بری گوشت آن مجفف و محلل قوی و مانع انصباب مواد باحشاء و بدستور گوشت خشک کرده آن و رماد محرق آن جالی
و محلل و مجفف اعضاء الراس و المفاصل و النقرس و الغداء و النفض گوشت مملح آن با سکنجبین جهت درد سر و باد و ریه مناسب جهت
فالج و تشنج و امراض عصب و داء الفیل و استسقاء اگر یابس نباشد و درد گرده و عیس مملح آن جهت رفع سوء مزاج و سل و بول در فراش اطفال
و غیر اطفال حتی آنکه ادمان اکل آن باعث حبس البول است و مقوی باه مرطوبین و مبرودین و کبد و خشک کرده آن در آفتاب جهت استسقاء و آشا
میدن پوست محرق آن با شراب جهت فالج و با سکنجبین جهت تهیج لحمی الاورام و البثور و الجروح و القروح و لحم آن جهت خنازیر و جذام و
تحلیل غدد و عقدها و صلابت و فسخ عضل شرباً و ضماداً و رماد پوست محرق آن جهت قروح وسخه و خوردن لحم زاید و تجفیف قروح و جروح جهت
آنکه جالی و منقی و مجفف است و بدستور آشامیدن گوشت خشک کرده سائیده آن جهت جذام و بخور آن نیز الزینه لطوخ رماد آن رافع کلف [illegible]
و [illegible] و با زفت جهت داء الثعلب و با ادویه مناسبه جهت جرب و اغتسال بدان جهت قروح سر اطفال والسموم خوردن لحم آن رافع حمیات
مزمنه و نهش هوام و سایر سموم و بخور هم از محرق پوست آن جهت تپ ربع مجرب المضار اکثار آن مفسد مزاج معده و کبد و رنگ رخسار مصلح
آن مهرا [illegible] آن با آب و مطبخی نمودن آن با روغن بادام یا شیرج و با سرکه و کاسنی خوردن است مراره آن گرم و خشک و جالی و مجفف
اکتحال آن رافع [illegible] عین و طلاء آن مانع انتشار قروح در بدن و جهت جذام نیز نافع و چون با موم [illegible] سرشته وزن بیاشامند و یا حمول
نمایند جهت اخراج جنین میت موثر جلد آن یعنی قنفذ کبیر جبلی که اکثر اسهمی تیز باشد جهت آنکه تیر می اندازد و چنانچه ذکر یافت خوردن
گوشت آن جهت نقرس عظیم النفع و بدستور ضماد آن و طلاء خون آن جالی کلف و زایل کننده اوساخ بدن و حمول آن مدر حیض و گفته
اند که از خار جلد آن مار و هوام میگریزند و نزدیک آن نمیروند و قنافذ با مار خصومت مینمایند و مار را میکشند بدین قسم که کمر مار را بدندان
گرفته سر را باندرون میکشند و خارهای بدن خود را استاده میکنند و هر چند مار اضطراب میکند و زیاده خود را بدین او میزند زیاده مجروح
میگردد و الآخر الامر سست شده می افتد و میمیرد و لهذا مار از آن گریزان است جابر بن حیان الصوفی در کتاب خواص کبیر گفته که
گوشت قنفذ بری جهت سلس البول نافع است بدین قسم که اخراج نمایند و پوست آنرا بکشند و گوشت آنرا در آفتاب خشک
نمایند آن مقدار که توان کوبید و یا براده نمود پس بکشند آنرا کوبیده و یا براده آن مقدار دو مثقال یا سه مثقال و در شراب حل کرده
بیاشامند برودی شفا یابند و چون بسوزانند قنفذ را و نرم با نوشادر سحق نمایند تا آنکه قریب بانحلال گردد و پس با عسل منزوع
الرغوه سرشته بر داء الثعلب و داء الحیه بمالند برودی زایل گرداند و مو برویاند و جهت قوبا نیز نافع که سرگین آنرا با زیت مخلوط نموده
بر قوبا طلا نمایند بعد یابیدن قوبا بنظر [illegible] و طلاء محرق آن با دهن الآس و با عنبر آن جهت رویانیدن موی در هر
موضعیکه خواهند موثر و طلاء پوست سوخته آن با خردل و عسل سرخ منزوع الرغوه بر سر جهت [illegible] موی و منع تشقق و اسقاط آن

آن وجهت داء الثعلب وداء الحیه نیز واکر بجای موی آن موی سیاه نروید مکرر طلا نمایند و آشامیدن طحال خشک کردهٔ مسحوق آن
باشراب جهت اوجاع طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت طحال آهو را بریان نموده خورد و بعد سه ساعت عرق بسیاری نموده و کرمی
در جوف آن بهم رسیده و پس از ساعتی بول بسیاری کرد بمقدار دو ثلث رطل و زیاده و شفا یافت از آن علت باذن الله تعالی و مرارهٔ آن
چون اکتحال نمایند و زهرهٔ آن نیز اثر آورند و با سرمهٔ خراسانی سنگ سحق کنند اکتحال بدان زایل کنندهٔ بیاض عین است و مروی و طلاء زهرهٔ خشک
کردهٔ آن رافع برص تازه در چند مرتبه و با کبریت جهت برص کهنه و طلاء زهرهٔ خشک کردهٔ کوبیدهٔ آن با شراب بعد شستن و اقراص ساخته و خشک
نموده و عند الحاجة با سرکه سوده جهت بواسیر دامیه مجرب و در ساعت قطع خون آن نماید حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتاب شفا نوشته
که قنفذ می‌شناسد تقلب و گردش اهویه را پیش از وزیدن آنها و لهذا راه خانهٔ خود را از آن طرف مسدود می‌نماید و از طرف مخالف
آن مسکن باید و در جرجان مردی چنانچه شخصی از اشخاص آنجا بدان واقف گشت و تجربه یعنی جای برای قنفذی در خانهٔ خود ساخت
بنحوی که دیگری بران مطلع نگشت و آن قنفذ راه خانهٔ خود را تبدیل می‌نمود نزد تبدیل اهویه و خبره و برد و آن شخص بر سبیل کرامت بمردم
اخبار می‌نمود و مردم مستبعد می‌شمردند و قدر و منزلت او پیش ایشان عظیم بود با آن خلط و لحم بحری آن الطف است از بری و نیکوست برای
معده و تقویت آن و تلیین بطن و ادرار بول و محرق پوست آن جهت جرب و قروح سر مفید **قندس** بضم قاف و سکون نون و ضم دال
و سین مهملتین اسم کندش است و در حرف الکاف مع النون ان شاء الله تعالی خواهد آمد و سگ آبی بلغار نیز نامند که خصیهٔ آن جند بادستر
است و پوست آن را بر می‌آورند و از آن فرو و فروش و البسه نیز می‌سازند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن پوشیدن آن
زایل کنندهٔ برودت و ریاح از بدن و جلوس بران جهت نقرس نافع است **فصل القاف مع الواو** **قوطولیدون** بضم قاف و سکون واو و
ضم طاء مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و نون لغت یونانیست و نیز یونانی قوطیلیون و آن
معرب زالف الملوک و بنات و اذان القسیس نامند جهت آنکه برگ آن شبیه بمکیالی است که بیونانی قطولی نامند و گفته‌اند که نوعی از
قدح مریم است و آن نوعی از حی العالم است و گفته‌اند نوعی از ابرون است و بعربی کاسات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه بکاس است ماهیت
آن نباتیست برگ آن مستدیر بالقدر کف تجویفی و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل بساق و در اطراف آن و بیخ آن مانند زیتونی و بانندی و تلخی
طبیعت آن مرکب القوی و بیخ آن گرم و خشک افعال و خواص آن قابض و رادع و جالی و محلل ایضا الغذا و النفض آشامیدن برگ آن
مسکن التهاب معده و باشراب و عسل رافع تهیج بدن و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول الاورام و الجروح ضماد برگ آن محلل اورام و
مسکن حرارت معده و احشا و رافع شقاقی که از برودت هوا بهم رسیده باشد و ضماد عصارهٔ بیخ و برگ آن محلل ورم و زخمهای و باشراب سیاه
کنندهٔ تقیه جراحات است و از ادویهٔ مجهولة الماهیة است **قوفی** بضم قاف و سکون واو و کسر فاء و یاء ماهیت آن حیوانی بحری شبیه بصورت
انسان است در شکل و الفخه ای در قوت مانند جند بادستر طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن گوشت آن جهت صرع و

اختناق رحم نافع و فرق میان الفحه آن و میان الفحه حیوانات و دیگر آنست که چون آب بر انفحه حیوانات ریزند بعد از زمانی آب

آن بر روی انفحه آن ریزند نبود بلکه با هم آمیخته گردد و آب را بخود بگیرد بخلاف انفحه حیوانات و دیگر که این خاصیت ندارد **فصل القاف مع الها**

قهوه بفتح قاف و سکون ها و فتح واو و ها اسم خمر غلیظ است و نیز بمعنی متسع و محکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است بر روی شارب

خود را اسیر میکرداند و سکران محکم و قوی است و الحال مصطلح نزد عامه و مراد از آن ثمر درختی است که در یمن و حبشه و بلاد دیگر بهم میرسد

و اکثر ازین بینا نیند و در حرف الباء مع النون بتفصیل ذکر یافت **فصل القاف مع الیاء** **قیروطی** بکسر قاف و سکون یای مثناة

تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر طاء مهمله مثاله و بلغت یونانیست که بعربی مشهور شده و بفارسی موم روغن نامند ماهیت

آن عبارت از موم گداخته در روغن است هر روغنیکه باشد از روغن گل یا غیر آن خواه ساذج از همان جزو باشد و یا مرکب از اجزای دیگر

و بحسب اغراض مختلف میباشند و نسخ آن بتفصیل در قرابادین ذکر یافت **قیصوم** بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم صاد

مهمله و سکون واو و میم لغت عربیست و قیسوم بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و بیونانی شوصرا و برومی ارطاماسیا و اطامیسیا

نیز و بفارسی برنجاسف و بلنجاسف بلام بجای راء و بویا مادران نیز و بترکی حرالشبیر بجای سرنروکی و بهندی گند مار مار نیز نامند

ماهیت آن گفته اند برنجاسف جبلی است و گفته اند دو نوع میباشد نر و ماده نر آن را شاخهای باریک و ثمر آن کوچک شبیه با فسنتین

و گل آن کم رنگ و کوچکتر از گل ماده و مایل بسفیدی و ماده آن نباتی است متشعب مشاکل شجر با ایل سفیدی و شاخهای آن بی برگ

و برگ آن متشقق باریک شبیه ببرگ سداب و بر ساق آن رطوبتی چسبنده و بر سر اطراف شاخهای آن گلی است مستدیر زرد طلائی

رنگ و خوشبوئی و با حدت و ثقل و تلخ طعم و ثمر آن مانند حب الآس و در تابستان گل میکند و گفته اند ماده آن برنجاسف و نر آن

قیصوم است و نیز گفته اند نوعی از برنجاسف است نه خود برنجاسف و فرق میان هر دو آنست که از ساق برنجاسف شاخهای

بسیار میروید و برگهای آن مانند برنج بر ساق آن رسته و برگ متصل به بیخ آن مفروش بر زمین و در انتهای ساق آن قبه

چتری که گل آنست و با عطریت و ثقل الرایحه شبیه برایحه برنجاسف و زرد رنگ و طعم آن تلخ و با این مشابهت جمعی بغلط قیصوم را خود برنجاسف

دانسته اند طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در اول گرم و در سوم خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن قوت تحلیل کل آن زیاده از افسنتین

الفصاد الراس نطول آن جهت صداع بارد و اعضاء الصدر و الغذاء و النفض و المفاصل و السموم و الحمیات اشامیدن مطبوخ آن به تنهائی یا

با ادویه مناسبه جهت درد سینه و ضیق النفس و المفاصل و قتل اقسام کرم معده و امعاء و اخراج آن و ادرار بول و حیض و رفع حبس البول

و تفتیت سنگ گرده و مثانه و فسخ عضل و ریاح مفاصل و عرق النسا مزمن و صرع و دیدان و رفع لرز حمیات خصوصا مزمنه بدن را

و با شراب جهت رفع ضرر جمیع سموم و لسع عقرب و رتیلا شرب او و ضماد او با زیت پخته جهت تسخین دماغ و معده و ازاله برودت آن

هر دو عضو ضماد او و حمول آن مخرج جنین و ضماد آن جهت تحلیل اورام و اندمال جروح تازه و بدستور ضماد مطبوخ آن با سفرجل

قیصوم را ساق باریک شاخ و برگ ... ساق ... است

سعوط آن محلل اورام عسرة التحلیل الزینته و رائی و ضماد سوخته آن جهت نزف الدم همه اعضاء و دواء الثعلب و با روغن بید انجیر
و با روغن ترب جهت سرعت برآمدن ریش موی الخواص افتراش بان و بدستور بخور آن گریزاننده هوام مضر به مصلح آن کثیرا و خشخاش مبدل
معده مصلح آن عسل و شیخ مقدار شربت آن دو درم بدل آن افسنتین و بابونج و روغن آن که از برگ و گل آن مرتب نمایند جهت اکثر امراض
بارده عصبانیه و اورام حصی و شیحان رحم والقمام فم آن و تحلیل صلابات و رفع لزجیت نافع است **قیقهر** بفتح قاف و سکون یاء مثنات تحتانیه
و فتح قاف و هاء و راء مهمله و قیقهن بنون بجاء راء و قیقهر بنون بجاء یاء و قیقنهر بزیادتی نون مفتوحه بعد یاء نیز آمده لغت یونانی
است و بعربی تخر و بفارسی لعل معبری و بهندی رال و دهونه نیز نامند در ماهیت آن اختلاف است و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که
صمغ درختی است که در هند و بنگاله بیشتر بهم میرسد فی الجمله شبیه بسندروس و نرم و در توکرد زود بسایش میشود و با اندک حرارتی
که از آتش بدان رسد گداخته گردد حتی آنکه آفتاب تند نیز آنرا نرم میسازد و کریهه الرائحه فی الجمله شبیه برائحه قیر و بازرد ممزوج باهم
و قبل از گداز قطعهای آن اکثر قلمی اندک بهمن سفید مایل بزردی و بعضی اندک تیره و بعد از گداز سیاه رنگ میباشند و گویند آن
سفید شکریها رنگ و بدطعم و با اندک عفوصت است و گویند از زیر پوست درخت کهنه سکوه که سال نیز گویند بر می آید و در حرف السین در
سکوه مذکور شد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و جالی و مدمل اعضاء الرأس و الصدر والقی ارو النفث منقی و جامع
و با ماء العسل جهت نفخ و رطوبت و استسقاء و ادرار طمث و آشامیدن یکدرم آن سه روز تا نیم جزو متوالی با سکنجبین و با ماء قرع جهت
تحلیل سپرز و لاغر کردانیدن بدن موثر مقدار شربت آن ربع درم الکحال آن جهت تقویت باصره و رفع آثار جشم و سنون آن
جهت درد دندان و لیساقطاته الجروح والقروح والجرب والقوبا ضماد و طلاء آن منقی آثار قروح و جروح بزودی و مراهم آن جهت
التیام جراحات و قروح تازه و کهنه مزمنه و عمیقه و زخم جدری و سوختگی آتش و ناصور نافع و بدستور روغن آن و نیز روغن آن جهت
جرب رطب و قوبا مجرب و روغن و مراهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **باب بست و دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها کاف**
است فصل الکاف مع الالف کات بفتح کاف و الف و تاء مثنات فوقانیه بفارسی نام نوعی ابرنجی است که در شوستر که
بعربی التستر گویند زراعت مینمایند و گویند یکسال که آنرا زراعت نمودند تا هفت سال ثمر میدهد و هر سال احتیاج بزراعت تازه
نبوده و نیز نام دوائیست که بلغت هندی مشهور بکتهه است ماهیت آن صمغ و لبن درختی است که آنرا بهندی کهیر نامند و آن
درختیست بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهردار و بسیار صلب و خاردار و شاخهای آن پراگنده و برآنها شاخهای باریک و بر شاخهای
باریک آنها دو صف مقابل هم برگهای بسیار ریزه طولانی شبیه برگ تمر هندی و طریق اخذ آنست که تنه درخت آنرا جابجا
زخم میزنند از آن رطوبتی بر می آید و منجمد میگردد میگیرند و بهترین آن آنست که خود بخود از درخت بر آید مانند صمغ دیگر و آن دو
نوع میباشد یکی سفید رنگ که آنرا کهیر اکته نامند و این اکثر در ادویه مستعمل و دوم سرخ رنگ و این بیشتر ماکول با برگ تانبول

نمودند

واین را نیز ضماد مینمایند زیرا که بیشتر المسحقه بحک کرده میباشد و آنرا حبوب با اقراص ساخته خالص و یا با اندک مشک و عنبر و طباشیر
و طلا و ورق نقره و دیگر اقلام مثل مشک و عنبر و عند الحاجة برای خوشبوی دهن تناول مینمایند و این را کهربای شمعی ها و کرملی بدون ما مینامند
این اصح نیز میباشد سرخ رنگ اندک براق طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و مجفف و حابس و رادع سیلان
آن جهت استحکام لثه و بمود و قلاع دهان و باطن انف و مضمضه با نیز و ذرور و طلاء آن مجفف جراحات جلد خصوصا جراحات حادث
از نوره و آب و ربای ثوم و مطبوخ آن قاتل کرم شکم و جهت یرقان و جذام و فساد خون و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعا
و مجاری بول و حرقت آن و سعوط و تبهای حاره و دمامیل و بثور شربا و طلاء مفید و اکثار آن مولد سنگ گرده و مثانه و مضعف باه
مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جهت حبس البول و اسهال بسیار مفید شربا و حبوب درخت آن جهت اسهال و حبس البول و امراض
مذکوره شربا و ضماد بغایت نافع است **کاذی** بفتح کاف و الف و کسر ذال معجمه و یاء و بدال مهمله نیز آمده لغت عربی اهل یمن است و گفته اند لغت هندی
است و بعربی آنرا کدر نامند و نیز بهندی کیوڑا و نوع کوچک آن را کیتکی گویند ماهیت آن نباتی است کثیر الوجود در بلاد عمان و یمن
و هند و دکهن و بنگاله و زیر بادات و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل و کوتاه تر از آن و پراگنده و چندین بو زور و ساق و شاخهای
آن پر گره و خاردار و پیچیده و بر روی زمین و برگهای آن مانند برگ نخل بلند از برگ نخل و نارجیل بلند تر و عریض تر و نرم تر و اطراف آن مشرف
و خاردار مانند دندانهای اره و با رنگ تیز از آن مانند خار و دور از هم و در زیر بادات از برگ آن مانند حصیر از برگ نخل فروش و جای
نماز و غیره می بافند نیز بسیار قوی نرم تر و بهتر میباشند و گل آن که طلع نامند شبیه بذرت تر بزرگ یعنی خوشه و بالای برگها ابتر تو و اطراف
برگها نیز خاردار و رنگ آنها سفید مایل بزردی و خوشبو خصوص برگهای درونی که سفیدتر و لطیف تر و خوشبوتر است و در وسط
آن خوشه مانند خوشه گندم و بسیار نرم تر از آن و برگ دور آن گرد و حجم خوشه آن نیز بسیار خوشبو و گل نوع کوچک آن که کیتکی نامند
کوچکتر و خوشبوتر و لطیف تر از کبیر و در اسد و سنبله گل میکند و تا میزان میماند و از برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای دیگر و آن
عرق خوشبو فی الجمله شبیه ببوی بید مشک میباشد در اول وهله تند تر و اندک با حدت خصوص مکرر آن و عطر آن نیز بسیار خوشبو
و لذیذ میباشد و چون در هیئت چندان ندارد با براده صندل و یا با عطر صندل ضم مینمایند که برگ آنرا با براده صندل عرق میکشند
و عطر آنرا از روی عرق بعد سرد شدن میگیرند و باز آن عطر را در ته قابله و شیشه میریزند و بر آن عرق گل تازه میکشند و عطر آنرا
از روی عرق برمیدارند و همچنین و هر چند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر میگردد و یا آنکه اولا عطر صندل را در ته قابله میریزند و بر آن عرق
گل کاذی میکشند و عطر آن را برمیدارند و بدستور تکرار عمل مینمایند و شراب برگ گل آن که در آب جوش میدهند و مالیده آب آنرا
با قند بقوام میآورند نیز خوشبو میباشد و شراب آب بیخ و تنه تازه آن و یا خشک نیمکوفته در آب جوشانیده آنرا با شکر و یا قند
بقوام میآورند و آنرا ثمری میباشد شبیه بانناس در شکل و ظاهر آن صیقلی و باطن آن خشبی و غیر ماکول و این ثمر بیشتر در کاذی

در کاوبهای یا جواهی اڈویه و سواحل و کهنی بهم میرسد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی معتدل مایل بحرارت و یبوست دانسته
افعال و خواص آن مفرح و مقوی دماغ و دل و سایر حواس و اعضاء و رافع خفقان و اعیاء و ماشرا و جدری و حصبه و بثور و حرارت و حکه
و مسکن دردهای صعب و جذام را نیز نافع گفته اند و عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره بهترین دواییست و اهل هند را اعتقاد آنست
که در موسم آبله هر که آبله بر نیاورده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت از او یا هر روز و را ایام بیاشامد آبله بر نیاورد و اگر بر آورد چند
دانه تا هشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد و لیکن مخفف عوارض آنست خصوصا که با عرق نیلوفر و خمیره بنفشه ممزوج نموده بنوشند
و در ایام ظهور آبله نیز مفید است و رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و دهن آن مقوی حواس و مفرح و سرور آورنده و مانع اعیاء
و رافع خفقان و مستحکم کننده اعضاء شیر باو شمامه و تمر بجاکه شکوفه آنرا قبل از آنکه خوب شکفته گردد در روغن کنجد اندازند و تا چهل روز
در آفتاب گذارند و در بین اگر دو سه مرتبه شکوفه آنرا تبدیل نمایند مانند روغن گل و بابونه اقوی میگردد و در درد و گران و در گوش
اطفال مسکن درد آن والتیام دهنده قروح و مخفف رطوبات مستخرج از آن و در فرج باعث نرمی و خشکی و تنگی آن و در دور خاکستر
چوب سوخته آن جهت التیام جراحات مجرب دانسته اند مقوی دل و جگر بدل آن صندل سرخ و بوزن آن چوب بقم گفته اند و رب و
شراب آن بجای عرق و عطر آن در قرابادین کبیر ذکر یافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در گرم سیرات شیراز درخت کیدر بسیار است
و از آن گل کبودی با چند بوجی بسیار خوش دارد با چند یکجا که بوی آن بگیرد و تا زمانیکه بوی از آن زایل نشود الله یعلم شاید او را شبیه
شده باشد **کاشم** بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربیست و گفته اند لغت فارسی است و بیونانی قنابیون و بیفسیقون
ساسالی و سیفطیبون و ببربری بلی قیشا و برومی کملاوان و گفته اند انجدان رومی است و تخم آنرا بفارسی کل بیز نامند و گفته اند
بزعم بعضی متاخرین نوع رابع سسالیوس است که بیونانی طروبن نامند ماهیت آن تفلیسی گفته نباتی است زرد رنگ شبیه با انجدان
و ابن بیطار و بغدادی گفته اند کاشم رومی نباتیست منتشی کوچک ساق آن باریک شبیه بساق شبت و پر گره و برگ آن مانند برگ
اکلیل الملک و نرم تر از آن و خوشبو و برگهای اعلای ساق آن باریک تر و پر شگاف تر از برگهای پایین و آخر ساق آن چتر دار و تخم آن
سیاه مصمت اندک طولانی از رازیانه بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخ آن شبیه بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ
آنست و خوشبوترین و تندترین سایر اجزاء آن و بهترین آن تازه تند طعم خوشبو است و قوت آن تا سه سال میماند طبیعت آن
در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سده جگر و محلل ریاح و منضج خلط خام اعضاء الصدر جهت سرفه بارد رطب و ربو
و عسر النفس و اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع
و مخرج آن و رافع رطوبت معده و اوجاع بارده رطبه و قراقر و رافع سده کبد و استسقا و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مدر بول
و حیض و مخرج جنین و معین بر حمل السموم تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده امراض العصب و المفاصل طلاء آن جهت

فالج و اوجاع ظهر و عرق النسا و سایر امراض بارده رطبه بمقدار شربت آن یک درهم و در استسقاء و ورم بالاب گرم و طلا دوم بجای
قرنفل داخل اطعمه میکنند و لیساید ملطف لحوم است خصوصا لحوم طیور آبی و لیکن باید که مرق لحم اغر اگر ما گرم بناشامند که بخارات آن باعث
صداع و دماغ حار است بلکه بعد از آن که بخارات آن زایل شده باشد مضر محرورین مصلح آن حنا شیدن در عبیر که و پا شامیدن بسرکه بالای
آن مصدع محرورین صداع غیر دایم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور با گلاب مضر مثانه مصلح آن ادرار بیانه و تخم خیارین نیز گفته اند
بدل آن بوزن آن [illegible] ربع وزن آن زیره سفید و بوزن آن تخم کرفس جبلی و تخم زردک بری نیز گفته اند **کافور** بفتح کاف و الف و ضم فاء و
سکون واو و راء مهمله ماهیت آن صمغ درختیست که در زیرباد و در جزیره مسمی ماجین نیز بهم میرسد و آن درخت عظیم میباشند و چوب
آن سفید رنگ و در خوشبوئی در گرمی هوا الکثر پلنگ و مار مجاور درخت آن میباشند و آنچه از آن درخت در حین قطع میچکد مسمی بماء
الکافور و دهن الکافور است و در نهایت تندی رایحه و غلیظی مایل بسرخی و کافور اقسام میباشد یکی رباحی بکسر راء و فتح باء
مثنات تحتانیه و یاء موحده نیز آمده و الف و کسر حاء مهمله و یای نسبت و در وجه تسمیه آن گفته اند بسبب تصاعد آن بار ریاح است
از کمال لطافتی که دارد و بعضی گفته اند که ریاح نام پادشاهی است که اول آنرا یافته بود و یا در عصر او یافته اند و بنام او اشتهار یافته و آن
را هندی بهیم سینی نامند و آن حبوب شبیه بمصطکی میباشد که خود بخود از باطن آن درخت جوش خورده بظاهر بروز میکند
مانند صموغ و بکر و این اعلای همه اقسام است و چون گرمی بعد از رسد و باد در آفتاب گذارند نرم و گداخته [illegible] و خلیل الوجود تر از
سایر اقسام و بعضی گفته اند که بعض مواضع تنه درخت آنرا می‌خراشند و تیغ میزنند رطوبتی که بر می آید و منجمد میگردد کافور است و
بعضی گفته اند که شبنمی است که بر درخت کافور می نشیند و منعقد میگردد مانند ترنجبین و شیرخشت و رنگ اینها همه سفید نباتی
میباشند قسم دوم قیصوری گفته اند منسوب ببلد قیصور است و آن نیز شبیه بصمغ و سفید صفایحی صاف شفاف میباشد و از جوف
درخت آن بر میاورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره در مفردات قانون نوشته اما خشبه فقد رأیناه کثیراً و هو خشب
هش خفیف جدا و ربما اختنق فی خلله شئ من اثر الکافور و محرر نیز از بعضی ثقه شنیده که سالی چند تخته ضخیم از چوب
کافور از چین آورده بودند در بندر هوگلی که بندر بنگاله است و آنرا بریدند و ورق نمودند از جوف آن کافور برآمد عمده
و تجار انجا میان خود ها قسمت نمودند و این نیز اعلی و خالص است و کمیاب و گفته اند در سالی که صواعق و زلازل و رجف بسیار
باشد زیاده بعمل میاید و در سالیکه کمتر کمتر و نهایت در سالی دو سه من طبی و با تبریزی حاصل میگردد و آنچه در تحقیق
پیوسته در اکثر بلاد چین و جزایر زیرباد است و بعضی بلاد فرنگ نیز بهم میرسد و بهترین همه آنست که در جزیره مسمی بهیر بنو که واقع
بر خط استواء بطول یکصد و سی درجه است بهم میرسد هم از جوف چوب درخت آن بر می آورند و هم از تنه درخت آن
بطریق ترشح مانند صموغ و مصطکی بر میاید و اخذ میکنند و هم از طبخ نمودن ریشهای درخت آن بعمل میاورند بهترین

بهترین همه قسم اول است و بعد از آن قسم دوم و بعد از آن قسم سوم و درخت آن بسیار بلند می‌باشد درخت آن بوار می‌باشد و سفید رنگ و کم شاخ و برگ
آن شبیه به برگ مورد بستانی و از برگ و پوست و چوب و جمیع اجزای آن بوی کافور می‌آید و اهل چین و جزایر بلاد دیگر که در آنها کافور بهم می‌رسد بسبب خوبی
کافور این جزیره میبر بند و نیز شنیده شد از شخصی که سخن او کمال وثوق بود که از جوف چوب درخت دار چینی نیز قدری کافور بعمل می‌آید و از
طلح رتیلهای درخت آن نیز قسم سوم گفته اند که از ریزهای چوب درخت آن از جوشانیدن بعمل می‌آورند و این تیره رنگ تا صاف می‌باشد
و مشهور بکافور موتی است و اقسام دیگر نیز می‌باشند همه مجهول المصنوع بعضی مصعد و بعضی غیر مصعد مصعد آن سفید لطیف شفاف و
قطعهای بزرگتر و مصنوع را بیشتر از بند چینیه که بندر است از بنادر چین و رصنه و قباهای بزرگ چوبی پر کرده می‌آورند بوزن مهاس هند و بستان
و ارزان بها می‌فروشند و این اندک چرکن رنگ است و گفته اند که مصنوع آن اکثر از تنبرک و بیخ درخت موز و چوب درخت کافور می‌باشد و دوای
دیگر نیز می‌بندند و نیز شنیده شده که از موم سفید کافوری دو وزن در روغن گل با بنفشه نیم وزن در هم حل کرده و سنگ رخام زاده وزن
نیکو سحق نموده بر آن می‌پاشند و در هاون با اندک کافور اصلی صلایه می‌نمایند تا خشک گردد و ریزه ریزه نموده باشند کافور اصلی می‌یابند و چون
خواهند کافور چرکن را سفید نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند و گرم گرم در کاسه شیشه ریزند و قطعهای بزرگ کافور را در آن اندازند
و با آن شیر بملایمت بمالند پس بر آورند و بر غربال موی پهن کنند تا خشک گردد و ریزهای آن را در پارچه نازک با آنبزه کرده در میان آن شیر
بملایمت بمالند تا چرک آن زایل گردد پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و امتحان خالص از غیر خالص بچند طور است یکی
بنحوی که ذکر رفت دوم آنکه در یخ و یا برف گذارند و مشتعل می‌سازند اگر مانند شمع مشتعل گشت خالص است و الا مغشوش و سوم آنکه
قطعه شیشه را بر آتش گذارند و کافور بر آن ریزند اگر تمام آن گداخت و مرتفع گشت و باقی نماند چیزی خالص است و الا مغشوش
چهارم آنکه در پارچه نان گرم جا گذارند اگر عرق گرد و تر شد خالص است و الا فلا پنجم آنکه اندکی از آن را بر شقیقه بمالند اگر خنکی و برودت بسیاری
در چشم ظاهر گشت و آب از چشم بر آمد خالص است و الا فلا ششم آنکه رایحه کافور اصلی شبیه برایحه پوست ترنج و لیمو است یا بوی
خاصیکه دارد بخلاف مغشوش و فی الحقیقت فرق مشکل است مگر آنکه شخص با حذاقت ذهن و حدس صایب مکرر هر دو را دیده باشد
تا فرق تواند کرد است و چون کافور زود بهوا می‌رود و می‌نماید خصوص در ایام گرما و بلاد حاره طریق حفظ آن آنست که در ظرف شیشه
ضخیم سر تنگ با چند دانه جو و تخم و یا فلفل پر نموده سر آن را خوب مستحکم بندند و بموم گرفته نگاه دارند و عند الحاجت که بر آورند باز سر آن را
بدستور محکم نمایند و چون خواهند که کافور را استعمال نمایند و در معاجین و مفرحات و حبوب و غیرها باید که کافور را به تنهایی سایند یا با اندکی
نبات و یا با ادویه مناسبه باردة از ادویه آن ترکیب بالتی از تعفیق بملایمت که گرم نگردد بسایند و بکار برند طبیعت آن سرد و خشک
در آخر سوم و با قوای مختلفه ناریه حاریه محلله که حرارت آن دلیل آنست و قوت ارضیه بارده یابسه که دلیل بر آن قبض آنست و قوت هوائیه
لطیفه معتدله که حدت رایحه و عطریت آن دال بر آنست و اهل هند بالعکس در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک دانسته اند افعال و خواص آن

۴
رزین جزیره

اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض مفرح ومقوی دماغ و قلب و حمی دق و سایر حمیات عفنه و ذات الجنب و قرحهٔ ریه و سل و اسهال حاره و خلفهٔ صفراوی و دافع تشنگی و التهاب جگر و گرده و حرقت البول است شرباً و طلاءً و سعوطاً و طلاء آن با گلاب و صندل سفید و گل فارسی تسکین صداع حار و مقوی حواس و اعضاء دماغی و بدستور با روغن گل و خل خمر بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصاً در حمیات حاره حاده و برسام و پیشانی خصوصاً با آب برگ گشنیز تازه و یا سرکه و یا عصیر بسر و با آب برگ آس و یا بادروج جهت رعاف و یا برگ کاهو جهت بیخوابی محرورین و لتسکین حرارت دماغ با روغن گل جهت اورام حاره و اکتحال آن جهت رمد حار با آب گشنیز و سرمهٔ سائیده باعث بر نیامدن دانهٔ آبله است در چشم و اگر بر آمده باشد باعث زوال آن و بدستور با آب حلزون تازه اما باید که حلزون آب شیرین باشد و قطور آن در روغن گل در بینی جهت سوء مزاج حار سافج سر و چشم و علامت سوء مزاج سافج آنست که با ارتفاع و زیادتی آفتاب زیاد و شدید شود و با انحطاط و انقضای آن ضعیف و کم و قطور محلول آن با آب گشنیز تازه در گوش جهت درد گوش حار و قطع رعاف دماغی و سنون و غرغرهٔ آن با گلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع دهان و گذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن و خوردن آن با مشک و عنبر معدل برودت آن و مقوی روح حیوانی و نفسانی مبرودالمزاج ضعیف السموم تریاق سموم حاره و عقرب جراره و ربع مثقال و یا زیاده با آب سیب ترش جهت قروح السبیل با آب انار و شیرهٔ خرفه و برف الحمی جهت حمی دق و سایر حمیات حاره حاده نافع و حمیات خلطیه را مطلقا مضر چه در اوایل چه در اواخر جهت آنکه در اوایل باعث تغلیظ مواد و در اواخر موجب تحجر انهاست الجروح والقروح و ذرور آن جهت قروح خبیثهٔ ساعیه و با ادویهٔ مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن مجرب المضار مضر مبرودین و صاحبان مزاج ضعیف و مصدع و مضعف معده و آلات غذا و باه حتی اکثار بوئیدن آن و منجمد منی و مبرد گرده و مثانه دفعه الله ضرر آن بباه نه بسبب برودت فقط آنست بلکه بحرارت محلله ریاح آن نیز و در امر ضعف باه از افیون بدتر است جهت آنکه شارب افیون بعد از افاقه از تخدیر آن خلاصی یافتی و تعطیلی در آلات تناسل خود نمی یابد بخلاف کافور و مورث بیخوابی خصوص بسیار بوئیدن آن باعث سفیدی موی و پیری و قطع اشتها و نسل و تولید سنگ گرده و مثانه مصلح آن عنبر و مشک و جند بادستر و ادویهٔ حاره و عطره و گلقند و روغن سوسن و گل خیری و بنفشه و نرگس و امثال اینهاست و شیخ الرئیس در ادویهٔ قلبیه نوشته که او را خاصیتی قویه است در تقویت جوهر روح اگر بمقدار معتدل از آن بیاشامند و بنا است که اعانت میکند بر تعدیل امزجهٔ حاره و عطریت رائحهٔ آن معین بر خاصیت آنست و در امزجهٔ بارده باید که تعدیل کرده شود برودت آن را بمشک و عنبر و بیوست آن را بروغن خیری و بنفشه مقدار شربت آن تا یک دانگ و دو مثقال آن قاطع باه و مفسد معده و گویند دو مثقال آن قاتل است بدل آن مثل وزن آن طباشیر و یکوزن آن صندل سفید و

و یا برگ آس و یا برگ لسان الحمل جهت حبس رعاف مجرب و سعوط [illegible] آن با آب برگ گشنیز تازه

سفید و گفته‌اند اگر زن در فرج خود طلا نماید مرد بران قادر نگردد و حکایت ابن ماسرجویه گفته مروی از اصحاب من مقدار یکمثقال کافور
در یکروز بخورد باه او قطع گردید و روز دیگر نیز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت جماع او و روز سیوم نیز همان مقدار بخورد فاسد شد
معده او بحدیکه غذا در معده او هضم و نفخ نمی‌یافت و اهل هند از اقوی مقوی باه میدانند و لهذا در اکثر حلویات و ماست داخل می
نمایند و جوارش و حب و دهن و عرق و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت **کاکرا سینگی** بفتح کاف و الف و فتح را مهمله و الف و
کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف و یاء ماتحت آن دوائیست هندی شبیه بغلاف شاخ بزی کوچک و مجوف و رنگ
آن سرخ تیره و طعم آن اندک تلخ و با حدت عفوصت و آن گل و ثمر درختیست شبیه بدرخت پیوز طبیعت آن در اول گرم و در آخر سوم خشک
افعال و خواص آن جهت سرفه و ضیق النفس بارد و رطب خصوصا اطفال و جهت فواق و قی و اسهال الدم مجرب دانسته‌اند و جهت رفع
تشنگی و فساد بلغم و تب نیز و مشهی طعام است و ضماد آن رافع بهق است **کاکنج** بفتح کاف و الف و فتح کاف و نون و جیم بیک کاف
دوم نیز آمده معرب کاکنه فارسی است و نزد عامه اهل فارس معروف بعروسک پس پرده و بشیرازی کجومن و یونانی اوسقودیون
و لسان بربری حمری یا مرجان بروی سفید و لیون و بعبری جوز المرج و حب اللهو و بهندی عاراجیوتکه و بن بولکه و بلاطینی هلیله کاکیم نامند ماهیت
آن از انواع عنب الثعلب است و وجه افراد ذکر آن معروف بودن باسم خاص است و نباتیست شبیه بنبات عنب الثعلب و برگ
آن از آن عریض‌تر و شاخهای آن چون بلند شود منحنی بسوی اسفل گردد و گل آن سفید مایل بسرخی و ثمر آن در غلافی است شبیه
بمثانه و آن غلاف در خامی سبز میباشد و بعد رسیدن سرخ میگردد و در وسط آن دانه مانند سپستان و فندق کوچکی نیز بعد رسیدن
سرخ میگردد و پیوسته بقمع آن و دو صنف میباشد جبلی و بستانی و جبلی آن را برگ مانند برگ سیب و مزغب و غبار آلود و سیاه و ساق
آن با رطوبت چسبنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانه آن زرد مایل بسرخی و در غلافی زرد و منبت آن سنگلاخها
و انبراک الکاکنج منوم و عنب الثعلب منوم و در تخدیر قوی‌تر از خشخاش منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و مستعمل پوست ثمر و دانه آنست
که سرخ رسیده بالیده تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی و بعضی جبلی گفته‌اند و جمع میان هر دو قول آنکه جائیکه تخدیر بسیار مطلوب باشد
جبلی بهتر است و در مواضع دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم و عصاره آن
نیز افعال و خواص بستانی آن الاذن قطور عصاره آن جهت قروح مزمن گوش اعضاء الصدر و الغذاء و النفث جهت ربو و لهث و
عسر النفس و اخراج صفرا با ادرار و اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع و ادرار بول و رفع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مصلح حال جگر و
مداومت هر روز مقدار یکمثقال از آن و یا عصاره آن جهت یرقان مجرب و بلع نمودن زن هفت عدد دانه آن را بعد از پاکی از حیض
جهت منع حمل مجرب یافته‌اند و دیسقوریدوس گفته که چون جزوی از خشک آن با جزوی از شیح ارمنی بسایند و بخورند کرم معده و حب القرع را دفع
و اخراج نماید الاورام و القروح طلاء عصاره آن محلل صلابات و لواسیر و رافع قروح مزمنه گوش و حابس قروح از فساد و مخدر مصلح آن

کلقند بمقدار شربت از پوست ودوانه آن تا پنج درم بدل آن عنب الثعلب وحبلی آن نیز مدر بول یکمثقال آن مسموم وزیاده از یکمثقال
مورث اختلاط عقل وجنونست وجوارش واقراص ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت **کالاکوت** بفتح کاف والف وفتح لام والف وضم
کاف وسکون واو وتاء لغت هندیست بمعنی سیاه گل ماهیت آن بیخیست سمی نبات وگل آن مایل بسیاهی وبیخ آن در هیات
ورنگ شبیه بجدوار منقش وسیاه واعلای آن در کوه کیدار بیربت از نواح تبت پیدا میشود وبهترین وقوی آن براق صلب
سنگین است طبیعت وافعال وخواص آن مانند سینگیا است که نوعی از بیش است وبیش در حرف الباء مع الیاء ذکر یافت
وگل آن نیز در کمال سمیت است **کالیزیری** بفتح کاف والف وکسر لام وباء مثناة تحتانیه وکسر زاء معجمه وسکون یاء وکسر راء مهمله ویا لغت
هندیست وانرا سوراج بتر نامند ماهیت آن تخم نباتیست هندی نبات آن بقدر دو ذرع وبرگ آن اندک طولانی مشرف وگل آن بارنگ
گل کاسنی وتخم آن نیز شبیه بتخم آن در شکل وغلاف وازان بلندتر ورنگ آن سیاه بسیار تلخ ومستعمل تخم آن طبیعت آن
گرم وخشک در آخر سوم افعال وخواص آن اشامیدن آن جهت رفع مواد بلغمیه واخراج اقسام کرم معده وامعاء وحب القرع و
ضماد آن جهت تسکین اوجاع بارده وتحلیل اورام صلبه بتنهائی وبا باادویه مناسبه نافع وبدستور ضماد برگ وشاخ درخت
آن وبسبب کمال حدت وخالی نبودن از سمیت اطباء در معالجه اشخاص انسانی از داخل کم مستعمل داشته بلکه اکثر مستعمل بیاطره در معالجه
دواب است **کامخ** بفتح کاف والف وفتح میم وخاء معجمه معرب از کامه فارسی است وجمع آن کوامخ وبعضی گفته اند بفارسی جواب
وباصفهانی کومه نامند ماهیت آن نوع صبغ ونان خورشی است که از پودینه وشیر وابازیر وفوذنج که خمیره کوامخ ومری است
میسازند ودر قرابادین نسخه آن وفوذنج ذکر یافت بهترین این معتدل الحرافت کثیر الابازیر است طبیعت آن گرم وخشک افعال
وخواص آن مشهی ومنحدر کننده غذا است بزودی الا اکثار ردیه الکیموس معطش ومفسد معده ومضر طحال است واکثار آن
باعث تبهای عفنی واورام مزمنه ومضر سینه وسرفه است وتحقیق این کمتر از مری است وسزاوار آنست که بسیار ننمایند
کانجی بفتح کاف والف وسکون نون وکسر جیم ویاء ماهیت آن اسم سرکه هندیست که از حبوب ماکوله میسازند بهترین آنها مصنوع از
برنج است وانرا سرکه هندی نامند صنعت آن آنست که هر یک از حبوب را که میخواهند مهرا نجته صافی نموده با قدری نمک در
شیشه ویا در مرتبان چینی ویا سفالی لعاب دار کرده سر آنرا بسته چهل روز ویا زیاده در آفتاب ویا پشت اجاق میگذارند
تا برسد وخوب ترش گردد وپس صاف نموده بکار میبرند طبیعت آن مطلقا سرد وتر باشد که قبض افعال وخواص آن جالی ومقوی
اعضای ومسکن قی وحرارت وحدت خون وصفرا وعطش مضر معده وصاحبان امزجه بارده مصلح آن گلقند آفتابی ویا ورد
مربی وعسل است وگویند سرکه که گوبیده در آن داخل کرده بیاشامند وانچه از گندم وجو سازند مفرح قلب ومقوی قوای
ورافع سستی بدن ومقوی موی شعر باه وطلاء ولیکن اکثار خوردن آن مضر **کاک ماچی** در بنگاله عنب الثعلب را گویند

را گویند و کستی هم نامند **فصل الکاف مع الباء الموحدة** **کباب** بفتح کاف و باء موحده و الف و باء موحده لغت عربیست ماهیت
آن گوشت بریان کرده بآتش است و اقسام میباشد و بهترین همه کباب گوشت حملان چاق فربه چرب است که قطعهای آن کوچک
و همچنین گوشت ماهی لطیف که با جگر و شحم هیمه جدید مساوی بریان نموده نمک و فلفل و غیر آنها بقدر لایق و روغن نیز بر آن زیاده
باشند و آنچه بسیخ بحد اعتدال تشویه یافته باشد بهتر است از آنچه در روغن بریان نموده باشند خواه قطعهای گوشت را
درست و یا کوبیده مانند شامی کباب که طباهج نامند و یا غیر آن و کباب گوشت آهو و گوزن و طیور و امثال اینها نیز لذیذ میباشد
ولیکن بسیار گرم و خشک است و بدترین آن آنست که از گوشت پیر لاغر و نمک بسیار بریان کرده و یا بر اخگر زغال چوب دفلا
و الخیر و خروع و زقوم و امثال اینها از هیمهای حاره ردی بریان نموده باشند یا آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزاء باشند طبیعت آن
گرم و خشک بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد در شدت و ضعف افعال و خواص آن نیز بحسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله مولد
خون متین و مقوی اعضاء و مسخن بدن و گرده و محرک اشتها و باه و موافق معده مرطوبین و کسانیکه فصد و یا حجامت کرده
باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و با سماق و گشنیز و فلفل و سایر ادویه حاره و حابس اسهال رطوبی و در محرور المزاج
مورث صداع مصلح آن سکنجبین و اطریفل و خوردن آب بسیار بعد از آن لغایت مضر خصوص کباب ماهی که گویا آن را زنده در خود
را مرده گردانیده است **کبابه** بفتح کاف و با و الف و فتح باء موحده دوم و ها لغت عربیست و نیز بعربی حب العروس و بیونانی نهیلیون
و برومی فرنغلیون و بهندی کباب چینی نامند ماهیت آن ثمر درختیست که از ملک چین و نواح آن و روم میاورند و دو صنف میباشد کبیر و صغیر
کبیر را حب العروس نامند و آن فی الجمله شبیه بحب بلسان است و مایل به تیرگی و سیاهی و بهتر آن سفید و خوشبو و تند طعم و درخت آن
شبیه بدرخت مورد و نوع صغیر را فلنجه و افلنجه نیز نامند و در حرف الالف مع الفاء ذکر یافت و از مطلق آن مراد صنف کبار است
و بهترین آن تازه خوشبوی تند طعم آنست که از چین آورند و بعد از آن رومی و این بهتر از هندیست زیرا که هندی تلخ میباشد و قوت آن
تا ده سال باقی میماند و بعضی گفته اند ثمر آس بری است و اصلی ندارد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند و بعضی
گفته اند با قوت حاره قوت بارده نیز دارد افعال و خواص آن لغایت ملطف و مفتح اعضاء الرأس و الصدر رافع درد سر مزمن و خاییدن
آن خوشبو کننده دهان و مقوی لثه و دافع قلاع و عفن آن و صاف کننده آواز و رافع خفقان اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و دوا
و اعضاء باطنی و رافع اسهال و مفتح سده کبد و احشا و گرده و محلل ریاح و دافع امراض کبد و طحال و مدر بول و منقی قروح مجاری آن
از رمل و سنگریزه و مدر ادویه مفتته اینها و حابس سلسل بول و بول در فراش و آشامیدن دو دانگ آن با سکنجبین جهت [illegible] ابیض
نافع الاورام و الجروح و القروح ضماد آن با پیه حیوانات محلل اورام و رافع قروح و جروح و بثر البلغمی الرینة طلاء آن با غالیهها خوشبو
کننده رایحه بدن و مقوی آن و طلاء آب خاییده آن بر قضیب لغایت ملذذ جماع مضر مثانه مصلح آن مصطکی و گویند مصدع مصلح آن صندل

وکلاب مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن دارچینی و قاقله و چون یکدرم تا یکمثقال آنرا نرم سوده بر یک پیاله ماست تازه بسته که بسیار
ترش نباشد بپاشند و سر آنرا بپارچه صفیقی محکم بسته اگر موسم گرما باشد شب تحت السماء بگذارند و صبح بر هم زده بیاشامند تا سه روز
با پنجروز بدستور جهت قروح مجاری بول بغایت مؤثر است **کبابه دهن الکافه** خاموش است و در حرف الفاء ذکر یافت **کبات** بفتح کاف
و با و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست ماهیت آن ثمر رسیده سیاه شده اراک است بهترین آن بزرگ بسیار رسیده آنست که تخم آن
کوچک باشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن چون یکدرم آنرا نرم سوده با هموزن آن شکر سفوف نمایند و بالای آن
آب سرد و شیرین بیاشامند اسهال نماید و مقوی معده است و جهت اوجاع ظهر و اکثر امراض بارد نافع جهت آنکه جالی معده است از بلاغم و از امعا سدد
مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیه مثانه و تقویت معده و امساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن برگ کابلی و نصف
آن قسط ابیض و دو ثلث آن قنبیل است **کبد** بفتح کاف و کسر باء و دال مهمله و بکسر کاف نیز و سکون باء در هر دو آمده بفارسی جگر
و بیونانی ... و بسریانی ... و برومی ... و بترکی بورک و بهندی کلیجا نامند و کبد مونث است و مذکر نیز آمده و جمع آن
اکباد و کبود و گفته اند کبد بالکسر و سکون باء مفرد است ماهیت آن عضویست مرکب از جمله اعضاء رئیسه بدن حیوان و مبداء
قوت طبیعی و محلل ... و اخلاط است و بیان آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور و بهترین آن کبد طیور است خصوصا دجاج و بط و
اوز فربه جوان که غذاء آنها جو و اکثر حبوب نضیجه شیرین باشد و بهترین مواشی جگر بزغاله و بچه گوسفند یکساله فربه و بدترین آنها جگر حیوانات
بزرگ پیر خصوص حیوانات وحشی است طبیعت آن گرم تر افعال و خواص آن غلیظ دیر هضم و خون متولد از آن بطی السلوک در مجاری
و سریع التعفن مگر آنکه با نمک و سرکه و الکامه و دارچینی و کرویا و گشنیز خشک که بر آتش جدید بریان نموده باشند مصلح آن در محرورین
سرکه و گشنیز و در مبرودین ادویه حاره مذکوره و جوارشات مناسبه و چون شرحه نموده بر آن نمک و صمغ عربی پاشیده بریان
نموده باشند جهت قرحه امعاء و اسهال مؤثر بشرط آنکه قوت هاضمه معده قوی باشد و عاجز نباشد از هضم آن و بالخاصیت جگر بز مجرب
جهت صرع و ... است و کبد حمار خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع و بدستور جگر کبک که خشک کرده کوبیده یکمثقال آنرا
بخورند و همچنین جگر موش و جگر خنزیر بری با سکنجبین جهت لدغ هوام و جگر ذئب جهت درد جگر و داء الذئب و جگر کلب کلب
هر دو جهت گزیده سگ دیوانه و منع ترسیدن آن از آب اکلا و ضمادا **کبد المعز** خوردن جگر بریان کرده آن جهت صرع و بخار آنرا
گرفتن و آب مقطر از آن را در حین بریان کردن در چشم چکانیدن نیز رافع شب کوریست **کبد الوزغه** چون جگر وزغه را بر دندان
کرم خورده گذارند درد آنرا ساکن گرداند و کسیکه الماس خورده باشد چون جگر آنرا بتار خیاطه بسته ببلعد و بعد از اندک
زمانی با رشتگی بر آورند گویند الماس بدان چسپیده بر می آید **کبد الابل** چون شرحه نموده و بر آن فلفل و دارفلفل کوبیده
پاشیده کباب کنند و آب مقطر آنرا در چشم کشند شب کوری را زایل کند و ابتداء نزول آب را مفید و بدستور چون خشک

چون خشک کنند و سوده در چشم کشند جهت جرب و سلاق مفید و بتفصیل خواص جگر هر حیوانی در طبی ذکر آن در رقیم قاف
و میاید ان شاء الله تعالی کبر بفتح کاف و بای و رای مهمله لغت عربیست و بالجمله معرب لغت فارسی است و بیونانی اقونطس و قباریس
و بسریانی قبارا و برومی قباریس و بشیرازی کورکبار نامند نباتیست خاردار و بر شاخ و اکثر شاخهای آن منبسط بر
روی زمین و برگ آن اندک پهن و گل آن در ابتدای سبز بقدر بندقی کوچک و دانه نخودی و بعد شکفتن گل آن سفید در
وسط آن تارها شبیه بموی و ثمر آنکه خیار کبر نامند از بلوط بزرگتر و بقدر خیار کوچکی و بعد رسیدن شکفته و اندرون آن سرخ
رنگ و تخم آن زرد و با رطوبت و لزجی و طعم آن اندک شیرین و با تلخی و قبض و عفوصت کمی و هر چند رسیده تر باشد تلخی و
عفوصت آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بیخ آن سفید بزرگ طولانی و پوست آن ضخیم و از چوب وسط آن بعد خشک شدن
الکبر جدا گردد و طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصا بیخ آن که در آن حرافت و مرارت و اندک ملوحتست و غنچه گل و ثمر کوچک آن را پس
از آنکه در آب نمک و شیرین نموده مخلل مینمایند و بیخ آن قوی تر از سایر اجزای آن اکثر مستعمل و منبت آن خرابها و
سنگلاخها و زمینهای خشن و ابحه قریب آب و زمینهای نمناک باشد لقاح روی و مفسد طبیعت آن در دوم گرم و خشک
و ابحه در بلاد حاره یابسه بهم رسد تا سوم افعال و خواص آن مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقطع بلغم و سودا و اخلاط لزجه
اعضاء الراس والعصب جهت امراض بارده و بادیه مانند فالج و استرخا و خدر و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع
بسبب عفوصت و قبضی که دارد و ضماد تازه آن جهت فتح ثقل و خائیدن پوست آن جالب رطوبات دماغ و مسکن درد دندان
و بدستور خائیدن پوست تازه آن و یا برگ آن و مضمضه بسرکه خمری که پوست آن و یا تخم آن در آن جوشانیده باشند
مسکن درد دندان و منفتح سدد دماغی و منقی دماغ و قطور عصاره آن در گوش کشنده کرم آن و شستن سر با طبیخ آن
رافع کچلی اعضاء الصدر با ادویه خوشبو مانند سنبل الطیب و اسطوخودوس و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و مسکن
اوجاع صدر و نمک پرورده آن جهت ربو و غرغره بطبیخ آن دافع بلغم از اعضای تنفس اعضاء الغذاء والنفض مقوی احشاء و
محلل ریاح و مفتح سده کبد و طحال و مسهل خلط خام و مدر مره سودا و قاتل دیدان امعا و مدر بول و حیض و زیاده کننده
قوت باه و خوردن نمک سود آن پیش از طعام ملین بطن و بهترین دوائیست از برای سپرز خصوص پرورده آن با عسل
و سرکه و لیاست که استفراغ مینماید از طحال ماده غلیظ سوداوی را باسهال و ادرار و بعد از آن صحت حاصل میگردد و با
فلفل و سداب جهت تفتیح سده کبد بارده و خوردن محلل آن چهل روز متوالی ورم سپرز و شامیدن آب برگ آن کشنده
و مخرج اقسام کرم معده و امعا و ضماد آن با آرد جو و با ترمس محلل ورم طحال خصوصا با سرکه بدر بول و حیض و جهت بواسیر
و ازدیاد باه خصوصا شیرین ناکرده تلخ آن و بخور آن جهت بواسیر نافع الاورام والبثور ضماد پوست تازه و یا خشک

آن و با برگ آن و تخم آن جهت ربو با ادویه مناسبه محلل خنازیر و اورام صلبه و با سرکه دافع نهوق و قوبا و جرب سعوط برگ آن با
ادویه مناسبه کاسر قوت آن جهت خنازیر رقبه و اورام غلیظه آن و زیر بغل و کشف ران از اعضا رحو مجرب القروح والجروح
ضماد تازه آن جهت قروح خبیثه و وسخه و مجفف انها الالات المفاصل جهت عرق النسا و اوجاع ورک شربا و احتقانا العصیر آن
السموم تریاق اکثر سموم است شربا و ضمادا خصوصی با شراب و گل آن قبل از شکفتن در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در
جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن ضعیفتر و مضر و ر آن رافع نواصیر خشم و محلل آن لذیذ و مشهی و رافع سپرز و جالی بلغم و مفتح
سده جگر و سپرز و مصدع محرورین و بدرقه ستور(?) محلل خنازیر آن و خنازیر آن گرم و تر و تخم آن در سوم گرم و خشک و خیار سیده(?)
آن بدون نضج تخم آن نارسیده ملین طبع و مفسد معده و ساق و برگ آن در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از
گل آن و محلل خنازیر و نواصیر خشم و عصاره آن کشنده اقسام کرم معده و ضماد آن بازرفت(?) رافع قروح شدیده و
قروح خبیثه و نبات محلل خنازیر و [illegible] اورام بلغمیه و در جمیع افعال ساق آن قویتر از برگ آن و مغز آن مطبوخ جمیع اجزاء
آن منقی دماغ و مفتح سدد دماغ و معده مقدار شربت از آب آن تا هشت درم که با سرکه و عسل و شکر بنوشند و از بیخ آن تا سه درم
و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر معده محرورین مصلح آن سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون و اسطوخودوس مضر گرده
مصلح آن خولنجان و عسل و هر یک از اجزاء آن بدل دیگری و کاسنی(?) و کبر هندی(?) و محلل طحال و بهتر از کبر و مضر دماغ و معده مصلح
آن مغز آن با آب سرد و شایید(?) است **کبریت** بکسر کاف و سکون با و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء مثناة
فوقانیه لغت عربیست و تاء آخر آن بقول بعضی اصلی و بقول بعضی زائده و بغدادی گفته معرب از [illegible] و عربی الاصل
نیست و بیونانی قاربون و بسریانی(?) کبرتا و برومی تاون و بفارسی گوگرد و بهندی گندهک نامند ماهیت آن جسمیست حجری ارضی
با جوهر ارضیت متولد از بخار یابس دخانی که با بخار رطب لطیف دهنی ممزوج گشته و حرارت شمس طبخ یافته و در آن دهنیت
و حرارت و لطافت و خفت بهم رسیده باشد و لهذا برسیدن آتش بدان زود مشتعل میگردد و چهار صنف میباشد
سرخ و زرد و مایل بسبزی و سفیدی و مایل بکبودی و سرخ آن شفاف صافی لامع میباشد و در معدن خود شب مانند چراغ
مانند آتش و اطراف معدن خود را روشن میکرده اند و معدن آن بهمرسید از اعمال فارس و جزایر عمان است و نواب معتمد الملوک
سید علوی خان قدس سره نوشته اند که دیدم من معدن آنرا در جزیره از جزایر عمان که مانند معدن دیگر زمین را حفر نموده
کبریت سرخ صافی برمی‌آوردند اما کبریت احمر غیر صافی که معلم اول نوشته گاهی من ندیدم و جالینوس نوشته که کبریت را از
معدن حفر نموده برمی‌آوردند و آن سرخ و زرد و سفید و سیاه میباشد و زرد آن مایل بسبزیست و این را مصطکاوی
و اصابعی نامند و سفید را کبریت فارسی گویند و مایل بکبودی را کبریت اسود کدر خوانند و مطبوخ آن از آب چشمها

چشمهاء گرم کبریتی و یا از خاک بعضی اماکن اغبر مایل بسیاهی و محرق آن سیاه میباشد و بهترین اقسام آن احمر جبلی المعدن است
بهترین آن صافی سنگین غیر متحجر آنست که باتش نرسیده باشد و لقانیس گفته که بهترین اقسام کبریت زرد بد بوی صافی است
و جالینوس گفته که بهترین هر صنف صافی خالص آنست و قوت آن تا سی سال باقی میماند و در کبریت احمر اقوال بسیار است انطاکی
گفته که معدن او در تبت و بعضی وادی گفته و وادی النمل است و بعضی گفته اند جوهریست مصنوع غیر معدنی و بعضی زرنیخ الشعر مقطر دانسته
اند و باصطلاح اهل صناعت کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی را کبریت احمر نامند طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و گرمی آن
زیاده از خشکی آن و بعضی تا چهارم دانسته و در غایت حدت افعال و خواص آن محلل و مسخن و ملطف و مجفف و جالی و جاذب
اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و السموم است لیسیدن آن مار زده را تخم هم برشته و یا در زرده تخم مشوی نموده جهت زکام و
نزله و سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم از سینه و تشنج و رفع یرقان و سموم و استنشاق دود آن به تنهائی یا با کندر و یا
با ادویه مناسبه رافع یرقان و بد رخص مقاوم سموم و دود آن تیز رافع هر زیسع هوام سمی است و طلاء آن با حب الغار جهت
امراض بارده و با میویزج آن با صمغ عربی با ماست جهت سعفه و قروح سر و قوباء و جرب رطب مجرب و سعوط آن جهت صرع
و سکته و شقیقه و بخور آن رافع صداع و حابس زکام و نزله و رافع گریها و مسقط جنین خصوص نوع سرخ آن و طلاء آن بالوان
و با ادویه مناسبه رافع گریها و نقل سابیه و طلاء آن با عسل و بول و آب دهن جهت گزیدن هوام و با راتینج جهت گزیدن عقرب و
با سرکه جهت گزیدن عقرب و نیش مجری و با طین قیمولیا جهت سعفه القروح و الجروح و البثور و الجرح و غیرها اشامیدن
آن در بیضه مشوی و یا بیضه نیم برشت جهت اقسام جرب رطب و خارشتها و طلاء آن با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و
تشنجهای سوداوی و حب الاثل و با سرکه جهت بهق و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع آثار و بیاض ناخن و سایر آثار
حادث در بدن و حکه و جرب و بهق و ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و ثعلب و اکله و قروح رطبه و با صمغ البطم تنها جهت
قلع آثار ناخن و با حنا جهت قوباء و با حنا بعد سر جهت تحلیل صلابات و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس
و دور کردن آن بهر بدن جالع عرق و بر موی سفید کننده آن و بخور آن گریزاننده هوام و سفید کننده موی و اغشیا [اندال؟]
جهت حکه بد سفور با کبریتی مضر بمعده مصلح آن انیسون و کثیرا و اخو شیده و مضر دماغ مصلح آن بنفشه و شکر مقدار
شربت آن از دو دانگ تا یک مثقال و بدل آن هم یک دیگر است و مصلحات آن جهت تکلیس معدنها و رفع چرک آنها [بغایت سعیت؟]
کرده آن را باب شیر زرنیخ و روغن آن جهت جمیع دردهای بارده و جرب و حکه و سعفه و عرق آن بغایت مجفف و [منبع؟]
النفوذ و جالی و رافع رطوبات و جهت قرحه بارده و ضیق النفس بارد رطب و تحلیل ورم طحال و درد دندان و دفع گوشت
فاسد بن دندان و کثافات آن و مسخن و محرق اخلاط و مقرح جلد و چون قلیلی از آن را پنبه آلوده بر دندان دردناک

شاید گذارند تسکین دهد و چون بر زخم گزدم گذارند سم را جذب کند و چون بر عرق مدنی گذارند تمام آنرا باسانی برآورد
و چون قطرهٔ از آن را با آب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل دهد و اشتهای طعام آورد و وضع و دوای آن و برای جمیع
امراض بلغمیه و سوداویه و حمیات که با سردی آید و حمیات مزمنهٔ حادثه از بلغم و سودا و عرق النساء و اوجاع مفاصل و غیرها
نافع به تفصیلیکه در قرابادین بانسخ آن و نسخهٔ حب و ادهان و طریق تصفیهٔ تدبیر و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

کبسون بفتح کاف و سکون با موحده و ضم سین مهمله و سکون واو و نون و کفسون بفا بجای با موحده نیز آمده ماهیت آن برگ نباتیست
وحشی است که از بلاد حبشه میاورند و آن شبیه بگشنیز شامی و بادنجان و تیزی و تلخی و حب آن مدور طبیعت آن گرم و خشک در اول بگمان اهل
حبشه و بتحقیق آنست که در سوم گرم و خشک است افعال و خواص آن اهل حبشه بسیار انرا استعمال دارند جهت اسهال و اخراج دیدان و حب القرع
که نرم میکوبند و با شکر و یا با عسل سرشته با شیر تازه دوشیده میاشامند به تنهائی و یا با برگ کابلی و دانسته اند و اصلی ندارد و آنچه
به تحقیق پیوسته نبات آن مشابه بوما دران است در جمیع اجزاء و بیخ آن بسیار قوی است در اسهال و اخراج دیدان و حب القرع و طریقه
استعمال آن آنست که کوبیده در آب با تمر هندی خیسانده و صاف کرده میاشامند و اگر از آن قویتر خواهند برگ کابلی نیز بران ضم مینمایند و اگر
از آن اقوی خواهند قدری حب النیل نیز اضافه میکنند و اگر از اینها استیصال تلمیذ خواهند بیخ آنرا سائیده با آب مینوشند طبیعت آن تحمل که در سوم
گرم و خشک باشد نه در اول چنانچه ذکر یافت **کبیکج** بفتح کاف و کسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح کاف و جیم معرب از فارسی است
و آنرا کف الضبع و بیونانی بطراخیون و سالتین اغریون و باصفهانی موشک و بترکی ماسوا و بجگی و بهندی جل پیل و لستوبیری نیز و
بلفرنگی رنتکل نامند ماهیت آن اصناف بسیار است صنفی برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و از آن عریضتر و مایل بسفیدی و با رطوبت
لزجه و گل آن زرد و بنفش نیز و ساق آن باریک بقدر یکذرع و بیخ آن سفید تلخ و متشعب مانند شعبهای خربق و منبت آن قریب
آبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول و از آن بزرگتر و بسیار حریف و گل آن بنفش و این را سالتین اغریون نامند و
صنف سوم نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد طلائی و کریهه الرائحه و صنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم و گل آن سفید برنگ
شیر طبیعت اصناف آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن حار حاد مقرح و جالی و مقشر جلد و
لذاع و محکک اعضاء الراس سقوط بیخ خشک آن معطس و قویتر از کندس و طلاء آن از خارج جهت ضربان اسنان و سنون آن
جهت تفتیت آنها و نطول مطبوخ آن جهت سعفه الاورام و البثور طلاء آن جهت قطع جرب و بثور و ثوالیل مسماریه و غدد
آویخته و ضماد تازهٔ برگ و شاخ آن با اندک زمانی موجب جراحت و قروح اعضا و با روغنها جهت جرب انسان و حیوان
و قطع برص و بیاض ناخن و اقسام ثوالیل و داء الثعلب و حمول آن مخرج جنین و مشیمه و رافع احتباس حیض و دو مثقال
آن کشنده و چون با مثل آن آرد گندم خمیر کنند و بر عضو گذارند باعث مناب واقع است و از داخل استعمال آن جایز نیست

و ... به شانیه و نیکو و بعضی انرا ...
... و بعضی ... برگ کابلی ...

جاذبیت بسبب کمال حدت آن و چون کسی اکثر الخواهد اعراض از و مانند اعراض اسقیل و بزر الجزر جوزده است و بدستور اند اوای آن

فصل الکاف مع التاء المثناة فوقانیه کتان بفتح کاف و تاء مشدده و الف و نون لغت عربیست و بکسر کاف نیز آمده و بهندی
السی و تیسی نیز نامند و تخم آن را بعربی بزر کتان بفتح باء و سکون زاء معجمه و بکسر باء نیز گفته اند بهندی السی کا بیج و تیسی نیز
نامند ماهیت آن نباتیست بقدر ذرعی و ساق و برگ آن باریک و گل آن لاجوردی و غنچهای آن قریب بجوزی و بزر آن تخم و تخم آن
کوچک اندک پهن طولانی و از پوست درخت آن مانند پنبه و پوست درخت قنب لباس میبافند لبس آن بسیار سرد و خشک میسازند
طبیعت آن سرد و خشک و گفته اند معتدل مایل بسردیست افعال و خواص آن پوشیدن لباس آن رافع حرارت و باعث تقلیل عرق
و تنشف آن و جهت جرب و حکه و ورم صلابت نافع و از ملابس محرورین و فصل گرمایست و سپش جوان ازینه کمتر جمع میگردد و بهم نرسد
بجهت آنکه بدن خوب نمی چسپد و نیز معمول آن مجفف خصوصا در زمستان و بخور آن و نبات آن نیز بفتح [illegible] و مانع ورم
مصلح حال رحم و ذرور سوخته آن مجفف و قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و بدستور پر کردن جوف زخمها بخرقه کتان
شریف گفته اگر خواهند که بدن لاغر گردد در زمستان جامه کتان نو بپوشند و در تابستان جامه کتان ناشسته اگر خواهند که
لاغر شوند بالعکس و گل آن مفرح و مقوی دل و تخم آن مایل بزردی و تیرگی و املس و پهن اندک طولانی و بعضی مایل بسرخی و قسمی سیاه
و نوعی سفید طبیعت مجموع آن در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن محلل و جالی و ملین طبع اعضای الراس وا
والصدر ضماد آن با آب سرد جهت صداع و ریاح و تو باد مائی و قروح سر و با بزر قطونا جهت تسکین درد مفاصل و عرق النسا و نقرس
و قطور لعاب آن در چشم و مالیدن آن بر چشم رافع سرخی آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه بلغمی و سه ورم آن جهت تنقیه
سینه و نضج و تحلیل ورم جگر و اعضاء باطنی و بریان نموده آن قابض و جهت نفث الدم و سرفه رطوبی الغایت مفید اعضاء الغذاء
والنفض مداومت هر روز نیم مثقال آن جهت [illegible] امعاء و ادرار بول و عرق و شیر و حیض و ملین طبع و قرحه گرده و مثانه و چون
بکوبند تخم آن را در آب جوشانده لعاب آن بعد تخم بنوشند برای ریزاندن سنگ گرده مجرب و با عسل جهت ورم سپرز و با اندک
فلفل و عسل جهت تحریک باه [illegible] مجرب دانسته اند و حقنه بطبیخ آن جهت اخراج فضول و لذع امعاء و رحم و بدستور جلوس
در طبیخ آن و وود آن مصلح حال رحم الاورام و الجروح والقروح و نیز ضماد آن جهت ورم صلب و قروح سر و با انجیر جهت کلف
و با حرف بابلی و عسل جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثالیل و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد سر و لذع آنها و ذرور
سوخته آن جهت تجفیف جراحات و تسکین درد و لذع آن و بدستور پر نمودن جوف زخم بخرقه کتان المضار مظلم البصر مصلح آن
گشنیز و مصنف باصنه مصلح آن سکنجبین و مضر امعاء و مصلح آن عسل مقدار شربت آن از سه درم تا چهار درم بدل آن حلبه
و روغن تخم آن گرم و تر و حقنه آن با روغن گل جهت وجع جراحات امعاء و طلاء آن جهت وجع مفاصل و [illegible] جراحات تسکین

در دوا ن و نشاییدن آن و جوشاینده آن جهت رفع قولنج النافع و داء الثعلب و بدستور تدهین بدان مضعف باه و مصلح آن سکنجبین است

کتم بفتح کاف و تا و میم بلغت عربیست بفارسی وسمه و بری آنرا رمانه و بزبان و تنکابن شالنجی نامند یعنی حنا دشتی ماهیت آن برگ نباتی است بری و بستانی میباشد بعضی گفته اند غیر برگ نیل است و برگ آن شبیه به برگ مورد و ساق آن غیر مجوف و شاخهای آن انبوه و ثمر آن بقدر فلفلی و بعد رسیدن سیاه میگردد و در جوف آن تخمی کوچک ریزه و بری او جبلی آن در کنار رودخانه های ریگزار میروید و شاخهای آن انبوه تر و برگ آن عریضتر و دراز تر از برگ نیل و ساق نیل مجوف نبات آن شبیه به کتان و تحقیق آنست که برگ نیل است و گفته اند شرط آنست که برگ آنرا صبح چیده یک آفتاب خشک نمایند و نرم کرده در شیشه محفوظ نمایند که هوا بدان نرسد زیرا که اگر شب نیم خشک بماند و روز دیگر بآفتاب خشک نمایند رنگ آن ضایع میگردد و ملا سدید گازرونی در شرح موجز در مسهلات شفا نوشته که وسمه هندی جید تازه در تخضیب و تطویل بهتر از وسمه کرمانی است و وسمه کرمانی تخضیب آن کمتر ولیکن رنگ آن دیرتر میماند و تخضیب آن مایل بسیاهی است برنگ موی و طلا و سبب بسیار بار دارد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و قابض و محلل اعضا و از رس خضاب آن با آب و نمک جهت صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوده و بجوز و طلاء آن جهت زکام و تقویت موی العضا الفد و اسم شاید بدن آب برگ آن و با آب طبیخ آن بنقاث یعنی و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و بهترین چیزها است از برای خضاب و گفته اند خضاب بوسمه بهتر از خضاب نیل است بنابر قول آنکه غیر نیل است المضار مضعف و مانع مصلح آن قرنفل و لادن و روغن آن که آب آنرا با هموزن آن روغن کنجد با آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی موی و منع ریختن آن و بواسیر و امراض مقعده و اوجاع بارده تدهینا نافع و تخم آن در رنگ و مقدار غلاف شبیه بتخم ترب و مایل بسیاهی و اکتحال آن بهترین ادویه است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و صمغ آنرا چون با آب بسیار طبخ دهند و صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قایم مقام مداد است و در تخضیب لحیه و غیر آن شرط است که اولا موی محاسن و سر و غیر آنرا بآب بشویند که چربی و خشونت مطلقا در آن نباشد پس اولا آستر بحنا ساییده نمایند و بعد زمانی بشویند و خشک نمایند و خضاب بوسمه نمایند که رنگ آن نیکو میگردد

کتبه بفتح کاف و واو و تاء مثناة فوقانیه و در مثلثه هر دو و باء موحده ساکنه و در آخر ها ماهیت آن نباتیست طول آن بقدر ذرعی و ساق آن باریک صلب مانند ساق کتان و برگهای اسفل آن دراز شبیه ببرگ کتان و نرم و سبز مایل بسیاهی و مفروش بر روی زمین و بر نصف اعلای ساق آن تا سر گلهای ازرق و سفید رنگ باریک و بزرگ نیز شبیه بگل کتان و کوچکتر از آن و تخم آن مانند تخم شاهتره و طعم گیاه آن و تخم آن تلخ طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و اوجاع ورکین و مفاصل بارده و ضماد مطبوخ آن جهت رفع قوبا نافع و قسمی دیگر از آن میباشد که در اماکن صلبه میروید و شاخهای باریک از ساق آن رسته و بی برگ و شیر دار و این قسم از قسم

از قسم اول قوی‌تر و در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول دو درم و از دوم یک و نیم درم حمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته
اند **کتیله** بضم کاف و فتح تاء و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح لام و ها ماهیت آن نباتیست طول آن از یک شبر تا یک گز و شاخهای
بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن صلب و برگ آن شبیه به برگ مورد و از آن باریکتر و مایل بسفیدی و مزغب و منبت آن بلاد
شام و بیت المقدس طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن چون اندکی از آن را در خم شراب اندازند بیش
از آنکه بجوش آمده باشد مانع فساد آن و اهل مصر این شراب را شراب الحبشیه نامند و در نهایت حرارت است و جهت امراض بارده نافع
فصل الکاف مع الثاء المثلثه کثیرا بفتح کاف و کسر ثاء مثلثه و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح راء و الف لغت عربیست یونانی
طراغاقیثا و طراقاقنثا نیز و بفارسی کون نامند و مشهور بهندی کتیرا است بتاء مثنات فوقانیه بجای ثاء مثلثه است ماهیت آن صمغ
درختیست بسیار خاردار و خارهای آن بسیار تیز و برگشته که اشتر اقتاد نامند و مدور شده و سفید و سیاه میباشد بهترین آن
سفید صافی املس باریک خالص مایل بحلاوت است و سیاه آن زبون طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل و در اول تر
و ارطب از صمغ عربی و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند و خشکی آن کمتر از سردی و بعضی گرم و تر و بعضی مرکب القوی افعال
و خواص آن مغری و با تخفیف کمی و شکستن حدت ادویه حاده و مغلظ خون و مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع
و حدت اخلاط و ادویه حاده مثل و به از امعاء و مقوی حفظ اینها بسبب غروبت و تلیین و ازلاقی که دارد و با اندک قوت
مسهل اعضاء الراس و الصدر اکتحال آن با لعاب ادویه مناسبه جهت رمد و قرحه و بثور چشم در اکتحال و ذرورات مسکن حدت اینها و بهتر
از صمغ عربی بجای آن مستعمل دارند و آشامیدن آن با شیر الاغ و با شیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم و جهت نزف الدم سینه و سایر
اعضاء باطنی و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و قرحه ریه و گرفتگی آواز و چون با عسل سرشته و حبوب و یا اقراص ساخته در دهان نگاه
دارند و آب آن را فرو برند جهت امراض سینه نافع النفاء الغذاء و النقص و السموم آشامیدن آن با ادویه مناسبه مقوی امعاء و مسکن
لذع و قرحه آن و مسکن حرقت گرده و مثانه و قرحه مثانه و مجاری بول و حرقت آن و مصلح ادویه سمیه و گویند مسهل مره صفرا و بلغم لزج
است و آشامیدن دو درم آن که در سپستان خیسانیده و با قدری شاخ گوزن و یکدانگ شب یمانی داخل نموده باشند جهت وجع گرده و حرقت
مثانه فی الفور نافع و مداومت آشامیدن آن با هر یک از مغز بادام مقشر و نشاسته و شکر بوزن آن بغایت مسمن بدن خصوصا که بعد
از آن شیر بکیه در آن نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه شمرده اند [illegible] طلاء آن جهت کلف و نمش و تلیین
جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب و با سرکه جهت بهق و برص و با لعاب جهت تشقق [illegible] الجروح و القروح ضماد آن با گوگرد جهت جرب
و اکله و با ادویه مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره و بارده و مضر [illegible] مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از یکدرم تا پنجدرم بدل آن
در تغریه و غیره آن صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو و هیچ اند [illegible] را چون بکوبند هنگامیکه خشک باشد و با سرکه بر بهق بمالند زایل گرداند

فصل الکاف مع الجیم کچنار بفتح کاف و سکون جیم عجمی و فتح نون و الف و راء مهمله و لام بجای را نیز آمده لغت هندیست ماهیت آن درختیست هندی شاخهای آن متفرق و پریشان و برگ آن عریض و وسط آن هم از جانب پائین و هم از جانب بالا منشق بدو نصف و غنچهٔ آن سبز طولانی و گل آن بعد شگفتن خوش منظر و اندک خوشبو و دو نوع میباشد سفید و سرخ ارغوانی مایل به بنفش و عدد برگهای گل آن پنج و در پائین برگهای باریک و بالای آنها عریض و در وسط آن پنج تار باریک و بر سر تاری چیزی شبیه بدانهٔ زیره و در وسط آن تارها نیز تاری باریک و وسط آن ضخیم که تخم آنست و غنچهٔ خام آنرا با دو پیازه پخته بار و غن بریان کرده با گوشت و یا بی گوشت میخورند لذیذ و خوشبو طعم میباشد طبیعت جمیع اجزاء آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص آن قابض و مجفف و مقوی معده و امعا و حابس بطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و فساد خون و صفرا جهت جذام و خنازیر و مطبوخ پوست درخت آن با سماق بالسویه جهت نفث الدم و حیض و جراحات باطنی و معقده و غرغرهٔ آن حضوصا با قاقیا و گلنار جهت جوشش دهان و گلو و خنازیر و غنچهٔ خام مطبوخ آن جهت سرفهٔ حار رطب و حبس اسهال و بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا نافع **فصل الکاف مع الراء المهمله کراث** بضم کاف و فتح راء و الف و ثاء مثلثه و بفتح کاف نیز آمده لغت عربی است بفارسی گندنا و بهندی نیز بدین نام مشهور و باصفهانی تره و بدیلمی کوار و بیاطینی کوبه کیسو و بیونانی فراسینا و بسریانی عطارا و برومی فقلوطار و بستانی انرا نبطی و جبلی را فراسیون نامند ماهیت آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد میشود و بری و بستانی و جبلی میباشد و انچه برگ آن باریک شبیه برگ پیاز و در تمام سال میماند و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی میروید و بر سر آن گل و تخم و گل آن سفید شبیه بگل پیاز و تخم آن سیاه نیز شبیه بتخم پیاز و این را کراث البقل و کراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول دیگر خام و پختهٔ آن را میخورند و در موائد و خوان حاضری و طعام مانند بقول دیگر حاضر میسازند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد و پیاز آن شبیه بپیاز ماکول و حقه آن مانند حقهٔ آن آنرا کراث شامی و بیونانی فراسن یا بالوطی و فراسن فافالوطی نیز و بشیرازی تره پیاز نامند و خام این غیر ماکول بلکه پختهٔ آنرا با گوشت میخورند و این دو صنف میباشد صنفی صغیر الراس و دقیق العنق صنفی کبیر الراس صغیر العنق قصیر و تیزی و تندی این صنف کمتر و خوشبوتر و لذیذتر از اول و بری آن بسیار شبیه بثوم است و آنرا کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند و گفته اند فراسیون این است و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار و کثیر الاستعمال است طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مفتح و ملطف و مبخر اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض طلاء برگ آن با سرکه بر بثور سر حابس رعاف و خوردن آن منقی قصبهٔ ریه و مفتح سدهٔ جگر و مقوی باصره و کمر و ملین طبع و رافع قولنج و مدر بول و حیض و بعد از طعام مانع ترش شدن آن و اعانت بر هضم و تلئین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت امراض باردهٔ رطبهٔ سینه و اورام ریه و نضج آنها و با ماء الشعیر و با مطبوخ آن با جو جهت

بابو جهت درد سینه و ربو و با سرکه پروردهٔ آن مفتح سدهٔ جگر و سپرز و رافع قولنج و عصارهٔ برگ خشک کردهٔ آن مسهل خون و
خوردن و ضماد کردن برگ مطبوخ آن مقوی باه و بواسیر را نافع و حمول برگ کوبیدهٔ آن به تنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه مجفف
رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ آن که با سرکه و آب و نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل صلابت
آن و طلاء مطبوخ آن جهت بواسیر و تقویت باه و قطور آب آن با روغن گل و سرکهٔ کهنه جهت درد گوش و دوی و سعوط آن با کندر
و سرکهٔ کهنه جهت قطع نزف الدم و رعاف و چون گندنا را دو بار بپزند و بفشارند و جرم آن را در آب سرد بجوشانند و با اطعمه استعمال نمایند
باعث لذت اطعمه و رفع نفخ و غلظت آنها گردد السموم ضماد آن جهت گزیدن هوام و افعی و شامیدن آن نیز با ماء العسل
جهت سموم الاورام و البثور و القروح ضماد آن با سماق جهت شری و ثآلیل و با نمک جهت قروح خبیثه المضار اقسام آن از پیاز
دیر هضم تر و نفاخ و مهیج و محرق خون و مورث ظلمت بصر و فساد لثه مصر حار المزاج و دیدن خوابهای ردی مصلح آن گشنیز و
کاسنی تازه است چون شمشیر و کارد و غیره را با آب برگ آن آبگیری کنند آب و تندی آن زایل نگردد و تخم آن در آخر دوم گرم و
خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل و جالی اعضاء الغذاء و النفض شامیدن دو مثقال آن با هموزن آن تخم مورد رافع امراض
بارده و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مفتح سدهٔ بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و با شراب بهی و نعناع محرک باه و بو
دادهٔ آن به تنهائی یا با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعاء و با حب الآس جهت زحیر و حبس خون مقعده و بخور
آن جهت بواسیر الفم بخوران با موم و قطور آن جهت درد دندان و اخراج کرم آن السموم و الزینة ضماد عصارهٔ آن جهت نسع
افعی و رفع کلف و آثار جلد و دردهای بارد و چون بکوبند و در سرکه ریزند رفع ترشی آن نماید مضر ریه و گرده و مثانه مصلح آن
عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قویتر از آن است و شامیدن طبیخ بیخ آن بطریق اسفیدباج با روغن قرطم و روغن بادام
و با کنجد جهت رفع قولنج نافع کراث بری شبیه بثوم است و بسیار تند طبیعت آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک افعال و خواص
آن مفتح و مقطع و جالی اعضاء الغذاء و النفض بغایت مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصارهٔ آن مسهل سوداء
و مورث اسهال الدم و تخم آن را چون چند روز هر روز نیم قیراط با شکر بخورند رفع بواسیر نماید السموم جهت گزیدن هوام
قوی الاثر از سایر اقسام و از جملهٔ اجزای تریاق فاروق است الزینة ضماد آن رافع برص و ثآلیل و مقرح اعضا است و نوعی از
بری که در جبال بهم میرسد برگ آن بسیار باریک و با حدت میباشد افعال و خواص آن بسیار ملطف جهت خوشبوئی دهان و
لثه و درد معده و امعا قوی الاثر است کراث بفتح کاف و راء مهمله مخففه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست ماهیت آن درختیست
کوهی ابرس آن دراز و باریک و شاخهای آن نرم و پر شیر منبت آن بلاد حجاز و از اعشبة السباخ نامند افعال و خواص
آن شیر آن را داخل اطعمه نموده رافع جذام دانسته اند کراع بضم کاف و فتح راء و الف و عین مهمله لغت عربیست جمع آن اکارع

و بفارسی باچه نامند بهترین آن باچهٔ بزرگ گوسفند جوان فربه است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن مولد کیموس لزج غیر غلیظ است
و لیکن محمود و قلیل الفضول است اعضاء الصدر جهت خشونت سینه و حلق و سرفهٔ حار نافع و مضر معده با کشک الشعیر جهت اکل بلبن سینه
است اعضاء الغذاء و النفض قلیل الغذا سریع الهضم جید الکیموس لزج غیر غلیظ و بلبن لطف است بسبب لزوجت و ارد لاقیه (?) دارد
و چون با سرکه و ابخازار استعمال نمایند لزوجت و برودت آن کمتر گردد و شقاق زبان و سحج امعا را که از گرمی باشد نافع و صاحب
اختیارات اینرا و شیده دانسته **کردناج** بکسر کاف و سکون راء و کسر دال مهملتین و فتح نون و الف و جیم معرب کردناک فارسی است
ماهیت آن نوعی کباب است که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال آن بسیخ کشیده باتش بریان مینمایند و بهترین آن مرغ جوان
فربه است که بروغن گاو تازه آنرا مکرر آغشته کرده باشند و رنهگام بریان کردن که تر و نرم گردد طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن جهت تقویت بدن مرتاضین و ابدان متخلخل و معدهٔ حار نافع و کثیر الغذاء مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن
سکنجبین و بعضی گفته اند عبارت از مرغ بریان نموده بطور مسطور است که در داخل آن ابازیر کرده باشند **کرسنه** بفتح کاف
و راء و سکون سین مهمله و فتح نون و ها معرب است از کرسنک فارسی است و بعربی حب البقر و بیونانی اوروبس و [illegible]
کشتنی و برومی ناعبولس و بفرنگی برو و بفارسی کسناک و کشن و مشنک گاوی و گاودانه و بهندی ماتهر بفتح میم و بای چهار نقطه
هندی و راء مهمله نامند ماهیت آن دانه ایست مدور و بقدر نخودی کوچک و تیره رنگ مایل بسرخی و زردی و طعم آن تلخ و تندی او
غیر ماکول انسان بطریق غذا بلکه علف و غذای گاو است و آنرا فربه میگرداند و بکبوتر و گوسفند و مرغ و بز و غیرها نیز میخورانند
و بهترین آن املس سنگین مایل بسرخی و بعضی گفته اند مایل بسفیدی است و نبات آن کوچک و شاخهای و برگ آن باریک و
تخم آن که ثمر است در غلافی و این در هند و بنگاله چند صنف میباشد و هر یک بنامی مخصوص یکی را مته نامند چنانچه ذکر یافت
و دوم را بتلا بفتح با موحده و سکون تاء فوقانیه هندیه و سوم را ماکهه بفتح میم و الف و فتح کاف و های هندی و این را چون
گاو بخورد سیاه و فربه گردد طبیعت آن در اول تا دوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و مقطع و جالی اعضاء الصدر
مسهل نفث غلیظ و منقی سینه و شش و آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفهٔ رطوبی و تنقیهٔ ریه و عسر النفس و ضماد آن
جهت تحلیل صلابات پستان الفم سفوف آن با مازو راوند مدحرج جهت رویانیدن گوشت بن دندان اعضاء الغذاء و النفض
آشامیدن آرد مقشر جنسانیدهٔ آن مسهل و محرک باه مبرودین و با روغن کنجد مسکن مغص و زحیر و با سرکه رافع عسر البول
و جرب گرده و تنقیهٔ گرده و طبیخ آن با سرکه جهت یرقان و سپرز نافع الاورام و البثور و القروح و الجروح ضماد آن با عسل
و با ادویهٔ مناسبه و به تنهائی نیز جاذب خون بظاهر جلد و جهت جرب و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل
صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و مانع انتشار آن و التیام جراحات عمیقه الزینه (?) ضماد آن با آب دفلی و تخم خربزه جهت برص

برص و بازغت جهت بزرگ نمودن عضو و طلاء و غسول بدان منقّی بشره و جهت سرخ نمودن آن قوی‌تر از سایر ادویه و خوردن
سویق آن باعث رفع لاغری و شستن عضو با آب طبیخ آن و با الطول بدان جهت شقاق عارض از سرما و حکه و بثور لبنیه
و شبیه به السموم ضماد آن با سرکه دافع نتن جهت لسع عقرب و با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه گزیده و النسان سگ
دیوانه گزیده و ابن ان صایم المضار الکثار ان مولد خلط فاسده و مدر خون و مورث استهال و مصلح آن گلاب و گل ارمنی و اصلاح
آن مانند اصلاح ترمس است و سفید ابزار غایله کمتر از سرخ آن و طبخ آن دو مرتبه موجب بطلان قوت جالیه آنست و با قیماندن ارضیت آن
و ملذاء اندک از آن حاصل میگردد و مقدار شربت آن تا سه درم کرش بفتح کاف و کسر راء و شین معجمه و بکسر کاف و بسکون راء نیز
آمده لغت عربیست و بیونانی سمطوسن و بسریانی اسطمکا و برومی کلیا و بفارسی شکنبه و بهندی اوجهری نامند ماهیت آن عضوی
از اعضاء معروفه مرکبه بدن حیوان و بمنزله معده است در بدن انسان و شامل شکنبه و رودهای حیوان است و از حیوانات تا که
تازه تولد یافته و علف و حبوب و غیره نخورده اند که برآورند انفحه نامند و بعد از آن شکنبه و بهترین آن از برای اتخاذ ادویه خصوصا
اسفیدباجات شکنبه گوسفند و بز جوان فربه است طبیعت آن جمعی گرم و تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند افعال و خواص آن
کثیر الغذا او دیر هضم المضار مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح آن مهرا الحیتنی و با ادویه حاره خوشبو
و سرکه خوردن است کرفس بفتح کاف و راء و سکون فاء و سین مهمله معرب از کرفس بشین فارسی است و گفته اند معرب
از کرست فارسی است و بیونانی اوداسالیون و بسریانی کرفسا و برومی باطراحیون و بهندی اجمود و بفرنگی سلری و بلاطینی
سلدبری نامند ماهیت آن نباتیست و انرا اقسام بسیار است و بحسب اماکن مختلف و هریک را نامی خاص از بستانی و جبلی
و صخری و نبطی و مائی و از مطلق آن مراد بستانی است و برگ آن مایل بتندویری و شاخهای آن باریک و بلندی نبات آن
تا یک ذرع و تخم آن ریزه‌تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند طعم و با عطریت و در مقدار قریب بانیسون و مدور غیر املس و بیخ آن
بزرگ و سیاه رنگ با رشته‌های باریک و قوی‌تر از سایر اجزاء آن و بعد از آن تخم آن و قوت آن تا دو سال باقی میماند و بیخ آن تا سه سال
طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها ضماد آن
با آرد جو محلل ورم چشم و آشامیدن آن جهت ربو و ضیق النفس و درد پهلو و فواق و برودت احشاء و رفع قی و بیخ و بعض
حدت ادویه و محرک اشتهاء طعام و باه و محلل ریاح و نفخ و معین بر عمل ادویه مسهله و تفتیح سده جگر و کبد و طحال و ادرار بول
و حیض و اخراج جنین و تنقیه گرده و مثانه و گداختن سنگ مثانه و رفع حصبه و لزرحیی بلغمی و وجع ورک و عرق النساء و نقرس
و اوجاع ظهر و اکثر امراض بارده بلغمیه مفید السموم آشامیدن آب آن که با آب انار و شکر جوشانیده باشند جهت سموم مشروبه
و آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت ادویه قتاله و نهش هوام و مرداسنگ و طبیخ کرفس با عدس و قی نمودن بعد شرب سم

منقی آن الخواص خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و همچنین بعد از آن باعث سرعت تاثیر سم است در بدن و تدبیر جابداره
الاورام والبثور والجرب والحکة و غیرها ضماد آن به تنهائی و یا با عسل محلل اورام و طلاء آن تا یکهفته با روغن گل و سرکه جهت جرب
و بدستور با کبریت و بورهٔ سرخ و با نوشادر جهت ثالیل و رفع آثار معقد المقعده مجرب و محرک صرع محرورین و باعث صرع و خفت عقل
و مضر حوامل و مرضعه بحیثیت آنکه محرک باه ایشان است و تازهٔ آن نفاخ مصلح آن انیسون مقدار شربت از عصارهٔ آن تا پانزده
درم و از جرم آن تا سه درم و از بیخ آن در مطبوخات پنج درم و بزر کرفس بستانی طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص
آن در تفتیح قوی‌تر از سایر اجزاء آن و هاضم غذا و جاذب فضول از معده و رحم و جهت استسقا و تسکین اوجاع و در سایر منافع مانند
بیخ آن مضر ریه مصلح آن حماما و گویند تخم کاسنی و مورث سحج مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درم بدل آن نانخواه و زیره الخواص
چون در هر رطلی از آب انگور یکمثقال تخم کرفس بستانی با فطراسالیون کوبیده داخل نمایند و همچنین در هر رطلی از شراب نیم مثقال
از آن مخلوط کنند و بهتر آنست که کوفته در خرقه بسته در آن اندازند و سر آن را بسته نگاه دارند و بعد از سه ماه صاف نمایند و در
ظرف دیگر کنند و تناول نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و دفع عسر البول و چون نیم مثقال آن را با نیم مثقال نانخواه بنوشند
جهت تقویت معده و دفع ریاح نافع و پروردهٔ بیخ و برگ آن با عسل یعنی مربای آن مسکن خفقان و مقوی معده و پروردهٔ آن با
سرکه یعنی مخلل آن مفتح سدد و مقوی معده و احشا و اشتهاء طعام و محرک آن و موافق محرور المزاج است و تخم کرفس مضر
بصرع است لهذا در ادویهٔ مصروع داخل نباید کرد و کرفس جبلی را بیونانی ارواسالیون نامند نبات آن بقدر یک شبر و شاخهای
آن کوچک و بر سر آنها قبهها مانند فرسیون و از آن کوچکتر و باریکتر و تخم آن باریک طولانی شبیه به زیره و حریف و خوشبو
و منبت آن سنگستانها و اماکن جبلیه و اقوی از کرفس بستانی طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن آشامیدن
تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویهٔ مرکبه و ادویهٔ حاره کرده می‌شود و کرفس صخری را بیونانی فطراسالیون نامند
یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در اماکن صخریه می‌روید و کرفس ماقدونی نیز جهت آنکه در بلدهٔ ماقدونیه هم می‌رسد نبات آن ایستاده
و تخم آن شبیه به نانخواه و با عطریت و خوشبو و بسیار حریف و طعم جمیع اجزاء آن تیز حریف و لیکن ضعیفتر از تخم آن و اقوی جمیع
اجزاء آن و تخم آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن تخم و سایر
اجزاء آن محلل نفخ معده و امعاء و قولون و رافع درد پهلو و مغص و وجع گرده و مثانه و مدر بول و حیض و تخم آن داخل ادویهٔ مدرهٔ
بول و مرکبهٔ گرده می‌شود و کرفس بنطی را کرفس مشرقی و کرفس شتوی و بیونانی اقوساالیون یعنی کرفس عظیم نامند و به بربری حفف
گویند ماهیت آن بزرگتر از کرفس بستانی است و مایل بسفیدی و برگ آن سبز مایل بسرخی طولانی باریک و با خطوط پهن‌تر از
برگ بستانی و سرهای آن شبیه به سر بنفشه و بر آن گل و تخم آن طولانی و مصمت و حریف و خوشبو و بیخ آن باریک و خوشبو و

و خوشبو و خوش طعم منبت آن مواضع تاریک بین اشجار و نزد آجام و مسمّی بمانند کرفس بستانی هم برگ و شاخهای و بیخ آن خام
و هم پخته با ماهی و غیر آن و گاه مملح نموده طبیعت و افعال و خواص آن ضعیفتر از کرفس بستانی آشامیدن تخم و بیخ آن با شراب مسمی
بالوماهی مدر حیض و جهت تقطیر البول و امراض بارده و لطوخ آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع و نیز صنفی از کرفس کبیر میباشد
که کرفس طری و بیونانی سمرنیون نامند که در کوه مسمی باماتوس نیز هم میرسد ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی و صلب با شعبهای
بسیار و برگ آن بیش تر از آن و مایل بزردی و برگهای قریب بزمین آن منحنی بسوی بیرون و در برگ آن اندک رطوبتی
چسبنده بدبوست و با اندک تندی طعم و خوشبو و چتر آن مانند چتر بطی و شبث و تخم آن شبیه بتخم کلم و مستدیر و تند طعم و رایحه
آن شبیه برایحهٔ مر و بیخ آن حریف طیب الرایحه و لیکن حرافت آن بآن حد نیست که حلق را بگیرد و پوست بیرون آن سیاه
و داخل آن زرد مایل بسفیدی منبت آن سنگلاخهاء و تلها طبیعت و افعال و خواص آن قریب بکرفس بستانی و ضعیفتر
از جبلی آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و عرق النسا و نزول آب نافع و حمول آن مسقط جنین و برگ آن نمک پرورده آن
حابس بطن و آشامیدن بیخ آن جهت سرفه و عسر النفس و انتصاب آن و عسر البول و نهش هوام مفید و حمول آن مسقط جنین
الاورام و الجروح ضماد آن محلل اورام بلغمیه حدیثه و اورام حاره و صلبه و خراجات و جاق کننده انها و تخم آن مسکن نفخ معده
و محرک جماع و مسکن وجع طحال و گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت نزف الدم زنان نافع و جهت حمیات
نیز و کرفس الماء را کرفس آجامی و نهری نامند و در کنار آب و میان آن میروید و بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف و سفید رنگ
طبیعت و افعال و خواص آن ضعیفتر از همه اقسام است **کرگدن** بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و دال مهمله مشدده و نون و بذال
معجمه مشدده و مخففه نیز و بتشدید نون نیز آمده معرب از کرگ فارسی است و بعربی حریش و بهندی گینڈا نامند ماهیت آن حیوانیست
عظیم الجثه از گاومیش بزرگتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و چسپیده و ضخیم و صلب و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک
و بر پیشانی آن شاخیست پائین آن عریض و سر آن باریک شبیه بکله قند و تیز منحنی بسوی بالا و بسیار زور آور بحدیکه بر فیل غالب
میآید و آنرا میکشد و اکثر در بلاد حبش و نوبه و کوهستان جنگل هند و بنگاله بهم میرسد و شاخ آنچه در بلاد حبشه و نوبه بهم میرسد
بلندتر و سیاه آن کمتر و اکثر ابلق از سفید و سیاه و کم جوهر چون از عرض آنرا ببرند و آنچه در بلاد هند و بنگاله بهم میرسد طول
آن کمتر و اکثر سیاه و بندرت در وسط بعضی خالها و سفید با نحاء اشکال بهم میرسد و اهل هند آنرا با میمنت و خواص بسیار میدانند
و ظاهرا گوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و ابل و غنم نشخوار که بعربی جره بکسر جیم نامند و بهندی جگالی گویند میکند
یعنی علفی و غذائی که خورده باشد آنرا باز گردانیده در دهان میخاید و فرو میبرد و این از علامت حلیت گوشت حیوان چهار
پاست و از پوست آن بسبب صلابت و ضخامت سپر میسازند بسیار خوب و جوهردار میشود و بقیمت اعلی میفروشند طبیعت آن

گرم و خشک افعال و خواص آن بخور شاخ آن جهت بواسیر و صرع و لاغوت و گریزانیدن هوام و بدستور بخور حافر آن و اشامیدن آب در
ظرفیکه از شاخ آن ساخته باشد و بدستور پوشیدن انگشتری که از نگین شاخ آن جهت بواسیر و طلاء نهیه آن بموزن مهابت در نظرها
و روغن پوست آن که قطعه قطعه اورا در روغن کنجد اندازند و بدبوی و تا قبا نید بگذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع و گفته اند که هر
مقدار که از روغن آن خرج نمایند و عوض آن روغن خالص داخل نمایند نیز نفع بخشد و اثر آن ضعیف نگردد کرکند بفتح کاف و سکون راء
و فتح کاف و سکون نون و دال ماهیت آن اسم فارسی سنگی است سرخ رنگ شبیه بیاقوت و بعضی گفته اند اسم لعل است
افعال و خواص آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان و توحش اشامیدن آن بعضی سنگی را که بهندی ایکو نامند و بعضی سنگی بنفش
رنگ که بعربی جمیشه نامند دانسته کرکرهان بفتح دو کاف و سکون دو راء مهمله و فتح ها و نون لغت بربریست ماهیت آن گیاهی است
باریک شبیه بسنبل رومی و بسیار سرخ و در جمیع افعال مانند عاقرقرحاست و لهذا بعضی از اطبا عاقرقرحا دانسته اند و غیر آنست و بعضی گفته
اند مخیت باریک مخالطت شاخ ریحان شبیه به بسفایج در شکل و رنگ و سیاهی این از آن کمتر طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن جهت فالج و امراض عصبانی نافع و جمعی آنرا اخاوانیا دانسته اند کرکی بضم کاف و سکون راء و کسر کاف دوم
و یا لغت عربیست لفارسی کلنگ و بترکی درنا و بهندی دهنا و بهندی کونج بضم کاف و سکون واو و خفاء نون و جیم ماهیت
آن از جمله طیور بری است بلند پرواز و کنار ابها نیز میباشند بهترین آن آنست که باز اترا صید کرده باشد طبیعت
گوشت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج المضار در بر بهضم و مولد خلط غلیظ
مصلح آن آنست که یکدو روز بعد از ذبح بگذارند پس با سرکه و آب و نمک طبخ نمایند و ابازیر حاره لطیفه داخل کنند و بعد
از آن حلوای قندی بخورند و حوصله یعنی چینه دان آن حابس اسهال و اشامیدن خشک سائیده آن با آب نخود مطبوخ
جهت درد گرده و مثانه مجرب و مغز سر آن را رفع شکوک الحالات جلبه جهت تحلیل اورام ضماد و زهره آن سعوط آن به روز
با آب چغندر و بدستور سه روز تا یکهفته با آب مرزنجوش جهت لقوه مجرب بشرط آنکه در جانب مخالف در بینی کشند و در
آن ایام روغن گردگان بیاشامند و بمالند و در جای تاریک بنشینند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهت رفع نزول
آب و شبکوری و ناخنه و اثر ابله نافع و طلاء آن جهت رفع برص و جرب متقرح قوی الاثر و سعوط مغز سر آن و زهره آن از
هر یک قیراطی با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش با تکرار عمل و در تقویت حافظه بی مثل و بیضه آن را چون بگدازند
و با سرکه عنصل بیاشامند چند روز پیاپی صلابت طحال را زایل گرداند و چشم آن را چون خشک نموده سوده در چشم کشند
بیخوابی آورد و خصیه آنرا چون نمک سود نمایند و خشک کرده سوده با هموزن آن نرگس سوسمار و کف دریا و شکر
درهم نموده در چشم کشند جهت رفع سپیدی چشم مجرب گفته اند کرم بفتح کاف و سکون راء و میم لغت عربیست واحد آن

واحد ان کرمه و جمع آن کرمات و بیونانی اولیاطیوم و بسریانی کبتا حمرا و برومی ویدروت اسایا و بفارسی تاک و رز و بهندی داکهه کا جهاڑ
نامند ماهیت آن نباتیست اکثر از قبیل نجم و سیاره و بر مجاور خود میپیچد و تنهٔ آن قوی و شاخهای آن باریک بلند و نورستهٔ آن با خیوط
و برگ آن پهن فی الجمله شبیه ببرگ خیار زه و برگ عنب الثعلب بستانی و غیر مزغب و املس و خوش طعم خصوص برگ نازک نورستهٔ
آن و خوش رایحه و گل آن ریزه باریک خوشبو و زرد مایل بسفیدی و ثمر آن که عنب و بفارسی انگور و بترکی اوزوم گویند خوشه دار و در
خامی سبز عفص و بعربی حصرم آن ترش و با عفوصت و رسیدهٔ آن شیرین و ملون بالوان از سفید و سرخ رنگ و سیاه و بعد رسیدن و
خشک شدن زبیب و بفارسی مویز و بعربی حصرم خشک را که ترش طعم است غورهٔ مویز نامند و تخم آن مدحرج الشکل سرخ رنگ شبیه بخصیهٔ حیوان
بسیار کوچکی و از اجب العنب نامند و شاخهای نازک درست آن الفالیف الکرم و عسالیج الکرم نیز نامند و بری و جبلی و بستانی میباشد
نبات بری و جبلی آن بسیار بلند و پهن بر روی زمین و اشجار و غیره منتشر گردد و ثمر آن کوچکتر و کم آب تر و پوست آن ضخیم تر از بستانی
میباشد و درخت بری بی ثمر را او زنکابش و بورز نامند و شاخهای درخت آن را مطلقا تا هر سال ببرند و ترتیب نمایند ثمر زیاده و
بهتر میدهد و بیان عنب مفصل در حرف العین مع النون مذکور شد و بهترین اجزاء درخت آن عسالیج است و بعد از آن برگ و عصارهٔ
طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک افعال و خواص آن جالی و مجفف و قابض اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن
عسالیج آن مانع صعود ابخره بدماغ و ضماد برگ و عسالیج و خیوط آن خصوصا با آرد جو جهت درد سر حار و تسکین التهاب عین
و اورام حارهٔ آن با آرد جو و رامک جهت تسکین التهاب معده و ابتداء ورم حار آن و سایر اعضاء و عصارهٔ برگ آن مقوی
معدهٔ حار و مانع قی و قاطع قی الدم و رافع خمار و تقلب نفس و جهت قرحهٔ امعاء و اسهال صفراوی که در دوسنطاریا معوی تا
خواه بنوشند و خواه بدان حقنه نمایند و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آن که آب عسالیج آن را با قند بقوام آورند
جهت خفقان صفراوی بغایت نافع و سیاست که بسبب قوت جالیه که دارد باعث اطلاق طبیعت میشود مضر سرد مصلح آن عسل
و صمغ و آب منجمد آن بسیار جالی و یابس آشامیدن آن با شراب رافع سپرز و مخرج سنگ مثانه و ضماد آن رافع قوبا و جرب
متقرح و غیر متقرح و طلاء آن با روغن زیتون سترندهٔ موی با دوام عمل و آب چوب آن که در حین سوختن تراوش کند رافع
بواسیر ثآليل و نمله و کلف و نمش و قوبا و جرب و سترندهٔ موی خصوصا با زبیب و رماد چوب و تراشهٔ شاخهای آن کاویا
و ضماد آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه و شراب جهت ورم سپرز و رماد شاخهای
آن با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شگاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و با بورهٔ ارمنی جهت بیرون کو
زائد زخمها و با سرکه جهت التواء عصب و گزیدن هوام و افعی و سگ دیوانه و ورم غددی و کماد گرم کردهٔ آن جهت بواسیر و
خوردن یکدرهم آن جهت قرحهٔ امعاء و تفتیت حصات و آشامیدن آب خاکستر آن جهت سقط بعد و نوع بری کرم اقوی

و قابض تر و شکوفه آن بهترین اجزاء آن و شدید القبض آشامیدن دو مثقال خشک آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع
ترش شدن طعام و ادرار آن و حابس اسهال و مدر بول و آشامیدن آب طبیخ آن بقدر سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات
و ماء اصفر و ضماد آن رافع ورم چشم و سایر اورام حاره و قلاع دهان و رادع مواد و مسکن التهاب معده و دافع قروح
خبیثه و حمول آن قاطع حیض و چون از او رسفالی سوزانند اکتحال و ذرور آن جهت درد چشم و با عسل جهت ناخنه و گوشت
آن قاطع خون لثه و بن دندان و رادع سستی آن و طلاء آن با عسل جهت داحس و پوست آن سنونا قاطع خون لثه و
بیخ انگور سیاه و بری بسیار جالی قطور مطبوخ آن به تنهایی و یا با ادهان مناسبه جهت جلای چرک گوش و رفع کری و آشامیدن
آن با آب و گاهی شراب جهت استسقا و اسهال ماء اصفر و ثمر بری آن مقوی معده و رافع غثیان و حموضت طعام و اسهال
و ادرار بول و ضماد آن مانع ورم جراحات و روغن شکوفه آن در خواص مانند روغن گل است و لطافت این از آن اکثر و با
قوت قابضه و رادعه و جهت جوشش دهان و حبس عرق و قروح سائله مفید صنعت آن بگیرند شکوفه از او مکرر در روغن
زیتون اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه روز تجدید کنند و روغن عصیر آن که با روغن بپزند و یا با زیت ترتیب دهند
مسخن و مسکن اوجاع اعصاب و عضلات و رافع اعیاست **کرم دانه** بکسر کاف و سکون راء و میم و فتح دال و الف
و نون و ها لغت فارسی است بعربی حب الدود نامند و ماهیت آن اختلاف است بعضی ثمر مثنان دانسته و بعضی
گفته اند حبی است سیاه مدور و طرف آن باریک و بیرون غشای سفید رنگ طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل
ماء اصفر و مخرج دیدان و مسخن قبل و مصفی آن از فضلات و بعضی حب نوعی از مازریون دانسته و اقوال دیگر نیز در آن وارد
است و از خوردن خارش و ورم عارض گردد علاج آن علاج تربد خورده است **کرنب** بضم کاف و راء و ضم نون و باء و بفتح
اول و دوم و سکون سوم نیز آمده معرب از کرم فارسی است و نیز بفارسی کلم و باصفهانی قمریت و بیونانی قرنبا و قرنبو و بسریانی
کرانبی و کرنبا و برومی اعار نیاو بعربی القلبیة الانصار نامند ماهیت آن نباتی است و انواع میباشد از بستانی و بری و بحری
و بستانی را اقسام بسیار است قنبیط قسمی از بستانی است و در حرف القاف مع النون ذکر یافت و قسمی معروف از بستانی
آن را بیخ شبیه بچغندر و پوست آن خشن و سبز رنگ و برگ آن عریض و سطبرتر از برگ چغندر و رنگ آن سبز
اغبر و تخم آن ریزه مدور سرخ تیره و این را بیونانی قرنبا انمارس نامند و از اقسام کرنب نبطیست و نیز قسمی دیگر را بیخ شبیه
بشلغم و اندکی مفرطح در طول و رنگ آن سفید و پوست آن چندان خشونت ندارد و جرم منوا آن نازک و بی ریشه و برگ
آن شبیه ببرگ قسم اول و از آن کوچکتر و نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن ساقی میروید و قدری از زمین بلند شده بر آن
گرهی شبیه بشلغم سبز کم رنگ منعقد میگردد و بر بالای آن تیر ساق تابد و شبه بلند میباشد و در انتهای ساق آن برگها

برگهای فی الجمله شبیه بصنف دوم و ماکول و مستعمل کره است نه بیخ آن که در زمین است و بعضی قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن
برگها میروید فی الجمله شبیه ببرگ قسم اول و برگهای بیرونی آن از آن بزرگتر و اندرونی کوچکتر و در وسط آن از بیخ آن ساقهای
کوتاه نازک بقدر دو سه انگشت روییده و بر سر آنها قبههای سعد و همه بهم پیوسته و در بین هر یک قبه برگی باریک کوچک و عدد
قبهها ده تا پانزده و این را گل کلم نامند و مستعمل و ماکول شاخهای قبه نازک است نه بیخ آن و این از همه انواع نازکتر و لطیفتر
میباشد و بالجمله اصناف آن از شامی و همدانی و موصلی و اندلسی و غیرها مختلف میباشد در شکل و از مطلق آن مراد بستانی است
و بهترین اقسام آن نازک سبز رسیده تازه آن طبیعت اقسام بستانی آن مرکب القوی و در اول گرم و در دوم خشک و بیخ آن از
از برگ آن و بری آن گرم تر و خشک تر از بستانی افعال و خواص آن منضج و ملین و مجفف خصوصا چون طبخ دهند و آب اول
آن را بریزند و غذاییت آن اندک و از عدس ارطب و چون با گوشت فربه و مرغ جوان طبخ دهند جید الغذا میگردد و اعضاء
الراس اشامیدن طبیخ آن و تخم آن مانع صعود ابخره بدماغ و مسکن صداع و رافع ظلمت بصر و مستی و مهرالجبن آن قابض و رافع
خمار و ارتعاش و منوم و مقوی ضعف بصر و سقوط عصاره آن منقی دماغ و منوم و مجفف لسان اعضاء الصدر و اشامیدن
طبیخ آن و جوز رون و مهرالجبن آن رافع سرفه مزمن و ورم حجاب و حشا و اشامیدن هر روز یک اوقیه آن صاف کننده آواز
و رافع گرفتگی آن و وجع طحال و بدستور چون مضغ نمایند و آب آن را امکنند جهت صوت منقطع نافع و غرغره بعصاره آن و با طبیخ
آن با روغن کنجد رافع خناق اعضاء الغذاء و النفض بطی الهضم نفاخ خصوصا انچه در تابستان روییده باشد و مملح آن با آب
و نمک رومی تر و جوز رون برگ تازه آن با سرکه رافع ورم طحال و اشامیدن آب مطبوخ آن مدر بول و حیض و اشامیدن تخم آن
محرک باه و با ترمس قاتل کرم دیدان و حمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی و اشامیدن خاکستر بیخ آن مفتت حصات و اشامیدن
عصاره آن با ایرسا و نطرون مسهل بطن و حمول گل آن مدر حیض و قاتل جنین خصوص با بارود سلم السموم اشامیدن عصاره آن
با شراب جهت نهش افعی و سگ دیوانه گزیده و تخم کرنب مصری از جمله اجزای تریاقات است الاورام و البثور و القروح و الجروح ضماد
همه انواع ثلثه آن منضج صلابات و برگ کرنب بری یا بستانی بسیار نرم کوفته به تنهایی و یا با آرد جو محلل اورام حاره
و بارده بلغمیه و حمره و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت برص و جرب با سفیده تخم مرغ جهت
سوختگی آتش و جرب متقرح و با سرکه و حلبه جهت زخمهای عمیق و منع انتشار آنها و سوخته آن بغایت مجفف و رافع سعفه و
مانع روییدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش
الات المفاصل ضماد برگ آن جهت رعشه و با آرد حلبه و سرکه جهت اوجاع مفاصل و نقرس بطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل
و تخم آن در دوم گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و طلای آن رافع کلف و نمش مقدار شربت آن دو مثقال المضار مضر

ومولد سودا و ردی الغذاء و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی و کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفید تر از آن و برگ
آن از آن کوچکتر و با زغب و تلخ و دوائیت بر آن غالب تر از غذائیت و بعد طبخ با آب انار تلخی آن زایل میگردد و تخم آن شبیه
بفلفل سفید طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار جالی و محلل و ملین طبیعت و مسهل خصوصا که
با گوشت فربه طبخ یافته باشد طبخ حقیقی و چون دو مرتبه و یا زیاده طبخ یافته باشد میباشد مسکن بطن و آشامیدن بیخ و تخم آن
بقدر دو درهم رافع سم افعی و تخم آن بغایت محرک باه و کلم بحری برگ آن دراز و بیخ آن سرخ شبیه ببرگ زراوند و با اندک یتوعیت
لبن مانند برگ لبلاب و طعم آن شور و با تلخی و خوردن این جایز نیست و در ضمادات محلله مستعمل و دو مثقال از تخم آن
در کشتن حب القرع بسیار موثر است **کرونده** بفتح کاف و راء و خفاء واو و نون و فتح نون و دال و ها لغت هندیست و بجای
واو با الف نیز می نویسند ماهیت آن ثمر هندیست درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت بهو و خار دار و برگ آن بعضی بزرگ اندک پهن
طولانی و بعضی کوچکتر و طول آن اندک کمتر و املس غیر مشرف و بی زغب و خارهای آن بر گره های شاخهای آن و سر اکثر آنها دو شعبه و گل آن
سرخ رنگ مایل بسفیدی با دو ریزه و با عفوصت و ثمر آن شبیه به سنبوق و کوچک بقدر عناب کوچکی مدور اندک طولانی و با یتوعیت
و دو نوع میباشد سفید و سبز و سفید آن لطیفتر و در خامی و کوچکی سبز و ترش با عفوصت بسیار و هر چند رو به بزرگی نهاد عفوصت
آن کمتر و ترشی آن زیاده و قریب بنصف آن سرخ میگردد و در رسیده آن بنفش و چاشنیدار و تخم آن دو عدد و یا سه عدد و اندک
پهن و سفید و نرم که خائیده میگردد و خام آن را اکثر مربا نموده و تخم برآورده در قلیا و غیره داخل مینمایند و اگر چاشنیدار خواهند قدری
شیرینی داخل مینمایند و مخلل و مربا و شربت از آن میسازند و پخته آن را این قسم میخورند و یا شربت میسازند و نوع سبز آن در خامی
سبز و ثمر پس آن سبز و سرخ تیره و پخته آن سیاه و در باقی امور شبیه بقسم سفید و ظاهرا نوعی از زرقال باشد که قرانیا نامند و
در ملک سند و بنگاله بدین هیئت مشاهده باشد طبیعت آن سرد و تر و با قوت قابضه و بعضی گرم دانسته اند افعال و خواص آن خام آن مولد بلغم
و ثقیل و نفاخ و حابس بطن و پخته آن مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام و حابس اسهال و نقوع خشک آن نیز جهت امراض
مذکوره نافع **کرویا** بضم کاف و راء و سکون واو و فتح یاء و الف ممدوده و مقصوره نیز و بفتح کاف و راء و سکون واو نیز آمده
معرب کراویا لطینی و کراویا سریانی است و یونانی از حمیونا و ببربری کراویا و برومی فادرومی و بعربی القده و نقرد و
کمون رومی و بعضی کرنباد و قرنباد و بفارسی کرویه و زیره رومی و شاه زیره نامند و سیقوریدوس قاروانا نامیده ماهیت آن تخم
نباتیست بستانی و بری میباشد نبات بستانی آن بقدر یک ذرع و برگ آن شبیه ببرگ شبت و چتر آن نیز شبیه بچتر آن و
گل آن سفید رنگ و تخم آن شبیه بزیره سفید و از آن بلندتر و مایل بزردی و با حدت و تلخی و بیخ آن شبیه به بیخ زردک
و ماکول و آن را پخته میخورند و بری آن قرومانا است و گل آن سفید مایل بکبودی و در باقی صفات مانند بستانی و شیخ علی گیلانی تناخ

شارح قانون گفته کرفس بستانی آن شبیه ببرگ شبت و مایل بسیاهی و تخم آن باریک و بری آن شبیه ببابونه و شاخهای آن باریک
مابین سرخی و نیلی و گلهای آن سرخ شبیه بگل گشنیز و قوت تخم و بیخ آن شبیه بانیسون و از مطلق آن مراد بستانی است و مستعمل
و قوت آن تا سه سال میماند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم گفته اند افعال و خواص آن ضعیفتر از فودنج مائی و
ملطف و محلل ریاح و نفخ و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخه اعضاء الراس مانع صعود بخار بدماغ العین اکحال آن باعث حدت بصر و از
جمله اجزای ادویه عینی است و اکثار آن مضعف بصر اعضاء الصدر جهت ضیق النفس و خفقان بارد و فواق ریحی اعضاء الغذاء
مسخن معده و محرک آروغ و اشتهاء و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و قی و مفتح و محلل بلغم و مدر بول و دافع درد معده و مغص
و ریاح گرده و مثانه و مقوی بدن و فربه کننده آن و قاتل منی و قاتل دیدان و حب القرع و مخرج آن و سه درم آن با یک اوقیه
روغن زیتون تا یک هفته جهت استسقاء و سدد کبد و دود آن ناموافق محرورین و نوشیدن طبیخ نبات و تخم آن مسکن مغص
و مدر بول و قاطع منی و قاتل دیدان و جلوس در طبیخ آن جهت اوجاع رحم و ضماد محرق تخم آن جهت قلع بواسیر و تخته مقدار
شربت آن تا پنج درم و مضر ریه مصلح آن عسل و صعتر و مضر گرده و مصلح آن کثیرا بدل آن قردمانا و انیسون و زیره کربلا بفتح
کاف و کسر راء و سکون باء و فتح لام و الف و بعضی بجای الف هاء مینویسند ماهیت آن ثمر نباتیست هندی شبیه بقثاء و بجاور
خود می‌پیچد و برگ آن شبیه ببرگ قثاء و هندوانه یا رعنب و کوچکتر از برگ قثاء و هندوانه و گل آن زرد و ثمر آن بقدر
خیار کوچکی و خاردار با خارهای نرم و طعم آن بسیار تلخ و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم کدو و از آن کوچکتر و درشت و تلخ و ثمر آن
در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و کسانیکه آنرا قثاء الحمار دانسته اند محض توهم است جهت آنکه رائحه قثاء الحمار بسیار
کریهه و با حدت است بخلاف رائحه کربلا و آن نیز مسهل قویست مانند شحم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف کربلا که مقوی معده
و قابض و از اغذیه معتاده اهل هند و بنگاله و دکهن است که پوست آنرا کنده و ورق نازک بریده و تخم دور کرده نمک
مالیده سه چهار مرتبه میشویند که تلخی آن زایل گردد و با هموزن آن پیاز را نیز ورق نموده در روغن بریان مینمایند
و با گوشت و یا بی گوشت پخته میخورند با نان و یا با چلاو و بسیار لذیذ میشود و بعضی خواهند که تلخی آن کم گردد نمک بر آن
پاشیده بعد از ورق نمودن که ساعتی میگذارند پس پاک شسته بپزند گو بریان و طبخ مینمایند لذیذ میگردد
و بعضی آنرا از پهلو چاک کرده تخم را بر آورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده قیمه پر نموده در روغن بریان کرده و پخته
بطریق دلمه طیار میکنند لذیذ میشود طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی
اعصاب و باه و مولد منی و دافع جریان آن و جهت درد مفاصل و نقرس بارد و استسقاء و طحال و یرقان نافع و دافع کرم
شکم خصوصا که تلخی آنرا زایل نکرده باشند مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مبردات است **فصل الکاف مع**

مع الزاء المعجمة کزبره بضم کاف و سکون زاء و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و ها و بفتح کاف و راء مهمله نیز آمده لغت عربیت و یا
معرب از کشنیز یا دسر یا سنت و حلجلان نیز نامند و بیونانی بردیانمون و بنبطی قاتره و بلسان یافی کزبریا و بفارسی گشنیز و بهندی
دهنیه نامند و دیسقوریدوس بخوریون نامیده و بعضی گفته اند کزبره اسم نبات حلجلان است که گشنیز خشک باشد و بهندی نانات
ابراکو تهمیر گویند ماهیت آن بری و بستانی میباشد نبات بری آن برگ ریزه تر و مایل بتیرگی و بیخ و تخم کوچک تر و سرد و بعدد هم
پیوسته و در جمیع افعال قوی تر از بستانی و از آن زبون تر و با سمیت میباشد و بشیرازی آن را قنبیره نامند و نبات بستانی
بقدر ذرعی و زیاده بر آن با شاخهای باریک و برگهای آن شبیه به برگ تره تیزک و در کوچکی عرضیه و بزرگتر میباشد و
هر چند بزرگتر میگردد باریکتر و ریزه تر میشود و گل آن چتر دار از چتر شبت کوچک تر و گل آن ریزه سفید و تخم آن سبز
مدور و خوشبو ست و اندک خباره دار و مغز آن دو حصه بهم متصل و حدت و رایحه پوست آن زیاده از مغز آن و بهترین
آن تازه بالیده بزرگ دانه تند طعم قوی الرایحه است طبیعت آن مرکب القوی و تر و بقراط سرد و خشک در دوم و نیز سرد
در آخر اول تا سوم و خشک در دوم گفته اند و ابو جریح در سوم خشک و تر و شیخ الرئیس خشک آن مایل باندک
گرمی و تر و جالینوس جمع آن مایل بگرمی و با جوهر حار لطیف که بزودی تحلیل میرود و در معده میرسد که گرمی آن ظاهر گردد و
الا اکثار آشامیدن عصاره آن قاتل نمی بود تبرید و با جوهر کثیف ارضی نار و بسیار افعال و خواص آن تازه آن با
حدت کمی اعضاء الراس و الصدر و المعده آشامیدن هفت مثقال آب آن مسموم و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا
با سرکه و سماق و قطور آن بچشم مانع بروز آبله و حصبه در آن و رافع زردی آن و ضماد آن با شیر دختران جهت جرب آن
چشم و با نان خشک جهت سلاق و رمد و مضمضه بآن رافع جوشش دهان و سوزش آن و مسکن درد دندان کرم خورده
و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون آن و شیر ابکار از آن ترتیب دهند
مسموم و جهت سدر و دوار و منع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس حار رطب و در خفقان مفید و هفت مثقال
از آب آن با شکر مشهی و مسموم و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع باه و نعوظ الادام
و البثور و الجروح ضماد آن مانع انصباب مواد حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه
و جرب و حکه و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رادع خنازیر و امثال آن و چون سرب را با آب گشنیز
بیارد و مثل گل سایند و بر سرطان متقرح و غیر متقرح نمایند رفع نماید و مجرب مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و از
جرم آن تا دو درم و قیه بدل آن برگ خشخاش و کاهو و تخم آن که حلجلان و گشنیز عبارت از آن است طبیعت آن در دوم
سرد و خشک افعال و خواص آن اعضاء الراس و القلب و الغذاء مفرح و مقوی دماغ و قلب و مانع صعود ابخره بدماغ و

بدماغ و رافع خفقان و وسواس حار و مقوی معده و حابس اسهال و جریان منی و قروح مجاری بول و رشامیدن شیره آن
و بالقوه آن جهت اسهال صفراوی و هیضه نیز مخصوص بوده و دو آن و رافع خفقان و بامفرح مولد منی و مسقط کرم معده و مانع
تکون آن و خاییدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و شربت آن جهت سده و دوار و منع مستی شراب و سعوط در
سرکه جهت ایذه آن نیز همین خاصیت دارد و ضماد آن جهت ورد و سر حار و با صندل و اسپغول جهت تقویت معده و رفع آروغ
و بامفرح مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن و با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال آن
و دو رو آن قاطع خون جراحات مقدار شربت آن از یک درم تا یک اوقیه بدل آن تخم کاهو و خشخاش المضار زیاده آن تا چهار
اوقیه ازاب تر تازه آن مورث نسیان و اختلال ذهن و سدر و سبات و بحة الصوت و تقلیل منی و ضعف باه و مسکن
نعوظ و تقلیل حیض و آمدن بوی کزبره از بدن شارب آن علاج آن بعد از تنقیه بقی و اسهال و خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت
با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است به تنهایی و یا با دارچینی و مضر صاحب ربو و ضیق النفس مصلح آن تخم نیم برشت و شراب
و سکنجبین سفرجلی است **کزبرة الثعلب** ماهیت آن غافقی گفته نباتیست با خطوط باریک و پریشان و پهن بر روی زمین
و رنگ آن مایل بسرخی بزرنگ خون و برگ آن کوچک برد و جانب شاخهای آن و مشرف بشرفهای تنر و رنگ بهم و مایل بسبزی
و سیاهی و ساق آن ایستاده و بقدر دو بر اطراف آن سرها بقدر انگشت ابهام صنوبری شکل و بر آن گلی باریک سرخ
رنگ و تخم آن باریک منبت آن کوهستانها طبیعت آن گرم و خشک در سیم و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن
اکتحال عصاره آن با شکر جهت حدت قوت باصره و جلاء غشاوه و خوردن جگر تیس بریان که بر آن برگ خشک آن را سوده
پاشیده باشند جهت شبکوری گفته اند نبات آن جنازیر را نافع است المضار از آشامیدن آب نقوع آن حالتی شبیه
بسکر عارض میگردد با اختناق و خشونت حلق و سینه و علامت آن آمدن بوی کزبره است از بدن شارب آن علاج
آن قی نمودن بطبیخ شبت و زیت و آشامیدن روغن ورد عذب است بعد از آن و بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن
زرده تخم مرغ نیم برشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است به تنهایی و یا با دارچینی **کزوان** بفتح کاف و سکون زاء و
فتح واو و الف و نون لغت فارسی است بعربی بقلة الترجیه بحیثیت مشابهت رایحه برگ آن به اترج و بقلهٔ فلفلیه نیز
برای مشابهت حدت طعم آن بفلفل نامند ماهیت آن گفته اند معروف بباورنجبویه است نزد اطباء و شیخ ابن بیطار گفته
غیر آن است و آن را باورنجبویه نیز نامند نباتیست خوشبو برگ آن از زمین میروید بدون ساق شبیه ببرگ حرجیر و مایل
بسبزی و سر آن مدور و پایین آن اندک مشرف و طعم و رایحه آن شبیه به پوست اترج و با عطریت عجیبی طبیعت آن
گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و مطیب نفس و مقوی قلب و فواد و یعنی فم معده و رافع سموم و خفقان بارد و دافع سموم

بارده خصوص عقرب و مسخن بدن بکمال تسخین مضر محرورین و اکثار آن مصدع و محدث حرقت البول مصلح آن اشامیدن سکنجبین
و ربوب بارده و امثال اینها است **کزنکبین** بفتح کاف و زای و سکون نون و فتح کاف و کسر بای موحده و یای مثناة تحتانیه و
نون ماهیت آن شبنمی است که بر درخت گز و سایر اشجار می‌نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و آنچه بر درخت بید منعقد میگردد
الطف است و آنچه بر درخت گز و بلوط منعقد میگردد و بهترین آن صاف سفید شفاف بزرگ دانه است که مخلوط با برگ و خاشاک
نبات طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل افعال و خواص آن جالی و با قوت مسهله اعضاء الراس و الصدر منقی
دماغ و ریاح غلیظه آن و جهت نزلات و تقویت اعضاء تنفس و آلات غذا و ملین سینه و صوت و رافع خشونت آن و ضیق النفس
و سرفه حار و بارد و رطب و مرطوبی مزاج را نافع مقدار شربت آن از هفت درم تا بیست درم است **فصل الکاف مع السین المهمله**
کسب بضم کاف و سکون سین و بای موحده لغت عربیست و نیز بعربی الکسج و بفارسی کنجاره و کشنو و بشیرازی هاخره و بهندی
کهلی نامند ماهیت آن ثقل چیزها است که از آنها روغن گرفته باشند مانند حبوب و تخم ها و بزور و غیرها و از مطلق آن مراد ثقل
دهن کنجد است و بعضی گفته اند جرم است که چون از آن مطلق دهنیت نمانده باشد طبیعت و افعال و خواص آن ثقل هر چیزی در
طی ذکر آن مذکور شد و میشود ان شاء الله تعالی و بالجمله بسیار ثقیل و ردی الغذا و مولد نفخ و ریاح و سده است و از خوردن آن
کسب خروج هیضه عارض میگردد و علاج آن علاج تریدخورده است **کستی** بکاف تازی و در بنگاله عنب الثعلب است **کسموقا**
بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسموقا با کسر میم و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون
واو نیز آمده اسم بنطی است ماهیت آن شیخ ابن بیطار نوشته غافقی گفته که مسعودی در کتاب سموم بیان نموده که
آن حشیشی است منبسط بر روی زمین مدور قطر آن بقدر یک فتر که طول مابین انگشت سبابه و ابهام است برگ آن
شبیه ببرگ مرزنجوش طعم آن تلخ شبیه بطعم بیخ لوحت عفص و اثر آن خشک کرده نگاه میدارند طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن عند الحاجت در آب مالیده بعقرب گزیده میخورانند در حال تسکین مینماید **کسول** بضم کاف و سین
و سکون واو و لام ماهیت آن ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمر نبتی است بقدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر
اندک عریض و تخم آن بقدر خیار شنبر منبت آن بلاد روم طبیعت آن سرد و خشک بسیار قابض افعال و خواص
آن اشامیدن یکدرم آن قاطع خون و اسهال و موی و فزور آن در رفع نزف الدم جراحات بی‌عدیل است **کسوندی**
بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون و کسر دال و یاء و کسونجی بجیم بجای دال نیز آمده لغت هندیست ماهیت
آن نباتیست هندی تا بیک قامت انسان و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه و مایل به بنفشی و برگ آن شبیه ببرگ
سنا مکی و حلبه و گل آن زرد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت دفع سمیت سموم مشروبه و بتدبیر فساد

فساد اخلاط و سعال نافع و خورانیدن آن بدو آب جهت سرفهٔ اطفال که کنار نامند مفید و چون قدری از بیخ نوع سیاه آن
که بهندی کالی کسونتدی نامند با جینده و دانهٔ فلفل نرم سوده حبوب ساخته مار گزیده بخورانند شفا یابد و ضماد آب بیخ تازهٔ
آن با صندل جهت قوبا نافع است **کسیرو** بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء و واو لغت هندیست ماهیت
آن بیخ نباتیست هندی که در غدیرها که بهندی تالاب نامند و آبهای ایستاده میروید و از نبات آن بوریا میبافند و بیخ آن که
کسیرو است مدور بقدر جوز بوا و پوست آن سیاه بعضی اندک مایل بسرخی با رگهای بسیار باریک سیاه و مغز آن سفید شیرین
لذیذ خوش رایحه و گفته اند بیخ نوعی از بردی است طبیعت آن مرکب القوی و سرد و تر در دوم با اندک حرارتی افعال و خواص آن
باه را قوت و قوت قابضه جهت تقویت قلب و خفقان و رفع [illegible] شدید بعد از قی و اسهال بسیار شده باشد نه در اول
حال و دافع اسهال صفراوی و دموی و سوداوی و سوزش اعضای و سموم مشروبه و ملدوغه و طاعون را مفید شربا و طلاء
و گفته اند حمیات صفراویه و دمویه را نافع است **کسیلا و کلسیله** بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام
والف مقصوره و با واو ها و بجای آن در لغت دوم اسم نبطی است ماهیت آن چوب نباتیست شبیه به آبنوس و با اندک
سیاهی و سرخی بر آن غالب و تخم آن شبیه به حب [illegible] و گویند پوست درختیست در شکل شبیه بسلیخه سیاه و در طعم بدان نزدیک
ندارد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن [illegible] آن مسکن درد دندان و دافع تحرک آن [illegible]
آن مقوی معده و احشاء و مفتح سدهٔ رحم و گرده و مدر بول و حیض و جالی گرده و مثانه و کشندهٔ کرم معده و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار
و در فربه نمودن بدن بهتر از انزروت و جهت صاحبان بلغم و رطوبت نافع مقدار شربت آن از سه درم تا یکدرم مضر به [illegible] مصلح
آن کثیرا است **فصل الکاف مع الشین المعجمه** **کشت برکشت** بفتح کاف و سکون شین و تاء مثناة فوقانیه و فتح باء موحده
و سکون راء مهمله و فتح کاف و سکون شین معجمه و تاء مثناة فوقانیه لغت فارسی است بعربی بمعنی التواء بر التواء بکسر
کاف نیز آمده بمعنی زرع بر زرع و بعضی آنرا سواد السند و بعضی سواد الهند و بعضی سواد الاکراد و بفارسی پیچک و اهل شیراز آنرا
فارس پیچو و بعربی و یونانی قنابنوس و برومی ابروطوس و بهندی ماهیلی و نواب معتمد الملوک قدس سره نوشته اند محتمل که
دواها بند کر بهندی مرور سینگه نامند ماهیت آن گیاهیست مانند ریسمان باریک بهم پیچیده بعضی بر بعضی و اکثر عدد آنها
پنج میباشند از یک بیخ رسته و رنگ آن مایل بسیاهی و زردی و طعمی غالب ندارد و گل آن مانند گل حب النیل و سفید
رنگ و بعضی مایل بسرخی و برگ آن شبیه به دنبالهٔ عقرب و بهترین آن هندی تازه مایل بسیاهی و زردی آنست و بعضی آنرا [illegible]
دانسته اند و اصح آنست که غیر آنست و در قوت مانند آن طبیعت آن در اول گرم و در آخر آن خشک در دوم گرم و خشک
نیز گفته اند افعال و خواص آن محلل و ملطف و مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیر و ضماد آن جهت اورام بارده و قوبا

وجرب نافع ومصلح آن در قطع باه و شیر حب الصنوبر مقدار شربت آن یک درم بدل آن ناصر است **کشمش** بکسر کاف و سکون دو شین معجمه
در میان هر دو و میم مکسوره اسم فارسی زبیب بیدانه است معرب آن قشمش بقاف بجای کاف بهترین آن سبز شیرین بالیده
بزرگ دانه تازه است طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن با قوت مسهله و بهی است و باقی خواص آن در
زبیب مذکور شد **کشوث** بضم کاف و شین معجمه و سکون واو و ثاء مثلثه و کشوثا نیز آمده لغت عربیست و بعضی گفته اند معرب است
و کشوثا نیز گویند و بیونانی ... و طوس و بسریانی ... و عنا نیز و بروی کشمورس و بفارسی بربش و بهندی امل بیل و اکاس بیل
و امر لته نیز نامند و گفته اند که بفارسی زجموان نامند و گفته اند که زجمول نام تخم کشوث است ماهیت آن گیاهی است مانند
ریسمان باریک و بی برگ و ساق آن مایل بزردی و تیره گی که بر خارها و گیاهها می تند و گل آن ریزه ریزه مایل بسفیدی و تخم آن کوچکتر
از تخم ترب و مایل به تندی و بر رنگ آن سرخ مایل بزردی و بعضی زرد و مایل بسفیدی و بهترین آن تازه زرد و تلخ طعم است و قوت آن تا
سه سال باقی میماند طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و با قوای مستفاده افعال و خواص آن ملطف و مفتح و مخرج فضول لطیفه
از عروق و منقی آنها از اخلاط فاسده اعضاء الغذاء والنفض مفتح سده معده و کبد و احشاء و منقی اوساخ از شکم و عروق
و ملین طبع و منقی بدن و جهت ربع و خناق و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز و تبهای کهنه و تحلیل ریاح و ادرار بول و
حیض و شیر و عرق و تنقیه رحم و آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق و قابض و حابس نزف الدم و سیلان خون رحم و آب آن
مجرب النفع است از برای یرقان و عصاره بری آن را چون در شراب اندازند و بیاشامند مقوی معده ضعیفه است و آشامیدن
آب آن با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ آن در تفتیح و خاصیت آن در اسهال قوی تر مقدار شربت از آب آن ده واوقیه
و از جرم آن و مطبوخ با تره ده درم و معنی مصلح آن کثیراء تخم آن در افعال مذکوره قوی تر از سایر اجزاء آن و بود اوده آن در تقویت معده
و قبض و حبس نزف الدم اعضاء باطنی و سیلان رحم اقوی از عنبر بود اوده آن و ضماد آن جهت جرب و نقرس نافع مقدار شربت
آن دو درم گویند مضر ریه مصلح آن کاسنی و مضر طحال و مصلح آن سکنجبین و بدل آن بادروج و دو ثلث آن افتیمون است

فصل الکاف مع العین المهملة

کعب بفتح کاف و سکون عین و با موحده لغت عربیست بفارسی غاب و شتالنگ
نامند جمع آن کعاب و کعوب آمده ماهیت آن استخوان متصل بساق است بهترین آن کعب گاو و خوک است و خواص کعب
خوک مذکور شد و کعب بقر محرق جهت سپرز و تقویت باه و بابل جهت تفریح دل و تقویت جگر نافع مقدار شربت آن تا
مثقال الکحال آن مقوی باصره و سنون آن مقوی دندان و ضماد آن رافع برص است **کعک** بفتح کاف و سکون عین و کاف
معرب کاک فارسی است ماهیت آن بعضی گفته اند نوعی نانی است که بفارسی کلیچه نامند و بعضی گویند نان دو آتشه است
و بعضی گویند نان طاق و بعضی نان طالبون که خشک نانی نامند و بالجمله نان خشک دو آتشه که توان کوبید و ارد و ... طبیعت آن

طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن حابس بطن و مجفف رطوبات آن و صاحبان قولنج را مضر و داخل بعضی اقراص نموده
میشود **فصل الکاف مع الالف** **کف آدم** لغت عربیت ماهیت آن نباتیست بقدر ذرعی و برگ آن مستدیر و بقدر برگ مورد و
بیخ آن خشبی و ظاهر آن مایل بسیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم آن از تخم کافشه باریکتر و بعضی گیاه بهمن سرخ دانسته اند طبیعت
آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در جمیع افعال قایم مقام بهمن سرخ است مقدار شربت
آن یکمثقال **کف الضبع** بفتح کاف و تشدید فاء و الف و لام و فتح ضاد معجمه و ضم باء موحده و عین مهمله و بسین بجای ضاد
نیز آمده لغت عربیت ماهیت آن غافقی گفته نباتیست ربیعی از چند روز بیش نمی ماند و کم برگ و برگهای آن مدور منشق
و بقدر برگ کرفس و بر روی زمین مفروش و شاخهای آن باریک مزغب و منبسط بر روی زمین و ذرعی رنگ و شاخها
بسیار از یک بیخ بر رویند و گل آن زرد طلایی و سفید نیز میباشد و بیخ آن مانند بیخ خربق و با حدت بسیار منبت آن
قرب آبها و زمینهای نمناک و گفته اند نوعی از کبیکج است و بعضی خود آن دانسته اند طبیعت آن در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن ملطف و مقطع و جالی و محلل اکتحال آن رافع بیاض و خوردن آن رافع ثوالیل و خورنده گوشت زاید و
رویاننده گوشت صحیح و منقی جراحات و قروح را نافع **کف الهر** بکسر ها و راء مهمله مشدده لغت عربیت ماهیت آن نباتی
است بقدر شبری و شاخهای آن سبزه و بر هر شاخی سه چهار برگ مستدیر منشق و ملصق بزمین و گل آن زرد و براق خوشبو
و با رطوبت و بیخ آن بقدر زیتونی با شعبهای بسیار و در اول بهار میروید و گفته اند ملحق بکف الضبع است طبیعت و افعال و
خواص آن مانند آن فرزجه آن معین بر حمل و خوردن آن جهت قروح خبیثه و ضماد آن با عسل قالع ثوالیل است **کف مریم** لغت
عربیت و آنرا کف عایشه و بهندی پنجها چوری نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند اصابع الصفر و در عراق پنجره
را بدین اسم نامند و در مغرب بنطافلون را و ابو العباس حافظ در کتاب رحله مشرقیه گفته نباتیست که آنرا کف مریم
حجازی نامند ماهیت آن نباتی است منبسط بر روی زمین با شاخهای صلب و بقدر شبری و برگ آن مایل باستداره و متجعد
و مانند کندبیف و اندکی قبضی و بسیار سبز و گل آن باریک مایل بزردی و بقدر گل رجله و چون آن ریخته شود گل زرد صلبی
بهم رسد پس برگهای آن ریخته و شاخهای آن پیچیده گردد و شبیه بانگشتان پیچیده و برگردد بسوی شکلی که متعارفست
نزد مردم طبیعت و افعال و خواص آن قریب به بنطافلن است و در حرف الباء مع النون ذکر یافت **کفری** بضم کاف
و فتح فاء و راء مشدده و الف مقصوره و بفتح و بکسر کاف و بضم فاء و بکسر آن نیز آمده لغت عربیست و بیونانی قیفس
و بفارسی غنچه خرما و کاردوالی و بشیرازی تاره خرما نامند ماهیت آن غلاف شکوفه نخل است که هنوز نشگفته و از آن
خوشه بهم نیامده باشد و بعضی پوست غلاف شکوفه گردانیده آن را که کافور النخل و دقیق النخل و کش نامند دانسته

اند و بعضی پوست فقط و بعضی خوشه شگوفه آن که طلع نامند و بعضی کافوران یعنی گرد آن گفته اند و بالجمله بهترین آن تازه خوشبوی
ماخوذ از نخل نر است و چون کهنه گردد و سرخ شود و بو و قوت از آن زایل شود طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و با حرارت کمی و
برودت بسیاری نیز گفته اند افعال و خواص آن مفرح و مقوی قوای ارواح قلبی و دماغی و کبدی و الفم سنون آن مقوی لثه
و دافع اکله و قروح خبیثه و بدستور ذرور آن جهت اکله و قروح ساعیه سایر الاعضاء الغذاء و المنفعتی شامیدن دو مثقال
از سفوف آن قاطع اسهال و طبیخ آن قابض و نیم رطل نیم کوفته آن که با یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف کرده با هم وزن
آن شکر بقوام آورند جهت تقویت معده و بهیه و ضعف احشا و منع انصباب مواد بمعده و رحم و درد گرده و مثانه مفید
و ضماد آن مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم و روغن رافع جرب بشرط آنکه چند روز بر آن بگذارند و غبار بسیار
نرمی که عنبر گشتن در آن بهم میرسد در جمیع افعال قوی‌تر از گشنن و بغایت مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و قروح
عفنه باطنیه و اسهال است و عرق آن که مانند گلاب کشیده باشد مرطب و قابض و مقوی القلب و معده و رافع خفقان و
اسهال رطوبی و سحج و دهن آنکه بعد از رسیدن طلع شکوفته و با مساوی آن روغن زیتون در هم کرده سه چهار روز
حرکت دهند پس صاف نموده در شیشه کنند و سر آن را بند نمایند و بکار برند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن نافع
درد سر حار و قرحه امعاء و قابض بطن و حابس عرق و مقوی موی و مانع سقوط آن است **فصل القاف مع الکاف کردل**
بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم راء مهمله و سکون واو و لام ماهیت آن ثمر نباتیست هندی و در بنگاله هم می
شود از قبیل تخم و بادره و بر مجاور خود می‌پیچد برگ آن شبیه برگ خیار زه و ثمر آن اندک طولانی خاردار و در خامی
سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ میگردد و تخم آن از روزنگ و اکثر اهل هند ورق نازک بریده پخته و با روغن بریان کرده
میخورند به تنهائی و یا با گوشت لذیذ میشود طبیعت آن مایل باعتدال و با اندک رطوبتی افعال و خواص آن جهت سرفه
و درد شش و بدن و تبهای کهنه دافع المضار نفاخ و لطیف الهضم ضماد بیخ آن با آب برگ بیخ موی و بستن سر بیمارچه
مقوی موی و مانع اسقاط و دراز کننده است و دواء الثعلب را نیز مفید **کگرونده** بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن
و ضم راء مهمله و سکون واو و نون و فتح دال مهمله بلغت هندیست گویند کافوریونس است ماهیت آن نباتیست تا بدو
ذرع و شاخهای بسیار منتشر اکثر از یک بیخ رسته و برگ آن طولانی مشرف فی الجمله شبیه برگ کاسنی و از آن بزرگتر
و کریه الرایحه با زغب و نرمی و رنگ آن تیره و طعمی غالب ندارد و با اندک عفوصت و گل آن زرد ریزه و تخم آن سیاه
باریک و تخم آن در غلافی شبیه بکوزه شقایق و خیاره خرد و بیخ آن باریک و سفید و بی طعمی غالب طبیعت آن در دوم
گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل اعضاء الرأس عصاره بیخ آن جهت اهوه که مرضیست در بنگاله و بیخا

در بینی مردم میشود و علامت آن تب شدید و ثقل سر و درد اعضا خصوصا گردن و مثانه و کمر شیرباو شود طلا نافع و قطور آب برگ
آن جهت رمد شدید و درد هیچ که از آب آن چشم را پر کنند و بعد از ساعتی بریزند و باز مکرر نمایند و در سه روز [illegible] ابل شود و اعطاء الغواء
آب برگ آن جهت استسقا و بواسیر و اخراج کرم شکم و بدستور تخته آن و طلای آب آن بر مقعده جهت بواسیر و سموم جمیع اجزاء
آن جهت سگ دیوانه گزیده نافع و رسانیدن بیخ آن که نرم سوده و بقدر فلفلی حب بندند به حب آن حابس اسهال مزمن و حصبه
است و لیکن در اوایل هفته خوب نیست بلکه در اواخر که اسهال بسیار شود و ضعف غالب گردد و بدن نقاهت یافته باشد و باید که در وسط
تابستان نبات آن را تمامه اقتلاع نمایند و خشک کنند و عند الحاجت سوده با عسل بخورند و دو مثقال از تخم آن با عسل از [illegible] آن مثقال
با شیر جهت رفع سم کلب بقی نافع الخواص چون فولاد را براده نموده در آب آن بریزند و با فتاب گذارند [illegible] ملکب سازند
و بکلس آن جهت استسقا و اکثر امراض بارده عظیم النفع است **فصل الکاف مع اللام کلب** بفتح کاف و سکون لام و باء موحده
لغت عربیست و جمع آن کلاب و اکالب و کالب و کلیب آمده و مونث آن کلبه و بفارسی سگ و بترکی ایت و بهندی کته و ماده آن را
سگ ماده و بهندی کتی و کتیه نامند ماهیت آن حیوانیست درنده و شدید الریاضت و باوفا و [illegible] و صفات حمیده و ذمیمه معروف
و در همه بلاد بهم میرسد تمام شب بیدار میباشد برای پاسبانی و روز میخوابد و از اخیاس بسیار [illegible] اهلی و بری و مائی
و اهلی را اصناف میباشد از بزرگ و متوسط و کوچک و بزرگ شکاری از سلوقی و ماسوای آن [illegible] جنگلی نامند و سلوقی که منسوب
سلوقی است اسم مدینه یمن است و آن قابل تعلیم صید است و شکار میکند و جنگلی اسم عامی سگی است که قابل صید نباشد و صید
نکند و آن را بهندی کاوکوره نامند و این اکثر محافظت باغ و زراعت و خانه مینمایند و بزرگ این نزد اهل بنات و اهل بوادی و قری
و کوهستانها میباشد و نگاه میدارند برای امور مذکوره و در شهرها بندرت و متوسط آن جنگلی است که در همه جا بسیار میباشد
و محافظت باغ و زراعت و خانه نیز مینمایند اما نه بخوبی نوع بزرگ و کوچک آن خوش شکل تر و اکثر پشم دار میباشند و بهترین
آن است که در ملک فرنگ میشود و الخاصه امرا بسیار به پرورش مینمایند و دوست میدارند و تا بقدر بچه گربه بلکه کمتر تا پنج شش
ماه میباشند از آن بزرگتر نمی شود و نیز بعضی بقدر گربه بزرگ و ساده و ماده [illegible] و این نوع جانوران کوچک مثل روباه و
خرگوش و مانند اینها شکار میکنند و هر دو قسم بسیار با شعور و ادراک فهم و باوفا میباشند و از وفا و شعور کلب اهلی نقلهای
بسیار نموده اند که تفصیل آن طول دارد و کلب بری را بعربی [illegible] ابن آوی نموده اند و بفارسی شغال و بشیرازی توره و
بترکی چقال و بهندی گیدر بکاف فارسی نامند ماهیت آن معروفست و در همه بلاد میشود و این درنده [illegible] با شیر مأوی دارد و در
روز کم بر میاید و از مردم گریزان و حیله و روباه کار و وقت شام از جاهای خود بر میاید و قریب [illegible] شب گذشته فریاد میکند و با اطراف
[illegible] که یکی آواز کرده همه باتفاق آواز میکنند و مرغی و جانوران را خورد و ترا از خود و با مرده که یافتند میخورند و صبح باز بجای خود میروند

و این گاهی با سگ اهلی جمع میشود و نتاج حاصل میگردد و کلب الماء حیوانیست آبی و آن دو نوع میباشد بحری و نهری و بحری
آن بجثه سگ اهلی و از آن بزرگتر نیز و دستها و پاهای آن کوتاه و بیدم و در جزیره دربند کثیر الوجود و آنرا صید میکنند و
پوست آنرا کنده در آن نقط به کرده ببلادها میبرند طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در خواص مانند سگ اهلی و زهره آن
سم قاتل است در ساعت و علاج پذیر نیست و اکتحال آن رافع بیاض عین و مرهم تازه آن جهت نقرس بعدیل و کلب نهری
بجثه گربه و از آن بزرگتر و بسیار شبیه به بدق و دست و پای آن بزرگتر از آن و دم آن بلند مانند دم گربه و آنرا بهندی اود بلاو
نامند و در انهار عظیمه میباشند و در نهر اروس و در نهر سکالیه بسیار و آنرا قندس و بعضی خز بیان نامند و گفته اند خز بیان حیوانیست
که از آن جند بیدستر حاصل میگردد و حکیم میر محمد مومن نوشته که در تنکابن سگ نهری را شنگ نامند و جند از این حاصل میشود
و حقیر مشاهده نموده که صیادی در ابرو آن جند از آن قطع نموده بود و بعد از خشانیدن در آب و خاکستر و بعد و دگاه خشک
نمودن رنگ و بوی از آن ظاهر شد و نوع مستحاله در آن معلوم گردید و در طبیعت و افعال و خواص مانند کلب اهلی است
و در بنگاله نیز اخنانا کلب نهری که اود بلاو نامند و در دریای گنگا بهم میرسد خصوصا اطراف جهانگیرنگر و سمت اسلام اباد
در لنگاماتی و نواح آن و در جزایر آن جهیره بسیار بهاست و پشم آن نرم و بلند میباشد آنرا صید نموده و پوست آنرا کنده
ببلدان خصوصا بلاد سرد سیر برای پوستین میبرند و در عجائب المخلوقات نوشته که بدن خود را گل آلود
میکند برای آنکه تمساح بخیال طعمه آنرا بلعد و چون بلعید و داخل شکم آن شد رودهای آن را میخورد و شکم آن را
شگافته بیرون میآید و از جهت هر که تر ان بسته سگ آبی باشد از غائله تمساح محفوظ میماند و مقدار یک عدس
از زهره آن سم قاتلست و شنیده شد که انها جمع شده ماهی از دریا صید نموده بساحل میاورند و چون قدری معتد
جمع گردید میان خود بالقسمه میکنند و اگر در تقسیم زیاده و کمی واقع شود بر ان نزاع میکنند و در ساعت در انها کرم
پیدا میگردد و کلب مائی بلغاری کلب نهریست و گفته اند کلبی است که جند بیدستر خصیه آنست کلب کلب سگ دیوانه
است و گفته اند چون سگ گوشت سگ را بخورد دیوانه شود و همچنین چون بسیار تشنه شود و گوشت جیفه بخورد
در اکثر گرما و از علامات آن آنست که خاموش میباشد و سر و دم خود را پائین انداخته و دم خود را اکثر در میان پاهای
خود نگاه دارد و چون کسی نزدیک آن برود غافل آنرا میگزد و لعاب از دهن آن جاری گردد و از آب بترسد و در حرکت مانند
سکر خورده ها و آواز آن گرفته و سگان از آن بگریزند و طعام و شراب بخورد و چون بسوی آن بریزد و در بدن او صفحهای
جرب بهم رسد آن زمان انتهای علت آنست و واقف آن عظیم مزاج آن سگ مایل بسوداویت و خباثت و سمیت است
و در لعاب آن سمیت و بیشتر در بلدان و اوقات حاره بسیار و بسیار سرد و بسبب احتراق اخلاط بهم میرسد و گاه غیر سگ

وگاه نیز سگ از حیوانات دیگر مانند گرگ و کفتار و پلنگ و شغال و امثال اینها نیز عارض میگردد و انسان را چون سگ دیوانه
بگزد و از مطلق آن مراد سگ اهلی است طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بچه است روزه آن گرم تر افعال و خواص آن اعضای
الراس اشامیدن بخته آن با ادویه خوشبو جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر و قطور شیر که از اول مرتبه آن باشد رافع بیاض عین و طلای
زهره آن مانع روئیدن موی زاید در چشم و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین خشک آن خصوصا که با استخوان فقط تعلیف نموده باشند و این هنگام
آن سفید و بی بو و خشک میباشد خشک نموده نگاه میدارند و عند الحاجت بسیار نرم سوده با ادویه مناسبه خلط نموده استعمال مینمایند و
جهت خناق و اورام حلق مجرب اعضاء الغذاء و النفض چون سرگین آنرا در تابستان بگیرند و در سایه خشک کنند و با شراب و یا با آب
بیاشامند سرگین معلف با استخوان بنحو مذکور باشیر که سنگ ریزه در آن جوشانیده باشند و یا آهن تفته در آن خاموش کرده
باشند جهت ذرب و سنطاریای دموی مجرب و اشامیدن خون خشک کرده آن بقدر یکدرم جهت اسهال دموی و چون بچه چشم نگشوده
آنرا تمام در آب طبخ نمایند بحدیکه با آب یکی گردد و نود مثقال گندم در آن آب بجوشانند تا جمیع آنها را جذب کند و خشک شود و آن
گندم را بخورد مرغ یکساله که در تاریکی بسته باشند بخورانند و بعد تمام المرغ را کباب کرده زن عاقر بخورد زاید که غذای دیگر در آن مخلوط
نباشد باعث حمل زنان عاقر گردد خصوصا اسبه مرغ پرورده را سه روز بخورد و در فربه کردن بدن نیز مجرب و اشامیدن و حمول آن نیز
مانع آن مخرج جنین میت و چون بچه سگ پستان زن مرضعه که شیر در آن منعقد شده باشد بمکد رافع انعقاد آن گردد و
اشامیدن بول آن مانع حمل و قطور شیر آن که نیز از اول مرتبه زائیدن آن باشد در احلیل رافع حرقت البول المسموم اشامیدن شیر مانه
بقدر ربع درم رافع حرقت البول و جگر بریان نموده کباب آن جهت رفع سمیت گزیدن سگ دیوانه موثر خصوص که جگر همان سگ دیوانه
گزنده باشد و بدستور ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده و اشامیدن خون جهت سگ دیوانه گزیده و اشامیدن شیر آن
بشرط مذکور رافع زهرهای قتاله الاورام و الجروح و القروح خوردن بخته آن در آب با ادویه خوشبو در رفع جذام مجرب دانسته اند و
طلاء سرگین آن محلل اورام صلبه و ذرور خشک آن جهت زخمهای کهنه و ضماد خاکستر آن نیز جهت زخمهای کهنه و شقاق و بواسیر و حکه و بول
آن رافع ثالیل و بهق آن محلل خنازیر و چون بچه چشم نگشوده آنرا با سرگین گاو بسوزانند و بر ناصور بپاشند خشک گرداند از ریشه و چون
بول سگ ماده را در آن خار فی کنند و بگذارند تا منعقد گردد و بر مو مالند سیاه گرداند و نیکو خضابیست و گفته اند که مالیدن شیر آن
بر بیت زهار اطفال و خصیان مانع روئیدن موی است و همچنین بهر موضع که خواهند و اصلی ندارد الخواص استخوان و عصب سگ
با استخوان شکسته و عصب گسیخته انسان پیوند پذیرد بخلاف استخوان و عصب حیوانات دیگر و تعلیق ناب آن که دندان نیش
باشد مانع خرخره آواز و حرف زدن انسان است در حالت خواب و رافع یرقان و بر طفل باعث برآمدن دندان بی درد و الم و چون
آب آنرا با آب گربه که بموی ایشان بخور نموده باشند در هر خانه که دفن نمایند باعث حدوث فتنه است و زبان سگ سیاه

را چون در موزه دوزند از جمیع گزندگان ایمن گرداند تعلیق ناب کلب کلب که در پوست همان سگ بسته باشند بر بازوی رافع شر کلاب
کلب است هر چند که دارنده آنرا گزند و نگاه داشتن قراد کلب با خود باعث فرار و نکردن و اذیت نرسانیدن کلاب است بدارنده آن مگر
سگی که از آن قراد گرفته اند تعلیق قضیب خشک کرده آن بر ران الغایت معین بر جماع تعلیق موی سگ سیاه یکرنگ جهت صرع نافع است
خرء گزنده سگ است چون دارچینی را کوبیده در خمیر گرفته بخورد سگ دیوانه دهند بطریق رقص آید و چون زهره سگ آبی بمقدار
یک دانگ بخورند بعد از یکهفته هلاک میشود و علاج آن آشامیدن روغن گاو تازه است با جنطیانا و دارچینی و پنیرمایه خرگوش مفرح
بروغن تازه طلب و تلطیف بهتر بود چون کلب کلب کسی را بگزد اکثر عوارض سگ دیوانه توحش و آثار مالیخولیا طاری میگردد و علاج او
آنست که محجمه بر آن موضع گذارند و بقوت بمکشند تا خون بسیاری برآید پس مرهمهای محرقه و اکال بر آن گذارند و با سیر کوبیده
با سرکه و زیت سرشته و با چغندر و پیاز و تره تیز که پخته با روغن با سیر و پیاز با نمک کوبیده بخاکستر چوب تاک سرشته و این
تدابیر در ابتدا است تا سم قبل از سرایت سم در جمیع بدن و هنگام سرایت آن با تدبیر باید که متوجه تنقیه بدن شوند بمسهلات
صاحب مالیخولیا و خورانیدن دواء الذراریح و دواء السرطان مخصوص بسم است و تریاق فاروق خورانیدن و ادویه تریاقیه
اگر این تدابیر بحال آید بهتر و الا سایر تدابیر اصحاب مالیخولیا از ترطیب مزاج و اغذیه و باحمام و غیر آن بپردازند کلخ بکسر کاف و سکون
لام و خاء معجمه و بجای هاء مهمله نیز آمده لغت سریانی است ماهیت آن بغدادی گفته نباتی است برگ آن شبیه ببرگ تفاح طبیعت آن
سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و رادع نفث الدم و اسهال دموی و گزیدن افعی سعوط آن جهت رعاف نافع و تخم
آن بسیار گرم افعال و خواص آن مدر عرق و رافع مغص و از قول آن ظاهر میشود که اندروطالیس باشد و در انجا تصریح نموده
که مانند اشنان بی برگ است و در اینجا تصریح کرده که نزد اهل مغرب باسم قناء و نزد اهل مصر اشق است گل داودی بضم کاف
عجمی و لام و فتح دال مهمله و الف و ضم واو و کسر دال مهمله و یاء ماهیت آن گلی است که در ملک بنگاله هم میرسد و مشهور است
شبیه بگل نسرین در جمیع صفات و برگ آن فی الجمله مانند برگ پنبه و گیاه آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن نابد و درخ و بوی
آن شبیه ببوی برنجاسف و سه قسم میباشد زرد و سفید بزرگ و سفید مایل به بنفشی زرد آن بسیار و دو قسم دیگر کمتر و بلا طبنی
بر طبنی مانند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن در جمیع افعال قریب ببرنجاسف و عرق آن مقوی دماغ و
مفرح دل و آشامیدن گل آن با شراب محلل و دافع خون منجمد در معده و مخرج سنگ گرده و مثانه و مدر حیض و محلل ریاح معده
و گرده و مثانه و رحم مقدار شربت آن بطریق سفوف سه مثقال و در مطبوخ تا پنج مثقال و ضماد و عصاره گل مطبوخ زرد
آن مجفف قروح جهت سرطان متقرح از مجربات اهل فرنگ است و چون بگیرند از گل زرد آن بقدر یکمشت کشاده انگشت و از زبان
بقدر یکدرم و از زیره سفید بقدر یکدرم و در آب خوب بپزند که مانند مرهم گردد ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی در ایام تزاید مجرب

مجرب و مفید یافت گل مهندی بضم کاف و لام و کسر میم و سکون ها و خفاء نون و کسر دال مهمله و یاء ماهیت آن گلی است در هند و بنگاله
کثیر الوجود و در باغات و باغچهای غرس مینمایند و در فصل گرما که موسم بارش است و در اسد و سنبله و میزان با اتفاق زمان
گل میاید و گل آن الوان بهمرنگ سرخ و گلابی و بنفش و سفید و چند رنگ در هم و افشان نیز و مخفف که گلبرگ مضاعف که صد
برگ مانند گل سرخ نیز میباشد نبات آن خوش منظر و پرگل و از یکذرع تا دو ذرع بلند میشود و بوته کوچک پر گل نیز از بهتر برگ
آن اندک باریک بلند و نازک و در جوف ساق و شاخ و برگ آن اندک رطوبت لزجی و ساقهای آن نازک متصل بگرهها آن را اندکی
جوشی و در آب و اوه رطوبت آن را نشف نموده و دو سه ساعت در آفتاب گذاشته در سرکه پرورده مینمایند اچار خوب میشود و میخورند
و نیز مربا میسازند لذیذ میباشد و مقوی باه میباشد و نیز برگ نازک آنرا و گل آنرا با گوشت پخته میخورند و تخم آن ریزه سیاه رنگ طبیعت
گل آن گرم و تر افعال و خواص آن خوردن مطبوخ آن در قلایا و یا خبز با مقوی باه گفته اند و آب کوبیده برگ و ساق و شاخ آن
رافع سوزش اعضاء با آتش و آب گرم سوخته و آنکه بود آن که بعد از سوختن بران بزودی بکذرد بمالند کلر بکسر کاف و سکون
لام و راء مهمله ماهیت آن گفته اند جنسی است هندی و بسریانی کلرنجا و برومی سلو فیتیح نامند و گفته اند پوست درختیست هندی و بهندی ایند
لکری نامند و محتمل که بنفات هندی باشد جهت آنکه افعال و خواص این مشابه آنست و غلط کرده کسیکه اسراخت کادی و مایخ
رمان بر کاو است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن جهت شکستگی استخوان و بیجا شدن عضو و بدر رفتن آن شربا و ضماداً نافع
و در سایر افعال مانند بنفات است و انشاء الله تعالی در حرف المیم خواهد آمد کلس بکسر کاف و سکون لام و سین مهمله لغت عربیست و نیز
بعربی نوره و جیر و بفارسی آهک و بهندی چونه نامند ماهیت آن باصطلاح اطباء عبارت از اصداف و حلزونات و قشر بیض و احجاری
است که مبالغه در احراق آن نموده باشند بحدیکه بخوبی سفید و اجزاء آن یکسان سوخته شده باشد و بهترین آن کلس صدف
مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و دستور احراق آن آنست که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده سر
آنرا بسته و بگل حکمت گرفته در تون حمام و یا تنور یکشبانه روز بگذارند پس برآورند و اگر خوب سفید و اجزای آن یکسان نا
سوخته شده باشد بهتر و الا باز گذارند پس برآورند و هر گاه خوب سفید گردد و اگر بسیار خواهند بدستور خشت خام و کوزه خام برای
آن کوزه بسازند و دران بترتیب چیده و بالای آن هیزم و بر بالای آن گل مالیده آتش دهند تا خوب محرق گردد و دستور تکلیس
قشر بیض و هرچه خواهند همان نحویست که در کوزه کرده محرق نمایند و نیز دستور احراق قشر بیض مذکور شد و هرچند کلس سفیدتر و اجزاء
آن متساوی و نرم و خالص باشد بهتر است طبیعت آن آب نرسیده آن در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا بست روز قوی
القوت و با حدت و محرق و مقرح جلد میباشد پس ضعیف میگردد و آب رسیده قسم حجری آن تا سه روز قوت احراق باقی است
و بعد از آن منسحق میباشد افعال و خواص آن سترنده موی خصوصاً با زرنیخ که مقوی فعل آنست و مالیدن آن با قلیل عصفر و برگ

ر شقاقلو رافع بدبوی آن و روغن گل یاسمین که بهندی روغن چنبلی نامند با سفیدهٔ تخم مرغ باهم آمیخته نیز و ضماد و روغن گل و ارده و عدس
و توتیای مغسول و گلسرخ سائیده رافع جراحت آن و کلس مغسول طبیعت آن مایل باعتدال افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفوخ آن
مکرر و گذاشتن فتیله را که بسفیدی تخم مرغ آلوده و با آهک آغشته باشند در بینی قاطع رعاف و مالیدن روغن زیتونی که آهک در آن
جوشانیده باشند مانع نزلات و رافع برودت اعضا و ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال و محلل اورام بلغمی و نزول آب در اعضا
و جهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق با پیه خوک جهت گشودن دمل و ورم صلب و قروح و جروح نافع و کلس البیض در حبس خون جراحات
قوی‌تر و ضماد آنکه با روغن خردل البیض که بهندی سرسون نامند پارچه تر کرده بدان بر جراحات موضع فصد و ختنه و غیر اینها گذارند
و جهت حکه و جرب و رویانیدن گوشت زخمهای و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجه آن قاطع خون حیض و سیلان رطوبات از رحم و جریان
منی و بدستور خوردن نیمخته تا دو حبه آن با حب جنید و از جهت حبس خون بواسیر و سیلان منی و ودی و مذی و اما مردان و نیم مثقال
آهک صدفی با زرد چوبه و قند سیاه هندی که بهندی گر نامند جهت التیام قروح تازه مجرب و حابس خون آن و نمک کلس حلزون
جهت تسکین اوجاع بارده موثر و ضماد نوره مطلقا با آب ملک زنجبیل تازه و نمک محلل اورام بارده و آب نزول در اعضا که در بنگاله
بسیار عارض میگردد مفید المضار آشامیدن آن قاتل بخشکی دهن و وجع معده و کشیدگی آن و مغص و سر اسهال و غشی
و استعمال و موی مصلح آن آشامیدن ادهان و امراق و سمه و لعابات با اوغان مناسبه و تدهین بدن و سایر تدابیر
زرنیخ و زنجفر خورده است و خوردن سرچه و آنکه مکرر آهک در آن ریخته تصفیه نموده باشند ملحق آن باید کشنده است در اندک
زمانی و از اسرار مکتومه است ملوی بفتح کاف و ضم لام و سکون واو و یای تحتانی بهندی نبت و آنرا گج نیز نامند ماهیت آن نباتی است
از جنس لبلاب که بر جا در خود می‌پیچد و برگ آن مدور بقدر برگ لبلاب کبیر و ضخیم و سبز مایل بزردی و پوست ساق آن سفید
و چوب ساق آن سطبر و خوش ریشه مانند چوب اراک و بی ثمر و بیریشه و چون چوب آنرا غرس نمایند سبز گردد و مستعمل
چوب است و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین و غیرآن نشاسته آن و دستور اخذ
نشاسته آنست که چوب آنرا نرم کوفته در ظرفی ریزند و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبهای که بر سر آمده باشند و در ابد
و آن آب بریزند بملایمت و آنچه ته نشین شده بماند باز آب بر سر ریزند و نگذارند تا ته نشین گردد پس آن آب را بریزند و ته
نشین آنکه باشد نشاسته است بردارند و بکار برند و این نیز اندک تلخی دارد طبیعت آن گرم و خشک در اول و بعضی سرد دانسته
اند و اهل هند سرد و خشک افعال و خواص آن جهت سرفه و یرقان و تشنج و قی و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراویه و بلغمیه
نافع و مبهی و مشهی و مولد منی است و اگر با روغن بخورند ریاح و سودا رفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرو نشاند
و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیرهٔ آن در حالتی که سبز و تازه باشد اقوی بود و اگر تازهٔ آن بهم نرسد خشک آنرا در آب

و در آب جوشانند و مالیده آب آنرا بگیرند و این نوع شیره را بهندی ست و رس نامند و چون عصارهٔ آنرا طبخ دهند تا غلیظ
گردد که حبوب بسته شود و حبوب سازند هر حبی بقدر نخود و بزرگی از یک حب تا دو و جهت حبس اسهالات مزمنه و بواسیر
قدیمه و حدیثه مجرب شمرده اند و گلوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت اقسام حمیات حتی حمای دق مؤثر دانسته اند و
در اسهال و بدون اسهال نیز میتوان داد و ستر فورا نیز مفید گفته اند خواه تنها استعمال نمایند و خواه مرکب با ادویه مناسبه
و جهت حمیات مرکبه عتیقه و بلغمیه مزمنه با طباشیر سفید و دانهٔ هیل بوا هر یک دو درم و نبات سفید چهار درم شربتی از یک مثقال
تا دو درم مجرب گفته اند و ست آن یعنی عصارهٔ آن را لطیفتر و سریع الاثر دانسته اند و در حمیات حاره نقوع آنرا و نیز
نقوع حابس فی است و در غیر حاره مطبوخ آنرا گاه اصل السوس مقشر گاه با مویز منقی و گاه با قصب الذریره بهر نحو
هر دوا که مناسب داند طبیب حاذق و دستور اخذ عصاره یعنی ست آن آنست که گلوی تازه را بگیرند و بشویند و بکوبند
و آب صاف شده یعنی خصوصا آب باران قدری بران بریزند و بفشرند تا آب آن غلیظ بر آید پس آن آب در ظرف سفالی
یا چینی پهن کرده بران پارچه بسته که گرد و غبار بران ننشیند پس بر آفتاب گذارند تا خشک گردد و این بهتر الطف است
و اگر آن آب فشرده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد گردد نیز خوب است و لیکن لطافت این قسم کمتر است و اگر
الطف از ان خواهند گلوی تازه را شسته و از میان دو شق نموده خورد کرده یک شب در آب باران تر نمایند
پس مالیده صاف کرده بدون آنکه آنرا بکوبند و آن آب را در آفتاب گذارند تا غلیظ و منعقد گردد و بکار برند گلهار
بضم کاف عجمی و سکون لام و فتح ها و الف و را مهمله و آنرا گل کنول نیز نامند لغت هندیست ماهیت آن گلی نباتیست که در غدیرها
و تالابهای ایستاده که بهندی تالاب و جهیل نامند میروید نبات آن شبیه بنبات نیلوفر و از ان قویتر و برگ آن پهن تر و گل آن
بزرگتر از گل نیلوفر و مضاعف و رنگ آن سفید و سرخ و در هم آمیخته و بسیار خوش منظر و خوش رایحه و بعض سفید فقط
و در وسط گل آن تخمهای ریزه زرد که آنرا بهندی کیسر و کنجلک نیز نامند طبیعت گل آن سرد و تر افعال و خواص آن جهت حمیات
صفراویه و یرقان و تسکین عطش مفرط نافع و عرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر و زردی میان گل آن سرد و خشک مسکن
حدت صفرا قابض شکم و حابس خون بواسیر و کوزهٔ گل آن را که بهندی کنول گته نامند و بعد ریختن برگهای آن ظاهر میگردد
و بشکل سر خواره و نصف کره و در جوف آن خانها میباشد و در هر خانه دانه با دو غلاف یکی سبز اندک ضخیم و دیگر سفید نازک
و مغز آن دو پارچه مانند مغز بادام و سفید و شیرین طعم لذیذ خصوص نازک آن که صلب نگشته باشد و در وسط مغز آن زبانه
سبز رنگ و تلخ طعم طبیعت مغز آن نیز سرد و تر و رسیده صلب آن خشک و دیر هضم و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش
امتلا و سبزی میان مغز آن نیز سرد و تر جهت حمیات حاده نافع و ساق گل آنرا امرنال و بیخ آنرا شالوک گویند سرد و خشک

اند و منهی محرورین و قابض اسهال و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا **کلیان کاتهه** بفتح کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة
تحتانیه و الف و نون و فتح کاف و الف و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها ماهیت آن نباتیست خاردار بقدر خرچی و خار آن درشت و در
ملک بنگاله در حوالی بردوان و میدنی پور کثیر الوجود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن چون نیم مثقال پوست
بیخ آنرا با نیم مثقال ریوند چینی مدبر جهت وجع طحال شدید بخورند در ساعت تسکین یابد و تدبیر ریوند آنست که ریوند را در
قدری آب بجوشانند و آب آنرا ریخته ریوند را خشک نمایند و سوده استعمال نمایند یکمید بدان جهت استسقا و جمیع اورام و آلام و
اوجاع مفید و اگر ظرف روی برگ آنرا بر جراحت بندند زخم را جاق نماید و اگر بر جراحات با لحوم فاسده ظرف پشت آنرا بندند
لحوم فاسده را بخورد و اگر بر خراج بندند منفجر سازد و چون پوست بیخ آنرا کوبیده در کیسه کرده بر ورم استسقا بندند
وجع عظیم را از آن بهم رسد و ورم رفع گردد اما باید که چون وجع شدید شود آن کیسه را باز کنند و بر موضع دیگر بندند و همچنین
بجمیع مواضع ورم این عمل نمایند و جهت ورم طحال و شرب آب آن نیز نافع است **کلیه** بضم کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه
و با لغت عربیست بفارسی گرده و بهندی گاتیر عهن باشد و باصفهانی قلوه و بترکی بوگرک نامند ماهیت آن عضویست از
اعضاء مرکبه بدن حیوان و در هر حیوان دو عدد میباشند یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ مایل بطرف پشت از برای جذب
مائیت از کبد و فرستادن بمثانه تا با و ادرار بول دفع گردد بهترین آن از برای اکل گرده گوسفند جوان فربه و نر است
که در بهمان سال فرج اخذ نموده باشند و حیوان عطش نداشته باشد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مقوی
گرده و کمر و پیه آن ملین اورام صلبه المضار بطی الهضم ردی الغذاء سریع الفساد و بجهت آنکه ردی ترین گوشتهای اعضاء
بدن حیوانست و احوال طبیعت بسوی آن کما ینبغی نیست مصلح آن طبخ و یا بریان نمودن آنست بهمان قسم با پیه آن
و با روغن زیت و با روغن کنجد و با نمک و فلفل و دارچینی و کرویا و مصطکی و الکامه و سرکه مطیب نمودن است فصل
۴ **الکاف مع المیم** **کمات** بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تاء ماهیت آن اسم جنس فطر و کتنج و قعبل و سمارغ است
و نزد بعضی مخصوص بماکول آن است و فطر مخصوص بانواع ماکوله آن و هر یک مذکور شدند و آنرا بترکی قارج و بفارسی
سمالو و سمارغ و هوره نیز و بشیرازی کلو و بنواحی اوزونا و بمعروف باد و یا دوالی و بسریانی ازقی و برومی هودیا
و بعربی بنات الرعد و بهندی کنبهی بضم کاف و اشمام ها و نون و کسر باء موحده و یا نامند و دیسقوریدوس و دین نامیده
ماهیت آن نبتی است که از عفونت زمین در هنگام ربیع در زمینهای رملی و دامنهای کوه بیشتر بهم میرسد و بدون بیخ و رنگ
و ساق و بی برگ و آنرا خام و مطبوخ میخورند و طعمی و رایحه غالب ندارد و بهترین آن آنست که در زمینهای مرتفع رملی طیب
بهم رسد و متوسط در بزرگی و کوچکی و املس خوشبو تازه و طعمی و رایحه غالب نداشته باشد و بعضی گفته اند بهترین آن سفید.

بهترین آن سفید با وصاف مذکوره است و آنچه بخلاف این اوصاف باشد و در زمین های اردی و زیر اشجار روید بتوعیه
و زیتون و جوز روید و سفید و سرخ تیره و خشک باشد ردی است و با سمیت و سیاه آن که ظاهر و باطن آن بهم و سیاه باشد
مهلک طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن العین در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم است که کمات از منّ
من است و آب آن شفا است از برای چشم و اطباء گفته اند که آب آن جالی بیاض عین است خصوصا اینکه تر و بریان کرده
ازان بچکید و سرمه را که با آب تازه فشرده آن سائیده و پرورده باشند مقوی اجفان و قوت روح باصره و زیاده
کننده نور آن و نفع تر و آب آن است اعضاء الغذاء غلیظ الثقل ردی الکیموس قلیل الغذاء بطی الانحدار غلیظ مولد خون
بلغمی و بلغم و نفاخ و مولد ریاح و در زیر شراسیف و رشت است المضار اکثار آن مولد سکته و فالج و ذبحه و ثقل لسان و عسر النفس
و بهق ابیض و قولنج و عسر البول مصلح آن طبخ آن با شبت و با آب و نمک و صعتر و پودنه و سداب طبخ جید و مطیب بروغن
و مری و اباز یر حاره مانند دارچینی و فلفل و قرنفل و امثال اینها نمودن است و سایر تدابیر قطر است که مذکور شد و ضماد خشک
آن با آب بر سر جهت رفع طلوع بثور از وقت آن مجرب و ضماد خشک سوده آن با سرکه و سریشم ماهی جهت برآمدگی ناف اطفال
و فتق ایشان و سایر فتوق مجرب و تازه آن را نیز بریان نموده با نمک و فلفل میخورند و خوردن ناخشک آن بخور نیست و
عند الضرورت باید که یک شبانه روز در خاک خالص با آب جاری گرم بجنبانند پس پاک شسته بپزند و نیک پخته با روغن بسیار بخورند
و اکثار بخوردن آن ننمایند و اگر با آب کامه و خردل بخورند که بهترین مصلحات است و بهتر است **کماذریوس** بفتح کاف و میم
و الف و فتح ذال معجمه و سکون رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و بدال مهمله نیز آمده معرب بادریوس
یونانیست بمعنی بلوط الارض و گفته اند لغت رومی است و بیونانی مقسوفون و بفارسی راندار وی تلخ و بشیرازی ماندار وی
تلخ و بفرنگی کمیدراس نامند و دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا طوقوربوس نامند و گفته اند که بهندی آنرا موتذی گویند و
فی الحقیقت غیر موتذی است و موتذی انشاء الله تعالی در حرف المیم مع الواو و النون مذکور خواهد شد ماهیت آن دیسقوریدوس
گفته نباتیست بقدر یک شبر و برگ آن ریزه و شبیه ببرگ بلوط در شکل و رنگ و تشقق و طعم آن بسیار تلخ و با اندک حدت
و گل آن بنفشی و ریزه و تخم آن ریزه تر از اشنون و با حدت و بیخ آن ارغوانی رنگ و در تموز یافت میشود و منبت آن
سنگلاخها باید که بعد رسیدن بتمامه بردارند و نگاه دارند که برگ و گل و تخم آن نیز بخته موجود باشد و نیز گفته نباتیست
برگ آن عریض شبیه ببرگ ترمس بری و نبات آن مفروش بر روی زمین و بلند نمی شود و بیخ آن شبیه ببلوط
کوچکی و در طعم شبیه بدان با تلخی و جالینوس گفته قضبانیست مانند ریحان و از ان غلیظ تر و سبز رنگ و برگ آن
ریزه شبیه ببرگ بلوط و گل آن ارغوانی رنگ و تلخ و بیخ آن نیز ارغوانی و تلخ و گفته اند شاخها و برگ درخت اشق است و این آ

خالد ابو تقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که بیخ نباتیست شبیه بلوط و اقوال دیگر نیز وارد است و بالجمله بهترین آن تازه بری آنست
که چون از گل در تخم باقی و نرم نیز باشد و قوت آن هفت سال باقی ماند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دوم و
بعضی در سوم گفته اند افعال و خواص آن مفتح و مقطع اخلاط غلیظه ملطف و مسخن بدن العین از آن چون ساخته خشک مینمایند
اکتحال سائیده آن با شراب جهت قروح عین که جرب و باصور نامند و همچنین اکتحال طبیخ آن با زیت و ذرور سائیده آن نیز اعضاء الصدر
اشامیدن تازه و یا خشک مطبوخ آن جهت سرفه مزمن رطوبی سه درم مطبوخ آن با جلاب و یا با عسل چند روز پیهم جهت درد
سینه و ریه و برودت نواحی آن اعضاء الغذا اشامیدن تر تازه آن و یا مطبوخ آن با آب جهت یرقان سوداوی … و تحلیل
صلابات طحال و سایر امراض طحالی و ادرار بول و حیض و اسقاط جنین و شرب آن با شراب جهت تحلیل صلابات طحال سریع الاثر و شامیدن
طبیخ چهار درم آن با وزن آن روغن زیتون در یک رطل آب که تا ثلث برسد و چند روز بدان مداومت کنند جهت تفتیت حصات
سنگ گرده و مثانه مجرب و باید که روزی سه اوقیه بنوشند و ضماد پخته آن با سرکه محلل صلابات طحال و شراب آن جهت رفع سوء
الهضم و فساد معده و ابتدای استسقاء و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج نافع و دستور ساختن شراب آن آنست
که در هر رطلی از شراب … عنب … شراب ده درم و در عصیر ده مثقال ریخته و مدتی گذاشته پس صاف کرده روزی تا یک رطل
بیاشامند و این هر چند کهنه تر باشد بهتر است السموم ضماد آن جهت نهش هوام نافع القروح ضماد آن با عسل جهت قروح
مزمنه و سحق آن … مسوح آن بر بدن باعث گرمی آن و … آب تازه آن و یا از آب مطبوخ آن … آن بدستور روغن
گل سرخ و داخل … دیگر ترتیب دهند جهت رفع برودت بدن و … موثر و در سایر افعال کماذریوس مانند کمافیطوس است مقدار
شربت آن سه درم و در مطبوخ تا هفت درم مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن سنبل الطیب و ربع آن سلیخه و …
بعضی عروق … سلیخه … گفته اند **کماشیر** بضم کاف و فتح میم و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثنات
تحتانیه و راء مهمله لغت فارسی است معرب آن قماشیر و یونانی لوفطیون نامند و در ماهیت آن اختلاف است بعضی صمغ گیاه
و بعضی صمغ نباتی بدبو و بعضی صمغ هندی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ نباتی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن
فراسیون است شبیه بجاوشیر و بعضی … تیز و تند شبیه بجاوشیر دانسته اند و بالجمله صمغیت آن اتفاقی
است و بهترین آن زرد تند بوی تازه آنست و در قوت اقوی از جاوشیر طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در دوم …
افعال و خواص آن اعضاء الغذاء و النفض مسهل زرداب و دافع استسقاء لحمی و زقی و مدر بول و حیض و مسقط
جنین و بدستور … آن با صمغ عربی و محلل صلابات … ضماد مقدار شربت آن از یک دانگ تا یک درم مضر ریه مصلح آن کثیرا
کمافیطوس بضم کاف و میم و الف و کسر فاء و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی و

یونانی و سوریانی الاصل خامافیطس نامند بمعنی صنوبر الارض و بعضی گفته اند بمعنی مفروش بر روی زمین است و اصح اول است
و بلغتی زرنغا و کرفستا و بفارسی تخم کرفس رومی و بشیرازی ماش حراره و بلاطینی آبیکه و بفرنگی جوده و بهندی اکلر و بعده مانند تا بت
آن و دیسقوریدوس گفته از نبات مستانفه است که هر سال تازه میروید و اصناف میباشد صنفی از آن نبات بلند نمیشود و گاه
بر گرد شاخ آن میدود و بر روی زمین و شاخهای آن مایل بسرخی و برگ آن شبیه ببرگ صنوبر و حی العالم صغیر و فربه و کثیف
ضخیم و تلخ با اندک قبوضت و حرافت با رطوبتی چسبنده و بوی آن شبیه ببوی درخت صنوبر و گل آن باریک و زرد و تخم آن
از تخم کرفس کوچکتر و بیخ آن سفید و از ثور تا سرطان میماند و قوت آن تا ده سال باقی است و صنف دیگر را نیز شاخها بقدر یک
ذرع شبیه بانجره و شعبهای آن باریک و گل آن شبیه بصنف اول و برگ و تخم آن سیاه رنگ و در بو شبیه ببوی صنوبر
نیز و صنفی دیگر را نیز مانند ساق نبات آن خشن و سفید و شاخهای آن باریک و برگهای آن کوچک و بار آن سفید مزغب
و گل آن زرد کوچک و رایحه این نیز شبیه برایحه صنوبر و قوت این دو صنف قریب با اول و از آن ضعیفتر و جالینوس
گفته کامافیطوس شاخهای آن باریک سبز و برگ آن مانند برگ مرو و گل آن سرخ و در ثور میروید و در سرطان بکمال میرسد
و قوت آن تا ده سال میماند و تلخ آن بهتر از حاد و حریف است و صاحب اسرار الطب گفته آنرا بیونانی خرشف نامند و شاخهای آن
باریک و برگ آن منبسط بر روی زمین و گل آن سرخ مایل بسیاهی و با قبوضت و حرافت و تخم آن زرد و بعضی گفته اند تخم کرفس
رومی است و بعضی گفته اند طرخون رومی و یا بشد با عاقرقرحا است و رنگ آن بنفش در اواخر تخم آن فراسیون میشود و بهترین آن
تازه بری آن و بعضی گفته اند بهترین تازه بستانی تند بوی آن است و مستعمل از آن برگ و شکوفه و تخم آن طبیعت آن در اول
دوم گرم و در اواخر آن خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن مفتح سدد و منقی و جالی اعضاء باطنی
و بلغم غلیظ و جلاء آن زیاده از گرمی آن اعضاء الغذا و النفض مفتح سده کبد و طحال و با قوت مسهله و مسهل بلغم غلیظ از
اکبر ادویه طحال است و جهت امراض آن اعضاء و استسقاء و یرقان اسود و تحلیل ریاح نافع چون هفت روز متوالی بنوشند
و مفتح سده رحم و مدر بول و حیض و دافع عسر البول و جهت اوجاع گرده و شکاف مفاصل و بواسیر مفید و حمول آن با عسل منقی رحم
و مخرج جنین و آشامیدن برگ آن با شراب هفت روز جهت یرقان و با توبال النحاس و راتینج مسهل بلغم زرداب و منقی رحم
و اوجاع آلات المفاصل آشامیدن دو مثقال آن با آب الجبنه مطبوخ جهت تنقیه مواد غلیان نافع و آشامیدن آن با عسل
جهت تنقیه اعصاب و عرق النسا و وجع ورک و نقرس و مداومت آشامیدن آن تا چهل روز با ماء العسل که با آب باران
ساخته باشند و یا با عسل و آب باران جهت عرق النسا و درد کمر و گرده و مغص و ادرار بول و حیض و آشامیدن مسحوق
آن با انجیر بادام سرشته مسهل الجروح و القروح ضماد آن با عسل التیام دهنده جراحات و قروح متعفنه کبار و ملصق

جراحات تازه الاورام والبثور ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل ورم پستان و تحلیل صلابات و با عسل جهت منع سعی نمله ساعیه والسموم
آشامیدن طبیخ آن دافع ضرر سموم و خانق النمر مضر ریه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از ده درم تا سه درم بدل آن بوزن آن
سیسالیوس و ثلث آن سلیخه و باید که در هواهای گرم و امزجه حاره و اطفال استعمال ننمایند و آنچه در بنگاله میشود لگرنده نامند
در همین باب در فصل کاف مع الکاف مذکور شد کمثری بضم کاف و فتح میم مشدده و سکون ثاء مثلثه و فتح راء مهمله و الف
مقصوره و بضم میم مشدده غلط است لغت عربیست بیونانی لوفیون و افیونس و انقوس بهندی و برومی ابدیای و بفارسی امرود
و اهل هند ناشپاتی نامند ماهیت آن ثمر درختیست از سیب بزرگتر و برگ آن شبیه به برگ شفتالو و از آن عریضتر
و بزرگتر و گل آن مانند گل آن و ثمر آن اصناف میباشد از بری و جبلی و بستانی و هر یک شیرین و ترش و شیرین ممزوج و عفص
و قابض و غیرها و مطلقا در بلاد سرد سیر بهتر از گرم سیر میشود و هر چند بلد سردتر باشد بهتر و لطیفتر میگردد و بستانی اقسام
میباشد از شاه امرود که خراسانی نامند و حسینی که معروف لسکری است و نطری و سجستانی و غیرها و هر یک ازین ها در هر بلدی
و شهرها و جائیکه میشود بنامی مخصوص و غیر به تکرر در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیگر میشود خصوص در بلاد سرد سیر
چنانچه گرجستان و در بلاد چین خوب میشود و قسم بزرگ مدور شیرین شاداب خوش طعم و رایحه اکثر آنکه گویا شربت قند منجمد با
کمال لطافت و لذت است و پوست آن نرم و نازک و سبز مایل بزردی شاه امرود نامند و ممدوح شیخ الرئیس رحمت الله علیه
است و این در بلاد داغستان و بلخ خوب میشود و آنچه پوست آن ضخیم و سر آن بر آمده فی الجمله صراحی شکل و در سایر اوصاف
قریب بدان است اکثر احسینی نامند و این در آذربیجان و همدان خوب میشود و چون پوست آن ضخیم است باید که مقشر
نموده بخورند و قسم متوسط را که در مقدار از آن کوچکتر و اندک طولانی و در اوصاف مذکوره و لطافت از آن پست و کمتر نطری ها
نامند و این در اکثر بلاد بهم میرسد و شیرازی عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس موسوی صفوی رحمت الله نهال آن را از
همدان باصفهان و بلاد دیگر بردند و فور یافت و قسم صغیر از همه اقسام طولانی تر و صراحی شکل و خوشبو که در اول فصل پیش
از همه اقسام بهم میرسد و در جرم آن اندک رطوبت است و پوست آن اندک زرد رنگ و سرخ و در بغداد رخونی و شیرازی
گلابی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگر جهت آنکه حلاوت آن بحد اعتدال است و بهترین همه قسم اول
و بهترین هر یک از اقسام رسیده شیرین شاداب خوش طعم و رایحه بزرگ بمقدار نازک پوست آن است و آنچه بدین اوصاف نباشد
بمراتب از قلت و کثرت زبون و تخم همه اقسام شبیه به سیب و به اما لعاب ندارد طبیعت آن نضج شیرین شاداب معروف بشاه
امرود معتدل مایل بحرارت و در دوم تر و معروف بحسینی قریب بدان و اقسام و انواع دیگر در حرارت معتدل و در اول
تر بعضی مایل بخشکی افعال و خواص آن مفرح و مقوی و جالی و با قوت قابضه و ملینه و بهتر از تفاح است و در اکثر امور اعضاء الرئیسه

الراس مرطب و ملین و دافع نزلات جهت آنکه مسکن صعود ابخره است بدماغ اعضاء الصدر و الغذا مفرح و مقوی قلب و معده و
باصره و رافع خفقان و تشنگی و سوزش مثانه و معدل خون و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از ملینیت و مانع صعود ابخره بدماغ
خصوصا خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد باعضاء السم رافع سمیت فطر چون فطر را بان طبخ نمایند ضرر آن زایل گرداند و
جمیع اجزاء آن سرد و خشک و شکوفه آن مفرح و مقوی دل و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد آن محلل ورم چشم و تخم آن مشبع و مغثی و قاتل
کرم معده و مخرج آن چون ده مثقال آنرا بیاشامند و برگ آن حابس اسهال چون بجدرم آنرا بیاشامند و ذرور آن مجفف جراحات و التیام
دهنده و ملصق آنها و صمغ آن محلل و منضج قوی و سوخته چوب و برگ آن نایب مناب توتیا است و ذرور آن مجفف قروح المفاصل مضرت
بکمال رسیده شاداب لطیف آن کمتر خصوص در محرور المزاجان قوی و مضر مبرودین و ضعیف المعده و اکثار آن محلل نفخ و قولنج خصوص
بکمال نارسیده آن و آب سرد و طعام غلیظ بخورند مصلح آن زنجبیل مربا و رازیانه و با گوشت مزو با امراق طیور بری لطیف بدنیست
کنری حامض که کنری جنگلی نامند بهترین آن رسیده شاداب لطیف است طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال
و خواص آن مقوی معده و کبد و مشهی طعام و مسکن غلیان حرارت خون و صفرا و مانع صعود ابخره بدماغ و مولد خلط صالح
و رافع تشنگی و قی و اسهال خواه تر تازه آنرا بخورند و یا خشک آنرا و بعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشایخ و صاحبان
فالج و مبرود المزاج و معطش و مورث قولنج مصلح آن عسل و جوارش کمونی و مانند آن و کندری و پختن آن ببخار آب و مشوی
نمودن یعنی بخمیر گرفته و در زیر آتش پختن و یا مربا نمودن با عسل و یا شکر و نارسیده زمخت آن بارد و یابس در دوم و
معطش و مورث قولنج و حابس قی و اسهال و ضماد آن ملصق جراحات است کنری بری درخت آن کوتاه تر و ثمر آن کوچکتر
و بی آب و با عفوصت و رملیت طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن قابض و مسدد و شاییدن سفوف
خشک آن حابس اسهال و ذرور آن مجفف جراحات و رویانندهٔ گوشت السموم فادزهر فطر چون فطر را بان طبخ نمایند ضرر آن زایل
گرداند و شاییدن خاکستر چوب آن فادزهر کسی که او را اختناق از خوردن فطر و امثال بهم رسیده باشد مضر عصب و مورث
قولنج مصلح آن عسل و ادویه حاره خوشبو است کنری جبلی نیز نامند بری است و از آن سردتر و خشکتر و قابض تر و همچنین
نارس از محفف هر نوع و نیز نوعی از جبلی که در کوه کیلویه میشود و مخصوص بدانجاست ثمر آن کوچکتر و زمخت و با خشونت و
مطلب و بعد بخش اند که شیرین و با رملیت بسیار و در جوف آن تخم بسیار و ثمر آنرا گرفته و در خاک دفن میکنند بعد از آنکه لحم آن مضمحل
شد بر آورده شسته تخم آن را جدا میکنند و آنرا بریان نموده مقشر کرده میخورند و داخل حبوب و مرکبات دیگر نیز میکنند و آنرا
بفارسی انجاکک نامند و دایخ ابروج همین است و در حرف الدال ذکر یافت و از کوهستان زنگبور نیز ثمری شبیه بامرود جبلی
می آورند بمقدار لیموی کاغذی مدور و آنرا بهوت بیر می نامند و شراب کنری جهت انحلال طبیعت و رفع فساد معده

و تقویت آن نافع خصوصا که از کمثری یا نمرس مربی ها نموده باشند که آب کمثری یا نمرس که هنوز خوب نرسیده و نرم نشده باشد
گرفته صاف کرده با شکر و یا عسل با آتش ملایم بقوام آورند و رب آن قابض و حابس اسهال صفراوی و قی صفراوی و رافع
و دابغ معده و حابس و مربی نمودن آن مانند ربوب دیگر است **کمزهره** بفتح کاف و میم و سکون راء مهمله و فتح زاء معجمه و سکون
ها و فتح راء مهمله و ها ماهیت آن گفته اند که نباتیست که در کوهستان سرد و برف و لشین بهم میرسد برگ آن شبیه به برگ
آس و بهم متصل بعضی به بعضی و شاخهای آن بسیار و بمقدار دو وجب و زیاده و کم از آن و از زمین بلند میباشد و چون
برگ از آن بشکنند شیر بسیاری از آن برآید و بر سر شاخهای آن گلی و تخم آن مانند بادریون و بقدر کرسنه و بیخ آن با شعبه
بسیار آن و بر درخت کرمی باشند کرم ابریشم منقط و منقش بسیاهی و سرخی و سفیدی بهم میرسد طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن با قوت سمیه و قاتل بعضی حیوانات و نبات آن تریاق قاتل نهش هوام و عقارب **کمرک** بفتح کاف و سکون
میم و فتح را و کاف و عوام کمرنگه نامند ماهیت آن اسم ثمریست هندی طولانی بقدر نیم شبر و شش پهلو بشکل شش پر و
در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و ترش و شیرین میباشد درخت آن بلند و موزون بقدر درخت گردکان
و برگ آن بعضی ریزه و بعضی بزرگ اندک طولانی در شاخهای باریک و برگهای اسفل شاخه آن ریزه تر از برگ اعلای آن
طبیعت آن در دوم سرد و خشک و سردی و خشکی ترش آن زیاده از شیرین آن افعال و خواص آن قابض و مسکن
حدت صفرا و عطش شدید و قی و اسهال صفراوی و طعم دهان را نیکو گرداند و در سایر افعال و خواص قریب بریباس است
مضر مبرودین و مصلح آن جوارشات و ادویه حاره **کمکوت** بضم کاف و سکون میم و ضم کاف دوم و سکون واو و تاء
مثنات فوقانیه لغت فرنگی است بمعنی صمغ درخت کوت زیرا که کم در لغت ایشان بمعنی صمغ است و آنرا کوتاکمبا و کوتاگمبا
و بلغت انگلیس کمبوس و بلغتی بیرلکای برون نیز نامند و تر و عوام مشهور بعصارهٔ ریوند است و ماهیت و طبیعت
و افعال و خواص آن در حرف الغین مع الواو ذکر یافت گوتیه چون آنرا با ساوی آنرا حب نموده هر حبی بقدر نخودی یا
ستر حبتی از حب تا هفت حب بحسب مراتب انسان و ضعف و قوت مزاج بخورند اسهال قوی نماید بی مشقت و تعب
کمون بفتح کاف و ضم میم مشدده و سکون واو و نون لغت عربیست و یا معرب از خاموس یونانی و یا از کمونا
سریانی و بعربی بسنوت و برومی اسفیقوس و نیز بیونانی کرسیون و بفارسی زیره و بهندی نیز زیره و جیره نامند
ماهیت آن تخم نباتیست از رازیانه باریکتر و سیاه و سبز و زرد و سفید میباشد و نبات آن از رازیانه کوچکتر و برگ
آن سبزتر و برگ آن مانند شبت و معروف است و در اکثر بلاد میشود و چهار قسم میباشد فارسی و نبطی و کرمانی
و شامی و هر یک بری و بستانی میباشد و کرمانی آن سیاه رنگ ریزه دانه خوشبوی که بیونانی باسلیقون نامند یعنی ملوکی

ملوکی و فارسی آن زرد رنگ خوشبو و هر یک بری و بستانی میباشند و بهترین همه بری و بستانی کرمانی تازهٔ آن است پس فارسی
تازه جید آن و بری هر یک اقوی از بستانی و بدترین همه نبطی سفید بستانی است و مغشوش بکرویا مینمایند و فرق بخوشبوی و استطالت
زیرهٔ کرمانی و اکثر مستعمل تخم آن است هم از داخل و هم از خارج و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و از بری نوعی میباشد ساق آن
باریک بقدر یک شبر و بر آن چهار و یا پنج برگ مشقق شبیه ببرگ شاهتره و بر سر آن قبهای کوچک مستدیر پنج و یا شش و نرم و
در آن تخم چیزی مانند کاه و یا نخالهٔ محیط بتخم آن و تخم آن بسیار تندتر از کمون بستانی منبت آن بالای تلهاست و نیز نوعی میباشد
از بری شبیه به بستانی و تخم آن شبیه بشونیز و قوی الحرارت و در غلافی شبیه بقرن از دو جانب آن رسته و طعم آن تلخ و تند
و محتمل که این نوع چیزی باشد که بهندی کالی زیری نامند و در همین باب مذکور شد طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم
نیز گرم و خشک گفته اند افعال و خواص آن مسخن و ملطف و مقطع و محلل و مجفف و قابض اعضاء الراس سعوط نقوع خیسانیدهٔ آن
در سرکه و یا استشمام منقوع آن و یا بر موضع بینی بدان حابس رعاف و قطور آب ممضوغ آن در چشم قاطع خون آن و جالی
غشاوه و قرحهٔ چشم و طرفه و کمنة الدم خصوصا که با زیت مخلوط نموده باشند و ممضوغ آن با نمک جهت جلای جرب و سبل و ظفره
و بعد کشط آن و مانع التصاق چشم و با سفیدهٔ تخم مرغ جهت رمد حار و مضمضهٔ طبیخ آن مسکن نزلات و درد دندان خصوصا
با صعتر و امثال آن اعضاء النفس خیسانیدن آن با سرکه ممزوج با آب جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و خفقان بارد
اعضاء الغذاء و النفض خیسانیدن آن جهت تقویت معده و امعا و کبد و گرده و تحریک اشتها و جشاء تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق
رطوبی و ریحی و تخمه و مغص ریحی و ورم طحال و اسهال رطوبی خصوص بریان نمودهٔ آن در این امر و مدر بول و حیض و رافع تقطیر البول
و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن با سرکه پروردهٔ خشک نمودهٔ آن قاطع شهوت گل و
خوردن فحم و امثال آن و در سرکه خیسانیده بریان کردهٔ آن قوی القبض و در دفع رطوبات معده نماید و مداومت قوی الاثر و حقنه ان
طبیخ آن محلل ریاح و نفخ امعا و معده و گرده با شراب جهت نهش هوام الاورام ضماد آن با آرد باقلا محلل اورام و با قیروطی و با زیت و آرد
باقلا محلل ورم انثیین القروح و الجروح مدمل جراحات چون در ابتدا بر نمایند الزینة طلاء آن و با اغتسال بدان جالی بشره و مداومت
بدان شامیدن آن و یا حرق آن باعث لاغری و زردی بدن الخواص چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند
گویند در مدت العمر شپش در بدن او بهم نرسد مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن دو درم بدل کرمانی آن یکوزن و نیم
نبطی آن و گویند بدل آن کرویا است و در طرد ریاح مغز شاهدانه و بدل فارسی بهموزن آن کرمانی و گویند بدل آن تخم کرفس است
و بدل شامی کرویا و تخم گندنا و زیره جهت مبرودین و مشایخ و بلغمی مزاجان بسیار نافع و چون با افاویه و شبت و دارچینی در
طبخ لحوم غلیظه داخل نمایند ابهار لطیف و قوی و ملین و مدر بول و محلل نفخ گرداند کمون نبطی در دوم خشک و ملین طبخ و

و حمول آن با زیت
قاطع حیض و ضماد آن با زیت
محلل ورم طحال السموم اسنان
آن ١٢

کرمانی قابض و کمون بری که شبیه به شونیز است در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن قوی تر از بستانی اعضاء العین عصارهٔ صمغ
آن جالی بصر جالب دمعه و در ادخال ادویهٔ کاوی و نقف شود منقلب مینماید و چون بعد نقف بر آن نمایند دیگر نروید و چون بر جرب
چشم نمایند اثر آنرا زایل گرداند و ضماد جرم آن با زیت و عسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشد نافع اعضاء الغذاء
والنفض جهت تقطیر البول و اخراج سنگ گرده و مثانه و تحلیل خون منجمد در معده و گرده خصوصا با آب کرفس بستانی و با سکر
جهت فواق و اخراج کرم معده السموم آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن هوام نافع الاورام والبثور ضماد آن با روغن
زیتون و عسل رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیان و آشامیدن عصارهٔ آن با ماء العسل مسهل و آشامیدن آن حشیش
آن مدر بول است و دستور مدبر نمودن آن و سفوف و دواء و جوارشات و شراب کمون در قرابادین کبیر مذکور شد

ملع **کندر** بضم کاف و سکون نون و ضم دال و راء مهملتین لغت عربیست و گویند فارسی است و بیونانی قیسوطلیسون و به بربانی
لیانو و برومی سیفروس نامند ماهیت آن علک و صمغ شجری است خاردار بقدر دو ذرع و برگ و تخم آن شبیه ببرگ و تخم مورد
و مایل بتلخی و منبت آن کوهستانها و بلاد شحر و عمان و یمن و در سرطان صمغ آنرا اخذ مینمایند و از آن انچه مستدیر الشکل
مایل بسرخی است کندر ذکر و انچه سفید سست است انثی و تازهٔ آنرا که در اثنا بها حرکت داده مدور شده باشد مدحرج و پوستهای
رقیق و یا صفایحی آنرا که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار کندر و انچه از غیر صفایحی نامند آرد باشد و دقاق کندر نامند
و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بهترین آن تازهٔ نرم خالص ذکر آنست که ظاهر آن سفید و زود شکسته نشود و چون شکسته
شود داخل آن چسبنده و زرد و طلایی باشد و علامت خالص آن آنست که زود با آتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که
آنرا مغشوش بصمغ عربی و صمغ صنوبر مینمایند و صمغ عربی مشتعل نمیگردد و صمغ صنوبر دود میکند و نیز رایحهٔ اصلی آن را شبیه
برایحهٔ مصطکی است و نیز قشار آنرا مغشوش بقشر صنوبر و با قشر تنوب مینمایند و مستعمل از داخل و خارج هر دو است و اکثر
مستعمل قشار است و بهترین قشار آن ثخین چسبندهٔ تازهٔ املس آنست و طریق استعمال آن آنست که هرگاه در معاجین
استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق رازیانه و یا عرق دارچینی بخیسانند و داخل نمایند و در مراهم در سرکه بخیسانند
زیرا که تازهٔ آن سائیده نمیگردد و گفته اند در بعضی بلاد هند نیز بهم میرسد و رنگ آن اندک یاقوتی و بزرگ با و نیمچ است طبیعت
آن گرم و خشک در اول دوم و گفته اند خشک در اول و قشور آن تا سوم خشک افعال و خواص آن با قوت مجففه و قابضه و منضجه
و جالیهٔ کمی و بلیغ و حابس خون و اکثار آن محرق دم اعضاء الراس والصدر منقی روح حیوانی و دماغی و محلل ریاح و حابس
سیلان خون ظاهر اعضا و محبب دماغی و نفث الدم و مقوی دل و قوت حافظه و جالب و مجفف رطوبات دماغی خصوصا با مصطکی
و صاف کنندهٔ آواز و رافع خفقان و با صمغ عربی رافع بدبوی گنده شوم و عسر النفس و سرفهٔ مزمن رطوبی و ربو و باطل جهت

جهت نسیان و با مویزج و صعتر جهت ثقل زبان شربا و مضغا و ضماد آن با نطرون و عسل جهت قروح رطبه سر و گرفتگی
آن و تقویت دندان و لثه و با زفت جهت شدخ عضل عارض در گوش و چون یکمثقال آنرا در آب بخیسانند و بیاشامند از آن
آب هر روز صبح ناشتا جهت رفع زیادتی بلغم و بلادت و نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرحه چشم و به کشنده آن و تحلیل
خون منجمد زیر آن و مده تحت قرنیه و ظفره و سرطان و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت آن خصوصا با عسل و ذرور
آن جهت قروح خبیثه ردیه آن و بالجمله از اکبر ادویه امراض عین است خصوص ظفره سرخ مزمن و قطور آن با خمر حلو جهت درد
گوش و ضماد آن با قیمولیا و روغن گل جهت اورام حاره پستان و داخل ادویه مشروبه قصبه ریه کرده میشود و اعضاء الغذا و آشامیدن
آن با شکر جهت ضعف معده و تحلیل ریاح غلیظه و تجفیف رطوبات و تسخین و استعمال آن وجودت هضم و حبس قی
و خلفه و ذرب و خفه و سنطاریا و نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم و آشامیدن مقدار آن با وزن آن نانخواه جهت
زحیر بلغمی نافع و بر داشتن فتیله سرشته آن با شیر و مقعده مانع انتشار قرحه آن الحمیات جهت حمیات بلغمیه الاورام
والبثور ضماد آن با طین قیمولیا و روغن گل جهت ورم گرم پستان زنان خصوص در هنگام نفاس و داخل ادویه اضمده
محلله اورام احشا کرده میشود و با سرکه و زفت جهت وجعی که بیونانی مرمیقیا نامند از آن احساس برفتن مورچه است
بر بدن و از مقدمات خدر است و جهت قلع قوبا و ثوالیل که ابن اثیر بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس برفتار مورچه
است بر عضو و با عسل جهت داحس و با زفت جهت شکاف عضل القروح والجروح جهت حسیدن و اندمال جراحات
عمیقه خصوصا جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن وانتشار قروح خبیثه و با پیه بط جهت قوبا و با پیه خنزیر و با پیه بط
جهت قروح با آتش سوخته و قروح اطراف و شقاق عارض از سرما و اوجاع المفاصل با روغن زیتون و عسل جهت اوجاع
مفاصل و اوجاع بارده استخوان که مزمن شده باشد و با روغن کنجد جهت تحلیل صلابات الباه آشامیدن آن با زرده
تخم مرغ نیم برشت و جهت تقویت باه و تولید منی خصوصا با جوزبوا و بسباسه الزبنیه با روغن مورد مانع ریختن موی است مقدار شربت
آن مصدر رم المضار اکثار آن محرق خون و بلغم و مصدع محرورین و مورث جنون و جذام و بهق سیاه مصلح آن بریج فارسی و شکر
مقدار زیاده آن شراب و سرکه کشنده بدل آن مصطکی و قشار آن وتدهین بدان رافع و با اماق را آن در دوم گرم و در سوم
خشک افعال و خواص آن در کمال قوت قبض و تجفیف و لطیف‌تر از کندر و جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان مواد اعضا
و تقویت معده و رافع قرحه امعاء و احتقان بدان نیز جهت قرحه امعاء و ضماد آن بر شکم حابس اسهال و کشنده کرم معده و بازفت
جهت شگاف عضل القروح والجروح منقی قروح و مجفف و مندمل کننده آنها و جای آثار بقوت مقدار شربت آن دو ثلث درم
و اکثار آن مضر و مضار این نیز مانند مضار کندر است و دقاق کندر نیز خشک‌تر و لطیف‌تر از کندر و بهترین آن خالص نرم سوده

آنست افعال و خواص آن مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قثا ر آن مکرر الزاق و تنقیه و دخان کنند که دوده آن باشد
طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و مسکن اوجاع چشم گرم و قاطع سیلان رطوبات از آن و منقی قروح آن
رویاننده گوشت در آن و سرطان آن را نافع است و جوارش و دخان و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد کندری
بضم کاف و سکون نون و ضم دال و کسر راء مهملتین و یاء نسبت ماهیت آن نباتی است شبیه بنبات زردک و از بابونه و برگ آن
از آن عریضتر و بوی آن مانند کندر طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن مدر و محلل و منفتح و در
اکثر افعال قایم مقام کندر است کندس بضم کاف و سکون نون و ضم دال و سین مهملتین و بشین معجمه نیز آمده بفارسی بیخ
گاوزبان و کندشه نیز نامند ماهیت آن بیخ نباتیست شبیه بکنگر برگ آن مایل بسبزی و سفیدی و در شام لبان تسمی
رابان میشوند و ظاهر بیخ آن مایل بسیاهی و باطن آن مایل بزردی و تند بوی و در سرطان میرسد و قوت آن تا بیست سال باقی میماند
و مستعمل عروق آنست بهترین آن تازه تند بوی با وصاف مذکوره است طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت سمیت
افعال و خواص آن معطش قوی و محرق خون و بلغم و قالع آن و مخرج مره سودا اعضاء الراس سعوط آن بقدر یک عدس با روغن بنفشه
منفتح سده مصفات و محلل ریاح خیاشیم و اخلاط غلیظه و مخرج آنها بالعطسه و تحریک آنها و رافع نجیی و خدر و فالج و لقوه
و امثال اینها و بیهوشی مصروع و مسکوت و نیز رافع خشم و بدبوی بینی و صاف کننده آواز و باعث حدت بصر و رفع
شبکوری سعوطا و قطورا با روغن بنفشه و داخل شیافات علل عین مینمایند و قطور جوشانیده آن با روغن بنفشه
و یا ادهان مناسبه دیگر در گوش جالی اوساخ و منقی آنها و رافع اوجاع بارده و دوی و طنین و کرمی و ریاح حادث از برودت و رطوبت
و کشتن کرم آن و بالجمله سعوطا و عطوسا و قطورا آن جهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه نافع اما باید که بعد تنقیه بدن و در فصل سرما
و یا قریب بدان استعمال نمایند و اجتناب نمایند از استعمال آن در حین امتلاء تام و فصول حاره و بلدان حاره محرور المزاجان
و اطفال و پیران بسیار ضعیف و بساست که عطسه بسیار بیارد و رد و خون در بجو و تسکین نمیابد تدبیر آن استنشاق روغن بنفشه
و تر نمودن بسرکه و گلاب با یخ و یا برف سرد کرده است اعضاء الصدر رقیق کردن بان جهت عسر تنفس و ربو اعضاء التنفس
آشامیدن آن بقدر یک دانگ با شیر تازه دوشیده روغن کنجد منقی قوی و مسهل و محلل صلابات طحال و مدر بول و حیض
و مخرج جنین و حمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین میت مجرب و در تفتیت حصات قوی الاثر و سحق احشا و با بیخ کبر و جاوشیر
جهت تنقیه سودا و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و آشامیدن و ضماد آن جهت استسقا و یرقان و طحال الزمنه ضماد آن
با عسل جالی کلف و بهق و برص خصوصا اسود آن و ضماد آن با هموزن آن زرنیخ و روغن زیتون جهت رویانیدن موی
داء الثعلب و داء الحیه الاورام و البثور طلاء آن با سرکه و عسل جهت جرب و حکه و قوبا و جوشانیده آن با سرکه و قدری روغن

روغن گل نیز جهت خارش المقاصل آشامیدن و طلا کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا مفرد به و موروث کرب
وعطشی مصلح آن کتیرا و شیر تازه دوشیده مقدار شربت آن جهت قی کردن از یک دانگ تا دو دانگ با شیر تازه دوشیده
جهت سپرز و یرقان و امثال آن از یک دانگ تا پنج قیراط و اولی اجتناب از آشامیدن آن است خصوصا محرور المزاجان
و در فصل گرما و مداومت آن کشنده و در حال بعروض خناق و لهیب و تشنگی مفرط و اختلال عقل و درد شکم و تقطیع امعا
و مداوای آن قی فرمودن بشیر و روغن و حقنهٔ قویه که دران شحم حنظل باشد و آشامیدن روغن گاو بسیار و اگر تشنج
عارض گردد معالجهٔ تشنج یابس نمایند و بعضی گفته اند علاج نپذیر است خصوصا وقتیکه اختلال عقل و وجع شدید در معده
بهم رسد **کنگرزد** بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون راء مهمله ماهیت آن حرشف و کسر زاء معجمه و دال مهمله بلغت فارسی
است و کنگری و تراب القی نیز نامند ماهیت آن صمغ حرشف است که بفارسی کنگر نامند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک
افعال و خواص آن مقی بلغم و صفرا بآسانی چون باب گرم و سکنجبین بیاشامند و یا با عسل و ضماد آن محلل اورام مقدار شربت آن یکدرم
تا دو درم بدل آن جوز القی و رقی و در غیر آن دار شیشعان است **کنگهی** بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف دوم و خفاء ها و کسر
همزه و یاء و کنگهیه نیز نامند لغت هندیست بفارسی درخت شانه نامند جهت آنکه مشابه است ثمر آن بشانه و گفته اند نشت الغول
و بعضی گفته شوحا است و لیکن شاید غیر آن هر دو باشد ماهیت آن آنچه در بنگاله مشاهده شده نباتیست بقدر یکقامت و زیاده
بران و شاخهای پراگنده و صلب و بر شاخهای آن شاخهای ریزه و بران شاخها برگهای ریزه فی الجمله شبیه ببرگ کشنیز و از آن
بعضی بزرگتر و پهن و ضخیم تر و صلب و بر سر شاخهای آن گلی کوچک زرد رنگ با پنج برگ و در وسط آن تارهای بسیار باریک
و بر سر آنها و اینهای زرد ریزه و تارهای سبز نیز و تخم آن در غلافی شبیه بسر فواره و الطف گره و خیاره دار و عدد خیارهای آن
هفده هجده و در جوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچک اندک پهن و سر آنها باریک طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن جهت امراض سینه و بواسیر و اورام و تب غیر نوبه و دفع مواد سوداویه و ادرار بول و قروح و مجاری آن نافع و
تخم آن مبهی و ضماد برگ آن محلل اورام و مضمضه با آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان مجرب و خوردن برگ مطبوخ آن
جهت درد کمر و درد اعضا و بواسیر خونی و بادی و نقوع برگ آن که شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بنوشند
جهت بواسیر خونی و بادی بسو نیز و چون چند شاخهٔ آنرا بهم بسته و شیر را بجوش آورند بعد از آن فرود آورده آن شاخها را
دران حرکت دهند شیر ببندد و ریزه مانند آرد گردد **کنوس طبری** بفتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طاء
و باء موحده و راء مهمله و یاء نسبت ماهیت آن بلغت طبرستان اسم نوعی کبیر زعرور است و بترکی ازگیل نامند و دوام این
زیاده از آن طبیعت و افعال و خواص آن قویتر از زعرور صغیر و قابضتر و لذیذتر از آنست **کنهان** بفتح کاف و سکون

نون و فتح ها و الف و نون معرب از فارسی است و بفارسی کوهان نامند و بعضی گفته اند نبطی است بعضی آنرا کونهان خوانند و بغدادی آنرا کنهان گفته ماهیت آن نباتیست قریب بدرخت کوچکی برگ آن در رنگ و حدت شبیه ببرگ حبة الخضرا و رایحهٔ آن شبیه بدو و شاخهای آن اثر هر یک ساق سطبر رسته و نرم تر از درخت حبة الخضرا طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن دوام بوئیدن آن مسخن دماغ و اشامیدن آن مسخن بدن لتسخین شدید و مسخن معده و کبد بارد و معین بر هضم مقدار شربت آن یکدرم تا سه درم و بیشتر ازان مورث وجع و فساد غذا با حراق مضر سفل و محرق خلط الخواص عجیب الفعل است در گریزانیدن عقرب و در جائیکه آن باشد عقرب نزدیک آن جا نمیرود و چون برگ آنرا بر عقرب بپاشند در حال بمیرد فصل الکاف مع الواو کوسنبل بضم کاف و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون نون و لام لغت تنکابن و دیلم است و ابن تلمیذ گفته بلغت طبرستان دیوارو بلغت مازندران و دامغان کوزن گیاه نامند و در تذکرهٔ بغدادی باسم کومرتل نوشته و گفته نوع از تفاح است ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ نارنج و ساق آن زیاده بر دو ذرع و تخم آن سیاه بقدر آلوبالو و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سفید و صاحب تحفه گفته که آن غیر تفاح است و مستعمل ازان در دیلم برگ است در اطعمه طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسکر و مورث بیخوابی و سهو سنی و رافع سلسلبول و بول در فراش و اوجاع مفاصل و امراض باردهٔ رطبه مقدار شربت آن از برگ آن در اطعمه تا ده درم و از بیخ آن تا نیم درم و اکثار آن مورث جنون و کشنده و گفته اند از خاصیت بیخ آنست که قالع در هر حالتیکه آنرا قلع نماید و بهر قولی تلقی و تکلم نماید شارب آن بیخ را نیز همان حالت طاری میگردد و همان قول او تکلم مینماید شارب و آزموده است کوندله بفتح کاف و سکون واو و خفاء نون و فتح لام و ها لغت هندیست ماهیت آن ثمر درختیست شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک کوچکتر و همچنین برگ و بهار و ثمر و تخم بهار آن یعنی گل آن کم بوتر و برگ آن نازکتر و در سبزی کمتر و ثمر آن در خامی سبز و ترش و بعد از رسیدن برنگ نارنج و شیرین و شاداب میگردد و خوشبو و خوش طعم و پوست بعضی نازکتر و املس و بعضی ضخیم تر و بصلابت پوست نارنج نیست و در تلخی نیز از پوست نارنج کمتر و خوشبو و آنچه پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر از ضخیم است و در بنگاله از کوهستان سلهت و زنکپور که آن شهر و در سرحد آن بلد واقع اند میاورند و درانها هر جا خصوص در سلهت بسیار خوب و وافر میشود و در میدنی پور و کتک از مملکت اوڈیسه و در شاهجهان اباد و اکبر اباد و عظیم اباد و لکهنو که رنگ تره نامند و نواح آن بلد واقع اند میاورند و درانها هر جا بسیار خوب و وافر میشود و در مملکت هند نیز میشود و لیکن بخوبی و وفور آن هر دو مکان نیست و در مملکت بنگال نیز میشود و بسیار خوب و در تمام سال میماند بخلاف آن اماکن و غیرها از بعض شهرهای مملکت ایران و دکهن و غیرها که بموسم رسیدن آن زمستان و تابهار

وتابهار است بحسب اختلاف اراضی از دو سه ماه زیاده نمی ماند طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر افعال و خواص آن
مفرح قلب و رافع خفقان و مسکن حدت خون و صفرا و تشنگی و لهیب معده و کبد و مدر بول و پوست آن مقوی معده
و قائم مقام پوست اترج و نارنج و طلاء آن رافع کلف و محلل و مربای آن نیز خوشبو و لذیذ و مقوی میباشد و تخم آن در تریاقیت
نیز مانند تخم اترج و چون ثمر بکمال رسیده آنرا بتمامه از پوست و مغز و تخم بگذارند تا پوسیده و خشک گردد پس با آب سائیده حبوب
سازند هر حبی بقدر نخودی یا بزرگ شربتی از پنج حب تا ده حب جهت رفع غثیان و قی مفرط و اسهال بسیار که در هیضها هم میرسد
بسیار نافع و مجرب و بهتر از فادزهر معدنی و غیره از جالبات تریاقیه است **کومه** بضم کاف و سکون واو و فتح میم و ها ماهیت
آن بلغت اصفهانی نوعی از مربا است که مایه آنرا که فوفرج است در شیر حل نموده استعمال مینمایند افعال و خواص آن قریب بمربیات
که فارسی الکامه نامند و بخفیف این کمتر از آن و مضر سینه و سرفه نیست و اما اکثار آن مورث تبهای عفنی و اورام مزمنه است
کونیت بفتح کاف و کسر واو و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء چهار نقطه فوقانیه هندیه و کیت بباء موحده نیز آمده بجای واو لغت
هندیست و در بنگاله کتبیل نامند ماهیت آن ثمر درختی است هندی شبیه به بیل و حجم آن بقدر مدور کوچکی و پوست آن صلب و سفید رنگ
و مایل بسبزی و خشن و مغز آن ترش و با عفوصت و چون نارسیده گردد ملیح شود و خوشبو و در دکهن خوب میشود
و تخم آن نیز شبیه بتخم بیل و از آن کوچکتر و در غلافی و تنوع آن نیز مانند تنوع بیل و درخت آن بقدر درخت بیل و کردکان
و برگ آن شبیه ببرگ بیل و از آن کوچکتر و برگ نورسته و شگوفه آن در طعم فی الجمله شبیه بطرخون و با عفوصت بسیار
طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن مفرح و قابض و مقوی قلب حار و معده و کبد و اعضاء الفم غرغره آن جهت
جوشش دهان و درد گلو و منع بروز آبله و حصبه در کام و زبان و گلو و مضمضه آن جهت استحکام لثه و اورام آن و بدستور
سفوف خشک آن اعضاء الغذاء مقوی آنها و امعاء و شائیدن اقتره آن با طعام جهت برانگیختن اشتها مفید و سموم
خوردن و مالیدن مغز آن رافع سم رتیلا و اگر بدست نیاید پوست خشک آنرا سائیده بر موضع لسع رتیلا طلا نمایند نیز موثر است
فصل الکاف مع الهاء کهربا بفتح کاف و سکون ها و راء مهمله و فتح باء موحده و الف لغت فارسی است و یا معرب از کاه ربای فارسی
و بیونانی بالنطس و بسریانی حمرما و برومی هیمیرس و بهندی کهربا و بعربی قرن البحر و مصباح الروم نیز نامند ماهیت آن
صمغ درختیست که از بلاد روس و بلغار و مغرب و غیر آن آورند و درخت آن عظیم و انرا جوز بجای جاء مهمله مضمومه و سکون
واو و زاء معجمه نامند منابت آن بلاد بسیار سرد و برف نشین است و آن دو قسم میباشد رومی و نبطی رومی آن بهتر است
و صلب و شفاف براق طلائی رنگ دیگر و چون بدست مالند که گرم گردد و از آن بوی آب بیمو آید و خورده کاه را برباید و پشم
و ابریشم را نیز چون بدان گرمی رسانند و وجه تسمیه آن بکهربا از این جهت است و بالوان دیگر نیز میباشد و نبطی آن بدین اوصاف

وبرلداز

نیست و در قوت ازان ضعیفتر و گاه در جوف آن کاه و سنگریزه میباشد که در وقت چکیدن صمغ در آن مانده منعقد و متحجر
شده و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که حقیر قطعه از کهربای مشاهده که مور و مگسی در ان مانده منجمد و متحجر شده بود و از بعضی
ثقه شنیده شد که در خزانهٔ بعض بادشاهان هند قطعهٔ کهربای بود که بچهٔ ماهی در جوف آن مانده بود و از اقوال حکمای
ماتقدم ظاهر میگردد که کهربا و سندروس هر دو از یک جنس اند و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص بلاد مغرب و شمال
و در ربودن کاه هر دو شریک اند الا آنکه سندروس و با اندک حرارتیکه از مالیدن دست بهم رساند جذب کاه مینماید و کهربا
محتاج بمالیدن بسیار است و سندروس نرم و بوی آب لیمو ازان نمیاید و جلای بسیار نمی پذیرد و از حکاکی و کهربا صلب و ازان
بوی آب لیمو میاید و جلای بسیار میباشد و در حین سوختن ازان بوی مصطکی و از سندروس بوی کریه و بوی
شاخ سوخته میاید و نزد بعضی آب چشمهٔ ایست در جزایر مغرب و غافقی گفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم و مشرق
میاورند و صنفی یافته میشود در غربی اندلس در سواحل بحر در زیر زمین و بیشتر نزدیک بیخ روم و خراسان و در زمان
چیز بسیاری جمع مینمایند و یافته میشود و در انها قطعهای مصمغ صاف شفاف و این بهتر از صنف شرقی و صلب تر
و قوی تر ازان است در فعل و نوشته که خبر داده مرا که آن رطوبتی است که از برگ درخت روم میچکد هنگام برآمدن آن
درخت از زمین و آن رطوبت شبیه بعسل است پیش از منجمد شدن و گاه در اندرون قطعهای آن مگس و کاه و ریزها
و سنگریزها یافته میشود و مطابق قول غافقی از ثقات نیز مسموع گشته و از اقوال دیگر در ان مذکور است و چون اصلی
ندانست ذکر نمود و بیان سندروس در حرف السین مع النون گذشت طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل و در دوم
خشک و در اول سرد نیز گفته اند افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و حابس نفث الدم و قاطع نزف الدم همه اعضاء
ظاهری و باطنی و قابض اعضاء الراس حابس رعاف و نزلات و مانع ریختن رطوبات از دماغ بر ریه و داخل ادویه عین کرده
میشود و از ادویه نافع اشت اعضاء الصدر حابس نفث الدم صدر و ریه با آب سرد بقدر نیم مثقال و با ادویه مناسبه
دیگر و نیز حابس خونی که از انقطاع عرقی از عروق سینه باشد و با گلاب و یا با آب جهت خفقان عارض از صفرا [illegible]
قلب معده و حبس نزف الدم مقعده و بواسیر در رحم و حیض و کبد و مجاری بول و جهت یرقان و حرقت البول و ضعف
معده و گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت تقویت معده و رفع عسر البول و بالخاصیت جهت زحیر و خلفه و طلاء آن
با صبر مسقط دانه بواسیر القروح و حرق النار و الکسور و بنیر نادر در آن جهت التیام جراحات و حبس الدم انها و طلاء
آن با آب جهت حرق النار و کوفتگی و شکستگی اعضاء و با مورد حابس و قاطع عرق ضعفا الخواص تعلیق آن مانع
رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمه و با خود داشتن آن دافع خوف و طاعون و یرقان و حافظ جنین است از سقاط

معده اعضاء الغذاء و النفض حابس اسهال و سوداوی و مانع سوداویه از [illegible]

از اسقاط و گفته اند چون بوزن چهار شعیره اسرا در طالع سرطان صورت بوزینه قایم الذکر نقش کند حامل آن در خود از
جماع فتوری نیابد المضار گویند که بامضر است و اکثار آن مصدع مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن نیم مثقال بدل
آن سندروس و اگر یافت نشود وزن آن طین ارمنی و ثلث آن سلیخه و در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان
و دستور احراق و دهن و سفوف و اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت **کهربی** بکسر کاف و خفاء ها و سکون راء مهمله و
کسر نون و یاء لغت هندیست ماهیت آن درختی است هندیست بسیار عظیم و برگ آن بلند و اندک باریک تر از برگ کتهل و ثمر
آن کوچک طولانی بقدر یک بند انگشت و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و میکرد و شیرین با لزوجت بسیار که بر دست
زبان و لب میچسپد طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مفرح و مقوی اعضا و رافع ثقل
سر و بیهوشی و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و قی و جهت سرفه و قرحه مجاری بول و مشتهی طعام و باه و زیاده کننده منی و آنچه
در ولایت گجرات میشود بهتر است از آنچه در بنگاله میشود و نیز در بعضی اماکن ثمر آن مدور و بزرگ بقدر آلو میباشد و این بسیار کم
یاب و در بیربهوم از مضافات صوبه بنگاله یکدو درخت آن موجود است و اکتحال سوده تخم آن با شیر دختران رافع جرب و بیاض
و جالی و روشن کننده چشم است و با ناخن قبل در رفع بیاض مجرب است و سعوط آن با گلاب آهوه را مفید **فصل الکاف**
مع الیاء گیاگو بفتح کاف عجمی و یاء مثناة تحتانیه و الف و ضم کاف و واو ماهیت آن از ادویه جدیده است که از ارض جدیدی
آورند و قریب به پنجاه شصت سال میشود که بر منافع آن مطلع گشته اند و آن چوبیست جوزی رنگ سیاه مایل و ریشهای
آن بخلاف ریشه چوبهای اشجار دیگر بطول نیست بلکه مورب و صف بصف از یمین بیسار و از یسار بیمین رفته که گویا ریشهای
بعضی صفها ریشهای بعضی صف دیگر را بزوایای حاده در طول و منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعمی غالب ندارد و رایحه قوی
تیز و بجهت صلابت گوی مسطح و سطح عز نام مراکب و جهازات و کشتیها را که بزبان فرنگی گیبی نامند خواه بزرگ و خواه کوچک که بدان
ریسمانها و پردها و آلات مراکب و جهازات و اشیاء و احمال و اثقال را بالا میکشند و فرود میآورند در حمل و نقل اکثر از این چوب
ساخته از ارض جدید میاورند و کهنه و شکسته اینها را اکثر در بنادر میفروشند و اطباء و اکثر انسان و غیر ایشان خریده
و براده خود ده استعمال مینمایند و بهترین آن تازه نو است و کهنه بد تهاب و هوا و آفتاب بدان رسیدن بسیار ضعیف الاثر
و قوی آن تا مدتی میماند طبیعت آن محتمل که تا اول دوم گرم و در سوم خشک باشد افعال و خواص آن ملطف و محلل و جالی و مصلح
اخلاط محترقه و مجفف قوی و جهت اکثر امراض بلغمیه و سوداویه و دمویه فاسده مانند فالج و استرخاء و اوجاع مفاصل و عرق النسا
و نقرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب بلکه در اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی و عشبه
مغربیه اقوی است لهذا فرنگان درین اوقات چوب چینی صرف و همچنین عشبه مغربیه را به تنهای بدون گیاگو استعمال نمی نمایند

بلکه هر سه را با هم به تنهائی و یا با ادویه مناسبه و دیگر طریق الفقوع بیشتر بکار میبرند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده شد و بهترین
طریق استعمال آنکه مکرر بتجربه رسیده است که بگیرند چوب آنرا و بسوهان براده نموده و با چهار وزن آن چوب چینی اعلا نیز
براده نموده و در بخور زن هر دو و عرق قندی ده و ا... بلکه سه است تند بخیسانند و در ظرف چینی و یا شیشه ضخیم و سر آنرا
خوب بسته و محکم نمایند که مطلقا بخار آن بیرون نرود و در آفتاب گذارند تا چهل روز و در بین بر هم میزده باشند تا خوب گداخته
و مضمحل گردد و هر چند آن عرق تند تر باشد بهتر و زود تر گداخته میگردد و پس صاف نموده در شیشه ها کنند و سر آنرا البته در جای
سرد نگاه دارند بلکه در ایام گرما میان ریگ گذارند تا شیشه ها نشکنند و رنگ این که خوب بعمل آمده باشد سرخ یاقوتی صاف شفاف
میباشد و علامت کمال جودت و خوبی آن آنست که چون قدری از آن را در پیاله کنند و بر آن آب ریزند تمام آن برنگ شیر سفید گردد
و اگر آب نیم رنگ گردد خوب ساخته نشده و ضعیف العمل است و عند الحاجت در امزجه متوسط و امراض ضعیفه از یکتوله تا یکنیم
توله هر روز تا هشتاد یا بیست و یکروز و در امزجه و امراض متوسط روزی دو توله تا بیست و یکروز یا سی روز و در امزجه قویه و امراض
شدیده دو توله تا دو و نیم توله نهایت سه توله تا سی و یکروز و نهایت پنجاه روز بنوشند بعون الله تعالی در عشره دوم و الا سوم
نفع بین ظاهر میگردد و اگر جروح و قروح باشد هر نوع که بود رو بخشکی میاورد و بعضی خشک میگردد و خشکریشه می بندد و در
عشره چهارم و پنجم بالکل زایل میگردد و اگر بجای عرق قندی در عرقهای مناسبه دیگر مانند عرق گاوزبان و شاهتره و بادرنجبویه
و امثال اینها بطریق الفقوع چوب چینی بخیسانند و بنوشند نیز خوب است اما باید که غذا در ان ایام چلاو بی نمک با شیر باشد و چیزی
دیگر نخورد و بجای آب نیز شیر نیمگرم بیاشامند و بعضی اوقات کباب و قلیه و یخنی با نان و یا چلاو و پلاو نیز میتوانند خورد ولیکن
باید که همه بی نمک باشد و از هوا و اعراض نفسانیه و جسمانیه و حرکات آن هر دو و جماع و اکل حبوب و بقول و حموضات و آب سرد
و نمک و غیر آن اجتناب نمایند و بالجمله در امر پرهیز بدستوری است که در چوب چینی بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافته و در بین وجه
بعد الفراغ و همچنین باید که بعد تنقیه تام بدن از اخلاط فاسده از فصد و مسهل و قی و غیر آن چه در ابتدا و چه در بین استعمال
نمایند تا منتفع گردند و متضرر نشوند و در فصل زمستان در هند و بنگاله استعمال آن اولی است از فصول دیگر والله اعلم بالصواب

کیکواشه بفتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح واو و الف و شین معجمه و ها لغت عجمی است ماهیت آن
و خواص آن که گیاهی است که چون آنرا فرش نمایند کیک بگریزد و گفته اند اسم طبری نوع نباتی است که بیونانی آنرا
ذوفقس نامند و تخم آنرا چون سائیده بر فرش و رختها پاشند کیک از آن بگریزد و ذوفقس مذکور شد کینتی بفتح کاف عجمی و
سکون یاء مثناة تحتانیه و خفاء نون و کسر تاء مثناة فوقانیه و یا لغت بنگالی است ماهیت آن نباتی است از قبیل تخم خربزه
مفروش بر زمین و بر مجاور خود و برگ آن شبیه برگ انار و از آن باریکتر و سر برگ آن و نیز و گل آن برنگ گل کاسنی و

کاسنی و بو جک طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن سعوطا برگ خشک سوده آن جهت رفع سمیت مار گزیده نافع

باب بست و سوم در بیان ادویه که حرف اول انها لام است فصل الام مع الالف لاذن بفتح لام و الف و ذال معجمه و

نون و بدال مهمله نیز آمده و درخت انرا بفرنگی لدان نامند ماهیت آن رطوبتی غلیظ چسبنده است که از ساق و برگ درخت کوهی

حاصل میگردد و اندر خت بقدر درخت انار و شبیه بدرخت و بق است و برگ آن عریض بهم متصل و رقیق و صلب و گل ان مایل بسرخی و ثمر

آن مانند زیتون و در جوف آن دانه سیاه باریکی و در کتاب مصور فرنگی دیده شد که درخت آن عظیم با شاخهای باریک بلند و برگ آن

بر دو طرف شاخ زوج زوج رسته و باریک بلند از برگ انار بزرگتر و بر سر شاخها گل و ثمر آن و گل آن پنج برگ و اندک کوچک و لاذن

اصناف میباشد آنچه از ساق و برگ آن اخذ نموده باشند خالص و در کمال خوبی و خوشبوئی و بهترین اصناف است و انرا لاذن

عنبری نامند و آنچه از ان رطوبت بر موی بز و گوسفندان در حین چریدن نبات آن چسبید و از ان جدا نمایند زبون تر از صنف

اول و آنچه بر سم مراعی در حین چریدن چسبید و انرا اخذ کنند زبون ترین همه اصناف و این با خاک و ریگ آمیخته میباشد و بعضی

گفته اند شبنمی است غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه بنق می نشیند و انرا جمع نموده اقراص ساخته با طراف میبرند و بعضی

گفته اند که رطوبتی است که از نبات قستوس که نوعی از لبلاب است حاصل میگردد و بر موی بز و گوسفندان در حالت چریدن چسبید و از انها

اخذ نمایند و تصفیه نموده اقراص میسازند و باطراف میبرند و بهترین آن قبرسی خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مایل بسرخی و

سبزی عنبری و آنست که سنگین و خالص و در ملیت ندهشته باشد و سیاه شاوی آن زبون طبیعت آن در اول گرم و در دوم

خشک و آنچه از بلاد جنوبی بهم میرسد گرم تر و بعضی در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند افعال و خواص آن ملطف قوی و مسخن

و مفتح افواه عروق و مقوی ارواح و جاذب و اندک قابض و منضج رطوبات غلیظه لزجه و محلل انها باعتدال و محلل صلابات و مسکن

اوجاع و لهذا داخل ادویه مسکنه اوجاع مینمایند اعضاء الراس طلاء آن جهت درد سر و با روغن گل بر یافوخ اطفال جهت حبس

نزلات و سرفه ایشان و داخل ادویه معالجه صداع ضربانی کرده میشود و قطور محلول آن در روغن گل در گوش مسکن اوجاع

آن و طلاء آن بر پیش سر حابس نزلات و مانع آنها از نزول اعضاء النفض و الغذاء و النفس آشامیدن آن جهت سرفه بارده و تقویت

معده و تسکین اوجاع بارده آن و فواق ریحی و با شراب کهنه قابض و حابس بطن و مدر بول و شیر و مخرج جنین و طلاء آن مقوی

معده و مانع غثیان و سیلان آب دهان حادث از استرخاء معده و رافع صلابت کبد و رحم و فرزجه آن نیز رافع صلابت رحم و

اختناق آن و احتباس حیض و گرفتن دخان آن بقمعی در رحم مخرج جنین مرده و مشیمه و ضماد آن با پیه خوک و با پیه گاو جهت

ورم منعقده و در دوائن و تحقیق بدان با روغن گل جهت سحج بارد القروح و الجروح طلاء آن مدمل جروح و قروح کهنه و مثبت الاندمال

و منقی گوشت فاسد از ینه تدهین آن با روغن مورد و شراب جهت روئیدن موی و ابنوهی و سیاهی حفظ آن از اسقاط نافع جهت

انکه لطیف وغوص کننده در باطن عضو ومنقی اخلاط فاسده وجذب کننده اخلاط صالحه قابل تکون مو است وجهت داء الثعلب
وداء الحیه نیز مفید بهمان اسباب وبا زیت جهت قلع عضو برص وباشراب قلع آثار قرحه وآبله الاورام والاوجاع ضماد آن
بازفت محلل صلابات وباروغن بابونه وشبت جهت تسکین اوجاع بارده حرق النار طلاء آن باروغن گل جهت سوختگی آتش
طرد هوام بخور آن گریزاننده هوام الخواص چون زن بعد از بول بخور آن اکسیر واگر در حال بازادرار بول آید قابل حمل خواهد
بود والا فلا المضار مضر سفل واشامیدن آن موجب کرب مصلح آن سنبل رومی مقدار شربت آن از نیم درم تا یکدرم روغن
لاذن که یک اوقیه آنرا در یک رطل روغن زیتون وکنجد حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گدازند که قریب سلیس آن برود افعال
وخواص آن جهت برودت اعضاء وزکام رطوبی وتقویت معده ورویانیدن وسیاه کردن موی وتقویت آن بغایت
نافع است لازورد بفتح لام والف وکسر زاء معجمه وفتح واو وسکون راء ودال مهملتین معرب لاجورد فارسی است ماهیت آن
سنگی است که از کاشغر میاورند بهترین آن صلب صافی نیلی براق بانقطهاء طلای کبود لسرخی وبنفشی وسبزی مایل است
که دران رگهاء خاکی نباشد وآنچه باوصاف مذکوره نباشد مصنوع است ومستعمل در طب نیست وماده تکون آن زیبق قلیل
جید وکبریت بسیار غیر ردی قریب بماده ذهب است که طلا ناگشته بیوست بران غالب شده انرا ابدان زنک ولاجورد گویند
وانرا مغشوش سبز نیز زرد وربع وزن آن زاج وربل سیکنند وسحق بلیغ باسرکه که دران نمک حل کرده ومس تفته را دران
خاموش کرده باشند با سرکه سه کرت ته باشد بیمایند تا بقوام خمیر آید پس خشک نموده بجای لاجورد میفروشند وهمچنین
بسنگ مرمر که تسقیه با سرکه دران شب یکمرتبه وآن سرکه مذکور مرتبه دیگر ودر سرگین گرفته تا شبانروز آتش ملایم موافق داده
پس سرد کرده برآورده بجای لاجورد اصلی میفروشند وفرق شناخت صلابت وجوهر واوصاف مذکوره است اگر سوده باشند
باآنکه رنگ لازورد اصلی مانند رنگ آنست بخلاف جعلی ونیز از فرنگ چیزی مصنوع سائیده برنگ لاجورد میاورند اندک رنگ
وزن خوب نرم وسوده نیست وچون خوب نرم سایند رنگ آن بسیار کم میگردد ولاجورد نیست ومستعمل در طب سنگی اصلی
کاشغری آنست هرگاه اراده استعمال باشد غیر مغسول آن والا مغسول آن زیراکه قوت استعمال غیر مغسول زیاده از مغسول
آنست ودستور غسل آن در مقدمه مذکور شد طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک وشیخ الرئیس ودیگران در دوم
گرم ودر سوم خشک گفته اند ومغسول آن در اول سرد ودر دوم خشک افعال وخواص آن جالی وصاف کننده اخلاط از کدورات
ومسهل سوداء واخلاط غلیظه مخلوط بخون وبالخاصیه دافع سوداء حوالی قلب وامراض سوداویه وغم وهم وتوحش و
بخارات غلیظه ومفرح ومقوی قلب وباندک قوت قابضه ودر سایر افعال قریب بحجر ارمنی ولبراق الذهب وازان هردو ضعیف
تر وبا قوت محترقه وحاده ومقرحه ولذاعیه ومعفنه اعضاء الراس نفوخ آن قاطع رعاف واشامیدن آن جهت مالیخولیا ووسواس

ودسواس الکحال آن جهت زهد و مبه و سلاق و بیاض و قرحه و منع ریختن مژگان و از اعظم اجزاء ادویه امراض عین است برای
تقویت اجفان و رویانیدن مژگان و زیادتی و تسخین اینها اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت امراض
قلب مذکوره و جهت ربو و بهر و اسهال سودا و اخلاط سوداوی و جهت امراض قلب مذکوره حادث از قبل سودا و درد گرده
و ادرار بول و حیض بعقوت و فرزجه نمودن آن با یکدرم روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و حمول آن مدر حیض القروح
والجروح و الزنته و ذرور آن جهت اکله و قروح سائیه و جذام و حکه و جرب و بدستور طلاء آن با سرکه جهت تجعید موی و اسقاط
و قلع ثوالیل و برص مضر ریه معده مصلح آن مصطکی با جماع و موجب کرب و غثیان خصوص غیر مغسول آن مصلح آن کثیرا و عسل
و نسل و لعوق با آن مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال با ادویه مناسبه بدل آن حجر ارمنی است و زاق الذهب نیز گفته
اند و دستور غسل و حبوب آن و سعوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد **لاعربیا** بفتح لام و الف و فتح عین و کسر راء مهملتین و سکون
یاء مثنات تحتانیه و نون و لاعربیا نیز چریده شد ماهیت آن نباتیست شبیه بپای خرگوش و لهذا آنرا ارنبی گویند و
بعربی رجل الارنب و بلاطینی لگوپش و ببربری طرسطیس نامند منبت آن حرا اینها طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص
آن چون با شراب بیاشامند شکم را بند نماید و با آب جهت حبس شکم صاحب تب و ضماد و تعلیق آن محلل اورام حاره اربیه است
لاغنیه بفتح لام و الف و کسر غین معجمه و فتح یاء مثنات تحتانیه و هاء و در تنکابن نسیئیه نامند ماهیت آن نوعی از یتوعات است
و مغایله تر از یتوعات دیگر و نبات آن بزرشیر قریب به نبات سقمونیا و برگ آن مدور زرد رنگ و گل آن زرد مایل بسرخی
و شبیه بگل نرگس و شبت و اندک خوشبو و مگس عسل بران می نشیند و حجر المسکند و تخم آن شبیه بخشخاش و چون
نبات آنرا ببرند از ان رطوبتی و لبنی برآید و آنرا اخذ مینمایند و بعضی لبن آنرا با آرد جو و کثیرا جمع مینمایند منبت آن حوالی
کوه طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک بلکه در اول چهارم افعال و خواص آن لبن آن قویتر از سقمونیا و با سمیت اغذاء
الغذاء مسهل قوی و مقی و جهت استسقای زقی و اخراج ماء اصفر و اخلاط محترقه و خوردن برگ پخته آن نیز جهت
استسقای زقی و ماء اصفر قوی و آشامیدن آب برگ آن مقی و مسهل قوی و قویتر از لبن آن و لیکن لبن آن اشتی
و تخم آن نیز مسهل و مقی و انداختن شیر آن در غدیری که در ان ماهی باشد باعث بالا آمدن ماهیان است بر روی
آب و کشنده آن و ضماد آن مقرح جلد و بدستور برگ و تخم آن مقدار شربت از لبن خالص آن یکدانگ و از مخلوط آن
با آرد جو تا یکدانگ و نیم و برگ آن در مطبوخات نیز یکدرم و از ان زیاده جایز نیست مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن
فراسیون و مگس عسلی که از گل آن چرا نموده باشد با عسل آن نیز مسهل است **لالا** بفتح دو لام و دو الف ماهیت
آن گیاهیست معروف که از طرف مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و کرامة میاورند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص

آن قابض و مسخن و آشامیدن آن حابس سیلان خون و بخور آن خصوصا تخم آن جهت بواسیر و درد مقعده نافع و اکثار آن مضر
مثانه مصلح آن تخم مورد است **لاله سرنگون** ماهیت آن اسم فارسی نباتی است معروف که در باغچه‌ها غرس مینمایند و پیاز
دارد افعال و خواص آن پیاز او را چون با دو بیخ بالمناصفه کوبیده با آب بجوشانند تا آب رفته روغن بماند طلاء آن جهت عرق النساء
مجرب یافته اند **لاله نعمانی** بضم نون و سکون عین مهمله و فتح میم و الف و نون و یاء نسبت ماهیت آن اسم فارسی نباتیست
برگ آن شبیه ببرگ زنبق و از سه چهار عدد زیاده تا نه و گل آن مانند شقایق و بزرگتر از آن و بیخ آن مانند پیاز و بقدر
فندقی و طولانی و در چند پرده و پرده اندرونی آن شبیه بابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرونی آن سیاه و مغز آن سفید
و شیرین و ساق آن بقدر چهار انگشت طبیعت آن گرم و تر با رطوبت غالبه و حرارت قلیله افعال و خواص مفرح و مسکر
و سموم و نشاء آن بغایت مشهی و باه و محرک باه و سرخ کننده رخسار مقدار شربت آن از یکدرم تا دو درم است **لامی**
بفتح لام و الف و کسر میم و یاء ماهیت آن صمغ درختی هندی است خوشبو مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ مابین سفیدی و زردی
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و ملطف و مفتح سده و گدازنده بلغم و رافع امراض بارده و بلغمیه امراض
الاعصاب و المفاصل جهت ضعف عصب و شکستگی و کوفتگی اعضاء و اعیاء و با آرد مورد جهت تقویت اعضاء و سرعت حرکت
اطفال نافع شرباً و ضماداً الجروح و القروح و الاورام خرور و طلاء آن جهت التصاق جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل
اورام و قطع رایحه کریهه بدن و بخور آن معرق المضار مصدع محرورین مصلح آن گشنیز مقدار شربت آن نیم درم و از
ادویه نافعه مبرودین و مشایخ و عصب است **فصل اللام مع الباء الموحدة لبا** بکسر لام و فتح باء موحده و الف
بفارسی فرشه و بشیرازی ژاژ و بترکی آغوز و بهندی پیوسی نامند ماهیت آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت
حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیه آن ده رطل شیر را غلیظ گرداند طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص
آن مسمن بدن و محرک باه محرورین و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ و سده و قولنج و نفاخ و مورث فواق و قولنج و تولید
حصات خصوص با شیرینی نخل و باعث خشاء و خفقان مصلح آن عسل و شیرینیها است **لبخ** بفتح لام و باء و خاء معجمه ماهیت
آن اسم عربی درختی عظیم است و در صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت چنار و برگ آن مایل بدرازی و ثمر آن بیک جانب
و سبز و شبیه برطب و بعد رسیدن شیرین میگردد و با کراهیت طعم و گفته اند این درخت در فارس سمی قاتل بود و
چون نقل بمصر نمودند سمیت آن زایل و دوا و غذا گردید و بعضی نوعی از اراک درخت و بعضی سداب دانسته اند و اصلی ندارد طبیعت
آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند افعال و خواص آن مضغ آن مسکن درد دندان و در کتب
قدیمه است که شکایت کرد نبی از انبیاء علیهم السلام بسوی حق جل جلاله از درد دندان وحی آمد بسوی او بخور لبخ را آشامیدن

آشامیدن آن قاطع نزف الدم داخلی و بخور آن حابس نزف الدم خارجی و طلاء آن مقوی موی و باشراب محلل ورام و بالادن
و مورد جهت حبس عرق و ضربه و تحریک استخوان از مفصل بزودی و دخان آن گریزاننده هوام و ثمر آن مقوی معده و حابس
خون و اسهال المضار مصدع و حوزه خون متعرب است آن موجب ثقل سامعه و کرنیت و بدرخت آن نوعی از تیلا هم میرسد
قاتل **لبلاب** بکسر لام و بفتح نیز آمده و سکون با و فتح لام و الف و با موحده و انرا فربوله و بیونانی قسابیس و قسوس
و ببربری عاشق الشجر و علیق و حبل المساکین و عشقه و ملبوب و بشیرازی [illegible] نامند ماهیت آن نوعی از قسوس است و اصناف میباشد از کبیر
و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن بر مجاور خود می پیچد کبیر را بهندی [illegible] بیل نامند و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و سفید آنرا گل سفید
شبیه بشاخ [illegible] و تخم آن سفید و انرا حبل المساکین [illegible] لکونا نامند و سیاه انرا گل بنفش و تخم سیاه و صغیر آنرا
بهندی [illegible] پیچان گویند و بفرنگی سفید آنرا [illegible] و سیاه انرا [illegible] و صغیر آن اقسام میباشد از سفید و سرخ و
ازرق و کبود و برگ همه ریزه و گل کوچک و تخم آن [illegible] سیاه مایل بسرخی و قسمی از ان بی ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر
شیردار طبیعت کبیر آن مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و یوحنا ماسویه گرم و الحق [illegible] افعال و خواص آن مفتح
و محلل و ملین و مسهل و چون بجوشانند قوت تفتیح آن قوی و اسهال آن ضعیف میگردد و بسبب تحلیل رطوبت آن
و آب افشرده آن بدون طبخ بالعکس اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض سعوط عصاره آن با [illegible] و نطرون و عسل جهت
درد سر کهنه و قطور عصاره آن با روغن زیتون و یا پنبه آلوده در گوش گذاشتن جهت درد گوش و جلاء چرک آن و برگ کبیر
سفید آن که مسمی بحبل المساکین است جهت درد سر و امراض سینه و ریه و تفتیح سده کبد و آب آن جهت سرفه حادث از
حبس طبیعت و قولنج عارض از خلط حار و مسهل صفراء سوخته و با خیار شنبر جهت ربو و ورم احشا و قرحه ریه [illegible] و بدستور
چون مار [illegible] با دام بجوشانند و سه درم از گل آن جهت قرحه امعا و ضماد برگ تازه آن جهت درد سر خصوصا که با برگ
پخته باشند و گل قسم احیری بی ثمر آنرا آشامیدن و فرزجه نمودن مدر حیض و بخور آن بعد از طهر مانع حمل و حمول شاخه و برگ
آن با عسل مدر طمث و آب افشرده آن رافع بد بوی رحم اعضاء المفاصل و الاورام و القروح و الجروح و حرق النار طلاء آب برگ
تازه سفید کبیر آن که حبل المساکین نامند جهت اورام حاره مفاصل و منضج کننده و ماسک خصوصا با شیر آن و ضماد برگ تازه
مطبوخ آن در روغنها محلل اورام و مسکن اوجاع و رافع اعیا و ضماد مطبوخ آن جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و ضماد عصاره
آن با موم روغن نیز جهت سوختگی آتش و بدستور ضماد برگ آن و ضماد برگ قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و ضماد برگ
قسم بی ثمر مطبوخ آن جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش الزینة عصاره قسم سیاه آن سیاه کننده موی و آب
قسم احیری بی ثمر آن شدید الحرارت و حدت و سترنده موی و کشنده [illegible] السموم ضماد بیخ قسم بی ثمر آن با شراب جهت

گزیدن رتیلا نافع و از قسم کبر انجره برگ آن با خشونت و دراز مایل بسیاهی است مسمی نزد اهل مغرب بشجیه و سراویل الطول است
طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جهت درد سینه و سرفه و سپرز و قولنج و تنها و مزمنه و ربع و ربع رطل از آب آن
با دو درم مغره قاطع نزف الدم بهم اعضاء الجروح والقروح ضماد تازه آن التیام دهنده جراحات و خشک آن مجفف
و ناشف قروح و رافع قروح خبیثه المضار اقسام لبلاب مضر عصب و سر و مثانه مصلح آن نبات و مانع حمل و قاطع حیض
مقدار شربت از آب آن از یک اوقیه تا سی درم با نبات بی آنکه بجوشانند و لبلاب صغیر طبیعت آن قریب بکبیر و مرکب
القوی افعال و خواص آن محلل و قابض و مسهل مره صفرا بسبب لزوجتیکه دارد و اسلم از سائر اقسام اعضاء الصدر و غیرها
رافع اقسام سرفه که با یبوست طبع باشد و قولنج حار و با خیار شنبر محلل ورم احشاء و تفتیح سدد و اکثر تنها یا ضماد المفاصل والا
الاورام محلل اورام مفاصل و غیرها مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل با بیست درم نبات بدل آن آب برگ خطمی و خبازی است

لبن بفتح لام و باء موحده و نون لغت عربیست بفارسی شیر و بترکی سود و بهندی دوده نامند ماهیت آن معروف است و آن مرکب
از سه جزو است مائیت و دهنیت و جبنیت و بحسب غلبه هر یک بر دیگری طبیعت آن در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و اعتدال مختلف
میگردد و در خاصیت و افعال نیز و شیر هر حیوانی بانفراده جدا جدا ان شاء الله تعالی مذکور میشود و بعد از بیان امور مشترکه در اینجا بالاجمال
بیان مینماید و هر حیوانی که مدت حمل و ولادت آن قریب بمدت حمل و ولادت انسان باشد انسب بتغذیه است از غیر آن پس شیر گاو
که مدت حمل آن نیز نه ماهست انسب برای تغذیه اطفال و غیر ایشان از شیر حیوانات دیگر و مایل باعتدال است در امور و کیفیات
مذکوره و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شیر شتر بعد از اینها و بعضی شیر بز را بهتر از شیر گاو دانسته و گفته اند اعدل
و افق است و شیر الاغ و اسب و شتر و گورخر و خوک و غیرها برای تداوی اقوی اند از حیوانات مذکوره و اینها برای تغذیه و همچنین
بحسب تعلیف و سن و فربهی و لاغری و رنگ حیوان و سخنه آن از صلابت و رخاوت و فصل و بلد و غیرها مختلف میباشد چه هرگاه
تعلیف بعلفهای تر تازه و ایام ربیع و بارش باشد ارطب از علفهای خشک و ایام گرما و خشکی میباشد و بمسکرات و مخدرات
مانند بنگ و خشخاش و کاهو و امثال اینها نمایند شیر آن نیز مسکر و مخدر خواهد بود و از ادویه ملینه ملین و از مسهله مسهل و همچنین
از قابضه و سخنه و مبرده و مرطبه و لطیفه و کثیفه و غلیظه و غیرها آثار آن نیز متبدل میگردد و شیر حیوان سفید زود تر منجمد
میگردد از غیر آن طبیعت اجزاء آن مائیت آن در دوم سرد و تر و دهنیت و دسومت آن در اول گرم و خشک و جبنیت آن
در اول سرد و خشک و شیر تازه دوشیده گرم با حرارت لطیفه و سریع النفوذ و الانحدار بخلاف سرد آن که در سرد شدن
حرارت لطیفه آن بتحلیل میرود پس باید که چون خواهند بنوشند گرم نموده بنوشند تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و از
مطلق آن بدون قیدی مراد شیر گاو است و موافق ترین اغذیه است در مزاج اطفال بعد شیر زنان و در غیر اطفال در طبیعت

طبیعت و مزاج شخصی که موافقت نماید و بعد از ان گوشت و تخم مرغ نیم برشت و هرچه جبنیت بران غالب باشد بسته و ثقیل و هرچه مائیت بران غالب مدر و مفتح و خفیف و هرچه دهنیت و دسومت مسخن و مثقل و قبل از انقضای چهل یوم از ولادت آن در زمستان بسبب غلظت و قرب بولادت را بسبب غلبهٔ مائیت نیز استعمال جایز نیست و در آخر فصل بهار تا اوسط تابستان استعمال آن اولی و بهترین البان شیر تازه دوشیده حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی از طعم و رایحه غریب جید المرعی است المضار اکثار ان مورث تبها و تولید سبل و قروح و جرب و حکه و وضح و اورام ردیه و جامیل و ماشرا و امثال اینها و مطلقا خواه قلیل و خواه کثیر جهت اصحاب اورام باطنیه مضر و جهت اعصاب و امراض عصبانیه خصوصا باطنیه نیز بهر روز پیهم خوردن آن مضر و بجهت دسومت سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و خلط غالب و فساد در اماکن حاره و معدهٔ ضعیفه باعث مضرت و موافق سوداویی مزاجان و یابس و معتادین بافیون و مفقد از قلیل آن در اغذیه و کثیر آن در تلیین و اسهال اقوی و جمع آن با شی حامض و مالح و با گوشت و بیضهٔ مرغ و ماهی و ترب و پیاز و میوهای تازه و بقول و حبوب و امثال اینها و بالای آن نیز مادام که انحدار نیافته باشد و بالای آن چیزی خوردن و خوابیدن همه بعضی ان و با وجود اخلاط فاسده در بدن و امتلاء مهلک دانسته اند و بدستور شیر حیوان اهلی کثیر الدسومت و ثقیل و وحشی قلیل الدسومت و خفیف طبیعت آن مطلقا مرکب القوی با غلبهٔ حرارت و رطوبت نیز گرم در اول و تر در دوم افعال و خواص آن مجموع شیر حیوانات جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسمن و موافق اعضاء تناسل و گفته اند موافق امزجهٔ حاره یابسه هرگاه صفرا در معده نباشد و قطور آنها جهت ریدو اکثر امراض عین خواه به تنهائی و یا با شیافات و ادویهٔ مناسبه و طلاء اقسام آن موافق ورم مقعده و درد آن و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم و حافظ رطوبات اصلیه و طول عمر و مسمن و محرک باه خصوص شیر جاموس و باشکر السموم با و زهر سموم قتاله و شراب ارنب بحری و شوکران و بنگ و زراریح و ارنب بحری و تافسیا و خربق و خانق الذئب و نمر و جمیع ادویهٔ اکاله و معفنه و امثال اینها نافع است از زینت طلاء آن جالی آثار قبیحه و آشامیدن آن نیکوکنندهٔ رنگ رخسار خصوصا با شکر و فربه کنندهٔ بدن خصوصا برنج و عربی آن به تخصیص در امزجه حاره یابسه و طلاء ماء الجبن جالی کلف و آثار جلد و آشامیدن ماء الجبن با بلیله جهت جرب و حکه نافع و اطباء هند جمیع شیرها را خام خوردن محدث امراض مختلفه میدانند مگر شیر زنان و الاغ و بعضی شیر گاو تازه دوشیده که هنوز گرمی پستان در ان باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آب حیات دانسته و غیر این دو سه شیر خصوص شیر بز را جوشانیده بهتر میدانند و طریق جوشانیدن آن آنست که بقدر ربع آن آب شیرین خالص داخل کنند و باتش ملایم بجوشانند تا آب برود و شیر بماند پس بعد از سرد شدن بنوشند و نیز

[illegible] و اورام و البثور [illegible]

هر شیر را بعد از آنکه از دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته اند خوردن آن را بد میدانند و همچنین
شیر حیوانی که تازه بچه آن مرده و یا ساقط شده باشد و بسیار لاغر و یا مریض و یا حامله و یا تازه زائیده و یا قریب به
انقطاع را نیز زبون و مولد امراض کثیره و در اوایل حمیات نیز اما در اواخر نافع گفته اند و رافع قبض بطن و سوزش چشم
و یبس دماغ و لاغری و ضعف بدن و پیری و آلات بول و اعضاء تناسل را مفید و چون شیر را با صمغ زن آن و یا زیاده
آب بنوشند ادرار بسیار آورد و مجاری بول را صاف کند **لبن الاتان** بفتح الف و تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت
عربیست و بفارسی شیر الاغ و شیر خر و بهندی گدهی کا دوده نامند ماهیت آن معلوم است و مائیت بر آن غالب و نفاخیت
قلیل الجبنیت و دهنیت و لهذا الطبیعت آن ابرد و ارطب همه شیرهاست تا دوم سرد و در سوم تر و بهترین آن شیر
الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده است و اگر بچه آن ماده باشد بهتر و باید که گرم گرم بنوشند که سرد گشته نباشد
افعال و خواص آن بسیار مبرد و مرطب و مفرح و جالی و منفخ مقوی قلب حار و بطی الاستحاله بخلط غالب و موافق امزجه
حاره یابسه هرگاه معده ایشان خالی از صفرا باشد اعضاء الراس سعوطا و قطورا آن در بینی و گوش و یافوخ جهت ترطیب
دماغ و جهت رفع یبس آن و بیخوابی و صداع حار یبسی و امراض حاره یابسه دماغیه و رعاف و درد گوش حار و درد حار
و سوزش چشم و دمعه و سلاق و ظرفه و امثال اینها خصوصا با سفیدی بیضه مرغ و روغن گل جهت ظرفه و ضماد
آن نیز جهت امراض مذکوره که پارچه کرباسی پاکیزه را بدان تر کرده بر پیشانی سر و گوش و چشم اندازند و چون گرم گردد
و یا خشک شود تبدیل نمایند و غرغره و مضمضه آن جهت خوانیق و ذبحه و اورام لثه و لهات و بثور دهن و تقویت لثه و درد
دندان به تنهائی و یا با مغز فلوس خیار شنبر و دارچینی جهت تحلیل آن اقوی و جهت امراض مذکوره الفم و سعوطا آن
با کهربا و یا سندروس نرم سوده جالس رعاف اعضاء الصدر و الحجاب و الغذاء و النفض شامیدن آن موافق
سینه و جهت سل و دق و قروح ریه و حمیات حاره حاده و امراض حاره حاده و هزال حار یبسی و سرفه و عسر نفس و نفث
و نزلات حاده و جهت نفث الدم خصوصا با کهربا و کثیرا و طین مختوم و پوست بیخ الجبار و صمغ عربی و امثال اینها و
نزف الدم را نیز مفید و ملین بطن و جهت استسقاء حار و صلابت طحال و التهاب دم و صفرا و حقنه آن جهت
اسهال الدم که خود استنطار یا نمانند و جراحت امعاء و رحم خصوصا با قوابض و قطورا آن در احلیل به تنهائی جهت حرقت
البول و با دم الاخوین و گل ارمنی و روغن کدو جهت قرحه مجاری آن و بدستور تزریق آن به تنهائی و یا با
ادویه مناسبه مذکوره السموم اشامیدن آن جهت رفع مضرت ادویه قتاله الاورام ضماد آن جهت اورام
حاره ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران مصر مبرودین و مرطوبین و در و سر باربد و دوار و طنین خصوصا بر آن

بران خوابیدن و مهیج فراق و جشاء و خانی مصلح آن گلنگبین مقدار شربت آن از ده و اوقیه تا نیم رطل با شکر و کتیرا
و روغن تخم کدو و رب السوس و امثال اینها و تعلیف آن با شیاء مناسبه و لائقه هر علت شرط است مثلا برای نفث الدم
و سل ورق بارتنگ و امثال اینها و جهت جلا و تحلیل و تفتیح سده کرفس و رازیانج و شیح قیصوم و جو خیسانیده و با
تخم کرفس ممزوج کرده و امثال اینها بدل آن شیر زنان و باشیر بز و دو سیوم آن شاشیدن آن در قرابادین کبیر بتفصیل و
در مقدمه این کتاب نیز مجملا ذکر یافت **لبن الاتن** بفتح الف و سین و دال مهملتین شیر ماده خر است و بهندی گدها کا
دوده نامند طبیعت آن در کمال گرمی و حدت افعال و خواص آن در غایت جلا و نفوذ و ادرار است **لبن البقر** بفتح باء
موحده و قاف و راء مهمله بفارسی شیر گاو و بهندی گای کا دوده نامند ماهیت آن معروف است و در اجزاء ثلثه از
دهنیت و جبنیت و مائیت بالنسبة الیالبان دیگر بحد اعتدال و متساوی است و در غلظت و رقت نیز هرچند بالذات دهنیت
بران غالب و غلیظتر شیرها است سوای شیر گاو میش که دهنیت و غلظت آن زیاده است و بهترین آن شیر گاو
جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است که تعلیف به نباتات و اشیاء جیده یافته معتدل القوام سفید صافی شیرین
خالی از طعم و رائحه غریبه طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و تری و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مفتح و جالی
و سریع الهضم و کثیر الغذاء اعضاء الرأس آشامیدن تازه دوشیده آن که سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ
و مرطب آن و حافظ رطوبات اصلی و رافع نسیان و مالیخولیا و وسواس و نیکو کننده رنگ رخسار و امراض عینی را مفید
و قطور و طلاء آن جهت اکثر امراض عین حتی مایوس العلاج از مداومت آن صحت یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت
جهت ناخنه و سبل و شترناق اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن گرما گرم تازه دوشیده مقوی قلب و رافع
غم و وسواس و خفقان و قرحه ریه و سل که بی تب خلطی باشد و سحج امعاء را مفید و ملین طبع و مولد منی و باهی و مسمن
بدن و خوردن شیر سریع رقیق جید الطبخ با شکر ملین طبع و قولنج یابس ثقلی و زحیر و بیسی را نافع و شیر آهن تاب و یا
با سنگ تفته مکرر داغ کرده رافع اسهال و آشامیدن آن با دو وزن آن آب شیرین خالص ممزوج نموده مدر قوی و منقی مجاری بول
مخصوص با خلیلی تا مقدار ده درم و انگ زاج و یک درم نبات درم نرم سوده اعضاء المفاصل و الاورام و البثور طلاء آن با سفید
آب قلعی جهت نقرس و اورام حاره و آشامیدن آن و طلاء آن نیز جهت جرب و حکه و قوبا و جذام و مالیدن شیر سریح بر سر
اقراع یعنی کچل که دانهای زخم آن صلب شده و سر تراشی آن دشوار باشد باعث نرمی است اما باید که مقدار شش
هفت ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد بآب گرم پاک شسته سر تراشی نمایند و با افیون و موم و روغن زیتون
تسکین وجع نقرس حار السموم آشامیدن آن تریاق سموم و دافع مضار آنهاست که مکرر بنوشند و قی کنند تا رفع غائله

سم کرده هر نوع سم واده و به وقتی که باشد به تنهائی و یا با او ویه مناسبه آن مانند دهن گاو و نارجیل بحری و امثال
اینها الزینته اشامیدن مطبوخ آن با برنج بطریق شیر برنج دو فربهی جهت طول عمر و نیکوئی رنگ رخسار و با کردگان و خرما
جهت فربهی گرده و بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه و ازدیاد منی مقدار شربت آن از نیم رطل تا یکرطل المضار اکثار
آن مورث سنگ گرده مثانه و تولید قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب بر معده مصلح آن شکر و عسل و با آن هر دو
مانع انجماد آن در معده و چون منجمد گردد موجب قشعریره و لرز و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق گردد و مداوای
آن قی کردن با حرف و سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با فودنج و بدستور با عسل و تخم کرفس و آب گرم و اشامیدن انفحه مایه
تا مقدار یکمثقال از مجربات شمرده اند و حکماء هند گفته اند شیر گاو سفید دافع سوداء است و شیر گاو سیاه دافع صفرا است
و شیر گاو سرخ قاطع بلغم و شیر گاو زرد دافع هر سه خلط **لبن جاموس** بفتح جیم و الف وضم میم و سکون واو و سین
مهمله معرب گاو میش است یعنی شیر گاو میش از شیر گاو بسیار غلیظ تر و دهنیت و جبنیت بر ان غالب و ثقیل و بطی
الهضم و سریع الاستحاله بخلط غالب و صفر است چون شیر را با چوب گیاه کنگهیه طبخ دهند و حرکت دهند منجمد و بسته گردد و بنات
داخل کرده بخورند لواسیر را نافع است **لبن الخفاش** بضم خاء معجمه و فتح فاء و الف و شین معجمه قریب بشیر اسد است
لبن الخنزير بکسر خاء معجمه و سکون نون و کسر زاء معجمه و سکون یاء مثنات تحتانیه و راء مهمله بفارسی شیر خوک و بهندی
سور کا دوده نامند طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن نزد بعضی بسیار ممدوح و جهت سل و دق نافع و مورث
برص و وضح است **لبن الرماک** بفتح راء مهمله و میم و الف و کاف بفارسی شیر مادیان و بهندی گهوڑی کا دوده نامند
ماهیت آن معلوم است بهترین آن نیز مانند شیر گاو است بهمان شروط و جبنیت آن کمتر طبیعت آن گرم بر از شیر های
دیگر افعال و خواص آن جالی و مفتح و مفرح اعضاء الراس و الغذاء و النفض اشامیدن آن محرک اشتها و باه و ملین
طبع و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و مدر بول و حیض و منقطع حادث از حرارت و یبوست و حقنه گرم گرم آن منقی
قرحه رحم و حمول آن باشاره علاج لعد از طهر معین بر حمل عاقر و اشامیدن تر بین کرده آن که قمر نامند در اکثر افعال مذکوره
قوی تر دانسته اند و جهت استسقاء و بعض انواع دق بشرائط مذکوره در لبن اتان و آینده در لبن لقاح اینها حیف آن
براز یانه و غیر آن از اشیاء حاره و بارده ملطفه مفتحه نیز مفید الخواص گفته اند از خواص است که چون هر سال قلیلی
از ان با طفالیکه آبله بر نیاورده باشند بخورانند در ان سال آبله بر نیاورند و اگر بر آید اورند زیاده بر چند دانه نباشد
و از مجربات مکرره شمرده اند **لبن الضأن** بفتح ضاد معجمه و الف و نون که لبن النعاج و بفارسی شیر میش و گوسفند
نیز نامند ماهیت آن معروف و بر ان دهنیت و جبنیت غالب و غلیظ تر از شیر گاو و بهترین آن شیر میش سیاه

سیاه بشرط مذکوره است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن مقوی جرم دماغ و نخاع و باه و جهت قرحه ریاح و انبعاث
ولقة الدم و تنرخر و نیکوئی رنگ رخسار و دفع مضرت ادویه سمیه و جماع و تدارک آن بتقویت مار و عن ماوام و صمغ
عربی جهت سرفه مجرب و در سائر افعال و مضرات مانند البان دیگر است و محدث قراقر و مرار و بلغم و قولنج است **لبن اللقاح**
بفتح لام و قاف و الف و حاء مهمله بفارسی شیر شتر و بهندی اونتنی کا دوده نامند ماهیت آن معلوم است و لطیف و رقیق
ترین شیرها و مایل بشوری طعم و وجه آن بسبب کمی و گرمی و شدت امتزاج از مائیت آن جدا نمیگردد و لهذا طبیعت آن
گرم مایل بتحلیل است افعال و خواص آن جالی و منضج و محلل اعضاء الراس و الغذاء و النفض اشامیدن آن مقوی جسم
و بدستور اکتحال بدان و اشامیدن آن با شکر جهت ضیق النفس و ربو و تفتیح سدد و رفع صلابت جگر و تحلیل اورام باطنیه
صلبه و تحلیل خلط کامن در کبد و استسقاء زقی و طبلی و غیر آن هر دو را غیر نافع اما بعد استحکام علت و اجتماع ماء
اصفر نه قبل از آن و جهت علل طحال و ربو اسیر و ادرار بول و حیض و باه را بر انگیزاند و با بول شتر جهت اسهال و ادرار
ماء اصفر که زرد آب باشد نافع و باید بتدریج از دو اوقیه شروع نماید تا بیک رطل رسانند و شیر شتر را ده روز قبل از
استعمال در ایام استعمال تعلیف برازیانه و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال اینها نموده باشند و باید که بخورد بسکر العشر
جهت استسقاء گرم و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتهاء طعام و در اورام صلبه با روغنهاء
مناسبه محلله مانند روغن بید انجیر و بادرنج و بادام تلخ و لبنه و امثال اینها و بعضی گفته اند شیر شتر بعطش و لطی
الالتحاد از معده و امعاء حوقنت نسبت بالبان دیگر و دستور اشامیدن آن جهت استسقاء آنست که باید
بیابد شد آنرا جدا و اول و با او رانیکه اول با استسقاء است مگر بعد از استحکام ماده و ورم اگر با آن تب نباشد و الا جایز
نیست در هیچ وقت زیرا که ماهیت البان منافات تمام دارند و زیاده کننده ماده حمیات اند و در اورام غیر آنکه در
اوایل امر باشد نیست از استعمال آن و بدستور اشامیدن آن و ماء الجبن آن نیز بتفصیل در قرابادین و بالاجمال
در مقدمه این کتاب نیز مذکور شد **لبن المعز** بفتح میم و سکون عین مهمله و زاء معجمه بفارسی شیر بز و بهندی بکری کا دوده
نامند ماهیت آن معلوم است مائیت بر آن غالب بر دو جزء دیگر گفته اند جبنیت آن زیاده است طبیعت آن
مایل بحرارت و گفته اند بارد در اول و رطوبت بر آن غالب تا دوم و گویند معتدل ترین شیر حیوانات است افعال و خواص
آن ملطف و جالی اعضاء الراس اشامیدن آن جهت نوازل و حبس اینها و غرغره آن جهت اورام لهات و حلق و کام و
ورم زبان خصوصا با مغز فلوس خیار شنبر که در آن حل کرده صاف نموده باشند و قطور آن در بینی و گوش نیز جهت
ترطیب دماغ و رفع یبس و بیخوابی و درد گوش حار و ضماد آن که پارچه بدان تر نموده بر پیش سر گذارند نیز جهت ترطیب

دماغ و رفع یبس و بیخوابی نافع و آشامیدن آن نیز اعضاء الصدر و الغذا را و آشامیدن آن با کثیرا و صمغ عربی و با بالنگ معسول جهت نفث
الدم و سرفه و سل و قرحه ریه و نزف الدم سایر اعضاء باطنی که مقدار شیر بیست و پنج مثقال تا پنجاه مثقال و هر یک از اینها یکدرم
تا یکدرم باشد بدستور از سی مثقال آن تا پنجاه مثقال با یکمثقال تا دو مثقال کثیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام جهت نفث
الدم و سرفه و علل سینه و قلب و خفقان و غم و وسواس و توحش مفید و لیکن باید تازه دوشیده گرم یا گرم و سرد ناشده و
از حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت و مرض باشد و از بز سرخ بهتر از الوان دیگر است و خالص گرم یا گرم آن ملین بطن و مدر
بول و جهت قرحه مثانه و تقویت باه تدارک ضرر جماع و عرق النساء حادث از گرمی و یبس و در سایر افعال مانند شیر گاو است
و از آن لطیفتر مضر مبرودین و مرطوبین و نفاخ و باعث جشاء و هیجان فواق و امثال اینها بدل آن شیر گاو و بالعکس و آشامیدن
بطریق ماء الجبن جهت اسهال صفراء محترق و امراض صفراویه محترقه و سوداویه و یرقان و ترطیب بدن و برای محرورین نافع
الحمی جهت حمی دق و حمیات حاره کهنه و دستور آن به تفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و با افتیمون مائیت آن زایل میگردد و بجای
اسهال شکم را حبس مینماید و آشامیدن آن با آب و حنبه که خاکستری و شقفتر که نامند با قلیلی شربت بنفشه که ابتدا از
ده یا نزده مثقال آن با سه چهار مثقال آب و یکدرم حنبه سنگ سوخته و یکدرم شربت بنفشه شروع نمایند و بتدریج روزی
چهار پنج مثقال بر شیر و اندک اندک بر هر یک از آب و شربت بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماید و بر معده گران نباشد
و خللی در هضم و نفخ ننماید و در هنگام استغنا و عدم احتیاج باز بتدریج کم نمایند جهت ترطیب بدن و حمیات حاره حاده
در انتهای و حمی دق و تسمین بدن مهزول محرور المزاج مفید و نیز دستور آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت الاورام و
البثور ضماد تخم ریحان کوبیده پخته در شیر بز محلل و منضج و منفجر کننده اورام و دمامیل و بثور است و باضافه تخم تمر هندی کوبیده
اقوی گویند مضر احشاست مصلح آن کثیرا بدل آن شیر گاو **لبن النساء** بکسر لون و فتح سین مهمله و الف ممدوده و بفارسی
شیر زنان نامند ماهیت آن معروف و الطف است از شیر اتان و موافق ترین سایر شیرهاست از برای اطفال و امراض
حاره حاده خصوصا از مولده دختر و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح و دختر زائیده است که ابتدا ای موافق
خورده باشد چند روز قبل از آن و در بین نیز طبیعت آن در دوم سرد و تر و از دختر زائیده سردتر افعال و خواص آن
جهت ترطیب و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و رمد و قروح ریه و حمی دق و ادرار بول و رفع سمیت ارنب بحری نافع و بخار
الرأس و الصدر را آشامیدن آن جهت ترطیب دماغ و حنجره و تفتیح سده خیشوم و رفع سل و دق و یبوست سینه و سرفه
یبسی و نفث الدم و نزف الدم با ادویه مناسبه و سعوط آن جهت رفع خشکی دماغ و برسام و صداع حار یبسی و اختلاط عقل
مالیخولیا و جنون صفراوی و دموی و سهر و امثال اینها بدستور ضماد آن بر سر بدین قسم که خرقه بدان تر کرده بیدری یا بر پیشانی

بپیش سرگذارند و چون اکثر کرده تبدیل نمایند و قطور آن در چشم جهت رمد حار و قرحه و زرع خشونت پلک آن و با انزروت جهت
ظفره و سلاق و شترناق و امثال اینها و در گوش جهت وجع حار و قرحه و ورم گرم آن و مقدار شربت آن از دو اوقیه تا نیم رطل و باید که
گرما گرم که سرد و نگشته باشد بیاشامند و اگر از پستان توانند نوشید که بخورند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد میگردد و بدل آن
شیر الاغ الخواص گفته اند چون زن حامله بر روی پستان شیر بدوشد اگر بیش بمیرد و یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله است
و اگر بدر دو زنده برآید به پسر و مجرب دانسته اند و بهترین شیر زنان و سایر الالبان است که چون بر روی ناخن بریزند جمع گردد
و با چسبندگی بسیار نباشد و باعتدال قوام باشد و دستور نوشیدن آن در قرابادین کبیر و نیز در مقدمه این کتاب نیز ذکر یافت
لبن الحمار الوحش و لبن الغزال شیر گورخر و شیر آهو بر دو گرمتر اند از مادیان که لبن الرماک باشد و لطیفتر از آن و در
تحریک باه اقوی **لبن الحامض** بفتح حاء مهمله و الف و کسر میم و ضاد معجمه بفارسی ماست و بهندی دهی است و بترکی جغرات
ماهیت آن شیر منجمد است و بهترین آن ماست شیر گاو تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است طبیعت آن در دوم
سرد و تر هر چند ترش تر و رقیق تر باشد سردی و تری آن زیاده افعال و خواص آن مرطب و مسکن تشنگی و مقوی
باه محرورین و غذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب باوتی و بهیئت بیشتر و در سایر افعال قریب بدان
مخیض در حرف المیم مع الخاء المعجمه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی المضار مضر مبرودین و معده سرد و کثیف و دیر
هضم و سدد و مولد خلط خام و مضر تیهای عفنه مصلح آن معاجین حاره و زنجبیل مربی است و اغذیه مصنوعه
از آن در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و جزیه بالای آن را بر سر مالیدن مرطب دماغ و منوم و قائم مقام روغن
کدو است **لبن السودان** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن تمر و اکثر اسم
در فنون هند و بغدادی و دیگران گفته اند چیزی است شبیه بصمغ و مایل بسیاهی و زردی که از نواح مغرب میآورند
طبیعت آن بسیار گرم و خشک تا چهارم افعال و خواص آن از سموم قتاله و بوئیدن آن باعث رعاف و عطسه بسیار
و مهلک و تدبیر آن تدبیر افربیون و چند باد ستر سیاه خورده است و مذکور شد ضماد آن محلل اورام صلبه است و در
جذام نافع است **لبن الیتوعات** بفتح یاء مثناة تحتانیه و ضم یاء مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح عین مهمله و
الف و تاء مثناة فوقانیه ماهیت آن شیر نباتات شیر دار است مانند مازریون سیاه و فرفیون و سقمونیا و
امثال اینها افعال و خواص آن مجموع آن از سموم و مسهل قوی العنف و شیر هر نباتی در ذیل آن مذکور شده و
میشود و الحجه نامی مخصوص ندارد و در یتوعات در حرف الیاء مع التاء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اعراض و تدبیر
آن مانند اعراض و تدبیر افربیون خورده است و مذکور شد **فصل اللام مع التاء مثناة فوقانیه لتکو** بفتح لام

وسکون تاء مثناة فوقانیه وضم کاف و واو ماهیت آن ثمر درختیست و در بنگاله میشود و کثیر الوجود و درخت آن بقدر درخت آلو و
بینیالو و پرخار و برگ آن نیز شبیه ببرگ آلو و بینیالو و ثمر آن خوشه دار و در هر خوشه هفت هشت تا ده دانه و بزرگی آلو کوچکی
و بینیالو و سفید رنگ و طعم آن در خامی ترش و بعد رسیدن بخوش میگردد و در جوف بعضی آن سه دانه و بعضی چهار دانه
شبیه بدانهای شریفه و کتهل که کوه نامند و در جوف دانهای آن تخمی بنفش رنگ نرم لزج لعابی طبیعت آن سرد و
تر افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و جهت بعض امراض دمویه و صفراویه نافع و شربت آن نیز جهت امراض مذکوره
نافع **فصل اللام مع الجیم لجالو** بفتح لام و جیم و الف وضم لام و سکون واو لغت هندیست ماهیت آن گیاهیست که در
کنار آبها و زمینهای نمناک میروید و در موسم باران بیشتر و دو قسم میباشد قسمی در خشکی و زمین های نمناک میروید و نبات
آن نابکذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه باریک شبیه ببرگ اسغلان و از آن ریزه تر و قسم دوم مائی که در
کنار آب و غدیرها میروید و این مفروش بر روی زمین میباشد و در شاخ و برگ شبیه بدان قسم و از خواص آن در دو
قسم هست که چون دست تر و یک آن برند و بدان رسانند برگهای آن بهم مجتمع میگردند و چون دست را بکشند
و از آن دور نمایند بعد از اندک زمانی از هم باز میگردند بحالت اصلی خود و از جمله ادویه عظیم النفع است نزد اهل هند
و باصطلاح خود اکثرا از رساین میدانند طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن محلل و جالی و منضج و مفتح و
بجهت فساد خون و امراض حادثه از آن و امراض صفراویه و نثر انافع و قطور آب آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید
و گویند چون آفتاب در برج سرطان و در منزل نثره باشد که بهندی پکهیه نچهتر نامند بروند بر کنار غدیری که در آنجا گیاه
لجالو باشد و او را غسل بکنند و قدری شیر بینی تصدق نمایند و بخور منسوب بزحل بسوزانند مانند مقل ازرق با
روغن سرشف پس آن گیاه را از ریشه بر کشند بنحوی که سایه آنکس بران نیفتد و در سایه خشک نمایند و باز چون ماه در آن
منزل آید نرم کوفته بیخته بقدر فلفلی از آن را با شیر گاو تازه دوشیده ممزوج کرده این منتر را هفت مرتبه بران
خوانده بنوشند منتر این است بسم الله الرحمن الرحیم دولها امرت دولها سنکیه وان مومو بنواد تا سه هفته
هر هفته هر روز بدین نحو بخورند در هفته اول امراض سوداوی و حمیات ربع و مرکبه دفع گردد و در هفته دوم بواسیر
و نواصیر و یرقان و امثال اینها زایل گردد و در هفته سوم جذام و بهق و قوباء و آتشک و مانند اینها برطرف گردد بعون
الله تعالی و بالجمله مداومت بدان قوی حیوانی بیفزاید و از اسرار است نزد ایشان **فصل اللام مع الحاء المهمله**
لحم بفتح لام و سکون حاء مهمله و میم لغت عربیست جمع آن لحوم آمده بفارسی گوشت و بهندی ماس نامند ماهیت آن
معروف و منعقد از خون است و فاعل انعقاد آن حرارت فاضله و در بدن حیوان برای حشو و فاصله و حایل بودن

بودن میان اعصاب وعروق واوتار وغیرها واستخوان وحافظ ومانع بودن اینها از التواء در حرکات مختلفه قشح و
رض از صدمات خارجی وبرای ترطیب اعصاب وعروق وغیرها وحسن منظر ونیکوئی هیات شکل وغیرها از منافعی که مفصلا
در کتب کلیات مذکور است واقسام میباشد بحسب اقسام حیوان واعضاء آن ولحم هر حیوان در اسم خود مذکور شد ومیشود
ان شاء الله تعالی ودر اینجا بقول کلی وبالاجمال چیزی ذکر مینماید باید دانست که چون بدن انسان مرکب از موالید ثلثه
است وحیوانیت بر آن غالب پس انسب غذای برای بدل ما یتحلل او لحم است ولهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه
وآله وسلم وارد است که سید الطعام اللحم وطبیعت مدبره بدن ناچار است در استحاله نبات تا آنرا شبیه بمغتذی نماید از
هفت فعل از تحلیل واستحاله وتفریق وعقد وتشبیه وتغذیه وادخال ودر حیوانات باقل این افعال مدعا حاصل است
مثلا در شیر اینها پنج فعل کافی است که تفریق وتغذیه آن بهضم وتمیز است وتعقید وتشبیه وادخال باشد ودر بیضه
طیور سه فعل کافی است که تحلیل واستحاله وتمیز باشد ودر لحوم دو فعل که تشبیه وادخال باشد کافی است پس لحوم سید
وبهترین سایر اغذیه شد وگوشت مقادیم حیوان از گردن وسینه بهتر از موخر آن مانند ران وپشت تازه
وگرده روی وگوشت ایمن بهتر از ایسر وجانب وحشی خشک تر وبطیء النزول وانثی نرم تر وارطب وبهترین لحوم لحم
حیوان جوان صحیح المزاج فربه است ودر امزجه لطیفه صاحبان ترفه وسکون وآرام وبهترین مواشی بز وگوسفند
است که کمتر از شش ماه وزیاده از یک ساله نباشند وبعد از آن گوساله ویکساله گاو وگاومیش وشتر جوان
بهتر از شتر بچه واز وحوش بچه بز کوهی است وآهو بره وگوشت حیوان خصی کرده از گوشت ناخصی کرده بهتر است
والطف وگوشت حیوان راعی چریده بهتر والطف وگوشت حیوان از محبوس معلوف واز حیوان سیاه بهتر ولذیذتر
وسبک تر از سرخ اجود ومتوسط واز سفید بطیء الهضم وسمین وسریع الاستحاله بتعفن وفساد وگوشت سرخ دور از
فساد تعفن وسریع الهضم ومذبوح در همان روز بهتر از بابت شب مانده وقدید گرم وخشک وقلیل الغذا ابسیار بون
ومولد اخلاط ردی ولحوم بری بهتر از اهلی وبهترین لحوم بری ظبی وبهترین اهلی ضان وگوشت جدی واقل فضول است
از غیر آن ولحوم حیوانات بری از برای بلغمی مزاجان وصاحبان فالج واستسقاء وکسانیکه برودت ورطوبت بر مزاج
ایشان غلبه نموده باشد وبا سرکه وآب غوره وامثال آن برای محرورین وکسیکه مزاج آن ملتهب باشد مطبوخ آنرا بامری
وزنب بخورد وگوشت اعضاء عصبانی مولد بلغم است وگوشت سر خالی از لیف عصب گرم تر وقریب باستخوان خشک و
لثین وگوشت طفلی بارد ورطب لزج وگوشت نعجه ردی ضعیف الغذاء مصلح آن ومصلح هر گوشت ضعیف رطب نمک وپیاز
وفلفل وزنجبیل ودارچینی وقرنفل وهیل بوا وزیره وامثال اینهاست ومصلح گوشتهای گرم وخشک سرکه وآب غوره و

در روغن و گوشت های گرم و تر گشنیز و سماق و امثال اینهاست و گوشت رخو که دران عصب نباشد لذیذ خصوص گوشت سینه
و پستان بسبب تولید شیر و ران و گوشت زبان لذیذ سریع الهضم و گوشت حیوان وحشی و حمار الوحش گرم و خشک در
سوم سریع الهضم کثیر الغذا مایل بسوداویت و در فصول زمستان خوردن آن و امثال آن بهتر و گفته اند بطی الهضم و
ردی الکیموس و گوشت کباب جهت کسیکه فراریح خورده باشد نافع و گوشت ارنب گرم و خشک و گوشت بریان کرده
آن جهت قرحه ریه مفید و گوشت قنفذ بسیار تر است و گوشت جرب و دبه گرم تر از همه و غلیظتر و بطی الهضم و ملین
شکم و قلیل الغذا و ردی و سریع الاستحاله بدخانیه و صفراء و گوشت گاو ماده کثیر الغذاء غلیظ سوداوی و مولد امراض سوداوی
و به و خشکتر از گوشت بز و گوشت جوان آن سریع الهضم تر و بهترین آن گوشت بچه گاو ماده و بهترین اوقات خوردن
آن فصل بهار و اول تابستان و پوست خربزه مهرا کننده آنست چون در حین طبخ در آن اندازند و همچنین در هر گوشت
صلب که زود مهرا نگردد و اکثار گوشت گاو مولد بهق و امراض سوداوی است و گوشت شقراق کماسر ریاح و بعید التعفن از
گوشت بز و گوسفند و قلیل الشحم و یابس الجوهر و قلیل الغذا و ردی و گوشت حیوانات صید گرم و خشک و مولد خون غلیظ
سوداوی و بهترین آنها گوشت آهو است و گوشت سباع و ذوات المخالیب همه آنها ردی اجتناب از آنها واجب
و گوشت ضان معتدل در رطوبت و یبوست سریع الهضم مولد خون جید و جهت محرور المزاج نافع و گوشت جزور
یعنی بچه شتر بسیار گرم و خشک و مولد خلط غلیظ و جهت اصحاب کد و ریاضت شدیده و عرق النسا و در آخر حمیات
ربع نافع و گوشت سمور یعنی گوشت گربه گرم و تر و گویند سرد است سخن گرده و جهت درد پشت و بواسیر مفید
و لحم الخیل یعنی گوشت اسب مانند گوشت شتر و محلل مسام و جهت اصحاب کد و ریاضت شدیده نافع و مولد
سودا و از طیور طیور متوسطه که قریب بمرغ خانگی باشند مانند کبک و تدرو و دراج و حجل و طیهوج و امثال آنها
صغیر آنها بهتر از کبیر و بری بهتر از اهلی و بهترین بری طیور زند کوره و بهترین اهلی دجاج و از طیور مائی الجثه گردن آن بلند
و عظیم الجثه باشند ردی است و لحوم بری کبار جثه همچنین طیور کبار جثه مانند بط و اوز مورث حمیات ربع اند و از ماهی ماهیان
متوسط در بزرگی و کوچکی آب جاری سنگری لطیف مانند ماهی رضراضی و جلوا ماهی و ماهی رهو و اند واری و ابنوس و امثال
اینها و از برای اصحاب کد و ریاضت قوی المزاج حار لحوم قویه غلیظه مانند گوشت جزور و خیل و گوزن و گاو میش بهتر و اولی
است از لطیفه خفیفه و باید که حیوانات رطبة المزاج را بعد از استکمال قوت آنها و یابسه را هنگام طفولیت و کوچکی
ذبح نمایند و هرچه از شکم حیوان برآورند که حلان بضم حاء مهمله و فتح لام مشدده و الف و نون و حلام بمیم بجای نون
نامند و الحق که کامل نرسیده باشند همه ضعیف و مورث ضعف و سستی و امراض بلغمیه اند و از حیوان پیر و ضعیف

وضعیف سال خورده بسیار الاخر و مریض و منتج همه مورث امراض صعبه کثیره و سوداء و امراض سوداویه است خصوص
کبش و تیس و بقر و جاموس و جمل و همچنین گوشت حیوان بچه مرده و یا گرگ و غیر آن از سباع گزنده و خوف ناک و
باور آب افتاده و بر ستور حیوان مخنوق همه ردی و مورث امراض ردیه صعبه و سوداء و امثال اینهاست و در حصول حیوانی
حیوان دیگر از ذبح نمودن زبون و آشامیدن آب بعد از گوشت مضر و تناول نمودن آن در شبها باعث تخمه و جمع آن با
شیر و بیضه مضر و غیر مجوز و هر چند مبالغه در طبخ و کوبیدن آن اولی است و باید که اجزای آن متساوی طبخ یافته خواه کباب باشد
و با غیر آن و گوشت آب یعنی مرقه سریع الهضم و النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف المزاج و القوت است اکثر ملایم و رطوبات
بسیار بر بدن غالب باشد و کسیکه اراده نماید تخفف و صلابت بدن را باید که مشوی و کره ناج از اجزا خورد و مشوی آن الطبیخ
النزول تر و یابس تر و قوی الهضم از مسلوق و کسیکه اراده ترقیق و نرمی بدن نماید باید که مقید باجات چرب بیاشامند
و روزی دو بار خوردن آن ممنوع جهت آنکه البته هضم آن بر طبیعت دشوار و باعث فساد و ضعف قوت است و مداومت
بر آن نیز باعث فساد اخلاط و قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت ذهن و غلبه صفات بهیمی و اخلاق سبعی و بسیار
دیر خوردن آن باعث ضعف بدن و لاغری ذهن و نقصان در ارواح و سقوط قوی است و مشوی یعنی بریان آن
مولد لحم صلب و خشک و مطبوخ آن بطریق یخنی گرم و تر و مولد لحم رخو نرم و قلیه آن کثیر الغذا و باعث تقویت بدن است
و صلواة لحم و ماء اللحم باقسام و امراق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت اعضاء الراس گوشت گاو و گاومیش و سایر گوشتهای غلیظ
مولد سوداء و امراض سوداویه از جنون و وسواس و گوشت ابن عرس با شراب جهت صرع العین خاکستر گوشت حلزون
جالی بیاض چشم و گوشت سباع و ذوات المخالب مقوی چشم و رافع امراض عین و زهره طیور و اکثر حیوانات جالی بیاض و
آثار چشم اعضاء النفس گوشت سرطان نهری جهت مسلولین و گوشت جوجه طیور مهیج [illegible] اعضاء الغذاء گوشت قطا
جهت اصلاح فساد مزاج و تفتیح سده کبد و طحال و استسقاء و گوشت قنفذ با سکنجبین جهت استسقاء و لحوم غلیظه مضر
معده و طحال اعضاء النفض گوشت گاو مانع ریختن صفراست بمعده و گوشت ارنب مشوی جهت قروح امعاء نافع و گوشت
قنفذ خشک کرده با سکنجبین جهت وجع گرده و مرق خروس پیر بشرط که خورد و دراج جهت قولنج و امراض سوداوی
و مرق گوشت گاو و سکباج آن جهت اسهال مراری و همچنین قریص گوشت آن با گشنیز تازه و سرکه و حموضات
مناسبه بسرکه و همچنین با گشنیز خشک و اندک زعفران و گوشت طیور مشوی و غیر مشوی مانند گوشت کبک و طیهوج
و قطا و قمری که جوشانده مرق آنرا بریزند و جرم آنرا تناول نمایند حبس طبیعت نماید و مرق آن تلیین و گوشت شتر
مدر بول و گوشتهای چرب تلیین آن زیاده از غیر آن و گوشت صباع و ذوات المخالب جهت بواسیر و گوشت حمار

وحشي با زوفش فقط جهت وجع گرده و تحليل رياح غليظه الحميات گوشت گاو و ابل و وعل و طيور بزرگ که بعد حدوث حمي ربع اند السموم
اشاميدن گوشت ابن عرس خشک کرده با شراب جهت سموم و گوشت حلزون سوخته براي لسع مار و عقرب جراره و با شراب
جهت سگ ديوانه و گوشت ضفدع جهت لسع هوام الات المفاصل ضماد و گوشت گرم بگرمي خرج جهت ضربه و سقطه و بدستور
پيچيدن عضو در پوست گرما گرم آن و ضماد و پيه جهت تليين عصب صلب شده و تليين اعضاء متشنجه و گوشت ارنب جهت
نقرس و اوجاع مفاصل و قريب است در فعل بمرق ثعلب و گوشت ابن عرس جهت اوجاع مفاصل ضماد او و شحم حمار وحشي
با دهن فقط جهت وجع ظهر و تحليل رياح غليظه تمريخا و گوشت افعي و قنفذ انطلا الطريق مرقه و يخني نافع و گوشت گاو مولد جذام و داء الفيل
و دوالي و جرب و قوبا بازوي و سرطان و همچنين سائر لحوم غليظه الجروح والقروح والاورام طلاء گوشت گوسفند سوخته و ضماد
گوشت گاو و سائر لحوم غليظه محلل اورام صلبه الزنبيه طلاء و پيه حمار وحشي و بطراوغ كلف و سوخته گوشت حلزون رافع بهق
و سوخته گوشت ضفدع جهت داء الثعلب نافع است **لحية التيس** بلام مفتوحه و حاء ساكنه و يا و الف و لام و فتح
تاء مثنات فوقانيه و سكون ياء مثنات تحتانيه و سين مهمله لغت عربيست در ماهيت آن اختلاف است مالقي و بغدادي
و انطاكي و جمعي گفته اند نباتيست مجدد و بر روي زمين مفروش و از زمين بلند نمي شود و برگ آن شبيه ببرگ گندنا
و مردم ابزا ميخورند و مداوا بات آن مينمايند و همين لحية التيس حقيقي است و نزد عرب و اهل شام و شرق و ديار
بكر بلغوبات الجبل و نزد عامه اهل اندلس بسقواس است و بفارسي اسليخ و باصفهاني سنگ و الاشنگ نيز بفتح شين
معجمه و سكون نون و كاف نامند و ديسقوريدوس قسطوس ناميد و بعض مردم قساوق و قيارت نيز خوانده و گفته اند
آن دو صنف است نر و ماده نر آن درخت كوچك و كثير الاغصان و خشن و كوتاه و برگ ان مدور و صلب و مزغب و گل
شبيه بگلنار و منبت سنگستانها و صنف ماده آن برگ شبيه ببرگ گندنا و باين آن عرض نصير از بالاي آن
و گل سفيد و نزديك بيخ آن نوعي از طراثيث ميرويد سرخ ياقوتي رنگ و آن بهترين انواع آنست و گاه سفيد و
گاه اشقر بغبرنيا شد و قوت حقيقي اين زياده از ان در جميع اجزاء آن طراثيث را بروي هيوقسطيداس و بيوناني
ايوقسطس نامند و مراد از عصاره لحية التيس عصاره آن طراثيث است و از جمله اجزاء ترياق فاروق همانست و دوا
قوت مانند حضض الا انكه در حضض قوت تحليلست و درين قوت قبض فقط و حكيم مير محمد مومن نوشته كه امين الدوله و
جمعي ديگر بيان نموده اند كه آن شاخهائيست بي برگ مايل بسرخي و درخشندگي و سرخي آن مايل بسياهي و بقدر
شبري و بيشتر آن در زمين و چهار انگشت آن از زمين پيدا و بيرون و منبت آن شوره زارها و اين قول اصح
مينمايد چه بيخ گياه مذكوره نوعي از طراثيث است بهترين آن تازه است طبيعت آن معتدل در گرمي و سردي

و سردی و خشک در دوم و جالینوس در رسالهٔ که گفته نباتیست شجری و گیاه با اندک قبضی مؤلف گوید در شیراز و اصفهان
و نواح آن نباتی کوچک تا بلند شده بسیار دیده و با شاخهای باریک و برگهای باریک بلند و نبات آن بهیئت مجموعی
شبیه بریش بز بزرگ که بیتو تالع مند و اهل شیراز و اصفهانی الالاشنک نامند و تر و تازه میباشد چنانچه ذکر یافت
و تر و تازهٔ آنرا با سرکه و بدون آن برای تبرید مانند کاسنی و کاهو میخورند و محتمل که لحیة التیس این باشد و آنچه در
کتاب مصور فرنگی دیده شده نبات آن بلند هست و یکساق ایستاده دارد و بر آن برگهای باریک بلند شبیه ببرگ
کندنا و گل آن پهن مدور و برگهای آن اندک طولانی و سر آنها متشعب بدو شعبه و غنچهٔ آن فی الجمله شبیه بغنچهٔ گل سرخ
و رنگ گل آن سفید طبیعت آن در آخر دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن قابض و قاطع نزف الدم و اسهال
مراری و دموی و قرحهٔ ریه و مربیخ آن در قبض اقوی و عصارهٔ آن در قبض مانند تخم گل سرخ و مقوی معده و مانع انصباب
مواد بدان و قرحهٔ ریه و امعا و عصارهٔ آن از آن اقوی و آشامیدن عصارهٔ آن با شراب جهت نزف الدم رحم و ضماد آن
مقوی اعضاء ضعیفه و ورم معده و جگر و نزف الدم رحم و در سایر افعال قوی‌تر از اقاقیا اعضاء الراس بیخ آن جالی جرک گوش
و خشک کنندهٔ قروح آن اعضاء التنفس و الغذاء آشامیدن برگ و گل و بیخ آن با ماء العسل الشعیر جهت قرحهٔ ریه و عصارهٔ
آن جهت نفث الدم و نزف الدم اعضاء باطنی و جهت تقویت معده و حبس بطن و قرحهٔ امعا بمقدار شربت از عصارهٔ
آن ماسه درم و از برگ و گل آن تا چهار درم الجروح و القروح ذرور برگ و گل آن جهت اندمال و التیام جراحات کهنه و رفع تعفن
آنها و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع الاورام ضماد گل آن محلل اورام حرق النار و گل آن با موم روغن جهت سوختگی
آتش السموم محمد بن زکریا خوردن بیخ لحیة التیس را دافع سموم دانسته مضر رده مصلح آن عناب بدل آن حضض و
اقاقیا است و گلنار و تخم آن **فصل اللام مع الخاء المعجمه لخنیس** بفتح لام و سکون خاء و کسر نون و سکون یاء مثناة
تحتانیه و سین مهمله لغت یونانیست ماهیت آن نوعی از حنیر یا بری است نبات آن قریب بدو رعی و گل آن بنفش و
بری و جبلی میباشد و هر دو در صورت متشابه بهم مگر آنکه جبلی آن اقوی است و خشن تر و کوتاه تر از بری و دانهٔ آن سیاه
و تلخ و بقدر بدسنی بعضی آنرا سراج القطرب دانسته اند طبیعت آن در سوم گرم و خشک خصوص گل و تخم آن افعال و خواص آن
آشامیدن دو درم از آن هر دو نوع مسهل قوی و یکدرم آن جهت لسع عقرب شیاله و چون گل آنرا بر روی عقرب اندازند آنرا
بکشد **فصل اللام مع السین المهمله لسان** بکسر سین و لام و الف و نون لغت عربیست بفارسی زبان و بهندی جیبه
نامند ماهیت آن از اعضاء مرکبه بدن حیوان و در دهن آن واقع و مرکب از لحم رخو بلدو ی سفید و عروق و عصب و عضلات و غشاوه
معروف است و مخلوق از برای بر آمدن آواز از دهان و تکلم و افاده و استفاده و القاء ما فی الضمیر بغیر و تقلیب غذا در حین مضغ و

اعانت بر بلع و حفظ رطوبات نازله از دماغ و خارجه از سینه و معده و غیر اینها از منافعیکه در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است و نیز خالق جل اسمه نموده اند فواید از اینتفصیل طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن خفیف سریع الانحدار و مرطب بدن و با او و به حاده خوشبو زیاده کننده منی المضار سریع التعفن مصلح آن طبخ آن با سرکه و با گشنیز خشک و زیره و خوردن آن در مبرودین و در محرورین سرکه و گشنیز خشک خوردن است **لسان** واثر اوان الثور و کحلا نیز نامند بجهت آنکه گل آن برنگ کحل است ماهیت آن نباتی است بالزوجت و رایحه آن شبیه بالحمار و غیر لسان الثور است برگ آن عریض مفروش بر روی زمین و مستدیر و در خشونت مانند برگ گاوزبان و از میان برگ آن شاخی میروید بقدر ذرعی و بر سر آن گلی سرخ رنگ و فرق میان برگ این و برگ لسان الثور آنست که برگ این عریضتر و مدورتر و بو شبیه بحمار و لزوجت آن زیاده از لسان الثور و گل آن آویخته بسوی زمین و خام و نجیته برگ آنرا میخورند بخلاف برگ و گل لسان الثور که باین اوصاف نیست طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن جهت علل زبان انسان و شتر و غیر آن از حیوانات و بثوری صلب سرخ که ظاهر میگردد بر زبان مانند حب الرمان و آنرا حارس مینامند و جهت قلاع و سایر امراض حاده دهان و خفقان و حرارت معده نافع **لسان الابل** بالف مکسوره و با موحده و لام لغت عربیست ماهیت آن غیر رعی الابل است و غلط کرده کسیکه آنرا لسان الابل دانسته بلکه آن نباتی است ما بین گیاه و شجر و شاخ آن پراگنده و مربع مایل بسفیدی و برگ آن شبیه ببرگ تفاح و از آن بلندتر و باریکتر و اندک خشن و مجعد شبیه بجعد ثیاب تازه شسته و با زغب نرمی و سفیدی از رنگ و خوشبو ثقیل الرایحه و ثمر آن زرد و مایل بسیاهی منبت آن زمینهای خشن طبیعت آن در دوم سرد و خشک در سوم گرم و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن مفتح و جالی اعضاء الفم والغذا والنفض اشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ آن و مطبوخ برگ آن جهت رفع لکنت زبان و اضطراب و تحلیل آن و قروح باطنی و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و آب طبیخ آن با موبیزج و عناب مفتح سده و مدر بول و رافع التهاب باطنی القروح والجروح و ضماد آن منقی قروح خبیثه و مجفف قروح و التیام دهنده جراحات و اشامیدن آن جهت قروح باطنی و ظاهری و استنجا باب مطبوخ آن مسکن حکه فرج و مقعده و ذرالرنبه خضاب آن با حنا سیاه کننده موی سر و شستن باب آن و بعد از آن خضاب نمودن نیز سیاه کننده موی است مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده اوقیه و شراب آن که هفتاد مثقال آنرا دو مثقال هفتاد رطل آب انگور ریخته ترتیب دهند جهت نفث الدم و سرفه و سستی عصب و قرحه گرده و مثانه و احتباس حیض نافع مقدار شربت آن تا یکرطل السموم جهت گزیدن شفنین بحری نافع است **لسان الثور** بفتح ثاء مثلثه و سکون واو و راء مهمله لغت عربیست بفارسی گاوزبان و بیونانی فوو بلاطینی بکلوزم و بلعجمی و دیگر نبراجم و بهندی سنکاهولی نامند

ماننده ماهیت آن نباتیست جمیع اجزای آن با خشونت و مزغب و منقط بنقطهای شبیه بخار و ساق آن باریک و خشن مانند پای
ملخ و سبز مایل بزردی و بقدر ذرعی و برگ و آن بزرگتر سبز ضخیم و با خشونت و منقط بنقطهای سفید شبیه بخار و مزغب شبیه
بزبان گاو و مفروش بر روی زمین و عریض است و تازه آن سبز مایل بزردی و کهنه آن مایل بسیاهی و هر چند کهنه تر گردد
سیاه تر شود و گل آن لاجوردی رنگ بشکل گل تاتوره و از آن کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک اندک طولانی و سفید از حب القرطم
اندک باریکتر و در رقمی و اندک لعابی و تخم آنرا اند وریز گفته اند منبت آن اکثر بلاد خصوص گیلان که در آنجا بسیار خوب میشود
و در عظیم آباد از ملک هند نیز میشود ولیکن برگ آن نازک و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته قسمی را که در اصفهان
و بعضی بلاد گاوزبان مینامند مرماحوز است و گل آن لاجوردی و کوچک و بد و در مینا باشد و بهترین آن گاوزبان تازه ضخیم
سبز مایل بزردی منقط گیلانی است طبیعت تازه آن در اول گرم و تر و خشک آن از رطوبت کمتر و مایل به یبوست و
قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گل آن الطف جمیع اجزای آن افعال و خواص آن مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی
و اعضاء رئیسه و حواس و ملین طبع و مسهل مره صفراء و اخلاط محترقه و سوداء متولد از خلط سوداوی و تسکین
اعراض آنها و امراض سوداویه مطلقا اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن آن با مطبوخات مناسبه
جهت برسام و سرسام و مالیخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنگ رخسار و تفریح و رفع خشونت قصبه ریه و سینه
و سرفه و ضیق النفس و ورم گلو و سینه و تشنج و خفقان سوداوی و توحش و وسواس و حدیث نفس و فرح و خوف   فرح بیج
و غم و هم و یرقان و سنگ گرده و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا با شکر و یا با ماء العسل جهت خشونت سینه و قصبه ریه
و سرفه و ضیق النفس و آشامیدن دو درم گل آن با یکدرم گل ارمنی و دو درم شکر جهت خفقان و خشونت سینه
و سرفه و انعاش حرارت غریزی و قوی و ازاله یرقان و تفتیت حصاة و تصفیه رنگ رخساره و ذرور محرق آن در
دهان جهت قلاع دهان اطفال و تسکین لهیب و سوزش دهان و سستی لثه و بدستور نیز محرق آن ولیکن از آن
ضعیفتر مضر بسپرز مصلح آن صندل سفید مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا پنجدرم و در مطبوخ و منقوع از پنجدرم
تا ده درم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل آن ابریشم خام محرق و چهار دانگ آن پوست اترج و نیز بوزن آن ریباس
و نصف آن سنبل و ربع آن اسارون گفته اند و چون از آب آن و آب سیب و آب میوه شرابی ترتیب دهند و
مثقال آن تفریح بخشد یکرطل شراب کند بدون ازاله ثقل و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس و خفقان
سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از جرم و مطبوخ آنست و بعضی اقوی گفته اند مقدار شربت آن تا چهار
اوقیه **لسان الحمل** بفتح حاء مهمله و میم و لام لغت عربیست و دیسقوریدوس آنرا کثیر الاضلاع و ذو سبعه

اضلاع نامیده و بفارسی بارتنگ و بترکی بانغ بیر یانغ و لسان الحمل کبیر را بفرنگی بنت اک میسور و صغیر را بنت اک میسور نامند ماهیت آن از حشیش مرماخوز است و دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر را برگ شبیه بزبان گوسفند و سبز طولانی و اندک عریض و ساق آن بقدر ذرعی و پراگنده و مایل بطرف زمین و سرخ رنگ املس و از وسط نبات آن ساقهای باریک بلند رسته بر سر آن و گل آن زرد رنگ و تخم آن مدور ریزه سیاه رنگ مایل به بنفشی و بیخ آن سبت و مزغب و با سطبری بانگشتی و صغیر را نیز بدستور الا انکه برگ این از آن کوچکتر و سرخی ساق کمتر و تخم آن بزرگتر و کبیر اقوی از صغیر و در منافع نیز از آن زیاده و از مطلق آن مراد صغیر است طبیعت آن در دوم سرد و خشک و تخم و بیخ آن را یبوست زیاده از برگ و حرارت کمتر و بعضی بسر حد تجفیف و یبوست آن بحد لذع نرسیده افعال و خواص آن مرکب از جوهر مائی و ارضی و از جوهر مائی تبرید مینماید و از جوهر ارضی قبض و آب برگ آن لطیف اعضاء الراس اشامیدن آن حابس نفث الدم و نزف الدم همه اعضاء باطنی و رعاف و صرع و سعوط و ضماد آن بر پیش سر و سینه نیز و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن که از حرارت باشد و مکرر مضمضه بمطبوخ یا آب طبیخ بیخ آن و یا مضغ آن و با آب برگ آن جهت درد دندان و قلاع امراض دهان و بثور عدسه آن و تقویت لثه مسترخیه و دامیه و با آب برگ آن جهت رفع قلاع دهان و قطور و طلاء آب برگ آن جهت رمد حار مفید و سائیده میشود و شیافات چشم در آب آن و داخل ادویه عین کرده میشود اعضاء النفس تخم آن حابس نزف الدم و اشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بدل سلق جهت ربو و اشامیدن عصاره آن جهت دق و سل و نفث الدم و قرحه ریه و ربو دموی و صرع اعضاء الغذاء و النفض اشامیدن عصاره آن مقوی کبد حار و طحال و گرده و مفتح سده آن و مسکن تشنگی و دفع فساد هضم و قی الدم و نزف الدم اعضاء باطنی و حرقت البول و سیلان خون بواسیر و حیض و بیخ و برگ و تخم آن مفتح سده کبد و گرده و مثانه و در ادویه مفتحه اینها داخل کرده میشود و جهت قروح امعاء و اشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بجای برگ چغندر جهت استسقاء حار و مطبوخ آن با نمک و سرکه و عدس جهت اسهال دموی و اشامیدن آب برگ آن با طلا جهت درد گرده و مثانه و اشامیدن و یا احتقان به تخم و یا عصاره آن جهت قرحه امعاء و حبس خون بواسیر و حمول آن جهت درد رحم و حادث از احتقان آن الحمی گفته اند اشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه و چهار عدد بیخ آن جهت حمی ربع و همچنین با چهار اوقیه و هم شراب ممزوج کرده و اشامیدن عصاره آن نیز جهت حمیات حاده نافع السموم ضماد آن با نمک جهت سمیت سگ دیوانه گزیده الجروح و القروح و حرق النار ضماد آن و بدستور ذرور آن جهت تنقیه چرک و تجفیف و اندمال قروح خبیثه و مزمنه و جراحات عمیقه و سوختگی آتش و نار فارسی و قروح ساعیه داکله و باطین ... و استفراغ جهت حمره بلغم

بجهت داء الفیل و منع تزاید و موجب ضمور آن الاورام و البثور محلل اورام حاره و نمله و شری و حمره بجای مهمله کرباد
سرخ باشند و ورم پس گوش و خنازیر و تعلیق بیخ آن بر گردن نیز جهت خنازیر موثر المضار گویند مضر ریه مصلح آن
عسل و عصاره آن مضر طحال و مصلح آن مصطکی مقدار از آب برگ آن از ده مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض بستانی
و تخم آن در افعال مانند عصاره برگ آن و بوره آن قابض و مقوی امعا و رافع زحیر و بروغن بادام و یا روغن گل جرب کرده
و یا در آب جوش نموده آن نیز رافع مغص و حابس نزف الدم اسافل بدن مقدار شربت آن تا سه درم و عرق برگ بارتنگ
که مانند گلاب بقرع و انبیق مقطر نموده باشند در تقویت قوت ماسکه بعدیل و در همه افعال از عصاره برگ آن ضعیفتر است

لسان السبع بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله ماهیت آن نباتیست بقدر دو ذرع و شاخهای آن پراگنده و برگهای
آن طولانی و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانهای آره و مجعد و صلب و رنگ آن سبز مایل بزردی و سفیدی و بر سر شاخهای
آن قبهای مستدیر و گل آن بنفش و بیخ آن سیاه مربع منبت آن زمینهای سنگریزه و ربیعی است طبیعت آن در سوم
گرم و خشک افعال و خواص آن اشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و قرحه بیخ آن جهت اورام حصی و اخراج
جنین نافع است **لسان العصافیر** بفتح عین و صاد مهملتین و الف و کسر فاء و سکون یاء مثنات تحتانیه و راء مهمله
بفارسی زبان گنجشک و بهندی اندر جو و لشیرازی تخم اهر خوانند ماهیت آن ثمر درختی است از قسم درداد و عظیم و برگ آن
شبیه ببرگ بادام و ثمر آن در خوشه و در غلافها و هر یک از هم متفرق و در هر غلافی یک دانه با هر یک طولانی شبیه بزبان
گنجشک ظاهر آن اندک تیره رنگ و باطن آن سفید مایل بزردی و با تندی و تلخی و قوت آن تا ده سال باقی میماند
و در ملک هند و بنگاله کثیر الوجود و دو نوع میشود یکی تلخ با حدت و دویم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعه برنج بهم
میرسد و بلندی نبات آن از برگ نبات برنج باریکتر و نازکتر و خوشش تر و سبز تیره شبیه ببرگ بید و از آن اندک
پهن تر و سر برگها کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و دانهای آن در غلافهای سبز تر شبیه بخار و گل آن ریزه و از
تلخ آن سفید مایل بزردی و از شیرین آن بنفش و ثمر تلخ آن نیز بهیات شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن
بالیده تر و رنگ باطن آن بنفش طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در اول تر نیز گفته و با رطوبت فضلیه افعال
و خواص آن مسکن ریاح و برگ آن قبوضت اعضاء الصدر اشامیدن ثمر آن جهت مغص و درد کمر و رحم و ادرار بول
و تفتیت حصات و تقویت اعضاء تناسل و تحریک و ازدیاد باه مفید و فرزجه آن با عسل و زعفران بعد از طهر معین
بر حمل و مجرب گفته اند المضار مصدع محرور مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن جهت باه به تنهایی تا سه درم و
با معینی تا دو درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوز بوا و نصف آن بهمن سرخ و بالوری سرخ بوزن

سکن درد و بیلو و نیمگاه ...
خفقان و فتق انفصع ...
اعضاء و نقص اشامیدن ...

آن و با مغز گردگان و با کبابه الجروح والقروح ضماد برگ آن منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه آلات المفاصل ضماد پوست
آن با سرکه جهت کوفتگی عضل نافع **لسان الکلب** بفتح کاف و سکون لام و باء موحده بلاطینی امیره گویند شبیه
کلوره و ببر بربری نیکو کالشش نامند ماهیت آن گویند لسان الحمل است و بعضی حماض دانسته اند و بعضی گفته اند نباتی
است ملیح و ساق آن زیاده بر دو درع و با شعبهای بسیار و گرد و باریک و برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ
و از آن دراز تر و با تقعیر و بسیار نرم املس و اطراف آن تند و گل آن بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید بر شعبه
با شعبهای باریک مانند ریسمان و مشتبک بهم و در اول تابستان میروید و منبت آن تر و تنک انهار طبیعت آن در اول
گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن آشامیدن بقدر یک رطل با عسل رافع صلابات طحال القروح والجروح ضماد آن ملزق
جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه موثر است **فصل اللام مع الصاد المهمله**
لصیقی بفتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و کسر قاف و یاء و آنرا از ان الذیب نیز نامند و در شکار
معروف لکاسق است ماهیت آن نباتی است خاردار که بر جامه بچسبد و از آن جهت اسم لصیقی نامند و ساق آن
زیاده بر فرجی و لسطبری انگشتی و برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن کوچکتر و ضخیم تر و تخم آن بقدر فندقی
و نخودی طبیعت آن در آخر اول گرم و خشک افعال و خواص محلل و جالی اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن با عسل
جهت سرفه بادرد و خشونت سینه و ضماد آن با روغن گل جهت ضربان ورم معقده بغایت نافع و جشول آن سرخ کننده
رخسار و مغز و تخم آن منبهی است **فصل اللام مع العین المهمله لعاب** بضم لام و فتح عین و الف و باء موحده بعربی
ریق و بفارسی آب دهان نامند ماهیت آن معروف است افعال و خواص آن جالی خصوص لعاب دهان صائم
یعنی شخص ناشتا و چون آب دهان صائم را بر گوش کسیکه از ادرب گرم بستوهی باشد ریزند تسکین دهد و گرم
آنرا نکشد و بر آورد و طلاء آن محلل خون مرده و جالی بهق و کلف و قوبا الاطفال را نافع و چون در دهن مار اندازند آنرا
بکشد **لعبت بربری** بضم لام و سکون عین و فتح باء موحده و تاء مثنات فوقانیه و فتح دو باء موحده در میان هر دو
راء مهمله و در آخر یا ماهیت آن بیخیست شبیه بسورنجان و باریکتر از آن و مانند سر سپستان و طعم آن تلخ
و تند و در مصر معروف بیتر یافت و از نواح افریقیه آورند و بانقیدان مغشوش بسورنجان مینمایند و بعضی سورنجان
را باین نام خوانند و اشتباه است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی
حرارت غریزی اعضاء الصدر و النفس آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون
حیض و بواسیر و اوجاع صدر و امثال آن نافع السموم رازی جهت سم افعی و سموم سایر هوام بغایت نافع دانسته اند

دانسته اند و مداومت آن باعث سرخی رنگ رخسار مقدار شربت آن دو درم که در سویق بسیار خوشبو شده باشد تا رفع غایله
حدت آن گردد المضار اکثار آن مورث امراض حاره و مصدع مصلح آن کتیرا بدل آن بوزن آن تخم گرگان است
و چون اطفال و بانعوذ الشان بغلطی بخورند قی و اسهال آورد تا بحدیکه سرخی چشم و حالتی مانند مستان احداث
نماید و اگر زن باشد اختناق رحم و هلاک سازد و تدبیر آن قی نمودن بروغن و عسل و بعد از آن انیسون خوردن است **لعل**
بفتح لام و سکون عین و لام گفته اند معرب از لال هندیست ماهیت آن از احجار جدیده است که تازه اطلاع بر آن بهم رسیده
و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مولف منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از سی سال متجاوز است که سالی
بسبب زلزله عظیمی کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر گشت و از جنس یاقوت است و رنگ آن از رنگ
یاقوت در سرخی کمتر و اندک مایل بنفشی و از هوائی و از یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان از ممالک توران
و در دکن نیز بهم میرسد و بدخشانی بهتر و سرخی آن غالب و صلب تر از دکهنی و دکهنی نرم تر و اندک و تیره تر
و وافر تر از بدخشانی و کم بهاتر و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت است که باختلاف مکان بدین نحو متکون میگردد و
یاقوت در حرف الیاء مع الالف ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل مایل بحرارت
و در دوم خشک افعال و خواص آن در تفریح دل و اعصاب و قوت باصره قوی تر از یاقوت و خاصیتش ترف الدم و بواسیر
و در جمیع علل سوداوی قوی التاثیر مقدار شربت آن از یک قیراط تا یکدانگ و بعضی تا نیم دانگ گفته اند **فصل**
اللام مع الفاء **لفاح** بضم لام و فتح فاء و الف و حاء مهمله لغت عربیست بفارسی یابروج و بهندی مندبر نامند و معدم
یابروج و بیخ آن اسم
باذنجان است ماهیت آن ثمر یبروج بری است و بیخ لفاح عبارت از یبروج سریانی است و در حرف الیاء ان شاء الله
تعالی مذکور خواهد شد و نر و ماده میباشد قسم ماده آنرا برگ عریض و مفروش بر روی زمین و شبیه ببرگ کاهو و
از آن کوچکتر و مایل بسیاهی و ثقیل الرایحه و گل آن سفید و ثمر آن از زیتون بزرگتر و زرد و لیس بسیار بعفص و بعد از رسیدن
باعطریت و مایل بشیرینی میگردد و آنرا لفاح الجن نامند و تخم آن شبیه بتخم سیب و بیخ آن دو سه عدد و متصل بهم ظاهر
آن سیاه و باطن آن سفید و پوست بیخ آن سطبر و مایل بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان و بی مو
یعنی لیفهای شبیه بموی که در یبروج میباشد در این نیست و قسم نر آنرا برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمر آن بقدر
خیار و زرد و بیخ آن در سطبری متوسط و صنفی از آن را تنبت مقابر و مواضع سایه دار و برگ آن کم عریض و در طول
بقدر شبری و مایل بسفیدی و بی ساق و بی گل و ثمر و بیخ آن دراز و بسطبری ابهامی و سفید و این قوی ترین اقسام است
و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قوی ترین اجزاء آن پوست بیخ و عصاره و آب سایل از آنست طبیعت آن در آخر سوم

سرد و خشک و گویند خالی از اندک حرارت نیست و ثمر آن سرد و تر و آنچه در جوف بیخ آنست عدیم القوت افعال و خواص آن
مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و مسکر و منوم و مسمن بدن اعضاء الراس طلاء
آن جهت درد سر و بوئیدن آن منوم و صداع حار را نافع و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء
و النفض اشامیدن شش قیراط از پوست بیخ آن با آب و عسل جهت رفع بیخوابی و خفقان حار و اسهال صفراوی و حرقة البول
نافع و مقی بلغم و مره سوداست و گیاه آن مدر بول و حمول تخم آن با کبریت قاطع حیض اعضاء المفاصل ضماد پوست بیخ آن
با آرد جو جهت درد مفاصل حار الاورام و البثور طلاء آن محلل اورام حاره و با سرکه جهت حمره و ضماد برگ آن با آرد جو جهت
اورام حاره و برص الزینة طلاء شیر آن جهت کلف و نمش و اشامیدن یک درم از تخم آن لعابات سرخ کننده رخسار
مانند سرخی که از حمام بسیار گرم بهم میرسد و طلاء پوست بیخ آن مولد قمل در زهر و غشکه باشد السموم طلاء پوست
بیخ آن با عسل و روغن زیتون جهت گزیدن هوام و بدستور تخم آن و برگ کوچک آن فاد زهر عنب الثعلب سمی
قتال مقدار شربت آن از سه قیراط تا یک درهم و دو درهم آن کشنده است باختلال عقل و سبات و غشیان مصلح آن
قی کردن بروغن و عسل و بعد از آن عسل و سداب بری و خردل و انیسون خوردن و بعضی گفته اند آب سرد نوشیدن
المضار اکثار بوئیدن آن محدث سکته خصوص آنچه برگ آن سفید باشد مصلح آن بر موم بوئیدن و تخم خشخاش و
بوزن آن جوز القی مغز گفته اند و شامیدن تخم سه عدد آن باراز یانه و شکر سکر با تفریح آورد و بیغابله است **لفلف**
بفتح لام و فا و شین معجمه ماهیت آن درختی است عظیم بنبت آن نواح شام و در هنگام تری و سبزی یاز و دو مشتعل
میگردد و در خشکی و بر آتش در آن تاثیر نمینماید و ابن ابی خالد گوید مراد از قول حق سبحانه تعالی در قرآن مجید و من الشجر
الاخضر نارا آن درخت است افعال و خواص آن طلاء برگ خشک مسحوق آن رافع برص و بهق و عصاره تازه آن رافع
قوباست حکیم میر محمد مومن نوشته که انطاکی گوید که آن چوب صنوبر است **فصل اللام مع القاف** **لقلق** بفتح دو
لام و دو قاف معرب لک لک فارسی است ماهیت آن از جمله طیور معروفه است کبیر الجثه که در اوایل ربیع میاید و گاه
متوطن میگردد و از جای خود نقل نمینماید و از خار خانه میسازد برای محافظت بچهای خود از مار زیرا که مار دشمن
بچه آنست و آن نیز بسبب حرارت و یبوست مزاج خود مار را می بلعد و بان ضرر نمیرساند و گوشت آن بد بوست
برای بودن خوراک آن حشرات و خباثت طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن اعضاء الراس
و غیرها خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و خدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکمه در اعضاء و ضعف باه و سموم
منهوشه و گوشت بچه آن بهتر از بزرگ آن مضر محرورین مصلح آن روغن کنجد و طبخ آن با سرکه و کرفس و گشنیز بسیار

بسیار و زیت شیرین را بعد و بعد از ادام و شراب بر آن بپاشانند و بیضه آن در جمیع افعال قوی‌تر اگر گوشت آن و
زهرهٔ آن را نافع شبکوری است اکتحالاً و خون آن جالی و جهت ازالهٔ بهق و وضح نافع طلاء آن با سرکه و سرگین
آن جالی بهق و کلف و آثار جلد و با بیضهٔ آن سیاه کنندهٔ موی و رافع صرع است **فصل اللام مع الکاف لک**
بضم لام و کاف و بفتح کاف نیز آمده ملقب بفارسی لاک و بهندی لاکه بحذف ها نامند ماهیت آن صمغ نباتی است که در مملکت هند و بنگاله
بهم میرسد و از سرشاخهای بعضی اشجار بر میآید و منعقد میگردد و سرخ رنگ شبیه بتوت سرخ و بعضی جاهای آن بقدر
لیموی و نارنج میباشد و این را لاک خام و بهندی لاکه چپوری نامند و از درخت مدرکه بفارسی کنار نامند و درخت
پیپل و بر و غیر اینها الحمل آید و آنچه از درخت کنار بعمل میآید بهتر است و از طبخ لک خام در آب و اخذ آب آن انواع رنگهای
سرخ بعمل میآید و به رنگت نامی و آنچه از آب مطبوخ آن بانعقاد بعمل میآورند بهندی گلال بکاف عجمی نامند و آنچه آب آنرا
در پیه گرفته اقراص ساخته میسازند بفارسی کناد و بهندی الیاو مهاور نیز گویند و ثفل لاک مطبوخ آب گرفته را او رقهای
نازک میسازند و آنرا بهندی چپڑ او شبیر ازی دو چین میسازند و بهترین آن مستعمل در طالب سرخ شفاف صافی تازهٔ خام
غیر مطبوخ مغسول آن است زیرا که مغسول آن در بعضی مواد بهتر از غیر مغسول است و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و شفاف
صافی تازهٔ آن است و این در غیر طب مستعمل و قوت آن تا ده سال باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم و در سیوم خشک
و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و مغسول آن الطف و غیر مغسول آن اقوی افعال و خواص آن جالی و محلل و منقی اخلاط
و حابس اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آن جهت فالج و نفث الدم و سرفه و ربو و خفقان و تقویت
معده و جگر و احشا و تفتیح سدهٔ کبد و طحال و استسقاء لحمی و زقی و یرقان و ضعف گرده و سایر اعضاء و تنقیهٔ اخلاط باردهٔ
و وجع کبد و تحلیل اورام باطنیه نافع و آشامیدن یکدانگ تا دو دانگ مغسول آن با شیر بز تازه دوشیده بقدر سی مثقال
جهت حبس نفث الدم مجرب بمصر شیر بز مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن در تفتیح دو ثلث آن ریوند
و نیم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر الخواص لاغر کنندهٔ بدن است بالخاصیت و چون هر روز یکدانگ آنرا با سرکه
بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز بغایت بدن را لاغر کند و چیزی دیگر بدان نرسد و همچنین چون سه چهار مثقال آنرا
با سرکه در سه چهار روز بنوشند و چون اشنان سبز را کشتمان روز بخسانند پس لک خام صافی اضافه نموده به
آتش ملایم بجوشانند تا دردی و صافی آن از هم جدا شوند و آب اشنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صافی آنرا
جدا کرده با صمغ عربی جمع و منعقد نمایند و این را بهندی گلالی نامند و در نوشتن و نقاشی بهتر از رنگ شنجرف و ثفل
آنرا از موزر زرگری و زرگران در لحیم و استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض است آشامیدن آن در قطع

حقیقی از مجربات و طریق غسل آنست که بگیرند لک خالص از چوب و خاشاک صافی خام را و چند یا همین نرم بکوبند و ابکیه بوچینی
و بیخ اذخر در آن جوشانیده باشند اندک اندک بر آن ریزند و بآهستگی بمالند تا لک آن گرد و بعد در پارچه حریری تنگ
بریزند و بمالند و آنچه در آن بماند باز بدستور با آب مذکور بسایند و از حریر بگذرانند تا بخشکی گردد و آب بالای آن را بریزند
و خشک نموده سوده بکار برند و نیز دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز و داء اللک نسخ متعدده
و سفوفات و اقراص آن نیز ذکر یافت و بدانکه رنگ آن مخصوص بابریشم و پشم است بخلاف غیر آن و لیکن باید که ابریشم
و پشم را اولا در مطبوخ آن با طرطیر کرده صاف کرده باشند یک شب بآتش ملایم بجوشانند و طرطیر باید که بیخ جزو و از
لک صد جزو باشد و بدون طرطیر تاثیر ندارد و رنگ آن خوب نمیشود **فصل اللام مع النون لنخیطس** بفتح لام و سکون
نون و کسر جیم و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم طاء و سین مهملتین لغت یونانی است و در شام میشم نامند ماهیت آن
نباتی است دو صنف میباشد بستانی و صحرائی بستانی را برگ مانند برگ گندنا و منحنی بطرف اسفل و سرخ برنگ خون
و بیشتر برگهای آن از بیخ آن میروید و کمتر بر ساق آن و ساق آن بقدر دو شبر و بر سر آن گلی سیاه شبیه
بقلنسوه و در آن صورتی شبیه در شکل بشرح الجره و در جانب سر آن برگی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه به بزرگ
منبت آن اماکن خشنه و جاهای نمناک و صنف صحرائی را برگ مانند اسقولوقندریون و از آن خشن تر و شریف آن بزرگتر طبیعت
آن گرم و خشک و خشکی آن زیاده بر گرمی افعال و خواص بستانی آشامیدن بیخ آن مدر بول مقدار شربت از جرم آن یک مثقال
و از طبیخ آن دو اوقیه و آشامیدن خشک صحرائی آن با شراب و یا با سرکه جهت سپرز مقدار شربت آن تا دو درم الجروح
والقروح ضماد تازه صحرائی آن مانع زیادتی جراحات و باعث تنقیه و التیام آنهاست **فصل اللام مع الواو لوبیا**
بضم لام و سکون واو و کسر باء موحده و فتح یاء مثنات تحتانیه لغت هندیست و بیونانی میلهیس و بقبطی مامیراو برومی فسولن و بعربی فرنقیا نامند
و بلغاتی نیز مشهور بلوبیا است و اثر الوبیا و تامروان نیز گویند ماهیت آن حبیست از حبوب ماکوله مشهوره و در اکثر بلاد
بهم میرسد و نبات آن شبیه به بلبلاب کبیر و بعضی الشاه و اکثر مفروش بر زمین و بر مجاور خود میپیچد و برگ آن از برگ بلبلاب
بسیار تر و املس و گل آن ریزه و بنفش و ثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا و از آن باریکتر و دانه آن اند دانه باقلا
کوچکتر شبیه بگرده حیوان کوچکی و در ماه نیسان بکارند و در حزیران برسد و دانه آن بعضی سفید با نقطه سیاهی
بر سر آن و بعضی سرخ و بعضی سیاه نیز و تازه نارس آن را با مغز و غلاف ریزه ریزه بریده با گوشت پخته میخورند لذیذ
میشود و رسیده آن با اجزای غلاف و سرخ آن را چون مکرر در آب جوشانیده و آب آن را تبدیل نمایند سفید میگردد و قوت
آن تا دو سال باقی میماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر و از نخود و زیتون تر و نفاخ تر و سریع الخروج تر از ماش اکرام اغاثی

نخیتن تا دو بار خیسی از لک بطیف مخلوط
تا نشین آن آبهای
نمایند
لک بگذارند

عالی نباید طبیعت سرخ آن در آخر اول گرم و در دوم تر و سفید آن معتدل در حرارت و برودت و گفته اند سفید آن
در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و سرخ آن گرم در تر افعال و خواص آن با قوت جلا و تحلیل و ادرار و اندر پوست
آن زیاده از لب آن ایضا الصدر و العذا و انفض نفاخ و بطیء الهضم و مولد خلط غلیظ خصوص آن و ملین سینه و ریه
و معین بر قی و مولد منی و شیر و محرک باه و مسمن بدن و مدر بول و حیض خصوص اشامیدن آب مطبوخ سرخ آن با قلیلی
قند و از و مغز بادرین و منقی نفاس و مخرج جنین و جالوس در آب مطبوخ سرخ آن مکرر ایضا منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده
و مشیمه جهت درد گرده نیز نافع و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ناروی مشوش مصلح مضار مذکوره آن زنجبیل و خردل و
الکامه و زیره و نمک و زیت و صعتر و فلفل و سقز و طبخ آن با گوشت نیز مصلح آن است فی الجمله و منقی است بالخاصیت و مصلح
آن بهتر از جوارش حبشی و سکنجبین و با الکامه و خردل و سداب چیزی نیست و خوردن با غلاف بسیار مضر مگر آنکه نرم و نازک
و خوب طبخ یافته باشد با ادویه مذکوره لوز بفتح لام و سکون واو و زای معجمه بفارسی بادام بفرنگی آلمند اله ماهیت
آن ثمر است بری و بستانی و کوهی میباشد و هر واحد شیرین و تلخی دارد و شیرین را لوز الحلو و بفارسی بادام شیرین نامند
درخت آن بقدر درخت انار و به و پوست آن مایل بسرخی و تیرگی و گل آن سفید و در میان آن ریزهای زرد رنگ و برگ آن
پهن لمسه بر نرم و درخت بستانی آن بعد از غرس در سال سوم و چهارم ثمر میاورد و مدتی میماند و ثمر آن ابتدا پوست میباشد و در
ابتدا که بغور از هم امتیاز نیافته اند طعم آن عفص پس میل بترشی مینماید و حالا آن ترش و نازک و لذیذ خصوص با اندک نمک و
هر چند نازک تر و خام تر باشد ترش تر و لذیذ تر میباشد پس میل بپختگی مغز و پوست و خشبیت مینماید و چون پوستهای
آن خشبی و صلب گشتند لفه بکردند و مغز آن چرب و شیرین و در این هنگام مغز تازه آن نازک و لذیذ میباشد
و چون بکمال رسید و خشک گشت مغز آن نیز لذیذ و از آن روغن اخذ مینمایند و خام و بریان کرده مغز مقشر از برسه
قند را میخورند و انواع حلویات از آن ترتیب میدهند و داخل تراکیب مینمایند و نیز مقشر آن را با گلهای خوشبو مانند گل بنفشه
و گل سرخ که در زواجم باشند و بید مشک و امثال اینها هر گلی که خواهند پرورده مینمایند و روغن از آن اخذ میکنند عند الحاجت و روغن
آن ببوی همان گل میباشد و یا از آن نقل و حلویات میسازند و با همان قسم میخورند ما حصل هر نحو که خواهند همه خوشبو و لذیذ
و مقوی میباشند و پوست بیرونی آن خشبی و اندک نازک میباشد که بعد از خشک شدن اکثر خود بخود و یا بسودن بادام
های با هم جدا میگردد و پوست وسطی آن صلب سفید رنگ و پوست سوم متصل بمغز آن اندک سرخ تیره و با عفوصت و قبوضت
و بعض انواع بادام که پوست آن رقیق نازک میباشد که بدست شکسته و جدا میگردد که آن را بادام کاغذی مینامند مغز آن
لطیفتر و لذیذتر و شیرین تر از نوع صلب آن و بری و جبلی این نوع را پوست صلب تر و دبیت مغز کمتر و در لطافت و

وحلاوت نيز ضعيفتر از بستانيست وبهترين آن لوز نازک پوست بزرگ مغز چرب بهت طبيعت آن در اول گرم وتر ومعتدل
نيز گفته اند افعال وخواص آن مفتح وحافظ قوتها اعضاء الرأس والصدر حافظ جوهر دماغ خصوص با نبات وجالي اعضاء باطني
ومقوي باصره وملين طبع وحلق وموافق سينه وشيرهٔ آن با شکر جهت سرفه وخشونت سينه وحنجره ودر نفث الدم وذات الجنب
وحبس نفث الدم وبالصف آن زفت جهت قطع سرفه از تجربات وسنون پوست صلب سفيد آن که سوخته باشند وبسر حد رماديت
نرسيده باشد جهت تقويت لثه ودندان وجلاء آن اعضاء الغذاء والنفض ملين اعضاء باطني ولطف سبب جلاء که دارد جهت
قرحه امعاء ومثانه وزحير حادث از رطوبت معده ومولد مني ومسکن حدت آن وحدت بول ومسمن بدن وبا شکر کثير الغذاء
وملين طبع ومفتح با الخبز نيز ملين وجهت قولنج نافع وبادام مطحون لقيل بر معده وبطيء النزول از ان ومشهي سريع النزول
تر از ان وبادام مربا در تغذيه وفربه نمودن بدن بهتر ودر اصلاح گرده قوي الاثر وبو داده آن مقوي معده وقابض و
رافع زحير وسستي آن ومقوي باه وزياده کننده مني لعوق نمودن مقدار يک جوزه معتدل از ان با عسل جهت درد جگر وسرفه
وتحليل رياح خصوص رياح گرده وثمر تازهٔ نارس آن که چغاله نامند با پوست مقوي بن دندان ومسکن حرارت دهان بسبب
برودت وسوست پوست آن السموم خوردن آن با الخبز جهت گزيدگي سگ ديوانه شرباً وضماداً وشکوفهٔ آن محرک باه
مردان وقاطع باه زنان المضار ثقيل وبطيء الهضم در معدهٔ حار ورطب ومضر احشاء مصلح آن مصطکي ومهيج صفرا مصلح
آن شکر وبادام متکرج وفاسد موجب کرب وسقوط اشتها وغثيان وغشي مصلح آن قي نمودن وزبوب حامضه بعد از ان
آشاميدن ودروغن آن الطبيعت معتدل در گرمي وسردي ونوعيت مرطب ومانع خصوص تازهٔ آن افعال وخواص آن اعضاء
الرأس والصدر والغذاء مرطب دماغ وموافق تشنج يبسي ودرمي وبرسام وذات الجنب ورافع سهر وسموم شرباً وتمرنجا
مکرراً وآشاميدن آن با کتيرا وشکر جهت سرفهٔ خشک والصفقيه اواز وقصبهٔ ريه وتليين امعاء ودفع حرارت ويه مسهله مطلقا
وحبوب حاره شرباً وحرب نمودن اعضاء ان وباب گرم والعبه واشياء مناسبه نيز جهت زحير ومغص وتليين امعاء
ودفع قولنج وعسر البول واعانت بر اخراج حصات خصوصاً با حجر اليهود سوده وبا آب گرم بمقدار شربت آن تا نه مثقال الات
المفاصل ودوام تدهين مهرهای پشت بدان جهت نقرس ودفع خميدگي پيران وغرغرهٔ آن با آب گرم جهت خشونت حلق موثر
مضر احشاء ضعيفه مصلح آن مصطکي وبرگ تازهٔ آن مسهل ومسقط کرم معده وخشک آن قابض ورافع اسهال آن
لوز المر بضم ميم وراء مهمله مشدده بفارسي بادام تلخ نامند ماهيت آن مانند لوز الحلوست الا انکه مغز آن تلخ وبهترين
آن نيز تازه بزرگ دانه چرب است طبيعت آن در آخر سوم گرم ودر آخر اول خشک ودر دوم نيز گرم وخشک گفته اند افعال
وخواص آن محلل وجالي ودر تنقيه وازالهٔ اخلاط غليظه معتدل ضماد آن با سرکه جهت درد سر واکتحال آن جهت تقويت باصره الف

الدواء الصدر و الغذاء و النفس جهت ربو و سرفه و ورم سینه و ذریه نافع و عضو صابانش بسته و بانقاع جهت وجع گرده و با عسل
جهت تفتیح سده کبد و طحال و امراض کبد و یرقان و طحال و با ماء العسل جهت قولنج و با سکنجبین جهت علل گرده و تفتیت حصات و ادرار
بول و رفع عسر آن و وجع رحم و اختناق آن و سر عدان جهت خراز و قتل کرم و فرزجه آن مدر حیض الجروح و القروح و الاورام و البثور
ضماد آن با سرکه و با شراب جهت قروح ساعیه و بثور رطبه و حکه و خراز و نمله و جرب و حکه و شرا و طلاء آن جالی کلف و آثار
سورت و با شراب و عسل جهت نهش السموم ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه مفید مضر امعا مصلح آن شکر و نبات و بادام شیرین
و خشخاش و بیخ آن ضماد آن جهت جمیع دردها مفید و ریشه درخت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و محلل و ضماد آن با روغن
گل جهت درد سر بارد و کلف و آشامیدن طبیخ آن جهت تنقیه طحال و کلیه و رفع قولنج و اخراج کرم معده و ضماد خاکستر آن جهت
سوختگی آتش مفید و طلاء برگ مطبوخ آن با شراب جهت خراز مفید بلک ارسطو گوید چون بخورند بادام تلخ را کوبیده با شراب یک مثقال
بنابیند از شراب مست نگرداند و روغن بادام تلخ جالی و محلل و مخفف طبیعت آن در اول دوم گرم و مایل به رطوبت افعال و خواص
آن مسهل اخلاط از جه بینده و مواد به و در نواح معده و باد و به ناسبه جهت ربو و ورم سپرز و درد گرده و عسر البول
و رفع قولنج و اختناق رحم و اورام و القلاب آن و اخراج حصات و حیض و قطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین
و کشتن کرم آن و سعوط آن مخرج جنین و مشیمه از سینه طلاء آن جهت رفع آثار رخسار و کلف و جبین گونه و شقاق عارض
از سر الجروح و القروح طلاء آن با شراب جهت قروح رطبه و سپرز و خراز نافع مقدار شربت آن تا چهار مثقال و صمغ درخت
بادام شیرین و تلخ نایب مناب صمغ عربی است و بادام تلخ پرورده پربهاین مصلح و معدل نفس است نزد گرسنگی کاذب
و بادام لطوه شکر و منقی سینه و مدر لو و مسهل بطن و مولد نخمه و مصلح آن شکر و نبات و لوز بری و لوز جبلی درخت آن
بزرگ و درخت لطوه بستانی کوچکتر و برگ آن ریزه و گل آن مایل بسرخی و با نظر بیت و ثمر آن کوچکتر و با تلخی و قبض بسیار و مغز جلوز
است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جهت تقویت معده و دفع رطوبات و بلغم و امراض بارده آن و قی و
اسهال نافع مقدار شربت آن تا سه درم و از گل آن تا دو درم لوز الصنوبر بفتح دو باء موحده و و راء مهمله ساکنه ماهیت
آن قسمی از لوز بری است شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر از آن و زرد رنگ و در جوانب آن شعبها که مغز آن نرسیده طبیعت
آن گرم و خشک و بسیار قابض و روغن آن از ارتب السوداء نافع باشد و مذکور شد در حرف الراء مع الیاء مثنات تحتانیه لوسیماخیوس
بضم لام و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح میم و الف و کسر خاء معجمه و ضم یاء مثنات تحتانیه و سکون واو
و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الذهب و نزد اهل اندلس قصب الذهبی و خوصیه مصغر خوصه و لحوخ الماء و عود الریح
بزرگ و هندی جورا و راج ناکیه بنز یابند ماهیت آن نوعی از سراج القطرب است و آن نباتی است قریب بذرعی و بی ساق و شاخهها

آن باریک و گرد و از میان هر جوف گرهی برگها رسته شبیه به برگ بید و طعم آن با اندک قبضی و گل آن سرخ مایل بزردی طلائی رنگ منبت
آن آبهای ایستاده و حوالی زراعتها و مستعمل برگ و عصارهٔ آن طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک و انطاکی گرم و خشک در دوم دانسته
افعال و خواص آن قاطع رعاف و نزف الدم بهمه اعضا و فرزجه برگ آن قاطع سیلان حیض و حقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و ضماد آن
جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهت دراز کردن موی و بخور آن گریزانندهٔ هوام و در قتل موش مجرب دانسته اند و مضر به
مصلح آن عناب مقدار شربت از آب آن نیم مثقال و از برگ آن یکمثقال است **لوجیدنطیوس** بضم لام و سکون واو و فتح عین
مهمله و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون نون و ضم طاء مهمله و سکون
واو و سین مهمله ماهیت آن ابن تلمید و محمد بن احمد گفته اند گیاهی است برگ آن شبیه به برگ اسقولوقندریون و تخم آن
مثلث شکل و بری و بستانی میباشد بری آن گرمتر از بستانی افعال و خواص آن آشامیدن برگ خشک آن و ضماد پوست
آن با سرکه جهت جرب مجرب و جمیع اجزای آن جهت التیام زخمها مفید است **لوف** بضم لام و سکون واو و فا لغت عربیست
و بفارسی فیل گوش و بفرنگی کونکلوس و سریانی طیس عیز نامند یعنی شبیه بمار ماهیت آن نباتی است و دو قسم میباشد
قسم اول لوف الکبیر یعنی بزرگ و آنرا لوف الارقط و لوف الحیه نامند جهت مشابهت ساق آن بمار ابلق و بیونانی دراقنطیون
و دراقیطن نامند یعنی لوف الحیه ماهیت آن ساق آن ستبر و شاخهای آن مانند عصا و رنگ ظاهر آن مرقش یعنی
مانند مار ابلق و برگ آن شبیه به برگ لبلاب کبیر و منقش و با رنگهای مختلف و ثمر آن مانند خوشه و در ابتدا اسفید و بعد
رسیدن زرد و بیخ آن مانند بلبوس و منبت آن مکانهای نمناک و سایه دار طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و با
جوهر ارضی افعال و خواص آن ملطف و مخرج و مقطع اخلاط غلیظهٔ لزجه و مفتح سدد و لعابیت جالی اعضا و العین قطور عصارهٔ
آن رافع بیاض عین حادث از قرحه الاذن قطور آب خوشهٔ تازهٔ آن با روغن زیتون مدر بول و رافع عسر آن و رافع
حصات اعضاء الصدر و النفس آشامیدن لوف کبیر جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و ربو کهنه و با عسل و با شراب محرک
باه و با سرکه مسقط جنین و حمول آن مخرج جنین و بوئیدن گل آن نیز مخرج جنین و آشامیدن سی عدد از دانهٔ آن با سرکه جهت
اسقاط جنین و مشیمه بعدیل به محمد بن احمد گفته که چون بیخ لوف را خشک کرده کوفته بیخته با آرد گندم و روغن کنجد و نمک خمیر
نمایند و خمیر مایهٔ نان نمایند و هر روز هفت مثقال از آن نان را تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب است و ضماد
بیخ آن با عسل جهت کلف و بهق و نمش و برص و با شراب جهت شقاق عارض از سرما مفید الجروح و القروح ضماد آن بهترین
ادویهٔ سرطان و نواصیر الانف و تنقیهٔ جراحات متعفنه و زخمهای تازه است خصوصا برگ و ثمر آن و از آن شیافات میسازند
برای نواصیر و چون داخل قروح حیوانات نمایند فاسد گرداند و ضماد پختهٔ آن رافع شقاق مزمن و آثار قروح و طرد الهوام مالیدن آن

مالیدن آب ریشهٔ آن بر بدن گریزانندهٔ هوام است خصوصاً افعی مضر جگر و مولد اخلاط غلیظ مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک
درم بدل آن افسنتین قسم ثانی لوف را لوف الجعد و فیل جوش و بیونانی اریب و لادن و ببربری الونی و اهل اندلس
صباره و بفرنگی ارسارم نامند ماهیت آن لوف صغیر است و برگ آن از برگ قسم اول کوچکتر و با الوان مختلفه
و ساق آن بقدر شبری و بنفش و ثمر آن مانند قسم اول و بیخ آن نیز طبیعت آن در گرمی کمتر از قسم اول و در خشکی
از آن زیاده افعال و خواص آن بیخ آن قویترین اجزاء آن و مقطع قوی و جهت امراض سینه و تنقیهٔ آن و ضماد آن با سرگین
گاو و جهت نقرس و در سایر افعال مانند لوف کبیر است و چون بیخ تازهٔ آن را در روغن مغز زرد آلو بجوشانند تا سوخته گردد
تمرخ بدان جهت اسقاط و ازالهٔ بواسیر مؤثر و حمول آن بخرقه آلوده جهت بواسیر باطن و چون بیخ آن را پارچه پارچه نموده
در شراب یک شبانه روز بخیسانند بعد هر مقدار که ممکن باشد در مقعده نگاه دارند جهت بواسیر مجرب النفع و بخور
بیخ آن نیز جهت بواسیر نافع است و قسم ثالث لوف را لوف الصغیر نامند و بیونانی ارایصارن و اهل مصر دوبره و دیسقوریدوس
در ثالثه دراقیطون نامیده و بیونانی فیل جوش نامند بمعنی اذن الفیل ماهیت آن دو صنف میباشد صنفی کوچکتر از دیگری صنف
اول را برگ و شاخ آن شبیه بقسم کبیر و ثمر آن در طرف ساق آن شبیه بخوشه و در ابتدا سفید برنگ خشخاش و بعد
از پخته شدن زرد و زعفرانی و طعم آن با حدت که زبان را بگزد و بیخ آن با استداره شبیه به بیخ بابونس و لوفا و پوست
آن نازک منبت آن اماکن رطبه و جالینوس گفته برگ و بیخ آن شبیه بنوع دوم است و از آن تیزتر و تلختر طبیعت آن از
قسم اول گرم تر و خشک تر تا چهارم افعال و خواص آن محرق و لذاع و قوی تر از سایر اقسام و الطف و با اندک قبضی اعضا
الصدر و النوازل و النفث و نشانیدن بیخ تازهٔ آن جهت سرفه و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و نزله و درمن
عضل و پخته و یا بریان آن جهت اسهال و اخراج و دفع رطوبات از سینه و منقی اخلاط غلیظه از ریه و مفتح سدهٔ کبد و
طحال و گرده و خشک آن با عسل جهت ادرار بول و اخراج جنین و در سایر افعال مانند کبیر و قطور آب آن با زیت در
گوش زایل کنندهٔ گوشت فاسد زایدهٔ آن و در بینی جهت نواصیر آن و در چشم جهت رفع اثر قرحهٔ آن الجروح و القروح
طلاء آن خورندهٔ گوشت فاسد و رویانندهٔ گوشت صحیح و مجفف و مدمل جراحات و جهت سرطانات و اورام خبیثه متحرضه که
ابراکخیر الارجل نامند و سایر قروح و جروح خبیثه و مانع قروح ساعیه است از انتشار و سعی و داخل مراهم و شیافات و
فرزجات کرده میشود و صنف دوم آن را برگ صنف اول و از آن کوچکتر و بی آثار الوان مختلفه و ساق آن بقدر یک شبر
و بشکل دستهٔ هاون و گل آن زعفرانی رنگ و بیخ آن بشکل قسم اول و قوی تر از سایر اجزای آن طبیعت آن گرمی و خشکی
آن کمتر از همه در آخر اول تا اول دوم افعال و خواص آن از آن ضعیف تر و جلا و تقطیع آن کم تر و جهت نفث اخلاط صدیدیه

خارج شفقت و آشامیدن چهار مثقال از بیخ آن جهت ادرار طمث در ساعت مفید و جالینوس گفته برگ آنرا با نخاله بسیار
استعمال مینمایند و پخته نیز بخورند و خشک نیز مینمایند و پخته بخورند الجروح والقروح نیز مانند انهاست از برای جروح
و قروح خبیثه و غیر خبیثه و ساعیه و غیر ساعیه و نواصیر و مطبوخ آن در روغن تخم زردآلو در منافع مانند آنست و طلاء
بیخ آن با روغن بنفشه و با روغن گل سرخ گرم کرده جهت منع و توقف زیادتی جذام و انتشار آن و تآکل اطراف و مداومت
مالیدن آن زایل کننده آن و آشامیدن آن با روغن کهنه جهت دمامیل نافع است لؤلؤ بضم و لام و سکون واو
و اوگ بهمزه خوانده میشود لغت عربی است و بفارسی مروارید و بترکی اینجی و انجو و بهندی مکتا و موتی و بزرگ مقدار آنرا
بعربی دره و آنچه در صدف یکتا باشد در مکنون و در یتیم نامند ماهیت آن چیزیست معروف که از جوف نوع صدفی بر میاید
بزرگ و کوچک آن از تخم خشخاش ریزه تر و بزرگ آن تا بقدر بیضه گنجشک و نادر بقدر بیضه کبوتر نیز و تا بوزن سه مثقال
گفته اند و بهترین آن سفید آبدار صاف براق مدور غلطان بحرینی و هرموزی و عمانی آنست و هرموزی را بعضی بهتر
از بحرینی گفته و بعد از آن مراتب اشکال با وصاف مذکوره و سایر اشکال آبدار سفید براق آن از آن پست تر و زرد و سیاه
بی آب و بسیار ریزه آن زبون و در دریای جزیره سیلان جزایر و بکر مانند برازیل از اوص جدید عرض جنوبی کناره
نصاری بدست آورده اند و غیر آن نیز بهم میرسد و در مرشدآباد و بنگاله در عذب مسمی بموتی جهیل و در سبب گنج قریب
جهانگیرنگر و در سلهت نیز بهم میرسد لیکن بسیار ریزه زرد رنگ ناصاف و احیانا دانهای بزرگ بقدر نخودی بهات چهار
رتی با میل سرخی بر میاید و آن فی الحقیقت برزخی مابین حیوان و نباتات و حجر است و حجریت بر همه غالب مانند فادزهرات
حیوانیه و صدف آن حیوانی است که در قعر دریا متکون میباید و مانند نبات بزیشه دار و سیاه رنگ که در بین احجار و سنگ
ریزهای قعر دریا نشو نما مینماید و بتدریج بزرگ میشود و هنگام گرسنگی دهان میگشاید و صدفه خود را گشاده ماهیان ریزه و
کرمها و اشیاء الطافی زیر دریا آنچه در جوف آن میآید غذای خود میسازد و همچنین و هرچند بزرگتر میشود در بنیه آن
قوی تر و صدف آن بزرگتر و سفید و براق میگردد و مروارید در جوف آن قریب القلب آن متکون میباید و گفته اند کمال
تکون و نمای آنرا احدی معین است که اگر بعد از نهایت کمال غوص نمایند و بر نیاورند و در جوف آن بماند باز بتحلیل میرود و
در جاها که زمین قعر آن خاک سرخ باشد مروارید خوب در آنجا میشود و هرچند سنگلاخ تر باشد بهتر میشود و آنچه مشهور
است که مروارید آب باران نیسان است که در حین باریدن صدف ها بالای آب میآیند و دهن گشاده قطرات باران
را در جوف میگیرند و مروارید میگردد اصلی ندارد بلکه آنچه بتحقیق پیوسته بخوبیست که بیان شد و تفصیل در قرابادین
کبیر مذکور شد طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک افعال و خواص آن مفرح و ملطف و مقوی اعضای باطنی و قوی و ارواح

[illegible] و در تفریح قوی‌تر از ذهب و غوص کننده در تمام بدن اعضاء از راس و الصدر و الغذاء اشامیدن سائیدهٔ آن حابس
نفث الدم و نزف الدم و وسواس و جنون و بدبوی دهان و ربو و انواع خفقان و خوف و حزن و فزع سوداوی و امراض قلب
و ضعف معده حار و کبد و گرده و مفتح سدد و مفتت حصات و دافع یرقان و حرقت البول و حابس اسهال دموی و مراری و خون
بواسیر و حیض و سقوط باه و محلول آن جهت صداع حادث از انتشار اهداب عین در مرتبهٔ اول و اکتحال آن جهت رمد و سلاق
و ظلمت بصر و بیاض و سبل و کمنه و قرحهٔ آن سفیده و محلول آن رافع بیاض چشم و مقوی و حافظ صحت و سنون آن مقوی لثه
و پاک کنندهٔ چرک دندان و فرزجهٔ آن در منع حمل مجرب دانسته اند از زینه طلاء عنبر محلول آن جالی کلف و بهق و رافع آثار و
جذام و غیرها و محلول آن رافع برص بقول ارسطو القروح و الجروح و ذرور آن قاطع سیلان خون اعضاء ظاهری و قروح و
جروح و التیام دهندهٔ آنها السموم آشامیدن و طلا نمودن آن دافع سموم مشروبه و ملدوغه الخواص تعلیق آن مقوی
دل و درد ناف نگاه داشتن آن جهت جذام و در رفع غم و ضعف دل مؤثر المضر مثانه القولی المصلح آن المقدار شربت آن
تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید است و از چربی و بوی بد و چرکی و دود بد رنگ و زبون میگردد و شستن آن در آب برنج
مطبوخ که اندکی گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آنرا فاسد میگرداند و مالیدن آن در برنج تر کرده بدان نیز صاف کنندهٔ آن
و خورانیدن درست آن بکبوتر و یا مرغ و بعد از اندک زمانی آنرا خارج کردن و از شکم آن برآوردن نیز باعث تصفیهٔ آن
است و گفته اند در جوف آن کرم میباشد و کرم دار آن زبون و علامت آن آنست که نسبت بمرواریدهای دیگر بلمس آن
گرم میباشد و گفته اند در دو طرف روز یعنی صبح و شام رنگ آن متغیر میگردد و دستور احراق و حل و حوادث و حب و
[illegible] و دهن و سفوف و اقراص و مفرح و معجون آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور گشته و بالجمله طریق حل آن آنست که
سائیده در شیشه کنند و بر آن آب اترج بریزند که آنرا خوب بپوشد و سر شیشه را ببندند در ظرفیکه در آن سرکه باشد معلق
بیاویزند و آن ظرف را در سرگین اسپ دفن کنند تا چهارده روز پس برآورند حل شده خواهد بود و بعضی گفته اند احتیاج
باویختن در ظرف سرکه نیست همین در سرگین دفن نمودن کافی است **فصل اللام مع الهاء لهولو قو عزاقیس**
بکسر لام و ضم ها و سکون واو و ضم لام و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و فتح غین معجمه و راء مهمله و الف و کسر قاف و
سکون یاء مثنات تحتانیه و سین مهمله ماهیت آن شجر مصریست که گازران استعمال مینمایند در غسل ثیاب و در آب زود و بنرم
میگردد و طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف بلیغ و قابض و مانع و مانع سیلان مواد اشامیدن آن جهت
نفث الدم و نزف الدم و اسهال و جرح مثانه ضماد آن جهت جراحات تازه و کهنه نافع است **فصل اللام مع الیاء المثناة
التحتانیه لیثیا لنوسس** بکسر لام و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح تاء مثلثه و الف و ضم نون و سکون واو و ضم لام و سین مهمله

ماهیت آن مالیقی گفته نباتیست و اصناف بسیار دارد و اینها را کندریات نامند برای آنکه رائحه بیخ اینها شبیه بکندر است و از انواع
کلوخ است و برگ آن مستدیر و طعم آن شبیه برازیانه و با اندک حدت و صنفی را اهل اندلس بربطور و بعضی استر و بعضی
عسالیج نامند از جهت آنکه عسالیج در خامی و تازگی در ایام ربیع میخورند و با اندک تیزی و لذت است و صنفی بی ساق و بی ثمر
و صنفی با ساق و ثمر و بیخ آن همه در بو شبیه بکندر و نوعی از آن که در ساحل دریا میشود گل آن سفید و ثمر آن مانند ثمر رازیانه
است و جالینوس در سالعه گفته آن سه نوع است یکی بی ثمر و دو نوع دیگر با ثمر و در قوت همه شبیه بهم طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن محلل و ملین و جالی العین عصارهٔ نبات و بیخ آن با عسل جالی ظلمت بصر حادث از رطوبت غلیظ و باعث
حدت آن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض و آشامیدن نوعی را که بروطس و سماقیون نامند جهت یرقان و
با سرکه جهت مغص و ادرار بول و حیض و بدستور آشامیدن گل آن و آشامیدن آن با فلفل و شراب جهت اوجاع سینه
و یرقان الاورام و البثور ضماد آن محلل اورام حاره عارض در مقعده و بواسیر برآمده و اورام عسرت النضج و اورام بلغمیه
و شدخ عضل و اطراف آن و با سرکه جالی بهق القروح و الجروح ضماد خشک آن با عسل حابس خون جراحات و قروح مجفف و
مدمل انواع اینها است و تسلیم و سرکه جهت شدخ عضل و اطراف آن السموم و با سرکه جهت نهش هوام و بازیت مدر عرق است
لیف بکسر لام و سکون یاء مثنات تحتانیه و فاء لغت عربیست ماهیت آن غشاوه و پرده ایست بافته شده از خطوط
و تارهای خشبی که محیط است بر نخل و بن آن و اطراف طلع و ثمر نارجیل و مقل و فوفل و امثال اینها میباشد و بهترین
آن لیف نخل و نارجیل است و دون ترین آن لیف مقل و از مطلق آن مراد لیف نخل است طبیعت آن در اول گرم و در دوم
خشک افعال و خواص آن بسیار خشک و جالی الاعضاء العین و الفم اکتحال خاکستر محرق آن جالی و جالی بیاض رقیق و غلیظ
آن با مداومت بران و سنون آن مستحکم کنندهٔ لثه و دندان و پاک کنندهٔ چرک و سفید کنندهٔ آن و فرش و لباس آن
جهت استسقا و ترهل و سستی و اورام و طلاء خاکستر آن جهت برص و بهق و جرب و حکه و خراز و آشامیدن آن
جهت تفتیت و اخراج حصات و از مقل جهت تسکین بواسیر نافع است **لیف البحر** ماهیت آن بیخی است شبیه بسعد
و بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن سیاه و اغبر و برگ آن شبیه ببرگ سیر و خشنی و بیخ آن رشتهای
نازک سیاه بهم در بافته پیچیده مدور شبیه بگوی کوچکی بقدر گردگان تا بقدر نارنجی و با خشونت که گویا پشمی است
مدور کرده شده و از دریای مغرب خیزد و موجه بساحل میاندازد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
شدید الیبس و جالی الاعضاء العین و الفم محرق آن بهترین ادویهٔ چشم و دهان است و اکتحال مغسول آن جهت
ناخنه و بیاض چشم و سنون غیر مغسول آن جالی دندان و مقوی لثه و ضماد و ذرور آن جهت قروح خبیثه و بدستور کوبیده

گویند خشک آن لیفیه بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و ها لغت بربریست ماهیت آن
گیاهی است سبز خوش رنگ خاردار ثمر آن بشکل خیار کوچکی و خاردار و دو نوع می باشد یکی مسهل قوی جالی و دافع حیات و دوم قتال و غیر
قتال آن نایب مناب قثاء الحمار است و در افعال و در طعم و بنوع مصر کثیر الوجود مقدار شربت آن ربع درم و زیاده از یکدرم
آن کشنده است لیمو بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و واو ماهیت آن معروف و انواع است و از ترش و
شیرین و میخوش و هر یک نیز اصناف است بهترین همه لیمو آب و از مطلق آن این نوع مراد درخت آن از درخت نارنج کوچکتر و
شاخهای آن اندکی درهم و برگ آن کوچکتر از برگ نارنج و ثمر آن بقدر بیضه مرغ و بسیار بزرگ آن تا بقدر بیضه قاقی بوده و در
اندک طولانی و بهترین آن بزرگ نابالیده شاداب تنک پوست آن نازک باشد و بهترین اجزاء آن آب رسیده آن و پوست
آن نیز در تقویت قریب بپوست نارنج است و از آن ضعیفتر طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک و تر نیز گفته اند افعال
و خواص آن ملطف و جالی و قاطع اخلاط لزجه غلیظه اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت درد سر حار و دوار حادث از ابخره
اخلاط غلیظه و تسکین خمار و اورام حاره حلق و خفقان سوداوی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و قی صفراوی و
غثیان و قلت طعام و برگشتن آن جهت جذب مواد حاره جگر و معده و تقویت معده و جگر حار الحی جهت تبهای صفراویه و وبائیه
و عفونت خون و غب خالص و غیر خالص نافع المضار مضر عصب و صاحب سرفه و بارد المزاج و اکثار آن در خلاء معده مضعف
اعصاب و مورث مغص مصلح آن شکر و عسل و چون لیمو را بپزند و گرم کرده طرف بریده آنرا بر پیشانی و صدغین مکرر بمالند
صداع حار را تسکین دهد الاورام و البثور جهت بثور و شری و حصف و به تنهائی جلای بشره و زایل کننده اوساخ السموم
دافع سموم هوام و ادویه قتاله و در اکثر اینها قایم مقام سرکه و آب اترج و ار جهت امراض صفراویه بهترین از آن و از شراب
آن دوائی نیست و شراب آن در اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و عسلی آن مایل بخشکی و الطافی ساده شکری آنرا
در دوم سرد و در اول تر دانسته و مرکب آن بحسب ترکیب طبیعت آن نیز مختلف و بهترین ساده آن آنست که از آب لیمو
تازه بکمال رسیده نابالیده شاداب با شکر سفید و یا قند سفید مکرر و یا عسل جید صافی مرتب نموده باشند و صادق الحموضت
و از ساختن آن یکسال زیاده نگذشته و معتدل القوام و نسوخته باشد و اگر شکر سفید صافی در قدحی کرده و بر آن آب لیمو
بفشارند آن مقدار که آنرا تر گرداند و یکشبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آنرا ترش و نیکو گرداند داخل
نموده بقوام آورند بهتر است افعال و خواص آن جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و علی الخصوص از برای
قلاع دهان و لشکی زبان و تصفیه آواز و سینه و جهت سرفه گرم و خفقان حار و قمع صفرا و دفع غلیان خون و حمیات صفراویه
و مرکبه و دایره به تخصیص و قطع و قلع اخلاط محترقه و سوداویه غلیظه لزجه و ابخره اخلاط سوداویه جهت آنکه قاطع و جالی اخلاط

دانست و قاطع اخلاط و ماده غلیظ و لزج و چون پیش از دوای مسهل بیاشامند مهیا میکند بدن را از برای قبول دوای
مسهل و بعد از آن غسل میدهد معده و بدن را از آنچه در آن مانده از بقیه دوای مسهل و کسیکه همیشه آنرا بیاشامد حفظ
مینماید صحت او را و از برای جمیع امراض اطفال نافع و در دفع مضرت سموم و حمیات وابیه قایم مقام تریاق فاروق است خصوص
منقوع آن و بالجمله نفع بسیار دارد و در قرابادین کبیر بتفصیل و اقسام از صغیر حلی و تر تجبین و شیر خشتی و مرکب آن و قرص آن و
حب آن و مخلل آن ذکر یافته و چون جواهر را با آب لیمو بیاشامند و بگذارند مدت چهل یوم و در این آب لیمو را تغییر میداده باشند حل
گردانند و دستور حل آن مانند لولو است و در آب اترج مذکور شد و تخم آن در دوم گرم و در آخر اول خشک و در تفریح و تاثیر با قوت
و دفع سموم مانند حب اترج است و مستعمل مقشر آن یکدرم تا دو درم با آب گرم یا با شراب و خاییدن آن رافع تحجی دندان
عارض از ترشی آن و چون لیمو را بتمامه خشک نمایند و با وزن آن شکر ساییده بخورند جهت منع صعود ابخره و تفتیح سده و تعدیل
و تملیه پروزده آن مقوی معده و باعث خوشبوی دهان و دماغ و برگ آن در تفریح ضعیف تر از برگ اترج و طلاء ساییده آن
با اندکی قرنفل و دارچینی رافع صداع و بی دارچینی نیز و لیموی شیرین در منافع لیکن ضعیفتر از ترش آن اما مصر بعضی بیشتر
و الحاصل پیوند نموده باشند درخت اترج با نارنج و یا نارنج و لیمو مشهور بمرکب نیز در افعال ضعیفتر از آن است

باب بیست و چهارم در بیان ادویه که حرف اول اسماء آنها میم است فصل المیم مع الالف

ماء بفتح میم و الف ممدوده بفارسی آب و
بهندی پانی و بانگلیسی واتر نامند ماهیت آن معروف و آن جسم رطب سیال و رکنی از ارکان عنصری و از عناصر اربعه بسیط
و از اجزاء مولدات ثلثه طبیعیه و صناعیه است و بتنهایی الجسد ناطت صلاحیت و قابلیت غذائیت بدن حیوان ندارد بلکه
مرقق و مبدرق اغذیه نباتیه و حیوانیه و نفوذ دهنده اخلاط است در عروق ضیقه شعریه و الحاق بدن و نیز مرطب بدن و
مفرح ارواح خصوص روح حیوانی و در تلو سواء است در این امر و مسکن التهاب و حدت و کاسر حدت حرارت معده و کبد
حار و غاسل اخلاط غلیظه لزجه و ملین و رقیق کننده آنهاست و قابل دفع گرداننده و معین بر دفع آنها و نیز معین بر هضم
و نضج و جذب و دفع و استحاله تاثیر فعل و انفعال اغذیه و ادویه است و بالجمله فعل و کار طبیعت و صناعت چه در ادویه و اغذیه
و چه در زراعت و حرث و غرس و سایر صناعت تمامی بی مداخلت و اعانت آن تمام نمی شود و وجود آنها منوط بدان و نص
من الماء کل شیء حی اشاره بدان است و چون این امور بالاجمال دانسته شد و جوهر آنها باعتبار خفت و ثقل و صفا و کدورت
و سرعت نفوذ و انحدار و بطوء آن و تقویت باطنه و ضعف آن مختلف میباشد و انواع میاه منحصر اند در آب باران و آب چشمها
و کاریزها و آب چاهها و گداخته از برف و یخ و بعبارت دیگر میاه منحصر اند در ماء جاری و راکد و ماء المطر و مای جاری مانند آب نهر
ها و در حکم آنهاست ماء المطر و ماء العیون یعنی آب چشمها که آب از آنها جوشد و برآید و ماء راکد مانند آب غدیرهای و گودالها و

دکو و الهاء و امثال اینها و در حکم اینها است ماء البئر یعنی آب چاه و قنات یعنی کاریز لیکن هر اینکه در لطافت و خفت و صفا و سرعت
نفوذ و انحدار و غیرها از صفات مذکوره بر همه مزیت داشته باشد آن بهتر است و آن نیست مگر ماء المطر یعنی آب باران پس
آن از همه بهتر است و بعضی گفته اند در آن نیز قوت قبضی است چنانچه شیخ الرئیس رحمة الله تعالی در مبحث استسهال گفته و آب
است که بو چرا و دباشد آب آلتی ان آب باران جهت آنکه در آن قبضی است مولف گوید میتواند بود که قبض آن بالذات
نباشد بسبب کمال لطافت و خفت و صفا و نفوذ و سرعت انحدار و عدم توقف در معده که باعث بلت و رخاوت و سستی آن
و الیاف آن و تلیین و استسهال و نفخ و قراقر گردد بلکه بجهت نشف رطوبات باعث قبض شود و لهذا گویا با قوت قابضه است و لکن
بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت مینماید و مضر سینه و آواز است و را بدان که باینکه چاه و یا با خاسیدن آن نباشند باعث
هیجان نوازل و زکام و سرفه و غیرها است و لهذا چون در خارج نگاهدارند زود در آن کرم تکون مییابد و تدبیر و اصلاح آن
جوش نمودن و یا سنگتاب و یا آهن تاب کردن آنست و بهترین آن آب باران صیفی و خریفی است و بعضی آب باران شتوی
را گفته اند باعتبار ضعف تاثیر تابش آفتاب و صعود ابخره کثیره بلکه لطیفه و این بحسب اراضی و بلدان مختلف میباشد و یک
علم بهر جا رفی نمیتوان نمود و قریب باب باران آب مقطر بعنوان عرق در قرع و انبیق و یا بعنوان ترشح از خم و سبو بود
کوزه متخلخل المسام و یا سنگ برخوش که آب منقطر منتشر انها را جمع نموده بیاشامند و از جنس سنگی رخو مجوف
از قبیل حوضی بسیار کوچک که سیم لشک آب در آن گنجایش دارد میباورند و آب شور دریا با صاف که در آن ریزند و مکرر مقطر
نمایند آب شیرین صافی از آن قطره قطره ترشح مینماید حتی اگر شربت را بریزند آب خالص مقطر میشود و شکر در جوف آن میماند
و تا باین حد مبالغه دارند که اگر کسی زهر در آب داخل کند زهر میماند و آب خالص تقطیر یابد و در جهازات و کشتیها آن سنگ را نگاه
میدارند که بلند الضرورت و اتمام آب شیرین آب شور را بتقطیر شیرین نموده بیاشامند و یا بطریق عرق و بعد از آن در لطافت وجود
ماء العیون یعنی آب چشمهای جاری عمیق شیرین صافی شفاف خوش طعم و رایحه است که خاک زمین آنها خالص طیب و یا ممزوج بسنگریزه
سرخ و یا سنگلاخ و بالای آنها مکشوف باشد که باد شمالی بر آنها بوزد و اشعه آفتاب و کواکب بر آنها بتابد و ابخره و ادخنه آنها تحلیل
رود و در آنها تحلیل رود و در آنها محتقن نماند و بسبب جریان و حرکت و تموج هوا زیاده تلطیف و تصفیه یابند و هر چشمه که آب
آن از بلندی باشد بالای کوه و یا دامنه کوه بریزد و با اوصاف مذکوره باشد بهتر است و بعد از آن ماء الانهار الجاریه یعنی آب
نهرهای جاری است که منبع آنها دور و بلند باشد که از عمق جاری و خاک آنها طین باشد و یا بر سنگی و یا بسنگریزه سرخ
گذرد و بالای آنها مکشوف بود که باد شمال بر آنها وزد و شیرین صاف شفاف عمیق باشند و از مغرب و جنوب بطرف
مشرق و شمال روند و گفته اند در آب نیل این همه اوصاف موجود است و اگر کدر باشد بسبب مرور و شدت جریان بر

بر زمین رملی ممزوج بخاک طیب چون در ظرفی بگذارند باندک زمانی صافی گردد و در صافی آن دردی نباشد که مرتبه دیگر از آن جدا
و ته نشین گردد نیز خوب است مانند آب اکثر رودها مثل رود جیحون و سیحون و دجله و فرات و امثال اینها و در آب گرن و رکتی
و سوهن نیز اکثر اوصاف اول موجود و هر آب جاری که متصف بدین صفات نباشد و یا طعمی و رایحه کریهه بر آن غالب باشد زبون و بعد
از اینها میاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع عمیق طیب التربه صافی شفاف شیرین خوش طعم که بالای
آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد و آنها را متموج و متحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه بخلاف این
اوصاف باشد مانند آب غدیرهای کوچک و گودها اینها همه ردی و ثقیل و موجب امراض ردیه اند که مذکور میگردد و نیز در حکم آب ایستاده
است آب گداخته یخ و برف و این هر چند لطیف است ولیکن مضر عصب و احشاست و باعث تحریک نزله و سرفه همچنین آب
حوضها و آب انبارها و برکها نیز همه ردی و ثقیل و نفاخ و موجب امراض ردیه اند بتخصیص که در آنها علق و کرمها و طحلب متکون
شده و غلیظ و طعم و رایحه آن متغیر باشد و بالای آنها نیز مکشوف و از آنها و ردوات زیاده ماء الآجام و البطایح است یعنی
آب نی زارها و برنج زارها و آبهای جاری تحت اشجار ردیه سمیه و یا بر زمینهای ردی کثیف و یا تلخ و شور است که همه موجب امراض
ردیه اند مانند ضعف معده و کبد و هضم و قلت اشتها و عفونت اخلاط و سده و سوء استمراء غذا و سوء القنیه و استسقاء
و طحال و یرقان و زلق الامعاء و بواسیر و دوالی و اورام رخوه و زردی رنگ رخساره و ثقل بدن و قروح احشا و حمیات ربع
و عرق مدنی و قروح ساق پا و لاغری آن و حکه و جرب و قوبا و جنون و نزول آب و امثال اینها خصوصا در زمستان و
علاوه آنها در زنان باعث عسر حمل و انتفاخ جنین و متولد شدن آن متورم و حصول رجا یعنی حمل کاذب و ورم رحم و در
اطفال ادره و امثال آن از امراض ردیه و اما آب کدر مولد سده و سنگ گرده و مثانه و مفسد خون است و در حکم ماء
راکده است ماء البیر و القنات یعنی آب چاه و کاریز که ثقیل و نفاخ و بطی الانحدار اند و از آب غدیرهای وسیع طیب صافی
با اوصاف مذکوره ثقیل تر و بهترین اینها چاههای وسیع عمیق بسیار آب است که مجرای آب آن از طرف شمال و مغرب باشد
و آب آنها شیرین و صافی و شفاف و سبک بود و همیشه از آن آب بسیار کشیده باشند و قنواتی که سرچشمه آنها بعید
و بلند و آب آنها بسیار و شیرین و صافی و سبک و بسرعت جاری باشد و آنچه از اینها بدین اوصاف نباشد و یا متغیر
الطعم و الرایحه و مایل بتلخی و شوری و عفونت باشد و یا مدتی محتقن و محبوس و ضایع و بیکار مانده باشد همه زبون و محدث
اکثر امراض مذکوره اند و علامت خفت و لطافت آب و اوصاف و افعال مذکوره است از شیرینی و صفا و سرعت انحدار و
اعانت بر هضم و تقویت اشتها و خفت و سبکی بدن و عدم نفخ و قراقر و ثقل و غیرها و علامت دیگر سرعت قبول حر و برد از
مسخن و مبرد خارجی است یعنی آنچه زودتر گرم و یا سرد گردد اخف و الطف است از آنچه دیرتر و علامت دیگر آنست که در قطع

و قطع بینه و باکرباس و خاک طیب را که بوزن مساوی باشند خورده و مقدار از دو آب که بمعرفت خفت و لطافت و ثقل و کثافت آنها
مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند تر نمایند و خوب خشک کنند پس وزن نمایند هر کدام که سنگین تر باشد آن
آب ثقیل تر است طبیعت آن مطلقا یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد و تر و در تری چیزی بدان نمی رسد و لهذا التسکین عطش
والتهاب معده و کبد بنحوی که ازین حاصل میگردد از مایع دیگر نمیشود و افعال و خواص آن و منافع و مضار اگر بر وقت و حد لایق
و ضرورت بیاشامند منافع هست که در صدد ذکر فیت والا باعث ضعف و سستی اعصاب و معده و احشاء و کبد و فساد رنگ
رخسار و بدن و نسیان و بلادت ذهن و سبات و ثقل حواس و عروض نزلات و تهیج اطراف و رعشه و سوء القنیه و
استسقاء و امثال اینهاست مثلا اگر در هنگام سیری و سیرابی و یا قبل از انحدار غذا از معده و یا قبل از غذا و یا بین آن و یا
بعد از ریاضت و حرکات عنیفه شدیده و یا خواب و یا حمام و یا جماع و یا در بین خواب و یا ناشتا و یا ایستاده و یا کم لیسته و یا بر رو
در افتاده و امثال اینها و یا آب بسیار خصوصا که سرد باشد بیاشامند و اما در بلدان حاره و ایام طاعون و فصل گرما و گرم و
محرور المزاجان قوی و صاحبان قلب و معده و کبد حار و قوت دماغ را عدم مراعات شرائط مذکوره این همه مضرت نیست اگر مبالغه
در اکثار و مداومت آن نکنند و بحد ضرورت اکتفا نمایند و یکدفعه آب بسیار نیاشامند بلکه اندک اندک اقلا به دفعه یک نفس و اما
مبرد ایشان را البته مضر و باعث اکثر امراض مذکوره است و بعد از میوه های تر تازه و سبزیها باعث تکون مواد فجه غلیظه و نفخ
و ریاح و قراقر و مداومت بران باعث حدوث اکله و آشامیدن ماء بارد معتدل المقدار موافق ترین اینهاست برای اصحاء
و منبه اشتها و مستحکم کننده الیاف معده اما مضر عصب و اصحاب اورام احشا است و آب بسیار سرد خصوصا آب یخ و
یا برف و یا آبیکه در آن یخ و یا برف انداخته باشند و از همه بد تر آب تگرگ است و هر چند آب سرد محرور المزاجان قوی را
موافق و مقوی هاضمه و جاذبه و ماسکه و قوت اشتها و کبد حار حاد و تبهای حاره است و لکن عموما مطفی حرارت غریزی
و مضعف عصب و مضر صاحبان سدد و صداع بارد و سینه و احشا ضعیفه و باعث تحریک نزلات و صداع و استسقاء
و استرخا و رعشه و ترهل و قولنج و ضعف باه و امثال اینهاست خصوصا که اکثار در ان کرده شود بیوقت و مداومت بران
نمایند و آب کوزه سرد کرده که معمول اهل هند است قریب بدینهاست در منافع و مضار و مصلح آن مصطکی و عود و جوارشات
حاره و امثال اینهاست و ماء کدر موافق اصحاب لطخ یعنی اسهال و لکن مسدد و مولد حصات مصلح آن آشامیدن
مدرات است و اما آب بسیار گرم محلل ریاح و نفخ و جهت مالیخولیا و صداع بارد و بثور و ورم حلق و قروح حجاب و ریه
و الواح صدر و امتلاء معده و رفع تشنگی سوداوی و بلغم شور و تنقیه معده و تحریک دوای مسهل و اذابه بلغم رقیق
و مواد غلیظه و ادرار بول و حیض و لکن کثیر اوجاع و خارش بدن مضعف و اکثار مداومت بران مضر معده و سرخی آن و مقدم اعظم

ومصفی طعام و سودای بدون و لاغری بدن است مصلح آن اشیاء قابضهٔ بارده و شستن چشم صاحب مدّ و اورام و بثور و قروح
بدن آن نافع خصوص در ابتدا و اما آب نیم گرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مورث استسقا و بلل طحال و صعود ابخره بدماغ
و اکثار آن مفسد معده و جهت ورم حلق و لهات و صرع و تنقیهٔ معده و تحریک دوا و مسهل و اعانت بر اسهال و قی و
اذابهٔ بلغم رقیق و تسکین تشنگی سوداوی و بلغمی شور و قلیل آن ناشتا غاسل معده است و آب فاتر یعنی معتدل
در سردی و گرمی موافق سینه و معده ضعیف و احشاء و مسکن خارش بدن است و مای مدبر مستعمل در استسقاء آنست
که ده رطل آب باران را با یک رطل سرکه بجوشانند تا ثلث آن بماند نوع دیگر آنست که در یکصد رطل آب دو رطل سرکه تند انگوری
بریزند و طبخ نمایند تا ثلث آن بماند پس در خم متخلخل و یا سنگ متخلخل المنافذ بریزند و آنچه از ان مترشح گردد در کوزهٔ ضیقة
المنافذ کنند و بنوشند نوع دیگر آنست که بگیرند شارهٔ چوب گز و آجر آب ندیده در آب یک شبانه روز بخیسانند پس صاف نموده
بیاشامند و دیگر مصلح آبهای ردی فاسده و کدر ناصاف و مروق نمودن آنست و یا مقطر کردن بطریق عرق و یا در خم و
سبو و یا سنگ متخلخل و ترویق آن آنست که آب ناصاف را در ظرفی کنند و در جای اندک بلند بگذارند و متصل بدان ظرفی
دیگر خالی که اندکی از ان نشیب باشد نیز گذارند و فتیله پارچهٔ کرباس لطیفی را تر نموده یک سرانرا در ظرف آب و سر دیگر
در ظرف خالی گذارند تا تمام صافی آن در ان متقطر گردد و طریق تعریق آن و یا آب شوران و یا آب تلخ و یا آسن یعنی
متغیر الطعم و الرایحه و یا آب غلیظ آن است که خاک طیب صافی خصوصا خاک آفتاب خورده سوخته بدان می آمیزند و عرق کشند
یکمرتبه و یا دو مرتبه و همچون چند دانهٔ بادام را کوبیده در آب کدر شیره کشیده بگذارند صافی میگردد و الضا چون قلیلی آب خالص
صافی و یا زاج در آب اندازند آنرا صافی میگرداند و همچنین چون چند دانهٔ نرملی که تخم تمر سیت هندی در آب شیره کشند و بگذارند
صاف میگردد و داخل نمودن قلیلی سرکه در آبهای فاسد و طبخ نمودن و یا عرق کشیدن دافع فساد آنها است خصوصا در تابستان
و آب غلیظ الثقیل محدث اکثر امراض مذکوره است و نیز مصلح آن سیر و پیاز و تصفیهٔ آن بشب و یا بطریق مذکوره است و نیز مصلح
هر آب ردی و نیز دافع تغیر آب بابی دیگر سیر و پیاز و سرکه و کاهو همه یا هر کدام که باشد خوردن و داخل نمودن قلیلی خاک بلد خود
در آب مختلف ردی و بعد از تصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف است و نیز جوش نمودن و آتش داغ کردن و یا ممزوج نمودن ربوب
حامضه و سرکه و سکنجبین است و در اسفار ممزوج نمودن آب هر منزل را با آب منزل دیگر خصوصا که آب منزل گذشته
بهتر باشد و یا تدابیر مذکوره است **ماء البحر** بفتح بای موحده و سکون حای مهمله و رای مهمله یعنی آب دریای شور طبیعت آن گرم و خشک
و زعاق یعنی تلخ و شور و تند افعال و خواص آن جالی و محلل و جاذب و ملین و مسهل بلغم و صفرا و نشف رطوبات و مفسد
خون و مولد حکه و جرب و بطول گرم کردهٔ آن جهت وجع اعصاب و شقاق عارض از سرما و حکه و جرب و قوبا و اغتسال سر اقحاح

او و بدان با مداومت باعث شفاء آن و جلوس در آن جهت لسع هوام و امراض بارده و استسقاء المضار معده را مضر و موجب
حبس طبیعت و سحج و قرحهٔ امعاء و حرقت البول مصلح آن آشامیدن گوشت آب مرغ و مرق ماهی و اغذیهٔ رطبه و دسمه و صمغ عربی و گل
ارمنی با روغن بادام و العبهٔ مناسبه و طین حر و سویق جو بو داده در آن حل نمودن و بعد تصفیه آشامیدن و انداختن خرنوب
و حب الآس و زعرور در آن **ماء الجمه** بضم جیم و فتح میم مشدده و ماهیت آن گویند آبی است غلیظ سیاه که از بلاد هند و چین
آورند و گویند از جوف نوعی ماهی حاصل میگردد که در بحر چین بهم میرسد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن
ربع درم آن جابر کسر اعضاست و گفته اند دو مثقال آنرا این خاصیت است که چون بیاشامند هر عضو یکه شکسته شده باشد در
یک روز با صلاح آورد و جهت گسیختن عروق و رض عصب و نیز طلاء و مضمضهٔ آن جهت جوشش لثه و طلاء آن جهت رفع آثار
و قروح و حکه و جرب بسرعت مجرب این مولف گوید که در دریای هرموز نیز نوع ماهی بهم میرسد که از شکم او آبی خاکستری رنگ بر
بر میآورند و آن ماء الجمه و همان خاصیت دارد و باطراف میبرند و **ماء الحمات** بفتح حاء مهمله و میم و الف و تاء مصدری یعنی آبهای
گرم نورتی و زاجی و شبی و کبریتی و نوشادری و امثال اینها طبیعت مجموعهٔ آبها مایل بگرمی و خشکی افعال و خواص آن محلل قوی و قابض و
مانع تولید قمل آشامیدن قلیل آن حابس قی و ماء الشبی جهت نفث الدم و سیلان بواسیر و فضول طمثی و غیرها نافع و اکثار اینها بغایت
مضر و موجب ثوران حمی در ابدان مستعده و در سایر افعال مانند آب کبریتی مصلح آن آشامیدن ملینات و نیز مانند مصلح ماء البحر است
ماء الرماد بفتح راء مهمله و میم و الف و دال مهمله ماهیت آن آبی است که خاکستر در آن اندازند چند مرتبه و جوش دهند و صاف نمایند طبیعت
آن گرم و خشک و با اصل آنچه آن خاکستر از آن است راجع و آنچه از مبنوعات و اشجار حاره است گرم و تر بلکه خشک افعال و خواص آن جالی و مجفف
و محرق و سعفه و قالع اوساخ و درین امور بهتر از صابون و آشامیدن بسیار صاف آن بقدر نیم مثقال محرش بواطن و جالی قصبهٔ ریه و
معده از لزوجات و حابس قی و غثیان و اسهال مصلح خشونت آن روغن بادام و نیم او قیه آن جهت خون منجمد در شکم و دفع
سمیت لسع رتیلا و نطول آن جهت فالج و درد عصب و احتقان بدان جهت قرحه امعاء و طلاء و قطور آن بر زخمهای جالی و قاطع
و اکال گوشت زاید و مجفف اینهاست **ماء الزفتی و القیری** بکسر زاء معجمه و سکون فاء و کسر تاء مثناة فوقانیه و یاء نسبت
و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء و یاء نسبت آبی است که در معدن زفت و یا قیر بهم میرسد طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن آشامیدن آن مفتح سدد و مسخن بدن و سرخ کنندهٔ رنگ رخساره و مورث قرحهٔ امعاء و امراض حاره مصلح
آن اغذیهٔ رطبه و دسمه و آشامیدن صمغ عربی و گل ارمنی با العبه و روغن بادام و یا بادیه مناسبه **ماء الکبریتی** یعنی آبیکه
از معدن و زمین کبریتی بر آید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و مجفف و جلوس و انتقال بدان جهت امراض
سوداویه بارده مانند جرب و قوبا و بهق و تقشر جلد و اوجاع مفاصل بارده و تعقد عصب و تشنج و ریاح بارده و جراحات

گزیدهٔ سباع و سعفه و قروح یعنی کچلی و درد جگر و رحم و زانو و امثال اینها نافع المضار بمضاعف باصره و معده و امعاء و مسحج جگر
مصلح آن امراق دسمه و اشیای بارده رطبه ماء المر بضم میم و راء مشدده یعنی آب تلخ طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص
آن ملطف اخلاط غلیظ مقطع بلاغم و مفتح سده و مضر محرورین و مغشی جوز مصلح آن اشیاء دسمه و جلاب ممزوج با آب و عسل
و شکر و شیر مطبوخ و ماء الحمص قبل از آن و قبل از هر آب بشیبه است و یا جوشانیدن و یا مقطر نمودن آنست ماء المعادن
یعنی آبی که از معادن فلزات بر آید مانند معدن مس و آهن و سرب و قلعی و امثال اینها طبیعت اینها قریب بطبیعت آن
فلزات است افعال و خواص آن ماء النحاس خواه از معدن آن بر آید و یا آنکه مس تفته را در آن خاموش نمایند جهت قروح
و جوشش دهان و ورم لهات و درد گوش و تقویت اعضاء ضعیفه مضمضه و قطور و اغتسال بدان نافع مضر بواطن
و آشامیدن آن خطرناک مصلح آن بدستور ماء الزفت است و ماء الحدید بتیز خواه از معدن آن بر آید و یا آنکه آهن تفته را
در آن سرد نمایند جهت طحال و استسقاء و تقویت اشتها و تقویت باه و اکثر امراض بارده نافع و اغتسال بدان نیز جهت
امراض مذکوره و در ماء الکبریت است ماء الرصاص یعنی آبی که از معدن سرب یا قلعی بر آید و یا آنکه سرب و قلعی گداخته
و یا تفته در آن اندازند مولد قولنج و احتباس بول و در ردائت آب السرب زیاده از آب قلعی است ماء الذهب
والفضه بدستور جهت تقویت دل و دماغ و معده و کبد و باه و مالیخولیا و خفقان و اعانت بر نفوذ نافع و ممسک بطن
و بالجمله ماء المعادن مورث عسر بول است ماء الملح بکسر میم و سکون لام و حاء مهمله یعنی آب شور خواه از معدن آن بر
آید و یا نمک در آن اندازند یا از جاها و چشمهای شور بر آید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن و مضار آن
قریب بماء البحر است و مذکور شد و آن مسهل است اولا و بعد از آن قابض است بسبب تنشیف رطوبات مصلح آن شیرینیها
و چربیها و مخلوط نمودن آرد جو بو داده و مویز و خاک خالص طیب است ماء التون بضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو
و نون لغت یونانی است و بعربی ماء التون میتون بجای تا نامند ماهیت آن آبیست که از ماهی نمک سود ترشح کند طبیعت
آن گرم و خشک افعال و خواص آن مضمضهٔ آن جهت قروح متعفنه دهان و احتقان بدان جهت قطع و اخراج اخلاط غلیظه و
وجع ورک و عرق النساء و قروح امعاء و تنقیهٔ جراحات کهنه و تجفیف اینها نافع و بالجمله مصلح هر آبی که عطش بسیار آورد و آشامیدنیها
و ربع ترش و شیرهٔ تخم خرفه که در ربع ترش پرورده باشند و ممزوج نمودن سرکه با آب و ربوب حامضه و گذاشتن آلو
بخارای در دهان و انار دان است اما منافع میاه بترتیب اعضاء اعضاء الراس ماء فاتر جهت اصحاب صرع و آب گرم مضر
ایشان و ماء البحر جهت صداع بارد و ماء النحاس جهت قروح دهان و گوش مضمضه و قطور آلات مفاصل ماء البحر و کبریتی
اغتسال و استحمام بدان جهت امراض عصب بارد مانند رعشه و فالج و خدر و امثال اینها اعضاء العین ماء القیر مضر چشم

مضر حیثهم اعضاء الصدر و النفس و اعضاء الغذاء و النفض آب بسیار سرد مضر سینه و قصبهٔ ریه و سرفه و آب فاتر جهت اورام
حلق و لهات و سینه و ماء بورقی بعضی اوقات جهت امراض ریه نافع و نطول آب دریا جهت اورام ثدی و ماء الشب
جهت نفث الدم و ماء الحدیدی جهت تقویت معده و امراض طحال و گرده و قولنج و ماء النحاس قریب بدان و جهت
گرده و قولنج نافع و آب بسیار سرد مضر اصحاب سده و باه و حابس بطن و مسکن حرکات منی و ماء البحر و مانند آن از آبهای
شور مضر معده و مسهل اولا و بعد از مداومت باعث امساک بسبب تجفیف رطوبات معده و گرفتن بخار آب دریا جهت
استسقا و آب بورقی مناسب حال معدهٔ رطبه و در بعضی اوقات بسبب نشف رطوبات آن و ماء الشب مانع قی و ماء الحمات قابض
بطن و ماء الکبریتی جهت اورام کبد و طحال و اوجاع آنها و احتقان آب دریا جهت مغص و بیضهٔ محتبس و آشامیدن آن
مسهل و گاه باعث لذع مکرر و در و آشامیدن مرق الدجاج مسکن آن است و آب شبی جهت منع اسقاط و ادرار حیض
و آب کبریتی جهت اوجاع رحم و ماء سعدی باعث عسر البول و حیض و ولادت و اکثر آنها باعث اطلاق بطن و بعض آنها مجفف
مانند شبی و حابس بطن و محدث قولنج و ماء الکدر محدث سنگ گرده و مثانه و آب آهن تاب جهت نفث الدم نافع
الحمات میاه کبریتی و طینی و راکد بدبو همه محدث حمیات غلیظه و ریح اند السموم آب دریا جلوس در آن جهت لسع افعی
و سایر سوام قتاله نافع الجروح و القروح ماء القیری جهت قروح مفرد و ماء البحر جهت حکه و جرب و قوباء و قروح و بثور
آب کبریتی استحمام بدان و جهت بهق و برص نیز مفید الاورام و البثور آب کبریتی جهت اورام مفاصل و تحلیل صلابات
و ثوالیل آن و تخمیر الزینة آب دریا جهت شقاق عارض از سرما قبل از تقرح و قاتل قمل و محلل خون منجمد تحت جلد و ماء الاصول
و ماء البزور و ماء الجبن و ماء الخیار و ماء الخلاف و ماء الشعیر و ماء القراطن که عبارت از ماء العسل است و ماء الورد و ماء الکافور
و ماء لسان الحمل و ماء لسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد و ماء الورد و ماء الهند با بعضی آنها در مقدمهٔ کتاب و بعضی در ضمن
ادویه در قرابادین کبیر ذکر یافت و به تفصیل ان شاء الله تعالی در قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد **ماء القداح** بفتح قاف
و دال و الف و حاء مهمله تین ماهیت آن مراد عرق گل نارنج است که مانند گلاب عرق کشند مشهور بعرق بهار طبیعت آن گرم
و خشک افعال و خواص آن ملطف و محلل اعضاء الراس و الصدر جهت صداع بارد و کزاز و سایر امراض بارده و نزلات
و النفس و ازالهٔ خفقان بارد و تفتیح سدهٔ مصفات و خیاشیم و چون در شیشه کرده بنوشند جهت رفع امراض باردهٔ
راس و تشنج خاص در عضل محرک و سر و گردن نافع و مداومت بوئیدن آن باعث سهر اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده
و مضر کبد و معین باه و قاطع اسهال رطوبی چون ناشتا بیاشامند **مارگیاه** بفتح میم و الف و راء مهمله و کسر کاف فارسی
و فتح یاء مثنات تحتانیه و الف و هاء لغت فارسی است ماهیت آن نباتی است قریب بید و وزغ و برگ آن شبیه ببرگ بید و

گل آن زرد و تقیه آن شبیه بسر مار است آن حریم ادر بیجان افعال و خواص آن اکثر متوطنین آنجا آنرا کوبیده در شوربا پخته
میخورند و گویند که هر که از گزیدن مار و هوام متضرر گشته بخورند و شرط نماید که بعد از آن تا یک هفته چیزی سوای نان فطیر
نخورند و احتراز از آب در ادرار منی و جماع نمایند حکیم میر محمد مومن نوشته که نظر حقیر آنست که اجوف باشد والله اعلم **مارکیوا** بفتح
میم و الف و راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف لغت فارسی است و نار کیوا را نیز نامند ماهیت آن نباتی است
شبیه به درخت تا بقدر نیم ذرع با شاخهای بسیار و صلب و بیرنگ و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم تر و گل آن سرخ شبیه به گل شب بوی
و تخم آن در میان برگها شبیه به فندق و مایل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل اهالی است و آنچه از حبوب
مانند کرسنه و غیره را در آن بجوشانند و خشک کنند طعم آن مانند فلفل گردد که تمیز نتوان نمود طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال
و خواص آن محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک آن نباتات سرخ کننده بشره و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلاء خاکستر
جمیع اجزاء آن رافع کلف و فرزجه آن مدر حیض و طلاء برگ آن با آب سترنده موی اشامیدن دانه آن با عسل محلل ریاح و
مخرج بلغم است **مارماهیج** بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح میم و الف و کسر ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و جیم معرب مارماهی است و
اهل مصر آنرا انکلیس نامند ماهیت آن ماهی است شبیه بمار طولانی و زیاده بر شبری تا یک ذرع و سفید رنگ و بر پشت آن
از سر تا دنباله خارها شبیه به اره و بیخار نیز میباشد و بر روی آب مانند ماهیان دیگر نمیآید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص
آن خوردن گوشت آن مقوی باه میباشد و زایل کننده ریاح و سردیهای بدن پیران و جهت وجع پشت و قطع سیلان
خون نافع و بهترین طرق استعمال آن برای باه بختنی آن با دارچینی و مصطکی و از برای امور دیگر و پیران مطبوخ
آن است **ماذریون** بفتح میم و الف و فتح ذال معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون یونانی خامالا
نامند ماهیت آن برگ درختی است شبروار بقدر درخت سماق و سه قسم میباشد قسمی را برگ سفید و بزرگ و نازک و این را ابخص
خوانند و قسم دوم را برگ زرد رنگ و برگ زیتون کوچکتر و از برگ مورد بزرگتر و ضخیم تر و این را بفارسی هفت برگ و شیرازی
مشت رو نامند و قسم سیم را برگ سیاه و بهترین همه مستعمل سفید آن است و لیکن چون این نیز خالی از غائله نیست و در قوت
قریب بشبرم بدون تدبیر استعمال آن عبث مجوزند و تدبیر آن آنست که برگ قسم کبیر سفید آنرا بگیرند و دو شبانه روز در سرکه خیسانند
و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیکو فته با روغن بادام چرب کرده و در اسهال مواد سوداوی و
بلغمی ترید مدبر و افتیمون و پوست هلیله زرد و گل سرخ و رب السوس و زیره کرمانی و نمک هندی و در اسهال صفرا و بلغم
ایرسا و توبال النحاس و اسارون و عصاره غافث و افسنتین و سنبل الطیب و مصطکی و مرمکی یهودی و سکبینج و نمک هندی
و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نمایند و شرب آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیار شنبر اولی است

وسبب اطلاع بر مازریون را ملا احمد تتوی در تاریخ الحکماء خود چنین نوشته که از جملهٔ اتفاقات عجیبه است که مستسقی بود در بصره
که جمیع اطباء از معالجهٔ آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل علاج نیست چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع کرد
بنده گفت مرا بگذارید که چند روز که حیات دارم آنچه خواهم بخورم و بگرسنگی نمیرم اطباء گفتند تو هرچه میل داری بخور که بعد از این پرهیز
از هیچکس مانع تو نخواهد بود پس آن مریض گفت مرا بر سر کوچه برید که آنچه خاطر من خواهد از جاهائی که در کوچها میگردانند و چیزهای خوردنی
و حلاوی میفروشند بخرم و بخورم چنان کردند اتفاقاً اول بار نظر او بر شخصی افتاده که ملخ پخته میفروخت طبیعت ملخ او را
میل بان کرد از آن ملخ پخته قدری صالح خریده تناول نمود بعد از ساعتی شروع باسهال کرد و چندان آب زرد متعفن از شکم
مستسقی بیرون آمد که گمان هیچ احدی نبود که این مقدار آب در بدن آدمی تواند بود اما بعد از آن بالکلیه از آن مرض نجات
یافت چنانکه هیچکس او را نمیتوانست شناخت چون این خبر با اطباء که مدتی در معالجهٔ او اوقات صرف نموده و از علاج مایوس شده دست
از معالجه برداشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده شد چه ملخ بالطبع قابض است نه مسهل بالاخره یکی از آن اطباء که حدت
او نسبت بسیار طبیبان دیگر زیاده و قوی بود بایع ملخ را طلبیده از وی پرسید که تو این ملخ را از کجا صید کردی و چه طور
زمینی بود و در آن زمین چه گیاه بود گفت من این ملخ را از جای صید کردم که در آن موضع غیر از مازریون هیچ درخت دیگر
نبود و خوراک این ملخان همان مازریون بود پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از آن فارغ شد چه خاصیت
مازریون اسهال رطوبات رقیقه است غایتش آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قویتر است چنانکه اگر بوزن یک درم هم تنها
از مازریون بشخصی دهند محتمل که آن اسهال آورد که حبس آن ممکن نباشد و بنا بر خطری و غائله که دارد مازریون را تنها بدون مصلحات
استعمال نمی‌نمایند و عند الضرورت با مصلحات امتزاج نموده استعمال می‌نمایند و اتحاد و طبخ یافته یکی در شکم ملخ و دیگر در آب که
ملخ فروش نموده و کسر کیفیت آن شده و باصلاح و اعتدال آمده و لهذا از آن این عمل بی خطر و غائله بظهور آمد و این از الها
مات جناب باریست تقدس و تعالی مر طبیعت را طبیعت آن در آخر سیوم و در چهارم نیز گرم و خشک گفته اند افعال و خواص آن
جالی و منقی و مفتح و بسیار حریف تند اعضاء از اسهل مضمضه بطبیخ آن خصوصاً سیاه آن مسکن درد دندان و چون بر پارچه از
برگ آن قلقل نموده مالیده بر دندان گذارند نیز مسکن وجع آنست اعضاء الغذاء او النفض مسهل ماء اصفر و حیات و حب
القرع و جهت استسقاء زقی و لحمی و یرقان و ضعف گرده نافع خصوصاً برگ تر تازه آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکه تر ستور
مزبور در چسانیده و خشک نموده مقدار شش قیراط انزاد در یک رطل و نیم آب جوش دهند تا ثلث رسد و صاف نموده بیاشامند
استعمال حیات و حب القرع نماید بتخصیص که با فوذنج جبلی خوب نموده باشند و گاه سحق تند سبت در هم انزاد رو و سیر
در شراب دو دو ماه میگذارند پس صاف نموده دو ماه دیگر میگذارند پس بیاشامند جهت استسقاء و تنقیه نفاس و چون شسته شده تم

حیات

انزاو یکرطل و نیم آب جوشانیده تا بثلث رسد مالیده صاف نموده با یک اوقیه روغن بادام جوشانیده تا روغن بماند اما نسوزد
نگردد هم تا یکدرهم آن استعمال سرفه نماید و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول شدید مفید و بعضی گفته اند مسهل سودا
و اخلاط بلغمیه نیز است خصوصا که با دو وزن آن افتیمون بجوشانند و بیاشامند و بعضی یک مثقال انزاو و مثقال افتیمون
و با عسل مطبوخ بقوام آورده سرشته شیاف ساخته بر میدارند و واجب است که بحسب ادویه استعمال ماء اصفر و هر یک از اخلاط
و اخراج اقسام کرم معده و امعا با او و به مسهل مناسبه و مصلح هر یک ضم نموده بیاشامند و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل
ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام مقدار شربت آن از شش قیراط تا یکدرهم بدل آن نیم وزن آن
آن ایرسا و دو دانگ وزن آن نقل المهو و الجروح و القروح ضماد جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیه چرک قروح و سحج و قلع
خشکریشه و تجفیف جرب رطب بسبب جوهر اکال محلل مجفف آن و با موم روغن جهت جرب متقرح الزینه طلاء برگ آن جهت بهق
و قوبا و نمش به تنهایی و با کبریت نافع المضار مضر محرورین و اطفال و ضعفا و در فصل گرما و بلدان حاره بابه و بدون تدبیر
و مصلح بغایت مضر جگر و قی و مورث کرب و غم و دو درهم از غیر مدبر آن خصوصا و سیاه آن قتال قی و اسهال و کرب
و غشی تدبیر آن قی فرمودن بشیر گاو تازه دوشیده مکرر با جلاب و میوه خوشبو و آب سرد بر بدن ریختن و بعد از آن مرقهای
چرب آشامیدن و مبردات قوی و مثرودیطوس و تریاق طین مختوم بهترین مداوای آن است و چون پاره جوز بت و
آب سرکه بموی گاو و برگ و ... بخورانند بمیرد و شیر درخت آن در چهارم گرم و خشک و سمی قتال و از داخل غیر مستعمل و طلاء
آن جالی بهق و برص و جوارش و دواء و حبوب و روغن و سکنجبین و سفوف و اقراص و معاجین برگ آن در قرابادین کبیر
مذکور شد **ماس** بفتح میم و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و بهندی هیرا نامند ماهیت آن از احجار لطیف و صلب
ترین و خشک ترین احجار است و الوان بسیار شد از سفید و زرد و سیاه و سرخ و سیاه کمرنگ که بهندی تیلیا نامند و سفید
آن کثیر الوجود و زرد و سرخ و داغدار بداغ سرخ اندر بدمعن بیده اند و بهترین همه سفید یکرنگ شفاف براق بزرگ
قطعه است و همچنین الوان دیگران که یکرنگ و صاف باشند و معدن آن ملک دکهن حوالی گلکنده و جهت تحصیل آن طریق
اخذ آن است که زمین را حفر نموده خاک آنرا بر آورده بر زمین بپاشند و بر آن آب ریخته در وقت ارتفاع آفتاب از
کناری بر آن نظر میکنند هر جا برقی بنظر در آید آنرا نشان کرده رفته بر میدارند و همچنین باز زیر و رو کرده بر آن آب پاشیده
بدستور در آفتاب بر آن نظر میکنند هیچ در آب قبل از حکاکی برق بسیار و صفا چندانی ندارد و حسن و قبح آن خوب ظاهر نیست
و بعد از حکاکی حسن و قبح آن ظاهر میگردد و در برازیل از جزایر ارض جدیده جنوبی نیز بهم میرسد و لیکن بخوبی و سفیدی و شفافی
و صلبی دکهنی نیست و الماس را با الماس سیاه سوده با لاک گرم کرده سرشته چرخی ساخته بجای سنگ سنباده در حکاکی احجار

سیاه و سبز کمرنگ و یکرنگ
... هر یک از نیناکمیات و تیلیا
... سفید آن ... معیوب است
و داغدار

احجار دیگر حکاکی می‌نمایند و قطعهای آن مانند طلق و زرنیخ ورقی ورق ورق بر روی هم چسبیده غیر محسوس می‌باشند بعضی از آن
قابل جدا گشتن اوراق از هم است و بعضی نه و کسانی که عارف بدانند آنرا که قابل است از هم جدا می‌نمایند و آنچه مشهور است که
از سرب آنرا می‌تراشند و حکاکی می‌نمایند اصلی ندارد و هر یک از الوان آنرا بنامی مخصوص خوانند مانند آنکه آنچه شبیه
برنگ نوشادر است و شفاف نوشادری و سفید شبیه برنگ نقره را قبرسی و آنچه سفیدی رنگ آن از نوشادری کمتر
و قطعهای آن بزرگ آنرا ماقدونی نامند و زبیتی نیز و این را بعضی بهترین همه میدانند و آنچه برنگ آهن است حدیدی و
احجار دیگر و آلات حدیدی بحک در این اثر نمیکند و آتش نیز مگر بدشواری بسیار و اهل هند آنرا ابکلس میسازند بنجو گلی بی خاص
و مکلس آنرا بسیار نافع میدانند جهت امراض مزمنه صعبه طبیعت آن در چهارم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند افعال و
خواص آن تعلیق آن مقوی حمل و رافع خوف و فزع و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و سدس شکل آن مانع صرع و سکون
آن جالی دندان و خطرناک و اجتناب از آن اولی و گذاشتن آن بر دندان باعث تفتیت آن بدون کلفتی و گفته اند از
خواص آنست که بعنبر شکل مثلث شکسته نمیگردد و المضار سمی است قاتل و قلیل آن نیز قاتل بتقطیع اعضاء باطنی بداوا
آن قی نمودن با شیر تازه دوشیده گاوی و با روغن مکرر تا تمام آن برآید و آشامیدن مرقهای چرب بعد از آن **ماش**
بفتح میم و الف و شین معجمه بلغت عربیت وج نیز و بفارسی نیز مشهور بماش و بهندی موتک نامند ماهیت آن حبی است
از حبوب معروفه ماکوله و در اکثر بلاد کثیر الوجود و آن حبی است کوچک مدور اندک طولانی پوست آن سبز و مغز آن سفید
و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی سبز تیره و بعضی زرد رنگ و در بنگاله بعضی پوست آن سیاه و بهترین همه سبز تیره است
پس سیاه و سبز پس زرد و زرد آن دیرتر پخته گداز میگردد و از سبز خصوص زرد و دانه ریزه آن و قوت آن تا سه سال باقی
میماند طبیعت آن در آخر اول سرد و مایل بخشکی و مقشر آن معتدل در تری و خشکی و قشر آن مرکب القوی مایل بگرمی و با
عفوصت افعال و خواص آن لطیفتر از عدس و نفخ آن کمتر از باقلا و اصلح حبوب ماکوله است و کثیر الغذا و مولد خلط صالح
الکیموس و لیکن بطیء الانحدار خصوص مقشر آن که قشر آنرا بالتمام گرفته باشند زیرا که یبس و قوت تحلیل و جلا در
قشر آن است و از اغذیه تابستان و بهار و بلدان حاره و صاحبان مزاج گرم و حمیات حاره حاده است جهت آنکه مسکن حرارت
و حدت و التهاب صفرا و خون است اعضاء الصدر و الراس و الغذاء مقوی عصب و اعضاء عصبانی و قوت باصره و جهت درد
سر حار و نزلات و ورم لهات و سرفه و حمیات حاره حاده و امراض کرده نافع زیرا که موافق آنست و مطبوخ مقشر آن با
روغن بادام مولد خلط صالح اما از برای حمیات صفراویه با تخم کرفه و کاهو و سریق و جو مقشر و مطبوخ آن با پوست حماض
حابس بطن و از خواص آن آنست که با جو و برودت تحریک سودا می‌نماید و هم از جهت تلیین و هم از جهت قبض بطن نافع است اما

هرگاه اراده تلیین طبیعت باشد باید که مقشر آنرا طبخ نمایند با ماء القرطم و روغن بادام شیرین و هرگاه مقصود قبض طبیعت باشد
غیر مقشر آن را بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکه در آب جوش داده آب انرا بریزند تا قوت حاره جالیه آن زایل گردد و پس آب خالص
داخل کرده طبخ نموده تناول نمایند و اگر با حبس تسکین حدت و حرارت دم و صفرا مقصود باشد با آب حماض و یا با آب انار
ترش افشرده یا بپرده سعد حوف آنکه شحم الرمان نباشد و یا با سماق و زیت رکابی و اگر زیت خوش بنا باید با روغن
بادام شیرین طبخ نمایند و حسو متخذ از ماش مقشر جهت سرفه و نزلات حاره نافع المضار ماش مبرود المزاج و پیران و کسانیکه
در معده ایشان رطوبات و اخلاط فاسده و نفخ و ریاح بسیار باشد مضر خصوص مقشر آن مضر دندان و باه مصلح
آن در مبرودین افاویه عطریه حاره مانند زیره و قرنفل و دار چینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و فلافلی
و مصطکی و خردل و امثال اینها و در محرورین طبیخ آن با ماء القرطم و یا با حموضات مذکوره و نیز در محرورین ماء القرطم
و روغن بادام و ضماد مطبوخ آن با سرکه در حمام جهت جرب متقرح و با آب جهت تقویت اعضاء مسترخیه و تسکین درد
آنها و مطبوخ آن با طلا که نوعی از شراب است و یا با شراب و یا مطبوخ آن با زعفران مسکن درد اعضاء کوفته شده
و جدا شده نافع است و الوان اطعمه مصنوعه از آنرا مانند برا و بری و بری کشمیری و یا بره و بهتی و دال منگوچهی و ماش پاپاو
و کهچری و لدو و ماش خور در قرابادین کبیر مذکور شد و اما حبه که در ملک هند و بنگاله و دکهن میشود آنرا ماش وار و بفتح همزه و
سکون راء و دال مهمله نیز و به بنگالی کلائی نامند و غیر آن ماش است و کسانیکه از اصحاب القلت والتة سهو نموده اند و
آن حبی است بزرگ و شکل ماش و سبز رنگ تر از آن و بیشتر آن شرح بعالی که بعد از طبخ و یا خمیر کردن جدا آب لزوجت آن ظاهر میگردد
و در ملک هند و بنگاله پخته و با سبب و غیره و دوا بمخورانند و خود نیز میخورند مانند مونگ طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم
و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن بسیار نفاخ و بطی الهضم و مولد منی و منعظ بسبب لزجیکه دارد و ضماد آن جهت امور مذکوره
در ماش انفع و جهت برص که تازه بتازه سائیده روزی چند مرتبه بمالند تا چند روز متوالی مفید دانسته اند و در ملک هند و
بنگاله اکثر مانند ماش پخته میخورند و انواع اطعمه مانند ماش میسازند و در قرابادین شمه ذکر یافت **ماسفودون** بفتح میم و الف
و فتح سین مهمله و ضم فاء و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو دوم و نون ماهیت آن گفته اند اسم هندی دوائی است
که در ملک هند میروید و از آنجا میاورند شاخ و برگ آن شبیه بریحان و برگ آن از برگ آن عمر بصغر قریب ببرگ آس و بدور
و نازکتر و در بو شبیه بسنبل هندی و گل آن شبیه بیاسمین و از آن لطیفتر طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن
در جمیع افعال قریب بسنبل و جهت خوشبوئی داخل ادهان مینمایند خصوص برگ آنرا **ماعز** بفتح میم و الف و کسر عین مهمله و
زاء معجمه لغت عربیت و معز نیز و بفارسی بز و نر آنرا تیس و بترکی کچی و بهندی ماده آنرا بکری و نر آنرا بکرا نامند ماهیت آن

ماهیت آن حیوانی است مشهور از حیوانات ماکول اللحم گوشت آن نسبت بلحوم حیوانات دیگر بهتر از گوسفند آن است و الطف و بهترین
آن جوان یکساله فربه صحیح المزاج آن است و اهلی و صحرائی و جبلی میباشد طبیعت آن گرم و تر و گرمی آن از لحم گوسفند یعنی
ضان کمتر و جبلی از اهلی گرمتر و لطیفتر و بری از اهلی نیز گرمتر و لطیفتر افعال و خواص آن موافق محرورین و مرضی و در فصل
و بلدان حاره صالح الکیموس مولد خون لطیف ستک مضر سوداوی مزاج مصلح آن بادام و نارجیل و خرما و خوردن میوهای
تر تازه و ترشیها و کشک با آن بغایت مضر و گوشت بزغاله مافوق ششماهه با رطوبت غالبه و بهترین لحوم مسکن غلیان خون
و ملطف و موافق مرضی و ناقهین و گذاشتن گوشت بز گرما گرم آن مسکن وجع و درد بر عضو ضربه و صدمه رسیده و کوفته
شده و بدستور پیچیدن عضو در پوست گرما گرم آن مسکن وجع و درد و باعث عدم تورم آن و بستن پوست بزغاله در حین
گرمی بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن و ضماد مغز سر آن مرطب قوی و ملین دماغ و اعضاء صلبه العین اکتحال زهرهٔ آن رافع
غشاوه و جگر بز سیاه را چون شرحه شرحه نموده زهرهٔ آن را با آن مخلوط کرده و از فلفل و زنجبیل بر آن پاشیده کباب نمایند و
چون آب بترشح از آن را گرفته در چشم کشند جهت شبکوری مجرب و سنون سرگین نیم سوختهٔ آن با نمک سنگ جهت رفع زردی
دندان و عفونت لثه اعضاء الصدر و الغذا و النفس چون خصیهٔ آنرا شگافته زراوند مدحرج و نطرون و زیره بر آن پاشیده
خشک کنند یک مثقال آن با آب گرم جهت بهر و ربو و درد جگر و مثانه و مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر و چون با
نوره و صعتر خشک کنند یک مثقال آن با سرکه اعصل جهت سپرز و چون بز نر چهار ساله یک رنگ سرخ را در اول فصل هنگام
رنگینی انگور بخورانند و خون اول و آخر آنرا بریزند و خون وسط را در ظرفی بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه ریزه کنند
و بر روی کاه از پا غربال در سایه خشک نمایند و انشاء الله نابند جهت انکه در تفتیت سنگ گرده و مثانه قوی الاثر است
و سعد بل و آشامیدن خریرهٔ پیه آن با ارده برنج و جاورس جهت تشنج و اسهالی که از ادویهٔ حارهٔ حاده بهم رسیده باشند و جهت
منع افراط عمل مسهل و احتقان بدان با ارده جو جهت قرحهٔ امعا و آشامیدن سرگین آن جهت یرقان و با بول و عسل
جهت گشودن حیض و قتل و اخراج جنین و فرزجهٔ خشک آن با کندر جهت رفع ادرار حیض و آشامیدن نیم سوختهٔ آن با عسل
جهت رفع بول در فراش مجرب بقدر شربت آن تا دو درهم و طلاء سرگین آن با بول آن جهت استسقاء و ورم طحال و طلاء
مطبوخ آن با بول اطفال جهت رفع قوبی بلغمی و ریاح غلیظه و ماء اصفر الاوجاع و الاورام و البثور ضماد پیه آن مسکن درد
و طلاء سرگین آن محلل اورام کهنه و سرگین سوختهٔ آن الطف و جالی و طلاء آن با سرکه جهت داء الثعلب و بدستور طلاء
نیم سوختهٔ آن با سرکه جهت داء الثعلب و ثالیل منکوسه و با عسل جهت جرب و وضح و اورام صلبه و سعفه و با بزر البنج جهت
و حکه نمودن پستان و انثیان و ضماد سرگین پختهٔ آن در شراب و حلبه جهت تحلیل اورام و چون گردهٔ آنرا شرحه نموده و کبر

بران پاشیده کباب نمایند و آب مترشح از ان را نیز بر بهق کالبند زایل گرداند القروح والجروح پیهٔ آن رویانندهٔ گوشت بر زخمها و
طلاء سرگین محرق آن با عسل جهت قروح ساعیه و شهدیه السموم اشامیدن پیهٔ آن جهت سم ذراریح و اشامیدن سرگین
سوخته آن جهت گزیدن هوام طلاء سرگین خشک بیخته با شراب و یا سرکه جهت جذب سم هوام و زهرهٔ بز کوهی با وزن سموم
هوام الات المفاصل ضماد پیهٔ آن با سرگین آن و زعفران جهت نقرس و وجع وارم کردن سرگین خشک آن جهت عرق النسا از مجربات
و مشهور است بدایع عربی و طریق آن اینست که سرگین را افروخته در پشمی پیچیده در موضع عمیقی که در تحت بند ران و محاذی ابهام است
بگذارند تا حرارت آن کم گردد و پس تبدیل بدیگری نمایند تا حرارت آن کم گردد و محسوس در ورک گردد و طلاء محرق و غیر محرق آن با عسل
جهت درد مفاصل بارده و با سرکه جهت حاران طرد الهوام بخور سرگین آن گریزاننده هوام و حشرات است الخواص چون شاخ و سم
اینرا با ترب و عسل و بید انجیر تقطیر کنند معادن و جمیع اشیاء صلبه را نرم سازد و چون آنرا حل کنند مداوی درغایت سیاهی باشد
مالک الحزین بفتح میم و الف و کسر لام و ضم کاف و الف و لام و فتح حاء مهمله و کسر زاء معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و آنرا
مالکی نیز نامند و بفارسی بوتیمار و بهندی بگلا ماهیت آن از طیور آبی است سفید و جثهٔ آن بقدر جثه کبوتری و گردن و پاها و منقار
آن دراز و در اکثر کنار آبها مجاور و سر بزیر افگنده میباشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن غلیظ و مولد
ریاح و مقوی گرده و محرک باه مصلح آن ادویه حاره طلاء پیهٔ آن قاطع خون بواسیر و ضماد خون آن در حمام مانع نزلات است
مال کنکنی بفتح میم و الف و لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسیه و کسر نون و یاء لغت هندیست ماهیت آن تخم نباتی
است هندی و نبات آنرا یک ساق و پیچ و ساق و تا بقدر یک قامت و شبیه به نبات دخن و ساق آن از ان قوی تر و برگ آن
بزرگتر و در طول و عرض زیاده و خوشهٔ آن نیز بزرگتر از ان و دانهٔ آن بقدر دخن و اندک طولانی و سه پهلو و بعضی اندک پهن و سرخ
تیره رنگ و مغز آن سفید و در غلافی اندک خشن و چند دانه بهم پیوسته در غلافی دیگر و در ان خوشه و طعم آن با حدت طبیعت آن
در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول تر دانسته اند افعال و خواص آن الاعضاء الراس و العصب اشامیدن
آن جهت تقویت دماغ و قوت حافظه و ذهن و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النساء و ورک و رکبه و امراض بارده رطبه دماغیه
و عصبانیه و بیشتر طلس سعوطا و تدهین بدهن آن جهت فالج و لقوه و رعشه و تشنج رطوبی و امتلائی و امراض مذکوره بدستور مذکور
بدان الاعضاء الصدر و النفض اشامیدن آن جهت تقویت معده و سرفه و ضیق النفس و تقویت معده و ناصفه و اشتهای طعام
و کبد و باه و رفع ضعف آنها نافع و بدستور تدهین بدهن آن جهت تقویت باه بغایت موثر خوردن روغن آن نیز بدین
دستور که روز اول قدر بسیار قلیلی یعنی یکحبه و یا کمتر از ان با برک تانبول و روز دوم اندک از ان زیاده و روز سوم نیز از ان
اندکی زیاده و همچنین تا بجائیکه موافقت نماید و ضرر نرساند جهت تقویت باه و زیادتی اشتها بسیار مفید و اهل هند با نجار ساختن

شیئی آنرا استعمال دارند چنانچه آنکه از یکدانه شروع مینمایند و هر روز یکدانه میافزایند تا بصد دانه میرسانند و باز بتدریج
کم مینمایند تا بیکدانه تمام رسد از برای اکثر امراض قویه بارده رطبه مزمنه و تقویت قوی و باه و زیادتی حرارت غریزی مبرود و
مرطوب المزاج قوی و از امراض متوسط المزاج چهل روز بهمان ترتیب که از یکدانه شروع مینمایند و یکدانه میافزایند تا چهل دانه
و باز بدستور میکاهند و از برای امراض دون آن تا بیست روز و یا ده روز و یا هفت روز بهمان ترتیب که به بیست و یا ده
و یا هفت دانه رسد و باز بهمان نسق کم مینمایند تا بیکدانه و در ایام استعمال چند روز قبل و بعد از ان از ترشی و بادی و لبنیات
و بقول و جماع و امراض نفسانیه و بدنیه و حرکات عنیفه و اشیاء حاره حریفه مانند خردل و سیر و ترب و زنجبیل و امثال اینها اجتناب
مینمایند و گفته اند بدین روش آنکه در روز چهارشنبه اخذ نموده باشند جهت رفع جذام و خورانیدن بدان بنهج تا
بیست و یک روز جهت جذام و بهق و ابهای جهت آنرا در روغن گاو خالص بریان مینمایند و روزی یک کف آنرا میخورانند و میگویند
قوت باه را بحدی میرسانند که از شرح مستغنی است و نیز در شیر گاو میجوشانند و صاف نموده از ان شیر ماست بسته روغن آنرا میگیرند و
روزی بمقدار یک اوقیه آنرا با شیر برنج میخورانند و میگویند که موی را سیاه میگرداند و دیگر موی سفید نمیروید و گفته
اند که اگر یک انار آنرا در روده انار شیر بخیسانند بمقداریکه تمام را جذب کند و هر روز هفت دانه آنرا بلع نماید کسیکه عنین باشد
یا قوت باه او بسیار ضعیف گشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یابد و چون آنرا بروغن ضفدع چرب کرده روغن از ان اخذ
نمایند و بر قضیب بمالند تقویت عظیم بخشد و اما کی آورده و اگر در بول شیر و یا شغال چند روز بخیسانند و سه روز متواتر زن
فاحشه را بخورانند شهوت او بالکل زایل گردد و چنانکه دیگر رغبت بر جماع نکند و کسی بر وقاوز نکرده المضار مضر محرور المزاج
و مفلوج و بلاد حاره و جوانان و چون حار حاد است اکثر ضرر میرساند چنانچه شنیده شد که چند کس خورده و همه متضرر گردیدند
و بعضی هلاک شدند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصا از داخل و نیز روغن آنرا و دانهای حبوب دیگر را بدین نحو اخذ
مینمایند که در دیگی تا نصفه آب کرده و بر سر آن پارچه صفیق پاکیزه بسته بر سر آتش میگذارند و تخم آنرا بمقداریکه بنشو اند کوبیده
بر ان پارچه میپاشند و سر آنرا به سرپوش می پوشند تا بخار در ان مجتمع گردد بعد از یکدو ساعت بر داشته تخم کوبیده را با پارچه
می افشارند آنچه روغن از ان بر آید اخذ مینمایند و مرتبه دیگر نیز بدستور عمل میاورند تا دیگر روغن در ان نماند و این بهترین طرق
است **مالیا** بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف ماهیت آن بعضی مردان دانسته اند و یونس گفته درختی است
که در بلاد شام میشود افعال و خواص آن انشامیدن برگ آن رافع سمیت افعی و طلاء پوست محرق آن رافع برص و خوردن
نشاره چوب آن کشنده است حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی آنرا انکول نامند برگ آن شبیه ببرگ
بادام و گل آن سفید است و چوب آنرا چوب حیات خوانند چون بیخ آنرا سائیده بمار گزیده بخورانند رفع سمیت آن نماید

وجهت هاضمه نیز نافع و دفع خلط سمی و تدارک سمیات نمایند **مالیقراطن** بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه
و فتح قاف و راء مهمله و الف و ضم طاء مهمله مشاله و نون لغت یونانی است بمعنی ماء العسل زیرا که مالی بمعنی عسل و قراطن
بمعنی ماء است ماهیت آن چنانست که یک وزن عسل صافی خالص را در دو وزن آب باران و یا آب صاف شیرین با آتش ملایم طبخ
دهند و کف از آن بگیرند تا دو ثلث بماند پس صافی نموده نگاه دارند و عند الحاجت بیاشامند و این ماء العسل ساده است و اگر
مرکب خواهند بعضی ادویه مناسبه حاره و یا بارده بحسب عرض و غرض اضافه نمایند و نسخ آن به تفصیل در قرابادین کبیر مذکور
شد طبیعت ساده آن گرم و تر افعال و خواص آن جالی و ملین و قاطع اخلاط لزجه و مفتح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضاء
بارده و معده سرد و احشا و اشتها و دافع امراض بارده عصبانیه و دماغیه و اوجاع مفاصل و قی و قراقر شکم و ادویت
ادویه قتاله و ضعفی که از جماع بهم رسیده باشد و مدر بول و حیض مضر محرورالمزاج و صفراوی و اورام حاره احشاء مصلح آن
رب حامض مقدار شربت آن تا سی مثقال است شیخ الرئیس در مبحث قولنج گفته که ماء العسل ماخوذ برای قولنج باید که طبخ
بسیار یافته باشد تا نفخ آن زایل گردد و الا ضعیف الطبخ نفخ مینماید **ماهیثا** بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة
تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف لغت نبطی است و از اهمینا نیز نامند ماهیت آن نباتی است شبیه بخشخاش بحری
معروف بخشخاش مقرن و برگ آن مایل بسفیدی و با زوائد شبیه باره و مزغب و با رطوبت چسبنده و گل آن زرد
مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرایحه و پر آب و ثمر آن مانند خشخاش مقرن و بغلاف منحنی شبیه بغلاف خشخاش
بحری که در درون سیاه شده و تخم ماهیثا بقدر کنجد و سیاه و شاخهای خشخاش ساحلی در زمستان نمیشود و در بهار عود
میکند بخلاف ماهیثا که اکثری از آن در ظاهر میماند و در سرطان ثمر ماهیثا میرسد و اثر آنکو بیده اقراص میسازند بهیات
بلوطی و اکثر عصاره ماهیثا و شیاف ماهیثا نیز نامند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن زرد مایل بسیاهی
قوی الرایحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زود حل گردد و عصاره مجفف آن بهتر از جرم آن و گفته اند آن دو نوع
میباشد نوعی را که گل سرخ است از غاسوفی نامند و آن نیز مستعمل و نوعیکه گل آن زرد است مستعمل و گفته شد طبیعت
آن در دوم سرد و خشک و در اول نیز گفته اند افعال و خواص آن قابض و رادع و محلل و مقوی اعضاء الراس
والعصب و الصدر و المعده طلاء آن جهت درد سر و مفاصل حاره و منع انصباب مواد بچشم و ابتداء رمد و حرارت
اجفان و سلاق و رمد و ورم حار آن و دبول آن جهت قلاع دهان و اکتحال آن جهت دمعه و استرخاء پلک چشم
ضعف باصره و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال رافع خفقان و اسهال صفراوی با ادویه مناسبه معینه و مسمن
بدن است الاورام و البثور و حرق النار طلاء عصاره آن جهت اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و بثور که بسبب

که بسبب حرکت در زیر بغل و ران بهم رسیده باشد و طلاء تخم آن جهت حمره و نقرس سعد بل مقدار شربت آن تا یکدرهم
بدل آن سماق مضر سپرز مصلح آن بادام شیرین است **مامیران** بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثنات تحتانیه
و فتح راء مهمله و الف و نون ماهیت آن قسمی از زردچوبه است ساق شاخهای نبات آن از زمین مرتفع و برگ آن شبیه
ببرگ سپلان کبیر و مایل باستداره و سفید مایل بسبزی و با زوجت و بیخ آن پر شعبه از یکجا روئیده و کوچکتر از زردچوبه و
باریکتر از آن و گره دار و بعضی مستقیم و در گرههای آن ریشههای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قرب آبها و از هند و
چین و خراسان آورند و هندی آن زرد و مایل بسیاهی و چینی آن زرد و زبون تر از هندی و خراسانی آن تیره رنگ مایل بسبزی
و تخم آن شبیه بکلنجار و بهترین آن زرد و باریک صلب گره دار تازه چینی است و قوت آن تا بیست سال باقی میماند طبیعت آن
در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح و مقرح جلد و مشقق باحض اعضاء الراس سعوط آن با عسل جهت
تنقیه دماغ و اکتحال آن جهت جلاء بیاض و ناخنه و ظلمت بصر و روشنائی آن را بیفزاید و مضغ آن جهت درد دندان اعضاء
القذاء و النقص اشامیدن بیخ آن با شراب جهت یرقان سددی و تحلیل ریاح غلیظه و زحیر و مغص و ادرار بول و طلاء آن
جهت انقلاب رحم و ورم بواسیر و تطریه و بعضی مضر گرده گفته اند مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن
بوزن آن زردچوبه و نصف آن مرار سته طلاء آن با عسل و با سرکه جهت برص ناخن و کلف و برش و جرب و رفع آثار جلد نافع است
ماهودانه بفتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون و ها اسم فارسی است بمعنی قایم بالذات
یعنی در استعمال به تنهائی بی معاونت دوای دیگر کافی است ماهیت آن نباتیست شیردار و از اهل مشرق حب الملوک
نامند و یونانیان حب السلاطین مسمی بدند است ساق نبات آن بقدر ذرعی و بطبری انگشتی و برگهای ساق آن دراز
شبیه ببرگ بادام و برگهای شعبههای آن ریزه مایل بتدویر شبیه ببرگ زراوند طویل و گل آن زرد و تخم آن
در غلافی مخروطی شبیه بخیار کبیر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هر یک در غلافی دیگر و دانه آن از دانه کرسنه
بزرگتر و پوست آن اغبر و مایل بسرخی و مغز آن سفید و شیرین و چرب و بیخ آن باریک و قوت آن تا دو سال
باقی میماند گویند منبت آن بلاد هند و عراق است و گویند دانه آن شبیه بماش است و بزرگتر از آن و در غلافی
شبیه ببلو با طبیعت ... آن در سوم گرم و خشک و برگ و دانه آن در آخر دوم افعال و خواص آن اشامیدن آب
برگ مطبوخ آن با خروس سال خورده مسهل و محلل قولنج و مدر بول و جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و
بلع دانه آن از سه دانه تا هشت دانه مسهل و اشامیدن کوبیده جیسته آن با آب سرد در اسهال قویتر و مخرج
بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مرار سوداوی و کیموس مائی زیاده از درست بلع نمودن آن مقدار شربت آن از حب تا

سه عدد تا هشت عدد و از برگ آن تا دو درهم و زیاده بر آن مجربست و بوئیدن آب سرو معین عمل آنست مضر بمعده و مصلح آن انیسون
مضر بسفل مصلح آن کثیرا و گفته اند چون ماهو دانه مفقود است بجای آن حب السلاطین مستعمل و بعضی برگ آنرا بتنهائی و یا
با دوویه مناسبه پخته بخورند اسهال مینماید و جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقاء و قولنج نافع و با مرق خروس
سال خورده پخته جهت قولنج و ادرار بول و بیش آن نیز مسهل است و بدل آن بهم وزن آن و ندو بوزن آن حب الخروع و یک
وزن و نیم آن حب النیل است **ماهی زهرج** بفتح میم و الف و کسر ها و یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و جیم معرب از ماهی زهره فارسی است
بمعنی سم سمک جهت آنکه کشنده ماهی است ماهیت آن نوعی از قلومس است که شرکی سقوبروئی نامند و نزد اکثر اطباء پوست گیاهی است
شبیه و از شبیه بگندم ساق آن زیاده بر ذرعی و برگ آن مفروش بر روی زمین و گل آن زرد و در آخر ساق آن از جوانب آن
رسته بهیئت سرو و پوست ساق آن مایل بزردی و با اندک حدت شبیه بحدت پوست بیخ کبر و مستعمل همین است نه سایر اجزاء
آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند و بهترین آن پوستهای بارنگ زرد و زرنگ تازه آن با اندک حدت و تندی است طبیعت آن در
سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل قوی اقسام بلغم و اخلاط غلیظه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقرس و عرق
النساء نافع جهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه است از عروق و مفاصل و از برای مبرودین و مرطوبین بلغمی مزاج و قوی کثیر النفع مضر
امعا مصلح آن کثیرا و نشاسته و انیسون و باروغن بادام چرب نمودن مقدار شربت از جرم آن با شکر یک مثقال و در
مطبوخ تا سه درهم جهت استسقاء و تحلیل اورام بلغمی و ریحی و چون آنرا کوبیده در آبگیرها که در آن ماهی باشد اندازند ماهیان بحس
گشته بر روی آب آیند و بمیرند و گویند ماهیان مست گشته بر روی آب آیند **فصل المیم مع الثاء المثلثه مثنان**
بفتح میم و سکون ثاء مثلثه و فتح نون و الف و نون لغت عربی است ماهیت آن نباتیست که گرم دانه ثمر آنست
قسمی رستنیهای انبوه و خشن و بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ مازریون و از آن نازکتر و با رطوبت چسبنده و گل آن
سفید و از مابین گل ثمر آن میروید شبیه بتخم نور دو مایل باستداره و سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و پوست آن صلب
و سیاه و مغز آن سفید و آنرا حرم دانه و گرم دانه نیز نامند و برگ و تخم آن مستعمل طبیعت آن جمیع اجزاء نبات آن تا سوم
گرم و خشک افعال و خواص آن اشامیدن یک درم آن با حریرهای و یا بلع نمودن دانه آنرا درست مسهل قوی بلغم و مقطع
صفوه الجره بدبائع و مخرج اقسام کرم معده و امعا مقدار شربت آن از ده دانه تا یک درم الفرنیته طلاء کوبیده آن باعث ادرار عرق بسیار
و ضماد مطبوخ آن بازفت جهت جرب و قوبا و برص و بثورات نافع و زنان حب آنرا در فرزجات مسخنه و نشفه رطوبات
و خوشبو کننده ارحام و معینه بر حمل و مشوفه و ملذذه جماع بمقدار ربع درهم آنرا استعمال مینمایند و برگ آن در افعال مانند تخم
آن و باید که آنرا در فصل ربیع ایام حصاد آن اخذ نمایند و خشک کرده نگاهدارند و عند الحاجت بکوبند و شظایای آنرا از آن جدا

طلا کنند و آشامیدن دوازده قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه و جهت استسقا نافع و بدستور در
سرکه جوشانیده آن جهت رفع نمله که دارد و با طبیخ باقلا و با عدس مسهل برقی و حمول آن مخرج جنین و قاتل آن و ضماد مطبوخ
آن با زفت جهت قوبا و جرب و برص مجرب بمقدار شربت برگ آن و مطبوخات تا سه درم و باید که یک شبانه روز در سرکه بخت ثلث
مانند برگ مازریون و با صمغ عربی و کتیرا استعمال نمایند و از تخم آن یکدرم که بدستور در سرکه بخیسانند و با روغن بادام و صمغ
عربی و کتیرا استعمال نمایند و تا دو درم آن کشنده و موجب جراحت حلق اگر بدان رسد و تشنج و خارش عظیم در بدن و ورم
حار بهم رسد علاج آن علاج فرفیون خورده است و در فرفیون مذکور شد و قسم دوم آن در مصر کثیر الوجود و منبت آن قرب
دریاها و انهار و ریگ زارها و نبات آن بقدر دو شبر و چتری ها و برگ آن مانند برگ اهل وائل و در پهلوی هم و گل آن زرد و باریک
و از میان برگها روئیده و تخم آن بقدر الجره و سفید رنگ و بیخ آن خشبی و بیفایده و گفته اند که از مازه افضل قسم است نه
قسم اول و مستعمل تخم و برگ آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن یکدرم برگ جوشانیده آن در
سرکه یک شبانه روز و یا با روغن بادام آشامیدن مسهل ماء اصفر و بلغم خام و اقسام کرم معده و استسقا را نافع و چون
یکدرم آن را با یک اوقیه سویق بیدانه در یک رطل آب بجوشانند تا چهار اوقیه بماند صاف نموده یکدرم با روغن بادام و زر آن
الجنه بنوشند جهت اسهال بلغم خام و ماء اصفر و استسقا و اخراج اقسام کرم امعاء صغار مفید الجروح و القروح استعمال
فتیله آن در خنازیر و جراحات خورنده گوشت فاسد و منقی اوساخ و حابس کننده آنها و بدستور ضماد برگ آن با ادویه
مناسبه و یا به تنهائی **مثلث** بضم میم و فتح ثاء مثلثه و لام مشدده و ثاء مثلثه در آخر ماهیت آن اکثری گفته اند آب انگور است
که دو ثلث آن در طبخ برود و یک ثلث بماند و از قول شیخ الرئیس در کلیات قانون و کلام محمد بن محمود آملی در شرح
کلیات ایلاقی معلوم میگردد که مثلث عبارت است از آب انگور سه جزو و آب خالص یک جزو که بجوشانند تا یک ثلث
آن برود و الحق در صدد ذکر یافته و اکثری گفته اند اشتباه است منشاء آن و حمل مثلث فقهی است نه طبی و مثلث طبی این است
که از زیادت و مثلث فقهی آن است که شراب انگوری را بجوشانند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند و بالجمله در طبیعت و منافع
قریب بخمر است و مولد خون صالح متین و مقوی هاضمه و موافق ذات الجنب و ذات الصدر و ربو و حصبه و مقوی باه مبرودین
و زیاده کننده منی و اکثار آن مضر محرورین مصلح آن بسیار مزج آن با آب است **فصل المیم مع الجیم** **مجنح** بضم میم و سکون
جیم و فتح نون و حاء مهمله بلغت عربی است بفارسی گل خویش نظر نامند ماهیت آن نوع از ریاحین است طبیعت آن در دوم
سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره آن جهت کرم گوش
و قرحه و درد آن نافع است **مجوقان** بفتح میم و ضم جیم عجمی و سکون واو و فتح قاف و الف و نون ماهیت آن از ادویه جدیده

است که از ارض جدیده از بلد ینگه مجوقان مانند بفاری می آورند و آن بیخ نباتی است سفید رنگ شبیه بفاشرا نبات آن کثیر الاصول
شاخهای آن مفروش بر زمین و برگ آن بید و در و در آن برگهای آن بسیار و ثمر آن شبیه بکشنیز و در خوشه مانند خوشه
عنب الثعلب و در وسط تابستان در تموز میرسد و بیخ آن سطبر و سفید مانند بیخ فاشرا و بعضی آنرا بیخ فاشرا دانسته اند
و نیست چنین جهت آنکه بیخ فاشرا با حرافت و حدت بسیار است بخلاف این بیخ طبیعت آن در دوم گرم و خشک با قوت
مسهله و قابضه مانند راوند و ازین جهت بغلط بعضی نوعی از راوند دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه در ین دوا نیست
کیفیتی که مستکره طبیعت باشد در ان نقل و طعم کریهی چنانچه در راوند است افعال و خواص آن جهت نوازل و وجع مفاصل
و گرده و قولنج و سلعه رطبه نافع جهت آنکه مسهل و مخرج بلغم و مائیت فاسده از بدن و مخرج خلاصه آن و بیاست که استعمال
یک قیراط آن با شربتی و یا معجونی موافق بخشش مجلس می نماید اطلاق مینماید و بالجمله از مسهلات ملوکیه است که بمعالجه
کرده میشود و با آن چوب چینی و یا عشبه و شوربای النبی و حاسفراس و قوت قنا که عصاره ریوند مانند و امثال اینها جهت
آتشک و حکه و جرب و وجع مفاصل و ظهر و غیرها و در حمیات مزمنه مستمره عظیم النفع است جهت آنکه مفتح سده است
بقوت تام و کیفیت استعمال آن با نخالیه بسیار است از مرباها آن مانند مربا اصول حریکر و معجون نیشتر سفوف آن با شکر
با شربت مناسبه مرض با عرق رازیانه یا انیسون یا دارچینی و یا مطبوخ هر یک اینها و بهترین معاجین معجون و در و مسهل است
جهت آنکه مناسب و موافق است در غایت موافقت و بعضی آب مطبوخ آن مانند چوب چینی که قوت آن در آب باز
داده شود که شبانه روز در آب اول جوشانیده باشند با شکر تنها و یا با مقویات دوا و الفاررسه چنانچه در اب مسهله
لطیفه و شدیده است نیز و بعد استعمال آن اگر بمقدار نیم ساعت خواب نماید باعث تقویت عمل آن می گردد و بخلاف مسهله
لطیفه دیگر که خواب باعث ضعف و یا بطلان عمل اینهاست مقدار شربت آن در اطفال غیر مانع بمقدار دو دانگ یا و
بالعکس از یکدرم بحسب قوت و ضعف مزاج بدانکه در ین دوا قوت انضاج است و لهذا جایز است استعمال آن بدون منضج
و از خاصیت آن منع قی و غثیان است بخلاف سایر ادویه مسهله و مفتح سده است از مجاری ضیقه و عروق شعریه
و سوداوی و غیرها خواه در کبد باشد و خواه در سایر اعضا و جهت امراض رحم و اختناق آن و غیرها از امراض مختلفه مختصه
بآن نافع و رب آن نیز مانند رب هلیله بعمل می آورند و بمقدار یک قیراط آن با خوشابات و یا شربه مناسبه چند مجلس کافی
اجابت مینماید که لقاحا حاصل میگردد و فی الحاصل این دوا از ادویه ملوکیه است و اطفال و زنان حامله و مرضعات را سودمند
و بیغایله است چنانکه گفته اند و باقی منوط بتجربه است محلب و درحب المحلب مذکور شد فصل المیم مع الخاء المعجمه مخ بضم میم و
خاء مشدده بفارسی مغز استخوان را نامند و شامل مغز سر نیز است ماهیت آن معروف است که جسمی نرم چرب است که در جوف

در جوف استخوان حیوان میباشد خواه مجتمع باشد در مانند و مغز ساق پا و ساعد و عضد و یا متفرق در اجزای استخوان قص و اطراف استخوان
های نرم باشد طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن ملین و مرخی اعضا و کثیر الغذا و مسمن بدن المضار اکثار آن مفسد معده و
موغثیان خصوص بی نمک خوردن آن مصلح آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره و رهبر و وین و ترشیها و مجروین الات المفاصل
والاعصاب تمریخ بدان ملین صلابات مفاصل و اعصاب و رباطات و اوتار و عضلات و شقاق و اطراف و بهترین آن مغز استخوان حیوان
جوان صحیح المزاج فربه است که جراحت نیافته باشد و مغز ساق گاو نر و بز نر قویتر و گرم اند و قوت تحلیل انها کمتر و تجفیف آنها
زیاده و مجرب و لذیذ اند خصوص از حیوانیکه رنگ آن سیاه و پر مغز با وصاف مذکوره باشد و وجه بهترین مغز ساق برای زیادتی حرارت
و قلت فضول آنست بسبب کثرت حرکت آن و چون مغز ساق گاو و یا آهو را مکرر بر ساق و بندهای پای اطفال بمالند زود براه افتند و چون
خواهند که از آنکه هار دور باید که در زمستان اخذ نمایند و در غرفها و اماکن بلند گرم خشک و یا برگ خار خشک بگذارند و از جای نم
دور دارند **مخلصه** بضم میم و فتح خاء و لام مشدده و صاد مهمله و ها و انرا مخلصه از آن جهت نامند که از خوردن آن خلاص و امان
می یابند از سم افعی و نکایات آن و موت و تنگر از به تجربه رسانیده اند در سموم هوام دیگر نیز ماهیت آن نباتی است مختلف الا
انواع و بحسب اماکن مختلف الشکل میباشد و تا هفت قسم دیده شده و همه با تلخی و گل همه منحنی منکوس و شبیه بحجمه قسمی را ساق
شاخها از زمین رسته و برگ آن شبیه ببرگ کرفس و از آن نرم تر و از اول تا آخر شگافته و هر چند شاخهای آن بلند تر گردد
و برگ آن ریزه تر شود تا بحدیکه برگ کتان و گل کبود و منکوس و این قسم در اواسط ربیع میروید و در اواسط گرما گل میکند و قسم
دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه گل آن مابین کبودی و سرخی است و قسم سوم را برگ شبیه بسر بدید و ریزه و گل آن سفید
با زردی و اندکی بسیاهی و این قسم را با سکندریه راس الهدهد نامند و قسم چهارم ساق دارد و در ربیع میروید و ساق آن باریک
و بسته بر قدر دو شبر تا سه شبر و شاخ و برگ ندارد و گل آن بشکل عقرب و کبود و نیم رنگ و قسم پنجم را ساق مربع و برگ
مدور و مشقق و شبیه ببرگ بادرنجبویه و بی بو و طعم آن تلخ و این قسم در تلال ملس و نواح آن بسیار است و منبت آن کوهستان
و زمینهای صلب و قسم ششم را شاخهای صلب و ابنه و بد شکل و غیر مستقیم بلکه معوج و کم برگ و برگهای آن باریک و دراز شبیه
ببرگ بابونه و بر سر شاخها قبها شبیه بقبه بابونه اما برگهای ریزه ندارد و بازغبی منفش و این قسم در بلاد شام کثیر الوجود و
معروف بر بادهران است و بهترین همه قسم اول و انچه در اراضی صلبه بی آب و سنگلاخ روید و قوت آن تا بیست سال باقی می
ماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنرا محاجم و ابواح گویند و سه نوع است یک نوع آنرا اشنه ازی کارزبک نامند و
بفارسی بلبل شامی و یک نوع را گشنیز کوهی و یک نوع را تریاق کوهی و تخم هر سه نوع متشابه بهم اما در نبات اندک متفاوت
نبات کاربک خشن و تخم آن بسیار تلخ و گل آن ازرق و در کوه و سنگستانها روید و نبات گشنیز کوهی املس و بزرگتر و قد

و تخم آن بقدر بزر کتان و تلخ منبت آن مرغزارها و دامنهای کوه و گل آن مایل بسیاهی مایل بسرخی و نوع تریاق کوهی در جبال روید و نبات
آن کوچکتر و گل آن مایل بسفیدی و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانکاره روید و از کوهستان شبانکاره آورند جهة
آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن اعضاء الغذاء اشامیدن آن
جهت رفع قولنج های صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده و کبد و طحال و اعصاب و رفع اوجاع مفاصل و ظهر و ورک و امثال
اینها السموم اشامیدن یکدرم تا دو درم آن جهت دفع سموم شربه و منهوشه مانند مار شاخدار و عقرب و رتیلا و غیرها خواه
قبل از آن و خواه بعد از آن مانع تاثیر و دافع ضرر اینهاست مقدار شربت آن یکمثقال با روغن زیت و چون در اول نزول آفتاب
ببرج حمل تا سه روز هر روز یکمثقال تخم آنرا بنوشند در آن سال هیچ سمی نخورند که آن ضرر رساند و عرق مخلصه ملطف و محلل و
مقوی اعضاء رئیسه و موافق مبرودین و رافع قولنج و بعضی داخل کردن آنرا در تریاق کبیر قائم مقام شراب دانسته اند مخیض
بفتح میم و کسر خاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضاد معجمه لغت عربیست بفارسی دوغ و بترکی ایران آن و بهندی چهاچهه نامند ماهیت
آن ماستی است که با اندکی آب در خیک و یا غیر آن حرکت داده و بر هم زده و مسکه آنرا گرفته باشند بهترین آن
دوغ تازه ماست میش و گاو است که مسکه آنرا بالتمام نگرفته باشند طبیعت آن در دوم سرد و تر و رطوبت آن
غالب بر سردی است افعال و خواص آن مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشهی و مسمن و مطفی حدت تب دق و سموم
حاره و حرارت و التهاب معده و جگر گرم و مسکن تشنگی و با خبث الحدید و اطریفل جهت تقویت معده و جگر گرم و مسکن
سنگکتاب و یا آهن تابان یعنی داغ کرده سنگ ریزه و یا آهن تفته جهت حبس اسهال دموی و صفراوی خصوصا با اطریفل اثبت و
قوابض و مطبوخ آن با برنج و آرد جو نخود و از بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار و بجهت تسمین بدن بهتر و در حمی دق
با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل و مقدار نان از ده مثقال زیاده تجویز نموده اند دستور نوشامیدن آن در حمی دق
و امراض حاره حاده چنان است که بگیرند دوغ تازه گاو یا او نیکو بیالایند که تمامی کره آن جدا گردد مطلق و هیچ در آن
نماند تا پنج شش ساعت بگذارند که طعم آن نیکو و اندک ترش مزه گردد پس نیکو بر هم زنند تا مانند که در آن آمده است با آن
مخلوط گردد پس بگیرند نان تنک میده خالص بمقدار ده درم و ریزه کرده در سی درم از آن دوغ بیامیزند و بگذارند
تا نیکو امتزاج یابد و تناول نمایند و اگر زیاده از این مقدار خواهند و احتیاج بیشتر باشد بهمین میزان زیاده نمایند و
روز دویم پنجدرم دوغ زیاده کنند و از نان یکدرم کم نمایند و همچنین هر روز پنجدرم بر دوغ بیفزایند و از نان یکدرم بکاهند
تا دوغ خالص بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون نخواهند ترک نمایند برعکس اول عمل نمایند تا بمقدار روز اول
برسد و بعضی اطباء نظر بکمال احتیاط گفته اند شروع از ده درم دوغ و یکدرم نان بیفزایند تا دوغ بسی درم رسد و اگر

واگر ماده از سمی ورم خواهند بهمین قسم ماده نمایند و بدستور بکار برند و کسانی را که عادت بخوردن دوغ باشد محتاج باین تدبیر نیستند بلکه همین
مداومت قوت هضم و آنکه با وجود تعفنی نباشد کافی است زیرا که در حمی عفنی جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا و رقت و حدت
ماده مانند غب خالص و امثال اینها و جائیکه تعفنی در اخلاط باشد با قرص طباشیر نمایند تناول و هنگامیکه طبیعت ملین باشد و تلیین آن
موجب ضعف گردد باشد و دوغ آهن تاب و یا سنگتاب نمایند و با طباشیر سفید و با طین ارمنی و با جوب و اقراص مناسبه استعمال نمایند
و صاحب خلاصة التجارب نوشته گاهی فادزهر حیوانی با دوغ نفع بی بخشد و نفع بسیار در آن امراض و چون تخم خرفه را کوبیده با
دوغ سه مرتبه تنقیه نمایند و خشک کنند و نوشانیدن قلیلی از آن رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز میکند و از اسرار مرتاضین
است المضار دوغ در بدنهای عفنه خلطی منضج حیث انکه یتعفن و مزید علت میگردد و اصلاح آن فی نمودن و نوشانیدن سکنجبین
سفرجلی است و چون در معده بارد ترش گردد و نفخ و نمورث دوار و غثیان شود اصلاح آن نیز قی کردن و با فلافلی و جوارشات حاره
خوردن است **فصل المیم مع الدال المهملة مداد** بکسر میم و فتح دال و الف و دال مهمله لغت عربیست و آن را حبر بکسر حاء
مهمله و سکون باء موحده و راء مهمله نیز و بفارسی مرکب نامند ماهیت آن معروف و اقسام آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد
و از مطلق آن نزد اطباء مراد مصنوع از دوده روغن کتان و صمغ عربی با مازوی الجلو و زاج زرد و آب مازو است و بهترین آن
بسیار سیاه براق سنگین وزن آن است طبیعت آن در دوم گرم و خشک بخلاف مداد هندی که سرد و خشک است و از اجزاء
درخت فوفل یعنی از چوب گفته اند که از مازو و تنها بسیار زود منفعل و خواص آن قابض و مجفف و رادع خصوص مداد هندی اضماد الرأس
و العصب و نیز ناسور طلا و ضماد مداد هندی بر پیشانی حابس رعاف و طلاء آن رافع شقیقه و سستی اعضاء و بر کف پا جاذب حرارت
حمیات و براد و ورم حاره محلل اینها و نیز هندی جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه و یا با آب و یا خالص آن جهت سوختگی
آتش و بد ستور با قیر وطی اما باید که بعد از اطلیه نشویند و رفع نمایند بلکه بگذارند تا خود بخود زایل گردد و آنچه در آن زاج باشد
مصلح مراهم قروح متعفنه است و دیسقوریدوس گفته نوشانیدن دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم عقرب است **فصل
المیم مع الراء المهملة مر** بضم میم و تشدید راء و بفتح میم نیز آمده لغت عربیست و برومی امرو و مولسطوس و بسریانی مرا و کیاد بیو
بلبنه میرنا و بهندی بول بضم باء موحده و سکون واو و لام ماهیت آن صمغ و یا لبن درختی است که در بلاد مغرب و روم و
جزیره سقوطره میشود و بسیار بلند و رعنا و بزم و گره دار و گرههای آن مانند بندهای نی و جوف آن مصمت یعنی میان
آن پر میباشد و از آن نیزه میسازند مشهور به نیزه نی است و جمیع اجزای آن تلخ و نزد بعضی مران و مالیا یکی است و این قول
اقرب الصواب است چه در افعال قریب بهم اند و نزد بعضی مران قرانیا ست و این اصلی عدا روچه مران را برگ شبیه ببرگ
توت است و برگ قرانیا شبیه ببرگ ترنج و از آن کوچکتر و درخت آن بسیار بلند نمیشود و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مران شبیه بدان

ولیکن با عفوصت بسیار و غیر لذیذ و درخت آن خاردار شبیه به قرظ و صمغ آن بجنبد نوع حاصل میگردد و آنچه از تنه درخت آن بتیغ
زدن و فرش نمودن بوریائی یا ظرفی در زیر آن که در آن جمع گردد و انجماد یابد حاصل گردد و بهترین انواع است و این قبل از انجماد
سفید رنگ و بعد از آن رنگین میباشد و این را مر صاف نامند و آنچه از تنه درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند و منجمد
گردد و اخذ نمایند بعد از آن است در خوبی و این زرد رنگ میباشد و مر البطارخ نامند و آنچه پوست درخت آنرا که در زیر
آن صمغ است افشرده عصاره آنرا خشک نمایند و یا آنکه در آب جوش داده صاف نموده آب صافی آنرا از طبخ میدهند تا
منعقد و منجمد گردد مسمی بمیعه سایله و مر حبشی است و این بدترین همه و سیاه رنگ میباشد و مختار و بهترین همه مر صافی خالص از
چوب و سنگریزه و سبک وزن و زود شکن و خوشبوی بسیار تلخ با براقیت است که ظاهر آن مایل بسفیدی و سرخی و باطن آن
از شکستن سفید و بعد از شستن سفید شبیه بناخن چیده باشد و آنچه با وصاف مذکوره نباشد زبون و غیر مستعمل
و امر امغشوش بصمغ عربی مینمایند و بجوشانیدن در آب مر اصلی و بعضی بتوج سمی قاتل که آنرا قاسیس نامند و در بون شبیه
بدان است اما با حدت و کراهیت رائحه و زهومت غش مینمایند طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک و در آخر سوم نیز
گفته اند و در دوم گرم و خشک و الله اعلم افعال و خواص آن جالی و مجفف و قابض بلیغ و مفتح و منضج و مسهل و ملین و مرقق
و محلل ریاح و اورام بارده بلغمیه و از جمله ادویه جلیله و عظیم النفع است و داخل تراکیب کبار کرده میشود و حافظ و مانع تعفن
اخلاط است و لهذا حکماء سلف بر اجساد اموات برای تجفیف و نشف رطوبات و حفظ آنها از تعفن و فساد و تغیر با بعض ادویه
مناسبه میمالیده اند و گفته اند آنچه از اقلیطا میاورند قوت تجفیف و انضاج و تلیین آن زیاده از غیر است اعضاء الرأس
سعوط مقدار یک دانگ آن منقی دماغ و با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب لعاب جهت بد بوئی بینی و لیکن باید
که گرم نموده باشند و نطول محلول آن در سرکه که غلیظ باشند بر سر جهت وجع صداع بلغمی و صداعیکه سبب آن معلوم نباشد
و با آب مرزنجوش بر منخرین با بر مرخی جالس نزلات مزمنه و ذرور آن مجفف قروح سر و اکثر قروح و سایر اعضاء و ضماد آن
با زیره کرمانی با روغن گاو سرشته جهت تجفیف و التیام قروح رطبه سر و بدستور ضماد آن با کندر جهت انواع قروح و
بثور سر مجرب و سریع الاثر گذاشتن فتیله آلوده بدان و افیون و مامیثا و جند بیدستر مخلوط در ریم در گوش جهت
تنقیه چرک و ریم و تجفیف قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و تحلیل اورام و ریاح آن نافع و مضمضه محلول آن در آب
شب محلول در خل عنصل و یا سرکه ممزوج با آب مطبوخ در آن بیخ ماهیون و قلیلی زنجار جهت رفع قروح متعفنه دهان
و لثه و ادمیه با سرکه عنصل هر روز جهت قطع خون بن دندان و با آب نیکوی انگبیت یعنی خوشبوئی دهان و رفع بد بوئی
آن و بدستور نگاهداشتن آن در دهان و فرو بردن آن رافع خشونت حلق و تصفیه آواز و اکتحال و طلاء آن جالی آثار

آثار غلیظ و بیاض و ظلمت بصر و خشونت اجفان و قطع جرب و برکننده قروح چشم بلدغ و حابس و محلل آب نازل در
چشم در ابتدای آن اگر رقیق باشد و نیز اکتحال حل نموده آن در آنکه در آن عروق زعفران و زرد چوبه جوشانده باشند
و با دو راب عسل با فوفنج نهری جهت حدت بصر و ابتدای نزول آب و شیخ الرئیس رحمة الله تعالی نوشته که مغشوش شدن توتیای آن
درین امر بهتر از غیر آنست با شیر زنان و با سفیده بیضه جهت رمد و بیاض رقیق و با آب شقایق النعمان و با فلفل
جهت جلای بیاض و ضعف بصر و با عسل جهت سلاق و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب سور جهت دمعه و جرب و با
عصیر عوسج و با شقایق النعمان و نیز جهت جلای بیاض بقوت و با گلاب جهت شعیره و با آب ترب جهت کمنة الدم تحت
العین و بالجمله باید که هرگاه اراده استعمال آن نمایند در امراض عین خصوصا رمد با شیر زنان و با شیر الاغ و با
سفیدی بیضه مرغ بکار برند اعضاء الصدر آشامیدن آن با اشیاء مناسبه جهت امراض سینه و سرفه مزمن
رطوبی و ربو و عسر النفس و ضیق النفس الانتصاب و درد پهلو و سینه مفید اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن صافی خالص
آن جهت استرخاء معده و نشف رطوبات آن و تنقیه اعضای باطنی و تحلیل نفخ و ریاح و خون منجمد در رحم و تلیین بطن و
اسهال ماء اصفر و بلغم و قروح امعاء و سحج و مغص ریحی و بلغمی و ورم طحال و اخراج دیدان و حب القرع و حیض و ادرار
بول و حیض موقوف شده و وجع گرده و مثانه و تلیین صلابت آن و تفتیح و انضمام فم آن خصوصا با آب سداب و با
افسنتین و با آب ترمس و با رازیانج جهت امراض رحم و امعاء مذکوره و بدستور احتقان بدان با میاه مذکوره و با آب حلبه
جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبوی دهن و بدستور جلوس در آن و حمول آن در قبل با شراب مسقط جنین [illegible]
و درد بر باکره و زعفران و افیون جهت رحم رطوبی و حمول مسحوق سرشته آن با آب برگ سور جهت رفع بدبوئی
رحم و چون با زیت فلسطین که زیت رکابی نامند حل نمایند و برابهام پای دهنت بمالند مادام که آلوده باشد از جماع فتور
یابند و ضماد آن با ادویه مناسبه جهت فتق و با سرکه و آب چغندر جهت ادره و فتق و ورم طحال و آشامیدن نیم درم
آن با بیضه نیم برشت حابس نزف الدم رحم الحمی آشامیدن مقدار یک باقلا تا مثقالی با فلفل قبل از نافض حمیات بدو
ساعت مانع نافض السموم آشامیدن با شراب جهت سموم بارده و طلای آن جهت نهش هوام الاورام و البثور طلای
آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و خنازیر خصوصا با آب ترب الجروح والقروح ضماد و طلای آن منقی و مدمل قروح متعفنه
و رویاننده گوشت صالح بر استخوان و مجفف قروح و جروح و مانع تعفن آنها و با گوشت حیوان صدف جهت قطع
گوشت مرده قروح و جروح اعصاب و غضاریف و رویانیدن گوشت بر استخوان عاری از گوشت شده و با سرکه جهت
ثؤلول و با روغن گل جهت جرب متقرح و حکه و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن خصوصا که اولا عضو را با آب بارتنگ

شویند و بعد از آن بران بپاشند الرئیسه ضماد آن با شراب و لادن و روغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن
و تقویت و انبوهی آن و با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد تحت جلد و با سلیخه و پیاز عنصل و عسل جهت قلاع ثوالیل
و کلف و طلاء آن با شب یمانی جهت رفع بدبوی زیر بغل و کنج ران و با آب اترج جهت سعفه و جرب الات المفاصل اشا
میدن و ضماد کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد آن با آب گشنیز و با آب کرفس تازه و با زیت
و سرکه جهت شدخ عضل و تحلیل ورم و تسکین درد آن و به تنهائی و با بادام و یه مناسبه جهت کسر عظام موثر المضار مضر
محرورین و بوئیدن آن سموم و باعث سدر و صداع خصوص کسانیکه را که عادی بعروض صداع باشند و مضر مثانه مصلح آن
عسل مقدار شربت آن از یک مثقال تا یک درهم بدل آن صمغ بادام تلخ و تره و جالینوس حب الذریره و قسط تلخ بوزن آن و تره
بعض موميائي و جند و فلفل هر یک از اینها بحسب مناسب و مراعات امراض و دخان آن که مانند دخان کندر بعمل آورند
و در سایر افعال مانند مر و الطف و قوت تجفیف آن زیاده است و برگ آن مقوی معده و محلل ریاح و مدر فضلات و
دافع سموم افعی و سایر هوام و تخم آن مانع تخمه و کماد و با غذا و سوخته آن رافع سوختگی آتش و طلاء پوست سوخته آن
با آب رافع جرب متقرح و سقوط سایر اجزاء آن قاطع رعاف و فرزجه آن حابس حیض و ضماد سوخته آن با سوخته پر سیاوشان
جهت دراز کردن موی و اشامیدن نشاره چوب آن بقدر دو درم کشنده و ما لیمارا نیز همین اثر است **مرداد** بفتح میم
و دو راء مهمله اول مشدده و دوم مخففه و در میان هر دو الف لغت عربیست ماهیت آن خاریست که در آخر بهار و اول تابستان
میروید و در مصر معروف بمریر است و اطبای آنجا بجای شکاعی مستعمل دارند و در فعل قریب بدان است و مردم دیار بکر آنرا زرد
نامند و برگ شبیه ببرگ چغندر و سیاه رنگ و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یک بیخ از آن میروید و گل
آن زرد و در آخر و هنگام خشکی خاردار میشود و شبیه بشکاعی و در آن تخمی مانند تخم معصفر و بسیار تلخ میباشد و قوت آن
تا چهار سال باقی میماند و ساق آنرا پوست جدا کرده میخورند و تلخی آن کمتر از برگ و تخم و پوست است و بعضی با گوشت پخته
نیز میخورند منبت آن میان زراعت و زمینهای نمناک و چون شتر از آن چرا نماید فربه گردد و چیزی بهتر از آن نیست
در فربه نمودن شتر و لهذا آنرا شوک الجمال نامند طبیعت آن در حرارت معتدل و خشک در سیوم گفته اند افعال و
خواص آن مفتح و ملطف العین ضماد آن جهت درد چشم الضاء الصدر و العداء و النفض اشامیدن برگ آن و با آب
برگ آن بقدر یک اوقیه مکرر جهت علل قصبه ریه و درد پهلوی مزمن و ضعف جگر و تفتیح سدد آن و ادرار بول و جرب
و حکه و اطفاء حدت و حرارت خون و تصفیه آن و جهت تبهای کهنه و با نانخواه و زجاج سوده جهت تفتیت سنگ
مثانه و عسر البول السموم اشامیدن سه وانه آن با شراب جهت سموم نافع المضار مصدع مصلح آن کثیرا المقدار

مقدار شربت از جرم آن تا نیم درم و از آب آن تا یک اوقیه است مراره بکسر میم و فتح دو رای مهملتین در میان هر دو
الف و در آخر ها لغت عربیست جمع آن مرارات و مرایر نیز آمده و بفارسی زهره و بهندی پته نامند ماهیت آن معروف است
و آن عضویست از اعضای مرکبه بدن حیوان موضوع و وعائی از برای صفرا متولد در کبد از جهت فواید مذکوره در کتب
کلیات و اشراح و مجرایست یکی از کبد بسوی آن برای آمدن صفرا از کبد در آن و دیگری از آن بمعده و امعا برای انصباب
صفرا بمعده و امعا ~~برای انصباب صفرا بمعده~~ و امعا برای غسل آن و دفع فضول و مراره هر حیوانی در طی ذکر آن
مذکور شده و خواص کلیه آنها و آنچه مذکور نشده در اینجا بیان می یابد و قوی‌ترین زهرهای حیوانات چهارپا زهره گاومیش
زهره خرس پس زهره بز پس زهره گوسفند است و اسلم زهرهای طیور زهره خروس و ماکیان و کبک و سایر زهرهای طیور
اقوی اند از حیوانات چهارپا و [illegible] پشت دارد شود طایر را باشتی و صید کننده و از برای زهرهای بسیار قوی و لذاع زهره
جوارح است خصوص بزرگ آنها و زهره شیبوط و سمک مسمی بعقرب و سلحفات اقوی اند از زهره حیوانات چهارپا و ضعیف
ترین زهرهای زهره خنزیر است و نیز هر یک از زهرها بحسب نری و مادگی حیوان و اختلاف احوال از سیری و گرسنگی
و سیرابی و تشنگی و وحشی و اهلی و ریاضت و لعب و دوندگی و سرعت سیر و پرواز و راحت و آرام و یکجا بستن و در
قفص بودن و تعلیف و غیرها با اشیاء حاره و بارده مختلف میباشد چه از حیوان نر مطلقا که در هنگام گرسنگی و آتش و دوندگی
و غیرها از اسباب مسخنه اخذ نمایند گرمتر و خشک‌تر و باحدت‌تر و اقوی اند و از ماده خصی و هنگام مخالف آن امور از اسباب
مبرده اخذ نمودن در گرمی و خشکی و حدت کمتر و ضعیفتر میباشند و زهره انواع ماهیان حاد و قوی میباشد خصوص
زهره شیبوط که سمی است و زهره انواع مارها سم قاتل اند و بهترین آن مطلقا زرد مایل بسرخی بزرنگ طبیعی است و بدترین
آن زنگاری و سرخ تیره است طبیعت آن مطلقا تا چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن جاذب جالی و شدید النفوذ و اعضاء
الراس بتفتیح سده خیشوم و مصفات و قطور مراره و ب جهت قروح تازه گوش و قطور زهره رخمه با زیت جهت ثقل سامعه
و با عصاره کراث نبطی برای طنین و ثقل سامعه و اکتحال سر نیز زهره گاو نیز بالطرون و طنین و قیمولیا برای خراز و دو لوک
و زهره سلحفات جهت قلاع خبیثه دهان اطفال و زهره اردک خانگی با دهن سعوطا در رحابت موافق جهت رفع شقیقه
نافع و اکتحال زهره جوارح خصوصا خشک آنها جهت ابتدای نزول آب در چشم و انتشار زهره آهو و گوسفند نیز جلی از
حیوانات چهارپا و کبک و شیبوط جهت غشاوه و زهره گرگ جهت رفع بیاض عین و زهره تور با آب رازیانه باعث حدت بصر و زهره
خروس و ماکیان و کلاغ و بزاه و مرغان آبی و لقلق و کفتار و خنزیر و حیوانات ماکول اللحم و امثال اینها جالی و جهت حدت
بصر و نقیه قروح آن از اوساخ نافع اعضاء النفض لعوق زهره آهو و الاغ بار و دهن گاو تازه ناشتا در حمام دافع بهر و بو

وزهره گاو نر با عسل جهت خناق و بدستور زهره سلحفات الفاء الغذاء والنفض آشامیدن زهره ثور مفتح افواه عروق
و بواسیر و زهره هر حیوانی مطلقا مسهل است حتی زهره هر حیوانی ختنه هر چون بزناف بمالند و یا پنبه بدان آلوده حمول
نمایند تلیین و اسهال نماید و ضماد زهره ثور با عسل جهت قروح معقده و نطول آن جهت وجع رحم و انثیین و ورم شراسیف
و فرزجهٔ زهره هر حیوانی مدر حیض است و آشامیدن یکدرم زهره قنفذ با یکدرم موم سرشته مخرج جنین و از مجربات شمرده
اند و آشامیدن زهره جغد با خاکستر چوب گز رافع بول در فراش و طلاء زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل مورث
لذت جماع عظیم زنان و محبت مفرط ایشان بمردان و طلاء زهره کبک با عاقرقرحا و قدری روغن زنبق بر کنج ران و
قضیب و خصیه و ران باعث شدت نعوظ و گویند تا کف پا را بر زمین نگذارند رفع آن نگردد و السموم طلاء زهره تیس
جهت نهش هوام و بدستور زهره ثور الاورام و البثور طلاء زهره حمار وحشی با عسل جهت ثوالیل و تحلیل اورام و در
مراهم حمره داخل کرده میشود و زهره شیر با عسل مانع تزاید اورام و تحلیل آنها و رافع خنازیر القروح والجروح طلاء
زهره گرگ جهت التیام جراحات عصب و در زمان سرما مانع تشنج و کزاز المخوف و زهره تیس جهت قلع گوشت زاید و داخل مراهمی
که محتاج بمرارات قویه باشند برای قروح عظیمه قدیمه داخل کرده میشود و طلاء زهره هر حیوان که باشد بالطرون و راتیانج
و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و زهره گاو جهت اوجاع شدیده و داخل مراهم جراحات غیر حادث از جمره نافع است **مران**
بضم میم و فتح راء مشدده و الف و نون ماهیت آن درختی است که در زمین عرب بهم میرسد جمیع اجزاء آن تلخ و چوب آن صلب
طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن برگ و با عصارهٔ برگ آن بقدر یکدرم با شراب جهت سم افعی
گزیده نافع و تتمه خواص آن در مفرد کریات و بعضی خود اثر التجربت المرجو است اند چنانچه مذکور شد **مرباغلن** بضم میم
و سکون راء و فتح باء موحده و الف و فتح غاء و ضم لام و نون لغت یونانی است بمعنی هزار برگ و آن خرنبل است
و در حرف الحاء مع الراء مذکور شد **مرجان** بفتح میم و سکون راء و فتح جیم و الف و نون لغت عربی است و بفارسی
نیز مشهور بدان و بهندی مونگه و مرجان نیز نامند ماهیت آن جسمی حجری شبیه بساق و شاخ درخت است و سرخ
و سفید و سیاه نیز میباشد که در بحر یمن در زیر آب از زمین میروید و تا بقدر یکذرع و زیاده نیز و با شاخهای و بی
برگ و ثمر و بهترین آن قطعه های بزرگ سرخ رنگین براق بیجرم و بی سوراخ کم گره است و بعد از آن سفید صاف و صاف
مذکوره و سیاه آن زبون و مادهٔ تکون آن اجزاء لطیفهٔ ارضیهٔ مختلطه باب و هوا حادث از ابخره محتقنه در زیر
زمین آن دریا و بین احجار است که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب بهم میرسد و هنگام زیادتی و قوت و غلبهٔ
ابخره بروز آنها را از خلل و فرج و منافذ احجار و زمین مرتفع ساخته بر میآورد و بعد از بر آمدن منشعب میگردد و تشکل

بشکل نبات و درخت و اجزای بخاریه از ان مفارقت نموده متحجر میگردد و بصورت سنگ میشود و در بحر طوس و اندلس بهم میرسد و جاییکه بسیار عمیق هست الات سرب و غیره از اثقال بر دام ماهی گیری حالیته در دریا میاندازند و بر اطراف و جوانب حرکت میدهند تا بدانها پیچیده گردد و پس بزور زنبک شکنند تا شکسته و جدا گردد و بر آید و جاهائی که عمق آب آن کم است غواصان در آب فرو رفته بریسمان بسته شکسته بر میاورند طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی در اول سرد گفته اند و سیاه انرا تا سوم سرد و خشک افعال و خواص آن اشامیدن یکدرم آن قابض و مجفف و حابس و یکدرم آن پادزهر جمیع سموم دانسته اند و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت نافع و جهت رفع خرابات فرج و خوف اطفال در خواب و در سایر افعال مانند بسد است و در حرف الباء مع السین ذکر یافت و دستور احراق و حب و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد **مرداسنج** بضم میم و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و جیم معرب مرداسنگ فارسی است و نیز در فارسی مرداهنگ و بیونانی لبید و خورس نامند ماهیت آن جسمی حجریست مصنوع از اجساد معدنیه سوای آهن و نیز از سرب قلعی بطریق احراق بعمل میاورند و بهترین آن سرخ و فضی سفید و رصاصی مایل بسرخی و زردیست و بهترین آن صاف زرد رنگ براق سنگین است طبیعت آن بانحاس است از الجمله آنکه میگذارند سرب را و سرخ و یا سرب سوخته بخورد و آن میدهند تا بر دو خوب ممزوج گردند پس در ظرفی کرده سرکه تند بر سر آن میریزند و بر چه خوب سوخته و ممزوج بان شده باشد جدا بسایند و با آب و جو طبخ دهند بحدیکه جوها را کرده و منشق شود پس از جو جدا کرده با هموزن آن نمک میسایند و در آب میبایند و هر روز بر هم میزنند و هر سه روز آب را تبدیل مینمایند تا چهار مرتبه که خوب صاف گردد و اجزاء خام در ان نماند پس استعمال مینمایند و چون خواهند که انرا سفید گردانند که مرتک نامند بفتح میم و کسر آن و نیز سکون راء مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و کاف در لته سفیدی پیچیده با آب باقلا بجوشانند و بعد از مهرا شدن باقلا و سیاه شدن لته آب باقلا و لته را تجدید نمایند و طبخ دهند تا سفید گردد و این مستعمل در اطلیه و ذرورات است برای آنکه عضو را سیاه نگرداند و مغسول آن الطف و حدت آن کمتر از غیر مغسول و طریق غسل آن آنست که هر مقدار که خواهند نرم بسایند و آب و نمک بر آن ریزند آن مقدار که چهار انگشت بر بالای آن آید و تا چهل روز بگذارند و هر سه چهار روز برهم زنند و هر هفته یکمرتبه آب را تبدیل نمایند پس آب را ریخته خشک نموده نرم سوده بکار برند و باید که نمک بوزن مرداسنگ باشد و بدین طریق غسل نیز سفید میگردد طبیعت آن مایل بگرمی و در آخر دوم و تا سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول سرد و خشک و از سوم سفید کرده آن که مرتک نامند الطف و اقوی افعال و خواص آن اقسام آن سم قتال و از داخل غیر مستعمل و محلل و مجفف و قابض و منقی و مسدد و جالب و جالی و برنده گوشت فاسد زاید و رویانده گوشت صالح و التیام دهنده زخمهای عمیق و ماده اکثر مراهم و جامع ادویه

کاسر شدت تحلیل ادویهٔ محلله قویه و خورندهٔ گوشت فاسد بعض و از خاصیت آن آنست که چون در سرکه اندازند آنرا شیرین
گرداند اعضاء العین سفید کرده معمول آن در اکتحال جالیه جهت سلاق و جرب و ناخنه و قرحهٔ چشم نافع اعضاء النفض شیخ الرئیس
رحمة الله تعالی در ادویهٔ مفرده قانون نوشته که آشامیدن آن حابس بول است و زنان بلاد ما باطفال برای خلفه و قروح
امعاء و اسهال میخورانند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که در بلاد دار المرز جهت رفع کرم با شیر میدهند و حرکت
میفرمایند و تا کرمها دفع نگردند مانع سکون اند و فی الواقع در دفع اقسام کرم بی عدیل است و امین الدوله تصریح نموده که بعدم
سفید کرده آن با جلاب مخرج اقسام کرم معده است و مجرب و سفید کردهٔ آن در حقنه‌های حابس اسهال قروحی و نجی الجروح
والقروح طلاء آن رویانندهٔ گوشت فاسد زایل شده در قروح و منشف آنها و قروح رطبه و منقی قروح رطبه ~~و طلاء آن زرد~~
بالعرض بمعاونت ادویهٔ مناسبه و باشل آن کبریت زرد و سرکه و روغن مورد جهت شری و خوشتنهای بر آب الزینه طلاء سفید
کردهٔ آن جالی کلف و رافع آثار حکه و جرب و جدری و تحلیل خون منجمد تحت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و مسکن حدت ادویهٔ
حاده و جهت دفع بد بوی عرق اعضاء مانند زیر بغل و کشن ران و بوی عرق را خوش کند و منع ادرار عرق نماید و جهت سحج جلد
موثر خصوصا با روغن گل سرخ و با روغن گل بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد بقلب و با سرکه جهت رفع قمل و چون با روغن
زیتون بسایند و بجوشانند تا غلیظ گردد و طلاء آن بهترین ادویهٔ التشقاق است و طلاء غیر سفید کردهٔ آن با آب سیاه کنندهٔ جلد
و ذرور آن جهت قروح بین انگشتان با نافع المضار و ورم آن کشنده با احتباس بول و انتفاخ بطن و حالبین و قولنج و نفخ
عظیم و ضیق النفس و کشیدگی زبان و خناق و گاه منجر با لتشقاق امعا گردد و مصلح و مداوای آن قی و تنظیف بدن است با ماء
الشبت والجبن و آشامیدن مرمکی سه درم باب نیم گرم و ملازمت آشامیدن اسفیدباج و لحوم خرفان و مرق خروس پیر و آب
گوشتهای چرب و سرکه خمر سیاه و مالیدن لطوخات معرقه و ادهان بر بدن و خوردن زنجبیل مربا و فستق و زوفا و تخم کرفس و
فلفل و فاغیه یعنی گل حنا و ناردین و طلاء دو مثقال از تخم کرفس و افسنتین و مرمکی با آب اوقیه طبیخ کرفس و اگر طبیعت قبض باشد
حقنه فرمایند بحقنه‌های لینه و حب و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت **مرزنجوش** بفتح میم و سکون راء و فتح زاء معجمه و سکون نون
و ضمه جیم و سکون واو و شین معجمه معرب مرزنگوش فارسی است و بعربی سرمق و عنقر و بهندی دونا مروا نامند یا بهت آن
غیر از اذان الفار است جهت آنکه برگ آن هیچ شباهتی بگوش ندارد بلکه طولانی و نبات آن از جمله ریاحین خوشبو است
و در باغچه‌ها فرع مینمایند و نبات آن تا بدو سه ذرع و با شاخهای پراگنده و برگ آن طولانی اندک باریک کم عرض و گل
آن سفید مایل بسرخی و تخم آن شبیه بتخم ریحان و شفاف و اکثر اینرا اذان الفار دانسته اشتباه نموده اند طبیعت
آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک افعال و خواص آن قوی‌تر از سوسنبر و ملطف و محلل و مفتح و جالی و منفخ و جاذب اعضاء

اعضاء الراس استشمام مطبوخ آن مفتح سده دماغ و خیاشیم و رافع صداع بارد و رطب بلغمی و سوداوی و بادی ریحی و مالیخولیاء مراقی
و لقوه و حابس زکام جهت آنکه محلل رطوبات و ریاح دماغی است و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و مستی شراب و منع
خمار و تفتیح سده منخرین و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه و صرع و طلاء آن با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب و تدهین
بدهن آن جهت فالج و امراض عصبی بارده مانند کزاز و امثال اینها و اکتحال آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و ضعف باصره و
طلاء خشک آن با عسل جهت رفع آثار خون منجمد زیر چشم و خائیدن و فرو بردن آب آن مانع سیلان رطوبات و آب از دهان
و لعوق آن جهت درد گوش و بدستور قطور آن و قطور دهن آن نیز و یا گذاشتن خرقه تر کرده بدهن آن در گوش و رافع سده
آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض استشمام مطبوخ آن مفرح و جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان
و وجع فؤاد و تسخین اعضاء باطنی و احشا و تحلیل ریاح سپرز و رافع مغص و استسقاء و عسر البول و احتباس حیض و
قولنج ریحی و فرزجه آن مدر حیض مقدار شربت آن از جرم تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر گرده و مثانه مصلح
آن کاسنی و تخم خرفه بدل آن سوسنبر و گویند افسنتین و مرماحوز و وزن آن فلفل و بوزن آن شابانک نیز گفته اند
الاورام و البثور طلاء آن محلل اورام بلغمیه و با بزر البنج جهت ورم انثیان الات المفاصل با موم روغن جهت التوای
عصب و وجع ظهر و ارنبیه و با عسل جهت رفع اعیاء و بدستور تدهین بدهن آن الزینة طلاء آن با سرکه جهت رفع کلف و بد
بوی عرق و مالیدن آن بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن السموم ضماد آن با سرکه جهت لسع عقرب طرد الهوام بخور آن
گریزاننده هوام و رافع مضرت هوای وبائی و روغن آن که آب آنرا با هموزن آن با روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته
روغن بماند تدهین بدان جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سر بارد و قطور آن جهت تفتیح سده گوش و گرانی
سامعه و تحلیل ریاح آن نافع است **مرطس** بفتح میم و راء و فتح سین و ضم طاء و سین مهملات لغت نبطی است ماهیت
آن حشیشی است بقدر یک قامت برگ آن بباریکی موی و بهم پیچیده و با رطوبت چسبنده مانند عسل و تند بوئی و تلخ
و رطوبت برگ آن زیاده از شاخ آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن طلاء آن جهت نهش افعی و
سایر هوام سمی و محرق برگ و شاخ آن با آرد در حمام سه مرتبه رافع جرب و قالع آن و سنون آن جهت تقویت لثه
و جراحات آن و درور خشک آن جهت التیام زخمها و تعلیق آن جهت عسر ولادت موثر و استشمام آن دو وا وقیه از آب آن
کشنده است بعد دو روز و صاحب فلاحت گفته چون برگ آنرا غرس نمایند درخت مرو برد و چون شاخ آنرا بریده در خاک
نمایند و آب دهند بعد از چهل روز قطر باکول روید **مرغرای** بفتح میم و سکون راء و فتح غین معجمه و کسر راء مهمله و یاء مثناة
السم سریانی است بفارسی مرغز نامند ماهیت آن نوعی از بزور از موی لب باریک نرم است و اکثر سفید میباشد و از آن

لباس میبافند افعال و خواص آن پوشیدن آن موافق جمیع امزجه و مسخن مبرودین و مقوی کمر و گرده و محرک باه است **مرقشیثا**
بفتح میم و سکون راء مهمله و فتح قاف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف لغت یونانی است و امار قشیثا
و حجر النور و حجر روشنائی نیز خوانند جهت آنکه برای جلاء و روشنائی چشم بسیار مفید است و بهندی سوناماکهی نامند ماهیت آن سنگی
است نیز براق بخلاف مغنیسیا که براق است و انواع میباشد از ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی و در معادن آنها
تکون مییابد و هر یک برنگ آن فلز و منسوب بدان و مخلوط بجوهر آن معدن است و آن جوهر را از آن استخراج مینمایند
و قوی‌ترین همه نحاسی است طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز خشک گفته‌اند افعال و خواص آن محلل و جالی
و قابض و منضج و مسخن و با سمیت استعمال آن از داخل غیر مجوز و مادام که آنرا خوب نرم نسایند منفعت آن ظاهر نگردد اعضاء
الراس گفته‌اند تعلیق آن بر گردن طفل باعث عدم فزع آن است الکحال محرق و غیر محرق آن جهت جلاء و تقویت چشم و تحلیل
مده تحت آن الاورام و البثور طلاء آن با راتینج جهت تحلیل اورام صلبه و داخل مراهم محلله کرده میشود و بسبب تحلیل و الصاق حکمه
دارد القروح و الجروح با راتینج جهت تحلیه التیام قروح و با زنج منقی قروح و خورنده گوشت زاید فاسد و رویاننده
گوشت صحیح الات المفاصل طلاء آن محلل الخیه جمع شده است در اجزاء عضل از ماده شبیه بجده الزینیه طلاء آن با سرکه
جهت برص و بهق و نمش و تحلیل رطوبات محتقنه زیر جلد و نرم و باریک کننده موی و باعث تجعید آن و محرق مغسول
آن الطف و حرارت آن کمتر و طریق احراق آن آنست که بعسل آلوده در خرقه پیچیده در آتش اندازند تا سرخ گردد و بعضی مکرر
مینمایند و طریق غسل آن مانند غسل اقلیمیا است و اهل مصر مصفای آن را جهت استسقاء و بواسیر و اوجاع گرده
و مثانه و یرقان و جریان منی و دق شیخوخت استعمال مینمایند و جهت دفع سموم مشروب نیز مصنوع آن پس یک
آثار هندی و روح توتیا ربع آثار و سرب ثمن آن و قلعی نصف ثمن آن و سنگ ریزه سرخ سوده نیم ثمن آثار که
همه را یکجا گداخته در آن ربع آثار سم الفار زرد سوده پاشیده در جیش گداز و در جای ریزند شبیه بمرقشیثا میشود
وزبون **مرماحوز** بفتح میم و سکون راء و فتح میم و الف و ضم حاء مهمله و سکون واو و زاء معجمه و براء مهمله نیز آمده و
بفارسی مرو خوش نامند ماهیت آن مرو جبلی است ساق آن زیاده بر شبری و خشبی و با صلابت و شاخهای
آن طولانی و برگ آن مایل بتدویر و درازی و رنگ آن مایل بتیرگی و سبزی و خوشبو و تلخ با بشاعت کمی و ملاصق
بساق آن و مایل باسفل و تخم آن در غلافی شبیه بتخم کتان و گل آن مایل بتیرگی و زردی و در تموز میرسد طبیعت
آن تا سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفتح سدد و بلغمی در هر جا که باشد
اعضاء الراس چون در شراب اندازند بر وی سکر آورد و بوئیدن آن بفتیح سده دماغی نماید و صداع آورد

اورده و انکباب بمطبوخ آن جهت انحدار بخارات از دماغ و صداع بارده و مشابه بشیخ است در بین امر اعضاء الصدر و الغذاء و تنقیه
استامیدن آن جهت خفقان سوداوی و تقویت معده و امعاء و احشاء ضعیفه و ضعف جگر بارد و رقی و غثیان بارد و جهت
تفتیح سدد احشاء و تنشیف رطوبات معده و باشیاف جهت درد رحم و حوامل و بدستور لطول الطبخ آن و جلوس در آن مقدار شربت
از برگ و گل و تخم آن تا دو درم و از آب آن تا یک اوقیه المضار مصدع و معطش مصلح آن مورد و ریاحین بدل آن بادرنجبویه
و مرزنجوش بجهت سکر بوزن آن شته و اندکی زعفران و مرماحوز و مرزنجوش و فرنجمشک و شاهسفرم و بادرنجبویه همه قریب
هم و قایم مقام و بدل یکدیگر اند الاوجاع چون برگ تازه اسرا در حمام فرش کنند و بر آن صاحب اوجاع بارده و ریاح حایله
در بدن و اعضای باطنیه و ظاهره بخوابد زایل گردد و بهتر از آن دوائی نیست **مرمازاد** بفتح میم و سکون راء و فتح میم و الف
و فتح زاء معجمه و الف و دال مهمله بفارسی مرو ازاد و بفرنگی اسطاکین نامند ماهیت آن نباتی است ساق آن یکعدد و بقدر
شبری و قریب بیک ذرع و بیخ ندارد بلکه گویا از ساق تا آخر در میان پنبه جا جا کرده بسیار نرم پیچیده اند و گل آن بنفش مایل بسرخی
و ریزه از ساق تا آخر بر کهای بسیار ریزه آمیخته بگل و حکیم میر محمد مومن رحمت الله تعالی نوشته اند که فقیر در فیروزه کوه مکرر
مشاهده کرده و واحد بود طبیعت آن گرم و خشک و گرمی آن از یاده از خشکی در الثانیه افعال و خواص آن اعضاء الرأس
سعوط آن با روغن بنفشه جهت تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و جگر
و اعضاء باطنی و تحلیل ریاح و امراض بارده جگر و رحم و مدر حیض است **مرماطوس** بفتح میم و سکون راء و فتح میم و الف
و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی و زنگ نامند ماهیت آن مرو بری است و قسمی از مرو سفید که مرماهوس
است **مرماهوس** بفتح میم و سکون راء و فتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند
ماهیت آن نباتی است شبیه به مرماحوز و برگ آن مانند برگ لبلاب و از آن کوچکتر و گل آن مایل بسفیدی و تخم آن
مدور بخلاف سایر اصناف آن که همه طولانی اند و گفته اند مراد از مطلق تخم مرو تخم این است طبیعت آن گرم
و خشک و تر و بعضی معتدل افعال و خواص آن مفرح و مجفف و در همه افعال مانند مرماحوز است و شکوفه آنرا امین
الدوله سرو و تر دانسته **مرو** بفتح میم و سکون راء و واو لغت نبطی است و گویند فارسی است و نیز بفارسی مرو
رنگ و بهندی کنوجه نامند ماهیت آن اسم جنس است و انواع میباشد و هر یک بنامی مخصوص و برابرون و خرامی
و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق مینمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوئی آنست که مرماحوز باشد و اصناف مرو چهار
است و نزد بعضی پنج یکنوع را مرمازاد نامند و دوم را مرماحوز و سوم را مرماطوس و چهارم را مرماهوس و صنف پنجم را
سرو دانسته اند و ظاهر ابرو تا باشد و از نوع مرو نباشد و نوعی از مرو که کم بو میباشد نسبت بمرماحوز آنرا اشمو سا نامند طبیعت

[Margin:] خوانند و برگ آن شبیه به برگ حنا و باشد [illegible] / و از آن کوچکتر / همه افعال مانند مرماحوز است

آن در دوم گرم و خشک و بحسب انواع آن مختلف میباشد چنانچه ذکر رفت افعال و خواص آن ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغم و مفتح
ریاح و مفتح سدد و هر جا که باشد اعضاء الراس قطور آن با شیر زنان در گوش جهت تسکین وجع آن و در بینی جهت صداع حاره
و صداع بارده و بوئیدن بغایت خوشبوی آن مصدع خصوصا بالای شراب اعضاء الراس و [illegible] والنفض مقوی معده
و امعاء و رافع استسقاء و ریاح جوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن اوجاع آن و چون مستسقی مداومت بآشامیدن
برگ و تخم طولانی که آن شبیه بتخم کتان است نماید و هر روز ده درم آنرا با مثل آن شکر ناشتا بیاشامند تجفیف ماده و
اخراج آن ببول و عرق نماید و ایما و تخم آنرا چون بریان نمایند و بیاشامند جهت سحج خصوصا که با روغن بادام چرب نموده
باشند و جهت عدو سنطاریا و بریان ناکرده آن مسهل بلغم و نیز بریان کرده آن با تخم حماض رافع اسهال [illegible] و مقوی
و قرحه امعاء و سحج الاورام و الدمامیل ضماد آن منضج اورام صلبه و دمامیل و خراجات و محمد بن زکریا تخم آنرا در دوم گرم و در
اول تر دانسته و گویند چون اندک اندک آب بران ریزند و با انگشت بمالند و لعاب آنرا با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا
بنوشند شرای سوداوی را بالکل زایل گرداند و مجرب است مصطکی بفتح میم و سکون صاد مهمله و کسر طا و سکون یاء مثناة
تحتانیه و ضم طاء و [illegible] سین مهملتین ماهیت آن سنگیست سیاه مخطط و سبک و بعضی از آن لاجوردی رنگ و چون
بسایند رایحه خمر از آن آید و از مغرب آورند افعال و خواص آن آشامیدن سه شعیره آن جهت وجع الفواد مجرب
دانسته اند و ضماد آن جهت نمله مفید است مری بضم میم و کسر را مشدده و یا لغت عربی است مشتق از معنی امراء
و گفته اند اصل آن ممری بوده که برای تخفیف یک میم را حذف نموده اند و بکثرت استعمال یک میم قرار یافته
و گفته اند اسم نبطی است و بسریانی اوریاموریا و برومی کولوغورس و بفارسی آبکامه نامند ماهیت آن از ادویه
قدیمه است و از اختراع اطباء کلدانیون و ماده آن فوفج است و در حرف الفاء مع الواو مذکور شد و بهترین آن
آنست که آرد جو را با فوفج بعد از [illegible] در تابستان خمیر کرده گرده ساخته در تنور بپزند پس با هموزن آن فوفج و مثل آن نمک
و ربع آن رازیانه و بجهت عطر و بوی قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و امثال آن با آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب
گرم بگذارند و هر روز برهم زنند و آب بران بپاشند تا سیاه و متعفن گردد و پس در آب حل کرده صافی آنرا در شیشه
کنند و چند روز در آفتاب گذارند و هر روز برهم زده باشند پس استعمال نمایند و از انواع و اقسام دیگر میباشد و همه
متعفن و رقیق را دین گفته مذکور شد طبیعت آن تا سوم گرم و خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و
ابن ماسویه تمکی آنرا از شعیری در گرمی و خشکی کمتر دانسته و نیست چنین افعال و خواص آن جالی اخلاط غلیظه و منقی
بلغم و ملین بطن و ناشف رطوبات العین اکتحال و با قطور آن در چشم در اوایل جدری مانع بروز بثور آبله است در آن

دران واکر برآمده باشد باعث ازالهٔ آن و مجرب الفم غرغرهٔ آن محلل ورم لهات ولوزتین و جاذب بلاغم از دماغ و رافع نقصان
ذائقه و باعث خوشبوئی آن اعضاء الغذاء و النفض مسخن معده و جگر و مجفف و نشف رطوبات معده و امعا و مسهل و هاضم
طعام و مشهی و دافع تخمه و ضرر جربها و ملطف غذاء غلیظ و ملین طبع و جهت قولنج و اخراج کرم معده و اخلاط بواسیری الزنج و
ادرار فضلات و وجع ورک و عرق النسا و احتقان بدان جهت رفع قولنج و قروح امعا و سحج وجع ورک و عرق النسا الجروح و
القروح نطول آن جهت قروح عفنه خبیثه و معمول از ماهی و لحوم شور جهت قروح خبیثه نافع الزینة خوشبو کننده نکهت و
اشامیدن آن چند روز پی هم با قدری اکل لاغر کننده بدن و مجرب السموم جهت نهش کلب کلب نافع گفته اند المضار مضر سینه
و سرفه و بواسیر و صاحبان خارش و قوبا و جذام و امثال اینها مصلح آن لعابها و جربیها و شیرینها و روغن بادام است مکرر
بالفعل الکامه مشهور میان عوام بجای مری فوقوح یعنی مادهٔ الکامه محلول در سرکه است که در آفتاب بگذارند تا برسد و استعمال
مینمایند و قوت مسهل این ضعیف و مفتح غالب و مضر امعا و در حقنها بسیار مستعمل و در اصفهان بجای سرکه که در شیر حل میکنند
و معروف بکومه است و در حرف الکاف مذکور شد **فصل المیم مع الزاء المعجمه** **مزر** قسمی از نبیذ است که در مصر از جو و برنج بسیار ماده و
بفارسی بوزه نامند و در بوزه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت **مزمار الراعی** بکسر میم و سکون زاء معجمه و فتح میم و الف
و ضم زاء معجمه مهمله و الف و لام تعریف و فتح راء مهمله و الف و کسر عین مهمله و یاء ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه
ببرگ بارتنگ و از آن باریکتر و منحنی بطرف زمین و ساق آن باریک و بیگره و بقدر فرعی و با رطوبت چسپنده و بر اطراف
آن سرهای عمودی الشکل و بر آن گل باریک مابین سفید و زردی و خوشبو و بیخ آن سیاه شبیه بخربق اسود و بسیار خوشبو است
آن اماکن رطبه و در جوزا بهم میرسد و تخم آن شبیه بتخم گلسرخ طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند
افعال و خواص آن جالی و محلل اورام و رافع سموم و مفتح سده و مدر حیض و قابض بطن اعضاء الغذاء و النفض اشامیدن آن
بتنهائی و یا با وزن آن دو قو مسکن فواق و مغص و جهت قرحه امعا و شدخ عضل و اوجاع رحم و اشامیدن طبیخ بیخ آن در
آب جهت تفتیح سده جگر و تفتیت حصات گرده و مثانه و تنقیه آن و درد رحم و اشامیدن نبات خشک آن حابس بطن و مدر حیض
و ضماد آن محلل ورم صلب احشاء الاورام ضماد تازهٔ آن محلل اورام بلغمیه و گداز ندهٔ اورام رخوه الزینة غسول آن جهت دراز کردن
موی و طلاء آن با زبیب الجبل و روغن زیتون مانع تولد قمل تابکیال السموم اشامیدن بیخ آن بقدر دو درم جهت اشامیدن
ارنب بحری و سم ضفادع و ضرر افیون مقدار شربت آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا پنج درم در یک رطل آب که تا بنصف رسد
با شیرینی اگر اراده لینت باشد و با شیرینی اگر اراده حبس طبیعت باشد و از آب آن تا یک اوقیه مضر طحال مصلح آن بادآورد
بدل آن اشنان است **فصل المیم مع السین المهمله** **مستجه** بضم میم و سکون سین و فتح تاء مثنات فوقانیه و سکون

سین و فتح تاء مثنات فوقانیه و سکون عین مهمله و فتح جیم و لام و تا در ماهیت آن اختلاف است نزد بعضی بوزیدان و نزد جمعی سورنجان
و انطاکی و دیگران گفته اند از فروع بعت(?) بربری جاوان رشتهای است در هم پیچیده و صلب مربع شکل بنوعیکه چون از هم باز کنند چوب آن
مربع متساوی الاضلاع مشاهده گردد بهترین آن شیرین صلب خوش چوب است و انرا مستعجله ازان جهت نامند که در تقویت
باه مستعجل و سریع الاثر است طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن با صندل مقوی قوی و
عصاب و باه و مانع فساد اخلاط و مهیج باه است و مستعجل و مصلب ذکر و اشامیدن آن قبل از سم مانع تاثیر آن مضر حلق و
مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن خمیر مایه است و زنان آنرا در فربهی بدن مستعمل دارند و با احشاء دفالو(?)
و نیز کوبیده بر شیر پاشیده و تا سه درهم انرا یکمرتبه بخورند **مسحوقونیا** بفتح میم و سکون سین و ضم حاء مهمله و سکون واو
و ضم قاف و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثنات تحتانیه و الف و انرا مسحوقونیا نیز نامند و بفارسی کف آبگینه و بعربی ماء الزجاج
ماهیت آن اطلاق آنرا بر احجار مطبوخه مصنوعه از شیشه و سنگ سرمه و اقلیمیا و راسخت سائیده و تنقیه با اشنان [illegible]
و قلعی نموده و صمغ بلاط اضافه کرده و جوشانیده تا منعقد گردد و کف شیشه که در حین گداز بالای آن پیدا میگردد نیز
مینمایند و آن شبیه بنوره میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و جالی العین اکتحال آن رافع بیاض و
ظلمت بصر و ناخنه و سلاق و شترناق و سنون آن جالی دندان الجروح و القروح و البثور طلاء و ذرور آن به تنهائی و با ما
مراهم جالی و قاطع گوشت زائد فاسد زخمها و مجفف آنها و کشاینده سیلات و رافع آثار جلد و طلاء آن در حمام رافع خارش
بدن المضار اشامیدن آن قتال بدل آن آبگینه سفید است **مسک** بکسر میم و سکون سین و کاف لغت عربی است
بفارسی مشک بشین معجمه و بسریانی مسکه و برومی موروون(?) و بترکی بیار(?) و بهندی کستوری نامند ماهیت آن اسم
خون منجمد است که در ناف حیوانی بجثه آهوی کوچکی که دست و پای آن باریک و استخوان قلم دست و پای آن
یک پارچه بخلاف آهوهای دیگر و صورت آن شبیه بابن عرس که بفارسی راسو و بهندی نیول نامند با دو دندان
باریک بلند مثل گراز برگشته بسوی بالا بعضی گفته اند که نر آنرا دو شاخ و دو دندان میباشد و ماده آنرا دو
دندان و آن حیوان را آهوی خطائی و آهوی مشک نامند و در کوهستان چین و خطا و تبت و ترکستان و کوته
کانگرا که نگرکوت میگفته اند در قدیم الایام و کوهستان بهرایچ و نیپال و مورنگ و رنگ پور و غیرها که همه آن کوهستان
ها بهم پیوسته اند بهم میرسد و در هر سرحد بلدی و مملکتی و شهری از مواضع قریبه بآن کوهستان میآورند مثلا در
توران و ایران از خطا و تبت و در ملتان و لاهور و شاه جهان آباد و اله آباد و لکهنو از انجا از کوهستان کوته کانگرا
و بهرایچ و نیپال نیز و در بنگاله از کوهستان مورنگ و رنگپور و نیپال و در ایران و خراسان و روم از چین و خطا و تبت

وبت هم از راه دریا و هم از راه خشکی میاورند خالص آنرا بسیار کم میاورند مگر بعنوان تحفه و هدیه برای ملوک و سلاطین
وحکام آن بلاد و سرحدات و اکثر بیچاران جا نافه را بریده مغشوش نموده بقسمی که معلوم نشود نافه را درست ساخته میاورند
کم کسی در میابد و بهترین آن بحسب اماکن خطائیست پس تبتی پس کوتٹ کانگرائی پس نیپالی پس از جاهای دیگر و بحسب بو
تندبوئی آن بحدیست که محرور المزاج را رعاف آورد و بحسب رنگ زرد و تفاحی آن و گفته اند مشک دو نوع است هندی و ترکی
و هر یک را اصناف مختلف و ترکی بهتر از هندی و خطائی آن بهتر از تتاری زیرا که تتاری را اندک زهومت است و بعد از آن اصناف
دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن پس رنگپوری و بعد از آن سایر اصناف و بعضی گفته اند که مشک چهار قسم میباشد قسم اول
خونی است که از حیوان بطریق حیض و بواسیر دفع شده بر روی سنگها منجمد میگردد و این قسم در نهایت خوشبوئی و تندی میباشد
بحدیکه بوئیدن آن رعاف میاورد و زرد رنگ و قطعات آن طولانی و با صلابت و نادر و قلیل الوجود است قسم دوم نفتی و آن
نافه است که از اجتماع خون در حوالی ناف و بسبب غلبه قوت و حرارت آن بهم میرسد و بزرگ میشود تا مقدار نصف لیموئی و بعد از
بزرگ شدن و رسیدن بکمال خود خارش بسیاری در آن موضع بهم میرسد و بسبب شدت خارش بر سنگها و درختها میمالد پس آن
باپوستی که بر بالای آنست جدا شده می افتد قسم سوم جسمی است و آن خونی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آنرا بند
مینمایند تا خون اطراف یکجا جمع شود پس شگافته بر میاورند و خشک میکنند و آن سیاه رنگ با صلابت میباشد و نیز گفته اند که صیادان
موضع ناف آنرا کشیده بعصابه می بندند و چون خون بسیاری در آن مجتمع گردید آنرا ذبح نموده ناف آنرا بریده مدتی در جو دفن
مینمایند پس بر میاورند خوشبو میگردد و الا قبل از آن کریه الرائحه است مانند جند باد ستر که قبل از استحاله کریه الرائحه است
قسم چهارم تندیست و آن خونی است که از ذبح آن حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین خشک آن خمیر میکنند و این قسم اشقر اللون است
و غیر صلب میباشد و بدترین همه و غیر مستعمل و این سخنان بتمامها شاید اصلی نداشته باشند بلکه مشک دو قسم میباشد
یا اصلی خالص است و یا جعلی مغشوش و اصلی خالص همان قسم دوم است که مسمی به تبتی کرده اند و حال آنکه مخصوص بدانجا نیست
و این قسم یا آن است که خود بخود جدا میگردد چنانچه ذکر یافت و یا آنکه قریب برسیدن کمال که مردم اتفاق آنرا میدانند آن حیوان
را گرفته بریده جدا میکنند و قسم اول بر تقدیر صدق محتمل که آن حیوان بسبب خارش آن موضع را بر سنگها میمالیده و مجروح
شده خون از آن بر می آمده بر سنگها ریخته منجمد میشده باشد و مردم آنرا یافته حمل بر حیض و بواسیر آن میکرده باشند و قسم دوم
و مخصوص چهارم مغشوش است و نیز گفته اند که مشک جعلی از ریوند چینی و حصی لبان و جگر خشک کرده بز و تخم مورد و قرنفل
و خون کبوتر و قدری مشک خالص ترتیب داده در نافها پر کرده سر آنرا میبندند و نموده بصورت اصلی ساخته میفروشند و
علامت مغشوش آن از سیاهی مفرط و ثقل و کمی رائحه و بابد بوی معلوم میگردد و امتحان آنچه در نافه باشد آنست که سوزنی

را بسوزن گنده رانیده اول از نافه بگذرانند پس آن ریسمان را از وسط سیر بگذرانند و بو کنند و هرگاه که بوی سیر ندهد
خالص است والا فلا و امتحان آنچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدری از آن را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص
است و اگر فتیله گردد مغشوش است ارسطو گوید که مشک خالص سائیده را چون در ظرف رطوبت دار گذارند بقدر یک ساعت وزنش
زیاده میشود و امتحان دیگر آنکه ظرفی را بر آتش گذارند و مشک بر روی آن ریزند اگر از آن بوی نیکو آید خالص است والا مغشوش
و امتحان دیگر آنکه سر جوالدوز را در سیر زنند و در نافه فرو برند و بو نمایند اگر بوی جابجا از آن آید مغشوش است و اگر بوی خوش
از آن آید اصلی و بهترین مشک مشک تبتی خالص بهمان اصطلاح است و قوت آن مادام که در نافه است تا سه سال باقی میماند و
از نافه بیرون آورده تا یکسال طبیعت آن گرم در سوم و خشک در دوم و شیخ الرئیس و دیگران گرم در دوم نوشته اند و بعضی
خشکی آنرا غالب بر گرمی دانسته اند و بالجمله هر چند کهنه شود یبس بر آن غالب و حرارت آن ضعیف میگردد افعال و خواص آن
ملطف و مفتح سدها و محلل اخلاط غلیظه بارده و ریاح و بالخاصیت مفرح و مقوی دل و دماغ و سایر اعضاء رئیسه و حرارت غریزیه و
اعضاء ظاهری و باطنی و مذکی حواس ظاهره و باطنه اعضاء رئیس مذکی حواس ظاهره و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذائقه
و با اندک قوت سکر و جهت مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و صرع و ام الصبیان و سکته و بلادت و نسیان و سایر امراض عصبانی
نافع و رساننده قوی ادویه است باعماق بدن و بوئیدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و سعوط آن با زعفران و اندک
کافور جهت صداع بارد و بتنهائی نیز و سعوط آن بتنهائی و یا با جندبادستر و فلفل و دارشیشعان و امثال اینها جهت سکته
و جمیع امراض بارده دماغیه و تمریخ آن با روغن بان بر مقدم دماغ و با ادهان حاره بر فقرات ظهر جهت خدر و فالج و استرخاء
[illegible] و استدامت بر آن و طلاء آن نیز و اکتحال آن جهت ظلمت بصر و رفع بیاض رقیق و دمعه و ظفره و نشف رطوبات چشم و
رساننده قوای ادویه بطبقات آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان بارد سوداوی
و توحش و غشی و وحشت و غم و وجع فواد و سقوط قوت و ضعف دل و رافع اسهال و حابس بطن و ریاح امعاء و فرزجه آن
معین بر حمل است و طلاء آن با روغن خیری مقوی و محرک باه الزینه نیکو کننده رنگ رخسار شرباً و لطوخاً السموم
آن رافع ضرر سموم مشروبه و ملدوغه و ادویه سمیه خصوص بیش و قرون السنبل المضار مضر محرورین و مصدع الشبان
خصوصا در بلاد حاره و فصل گرما و اکثار آن باعث زردی رنگ رخسار و بدبوئی دهان مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا نیم
درم بدل آن یکوزن و نیم آن ساذج هندی و در اوجاع عصب دو ثلث وزن آن جندبیدستر یعنی در سعوط و طلاء و مشروب
و جوارشات و حبوب و دواء المسک باقسام و معجون مشک در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد مسیر بفتح میم و کسر سین و سکون
و سکون یاء مثنات تحتانیه و راء مهمله ماهیت آن مربای کدو است و بهترین مربا ها است واضع آن بقراط اول او انرا به عسل ساخت

ساخت پس توسعه یافت و با شکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی است صنعت آن است که بگیرند کدوی رسیده جید را و پوست
ما فی الجوف آن را جدا کرده و لب آن را شرحه شرحه بریده و با لوزهای کوچک و در آب صافی آنقدر گذارند که زمانی پس برآورده پاک
شسته و در آن خالص شیرین طبخ دهند تا پخته گردد و لیکن منضج نگردد پس برآورده نشف رطوبت آن را از پارچه پاکیزه نمایند
و در عسل کف گرفته بقوام آورند و یا شیره شکر صافی و در برابر آن ریزند و بر آن بگذارند تا عسل و یا شیره شکر در آن نفوذ
کرده و اگر رطوبت آن عسل و یا شیره شکر را رقیق گرداند تبدیل نمایند و یا دو سه جوش خفیفی دهند و با گلاب و اندکی مصطکی سوده خوشبو
سازند و بکار برند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت طبیعت عسلی آن مایل بگرمی و شکری آن معتدل افعال و خواص آن مفتح سدد
و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مسمن بدن و محرک باه اعضاء الراس والصدر والغذاء مولد خون صالح و مانع صعود ابخره بدماغ و
جهت مالیخولیا و سدر و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقت البول و با بادام جهت تسمین بدن
و با خشخاش جهت رفع بیخوابی مفید است **فصل المیم مع الشین المعجمه مشط الغول** بفتح میم و سکون شین و ضم طاء مهمله
والف و لام و ضمه غین معجمه و سکون واو و لام الطائی نوشته که الحال معروف به بشار است و بهندی کهنگهی نامند ماهیت
آن نباتی است شاخهای آن باریک و برگ آن شبیه برگ گشنیز و صلب و بی گل و ثمر آن خوشبو منبت آن کوههای بلند طبیعت آن
در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و قوی جالی ریاح غلیظه و مفتح سدد و السموم اشامیدن سه اوقیه آب برگ آن
جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند **مشک دانه** بکسر میم و سکون شین و کاف و فتح دال مهمله و الف و نون و ها ماهیت
آن تخم دوائی است هندی و در بنگاله کثیر الوجود و آن دانه ایست کوچک بقدر عدسی و ضخیم تر از آن و اغبر مایل به تیرگی
و فی الجمله شبیه بگوش ماهی و با خطوط باریک و در جوف آن مغزی اندک چرب و بی طعم و رائحه خالی طبیعت آن سرد و
خشک افعال و خواص آن چشم را روشن گرداند و امراض جهان و فی مزگی و خشکی را زایل و ثقل معده و ریاح آن را دفع نماید و
برص را مفید و سیلان منی را موثر و چون برگ و بیخ آن را در آب خیسانیده و صاف کرده با شکر بخورند قروح مجاری بول را که سوزاک
نامند نافع است مقدار شربت آن تا یک درهم است **مشک طرامشیع** بکسر میم و سکون شین و کسر کاف و فتح طاء و راء مهملتین
والف و فتح میم و کسر شین معجمه و سکون یاء مثنات تحتانیه و عین مهمله اسم نبطی است و فهلوی نیز گفته اند و بشیرازیها
رنگ گویند ماهیت آن قسمی از پودنه جبلی است و قوی ترین اقسام آن برگ آن انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بری و مایل باستداره
و با خشونت و چون گوسفند چرا کند بعوض شیر خون از پستان آن برآید یعنی شیر آن بازمستی بخون زرد و طبیعت آن
در آخر سوم گرم و در وسط آن خشک افعال و خواص آن اعضاء الصدر والغذاء والنفض اشامیدن آن مخرج رطوبات غلیظه از
سینه و شش و رحم و مقوی اشتهاء و مفتح قولنج و جهت غشی و کرب و ادرار بول و حیض و نفاس نافع بقوت و اسقاط جنین و قتل

آن و تفتیت حصات و چون یکدانگ آنرا با یکدانگ سقمونیا و یکدرهم کثیرا سوده با ده ورم حمره بقیه لب بسرشند و با آب گرم بیاشامند
رفع قولنج نماید و کسیکه شهوت او منقطع شده باشد چون در هر سه روز یکروز یکدرهم آنرا سوده بیاشامد و هم تخم خربزه و دوده
درم بسکه بیش و بست درم عسل بخورد شهوت او زیاده گردد و شراب آن رافع کرب و غشی و مدر حیض است و بخور آن مسقط
جنین و فرزجه آن بقدر یکدانگ با روغن بلسان مسکن درد رحم مضر مقعده مصلح آن سرکه و از غایت قوت ادرار و شدت
آن بعوض بول خون برمی‌آید مصلح آن رب امرود و آرد بلوط مقدار شربت آن یکمثقال و در مطبوخ دو مثقال بدل آن بوزن
آن بیوده و قرنفل ماناو در ادرار حیض بوزن آن عدس المر است **مشمش** بکسر میم و در میان و آخر آن دو شین معجمه
ساکنه لغت عربیست و یونانی ارمیناقن و برومی اصاقو و بفارسی زردآلو و خشک کرده آنرا قیسی و خوبانی نیز نامند و بترکی
اریک ماهیت آن ثمریست معروف و بهتر از خوخ و در بلاد سرد و سیر هم میرسد و اقسام میباشد از خسته شیرین و تلخ و هر یک
بنامی مشهور و بهترین همه رسیده شیرین لطیف پوست خسته شیرین پرآب کم جرم آن است و خشک کرده آن بهتر از
تازه آن طبیعت آن در دوم سرد و تر گفته اند و ظاهرا شیرین آن گرم و تر باشد افعال و خواص آن مفتح سدد و ملین صلابات
انفصاء الغذا شیرین آن ملین طبع و موافق محرورین مادام که در معده فاسد نگردد و باعث رفع بدبوئی دهان و اگر آب آن
اب مطبوخ و یا نقوع خشک آن مسهل صفرا و ملین طبع و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و رافع اروغ
و خصوصا منقوع آن الحمیات چون صاحب تب حار صفراوی تازه آنرا بخورد و آب گرم و عسل بالای آن بیاشامد و قی کند
اخلاط کرانی در مجاری وی دفع شده تب او رفع گردد و از مجربات شمرده اند المضار سریع التعفن و فساد و نفاخ و مولد آروغ ترش و تپهای
عفونی و مضر مبرودین و صاحبان ریاح و تمدد و جشاء حامض و ضعف معده و مشایخ مصلح آن شکر و مصطکی و انیسون
و نانخواه و جوارش کمونی و کندری و خوردن آب بالای آن خصوص آب سرد و یخ و برف و با آنرا بالای طعام نیز منغص خصوص طعام
غلیظه بطی الهضم خوردن بغایت مضر مصلح آن قی فرمودن و تنقیه بدن با اهلیلج یا تخم را از تازه چند روز بهم و با بالای آن سکنجبین
خوردن و گویند یکدرهم مصطکی و نیم درهم انیسون با شراب بسبه ممسک بیاشامند و ناشتا خوردن آن بسیار بد و مداومت بران
باعث سیح مصلح آن شکر و انیسون در جمیع امزجه و گفته اند هرگاه بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید مشاهده کرده‌اند
لهذا اکثار خوردن آنرا مورث برص دانسته اند بحیثیت آنکه سریع التعفن و مولد خلط بلغمی است و تخم قسم تلخ آن در دوم گرم
خشک و تخم قسم شیرین آن در اول گرم و تر افعال و خواص آن منهی و بطی الهضم مصلح آن بریان کردن و نمک بر آن
زدن است و روغن همه اقسام آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع خشونت حلق و درشتی جلد روغن مغز تلخ آن
بقدر یکمثقال نشده گرم معده و مسهل آن بقوت و محلل اورام مقعده و مفتت حصات و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری

ظاهری و باطنی شربا و طلاء و با افیون جهت جمیع اوجاع طلاء و قطور آن در گوش جهت تسکین درد و قتل کرم آن و گرانی سامعه
بعدیل و در سایر افعال قریب بروغن بادام تلخ بمقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن شیرین آن ضعیفتر از روغن بادام شیرین
است و اجزاء درخت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن اشامیدن طبیخ برگ آن مسقط کرم معده و مدر بول و نطول
آن محلل اورام و اشامیدن برگ خشک آن بقدر ده مثقال با آب سرد قاطع اسهال و قطور آب برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل
کرم آن و شکوفه آن سرد و خشک افعال و خواص آن ملطف اشامیدن و خوردن آن قاطع نزف الدم باطنی و ظاهری و خوردن
مغز تخم تلخ آن باعث غشیان و غشی مداوای آن قی کردن است و ربوب فواکه حامضه مانند غوره و اترج و لیمو اشامیدن است

فصل المیم مع الصاد المهملة مصطکی بفتح میم و سکون صاد و فتح طاء مهملتین و کسر کاف و بالضم میم و فتح کاف نیز آمده و
انباری گفته مصطکا بمد الف بروزن فعلاء معرب از مصطخاء یونانی است و با مصطخی رومی و بعربی علک رومی و بسریانی کیا و نیز
رومی و سندی گویند ماهیت آن صمغ درختی است که در بساطه از بلاد شام و روم و ناحیه ارمینیه میشود و چوب و برگ آن لطیف
و نازک بشکل اراک و ثمر آن مایل بتلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن مستخرج میشود و قوت
آن تا بیست سال باقی میماند و آن دو قسم میباشد قسمی سفید نرم خوشبو صاف شفاف با اندک شیرینی و چسبندگی بدندان
در وقت خائیدن و تازه آن بخوری نرم است که سائیده نمیشود و این را نبطی نامند و بهترین آن بزرگ دانه آن است و این قسم بشکل
صموغ دیگر از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده بیرون میاید بدون اعانت از خارج بخراشیدن درخت آن و سبزه و قسم دوم سیاه
و بالنسبه تیره و فاقد اوصاف مذکوره ضد آن و قابل سحق است و این را قبطی نامند و بعضی گفته اند که این قسم بزدن تیغ بر ساق و شاخهای
درخت آن تراوش رطوبت از آن حاصل میگردد و دیگران گفته اند که چوب و شاخهای نازک و برگ تازه آن را جوشانیده صاف نموده منعقد
میسازند و این قسم بافته میشود و در زمین صافی از اعمال روس قریب بترکستان از اقلیم پنجم و این قسم رومی نیز جید است طبیعت آن
گرم و خشک در آخر دوم و بعضی خشک در سوم دانسته اند و شیخ الرئیس رحمة الله تعالی گفته که این مقدار گرمی و خشکی که در آن است
در درخت آن نیست و آن لطیف و معتدل است در سردی و گرمی و مرکب از جوهر لطیف مائی اندک گرم و جوهر کثیف ارضی است و
همچنین جمیع اجزاء آن افعال و خواص آن ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوی و اعضاء رئیسه و معده و اعضاء از راس والصدر
خائیدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلاغم از دماغ و کام و زبان و اشامیدن آن رافع صداع بارد و نزلات بارده و بدستور
بوئیدن و استنشاق آن با روغن زنبق و با اهلیلجات جهت وسواس و حدیث نفس و مبادی مالیخولیا و تسکین نوازل و
تنقیه قصبه ریه برای آنکه مسهل سودا است با انهار و باکندر جهت حدت ذهن و تقویت حفظ فهم و طلاء مطبوخ آن با زیت جهت
کزاز و رعشه و ضربان و ماندگی اعضا و لرز حمیات و ذرور آن در چشم جهت التصاق شعر منقلب و چون در آتش اندازند و

پارچه پنبه را در گلاب تر کرده بدو دوران در شسته بر چشم صاحب رمد گذارند و درد آن را تسکین دهد و چون با روغن کنجد جوشانیده
و در گوش بچکانند سده آن را بکشاید و کری را نافع و قطور روغن ثمر آن در گوش محلل ریاح و مسکن درد آن و خاییدن و با سنون
آن به تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت استحکام دندان و لثه و درویاندن گوشت و تسکین درد آن و خوشبوئی دهان و جلب
رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده بالمشارکه مفید و مضمضه بروغن ثمر آن مستحکم کننده دندان متحرک و مسواک کردن
بچوب و شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و لثه مسترخیه و آشامیدن آن جهت سرفه و نفث الدم و القصبة و قصبه ریه و
با ادویه قاطعه دم حابس آن از هر عضو که باشد اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعاء و کبد و گرده و
خوشبوئی معده و برانگیختن اشتهای طعام و کسر ریاح و رفع سوء هضم و قراقر و فواق رحمی و تحلیل ریاح و تحریک جشاء و ورم احشاء و
مغص مخصوص با نگرم یا با آب سرد جهت انحدار رطوبات و رفع بلت از معده صاحب شفاء الاسقام گفته چون مصطکی را با آب سرد بیاشامند
احداث بلت و رطوبت مینماید در معده بخلاف آنکه با آب گرم بیاشامند و اگر در معده رطوبت بسیار باشد و مصطکی را با آب سرد که در آن
گلقند مالیده صاف کرده باشند بیاشامند تلیین طبیعت مینماید بعد و مداومت بر آن باعث حبس و قبض بطن است و با غاریقون
مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با هلیلجات مسهل سودا و با کهربا قاطع نفث الدم و چون یکدرم آن را با ده درم شکر سوده بیاشامند
با آب ملین طبیعت نماید و تقویت معده بخشد و باد را دفع کند و اخلاط غلیظه بلغمیه را تحلیل دهد و فضول را منحدر سازد و طبع را
نرم دارد خواه شب وقت خواب و یا صبح بیاشامند و یا شام و یا قبل از طعام و یا بعد از آن و چون در آب جوشانیده بیاشامند جهت
نفث الدم و حبس اسهال و تقویت معده و احشاء و چون یکدرم آن را در یک رطل آب در کوزه آب نرسیده تازه جوشانیده تا دو ثلث آن
برود و بیاشامند و چون صرف گردد تجدید نمایند باز در کوزه تازه دیگر جهت استسقاء زقی و خفقان و زحیر و تقویت هضم مجرب و بدستور
چون اجزای درخت آن را در آب بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و جمیع اجزای درخت آن از ثمر و برگ و شاخ و ساق و بیخ همه قابض اند و
پوست درخت آن قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس که هو فقسطیداس نامند و همچنین عصاره برگ تازه آن و از ثمر آن روغنی
ترتیب میدهند شدید القبض و لطیف و ملین آشامیدن و مالیدن آن جهت اوجاع رحم و سیلان رطوبات ردیه از آن و برآمدگی
آن و معده و بر موضع معده و گرده و مثانه جهت تقویت و تحلیل ریاح آن و هیضه و فواق و سوء هضم و چون اجزای آن را تمامی
بجوشانند با آب و مکرر کنند یعنی آن آب را صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوشانیده و همچنین تا آنکه غلیظ گردد و بیاشامند
جهت نفث الدم و قرحه امعاء و اسهال و برآمدگی ناف و رحم مفید و ضماد برگ آن جهت برآمدگی مقعده و رحم حادث از سردی
نافع مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن کندر بوزن آن و یکوزن و نیم علک البطم و در تقویت معده و جگر بوزن آن اذخر
گفته اند مصطکی مضر مثانه است مصلح آن خیسانیدن آنست در سرکه انگوری یکشبانه روز پس خشک نموده استعمال نمودن

نمودن با کثیرا و یا به تنهائی و کوبیده مصلح آن قند و صمغ عربی است و مضر گردگان و گشنیز نیز گفته اند الات المفاصل والجروح و
القروح آشامیدن مصطکی جهت جبر کسر و کوفتگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و نطول آن مقوی اعضاء مسترخیه و جابر استخوان
شکسته شده و ضربه رسیده و سقطه و کوفتگی اعضاء و ذرور مصطکی نرم سوده بر اورام و اوجاع و بیجا شدن اعضاء و زخمها
و بستن آنها بپارچه باعث تحلیل اورام و تسکین اوجاع و بجا آمدن عضو بیجا شده و التیام زخمها است خصوص که اول
باب طبیخ اجزاء آن عضو را شسته باشند مکرر و مالیدن آن بر اوجاع بارده و لعوق مفاصل بارده و ضمادهاء گرم محلل و به تنهائی
جهت التیام قروح و بدستور تدهین بدهن و گل آن و گفته اند سیاه قبطی آن در تحلیل صلابات اقوی از سفید است از جمله
آشامیدن و طلاء آن جالی بشره و سرخ کننده رخسار و طریق و اجل نمودن مصطکی در تراکیب و جوارشات و حبوب و دهن
و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت مصل بفتح میم و صاد و لام لغت عربی است باصفهانی قارا و بترکی قراقروط نامند
ماهیت آن مائیت دوغ است که بعد جوشیدن آن و انفصال اجزاء جبنیت و مائیت از هم اجزاء مائیت را آن مقدار جوش دهند
تا غلیظ و منعقد گردد و آن بسیار ترش میباشد و جبنیت مخلوط باندک جبنیت را لور نامند و نمک و سیاه دانه و پوست زرد
اترج ریزه کرده و صعتر و اندک سرکه با آن سرشته چند روز میگذارند تا اندک مزاج گیرد و پس بجای پنیر با نان میخورند بسیار
لذیذ میباشد و تازه آن را نیز با کره ممزوج کرده با نان و یا رطب تازه میخورند لذیذ میباشد و چون در آن جبنیت نمک داخل گشته
و حبوب کبار و یا اقراص ساخته خشک کنند بفارسی کشک و بترکی قروط و بعربی اقط و مصل نیز نامند طبیعت مصل در دوم سرد و
خشک افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و حرارت معده و کبد و اسهال مرارتها و حمیات صفراویه حاده
رافع و رادع اورام حاره و بدستور طلاء آن رافع اورام زبان مضمضه و غرغره بآن جهت قلاع حار دهان و لثه و حلق و اورام حاره آنها
نافع و ضماد آن جهت سعفه رطبه و نار فارسی و قوبا و قروح شهدیه و امثال اینها با سرکه نافع و سعفه یابسه را نیز مفید است المضار
رویء الغذا و اکثار آن مولد نفخ و قولنج و مصلح آن ادویه مسخنه و جوارشات حاره است مصوص بفتح میم و ضم صاد و سکون
واو و صاد مهمله ماهیت آن باصطلاح اطباء عبارت از سیخ کباب چاشنی دار است حقیقة و مجازا بر قلیه‌های چاشنی‌دار
و مزورات نیز اطلاق مینمایند که از جوجه و یا مرغ جوان فربه یا گوشت بره اهلی و یا بزغاله هر یک که خواهند با سبزیهای مناسبه
مانند برگ خرفه و کاسنی و اسفناج و گشنیز تازه و برگ عنب الثعلب و امثال اینها و ابازیر حاره مناسبه و ادویه خوشبو
بحسب احتیاج بخته با آب زرشک و یا انار ترش و یا سماق و امثال اینها ترش نموده و چاشنی از شکر گرفته تناول مینمایند
اگر چاشنی‌دار منظور باشد و اگر ساده مطلوب باشد بی ترشی و چاشنی طبیعت آن بحسب ترکیب اجزاء آن مختلف
گردد افعال و خواص آن صالح الغذاء سریع الهضم جهت صاحبان امزجه حاره و معده و کبد حار و غلبه صفرا و امراض حاره

و صفراویه و اسهال حادث از حرارت و صفرا و حمیات حاره حاده نافع است **فصل المیم مع الضاد المعجمه مض** بفتح میم و ضاد معجمه
لغت عربیست ماهیت آن ریحان بریست و گویند ثمر آن حب القلقل است حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در حوالی
گوبکهپور از صوبه اوده و لکهنو از بلاد هند کثیر الوجود است و به چهار برگ از زمین بر آمده گل میکند گلی مانند گل انار و برگ آن
شبیه به برگ کاسنی و اصلا چوب ندارد و انار آن بقدر انار وسطی و بر روی زمین میرسد و طعم آن شیرین و خسته آن بزرگ
افعال و خواص آن ضماد بیخ آن با بناوی آن صبر سقوطری و طین ارمنی جهت رفع ضربه و سقطه و درد و سده و رفع رفع الم آن میکند و
مجرب است **فصل المیم مع العین المعجمه مغاث** بضم میم و فتح غین معجمه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست ماهیت آن بیخی است
دراز و سطبر و پوست آن سیاه مایل بسرخی و مغز آن مایل بسفیدی و زردی و بهترین آن خوشبو تلخ مایل بشیرینی آنست و از جبال
کرخ و نواح آن خیزد و دو نوع میباشد بغداوی و هندی با برگ بغداوی با خشونت و عریض مانند برگ ترب و گل آن سفید و تخم آن
مانند حب السمنه و از فلفل نامند و لهذا بعضی شبه نموده اند که آن بیخ ریحان بریست که حب القلقل ثمر آنست و بعضی گفته
اند که نوعی از سورنجان است و اصل انجشت که ثمر آن هر دو است و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و انطاکی نوشته که نوعی
از آن را چاپان سابادان و نواح شام میاورند و آن در مصر مستعمل و ضعیف الفعل و هندی آن را درخت بسیار بزرگ و برگ آن
کوچک قریب ببرگ سیب و ثمر آن فی الجمله شبیه به سپستان و بالعالی چسبنده و سیاه و تلخ و آن را بهندی میده الکری نامند
و لعربی کلر و در حرف الکاف مذکور شد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی مایل بحرارت گفته اند افعال و خواص آن
محلل و قابض و مقوی اعصاب و اعضاء مسترخیه و سست شده و مسمن بدن اعضاء الراس و آلات المفاصل و الصدر و
التنفس آشامیدن آن با سکنجبین جهت صرع و جنون و دفع خلط سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل
و عرق النسا و نقرس و تشنج و ضعف عصب و استرخاء آن و شکستگی استخوان و التوای اعصاب و تحلیل صلابات آنها و
صلابات حلق و ریه و رحم و تنقیه سینه و ریه و گرفتگی آواز و تحریک باه و بدستور ضماد آن با گل ارمنی جهت جبر کسر و وثی و ضربه
و سقطه و التوای عصب و تحلیل و تلیین صلابات آنها و شدید و اورام حلق و رحم و همچنین با سرکه از ثنیه مداومت آشامیدن
آن با عناب و کثیرا جهت تسمین بدن و تخم آن در تحریک و تقویت باه قویتر از سایر اشیا است مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت
آن دو درم بدل آن سورنجان و عاقرقرحا و در ضمادات قلت است **مغره** بفتح میم و غین و راء مهمله و هاء و آن را طین مغره نامند
ماهیت آن خاکی است سرخ تیره و مایل بزردی و با هزوبت گویند که از روم آورند و در هند و بنگاله بسیار و بیشتر از راج محل
میاورند و دو نوع میباشد یکی سرخ تیره خالص و این را بهندی سون گیرو نامند و دوم کم رنگ ناصاف و این را گیرو مطلق
و این بخوبی آن نیست و نزد بعضی مغره بهتر از طین مختوم است و بهترین آن آنست که چون در آب اندازند منتفخ گردد و زیاده

لغت یونانیست بیونانی انسطوس
و بعضی الیوم [illegible] نامند

زیاده شود و بهتر و صافی باشد طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و مجفف و حابس و رادع اعضاء
الغذاء و النفض ضماد آن جهت اوجاع کبد و حبس بطن و قتل دیدان و جرب القروح و حبس نزف الدم جمیع اعضاء و حیض و
با زردهٔ تخم نیم برشت و آب بارتنگ جهت قرحهٔ امعاء و مثانه و بواسیر و رحم و تسکین حرارت اعضاء و حقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعاء
و جریان خون از آنها و با آب برگ بارتنگ و در قبل جهت حبس حیض الزنبة ضماد آن با شکر جهت فربه نمودن بدن و طلاء
آن با روغن کنجد جهت نرمی بشره و براقی آن و چون دست را بدان خضاب نمایند و از آن شسته حنا بندند گفته اند تا بیست
روز رنگ حنا میماند الاورام و البثور و القروح و الجروح طلاء آن با سرکه جهت حمره و نمله و اورام حاره و سوختگی آتش و زخمها و
طلاء آن با ماجی و کبریت و بیخ جزر زهره که با آب زنجبیل تازه مانند سحق و صلایه نموده باشند اقلا تا پنج روز و حبوب ساخته هرگاه خواهند
یک حب از آن با آب زنجبیل تازه سوده بر برص طلا نمایند و چند مرتبه بعون الله تعالی زایل میگردد و اگر زایل نشد بیست و بار و قلیل
المقدار است المضار اکثار آن مسدد و مضر امعاء و بواطن مصلح آن شیر بهها مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن گل
ارمنی و ربع آن کندر است **مغنیسیا** بفتح میم و سکون غین و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی
است ماهیت آن سنگی است قریب به مرقشیشا و بفارسی زاج رنگ کاسه نامند و کاسه گران ظروف را بآن رنگ میکنند و شیشه گران
نیز بعد از آنکه سنگ شیشه را گداختند از آن کوبیده بر آن میپاشند صافی میگردد و آن حدیدی و فضی و ذهبی و نحاسی
میباشد و گفته اند انواع آن پنج است و از اکثر آن سرب حاصل میگردد یکی سیاه و دوم مایل بسیاهی و سوم سرخ و چهارم
سفید پنجم بیرون آن زرد و اندرون آن سرخ و محمد بن زکریا دو نوع گفته یکی را اشبیا نامند و این انثی و با نرمی
باشد و دیگری سرخ مایل بسیاهی و حدیدی و این را ذکر و بقول اکثری حدیدی آن سیاه و فضی سفید و ذهبی زرد و نحاسی
سرخ و در جمیع اقسام آن نقطهای سفید و چشمها ظاهر میباشد و قدری درخشنده و گدازندهٔ شیشه و صاف کنندهٔ آن و
از آنها با رنگ گرفتن میسازد و با این نیز همان فعل مینماید طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن جالی
و قابض اعضاء الغذاء و النفض ضماد آن مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر البول الزنبة و القروح
و الجروح طلاء آن با سرکه و عسل رافع کلف و قلع الآثار و در ازالهٔ چرک و روغن و امثال آن غریب الفعل و در رد آن التیام دهنده
جراحات مفرطه مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک درم بدل آن مرقشیشا است **فصل المیم مع القاف** **مقل** بضم میم و سکون
قاف و لام بسریانی مقلا و برومی بدالیون و بعربی قفر و کور و بفارسی بوی جهودان برای آنکه یهودان از آن بسیار بخور مینمایند
و بهندی گوگل نامند بدو کاف عجمی اول مضموم و بعد از آن واو ساکن و کاف دوم مکسور و در آخر لام ماهیت آن صمغ درختی
است بقدر درخت کندر و بسیار عظیم و در سواحل بحر عمان و شحر و بلاد هند کثیر الوجود و انواع میباشد و بهترین آن صمغ آن

مایل بسرخی و تلخی است مقل ازرق نامند و آنچه مایل بسبزی است مقل الیهود و مایل به تیرگی و کثافت و سیاهی و نرمی و محبس را صقالی
و آنچه از نواحی یمن خیزد و بادنجانی رنگ میباشد مقل عربی گویند و بهترین آن صافی خالص براق سرخ چسبنده نرم خوشبوی
زرد مایل بتلخی است که چون در آتش اندازند بوی عنبر از آن آید و در آب زود گداخته شود و آمیخته بچوب و خاشاک و رمل
و خاک و غیره نباشد و آنچه بخلاف آن اوصاف باشد زبون و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و چون کهنه شود تلخی آن
زیاده و هر چند کهنه تر گردد میل به تیرگی مینماید و نرمی آن مبدل بخشکی و سختی میگردد و حضو عربی آن و مغشوش ثمر
مینمایند و فرق بلزوجت مقل و براقی است بخلاف طبیعت آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس در دوم گرم
و بعضی تر هم دانسته اند و این اصلی ندارد افعال و خواص آن جالی و محلل و ملین و با قوت تریاقیت اعضاء الصدر و الغذاء و
النفس و آلات المفاصل جهت گرفتگی آواز و درد گلو و سرفه رطوبی کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه و ربو و ضعف جگر و تحلیل ریاح آن
و ریاح بواسیر و خون منجمد در احشا و بواسیر و عسر ولادت و احتباس حیض و عرق النسا و نقرس و وجع ظهر و ادرار بول و حیض
و شیر و تفتیت حصاة گرده و تفتیح سدد و اسهال بلغم نافع و چون با ادویه مسهله حاده بیامیزند دفع حدت آن مینماید و چون
از مقل صافی سرخ رنگ عربی بمقدار ده مثقال بسایند و با ماء العسل بیاشامند منحدر میگرداند بلغم را و ضماد مقل عربی جهت تحلیل
اورام حلق و حنجره مفید و شیخ الرئیس گفته قوت تلیین صقلی زیاده از عربی است و آشامیدن یکدرم آن با شیر تازه دوشیده
جهت تقویت باه و بغدادی گفته چون اراده تلیین طبیعت نمایند مقل را بکوبند و آب گرم بر آن ریزند و بیاشامند اسهال
بلغم نماید و ضماد مسحوق مطبوخ آن با سه وزن آن سبوس گندم که بجای آب آب انگور و یا رب آن باشد با قدری روغن گاو
جهت ورم شقیقه مجرب و ضماد آن با آب و دهن صایم جهت ورم پلک چشم و اورام صلبه جگر و باد فتق و با انگی سرخ جهت اسقاط
دانه بواسیر و ثوالیل خصوص تازه آن و نیز ضماد آن جهت اورام صلبه و تحلیل ریاح غلیظه و امراض رحم و مقعده و بواسیر
خصوص با آب گندنا و به تنهایی جهت تقویت باه و ضماد آن که با کعک یا باقلا جوشانده خمیر نموده باشند جهت قیلة الماء اطفال
و باد فتق و قیلة الامعاء را نیز به تخصیص مفید و احتقان آن جهت بواسیر و بخور آن جهت بواسیر و انتفاخ رحم و انضمام
فم آن و انحدار جنین و دفع فساد هوا که بسبب عفونت رطوبت بسیار و باران بسیار و یا مردار بسیار باشد و حمول آن نیز جهت
رفع انضمام فم رحم و انحدار و جذب جنین و قطع بواسیر و رطوبات سایل از رحم و شیخ گفته انها مفید السموم و طلا نمودن آن
نیز جهت دفع سمیت لسع هوام الاورام و البثور ضماد آن جهت تلیین اورام و تعقد عصب و فسخ عضل و خون منجمد تحت جلد
و با آب و دهن صایم جهت قوبا و ضماد ممزوج خمیر کرده آن با باقلای جوشیده جهت اسقاط ثالیل او بخته و تحلیل اورام بلغمیه
صلبه و ضماد مقل الیهود جهت تحلیل خنازیر و آشامیدن مطبوخ آن جهت اورام باطنیه مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار بدل

کبد مصلح آن زعفران مقدار شربت آن یک درم بدل آن دو ثلث آن مرمکی و ربع آن صبر است و اطریفلات مقلی و بخور و حبوب
و دهن و اضمده و اقراص و مراهم و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد **مقل مکی** ماهیت آن اسم ثمر درخت دوم است
با عفوصت و خشونت و با حلاوت و تر آنرا هش و خشک آنرا وقل نامند و ماکول است و میخورند آنرا و درخت آن در شکل و ثمر
شبیه بدرخت خرما طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن قابض اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و حابس اسهال و سیلان
خون و طبیخ آن جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در آن جهت منع انفجار خون رگها و آشامیدن طبیخ درخت آن جهت قروح مزمنه
و تنقیه بلغم المطول لیف سوخته آن جهت جرب و حکه و منع تولد قمل موثر است **مقنعو** بضم میم و سکون قاف و کسر نون و فتح عین مهمله و
ماهیت آن عبارت از شیر گاو است که گرم کرده عصاره خربوزه شامی اضافه نموده باشند افعال و خواص آن جهت مالیخولیا و
خشونت سینه و تسکین تشنگی و تلخی دهان و دفع تپهای و اخلاط سوداوی حاصل در معده و ضعف جگر و حرقت البول و جرب و حکه
مفید است **مقدونس** بفتح میم و سکون قاف و ضم دال مهمله و سکون واو و ضم نون و سین مهمله ماهیت آن کرفس ماقدونی
است که فطراسالیون نامند و در حرف الف مذکور شد **فصل المیم مع الکاف مکهانه** بفتح میم و کاف و ها و الف و فتح نون و
ها و اینرا مکهانه بنون بجای کاف را نیز گویند لغت هندیست ماهیت آن تخم نباتی است هندی مشهور بتال مکهانه و در هند
و بنگاله در غدیرها که تالاب نامند در بسیاری آن بسیار بهم میرسد و گل و برگ آن شبیه بگل و برگ نیلوفر و بعد از گل آب
که تخم آنرا القدر چندر متوسطی و پوست آن سیاه خشن و در جوف آن خانها و در هر خانه تخمی مایل بتدویر و با پوست سیاه
رنگ اندک صلب و مغز آن سفید اندک شیرین و قلیلی لزوجت و کریه الطعم و آنرا برآورده میخورند و در خامی و تازگی و
پخته خشک آنرا بریان نموده نیز میخورند طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن تازه آن مقوی بدن و باه و زیاده کننده منی
و ابرودین مضر محرورین و خشک بریان کرده آن با غذائیت و حابس اسهال است **فصل المیم مع اللام ملح** بکسر میم و سکون لام
و حاء مهمله بفارسی نمک و بترکی دوز و بهندی لون نامند ماهیت آن جسمی سفید است که در آب گداخته یکی دو و داخل کل الطعمه کرده
میشود مگر در حلواها و آن اقسام میباشد از معدنی و غیر معدنی و معدنی آن حجری و غیر حجری است حجری آن رطوبتی است
که از شکافهای بعضی کوهها و مغارها و قعر آنها تراوش نموده منعقد و متحجر گردد و بهترین آن سفید صلب صاف شفاف است
که اندرانی نامند و نمک لاهوری نیز از آن قبیل است آنکه از بعضی اراضی میجوشد و یا بعنوان ترشح از رگهای زمین تراوش
مینماید و مادام که در جای خود است غیر منجمد و متحجر نیست و چون از آنجا حرکت دهند و بجای دیگر برند مانند آنکه قریب آنجا حوضی
کنند و آن آب را در آن بندند و چون زمانی بر آن بگذرد و هوای سرد بر آن وزد منجمد و متحجر گردد مانند ملح سانبهری و سانبهر
و امثال اینها و لیکن اینها سفید و صافی و شفاف لاهوری و اندرانی نیستند و نمک سانبهر اندک سرخ رنگ است و

غیر حجری آن آب بعض چشمهای بعض اماکن است و انرا دریای نمک نامند که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب و دیگر اطراف آن
انجماد میپابد و مانند قند سپید باشد و در انجماد و صلابت و وسط آن غیر منجمد مایع است و هر چه در ان افتد بمرور ایام بسبب حرارت
و حدت مستحیل بنمک میگردد و هر یک از انواع املاح را بنامی مخصوص دارند چنانچه اکثری مذکور خواهد شد و حجری آن در آب
دیرتر گداخته میگردد و از غیر حجری و مسموع گشته که در حدود کوهستان شرقی بلاد پنجاب مابین مضاف نگرکوتهه معموره است
که علی الدوام در ان مکان آتش از زمین آن ملتهب است و آن مکان معروف نزد هنود بجوالا مکهی است و بر در ان چشمه
چند است مسطح که آب انها شور مانند نمک گداخته در آب است و مردم آنرا در مطبوخات استعمال مینمایند و اکثر هنود انرا تبرکا
بجاهای دور میبرند و در سالی یکمرتبه برای زیارت و پرستش از اطراف بعیده در انجا جمع میگردند و آن در کوه در موضعی
مسطح واقع است و در انجا عمارتی ساخته اند شنیده شد که بادشاه اورنگ زیب عالمگیر که پاس شرع بسیار منظور داشت
تابه آهنی بسیار سنگین و کلان و ضخیم طیار کرده بالای آن موضع گذاشته بود که برآمدن آتش مسدود شود لیکن شعلهٔ
آتش تابه را سوراخ کرده برآمد و هر چند سعی و جد و جهد نمود موقوف نگردید قدرت کامله حق سبحانه جل شانه برای عبرت
شمهٔ از آتش جهنم شعلهٔ تند سوزان برای دیدن مخلوقات آفریده لیکن کفار بر عکس آن کرامات تصور نموده میپرستند و نیز
در کوهستان سمت مغرب آن نمکی کبود رنگ صلب منحجر اندک تلخ و تند که بهندی کومه نامند بهم میرسد انرا نیز نرم سوده در
آب حل کرده استعمال مینمایند و این با تلخی است چنانچه ذکر یافت و طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و جهت [illegible]
و هضم غذا و رفع ثقل معده و مفتح سدهٔ کبد و طحال و کشنده کرم معده و امعاء و حبس اورده و ریاح را دفع نماید مضر [illegible]
و گرده و مثانه و اسهال آورد و منی را رقیق گرداند مصلح آن با روغن تازه گاو و گاومیش و بعد استعمال نمودن است
مصنوع آن نیز اقسام است قسمی آنست که در سواحل بحر شور از سند گرفته تا بنگاله جا بجا عمل میاورند و در مطبوخات و ماکولات
مدار اهل آن بلدان و نواح انها تمام بران است و آن چنانست که آب دریا را بر زمینهای شوره زار بسته میگذارند تا در ان منجمد
و خشک گردد پس خاک آن موضع را برداشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ نمایند تا منعقد گردد و اگر این مرتبه دیگر تصفیه
نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه بقند و مانند غیر حجری تا خود از دریا نمک میگردد و چون مکرر تصفیه نموده و هر گاه بچیده ریزند مکرر
طبقه طبقه تا مانند قند منجمد گردد انرا در بنگاله و هند کاچ لون نامند و بهترین همه ملح ذرانیست که در هند مشهور بلاهوریست
پس اقسام دیگر حجری پس غیر حجری که ملح طعام و خبز نامند و بدترین همه ملح مصنوع از ماء بحر است و این با اندک تلخی و حدت
میباشد زیاده از املاح دیگر و از مطلق آن مراد ملح طعام است و نیز از برای تداوی از رمادات اکثر نباتات مانند برگ
و ساق تنباکو و ترب و موز و امثال اینها و بول حیوانات و انسان نیز بطریق ترویق و تصفیه و طبخ ملحی بعمل میاورند و

میاورند و هر یک از اینها موسوم باسم چیزی اند که از ان میسازند و اهل صناعت از بول انسان جوان محرور المزاج شارب
الخمر ملحی بعمل میاورند برای اعمال خود و بدانکه تنکار و اقسام زاجات و شبوب و بوره و قلی و نوشادر نیز از جمله املاح اند
و بالجمله فاعل انعقاد کل حرارت و ماده آن رطوبت و اجزای لطیفه ترابیه طیبه است و بحسب اختلاف تاثیر حرارت و لطافت
مواد اقسام اینها مختلف میگردد مثلا اگر حرارت باعتدال باشد و ماده لطیف و ارض طیب اقسام املاح جیده از ان حاصل
میگردد و درین صورت اگر یبوست بران غالب باشد قطعهای آن بزرگ و سفید شفاف میشود و اگر باین حد نباشد قطعهای
آن کوچک و باریزه رخو و اگر حرارت قوی باشد و ماده لطیف و ارض نفطی قطعهای آن بزرگ سرخ رنگ که بوی نفط از ان
اید تکون مییابد و اگر حرارت قوی باشد و ماده لطیف و ارض منتن ملح منتن حاصل میگردد و رنگ آن سیاه میباشد و همین
قیاس اقسام دیگر به تفصیلیکه در کتب معادن مذکور است و هندی آن در سیاهی کمتر از نفطی و نفطی را چون هندی جنس نفطیت
اثر از اهل سازند مانند درای گره و طبیعت مطلق آن در آخر دوم گرم و خشک و هرچند تلخ تر باشد گرم تر بود افعال و خواص آن
محمد بن یعقوب کلینی روایت کند مرفوع از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و سلم خطاب
به علی ابن ابیطالب علیه السلام کرده فرمودند یا علی افتتاح کن طعام خود را بخوردن نمک و اختتام کن به نمک پس بدرستیکه
شخصیکه افتتاح کند طعام خود را بنمک و اختتام کند بنمک محفوظ میماند از هفتاد و دو مرض که از جمله اینها جنون و جذام و برص
است و در حدیث دیگر وارد است از ان حضرت علیه السلام که هرکه بر لقمه اول طعام خود نمک پاشیده بخورد دور میشود از ان
نمش و جبه یعنی لکه هائی که بر صورت می افتد و در حدیث دیگر وارد است از همان حضرت علیه السلام که حق سبحانه تعالی وحی کرده به
سوی حضرت موسی علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بملح و ختم کن بملح طعام خود را بدرستیکه دوا است هفتاد مرض را که اهون
و اضعف اینها جنون و جذام و برص و وجع حلق و ضرس و وجع بطن است و در حدیث دیگر از حضرت رسالتماب صلی الله علیه و اله و
سلم مرویست که سید ادام یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیگر وارد است که فرمودند که هرکه پیش از خوردن هر چیز
و بعد از خوردن هر چیز نمک بخورد سی و سه مرض از و دفع میگردد که اهون آن جذام است و در حدیث دیگر از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام مرویست که عقرب گزید حضرت رسول صلی الله علیه و اله را پس آن حضرت صلی الله علیه و اله لعنت فرمودند عقرب
را و فرمودند که نگذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانیدی و نه هیچ کافری را پس نمک طلبیدند و بران موضع مالیدند درد ساکن
شد پس فرمودند که اگر بدانستند مردم چه خاصیت است در ملح هر اینه خواهش نمیکردند بان تریاق را و احادیث بسیاری در
فضیلت ملح وارد است و باین چند حدیث اکتفا نموده شد موافق اقوال حکمای و طبیعیین ملطف و محلل و قابض و مجفف
و مسهل و قوت قبض این زیاده از سایر افعال آن است و تجفیف و تحلیل محرق آن زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط

وگدازنده اخلاط جامده و تحلیل ایشان ملح مر زیاده از سایر اقسام و ملح بریان قوت تحلیل و تلطیف و شوری آن کمتر و چون این را چند
مرتبه غسل دهند مجفف بلیغ گردد و قوت اسهال آن ضعیف شود و مجموع انها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات
لزجه و سده و تخمه و فساد طعام و مشهی و نیکو کننده رنگ رخسار و مصلح اغذیه بارده و نیکو کننده طعم اطعمه و بقول و حبوب و ثقه
و حموضات و لحوم و استعمال انها اند و بعضی در اخراج خلطی خاص قوی تر از غیر آن است چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی عنقریب
اعضاء الراس ملح اندرانی جهت حدت و بهق طلاء آن با شحم حنظل جهت قروح حادثه در سر و با سرکه جهت سعفه و قوبا و با صبر جهت نزلات
امراض العین اکتحال آن جهت سلاق و بیاض و سبل و تقویت باصره خصوص اندرانی و با مروارید جهت پاک کردن چرک و جلا و دندان
مضمضه بدان جهت تقویت لثه و دندان کرم خورده و قلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن برای ازاله حفر تجفیف آن و بدستور
مضمضه آن با سرکه جهت افعال مذکوره اعضاء الصدر آشامیدن ملح اندرانی و نفطی و سایر انواع آن جهت قطع بلغم لزج از سینه
و نفطی آن با عسل و سرکه جهت خناق و ورم لهات معقده اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن معین بر قی و قی نمودن
بنفطی آن در غایت نفع است از برای خود و سنطاریا و با سکنجبین منقی معده و مجموع انها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع
رطوبات لزجه و سده و تخمه و فساد طعام و مشهی و بعض اقسام آن در اخراج خلطی خاص اقوی از قسمی دیگر و همه با عسل امعاء
معین بر قلع سودا از اقاصی بدن و دافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام اند خصوص نفطی آن و اندرانی جهت اوجاع
معده بارده و با سکنجبین جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سده و با مسهلات معین بر قطع و اخراج اخلاط
بلغمی و سوداوی و تفتیح سده و ضماد آن با فوفونج جبلی و روغن و … جهت تحلیل اورام انثیین بلغمی و بدستور با جو با عسل
و با فوفونج و عسل جهت قروح و … مجفف و قابض و سوخته آن الطف السموم ضماد آن با بذر کتان جهت لسع عقرب
و با فوفونج جبلی و زوفا و عسل جهت لسع افعی شاخدار و نهنگ و با سرکه و عسل جهت گزیدگی هزار پا و زنبور و با سکنجبین جهت
دفع مضرت افیون و فطر و با … الشیع جهت گزیدن افعی و با زیت و قطران … و با فوفونج جبلی و روغن گاو و بدستور الاورام
والبثور ضماد آن با کف صابون جهت ورم ریحی و بلغمی و … و با فوفونج جبلی و عسل جهت اورام بلغمی و با زفت و عسل … و باکل
اجاع و عسل جهت خون مجتمع تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و … و با خمیر جهت نضج دمامیل و با عسل و زیت جهت انفجار دمامیل
بثور و القروح و الجروح و الزینة طلاء آن با روغن زیتون جهت حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت … و با عسل و
فوفونج جهت منع نمله از انتشار و با زیت و سرکه جهت خارش بلغمی بشرط آنکه نزدیک آتش بنشیند و با عصفور … آتش بدارند که عرق
کند و بستن آن با پشم بر زخم قاطع خون آن و اغتسال نمک و آنکه و جوشیدها بدان رافع … انها و اغتسال آن نیکو کننده رنگ رخسار
و حرق النار طلاء آن با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و منع آبله آن خصوص نوعی بورقی آن نزف الدم چون نمک را نرم سوده با

سوده با روغن یاسمین ممزوج کرده پارچه بدان تر کرده بر موضع فصد و یا حقنه و یا غیر آن گذارند خون را بند نماید و الآت
المفاصل ضماد آن با روغن زیتون و غیر آن و زفت و عسل جهت فسخ عضل و کوفتگی اعضاء و وثی و با آرد گندم جهت التواء
عصب و بادیت جهت رفع اعیاء و لیس گرم کرده آن بر عضو جهت رفع اوجاع بارده و بلغمیه و ریحیه و بدستور تکمید آن به تنهائی
و با باجریل نرم کوفته در هم و با سبوس گندم و با برنج نیز المضار مضر دماغ حار و مورث ظلمت بصر و خالم پوست بدن و ابدان ضعیفه
خصوص مصنوع از آب بحران و محرق خون و مجفف اخلاط بدن و مقلل منی به تخصیص اکثار آن مصلح آن صمغ و چربیها و اشیاء
بارده رطبه و گویند از خواص مجربه است که چون سه درم از آن در حینیکه عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه مریض بر آتش گذارند
اگر بعد جستن بسیل بدرون خانه کنند آن مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته آن را بر طرف چپ زنان تعلیق
نمایند باعث سرعت ولادت گردد **ملح اندرانی** و آن را ملح ذرانی بفتح ذال معجمه و راء مهمله و کسر نون و یاء نسبت نامند مشتق
و منسوب بذرا یعنی شدت بیاض است جهت آنکه رنگ آن نسبت با املاح دیگر بسیار سفید صاف شفاف است مانند بلور و بفارسی
نمک سنگ بلوری و بهندی نمک لاهوری نامند جهت آنکه از لاهور میاورند و شنیده شده که در حین بر آوردن از معدن
قطعهای آن اندک نرم میباشد و بعد از رسیدن هوا بدان متحجر میگردد و این بهترین اصناف املاح است و بهترین آن صاف
شفاف آن و در هندوستان از آن نمکدان و پیاله و بغلبکی میسازند و خیار ورق کرده و غیر آن در آن گذاشته تناول
مینمایند بگمان میکرد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی فهم و ذهن و مسهل بلغم و لزوجات و دافع
تخمه طعام و جشاء و در ادویه علیحده جهت امراض مذکوره در ملح غیر آن جایز و مستعمل نیست **ملح سانبهر** بفتح سین مهمله
و الف و سکون نون و فتح باء موحده و خفاء هاء و راء مهمله ماهیت آن بعضی آن را ملح اندرانی دانسته اند و اصل آنست
که غیر آن است زیرا که سفیدی و شفافی آن نیست قطعهای این کوچک و اندکی سرخ رنگ است و شنیده شده که زمین
را قدری حفر مینمایند از خلل و فرج و عروق زمین آبی منتشر میگردد و در آن گودال جمع میشود و برسیدن هوا منجمد و متحجر میگردد و این
در لطافت از نمک لاهوری کمتر و در طبیعت و افعال و خواص آن قریب بدان است **ملح اسود** بفارسی نمک سیاه و بهندی
کالا نون نامند ماهیت آن از اقسام ملح العجین است و سیاه رنگ و با اندک تلخی و بوی نفطیت رایحه طبیعت آن در گرمی و خشکی
زیاده از ملح اندرانی افعال و خواص آن قوت تلطیف و اسهال و جلاء این زیاده از ملح اندرانی و قریب بملح نفطی است و چون نرم
سوده با قدری هاسنه انبه خشک نرم سوده ممزوج نموده اندکی بخورند فواق را زائل گرداند **ملح رشیدی** ملح طعام است
که مایل بسرخی است **ملح العجین** یعنی نمکسایه و اهل خمیر نان و طعام مینمایند و آن اقسام و الوان میباشند از حجری و غیر اندرانی
و از غیر حجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک در فارس و ایران میباشد و نمک مصنوع از آب بحر و در هر بلدی قسمی از آن مستعمل نامند

انکه در عراق عرب و عربستان و روم و حجاز و نواح آنها حجری مذکور و در فارس و ایران غیر حجری باشد و از دریا نمک و در سواحل
سند و دکهن و بنگاله همه مصنوع از آب بحر شور و در گورکپور و جونپور و بنارس و نواح آنها نمک مصنوع از خاک زمینهای شوره
زار که خاک آن املاح را جمع نموده در آب حل مینمایند و آب صافی آنرا گرفته طبخ میدهند تا منجمد میگردد و در هند و نشان نمک سانبهر
و غیر آن الوان میباشد از سفید مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل بسیاهی و بهترین همه سفید صاف است طبیعت آن گرم و
خشک در دوم مگر مصنوع از آب بحر که گرمی و خشکی آن زیاده است افعال و خواص آن قریب بملح اندرانی است الا مصنوع آن که
قوت اسهال و حدت آن زیاده و مایل بتلخی است **ملح طبرزد** بفتح طاء مهمله و باء موحده و سکون راء مهمله و فتح زاء معجمه و دال
مهمله ماهیت آن نمک جبلی حجری است بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندرانی و لاهوری است طبیعت و افعال و خواص آن در صدر
ذکر یافت **ملح المر** بضم میم و راء مهمله مشدده بفارسی نمک تلخ و بهندی پادا لون نامند ماهیت آن نمکی است بسفیدی و سیاهی
و زردی مایل طبیعت آن گرم و خشک تا چهارم افعال و خواص آن در اندمال جراحات با صمغ عربی و روغن زیتون قویتر از سایر اقسام
مقدار شربت آن کمتر از یکدرم و گفته اند این همان ملح نفطی است لاغیر و نیز گفته اند که مصنوع است معدنی نیست **ملح النفطی**
بکسر نون و سکون فاء و کسر طاء مهمله و یاء نسبت ماهیت آن از جمله املاح معدنیه است سیاه رنگ بد بو بالنفطیت و از بریان نمودن
و سوختن باتش نفطیت آن کم و زایل گشته سفید میگردد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن قوت مسهله
و مقیئه آن زیاده از سایر املاح و در اخراج بلغم و سوداوی قویتر از سایر اقسام و چون با روغن گل سرخ طلا نمایند در رفع جرب
و جوشش ابدان عجیب الفعل مقدار شربت آن تا یکدرم حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر
مصنوع از سنگی است مشهور بسجی که قلا نامند و از سمت غازی پور بپاورند و در پتنه مشهور بعظیم اباد آنرا میسازند و
باطراف میبرند و دستور صنعت آن آنست که اولا قلا را مکلس مینمایند پس کوفته در آب میجوشانند و آن آب را منعقد
میسازند ملح نفطی حاصل میگردد و تحقیق که آن هم غیر مصنوع و هم مصنوع باشد **ملح هندی** ماهیت آن نمکی است شفاف
سرخ رنگ مایل بسیاهی که بفتنجی نامند و قطعهای آن اندک بزرگ و بهندی آنرا سیندهه لون نامند طبیعت آن
در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل اخلاط صفرا و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال
مانند سایر اقسام مذکوره مقدار شربت آن تا یکدرم و نیم است صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات و اوراق که بهندی کهار نامند
آنست که گیاه و یا هر برگ نباتی را که میخواهند از ترب و نخود و تنباکو و برگ موز و غیر آنها هر مقدار که میخواهند میگیرند و خشک
نموده میسوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آنرا در آب حل میکنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بتمامی
بجز علقه در ظرف دیگر که متصل بدان است گذاشته میگیرند بدین نحو که فتیله از پنبه و یا کرباس پاکیزه ساخته و تر نموده یک

پاک سرانرا در ظرفی که در آن آب خاکستر میگذارند و سر دیگر آنرا در ظرف خالی با تمام مائیت صافی آن در ظرف خالی آید و باز در آن در روی
خاکستر قدری آب داخل نمایند و بر هم میزنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بدستور بجز علقه میگیرند و همچنین تا دیگر
ملوحت در خاکستر نماند پس جمیع آبهای صافی را یکجا نموده باز بجز علقه صاف نموده صافی را طبخ مینمایند تا منجمد گردد و یا آنکه آب خاکستر
را عرق مینامند و عرق را بالطبخ منعقد میسازند و صنعت ملح اشخار که قلی نیز و بفارسی قلیا و کهلا و بهندی سجی نامند نیز بطور بجز علقه
است و طبخ و خواص آن در قلی ذکر یافت و چون آنرا در سرکه حل نموده عقد نمایند و با نوشادر بسایند و باز از هر سه درم آن
بکعد و بیضه مرغ بیغزایند و با آتش برشته کرده روغن آنرا بافشردن بگیرند چون بنده گوشت زاید و منقی است و دستور اخراج
و حب ملح مسهل و حب ملح مسمی بحب حیات و عرق ملح و ملح سلیمانی و باجک و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد **ملح فرنگی**
نمکیست مصنوع مضاعف قلمها و قطعهای بزرگ و کوچک سفید و شفاف که از فرنگ میاورند طعم آن با اندک شوری و بورقیت
مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و حمیات عفنهٔ مزمنه را نافع چون مقدار دو توله تا چهار توله آنرا در آب گرم یا عرق رازیانه
حل نمایند و قدری شکر داخل کرده بیاشامند چند مجلس خوب عمل نماید و اگر از آن اقوی خواهند دو توله تا چهار توله آنرا بحسب
قوت مزاج و حاجت با چهار توله شیرخشت و چهار ماشه برگ گل سرخ و شش ماشه رازیانه نیمکوفته شب در آب گرم بخیسانند
و صبح صاف کرده نیمگرم نموده بیاشامند و از برای اعانت عمل آن گاه گاهی عرق رازیانه نیمگرم بیاشامند خلاصة الحکمة
تصنیف محمد حسین خان رحمه الله تعالی **فصل المیم مع النون من** بفتح میم و نون مشدده ماهیت آن اسم عربی مجموع
شبنمی است که بر اشجار و گز انگبین و شیرخشت و امثال اینها و آنچه بر اشجار سمی منعقد گردد سم باشد مانند سکر العشر و آنچه
بر نباتات قابضه نشیند قابض و آنچه بر مسهله مسهل و بالجمله از ادویهٔ مسهله است و هر یک در اسم خود مذکور شد **منج**
مذاوشغان بفتح میم و سکون نون و جیم و فتح زاء معجمه و راء مهمله و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت
فارسی است ماهیت آن تخمی است شبیه بنانخواه و سرخ و بالیده تر از آن و تیره و بعضی تخم خنزیر ابری ماهیت **فصل المیم**
مع الواو مو بضم میم و واو و بفتح میم و تشدید واو نیز آمده و بیونانی میوه و بعضی میطوق و بفارسی رشاوالا
نامند ماهیت آن بیخ نباتی است ساق آن شبیه بشبث و از آن غلیظتر و بقدر دو ذرع و برگ آن مانند برگ آن و بیخ
آن متفرق و باریک و بلند و بعضی معوج و بعضی مستقیم و خوشبو و برنگ غاریقون و مایل بزردی و اندک تلخی و حدت
که زبان را بگزد و گرم کند در خائیدن منبت آن بیشتر مقدونیا است بهترین آن سفید و خوشبو باک است و استعمال آن
بدون آنکه آنرا مخلل نمایند جایز نیست و دستور مخلل نمودن آنست که در سرکه اندازند و چند روز بگذارند پس برآورده
خشک نموده اقراص ساخته بکار برند و الطائی ریشه سنبل جبلی دانسته و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن در

وغیر آن منعقد گردد و شیرین باشد مانند
ترنجبین

دوم گرم و در سوم خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند و با رطوبت نافخه افعال و خواص آن قابض و مسخن و ملطف و مفتح و منوم
انفعال الرأس والعصب والصدر والغذاء والنفض [illegible] ساییدن بیخ آن جهت سده نزلات و منع ریختن آنها بسینه و تصفیه
آواز و امراض عصب و مفاصل و اوجاع آنها و ضعف معده و جگر و طحال و گرده و مثانه و تحلیل ریاح و نفخ معده و کبد و رحم
و تسکین صعود بخارات بدماغ و بعض درد گرده و مثانه از اجتماع فضول و رافع بدبوئی الجره و بلاحم [illegible] معده و مدر
بول و حیض و منضج منی و مقوی و محرک باه و جلوس در طبیخ آن جهت عسر البول و احتباس آن و حیض مفید المضار مصدع
مصلح آن حنا ساییدن آنست در سرکه چنانچه ذکر یافت و مضر سپرز مصلح آن تخم کرفس و عسل مقدار شربت آن تا دو
مثقال بدل آن نیم وزن آن سنبل الطیب و نیم وزن آن جوزبوا و گویند بدل آن فطراسالیون است بوزن آن و گویند
بدل آن فلفل سیاه و گویند افسنتین است موز بفتح میم و سکون واو و زاء معجمه بلغت عربی است و نیز بعربی طلع و بهندی
کیله نامند ماهیت آن ثمر درختی است هندی و در بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در سواحل اکثر بلاد عربستان و یمن و عمان و بصره
و بنادر ایران نیز قلیلی یافت میشود و گفته اند شیرینی و لطافت آنها زیاده از بنگالی است و اصناف میباشد و هر یک نامی
مشهور در هر بلدی خصوص در بنگاله و درخت آن بدو سه قامت و برگهای آن عریض و طولانی تا بدو ذرع و از تنه آن
میروید و تنه آن پرده پرده پر رطوبت بسیار و در جوف آن مغزی که بهندی کنجال نامند و آنرا ورق ورق کرده با ماهی یا
تنها پخته مانند بقول و اصول دیگر میخورند و ثمر آن در ابتدا ظهور در غلافی صنوبری شکل منقش مایل بسرخی و سبزی میباشد
پس آن شگافته خوشه ظاهر میگردد و در آن خوشه دانهای موز بسیار ریزه بتدریج بزرگ میشود تا آنکه میرسد و پخته میگردد و پیش
از قطع موزه پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند و تنه درختیکه یکمرتبه ثمر آورده دیگر ثمر نمی آورد آنرا میبرند و
مغز آنرا که کنجال نامند بر آورده پخته میخورند چنانچه ذکر یافت و در بنگاله ثمر آنرا اختصاص بفصلی و زمانی معین نیست
در تمام سال ثمر میدهد الا آنکه در فصل باریش زیاده و از اطراف درخت فصلها و بچهای بسیار بر میاید و آنچه بلند و بزرگ است
بعد از اخذ ثمر بنحو مذکور قطع تنه آن از انها بجای آن برقرار میدارند و تتمه را بر آورده جاهای دیگر غرس مینمایند و در باغی و مکانی
که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه چهار سال تا صد درخت و زیاده میشود و ثمر بعضی اصناف آن شیرین
و لطیف و لذیذ بسیار و خوشبو میباشد و آنرا در هند و در بنگاله کیله مرتبانی نامند و سوای بنگاله خصوص جهانگیرنگر و سوای
بنگاله در تمام ملک هند و دکهن این نوع نمیشود و این بی تخم است و بعد از آن اصناف دیگر با تخم بعضی بسیار گرم و ریزه مانند
النوبان و صفری و چینیه و مال بهوگ و چینیا و امثال اینها نیز و طعم آنها شیرین و با اندک رایحه خوش و لیکن بلطافت و
لذت و خوشبوئی و شیرینی مرتبانی نیست و بعضی از اینها نیز با اندک عفوصت میباشد خصوصا که خوب پخته و رسیده نباشد

نامند و اما صنفی که آنرا الکلیله نامند خوشه و ثمر آن بزرگتر از ثمرهای همه اصناف و یکرنا بیک شبر و اکثر مثلث شکل می باشند
پخته و رسیده آنرا نمی خورند برای بیمزگی و عفونت و کم شیرینی پوست آن را و هم خام جدا کرده مغز آن را ورق نموده
در ماهی و قلیه ها پزند و نیز اینها پخته میخورند و از همه بدتر صنفی است که در بنگاله آن را اتهیه نامند چون این بسیار بیمزه و بافرخت
وعفونت و پر تخم هست اکثری نیم پخته آنرا نیز نمی خورند مگر فقرا و مساکین و هر یک از اصناف مذکوره در بعضی بلاد بهتر از
بعضی دیگر میشود و بحسب اختلاف زمین و آب و هوا و هر جا بنامی مخصوص و همه اصناف مذکوره در بنگاله خصوص جهانگیرنگر جای دیگر
کم میشود و از برگ و پوست درخت آن خشک کرده و سوزانیده ملحی بعمل میآورند چنانچه در ملح مذکور شد و خاکستر آنرا باعتبار آنکه
بابورقیت و جلا است گازران هند و بنگاله در شستن بعض ثیاب بسیار چرب و چرک مستعمل دارند بجای صابون که در آب آن چند روز
لباس ها را می خیسانند پس اندکی طبخی داده و این را باصطلاح خود بهتی نامند پس مالیده افشرده با آب خالص می شویند تا پاک
گردد و طبیعت آن در گرمی معتدل و در تری در دوم تر و با قوت قابضه افعال و خواص آن جالی و کثیر الغذاء و بطی الهضم و بعد الانهضام مولد
خون غلیظ و مسمن بدن و اعضاء الصدر و الغذاء و النفث مفرح و ملین سینه و جهت سرفه یابس و خشونت حلق و ترطیب معده
و حبس بطن و تحریک باه محرورین و دوافع الاعراض گرده نافع و مطبوخ نیم پخته کچکیله جالس اسهال الزنبته طلاء آن با سرکه و آب لیمو جهت
کلف و سعفه و جرب و حکه و با آب و تخم خربزه جهت کلف و نیکوئی رنگ رخسار الاورام ضماد برگ آن محلل اورام القروح والجرح
و حرق النار و ضماد نوعی موز که در بنگاله مال بهوگ میگویند جهت سوختگی آتش که چون بعد از سوختن بر آن موضع بمالند مانع آبله
و وجع است و نیز نوعی موز که بولکه نامند جهت قروح بدن اطفال خصوص قروح حکه بسبب آتشک ابوین و یا مرضعه هم رسیده باشد
مجرب که رسیده آنرا پخته آنرا نرم مثل مرهم ساخته بر پارچه مالیده بر آن گذارند در پنج شش مرتبه زایل میگردد و چون ابدتخ فرو ر
خاکستر پوست آن و پوست درخت جهت نزف الدم جروح و تجفیف و التیام قروح موثر المضار بطی الهضم و نفاخ و اکثار و
مداومت آن مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و بلغم و موجب سده و قولنج و زحیر و ضعف باصره خصوص در مبرودین و مرطوب المزاج
و بلدان رطبه و باعث نزول آب در اعضا و حصبه تخصیص و چون آب بالای آن بنوشند مصلح آن نمک بر بالای آن خوردن و
مربای زنجبیل و عسل و شکر و بعض امزجه بارده و سکنجبین بزوری و شکری در حاره و خوردن آن ناشتا بسیار مضر و بالجمله در
امزجه حاره یابسه قویه و بلدان حاره یابسه موافق و نافع و مقوی و مفرح و مسمن و در ابدان بارده رطبه و ضعیفه و بلدان رطبه
مضر محدث اکثر امراض مذکوره و امثال اینها و بیخ آن گرم و خشک است شاید نهان آن دافع کرم شکم و اهل فلاحت نوشته جائیکه موز
باشد و خواهند که هم رسد باید که دانه خرما را در قلمش گذاشته غرس نمایند و در موضع غرس سرگین اسب ریزند و تسقیه می نموده
باشند درخت موز هم بهم رسد **موسلی** بضم میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و یا لغت هندیست ماهیت آن گوئید بیخ سنبل

کوچک لیکن نمایده است و آن بیخی است لبطری یا شقاقل مصری و بسیار شبیه بدان و از آن بزرگتر و دو نوع میباشد سفید و سیاه
سفید آن اقوی و مستعمل و بعضی سیاه آنرا انفع دانسته اند طبیعت آن گرم و خشک تا دوم و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن
اشامیدن سفوف که بکارد چوبی ورق کرده در سایه خشک نموده کوفته آنرا القدر دو مثقال با نبات جهت ضیق النفس و تقویت
باه از دیاد ماده منی و رافع بواسیر و تحلیل ریاح آن و اشامیدن دو مثقال آن با زیره کرمانی جهت یرقان و با زنجبیل
که هندی استوانا مند جهت نفخه بلغمی و اسهال و با آب بیار جهت قولنج ریحی و با آب فرنجمشک و با آب برگ تلسی که نوعی از
فرنجمشک است جهت تحلیل ریاح گرده و با برگ نیخگشت با سویه جهت رفع ام الصبیان و با اطریفل جهت سیلان منی که هندی
بر میو نامند و با نانخواه جهت سرفه بارده و با دار فلفل جهت گزیدگی سگ دیوانه و با گنجد جهت حمی ربع و نبت و جدری و با نمک سنگ
جهت تقویت اشتها و زیادتی آن و با آب گرم جهت درد شکم و با شیر گاو و شکر جهت ازدیاد منی و تقویت باه و فربه نمودن بدن
و با روغن کنجد جهت زکام و نزله و رفع بلاغم مفید است انفع و بهترین طرق استعمال آن آنست که بیخ درخت دو ساله سفید آنرا
از زمین بر آورند و ریشه های باریک آن را دور کنند و بکارد چوبی ورق نموده و بسوزن چوبی سوراخ کرده بر ریسمان کشند و
در سایه خشک نمایند پس سفوف کرده روزی یک تولچه آنرا با یک تولچه نبات در نیم پیاله آب گرم ریخته بقاشق چوبی بر هم زنند تا لعاب آورد
و تا چهل روز بدین دستور بیاشامند و در این ایام از ترشی و بادی و جماع و اعراض نفسانی و بدنیه و هوای سرد و آب بسیار سرد
پرهیز نمایند جمیع قوای حیوانیه و طبیعیه و نفسانیه را تقویت بخشد و پیر را مانند جوان میگرداند حکایت حکیم شرف الدین در
مجربات خود گفته که من شروع بخوردن این دوا نمودم و پدر من جهت آنکه با زن خود مقاربت نه نمایم مرا بر یک جانب و زوجه ام را
بجانب دیگر خود میخوابانید چون بیست روز از خوردن این دوا گذشت از شدت قوت باه و شبق نتوانستم صبر نمود و شبی پای خود را
از بالای پدر دراز کرده زن خود را بران پا سوار نموده بدین طرف آوردم و با او مقاربت کرده باز بر پا سوار نموده بدانجانب
فرستادم که چون بیش پای من لغزش نمود و اندک فرود آمد و پای زن من بر شکم پدر رسید از خواب بیدار شده گفت ای ظالم چرا تا
چهل روز صبر نکردی که این لغزش و ضعف هم نمی ماند **مول سری** بضم میم و سکون واو و لام و فتح سین و کسر را مهملتین و یای تحتانیه
هندیست ماهیت آن درختی است عظیم و شاخهای آن انبوه و موزون و خوش منظر و در ملک هند و بنگاله و فرنگ کثیر الوجود و در باغها
و جاها غرس مینمایند و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و گل آن کوچک بیض مدور مشرف
صندلی رنگ و بسیار خوشبو هم در تازگی و هم بعد از خشک شدن و در موسم گرما که هنگام باریدن است در ملک هند و بنگاله
و هنگام بهار است و ثمر آن بقدر عناب متوسطی و سنجد بزرگی و برنگ آن و مغز آن با عفوصت بسیار و اندک شیرینی و
هسته آن بزرگ طبیعت گل آن گرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوص نارس آن افعال و خواص آن ثمر نارس

ثمر نارس خشک و تخم آن را انبرورا دو به جانب بینی و سیلان آن داخل مینمایند جهت آنکه قابض و ممسک بینی است و حابس بطن و اشامیدن مطبوخ
پوست درخت آن جهت حرقت البول و قروح مجاری آن و اشتک نافع و بیخ آن نیز به دستور و مضمضه بطبیخ پوست درخت آن جهت درد
دندان و تقویت لثه نافع و سعوط گل خشک سوده آن برای مرض اهوه که مرضی است در بنگاله و در بعضی مردم بهم میرسد علامات آن تب شدید
و صداع و درد گردن و شانه و غیرها است و جهت صداع بارد و به دستور کشیدن گل خشک آن در سر غلیان بجای تنباکو و عرق گل آن جهت صداع
و تقویت دل و دماغ شربا و سعوطا نافع طرد هوام گذاشتن گل آن بر فراش و رخت خواب باعث دوری جانوران و مار از آن است و در حرف
الباء مع الواو بنام بوسری نیز ذکر رفت **مومیا** بضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است بمعنی حافظ
الاجساد و بعربی عرق الجبال و بفارسی مومیائی نامند و آن چیزیست شبیه بقیر از درزها و شکافهای بعض جبال بیرون میاید و بهترین همه
آنست که در کوه داراب که از توابع فارس است بهم میرسد و بعد از آن در اصطهبانات و نواح آن و بعد از آن در کهکیلویه و آنچه از جا
های دیگر اخذ مینمایند قیر است نه مومیائی و ضعیف الاثر و چندان خاصیتی و نفع بر آن مترتب نمیگردد و آنچه ملا احمد تتهٔ در تاریخ الحکماء در
کیفیت بدو و اطلاع بر مومیائی و خواص و افعال آن نوشته اینست که از جمله عجایب اتفاقات ظهور مومیائی کانی بود در عهد فریدون و
کیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت فریدون جمعی از سپاهیان او در حوالی داراب جرد فارس شکار میکردند
ناگاه یکی از ایشان تیر کاری بر قوچ کوهی زد و آن بعد از چندان زخمی از نظر ایشان غایب شد هر چند تفحص کردند نیافتند اتفاقا
بعد از یکهفته باز آن جماعه بشکار رفتند همان قوچ را دیدند که صحیح و سالم میگردد و آن تیر در پوست او آویخته و قروح الجنان آن
بنحو التیام یافته که گویا اصلا زخمی بدو نرسیده آن جماعت از مشاهدهٔ الحالت متعجب شده در مقام گرفتن او شدند و بهر نحو که بود
او را بدست آوردند چون نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیائی در اندرون زخم و حوالی او چسپیده بود و چنانچه معلوم میشود
که او خود را بموضعیکه مومیائی داشته مالیده و آن مومیائی موجب التیام و التحام زخم کاری او شده و چون این خبر بفریدون
رسید بحکم او حکماء و اطباء در مقام تجربه و امتحان آن شدند و در التیام جراحات و جبر عظم مکسور و غیرها از وی آثار ارجمند و
فواید عظیمه یافتند انتهی کلامه و بعضی گفته اند که در زمان فریدون فرخ حکما پی باین دوا بردند بدین طریق که روزی فریدون
برای شکار رفته بود و آهوئی را تیر زد چنانچه آن تیر بر پهلوی او نشست و از پهلوی دیگر او بیرون رفت و تیر دیگر بر پای
او زد که لنگ شد و میرفت و فریدون در عقب آن میرفت تا آنکه آهو بجائی رسید که اندک گودی داشت آن آهو چند مرتبه
زبان خود را بر آن مکان مالیده و تا رسیدن فریدون بسر وقت او باز آن آهو برخاست و میرفت و می لنگید از این
معنی فریدون متعجب شده حکماء را طلبید و اظهار آن مقدمه نموده و بعد تفحص معلوم شد که از درزهای سنگ مانند صمغ
چیزی تراوش میکند و میچکد و آن آهو آنرا لیسیده پس فریدون حکم کرد که مستحفظان در آنجا باشند و هر ساله بمقدار

که جمع شود ارسال حضور نمایند و از آن زمان تا حال در آنجا مستحفظان هستند و هر ساله آنچه جمع میشود از برای ارسال الحضرت ارسال میدارند
و رفته رفته بمرور ایام از کثرت کاوش آن مکان گود شده است بالفعل را آنکه سنگی را که از روز آن بر میاید میکاوند بلکه از زیر آن
بیشتر بدست آید و بهمین وازین جهت آن مکان گود و تر از سابق شده و بالفعل بر مثال چاهی عمیق و وجائت انسان بقطر سه چهار
ذرع شده است سنگی عظیم بر روی آن گذاشته و مستحفظان نزدیک آن میباشند و سال بکمرتبه پنجاه شصت کس و زیاده هم جمع شده
آن سنگ را اندکی کنار میکنند که شخصی در آن تواند رفت پس شخصی لنگی بسته اندرون آن میرود و اندکی آبی القدر یک شبر یا
یک و نیم شبر گاهی قدری زیاده و گاهی کمتر که از تراوش عروق آن کوه در ته آن جمع شده است در آن مدت و بر بالای آن اندکی چیزی
مانند پرده نازکی منجمد گشته تمام آن آب را با اندکی سنگ و ریگ و آنچه هست در آن بیرون آورده در ظرف بزرگی جمع میکنند و مستحفظان
همه جمع میباشند و آنرا و ریگ را بر آتش گذاشته چند جوشی میدهند تا رطوبت از مائیت و خاک و ریگ و چیزها جدا گردد و پس فرود آورده
سر آنرا بسته همه بر آن مهر میکنند و میگذارند تا خوب سرد گردد و پس سر آنرا باز کرده آنچه بر روی آن بسته شده است از رطوبت میگیرند
و مرتبه دیگر آنرا بهمان قسم جوش داده میگذارند تا سرد گردد و رطوبت آنرا باز میگیرند و بهمین تا رطوبت دیگر در آن نماند پس قدری را
عمله بعنوان دزدی برای خود میگذارند و تتمه را جمیع آنها بر آن مهر نموده ارسال حضور مینمایند و مجموع تخمیناً یکصد و پنجاه مثقال نهایت
تا دویست مثقال در تمام سال جمع میشود و گاهی زیاده تا سیصد مثقال و گاهی کمتر و زیاده برین شنیده نشده و در روی آن
نیز تاثیر و خاصیت بسیار است چون در روغن گاو یا گل سرخ حل نمایند و صاف نموده بیاشامند و یا بدن طلا نمایند و نیز از بعضی ثقه
شنیده شده که در داراب دره کوهیست که آنجا مومیائی دارابی اخذ مینمایند و در آن دره از شکاف کوه قطره قطره مومیای میچکد
و در زیر آن قاشق بزرگی نصب کرده اند و در آن آنچه مجتمع میگردد و اخذ مینمایند و جمع میکنند و هر سال بدستور ارسال حضور سلاطین
مینمایند و غیر دارابی نیز از شکافهای سنگ بر میاید و لیکن مکانی معین باشد دارابی ندارد و کسانیکه ماهر این کار اند در آن کوهستان
رفته تجسس مینمایند بر روی بعضی سنگها که علاماتی و داغی معلوم میشود آنجا را میخی کوبیده نشان میگذارند و بعد از چند مدت
آمده از آنجا آنچه جوشیده شده است جمع نموده بر میدارند و گاه هست که یکسال دیگر از همان سنگ و همانجا نیز بر میاید و گاه هست
که بر نمی آید از جای دیگر و از شکاف سنگهای دیگر ~~شکاف~~ که بر نیامده بود بر میاید و نیز از بعضی ثقه و سکنهٔ آن دیار شنیده شده که
بعضی اهل آن دیار در اسطهبانات و کهکیلویه و نیز بر نواح و نواحی آنها جمع شده در بعضی مغارها و شکافهای کوه که میدانند که
از آنها مومیائی بر میاید هیمه بسیاری در آن مغارها و شکافها جمع کرده آتش میزنند و میروند بسبب گرمی تابش آتش از شکافها
و درزهای سنگها چیز بسیاری بر میاید و بر اطراف شکافها و درزها منجمد میگردد و بعد سرد شدن آن مغارها آمده آنها را جمع
کرده میان خود قسمت میکنند و [illegible] و این نوع است که نزد مردم بسیار و وافر و ارزان است و خرید و فروخت آن

و فروخت آن میشود و در نفع قریب بنوع دوم است اما نوع اول کردارابی و مأخوذ از مکان خاص و خالص است منافع بسیار
دارد و قلیل الوجود است و بدست همه کس نمی‌آید چنانچه ذکر یافت مگر آنکه قلیلی از آن عمله و یا از بخشش و انعامات سلاطین و یا از
عمله کارخانجات بطریق سرقه بدست بعضی آید و نیز چیزی که شبیه بمومیائی بسیار ضعیف العمل باصناف از بعض کوههای هند و کوهن
لعل می‌آید و میگویند که از شگاف مغارات میچکد و خوب خالص آن را چون در آب اندازند آب را سرخ میگرداند و مانند موم میباشد
و کم یاب است و آن را بلسان اهل هند سلاجیت مینامند و خاصیت بسیاری برای آن بیان میکنند و میگویند که نوع همون سیاهی
که آن را انگور مینامند بسیار آن را دوست میدارد و هر جا یافت میخورد و بجهت خوردن شکم آن جانور چاک میشود و بر سنگها نجاست میکند
همان را بعقیده آن برداشته بجای سلاجیت اصلی خالص میفروشند مومیائی انسانی که مشهور بزبان عوام حکیم میر محمد مومن در تحفه
نوشته اند که در ازمنه سابقه دستور بوده که حفظ جسد موتا خود را بعض بمالیدن مرمکی و صبر و مومیائی و قفر الیهود و امثال
اینها مینموده اند و چون اکثر دخمهای بلاد مغرب را آب گرفته بر جواز اجساد و ابعاض آن موتا را امواج بحر بساحل رسانیده و میرسانند
از جهال بجای مومیائی صرف نموده و مینمایند و در آخر نوشته اگر در جبر کسر نفعی میکند ولیکن شربه آن حرام و مورث کوری
و فساد اخلاط و مضر بباه بغایت است و مصدق قول حکیم رحمه الله تعالی محرر اوراق از عزیزی صادق القول حکیم دانا متصف
بجمیع اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین که در این اوقات سفر ملک فرنگ و مصر و نواحی آن نموده و به بنگاله مراجعت کرده
با احقر ملاقات کرده اند و قبل از سفر مذکور نیز آشنا بوده اند و اکثر ملاقات میشود و از جمله غرایب امور یکه در آن سفر
شنیده و مشاهده نموده بوده این بوده که قبل از این چهار صد یا پانصد سال حکماء و سلاطین مصر و نواح آن را دستور بوده که
مرده خود را با رو جمله یا در قبر نمیگذاشتند و دفن نمی‌نمودند بلکه باطباء و جراحان میسپردند که بر ابدان ایشان ادهان و
ادویه چند که حافظ اینها باشند از فساد و تحلل کالند و اوشان بعد از مدتی که خوب روغن و ادویه مالیده بودند در قالبی از چوب کنده شده
بر آن نام میت و قوم و قبیله او را نوشته در خزاین محفوظ میداشتند و بعد از آن سه صد چهار صد سال میشود که آن را ترک نمودند
احیانا اگر جسدی از آن اجساد بدست حکیمی از حکماء مصر و یا جراحی آید آن را بجای مومیائی استعمال مینمایند خصوص از خارج چنانچه
نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بوده و او قدری از آن را بمن داد و بجرح او زده و قدری از آن را بمیر معز الیه داده بود و او
نشان قلیلی با احقر داده بود تمام گوشت و پوست و عروق و بعض استخوانهای نازک آن متصل و یکسان جسمی سیاه و براق
چسبیده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای قوی در آن باقی بود و طبیعت آن تحمل که از مومیائی کانی در حرارت و یبوست
زیاده باشد افعال و خواص آن در اصلاحه و اطلیه و استعمال از خارج شاید که قریب بمومیائی باشد در نفع ولیکن از داخل و مشروب
غیر مجوز زیرا که مضر گفته اند چنانکه ذکر یافت و اقرب که چنین باشد علاوه حرمت آن و الله اعلم و مومیای سگ بچه که صاحب خلاصة التجارب

نوشته و کیفیت صنعت آن از ذکر چه شاید از این قبیل باشد که بعض ادویه حافظه مقویه نیز با قیه از قبیل ادویه مذکوره و غیرها
بر بدن بچه سگ تازه زائیده شده مالیده زمانی ممتد در حمی کرده در زمین دفن نموده باشند و یا آنکه در بلدان حاره با سبوس بدون
خم در پارچه پیچیده در زیر ریگ دفن نکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب بتعفن و تخمیر تمام یافته و صورت وحدانی ترکیبی
و مزاج تا بوی صناعی بهم رسانیده پس برآورده استعمال نموده باشند و یا بطور دیگر العلم عند الله تعالی فصل در بیان جودت مومیائی
و کیفیت و خواص و منافع و طرق استعمال آن مفردا و مرکبا بدانکه بهترین آن حجری سیاه صاف براق نرم است که بوی بد نداشته
و باندک بوی نفطیت باشد از تعطر نموده که بهترین آن است که چون جگر گوسفند را در گرمی خرج باریزه‌ی شکسته شق کنند و بر آن
بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی مومیائی آنست که بهمواری پای مرغ و یا خروسی را بشکنند و بعد ریکدانک از آن
را در روغن گل سرخ حل کرده بحلق او ریزند و قدری بر آن بمالند اگر در عرض یک شبانروز جبر شکستگی پای او نموده باصلاح
آورده خوب است و جید و اصلی والا بد و غیر اصلی و گاه باشد که در عرض هفت هشت ساعت باصلاح آورد و امتحان دیگر آنکه مومیائی
خوب را چون بدست بگیرند مثل موم خالص بزودی نرم میگردد و بد و مغشوش و مبدل آن صلابت بسیار دارد و بزودی و
بحرارت کمی نرم نمیشود و بهترین امتحانات آنست که جبر کسر اعضاء انسان و اوجاع و تقویت باه و سایر قوی و غیرها در انسان تجربه
نمایند طبیعت آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن و صاحب شفاء الاسقام حار در دوم و
یابس در اول گفته و قوت آن تا چهل سال باقی میماند افعال و خواص آن مقوی ارواح و دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی
اعضاء باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و مفتح سدد و جالی و جهت لقوه
و فالج و رعشه و لقوه و رفع سموم مشروبه و ملدوغه و درد معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده
و نفث الدم و جراحت مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و تحلیل اورام بلغمیه و جبر
کسر و ضربه و سقطه و خلع نافع اعضاء الراس و الاذن و الانف و اللسان محلول بمقدار یک حبه آن با آب مرزنجوش جهت صداع
بارد و شافع و شقیقه و صرع و دوار و لقوه و فالج و استرخا و دو حبه آن با آب طبیخ صعتر فارسی و راس حلبی جهت سبات و
اشامیدن و مالیدن و سعوط نمودن و چکانیدن یک جو آن در بینی و گوش با طبیخ مرزنجوش و با روغن زنبق و نیز سعوط
ملحبه آن با یک حبه مشک و کافور و جند بیدستر محلول در روغن بان جهت اوجاع بارده کهنه در سر و ریاح و برودت و ملح و تحلیل
قطور آن در گوش و بینی و با روغن زیتون و عسل جهت ریاح مجتمع در دماغ و اشامیدن یک حبه آن با آب طبیخ کرفس و زیره
کرمانی جهت لقوه و بهمانگ آن با یکه صعتر فارسی و در آن جوشانیده باشند جهت ارتعاش و چکانیدن یک حبه آن با روغن
یاسمین یا گل در گوش جهت درد آن و بمقدار یک شعیره آن با روغن گل سرخ به تنهائی و یا با آب بوره قطور آن و فتیله ممزوج با آن

بان در گوش گذاشتن جهت ثقل سامعه و ریش و قروح و آمدن چرک از آن نافع و ارسطاطالیس گفته قطور محلول آن با پیه خوک جهت کمی سمع و
جهت کری نافع حتی کری مادرزاد و مبالغه و با کافور به تنهائی و یا با آب مرزنجوش جهت رعاف و امراض بینی و دلوک آن با عسل جهت لکنت
زبان و ثقل آن نافع اعضاء النفض اشامیدن مقدار شعیره آن و رشید جمهوری جهت نفث الدم از ریه و یک حبه آن با شیر الاغ جهت
نفث الدم و رعاف و همچنین قطور آن جهت رعاف و یک قیراط آن با سکنجبین و یا با آب نعناع جهت رفع خناق و یک قیراط آن با شراب [illegible] و
رب توت و یا با طبیخ عدس و امثال اینها جهت وجع حلق و ورم آن گفته اند عزعزه مقدار دو حبه آن با آب اصل السوس مقشر سه روز
و عاقرقرحا مطبوخ جهت خناق و یک طسوج آن با آب عناب و یا سپستان و ماء الشعیر و اصل السوس مقشر سه روز متوالی ناشتا جهت
سرفه و یک قیراط آن با آب نعناع و یا با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا جهت خفقان بارد مفید است اعضاء الغذاء اشامیدن
یک قیراط آن با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا جهت غثیان و تهوع و خفقان و ضعف معده و قراقر و نفخ و ریح بلغمی معده
و امعاء و از اثر رطوبات مجتمعه بر فم معده و سقط و ضربه بر سینه و معده و برای سقطه و صدمه و ضربه کبد بمقدار یک قیراط آن با دو دانگ
گل ارمنی و یکدانگ زعفران در آب برگ عنب الثعلب و یا با آب برگ کاسنی و یا ماء خیار شنبر و جهت فواق ریحی یک حبه آن با طبیخ
تخم کرفس و زیره کرمانی جهت وجع طحال یک قیراط آن با آب گشنیز تازه یا با آب بیخ کبر و جهت وجع و نفخه و بزرگی طحال یک قیراط آن با
ماء الکبر و یا با آب کرفس تازه و یا با طبیخ بیخ آن و یا با طبیخ تخم فنجنگشت و یا با پوست بیخ کبر و برای ورم جبین با آب طبیخ حسک و طلاء
بجا ماند آن در آبکامه انیسون و در آن جوشانیده باشند بر شکم مستسقی و همچنین اشامیدن یکدانگ آن با آب مطبوخ انیسون
نافع اعضاء النفض و التناسل اشامیدن یک قیراط آن با شیره تازه و دوشیده به تنهائی و یا با قدری شکر جهت قروح و اوجاع
احلیل و مثانه و اشامیدن طسوجی از آن با آب مطبوخ دوقو و فقاح اذخر جهت رفع حبس البول و تقطیر و ادرار آن و خوردن
هر هفته یکمرتبه دو حبه آن با روغن گاو جهت رفع باد بواسیر و اوجاع معده و دو حبه آن با آب مطبوخ سداب هندی جهت اختناق
رحم و حمول اندکی آن مخلوط با آرد گندم جهت قلت صبر به نگاه داشتن بول و سلس البول و همچنین حمول آن با روغن زیتون
یا روغن زنبق جهت تقطیر البول و عدم صبر بر حبس آن و استرخاء مقعده و بند بود و طلاء مسوح آن با روغن نارجیل و مانند آن بر
قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و همچنین اشامیدن دو حبه آن با آب باقلا یا حبه از آن با زرده تخم مرغ نیم برشت
سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الباه نقل کرده اگر کسی را آب منی جامد شده باشد و خواهد که بزودی بحال اصلی برگردد
در آخر حرکت قریب بانزال دو جو مومیائی را در [illegible] بعسل سفید حل کرده بخورد و اگر حار المزاج باشد با اشربه بارده مناسبه
بنوشند مجرب است الات المفاصل محلول آن از یکدانگ تا یک و نیم دانگ در ادهان مناسبه مانند روغن گل و یا اشیاء
موافقه مانند آب باقلا و یا زرده تخم مرغ دو سه عدد جهت اوجاع مفاصل و خلع عضو و کوفتگی عضله و عصب و جدا شدن

و پاره شدن آن و کسر عظم و سقط و ضربه و صدمه و امثال اینها خوردن و مالیدن آن بران موضع بعد یل و همچنین اشامیدن آن با شراب
صرف و برای جراحات کهنه و ناصور و زن یکدانگ آن با کندر هم بیخته بزیت گداخته و زفت بمقدار یکدرهم مرهم ساخته بمالند و جهت اندمال
باطنی و صدمات آن و زرونی گلسرخ با روغن گل حل کرده و طلا نمودن نافع و اگر بر کسی تیری زده باشند مالیدن بران موضع و خوردن
آن نهایت نافع الحمی اشامیدن یکدانگ آن با مطبوخ افسنتین و بادآورد و یا با شراب بمناسبه و دیگر جهت ربع حمیات عتیقه بلغمیه و
سوداویه نافع الاورام و البثور و از ینته یکدانگ آن با مطبوخ افتیمون صرف با ادویه مناسبه و دیگر هفت روز متوالی جهت ابتداء
برص و جذام و داء الفیل و همچنین جهت هر علت با ادویه مناسبه و معاون آن مفید است السموم مالیدن آن بقدر یک قیراط با روغن
گاو جهت گزیدن عقرب و نیز جهت عقرب گزیده اشامیدن یک قیراط آن با شراب صرف یا نبید صرف و همچنین یک قیراط آن با آب
گشنیز تازه و با آب بیخ کبر اشامیدن و گند اشتن بران و جهت مطلق سموم مقدار دو حبه آن با طبیخ خشک و یا با آب فراسیون
و یا با آب سداب و یا با آب فوتنج جبلی یا با آب الجدار و یا با آب طبیخ اینها مجربست و دستور حل مومیائی با تد حل عنبر و لادن است در قدر
مضاعف در گلاب و یا با ادویه مناسبه و یا به تنهائی و در ترکیب داروی به داخل نمودن و حبوب آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

موبخ بضم میم و سکون واو و نون و جیم لغت هندیست ماهیت آن پوست درخت نوعی از نی غیر مجوف است که بهندی سرکنده نامند
و اطفال از قلم آن بر تخته می نویسند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن غرغره با آب مطبوخ آن جهت جوشش دهان
و اورام لثه و لهات و اشامیدن آن جهت ضعف شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و درد گرده و مثانه و الات تناسل و
اشامیدن آن بطریق تنباکو که در سر قلیان بجهت فواق از تجربات گفته اند و بتجربه رسیده و اگر قبل از کشیدن آن قدری
برگ تنباکوی خشک را در آتش انداخته و دود آن بر اید بان بکشند بهتر است و اگر یک دفعه زایل نگردد مکرر نمایند و این معالجه فواق ریحی
است و بخور آن جهت بواسیر مفید است **مونډی** بضم میم و سکون واو و خفاء نون و کسر دال مهمله و یاء لغت هندیست ماهیت
آن نباتی است هندی کثیر المنافع و از قبیل تخم و یا ره باشاخهای مفروش بر زمین و برگ آن شبیه به برگ پودنه و از آن ضخیم تر
و ملغب و گل آن سرخ مایل به بنفشی و مدور شبیه بگمه و خوشبوی فی الجمله شبیه ببوی گلاب و طعم آن اندک تلخ و نبت آن
صحراها و مزارع و در هند و عظیم آباد و بنگاله کثیر الوجود طبیعت آن در دوم گرم و تر و با قوت قابضه افعال و خواص آن مقوی
اعضاء رئیسه و قوی و ارواح و معده و محلل ملطف و منضج و در تلطیف و تفتیح قریب بچوب چینی بحدیکه از عرق و بول و رایحه
شارب آن بوی آن میاید و جهت رفع خفقان و توحش و یرقان و زردی بشره و امراض صفراوی و سوداوی و ورم
و حرقت البول و اورام و بثور و خنازیر و ماسیل و اورام جمیع اعضا نافع و اشامیدن عرق آن که بدستور گلاب بعرق
کشند جهت خفقان و ورم سوداوی و صفراوی و تحلیل سودا و بلغم و تقویت قوی و ارواح و سایر امراض مذکوره

مذکوره وجرب قوت باه وجگر وامثال اینها نافع است مایدا او منت برانکه از سه مثقال تا پنج مثقال ابتدا شروع نمایند و روزی دو مثقال
بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماید و مرض رو بتخفیف و انحطاط آورد پس بتدریج کم نمایند و در ایام آشامیدن از حموضات
ولبنیات وبقول واغذیه غلیظه و آشامیدن آب بسیار سرد و یا بسیار گرم و امتلا و حرکات نفسانی و بدنی و جماع و حمام اجتناب نمایند
واگر نمک را تقلیل نمایند بهتر است و اقتصار بر اغذیه لطیفه و آب نیمگرم نمایند و در امزجه قویه شروع از ده مثقال نمایند و بتدریج یک مثقال
یا دو مثقال بیفزایند و جرم آن را نیز اهل هند مستعمل دارند و نبات آنرا در هنگام تازگی با بیخ و برگ و گل کنده در سایه خشک مینمایند
پس نرم سوده با آرد گندم و روغن و شکر بطریق حلوا پخته روزی موافق برداشت مزاج میخورند جهت حفظ قوای حیوانی و بدنی و
منع موی از سفیدی و اسقاط و نیز بطریق سفوف با شیر مناسبی مینوشند جهت امور مذکوره و تخم آنرا گفته اند اگر با شیر هر روز
مقدار یک کف بخورند قوت حیوانی بخشد و گل آنرا اگر تا چهل روز بخورند نیز همان خاصیت بخشد و نبات آنرا قبل از گل آمدن چون با
بهنگره سایند و بروغن و عسل آمیخته تا چهل روز بخورند موی را سفید نگرداند و نیز نزد اهل هند مشهور است که چون غنچه گل آنرا
در اول سال درست بلع نمایند در آن سال از آزار زنبور محفوظ میمانند یک غنچه آن یکسال و دو غنچه آن دو سال و همچنین مجرب
میدانند و بیخ آنرا اگر تا یک سال بخورند نیز جهت سیاه کردن موی نافع و چون بیخ آنرا هم کوفته در آب بخیسانند آن مقدار
که هم برابر و بسی با روغن یاسمین مجرب کرده در شیشه کرده بطریق قرع معکوس مقطر نمایند و هر روز یکدانگ آنرا با برگ تانبول
در زمستان بخورند نفع عظیم بخشد و تقویت قوی و ارواح نماید و امراض بارده رطبه را دفع سازد و بدستور چون آب تازه
نبات آنرا با گل و بیخ بگیرند و با روغن کنجد بقدر ربع آن با آتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و صاف نموده هر روز مقدار دو
درم آنرا صبح ناشتا بخورند تا چهل و یک روز و در این مدت از جماع و ترشی و بادی پرهیز نمایند تقویت باه بحدی بخشد که شرح
نتوان نمود و چون بیخ آنرا در ظرف مسی یا دو سته چوب نیم خوب بسایند و سحق نمایند با آب چند آنکه سیاه رنگ گردد پس
پنبه پاکیزه را بدان تر نموده خشک کرده نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آن پنبه با آب تر کرده بر چشم صاحب رمد
گذارند تسکین درد و وجع آن نماید و نیز نوعی از موندی میشود که آنرا بهندی مها موندی نامند و گل آن بزرگتر از نوعی
اول جهت تعدیل اخلاط سیاه نافع و در باقی خواص و افعال قریب بنوع اول است **فصل المیم مع الهاء مها** بضم میم
وفتح ها و الف مهی نیز آمده لغت نبطی است ماهیت آن سنگی است و دو قسم میباشد قسمی سفید صلب شفاف شبیه بسنگ
آتش زنه که از آن نیز آتش ظاهر میگردد و از نواح روم و صعید مصر آورند و در معدن مغنیسیا هم میرسد و در خون گرم تیس
چون بسایند حل میگردد و قسمی دیگر از آن غیر شفاف و از آن صلب تر و شبیه بنمک سنگ و این را کو سیده از آن ظروف
میسازند و غیر سلوان است طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن جالی و محلل العین اکتحال آن با مروارید

وشکر قاطع بیاض چشم بی المی و بدستور چون ناب بسایند و در چشم کشند اللسان چوبی بلحیه ازان را باکمک و نوشادر و زعفران و مرو سرکه و عسل حل کنند و بر زبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن و لکنت و تعسر تکلم نماید و مجرب گفته اند اعضاء النفض شاهیدان آن جهت تفتیت حصات و ادرار بول و ضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیر و رافع انجماد آن و ران الخواص تعلیق آن جهت رفع رعشه و لرزه و عسر ولادت و بر اطفال را رافع خوف و جستن ایشان از خواب و دیدن خوابهای پریشان و داشتن آن در دست راست جهت قضای حاجات موثر دانسته اند مهد بفتح میم و سکون ها و دال مهمله ماهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بلغت کشمیر گیاهی را نامند که شاخهای بسیار دارد و کبود شکل همیشه بهار و برگهای آن باریک و دراز و گل آن باریک و دراز و گل آن همیشه رو بآفتاب دارد و بهر طرف که میل میماید این نیز میل میکند و بیخ آن بقدر جدواری بزرگ و سفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیر الوجود و صیادان الحاج اثرا مانند سرشیم می پزند و تیر را بدان آلوده بهر حیوان شکاری که میزنند در ساعت میافتند و میمیرد و اثرا میگذارند تا خوب سرد گردد و جمیع زهرها از بدن آن حیوان بازگشته باز خون در محل زخم جمع میگردد و آن موضع سطبر میشود و پس آن موضع را بریده میاندازند و تتمه گوشت آنرا میخورند میگویند بیمضرت است و سمیتی ندارد و امتحان بیخ مطبوخ آن در قوت و ضعف چنان است که تیغی بر عضوی فرو می برند تا اندک قطره خونی جاری گردد و پس محل زخم را پاک مینمایند و قدری ازان بیخ بران میگذارند اگر فی الحال نشوبند از بوست تیز سرایت میکند بگوشت و شورش و خارش عظیم در بدن احداث مینماید و سرخ میسازد و اگر علاج نکنند هلاک میسازد و اگر فی الحال عضو را پاک نشویند و بر روغن چرب نمایند و بران تریاقات بمالند مضرت نمی رساند و علاج آن اگر در خارج باشد محجمه بگذارند و بکشند و زود بچسبانند و بعد از ان بران تریاق بمالند و شستن آن موضع ببول در اول حال بغایت نافع است مهلبیه بضم میم و فتح ها و لام مشدده و کسر بای موحده و فتح یای مثنات تحتانیه و ها بفارسی فرنی نامند ماهیت آن از جمله اغذیه لذیذه است که از شیره آرد برنج و شیر و شکر ترتیب میدهند بدین نحو که آرد برنج را در آب شیره میکنند و با شیر طبیخ میدهند تا شیره برنج پخته گردد و بقوام آید پس شیره شکر صاف کرده در ان می ریزند بمقداری که آنرا شیرین گرداند پس چند جوشی داده فرود میاورند و در ظروف چینی بر میاورند و اگر خواهند در هنگام فرود آوردن چند دانه هیل بوا کوبیده با فلفلی مشک در گلاب بشیره کشیده داخل می نمایند خوشبو و لذیذ میگردد و تناول مینمایند بعد از ان که سرد میگردد و این مخترع ورس بابلی است که بجهت مهلب بن مغیره ترتیب داده بود برای رفع قی که او را عارض شده بود از ریختن سودا بمعده او طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن جهت ما لیخولیا و جنون و دوسر عصبی و فربه نمودن بدن و تولید خون صالح و منی و تقویت باه و رفع قی سوداوی نافع است

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه

میبه بفتح میم و سکون یاء و کسر بای موحده و ها ماهیت آن اسم فارسی شرابی است که با شراب و یا با آب انگور و یا دوشاب انگوری مرتب نمایند

طبخ

نماید افعال و خواص آن مفرح و منبسط و مقوی معده و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت **میبن** بفتح میم و سکون یای
و فتح سین و نون و بعد و نون نیز آمده و بواو بجای نون نیز دیده شده لغت عربی است بیونانی نوسوس نیز نامند ماهیت
آن درختی است عظیم برگ آن شبیه ببرگ کرفس و بار آن بسیار و ثمر آن بزرگتر از فلفل و شیرین و خوش طعم و خوشبو
و مثلث شکل مایل بزردی و نیز گفته اند بقدر کنار کوچکی و سیاه با تندی است و چوب درخت آن مایل بسیاهی و سرخی و صلب و
خوشبو و بری آن بستانی میباشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بستانی آن معتدل افعال و خواص آن اشامیدن ثمر آن
جهت سرفه و تقویت معده و حبس اسهال و تنقیه رطوبات و بس انرا اهل شام برای سرفه مستعمل دارند و احتقان بنشاره
چوب آن جهت قرحه امعا و سحج مفید الاورام و البثور ضماد آن جهت داء الفیل و تحلیل اورام مجرب دانسته اند الزیتیه طبیخ
آن جهت استحکام بیخ و نیز بیخ موی و منع آن از اسقاط و چون شاخ و بیخ آنرا سوده بر اورام صلبه بندند تا سه روز متوالی
و هر روز تجدید نمایند در تحلیل آن مؤثر و در رفع فتق نیز مجرب گفته اند **میسنون** بفتح میم و سکون یاء و فتح سین مهمله و ضم نون
و سکون واو و نون بفارسی کرم ایوب نامند ماهیت آن جسمی است حجری باریک طولانی بمقدار تخم خرما و از ان بلندتر سبز و سفید
خاکستری بارنگ اندک رخو و گفته اند نوعی از زبد البحر است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن اشامیدن آن جهت استسقا و
سپرز و تفتیت حصات و درد گرده و احتباس حیض نافع و ذرور آن مجفف رطوبات جروح و قروح و التیام دهنده آنها و مجفف
قروح سر و در سایر افعال مانند زبد البحر است و مذکور شد **میعه سائله** بکسر میم و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح عین مهمله و
ها لغت عربیست و بسبنی نیز و بهندی سلهارس نامند و درخت آنرا بقری اسطراکه گویند یعنی نرم و میعه مشتق از میعان
است ماهیت آن صمغ و یا بن درختی است بسیار خوشبو و گفته اند درخت آن شبیه بدرخت سفرجل است و از اعمال بلاد شام
عنبر نامند و گفته اند صمغ درخت مرالست و اصناف میباشد و آنچه خود بخود از درخت تراوش کند نامند صمغ و یکی بهترین اصناف
است و رنگ آن اصفر مایل بزردی و بقوام عسل میباشد و آنچه از قشر و ن اجزای درخت آن اخذ مینمایند مایل بسرخی و غلیظتر میباشد
و این متوسط است و آنچه اجزای درخت آنرا در آب طبخ میدهند و میمالند و صاف میکشند پس آنرا میجوشانند تا غلیظ شود و سیاه
و ثقیل میباشد و این مسمی بمیعه یابسه است و صاحب کتاب مرشد گفته یکنوع آن سفید میباشد و یکنوع سرخ بالجمله قوت آن تا ده
سال باقی میماند طبیعت آن در سیوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مقوی و محلل ریاح و منضج و ملین و با قوت قبض
و مجفف اعضاء الراس و النفس و الغذاء و النفض جهت سرفه و زکام و صداع و کزاز و رعشه و انحدار رطوبات از دماغ و تنقیه آنها
و درد سینه و ریه و گرفتگی آواز و تقویت اعضای باطنی و استسقا و سپرز و گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و درد کمر و درد کهن
و اشامیدن سه درم آن با آب گرم مسهل بلغم بقوت تمام و طلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت صداع و کزاز و رعشه و ماندگی

اعضاء و بخور آن نیز جهت نزلات و کزاز و قطور آن جهت امراض گوش و ریاح غلیظ آن و فرزجه و بخور آن نیز جهت احتباس حیض الاوجاع و غیرها
ضماد آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و در ضمادات انها مقوی فعل انها و طلاء آن جهت جرب و اشامیدن سه درم آن با آب گرم جهت
جذام و بخور آن نیز مضر ریه مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه درم بدل آن روغن یاسمین و جندبیدستر و نیز بعضی
بوزن آن قطران و نیم آن زفت رطب است و از اجزاء غالیه‌هاست **میعه یابسه** ماهیت آن نیز بعضی صنف سیوم میعه سائله است
که منجمد یافت و نیز بعضی ثقل صنف دوم است که اجزاء درخت آنرا افشرده صافی آنرا منجمد کرده‌اند و نیز بعضی ثقل آب مطبوخ آنست طبیعت
آن در گرمی و خشکی زیاده از میعه سائله افعال و خواص آن با قوت قابضه و ممسک بطن بخور آن جالب رطوبات دماغی و رافع نزله و مفرح هوای
وبائی و حمول آن جهت خون بواسیر نافع و حیض و مسقط جنین و رافع انضمام فم رحم و صلابات آن و در سایر افعال قریب بمیعه سائله
المضار مصدع مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن جاوشیر است **میفختج** بفتح میم و سکون یاء و ضم
فاء و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثنات فوقانیه و جیم معرب می‌پخته فارسی است و بیونانی اغلیقن نامند بمعنی عقید العنب ماهیت آن
آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن بسوزد و غلیظ گردد و مایل بتیرگی باشد و در کیلانات آنرا دوشاب ترش نامند
چون با خاک دوشاب بجوشانند شیرین گردد آنرا دوشاب گویند و بعربی دبس و در دبس گرفته و گاه دران هیل و جوزبوا و
قرنفل و امثال اینها اضافه مینمایند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن موافق سینه و ریه و آبله و حصبه
و ملین بر نفث و تلیین طبع و محرک باه و جهت وجع گرده و مثانه نافع و داخل شراب خشخاش معروف به پاقوزا کرده میشود المضار
در محرورین اکثار آن مولد صفراء غلیظ مصلح آن میوه‌های سرد و ترش بدل آن دوشاب انگوری است **باب بیست و چهارم در**
بیان ادویه که حرف اول انها نون است فصل النون مع الالف نارجیل بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و جیم
و سکون یاء مثنات تحتانیه و لام معرب ناریل هندیست زیرا که بهندی تازه آنرا ناریل و خشک آنرا کهوپره نامند و بعربی گوز
انکیرس و بعربی جوز هندی ماهیت آن ثمر درختی است و در اکثر بنادر و سواحل دریای هند و دکهن و بنگاله یافت میشود و در
ملیبارات کثیر الوجود و هر چند قریب تر بدریای شور باشد و آب شور بپای آن برسد ثمر آن بهتر و لذیذتر و شیرین تر و چرب
تر میباشد و باختلاف اراضی و بلدان از هفت هشت سال بعد غرس تا قریب بصد سال ثمر میدهد و ثمر آن مانند خرما در
خوشه میباشد الا آنکه خوشه آن بزرگ و در هر خوشه هفت هشت تا ده یا نزده عدد و درخت آن نیز شبیه بدرخت نخل
الا آنکه نر و ماده نیست تنه آن کمتر و شاخهای آن نیز شبیه بشاخهای نخل مگر آنکه برگهای آن بلندتر و چوب وسط آن نیز بلندتر
و صلب‌تر و جاروب اکثر از چوب وسط برگ آن میسازند و تا به بلندی چهار و پنج دست و بسیار مضبوط میباشد و
ثمر آن سه پوست دارد یکی بیرونی خشن ضخیم الضخامت یک انگشت و در خامی سبز و لیفهای آن نرم و صلب و بعد رسیدن

رسیدن و خشک شدن اعمی بیکرد و ابر احداث می‌نماید و جدا نیده کوبیده رشتهای آنرا جدا نموده ریسمان لنگر جهازات
و کشتی‌ها از آن می‌سازند جهت آنکه در آب دریای شور بزودی نپوسیده و فاسد نمی‌گردد و پوست دوم آن صلب خشبی
سیاه رنگ و بر سر آن سه نشان دو کوچکتر و جلت و اندک براق شبیه بدو چشم و سوئی اندک بزرگتر و غیر براق
فی الجمله شبیه بدهن و از همان موضع جذب رطوبت برای نشو و نما می‌نماید و از همانجا نیز بعد از کمال رسیدگی شروع بروئیدن
درخت می‌نماید و در هنگام نیمرس بودن آب در آن باشد آن موضع را سوراخ نمایند و آب آنرا از آن برآورند و بعضی مردم
سر آنرا بمقدار دو سه بزرگی سوراخ کرده مغز آنرا از جوف آن بریده برمی‌آورند برای آنکه غلاف آن درست بماند برای ساختن غلیان
و بر آن نی نصب نموده غلیان می‌سازند و اکثری شکسته مغز آنرا برمی‌آورند و می‌خورند و اقسام حلویات از مغز آن مرتب
می‌نمایند و در اکثر ملبوسات خود اکثر مردم آنجا و حیوانات ایشان بیشتر منحصر بدان است چه خام و چه بطریق تشیر برنج و غیر آن
پخته و روغن طعام و چراغ نیز از روغن آن بعمل می‌آورند خشک آنرا در اکثر بلاد بعیده می‌برند و پوست سوم آن نازک
جوزی رنگ و پیوسته بمغز آن و این را در هنگام استعمال و اکل جدا می‌نمایند و مغز آن که سفید و شیرین و لذیذ و با دسومت
بسیار است می‌خورند و از آن سرکه نیز می‌سازند و چون آب آنرا نگذارند که بجوش آید خمر و مسکر می‌گردد و بهترین مغز آن تازه
سفید لطیف شیرین چرب کم ریشه است و بهترین آب آن که ملوحت ندیده باشد طبیعت مغز نارجیل تازه در وسط دوم
گرم و در اول خشک طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و شکوفه آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک
و آب آن در اول گرم و تر و همه اجزای آن با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مقوی حرارت غریزی و مسمن بدن و مولد خلط
صالح اعضاء الرأس جهت دفع مواد بارده بلغمیه و سوداویه مانند استرخاء و فالج و جنون و مالیخولیا و امثال اینها و خوشبوی
و بای اعضاء الغذاء و النفض جهت جگر و قرحه باطنی و بواسیر و تولید منی و تسخین گرده و کمر و سرین و ادرار بول و تقطیر
آن و سردی مثانه و درد آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی المضار جرم آن مسدد و دیر هضم و مولد خلط
غلیظ و مخشن سینه و مفسد ادوار مصلح آن شکر و نبات و در سیروین و شایع احتیاج باصلاح ندارد و در محرورین باید
ترش و لیمو و بهیدانه و مغز فاسد شکوفه آن مورث غثیان و عطش مصلح آن قی نمودن و میوه‌های ترش تریاقی
خوردن و بنفشه مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام شسته است بر بالای آن بمقدار سه چهار مثقال و
گویند چون قدری برنج را در جائیکه نارجیل بسیار باشد بپاشند همه اینها را فاسد میگرداند مقدار شربت از جرم آن غیر
معتادین را سه مثقال و از آب آن سه اوقیه بدل آن مغز گردگان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت
باه نافع و سرکه آن در اول گرم و در سوم خشک و در دوم نیز خشک گفته اند افعال و خواص آن در شاشیدن آن مسهل و مخرج

اقسام کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت باصره و مهرا نمودن لحوم چون در حین طبخ در آن اندازند و سبوس خاکستر پوست
آن جالی دندان و طلاء آن رافع کلف و بهق و جرب و حکه و نیکو کننده رنگ رخسار و با حنا مقوی موی و روغن آن از دو قسم
اخذ مینمایند یک قسم آنکه مغز آن را کوبیده و جوشانیده از آن روغن اخراج مینمایند جهت تقویت فهم و تولید منی گرده و رفع
درد پشت و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید بشرب آن و تدهین آن و ماده
آن جهت ریشانیدن و کهنه آن جهت تدهین القلع است و با روغن خسته زردآلو جهت بواسیر مجرب و قسم دوم آنکه مغز تازه
مقشر آن را کوبیده و با آلت آهنی خراشیده با آب گرم ممزوج نموده صاف کرده در جای بسیار سرد آن آب را میگذارند تا دهنیت
آن بالا آید و منجمد گردد پس اخذ مینمایند و این الطف و در امزجه سرد و مرطوبین از روغن گاو و گوسفند بهتر است و
خوش طعم و خوش رائحه میباشد و روغن پوست دوم صلب خشبی آن جهت جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب است

نارجیل بحری بفتح با و سکون حاء و کسر راء مهملتین و یاء مثنات تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند ماهیت آن ثمر درختیست
که در جزیره که بر خط استواء الطول یکصد و بیست درجه واقع است میشود و در جای دیگر نیز بهم نمیرسد و درخت آن بسیار شبیه
بدرخت نارجیل هندی و ثمر آن طولانی دو عدد بهم پیوسته و آن را نیز سه پوست میباشد الا آنکه پوست دوم این از آن صلب
تر و املس و پوست سیوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز این ضخیم تر و صلب تر و کم رتبه بعضی الضخامت عرض دو انگشت
در تازه هم دیده شده و سفیدیت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و تازگی اندک چرب و بسیار سفید و لذیذتر از مغز نارجیل
هندیست و مغز خشک آن بسیار صلب قریب بصلابت عاج و چون کهنه گردد میل بزردی و سرخی و تیرگی و تلخی مینماید و هر چند
کهنه تر میگردد تیرگی و تلخی آن زیاده میشود و از ادویه جدیده است و قریب یکصد و پنجاه سال میشود که بمنفعت آن برده
اند و آن جزیره را هشتاد سال است که یافته اند و الا قبل از آن از روی آب میگرفتند و هر کس بوهم و خیال خود چیزی
گفته و نوشته اند طبیعت آن مرکب القوی و بعضی گرم و تر در اول و بعضی در دوم دانسته اند و هر چند کهنه تر شود حرارت
و یبس آن زیاده میگردد افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و حافظ قوت و گفته اند چون هر هفته یکمرتبه تا دو مرتبه
مقدار یک حبه تا دو حبه آن را با گلاب بر سنگ سماق سائیده میل نمایند بدن را از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه
و امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و مانند اینها محافظت نماید و دافع اذیت هوای وبائی و اختلاف
آبها و جاذب اخلاط ردیه فاسده و سمیه از عمق بدن است و چون بمقدار چهار پنج حبه آن را سوده لصاحب هیضه و یا شارب
سموم بخورانند و قی فرمایند مادام که سمیت در بدن او باقی است قی آورد و اخلاط فاسده سمیه را دفع نماید و چون بالتمام
دفع گردد دیگر قی نیاورد زیرا که از خواص آن است که چون در بدن اخلاط فاسده نباشد تحریک قی نمی نماید و بدستور شناسند

انشامیدن آن با شیر گاو تازه دوشیده جهت افیون خورده یا بسیس نیز و امثال اینها و چون بصاحب حمی بلغمی در ابتدای احساس
نفض بدهند مقدار یک حبه تا دو حبه از آن سائیده بخورانند دفع حمی نمایند تخفیف بسیار در عوارض آن حاصل گردد و نفع بخشد
و طلاء آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سایر هوام زهردار رافع الم و نکایت آن مقدار شربت آن از یک قیراط
تا دو قیراط گفته اند مولف گوید شاید این بحسب اختلاف امزجه و بلدان و اهویه و کهنگی و نوی آن باشد زیرا که تر و تازه آن را اکثری
مقدار بسیاری تا یکدرم هم خورده اند و مطلق تفاوتی در امزجه ایشان هم نرسیده و آنچه جهت اکثر امراض مذکوره فایده بر آن
مترتب نگشت محتمل که خواص مذکوره متعلق بکهنه آن باشد اینقدر بتجربه رسیده که اکثار تازه آن در امزجه حاره
باعث هیجان و ثوران حرارت است و اندک تقویت باه می بخشد والله اعلم و گفته اند انشامیدن آب در پوست آن نیز با
تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب بمغز آنست و قایم مقام آن و حب نارجیل
بحری در قرابادین ذکر یافت **ناردین** بفتح نون و الف و کسر راء و دال مهملتین و سکون یاء مثنات تحتانیه و نون ماهیت
آن گفته اند سنبل رومی است جهت آنکه دو سنبله است و مولف اختیارات بدیعی گفته بیخی است در رنگ شبیه بمامیران
و عروق الصفر و شکل اسارون با ریشهای بسیار و ریشه این باریکتر از ریشه اسارون و بهترین آن قوی تازه خوشبوی
آنست و آنچه مایل بسفیدی باشد زبون طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن اعضاء الراس
والغذاء والنفض انشامیدن یکدرم آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و حیض و
تحلیل اورام رحم و اکتحال آن بموی مژگان بهره یابند به تنهائی و یا باکحال مناسبه و جلوس در طبیخ آن جهت اوجاع گرده
و امراض رحم نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سنبل هندی است **نار فارسی** بفتح
نون و الف و کسر راء مهمله و فتح فاء و الف و راء و سین مهملتین ماهیت آن صاحب منهاج گفته نوعی از مشوش است
که از انواع فارسی سیاه رنگ و با بثورات و بکه مشوش مینمایند و صاحب تحفه نوشته که بغدادی اشتباه نموده نار را بمعنی انار
فارسی که رمان است حمل نموده و وجه تسمیه آن را نفهمیده و ممکن است که بمعنی آتش باشد جهت آنکه مر مشوش بثورات سمی از
جمله سموم و در احراق اخلاط مانند آتش است چنانچه نار فارسی اسم مرض حار حاد است **نارقیصر** بفتح نون و الف و کسر رای
مهمله و فتح قاف و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح صاد و راء مهملتین بهندی ناگیسر گجراتی نامند در ماهیت آن اختلاف عظیم است
انطاکی گفته نباتی است با یکساق باریک سرخ مایل بزردی و گل آن نیز مایل بزردی و خوشبو از روم آورند و در مصر
آنرا ساق الحمام گویند و گویند شقایق النعمان است طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مفرح و انشامیدن
آن جهت تقویت معده بارد و تحلیل ریاح و مغص و تفتیح سده و ادرار بول و حیض و طلاء آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل

نافع مقدار شربت آن یکمثقال است **نارکیو** بالفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح
واو و الف ماهیت آن گفته اند نارکیو است و نزد ابن بیطار و جمعی از اندو لیکن از تعریف او و جمعی ظاهر میشود و بعضی خشخاش
زبدی دانسته اند منبت آن اکثر آجام و مواضع سایه دار و به تنهائی میروید و تا بیک قامت بلند میگردد و برگ آن شبیه ببرگ
زیتون و از آن کوچکتر و سبز و املس و بسیار نرم مانند حریر سبزه و گل آن شبیه بگل حبق و ثمر آن بقدر بندق و در آن تخم
ادکن اللون یعنی تیره رنگ و تند و تیز لذاع و بعضی اثر فلفل الماء دانسته اند و بعضی گفته اند که تیز آنست و بالجمله طبیعت آن
گرم و خشک در دوم و با حدت و لذع افعال و خواص آن اشامیدن تخم کوبیده آن با عسل سرشته زایل کننده بلغم و محلل
ریاح غلیظه و اخراج کننده بلغم از سینه طلاء خاکستر درخت آن و یا با برگ سائیده آن دافع کلف و نمش و آثار جلد و ساقط کننده
موی و باعث دیر بر آمدن آنست الاورام طلاء آن محلل اورام و از خواص آنست که چون گرسنه و یا پیاز و مانند آن را در آن
جوشانیده و خشک نموده بعد از خواب بر صورت بمالند منتفخ و سرخ رنگ گرداند **نارمشک** بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و میم
و سکون شین معجمه و کاف لغت فارسی است یعنی مسک الرمان و آنرا نارخت نیز نامند و در قطارغان درقا نون باسم نوریار
ذکر نموده است و گویند بهندی ناگکیسر خوانند در ماهیت آن اختلاف است بعضی اقماع رمان هندی دانسته اند و بعضی گفته اند شکوفه نباتی
است که در جزایر هسان کثیر الوجود و سرخ مایل بزردی و از گل بزرگتر و در شکل شبیه بانار کوهی که گل آن شکفته باشند و درخت
آن بقدر درخت انار و چیزی نیست و بعضی آنرا ونار قفر را گل حنیز دانسته اند و اصلی ندارد و جهت آنکه در ترکیب فد ماماند
سفوف ارسطو برده و مذکور است و بهترین آن تازه خوشبو آنست که رنگ آن مایل بسفیدی و زردی و با عفوصت طعم باشد طبیعت
آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند و شیخ الرئیس در سوم افعال و خواص آن ملطف و مرقق
اخلاط و مانع تحلیل ارواح اعضاء الراس و الصدر و الغذا اشامیدن آن مانع صعود بخارات بدماغ و قاطع آنها و جهت مالیخولیا
و وسواس و تقویت دل و جگر و معده و امعاء بارد المزاج و جهت حبس نزف الدم و اسهال و رفع لزوجات و داخل ادویه
مفرح کرده میشود القروح و الجروح ضماد آن جهت تجفیف قروح و رفع عرق نافع و بدستور ذرور آن مضر مثانه و سوزش
زردی رخسار و بخار و طلاء مصلح آن روغن بادام و مضر مراره و مصلح آن کاسنی مقدار شربت آن از دو درم تا دو مثقال
بدل آن بنموزن آن پوست پسته و بوزن آن زنجبیل و سدس آن سنبل الطیب است و بوزن آن زیره کرمانی و ثلث وزن
آن قسط بحری و نیز بعضی گفته اند **نارنج** بفتح نون و الف و راء مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنگ فارسی است و بهندی کرنا
نامند ماهیت آن ثمر درختی است عظیم و خوش منظر و اندک خاردار و چون صلب احسن سفید مایل بزردی با برنگ صندل ابیض
نرم در ملمس و کم ریشه و مستوی الاجزاء و برگ آن از برگ لیمو بزرگتر و از اترج کوچکتر و خوشبو و گل آن سفید اندک طولانی

طولانی و بسیار خوشبو و اندک تند طعم و با تلخی کمی و ثمر آن در خامی سبز و مدور و بعد رسیدن زرد مایل بسرخی میگردد و مغز آن
ترش آبدار و قاش قاش و در بیرون او تخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج و از آن کوچکتر و تلخ و پوست ثمر آن بسیار تلخ
بهترین آن بزرگ بالیده رنگین شاداب پوست نازک املس است و در گرمسیرات کثیر الوجود و در بعض بلاد ثمر آن تمامه
میمانند بر درخت از سال گذشته زرد و سرخ رنگ و از سال حال سبز بهم رسد و هنگام شکوفه آن بهار و پائیز است طبیعت
پوست زرد و تخم و شکوفه آن گرم و خشک در دوم و ترشی آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی در دوم تر خشک گفته
اند و پوست و تخم آن در دوم سرد و خشک و خشکی آن زیاده و بنا بر اجزای آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن جمیع
اجزای آن سوای ترشی از اترج بهتر اعضاء الصدر و در ترشی آن لزوجتی نیست که موافق نزلات سینه و سرفه حارست
خصوصا که با پوست از میان دو پاره نموده و تخمهای آن برآورده قدری نبات کوبیده بر آن پاشیده بر آتش گذارند
که دو سه جوشی بخورد پس بر [illegible] نیم گرم بمکند آب آن اصلح [illegible] باشد اعضاء الغذاء آشامیدن آب آن با شکر مسهل صفرا و
تسکین حدت آن و خون و مدر صفرا و رافع حمار و امراض حاره صفراویه و بدستور شربت مطبوخ آن با شکر صافی و مغز نارنج به
[illegible] کمتر از سایر حموضات است و مورث عسر هضم و اکثار آن مضعف جگر خصوص ناشتا مصلح آن شکر و عسل و پوست زرد
آن مفرح آشامیدن یک درم و نیم آنکه خشک کرده باشند با آب جهت رفع قی و خفقان و مغص و اخراج کرم شکم مجرب و ریگ
[illegible] و ضماد آن با سرکه جهت [illegible] بارد و حار و ضماد پخته مهرای آن بتمامه از پوست و مغز و تخم جهت جرب و حکه و جوششهای
سر و نرم کردن جلد بدن و نمو [illegible] اعضاء النفض و السموم آشامیدن آب نقوع پوست و شکوفه آن جهت [illegible] و تریاق
سم عقرب و هوام سمی و بوئیدن پوست و برگ آن مفرح و رافع طاعون و وبا و فساد هوا السموم تخم آن [illegible] تریاق
و در سم مقتدر آن تریاق لسع هوام سمی و بدستور [illegible] درخت آن با شراب و بوئیدن نارنج رافع طاعون است
و شکوفه آن ببوئیدن مقوی دماغ و محلل زکام و عرق آن که مسمی بماء القداح و بفارسی بعرق بهار است در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن مفرح و مقوی الارواح اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض جهت رفع ضعف دماغ و تفریح و تفتیح سده
[illegible] و نزلات و درد سینه و خفقان و غشی و قولنج ریحی و تقویت اشتها و باه و رافع اروغ و ریاح و مغص و مداومت
آن هفت روز روزی دو [illegible] با شکر [illegible] درهم مرجان سوده جهت [illegible] و با آب [illegible] جهت اخراج سنگ گرده و
مثانه و آشامیدن آن ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی و حمول آن با پشم جهت ادرار طمث و اصلاح حال رحم و با شیر مادیان
جهت اعانت بر حمل از مجربات [illegible] و اکثار بوئیدن آن مورث [illegible] مصلح آن گلاب [illegible] و قوت آن در ظرف
[illegible] تا هفت سال باقی میماند و در شیشه تا یکسال و روغن آن که پوست زرد آن را با شکوفه در روغن کنجد اندازند

وسه هفته در آفتاب گذارند و هر هفته یکمرتبه جدید بپوست و گل نمایند پس استعمال نمایند و در جمیع افعال بهتر از روغن نارجیل است
و گویند پختن پوست و گل خشک آن در شراب مانع گرم زدن آنست بالخاصیت و آشامیدن دو مثقال آن با و زهر سموم بارده تریاق
است و تدهین بدان نیز و حب تخم آن و دهن و شراب و عرق آن در قراباذین ذکر یافت و مخلل پوست زرد آن و مربای آن نیز
مفرح و لذیذ و مقوی معده میباشد و صنعت آن مانند پوست اترج است **ناطف** بفتح نون و الف و کسر طاء مهمله و فاء بفارسی
قبیط نامند ماهیت آن معروف طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و
بجهت منع انصباب سودا بمعده نافع مضر محرورین مصلح آن اشیاء حامضه و مصنوع از شکر آن موافق جوانان و کهلان و پیران
و امزجه بارده و سرفه حادث از حرارت و مصنوع از خشخاش بجهت اصحاب نزله و حرقة البول و مصنوع از عسل موافق
امزجه بارده و پیران مولد صفرا در جوانان و مصدع و مصنوع [illegible] جهت درد سینه و سرفه و ریه حادث از سده
خلطی بلغمی نافع و مصنوع از کنجد کثیر الغذاء و موافق سینه و سرفه و لیکن ثقیل و بطی الهضم و مرخی معده و مصنوع
از گردگان بغایت گرم و معده بلغمی و گرده را موافق و لیکن مصدع مصلح آن خشخاش و ناگاهو و مصنوع از بادام اندک
گرم و سرفه رطوبی را مناسب است **ناگیسر** بفتح نون و الف و کسر کاف عجمی و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین و راء مهملتین
و ناگکیسر نیز مدعو کاف خریده شده میشود لیکن بلغت بنگاله است ماهیت آن درخت عظیم که در بنگاله میشود و بقدر درخت گردگان
و برگ آن نیز بقدر برگ امرود و گل آن بسیار خوشبو و در بوی شبیه بزنگیور و بیک نوع بنگاله کثیر الوجود و عطر گل آن مخصوص زردی
که در میان گل میباشد میگیرند بسیار تند بو میباشد و در صندوق عطریکه آن باشد عطرهای دیگر را همه فاسد و بوی خود می
گرداند از حدت بویکه دارد طبیعت آن گرم و خشک تا آخر سیوم و عطر آن تا چهارم افعال و خواص گل آن صفرا و بلغم و
غائله سموم و ریاح و بواسیر را بهر نوعیکه باشد و کرم شکم و قی را دفع نماید و زنگ رو را صاف و نیکو و خون را صاف و جراحتها را
پاک و باصلاح آورد و حبس خون بواسیر و استیصال جراثه آن بدین قسم که سه مثقال زیره که در میان گل آن میباشد شب
در آب تر خیسانند و صبح صاف کرده قدری قند و یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز پیهم تا آنکه جراثه آن زایل گردد و حکیم
میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که در چند روز به تجربه رسیده که زایل گشت چون زیره آنرا شب در آب تر خیسانند و صبح
آب آنرا صاف کرده بیاشامند باندک نباتی تا چهل روز دانه بواسیر را زایل گرداند و آشامیدن بمقدار یکحبه از عطر آن با برگ
تانبول مقوی باه و لیکن چون بسیار گرم است خطرناک اولی آنست که محرور المزاج مرتکب آن نگردد و طلاء عطر آن نیز مقوی
باه و انعاظ است و چون مغز تخم آنرا کوفته اندک آبی بر آن پاشیده و در خرقه بسته بر چرب بالین شب خوب بمالند تا اندک
روغنی از آن برآید و چون روغن آن کم گردد باز اندک آبی بر آن پاشند بر هم زده و در خرقه بسته باز بمالند و در [illegible]

گرم شوند و در چند روز بهم زایل گرداند و جرب رطب را نیز مفید خصوص که روغن آنرا بران بچکانند که آن جره را العشار ند یا روغن
ازان برآید و یا بطرز روغن بادام روغن از تخم آن اخذ نموده بر جرب رطب بچکانند و فتیل را بان نرم سوده بران بپاشند
در چند مرتبه زایل سازد و **ناخواه** بفتح نون و الف و نون و فتح خاء معجمه و واو و الف و ها لغت فارسی است بمعنی طالب نان
و بفارسی زنیان و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجواین نامند ماهیت آن تخمی است شبیه بانیسون و از زیره ریزه‌تر و اشقر مایل
بزردی و تند بو و تند طعم و با اندک تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و مستعمل تخم آن و بعضی تخم صعتر جبلی دانسته اند و
نیست چنین و بهترین آن زرد مایل بسرخی تازه تند طعم و بوی آنست طبیعت آن در اول درجه سوم گرم و خشک و بعضی آن
در آخر آن گفته اند افعال و خواص آن با قوت مجففه و تریاقیه ملینه و محلل ریاح اعضاء الراس اشامیدن آن جهت فالج و رعشه
و استرخاء و قطور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلاء کمنه و آنچه از چرک و غیر آن الحاد یافته باشد و در گوش جهت ثقل سامعه اعضاء الصدر
والغذاء و النفض جهت درد سینه و دفع رطوبات و تنقیه چرک و لزوجات آن و تفتیح سدد و تقلب قلب و تلیین بطن و تحلیل
ریاح و صلابت کبد و طحال و دفع مغص ریحی و آنچه بسبب دوای سمی شدید النکایه و مسهل قوی مانند ماهو دانه و امثال
آن عارض شده باشد و جهت فواق و قی و غثیان و جشاء دارو و بدبو و تخمه و ریاح و قراقر و هضم طعام و دفع
فساد اشتها و ملت و برودت معده و کبد و احشاء و عسر البول و حصات و مبهی و مسخن احشاء و کبد و گرده و مثانه و مسکن
مغص و مقوی و مسخن معده و کبد باردین و مدر بول و حیض و شیر و عرق و استسقاء المفید ناشتا خوردن آن و
در نان نیز داخل کردن و با عسل و شراب جهت احتباس بول مبرودین و اخراج کرم معده و حب القرع و با سکنجبین
جهت محرورین و جمیع امراض رحم و کسیکه بالقه او اطعمه لذیذ نیابد و کوبیده آن با مغز گردگان سوخته رافع تر حر و ناشتا
خوردن آن رافع سنگ گرده و مثانه و از مجربات شمرده اند و چون در آب لیمو آنمقدار که آنرا بپوشاند و یک شب بالای
آن ایستد بخیساند و خشک کنند و هفت مرتبه تکرار نمایند جهت اعاده شهوت باه مایوسین مجرب گفته اند الزمنه اشامیدن
یک مثقال آن که در یک رطل شیر جوشانیده باشند تا به نصف رسیده باشد با یک اوقیه قند سفید که بالای آن لحوم خورده
شود باعث فربهی با فراط گردد و خوردن و طلا نمودن آن بریدن بالخاصیت موجب زردی البشره و با عسل و ادویه برحجا
و بهق و آثار جلد مقوی فعل انها الحمیات اشامیدن آن جهت حمیات بارده مزمنه کهنه خصوص ربع و نطول آن دافع ناقص
السموم اشامیدن آن با تریاق سموم و نهش هوام و مضرت افیون و جهت ترک عادت آن و نطول آب گرم آن جهت رفع اذیت
عقرب گزیده سریع الاثر و بخور آن با زرنیخ و فرزجه و حقنه آن جهت تنقیه رحم از رطوبات بد بو و تخفیف آن و ضماد آن با نمک و ترمس
و زعفران جهت ورم انثیین الاوجاع والاورام و البثور ضماد آن با سفیدی بیضه مرغ جهت ناف برآمده مجرب و با عسل جهت

ناف برآمده مجرب و با عسل جهت ورم جمیع اعضاء و تحلیل اورام خصوصا باطنی و تمیو ... از مجربات شمرده اند و بدستور جهت
خون منجمد تحت جلد بسعد یابل و بار و عنبها جهت شور لثه المضار مصدع محرورین و اکثار آن مورث ظلمت بصر و زردی
بدن مصلح آن گشنیز و نقل شیر رضعه و بنی جهت انکه محقق این هر دو هست مصلح آن ترس مقدار شربت آن تا سه
درم بدل آن در عنبر النسیمی شونیز بوزن آن جوارش و دستور معمول بر بمودن و دهن و سفوف و شراب و عرق و معجون
آن در قرابادین خرکر یافت و عرق آن که بدستور متعارف عرق کشند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت
فالج و رعشه و امراض عصبانی و عسر تنفس و تحلیل ریاح و تقویت اشتها و رفع بلت معده و استسقا مفید و چون با دارچینی
و گاوزبان عرق کشند در تفریح نایب شراب حمر دانسته اند و روغن آن که بقرع و انبیق مقطر نمایند جهت تحلیل ریاح
و ورمهای مزمن و اورام بارده بهترین ادویه است **فصل النون مع الباء الموحده** **نبیذ** بفتح نون و کسر باء و
سکون یاء مثناة تحتانیه و ذال معجمه لغت عربی است بمعنی منبوذ و بفارسی و بهندی نیز بوزه نامند ماهیت آن اسم جنس جمیع مسکرات
مایع مسکر است غیر از خمر و آن انواع است و عبارت از نقوعات مسکره جاوده است و مراد از آن و مشهور مصنوع از شیئی است
که کوکر بیاید و فقاع قسمی از آن است که از آب انار و سایر میوه ها و حبوب ترتیب دهند و آن مقدار نگذارند که بجوش آید و
مسکر گردد و چون مدتی بگذارند که بجوش آید و مسکر گردد آن هنگام آنرا مضغ نامند و از جمله انبذه است طبیعت مطلق آن
گرم و خشک افعال و خواص آن جمله آن محرق خون و مضعف دماغ و مکدر حواس و مولد سودا و سوداوی مزاجان و صاحبان
اورام سوداویه و طحال را مضر و دستور صنعت آن نزد متقدمین آنست که هرچه از زبیب و خرما و سنجد و سایر میوه ها و یا بسر یعنی
غوره خرما سازند باید که آنرا در دو مثل آن آب یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن برود پس در ظرفی کرده سر آنرا
محکم بسته تا پنج شش ماه بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند و نزد متأخرین آنست که با پنج مثل آن آب بجوشانند تا بنصف رسد
پس بدستور مزبور عمل نمایند و آنچه از حبوب سازند باید که آنمقدار بجوشانند که مضمحل گردد و با آب یکسان شود و باسه وزن آن
هر شیرینی که خواهند از شکر و عسل و دوشاب و امثال اینها آمیخته بگذارند و بعد از یک هفته صاف کنند و بکار برند و جهت تقویت
و اصلاح آن بعضی از ادویه مفرح و مقوی مانند جوزبوا و قرنفل و دارچینی و زعفران و عود هندی و امثال اینها از هر یک بازار
هر ده رطل پنج درم نیمکوفته در پارچه بسته از اول طبخ تا آخر در آن اندازند و آنچه از عسل و شکر و دوشاب و امثال اینها سازند
باید که با سه مثل آن بجوشانند تا دو ثلث بماند و اگر خواهند برای تقویت ادویه مسطوره بوزن مزبور داخل نمایند **نبیذ الزبیب**
بفارسی مویزاب نامند طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر و گرمی آن از شراب بیشتر و مطبوخ آن کمتر و باقوت قابضه افعال
و خواص آن مولد دم متین و مفتح سده و نافع و مسخن بدن و مقوی معده و چون قدری عسل اضافه نمایند گرمی و قوت

قوت قابضه و نفوذ آن در اقطار بدن و التحاق آن زیاده مسکر و مبادله منقی سینه و ریه و لذا اخلاط لزجه و مسخن گرده
و مثانه و محلل ریاح و محرک باه و مدر بول و مخرج فضول و چون حماما و رحین جوشش اضافه نمایند جهت جوع البقر و تقویت باصره و
بدن نافع المضار سریع الفساد و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و محرق خون و مولد امراض سوداویه و احتراق آفات و اورام سوداویه
و طحال و استسقاست **نبیذ العسل** و آنرا شراب عسلی نامند طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و بسیار گرم تر از خمر
افعال و خواص آن محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و پیران و مقوی حواس و جهت امراض بارده و
ضعف اعصاب مانند فالج و رعشه و القوه و استرخا نافع و استعمال آن در فصول و بلدان بارده اشد المضار سریع الاستحاله الصفرا
و مضر محرورین و صفراوی مزاج خصوص صاحبان کبد حار و نحیف البدن و قلیل الدم به تخصیص نشاید آن را ناشتا و مداومت
بر آن طریق ساختن آن عسل و خرما و جزو نان خشک یکجز و جوز بوا و مشرنان قرنفل بسباسه از هر یک نصف عشر آن زعفران
ثلث عشر مجموع را نیکو کوفته در آب بجوشانند تا مستحیل گردد و اثری از اینها نماند پس صاف نموده بقدر عشر وزن صافی آن عسل
اضافه نموده بجوشانند تا دو ثلث آن بماند و یک ثلث بسوزد و استعمال نمایند بعد از رسیدن **نبیذ السکر** که از آب نیشکر و یا قند
و شکر سازند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن رقیق و لطیف تر از زبیبی و با قوت نافذه و جهت گرده و مثانه و
حرقة البول و عسر آن نافع المضار محرق اخلاط صفراوی گرانی و رنجاری و باعث صداع مصلح آن مکیدن سفرجل و انار با شحم
و نبیذ مصنوع از عناب جهت سینه و ریه و گرده و مثانه و فربهی و چاقی بدن نافع و مسهل و موافق ناقهین و صاحبان
سودا المضار مولد حکه مصلح آن چیزهای سرد و تر **نبیذ الفواکه** که از آب میوهای بعمل آورند مانند آب به شیرین و سیب و
امرود و توت و امثال اینها و این بهتر از نبیذ حبوب است المضار مسکر و سریع الفساد و مهیج نفخ و قراقر مصلح آن ادویه
حاره و خوشبو و عسل **نبیذ التمر** که از خرما سازند و آنرا شراب خرمائی نامند طبیعت آن گرم و خشک تر از زبیبی افعال و
خواص آن موافق پیران و بلغمی مزاجان المضار ثقیل و مضر دماغ و معده و امعا و مولد سودا و جذام و خنازیر و
سرطان و امثال اینها زیرا که محرق خون و اخلاط است **نبیذ البسر و البلح** طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال
و خواص آن بهتر از خرمائی و بعد از مویز آب بهتر از سایر انبذه است و قابض و مقوی معده و مدر بول **نبیذ الدبس**
و السیلان که شراب دوشابی نامند و در طبیعت و افعال مانند شراب خرمائی است **نبیذ الارزیه** که بفارسی بوزه
نامند ~~طبیعت~~ و افعال مانند شراب خرمائی است و در مصر مزر و ان شامل نبیذ ذرت و برنج و جو و گندم و سایر حبوب
است طبیعت آن از سایر انبذه گرمی آن کمتر افعال و خواص آن مسهل بطن و مدر بول و قلیل السکر و ضعف باه و باعث
و ساقط کننده شهوت مصلح آن ترویق آن با عسل و طبیخ آن با فاویه المضار مورث سبل و ظفره و مضر ابدان ضعیفه

مصلح آن ماهی تازه و گفته اند آنچه از گندم و و خض سازند محرک اشتهاها و سرخ کنندهٔ رنگ رخسار و سکر قوی یا با عسل محرک باه و
آنچه از جو سازند نفاخ و بیتفریح و مفسد باه و هاضمه است **فصل النون مع الحاء المهملة نحاس** بضم نون و فتح حا و الف و
سین مهمله لغت عربی است و بفارسی مس و بهندی تانبه نامند ماهیت آن از جملهٔ فلزات معدنیه است و معدن آن جزیرهٔ جاپان
و بعض ممالک فرنگ و ایران و بلدان دیگر است و بهترین همه جاپانی است و آن اقسام میباشد آنچه قلمها و شمشها ساخته میاورند
آن سرخ رنگین نرم میباشد و بهترین اقسام است و آنچه تختهای بزرگ عریض طولانی ساخته میاورند بعد از آن است در خوبی او
آنچه اقراص بزرگ ساخته میاورند بدان خوبی نیست و صلب است همچنین آنچه در ممالک فرانسیس و کرمان از ایران میشود صلب
میباشد و آنچه از ور مزیان قریب بسبزوار میشود و در کاشان ~~و بنگاله و بلدهٔ جهان گیرنگر ظروف~~ و اطراف برده از آن ظروف
میسازند و نیز نرم و قریب بجاپانی است و در کاشان و بنگاله و بلدهٔ جهان گیرنگر ظرف آنرا خوب میسازند و نوعیکه در معدن
آن تکون نمیابد و آنرا مس ریخت گویند و عبارت از روی است بعربی صفر و بیونانی طالیقون گویند رنگ آن زرد و درخشنده
میباشد و طالیقون در حرف الطا ذکر یافت و نوعی از گداختن سنگ خالص بهم میرسد بعضی از آن مایل بزردی و اکثر جا ساخ
میباشد و از مطلق نحاس مراد این نوع است و چون مس سرخ آنرا با جسد روی توتیا بگدازند جسمی زرد رنگ حاصل میگردد که
بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع و بهندی پیتل نامند چکش گیر تر و صلب تر از نحاس است و چون آنرا با مقدار خمس
و یا ربع وزن آن روی توتیا بگدازند و در قالبها بشکل اوانی میریزند این را بفارسی ریخته و بهندی بهرت نامند و این
قابل انطراق یعنی چکش گیر نیست و شکسته میباشد و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابران مصنوع آنرا باسم
آن شایع گردانیده اند و مستعمل است و چون مس را با قلعی بگدازند بفارسی سفید روی نامند و چون با قلعی و روی توتیا
هر دو بگدازند بفارسی جام نامند و بهندی کانسه و این شکسته تر میباشد و از فرنگ ظروف ساخته چرخ نموده بسیار سفید
براق شبیه بنقره می آورند و تا تازه و نو است و آب و چربی بدان نرسیده و باستعمال بسیار نیامده و نم و رطوبت بسیار
در آن اثر نکرده بدان صفت میباشد پس میل باندک زردی مینماید و شکسته و قابل گداز نیست و گداخته نمیگردد و مادهٔ
تکون نحاس زیبق و کبریت غیر صافی است و متعلق بسعادت زهره و با شمس و توسط قمر و در یکسال و بیست و پنج روز باتمام
میرسد بگفتهٔ بلیناس و بهترین آن زرد و بعضی سرخ زرد و نرم خالص است و آنچه بغیر این الوان و اوصاف
باشد همه ردی و همچنین بسیار صلب آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و محرق آن با قوت
مدمله و قابضه و حدت حرارت و غسل آن باعث لطافت و کسر حدت و حرارت آن و زهرة النحاس الطف است و در حرف
الزاء المعجمه مع الهاء مذکور شد الضماد الراس چون نحاس را در سرکه چند روز بگذارند و خارا بان سرکه خمیر نموده ضماد

ضماد نمایند در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و اکتحال بان باعث حدت بصر و صلابت اجفان را مفید و چون
موی را بمنقاش طالیقون بکنند و دیگر نروید لا انضاء النقص و شامیدن محلول آن با ماء العسل مسهل ماء اصفر و مساوی استسقا و
بدستور طلاء آن و شامیدن سائیده آن مهیج قی و نیم مثقال آن مخرج مائیت است بیخراوت و جمول سجاده آن باد و بکه در رگ و غیران
مجمع سکر و دوباد آن هم جهت منع استسقی مجرب گفته اند السموم شامیدن سائیده آن به تنهایی و با روغن گاو و با شیر تازه
دوشیده و قی فرمودن مکرر باعث دفع ضرر افیون خورده و شامیدن اشیاء حامضه و لبنیات و لحوم و با مالحه و با تلخ و با چرب
در ظرف مس بقلعی خصوص که زمانی در آن مانده باشد بسیار مضر و در قلعی و ار مدتی گذاشتن نیز مضر خصوصا اگر گرم باشند و سر
آنرا اگر ما گرم بسته باشند و از همه بدتر ماهی است بر همان است که در آن گذاشته گرما گرم سر آنرا پوشیده سبب مانده باشد جهت آنکه
این همه باعث زنجار مس اند و زنجاری بسکر دند و زنجار خود سم است مداوای آن قی فرمودن با شیر تازه دوشیده و او نان و
بعد از آن شامیدن آب گوشتهای چرب القروح و الجروح و الاورام و البثور طلاء نیز معمول آن با عسل جهت اندمال قروح خبیثه
ساعیه و منع سعی آن و خوردن گوشت زاید و معمول آن در عمل جراحات و طلاء آن با عسل مصلح قروح متصله مجتمعه و در ابدان اجلبه
و جهت جرب و حکه و تحلیل اورام و رفع سستی و ماندگی اعضاء مفید و الجه نحاس را سفید و براق گرداند تا فتن صفایح رقیق است
و در ترشی مکرر انداختن خصوصا آب سماق و سرکه و یا شستن شوره بعد از گداختن آن رافع اشیاء مختلفه بدان و انداختن
تخم بادنجان بدان در حین گداز باعث سرعت ذوب است و محرق آنرا زنجار و سنجنج نامند و در حرف الراء مذکور شد و استعمال
و با اشتعال باب در ظرف مسی با آفتاب گرم شده مورث برص است خصوص تکرار استعمال آن و از خوردن توبال و براده آن
و با خوردن طعام و یا شراب در ظرف بقلعی آن خصوصا که ترش باشد و مدتی در آن مانده عوارضی باشد عوارضی توبال و براده
و در زنجفر الحدید عارض گردد علاج آن باشد علاج است و مذکور شد **نحام** بضم نون و فتح حاء و الف و میم بترکی و بفارسی انقوز
نامند ماهیت آن نوعی از طیور آبی است از غاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی و مایل بزردی و
بسیار فربه و اکثر در کنار ابها و خرابها میباشد طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن و بیضه نیز آن غالب و بسیار بدبو و مولد
خون است و مثل چون بیضه باید و بقوی چشم و بدن و محرک باه مضر محرورین و دو بیضه و بدبو کننده بول و عرق و براز مصلح
آن در سرکه پختن و یا باکشنیز الشعیر و فانید و بعد از آن نیز تناول نمودن یعنی پرالحذر است و جهت پیرو و دین و مشایخ مفید
نحل بفتح نون و سکون حاء و لام زنبور عسل است بفارسی مگس عسل و بهندی ماکهی شهد کا مکهی نامند ماهیت آن معروف و در تسمیه
شده و کرمان طبیعت آن در سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن چون بچه پر بر تناور ده آنرا و در سایه خشک نمایند و بلدار هم
آنرا با بوده آرد و گندم که آروره مثقال و شکر نیم مثقال باشد بنوشند در اندک زمانی بدن را فربه میکرداند و مجرب گفته اند و طلاء

رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور و محلل ورم آن است **فصل النون مع الخاء المعجمة** **نخاع** بضم نون و فتح خاء و الف و عین مهمله
لغت عربی است بفارسی مغز حرام و حرام مغز نامند ماهیت آن مغز سفید چرب لزجی است که در میان استخوان فقرات گردن و پشت
و منبع‌ها میباشد برای ترطیب اعضاء و اعصاب و اعصاب اکثری از آن روئیده شده اند و نایب مناب دماغ و نباله مخ دماغ است
و نیز رساننده روح نفسانی ماخوذ و ممد مزاج دماغ با عصاب است طبیعت آن گرم و تر از دماغ و تری آن کمتر و گرمی آن زیاده
افعال و خواص آن طلاء آن ملین صلابات و ضماد آن اکال قروح و خوردن چرک آوردن زخمها و رفع شقاق لب و سایر اعضاء و خشکی
اعضاء حادث از سرما و گرمی بسیار مفید و در سایر افعال قریب بدماغ و غیر لذیذ و بطی الانحدار و لهذا اکل آن غیر محمود مصلح آن نمک
و بالای آن حلاوی‌ها خوردن و بهترین همه الخیر و در ما العمل حیوانات بدن است **نخاله** بضم نون و خاء معجمه مفتوحه و الف و لام مفتوحه
و بالغت عربی است و سبوس نیز و بهندی بهوسی و جوکر نامند ماهیت آن سبوس حبوب است و از مطلق آن مراد سبوس گندم است
طبیعت آن گرمی آن کمتر از آرد گندم خشکیتر از آن و بالجمله گرم و خشک در اول افعال و خواص آن جالی و محلل و منقی اعضاء الراس
بخور جوشانیده آن در سرکه جهت زکام اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آب مطبوخ آن بطریق حسو با شکر و عسل و روغن
بادام جهت تلیین سینه و شکم و اعانت بر اخراج نفث الدم و رفع خشونت سینه و سرفه مزمن و در بوی و ریاح غلیظه و تغذیه ناقهین
بدان نافع و نان آن قابض و مجفف رطوبات معده و ضماد مطبوخ آن در شراب و امثال آن جهت تسکین درد پستان و تحلیل
ورم آن که از انعقاد شیر در آن بهم رسیده باشد السموم و الاورام و البثور ضماد مطبوخ آن در آب برگ ترب جهت تسکین
وجع گزیدن عقرب و ضماد مطبوخ آن با نمک و بدستور خشک کوبیده آن با نمک جهت لسع افعی و عقرب و تحلیل ریاح و اورام بارده
و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت نمله ساعیه و جرب متقرح و قوبا و اورام حاره و ضماد منقوع آن در سرکه جهت حمره و تکمید آن
جهت تحلیل اورام رخوه و اوجاع نافع خصوص که با اندکی نمک ممزوج نموده و در خرقه بسته بدان تکمید نمایند مکرر یک صره بعد از صره
دیگر و نطول نخاله جو جهت حکه و شری و بخور نخاله عدس جهت رفع بول در فراش و حمل و صبیان و بخور نخاله باقلی جهت منع ریختن
شکوفه درختان الاتی المفاصل ضماد نخاله گندم بارد و دهن زیتون و سرکه جهت ضربان مفاصل مفید است **فصل النون**
مع الدال المهمله **ند** بفتح نون و دال بفارسی گشته نامند ماهیت آن دوائی است مصنوع از قبیل بخور و مانند غالیه خوشبو
مخترع آن نجاشیه اند و برای خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزاء آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید حصی لبان
پوست اترج با برگ آن اجزاء مساوی کوفته بیخته با یک وزن تمام ادویه و بعضی دو وزن آنها نبات سفید با گلاب و با آب
مرزنجوش سرشته اقراص و بعضی مانند شمع فتیله طولانی میسازند و در مجالس برای خوشبوی میسوزانند و نیز از عود طرقی
خام با گلاب سوده چهل مثقال و عنبر اشهب چهار مثقال مشک یک مثقال و نبات سفید یک صد مثقال میسازند بعضی مصطگی

معطکی نیز داخل مینمایند و با آب صمغ محلول سرشته اقراص و یا فتیلها ماننده شمع میسازند طبیعت آن گرم وخشک افعال
وخواص آن مقوی قلب و دماغ وحواس منتعش ارواح و محرک شهوت و مقوی معده وکبد و باه ودافع سمیت هوائی
وبائی وطاعون ورافع زکام است شربا وبخورا

فصل النون مع الراء المهملة

نرتیقس بفتح نون وسکون راء وکسر تاء
مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم قاف وسین مهمله ماهیت آن یونس گفته نباتی است شبیه بحنظل در جوف آن
شحم وتخم آن با عفونت طبیعت آن گرم و با خشکی بسیار افعال وخواص آن الاعضاء الرأس وغیرها سعوط آن جهت گزیدن مار
دفع بدبوی بینی وقطع رعاف وضماد آن با روغنها بدر عرق و با شراب جهت گزیدن عقرب نافع

نرجس بفتح نون وسکون راء
وکسر جیم وسکون سین مهمله معرب از نرگس فارسی است ماهیت آن گلی است بسیار خوشبو ودو نوع میباشد یکی را قدحی ودوم را مضاعف
نامند قدحی در میان آن بشکل قدحی و پیاله کوچکی زرد رنگ واطراف آن شش عدد برگهای سفید مایل بتدویر واین را نرگس نر
نیز نامند و مضاعف را ماده و شیرازی ها بعضی زرده و برگهای آن زیاده و بالوان دیگر نیز میباشد مانند بنفش ونبات آن در ساق
وبرگ وتخم و بیخ شبیه به پیاز و کوچکتر از آن و بیخ قدحی را چون بشکل صلیبی شق کنند و غرس نمایند مضاعف میگردد طبیعت آن
در سوم گرم وخشک وبعضی معتدل در گرمی وخشکی وبعضی در دوم گرم وخشک گفته اند وتخم آن در دوم گرم وخشک گفته اند در اول
تر افعال وخواص آن جالی وجاذب رطوبات عمق بدن ومحلل قویا وغاسل الاعضاء الرأس بوئیدن گل آن جهت صداع بلغمی وسوداوی و
تفتیح سده دماغی وازاله نزلات وزکام بارده نافع جهت آنکه محلل قوی است جبرئیل بختیشوع گفته هرکه خواهد در زمستان زکام بهم
نرساند بمداومت بوئیدن نرگس نماید وضماد آن جهت سعفه و منع نزلات ودرور بیخ خشک آن رافع سبل و ناخنه وضماد آن با
عسل جهت تشنج اعصاب حشم الاعضاء الغذاء والنفض اشامیدن بیخ خائیده و یا مطبوخ آن بغایت منقی خصوصا با عسل ومخرج
هرچه در معده جمع شده و منقی رحم ومسقط جنین زنده ومرده والتیام دهنده زخمهای ظاهری و باطنی وچهار درم آن با ماء العسل
مخرج اقسام کرم معده ومسکن اوجاع مثانه ورحم وضماد بیخ آن که سه روز در شیر خصوصا در شیر گاو میش خیسانیده خشک
نموده پس سائیده باشند جهت تقویت باه وسطبری قضیب و بر ماده ون احلیل جهت رفع عنین مجرب و بتنهائی نیز مقوی
باه و معظم ذکر است الجروح والقروح والاورام والبثور ذرور بیخ آن قاطع خون جراحات والتیام دهنده آنها وضماد آن
با سرکه وعسل منقی قروح وکشاینده دبیلات که زود بنضج آیند و با آرد گندم و با شلغم وعسل جهت اخراج پیکان وخار
وامثال آن وتحلیل اورام اعصاب وضماد بیخ آن با سرکه وعسل جهت تنقیه اوساخ والتیام جراحات عظیمه وغایره ووتر و
رباط وعصب مقطوع و با صندل سرخ وگل ارمنی و فوفل واقاقیا وحضض و سفیداب ومرداسنگ جهت ورمهای حاره آلات
المفاصل ضماد آن با عسل جهت دردهای مزمنه اعصاب ومفاصل ونقرس وشکستگی اعضا و نیز ضماد آن ملصق وجسباننده

جراحات عارضه در اعضاء عصبانی است الزاق شده ید حرق النار ضماد آن با عسل جهت سوختگی آتش الزینه ضماد آن با سرکه جهت
داء الثعلب و بهق و آثار جلد مضر محرورین و مصدع ایشان مصلح آن بنفشه و کافور و در همه افعال گل آن مانند بیخ آن مقدار
شربت آن یکمثقال و نیم و روغن گل آن مانند روغن گل مدت چهل روز در آفتاب مرتب نموده و در بین تجربه گل کرده باشند
محلل و مسکن اوجاع سوداویه و ریحیه و رافع صداع ریحی و صداع رطب و سوداوی و دافع دردهای بارده و موافق امراض
عصب و گشاینده فم رحم و مسکن اوجاع آن و مصدع محرورین و تخم آن تا سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه افعال و
خواص آن رشانیدن بیخ رحم آن با شیر تازه دوشیده بغایت محرک باه و ضماد آن با سرکه جهت کلف و بهق و نمش موثر
است نروک بفتح نون و ضم راء و سکون واو و کاف لغت فارسی است ماهیت آن گیاهی است شبیه بلعبت بربری و از آن
بزرگتر و از کرمان آورند ابن الدوله گفته که مخبر صادق بمن خبر داد که در جبال کرمان در جاهائیکه پلنگ باشد در اول
بهار نباتی میروید برگ آن در ابتدا شبیه ببرگ خربزه و چون بقدر شبری رسد شکل برگ آن منقلب گردد و
بنابراین جویان وقت امکان را نشان میکنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن بیخ آن بهمان نشان بیخ آنرا اخذ مینمایند
و گفته اند علامت خوبی و خواص آنست که چون بر بالای دیگ جوشان بگذارند در ساعت از جوش باز ایستد و چون در تنور
اندازند نان را از تنور بر نیارد و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و رنگ اصلی آن سبز رنگ پلنگ ابلق میباشد و نیز از خواص
آنست که چون پلنگ از زائیدن بسیار آزار میباید و بر او دشوار است زادن لهذا این بیخ را پیدا کرده بر آورده میخورد
تا بار نگیرد و از خوردن آن بار نمیگیرد و در بودن آن غده بهم میرسد و از هر مکانیکه پلنگ بیخ آنرا بر آورده خورده باشد
باز سال دیگر از همان مکان بیخ تازه میروید و باز سبز میباشد بخلاف آنچه را پلنگ بر نیاورده که آن سفید است و در
سر گیس آن گاهی بعضی مهر یافت میشود و بعضی گفته اند در شیردان آن و بعضی گفته در فرج و رحم آن و بعضی
گفته اند در ذنب آن تکون می یابد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته تحقیق آنست که در ذنب آن بهم میرسد و باقی خلاف
است و آنرا حجر النمر و بفارسی نروک پلنگ نامند و دستور اخذ آن چنان است که چون قبل از احساس نمایند و در
رحم آن چیزی مانند آب دریابند باید که پوست رحم آنرا ببرند و در جوال اندازند و مدتی نگاهدارند تا آن آب مانند انفحه منعقد
گردد و نروک حقیقی عبارت از این است و طرفیون مصنوع آنرا بانواع میسازند بعضی مانند جو و بعضی مانند گندم باریک
طولانی و این صحیح نیست صحیح همانست که مذکور شد افعال و خواص آن چون دو شعیره تا یک طسوج آنرا زن بخورد و یا فرزجه
سازد و یا بخور کند و یا تعلیق نماید هرگز آبستن نگردد و چون مرد تعلیق نماید مباشرت نکند و اگر نماید با هر زن که مقاربت
نماید حامله نگردد و بخور و تعلیق آن جهت دفع خناق و ریح الشوکه مجرب دانسته اند و طلاء آن جهت رفع ناسور مجرب

مجرب دانسته اند و طلاء آن جهت رفع تا بمقدار شربت آن یک طسوج و زیاده از آن موجب لاغری یا باقراط است و در دست و پشت
آن باعث سرعت ولادت و گفته اند چون با ناصور بندند حجم آن زیاده گردد و ناصور کمتر و کوچکتر شود و تجدید آن باعث رفع
ناصور است **فصل النون مع السین المهملة** **نسر** بفتح نون و سکون سین و راء مهملتین لغت عربیست و بفارسی کرگس و بترکی
قره و بهندی گِد نامند ماهیت آن از جمله سباع طیور و بزرگی جثه و در رنگ قریب بعقاب و مایل بسرخی و منقار و ساق آن دراز
و پر آن مانند پی است و گویند در یکروز زیاده از دو هزار فرسنگ بپرد و از قطع مینماید بدلیل آنکه بچه اثر از عفران آلوده در آشیان
آن میگذارند هنگامیکه او نباشد و چون او آمده بچه خود را زرد مشاهده مینماید بگمان آنکه یرقان کرده در یکروز سنگ یرقان را
از سرانذیب آورده در آشیان خود میگذارد برای رفع یرقان آن بعضی بلاد ایران و روم و ترک و غیره مسافت آن تا سرانذیب
در رفتن و مراجعت از دو هزار فرسنگ زیاده است زیرا که آن سنگ بغیر از سرانذیب جای دیگر یافت نمیشود و در هنگام پرواز
بسیار اوج میگیرد و از مغرب تا مشرق در یکروز سیر مینماید و باز مراجعت میکند و بسبب حرارت مزاج در وقت خواب یک جانب جسم
را گرامی نپوشاند و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمی آورد و قوت شامه و باصره بسیار قوی دارد و بحدیکه
از مسافت بعیده در مکانیکه حیوان مرده باشد در حین پرواز و یا غیر آن اثر او دیده و یا بوی اثر او شمیده خود را بآن میرساند
طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح غلیظه و مفتح سدد اعضاء الراس خوردن گوشت آن رافع
تشنج و اکتحال خون و زهره آن با آب هفت مرتبه و طلاء بر اطراف چشم قالع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم
و سعوط دماغ و زهره آن هر یک بقدر نیم دانگ و بوزن آن قطران و روغن زیتون رافع جذام و جنون و از مجربات
شمرده اند و قطور پیه گداخته آن نیم گرم مکرر در گوش جهت کری قدیم اعضاء الصدر و الغذاء و النفض اشامیدن
پیه آن جهت سرفه و گوشت آن محلل ریاح غلیظه و قولنج امعاء و قاق مسمی بایلاوس و مفتح سدد و مفتت حصاة و
قاطع بلغم المضار ردی الغذاء و غلیظ مصلح آن دارچینی و سرکه و طلاء بیضه آن در سه روز مقوی قضیب الجروح القروح
و البثور و الزینه طلاء خاکستر موی آن رافع جرب و حکه و قروح و طلاء سرگین آن جالی کلف است و رافع ورم گلو که در
بنگاله گهنگا میشود **نسرین** بفتح نون و سکون سین و کسر راء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و نون بعربی و رومی صینی
و بفارسی گل مشکین و در بعضی بلاد گل عنبرین و در اصفهان مشکین چه و بهندی سیوتی نامند ماهیت آن
گلی است سفید و بعضی اوراق آن مایل بزردی و مضاعف شبیه بگل سرخ و از آن کوچکتر و خوشبو و درخت آن شبیه
بدرخت گلسرخ و از آن کوچکتر منبت آن بلاد حاره و در صحراها کثیر الوجود و موسم گل آن از حمل تا اسد و در بعضی بلاد
مانند بنگاله و غیر آن از اقلیم دوم تمام سال گل میدهد و لیکن در ایام بهار و تابستان بیشتر و موسم های دیگر کمتر و عرق آن از

کلاب بسیار کم بو تر جهت آنکه چون بسیار لطیف است بوی آن در حین عرق کشیدن به تحلیل میرود و ضعیف میگردد و از آن نیز
عطر نیز میآید طبیعت آن در دوم گرم و خشک در اول و شیخ الرئیس در دوم و بعضی در سوم گفته اند افعال و خواص آن
ملطف و مفتح و محلل و منقی و مانند یاسمین و نرگس است در قوت و ضعف اعضاء الراس بوئیدن آن مقوی دل و دماغ و
حواس و مسخن دماغ و دافع سردی اعصاب و تر ارات و زکام و سائیده آن در لخلخه باعث خوشبوی آنها و معطس و مفتح سده
دماغی و منحرین (?) و محلل ریاح و رطوبات آن لعطسه و لطوخ بری آن بر پیشانی مسکن صداع و زکام و قطور آن با روغن زیتون
جهت کشتن کرم گوش و تحلیل ریاح آن و دوی و طنین و سنون (?) و مضمضه آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء
اشامیدن چهار درهم آن منقی سینه و جهت اورام ریه و حلق و لوزتین و خفقان بارد و مقوی معده و جگر و موافق
علل جگر و جهت فواق و قی و غشیان و یرقان و قولنج و تحلیل ریاح و یکدرم آن تا چهار درم با برگ آن مسهل قوی محمد بن
زکریا نوشته که در خراسان دیدم که گل نسرین را از یکدرم تا سه درم میدادند اسهال و ادرار قوی میکرد و گلنگبین
آن نیز استعمال تمام مینماید با تقویت دل و تفریح مقدار شربت آن یک اوقیه و ضماد آن مسقط دانه بواسیر و مانع انتشار
داء الفیل الات المفاصل ضماد آن با حنا جهت تقویت موی و ضماد آن در حمام باعث رفع بد بوی عرق و خوشبوی آن و
طلاء آن رافع کلف رخسار و مداومت نیم مثقال خشک آن تا یک مثقال از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی دانسته
اند و انطاکی بجهت این امر هر روز دو مثقال مربی شکری آنرا در کتاب تجربه بیان نموده و از این مربی یعنی گلقند مانند
ورد احمر میسازند و گرم تر از گلقند ورد احمر است و مفرح و جهت خفقان بارد و تقویت قلب بارد نافع و نیز مسهل دانسته
اند چنانچه ذکر یافت و روغن آن که مانند روغن نرگس مرتب نمایند مسخن باعتدال و مقوی دماغ و بالخاصیت رافع ذات
الجنب بلغمی و سوداوی دانسته اند **فصل النون مع الشین المعجمة** نشا بفتح نون و شین و الف لغت عربی است
و بفارسی نشاسته و بیونانی امولن و امولیس (?) نیز نامند ماهیت آن عبارت از گشتگ گندم است که گندم را خیسانیده
تا بحد تعفن رسد و پوست آن منشق گردد که چون بدست بمالند بآسانی از مغز آن جدا شود و مغز آنرا نرم بیس کوبیده
فشرده از صافی گذرانیده اثفال آنرا دور نمایند و صافی آنرا بگذارند تا ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را
اقراص ساخته در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازه خالص غیر متکرج و سیاه آنست طبیعت آن در
آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته اند افعال و خواص آن رادع و حابس و منفخ اعضاء العین مصلح ادویه
عین و مقوی آن و جهت تخفیف قروح آن و دفع جرب و منع ریختن مواد بچشم و اکتحال آن با شیر زنان و با سفیده بیضه
مرغ مسکن حرقت چشم و درد و نرم کننده خشونت اجفان اعضاء الصدر و الغذاء و النفض اشامیدن مطبوخ آن با نبات

بانبات و بارد عن باوام نیمگرم قاطع نفث الدم و خشونت حلق و سرفهٔ حار و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و
اسهال البطن بتخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشند که قوت قبض و حبس آن زیاده میکرد و حب جریره آن مانع نزول
نوازل بسینه و با بیه بر جهت سحج و رفع افراط حمل دوای مسهل و باید که تا کوزن آنرا باسه و یا چهار وزن آن آب
جو طبخ نمایند و احتقان آن جهت قرحه امعا و الاورام حما و آن باسرکه جهت خناق و اورام حاره از بینه طلاء آن
با زعفران جهت تلف السموم طلاء آن باشراب جهت نهش افعی المضار قلیل الغذاء و اکثار آن مقلل منی و مسدد
و دیر هضم و گویند مولد سودا است مصلح آن شیرینها و کرفس و قدر نقل بدل آن نیم معنول و غبار الرحی مقدار
شربت آن از یکمثقال تا پانزده مثقال است **نشاده** بضم نون و فتح شین و الف و فتح راء مهمله و ها ماهیت آن اسم
اجزائی است که از اخشاب بسوهان و رحین سایدن جدا گردد طبیعت آن نشارهٔ هر چیز نسبت باصل آن گرم تر
و خشک تر است مگر آنچه کرم خورده و تعفن یافته و پوسیده شده باشد که یبس آن زیاده و بعضی اگرم تر و بعضی
این را سرد دانسته اند افعال و خواص آن همه آن قابض و جالی الجروح و القروح نشاره چوب کرم خورده پوسیده
شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی زخمها و مدمل آنها و چون با ماء و ای آن انیسون با سرکه خمیر نموده
در پارچه کتان بسته بسوزانند پس سحق نموده بر قروح خبیثه و نملهٔ ساعیه و اکله بپاشند منع تعفن و سعی
و اکل آنها نماید و التیام دهد و نشارهٔ چوب صنوبر با حنا جهت جرب رطب و بخور و تدخین آن گریزانندهٔ هوام و
کشندهٔ پشه و نشارهٔ عاج آشامیدن ربع درهم آن معین بر حمل است و خواص و منافع هر یک بتفصیل در ذیل خشب
آن جا بجا مذکور است **نشغه** بتحریک نون و شین و فا اسم عربی است ماهیت آن گویند بیخ جانی است که بسید مانند و
گویند غیر آن است و آن سنگی است مسکه بر سوراخ مشبکه باشیان زنبور که از سواحل دریای مخا و جده و نواح آن
خیزد و در زیر آب تکون مییابد طبیعت آن خشک تر از نشا افعال و خواص آن قاطع خون و التیام دهندهٔ زخمها
و ملحم آنها خصوصا با شب و در سایر افعال مانند بسد است **فصل النون مع العین المهمله نعام** بضم نون و
فتح عین و الف و میم بفارسی شتر مرغ نامند ماهیت آن مرغیست معروف عظیم الجثه گردن آن بلند شبیه بشتر
و پاهای آن شبیه بپای گاو و ظلف آن مشقوق و رنگ آن اکثر مایل بسفیدی و با تطیور دیگر بسیار پرواز نمی
تواند نمود و بلکه بعنوان جستن و خیز است و بهترین آن بچه است و چندان محتاج باب نیست مگر آنکه آب را بینند بلکه از اشتیاق
هوا آنرا اکتفایت است طبیعت آن بسیار گرم و خشک تا آخر سیوم و تا چهارم نیز گفته اند افعال و خواص آن گوشت آن محلل
ریاح و قاطع بلغم اعضاء الراس و المفاصل و النقرس خوردن گوشت انثی از فرخ جالی القوه و خدر و اوجاع مفاصل و ظهر و

عرق النسا و نقرس و نشاق و امثال اینها و استسقا و جمیع امراض بارده رحم را مفید المضار لطحال و مضر محرورین
مصلحش آب انار و روغن و پیه اکثر از شامیدن باعث سرعت تکلم اطفال و رافع برودت اعضا است و ضماد آن محلل
اورام مزمنه و استسقا و تشنج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال چون بر بدن و پاهای ایشان بمالند
و از خواص آنست که بر بدن شخصی که مالیده باشند اقسام مارها از آن شخص بگریزند و اگر تیز حرکت او شوند بی حس گردند
ابن رضوان گفته چون بیضه اکثر در اول تابستان و آخر بهار بگیرند و در هر موضع که گذارند مار و افعی از آن بگریزند و
چون بوی آن بشنوند غشی آورند سرگین آن رافع کلف و آثار جلد است و خاکستر موی آن رافع الکزاز و از
خواص آنست که از بلع کردن اخگر و آهن تفته و مس تفته متضرر نمیگردد و هضم میکند **نعنع** بفتح دو نون
و سکون حاء و عین مهمله و آنرا نعناع نیز و بیونانی منثی و بفارسی پودنه و شید ازجار خوانند ماهیت آن نباتی
است معروف بری و بستانی میباشد برگ بری آن خشن تر و کوچکتر و بستانی نازکتر و نرم تر و بهترین آن تازه
ابلق بستانی آنست طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن در جمیع افعال قویتر از پودنه
و با قوت مسخنه و مفرح و مقوی دل و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده اعضاء الرئیسه طلاء آن بر پیشانی خصوص
بارده جهت درد سر بارد و سعوط کردن عصاره آن با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیر که در گردن هم
رسد بغایت مؤثر و قطور آن با ماء العسل جهت درد گوش و مالیدن آن بر زبان رافع خشونت آن و خاییدن آن
رافع درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء و النفض و شامیدن عصاره آن قاطع نزف الدم و نفث الدم جهت درد سینه
و پهلو و نضج رطوبات قصبه ریه و سینه و تنقیه آن و چون با سرسیاوشان بجوشانند و بیاشامند جهت وجع فؤاد
و خفقان معدی و تقویت معده و ماسکه و هاضمه و فم معده و تحلیل ریاح معده و آروغ و رفع زحیر و کشتن
اقسام کرم شکم و با سرکه قاطع نزف الدم و آشامیدن دو درم عصاره آن با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان
و قی و هیضه و مشهی و مسکن خفقان معدی و وجع الفؤاد و درد معده و چون با قدری نخود و یا مصطکی بخایند
فواق و خفقان را زائل کند و مقوی دل و مفرح و با زعفران مفید و تقویت باه بخشد و با حب الرمان نیز جهت هیضه
و چون دو سه شاخ آنرا در شیر بمالند مانع انجماد آنست و با سرکه و ترشیها رافع ضرر آنهاست یا اصحاب و بر مستود
بالنبات و امثال آن و سکنجبینات و آب دوغ و اخل بیاشامند و با پنیر تنها بخورند و ضماد آن مسخن و مقوی معده
و مشهی و با آرد جو جهت اورام و فرو نمودن شیر منجمد در پستان و تنهائی جهت بواسیر و با موم نیز جهت ورم انثیین
و درد ران و حمول آن قبل از جماع مانع حمل المضار مولد ریاح و اکثار آن مولد حکه در گلو مصلح آن کرفس بدل آن پودنه

دوست و بابلند ابن اهل فارس و بفارسی مورچه سوار و کوچک را بلدی و کبار پرنده را طیار و بفارسی مورچه پردار نامند
و گفته اند که هرچند بزرگتر شود پرداری شود و طبیعت مطلق آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن با قوت سمیه خصوص
کبار آن الاذن مهر ابن گفته چون مور را در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری و ریاح و طنین است
آلات التناسل چون صد عدد مورچه مقابر را در نیم اوقیه بروغن رازقی و یا روغن زنبق اندا خته سه هفته در آفتاب بگذارند
طلاء آن بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه مایوس و رافع عنین و مورث صلابت و بزرگی آلت و از مجربات دانسته اند
الاورام والبثور طلاء مور مقابر با سرکه رافع خنازیر الزینة طلاء مسحوق آن مانع برآمدن موی چون بار اول قلع کرده
باشند محتاج بتکرار استعمال نیست و ضماد کبار سیاه آن جهت برص بعد تنقیه و ضماد تخم آن با نیمه روغن مسقط
مو و مانع برآمدن آن دانسته اند المضار خوردن آن موجب مغص و کرب و نفخ و ریاح و قراقر مصلح آن عسل و
زیره و چون کسی را بگزد و خصوص نوع بری آن سوزش و خارش عظیم و ورم بهم میرسد مصلح آن مالیدن آن سوده با
سرکه و روغن تلخ و ضماد چوب خیزران با آب و تخم آنرا چون بخورند تحریک ریاح شکم بطرف اسفل بحدی نماید که ضبط آن
دشوار و متعذر باشد مصلح و رافع آن زیره کرمانی الخواص گفته اند چون کسی خواهد که چیزی را در جائی گذارد و مورچه در آن
نرود باید که در وقت گذاشتن چنین نقش نماید و نقش بکشد مورچه در آن نخواهد رفت مادام که درست و یکی از اعدادان نرسد
و از اسرار مکنونه است و از دخان کبریت و قطران و حلتیت و زهره گاو و سرگین بز گریزد **منوص** بضم نون و میم و سکون
واو و سین مهمله جمع منس است ماهیت آن حیوانی است بمقدار شغال و صورت آن شبیه به دلق و رنگ آن مایل بزردی
و با خطوط سبز و سر آن کم و موی بسیار چرب بحدی که مظنه آن شود که گویا چرب کرده اند و منوست علتی است که در شتر
بهم میرسد بنابر مشارکت در این وصف مسمی بدان گشته و مرغ و موش را صید کنند و در هنگام مستی صدای آن شبیه
بصدای گربه کرده و در وقت غیر مستی بهنجی و ترکی و ترکان ماوراء النهر الاکنجه گویند و در بلاد مرو نیز یافت می شود افعال
و خواص آن امراض الراس سعوط خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون و اکتحال زهره آن با سفیدی بیضه
مرغ رافع و معه الزینة طلاء سرگین آن با خردل رافع داء الثعلب و طلاء پیه آن و بدستور موی سوخته آن با روغن
رافع بهق سیاه و حرب الخواص ارسطو گفته چون آفتاب در بیت خود باشد فی بلاشد چشم راست آنرا گرفته در خرقه کتان بسته
بر صاحب حمی ربع تعلیق نمایند رفع حمی او کرده و چون چشم چپ آنرا ببندند حمی باز عود نماید و مفارقت ننماید **فصل**
النون مع الواو و نوقدس بفتح نون و واو و الف و کسر راء و سین مهملتین لغت یونانی است و بعربی آنرا شجرة القدس
و سواک العباس و سواک المسیح نامند ماهیت آن نوعی از قثا است شاخهای آن باریک و بلند تا به ذرعی و برگ آن ریزه

مسدد است و جمیع اجزای آن مر عنب بازنب شبیه به لشه و گل آن زرد و خوشبو و طعم آن تند و خار آن تیز مانند سوزن و صمغ آن مایل بسفیدی
و سرخی و در روم و حلب کثیر الوجود و نبات آن اجام طبیعت تخم آن در دوم گرم و خشک و بیخ آن در سوم و این قویترین اجزای آنست
افعال و خواص آن مجفف و قابض اعضاء الصدر آشامیدن عصارهٔ آن جهت قرحهٔ ریه و ذات الجنب بعدیل السموم تخم آن رافع سموم
قتاله و مقاوم آنها مضر گرده مصلح آن قند و گفته اند مصلح آن بندق است مقدار شربت آن یک مثقال الاعصاب ضماد بیخ آن
در التیام جراحات اعصاب مجرب دانسته اند و لهذا آنرا شجرة العصب نامند و طبیخ شگوفه و سائیده جرم آن و همچنین صمغ آن در التیام
عصب ضعیفتر از بیخ آن و آشامیدن و ضماد کردن آن نیز جهت درد عصب و کوفتگی اعضاء و از جای بیرون رفتن و شکستن آن
و قطع نزف الدم موثر و طبیخ نبات و گل آن قایم مقام صمغ آنست **نوشادر** بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم
دال و راء مهملتین لغت فارسی است و بهندی نوساده و بفرنگی سال ارمونیک نامند و نزد اهل صنعت موسوم بعقاب و کبریت
الدخان و ملح النار و سلاليوس نیز است ماهیت آن چیزیست سفید شبیه بشورهٔ قلمی و اصناف میباشد از معدنی و مائی
و مصنوعی معدنی آنرا معدن بلاد حاره مانند حبشه و زنج است و قطعهای آن مانند شوره و مائی آن آب چشمه ایست که چون
دست بدان زنند کف کند و از جوشانیدن آن قطعهای سفید بر روی آن بسته گردد و الطاکی گفته در نواح اصفهان آن چشمه
موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و این هر دو صنف عزیز الوجود اند و مصنوعی آنرا از قازورات و کثافات
متعفن و التصعید بعمل میاورند و احیانا قلیلی در کورهٔ آجرپزی که از قازورات آنرا طبخ نمایند نیز بهم میرسد و این قبل از تصعید اکثر رنگ
آن اغبر میباشد و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شورهٔ قلمی میگردد و چون سفید صاف شفاف آنرا با مثل آن زاج زرد لاری
و عشر آن زنگار تصعید کنند سرخ میگردد و در مصر و روم و ملتان شنیده شد که قازورات و کثافات و سرگین حیوانات را جمع نموده
و مانند خشت خام اقراص ساخته خشک کرده در کوره بر هم چیده و بالای آنها خشت های پخته راده و ده و ایستاده سر آنها را
بر هم تکیه داده آتش میدهند و آنچه بران خشتها و بر اطراف و بالای کوره صعود نموده منعقد میگردد و بعد از سرد شدن اخذ
مینمایند طبیعت آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک افعال و خواص آن ملطف و جاذب از عمق بدن بظاهر و مفتح و قاطع
نزف الدم همه اعضا اعضاء العین اکتحال آن جهت التیام قرحه و رفع دمعه بارده مفید الفم غرغرهٔ آن با آب سداب جهت زلوی در
حلق مانده الصدر آشامیدن آن رافع حرکت سینه و طلاء آن جهت خناق السموم چون آنرا با مثل آن حنظل انسان تصعید
کنند آشامیدن یک مثقال آن در رفع سم مطلق سمیات مجرب دانسته اند و از اسرار مکتومه است الطحال آشامیدن آن رافع
طحال الجروح و القروح ضماد و ذرور آن مجفف قروح و حابس نزف الدم آنها و جروح و رافع جرک آنها الزینة طلاء آن با روغن
تخم مرغ رافع برص و با عسل جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و با روغن کنجد جهت جرب الخواص با شیدن آب محلول آن که در جاها

جای نمناک گذاشته حل کنند و یا باسرکه طلا نمایند و بدستور بخور ان باعث گریختن مار و هوام است از ان مکان و چون محلول آنرا بر
کاغذی نقش کنند و در اطراف خود گذارند هوام قریب بدان نگردند المضار سدر و هم آن کشنده است مقطع احشا مداوای آن
قی نمودن بشیر روغن و اشیاء و امراق دسمه و اطعمه چرب خوردن است و سایر تدابیر زرنیخ و زنجفر خورده **فصل النون مع**
الهاء نهنها بفتح نون و سکون ها و فتح هم و الف ماهیت آن اسم نبطی درختی است کوهی ساق آن مربع و بقدر یک قامت و با
زغبی مایل بزردی و شکوفه آن بعضی مایل بسفیدی و بعضی مایل بسرخی و میان آن تهی و عمیق با عطریت و برگ آن بعضی مستدیر و
بعضی دراز و بی ثمر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی و مفرح اعضاء الراس بوئیدن آن جهت سده نزلات
و زکام و بدستور بخور آن النفض و الصدر اشامیدن آن بالفرح و مقوی قوی و رافع خفقان و مدر خون و فرزجه آن منقی رحم و بشو
کننده آن السموم با سرکه رافع همه سموم الزینیه اشامیدن خیسانیده آن با مویز و بعد از آن مداوم خوردن مسمن بدن الخواص
چون یکدرم آنرا با هفت عدد دانه گشنیز در پارچه کبود و حالیته در چاه اندازند در تابستان باد سرد وزیدن گیرد و چون در حریر
سرخ پیچیده بر بازوی چپ بندند رفع سحر و چشم بد کند بالخاصیت **فصل النون مع الیاء المثناة التحتانیه نیده** بفتح نون
و سکون یاء و فتح دال مهمله و بلغت مصر سبت بفارسی سمنو نواه و سمنی سیاه نیز نامند ماهیت آن از اغذیه معروفه اکثر بلاد است
شیرین و لذیذ میباشد و دستور صنعت آن آنست که گندم جید را صاف نموده در آب میخیسانند و بر تخته و یا خانچه چوبی و غیر آن پهن
مینمایند بضخامت سه چهار انگشت و پارچه کرباس پاکیزه بر ان می اندازند و هر روز بر ان آب میپاشند تا آنکه ریشه بر آورده
سبز گردد و چون بمقدار چهار پنج انگشت رسید آنرا بریده کوبیده و آب آنرا فشرده صافی نموده بدستور قدیم آب
صافی آنرا در دیک میکنند و با آتش ملایم طبخ میدهند و قطعات یخ بدفعات در ان می اندازند و طبخ میدهند تا غلیظ و شیرین
گردد و بدستور جدید که بالفعل معمول میان عوام آنست که آب صافی آنرا با سه چهار وزن آن ارد میده خالص در دیک
بزرگی طبخ مینمایند بملایمت تا آنکه نضج یابد و طعم خامی آن برطرف شود و بعضی مغز بادام و پسته و گردکان درست غیر کوبیده
و بعضی درست با پوست در حین طبخ داخل می اندازند و بعضی بی پوست نیز و بعد از کمال نضج زمانی سر آنرا مستحکم نموده
دم داده در ظرف بر میاورند و تناول مینمایند بسیار لذیذ و شیرین میباشد و عورات اکثر بلاد و این را بطهارت
و پاکیزگی و حسن عقیده و خضوع و خشوع تمام بنیاز حضرت سیدة النساء صلوات الله علیها مرتب مینمایند و بعنوان تبرک
از برای اهالیان و محبان او شان جابجا میفرستند طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل افعال و خواص آن
مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت رفع صعود بخار بدماغ و مالیخولیا و سرفه
خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسمین نافع المضار ثقیل و دیر هضم و مسدد و اکثار آن مورث تبهای مرکبه و ابخره

باوام وگرگان وابسته چران اند از نیذ زبون و ثقیل تر مصلح آن سکنجبین و کاسنی است **نیطافلن** بکسر نون و سکون
یاء و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و کسر لام و یا ماهیت آن صاحب بعضی گفته از جمله ینبوعات و غیر نیطافلن است و برگ اجزای
آن منجمد و برگ میباشد و برگ آن شیر دارد و بغایت مجفف بلیغ و بی حدت افعال و خواص آن طبیخ آن جهت درد جگر و
استسقای بواسیری و ضماد آن جهت خنازیر و عرق النسا و مفاصل و تحلیل صلابات و دواحس مفید و عصاره بیخ آن سم
قاتل مقدار شربت آن تا سه ابولوسات است **نیل** بکسر نون و سکون یاء و لام لغت هندیست و اسم العربی نیلج نیز نامند
ماهیت آن اقراص و حبوبی است آسمانی جونی تیره رنگ مصنوع از عصاره نباتی و اکثر از هند و گجرات و ته‌ته مشهور بنواح
نواحی آن باطراف می برند و اسم از درخت نیل که اسم اعظم نامند بعمل میاورند و نبات آن در کتب مذکور شده و بیان اختلاف
آنکه بعضی وسمه و نیل را یک چیز دانسته اند و بعضی غیر یکدیگر و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان
و ساق آن منشعب بسه شعبه نازک و برگ آن شبیه برگ کبر و تخم آن ریزه مایل بسرخی شبیه بتخم خرنوب و از آن ریزه
تر و بری آن مانند بستانی و خشونت آن زیاده و سیاه تر و بی تخم و بهترین آن صافی تیره رنگ لاجوردی است که بهندی
نیل بیانه نامند جهت آنکه در قصبه بیانه که قصبه‌ایست از توابع شاهجهان آباد بعمل میاورند و در هیچ جای دیگر بدان خوبی و صفا
و رنگ نمیشود لیکن از ده دوازده سال که صاحبان انگریز متوجه شده در بنگاله و صوبه عظیم آباد و بنارس بلکه تا لکهنو
بیشتر کشت و کار درخت نیل کرده و جا بجا کوتهی‌ها برای تیار ساختن نیل بنا کرده اند تیار میکنند بسیار خوب و رنگین مثل لاجورد
و بهتر از بیانه میشود و بر جهازات برای تجارت میبرند و از برگ همین زخشک کرده مردمان خضاب میکنند همین وسمه
است خوب سیاه میشود و گویند در خورجه که متصل اکبرآباد است بسیار خوب نیز میشود و اکثر تجارها از آنجا خریده باطراف
میبرند طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل افعال و خواص آن محلل و مجفف و رادع و
قاطع نفث الدم و نزف الدم قوت تجفیف بستانی آن زیاده و بدون لذع و بری آن را قوت تجفیف اقوی و با حدت و
جاذب از اعماق بدن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض اشامیدن آن بقدر چهار شعیره به تنهائی و یا بادویه مناسبه
جهت سرفه شدیده اطفال که از شدت آن قی کنند و درد سینه و گرده و ریاح غلیظه و نیز با ادویه مناسبه جهت قرحه
ریه و شوصه سوداویه و با گلقند خواه هندی و خواه کرمانی آن جهت وحشت و هموم و خفقان و با سکنجبین جهت سپرز
خصوص بری آن و با خیار شنبر جهت استسقا و عصاره آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند و بر ناف اطفال
بمالند اسهال نماید چون نیز ها را ایشان بمالند بول بسته را بگشاید الجروح و القروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ
و نمله و التیام جراحات کهنه برای شدت جذب و حدت آن و طلاء محلول آن در آب که گرم نموده باشند جهت تسکین وجع

وجع بواسیر موثر و با هموزن مرداسنگ و قدری روغن گل سرخ ضماد جهت اکله از مجربات اما باید که قبل از طلا موضع
را باب بادرنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر متقرح بعدیل و جهت اندمال جراحات در ابدان صلبه
بستانی آن بهتر و جهت قروح نیز برای تجفیف و قلت جذب و حدتیکه دارد و جهت قروح کهنه با عسل و جراحات عصب
و حرق النار و برای آن بادارو شیلم جهت اخراج خار و پیکان از زینته جالی کلف و بهق و برص و داء الثعلب نافع خصوص
محرق آن الاورام و البثور ضماد آن جهت تحلیل ورم رخو و کل اورام و ابتدا و جهت جراحات مضر به مصلح آن عسل
مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن آرد جو و ثلث آن ماهیتا است و دستور اخذ رنگ آن است که بکوبند و در
آب یک شبانه روز بگذارند پس ته نشین آنرا بگیرند و در جی کنند و بر از آب نمایند و در زیر آن آتش ملایم کنند و بر هم زنند
تا کف بر سر آورد و کف آنرا بگیرند و استعمال نمایند در رنگ ثیاب و غیرها **نیلج** بکسر نون و سکون یاء و فتح لام و جیم لغت عربی
نیل است و بعضی غیر آن دانسته اند ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ صعتر و برروی زمین مفروش و در حوالی
دربند شیروان کثیر الوجود افعال و خواص آن اقراص معمول آنرا جهت بیاض چشم بعدیل دانسته اند **نیم** بکسر نون
و سکون یاء و میم لغت هندیست گویند اصل آن نینب بوده که بنا بر قاعده مقرره در الفاظ فارسیه هرجا که نون با باء موحده
ساکن جمع شود باء را با میم بدل کنند مانند دنب و سنب و باء را با میم بدل کرده و برای تخفیف نون را حذف کرده دم و سم
شده در اینجا نیز همین عمل نموده نیم گشته ماهیت آن درختی است عظیم هندی معروف و مشهور برگ آن باریک و
مشرف و نازک و اندک از برگ انار بزرگتر و تشریف آن زیاده و گل آن در خوشه و وسط گلها زرد و اندک با عطریت
و خوش منظر و ثمر آن بقدر سنجد بسیار کوچکی یعنی مدور اندک طولانی و رسیده پخته های آن زرد رنگ و تلخ با اندک شیرینی
و محتمل که اینکه حکیم میر محمد مومن رحمت الله تعالی در تحفه نوشته اند که اهل اصفهان سنجد گرجی و در مازندران کنار نامند و در
بعضی بلاد معروف بدرخت تور است چندان اصلی نداشته باشند زیرا که نیم در غیر بلاد هندی نشود و مستعمل اکثر برگ تازه
آنست طبیعت آن نزد اهل هند سرد در اول و خشک در دوم و تر بعضی در اول گرم و تر و نزد بعضی معتدل افعال و خواص آن محلل
و منضج اعضاء الراس بخور برگ مطبوخ آن در آب جهت درد گوش و اوجاع مفاصل و قطور عصاره برگ تازه آن به تنهایی
و یا با عسل در بینی مسکن صداع و در گوش مسکن وجع و مصلح جراحات و بلع آب رفتن از آن و مضمضه با آب برگ تازه
آن و یا با آب مطبوخ آن جهت تقویت لثه و درد دندان نافع اعضاء النفض اشامیدن آب برگ تازه مطبوخ آن و یا آنکه
برگ آنرا سائیده و گرده نانی پخته در آب اندازند و آب آنرا سه شبانروز بیاشامند جهت تحلیل ریاح و رطوبات معده و
التیام بثور جای آبله و تصفیه آنها و اشامیدن آب مطبوخ پوست بیخ آن بقدر دوازده مثقال با رجیض بسته شده و اشامیدن

ثمر آن یک مثقال جالینوس استعمال فرموده و حکیم میر محمد مؤمن در مجربات خود نوشته که ثمر آن گرم و تر و ملین بطن و رافع جذام است
الاورام والبثور والدمامیل ضماد برگ کوبیده گرم نموده آن و بدستور ضماد پخته آن بدین نحو که در ظرف سفالی کرده و ظرف
دیگر بر سر آن گذاشته و اطراف آن را بسته بر آتش کمی گذارند که به بخار طبخ یابد و یا آنکه در برگ بید انجیر و یا برگ تنبول بسته در زیر
خاکستر گرم طبخ نمایند جهت تحلیل اورام حاره رطبه و بارده و نضج دمامیل و تنقیه قروح والتیام آنها و تسکین اوجاع و امثال
اینها نافع و ضماد سائیده آن با اندک نمک سنقی قروح خبیثه و خورنده گوشت فاسد و بدستور با گرد شکر سرخ تیره مایل
بسیاهی است اکال قروح و جروح است و چون فتیله آلوده در دهن زخم گذارند گشاده گردانند و چون در جوف آن فرستند
تنقیه آن نماید خصوص که بر بالای آن زخم برگ سائیده گرم کرده و یا مطبوخ به نحو مذکور بسته باشند و چون قروح و جروح تنقیه
تمام یافتند و خواهند ملتئم سازند باید که بی نمک استعمال نمایند و مرهم و دهن آن نیز جهت اکثر قروح و جروح و سوختگی
آتش نافع و بعضی روغن آن را مناب روغن شیخ صنعان دانسته اند و صنعت آن مرهم و حلوای برگ آن در قرابادین
کبیر ذکر یافت و عرق یا پوست درخت بسیار کهنه آن که نیم کوفته هر مقدار که خواهند و با ربع وزن آن شکر سرخ که بهندی
گر نامند اما صاف خالص باشد و ده وزن آن آب بخیسانند و روزها بآفتاب و شبها در سایه گذارند تا بیست و یک روز پس
عرق کشند بدستور مقرر روزی دو توله تا چهار توله آن را بیاشامند و از عقب آن بفاصله یک دو ساعت نان با روغن گاو
تازه بخورند تا بیست و یک روز یا زیاده بحسب حاجت و مرض و از نمک و ترشی و ماهی و بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه
و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و نقرس و استسقا و نزول آب در هر عضو که باشد و قروح مجاری بول و جذام و قروح خبیثه
و ساعیه و جرب متقرح و قوبا و امثال اینها نافع و بدستور آشامیدن نقوع مذکور جهت امراض مزبوره روزی یک دو توله بدستور
و مراعات پرهیز **نیلوفر** بکسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فاء و راء مهمله معرب از نیلوپهل هندی
است زیرا که نیل بزبان هندی بمعنی آب و پهل بمعنی ثمر است و بیونانی نمفا و بعربی کرنب الماء و حب [illegible] العروس
و بزبان بنگاله سیلا و کوئین نامند و بمصری آن را بمصر عرائس النیل گویند ماهیت آن گلی است نباتی که در غدیرها و آبهای ایستاده
که بهندی جهیل و تالاب نامند در ایام گرما که موسم بارش آن دیار است بهم میرسد ساق آن نرم و مجوف طولانی بقدر
عمق آنها تا بدر قامت و برگ آن عریض و بر سطح آب مفروش و گل آن بیرون و از آب و الوان میباشد سفید و نیلی و سرخ
ارغوانی و بنفش و زرد و رنگ سبز و لیکن زرد رنگ آن کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد از آن نیلی و بعد از آن ارغوانی
و بهترین همه سفید و نیلی است و برگهای گل آن طولانی با قیمی سخت و در میان آن زبرها و بعد ریختن گل آن ثمری بقدر سیبی یا بزرگ تر
و در جوف آن تخمهای کوچک سیاه که با لزوجت میباشد بهم میرسد و بهندی آن مایل بسرخی و بیخ آن بعض شبیه بزردک

برزوکی طولانی سیاه و بعضی مدور و تلخ طعم خشبی و این را بهندی ساکلی نامند و بعضی مردم بجنبه میخورند و بعضی گفته اند نیلوفر بری
نیز میباشد طبیعت جمیع اجزاء آن در دوم سرد و تر و گل آن از همه الطف و از بنفشه در سردی و تری زیاده و بیخ آن گرم و خشک
و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلق آن گل آنست و اکثر مستعمل و قوت آن تا یک سال باقی میماند افعال و خواص آن
مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی اعضاء الراس والصدر بوئیدن گل آن مقوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن
و مسکن صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سعال و نزله و خشونت سینه و سرفه حار و قروح ظاهری
و باطنی حادث از ادویه حاده است و چون تعدیل آن بازعفران و دارچینی کرده باشند جهت تقویت دل و خفقان موثر و
نگاهداشتن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق مجرب و نطول گل آن بر سر مسکن حرارت آن اعضا
النفض و الحمیات آشامیدن گل آن و بدستور بیخ آن حابس اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و مجمد کننده آن و
مسکن شهوت باه و مانع احتلام خصوص با شربت خشخاش و یا جوارش عود شیرین و آشامیدن گل آن به تنهائی و یا با مطبوخ
ناسبه و یا با عرق آن جهت جدری و حصبه و بعد از بروز نه روز قبل از آن جهت آنکه مانع بروز است و نیز مسکن حرارت قلب و کبد
و حمیات حاره حاده است مضر مثانه مصلح آن نبات و عسل و مضر باه و مصلح آن لعوبات و عسل مقدار شربت از جرم آن تا سه درم
و در مطبوخات تا بیست مثقال بدل آن بنفشه و یا خلاف و یا خطمی سفید و بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و قروح امعا
و سیلان منی و ضماد آن جهت ورم معده و مقعده و مثانه و ورم طحال و مقعده از زینه ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوص
بیخ سیاه آن و با زفت و یا با عسل جهت داء الثعلب و نطول آن با سرکه جهت اورام حاره مقدار شربت آن از یکدرم تا سه درم و
اکثار آن مضعف باه و تخم آن مضعف باه و مجمد کننده منی و آشامیدن آن جهت رفع سیلان رطوبات جاری از رحم و ضماد آن
جهت نزف الدم و ورم مثانه و نوری و حیض نافع مقدار شربت آن تا سه درم است شراب نیلوفر ملین طبع و جهت صداع حار و تبهای
حار و تبهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و خشونت سینه نافع صنعت آن بگیرند نیلوفر تازه یکرطل و در چهار رطل
آب بخیسانند و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یک من قند سفید بقوام آورند و اگر نیلوفر تازه نباشد ربع و یا نصف وزن آن از
نیلوفر خشک مرتب نمایند عرق نیلوفر صداع حار و تبهای صفراوی و حمیات دقیه و جدری و حصبه و سرفه حار و ذات الجنب و
ذات الریه و خفقان حار را نافع صنعت آن بگیرند گل نیلوفر تازه و یا چهار وزن آن آب خالص شیرین در قرع و انبیق مقطر
نمایند و بعد سرد شدن در شیشه و یا صراحی جست روی لوتا نگاهدارند و عند الحاجة بقدر مطلوب بیاشامند و اگر تازه
آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند

باب بیست و ششم در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است

فصل الواو مع الالف

واق بفتح واو و سکون الف و قاف ماهیت آن اسم مرغی است

آبی که در کنارها بهم میباشد تیره مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سر آن سیاه و در کله آن چهار عدد موی مانند کاکل رسته و در
غایت سفیدی و نرمی و در بلندی قریب بشبری و تیرکان با زلف چهار جمع نموده بر سر میز شده و آن مرغ را در تنکابن اوین نامند
و از چهار کوچکتر و اکثر صید آن ماهی است و چون بکمال خود رسد صدای آن واق واق باشد طبیعت آن در دوم گرم و
در اول خشک افعال و خواص آن گوشت آن محلل ریاح و سهولت آن از طیور دیگر کمتر و رافع فالج مطلقا حتی بخور پر آن
و درد زانو و کمر را مفید و روغن آن جهت فالج و امراض عصب نافع و گوشت نمک سود آن جاذب خار و پیکان و زهره آن
جهت رفع بیاض چشم و بهق مفید است المضار محرور مصلح آن فواکه حامضه و سکنجبین ساده و پختن در آب
و بریان نمودن آن با روغن بادام و یا کنجد و یا کشنیز و نانخواه مطیب نمودن است

فصل الواو مع الجیم

وج بفتح واو و جیم و انبر اعود الوج و بیونانی اقورون و بفارسی اگر ترکی و بهندی بچه نامند ماهیت آن نباتی است
که در قوت قریب بایرسا است و در اکثر بلاد میروید ماننده بردی و بفارسی و بفارسی سوسن زرد گویند برگ آن از برگ نرگس
درازتر و عریضتر و با خشونت و انبوه و ساق آن بلند و گل آن شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مایل بسرخی
و بیخ آن گره دار و بعضی به بعضی اندک پیچیده و کج شبیه بسعد و رنگ آن مابین سفیدی و سرخی تند طعم با حرارت و حرافت
و تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قریب بقوت زراوند و ایرسا است و اقسام میباشد بهترین آن نهمه سفید بزرگ
خوشبوی پاکیزه بیگره است و مستعمل بیخ آن و جالینوس گفته که خوشبو نیست و در سنبله میرسد طبیعت آن در سوم
گرم و در وسط دوم خشک افعال و خواص آن ملطف و جالی بیلغاء و مفتح و قاطع بلغم محلل ریاح و تریاق سموم ایضا لصداع
والراس والقذاء اشامیدن آن خصوص با مصطکی جهت تنقیه دماغ از سایر فضلات و جهت فالج و خدر و استرخاء لکنت
زبان خصوص خاییدن آن در دهان نگاه داشتن باعث سرعت تکلم اطفال است چون با ایشان اندک اندک بخورانند نیز جهت
رفع ثقل زبان و در دود هان بعدیل و اکتحال آن جهت رفع بیاض و غلظت قرنیه و جلاء بصر و ظلمت عارض از رطوبات نافع
خصوص عصاره تازه آن و نیز اشامیدن آن جهت تقویت قوت حافظه و تجفیف رطوبات اعصاب و دماغ و معده و تنقیه
آن و تصفیه خون و صفرا و درد سینه و پهلو و سرفه بارده و تقویت معده و جگر بارده و هاضمه و تحلیل ریاح معده و امعاء و
درد جگر و امعاء و سپرز و مغص و سحج امعاء و تقطیر البول رطوبی و تفتیت حصات و تسخین گرده و تقویت باه و زیادتی آن
و ادرار بول و حیض است و ضماد آن جهت فالج و تشنج بلغمی و خدر و اوجاع مفاصل و ورک و رحم و تحلیل ریاح و صلابت طحال
نافع و رافع کبر آن و فرزجه آن با شیر ماویان و زعفران جهت اعانت بر حمل و حلبوس و رطبیخ آن جهت درد رحم و سموم
اشامیدن آن جهت سموم مشروبه و ضماد آن جهت سموم ملذوعه و بالجمله همه امراض بارده و مبرودین و مشایخ را مفید

مفید و مضر بسر مصلح آن رازیانه و محرق خون محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن در طرد
ریاح و امراض کبد و طحال بوزن آن زیره کرمانی و ثلث آن ریوند چینی و در امراض باه و اوجاع و غیرها نانخواه و نیطول و نیز
تخم ارمنی گفته اند و ایضا ربع وزن آن قرنفل و جوزبوا و بجهت الزینة آشامیدن آن نیکو کننده رنگ رخسار و بدستور
ضماد آن جهت بهق و برص نافع الاورام والمفاصل ضماد آن جهت اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل بارده و بهق و برص
و فتق و امثال اینها نافع و جوارشن و دهن و سفوفات آن در قرابادین مذکور شده و مربای آن جهت فالج و صرع و ضعف
معده و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع و معجون آن جهت نشف رطوبات و دفع نزلات و مقعده نزول آب در چشم
و رفع خیالات باطله و بلغمی مزاجان و تقویت معده و تجفیف رطوبات آن مفید و هر دو نیز در قرابادین ذکر یافتند

فصل الواو مع الدال المهمله ودع بفتح واو و دال و عین مهمله ماهیت آن از جمله اصداف و از حیوانات است اصنام و
اقسام و اشکال مختلفه میباشد آنچه دراز و پیچیده است بفارسی کچک و در دیلم کلاجک و باصفهانی کس گربه و بهندی کوڈی و نوع
کوچک آنرا بشیرازی گوش ماهی خوانند و بهندی گهونگا و پوست آن زیاده از سایر اقسام و در دریا و زمینهای نمناک نیز
بهم میرسد و بهترین آن بحری آنست و شیخ بهن و پیچیده بود طبیعت آن سرد و خشک و خشکی آن زیاده از سایر اصداف افعال
و خواص آن مدر مائیت و جالی و جهت عسر البول و حصات نافع و ضماد سوخته آن جاذب پیکان و خار و ناشف رطوبات اعضا
بظاهر و طلاء سائیده کوڈی زرد بر پشت زنان باعث ادرار بول و رافع احتباس آن و محرق آن در همه افعال مانند شیخ و جالی
و گرمی و خشکی آن زیاده و رادع العین اکتحال آن جالی بیاض عین و باعث حدت بصر الزینة و الاورام و غیرها ضماد آن جالی بهق و
برص و قوبا و ناشف رطوبات اعضا و محلل اورام رخوه و جهت اصحاب جنین نافع و مالیدن سفوف محرق خشک آن ممسک اوجاع
بارده و محلل اورام بلغمیه و ضماد محلول آن در آب لیمو محلل اورام و با قلیلی نوشادر رافع جمیع آثار جلد الافرن کوڈی زرد را
سوخته آنرا سائیده در گوش بقدر نیم ماشه اول انداخته بعده قدری آب لیمو اندازند چون بخورد وجع گوش و سنگینی
دو سه وضع که بعمل آرند دفع خواهد شد و آشامیدن مسحوق غیر محرق آن با سرکه مقدار ربع درهم با شراب ابیض جهت قرحه
امعا و منع تولد آن قبل از تعفن المضار بضرر به مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم است فصل الواو مع الراء
المهمله ورد بفتح واو و سکون راء و دال مهمله بلغت عربی اسم جنس گلهای خوشبوی اشجار است و بعربی جل معرب گل
نامند و از مطلق آن مراد ورد احمر بستانی است که بفارسی گل سرخ نامند و آن اقسام میباشد از سرخ و خوش رنگ
و خوشبو و سرخ و کمرنگ خوشبو و زرد و صندلی و سفید و هر یک بری و بستانی میباشد و هر واحد بنامی مخصوص و بستانی
هر یک اکثر مضاعف و بری آن نیز مضاعف است ورد ابیض بری ماهیت آن بزرگتر از نسرین و نیز مضاعف است و پنج برگ و

برگهای آن سفید و بزرگتر از بستانی و در وسط آن زیرهٔ زرد رنگ و تند بو و درخت آن بزرگتر از نسرین **ورد احمر بری** ماهیت
آن گل درخت دلیست و سرخ غیر مضاعف **ورد احمر بستانی** بفارسی گل سرخ نامند ماهیت آن معروف و در اکثر بلاد می‌شود
بهترین آن برای عطر گرفتن بزرگ آن و رنگین بسیار خوشبوی تلخ طعم با اندک شیرینی است و برای تداوی غنچه تمام ناشکفتهٔ
آن زیرا که قوت قبض این زیاده است و در اکثر بلاد ماتند هند و بنگاله تا هر سال قبل از موسم گل آن که اواخر دلو و اوایل
حوت است ابرا قلم نکشند و در پای آن ماهی کنده بیده و خاکی سفیدی که آنرا کلی نامند و غیر آن از مصالح بدهند و آب یادی ور تر
نکنند گل نمیدهد طبیعت آن مرکب القوی با جوهر مائی و ارضی و نیز در اکثری در اول سرد و در دوم خشک و جمعی گرم و تر گفته و بعضی
معتدل دانسته اند با قوت قابضه و خشک آنرا قبض زیاده و تلخی کمتر و قرشی گفته و در یابس نسبت برطب آن مایل بسردی
دارد افعال و خواص آن مقوی قوی و ارواح و مفرح و ملطف و جالی و مسهل و مسکن صفرا و بلغم رقیق و قابض خصوص خشک
آن و قبض غنچهٔ خشک آن زیاده و با حرافت و تلخی و قبض و اندک شیرینی و چون خشک گردد تلخی و شیرینی آن زایل گردد
و تازهٔ آن مسهل چون بیست درم آنرا بیاشامند اعضاء الراس قطور عصارهٔ آن جهت درد سر و چشم و گوش حار و قطور
طبیخ خشک آن جهت غلظت اجفان و ضماد تازهٔ آن جهت درد سر و مضمضه بطبیخ آن جهت تقویت دندان و لثه و بدستور
سنون آن و ذرور خشک آن رافع قلاع دهان و نیز مضمضه و غرغرهٔ آن با عدس و کافور و بوئیدن آن مقوی دل و دماغ
و در ضعیفان باعث هیجان عطسه و زکام و نزله و ماشرا و در بعضی مسکن آنها مصلح آن کافور و در محرور المزاج اعضاء الصدر
والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت تقویت قلب و ریه و معده و جگر و گرده و امعا و رحم و مقعده و رفع نفث الدم و آشامیدن
آب آن رافع خفقان حار و غشی و ضعف قلب و اعضاء مذکوره و حابس اسهالات حاره خصوص غنچه بقبض آن و گویند ده درم غنچه
تازهٔ آن ده مجلس عمل میکند و ضماد آن جهت تحلیل اورام مراق و تخفیف رطوبات معده و تقویت آن و ضماد تازهٔ آن جهت
ورم مقعده و احتقان بطبیخ آن جهت قروح امعاء و ذرور خشک آن جهت رفع سیلان رحم و بد بوی آن باعث خوشبوی و
تنگی آن الحمی سه درهم آن مسکن حرارت تب ربع القروح والجروح والاورام و ذرور خشک آن جهت رفع جوشش
والتیام زخمها و قلاع و زخم آبله و خشک نمودن دانهای آن و ضماد تازهٔ آن جهت ثالیل و سحج جلد که بسبب حرکت بهم رسیده
باشد و در روئیدن گوشت تازه بر زخمهای عمیقه و تحلیل اورام حاره و شکستگی اعضاء الزینة طلاء آن در حمام جهت رفع بد بوی
عرق و ضماد تازهٔ آن جهت اخراج خار و پیکان از بدن و خراز و در زیر بغل و کنج ران جهت بد بوی و التیام جروح و قروح
آن و بدستور ذرور آن با برگ مورد و جهت قطع عرق مضر باه و مورث تشنگی و مصلح آن حب الزلم و انیسون مقدار
شربت از تازهٔ آن تا ده درهم و از خشک آن تا چهار درهم و از آب آن تا هشت درهم بدل آن بنفشه بوزن آن و ربع آن

مزبخوس و عصارهٔ برگ گل تازهٔ آن که در سایه خشک نموده باشند جهت غلظ اجفان و نفث الدم و رفع رطوبات و بلت
معده مفید و قبض و یبس آن زیاده از غنچه و برگ آن و اشامیدن سفوف اقماع آن حابس نفث الدم و قابض بطن
و ازهر و بعضی وابهای زبیره که در وسط گل آن میباشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن اشامیدن دو درم
آن با آب رافع نفث الدم و نزف الدم و استعمال عسر العلاج خصوص که با اقماع آن سایند و حمول آن مقوی رحم و رافع رطوبات
آن و مضیق فرج است و تخم گل که عبارت از ثمر آن است و مانند تکمه است در افعال مانند ولیک است که عبارت از ثمر گل سرخ بری
باشد و نه کور شد و بعضی ثمر و در را عبارت از غنچهٔ ناشگفتهٔ آن دانسته جهت تشابهت آن بزر قمیص یعنی تکمه پیراهن
بعضی ولیک دانسته اند و بالفعل مشهور بزرهای وسط گل آنست و مستعمل در تراکیب نیز همین است و جلنجبین آن در افعال
قریب ببرگ آن و در بعض بمواد اقوی و در بعض اضعف و روغن آن که برگهای گل تازهٔ بی اقماع انرا در روغن کنجد تازه و یا
روغن زیتون تازه انداخته در آفتاب گذارند و چون رنگ برگ گل سفید گردد افشرده دور نمایند و برگ گل تازه در آن ریزند و بهمین
تا هفت مرتبه و این را دهن ورد خام خالص نامند و یا انکه آب برگ گل را گرفته با روغن کنجد و یا زیت بوزن آن با آتش ملایم بجوشانند
تا روغن بماند و این را دهن ورد مطبوخ نامند طبیعت مطلق آن مرکب القوی افعال و خواص آن رادع و قابض و محلل و مفتح
و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهله اعضاء الرأس نطول آن به تنهائی و یا با سرکه و گلاب جهت دردسر و تقویت
دماغ و رفع بیخوابی و تحلیل اورام دماغی و بدستور طلاء آن با سرکه و لخلخهٔ آن با سرکه و گلاب جهت تسکین صداع و اوجاع بخارات
دماغی و موافق اورام آن و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و درد سر و رفع یبس آن و مضمضهٔ آن مسکن
درد آن و رافع قلاع حادث از آتک خورده اعضاء الغذاء اشامیدن آن مسهل مادهٔ لزج و حابس اسهال مراری و مسکن
التهاب معده و قروح امعاء و سحج و مغص و تقویت اعضاء و تسکین اوجاع و رافع زحیر و بدستور تدهین بدان و احتقان بدان
جهت قرحهٔ امعاء و سحج و مغص عارض از خوردن مغز فلوس خیار شنبر و غیر آن و نطول آن حابس اسهال مراری و مسهل
مادهٔ لزجه القروح و الجروح و الاورام تدهین بدان رویانندهٔ گوشت بر زخمهای عمیقه و مجفف رطوبات جروح و قروح و
دافع مواد خبیثه و زخم آبله و با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ جهت سوختگی آتش و زخم عارض از نوره و ورم چشم و با سرکه بادزهر
قروح و جوششهای حاره و اشامیدن آن جهت رفع ضرر آتک خورده و ذرنیخ و ذراریح و امثال اینها انزرنیته با سرکه
و آب مورد و جهت رفع عرق بمقدار نیم رطل آن یک اوقیه بدل آن بوزن آن روغن بید و بیموزن آن روغن بنفشه و
ماء الورد که بفارسی گلاب نامند طبیعت آن مرکب القوی و مایل بسردی و با سه قوت حرارت لطیفه مفتحه و رطوبت و اندک
قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی آنرا بسیار غالب دانسته اند افعال و خواص آن مقوی دماغ و قلب و فم معده و

و نیمهای بدنی اعضاء الراس والصدر والغذاء اشامیدن تبخیرم آن جهت عوارض حادث از نزله و نفث الدم و خشونت
سینه و خفقان حار و تقویت بدن و درد معده و امعاء و بعض بارد و حار و وجع کبد و طحال و با شراب باعث زیادتی
تفریح و بوئیدن و طلاء روغن آن جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت درد سر بارد و غلغله آن جهت تقویت
دماغ و حواس باطنی و نشاط النفس و تقویت دل و رفع خمار و غشی و بیهوشی و خفقان و بالخاصیت مضر صاحب نزله و محرک
آن و باه و باعث سفیدی موی مصلح آن جلاب و نبات مقدار شربت آن تا بیست مثقال و اشامیدن گلاب مگر مقطر نمود
بقدر دواء و قیه مسهل است و جلنجبین شکری و عسلی مرکب و جوارش و حب و دهن الورد و باقسام و شراب و عرق و معمول
و اقراص آن نیز بانحاء شتی و گل شکری و گلنگبین عسلی و معجون ورد همه در قرابادین کبیر مذکور شد و نوع گل سرخ
مضاعفی که در اکثر بلاد خصوصا هند و بنگاله می شود اثر اعداد گلاب ... مینامند جهت آنکه همیشه گل میاورد و بعد
و در بعضی موسم زیاده و در بعضی کمتر و بوی آن بسیار ضعیف و ناخوش نیز از جمله ورد احمر بریست **ورد اصفر**
یعنی گل زرد نسرین زرد بریست درخت آن خار دار و گل آن زرد غیر مضاعف و خوشبو و مفرح و قوت آن مانند نسرین سفید
و گل انگبین و حلواء برگ آن مفرح و مقوی باه است **ورد اصفهانی** این نیز نسرین بستانی زرد است و درخت
آن بقدر گل سرخ و بیخار و گل آن مضاعف و رنگ آن زرد مایل بصندلی و در قوت مانند گل سفید بستانی است **ورد
الحماق** بفتح حاء مهمله و میم و الف و قاف و آنرا ورد الحجاز نیز نامند و بفارسی گل رعنا و بشیرازی گل نخجه خوانند ماهیت
آن درخت آن شبیه بدرخت ورد احمر بری و گل آن غیر مضاعف و اندرون آن سرخ آتشی و بیرون آن زرد زعفرانی
و بوی خوشی ندارد و گفته اند از اقسام ورد منتن است و بندرت بعضی خوشبو هم میشود و مستعمل بیخ آن طبیعت آن
گرم و خشک و گرمی بیخ آن زیاده افعال و خواص آن محلل قوی و در اطلیه استعمال آن اولی است **فصل الواو مع الراء
المهمله** **ورس** بفتح واو و سکون راء و سین مهمله ماهیت آن ثمر درختیست حجازی مخصوص به بلاد یمن و تا
بیست سال گل و ثمر میدهد و تخم آن مانند کنجد و بعد از رسیدن منشق شده چیزی شبیه بموی زرد مایل بسرخی شبیه
بزعفران از آن ظاهر میگردد و سائیده آن را از یمن میاورند شبیه بزعفران سوده و ثیاب را بدان رنگ میکنند و
بهترین آن نیز تازه زرد مایل بسرخی است و قسم سیاه آنرا از حبشه آورند و حبشی نامند و سرخ تیره آنرا که هندی نامند
زبون تر بود و نزد بعضی که کرکم بیخ نبات است و اصلی ندارد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و آنرا حبی است مانند
ماش طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی و مفرح عظیم و رافع بهق و خفقان و محلل ریاح غلیظه و
جالی و مهیج و مقوی باه و مفتت حصات الزینه طلاء آن رافع بهق و برص و کلف و نمش و جالی سایر آثار و باعث لاغری

لاغری بدن و پاشانیدن آن جهت وضح الجروح و القروح جهت جلی و حکه و سعفه و قوبا و بثور نافع السموم مقا
دم همه سموم مضر ریه مصلح آن مصطکی و کثیرا و عسل مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن زعفران و نصف
آن سماذج و بو شیدن بخار مطبوخ بدان تهییج باه دانسته اند و بعضی بر جماع **ورشان** بفتح واو و سکون راء و فتح
شین معجمه و الف و نون بترکی الافاخته مانند ماهیت آن از جنس کبوتر صحرائی است و از آن بزرگتر و از دجاج کوچکتر
و مایل بسیاهی و مطوق طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن مانند کبوتر صحرائی است و خفیف تر از
گوشت کبوتر و خشکتر از آن و جهت فالج و برودت گرده و مثانه و پشت و تحلیل ریاح و چون در روغن زیتون مهرا پخته
طلاء نمایند در افعال مانند پیه شتر مرغ المضار عسر الهضم و مداومت خوردن آن مورث سوء خلق و حبس بطن مصلح
آن در خوردن سرکه و در نمودن نمک و اندکی نخود و با آب نخش و در این هنگام نیز سریع الخروج میباشد از شکم
ورل بفتح واو و راء مهمله و لام بفارسی و ترکی بزمجه و بهندی گوی بضم کاف عجمی و واو مجهول و یا نامند ماهیت
آن حیوانی است بزرگتر از حرذون و دم آن کوچک و ناخنهای آن دراز و از ناخنهای ضب قویتر و پوست آن سیاه
و خشن و ابلق بخطوط زرد و گفته اند غیر سوسمار است طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و در دوم نیز گفته اند
و سرگین آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن قایم مقام سقنقور است در همه افعال و مبهی و محلل ریاح و
ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار از بدن و سم نیش هوام بخود و چون از اشق ممزوج ده بر ظاهر جلد بندند باعث
فربهی عضو گردد و از پیه آن تدهین بروغن زیتونیکه در آن جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد رافع آثار جلد و
کلف و حکه و داء الثعلب و قوبا و العین الکحال آن جالی بیاض عین و تدهین بدان در رویانیده موی در داء الثعلب
و جالی وضح و کلف و نمش و قوبا و مسمن بدن پیه و گوشت آن و مالیدن پیه آن بقوت باه عظیم قضیب
طلاء خاکستر آن باعث لی حسی عضو بدل پیه آن پیه سقنقور است **فصل الواو مع السین المهمله وسخ**
بفتح واو و سین و خاء معجمه بفارسی چرک و بهندی میل نامند ماهیت آن معروف است که فضلات متحلله خارجه از مسامات
بدن حیوان است و هر بدنیکه فضول رطبه لطیفه در آن زیاده باشد چرک آن نیز زیاده میباشد و از مطلق آن
مراد چرک بدن انسان است طبیعت آن گرم و خشک و بحسب امزجه و اغذیه و اعضاء و بلاد مختلف میباشد آنچه
قریب بناخنها است گرمی و خشکی آن زیاده است افعال و خواص آن طلاء آن چرک گوش جهت شقاق لب و
گزیدن افعی و پاشانیدن آن مورث بیهوشی و استسقاء و قائل گفته اند طلاء چرک بدن با بعضی ادهان مناسبه
جهت بواسیر و شقاق لب و مقعده و داحس و با موم روغن جهت تحلیل اورام پستان و انفطارات و جوششهای

دهن ورد خشک آن سائیده جهت نشف قروح و سحج و باندک جلائی السموم ضماد آن جهت نهش افعی و بدستور چرک
گوش انسان زیرا که اقوی در تاثیر از سایر اوساخ بدن است و وسخ ابدان مصارعین یعنی چرک ابدان کشتی
گیران و آن دو قسم میباشد یکی آنست که در ابدان ایشان بسبب مالیدن روغن و غبار جمع میگردد و دوم آنست
که بر دیوار زورخانه مجتمع میشود و هر دو منضج و محلل و جالی باعتدال اند و طلاء کردن آن جهت قروح مشایخ و سحج و
عرق النسا و بامراهم جهت تحجر رحم نافع است **وسخ الكوائر** بفتح کاف و واو و الف و یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله ماهیت
آن چرکی است که یافته میشود در کوائر نحل یعنی خانهای زنبور عسل و آن عنبر عسل است که بفارسی برموم نامند بقول بغدادی
و بقول صاحب تحفه برموم است و بهترین آن مایل بسرخی و نرم و خوشبوی آنست و شیخ الرئیس گفته بهترین آن مایل
بسبزی است طبیعت آن گرم و خشک تا آخر دوم افعال و خواص آن لطیف و جالی و جاذب و محلل اورام و بخور آن جهت
سرفه مزمن و طلاء آن جالی قوباء و جاذب پیکان و خار از باطن و در جبر کسر و ضربه و سقطه قایم مقام مومیائی است
و وسخ الحمام جهت تقاطات نافع و مانند وسخ مصارعین است **فصل الواو مع الشين المعجمة وشق** بفتح واو
و شین و قاف لغت فارسی است ماهیت آن پوستین حیوانی است از سگ بزرگتر و از پلنگ کوچکتر و در رنگ
و شکل مانند آن و فربه و دنبال آن از یک شبر کمتر و در [illegible] آن را پلنگ توموک نامند و گفته اند شبیه بروباه است و در
ترکستان بهم میرسد و گفته اند بری است و بحری نیز گفته اند و تخم در خشکی میگذارد و اصلی ندارد طبیعت آن در آخر سیوم
گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و جهت فالج و کزاز و رعشه و پوشیدن پوستین آن عظیم النفع است از برای
امراض مذکوره و سحج بسیار و زایل کننده بلغم و مقوی گرده و باه و معین بران و مصلح حال گرده و مثانه و ظهر بارد
و مداومت لباس و افتراش و جلوس بران جهت بواسیر و نقرس مجرب و جهت مبرودین و مشایخ نافع و مضر
محرورین و شاربان خمر و مرقق جلد و مهیا گرداننده آن از برای قبول آفتاب از سرما و فرو بوی سوخته آن جهت جراحات
مزمنه نافع است **وشیج** بفتح واو و کسر شین و سکون یاء و جیم بفارسی آنرا لیموار و نامند ماهیت آن نباتی است
معروف میان عرب و در کوهستان از شکافهای سنگ روییده و در بو شبیه ببوی لیمو و چوب آن بسیار صلب و از آن
نیزه میسازند و برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و شاخهای آن باریک و بیخ آن گرهدار شبیه بسعد طبیعت آن در آخر دوم
سرد و خشک و با عفوصت افعال و خواص آن رادع و مقوی اعضا آشامیدن نیم مثقال از بیخ خشک آن سائیده با بیضه
نیم برشت جهت شکستگی اعضاء الصدر و ضربه و سقطه و فسخ عضل و وهن و وثی و رض و در این امور بهتر از رفع مطبوخ است
و جلوس در طبیخ آن باندکی انزروت جهت رفع سیلان رحم و نزف الدم آن و بواسیر و مقعده مفید است

فصل الواو مع

مع العین المهمله وعل بفتح واو وکسر عین و لام ماهیت آن اسم بقر جبلی است مطلقا و جمع آن وعول و اوعال آمده
و بعضی گفته اند بهتر از ایل است و آن حیوانی است بسیار سیاه رنگ بقدر جاموس کوچکی و نوعی از ایل است و بزرگی جثه او در
دیلم شوکا نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جید الغذاء و مقوی اعضاء سرد و بین و متشاخ سینه آن
جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس طلاء مفید المضار سوزاننده خون مولد اخلاط غلیظه سوداویه و جذام مصلح آن سرکه
و مری و ابازیر و حمول شاخ آن مورث عقر و بوی آن گریزاننده هوام بخور او و چون شخصی را زده باشند و یا ضربه و سقطه
و یا صدمه بدان رسیده باشد در پوست آن که گرما گرم جدا نموده باشند بپیچند الم و وجع آن زایل گردد و ورم نکند **فصل الواو**
مع اللام ولب بفتح واو و لام و باء موحده ماهیت آن بلغت عربی نام نوعی از یتوعات است و بیونانی نابلص نامند نبات
آن بقدر ذرعی و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و بسیار سبز مایل به تیرگی و با خشونت و شیردار و چون قطع نمایند شیر از آن
جاری گردد و در بعضی اماکن شبیه ببرگ مورد و آن غیر آن است که شجرة الراهب نامند و جنس ماهودانه است طبیعت
آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مغثی و مقی قوی و با قوت مسهله و مخرج اخلاط لعفه و منقی بدن و گویند از
عجایب خواص آنست که چون از جهت فوق قطع نمایند برگ و شیر و تخم آن مقی صرف می باشد بدون قوت مسهله و اگر از
طرف پایین قطع نمایند مسهل بدون قوت مقیئه و اگر از سر و وسط بترکیب نمایند و بخورند قی و اسهال هر دو می آورد
و مسقط کرم شکم است مقدار شربت آن یکدرم و زیاده بر آن کشنده و مورث غشی مصلح آن عسل و آنکه در آن بنفشه
جوشانیده باشند بدل آن لاله است و اولی اجتناب از استعمال آنست مطلقا **باب بیست و هفتم در بیان ادویه**
که در اول آنها هاء است فصل الهاء مع الالف هار سنگهار بفتح هاء و الف و راء و فتح سین مهملتین و سکون نون و
کاف و الف و راء مهمله لغت هندیست بمعنی علاقه گل که از برای زینت در گردن اندازند زیرا که هار بلغت هندی بند گل را
که در گردن اندازند نامند و سنگهار زینت و آرایش را گویند ماهیت آن درختی است هندی و در هند خصوص در بنگاله کثیر
الوجود و ساق آن مربع شکل و از بیخ تا انتهاء و در چهار ضلع آن در زیر پوست چهار رگ سفید صلب اندک پهن رسته و همچنین
در شاخهای آن و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز و تیره خشن و پایین آن عریض و بالای آن باریک
بعضی مشرف و بعضی غیر مشرف و پوست ساق و شاخ آن منقط بنقطهای سفید رنگ شبیه بگاوزبان و گل آن خوشبو
و ساق آن زرد و گل آن انبوبی شکل باریک اندک طولانی بقدر نیم بند انگشت و بر سر آن برگهای سفید شش بشکل نجمه
ریزه شبیه بگل یاسمین و اهل هند غنچه های نیم شکفته آنرا بر ریسمان کشیده هار میسازند و برگهای سفید گل شکفته آنرا از
ساق زرد آن جدا مینمایند و افشرده آب آنرا گرفته خشک مینمایند و آنرا گل کامه مینامند خوشبو میباشد و از آب تازه

آن نیز لباس را رنگ می نماید و بوی رنگ خوشبو میگردد و ساق گل آنرا خشک نموده در آب جوشانیده لباس را بدان رنگ
مینمایند زرد رنگ میگردد و تخم آن بهی مایل بتیره و بیرون و از میان اندک منحنی و مایل بزردی و تیره کی و در غلافی خشبی
نازک و مشتمل در او و به بیشتر برگ و تخم آن است طبیعت آن سرد و خشک و با قوت قابضه افعال و خواص آن اهل
هند برگ نازک نورسته آنرا بمقدار شش هفت برگ با آب سائیده با اندکی زنجبیل تر که بهندی ادرک نامند جهت حمیات
کهنه میخورانند و تخم آنرا سائیده با آب و سر را بدان میشویند جهت رفع خراز و میگویند شرط است در استعمال جهت
حمیات اجتناب از ماست و لبنیات و ماهی و گوشت و گل کامه در قرابادین کبیر در حرف الکاف ذکر یافت **هاسیمونا**
بفتح ها و الف و کسر سین مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت نبطی است ماهیت
آن نباتی است ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسبنده و مزغب و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه شبیه بخار
کوچک و بیخ آن شبیه بشلغم و سیاه و هرچند در زمین فرو میرود باریک میگردد تا بقدر موی میرسد و خام و پخته آنرا
میخورند لذیذ میباشد و مایل به تندی طبیعت بیخ آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند افعال و خواص
آن ملطف اخلاط غلیظه اعضاء الصدر و الغذاء و النفض اشامیدن آن مقوی قلب و حافظ صحت بدن و جهت سرفه
و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و بعضی اشامیدن آن را باعث تولید پسر دانسته اند و گفته اند بالخاصیت
نطفه منعقد از ان قبول صورت انوثیت نمیکند و جلوس در طبیخ آن و بدستور ان جهت سرعت حرکت اطفال موثر
و بگمان بعضی تعلیق آن در پارچه سبز در روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است **فصل الها**
مع الدال المهمله هدبد بفتح ها و سکون دال و فتح باء موحده و دال در اصفهان آنرا خر خدا و شیرازی مهبک و پر باد به
عربی حمار قبان و بهندی سروالی نامند ماهیت آن حیوانیست بقدر باقلاء خاکستری رنگ زیر شکم آن سفید با پاهای
بسیار بقدر سوزنی و در زیر خمهای آب و جاهای نمناک بهم میرسد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن بخنک
بدان با عسل جهت خناق و سقوط لهات و بدستور طلاء آن با پر مرغی بالاخرن قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن
گل سرخ نیمگرم در گوش مسکن درد آن و رافع کری قدیم اعضاء النفس چون در کوزه نو سفالی بسوزانند و با عسل
مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه آنرا بنوشند جهت عسر النفس مجرب دانسته اند اعضاء النفض اشامیدن نیم
محرق آن با شراب رافع عسر البول و یرقان و قطور رطوبت آن در احلیل رافع حرقت البول و بدستور گداختن فتیله آلوده
بدان الحمی بعضی تعلیق آنرا در پارچه کتان و امثال آن رافع حمی ربع دانسته اند **هدهد** بضم دو ها و سکون دال مهمله بفارسی
مرغ سلیمان نامند ماهیت آن مرغیست منقط به نقطهای زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن

وخواص آن اعضاء العین اکتحال زهرهٔ و یا خون آن جهت بیاض چشم اعضاء الغذاء و النفض مهر الجنة آن با شبث
جهت تفتیح سده و رفع بحبس و قولنج و تحلیل خون منجمد در گرده و مثانه و دل آن نیز چون خشک نمایند و نرم سوده
با طلاء بیاشامند تقویت باه نماید الزینة ضماد زهرهٔ و خون آن جهت بهق و سعفه و ضماد زهرهٔ آن در جای آثار بالیده
روز بر صاحب لقوه مفید اعضاء الراس بلع نمودن دل آن در حین گرمی یعنی گرما گرم باعث قوت حافظه و بدستور
سعوط دماغ آن با روغن کنجد تازه الخواص تعلیق چشم آن بر صاحب نسیان باعث عدم فراموشی هر چیزیست که یاد نماید
و بیاد آمدن فراموش شده و تقویت حافظه و بر صاحب جذام هر چند قدیم باشد موثر و تعلیق پر و زبان آن باعث جاه و
دوستی با مردم و ظفر بر خصم و همچنین تعلیق منقار زیرین آن و تعلیق استخوان فک زیرین آن جهت بستن زبان
بدگویان و دوستی دشمنان و تعلیق هدهد بود تمامه بر در خانه باعث امان از سحر و چشم بد و ام الصبیان و
تعلیق استخوان آن جهت تب ربع و گذاشتن ناخن و پر آن در حریر زرد بسته در زیر سر دو خصم جهت الفت
میان ایشان خصوصا وقتیکه قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نگاهداشتن آن با خود جهت
نصرت بر خصم و بخور پر آن جهت زخمها و سحر و جنون و گریزاننده هوام و مورچه و کیک بخور مغز آن در برج کبوتران
باعث آن است که هیچ موذی نزدیک آن نگردد و خوردن گوشت آن جهت رفع سحر و کسی را که بسته باشند و چون
خون آنرا خشک نمایند و با سوسن خلط کنند و یا بروغن کنجد تازه و بر مو بمالند سیاه و مجعد گرداند و چون بلند ترین
پری از پرهای بال آنرا در پوست بندند و بر ران راست تعلیق نمایند در هنگام مجامعت تقویت بخشد **فصل الهاء مع الراء المهملة**
هربا بفتح ها و سکون راء مهمله و کسر باء موحده و بالف هندیست ماهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بیخ
نوعی از مجموده است و در جبال کشمیر کثیر الوجود و دو نوع میباشد یکی مایل بسیاهی و دوم سفید شکری رنگ طولانی عنبر
مخروطی بمقدار سه جو و اره طبیعت سیاه آن در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله افعال و خواص آن بمقدار
نیم نخود آن کشنده باسهال مفرط و قی و تشنج و سوزش و حرارت بواطن و تشنج یابس تدبیر آن تدبیر بیش خورده است
و مذکور شد و از جهت شدت قوت حکماء هند این را مستعمل ندارند و سفید شکری رنگ آن در آخر سوم گرم و خشک و دوائی
از آن کشنده است بعوارض مذکوره تدبیر آن نیز بدستور و این را در اکثر سموم مستعمل میدارند و انهار القی و اسهال
دفع میکند و مقاومت با همه سموم مینماید و بالخاصیت همه را دفع میکند و گفته اند که در هنگام بر آوردن بیخ آن باید که
صورت و دماغ را محافظت نمایند که بخار آن بدانها نرسد و الا متورم میگردد **هرطمان** بضم ها و سکون راء و فتح طاء
مهمله و میم و الف و نون بعربی قرطمان نامند و گویند معرب هرتمان فارسی است ماهیت آن حبی است شبیه بجلبان

که خلر نامند و در میان جو و گندم بهم میرسد و بعضی جو و جلبان دانسته اند و اشتباه است جهت آنکه هرطمان سرخ مایل بسیاهی
است و جلبان سیاه مایل بغبرت و نبات هرطمان شبیه بگندم و ثمر آن در غلافی منقسم بدو صنف طبیعت آن در سردی
معتدل و مایل بخشکی و با قوت قابضه افعال و خواص آن محلل و رادع اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن مطبوخ آن با روغن
علیه قابض و موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن بدون روغن حابس بطن الاورام ضماد آن جهت ردع و تحلیل اورام
حاره در ابتدا نافع المضار ثقیل بطیء الهضم و محدث ریاح مصلح آن سرکه و زیره کرمانی و روغن بسیار و مکیدن لیمو و سفرجل و
اگر در معده مانده باشد خوردن حلویات باعث نزول آنست **هرنوه** بفتح ها و سکون را و ضم نون و واو و ها و اثر اقرنوه
نیز نامند ماهیت آن گفته اند ثمر درخت عود است کوچکتر از فلفل و باندک زردی و طعم آن تند و بوی آن خوش شبیه ببوی عود
و از حوالی شحر و عمان آورند طبیعت آن مرکب القوی و در دویم گرم و در خشکی معتدل افعال و خواص آن مفرح و محلل الفضول الراس
و الصدر و الغذاء و اللطف بخور آن مانع زکام و نزله و آشامیدن آن جهت اوجاع حلق و تفریح قلب و تقویت و تلطیف آن و اعانت
بر هضم و تسخین گرده و مثانه و آشامیدن طبیخ آن مدر بول و بهترین استعمال آن خائیدن آنست و گذاشتن میان متاع و جامه
مانع کرم زدن و بیخ آنرا چون تازه جلد و زمیان شراب و یا سرکه نارس بگذارند بسیار سیاه مسکر گردد و بحدیکه از عود هندی ممتاز نتوان
نمود مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قاقله است **هرفوری** بفتح ها و سکون را و فتح فا و کسر را مهمله و سکون واو
و کسر راء مهمله و بالف هندیست ماهیت آن ثمر درخت هندیست بزرگ و شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی اندک عریض املس بسیار
مشرف و سبز شگفته در شاخهای باریک دو در دو صف مقابل بهم و گل آن بسیار ریزه صندلی رنگ و ثمر آن مدور شش پهلو
و ترش و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد رنگ میگردد و آنرا میخورند خام و پخته و مخلل انرا نیز ترتیب میدهند طبیعت آن سرد
و تر در سیوم افعال و خواص آن قامع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است **هریسه** بفتح ها و کسر را و سکون
یاء مثنات تحتانیه و فتح سین مهمله و ها ماهیت آن از اغذیه مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب در هم پخته و بهترین آن مصنوع
از گندم سفید جید و گوشت مرغ جوان فربه و یا گوشت گوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین قسم گندم مقشر را
با کمی نمک بآب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند علیحده و بعد از طبخ استخوان انها را از ان جدا نمایند و باندک روغن بریان
کرده در ان داخل کنند و با هم طبخ دهند و با کفچه بر هم میزده باشند تا یک ان گردند و دارچینی و هیل ناکوبیده در ان
اندازند و باید که وزن گوشت مضاعف گندم باشد و زیاده بر ان لذیذتر میگردد و اگر خواهند که با قند و دارچینی تناول نمایند
نمک در هریسه کمتر داخل نمایند و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تمام در ظروف بر آورده روغن جید تازه خوشبو
را داغ نموده بران ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده بران پاشیده با نان و یا بی نان تناول میفرمایند و اگر خواهند که با قورمه

باقورمه که دران نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند و از عدس با پوست و با گوشت تذرو نیز
قسم ترتیب میدهند و انار و روغن داغ کرده با آب لیمو و یا سرکه و یا آب نارنج و صعتر گویند که تناول مینمایند طبیعت آن
گرم و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مقوی عصب و باه و زیاده کننده منی و موافق امراض سینه
و خشونت آن و سرفه یابس المزاج المضار دیر هضم و سده و مصلح آن در محرورین و در مبرودین انگور و بالخاصیت انداختن
قدری انگور در دیگ هریسه مرقق قوام آنست و خوردن انار بالای هریسه مصر **فصل الهاء مع اللام هلام** بضم ها و فتح لام و
الف و میم ماهیت آن نوعی غذائیست که از گوشت گاو و گاو ساله و امثال آن بعد از پختن در آب و نمک در جای سنگ اندازند تا آب
آن چکیده گردد و بحسب احتیاج بقول حاره و یا بارده را با سرکه پخته گوشت مذکور را بدان میاندازند و بقول را بعد از اندکی مانی
از آتش بر میدارند و اگر بقول را بجوشانند قسم ابقریص خواهد بود و مزاج افعال و خواص آن تابع بقول و لحومیست که از آن ترتیب
مینمایند **هلیون** بفتح ها و سکون لام و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومیست و بعربی حشیش الحیه و
بفارسی مارچوبه و اهل مغرب اسفراج و بفرنگی اسپارک و بهندی ناگرون نامند و هلیون دشتی را اسپاراغوس گویند
ماهیت آن نباتی است بستانی و غیر بستانی صنف بستانی را بدیار مصر در بساتین میکارند برگ آن شبیه ببرگ شبت
و نبات آن بیخار و تخم آن مدور و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و منقط به نقطهای زرد و در افشان در جوف
آن سه عدد و تخم شبیه بحب النیل و صلب و در به ملح و صنف دوم خار دار و این را بعجمی اندلس اسپیرغش نامند و ساق
و برگ این شبیه بکبر و اندک شیردار و گل این مایل بسفیدیست و گفته اند برگ این شبیه ببرگ رازیانه است و ابن مؤلف
گفته که هلیون اغلب از بیخ درخت انار روئیده و بر درخت انار پیچیده میشود و سنجری نیز میباشد طبیعت آن در اول گرم و
در دوم خشک و بعضی گرم و خشک در الثه اند و بری آنرا خشکی غالب بر گرمی و سنجری آنرا معتدل گفته اند افعال و خواص آن
محلل و مفتح سده اعضاء العین و الفم و الصدر و الغذاء و النفض اشامیدن آن جهت ظلمت بصر و ابتداء نزول آب
در چشم و درد سینه و ریه و پهلو و استسقا و مضمضه آن جهت درد دندان و اشامیدن آن مفتح سده کبد و طحال
و گرده و ملین بطن و جگر و محلل نفخ و ریاح و قولنج و غذائیت آن غالب و ناضم مغیر رایحه بول و عرق و مفتت حصات گرده و
مثانه و منقی گرده و مدر بول و طبیخ آن ملین طبع و منقی بلغم لزج ملاصق معده و رافع درد امعا و مهیج باه و مدر بول و با شراب جهت
تقطیر البول و اشامیدن آن ناشتا مفتت حصات و زایل کننده علل گرده و مثانه السموم اشامیدن طبیخ آن با شراب
جهت نهش رتیلا المضار اکثار آن مصدع راس مصلح آن عسل و مداومت بران مهیج درد مفاصل و بالخاصیت مفسد طعام و
مغثی مصلح آن در مبرودین عسل و در محرورین جوش نمودن آن در سرکه و مری نیز و طبیخ آن در شیر برای محرورین و با

گوشت تنها مقوی باه بیشتر از مفردات و همچنین معمول آن با بیضه و ریختن آنکه در آن جوش نموده باشند اول بار پس بجوشند
با آب تازه جهت آنکه آب اول آن جاذب شبع مغثی است و همچنین سکنجبین مصلح آنست در محرورین و در مبرودین و مشایخ احتیاج
باصلاح چندان نیست مقدار شربت آن تا سه درهم و گویند هلیون کشندهٔ سگ است چون بخورد و تخم آن مفتح سدهٔ
طحال و آشامیدن آن با عسل و روغن بلسان مخرج سنگ گرده و مثانه و زنان مصر تخم آنرا کوبیده نرم سوده بر تخم مرغ نیمبرشت پاشیده
نیم گرم میآشامند بگمان آنکه مسمن بدن است و فربهی آن مدر حیض و ادرار آن قوی‌تر از هلیون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن
حنظل مضر و مانع مصلح آن سکنجبین و بیخ آنرا خائیدن جهت درد دندان و نگاهداشتن سائیده آن مسکن درد دندان غیر فاسد و کننده
فاسد آن و تعلیق خشک آن مسکن درد دندان و باعث کندن آن است بآسانی بی وجع و الم و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت
درد دندان و بدستور طبیخ تخم آن و آشامیدن طبیخ بیخ آن به تنهائی و یا با عسل و یا تخم خربزه قوی الفعل است در تفتیت حصات
و علل مثانه و وجع حادث از سدهٔ گرده و مجاری بول و در فلاحت مذکور است که چون شاخ گوسفند را دفن نمایند و مکرر آب دهند
هلیون روید و از مجربات است **فصل الهاء مع النون هندبا** بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و فتح بای موحده و الف
لغت عربیت بفارسی کاسنی نامند ماهیت آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد و اقسام میباشد از بری و بستانی و
هر یک نیز بر دو قسم است آنچه برگ بزرگ و دراز و با خشونت و مایل بتلخی و ساق تا بدو ذرع و زیاده نیز با شاخهای رخو
و گل کبود و اندک بزرگ و خوشبو منظر بید بادشامی مانند و آنچه برگ کوچکتر و گل ریزه‌تر و کبود و تلخی آن زیاده هندبای
البقل گویند و بحسب اختلاف اهویه و امکنه و ازمنه تغیر در طعم و رنگ و طبع آن بهم میرسد در تابستان گاه است که تلخی بسیار
بهم میرساند پس آن هنگام میل بحرارت کمی مینماید بحدیکه اثر برودت بسیار از آن ظاهر نمیگردد و بستانی را کاسنی و بری را
طرخشقوق نامند طبیعت تر و تازهٔ آن در آخر اول سرد و تر و با اجزاء حاره لطیفه که از شستن زایل میگردد و بسبب ضعف ترکیب
و کمال لطافت و لهذا در شرح و طب هروی منع از غسل آن وارد شده است و آنچه در تابستان بسیار گرم و یا بلدان حاره و
در موسم گرما بهم میرسد مایل بگرمی است و خشک آن مایل بخشکی و با قوت قابضه باعتدال از غیر شدید و نوع صغیر بری از رطوبت
و لطافت کمتر از کبیر و بستانی ابرد و ارطب از بری افعال و خواص آن مفتح و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی اعضاء الراس
طلاء آب برگ آن به تنهائی و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و گلاب جهت شری و با
طلا که نوعی از حمره است جهت اورام حار و درد چشم و ضماد کوبیدهٔ برگ آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه و مضمضه بطبیخ
بیخ آن با سرکه و به تنهائی نیز و تخم آن نیز جهت وجع ضرس و غرغره آن با خیارشنبر و با شراب شاه توت جهت ابتدای ورم
حلق و خناق و بدستور با آب برگ گشنیز تازه امتلاء الصدر ضماد برگ آن با زرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل

وتحلیل ورم حاسیه ابصار الغذاء و النفض اشامیدن آن جهت تفتیح سده کبد وطحال ویرقان و استسقاء حار و تفتیح سده
احشاء و عروق و تقویت جگر و تسکین حرارت خون و تشنگی و غثیان و هیجان صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و
منقی مجاری بول و گرده و بر جنب تلخ تر باشد در رفع سده و امراض کبد بهتر است و اشامیدن آن با خیار چنبر کشک شو نموده با
سکنجبین ساده جهت قی صفراوی و هیجان صفرا و تشنگی و هیجان دم صفراوی و جدری و حصبه و بیضه صفراوی و آب
برگ تازه آن را که بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نموده که آنرا کاسنی مروق نامند با سکنجبین جهت تقویت معده
حار و استسقاء و تفتیح سده و رفع تعفن رطوبات و خوردن برگ آن با سرکه ممسک صفرا و جهت حبس اسهال صفراوی و چون
با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال آن زیاده گردد و برای آن موافق تر از برای معده و لبنانی آن از
برای کبد الحمیات است اشامیدن آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات عتیقه و جهت حمیات ربع و حمیات بارده و اشامیدن
مطبوخ برگ تازه و گل و تخم و بیخ آن به تنهائی و با تخم کشوث با اضافه سکنجبین بزوری و با ساده و با شراب کشوث و با بزور
هر یک بحسب احتیاج جهت حمیات مرکبه کهنه و بلغمیه و استسقاء و سپرز و رفع تهیج اطراف مجرب السموم ضماد برگ آن
و همچنین طلاء آب آن و اشامیدن آب آن نیز با زیت و با زهر او و به گزنده و ضماد برگ و بیخ آن با هم جهت لسع عقرب
و هوام و زنبور و سام ابرص و همچنین با سویق جو بتعدیل آلات المفاصل و الاورام ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت
اوجاع مفاصل حاره و نقرس حار و اورام حاره و طلاء آب برگ آن با سفیداب و سرکه جهت تبرید عضو که اراده
تبرید آن باشد عجیب الاثر مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل مضر صاحب سرفه که از سبب ورم محدث کبد نباشد
و محرک آن و الاحیان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصلح آن شکر و شربت بنفشه و امثال آن و تخم آن در دوم
سرد و خشک و مایل بحرارت و باجزای بارده نیز گفته اند و با قوت محرکه و مواد ساکنه و صاحب شفاء الاسقام معتدل
در حرارت و برودت و یابس در دوم دانسته افعال و خواص آن جهت صداع و خفقان و تفتیح سده و استسقاء و یرقان
و حمیات صفراویه و سودویه نافع و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و طحال و قطع نفث الدم و
تحریک اشتهاء موثر و در سایر افعال نایب مناب برگ آنست مقدار شربت آن از دو درهم تا پنجدرهم المضار کریه الطعم و مغثی
مصلح آن ادویه خوشبو و سکنجبین و صاحب شفاء الاسقام در بحث ورم طحال نوشته که مضر طحال است مصلح آن سکنجبین
و بیخ آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن لبنانیت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و
جهت تنقیه خون و رفع ورم احشاء و استسقاء و نضج و تحلیل مواد و حمیات مرکبه مزمنه و اوجاع مفاصل و ادرار بول نافع
مقدار شربت از جرم سائیده آن از یکدرهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنجدرهم تا پانزده درهم است هندبای بری که

انترطرخشقوق و بقلة اليهوديه نيز نامند و غير خندريلی است ماهيت آن نباتی است شبيه به بستانی و برگ آن از آن باريکتر
و ريزه‌تر و ضخيم‌تر و گل آن کبود و طعم آن بسيار تلخ طبيعت آن در آخر اول سرد و خشک و تبريد آن زياده از بستانی افعال
و خواص آن قابض طبع و مقوی معده و در جميع افعال بغير از ترطيب قوی‌تر از بستانی و قاطع نفث الدم و مدر حيض و شير
و اکتحال لبن آن جهت جلای بياض عين و حمول عصارهٔ آن رافع اورام حارهٔ فرج و رحم السموم و آشاميدن آب آن با روغن
زيتون جهت رفع اکثر سموم و مشروبه و هوام و ضماد بيخ آن جهت گزيدن عقرب و زنبور و مار و با آرد جو جهت باد سرخ و با سفيداب
و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضاء نافع و تخم و بيخ آن در افعال قوی‌تر از بستانی و هر يکی بدل ديگری‌اند و دستور
آشاميدن برگ بستانی آن جهت تفتيح سدهٔ عروق و جگر و تبهای حاده موی و صفراوی و دستور مروق نمودن آن و عرق آن
و سفوف آن و معجون تخم آن همه در قرابادين کبير ذکر يافتند و نيز نوعی کاسنی بری ميشود که تخم آنرا فرنگان از بلاد خود می‌
آورند و در بنگاله در بساتين ميکارند و در ابتدای موسم سرما برگهای آن باريک طولانی و اندک مشرف و نازک و
سفيد رنگ خصوص برگهای اندرونی آنکه حرارت آفتاب بدان اثر نکرده باشد و در ابتدا ساقی ندارد و در انتها از ان يک
ساق باريکی بر ميآيد و بر سر آن گل آن شبيه بگل کاسنی بستانی و اندک طولانی و تخم آن نيز شبيه بدان و چند
هوا سردتر باشد آن بهتر و لطيف‌تر ميشود و آنرا در هنگام کوچکی و خامی او دسته می‌بندند که حرارت آفتاب در جوف
آن اثر نکند و برگهای آن نازک و لطيف گردد و محتمل که اين نوعی از بری باشد طبيعت و افعال و خواص آن قريب به بری است

فصل الهاء مع الواو هواء بفتح ها و واو و الف و همزه بفارسی باد نامند و بهندی باو ماهيت آن معروف و يکی
از عناصر اربعه است که ارکان نيز نامند و آن خفيف بالاضافه است يعنی از خاک و آب لطيف‌تر و از آتش ثقيل‌تر است و
يکی از سته ضروريه ناگزير موجودات جسمانی يعنی مواليد ثلاثه است و مروح روح حيوانی مستقر در قلب است
که اگر دمی و لحظهٔ بدان نرسد منطفی و خاموش ميگردد و باعث نشو و نمای نباتات و حيوانات بلکه زيادتی و تصلب و کمال
جماد است و حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا عليهما التحية والثناء در رسالهٔ ذهبيه ميفرمايند خطاب بمامون کرده
بدان بدرستيکه قوت نفس تابع امزجه ابدان است و امزجهٔ ابدان تابع هوا و متغير ميشود و امزجه بتغير اهويه در امکنه
مختلفه پس هرگاه سرد شود هوا يکدفعه و گرم شود مرتبه ديگر نيز يکدفعه متغير ميشود بسبب آن امزجه ابدان و اثر ميکند
آن تغير در قوی پس اگر باشد هوا معتدل ميباشد امزجه و ابدان نيز معتدل و صحيح ميباشد تصرفات قوی و امزجه در حرکات
طبيعيه مانند هضم و نضج و جماع و خواب و بيداری و ساير حرکات طبيعی و نفسانی طبيعت آن بالذات گرم و تر است بحسب
اختلاف اوضاع فلکی و ارضی مختلف ميگردد و بحسب جهات نيز مثلا بودن هنگام آفتاب در بروج شماليه گرم ميگردد و بهمچنين

وهمچنین هنگام استیلای باد و سلطنت یکی از کواکب حاره حار میکردد و در اراضی منخفضه عمیقه مکشوفه جانب شمال آنها و بلاد ساحلی
مجاور بحر نیز و بخلاف اینها بارد و هنگام شدت تابش آفتاب خصوص در بلاد سنجریه گرم و خشک و در بلاد بحریه جزایر و
هنگام باران رطب و باد صبا که از جانب مشرق تا بنقطه شمال وزد گرم و خشک است و باد شمال که از جانب شمال تا بنقطه
مغرب وزد سرد و خشک و باد دبور که از مغرب تا بنقطه سهیل وزد سرد و تر و باد جنوب که از سهیل تا بنقطه مشرق
وزد گرم و تر و مرکب از بینها مرکب از کیفیات اربعه است افعال و خواص آن باد صبا مزیل بلغم و مجفف رطوبات و مفتح
سدد و معین بر هضم و مانع نزلات و مقوی قوت دافعه و مصلح حال مرطوبین و جهت امراض بارده رطبه از استسقا
و فالج و لقوه و غیرها نافع و مضر محرورین و ابدان خشک و امراض صفراویه و محرق صفرا و مولد حکه و جرب و تشنج یابس و امثال
اینها است و باد شمال مستحکم میکرداند اعضا را و مانع استرخا و کسالت و مقوی اعضا و حواس و ذکا و فهم و ذکر و معطی صفای
رنگ و نضارت است و مضر صاحبان سرفه و ضیق النفس یابس و بواسیر و باعث اسقاط جنین و عسر ولادت و امثال اینها است
و باد دبور عکس صبا است و باد جنوب عکس شمال و مرکب از اینها جهت امراض مرکبه نافع و اصلاح فساد و تعفن هوا بکار بردن بخورهای
نماید و بتغیر و تبدیل بلد و مکان اگر ممکن باشد و ببوئیدن پیاز و سیر و سرکه و زرد چوبه و عنبر و لادن و قطران و
مومیائی و عود هندی و عنبر و قسط و کندر و سندروس و کهربا و پوست انارین و مشک و زعفران و سعد و اهل و صندل
دیگر بارزد و زراوند طویل و جدوار تمام اینها و یا آنچه میسر آید و بخور نمودن با اینها و روغن و ظرفا و خوردن پیاز و سیر و سرکه
و نعناع و زرد چوبه و طین مختوم و حلتیت و آویختن پیاز عنصل بر در خانه و پاشیدن سرکه بر در و دیوار و فرش
خانه خصوصا که در آن سیر و پیاز پرورده باشند و حتی المقدور از آن خانه حرکت نکنند و بجای نروند و اگر بالضرور
حرکت کنند بینی را البته بسرکه و شیر آلوده به بندند و زود بسعادت نمایند با وجود این تدابیر باید که از خوردن
مثل میوه‌های تر و شیرین پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در
آنچه بخورند پیاز و سیر داخل کنند و غذاهای ترش بی چربی میل نمایند و شیرینی مطلق نخورند و از گوشت حیوانات
آن بلد اگر بتوانند احتراز کنند و الا بسیار کم بخورند و از تریاقات تریاق فاروق و مثرودیطوس و جدوار خطائی
هر یک که باشد بکار برند و برشعثا و فلونیای رومی نیز مناسب است و فادزهر معدنی هم خوب است **هوفاریقون** بضم
ها و سکون واو و فتح فا و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثنات تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون معرب از او
فاریقون یونانی است و هیوفاریقون نیز دیده شده بزیادتی یای مثنات تحتانیه میان ها و واو و بعضی اندروسامین
و بعضی قوربون و بعضی اما مانیطس بمعنی صنوبری برای مشابهت رایحه تخم آن بمیوه راتینج که صمغ صنوبر است نامند

و گفته اند که هوفاریقون لغت رومی است ماهیت آن نباتیست و سه قسم میباشد و هر سه را ثمر شبیه بجو است قسمی را ساق بقدر
شبری و زیاده بران و برگ آن مانند برگ سداب و بسیار سرخ و گل آن سفید شبیه بگل شبت چتری و در بو شبیه به
بوی صنوبر و تخم آن در غلافی طولانی و سیاه و دراز شبیه بجو و مدور و منبت آن زمینهای صلب و خرابها و ثمر آن اقوی
از تخم و سایر اجزای آن و قوت آن تا ده سال باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و خشک و گفته اند خشکی آن زیاده از گرمی
آنست افعال و خواص آن مجفف و محلل و ملطف و مفتح سده و گدازنده اخلاط لزجه جات و غیره اعضاء الراس والغذاء والنفث
آشامیدن آن جهت کزاز و تفتیح سده معده و کبد و امعاء و ادرار بول و طمث و اسهال مره صفرا و حمول آن نیز جهت ادرار
بول و حیض الات المفاصل آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب و یا آشامیدن عصاره آن چهل یوم الی پنجاه یوم مداومت بران جهت
ورد ورک و عرق النسا و نقرس و آشامیدن تخم آن هر روز یکدرهم با ماء العسل جهت عرق النسا مجرب و السنة الله الحمیات
آشامیدن آن با نمودن آن سداب جهت حمی ربع الجروح والقروح ضماد برگ آن جهت تنقیه و اندمال جراحات عظیمه و قروح ردیه
و سوختگی آتش و ذرور آن جهت تنقیه قروح مترهله متعفنه نافع بدل آن تخم شبت و انیسون و بیخ آن مانند بیخ کبر است و قسم
دوم را نبات بزرگتر از اول و شاخهای زیاده و برگ آن بقدر برگ نعناع و پر شعبه و با شعبهای مستقیم و ساق آن
سرخ و گل آن زرد و تخم آن در غلافی شبیه بخشخاش و با خطوط و در بو شبیه براتنج طبیعت آن در آخر دوم گرم
و خشک افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از تخم آن مسهل صفرای غلیظ و آشامیدن آب سرد و معین بر عمل
آن و در همه افعال مانند قسم اول و آشامیدن تخم آن با شرابی که انرا ارد و غالی نامند جهت عرق النسا و طلاء مطبوخ
آن در شراب رافع جراحات عظیمه و ضماد نبات آن جهت سوختگی آتش نافع و قسم سوم آنرا که دار بروی نامند و نبات بزرگتر
از اول و کوچکتر از دوم و بسیار سرخ و شاخهای آن انبوه تر و برگ عریض مانند برگ سداب و بزرگی نعناع و بسیار و گل آن
زرد و در بو شبیه بقسم اول طبیعت آن در گرمی و خشکی از اول ~~طبیعت آن در گرمی و خشکی از اول~~ کمتر افعال و خواص
آن مسهل رطوبات معده و مجفف بلت آن و در جمیع افعال قویتر از اول و دوم آشامیدن دو درهم آن مسهل صفرای
غلیظ خصوصا با آب سرد و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و حصر البول و مفتت حصات و مسقط جنین و مدر حیض
و سرخ کننده رخسار و مقاوم همه سموم و جهت استسقا و قولنج و تب ربع و طلاء آن با زیت جهت فالج که مایل کرده باشد
گردن بسوی پشت و طلاء آن جهت بهق و کلف و همه اثار جلد و بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع المضار
مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرهم بدل هر یک از اقسام آن دیگری است و بدل همه بوزن
آن اذخر و نصف آن بیخ کبر و نصف وزن آن شیطرج و نصف آن قردمانا نیز گفته اند و حکیم میر عبد الحمید نوشته که اذخر

که از اهل هندی گل الله روسه نامند و اقسام است قسمیکه گل آن سفید و برگ آن مانند گل عباسی و تخم آن مانند جو و خوشه آن مثل خوشه
جو و گندم و بر سر خوشه گل آن و درخت آن بقدر دو ذرع و خار نازک است از جمله ادویه مشهوره هندیه است و در خواص چنان است
که مرقوم است قسم دوم را گل زرد و در شاه جهان آباد و برهانپور اکثر اینها یافته نامند و قسم سوم را گل بنفش و سرخ نیز میباشد
و برگ آن در جمیع افعال قوی‌تر از باقی است **هوم** بضم ها و سکون واو و میم لغت ترکی است ماهیت آن نباتیست شاخهای
آن پر گره و ثمر آن شبیه بعنب الثعلب و کبک زان بسیار محظوظ است و بی برگ و بیخ و بار شبهای ضعیف و غیر
نامی در زمین افعال و خواص آن از سموم قتاله است و چون پیکان را باب آن آلوده خشک نمایند بهر حیوانیکه زخم تیر آن برسد
از پا اندازد **هوم المجوس** بضم ها و سکون واو و میم و الف و لام و فتح میم و ضم جیم و سکون واو و سین لغت عربیست و از
فراشانیه نامند ماهیت آن گیاهی است اسفل ساق آن بکعبه و باریک و صلب و گل آن زرد و تیره شبیه بیاسمین و برگ
آن ریزه و شگوفه آن شبیه بیاسمین و شکوفه آن شبیه بشکوفه المشمش و صاحب تحفه نوشته ظاهرا که از جنس ارغوان
زرد باشد و بعضی بجوز مرم دانسته اند حکیم میر عبدالحمید نوشته الخ متحقق شده هوم المجوس گلیست که از جعفری مانند و
اقسام میباشد قسمی پنج برگ و قسمی مضاعف و جعفری نامند کور شد طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی گل از اسره
و خشک گفته اند افعال و خواص آن جالی و جاذ و مجفف و مفتح سده و اشامیدن طبیخ گل آن جهت ادرار فضول و تفتیت
سنگ گرده و سنگ مثانه نیز گفته اند و برای احتباس بول نیز و در ورک گل آن حابس خون جراحات مقدار شربت آن یک
مثقال و زیاده از دو مثقال کننده بتخفیف قوی و حکیم میر عبدالحمید مقدار شربت آن از دو توله نوشته و روغن گل آن که با
دنبه گوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و با روغن زیتون جهت اوجاع المفاصل بلغمی مجربست
هوفسطیداس که از اهو فسطیداس بضم ها و سکون واو و فتح فاء و سکون سین و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه
و فتح دال و الف و سین مهملتین نامند ماهیت آن عصاره نباتی است که لحیة التیس نامند و مذکور شد و گفته اند طرثوثی است
که در زیر درخت لحیة التیس بهم میرسد و غیر لحیة التیس نیست **هیشر** بفتح ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و راء مهمله
ماهیت آن کنگر بری است و بلندی آن تا بقدر یک گز و زیاده و میان آن تهی و شگوفه آن پهن و بنفش و بعد از خشک
شدن سفید میگردد و در میان شگوفه آن چیزی مانند پنبه و اگر آن پنبه در گوش رود کر گرداند افعال و خواص آن اشا
میدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع **هیل بوا و هال بوا** بکسر ها و سکون یاء و کسر لام و فتح باء موحده و واو و الف
ماهیت آن خیربوا است و در حرف الخاء مذکور شد طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند
افعال و خواص آن بسیار لطیف تر از قاقله ابطاء الغذاء و مقوی معده و کبد سرد و هاضم طعام است **هوفلسوس** بضم

ها و سکون واو و فتح فا و سکون لام و ضم سین و سکون نون واو و سین ماهیت آن حیض گفته اند حیض الحمار است که ابو خلسا
باشد و مذکور شده در حرف الالف مع الباء طبیعت آن سرد و تر با قوت تجفیف و تسخین قلیل و قبض افعال و خواص آن
با قوت قابضه و سایر افعال آن در ابو خلسا ذکر یافت باب بیست و هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها
یا مثناة تحتانیه است فصل الیاء مع الالف یاسمین بفتح یا و سکون الف و فتح سین و کسر میم و سکون
یا و نون و آنرا یاسمون بواو بجای یا و بضم میم نیز و سجلاط نیز و بشیرازی گل یاسمن و بهندی چنبیلی نامند ماهیت آن
گلی است خوشبو و سفید و زرد و کبود و بعضی راشت گل بنفش و برگ‌های بزرگ بدلی زرد و بستانی و بری و جبلی میباشد و
سفید آن خوشبو و کثیر الوجود و کبود آن کم یاب و نبات آن مابین شجر و یقطین یعنی نه مانند درخت ایستاده است
و نه مانند یقطین بر زمین مفروش خصوص سفید آن و نیز زرد و کبود آن شجریت غالب و در بعضی بلاد درخت آن عظیم می
گردد و ساق سفید آن اندک بجدار و برگهای آن اندک ریزه طولانی و بیشرف و بر دو جانب شاخه آن رسته و خوش
منظر و گل آن خوشبو با ساقه باریک مجوفی و بر سر آن پنج برگهای ریزه پیوسته با آن ساق و در هنگام غنچگی طولانی امرودی
شکل و بعضی سفید آنرا زنبق دانسته و گفته اند از دهن زنبق مراد روغن آنست و سوسن ازاد را مخصوص بدین
و سوسن سفید تر و اکثر اطبا مفقود الحاسیت و این از جهت اشتباهی است که ایشان را رو داده و سوسن مذکور
شده و بری را ظیان نامند و جبلی آن یاسمین هندیست و جمهور اطبا در ماهیت آن نوشته اند که درخت آن مانند درخت
مورد و از آن سبزتر و املس و بزرگتر و برگ آن پهن تر و نرم تر و بسطیره برگ مورد بیست و درخت قسم سفید آن صغیرتر
و گل آن سفید و با شایبه سرخی و بعضی بی سرخی و بسیار خوشبو و از حمل تا عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت
نوع زرد آن از نوع سفید عظیم تر و چیزی و مانند درخت منور است و نیز و بعضی قسم زرد آن مسمی بزنبق است و بالجمله
طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن مفرح و مفتح سدد و مسمن بدن اعضاء الرأس و
العصب و الغذا و النفس بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و درد سر بارد و رفع ریاح دماغ و مشایخ و مبرودین را نافع و
نطول طبیخ آن جهت صداع و دردهای بارده و اشامیدن آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع سدد و ریاح غلیظه و
فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و مفرح و محرک باه و مخرج اقسام کرم معده و امعاء و مدر بول و حیض و چون آنرا در شراب
اندازند اندک آن سکر بسیار آورد و اشامیدن آب گل آن ... هر روز ده درم قاطع نزف الدم و مضمضه با طبیخ
برگ آن جهت درد دندان و قلاع دهان و جوشیدن آن و لثه و ضماد آن بر ثبت قضیب معین بر نعوظ و بزرگ کننده
آن السموم اشامیدن آن مقاوم همه سموم و بدستور ضماد آن از ... ضماد آن جهت رفع کلف و سرخ کننده رخسار

رخسار و بعد شستن غسل آن در حمام و در سفید کردن موی و موثر حتی در زور آن المضار مصدع محرورین و اکثار بوئیدن
آن باعث زردی رنگ رخسار مصلح آن بنفشه و گل سرخ و سرکه مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن زیاده و درم
بدل آن یاسمین زرد و در تسخین بدن و سفید کردن موی از زر وان اقوی و بدل بری و یاسمین بری است و روغن آن
که مانند روغن گل مرتب نمایند و با کنجد مقشر در ان مکرر پرورده نمایند تا رنگ کنجد سرخ گردد و پس سائیده ازان اخذ
نمایند بسیار خوشبو و معطر میباشد طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن مفتح و محلل و نرم کننده جلد و جهت امراض
بارده عصبانیه و مشایخ نافع و در جمیع افعال مذکوره اقوی مقدار شربت آن از سه درم تا پنجدرم است و بوئیدن
آن مصدع و باعث رعاف محرورین و گل یاسمین زرد را در اث در دکهن و شاه جهان اباد و در بعضی بلاد هند کثیر
الوجود و گفته اند چون آبرا در جوف حنظل سبز مهر الجنبه یکدرم ازان را با یک اوقیه عسل جیدر و نجوز بندد و مداومت
بران نمایند جهت رفع استسقا و درد کمر و مفاصل مجربست **یاقوت** بفتح یا و الف و ضم قاف و سکون واو و تا ماهیت آن
سنگی است از سنگهای معدنی نفیس عظیم القدر عزیز و مکرم و الوان و اصناف میباشد و از سرخ و زرد و کبود و سبز
و لیشه و سفید و هر یک ستر بسیار رنگین و متوسط و کم رنگ و بهترین همه سرخ بسیار رنگین رمانی آبدار صلب شفاف
بیجرم بیداغ و رگ است و هر چند قطع آن بزرگتر و خوش شکل تر باشد معتبر و قیمت آن زیاده از اصناف سرخ حمری
و زردی و نارنجی و زعفرانی و لیمونی است و از اصناف کبود آسمان گونی و کحلی و لاجوردی و لیشه آن کم یاب و لعل از
اقسام سرخ است و بهترین هر یک ازان آنست که صلب صاف و شفاف یکرنگ یعنی رنگ اجزای آن متساوی باشد
و یاقوت از همه احجار مگر الماس صلب تر و کبود ان صلب تر از سرخ و سرخ از زرد و لیشه قریب بسرخ و سفید از همه
نرم و خام که در معدن ناقص مانده و هر یک بنامی مخصوص اند سرخ را بهندی مانک و بدم راگ کهه و بانگریزی روبی
و زرد را بعربی لبراق و بهندی پکهراج و بانگریزی توبس و نیلی را بفارسی نیلم و بهندی نیلمن و بانگریزی سفیار
نامند و ماده تکون آن کبریت و زیبق صافی خالص شفاف براق است و فاعل انعقاد آن برودت و در مقدمه کتاب نیز
بتفصیل مذکور شد و شنیده شده که در پیگو در قطعه زمینی که معدن یاقوت است و در انجا هم میرسد کسی سکنی نمی
تواند نمود و خاک آن سیاه رنگ و صلب و کبریتی است یعنی بوی کبریت ازان میاید و در موسم باد و بارش و طوفان
و رعد و برق و صاعقه بسیار در ان میافتد و زمین آن تمام منشق میگردد و از شگافهای آن زمین نیز بوی کبریت
بسیار میاید بحدیکه متاذی میگردانند و اطراف آن موضع درختهای عظیم بسیار متراکم میباشد و همه فروشان بریده
میفروشند و اکثر الجماعه و فقرا و مساکین جست و جو نموده انچه میباشد از قطعهای یاقوت بزرگ و کوچک میبرند و در

سرکار پادشاه آنجا که مشهور براجه بهت میفروشند و بدیگری نمیتوانند فروخت زیرا که حکم راجه آنجا آنست که اگر
بدیگری بفروشند خانه او را ضبط نمایند و سیاست عظیم کنند و نیز مسموع گشته که در زیر زمین یاقوت خوب نمیباشد بلکه
ناصاف و خام چنانچه وقتی راجه آنجا حکم نموده که قطعه از آن زمین را حفر نمایند شاید یاقوت بسیار و قطعهای بزرگ خوب
برآید چون حفر نموده قطعهای کوچک بدرنگ ناصاف نرم برآمد و با وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت و ابخره
متعفنه لهذا امر نمود که دیگر حفر ننمایند و آنچه از بالای زمین بدست آید بیاورند و نیز اماکن دیگر مانند جزیره برازیل از ارض جاوه
جنوبی و جزیره سیلان و غیرها که معدن یاقوت و غیره هست و لیکن یاقوت جنوبی آن بخوبی پیگوئی نیست هرچند برازیلی
اکثر قطعهای آن صاف شفاف آبدار بزرگ مقدار میباشد و لیکن بصلابت پیگوئی نیست همه الوان آن از سرخ و زرد
و نیلی و غیرها و سیلانی بسیار نرم و کم رنگ میباشد و از اقسام آن گفته اند غیر از سرخ رمانی تاب آتش ندارد و بعضی گفته
اند سرخ رمانی آن از آتش رنگش تیز میشود و نیز گفته اند چون با سفیدی آن شائبه سرخی باشد چون بر آتش معتدل در
ظرف سفالی گذارند تمام آن رنگین گردد و بدانکه اکثر این اقوال اصلی ندارد و آنچه کرّتها دیده شده و خرق در روغن مغز لون
آنست و مالیدن آن بر جای سوخته و آب ستاره باعث جلای آن طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم
خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول گرم و در سوم خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی
و در اول دوم خشک افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و دماغ و آشامیدن یکدرم آن جهت رفع صرع و وسواس
و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغیر هوای وبائی و تصفیه خون و حفظ حرارت غریزی
و قوای حیوانی و پوشیدن انگشتری آن جهت قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و طاعون و در دهان داشتن آن جهت رفع
بوی آن و تسکین عطش و تقویت دل و تفریح و نشاط و تعلیق آن بالخاصیت جهت اصابه عین که چشم زخم نامند و طاعون و
تغیر هوای وبائی و وسواس و صرع و خفقان و باهیبت و شکوه بودن نزد مردم و نیز قاطع نزف الدم و محلل انجماد خون [illegible]
اند اکتحال آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم مقدار شربت آن از یک قیراط تا یکدانگ و معاجین مسمی بیاقوتی و مفرح
آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الیاء مع الباء الموحده یبروح** بفتح یاء و سکون باء موحده و ضم راء مهمله
و سکون واو و حاء مهمله لغت سریانی است بمعنی ذو الصورتین است ماهیت آن اسم سریانی جنس اشیاء روحیت
در خلقت و شامل بیخ لفاح و ثمر اقسام آن است و از مطلق آن مراد قسم جبلی آن است و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ
باشد بشکافند در آن شبیه بصورت انسان مشاهده میگردد لهذا آنرا مسمی باین اسم نموده اند و بیخ لفاح
جبلی او بی مشابهتی بصورت انسان دارد و بخلاف آنکه مشابهت تام دارد و بعضی آنرا مختص به بیخ سراج القطرب دانسته

دانسته اند **یبروح الصنم** بفتح صاد و نون و میم ماهیت آن بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که رو برو یا یکدیگر گذشته
باشند و آنرا مهرهٔ گیاه و سگکش نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هر که آنرا قلع نماید هلاک میگردد لهذا بعضی
بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته و بر گردن سگی و آن سگ را رم میدهند تا بحرکت آن بیخ کنده شود و گفته
اند که اصلی ندارد و نبات آن شبیه بغلیق است که بترکی کن نامند و بقدر ذرعی است و برگ آن شبیه ببرگ الخس و باریک
تر از آن و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بو شبیه بسیب سایله و گل آن سفید و گویند در شب میدرخشد و بیخ آن شبیه بصورت
دو انسان باشد رو برو یا هم و مستور بلیفهای اشقر شبیه بموی بخلاف سایر اقسام بیخ لفاح که لیفهای مذکور ندارد و مادام
که سر این صورت را جدا نکنند قوت آن تا شصت سال باقی میماند و گفته اند که یبروح بمعنی صنم طبیعی است یعنی نباتیکه در
صورت و شبیه بانسان باشد اعم از آنکه بمعنی آن اسم موجود باشد یا غیر موجود و بسیاری از اسماء دلالت میکند
بر معنی غیر موجوده و صورت یبروح موجود حشیشی است اغبر از قسط بزرگتر و آن بیخ لفاح بریست و دیسقوریدوس گفته بعضی
مردم آنرا افطمیس و بعضی بموقولس و بعضی ورقیانا نامیده اند یعنی بیخ مهیج حب و آن دو صنف میباشد یکی معروف
بماده و رنگ آن مایل بسیاهی و خشنی و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و از آن باریکتر و کوچکتر و باز هومت و ثقیل الرایحه
و منبسط بر روی زمین و نزدیک ببرگ آن ثمرهای شبیه بتفاح و از آن کوچکتر و خوشبو و در آن تخم شبیه بتخم امرود
و بیخ آن بزرگ دو عدد یا سه عدد و متصل بهم و ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بر آن پوستی غلیظ و ساقی و صنف
دوم موصوف بذکر و بعضی مردم این را موریون نامند و برگ این سفید و املس بزرگ عریض شبیه ببرگ سلق
و لفاح آن دو چند بیخ ماده و بقدر خیاری و رنگ آن زعفرانی خوشبو و ثقیل الرایحه و راعیان آنرا میخورند و سبات
ایشان را عارض میگردد و بیخ آن شبیه بماده یعنی بصورت انسان ماده است و از بیخ صنف ماده آن اندک
طولانی تر و بی ساق و نیز صنف در اماکن سایه دار و کوهها میروید برگ آن کوچک و عریض و طول آن بقدر شبر
و بی ساق و بیخ آن بسطبری ابهامی و طولانی و سفید و بی گل و ثمر و این قوی ترین اصناف یبروح الصنم است و صاحب
اختیارات بدیعی گفته که در حدود کرمان سیر شیر از نزدیک بقلعه شهریار نوعی یبروح هم میرسد طول آن از یک
وجب کوتاه تر و با دوست و با در رنگ آن سفید و بهترین آن اقوی و فربه است و گاه عصارهٔ پوست صنف نر آنرا
در هنگام تری و تازگی کوبیده و فشرده در ظرف سفالی و در آفتاب خشک نموده اقراص میسازند و گاه عصارهٔ بیخ آنرا گرفته
چنانچه از پوست آن و بدستور خشک مینمایند و در قوت ضعیفتر از عصارهٔ پوست بیخ است و بعضی پوست بیخ آنرا
کوفته و بر ریسمان کتان پیچیده میاویزند تا خشک گردد و بعضی بیخ آنرا طبخ میدهند با شراب تا آنکه دو ثلث آن برود

وصاف مینمایند و منعقد میگردانند و گاه دمعهٔ انرا استخراج مینمایند بدین نحو که بیخ انرا چند جا خراشیده ظرفی بدان لف
مینمایند تا دمعهٔ آن دران مجتمع گردد و عصارهٔ آن قویتر از دمعهٔ اوست و از هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع آن
انست که مریخ در خانهٔ شرف یا در خطی از خطوط شرف و متصل بسعدین و یا بیکی از سعدین و یا قمر در یک برج باشد و روز
سه شنبه وقت طلوع افتاب بهتر از سایر اوقات است طبیعت ان سرد و خشک در دوم و با اندک قوت حرارت و با رطوبت
فضلیه و بعضی سرد در اول سیوم و خشک در آخر ان دانسته اند افعال و خواص آن پوست بیخ ان مقوی و مجفف و مخدر
و مغز بیخ ان ضعیف و برگ ان تر و خشک و هر دو مستعمل و گفته اند هر عضو قسم مادهٔ ان دوای همان عضو مردان است
و بالعکس یعنی هر عضو قسم نر ان دوای زنان است اعضاء الراس و العصب اشامیدن ان مسبت و منوم و چون در شراب
اندازند سکر شدید آورد و بوئیدن ان نیز باعث سبات و حمول آن در مقعده نیز و این خاصیت مخصوص بسفید الورق
بی ساق است که ذکر یافت و اکثار ان نیز باعث سکته و گاه شرابی از ان میسازند برای ازالهٔ سهر باین نحو که سه من
از پوست بیخ آن را در یک مطرطوس شراب حلو میاندازند و سه قوانثات از ان میاشامند و گاه طبخ مینمایند پوست
انرا در شراب تا آنکه اخذ نماید قوت انرا و استعمال مینمایند برای سبات بمقدار بسیاری از ان را و بعضی از پوست
بیخ صنف سیوم شراب بعمل میاورند باین قسم که سه من انرا در یک مکیال شراب حلو میاندازند و بعد رسیدن بمقدار
سه قتوسات از ان میاشامند برای تخدیر و بی حسی عضو شخصی را که خواهند قطع نمایند و عصارهٔ ان نیز باعث سبات و بی
حسی عضو است و اشامیدن بیخ آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تعلیق ان جهت صرع
العین ضماد برگ ان جهت درد چشم و ورم و دمعهٔ انرا اجزاء ادویهٔ مسکنهٔ اوجاع داخل مینمایند اعضاء الصدر و الغذا و
النفض اشامیدن بیخ آن با سکنجبین جهت خفقان و اشامیدن دمعهٔ ان بقدر یک اوقیه با ماء القراطن یعنی ماء العسل
مقیء مرهٔ صفرا و بلغم مانند خربق و زیاده بران کشنده و نیز اشامیدن ان مسهل بلغم و مرهٔ صفرا چون اطفال و غیر
ایشان تناول نمایند گاهی بسبب شدت قوت هلاک مینماید و اشامیدن بیخ ان منقی رحم و چون تارسیده آن را با
روغن گل سرخ سائیده زن حامله بر شکم و کمر طلا کند از اسقاط جنین محفوظ میماند و حمول دمعهٔ آن بقدر بنجدانک مخرج
جنین و چون بیخ انرا با کبریت اتش ندیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید و اشامیدن ان با مقل
جهت بواسیر و با کاسنی جهت حرقة البول السموم اشامیدن آن با عسل و زیت جهت لسع هوام خصوص صنف
احمر ان که شبیه به نصف ابیض الورق است که باو زر عنب الثعلب قائل است و چون نوع قاتل یبروح را کسی بخورد اولا
او را اختناق ام و سرخی چهره و برآمدگی ان و زوال عقل و حالت شبیه بمستان و افیون خورده عارض گردد پس بموت

موت تدبیر آن قی نمودن با شامیدن روغن و آب گرم و عسل و تنقیه بدن است و تیرقی فرمودن بماء افسنتین مطبوخ
و عسل و خورانیدن فلفل و شبت و مصطکی و صعتر و مر و سفید و شیر تازه دوشیده و جندبیدستر و سداب و خردل و
انشامیدن لبن حامض در صورت کثرت استعمال مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط و تأکید انگ گفته اند و
انشامیدن آن بدون اصلاح جایز نیست و اصلاح آن تمرخ نمودن بان شایسته و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه
است و تیز برگ گل سائیده و رب السوس و صبر و تربد و هلیلج و افسنتین و غافث و نمک هندی و زعفران و لسفایج است
و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث تهیج وجه و وجع کبد و حشا و معده و اعراض دیگر ردیه الجروح والقروح و زور
بیخ و ثمر آن جهت اکله و قروح خبیثة الاورام والبثور طلاء آن محلل اورام صلبه و دخوه و خنازیر و چون نرم کوبیده با سرکه سرشته
بر جمره گذارند زایل سازد و بثور را نیز ازالات المفاصل ضماد آن با سویق جهت وجع مفاصل و انشامیدن آن جهت داء الفیل ارست
و لوک برگ آن زایل کننده برص بدون تقرح عضو و اگر برگ آن تازه باشد و لیس آن جهت قلع نمش و کلف بدون لذع و
قرحه نافع الخواص چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند مقدار سه دانگ آنرا با شراب بیاشامند سبات آورد و بجای که احساس
قطع نمایند و نیز چون یک مثقال از صنف سوم آنرا تنهائی و یا با بعضی طبیخ های و یا نان و یا با سویق بیاشامند دو ساعت اختلاط
عقل و سبات آورد که تا سه چهار ساعت بهمه حالت بماند که تعقل و احساس بچیزی نتمانید بسبب جمع حرارت در باطن و تخدیر
و تبلید حس و بعضی از اطبا می نشانند صاحب آنرا در آب سرد تا آنکه شفا یابد بهمه جهات و گفته اند چون عضوی از اعضای
بیخ و ثمر آن را با قلیلی روغن بان و دهن زیتون یا روغن خلاف نرم سائیده و پیشانی و چشمها و روی را بدان طلا
نمایند و نیز دو تاکه ملوک روند بغایت مکرم و معزز باشند و هر حاجتیکه روی داد و بدر روا گردد و چون مجموع آنرا و یا عضوی
از آن را شکسته و پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر گردن آویزند از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و دزدان و
قطاع الطریقان محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت موثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آنرا
تعلیق نمایند و بخور آن جهت دفع فساد عقل و جنون و دوری شیاطین و جن و انس موثر و چون بکوبند و گل نا
شگفته آنرا در کتانی ابریسمان نشیمی که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند دفع صرع آن گردد.

فصل الیاء مع التاء المثناة الفوقانیه

یتوع بفتح یاء و ضم تاء و سکون واو و عین مهمله ماهیت آن اسم جنس
نبات شیردار است که شیر آن حار و حاد مسهل مقطع محرق باشد و مشهور از آنها هفت نبات است عشر
و شبرم و ماعنیه و ارطینیا و ماهودانه و مازریون و بنطافیلن که خمسة الاوراق نامند و جمیع اینها سمی قتال اند
و بعضی مافیه اند بعضی متوعات حاوه خارجیه ازین هفت نبات مشهور را مانند اذان الفار و نوعی از لبلاب و فرفخ بری یعنی

بقلة الحمقاى برى و فوسنجى و از مطلق آن مراد لبن لاعیه است که تریاق فراوى و فوسنجى نامند و گفته اند بهترین انها یتوع
درخت و دیگر نبات مذکور است که شاخهای آن طولانی و بزرگتر از یک ذرع و مایل بسرخی شبیه بشاخهای زیتون و مملو
از لبنی سفید جا و باشد و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از ان طولانی تر و نازک تر و باطراف شاخهای آن پیچ
شاخه باریک شبیه بشاخهای اذخر و باطراف انها قبها و سرها که ثمر است و مایل بتقعیر شبیه بصنفی از اذخر و بیخ آن غلیظ
خشن و منبت آن اماکن خشنه و کوهستان و اشامیدن لبن آن مقدار دو دانگ مسهل بلغم و اما نوع ماده آن که آنرا
جوزی نامند شبیه بنبات اقحوان الغار و از ان بزرگتر و قویتر و سفیدتر و برگ آن شبیه ببرگ مورد و از ان بزرگتر و بدبو
و اطراف آن تند و خاردار و شاخهای آن بقدر یک شبر و از بیخ آن روئیده و ثمر ان در بعضی سالها بیشتر و بعضی کمتر و
در بزرگی بقدر جوز کوچکی و اندک گزنده زبان مانند پوست گردکان و بیخ آن نیز شبیه به بیخ آن و منبت این نیز زمینهای
صلب و کوهستانها و لبن و بیخ و برگ و ثمر آن در قوت مانند صنف اول و از ان قویتر و بحری آن که خشخاش نامند
شاخهای آن بقدر چند شبر و مایل بسرخی و بیخ و یا شش عدد و برگهای آن کوچک نازک اندک طولانی ببرگ کتان و
ثمر آن شبیه بکرسنه و سرهای آن مضاعف و مدور و گلهای آن سفید و بر اطراف قضبان آن سرهای سنبل
و منستد بیرو و در ان ثمرها و شاخهای آن از یک بیخ روئیده و تمام نبات آن مملو از شیر و مستعمل این صنف است
و در قوت مانند دو صنف اول و گفته اند نوعی دیگر میباشد که آنرا شمش مینامند یعنی دایر با شمس و ثمر و ورق آن
شبیه به بقلة الحمقاء و از ان باریکتر و شدید الاستداره و شاخهای آن چهار و یا پنج از یک بیخ روئیده بقدر یک
شبر و باریک سرخ رنگ مملو از لبن سفیدی و چتر ان شبیه بچتر شبت و تخم آن شبیه بزیره و تمامی آن با حرکت
شمس دور مینمایند و منبت آن بیشتر خرابها و بیرون اطراف شهر و تخم و لبن انرا جمع مینمایند مانند نیز دو البان
نباتات دیگر و قوت آن مانند قوت اصناف دیگر و از ان ضعیفتر و بعضی این را مانند سقمونیا دانسته اند در قوت
و منبت آن را مزارع گفته اند و نیز گفته اند نوعی دیگر میباشد که انرا سروی نامند ساق آن از یک شبر تا یک ذرع و
سرخ رنگ و برگ آن از ساق آن میروید شبیه ببرگ ارز تازه روئیده و این نیز مملو از لبن است و در قوت
مانند اصناف مذکوره و نیز گفته اند نوعی دیگر میباشد که در سنگستانها و میان احجار میروید و با شاخهای محیط بر ان
از هر دو جانب و کثیر الورق شبیه ببرگ مورد و باریک و سرخ رنگ و ثمر ان مانند ثمر عشف و این نیز با یتوعیت بسیار
در عمل مانند انهاست و نیز نوعی عریض الورق شبیه ببرگ فلوس میباشد و بیخ و برگ و لبن آن مسهل کیموس
مائی و بلغمانی بعضی فیلوسا نوع یتوعیت که بیونانی انرا فوربا سایس نامند و نیز نوع دیگر میباشد ساق آن بقدر یک

یکذرع وزیاده بران ومربع وبیگره وبرگ آن کوچک ریزه واطراف آن تند وگل آن بسروی ریزه بنفش رنگ و
تخم آن بهین شبیه بعدس وبیخ آن سفید مملو از لبن وگاه یافته میشود ودر بعضی مواضع نبات آن نوع بسیار بزرگ
وبیخ آن بسیار بزرگ وچون مقدار یکمثقال ازو بیاشامند بماء العسل اسهال شکم نماید وهمچنین ثمر آن وهمچنین لبن آن
را چون با آرد کرسنه سرشته شود وباید که از برگ آن زیاده از سه مثقال تناول ننمایند وهمچنین از آب آن وبعضی مردم نوع
نبات بنکه ساق آن مجوف بقدر یکذرع بسطبری اصبعی واطراف ساق آن متشعب وبرگهای آن بعضی بر ساق آن
وبعضی بر شعب آن رسته اما برگهای که بر ساق آن است طولانی شبیه ببرگ بادام واز آن عریضتر وبسیار نرم تر وبرگهای
که بر شعب آن است کوچکتر شبیه ببرگ زراوند وبسیار بسیار وثمر آن بر اطراف شعب آن مستدیر الشکل شبیه بحب
کبر ودر جوف آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی وبزرگتر از حب کرسنه وچون ابتدا مضغ نمایند مزه آن شیرین باشد وبیخ آن
باریک سفید وبی انتفاع ودر طب ونبات آن مملو از لبنی باشد باید بتوع حکیم فاضل ودیسقوریدوس نوشته که همه این اصناف
را من مشاهده نموده ام اقوی ومختار لبن انها پس تخم انها پس بیخ انها پس ورق انهاست وعند الاطلاق مراد لبن لاغیره
است وانچه از اینها باسمی مخصوص مشهور بوده اند جابجا مذکور شده ودر اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان مینماید طبیعت مطلق
انواع در غایت گرمی وخشکی تا چهارم نوشته اند ومتوسط انها در سیوم وضعیفه انها در دوم با قوت سمیه افعال وخواص
آن مقرح جلد وقتال وچون در برکه افکنند ماهیان تمام بر بالای آب آیند العین اکتحال لبن آن قاطع طرفه الفم قطور آن بر دندان
کرم خورده مفتت حصات ومسقط آن وبا قطران سرشته اقوی جهت انکه محافظ دندانهای صحیح است وهمچنین با موم سرشته و
چون دندانهای صحیح را موم گرفته پس بر دندانهای متاکل لبن آن بچکانند تا انکه آنرا مفتت وقلع نماید بهتر است وچون بیخ
آنرا در سرکه بجوشانند وبدان مضمضه نمایند وجع دندان را تسکین دهد اعضاء الغذاء والنفض اشامیدن آن مسهل
بلغم ومائیت وقوابع بواسیر وچون دو قطره ویا سه قطره از ان بر انجیر بچکانند وخشک نمایند وتناول کنند اسهال نیکو کافی نماید وهمچنین
با سویق ونان خالص وبهتر آن است که با عسل ویا قیروطی استعمال نمایند تا انکه باعث تقرح دهان وحلق نگردد وگاه اخذ مینمایند
الصبیان نوعی از آنرا وبر روی حدی اندک بریان نموده سحق مینمایند با قدری سویق وآب بران ریخته میاشامند اسهال
مینماید وشاخهای خشک آن ودر این امر بسیار ضعیف است وصنفی که آنرا فربیون نامند چون شاخهای آنرا گرفته در سایه خشک
کرده پوست آنرا کوفته بقدر نیم کرمه ویک شبان روز در شراب کهنه خیسانیده پس صاف نموده نیمگرم کرده بیاشامند
اسهال بجا آورد مینماید بقدر شربت از لبن آن تا سه قطره وبدون مصلح استعمال آن جایز نیست ومصلحات آن انیسون
وارد جو وروغن بادام وروغن بنفشه وگلسرخ سائیده ورب السوس وکثیرا است ودوغ سرد کرده ومصلح افراط عمل

آنست المضار ياقوت سميه و جراحت كننده جلد و مسهل قوى در همه امزجه و از غايت شدت موجب اسهال الدم و قرحه
امعاء و زحير و مغص و غشيان و انقلاب معده و غشى است و لهذا استعمال آنرا از داخل تجويز ننموده اند و عند الضرورت از سه
قطره كه مقدار شربت آن است با مصلحات مذكوره بايد كه بخورانند و بدل آن در استفراغ مائيت از امعاء و بدلت
از اعضاء نصف وزن آن سقمونيا و بوزن آن سكبينج الجروح و القروح ضماد بيخ آن با سركه محلل صلابت اطراف بواسير و قاطع
آن و مصلح قروح متعفنه متاكله و باقيه و طلى جهت جرب سوداوى و نار فارسى و اكله و غانغرايا از منست طلاء آن قالع ثواليل
و ثوثه و خيلان و لحوم زائده در اطراف ناخنها و بيخ آن زايل كننده موى است خصوصا كه در آفتاب بمالند و مويى كه بعد از آن رويد ضعيف
باشد و چون مكرر نمايند ديگر نرويد و استعمال آن با زيت كاسر و رافع غائله آنست **فصل الياء مع الراء المهملة يربوع** بفتح
ياء و سكون راء و ضم باء موحده و سكون واو و عين مهمله لغت عربيست بفارسى موش دشتى و بهندى گهوس نامند ماهيت
آن حيوانيست شبيه بموش و از آن بسيار بزرگتر و دستهاى آن بسيار كوتاه و پايها و دم آن بلند و قوى و در صحراها و
خرابها و در بعضى عمارات كهنه مى‌باشد و خراب مى‌كند طبيعت آن در سيوم گرم و خشك افعال و خواص آن كثير الغذاء و
ملين طبع اعضاء الراس و العصب و الغذاء و النفض اشاميدن جهت اكثر امراض بارده اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه
و اوجاع مفاصل و ظهر و ادرار بول و تقطير آن و اخراج سنگ گرده و مثانه و تقويت باه و مشايخ را مفيد المضار محرق
خون و محرور المزاج را مضر مصلح آن ميوه‌ها و تازه ترش و ترشيها است **فصل الياء مع القاف يقطين** بفتح
ياء و سكون قاف و كسر طاء مهمله و سكون ياء مثناة تحتانيه و نون لغت عربيست ماهيت آن اسم جنس هر نباتى
است كه بر ساق نايستد و بر زمين مفروش باشد و پايكجا و رخو و پيچيده مانند نبات خيار و هندوانه و خربزه و كدو و لبلاب
و امثال اينها و عوام از مطلق آن مراد قرع دانسته اند كه بفارسى كدو نامند و در قرع ذكر يافت **فصل الياء مع
النون ينبوت** بفتح ياء و سكون نون و ضم باء موحده و سكون واو و تاء مثناة فوقانيه ماهيت آن خرنوب
نبطى است و در پاى ديوارها و بساتين رويد و ثمر آن شبيه بگرده گوسفند بسيار كوچكى و سرخ رنگ مايل بسياهى
و آنرا در مصر حب الكلى نامند و آنرا از انواع خرنوب شامى و در حرف الخاء ذكر يافت و اينجا نيز شمه ذكر مى‌يابد
طبيعت آن در گرمى و سردى معتدل و خشك در دويم و بعضى در اول و بعضى سرد و خشك در سيوم دانسته اند
افعال و خواص آن ممسك بليغ اعضاء الغذاء و النفض اشاميدن و حمول آن و جلوس در طبيخ آن جهت رفع
مغص و اسهال و سيلان حيض مفرط و تقويت سفل نافع السموم پاشيدن طبيخ آن كشنده براغيث الثواليل
طلاء آن محلل ثواليل و زايل كننده آن المضار ثقيل و دير هضم خصوصا تر و تازه آن **ينم** بفتح ياء و سكون نون و فتح ميم

میم و تا لغت معرب نیست ماهیت آن نباتیست شبیه بخندریلی و برگ آن از برگ کاسنی کوچکتر و مزغب و زرد رنگ
و ساقی از وسط آن بقدر یک شبر و زیاده روئیده و گل آن زرد مانند خندریلی و ابن بیطار نوشته که برگ آن مابین لسان
الحمل بری و برگ آذان الغزال است و زرد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که اهل شیراز سنبل جارو خوانند
افعال و خواص آن ضماد تازه آن جهت الصاق جراحات تازه و ذرور خشک آن جهت اندمال زخمهای کهنه مفید **فصل
الیاء مع الواو** **یوز** بضم یاء و سکون واو و زاء معجمه اسم فارسی فهد است و بترکی پارس و بهندی چیتا نامند ماهیت
آن حیوانی است شبیه به پلنگ و از اهل تعلیم و رام نموده مانند سگان شکاری و به از آن صید وحوش مانند آهو و امثال
آن مینمایند طبیعت آن در حرارت و یبوست کمتر از پلنگ افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند پلنگ است و باینجا ختم
نموده ادویه مفرده را بعون الله تعالی و حسن توفیقه والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی رسوله محمد و آله
الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا اتمام شد بتاریخ سیوم شهر صفر ۱۲۴۹ روز یکشنبه یکپاس روز باقی مانده

بسم الله الرحمن الرحيم

خاتمه

در بیان تعداد ادویه مذکوره با اسامی و لغات مختلفه از عربی و یونانی و سریانی و فارسی و ترکی و هندی و غیرها مسمی
بفرهنگ بترتیب حروف تهجی با ملاحظه حرف دوم و سوم نیز بتوفیق الله تعالی و حسن عنایته در ضمن بیست و هشت
باب و در هر بابی چند فصل **باب الالف فصل الالف مع الالف** آب اسم فارسی ماء است آب پنیر
ماء الجبن است آب جو مقشّره اسم کشک الشعیر است آب جو جوشانیده اسم ماء الشعیر است آلج نام زعرور
است آب دندان بمد الف و سکون با بر وزن بار بندان جنسی از امرود و قسمی از انار و نام نوعی از حلوا است آب وارد
موسیائی است و محمد بن زکریا دوای دیگر را باین اسم خوانده آبستق بمد الف و فتح با و سکون سین و تای
بلغت مغربی گوشت اترج را نامند و در اترج مذکور شد آبق باصطلاح اکسیریان زیبق است آبکامه اسم فارسی
مری است آبکوان نشاسته است و لباب الحنطه را نیز نامند آبی اسم فارسی سفرجل است و بهه و بهی
نیز نامند آب لوج اسم فارسی قند مکرر است آته اسم هندی دقیق است که بفارسی آرد نامند و نیز بهندی نام
میوه است در شکل شبیه بثمر کاج آثرون بیونانی اسم سماق است آجار بر وزن باکار انواع ترشیها
یعنی مخللات را گویند آخرک بفارسی استخوانی را گویند که در زیر گردن و بالای سینه میباشد که بعربی ترقوه نامند
آذرباس بعبرانی ثافسیا است آذرگون آذریون است آرد جو بریان کرده سویق الشعیر است آرد سبوس دار
اسم فارسی خشکار است وارد است که مبالغه در بختن و جدا کردن پوست از مغز آن نکرده باشند آرد کنار سویق
النبق است آرد میده اسم فارسی سمید است آردوج بلغت ترکی اسم درخت ابهل است آرن بلغت یونانی
اسم لوف الکبیر است آرن صارن بیونانی اسم لوف الصغیر است آزاد دار و بلغت فارسی بمعنی سلق جبلی است
آسالبه بیانی آس است آسرون بلغت یونانی اسم سماق است آسو اسم هندی شرابی است که از قند
سیاه و از پوست ام غیلان میسازند و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت آش بچگان اسم فارسی جند است
آغاروس بترکی اسم سودانیا است آغلس بیونانی دو سر است آغو بترکی اسم دفلی است آغونی بترکی اسم لبلاب است
آفورس بفارسی اسم ابهل است آغلیس یعنی ظاهر و بیونانی اسم فنجنگشت است آفتاب پرست بفارسی حربا

حربا است وازریون رانیز نامند آاگ بکاف عجمی اسم هندی آتش است وبکاف تازی اسم فارسی وبه تا در آخر
اسم هندی درخت عشر است آاکل بنفشه فرفیون است وکاهو رانیز نامند آالوج بمؤلف جامع الادویه لغة که شبیه
به بیش است درشکل ودر بلاد عجم انزاکارزک نامند ومؤلف اختیارات بدیعی نوعی از مخلصه شمرده آامله بترکی تفاح را
نامند آالوه بفارسی عقاب را گویند آالوی بیونانی سناکی است آالوسفید اسم شاه لوج است آالوبالو اسم
فارسی قراصیا است آالوبخارا اسم فارسی اجاص است آالوچه اسم فارسی اورک است آامله بفارسی اسم املج است
آامله سار بهندی کبریت فارسی را نامند آامولن بیونانی اسم نشاسته است که نشا نامند آانک رصاص اسود است
آالونیس بیونانی اشراس است آانیس بیونانی اسم انیسون است آاک اسم فارسی بوره است آاهن اسم
فارسی حدید است آاهن ربا اسم فارسی مقناطیس است آاهو اسم فارسی غزال است آاک ولاله اسم فارسی
سنبل الطیب است آاینه چینی اسم حجری است مانند آینه که از بوره وبرنج سازند **فصل الالف مع الباء الموحده**
اب سنبل الطیب است اباتیل خطاف است ابامرون بیونانی وج است ابراز القط بلغت مغربی ابرون صغیر
است که حی العالم نامند ابراز بقول مؤلف تذکره لغت شامی گیاه سورنجان است ابراز ادویه خوشبو است که
درطعام داخل مینمایند وهمچنین توابل مگر آنکه توابل را اطلاق بر ادویه یابسه است وابراز را بر رطبه بیشتر استعمال مینمایند
ابرق تشقین بحریست وطلق رانیز نامند ابرقلیا برومی اسفاناج است ابرک بهندی طلق است ابرکاکیا دام عنکبوت
است ابرنج برنج کابلی است ابرنی برومی بوف است ابرویون بیونانی اشنه است ابریز ذهب خالص است
ابرمون بیونانی ابرسا است ابل اشتر است ابلیو لعربی ابرون است ابلین طین مصری است ابم کامجی بترکی خبازی
است ابن اوی شغال است ابن حبه نان است ابن الماء مرغابی است وجمع آن بنات الماء است ابوالاجساد
باصطلاح اهل صنعت کبریت است ابوالارواح بهمان اصطلاح زیبق است ابوبمرون برومی اسم نعنع است
وآن طایری کوچک است ابوالشفا سکر است ابو عماره صعتر است ابو قلمون حجر شب است ابو علس برومی گل
خیری است ابوناموں بیونانی قفر الیهود است ابیثون بیونانی راتینج است ابوالفضل صعتر اخونا است
ابوالملیح قبره است **فصل الالف مع الثاء المثلثه** اثاریون بیونانی اشتر غار است اثامطیقون بیونانی
موسیده [illegible] اثانقون اشق است اثداء بلغت اهل بادیه ابرنارس است وبتاثیر دیده شده اثرو هو برومی
بنفسج است اثاناسیا اسم معجونی است اثیر الملوک اسم جزو دیست مرکب وهردو در قرابادین مذکور شدند **فصل
الالف مع الجیم** اجری بهندی کرش یعنی شکمبه است اجواین بهندی نانخواه است اجواین خراسانی به هندی بزرالبنج

است اجهو اسم هندی تخم کرفس است اجه بکسر اول وجیم مشدده وها بهندی قصب السکر است فصل الالف مع الحاء
المهمله احداق المرضی اقحوان است و انرا بهار و بابونه کوهی نیز نامند احداق البقر عنب اسود است احدبا و احادبا
بیونانی افعی است احریض عصفر است احلب و بالسریانی شبرم است فصل الالف مع الخاء المعجمه اخراس بیونانی تخم
کنگر بریست اخروس بیونانی امادریون است اخریط کراث بری است اخریطوس کرنب بریست اخسینه خردل
بریست اخله بلغت مصری اسفناج است اخیلوس بیونانی نانخواه است اخینوس اخیروس است وانرا خروفیه و
و خودرو نیز نامند فصل الالف مع الدال المهمله ادادا بلغت بربری اشخیص است که اسد الارض نامند ادرافس
اوریون است ادفوس بیونانی عرعر است ادویه حاره عبارت از ابازیر است ادویه خوشبو عبارت از افاویه
است فصل الالف مع الذال المعجمه اذان الارنب بلغت بربری لصیقی است اذان الثور لسان الثور است
اذان الجدی نوع بزرگ لسان الحمل است اذان الدب قاویس است و گفته اند یکنوع بوصیر است اذان الشاة
و اذان الغزال لصیقی است و گویند لسان الحمل است و بعضی را اذان الغزال نامند اذان العبد بلغت بربری
مزمار الراعی است اذان الفار عصی الراعی است اذان الفیل لوف کبیر است اذان القسیس نوعی از ابرون است اذرد
نوعی از زبد البحر است اذناب الخیل لحیة التیس است فصل الالف مع الراء المهمله ارامونی بیونانی شقائق است اراه
مصطکی است ارباتیس بعبرانی حمص است اربیان بلغت شام بهار است و آن عنبر روبیان است که ماهی روبیان
نامند و بهندی جهینگا مچهلی اربا بترکی شعیر است اربیس بیونانی بلیق است اربه و اربعین اسقولوقندریاست
ارتقی بیونانی خلنج است ارجانون فانته است ارجان لوز البربر است و ارجن روغن آنست ارجن بعبرانی عنکبوت است
ارجیقن معرب ارجیقنه یونانی است و آن زربر است ارخص بیونانی خصی الکلب است اردک بفارسی بط است
اردسم و اردهمن بیونانی توتوریا است اردما و اردمشران و اردشیر و ار نوعی از مرو است و گفته اند مرماخور است
اردم اذربوت است ارده بفارسی راهشی است ارزه بفارسی زفت رومی است ارزن بفارسی دخن است ارزه
بفارسی زفت رومی است ارزیر بفارسی رصاص ابیض است ارساتیقون و ارساتیقی بیونانی زرنیخ زرد است
ارسد حجر النور است ارسطو بیونانی نبات بذر البنج است ارسطولوخیا بیونانی بمعنی فاضل النفساء است و آن
زراوند طویل است ارشد انلق است ارسطاناسیا بیونانی برنجاسف است ارطوناس بیونانی طین قیمولیا است
ارشدم قشیشا است ارطبا بیونانی منقوه است ارطنی و ارطباد بیونانی درخت غرب است ارغاموفی خشخاش
صحرائی است در رنگ شبیه بشقایق و لشیزی ها باشد سرخ نامند ارغول کاهو رومی است ارغلیم اسم عبرانی القلته

بقلة الحمقاء است ارقان وارقون وورقان وايرقان وفقوليان وبرناو وبرناهمه اسم حنا است ورو
غن جلوز را نيز نامند ارقب بعربي تيس جبلي است ارقلس بيوناني تمام بستاني است ارقليان خشخاش
زبد است ارقوبس بيوناني ابهل است اركن بيوناني حمص است ارماط درخت كادي است كه كدر نيز نامند
وگويند گل آنست ارماك پوست درخت كاوي است كه بهندي كيوڑه نامند ارمانيان بيوناني لاجورد است
ارمينا بيوناني نوشادر است ارمينافن بيوناني مشمش است ارمونيا بيوناني اقاقيا است ارند بهندي درخت
خروع است ارنڈي حب آنست ارنفس بيوناني فلفل است اروانه بفارسي حنزي صحرايي است اروزن بربري
اوز است اروسه ابوخلسا است وبراي هندي نام درخت بند است اروپا بسرياني زعرور است اروس
بيوناني كرسنه است اروق بتركي مشمش است اروميك بتركي عنكبوت است اروتيس بيوناني نوعي از مرو است
اربا بسرياني ابلج است اريدا بيوناني بيخ نبات است اروليصاون بيوناني وويره است اريطس بيوناني نوره است

فصل الالف مع الزاء المعجمه

ازداد كافور بعوني است ازوره بلغت بربري خندقوقي است ازوودي وارشيشعان
است ازوان بتركي صبر است

فصل الالف مع السين المهمله

اسبرطسم قفر اليهود است اسبلي بلغت تنكابن
اسم حريت است اسپتاك بلغت تنكابن حماض است اسپرزه واسپغول واسپغل بفارسي بذر قطونا است
اسپرك بفارسي زرير است اسپندان بفارسي انباطون است اسپرطم واسطفلس واسطقلس قفر اليهود است
اسپرغم واسفرغم واسغرم بفارسي شاه سفرم است استخوان خرما بفارسي اسم نوي التمر است استرا اسم
فارسي بغل است استرخا بيوناني زرنيخ سرخ است استراود بتركي اسم فلفل است اسجار بلغت اهل بيت
المقدس لوفوري است اسد الارض اشخيص است وحربا را نيز نامند اسرب رصاص اسود است اسرنج سرنج است
اسرلقون زنجفر سوخته است اسطراك بيوناني ميعه سايله است اسطروطيم بفرنگي كندش است اسطام نوعي
از حديد است كه فولاد باشد اسطافيوس بيوناني زبيب است اسطافيوس اغرياز بيب الجبل است اسطافالبنن
واسطون بيوناني جزر است وبلغت روم اسطفلين وبلغت شام اسطرماطوس اسفيد است وبفرنگي اسطلس
گويند قفر اليهود است واسطون نيز نامند اسطرطيس بيوناني سنگ مرمر است اسعير اقثاء الحمار است اسفراج
اسم اندلسي هليون است اسفاد سفيد واسفند سفيد بفارسي خردل ابيض است وگفته اند بلكه حرف ابيض است
اسفست معرب اسپست فارسي است وآن خندقوقي بري است اسفناج رومي قطف است اسفيدار درخت
غرب است اسفيدش بفارسي بزرقطونا است اسقوردون بيوناني حب الحديد است اسقال واسقيل اسقيل است

اسفلیاطیقوس جلنار است اسقلینوس اسقولوقندریون است اسقنط حمر است اسقوالس بیونانی بروانی
است اسقوریدوس بیرمایه است اسقیدویون کاکنج است اسکوربی بفرنگی عقربست اسقولس اشراس است
اسطرویس حجر شیف است اسکندروس برومی بوم است اسلیوس بیونانی سلیخه است اسمار و اسفارم
اسفرم هرسه اسم آس بریست اسمالاون بیونانی سوسن بریست اسنة البستانیه شبه است فصل
الالف مع الشین المعجمه اشتیل بگیلانی اسم نوعی از بطارخ است اشترگیاه اسم فارسی سلیخه است
اشتلابوس وارشیشعان است اشتیون بمصری بسفایج است اشقاقل شقاقل است که جزر بری نامند
اشقون بترکی ریباس است اشکانی بلغت تنکابن وطبرستان بقلة الیمانیه است اشکیل حشم عو بیخ است
اشموسا نوعی از مرو است که کم بوتر است از سایر اقسام اشنان وارو بفارسی زوفا خشک را نامند اشیران
بیونانی خصی الکلب است اشیاف مامیثا شیاف مامیثا است و در مامیثا ذکر یافت فصل الالف مع الصاد
المهمله اصابع بغدادی نوع انگور طولانی را نامند که آنرا انگور زینبی نیز نامند اصابع قینان فرنجمشک است اصابع الملک
اکلیل الملک را نامند اصابع الدرس شکوفهٔ سورنجان را گویند اصطرک بیونانی میعه یابسه است اصنفسیح کبریت
ولضف نیز آمده اصطفی میعهٔ سایله است اصطفلین بلغت اهل شام جزر است و آن معرب از اسطافالینس
یونانی است اصفلاویس وارشیشعان است اصول الاربعه عبارت از بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و
بیخ کاسنی است اصل الخنثی اشراس است اصل الراس بیخ نوعی فلیجوش است که بترکی اندز نامند اصل السوس
بیخ سوس است که بفارسی بیخ مهک و بهندی ملهتی و در بنگاله جیتهی مدنیز نامند اصل السوسن الاسمانجونی ایرسا است
اصل السوسن الابیض بیخ سوسن سفید است و در سوسن خواهد آمد اصل الانجدان اشترغار است اصل اوطینا اوز
بوست اصل الفلفل فلفل مویه است و آن بیخ فلفل دراز است که بهندی پیپلامول نامند و انرا پیپلاموی گویند اصل
اللفاح البری یبروح الصنم است اصل المرجان بسد است اصل النیلوفر الهندی بیخ او سنبر است و گفته اند فلست
است و فاینه رانیز نامیده اند فصل الالف مع الضاد المعجمه افراد العجوز خسک است اضراس الکلب بسفایج است
اضموط الطماط است که رته و بهندی ریتهه نامند فصل الالف مع الطاء المهمله اطاو اطاطاس بیونانی درخت غرب
است که بفارسی وشک نامند اطباء الکلبه سپستان است اطبوط و الطماط و اطموط اسم بربری رته است و فوفل رانیز
نامند اطموما گشت برگشت را گویند اطبطون اسقیل است اطروخیا اسم سریانی باد رنجبویه است اطروغالس بربری
اترج را گویند اطریقون خسک است اطرون عصارهٔ قثاء الحمار است اطمینا قیصوم است فصل الالف

الالف مع العین المهملة اعلوبوطس بعبرانی نام طلق است اعین السرطین اثلق است و سنگ سبویه را نیز نامند
ابیون حلیه است فصل الالف مع الغین المعجمة اغاسولیس درختی است که اشق صمغ آنست اغالوجی بیونانی عود الخوز
را نامند اغبر اسیم دوای مرکبی است از شیح و توتیا و نبات که نرم سوده در چشم بپاشند و در قرابادین نسخ آن مذکور شد
و جبه را نیز نامند اغرسطیس بیونانی ثیل را نامند اغریوس بیونانی حنظل را گویند اغریوس قثاء الحمار است اغلان ترکی
بترکی جند را گویند اغلیقش بیونانی دوسر است اغلیقی و اغلیقن بیونانی بنفسج را نامند اغنش بلغت حجاز و یمن
نوشادر را گویند اغیرا بیونانی بمعنی ارض است اغیراطون بیونانی حلفا است اغیرس بیونانی جوز رومی است اغنس بیونانی
پنجانگشت را نامند فصل الالف مع الفاء افارقون دبق است و ماذریون را نیز نامند افاسون روغن ترب است افراسیمون
نعنع است افراسیون نوبخه است که حنه قوقی باشد افرنج کشوث است افرودیجان قسم اول حلفا و حبس است افروسالین
حجر القمر است افریدیس بیونانی اذخر را نامند افغانن بیونانی سداب است افلاطن بقل ازرق است افلنجه فلنجه است
افلنسون بیونانی بادآورد است افیجاس بیونانی سداب است افیغرون اخلینوس است افلیون و افلین بحذف
واو نیز آمده شیح جبلی را گویند افنیقس بیونانی عصفر است افیمونا بیونانی دارچینی را نامند افنیس بیونانی فرنجمشک
است و افرنجمشک تیز نامند افیور بیونانی نرزور را گویند افیون بیونانی بادآورد است افیور سفاقن بیونانی تخم
خبازی را گویند افنیس برومی فرفیون را نامند فصل الالف مع القاف اقارون برومی وج را گویند اقاقاقیس
تشمیزج است اقرقومیما و قرقوسما نیز دردی روغن زعفران است اقرسی و اقرس دبق است اقاروا اکرویات
اقراطیس ماطس گل علیق القدس است اقراص الملک جوز الکوثل است اقسوس شونیز جبلی است اقسیاماذریون
سفید است اقطنارلونی بیونانی شکاعی است اقتالوقی بیونانی شوکة البیضاء است که بادآورد نامند
اقنارابیقی بیونانی بمعنی شوکة عربیه است که شکاعی باشد اقطن بیونانی ماش است اقطی بیونانی خمان کبیر است
اقلابونس بیونانی انجره است اقلاروطس بیونانی طرفا را گویند اقویلاسمون دهن بلسان است اقومارثون
رازیانه بریست اقویطن بیونانی خانق النمر را گویند اقونوسیون رعی الابل است اقیوس بیونانی کمثری است
اقومالی بیونانی ماء العسل است فصل الالف مع الکاف اکاریعون تخم زیتون وحشی است اکج زعرور را گویند اکرکارف
فارسی بهندی بوو بیذ است اکرار نوع کبیر حماما است اکر البحر لیف البحر است اکرش کرفس است اکردفس
جوز رومی است اکرویک انزروت را نامند اکسوفیلس بیونانی جوبانه است اکسومالس ابوخلسا است اکسیالوس
بیونانی جند است اکشوث کشوث است اکهروت بهندی گردگان را نامند اکیر بترکی وج را نامند الکمونیز ان رعی الحمام

است فصل الالف مع اللام الانيون راسن است الادبيوناني زيت است الاسفاقس لسان الابل است وغلط كرده كسيكه
اسرا عي الابل نسته الطعام است وشما ماوتمام الملك تتر نامند و هر قوبيون نيز وآن سسنبر است الاجي قاقله را كويند
الاطيني لبلاب است الاتن بيوناني سپاسه را نامند الاكلنك تركي زراوند است الاملك بلغت وبلغي قاشر است
الانيون بيوناني راسن را كويند اليا بيوناني خطمي است البطوط كشت بر كشت است الى لبلاب است اليا نانخواه است
السنت العصافير لسان العصافير است السفافس لسان الابل است السنين بيوناني ملح را كويند السي بهندي برزكتان
است الطاسوسنبر را نامند الماس ماس را نامند بفارسي الماقن بيوناني سپاسه را كويند المقطرون بيوناني كبريت
المنكه بفرنگي مصطكي است الك اسم تركي مخ است الوابهندي صبر است الوج نوعي از نبات مخاصه است اليون بيوناني
اسد است الوس بلاطيني صبر سقوطري است اليوه بلاطيني زيتون است فصل الالف مع الميم امامون بيوناني حماما است
اماغيرون بعبراني خرنوب نبطي است اماطيطس بيوناني شاوج را كويند ام الجلو نوعي از حلزون است امرود اسم فارسي كمثري است
امرود سيا غنقو است ونام بجوني است ودر قرابادين بذكر رفت امعا الارض خراطين است امعاسين برومي آب غوره را نامند
امعد اليا بيوناني نور است اموريي برومي علك زيت است امويقون بيوناني انار است اموناقن بيوناني اشق است اموس
نانخواه است فصل الالف مع النون انار بفارسي رمان را نامند انار كيو اخشخاش است انار مشك نار مشك است انار بجه
بجا نند رايي قسمي اذاذخر را كويند اناروان بفارسي حب الرمان است اناروان دشتي بفارسي حب الفلفل را نامند انا طلطين
بيوناني الكمكت را نامند اناغورس برومي اناغالس را كويند اناغليس بيوناني اقحوان الفار است اناليعي اسم غلطي اناغالس است
انا نبقي الجزه را كويند انب بتحريك بادنجان است وبه تسكين باء موحده انبه است انبار نقي عجمي است انباليس بوقا بيوناني
فاشرا است انباليس ماليا فاشرستين است انبوب الملك وانبوب الراعي نوعي از ابرون است كه حي العالم مانند وكويند لسان
افروند را نامند انبوس نانخواه است انكلي سود اجد وار است انبجات اقسام مربيات را نامند مانند مرباي انبه ومرباي
زنجبيل وآمله وهليله وبيل و بير هاور شيره شكر وياد و شاب وباعسل انبرون وج است انبلي بهندي ثمر هندي را كويند
الجدان روي سيلسا ليوس است وكويند كاشم است انجل خطمي را كويند انجبا وانقليا وانخوسا وانبشاوبون انوخلسا است
انجرت السود اخيشفته الزجاج است انجرك مرزنجوش است انجلك بفارسي دارج ابرعوج را نامند انجن بهندي سرمه ودواي
چشم را نامند انجوج عود را نامند انجده فراسيون است انجير بفارسي نام تين است انجير بغدادي ثمر رقع يماني است ودر
مصر آنرا الجميز نامند انخفطيا جلنار است انده مدال بهندي اسم بيض است اندامون بيوناني ماش است اندراين
بهندي حنظل است اندرجو بهندي لسان العصافير است اندر زا بفارسي حجر البقر است اندراسيون بخور الاكراد است اندرو

اندروساس بیونانی القون است
وبلغت رومی آنرا اندروسیا گویند

اندرونیلون و اندروصارون بیونانی اسم فلس است و بسولف جامع تمیمی اندروصارون را بلغت یونانی لسان العصافیر
دانسته اندلیقیا بیونانی اندروطونیا و الطونیا برومی کاسنی بستانی است و انرا هندبا بلخی نیز نامند الس بعربی اسطوخودوس است
الشاناسو برنج است الغافیس برومی حصرم است الفاق روغن زیتون نارسیده است الفاقون اب غوره است القرو یا برومی بلاور است
القلیمن بیونانی بهار را نامند و آن نوعی از اقحوان است القو یا القوس مریخ است القو اسم فارسی و ترکی تمام است القون ورد
منتن و بیونانی ورباس است انگبین بفارسی عسل است انکور بفارسی عنب است انکورشغال بفارسی عنب الثعلب است
انگوزه بفارسی حلتیت منتن را نامند و بهندی هینگ الوریا عصاره قثاء الحمار است الوق رخمه است الولا بهندی
اسم املج است الومیلیا شقایق النعمان است فصل الالف مع الواو اوارن بیونانی بیض طیور است اوبیالیس بیونانی
اقحوان است اوتشین جاوشیر است اوتلکو بیونانی کرم العنب است و بترکی نارنج را گویند اوجا بلغت تنکابن درخت غرب
است اوجالیوس ابوخلسا است اوجری اسم هندی گرش است که [illegible] نامند اوجی بمازندرانی حشیشة العلق است

بفارسی

اوراسالیوس و اوراسلیوس بیونانی کرفس جبلیست جهت انکه اوراس بلغت ایشان بمعنی جبل است و سالیوس کرفس
اوزولک بترکی حرمل است اورز بیونانی ارز نامند اورزبابازی بیونانی فلفل بار است اورزناما العسل است اوریرا
بیونانی اوز است اورکلکیک بترکی وج است اورن نوف صغیر است اوریقاس لوف صغیر است اورزحورس بیونانی
زنبق است اوس بهندی شبنم را نامند اوقفلس بیونانی لسان الحمل است اوقطاریون غافث است اوقیمن بیونانی
بادروج اوقیلس بیونانی فرنجمشک است اوکسومالی بیونانی سکنجبین عسلی است اومارنقا بیونانی حزاز [illegible] رومی است
اولو بیونانی حمر است اونوسالیوس بیونانی قرة العین است اوماج بترکی اطریه ای ترشی است که بترکی آش بوان نامند
اومانیا بیونانی مشمش است اوناذیا و اوبوخریا بیونانی عصاره قثاء الحمار است اونتهه بخفاء نون وتاء هندی بهندی ابلیرا
نامند اوبیره بهندی آبنوس است اوبفقس بیونانی اظفار الطیب است اویکم بترکی اسم ریه است فصل الالف مع الهاء
اهموسیون بیونانی اسفیداج را نامند فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیه ایاز بترکی مشک را گویند ایباک بترکی ابریشم
است ایدع دم الاخوین است ایدقان حناء است ایدس بیونانی نحاس است ایدیر اعشبة الغار است ایماطس

ایماطس

بیونانی بلیلج است ایشک بترکی حمار است ایطاماس درخت غرب است ایقاقانس عفص سبز است ایکیده بترکی عنبرا
است ایکلیس برومی آبنوس است ایلوا بهندی صبر است ایکر بترکی وج را گویند ایلمتون اسقولوقندریون است
اینک بترکی بقر است ایوس بیونانی زنجار است ایوک بترکی قاقم است ایمقان جرجیر بری است باب الباء الموحده فصل
الباء مع الالف باباری بیونانی فلفل است بابلیون ایلوا است بابرنک بهندی بابرنگ کابلی است بابلیس بیونانی خشخاش

زبدی است بابری بهندی ریحان بابونه گاو بفارسی اقحوان را نامند باتک بهای عجمی بهندی برگ نبات را نامند باج بباء و
جیم عجمی بهندی نام علفی است که بیونانی فاسقون و دون نامند و باجره بهندی دخن را نامند باچه بباء و جیم هر دو بفارسی
اسم کراع است بادام اسم لوز است بفارسی بادام کوهی بفارسی جلوز است بادرنگ بفارسی بادام فارسی است
و نیز نام نوعی از خلاف است باول بهندی ابهل را گویند بادیان اسم فارسی رازیانج است و بفارسی رازیانه نیز گویند
بادیان رومی بفارسی انیسون است بارا بهندی اسم زیبق است بارتنگ بفارسی لسان الحمل را نامند بارج عنب الثعلب است
بار درخت بقم بفارسی ملیون الدیک را نامند بار درخت سدر بفارسی نبق را گویند بار درخت سرو بفارسی جوز السرو را گویند
بار سرو کوهی بفارسی ابهل را گویند بار درخت عوج بفارسی هرنوه را نامند بار درخت گز بفارسی ثمرة الطرفا را نامند
بار درخت گل صحرائی بفارسی ولیک است بارس بترکی یوز را نامند و بهندی حجر المحک بارسطاریون بیونانی رعی الحمام را
گویند و آن بمعنی حمام است بارسقار لقب جوز نجار معدنی است بارمو بهندی جاودو قو است بارنج نارجیل است باروق
بعبرانی اسفیداج است بارود حجر السبوسوی است باری ارعلا [illegible] سریانی بزر کتان است باریقون شوکران است باز اسم
فارسی بازی است بازن اسم ترکی یوز است بازهر کانی بفارسی فادزهر معدنی است بازهر گاوی بفارسی حجر البقر
است باسیون و باحنون سعد را گویند باشه بفارسی باشق است باط باط بترکی بزر البنج را نامند باطس
نوعی از علیق است باقری بترکی کبد است باقر بقره اسم ترکی قطاط است باقر ساق بترکی امعا است باقلا بهندی
حشم احمر فشغ است باقلا مصری نوع باقلا کوچکی است که در مصر می شود و نیز ترمس است باگهه بهندی اسم اسد
است بال بترکی اسم عسل است و بهندی نام شعر است بالادرغان بترکی ساق الحمام است بالغ بترکی سمک
است بالک بهندی اسفناج را گویند بالنگ بفارسی اترج را گویند بانی بباء بهندی اسم ماء است بالیقش ابو خلسا است
بان درخت حب البان است فصل الباء الموحده مع الباء الموحده ببر اسم نوع شیر است که در هند هم میرسد و از شیر
کوچکتر و باریک ببرانه زراوند طویل است ببول بهندی اسم ام غیلان است فصل الباء مع التاء المثناة
الفوقانیه بت و بتی بهندی اسم زهره حیوانات است بتع نبیذ تمر است و نزد بعضی نبیذ دخن است و گویند
نبیذ عسل است بتکه بترکی قانصه است که بفارسی سنگدان طیور گویند بتهر بهندی اسم حجر است بتهکری
بهندی اسم زاج سفید است فصل الباء مع الثاء المثلثه بثاوی بیونانی سرح است فصل الباء مع الجیم بج بجیم عربی
بلغت اندلس نام قطف است و بجیم فارسی اسم بهندی وج است بجم بمصری اسم ثمرة الطرفا است بجنجات عصی
الراعی است بجوره بهندی اترج است بجهناک بهندی اسم نوع از بیش است بجهو اسم بهندی عقرب است فصل

الوزان الشكاعي الشيع است بقلة الملك شاهتره است بقلة يهوديه بند باد بري است بقسمات معرب بكسمات
فارسي است وآن نوعي از خبز الكعك است كه در غزنين مي پزند بقيلس بيوناني بقس است بقم بضم باء موحده و فتح قاف
شده و ميم بلغت يمن جوز ماثل است فصل الباء مع الكاف بكرايي بفارسي نوع ليموئي است شيرين باندك تلخي
و دو نوع ميباشد يكي بزرك كه بكرايي مكه نامند و ليموي شيرين نيز و ديگري كوچك بكم اسم بقم است بهندي بكني بكام
حب الآس است بكاين بكر بهندي بكاين بهندي ازاد درخت است بكم اسم بقم است بهندي بكني بهندي اسم سفوف است
بكري بهندي اسم معز است بكور نكين بتركي بليق است فصل الباء مع اللام بل اسم هندي ثمر بيت بلاليس بسرياني بلبوس
است بلاخوار بلغت تنكابن جوشيفا است بلارعو طنيشا است بلارج لقلق است بلاليس بسرياني حرف بريست بلاسقس
بلغت بربري حرف بريست بلاتع اوحي بتركي حرف الماء است بلبوس بصل الزير است بلبوسا سوريجان است بلجلج
زاغ سياه است بلجيه بهر امج است بلدو بيل بهندي انور است بلسبس بعربي تين ابيض است بلسفا بيوناني حرف بابلي
است بلسامن بيوناني اسم بلسان است بلس عدسي است بل شيرين بشيرازي طراثيث است بلطاس بفرنگي
درخت خيار را نامند بلطاون بيوناني بقلة يمانيه است بلغور حشيش است بلموت و بكموت بفارسي اسم فرفح است
بلنجاسف برنجاسف است بلنجمشك فرنجمشك است بلنطس باندلسي بقلة يمانيه است بلنكك بياء نخي اسم فارسي نمام
است بلواسيه شقراق است بلوايه خطاف است بلاوه بهندي بلادر است بلوط بتركي اسفنج است بلوسطون
كلناد است بلوط الارض بيوناني جربوش است بلوط الملك شاه بلوط است بلهيم بلغت ويمي غاليس است بليسا
بلغت ويلمي بلبوس است بلي بكسر باء و لام مشدد به لام بهندي اسم سنور است بلين خرفه را نامند فصل الباء مع النون
بن بضم باء و سكون نون مري است بنتف بدنون قهوه را نامند بن بفتح باء و سكون نون بفارسي حبة الخضرا
را كويند بنات الرعد فطر است بنات النار الجزه است بنات الشيخ بدبه است بنابست بفارسي علك البطم است
پنبه كهنه اسم بفارسي قطن است پنبه دانه بفارسي حب القطن است پنبه اهنه اسم فارسي قطن است بنج جبلي رومي
شوكران است بنجنكشت بفارسي اسم اثلق است بنبوق بتركي قطن است بنوبه باندلسي خرفطان است
بنجنكوان بفارسي لسان العصافير است بندواش بلغت تنكابن بنل است بنير سيستان است بنابوحين
بهندي طباشير است بنطاطس بيوناني ذوخمسه اجنحه را نامند و اسم بنطافلون است بنطاطوس بيوناني بنطافلن
و بمعني ذوخمسه اقسام است بنطاوقران بيوناني اسم بنجنكشت است و بمعني ذوخمسه اصابع و بنطافلون را نيز نامند
اسم نامند بنفشه بسك بفارسي شاهانج است بنفسج الكلاب بنير بنك بفارسي قنب است بنكلو بشيرازي

بزرقطونا است بنوله اسم هندی حب القطن است بنیر اسم فارسی حبن است بنیر خرما اسم فارسی جماز است
بنیرک اسم فارسی خبازی است بنگار علا السریانی اسفاناخ است بنیرک بستانی اسم فارسی ملوخیا است بنیرمایه اسم فارسی
انفحه است بنو نخاله عدس مر است بنوبانش ماش است که بهندی مونگ نامند بنوسرخ عدس است فصل الباء مع الواو
بواوه اسم اصطلاحی بیخ بقول مانند زردک و چغندر و شلغم است و ترستی کندورا آنرا نامند بوبلس تکه درخت جوز
است بوبو هدهد است بوبو کبوده بلاطینی لراث است بوبر کوهی بفارسی سلاحه است بوت بیونانی درختی است
ثمر آن شبیه بزرور و حکیم میر محمد مومن نوشته ظاهرا درخت کنوس طبری همین باشد بوتیمار بفارسی شقفین بری
است بوجاکو نیز حشیشی است که باشپش میروید بوونه صحرائی مسکطرامشیع است بوونه جوئی و کوهی بفارسی
فودنج نهری و جبلی را گویند بورنگ بادروج است بورق الغرب و بورق الخبازین و بورق الصاغه از اقسام
بوره اند بوره سفید اسم فارسی بوره رومی است بوره سلمانی بفارسی نطرون است بورنی ازون بالغی بترکی
ولفیش را نامند بوز بترکی جمد است بوزاد بترکی اسم محل است بوزه اسم مرز است که بعربی فقاع نامند بوزنطس
مرقشیثا است بوست اسم فارسی قشر نباتات است و جلد حیوانات را نیز شامل بوست بهار خرمای ماده کفری است
بوست بیخ درخت زرشک امیرباریس است بوسفاس زفت یابس است بوشاد شلجم است بوصیر اقلوس است بوطامو قیطن
بیونانی طحلب الماء است بوطانیه فاشرا است که کرمة السودا آنرا نامند بوغلیقص بیونانی لسان الثور است بوعنج تشو نیز
است بوف اسم فارسی قسمی از جغد است که بترکی ساروقوش نامند بوقده اسم ترکی حنطه است بوقشیاد ردار است
بوقلان خرفه است بوقی قنطوریون غلیظ است بوکل حبة الخضرا است بولا السریانی باقلی است بوبوجودیون بیونانی
سفانخ است بولودیون برومی سرخس است و بیونانی بمعنی کثیر الارجل است و آن اسفاناخ است بولاد بهنا نجمی قسمی از حدید
جوهردار است بول بضم اول اسم هندی مرصافی است بولسری بمعنی مولسری است بوبوسیون بیونانی لبلاب
سیاه است بولوطریخون بیونانی بمعنی کثیر الشعر است و آن برسیاوشان است بولوقیمن بیونانی قرصعنه است
بوم اسم عربی جغد است بوماوران بفارسی برنجاسف است بونیانش فلفل مویه است بونی لور اسم ترکی فرن است
فصل الباء مع الهاء بهار اسم فارسی سفرجل است بهار اسم صغیر الحوان است بهار درخت خرما اسم فارسی
طلع کور است بهار قسم نر خرما اسم ففور است و آنرا کفری نامند بهنگاری بکسر اول اسم هندی ارزاج سفید است
بهرامج بید مشک است که خلاف بلخی نامند بهرم و بهرمان اسم فارسی گل عصفر است و صاحب جامع گفته بهرمان را
اسم یاقوت دانسته بهش اسم شاه بلوط است و نقل تازه را نیز نامند بهته هرلیسه است بهق الحجر حزاز الصخرات

است بهکر بسول بضم اول اسم هندی قرطم بلخ است بهنگ بفتح اول بهندی قنب است بهول بضم اول وخفاء نا اسم هندی
بنفش گلها است بیخ بوزیدان است بهیره اسم هندی بلیله است فصل الباء مع الیاء مثنات التحتانیه بیازون بلغت
مصری اسم مشنغین است بیازه بفارسی البصل است بیاز منصل بفارسی عنصل است بیان بترکی سوسن است بیپل
بهندی اسم دار فلفل است ونیز نام درختی عظیم است بیپلامول بهندی فلفل موبه را گویند بیج بهندی بزور نباتات را
گویند بیجاده و بیجاورق لسد سیاه را گویند بیحاک کشت برگشت است بیخ بفارسی اصل شیء را نامند از نبات وغیر ان
بیخ انار وانه دشتی بفارسی مغاث را نامند بیخ انجدان خراسانی اشتر غاز است بیخ بخور مریم آذربو است بیخ بزنده اسم
سنطرح هندی است باصفهانی بیخ نفیتی بفارسی اسم شوکران است بیخ حماز بلغت تنکابن سرخس است بیخ وارحماز
بلغت تنکابن بسفایج است بیخ سنبد بفارسی سنبل که اروپائی است که فو نامند بیخ طرخون کوهی عاقرقرحا است بیخ گوبر
بفارسی خروب را خوانند بیخ لفاح بری یبروح الصنم است بیخ مرجان بفارسی لسد است بیخ نی اسم فارسی اصل القصب
است بید اسم فارسی صفصاف است که بید بری باشد بید الخبر اسم فارسی خروع است بیده الخبیر خطائی بفارسی وند
است بید گیاه اسم فارسی بیل است بید مشک اسم فارسی خلاف بلخی است که بهرامج نامند بیر اسم هندی کنار است
بیرزد اسم فارسی بارزد است بیسر بهندی لوبوی را نامند بیخابن سداب است بیغول تخم کتان است بیقه نبقه است
بیل بفتح اول بهندی اسم نور است بیلدار و بلغت تنکابن جند است بیلدرجین بترکی سمانی است بیل گوش اسم
فارسی لوف کبیر است بیم بلغت تنکابن سداب است بین بترکی دماغ است بیوز اسم فارسی قسمی از قرصعنه است
بیواه بهندی شجرة البق است بیه اسم فارسی شحم است بیه خرما بفارسی جمار است بیل اسم تمر هندی است باب التاء
المثناة الفوقانیه فصل التاء مع الالف تاسمضث بزبان بربری حماض است تانوره و تاتوله اسم فارسی جوز
مائل است تاوانه بلغت دیلم حب الزلم است تاتینا صعتر است تاسمن مخلل اترج است تاغنده است بلغت بربری عاقرقرحا
را نامند تاکوب فرفیون را گویند تالیسفر بهندی زرنب را نامند تالسفیر حرف است تانبا اسم هندی نحاس است فصل
التاء مع الباء تبرد حب است تبس مکه اذخر را گویند فصل التاء مع الجیم تج اسم هندی قرفه است فصل التاء مع الخاء
المعجمه تخ بعربی حمیز تریش است وکسبه نیز نامند تخم اسم فارسی بزور وبعض طیور را نیز شامل است تخم ترشه بفارسی بذر
حماض را گویند تخم حیزی بفارسی بیخ زراوندشان است تخم زرداب بفارسی لوموون است تخم قنب بفارسی شهدانج است
تخم کاج بفارسی حب الصنوبر را گویند تخم کاجیره و تخم کافشه بفارسی حب القرطم را گویند تخم کرفس کوهی اسم فارسی
فطراسالیون است تخم کوچه باقلاء مصری است تخم مرغ بفارسی نام بیض ماکیان است تخم نیلوفر بفارسی اسم

اسم حب النیل است فصل التاء مع الراء المهملة تراب الفار و تراب الهالک سم الفار را نامند تراب القی گل گرزد
است تربز اسم تربد است تربهلا اسم اصطلاحی بلسان و بلسانه و املاه است تره تیزک اسم فارسی جرجیر است ترخوان
بفارسی اسم ترخوان است تربشه واش بلغت تنکابن حماض است ترفاش قطر است ترک بترکی زنبل است ترمس
الوسن است ترنج اسم فارسی اترج است ترخان نوعی از بادرنجبویه است که بجای سبزی میخورند تره باصفهانی کراث
را نامند تریاق ترکی مومیائی است تریاق الحیه رطوبتیست که در کنج چشم گاوکوهی و بزکوهی جمع میگردد و در پادزهر
مذکور است و شیرازی اکثر ادریس بران نامند تریاق الروسیاق ثوم است تریاق فارسی و تریاق طبعی پادزهر است
ترباک اسم فارسی افیون است تریامان غافث است تریاملوش علیق است تریاق جبلی تخم نوعی از مخلصه است
تربوم بلغت تنکابن اسطوخودوس است تریون بیونانی دفلی است تربت العسل باندلسی جوز جندم است فصل
التاء مع السین المهملة تسباغه بترکی سلحفات است فصل التاء مع الشین المعجمة تشتوان و تشمیز لسفایج است فصل التاء
مع الفاء تفاح الارض بابونه است تفاح ارمنی مشمش را نامند تفاح الجن ثمر لفاح است تفاح بری زعرور است تفاح
فارسی خوخ است تفاح ماهی اترج است منسوب بماد و ماه است که در آنجا بسیار بهم میرسد تفاق نوعی از پنداپه بر است
که تفاله [illegible] نامند تفرالس بیونانی نانخواه است تفسیا ثافسیا است تفسلیقون طخشیقون است تفور التفیر است
فصل التاء مع القاف تقده کزبره بر است تقره کرویا است فصل التاء مع الکاف تکان اسم ترکی شوک است
که بفارسی خار نامند تکر اسم هندی اسارون است و نیز چوبی شبیه بعود هندی را بدین نام خوانند تکرگ اسم فارسی
جلید است فصل التاء مع اللام تل اسم هندی سمسم است تلسی اسم هندی فرنجمشک است و برگ آن عبارت
از قرنفل بستانی است تلی اسم هندی طحال است فصل التاء مع المیم تمتم اسم سماق است تمر الفهم بلادر است
تمشدانه توت العلیق است تملول قثاء بری را گویند تمن اسم عربی ارز است تمبلی بلغت دیلمی نبات ثافسیا
است تموش اسم دیلمی علیق است فصل التاء مع النون تنبول تانبول است تنوب قسم صغیره صنوبر است
تنوم قسم صغیره سامریوما است فصل التاء مع الواو توبا بلغت مجوس سیب را نامند توبج عشقه است توتیای اکبر
شنج است توت العلیق و توت وحشی ثمر علیق است و بشیرازی توت سه گل نامند توت اسم فارسی فرصاد است
توته اسم هندی طوطی است توج سفرجل است تودریون شوکران را گویند و آن بیخ کوهی است تودری بلغت
مغربی بقلة الاوجاع را گویند تورک بفارسی تخم خرفه است و نبات ان را نیز نامند توره بفارسی اسم شغال است
توز بفارسی جزر رومی است توس بکاین است که از او رخت باشد تولة بفارسی خبازی را نامند و بچه سگ را

سنگ را وصنفی از سنگ سکاری را نیز نامند و بهندی نام وزنه ایست که سه مثقال صیرفی میشود توتکلی اسم ترکی ثعلب
است توتیج کیابی را نامند که بتازی عنقه گویند فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیه تیتر بهندی دراج را
نامند تیندی بهندی حراو را نامند تیزبات اسم هندی ساذج هندی است تیس بعربی اسم بز نر است
تیغال و تیهال تشکر تیغال است تیقلیلس بیونانی حنفی است تیل اسم هندی روغن کنجد است تین احمق
جمیز است تین الفیل جوز البشرک است تیندوکی لکری اسم هندی چوب آبنوس است زیرا که تیندو نام درخت آبنوس
و لکری نام چوب است وی برای اضافت و نسبت است تین افرنجی بلغت مصر تمر رقع یمانی است تیهو اسم فارسی تیهوج
است باب الثاء المثلثة فصل الثاء مع الالف والجیم والدال والراء ثاقب الحجر سنگ فایح است ثالسقیس
بیونانی خرف بابلی است ثامریوسیا است ثاموس بیونانی مرزنجوش است ثخین بمعنی غلیظ است ثدی ضرع را نامند
که بفارسی پستان گویند ثریا بلغت اندلس اریفارون است فصل الثاء مع العین المهمله والغین المعجمه والفاء والقاف
واللام ثعبان اسم مار عظیم است ثغادیر بغین معجمه ورد است ثفا ثفا العبرانی حرف بابلی است و گویند بلغت بربر [illegible] است
ثقوس بقاف بیدبای بربر است ثلثان عنب الثعلب است فصل الثاء مع المیم ثمرت السدر نبق است ثمره شجر الدوام
مقل مکی است ثمرت الشوک المصری حلبلاب است ثمرت الوحرا ابهل را نامند ثمرت العلیق توت العلیق است ثمرت الواد
بلغت مصر شاه بلوط است و بعضی بلادر را نامند ثموقلیس بیونانی توتیا را نامند فصل الثاء مع الواو ثوب المالی الحلب
است ثوم بری و ثوم الحیه و ثوم الکلب اسقوردیون است ثوم الثعلب باندلسی قسم دوم سیسند رطبس است
ثوسس بیونانی حاشا را نامند فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیه ثیرور و اسپیض را نامند ثیرون بیونانی هوعلی است
ثیقوس بیونانی ابوخرزات است باب الجیم فصل الجیم مع الالف جادی اسم زعفران است جازکون بفارسی بسنباسه را گویند

باب الجیم

جار النهر سلوق الماء است جاسوس خشخاش زبدی است جاصا بلغت سریانی اجاص است جاکسو بهندی
تشمیزج است جال بفارسی درخت مسواک را گویند جالبه باقلا و قبطی را نامند جام هیل سفرجل را نامند
جامع اللحم قنطوریون است و جبیره را نیز نامند جاورس هندی ذرت است جاورس و جاورس [illegible] حجر البقر است
که بفارسی گاو زهره گویند جهت آنکه در زهره آن [illegible] میباید جاول بهندی اسم ارز است جای پهل بهندی
جوز بوا را نامند جابی تری بهندی اسم بسباسه است فصل الجیم مع الباء الموحده جبلا است فطراسالیون را گویند
جبلین بترکی ذباب را نامند جبسین جص است جج بدو جیم بلغت تنکابن بادنجان است فصل الجیم مع الدال المهمله
جدا جدوار است جدان نوع سنبل است جدب جماز است جدو [illegible] باصفهانی صبر را نامند جدا و جدی بز

غالیه را نامند بعربی و نیز بعربی امز گویند فصل الجیم مع الراء المهمله جرجیم عربی بهندی کاچ را نامند جرابته اسم هندی قصب الذریرة
جراصیا افراصیا است جرامعه بنشط الراعی است جربوب جلبوب است جربوز بقله یمانیه است جرجی گوشت اسم فارسی
سمین است جرجر باقلی است جرجر مصری باقلی مصری است که ترمس نامند جرجیر الماء قرة العین است جرمانق وجرمدانق
کرم دانه است جرموان فاده است جرنج بفارسی اسم زنج است جرعون بفارسی لسان الحمل را نامند جرند بدیلمی نبات
ثافسیا است جرتیه بهندی اسم عصفور است جرتینق بترکی اتنرابسن را نامند فصل الجیم مع الزاء المعجمه جزر اقلیطی وجزر
بری گویند شقاقل است جزمازج گزمازج است که ثمرة الطرفا باشد جزوریجه شتر است فصل الجیم مع السین المهمله جساد
زعفران است جسار التمر هندیست جسبت اسم هندی روی است که بعربی شبه نامند جسمی جسک است فصل الجیم مع الشین
المعجمه جشن بفارسی مهره کبودی است که بگردن اطفال جهت چشم بد می بندند جشمیزج وجشمک وجشوم تشمیزج است
چشم خروس بفارسی عین الدیک است جشیش بعربی بلغور را نامند و آن نیمکوفته گندم و امثال آن است جشن جشنین
محرق است فصل الجیم مع العین المهمله جعده صغیره جعده کوهی است جعده القنی بلغت دمشق بربسیاوشان است
جعده کبیره جعده بستانی است جعفری بلغت مازندرانی قسم کرفس الورق خرد است وجعفری بندکور شد جعفیل بفارسی
اسد العدس است جعل بفارسی قسم بزرگ خنفسا است فصل الجیم مع الغین المعجمه والفاء والقاف جغرات بخراسانی
لبن حامض را نامند جغندر بفارسی اسم سلق است جفری بکافری است جقطوط بقاف شوکران است فصل
الجیم مع الکاف جکاوک اسم فارسی قبره است جگر بفارسی کبد را نامند جکروک بترکی دانه میوه ها را گویند جکوریکه
اسم ترکی جراد است فصل الجیم مع اللام جل معرب گل فارسی است و مراد از آن ورد احمر است جلاب از اشربه
است و در مرکبات ذکر یافت جلبابه اسم وزنه است جلبان خلر است جلبوب نوعی از لبلاب است جلباخوج اسم
ترکی حبة الخضرا است جلبلوق سلق جبلی است جلجلان بسریانی سمسم و کزبره را نیز شامل است جلجلان الحبش
خشخاش سیاه است جلجلان مصری اسم بیش است جلنز جلفا است جلغوزه اسم فارسی تخم میوه است و غیر
حب الصنوبر است جلقطیط دوغ غلیظ است جلقان اسم ترکی جدات است جلما تاقنده است جلنجبین اسم گلقند است
و گویند گلقند عسلی است جلنسرین معرب گل نسرین است جلوجا جاوشیر است جلنجوج فودنج بری است جلنجون صعتر
است جام اسم سیاه عوسج جلی و ار بلغت تنکابن ازاد درخت است جلیرید و جرلیه بهندی اشنه را گویند جلیف
بعربی شلیم را نامند فصل الجیم مع المیم جمار النهر سلق الماء است جماز بلغت تنکابن زرخس است جمان بعربی اسم لؤلؤ
است جمد جیسی اسطوقوس است جمر تمر هندیست جمسفرم ریحان سلیمانی است جمگادر و جملوخری اسم هندی خفاش

خفاش است جمیل بلغت ویلم چکاوک است جمل المحی جرجوان است **فصل** الجیم مع النون جنار اسم فارسی دلب است ودر
بنگاله نوع خربزهٔ طولانی را گویند در بانگاماتی و نواح آن در اسلام آباد ورواج محل و بورینه نیز بهم میرسد نامند جناح بلغت
اندلس راس است وجرشفه را نیز نامند جنبذ غنچه ناشگفته هر نوع چیزی است واکثر استعمال آن در جنبذ الرمان است جنبل صعتر
است جنبتو به قنطوریون دقیق است جنجرانوان الغزال است جندال هندی قسم زبون بیش را گویند جندن
هندی صندل را نامند جنبه نوعی از نخود را گویند جنگال بفارسی خنبص را گویند جنی احمر تمر قطلب است **فصل**
الجیم مع الواو جو اسم فارسی شعیر است جوارنه اسم هندی قسمی از ذرت است جوان اسیرغم اسم فارسی
شاهبانج است جوالک اشنان اسم فارسی عرطنیثا است جوبر اسم ترکی وعربی است جوبرینه اسم فارسی سلت است
جوبل باصفهانی کاشم را نامند جوتری بهندی لسانه را گویند جوز الابل ابل است جوز الانهار و جوز البر جوز القطا است
جوز ارمانوس قسمی از مخلصه است جوز السرو ثمر درخت سرو است جوز الجبه جوز الخمس است جوز الزنجه بندق هندی است جوز الرقع
رقاع جبلی است جوز شیراز قلوس است جوز الطیب جوزبوا است جوز ماثم و جوز ماثا و جوز مقاتل و جوز ماهیل جوز ماثل است
جوز المرج حب الکنج است وگویند فلفل است جوز هندی نارجیل است جوشانی جوشیفا است جوغان اسم فارسی اخشان است
جوه صباغان اسم فارسی ابوزیوت است جوک اسم هندی چیزیست از قبیل رب لیتنیا [illegible] که از کوهستان نیپال ونواح آن
ساخته میاورند ونیز آب لیمو را جوش میدهند و وقتیکه غلیظ میشود در ظرف میکنند و بکار میبرند جوکا بهندی حجامس است
جوه کافور آن شجره ابی مالک است وصابون القاف را نیز نامند جونلائی اسم هندی بقلهٔ یمانیه است جوه اسم هندی نوره
است جوپه اسم هندی فاره است **فصل** الجیم مع الهاء جهاو جهاو بهندی طرفه را نامند جهاو کی بهل بهندی گزمازج را گویند
جهنگا اسم هندی زدو یانی است جهاج اسم هندی مخیض است جهال اسم هندی یوبت است شجاره است جهلی اسم هندی
عنا است **فصل** الجیم مع الیاء المثناة التحتانیة جیپال اسم هندی دند است جیر نوره است جیران ترکی غزال است
جیک اسم دیلمی صعتر است جیل اسم هندی حدات است جیلدارو اسم فارسی سرخس است جمیده نون سوتانی
ساترة را نامند جیتونی اسم هندی نحاس است جیلنه اسم هندی وحش است جینه دان بفارسی حوصله طیور را نامند
جیوه بفارسی زیبق را گویند **کتاب الحاء المهملة فصل الحاء مع الالف** حافظ الاجساد و حافظ الموتی قطران است
حافظ الاطفال و حافظ النحل فرفیون است حافظ الجوز بوره است جهت آنکه مانع کرم زدن است حافظ
الکافور فلفل است حافظ القطا تین است زیرا که مانع صعود است حافر اسم حیوانات است حافر المهر سورنجان
است حالاس بیونانی اسفنج است حالق الشعر جالینوس گوید زرنیخ است وبعضی گویند حجر القیشور است وبعضی

گویند فاشرا است حالبی الطرطیقوس است حالوما بسریانی ابوخلسا است فصل الحاء مع الباء الموحده حباقاحند
قوقای بربریست حبوب وانه نبات را نامند و حب بربنانی در ذیل آن نبات مبین شد حب البقر کرسنه است
حب الاثل عذبه است حب البطم حبة الخضراء است حب بلغت اهل مکه معظمه شرفها الله تعالی شرفا وکرامة وحبشه
و نواحی آنها اسم هندوانه است حب الجنکلا حب السمنه است حب الجلوه انیسون است حب الدود کرمدانه را
نامند و آن ثمر بستان است حب الدسمت حب الغار است حب بحستانی دانه قاقله است حب السلاطین و حب خطائی
ونده است که بهندی جمال گوته و جیپال نامند حب الرشاد بزر الجماجم است حب الرشاد تخم تونی از جرجیر است که حرف
بطی نامند حب السود اشونیز است و تشمیج را نیز نامند حب الصراط ماذریون است حب العرعر اهل است حب العروس
کنابه است و گویند تخم نیلوفر است حب العصفر قرطم است حب العصفور دبق است و گویند اثلق است حب الفقد
تخم فنجنکشت است و گویند ثمر بکمبوست حب الفهم بلادر است حب القلقل در حرف القاف مذکور شد حب
القنب شاهدانج است حب القنا عنب الثعلب است حب الوز لسان العصافیر است حب الملوک ماهودانه و
گویند فرفیون است و این اصح است و گویند حب الصنوبر کبار است و بغداوی گویند بلغت بغداد اسم قراصیا
است حب النافوخ بلغت بغداد محالبج و لبوت خشکاک است حب اللهو کاکنج است حبق بعربی اسم کل
نبات مابین شجر و گیاه خوشبو است و از مطلق آن مراد فودنج بریست حبق اترجی و حبق بنجانی بادرنجبویه
است حبق البقر بابونج است حبق تمساح و حبق الماء فودنج نهری است حبق جبلی فلفل موئیه است حبق خراسانی
بقلة خراسانیه است حبق الشیوخ مرو است حبق صعتری کرمانی و حبق لبنانی شاه سفرم است حبق الراعی برنجا
سف است حبق الفیل و حبق القامر زنجوش است حبق قرنفلی فرنجمشک است حبق نبطی حماحم است حبق النهر
لوسیماخوس است حبر مداد است حب المساکین لبلاب است حبن و حبین خرفلی است فصل الحاء مع الثاء
المثلثة حثرة غوره انگور است حثر مالبسریانی اسم نعناع است حثلم وردزونش است فصل الحاء مع الجیم حجر اسود
باصطلاح اهل صناعت موی سر است حجر الاصم و حجر الزناد حجر النار است حجر اسیوس اسیوس است حجر افرودی
حجر الافروح است حجر بادزهر حجر الحیه است حجر بلور بلور است حجر البهت و حجر النسر و حجر العقاب حجر الیسر و حجر البحر
را شامل است حجران باصطلاح اکسیریان زر و نقره است حجر التیس بادزهر حیوانی است حجر حدیدی خماهان است
حجر الدم و حجر الطور شادنج است حجر الحدید و حجر الهنود حجر مقناطیس است و در مقناطیس مذکور شد حجر الرمل و حجر
زیبق حجر زنجفر مخلوق است حجر زیتونی حجر الیهود است حجر السم بادزهر معدنی است حجر شجری یالبد است حجر الشعر

حجر النقاق حجر القيشور است حجر العاج حجر اعرابي است حجر لي عنيطوس حجر مغناطيس است حجر الازورد لاجورد است
حجر الماء سنباذج است حجر الماسکه و حجر النار و حجر الولادة اکتمکت است حجر المصفا شبه است حجر النور و حجر روشنا
ارشد است حجر اليرقان حجر الخطاطيف است حجر فتح است فصل الحاء مع الدال المهمله حد جلنار است حدج حنظل است حديد
صيني خماهان است حدقي اسم جنس هر گلي است که مستدير و شبيه بچشم باشد فصل الحاء مع الراء المهمله حرا لغم حاخاک
خالص است و بكسر و فتح خاك سنگدان است حراب اسم عربي اشترغار است حرب طلح است حربه بوعجيد لطوس
است حريط اسم عربي ازاد درخت است حرناوه حرشانه خرول بربيت حرجل ملخ بزرگ سبز است حرجوان ملخ بي
بال است و جو جراد مذكور شد حرز اشنان است حرزت البقر حجر البقر است حرزت الحمار حجر الحمار است حرزان الشياطين
علف اطريلال است حرفقان اسم سنگ است حرمانه اسم نبطي مرمافلن است حرمدطين سياه است وانچه لون
و رايحه آن متغير شده باشد حرمل ابيض و حرمل عربي قسمي از حرمل است حريث مارماهي است حرير ابريشم است حريق
املس بلغت اندلس حلبوب است حزم براء معجمه سراج القطرب است فصل الحاء مع السين المهمله حسكه بلغت مصر ستاج
است حسل بچه سوسمار را نامند حسن لبه اسم فارسي حصي اللبان است حسن يوسف اسم فارسي حاشيش خبث
فصل الحاء مع الشين المعجمه حشقيقل شقاقل است حشيشه اسم اصطلاحي قنب است حشيشة الاسد اسد العدس
است حشيشة الافعي بلسكين حشيشة الاورام اندريون است حشيشة الارض گياه اطريلال است حشيشة البراغيث
بلغت شام گياه و وحشي را نامند و در عراق مراد از آن گياهي است كه كيك را دفع مينمايد و در طبرستان كيك واش نامند
و قسمي از دوقس است حشيشة الخراسانيه و خشيرك است حشيشة السعال فنجريون است حشيشة السلحفات
و حشيشة اللحات الس است حشيشة السلطان حرف ابيض است حشيشة الطحال و حشيشة الدود سقولو
قندريون است و جوالي را نيز باسم احيش خوانند كه قديم مشهور بدانچ و اربعين بوده والحال سبعه و سبعين
خوانند حشيشة العقرب صامرنوما است و بلغت حجاز بوالامو سون نامند فصل الحاء مع الصاد المهمله حص ورس
است حصي الاسفنج حجر الاسفنج است حصي ابرس حلبوب است فصل الحاء مع الفاء حفا اسم عربي بردي است
حفح اسم روده است كه شيردان و هزار خانه نامند فصل الحاء مع القاف حقوق بقلة الحمقاء است حق قوشي
اسم تركي صاقر است حقيق اسم ماميت است فصل الحاء مع اللام حل بلغت حجاز سمسم غير مقشر و باصطلاح
اكسيريان زيبق را نامند حلال مصطكي است حلاق الشعر نوره است حاحل و حلحل بصل است حالاوسون بيوناني
ماميثا است حلواي زليبا بفارسي زلابيه است حلواي قبيده اسم فارسي ناطف است حلبنا نوعي از تيوعات

است و برگ آن مانند برگ زیتون و شیر آن جهت ثآلیل نافع جلباب لاعیه است و گویند لبلاب کبیر است جلبان
و جلام بزغاله است و جلوان غلط است جلم قراد است جلو سیاه کتیرا است جلیفه خراز بریست جلیموغ اسم فارسی
حماض است فصل الحاء مع المیم حمار البیت و حمار قبان هر دو یه است حماض الاترج ترشی ترنج است حماض الارنب
کشوث است حماض جبلی حماض بریست حماض نهری حماض بستانی است حماض سوادی حماض مائی است و حماض البقر
راتیز مانند حماط طلوح نوعی از حمیز است حمر بلغت حجاز تمر هندی است و قمر الیهود راتیز مانند حمر الارض خرالطین است
حمص الامیر منعرمی (?) حسک است حمص الکرسنی حمص بریست حمض اسم مجموع اشجار است که ملوحتی و ترشی داشته باشد و
گویند مخصوص باشنان است حمصیص نوع صغیر حماض است شبیه به برگه که بهندی تیتنی نامند و در منکا من ترش
وایش نامند حمج نبات خبه است و نجاء میحه (?) بسیار آمده است و بلغت شام و بلاد بکر لسان الثور است حمل و حملان بفارسی
اسم بره است و در ضان مانند گوسفند حمیرا اسم عربی ابوخلسا است و بکسر حاء اسم فساقس (?) است فصل الحاء مع
النون حناء الغول بلغت مصر ابوخلسا است حنطه رومی حندروس است حنف و حنفا بلغت اندلس حشیشة الزجاج
است حنظل قریش خراز الصخر است حنای المجنون بلغت مصر وسمه است فصل الحاء مع الواو حواری آرد گندم بسیار نرم
سفید است حوت سمک است حوت الحیر (?) شقنقور بحریست خوجم اسم عربی گل سرخ است حوار سفیداز (?) خامام است
خوص مقل است حوران و حوم ران طرخون است حوک بادروج است حومانه اسم عربی طرفلن (?) است حوم قمر هندی
است فصل الحاء مع الیاء المثنات التحتانیه حی بلغت اکثر آن زیبق است حی العالم ابرو همنت (?) حنظل بادنجان
است حیفا حشیشة الزجاج است حیوی الموتی قطران است حیوس ملین حیا است حیومیون اسم یونانی
باقلی است باب الخاء المعجمه فصل الخاء مع الالف خاتم الملک سیاه دوران است خار بفارسی شوک را نامند خار خسک
اسم فارسی خار حسک است خار بشت اسم فارسی قنفذ است خار صینی شبه است و بفارسی روی توتیا و بهندی
جست نامند خاعن (?) اسم ترکی خشخاش است خاکستر بفارسی رماد را نامند خاکشی باصفهانی اسم حبه است خاص
تره بلغت تنکابن حرف بابلی است و بخراسانی گندنا خار باز خربات است خاک صوفی حمید و در اطبای ذکر یافت خاکینه
اسم خبیص البیض است خالاوون بیونانی خندروس خاقورناقی است که تازه و کوبیده باشند و گویند جراد از مرض
و مرض الیرقان است و اهل مصر سرطان را با بی اسم نامند خلماذاقتی بیونانی بمعنی بخار الارض است و در
حروف الغین ذکر یافت خامالاسی بیونانی زیتون الارض است و آن مازریون است خامالاون بالعین بیونانی
خشخص سیاه است خامامایون بیونانی بمعنی تفاح الارض است و آن بابونج است خامالاون لوقس

لوقی الشحیض سفید است خالاون بیونانی حربا است خامااقطی بیونانی خمان صغیر است خامانطس بیونانی بمعنی صنوبر
الارض است و آن کمافیطوس است خامادریوس بیونانی بمعنی بلوط الارض است و آن کمادریوس بود خالی دوبنون
بیونانی بمعنی خطاطیست و آن مامیران است و گویند عروق الصفر است خاوانی بلغت صقالبه انگبیر است خامشته
بلغت شام شیطرج است خاموس بیونانی اسم کمون است خاونجان خولنجان است خانیراق سکنباج سرو شده
است که از روغن صاف کرده باشند خایه قندر اسم فارسی جندبه است **فصل** الخاء مع الباء الموحده خبازی شجری
خطمی است خبیجه تمر هندیست خبز رومی خبز الکعک است خبز الغراب اقحوان است خبز المشایخ نبات بخور مریم است
خبز القرود و لوف الکبیر است خبیز اسم جمیع نباتات است که بگردش افتاب دور کنند و خبازی مشتق از آن است
خبیص اسم عربی خبیص است و در حرف الحاء المهمله مذکور شد **فصل** الخاء مع التاء المثناة فوقانیه ختبرق فنتنین
است ختفرج بقلة الحمقاء است ختم الملک طین مختوم است **فصل** الخاء مع الثاء المثلثه ختا سرگین است و از اطلاق
آن مراد سرگین گاو است و در احثا مذکور شد **فصل** الخاء مع الدال المهمله خداء الرجال بزر البنج است خدرنق
عنکبوت است **فصل** الخاء مع الراء المهمله خر اسم فارسی حمار است خربزه اسم فارسی بطیخ است خربزه کرنک اسم
فارسی بلیون است خرچنگ اسم فارسی سرطان است خرخدا اسم فارسی هدهد است خردل ابیض و خردل فارسی و
خرفق و خرنج توق حرف ابیض است خرزهره اسم فارسی دفلی است خرس اسم فارسی دب است خرطال
برطال است خرغوله اسم فارسی لسان الحمل است خرفه اسم فارسی بقلة الحمقا است خرفان بره تازه است و جمع آن
خروف است خرقی خلر است خرقع تمر عشر است خرگور اسم فارسی حمار الوحش است خرگوش اسم فارسی ارنب است
خرما اسم فارسی تمر است خرمای تر اسم فارسی رطب است خرما خرک اسم فارسی قسب است خرمای هیرونی اسم فارسی
قسب است و گویند خرمای باریک است که استه آن باریک باشد خرم بسکون راء و بحاء مهمله و بزاء معجمه نیز آمده پوست
تخم مرغ است و در حرف الحاء مذکور شد و بحاء مهمله و زاء معجمه نیز دیده شده خرموش موش بسیار بزرگ است که با گربه
جنگ کند و غالب آید خرنوب الخنزیر اناغورس است خرنوب الشوک و خرنوب مغربی و بری خرنوب نبطی است خرنوب
قبطی و ثمری ثمر قرظ است خرنوب صیدلانی خرنوب شامی است خرنوب هندی خیار شنبر است خرو اسم خبازی فارسی
است خروب اسم حبشی خرنوب است و گویند مخصوص بری آنست خروع حبشی و بنده است خروزبل است خرء الحمام جوز
جندم است خروج الضفادع طحلب است خروج العصافیر اشنان است خروس اسم فارسی دیک است و در دجاج مذکور
شد خروسان بعبرانی عقرب را نامند خروماک اسم فارسی مرجان است خربع اسم عربی احریق است خرنق اسم الخزه

است وگویند فاوانیا است فصل الخاء مع الراء المعجمة خراز الصخر خرز الصخر است خزاز الماء طحلب است خربزان اسم فارسی
خنزیران است خربسان مراد از آن حیوان چند است وگاه بر چند نیز اطلاق نمایند خربابش مرماحوز است فصل الخاء مع السین
المهملة خس الحمار ابوخلسا است خسف اسم عربی جوز است خسق اجرایض است خسک اسم فارسی حسک است خسکدانه اسم
فارسی قرطم است خسروداروانه اسم فارسی خولنجان است خس الکلاب وبنا قونس است خسته اسم فارسی استخوان
میوه‌ها است مانند خرما و شفتالو و امثال اینها فصل الخاء مع الشین المعجمة خشخاش ابیض خشخاش بستانی است خشخاش بری
خشخاش اسود است خشخاش بحری خشخاش مقرن است خشب الشوشز و بعضی سیساریون است خشف مثلثه بچه آهو است
که اول مرتبه تولد یافته باشد و صاحب تحفه اشتباها بچه بز نیز نوشته خشکار خبز خشکار است خشل مقل مکی است خشنسار
مرغابی بزرگ است تیره رنگ و میان سر آن سفید و بترکی قشقلداق نامند خشم بلغت شبانکاره کثوث است خشرم
خانه زنبور است فصل الخاء مع الصاد المهملة خصیة البحر و خصی خرزه اسامی حنا است خصی الهرس حلبوب است فصل
الخاء مع الضاد المعجمة والطاء المهملة خضف خربزه نارسیده است خضلاف درخت مقل است وگویند مقل مکی است خطر وسمه است
فصل الخاء مع الفاء خفج خردل بری است خفروج خرفه است خف الغراب نوعی از حلزون است بزرگتر و درازتر از آن فصل
الخاء مع اللام خلاق زعفران است خلال خرمای نارس است که از حد بلح گذشته باشد و در تمر بکور نشده و بستاج را نیز نامند
خلال ابراهیم خیر بریست خلال خلیل نبات اطریلال است خلال دان نوعی از اطریلال است خلال مامون اذخر است خلباب
اسم یونانی بارزد است خل الخمر سرکه انگوری است که از شراب انگوری بهم رسیده باشد خواه خود بخود یا بتعمل خل العنصل
سرکه عنصل است که عنصل نیز باشد خلق القیس بیونانی زاج است خل الزیت ترشی است که از روغن زیتون وجوزه ویا
از سرکه و روغن بادام و کشنیز خشک و نان فطیر خورد کرده و شکر ترتیب دهند خلاف بری بید مطلق معروف است خلال بلکا اسم
فارسی بستاج است خلر بری بلغت مصر بسیله را نامند فصل الخاء مع المیم خمافیطوس کمافیطوس است خمالیون مازریون سیاه
است خمان الارض نوع صغیر خمان را نامند خمخم نبات توده ریست و بلغت نبطی اسم خبازی است خمسة الاوراق پنجنگشت
است خمسة الاغصان بکمون است خمل سورنجان است خمیر بنفشه اسم فارسی بنفشه مربی است خمیر مایه اسم فارسی
خمیره است خمیط گوشت بریان است فصل الخاء مع النون خنتف سداب است خنجک خارخسک است خندریس خمر است
خنزیر البحر دولفین است خنک اسم فارسی لسان الحمل است خنی اسم فارسی حنا است خنیس بلغت دیلمی حشیشة العلق
است فصل الخاء مع الواو خولان بلغت مصر اسم حضض هندی است خواتم الملوک طین مختوم است خوبانی زرد
آلو خشک شده است که مغز آنرا برآورده و بجای آن مغزان را مقشر کرده و یا مغز بادام مقشر کرده در آن گذارند

كذارند خوب كلان اسم هندي خبه است خوخ اقرع شفتالو كارويست وكويند اسم ساذج هندست خوص اسم
عربي برگ درخت خرما است وبرگ درخت مقل ونارجيل وامثال آنرا كه دراز وباريك باشد شامل است خوش لطرحماجم
است خوصي بروديست خوك اسم فارسي خنزير است غوكره بلغت اصفهاني ازغرب است فصل الخاء مع الياء المثناة
التحتانيه خيار خنبر اسم فارسي خيار شنبر است خيار وشتي اسم فارسي قثاء الحمار است خيارزه اسم فارسي قثاء است
خيار كبر اسم فارسي ثمرة الكبر است خيزران هندي اسم بورو بر است خير كابري قسم سرخ خيري است وكويند خزامي
نوع بري است خيربوا اسم قاقله صغار است خيروج خبازي است خيتفوج حب القطن است خيط الغامه است حبل
فرس است كه بفارسي اسپ نامند باب الدال المهمله فصل الدال مع الالف دارتوا اسم فارسي طرطير است وبفرنگي تارتور
وروغن مصنوع از آن را الئيم تاربوا نامند دارجاز بلغت بنگاله اسقليج است دارح الدير حب راس حيلي است دار بوقه
بطيخ هندي است دار برتيشا القم است دارج بلغت ديلمي ابدرما بيراست داراشكنه اسم فارسي سليمانيست دار رومي
سولان است دار فيل اسم فارسي فرصعنه است داركوب سوانيان است داك اسم درخت عنب است دار
كبير بقولي طالسفر است وبقولي بسباسه وكويند خيري است مانندكه كه در بعضي درختها هم ميرسد واندرون آن بيازر
ريشه ميباشد دار ماغ دارما نوع سفيد هشوسا است دار واش اسم ديلمي غنم است ودار وان بيوناني ازادر
درخت است دام عنكبوت ابركاكيا است دالقوذ اسم تركي خنزير است دانه موبيز اسم فارسي حب الزبيب است
فصل الدال مع الباء الموحده دباء بتشديد باء نوع از قرع است كه بفارسي كدو رومي گويند دباب بتشديد باي اول
سوسنبر بستاني است دباو بسكون همزه جراد است دباسي بلغت عراق شقفني بريست دبال ترنج است و
دباله را نيز نامند دبوسك خباز است ودبوكي نيز نامند فصل الدال مع الجيم والحاء دجر بجيم اسم نبطي لوبيا است دجويانا
اسم سرياني غراب است دح بحاء مهمله كبريت الحام است دحيا زعفران است فصل الدال مع الخاء المعجمه دخس دلفين است
دخنا بلغت نبطي شامل روغن بلسان ودبنگ است فصل الدال مع الراء المهمله درفيق قلوس است دراقنيطوني
نوف الكبير است درخت كاج بفارسي صنوبر را نامند درخت نارون بفارسي اخرت را كويند وزبليق است درشيح نوعي از
لبلاب است وكويند خند بيلي است دراقن بلغت شام اسم خوخ است درخت دسك بفارسي اسم ولدار است درحنيا
بلغت نبطي شامل روغن بلسان ودبنگ است درحس دلفين است درست اسم فارسي الوس است درسومارس
بيوناني زجاج است درور روغن زيتون اسم فارسي عكر زيت است درقطولطس زراوند طويل است درمنه اسم فارسي
شيح است درمنه تركي بفارسي تخم لبستاج را كويند درمنه خراساني بفارسي گياه وخشنرك را كويند وتخم آن لبستاج

درتابتمرکی گرکی است دردی الخل لای سرکه است دردی جمیع افعال ضعیفتر از سرکه ودردی الکلیه قوی‌تر از آن است دربخف اسم
فارسی حجر القمر است درناق اسم ترکی ظلف است درونک درونج است دراجه شراب انگوری را بلغت هندی نامند
دستنویه بدال وسین مهملتین اسم فارسی دوآب است دشتیش بدال مهمله وشین معجمه خشیش است فصل الدال
مع العین المهمله دعیا اسم سریانی اقیبا است دعنا علک البطم است دعیامینون افیون است فصل الدال مع القاف
دقاق کندر ریزه‌های کندر است که از وی بیفتد گرد و دقاس سریانی بول است دقوقیا بلغت سریانی لطیخ است دقطا
مالون بهمان لغت بشکطر اشیع است دقیق النخل بفارسی آرد کش و گرد خرما خوانند و آن در طلع مذکور شد فصل
الدال مع اللام دلاع بعربی بطیخ هندی را نامند دلبیش نوعی از صدف است دور مصرام الخلول نامند و آن ودع بربیت دلدع
بلغت اهل بیت المقدس نوعی از کلخ است دلیقو یونانی بقند و لیون دله اسم فارسی جوالق است فصل الدال مع المیم
دم التنین ودم الثعبان دم الاخوین را نامند دمیا یونانی نوعی از ماهی است که سپیبا نامند دمیسه بمصری نوعی
زیون اقسنتین است دمسیحه اسم فارسی صفراخون است دمعة العشاق حب النیل است دمور اسم ترکی حدید
است دمور تیکان اسم ترکی خسک است فصل الدال مع النون دندان فیل اسم فارسی عاج است دنیلان اسم
ترکی گشنیج است دنبه اسم فارسی الیه است دندران اراقو است دنق سپستان است دنقه شلیم است دنقر
القرست دنقطامانس شکطر اشیع است فصل الدال مع الواو دوالحیه حنظیانا است دواء الحطا فی خالید دنیون
دواء النعث بلغت مصر اسم سلیمانی است دواء النمر بیخ نرولک است دورس اسم فارسی دریابس است دواله اسم
فارسی دریابس است دوالمه اسم فارسی اشنه است دوام شامل درخت مقل و بلوط مستدیر است دوباروج کاکنج است
دوده اسم هندی لبن است دودالجراد ثبات وروآست دودالصباغین دود القرمز قرمز است دوده اسم فارسی
دخان است دورحولی ولبوس است دوشاب اسم فارسی مفتح است دکویند اسم فارسی دبس ملبنی است دوشاب
خرما دبس است دوشان اسم ترکی ارنب است دوشان توقری ترکی خنفسا را نامند دورس شوکران است دوص
ماء الحدید است دوغ اسم فارسی مخیض است دوقوبری دوقوخربادوا ابا اخر است دوقس بصل است دوقطاس شکطر
اشیع است دوقوقینا یونانی حنظل است دوکی اسم ترکی ارز است دولی اسم ترکی جلید است دول طالیسفر است
دبخفا و بعد از [illegible] بلغت هندی اسم گرد و خاک و غبار است دوم بلغت مغربی خرما است دونه مروا اسم
هندی مرزنجوش است دویرا رخمه است دویره نوعی از لوف است دویل گیاهی است که یک سال بر او گذشته
باشد فصل الدال مع الهاء دهام رصاص اسود است دهوره اسم هندی جوزماثل است دهماسا گویند اسم هندی سکاعی

شکاعی است دهن لفا رسمی روغن زنا مند دهن الاسما نجونی دهن ایرسا است دهن البیزر روغن تخم کتان است و در
کتان مذکور شد دهن البطم روغن درخت بطم است دهن الاترج روغن ترنج است دهن البجر نفط است دهن حب البطم
روغن حبة الخضرا است دهن الخل دهن سمسم است دهن الخلوف روغن زعفران است دهن الزفت در زفت مذکور
شد دهن السوسن الاسمانجونی دهن ایرسا است دهن الصوابی روغن سندروس است که مشهور بروغن کلان است
دهن علی او مالی است دهن المبارک دهن المنقد روغن اجز است دهمشت اسم فارسی غار است دهنه اسم شده است
فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیه دیاسقولیطوس جوارش کمونی است دیاقوذا اسم یونانی شربت خشخاش است
دیامرون اسم یونانی شربت توت است دینار اسم سریانی تخم کشوث است دینارویه اسم فارسی قسمی خزاء بری است
دیواسیبست چند قوقای بربست دیوالخنزیر بربست دیو وجاس دیو وحبس است دیک اسم عربی خروس است
و در دجاج مذکور شد دیسم حماحم است دیوسیر بلبوس است دیوباقوسطس اسم یونانی اصل اللوف است دیک
الکرم هدهد است دیوجه اسم فارسی علق است **باب الذال المعجمه فصل الذال مع الالف** ذاقیلی اسم یونانی
غار است ذاماسکینا اسم رومی اجاص است **فصل الذال مع الراء المهمله** ذرت نکه چند روس است ذرق بضم اول و
فتح ثانی چند قوقای بستانی است و بفتح اول و تسکین ثانی سرگین طیور است ذرق سون عنب الثعلب مخنث است
ذرق الطیر خرفطان است ذروح به تشدید راء واحد ذراریح است ذریاس ثافسیا است ذریس طنبوج است **فصل**
الذال مع الفاء والقاف والکاف ذفری اسم عربی سداب است و هرچه کریه الرائحه باشد به تشدید فوذانامند ذقل
فطراسالیون است ذکر بحرم ثانی زراوند طویل است **فصل الذال مع النون** ذنب الجردون ذنب الخروف است
ذنب الفار لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشه و تخم آن بدنباله موش ذنب الفرس بلغت شام ذنب الخیل است
ذنب اللبوث ذنب الضبع است **فصل الذال مع الواو** ذوالف ورقات مرباقلین است ذوثلثه حبات زعرور است
ذوثلثه ورقات شاتل چند قوقا و گیاه خصیة الثعلب و قصقصه و طریقلین است ذوثلثه شوکات شکاعی است
ذوثلثه الوان و ذوثلثه اوراق طریقلین است ذوخمسه اصابع اثلق است ذوخمسه اوراق و ذوخمسه اغصان و
ذوخمسه اجنحه و ذوخمسه اقسام همه اسم بنطافلون است ذومائه شوکه و ذومائه راس قرصعنه است **باب الراء المهمله**
فصل الراء مع الالف راتا بیونانی رمان حلو است راتیاج و راتیج راتیانج است راج گیرا اسم هندی اذان الغزال است
راج گیری اسم هندی حصی الراعی است راج هنس اسم هندی پرسیاوشان است راس الهدیه بلغت اسکندریه
قسمی از مخلصه است راح اسم خمر است راحلت الاسد نوعی از ارطینثا است رازیانج رومی و شامی انیسون است

راسخ وروی یا سوخته روسختج است راسو اسم فارسی ابن عرس است راس الشیخ بلغت اندلس اقسنون است راطینج
یونانی اسم مجموع علکها است راعی نوعی از سمک است راقوته بوده است رافه حلتیت است راکله اسم هندی کارماد
است رانج جوز هندیست که نارجیل نامند رال اسم هندی قنقهر است رامتو بفرنگی درخت عوسج است رام بفرنگی شلم است
راوالون یونانی اسم راوند است فصل الراء مع الباء الموحده رب عبارت از آب میوه ها و نباتات است که بطبخ بقوام آورده
باشند و رب هر چیز در تحت آن مذکور شد رب حب میفخج است و در وبیلم و شاب ترش را نامند رب العر و جمع لکام
است ربرق عنب الثعلب است ربل نوعی حلی افسنتین است و گویند نوعی از بنجاسف و قیصوم است و ورم آن جهت
رفع زهر سوام مجرب دانسته اند ربیان اربیان است ربیس علیق است فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانیه رتنه
اسم بطی بندق هندیست که بهندی کاریتهه نامند رتک مشکطر امشیع است رتوت اسم خنازیر کیاراست فصل الراء
مع الجیم رجل الزرزور و رجل الطیر و رجل العقاب و رجل العقعق گیاه اطریلال است و بلغت هندی کاکجنگی و بسی یا منند
و گویند رجل الغراب غیر اطریلال است و بزبان فرنگی آنرا کرتوبیس نامند رجل الارنب لاغون است رجل الدجاج
الحوان است رجل الجراد زرنب است رجل الراعی خربق سیاه است رجل الزاغ رجل الغراب است رجل الفروج و رجل العلوس
قاقلی است رجله بقلة الحمقاء است رجیع فضله حیوانات است فصل الراء مع الحاء المهمله رحیق اسم خمر است فصل
الراء مع الخاء المعجمه رخ اسم فارسی ختتو است رخام حجر الرخام است رخام الطین طین قیمولیا است رخبینه رابتاج
است فصل الراء مع الشین المعجمه رشا و حرف بستانی است رشته قطایف اسم اطریه است رشتینه رابتاج
است فصل الراء مع العین المهمله رعی الزرازیر قوت الصبغ است رعاویلا اسم سریانی رعی الابل است فصل
الراء مع الغین المعجمه رغث حنظیانا است رغوت کف مایعات است که نزد حرکت بر سر آید و آنچه از جامد است نیز
نزد حرکت ما بند صابون و نمک باشد رغوت المجامین و رغوت البحر اسفنج است رغوت القمر حجر القمر است رغوت
الملح زهرة الاسیوس است رغید ارا فو است رغائش بفرنگی مجلل را نامند فصل الراء مع القاف رق سلحفات بحری
است رقعا اسم عربی حماز صغیر است و گویند سرخس است رقع فارسی خرفطان است رقاقش بلغت بربریست
و گویند جفت افرید است و بعضی اسم حبّه الثعالب دانسته اند رقیب الشمس سام بو ما است و نوعی از یتوع راشامل
است فصل الراء مع الکاف رکت جندن اسم هندی صندل احمر است رکبه صدف البواسیر است رکف بخور مریم است
فصل الراء مع المیم رمان الانهار نوع کبیر سوفاریقون است رمان البر شابل درخت فلفل و چنار است رمان السعال
خشخاش سفید است رمان عشق الخطاطیف خاکستر آشیانه خطاف است و در خطاف ذکر یافت رمث نکبر شجر است

شجریست شبیه بصا فصل الراء مع النون رند بعربی آس بریست و بلوط شامی غار و گویند صندل است رنف اسم
عربی بهرامج است رنگ کاسه اسم فارسی مغنیسیا است فصل الراء مع الواو رواث بیونانی خشخاش سیاه است
رواس اسم نبطی قرة العین است روباه اسم فارسی ثعلب است روباروس اسم یونانی او او درخت است
روبه اسم هندی فضه است روپیه اسم هندی فضه مسکوک است روبیه بلغت بربری فوة الصبغ است روتی
اسم هندی خبز است روث سرگین حیوانات است روح و روحانی بلغت اکسیریان زیبق است رود بیونانی
ورد است روجمالی بیونانی شربت ورد است که با عسل ساخته باشند رودیون اسم سریانی دفلی است
روده اسم فارسی امعاء است روزی اسم سریانی ارز است روسیا او طا بیونانی سماق را نامند روناس اسم فارسی
فوة الصبغ است روشنک اسم فارسی شاطل است روشیانا بیونانی بمعنی کحلی و بسریانی اسم مرقشیثا است
روفیون نوعی از عنب الثعلب است روهش اسم هندی اوخر است رویا اسم سریانی عنب الثعلب است روی
اسم فارسی طالیقون است روی اسم هندی قطن است روی توتیا شده است و مشهور بروح توتیا است چه
آن توتیا غیر مصنوع و معدنی است بخلاف سایر اقسام روین اسم یونانی فوة الصبغ است روین اسم فارسی
دهن است و دهن را نیز گویند روغن بادام کوهی زیت برجان است روغن درخت ارزن زیت سودان است
روغن زرد قشادلان است روغن زیتون زیت است روغن زیتون نارس زیت الانفاق است روغن شیره و شیر
نحت و روغن کنجد دهن الحل یعنی دهن سمسم است فصل الراء مع الهاء رهج و رهشقا و رهج الفار مشک است رهیرا
دوای است هندی مسهل و جهت تحلیل ریاح و امراض کبد و طحال و استسقا مفید است رهیقان زعفران است
فصل الراء مع الیاء المثناة التحتانیه ریباج اسم فارسی ریباس است ریتاج رسانج است ریحان ابیض شبیه است
ریحان الجمال سلیخه است ریحان الجمال و ریحان حماحم و اذان الفار است ریحان سبز صحرائی و آن نوعی از شاه سفرم است
ریحان الشیاطین شابانج است ریحان الشیوخ مرو است ریحان القبور آس بریست ریحان کوهی بادروج است ریحان
الملک شاه سفرم است و از مطلق ریحان مراد آن است ریحان نعنع بلغت مصر ترنجان است ریحان یمانی قطف است ریحانی
نوعی از خمر است ریشم اسم هندی ابریشم است ریشه و الا اسم فارسی سنبل جبلی است ریما اسم گرگدن است ریم
آن اسم فارسی خبث الحدید است ریوند راوند است باب الزاء المعجمه فصل الزاء مع الالف زاج اسود زاج مطبوخ
است و گویند زاج الاساکفه است زاج بلوری اسم فارسی شب یمانی است زاج الحبر از جنس زاج اخضر است که در ظاهر
معدن آن بهم میرسد زاج البحر زاج اصفر است زاج سوری زاج احمر است زاج قبرسی زاج زرد مایل بسبزی است زاج لاردی

وکرمانی از جنس زاج قبرسی است زاج مطبوخ از جنس زاج اخضر است که مخلوط بخاک آن را در آب حل نمایند و صاف کرده بجوشانند
تا منجمد گردد و هیئت مهره شود بریده استعمال نمایند زارج اسم فارسی ابنه پاریس است زاغ اسم غراب کبیر اسود و بترکی قوزغان
نامند زاغچه اسم فارسی غراب است زاغه اسم فارسی قنفذ است زاووق اسم زیبق است زاوان مرست و گویند مرو است فصل
الزاء مع الباء الموحده زبان گنجشک اسم فارسی لسان العصافیر است زبیب بری زبیب الجبل است زبد البحیره بحاء مهمله و را
است زبد الطری اسفیداج است زبد العصب رطوبتی است که در بیخ نی جمع میشود زبد القمر حجر القمر است زبد القوارير مسحوق بلور است
زبد الملح زهره اسیوس است زبش بطیخ زرقی است زجبول تخم کشوث است فصل الزاء مع الحاء والدال المهملتین زحتم
الملک ساذوران است زحل بلغت اسپیدباین رصاص اسود است زدواوش بلغت تنکابن نخام است زدوار جدوار
است فصل الزاء مع الراء المهمله زر اسم فارسی ذهب است زرنک و زردک بتاو بدال آب عصفر است زرجون اسم
خمر است زرد آلو اسم فارسی مشمش است زردک اسم فارسی جزر است زرده تخم مرغ اسم فارسی محلل البیض است زرد چوبه
اسم فارسی عروق الصفر است زرقوری نبات الاطریلال است زرقون اسم مغربی اسرنج است زرنیخ ابیض شک است
زرنیلج ریباس است زرالورد زهره میان ورد احمر است زریر القار مبارک است فصل الزاء مع العین المعجمه زغار حجر الطین است
زغن اسم فارسی غلداف است زغیز مرو است و بفارسی تخم کتان را نامند و گویند اسم ازفقهس است فصل الزاء مع الفاء
زفت بری و جبلی زفت یابس است زفت رومی شامل زفت یابس و زفت بحریست و از مطلق آن مراد و در اکثر زفت بحری است
و گویند اسمی از ققنس است فصل الزاء مع القاف واللام والمیم زقاط اسم بربری حب الرلم است زلال الملوک نوعی
از ابرون است که حی العالم باشد که بفارسی زلف عروسان گویند زلنج اسم عربی بیش است زلو اسم فارسی
علق است زمات الراعی اذان الفار است زموم از نام های زیبق است فصل الزاء مع النون زن نوعی سر است زیبق
اصفر یاسمین زرد است زنبور عسل نحل است زنبوج اسم عربی استنوب است زنجار الحدید زعفران الحدید است
زنجار مخروج و زنجار دودی از اقسام زنجار مصنوع است زنجبیل بلدی و زنجبیل شامی راسن است زنجبیل العجم و زنجبیل
فارسی اشتر غار است زنجره باجت اصفهانی صرصر را نامند زنجرف زنجفر است زنجرو انزروت است زنجبیله بلغت
مصر و اسکندریه قنابل الرهبان را نامند زند بلغت شام غار را گویند زنطاح قسمی از حلزون بری است که در اشجار و
بقول میباشد و بقدر باقلای است و بعضی آن چیزیست که در دیلم سنداله کاجون نامند و در حلزون مذکور شد زنگار اسم
فارسی زنجار است فصل الزاء مع الواو زوفرا قسمی از خراء بریست زوالنگ بلغت مازندرانی قسم احمر قرصعنه است
زوله بلغت جرجان فو است فصل الزاء مع الهاء زهر بفارسی سم را نامند و بعربی شگوفه را زهره بفتح را آخر نقل شامی

شامی و در معرب قرنفلیه و بفارسی مرزه حیوان و بعربی بزرغوث اطلاق مینمایند و روح را نیز مسکویند و بعضی را باصطلاح اکسیریان
نحاس است زهر السوس اسیوس است زهر زیحا بلغت مصر جان آزاد درخت است زهرة الجرجو جندم است و گویند خرز
است زهیم سم زیاد است و گویند زیاد اسم جانور زهیم اسم عطران است فصل الزاء مع الیاء المثناة التحتانیه زیت الاسحار
و زیت فلسطینی و زیت رکابی بهر سه اسم زیت الانفاق است زیت ریاح طرائیث است زیت الجبل بلغت نواح مصر اسم نفط است
زیت الشلجم روغن تخم شلغم است و بلغت سعید مصر روغن اقسقطس است زیت الهرجان زیت السودان است زیتون الارض مازریون
سیاه است زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است زیتون جبلی و زیتون الحبش و زیتون کلبه زیتون بری است زیتون الماء زیتونی است که
نزدیک انهار روید و در جمیع افعال ضعیفتر از سایر اقسام آن است و بعضی گویند زیتونی است که در آب و نمک پرورده باشند زیتونیه
بلغت مصر انجبار البوطالی است و گویند ورد منتونست زیرقون بلغت دمشق نوعی از درخت سنجد بی ثمر است زیر خرص است زیره
اسم فارسی کمون است زیره رومی اسم فارسی افتیمون است و کرویا را نیز نامند زیره سبز زیره فارسی است که کمون
نبطی نامند زیره صحرائی اسم فارسی کمون بری است زین کتان است زینا نانخواه است باب السین المهمله فصل السین مع
الالف سابرج معرب از شابیرک فارسی است که بیروج نامند ساناحور اسم سریانی بادآورد است ساجی اسم هندی ساقلی است
سار اسم فارسی زرزور است سارو اسم یونانی عضابه است و بهندی ساسار را گویند ساریقون اسم یونانی تشیج است ساس اسم
فارسی قسافس است ساسارکشت بزر الخره است ساسم ابنوس است و گویند نانخواه را نامند ساسالیوس و سالیوس سیسالیوس
است ساطریه و ساطریون اسم یونانی خصیة الثعلب است ساطریوس بیونانی جدوار را نامند و بمعنی مخلص الارواح است ساغشین
و ساغاقیون اسم سکبینج است سافروس اسم یونانی فیروزج است ساق الحمام بلغت مصر رعی الحمام است و انطاکی نار
قیصر گفته سالس الجریون اسم یونانی سکبینج است سالطس اسم یونانی حجر القمر است سالیون اسم یونانی کرفس است
سالفه و ساق اسود پرسیاوشان است فصل السین مع الباء الموحده سیاری اسم هندی فوفل است سبرغم
اسم فارسی شاه سفرم است سبز قبا بلغت اصفهان اسم شقراق است سبع اسم جنس حیوانات درنده است
جمع آن سباع سبع الارض پرسیاوشان است سبع الشعر افتیمون است سپستان آزاد درخت است سپوس
گندم اسم فارسی نخاله است فصل السین مع التاء المثناة الفوقانیه ستاور اسم هندی شقاقل است ستاوری اسم
هندی بوزیدان است ستو اسم هندی سویق است که بفارسی پست نامند ستو اسم نوعی از زنجبیل است که بی ریشه
باشد و گویند اسم قسمی از پستش است فصل السین مع الجیم سجوس بلغت رومی و سجلس بلغت یونانی اذخر است سجلاب
اسم یاسمین است فصل السین مع الحاء المهمله سحاب بلغت اکسیریان زیبق است سحاب البحر اسفنج است سحوریون

اشل است فصل السين مع الخاء المعجمة سخاله الجزء از فلزات است بسوهان جدا کنند و تیر اجزای صغار برا که در حین تو بیدن فلزات جدا
گردد نامند سخاوس اسم سریانی اسطوخودوس است سخیره زاج احمر است سخینا اسم یونانی مصطکی است سخنیس یونانی درخت
مصطکی است فصل السين مع الدال المهمله سداب اعزیا اسم سریانی فراسیون است سدوس نیلج است سدی السناج
است فصل السين مع الراء المهمله سراج القطرب حباحب است سراج الظلام کندش است سراج القطرب نباتی است که چون خشک شده
است در شب میدرخشد و گویند یبروح الصنم است و گویند اسم مشترک است مانند سراج القطرب سراد خلال است سراسیون
اسم یونانی اشارون است سراویل الطوال قسم اخیر لسلاب کبار است سرانیون اسم یونانی اسارون است سرب سوخته
اسم الابار است سربیون اسم یونانی پرسیاوشان است سرجه اسم ترکی عصفور است سرحار زرنب است سرجان
خنثوس اسم یونانی شیطرج است سرخ مرز اسم فارسی اوان الغزال است سرو اسم شامی کرفس است سردوله اسم اندلسی
جوز رومی است سرسار اثلق است سرسون اسم هندی خردل ابیض است سرطواطفالوخ است سرکه اسم فارسی خل
است سرکه شیرین اسم شیر خشت است سرکه هندی اسم کانجی است سرگین اسم فارسی زبل است سرگین خروس
اسم فارسی خرو الدیک است سرگین سوسمار اسم فارسی بعر الضب است سرکی اسم هندی بیخ نیلوفر است سرگین گاو اسم
فارسی اخثاء البقر است سرماشق اسم ترکی اشقه است سرمه اسم فارسی اثمد است سرم بلغت شیرازی اسم فستاغ است
سرمق معرب سرمیج فارسی است که قطف باشد سروحیلی عرعر است سریس یونانی هندبا است سرپش اسم فارسی اشراس
است سریشم ماهی اسم فارسی غری السمک است سریشم پوست حیوانات غری الجلود است فصل السين مع الزاء المعجمة السين
المهمله سرنا اسم نبیذ الحنطه است نزد اهل بغداد و سسالی معرب اسیوس یونانی است سسی و سسبا بهندی اسم ارنب است
فصل السين مع الطاء المهمله سطاح اسم جنس گیاهی است که بر روی زمین پهن شود سطراک زرنباد است سطحکلون اسم
یونانی جدوار است سطفلین اسم سریانی جزر است سطرکا بلغت سریانی میعه یابس است سطیون اسم یونانی زوفرا است
سطینوس اسم یونانی جلنار است فصل السين مع العين المهمله و المعجمه سعالی و سعاله قنفذ بوی است و حشیشة السعال را
نیز گویند سعبین سکبینج است سعتل عود بلسان است سعبر سرخس است فصل السين مع الفاء سفال اسم فارسی اسفیدج
است و خزف را نیز نامند سفرجل هندی گویند اسم شل است که بیل باشد سفرای ام جام اهل است سفاهن یونانی خیار است
سفش الکرم حسالیج الکرم سفلیسون یونانی اسقولوقندریون است سفید اسم فارسی خرمل است و سفید تیز نامند سفیدپلوس
اسم یونانی شاهترج است سفیداب اسم فارسی اسفیداج است سفیداب بروی اسم فارسی اسفیداج خصاصین است
سفید سفید اسم فارسی حرمل ابیض است سفید خار اسم فارسی عوسج است سفید روی بهندی کانسی است و آنرا از چهار

چهار جزو مس و یک قلعی مرتب نمایند سفیده مرز باصفهانی سفید سلمه نامند و اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی است که بهندی گما
جولائی نامند سفید مهره اسم فارسی قسمی از ودع است **فصل** السین مع القاف سقر و صقر بصاد و سین آمده اسم عربی دوشاب
خرما است و اطبا بصاد و را اسم باشد میدانند و بترکی بکسر سین اسم بقر است سقراطیون بیونانی قنبیل است سقراغانون
وبوس است سقرجین اسم ترکی زرورد است سقرقو برو قی اسم ترکی ماهی زهرج است سقرنیوس اسم یونانی عقرب است
سقز اسم ترکی علک البطم است سقردیون اسقولوقندریون است سقولیجان اسم ترکی خراطین است سقولوسس
اسم یونانی حرشف است سقمونیا اسم یونانی صابون است سقنقس سقنقور است سقرعلا اسم سریانی سفایح است
فصل السین مع الکاف سکآبی اسم فارسی قضاعه است سکال ابن الدوله گویند فنجونش است سک الکور اسم
فارسی عنب الثعلب است سکبینج خجرطاغنطوس است سگ دیوانه اسم فارسی کلب کلیب است سکور اسم ترکی
خلاف است **فصل** السین مع اللام سلساقیوس نوشادر است سلحی سلکسقی بیونانی اسم نبات وروان است
سلق الماء حماض مائی است سلطان الجبل حرمت الجدید است سلم ثنق است سلمه قرظ است سلیخه الاسود انوعی
از سلیخه است سلیط زیت است و گویند عکبر است سلیمقون بیونانی اسفیذاج است اسرنج سلیتون قرة العین است
سلوک اسم ترکی علق است سلور معرب از سلورس یونانی است و آن جری است سلهارس اسم هندی سنبعه
سایله است **فصل** السین مع المیم سم اسم نوعی از سدر آبی تمر است و بالضم اسم فارسی ظلف است و بعربی زهر را نامند
سمار باعث مطر اسم اسل است سماروغ نوعی از فطر است سماریس اسم یونانی ماهی شور است سماقیل سماق الدباغین
است سم الحمار دفلی است سم السمک ماهی زهرج است سم الفار شک است سمر درخت امغیلان است سمکه نول
و سمکت از له سمکه صیدا است سمک الیهودی شیخ البحر است سمسم بری حبلاهنک است سمطوس اسم یونانی اسمار است
سمسق بضم اول مرزنجوش است و بفتح اول یاسمین است سمن اسم فارسی ولی سر است سمندریهن اسم هندی زبد البحر است
سمنه و سمنیون حب السمنه است سمنو اسم فارسی بنده است سموریون کرفس است سموک اسم ترکی عظم است سمونیون
بیونانی اسفیذاج است سمیقا اسم سریانی سندیرطس است سمیقلس نوعی از شتر است که سایه آن قاتل است **فصل**
السین مع النون سن بفارسی عشقه است که نوعی از لبلاب باشد و بهندی اسم نباتی است که در خامی برگ آن را میخورند
و شیر برگ آنرا خشک مینمایند جهت اکثر امراض مانند بیحیش و کرم شکم و آنرا سوکته بی نامند و از پوست درخت آن بعد از رسیدن
ریسمان و البته ها میسازند و بجای بوی حیوانات در بلاد هند مستعمل است و بیونانی اسم مو است سن الکلب سیستان
است سنا بفارسی بمعنی سواک یعنی چوبکه از آن مسواک میزنند سنا اندلسی و سنا بلدی علیبون است سنباغ دخان

سمسق بضم اول مرزنجوش است و بفتح اول یاسمین است صح

زاج است که مجتمع کرده بر چیزی سنام الجمل کوهان شتر است سنانیر بلغت مصر امله است سنا و بفارسی بمعنی سنجاده است خواه
از طلا و یا نقره و یا آهن و یا غیر اینها از هر فلز که باشد سنب بفارسی بمعنی حافر است که سم نامند سنبهالو بهندی پنجانگشت است
سنبالی گفته اند بلغت هندی نام دوائیست که آنرا موتهی نیز نامند سنبر شونیز است سنبل بهندی مطلق بیش را نامند
و بفارسی و بهندی تیر بر سیاوشان و نیز بفارسی گل اسما تخونی خوشبو را گویند سنبل الاسد سنبل جبلی است بقول
انطاکی و آن موه است سنبل اقلیطی سنبل رومی است ناردین است سنبل سودی نوعی از سنبل الطیب است سنبل العصافیر
سنبل هندی است که ناردین نیز گفته اند سنبل فارسی پر سیاوشان است سنبل کهار بهندی اشک است که سم الفار
نیز نامند سنبوت کموتی است سنبوسق معرب سنبوسک و سنبوسه است و آن از اغذیه معروفه مصنوعه است که آنرا بهندی
پوری نامند سنبهاری بفارسی فوفنج نهری است سنجار خس الحمار است و آنرا رجل الحمامه نیز نامند سنجد بفارسی اسم غبیرا
است سنجد بوی گاگلی است که بوی آن شبیه بوی گل سنجد خراسانی عناب است سنجد هندی ثمر مولسری است سنجفر
شنجرف است سنجد گرجی باصطلاح عامه اصفهان ثمر درخت بنم است سنجلاط فرنجمشک است سنجنوس مصطکی است
یونانی سنداته بعربی باده خرزا نامند و باتان مشهور است سندر بفارسی سندروس است سندره بعربی شجر قینی است
که از چوب آن کمان میسازند سندری نوعی از طیر است سندس یونانی قثاء البستانی است و طبیخ آنرا نامند سندس
مارس یونانی بیخ قثاء البستانی است سندوخس یونانی جو شیر است سندویس یونانی سریخ است سندور بهندی اسریخ
است سندیوس اغریوس یونانی قثاء بریست که قثاء الحمار باشد سندروس بنوق و یا بهره و بعد از راء مهمله بمعنی
اسریخ است و بقاف غلط است سندو با سندوهن و سندوبی بریه بلغت هندی اسم ملح طبرزد است سنده
بفارسی اسم غدره النسان است سندها بهندی طباشیر است سنده بان عود هندیست سندهی از نخیل است سندی
اسم هندی نخل بری ای ثمر است که تنه آنرا ضربت زده و یا آنکه طلع آنرا بریده ظرفی بجای آن شب نصب مینمایند که بمرور یک شبانه
روز در آن رطوبت جمع گردد و پس بر داشته میباشامند شیرین طعم و اگر یک دو روز بماند و کف بکند مسکر میشود و از مطلق آن
مراد نیز و اهل هند آن رطوبت مجتمع مسکر است سندیان بلغت اهل شام درخت بلوط است و بلغت اهل مصر سلد انیون است
سندیان الارض بلغت سریانی فراسیون است سندبرس یونانی حدید است سنسق آس بریست سنسنه بفارسی
زنبور سیاه است سنط بعربی درخت قرظ است سنقرس یونانی قثاء البستانی است و طبیخ آنرا نیز نامند سنف بعربی
دو سیاست که در صحرا بهم رسد و بفارسی کرکاس نامند سنقر و سنقار از طیور معلم شکاری است که ملوک بدان شکار
مینمایند سنقره کلاغ سبز است و بفارسی کاشکنک نامند و آن شقراق است سنگ اسم فارسی حجر است و شنبز ازین

بشیرازی بردو بیونانی لطر و بهندی بیتهر نامند و بکاف تازی بهندی اسم سنج است و آن مهره است که در وقاقان
هند از آن دفاقی میتمایند و آلات پوشیدن دست زنان هنود و بعضی عربا از آن میسازند سنگ آتش حجر النار است
سنگ اسیا حجر الرحی است که بهندی جکی کا پتهر سنگ آهن ربا حجر مقناطیس است سنگ احمر حجر احمر است و آشامیدن
بکداخ آن سم قاتل است سنگ ارمنی حجر ارمنی است سنگ اسفنج حجر الاسفنج است سنگ اشکن حب القلب است که بهندی
کلتهی نامند و آنرا سنگ اشکن جهت آن نامند که مفتت حصات است و تیر اسم نوعی از تمر است سنگانه بفارسی نام مرغی است
که بعربی صعوه نامند سنگ برامی حجر البرام است سنگ بر ستوک حجر الخطاطیف است سنگ برکان و سنگ بهی اسم قریه ایست
از قریهای شیراز از اعمال فاروق که معدن آن سنگ است و آن سنگی است ملون بالوان و شیشه گران آنرا در سفید
کردن شیشه مستعمل دارند و مغنیسا نامند سنگ پشت بفارسی سلحفات و بهندی کچهوه نامند سنگ پشم بفارسی حجر
حبشی است سنگ پشم اسم حجر التیس است سنگ بصری بفارسی توتیا انابی آن سنگ چقماق حجر النار است سنگ بلور حجر نور
است سنگ بهندی مهره را نامند که بعربی شیح نامند سنگ کاروا اسم فارسی حجر المس است سنگ کج اسم فارسی جبسین
است سنگ کل بلغت فریس روفای ارطب است سنگدان مرغ اسم فارسی قانصه است سنگها بلغت هندی اسم نوعی از بیش
است سنم بقررا نامند سمنی نوعی از ماهی است که در ملتان و بلاد سند بهم میرسد و لذیذ میباشد سنوت کمون است
سنوس سند رطیس است که اثر انبات حدیدی نامند ستود نوعی از خطاف است سنبر شونیز است سنین اجزاء صغار است
که در وقت سودن در سنگ بهم رسد فصل السین مع الواو سوبترکی آب نامند سواد العساکفه چیزیست مرکب از زاج
و پوست انار و سرکه و از جمله راوعات است سواد البطن بعربی کبد است سواد السند و الهند کشت برکشت است و گفته اند
سواد الهند نوعی از سلیخه است که سلیخه السوداء نامند و از ادویه تریاق فاروق است سواد الحکام سا داوران است
سواد القضات عفص است سواد النبات مرعیست سواد الحکام که بفارسی دار بو و بعربی ضرو نامند گوشت آن ماهی و مضر
دماغ است سوس بیونانه است سودا اسم ترکی لبن است سواد به بعربی عصفور است و مار سیاه را نیز نامند سواد الهند
و السند صاحب منهاج گفته آن از حیوان جاری اجاری توتیا است و در افعال مایه که در کوره حداوان اثر السوزانند و سوده
باشند و حبوب ساخته خشک نمایند و عند الحاجت استعمال نمایند و بعضی کشت برکشت و السنه و بغداوی نیز کشت برکشت داشته
و صاحب مقتاح گفته چیزیست شبیه بشیشه سیاه که اهل هند و سند از آن اسوره میسازند تحمل که کانچه باشد که از آن چوری
میسازند و زنان هند و سند در قبضه دست میپوشند و آنرا از احراق نوعی کاهی لعل میاورند و از آن اوانی نیز میسازند و نکس
ناصاف میباشد سوسن بعربی اسم درختیست که از آن زنند یعنی دسته کارد و غیره میسازند واحد آن سوسنه اقدح است

سواسن هومانه است که طرثقلین باشد سوام بفتح ابل راعی است و بضم نام طایر است سویدی بفارسی نام مرغیست کوچک که بفارسی
سار و بترکی سنقور و دوق زر زور نامند سونیه بلغت مصر نشا است که از گندم میسازند و اهل مصر بسیار اکثر استعمال نمایند سوحر
نیز اسم شجره خلاف و با صفصاف است سوخ بفارسی اسم بغل است سوذریقون بیونانی اسم نوعی از توتیا است سوذانق
صقر است سوذنیق و سوذانق اسم صقر یا شاهین است سور بهندی اسم خنزیر است سوران بفارسی اسم مرغی است کوچک
خوش آواز و گفته اند سار و شارک است سوربار خار سنگ است سوریون بیونانی شیح ارمنی است سورنجان بجاء معجمه
بیونانی نام فورورست نافع جهت اورام حلق و وجع آن و سورنجان بدون را مهمله میان واو و تاء نیز آمده مشتق از سورنجی
که بیونانی نام ورم ثقل داخل حلق و یا مرست و در قرابادین ذکر یافت سوریج معرب شوره فارسی است که بعربی القو نامند
و صاحب تحفه بارود دانسته سورسان سیلان است سورطیون خصیة الثعلب است سورقطون خصیة الثعلب است سور
مچهلی بهندی خنزیر البحر است که دلفین نامند سورنجیح نباتیست هندی که مشهور به جرکهند است سوره گفته اند که آن سیری است
که معروف بکرفس الماء و قرة العین است سوری گفته اند نوعی از زاج است و گفته اند زاج احمر است و نیز بفارسی اسم نوعی
از ریحان سرخ رنگ و نیز نام سوسن احمر است سورق صفر است سوزه قثاء بریست سوس اسم ضب است و نیز اسم کرمی
است که در لباس پشمی بهم میرسد سوسبند بفارسی نام نباتیست سوعی و تنوع آن بسیار مستعمل در خضابات و شیرازیها
علف شیروار و بهندی دودیه نامند سوسک بفارسی تیهو معرب آن تیهوج و آن مرغی است شبیه بکبک و از آن کوچکتر
و گویند خنافسی است که در حمامات و مواضع نمناک بسیار بهم میرسد سوسمار ضب است که بهندی گوه گویند سوسن احمر
دلبوث است سوسن آزاد سوسن ابیض است که زنبق نامند سوسن جبلی ایرسا است و راسن را نیز نامند سوسنبر
سیسنبر است سوسه بفارسی اسم عضابه است سوطالن سلق است سوطلیس نیز سلق است سوطیرا بیونانی اسم مخلص
اکبر است و در قرابادین ذکر یافت سوعانه بعربی اسم ندی یا باووی است سوعان بترکی اسم بصل است سوفته بفارسی
سوسن مسکون در صوف و نشیمنه است که بخورد و خانه بسازد و اکثر اسوقیطون چند بیدستر است بیونانی و صاحب اختیارات
خصیة الثعلب دانسته و بعضی سیب بری بورانیز نامند سوفال ابوجوج گفته گل قستو زبلنطلی شبیه بقیشور لسان العصافیر
است و آن نافع است جهت اوجاع مفاصل بارد سوقوطون و سوقرطون و سقوقرطون اسم حی العالم است بیونانی سوقی
بیونانی تین است سوقیرس و سوقیروس بیونانی اسم خروع است سولامازریون است سولع بعربی اسم صبر است
سوما اسم سنجاله حداوتیست سومافون و سوماجیون و سوماقیون اسفاناخ است سومالسریانی سنجاله نحاس است
سوناو سونه بهندی اسم ذهب است سوناملکهی و سوناماکهی و سوناکهی همه اسم هندی مرقشیشا است سوناسوتی

سوتی اسم هندی بابونه است سونب و سونف بهندی اسم رازیانج است سونتهه اسم هندی زنجبیل خشک است سوبخزنون اسم
هندی نمک سیاه است سوبخس بهندی بادبرنیت (?) سوندهی بلغت هندی اسم اوخر است سوتن اسم فارسی براده آهن است سویق
اسم عربی پست و آنچنان (?) بفارسی پو و بهندی ساتو است و آن اقسام است از ارز و تفاح و حنطه و سلت و شعیر و حمص و رمان و نبق
و فروج و غیر آنها بسیار زند فصل السین مع الهاء سهاکه اسم هندی سنگار است سهاله اسم فارسی سخاله است سه برگه اسم فرنگی
حندقوقی است سهر اسم فارسی انجره است و گفته اند مخنقن (?) بگاو ماده است سهریز و شهریز لیشن (?) بعجمه نیز آمده اسم نوعی از تمر است
سهرینن (?) دارچینی است سه سنبل اسم فارسی اسفرسنت (?) سه گل علیق است بفارسی سه کوپک (?) اسم فارسی حسک است سهیل
اسم عربی غراب است سهلات اسم عربی حصی است سهیله اسم طعامی مصنوع است فصل السین مع الیاء المثناة
التحتانیه سیا اسم فارسی حجر است سیاه اسم فارسی سنا است و گفته اند عصاره آنست و گفته عصاره نبات دیگر است سیاب
بعربی اسم بلح است و گفته اند اسم بسر است و بعضی حلال گفته اند سیابه اسم خمر است سیاواوران ساواوران است
و گفته اند عصاره است که از بیخ درخت جوز حاری گیرند و سیاه رنگ است و چون خشک گردد و حاجه و مشتعل گردد و نوات
علوبحان قدس سره فرموده اند این دوا در شیراز از بلاد فارس بسیار است و از کوهستان نواح آن میاورند و از
ساق درخت بطم بعمل میاورند بنزد بن تیشه بران و سیاه رنگ مانند مداد میباشد و اجزا از یک سله میباشند و صاحب اختیارات
گفته چیزی سیاه رنگ است که در جوف درخت بطم بهم میرسد و آنرا آب بن میباشند سیار بفارسی کشکینه و بهندی
انگروتی نامند و آن چیزیست معمول از آرد حبوب مانند آرد جو و نخود و باقلا و امثال اینها سیاسر بفتح اول بفارسی نام
سنار است سیاع بعربی کتان است و بیناپی و دیگر شعبه بکتان و بکسر اول اسم کاهگل است سیاله بفتح اول بلغت عربی
نباتی است سفید با خارهای طولانی که چون خارها از وجد بکشند از وبستی بر آید و نیز ثمر طولانی را نامند و یاسمین نیز و حندقوقی
را ایضا سیال بکسر اول بهندی اسم شغال است که کلب بری باشد و یاسمین را نیز نامند سیالح اسم فارسی حسک است
سیالی بکسر اسم هندی شقاقل است سیان بفتح بفارسی عشقه است سیاه بید بکسر اسم نوعی از خلاف است
سیاه داران اسم فارسی ساواوران سیاه دارو بفارسی اسم کریت السودا است که بسریانی فاشرستین
نامند سیاه دانه بکسر اول اسم فارسی حبة السودا است که شونیز و باصفهانی سرنج نامند سیاه گوش اسم فارسی
ساو انوق است سیب اسم فارسی تفاح است سیبا اسم ثمر هندی است سیبوس و سیبوس بفتح اول و سکون دوم
اشقیوش است که بزر قطونا باشد سیبیا بکسر اول دلتا است سیتل بلغت عربی اسم حلتیت هندیست و آن قسمی از بقر وحشی است
و گفته اند بز کوهیست که بتن جبلی باشد و کلان تر از آهو و خالهای سفید بدو ردارد و خوش منظر میباشد و شاخ ندارد

جمع او سبابل آمده سبیج بفتح اول اسم فارسی مویز است که زبیب باشد و بکسر اول اسم هندی نوعی از درخت زقوم است
سپخته بکسر اسم فارسی باشه است که معرب آن باشق است و گفته اند اسم صعوه است سیجقان اسم ترکی خاره است
که بفارسی موش و بهندی چوها نامند سیخول بکسر اسم فارسی قنفذ کبیر است سیسامندا اسم سریانی جبلاهنگ است
سیسامون بیونانی اسم سمسم است سیبی بلغت عربی سیسبان است سیسرک و سیسرو و سیسنگ همه بکسر اسم
سوسی است که در حبوب بهم میرسد و آنرا الجوزد و آنرا قمل الطعام نیز نامند سیسق سرتق است سیسرم ابن تلمید
گفته دوائی است شبیه به زنجبیل با تلخی و اندک قبضی سیسمان و سیسنبر و سیسنبوهولون همه اسم نمام است سیسنبرون
و سیسنبریون حرف الهاء است سیسو و سیسه اسم هندی اسرب است که رصاص اسود باشد سیسون اسم
هندی درختی است عظیم و چوب آن سیاه رنگ اندک ابلق و جوهردار و صلب میباشد سیسینون افسنتین است سیصارون
عشبة السنونیز است سیطبیط اسم عربی صرصر است که بفارسی زنجره و چهره رنگ نیز نامند سیغرا اسم فارسی
قنفذ کبیر است سیفروس اسم یونانی کندر است سیغوس و سیسقعوس نیز قثاء البستانی است و سیغوس اغریوس و
سیغولوثون قثاء بریست که قثاء الحمار باشد سیف اسم ماهی است و موی دم اسب را نیز بعربی نامند سیف الغراب
دبوث است سیفافیطوس بیونانی آبنوس است سیفس انحارس است بیونانی قثاء البستانی است سیفس اغریوس
قثاء بریست سیقوموروں بیونانی اسم جمیز است سیک بکسر اسم ترکی قضیب حیوانات است سیکران بنج است سیلون
الحوت اسم یونانی قلوس است و بوسیدرا نیز گفته اند و اسم ماهی زهرج نیز سیلک و سیلاک اسم فارسی سوس حبوب است
که قمل الطعام نامند سیکی اسم فارسی شراب مثلث است سیلان بفتح عبارت از عصیر رطب است و نیز نام نوعی از یاقوت
سرخ است سیلانه بکسر اسم فارسی عناب است سیلج کوبند اسم هندی اشنه سیلقی اسم یونانی نبات ورد دلن
دلن است سیم بکسر اسم فارسی فضه است سیماب اسم فارسی زیبق است که بهندی پاره نامند سیمده و سیماده
بکسر اسم فارسی سمناوده که معرب آن سمناوج است سیماهان قثاء الحمار است که بفارسی خیار زه اسیفد نامند سیموس ما
بیونانی اسم الماس است سیمقور جمیز است سیملا بیونانی اسم لوبیا است سین بکسر اسم فارسی درج است که جمع آن
دراریج است سیناء بفتح بلغت عربی نام درختیست سینت بکسر اسم هندی نوعی از باقلا است که مشهور لسیم است
و نبات آن از قبیل نخم است سیندر بکسر و ضم دال مهمله اسم هندی اسرنج است سیند و سینج بکسر اسم هندی زقوم
است سیندهالون اسم هندی ملح طبرزد است که ملح درانی نامند سیندیرس بیونانی حسند است سیوار الهند کشت بر
کشت است سیون قرة العین است سیوی بکسر اسم هندی اطریه شعریه است سیه سنبل سیسنبر است سید سیدانه

وسیدانه بکسر بعربی اسم دیست است جمع آن سیدان و سیاد آمده سید بوق صقر است و گویند شاهین است سیاساوره
العین است سیرنگ اسم فارسی ثوم است و بزبان عامه تریاق روستائیان و بهندی لهسن نامند سیراب بکسر اسم
فارسی غذایی است از امعاء حیوانات مانند بز و گوسپند با آب و سیر ترتیب دهند سیران گفته اند اسم هندی قرشنا
است سیریون بفتح نوعی چیزی است مصنوع از رصاص مجفف قروح چشم و منبت لحم است سیر صحرائی و سیر دشتی
و سیر موهمه اسم ثوم بری است که بیونانی سقوردیون و بهندی جنگلی لهسن نامند سیریان یاقوت احمر است سیرین
کرفس الماء است که قرة العین باشد سیس گویند آبنوس هندیست و نیز گویند بهندی اسم کافور است سیسا بیونانی اسم
سرطان بحری است و اسرب را نیز نامند سیسار بیونانی اسم الجندان طیب است سیسارون قلقاس است و گویند
دوائیست مجهول الماهیت سیسام بیونانی اسم سمسم است **باب الشین المعجمه فصل الشین مع الالف** شابانک شابانج
است و شافانج شابلهی بسریانی نام درختی است که حب آن شبیه بشهدانج است شاب خردل است شاب رومی
فلفل سفید است شاب هندی فلفل سیاه است شابرقان و شابورکان و شابورن همه اسم فولاد است که حدید ذکر باشد
شابیرج و شابیرج لفاج است شاج حیوانی است شبیه بسمور که ... نامند شاخ اسم فارسی قرن است شاخل و شاخرل
بفارسی اسم حبی از حبوب ماکوله است که از آن نان میسازند شاد بفارسی بمعنی خم است شادانق معرب شاهدانه فارسی است که شاهدانج
نیز نامند شاهدانه شاهدانج است شاره اسم سار است و گفته اند اسم سفال است شاربا بسریانی ابریشم است شارشک
طیهوج است شارکی اسم الجندان است که بیخ حلتیت است شاره و صاروج است شام سیسرم اسپرغم است شاسفرم
نامند شاش و شاشه اسم فارسی بول است که گمیز نیز نامند شاه شاه شخص است بعربی شاشنک و شاشنک طیهوج
است شاصلا صاصلی است شاطریون بیونانی خصیة الثعلب است شافانج معرب شابانک است که بر نوف باشد
شافلیون است شالم بعربی اسم است شالی بفارسی نام برنج غیر مقشر است که شلتوک نیز نامند شالکره بلغت
دیلمی شال تشی بلغت مازندرانی دلدل است شال ختی اسم مازندرانی وسمه است شالیطون بیونانی خطاف است شامخ
اسم فارسی نوعی از حبوب ماکوله است که بسیار ریزه و بهندی ساو نامند شافع بعربی نام تیمسی است و ضان را نیز نامند
و با حیوانیکه شفع بچه آورده و نیز شامد اسم عقرب است شام او و دیست که در کوره و غیر آن مجتمع گردد شامی اسم نوعی
از کمات است شان عبارت از خانه زنبور عسل است و بعضی عسل غیر مصفی را نامند شانک بفارسی اسم قانصه است و حوصله
را نیز نامند شانه سر و شانه سرک اسم فارسی هدهد است شاوزو اسم فارسی ساهو که است سفید شبیه بشیح که بعربی ثغام
نامند شاوطیس بیونانی ریحان سلیمانی است شاهانه آب مستخرج از معصفر است بطریق خاص شاه اسپرغم و شاه اسفرغم

بیت نیز نامند

و شاه اسپرم

وشاه اسفرغم وشاهسپرم همه اسم شاه سفرم است شاه افسر وشاهنبر وشاهپه همه بفارسی اسم اکلیل الملک است شاهباز
اسم فارسی باز سفید بزرگ است که بترکی خطاطیغون نامند شاهبر اسم سریانی ابریشم است شاهبانگ برنوف است شاهبوی
بفارسی اسم عنبر است شاهتره اسم فارسی شاهترج است شاهتوت توت شامی است شاه چینی اسم تنتو وخطائیست معرب آن
شاه صینی است شاهدارو اسم خمر عنبی است شاهدانج معرب شاهدانه است شاهدانق وشاهدانگ نیز نامند که بزر القنب است
شاه درخت اسم درخت صنوبر است شاه زیره زیره کرمانی است که کمون نامند شاه سفرم رومی اسطوخودوس است شاهبلوج
وشاهبلول وشاهبلوک معرب شاه الو است که بشیرازی الوکرچه نامند والو سلطانی نیز شاه ماهی قطارخ است **فصل الشین**
مع الباء الموحده شب بضم وسکون باء موحده اسم نوعی از عنکبوت سمی است شب انگیز بفتح بیخ بیخ است شبام بعربی
اسم نبات است شبان بفارسی اسم خفاش است شباط بعربی اسم نوعی سمک است که شبوط نامند شب افروز کرم شب
افروز است شب انبوی بفارسی گل بوست که خزاما است شباویز بفارسی اسم خفاش است شباهنگ بفارسی مرغ
سحرخوان است شب پره وشب پاره وشب پرک وشب بازه وشب بوزه همه اسم فارسی خفاش است که بهندی چمگادر
وچمگوڈر نیز نامند شب الاساکفه بفارسی زاج کفشگران است شب القلی قلی مصاعد است شب تاب وشب چراغک
اسم فارسی حباحب است که بهندی جهنگ جگنی نامند شب خوان اسم فارسی عندلیب است شب خیرک اسم فارسی تره
تیزک است که بعربی رشاد نامند شبدر بفارسی اسم حندقوقی بستانی است شب دج بعربی بمعنی لسان است وعقرب را
نیز نامند وگفته اند عقرب اسم حقیقی ولسان مجازی آنست شب رنگ گلی است سیاه رنگ مایل بزردی ونیز سنگ
سیاهی را نامند که انرا شبه گویند که چون بر آتش گذارند بسوزد واز ان بوی نفط آید شبطباط بسریانی بمعنی عصای
الراعی است وسفطفاطا نیز نامند شبوقه نوع کبیر خمان الارض است شبب اسم هدهد است شبینه اسم فارسی زاتیتج
است ونیز خفاش را نامند شپش بپای فارسی اسم فارسی قمل است بفتح قاف وسکون میم شپشه نیز بپای فارسی
اسم سوسی است که در حبوب تکون میباید شبیند آن گفته اند نام انار شیرین است شبه اسم فارسی شبح است
فصل الشین مع التاء المثناة الفوقانیه شتامه اسم عربی اسد عابس است که بفارسی شیر خشمناک نامند
شتر اسم فارسی البعیر است شترپای اسم رقع یمانی است شتربچه فارسی جزور است شترخار اسم فارسی عاقول
است شتردندان اسم فارسی زاج مصری است شترغار شترغاز است شترگاو پلنگ اسم حیوانی است که زرافه
نامند شترمرغ اسم فارسی ظلیم است شترمور اسم فارسی نمل کبار بربریست وآن در صحراهای مغرب وبلاد نجد بمقدار
بزی میشود وکشنده شتر است وخورنده آن شترنج بفارسی اسم اخباس حبوب است که در هم خلط شود وپخته میخورند

شخوانند و آن طبخ را شطرنجی نامند منسوب بدان نیز شطرنجی اسم فرشی است که از پشم ملون بالوان و یا از ریسمان رنگارنگ بافته باشند
شته اسم فارسی حنظل است **فصل الشین مع الجیم** شجاع اسم مار نر سیاه عظیم جثه است شجاج بعربی حمار الوحش است شجره و
شجرا اسم عربی درخت است که بهندی جهاڑ نامند و واحد آن شجره و جمع آن اشجار شجره بتحریک اسم راسخ است شجرة الاکله
بعربی نام صنوبر هندیست که دیودار نامند شجره بارده لبلاب صغیر است شجرة ابراهیم طباق است شجرة البق و دار ا
که بفارسی درخت پشه نامند شجرة البهق قنابریست شجرة التسبیح اندریان است شجرة التنین لوف کبیر است که لوف الحیه
نامند شجرة التیس طراغیون است شجرة التین درخت انجیر است شجرة الجبار و شجرة الجان بیر سیاوشان است شجرة الجن
دیودار است شجرة الحایضه ام غیلان است شجرة الحراره آزاد درخت است شجرة الحیات سرو است جهت آنکه ماوای
حیات است و فرفیون را نیز نامند شجرة الحیه حنظا نا است و لوف کبیر را نیز نامند شجرة الخطاطیف عروق الصفر است و
مامیران را نیز گویند شجرة الدب زعرور است و علیق الکلب و افسوس را نیز نامند شجرة الدلب درخت سپیستان
را گویند شجر الدلب که بعربی غبشام (?) و بفارسی درخت چنار است شجرة الدم شنجار است و شاهتره را نیز نامند شجرة الذراریح
جهت آنکه ذراریح در ناهیب آن بسیار بهماند شجره مریم قریش و شجره سلیمانی و شجرة الصنم یبروح الصنم است شجره رستم
زراوند طویل است شجرة الزبد و بفارسی درخت نامند شجرة الضفادع کبیکج است شجرة الطحال حرمث الجدی است و
قائر ستین را نیز نامند شجرة الطلق مسمی بشجره مریم و کف مریم است شجره طیبه نخل است شجرة اللحم موبونداناست که مرده سنگ
سفید کرده را نامند شجرة العصب لوارس است شجرة الغار و همشت است شجرة الفرس لوارس است و گویند عرق السوس
است شجرة القدس نوع سرکی فناد است شجرة القطران شربین است شجرة الکافور است اقحوان و ریحان الکافور
را نیز نامند شجرة الالف اصابع الصفر است که کف مریم نامند شجرة الکلاب الوس است شجره موسی علیق الکلب است
و عوسج را نیز نامند شجرة النمام صامریوما است شجرة النور درخت لسان العصافیر است که بفارسی درخت ابرونا نامند
شجرة الیهود قنابری است شجره نوعی از راتیانج است که با آتش پخته باشند **فصل الشین مع الحاء المهمله** شحم بعربی
پیه است شحم آن کرسنه است شحم البحر یابانی زاج البحر است و گفته اند لغت یونانی است شحم اشمسا فاراج احمر است
شحظ بعربی ورق طبور است شحم الاترج پوست بالنگ است که ابیست نامند شحم الارض قطن است و خراطین را نیز گفته
اند و بعضی فطر و لشته اند و خراطین را امعاء الارض شحم الحنظل مغز و تخم های جوف حنظل است و بعضی شحم الرمان و شحم قاوندی
قاوند است شحم المرخ خطمی بریست شحم النخاله جمار النخل است شحر کشنیج است شحور نام طائریست که شحرور نامند شحمیه لبلاب
کبیر است **فصل الشین مع الخاء المعجمه** شخاب گلکتاب شخب شیر تازه دوشیده است شخر فلی است شخار ابیض باصطلاح [illegible]

اهل صنعت ملح القلی است شخت بتاء مثناة فوقانیه در آخر توبال الذهب است شحنا اسم فارسی طایریست مائی سبز
رنگ وسط سرش سفید شخیر بفارسی نام قلی است و نوشادر را نیز نامند شخص اسم فارسی عصفوریست کوچک خوش آواز
فصل الشین مع الدال المهملة شدخ بزر الخیار است شدر حب القرط است شدن بعربی شکوفه نباتی است شبیه به
یاسمین شدنبات جمع شدنیه است و آن هم نوعی از شتر است که در موضع از یمن هم میرسد و یا منسوب بفحل است فصل
الشین مع الذال المعجمة شذ ابذال بهیجیه درخت مسواک است و ملح را نیز نامند و ذباب کلب یعنی مگس سگ را نیز و نیز قطعه
کوچک از درخت جوز را نامند شذام ملح است شذان بکسر اول و تشدید دوم بعربی اسم درخت سدر است شذر بفتح
بعربی قطعه ذهب است که در معدن برآورده باشند و لولو صغار را نیز نامند شذمان بعربی ذهب است شذو بعربی
مشک است شذه قرصعنه است فصل الشین مع الراء المهملة شراب حبوشی شرابی است که در جزیره حبوش از بلاد عرب
از آب دریا و دوشاب سازند و آن جا عقص میباشد شراب حدیث شرابیست که زیاده از شش ماه بران نگذشته باشد
شراب ریحانی خمر صاف خوشبوی معتدل القوام سرخ و یا زرد است شراب دوشابی نبیذ الدبس است شراب سوسن
می سوسن است شراب عسلی نبیذ عسلی است شراب عتیق شراب چهار ساله است شراب مروق شرابیست که خمیر کعک
را در آن جنبانیده و بعد از شش ساعت صاف نموده باشند شراب مویزی نبیذ زبیب است شرابث بضم اول
و کسر ثاء سه نقطه و ثاء مثلثه بعربی اسم اسد است شرازرنج مصعد است شراقی و شراهق سوسن ابیض است شراس اشراس است
شراق سلخ الحیه است شرب نبیذ بمصری شبرم را نامند شربو درخت نخلی است که در آب روئیده باشد شربث لبرسیانی
فراسیون است که صوف الارض نامند و نیز حشیشة الکلاب گویند و بفارسی گند ناکوهی و نیز شربت عبارت از آب
میوها و یا دواها و گلها تر و خشک در آب جنبانیده جوشانیده باشکر و یا عسل بقوام آورده است و ایضا جلاب را نامند
شربث بثاء مثلثه در آخر بلغت سریانی فراسیون است و اسد را نیز نامند شربوع بضم ضفدع است شربون بضم و
و بای فارسی قطران است شرجبان بعربی درختی است مانند بادنجان که جلوه را و بادنجان بدان میخایند شرحان بعربی دواله
است مانند بعوض که در شب ظاهر میشود شرذوکی نوع زرور زعرور است شرشوف ضفدع صغیر است شرطابیری ارشت
شراق و شرقوق شقراق است شرنبث بعربی اسم اسد است شرنک بفارسی اسم مطلق سم است و نیز حنظل را نامند الفا
که عبارت از قلی است که بفارسی خرزهره نامند آمده است شرو بفتح و بکسر نیز بعربی عسل است شروین شربین است که نوعی
از سرو است که عرعر نامند شری علیقه است که قثاء الحمار باشد و گیاه حنظل را نیز نامند شرق طایریست مابین حدأه و صقر
شریان درختی است که از آن کمان میسازند شریش اسراش است که بهندی غری الجلو را نامند فصل الشین مع الشین

مع الشين المعجمة ششش اسم فارسی ریه است ششش لستان بفارسی اسم کلب است جهت آنکه اکثر عدو لستان آن ششش است
شش بحبه ثقلاء بما بنه است ششبندان اسم فارسی کربت السوداء است که فاشرشین نامند ششیره گفته اند فو است
و قوت الصباغین را نیز نامند که بفارسی روناس گویند ششقاقل شقاقل است ششما به و ششمر بین کوا است فصل الشین
مع الطاء المهمله شط بفتح بحجه تحل است و چون جدا کنند و غرس نمایند در موضع دیگر فسیل نامند شطبه صعتر بستانی طویل الورق
است که آنرا شیرازی مرزه و انشن خوزان نامند شطشاط بعربی اسم طایریست شطوطا و شطوطی نافه ضخم السنام است فصل
الشین مع العین المهمله شعر بعربی زعفران است شعر بفتح اول و الف ممدوده نوعی از نبیت ارزق یا احمر که بر شتر و الاغ و سگ
نشیند و بفارسی مگس سگ نامند و نیز نام درخت گردو است و نیز نوعی از شقاقل را نامند شعر الارض و شعر الجبار و شعر الجن و شعر الجبال
و شعر الحیات و شعر الغول و شعر الجبات و شعر الخنازیر پر سیاوشان است شعراء شقراء جعده است شعوره بعربی قثاء صغیر
است و گفته اند قثاء بریست شعور صفا به زعفران است شعصور بعربی جوز بریست شعیر رومی خندروس است شغال و شغیر
بفارسی ابن آوی است که کلب بری نامند شغالی بفتح نوعی از نبات است شغو العربی اسم عقاب است فصل الشین مع الفاء
شفادار بفارسی اسم باد زهر است شفانه بفارسی اسم طایریست بزرگتر از خداه سران ملون چهار رنگ و بهر و جهان
بالوان بسیار شفتالو بفارسی خوخ را نامند شفترک اسم فارسی حبه است شفتر نگ بفارسی اسم تیوه است که دو طرف
آن سرخ و طرف دیگر سفید مایل بزردی باشد و آن ثمر مرکب از درخت شفتالو و زردالو یعنی پیوندی است از آن هر دو
و شلیل نیز نامند شفتش بفارسی حند قوقی بستانی است شفرد دانه حرمل است شفشه بکسر بفارسی اسم شمس طلا و نقره است
که بعربی شبایک نامند شفصلی صاصلی است شفعاء الوز بیربانی لسان الحمل است شفور روغن سفرجل است شفورس و
شفوریس قثاء بریست شفیر قنیر فرج است شفیقل شقاقل است فصل الشین مع القاف شقاجیر اثوم کراثی است و شقاقا
و شقاری و شقر و شقیق بعربی شقایق النعمان است شقده بعربی اسم گیاهی است کثیر الدهن و لبن شقر و شقران
بفتح بعربی ذیب است شقر بضم و بفتح هر دو اسم حربی بحجه حرباست شقیر بعربی اسم ودک است شقری بالکسر تمر جید است
شقره شنجرف است که زنجفر نیز نامند شقر دانه حرمل است شقردین شقر دیون است که ثوم بری باشد شقر دی فرادوس
و شقر دین ثوم مطلق است شقاری شقیق شقایق النعمان است شقور ددو فراسیون ثوم الکراث است شقی زغلا
بسفایج است فصل الشین مع الکاف شکاعه خاری است که بر میکند و بن شتر او بفارسی اثر نامند شکانک قابضه طیور
را نامند شکر اسم فارسی سکر است شکر بادام بفارسی نقل بادام را نامند و بر زردآلوی خشک که تخم آنرا بر آورده و
بجای آن مغز بادام شیرین گذاشته باشند نیز اطلاق مینمایند شکر برگ اسم فارسی شکر پاره است که حلوای خاص است

هم حشیشه است
مالبریانی تقالیه یهود دیده است

شکر بیز که اسم فارسی فانید سجزی را نیز نامند شکر سنگ حجر اعرابی است و فانید سجزی را نیز نامند و حجر العاج را نیز نامند
شکره اسم فارسی باشق کوچک است شکر هیج بفارسی حسک است شکفته مخفف شکوفه است شکل نباتی است که بفارسی حوشن
نظر نامند و ریحان تاتاری را نیز و بترکی قلعه و آن مجنح است شکنبه اسم فارسی کرش است که بهندی اوجهری نامند شکنج اسم
مار است و گفته اند مار سرخ را نامند شکنند بفارسی خرالطین را نامند شکسته بکسر قنفذ کبیر است که دلدل نامند شکوتی و شکوتا
کشوث است شکوفه اسم فارسی زهر الاشجار است که فقاح نیز نامند شکوفه ام غیلان برم است شکوفه سورنجان اصابع
هرمس است شکوفه سنگ زهرة الحجر است شکوفه مس زهرة النحاس است و اقلیمیای نحاس را نیز نامند شکر هیج حسک
است شگال شکبر شفتر یک است که بخراسانی شلیل نامند و آن پیوندی از زرد آلو و شفتالو است شگال بالضم کاف عجمی
اسم فارسی فحم است که بفارسی زغال و انگشت نیز نامند فصل الشین مع اللام شلا زرنیخ احمر است شلاقتین عبارت از مطبوخات
است و نقوعات شلتوک و شالی اسم فارسی ارز بقشر است شلجم احمر شب اند است شلخ تخم الخبار است شلغفار اصل
السوس است شلغم شلجم است شلق بکسر و بفتح بعربی اسم سمک صغیر است شلفه بعربی بیضه ضب است چون بینداز د
شلک و شلکار و شلکون بفتح علک است که بفارسی زنو نامند شلم بالفتح معرب شیلم است شلم بکسر اسم مطلق صمغ است
شلما بقلة یمانیه است شلمابه شلغم در آب جوشانیده است شلکات شلغم است شلمین بیونانی حلبه است شلمون اسم فارسی
حیوانی است از جنس شغال شلیثا بیونانی اسم معجون است و در قرابادین مذکور شد شلیر بسواه است شبیه بشفتالو و از
جنس آن و بفارسی شفترک و شلیل نامند فصل الشین مع المیم شماج خبز الشعیر است شماره بلغت مصر و شام رازیانج رطب است
و گفته اند انیسون است بهمان لغت و نیز چوب بسیار صلبی است که دسته تبر و تیشه و چکش و غیرها از آن میسازند
شمار یابانی سرو است شمبلیه باصفهانی حلبه است شمخ اطر ملح هندیست شمدانه عناب است شمر بفارسی سر شیر و بترکی
قیماق و بهندی ملائی نامند و نیز اهل شام رازیانه تر را نامند و اهل مصر انیسون را شمر البیری بابانی و دخان است شمراخ بعربی خوشه
براز انگور است شمرادسطر کابیری بابانی و دخان میوه سایله است شمراد بیونانی دخان کندر است شمس باصطلاح اهل صنعت ذهب است
شمس وین فجل است و سند لیطس را نیز نامند شمشاد و شمشار بدال و براء مهملتین اسم فارسی البقس است شمش و بلغت فرس
زند و بازند ثوم است شمشر امر نخوش است و بعضی انواع الفاره و اشته شمشک بلغت زند بازند سم است شمشیر بضم
اول قاقله صغیر است و انراشتو شبیر نیز نامند شمشیر قاقله است شمعل بعربی اسم فیل است شملج و شملع شلغم است
شملیت و شمباره و شملیز حلبه است شمور بوزن تنور بعربی اسم الماس است شموس بعربی خمر است شمول و شمه بفارسی
سر شیر و چربه و بترکی قیماق نامند شمیر بفارسی شونیز است فصل الشین مع النون شناکراث جبلی است که بیونانی

که بیونانی فراسیون نامند شناری بعربی اسم سنوریست شنان اشنان است شنبلیت و شنبلیله اسم فارسی حلبه است
که بیونانی فرلیفه نامند شنجار ابوخلسا است شنج حمل است بتحریک و بتسکین مراد از آن عصاره درخت پلاس است که کات و بهندی
کهیر و کته نامند و نیز معرب سنگ بکاف عجمی است که نوعی از حلزون باشد شنبر شونیز است شنجرف زنجفر است شنده خان ضروات
که بهندی است نامند شنک بلغت اصفهان لحیة التیس است شنگرف اسم هندی شنجرف است شنگرف زاولی اسم فارسی
سرنج است که اسرنج و بهندی سیندور نامند شنگران اسم فارسی یاسمین است که خوارزم باشد شنگل و شنگلک اسم
فارسی کرنه است که بفارسی اشنک و بهندی منتر نامند شنکار المصنوعه لحام الذهب است شنکاله بفارسی خوشه گندم است شنکلیل
زنجبیل است شنکوبر بزای معجمه و رای مهمله در آخر نیز بر دو چیز اطلاق مینمایند یکی بر شرابی که از آب چکیده درخت نخل و تاز بعمل میاورند
که بهندی سیندهی و بعربی اطواق نامند و دوم بزبان پهلوی جابر زنجبیل شنده بلغت نبطی تودری است شنلید شکوفه سورنجان
است شنین بضم فارسی شونیز نامند فصل الشین مع الواو شوا بکسر و الف مقصوره اسم فارسی شبت است شوات و
شواد و شوار و شواکک و شوال همه بضم و بفتح نیز بفارسی اسم خبازیست و بقولی سرخاب را نامند و نیز بوقلمون را نامند که طایریست سرخ
رنگ است و هر ساعت برنگی میگردد که آنرا ابوبراقش و ابوالبراق نیز گویند شوادیق و شوادنیق از طیور صید صقر و یا شاهین را نامند
شوانا شونیز است شوب و شوبطل را نامند و قاقله را نیز شوب صینی معرب چوب چینی است شوخ بفارسی اسم وسخ است شوحط
بحاء معجمه اسم عنقود است مطلقا و عنقود دخن را خصوصا نامند شوذ اسم فارسی شبت است شوذانق صقر و یا شاهین است
شوری اسم نبات بحری است که اهل مغرب اسرار نامند شوران بعربی عصفر را نامند شوربا معرب شوربای فارسی است و آن
عبارت از مرقه لحوم و یا حبوب ماکوله است با آب و نمک شوربج معرب شوره فارسی است که بارود است شور سور بفارسی اسم
سورصغار است شوره بعربی اسم اسد است و نیز اسم درختیست که در اقاصی بحر حجاز بهم میرسد شبیه بغار ثمران سبز رنگ
شبیه بیلادر و صمغ آن نافع است جهت باه و از اسرار است شورگز اثل است شوسا شوسینا بسریانی سوسن است
شوسیقن سریانی است و گفته اند یونانی است نوعی از صنوبر است که قندرسی نامند شوسا بیونانی شونیز است شوشک
بفارسی طیهوج است شوشمیر بفارسی اسم قاقله صغیر است و گفته اند یونانی است شوشو بفارسی اسم جاورس است شوشه
اسم فارسی شبیکه طلا و نقره است شوص ملح است شوصرا اسم عربی آهوئی است که قریب بشاخ زدن رسیده باشد
و یا آهوئی که شاخهای آن برآمده و قوی شده باشد شوع درخت بان است شوغ و شیغ است شوغاره شیغار بیاء موحده
زاج ابیض است شوک اسم عربی خار است که بهندی کانته نامند شوکا بلغت تنکابن بمعنی وسل است که از جنس ابل است از انواع
بقر الوحش شوکه ابراهیم بلغت مغرب قرصعنه است شوکه نیش عقرب است گویند شوکه بیضه بعربی بانجرا آورده است و کسانیکه شکاعی

ش بسریانی اسم پنجنگشت است
شوس و اما بسریانی بقلة الیهودیه است

دانسته اند سهو است زیرا که شکاعی غیر بادآورد است چنانچه ذکر یافت شوکة الجمال اشتر خار است که بهندی اونته کتارا نامند

کر عی الابل است شوکة الحیة صنفی از بادآورد است که خارهای آن بلند و تیز باشد سوزن است شوکة الداجین مشط الراعی است

که بیونانی دیناقوس نامند شوکة الدبس عکوب است شوکة السوداء و شوکة یهودیه نوعی از قرصعنه است شوکة الزرقاء قرصعنه ازرق

است شوکة بنا لکه قرظ است و گیاه خرنوب را نیز نامند شوکة شهاء درخت خرنوب نبطی است و قرظ را نیز نامند شوکة مهیا بلبوث است

و خرنوب نبطی را نیز نامند شوکة نبریه شکاعی است شوکة العلک شخص است و مازریون را نیز گویند و بعضی گویند نوعی از مازریون است

شوکة قبطیه و شوکة مصریه درخت قرظ است شوکة منبه طباق است و صاحب اختیارات غافث گفته جهت آنکه طباق خاردار نیست

شوم اشلیم است شومه مازریون است شونوز شونیز است که حبة السوداء باشد شواذ نام عقرب است و شفنین بحری را نیز نامند

شوه سنگ سیاه خفنف است که شبه نامند شویب قنفذ است شوی بالفتح بمعنی انعام است که بفارسی گوسفندان نامند شوی

بک شبت است شوی بالضم بمعنی شوربا است شونیعی نوعی از تمر است شوبلا و شوبلی و شوبل برنجاسف است که بیونانی ارطمیسیا

نامند شوی بالفتح بمعنی بریانی است **فصل الشین مع الهاء** شهاب و شهابه شیر ممزوج با آب است که دو ثلث آن آب باشد

و نیز شهاب آب متخذ از عصفر سرخ را نامند شهباز طایری است از طیور صیده بزرگتر از باز و از آن در جرات کمتر شهبانج

شاه بانج است و حب اصفر را نیز نامند شهده عسل را نامند شهدانج تخم قنب است شهدنج بری حب السمنه است

شهریز نوعی از خرما شهلد گوشت بسیار چربی را نامند شهانج شاه بانج است شهیه بریه است و یا کلیه بریان شهدونی

بسریانی الطریه است شهیر حبة السوداء است که شونیز نامند **فصل الشین مع الیاء** شیاف از ادویه عین است جمع ارق

شافه و شیروه و انکه الطریق حمول بر روبر یا قبل بر وارند شیاف خوزی ابوس در هندی است شیاق نامیثا عصاره ماميثا

است شیالة السوج است شیبه بکسر بفارسی نام افعی است و بالفتح بفارسی نام اشنه است و نیز گفته اند بسریانی نام

عوسج است شیبان دم الاخوین است شیبا طلیحا بسریانی عوسج است شیبوران بترکی نام مار است شیبا کلیبا بسریانی

عوسج الکلب است شیبه اشنه است شیبة العجوز نیز اشنه است شیب و بیا بسریانی اشنه است و نیز ام غیلان و فنجنگشت

را نامند شیره بالفتح اسم فارسی شیرج است شیقور اسم عربی شعیر است که بفارسی جو نامند شیح جبلی در مینه کوهی است

شیح حبشی فلفل سیاه است شیح الربیع دوائی است که بیونانی ارتقاروس نامند شیح یهودی شیح الجراد است شیذ

قان طایری است از طیور صیده و گفته اند صقر است یا شاهین شیذمان ذئب است شیر بعربی نام شجر است و چوب

آبنوس را نامند و بفارسی اسم لبن است خواه از حیوانات باشد یا از اشجار و نیز بفارسی اسد را نامند شیر یا شیر

بسیح است شیرپان بترکی اسم سوسن است شیر حشیر گویند شیطرج هندی است و گویند خربق است شیرج دهن سمسم

سمسم است که دهن الحل و بفارسی روغن کنجد و شیره نامند شیر ازر ریحان است شیرابه خشخاش است شیرج التین آب انجیر را
در آب طبخ نهند تا مهرا کرد و پس صاف کرده بقوام آورند شیر ساو و بفارسی اسم جرجل است شیر بی عناب است شیر
نبختک بفارسی نام طایریست بزرگ از سباع طیور و خوراک آن جیفه است شیر گیاه بفارسی نام نباتست نوعی ساتویی است که در
خضابات استعمال مینمایند و بفارسی سو سپند و بهندی گاو و دی نامند شیر لعاب نام حلبست شیر ماهی اسم نوعی از ماهی است
لذیذ که بعربی بن و بهندی باگه مچهلی نامند شیر مرغ لبن خفاش است که شیر زق نامند شیر مگس عنکبوت است شیره نوعی از شراب
مرکب از نبیذ است که بفارسی بوزه نامند و بکاب تیز گویند و تیز برگ بنگ مخلوط با شراب نامند و بفارسی روغن کنجد را و معنی آب
انگور نیز آمده شیره خرما سیلان خرما است و بامه و شاب آن شیر نیدون بفارسی شیرم است شیش و شیشا و شیص
و شیصا خرمائی است که هسته آن بسته نشده باشد و نیز شیص اسم نوعی ماهی است شیشا بهندی رصاص اسود است
و آبگینه را نیز نامند شیشاک و شیشنگ اسم فارسی طبهوج است شینه اسم فارسی دجاج است شیطان بعربی حیه را نامند
و تیر نوعی از زقوم را باب الصاد المهمله فصل الصاد مع الالف صابون العاف و صابون الثیاب شجره ابی مالک است
صابون رقی صابون حراقی است که در قریه رق از اعمال شام سازند و آن مصنوع از زیت و پیه است صاتر و صاتری صعتر است که بفارسی
اوشن نامند صاد بعربی نام صفر و نحاس است یا نوعی از نحاس صار او املاطا و سنج الحمام است در باد و سنجی که در مواضع صراح که بفارسی نور
کرخانه نامند مجتمع گردد صادع و دیک است جهت آنکه در ثلث آخر شب بسیار فریاد میکند صارم هند است صارموریون دو ثلث
ورقات است صاروان یوف صغیر است صاروج معرب از ساروج فارسی است جهت آنکه صاد و جیم در کلمه عربی باهم یکجا جمع نمیگردد
و آن چیزی است مصنوع از خاک و خاشاک روئیده درهم با آب سرشته بخته با آهک و آب سرشته کوبیده است بنجو خاص و اکثر حوضها و
حمامات را از آن میسازند صاره یوف صغیر است صاله جزر است صاناغا فالیون و صاناغا فیون سکبینج است صافور ابو المليح است که
قبره نامند و بفارسی حکاوک صامت نام ذهب و فضه است صامرزه ماست بسیار ترش است فصل الصاد مع الباء الموحده صبار ا
تمر هندیست صباره نبات صبر است صبی عصاره سنا مکی است که از آن قرصها سازند بجهت اورام لغایت نافع صبار صبره بضم
حجاره شدید غلیظه است صبغ نک بعربی ادام است که بفارسی نان خورش نامند فصل الصاد مع الحاء مهمله صحاء بعربی
لقاح است صحر ابر وزن حمیرا صنفی از بن است صحیره بفتح اول و کسر ثانی شیر تازه دوشیده است که جوشانیده و روغن
در آن ریخته باشند فصل الصاد مع الخاء المعجمه صخره نام سنگ صلب بزرگ است جمع آن صخر بتحریک و صخرات نیز آمده
فصل الصاد مع الدال المهمله صدا الحدید زعفران الحدید است که بفارسی زنگار آهن نامند صد یونه باصطلاح عامه
فارس عصی الراعی است صدع ثمر درختی است بسیار سرخ تر از عناب صداع بضم و تشدید دال اول بعربی اسم حیه است

وسام ابرص را نیز نامند و تیره اسم حیوانی کوچک از جنس حردون است صداح اسم تیس جبلی است که جثه آن مابین بزرگی
و کوچکی باشد صدف الذر بیونانی قروقس نامند صدف بضم اول و فتح ثانی اسم عربی طایریست صدید بعربی آب
رقیق مخلوط بخون است که از جراحت برآید که بفارسی زرداب نامند و چون غلیظ گردد مده گویند صدید السریانی
انجدانست صدیقین اسریخ است فصل الصاد مع الراء صراء بعربی اسم حنظل است که بزرگ و زرد شده باشد صرایله بسریانی
اسم شبت است صراح بضم اول اسم خمر خالص است بعربی صرام شیریست که بسیار غلیظ شده باشد در پستان حیوان
صرب بفتح و سکون و بتحریک نیز بعربی لبنی بسیار حامض را نامند و نیز نام صمغ طلح است صربوقا بسریانی صدف قرمز را نامند صرخدید
شراب منسوبست بجزیره صرخدیه و صاحب قاموس گفته منسوبست بلا لام که نام بلدی از بلاد شام است صرکبه اول و تشدید
راء اسم عربی طایریست شبیه بگنجشک زرد که بفارسی زردوک نامند صراخ بفتح و تشدید را بعربی اسم طاوس است
صرخه بوف الحیه است صرد سودانیات است صراد و صرار اللیل گفته اند حیوانی است شبیه بملخ و گفته اند نوعی از نبات ورد
است و بیابانی صرصران بعربی نام ماهی املس است صرفان بعربی نام خرمای سنگین صلب پر گوشت شیرین است و رصاص
اسود را نیز نامند صرف فلانامعا بسریانی اسم قرفه است صرفوفا اسم صدف قرمز است صرفولا بسریانی انزروت است
صرم معرب چرم فارسی است که مراد از مطلق جلد مدبوغ است صرم اندیک نزد اهل شام ولیک را نامند صرمابسریانی کاشم
رومی است که بسیالیوس نامند صرو شوکران است و صرو بضاد معجمه را نیز نامند صروا شوکران است و بسریانی قرفه
صروافور نامابسریانی قرفه الدار چینی است صرورشاه بسریانی سام ابرص است صریرا نبات وروان است و باد
روج را نیز نامند و بستان افروز را نیز و تاج خروس را ایضا گویند صریحطا اشراش است و نوعی از بوف را نامند صریف
شیر تازه دوشیده است که گرم باشد و نیز فضه خالص را نامند و صریقه شاخه درخت خرمای خشک است صریفیه نوعی
از خمر است که در صریفا که قریه مسمی بصریف از قرای واسط است میسازند صریوقنا بیونانی قسط است فصل الصاد مع الطاء
المهمله صطرق بیونانی میعه است صطفلین دبار ابسریانی شقاقل است صطوبتون شابانک است فصل الصاد مع العین المهمله
صعاری بسریانی شعیر است صعتر الحمار و صعتر الحمیر اسم عربی حاشا است صعتر الشامی و صعتر الفرس فوتنیج بری است
صعرور جعل است صعف شرابی است نزد اهل یمن و نیز نام طایری کوچک است صعفر تخم ماهی را نامند صعوه گنجشک کوچک را
نامند که بفارسی بزندک گویند صعون نعامه نر را نامند صعید تراب را نامند صعیصو قسط است فصل الصاد مع الغین المعجمه
صغاب تخم مورچه است صغبان سکبینج است صغبین سکبینج است صغرات معرب از جوات است که رایب باشد فصل
الصاد مع الفاء صفر بضم مس زرد معدنی است که مس زرد نامند صفراء بفتح اسم ذهب است و خلط معروف را نیز نامند

ناميد و نيز اسم ملح است و چنانکه پاک شود از تخم و نيز اسم نباتي است سهلي رملي برگ آن شبيه ببرگ کاهو و ابو العباس
گفته نباتي است که در زمينهاي رملي ميرويد برگ پهن باريک شبيه بپاي کبوتر و شاخهاي آن باريک و منبسط و گل آن زرد و
طعم آن باندک تلخي است و جهت استسقا آب آنرا مياشامند انتفاع ميابند صفصاف صنفي از خلاف است که بفارسي
سفيد بيد نامند صفصافه و صفصفه سکباج است صفصف بضم عصفور است صفصل بکسر جاملي است صفن بتحريک جلد خصيه
انسان است صفير البوزن حمير او حنتي است که صباغان بچوب آن رنگ ميکنند و اهل مصر آنرا عود القبه نامند برگ آن شبيه
ببرگ خرنوب شامي است و از آن مثبت تر با نقطهاي سرخ و سياه و شيخ ابن بيطار گفته همچنين ديدم من آنرا در بلاد طاليا
صفيف گوشتي است که بسيخ کشيده باشند و بر آتش گذاشته باشند براي بريان کردن و نيز گوشت مملح را نامند
و نيز گوشت بآفتاب خشک کرده را الصفيفه درخت ابهل است که عرعر باشد فصل الصاد مع القاف صقال بالکسر بمعني طحال
است صقر بفتح و سکون طايري است که بآن صيد ميکنند از قبيل بزات و شواهين و بفارسي چرخ نامند جمع آن اصقر و صقور
و صقوره و صقاره آمده و نيز لبن حامض و دبس و عسل رطب و زبيب و ما اجن صقورت و صقراط معرب از خرات
است که ماست ترش باشد صقعاء عقابي است که سر آن سفيد باشد صقر بمعني آب سرد و آب تلخ غليظ و آب بدبو است
صقعل تمر خشک است که در شير تازه و دوشيده خيسانيده بخورند و گفته اند خرما و کره در هم خوردن است صقلين
سکباج است صقيع بمعني شبنم است که شب از آسمان افتد و نيز نوعي از زنبور است که بفارسي ابر نامند فصل
الصاد مع اللام صلا بمعني شويست که بر آتش بريان نمايند صلادم بعربي اسد است صلابه را صلابه نامند را است که بخطايه نامند
صلايق خبز رقاق است صلب بضم اول و فتح دوم نام طايري است صلخدم ابل شديد است صلده سنگ صلب است صلدام و صلدم
بکسر اول و سوم اسد است صلصال بعربي طين حر مخلوط با رمل است و يا طيني که خذف شده باشد يعني بنوره پخته باشند و
چون طبخ يافته باشد فخار نامند صلصل بعربي نام طايري است و گويند فاخته است و نيز پيشاني فرس را نامند و در طب قديم آ
که طايري است معروف و خاصيت آن آنست که چون مفلوج با فلفل ناشتا بخورد فالج او زايل گردد و در اختيارات است
که طايري است که او را عکه نامند و آن عقعق است صاصله بعربي حمامه است صلقام و صلقم اسد است و شتر فربه را نيز نامند
صل بکسر نام مار است مطلقا و يا مار باريک زرد رنگ را نامند و نيز نام [illegible] است و نيز نام ماري است که صورت او مستدير باشد
و گويند شنيدن آواز آن کشنده است صلب بضم صاد و فتح لام مشدده و يا صلبيه حجر المسن است صلجه بضم اول و لام مشدده و جيم
و يا فليجه قز است که بفارسي پيله ابريشم نامند و نيز سبيکه فضه خالص را نامند که بفارسي شمش سيم گويند صلور بوزن سنور
ماهي است شبيه بمار که بفارسي مارماهي نامند صلوان خرنوب الخنزير است که بمصر حب الکلي و بيوناني اناغورس نامند صلوما

خروع است صلوبن خرنوب نبطی است صلهلم اسد است صلیقه خبز رقیق است و نیز گوشت بریان و بخته را نامند جمع آن
صلایق آمده فصل الصاد مع المیم صما و صمه و صمصم و صماصم اسد است صام اللبن غلیظ است صمالی بعین بی طعم است صمره بعربی
لبنی است که حدت نداشته باشد صمغ عربیه مار جنبیث را نامند که بزنده آن قابل علاج نباشد صمغ اجاص صمغ فارسی است
صمغ الاقاقیا صمغ عربیت که از قوای صموغ و از اجزای تریاق کبیر است صمغ الانجدان حلتیت است که بفارسی انگزد و انگوزه
و بشیرازی انگشت گنده و بهندی هینگ نامند صاحب ارشاد گفته صمغ الانجدان اسود و حلتیت منتن است صمغ البطم علک البطم
است که بفارسی [illegible] است و بترکی سقز نامند صمغ الجوز ماست صمغ البلسان دهن بلسان است صمغ التنوب زفت الشجر است
صمغ الحرشف و صمغ اللکنگر [illegible] است که بفارسی کنگر زد و کنگری نامند صمغ الجوز الرومی کهربا است صمغ الدلمینا صمغ درختی
است در بلاد فارس و بهترین آن [illegible] مایل بسرخی با حدت و حراقت قوی است شبیه بحلتیت در قوت ذکر کرده است
رایحه صمغ از زیتون اسطرکی است و بفارسی زرور زیتون و بشیرازی قاموز و زینا و بروی و بیدینون اخربوس و بیونانی اوز
قیطادون نامند و آن صمغ است در رنگ شبیه بیاقوت سرخ مرکب از قطرات صغار که زبان را بگزد و ابجه شبیه بصمغ
و عظیم القطرات املس باشد که زبان را نگزد و ادوی و غیر منتفع به است و رطب صمغ السداب الجبلی ثافسیا است صمغ
سداب بری ثافسیا است که [illegible] نامند صمغ السرو جد جمیع افعال نامند راتینج است صمغ الصنوبر راتینج است صمغ الطرثوث
و صمغ الشجر [illegible] است صمغ عربی صمغ درخت قرظ است صمغ الفارسی مشهور بصمغ اجاص است ولکن نزد اهل شیراز
صمغ بادام برست که انرا ازدو و بادام نامند صمغ القتاد کتیرا است صمغ الکرفس الجبلی کما شیر است صمغ الکمثری
بفارسی زد امرود نامند و بشیرازی ازد و امرود است بهترین آن مأخوذ از درخت کمثری کهنه است صمغ الکمکام
و صمغ [illegible] لبان است صمغ اللوز [illegible] بادام و بشیرازی ازدو بادام و بسریانی قاموز و لوز و بروی و بیدینون
قلعه و بیونانی و بیدینلوسی و صاحب تحفه نوشته زد گوله بر نامند و بهترین آن سفید مأخوذ از درخت قریب العهد بغرس
است صمغ المحروث حلتیث است صنعه بعربی لبنی است که طعم آن زایل شده باشد صملاخ و صملوخ چرک گوش است
صملخه بعربی اسم طعام بی گوشت است که بفارسی کاچی نامند صملوخا قملته الشعر است صمه اسم عربی مار نر است
و اسد را نیز نامند و قنفذ ماده را ایضا صمیحون و [illegible] مرزنجوش است صهبا بنانی شبیه بقرظ فصل الصاد
مع النون صناجه قزوینی گفته بنت حیوانی بزرگتر از آن بر روی زمین و برای خود خانه میسازد بقدر یک فرسخ و هر
حیوانی را که نظر بر آن افتد در ساعت میمیرد و چون نظر آن بر خود بیش افتد نیز میمیرد و استخوان هم آن مدت طولانی
میماند صنار معرب چنار است که بعربی دلب نامند صناخ بره فربه است صنادل حمار و بغیر ضخم و صلب عظیم الراس را نامند

بفارسی

نامند صنحر خرما خشک است صندل حدیدی حجر حدید است که حماماتش نامند صندل چوانه معرب آن صندل است و ایج و بیونانی بهونی

ولشیرازی بیرار اسپند و بعربی حرمل عربی نامند و آن نوعی از صندل جبلی است صندل کاجوانی بلغت شکاری حف الغراب

را نامند و آن قسمی از حلزون بری است صنف لفقس اسبیخ است صنط قرظ است و سبط نیز نامند صنفی نوعی از بون عود است

و آن قماری و فوق قاقلی منسوب بصنف بالفتح که اسم موضعی است که از آنجا آورند صن بکسر صاد و تشدید نون بول

ابل است صنوبر الارض کماقیطوس است صنوبر هندی دیودار است صن اسم نباتیست کوچک برگ آن ریزه و ساق

آن بقدر یک شبر و بالای آن متشعب و گل آن زرد مایل باندک سرخی و بعد ریختن گل آن غلافهای بسیار باریک طولانی

بسیار باریکی سوزنی و در هیئت خاربلیون بجای برگکی سه عدد و سه عدد و پنج آن باریک و طعم آن مایل بتلخی جهت تحلیل ریاح

نافع فصل الصاد مع الواو صواص صاحب تحفه گفته که یونانی صعتر است و لواب علوتحان قدس سره نوشته اند که سداب

را بعبرانیت مستقربین نامند ام صور حر دون است صورانشام ابرص است و گفته اند نوعی از وزغ کبیر الراس سرخ شبیه بماهی

ام حبین حریق الحدید است و حر دون را نیز نامند صوصل احاصل است صوطله اسم مغربی شوندر است یا نوعی از آن و گفته اند

نوعی از سلق است و نیز گفته اند سلق است و نیز گفته اند سلق زرد رنگ مایل بسفیدیست که در آن سرخی نباشد و نوعی از سلغم

را نیز نامند صوف الارض فراسیون است صوف الحجارین اسفنج است بعربی قضه خالص را نامند صوفانی بزر

صوبح است

بر موی را نامند صوانه گوسفند بریور را نامند صوم زرق نعامه است و بلغت بربر اسم درخت کریه المنظر است صوم امادوروح است

صوان نوعی از سنگ صلب است ضوبق سویق است فصل الصاد مع الهاء صهاره پیه گداخته است و یا قطعه از پیه و بمعنی ترب

تیر آمده صهبای خمر است و نیز مایل بحمرت را نیز نامند صهار حمر سرخ است و حمر مایل بسرخی و نیز خمر معصور از عنب سفید را

نامند صهر دیان است صهر احوز مایل است صهروی سیکنبا الیوس است فصل الصاد مع الیاء المثناة التحتانیه صیاصی البقر

قرون یعنی شاخهای گاو است و احدا آن صیصیه است صیاه قتاد است صیحان نوعی از تمر مدینه طیبه است و گفته اند نوعی

از تمر سیاه رنگ است صیدانی قصب و قصه است صیر صحنات است صیص پوست تخم حنظل است که در آن مغزی نباشد

صیقوا بیونانی اسفنج است صیق عصفور است صیهب بعربی حجر است جمع آن صیاهب است صیاد اسد است باب

الضاد المعجمه فصل الضاد مع الالف ضاین خلاف ماعز است جمع ضان خلاف معز ضب از دواب البحر است ضاحک

سنگ بسیار سفید است که از کوه ظاهر گردد فصل الضاد مع الباء الموحده ضبایم و ضبارک و ضبارم و ضبر و ضبثم و ضبطر و ضبورا

اسم اسد است ضبله مار باریک را نامند ضب النخل طلع آنست ضباء ضبی است شبیه بلوط ضبح دمان است ضبر جوز البر است

و آن جوزی صلب است ضبعان ضبع نر است و ضبع ماده را ضبعانه نامند فصل الضاد مع الجیم والحاء المهمله والدال المعجمه

ضجاج بفتح عربی عاج را نامند ضحاک بحای مهمله بعربی اسم شکوفه طلع است هنگام انشقاق کمام آن و نیز ثلج و عسل را نامند ضجیج
بذال معجمه نیز بوزن است که لقائه یمانیه باشد فصل الضاد مع الراء المهمله ضراک بضم بعربی اسم اسد است ضرابه بکسر بعربی شجرة
البطم را نامند ضرب بفتح اول و تحریک و تسکین ثانی نیز عسل سفید غلیظ را نامند ضفر او اسم نوعی از قنفذ کبیر است ضرجج
اسم تمر است ضره بفتح اول و تشدید دوم بکمه پستان را نامند و نیز هیچ اثر ا ضرو بعربی اسم اسد است ضرس بکسر اول
نام دندان آسیا است و این از میان پستان مذکر است و همچنین انیاب و جمع آن ضروس و اضراس آمده ضرس العجوز
شوک السعدان را نامند و گویند حسک است ضرغم و ضرغام و ضرغامه همه اسم اسد است ضرف بعربی درخت الحبیر را نامند ضرم بفتح
فرخ العقاب است ضرم بضم اسطوخودوس است ضرو بکسر اول سنگ نگاری است و ماده آنرا ضروه نامند و جمع آن ضرا است
ضروع بضم بعربی انگور سفید بزرگ دانه را نامند ضروع الکلبه درخت زقوم را نامند و بعضی گفته اند اسم تمر است ضریا بفتح اول
و تسکین ثانی آب غوره زرد و یا سرخ است که بر سبق بریزند و ببندند باز بند ضریب بفتح صفیح و ثلج و جلید را نامند ضریب
الشول شیر است که بدوشند بعضی را بر بعضی و نیز شیر دوشیده از چند شتر در یک ظرف را نامند ضریک کرگس نیز است
ضریم صمغ حجستی است فصل الضاد مع الفاء ضفادی ضفادع است ضفایر الجن بر سیاوشان است ضفعان ثمر
سعدان است ضفطار خشب حرم است که بفارسی ستو سحار نیز نامند ضف بضم و به تشدید فا دانه است کوچک که بفارسی حکک
وشنگ و بهندی کهتمل نامند فصل الضاد مع المیم ضماد بکسر اول بعربی اسم عصابه است که بر جراحت ببندند و باصطلاح
اطباء ادویه مطبوخ با مایع است که قوام آن غلیظ باشد که بر عضو گذارند و در قرابادین بتفصیل ذکر یافت و جمع آن اضمده
و ضمادات آمده ضمج بفتح اول و سکون دوم بعربی اسم کرمی است که بهندی کهتمل نامند ضمج ناقه بزرگ را نامند ضمران اسم
عربی شاهسفرم است فصل الضاد مع الواو ضوع بوم نر را نامند که بفارسی گول نیز گویند جمع اضواع و ضیعان آمده ضوضح
بفتح و افصح بصاد مهمله است عربی فضه است ضو سیر با دروج است ضواط خمیر نرم بی آب است فصل الضاد مع الهاء
ضهر بلحفات است فصل الضاد مع الیاء المثناة التحتانیه ضیاح بفتح لبن رقیق ممزوج است ضیب بفتح دواب
البحر است و حب بو بوی را نیز نامند ضیثم و ضیغم و ضیغمی همه نام اسد است ضیح بفتح بقل الضح است ضیراک بعربی نام
نوعی از ماهی است ضیس بکسر بعربی اسم صابون است ضیران شاهسفرم است و بادروج را نیز نامند ضیوان بفتح اول
و سکون دوم و فتح واو و نون گربه نر را گویند جمع آن ضیاون باب الطاء المهمله فصل الطاء مع الالف طاباق
آجر بزرگ را نامند طابه بعربی اسم خمر است و خمر طیب صافی را نیز که بفارسی می خوشگوار نامند و نیز نام تمر است که در مدینه طیبه میشود
طابق معرب تابه فارسی است که تابه نیز نامند و آن ظرفی است که بر آن نان میپزند و جمع آن طوابق و طوابیق آمده

ضرضم بعربی نام اسد است و [illegible]

آمده طالثه اسم عربی است شبیه است طاحال از نام درخت است و گفته اند ثمر آنست طار طقه ماهو وانه است که معروف بحب الملوک است
طارکیس ملک البطم است و حبة الخضرا نیز نامند طاریقی نوعی از حرف است طارنقه وند است طاری الطواق است و آن خمر است
که از آب درختی که بهندی تاری نامند بعمل میآورند و آنرا اهری گویند و درخت این با فراط در عظیم آباد و در بنگاله هم بعضی جاها
کمتر طاسیا مارقشیثا است طالیس چوب صنوبری است که مانند مشعل مشتعل گردد طاطیاوس اسم یونانی تورة است طافره
زماوه است طانومیش بیونانی مر است طافی البحری اسم ماهیست که مرده بر روی آب آمده باشد و نیز کف اشیاء مایع و هر
چیز سبک که بر روی آب آید نامند طاق گویند درختیست که آنرا بفارسی سایه خوش نامند و ثمر آن بقدر کنار کوچکی سبز
رنگ است و آتش ابخرهٔ آن بدتی میماند و گفته اند از او درخت است و ثمر آن طاخک طاقتی غار است طالس
بیونانی حلبه است طالطری و طانولطون بیونانی سلق است طالونا فر بولست طابوفس صفراتون است که آنرا
طبیب الملوک نامند و بفارسی مرزنگ سقاوه و حنبالی و بهندی بمولسری طالقون طالیقون است طالیا اصداف صغار است
طالماسوسیون بیونانی مضمار الراعی است طالالیسون بعضی آنرا ابرون بری و بعضی رجل الریح نامند نباتی است
ساق آن شبیه بساق رجله و برگ آن نیز شبیه ببرگ آن و تنره یک برگی از برگهای آن شاخه میرویند متشعب
بشش شعبه یا بهفت شعبه همه مملو از برگهای ریزه و چون برگهای آن ریخته شود رطوبت لزجی از آن ظاهر میشود و
گل آن سفید است و منبت آن زیر درخت انگور طاماغا بیونانی قنطوریون است طامر برغوث است و نیز غلیظ
را نیز نامند طامرین و طامر بعربی برغوث است طامل و طاملوه قوه است طامیوس بیونانی مرزنجوش است طابره خنگشت
است طایره اسم عربی حیوان پرنده است جمع آن طیر و طیوره آمده فصل الطاء مع الباء الموحده طبا بوشاور است طبار
صنفی از انجیر بزرگ سرخ است طباهجه معرب تباهه است بمعنی گوشت بریان که بفارسی کباب نامند و آنرا طباهج
نیز نامند طبوع جانوریست که از گزیدن آن درد بسیار بهم میرسد طبیخ بکسر اسم البطیخ است که بفارسی خربزه نامند
طبیخ بات و باء موحده مشدد و دیگر طلع است طبرخشت صمغ دامیثا است طبرخون بفتح نوعی از صفصاف است
که بفارسی سرخ بید و بهندی [illegible] نامند طبرزد و طبرزل و طبرزن هر سه اسم شکر معقود است که بفارسی نبات
نامند طبس اسم عربی [illegible] است طبطاب بفتح نام طائریست که از [illegible] گوش بزرگ است طبطر مرغ آبی است از اقسام
اوز طبق بعربی اسم [illegible] است و آن لبن و سوج درختی است چسبنده مانند لبن و سوج درخت کنهل که بآن
جانوران را صید میکنند و نیز هر چیز چسبنده نامند که بفارسی سریش نامند و سلحفات سعید را نیز طبقا بیونانی
نام نوعی از گندم بارکیست و بقول جالینوس سلت است و بقول صاحب تحفه شلیم و توهم کرده کسی که خندروس

دانسته طیقانا و در لغت یونانی است نابت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ انگور بستانی با شعبهای بسیار و گل
آن سیاه کوچک و تخم آن شبیه بجاورس طبلاق بفتح بترکی اسم سعد است طبیخ در لغت هر چیزی که با آتش بریان نموده
و در آب پخته باشند و نزد اطبای چیزی را نامند که در آب جوشانیده باشند و نام مرکبی است و چیزی ناشوی را نیز گویند
فصل الطاء مع الثاء المثلثة طثیج بعربی اسم نمل است و گویند نمل صغار است طثره بهر شیر را نامند طثیار اسم عربی
اسد است و بعوض را نیز نامند فصل الطاء مع الحاء المهملة طحالنا بسریانی طحلب است طحلب الصخر خراز الصخر است طحما بیونانی
و گویند برومی شوکران است طحمطسل بعربی اسم ورک است طحن و طحین بعربی آرد دقیق و بفارسی آرد را نامند طحن بضم
اول و فتح دوم بعربی غنم را نامند و جراد را نیز طحینه بعربی سمسم مطحون یعنی کنجد سائیده را گویند فصل الطاء مع الخاء
المعجمة طخف لبن حامض است طخی جرکیک است و بفارسی خروس نامند فصل الطاء مع الراء المهملة طراجاو طراحا ماسیا
بسریانی و بیونانی طراغامیس و طراغامیسا صمغ قنا است که کثیرا باشد طراخنیس بیونانی خندریون است
طرابزن بیونانی فوتنج بری است طراسا بیونانی نوعی از درخت بلوط است طراسولس طالیسفر است طرامیس
عنب الثعلب است طراحیبس رازی گفته از جنس نخود و سیاه است و گفته اند حبی است کوچک سیاه که در باقلا
بهم میرسد و گفته اند خندرون است و سلت را نیز گفته اند طراغافیتا بیونانی کثیرا است طراغنیس سلق است
طرغرسالیس دقیق است طراغوریغاس و طراغوریفانس بیونانی فوتنج جبلی است طراغوریغالیس بیونانی صنفی
از صعتر است طراغلودس و طرغلودس بیونانی طایریست که از بزرگی صفر اغون نامند طراق بکسر اول و تشدید
دوم اسم ترناق است و آن مرکبی است معروف و در قرابادین مذکور شد طرابیون و طراملیس بیونانی ملک
المعظم است طرابلغافت است طربیلا طرنفلن است طرثوث طراثیث است و گفته اند سمی است اسم سک
ملاین است ترنار و درخت اشق طرنقس بیونانی سداب را گویند طرحفی شمع است طرخسمین کنجد است طر
حسمی بیونانی طرسمی است و آن شدبا است طرحماطیقون بیونانی بمعنی شیاف العین است و شیافات
عین در مرکبات مذکور شد و بمعنی کحلی نیز آمده طرحوم بعربی ماء الجبن را نامند طرخونی طرخون است طرخیلوفطس
طراغون است طرحیلوفن برومی شیسالیوس است طرحیون بیونانی الجدان است طرخیخ بکسر اول و تشدید
دوم و سکون یا و خاء معجمه شاه ماهی را نامند طرحیس بیونانی کاشم است طرده و قول اعرابی الجلود است طرس
بکسر بعربی کاغذ است طرسا نوعی از بلوط است طرستوج معرب ترستوج است بیونانی طربغلا نامند و بعجمی
اندلسی [illegible] و آن صنفی از ماهی بحریست که مردمان را اکل آن مورث شب کوری و بستاده چشم است طرسانگ

طریسک خصی الکلاب است که بیونانی قوس نامند طرسمی بیونانی بندبا است طرسولن طالیسفر است طرخشقون وطرخشقوق
هندبا بری است طرشولی باندلسی حامریوما صنوبر است طرطاب خبز طابق است طرطب بعربی ابستان طویل نامند طرطفا الحذان
است طرطیر بعربی جرجری احمر است طریق بعربی گروان نیز نامند طرعیبا بسریانی یا بیونانی صمغ قتاد است که کثیرا باشد
طرغانین یکی از انواع طراخشون است طرغلوقیس صغراغون است طرف معرب ترف است که بترکی قراقروت نامند
که زخیین باشد طرنا بارا بسریانی نخاله حنطه است طرف قربث اہل از سموم است و در اہل مذکور شد طرق بکسر اول و سکون
دوم بعربی شحم است طرقوقون وطرقوقن وطرقوقون زعرور است طرسوتربد است طرلبدون بیونانی عنب الثعلب است
طرم بکسر بزید است و عسل را نیز نامند و گفته اند غذاء مرکب از زبد و عسل است طرماوواس بسریانی تخوم مریم است طرموق
خفاش است طرمولیس وطرمولیس حسک است طرمولون بادآورد است طرمیش بسریانی الظ است طرمینون نوعی
از حجر یشف است طرن نوعی از خر است طرنجبین معرب ترنگبین است طرنحوماتس پرسیاوشان است و گفته اند نوعی از
هزارچشان است که فاشرا باشد طرنجوماالیتس کرکم است که زعفران باشد و گفته اند نوعی از هزارچشان است طرنم نارجیل
است طرنشوال بسریانی حامریوما نیز بسریانی نامند طرنیلوش طالیسفر است طروطلون بسریانی سلق است طروغلوذوطس
وطروغلوذوطس بیونانی عصفور السباخ و عصفور الشوک را نیز نامند و آن عصفوریست کوچک طروغلوذطس بیونانی
عصفور کوچکی است که بفارسی وسنگ باکنک و بهندی بده و بهدکی نامند طروغلوذطس بیونانی عصفور کوچکی است
که بهندی بمولا نامند طروغالیطوس وطرنغیوس بیونانی بزر سداب بری است طروغلوطس بیونانی نوعی از مرغ
خوش است طروفوقون بیونانی زعرور است طرنوقن نیز نامند طروقون برطانیقس است و بعضی لستان الحمل
نیز دانسته اند طروکس وطرقس بیونانی دردی احمر است طرنا مال غافث است طریاقلانی بسریانی سافیح است طری تله
بیونانی حند قوقی است طریاق بکسر اول معرب تریاق است که بفارسی تریاک نامند طریحه گوشت بریان آتش است
که بفارسی کباب آتشی نامند طرنحومانس بیونانی شعر الغول است طرلفان طرلفولیون است و قرطم بریحار نامند و شیخ الرئیس
در قانون گفته نباتی است ربیعی تخم آن شبیه بعصفر طبیخ انداجوبا بر نهش افاعی بر نیز بند تسکین وجع آن نماید و چون
بر عضو سلیم بربزند احداث وجعی مانند وجع نهش افعی نماید طرلفاتی وطرسوج وطرملیون سیسالیوس است طرلفون
فوت الصبع است طرلعین اسبوس است طرلغاسا نوعی از سمک بحر است طرلغوزون بیونانی رماد است طرلغیوس
بیونانی تخم سداب بری است طرلیف خزه است وطعام متخذ از آن را نیز نامند طرلغون وطرلقون بوتیمار است که بهندی
بگله بکاف عجمی و کبوت نامند و بعربی یمام و شقشق نیز گویند طرلقون بالا اسفاء بیونانی شقشق بحر است طرلقلوس

سبابه

بیونانی و وثانیه شوکات است طریغورا بیونانی ووثانیه نباتات است که مراو زهره ربا نبشه طریقون بیونانی خود رومی است
طریم اسد است طرین طین رقیق است طربنا بیونانی سرمق است فصل الطاء مع السین المهمله طس فاقله است طسوماو
وطسوما بیوماسن وطسومالون وطسومالیا بیونانی وسریانی همه اسم بتوعیست طسنیه قرح است طسیمان شبرم است فصل
الطاء مع الشین المعجمه طشیر وطشور طبرانه است فصل الطاء مع الطاء ططراسی وططراسلین علک الانباط است ططراملس
درخت البطم است ططرقیترقوس مرهم باسلیقون است ودر قرابادین ذکر یافت ططرلبوس بیونانی ففاح الکرم است
فصل الطاء مع العین المهمله طعام بعربی اسم ماکولاتیست که در ان غذائیت غالب باشد وتر وگرسنگی انسان
بخورد و نیز اطلاق بر گندم مینمایند طعم بضم اول وسکون دوم بمعنی طعام است فصل الطاء مع الغین المعجمه طغر بعربی
اسم طایر یست معروف جمع او طغران طغرا بضم بترکی اسم طایریست از طیور صید از جنس صقور طغوی وطغیان و
طغیا بعربی گاو وحشی کوچک را نامند طغ بفتح وتشدید غین بعربی اسم ثور است فصل الطاء مع الفاء طفاحه بضم
کف دیگ است که نزد جوشش بر سر میاورد طفال بضم طین بابلس است طفراوسیما وطفرودسما بسریانی اظفار الطیب است طفسیا
بیونانی سداب جبلی است طفنشقون طخنشیقون است وبعضی شوکران دانسته اند واصلی ندارد وطفطان بعربی اطراف
شجر را نامند طفل بکسر بچه صغیر را نامند وبانادسی طین قیمولیا را وترکمون بری را گویند طفایه شاهتره است طفلی درخت
مقل است که دوم نامند طفوه وطفی خوصه مقل است فصل الطاء مع اللام طلا بفتح بعربی بچه حیوان صاحب زلف را نامند
وگفته اند بچه آهو را و بضم قشر دم است طلاء بکسر مداد ودوبه ماهی را نامند که بر عضو مالند واز ضماد رقیق تر باشد و
قطران را نیز نامند وخمر کهنه را نیز وآب انگور مشمش را نیز گویند وعصیر مطبوخ را نیز نامند طلاح بعربی طلح است ونوعی
از ام غیلان است طلح بکسر قراد است طلحوم وطلخوم بضم جیم وبخاء معجمه بعربی ماء اجن است طلخام بکسر بعربی قنبیل
ماده را گویند طلخشقو قاطر حشقوق است طلس بیونانی حلبه است طلسا وطلیسا اسم صنفی از صدف کوچک است
طلسی اسم هندی فرنجمشک است طلق اقحوان است طل بفتح اسم عربی شبنم است که بهندی اوس نامند وآن رطوبتی
است که از آسمان شبها خصوص آخر شب فرود آید وبر زمین واشجار وغیره نشیند وجمع آن طلال وطل آمده و
بفتح وبکسر نیز اسم مار است بضم وتشدید لام شیر حیوان را نامند که بیاشامند وخون را نیز گویند طلام بضم وتشدید
لام اسم تنوم است که حب شبه شاهدانج باشد طلم بفتح چرک دندان را گویند طلمه بضم وسکون لام نانیست که بفارسی
کولیج نامند ودر حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه واله شخصی گذشتند که طلمه می پخت برای اصحاب خود در سفر وعرق
از وجاری بود آنحضرت صلی الله علیه واله فرمودند نمی رسد او را گرمی جهنم هرگز طلوب بعربی اسم ورسب ولفارسی ...

ـس را گویند طلوه بچهٔ کوچک حیوان وحشی است طلهیر طرخشقوق است که هندبای بری باشد طالیا و طلیس و طالیت و طلیس
بلغت اهل شام نوعی از صدف کوچک است که از ان رنگ میسازند و بایان میخورند و بقول صاحب تحفه اسم حلزون است طلیحا بسریانی
عدس بریست که عدس تلخ باشد طلیحاماویرا بسریانی عدس بری است که عدس تلخ باشد طاطلی قیمولیا است طلملیلس
بیونانی خراطین است طلی بچهٔ کوچک غنم است که بفارسی بزغاله نامند فصل الطاء مع المیم طما قطر ساقوح است طمر و طمورا
بفتح برومی خروع است طمر و ز بضم بعربی شقراق است طمطم بضم تمتم است که سماق باشد طمل و طمله بفتح بعربی مارکند رست طمر
بکسر بعربی شتر مرغ نر را نامند طمه بضم بعربی عذره است طمیل و طمیله بعربی جدی جادوشاق را نامند فصل الطاء مع النون
طنب بضم اول و دوم حبل طوال و عرق شجر را نیز و عصب بدن را نیز گویند طنباط بلغت اهل سودان اسم ترنجبین است
طنبل بفتح اسم نوعی از ماهی است طن یک و رثت بیان یونان بعربی رطب سرخ بسیار شیرین است فصل الطاء مع الواو طواره
بفتح بلغت اندلس گیاهی است که نزدیک اشتاله میرود و بدانچه بیش که باجاره وار میروید و آن بیش اندلسی است و سم
است و اشتله تریاق طواط بضم بعربی اسم باشق است و خفاش را نیز نامند طواغون برومی لحیة التیس است طواقیطوس
قرطم بری است طواق اطواق است که بهندی سیندی و تاری نامند طواویس جمع طاوس است طوب بلغت اهل مصر آجر است
طوباله اسم بیش ماده است و میش نر را طوبال نامند طوبر طوق جعده بریست طوطری ملیس درخت بطم است طودرین بتودری
بیض است طوریدن بسریانی تربد است طورس بیونانی جبن است طوریرا بیونانی سکر است طورنوبیطر بسریانی و بارومی تمر و
ابیض است طوروس جبن است طوری بضم اسم طیور وحشی است و حمام را نیز گویند طوسطس برومی اذخر است طوسکا
مشط الراعی است طوسنیس فقاح اذخر است طوط بضم بعربی قطن است طوطاق اغریون بیونانی حماض بریست و حلبی الفقه
اند و سلق بری و سلق حلبی نیز گفته اند و معروف نزد اهل شیراز باطیمون است طوطرا حبة الخضرا است طوطرقع
بتازی توتوری است طوطک اسم عامی طوطی است که بعربی ببغا نامند طوطلون بیونانی سلق است طوطیا معرب توته
هندیست طوطیا معرب توتیا است طوف بعربی غائط است طوفریوس بضم و طوفوریوس نوعی از کمافیطوس است
طوق دار اسم عامی فارسی قمری است طوقوالب بیانی اسم دوقو است که تخم جزر بری باشد طوکیز طباشیر است طولو اغریون
خربق ابیض است طولون بیونانی حرطمینا است طوله اسم اندلسی قنطل است که بیونانی سقید و لیون نامند طولیدون
عنب الثعلب است طولیطلون قنطوریون صغیر است طوماطالس و طوماطالس بیونانی ارطمینا است طومانا قنطوریون
کبیر است طومقرون قنطوریون صغیر است طومه سلحفات است طوقالس بیونانی اذخر است طول بفتح طا و ضم واو
مشدده بعربی اسم طایر است با هاء آن طولانی فصل الطاء مع الهاء طهرطرخشقوق است طهرس بکسر بعربی اسم

بن است طهف بعربی اسم نان ارزن است وگفته اند فرث است وگفته اند طعام متخذ از ان است طهلا اسم یونانی ماهودانه
است طهیوفنج بیونانی اسم ترنجبین است فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیه طیا بیونانی نوشادر است طباث بعربی
جنسی از نحل است که در مصر میشود طیاثیقون بیونانی بنطافلن است طیان ظیان است که یاسمین بربریست طیب اسم عربی ادویه
خوشبوئی است مانند مشک و عنبر و عود و عطر و غیرها مانند و آن غذای روح و مقوی قوی و زیاده کننده سرور و معاشرت
با دوستان است و از احب اشیا است در جناب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه فرموده اند حبب
الی من دنیاکم ثلث النساء والطیب وجعلت قرة عینی فی الصلوة و آن جناب همیشه خوشبوی استعمال
مینموده اند و از بدبوی ناخوش بوده اند و تطیب بمشک بسیار مینموده اند و نیز از نبی و احادیث بسیار در فضیلت و تحریص بخوشبوئی
و خوشبو داشتن بدن و لباس وارد است و محترز بودن از کثافت و بدبوئی طیب الغراب اذخر است طیبار بعربی اسم
اسد است طیجن طاجن است که طابق و بفارسی تابه نان پزی نامند طیر اسم جنس حیوان پرنده است و جمع آن طیور و
اطیار آمده و از ان انچه صاحب حوصله و قانصه است و عقب پای آن خار دارد و یا مابین انگشتان پای آن پرده دار
باشد مانند پای مرغابی و بط و در حین پرواز رف آن زیاده از صف آن باشد یعنی پربال بسیار حرکت دهد و برهم زند
حلال گوشت است و باقی همه حرام طیر میسوس درخت بطم است و حبة الخضرا آنیز نامند طیط بکسر بعربی باشق است
و خفاش را نیز نامند طیطا و طیطالوس بیونانی نوره است که بفارسی آهک نامند طیطان و طیطانه بکسر اول بربریست
طیطس شادنج است طیطوی بعربی گفته اند از قطا است و گفته اند نوعی از طیور آبی است طیحسین بیونانی صنفی از خاک
است طیعولیس حجر ارمنی است طیغونیج بیونانی اسم حیه است طیقومیور بیونانی قلی است طیقسیلون بیونانی خولنجان
است طیقیون بیونانی المیسی است که میعه سایله باشد طیقی گفته اند حب بلسان است و گفته اند نباتی است برگ آن
شبیه برگ سعد و ساق آن اناس و گل آن سفید پیچیده مانند موی منبت آن نی زارها و آبهای ایستاده طلیقون
گویند صنفی از حی العالم است و گویند بقلة الحمقا بربریست طیلاوون بیونانی اغریومن است طیلحوخر بیونانی و سریانی بربسیا
وشان بربریست طیلس طایس است که جلبه نامند طیلیاس و طیلبلیس بیونانی خراطین است طینا او حیوس بیونانی خانق
الکلب است و خانق الکلاب نیز نامند طین اصفهانی طین نیشابوریست طین اقریطون طین اقریطس است طین الاکل طین
نیشابوری است طین ابی طین ارمنی است طین بحری طین مختوم است طین اندلسی طین سیاه کثیف است از سموم
قتاله است و از داخل شیر مستعمل و شیر ضمادات و اطلیه کرده میشود و طین حیا و طین کئوس و طین جبوش طین جزیره مصطکی
است طین الراحب طین اصفر است که طین الصنم نامند و کسیکه آنرا طین مختوم دانسته توهم کرده طین السفانر ده

نزد اهل سنت خاک قبر امام حنبل است و نزد بعضی تراب مدینه طیبه و نزد شیعه امامیه طین قبر حضرت سید الشهداء امام حسین
بن علی ابی طالب علیهما السلام است طین ساعیا یا ماهی طین ساماهی است طین الصنیم طین ارایب است که طین اصفر باشد
طین قیماس طین مختوم بخواتیم بحیره است طین قبرسی طین اقریطس است طین الکاهن گفته اند طین مختوم است و تحقیق
آنست که طین اصفر است طین الصنیم نامند طین الکواکب طین شاموسی است طین لالی طین ارمنی است طین ماکول طین
خراسانی است که طین نیشابوری نامند طین منتقل طین نیشابوری طین مغره معروف است که بهندی گیرو نامند و در
حرف المیم ذکر یافت طین مقلو گل بریان است که طین ماکول و طین نیشابوری نامند طین نیشابوری طین خراسانی است
طیور جمع طیر است طیوماکس بیونانی برشیان دارو است طیار باصطلاح اهل کیمیا زیبق است طیقی بداودی است طینوس
حباجب است باب الظاء المعجمه فصل الظاء مع الالف ظالم خشبه است که از اشنانهای طوالانی باشد و صوف را نیز نامند
فصل الظاء مع الباء الموحده ظباء جمع الاجاء است ظبی غزال است ظبیه ماده ظبی و گاه ماده و نر ماده در را نیز نامند
فصل الظاء مع الراء المهمله ظرد آب منجمد از سردی است ظرنبانه اسم عربی حیه است فصل الظاء مع الفاء ظفار اظفار
الطیب است و نیز نام بلدی از یمن است و عود ظفاری منسوب بدان است ظفر بضم اسم عربی ناخن است و جمع آن ظفر
بتحریک و اظفار و بندرت بضمتین و بکسر نیز آمده و آن جسمی عصبانی است که بر سر انگشتان انسان و اکثر حیوانات
میروید برای فواید که در کلیات مذکور است ظفر و ظفیره بضم و تیغ برست و بعضی فوتیغ بندی دانسته اند ظفره العجوز حسک
است ظفره النسر فاطانیقی است بمعنی کف العقاب ظفری بالضم اسم صنفی و از اقلیمیای معدنی است که از معدن قدیمه کهنه
بر میاید فصل الظاء مع اللام ظلام بفتح اول و تشدید دوم بعربی خشبه است که سالیج آن طوالانی باشد ظلم بفتح بعربی اسم
ثلج است که بفارسی برف نامند ظلیم بعربی نر است ظلیمه اسم حیوانی است که اندر ا شیر باشد که بدوشند قبل از گرفتن
زبدان و حرث بسکویه مقانا ظلیمه ظلیمیه فصل الظاء مع المیم و مع النون و الهاء و الیاء المثناة التحتانیه ظمخ اسم ثمر
جوز است ظنب بکسر بعربی اسم بیخ درخت است ظنبوب بر وزن عصفور عظیم الساق است ظهمه بعربی شربت
شیری است که کره آن نگرفته باشند ظهره بضم سلحفات است ظهبون اسم عربی سنور وحشی است یعنی گربه وحشی
است ظبی بفتح بعربی اسم عسل است باب العین المهمله فصل العین مع الالف عالس بکسر اسم اسد است عالق فرخ طایری
است و قتیکه بپرواز کند عاتک گفته اند اسم فرس است و جمع آن عواتک و عارت بسیار ترش را نیز نامند و نبید صافی را
نیز گویند عاذر و عاذوره و عذره بمعنی غائط است عازه نبید خوشبو است عاسل بعربی ذیب است جمع آن عسل
و عواسل آمده عاسی شمراخ نخل است عاشره اسم ضبع است و جمع آن عاشرات و بفارسی کفتار نامند عافقی بسریانی

عفص است عافط نعجه است و حنبر را نیز گفته اند عاقرقرحا شیخاره است عاقل تیس جبلی است جمع آن عواقل عاقور ازار قیونست عاقول خار
شتر است که حاج نامند و بعضی تنوب گفته اند که خرنوب شار است عاقولا بعربی نوع غذاء مصنوعی است که آنرا آرد کاناله و بفارسی
کاجی نامند عالاقطیطس بیونانی حجر لبنی است و بعین معجمه نیز آمده غاله نعامه است عالیجون فوتنج بری است عامه اسم نوعی از
میوه است عانیه خیری است که حب عانا که عاناة نامند و از قرا جزیره است منسوب بدان است عادانیون
بیونانی نباتی است که خار آن شبیه بسوزن است و آنرا ابرة الراعی و ابرة الراهب نامند عابوسیس عفا الیس است عایب
اسد است عایت الت اسم فارسی عامی طایری است که آنرا بعربی صعوه نامند عالطن کادی است فصل العین مع الباء
الموحده عباء جمل است عبب و عبعب بضم اول و نوعی از کاکنج است عباس اسد است عبد بنایت طیب الرائحه عبیر
بضم و بفتح نیز عقاب است عبرب سماق است عبربیه سماقیه است عبروس و عبرو ناس براقی است عبرونی بسیر یابانی خنثی
است عبری بعربی سدری است که در کنار آبها روید عبلس شابانک است و اهل مصر آنرا ابربوف نامند عبعب بفتح اول
اهوی نر است عبغبه صوف احمر است عبقر سوسن ابیض است عبقس و عبقص و عبقوس همه نام دابه کوچکی است عبکه نوعی
از اذخر است عبل اسنگر بزه سفید است عبقاره عناب طولانی است عبوس اسد است عبیث ریحان است عبیثه
اقط خشک است و گفته اند طعام متخذ از اقط و سویق که با روغن خورند عبیر اسم زعفران است و نیز خوشبوی
مرکب را نامند و ورق باد بن ذکر یافت عبیط دم خالص تازه را نامند فصل العین مع التاء المثناة الفوقانیه عتاق
الطیر جوارح طیور است که بفارسی مرغان شکاری را نامند عتیق عتر گویند گیاهی است متفرق مانند مرزنجوش و گویند خود
مرزنجوش است و گویند قطعه از مشک خالص است عترب بضم سماق است عترس بفتح اسد است عترسان و عترفانی
بضم خایک است که بفارسی خروس نامند و نیز عترفان نام گیاهی است عرلیف الورق ربیعی عتعوت بضم جدی است که
بفارسی بزغاله نامند عتیق شبیه لهنه است و نیز نام نوعی از تمر است و نیز اسم آب و طلا و خمر و لبن است عتینک شبیه صافی
است فصل العین مع الثاء المثلثه عثا بعربی حیه است عثالط بضم لبن خاثر است عثار بضم غبار است عثت بضم کرمی
است که پوست و صوف را بخورد و عثرب بضم اول درختی است شبیه بدرخت انار و ساق آن سرخ و همچنین ثمر آن و
ثمرش با عفوصت و منابت آن زمین های هموار و برگ آنرا بجنه و آب آنرا گرفته در رایب جامض که بسکه آنرا گرفته بجته
باشند داخل کرده میخورند جهت تقویت شکم و زیادتی اشتها و گفته اند درختی است شبیه بریاس عثکال
عثکول است و عثکول بمعنی عذق و شمراخ است عثلط لبن بسیار غلیظ خاثر را نامند عثمان بضم فرخ حباری است
که بفارسی جوزه جرز و نیز فرخ ثعبان و نیز ماده و یا بچه آنرا نامند عثم بعربی اسد است و شتر بسیار طویل را نیز نامند عثوا

عثنو بعربی اسم ضبع است و از ضبع بسبب بسیاری موی نامند و بفارسی کفتار گویند عثبان و عثین ضبع را نامند عثیر
غبار است جمع آن عثایر **فصل** العین مع الجیم عجاج بالفتح بمعنی غبار و دخان است و عجاجه نیز و شتر عظیم الجثه را نامند عجی بروزن
هدی بعربی پوستهای خشک است که طبخ نموده بخورند و احدان عجه عجارم بوزن قوی را نامند و گفته اند اسم ضب مرد است
عجاف بکسر حنظل است عجاف بضم نوعی از خرما است عجاره اسم نوعی از تمر است در مدینه طیبه عجالد و عجالیه و عجالط لبن غلیظ خاثر است
عجام بضم اسم جنس هسته هر شیء است و احدان عجم و اکثر مخصوص بدانه انگور و مویز و امثال اینها است عجالس جعالس است
که در آن قلب مکانی شده و آن جعلان است عجاین بضم قنفذ است عجب النیل است و عجب الکلبی نیز و سوبانی انانوس
نامند عجام بفتح و تشدید جیم خفاش ضخیم است و وطواط نیز نامند عجاز زنبیت است و عجب العنب دا الخنزیر نامند و گفته اند تمر است
شبیه بزبیب و بفتح اسم اعراب است عجل و عجول و عجر و عجل اسم بچه گاو است که بفارسی گوساله نامند جمع آن عجاجیل عجره
بضم عاره و گره است که در اشجار و غیره بهم میرسد عجرم بکسر گره است که در درختها بهم میرسد عجرم بضم بعربی شتر قوی شدید
است عجرد بضم ترمیست با پاهای طولانی و گفته اند مورچه دراز پای است عجل بفتح و تحریک بعربی اسم طین است که حماء
مسنون نامند یعنی خاک سیاه و بدبو جمع آن عجل است عجم بفتح اول و دوم بمعنی هسته هر میوه ماکول از فواکه مانند
انگور و شفتالو و زردالو و امثال اینها و بچه شتر راینه نامند و بضم ابا فریب یعنی بیخ دم را نامند عجمه بتحریک اسم نخلیست
که از تخم روید عجماء بروزن فعلاء بهیمه است و عجم بمعنی گنگ است و بهیمه را عجماء از آن جهت نامند که گنگ است و سخن نمیگوید
و نیز بعربی اسم سطرابیون است عجمصی نوع تمر است که و جاک عجنس شتر فربه صلب قوی را نامند عجوه اسم نوعی تمری
است که در مدینه طیبه میشود بزرگتر از صیحانی و در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند هر که هفت
ناشتا هفت دانه عجوه بخورد در آن روز هیچ سمی و سحری با و اثر نکند و نیز آنحضرت فرموده اند که عجوه از جنت است و شفای
سم عجوز بعربی اسم خمر است و آنرا عجوز از آن جهت نامند که بگذارند تا کهنه گردد و استعمال نمایند و تازه آنرا نخورند و
نیز اسم روباه و شیر و بقر و گرگ و کفتار و عقرب و فرس و سگ و شتر ماده و فیل ماده و نیز اسم درختی است معروف
و مشک و نوعی از خوشبوی را نامند و نیز اسم طعامی است متخذ از نبات بحری عجوم بعربی بچه شتر است جمع آن عجم است
و نر و ماده در این مساوی میباشد عجهوم بضم اسم طایریست از طیور آبی عجین اسم خمیر است که بفارسی آرد سرشته نامند
فصل العین مع الدال عداد اسم دانه است عدام بفتح اسم نوعی از طبی است که در مدینه طیبه میشود و در آخر میرسد
عدامل و عدمال و عدملی هر چیز قدیمی مسن ضخمی را نامند عموما و خصوصا درخت کهنه سال خورده قوی را نامند عدرنا
بسیار بالی کندش را گویند عدس حبلی بنقه است و گفته اند نوعی بنفشه است که گل آن سفید میباشد عدس المر گفته اند

گفته اند تخم نباتیست که بیونانی سفار عاثیون نامند و مستعمل در تریاقات وازاحه و نافع از سموم است و ابن بیطار گفته که بیونانی
سقورعاثیون نامند و آن سوسن بریست و گفته اند دو هیئت که از اعظم و اهل بحرین مریرا نامند و گفته کرسنه تلخ است
بفارسی اشنک تلخ نامند مدر بول و مسهل خون و البان است که محدث بول الدم میکرد و عدس نبطی نباتیست شبیه بعدس
در شاخ و برگ ولیکن برگ آن از آن طولانی تر و خردتر و بر سر شاخ آن غلافی طولانی میروید مانند شونیز و در ان تخم آن …
و در بیخ آن تلخی است و میخورند بدرستیکه نوعی طعام است مصنوع از عدس مانند هلیم که از گندم میسازند عدمول بر وزن …
بعربی ضفدع است عدوی بفتح اسم بچه کوچک غنم است و گفته اند بچه چهار روزه و قریب بدانست **فصل** العین مع
المعجمه عذابه عاذبه است که ثمر اثل است عذافر شتر عظیم را نامند عذافره شتر عظیم صلب را نامند عذا الطالب خانزیر …
عذب بمعنی شیرین است و آب طیب خوشگوار را نیز نامند و نیز نام درختیست و نوعی از انار و خمر عذب بتحریک …
که بر میاید از رحم و لبوذ رحم جنین و نیز نام درختی است عذبه بفتح و تحریک و بکسر دوم طحلبست و آب عذب را نیز نامند
گلکتف آب طحلبی است و بتحریک ثمر انار است عذام بعربی اسم برغوث است که بفارسی کیک و بهندی پسو نامند
بفتح اول و کسر دوم بعربی اسم غالط است که جمیع نیز نامند عذقوة بضم دابه کوچکی است سفید نرم که بفارسی مار
و مار ملوک و بهندی بهمنی نامند عذق بفتح نخل باردار است جمع آن اعذاق و عذاق عذق بکسر خوشه
خوشه خرما را نیز نامند و گفته اند عرجون است که در ان شماریخ باشد یعنی ساقه ثمر نخل است که در ان شاخهای باریک
که ثمر بران متصل میباشد عذق ابن زید اسم نوعی از ثمر است عذق ابن طالب نوعی از ثمر است در مدینه …
بصره نوعی از انگور سبز رنگ است و جمع آن عذالیق عذیمه نخل باردار است و ثمر یکه در ان تخم باشد نیز نامند **فصل**
مع الراء المهمله عرا بسریانی اسم طرفا است عراب بفتح بعربی اسم درختی است که از پوست آن ریسمان میسازند که
بهندی سن نامند عراب بکسر نوعی شتری است و جلیله از اشتر عربی و اسب عربی نامند در مقابل بختی عراده …
عربی جراد انثی است یعنی ملخ ماده عرار فتحوان است عراضه و عرازم بعربی اسم اسد است عرائس النیل نیز در عامه اهل مصر
بشنین است عرب و عرب بکسر نباتی است که بفارسی دیو گندم نامند و گفته اند نوعی از بیش است که بهندی …
نامند عرهار بسریانی حب الفقد است که ثمر فنجنگشت باشد عربی شعیر ابیض است و سنبله خرفان را نیز نامند و …
که سلت است عرجا بعربی اسم ضبع است عرجدار جون نخل است عر و حمار است عرد ار بعربی اسم فیل است عرسیه …
اسم قنطوریون است عرس بضم اول و تشدید بعربی ازرق الطیر است و عاذره ان را نیز نامند و بهندی کوبان …
… عرصف مانند ار است عرص بادنجان بریست عرض ارک است عرطجسک است که بهندی گوگهرو نامند عرطنیثا …

اذربو است که بفارسی چوبک نامند عرفج اسم عربی از تنوعات است وگفته اند اسم نباتیست که بر شطوط انهار بیرون بد
و بیخ شاخه بسیار دو ولهذا آتش او را و حمضة الاغصان مینامند وگفته اند درختیست شبیه بسماق عروق جمع عرق است
و شامل عروق بدن و شجر هر دو است و بیخ درختیست زرد رنگ که از ان ثیاب وغیرها را رنگ مینمایند که بعربی عروق
الصفر و بفارسی زرد چوبه و بهندی هلدی نامند عرق الارطی بیخ ارطی است سرخ رنگ و سبک که بفارسی بیخ بیده نامند و آن
بیخ درخت غرب است عرق اصف بیخ کبر است عرق الحنار بیخ الحنار است عرق الجبد رگ پا بند است عرق السوس اصل السوس است
عرق الکافور بلغت اهل مکه مشرفه زرنباد است عرق الطیب سرار است و زرنباد را نیز گفته اند عرق الفالوذج ابو خلسا است
که بفارسی هوه چوبه نامند عرق الجبال بموسیایی است عرق الزبیب موی زیست که مقطر نموده باشند عرق الشجر صمغ است
عرق العروس طلق است عرق پابس قلقلونیا است که بفارسی زنگیاری نامند عرقصا و عرقصان و عرمضان و عرنقصا
و عرنقصان همه اسم حنده قوقی است یا برطوره است عرفیج بری گیلمبون است و بخور الاکراد را نیز نامند عرقوان نباتیست که
برگ آن شبیه برگ شقایق النعمان است و شگافته و طولانی و بیخ آن مستدیر و آن را می خورند و صنف دیگر نیز می شود و شاخهای
آن باریک و برگ آن شبیه برگ ملوخیا و در اطراف شاخهای آن چیزی بر آمده شبیه بسر مرغ و منقار آن و این در طب غیر
مطروح بلکه در صناعات دیگر است عرقیل بعربی صفوه تسمیه است عرم بفتح اول و دوم ماهی است که اهل مغرب سرویش
و بیونانی سماوبیس نامند عرماء مار سیاه مخلوط بسرخی است و گفته اند مار رقش است عرباض بکسر بعربی طحلب
است عرمه بفتح اول و کسر دوم و فتح میم و ناجز و ذکر است یعنی موش دشتی نر عرمض بفتح طحلب سبز نباتیست که
در زیر آب میباشد و بالای آب میباشد و نغز حب الفار و نوعی از سدر بری است که بفارسی کنار بری نامند و ار اکر کوچک
راد انسته اند عرمضان اسم عربی حنده قوقا و بخور الاکراد است عرنقصان حنده قوقی است عروی بعربی و سریانی
خنثی است که اسرارش باشد عرویا سریانی است و بفارسی گرانگبین نامند عروس قاتل النحل است که سهلوفر باشد
و کبریت زرد را نیز گفته اند و اهل شیراز آب مقطر از معصفر در اول مرتبه را عروس و آب سرخ بعد از ان را داماد
نامند عروسا فارس سلخ الحیه است عروسک پس پرده و عروس در پرده اسم فارسی عامه فرس کاکنج است عروسک
حاجب است که بفارسی کرم شب تاب نامند و گفته اسم فارسی طینوس است و جعد را که بوم نامند نیز گویند عروق
بفتح اول و ضم دوم دوای معرق است و بالضم اول و دوم بمعنی رگ است و شامل رگهای بدن انسان و حیوان
و اشجار است و نیز ریشهای باریک درخت را و عروق الصباغین را نیز نامند که بفارسی زرد چوبه گویند و بعضی گفته
اند نباتیست زرد که بفارسی اسپرک و بهندی [illegible] نامند عروق اصفر بیخ کبر است عروق بیض بعضی مستعجله

وبعضی بوزیدان که بهندی ستاوری نامند والسنه اند عروق احمر فوة الصباغین است که بفارسی روناس و بهندی مجیٹ
نیز نامند عروق الزعفران عروق الصفر است که عروق الصباغین و بفارسی زرد چوبه و بهندی هلدی گویند عروق السوس
اصل السوس است عروق الصبغ عروق الصباغین است عروق الصفر عروق الزعفران است عروق الطیب و عروق الکافور
زرنباد است عروق فالونوج البوخالا است که شیخار نامند عروق الحنین بیخیست که اهل الصین در سیاهی موی استعمال کنند و
گفته اند اشراس است عروق سفر استجله است عرهوم عرجون است عرهون فطر است عریرا نانخواه است و خوشه را
نیز گویند عرس السیل ملعبت مصر شنین است عرنیض جدی یعنی بزغاله است عرطیه عقرب است عرالقیصاء و عرالقیصانه
حندقوقا است عرلقطه دابه است عرابض شبیهه بحجل عرکبه ستام بعیر است یعنی کوهان شتر عرین لحم است عراری و عرزار
زعرور است فصل العین مع الزاء المعجمه عزره عزانه است که بفارسی آهو بره نامند عزاهل حمام و کبوتر است یعنی کبوتر نیز عزهول
اهل است عزرو عزیزن قنطوریون است و در بعض نسخ قانون عزیز قنطوریون کبیر است و عزیز قنطوریون صغیر است
عزیز بحلی است معروف و در قرابادین مذکور شد فصل العین مع السین المهمله عسابلج است و کشوث را نیز نامند عساس
قنافذ است و انرا بدان نام بدان جهت موسوم شوند که در شب بسیار رفتار مینماید عساقل و عسقال نوعی از کماه است
عساره و عساره خرنوب است عسالیج جمع عسلوج است بمعنی قضبان و قاق یعنی شاخهای و نیخهای درخت کرم و کلده و خیار و امثال
اینها که بر درخت و غیران بپیچد و بالا رود و بمعنی شاخهای درخت باریک و بیخ درخت نیز آمده و بعضی انهار الفالیف نیز نامند
و گویند لفالیف مراد از انها است عسبان جرید نخل است عسبر بعربی تمر هندی است و عسبر ماده عسجد بفتح ذهب است
و جواهر مانند یاقوت و در و شتر فربه را نیز گویند عسجر ملح است عسر ماالبقله است عس زرنیخ است عساس و عسعس و عسعاس
بعربی ذئب است عسطوس نوعی درختیست شبیه بخیزران عسقله سنگریزه سفید است عسل افسنتین عسلیکه مگسان بر
افسنتین نشسته باشند عسل بلادر رطوبت سیاه چسبنده است که از بلادر بر می آید و در حین فشار که روغن بلادر نیز نامند
عسلج اسم هندی بیخ خرطینا است عسل بلیلج عسل مربای بلیلج است و همچنین عسل املج و عسل هلیلج و عسل زنجبیل مربا و عسل
تمر سبلان تمر است یعنی دوشاب خرما عسل داود و داود عسلی است که او را بی نامند و توهم کرده که سلیله او رمانی و او مالی و انسته
عسل الحاج ترنجبین است عسل حاشا عسلیکه زنبوران بر درخت حاشا نشسته باشند و از او دو یه تریاق اکبر است
و همچنین عسل شوکران است و عسل صعتر و عسل کبر و اینها همه مجرب در امراض است عسل الخلاف شیر خشتی است
که از درخت بید بعمل می آید عسل داود او مالیست عسل ارز شبنمی است که بر درخت رز نشیند و آن چیزیست سفید
شیرین و گفته اند که آن شکر تیغال است عسل طبرزد شیره قند و شیره نبات است عسل القصب عسلی است

عسلی است که از خرمای خشک بطبخ و فشردن و بقوام آوردن بعمل آورند عسل القصب آب نیشکر است عسل النبی حصی اللبان
است و بعضی گفته اند میعه سایله است عسل بادی عسل نحل سفید است عسل النحل شهد است که بهندی مادهو نامند عسل
یابس خشکنگبین و طعام طیب رقیق را نامند عسلیج یک صنف اخیر بخور مریم است عس بیبه کهنه است عسیب جرید نخل است
و استخوان دنب را نیز نامند عسیل قضیب فیل را نامند **فصل** العین مع الشین المعجمة عشار بضم عشر است عشب گیاه تر را گویند
عشبه مغربیه است که ططان نامند عشبة السباخ کراث است و غافقی نیز آن را گفته عشبة الجوز طر اشنه است
عشبة النار ططان است عشر بضم بفارسی درخت خرک و بهندی آک نامند و در سکر العشر مذکور شد عشش الطایر خانه
طیور است که بفارسی آشیان پرنده گویند عشق الصبیان شوکة السوداء است **فصل** العین مع الصاد المهملة عصاب
و عصب بضم اسم بربری اشتطرح است عصاره عبارت از آب افشرده نباتات و یا فواکه و غیرها است خواه خشک
نمایند و یا نکنند و عصاره هر چیز در ضمن اصل آن مذکور شد عصاره الارنیس عصاره پوست اینر بارس است و در امراض عین
مستعمل و بهتر از مامیران چینی است عصاره املج رب سک است عصاره حناء الصینی نزد خطائیت که شاه صینی نیز نامند
عصارة السوس رب السوس است عصارة القرظ اقاقیا است عصاره هوفنقطید اس عصاره لحیة التیس است
عصا موسی عصی الراعی است عصی هرمس حلبوب است عصیب بضم درخت خاردار است که صمغ آن کثیرا است که بیونانی
نوارس نامند عصبه بفتح و تحریک نوع لبلابی است که بیونانی فنوس نامند عصاب بفتح و تشدید صاد اسم عتزال است
عصفل بربری باد آورد است عصفور الجنة خطاف است عصفور الصباغ و عصفور الشوک صفر الخون است عصلان عنصل
است عصیده طعامیست مصنوع و در قرابادین مذکور شد عصیفر و عصیفیه خیری زرد است عضاه بکسر اول بمعنی درخت
عظیم خاردار است و آن بر دو قسم است خالص و غیر خالص و درخت ام غیلان را نیز نامند عضرس خطمی بری است که بیونانی
بادو و بعربی شحم المرج نامند عضفوط و عضفوط جانوری است که بفارسی مار ملوک و بهندی بامهنی نامند عضرن بکسر اول
بورق است عضض بکسر اول و تشدید ضاد اسم عیص هر درخت کوچک خاردار است و گفته اند اسم نوعی از خار است
عضل بفتح و تحریک بلغت اهل یمن جراد است جمع آن عضلان عضیحه بعربی اسم ثعلبه است که بفارسی روباه ماده نامند
عضو بضم عین و سکون واو جمع آن اعضا و آن اجزای کثیفه بدن حیوان متولد از منی و کثیف اخلاط است و آن یا مفرد
است مانند استخوان و غضروف و عصب و رباط و عروق و لحم و شحم و سمین و یا مرکب بترکیب اولی مانند عضل و یا ثانوی
مانند عین و یا ثالثی مانند وجه و یا رابعی مانند راس عضیله مصغر عضله است **فصل** العین مع الطاء المهملة عطارد البربر یانی کراث
است عطارد بضم اول و کسر راء مهمله باصطلاح اهل صنعت اکسیر زیبق است باعتبار مناسبت طبیعت آن بطبیعت عطارد و

کرباربکوکبی مناسبت آن تاثیر میشماید و همچنین زیبق باهر فلزی و دوائی مناسبت آن تاثیر میکند و گفته اند سنبل رومی است
عطب بعربی اسم قطن است و بفتح قطن نرم را نامند جمع آن احطاب و قطعه از آن را عطبه عطر بالکسر اسم جنس خوشبوئی است
جمع آن عطور و بفتح خوشبو شدن و باصطلاح بعضی عامه جرجیان شبنمی است که بر درخت قنب نشیند و منعقد گردد که
جرجیس اعلا و خالص نامند عطرانا بسریانی قطران است عطر مثلث عطر مرکب از عود و عنبر و صندل است و بهتر از آن عطر مرکب از
عطر گلاب و عطر عود و عنبر است عطر منشم حب حب منشم است عطشان نباتی است که بیونانی دیناقوس نامند و بعربی حشیش الکلب
و طرنک نیز عطاره بفتح سنبل رومی است عطقل گفته اند صعوفر است و گفته اند بهرامج است که خلاف بلخی و بفارسی بید مشک
نامند عطلب و عطوب قاتل ابیه است عطموس حمار الوحش است عطم بضم صوف منقوش است عطوس بفتح اول و ضم دوم
دوائیست کرم بیستی و منند با عطس آور و جمع آن عطوسات و در قرابادین کرباوف عطوط طایریست که آنرا طیطوی نامند
فصل العین مع الظاء المعجمة عظا نوعی از صدف است عظاء و عظایه سام ابرص است عظرب بکسر اول و سکون دوم اسم
عربی افعی کوچک است عظلم بعربی اسم گیاه وسمه است که بفارسی نیل نامند و گفته اند حنیران است و گفته مقطلب است عظم السبق
عرنان است عظنبوطه بکسر یربوع ماده را نامند فصل العین مع الفاء عفاء و حفاء بکسر بچه حمیر را نامند و گفته اند برنعام است
عفادامیون بیونانی حب القلقل است عفار گفته اند ثمر قاتل ابیه است و نیز سویق غیر ملتوت بادام است و بعربی قطلب
را نیز نامند عفاره جوزة القطن است که بفارسی کوزک و بشیرازی خروکی و باصفهانی کوکوزک پنبه و بهندی کاد بیری نامند
عفالم ناقه قوی را نامند عفانا بسریانی مغاث است عفد بفتح حمام است یا طایری شبیه بدان عفر بفتح بعربی
تراب است عفرنک بعربی اسم خنزیر است عفر الدیک و عفریه دیک گردن خروس است و عفریه و آن به موی پیشانی آن است
و عفریه الانسان موی عقب گردن آن عفصیح نوعی از بلوط است فصل العین مع القاف عقار خمر است عقار عطینثا
اسم سریانی اقربوبست عقار اعرون اسم سریانی اسراش است عقار سوصینائی اسم سریانی ایرسا است عقاقیر اسم
جمیع ادویه است و عقار اسم مطلق دوا عقاره بلغت مصر چوب زرشک است عقربان بلغت اندلس اسقولوقندریون
است عقیان اسم عربی ذهب خالص است عقیلا اسم عربی بوره است عقید العنب میفختج است فصل العین مع الکاف عکرش
اسم آجر صنف ثیل است فصل العین مع اللام علث خندریلی است علجا قراح است علس سلت است علسی و علقی
و علوا نبات صبر است علف رطب و خشک است علف هندی اسم فارسی اسقوردون است علقه طفسیقون است و گویند
اسم صبر است علقم اسم جنس نبات تلخ است و گویند مراد از آن قثاء الحمار است و گویند حنظل است علاک یابس قلفونیا است
علاک رومی مصطکی است علم باصطلاح اکسیریان زرنیخ است علوفس حجازی است علوفس بیونانی میفختج است فصل

فصل العین مع المیم عماو بنک الاس است عمر وکرفس است عملج نوعی از خرنوب است که با تخم خورند فصل العین مع النون
عناق بزغاله است و در حجازی ماند کور شد عنب الحیة فاشرا است عنجد تخم الزبیب است و جمیع دانه ثمارا شامل عندم
بقم است و نزد جمعی دم الاخوین عنزب سماق است عنز بز ماده است و در معز ذکر یافت عنصر پیاز اذربوست عنصل بقل
است عنقه اسم عربی مرزنجوش است عنقیلی اسم یونانی شلجم است فصل العین مع الواو عود البخور عود قماری است عود البرق
دار شیشعان است عود بلسان شاخ درخت بلسان و در بلسان مذکور شد عود الدرقه محروث است عود الریح
اسم مغربی ارغیس و نزد جمعی فاوانیا و نزد بعضی مامیران و نزد بعضی فوج عود سبا بروی سابسه است عود الصلیب فاوانیا
است عود الفالوفوج البوخلا است عود الوج وج است فصل العین مع الیاء المثناة التحتانیه عیدان اسم جنس شاخ نباتات
است و بلغت شام دار شیشعان را نامند عیزران زعرور جبلی است عیلشام اسم عربی درخت غرب است و نزد بعضی درخت
چنار و نزد بعضی سفیدار و زعرور جبلی را نامند عین صوف است عین الاعلا اقحوان است عین البقر اسم نوعی از انگور است
و بلغت مغربی اسم نوعی از آلو است و اقحوان را نیز نامند عین الجمل بلغت شام قسم صغیر اقحوان است عین الحیوت باصطلاح
اکسیریان زیبق است عین الرطان بستان است عین الهدهد اسم مغربی اذان الفار رومی است و در افریقیه بجهت
عرق النسا استعمال مینمایند عین الهر سنگی است مشهور و در طب نفعی برای آن ذکر نکرده اند عینیون اذان الفار
است عینیه بلغت اندلس رحی الحمام است عید البطباط اذان الغزال است باب الغین المعجمه فصل الغین مع الا
لف غاباک شاباک است غالبی عنب الدب است غاز اباجی اسم ترکی گیاه الطیر بلال است و در کوهستان و بزستان پای [illegible]
نامند غاسول اشنان است غاسول رومی ابوقابس است غاغاطی اسم یونانی حجر غاغیطوس است غافه فوفج است غالاکوطی اسم
یونانی نرجس است غالی یونانی لبن است فصل الغین مع الباء الموحده غبیرا درخت سدر خاردار است غباریه عنب
الدب است فصل الغین مع الراء المهمله غربیب نوعی از انگور سیاه است غرز بلغت شام نوع کوچک … الراعی است
غرسیارا سن است غرقد نوع سفید بزرگ عوسج است غرم اسم فارسی میش کوهی است فصل الغین مع الزاء المعجمه غزال الماء
طحلب است فصل الغین مع السین المهمله غسالج است غسل خطمی است غسلج اذربو است غسول اشنان است و اذخر
را نیز نامند فصل الغین مع اللام غلوفریا بیونانی اصل السوس است غلوقس بیونانی اسم طیور است غلوقن بیونانی مامیثا
است غلیجن بیونانی فوفج است غلیجن اغریا بیونانی مشکطرامشیع است که فوفج جبلی باشد و غلیجن بمعنی ریحان و اغریا
بمعنی کوه است غلیواج اسم فارسی حداه است فصل الغین مع المیم والنون والواو والیاء غملول قثاء بری است
نمامه اسفنج است غندب بعربی عنکبوت است غوره اسم فارسی حصرم است غوره خرما بلح و بسر است غول ضفدع است

غرهج اسم فارسی شوید است
غیق اسم یاسمین است

غوغار باصفهانی شحرور است غیلان زنبق است غنیم اسفنج است غیفیطس سنبل الطیب است **باب الفاء فصل الفاء مع
الهمزة والالف** فؤاد بعربی اسم قلب است که بفارسی دل نامند و مراد از وجع الفؤاد وجع فم معده است که
بسبب قربت و مجاورت مجازا این اطلاق میشایند و الا قلب متحمل هیچ اذیت و الم نمیتواند شد و مصاحب آن
موت است فایره بعربی اسم ظبی است جمع آن فور فواره بالضم بعربی اسم حلبه و ثمر است که جهت نفسانی میپزند
فارغوس تعلق است فالبن زاج است فالیس بیونانی باقلی است فالبش قبطی باقلی قبطی است فالنج بطیخ است
فالطراحین حب الورد است فاتح اسم ناقه جوان الحبش است فاتر الستین خردل ابیض است و حرمل را نیز نامند
و کسنگد ارا فاتر متین و الشد توهم نموده فاجنه جند بید ستر است فاج غراب البین است فاحا بیونانی زعفران
است فاحافالس حصض است فاخر خرمای بی هسته است و گفته اند نوعی از خرماست که بفارسی کابشک نامند فاخره
فاخره است فاخور نوع ریحانی است که ریحان الشیوخ نامند و برنجاسف را نیز گویند فادج بفتح دال مهمله و جیم بادزهر
معدنی است و بهترین جینی آنست که خطائی نامند و گفته اند جدوار است و بجاء معجمه نیز آمده و گفته اند که بندق هندی
است که رته نیز نامند و مشهور اول است فادزهر معرب بادزهر است فادمالیس بیونانی اسم توتیا است فادن گفته اند
نام دوائی است که بهندی بنوار نامند و نوع صنوبر است فار بضم اول و فتح همزه موش نر را گویند فار اسم عضل حیوان
و انسان است فاراوارز بسریانی ثمر صنوبر است فاواسون بابونج ابیض است فار اسیون فراسیون است فارحاسیون
بیونانی حرف است فائرس بمعنی اسد است و روبیان را نیز نامند فارس الاسطر اطیقوس است و سطر اطیموس
و سطر اطیوطس نیز آمده فار سطاریون رعی الحمام است فار سون لبلاب است فارسیاه اسم یونانی جوز است فار
شامی صاحب طب قدیم گفته درختی است برگ آن شبیه ببرگ بید و از آن عراصیر و خوشبو و صاحب تحفه نوشته
که اندرطون است و صاحب منهاج گفته جهت تفتیح سدد احشا و وجاع نافع فارض بقر مسن است قال الله تعالی
بقرة لا فارض و لا بکر عوان بین ذالک ای متوسط بینهما فارغه فارغه است فار نوخیا و فار نوخیا بیونانی
حشیشة الداحس است جهت آنکه داحس را که ورم بن الاظفار نامند نافع است فار و بیونانی شبث است فار و سیحی
شمع است که بفارسی موم نامند فارو قسورا بیونانی صداء الحدید است فارو لثوا ملح است فارو تیسون
لغت رومی است و بیونانی قلقوریس نامند و بعربی خربق اسود فار یقا بیونانی حلبه است فاریو فالبوت سریانی
فاوانیا است که عود الصلیب باشد فاروفیل نباتی است که بهندی پانجی نامند فار زبعربی مورچه سیاه یا
سرخی است فارس بسکون همزه اندرونیلون است فاس طرفا است فاسا قطاة است فاسطامای

مای و فاسطای بیونانی شاه بلوط است فاسطرن لغت سریانی است و بیونانی جند باوستر فاطونیقی نامند و بفارسی
بستان افروز است فاسطره و فاسطرمی بیونانی جند باوستر است فاسلو بیونانی لوبیا است فاسمی زعفران است
فاسیا بعربی خنفسا است و گفته اند نوعی از آن است فاسیه خنفساء بسیار بد بو است فاسیس بند باد بریست
فاشرا کرمة البیضاء است فاطقی معرب عشقی رومی است که عدس ماکول باشد فاطلح بو اعصل است فاطوبل فلفل
است فاطوس بیونانی جرک کشتی گیران است که بعربی وسخ الصراع نامند فاطونیقی بستان افروز است فاغوس بعربی
اسم حبه است و وعل را نیز نامند فاعوسه بعربی فرج را نامند جهت آنکه منقعس یعنی منفرج میگردد فاعیه بیخ نیلوفر هندی
است که فل نامند فاعلیس مرزنجوش است فاغیر بکسر غین معجمه و رای مهمله گلی است مایل بزردی و بسیار خوشبو مانند زنبق
و طولانی و در بلاد هند کثیر الوجود و بهندی چنبیلی نامند فاعوس بسریانی شطرج هندی را نامند فاغیه بعربی اسم
شکوفه حنا است و بسریانی تفحی کفر را و برومی افرستقون و بیونانی سدالیوقو نامند و طبیعت و خواص آن در
حنا ذکر یافت و در حدیث است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که احب الریاحین الفاغیه و بهترین آن تازه سفید
حلو الرایحه است و معتدل در حرارت و برودت است و جهت اورام حاره نافع و باعث کرم نخوردن پارچه پشمی است
نگاهداشتن با آن و نیز بمعنی فاغر آمده فافاریا و فافورقی فلفل است فافامیس فاخته است فافافس ایرافیلون نبات
جاوشیر است فافالس جزر بری است فافرن و فافروس و فاقیروس و فافیر و فافیورس و فافرن همه اسم
بروسیت فافور اسم عربی بربخاسف است فافیس لقلبة الحمقاء است فافلیون بطیخ است فافیوس بیونانی کمون
بریست و شاهترج بری را نیز نامند فاق بعربی طایریست طویل العنق و زیت مطبوخ را نیز نامند و دهن البان را
نیز نامند فافنیر بیونانی سرطان است فاکهه اسم عربی ثمر اشجار است که بفارسی میوه نامند و بهندی پهل جمع
آن فواکه فالامغرسطس بیونانی نخی قصبی است که آنرا اثیل نامند فالامیسنی بیونانی فوفج نهریست فالالخفون و
فالالخیطرم و فالالخیقون بیونانی اسم رتیلا است فالالنس نباتیست که بیونانی اندروصارون گویند و فارسی نیز
فالیوس بیونانی بلبوس است فالرنس و فارغوس لقلق است که تبلارج نیز نامند فالرمون شراب کهنه بسیار قوی
حاد است فالس لوبست درختی است در طور سینا ثمر آن مانند بلوط فالفس بیونانی صنفی از اشجار است فال مال فرخمشک
است فالنداریا بیخ کبر است فالینوس شاهتره است فالنو القبوس اصابع الصفر است فالاقس سقلینوس صنف کبیر
زوفرا است منسوب باسقلینوس حکیم جهت آنکه او اول کسی است که معرفت بدان بهم رسانیده و کسیکه آنرا نوع کبیر
دوقو دانسته غلط کرده فاناقس خرنیسون نوع صغیر زوفرا است منسوب باطباء حرون که قریه ایست از جبال شام و گفته اند

زوفای خشک است فانجی معرب کانجی است فانی طرون بیونانی سپستان است فانوس کمون بری است فلوانیا فاوانیا
است فارسون بیونانی اسم تلخ است فاوطاها بیونانی ورد است فئید اسم گوشت بریان است فالطون شیخ است
فصل الفاء مع التاء المثناة الفوقانیه فتات و فتوت و فتیت نان فتیر است که فتیت تیز نامند و فتیت هر چیز را گویند فتاط
حکیم میر محمد مومن گفته که سپستان است فتاق بکسر اول ثانی است که تعجیل فراوراک و برآمدن خمیر آن کرده باشند و
لیف ابیض را نیز نامند فتال بیل است فتح تمر تازه شبیه بحبة الخضرا است فتخا بعربی عقاب است فترة سمکه ز عاده است
فتکس فتیس بیونانی حفص است فصل الفاء مع الثاء المثلثه فث بعربی اسم ارزن است که بهندی باجری نامند نبات آن
شبیه به نبات ذرت و حب آن شبیه بجاورس و اهل هند آنرا بسیار میخورند نان آن پخته و دیگر انواع فثج تخم حنظل است و گفته
اند درخت حنظل است فثیموس بیونانی ورد است فثیمون بیونانی لیمو است فصل الفاء مع الجیم فج بکسر بعربی خام و اکثر اطلاق
آن بر میوه خام مینماید و بطیخ شامی را نیز نامند که بطیخ هندیست فصل الفاء مع الحاء المهمله فحا بمعنی ابزار القدر است مانند
پیاز و سیر و گشنیز و غیرها فحل فاخته است که بیونانی فوبوس و ماطوس نامند فحل الماورس اسیریانی جند بیدستر است
که خصیه خر است فحم انگشت است که بهندی کویله نامند و آن اخگر است که خاموش کرده باشند فحول بفتح گشن خرما را نامند
فصل الفاء مع الخاء المعجمه فخار خزف را نامند که بفارسی سفال نامند فخفره نخاله است فخمیده بینه است که تخم آنرا برآورده باشند
فخو درخت نخل قوی شاخ بزرگ را نامند و ناقه بزرگ پر شیر را نیز نامند فصل الفاء مع الدال المهمله فداوه ضفدع است
فدر بضم اول و دوم و راء مهمله مشدده بعربی اسم فضه است فدس بعربی اسم عنکبوت است فدن بعربی اسم ضبع
سرخ بری است فدیلیون بیونانی مقل است فصل الفاء مع الراء المهمله فر بر مرغ است فرا گورخر است که حمار الوحش نامند
جمع آن افراء و فراء فرا حمار الوحش است فرات آب صاف شیرین خوشگوار است قال الله تعالی و اسقیناکم ماء فراتا
فراته بنده است که شیرازی بیده نامند فراخ بچه طیور است فرار بچه میش بز گاو وحشی است فراریج جمع فروج
است که بچه دجاج باشد فراس خرمای سیاه است عنبر شهر بر فراستوک بفارسی پرستوک است که بعربی خطاف
نامند فراسیا بیونانی کراث است فراش بفتح اول و شین معجمه در آخر اسم عربی پروانه است واحد آن فراشه
فراشیون فراسیون است فراص سافوج هندیست فراطن قرن است که بفارسی شاخ نامند فراطیوس بردی سوخت
است فرانغ بعربی اسم مینا است فرافر و فرافل سویق ثمر ینبوت است فرام بکسر اول بعربی دوائیست که زنان برای
تضییق فرج مستعمل دارند فراموس بیونانی باقلی است فرانق بضم اول معرب پروانک فارسی است که بعربی بریده
بفارسی سیاه گوش و بترکی قاراقلاق نامند و آن حیوانیست بقدر سگ کوچکی و برنگ آهو و گوش آن سیاه و نیش

و بیشتر پیش شیر بیکوبند میرود و کوبند چنبر بیند بدار آمدن شیر و از سباع شکاریست فراسیون زیادت البحریست فراطافی
فلنجه است فربابیون اقحوان است فربرک صفر توکی خفاش است که آنرا مرغ عیسی نامند فرلودم کافوریست فربهی اسم فارسی
سمق است فرث بنابی است که جهت وجع فواد نافع است فرث سرگین است فرتاتوه است فرتابیون اقحوان است
فرتماشعیر است که بفارسی جو نامند فرجانا کیاه سفید است فرجه بسربانی سعد است فرجون بفارسی فرخ طیور است فرار
باصطلاح اهل صناعت کیمیا زیبق است فرزکهض شیح است فرشج جوجه ماکیان است فرزنبانیت در نهایت تلخی جهت
مغص و زحیر و وجع لثه نافع و از حیث سیاه رند و آن ستواج خطائی است و بعضی وج و بعضی دوائیکه بترکی اکرو نامند و بعضی
انزاراوند چینی دانسته اند فرزد و فرزد مرغ گفته اند نباتیست که بیخ آن سعد است فرفیح حب القطن است فربیاوار
فلفل است فرساماسندر است فرسان بکسر و بفتح تیر بفارسی حیوانیکه از پوست آن فرو میسازند و گفته اند فنک است
فرستک و فرستوه و فرستوک همه اسم فارسی خطاف است فرث حمص است فرستاریون بیونانی بمعنی حمامی است که حبی از
حبوب ماکوله شبیه بعدس است که آنرا رعی الحمام و بهندی ارهر نامند فرسطس بعضی رعی الحمام و بعضی فرراپح گفته و اصل
آنست که طائریست که آنرا احباحب نامند فرسک نوعی از خوخ است که بفارسی شلیر و شلیل نامند فرساوس و فرسلول
طلق است فرساپرومی لسباسه است فرسطاسیون بیونانی زنجبیل الکلاب است فرسین سحاله حدید است
فرسیون نمک سحریست و گفته اند حماحم است و صاحب تحفه اسم نوعی از باداورد دانسته فرش بعربی صغار ابلی است
که قابل حمل نباشد قوله تعالی و من الانعام حموله و فرشا و گفته اند غنم است و انچه صلاحیت غیر ذبح نداشته باشد و
گفته اند انچه از پشم و مو و کرک و پوست آن انتفاع برند و گفته اند درخت کوچک و خورده هیزم است فرشکی
بفارسی خوشه کوچک است که در خوشه بزرگ خوشه انگور میباشد که بعربی حصله و نیز بفارسی انجشک نامند فرص
فرصید استه مقل است فرصاد بعربی اسم درخت توت است و گفته اند درخت توت سفید را نامند و توت سرخ را
نیز و صبغ سرخ رنگ را نیز فرصید تاک استه موبیز یا استه انگور را نامند فرض نوع خرمائیست که در عمان میشود فرض
بکسر تمر دوم است بادام که سرخ است فرضح بکسر بعربی عقرب است فرسفس بعربی حبه مقرنه است فرطیون
فرفیون است فرطس مارسنا خدا را گویند فرع بعربی قمل است و گفته اند قمل کبار است فرغنده و فرغنگ نباتیست
که بر اشجار بچسبد که عشقه نامند و گفته اند نوعی از لبلاب است و گفته اند اسم نباتیست که بهندی اکاس بیل نامند
فرغول بفارسی طیهوج است و گفته اند مرغی است خوش آواز که بلبل باشد و صعوه را نیز گویند فرغونی بفارسی طائریست
از طیور صید که بترکی قرقوش نامند فرفار درخت عظیم است مانند درخت چنار برگ آن مانند بادام و گل آن مانند گل سرخ

وازچوب آن کاسه وظروف سازند فرنب درختی است عظیم که ازچوب آن رحال سازند وگویند درخت ساوج
است وگویند درختیست که بهندی ساگونه وساگوان نامند فرفت شاهتره است فرفخ وفرخین وفرخینا وفرفخ
وفرفه وفرخین بقلة الحمقاء است فرفور بفارسی اسم قاقروط است فرفور نوعی از صدف است فرفورون برومی
سعد است فرفوس سنگ سرخی است که جهت جراحت نافع است فرفیر بنفشه است فرفیون افربیون است که فربیون نیز نامند
فرفوبیعاد دوای مرکبی است مستعمل در دواء الخطاطیف و در معاجین و در قرابادین کبیر ذکر یافت فرکیه طعامی است
مصنوع مانند بریت و از رطب اندازان که بفارسی آش هلیم نامند فرم دوائیست که زنان برای تضییق فرج مستعمل دارند
فرماسر بیونانی باقلی است فرصید عجم الزبیب است وعجم العنب را نیز گویند فرنب بچه یربوع است فرند نوعی از
آهن است که فولاد نامند وحب المرجان را نیز نامند فرنیمون بیونانی زین درخت است فرنیوس بیونانی کرنب است
فرنیون اسم یونانی زبد البحر است فرلی اسم فارسی مهبلیه است فرو بعربی پوستین است جمع آن فراء متخذ از سنجاب وحواصل
وسمور وقاقم وفنک وبابوز ودلق وثعالب وحملان فروین بیونانی مادریون است فروسیمن جوز ماثل است فروشه بفارسی
افروشه است وآن حلوائیست متخذ از آرد وروغن وعسل یا شکر وگفته فرشه است فروصنابی وافروصنابی کراث الشوم
است فرومیوس بیونانی سنگی است که صباغان بلاد فرومیا که افریقیه باشد مستعمل دارند ولهذا المسمی بیونانی بفرو
غنیوس گشته فروفرطا زرنیخ احمر است فروقه بیه گرده است فروفودیالادن دوائیست حریف خوشبو وگفته اند نباتی است
شبیه بخار مالاون اسود وبیخ آن طولانی سنگ عریض وبوی آن تند شبیه ببوی حرف چون با آب طبخ نمایند وبیاشامند
رعاف آورد وطحال را نافع فروفوس بیونانی وسنج الکواهر است فرولیوس برومی ماهی زهره است فروند سعد است
فرومیان لصاف است فره بفارسی بنفسج است وبترکی فراخ است فرهنج بفارسی اسم کشوث است فریج بفارسی اسم فج
است که بترکی اکر نامند فرنجات اسم فارسی شبنم است که بعربی صقیع نامند فریده مروارید بزرگ را نامند ونیز مروارید
بزرگ برشته کشیده را فریدوس وفریدنیس بلغت اهل مصر وبابان است فریروس بفارسی اسم نباتیست در نهایت
تازگی ونضارت که چون در آب بخورد فربه شود ونیز اسم نباتیست خوشبو ونیز فریزور بفارسی اسم گوشت خشک
ونیز اسم نباتیست که بیخ آن سعد است فرسیفا غول الحیرباء یا فاراس است فریطیقیوس نوعی از زوفس است فریق چاورس
است فرلفه بعربی خرمائی است که با حلبه طبخ نمایند برای النفاء وبا حلبه ایست که با حبوب طبخ نمایند وجمعی که آنرا حلبه دانسته
اند غلط است فرنفکیه بلیم است فرپوک بفارسی الطبیخ است فصل الفاء مع الزاء المعجمة الجمبیه فز بفارسی اسم وسنج است
فزتره وفزیر بفارسی اسم موج است فزنن بفارسی شقه است وگفته اند که نوعی از لبلاب است فصل الفاء مع السین

السین المهمله فسا انفار سجاو سنج است بسریانی استخوان تمر است فساربادوس بیونانی نوعی از نوع ربیح است که در گندم تولد یابد
فساریوس بیونانی نوعی از افسنتین است فسافنین برومی اسم خرما است فسال بحیت ختک سفید رنگ تلخ شبیه
بشحم حنظل خاصیت آن محلل و مجفف فسالة الحدید براده تو بال الحدید است فسامانا بسریانی لوبیا است فساموني حب
بلسان است فسان اسم فارسی حجر المسن است فسیا برومی زفت است فسطاطس بیونانی ظرف است فستقاو لیشو و فستقا
و شیول بسریانی حب البان است فستق جهنم و فستق الهاویه حب البان است فستور و فستوری بیونانی سمک است فسدس
حب النیل است و گفته اند تخم ماذریون است فسر الفاطارس بیونانی سرخس است فسر افوفس بیونانی تمر است فسر لقونا
زنجفر است فسطافیون بیونانی فستق است فسطرن و فسطورنا بیونانی سمک است فسطمه گزبره است فسطمه بندق است
فسطیون فسا دوده الصنوبر است فسفسه اسپست است که اسفست و یونجه و بعربی رطبه نامند فسفرا بیونانی و بسریانی
فرافس است فسقی و فسقلین بیونانی خرنوع است و نیز فسقلین بمعنی قضبان الکرم است فسلان صغار نخل است و جمع فسیل
فسلیون برغوثی است که بزر قطونا نامند فسموبنون اسفیداج اسرب است فسماو برون بزرحشان است که فاشرا
باشد فسمسلن اسم یونانی سکنجبین است فسمن اسفیداج است فسن حجر المسن است فسغ فتغ است فسنیا قبل بابیرانی (?)
فاقله است فسوابراسین بعربی اصابع الصفر است فسوت الصباع و فسوت الضبع اسم عربی نوعی از گیاه است که فطر باشد
فسوت الکلاب شاه بلوط (?) است و گفته اند غاریقون است فسوربون بیونانی باقلی قبطی است که قلقاس نامند فسولیون برغوثی
است که بزر قطونا باشد فسندیس و فسولیدوس بیونانی کاکنج است فسیط بعربی قمع سر خرما است و گفته اند چیدهٔ ناخن است
فسوریس بیونانی فلفلمویه است فسنیا اسم عبرانی قاقله است فصل الفاء مع الشین المعجمه فش درخت شوب است
فشغه لبلاب است و نیز نبتی که در جوف قصب باشد نامند و خرنوب را نیز گویند فشوابراسین بعربی اصابع الصفر است فصل
الفاء مع الصاد المهمله فصاحب الزبیب است که تخم الزبیب باشد فصافص رطبه است فصعا بعربی فاره است فصفص
بیشتر آن است فصفصه اسپست است که رطبه نامند فصرنکه (?) و بعربی زبان را نامند فصله نخل بریده را گویند فصیح شیر تازه دوشیده
است که کف آن نشسته باشد فضیل بچه شتر است فصل الفاء مع الضاد المعجمه فضا خرما و بسر مخلوط باهم و هر دو چیز مخلوط
در یک ظرف را که متغیر نشود و یکی از آن را از دیگری فضا نامند فضال و فضوخ بعربی اسم خمر است فضیه و فضعل بعربی عقرب است
فضله بقیه و پس مانده چیز را نامند و چیزی که ردی را نیز فضیح بچیم عرق را نامند فضیخ عصیر عنب است و نیز شراب متخذ از بسر را نامند
فضیض آب شیرین و آب باران را نامند و طلع را نیز فصل الفاء مع الطاء المهمله فطاره میقی و فطر میقی بیونانی عرطنیثا است و گویند
کندش است فطاریس سرخس است فطر اسم سماروغ است که بهندی پهین چهتر نامند فطر با نا گماه ابیض است که فطر ماکول و لقاریسی

هیکل و سمارونح نیز نامند فطراسالیون و فطرسالیون کرفس صخری است که کرفس جبلی نامند فطروسلیون بزر کرفس جبلی است فطریا
بسریانی فطر است فطریس سرخس است فطراطن فطراطیقون است که بعض بعیت باشد فطرنوس عدس جبلی است فطلس و فطلسه
حب الاس است فطعم و قرنفل است فطفلوس بنطافیلن است فطال ورد است فطلوس شبه است فطوحیون
بیونانی زفت رطب است فطوخینا سراج القطرب است فطوریدم رس بیونانی زجاج است فطوس حب الاس است
فطول هزارجشان است که فاشرا باشد فطوماپون کیلا است فطوه خردل ابیض است فطیر خمیر خام است فطیلانج
فاط است فطلیون فاوانیا است فطین و لونس قاقله است فصل الفاء مع العین المهملة فعالا بسریانی نخل است
فعدوس بیونانی حنطه است فعفع بعربی جدی است فعلیوه کاویست فعم درخت گل است فعوسا برومی خرنق است
فعولم قاقله است فعلولیون برومی حنا است فعیلاسوس گیاهی است از جنس عرطنیثا که بخور مریم است فعنا
بسریانی فاسد است و تمر را نیز نامند فصل الفاء مع الفاء ففلین بقلة الحمقاء بربریست ففونیسو بیونانی اسم
ملح است فصل الفاء مع الغین المعجمة فغا بعربی اسم طین است فغرو فغور ورد است و گل حنا را نیز نامند فصل
الفاء مع القاف فقارس بیونانی اسم سروس فقحه هر گلی است که پیش از ورق یا با آن بهم رسد فقد فنجنگشت
است و گفته اند تخم آن است و اول اصح است و نیز شراب زبیب یا عسل یا کشوث را نامند فقده حب الفقد است فقد و
شراب زبیب یا عسل یا کشوث است فقعیطلسد اس برومی لحیة التیس است فقعه بعربی گل زرد را نامند و محتمل
که فقحه بوده باشد بجای مهمله زیرا که ورد اصفر است فقاح بعربی اسم جنس شگوفه است که نور نیز نامند و بیونانی نقج
و برومی انکس و بیونانی دوده و بیشتر اطلاق فقاح را بر نور اذخر مینمایند و نیز بر هر گلی که پیش از برگ بر آید فقاح
اذخر شگوفه نور گیاه است که برومی انکاس سخوس و بیونانی دوا نیقوس نامند و بهترین آن خوشبوی آن است فقاح
السنبل شگوفه سنبل بخوشه است که بسریانی نفجیر ابرودین و برومی انکس طوحس و بیونانی دوذ سفلیوس و بهندی جهر کا بهول
نامند فقاح سوسنجان را بفارسی سنبلید و بعربی اصابع هرمس نامند فقاح الغار شگوفه درخت و بسریانی نفحی دوذ اقنی و برومی
انکس فوزفنوس و بیونانی دوذ اسطفابن نامند بهترین تازه خوشبوی آن است فقاح الکرم شگوفه رز و بسریانی النفحی اوکیتا
و برومی انکس طراخیون و بیونانی دوذ اطیاطیون نامند و نیز بفارسی حال گویند بهترین آن بری تازه است فقاح الملح
زهرة الملح است فقاح الموز شگوفه موز است که بهندی کیلا کا بهول نامند و بیونانی دوز اموز او بسریانی موزا و برومی
انکس موزین فقاح النحاس توبال النحاس فقلا برس بیونانی ضریمة الجدی است فقلابلیون فاشرستین است
فقنع کبوتر سفید است فقلامینوس بخور مریم است و گفته اند ضریمة الجدی است فقولم قاقله است فقلین عفص است فقلو

ققلوطار و بیه کراث است ققیض شاهتره است ققضیه بضیه شکسته است که مقعوضه نیز نامند ققیص دود القرمز
است **فصل** الکاف الفانیع فکلومیج برومی شکاطر المشیع است **فصل** الفاء مع اللام فل بفارسی چوب درخت
سفرجل است فلاو بیونانی درونیون است فلاالضم بسریانی سافوج است فلاآور بوست فلات اسم نیده است که
بفارسی نیده نامند فلاسطیفی برومی صندل ابیض است فلاسفه جمع فیلسوف است و اسم مرکبی است از معاجین
کبار که ماء الحیات نامند و در قرابادین در حرف المیم مع الالف ذکر یافت فلاسلوج سافوج است فلاطاس بیونانی
زبد البحر است فلاعا ارمنا یا برومی طین رومی است فلاعاسامس برومی طین شاموس است فلاعالیملتیس طین مختوم
است فلاعامنوری طین مغره است فلافل السودان فلفل السودان است فلافلی معجون مرکب از سه فلفل است یعنی فلفل سیاه
و ابیض و دار فلفل و مسخن بدن است و در قرابادین ذکر یافت فلاه اسم عربی قاقلی است فلامر بالسریانی ریه است که بفارسی
شش و بهندی پهپهرا نامند فلاسوس و فلامس و فلامون و فلاوره زاج است فلایه فودنج بری است فلسان ظاهر است
که بلسون راصبد یتمایند فلنجون بیونانی سرخس است فلهس کلب دوبس است فلنجیق سورنجان است که بلبوسا ایضا
نامند فلح و فلنجمیده پنبه حلاجی کرده تخم برآورده است فلنجور و فلحیده حب القطن است فلندفنیون و فلندیون و فلندلاقن
اسم دوائیست مرکب و در قرابادین ذکر یافت فلندلکیر اول اسم کبد حیوان است جمع آن افلاذ و فلند نیز قطع طولانی از کبد را
نامند و همچنین فلذه و نیز فلذه قطع طلا و نقره و لحم را نامند فلز نحاس ابیض و زیبق و رصاص سود و حدید و صفر باشد فلسطاریون
راعی الحمام است و دلب را نیز نامند فلسطوریس دلب است فلسولوریون رجل الارنب است فلطاالطار زعفران است فلفل
الخواص و فلفل الاخواص ماهودانه است که حب الملوک نامند فلفلامالی بسریانی دار فلفل است و گفته اند فلفل الماء است
فلفل البری و فلفل صقالبه حب الفقد است که بزرنجنگشت باشد و فلفل صقالبه حرف بابلی و انلق را نیز نامند فلفل دراز
بفارسی دار فلفل است فلفلس بیونانی نوعی از خشخاش است فلفل الشام تخم مخلصه است فلفل الفرو حب الکتم است
که تخم وسمه باشد فلفل موال بهندی بیخ دار فلفل است که فلفل موبه و بهندی پیپلا مول نامند فلفلمون فودنج جبلی است
و گویند فودنج بریست فلقاعیه است که بیخ نیلوفر هندی باشد فلبق خوخ ابیض است فلمونرابیح است فلمون حبق
جبلی که فودنج جبلی باشد فلمیانه ورد است فلندی بیونانی فلنجه است فلنفیون اسم دوای مرکب است حافظ و نافع جهت
تاکل اثنه و عفونت دندان و در قرابادین ذکر یافت فلنمنکا و فلنجمشک است فرنجمشک است فلو اسکندری قیمولیا است
فلونارشک است و هزار جشان را نیز نامند فلور السریانی اسم عرعر است فلورلقا صندل است فلورلقی صندل ابیض است
فلوس مامی بشیرازی اسم خانق الکلاب است که قاتل الکلاب نیز نامند و ازاراقی را نیز و بهندی کچله گویند فلوجرس

الراعی است فلوعیون برومی طلین ماکول است فلوفرینا برومی قرح است فلومس بوصلیر است فلومنوس بیونانی خیار است که
فاموروون نیز نامند فلوموسو رحب النیل است فلوس شیخ حیلی است و برگ نبات را نیز نامند فلونیا اسم معجون مرکبی است
منسوب بافلن طبیب که افلونیا نیز نامند و در قرابادین ذکر یافت فلوس جعده است فله اسم لبا است که بفارسی آغوز نامند
فلجون بسرخس است فلنجمق بسوریحان است و بعضی جوماته وانسته اند فلیر بسریانی حجر المقناطیس است فلیس و فلیش بیونانی عفص
است فلیاطس بیونانی وسمه است فلیغوریس خربق اسود است فلنفلس و فلنفیس جند فوقی است که بفارسی دیو اسپست نامند
فلیفاله بریوه است و نانخواه را نیز و بعضی تخم بنجنکشت و بادرنجبویه نیز و توهم کرده صاحب تحفه که نوشته بلغت اهل مغرب
اسم تخم الجزره است فلیفیا اصل السوس است فلیل لیف است فلیایه بعربی پودینه بری سرزین را نامند فلمیا بیونانی برشیان دارو
است که بسریانی لطباط نامند و آن عصی الراعی است فلی نون لاعیه است فلیو فاسان العصافیر است فلیو جوس
سولان است فلیو جیج بیونانی لب است فلیه فوفج بربست فصل الفاء مع المیم فماشر افیل بسریانی کماشیر است فمویو
زنجبیل است فصل الفاء مع النون فنا و فناة عنب الثعلب است و عنب الدیک را نیز نامند فناسیوس بعربی اصابع
هرمس است فناطیلوس برومی مضمار الراعی است فنافنالون برومی فنانس یونانی است که فاغره باشد فنج فنک
است فنجل لفظ بعربی عناق الارض است فنجنگشت اثلق است که بهندی سنبهالو نامند فنجنوش معرب پنجنوش است
که عبارت از جنث الحدید و بلیله و بلیله و آمله و عسل باشد و اسم معجون مرکب از اهلیلجات و اسم امد الحیوة نامند و نسخ
آن در قرابادین ذکر یافت فنجرنون فنجیقون است فنجوریون حجر است فنجویش نوع احمر حسن الحمار است که عرق الفالوج
نامند فنجا گفته اند بفارسی اسم ثلج است فندق معرب بندق است فندق هندی جاریته است که بهندی اریتهه نامند
فندر و فندیره کندر است فنطاعطا بسریانی شجرة الکلب است فنطافلون بنطافلین یونانیست که بمعنی ذو خمسة الاوراق
است که پنجنکشت نامند فنطاطلون فاوانیا است بیونانی عود الصلیب نیز نامند فنطونتیس بیونانی فنوس است
فنطنیقون زراوند است فنقع بعربی فاره است فنک حنظل است و حرمل را نیز نامند فنلاگس زفت است فنن بتحریک
بعربی اسم غصن است جمع آن افنان و افانین فنان حمار الوحش است فصل الفاء مع الواو فوطا عنب الثعلب است
فوفج و فوده اول معرب ثانی است بمعنی حمرهٔ مری و کامخ و در قرابادین ذکر یافت فوتنج و فوفج معرب فودنک که پودنه
فارسی است فوتنج بری که جلنجوجه نامند فوفج برست فوتنج نهری حبق الماء است فوتهرج بیونانی ارقال است فوتیلیج
بیونانی جوز بوا است فوثافوه است فوتیس بیونانی شحم است فوتیس برولا بیونانی پیه مرغابی است که بعربی شحم الاوز
نامند فوتیس لیونیا شحم الاسد است فوجالاس نوعی سنگریزه است سفید که پخته از آن آهک که بعربی کلس نامند

نامند مبعل مباورند فوخلیاس و فوخولیاس حلزون است فونوس ماطوس بیونانی اسم فاخته است فونوس بربرجی
غار است فورابیون لبد است فورانیا بیونانی بخنشی است فورج تر عشرق است فورداوس بیونانی و بسریانی قوقرمانا
و بعربی شمع نامند فورحطلس برومی اسم قوقی است که حیوانی بری قریب بحیوان جندبیدستر است فوروس ضفادع
خضر است فورس بیونانی بنق است فوروفو بسریانی حنا است فورفوس بسریانی حنطه صحرائی است که خندروس نامند
فورمی ابهل است فوروتون و فورثون و فوریر برومی و بیونانی عاقرقرحا است فوره ویس و فورودیس و فورلیس برومی
ضفادع است فوروبس بیونانی حنطه است فورلس ابرفوفناقس است فوطیس مارقیثنا است فوسیر حدید است فوسیر بیونانی
بلسان است فوسطرفیون بیونانی از زعرور است که بشیرازی کیل نامند فوسطس بیونانی زبد است فونس و فونلس
و فوتکیس بیونانی نخاله است فوسیمار تیبخ است فوسیس قلی است فوسیون ذنب السباع است فوشته و فونسه و فوشنه
بفارسی نوعی از فطر است که خوشنه نامند فوستوقض بیونانی و رومی حزه است فوطین بسریانی حسک است فوطالیون بیونانی
ارطنیثا است فوطاموحیطون بیونانی جار النهر است فوطر بیونانی قربد است فوطفر دادی است فوطمنس مافوریون است
فوطیوس برومی جلنار است و فوفیون را نیز نامند و خیربوا را نیز گویند فوفیسفن بیونانی خشخاش اسود است فوعلس و فو
غونسون لسان الثور است فوغیناوس برومی اسدمن است که بفارسی ششنم نامند فوف بفتح بعربی مثانه البقر است و بضم بو
بالای سته ثمرا نامند و قشر بیرونی را و نیز دانه سفید که در میان فواد است که از آن نخل میروید و نیز قطن را نامند فوفانس بنانی
است که از ابریت الراعی و ابرت الراهب نامند فوسن بیونانی قندیل البحر است و مافوریون و تخم مافوریون را نیز نامند فوفیوس
کور النحل است فوفلا بسریانی فوفل است فوغم ذهب است فوفوربیه اترج است فوقه غنبه است فوفیلاسوس زاج است فوقه
فارس قنفذ است که بفارسی خارپشت نامند فوفیرس برومی جوز الطو است فوقمیمنون بیونانی صمغ حربا است فوکانی
فقاح است که بفارسی یوزه نامند فول بلغت اهل شام باقلی است و گفته اند حبی است شبیه بحمص و بعضی گفته اند حمص است
فولا بسریانی شاهیج است فولاذ و فالوذ معرب پولاد فارسی است که نوعی از حدید جوهردار است فولتمیوس برومی
بل است فولیس فولفیس علیق الکلب است فولطاموس بیونانی شبت است فولطیفوا بیونانی باقلی مصری است فوللو
لبد است فولین برگ نبات است فولوحنظل است فولوافاریقون و فولوغریون بیونانی و بفارسی برسیاوشان و بسریانی
لطباطه که عصی الراعی است فولودین و فولوفودین و فولوفودیون بسفایج است فولوربرون بیونانی خربق اسود است
فولوسون ثوم است فولوطر برسیاوشان است فولوموماطون شکاعی است فولیس فستق است فولونس و فولونیس
فولوفنیس حنظل است لوفرنیون ورق البلوط است فولومس قثاء است فولومیثاماد الزیتون ملح است و ماء السمک کبار

نوعی

ملح رانیز نامند فولوسیس ارمنی است فولی برگ نبات است فولیا کریش است که بفارسی شکنبه نامند فولیا عرنا ورق الزیتون
است فولیا نارسیفا ورق الاترج است فولیا اسیفی ورق الخوخ است فولیا جلبنوس ورق الخلاف است فولیطافیس
ورق الغار است فولیطوفولس ورق الاس است فولیغا لیبون ورق الاجاص است فولیلس و فولین رباجعده صغیر است
فولیمقرین ورق التوت است فولین بردی فلفل است و بیونانی جعده است فولیون جعده است فوم بعربی ثوم است
و گندم و نخود و نان و سایر حبوب که ازان نان پزند نیز نامند فوماسیر العطس باقلی قبطی است که فاقاس نامند فومان
گندم و جو را نامند سیر و پیاز را نیز فوه سنبل الطیب است فوسولطامیرا و فوسولطو شعری بیونانی جعده است فوسو
سیمون سیمیون ترمس است فوسیون هرطمان است فونیا بروی دارچینی است فونیانا بیونانی فودنج است فونیس
بیونانی لبد است فوه بری بابلکی است فوهرشند بزری است که دران طعم حلاوت باشد فوهد شراب است فوهل قنابر است
فویس و فوبوس علیق الکلب است فولفه مصفر فاره است **فصل** الفا مع الها فهار اسم جواهر حجریه سرخ رنگ بزرگ یاقوت
است که از معدن خوب از بلاد و شیر یشه بر میاورند و بعضی گفته اند که اسم لعل است **فصل** الفا مع الیا المثنات الف
فیادار فلفل است فیه بعربی اسم طایر است شبیه بعقاب فیارسیا که است فیارسیدوس بسریانی قنابر است که بفارسی
بزعش نامند فیاب فطر است فیاغوس گشت برگشت است فیافرسیون برومی اسم جوز مائل است فیامیس فاغره است فیفیقی
برومی عدس است فیفقون بیونانی خل است که بفارسی سرکه نامند فیحرا اوادی است فیحن بیونانی سداب است فیحاحبا به
مستوهل است فیجارس بیونانی جاورس است فیحورین بیونانی هند بای بری است فیحبلوقون نوع قطال فیمارون است فید
زعفران مدقوق است و بوی لب اسب را نیز نامند فیدرماو است فیدرسافس بیونانی خانق النمر است فیدیس بیونانی مازریون
است و گفته اند بزر مازریون است فیدیاس شراب سکر است فیدیوس الجزه است فیرتوا و فیرنوا اسم رومی جوز
فیرفیطوسحنیس قرفة الدارصینی است فیروسا بسریانی شمع است فیروز نوش اسم مرکبی است بمعنی مبارک باطعم و حیث
امرمن بارو و نافع و بمعنی مبارک پی و بمعنی کثیر النجاح نیز و در قرابادین ذکر یافت فیروطس بیونانی سدر است فیسا و برابانا
بسریانی عیدان بلسان است فیسا اسم طاوس است فیسا و فاوانا فاوانیا است فیسی و نارحین بسریانی عیدان سنبل
که وار سنبل الشعان نامند فیسا و بقطامیون بسریانی اسم شکاع الشیح است فیروفس بیونانی نوعی از صدف است فیسافلوس
بیونانی نوعی از لبلاب ماکول است فیسالون برومی قطران است فیسر هیو با بسریانی اسم هلیون است که بفارسی مارچوبه
نامند فیسوا و کبود کجا بسریانی شکاع الشیح است فیسورسنگیست که در حمام بپا میمالند و بفارسی سنگپا و بهندی جهانوه
نامند بهترین آن سبک کثیر التجویف آن است و غیر محرق آن غیر مستعمل و احراق آن آنست که در آتش اندازند تا سرخ گردد

کردویس در خمر ریحانی اندازند و همچنین تا چهار مرتبه پس سوده بکار برند قیش وقیتله گویند راس الذکر است فیطاهیوتی
است فیطی زرنیخ احمر است فیطاغطاس شجرة الکلب است فیطابرون وفیطرون وفیطمون بیونانی گزبره است
فیطرین بقاف اصح است وفیطره تیرانده فیطرمنقی گندش است فیطرو اسالیس کرفس جبلی است کرفطر اساریون نامند
فیطریون جعده است فیطس بیونانی حب الصنوبر صغار است واس لبتانی اراتیر باشد وغلط کرده صاحب تحفه که نگاس
نوشته فیطفلون فاوانیا است فیطل بلغت اندلس کمون بری است وشابتره را نیز گفته اند فیطو الفجه است فیطوغطاس
شجرة الکلب است فیطوبیون زوفت رطب است فیطولوس پوست درخت صنوبر است فیطرا بیونانی کبر است فیطیغیا
بیونانی بندق است فیعروس بیونانی درخت حناء است فیعوس بصل الزیر است فیعوس نوعی از درخت بلوط است
فیعیکس وفیغیس بیونانی عفص است فیغابون برومی سداب است فیف بعربی و لبربانی الفجه است فیغا بیونانی دود التفل
است و بعربی هم القحوان است و لبربانی قثاء فیفی عطرلوس عدس جبلی است که عدس المر باشد فیغابه نارمشک است
فیغاوسیوس بیونانی نحاس محرق است که روسختج نامند فیفرین بیونانی فلفل ابیض است فیفس لوعا بیونانی عدس الماء است
که نوعی از طحلب باشد فیغی لامیوس بخور مریم است که نوعی از عرطنیثا است فیقرا بیونانی بمعنی تلخ و مراد از ان صبر سقوطری است
فیقراطلیسون خیفیل است فیقلامیون بخور مریم است فیقن اسم یونانی قرطم است فیقن اغریون قرطم بری است فیلا
طاریون بیونانی لیموسیون است فیلیوریس عرعر است فیلد الافن فلد فیون است کرددوائیست مرکب عاد ودر قرابادین
ذکر یافت فیلروفن بیونانی شجرة الکلب است فیلواعرطنیثا است فیلوسافج است فیلوراغیم است فیلوسوسافن
شجرة القطران است که شربین نامند فیلوریس تخوس شجرة المصطکی است فیلورسغبس شجرة البق است فیلوطاسین بیونانی
قاتل الکلب است فیلوکیون قطف است که بفارسی سلمه نامند فیلوین ارند فطولوس برومی و بیونانی قسنوطیس نامند که شنبلید
باشد فیل فقاح سوربحان است و برگ سوربحان را نیز نامند فیلوریس عرعر است فیماروس بیونانی حب الفنم است فینار وس
سعد است فینامسیوس اصابع هرمس است فینج وفینه معرب فینک است که حجر القیشور نامند فینفس جوبانه است فینقن بیونانی
قرطم است فینقن اغریون قرطم بری است فینفیطراس بیونانی قرفة الدارچینی است فینوبراسیر اصابع الصفر است فینوقوطیس
فقاح سوربحان است و برگ سوربحان را نیز نامند فینوسینوس سلیخه است فینورالقس است فینورمیسا الاجوده است فینوسطونیا
نجم الزبیب است فینوحمض ریباس است فینوطیماس فرفخ بری است فینوطهوس بیونانی اسم جلد است فینوفلاسلیس بخور مریم است و یا
نوعی از ان فینوفنوبس عفص است فینوماطیس برومی نخام است فینون مجل است فینوم لبربانی ریه است فینونیون بیونانی سیسالیوس
است فینج اسم خمر است فینق باند لسی انثله السوداء است فیاد بفتح اول و ثالث پدیا ثوم ذکر است فینبر جلد مطبوخ با تمر است

باب القاف فصل القاف مع الالف قاهه وقاقه اسم عربی فرج طایر ست وبعضی رانیز نامند وقیل بقه که
جوجه از ان برآمده باشد نیز قابوق بترکی اسم قشر ست قابولا اسم فارسی کاجی است قاتر اسم ترکی بغل ست که بفارسی
استر نامند و بهندی خچر قاتره تمام است و کزبره بری را نیز نامند قاتل ابیه بد اشقان است و قطف را نیز نامند قاتل اخیه خصیة الثعلب
است قاتلا کلیان بابری قاتل الکلب است قاتل الحیطان و قاتل السمک لاعیه ست و ماهی زهرج را نیز نامند قاتل الذیب خانق الذیب
است قاتل العرق نوع انثی از رق انا غالس ست که شگوفه آن کبود باشد و گفته اند نوعی از مرزنجوش است که بهندی مروا نامند
قاتل النحل نوعی از نیلوفر است که بهندی کنول نامند قاتل نفسه نوعی از اشق است و گفته اند فرفیون است و بعضی کافور را و هر چه خود
بخود تحلیل رود و قاتل الکلب خانق الکلاب ست و گویند اوراقی ست قاتل النمر خانق النمر است و بعضی ماذریون سیاه را نامند و
بعضی خامالاون مالس را که اشخیص اسود است قاتوله معرب تاتوله است که جوز ماثل باشد قانق و قانیق بترکی لبن حامض را نامند و
مطلق ادام را نیز قاحریس و قاحروس بیونانی جاوشیر ست قاوح و قاوحه بعربی اسم کرمیست که اشجار و دندان را بخورد
قاورس شربین است قادمه ریش مقادیم جناح طیور است قاره وب انثی یعنی خرس ماده را نامند قارا بترکی بصل است قاراوس
وقاراوسون وقاراوامن قرومانا است قاراس اسم قرن است که بفارسی سرو و شاخ نامند قاراسا قراصیا است
قارطیا بیونانی خرنوب شامی است قاراططس بیونانی اسم خشخاش مقرن است قاراطیس بیونانی کرویا است
قارانیطس بیونانی و لبربری قصب فارسی است قاراطیطس فرن بیونانی بصل است قاراقوللون قرنفل است قارب
سک ست قارتهمیس وقاره جاقحوان است قاربوز بترکی بطیخ هندیست قارج بترکی اسم فطر ماکول است قارالیون
بیونانی نوعی از هیوفاریقون است و ربوشبیه بعلک الصنوبر قاره وناسلعیا و قاقالیس بیونانی تخم جرجیر ست قاره
بیونانی سطاخیس ست قارس بیونانی کبر ست قارسیا و قارسیسون کباره است قارقوس قرن الثور و قرن النورا
نیز نامند قارفیقو و قارقیو و قارسیوس سرطان است قاروا بیونانی کرویاست قارناسیون بیونانی تمام شبیهه
بحرف است قارونی و قاره وقاجوز الملک ست قارنی باروق بترکی بزرقطونا است قاره رونا و قاره وطلقا و قارونا
نطیقیا بندق است که جلوز باشد قاز اوز است قاسطر بیونانی حیوانی است که بر آب و غیر آن میباشد و خوراک آن ماهی و
سرطان است و در دریاو سنگریزه و در خشکی و گویند جند بادستر خصیه آنست قاربطه حب تمر هندیست قارین قرصعنه است
قاسطمون محلب ست قاسعاقون سوسن بری ست قاسجا بترکی قنه است که بفارسی بارزه نامند قابیسنا سلیخه است
قاصصه محلب ست قانال و لید بربری قاتل ابیه است قاطانبقی کف العقاب است قاطیخو بالبربری و بیونانی حنظل است
قاطردم الاخوین است قاطس ارو ماطیقی عقب الذریره است قاطع المنی هر دوائی مسحق مجفف است مانند سداب و شهدانه

وشبیدانه و بابونه و مخدر باشد افیون و کابنوه و بابونه قوی باشد کافور قاطل ابیه قاتل ابیه است قاتل ذبابه و قاطل ذئب بسریانی
بصل الفصل است قاطون ارمینا است که لویشاه باشد قاطوه بسریانی ترقطونا است قاخروس بیونانی جاوشیر است قاقا
قون نیلوفر است قاقرطوس بسن شبرم است قاقوزقلوسه خرما است که بشیرازی بارونه نامند که وعاء طلع نخل باشد قاقوری
و قارقوبتی بسریانی کافور است قاقیروس بهندوبی و بسریانی سقولا است که زرانباد باشد قاق طایری طویل العنق است و گفته
اند معرب کاک بمعنی کوک است قاقا بیونانی حنظل است قیقی سفیده تخم مرغ است و نیز پوست نازک بالای تخم مرغ را نامند قاقائی
حنظل است قاقسمون بیونانی کبابه است قاقسوس بیونانی کمون بری باشا هترج بریست قاقوس و قاقوسوسطو بیونانی
عدس الماء است که نوعی از طحلب باشد قاقیون بیونانی کیلاب کبیر است قالابو بیونانی بلوط است قالاجیر قلی است قالاراس
الاقیوا قرن ایل است قالاریسوس نوعی از حمر است قاقیا اقاقیا است که عصاره ثمر قرظ باشد قالامروسطس قیقون نوعی از ثیل
است قالامالس بیونانی فوتنج نهری است یا فوتنج بریست یا فوتنج مطلق را گویند قالاس و قالاموسا قروما است وحرف را
نیز نامند قالاس قامیش قصب مطلق را گویند قالامواس و قالاموس ازوماطیقون قصب سافج است قالاموس اروماطیقی
قصب فارسی است قالامیسی فوتنج الماء است قالب بکسر لام و بحری لبر احمر است قالبخه اسم ترکی طایر است معروف بلکه و بعربی عقعق
و بلصل نیز نامند و گفته اند اسم فاخته است قامادیون و قومازوس بیونانی قاتل ابیه است قاماسین صمغی است که از الکاکنیر
نامند قاماقیس بیخ جاوشیر است قامبی و قام مقی دو دوا البقل است قاموارجی بترکی طایر است از طیور از جنس صعفور قاموز
بیونانی صمغ است و هرگاه مطلق گفته شود مراد از آن صمغ عربی است و نیز قاموز بسریانی سندروس را نامند قاموز و شعیا بسریانی
و بیونانی صمغ سداب است قاموزو عیمیا صمغ حظلی است قاموز و رسناب بسریانی و بیونانی صمغ زیتون است قاموزو شیعال بسریانی
و برومی فرسیون است قاموزو کرزا بسریانی ساداوران است قاموزو دیوزا بسریانی و بیونانی صمغ درخت باداموام است
قان گفته اند که بترکی دم است قانیس است قانیس شهدانج است قاناقسن کاشم رومی است قانتس قنطی بیونانی باقلی
قبطی است قانیة الطیر قانصه است قاثقامن بیونانی سندروس است قانقامون بیونانی صمغ کریه الرائحه است
که لبنا و زند از بلاد عرب و گفته اند سندروس است قاساریدس و قساریداس و قشناریدروس بیونانی فراسیون است
قانقطراطمون لفظ یونانیست و گفته اند که نباتیست مانند عنصل و بدل آن استعمال مینمایند قانوس بیونانی بمعنی دخان
است که از آن شاهترج فرفیری نامند قانیون بیونانی شاهترج است قاوون بترکی بطیخ است فصل القاف مع الباء
الموحده قباب بکسر اول نوعی از سمک است قباره و قباریس و قباریس بسریانی و بیونانی و برومی بمعنی کبر است
قباع بضم اول ققنس را نامند قباق بترکی اسم قرع است قباء و قبات بعربی نام گیاهی است که شتران بخورند و بفارسی

گیاه جرای شتران نامند قباح بعربی اسم دب است که بفارسی خرس نامند قباط و قبیط و قبیطی هر سه بضم قاف و تشدید باء و
قبیط و قبطی و قبیطه اسم حلوای معروف است که ناطف نامند معرب کبیده و کبیته قبر و قبره قنبر است قباع اسم عربی
خنزیر صحرائی است قبر اسم عربی انگور طولانی حب الزبیب است و بتشدید باء اسم چکاوک قبرس بضم اول و سکون ثانی
وضم راء مهمله در اصل اسم جزیرهٔ عظیمه است در روم که معدن نحاس است و نحاس آن بسیار خوب است ولهذا انرا النحاس
قبرسی نامند منسوب بدانجا مانند انکه قلعی اسم معدنیست که از آن رصاص جید بعمل میاید لهذا رصاص جید را قلعی مینامند
قبع قنفذ را نامند قبع اسم خنزیر جبلی است قبعه اسم طایریست کوچکتر از عصفور قنبره و بعربی تمر ردی را نامند قبقاب
صدف بحری را نامند قبل بعربی تیس جبلی است قیور بعربی اسم نخل سریعة الحمل است قبیراء قنبره است قبیس بعربی فجل را
نامند فصل القاف مع التاء المثناة فوقانیه قتب بکسر اول و سکون ثانی جمع اقتاب است بمعنی امعاء است قتام و
قتان بعربی غبار را نامند قت بعربی اسفست را گویند یا خشک آنرا قت گویند اسم عربی نحاس است قترغه اسم ترکی کلاغ است
که بعربی غراب نامند قتع و قتعه بعربی اسم کرم سرخی است که چوب را میخورد و مطلق کرم چوب را نیز نامند قتق بترکی اسم ماست است
و مطلق نان خورش را نیز نامند که بعربی ادام گویند قتین ماهی است عریض بقدر کفدست قتنا بسریانی اسم قصب است قتینا و بسما
بسریانی اسم قصب الذریره است فصل القاف مع الثاء المثلثه قثام اسم عربی صمغ انثی است قثاء الحیه زراوند طویل را نامند و
گفته اند اسم حنظل صغیر است قثاء الصغار بعربی اسم شعار بیرست قثاء الکبر بعربی شفلج است که بفارسی خیار گرگ نامند و ان ثمر
درخت کبر است قثاء النعام حنظل است که بفارسی خیار گرگ و بهندی اندراین نامند قثاء هندی خیار سبز است و گفته اند اسم
ثمر است که بهندی توریی نامند قثم اسم ضبعان است فصل القاف مع الجیم المعجمه قجی بجیم عربی بفارسی شحم شور است و نیز صاحب تحفه
اسم ترکی خرول بر است قج بجیم عجمی مخفف قوچ ترکیست که بعربی کبش فحل مقرن را نامند فصل القاف مع الحاء المهمله قح اسم عربی بطیخ
خام است که بفارسی کالک و بشیرازی کرکو نامند قحط بعربی اسم نبت حبست قحر اکلیل الجبل است قحوان اقحوان است فصل القاف
مع الدال المهمله قداح اطراف صغیر تازه بقول است و شاخ نبات تازه را نیز نامند و صاحب تحفه بهار نارنج و امثله و بعضی گل طلحه و بعض
گفته سنگ چقماق است قدا و بفتح اول و ثانیه بعربی قنفذ است قداحی برمرغ بیشین را نامند قدح صاحب تحفه گفته نوعی از ابرون
را نامند و اصح آنست که بخور مریم است قدح مریم گیاهی است که برگ و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول است و آن نوعی است از
حی العالم که مسمی است بزلالف الملوک و نواب علویخان مرحوم گفته اند که غلط است زیرا که آن قداح مریم است قد بفتح اول و تشدید
دال بعربی جلد سخله است قد بضم اول و تشدید دوم بعربی ماهی بحریست قداح مریم قدح مریم است و قداح مریم از آن جهت نامند که
گلهای آن طولانی پیچیده شبیه بزلف یافته و اهل شیراز آنرا زلف عروسان نامند و بهندی جهته و ناری نامند و اهل مغرب زلالیف

زالالیف المالوک جهت آنکه برگ آن مانند قدح کوچک است و ازین جهت این را اذان الفیل نامند و گفته اند بیونانی قوطولیدون نامند و بعضی
گفته اند نوعی از حی العالم است قدمیا بفتحتین بیونانی اقلیمیا است قدوح و قداح بفتح اول و ضم ثانی بعربی اسم ذباب است قدومه نزد
عامه اهل اصفهان اسم تودری است قدیح اسم عربی مرق است که بفارسی شوربا نامند قدیر گوشت مطبوخ در دیگ است قدیم الملاک حماز است
فصل القاف مع الذال المعجمه قذاذه قطعه و ریش است قذت و قذقان الاذنان و القذ و اسم برغوث است و نیز قذ بمعنی کیک است
فصل القاف مع الراء المهمله قرا بسریانی اسم قرع است قراقاج بترکی دردار است قراس بابا لوطن و قراس قافالوطن بیونانی کراث
شامی است که عامه اهل شیراز تره بیاز نامند قرانیا بعربی قثیمی از نخل است که ثمر و لب آن بهتر میباشد قراجورک اوودی بترکی شونیز است قرح
و قراح آب خالص است قراری بسریانی حب خروع است قرارنوس برومی اسم شمع است که بفارسی موم نامند قرارنوقل سلوفر است قراساوس
بیونانی زیتون الماء است قراسنقر بترکی طایر است از طیور صید مایل بسیاهی و غلیظ قراسیا فارسا قراصیا است قراسیوس و
قریصا سروطوس و قریصا بروطوس شراب حلوائی است که از انگور پزند بیونانی قرلطیقوس نامند سازند قرشم بضم اول و فتح
ثانی بعربی قراد عظیم است قراض بابونه است و اقحوان را نیز نامند قراضعه بعربی نوعیست از حلوای صلب لزج که از لبوب سازند و
اقراص و بنادق بزرگتر از آن سازند و معروف است این حلوا نزد اهل ایران بمقراضی قراطارخ اسم ترکی شحرور است قراطن بیونانی
ماء العسل را نامند و آن عسل قلیل است که طبخ کرده شود با ماء کثیره قراطوس و قراطوس بیونانی دردامیون است قراصیا و قراطیا
بسریانی و بیونانی حب نور شامی است قرانع طایر است که عود الصلیب بمنقار جوید با شیان برد قرقلون قرنفل است قرا و تکبیر
اول بعربی لحاء شجر است قرافاج بترکی ثمره درخت دردار است قراقروط بترکی زرجبین و گفته اند مصل است قرقیون بیونانی کبابه است
قراقوش بترکی عقاب است قراتیوس برومی استر غار است قراموس برومی باقلی است قرامیون اصل است قرانیا بیونانی اسم
زغال است قراسیقی اعرابیونانی کرنب بحری است قراو بکسر اول اسم ترکی صقیع است که بفارسی شبنم نامند قرباغه بترکی
اسم ضفدع است قربابیون بیونانی اقحوان است و گفته اند نوعی از بابونه است که بعربی عین البقر و بفارسی گاو چشم نامند
قریب بکسر و راء مشدده نوعی از ماهی مملح است که تازه باشد و قراست الجره است قرسیون برومی بلوط را نامند قربوک اسم ترکی
سبزک است قربوله نوعی از لبلاب است قرسیون نوعی از سمک تازه یا سمک مطلق را نامند قرح شونیز است قرحان نوعی از کمات
ابیض صغار است که فطر نامند قرد بعربی بمعنی قراد است قرد البیون لبد است و اصح آنست که آن قرد البیون بواو است نه بدال مهمله
قردمانون بیونانی قردمانا است قردامن حرف است که بهندی ناالم نامند قرداموس و قرداموس و قردمون برومی و بیونانی قرد
مانا را نامند قرد امینی بیونانی قرت العین است قروح قمل الابل و دجاج است قردمالی کرویا است قردماوس اسم رومی حرف
است که بفارسی اسفندان کنده نامند قرطم بضم اول اسم عربی ضفدع است قرع بفتح اول و راء مشدده بعربی فروج است قرداب نخل است که

اهل حجاز نامند قردوما بیونانی بندق است قرنج بعربی شجر است قرنجه بعربی اسم بقله است و شجر انیه را نامند قرس بکسر اول بعربی اشنه
صغیر را نامند قرسطیلوس اسم رومی است که آنرا بیونانی ماطیطوص نامند و آن شاهترج است قرسطاریون بیونانی سطاریون است
که شیرازی کلاه کوهی نامند قرسطوس بیونانی قسط است و برومی قفر الیهود است قرسمیون بیونانی ریشه حنظل است قرسطامون
بیونانی و بسریانی زنجبیل کلاب است قرسیقی اسم نوع طراثیث است که بیونانی اوروانجی نامند قرسیه ملح نفطی است قرشام و قرشوم
بعربی قراد عظیم را نامند قرص بضم اول و سکون ثانی اسم عربی خبز است و کلیچه را نامند و باصطلاح اطباء عبارت است از ادویه که بکوبند
و خمیر کنند باب و اقراص سازند و در سایه خشک کنند تا آنکه رطوبت در آن نماند و نگهدارند و استعمال نمایند قرصعا سلحفات است
قرصوف بضم اول بعربی عصی الراعی است قرط بعربی نوعی از کراث است که آنرا کراث مائده و کراث البقل نیز خوانند و قرط بضم اول
و فتح ثانی اسم مصری حقحقه نامند قرطا بیونانی شاه بلوط است قرطیقی و قرطی بسریانی حسک است قرطس بیونانی فقاح کرم
است قرطف اسم عربی لقاره است و ثمرة الریث را نیز نامند قرطمالو خیار شنبر است قرطم هندی حب النیل است قرطمانا قردمانا
است و نیز کرویا بفارسی و کراویه رومی را نامند قرطن بیونانی ماء العسل است قرطوو قراطیا بسریانی حسک است قرظ بفتح اول
و ثانی و ظاء معجمه اسم درخت نوعی از امغیلان است قرعا کبیا بسریانی هوفاریقون را نامند قرعیلانه حجل است قرغوی بترکی
طایر یست از طیور صید از جنس بازی و از آن کوچکتر قرغی بترکی باشق است قرف بکسر اول بعربی قشر را نامند و قشر مقل
و قشر رمان را نیز و بمعنی لحاء الشجر نیز آمده قرفا فلنجه است قرفد بفتح اول بعربی لبد است قرغنه بترکی غراب است
که بفارسی کلاغ نامند قرفیوس و قرافیون و قرفیون و قرفیا بیونانی کبابه است قرفلوبق بیونانی قرنفل است
قرقا بیونانی عنترق است که علقی باشد قرقاول بترکی نام تذرج است که معرب تذرو فارسی است قرقار حمام بغدادی
است که بفارسی کبوتر بغدادی نامند قرقس بکسر بعربی اسم خرخس است که صغار بعوض باشد قراقرامنی حرف الماء است
قرقوس دهن صنوبر است که آنرا تنبیح نیز نامند قرقرون برومی سعد است قرقس و قروقس بیونانی صدف لولو است
و نیز نوع حلزون را نامند قرقشم بترکی رصاص اسود را نامند و قرقط و قرقوف بعربی خمر است قرقعناد قرقو بیونانی
و بسریانی زعفران است قرقو بکسر اسم ترکی صقر است قرقف بعربی خمر است و خمر غلیظ را گویند قرنف مرغ کوچکی
است و قرقب را نیز نامند قرقمان حسنی است که در جوف مقل حجازی و صعیدی می باشد و گویند لب مقل حجازی
است قرقو ماعما و قرقو سعما و قرقوب بیونانی نقل دهن زعفران است زیرا که قرقو بیونانی زعفران است و سعما بمعنی
نقل است قرقینو بیونانی سرطان است قرالفقوح بترکی خطاف است قرمارس قاتل ابیه است قرمارت و فلی است قرمارس
بیونانی درختیست که آنرا قطان نامند قرماقطس طین کرم است قرمانیون الحوان است قرماون و قرومیتان و قرامون

قراموس برومي و بيوناني لصل را نامند قربد بالفتح سنگ بوره است و بمعني خزف مطبوخ نيز آمده قربدار قرمطان است و
زنان از اعلاف الحبل باشد و براي قروح فرج استعمال ميكنند قربعا سلحفات است قربل بعربي شجرست بي خار قربود
وقربوط و قرسول بعربي ثمر غضبان است قرسيا نوتيا است قرمد بعربي اسم آجرست قرميون بيوناني سمك بحريست قرن البحر
كهربا است و نيز و بعضي عبارت از بسد و مرجاني است قرن البقر و قرن الثور بفارسي سرو گاو يعني شاخ گاو نامند و نيز قرن الثور
بمعني حلتيت نيز آمده قرن الماعز شاخ بز را نامند قرن الحريث قرن كرگدن است كه بفارسي شاخ كرگ و بهندي گينڈا كا سينگه
نامند قرقا و بالا قرن الايل است قرنب بعربي بربوج است كه بفارسي كلاكموش نامند قرنبا بيوناني مطلق كرنب را نامند قرنبا اغريا
بيوناني كرنب بريست قرنبي آكمارس است كرنب بستاني است قرنبا و قرنبا جامص صغير است كه مسمي بحمصيص است و گفته اند كه
بيوناني اسم لوبياء است قرنبا مخفف قرنباد است و آن اسم كرويا است قرنباذ و قرنفاذ و قرنفار و قرنفان كرويا است
قرنفل بستاني است قرنجمشك است قرنفول قرنفل است قرنوس حرف الماء است قرنوس قالون حب الصنوبر است قرنوت اسم عربي ابرنو
است قرنيتا بسرياني مطلق فودنج را نامند و قرنيتا ديرا بسرياني فودنج بريست قرنيتا درين اس بسرياني فودنج نهريست قرنيتا وطورا
فودنج جبلي است قرنيتا و فجعا بسرياني فودنج فراح است قرنيتا رنيا و قرنيتا نهرا بسرياني فودنج نهريست قرنين بهندي آهن
است قرنيون بيوناني شاه بلوط است قروانوجي از بيلاب است كه ابن اسد الارض نيز نامند قروا اليوني لبد است قرور
بعربي آب سرد را نامند قروسوقش بوصير است قروسطوليوس بيوناني شاهدنج است قروسوقيون و قروسوش بيوناني ار
قطيون است قروسميون جوز مائل است قروسيون بيوناني قراصيا است قروط بعربي مصل است قروطنق سقطيني و قرو قر
معا بيوناني معجوني است مركب از طين مختوم و حب الغار و صنعت آن در قرابادين ذكر يافت و تفل دهن زعفران را نيز نامند
قروفس بيوناني و بسرياني اسم مروج است قروفل بفتح اول و ضم ثاني بيوناني قرح را نامند قروفس و قروقوبس و قرونس و
قرقيوفوس و قروقوس قنبوس همه بيوناني اسم زعفران است قروال و قروليون معرب از قروليون يوناني است و آن اسم
بسد و مرجان است قروم مجزد و سبعة الالوان است قرومينان بيوناني و بسرياني لصاف است قرون خبث فضه است
كه آن را اقليميا فضه نيز نامند قرون البحر اسم مرجان يا كهربا است قريب بعربي سمك مملح تازه است قريثا و قريثا نوعي
از تمر را نامند كه آن بهترين بسر و نوع تمرها باشد قريح آب خالص است بمعني ماء قراح قريدوس بيوناني عقرب است قريدوس
بيوناني جراد است كه بفارسي ملخ نامند قرير حنظل كه بهندي اندراين نامند قريس بعربي آب سرد و گوشت يخني را نامند قريص
نان خورشي است كه از گوشت ماهي و اكارع بالقول و ابازير جوشند بعد و سركه تا پخته شود پس سرد و منجمد كرده بخورند قريصا
برو طونيس و قريصا برو طونش و قريطا خرنوب شامي است قراسيوس شرابي است شيرين كه بپزند از انگور كه مسمي است

بقرلطیقوس قریع بعربی اسم مجل است قرلفه الکتان تمر و اهل اندلس اسم کشوث است قرلفان و قرنفان بسریانی کرویا است
قرنبا بعربی اسم لوبیا است فصل القاف مع الزاء المعجمة قزاز زجاجیست قزاکرم ابریشم است قزح بعربی بول کلب است قزح
بکسر اول تخم بصل را نامند و بمعنی توابل قدر است مانند کمون و زیره و امثال اینها جمع آن اقزاح و ابازیر نیز آمده قزح بکسر اول
و سکون ثانی بعربی خرء الحیه است قزو بضم اول و سکون و واو قسط است قزدیر رصاص ابیض است قزوی نباتیست
طبیعت آن گرم و تر در اول و نمک از آن بعمل میاورند و میخورند بهترین آن سبز تازه آنست قز بفتح اول و تشدید زاء معجمه
کرو یا کج فارسیست و آن نوعی از ابریشم است و در ابریشم ذکر یافت و کسیکه ابراد و الحریر و السته غلط کرده است قزاح
بضم اول و تشدید زاء ثانی گیاه است قرتند ترتند است و بزغنج تیز قزل بترکی بمعنی احمر است و مراد از آن خوب است
قزلاق بترکی اسم طایریست کثیر الوجود در شیراز و عامه الجاقزلاغ نامند و صاحب تحفه که قبره نوشته سهو است قزوجامون
و قزونواد و قزونوان و قزوینین و قازاماون برومی و یونانی بصل است فصل القاف مع السین المهملة قس بضم اول
نوع قسوسیست که ثمر نداشته باشد و بمعنی لبلاب بی ثمر نیز آمده قسا اوراق آن صغیر میباشد و شاخهای باریک و عصاره بیخ
آن با سرکه جهت سم رتیلا نافع قساء بفتح اول و ثانی یونانی سلیخه است که آنرا بهندی کهیلا نامند و بمعنی دارچینی
نیز آمده قسابه بفتح اول و ثانی بعربی ثمر رومیست قساجوبه بسریانی جلیون است که بفارسی مارجوبه نامند قسادا
بیونانی نکار است قسادسیما بسریانی قصب الذریره است قسارادقو اوساما بسریانی عود بلسان است قسارس و
قسارس بمعنی کبر است قسار قرنس اسم رومی رطب است که بفارسی خرمای تر نامند قسار فوربنقس برومی ثمر هندیست
قسارو اورقون و قسارو اورقیرون بیونانی سعد است قساروس بیونانی قسوس است که عصاره لحیه التیس باشد قساطوس و
قساطونس قرطم است قسالاون بیونانی زفت است قسامونس و قسامونس و قسامونیا و قسوماس همه یونانی اسم دارچینی
است قسیموس بیونانی سوسن بریست ابیض قساروس یونانی عصاره لحیه التیس است قسانسیس بیونانی لبلاب عریض
الورق است که از البلاب کبیر نیز نامند قسنوبر درمشا بیونانی فاشرا است قسنوس اطاروس بیونانی لحیه التیس است
قساسیس و قسنوس لبلاب کبیر الورق است و از البلاب بری نیز گفته اند و قسنوس بمعنی لادن نیز آمده قسراق
بترکی زماکی است قسر بوادین حنا است قس بفتح اول و سین مشدده بعربی صقیع است قسطس اسم جنس قسط است قسط
اسود و آن قسط هندیست قسط بحری قسط ابیض مر است قسط حلو قسط هندی است و نیز قسط رومی ابیض را نامند که بوی آن تند است
قسط رومی قسط ابیض حلو است قسط سوری قسط القتیل است که لون آن مانند چنب شمشاد و طعم آن تلخ و رایحه آن ساطع باشد قسط
شامی راس هم است و قسط سوری را نیز گفته اند قسط صینی قسط مر است قسط عربی قسط ابیض خفیف طیب الرایحه است و بمعنی قسط

وقط بمعنی قسط حلو نیز آمده قسط فارسی قسط ابیض مر است که بفارسی ماروار و نامند قسط قرنفلی قسط مر نقل الراجحه است قسطار
قسط هندی است و نیز بعضی قسط سوری است قسط هندی قسط اسود خفیف است و قسط اسود حلو را نیز گفته اند قسطا نیاو
قسطل و قسطن بیونانی و برومی شاه بلوط است که بعربی بلوط الملک نامند قسطانیقی بلوط اهل سودان اسم لغاته بما ینبغی است
قسطرین برومی و بیونانی اترج است قسطناس بضم اول و تسکین ثانی بعربی شجر است که بیخ آن قسطلس است قسطورو قسطوره
و قسطورین و قسطوریوس و قسطوریون و قاسطوریس بلغت یونانی جندبادستر است که بفارسی خرمیان نامند قسطوس
و قسیطوبیس بیونانی زنجار است قسطرن قسفس بیونانی قرظم است قسطعیه بکسر اول و سکون ثانی بعربی رصاص ابیض است
که از قلعی نیز نامند قسعیطس بیونانی طین ارمنی است قسقاسور بیونانی فودنج است قسقیون بیونانی سوسن بری است قسقاس
بفتح اول و سکون ثانی بعربی اسم نبات است و بمعنی اسد نیز آمده قسلع قسیل است قسمیهور ضبع است که بفارسی کفتار
نامند قسور بعربی بابونج را نامند و بمعنی فودنج نیز آمده قسور بفتح اول و سکون ثانی بابونج است یا فودنج و واحد آن
قسوره است قسولیدوس و قسولیدون بضم اول و ثانی بیونانی کاکنج است قسوماس بیونانی دارچینی است قسوبیون
بندق هندی است که بهندی ریتهه نامند قسوبوتن بیونانی حشیشة الزجاج است که برومی کسوماس نامند قسه ترید است
قسا و قسوسیوس برومی و بیونانی سلیخه است قسیه ام بسریانی قثاء بری است قشه بفتح اول و کسر ثانی خلفا است

فصل القاف مع الشین المعجمة قشا و قشاء بفتح اول و کسر ثانی بعربی قشور اشجار است قشاح بفتح اول و ثانی بعربیا
اسم ضبع است قشار قشور مخلب و دیق است قشاره ریزهای کندر است که از سودن قطعهای آن با یکدیگر جدا
کرده و آن را قشار کندر نامند و قشر مخلب را نیز گفته اند قشام بعربیا اسم قو است قشتا بسریانی قسط است قشر
بضم اول بعربی اسم ماهی بقدر شبر است قشر ابن حاج ملح است قشره بکسر اول و سکون ثانی جلد است و قسمی از سلیخه
را نیز نامند قشری پوست منجمد بالای شیر است که بفارسی سرشیر و خرکاشیر نامند و بهندی بالائی قشه اسم دابه است
بهیئت جعل و گفته اند دابه است که بفارسی کنه و بعربی قردان نامند قشع حرباء است قشعه بفتح اسم کشوثا است و بکسر بمعنی
بلغم آمده قشعر بضم اول و سکون ثانی بعربی قثاء است که بفارسی خیار زه و خیار دراز و بهندی ککری نامند قشعوم بضم اول
و سکون دوم بعربی قراده است قشم بکسر اول بعربی لحم مطبوخ است و لحم مطلق را نیز نامند قشمش بکسر اول و سکون ثانی
معرب کشمش است که عبارت از مویز انگور کشمش باشد قشمیر معرب کشنیز فارسی است قشور بفتح اول بعربی دوای
جالی است که بمالند زنان بر روی خود برای تصفیه رنگ آن مانند آرد گویند و بخته با مازت سرشته قشور بضم اسم جنس
پوست میوه ها است و شامل پوست اشجار و بزور و غیرها است و بعضی را عقیده آنکه اینها قابل اسم قشر نیستند و چند ایشت بدانند

واین حکمی نیست ولیکن بسیار قلیل الغذا اند و بطی الهضم قشترایس برومی اذخر رایح است فصل القاف مع الصاد المهمله
قصابک اسم طایریست که آنرا بعربی صعوه نامند و آن صفرانون است قصب فارسی نوعی از قصب است و گفته اند نی است
که از ان قلم میسازند قصباک اسم نوعی جلوزنات است قصب بوا قصب الذریره است قصد و قصده عوسج است قصدیر
بعربی رصاص ابیض است که آنرا قلعی تیز نامند قصر بعربی اصول نخل و شاخ آنرا نامند قصبه بلغت عربی اسم جص است
قصطل بمصری شاه بلوط است قصوص بضم بعربی عقرب است و بالسریانی عقرب دو الذویب را نیز گویند قصفه بعربی ورق
ارطی است قصل بفتح اول و سکون ثانی بعربی بذر سلم است قصم بعربی بیض جراد است قصود و قصیده بعربی مخ سمن
است و قصید بمعنی لحم یابس نیز آمده قصیری بعربی نوعی از افاعی است قصیص و قصیصه بعربی نباتیست که در بیخ کماه روید و گویند
توهر نیست فصل القاف مع الضاد المعجمه قضاب بمصری نوعی از اذان الفار است قضابه بعربی اسم فرنج است قضاء بعربی
کلیة الماء است که بفارسی ماده سنگ آبی و بهندی اوو بلاو نامند قضب اسم شجر بزرگ است بمعنی القت و اسفست نیز آمده
قضبه بعربی اسم رطبه است که بفارسی اسفست نامند قضض و قضیض بفتح بعربی حصی صغار است قضام بعربی اثبات حمص است قضه
بکسر اول و تشدید دوم بعربی جص است و بمعنی حصی صغار و حصی و رمل نیز آمده قضعاض بلغت اندلس نباتیست که آنرا کفیون
نامند قضم بفتح اول و تسکین دوم قطع خشنی است قضم قریش حب الصنوبر صغار و کبار است قضیب اسم عربی درخت
رز و تاک انگور است فصل القاف مع الطاء المهمله قطابه بضم اول و فتح دوم بعربی پاره گوشت است قطار بلغت یونانی
اسقولوقندریون است قطاریون غافث است قطالانیون بیونانی دردار است قطاس بضم اول بلغت رومی است گفته اند
که دابه ایست بحری که آنرا دابة البقر گویند و صحیح آنست که نوعی از بقر جبلی است قطاطه بفتح اول بعربی قطاط است قطاع بکسر
بعربی شیر بیمی است که بفارسی شکر پاره نامند قطایس بصل الفار است که آنرا عنصل نامند قطامی بعربی صقر است که آنرا
بفارسی چرخ نامند و نبیذ را نیز گویند قطب بعربی و قطباء و قطبی و قطبانا بسریانی بمعنی حسک است قطبور و قطوس بسریانی
سرخس است قطس حو بالسریانی حنظل را نامند قطر بکسر اول اسم عربی نحاس گداخته است یا قسمی از نحاس است یا مطلق
نحاس قطری یکگروهن است قطراامی بیونانی کبر است قطرب دابه ایست که حرکت میکند بر بالای آب حرکات سریعه مختلفه
و نوعی از مالیخولیا را نیز نامند قطر بلیه نوعی از مخم است قطرنا بیونانی زجاج را نامند قطر وهی یکگروهن است قطف بکسر و تشدید
بعربی سنور است که بفارسی گربه نامند قطه سنور ماده است قطف بکسر بعربی عنقود است قطفا و قطفه بسریانی
بقله ایست که آنرا سرمق نامند قطلب بلغت شامی قاتل ابیه است قطم بعربی الم و شبه کهنه را نیز نامند قطمیر قشر پسته قطن
بعربی اسم حو الحمل است قطنه و نیز برومی و بیونانی زبیب است قطرثا و بریثا بسریانی قثاء الحمار قطوث حوطا بسریانی

بسریانی حنظل است قطوریون بیونانی قنطوریون است قطونا نباتیست که بزر آنرا بعربی بزر قطونا و بفارسی اصفهان اسپرزه و بشیرازی
تنکو نامند قطیعه قطسقیقا نوعی از سموم قنابه است قطیلا دردار است **فصل** القاف مع العین المهمله قعاع بضم بعربی آب
تلخ یا ملح است قعال بعربی نور و شگوفه عنب است قعبر بیونانی فلفل است قعبول قسمی از کماه است قعقام سندروس است
قعقر ورنیل است قعقاع بعربی ثمر یابس است قعقع بعربی اسم لقلق است که بفارسی لک لک نامند قعقع اسم عربی ععقع
است قعلا منیش بخور مریم است قعلوس نغار است قعموص قسمی از کماه است قعنب بعربی اسم قلقاس و حصی الثعلب است
قعبه بعربی جراد است قعید ارنب ذکر است **فصل** القاف مع الفا قفارس کبر است قفاریس بیونانی و بسریانی حب الزلم
است قفاص بضم بعربی و جل است که بفارسی گاو کونی نامند قفالیون شاهترج است قف النظر اسم آتش بری است قفنالا
اسم رومی اجاص است قفذ کمون است قفذیر بیونانی لحم است قفذ بسریانی قنفذ است قفر بضم اول و سکون دوم اسم
قار است قفریس ایهل است قفز و قفز نبات کشوث است قفط کمون است قفلوس بیونانی نغار است قفلوط کرابس شامی
است قفور اکفری است قفوری کافور است قفوریج و قفورانیج و قفولانیج بیونانی کافوریه است که نوعی از ریحان باشد
قفیز قیقعر است قفیز بعربی رخبیل است قفنص بیونانی قرمز است که متولد شود بر درخت بلوط **فصل** القاف مع القاف ققه و
ققنج بسریانی کاکنج است ققنشالا برومی اجاص است ققنص شاهترج است **فصل** القاف مع اللام قلا قلی است قلاب ذنب
است قلابو بیونانی بلوط است قلاع حجاره باصفهانی اسم عقعق است قلاو آذربویه است قلازاره و قلازاره بمعنی قلاع
حجاره است و این طایریست از جنس غراب که بفارسی کلاغ پیسه نامند و عقعق را نیز نامند قلاروماینون بیونانی نوعی از خمر است
قلاس بسریانی بنافج است قلاشیره بفارسی اسم قلی است که شخار نیز نامند قلاط بعربی سمک است قلاطانس بیونانی درخت
چنار است که بعربی دلب نامند قلاطانوس بیونانی قلت است قلاطیور بیونانی قنبیط است قلاقل بعربی فلفل است
قلاقلطس بیونانی قلمیا است قلاقلی فاخته را نامند و یا طایریست مشابه آن قلام بعربی قاقلی و نزد بعضی رعی الابل است
قلاماهامین بیونانی فودنج جبلی است یا بری قلامنی و قلامیس و قلامیسی بیونانی فودنج نهری است قلامرطون بیونانی
[illegible] است قلامس اروماطیقس بیونانی قصب الذریره است قلان بترکی حمار الوحش است قلب النخله بعربی شحمت
النخل است که جمار النخل نامند قلب الارض سورنجان است قلبا بسریانی قرفه است قلباقراسا و قلبون نموروس بسریانی و
برومی ورق الآس است قلباواضرونا و قلیون قطرین بسریانی و برومی ورق الاترج است قلیا واکندنا و قلیون
سلیقون بسریانی ورق الاجاص است قلباو بلوط و قلیون دروروبیس بسریانی و برومی ورق بلوط است
قلیا و توتا و قلیون سندرون بسریانی و برومی ورق توت است قلبارحاصافلون و قفنالالس بانی و برومی

ورق اجاص است قلباو حمص البنا بسریانی ورق سورنجان است قلباو خلاف و قلبون الکباب بسریانی و برومی ورق خلاف است
قلباو دراقنی و قلبون ورقینا بسریانی و برومی ورق خوخ است که بفارسی برگ شفتالو نامند قلباو دراقنی و قلبون فرفوسن
بسریانی و برومی ورق النجار است که بفارسی برگ درهمشت خوانند قلباو زیتا و قلبون اغرنوس بسریانی و برومی ورق
زیتون است قلباو قبار و قلبون قفارس بسریانی و برومی ورق الکبر است قلباو کنارا و قلبون لوطس سدر است قباد
کوزی قلبون قیرنوا بسریانی و برومی ورق الجوز است که بفارسی برگ گردگان نامند قلباو نیلا و قلباطس بسریانی و یونانی
وسمه است قلحفور و قلحهر یونانی یا بسریانی سورنجان است قلید ناردین و قلد ناردین دارشیشعان است قلبی
ناردین و قلیطیانا بسریانی جنطیانا است و آن بیخ سنبل است قلت معرب کلت هندیست قلتا بضم اول بسریانی
قلت است قلح ابشق است قلحنذیقون بلبوس است قلز بضم اول و ثانی و تشدید زاء معجمه بعربی نحاس که بفارسی مس قرص
نامند قلباطس یونانی زراوند است قلسطانا برومی شاه بلوط است قلبیس بحبشه انتس است قلع بعربی قلعی است
قلع ارمینا بسریانی طین ارمنی است قلعمنین بخور مریم است قلعی معدنیست که منسوب است بسوی آن رصاص جید
قلف بسریانی قیر است و بمعنی رعی الابل نیز آمده قلفدفیون اقراص ند رانج است قلفوط اسم شامی کراث شامی است قلفونیا
لفظ یونانیست که بفارسی زنگباری نامند قلقاس لفظ رومی است که اهل هندی اروی نامند قلقاسی بسریانی قلقاس است
قلقدیس و قلقندیس برومی زاج ابیض است و گفته اند که بمعنی زاجی است که مسمی بشب دندان است قلقطار و قلنقطار
برومی زاج اصفر است قلقلان نزد اکثر اطبا فلفل است قلقالی بعربی طایریست که مشابه بفاخته است قلقلانیه
فاخته است قلقنت و قلقند برومی زاج اخضر است قلار و قلاری نوعی از الحجر سفید است که چون خشک شود سفیدی
آن زیاده و براق گردد که گویا بران روغن مالیده اند و بعضی از آن ظرفی متصل بهم چیده و بران دوشاب انگوری
و یا عسل میریزند و میگذارند تا دو سه سال فاسد نمیگردد قلان اسم ترکی حمار الوحش است قلوب و قلیب اسم عربی ذیب است
که بفارسی گرگ نامند قلما یونانی و بسریانی خروع است قلماس و قلماوس قصب الذریره است قلام قاقلی است و رائی
اهل رانیز نامند قلمبک بلغت اهل عمان برنوه است که نوعی از عود بخور بسیار خوشبو باشد و گویند صندل اصفر است که بهندی
بالاگیر نامند و گویند نوع لیمو است که بشیرازی لیموی خارکی و بهندی جنبهیری نامند و گویند لیموی مرکب از لیموی آب و اترج
است قلموس بعربی اسم راسن است قلمونیا یونانی راتینجی است که با آتش پخته باشند و نیز بعضی صمغ صنوبر صغار و نیز بعضی
صنوبر کبار است قلمیاطیطس نوعی از زراوند طیب الرائحه است قلمیس برومی فوذنج است قلمیقلمون قیقهر است
قلنبک نوعی از عود است که بخود آن طیب الرائحه است که چون بدست گیرند دست را خوشبو گرداند قلنقی قار است

رسیوس و قوباری‌ساسیس یونانی خرخرست قوبروس و قوقوس یونانی خنثی است قوبلا بسریانی بابونج است قوبوتی یونانی
صعتر بریست قوبوسافلوس و قوبوسوالطس یونانی عوسج است قوبا یونانی ماء الرماد است قوبطس و قوبطوس
یونانی کمافیطوس است قوترنوج است و گفته اند اسم درخت وج است قوت بضم اول و فتح ثانی اسم عربی قشر البیض است
قوثورا برومی خرنوب را نامند قوتیرا شوکه منتنه است و خرنوب را نیز گفته اند و ابرون را نیز قوج بفارسی کبش است قوجا
قانیون یونانی نباتیست که آنرا فیل زهرج نیز گویند قوجلباس یونانی حلزون بری کبیر است و بمعنی صدف بری نیز آمده قوجیه
قاسه و قوجیه قاسیه بسریانی حلیون است قودمان سعد است قودانوس و قودوس و قوردووسوس و قوریدالیس
یونانی فرسیون است قوماو قودونیا و قودونیاسیلا یونانی سفرجل است قودوسن و قوردوسن یونانی ورل است قور
بینه تازه است قورا یونانی و ترکی حمل است قوربیون و قوراس یونانی ابدست قورت و قوردا اسم ترکی ذئب است
قوردوس و قوردودوسن ضفادع است قورحیوس نباتیست که مسمی برجل الغراب است و بهندی کاسسی نامند و بمعنی شیح مریم
نیز آمده قوردسامایونانی عود بلسان است قورسن یونانی سوسن آسمانی است قورقیس مرارهٔ سماک است قورمایون و قورلیون
و قورتایون و قورتایون یونانی کزبره است قوردونیاطیلا اسم سفرجل است قورنیاس یونانی قسمی از حلتیت است قوریدوقوس تا
و قورتاقوقوس نباتیست که آنرا رجل العقعق گویند و رجل الغراب نیز قوری علاقی اسم ترکی حماض است قوریون یونانی خشخاش
و کزبره است و عاقرقرحا و اهل دمشق عود قرح جبلی را نامند قوری قلاحی اسم ترکی حماض است قوز بفتح اسم ترکی جوز است
قوزقون بترکی غراب بزرگ سیاه را نامند قوس نوعی از سمک بحریست و بلحمی نبات وج را نامند قوس دره و قوس دره یونانی
عاقرقرحا است قوسطس یونانی قسط است قوسطه زبیب است قوسقوندون ثوم بریست قوسولون یونانی دارچینی
است قوسیاه بسریانی قسط بحریست قوش ازوی بترکی عنب الثعلب است قوشنرا اسم یونانی طباق است قوش دیلی
بترکی لسان العصافیر است قوطولیدون نوعی از ابرون است قوطا یونانی شاه بلوط است قوطی بسریانی و برومی
طریفلیون است که بعربی حسک نامند قوطاماذریون بریست قوطس و قوطوس و قوطسون یونانی فقاح کرم است
قوطنس یونانی قصاص است قوطنا یونانی الفحه است قوطنوس یونانی رمان است که بفارسی انار نامند و بمعنی زیتون
الحبش نیز آمده قوطیهوس یونانی زیتون الحبش است قوقا یونانی نوعی از صنوبر است و نوعی از صمغ صنوبر را نیز گفته
اند قوقارنمیس و قوقاری‌ساامیس یونانی عرعر است قوقاریوس یونانی قصب الذریره است قوقالیس شقاقل است
قوقامالیس و قوقامالس یونانی و بسریانی اجاص است قوقوس خنثی است قوقل قوفل و جوز سفرم است با هم اسفرا
نیز نامند قوقو بمعنا الفاد هن زعفران

قوفون قرسوس بیونانی جوز سرو است یا درخت سرو قوقی بیونانی درخت صنوبر کبیر است که انرا ارزه نامند و بعضی
تخم خوشبوی نیز آمده و نزد بعضی حیوان جند بیدستر است قوقیون بیونانی قرصعنا است که مستعمل است در مشرو و بطوس
و شوکران را نیز نامند قوفالس و قوفالیس بیونانی خالیدونیون کبیر است و نیز قوقالس نوعی از زرو قوا است و نزد بعضی تخم
کرفس بری است قوقا یا لسریانی حب الراس است قوقس قدبون تخم ماذریون است قوقلا ابس و قوقلامیس بخور مریم است
قوقلس عقرب است قوقله بلغت اهل مشرق اندلس اسم نوعی از صعنه است قوقینس و قوقنوس بترکی طایریست که آن
را ققنس نامند قوقوس و قرقوس بیونانی طحلب را نامند قوقوس ماقعوس و قوقوماقعوس و قوقومس بیونانی حب القرمز است
قوقوسید و برومی جعده است قوقیا لسریانی حیوان بحریست که مسمی بقوقی است قوقیاوس و قوقوموس اعزیو و قوقس اعزیو
بیونانی کمون بری ما شاهترج بریست قول نیلوفر است قولاوقیلا بیونانی عزی النجارین است و آن عزی الجلود است قولا
میوس بیونانی شجره مریم است قولس بیونانی خبث الرصاص است قولین بیونانی کرنب است قولنجان لسریانی خلنجان
است قولوانیس و قولوقیس و قولوقلیس و قولوقیتس بیونانی و سریانی حنظل است قولوبیا و قولوقنا و قولو
قنتی و قولوقوماو قولوقوماطی بیونانی قرع است قولودی ماء العسل است قولوزیون نوعی از طین است قولوطرنحون
برومی و بیونانی لسان الحمل است قولوموماطوس و قولون بیونانی شکاعی است قولوقندون و قولوقوس لسریانی بسفایج
است قومرون و قومالحون بیونانی قاتل الکلاب است و نمر و ذیب را گویند قولی لب بحریست قولیا لسریانی جعده است
قولیقوتن خرء الکلب است قوم بترکی زبل است قومانوعی از شراب است که بعربی مرز نامند قومارثون بیونانی رازیانج
بری است قوماروس بیونانی بصل است و گفته اند که قاتل ابیه است و ثعلب را نیز نامند قومارس بیونانی قطلب است
قومالس اسم بیونانی اجاص است قومانیون بیونانی قوطولیدون است قومامون بیونانی صمغ است قومانطس طین
کرم است و گویند که طین کرمی است قون لسون برومی باقلی مصر است قومیسوس و قومیسور و قومیاموعد لیتس و
قومیوس و قومیسون بیونانی و لسریانی صمغ لوز است قومیوز صمغ مطلق را نیز نامند قومیقولوس بیونانی توتیا است
قومل جواسفرم یا حجر اسفرم را نامند قوموسون بترمس است قوموطارخس بعربی قتاد است و آن ام غیلان است قومیا
قومیاو قومیدره قومیرون و قومامون و قومامورس و قومین بیونانی صمغ است و برومی قتاد است و نیز گویند که
قومین بترکی ضان است قومیخا مرزه است قومیاقیاس بیونانی و لسریانی صمغ عربی است قومیا نیدوا بیونانی و برومی
بلست قومیون بیونانی دم است قوناق بترکی جاورس است قونامالسریانی و بیونانی دارصینی است قلونس و قونوس
لسریانی و بیونانی حب الصنوبر کبار است قونص بعربی قالصه است قونوشبوبش و انی برومی جلوز است قونیا بیونانی

بیونانی ماء الرماد است قونططهر ماقوریون اسود است قونس و قونیون بیونانی شوکران است قوحند مانتل [illegible]

و قونیون [illegible] قوبنا و زبد البحر و حجر بوارا نیز نامند قونی اسم ترکی گوسفند است قوبروق اسم ترکی [illegible] است قوزیلی

بیونانی عاقرقرحا است قولعلس قولعلیس لسان الکلب است قوبادوس اسم یونانی قطلب است قولی بیونانی [illegible]

صعتر است که ورق آن مشابه است بورق زوفا قوسطس برومی [illegible] است که آنرا بعربی خانق النمر نامند و آن نوعی از بادزهر

اسود است قونیون شوکران است فصل القاف مع الهاء قهراسوس بیونانی قراسیا است قهقهار بعربی اسم حجر

صلب است قهقب بعربی بادنجان است قهقهر [illegible] بعربی صمغ است و نیز قهقر بعربی غراب [illegible] سیاه را نامند و نیز

بفتح اول و سکون دوم و فتح قاف ثانیه و راء مهمله [illegible] بعربی تیس است و سنگ سخت سیاه املس را نیز نامند

قهقور بعربی الحجر است قهندرس و قهندروس بیونانی حب صنوبر است قهبه بعربی سبز تازه و پوشیده است قهوه

بعربی خمر است و نوعی از خمر را نیز نامند و نزد عامه اسم ثمر بن است و در حرف الباء مع النون مذکور شد قهیز بعربی

قز است و آن نوعی از ابریشم است فصل القاف مع الیاء المثناة التحتانیه قیاسوس شاهترج است و کمون بری

را نیز گویند و بیونانی دارچینی را نامند قیاسوسیس و قیابون و قیاسوس بیونانی اسم دارچینی است قیاموسین بیونانی

دهن دارچینی است قیارنایس بیونانی زنجفر مصنوع است قیانقون بیونانی شاهدانج است قیبا بیونانی زفت یابس

است قیتره [illegible] قیتمس بعربی زبد البحر است قیتون و قیطون و قیحون نباتیست که بهندی

آنرا اسعله نامند و سعالی است قیثا بیونانی حوز الانهار است و نبات فرفخ را نیز نامند قیثا بیونانی حوز الانهار است

قیحی بترکی نبات حرمل بری است و گفته اند که نبات ستیطرح را نیز نامند قیح بعربی ریم غایص است قیحرالس [illegible] بیونانی

عفص خام است قیحورین بقل وحشی است قیدزلوز است قیدس شوبیر است قیدباقلی شیخ است قیرا اسم عربی

قار است و زفت رطب را نیز گفته اند قیراسوس بیونانی قراسیا است قیراط الفیف و انق است قیراطیا بیونانی

خرنوب شامی است قیربواخا است قیرس بیونانی شمع است که بفارسی موم نامند و جوزسرو را نیز گفته اند قیرسطرنون

رجل الحمام است قیرکم ستیطرح است قیرلوا برومی جوز است قیرود ناحلوز است قیروس بیونانی شمع است

قیروفس بیونانی نوعی از حلزون است که آنرا ودع گویند قیسا حیونا بسریانی حلیون است قیشاروس بیونانی

عصاره لحیة التیس است قیسارین مطبوخی است که از باقلا سازند قیسا ناردین بیونانی حنطیانا است قیسوس

علیق است قیسر و قیسوری و قیسورا و قیسرنا بسریانی حجر القیشور است که بفارسی قینک نامند قیسو ساشایا

بیونانی لاذن است قیسطا برومی قسط است قیسه و قیصه [illegible] است قیسا اسلیه است قیشهانو فربیون است

قیسلمون دهن زفت رطب است بیانی

قیصانه بعربی ماهی مسیر نست قند برست قیصوری نوع کافور را نامند و باء آن یاء نسبت است بقیصور که نام شهریست
که در انجا بهم میرسد و آن بهترین انواع کافور است قیسی و قیصی سر مشمش است که بفارسی و هندی خوبانی نامند و آن نوع
از مشمش خشک کرده است و گفته اند که اسم مطلق مشمش است قیض پوست بالای بیضه است قیطاقون بیونانی باقلاء
شامی است قیطادونس برومی قرطم است قیطرستین برومی دارچینی است قیطس نوعی از صنوبر صغار است و گفته اند که
بشنس بعجمه درخت آس است قیطل بیونانی سقند ولیون نامند قیطیدا بیونانی افیون است قیطموقوس و قیطمولوس برومی
فرنجمشک است قیطیون بیونانی شعله است که سعالی نیز نامند قیعدیس بیونانی نوعی از سمک تازه و یا سمک مطلق است
قیعلة بعربی عقاب است که بالای کوه میماند قیعم بعربی سمور است قیعور بلغت بربری بلبوس است قیعولا قاطوس و قیعولا
قاطیس و قیقولالس بیونانی زفت است و یا زفت یابس قیغانیون بیونانی سداب است قیغاس سیسارون است
قیفولوح برومی غالیه است قیفاء بعربی قشر الطلع است قیقبه بکسر پوست رقیقی است که زیر پوست یابس تخم مرغ میباشد
و بفارسی پوست زیرین خایه مرغ نامند قیقب و قیقبان بعربی اسم آزاد درخت است قیقبان بمعنی قطلب نیز آمده قیقرو
نیون بیونانی و برومی سرو است قیقس و قیقوس نوعی از بلوط است قیقون برومی اسم سعد است قیقهما یون
بیونانی قنابر است قیقی بعربی سعیدی تخم مرغ است و بیونانی خروع است قیل بکسر اول و سکون دوم قار است و درخت
رطب را نیز گویند و بکسر اول و یاء معدوله بترکی اسم شعر است که بفارسی موی نامند قیلا حور البیری بالونی بابونج است قیلع
قنبیل است قیلقی بلغت اهل مشرق اسم اشنان است و ارطینیا را نیز نامند قیلورا نور زوار است قیلوط بلغت اهل
مغرب اسم ورق کراث شامی است و گفته اند که بمعنی کراث شامی نیز آمده قیلونیا نوعی از قیصوم جبلی است قیماغ
اسم ترکی زبد اللبن است که بفارسی سرشیر و بشیرازی چربه و بهندی مالائی نامند قیمن رئة البحر است قیمن الوقیقنس
رئة الثعلب است قیموس و قیمومین بیونانی کمون بری یا شاهتره بریست قیموسارقوس بیونانی خروع است قیمولیا
طین اکل است قیمویون اغزیون کمون بریست قینا بیونانی نوعی از بقلة الحمقاء است و نواب علویخان مرحوم گفته که قینا غلط
است و اصح قینثا است و آن بمعنی جوز الانهار آمده و جوز الانهار غیر بقلة الحمقاء است قینا فارس و قینا باری و قینا بار
و قیناری و قینا ماری و قینا مار بیونانی زنجفر است قینا ریداس و قینا بریدس بیونانی ذراریح است قینا بیس برومی
شاهدانج است قینحوبش بیونانی عصفر است قینس بعربی ثور است قینطوس بیونانی زنجار است قینعطس بیونانی طین
ارمنی است قینفس بیونانی قرط است قینفس اغریون بیونانی قرطم بریست قینهر بیونانی نوعی از صمغ است قینو طیرون
بیونانی کندر است قینوسون بیونانی رئه است قینقرید است قینوس بیونانی شبرم است قیواطهنا بیونانی اذریون

اذریون بربیست قیوروموس سیونانی فرجمشک است قیوطاوسیس بربری تخم قرطم هندیست قیوطمنتور سیونانی قنا
است قیوقارسلیس سیونانی عرعر است قیوقوس سیونانی زعفران است قیومرفونس زبدة البحر است قیومبط عاقرقرحان
است قیوندی و قیوندقاوندیست

باب الکاف فصل الکاف مع الالف

کابلی هرا هندی اهلیلج کابلی است
کابور بهندی اسم کافور است کابینه و کافیته بفارسی عصفر است کابیش اسم رومی خلد است کانتهه اسم هندی شوک
است کانتهه مانه او کالامانه اسم هندی لسان الثور است یا نوعی از آن است و کوبنده اسم نباتیست غیر آن کاث بتشدید
ثاء مثلثه اسم غله خورد است کاجرا اسم هندی ازروک است کاج اسم فارسی اسم فارسی صنوبر است و بهندی اسم زجاج
مصنوع از نوعی کاه است کاجلون بهندی زبد القوارير است کاجل اسم هندی حوده است که بچشم کشند کاجی اسم فارسی
خسوی است که از بزر ورسازند کاجیره بفارسی قرطم است کاجیا بسریانی ابن عرس است کادو بهندی هندبا بربیست کاجر
بجیم فارسی اسم هندی جزر است کار بهندی و بسریانی مر است و نیز بهندی اسم ملح است که از قلی سازند کاربا مخفف کاربا
است و بمعنی کهربا است کارتن و کارتنک و کارتنه بفارسی عنکبوت است و نیز کارتنه اسم حلبه است که بهندی میتهی نامند
کاردوا اسم فارسی کافور است و غلاف طلع نخل را نیز نامند و گفته اند که اسم بقول ماکوله است و رطب یعنی خرماء تازه را نیز
نامند کاربعه بعربی اسم نخله است که نزدیک آب روید کاربحک بفارسی خیار است کاردانک اسم فارسی طایر است
طویل العنق که نزدیک آب میباشد و بعربی انیس الغدران نامند کاتژه اسم هندی مطبوخات مسهله و منضجه است کاز بفارسی
درخت صنوبر است کازرنک اسم فارسی وج است کازیره و کاغاله و کاغله و کافیته و کاکیان بفارسی قرطم است که
بفارسی خسکدانه و بهندی کاکره و کسم کاییج نامند کاسج و کاسجرک بفارسی دلدل است و آن نوعیست از قنفذ کبیر جبلی که بفارسی
خارپشت نامند کاسر بعربی عقاب است کاسر الحجر اسم عربی حب القلت است که بهندی کلتهی نامند کاسکبیج معجون
فارسی است و صاحب اسرار الطب گفته که بمعنی آن کثیر المنافع است و آن معجونی است نافع برای امراض کثیره و
صفت آن در قراباذین ذکر یافت کاسکینه و کاسه شکنک اسم فارسی شقراق است و نیز بفارسی کاسترک نامند
کاسیلیس سیونانی اسم جوز است کاسم بهندی اسم سپستان است کاسنی اسم فارسی هندباء است کاسنی
بستانی اسم فارسی هندباء بستانی است کاسنی و دشتی اسم فارسی هندباء دشتی است کاسنی شامی هندباء بستانی
است کاسنی کاجر بهندی اصل الهندباء است کاسیو سیونانی عروق ماميران است که بفارسی زردچوبه نامند کاسوس
خشخاش زبدیست کاسه پشت اسم فارسی سلحفات است و نیز بفارسی لاک پشت و سنگ پشت نامند کاش بشین معجمه
بفارسی بمعنی کاج است که زجاج باشد و لهذا اوانی مزججه یعنی آلات زجاج را کاشی نامند کاشه اسم فارسی جمد است

ونیز بفارسی یخ نامند کاغ اسم فارسی نار است کاغذ اسم فارسی قرطاس است کاغیه اسم فارسی کرمی است کوچک سیاه منقش و
منقط الی حمی و بهندی ابیر بهوتی نامند کاشم رومی اسم انیسون است کاشه شالک اسم فارسی شقایق النعمان است
کافر اسم عربی وعاء طلع نخل است که بفارسی تا... نامند و حمار بسیار بزرگ را نیز نامند کافر دوائیست که بهندی اکروندہ
نامند کافور قشر طلع است که بفارسی تلو سه خرما و بشیرازی تاروئه خرما نامند و طلع و اکمام فواکه را نیز گفته اند و نیز اسم نباتیست
که گل آن مانند گل اقحوان است کافور اسغرم عدشه آن است کافور جودانه نوعی از کافور طیبة الرایحه است کافور الکعک زرنباد
است کافور هوتی نوعی از کافور کدر که غیر شفاف مغشوش است کافوریه و به ریحان الکافور است کافوری نوعی از بابونه است
که بفارسی بابونه گاو و گاو چشم نامند کافیله بفارسی شکامی است کالجنگها و کالجنگی اسم هندی رجل الغراب است کاکره
بفارسی عاقرقرحا است کاکشتا ابن عرس است کاکل بضم کاف فارسی اسم فارسی اشترک است بیان حنطه رومیه
و اشنان گاگل بکسر کاف فارسی طین سیاهی است که در ته حوض و نهر میباشد و نیز و بعضی نباتیست که در آب روید
و اول اصح است کاکماچی اسم هندی عنب الثعلب است کاکنه به تسکین کاف ثانی و فتح نون معرب کاکنج است
کاکوتی اسم فارسی صعتر است کاکوش اسم فارسی بفنسج است کاکول اسم هندی شقاقل است کاکیره و کتوره اسم
هندی سرطان است کاکل و کاله بفارسی اسم قریع است و بشیرازی بطیخ را نامند و نیز اسم نوع ورد است
و گفته اند اسم جاورس است که بهندی کنگنی نامند کالالبن است کالاجیرا اسم هندی کمون کرمانی است که بفارسی
زیره سیاه نامند کالاساند اسم هندی اسود سالخ است کالاکجلا اسم هندی خربق اسود است که بفارسی خال زنگی
نامند کالاماندہ اسم هندی لسان الثور است که بفارسی گاوزبان نامند کالاسانوا بهندی اسم نوعی ارز است و
گفته اند که اسم دوائیست که مسمی لبادا وران است کالک بفارسی قرع را و نیز بطیخ صغیر خام را نامند کالمون بهندی
اسم نوع ارز است کالنج بفارسی زرور است کالنجه بکسر لام و تسکین نون بفارسی اسم عقعق است کالوت بهندی اسم
نوعی از بیش است کالوج بفارسی حمام است و نیز بفارسی کبوتر نامند کالوخ بفارسی کراث است و نیز بفارسی گندنا
نامند کالوسک بفارسی باقلی است کالو بفارسی عاقرقرحا است کالی الو بهندی اجاص اسود است که بیوان البقر نامند
کال بهوایی اسم هندی بلبله کابلی است کالی تلسی بهندی نوع ریحان است و گفته اند اسم نمام است کالی جیری بهندی کمون
بری است کالی خشخش بهندی خشخاش بری اسود است که از آن افیون بعمل آورند کالی داکه بهندی عنب اسود است
کالی مرچ اسم هندی فلفل اسود است کاما بیونانی دلبیا ... اشق است کانا کاماو حرد و ماده و کاناحرد و ماشادج است
کامالاون بیونانی مازریون اسود است کامالیا بیونانی شبرم است و گفته اند مازریون است کانخ ابیض بشیرازی زنجبال

زنجال است کاموں بهندی باقلای هندیست که بهندی کهلوه نامند کاسنجی یونانی و سریانی مصطکی ابیض است کامه بفارسی مرجان است
کانتا گفته اند که اسم هندی شوک است کانتران اسم هندی قطران است کهانده اسم هندی شکر است کانداوگنا بهندی اسم
نیشکر است که بعربی قصب السکر است و گفته اند که بهندی عنصل را نیز گویند کالسی بهندی حجر البقر است کانگنی بهندی
جاورس است کانیر و بفارسی بافریون کاورک بفارسی کبر است و گفته اند که ثمر کبر است که خیار کبر نیز نامند گاوزبان
اسم فارسی لسان الثور است گاوچشم اسم فارسی اقحوان است گاوزهره معرب گاوزهره است و آن حجریست
که در شکون منشود در شکم گاو و یا در زهره آن که بفارسی پادزهر گاوی و بهندی گای روچن نامند گاودارو اسم فارسی جاورس
است گاورس بفارسی گرانث کرم است و گفته اند گرانث حبلی است کاکجی اسم هندی شوشیز است گاو اسم فارسی بقر است
گاورس جاورس است گاودانه اسم فارسی کرسنه است گاو نینک شیرازی جانور سیاه منقط ببیاض است و بعربی
زرورنا باشد گاوه شیرازی نافه مشک است گاه بکلی نباتی است که بعربی اذخر نامند کاهو اسم فارسی خس است
کاه اسم فارسی تبن است کای بهل اسم هندی قنابریست گاجا اسم هندی بقر است **فصل** الکاف مع الباء الموحده
کبابه بعربی عود بخور است و عود هندی را نیز گویند کباب شامی طباهج است کبابه شگافته و کبابه شلغم رنده فلبیچه است
کبار کبر است که اصف نیز نامند کبارس بفارسی نوعی از حرشف است کبابش نوعی از قرنفلی است که سر آن بزرگ
باشد کباسطرانه شگوفه انار است که گره نبسته باشد کبا النقش لازورد است کبه بفتح اول و باء مشدده بعربی رخام
است کبت اسم فارسی النحل است و تیز بفارسی زنبور عسل و زنبور عسل را نیز نامند کبتر کبوتر است کبتا المثنا و کبتا المثنا
سریانی و بعربی کرسنه السوداء است که فارسی ستیس باشد کبتا طور بالسریانی هزارچشان است که کرسنه البیضاء و فارسی را
نامند کبتا احمر ابلغت سریانی انگور ستانی است که از آن شراب لعل آورند کبتا دیر السریانی کبریت است کبج بضم کاف
و سکون باء موحده و جاء مهمله گویند رخبین است که بترکی قراقورت نامند کبد و کبارو بلغت فارسی اسم ابریشم
است کبده بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله بعربی خرزة الحب است کبر گادروی اسم شیرازی جاحر نوب شامی است
کبرگیاجز اسم هندی اسم اصل الکبر است کبر کابات اسم هندی ورق الکبر است که بفارسی برگ کبر نامند کبرگیاچهال اسم
قشور اصل الکبر است که بفارسی پوست بیخ کبر نامند کبت و کبستو و گبسته بفارسی حنظل است کبعد یا و کبعیده بون السریانی
شاهترج است کبک معرب قبج است و آن اسم حجل است کبک دری اسم فارسی قبج است و تدرج را نیز نامند کبک کوه و کلنجیر
بفارسی دراج است کبک نر اسم فارسی یعقوب است که آن ذکر حجل است کبوتر اسم فارسی حمام است کبوتر بچه بفارسی فرخ
حمام است کبود بفتح اول و ضم ثانی نزد صاحب تحفه بهندی اسم شفنین بری است کبوداله بفتح الف اول و ثانی [illegible]

کبودانه بفارسی اسم شاهدانج است کبوور بفارسی بوتیمار را نامند و نیز بعضی اسم کرکی است که در آب بیخود ماهی را

کبوده اسم فارسی نوعی از خلاف است و نیز بفارسی سپیدار را نامند و گفته اند که خلاف بلخی است که بفارسی بید مشک

نامند کبور بهندی اسم کافور است کبوک گفته اند که طایری است که بعربی شکوواو و بترکی عنقد و بفارسی سرخاب و بهندی

چکوا نامند و صاحب تحفه گفته که اسم هندی قبیح است کبوک بفتح اول و ضم دوم مشدده اسم فارسی است که کنیت آن بعربی

ابوالملیح و نیز بفارسی چکاوک نامند و به تخفیف با نیز آمده بمعنی مذکور کبی بفتح اول و کسر با موحده و یا فارسی نیز آمده اسم

فارسی قرو سیاه روست که بهندی انگور و بهوبان نیز نامند کبیتا و بس بوبانی لوبیا است کبیتا و کبیته اسم حلوایی است

معروف که کبیطه و کبیته و ناطف نیز نامند و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت کبیتا کمنا و کبیتا المنا و کمتا المنا

اسم سریانی کرمته السودا است کبیتا المنا و کبیتا حوریا بسریانی کرمته البیضا است که بفارسی انزارحشان نامند کبیتاورا

بسریانی کرم است کبیتا لبسریانی جبین است کبیتا حمرا بسریانی کرم است کبیجه اسم فارسی غرنی است و نیز بفارسی سرشم

نامند کبیده بضم اول و فتح ثانی اسم فارسی سویق است که بیست نیز نامند و بهندی ستو گویند **فصل** الکاف مع التاء المثناة

الفوقانیه کتان الماء طحلب است کتل اسم فارسی تفاح است کته اسم هندی کلب است **فصل** الکاف مع الثاء المثلثه کثیر الشعر

پرسیاوشان است کثیر الارجل بسفایج است کثیر المنفعه خطمی است کثیر الرؤس قرصعنه است کثیر الورق حرنبل است

کثیر احمار النحل است کثاه بزرجبیر است کثیر الاضلاع لسان الحمل است کثار بلغت بربری جوز ارقم است **فصل** الکاف

مع الجیم کجور کجیم عربی اسم هندی خرما است و کجیم فارسی اسم هندی زرنباد است کجیم و کحب حصرم است کجیلا اسم هندی

اذاراقی است کچن اسم هندی بوره ارمنی است کجری اسم هندی دستنبویه است کجیان اسم هندی عوره است کجوا اسم

هندی خراطین است کجول اسم هندی سلحفات است کجیت کن اسم ترکی البجره است کجوله اسم فارسی اذاراقی است کج اسم

فارسی جفت است کچی اسم ترکی معز است کچه ماهی اسم ویلمی ولفین است **فصل** الکاف مع الحاء کحل اسم سرمه است

و هر چه مانند سرمه در چشم کشند کحل اصفهانی و سلیمانی و کحل جلاء اثمد است کحل السودان تشمیزج است کحل فارسی و

کحل کرمانی انزروت است کحلا و کحیلا اسم عربی انواع ابوخلسا است و لسان الثور و حوض و لسان را نیز نامند کحل خولان

حضض است **فصل** الکاف مع الدال المهمله کدو اسم فارسی قرع است کدیه اسم هندی حمار است **فصل** الکاف مع الراء

المهمله کربسه کرمالا بهندی خیارشنبر است کرابس و کرنابس و زنبه است کرز قثاء الحمار است و قثاء حمار را نیز گفته اند

کرسس و کرسو و کریسو و کرسش و کرسنه و کرسنبه و زنبه است که بهندی جهکلی و تاتکلی نیز نامند کرنبه بفارسی نباتی است

که آنرا بعربی حلفا خوانند کرت معرب از قرظ است کرتم بهندی نوعی از سموم است محتمل که نوعی از بیش است کرتنه و کرتینه

اذراقی

کرته بفارسی نسج عنکبوت است کرته اسم فارسی ابل است و آن نبات اجامی است که از آن حصیر سازند کرته و کشتی اسم فارسی
اوخر است کرفی بکسر اول و سکون ثانی و کسر ثاء مثلثه و بعد آن همزه بعربی پوست بالای بیضه است کرج گفته اند که اسم ترکی جص است
کرجفو اسم فارسی سلوی است کرجک اسم ترکی خروع است کرجل بلغت اهل جرجان زعرور است کرجناط خشقوق است
و بهندی کاوور نامند کروانج معرب کرواناک فارسی است و آن کرواناج است کروان مرغی است از کنجشک بزرگتر و پاهای دراز
دارد و در طبع مانند عصفور است کرومانه بفارسی کرمدانه است کرعلس نوعی از ساهیوس است کرز و کرر بلغت هندی قرطم است کراثا
حرما و کراثا و فراو کراثا قطا ما و کراثا قطینا ماسریانی کراث بری است و آن کراث الکرم است کراث اندلسی کراث
شامی است کراث بری کراث کرم است و نزد بعضی کراث ثوم است کراث بقل نوعی از کراث صغیر بستانی شامی است
کراث اشوم کراث کرم است کراث جبلی نزد اکثر اطبا فراسیون است و نزد بعضی کراث نبطی کراث خراسانی نوعی از کراث
کالنکان است کراث و فاق کراث کرم است کراث روم کراث رومی کراث شامی نوعی از کراث بستانی کبار است کراث
کرم کراث بری است کراث مائده کراث بقل است و آن نوعی از صغیر کراث بستانی است که آنرا قرط نامند کراث نبطی آن
نوع صغیر الراس است از انواع کراث بستانی کبار و نزد بعضی کراث جبلی است کرس بعربی ومنح است کرس سلحفیه الحیه است
کرسان و کرسیان حطب کرم است کرشف اسم فارسی کرفس است کرسف و کرسوف بعربی قطن است که بفارسی پنبه نامند
و نیز کرسف صوف و دوات را نامند کرشان اسم ترکی اسفیداج است کرسفی بعربی نوعی از عسل ابیض است کرسکر الطراسس
کرسنه است کرسنه لغت فارسی است و نیز بفارسی خشکرشه را نامند کرسنه بسین مهمله اسم حیی است که آنرا بفارسی
کشتنان نامند کرع بضم اول اسم فارسی نبات اشق است و گفته اند کرفس اشق است کرف بفارسی فار است کرف اسم دیلمی شعر الغول
است کرفا بهندی حنظل است کرفی بعربی پوست بیرون بیضه است کرفوس حنا است کرفس بعربی قطن است کرفس اجامی
کرفس مائی است کرفس الماء قرة العین است کرفس جبلی و صخری و ماقدونی فطراساليون است کرفا بسریانی کرفس است
کرفس بفارسی کرفس است کرفس دشتی بفارسی انکنج است کرک طایری است که آنرا قبج نامند و نیز بفارسی سرطان را دو جا هم
را گویند کرک بکاف آخر فارسی بفارسی کرکدن را نامند و بکاف عربی اسم فارسی سلوی است کرکاس بفتح و بضم هر دو آمده
اسم فارسی او و سر است و نزد بعضی اسم برنشلم است کرکاش و کرکش بلغت اهل مصر اسم بابونه است کرکامیلوس باصطلاح
اهل فلاحت اجاص است کرک جراس بلغت تنکابن شل است کرکر بفارسی صنوبر صغار است که آنرا قحل وریش نامند کرکرا اسم فارسی
باقلی است کرکروهن سک است و نزد بعضی سک المسک کرکرسو عاقرقرحا است کرکرنا بیونانی حندقوقی است کرکس اسم فارسی
نسر است و نزد بعضی رخمه است که بهندی گدنامند کرکم بعربی زعفران است و نیز نوعی از عروق صفر را نامند و بعضی مامیران است

کرکم بسریانی زعفران است کرکماطریت که بعربی صعوه نامند کرکمان اسم فارسی حند قوقی است کرکند اسم فارسی سنگی است شبیه
بیاقوت سرخ و نیز و بعضی عبارت از لعل است کرکوا اسم شیرازی بطیخ فج است که بانجم بخورند مانند قثاء کرکیرا بسریانی جرجیر است
کرکیس معرب کرکمین است و آن نوعی از بابونه است کرم اسم فارسی گیاهی است که بر کنار آبها میروید کرم اسم فارسی کرنب است
کرم اسم فارسی دود است کرم ابریشم و کرم پیله اسم فارسی دود ابریشم است کرمانیه بسریانی شکاعی است کرم ایوب بفارسی
بشیون و گفته اند که نوعی از زبد البحر است کرم درخت کاج اسم فارسی دود شجر الصنوبر است کرم و شتی فاشرا است کرم سنداته
ماهی دوانه است کرم زمین خراطین است کرم سرخ بفارسی دود قرمز است کرم شب تاب بفارسی حباحب است که بهندی بهاک
جگنی نامند کرمک بفارسی اشنان است کرمه بیضا و کرمه شتائیه فاغیر است کرمه سودا فاشرستین است کرمیتون بیونانی کمون است
کرنب دوائیست که اثر اقاتل الکلب نامند کرنب نبطی کرنب بستانی است کرنب الماء نیلوفر است کرنباد و براکرنب بری است کرنباد
ماما بسریانی نیلوفر است کرنج خشیمرج است و آن شبه است کرنج اسم فارسی شونیز است و نیز بفارسی سیاهدانه نامند کرنجو و
کرنجوا و کرنجوه اسم هندی التمکت است که بفارسی خانه البلبل نامند و گفته اند که کرنج و حبشه کرنجونه فلنجونه است کرنجیان بسریانی
کرنب است کرند اسم هندی سنباذج است کرندسف و کرندو و کرنده اسم هندی بیخ دار فلفل است کرنکانی اسم فارسی نوعی
از عنب است کرنه بهندی اسم نوع اترج است کرنه اشتر خوار است و نیز اسم قراد است کروا اسم فارسی نوعی از نسج عنکبوت است
کرو بهندی الکرون است کروس بیونانی حدید است کرداو کروالاو کرواله اسم هندی خیار شنبر است کرواکو اسم هندی تلخ است
کروتنه بفارسی نسج عنکبوت است و گفته اند که اسم عنکبوت است کرورا بسریانی صدف لولوء است کروساهین بیونانی بابونج
است کروش الغنم باصطلاح فرمیون را نامند کرومقروث بروی ملوخیا است کرونطرفا قصب السکر و فانید است کروسفوا بیونانی
نخاله قوت فضه است کروی اسور اسم هندی عدس مر است کرویه بفارسی کرویا است که بتربلی و بفارسی زیره است و نیز
بفارسی امکی و بهندی [illegible] نامند کره تن بفارسی عنکبوت است کریا اسم هندی باونجان بر است کریوا بلوچ بهندی اسم
کندش است کرپاس بروی [illegible] لحم است کرویدون بروی غبار رحی است کریر قثاء کبیر است که بفارسی خیار بزرگ نامند کریسا
بسریانی پوست قنفذ است کرنبات اسم فارسی فروج است کریز بعربی اقط است که بفارسی [illegible] نامند کریع بسریانی
خسرست کرینون بروی قنطوریون است و گفته اند که قنطوریون دقیق را نامند **فصل** الکاف مع الزاء المعجمه کزبوب
قز است و آن نوعی از ابریشم است کزبا بفارسی نوعی از ریاحین است کزبرة الثعالب اسم اخیر سندریطس است کزرا اسم فارسی
جزر است کزرمو [illegible] بلغت کرمان [illegible] است کزبرنا کزبره است کزبرت البئر پرسیاوشان است کزبرة البریه
شبیه [illegible] کزبره است کزبرة الحمار و کزبرة الحمام شاهترج است کزبه بفارسی عصاره اوهان است نیز و بعضی مختص است

مخلص است بعصارهٔ روغن بادام و کنجد کزبره بفارسی نباتیست خوشبوی که نیز بفارسی سرزیره نامند کرظرخون عاقرقرحاست کرف
اسم فارسی قیر است کرم بور اسم طایریست که آنرا انیخ نامند گزمازج و گزمازق و گزمازک و گزماز حب الاثل است که بفارسی
عبارت از ثمر درخت گز باشد کزنه بفارسی بزر الجره است کزو بفارسی نوعی از ریباس است کزوان نزد اطبا باه رخبوبه است کرسوا
و نیز بعضی نباتیست غیر آن کرک و وج است کزوک بفارسی نوعی از خنافس است **فصل** الکاف مع الزاء الفارسیه کژ
بفارسی لغت کز است و معرب آن قز و آن نوعی از ابریشم است کژ بضم و فتح هر دو آمده بفارسی یخ درخت است کژاغه
بفارسی گره و ابریشم است کژار بفارسی حوصله طیور را نامند کژترخون و کژطرخون و کژدم بفارسی عاقرقرحا است و نیز کژدم
اسم فارسی عقرب است کژدم جراره عقرب جراره است کژدم دریائی عقرب بحریست کژف بفارسی قیر است و فضه محرق را نیز گفته
اند کژور اسم فارسی زرنباد است کژه اسم فارسی لهات است **فصل** الکاف مع السین المهمله کساسی بقال حرف است
کسبج معرب کسبه است و آن ثفل دهن سمسم است که بفارسی کنجاره نامند کسبه بفارسی و بیونانی ثفل است و گفته
اند که زفت یابس است کسبره کزبره است کسبرة البئر پرسیاوشان است کسبرج اسم فارسی لولو است کستیر
بریانی سوسن ابیض هندیست کسج بقاله یمانیه است کسنل اسم فارسی جعل است و آن نوعی از خنافس است کستن
بفارسی عصی الراعی است کستوری بهندی مشک است و نیز نوعی از زبد البحر را نامند که بسیار ضخیم است کسته بقاله
یمانیه است که بهندی جولائی نامند و گفته اند که اذان الفار است کستیلا بهندی بزر قطونا است کسد و کسط قسط است
کسو طاما ارعلا بسریانی بخور مریم است کسفاسک است کسفاریتقا و کسفاریمعا بیونانی بادزهر است کسفره کزبره است
کسفرة البئر پرسیاوشان است کسغیر بیونانی سوسن ابیض هندیست و گفته اند که سوسن بریرا نامند کسک اسم فارسی
قلیه است که از خم سازند و نیز بفارسی اسم طایریست که آنرا عقعق نامند کسکوبا بسریانی عصفر است که بفارسی کسکونه نامند
کسکونه بفارسی عصفر و قرطم را نامند کسکیه بهندی اراک است کسلس بسریانی حنظل است کسم بهندی عصفر است
کسموتیا بسریانی تخم الزبیب است کسن بفارسی کرسنه است و باقلای خشک را نیز نامند کسن هندی بفارسی قراو است
کسناه کرسنه است کسناج بفارسی بندباد است کسنا آل بند است کسم و کسنبا اسم هندی عصفر است و گویند که
کسنبا بمعنی قنب است کسنک بفارسی کرسنه است کسنی مخفف کاسنی است و آن بندبا است کسنی بفارسی عشبة
است کسنین اسم رومی حشیشة الزجاج است کسو و کسوی بیونانی و بسریانی عصفر است کسو بهندی حب النیل است
کسوبا بسریانی عصفر است و قرطم بری را نیز گفته اند کسورس بیونانی صنفی از سوسن است که آنرا سابا نامند کسوش
خشخاش زبدی است کسوفراطیس بیونانی حجر قبطی است کسولوفاسوهون و کسولوفامرمر بیونانی و بعضی است کسوماوناو عینا

بسریانی عجم الزبیب است کسوباس خروع است کسید اسلیخه سوداست کسیطریه رصاص قلعی است که آنرا کسطوس
نامند کسیقون دلبوث است کسیو ماسس برومی حشیشة الزجاج است کسیس اسم هندی زاج سیاه است کسیه
ابن العرس است فصل الکاف مع الشین المعجمة کشاخل اسم فارسی حب است که بهندی اریهر نامند و نیز بفارسی
شاخل و شاخول نامند کشت بفارسی معرب کسط است کشتک اسم فارسی جعل است و آن نوعی از خنافس است
کشتو و کشتور بفارسی انگور است که از غوره برآمده بحد حلاوت تامه نرسیده باشد کشتوک و کشف اسم فارسی سلحفاة
است کشته اسم فارسی فواکه مجفف است و ندر را نیز نامند کشخ بعربی وذح است کشر و کشعا قسط است کشر بعربی اسم خبز یابس
است کشری معرب کهچری هندیست و آن عبارت از طعام مصنوع که از ماش و برنج مقشر و نیم مقشر آنرا با برنج مخلوط کرده
پخته باشند و در قرابادین ذکر یافت کشته انسطوخودوس است کشف بضم اول بفارسی زفت است و بفتح اولی و ثانی اسم فارسی
سلحفات است کشک و کشکرک اسم فارسی طایریست که بعربی عقعق نامند کشک بفتح اولی و سکون ثانی اقط است
کشکاب و کشکینا بفارسی کشک الشعیر است و نیز بفارسی آش جو را نامند و گفته اند که کشکینا آش هلیم است کشک الشعیر
شیره جو است و نیز جو مطبوخ مالیده صاف نموده را نامند و آب رقیق مطبوخ آنرا بدون مالیدن که جرم آن در آن
داخل شود ماء الشعیر گویند کشکک بفارسی آش هلیم را نامند و نیز طعامیکه از بقول و حبوب ترتیب دهند با گوشت و بی گوشت
کشکین اسم فارسی خبز شعیر است و نیز خبز متخذ از آرد جو و گندم و باقلا و نخود مجموعه را نیز نامند کشکینه کشکین است کشم بعربی
مهند است کشمش کاولیان بفارسی حرق است کشنی و کشن بسریانی و برومی کرسنه است کشنک و کشنین بفارسی کرسنه است کشنه
بفارسی اسم کشنیج است و نیز اسفست را نامند کشنیج اسم فارسی گشنیز است کشنیز اسم فارسی کزبره است کشنیز کوهی اسم
فارسی تخم مخلصه است کشنیج وحشی نوعی صغیر از وی جنبویه است و نزد اکثر اطبا نوعی از شاهترج است و نزد بعضی مخلصه را نامند
و نواب علوی خان مرحوم فرموده که آن کزبرة البئر است کشو اسم فارسی سلحفات است کشوث رومی افسنتین است کشنیه اسم
عربی تخم صنب است کشنعا اسم عربی خبازی که بفارسی پنیرک نامند کشیون و کشوثا بیونانی و بسریانی کشوث است فصل
الکاف مع الضاد المعجمة کضنشون باذنجان بریست که بهندی کتائی و بهتکٹیا نامند فصل الکاف مع الطاء المعجمة کطیط
اخوم است فصل الکاف مع العین المهملة کعب غزال حلوا معروف است و نزد بعضی اطبا فانید است کعبریه بعربی
بیت عنکبوت است کعک خبز الطابون است کعسم بعربی حمار الوحش است کعوم حمار اهلی است کعیت بعربی بلبل است
و نزد بعضی از هر دستان است فصل الکاف مع الغین المعجمة کغاله بفارسی قرطم است فصل الکاف مع الفاء کف و
کفک و کفچ اسم فارسی زبد است کف آبگینه و کف شیشه بفارسی مسحوقونیا است که بعربی زبد القواریر نامند کفا و کفری و عا

دغا طلع نخل است گفتار اسم فارسی ضبع است کفتر اسم فارسی و ترکی حمام است کفچه اسم فارسی نوعی از جبه است که سر آن
شبیه بمغرفه است کف دریا بفارسی زبد البحر است کفر بفتح کاف تمر و اکثر اطبا قفر است کفر الیهود قیر یا حنا است کفر الیهود قفر
الیهود است کف سفید بفارسی ثلج است کفشه بفارسی نگار است کف الارنب و کف الذئب حنظیا نام است کف الاسد و کف الذئب
بعربی عرطنیثا است کف آدم و کف جذمانیر و کف الجذمانیر بنجنگشت است و گفته اند که اصول سنبل را نامند و نیز بعضی گویند بصا
است و بعضی گویند که خصی الکلاب است کف الدابه گویند که حرشبل است کف السبع نباتیست که آنرا کیلج نامند کف عایشه اصابع
صفر است و گفته اند که حرجیر است کف العقاب ظفر النسر است و آن نباتیست که بیونانی قاطالقی نامند کف الکلب
بداشقان است کف مریم کف عایشه است که بهندی ها پنجه جوڑی نامند کف النسر اسم نباتیست که بیونانی اسقولوقندر
یون نامند و سید میر محمد مومن گفته که حرشبل است کف مس بفارسی زهرة النحاس است کفنا قس و فلی است
کفنج سمکة الصیدا را نامند کفو فار بصوص سرو است فصل الکاف مع الکاف کک بفتح اول بفارسی مخفف کاک است
و معرب کعک و بضم اول نوعی از جبه است ککچ اسم فارسی جرجیر است ککچه بفارسی حب القطن است ککڑیان اسم هندی
دجاج است ککر نوعی نباتیست که بفارسی تنبا کو نامند ککڑا بهندی و بفارسی خروس است ککڑا کابیت بهندی
خرو الدیک است ککر نباده صاحب تحفه گفته که آن نیلوفر است ککڑی بالفتح اول بهندی قثا است و ضم اول دجاج که
بفارسی ماکیان نامند ککڑ لکالهو اسم هندی دجاج است که بفارسی ماکیان نامند ککڑ لکابت اسم هندی زرق الدجاج
است ککروندہ ککروه ککنش اسم فارسی جرجیر است کل زعفران است و بقل را نیز گفته اند ککابک بترکی قبح است
ککابک او دی بترکی صعتر است گگن دهول بهندی قطر است و گفته اند که کاه است و اول صحیح است گکو را بهندی
نباتیست که بیخ آن را کنول نامند گکو اسم تنکابن لبلاب کبیر است فصل الکاف مع اللام کلاو کلاوو کلاوو
کلاده اسم فارسی ضفدع است گلاب ماء الورد است کلاجک بلغت اهل تنکابن اسم وج است کلارو و کلارازه
اسم فارسی عقعق است کلاش اسم فارسی عنکبوت است کلاشخانه اسم فارسی بیت العنکبوت است و آن نوعی از نسج
عنکبوت است کلاغ اسم فارسی غراب است که بهندی کاگ و کوا نامند کلاغ بیشه و کلاغ سفید بفارسی القع است
کلاغ سیاه غراب اسود است گل آفتاب بیرست اسم فارسی آذریون است گل بحاران طین الاحمر است کلاکلا بلغت
دیلمی اسم بوف کبیر است کلافی اسم عربی انگور سفید است که دران سبزی باشد کلاک موش فاره صحرائی است
کلاه زمین و کلاه باران بفارسی فطر است کلاهو اسم فارسی نوعی از ظلیبی است کلب الکلاب سگ دیوانه است کلبه بلغت
زند درخت خاردار است کلبا بلغت زند کلاب است کلباسو و کلبه اسم فارسی وزغه است که بفارسی حلپاسه نامند کلت

دکلتهی اسم حب هندیست که آنرا کاسر الحجر نامند و آن حب القلت است کلتان بزبانی سیستان است کلیجه بفارسی نان
خورد گندم را گویند کلجرد اسم هندی خبازیست گل چنگ اسم فارسی سرطان و نیز بفارسی خرچنگ نامند کلیجید و سوسن
الصغیر بامیران است کلیجید و سوسن الکبیر صنف کبیر عروق الصفر است گل حنا اسم فارسی فاغیه است گل خوش نظر شیفج
است گل خور دنی طین الماکول است گل رعنا و زو الحاق است کلزی بزبانی کلز است کلسنح ورد احمر است گل سنگ اسم
فارسی خراء الصخر است کلسا ولاوبیج بزبانی نوره است که خاموش نکرده باشند کلسا بیونانی شقایق النعمان است
کلس اسم عربی نوره است گل تقریب باصفهانی اسم سطاریون است گل عاشقان بلغت خراسانی زرین درخت است
و بلغت تبریزی حماحم است کلفا طلس و کلفطس توبال النحاس است گل قوانیس بیونانی خبث الحدید است کلفوس بیونانی
نحاس است گل قدیس بر و مجار و سنجح است گل قرنفل اسم فارسی زهره است گل کافته بلغت اصفهانی احریض است گل گندم
اسم فارسی جوز جندم است گل کلانج معجون هندیست وصفت آن در قرابادین ذکر یافت کلکنک اسم فارسی بزرلقابهاست
و نیز در بعضی لقابة الحمقاء باین نامند گلگونه بفارسی اسم رنگ سرخی است که از رنگ لک خام بعمل میاورند و در لک خام مذکور
شد که مستعمل نقاشان و زنان است در رنگ گونه و آنرا بهندی کلاک نصفه اسم فارسی ویرست و نیز بفارسی کرک
نامند کلکک اسم فارسی قصب است کلاک اسم فارسی لطیخ فج است گل بکسر اسم فارسی طین است کلما بفتح اول و سکون ثانی
بلغت زند کرم است که حیف باشد کلم اسم فارسی کرنب است کلم رومی قنبیط است کلمطلس بیونانی کاشم است کلمات بفارسی
نوع از کرنب است کلموح راسن است کلنا گفته اند که اسم فارسی دفلی است گلنار اسم فارسی جلنار است گلنارک
بلغت اهل بعضی جزایر عمان اسم صندل الصفر است و بهندی نوعی از لیموست که بشیرازی لیمو خارکی نامند کلنجار و کلنجک
اسم فارسی سرطان است کلنجری بفارسی نوعی از عنب است که در بلده هرات میشود و رنگ آن اسود و مایل بحمرة است
و بسیار شیرین و لطیف است کلنجن اسم هندی حب القلت است کلند و کلندرا اسم هندی لطیخ زقی است کلنک اسم فارسی
بزرلقابه است کلنگک اسم فارسی زرجابه است کلنک اسم فارسی نوعی از و بک است کلو اسم فارسی نوعی از جنبر است
که نیز بفارسی بان شیربان نامند کلو بهندی بقلة باروه است و آن نوعی از لبلاب است کلی لغت هندی است که بفارسی
غنچه نامند کلیا اسم رومی شکنبه است و بزبانی ورد منتن است کلوا اسم فارسی ضفادع است کلوخ امرود بفارسی
نوع کمثری است کلوط معرب کهلوط زبیث و آن باقلای هندیست کلوبخی بهندی شونیز است بفارسی سیاهدانه
نامند کلوی بهندی بقله است و آن نوعی از لبلاب است کلیا اسم فارسی قلی است کلیانی و کلیاتیس لغت یونانی است
که بفارسی بارزد نامند و نزد صاحب اختیارات کلیا بیقست که بفارسی بدران نامند کلنجن اسم هندی خولنجان است کلنبرا اسم

کلنجری اسم فارسی [illegible]

اسم فارسی زنبور است کلنزوان اسم فارسی ابیت زنبور است کلیس بلغت مازندران جرجی است کلیس اسم فارسی نوره است

و نیز بفارسی اسم بوم است کلنکیرون بیونانی خروع بستانی است کلیل ملطانی بسریانی اکلیل الملک است کلنند او کلنکر بهندی

هلیلج زرقی است کلیوار و کلیواج اسم فارسی حدات است و بفارسی غلیواج نیز نامند کلیکان کشنیز است کلنکرون جرجیر است گلیم شو

اذربو است **فصل** الکاف مع المیم کم اسم فارسی شجرة القتاد است کماه سیابه است کمالاون و کمالیه و کمالیون بهندی و بیونانی

و برومی مازریون است کماجه بعربی وعاء طلع نخل است و بمعنی غلاف خوشه گندم نیز آمده کماه بضم اول بفارسی اسم سنانی است که صمغ آن

حلتیت است و بسریانی اسم بادآورد است کمنه بفتح اول بهندی سلحفات است کمحاین اسم هندی نوعی از شب است کمارو اسم

هندی سوسمار است کمحه بلغت زند اسم جراد است کمکام لغت عربی است و بغدادی و نبطی گفته علک درخت ضرو است

و بعضی درخت ضرو گفته اند کم کم اسم هندی زعفران است کمل نیلوفر هندی است کمون اخضر کمون شامی است و نزد صاحب

تحفه کمون نبطی است کمون ارمنی و کمون رومی کرویا است کمون اسود کمون کرمانی است کمون اصفر کمون فارسی

کمون حبشی کمون اسود بری است که تخم آن شبیه است در سیاهی بشونیز کمون حلو انیسون است کمون شامی

کمون اخضر است کمون فارسی اصفر است که اهل شیراز زیره سبز نامند کمون کرمانی کمون اسود است که بفارسی

زیره سیاه نامند کمون نبطی کمون ابیض است کمون هندی شونیز است کمه بضم اول و سکون ثانی بعربی سمک است

کمهاره اسم هندی تخم الجزره است کموهی اسم هندی عنب الثعلب است کمه بضم اول و فتح ثانی مخفف کماه فارسی است کمهل

اسم عربی قطن است ماوانیکه در وجب باشد کمیت بعربی اسم حمر است که در سیاهی و سرخی باشد و اسب بدین

رنگ را نیز نامند کمهر اسم فارسی بول است کمش اسم ترکی فضه است کمیله اسم هندی قنبیل است **فصل** الکاف مع النون اسم

ترکی فضه است کنا بلغت زند اسم سماک است کنا و اسم فارسی جورشان است کنا و بعربی حمار غلیظ است کنار اسم صدر است

که بهندی بیر نامند کنار تر اسم فارسی نبق رطب کنار خشک اسم فارسی نبق یابس است کناری بضم اول اسم سریانی نبق است

کنار اسم فارسی شمراخ است کناغ بضم اول اسم فارسی ابریشم است کنالا بضم اول و فتح ثانی اسم هندی سکبینج است کنب اسم فارسی

ورق الخیال است که بفارسی نیز بنگ نامند کنب اسم فارسی نوعی از قنا است کنباز بعربی حبل لیف نارجیل را نامند کنت اسم فارسی

ذباب عسل است کن بهن تک بضم اول و سکون ثانی و فتح بای موحده و تسکین ها و نون اسم فارسی حبة الخضرا است کنجیره اسم

فارسی نوعی از خیار است کنتو اسم فارسی حب الخروع است کنج اسم هندی عین الدیک است و نیز بفارسی کهنگی را نامند کنجار و کنجاره اسم

فارسی آلست سمسم است کنجد اسم فارسی سمسم است کنجدک و کنجده اسم فارسی اصفهانی انزروت است و نیز کنجدک و کنجده اسم

فارسی بادزهر است کنجر اسم فارسی حرشف است کنجرزد و کنگرزد و کنگری اسم فارسی صمغ نوعی از حرشف است کنجیسره و کنجر نبس بسریانی

اسم هندی طایر است که آنرا
کرکی نامند کنجشک

کنگر زد است کنجشک اسم فارسی عصفور است کنجک اسم فارسی شجرة البق است کنجنش کاپتا بهندی مرارة الکرکی است کنجوریس
بیونانی جاورس است کنجوریا بیونانی هندبا بری است کنج اسم فارسی اقط است کندا اسم هندی قصب السکر است کندارة اسم
عربی سمکی است که آنرا اسنام نامند کندر بعربی نوعی از علک است که نیز بعربی لبان و بفارسی کندر و نامند کندر رومی علک رومی
است که مصطکی نامند کندریس و کندروس خندروس است کندس الدوار نوع العطاس است گندم اسم فارسی بر است گندم
مکه اسم دیلمی خندروس و در اصفهانی ورته مکه نامند گندنا اسم فارسی کراث است کندرو اسم هندی کندریس است گندهک اسم
هندی کبریت است و گندهاک و گندهک نیز نامند گنده اسم هندی شکر است کندهیل اسم هندی فقاح اذخر است گند اسم هندی صمغ
است کندا بهندی اصل الفار کندرک و کندرو اسم فارسی لبان است کندرکا چورا اسم هندی دقاق کندر است کنست و
کنستو و کنستوان اسم فارسی اشنان است کنشتو و کنشو اسم فارسی حصرم است کنطنی اسم سریانی جنطیانا است
کنعد نوعی از سمک است کنک بضم اول اسم فارسی خوشهٔ خرما است و بفتح اول جوز ماثل است کنکالی اسم هندی [illegible] است
کنکر اسم فارسی ثوم است کنکر تر اسم فارسی حرشف رطب است کنکر خر اسم فارسی بادآورد است کنگنی اسم هندی اشط الغول است
کنکونی بهندی نوع اصغر جاورس را نامند کنکولی بهندی قطاة است کنو اسم فارسی ورق الخیال است کنوچه اسم فارسی بزر
المرو است و بهندی نیز همین مشهور است کنودان و کنودانه شهدانه است کنیر اسم هندی دفلی است که بفارسی خرزهره
و آن معرب خرزهرج است کنبهار کوکر بالضم کاف عجمی اسم هندی نوع غراب است که بعربی عقعق نامند کنبهی اسم هندی کاه
است کنبلا اسم هندی قنبیل است کنوار اسم هندی صبر است کنوار گنی اسم هندی صمغ دهاک که تیسو نیز نامند کنول اسم هندی
نوعی از نیلوفر سرخ رنگ است کنول کا بیج اسم هندی تخم نیلوفر سرخ رنگ است کنول کا پهول اسم هندی ورد نیلوفر سرخ رنگ
است و ثمر آنرا کنول گتّه نامند کنول کی جڑ بهندی بیخ نیلوفر است **فصل** الکاف مع الواو کو اسم فارسی قمل طعام است کوار
کراث است کوامی بسریانی عنکبوت است کوا الف بادآورد است و کد الف بمعنی مذکور نیز آمده کوادم بفارسی اذخر است کوبل
نوعی از بابونج است کوبل کگوی بهندی نیلوفر است کوبل اسم هندی برگ نوا شجار ثمر است کوتهه اسم هندی قسط است
کوت بعربی صندل است کوچ اسم فارسی مطلق صمغ است که بهندی گوند نامند کوحلیا بسریانی کرنب است کوداب و کوشاب
بفارسی حب الثعلب است که نیز بفارسی دوشاب نامند کوز بفتح اولی و سکون ثانی بفارسی خربوز شامی است و بفتحتین بفارسی
کرنب است کوز فارسی بقل الیهود است کورک بفتح اول و سکون ثانی و فتح را مهمله و کاف فارسی ثمر کبر است کورگیاه اسم فارسی
نبات الکبر است و اذخر را نیز نامند کور النحل اسم عربی خانه مگس عسل است کوری بهندی اسم ودع است کوز اسم فارسی زعرور احمر است
کوزیر نا نا بلغت زند اسم کزبره است کوزد و کوزده بلغت فارسی انزروت است کوزره اسم فارسی خربوز شامی است کوست

کوست اسم فارسی حنظل است که بهندی اندراین نامند کوسک بفتح اول و کسر ثانیه و سکون سین مهمله اسم فارسی جرجیر
است و باقلا را نیز گفته اند کوشاد اسم فارسی حنطیانا است کوشته بفارسی قسط است کوشنه بفارسی نوعی از کماه است
گوش ماهی اسم فارسی شیح است کوف اسم فارسی بوم است کوروں سعد است کوفلن نزد صاحب تحفه برومی املج است کوک اسم
فارسی خبس است کوکافیلوس بسریانی اجاص است و اصح آن است که کوکا ملیس بمعنی اند کور است کوکب بعربی نبات طولانی
را نامند و طلق را نیز نامند کوکبا ارغا و کوکبا ارغانا بسریانی طلق است کوکب شاموش طین شاموس است و شاموش اسم
جزیره است که از جزایر قارس دیسقوریدوس گفته که نوعی از طین شاموس است با صفایح و بیونانی اسطرا نامند یعنی
کوکب کوکب قیمولیا طین قیمولیا است و قیمولیا اسم جزیره ایست و گفته اند که آن گلی است که از زمین شوره زار بهم میرسد و
شب روشنی و بد و اند کوکب الارض نامند کوکب الارض طلق است و نیز و بعضی طین قیمولیا است کوکج بهندی نوعی
ثمر است کوکڑا اسم هندی و تک است کوکڑی اسم وجاج است کوکرحین اسم ترکی حمام است که بفارسی کبوتر نامند کوگرد
اسم فارسی کبریت است کوکر مروحی العالم است کوکرونده گفته اند که اسم هندی کاکیا فیطوس است کوکهرو اسم هندی
ثعلب است که بفارسی روباه و بهندی لومڑی نیز نامند کوکل اسم هندی مقل است کوکله بفارسی هدهد است و بفارسی مرغ سلیمانی
نیز نامند و وریند وراه هدهد است سبز رنگ مثل قمری و بسیار خوش آواز میباشد کوکنک و کوکنک و کوکو و کوکه و کوک
نوع صغیر بوم است که بفارسی جغد نامند کوکنار اسم فارسی خشخاش است کوکی حبس است کوکل بفارسی نوعی از نیلوفر است کولان
بعربی نوع بزر اسل است کوکم فلفل است کولو و کولوی بهندی بزر کتان است کوله اسم فارسی قنقد است کوله بر اسم فارسی
الجذان است کوم نیز اسم فارسی الجذان است کولیا اسم سریانی باقلا است کومر بلغت زند اسم کمثری است که بفارسی امرود نامند
کومینون بیونانی کمون است که بفارسی زیره نامند کوموش بترکی فضه است کون اسم فارسی قناد است کونج اسم فارسی شونیز است
کونجه اسم هندی [illegible] است که بفارسی گلنگ نامند کونجه اسم هندی کیسک است و آن نوعی از کرفس بری است کونده اسم فارسی لطیخ خام است
کوادو دهی اسم هندی حب النیل است کوتنان نباتیست که بنبطی کهنان خوانند کوهنج اسم فارسی زعرور است و بهندی درخت کوسج است
کوهیا و کوهیج بفارسی زعرور جبلی است کویج و کویژ اسم فارسی زعرور احمر بستانی است و نیز و بعضی کویژ نیز بفارسی بمعنی مطلق زعرور
است کویل اسم فارسی زیربا بوبج است فصل الکاف مع الهاء کهاری لون اسم هندی ملح العجین است کهبار یا کهوبتا یا [illegible] است
کهتی اسم هندی قراد است کهٹی انار اسم هندی رمان حامض است کهجور اسم هندی خرما است کهجور کا سر اسم هندی نبید التمر است
کهجور کا گابها اسم هندی جمار النخل است که بفارسی پنیر خرما و بعربی کرو خوانند کهجور کی بهول اسم هندی طلع النخل است کهجور کی گٹهلی
اسم هندی نوی التمر است کهر اسم هندی حافر است کهرنی نوعی درخت ثمر است که بشیرین بازو حب میباشد کهرسن نوعی

از بادنجان بری است کهلی اسم هندی کسب است که بفارسی کنجاره نامند کهنج و کهنجن اسم هندی صعوه است کهتکالی اسفاناج
است و گفته اند دوای دیگر است شبیه به اسفاناج کهه اسم فارسی تبن است که بفارسی کاه نامند کهبانا اسم سریانی شاخ
نبات خاوانیا است کهیرک و کهاب و کهکم اسم فارسی و عربی بادنجان است کهٹا بهندی بمعنی ترش است کهجور اسم [illegible] است
کهدل اسم عربی عنکبوت است کهره اسم فارسی جدی است کهزک و کهزل اسم فارسی جرجیر است کهکو اسم فارسی و هندی بوم است
کهبنا بالسریانی عود الصلیب است کهیه اسم فارسی قهوه است کهیر و کهین اسم فارسی خربزه است کهیلا و کهیله اسم هندی
سلیخه است فصل الکاف مع الیاء المثناة التحتانیه کابلغت مصر حواصل است کیا بالسریانی فلجوش است کیاه حور بالسریانی
باداورد است و گفته اند که شکاعی است کیا خراقینی بسریانی شجرة التفاح است کیارقس نوعی از حرشف است کیا مطر ایان بالسریانی
فقاع الرمان است که منعقد نشده باشد کیانا بفارسی عناصر اربعه است کیاه قیصر اسم فارسی اکلیل الملک است کیا جالینوس
اسقولوقندریون است کیبیا بلغت زند فضه است کیتکی نوعی از کادی است کیته اسم هندی حب الفضه است کیتو فیلا
بیونانی صمغ البلاط است و بمعنی بلاط نیز آمده است کیجلی اسم هندی سلخة الحیه است کیجوریا بیونانی هندبا بری است کیخرسنا
اسم هندی رومی جاورس است کیذنج معرب کاوه است کیرنیع بسریانی خمر است کیسر اسم هندی زعفران است
کیسکونه و کیسو اسم فارسی جعد است کیسو باطر بفارسی نشاره است کیطم ملح نفطی است کیفا و قیرو بسریانی حجر است
و بیونانی غاغاطی نامند کیفا مصریا اسم سریانی سنگی است که بفارسی سنگ مصری نامند کیفا مقنطیس بسریانی حجر مقناطیس
است کیفا نورا اسم سریانی مار قشیشا است کیفا هوونیا اسم سریانی حجر البهود (؟) است کیفری حصا و کیفا قیرو بیونانی
و بسریانی حبسین است که بفارسی سنگ گچ نامند کیک اسم فارسی برغوث است کیکه بیضه است کیکر بهندی قرظ
است و نیز اهل فارس خار مغیلان است کیکڑا بهندی سرطان نهری است کیکوانه و کیکوانش اسم فارسی خشتینه البراغیث
است و صاحب تحفه گفته اسم طبری قسمی از جوقس (؟) است کیکر بفارسی و معرب آن جرجیر است کیکاش جرجیر است کیل و
کیل داوران و کیلاک اسم فارسی زعرور است کیلا و کیله بهندی موز است کیلاذوونیا و کیلوذوونیون و کیلاذونیا بیونانی
مامیران است کیلدارو سرخس است کیلکان نوعی از کرات است کیماک اسم فارسی زبد شیر تازه دوشیده است
که بترکی قیماق و بفارسی سرشیر و جربه (؟) و بهندی بالائی نامند کیمخت پوستی است که بفارسی ساغری نامند کیمرس ذرت
است کیموس گفته اند که ذرت است که جاورس نامند و بهندی جوار و نواب علوی خان مرحوم نوشته است که محتمل اصل
آن کیخرسنا باشد که تصحیف نموده اند که برومی جاورس است و گفته اند که اصل آن کیمرس است کیموکیج اسم یونانی سویق
است کیچوا اسم هندی خراطین است کیجلی اسم هندی سلخ الحیه است کیکڑه اسم هندی سرطان است کیو گفته اند اسم فارسی

فارسي حسن است کیوان بهندی زرنب است کیوڑا بهندی کاذي است کیوه گفته اند که اسم فارسی حسن است گیهون اسم هندی
حنطه است کنهوتی بهندی حب المحلب است کیبه اسم فارسی علیق است کیا و کیه بلسر یانی مصطکی است باب اللام فصل اللام
مع الالف لاجورد و یه صامر یوما است لازورد لاجورد است لاردیطوطاون عرطنیثا است لاسورس بیونانی ماهودانه است
لاستوریس عرساوس والاغوتی بیونانی ولسریانی ارنب بری است لاختوریس بالاسوسن ارنب بحری است لاکانثیت اسم فارسی علقه
است لاک اسم فارسی لک است لاله حطائی اسم فارسی حمام است فصل اللام مع الباء الموحده لباب البر ولباب الحنطه و
لباب القوام ولباب القمح نشاسته است لباب القرطم مقروانه کافشه است لبان معرب ازلیبا نوا بیونانی وآن کندر است
لبانه اسم مغربی فرفیون است لبان جرول بری است لب موانه بلغت تنکابن جکی لک ترکی است لبنی القمح بیونانی اذان الفار
بستانی است لبنی میعه سایله است لبدون ولیروان شیطرج است فصل اللام مع الجیم لجلال بلغت مجوسین زیبق
پاک صاف است فصل اللام مع الحاء المهمله لحا بکسر اول پوست بیخ نبات است و ریشهای باریک است لحام الذهب
صناعی او تنکار است و معدنی آن در بورق مذکور شد لحام الصناعه از اقسام تنکار است لحام الغول بضم اول شعر الغول
است لحیته الحمار بر سیاوشان است لحیابی دیونافوس است و گویند حرشف است فصل اللام مع الخاء المعجمه لخخس الاکلیه
خرامی است فصل اللام مع الزاء المعجمه لزاق الذهب شامل لحام الذهب واشق است لزاق الرخام و لزاق الحجر
صمغ البلوط است فصل اللام مع السین المهمله لسوعوریون بلغت عبرانی قرفه است لسوڑا بهندی سپستان است
لسه بال بلغت دیلمی سلوا است لسیغه بلغت مغربی اوقیمونداس است لسوریطن لبلاب است لسان البحر
سپستان است فصل اللام مع الصاد المهمله لصف کبر است و بلغت مغربی اسم حرشف است فصل العین اللام
مع العین المهمله لعبه بیروح الصنم است لعبت بربری مستعجله است لعیب شقایق النعمان است لعل مصری ققنهن
است که قیقهر نیز نامند فصل اللام مع الفاء لف الکرم حیوطی است که از تاک میروید ولفت شلغم است لفاح بیروح
الصنم است لفرسیش حنا است فصل اللام مع القاف لقاح شتر شیر دار است لقطیه صمغ صنوبر است لعلق الکلک است
فصل اللام مع المیم لماعنب الثعلب است لم لم بلغت مغربی قطف بحری است لمیسون قنطوریون صغیر است فصل اللام
مع النون لنج النج است فصل اللام مع الواو لوز المرجان و لوز السودان و لوز الارجان بلغت مغربی لوز البربر است
لوبیا بهندی قسم کاسم اخیر قشع است و در عراق دمادم نامند لوقاس بیونانی نوعی از مرو است لوف الحیه لوف کبیر است لوف
الجعد لوف صغیر است لوفیون گیاه حضض و بفارسی فیلزهره نامند لوفاتن بیونانی شکوفه خمام است لوطوس میس است
لوفا بعبرانی حی العالم است و نزد بعضی قنطوریون صغیر است لوغز بیونانی جند قوقی بری و بعبرانی الشلیثین است لوفروس

جر قبطي است لوياروس شطرج است لوطوس اغرنوس يوناني صندقوقي بستاني است لوقويا عقرب بحري است لوقاقينس
فالنجيقن لونك اسم هندي قرنفل است لوهي ولوها هندي آهن است لون هندي نمك است فصل اللام مع الهاء لهوا اسم
هندي خون است لهاجو بعبراني ابن عرس است فصل اللام مع الياء ليمونيون يوناني حماض بزرگ برگ است لينوفر نيلوفر است لينيش
قرن يوناني قلب است لينيش بلغت نبطي تخم كتان است ليف تيقون كاشم است ليا لوبيا است ليندرخورس وليناماروس
مرادسنج است لينوسطس لبلاب كبير است لسمي الحبل المساكين است ليسوس يوناني نرگس است ليالوكمد است ليسنج بليلج
است ونزد بعضي نوعي از آقليميا رس است ليار وبلغت ديلمي اسم امارلطي است ليطه نخو است كه در هياكل قديم مستعمل
بود باب الميم فصل الميم مع الالف ماء الخلاف عرق بيد است ماء الهراج عرق بيد مشك است ماء الورد گلاب است
ماء الزهر بلغت مصري اسم ماء القداح است ماء القراطن مالي قراطن است ونزد بعضي اسم قندلقون است وآن نوعي
ازخمر است ماء القطر آبي است كه از كوزه سفال ترشح كند ماء الزجاج سيحوقونيا است ماذرماذريون است ماء النطريا زاج
الاساكفه است ماراس ومارثون اسم رازيانه بري وبستاني است ماريقون يوناني مقل است مارسه اطريقون است مانبته الراس
اطريقون است مائن اسم هندي ثمرة الطرفا است ماقي اسم هندي طين است ماجوبهل اسم فارسي وهندي عفص است
مادبان اسم فارسي رماك است ماراكس ومارانون رازيانج بري وبستاني است مارسيقا يوناني اترج است مار اسم
فارسي حيه است مارچوبه اسم فارسي هليون است ماريقون يوناني مقل است مازو اسم فارسي عفص است ماساج اسم
مغز است ماسقور ماليقرون است ماستو حجكي بتركي كشكاب است مامينا ارغاموني است ماطونيون نبات قند است
مافاريون ولبوس است مافودنيا ومقدونيا فطرابساليون است ماقوق يوناني لسبابه است ماكهي اسم هندي ذباب
است مالاشيرون يوناني بياذوج است ماماي باصفهاني حردون است مالس لوقا يوناني عنبر مرماحوز است ماليموديون و
ماليوس خربق اسود است مالنطريا زاج الاساكفه است ماليا بوس ماليا است مالي يوناني عسل را گويند ماليسوفلن بادرنجبويه
است ماه پروين اسم فارسي جدوار است ماهي اروبيا اسم فارسي اربيان است ماهي اسم فارسي سمك است ماهي بيني دراز اسم
فارسي دلفين است ماهي پرنده اسم فارسي شفنين است ماهي زهره كوهي اسم فارسي فلوس است ماهيانه اسم فارسي
مجحات است ماهي شور اسم فارسي سمارس است ماهي مركب اسم فارسي سيبا است فصل الميم مع التاء المثناة التحتانيه
الفوقانيه متك اسم عربي اترج است متنبي نعناع است متر اسم هندي كرسنه است متهائي اسم هندي شير بيني است
متهه اسم هندي مخيض است فصل الميم مع الثاء المثلثة مثلث سوسن است مثلث الجم زمرد است فصل الميم
مع الجيم مج بعربي اسم ماش است مجبن اسم قسمي از عنب الثعلب است مجهلي اسم هندي ماهي است مجيت اسم هندي

في الصباغين نامند مجبري بهندي افتتين است **فصل** الميم مع الهاء المهملة محاجم
محروث بيخ الجذاف است محلب درخت المحلب است محموده سقمونيا است مخ زروه
ح الخاء المعجمة مخلص الاكبر اسم معجوني است كه بيوناني سوطير نامند مخبطا ومخاطا اسم عربي سپستان
المهملة مدام اسم خمر است مدمل الجراح اصابع فرعون است **فصل** الميم مع الراء المهملة مرانيه
وس است مرار الصخر مرار الصخور حنظل است مرال اسم تركي ايل است مربا انجبات است مرباي
برج اسم هندي فلفل است مرجونك اسم فارسي عدس است مردار خوار اسم فارسي رخمه است مردارا
ثعلب الدب است مرزنگوش مرزنجوش است مرزه اسم فارسي صعتر فارسي بستاني است
است مرسيا ايار به يوناني آس بستاني است مرسينون بيوناني استنان است مرسلون
ن مرسيا بيوناني نجاش است مرطوس نزد مولف جامع الادويه مرماحوز و نزد بعضي مرطوس
طلس است مرغ خوك اسم فارسي صافر است مرغ سنگ اشكنك اسم فارسي قطاط است مرقاثي
زماتل واقثيون است مرك موش كاني اسم فارسي شك است مرك موش عملي اسم فارسي ونك
ي ماهي زهرج است مركب اسم فارسي مداد است مرماتان ومروبهلي ومرو شيرين مرماحوز
اسم مرماطوس است مرو الهرم ومرماجونه ومرو تلخ ومرو سفيد مرماحوس است مروازاد مرطاريت
ومروس بمعني پيش وا و طا بمعني گوش است مرواريد اسم فارسي لولوء است مرلا اسم
ن است مرماقلر بيوناني بمعني هزار برگ است وآن حزنبل است و نيز بهندي طري فليون است
درخت بادام تلخ است مرو باغت اصفهاني سوسن است مرزبرا معجمه قسمي از تنبذ است
ولفارسي بوز نامند **فصل** الميم مع السين المهملة مستار خمر نارسيده است مستين
نار وستمزان و مسقوده بلوت مجبيه اندلس زراوند طويل است مستكر ابنوس است
[illegible] است اسم رسمي طاليقون است مس سوخته اسم فارسي راسخت است [illegible]
مستاطور و نهديت مستقلين زمرور است [illegible] فارسي [illegible] مسك [illegible]
ن نارمشاكت مسك القرود اشنه است مسن حجر المسن است [illegible]
ميطرج است سواك المسيح نوعي است كه [illegible]

فصل المیم مع الشین المعجمه مشتری بلغت مجوسین قلعی است مشط الراعی و بناقوس است مشک
سعد است مشک هندی سعد هندیست مشک دامش بلغت تنکابن اسم شوصرا است مشنگ اسم
ماشو اسم فارسی خلر است فصل المیم مع الصاد المهمله مصارع زعرور است مصباح روح کهربا
و مصران واحدان مصفی الرعاة بلسکی است فصل المیم مع الضاد المعجمه مضض رمان البر است
مضع نبیذ است که از آب میوها و انار بترتیب دهند مضغ تمر عوسج است فصل المیم مع الطا
مطخیتا نوره است و لوق لوز رانیز باین اسم نامند مطهر بیخ انگشت است مظا بظاء معجمه گلنار
المهمله معالفارسی روده و بترکی باقرساق نامند معانوس یونانی بان است معد خصیة الثعلب
نزبانند معشوقا شامل حسبت و ما بودانه است معفار صمغ آلو است معدنی مازریون است فصل ا
مغاثیر و مغفار سکر العشر است مغاث هندی کلز است مغد بادنجان است و تخم تفاح بربر انیز بان
فارسی لبوب بزور است مغره کاهنه طین مختوم است و آنرا مغره بگاه و مغرة لینه نیز گویند
است مغز استخوان اسم فارسی مخ است مغناطیس حجر مقناطیس است مغلیسا بلغت
بو داده است مغمومات قلیه بادنجان است مغیلان امغیلان است فصل المیم مع الفاء
مفرح قلب محزون بادرنجبویه است معروف و اسم نوعی از فطر است فصل المیم مع القاف مقد
است مقر اسم عربی نبات صبر است مقلقل قسب است مقاونیا بلیون است که خربزه کرمک باشد
فصل المیم مع الکاف مکڑی اسم هندی عنکبوت است مکڑی کا جالا اسم جام عنکبوت
است مگس اسم فارسی ذباب است مگس عسل اسم فارسی نحل است مکنه قریش اسم مخاصه
است مکنه فلوس است مکیناس بلغت سریانی بنفشه است فصل المیم مع اللام ملاح بضم اول
است و بلغت مغربی قاقلی است ملح بحری از اقسام ملح مائی است که آب بان رسد حل
و در افعال قریب بملح اسود است ملح التوتیه و ملح النار نوشادر است ملح حسینی بلغت
قسم سیاه ملح العجین است ملح سنجی شوره است و در الفرید گورش الصباغة و ملح الـ
ملح المختوم ملح هندیست ملخ بفتح اول و ثانی و خاء معجمه اسم فارسی جراد است ملطاط و بناقوس
الملک است ملکوه بلغت شام قطف بحری است ملوخیا و ملوخیه خبازی بستانی است ملیح نوعی از
برگ سرخ و اسطر یا زاج سیاه است ملبط بلغت اندلس بقله ایمانیه است مطعی بیونانی تمکه

علی مهاجرها و آله الف الف التحیة والسلام اتفاق شروع بجمع و تالیف کتابی و در امراض مخصصه از سر تا قدم افتاد و از آن تجدید [?] امراض الراجعه بهر زبان عربی

نوشته شد و بسبب عجز و بضاعت حوادث روزگار بموانع از آن باز ماند و در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج بحکم واجب الاذعان انجناب دوام ادامه و افاضاته متوجه جمع

و تالیف قرابادینی گردید بزبان فارسی بدین نسق که بعض ادویه که اصل و عمده و جزو اعظم اند در اکثر تراکیب اولا القصید [?] بیان ماهیت و بیان طبیعت و افعال و منافع و

خواص و مقدار شربت و مضار و اصلاح و دفع آن و بدل و غیرها آنچه متعلق بدانست ذکر نماید و در ذیل هر یک آن تراکیب موسومه بدان آورده و بعض جایها مرکبات که هر یک

باسمی خاص موسوم اند بدو [illegible] و ابرای اگر جامع و تام باشد مجموع بترتیب حروف تهجی جهت سهولت اخذ و تلقی در ضمن کتب و ابواب و فصول و بعد

تمام آن بحمد الله و حسن توفیقه حسب الامر انجناب سامی مدظله العالی متوجه جمع و تالیف کتابی دیگر در ادویه مفرده گردید الضابطه بترتیب حروف تهجی از الف تا یاء در ضمن

ابواب و فصول ملتقط از کتب معتبره متداوله مانند قانون شیخ الرئیس [illegible] و [illegible] قلبیه او و جامع المالبیته [?] مشهوره بابن بیطار و تذکره شیخ داود [illegible]

موسوم بما لا یسع الطبیب جهله و منهاج [illegible] بغدادی و تذکره شیخ داود انطاکی موسوم بتذکره اولی الالباب و [illegible] و ترجمه تذکره

[illegible] سدیدی و اختیارات بدیعی [illegible] و تحفة المؤمنین حکیم محمد مؤمن تنکابنی و [illegible] مفردات نواب حکیم محمد [illegible]

[illegible] قدس سره [illegible] از کتب یونانیه و عربیه و فارسیه و از دستور الاطباء موسوم باختیارات قاسمی حکیم [illegible] ملقب بهندوشاه مشهور

بفرشته و مجربات اقصی [?] حکیم محمد افضل [illegible] و چند کتاب دیگر از ادویه هندیه و جواهر [illegible] که حکیم [illegible] که بفقه نوشته در ادویه هندیه و آنچه از زبان معتبر بیان

[illegible] ارشاد جناب سامی مدظله [illegible] الثقه و معتمد شنیده و مولف خود دیده و ماهیت و خواص آنرا دریافته و بتجربه رسانیده بدین نحو که اولا اسم هر دوا القصید [?] لغات و بعض

[illegible] و از آنجمله در آن ذکر کند پس ماهیت و طبیعت و افعال و منافع و خواص آن بالعموم و الاجمال پس بالخصوص و التفصیل و در اکثر مراعات ترتیب امراض مخصصه از فرق تا قدم

[illegible] پس غیر مخصصه و خواص متعلقه بدان پس بیان مضار و اصلاح و دفع آن پس مقدار شربت و بدل آن و نیز اشاره بهر کتابی که آن دوا اصل و عمده است در آن و در

[illegible] اسامی ادویه بمحمولیته الاهیه کرده شود و اصل و معتمده بهر دوا اقوال صاحبان کتابی را نشان داده که آن دوا بالخصوص [illegible]

[illegible] در بلاد [illegible] رسیده و [illegible] اکثر [illegible] ماهیت و کیفیت و افعال و خواص آنرا بتجربه رسانیده نوشته اند نه آنچه در بلدان دیگر [illegible]

[illegible] و محض تقلید [illegible] بتحقیق نوشته شده و برای آن کتاب مقدمه و خاتمه قرار داده و اسامی مختلفه ادویه را چنانچه صاحبان کتب مذکوره در هر جا ذکر نموده اند

مذکور نگردیده و در آخر کتاب خاتمه در ضمن ابواب و فصول آورده و نیز جهت اتمام آن و آنکه احتیاج بادویه مرکبه رجوع بکتب دیگر ننماید برای آن قرابادینی

بترتیب حروف تهجی ذکر کرده و کتاب بر دو مقاله منقسم ساخت **مقاله اول** در ادویه مفرده که تذکره نامند **مقاله دوم** در ادویه مرکبه که قرابادین خوانند مسمی

بمخزن الادویه و تذکره اولی الالباب کرده امید توقع از ناظران منصف آنکه هر جا که سقیم و خطائی مشاهده نمایند بعد تامل و تعمق تمام بقلم اصلاح مزین سازند و در نقاب

خورده گیری در نیایند و ناقص و ضایع نگذارند جزاهم الله خیر الجزاء لا حول و لا قوة الا بالله منه المبدا و الیه المنتهی **مقدمه در بیان امور چند**

که اطلاع بر آنها پیش از شروع در مطلب بهتر و بایسته است و در ضمن چهارده فصل **فصل اول** در بیان دوا و غذا و ذوالخاصیة و مرکب القوی و دوای

سمی و سم و دوای مطلق مسهل و ملین و اقسام هر یک بالاجمال **فصل دوم** در بیان مرکب القوی و ذوالخاصیة و تاثیر هر یک از آنها و غذای دوائی و سمی **فصل**

سوم در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها **فصل چهارم** در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس **فصل پنجم** در بیان سبب

اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه و اسامی کسانی که متوجه بتحقیق و تتبع و تالیف ادویه شده اند بالاختصار **فصل ششم** در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ

خصایص آنها **فصل هفتم** در بیان اعمار بعض ادویه مفرده و زمان بقای قوت آنها **فصل هشتم** در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها

مناسبت **فصل نهم** در دستورات اجرای بعض ادویه و تحمیص و تشویه و تقلیه و تدبیر و غسل و امثال آنها چون حجر دعطیه تحجیر النبیبی و غیرها و اتخاذ

و ضمایع بعض ادویه و احکام هر یک **فصل دهم** در بیان معرفت بعض افعال ادویه مفرده و خواص آنها **فصل یازدهم** در بیان بعض اصطلاحات طبیه

فصل دوازدهم در بیان بعض اوزان طبیه و یونانیه و فارسیه **فصل سیزدهم** در بیان بعض امور متعلقه بنجوم **فصل چهاردهم** در بیان تناسب المبت **فصل اول در بیان**

دوا و غذا و ذوالخاصیة و مرکب القوی و غذای دوائی و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک بدانکه جناب اقدس باری جل شانه از کمال الطاف خفیه

و احکام حکمت و نهایت رحمت و رافت مواد ادویه بسیار بیشتر از مواد اغذیه آفریده بجهت آنکه احتیاج انسان بدانها زیاده است از برای دفع امراض و اعلال(؟) اغذیه

و دیگر آنکه اغذیه بسبب کثرت استعمال شبیه بضروری طبیعی و عادی شده اند زیرا که بدن بسبب عوارض و موانع چند و از عدم مراعات قانون صحت مستقیمه(؟)

در حفظ صحت و تجاوز از حد لایق اکثر منحرف از مزاج اصلی و صحت می گردد که مسمی بمرض است و محتاج می شود بدفع آن و رد آن بسوی مزاج اصلی خود بمعین و مساعدی(؟)

از خارج مر طبیعت مدبره را و آن دوا است و از برای آن که علیم نفس و حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله که ما خلق الله داء الا له شفاء و دواء حق

